

# آنتونی گپدنز با همکاری کارن بردسال

## جامعہ شاہی

باتجدید نظر کامل و روزآمد

ترجمہ حسن چاوشیان



نشرنی

جامعه‌شناسی



پراست چهارم

آنتونی گپدنز  
با همکاری کارن بردسال

# جامعه‌شناسی

با تجدید نظر کامل و روزآمد شده



ترجمه حسن چاوشیان



سرشناسه: گیدنز، آنتونی Giddens, Anthony  
 عنوان و پدیدآور: جامعه‌شناسی / آنتونی گیدنز؛ با همکاری کارن پردسال؛ ترجمه حسن چاوشیان.  
 مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۸۶.  
 مشخصات ظاهری: بیست و دو، ۱۰۷۴ ص: مصور.  
 شابک: ISBN: 964-312-914-4  
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.  
 چاپ دوم: ۱۳۸۷.  
 یادداشت: عنوان اصلی: **Sociology, 4th ed.**  
 یادداشت: چاپ اول از ویراست چهارم.  
 یادداشت: نمایه.  
 یادداشت: کتابنامه.  
 موضوع: جامعه‌شناسی.  
 شناسه افزودن: پردسال، کارن Birdsall, Karen  
 شناسه افزودن: چاوشیان، حسن، ۱۳۴۱ - مترجم  
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۶ ج ۲ گ ۹ / HM ۵۸۵  
 رده‌بندی دیویی: ۳۰۱  
 شماره کتابخانه ملی: ۴۵۷۴۲-۸۵ م



نشرنی

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی

۳۸۶۴۲

تهران، خیابان کریم‌خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۵، کد پستی ۱۵۹۷۹۸۵۷۴۱  
 تلفن: ۲ و ۸۸۹۱۳۷۰۱، صندوق پستی ۵۵۶ - ۱۳۱۴۵  
[www.nashreny.com](http://www.nashreny.com)

دفتر فروش: خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، شماره ۵۸  
 تلفن: ۹ و ۸۸۰۰۴۶۵۸، فکس: ۸۸۰۰۸۲۱۱  
 کتابفروشی: خیابان کریم‌خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۹  
 تلفن ۸۸۹۰۱۵۶۱

آنتونی گیدنز  
 با همکاری کارن پردسال  
 جامعه‌شناسی  
 Anthony Giddens  
 Karen Birdsall  
 Sociology

Polity Press, 2003

ویراست چهارم (با تجدیدنظر کامل و روزآمدشده)

ترجمه حسن چاوشیان

ویراستار: لاله خاکپور، حروف‌چین: اصغر قلی‌زاده  
 آماده‌سازی نمودارها و تصویرها: ساقی جهانشاهی، نمایه‌ساز: مرگان صوفی  
 ناظر چاپ: بهمن سراج

• چاپ دوم ۱۳۸۷ تهران • تعداد ۲۲۰۰ نسخه • قیمت ۱۲۸۰۰ تومان  
 • لیتوگرافی غزال • چاپ غزال

ISBN 964-312-914-4

شابک ۹۶۴-۳۱۲-۹۱۴-۴

Printed in Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

تقدیم به یار و همراه همیشگی،  
همسر نازنینم لیلا، که این ترجمه به  
یمن مهربانی‌های او به انجام رسید.

## فهرست کوتاه مطالب

پیشگفتار ویراست چهارم .....	هفده
سپاس‌ها .....	نوزده
نحوه استفاده از کتاب حاضر .....	بیست
۱: جامعه‌شناسی چیست؟ .....	۴
۲: فرهنگ و جامعه .....	۳۴
۳: دنیای در حال تغییر .....	۷۴
۴: کنش متقابل اجتماعی و زندگی روزمره .....	۱۱۴
۵: جنسیت و گرایش جنسی .....	۱۵۴
۶: جامعه‌شناسی بدن: سلامتی، بیماری و سالخوردگی .....	۲۰۸
۷: خانواده .....	۲۵۰
۸: جرم و کجروی .....	۲۹۲
۹: نژاد، قومیت و مهاجرت .....	۳۵۴
۱۰: طبقه، قشربندی و نابرابری .....	۴۰۸
۱۱: فقر، رفاه و طرد اجتماعی .....	۴۴۶
۱۲: سازمان‌های مدرن .....	۴۹۶
۱۳: کار و زندگی اقتصادی .....	۵۳۸
۱۴: حکومت و سیاست .....	۶۰۶
۱۵: رسانه‌های گروهی و ارتباطات جمعی .....	۶۵۲
۱۶: آموزش و پرورش .....	۷۰۶
۱۷: دین .....	۷۶۶
۱۸: شهرها و فضاهای شهری .....	۸۲۴
۱۹: رشد جمعیت و بحران زیست‌محیطی .....	۸۷۰

- ۲۰: روش‌های پژوهش جامعه‌شناختی ..... ۹۱۸
- ۲۱: تفکر نظری در جامعه‌شناسی ..... ۹۵۶
- فرهنگ مفاهیم و اصطلاحات ..... ۹۸۵
- کتاب‌شناسی ..... ۱۰۲۳
- نمایه ..... ۱۰۵۱

## فهرست تفصیلی مطالب

پیشگفتار ویراست چهارم هفده  
سپاس‌ها نوزده  
نحوه استفاده از کتاب حاضر بیست

### ۱: جامعه‌شناسی چیست؟ ۴

- پروراندن نگرش جامعه‌شناختی ۴ □ مطالعه جامعه‌شناسی ۷ □ جامعه‌شناسی چگونه به ما در زندگی‌مان کمک می‌کند؟ ۹ □ اطلاع از تفاوت‌های فرهنگی ۹ □ ارزیابی نتایج سیاست‌ها ۹ □ خودروشنگری ۱۰ □ رشد و گسترش تفکر جامعه‌شناختی ۱۰ □ نخستین نظریه پردازان ۱۰ □ اوگوست کنت ۱۱ □ امیل دورکیم ۱۳ □ کارل مارکس ۱۸ □ ماکس وبر ۲۱ □ دیدگاه‌های جدیدتر جامعه‌شناسی ۲۴ □ کارکردگرایی ۲۶ □ نظریه‌های تضاد ۲۷ □ نظریه‌های کنش اجتماعی ۲۸ □ نتیجه ۲۹ □ خلاصه مطالب ۳۰

### ۲: فرهنگ و جامعه ۳۴

- مفهوم فرهنگ ۳۵ □ ارزش‌ها و هنجارها ۳۵ □ تنوع فرهنگی ۳۸ □ قوم‌مداری ۳۹ □ اجتماعی شدن ۴۲ □ نقش‌های اجتماعی ۴۴ □ هویت ۴۵ □ انواع جامعه ۴۷ □ دنیا‌های روبه زوال: جوامع ماقبل مدرن و سرنوشت آن‌ها ۴۸ □ دنیا‌ی مدرن: جوامع صنعتی ۵۱ □ توسعه جهانی ۵۴ □ تغییر اجتماعی ۶۰ □ عوامل مؤثر بر تغییر اجتماعی ۶۳ □ تغییر در دوره مدرن ۶۶ □ نتیجه ۶۸ □ خلاصه مطالب ۶۸ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر ۶۹ □ برای مطالعه بیشتر ۷۰ □ نشانی‌های اینترنتی ۷۰

### ۳: دنیا‌ی در حال تغییر ۷۴

- ابعاد جهانی شدن ۷۷ □ عوامل مؤثر در جهانی شدن ۷۷ □ علل جهانی شدن فزاینده ۸۰ □ مناقشه درباره جهانی شدن ۸۶ □ شک‌گرایان ۸۷ □ افراط‌گرایان ۸۸ □ دگرگونی‌گرایان ۸۸ □ تأثیر جهانی شدن



بر زندگی ما ۸۹ □ ظهور فردگرایی ۹۱ □ الگوهای کار ۹۳ □ فرهنگ عامه‌پسند ۹۴ □ جهانی‌شدن و مخاطره ۹۵ □ گسترش «مخاطره‌های صنعت» ۹۶ □ «جامعه مخاطره‌آمیز» جهانی ۱۰۰ □ جهانی‌شدن و نابرابری ۱۰۱ □ نابرابری و تقسیم‌بندی‌های جهانی ۱۰۲ □ در تکاپوی «عدالت جهانی» ۱۰۴ □ نتیجه: نیاز به حکومت جهانی ۱۰۸ □ خلاصه مطالب ۱۰۹ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر ۱۱۱ □ برای مطالعه بیش‌تر ۱۱۱ □ نشانی‌های اینترنتی ۱۱۱

#### ۴: کنش متقابل اجتماعی و زندگی روزمره ۱۱۴

مطالعه زندگی روزمره ۱۱۵ □ جامعه‌شناسی خرد و جامعه‌شناسی کلان ۱۱۸ □ ارتباط غیرکلامی ۱۲۰ □ چهره، اداها و عواطف ۱۲۰ □ «چهره» و عزت نفس ۱۲۳ □ جنسیت و ارتباط غیرکلامی ۱۲۳ □ قواعد اجتماعی و صحبت‌کردن ۱۲۴ □ فهم مشترک ۱۲۵ □ آزمایش‌های گارفینکل ۱۲۵ □ «تخریب کنش متقابل» ۱۲۷ □ شکل‌های صحبت‌کردن ۱۳۰ □ صداهای واکنشی ۱۳۱ □ لغزش‌های زبان ۱۳۲ □ چهره، بدن و گفتار در کنش متقابل ۱۳۳ □ مروده‌ها ۱۳۵ □ نشانه‌گذارها ۱۳۷ □ مدیریت تصویر ۱۳۸ □ ناحیه جلو و پشت [صحنه] ۱۳۹ □ فضای شخصی ۱۴۱ □ کنش متقابل در زمان و مکان ۱۴۵ □ زمان ساعتی ۱۴۶ □ زندگی اجتماعی و تنظیم مکان و زمان ۱۴۷ □ نتیجه: نیاز به مجاورت ۱۴۷ □ خلاصه مطالب ۱۵۰ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر ۱۵۱ □ برای مطالعه بیش‌تر ۱۵۱ □ نشانی‌های اینترنتی ۱۵۱

#### ۵: جنسیت و گرایش جنسی ۱۵۴

تفاوت‌های جنسیتی ۱۵۶ □ جنسیت و زیست‌شناسی: تفاوت‌های طبیعی ۱۵۶ □ اجتماعی‌شدن جنسیتی ۱۵۷ □ برساختن اجتماعی جنسیت و جنس ۱۶۰ □ نظریه‌های نابرابری جنسیتی ۱۶۳ □ رویکردهای کارکردگرا ۱۶۴ □ رویکردهای فمینیستی ۱۶۷ □ زنانگی، مردانگی و روابط جنسیتی ۱۷۳ □ آر. دبلیو. کانل: نظم جنسیتی ۱۷۳ □ دگرگونی مردانگی ۱۷۷ □ گرایش جنسی انسان ۱۸۱ □ زیست‌شناسی و رفتار جنسی ۱۸۲ □ عوامل اجتماعی مؤثر بر رفتار جنسی ۱۸۳ □ گرایش‌های جنسی در فرهنگ غرب ۱۸۵ □ تعهد نوین؟ ۱۸۸ □ همجنس‌خواهی ۱۹۰ □ همجنس‌خواهی □ در فرهنگ غربی ۱۹۱ □ ایستارها در قبال همجنس‌خواهی ۱۹۴ □ تلاش برای حقوق قانونی و رسمیت‌یافتن ۱۹۵ □ روسپیگری ۱۹۶ □ روسپیگری امروز ۱۹۷ □ روسپیگری کودکان و «صنعت سکس» جهانی ۱۹۸ □ تبیین روسپیگری ۲۰۱ □ نتیجه: جنسیت و جهانی‌شدن ۲۰۱ □ خلاصه مطالب ۲۰۳ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر ۲۰۴ □ برای مطالعه بیش‌تر ۲۰۴ □ نشانی‌های اینترنتی ۲۰۵

#### ۶: جامعه‌شناسی بدن: سلامتی، بیماری و سالخوردگی ۲۰۸

جامعه‌شناسی بدن ۲۱۱ □ شالوده اجتماعی سلامتی ۲۱۲ □ طبقه و سلامتی ۲۱۳ □ جنسیت و سلامتی ۲۱۷ □ نژاد و سلامتی ۲۲۲ □ قانون «تیمار وارونه» ۲۲۴ □ پزشکی و جامعه ۲۲۴ □ پیدایش

## فهرست تفصیلی مطالب یازده

مدل زیستی-پزشکی سلامتی ۲۲۴ □ مدل زیستی-پزشکی ۲۲۶ □ منتقدان مدل زیستی-پزشکی ۲۲۸ □ پزشکی و سلامتی در دنیای در حال تغییر ۲۳۰ □ دیدگاه‌های جامعه‌شناختی درباره تندرستی و بیماری ۲۳۱ □ نقش بیمار ۲۳۳ □ بیماری به مثابه «تجربه زیسته» ۲۳۶ □ تندرستی و سالخوردگی ۲۳۸ □ آثار جسمانی پیری ۲۴۰ □ مسائل سالخوردگی ۲۴۱ □ نتیجه: آینده سالخوردگی ۲۴۴ □ خلاصه مطالب ۲۴۴ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر ۲۴۶ □ برای مطالعه بیش‌تر ۲۴۶ □ نشانی‌های اینترنتی ۲۴۷

## ۷: خانواده ۲۵۰

مفاهیم پایه ۲۵۲ □ گوناگونی‌های خانواده ۲۵۳ □ دیدگاه‌های نظری درباره خانواده ۲۵۴ □ کارکردگرایی ۲۵۴ □ رویکردهای فمینیستی ۲۵۵ □ دیدگاه‌های نو در جامعه‌شناسی خانواده ۲۵۹ □ ازدواج و طلاق در بریتانیا ۲۶۲ □ خانوارهای تک‌والدی ۲۶۳ □ ازدواج مجدد ۲۶۵ □ خانواده‌های ترمیمی ۲۶۷ □ پدر غایب ۲۷۰ □ زنانی که بی‌فرزند می‌مانند ۲۷۳ □ تنوع الگوهای خانواده: تنوع قومی در بریتانیا ۲۷۳ □ خانواده‌های جنوب آسیایی ۲۷۴ □ خانواده‌های سیاهان ۲۷۶ □ بدیل‌های ازدواج ۲۷۷ □ همبالینی ۲۷۷ □ زندگی مشترک همجنس‌خواهان ۲۷۹ □ خشونت و سوءاستفاده در زندگی خانوادگی ۲۸۱ □ خشونت در خانواده‌ها ۲۸۱ □ سوءاستفاده جنسی از کودکان و زنان با محارم ۲۸۴ □ مناقشه درباره ارزش‌های خانواده ۲۸۶ □ خلاصه مطالب ۲۸۷ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر ۲۸۹ □ برای مطالعه بیش‌تر ۲۸۹ □ نشانی‌های اینترنتی ۲۸۹

## ۸: جرم و کجروی ۲۹۲

جامعه‌شناسی کجروی ۲۹۴ □ تبیین جرم و کجروی ۲۹۷ □ تبیین‌های زیست‌شناختی: «گونه‌های مجرمان» ۲۹۷ □ تبیین‌های روان‌شناختی: «حالات ذهنی نابهنجار» ۲۹۸ □ نظریه‌های جامعه‌شناختی جرم و کجروی ۳۰۰ □ نظریه‌های کارکردگرا ۳۰۰ □ نظریه‌های کنش متقابل ۳۰۴ □ نظریه‌های تضاد: «جرم‌شناسی نوین» ۳۰۸ □ نظریه‌های کنترل ۳۱۰ □ نتیجه‌گیری‌های نظری ۳۱۴ □ الگوهای جرم در بریتانیا ۳۱۴ □ جرم و آمار جرائم ۳۱۵ □ استراتژی‌های کاهش جرم در جامعه مخاطره‌آمیز ۳۱۹ □ سیاست‌گذاری علیه جرم و جنایت ۳۲۰ □ کار پلیسی در جامعه مخاطره‌آمیز ۳۲۳ □ حراست محلی ۳۲۵ □ قربانیان و عاملان جرم ۳۲۷ □ جنسیت و جرم ۳۲۷ □ جرم و جنایت‌های علیه همجنس‌خواهان ۳۳۳ □ جوانان و جرم ۳۳۵ □ جرائم یقه‌سفیدها ۳۳۶ □ جرائم سازمان‌یافته ۳۴۰ □ سیمای رو به تغییر جنایت سازمان‌یافته ۳۴۱ □ جرائم اینترنتی ۳۴۲ □ زندان: راه‌حل جرم و جنایت؟ ۳۴۴ □ نتیجه: جرم، کجروی و نظم اجتماعی ۳۴۸ □ خلاصه مطالب ۳۴۹ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر ۳۵۱ □ برای مطالعه بیش‌تر ۳۵۱ □ نشانی‌های اینترنتی ۳۵۱

## ۹: نژاد، قومیت و مهاجرت ۳۵۴

درک نژاد و قومیت ۳۵۷ □ نژاد ۳۵۷ □ قومیت ۳۵۹ □ تعصب، تبعیض و نژادپرستی ۳۶۴ □  
 نژادپرستی ۳۶۵ □ تبیین نژادپرستی و تبعیض قومی ۳۶۷ □ تفسیرهای روان‌شناختی ۳۶۷ □  
 تفسیرهای جامعه‌شناختی ۳۶۹ □ ادغام قومی و تعارض قومی ۳۷۲ □ مدل‌های ادغام قومی ۳۷۳ □  
 تعارض قومی ۳۷۴ □ مهاجرت جهانی ۳۷۶ □ حرکات مهاجرتی ۳۷۶ □ هجرت‌های جهانی ۳۸۲ □  
 مهاجرت به بریتانیا ۳۸۳ □ تغییر سیاست مهاجرپذیری در بریتانیا ۳۸۴ □ تنوع قومی در بریتانیا ۳۸۶ □  
 اشتغال و موفقیت اقتصادی ۳۸۸ □ مسکن ۳۹۳ □ نژاد و جرم ۳۹۵ □ مهاجرت و روابط قومی در  
 اروپا ۳۹۹ □ مهاجرت و اتحادیه اروپایی ۳۹۹ □ آوارگان، پناهندگان و مهاجران اقتصادی ۴۰۲ □  
 نتیجه‌گیری ۴۰۳ □ خلاصه مطالب ۴۰۴ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر ۴۰۵ □ برای مطالعه  
 بیش‌تر ۴۰۵ □ نشانی‌های اینترنتی ۴۰۵

## ۱۰: طبقه، قشربندی و نابرابری ۴۰۸

نظریه‌های طبقه و قشربندی ۴۰۹ □ نظریه کارل مارکس ۴۱۰ □ نظریه ماکس وبر ۴۱۲ □ نظریه اریک  
 اولین رایت درباره طبقه ۴۱۴ □ سنجش و ارزیابی طبقه ۴۱۶ □ جان گلدنورپ: طبقه و شغل ۴۱۷ □  
 ارزیابی الگوواره‌های طبقه ۴۱۸ □ تقسیم‌بندی‌های طبقه اجتماعی در جامعه غربی امروز ۴۲۰ □  
 مسئله طبقه بالای جامعه ۴۲۰ □ طبقه متوسط ۴۲۴ □ ماهیت رو به تغییر طبقه کارگر ۴۲۶ □ طبقه  
 و سبک زندگی ۴۲۹ □ زیر طبقه ۴۳۱ □ جنسیت و قشربندی ۴۳۱ □ تعیین موقعیت طبقاتی زنان ۴۳۲ □  
 تأثیر اشتغال زنان بر تقسیم‌بندی‌های طبقاتی ۴۳۴ □ تحرک اجتماعی ۴۳۵ □ مطالعه تطبیقی  
 تحرک ۴۳۵ □ تحرک رو به پایین ۴۳۷ □ تحرک اجتماعی در بریتانیا ۴۳۸ □ جنسیت و تحرک  
 اجتماعی ۴۳۹ □ نتیجه ۴۴۱ □ خلاصه مطالب ۴۴۲ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر ۴۴۳ □ برای  
 مطالعه بیش‌تر ۴۴۳ □ نشانی‌های اینترنتی ۴۴۳

## ۱۱: فقر، رفاه و طرد اجتماعی ۴۴۶

فقر ۴۴۸ □ فقر چیست؟ ۴۴۸ □ اندازه‌گیری فقر ۴۵۰ □ روندهای اخیر فقر در بریتانیا ۴۵۲ □ فقر  
 کیستند؟ ۴۵۵ □ تبیین فقر ۴۵۶ □ فقر و تحرک اجتماعی ۴۵۹ □ مناقشه زیر طبقه ۴۶۱ □ سابقه بحث  
 زیر طبقه ۴۶۲ □ زیر طبقه، اتحادیه اروپا و مهاجرت ۴۶۳ □ آیا در بریتانیا زیر طبقه وجود دارد؟ ۴۶۴ □  
 طرد اجتماعی ۴۶۵ □ شکل‌های طرد اجتماعی ۴۷۰ □ بی‌خانمان‌ها ۴۷۳ □ جرم و طرد  
 اجتماعی ۴۷۶ □ رفاه و اصلاح دولت رفاه ۴۷۸ □ نظریه‌های دولت رفاه ۴۷۹ □ پیدایش دولت رفاه  
 بریتانیا ۴۸۲ □ اصلاح دولت رفاه ۴۸۴ □ نتیجه: بازاندیشی درباره برابری و نابرابری ۴۹۱ □ خلاصه  
 مطالب ۴۹۱ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر ۴۹۲ □ برای مطالعه بیش‌تر ۴۹۳ □ نشانی‌های  
 اینترنتی ۴۹۳

## ۱۲: سازمان‌های مدرن ۴۹۶

سازمان‌ها و زندگی مدرن ۴۹۷ □ نظریه‌های سازمان ۴۹۹ □ دیدگاه وبر در مورد بوروکراسی ۴۹۹ □ نظریه میشل فوکو درباره سازمان‌ها: کنترل زمان و مکان ۵۰۷ □ بوروکراسی و دموکراسی ۵۱۳ □ جنسیت و سازمان‌ها ۵۱۵ □ زنان در مقام مدیریت ۵۱۸ □ فراسوی بوروکراسی؟ ۵۲۱ □ تغییر سازمانی: مدل ژاپنی ۵۲۲ □ دگرگونی مدیریت ۵۲۳ □ فناوری و سازمان‌های مدرن ۵۲۵ □ سازمان‌ها به‌مثابه شبکه‌ها ۵۲۶ □ بحث و جدل درباره بوروکراسی زدایی ۵۲۹ □ نتیجه ۵۳۲ □ خلاصه مطالب ۵۳۲ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر ۵۳۴ □ برای مطالعه بیشتر ۵۳۴ □ نشانی‌های اینترنتی ۵۳۴

## ۱۳: کار و زندگی اقتصادی ۵۳۸

کار چیست؟ ۵۴۰ □ کار بامزد و کار بی‌مزد ۵۴۱ □ روند تغییر در نظام شغلی ۵۴۲ □ اقتصاد معرفتی ۵۴۴ □ تقسیم کار و وابستگی اقتصادی ۵۴۶ □ تیلوریسم و فوردیسم ۵۵۰ □ محدودیت‌های تیلوریسم و فوردیسم ۵۵۱ □ دگرگون‌شدن کار ۵۵۳ □ پسا فوردیسم ۵۵۳ □ تولید انعطاف‌پذیر ۵۵۴ □ تولید گروهی ۵۵۵ □ «مهارت‌های چندگانه» ۵۵۶ □ انتقادهایی از پسا فوردیسم ۵۶۰ □ زنان و کار ۵۶۰ □ زن و محل کار: دیدگاه تاریخی ۵۶۱ □ رشد فعالیت اقتصادی زنان ۵۶۲ □ جنسیت و نابرابری در کار ۵۶۳ □ شکاف دستمزدها ۵۶۶ □ آیا نابرابری‌های شغلی جنسیتی در ۵۶۹ □ حال فروپاشی‌اند؟ ۵۶۹ □ تقسیم کار خانگی ۵۷۱ □ کار و خانواده ۵۷۵ □ چالش کار و خانواده ۵۷۵ □ سیاست‌های کار «حامل خانواده» ۵۸۰ □ بیکاری ۵۸۶ □ تجزیه و تحلیل بیکاری ۵۸۷ □ روند بیکاری در بریتانیا ۵۸۸ □ تجربه بیکاری ۵۹۰ □ ناامنی شغلی ۵۹۱ □ افزایش ناامنی شغلی ۵۹۲ □ نتایج زیانبار ناامنی شغلی ۵۹۴ □ پایان «شغل مادام‌العمر» ۵۹۶ □ کاهش اهمیت کار ۵۹۸ □ خلاصه مطالب ۶۰۰ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر ۶۰۱ □ برای مطالعه بیشتر ۶۰۲ □ نشانی‌های اینترنتی ۶۰۲

## ۱۴: حکومت و سیاست ۶۰۶

حکومت، سیاست و قدرت ۶۰۷ □ مفهوم دولت ۶۰۷ □ انواع حکومت سیاسی ۶۰۹ □ پادشاهی ۶۰۹ □ دموکراسی ۶۱۰ □ اقتدارطلبی ۶۱۳ □ گسترش لیبرال دموکراسی در جهان ۶۱۴ □ سقوط کمونیسم ۶۱۴ □ تبیین محبوبیت لیبرال دموکراسی ۶۱۸ □ پارادکس دموکراسی ۶۱۹ □ احزاب سیاسی و رأی‌گیری در کشورهای غربی ۶۲۳ □ نظام‌های حزبی ۶۲۳ □ احزاب و آرای انتخاباتی در بریتانیا ۶۲۶ □ تاچریسم و بعد از آن ۶۲۷ □ «حزب نوین کارگر» ۶۲۸ □ سیاست راه سوم ۶۳۱ □ تغییر سیاسی و اجتماعی ۶۳۳ □ جهانی‌شدن و جنبش‌های اجتماعی ۶۳۴ □ فناوری و جنبش‌های اجتماعی ۶۳۷ □ جنبش‌های ملی‌گرا ۶۳۹ □ نظریه‌های ملی‌گرایی و ملت ۶۳۹ □ ملت‌های بدون دولت ۶۴۱ □ ملت‌ها و ملی‌گرایی در کشورهای در حال توسعه ۶۴۴ □ نتیجه: دولت - ملت، هویت ملی و جهانی‌شدن ۶۴۵

□ خلاصه مطالب ۶۴۶ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر ۶۴۸ □ برای مطالعه بیش‌تر ۶۴۸ □ نشانی‌های اینترنتی ۶۴۸

### ۱۵: رسانه‌های گروهی و ارتباطات جمعی ۶۵۲

روزنامه و تلویزیون ۶۵۲ □ روزنامه‌ها ۶۵۳ □ پخش تلویزیونی ۶۵۴ □ تأثیر تلویزیون ۶۵۸ □ تلویزیون و خشونت ۶۵۸ □ مطالعه جامعه‌شناسانه اخبار تلویزیون ۶۶۱ □ تلویزیون و ژانر ۶۶۴ □ نظریه‌های رسانه‌های گروهی ۶۶۷ □ نخستین نظریه‌ها ۶۶۷ □ یورگن هابرماس: حوزه عمومی ۶۶۸ □ بودریان: دنیای فراواقعیت ۶۶۹ □ جان تامپسون: رسانه‌ها و جامعه مدرن ۶۷۰ □ فناوری ارتباطات نوین ۶۷۳ □ تلفن‌های همراه: امواج آینده؟ ۶۷۶ □ اینترنت ۶۷۸ □ پیدایش اینترنت ۶۷۹ □ تأثیر اینترنت ۶۸۱ □ جهانی‌شدن و رسانه‌ها ۶۸۴ □ موسیقی ۶۸۷ □ سینما ۶۸۸ □ «ابشرکت‌های» رسانه‌ای ۶۸۹ □ امپراتوری رسانه‌ای ۶۹۲ □ رسانه‌های جهانی و دموکراسی ۶۹۴ □ مقاومت در برابر رسانه‌های جهانی و بدیل‌های رسانه‌های جهانی ۶۹۶ □ مسئله نظارت بر رسانه‌ها ۶۹۹ □ نتیجه ۷۰۱ □ خلاصه مطالب ۷۰۲ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر ۷۰۳ □ برای مطالعه بیش‌تر ۷۰۳ □ نشانی‌های اینترنتی ۷۰۳

### ۱۶: آموزش و پرورش ۷۰۶

تغییر نقش آموزش و پرورش ۷۰۸ □ آموزش و پرورش و صنعتی‌شدن ۷۰۹ □ آموزش و پرورش بریتانیا: خاستگاه‌ها و رشد و توسعه آن ۷۱۰ □ آموزش و پرورش و سیاست ۷۱۲ □ مقایسه‌های بین‌المللی ۷۱۸ □ آموزش عالی ۷۱۹ □ نظام آموزش عالی در بریتانیا ۷۲۴ □ دانشگاه‌های الکترونیکی ۷۲۶ □ آموزش و فناوری نوین ارتباطات ۷۲۸ □ فناوری در کلاس درس ۷۲۹ □ آموزش و شکاف فناوری ۷۳۰ □ خصوصی‌سازی آموزش و پرورش ۷۳۲ □ ایالات متحده: آنتروپورن‌های آموزشی ۷۳۳ □ بریتانیا: نجات «مدارس ناموفق» ۷۳۶ □ ارزیابی ۷۳۶ □ نظریه‌های آموزش و پرورش و نابرابری ۷۳۸ □ برنشتین: رمزهای زبانی ۷۳۸ □ ایلچ: برنامه درسی پنهان ۷۴۰ □ بورديو: آموزش و پرورش و بازتولید فرهنگی ۷۴۱ □ ویلیس: تحلیل بازتولید فرهنگی ۷۴۲ □ جنسیت و آموزش و پرورش ۷۴۶ □ جنسیت و موفقیت در مدرسه ۷۴۷ □ جنسیت و آموزش عالی ۷۵۱ □ آموزش و پرورش و قومیت ۷۵۲ □ مدرسه و طرد اجتماعی ۷۵۳ □ ضریب هوشی و موفقیت تحصیلی ۷۵۴ □ هوش چیست؟ ۷۵۴ □ هوش عاطفی و ارتباطی ۷۵۸ □ نتیجه: یادگیری مادام‌العمر ۷۵۹ □ خلاصه مطالب ۷۶۱ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر ۷۶۲ □ برای مطالعه بیش‌تر ۷۶۳ □ نشانی‌های اینترنتی ۷۶۳

### ۱۷: دین ۷۶۶

تعریف دین ۷۶۸ □ آن‌چه دین نیست ۷۶۸ □ آن‌چه دین است ۷۶۹ □ انواع دین ۷۷۱ □ توت‌پرستی و روح‌باوری ۷۷۱ □ یهودیت، مسیحیت و اسلام ۷۷۲ □ ادیان خاور دور ۷۷۵ □ نظریه‌های دین ۷۷۶

۲۰: روش‌های پژوهش جامعه‌شناختی ۹۱۸

پرسش‌های جامعه‌شناختی ۹۲۰ □ آیا جامعه‌شناسی علم است؟ ۹۲۲ □ فرآیند پژوهش ۹۲۳ □ مسئله پژوهش ۹۲۳ □ مرور شواهد و مدارک ۹۲۵ □ دقت و صراحت بخشیدن به مسئله ۹۲۵ □ پروازندن طرح پژوهش ۹۲۵ □ اجرای پژوهش ۹۲۶ □ تفسیر نتایج ۹۲۶ □ گزارش یافته‌ها ۹۲۷ □ و اما واقعیت! ۲۷: □ فهمیدن علت و معلول ۹۲۷ □ علیت و همبستگی ۹۲۸ □ مکانیسم علی ۹۲۹ □ کنترل‌ها ۲۹: □ شناسایی علت‌ها ۹۳۰ □ روش‌های پژوهش ۹۳۱ □ قوم‌نگاری ۹۳۱ □ پیمایش ۹۳۴ □ آزمایش ۳۷: □ تاریخچه زندگی ۹۳۸ □ تحلیل تاریخی ۹۳۹ □ ترکیب پژوهش تطبیقی و تاریخی ۹۴۰ □ پژوهش در جهان واقعی: مسائل، دام‌ها، دوراهی‌ها ۹۴۲ □ تحقیق درباره نژاد و فقر در فضاهای شهری ۴۲: □ نتیجه: تأثیر و نفوذ جامعه‌شناسی ۹۴۹ □ خلاصه مطالب ۹۵۲ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر ۵۳: □ برای مطالعه بیش‌تر ۹۵۳ □ نشانی‌های اینترنتی ۹۵۳

۲۱: تفکر نظری در جامعه‌شناسی ۹۵۶

ماکس وبر: اخلاق پروتستانی ۹۵۷ □ دوراهی‌های نظری ۹۶۰ □ دوراهی ۱: ساختار و کنش ۶۲: □ دوراهی ۲: وفات و تضاد ۹۶۵ □ دوراهی ۳: مسئله جنسیت ۹۶۷ □ دوراهی ۴: شکل‌گیری جهان مدرن ۹۷۰ □ نظریه‌های جدیدتر ۹۷۳ □ نظریه پست‌مدرنیستی ۹۷۳ □ میشل فوکو ۹۷۴ □ سایر دیدگاه‌ها ۹۷۶ □ یورگن هابرماس: دموکراسی و حوزه عمومی ۹۷۷ □ اولریش بک: جامعه مخاطره‌آمیز ۹۷۸ □ مانوئل کاستلز: اقتصاد شبکه‌ای ۹۸۰ □ آنتونی گیدنز: تأمل‌گری اجتماعی ۹۸۱ □ نتیجه ۹۸۳ □ خلاصه مطالب ۹۸۳ □ پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر ۹۸۴ □ برای مطالعه بیش‌تر ۹۸۴

فرهنگ مفاهیم و اصطلاحات ۹۸۵

کتاب‌شناسی ۱۰۲۳

نمایه ۱۰۵۱

## پیشگفتار ویراست چهارم

در این ویراست، متن جامعه‌شناسی جامع‌تر و کامل‌تر از همهٔ ویراست‌های پیشین بازنگری شده است. آهنگ تغییر در دنیای اجتماعی معاصر بسیار درخور توجه است و این متن درصدد توصیف همین تغییرات و تأمل دربارهٔ آن‌ها است. هرچند که می‌توان این کتاب را جداگانه و به‌خودی‌خود مطالعه کرد، ولی طراحی آن به‌گونه‌ای است که می‌توان از طریق پایگاه اینترنتی مختص به آن نیز از مطالب گسترده‌ای استفاده کرد. این پایگاه اینترنتی به نحوی طراحی شده است که هرگاه مطالب بیشتر و عمیق‌تری دربارهٔ یک موضوع لازم باشد، می‌توان به‌آسانی به آن‌ها دست یافت. پایگاه اینترنتی این کتاب را در <http://www.polity.co.uk/giddens> خواهید یافت. مدرسان و دانشجویان، در این نشانی گنجینهٔ منابعی را خواهند یافت که شامل راهنمای آموزش تکمیلی، نمونه پرسش‌هایی برای تهیه مقاله، آزمون‌های اینترنتی، و نشانی‌های بیش‌تری از منابع اینترنتی، و... می‌شود. این منبع الکترونیکی تکمیلی، ابعاد تازه‌ای به ویرایش چهارم جامعه‌شناسی می‌بخشد، و طوری طراحی شده که هم برای کسانی که در این رشته تدریس می‌کنند و نیز کسانی که در این رشته تحصیل می‌کنند، سودمند باشد. همهٔ داده‌های تجربی گردآمده در این متن سراپا مورد بازبینی قرار گرفته و به‌روز شده است. همچون ویراست‌های پیشین، تلاش کرده‌ام که این کتاب را تا حد ممکن سرگرم‌کننده و خواندنی کنم، اما درعین حال کوشیده‌ام آن را در بالاترین سطح این رشته نگه دارم. مسلماً از تحقیقات آکادمیک و نشریه‌های تخصصی به‌عنوان منابع مباحث و مطالب پژوهشی استفادهٔ وسیعی کرده‌ام، اما برای این که متن کتاب تا حد ممکن حاوی مباحث و مسائل روز باشد، روزنامه‌ها و نشریه‌های ادواری را نیز برای روزآمدشدن منابع انتخاب کرده‌ام. از زمان انتشار ویراست قبلی تا به حال، اینترنت نسبت به گذشته منبع بسیار غنی‌تری برای پژوهش شده است. بخش‌های جدید زیادی به این کتاب افزوده شده است. با ادغام این بخش‌های جدید به بخش‌هایی از کتاب که قبلاً همیشه خود را پس داده‌اند، تلاش کرده‌ام شهرت این کتاب را در مقام مقدمه‌ای پیشرو و تراز اول به جامعه‌شناسی حفظ کنم.

ویراست نخست این کتاب که در ۱۹۸۹ منتشر شد، از چند جهت عرصه‌های تازه‌ای گشود. یکی از تأکیدی عمدهٔ آن روی تأثیر جهانی شدن بود که بحث دربارهٔ چنین موضوعی در آن زمان حتی در

فنی‌ترین حوزه‌های رشته جامعه‌شناسی تازه شروع شده بود. از آن پس بحث درباره جهانی شدن به‌طور گسترده‌ای بالا گرفته و جهانی شدن نیز بسیار پیش‌تر رفته است، و برخی از تغییر و تحولات فناوری اطلاعات را همراه با خود پیش برده است. ویراست کنونی نیز از این جهت راهگشاست که نخستین کتابی است که بحث جامعی درباره چگونگی تأثیر اینترنت و سایر تغییرات فناوری اطلاعات بر دگرگونی زندگی‌های ما را دربردارد. توجه به این مباحث عملاً در تاروپود همه فصل‌های کتاب تنیده است. دورانی که شاهد تغییر و تحول فاحش و چشمگیر باشد، بیم و امیدهای تازه‌ای را نیز با خود خواهد آورد - بیم و امید نیز یکی از مضامین ثابت و همیشگی این کتاب است.

در ویراست کنونی نیز همان الگوی کلی ارائه مطالب حفظ شده که موجب موفقیت و شهرت ویراست‌های پیشین بوده است. بهترین راه درک جامعه‌شناسی برای مبتدیان این است که توجه و تفکر آن‌ها به مباحث و مسائلی جلب شود که به آسانی می‌توانند آن‌ها را به تجربه‌های زندگی خود ربط دهند. از این رو، هنگام معرفی اندیشه‌ها یا نظریه‌های انتزاعی، مخصوصاً در فصل‌های آغازین، هر جا که ممکن باشد مثال‌های ملموسی خواهد آمد که خواننده به آسانی می‌تواند معنای آن‌ها را دریابد. همه فصل‌های ویراست پیشین به‌طور گسترده‌ای بازنویسی شده‌اند و در اکثر موارد ساختار آن‌ها تغییر کرده است. در این جا نیز نگرش اکیداً تطبیقی را که ویژگی بارز ویرایش‌های پیشین بوده است، کماکان حفظ کرده‌ام.



## سپاس‌ها

من به همه کسانی که در آماده‌سازی این کتاب مرا یاری داده‌اند، تشکر کنم. بسیاری از خوانندگان بر من دست‌گیری یادداشت‌های سودمند و بی‌دریغی برایم فرستاده‌اند، که بسیار سپاسگزارشان هستم. آماده‌سازی ویراست چهارم بدون همکاری فعال کارن بردسال غیرممکن می‌شد، او ماه‌های زیادی را صرف کار روی این ویراست کرد. هرگز نمی‌توانستم همکاری فهیم‌تر و پرکارتر از او بیابم و عمیقاً سپاسگزارم و هستم.

همچنین بسیار مدیون اونیس گز، الگا ژوبانی-یوسل و راشل کندی به سبب کار عالی و بی‌نمرشان هستم. در انتشارات پولیتی، مایلم خصوصاً از افراد زیر تشکر کنم: جان تامپسن، دیوید مس. گس ماتلی، سندرا بیات، سولا یف، لیندا شریمپتون، هیترویکرز، لیزا ایتون و لوئیز کوپر. از میان همکارانم در مدرسه اقتصاد لندن (LSE) مایلم از آن دوسارا، آماندا گودال، بوریس هولترز، جی کزنیز و میریام کلارک تشکر کنم.

در آخر، همچون ویراست‌های پیشین این کتاب، آن بون نمونه‌خوانی بسیار دقیقی روی این کتاب انجام داد و من بسیار سپاسگزار او هستم.

## نحوه استفاده از کتاب حاضر

کتاب حاضر بر پایه این عقیده نوشته شده است که جامعه‌شناسی نقش مهم و مؤثری در فرهنگ فکری مدرن ایفا می‌کند و در علوم اجتماعی جایگاه محوری دارد. من پس از سال‌های متمادی تدریس در همه سطوح جامعه‌شناسی، متقاعد شدم که لازم است برخی از پیشرفت‌ها و تحولات کنونی جامعه‌شناسی را در کتابی که معرفی مقدماتی این رشته است، جای داد.

قصد من نوشتن کتابی بود که آمیزه‌ای از اصالت، تازگی و تحلیل همه مباحث مورد علاقه جامعه‌شناسان امروزی باشد. این کتاب نمی‌خواهد اندیشه‌های بسیار پیچیده‌ای را معرفی کند؛ با این حال، تازه‌ترین اندیشه‌ها و یافته‌های این رشته در سراسر کتاب گنجانده شده است. امیدوارم بحث‌های کتاب فارغ از جانبداری باشد؛ تلاش کرده‌ام دیدگاه‌های عمده در جامعه‌شناسی را به شیوه‌ای بی‌طرفانه و منصفانه، اما نه بی‌تمییز، ارائه کنم. در این کتاب موازنه‌ای بین تفکر نظری و پژوهش تجربی برقرار می‌شود. نظریه اهمیت و ضرورت آشکاری در جامعه‌شناسی دارد، درست مثل هر رشته علمی دیگری. این کتاب دانشجویان را با رویکردهای کلاسیک به نظریه آشنا می‌کند، اما در عین حال توجه زیادی هم به رویکردهای نظری جدیدی دارد که به تازگی در حال شکل‌گیری‌اند.

### مضامین عمده

این کتاب بر محور چند مضمون اساسی بنا شده است که هر یک از آن‌ها ویژگی جداگانه‌ای به این کتاب می‌بخشند. یکی از مضامین عمده کتاب، مضمون جهان در حال تغییر است. جامعه‌شناسی از بطن دگرگونی‌هایی زاده شد که نظم اجتماعی غرب را، که رو به صنعتی شدن می‌رفت، از روش‌های زندگی مختص به جوامع پیشین دور ساخت. دنیایی که با این دگرگونی‌ها به وجود آمد، نخستین و اصلی‌ترین موضوع تحلیل جامعه‌شناسانه است. آهنگ تغییر اجتماعی همچنان در حال شتاب گرفتن بوده است، و چه بسا که ما در آستانه گذارهایی ایستاده‌ایم که به اندازه آن‌چه در اواخر سده هیجدهم و سده نوزدهم رخ داد، بنیادی‌اند. ترسیم و توصیف دگرگونی‌هایی که در گذشته رخ داده‌اند و درک خطوط اصلی تحولاتی که امروزه رخ می‌دهند، نخستین وظیفه و مسئولیت اصلی جامعه‌شناسی است.

و به مضمون بنیادی این کتاب جهانی شدن زندگی اجتماعی است. برای مدتی مدید، جامعه‌شناسی زیر سیطره این دیدگاه بوده است که جوامع را می‌توان به منزله واحدهای مستقل مدینه کرد. حتی در گذشته، جوامع هرگز واقعاً جدا از هم و در انزوا نبوده‌اند. در عصر کنونی سرنویشده شتاب گرفتن آشکار فرآیندهای ادغام جهانی باشیم. برای مثال، این فرآیندها در کنسولیشن بین اقتصاد جهانی و نقشی که بازارهای مالی الکترونیک اکنون در زندگی ما ایفا می‌کنند، به وضوح دیده می‌شود. در این کتاب، تأکید بر جهانی شدن، پیوند تنگاتنگی با تأکید بر وابستگی بین بخش‌های توسعه یافته و کم‌تر توسعه یافته جهان دارد.

سومین کتاب پافشاری زیادی بر دیدگاه تطبیقی دارد. در تدریس جامعه‌شناسی نمی‌توان فقط به نیمه ناپدری یک جامعه خاص بسنده کرد. هرچند که بحث‌های این کتاب طبعاً توجه خاص به این بحث‌ها همواره با مطالب بسیار متنوعی درباره جوامع و فرهنگ‌های دیگر تعبیر می‌شود. این مطالب در برگیرنده پژوهش‌هایی است که در سایر کشورهای غربی انجام گرفته است. ما غرب به روسیه، چین و خاورمیانه نیز اشاره کرده‌ام، یعنی جوامعی که در زمان حاضر تحولات غیرت فاحشی هستند. همچنین، مطالبی که درباره کشورهای فقیرتر جهان در این کتاب است. بیش از چیزی است که پیش از این در کتاب‌های مقدماتی جامعه‌شناسی معمول بوده است. علاوه بر این، قویاً بر رابطه میان جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی تأکید کرده‌ام، چون علائق این دو رشته کاملاً همپوشانی دارند. با توجه به پیوندهای نزدیکی که اکنون جوامع سراسر جهان را به یکدیگر متصل می‌کند، و ناپدید شدن بسیاری از شکل‌های نظام اجتماعی سنتی، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی به نحو فزاینده‌ای درهم می‌آمیزند و از هم قابل تشخیص نیستند.

مضمون چهارم تأکید بر ضرورت اتخاذ جهت‌گیری تاریخی به جامعه‌شناسی است. این جهت‌گیری مستلزم چیزی بسیار بیش‌تر از افزودن جزئیات مربوط به «زمینه تاریخی» وقایع و رویدادهاست. یکی از مهم‌ترین تحولات جامعه‌شناسی در همین چندسال گذشته تأکید فزاینده‌ای است که بر تحلیل تاریخی شده است. این را نباید فقط به منزله به کارگرفتن نگرش جامعه‌شناختی در سرنویشده گذشته، بلکه باید به منزله روشی برای کمک به فهم ما از نهادهای کنونی تلقی کرد. آثار اخیر جامعه‌شناسی تاریخی وسیعاً در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته و چارچوبی برای تفسیرهای آینده در کثر فصل‌های جداگانه کتاب فراهم آورده است.

پنجم، در سراسر این کتاب توجه ویژه‌ای به مباحث جنسیت شده است. مطالعه جنسیت معمولاً جنبه خاصی از جامعه‌شناسی شمرده می‌شود و در این کتاب فصلی را به معرفی اندیشه‌ها و پژوهش‌های مربوط به این موضوع اختصاص داده‌ام. اما پرسش‌های مربوط به مناسبات جنسیتی در هیچ جامعه‌شناسانه چنان بنیادی‌اند که نمی‌توان آن‌ها را به سادگی به یکی از شاخه‌های این رشته واگذار کرد.

مضمون ششم رابطه و نسبت میان امر اجتماعی و امر شخصی است. تفکر جامعه‌شناسانه کمک

شایانی به خود-فهمی [فهمیدن ضمیر نفس مان] می‌کند، و این فهم نیز به‌نوبه خود برای فهم بهتر دنیای اجتماعی به کار می‌آید. مطالعه جامعه‌شناسی باید تجربه‌ای آزادبخش باشد: جامعه‌شناسی گستره همدردی‌ها و تخیل ما را وسیع‌تر می‌کند، و چشم‌اندازهای تازه‌ای به سرچشمه‌های رفتار ما می‌گشاید، و دانشی درباره محیط‌های فرهنگی متفاوت با محیط خود ما فراهم می‌آورد. مادامی‌که اندیشه‌های جامعه‌شناختی با جزمیت می‌ستیزند، محترم‌شمردن تنوع فرهنگی را تعلیم می‌دهند و ما را قادر به ژرف‌دیدن عملکرد نهادهای جامعه می‌سازند، پرداختن به جامعه‌شناسی موجب تقویت امکان آزادی انسان است.

### ساختار کتاب

در آغاز این کتاب بحث‌های انتزاعی چندانی درباره مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی وجود ندارد. در عوض، این مفاهیم را هنگامی توضیح می‌دهم که در فصل‌های مربوط به خود معرفی می‌شوند، و در سراسر کتاب کوشیده‌ام این اندیشه‌ها، مفاهیم و نظریه‌های [انتزاعی] را با مثال‌های ملموس و عینی روشن کنم. گرچه این مطالب معمولاً از پژوهش‌های اجتماعی گرفته شده‌اند، در اغلب موارد از مطالب سایر منابع (مثل روزنامه‌ها) برای مثال استفاده کرده‌ام. تلاش کرده‌ام سبک نگارش تا حد ممکن ساده و پیراسته بماند، و درعین حال کوشیده‌ام که این کتاب سرزنده و پرنشاط و «سرشار از شگفتی‌ها» باشد.

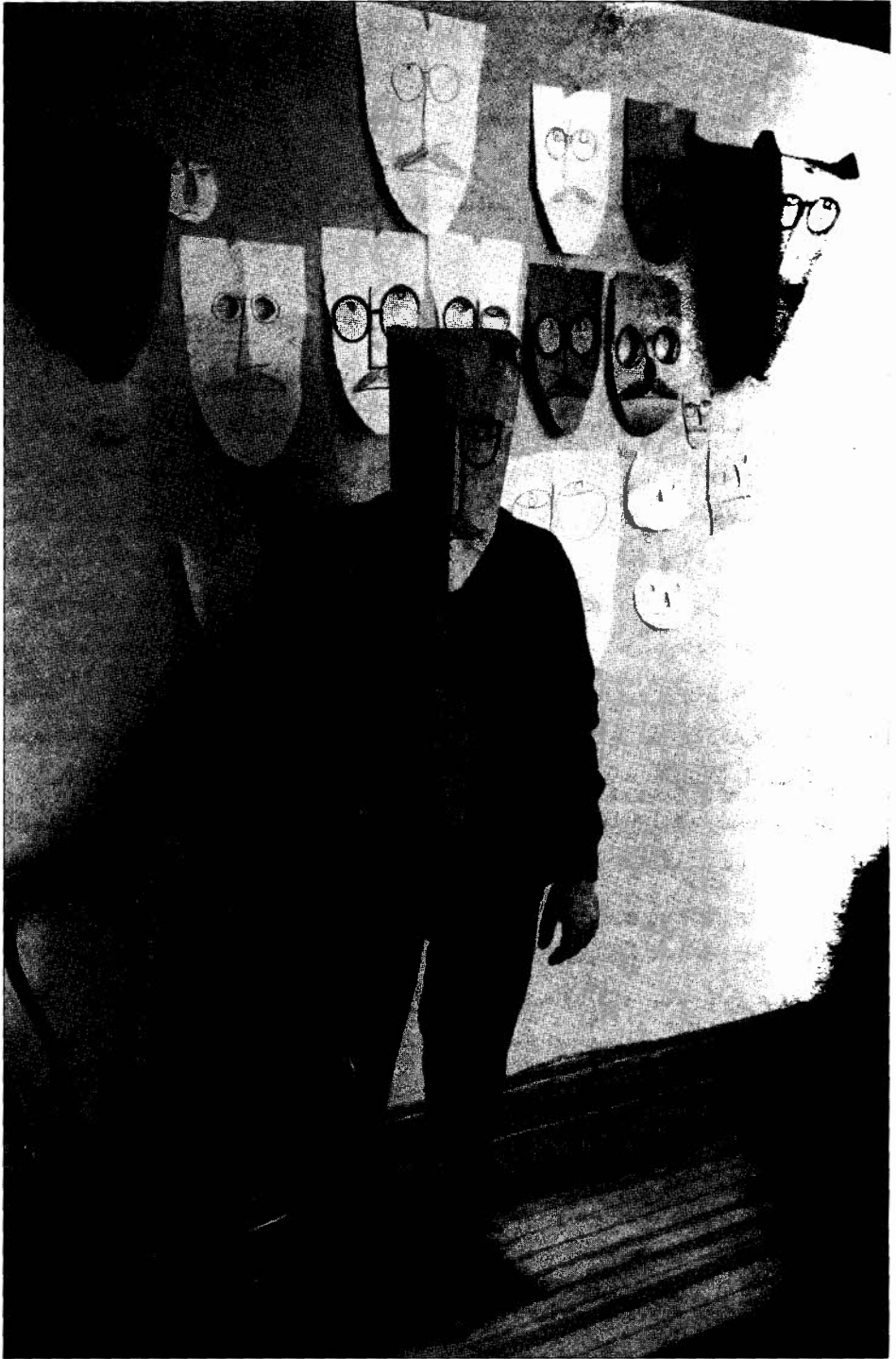
فصل‌های کتاب به ترتیبی قرار گرفته‌اند که به پیشرفت و احاطه تدریجی بر حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی کمک می‌کند، اما دقت زیادی به خرج داده‌ام تا مطمئن شوم که می‌توان کتاب را به صورت انعطاف‌پذیرتری هم مورد استفاده قرار داد و به آسانی با نیازهای درس‌های مختلف قابل انطباق است. حذف برخی از فصل‌ها، یا مطالعه آن‌ها به ترتیبی دیگر، لطمه‌ای به بقیه مباحث نمی‌زند. هر فصل به صورت واحد نسبتاً مستقلی نوشته شده است، و به اقتضای مطلب، به فصل‌های دیگر هم ارجاع داده شده است.

در پایان فصل‌ها، نشانی‌های اینترنتی آورده شده است که نقطه شروع خوبی برای ورود به گنجینه اطلاعات درباره افراد و جامعه‌شناسی است که در شبکه جهان‌گستر (www) اینترنت عرضه می‌شود. اینترنت منبع پویایی است که برای مدت زیادی ایستا نمی‌ماند و در فاصله زمانی بین دو مراجعه ممکن است پایگاه‌های اینترنتی رشد و گسترش یابند، تغییر کنند یا یکسره ناپدید شوند. پایگاه اینترنتی مربوط به این کتاب با روال منظمی روزآمد خواهد شد و منابع و نشانی‌های اینترنتی جدیدی به آن افزوده خواهد شد، و بنابراین باید به آن همچون منبع ارزشمند اطلاعات نگریست.

# جامعه‌شناسی

## جامعه‌شناسی چیست؟

- ۴ ..... پروراندن نگرش جامعه‌شناختی
- ۷ ..... مطالعه جامعه‌شناسی
- ۹ ..... جامعه‌شناسی چگونه به ما در زندگی‌مان کمک می‌کند؟
- ۹ ..... اطلاع از تفاوت‌های فرهنگی
- ۹ ..... ارزیابی نتایج سیاست‌ها
- ۱۰ ..... خودروشنگری
- ۱۰ ..... رشد و گسترش تفکر جامعه‌شناختی
- ۱۰ ..... نخستین نظریه پردازان
- ۱۱ ..... اوگوست کنت
- ۱۳ ..... امیل دورکیم
- ۱۸ ..... کارل مارکس
- ۲۱ ..... ماکس وبر
- ۲۴ ..... دیدگاه‌های جدیدتر جامعه‌شناسی
- ۲۶ ..... کارکردگرایی
- ۲۷ ..... نظریه‌های تضاد
- ۲۸ ..... نظریه‌های کنش اجتماعی
- ۲۹ ..... نتیجه
- ۳۰ ..... خلاصه مطالب



## فصل ۱: جامعه‌شناسی چیست؟

ما امروز (در آغاز سده بیست و یکم) در جهانی زندگی می‌کنیم که بسیار هراس‌آور ولی درعین حال سرشار از فوق‌العاده‌ترین نویدها برای آینده است. جهانی آکنده از تغییر که تضادها، تنش‌ها و تفکیک‌های عمیق اجتماعی، و همچنین یورش ویرانگر فناوری مدرن به محیط زیست طبیعی، اصلی‌ترین مشخصه‌های آن هستند. ولی با این حال ما از چنان امکاناتی برای کنترل سرنوشت‌مان و شکل دادن به زندگی‌مان برای بهترساختن آن برخورداریم که برای نسل‌های گذشته قابل تصور نبوده است.

این جهان چگونه به وجود آمد؟ چرا اوضاع و شرایط زندگی ما تا این حد با پدران و پدربزرگ‌های‌مان تفاوت دارد؟ روند تغییر و تحول در آینده چه سمت و سوهایی را در پیش خواهد گرفت؟ این پرسش‌ها دغدغه اصلی جامعه‌شناسی است، رشته‌ای که نقشی بنیادی در فرهنگ فکری مدرن ایفا می‌کند.

جامعه‌شناسی مطالعه زندگی اجتماعی انسان، گروه‌ها و جوامع انسانی است. کار یک جامعه‌شناس بسیار جذاب و گیراست چون موضوع مطالعه او رفتارهای خود ما در مقام موجودات اجتماعی است. دامنه مطالعات جامعه‌شناسی بسیار گسترده است و از تحلیل برخوردهای زودگذر عابرن در خیابان تا پژوهش درباره فرآیندهای اجتماعی جهانی را دربرمی‌گیرد.

اکثر ما جهان را بر اساس سیمای آشنای زندگی‌های خودمان می‌نگریم. جامعه‌شناسی بیانگر نیاز به داشتن دیدگاه بسیار وسیع‌تری به این پرسش است که چرا ما این‌گونه‌ایم که اکنون هستیم، و چرا بدین‌گونه عمل می‌کنیم. جامعه‌شناسی به ما می‌آموزد که آنچه طبیعی، اجتناب‌ناپذیر، خوب یا حقیقی می‌شماریم شاید چنین نباشد، و «اوضاع کنونی» زندگی ما به شدت تحت تأثیر نیروهای تاریخی و اجتماعی قرار دارد. فهم شیوه‌های ظریف اما پیچیده و ژرف نحوه انعکاس زمینه‌های وسیع‌تر اجتماعی و تجربی در زندگی‌های فردی ما، سنگ بنای نگرش جامعه‌شناختی است.

### پروراندن نگرش جامعه‌شناختی

آموختن تفکر جامعه‌شناختی - یعنی، نگرستن از دیدگاهی کلی‌تر و وسیع‌تر - به معنای



پرورش دادن نحوه نگرش و قوه تخیل است. خواندن جامعه‌شناسی نمی‌تواند فقط روند معمول کسب دانش باشد. جامعه‌شناس کسی است که می‌تواند از بند فوریت اوضاع و احوال شخصی خویش خلاص شود و همه چیز را در متن وسیع‌تری قرار دهد. کار جامعه‌شناسی بستگی به چیزی دارد که جامعه‌شناس امریکایی سی‌رایت میلز، در عبارت مشهوری آن را نگرش جامعه‌شناختی<sup>۱</sup> می‌نامید (Mills 1970).

نگرش جامعه‌شناختی، بیش از هر چیز، مستلزم آن است که ما بتوانیم با فاصله گرفتن از روال‌های معمول در زندگی‌های روزانه مان بیندیشیم و به آن‌ها نگاه تازه‌ای بیندازیم. مثلاً عمل ساده نوشیدن قهوه را در نظر بگیرید. از دیدگاه جامعه‌شناسانه، درباره چنین رفتار ظاهراً عادی و پیش‌پاافتاده‌ای، چه می‌توانیم بگوئیم؟ [جواب این است که] خیلی چیزها.

بیش از هر چیز می‌توانیم بگوئیم که نوشیدن قهوه فقط یک رفع خستگی ساده نیست. این کار به منزله بخشی از فعالیت‌های اجتماعی روزمره ما ارزش نمادین<sup>۲</sup> دارد. در اغلب اوقات، مناسک و تشریفات که با نوشیدن قهوه همراه است بسیار مهم‌تر از عمل مصرف‌کردن خود این نوشیدنی است. برای بسیاری از غربی‌ها، قهوه صبح محور و مرکز روال زندگی شخصی آن‌هاست. نوشیدن قهوه نخستین گام اصلی برای آغازکردن روز است. قهوه صبح اغلب در طول روز با قهوه‌های دیگری که همراه با دیگران نوشیده می‌شود - و همین، شالوده مناسک اجتماعی<sup>۳</sup> است - ادامه می‌یابد. دو نفر که برای نوشیدن قهوه با یکدیگر قرار ملاقات می‌گذارند، احتمالاً به باهم بودن و با هم حرف زدن بیش از چیزی که واقعاً می‌نوشند علاقه دارند. در واقع، خوردن و نوشیدن در همه جوامع فرصت‌هایی برای کنش متقابل اجتماعی و به اجرا گذاشتن مناسک فراهم می‌کند و این موضوعی بسیار غنی برای مطالعه جامعه‌شناختی است.

دوم این‌که، قهوه یک ماده مخدر حاوی کافئین است که اثر تحریک‌کنندگی بر مغز دارد. بسیاری از مردم قهوه را برای «نیرو و نشاط بیش‌تری» که به آن‌ها می‌دهد می‌نوشند. روزهای طولانی اداره و مطالعه دیر هنگام شبانه، با نوشیدن قهوه آسان‌تر تحمل می‌شود. قهوه ماده‌ای اعتیادآور است، اما معتادان به قهوه در فرهنگ غربی از نظر اکثر مردم جزو مصرف‌کنندگان مواد مخدر به‌شمار نمی‌آیند. قهوه همچون سیگار، ماده مخدری است که به لحاظ اجتماعی مورد پذیرش است، درحالی‌که مثلاً ماری‌جوآنا چنین نیست. اما جوامعی وجود دارند که با مصرف ماری‌جوآنا یا حتی کوکائین مدارا می‌کنند، اما هم قهوه و هم سیگار را ناپسند می‌شمارند. جامعه‌شناسان علاقه‌مندند بدانند چرا این تفاوت‌ها وجود دارند.

1. sociological imagination

2. symbolic value

3. social ritual

سوم، فردی که قهوه می‌نوشد وارد مجموعه پیچیده‌ای از روابط اجتماعی و اقتصادی می‌شود که در سرتاسر جهان گسترش می‌یابد. قهوه محصولی است که مردمان برخی از ثروتمندترین و فقیرترین نواحی کره زمین را به هم پیوند می‌دهد: قهوه به حد وفور در کشورهای ثروتمند مصرف می‌شود در حالی که عمدتاً در کشورهای فقیر به عمل می‌آید. قهوه بعد از نفت ارزشمندترین کالا در تجارت جهانی است؛ و برای بسیاری از کشورها بزرگ‌ترین منبع تجارت خارجی آن‌هاست. تولید، حمل و نقل و توزیع قهوه مستلزم معاهده‌های مستمر بین کسانی است که هزاران فرسنگ با مصرف‌کنندگان قهوه فاصله دارند. مطالعه این معاهده‌های جهانی یکی از کارهای مهم جامعه‌شناسی است، چون بسیاری از جنبه‌های زندگی ما اکنون از تأثیرات و ارتباطات اجتماعی جهان‌گستر اثر می‌پذیرد.

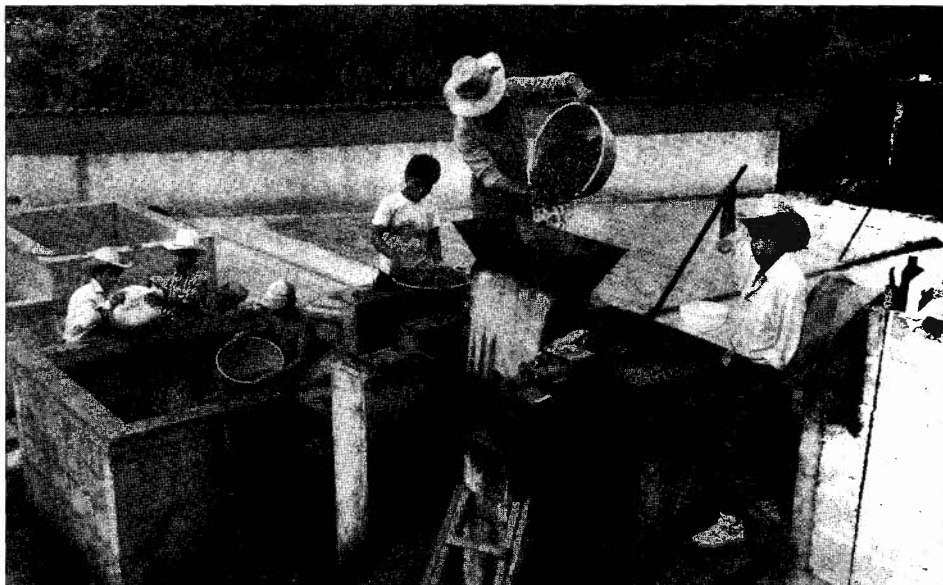
چهارم، عمل نوشیدن یک فنجان قهوه کل فرآیند توسعه اجتماعی و اقتصادی گذشته را در خود جای می‌دهد. همراه با سایر اقلام مأنوس رژیم غذای غربی - مثل چای، موز، سیب زمینی و شکر - قهوه نیز فقط از اواخر دهه اول سده نوزدهم مصرف عمومی و گسترده پیدا کرد. هرچند که منشأ این نوشیدنی در خاورمیانه است، مصرف آن به دوره توسعه طلبی غرب یعنی به یک قرن و نیم پیش برمی‌گردد. تقریباً تمام قهوه‌ای که ما امروز می‌نوشیم از مناطقی می‌آید که مستعمره اروپا بودند (امریکای جنوبی و افریقا)؛ قهوه به هیچ وجه بخشی از اقلام «طبیعی» رژیم غذایی غربی نیست. میراث استعماری تأثیر بسیار بزرگی بر توسعه تجارت جهانی قهوه داشته است.

پنجم، قهوه محصولی است که در مرکز مناقشه‌های کنونی درباره جهانی‌شدن، تجارت بین‌المللی، حقوق بشر و تخریب محیط زیست قرار می‌گیرد. همراه با افزایش محبوبیت قهوه، این محصول جنبه «تجاری» و سیاسی نیز پیدا می‌کند: تصمیم‌هایی که مصرف‌کنندگان درباره نوع قهوه مصرفی‌شان و محل خرید آن می‌گیرند، به انتخاب‌های سبک زندگی<sup>۱</sup> تبدیل شده است. ممکن است افرادی تصمیم بگیرند فقط قهوه طبیعی [بدون استفاده از کودهای شیمیایی یا اصلاح ژنتیکی] یا قهوه بدون کافئین و یا قهوه‌ای بنوشند که با «تجارت عادلانه»<sup>۲</sup> (با پرداختن کامل قیمت بازار به تولیدکنندگان کوچک قهوه در کشورهای در حال توسعه) تهیه شده است. آن‌ها ممکن است بخواهند از فروشگاه‌های «مستقل» قهوه حمایت کنند نه از فروشگاه‌های زنجیره‌ای «شرکت‌ها»ی بزرگ قهوه مثل استارباکس<sup>۳</sup>. ممکن است نوشندگان قهوه تصمیم به تحریم قهوه برخی از کشورهایی بگیرند که حقوق بشر را رعایت نمی‌کنند یا به محیط زیست آسیب می‌رسانند. جامعه‌شناسان علاقه‌مندند بدانند که چگونه جهانی‌شدن موجب ارتقای اطلاع و آگاهی مردم از مسائل و موضوعاتی می‌شود که در دورترین اکناف جهان رخ می‌دهد و آن‌ها را وادار می‌کند که بر مبنای این معرفت جدید دست به عمل بزنند.

1. life-style choices

2. fairly-traded

3. Starbucks



برای این کارگران که دانه‌های قهوه را برای یکی از تعاونی‌های تجارت عادلانه در امریکای جنوبی آسیاب می‌کنند، قهوه به معنای امرار معاش است.

### مطالعه جامعه‌شناسی

بینش جامعه‌شناختی ما را قادر به درک این مطلب می‌کند که بسیاری از وقایعی که ظاهراً فقط به فرد مربوط می‌شوند در واقع مسائل بزرگ‌تری را منعکس می‌سازند. برای نمونه، طلاق ممکن است برای کسی که درگیر و دار آن است، فرآیندی به‌غایت دشوار باشد - که میلز آن را گرفتاری شخصی می‌نامید. اما به‌گفته میلز، طلاق در جامعه‌ای مثل بریتانیای فعلی که یک سوم کل ازدواج‌ها در طول ده سال به جدایی می‌انجامند، مسئله‌ای عمومی نیز هست. یا ممکن است بیکاری برای کسی که از کاری اخراج می‌شود و نمی‌تواند کار دیگری بیابد، یک تراژدی شخصی باشد. اما وقتی میلیون‌ها نفر از اعضای جامعه همین وضعیت را داشته باشند آن‌گاه بیکاری چیزی فراتر از یأس و حرمان خصوصی است: یعنی مسئله‌ای عمومی است که روندهای اجتماعی بزرگی را نشان می‌دهد.

سعی کنید چنین نگرشی را در مورد زندگی خودتان به کار ببرید. ضرورتی ندارد که فقط به گرفتاری‌ها و معضلات بیندیشید. برای نمونه، به این بیندیشید که اصلاً چرا صفحات این کتاب را ورق می‌زنید - چرا تصمیم گرفته‌اید جامعه‌شناسی بخوانید. شاید شما از دانشجویان بی‌علاقه و ناخرسند جامعه‌شناسی باشید و این درس را فقط برای گذراندن واحد و گرفتن مدرک انتخاب کرده باشید. یا شاید مشتاق پی‌بردن به مطالب بیش‌تری درباره‌ی این رشته باشید. انگیزه‌های شما هرچه

باشد، احتمالاً با سایر کسانی که جامعه‌شناسی می‌خوانند وجوه مشترک زیادی دارید، بی‌آن‌که ضرورتاً از آن مطلع باشید. این تصمیم خصوصی شما انعکاسی از موقعیت شما در جامعه بزرگ‌تر است. آیا خصوصیات زیر درباره شما صدق می‌کند؟ آیا جوان هستید؟ سفید پوست؟ از خانواده‌ای با مشاغل حرفه‌ای هستید یا از خانواده‌ای یقه‌سفید برخاسته‌اید؟ آیا برای افزایش درآمدتان کار پاره‌وقت انجام می‌دهید یا تا به حال انجام داده‌اید؟ آیا با این‌که اوقات خود را چندان وقف درس خواندن نمی‌کنید می‌خواهید پس از پایان تحصیل شغل خوبی پیدا کنید؟ آیا این‌طور نیست که شما واقعاً نمی‌دانید جامعه‌شناسی چیست ولی فکر می‌کنید که این رشته به چگونگی رفتارهای مردم در گروه‌ها مربوط می‌شود؟ بیش از سه‌چهارم شما به همه پرسش‌های فوق جواب مثبت خواهید داد. دانشجویان کالج‌ها نمونه‌ای از کل جمعیت نیستند بلکه از پیشینه‌های خانوادگی ممتازتری برخوردارند. و ایستارها<sup>۱</sup> یا تلقی آن‌ها معمولاً بازتابی از ایستارهای دوستان و آشنایان آن‌هاست. پیشینه‌های اجتماعی<sup>۲</sup> ما رابطه و تأثیر زیادی بر انواع تصمیم‌هایی دارد که ما آن‌ها را شایسته و مناسب می‌پنداریم.

اما فرض کنید که شما به یک یا چند پرسش فوق پاسخ منفی داده باشید. شاید شما از یک خانواده گروه اقلیت یا فقیر باشید. شاید شما فردی میانسال یا مسن‌تر باشید. اما باز هم احتمالاً نتیجه‌گیری‌های زیر درباره شما صادق است. شما برای رسیدن به جایی که اکنون هستید مجبور به تلاش و مبارزه بوده‌اید؛ شاید ناچار شده‌اید با واکنش‌های خصمانه و مخالف دوستان و آشنایان خود نسبت به تحصیل در کالج مقابله کنید؛ یا شاید آموزش عالی را با سرپرستی تمام‌وقت از کودک یا کودکان خود، ترکیب می‌کنید.

با این‌که همه ما تحت تأثیر متن و زمینه‌های اجتماعی پیرامون خود قرار داریم، رفتارهای هیچ‌یک از ما به سادگی توسط این متن و زمینه‌ها تعیین نمی‌شود. ما صاحب و خالق فردیت مختص به خویش هستیم. کار جامعه‌شناسی این است که درباره پیوندهای میان آنچه جامعه از ما می‌سازد و آنچه ما از خودمان می‌سازیم کندوکاو کند. فعالیت‌های ما هم به دنیای اجتماعی پیرامون ما ساخت می‌دهد - شکل می‌دهد - و هم در عین حال توسط این دنیای اجتماعی ساخت می‌یابد.

مفهوم ساخت اجتماعی<sup>۳</sup> یکی از مفاهیم مهم در جامعه‌شناسی است. ساخت اجتماعی بیانگر این واقعیت است که زمینه‌های اجتماعی زندگی ما فقط از نظم و ترتیب‌های تصادفی رویدادها و کنش‌ها تشکیل نمی‌شود؛ بلکه این زمینه‌ها، به شیوه‌های متمایزی ساخت یافته یا الگومند<sup>۴</sup> هستند. در شیوه‌های رفتار ما و در روابطی که با یکدیگر داریم روال‌های تکراری و منظمی وجود دارد. اما ساخت اجتماعی شبیه یک ساختار فیزیکی مثل یک ساختمان نیست که مستقل از کنش‌های انسان

1. attitudes

2. social backgrounds

3. social structure

4. patterned

وجود داشته باشد. جوامع بشری همیشه در فرآیند ساخت یابی<sup>۱</sup> هستند. این جوامع لحظه‌به‌لحظه با همان «سنگ‌بناهایی» که آن‌ها را تشکیل می‌دهد - انسان‌هایی مثل شما و من - از نو بر ساخته می‌شوند. برای مثال، باز هم نوشیدن قهوه را در نظر بگیرید. فنجان قهوه خودبه‌خود در دست شما قرار نمی‌گیرد. برای مثال، شما باید که تصمیم می‌گیرید به کافه‌تریای خاصی بروید، قهوه را سیاه یا با شیر بنوشید، و از این قبیل. شما با اتخاذ این تصمیم‌ها، همراه با میلیون‌ها نفر دیگر، به بازار قهوه شکل می‌دهید و بر زندگی تولیدکنندگان قهوه که شاید هزاران فرسنگ دور از شما در آن سوی جهان زندگی می‌کنند، تأثیر می‌گذارید.

### جامعه‌شناسی چگونه به ما در زندگی مان کمک می‌کند؟

جامعه‌شناسی نتایج عملی زیادی برای زندگی ما دارد، همان‌طور که میلز به هنگام شرح افکار خود درباره نگرش جامعه‌شناختی بر آن تأکید می‌کرد.

### اطلاع از تفاوت‌های فرهنگی

نخست، جامعه‌شناسی به ما امکان می‌دهد که به دنیای اجتماعی از دیدگاه‌هایی غیر از دیدگاه خودمان بنگریم. در اغلب اوقات اگر درک درستی از چگونگی زندگی دیگران داشته باشیم، به فهم بهتری از چستی مسائل آن‌ها نیز می‌رسیم. آن دسته از سیاست‌های عملی که مبتنی بر اطلاع و آگاهی از شیوه‌های زندگی مردم نیستند بخت ناچیزی برای موفقیت دارند. بنابراین، مددکار اجتماعی سفیدپوستی که در یک اجتماع عمدتاً سیاه‌پوست کار می‌کند، نمی‌تواند اعتماد اعضای این اجتماع را به دست آورد مگر این‌که نسبت به تفاوت تجربه‌های اجتماعی جداکننده سیاهان و سفیدان به اندازه کافی هوشیار و حساس شود.

### ارزیابی نتایج سیاست‌ها

دوم، پژوهش جامعه‌شناختی می‌تواند به ارزیابی نتایج اقدامات سیاسی و اجتماعی در عمل کمک کند. هر برنامه‌ای برای اصلاحات عملی ممکن است نتواند به آنچه طراحان آن در نظر داشتند برسد، یا ممکن است پیامدهای ناخواسته ناخوشایندی به دنبال داشته باشد. برای نمونه، در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، مجتمع‌های مسکونی بزرگی در مراکز شهری بسیاری از کشورها ساخته شد. این مجتمع‌ها به این منظور طراحی شده بودند که برای گروه‌های کم‌درآمد نواحی فقیرنشین شهری مسکن‌هایی با استانداردهای بالا فراهم کنند و مراکز خرید و سایر خدمات شهری را در نزدیکی آن‌ها مستقر کنند. اما پژوهش‌ها نشان دادند که بسیاری از مردمی که خانه‌های قبلی خود را ترک گفته و به

این برج‌های بلند مسکونی نقل مکان کرده بودند احساس انزوا و بدبختی می‌کردند. ساختمان‌های بلند و مراکز خرید در این نواحی فقیرنشین غالباً کهنه و مخروبه می‌شدند و بستر مناسبی برای رشد راهزنی و سایر جرائم خشونت‌آمیز فراهم می‌کردند.

### خود-روشنگری

سوم، و از جهاتی مهم‌ترین، این‌که جامعه‌شناسی می‌تواند ما را به خود-روشنگری، یعنی فهم هرچه بیش‌تر خویش‌مان مجهز کند. ما هرچه دربارهٔ چرایی اعمالی که انجام می‌دهیم و دربارهٔ عملکردهای کلی جامعه‌مان بیش‌تر بدانیم، به احتمال بیش‌تری می‌توانیم بر آینده‌مان تأثیر بگذاریم. نباید تصور کنیم که جامعه‌شناسی فقط در خدمت سیاست‌گذاران است - یعنی گروه‌های قدرتمند - تا با آگاهی و اطلاع دست به تصمیم‌گیری بزنند. نمی‌توان فرض کرد که صاحبان قدرت همیشه منافع گروه‌های فاقد قدرت و امتیاز را در سیاست‌های خود در نظر می‌گیرند. گروه‌های خود-تنویریافته<sup>۱</sup> اغلب می‌توانند از پژوهش‌های جامعه‌شناختی بهره ببرند و به شیوهٔ مؤثری در مقابل سیاست‌های حکومت و اکنش نشان دهند یا خط‌مشی خاص خود را درپیش بگیرند. گروه‌های خودیاری مثل الکلی‌های گمنام، یا جنبش‌هایی اجتماعی مثل نهضت محیط زیست، مثال‌هایی از آن گروه‌های اجتماعی هستند که مستقیماً در پی محقق‌ساختن اصلاحات عملی بوده‌اند و موفقیت درخور توجهی نیز کسب کرده‌اند.

### رشد و گسترش تفکر جامعه‌شناختی

بسیاری از دانشجویان وقتی برای نخستین بار شروع به مطالعهٔ جامعه‌شناسی می‌کنند، از کثرت و تنوع رهیافت‌های نظری گوناگون گیج می‌شوند. در جامعه‌شناسی هرگز قواعدی وجود نداشته است که مفاهیم و اندیشه‌هایی را در بر بگیرد که همه آن را معتبر بدانند. جامعه‌شناسان غالباً دربارهٔ چگونگی مطالعهٔ رفتار انسان و چگونگی تفسیر نتایج پژوهش، با یکدیگر اختلاف نظر و مشاجره دارند. چرا باید چنین باشد؟ پاسخ این پرسش به ماهیت خود این رشته مربوط می‌شود. جامعه‌شناسی دربارهٔ زندگی خود ما و رفتارهای خود ما است، و مطالعه و پژوهش دربارهٔ خودمان پیچیده‌ترین و دشوارترین کاری است که می‌توانیم درپیش بگیریم.

### نخستین نظریه پردازان

ما انسان‌ها همیشه دربارهٔ ریشه‌های رفتارهای خودمان کنجکاو بوده‌ایم، اما تا هزاران سال همهٔ تلاش‌هایی که برای فهم خودمان انجام می‌گرفت متکی به طرز تفکرهایی بود که نسل به نسل منتقل

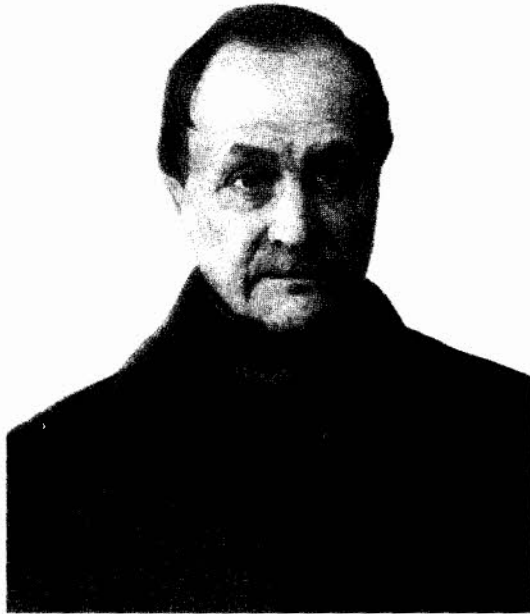
می‌شدند. این اندیشه‌ها غالباً به زبان دین بیان می‌شد، یا به اسطوره‌های معروف، یا خرافات و یا عقاید سنتی متوسل می‌شد. مطالعه عینی و سیستماتیک رفتار انسان و جامعه تحول نسبتاً تازه‌ای است که از اواخر دهه اول سده هیجدهم آغاز می‌شود. یکی از پیشرفت‌های مهم در این زمینه، استفاده از علم برای فهم جهان بود؛ پیدایش رویکرد علمی موجب تغییر بنیادین نگرش‌ها و ادراکات ما شد. تبیین‌های مبتنی بر دین و سنت، در اکثر حوزه‌ها، یکی پس از دیگری، جای خود را به تکاپوهای عقلانی و انتقادی در پی معرفت داد. جامعه‌شناسی، درست همچون فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی و سایر رشته‌ها، به‌منزله بخشی از این جریان مهم فکری، پا به عرصه گذاشت. مجموعه‌ای از دگرگونی‌های بنیادی که با «دو انقلاب عظیم» سده‌های هیجدهم و نوزدهم در اروپا حادث شد، پس‌زمینه خاستگاه‌های جامعه‌شناسی بود. این دگرگونی‌ها شیوه زندگی انسان‌ها را که برای هزاران سال دست‌نخورده مانده بود به‌نحو برگشت‌ناپذیری تغییر دادند. انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ پیروزی اندیشه‌ها و ارزش‌های دنیوی [سکولار] مثل آزادی و برابری را بر نظم اجتماعی سنتی اعلام می‌کرد. این انقلاب نقطه آغاز نیروی پویا و قدرتمندی بود که از آن هنگام در تمام جهان گسترش یافته و یکی از ارکان دنیای مدرن شده است. دومین انقلاب بزرگ در اواخر سده هیجدهم ابتدا در بریتانیا آغاز شد و سپس به سایر نقاط اروپا، امریکای شمالی و جاهای دیگر جهان سرایت کرد: انقلاب صنعتی، یعنی طیف وسیعی از دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی که براساس رشد و توسعه ابداعات و اختراعات نوین تکنولوژیک مثل نیروی بخار و ماشین‌آلات پدید آمد. پیدایش صنعت به مهاجرت انبوه روستائیان از زمین‌های کشاورزی به کارخانه‌ها و کار صنعتی منجر شد و به همین سبب نواحی شهری به‌سرعت گسترش یافتند و شکل‌های تازه‌ای از روابط اجتماعی پدید آمد. انقلاب صنعتی چهره دنیای اجتماعی، و ازجمله بسیاری از عادت‌های شخصی ما را به‌طور فاحشی تغییر داد. بیش‌تر غذاهایی که ما می‌خوریم و نوشیدنی‌هایی که می‌نوشیم - مثل قهوه - اکنون با روش‌ها و دستگاه‌های صنعتی تولید می‌شوند.

از هم‌پاشیدن شیوه‌های سنتی زندگی چالشی برای متفکران بود تا فهم تازه‌ای از دنیای اجتماعی و نیز دنیای طبیعی بیروارندند. نخستین پیشگامان جامعه‌شناسی دلمشغول رویدادهایی بودند که با این دو انقلاب همراه بود و می‌کوشیدند هم پیدایش و هم نتایج و پیامدهای بالقوه آن‌ها را درک کنند. پرسش‌هایی که این اندیشمندان سده نوزدهم در پی پاسخ‌دادن به آن‌ها بودند - ماهیت انسان چیست؟ چرا جامعه بدین‌گونه که هست ساخت یافته است؟ جوامع چگونه و چرا تغییر می‌کنند؟ - ز همان سنخ پرسش‌هایی است که امروز هم جامعه‌شناسان می‌کوشند به آن‌ها پاسخ دهند.

### اوگوست کنت

مسئله هیچ فرد واحدی نمی‌تواند کل یک حوزه مطالعاتی را بنیان بگذارد، و واقعیت هم این است که فرد زیادی در تفکر جامعه‌شناختی اولیه سهم و نقش داشته‌اند. اما معمولاً اولویت خاصی برای

اوگوست کنت<sup>۱</sup> (۱۷۹۸-۱۸۵۷) نویسندهٔ فرانسوی قائل می‌شوند؛ حتی اگر فقط به این دلیل باشد که واژه «جامعه‌شناسی» را او ابداع کرد. کنت ابتدا از اصطلاح «فیزیک اجتماعی» استفاده می‌کرد، اما بعضی از رقبای فکری او نیز در آن روزگار از همین اصطلاح استفاده می‌کردند. کنت می‌خواست تفاوت و تمایز دیدگاه‌های خود را از دیدگاه‌های آنان نشان دهد، از این‌رو اصطلاح «جامعه‌شناسی» را وضع کرد تا موضوع مطالعه و رشته‌ای را توصیف کند که مایل به تثبیت آن بود.



اندیشهٔ کنت بازتابی از رویدادهای

پرتلاطم روزگار او بود. انقلاب فرانسه

اوگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷).

تغییرات بسیار مهمی در جامعه ایجاد کرده بود و رشد صنعتی شدن زندگی سنتی مردم فرانسه را متحول می‌ساخت. کنت خواهان ایجاد دانشی دربارهٔ جامعه بود که بتواند قوانین دنیای اجتماعی را تبیین کند، درست همان‌طور که علوم طبیعی نحوهٔ عملکرد دنیای فیزیکی را تبیین می‌کرد. هرچند کنت اذعان داشت که هر رشتهٔ علمی موضوع مطالعهٔ مختص به خود را دارد، اما عقیده داشت که همهٔ علوم منطق و روش علمی مشترکی دارند که هدف آن آشکارساختن قوانین عام و جهانشمول است. درست همان‌طور که کشف قوانین دنیای طبیعی به ما امکان کنترل و پیش‌بینی رویدادهای پیرامون مان را می‌دهد، پرده برداشتن از قوانین حاکم بر جامعهٔ انسانی نیز می‌تواند به ما کمک کند تا به سرنوشت خود شکل دهیم و رفاه و سعادت بشریت را بیش‌تر کنیم. سخن کنت این بود که جامعه نیز همچون دنیای فیزیکی تابع قوانین ثابت و تغییرناپذیری است.

تصوری که کنت از جامعه‌شناسی در سر داشت، تصور یک علم اثباتی<sup>۲</sup> بود. او معتقد بود که جامعه‌شناسی برای مطالعهٔ جامعه باید از همان روش‌های علمی دقیقی استفاده کند که فیزیک یا شیمی برای مطالعهٔ دنیای فیزیکی به کار می‌گیرند. اثبات‌گرایی یا پوزیتیویسم<sup>۳</sup> معتقد است که علم

1. Auguste Comte  
3. positivism

2. positive science



باید فقط به پدیده‌های قابل مشاهده‌ای بپردازد که مستقیماً در تجربه قابل شناسایی هستند. برمبنای مشاهدات حسی دقیق می‌توان قوانینی را استنباط کرد که رابطه میان پدیده‌های مشاهده‌شده را تبیین می‌کنند. دانشمندان با فهم رابطه علت و معلولی میان رویدادها، می‌توانند پیش‌بینی کنند که رویدادهای آینده چگونه رخ خواهند داد. رهیافت اثبات‌گرایانه به جامعه‌شناسی معتقد است که تولید معرفت دربارهٔ جامعه باید براساس شواهدی تجربی باشد که از مشاهده، مقایسه و آزمایش گرفته می‌شوند.

**قانون مراحل سه‌گانه** کنت مدعی است که تلاش‌های بشر برای فهم جهان [در طول تاریخ] از سه مرحله الهیاتی<sup>۱</sup>، متافیزیکی<sup>۲</sup> [فلسفی] و اثباتی عبور کرده است. در مرحله الهیاتی، اندیشه‌های بشر تحت هدایت تصورات دینی و این عقیده بود که جامعه جلوه‌ای از مشیت خداوند است. در مرحله متافیزیکی، که در زمان رنسانس سيطرة یافت، جامعه براساس پدیده‌های طبیعی نگریسته می‌شد نه پدیده‌های ماوراءالطبیعی. مرحله اثباتی که با اکتشافات و دستاوردهای کوپرنیک، گالیله و نیوتن آغاز شده بود، مشوق کاربرد فنون علمی برای مطالعهٔ دنیای اجتماعی بود. براساس چنین دیدگاهی، کنت جامعه‌شناسی را آخرین علم در زنجیرهٔ تکامل علوم تلقی می‌کرد - که پس از فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی قرار می‌گرفت - اما جامعه‌شناسی مهم‌ترین و پیچیده‌ترین علم در میان همهٔ علوم بود. کنت در اواخر حیات فکری خویش، طرح و نقشه‌های بلندپروازانه‌ای برای بازسازی جامعهٔ فرانسه، به‌طور اخص، و جوامع بشری، به‌طور اعم، ترسیم کرده بود که برپایهٔ دیدگاه جامعه‌شناختی او استوار بود. او بر ایجاد «دین انسانیت» پافشاری می‌کرد که بنا بود ایمان و جزمیت را به نفع تفکر علمی کنار بگذارد. جامعه‌شناسی محور این دین تازه بود. کنت به‌خوبی از وضعیت جامعه‌ای که در آن می‌زیست اطلاع داشت؛ او نگران نابرابری‌هایی بود که صنعتی‌شدن به‌بار می‌آورد، و نیز نگران تهدیدی بود که این نابرابری‌ها برای انسجام و پیوستگی اجتماعی ایجاد می‌کردند. از دید کنت، راه‌حل درازمدت برای این مسئله عبارت بود از ایجاد وفاق اخلاقی که جامعه را در برابر این الگوهای نوین نابرابری حفظ و تنظیم کند. با این‌که تخیل کنت دربارهٔ بازسازی جامعه هرگز تحقق نیافت، سهم او در نظام‌مندی و وحدت‌یافتن علم جامعه اهمیت زیادی برای تبدیل شدن جامعه‌شناسی به یک حرفه و رشتهٔ دانشگاهی داشته است.

### امیل دورکیم

نوشته‌های نویسندهٔ فرانسوی دیگری، یعنی امیل دورکیم<sup>۳</sup> (۱۸۵۸-۱۹۱۷)، تأثیری ماندگارتر از کنت بر جامعه‌شناسی مدرن داشته است. با این‌که دورکیم جنبه‌هایی از کار کنت را مورد استفاده قرار

1. theological

2. metaphysical

3. Émile Durkheim

داد، اما نظری این بود که بسیاری از اندیشه‌های پیشینیان او بیش از اندازه خیالی و مبهم بوده است و کنت نیز نتوانسته است با موفقیت به برنامه خویش جامه عمل بپوشاند - یعنی جامعه‌شناسی را بر پایه‌ای علمی استوار کند. دورکیم جامعه‌شناسی را دانش نوینی می‌دید که می‌توانست پرسش‌های قدیمی فلسفی را از طریق بررسی آن‌ها به شیوه تجربی، پاسخ دهد. دورکیم نیز همچون کنت معتقد بود که ما باید زندگی اجتماعی را با همان عینیتی مطالعه کنیم که دانشمندان جهان طبیعی را مطالعه می‌کنند. نخستین اصل مشهور جامعه‌شناسی او این بود که «وقایع اجتماعی را باید



امیل دورکیم (۱۸۵۸-۱۹۱۷).

همچون اشیاء مطالعه کرد!» مقصود او این بود که زندگی اجتماعی را می‌توان با همان دقتی تحلیل کرد که اشیاء یا رویدادهای طبیعی را تحلیل می‌کنیم.

نوشته‌های دورکیم طیف وسیعی از عناوین و موضوعات گوناگون را شامل می‌شود. سه مضمون عمده مورد توجه او، یکی اهمیت جامعه‌شناسی به منزله یک علم تجربی؛ دیگری پیدایش فرد و فردیت و شکل‌گیری نظم اجتماعی نوین؛ و بالاخره ریشه‌ها و خصوصیات اقتدار اخلاقی در جامعه بود. ما در بحث‌هایی که درباره دین، کجروی و جرم، کار و زندگی اقتصادی خواهیم داشت، باز هم با اندیشه‌های دورکیم آشنا خواهیم شد.

از نظر دورکیم اصلی‌ترین دغدغه فکری جامعه‌شناسی، مطالعه وقایع اجتماعی<sup>۱</sup> است. جامعه‌شناسان به جای آن‌که روش‌های جامعه‌شناختی را برای مطالعه افراد به کار بندند، باید وقایع اجتماعی را بررسی کنند - یعنی جنبه‌هایی از زندگی اجتماعی که به کنش‌های ما در مقام افراد شکل می‌دهند، مثل وضعیت اقتصادی یا تأثیر دین. دورکیم معتقد بود که جوامع واقعیتی مختص به خویش دارند - مقصود این است که جامعه چیزی بیش از کنش‌ها و منافع و علایق اعضای خویش است. به گفته دورکیم، وقایع اجتماعی عبارت‌اند از شیوه‌های عمل کردن، اندیشیدن یا احساس کردنی

1. social facts

که نسبت به افراد بیرونی هستند و بیرون از زندگی و ادراکات افراد واقعیتهای مختص به خویش دارند. از دیگر خواص وقایع اجتماعی این است که آن‌ها نیروی جبری بر افراد وارد می‌کنند. اما مردم این ماهیت مقیدکننده وقایع اجتماعی را غالباً نیروی جبری تشخیص نمی‌دهند. زیرا مردم عموماً آزادانه از وقایع اجتماعی متابعت می‌کنند و معتقدند که بنا به انتخاب و اختیار خویش عمل می‌کنند. در واقع، استدلال دورکیم این است که مردم غالباً از الگوهای پیروی می‌کنند که در جامعه آن‌ها عمومیت دارد. وقایع اجتماعی می‌توانند کنش انسان را به شیوه‌های گوناگون محدود و مقید کنند: از تنبیه مستقیم و آشکار (برای مثال، در مورد جرائم) تا طرد اجتماعی (در مورد رفتارهای ناپسند) یا سوءتفاهم ساده (در مورد استفاده نامناسب از زبان).

دورکیم اذعان داشت که مطالعه وقایع اجتماعی کار دشواری است. زیرا وقایع اجتماعی نامرئی و نامحسوس‌اند و بنابراین نمی‌توان آن‌ها را مستقیماً مشاهده کرد. پس باید خواصشان را با تحلیل آثار و نتایج آن‌ها یا با ملاحظه تلاش‌هایی که برای ابراز و تجلی آن‌ها صورت گرفته است، مثل قوانین، متون دینی یا قواعد مکتوب برای رفتار و کردار، به صورت غیرمستقیم آشکار ساخت. دورکیم اصرار داشت که برای مطالعه وقایع اجتماعی، دست‌کشیدن از پیشداوری‌ها و تعصبات و ایدئولوژی، اهمیت زیادی دارد. روحیه و ایستار علمی مستلزم ذهنی است که پذیرای شواهد مأخوذ از حواس باشد و از بند اندیشه‌های حاضر و آماده‌ای که از بیرون آمده‌اند، آزاد باشد. دورکیم معتقد بود که مفاهیم علمی فقط می‌توانند از فعالیت علمی حاصل شوند. او جامعه‌شناسان را به مطالعه امور همان‌گونه که واقعاً هستند، و به بساختن مفاهیم تازه‌ای فرامی‌خواند که بازتاب ماهیت حقیقی پدیده‌های اجتماعی باشند.

دورکیم، مانند سایر بنیانگذاران جامعه‌شناسی، دلمشغول تغییراتی بود که جامعه را در طول زندگانی وی دستخوش دگرگونی ساخته بودند. او به‌طور خاص به انسجام اجتماعی<sup>۱</sup> و اخلاقی علاقه‌مند بود. به بیانی دیگر، به این‌که چه چیزی جامعه را سرپا نگه می‌دارد و آن را از سقوط به فقر آشوب حفظ می‌کند. انسجام هنگامی حفظ می‌شود که افراد با موفقیت در گروه‌های اجتماعی ادغام شوند و با مجموعه‌ای از ارزش‌ها و آداب و رسوم مشترک هدایت و تنظیم شوند. دورکیم در نخستین اثر عمده خود، تقسیم‌کار در جامعه (۱۸۹۳)، تحلیلی از تغییر اجتماعی ارائه می‌دهد که طبق آن، پیدایش دوران صنعتی به معنای ظهور نوع تازه‌ای از انسجام است. دورکیم برای شرح این استدلال خویش دو نوع انسجام را با هم مقایسه می‌کند. مکانیکی و ارگانیکی. و آن‌ها را به تقسیم‌کار، یعنی به رشد تمایز و تفکیک بین مشاغل مختلف، ربط می‌دهد.

از نظر دورکیم، فرهنگ‌های سنتی که تقسیم کار ناچیزی دارند، از انسجام مکانیکی<sup>۱</sup> برخوردارند. از آن‌جا که اکثر اعضای این جوامع مشاغل مشابهی دارند، به سبب تجربه مشترک و عقاید مشترک به هم پیوند می‌خورند. این عقاید مشترک نیرویی سرکوبگر دارد - اجتماع بی‌هیچ رحم و شفقتی هر کسی را که شیوه‌های عرفی زندگی را زیر پا بگذارد تنبیه می‌کند. بدین ترتیب هیچ مجال و فرصتی برای اختلاف نظرهای فردی باقی نمی‌ماند. بنابراین، انسجام مکانیکی بر پایه وفاداری و همسانی عقاید استوار است. اما نیروی مهیب صنعتی شدن و شهرنشینی به رشد تقسیم کار انجامید، و موجب فروپاشی انسجام مکانیکی شد. تخصصی شدن وظایف و تمایزهای فزاینده اجتماعی در جوامع پیشرفته به پیدایش نظم نوینی منجر شد که انسجام ارگانیکی<sup>۲</sup>، بنا به استدلال دورکیم، مشخصه این نظم نوین است. جوامعی که انسجام ارگانیکی دارند، به دلیل وابستگی اقتصادی مردم به یکدیگر و تشخیص و تصدیق اهمیت سهم و نقش دیگران، سرپا می‌مانند. همراه با گسترش تقسیم کار، وابستگی مردم به یکدیگر بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود، چون هرکس نیازمند کالاها و خدماتی است که سایر مشاغل عرضه می‌کنند. روابط و مناسبات متقابل اقتصادی و وابستگی دوسویه، جایگزین عقاید مشترک در ایجاد وفاداری اجتماعی می‌شود.

اما فرآیندهای تغییر در دنیای مدرن چنان پرشتاب و شدیدند که مسائل و معضلات اجتماعی بزرگی به بار می‌آورند. این فرآیندهای تغییر می‌توانند تأثیر ویرانگری بر سبک‌های زندگی سنتی، اخلاقیات، عقاید دینی و الگوهای روزمره داشته باشند، بی‌آن‌که ارزش‌های تازه و روشنی فراهم آورند. دورکیم این شرایط بی‌ثبات را به مفهوم آنومی یا بی‌هنجاری ربط می‌داد، یعنی احساس بی‌هدفی یا یأس و حرمان که از زندگی اجتماعی مدرن نشئت می‌گیرد. ضوابط و معیارها و کنترل‌های اخلاقی سنتی که همواره از طرف دین صادر می‌شد، تا حد زیادی با توسعه اجتماعی مدرن سقوط می‌کنند، و به همین سبب بسیاری از افراد جوامع مدرن احساس می‌کنند که زندگی روزمره آن‌ها فاقد معناست.

یکی از مشهورترین مطالعات دورکیم به تحلیل خودکشی مربوط می‌شد. خودکشی ظاهراً عملی مطلقاً شخصی و نتیجه یأس و بدبختی مفروض شخصی به نظر می‌رسد. اما دورکیم نشان می‌دهد که عوامل اجتماعی تأثیری بنیادی بر رفتار خودکشی وارد می‌کنند - آنومی یکی از این تأثیرات است. نرخ خودکشی نشانگر الگوهای تکراری و منظم سالیانه است و این الگوها را باید مورد تبیین جامعه‌شناختی قرار داد.

### مطالعه دورکیم درباره خودکشی

یکی از مطالعات کلاسیک جامعه‌شناسی برای کشف رابطه میان فرد و جامعه تحلیل امیل دورکیم از خودکشی است (1952؛ اولین انتشار در ۱۸۹۷). اگرچه آدمیان خود را افرادی می‌بینند که صاحب اراده و انتخاب آزاد هستند، اما رفتارهای آن‌ها غالباً به صورت اجتماعی شکل و الگو پیدا می‌کند. مطالعه دورکیم نشان می‌داد که حتی اعمال به‌غایت شخصی مثل خودکشی نیز تحت تأثیر دنیای اجتماعی است.

البته پیش از مطالعه دورکیم نیز درباره خودکشی تحقیق شده بود، اما او نخستین کسی بود که در مورد تبیین جامعه‌شناختی خودکشی پافشاری می‌کرد. نوشته‌های پیش از دورکیم، تأثیر عوامل اجتماعی بر خودکشی را تصدیق کرده بودند، اما برای تبیین احتمال ارتکاب افراد به خودکشی به ملاحظات مثل نژاد، آب و هوا یا پریشانی ذهنی و روانی تمسک می‌جستند. اما از نظر دورکیم خودکشی **واقعه‌ای اجتماعی** بود که فقط با سایر وقایع اجتماعی قابل تبیین بود. خودکشی چیزی بیش از حاصل جمع اعمال فردی است - پدیده‌ای است که خواص الگومند دارد.

دورکیم با بررسی اسناد و گزارش‌های رسمی خودکشی در فرانسه دریافت که احتمال ارتکاب گروه‌های معینی از مردم به خودکشی بیش از سایر گروه‌هاست. برای مثال، او کشف کرد که مردان بیش از زنان، پروتستان‌ها بیش از کاتولیک‌ها، ثروتمندان بیش از فقرا و مجردها بیش از متأهل‌ها خودکشی می‌کنند. دورکیم همچنین متوجه شد که نرخ خودکشی به هنگام جنگ پایین می‌آید و به هنگام تغییرات اقتصادی یا بی‌ثباتی اقتصادی، بالا می‌رود.

یافته‌های فوق دورکیم را به این نتیجه‌گیری رساند که پای نیروهای اجتماعی بیرون از افراد در میان است و این نیروها هستند که بر آمارها و نرخ خودکشی تأثیر می‌گذارند. او تبیین خود را به مفهوم انسجام اجتماعی و دو نوع پیوند در جامعه - ادغام اجتماعی و تنظیم اجتماعی - ربط داد. دورکیم معتقد بود کسانی که قویاً در گروه‌های اجتماعی خود ادغام می‌شوند، و کسانی که آرزوها و امیال آن‌ها را هنجارهای اجتماعی تنظیم و تنسيق می‌کنند، کم‌تر احتمال ارتکاب به خودکشی دارند. او چهار نوع خودکشی را شناسایی می‌کند که با حضور یا فقدان نسبی ادغام و تنظیم انطباق دارد:

خودکشی‌های **خودخواهانه**<sup>۱</sup> با ادغام و یکپارچگی نازل در جامعه مشخص می‌شوند و هنگامی رخ می‌دهند که فرد تنها و منزوی باشد، یا پیوندهای او با گروه ضعیف یا پاره شده باشد. برای مثال، آمار پایین خودکشی در میان کاتولیک‌ها را می‌توان با روابط نیرومند اجتماعی میان آن‌ها تبیین کرد، درحالی‌که آزادی شخصی و اخلاقی پروتستان‌ها به این معناست که آن‌ها در پیشگاه خداوند «تنها» می‌ایستند. ازدواج از طریق ادغام کردن فرد در یک رابطه اجتماعی پایدار، حفاظتی در برابر خودکشی است، حال آنکه افراد مجرد در تنهایی و انزوای بیش‌تری قرار می‌گیرند. طبق نظر دورکیم، آمار پایین خودکشی در خلال جنگ نشانه‌ای از افزایش یکپارچگی اجتماعی است.

خودکشی دگرخواهانه<sup>۱</sup> هنگامی رخ می‌دهد که فرد «به حد افراط ادغام» شده باشد - پیوندهای اجتماعی بیش از حد قوی باشد - و به جامعه بیش از خود ارزش دهد. در چنین موردی، خودکشی به فداکاری و ایثاری برای «خیر و مصلحتی بالاتر» تبدیل می‌شود. خلبانان کامیکازی ژاپنی یا «عملیات شهادت طلبانه» اسلامی مثال‌هایی از خودکشی‌های دگرخواهانه است. دورکیم این خودکشی را ویژگی جوامع سستی می‌دانست، یعنی جایی که انسجام مکانیکی بر آن حکمفرماست.

خودکشی تقدیرگرایانه<sup>۲</sup>، آخرین نوع خودکشی است. با این‌که دورکیم این نوع خودکشی را در عصر حاضر بی‌اهمیت‌تر از بقیه می‌دانست، اما عقیده داشت که خودکشی تقدیرگرایانه هنگامی رخ می‌دهد که فرد توسط جامعه «به حد افراط-تنظیم» شده باشد. ظلم و ستمی که بر فرد می‌رود به احساس عجز و ناتوانی در برابر تقدیر یا جامعه منجر می‌شود.

آمارهای خودکشی در جوامع گوناگون متفاوت‌اند، اما در طول زمان الگوهای منظمی را در درون جوامع نشان می‌دهد. دورکیم این مطلب را گواه و مدرکی دال بر این می‌دانست که نیروهای اجتماعی پایداری وجود دارند که بر آمارهای خودکشی اثر می‌گذارند. بررسی و مطالعه آمارهای خودکشی آشکار می‌کند که الگوهای اجتماعی کلی چگونه می‌توانند در کنش‌های فردی ردیابی شوند.

از زمان انتشار خودکشی، مخالفت‌ها و انتقادهای زیادی نسبت به این مطالعه به عمل آمده است، مخصوصاً درباره استفاده دورکیم از آمارهای رسمی، غفلت او از عوامل غیراجتماعی مؤثر بر خودکشی، و پافشاری او بر طبقه‌بندی همه انواع خودکشی. با این حال، این مطالعه همچنان جایگاه کلاسیک خود را حفظ کرده و داعیه اصلی و بنیادی آن همچنان به قوت خود باقی است: حتی عمل ظاهراً شخصی خودکشی نیازمند تبیین جامعه‌شناختی است.

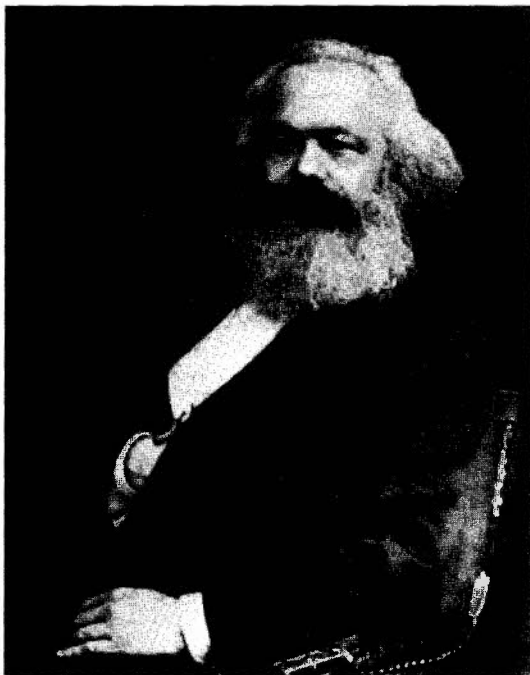
### کارل مارکس

اندیشه‌های کارل مارکس<sup>۳</sup> (۱۸۱۸-۱۸۸۳) تفاوت فاحشی با افکار کنت و دورکیم دارد، اما مارکس نیز همچون آن‌ها در پی تبیین تغییراتی است که در خلال عصر انقلاب صنعتی در جامعه رخ می‌داد. فعالیت‌های سیاسی مارکس جوان او را در برابر مقامات آلمانی قرار داده بود؛ او پس از اقامت کوتاهی در فرانسه، همچون یک تبعیدی به‌طور دائم در بریتانیا سکونت گزید. مارکس شاهد رشد کارخانه‌ها و تولید صنعتی، و نیز نابرابری‌های حاصل از آن بود. علاقه او به نهضت کارگری اروپا و افکار سوسیالیستی در نوشته‌های او منعکس است، نوشته‌هایی که عناوین و موضوعات متنوعی را دربرمی‌گیرد. بخش اعظم آثار او متوجه مباحث اقتصادی است، اما چون او همیشه در فکر ربط‌دادن مسائل اقتصادی به نهادهای اجتماعی بود، کار او سرشار از بصیرت‌های جامعه‌شناسانه بود، و هست. حتی سرسخت‌ترین منتقدان وی نیز کار او را برای رشد و تکوین جامعه‌شناسی حائز اهمیت می‌دانند.

1. altruistic suicide

2. fatalistic suicide

3. Karl Marx



### سرمایه‌داری و نبرد طبقاتی

با این‌که مارکس مطالبی دربارهٔ مراحل گوناگون تاریخ نوشته است، اما کانون اصلی توجه او تغییر در روزگار مدرن است. به نظر او، مهم‌ترین تغییرات دورهٔ مدرن به توسعهٔ سرمایه‌داری<sup>۱</sup> مربوط می‌شوند.

سرمایه‌داری نظام تولیدی است که تفاوت قاطعی با نظام‌های اقتصادی پیشین دارد و شامل تولید کالاها و خدماتی می‌شود که به طیف وسیعی از مصرف‌کنندگان فروخته می‌شوند. مارکس دو عنصر اصلی کسب و کار سرمایه‌داری را شناسایی کرده بود. عنصر نخست سرمایه<sup>۲</sup> است - هریک

از دارایی‌هایی که می‌توان با استفاده از کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳).

آن‌ها یا با سرمایه‌گذاری آن‌ها دارایی‌های دیگری در آینده به‌دست آورد، از جمله پول، ماشین‌آلات یا حتی کارخانه. انباشت سرمایه دوش به دوش عنصر دوم پیش می‌رود که همانا کار دستمزدی<sup>۳</sup> است. کار دستمزدی به معنای انبوه کارگرانی است که مالک و سائل امرار معاش خویش نیستند بلکه باید شغلی برای خود دست و پا کنند که صاحبان سرمایه برایشان ایجاد می‌کنند. مارکس معتقد بود کسانی که مالک سرمایه هستند، یعنی سرمایه‌داران، طبقهٔ حاکم، و تودهٔ جمعیت، طبقهٔ کارگران مزدبگیر را تشکیل می‌دهند که طبقهٔ کارگر نامیده می‌شوند. همراه با گسترش فرآیند صنعتی شدن، شمار عظیمی از دهقانانی که با کارکردن روی زمین ارتزاق می‌کردند، به‌طرف شهرهای رو به گسترش به‌راه می‌افتند و موجب شکل‌گیری طبقهٔ کارگر صنعتی و شهری می‌شوند. این طبقهٔ کارگر، پرولتاریا نیز نامیده می‌شود.

طبق نظر مارکس، سرمایه‌داری ذاتاً نظامی طبقاتی است که تضاد و تعارض مشخصهٔ روابط و مناسبات طبقاتی آن است. هرچند که صاحبان سرمایه و کارگران به یکدیگر وابسته‌اند - سرمایه‌داران نیازمند کار هستند و کارگران نیازمند مزد - اما این وابستگی به‌شدت نامتوازن است.

1. capitalism

2. capital

3. wage-labour

رابطه میان طبقات رابطه‌ای استثمار و بهره‌کشانه است چون کارگران هیچ کنترلی بر کار خویش ندارند و کارفرمایان قادرند با تصاحب محصول کار و زحمت کارگران، سود به‌چنگ آورند. مارکس عقیده داشت که تضاد و ستیز طبقاتی بر سر منابع اقتصادی با گذشت زمان وخیم‌تر و شدیدتر خواهد شد.

### تغییر اجتماعی: درک مادی‌گرایانه تاریخ

دیدگاه مارکس بر پایه چیزی استوار بود که وی درک مادی‌گرایانه تاریخ<sup>۱</sup> می‌نامید. طبق این دیدگاه ریشه‌های اصلی تغییر اجتماعی، اندیشه‌ها و ارزش‌هایی نیست که آدمیان بدان‌ها معتقدند، بلکه تغییر اجتماعی اساساً ناشی از تأثیر عوامل اقتصادی است. تضادهای میان طبقات موتور محرک تحول تاریخی است. به بیان مارکس «کل تاریخ بشر تاکنون تاریخ نبرد طبقاتی بوده است.» با این‌که مارکس فکر و توجه خود را عمدتاً روی سرمایه‌داری و جامعه مدرن متمرکز می‌کرد، اما در عین حال به بررسی چگونگی رشد و تحول جوامع در طول تاریخ نیز می‌پرداخت. از نظر مارکس، نظام‌های اجتماعی از یک شیوه تولید به شیوه تولید دیگری گذار می‌کنند - که گاهی تدریجی و گاهی انقلابی است. و این گذار نتیجه وجود تناقض‌هایی در اقتصادهای آن‌ها است. او طرحی از پیشرفت مراحل تاریخی ترسیم می‌کند که از جوامع ابتدایی و اشتراکی شکارچیان و گردآورندگان خوراک آغاز می‌شود و از نظام‌های باستانی برده‌داری و نظام‌های فئودالی مبتنی بر تفکیک میان مالکان زمین و رعیت‌ها عبور می‌کند. پیدایش بازرگانان و پیشه‌وران علامت تولد طبقه تجاری یا سرمایه‌دار است که اشرافیت زمین‌دار را از صحنه خارج ساخت. مارکس مطابق با چنین دیدگاهی به تاریخ، استدلال می‌کرد که درست همان‌طور که سرمایه‌داران برای برانداختن نظم فئودالی متحد شده بودند، خود سرمایه‌داران نیز جای خود را به دیگران خواهند داد و نظم نوینی مستقر خواهد شد.

مارکس عقیده داشت که انقلاب کارگران حتمی و گریزناپذیر است، انقلابی که موجب سرنگونی نظام سرمایه‌داری خواهد شد و جامعه تازه‌ای را به دنبال خواهد آورد که در آن هیچ طبقه‌ای وجود نخواهد داشت - یعنی هیچ تقسیم و تمایزی بین فقیر و غنی در کار نخواهد بود. مقصود وی این نبود که همه نابرابری‌های میان افراد از بین خواهد رفت، بلکه دیگر جامعه به دو بخش تقسیم نخواهد شد که یکی طبقه کوچکی [به لحاظ تعداد افراد آن] است که قدرت اقتصادی و سیاسی را در انحصار تک‌قطبی خویش می‌گیرد و دیگری انبوه عظیم مردمی که نفعی از ثروت ناشی از کار خویش نمی‌برند. نظام اقتصادی با مالکیت جمعی و اشتراکی اداره می‌شود و جامعه‌ای انسانی‌تر از آن‌چه ما فعلاً می‌شناسیم مستقر خواهد شد. مارکس معتقد بود که تولید در

1. materialist conception of history



جامعه‌آینده، پیشرفته‌تر و پربازده‌تر از تولید سرمایه‌داری خواهد بود. کار مارکس تأثیر پردامنه‌ای بر دنیای سده بیستم داشت. تا همین اواخر بیش از یک سوم جمعیت زمین در جوامعی مثل اتحاد شوروی و اروپای شرقی زندگی می‌کردند که حکومت‌های آن‌ها ادعا می‌کردند از اندیشه‌های مارکس الهام گرفته‌اند.

### ماکس وبر

ماکس وبر<sup>۱</sup> (۱۸۶۴ - ۱۹۲۰) را، همچون مارکس، نمی‌توان به‌سادگی جامعه‌شناس نامید؛ علایق و مشغله‌های او حوزه‌های پرشماری را دربرمی‌گیرد. وبر که در آلمان متولد شد و قسمت اعظم زندگی دانشگاهی خود را همان‌جا گذراند، فردی با معلومات بسیار گسترده بود. نوشته‌های او به رشته‌هایی مثل اقتصاد، حقوق، فلسفه، تاریخ تطبیقی، و همچنین جامعه‌شناسی مربوط می‌شود. بسیاری از کارهای او به توسعه سرمایه‌داری مدرن و وجوه تفاوت جامعه مدرن با شکل‌های پیشین سازمان اجتماعی نیز مربوط است. وبر از طریق مجموعه‌ای از مطالعات تجربی، برخی از ویژگی‌های اساسی جوامع صنعتی مدرن و مباحث جامعه‌شناختی بسیار مهمی را شناسایی و معرفی کرد که امروزه هم برای جامعه‌شناسان اهمیت و مرکزیت دارند.

وبر همچون سایر متفکران روزگار خویش، در پی فهم ماهیت و علل تغییر اجتماعی بود. او از مارکس تأثیر پذیرفته بود، اما همچنین قویاً منتقد برخی از دیدگاه‌های مهم مارکس بود. او درک مادی‌گرایانه تاریخ را رد می‌کرد و تضاد طبقاتی را کم‌اهمیت‌تر از مارکس می‌دانست. از نظر وبر، عوامل اقتصادی اهمیت دارند، اما اندیشه‌ها و ارزش‌ها نیز همان‌قدر بر تغییر اجتماعی اثر می‌گذارند. وبر، برخلاف سایر اندیشمندان اولیه جامعه‌شناسی، معتقد بود که جامعه‌شناسی باید توجه خود را به کنش اجتماعی معطوف کند، نه ساختارها. استدلال او این بود که انگیزش و افکار انسان، نیروهایی محرک تغییر اجتماعی هستند - یعنی افکار، ارزش‌ها و اعتقادات، قدرت ایجاد دگرگونی‌ها را دارند. طبق نظر وبر، افراد قادرند آزادانه دست به عمل بزنند و آینده را بسازند. او با این عقیده مارکس و دورکیم موافق نبود که ساختارها مستقل از افراد یا بیرون از افراد وجود دارند. بلکه، ساختارهای جامعه توسط فعل و انفعال پیچیده کنش‌ها شکل می‌گیرند. این وظیفه جامعه‌شناسی است که معناهای نهفته در پس این کنش‌ها را بفهمد.

برخی از اثرگذارترین و پرنفوذترین نوشته‌های وبر نشانگر همین توجه به کنش اجتماعی در تحلیل تمایز و یگانگی جامعه غربی در مقایسه با سایر تمدن‌های بزرگ است. او ادیان چین،

هند، و خاور نزدیک را مطالعه کرد، و به واسطه این پژوهش‌ها سهم و نقش بزرگی در جامعه‌شناسی دین ایفا کرد. و بر با مقایسه نظام‌های دینی عمده چین و هند با ادیان عمده غرب به این نتیجه رسید که برخی از جنبه‌های عقاید مسیحی تأثیر نیرومندی بر پیدایش سرمایه‌داری داشته است. این نگرش، آن‌طور که مارکس تصور می‌کرد، فقط از تغییرات اقتصادی نشئت نمی‌گرفت. از نظر وبر، افکار و ارزش‌های فرهنگی در شکل‌گیری جامعه و شکل‌گیری کنش‌های فردی ما مؤثرند.



ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰).

یکی از عناصر مهم دیدگاه جامعه‌شناختی وبر مفهوم تیپ ایده‌آل<sup>۱</sup> است. تیپ‌های ایده‌آل مدل‌های مفهومی یا تحلیلی هستند که می‌توان از آن‌ها برای درک جهان

استفاده کرد. تیپ‌های ایده‌آل در جهان واقعی وجود ندارند و غالباً فقط برخی از خواص آن‌ها قابل رؤیت است. این برساخته‌های فرضیه‌ای<sup>۲</sup> می‌توانند بسیار سودمند باشند، چون هر وضعیتی در جهان واقعی را می‌توان از طریق مقایسه آن با یک تیپ ایده‌آل درک کرد. بدین ترتیب، تیپ‌های ایده‌آل به منزله نقطه مرجع ثابت به کار می‌آیند. ذکر این مطلب خالی از اهمیت نیست که مقصود وبر از اصطلاح تیپ ایده‌آل به هیچ وجه این نیست که تیپ موردنظر یک هدف آرمانی، کامل یا مطلوب است. بلکه منظور وی این است که تیپ مذکور شکل «تاب» و محض پدیده معینی است. وبر در نوشته‌های خود درباره شکل‌های بوروکراسی و بازار از تیپ‌های ایده‌آل استفاده کرده است.

1. Ideal type

2. hypothetical constructs



### بنیان‌گذاری که نادیده گرفته شده.

هرچند که کنت، دورکیم، مارکس و وبر، بدون شک، چهره‌هایی بنیادی در جامعه‌شناسی هستند، اندیشمندان مهم دیگری هم در همان دوره وجود داشتند که سهم و نقش آن‌ها را نیز باید به حساب آورد. جامعه‌شناسی، مانند بسیاری از رشته‌های دانشگاهی، همیشه نتوانسته به این آرمان خود وفادار بماند که ارزش و اهمیت همه متفکرانی را که کار آن‌ها دارای شایستگی‌های ذاتی است تأیید و تصدیق کند. در طول دوره «کلاسیک» اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم به زنان یا اعضای اقلیت‌های نژادی

به‌ندرت این فرصت داده می‌شد که

جامعه‌شناسان حرفه‌ای شوند. علاوه بر این، اندک کسانی هم که فرصت انجام پژوهش‌های جامعه‌شناختی مهم و ماندگار را پیدا می‌کردند غالباً در این رشته نادیده گرفته می‌شدند. افرادی مثل هریت مارتینو شایسته توجه بیش‌تری از سوی جامعه‌شناسان امروز هستند.

### هریت مارتینو

هریت مارتینو<sup>۱</sup> (۱۸۷۶ - ۱۸۰۲) «نخستین جامعه‌شناس زن» نام گرفته است، اما همچون مارکس و وبر او را نیز نمی‌توان صرفاً یک جامعه‌شناس پنداشت. او در انگلستان متولد شد و تحصیل کرد و بیش از پنجاه کتاب و مقاله‌های متعدد نوشت. شهرت مارتینو اکنون به سبب معرفی جامعه‌شناسی در بریتانیا با ترجمه رساله بنیان‌گذارانه کنت، *فلسفه اثباتی* است. علاوه بر این، مارتینو مطالعه سیستماتیک مستقیمی درباره جامعه آمریکا در طول سفرهای متعدد خود در ایالات متحده در دهه ۱۸۳۰ انجام داد که به موضوع یکی از کتاب‌های او *جامعه در آمریکا* تبدیل شد. اهمیت مارتینو برای جامعه‌شناسان امروزی به چند دلیل است. نخست، نظر او این بود که وقتی جامعه‌ای را مطالعه می‌کنیم باید به همه جنبه‌های آن توجه کنیم، از جمله به نهادهای اصلی سیاسی، دینی و اجتماعی. دوم، او اصرار داشت که در تحلیل یک جامعه باید به فهمی از زندگی زنان نیز دست یابیم. سوم، او نخستین کسی بود که نگاهی جامعه‌شناسانه به مباحث و موضوعاتی انداخت که پیش از وی نادیده مانده بود، مثل ازدواج، کودکان، زندگی خانگی و دینی، و روابط نژادی. او می‌نویسد «اتاق بچه‌ها، اتاق مخصوص خانم خانه، و آشپزخانه بهترین مدرسه برای یادگیری اخلاقیات و خلق و خوی مردم است» (Martineau 1962:53). و بالاخره، بنا به استدلال مارتینو جامعه‌شناسان باید کاری بیش از فقط مشاهده کردن انجام دهند، آن‌ها باید در جهت نفع‌رساندن به جامعه دست به عمل بزنند. از همین رو بود که مارتینو مدافع فعال حقوق زنان و آزادی بردگان بود.

### عقلانی‌شدن

از دید وبر، پیدایش جامعه مدرن با تحولات مهمی در الگوهای کنش اجتماعی همراه بود. او معتقد بود که مردم از عقاید سنتی مبتنی بر خرافه، دین، آداب و رسوم و عادت‌های دیرپا فاصله می‌گیرند. در عوض به طور فزاینده‌ای در محاسبه‌های عقلانی و ابزاری گرفتار می‌شوند و بازده و پیامدهای آتی را در نظر می‌گیرند. در جامعه صنعتی جایی برای عواطف و احساسات باقی نمی‌ماند، و همچنین جایی برای کارهایی که صرفاً به این دلیل انجام می‌گیرند که طی نسل‌های متممادی به همان طریق انجام شده‌اند. وبر توسعه و گسترش علم، فناوری مدرن و بوروکراسی را روی هم رفته با مفهوم عقلانی‌شدن<sup>۱</sup> سازماندهی زندگی اجتماعی و اقتصادی براساس اصول بازده و کارایی و بر مبنای دانش فنی توصیف می‌کرد. اگر در جوامع سنتی دین و آداب و رسوم دیرپا تا حد زیادی ایستارها و ارزش‌های مردم را تعریف می‌کردند، جامعه مدرن با عقلانی‌شدن بخش‌های بیش‌تر و بیش‌تری از زندگی، از سیاست گرفته تا دین و فعالیت اقتصادی، مشخص می‌شد.

از نظر وبر، انقلاب صنعتی و پیدایش سرمایه‌داری شواهدی از روند بزرگ‌تری به سوی عقلانی‌شدن هستند. سرمایه‌داری، آن‌طور که مارکس معتقد بود، تحت سیطره تضاد طبقاتی نیست، بلکه تحت سیطره رشد علم و بوروکراسی - سازمان‌های بزرگ‌مقیاس - است. وبر خصوصیت علمی غرب را یکی از ممتازترین خصایل آن می‌دانست. بوروکراسی که تنها راه سازماندهی کارآمد تعداد انبوهی از مردم است، همراه با رشد سیاسی و اقتصادی گسترش می‌یابد. وبر اصطلاح *افسون‌زدایی*<sup>۲</sup> را به کار می‌برد تا توصیف کند که چگونه تفکر علمی جهان مدرن نیروهای عاطفی گذشته را قلع و قمع می‌کند.

اما وبر نسبت به نتیجه عقلانی‌شدن چندان خوش‌بین نبود. هراس وی از این بود که جامعه مدرن با تلاش برای تنظیم و تنسيق همه حوزه‌های زندگی اجتماعی، روح انسان را زیر پا له کند. وبر دغدغه خاطر خاصی نسبت به نتایج و آثار بالقوه غیرانسانی و خفقان‌آور بوروکراسی و نتایج آن برای سرنوشت دموکراسی داشت. دستور کار عصر روشنگری سده هیجدهم، یعنی هرچه بیش‌تر کردن پیشرفت و ترقی، ثروت و سعادت با طرد و نفی سنت و خرافات به نفع علم و فناوری، باعث ایجاد بیم و خطرهایی مختص به خود می‌شود.

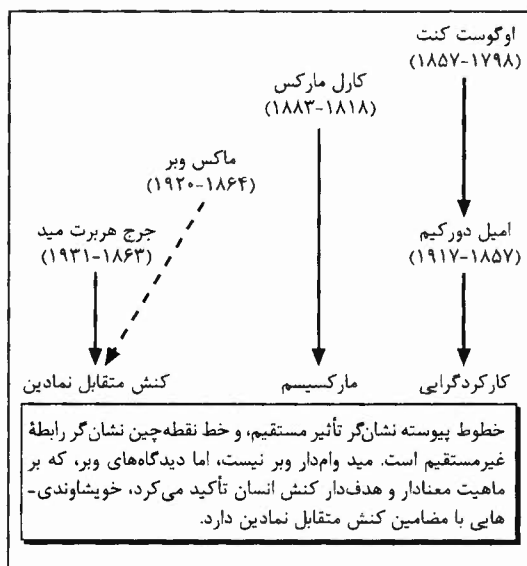
### دیدگاه‌های جدیدتر جامعه‌شناسی

چیزی که موجب وحدت جامعه‌شناسان اولیه می‌شد، تمایل آن‌ها به درک جوامع در حال تغییری بود که در آن می‌زیستند. اما آن‌ها خواهان چیزی بیش از صرف توصیف و تفسیر رویدادهای پرتب‌وتاب روزگار خویش بودند. مهم‌تر از همه، آن‌ها درصدد پروراندن روش‌هایی برای مطالعه

1. rationalization

2. disenchantment

دنیای اجتماعی بودند که می‌توانست نحوه عملکرد جوامع و ماهیت تغییر اجتماعی را به صورت کلی تبیین کند. اما همان‌طور که دیدیم، دورکیم و مارکس و وبر در مطالعات خود درباره این دنیای اجتماعی رهیافت‌های بسیار متفاوتی درپیش گرفتند. برای مثال، آن‌جا که دورکیم و مارکس بر قدرت نیروهای بیرون از فرد تأکید می‌کردند، وبر نقطه عزیمت خود را توانایی افراد برای تأثیرگذاری خلاقانه بر جهان بیرونی، قرار می‌داد. آن‌جا که مارکس به غلبه عوامل اقتصادی اشاره می‌کرد، وبر دامنه بسیار وسیع‌تری از عوامل را درخور اهمیت می‌دانست. چنین تفاوت‌هایی در رهیافت‌ها، در تمامی طول تاریخ جامعه‌شناسی وجود داشته است. حتی وقتی جامعه‌شناسان درباره موضوع تحلیل خود توافق نظر دارند، غالباً تحلیل‌های خود را با دیدگاه‌های نظری متفاوتی انجام می‌دهند. از میان دیدگاه‌های نظری معاصر، سه دیدگاه کارکردگرایی<sup>۱</sup>، نظریه تضاد<sup>۲</sup> و کنش متقابل نمادین<sup>۳</sup> که از بقیه مهم‌ترند، پیوندهای مستقیمی با دورکیم، مارکس و وبر دارند. (شکل ۱.۱) در سراسر این کتاب شما با بحث‌ها و استدلال‌هایی روبه‌رو خواهید شد که از این رهیافت‌های نظری استفاده می‌کنند و مثال‌هایی از این رهیافت‌ها به‌شمار می‌آیند.



شکل ۱.۱ رهیافت‌های نظری در جامعه‌شناسی.

1. functionalism

2. conflict theory

3. symbolic interactionism

## کارکردگرایی

کارکردگرایان معتقدند که جامعه نظام پیچیده‌ای است که بخش‌های گوناگون آن همراه با هم در جهت ایجاد ثبات و انسجام عمل می‌کنند. طبق این رهیافت، جامعه‌شناسی باید رابطه بخش‌های جامعه با یکدیگر و با کل جامعه را مورد کندوکاو قرار دهد. برای مثال، ما می‌توانیم عقاید دینی و آداب و رسوم یک جامعه را با نشان دادن چگونگی ارتباط آن‌ها با سایر نهادهای این جامعه تحلیل کنیم، زیرا بخش‌های مختلف یک جامعه در ارتباط نزدیک با یکدیگر رشد و توسعه پیدا می‌کنند.

مطالعه کارکرد یک نهاد یا عمل اجتماعی به معنای تحلیل نقش آن در تداوم بقای آن جامعه است. کارکردگرایان، از جمله کنت و دورکیم، غالباً از تمثیل و تشبیه اندامی برای مقایسه عملکرد جامعه با عملکرد موجودات زنده استفاده کرده‌اند. سخن آن‌ها این است که اجزاء و بخش‌های جامعه همراه و هماهنگ با هم به نفع کل جامعه کار می‌کنند، درست همان‌طور که اجزای گوناگون بدن انسان کار می‌کند. برای مطالعه اندامی مثل قلب، ما باید نشان دهیم که قلب چگونه به سایر اجزای بدن مربوط می‌شود. قلب با تلمبه کردن خون به سرتاسر بدن نقش حیاتی مهمی در تداوم زندگی موجود زنده ایفا می‌کند. به همین سیاق، تحلیل کارکرد یک واحد اجتماعی به معنای نشان دادن سهم و نقش آن واحد در استمرار موجودیت و سلامت یک جامعه است.

کارکردگرایی بر اهمیت اجماع و وفاق اخلاقی<sup>۱</sup> در حفظ نظم و ثبات جامعه تأکید می‌کند. وفاق اخلاقی هنگامی به وجود می‌آید که اکثر مردم یک جامعه در ارزش‌های مشترکی سهیم باشند. کارکردگرایان نظم و تعادل را حالت طبیعی جامعه می‌دانند - این تعادل اجتماعی بر پایه وجود وفاق اخلاقی در میان اعضای جامعه استوار است. برای نمونه، دورکیم معتقد بود که دین موجب تحکیم پایبندی مردم به ارزش‌های اجتماعی اصلی می‌شود و از این طریق در حفظ انسجام و پیوستگی اجتماعی شرکت می‌کند.

تفکر کارکردگرایانه برای مدت مدیدی احتمالاً اصلی‌ترین سنت نظری جامعه‌شناسی، مخصوصاً در ایالات متحده بود. تالکوت پارسونز<sup>۲</sup> و رابرت مرتن<sup>۳</sup>، که هر دو به‌طور همه‌جانبه‌ای از دورکیم برداشت می‌کردند، دو تن از مهم‌ترین پیروان این طرز تفکر بودند. محبوبیت کارکردگرایی در سال‌های اخیر رو به افول گذاشته است، چون کاستی‌ها و محدودیت‌های آن آشکار شده است. یکی از انتقادهای رایج به کارکردگرایی این است که در این رهیافت تأکید بیش از اندازه و غیرقابل قبولی بر عوامل انسجام و پیوستگی اجتماعی می‌شود و عواملی که به تفکیک و تضاد منجر می‌شوند، نادیده گرفته می‌شود. توجه به ثبات و نظم به این معناست که تفکیک‌ها و تقسیم‌بندی‌ها

1. moral consensus

2. Talcott Parsons

3. Robert Merton

یا نابرابری‌ها در جامعه - که مبتنی بر عواملی مثل طبقه، نژاد و جنسیت است - دست‌کم گرفته می‌شوند. همچنین تأکید کم‌تری هم بر نقش کنش اجتماعی خلاق در جامعه می‌شود. از نظر بسیاری از منتقدان، تحلیل کارکردی خواص و کیفیاتی را به جوامع نسبت می‌دهد که در واقع جوامع فاقد آن هستند. کارکردگرایان غالباً به شیوه‌ای بحث می‌کنند که گویی جوامع دارای «نیازها» و «اهداف و مقاصد» هستند درحالی‌که این مفاهیم فقط هنگامی واقعاً معنادار می‌شوند که به انسان‌ها اطلاق شوند.

### نظریه‌های تضاد

جامعه‌شناسانی که نظریه‌های تضاد را به کار می‌برند، همچون کارکردگرایان بر اهمیت ساختارها در جامعه تأکید می‌کنند. آن‌ها نیز «مدل» جامعی برای تبیین نحوه عملکرد جامعه تدوین می‌کنند. اما، نظریه پردازان تضاد با تأکید کارکردگرایان بر وفاق مخالفت می‌کنند. در عوض، آن‌ها بر اهمیت تقسیم‌بندی‌ها و تفکیک‌های موجود در جامعه انگشت می‌گذارند. بدین ترتیب، آن‌ها توجه خود را معطوف به مباحث قدرت، نابرابری و کشمکش و ستیز می‌کنند. آن‌ها جامعه را مرکب از گروه‌های جداگانه‌ای می‌بینند که هریک به دنبال منافع خاص خویش است. وجود منافع جداگانه به این معنا است که ظرفیت و امکان تضاد همیشه در میان است و نیز این‌که گروه‌های معینی بیش از بقیه نفع خواهند برد. نظریه پردازان تضاد تنش‌های میان گروه‌های مسلط و فاقد امتیاز جامعه را بررسی می‌کنند و در پی فهم چگونگی استقرار و استمرار روابط نظارتی هستند.

بسیاری از نظریه پردازان تضاد دیدگاه‌های خود را مأخوذ از مارکس می‌دانند که در نوشته‌های خود بر تضاد طبقاتی تأکید می‌کرد، اما برخی نیز تحت تأثیر وبر بوده‌اند. جامعه‌شناس معاصر آلمانی رالف دارندورف<sup>۱</sup> (۱۹۲۹-) نمونه خوبی از نظریه پردازان تضاد است. دارندورف در کتاب خود، *طبقه و تضاد طبقاتی در جامعه صنعتی* (۱۹۵۹)، که اکنون به اثری کلاسیک تبدیل شده، این بحث را مطرح می‌کند که اندیشمندان کارکردگرا فقط یک بُعد جامعه را در نظر می‌گیرند - جنبه‌هایی از زندگی اجتماعی که در آن هماهنگی و توافق وجود دارد. اما بخش‌هایی از جامعه که ویژگی آن‌ها تضاد و تفکیک است نیز همانقدر، یا حتی بیش‌تر، اهمیت دارند. به گفته دارندورف، تضاد عمدتاً ناشی از منافع متفاوت افراد و گروه‌ها است. مارکس تفاوت در منافع را عمدتاً براساس طبقه در نظر می‌گرفت، اما دارندورف تفاوت در منافع را به صورتی کلی‌تر به اقتدار و قدرت ربط می‌دهد. در همه جوامع تقسیم‌بندی و تفکیکی میان کسانی که صاحب اقتدارند و کسانی که سهمی از اقتدار نمی‌برند، میان فرمانروایان و فرمانبرداران وجود دارد.

1. Ralf Dahrendorf

## نظریه‌های کنش اجتماعی

اگر نظریه‌های کارکردگرایی و تضاد بر ساختارهایی تأکید می‌کنند که سنگ زیرین جامعه هستند و بر رفتار انسان مؤثرند، نظریه‌های کنش اجتماعی توجه بیش‌تری به کنش و کنش متقابل اعضای جامعه در شکل‌دادن به این ساختارها می‌کند. در این‌جا، نقش و وظیفه جامعه‌شناسی درک معنای کنش و کنش متقابل اجتماعی دانسته می‌شود نه تبیین این‌که کدام نیروهای بیرونی مردم را وادار به عمل‌کردن به شیوه‌های فعلی می‌کنند. اگر کارکردگرایی و نظریه تضاد مدل‌هایی از چگونگی عملکرد جامعه به‌عنوان یک کلیت فراهم می‌کنند، نظریه‌های کنش اجتماعی متوجه تحلیل چگونگی رفتار کنشگران فردی و جهت‌گیری آنان در قبال یکدیگر و جامعه است.

اغلب و بر را نخستین مدافع دیدگاه‌های مبتنی بر کنش اجتماعی معرفی می‌کنند. او با این‌که وجود ساختارهای اجتماعی - مثل طبقه، احزاب، گروه‌های منزلتی و غیره - را تصدیق می‌کرد اما معتقد بود که این ساختارها از طریق کنش‌های اجتماعی افراد آفریده می‌شوند. کنش متقابل نمادین، مکتبی فکری که خصوصاً در امریکا رواج یافت، منظم‌تر و مدون‌تر از سایر نظریه‌ها، دیدگاه فوق‌را شرح و بسط داده است. کنش متقابل نمادین فقط به‌طور غیرمستقیم از و بر تأثیر پذیرفته است. مستقیم‌ترین ریشه و خاستگاه این مکتب در آثار جرج هربرت مید<sup>۱</sup> (۱۸۳۶ - ۱۹۳۱) فیلسوف امریکایی است.

## کنش متقابل نمادین

کنش متقابل نمادین از توجه به زبان و معنا سرچشمه می‌گیرد. بنا به ادعای مید، این زبان است که به ما امکان می‌دهد موجودات خودآگاهی باشیم - یعنی از فردیت خودمان باخبر شویم و بتوانیم به خودمان از بیرون بنگریم همان‌طور که دیگران به ما می‌نگرند. عنصر اصلی در این فرآیند، نماد است. نماد چیزی است که نماینده چیز دیگری است. برای مثال، واژه‌هایی که ما برای اشاره به چیزهای معینی به‌کار می‌بریم در واقع نمادهایی هستند که منظور ما را بیان می‌کنند. واژه «قاشق» نمادی است که ما برای نامیدن وسیله‌ای به‌کار می‌بریم که از آن برای خوردن سوپ استفاده می‌کنیم. اداها و اطوارهای غیرکلامی یا شکل‌های ارتباط غیرکلامی نیز نماد هستند. دست‌تکان‌دادن یا شکلک درآوردن برای کسی، دارای ارزش نمادین است. بنا به استدلال مید، انسان‌ها در کنش متقابلی که با یکدیگر دارند بر نمادها و ادراکات مشترکی تکیه می‌کنند. چون انسان‌ها در جهانی به‌غایت نمادین زندگی می‌کنند، تقریباً همه کنش‌های متقابل انسان‌ها شامل مبادله نمادها است.

کنش متقابل نمادین توجه ما را به جزئیات و ظرایف کنش متقابل بین اشخاص، و چگونگی

1. George Herbert Mead



استفاده از این جزئیات برای معنادادن به آنچه دیگران می‌گویند و انجام می‌دهند، جلب می‌کند. جامعه‌شناسانی که متأثر از این مکتب هستند اغلب به کنش متقابل چهره به چهره در متن و زمینه زندگی هر روزی، توجه می‌کنند. آن‌ها بر نقش این کنش متقابل در آفریدن جامعه و نهادهای آن تأکید می‌کنند.

هرچند که دیدگاه کنش متقابل نمادین می‌تواند بصیرت‌های بسیاری درباره ماهیت کنش‌های ما در جریان زندگی اجتماعی روزمره به بار آورد، اما به سبب نادیده گذاشتن مباحث وسیع‌تر قدرت و ساختار در جامعه، و چگونگی محدود و مقیدشدن کنش فرد توسط قدرت و نهادها، مورد انتقاد بوده است.

### نتیجه

همان‌طور که دیدیم، جامعه‌شناسی دربرگیرنده دیدگاه‌های نظری گوناگونی است. گاهی اختلاف‌نظر میان مواضع نظری بسیار ریشه‌ای و اساسی است. اما این تنوع و گوناگونی نشانه نیرو و سرزندگی این رشته است نه ضعف و فتور آن.

همه جامعه‌شناسان توافق دارند که جامعه‌شناسی رشته‌ای است که در آن ما دیدگاه و نظر شخصی خود درباره جهان را کنار می‌گذاریم تا عوامل و تأثیراتی را که به زندگی ما و دیگران شکل می‌دهند، دقیق‌تر ببینیم. جامعه‌شناسی به منزله تلاش فکری متمایز و جداگانه، همراه با توسعه جوامع مدرن پدید آمد و مطالعه این جوامع همچنان دغدغه اصلی جامعه‌شناسی است. اما جامعه‌شناسان به طیف وسیعی از مباحث و مسائل مربوط به ماهیت کنش متقابل اجتماعی، و جوامع بشری، به‌طور کلی، نیز علاقه‌مندند.

جامعه‌شناسی فقط یک رشته فکری انتزاعی نیست بلکه نتایج عملی عمده‌ای برای زندگی مردم دارد. تحصیل برای جامعه‌شناس شدن، نباید یک کار خشک و بی‌روح آکادمیک باشد. بهترین راه برای حصول اطمینان از این‌که جامعه‌شناسی به چنین فعالیت کسالت‌آوری تبدیل نخواهد شد این است که به شیوه‌ای خلاق و خیال‌انگیز با آن برخورد کنید، افکار و یافته‌های جامعه‌شناسی را به اوضاع و احوال زندگی خودتان ربط دهید.

یکی از راه‌های انجام این کار، آگاه‌بودن از تفاوت‌های موجود میان روش‌های زندگی رایج در جوامع مدرن (که ما آن‌ها را عادی و طبیعی می‌دانیم) و روش‌های زندگی گروه‌های انسانی دیگر است. درست است که انسان‌ها و جوه مشترک زیادی دارند، اما تنوع و گوناگونی زیادی هم بین فرهنگ‌ها و جوامع مختلف وجود دارد. ما این جوه تشابه و تفاوت را در فصل بعد، که «فرهنگ و جامعه» نام دارد، مطالعه می‌کنیم.

## خلاصه مطالب

۱. جامعه‌شناسی را می‌توان مطالعه سیستماتیک جوامع بشری دانست، که توجه خاصی به نظام‌های صنعتی مدرن می‌کند.
۲. جامعه‌شناسی مستلزم توانایی تفکر خلاق و تخیل نیرومند و فاصله گرفتن از اندیشه‌های حاضر و آماده کلیشه‌ای درباره زندگی اجتماعی است.
۳. جامعه‌شناسی رشته‌ای است که نتایج عملی مهمی دارد. جامعه‌شناسی به شیوه‌های متعدد می‌تواند در انتقاد اجتماعی و اصلاحات عملی اجتماعی سهم داشته باشد. در وهله نخست، فهم بهتر مجموعه معینی از اوضاع و شرایط اجتماعی غالباً به ما شانس بسیار بیش‌تری برای اداره و کنترل آن‌ها می‌دهد. در عین حال، جامعه‌شناسی ما را قادر به تقویت حساسیت‌های فرهنگی‌مان می‌کند و این امکان را فراهم می‌آورد که خط‌مشی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها براساس آگاهی و اطلاع از ارزش‌های فرهنگی ناهمسو استوار شود. در عمل، ما می‌توانیم درباره پیامدهای درپیش‌گرفتن برنامه‌های سیاسی و اجتماعی خاصی کاوش کنیم. و بالاخره، که شاید مهم‌ترین نیز هست، جامعه‌شناسی عرضه‌کننده خود-روشنگری است، یعنی به افراد و گروه‌ها فرصت بیش‌تر و بهتری برای تغییر دادن شرایط زندگی‌شان می‌دهد.
۴. جامعه‌شناسی به منزله تلاش برای فهم تغییرات پدیده‌های که طی دو یا سه سده گذشته در جوامع بشری رخ داده است یا به عرصه گذاشت. این تغییرات فقط آن‌هایی نیستند که در مقیاس وسیع رخ داده‌اند؛ بلکه شامل تغییر و تحول در خصوصی‌ترین و شخصی‌ترین جنبه‌های زندگی مردم نیز می‌شود.
۵. در میان بنیان‌گذاران کلاسیک جامعه‌شناسی، چهارتن اهمیت خاصی دارند: اوگوست کنت، کارل مارکس، امیل دورکیم و ماکس وبر. کنت و مارکس که در میانه سده نوزدهم فعالیت می‌کردند، بعضی از مباحث و مسائل اساسی جامعه‌شناسی را بنیان نهادند که بعدها دورکیم و وبر شرح و بسط‌شان دادند. این مباحث به ماهیت جامعه‌شناسی و تأثیر تغییرات ناشی از مدرنیزاسیون بر دنیای اجتماعی مربوط می‌شود.
۶. در جامعه‌شناسی می‌توان تنوع وسیعی از رهیافت‌های نظری را یافت. مناقشه‌های نظری حتی در علوم طبیعی به دشواری حل و فصل می‌شوند، و در جامعه‌شناسی ما با دشواری‌ها و معضلات خاص بیش‌تری هم روبه‌رو می‌شویم زیرا وقتی رفتارهای خودمان را موضوع مطالعه قرار می‌دهیم مسائل غامض و پیچیده‌ای به وجود می‌آید.
۷. رهیافت‌های نظری عمده در جامعه‌شناسی عبارت‌اند از کارکردگرایی، نظریه‌های تضاد و کنش متقابل نمادین. چند تفاوت اساسی بین هریک از این رهیافت‌ها وجود دارد، تفاوت‌هایی که تأثیر نیرومندی بر رشد و گسترش جامعه‌شناسی در دوره پس از جنگ داشته‌اند.

## ۲ فرهنگ و جامعه

۳۵	..... مفهوم فرهنگ
۳۵	..... ارزش‌ها و هنجارها
۳۸	..... تنوع فرهنگی
۳۹	..... قوم‌مداری
۴۲	..... اجتماعی شدن
۴۴	..... نقش‌های اجتماعی
۴۵	..... هویت
۴۷	..... انواع جامعه
۴۸	..... دنیاهای روبه زوال: جوامع ماقبل مدرن و سرنوشت آنها
۵۱	..... دنیای مدرن: جوامع صنعتی
۵۴	..... توسعه جهانی
۶۰	..... تغییر اجتماعی
۶۳	..... عوامل مؤثر بر تغییر اجتماعی
۶۶	..... تغییر در دوره مدرن
۶۸	..... نتیجه
۶۸	..... خلاصه مطالب
۶۹	..... پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر
۷۰	..... برای مطالعه بیشتر
۷۰	..... نشانی‌های اینترنتی



## فصل ۲: فرهنگ و جامعه

در این فصل به ملاحظه و بررسی وحدت و کثرت فرهنگ و زندگی بشر، و انواع گوناگون جوامعی که آدمیان در آن‌ها زندگی می‌کنند خواهیم پرداخت. فرهنگ<sup>۱</sup> یکی از مفاهیم بسیار رایج در جامعه‌شناسی است. وقتی در محاوره‌های عادی روزانه از واژه «فرهنگ» استفاده می‌کنیم، غالباً آن را با «کارهای فکری و ذهنی متعالی» - یعنی هنر، ادبیات، موسیقی و نقاشی - معادل می‌گیریم. وقتی جامعه‌شناسان این واژه را به کار می‌برند، باز هم چنین فعالیت‌هایی را دربرمی‌گیرد، اما معنای بسیار بیش‌تری نیز دارد. فرهنگ به معنای روش‌های زندگی اعضای یک جامعه، یا گروه‌های یک جامعه است. فرهنگ شامل نحوه لباس پوشیدن، آداب و رسوم ازدواج و زندگی خانوادگی، الگوهای کار، آیین‌های دینی و تفریح و فراغت است.

به لحاظ مفهومی می‌توان «فرهنگ» را از «جامعه» متمایز ساخت، اما پیوندهای بسیار تنگاتنگی بین این دو مفهوم وجود دارد. جامعه<sup>۲</sup> نظامی از روابط و مناسبات متقابل است که افراد را به هم پیوند می‌دهد. بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده به همین لحاظ جامعه محسوب می‌شوند، هر یک از آن‌ها شامل میلیون‌ها نفر است. جوامعی مثل جوامع اولیه مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک می‌توانند به قدری کوچک باشند که جمعیت آن‌ها از سی یا چهل نفر تجاوز نکند. همه جوامع بر این اساس متحد می‌شوند که اعضای آن‌ها مطابق با فرهنگ یگانه‌ای در روابط اجتماعی ساخت یافته‌ای سازماندهی می‌شوند. هیچ فرهنگی بدون جامعه نمی‌توانست وجود داشته باشد. اما هیچ جامعه‌ای هم بدون فرهنگ نمی‌توانست وجود داشته باشد. بدون فرهنگ، ما اصولاً «انسان» محسوب نمی‌شدیم، به همان معنایی که معمولاً از واژه انسان درک می‌کنیم. بدون فرهنگ، زبانی نداشتیم تا منویات خویش را با آن بیان کنیم، فاقد خودآگاهی بودیم، و توانایی ما برای اندیشیدن و استدلال کردن به شدت محدود می‌شد.

کثرت و تنوع فرهنگی در میان آدمیان به انواع مختلف جامعه مربوط می‌شود؛ در این فصل ما به مقایسه شکل‌های اصلی جوامعی که در تاریخ یافت می‌شوند، خواهیم پرداخت. دلیل انجام این کار

ربط دادن دو جنبه از وجود اجتماعی انسان به یکدیگر است - یکی محصولات و ارزش‌های فرهنگی متفاوتی که آدیان ایجاد کرده‌اند، و دیگری انواع مختلف جامعه که رشد و توسعه فرهنگی در آن‌ها به وقوع پیوسته است. در اغلب موارد، درباره فرهنگ جدا از جامعه بحث می‌شود چنانکه انگار این دو کاملاً بی‌ارتباط با یکدیگرند. اما در واقع آن‌ها کاملاً درهم می‌آمیزند. در طول این فصل، توجه خود را به چگونگی تأثیر تغییر اجتماعی بر توسعه فرهنگی بشر معطوف خواهیم کرد. و در بخش‌های پایانی، بعضی از عوامل مؤثر بر تغییر اجتماعی را بررسی و درباره تغییرات خصوصاً ژرفی که در دوران مدرن رخ داده است کندوکاو خواهیم کرد.

### مفهوم فرهنگ

وقتی جامعه‌شناسان از فرهنگ سخن می‌گویند، مقصودشان آن دسته از جنبه‌های جوامع بشری است که آموخته می‌شوند، نه آن‌هایی که به صورت ژنتیکی به ارث می‌رسند. اعضای جامعه همه در این عناصر فرهنگ سهیم هستند و به همین دلیل امکان همکاری و ارتباط متقابل به وجود می‌آید. این عناصر فرهنگی متن و زمینه همگانی و مشترکی تشکیل می‌دهند که افراد جامعه زندگی خود را در آن می‌گذرانند. فرهنگ یک جامعه هم شامل جنبه‌های نامحسوس - عقاید، اندیشه‌ها و ارزش‌هایی که محتوای فرهنگ را می‌سازند - و هم جنبه‌های ملموس و محسوس است - اشیاء، نمادها یا فناوری که باز نمود محتوای یاد شده است.

### ارزش‌ها و هنجارها

بنیان همه فرهنگ‌ها، تصورات و اندیشه‌هایی است که مشخص می‌کنند چه چیزی مهم، ارزشمند، مطلوب و پسندیده است. این تصورات انتزاعی، یا ارزش‌ها<sup>۱</sup>، به آدیان در تعامل با دنیای اجتماعی، معنا می‌دهند و آن‌ها را هدایت می‌کنند. تک‌همسری - وفادار ماندن به شریک جنسی - مثالی از یک ارزش است که در اکثر جوامع غربی رواج دارد. هنجارها<sup>۲</sup> قواعدی برای رفتارند که ارزش‌های یک فرهنگ را منعکس می‌کنند یا تجسم می‌بخشند. ارزش‌ها و هنجارها در کنار یکدیگر به چگونگی رفتار اعضای یک فرهنگ در محیط اجتماعی‌شان شکل می‌دهند. برای مثال، در فرهنگ‌هایی که ارزش بالایی به تعلیم و یادگیری می‌دهند، هنجارهای فرهنگی در جهت تشویق دانش‌آموزان و دانشجویان به صرف انرژی زیاد برای مطالعه، و حمایت و پشتیبانی والدین به صورت از خودگذشتگی و فداکاری برای تحصیل کردن فرزندان‌شان، عمل می‌کنند. در فرهنگی که ارزش زیادی به مهمان‌نوازی می‌دهد، هنجارهای فرهنگی ممکن است راهنمای چشمداشت‌ها و توقعات مردم در زمینه هدیه دادن، یا در زمینه رفتارهای اجتماعی میهمانان و میزبانان باشد.

ارزش‌ها و هنجارها تنوع بسیار وسیعی در فرهنگ‌های گوناگون دارند. برخی از فرهنگ‌ها ارزش بالایی به فردگرایی می‌دهند، درحالی‌که فرهنگ‌های دیگر ممکن است تأکید بیش‌تری روی نیازهای مشترک داشته باشند. یک مثال ساده این مطلب را روشن می‌کند. اکثر دانش‌آموزان در بریتانیا اگر ببینند دانش‌آموز دیگری مشغول «تقلب» در امتحان است بسیار آزرده و عصبانی می‌شوند. در بریتانیا تقلب‌کردن از روی ورقهٔ امتحانی دیگران برخلاف ارزش‌های محوری موفقیت و دستاورد فردی، برابری فرصت‌ها، کار و تلاش و احترام به «قواعد» است. اما دانش‌آموزان روسی از دیدن چنین عصبانیتی بین همسالان بریتانیایی خود ممکن است کاملاً گیج و شگفت‌زده شوند. کمک‌کردن به یکدیگر برای قبول‌شدن در یک امتحان نشانگر ارزشی است که روس‌ها به مساوات و برابری و حل مسئله به‌صورت جمعی و در رویارویی با اقتدار می‌دهند. حال به عکس‌العمل‌های خودتان دربارهٔ این مثال بیندیشید. این عکس‌العمل‌ها چه چیزی دربارهٔ ارزش‌های جامعهٔ شما می‌گوید؟ حتی در یک جامعه یا اجتماع واحد، ممکن است ارزش‌ها در تناقض با هم باشند: برخی از گروه‌ها یا افراد شاید به عقاید دینی سنتی ارزش و بها بدهند درحالی‌که ممکن است دیگران پیشرفت و علم را مطلوب بدانند. جایی که بعضی از مردم موفقیت و آسایش مادی را ترجیح می‌دهند، ممکن است دیگران طرفدار سادگی و زندگی آرام باشند. در عصر در حال تغییر ما که آکنده از حرکت‌های جهانی مردم، اندیشه‌ها، کالاها و اطلاعات است، شگفت‌آور نیست که با مواردی از تضاد و تعارض ارزش‌های فرهنگی روبه‌رو شویم.

### ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی در حال تغییر

ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی غالباً در طول زمان تغییر می‌کنند. بسیاری از هنجارهایی که ما اکنون در زندگی شخصی خویش بدیهی می‌انگاریم - مثل روابط جنسی پیش از ازدواج و زوج‌هایی که بدون ازدواج با هم زندگی می‌کنند - حتی چند دههٔ قبل، با ارزش‌های مورد اعتقاد همگان تناقض داشت. ارزش‌هایی که راهنمای روابط خصوصی و صمیمانهٔ ما هستند، به‌صورت تدریجی و طبیعی طی سال‌های متمادی دستخوش تحول شده‌اند (رجوع کنید به فصل ۷، «خانواده‌ها»). اما دربارهٔ مواردی که هنجارهای فرهنگی و رفتارها به شیوهٔ عمده‌ی تغییر داده می‌شوند، چه می‌توان گفت؟ در ژانویهٔ سال ۲۰۰۰ یکی از هیئت‌های دولتی ژاپن گزارشی منتشر کرد که اهداف اصلی ژاپن را برای قرن بیست‌ویکم ترسیم کرده بود. این هیئت از طرف نخست‌وزیر تشکیل شده بود و وظیفه داشت که برای مقابله با رکود اقتصادی، افزایش نرخ جرائم و رشد بیکاری، مسیر تازه‌ای برای ژاپن در دهه‌های آینده تدوین کند. یافته‌های اصلی این هیئت موجب شگفتی بسیاری از مردم شد: شهروندان ژاپنی باید دست از برخی ارزش‌های اصلی خود بردارند تا کشور بتواند با موفقیت با بیماری‌های اجتماعی فعلی خود مقابله کند. این هیئت به این نتیجه رسیده بود که فرهنگ ژاپنی ارزش بسیار زیادی به سازش و همنوایی و برابری می‌دهد، و بر همین مبنا پیشنهاد کرده بود که باید برای کاستن

از «درجه مفراط همگونی و همشکلی» در جامعه، دست به عمل زد. این گزارش به برخی از جنبه‌های اساسی زندگی ژاپنی که نشانگر این همنوایی بودند، اشاره می‌کرد: تقریباً همه دانش‌آموزان دبستانی ژاپن لباس‌های آبی تیره متحدالشکلی می‌پوشند که نشانه‌های فردیت را می‌پوشاند، و کارکنان و کارمندان عموماً تا دیروقت در اداره می‌مانند حتی اگر نیازی به آن نباشد، زیرا قاعده ناگفته‌ای درباره زود ترک‌نکردن محل کار وجود دارد. نتیجه‌گیری هیئت مذکور این بود که این ارزش‌ها مانع از پذیرش اندیشه‌ها و مفاهیم مربوط به توانمندی فردی می‌شوند که در سال‌های آتی اهمیت حیاتی خواهد داشت.

ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی ریشه‌های ژرفی دارند، و هنوز خیلی زود است که بتوان گفت آیا یک فرمان و ابلاغیه حکومتی می‌تواند موفقیتی در تغییر دادن ارزش‌های سنتی ژاپنی داشته باشد یا نه. اما بنا به یک ضرب‌المثل رایج ژاپنی - «میخ بیرون‌جسته را، عاقبت به چکش باید کوفت» - زمان و تلاش زیادی لازم است تا ارزش‌های فرهنگی همنوایی و انکار نفس ژاپنی تضعیف شوند. بسیاری از رفتارها و عادت‌های هرروزی ما در هنجارهای فرهنگی ریشه دارد. همان‌طور که در فصل ۴ (کنش متقابل اجتماعی و زندگی هرروزی) خواهیم دید، حرکات، اداها و اطوارها و اظهارات به شدت تحت تأثیر عوامل فرهنگی هستند. مثال واضح این مطلب را می‌توان در شیوه لبخندزدن مردم - مخصوصاً در محیط‌های عمومی - در فرهنگ‌های مختلف مشاهده کرد. در میان اینویت‌های (اسکیموهای) گرینلند، هیچ سنت نیرومندی در زمینه «لبخندزدن در ملاءعام» که در بسیاری از نواحی اروپای غربی و امریکای شمالی رایج است، وجود ندارد. این بدان معنا نیست که یک اینویتی آدمی خشک و سرد یا غیرصمیمی است، بلکه قضیه فقط از این قرار است که عمل لبخندزدن یا مبادله تعارف با غریبه‌ها عمل رایجی نیست. اما همراه با گسترش صنعت خدمات در گرینلند طی سال‌های اخیر، برخی از کارفرمایان تلاش کرده‌اند که لبخندزدن را به‌عنوان یک ارزش فرهنگی کم‌کم به آن‌ها «القاء کنند». عقیده بر این است که لبخندزدن و برخورد‌های مؤدبانه با مشتریان در مشاغل رقابتی کاملاً ضرورت دارد. مشتری‌هایی که با لبخند استقبال می‌شوند و به آن‌ها «روز به‌خیر» گفته می‌شود احتمال مراجعه دوباره آن‌ها بالاتر می‌رود. اکنون به فروشندگان بسیاری از سوپرمارکت‌های گرینلند، فیلم‌های آموزشی درباره روش‌های دوستانه ارائه خدمت به مشتریان نشان داده می‌شود؛ حتی کارکنان برخی از تعاونی‌ها به خارج اعزام می‌شوند تا در این زمینه دوره‌های آموزشی بگذرانند! گشایش رستوران‌های غذای حاضری مثل مک‌دونالد، برای نخستین‌بار شیوه‌های غربی ارائه خدمت به مشتریان را وارد گرینلند کرد. کارکنان مک‌دونالد آموزش دیده‌اند که به مشتریان تعارف و خوشامد بگویند، خود را به آنان معرفی کنند و همواره لبخند بزنند. در ابتدا این الزامات با ناراحتی کارکنانی مواجه شد که این روش را ریاکاری و ساختگی می‌دانستند.



اما با گذشت زمان این مفهوم لبخندزدن در ملاعام - دست‌کم در محل کار - با پذیرش بیش‌تری روبه‌رو شده است.



یکی از تفاوت‌های فرهنگی غرب و شرق این است که توله‌سگ‌هایی که در اروپا به‌عنوان حیوان خانگی از آن‌ها مراقبت می‌شود، ممکن است در چین به‌عنوان غذای مخصوص و محبوب یک خانواده فروخته شود.

### تنوع فرهنگی

فقط عقاید و باورهای فرهنگی نیست که در فرهنگ‌های گوناگون تفاوت دارد. تنوع و گوناگونی رفتار و اعمال انسان نیز درخور توجه است. در فرهنگ‌های مختلف، تفاوت زیادی بین رفتارهای پسندیده وجود دارد و این رفتارها اغلب تفاوت فاحش و نمایانی با چیزی دارد

که مردم جوامع غربی عادی و «طبیعی» قلمداد می‌کنند. برای مثال، ما مردمان غرب مدرن، فرزندان دوازده یا سیزده‌ساله خود را برای ازدواج هنوز خیلی جوان محسوب می‌کنیم. اما در بعضی فرهنگ‌ها، ترتیب‌دادن ازدواج‌های فرمایشی بین فرزندان در همین سن، امری عادی و متداول است. در غرب، ما صدف می‌خوریم، اما بچه‌گربه‌ها یا توله‌سگ‌ها را که در برخی از بخش‌های جهان جزو غذاهای مخصوص محلی به‌شمار می‌آیند، نمی‌خوریم. یهودیان گوشت خوک نمی‌خورند، درحالی‌که هندوها گوشت خوک می‌خورند اما به گوشت گاو لب نمی‌زنند. غربی‌ها بوسیدن را بخش طبیعی و عادی رفتار جنسی می‌دانند، اما در بسیاری از فرهنگ‌های دیگر این عمل یا ناشناخته است و یا موجب نفرت و انزجار می‌شود. همه این خصیلت‌های متفاوت رفتاری، جنبه‌هایی از تفاوت‌های وسیع فرهنگی است که موجب تمییز و تشخیص جوامع از یکدیگر می‌شود.

جوامع کوچک، مثل جوامع اولیه مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک، به‌لحاظ فرهنگی همشکل یا تک‌فرهنگی<sup>۱</sup> هستند. برخی از جوامع مدرن، مثل ژاپن، هنوز تا حد زیادی تک‌فرهنگی باقی مانده‌اند و سطح بالایی از تجانس و همگونی فرهنگی<sup>۲</sup> را نشان می‌دهند. اما اکثر جوامع صنعتی، به‌لحاظ فرهنگی تنوع و گوناگونی بیش‌تری می‌یابند یا، چندفرهنگی<sup>۳</sup> می‌شوند. همان‌طور که در بحث مربوط به مهاجرت جهانی در فصل ۹ (نژاد، قومیت و مهاجرت) خواهید دید، فرآیندهایی

1. monocultural  
3. multicultural

2. cultural homogeneity

مثل برده‌داری، استعمارگری، جنگ، مهاجرت و جهانی شدن معاصر موجب شده‌اند که جمعیت‌های بشری در همهٔ مرزوبوم‌ها پراکنده شوند و در نواحی تازه‌ای سکونت کنند. این تحول به پیدایش جوامعی منجر می‌شود که ملغمه‌های فرهنگی هستند، به این معنا که جمعیت آن‌ها مرکب از چندین گروه با پیشینه‌های فرهنگی، قومی و زبانی گوناگون است. برای مثال، در شهرهای مدرن اجتماعات خردده فرهنگی متعددی در همسایگی و مجاورت یکدیگر زندگی می‌کنند - سرخپوستان، پاکستانی‌ها، هندی‌ها، بنگلادشی‌ها، ایتالیایی‌ها، یونانی‌ها و چینی‌ها، همگی را می‌توان امروزه در مرکز لندن یافت.

منظور از خردده فرهنگ‌ها فقط گروه‌های قومی و زبانی در یک جامعهٔ بزرگ‌تر نیست، بلکه به هر بخشی از جمعیت که به واسطهٔ الگوهای فرهنگی‌شان از بقیهٔ جامعه قابل تشخیص هستند، خردده فرهنگ گفته می‌شود. خردده فرهنگ‌ها طیف بسیار وسیعی دارند و ممکن است شامل دوستداران طبیعت، گات‌ها<sup>۱</sup>، رخنه‌گران رایانه‌ای، هیپی‌ها، راستافرین‌ها<sup>۲</sup>، طرفداران هیپ‌هاپ<sup>۳</sup> یا یک باشگاه فوتبال باشند. بعضی از مردم ممکن است به‌وضوح خود را عضو خردده فرهنگ خاصی بدانند، درحالی‌که بعضی هم شاید عضو چندین خردده فرهنگ باشند.

فرهنگ نقش مهمی در استمراربخشیدن به هنجارها و ارزش‌های یک جامعه ایفا می‌کند، اما درعین حال فرصت‌های مهمی نیز برای خلاقیت و تغییر ایجاد می‌کند. خردده فرهنگ‌ها و پادفرهنگ‌ها<sup>۴</sup> - گروه‌هایی که از ارزش‌ها و هنجارهای رایج در جامعه سرپیچی می‌کنند - می‌توانند دیدگاه‌هایی را تقویت کنند که نشانگر بدیل‌ها و جایگزین‌هایی برای فرهنگ مسلط باشند. جنبش‌های اجتماعی یا گروه‌هایی از مردم که سبک‌های زندگی مشترکی دارند نیروهای پرتوان تغییر در جوامع هستند. بدین ترتیب، خردده فرهنگ‌ها به مردم آزادی بیان و عمل بر مبنای عقاید، امیدها و باورهای‌شان را می‌دهد.

## قوم‌مداری

همهٔ فرهنگ‌ها الگوهای رفتاری یگانه و منحصر به فردی دارند که به چشم مردم سایر فرهنگ‌ها بیگانه و عجیب می‌آید. اگر شما به خارج از کشور خود مسافرت کرده باشید، احتمالاً با احساسی که

۱. Goths، در اصل سبکی از موسیقی راک است که در دههٔ هشتاد از موسیقی پانک به‌وجود آمد و محبوب شد. در این موسیقی معمولاً دربارهٔ پایان جهان، مرگ یا شر صحبت می‌شود. یک گات کسی است که به این نوع موسیقی گوش می‌دهد و لباس سیاه می‌پوشد و آرایش سیاه و سفید می‌کند. -م.

۲. Rastafrians، سیاه‌پوستانی که هابلی سیلاسی امپراتور سابق اتیوپی را می‌پرستند و معتقدند که بالاخره روزی سیاهان به افریقا بازمی‌گردند. -م.

۳. hip hop، نوعی موسیقی رقص مدرن همراه با کلام و ضربات یکنواخت روی سازهای الکترونیک، که ابتدا توسط افریقایی-آمریکایی‌های جوان ابداع شد و با سبک خاصی از هنر، رقص و پوشاک همراه بود.

ناشی از قرارگرفتن در یک فرهنگ جدید است آشنا هستید. جنبه‌هایی از زندگی روزمره که شما در فرهنگ خودتان به صورت ناخودآگاه آن‌ها را بدیهی می‌پندارید ممکن است در سایر نواحی جهان بخشی از زندگی روزمره نباشد. حتی در کشورهایی که زبان مشترکی دارند، ممکن است عادت‌ها، آداب و رسوم و رفتارهای روزمره کاملاً متفاوت باشند. عبارت شوک فرهنگی عبارت بسیار مناسب و گویایی است. مردم وقتی وارد فرهنگ جدیدی می‌شوند غالباً احساس سردرگمی می‌کنند. زیرا آن‌ها نقاط مرجع آشکار و مأنوسی را از دست می‌دهند که به آن‌ها کمک می‌کرد دنیای پیرامون خویش را بفهمند، و هنوز نیاموخته‌اند که در این فرهنگ جدید چگونه طی طریق کنند.

درک کردن فرهنگ‌های بیگانه می‌تواند کار بسیار دشواری باشد. ما نمی‌توانیم اعمال و عقاید مردم را جدا از فرهنگ‌های وسیع‌تری که بخشی از آن هستند، درک کنیم. هر فرهنگ را باید براساس معناها و ارزش‌های مختص به آن فرهنگ مطالعه کرد. و این یکی از فرض‌های اصلی جامعه‌شناسی است. این ایده را معمولاً به نام نسبی‌گرایی فرهنگی<sup>۱</sup> می‌شناسند. جامعه‌شناسان تلاش می‌کنند که تا حد امکان از قوم‌مداری<sup>۲</sup> پرهیز کنند، که به معنای قضاوت کردن درباره فرهنگ‌های دیگر بر مبنای مقایسه آن‌ها با فرهنگ خودی است. از آن‌جا که فرهنگ‌های بشری تنوع چنین گسترده‌ای دارند، جای شگفتی نیست که مردمی که عضو فرهنگ معینی هستند اغلب به دشواری می‌توانند با افکار و رفتارهای کسانی که فرهنگ متفاوتی دارند، هم‌دل شوند.

کار بست نسبی‌گرایی فرهنگی - یعنی معلق‌گذاشتن عقاید فرهنگی عمیقاً ریشه‌دار خودتان و بررسی یک وضعیت براساس معیارها و ضوابط فرهنگ دیگری - می‌تواند آکنده از عدم اطمینان‌ها و چالش‌ها باشد. قضیه فقط این نیست که نگرستن به امور از یک دیدگاه کاملاً متفاوت کار بسیار سختی است، بلکه گاهی پرسش‌های دردسرافرین و دشواری نیز پیش می‌آید. آیا نسبی‌گرایی فرهنگی به این معناست که همه آداب و رسوم و رفتارها به یکسان مشروعیت دارند؟ آیا هیچ ضابطه عام و جهانشمولی هست که همه انسان‌ها باید بدان پایبند باشند؟ برای مثال به مورد زیر توجه کنید. در سال‌های بعد از عقب‌نشینی اتحاد شوروی از افغانستان جنگ و منازعات داخلی این منطقه را فراگرفته است. قسمت اعظم این کشور تحت کنترل طالبان درآمد، گروهی که بناکردن جامعه اسلامی ناب و اصیل را هدف خود می‌دانست. زنان افغانی، در حکومت طالبان، اسیر قواعد سختی بودند که بر همه جنبه‌های زندگی آن‌ها حاکم بود، از جمله نحوه لباس پوشیدن، نحوه حرکت آن‌ها در انظار عمومی، و حتی امور خصوصی آن‌ها. زنان وقتی از خانه خارج می‌شدند باید سراپا کاملاً با چادر یا جبه خود را می‌پوشاندند و روبندهایی برای پنهان‌داشتن چهره‌های‌شان می‌زدند. زنان حق کارکردن بیرون از خانه و حق درس خواندن نداشتند. این روایت از قانون شرعی اسلامی را که توسط طالبان پیاده شده بود بسیاری از دانشمندان مسلمان، وحشیانه تلقی می‌کنند. به‌رغم انتقادهای جامعه

1. cultural relativism

2. ethnocentrism

### موسیقی رگا (Reggae)

کسانی که با موسیقی پاپ آشنا هستند وقتی به یک آواز گوش می‌کنند اغلب می‌توانند تشخیص دهند که کدام سبک‌ها در آن به کار رفته است. روی هم رفته، هر سبک موسیقی نشانگر روش منحصر به فردی برای ترکیب کردن ریتم، ملودی، هارمونی و شعر و کلام است. و هرچند که تشخیص تفاوت‌های میان موسیقی هاردراک، تکنو و هیپ‌هاپ نیازی به نبوغ ندارد، موسیقیدان‌ها غالباً برای تصنیف یک آواز شماری از سبک‌ها را با هم ترکیب می‌کنند. تشخیص دادن اجزاء و مؤلفه‌های این ترکیب‌ها می‌تواند دشوار باشد. اما برای جامعه‌شناسان فرهنگ، این تلاش غالباً ثمربخش است. سبک‌های مختلف موسیقی طبعاً از گروه‌های اجتماعی مختلف نشئت می‌گیرد، و مطالعهٔ چگونگی درهم‌آمیختن و ترکیب شدن سبک‌ها روش خوبی برای شناسایی و ترسیم روابط و تماس‌های فرهنگی بین این گروه‌هاست.

بعضی از جامعه‌شناسان فرهنگ توجه خود را به موسیقی رگا معطوف کرده‌اند. زیرا رگا تجسم‌بخش فرآیندی است که از طریق آن تماس‌های میان گروه‌های اجتماعی به آفرینش شکل‌های نوین موسیقی منجر می‌شود. ریشه‌های رگا را می‌توان در افریقای غربی بازجست. در سدهٔ هفدهم، شمار زیادی از اهالی افریقای غربی توسط استعمارگران بریتانیایی به بردگی گرفته شدند و با کشتی برای کار در مزارع شکر به هند غربی برده شدند. با این‌که بریتانیایی‌ها سعی داشتند مانع از اجرای موسیقی سنتی افریقایی توسط بردگان شوند، چون بیم آن را داشتند که این موسیقی فریاد اعتراض و دعوت به انقلاب باشد، اما این بردگان سنت طبل افریقایی را زنده نگه داشتند و گاهی آن را با سبک‌های موسیقی اروپایی که برده‌داران به آن‌ها تحمیل می‌کردند، درهم می‌آمیختند. در جامائیکا برده‌داران با آهنگ طبل یک گروه از برده‌ها، یعنی بوروها، به راحتی مدارا می‌کردند چون ضرباهنگ طبل آن‌ها به اندازه‌گیری سرعت کار کمک می‌کرد. بالاخره در ۱۸۳۴ بردگی در جامائیکا لغو شد، اما سنت طبل‌نوازی بورویی ادامه یافت، حتی وقتی مردان بورویی از نواحی روستایی به حاشیه‌های فقیرنشین کینگستن مهاجرت کردند.

در همین حاشیه‌های فقیرنشین بود که فرقهٔ دینی تازه‌ای پا گرفت - فرقه‌ای که در شکل‌گیری موسیقی رگا نقش حیاتی داشت. در ۱۹۳۰ مردی که هابلی سیلاسی نام داشت تاج امپراتوری کشور افریقایی اتیوپی را بر سر گذاشت. درحالی‌که مخالفان استعمارگری اروپا در سراسر جهان به تخت‌نشستن سیلاسی را تهنیت می‌گفتند، شماری از افریقایی‌های هند غربی اعتقاد داشتند که سیلاسی خدایی است که به زمین فرستاده شده تا ستمدیدگان افریقایی را به سوی آزادی هدایت کند. یکی از نام‌های سیلاسی «شاهزاده راستافوری» بود و کسانی که در هند غربی او را می‌پرستیدند خود را «راستافورین» می‌نامیدند. فرقهٔ راستافورین خیلی زود با بوروها درهم آمیخت، و موسیقی راستافورین با ترکیب سبک‌های طبل‌نوازی بورویی و مضامین انجیلی ستم و آزادی پا به عرصه گذاشت. در دههٔ ۱۹۵۰، موسیقیدانان هند غربی شروع به ترکیب کردن ریتم‌ها و اشعار راستافورین با عناصر جاز امریکایی و موسیقی بلوز سیاهان کردند. این ترکیب‌ها در نهایت به صورت موسیقی «سکا» و سپس در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ به صورت موسیقی رگا درآمد که ضربه‌های نسبتاً آهسته، تأکید روی صداهای بم، و بیان داستان‌هایی دربارهٔ فقر و محرومیت شهری و قدرت آگاهی اجتماعی جمعی، مشخصه‌های اصلی آن

هستند. بسیاری از هنرمندان رگا مثل باب مارلی، موفقیت‌های تجاری عظیمی کسب کردند، و در دهه ۱۹۷۰ مردم سراسر جهان به موسیقی رگا گوش می‌دادند. در دهه هشتاد و نود، رگا با هیپ-هاپ (رپ) درهم آمیخت تا صداها و الحان تازه‌ای به وجود آورد که می‌توان آن را در کارگروه‌هایی مثل وو-تنگ کلان و فوگیز شنید (Hebdige 1997).

بنابراین تاریخ رگا تاریخ تماس و مرادده گروه‌های اجتماعی مختلف و معناهای مختلف - معناهای سیاسی، معنوی و شخصی - است که گروه‌های مذکور با موسیقی خود آن‌ها را بیان می‌کردند. جهانی‌شدن موجب افزایش تراکم این تماس‌ها و روابط شده است. برای مثال، اکنون یک موسیقیدان نوجوان در اسکانديناوی می‌تواند با گوش دادن به موسیقی زنان و مردانی رشد کند که در نایتینگیل در لندن کار می‌کنند، و همچنین عمیقاً تحت تأثیر بخش زنده ماهواره‌ای موسیقی ماریاچی از مکزیکوستی باشد. اگر تعداد تماس‌های میان گروه‌ها عامل مهمی در تعیین ضرابهنگ تحول موسیقی باشد، می‌توان پیش‌بینی کرد که در سال‌های آتی شاهد ایجاد سبک‌های جدید پرشماری خواهیم بود، چون فرآیند جهانی‌شدن همچنان رو به شکوفایی می‌رود.

بین‌الملل و تظاهرات پرتب‌وتاب به نفع زنان افغانی، طالبان عقیده داشتند که سیاست و خط‌مشی آنان در قبال زنان برای بناکردن یک جامعه سالم و پاکدامن که در آن شأن و احترام زنان کاملاً رعایت شود، ضروری است.

آیا سیاست‌های طالبان در قبال زنان در آغاز سده بیست و یکم می‌تواند قابل قبول باشد؟ هیچ راه‌حل ساده‌ای برای این دوراهی یا برای چندین و چند مورد دیگری که در آن‌ها هنجارها و ارزش‌های فرهنگی با هم انطباق ندارند، نمی‌توان یافت. از یک طرف، بسیار مهم است که در برابر کاریست معیارهای فرهنگی خودمان روی مردمی که در شرایط بسیار متفاوتی زندگی می‌کنند، مقاومت کنیم. اما پذیرفتن تبیین‌های فرهنگی برای وضعیت‌هایی که با ارزش‌ها و هنجارهای بدیهی ما تعارض دارند نیز همان‌قدر دشوار و تردیدبرانگیز است. وظیفه جامعه‌شناس پرهیزکردن از پاسخ‌های «نیندیشیده» و بررسی دقیق پرسش‌های پیچیده از زوایای مختلف است.

## اجتماعی‌شدن

همان‌طور که قبلاً اشاره کرده‌ایم، فرهنگ به جنبه‌هایی از جامعه اطلاق می‌شود که آموخته می‌شوند، نه این‌که به صورت ژنتیکی به ارث برسند. فرآیندی که کودکان، یا سایر اعضای جدید جامعه، روش زندگی جامعه خویش را می‌آموزند، اجتماعی‌شدن<sup>۱</sup> نام دارد. اجتماعی‌شدن مجرای اصلی و اساسی انتقال فرهنگ در طول زمان و بین نسل‌ها است.

حیواناتی که در مراتب پایین پلکان تکامل قرار دارند قادرند بلافاصله پس از تولد راه خویش را



پیوند مادر و فرزند زیربنای بسیاری از فرآیندهای اجتماعی شدن اولیه است که راه را برای کارگزاران رسمی تر اجتماعی شدن ثانویه مثل مدارس می‌گشاید.

درپیش گیرند بی آن‌که از طرف بالغ‌ترها کمکی به آن‌ها شود. اما حیوانات تکامل یافته‌تر ناچارند روش‌های مناسب و درست رفتار را بیاموزند - نوزاد این حیوانات به هنگام تولد کاملاً عاجز است و باید مورد مراقبت بزرگ‌ترها قرار گیرد. نوزاد انسان در این میان از همه عاجزتر است؛ یک کودک دست‌کم تا چهار یا پنج سالگی نمی‌تواند بدون کمک دیگران زنده بماند. بنابراین، اجتماعی شدن فرآیندی است که نوزاد عاجز و بی‌دست و پا کم‌کم به آگاهی از خویشتن می‌رسد، شخصی دانا و ماهر می‌شود که دانایی و مهارت او در راه و روش‌هایی است که فرهنگ جامعه او مستلزم آن است. اجتماعی شدن نوعی «برنامه‌ریزی فرهنگی» نیست که در آن کودک منفعلانه همه تأثیرهایی را که بر او وارد می‌آیند جذب و هضم کند. حتی نوزادان یک‌روزه هم نیازها و خواسته‌هایی دارند که روی رفتار کسانی که مسئول مراقبت از آن‌ها هستند تأثیر می‌گذارد: کودک از همان آغاز یک موجود فعال است.

اجتماعی شدن موجب اتصال نسل‌های مختلف به یکدیگر می‌شود. تولد یک کودک زندگی کسانی را که مسئول پرورش او هستند دگرگون می‌کند - و بنابراین آن‌ها نیز تجربه‌های آموزشی تازه‌ای را آغاز می‌کنند. پدر و مادر شدن معمولاً فعالیت‌های والدین و کودکان را برای باقی عمر به هم پیوند می‌زند. افراد مسن‌تر پس از پدر بزرگ و مادر بزرگ شدن همچنان جزو والدین باقی می‌مانند و

بنابراین وارد مجموعه روابط دیگری می‌شوند که نسل‌های مختلف را به هم وصل می‌کند. از این رو، اجتماعی شدن را باید فرآیندی مادام‌العمر محسوب کرد که طی آن رفتار انسان توسط کنش‌های متقابل اجتماعی به‌طور پیوسته شکل می‌گیرد. اجتماعی شدن این امکان را به افراد می‌دهد که خود را و استعدادهای خویش را پرورش دهند، بیاموزند و اصلاح شوند.

از نظر جامعه‌شناسان، اجتماعی شدن غالباً در دو مرحله کلی رخ می‌دهد که هریک شامل کارگزاران متفاوت اجتماعی شدن است. کارگزاران اجتماعی شدن<sup>۱</sup> عبارت‌اند از گروه‌ها یا زمینه‌های اجتماعی که فرآیندهای مهم اجتماعی شدن در آن‌ها به‌وقوع می‌پیوندد. اجتماعی شدن اولیه<sup>۲</sup> در طفولیت و کودکی رخ می‌دهد و فشرده‌ترین دوره یادگیری فرهنگی است. در همین ایام است که کودکان زبان و الگوهای اساسی رفتار را می‌آموزند که پایه و اساس آموزش‌های بعدی قرار می‌گیرد. خانواده اصلی‌ترین کارگزار اجتماعی شدن در این مرحله است. اجتماعی شدن ثانویه<sup>۳</sup> در مراحل بعدی کودکی و تا بلوغ رخ می‌دهد. در این مرحله، سایر کارگزاران اجتماعی شدن بخشی از مسئولیت‌های خانواده را برعهده می‌گیرند. مدارس، گروه‌های هم‌آلان، سازمان‌ها، رسانه‌ها و بالاخره محل کار از نیروهای اجتماعی‌کننده افراد به‌شمار می‌آیند. کنش‌های متقابل اجتماعی در این محیط‌ها به مردم کمک می‌کند تا ارزش‌ها، هنجارها و عقایدی را بیاموزند که الگوهای فرهنگ آن‌ها را تشکیل می‌دهد.

### نقش‌های اجتماعی

در خلال فرآیند اجتماعی شدن، افراد نقش‌های اجتماعی<sup>۴</sup> - توقعاتی را که به‌صورت اجتماعی تعریف می‌شوند و هرکس در هر موقعیت اجتماعی معینی از آن‌ها پیروی می‌کند - می‌آموزند. برای مثال، نقش اجتماعی «پزشک» مجموعه رفتارهایی را دربرمی‌گیرد که همه پزشکان باید، سوای عقاید یا نگرش‌های شخصی‌شان، به آن‌ها عمل کنند چون همه پزشکان در این نقش شریک و سهمیم هستند، می‌توان به‌صورت کلی درباره رفتارهای نقش حرفه‌ای پزشکان، بدون توجه به افراد خاصی که این موقعیت را دارند، سخن گفت.

برخی از جامعه‌شناسان، مخصوصاً آن‌ها که به مکتب کارکردگرایی مربوط می‌شوند، نقش‌های اجتماعی را بخش‌های ثابت و نسبتاً بدون تغییر فرهنگ یک جامعه می‌پندارند. این نقش‌ها به‌منزله وقایع اجتماعی در نظر گرفته می‌شوند. طبق چنین دیدگاهی، افراد توقعاتی را که در فرهنگ آن‌ها گرد موقعیت‌های اجتماعی حلقه می‌زند می‌آموزند و این نقش‌ها را عمدتاً به

1. agencies of socialization  
3. secondary socialization

2. primary socialization  
4. social roles

همان صورتی که تعریف شده‌اند به اجرا می‌گذارند. نقش‌های اجتماعی شامل گفت‌وگو و توافق یا خلاقیت و نوآوری نیست - بلکه آن‌ها دورنمایی هستند که ظرف و راهنمای رفتارهای افراد هستند. افراد از طریق اجتماعی شدن نقش‌های اجتماعی را درونی می‌کنند و می‌آموزند که چگونه آن‌ها را پیاده کنند.

اما این دیدگاه اشتباه است زیرا چنین القا می‌کند که افراد صرفاً نقش‌ها را می‌پذیرند، نه این‌که آن‌ها را خلق کنند یا مورد مذاکره قرار دهند. در واقع، اجتماعی شدن فرآیندی است که انسان‌ها می‌توانند از طریق آن عاملیت خود را به فعلیت درآورند؛ آن‌ها افراد منفعلی نیستند که در انتظار راهنمایی یا برنامه‌ریزی شدن نشسته باشند. افراد از طریق فرآیند مستمر کنش متقابل اجتماعی به درک و پذیرش نقش‌های اجتماعی نایل می‌شوند.

### هویت

محیط‌های فرهنگی که ما در آن‌ها به دنیا می‌آییم و به بلوغ می‌رسیم بر رفتار ما تأثیر می‌گذارند، اما این بدان معنا نیست که انسان‌ها فاقد فردیت یا اراده آزاد هستند. شاید چنین به نظر برسد که ما در قالب‌هایی که جامعه برایمان تدارک دیده است ریخته می‌شویم. برخی از جامعه‌شناسان به گونه‌ای درباره اجتماعی شدن بحث می‌کنند که انگار واقعاً همین‌طور است؛ اما چنین دیدگاهی از بیخ و بن خطا است. این واقعیت که ما از تولد تا مرگ درگیر کنش متقابل با دیگران هستیم یقیناً برای شخصیت‌های ما، ارزش‌هایی که به آن‌ها معتقدیم و رفتارهایی که درپیش می‌گیریم، قیدوشرط‌هایی ایجاد می‌کند. اما درعین حال، اجتماعی شدن ریشه و خاستگاه همین فردیت و آزادی ماست. در جریان اجتماعی شدن، هریک از ما به حسی از هویت و توانایی تفکر و عمل مستقل می‌رسیم.

مفهوم هویت<sup>۱</sup> در جامعه‌شناسی مفهومی چندبعدی است و می‌توان به چند طریق درباره آن بحث کرد. به بیان کلی، هویت به درک و تلقی مردم از این‌که چه کسی هستند و چه چیزی برایشان معنادار است مربوط می‌شود. این درک و تلقی‌ها در پیوند با خصوصیات معینی شکل می‌گیرد که بر سایر منابع معنایی اولویت دارند. برخی از منابع اصلی هویت عبارت‌اند از جنسیت، جهت‌گیری تمایل جنسی، ملیت یا قومیت، و طبقه اجتماعی. جامعه‌شناسان اغلب از دو نوع هویت سخن می‌گویند: هویت اجتماعی<sup>۲</sup> و هویت شخصی<sup>۳</sup>. این شکل‌های هویت فقط از نظر تحلیلی از هم جدا و متمایز می‌شوند اما در واقع پیوند تنگاتنگی با یکدیگر دارند. هویت اجتماعی به معنی ویژگی‌هایی است که از طرف دیگران به یک فرد نسبت داده می‌شود. این ویژگی‌ها را می‌توان نشانه‌هایی تلقی

1. identity

2. social identity

3. self-identity



کرد که نشان می‌دهند هر شخص معینی، اساساً چه کسی است. در عین حال، این ویژگی‌ها شخص مذکور را به افراد دیگری مربوط می‌کند که همین خصوصیات و کیفیات را دارند. دانشجو، مادر، وکیل، کاتولیک، بی‌خانمان، آسیایی، الکن، متأهل، و از این قبیل، مثال‌هایی از هویت‌های اجتماعی هستند. بسیاری از افراد هویت‌های اجتماعی مرکب از چند خصوصیت دارند. یک شخص می‌تواند در آن واحد مادر، مهندس، مسلمان و عضو شورای شهر باشد. هویت‌های اجتماعی چندگانه انعکاسی از ابعاد متعدد زندگی مردم است. هرچند که این کثرت هویت‌های اجتماعی می‌تواند منبع بالقوه‌ای برای تضاد و تنش در زندگی مردم باشد، اکثر افراد معناها و تجربه‌های زندگی خود را حول یک هویت اصلی سازماندهی می‌کنند، هویتی که در طول زمان و مکان دوام و استمرار دارد.

بنابراین هویت‌های اجتماعی بُعد جمعی دارند. آن‌ها مشخص می‌کنند که افراد چگونه و از چه نظر «شبهه» دیگران هستند. هویت‌های مشترک - که بر مبنای مجموعه‌ای از اهداف، ارزش‌ها یا تجربه‌های مشترک بنا می‌شود - می‌تواند شالوده مهمی برای جنبش‌های اجتماعی تشکیل دهد. فمینیست‌ها، طرفداران محیط زیست، اتحادیه‌های کارگری، و حامیان بنیادگرایی دینی و / یا جنبش‌های ملی‌گرایانه، همگی مثال‌هایی هستند که در آن‌ها از یک هویت اجتماعی مشترک به منزله منبع غنی معنا استفاده می‌شود.

اگر هویت‌های اجتماعی نشان‌دهنده شیوه‌های همسانی افراد با دیگران هستند، هویت شخصی ما را به عنوان افرادی جدا و مجزا از یکدیگر متمایز می‌کند. هویت شخصی به معنای فرآیند رشد و تکوین شخصی است که از طریق آن ما معنای یگانه و منحصر به فردی از خویش‌مان و مناسبات مان با جهان پیرامون خود خلق می‌کنیم. مفهوم هویت شخصی تا حد زیادی از آثار متفکران کنش متقابل نمادین اقتباس می‌شود. گفت‌وگو و دادوستد پیوسته فرد با دنیای بیرونی است که به او کمک می‌کند معنایی برای خویش‌شنی بیافریند و به آن شکل و شمایل بدهد. فرآیند کنش متقابل بین ضمیر نفس و جامعه به متصل شدن جهان شخصی و عمومی فرد کمک می‌کند. با این‌که محیط فرهنگی و اجتماعی یکی از عوامل شکل‌گیری هویت شخصی است، اما عاملیت فردی و انتخاب فردی نیز اهمیت شایانی دارند.

با دنبال کردن تغییرات هویت شخصی از جوامع سنتی به جوامع مدرن، می‌توانیم شاهد دور شدن از عوامل ارثی و ثابتی باشیم که پیش از این شکل‌گیری هویت را هدایت می‌کردند. اگر روزگاری هویت‌های مردم عمدتاً با عضویت آن‌ها در گروه‌های اجتماعی بزرگی شکل می‌گرفت که محدود به طبقه یا ملیت بودند، اکنون این هویت‌ها چند وجهی‌تر و بی‌ثبات‌تر هستند. فرآیندهای رشد شهری، صنعتی شدن و فروپاشی شکل‌بندی‌های اجتماعی سابق موجب تضعیف اهمیت و نفوذ قواعد و قراردادهای سنتی و ارثی شده‌اند. افراد تحرک اجتماعی و جغرافیایی بیش‌تری پیدا کرده‌اند و این امر مردم را از اجتماعات بسته و نسبتاً متجانس و همگون گذشته که الگوها به شیوه‌ای

ثابت طی نسل‌های متمادی منتقل می‌شود، آزاد ساخته است. و بدین ترتیب مجال و فضایی برای سایر منابع معنا مثل جنسیت و جهت‌گیری تمایل جنسی باز شده است و این منابع نقش مهم‌تری در حس هویت مردم ایفا می‌کنند.

در دنیای امروز، ما فرصت‌های بی‌سابقه‌ای برای ساختن خویش‌مان و آفریدن هویت‌های مختص به خودمان در اختیار داریم. ما خود بهترین مرجع و منبعی هستیم که می‌توانیم تعریف کنیم که چه کسی هستیم، از کجا آمده‌ایم، و به کجا می‌رویم. اکنون که علائم و نشانه‌های سنتی کم‌رنگ‌تر شده‌اند، دنیای اجتماعی مجموعه‌ی سرسام‌آوری از انتخاب‌های مربوط به چه کسی بودن، چگونه زیستن و چه کاری کردن را پیش روی ما می‌گذارد. بدون آن‌که سرنخی درباره‌ی انتخاب‌هایی که باید به‌عمل بیاوریم به ما بدهد. تصمیم‌هایی که ما در زندگی روزمره‌ی خود می‌گیریم - درباره‌ی چگونه لباس پوشیدن، چگونه رفتار کردن و چگونه وقت گذراندن - به شکل‌گیری کیستی ما می‌انجامد. دنیای مدرن ما را وادار می‌کند تا خویش‌مان را بیابیم. ما به‌واسطه‌ی توانایی‌هایی که در مقام موجودات خودآگاه و خودشناس داریم، به‌طور پیوسته به آفرینش و بازآفرینش هویت‌های مان می‌پردازیم.

## انواع جامعه

خصوصیات فرهنگی رابطه‌ی تنگاتنگی با الگوهای کلی توسعه‌ی جامعه دارند. سطح فرهنگ مادی در یک جامعه معین بر سایر جنبه‌های توسعه و تحول فرهنگی آن جامعه تأثیر می‌گذارد، اما به‌هیچ‌وجه آن را کاملاً تعیین نمی‌کند. این مطلب را می‌توان به‌سهولت مثلاً با توجه به سطح فناوری مشاهده کرد. اکثر ابزارها و لوازم فرهنگی که مشخصه‌ی زندگی امروزی ما هستند - خودروها، تلفن‌ها، رایانه‌ها، لوله‌کشی آب، روشنایی برق - به نوآوری‌های تکنولوژیکی بستگی دارند که در تاریخ بشر بسیار تازگی دارند. مطلب مشابهی را می‌توان درباره‌ی مراحل قبلی توسعه‌ی اجتماعی بیان کرد. پیش از ابداع ذوب فلز، ابزارها و لوازم باید از مواد طبیعی مثل چوب یا سنگ ساخته می‌شد - و این موجب محدودیت اساسی انواع چیزهایی می‌شد که امکان ساختن آن‌ها وجود داشت. شکل‌گیری کتابت عامل دیگری است که تأثیر نیرومندی بر شکل جوامع بشری داشته است. در بخش اعظم تاریخ بشر، کتابت ناشناخته بود اما پیدایش آن امکان به‌وجود آمدن شکل‌های متفاوتی از سازمان اجتماعی را پدید آورد که با همه‌ی سازمان‌های اجتماعی پیش از آن تفاوت اساسی داشت.

اکنون به تحلیل انواع اصلی جوامعی می‌پردازیم که در گذشته وجود داشتند و هنوز هم در جهان امروز یافت می‌شوند. در زمان حاضر، ما به جوامعی خو گرفته‌ایم که میلیون‌ها نفر از مردم را در برمی‌گیرند، و بسیاری از آن‌ها در نواحی پر ازدحام شهری در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. اما در اکثر برهه‌های تاریخ بشر، تراکم جمعیت کره‌ی زمین بسیار کم‌تر از امروز بود، و فقط طی چند صدسال گذشته است که جوامعی به‌وجود آمده‌اند که در آن‌ها اکثریت جمعیت را ساکنان شهر تشکیل

می‌دهند. برای درک انواع و اشکال جامعه‌هایی که پیش از صنعت‌گرایی مدرن وجود داشته‌اند، ناچاریم به بُعد تاریخی بینش جامعه‌شناختی متوسل شویم.

### دنیاهای رو به زوال: جوامع ماقبل مدرن و سرنوشت آن‌ها جوامع مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک

انسان‌ها در طول تاریخ حضور خود روی این کرهٔ خاکی در جوامع مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک زندگی کرده‌اند، مگر در مقطعی کوتاه از این تاریخ [که همین یکی دو هزار سال اخیر است]. این جوامع معاش خود را از شکار، ماهیگیری و گردآوری گیاهان خوراکی خودرو تأمین می‌کردند. این فرهنگ‌ها در بخش‌هایی از جهان هنوز هم وجود دارند، مثل برخی از نواحی بکر آفریقا و جنگل‌های برزیل و گینه نو. با این حال، گسترش فرهنگ غربی اکثر این فرهنگ‌های مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک را نابود یا در خود هضم کرده است، و آن‌هایی هم که هنوز وجود دارند دیگر نمی‌توانند دست‌نخورده بمانند. در زمان حاضر، کم‌تر از ربع میلیون نفر در جهان از طریق شکار و گردآوری خوراک امرار معاش می‌کنند - یعنی فقط ۰/۰۰۱ درصد از جمعیت جهان.

در مقایسه با جوامع بزرگ‌تر - مخصوصاً جوامع مدرنی مثل بریتانیا یا ایالات متحده - در اکثر گروه‌های شکارگر و گردآورندهٔ خوراک، نابرابری چندانی مشاهده نمی‌شود. این شکارگران و گردآورندگان خوراک به اندوختن ثروت مادی بیش از آنچه برای برطرف کردن نیازهای اساسی‌شان لازم است، علاقه‌ای ندارند. دلمشغولی‌های اصلی آنان معمولاً متوجه ارزش‌های دینی و مراسم و مناسک آیینی است. کالاهای مادی موردنیاز آن‌ها به سلاح برای شکار، ابزارهایی برای حفركردن و ساختن بنا، دام، و لوازم پخت‌وپز محدود می‌شود. به همین دلیل، اعضای این جامعه از نظر تعداد یا انواع دارایی‌های مادی تفاوت چندانی با هم ندارند - مردم به فقیر و غنی تقسیم نمی‌شوند. تفاوت در مقام و موقعیت محدود به سن و جنس می‌شود؛ مردان تقریباً همیشه شکار می‌کنند و زنان گیاهان خوراکی و وحشی را جمع‌آوری می‌کنند، آشپزی می‌کنند، و بچه‌ها را بزرگ می‌کنند. اما این تقسیم‌کار بین مردان و زنان اهمیت زیادی دارد: مردان هستند که مقام و موقعیت‌های عمومی و آیینی را در اختیار دارند.

شکارگران و گردآورندگان خوراک صرفاً مردمانی «بدوی» نیستند که روش‌های زندگی آن‌ها دیگر برای ما جالب و جذاب نباشد. مطالعهٔ این فرهنگ‌ها به ما امکان می‌دهد که دریابیم برخی از نهادهای ما هرگز خصوصیات «طبیعی» زندگی انسان نیستند. البته ما نباید از اوضاع و شرایط زندگی شکارگران و گردآورندگان خوراک آرمان‌سازی کنیم، اما با وجود این، فقدان جنگ، نبود نابرابری‌های عمده در ثروت و قدرت، و تأکید بر همیاری و تعاون به جای رقابت، همگی حاکی از این تذکر آموزنده هستند که دنیایی را که تمدن صنعتی مدرن خلق کرده نباید ضرورتاً معادل با «پیشرفت و ترقی» محسوب کرد.

## جوامع شبانی و دهقانی

حدود بیست هزار سال پیش، بعضی از گروه‌های شکارگر و گردآورندهٔ خوراک به پرورش حیوانات اهلی و کشت قطعات معین زمین به‌عنوان روش‌های امرار معاش خویش پرداختند. جوامع شبانی<sup>۱</sup> جوامعی هستند که عمدتاً متکی به احشام اهلی‌اند، و جوامع دهقانی<sup>۲</sup> جوامعی هستند که محصولات نباتی را پرورش می‌دهند (کشاورزی می‌کنند). بسیاری از جوامع دارای اقتصادهای مختلط شبانی و دهقانی بوده‌اند.

جوامع شبانی بسته به محیط زندگی خود حیواناتی مثل گاو، گوسفند، بز، شتر یا اسب را پرورش می‌دادند. جوامع شبانی زیادی هنوز هم در جهان مدرن وجود دارند، که مخصوصاً در بخش‌هایی از افریقا، خاورمیانه و آسیای مرکزی متمرکزند. این جوامع معمولاً در مناطقی یافت می‌شوند که یا دارای مراتع سرسبز و یا بیابانی یا کوهستانی باشند. چنین مناطقی برای کشاورزی چندان حاصلخیز نیستند اما می‌توانند انواع گوناگون چهارپایان را تغذیه کنند. جوامع شبانی معمولاً براساس تغییرات فصلی بین نواحی مختلف مهاجرت می‌کنند. مردمان جوامع شبانی، با توجه به عادت‌های کوچ‌نشین خود، قاعدتاً دارایی‌های مادی زیادی نمی‌اندوزند، هرچند که روش زندگی آن‌ها به‌لحاظ مادی پیچیده‌تر از شکارگران و گردآورندگان خوراک است.

گروه‌های شکارگر و گردآورندهٔ خوراک بالاخره روزی به جای جمع‌کردن گیاهانی که به‌صورت وحشی می‌رستند شروع به کاشت و داشت نباتات کردند. این کار ابتدا به‌صورت «باغبانی» نضج گرفت که در آن باغ‌های کوچکی با استفاده از کج‌بیل‌های ساده یا وسایل کندن زمین ایجاد می‌شد. باغبانی، همچون شبانی، منبع مطمئن‌تری برای تأمین غذا به‌حساب می‌آمد تا شکار و گردآوری خوراک، و به همین دلیل می‌توانست برای اجتماعات بزرگ‌تری آذوقه تأمین کند. مردمانی که از باغبانی امرار معاش می‌کردند می‌توانستند در یک‌جا ساکن شوند و مجبور به حرکت نبودند، و به همین دلیل می‌توانستند دارایی‌های مادی بیش‌تری در مقایسه با جوامع مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک یا اجتماعات شبانی، برای خود بیندوزند.

## تمدن‌های غیرصنعتی یا سنتی

از حدود ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد به این طرف، شواهدی از جوامع بزرگ‌تری می‌یابیم که پیش از آن وجود نداشتند، این جوامع از چند جهت با انواع جوامع قبلی تفاوت داشتند (به شکل ۲.۲ نگاه کنید). این جوامع براساس رشد شهرها به‌وجود آمدند، و نابرابری‌های فاحش و اکیدی در قدرت و ثروت نشان می‌دادند و تحت حکومت شاهان و امپراتوران بودند. چون این جوامع از کتابت استفاده می‌کردند، و علم و هنر در آن‌ها شکوفا شد، غالباً آن‌ها را تمدن<sup>۳</sup> می‌نامند.

1. pastoral societies

2. agrarian societies

3. civilization

### جوامع شبانی و دهقانی

حدود بیست هزارسال پیش، بعضی از گروه‌های شکارگر و گردآورندهٔ خوراک به پرورش حیوانات اهلی و کشت قطعات معین زمین به‌عنوان روش‌های امرار معاش خویش پرداختند. جوامع شبانی<sup>۱</sup> جوامعی هستند که عمدتاً متکی به احشام اهلی‌اند، و جوامع دهقانی<sup>۲</sup> جوامعی هستند که محصولات نباتی را پرورش می‌دهند (کشاورزی می‌کنند). بسیاری از جوامع دارای اقتصادهای مختلط شبانی و دهقانی بوده‌اند.

جوامع شبانی بسته به محیط زندگی خود حیواناتی مثل گاو، گوسفند، بز، شتر یا اسب را پرورش می‌دادند. جوامع شبانی زیادی هنوز هم در جهان مدرن وجود دارند، که مخصوصاً در بخش‌هایی از افریقا، خاورمیانه و آسیای مرکزی متمرکزند. این جوامع معمولاً در مناطقی یافت می‌شوند که یا دارای مراتع سرسبز و یا بیابانی یا کوهستانی باشند. چنین مناطقی برای کشاورزی چندان حاصلخیز نیستند اما می‌توانند انواع گوناگون چهارپایان را تغذیه کنند. جوامع شبانی معمولاً براساس تغییرات فصلی بین نواحی مختلف مهاجرت می‌کنند. مردمان جوامع شبانی، با توجه به عادت‌های کوچ‌نشینی خود، قاعدتاً دارایی‌های مادی زیادی نمی‌اندوزند، هرچند که روش زندگی آن‌ها به‌لحاظ مادی پیچیده‌تر از شکارگران و گردآورندگان خوراک است.

گروه‌های شکارگر و گردآورندهٔ خوراک بالاخره روزی به جای جمع‌کردن گیاهانی که به‌صورت وحشی می‌رستند شروع به کاشت و داشت نباتات کردند. این کار ابتدا به‌صورت «باغبانی» نضح گرفت که در آن باغ‌های کوچکی با استفاده از کج‌بیل‌های ساده یا وسایل کندن زمین ایجاد می‌شد. باغبانی، همچون شبانی، منبع مطمئن‌تری برای تأمین غذا به‌حساب می‌آمد تا شکار و گردآوری خوراک، و به همین دلیل می‌توانست برای اجتماعات بزرگ‌تری آذوقه تأمین کند. مردمانی که از باغبانی امرار معاش می‌کردند می‌توانستند در یک‌جا ساکن شوند و مجبور به حرکت نبودند، و به همین دلیل می‌توانستند دارایی‌های مادی بیش‌تری در مقایسه با جوامع مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک یا اجتماعات شبانی، برای خود ببندوزند.

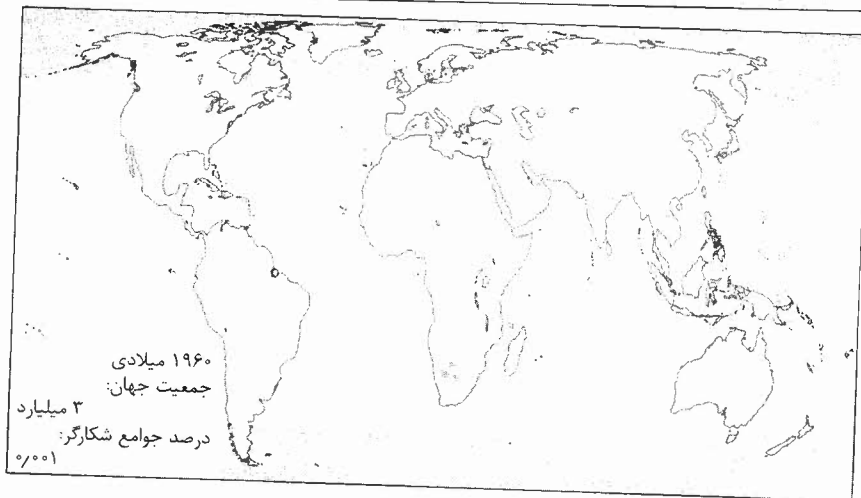
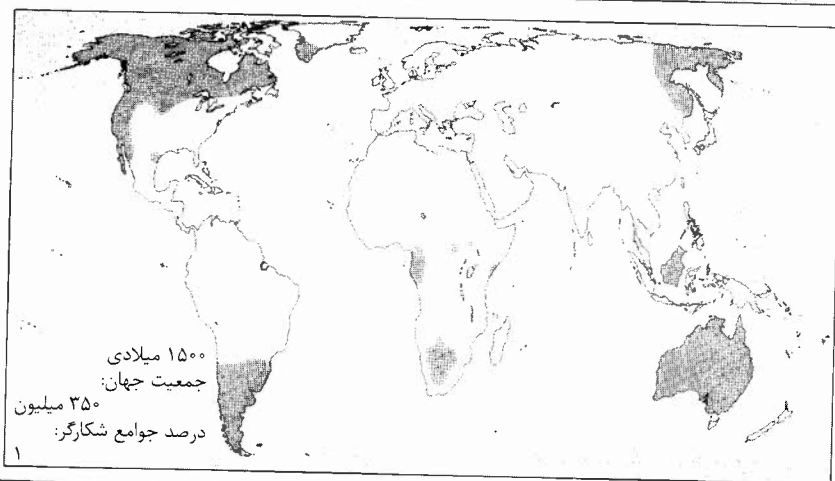
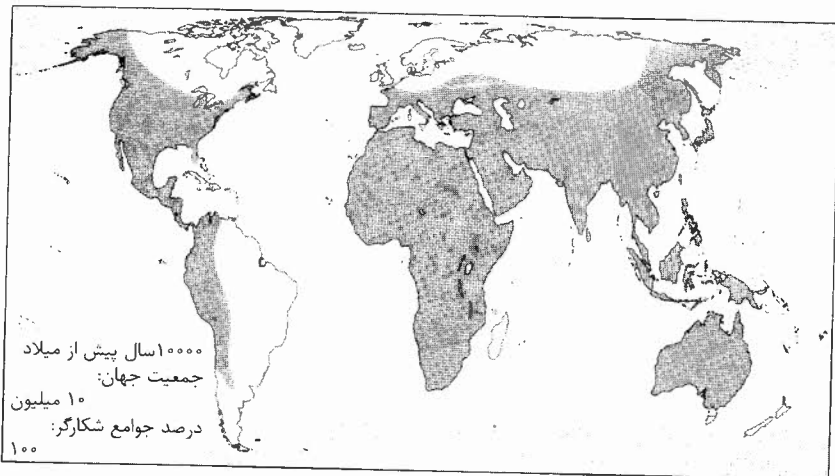
### تمدن‌های غیرصنعتی یا سنتی

از حدود ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد به این طرف، شواهدی از جوامع بزرگ‌تری می‌یابیم که پیش از آن وجود نداشتند، این جوامع از چند جهت با انواع جوامع قبلی تفاوت داشتند (به شکل ۲.۲ نگاه کنید). این جوامع براساس رشد شهرها به‌وجود آمدند، و نابرابری‌های فاحش و اکیدی در قدرت و ثروت نشان می‌دادند و تحت حکومت شاهان و امپراتوران بودند. چون این جوامع از کتابت استفاده می‌کردند، و علم و هنر در آن‌ها شکوفا شد، غالباً آن‌ها را تمدن<sup>۳</sup> می‌نامند.

1. pastoral societies

2. agrarian societies

3. civilization



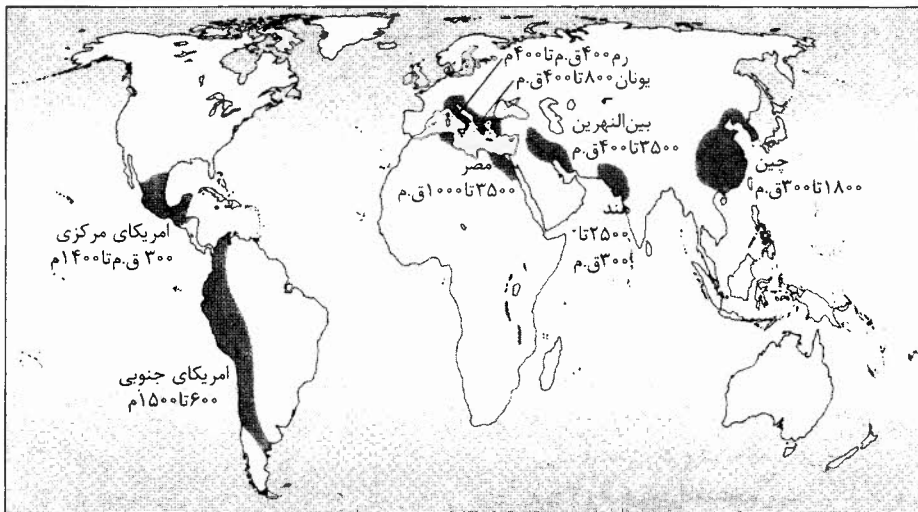
شکل ۱.۲ افول جوامع مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک.

Source: R. B. Lee and I. De Vore (eds) *Man the Hunter*, Aldine Press, 1968.

قدیمی‌ترین تمدن‌ها در خاورمیانه و در نواحی حاصلخیز اطراف رودخانه‌ها پدید آمدند. امپراتوری چین در حدود ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد پا گرفت، یعنی هنگامی که در هند و پاکستان فعلی نیز دولت‌های نیرومندی تأسیس شده بودند. چند تمدن بزرگ نیز در مکزیک و امریکای جنوبی وجود داشتند، مثل آرتک‌های مکزیک، مایاهای یوکاتان پنینسولا، و اینکاهای پرو. اکثر تمدن‌های سنتی حکومت‌های امپراتوری نیز بودند؛ آن‌ها از طریق فتح و غلبه نظامی، سایر ملت‌ها را به کشور خود ضمیمه می‌کردند و قلمرو امپراتوری خود را گسترش می‌دادند (Kautsky (1982). برای مثال، این مطلب در مورد چین و روم باستان صدق می‌کند. امپراتوری روم در اوج قدرت خویش، در سده اول پس از میلاد، از بریتانیا در شمال غربی اروپا تا آن سوی خاورمیانه گسترش می‌یافت. امپراتوری چین که بیش از دوهزارسال و تا آستانه قرن بیستم دوام داشت، اکثر نواحی پرجمعیت آسیای شرقی را که اکنون چین مدرن در آن قرار دارد، دربرمی‌گرفت.

### دنیای مدرن: جوامع صنعتی

چه چیزی موجب از بین رفتن جوامعی شد که تا دو قرن پیش بر کل تاریخ حکمفرما بودند؟ پاسخ این پرسش، در یک کلمه، صنعتی شدن است - اصطلاحی که قبلاً در فصل ۱ («جامعه‌شناسی چیست؟») آن را معرفی کرده‌ایم. صنعتی شدن<sup>۱</sup> به معنای پیدایش تولید ماشینی است که براساس



شکل ۲.۲ تمدن‌های دنیای باستان.

جدول ۱.۲ انواع جوامع بشری ماقبل مدرن

ویژگی‌ها	دوران حیات	انواع
<p>مرکب از تعداد اندکی از کسانی که معاش خود را از شکار، ماهی‌گیری و گردآوری گیاهان خوراکی تأمین می‌کنند. نابرابری‌های ناچیز. تفاوت در مقام و موقعیت بسته به سن و جنس است.</p>	<p>۵۰,۰۰۰ سال پیش از میلاد تا زمان حاضر (اکنون در آستانه انقراض کامل است).</p>	<p>جوامع مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک</p>
<p>مبتنی بر اجتماعات روستایی کوچک، بدون شهر یا شهرک. معیشت از طریق کشاورزی تأمین می‌شود و غالباً شکار و گردآوری خوراک نیز به آن اضافه می‌شود. نابرابری‌ها بیش از جوامع شکارگر و گردآورنده خوراک است. حکومت در دست رؤسا و امیران است.</p>	<p>۱۲,۰۰۰ سال پیش از میلاد تا زمان حاضر. اکثر این جوامع اکنون بخشی از واحدهای سیاسی بزرگ‌تر هستند و هویت جداگانه خود را از دست می‌دهند.</p>	<p>جوامع دهقانی</p>
<p>وابسته به پرورش و نگهداری حیوانات اهلی برای گذران معیشت و برطرف کردن نیازهای مادی. ابعاد این جوامع از چندصد نفر تا هزاران نفر متغیر است. نابرابری‌ها به وضوح دیده می‌شود. حکومت در دست رئیس یا شاهان جنگجو است.</p>	<p>۱۲,۰۰۰ سال پیش از میلاد تا زمان حاضر. امروزه اکثراً بخشی از دولت‌های بزرگ‌تر هستند؛ روش‌های سنتی زندگی آن‌ها در حال فروپاشی است.</p>	<p>جوامع شبانی</p>
<p>عمدتاً مبتنی بر کشاورزی. وجود شهرهایی که در آن‌ها تجارت و صنایع دستی تمرکز یافته بود. ابعاد بسیار بزرگ که گاهی به میلیون‌ها نفر می‌رسید (هرچند که در مقایسه با جوامع بزرگ صنعتی، کوچک به‌شمار می‌آمدند). دستگاه حکومتی مشخص که پادشاه یا امپراتور در رأس آن بود. نابرابری‌های عمده‌ای بین طبقات مختلف وجود داشت.</p>	<p>۶,۰۰۰ سال پیش از میلاد تا سده نوزدهم. همه تمدن‌های سنتی از بین رفته‌اند.</p>	<p>تمدن‌های غیرصنعتی</p>



استفاده از منابع قدرت غیرزنده (مثل بخار یا برق) کار می‌کند. جوامع صنعتی<sup>۱</sup> (که گاهی هم جوامع «مدرن» یا «توسعه‌یافته» نامیده می‌شوند) به وضوح متفاوت از همه انواع نظم‌های اجتماعی پیشین هستند، و پیدایش و گسترش آن‌ها نتایج و پیامدهایی داشته است که بسیار فراتر از خاستگاه‌های آن‌ها در اروپا می‌رود.

حتی در پیشرفته‌ترین تمدن‌های سنتی نیز اکثر مردم به کار روی زمین اشتغال داشتند. سطح نسبتاً نازل توسعه تکنولوژیک فقط به اقلیت کوچکی از مردم اجازه می‌داد که از بند اجبار به تولید کشاورزی آزاد باشند. در مقابل، یکی از خصوصیات اصلی و اساسی جوامع صنعتی امروزی این است که اکثریت قاطع جمعیت شاغل، در کارخانه‌ها و اداره‌ها یا فروشگاه‌ها کار می‌کنند نه روی زمین‌های کشاورزی (به جدول ۲.۲ نگاه کنید). و بیش از ۹۰ درصد مردم در شهرها و شهرک‌هایی زندگی می‌کنند که اکثر شغل‌ها در آن‌جا پیدا می‌شوند و فرصت‌های شغلی جدید نیز در آن‌ها ایجاد می‌شود. عظیم‌ترین شهرهای فعلی ابعاد بسیار بزرگ‌تری از سکونتگاه‌های شهری تمدن‌های سنتی دارند. در این شهرها، زندگی اجتماعی غیرشخصی‌تر و گمنام‌تر از گذشته می‌شود، و بسیاری از برخوردهای روزمره ما با غریبه‌هاست نه با افرادی که آن‌ها را می‌شناسیم. سازمان‌های بزرگ، مثل شرکت‌های تجاری یا اداره‌های حکومتی، تقریباً بر زندگی همه مردم مؤثرند.

درباره نقش شهرها در نظم نوین جهانی در «شهرها و جهانی شدن»  
در صفحه ۸۵۶ بحث خواهیم کرد.

جدول ۲.۲ نیروی کار کشاورزی در کشورهای غیرصنعتی و صنعتی، در سال ۱۹۹۸

کشور	درصد نیروی کار در کشاورزی	کشور	درصد نیروی کار در کشاورزی	جوامع غیرصنعتی
نپال	۹۱/۱	ژاپن	۶/۲	
رواندا	۹۰/۱	استرالیا	۵/۰	
اتیوپی	۸۸/۳	آلمان	۳/۸	
اوگاندا	۸۲/۱	کانادا	۳/۴	
بنگلادش	۶۴/۲	ایالات متحده	۲/۸	
		بریتانیا	۲/۰	

ویژگی بعدی جوامع مدرن به نظام‌های سیاسی آن‌ها مربوط می‌شود که توسعه‌یافته‌تر و کارآمدتر از شکل‌های حکومت در دولت‌های سنتی است. در تمدن‌های سنتی، قدرت‌های سیاسی (پادشاهان و امپراتورها) تأثیر مستقیم ناچیزی بر آداب و رسوم و عادت‌های اکثر رعایای خود داشتند، این رعایا در روستاهای نسبتاً خودکفا و بسته‌ای زندگی می‌کردند. همراه با صنعتی‌شدن، حمل‌ونقل و ارتباطات سرعت بسیار بیش‌تری پیدا کرد و امکان ایجاد اجتماع «ملی» یکپارچه‌تری را فراهم آورد.

جوامع صنعتی اولین دولت-ملت‌هایی بودند که پا به عرصه گذاشتند. دولت-ملت‌ها اجتماعاتی سیاسی هستند که با حد و مرزهای دقیقاً تعریف‌شده‌ای از یکدیگر تفکیک می‌شوند، نه این‌که همچون دولت‌های سنتی سرحدات مبهم و مغشوشی داشته باشند. حکومت‌های ملی قدرت زیادی در بسیاری از جنبه‌های زندگی شهروندان دارند و قوانینی تدوین می‌کنند که روی همهٔ کسانی که در داخل مرزهای آن‌ها زندگی می‌کنند قابل اجراست. بریتانیا یک دولت-ملت است، همان‌طور که تقریباً همهٔ جوامع دیگر در دنیای امروز نیز دولت-ملت هستند.

کاربرد فناوری صنعتی به‌هیچ‌وجه محدود به فرآیندهای صلح‌آمیز توسعهٔ اقتصادی نبوده است. از همان نخستین مراحل دوران صنعتی‌شدن، فرآیندهای تولیدی مدرن استفادهٔ نظامی نیز داشته‌اند، و این موجب دگرگونی اساسی روش‌های تأمین هزینهٔ جنگ، ساختن جنگ‌افزار و شیوه‌های سازماندهی نظامی شده است به‌نحوی که همهٔ این ابعاد بسیار پیشرفته‌تر از فرهنگ‌های غیرصنعتی است. نیروی اقتصادی برتر، انسجام سیاسی و برتری نظامی، همراه با هم، دلیل گسترش ظاهراً مقاومت‌ناپذیر روش‌های زندگی غربی در سراسر جهان طی دو قرن گذشته بوده است.

### توسعهٔ جهانی

از سدهٔ هفدهم تا اوایل سدهٔ بیستم کشورهای غربی در بسیاری از مناطقی که پیش از آن جوامع سنتی داشتند، به کمک نیروی نظامی برتر خود مستعمراتی برپا داشتند. هرچند که اکنون تقریباً همهٔ این مستعمرات به استقلال رسیده‌اند، اما با این حال فرآیند استعمارگری<sup>۲</sup> در شکل دادن به نقشهٔ اجتماعی جهان، آن‌گونه که امروز آن را می‌شناسیم، نقش مهمی داشته است. در فصل پیش وقتی دربارهٔ توسعهٔ تجارت قهوه بحث می‌کردیم، ذکری از استعمارگری به‌میان آوردیم. در برخی از مناطق، مثل امریکای شمالی، استرالیا و نیوزیلند، که در گذشته جمعیت بسیار اندکی از اجتماعات مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک در آن‌ها ساکن بودند، امروزه اروپایی‌ها اکثریت جمعیت آن‌ها را تشکیل می‌دهند. در سایر مناطق، از جمله در اکثر قسمت‌های آسیا، افریقا و امریکای جنوبی، جمعیت‌های محلی همچنان در اکثریت هستند.

1. nation-states

2. colonialism

جوامع دسته نخست، که شامل ایالات متحده نیز می‌شود، صنعتی شده‌اند. جوامع دسته دوم اکثراً در سطوح بسیار نازل تری از توسعه صنعتی قرار دارند و غالباً جوامع کم‌تر توسعه یافته، یا جهان در حال توسعه نامیده می‌شوند. این جوامع شامل چین، هند، اکثر کشورهای آفریقایی (مثل نیجریه، غنا و الجزایر) و کشورهای آمریکای جنوبی (مثل برزیل، پرو و ونزوئلا) می‌شوند. چون بسیاری از این جوامع در جنوب ایالات متحده و اروپا قرار گرفته‌اند، گاهی آن‌ها را به صورت جمعی کشورهای جنوب می‌نامند که در مقابل کشورهای ثروتمندتر و صنعتی‌تر شمال قرار می‌گیرند.

### جهان‌های اول، دوم و سوم

شاید شنیده باشید که غالباً کشورهای در حال توسعه را جهان سوم می‌خوانند. اصطلاح «جهان سوم» در اصل حاکی از تمایزی است که بین انواع جوامعی قائل می‌شوند که در اوایل سده بیستم یافت می‌شدند (به شکل ۳.۲ نگاه کنید). کشورهای جهان اول شامل دولت‌های صنعتی اروپا، ایالات متحده، اقیانوسیه (استرالیا، نیوزیلند، تاسمانیا و ملانزی)، و ژاپن می‌شدند (و می‌شوند). تقریباً همه جوامع جهان اول حکومت‌های پارلمانی چند حزبی دارند. جوامع جهان دوم به معنای جوامع کمونیستی بود که شامل اتحاد شوروی و اروپای شرقی می‌شد، از جمله چکسلواکی، لهستان، آلمان شرقی و مجارستان. جوامع جهان دوم اقتصادهای برنامه‌ریزی شده و تمرکز یافته‌ای داشتند که نقش چندانی برای مالکیت خصوصی یا فعالیت‌های رقابتی اقتصادی باقی نمی‌گذاشت. دولت‌های آن‌ها نیز تک‌حزبی بودند: حزب کمونیست هم بر نظام سیاسی و هم بر نظام اقتصادی مسلط بود. رهبران کمونیست با پیروی از آموزه‌های مارکس (به فصل ۱ نگاه کنید) معتقد بودند که نظام تولید اشتراکی و مالکیت جمعی، رفاه و سعادت بیش از نظام بازار آزاد غربی به بار می‌آورد.

طی قریب به هفتاد و پنج سال، تاریخ جهان تحت تأثیر رقابت جهانی بین دو اردوگاه بود، در یک طرف اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی، و در طرف دیگر جوامع سرمایه‌داری غربی و ژاپن. این وضعیت صف‌بندی دائمی تسلیحاتی، جنگ سرد<sup>۱</sup> نامیده می‌شد، چون هیچ‌گونه درگیری مستقیم نظامی بین این دو اردوگاه وجود نداشت. این وضعیت، نوعی مناقشه نظامی بود که هر دو طرف پیوسته تدارک جنگ با دیگری را می‌دید، اما در عمل اقدام به جنگ نمی‌کرد. این رقابت امروز خاتمه یافته است. با پایان جنگ سرد و فروپاشی کمونیسم در اتحاد شوروی سابق و اروپای شرقی، جهان دوم از بین رفته است (نک. فصل ۱۴ «حکومت و سیاست»). روسیه و سایر جوامع پیشین جهان دوم امروز در فرآیند حرکت به سمت نظام بازار خصوصی کشورهای غربی هستند. همچنین آنان می‌کوشند نهادهای سیاسی دموکراتیکی بر مبنای مدل غربی بنا کنند.

## جهان در حال توسعه

بسیاری از کشورهای در حال توسعه در مناطقی از آسیا، آفریقا و امریکای جنوبی قرار دارند که پیش از این تحت سیطره استعماری بودند. برخی از این مستعمره‌ها پیش از بقیه به استقلال رسیدند، مثل هائیتی که اولین جمهوری مستقل سیاه‌پوستان در ژانویه ۱۸۰۴ بود. مستعمره‌های اسپانیایی در امریکای جنوبی در ۱۸۱۰ آزادی خود را کسب کردند و برزیل در ۱۸۲۲ از حکومت پرتغال جدا شد. اما اکثر ملل جهان در حال توسعه فقط از جنگ جهانی دوم به این طرف، و در پی جنگ‌های خونین ضد استعماری، به دولت‌های مستقل تبدیل شدند. هند و شماری از کشورهای آسیایی (مثل برمه، مالزی و سنگاپور)، و کشورهایی در آفریقا (مثل کنیا، نیجریه، زئیر، تانزانیا و الجزایر) از این جمله‌اند.

هرچند که کشورهای در حال توسعه مردمانی را هم در خود جای می‌دهند که به شیوه سنتی زندگی می‌کنند، اما تفاوت بسیار زیادی با شکل‌های پیشین جوامع سنتی دارند. نظام‌های سیاسی آن‌ها بر مبنای الگوی جوامع غربی شکل گرفته است - یعنی آن‌ها دولت-ملت محسوب می‌شوند. با این‌که هنوز اکثر جمعیت این کشورها در نواحی روستایی زندگی می‌کنند، اما بسیاری از آن‌ها فرآیند شتابناک توسعه شهری را تجربه می‌کنند. اگرچه کشاورزی هنوز هم فعالیت اقتصادی اصلی آن‌هاست، اما محصولات کشاورزی اکنون بیش‌تر برای فروش در بازارهای جهانی تولید می‌شوند نه برای مصرف محلی. کشورهای در حال توسعه جوامعی نیستند که صرفاً با قدری تأخیر همان راهی را طی کنند که کشورهای صنعتی‌تر پیش از این پیموده‌اند. اما آن‌ها تا حد زیادی به واسطه تماس با صنعت‌گرایی غربی شکل گرفته‌اند، تماسی که موجب افول نظام‌های سنتی‌تر قبلی شده است.

اوضاع و شرایط کشورهای فقیرتر این مناطق طی چندسال گذشته به جای بهبود یافتن، وخیم‌تر شده است. برآورد شده است که در آغاز سده بیست و یکم ۱/۲ میلیارد نفر در فقر و فلاکت زندگی می‌کنند و اکثریت قاطع آن‌ها در کشورهای در حال توسعه خواهند بود. حدود سه میلیارد نفر - تقریباً نیمی از جمعیت جهان - با کم‌تر از ۲ دلار در روز زندگی می‌کنند. جمعیت فقیر جهان مخصوصاً در آسیای جنوبی و شرقی (نک. شکل ۴.۲) و آفریقا و امریکای جنوبی متمرکز هستند، هرچند که تفاوت‌های مهمی بین این مناطق وجود دارد. برای مثال، سطح فقر در آسیای شرقی و آسیا-پاسیفیک طی دهه گذشته کاهش یافته است، در حالی که در میان ملل آفریقای جنوب صحرا<sup>۱</sup> سطح فقر بیش‌تر شده است. از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۸، تعداد کسانی که با کم‌تر از یک دلار در روز زندگی می‌کنند از ۲۲۰ میلیون نفر به ۲۹۰ میلیون نفر رسیده است (آمار بانک جهانی، سال ۲۰۰۰). در بخش‌هایی از آسیای جنوبی، امریکای جنوبی و منطقه کارائیب نیز

۱. Sub-Saharan Africa، همه کشورهای آفریقایی غیر از لیبی، الجزایر و مصر.

افزایش درخور توجهی در سطوح فقر پدید آمده است. بسیاری از فقیرترین کشورهای جهان، در عین حال به سبب ناتوانی از بازپرداخت قرض‌های بین‌المللی دچار بحران‌های اقتصادی نیز هستند. بازپرداخت سود وام‌هایی که این کشورها از منابع خارجی دریافت کرده‌اند، غالباً بیش از سرمایه‌گذاری‌های دولتی این کشورها روی بهداشت و درمان، رفاه و تأمین اجتماعی و آموزش و پرورش است.

### کشورهای صنعتی نوپا (NIC)

جهان در حال توسعه جهان واحدی نیست. با این‌که اکثر کشورهای کم‌تر توسعه یافته، به لحاظ اقتصادی بسیار عقب‌تر از جوامع غربی هستند، بعضی از مناطق و کشورهای در حال توسعه فرآیندی از صنعتی شدن را آغاز کرده‌اند که رشد اقتصادی چشمگیری در سه دهه گذشته برای آن‌ها به بار آورده است. این کشورها را گاهی کشورهای صنعتی نوپا (NIC)<sup>۱</sup> می‌خوانند که شامل برزیل و مکزیک در امریکای لاتین، و کره جنوبی، سنگاپور و تایوان در آسیای شرقی می‌شوند. نرخ رشد اقتصادی موفق‌ترین کشورهای NIC چند برابر رشد اقتصادی کشورهای صنعتی غرب است. در بعضی از موارد، کشورهای صنعتی نوپا به سطوحی از درآمد سرانه رسیده‌اند که با کشورهای توسعه یافته فقیرتر برابری می‌کند.

تا اواخر دهه نود، کشورهای NIC آسیای شرقی بالاترین سطح رفاه اقتصادی را داشته‌اند. صادرات محصولات صنعتی، مخصوصاً به کشورهای توسعه یافته، نقش مهمی در رشد سریع اقتصادی در اقتصادهای موسوم به «ببرهای آسیا» داشته است. کشورهای NIC آسیای شرقی سطوح بالایی از سرمایه‌گذاری، هم در داخل و هم در خارج، نیز داشته‌اند. تولید فولاد کره جنوبی به سرعت رشد کرده است، و صنایع کشتی‌سازی و الکترونیک این کشور نیز در صف اول بازار جهانی این صنایع قرار دارد. سنگاپور به مرکز مالی و تجاری آسیای جنوب شرقی تبدیل شده است. تایوان نیز جایگاه مهمی در صنایع الکترونیک پیدا کرده است.

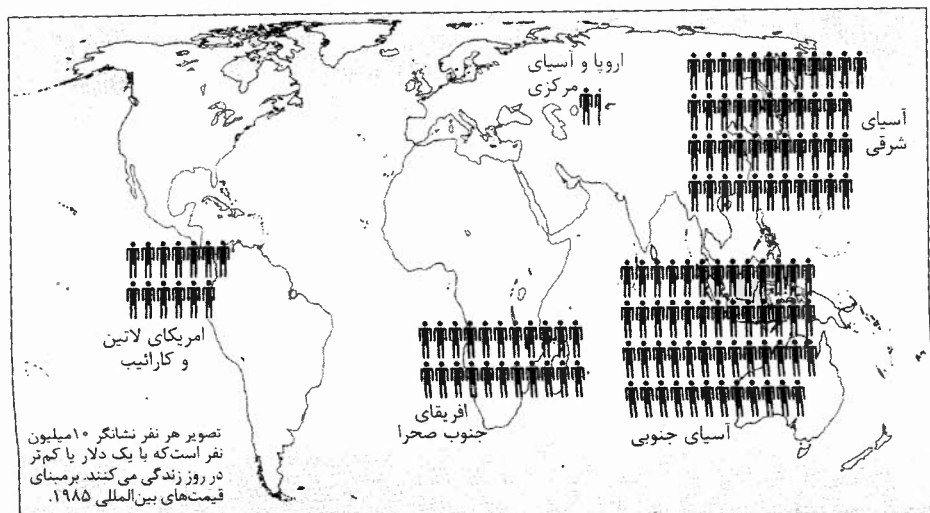
در ۸-۱۹۹۷، اقتصادهای شرق آسیا دستخوش بی‌ثباتی و تزلزل شدیدی شد، و این هنگامی بود که بحران مالی جهانی سراسر این منطقه و فراسوی آن را درنوردید. به‌رغم این شکست‌ها، توسعه اقتصادی در کشورهای NIC آسیای شرقی موجب بهبود کیفیت زندگی میلیون‌ها نفر در این منطقه شده است. سطوح فقر و نرخ مرگ‌ومیر نوزادان پایین آمده و امید به زندگی افزایش یافته است.

شاید به نظر برسد که توسعه اقتصادهای آسیایی و امریکای جنوبی ربطی به زندگی مردم در بریتانیا، ایالات متحده یا سایر کشورهای صنعتی ندارد. اما اصلاً اینطور نیست. ملل جهان اکنون در



شکل ۳.۲ جهان‌های اول، دوم و سوم.





شکل ۴.۲ فقر در مناطق در حال توسعه.

منبع: بانک جهانی، گزارش توسعه جهانی ۹-۱۹۹۸، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۹۸، ص ۱۱۸.

یک اقتصاد جهانی به هم پیوسته‌اند، به نحوی که رویدادهای سایر نقاط جهان نتایج و پیامدهای بلافصلی دارد که در سراسر جهان احساس می‌شود. برای مثال، رشد صنایع فولاد در آسیای شرقی تأثیر مستقیمی بر بریتانیا داشته است، زیرا سهم بریتانیا از تولید جهانی فولاد طی سه دهه گذشته کاهش چشمگیری داشته است. به همین ترتیب، بحران مالی اخیر که از آسیای شرقی نشئت گرفت بازارهای مالی سراسر جهان را دچار بحران کرد و اقتصادهایی را به بی‌ثباتی کشاند که کاملاً مستحکم به نظر می‌رسیدند. بالاخره، رشد کشورهای NIC در حال دگرگون‌ساختن تقسیم‌بندی سنتی کشورهای «شمال» و «جنوب» است. دیگر نمی‌توان روابط سیاسی و اقتصادی را بر اساس مدل ساده جوامع جهان «اول» و «سوم» مقوله‌بندی کرد. فرآیندهای جهانی شدن که به تفصیل در فصل ۳ («دنیای در حال تغییر») بررسی خواهند شد، پیکره‌ای از قدرت و امتیاز به وجود می‌آورند که بسیار پیچیده‌تر از چیزی است که یک قرن پیش از این حکمفرما بود.

### تغییر اجتماعی

حدود نیم‌میلیون سال است که انسان‌ها روی زمین زندگی می‌کنند. کشاورزی، یعنی پایه و اساس ضروری سکونتگاه‌های ثابت، فقط حدود دوازده‌هزار سال قدمت دارد. سابقه تمدن‌ها نیز بیش‌تر از حدود شش‌هزار سال نیست. اگر فرض بگیریم که کل مدت وجود بشر در زمین تاکنون یک روز بوده باشد، آن‌گاه کشاورزی در ساعت ۲۳ و ۵۶ دقیقه و تمدن‌ها در ساعت ۲۳ و ۵۷ دقیقه



به وجود آمده‌اند. پیدایش جوامع مدرن نیز در ساعت ۲۳ و ۵۹ دقیقه و سی ثانیه به وقوع پیوسته است! اما شاید طی سی ثانیه آخر این روز بشری، به اندازه همه ساعات گذشته، تغییر و دگرگونی رخ داده باشد.

همان‌طور که دیدیم، شیوه‌های زندگی و نهادهای اجتماعی دنیای مدرن از بیخ‌وبن با گذشته تفاوت دارد. فقط در طول دو یا سه قرن - یعنی چشم به‌هم‌زدنی در تاریخ بشر - زندگی اجتماعی انسان از انواع نظم اجتماعی که مردم هزاران سال با آن زندگی می‌کردند، فاصله گرفته است. جامعه‌شناسان چه توضیحی برای این فرآیندهای تغییر دارند که روش زیستن آدمیان را دگرگون ساخته‌اند؟ در باقی این فصل، تلاش‌هایی را که برای تفسیر الگوهای تغییر مؤثر بر کل تاریخ بشر صورت گرفته‌اند مورد ملاحظه قرار می‌دهیم؛ بیش‌تر به این مطلب خواهیم پرداخت که چرا دوره مدرن باید با چنین تغییر اجتماعی ژرف و سریعی همراه باشد.

تغییر اجتماعی<sup>۱</sup> به آسانی تعریف نمی‌شود، چون از جهتی همه چیز همیشه در حال تغییر است؛ هر روز روز تازه‌ای است؛ و هر آن لحظه تازه‌ای از زمان است. هراکلیتوس، فیلسوف یونانی، می‌گفت هیچ‌کس نمی‌تواند دوبار داخل یک رودخانه شود. در نوبت دوم، رودخانه همان رودخانه نیست، چون آب جریان دارد و فرد نیز تغییر کرده است. هرچند که این سخن از جهتی درست است، اما یقیناً ما بنا به معمول آن رودخانه را به همان نام، و فردی را که دوباره در آن وارد می‌شود، شخص واحدی می‌شناسیم. شکل و صورت رودخانه به‌حد کافی همچنان استمرار و دوام دارد و قیافه و شخصیت فردی که وارد آب شده به‌حد کافی همچون گذشته است و بنابراین می‌توانیم بگوییم که به‌رغم تغییراتی که رخ داده است هم رودخانه و هم فرد «همان» هستند که بودند.

شناسایی تغییرات مهم مستلزم نشان‌دادن این است که ساختار زیربنایی یک چیز یا یک وضعیت در طول زمان تا چه حد دگرگون می‌شود. در مورد جوامع انسانی، برای تعیین این‌که یک نظام تا چه حد و از چه جهاتی دستخوش فرآیند تغییر است باید نشان دهیم که در طول مدت معینی نهادهای اساسی<sup>۲</sup> آن جامعه به چه میزان تغییر کردند. هر تعبیری از تغییر باید شامل نشان‌دادن چیزها و اموری که پایدار مانده‌اند نیز باشد، این موارد ثابت و پایدار مبدأیی محسوب می‌شوند که به کمک آن می‌توان دگرگونی‌ها را سنجید. حتی در دنیای امروز که با شتاب درحال حرکت است، پیوستگی‌ها و استمرارهایی با گذشته‌های دور وجود دارد. برای مثال، نظام‌های دینی عمده مثل مسیحیت یا اسلام، پیوندهای خود را با اندیشه‌ها و اعمالی حفظ کرده‌اند که حدود دو هزار سال پیش آغاز شد. اما اکثر نهادهای جوامع مدرن آشکارا با سرعت بسیار بیش‌تری از نهادهای دنیای سنتی تغییر می‌کنند.

1. social change

2. basic institutions

جدول ۳.۲ جوامع دنیای مدرن

ویژگی‌ها	دوره	نوع
<p>مبتنی بر تولید صنعتی و تجارت آزاد. اکثر مردم در شهرها و شهرک‌ها زندگی می‌کنند و تعداد کمی نیز مشاغل کشاورزی روستایی را دنبال می‌کنند.</p> <p>نابرابری‌های طبقاتی بزرگی وجود دارد، البته نه به صراحت جوامع سنتی. اجتماعات سیاسی متمایز از هم هستند، از جمله ملل غربی، ژاپن، استرالیا و نیوزیلند.</p>	سده هجدهم تاکنون	جوامع جهان اول
<p>مبتنی بر صنعت، اما نظام اقتصادی با برنامه‌ریزی مرکزی اداره می‌شود. بخش کوچکی از مردم در بخش کشاورزی کار می‌کنند؛ اکثر مردم در شهرها و شهرک‌ها زندگی می‌کنند.</p> <p>نابرابری‌های طبقاتی عمده‌ای وجود دارد. اجتماعات سیاسی یا دولت-ملت‌های متمایز وجود دارند تا ۱۹۸۹، مرکب از اتحاد شوروی و اروپای شرقی بودند، اما تغییرات سیاسی و اجتماعی موجب شد آن‌ها به نظام‌های اقتصادی تجارت آزاد، طبق مدل جوامع جهان اول تبدیل شوند.</p>	<p>اوایل سده بیستم (پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه) تا اوایل دهه ۱۹۹۰</p>	جوامع جهان دوم
<p>اکثریت مردم به کشاورزی اشتغال دارند و از روش‌های تولید سنتی استفاده می‌کنند. برخی از محصولات کشاورزی در بازارهای جهانی به فروش می‌رسند.</p> <p>برخی نظام‌های تجارت آزاد و برخی نظام‌های برنامه‌ریزی مرکزی دارند. اجتماعات سیاسی یا دولت-ملت‌های مجزا از جمله چین، هند و اکثر کشورهای افریقایی و امریکای جنوبی.</p>	<p>سده هجدهم (اکثراً به‌عنوان مستعمرات) تاکنون</p>	<p>جوامع در حال توسعه (جوامع جهان سوم)</p>

کشورهای صنعتی نوپا	دهه هفتاد تاکنون	جوامع در حال توسعه قبلی که اکنون مبتنی بر تولید صنعتی و تجارت آزاد هستند. اکثریت مردم در شهرها و شهرک‌ها زندگی می‌کنند و اندکی نیز مشاغل کشاورزی دارند. نابرابری‌های عمده طبقاتی، که عیان‌تر از جوامع جهان اول است. مستوسط درآمد سرانه به صورت درخور توجهی کم‌تر از جوامع جهان اول است. شامل هنگ‌کنگ، کره جنوبی، سنگاپور، تایوان، برزیل و مکزیک.
-----------------------	------------------	--

### عوامل مؤثر بر تغییر اجتماعی

طی دو سده گذشته نظریه پردازان اجتماعی کوشیده‌اند نظریه کلانی بپروانند که ماهیت تغییر اجتماعی را تبیین کند. اما هیچ یک از نظریه‌های «تک‌عاملی» نمی‌توانند تنوع و گوناگونی توسعه اجتماعی انسان از جوامع مبتنی بر شکار و گردآوری و شبانی تا تمدن‌های سنتی و بالاخره تا نظام‌های اجتماعی بسیار پیچیده امروزی را توضیح دهند. با این حال، ما می‌توانیم سه عامل عمده را شناسایی کنیم که بدون شک بر تغییر اجتماعی تأثیر داشته‌اند: محیط مادی، سازمان سیاسی و عوامل فرهنگی.

### محیط مادی

محیط مادی<sup>۱</sup> اغلب بر توسعه سازمان اجتماعی انسان تأثیر داشته است. این قضیه در شرایط محیطی حاد و افراطی روشن‌تر از جاهای دیگر دیده می‌شود. یعنی در شرایطی که مردم ناچارند روش‌های زندگی خود را مطابق با شرایط اقلیمی سازماندهی کنند. ساکنان مناطق قطبی ضرورتاً عادات و اعمالی درپیش می‌گیرند که متفاوت با کسانی است که در نواحی استوایی زندگی می‌کنند. مردمی که در آلاسکا زندگی می‌کنند، با زمستان‌های طولانی و سردی که دارد، طبعاً الگوهای زندگی اجتماعی متفاوتی با مردم کشورهای گرمسیری دریای مدیترانه دارند. اهالی آلاسکا پیش‌تر عمر خود را در داخل محیط‌های سرپوشیده می‌گذرانند و غیر از تابستان‌های بسیار کوتاه، فعالیت‌های بیرون خود را با دقت و احتیاط زیادی برنامه‌ریزی می‌کنند، چون محیط زندگی آن‌ها شرایط بسیار سخت و نامطلوبی دارد.

1. physical environment

شرایط مادی معتدل‌تر نیز می‌تواند بر جامعه مؤثر باشد. جمعیت بومی استرالیا هرگز از شکار و گردآوری خوراک دست نکشیدند چون این قاره هیچ گونه گیاهی بومی ندارد که برای کشت متناوب مناسب باشد، یا حیواناتی که بتوان آن‌ها را اهلی کرد و تولیدات دامی به‌راه انداخت. اولین تمدن‌های جهان اکثراً در مناطقی پا گرفتند که زمین‌های کشاورزی حاصلخیز داشتند - برای مثال در جلگه‌ها. سهولت ارتباطات زمینی و در دسترس بودن مسیرهای دریایی نیز اهمیت دارد: جوامعی که با رشته‌کوه‌ها یا جنگل‌های غیرقابل تصور یا بیابان‌های خشک از سایرین جدا می‌افتند، اغلب طی دوره‌های طولانی مدت نسبتاً بدون تغییر باقی می‌مانند.

اما تأثیر مستقیم محیط بر تغییر اجتماعی چندان زیاد نیست. مردم اغلب قادرند ثروت مولد درخور توجهی حتی در نواحی نسبتاً نامساعد به‌دست آورند. این مطلب برای مثال در مورد آلاسکایی‌ها درست است که توانسته‌اند منابع نفتی و معدنی را به‌رغم طبیعت سخت محیط‌شان مورد استفاده قرار دهند. و برعکس، فرهنگ‌های مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک در اکثر موارد در مناطق بسیار حاصلخیزی زندگی می‌کردند بی‌آن‌که به شبنانی یا کشاورزی پردازند.

### سازمان سیاسی

دومین عاملی که تأثیر نیرومندی بر تغییر اجتماعی دارد نوع سازمان سیاسی<sup>۱</sup> است. در جوامع مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک، این عامل کم‌ترین تأثیر را دارد چون هیچ مقام و قدرت سیاسی وجود ندارد که بتواند اجتماع را بسیج کند. اما در همه انواع دیگر جامعه، وجود کارگزاران سیاسی متمایز - رؤسا، اربابان، شاهان و حکومت‌ها - بر روند توسعه یک جامعه تأثیر نیرومندی می‌گذارند. نظام‌های سیاسی، برخلاف تصور مارکس، انعکاس مستقیم زیربنای اقتصادی نیستند؛ انواع کاملاً متفاوتی از نظم‌های سیاسی ممکن است در جوامعی دیده شود که نظام‌های تولیدی مشابهی دارند. برای نمونه، بعضی از جوامعی که براساس سرمایه‌داری صنعتی استوارند، نظام‌های سیاسی اقتدارطلبی داشته‌اند (مثل آلمان نازی یا افریقای جنوبی در دوره آپارتاید)، حال آن‌که بقیه این جوامع نظام‌های سیاسی بسیار دموکراتیک‌تری دارند (برای مثال، ایالات متحده یا بریتانیا یا سوئد).

قدرت نظامی نقشی بنیادی در استقرار اکثر دولت‌های سنتی ایفا می‌کرد؛ و در ادامه بقا یا گسترش آن‌ها نیز مؤثر بود. اما پیوندهای میان سطح تولید و نیروی نظامی باز هم مستقیم نیست. یک حاکم یا فرمانروا شاید تصمیم می‌گرفت همه منابع را در جهت ایجاد ارتش قوی به کار بگیرد، حتی اگر این کار اکثر جمعیت تحت حکومت او را به فقر و فلاکت می‌کشاند - یعنی چیزی که در کره شمالی و تحت حکومت کیم ایل سونگ و پسرش کیم جونگ ایل رخ داده است.

## عوامل فرهنگی

سومین عامل عمده مؤثر بر تغییر اجتماعی شامل عوامل فرهنگی است که تأثیر دین، نظام‌های ارتباطات و رهبری را در بر می‌گیرد. دین می‌تواند در زندگی اجتماعی هم یک نیروی مرفعی باشد و هم یک مانع بازدارنده (نک. فصل ۱۷، «دین»). برخی از شکل‌های عقیده و عمل دینی به منزلهٔ موانعی در برابر تغییر اجتماعی عمل کرده‌اند، و بالاتر از هر چیز بر نیاز به وفاداری و تبعیت از ارزش‌ها و مناسک سنتی تأکید کرده‌اند. اما، همان‌طور که ماکس ویر تأکید می‌کرد، اعتقادات دینی به‌وفور نقش حرکت‌آفرین در به پیش‌راندن تغییر اجتماعی ایفا کرده‌اند.

یکی از عوامل فرهنگی بسیار مهمی که بر خصوصیت و ضرباهنگ تغییر تأثیر می‌گذارد، ماهیت نظام‌های ارتباطی است. برای نمونه، اختراع کتابت امکان ثبت و ضبط آمار و ارقام را فراهم آورد و بدین ترتیب کنترل فزایندهٔ منابع مادی و همچنین توسعهٔ سازمان‌های بزرگ را ممکن ساخت. علاوه بر این، کتابت موجب تغییر درک و تصور مردم از رابطهٔ میان گذشته، حال و آینده شد. جوامعی که کتابت دارند، رویدادهای گذشته را ثبت می‌کنند و خود را دارای تاریخ می‌دانند. فهم تاریخ می‌تواند درکی از حرکت کلی یا روند توسعهٔ یک جامعه به دست دهد و بنابراین مردم می‌توانند فعالانه در پی تعالی بخشیدن به آن در آینده باشند.

تحت عنوان کلی «عوامل فرهنگی» باید رهبری را نیز بگنجانیم. رهبران تأثیر فاحشی بر تاریخ جهان داشته‌اند. فقط کافی است به شخصیت‌های بزرگ دینی (مثل عیسی مسیح)، رهبران سیاسی و نظامی (مثل جولیس سزار)، یا نوآوران عرصهٔ علم و فلسفه (مثل ایزاک نیوتن) بیندیشیم تا به صحت این سخن پی ببریم. رهبری که قادر به پیگیری خط‌مشی‌های پویا و واداشتن توده‌ها به تبعیت از خویش باشد یا طرز تفکرهای قبلی را از بیخ و بن دگرگون سازد، می‌تواند نظم مستقر پیشین را سرنگون کند.

اما افراد فقط در صورتی می‌توانند به مقام رهبری برسند و منشاء اثر باشند که شرایط اجتماعی مساعدی وجود داشته باشد. برای نمونه آدولف هیتلر در دههٔ سی به این دلیل توانست در آلمان به قدرت برسد که تنش‌ها و بحران‌های وخیمی در آن روزگار آلمان را به آشوب کشیده بود. اگر چنین اوضاع و شرایطی به وجود نیامده بود، احتمالاً هیتلر چهرهٔ ناشناخته‌ای در یک دستهٔ کوچک سیاسی باقی می‌ماند. همین مطلب اندکی پس از این تاریخ دربارهٔ مهاتما گاندی یعنی رهبر مشهور صلح‌جوی هند در دورهٔ پس از جنگ جهانی دوم، صدق می‌کند. گاندی توانست نقش مؤثری در کسب استقلال کشور خویش از بریتانیا داشته باشد، چون جنگ و سایر رویدادها موجب بی‌ثباتی نهادهای استعماری موجود در هند شده بود.

## تغییر در دوره مدرن

به کمک چه چیزی می‌توان تبیین کرد که چرا طی دو دهه سال گذشته، یعنی دوره مدرنیته، چنین شتاب فاحشی در سرعت تغییر اجتماعی به وجود آمده است؟ این مسئله بسیار غامض و پیچیده است، اما اشاره کردن به برخی از عوامل مؤثر چندان دشوار نیست. جای شگفتی نیست که می‌توانیم این عوامل را همچون عواملی که در طول تاریخ بر تغییر اجتماعی مؤثر بوده‌اند، و در بخش پیشین درباره آن‌ها بحث کردیم، دسته‌بندی و مقوله‌سازی کنیم، البته به استثنای این تفاوت کوچک که تأثیر محیط مادی را در مقوله کلی‌تر عوامل اقتصادی قرار خواهیم داد.

## عوامل اقتصادی

صنعت مدرن تفاوتی بنیادی با نظام‌های تولیدی پیشین دارد، چون صنعت مدرن مستلزم گسترش دائمی تولید و انباشت هرچه فزاینده‌تر ثروت است. در نظام‌های تولید سنتی، سطوح تولید نسبتاً ایستا بود چون به نیازهای عادی و هرروزی گره خورده بود. سرمایه‌داری محرک و مشوق بازنگری دائمی در فناوری تولید است، فرآیندی که علم را نیز به صورت روزافزون به درون خویش می‌کشد. نرخ نوآوری‌های تکنولوژیک که صنعت مدرن را تغذیه می‌کند بسیار بالاتر از همه انواع پیشین نظم اقتصادی است.

تأثیر علم و فناوری بر نحوه زیستن ما ممکن است تا حد زیادی تحت هدایت عوامل اقتصادی باشد، اما در عین حال فراتر از حوزه اقتصاد نیز هست. علم و فناوری هم بر عوامل سیاسی و فرهنگی تأثیر می‌گذارند و هم از آن‌ها تأثیر می‌پذیرند. برای مثال، توسعه علمی و تکنولوژیک، به ایجاد شکل‌های مدرن ارتباطات مثل رادیو، تلویزیون، تلفن‌های همراه و اینترنت کمک کرده است. این ارتباطات الکترونیکی موجب بروز تغییراتی در حوزه سیاست طی سال‌های اخیر شده است (نک. فصل ۱۴، «حکومت و سیاست»). استفاده ما از رسانه‌های الکترونیکی مثل تلویزیون و اینترنت به نحوه اندیشه و احساس ما درباره جهان نیز شکل بخشیده است.

## عوامل سیاسی

دومین تأثیر عمده بر تغییر اجتماعی در دوره مدرن شامل توسعه و تحول سیاسی است. مبارزه میان ملت‌ها برای گسترش بخشیدن به قدرت خویش و توسعه دادن به ثروت خویش و غلبه نظامی بر رقبای خویش، منبع محرک تغییر در دو یا سه دهه گذشته بوده است. تغییر سیاسی در تمدن‌های سنتی معمولاً به نخبه‌ها محدود می‌شد. برای مثال، یک خانواده اشرافی جایگزین خاندان اشرافی دیگری در رأس حکومت می‌شد، درحالی‌که برای اکثریت مردم زندگی تقریباً به روال سابق ادامه داشت. اما در مورد نظام‌های سیاسی مدرن چنین نیست، چون در این نظام‌ها

فعالیت و عملکرد رهبران سیاسی و مقامات حکومتی تأثیری دائمی بر زندگی کل توده جمعیت دارد. تصمیم‌گیری‌های سیاسی امروزه بسیار بیش از ادوار گذشته، تغییر اجتماعی را به پیش می‌راند و هدایت می‌کند.

تحولات سیاسی دو یا سه سده پیشین یقیناً بر تغییر اقتصادی اثر گذاشته‌اند، همان‌طور که تغییر اقتصادی بر سیاست تأثیر گذاشته است. اکنون حکومت‌ها نقش بزرگی در بالا بردن نرخ رشد اقتصادی (و گاهی رکود اقتصادی) دارند، و در همه جوامع صنعتی سطح بالایی از مداخله دولت در تولید دیده می‌شود، و حکومت بزرگ‌ترین کارفرما محسوب می‌شود.

قدرت نظامی و جنگ نیز تأثیر بسیار زیادی داشته‌اند. قدرت نظامی ملل غربی از سده هفدهم به بعد به آن‌ها اجازه داد که در تمام بخش‌های جهان نفوذ داشته باشند و پشتوانه‌ای حیاتی برای گسترش جهانی سبک‌های زندگی غربی فراهم کرد. در سده بیستم، وقوع دو جنگ جهانی آثار و نتایج ژرفی به دنبال داشته است: ویرانی بسیاری از کشورها به بازسازی‌هایی منجر شد که تغییرات نهادی عمده‌ای به بار آورد؛ برای مثال، می‌توان به آلمان و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم اشاره کرد. حتی دولت‌هایی که پیروز شده بودند - مثل بریتانیا - تغییرات داخلی بزرگی را تجربه کردند که ناشی از تأثیر جنگ بر اقتصاد بود.

### عوامل فرهنگی

از میان عوامل فرهنگی مؤثر بر فرآیندهای تغییر اجتماعی در دوره مدرن، بسط و گسترش علم و دنیوی [سکولار] شدن<sup>۱</sup> فکر و اندیشه، هر دو، در شکل‌گیری خصوصیت انتقادی و نوآورانه نگرش مدرن نقش داشته‌اند. ما دیگر آداب و رسوم و عادت‌های مان را فقط به این دلیل قبول نداریم که آن‌ها از اقتدار و احترام دیرینه ناشی از سنت برخوردارند. برعکس، روش‌های زندگی ما به نحو روزافزونی نیازمند مبانی «عقلانی» می‌شود. برای نمونه، معماری یک بیمارستان عمدتاً بر اساس سلیقه‌های سنتی طراحی نمی‌شود، بلکه امکانات و ظرفیت آن را برای تأمین هدف یک بیمارستان - یعنی مراقبت مؤثر از بیماران - در نظر می‌گیرد.

علاوه بر چگونگی و طرز تفکر ما، محتوای افکار ما نیز تغییر کرده است. آرمان‌های ترقی و پیشرفت شخصی، آزادی، برابری و مشارکت دموکراتیک، تا حد زیادی مخلوق دو یا سه دهه گذشته هستند. چنین آرمان‌هایی به تحریک و بسیج فرآیندهای تغییر اجتماعی و سیاسی، و از جمله به انقلاب‌ها کمک کرده‌اند. این افکار با سنت سرسازش ندارند، بلکه حاکی از بازنگری دائمی روش‌های زندگی در جهت بهبود وضعیت انسان هستند. هرچند که این افکار و آرمان‌ها ابتدا در غرب نضج گرفتند، اما اکنون به حق کاربرد جهانی و عام یافته‌اند، و در اکثر مناطق جهان، تغییر را به پیش می‌رانند.

## نتیجه

تغییراتی که امروزه در جهان جریان دارد، جوامع و فرهنگ‌های مختلف را بیش از همه اعصار گذشته به هم وابسته می‌سازد. همراه با شتاب گرفتن ضرباهنگ تغییر، آنچه در یک نقطه از جهان روی می‌دهد می‌تواند به‌طور مستقیم بر جاهای دیگر تأثیر بگذارد. به دلیل شکل‌های نوین ارتباطات الکترونیکی، همه ما از «حیاط خلوت‌های یکدیگر» باخبریم، بسیار بیش‌تر از آنچه نسل‌های گذشته بودند. نظام جهانی صرفاً محیطی نیست که در آن جوامع خاصی - مثل بریتانیا - توسعه و تحول پیدا کنند. پیوندهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که مرزهای میان کشورها را درمی‌نوردد، تأثیر قاطعی بر سرنوشت کسانی دارد که در هریک از آن‌ها زندگی می‌کنند. ما این وابستگی متقابل روزافزون جامعه جهانی را در فصل بعد («دنیای در حال تغییر») بررسی می‌کنیم.

## خلاصه مطالب

۱. مفهوم فرهنگ یکی از مهم‌ترین مفاهیم جامعه‌شناسی است. فرهنگ به معنای روش‌های زندگی اعضای یک جامعه، یا گروه‌های درون یک جامعه است. فرهنگ شامل هنر، ادبیات و نقاشی است، اما همچنین طیف بسیار وسیع‌تری نیز دارد. برای مثال، از دیگر اقلام فرهنگی می‌توان به نحوه لباس پوشیدن مردم، آداب و رسوم آن‌ها، الگوهای کار و مراسم دینی آن‌ها اشاره کرد.
۲. ارزش‌ها مفاهیم انتزاعی و مجردی هستند که مشخص می‌کنند در یک فرهنگ معین چه چیزی مهم، ارزشمند و مطلوب تلقی می‌شود. هنجارها قواعد رفتار هستند که ارزش‌های یک فرهنگ را منعکس می‌کنند. ارزش‌ها و هنجارها همراه با هم به نحوه رفتار اعضای یک فرهنگ در محیط پیرامون آن‌ها شکل می‌دهند. ارزش‌ها و هنجارها ریشه‌های عمیقی دارند، اما می‌توانند در طول زمان تغییر کنند.
۳. عقاید و اعمال فرهنگی تنوع و گوناگونی زیادی دارند. قوم‌مداری به معنای قضاوت درباره فرهنگ‌های دیگر براساس مقایسه با فرهنگ خودی است. جامعه‌شناسان می‌کوشند نسبی‌گرایی فرهنگی - یعنی مطالعه یک فرهنگ براساس معناها و ارزش‌های خود آن فرهنگ را رعایت کنند.
۴. انسان‌ها خصوصیات فرهنگ را از طریق فرآیند اجتماعی شدن می‌آموزند. کارگزاران اجتماعی شدن عبارت‌اند از گروه‌ها یا زمینه‌هایی اجتماعی که فرآیندهای اجتماعی شدن در آن‌ها رخ می‌دهد. اجتماعی شدن دوره کودکی فرآیندی است که در آن، از طریق تماس با انسان‌های دیگر، طفل عاجز و ناتوان به تدریج به انسان دانا و خودآگاهی تبدیل می‌شود که در راه و رسم‌های فرهنگ معینی مهارت پیدا کرده است.
۵. هویت به معنای درک و تلقی مردم درباره کیستی‌شان و درباره چیزهایی است که برایشان معنادار است. هویت اجتماعی خصوصیات را توصیف می‌کند که از طرف دیگران به یک فرد نسبت داده می‌شود. این کیفیت‌ها و خصوصیات غالباً بر مبنای گروه‌های اجتماعی که فرد به آن‌ها تعلق دارد به فرد نسبت داده می‌شود (مثل مذکر، آسیایی یا کاتولیک بودن) و نشان می‌دهد که از چه جهتی یک فرد همانند دیگران است. هویت شخصی ما را به‌عنوان افراد متمایز از هم جدا می‌کند. هویت شخصی به معنای حس یگانه خویشتن خویش است که با رشد ضمیر نفس و کنش متقابل مداوم فرد با دنیای بیرون شکل می‌گیرد.



۶. جامعه مجموعه‌ای از روابط و مناسبات متقابل است که افراد را به یکدیگر پیوند می‌دهد. چندین نوع از جوامع ماقبل مدرن را می‌توان برشمرد. در جوامع مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک مردم معاش خود را از جمع‌آوری گیاهان و شکار حیوانات تأمین می‌کردند. جوامع شبنانی به جوامعی گفته می‌شود که پرورش حیوانات اهلی اصلی‌ترین منبع معیشت آن‌هاست. جوامع دهقانی براساس کشت قطعات ثابت زمین استوارند. جوامع بزرگ‌تر و توسعه‌یافته‌تر شهری سازنده تمدن‌های شهری هستند.
۷. در جوامع صنعتی، تولید صنعتی شالوده اصلی اقتصاد است. اکثریت جمعیت در نواحی شهری زندگی می‌کنند، و سازمان‌های بزرگ تقریباً بر زندگی همگان تأثیر می‌گذارند. جوامع صنعتی اولین دولت-ملت‌ها محسوب می‌شوند، یعنی اجتماعی سیاسی که با حدود مرزهای دقیقاً تعریف‌شده و مشخصی از هم تفکیک می‌شوند.
۸. توسعه جوامع صنعتی و گسترش غرب به فتح بسیاری از نقاط جهان انجامید و فرآیند استعمارگری موجب تغییر ریشه‌های فرهنگ‌ها و نظام‌های اجتماعی دیرپا شد.
۹. کشورهای صنعتی غرب به‌علاوه ژاپن و استرالیا و نیوزیلند، تحت عنوان جهان اول یا دنیای توسعه‌یافته، شناخته شدند. جهان دوم به معنای جوامع صنعتی‌شده‌ای است که با حکومت‌های کمونیستی اداره می‌شدند و شامل اتحاد شوروی سابق و اروپای شرقی بود. از پایان جنگ سرد، که دوره صف‌بندی مسلحانه دائمی بین کشورهای جهان اول و جهان دوم بود، جهان دوم در عمل از بین رفته است.
۱۰. کشورهایی که پیش از این تحت استعمار بودند، و اکنون در سطح نازلی از توسعه صنعتی هستند، تحت عنوان جهان سوم یا دنیای درحال توسعه شناخته می‌شوند. اکثر جمعیت جهان در دنیای درحال توسعه زندگی می‌کنند. کشورهای صنعتی نوپا آن دسته از کشورهای در حال توسعه هستند که فرآیند صنعتی‌شدن را آغاز کرده و رشد اقتصادی سریعی داشته‌اند.
۱۱. دوره مدرن، یعنی تقریباً از سده هیجدهم تا زمان حاضر، شاهد شتاب خارق‌العاده فرآیندهای تغییر بوده است. احتمالاً در این دوره، که بخش بسیار کوتاهی از کل تاریخ بشر است، تغییراتی ژرف‌تر از تمامی گذشته نوع بشر به‌وقوع پیوسته است.
۱۲. هیچ نظریه «تک‌عاملی» نمی‌تواند همه تغییرات اجتماعی را تبیین کند. شماری از عمده‌ترین عوامل مؤثر بر تغییر را می‌توان تشخیص داد که از آن میان سازگارشدن با محیط مادی یکی از این عوامل است. سایر عوامل عبارت‌اند از سازمان سیاسی و عوامل فرهنگی.
۱۳. از عوامل مهم تغییرات اجتماعی مدرن می‌توان به گسترش سرمایه‌داری صنعتی؛ پیدایش و توسعه دولت-ملت‌های متمرکز؛ صنعتی‌شدن جنگ؛ و پیدایش علم و تفکر «عقلانی» یا انتقادی اشاره کرد.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر

۱. آیا هر جامعه فرهنگ واحدی دارد؟
۲. اجتماعی‌شدن از چه جهاتی با تلقین یا شست‌وشوی مغزی تفاوت دارد؟
۳. چه رابطه‌ای میان هویت شخصی و هویت‌های اجتماعی ما وجود دارد؟
۴. اجتماعی‌شدن اولیه در جوامع پیچیده و به‌سرعت در حال تغییر، چقدر اهمیت دارد؟
۵. چه چیزی مانع توسعه در جهان سوم است؟
۶. «رهبران بزرگ» در فرآیندهای تغییر اجتماعی چه اهمیتی دارند؟

برای مطالعه بیشتر

Ruth Benedict, *Patterns of Culture* (New York: Mentor Books, 1946).

Brian M. Fagan, *People of the Earth* (London: HarperCollins, 1992).

Leslie Holmes, *Post-Communism: An Introduction* (Cambridge: Polity, 1996).

نشانی‌های اینترنتی

<http://eawc.evansville.edu>

<http://lcweb2.loc.gov/frd/cs/cshome.html>

[www.rdg.ac.uk/Instits/im/rural/hist.html](http://www.rdg.ac.uk/Instits/im/rural/hist.html)

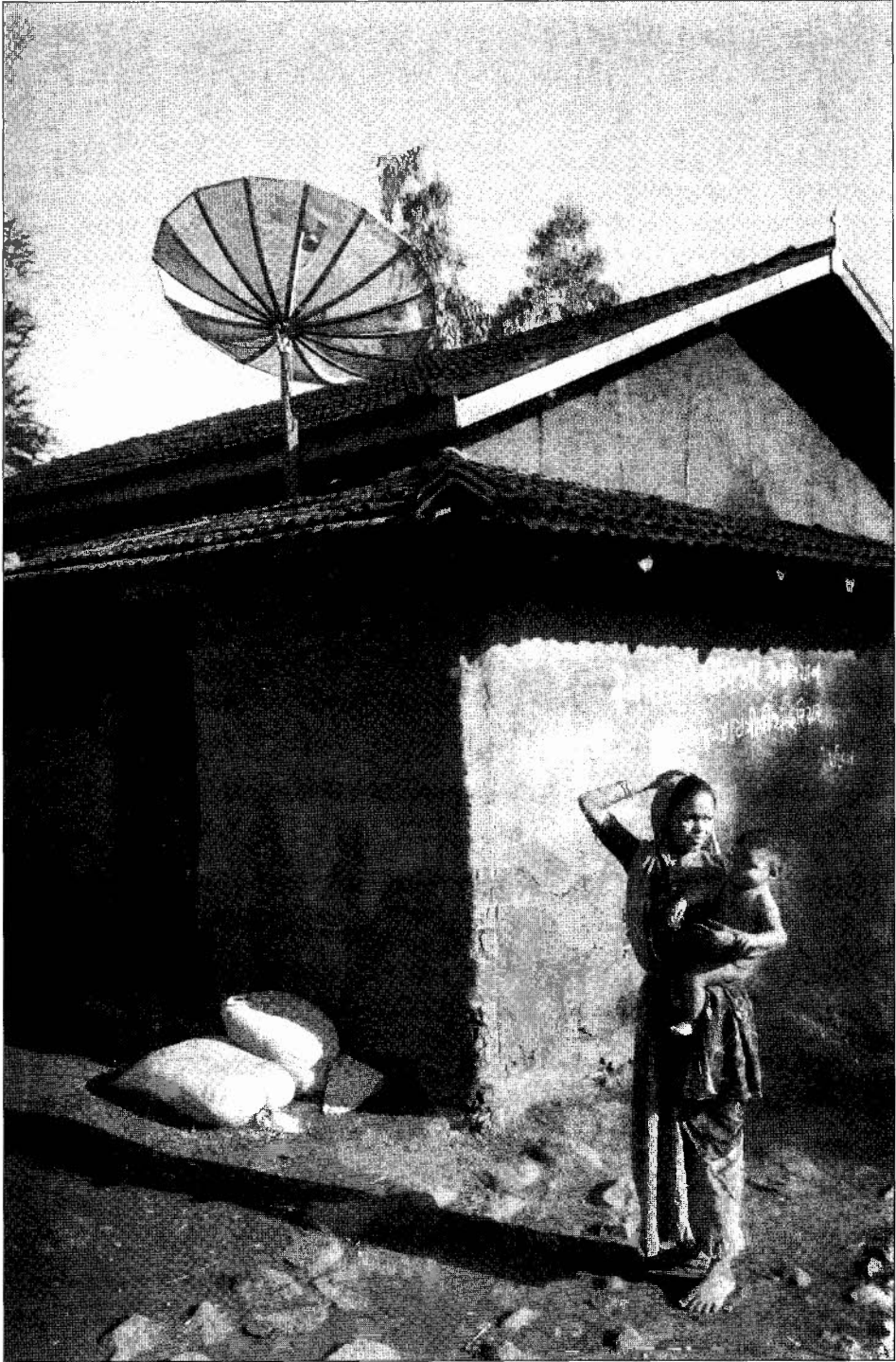
درباره شناخت فرهنگ‌های دنیای باستان:

مطالعات روستایی کتابخانه کنگره:

مرکز تاریخ روستایی:

## ۳ دنیای در حال تغییر

۷۷	ابعاد جهانی شدن
۷۷	عوامل مؤثر در جهانی شدن
۸۰	علل جهانی شدن فزاینده
۸۶	مناقشه درباره جهانی شدن
۸۷	شک‌گرایان
۸۸	افراط‌گرایان
۸۸	دگرگونی‌گرایان
۸۹	تأثیر جهانی شدن بر زندگی ما
۹۱	ظهور فردگرایی
۹۳	الگوهای کار
۹۴	فرهنگ عامه‌پسند
۹۵	جهانی شدن و مخاطره
۹۶	گسترش «مخاطره‌های صنعت»
۱۰۰	«جامعه مخاطره‌آمیز» جهانی
۱۰۱	جهانی شدن و نابرابری
۱۰۲	نابرابری و تقسیم‌بندی‌های جهانی
۱۰۴	در تکاپوی «عدالت جهانی»
۱۰۸	نتیجه: نیاز به حکومت جهانی
۱۰۹	خلاصه مطالب
۱۱۱	پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر
۱۱۱	برای مطالعه بیشتر
۱۱۱	نشانی‌های اینترنتی

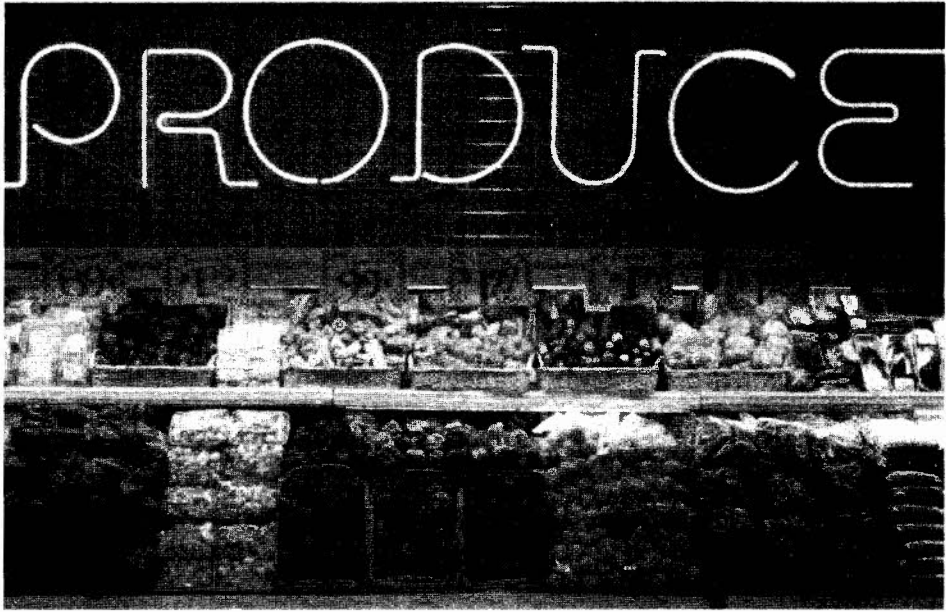


## فصل ۳: دنیای در حال تغییر

شاید به ذهن تان خطور نکرده باشد که سوپرمارکت محله شما جای بسیار مناسبی برای مطالعه جامعه‌شناختی است، اما همان‌طور که در فصل ۱ آموختیم، جامعه‌شناسان غالباً در غیرمنتظره‌ترین جاها به دنبال شناخت دنیای اجتماعی هستند. سوپرمارکت جایی است که می‌تواند مطالب بسیار زیادی درباره مهم‌ترین پدیده‌های اجتماعی مورد توجه جامعه‌شناسان در آغاز سده بیست و یکم - ضرباهنگ تند تغییر اجتماعی و ژرف‌تر شدن ریشه‌های جامعه جهانی - به ما بگوید.

دفعه بعد که به سوپرمارکت محله خود سرزدید، به محصولات بسیار متنوعی توجه کنید که در قفسه‌ها چیده شده‌اند. اگر خرید خود را مثل اکثر مردم از قسمت میوه و سبزیجات تازه شروع کنید، احتمالاً می‌توانید آناناس‌های هاوایی، گریپ‌فروت‌های اسرائیل، سیب‌های افریقای جنوبی، و اووکادوهای اسپانیا را بخرید. و در غرفه بعدی احتمالاً با مجموعه متنوعی از ادویه برای غذاهای هندی، مواد لازم برای خوراکی‌های خاورمیانه‌ای مثل فلافل، و بسته‌های شیر نارگیل برای غذاهای تایلندی روبه‌رو می‌شوید. در حین خرید، به قهوه‌های کنیایی، اندونزیایی و کلمبیایی، و گوشت‌های نیوزیلندی، و بطری‌های شراب آرژانتینی و شیلیایی توجه کنید. اگر نگاهی به یک جعبه بیسکویت یا یک بسته شکلات بیندازید متوجه می‌شوید که ترکیبات آن به هشت یا ده زبان مختلف روی آن درج شده است.

ابعاد جامعه‌شناختی این گشت‌وگذار کوتاه در یک سوپرمارکت چیست؟ همان‌طور که قبلاً در بحث جامعه‌شناسی قهوه (فصل ۱ «جامعه‌شناسی چیست؟») دیدیم، ما نمی‌توانیم کنش‌های محلی را از محیط‌های اجتماعی بزرگ‌تری که به سراسر جهان گسترش می‌یابند جدا کنیم. تنوع و گوناگونی مفرط محصولاتی که به دیدن آن‌ها در سوپرمارکت‌های غرب خو گرفته‌ایم به پیوندهای اقتصادی و اجتماعی پیچیده‌ای وابسته است که کشورها و مردمان سراسر جهان را به هم متصل می‌کند. این محصولات همچنین بازتاب فرآیندهای کلان تغییر اجتماعی هستند - فرآیندهایی که بخش‌های مختلف جهان را وارد روابط متقابل با یکدیگر ساخته‌اند. دنیایی که ما امروز در آن زندگی می‌کنیم ما را بسیار بیش از مردمان زمان‌های گذشته به دیگران، حتی به کسانی که هزاران فرسنگ از ما دور هستند، وابسته می‌کند.



همه دنیا در قفسه‌های یک سوپرمارکت، ارمغان جهانی شدن: دیگر لازم نیست مردم منتظر رسیدن فصل میوه و سبزیجات محلی خودشان باشند.

این پیوندهای میان امور محلی<sup>۱</sup> و امور جهانی<sup>۲</sup>، در تاریخ بشر کاملاً تازه‌گی دارد، و طی سی یا چهل سال گذشته شتاب زیادی گرفته‌اند که نتیجه پیشرفت‌های نمایان و چشمگیر در فناوری ارتباطات و اطلاعات، و حمل و نقل است. توسعه هواپیماهای جت، کشتی‌های باری عظیم و سریع، و سایر وسایل حمل و نقل سریع به این معناست که می‌توان مردم و کالاها را به‌طور مداوم به سراسر نقاط جهان حمل کرد. نظام جهان‌گستر ارتباط ماهواره‌ای که فقط حدود سی سال از عمر آن می‌گذرد، این امکان را فراهم آورده است که مردم بدون فوت وقت با هم در تماس باشند.

جامعه‌شناسان از اصطلاح جهانی شدن<sup>۳</sup> برای اشاره به همین فرآیندها استفاده می‌کنند، فرآیندهایی که روابط اجتماعی و وابستگی متقابل جهانی را تشدید و تقویت می‌کنند. جهانی شدن پدیده‌ای اجتماعی است که آثار و نتایج پر دامنه‌ای به دنبال دارد که درباره بسیاری از آن‌ها در این کتاب بحث خواهد شد. جهانی شدن را نباید صرفاً با توسعه شبکه‌های جهان‌گستر – یعنی نظام‌های اجتماعی و اقتصادی که ربط چندانی به علایق و دغدغه‌های فردی ما ندارند –

1. the local

2. the global

3. globalization

معادل دانست. جهانی شدن پدیده‌ای محلی نیز هست - پدیده‌ای که روی زندگی روزانه همه ما تأثیر می‌گذارد.

برای روشن شدن این مطلب، دوباره به سوپرمارکت برمی‌گردیم. آثار و نتایج جهانی شدن از چند جهت روی قفسه‌های سوپرمارکت محله شما انعکاس پیدا می‌کند. نخست این‌که، در طول چند دهه گذشته کمیت و تنوع محصولاتی که در سوپرمارکت‌ها برای فروش عرضه می‌شوند رشد فاحشی داشته است. اندازه و ابعاد سوپرمارکت‌ها رو به گسترش است تا بتواند گنجایش طیف وسیع کالاهای موجود را داشته باشد. موانع تجارت بین‌المللی روزه‌روز کم‌تر می‌شود، و بازارها را به روی طیف وسیع‌تری از محصولات می‌گشاید. دوم این‌که، محصولات سوپرمارکت محله شما در بیش از یکصد کشور مختلف به عمل آمده یا تولید شده است. در سال‌های گذشته، در عمل تقریباً غیرممکن بود که بسیاری از محصولات مخصوصاً محصولات فاسدشدنی را به مسافت‌های دراز حمل کرد.

سوم این‌که، بعضی از محبوب‌ترین و پرمشتری‌ترین محصولات سوپرمارکت محله شما، احتمالاً تا همین چندسال پیش در منطقه شما نسبتاً ناشناخته بودند - مثل انواع «غذاهای اقوام» گوناگون که قبلاً به آن اشاره شد. الگوهای مهاجرت جهانی که موجب تنوع فرهنگی جوامع و پیدایش سلیقه‌های فرهنگی تازه می‌شود، یکی از عواملی است که می‌تواند این وضعیت را تبیین کند. و بالاخره، بسیاری از محصولاتی که در سوپرمارکت محله شما پیدا می‌شود اکنون به‌طور همزمان در بسیاری از کشورهای دیگر نیز توزیع می‌شود و مختص به هیچ بازار ملی خاصی نیست. برجسب‌های روی محصولات نشانگر همین تنوع جغرافیایی نوین هستند؛ ترکیبات و طریقه مصرف این محصولات غالباً به چند زبان روی آن‌ها درج می‌شود تا برای مصرف‌کنندگان چندین چند کشور قابل استفاده باشد.

جهانی شدن، سیمای ظاهری جهان و همچنین نحوه نگرستن ما به جهان را دگرگون می‌سازد. با اتخاذ نگرش جهانی، ما اطلاع بیش‌تری از روابط و پیوندهای مان با مردم جوامع دیگر پیدا می‌کنیم. همچنین، نسبت به بسیاری از مسائلی که اکنون در آغاز سده بیست و یکم جهان با آن‌ها مواجه است، آگاهی بیش‌تری کسب می‌کنیم. دیدگاه جهانی چشمان ما را به این واقعیت می‌گشاید که پیوندهای فزاینده ما با بقیه جهان به این معناست که اعمال ما پیامدهایی برای دیگران دارد و مسائل و معضلات جهان پیامدهایی برای ما. در این فصل، به تفصیل درباره مفهوم جهانی شدن - علل، ابعاد و پیامدهای بالقوه آن - بحث خواهیم کرد. از آن‌جا که جهانی شدن به معنای مجموعه‌ای از فرآیندهای پیش‌بینی‌ناپذیر است، دشوار می‌توان آن را کنترل کرد و همین موجب پدیدآمدن بیم و خطرهای تازه‌ای می‌شود که بر همه ما تأثیر می‌گذارد. شما این دو مضمون توأمان تغییر سریع و بیم و خطر را لابه‌لای بیش‌تر مطالب این کتاب خواهید یافت؛ در بخش‌های بعدی این فصل، شما را با شیوه‌های استفاده جامعه‌شناسان از این مضامین برای مطالعه دنیای در حال تغییرمان، آشنا خواهیم کرد.

## ابعاد جهانی شدن

احتمالاً شما اشاره‌های زیادی به جهانی شدن شنیده‌اید، حتی اگر کاملاً مطمئن نباشید که معنای آن چیست. مفهوم جهانی شدن کاربرد گسترده‌ای در مباحث مربوط به سیاست، تجارت و رسانه‌ها در طول همین چندسال گذشته پیدا کرده است. یک دهه پیش از این، اصطلاح «جهانی شدن» نسبتاً ناشناخته بود. امروز به نظر می‌رسد که این واژه ورد زبان همه است. جهانی شدن حاکی از این واقعیت است که همه ما به‌نحو فزاینده‌ای در «یک جهان» زندگی می‌کنیم، به‌نحوی که افراد و گروه‌ها و ملت‌ها وابستگی متقابل بیش‌تر و بیش‌تری پیدا می‌کنند.

جهانی شدن را اغلب فقط به‌عنوان یک پدیده اقتصادی تشریح می‌کنند. در این جا نقش اصلی به شرکت‌های فراملیتی (TNC) <sup>۱</sup> داده می‌شود که فعالیت‌های عظیم آن‌ها مرزهای ملی را درمی‌نوردد، و بر فرآیندهای تولید جهانی و توزیع بین‌المللی کار سایه می‌اندازد. برخی هم به ادغام و یکپارچگی الکترونیکی بازارهای مالی جهانی و حجم عظیم جریان سرمایه جهانی اشاره می‌کنند. و بعضی هم متوجه دامنه بی‌سابقه تجارت جهانی هستند که شامل طیفی از کالاها و خدمات است که بسیار وسیع‌تر از همه ادوار گذشته است.

هرچند که عوامل اقتصادی جزء لاینفک جهانی شدن هستند، اما اشتباه است که تصور کنیم جهانی شدن فقط حاصل عوامل اقتصادی است. جهانی شدن با جمع آمدن عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به‌وجود می‌آید. و در رأس همه، توسعه فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات که سرعت و دامنه تعامل میان مردم سراسر جهان را تشدید و تقویت کرده، جهانی شدن را به پیش رانده است. به‌عنوان یک مثال ساده، آخرین جام جهانی فوتبال را که در کره و ژاپن برگزار شد در نظر بگیرید، بعضی از مسابقات بیش از دو میلیارد بیننده در سراسر جهان داشت.

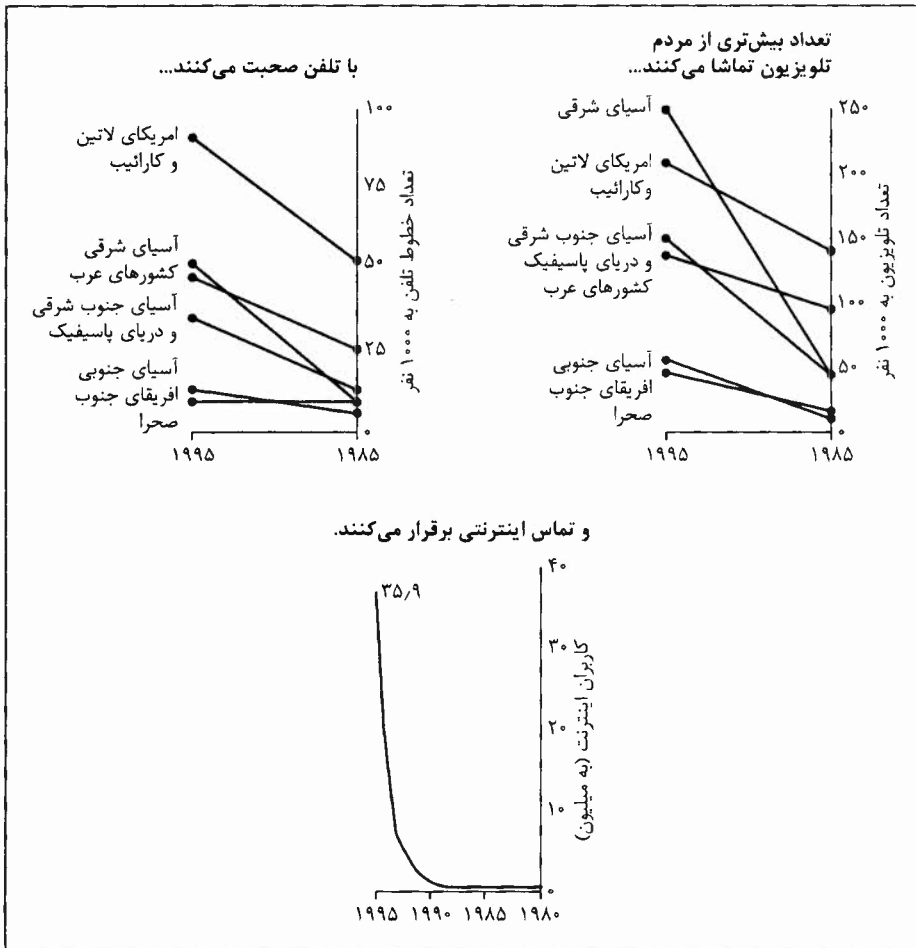
## عوامل مؤثر در جهانی شدن

شکوفایی ارتباطات جهانی به کمک پیشرفت‌های مهمی در فناوری و زیرساخت‌های مخابراتی جهان میسر شده است. در دوره پس از جنگ، دگرگونی عمیقی در دامنه و شدت امواج مخابراتی به‌وجود آمده است. ارتباط تلفنی قدیمی که به سیگنال‌های آنالوگ که از طریق سیم و کابل و به کمک تبدیل‌های مکانیکی فرستاده می‌شد، جای خود را به سامانه‌های یکپارچه‌ای داده است که در آن مقادیر انبوهی از اطلاعات در هم فشرده و به‌صورت دیجیتالی ارسال می‌شود. فناوری کابلی بازده بیش‌تر و هزینه کم‌تری داشته است؛ توسعه کابل‌های فیبر نوری تعداد کانال‌های قابل انتقال را به‌نحو چشمگیری افزایش داده است. آن‌جا که کابل‌های قدیمی ماوراء بحری که در دهه پنجاه کشیده شدند گنجایش حمل کم‌تر از صد خط صوتی را داشتند، در ۱۹۹۷ فقط یک رشته کابل



ماوراء بحری گنجایش ۶۰۰,۰۰۰ خط صوتی را داشت (Held et al., 1999). گسترش ماهواره‌های مخابراتی، که از دهه شصت آغاز شد، نقش مهمی در توسعه مخابرات بین‌المللی داشته است. امروزه شبکه‌ای مرکب از بیش از ۲۰۰ ماهواره وجود دارد که انتقال اطلاعات به سراسر جهان را تسهیل می‌کند.

تأثیر این نظام‌های ارتباطی حیرت‌آور شده است. در کشورهایی که زیرساخت‌های بسیار توسعه یافته مخابراتی دارند، خانه‌ها و اداره‌ها به چند طریق با دنیای بیرون در تماس هستند، از جمله



شکل ۱.۳ افزایش دستگاه‌های تلویزیون و تلفن در مناطق جهان، ۹۵-۱۹۸۵، و فوران ارتباط اینترنتی.

World Bank data. From UNDP, *Human Development Report*, Oxford University Press, 1999, p. 26. منبع:

با تلفن (تلفن‌های ثابت یا همراه)، دستگاه‌های دورنگار، تلویزیون کابلی، پست الکترونیکی و اینترنت. اینترنت سریع‌ترین رشد را در میان وسایل ارتباطی داشته است؛ حدود ۱۴۰ میلیون نفر در سراسر جهان در اواسط ۱۹۹۸ از اینترنت استفاده می‌کردند. در سال ۲۰۰۱ بیش از ۷۰۰ میلیون نفر به شبکه اینترنت وصل خواهند شد.

این فناوری‌ها موجب سهولت «درهم‌فشردن» زمان و مکان می‌شوند: دو نفر که در دو سوی مختلف کره زمین هستند - برای مثال در توکیو و لندن - نه تنها می‌توانند در «زمان واقعی» با هم گفت‌وگو کنند، بلکه می‌توانند اسناد و تصاویر را نیز به کمک فناوری ماهواره‌ای برای یکدیگر ارسال کنند. استفاده گسترده از اینترنت و تلفن‌های همراه، فرآیندهای جهانی شدن را عمیق‌تر و پرشتاب‌تر می‌سازد؛ تعداد افرادی که با استفاده از این فناوری‌ها با هم تماس می‌گیرند روزبه‌روز بیش‌تر می‌شود، و این کار در جاهایی انجام می‌گیرد که پیش از این منزوی و جدا افتاده یا فقط متکی به ارتباطات ضعیف سنتی بودند (نک. شکل ۱.۳). هرچند که زیرساخت مخابراتی در همه‌جای جهان توسعه یکنواخت ندارد (نک. جدول ۱.۳ و شکل ۲.۳)، اکنون تعداد رو به رشدی از ملل جهان می‌توانند به شبکه‌های مخابراتی بین‌المللی دسترسی داشته باشند، چیزی که پیش از این غیرممکن بود.

یکپارچه‌شدن اقتصاد جهانی نیز یکی از عوامل پیش‌برنده جهانی شدن است. برخلاف دوره‌های پیشین، شالوده اقتصاد جهانی دیگر کشاورزی یا صنعت نیست. در عوض، این شالوده به نحو فزاینده‌ای تحت استیلای فعالیت‌هایی درمی‌آید که «بی‌وزن» و نامحسوس هستند (Quah 1999). این اقتصاد بی‌وزن<sup>۱</sup> اقتصادی است که در آن همه محصولات و تولیدات برپایه اطلاعات استوارند، همان‌طور که در مورد نرم‌افزارهای رایانه‌ای، تولیدات رسانه‌ای و تفریحی و خدمات اینترنتی صادق است. این بستر نوین اقتصادی با اصطلاحات گوناگونی وصف شده است، از جمله «جامعه پسا صنعتی»<sup>۲</sup>، «عصر اطلاعات»<sup>۳</sup>، و اقتصاد معرفتی<sup>۴</sup> که شاید امروز از همه رایج‌تر باشد (نک. فصل ۱۳، «کار و زندگی اقتصادی»).

پیدایش اقتصاد معرفتی به توسعه شالوده وسیعی از مصرف‌کنندگان مربوط بوده است که سواد تکنولوژیکی دارند و با اشتیاق تمام پیشرفت‌های حاصله در محاسبه، تفریحات و مخابرات را در زندگی روزمره خود ادغام می‌کنند.

نفس عملکرد اقتصاد جهانی منعکس‌کننده تغییراتی است که در عصر اطلاعات رخ داده است. بسیاری از جنبه‌های اقتصاد امروزی از طریق شبکه‌هایی کار می‌کند که حد و مرزهای ملی را درمی‌نوردند (Castells 1996). فعالیت‌ها و شرکت‌های تجاری برای آن‌که بتوان رقابت خود را در

1. weightless economy

2. post-industrial society

3. information age

4. knowledge economy

جدول ۱.۳. ناهمترازی جهانی زیرساخت مخابراتی و استفاده از مخابرات ۱۹۹۵

دریافت تماس تلفنی (MMiTT)	تماس تلفنی با بیرون (MMiTT)	رایانه‌های شخصی (هزار)	دستگاه دورنگار (هزار)	تلفن همراه (هزار)	خطوط اصلی به ۱۰۰ نفر	جمعیت (میلیون)	
۵۵۱	۵۳۳	۲۶۰۰	۲۷۰	۳۶۲۹	۳/۰	۱۲۰/۱۰	چین
۲۹۵۹	۲۸۰۴	۹۳۰۰	۱۲۰۰	۱۳۷۹	۵۶/۰	۵۸/۱	فرانسه
۳۸۸۱	۵۲۴۴	۱۳۵۰۰	۱۴۴۷	۳۵۰۰	۴۹/۰	۸۱/۹	آلمان
۸۰۶	۳۴۱	۱۰۰۰	۵۰	۱۳۵	۱/۳	۹۲۹/۳	هند
۱۱۴۰	۱۶۳۸	۱۹۰۰۰	۶۰۰۰	۱۰۲۰۴	۴۹/۰	۱۲۵/۱	ژاپن
—	۹۰۰	۱۷۰۰	—	۲۰۲۵	۶۸/۰	۸/۸	سوئد
۴۰۲۱	۴۰۱۶	۱۰۹۰۰	—	۵۷۳۷	—	۵۸/۵	بریتانیا
۷۰۱۰	۱۵۶۲۳	۸۶۳۰۰	۱۴۰۵۲	۳۳۷۸۶	۶۳/۰	۲۶۳/۱	ایالات متحده امریکا

MMiTT = میلیون دقیقه تماس تلفنی.

D. Held et al., 1999, *Global Transformations, Polity*, adapted from G. Staple

منبع:

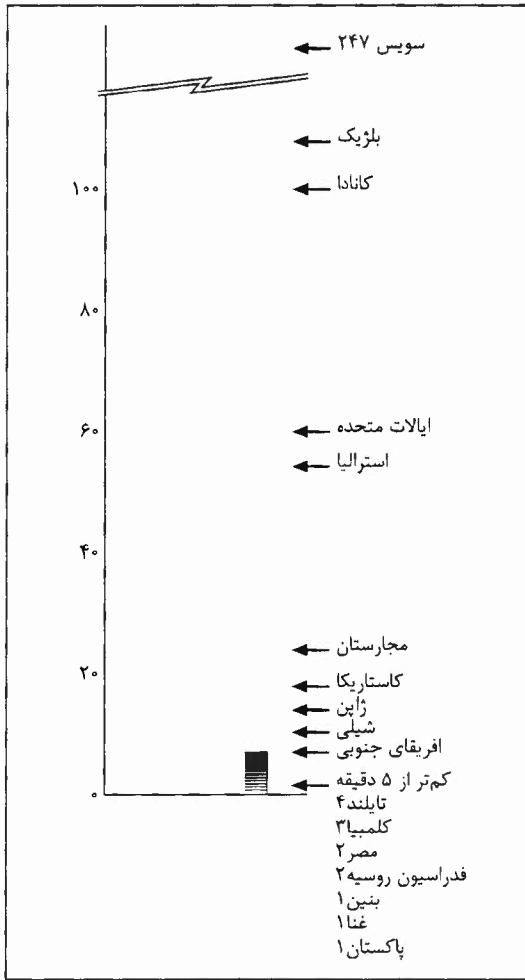
(ed.), *Telegeography, 1996*, International Institute of Communications, 1996.

شرایط جهانی شدن از دست ندهند، به تجدید سازماندهی خویش روی آورده‌اند و ماهیت انعطاف‌پذیرتر و سلسله‌مراتب کم‌تری پیدا کرده‌اند (نک. فصل ۱۲، «سازمان‌های مدرن»). فعالیت‌های تولیدی و الگوهای سازمانی انعطاف‌پذیرتر شده‌اند، و ترتیب دادن معاهدات شراکتی با سایر واحدهای تولیدی و تجاری به امری متداول تبدیل شده، و مشارکت در شبکه‌های توزیع جهانی به یکی از ملزومات حیاتی فعالیت اقتصادی در بازار جهانی تبدیل شده است، بازاری که به سرعت در حال تغییر است.

### علل جهانی شدن فزاینده

#### تغییرات سیاسی

چندین عامل مؤثر وجود دارند که نیروهای پیش‌برنده جهانی شدن معاصر هستند. یکی از مهم‌ترین عوامل مزبور، سقوط کمونیسم شوروی است که طی رشته‌ای از انقلاب‌های نمایان در اروپای شرقی



شکل ۲.۳ تماس‌های تلفنی بین‌المللی (دقیقه به نفر در سال)، ۱۹۹۵.

منبع: UNDP, *Human Development Reports*, Oxford University Press, 1999, p. 28.

در ۱۹۸۹ رخ داد و به فروپاشی اتحاد شوروی در ۱۹۹۱ انجامید (نک. فصل ۲ «فرهنگ و جامعه»). از زمان سقوط کمونیسم، کشورهای سابق بلوک شوروی - از جمله روسیه، اوکراین، لهستان، مجارستان، جمهوری چک، کشورهای دریای بالتیک، ملت‌های آسیای میانه و بسیاری دیگر - به سمت نظام‌های سیاسی و اقتصادی غربی حرکت می‌کنند. آن‌ها دیگر جدا از اجتماع جهانی نیستند، بلکه در آن ادغام می‌شوند. این تحول به معنای پایان یافتن نظامی است که در طول جنگ سرد وجود داشت، یعنی وقتی که کشورهای «جهان اول» از کشورهای «جهان دوم» مجزا بودند. درست است که سقوط کمونیسم موجب تشدید فرآیندهای جهانی شدن شده است، اما این سقوط را باید از نتایج خود جهانی شدن نیز به حساب آورد. اقتصادهای کمونیستی مبتنی بر برنامه‌ریزی مرکزی، و کنترل فرهنگی و ایدئولوژیک اقتدار سیاسی کمونیستی در نهایت نتوانست در دوره رسانه‌های جهانی و اقتصاد یکپارچه جهانی دوام بیاورد.

دومین عامل مهمی که به تشدید و تقویت جهانی شدن انجامید، رشد مکانیسم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای حکومت است. سازمان ملل و اتحادیه اروپا بارزترین مثال‌های سازمان‌های بین‌المللی هستند که دولت-ملت‌ها را در یک عرصه سیاسی مشترک گرد هم می‌آورند. درحالی‌که سازمان ملل این کار را به صورت تشکیل انجمنی از تک تک دولت-ملت‌ها انجام می‌دهد، اتحادیه اروپا شکل پیشگامانه‌تری از حاکمیت فراملیتی است که اعضای آن تا حدی از حق حاکمیت ملی خود

می‌گذرند. حکومت‌های تک‌تک کشورهای اتحادیه اروپا متعهد به گردن‌نهادن در برابر خط‌مشی‌ها، مقررات و احکام قضایی هیئت‌های مشترک اتحادیه اروپا هستند، اما در عین حال از مشارکت در این اتحادیه منطقه‌ای منافع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نیز می‌برند.

بالاخره، سازمان‌های چنددولتی (IGO)<sup>۱</sup> و سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی (INGO)<sup>۲</sup> نیز پیش‌برنده جهانی شدن هستند. هرچند که شاید این اصطلاحات برای شما تازه باشد، معنای آن‌ها احتمالاً برایتان کاملاً آشنا و مانوس است. یک سازمان چنددولتی هیئتی است که به دست دولت‌های مشارکت‌کننده تأسیس می‌شود و مسئولیت تنظیم و تدوین مقررات، یا نظارت بر حوزه خاصی از فعالیت‌های فراملیتی به آن سپرده می‌شود. اتحادیه بین‌المللی تلگراف، نخستین سازمان چنددولتی بود که در ۱۸۶۵ تأسیس شد. از آن زمان، شمار انبوهی از هیئت‌های مشابه تشکیل شده‌اند تا به مسائل گوناگونی سروسامان دهند که از خطوط هوایی تا بخش برنامه‌های رادیو تلویزیونی تا از بین‌بردن زباله‌های خطرناک را شامل می‌شوند. در ۱۹۰۹ تعداد سازمان‌های چنددولتی که به رتق و فتق امور فراملیتی می‌پرداختند ۳۷ عدد بود؛ و در ۱۹۹۶ تعداد آن‌ها به ۲۶۰ رسید (Held et al., 1999).

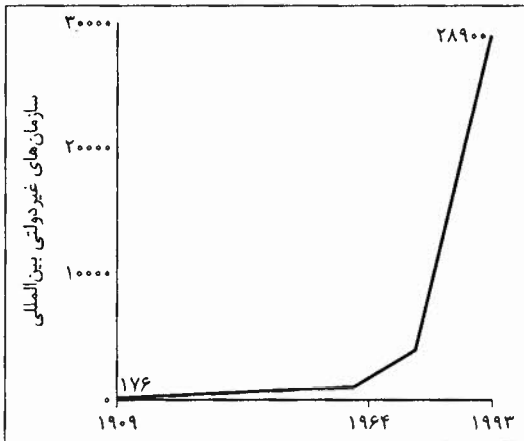
INGO، همان‌طور که از نامش پیداست، با سازمان چنددولتی تفاوت دارد، چون به نهادهای حکومتی وابسته نیست. برعکس، INGOها سازمان‌های مستقلی هستند که در کنار هیئت‌های دولتی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و پرداختن به مسائل بین‌المللی شرکت می‌کنند. برخی از مشهورترین INGOها - مثل صلح سبز، شبکه جهانی محیط زیست، پزشکان بدون مرز، صلیب سرخ، و عفو بین‌الملل - در جهت حفاظت از محیط زیست و تلاش‌های انسان‌دوستانه فعالیت می‌کنند. اما فعالیت‌های هزاران گروه ناشناخته‌تر نیز کشورها و اجتماعات را به هم می‌پیوندد (نک. شکل ۳.۳).

### امواج اطلاعات

در سطرهای پیشین دیدیم که وسعت گرفتن فناوری اطلاعات چگونه امکان تماس میان مردم سراسر جهان را بیش‌تر کرده است. این فناوری همچنین موجب سهولت جریان یافتن اطلاعات درباره مردم و رویدادها تا اماکن دوردست شده است. رسانه‌های جهانی، هر روز اخبار و تصاویر و اطلاعات را به خانه‌های مردم می‌آورند، و آن‌ها را به‌طور مستقیم و مستمر به دنیای بیرون وصل می‌کنند. برخی از نظرگیرترین رویدادهای پانزده سال گذشته - مثل سقوط دیوار برلین، سرکوب خشونت‌بار اعتراض دموکراتیک در میدان تیانانمن چین، انتخاب نلسون ماندلا به‌عنوان رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی، مرگ پرنسس دایانا، و زلزله مهیب ترکیه - از طریق رسانه‌ها به اطلاع مخاطبان جهانی

1. inter-governmental organizations

2. inter-national non-governmental organizations



شکل ۳.۳ رشد سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی از ۱۹۰۹ تا ۱۹۹۳. منبع: Commission on Global Governance, 1995. From UNDP, *Human Development Report*, Oxford University Press, 1999.

رسیده است. این رویدادها، همراه با سایر رویدادهای معمولی‌تر، به تغییر جهت تفکر مردم از سطح ملی به سمت صحنه جهانی منجر شده است. اکنون مردم نسبت به پیوندهای متقابل‌شان با دیگران آگاه‌تر شده‌اند و به احتمال زیاد بیش از گذشته مسائل و فرآیندهای جهانی را به خود مربوط می‌دانند.

این چرخش به سمت نگرش جهانی دارای دو بعد مهم است. نخست، مردم به منزله اعضای یک اجتماع جهانی، به صورت فزاینده‌ای به این درک می‌رسند که مسئولیت اجتماعی به مرزهای ملی ختم نمی‌شود بلکه فراتر از آن می‌رود. مصیبت‌ها و بی‌عدالتی‌هایی

که گریبانگیر مردمان آن سوی زمین است، فقط بداقبالی‌هایی نیست که باید با آن‌ها ساخت و سوخت، بلکه دلایل مشروعی برای اقدام به عمل و مداخله محسوب می‌شوند. این تصور رو به رشد است که اجتماع بین‌الملل مکلف به مداخله و عمل در وضعیت‌های بحرانی است تا از آسایش مادی یا حقوق انسانی مردمانی که زندگی‌شان مورد تهدید است حمایت کند. در مورد فجایع طبیعی، این مداخله‌ها به شکل کمک‌های انسان‌دوستانه و مساعدت فنی انجام می‌گیرد. در سال‌های اخیر، زلزله‌هایی در ارمنستان و ترکیه، سیل در موزامبیک، خشکسالی در آفریقا، و طوفان‌های امریکای مرکزی کانون بسیج کمک‌های جهانی بوده‌اند.

در سال‌های اخیر درخواست‌های مبرم‌تری برای مداخله در مورد جنگ، تضادهای قومی و نقض حقوق بشر نیز وجود داشته است، هرچند که چنین تحرکاتی مسئله‌برانگیزتر از مورد فجایع طبیعی است. اما در مورد جنگ خلیج در ۱۹۹۱ و خصومت‌های خشونت‌بار قومی در یوگسلاوی سابق (بوسنی و کوزوو)، مداخله نظامی از نگاه بسیاری از مردمی که اعتقاد داشتند باید از حقوق بشر و حاکمیت ملی دفاع کرد، کاملاً موجه بود.

دوم، نگرش جهانی به این معناست که مردم برای تعریف معنای هویت خویش به نحو فزاینده‌ای به دنبال منابعی غیر از دولت-ملت هستند. این پدیده‌ای است که هم به واسطه فرآیندهای جهانی‌شدن به وجود آمده و هم به این فرآیندها شتاب می‌دهد. هویت‌های فرهنگی محلی در نقاط گوناگون جهان به صورت نیرومندی دوباره در حال احیاء شدن هستند، و این در زمانی است که قدرت سنتی

دولت-ملت دستخوش دگرگونی ژرفی شده است. برای مثال، در اروپا ساکنان اسکاتلند یا ناحیهٔ باسک اسپانیا به احتمال زیاد خود را اسکاتلندی یا باسکی - یا صرفاً اروپایی - می‌شناسند نه بریتانیایی یا اسپانیایی. دولت-ملت به عنوان منبعی برای تشکیل هویت، در بسیاری از مناطق جهان رو به افول است، زیرا تحولات سیاسی جهانی و منطقه‌ای موجب تضعیف تمسک مردم به دولت‌های‌شان شده است.

---

برای مطالب پیش‌تر دربارهٔ نظریه‌های ملی‌گرایی و ملت به بخش  
«جنبش‌های ملی‌گرا» در صفحهٔ ۶۳۹ مراجعه کنید.

---

### شرکت‌های فراملیتی

در میان عوامل اقتصادی متعددی که پیش‌برندهٔ جهانی شدن هستند، نقش شرکت‌های فراملیتی<sup>۱</sup> (TNC) اهمیت خاصی دارد. TNC ها شرکت‌هایی هستند که کالاها یا خدمات بازاری را در بیش از یک کشور تولید می‌کنند. این شرکت‌ها ممکن است نسبتاً کوچک باشند و در خارج از کشور یکی دو کارخانه بیش‌تر نداشته باشند، یا شرکت‌های غول‌آسای بین‌المللی باشند که فعالیت‌های‌شان کل جهان را دربرمی‌گیرد. بعضی از بزرگ‌ترین TNC ها شرکت‌هایی هستند که همه‌جای دنیا آن‌ها را می‌شناسند: کوکاکولا، جنرال موتورز، کلگیت - پالمولیو، کداک و میتسوبیشی، و بسیاری دیگر. حتی وقتی TNC ها آشکارا پایه و اساس ملی دارند باز هم جهت‌گیری آن‌ها به سمت بازارهای جهانی و سودهای جهانی است.



هرچند که خانهٔ این بومی استرالیایی در منطقهٔ بسیار دورافتاده‌ای است، اما او از طریق تلفن خویش - یا از طریق توجه او و دیگران به حقوق انسانی وی - به فرهنگ جهانی متصل است.

---

1. transnational corporations

شرکت‌های فراملیتی بطن و محور جهانی شدن اقتصادی هستند: دوسوم کل تجارت جهانی در دست آن‌هاست، آن‌ها مجراهای انتشار فناوری نوین در سراسر جهان هستند، و همچنین بازیگران اصلی بازارهای مالی بین‌المللی هستند. به قول یکی از صاحب‌نظران، «این شرکت‌ها محورهای اقتصاد دنیای معاصرند» (Held et al., 1999:282). فروش سالانه بیش از ۴۰۰ شرکت فراملیتی در ۱۹۹۶ بیش از ۱۰ میلیارد دلار بوده است، درحالی‌که در همان زمان فقط ۷۰ کشور بودند که تولیدات ناخالص ملی آن‌ها از این رقم بالاتر بود. به عبارت دیگر، شرکت‌های فراملیتی عمده، به لحاظ اقتصادی بزرگ‌تر و قوی‌تر از اکثر کشورهای جهان هستند (نک. جدول ۲.۳).

شرکت‌های فراملیتی در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم به پدیده‌ای جهانی تبدیل شدند. نخستین رشد و گسترش این شرکت‌ها در اولین سال‌های پس از جنگ از شرکت‌هایی آغاز شد که در ایالات متحده قرار داشتند، اما در دهه ۱۹۷۰ شرکت‌های اروپایی و ژاپنی نیز شروع به سرمایه‌گذاری در خارج از کشورهای خود کردند. در اواخر دهه هشتاد و در دهه نود، شرکت‌های فراملیتی با استقرار سه بازار نیرومند منطقه‌ای گسترش بسیار فاحشی یافتند: اروپا (بازار واحد اروپایی)، آسیا-پاسیفیک (بیانیه اوزاکا تجارت آزاد را تا سال ۲۰۱۰ تضمین کرده است)، و امریکای شمالی (توافقنامه تجارت آزاد امریکای شمالی). از اوایل دهه نود، کشورهای سایر مناطق جهان نیز محدودیت‌های سرمایه‌گذاری خارجی را از میان برداشته‌اند. در آستانه سده بیست و یکم به‌زحمت می‌توان کشوری را پیدا کرد که اقتصادش از دسترس شرکت‌های فراملیتی بیرون مانده باشد. در طول دهه گذشته، TNC‌هایی که در اقتصادهای صنعتی ریشه دارند، در گسترش دادن فعالیت‌های خود به کشورهای در حال توسعه و جوامع کم‌نیستی سابق در اتحاد شوروی و اروپای شرقی بسیار فعال بودند. «اقتصاد الکترونیکی» عامل دیگری است که زیربنای جهانی شدن اقتصادی است. بانک‌ها، شرکت‌ها، مدیران مالی و سرمایه‌گذاران فردی می‌توانند مبالغ هنگفت را با فشار کلید یک ماوس به صورت بین‌المللی جابه‌جا کنند. این توانایی جدید برای انتقال فوری «پول الکترونیکی» بیم و خطرهای بزرگی را نیز با خود حمل می‌کند. نقل و انتقال مبالغ هنگفت سرمایه می‌تواند موجب بی‌ثباتی اقتصادها و بالاگرفتن بحران‌های مالی بین‌المللی نیز شود، مثل بحران‌هایی که در ۱۹۹۸ از اقتصادهای بیرهای آسیا تا روسیه را دربرگرفت. همراه با ادغام شدن روزافزون اقتصاد جهانی، سقوط مالی در یک نقطه از جهان می‌تواند تأثیر بزرگی بر اقتصاد نقاط دوردست داشته باشد.

عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تکنولوژیک یادشده همه در حال پیوستن به یکدیگرند تا پدیده‌ای را ایجاد کنند که از جهت شدت و دامنه‌اش هیچ مثل و مانندی نمی‌شناسد. پیامدهای جهانی شدن، همان‌طور که در قسمت‌های بعدی این فصل خواهیم دید، پرشمار و دور و درازند. اما ابتدا به دیدگاه‌های اصلی دربارهٔ جهانی شدن که در سال‌های اخیر مطرح شده‌اند خواهیم پرداخت.



### مناقشه دربارهٔ جهانی شدن

در سال‌های اخیر، جهانی شدن به موضوعی برای بحث‌های داغ تبدیل شده است. اکثر مردم می‌پذیرند که دگرگونی‌های مهمی در اطراف ما رخ می‌دهند، اما این‌که آیا درست است این دگرگونی‌ها را تحت عنوان «جهانی شدن» توصیف کنیم یا نه، موضوعی است که مورد مناقشه است.

جدول ۲.۳ ارزش فروش شرکت‌های بزرگ در مقایسه با تولید ناخالص داخلی برخی از کشورها، ۱۹۹۷

کشور یا شرکت	تولید ناخالص داخلی یا کل فروش (میلیارد دلار امریکا)
جنرال موتورز	۱۶۴
تایلند	۱۵۴
نروژ	۱۵۳
فورد موتور	۱۴۷
میتسوبی	۱۴۵
عربستان سعودی	۱۴۰
میتسوبیشی	۱۴۰
لهستان	۱۳۶
ای تاج	۱۳۶
افریقای جنوبی	۱۲۹
رویال دوچ / شل گروپ	۱۲۸
ماروبنی	۱۲۴
یونان	۱۲۳
سومی تومو	۱۱۹
اکسون	۱۱۷
تویوتا موتور	۱۰۹
وال-مارت استورز	۱۰۵
مالزی	۹۸
اسرائیل	۹۸
کلمبیا	۹۶
ونزوئلا	۸۷
فیلیپین	۸۲

Forbes Magazine 1998; from UN Development programme, *Human*

منبع:

*Development Report*, Oxford University Press, 1999, p. 32.

این امر چندان شگفت آور نیست. ناظران جهانی شدن را فرآیندی پرتلاطم و پیش‌بینی‌ناپذیر به صورت‌های بسیار متفاوتی می‌دانند. دیوید هلد و همکاران او (۱۹۹۹) این مناقشه را بررسی کردند و شرکت‌کنندگان این مناقشه را به سه مکتب فکری تقسیم کردند: شک‌گرایان<sup>۱</sup>، افراط‌گرایان<sup>۲</sup> و دگرگونی‌گرایان<sup>۳</sup>. این سه گرایش فکری مناقشه جهانی شدن در جدول ۳.۳ خلاصه شده است.

### شک‌گرایان

برخی از متفکران چنین استدلال می‌کنند که مفهوم جهانی شدن «گرافه‌گویی» است؛ یعنی بحث بر سر جهانی شدن پرگویی‌های بیهوده درباره چیزی است که تازگی ندارد. این «شک‌گرایان» معتقدند که سطوح فعلی وابستگی متقابل اقتصادی چندان هم بی‌سابقه نیست. آن‌ها با اشاره به آمارهای قرن نوزدهم درباره تجارت و سرمایه‌گذاری جهانی، ادعا می‌کنند که جهانی شدن مدرن فقط از نظر شدت تعامل میان ملت‌ها با گذشته تفاوت دارد.

این شک‌گرایان موافق‌اند که شاید اکنون تماس‌هایی بیش از گذشته بین کشورها وجود دارد، اما از نظر آن‌ها اقتصاد جهانی فعلی آن قدرها هم یکپارچه و ادغام‌یافته نیست تا اقتصاد واقعاً جهانی شده‌ای را تشکیل دهد، زیرا حجم اصلی تجارت در سه ناحیه انجام می‌شود: اروپا، آسیا-پاسیفیک و امریکای شمالی. برای مثال، کشورهای اتحادیه اروپا عمدتاً در میان خودشان تجارت می‌کنند. همین مطلب درباره گروه‌های منطقه‌ای دیگر نیز صادق است، و بدین ترتیب فکر اقتصاد واحد جهانی از اعتبار ساقط می‌شود (Hirst 1997).

بسیاری از شک‌گرایان فرآیندهای منطقه‌ای شدن در اقتصاد جهان را - مثل پیدایش اردوگاه‌های بزرگ تجاری و مالی - کانون توجه خود قرار می‌دهند. از نظر شک‌گرایان، رشد منطقه‌ای شدن دال بر این است که اقتصاد جهان رو به ادغام و یکپارچگی کم‌تر می‌رود نه ادغام فزاینده‌تر (Hirst and Thompson 1999). در مقایسه با الگوهای تجارت رایج در سده پیشین، چنین استدلال می‌شود که اقتصاد جهان از جهت دامنه جغرافیایی‌اش، کم‌تر جهانی است و بیش‌تر در مناطقی با تراکم بالای فعالیت‌های اقتصادی تمرکز یافته است.

شک‌گرایان با این دیدگاه مخالف‌اند که جهانی شدن موجب تزلزل بنیادی نقش حکومت‌های ملی شده و نظم جهانی ایجاد کرده است که این حکومت‌ها در آن اهمیت و مرکزیت کم‌تری دارند. طبق نظر شک‌گرایان، حکومت‌های ملی همچنان بازیگران اصلی به حساب می‌آیند، زیرا فعالیت اقتصادی به دست آن‌ها تنظیم و هماهنگ می‌شود. برای مثال، حکومت‌ها عامل اصلی بسیاری از معاهدات تجاری و سیاست‌های آزادسازی اقتصادی هستند.

1. sceptics

2. hyperglobalizers

3. transformationalists

## افراط‌گرایان

کسانی که معتقد به جهانی‌شدن افراطی هستند موضعی مخالف شک‌گرایان اتخاذ می‌کنند - استدلال آن‌ها این است که جهانی‌شدن پدیده‌ای بسیار واقعی است که نتایج و پیامدهای آن را تقریباً همه‌جا می‌توان حس کرد. جهانی‌شدن فرآیندی دانسته می‌شود که هیچ اعتنایی به مرزهای ملی ندارد. جهانی‌شدن در حال ایجاد نظم جهانی نوینی است که جریان‌های نیرومند تجارت و تولید بین‌المللی آن را به پیش می‌رانند. یکی از مشهورترین افراط‌گرایان، نویسنده ژاپنی کنیچی اومائه است که جهانی‌شدن را پیام‌آور «دنیای بدون مرز» می‌داند؛ دنیایی که در آن نیروهای بازار قدرتمندتر از حکومت‌های ملی هستند (Ohmae 1990, 1995).

اکثر تحلیل‌هایی که افراط‌گرایان ارائه می‌کنند بر نقش در حال تغییر ملت تأکید دارند. بنا به استدلال آن‌ها، کشورها دیگر کنترلی بر اقتصادهای خود ندارند، و این به دلیل رشد وسیع تجارت جهانی است. حکومت‌های ملی و سیاستمداران این حکومت‌ها، به صورت روزافزون ناتوان از اعمال کنترل بر مسائلی هستند که مرزهای آن‌ها را درمی‌نوردد، مثل بازارهای مالی متزلزل و تهدیدهای محیط زیستی. شهروندان تشخیص می‌دهند که سیاستمداران توانایی چندانی در حل این مسائل ندارند، و در نتیجه، ایمان خود را به نظام‌های فعلی حکومت از دست می‌دهند. برخی از افراط‌گرایان معتقدند که قدرت حکومت‌های ملی از بالا - از سوی نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی مثل اتحادیه اروپا، سازمان تجارت جهانی و از این قبیل - نیز به چالش خوانده می‌شود. روی هم‌رفته، این تحولات از نظر افراط‌گرایان نشانه‌ای طالع «عصر جهانی» (Albrow 1996) است که در آن اهمیت و نفوذ حکومت‌های ملی رو به افول می‌رود.

## دگرگونی‌گرایان

دگرگونی‌گرایان موضع متعادل‌تری اختیار می‌کنند. آن‌ها جهانی‌شدن را اصلی‌ترین نیرویی می‌دانند که در پس طیف وسیعی از تغییراتی که فعلاً به جوامع مدرن شکل می‌دهند، نهفته است. از نظر آن‌ها، نظم جهانی در حال تغییر شکل و دگرگونی است، اما بسیاری از الگوهای قدیمی نیز هنوز باقی مانده‌اند. برای نمونه، حکومت‌ها هنوز از قدرت زیادی بهره می‌برند هرچند که وابستگی متقابل جهانی رو به افزایش است. این دگرگونی‌ها فقط به اقتصاد محدود نمی‌شود، بلکه در قلمرو سیاست، فرهنگ و زندگی شخصی نیز همان‌قدر جاری و ساری است. دگرگونی‌گرایان ادعا می‌کنند که سطح فعلی جهانی‌شدن در حال از میان برداشتن مرزهای مستحکم میان «امر درونی» و «امر بیرونی»، «امر بین‌المللی» و «امر داخلی» است. جوامع، نهادها و افراد در تلاش برای همراه شدن با این نظم نوین ناچارند وارد عرصه‌هایی شوند که در آن‌ها ساختارهای پیشین «متزلزل شده‌اند». دگرگونی‌گرایان، برخلاف افراط‌گرایان، جهانی‌شدن را فرآیند باز و پویایی می‌دانند که دستخوش

تأثیرپذیری و تغییر است. جهانی شدن به سبک و سیاق متناقضی در حال توسعه و گسترش است، چون گرایش‌هایی را در خود جای می‌دهد که به‌وفور برخلاف یکدیگر عمل می‌کنند. جهانی شدن فرآیندی یک‌طرفه نیست بلکه جریان دوطرفهٔ تصاویر، اطلاعات و تأثیرات است. مهاجرت جهانی، رسانه‌ها و مخابرات در اشاعه و انتشار تأثیرات فرهنگی سهم بسزایی دارند. «جهان‌شهرهای» پرتکاپوی دنیای امروز، شهرهایی کاملاً چندفرهنگی‌اند که در آن‌ها گروه‌های قومی و فرهنگ‌های گوناگون درهم می‌آمیزند و پهلو به پهلو هم زندگی می‌کنند. طبق نظر دگرگونی‌گرایان، جهانی شدن فرآیند انعطاف‌پذیری و «نامتمرکز»ی است که پیوندها و جریان‌هایی فرهنگی که به شیوه‌ای چندسویه دست‌اندرکار هستند، ویژگی اصلی آن محسوب می‌شوند. از آن‌جا که جهانی شدن محصول شبکه‌های جهانی درهم‌تنیدهٔ پرشماری است، نمی‌توان آن را تحت هدایت یک بخش معین از جهان تلقی کرد.

از نظر دگرگونی‌گرایان، برخلاف آن‌چه افراط‌گرایان می‌گویند، کشورها حاکمیت خود را از کف نمی‌دهند بلکه در واکنش به صورت نوین اقتصاد و سازمان اجتماعی که پایه و اساس غیرمیهنی دارند (مثل شرکت‌ها، جنبش‌های اجتماعی و هیئت‌های بین‌المللی) در حال تجدید ساختار هستند. استدلال آن‌ها این است که ما دیگر در دنیای دولت-محور زندگی نمی‌کنیم؛ حکومت‌ها ناچارند در قبال حاکمیت در شرایط پیچیدهٔ جهانی شدن، موضعی فعال‌تر و برون‌نگرتر اتخاذ کنند (Rosenau 1997).

کدام دیدگاه به حقیقت نزدیک‌تر است؟ تقریباً با قطع و یقین می‌توانیم بگوییم که دیدگاه دگرگونی‌گرایان. شک‌گرایان به این دلیل در اشتباه هستند که میزان تغییراتی را که در جهان رخ می‌دهد دست‌کم می‌گیرند؛ برای مثال، بازارهای مالی جهان بسیار بیش از همهٔ دوره‌های گذشته در سطحی جهانی سازماندهی می‌شود. از طرف دیگر، افراط‌گرایان نیز جهانی شدن را بیش از اندازه براساس اقتصاد تحلیل می‌کنند و همچنین بیش از حد آن را فرآیندی یک‌طرفه می‌دانند. واقعیت این است که جهانی شدن بسیار پیچیده‌تر از این است.

### تأثیر جهانی شدن بر زندگی ما

ب-این‌که جهانی شدن را غالباً به تغییراتی در نظام‌های «بزرگ» مثل بازارهای مالی جهانی، تولید و تجارت جهانی، و مخابرات نسبت می‌دهند، آثار و نتایج جهانی شدن با همان شدت و نیرو در حوزهٔ خصوصی نیز احساس می‌شود. جهانی شدن چیزی نیست که فقط «در آن‌جا» حضور داشته باشد و در فاصله‌ای دور از ما عمل کند و ربطی به امور فردی نداشته باشد. جهانی شدن پدیده‌ای «این‌جایی» است که بر زندگی شخصی و خصوصی ما از جهات گوناگون تأثیر می‌گذارد. همراه با ورود نیروهای جهانی شدن به محیط‌های محلی ما، خانه‌های ما و اجتماعات ما، که از مجراهای غیرشخصی مثل رسانه‌ها، اینترنت و فرهنگ عامه‌پسند و همچنین از مجرای تماس‌های شخصی با افرادی از

جدول ۳.۳ مفهوم‌پردازی‌هایی دربارهٔ جهانی‌شدن: سه‌گرایش

دگرگونی‌گرایان	شک‌گرایان	افراط‌گرایان	
سطوح همبستگی‌های متقابل جهانی به لحاظ تاریخی بی‌سابقه است.	اردوگاه‌های تجاری، حکومت محلی ضعیف‌تر از دوره‌های قبلی است.	عصر جهانی.	چه چیزهای تازه‌تری دارد؟
جهانی‌شدن «انبوه» (زرف و گسترده).	جهان کم‌تر از دههٔ ۱۸۹۰ دارای وابستگی متقابل است.	سرمایه‌داری جهانی، حاکمیت جهانی، جامعهٔ مدنی جهانی.	خصوصیات غالب
تجدید بنا و تجدید ساختار می‌شود.	در حال تقویت یا تشدید.	در حال کاهش یا زوال.	قدرت حکومت‌های ملی
ترکیبی از نیروهای مدرنیته.	حکومت‌ها و بازارها.	سرمایه‌داری و فناوری.	نیروهای محرک جهانی‌شدن
معماری نوین نظم جهانی.	به حاشیه‌رفتن فزایندهٔ کشورهای جنوب.	اضمحلال سلسله‌مراتب قدیمی.	الگوی قشربندی
دگرگونی اجتماع سیاسی.	منافع ملی.	مک دونالد، مادونا، و....	مضمون غالب
به‌مثابه تنظیم مجدد روابط بین مناطق و عمل از راه دور.	به‌مثابه بین‌المللی‌شدن و منطقه‌ای‌شدن.	به‌مثابه تنظیم دوبارهٔ چهارچوب کنش انسان.	مفهوم‌پردازی جهانی‌شدن
نامعین: ادغام جهانی و بخش‌بندی.	اردوگاه‌های منطقه‌ای/ جنگ تمدن‌ها.	تمدن جهانی.	خط سیر تاریخی
جهانی‌شدن در حال دگرگون‌ساختن قدرت حکومت و سیاست جهانی است.	بین‌المللی‌شدن بستگی به تمایل و حمایت حکومت‌ها دارد.	پایان دولت-ملت.	خلاصهٔ بحث

Adapted from D. Held et al., *Global Transformations*, Polity, 1999, p. 10.

منبع:

فرهنگ‌ها و کشورهای دیگر صورت پذیرفته است، زندگی‌های شخصی ما نیز، ناگزیر، دستخوش تغییر و تحول شده است.

جهانی‌شدن ماهیت تجربه‌های روزمرهٔ ما را از بیخ و بن تغییر می‌دهد. چون جوامعی که ما

در آن‌ها زندگی می‌کنیم دستخوش دگرگونی‌های ژرفی می‌شوند، نهادهای پابرجایی که زیربنای این جوامع بودند نامناسب و زائد شده‌اند. این وضعیت ما را وادار به تعریف دوباره جنبه‌های خصوصی و شخصی زندگی‌هایمان می‌کند، جنبه‌هایی مثل خانواده، نقش‌های جنسیتی، روابط جنسی، هویت شخصی، کنش‌های متقابل ما با دیگران، و روابط و مناسبات ما با کار. جهانی شدن موجب تغییر ژرف نحوه اندیشیدن ما درباره خودمان و روابطمان با دیگران شده است.

### ظهور فردگرایی

در عصر حاضر، افراد فرصت‌های بسیار بیش‌تری برای شکل‌دادن به زندگی خویش دارند. پیش از این، رسم و سنت نفوذ بسیار نیرومندی بر خط سیر زندگی مردم داشت. عواملی مثل طبقه اجتماعی، جنسیت، قومیت و حتی عقیده دینی می‌توانست دروازه‌هایی را به روی افراد ببندد یا بگشاید. برای مثال، کسی که بزرگ‌ترین پسر یک خیاط بود، به احتمال قریب به یقین حرفه پدر خود را می‌آموخت و در طول عمر خود نیز همین حرفه را پیشه خود می‌کرد. سنت حکم می‌کرد که خانه جایگاه طبیعی زن است؛ زندگی و هویت زنان تا حد زیادی از روی هویت پدر یا شوهر تعریف می‌شد. در ادوار گذشته، هویت‌های شخصی افراد در بستر همان اجتماعاتی شکل می‌گرفت که در آن به دنیا می‌آمدند. ارزش‌ها، سبک‌های زندگی و اخلاقیاتی که در آن اجتماع رواج داشت رهنمودهای نسبتاً ثابتی ارائه می‌کرد که مردم زندگی خود را براساس آن‌ها می‌گذراندند.

اما در اوضاع و شرایط جهانی شدن، ما با حرکتی به سمت فردگرایی نوینی روبه‌رو هستیم که مردم ناچارند خویشتن خویش را فعالانه بسازند و هویت‌های خویش را بنا کنند. همراه با افزایش تعامل اجتماعات محلی با نظم نوین جهانی، وزن و نیروی سنت و ارزش‌های مستقر رو به افول می‌رود. «ضوابط اجتماعی» که پیش از این انتخاب‌ها و فعالیت‌های مردم را هدایت می‌کرد، به صورت فاحشی سست شده است. برای مثال، امروز پسر بزرگ یک خیاط می‌تواند برای ساختن آینده خود مسیرهای بی‌شماری را در پیش بگیرد، زنان نیز دیگر به حریم خانه محدود نیستند، و بسیاری از علائم و مشخصه‌های دیگری که به زندگی مردم شکل می‌داد، ناپدید شده‌اند. چهارچوب‌های سنتی هویت رو به اضمحلال، و الگوهای نوین هویت در حال ظهور است. جهانی شدن مردم را به سوی زندگی بازتر و انعطاف‌پذیرتری می‌راند. بدان معنا که ما پیوسته در حال پاسخ‌دادن و همگام شدن با محیط در حال تغییر اطرافمان هستیم؛ ما در مقام افراد، همراه با متن و زمینه‌های بزرگ‌تری که در آن‌ها زندگی می‌کنیم، دچار تحول می‌شویم. حتی کوچک‌ترین انتخاب‌ها و تصمیم‌هایی که در زندگی روزمره خود اتخاذ می‌کنیم - چه بپوشیم، چگونه اوقات فراغت خود را بگذرانیم، چگونه از سلامتی و جسم خود مراقبت کنیم - بخشی از فرآیند مداوم آفریدن و بازآفرینی هویت‌های شخصی ماست.

### ایجاد تعادل بین خانواده و کار

در ایام کودکی و نوجوانی شما، پدر و مادرتان چند ساعت در هفته را صرف کار و شغل خود می‌کردند؟ آیا تعهد آن‌ها نسبت به کارشان تأثیری بر نحوهٔ بارآمدن شما یا خواهران و برادران‌تان داشته است؟ چگونه می‌خواهید علائق حرفه‌ای و خانوادگی خود را در زندگی آینده‌تان متوازن و متعادل کنید؟ یکی از تأثیراتی که جهانی‌شدن بر زندگی خانوادگی در بریتانیا داشته است عبارت است از افزودن بر اوقاتی که مردم هر هفته صرف کار می‌کنند. در زمان حاضر کارمندان بریتانیا به‌طور متوسط بیش از سایر ملل اروپایی کار می‌کنند. همچنین ایام تعطیلی و مرخصی آن‌ها نیز در مقایسه با بیست سال پیش کم‌تر شده است. شاید مهم‌تر از همه این باشد که درصد مادرانی که به‌صورت تمام‌وقت کار می‌کنند، از پایان جنگ جهانی دوم به این طرف، به‌نحو چشمگیری افزایش یافته است. روی‌هم‌رفته، این واقعیات نشان می‌دهد که امروزه والدین، نسبت به دهه‌های گذشته، وقت کم‌تری برای فرزندان‌شان دارند. در نتیجه، درصد کودکانی که در مهد کودک‌ها ثبت‌نام می‌کنند افزایش فاحشی یافته است - و برخی هم معتقدند که افزایش فاحشی در تنش و اضطراب در خانواده‌ها به‌وجود آمده است - چون نقش روزانه والدین به متصدیان مراقبت از کودکان محول شده است.

ارلی هاجسچایلد جامعه‌شناس امریکایی، در کتاب تازهٔ خود *بند زمان*<sup>۱</sup> (Hochschild 1997) معتقد است که این تحولات را می‌توان به جهانی‌شدن ربط داد. بعضی از کارفرمایان برای مقابله با فشارهای رقابت جهانی، کارکنان خود را به کار بیش‌تر و افزودن بر سطوح بازده و قدرت تولید تشویق می‌کنند. چرا این کارکنان به میل خود موافقت می‌کنند که این همه‌وقت به کار خود اختصاص دهند - اغلب بسیار بیش از چهل ساعت در هفته - درحالی‌که به‌ازای آن چیزی به آن‌ها پرداخت نمی‌شود، و آن‌ها می‌دانند که چنین تعهدی زندگی خانوادگی آن‌ها را برهم می‌زند، آن‌هم در عصری که رایانه‌ها تا حد زیادی بازده کار را بالا برده‌اند؟ آیا پیشرفت تکنولوژیک نباید موجب شود که کارگران و کارمندان وقت بیش‌تری را با خانواده‌های خود باشند؟ پاسخ هاجسچایلد به پرسش مزبور این است که بعضی از کارفرمایان با اتکاء به قدرت هنجارهای کار، از کارکنان خود تعهد زمانی بیش‌تری طلب می‌کنند. کارکنان جدید در متن فرهنگ شرکت‌ها، که ساعات کار طولانی را نشانهٔ از خودگذشتگی و حرفه‌ای‌گری می‌داند، اجتماعی می‌شوند.

هرچند که جهانی‌شدن همهٔ ملل جهان را تحت تأثیر قرار داده است، ظاهراً تأثیر آن بر ساعات کار در کشورهای مختلف فرق می‌کند. در بریتانیا و ایالات متحده، روند افزایش ساعات کار ظاهراً رو به صعود است. در مقابل، در فرانسه و آلمان کارگران - که گاهی از طریق اتحادیه‌ها عمل می‌کنند و گاهی قدرت خود را پای صندوق‌های رأی بدرخ می‌کشند - از دعوت شرکت‌ها به ساعات کار طولانی‌تر هفتگی سرپیچیده‌اند و در عوض برای کاستن از ساعات هفتگی کار و طولانی‌تر شدن تعطیلات، کارفرمایان را تحت فشار گذاشته‌اند.

## الگوهای کار

کار محور زندگی بسیاری از مردم است - هم در زندگی روزمره و هم برحسب اهداف بزرگ‌تر زندگی. هرچند که شاید ما کار را «مشقت» یا «بلای ضروری» بدانیم، اما نمی‌توان انکار کرد که کار عنصری حیاتی در زندگی شخصی ماست. ما ساعات زیادی را «سرگرم کار» هستیم یا «در محل کار» می‌گذرانیم و بسیاری از جنبه‌های وجودی ما - از دوستان تا اوقات فراغت - با الگوهای کار ما شکل می‌گیرند.

همان‌طور که در فصل ۱۳ (کار و زندگی اقتصادی) خواهیم دید، جهانی شدن موجب دگرگونی‌های ژرفی در دنیای کار شده است. الگوهای نوین تجارت بین‌المللی و حرکت به سمت اقتصاد معرفتی تأثیر مهمی بر الگوهای دیرپای اشتغال داشته است. پیشرفت‌های تکنولوژیک نوین بسیاری از صنایع سنتی را منسوخ کرده، یا سهم آن‌ها از بازار را به رقبای خارجی آن‌ها داده است، رقبایی که هزینه‌های کار برای آن‌ها کم‌تر از این هزینه‌ها در کشورهای صنعتی تمام می‌شود. تجارت جهانی و صور نوین فناوری تأثیر نیرومندی بر اجتماعات تولیدی سنتی داشته، و کارگران صنعتی را بیکار و بدون مهارت‌های لازم برای ورود به اقتصاد نوین مبتنی بر معرفت رها کرده است. برای مثال، نواحی مرکزی انگلستان که نواحی صنعتی هستند یا کارکنان بخش ذغال‌سنگ در ولز، با مجموعه تازه‌ای از مسائل اجتماعی روبه‌رو می‌شوند که بیکاری طولانی و افزایش نرخ جرائم از آن جمله‌اند، مسائلی که ناشی از جهانی شدن اقتصاد هستند.

گر روزی زندگی کاری مردم با کارکردن برای یک کارفرما در طول چندین دهه - الگوی موسوم به «شغل عمری» - رقم می‌خورد، امروز افراد بسیار بیش‌تری پیدا می‌شوند که خودشان زندگی حرفه‌ای‌شان را می‌سازند، اهداف فردی خودشان را دنبال می‌کنند و برای رسیدن به آن‌ها بر مبنای انتخاب‌های شخصی خودشان عمل می‌کنند. غالباً این رویه شامل تغییر دادن چندین باره شغل در طول زندگی حرفه‌ای، کسب مهارت‌ها و توانایی‌های جدید، و منتقل کردن آن‌ها به محیط‌های کاری گوناگون است. الگوهای مرسوم کار تمام‌وقت در الگوهای انعطاف‌پذیرتری رنگ می‌بازد: کارکردن در خانه به کمک فناوری اطلاعات، پروژه‌های کوتاه‌مدت، سهیم شدن در کار، کار با «ساعات شناور» و زین قبیل (Beck 1992).

زنان بسیاری وارد عرصه کار شده‌اند، و این واقعیتی است که زندگی شخصی افراد هر دو جنس را نریاً تحت تأثیر قرار داده است. فرصت‌های وسیع حرفه‌ای و تحصیلی بسیاری از زنان را به کنترک شدن ازدواج و بچه‌دار شدن تا بعد از شروع به کار ترغیب کرده است. این تغییرات بدین معنا نیز هست که بسیاری از زنان شاغل کمی بعد از بچه‌دار شدن دوباره به کار بازمی‌گردند نه این‌که همراه با کودکان نوزد خود در خانه بمانند. این تحولات ایجاب می‌کند که تنظیم و تعدیل‌های مهمی در حوزه‌ها، در ماهیت تقسیم کارهای خانگی و در نقش مردان در تربیت کودکان به‌وجود آید و با بیابش روش‌های کاری «حامی خانواده»، نیازهای «زوج‌های شاغل» برطرف شود.



### فرهنگ عامه‌پسند

تأثیرهای فرهنگی جهانی شدن توجه زیادی را به خود جلب کرده‌اند. تصویرها، اندیشه‌ها، کالاها، و سبک‌ها، اکنون سریع‌تر از همیشه در جهان منتشر می‌شوند. تجارت، فناوری‌های نوین، رسانه‌های بین‌المللی و مهاجرت جهانی همگی در حرکت آزاد فرهنگ در میان مرزهای ملی سهم و نقش داشته‌اند. افراد زیادی هستند که معتقدند ما اکنون در نظم اطلاعاتی واحدی زندگی می‌کنیم - یعنی شبکه جهانی عظیمی که در آن اطلاعات به سرعت و در حجم‌های بالا توزیع می‌شود (نک. فصل ۱۵، «رسانه‌های گروهی و ارتباطات»). مثال ساده‌ای می‌تواند این مطلب را روشن کند.

آیا فیلم تایتانیک را دیده‌اید؟ احتمال زیادی دارد که دیده باشید. برآورد می‌شود که صدها میلیون نفر در کشورهای سراسر جهان یا در سینماها یا در ویدئو تایتانیک را دیده باشند. این فیلم که محصول ۱۹۹۷ است و داستان زوج جوانی را بازگو می‌کند که روی عرشه این کشتی اقیانوس‌پیمای بدفاجام عاشق هم می‌شوند، یکی از عامه‌پسندترین فیلم‌هایی است که تاکنون ساخته شده است. تایتانیک همه رکوردهای موجود گیشه را شکست، و بیش از ۱/۸ میلیارد دلار عواید نمایش آن در پنجاه و پنج کشور مختلف بود. در بسیاری از کشورها، وقتی اکران تایتانیک در سینماها آغاز می‌شد، صدها نفر برای خرید بلیط صف می‌کشیدند و بلیط همه سانس‌ها پی‌درپی فروخته می‌شد. این فیلم بین همه گروه‌های سنی محبوبیت داشت، اما دختران نوجوان بیش از همه به آن علاقه داشتند - بسیاری از آن‌ها چندین بار بلیط می‌خریدند و فیلم را می‌دیدند. زندگی حرفه‌ای و آینده ستاره‌های تایتانیک، لئوناردو دی‌کاپریو<sup>۱</sup> و کیت وینسلت<sup>۲</sup>، از این رو به آن رو شد؛ آن‌ها از بازیگران ناشناس به هنرپیشه‌هایی با شهرت جهانی تبدیل شدند. تایتانیک یکی از محصولات فرهنگی پرشماری است که با موفقیت مرزهای ملی را درنوردید و پدیده‌ای واقعاً بین‌المللی خلق کرد.

چه چیزی می‌تواند محبوبیت خارق‌العاده فیلمی مثل تایتانیک را توضیح دهد؟ و موفقیت این فیلم، درباره جهانی شدن به ما چه می‌گوید؟ از جهتی، تایتانیک به دلایل بسیار ساده‌ای محبوبیت پیدا کرد. این فیلم طرح داستانی نسبتاً ساده‌ای (داستانی عاشقانه در پس‌زمینه‌ای تراژیک) را با رویداد تاریخی معروفی - غرق شدن تایتانیک در ۱۹۱۲ که طی آن بیش از ۱۶۰۰ نفر کشته شدند - ترکیب کرد. همچنین، این فیلم بسیار خوش‌ساخت بود و توجه زیادی صرف جزئیات کرده بود، و از آخرین پیشرفت‌های جلوه‌های ویژه نیز استفاده کرده بود.

اما دلیل دیگر محبوبیت تایتانیک این است که این فیلم مجموعه تصورات و ارزش‌های خاصی را منعکس می‌ساخت که به مذاق مخاطبان سراسر جهان خوش می‌آمد. یکی از مضامین محوری فیلم، امکان عشق رمانتیک است که بر تفاوت‌های طبقاتی و سن خانوادگی غلبه می‌کند. با این‌که چنین تصوراتی در اکثر کشورهای غربی عموماً پذیرفته می‌شوند، اما در بسیاری از مناطق دیگر

1. Leonardo DiCaprio

2. Kate Winslet

جهان هنوز موانع سختی در برابر آن‌ها وجود دارد. موفقیت فیلمی مثل تایتانیک انعکاسی از تغییر در نگرش‌های مربوط به روابط شخصی و ازدواج در بخش‌هایی از جهان است که ارزش‌های سنتی‌تری در آن‌ها رواج داشته است. اما می‌توان گفت که تایتانیک، همراه با بسیاری از فیلم‌های غربی دیگر، در این تغییر ارزش‌ها نقش و سهم داشته است. فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی ساخته غرب که بر رسانه‌های سراسر جهان سیطره دارند، طبعاً مجموعه‌ای از مباحث سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را پیش می‌کشند که جهان‌بینی خاص غربی را منعکس می‌کند. برخی بیم آن دارند که جهانی شدن به پیدایش «فرهنگ جهانی» بینجامد که در آن ارزش‌های قدرتمندترین و ثروتمندترین‌ها - در این مورد، فیلمسازان هالیوود - بر نیروی رسوم و سنت‌های محلی فائق آید. طبق این دیدگاه، جهانی شدن شکلی از «امپریالیسم فرهنگی» است که در آن، ارزش‌ها و سبک‌ها و نگرش‌های دنیای غرب با چنان حدت و شدتی گسترش می‌یابد که فرهنگ‌های ملی منفرد را منکوب می‌کند.

در مقابل، برخی هم فرآیندهای جهانی شدن را به تمایزیابی رو به رشد سنت‌ها و شکل‌های فرهنگی ربط داده‌اند. آن‌ها ادعا دارند که جامعه جهانی به جای همگونی و تجانس فرهنگی اکنون با کثرت و تنوع خارق‌العاده فرهنگی‌هایی که پهلو به پهلو هم حضور دارند، مشخص می‌شود. انبوهی از شکل‌های فرهنگی خارجی به سنت‌های محلی الحاق می‌شود و مجموعه سرسام‌آوری از گزینه‌های سبک زندگی را به مردم عرضه می‌کند که از میان آن‌ها باید دست به انتخاب زد. ما به جای فرهنگ واحد جهانی شاهد گسیختگی و چندپارگی شکل‌های فرهنگی هستیم (Baudrillard 1988). هویت‌ها و شیوه‌های زندگی مبتنی بر اجتماعات و فرهنگ‌های محلی اکنون راه را برای شکل‌های نوین «هویت مختلط» باز می‌کنند که ترکیبی از عناصر برگرفته از منابع فرهنگی مختلف هستند (S. Hall 1992). از این‌رو، امروزه یک سیاه‌پوست شهرنشین اهل آفریقای جنوبی ممکن است همچنان به شدت متأثر از سنت‌ها و نگرش‌های فرهنگی قبیله خود باشد و در عین حال سلیقه‌ها و سبک‌های زندگی مادرشهری - در پوشاک، تفریحات، سرگرمی‌ها و غیره - را پذیرفته باشد که نیروهای جهانی شدن به آن‌ها شکل می‌دهد.

## جهانی شدن و مخاطره

جهانی شدن پیامدهای دور و درازی دارد که تقریباً بر تمامی جنبه‌های دنیای اجتماعی اثر می‌گذارد. ما چون جهانی شدن فرآیندی باز و به لحاظ درونی پرتناقض است، نتایجی به بار می‌آورد که دشوار است آن‌ها را پیش‌بینی و کنترل کرد. راه دیگری برای اندیشیدن درباره این تحول و پویایی، استفاده از مفهوم مخاطره<sup>۱</sup> است. بسیاری از تغییراتی که جهانی شدن به بار می‌آورد شکل‌های جدیدی از مخاطره را عرضه می‌دارند که تفاوت زیادی با مخاطره‌های موجود در دوره‌های پیشین دارد.



برای خیلی‌ها، غذای حاضری مک‌دونالد نمادی از «امپریالیسم فرهنگی» نوینی است که با محصولات غربی‌اش فرهنگ‌های محلی را منکوب می‌کند.

برخلاف مخاطره‌های گذشته که علل ثابت و آثار و نتایج معلوم داشتند، مخاطره‌های امروز ریشه‌های ناشناخته و پیامدهای نامعین دارند.

### گسترش «مخاطره‌های صنعت»

انسان‌ها همیشه ناچار از رویارویی با این یا آن بیم و خطر بوده‌اند، اما بیم و خطرهای امروزی به لحاظ کیفی با روزگاران پیشین تفاوت دارد. تا همین اواخر، جوامع انسانی را مخاطره‌های بیرونی – خطرهایی مثل خشکسالی، زمین‌لرزه، و طوفان‌هایی که از دنیای طبیعت برمی‌خیزند و ربطی به کنش‌های آدمیان ندارند – تهدید می‌کرد. اما امروز ما به‌نحو فزاینده‌ای با انواع گوناگون مخاطرهٔ صنعت<sup>۱</sup> مواجهیم – بیم و خطرهایی که نتیجهٔ تأثیر دانش و فناوری ما بر دنیای طبیعی است. همان‌طور که خواهیم دید، بسیاری از مخاطره‌های محیط زیستی و بهداشتی که رویاروی جوامع معاصر قرار دارد نمونه‌هایی از مخاطرهٔ صنعت هستند – یعنی نتایج مداخله‌های ما در طبیعت‌اند.

1. manufactured risk

### مخاطره‌های محیط زیستی

یکی از بارزترین نمونه‌های مخاطره صنعت را می‌توانیم در تهدیدهایی بیابیم که فعلاً محیط زیست طبیعی را آماج خود ساخته‌اند (نک. فصل ۱۹، «رشد جمعیت و بحران زیست‌محیطی»). یکی از نتایج شتاب‌گرفتن توسعه صنعتی و تکنولوژیکی، گسترش مداوم مداخله انسان در طبیعت بوده است. کم‌تر جنبه‌ای از دنیای طبیعی پیدا می‌شود که دست بشر به آن نرسیده باشد - گسترش شهرنشینی، تولید صنعتی و آلودگی، پروژه‌های کشاورزی بزرگ مقیاس، تأسیس سدها و نیروگاه‌های هیدروالکتریکی، و برنامه‌های نیروی هسته‌ای فقط بعضی از موارد دستکاری آدمیان در محیط

#### ویروس‌های الکترونیکی

در چهارم مه سال ۲۰۰۰ ویروسی که «شته عشق» لقب گرفته بود توانست وارد سامانه‌های رایانه‌ای سراسر جهان شود و دنیای الکترونیک را به آشوب بکشد. «شته عشق» که از یک رایانه شخصی در مانیل پایتخت فیلیپین به‌راه افتاده بود، به‌سرعت در تمام جهان گسترش یافت و حدود یک‌دهم خدمت‌رسانی‌های پست الکترونیکی جهان را از کار انداخت. این ویروس در سراسر جهان با یک پیام پست الکترونیکی انتقال می‌یافت که عنوان موضوع این پیغام «دوستت دارم» بود. وقتی دریافت‌کنندگان این پیغام فایل مربوط به این پیغام را باز می‌کردند، نادانسته این ویروس را در رایانه خود فعال می‌کردند. آن‌گاه «شته عشق» تولیدمثل می‌کرد و به‌صورت خودکار خود را به همه نشانی‌های پست الکترونیکی که در کتابچه نشانی‌های رایانه موردنظر وجود داشت ارسال می‌کرد، و سپس به اطلاعات و پرونده‌هایی که در حافظه سخت‌افزاری رایانه ذخیره شده بود، حمله می‌کرد. این ویروس رو به سمت غرب جهان گسترش می‌یافت؛ یعنی هم‌زمان با وقتی که کارکنان ادارات و کاربران رایانه‌ها، ابتدا در آسیا و سپس در اروپا و امریکای شمالی سر‌صیح وارد محل کار خود می‌شدند و پست الکترونیکی خود را باز می‌کردند. در پایان آن روز، برآورد می‌شد که «شته عشق» بیش از یک میلیارد پوند خسارت در سراسر جهان به‌بار آورده بود.

«شته عشق» ویروسی با سرعت گسترش فوق‌العاده بود، اما اولین ویروس در نوع خود نبود؛ همراه با رشد اهمیت و پیچیدگی و کمال رایانه‌ها و ارتباطات الکترونیکی، ویروس‌های الکترونیکی نیز رایج‌تر - و خطرناک‌تر - شده‌اند. ویروس‌هایی مثل «شته عشق» نشان دادند که جهانی شدن تا چه حد همه دنیا را به هم وصل کرده است. شاید فکر کنید که در این مورد خاص به‌هم‌پیوستگی جهانی چیزی کاملاً منفی بوده است، چون یک ویروس مضر توانست با چنین سرعتی در تمام گوشه و کنار جهان گسترش بیابد. اما بسیاری از جنبه‌های مثبت جهانی شدن حتی در این مورد نیز دیده می‌شود. به محض این‌که این ویروس ردیابی شد، متخصصان کامپیوتر و امنیت سراسر جهان دست به‌دست هم دادند تا جلو گسترش آن را بگیرند، از سامانه‌های رایانه‌ای ملی حفاظت کنند و برای یافتن خاستگاه ویروس با دیگران همفکری کنند. هرچند که جهانی شدن مخاطره‌های ناشناخته‌ای را در بطن خود حمل می‌کند، در عین حال زمینه‌ساز و مشوق کاربرد فناوری‌های نوین و شکل‌های نوین همکاری و هماهنگی جهانی در مقابله با این مخاطره‌هاست.

طبیعی‌شان است. برآیند کلی این فرآیندها، تخریب گسترده محیط زیست بوده است که علت دقیق آن چندان معین نیست و پیامدهای آن نیز به دشواری قابل محاسبه است.

در دنیای ما که رو به جهانی شدن می‌رود، مخاطره زیست‌محیطی به چند هیئت پیش روی ما قرار می‌گیرد. نگرانی درباره گرم شدن زمین طی چند سال گذشته در مجامع علمی اوج گرفته است؛ اکنون عموماً می‌پذیرند که دمای هوای زمین در نتیجه وارد شدن گازهای زیانبار به اتمسفر رو به افزایش رفته است. پیامدهای بالقوه گرم شدن زمین ویرانگر و مرگبار خواهد بود: اگر کوه‌های یخی قطبی همچنان ذوب شوند، سطح آب دریاها بالا خواهد آمد و زمین‌های کم‌ارتفاع و جمعیت‌های انسانی آن نواحی را تهدید خواهد کرد. تغییر الگوهای آب و هوایی علت احتمالی سیل‌های شدیدی دانسته شده است که بخش‌هایی از چین را در ۱۹۹۸ و موزامبیک را در ۲۰۰۰ ویران کرد.

از آن‌جا که مخاطره‌های محیط زیستی منشأ مشخصی ندارند، روشن نیست که چگونه می‌توان با آن‌ها مقابله کرد، یا چه کسی مسئول اقدام برای خنثی کردن آن‌ها است. با یک مثال ساده می‌توانیم نشان دهیم که چرا چنین است. دانشمندان دریافته‌اند که آلودگی‌های شیمیایی تأثیر زیانباری روی

### تغییر آب‌وهوای جهان

صرف‌نظر از این‌که در کدام بخش از جهان زندگی می‌کنید، به احتمال زیاد در سال‌های اخیر متوجه الگوهای آب‌وهوایی عجیب و غیرعادی شده‌اید - یا مستقیماً تأثیر آن‌ها را تجربه کرده‌اید. دانشمندان و متخصصان فجایع طبیعی اعلام کرده‌اند که تعداد رویدادهای آب‌وهوایی «نامتعارف» مثل گرمای نابهنگام هوا، خشکسالی‌ها، سیل‌ها و گردبادها، رو به ازدیاد می‌رود. فقط در ۱۹۹۸، هشتاد فاجعه طبیعی جداگانه در نقاط مختلف جهان گزارش شد که سیل‌های ویرانگر در چین، طوفان‌های امریکای لاتین، آتش‌سوزی‌های اندونزی و کولاک‌های شدید در امریکای شمالی، از آن جمله‌اند. از آن زمان، خشکسالی در مناطق گوناگونی مثل اتیوپی، جنوب افغانستان و میانه غربی ایالات متحده پیش آمده، سیل‌هایی ونزوئلا و موزامبیک را فراگرفته، تندبادهای توفنده‌ای بخش‌هایی از اروپا را در هم کوبیده است، و ملخ‌ها کل محصولات کشاورزی مناطقی از استرالیا را از بین برده‌اند.

با این‌که هیچ‌کس نمی‌تواند کاملاً مطمئن باشد، بسیاری معتقدند که این فجایع طبیعی تا حدی به علت گرم شدن زمین رخ می‌دهند. اگر وارد شدن دی‌اکسید کربن به اتمسفر زمین که در گرم شدن هوای جهان دخیل است، همچنان بی‌هیچ کنترلی ادامه پیدا کند، ظاهراً این احتمال هست که آسیب جبران‌ناپذیری به آب‌وهوای زمین وارد آید. چه کسی را باید به دلیل گرم شدن هوای زمین مقصر دانست و برای کند کردن روند آن چه می‌توان کرد؟ بیم‌و‌خطرهای مربوط به گرم شدن زمین، همچون بسیاری از جنبه‌های دیگر دنیای در حال تغییر ما، در سراسر جهان تجربه و احساس می‌شود اما امکان تعیین دقیق علل آن وجود ندارد. در عصر جهانی شدن، ما پیوسته متوجه وابستگی متقابل مان با دیگران می‌شویم: کنش‌های افراد یا نهادها در یک بخش از جهان می‌تواند پیامدهای مهمی برای مردمان همه مناطق جهان داشته باشد، و دارد.

دسته‌های پنگوئن‌های قطبی دارد. اما شناسایی دقیق منشأ این آلودگی یا پیامدهای احتمالی آن برای پنگوئن‌ها در آینده، کاملاً غیرممکن است. در چنین موردی - و در صدها مورد مشابه - احتمالاً اقدام مؤثری برای مقابله با این خطر صورت نخواهد گرفت چون دامنه علت‌ها و معلول‌ها ناشناخته و متغیر است (Beck 1995).

### مخاطره‌های بهداشتی

در دهه گذشته، تهدیدهایی که مخاطره‌های صنعت برای سلامتی انسان به وجود آورد، توجه زیادی را به خود جلب کرده است. برای مثال، رسانه‌ها و برنامه‌های بهداشت عمومی مردم را به پرهیز از اشعه ماوراءبنفش خورشید و استفاده از لوسیون‌های ضدآفتاب برای جلوگیری از سوختن پوست‌شان ترغیب می‌کنند. در سال‌های اخیر، در بسیاری از مناطق جهان، قراردادن در معرض تابش خورشید با افزایش بیم ابتلا به سرطان پوست مرتبط دانسته شده است. تصور می‌رود که این امر با سوراخ شدن لایه اوزون - لایه‌ای از جو زمین که سپری طبیعی در برابر اشعه ماوراءبنفش خورشید است - در ارتباط باشد. حجم‌های کوچکی از گازهای شیمیایی که حاصل فعالیت‌های صنعتی بشر هستند، موجب کاهش تراکم لایه اوزون می‌شوند و، در برخی موارد، سوراخ‌هایی در لایه اوزون گشوده شده است.

مثال‌های زیادی از مخاطره صنعت وجود دارد که به غذا مربوط می‌شوند. فنون مدرن زراعت و تولید غذا تأثیر زیادی از پیشرفت‌های علم و فناوری پذیرفته است. برای مثال، سموم شیمیایی دفع آفات و علف‌های هرز، کاربرد وسیعی در کشاورزی تجاری دارند و به حیواناتی مثل مرغ و خوک مقادیر زیادی هورمون و آنتی‌بیوتیک تزریق می‌شود. برخی از مردم معتقدند که این فنون زراعت و دامپروری که سالم بودن غذاها را تضمین می‌کند، می‌تواند روی سلامتی انسان تأثیر معکوس داشته باشد. در سال‌های اخیر، دو بحث و مجادله خاص موجب برانگیختن علاقه و نگرانی عمومی گسترده‌ای در مورد سلامت غذا و مخاطره صنعت شده است: مجادله درباره غذاهای اصلاح‌شده ژنتیکی (که در فصل ۱۹ «رشد جمعیت و بحران زیست‌محیطی» مورد بحث خواهد بود) و «بیماری جنون گاوی».

ورم مغزی اسفنجی شکل گاوی (BSE)<sup>۱</sup>، که عموماً به نام «جنون گاوی» شناخته می‌شود، نخستین بار بین احشام بریتانیایی در ۱۹۸۶ دیده شد. دانشمندان عفونت BSE را به نحوه پرورش دام - که طبعاً گیاه‌خوار است - با استفاده از خوراکی که حاوی بقایایی از اجزای حیوانات دیگر است، مربوط دانستند. پس از شیوع این مرض، دولت اقداماتی برای کنترل این بیماری بین احشام صورت داد، اما ادعا می‌شد که خوردن گوشت گاوهای مریض هیچ زیان و خطری برای انسان ندارد.

1. Bovine Spongiform Encephalopathy

فقط در اواسط دهه ۱۹۹۰ بود که بالاخره تصدیق شد که چندین مورد مرگ و میر ناشی از بیماری کرویتزفلد-جاکوب<sup>۱</sup>، که نوعی اختلال مغزی است، به مصرف گوشت گاوهای مبتلا به BSE مربوط می‌شود. هزاران گاو بریتانیایی معدوم شدند و قانون سفت و سختی برای نظارت و تنظیم دامپروری و فروش محصولات گوشتی تصویب شد.

با این‌که پژوهش‌های علمی جدی برای تعیین خطرهای BSE برای انسان صورت گرفته است، یافته‌ها همچنان فاقد قطعیت هستند. این خطر وجود دارد که افرادی که پیش از کشف BSE از گوشت دام‌های بریتانیایی مصرف کرده‌اند، شاید در معرض ابتلا به این بیماری قرار گرفته‌اند. اما در دسامبر ۱۹۹۹ کمیته پژوهش‌های علمی اتحادیه اروپا اعلام کرد که «مقدار مصرف خطرناک برای انسان فعلاً معلوم نیست.» محاسبه مخاطره‌هایی که از BSE برای انسان به وجود می‌آید، یکی از مثال‌های پیچیدگی و غموض برآورد خطر در دنیای معاصر است. ابتدا لازم است معلوم شود که آیا و چه هنگام دام آلوده بخشی از زنجیره غذایی معینی بوده است، سطح و شیوع بیماری موجود در این دام چقدر است، نحوه فرآوری گوشت چه بوده، و جزئیات بسیار بیش‌تری. تعداد زیاد عوامل نامعلوم، این کار را بسیار دشوار و بغرنج کرده است و هر تحلیل دقیقی از این مخاطره را زیر سؤال می‌برد.

### «جامعه مخاطره‌آمیز» جهانی

گرم شدن زمین، بحران جنون گاوی، مشاجره بر سر غذاهای اصلاح‌شده ژنتیکی، و سایر مخاطره‌های صنعت، انتخاب‌ها و چالش‌های نوینی در زندگی هر روزی افراد پیش آورده است. از آن‌جا که هیچ‌گونه «نقشه راه‌نما» در مورد این خطرهای تازه وجود ندارد، افراد و کشورها و سازمان‌های فراملیتی باید در جریان انتخاب‌ها و تصمیم‌های خود درباره چگونه زیستن، این مخاطره‌ها را نیز مورد توجه قرار دهند. چون هیچ پاسخ قطعی در مورد علل و نتایج این مخاطره‌ها وجود ندارد، هر فرد ناچار است خودش تصمیم بگیرد که آماده پذیرش کدام مخاطره‌ها است و این می‌تواند وظیفه سرسام‌آوری باشد! آیا باید از غذاها و مواد اولیه‌ای که تولید یا مصرف آن‌ها ممکن است تأثیر منفی بر سلامتی خودمان یا بر محیط زیست طبیعی داشته باشد، استفاده کنیم یا نه؟ حتی تصمیم‌های «ساده» درباره چه چیزی خوردن، اکنون در متن و زمینه اطلاعات و عقاید متضادی درباره مزایا و معایب نسبی محصولات، اتخاذ می‌شود.

اولریش بک<sup>۲</sup>، جامعه‌شناس آلمانی که مطالب زیادی درباره مخاطره و جهانی شدن نگاشته است، این مخاطره‌ها را در ایجاد جامعه مخاطره‌آمیز<sup>۳</sup> جهانی سهیم می‌داند (Beck 1992). (نک.

1. Creutzfeldt-Jakob

2. Ulrich Beck

3. risk society

فصل ۲۱ «تفکر نظری در جامعه‌شناسی»، ص ۹۷۸) چون تغییر تکنولوژیک با سرعت بیش‌تر و بیش‌تری به پیش می‌رود و شکل‌های تازه‌ای از مخاطره ایجاد می‌کند، ما هم باید پیوسته در برابر این تغییرات واکنش نشان دهیم و براساس آن‌ها وضعیت خود را تغییر دهیم. بنا به استدلال بک، جامعه مخاطره‌آمیز فقط به بیم و خطرهای محیط زیستی و سلامتی و بهداشت محدود نمی‌شود، بلکه شامل مجموعه کاملی از تغییرات مرتبط با هم در زندگی اجتماعی معاصر است: تغییر الگوهای اشتغال، افزایش ناامنی شغلی، کاهش نفوذ سنت و رسوم بر هویت شخصی، اضمحلال الگوهای خانواده سنتی و دموکراتیک شدن روابط شخصی. از آن‌جا که آینده‌های شخصی بسیار کم‌تر از جوامع سنتی «ثابت» و مقدر است، همه انواع و اقسام تصمیم‌گیری‌ها مخاطره‌هایی برای افراد دربردارند. برای مثال، ازدواج کردن امروز بسیار بیش از زمانی که ازدواج یک نهاد مادام‌العمر بود، اقدامی مخاطره‌آمیز است. تصمیم‌گیری درباره تحصیل کردن و آینده شغلی نیز می‌تواند بیم‌و‌خطرهایی داشته باشد؛ دشوار بتوان پیش‌بینی کرد که چه مهارت‌هایی در آینده مهم و ارزشمند خواهند بود، آن هم در اقتصادی همچون اقتصاد ما که با چنین سرعتی در حال تغییر است.

طبق نظر بک، یکی از جنبه‌های مهم جامعه مخاطره‌آمیز این است که بیم و خطرهای آن محدودیت مکانی، زمانی یا اجتماعی ندارند (۱۹۹۵). مخاطره‌های امروز بر همه کشورها و همه طبقه‌های اجتماعی تأثیر می‌گذارند؛ این مخاطره‌ها نه فقط پیامدهای شخصی بلکه پیامدهای جهانی به‌دنبال دارند. بسیاری از شکل‌های مخاطره صنعت، مثل مخاطره‌هایی که به سلامتی انسان و محیط زیست مربوط می‌شوند، مرزهای ملی را درمی‌نوردند. انفجار نیروگاه هسته‌ای چرنوبیل در اوکراین در ۱۹۸۶ مثال روشنی از این نکته است. همه کسانی که در مجاورت چرنوبیل زندگی می‌کردند - صرف‌نظر از سن، طبقه، جنس یا منزلت - در معرض سطوح خطرناک تشعشع اتمی قرار گرفتند. در همین زمان آثار و نتایج این حادثه بسیار فراتر از خود چرنوبیل گسترش یافت؛ در سراسر اروپا و فراتر از آن، سطوح فوق‌العاده بالایی از تشعشع حتی مدت‌ها پس از انفجار ثبت می‌شد.

### جهانی‌شدن و نابرابری

بک و سایر دانشمندان به مخاطره به‌منزله یکی از نتایج اصلی جهانی‌شدن و پیشرفت تکنولوژیک توجه نشان داده‌اند. صور نوین مخاطره چالش‌های پیچیده‌ای هم برای افراد و هم برای کلیت جوامعی پیش می‌آورد که ناچارند در اقلیم‌های ناشناخته‌ای سیروسفر کنند. اما جهانی‌شدن چالش‌های مهم دیگری نیز ایجاد می‌کند.

جهانی‌شدن به شیوه‌ای ناهمگون و نامتوازن پیش می‌رود. تأثیر جهانی‌شدن به شکل‌های مختلفی تجربه و احساس می‌شود، و برخی از پیامدهای آن هرگز مطبوع و خوشایند نیست. علاوه بر بالاگرفتن مسائل زیست‌محیطی، گسترش نابرابری‌ها هم در درون و هم در میان جوامع یکی از جدی‌ترین چالش‌هایی است که در آغاز سده بیست‌ویکم دنیا با آن مواجه است.



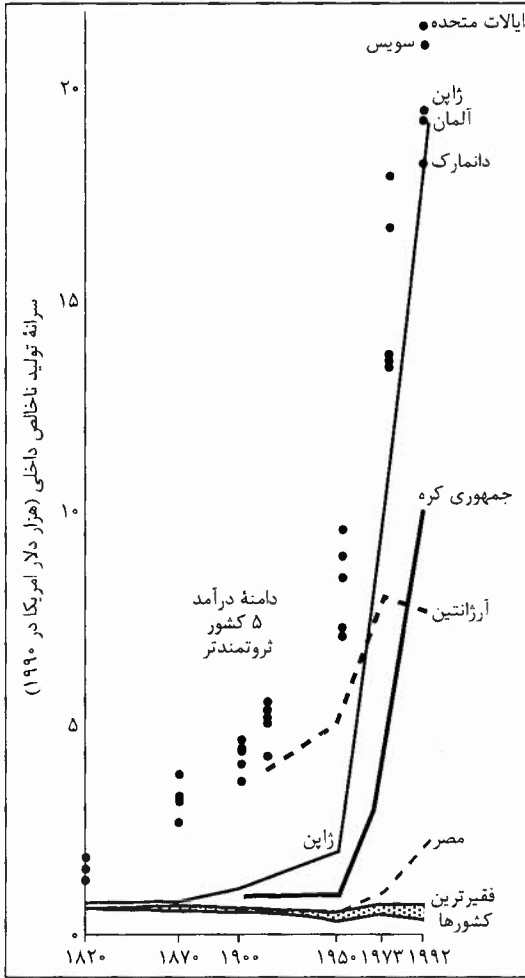
### نابرابری و تقسیم‌بندی‌های جهانی

همان‌طور که از بحث مربوط به انواع جوامع (فصل ۲، «فرهنگ و جامعه») آموختیم، بخش اعظم ثروت جهان در کشورهای صنعتی یا «توسعه‌یافته»ی جهان متمرکز است، درحالی‌که ملل «دنیای درحال توسعه» از فقر وسیع، جمعیت زیاد، نظام‌های آموزشی و بهداشتی نارسا و ناکافی و وام‌های پردردسر خارجی در رنج و عذاب هستند. فاصله میان جهان توسعه‌یافته و جهان در حال توسعه در طول سده بیستم پیوسته بیش‌تر شده، و اکنون بیش از همیشه است.

گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۹ که از سوی سازمان ملل منتشر شد، نشان داد که متوسط درآمد یک‌پنجم از جمعیت جهان که در ثروتمندترین کشورها زندگی می‌کنند ۷۴ برابر متوسط درآمد یک‌پنجم دیگری است که در فقیرترین کشورها زندگی می‌کنند. در اواخر دهه نود، ۲۰ درصد از جمعیت جهان ۸۶ درصد از کل مصرف جهان را به خود اختصاص می‌دادند، و ۸۲ درصد از بازارهای صادرات و ۷۴ درصد از خطوط تلفن نیز به همین ۲۰ درصد از جمعیت جهان اختصاص داشت. ۲۰۰ نفر اول از ثروتمندترین افراد جهان، بین سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۸ ثروت خالص خود را دو برابر کرده بودند؛ دارایی‌های سه‌تن از بزرگ‌ترین میلیاردرهای جهان از کل تولید ناخالص ملی (GDP) همه کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته و همه ۶۰۰ میلیون نفری که در آن‌ها زندگی می‌کردند، بیش‌تر بود (UNDP 1999).

در اکثر کشورهای جهان درحال توسعه، سطوح رشد و بازده اقتصادی در طول سده گذشته همگام با نرخ رشد جمعیت افزایش نیافته است، درحالی‌که سطح توسعه اقتصادی در کشورهای صنعتی بسیار جلوتر از نرخ رشد جمعیت رفته است. این روندهای معکوس و متضاد به اختلاف فاحشی میان کشورهای فقیر و غنی جهان منجر شده است. فاصله میان ثروتمندترین و فقیرترین کشور جهان در ۱۸۲۰ تقریباً به نسبت ۳ به ۱، در ۱۹۱۳ به نسبت ۱۱ به ۱، در ۱۹۵۰، ۳۵ به ۱ و در ۱۹۹۲، ۷۲ به ۱ بوده است (نک. شکل ۴.۳). در طول سده گذشته، در میان ثروتمندترین ربع جمعیت جهان، درآمد سرانه تقریباً شش برابر شده است، درحالی‌که در فقیرترین ربع جمعیت جهان این افزایش کم‌تر از سه برابر بوده است.

به نظر می‌رسد که جهانی شدن به این روندها و گرایش‌ها شدت بخشیده باشد، چون درآمد و ثروت و منابع را در هسته کوچکی از کشورها متمرکز ساخته است (نک. شکل ۵.۳). همان‌طور که طی این فصل دیده‌ایم، اقتصاد جهانی با سرعت به‌غایت بالایی در حال رشد و ادغام است. گسترش تجارت جهانی محور این فرآیند بوده است - بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۷، تجارت بین‌المللی ۶/۵ درصد رشد داشت. اما فقط چند کشور در حال توسعه از این رشد نفع برده‌اند و فرآیند ادغام در اقتصاد جهانی ناهم‌نواخت و نامتوازن بوده است (نک. شکل ۶.۳). بعضی از کشورها - مثل اقتصادهای شرق آسیا، شیلی، هند و لهستان - بهره خوبی برده‌اند و صادرات



شکل ۴.۳ گسترش شکاف‌های میان کشورهای ثروتمند و فقیر بین ۱۸۲۰ و ۱۹۹۲.

منبع: UNDP, *Human Development Report*, Oxford University Press, 1999, p. 38

آن‌ها بیش از ۵ درصد رشد کرده است. کشورهای مثل روسیه، ونزوئلا و الجزایر از گسترش تجارت و جهانی شدن نفعی نبرده‌اند (UNDP 1999). آمار و ارقام بانک جهانی نیز همین تصویر را تأیید می‌کند: در میان ۹۳ کشور در حال توسعه، فقط ۲۳ کشور را می‌توان جزو آنانی محسوب کرد که به سرعت در اقتصاد جهانی ادغام شده‌اند. این خطر وجود دارد که بسیاری از کشورهایی که بیش از دیگران به رشد اقتصادی نیاز دارند، همراه با پیشرفت فرایند جهانی شدن، از این هم عقب‌تر بمانند (بانک جهانی ۲۰۰۰).

از نظر بسیاری از افراد، تجارت آزاد کلید توسعه اقتصادی و رهایی از فقر است. سازمان‌هایی مثل سازمان تجارت جهانی (WTO) در جهت آزادسازی مقررات تجاری و کاهش موانع تجارت بین کشورهای جهان عمل می‌کنند. تجارت آزاد برون‌مرزی معامله‌ای محسوب می‌شود که هم کشورهای توسعه‌یافته و هم کشورهای در حال توسعه در آن برنده می‌شوند. در حالی که اقتصادهای صنعتی می‌توانند محصولات خود را به بازارهای سراسر

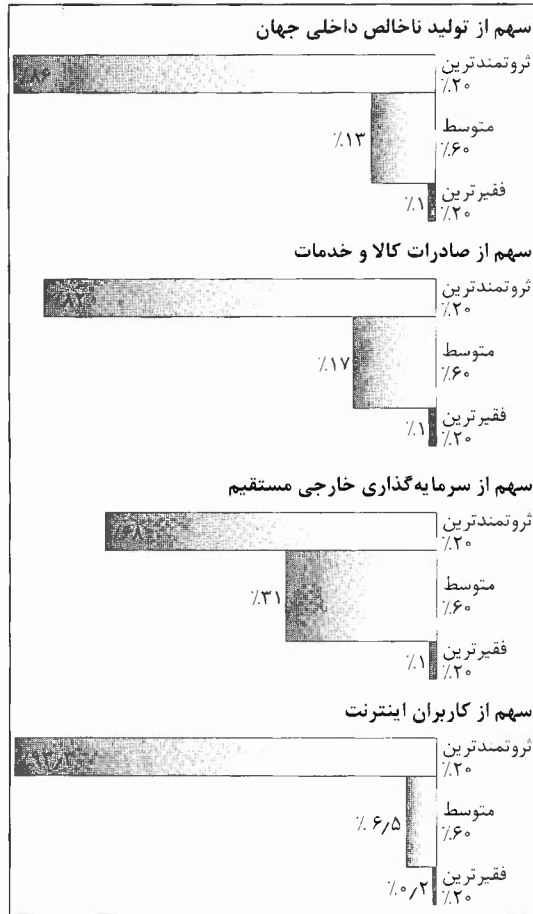
جهان صادر کنند، ادعا می‌شود که کشورهای در حال توسعه نیز از دسترسی به بازارهای جهان نفع خواهند برد. و این، به نوبه خود، امیدهای بیش‌تری برای ادغام آن‌ها در اقتصاد جهانی ایجاد می‌کند.

### در تکاپوی «عدالت جهانی»

در مورد این‌که تجارت آزاد راه‌حل فقر و نابرابری جهانی باشد، همه اتفاق نظر ندارند. در واقع بسیاری از منتقدان چنین می‌اندیشند که تجارت آزاد، کسب‌وکار یک طرفه‌ای است که به سود کسانی تمام می‌شود که ثروتمندتر بوده‌اند، و الگوهای موجود فقر و وابستگی دنیای درحال توسعه را وخیم‌تر می‌کند. اخیراً، اکثر این انتقادهای متوجه فعالیت‌ها و خط‌مشی‌های سازمان تجارت جهانی (WTO) شده‌اند، سازمانی که در صف اول تلاش برای افزایش تجارت جهانی است.

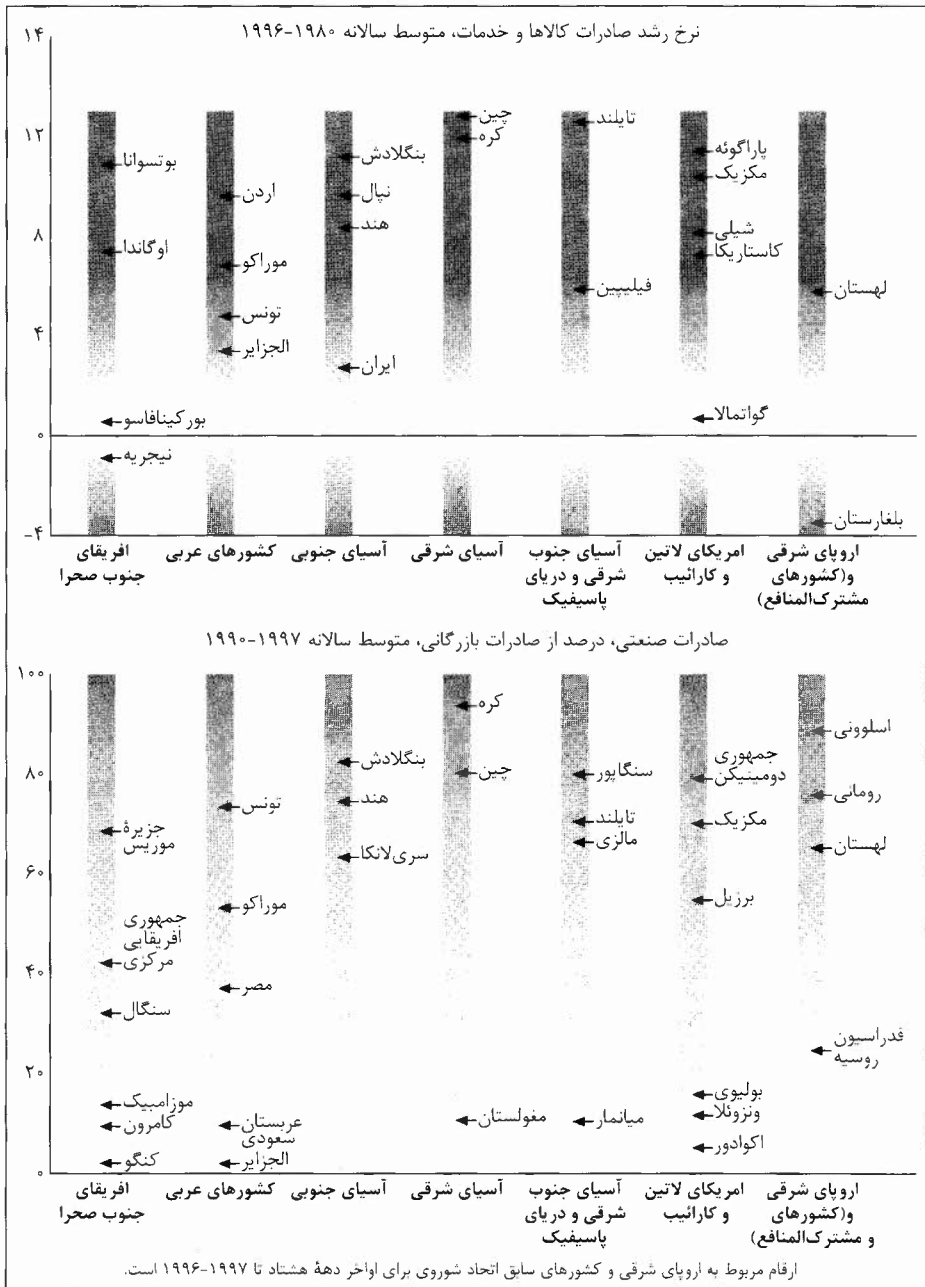
در دسامبر ۱۹۹۹ بیش از ۵۰,۰۰۰ نفر از سراسر جهان به خیابان‌های سیاتل ریختند تا در جریان مذاکرات تجاری سازمان تجارت جهانی که موسوم به «نشست هزاره» بود، اعتراض خود را اعلام کنند. به مدت چهارسال، سیاتل آکنده از انواع و اقسام تظاهرات، تئاترهای خیابانی، نافرمانی‌های مدنی، راه‌پیمایی‌ها، کارگاه‌های آموزشی و جلسات بحث و گفت‌وگو بود. اعضای

اتحادیه‌های کارگری، طرفداران محیط زیست، مدافعان حقوق بشر، فعالان ضد هسته‌ای، کشاورزان و نمایندگان صدها سازمان غیردولتی محلی و بین‌المللی با هم متحد شدند تا نارضایتی خود را از سازمان تجارت جهانی اعلام کنند؛ سازمانی که از دید خیلی‌ها ملاحظات اقتصادی را بر همه دغدغه‌ها و علائق دیگر مثل حقوق بشر، محیط زیست و توسعه پایدار، ترجیح می‌دهد. هرچند که این تظاهرات بسیار آرام و صلح‌آمیز بود، برخوردهای خشونت‌باری بین اعتراض‌کنندگان و نیروی پلیس محلی درگرفت و پلیس از گاز اشک‌آور و



شکل ۵.۳ سهم کشورهای ثروتمند و فقیر از درآمد جهانی، تجارت جهانی، اعتبارات جهانی و ارتباطات جهانی، ۱۹۹۷.

منبع: UNDP, Human Development Report, Oxford University Press, 1999, p. 2.



شکل ۶.۳ نابرابری‌های عملکرد صادراتی کشورهای مناطق مختلف جهان ۱۹۸۰-۱۹۹۷.

گلوله‌های پلاستیکی برای کنترل جماعتی که بخش پایین سیاتل را سدود کرده بودند، استفاده کرد.

هیئت‌های مذاکره‌کننده ۱۳۴ کشور عضو WTO گرد هم آمده بودند تا دربارهٔ روش‌های آزادسازی تجارت جهانی و سرمایه‌گذاری روی محصولات کشاورزی و جنگلی، و سایر مباحث، گفت‌وگو کنند. اما این گفتگوها در همان آغاز بدون دستیابی به هیچ توافقی متوقف شد. سازمان‌دهندگان اعتراضات خیابانی پیروز شدند و نه تنها تظاهرات در ایجاد اختلال در گفتگوها توفیق یافت، بلکه مناقشه‌های داخلی بین نمایندگان کشورها نیز بالا گرفت. اعتراضات سیاتل بزرگ‌ترین پیروزی طرفداران «عدالت جهانی» تا آن روز لقب گرفت.

اما این تلاش‌ها برای چیست و آیا نشانگر ظهور جنبش نیرومند «ضد جهانی شدن» است که برخی از مفسران به آن عقیده دارند؟ در ماه‌های

بعد از اعتراض‌های سیاتل، تظاهرات مشابهی در سایر شهرهای سراسر جهان، مثل لندن و واشنگتن‌دی‌سی، برپا شد. این رویدادها بسیار کوچک‌تر از تظاهرات سیاتل بود، اما براساس مضامین مشابهی سازماندهی شده بود. سخن اعتراض‌کنندگان این بود که تجارت آزاد و جهانی شدن اقتصادی در جهت متمرکز ساختن هرچه بیشتر ثروت در دستان عده‌ای اندک، و افزایش فقر برای اکثریت جمعیت جهان عمل می‌کند. اکثر این فعالان موافق‌اند که تجارت جهانی یک ضرورت است و به صورت بالقوه به نفع اقتصادهای ملی است، اما ادعای آن‌ها این است که تجارت جهانی باید با قواعدی متفاوت از آنچه سازمان تجارت جهانی طرفدار آن است، اداره شود. بنا به استدلال آن‌ها قواعد تجارت باید پیش و بیش از هر چیز متوجه حمایت از حقوق بشر، محیط زیست، حقوق کار و اقتصادهای محلی باشد نه در جهت تضمین سودهای بیش‌تر برای شرکت‌های ثروتمند.

ادعای اعتراض‌کنندگان این است که سازمان تجارت جهانی سازمانی غیردموکراتیک است که



تظاهرکنندگان با طرح اتهام‌هایی که در اعتراض‌های توده‌ای به خطمشی‌های سازمان تجارت جهانی وارد می‌شود، در حال راهپیمایی‌اند، این تظاهرات در طول نشست هزاره در سیاتل برگزار شد.

زیرسلطه منافع ثروتمندترین ملل جهان - مخصوصاً ایالات متحده آمریکا - است. هرچند که WTO اعضای زیادی از ملل در حال توسعه نیز دارد، اما بسیاری از آنها در عمل تقریباً هیچ نفوذی بر خط‌مشی‌های این سازمان ندارند چون دستور کار سازمان را ثروتمندترین اعضای آن تعیین می‌کنند. رئیس بانک جهانی بیان داشته است که نوزده کشور از چهل و دو کشور آفریقایی که عضو WTO هستند هیچ نماینده‌ای در مقر اصلی این سازمان در ژنو ندارند (بانک جهانی ۲۰۰۰). چنین عدم توازن‌هایی ظاهراً پیامدهایی بسیار واقعی دارد. برای مثال، هرچند که WTO اصرار دارد که کشورهای در حال توسعه بازارهای خود را به روی واردات کشورهای صنعتی باز کنند، به کشورهای توسعه یافته اجازه داده است که موانع سختی در برابر واردات کشاورزی ایجاد کنند تا از بخش کشاورزی خودشان حمایت کنند؛ بدان معنا که فقیرترین کشورهای دنیا که بسیاری از آنها هنوز عمدتاً متکی به کشاورزی هستند، نمی‌توانند به بازارهای بزرگ محصولات کشاورزی در کشورهای توسعه یافته دسترسی داشته باشند. دوگانگی مشابهی در زمینه حمایت از حقوق مالکیت معنوی وجود دارد، موضوعی که تحت نظارت موافقتنامه چندجانبه WTO به نام TRIPS<sup>۱</sup> [جنبه‌های تجاری حقوق مالکیت معنوی] است. کشورهای صنعتی صاحب ۹۷ درصد همه حقوق انحصاری محصولات فکری در سراسر جهان هستند در حالی که مفهوم «حقوق مالکیت فکری»<sup>۲</sup> برای جهان در حال توسعه مفهومی بیگانه است. در طول دو دهه گذشته افزایش چشمگیری در تعداد ادعاهای حق انحصاری به وجود آمده است، چون شرکت‌ها و مؤسسه‌های پژوهشی و بیوتکنولوژی روی کنترل و «تصاحب» همه شکل‌های معرفت، فناوری و تنوع زیستی پافشاری می‌کنند. از گیاهان مناطقی که تنوع زیستی دارند، مثل جنگل‌های پرباران نمونه‌های زیادی برداشته شده و توسط شرکت‌های داروسازی به داروهای سودآور - و انحصاری - تبدیل شده‌اند. غالباً از دانش‌های محلی و بومی درباره کاربردهای دارویی گیاهان در فراوری و بازاریابی این داروها استفاده می‌شود، اما اهالی محلی و بومی این مناطق هیچ سهمی بابت این نقش خود دریافت نمی‌کنند. بسیاری از اعضای در حال توسعه این سازمان همراه با پافشاری کشورهای صنعتی عضو WTO برای تقویت قوانین مالکیت معنوی، معتقدند که چنین اقدامی علیه نیازهای کشورهای آنهاست. دستور کار برنامه‌های پژوهشی را الزامات سود تعیین می‌کنند نه علائق انسانی، و شکل‌های ارزشمند فناوری ممکن است دور از دسترس کشورهای فقیری بمانند که می‌توانستند بهره زیادی از آنها ببرند.

از دیگر انتقادهایی که بر WTO وارد می‌شود این است که عملکردهای این سازمان مخفیانه و محرمانه صورت می‌گیرد و پاسخگوی شهروندانی نیست که مستقیماً از تصمیم‌گیری‌های این سازمان تأثیر می‌پذیرند. این انتقادات، از جهات بسیار درست و معتبر است. بحث و مشاجره‌های

1. Trade-Related Aspects of Intellectual Property Rights

2. intellectual property rights

تجاری بین اعضای WTO پشت درهای بسته و توسط هیئتی از «متخصصان» انجام می‌گیرد که از طرف مردم انتخاب نشده‌اند. وقتی یک تصمیم به تصویب می‌رسد، از نظر حقوقی برای همه دولت‌های عضو الزام‌آور می‌شود. WTO می‌تواند قوانین کشورهای را که «سد راه تجارت» می‌داند زیرپا بگذارد یا مورد چون و چرا قرار دهد. این شامل قوانین ملی یا معاهدات دوجانبه برای حمایت از محیط زیست، حفظ منابع کمیاب، حفاظت از بهداشت و سلامتی عمومی یا تضمین استانداردهای کار و حقوق بشر نیز می‌شود. برای مثال، WTO تصمیم‌هایی علیه اتحادیه اروپا اتخاذ کرده است، چون این اتحادیه از واردکردن گوشت‌های هورمون‌دار ایالات متحده به دلیل رابطه احتمالی آن‌ها با ابتلا به سرطان خودداری کرد، و با قانونی که در ایالت ماساچوست آمریکا تصویب شد و شرکت‌ها را از سرمایه‌گذاری در میانمار (برمه) به دلیل نقض حقوق بشر منع می‌کرد، به مخالفت برخاست.

آخرین نگرانی بسیاری از مخالفان سازمان تجارت جهانی نفوذ ناروا و غیر ضروری ایالات متحده بر فعالیت‌های WTO و سایر دستگاه‌های بین‌المللی مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است. در سال‌های بعد از سقوط اتحاد شوروی غالباً ایالات متحده را تنها ابرقدرت دنیا نامیده‌اند. شکی نیست که از برخی جهات قطعاً همین‌طور است. ایالات متحده با قدرت و توان برتر اقتصادی، سیاسی و نظامی خود می‌تواند در مناقشه‌ها و تصمیم‌گیری‌های بسیاری از نهادهای بین‌المللی نفوذ و تأثیر داشته باشد. «ناهمسانی و عدم توازن» جهانی شدن را باید تا حدی انعکاسی از این واقعیت دانست که قدرت سیاسی و اقتصادی در دستان چند دولت محدود متمرکز است.

اعتراض‌کنندگان به WTO و سایر مؤسسه‌های مالی بین‌المللی مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، معتقدند که تشدید ادغام اقتصادی جهانی و تجارت آزاد مردم را وادار به زندگی در «اقتصاد» به جای زندگی در «جامعه» می‌کند. عده زیادی متقاعد شده‌اند که این حرکت‌ها باعث تضعیف هرچه بیش‌تر موقعیت اقتصادی جوامع فقیر خواهد شد، چون به شرکت‌های فراملیتی اجازه می‌دهد بی‌هیچ محدودیت محیط زیستی یا توجه به ملاحظات سلامتی و بهداشتی، فعالیت کنند. بنا به ادعای این افراد، منافع تجاری به‌نحو فزاینده‌ای مقدم بر ملاحظات مربوط به رفاه و سعادت انسان در نظر گرفته می‌شوند. نه فقط در ملل درحال توسعه، بلکه در کشورهای صنعتی نیز، نیاز به سرمایه‌گذاری بیش‌تری روی «منابع انسانی» وجود دارد - یعنی سلامت همگانی، آموزش و پرورش همگانی - البته اگر بخواهیم تقسیم‌بندی‌ها و شکاف‌های جهانی بیش از این عمیق نشود. اصلی‌ترین چالش سده بیست و یکم عبارت است از حصول این اطمینان که جهانی شدن در خدمت مردمان همه مناطق جهان خواهد بود، نه فقط در خدمت مناطقی که پیش از این بهترین موقعیت را برای بهره‌برداری از آن داشته‌اند.

### نتیجه: نیاز به حکومت جهانی

همراه با پیشرفت جهانی شدن، معلوم می‌شود که ساختارها و مدل‌های سیاسی موجود برای اداره دنیایی آکنده از مخاطره‌ها، نابرابری‌ها و چالش‌هایی که مرزهای ملی را درمی‌نوردند، توانایی ندارند.

کنترل شیوع ایدز، مقابله با آثار و نتایج گرم شدن زمین، یا تنظیم و تنسيق بازارهای بی ثبات مالی، از عهده و توان حکومت‌های منفرد خارج است. بسیاری از فرآیندهایی که جوامع را دستخوش تأثیرهای خود می‌کنند فراتر از کنترل مکانیسم‌های حکومتی فعلی هستند. با توجه به این «کاستی‌های» مدیریتی، بعضی‌ها خواهان صور نوین مدیریت جهانی شده‌اند که بتواند مسائل جهانی را به شیوه‌ای جهانی حل و فصل کند. از آن‌جا که شمار رو به رشدی از چالش‌های جدید فراتر از سطح کشورهای منفرد عمل می‌کنند، چنین استدلال می‌شود که واکنش در مقابل این چالش‌ها نیز باید دامنه و بُرد فراملیتی داشته باشد.

هرچند که سخن‌گفتن از حکومت و مدیریتی فراتر از سطح دولت-ملت شاید غیرواقع‌بینانه به نظر برسد، اما پیش از این گام‌هایی به سوی ایجاد ساختار دموکراتیک جهانی، مثل شکل‌گیری سازمان ملل و اتحادیه اروپایی، برداشته شده است. مخصوصاً اتحادیه اروپایی را می‌توان پاسخی نو و ابتکاری به جهانی شدن محسوب کرد و به خوبی می‌توان آن را سرمشق تشکیل سازمان‌های مشابهی در سایر نقاط جهان که پیوندهای منطقه‌ای نیرومندی دارند، قرار داد. صور نوین مدیریت جهانی می‌تواند به تشکیل نظم جهانشهری در دنیا کمک کند که در آن قواعد و ضوابط شفافی برای رفتار بین‌المللی، مثل دفاع از حقوق بشر، وضع و رعایت شود.

دهه پس از پایان جنگ سرد، سرشار از خشونت، کشمکش‌های داخلی و دگرگونی‌های آشوبناک در بسیاری از نواحی جهان بوده است. درحالی‌که برخی از ناظران دیدگاه بدبینانه‌ای دارند و جهانی شدن را موجب شتاب گرفتن بحران و آشوب می‌دانند، برخی هم فرصت‌های شایانی برای مهار نیروهای جهانی شدن و جست‌وجوی برابری، دموکراسی و خوشبختی بیش‌تر در آن می‌بینند. حرکت به سوی مدیریت جهانی و نهادهای تنظیمی اثربخش‌تر، در زمانی‌که وابستگی متقابل جهانی و ضرباهنگ تند تغییر همه ما را بیش از همیشه به هم پیوند می‌دهد، یقیناً هرگز نابهنگام نیست. مسلماً به کرسی‌نشانیدن خواست و اراده ما در دنیای اجتماعی، بیرون از توان ما نیست. درواقع، این وظیفه و تکلیف هم بزرگ‌ترین ضرورت و هم بزرگ‌ترین چالش جوامع بشری در آغاز سده بیست‌ویکم است.

### خلاصه مطالب

۱. یکی از پدیده‌های اجتماعی که جامعه‌شناسان معاصر بیش‌ترین علاقه و توجه را به آن نشان می‌دهند، جهانی شدن است، یعنی افزایش دامنه و ژرفای روابط اجتماعی جهانی و وابستگی متقابل جهانی. جهانی شدن حاکی از این واقعیت است که ما به نحو فزاینده‌ای در «یک جهان» زندگی می‌کنیم، جایی که کنش‌های ما نتایج و پیامدهایی برای دیگران، و مسائل جهان پیامدهایی برای ما دارند. امروز جهانی شدن در همه کشورهای بر زندگی مردم، چه فقیر باشند چه غنی، تأثیر می‌گذارد و نه فقط نظام‌های جهانی بلکه زندگی روزمره را نیز تغییر می‌دهد.
۲. جهانی شدن را غالباً به عنوان یک پدیده اقتصادی تعریف و تشریح می‌کنند، اما این دیدگاه بیش از اندازه



ساده‌انگارانه است. جهانی‌شدن حاصل جمع عوامل اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است. جهانی‌شدن را بیش از هر چیز پیشرفت‌های فناوری اطلاعات و ارتباطات به پیش می‌رانند که سرعت و دامنه تعامل میان مردم سراسر جهان را شدت بخشیده‌اند.

۳. عوامل متعددی در رشد جهانی‌شدن سهیم‌اند. نخست، پایان جنگ سرد، سقوط کمونیسم اتحاد شوروی و رشد صور مدیریت بین‌المللی و منطقه‌ای موجب نزدیک‌تر شدن کشورهای جهان به یکدیگر شده است. دوم، گسترش و رواج فناوری اطلاعات موجب تسهیل جریان اطلاعات در سراسر جهان شده و مردم را به اتخاذ نگرش جهانی ترغیب کرده است. سوم، ابعاد و اندازه‌ها، و نفوذ و تأثیر شرکت‌های فراملیتی بیش‌تر شده و شبکه‌هایی از تولید و مصرف به وجود آورده است که سراسر جهان را پوشش می‌دهند و بازارهای اقتصادی را به هم متصل می‌کنند.

۴. جهانی‌شدن به میحث بسیار داغی تبدیل شده است. «شک‌گرایان» معتقدند که مفهوم جهانی‌شدن با گزافه‌گویی همراه است و سطوح فعلی پیوندهای متقابل جهانی امر بی‌سابقه‌ای نیست. برخی از «شک‌گرایان» توجه خود را به فرایندهای منطقه‌ای‌شدن معطوف می‌کنند که فعالیت در گروه‌های مالی و تجاری عمده را تشدید می‌کنند. «افراط‌گرایان» موضع متضادی اختیار می‌کنند و استدلال‌شان این است که جهانی‌شدن پدیده واقعی و نیرومندی است که نقش حکومت‌های ملی را در معرض نابودی قرار داده است. گروه سوم، «دگرگونی‌گرایان»، معتقدند که جهانی‌شدن در حال دگرگون‌ساختن بسیاری از جنبه‌های نظم جهانی کنونی است - از جمله، روابط اقتصاد، سیاست و روابط اجتماعی - اما الگوهای قدیمی نیز هنوز پایرجا هستند. طبق این دیدگاه، جهانی‌شدن فرآیند پرتناقضی است که شامل جریان چندسویه تأییراتی می‌شود که گاهی خلاف جهت یکدیگر عمل می‌کنند.

۵. جهانی‌شدن به نظام‌های بزرگ و جهانی محدود نمی‌شود. تأثیر آن در زندگی‌های شخصی ما نیز احساس می‌شود، همینطور در نحوه اندیشیدن ما درباره خودمان و روابطمان با دیگران. نیروهای جهانی‌شدن وارد محیط‌های محلی ما و زندگی‌های خصوصی ما می‌شوند، هم از طریق منابع غیرشخصی مثل رسانه‌ها و اینترنت و هم از طریق تماس‌های شخصی با افرادی از سایر کشورها و فرهنگ‌ها.

۶. جهانی‌شدن فرآیندی باز و تناقض‌آمیز است؛ نتایجی به بار می‌آورد که کنترل و پیش‌بینی آن‌ها دشوار است. جهانی‌شدن صور نوینی از مخاطره را پیش روی ما قرار می‌دهد که با بیم و خطرهای موجود در زمان‌های گذشته تفاوت دارد. مخاطره بیرونی به معنای خطرهایی است که از دنیای طبیعی سرچشمه می‌گیرند، مثل زلزله. مخاطره‌های صنعت خطرهایی هستند که حاصل تأثیر دانش و فناوری بشر بر دنیای طبیعت هستند. برخی معتقدند که ما در جامعه مخاطره‌آمیز جهانی زندگی می‌کنیم که جوامع انسانی همه‌جای دنیا با مخاطره‌هایی مواجه هستند (مثل گرم‌شدن زمین) که محصول مداخله خود ما در طبیعت است.

۷. جهانی‌شدن با سرعت، اما ناهم‌تراز و نامتوازن، به پیش می‌رود. یکی از خصوصیات اصلی آن، فاصله و شکاف رو به رشد ثروتمندترین و فقیرترین کشورهای دنیا است. ثروت، درآمد، منابع و مصرف در جوامع توسعه یافته متمرکز است، درحالی‌که قسمت اعظم جهان درحال توسعه با فقر، سوءتغذیه، بیماری و قرض‌های خارجی دست به گریبان‌اند. بسیاری از کشورهایی که بیش‌ترین نیاز را به منافع و عواید ناشی از جهانی‌شدن دارند، در معرض خطر رانده‌شدن به حاشیه قرار دارند.

۸. موانع تجارت بین‌المللی در دهه‌های اخیر پیوسته رو به کاهش رفته است و بسیاری معتقدند که تجارت آزاد و بازارهای باز به کشورهای درحال توسعه اجازه می‌دهد به‌طور کامل تری در اقتصاد جهانی ادغام شوند. مخالفان این رهیافت معتقدند که دستگاه‌های تجاری مثل سازمان تجارت جهانی، زیر سلطه منافع کشورهای ثروتمند هستند و نیازهای کشورهای در حال توسعه را نادیده می‌گیرند. آن‌ها ادعا می‌کنند که

قواعد تجاری باید، بیش و پیش از هر چیز، از حقوق بشر، حقوق کار، محیط زیست و اقتصادهای ملی حمایت کند، نه این که فقط تضمین‌کننده سودهای بیش‌تر برای شرکت‌ها باشد.

۹. جهانی شدن مخاطره‌ها، چالش‌ها و نابرابری‌هایی ایجاد می‌کند که مرزهای ملی را درمی‌نوردند و فراتر از توان ساختارهای سیاسی موجود هستند. چون حکومت‌های منفرد فاقد توانایی برای حل و فصل این مسائل فراملیتی هستند، لازم است صور نوین مدیریت جهانی به وجود آید که بتواند مسائل جهانی را به شیوه‌ای جهانی رتق و فتق کند. به کرسی‌نشاندن خواست و اراده ما در جهانی اجتماعی که به سرعت در حال تغییر است، شاید بزرگ‌ترین چالش سده بیست و یکم باشد.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر

۱. جهانی شدن چگونه می‌تواند پدیده‌ای محلی نیز باشد؟
۲. آیا جهانی شدن موجب سرنگونی کمونیسم شد؟
۳. آیا «مک‌دونالدی شدن» عمدتاً جنبه اقتصادی یا فرهنگی یا سیاسی جهانی شدن است؟
۴. همراه با رشد فردگرایی، آیا ما آزاد هستیم تا هرکس که می‌خواهیم باشیم یا فقط از کثرت انتخاب‌های ممکن سرسام می‌گیریم؟
۵. آیا شرکت‌های فراملیتی واقعاً قدرتمندتر از حکومت‌ها هستند؟
۶. چرا بیش از پیش از «مخاطره‌های صنعت» سخن می‌گوییم؟

### برای مطالعه بیش‌تر

- Peter Dicken, *Global Shift: Transforming the World Economy* (New York: Guilford Press, 1998).
- John Gray, *False Dawn: The Delusions of Global Capitalism* (London: Granta Books, 1998).
- David Held, Anthony McGrew, David Goldblatt and Jonathan Perraton (eds), *Global Transformations* (Cambridge: Polity, 1999).
- Frank J. Lechner and John Boli (eds), *The Globalization Reader* (Oxford: Blackwell, 2000).
- J. Timmons Roberts and Amy Hite (eds), *From Modernization to Globalization: Perspectives on Development and Social Change* (Oxford: Blackwell, 1999).
- Sarah Owen Vandersluis and Paris Yeros (eds), *Poverty in World Politics: Whose Global Era?* (Basingstoke: Macmillan, 1999).

### نشانی‌های اینترنتی

- |   |                                    |
|---|------------------------------------|
| <a href="http://www.lse.ac.uk/Depts/carr">http://www.lse.ac.uk/Depts/carr</a>                     | مرکز تحلیل مخاطره و کنترل          |
| <a href="http://epinet.org/subjectpages/trade.html">http://epinet.org/subjectpages/trade.html</a> | مؤسسه سیاست اقتصادی (درباره تجارت) |
| <a href="http://www.polity.co.uk/global">http://www.polity.co.uk/global</a>                       | منابع جهانی شدن                    |
| <a href="http://www.ifg.org">http://www.ifg.org</a>   | تریبون بین‌المللی جهانی شدن        |
| <a href="http://www.oneworld.net/campaigns">http://www.oneworld.net/campaigns</a>                 | بنیاد بین‌المللی جهان واحد         |
| <a href="http://www.tradewatch.org">http://www.tradewatch.org</a>                                 | بررسی تجارت                        |
| <a href="http://www.worldbank.org/">http://www.worldbank.org/</a>                                 | بانک جهانی                         |
| <a href="http://www.wto.org">http://www.wto.org</a>   | سازمان تجارت جهانی                 |

## ۴ کنش متقابل اجتماعی و زندگی روزمره

۱۱۵	..... مطالعه زندگی روزمره
۱۱۸	..... جامعه‌شناسی خرد و جامعه‌شناسی کلان
۱۲۰	..... ارتباط غیرکلامی
۱۲۰	..... چهره، اداها و عواطف
۱۲۳	..... «چهره» و عزت نفس
۱۲۳	..... جنسیت و ارتباط غیرکلامی
۱۲۴	..... قواعد اجتماعی و صحبت‌کردن
۱۲۵	..... فهم مشترک
۱۲۵	..... آزمایش‌های گارفینکل
۱۲۷	..... «تخریب کنش متقابل»
۱۳۰	..... شکل‌های صحبت‌کردن
۱۳۱	..... صداهای واکنشی
۱۳۲	..... لغزش‌های زبان
۱۳۳	..... چهره، بدن و گفتار در کنش متقابل
۱۳۵	..... مراوده‌ها
۱۳۷	..... نشانه‌گذارها
۱۳۸	..... مدیریت تصویر
۱۳۹	..... ناحیه جلو و پشت [صحنه]
۱۴۱	..... فضای شخصی
۱۴۵	..... کنش متقابل در زمان و مکان
۱۴۶	..... زمان ساعتی
۱۴۷	..... زندگی اجتماعی و تنظیم مکان و زمان
۱۴۷	..... نتیجه: نیاز به مجاورت
۱۵۰	..... خلاصه مطالب
۱۵۱	..... پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر
۱۵۱	..... برای مطالعه بیشتر
۱۵۱	..... نشانی‌های اینترنتی



## فصل ۴: کنش متقابل اجتماعی و زندگی روزمره

آیا تا به حال با فردی خارجی رودررو گفتگو کرده‌اید؟ یا به یک پایگاه اینترنتی در قاره‌ای دیگر وصل شده‌اید؟ آیا تا به حال به جای دیگری از دنیا سفر کرده‌اید؟ اگر حتی به یکی از این پرسش‌ها هم پاسخ مثبت داده باشید، تأثیر جهانی شدن بر کنش متقابل اجتماعی را به چشم خودتان دیده‌اید. کنش متقابل اجتماعی<sup>۱</sup> فرآیندی است که طی آن با کسانی که پیرامون ما هستند، کنش و واکنش می‌کنیم. هرچند که بین مردمان ملل مختلف همواره کنش‌های متقابل وجود داشته است، اما جهانی شدن هم فراوانی و هم ماهیت این روابط را تغییر داده است. همراه با جهانی شدن، نسبت بیش‌تری از کنش‌های متقابل ما، مستقیم یا غیرمستقیم، با افرادی از کشورها یا فرهنگ‌های دیگر است.

کنش متقابل اجتماعی بین افراد ملل مختلف، چه ویژگی‌هایی دارد؟ کسانی که در حوزه جامعه‌شناسی گردشگری کار می‌کنند، سهم مهمی در مطالعه این مسئله داشته‌اند. جهانی شدن موجب شده است که فرصت و امکان سفرهای بین‌المللی بسیار گسترش یابد، چون هم موجب تحریک و ترغیب علاقه به سایر کشورها و هم موجب تسهیل حرکت و حمل‌ونقل گردشگران در مرزهای بین کشورها شده است. مسلماً، سطح بالای گردشگری بین‌المللی به معنای افزایش شمار کنش‌های متقابل رودررو با مردم کشورهای مختلف است. به گفته جان اری (Urry 1990)، بسیاری از این کنش‌های متقابل با «نگاه خیره گردشگر»<sup>۲</sup> شکل می‌گیرند، یعنی با این انتظار و توقع گردشگر که او در طول سفر خویش در خارج از کشور، تجربه‌های شگرفی خواهد داشت.

تجربه‌های «شگرف» تجربه‌هایی هستند که خلاف توقعات روزمره ما از چگونگی جریان یافتن کنش متقابل اجتماعی و کنش متقابل با محیط مادی عمل می‌کنند. برای مثال، از دید اروپایی‌هایی که به بریتانیا سفر می‌کنند، رانندگی بریتانیایی‌ها در سمت چپ خیابان، عجیب و گیج‌کننده است. قواعد و مقررات راهنمایی و رانندگی چنان ریشه‌دار و پایدارند که عدم رعایت آن‌ها برای مان شگفت‌آور است. اما درعین حال، در مقام یک گردشگر، از این شگفتی‌ها لذت می‌بریم. از یک جهت، این همان چیزی است – البته همراه با دیدن جاذبه‌های گردشگری – که برای دیدنش پول

1. social interaction

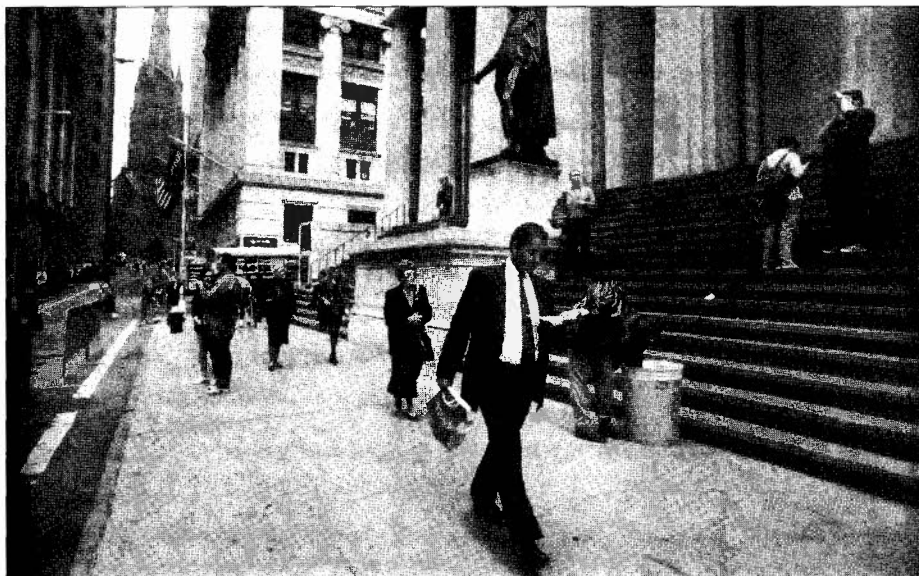
2. tourist gaze

پرداخته‌ایم. تصور کنید چقدر مأیوس و دل‌سرد می‌شدید اگر به کشور دیگری سفر می‌کردید و درمی‌یافتید که تقریباً همه چیز از هر نظر مشابه همان شهری است که خودتان در آن بزرگ شده‌اید. اکثر گردشگران دوست ندارند تجربه‌های‌شان بیش از اندازه شگرف باشد. برای مثال، یکی از پرطرفدارترین نقاط پاریس برای مسافران جوان، رستوران‌های غذای حاضری مک‌دونالد است. بریتانیایی‌هایی که به خارج سفر می‌کنند غالباً نمی‌توانند در برابر وسوسه اغذیه‌فروشی‌ها و میخانه‌های سبکی انگلیسی مقاومت کنند. گاهی این امر نتیجه کنجکاوی است، اما غالباً مردم از راحتی و آرامشی لذت می‌برند که خوردن و نوشیدن غذاها و نوشیدنی‌های آشنا در محیطی آشنا به آن‌ها می‌دهد: تمایل تناقض‌آمیز به چیزهای شگرف و مأنوس، ماهیت اصلی نگاه خیره‌گردشگر است. نگاه خیره‌گردشگر ممکن است تنش‌هایی را وارد کنش‌های متقابل میان گردشگران و «اهالی محلی» کند. اهالی محلی که بخشی از صنعت گردشگری هستند، ممکن است مسافران خارجی را به سبب سود و منافع اقتصادی که آن‌ها با خود می‌آورند با روی گشاده بپذیرند. شاید برخی از محلی‌ها نیز به دلیل حالت طلبکارانه و پرتوقع گردشگران، یا به دلیل توسعه بیش از اندازه‌ای که اغلب در مناطق محبوب گردشگران به وجود می‌آید، از آن‌ها بیزار باشند. ممکن است گردشگران با پرسش‌های بی‌وقفه خود درباره جنبه‌های گوناگون زندگی روزمره اهالی محلی مثل غذا، کار و تفریح آن‌ها را به ستوه آورند، و این کار را یا برای عمیق‌تر کردن فهم خود از سایر فرهنگ‌ها، یا برای قضاوت‌های منفی درباره کسانی که متفاوت از آن‌ها هستند، انجام دهند. چون گردشگری همراه با جریان عظیم جهانی شدن رو به فزونی می‌رود، جامعه‌شناسان ناچارند نگاه دقیق‌تری به پدیده گردشگری بیندازند تا دریابند که چه الگوهایی از کنش متقابل میان گردشگران و اهالی محلی پدید می‌آید و رواج پیدا می‌کند، و آیا این کنش‌های متقابل جهت‌گیری دوستانه دارند یا خصمانه.

### مطالعه زندگی روزمره

هرچند شاید در نگاه اول چنین به نظر برسد که گردشگری موضوع چندان نظرگیری برای جامعه‌شناسان نیست، اما تجربه‌های گردشگران در خارج از کشورهای‌شان عملاً می‌تواند چیزهای زیادی درباره دنیای اجتماعی به ما بگوید. مفهوم «نگاه خیره‌گردشگر» به این دلیل اهمیت دارد که نقش زندگی‌های روزمره ما را در شکل‌دادن به درک و تصور ما از دنیای اطراف‌مان، عیان می‌سازد — این‌که چه چیزی عادی و مأنوس است، و چه چیزی استثنایی و غیرعادی. در اغلب موارد فعالیت‌ها و مناظری که برای یک گردشگر خارجی «شگرف»ترین چیز به نظر می‌رسد، در نظر جمعیت محلی بخش مسلم و پیش‌پاافتاده زندگی روزمره است.

برای مثال، گردشگران غربی وقتی برای نخستین بار از یک کشور مسلمان دیدن می‌کنند به وفور از صدای «اذان» که روزی پنج مرتبه از مناره‌های صدها مسجد به گوش می‌رسد شگفت‌زده می‌شوند. این صدای زیبا و گیرا برای گوش اکثر غربی‌ها نامأنوس است. اما برای ساکنان محلی، صدای اذان



بی‌اعتنایی مدنی که مردم در خیابان‌ها نسبت به هم نشان می‌دهند اتفاقی نیست، بلکه شیوه‌ای است که شهری‌ها در آن مهارت یافته‌اند و جامعه‌شناسان مکتب کنش متقابل نمادین به مشاهده و مطالعه آن پرداخته‌اند.

به‌قدری جزو زندگی روزمره است که به‌صورتی کم‌وبیش ناخودآگاه احساس می‌شود. حال اگر این مردم به غرب سفر کنند، یعنی جایی که صدای اذان اصلاً به گوش نمی‌رسد، فقدان آن را عجیب و پریشان‌کننده خواهند یافت.

صرف‌نظر از این‌که در چه بخشی از جهان زندگی می‌کنیم، چیزهایی هست که به دفعات بی‌شمار در طول روز انجام می‌دهیم بی‌آن‌که توجهی به آن‌ها داشته باشیم. برای مثال، به یک کنش متقابل بسیار اساسی توجه کنید که هر روز میلیون‌ها بار در شهرهای جهان رخ می‌دهد. وقتی دو نفر در خیابان از روبه‌روی هم می‌گذرند، نگاه بسیار گذرای با هم ردوبدل می‌کنند، و سپس نگاه خود را برمی‌گردانند و با اجتناب از نگرستن به یکدیگر از کنار هم می‌گذرند. آن‌ها با این کار چیزی را به نمایش می‌گذارند که اروینگ گافمن (Goffman 1969, 1971) بی‌اعتنایی مدنی<sup>۱</sup> می‌نامد. از نظر گافمن، این بی‌اعتنایی چیزی است که ما در موقعیت‌های زیادی از یکدیگر انتظار داریم.

بی‌اعتنایی مدنی به معنای صرفاً ندیده‌گرفتن شخص دیگر نیست. هرکس نشان می‌دهد که حضور شخص دیگر را درک و تأیید می‌کند، اما از هرگونه حالت یا اطواری که ممکن است به معنای

1. civil inattention

پشت پرده

اثر گری لارسن



پایه های زندگی

صمیمیت گرفته شود، پرهیز می کند. بی اعتنایی مدنی چیزی است که ما تقریباً به صورت خودکار انجام می دهیم، اما محور زندگی های روزمره ما است.

شاید فکر کنید که جنبه های معمولی و پیش پا افتاده رفتار اجتماعی - مثل گذشتن از کنار کسی در خیابان، یا واکنش نشان دادن به اعمال نامأنوس مثل صدای اذان - چیزهای کوچک و بی اهمیتی اند. اما مطالعه شکل های ظاهراً بی اهمیت کنش متقابل اجتماعی اهمیت شایانی در جامعه شناسی دارد. این موضوع نه تنها فاقد جذابیت نیست، بلکه یکی از جالب ترین و جذاب ترین حوزه های پژوهش جامعه شناسی است. سه دلیل برای این امر وجود دارد.

اگر مجبور بودیم درباره همه روال های روزمره آگاهانه بیندیشیم، زندگی غیرممکن می شد.

نخست، روال های روزانه ما که شامل کنش های متقابل تقریباً ثابت با دیگران می شود، به کارهای ما ساخت و شکل می دهد. ما با مطالعه این روال ها می توانیم مطالب زیادی درباره خودمان به منزله موجودات اجتماعی، و درباره زندگی اجتماعی بیاموزیم. زندگی های ما حول محور تکرار الگوهای رفتاری مشابه روزانه، هفتگی، ماهانه و سالانه، سازمان می یابد. برای مثال، به این فکر کنید که دیروز و پریروز چه کارهایی انجام دادید. اگر این دو روز جزو روزهای کاری هفته بودند، لابد شما در هر دو روز سر ساعت مشابهی بیدار شدید (که خود یکی از روال های مهم روزانه است). شاید خیلی زود و در ساعات اول روز به کلاس رفته باشید و برای این کار فاصله میان خانه تا مدرسه یا دانشگاه را که عملاً در همه روزهای غیر تعطیل طی می کنید، پیموده باشید. شاید با بعضی از دوستان تان ناهار خورده باشید و دوباره بعد از ظهر به کلاس رفته باشید یا خودتان مطالعه کرده باشید، بعد به خانه برگشته و شاید شب با دوستان دیگر تان بیرون رفته باشید.

مسلماً روال هایی که ما به طور روزانه از آن ها پیروی می کنیم ثابت نیستند، و الگوهای فعالیت ما در روزهای تعطیل معمولاً با روزهای غیر تعطیل تفاوت زیادی دارند. و اگر تغییر عمده ای در زندگی ما پیش آید، مثل فارغ التحصیل شدن و مشغول شدن به کار، معمولاً ضرورت پیدا می کند که



روال‌های روزانه خود را تغییر دهیم؛ اما در این صورت باز هم مجموعه عادت‌های جدید و نسبتاً تکراری و منظمی پیدا می‌کنیم.

دوم، مطالعه زندگی روزمره آشکار می‌کند که انسان‌ها چگونه برای شکل‌دادن به واقعیت می‌توانند خلاقانه دست به عمل بزنند. هرچند که رفتار اجتماعی تا حدی تحت هدایت نیروهایی مثل نقش‌ها، هنجارها و توقعات مشترک است، اما افراد براساس پیشینه‌ها، علائق و منافع، و انگیزه‌های شان، واقعیت را به صورت‌های متفاوتی درک می‌کنند. چون افراد قادر به انجام کنش خلاق هستند، به طور مستمر و با تصمیم‌ها و کنش‌هایی که اتخاذ می‌کنند به واقعیت شکل می‌دهند. به عبارت دیگر، واقعیت ثابت یا ایستا نیست، بلکه از رهگذر کنش‌های متقابل انسانی آفریده می‌شود. این مفهوم بر ساخته شدن اجتماعی واقعیت<sup>۱</sup> (نک. کادر صفحه ۱۴۳) هسته اصلی دیدگاه کنش متقابل نمادین است که در فصل ۱ («جامعه‌شناسی چیست؟») معرفی شد.

سوم، مطالعه کنش متقابل اجتماعی در زندگی روزمره پرتو روشنی بر نظام‌ها و نمادهای اجتماعی بزرگ‌تر می‌افکند. در واقع، همه نظام‌های اجتماعی کلان وابسته به الگوهای کنش متقابل اجتماعی هستند که ما به طور روزمره با آن‌ها سروکار داریم. به آسانی می‌توان این مطلب را نشان داد. باز هم مثال دو غریبه را در نظر بگیرید که در خیابان از کنار هم عبور می‌کنند. چنین رویدادی شاید بی‌ارتباط با شکل‌های بزرگ‌تر و پایدارتر سازمان اجتماعی به نظر برسد. اما وقتی تعداد زیادی از این‌گونه کنش‌های متقابل را در نظر بگیریم، دیگر چنین نخواهد بود. در جوامع مدرن، اکثر مردم در شهرها و شهرک‌ها زندگی می‌کنند و پیوسته با کسانی تعامل دارند که شخصاً آن‌ها را نمی‌شناسند. بی‌اعتنایی مدنی یکی از مکانیسم‌هایی است که سازنده خصلت و منش زندگی شهری، با ازدحام پریها و تماس‌های غیرشخصی و زودگذر آن است.

### جامعه‌شناسی خرد و جامعه‌شناسی کلان

مطالعه رفتارهای روزمره در وضعیت‌های کنش متقابل رو در رو، معمولاً جامعه‌شناسی خرد<sup>۲</sup> نامیده می‌شود. در جامعه‌شناسی خرد، تجزیه و تحلیل در سطح افراد و گروه‌های کوچک انجام می‌گیرد. در مقابل، جامعه‌شناسی کلان<sup>۳</sup> متوجه نظام‌های اجتماعی بزرگ‌مقیاس یا کلان است، مثل نظام سیاسی یا نظم اقتصادی. جامعه‌شناسی کلان در عین حال شامل تحلیل فرآیندهای درازمدت تغییر، مثل رشد و توسعه صنعت‌گرایی، نیز هست. در نگاه اول، شاید به نظر برسد که تحلیل خرد و کلان از یکدیگر جدا و متمایز هستند. اما در واقع، همان‌طور که در طول این فصل خواهید دید، این دو پیوند تنگاتنگی با هم دارند (Knorr-Cetina and Cicourel 1981; Giddens 1984).

1. social construction of reality

2. micro-sociology

3. macro-sociology

### زنان و مردان در ملاعام: اتصال جامعه‌شناسی خرد و کلان

زنی در خیابان قدم می‌زند و مورد آزار و اذیت کلامی چند مرد قرار می‌گیرد - این یک کنش متقابل رایج است که شاید در نگاه اول موضوعی مختص به تحلیل‌های جامعه‌شناسی خرد به نظر آید. کارول بروکس گاردنر در پژوهش خویش عبور جنسیت و آزار عمومی، به این نتیجه می‌رسد که در محیط‌های گوناگون این نوع نامطلوب کنش متقابل به منزله رویدادی است که زنان غالباً آن را به صورت نوعی سوءاستفاده تجربه می‌کنند.

هرچند که اذیت‌کردن یک زن تنها را می‌توان در جامعه‌شناسی خرد و با ملاحظه یک کنش متقابل مورد تحلیل قرار داد، اما چنین نگاه ساده‌ای چندان ثمربخش نخواهد بود. نوعاً اکثر گفت‌وگوهای خیابانی که بین زنان و مردان غریبه صورت می‌گیرد از سنخ همین آزار و اذیت‌ها هستند (Gardner 1995). و این انواع کنش متقابل را نمی‌توان به سادگی و بدون توجه به پس‌زمینه وسیع‌تر سلسله‌مراتب جنسیتی در جامعه درک کرد. به این ترتیب می‌توان دید که چگونه تحلیل خرد و کلان به یکدیگر وصل می‌شوند. برای مثال، گاردنر آزار و اذیت زنان توسط مردان را به نظام بزرگ‌تر نابرابری جنسیتی ربط می‌دهد که امتیاز مذکربودن در اماکن عمومی، آسیب‌پذیری فیزیکی زنان، و تهدید همیشگی تجاوز از بازنمودهای آن است.

بدون چنین اتصالی میان جامعه‌شناسی خرد و کلان، ما فقط درک محدود و نارسایی از این کنش‌های متقابل خواهیم داشت. شاید چنین به نظر برسد که این انواع کنش متقابل جزو موارد تک‌افتاده است، یا این‌که می‌توان با آموختن حسن رفتار به مردم آن‌ها را از بین برد. فهم پیوند میان سطوح خرد و کلان ما را قادر به درک این مطلب می‌کند که برای مقابله با علل ریشه‌ای اینگونه مسائل، باید توجه و توان خود را روی حذف صور نابرابری جنسیتی متمرکز کنیم که سرچشمه چنین کنش‌های متقابلی است.

تحلیل کلان در جایی ضرورت پیدا می‌کند که در پی فهم پس‌زمینه نهادی زندگی روزمره باشیم. روش‌های گذران زندگی روزانه مردم تأثیر زیادی از چهارچوب نهادی وسیع‌تر می‌پذیرد، این مطلب هنگامی آشکار می‌شود که چرخه روزانه فعالیت‌های یک فرهنگ سنتی را با زندگی در یک محیط شهری صنعتی، مقایسه کنیم. در جوامع مدرن، ما پیوسته در تماس با غریبه‌ها هستیم. این تماس ممکن است غیرشخصی و غیرمستقیم باشد. اما، صرف‌نظر از شمار روابط غیرمستقیمی که امروزه با دیگران داریم، حتی در پیچیده‌ترین جوامع، حضور دیگران همچنان اهمیت قاطع و شایانی دارد. ضمن این‌که ممکن است تصمیم بگیریم برای یکی از آشنایان نامه‌ای با پست الکترونیکی از طریق اینترنت ارسال کنیم، درعین حال می‌توانیم هزاران کیلومتر پرواز کنیم و تعطیلات آخر هفته را با یکی از دوستان مان بگذرانیم.

مطالعات خرد نیز به نوبه خود برای روشنی‌بخشیدن به الگوهای وسیع نهادی ضرورت دارند. کنش متقابل رو در رو آشکارا شالوده اصلی همه شکل‌های کنش متقابل اجتماعی است، صرف‌نظر

از این‌که متن و بستر کنش متقابل تا چه حد بزرگ‌مقیاس باشد. فرض کنید در حال مطالعهٔ یک شرکت اقتصادی هستیم. ما می‌توانیم فقط با نگاه کردن به رفتارهای رو در رو چیزهای زیادی دربارهٔ فعالیت‌های این شرکت بدانیم. برای مثال، می‌توانیم کنش متقابل رؤسای شرکت در اتاق هیئت مدیره، یا کسانی که در دفاتر مختلف این شرکت کار می‌کنند، یا کارگران کارگاه‌های این شرکت را تحلیل کنیم. ما با این روش به تصویری از کل این شرکت دست نمی‌یابیم، چون برخی از معامله‌ها و فعالیت‌های آن از طریق اسناد و مدارک چاپی، نامه‌ها، تلفن و رایانه‌ها انجام می‌گیرد. اما یقیناً می‌توانیم سهم مهمی در فهم طرز کار این سازمان داشته باشیم.

در فصل‌های بعد، با مثال‌های بیش‌تری خواهیم دید که چگونه کنش متقابل در متن و زمینه‌های خرد بر فرآیندهای اجتماعی بزرگ‌تر تأثیر می‌گذارد، و چگونه نظام‌های کلان نیز، به نوبهٔ خود، در محیط‌های کوچک‌تر و محدودتر زندگی اجتماعی نفوذ و تأثیر دارند. اما نخست به برخی از پرسش‌های اصلی و عمدهٔ مطالعهٔ زندگی روزمره در سطح خرد، خواهیم پرداخت. ابتدا نشانه‌ها و علائم غیرکلامی (حالات چهره و اداهای بدنی) را بررسی خواهیم کرد که همهٔ ما به هنگام تعامل با یکدیگر به کار می‌بریم. سپس به تحلیل گفتار روزمره خواهیم پرداخت که ما چگونه از زبان استفاده می‌کنیم تا معناهای مورد نظرمان را به دیگران انتقال دهیم. دست آخر، روش‌های ساخت یافتن زندگی‌مان با روال‌های روزانه را بررسی می‌کنیم و به چگونگی هماهنگ‌ساختن کنش‌های مان در چهارچوب زمان و مکان توجه خاصی خواهیم کرد.

### ارتباط غیرکلامی

کنش متقابل روزمره به روابط و مناسبات ظریف میان آن‌چه در قالب کلمات بیان می‌کنیم و آن‌چه از طریق صور پرشمار ارتباط غیرکلامی<sup>۱</sup> به دیگران منتقل می‌کنیم، بستگی دارد؛ ارتباط غیرکلامی به معنای مبادلهٔ اطلاعات و معناها از طریق حالات چهره، اداهای و حرکات بدن است. ارتباط غیرکلامی را گاهی «زبان بدن»<sup>۲</sup> می‌نامند اما این عنوان گمراه‌کننده است، چون ما از این نشانه‌های غیرکلامی برای افزودن یا کاستن آن‌چه در قالب کلمات گفته می‌شود، استفاده می‌کنیم.

### چهره، اداهای و عواطف

یکی از جنبه‌های عمدهٔ ارتباط غیرکلامی ابراز عواطف به وسیلهٔ حالات چهره است. پل اکمن و همکاران او مفهوم «نظام نشانه‌گذاری کنش چهره‌ای» (FACS)<sup>۳</sup> را برای توصیف حرکات عضلات صورت که بیانگر عواطف خاصی هستند، ابداع کردند (Ekman and Friesen 1978). آن‌ها تلاش

1. non-verbal communication

2. body language

3. Facial Action Coding System



این عکس‌ها که توسط پل اکمن (Paul Ekman) از حالات چهرهٔ مردانی از قبیلهٔ منزوی و دورافتاده‌ای در گینهٔ نو گرفته شده، به آزمودن این اندیشه کمک می‌کند که شیوه‌های اساسی ابراز عواطف بین همهٔ مردم دنیا یکسان است. در این جا به این مردان گفته شده که اگر اتفاقات زیر برایشان رخ دهد چهرهٔ خود را به چه شکلی درخواهند آورد (الف) دوست‌تان از راه برسد و شما خوشحال شوید؛ (ب) فرزندتان مرده باشد؛ (پ) خشمگین و آمادهٔ نزاع باشید؛ (ت) جسد در حال پوسیدن یک خوک را ببینید.

کرده‌اند با این مفهوم در حوزه‌ای که بسیار پذیرای تفسیرهای ناهمخوان یا متناقض است – چون هیچ‌گونه توافقی در این زمینه وجود ندارد که چگونه باید عواطف را شناسایی و طبقه‌بندی کرد – دقت و صراحت ایجاد کنند. چارلز داروین، بنیانگذار نظریهٔ تکاملی، ادعا داشت که شیوه‌های اساسی ابراز عواطف در همهٔ موجودات انسانی یکسان است. با این‌که برخی این ادعا را مورد چون و چرا قرار داده‌اند، پژوهش‌های اکمن در میان مردمانی از فرهنگ‌های بسیار متفاوت ظاهراً ادعای داروین را تأیید می‌کند. اکمن و فریسن مطالعه‌ای در یک اجتماع دورافتاده و منزوی در گینهٔ نو انجام دادند که اعضای آن قبلاً هیچ تماسی با خارجی‌ها نداشتند. وقتی تصاویری از حالات چهرهٔ بیانگر شش عاطفه (شادی، اندوه، خشم، انزجار، ترس، شگفتی) به آن‌ها نشان داده شد، افراد این قبیلهٔ گینه‌ای توانستند این عواطف را بشناسند.

به گفتهٔ اکمن، نتایج مطالعات وی و دیگران دربارهٔ فرهنگ‌های مختلف پشتیبان این دیدگاه است که ابراز عواطف با حالات چهره و تفسیر این حالات امری فطری در موجودات بشری است. او اذعان می‌کند که شواهد و یافته‌های او نمی‌تواند اثبات قطعی این فرضیه باشد، چون ممکن است پای تجربه‌های مشترک یادگیری فرهنگی در میان باشد؛ اما سایر انواع پژوهش‌ها نیز نتیجه‌گیری‌های اکمن را تأیید می‌کنند. آیبیل - آیسفلت روی شش کودکی که مادرزاد نابینا و ناشنوا بودند، مطالعه کرد تا ببیند حالات چهرهٔ آن‌ها به هنگام ابراز عواطف در وضعیت‌های عاطفی معین تا چه حد شبیه افراد بینا و شنوا است (Eibl-Eibesfeldt 1973). او دریافت که این کودکان وقتی به فعالیت‌های آشکارا خوشایند و لذت‌بخش می‌پردازند لبخند می‌زنند، وقتی چیزی را می‌بویند که بوی عجیب و غیرعادی دارد ابروهای خود را از تعجب بالا می‌برند و هنگامی که

پی‌درپی یا چیزی که دوست ندارند مواجه می‌شوند اخم می‌کنند. چون آن‌ها نمی‌توانسته‌اند کسان دیگری را دیده باشند که به این صورت رفتار می‌کنند، به نظر می‌رسد که این واکنش‌ها باید قطری بوده باشند.

اکمن و فریسن با استفاده از FACS، شماری از حرکات مختلف عضلات چهره در اطفال نوزاد را شناسایی کردند که در میان بزرگسالان نیز برای ابراز عواطف دیده می‌شود. برای مثال، به نظر می‌رسد نوزادان تیز به شیوه‌ای مشابه بزرگسالان انزجار خود را با حالت چهره خود نشان می‌دهند. مثلاً در واکنش به مزه‌های ترش لب‌های‌شان را به هم فشار می‌دهند و اخم می‌کنند. اما با این‌که به نظر می‌رسد ابراز عواطف با حالات چهره تا حدی فطری باشد، عوامل فردی و فرهنگی نیز بر شکل دقیق حرکات صورت و زمینه‌هایی که در آن‌ها این حرکات مناسب و پسندیده دانسته می‌شوند، تأثیر می‌گذارند. برای مثال، چگونگی لبخندزدن مردم، حرکت دقیق لب‌ها و سایر عضلات صورت و میزان گذرابودن لبخند، همگی بین فرهنگ‌های مختلف متفاوت است.

هیچ ادا یا حالت بدنی نیست که در همه، یا حتی اکثر فرهنگ‌ها یکسان باشد. برای نمونه، در برخی از جوامع مردم وقتی می‌خواهند جواب منفی بدهند سرشان را به بالا و پایین تکان می‌دهند که برخلاف فرهنگ انگلیسی-آمریکایی است. بعضی از آداهایی که اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها بسیار زیاد به کار می‌برند، مثل اشاره کردن با انگشت سیابه، بین برخی از فرهنگ‌ها و جوامع دیگر اصلاً وجود ندارد (Bull 1983). به همین‌سان، گذاشتن انگشت اشاره وسط‌گونه و چرخاندن آن در بعضی از مناطق ایتالیا نشانگر تحسین و آفرین است، اما در جاهای دیگر آن را نمی‌شناسند. آداهای و حالات بدنی، مثل حالات چهره، پیوسته برای تکمیل گفته‌ها و همچنین رساندن معنایی بدون حرف‌زدن، مورد استفاده قرار می‌گیرند. از هر سه آن‌ها می‌توان برای شوخی، طعنه و کنایه یا نشان دادن ظن و تردید استفاده کرد.

پیام‌های غیرکلامی ما به دیگران همواره بیانگر این است که آن‌چه با کلمات می‌گوییم دقیقاً همان چیزی نیست که منظور می‌کنیم. شاید سرخ‌شدن واضح‌ترین مثال در این باره باشد که چگونه علائم فیزیکی می‌تواند با معنای اظهارشده ما در تناقض باشد. اما علائم و نشانه‌های کوچک و ظریف پرشماری وجود دارند که دیگران می‌توانند آن‌ها را تشخیص دهند. برای مثال، یک چشم تیزبین و آزموده غالباً می‌تواند با دقت‌کردن به سرنخ‌های غیرکلامی دروغ و نیرنگ را تشخیص دهد. عرق‌کردن، وول‌خوردن، خیره‌شدن یا گرداندن چشم، و حالت‌هایی از چهره که مدت طولانی حفظ می‌شوند (حالات چهره معمولاً چهار یا پنج ثانیه طول می‌کشند) می‌تواند به این معنا باشد که فرد در حال نیرنگ‌بازی است. بنابراین، ما از حالات چهره و آداهای بدنی دیگران برای اقزودن و کامل‌کردن آن‌چه آن‌ها با کلام به ما می‌گویند و همچنین برای بررسی میزان راستگویی و صداقت آن‌ها استفاده می‌کنیم.

### «چهره» و عزت نفس

واژه «چهره»<sup>۱</sup> می‌تواند به معنای عزت و احترامی<sup>۲</sup> که دیگران برای فرد قائل هستند نیز باشد. در زندگی اجتماعی روزانه، ما طبعاً توجه زیادی بذل «حفظ چهره»ی [شأن و آبروی] خود می‌کنیم. چیزی که ما ادب و نزاکت یا شأن و وجهه در محافل اجتماعی می‌نامیم، شامل نادیده گرفتن جنبه‌هایی از رفتار است که ممکن است به مخدوش شدن چهره کسی منجر شود. ما به بخش‌هایی از گذشته افراد یا ویژگی‌های شخصی آن‌ها که ممکن است موجب شرمندگی‌شان شود اشاره نمی‌کنیم. اگر تشخیص دهیم که در جمع کسی هست که کلاه گیس گذاشته است از شوخی کردن درباره طاسی خودداری می‌کنیم، مگر این‌که از دوستان صمیمی او باشیم. نزاکت نوعی وسیله حفاظتی است که همه اشخاص به کار می‌گیرند و توقع دارند که در عوض نقطه ضعف‌های خودشان نیز به‌طور عمدی در ملاءم فاش نشود. بنابراین، زندگی‌های روزمره ما چیزی نیست که به‌سادگی و خودبه‌خود اتفاق بیفتند. ما بی‌آن‌که اکثر مواقع تشخیص دهیم، با مهارت و چیره‌دستی زیادی کنترل دقیق و دائمی بر حالات چهره خود و اداها و حالات بدنی خود در جریان کنش‌های متقابل مان با دیگران داریم.

بعضی از مردم در کنترل حالات چهره و برخورد نزاکت‌آمیز با دیگران تخصص دارند. برای مثال، یک دیپلمات خوب باید بتواند با ظاهری سرشار از راحتی و آرامش با دیگران برخورد کند، حتی اگر با دیدگاه‌های آن‌ها موافق نباشد یا حتی اگر از آن‌ها متنفر باشد. میزان موفقیت او در این کار می‌تواند روی سرنوشت یک یا چند ملت مؤثر باشد. برای مثال، دیپلماسی ماهرانه ممکن است به فرونشاندن تنش‌های میان کشورها و پیشگیری از جنگ کمک کند.

### جنسیت و ارتباط غیرکلامی

آیا کنش متقابل اجتماعی روزمره دارای بعد جنسیتی نیز هست؟ دلایلی مبنی بر وجود آن هست. از آن‌جا که کنش‌های متقابل به وسیله متن و زمینه اجتماعی بزرگ‌تری شکل می‌گیرند، شگفت‌آور نیست که مردان و زنان هم ارتباط کلامی و هم ارتباط غیرکلامی را شاید به‌نحو متفاوتی درک و بیان کنند. همان‌طور که در فصل ۵ («جنسیت و گرایش‌های جنسی») خواهیم دید، نحوه درک جنسیت و نقش‌های جنسیتی تأثیر زیادی از عوامل اجتماعی می‌گیرند و رابطه زیادی با مباحث قدرت و موقعیت در جامعه دارند. این پویایی‌ها حتی در کنش‌های متقابل معمول در زندگی روزانه آشکارند. برای مثال، یکی از رایج‌ترین ابرازهای غیرکلامی یعنی رابطه چشمی را در نظر بگیرید. افراد از رابطه چشمی به روش‌های بسیار متنوعی استفاده می‌کنند، غالباً برای جلب توجه کسی یا برای آغاز کردن کنش متقابل اجتماعی. در جوامعی که مردان هم در زندگی عمومی و هم در زندگی خصوصی به‌طور کلی بر زنان سلطه دارند، شاید بیش از زنان در اقدام به برقراری رابطه چشمی با غریبه‌ها احساس آزادی کنند.

شکل خاصی از رابطهٔ چشمی - زل زدن - نشانگر تفاوت‌های «معنایی» بین شکل‌های همسان ارتباط غیرکلامی است. کار مردی که به زنی چشم می‌دوزد ممکن است «طبیعی» یا «معصومانه» تلقی شود؛ اگر زن احساس ناراحتی کند، می‌تواند با گرداندن نگاه خود یا ادامه‌ندادن به این کنش متقابل از نگاه خیرهٔ مرد بگریزد. از طرف دیگر، زنی که به یک مرد زل می‌زند غالباً اغواگر یا وقیح پنداشته می‌شود. با این‌که اگر چنین مواردی را تک‌تک در نظر بگیریم، ممکن است نتیجه و پیامدی به‌دنبال نداشته باشد، اما هنگامی که به صورت جمعی بدان بنگریم می‌بینیم که به تقویت الگوهای سلطهٔ جنسیتی کمک می‌کنند.

### قواعد اجتماعی و صحبت کردن

هرچند که ما به تناوب از نشانه‌های غیرکلامی در رفتار خودمان و همچنین در معناکردن رفتارهای دیگران استفاده می‌کنیم، اما بیش‌تر کنش‌های متقابل ما از طریق صحبت کردن رخ می‌دهند - یعنی از طریق مبادله‌های کلامی سرسری - که در گفت‌وگوهای غیررسمی با دیگران به انجام می‌رسد. جامعه‌شناسان همواره این مطلب را می‌پذیرند که زبان پایه و اساس زندگی اجتماعی است. اما اخیراً رهیافت تازه‌ای بسط یافته است که توجه خاصی به نحوهٔ استفادهٔ مردم از زبان در متن و زمینه‌های زندگی روزمره دارد. مطالعهٔ گفت‌وگوها و مکالمات به‌شدت تحت تأثیر آثار اروینگ گافمن بوده است. اما مهم‌ترین تأثیر و نفوذ در این نوع پژوهش به هرولد گارفینکل، بنیان‌گذار اتنومتدولوژی اختصاص دارد (Garfinkel 1984).

اتنومتدولوژی<sup>۱</sup> مطالعهٔ «روش‌های قومی» - یعنی روش‌های عامیانه یا تودهٔ مردم - است، روش‌هایی که مردم به کار می‌گیرند تا به آنچه دیگران انجام می‌دهند، و مخصوصاً آن‌چه دیگران می‌گویند، معنا و مفهومی بدهند. همهٔ ما این روش‌ها را به کار می‌بریم، بی‌آن‌که هیچ توجه آگاهانه‌ای به آن‌ها داشته باشیم. غالباً ما فقط در صورتی می‌توانیم چیزی را که در یک مکالمه گفته می‌شود برای خودمان معنا کنیم که از متن و زمینهٔ اجتماعی این مکالمه نیز باخبر باشیم، متن و زمینه‌ای که در خود کلمات مکالمه حضور ندارد و آشکار نیست. به مکالمهٔ زیر توجه کنید (Heritage 1984):

الف: من یک پسر چهارده‌ساله دارم.

ب: خوب، هیچ عیبی ندارد.

الف: من یک سگ هم دارم.

ب: ...، خیلی متأسفم.

فکر می‌کنید این‌جا چه خبر است؟ چه رابطه‌ای بین این دو نفر وجود دارد؟ دانستن این مطلب که گفت‌وگوی فوق بین یک صاحب‌خانه و یک مستأجر احتمالی صورت گرفته، این گفت‌وگو را قابل

فهم می‌کند. بعضی از صاحب‌خانه‌ها بچه‌ها را می‌پذیرند اما به مستأجران خود اجازه نگهداری از حیوانات خانگی را نمی‌دهند. اما اگر اطلاعی از زمینه اجتماعی نداشته باشیم، پاسخ‌های فرد ب بی‌ارتباط با گفته‌های فرد الف به نظر خواهد آمد. بخشی از معنا در خود واژه‌ها، و بخشی نیز در ساختاری است که متن و زمینه اجتماعی به گفته‌ها می‌دهد.

### فهم مشترک

بی‌هدف‌ترین و سراسری‌ترین صحبت‌های روزمره نیز مستلزم به‌کار بستن فهم و دانش مشترک پیچیده‌ای از سوی طرفین است. در واقع، کوتاه‌ترین صحبت‌های ما نیز چنان پیچیده‌اند که برنامه‌ریزی حتی پیشرفته‌ترین و قوی‌ترین رایانه‌ها نیز برای گفت‌وگو با انسان‌ها غیرممکن بوده است. واژه‌هایی که در صحبت‌های معمولی مورد استفاده قرار می‌گیرند همیشه معناهای دقیق ندارند، و ما منظور خود را از طریق مفروضات بیان‌نشده‌ای که پشتوانه صحبت‌های ماست «تصریح» می‌کنیم. اگر ماریا از تام بپرسد «دیروز چه کردی؟» از روی خود این کلمات نمی‌توان هیچ پاسخ واضحی به این پرسش داد. یک روز زمان زیادی است و کاملاً منطقی است که تام در پاسخ بگوید: «خب، هفت و شانزده دقیقه صبح از خواب بلند شدم. هفت و هیجده دقیقه از تخت‌خواب بیرون آمدم، به دستشویی رفتم و دندان‌هایم را مسواک زدم. هفت و نوزده دقیقه دوش آب را باز کردم...» ولی ما نوع پاسخی را که باید به این پرسش بدهیم با شناختی که از ماریا داریم، و با اطلاع از فعالیت‌ها و روابطی که ماریا و تام معمولاً با هم دارند، و آنچه تام معمولاً در هر روز خاصی از هفته انجام می‌دهد، و بسیاری از چیزهای دیگر، می‌توانیم درک کنیم.

### آزمایش‌های گارفینکل

انتظارهای پس‌زمینه‌ای<sup>۱</sup> که با آن‌ها مکالمه‌های روزمره خود را سروسامان می‌دهیم، در برخی از آزمایش‌هایی که گارفینکل همراه با دانشجویان داوطلب خود انجام داد، وضوح و برجستگی پیدا کرد. از دانشجویان خواسته شد تا با یکی از دوستان یا بستگان خود وارد گفت‌وگو شوند و اصرار داشته باشند که اشاره‌های سراسری یا نکته‌های کلی آن‌قدر کاویده شوند تا معنای دقیق آن‌ها معلوم شود. اگر کسی می‌گفت «روز خوبی داشته باشی»، دانشجو باید جواب می‌داد «از چه نظر خوب؟» «منظورت کدام بخش از روز است؟» و از این قبیل. یکی از این مکالمه‌ها به صورت زیر انجام گرفت (Garfinkel 1963):

— چطوری؟

— از چه نظر چطورم؟ سلامتی، وضع مالی، کار درسی، آرامش فکری، یا...



– (از خشم سرخ می‌شود و از کوره درمی‌رود) بین! فقط می‌خواستم مؤدب باشم. راستش را بخواهی اصلاً برایم مهم نیست که چطوری.

چرا وقتی قراردادهای ظاهراً پیش‌پاافتاده مکالمه زیرپا گذاشته می‌شود، مردم این‌قدر پریشان می‌شوند؟ پاسخ این است که ثبات و پایداری، و معنادار بودن زندگی اجتماعی روزانه ما وابسته به سهیم بودن در مفروضات بیان‌نشده فرهنگی دربارهٔ چیستی و چرایی اظهارات است. اگر نمی‌توانستیم این مفروضات را بدیهی بینگاریم، ارتباط معنادار غیرممکن می‌شد. در این



بسیاری از «قواعد» گفت‌وگوهای روزمره هنگامی آشکار می‌شوند که کسی آن‌ها را نقض کند.

صورت، هر پرسش یا گفت‌وگویی باید با انبوهی از «پرس‌وجوها» به شیوهٔ آزمایش‌های گارفینکل دنبال می‌شود، و کنش متقابل به آسانی فرو می‌پاشید. چیزی که در نگاه اول قراردادهای بی‌اهمیت صحبت کردن به نظر می‌رسد، در واقع پایه و اساس بدنهٔ زندگی اجتماعی است و به همین دلیل است که نقض آن‌ها تا این حد جدی و حساس است.

توجه داشته باشید که در زندگی روزمره، گاهی مردم به عمد وانمود می‌کنند که از این معرفت بیان‌نشده، بی‌خبرند. این کار ممکن است برای اجتناب از دیگران، شوخی کردن با آن‌ها، خجالت‌زده کردن، یا جلب توجه به دوپهلوی بودن معنای گفته‌ها، انجام بگیرد. برای مثال، به این مکالمهٔ نمونه‌وار بین یکی از والدین با فرزند جوانش<sup>۱</sup> توجه کنید:

والد: کجا می‌روی؟

فرزند: بیرون.

والد: چه کار داری؟

فرزند: هیچی.

پاسخ‌های فرزند درست برعکس آزمایش‌هایی است که دانشجویان داوطلب گارفینکل انجام می‌دادند. این جوان به جای دنبال کردن پرس‌وجوهایی دربارهٔ سؤال والد خود، از دادن پاسخ‌های

بست و مناسب ظفره می‌رود - و در اصل می‌گوید «به کار خودت برس!»

پرسش اول در متن و زمینه‌ای دیگر می‌توانست پاسخی متفاوتی از سوی شخص متفاوتی دریافت کند.

ف: کجا می‌روی؟

ب: می‌خواهم حسابی خل و چل بازی در بیاورم.

ب عمداً پرسش الف را سوء تعبیر می‌کند تا با کنایه نگرانی و ناراحتی خود را برساند. کم‌دی و سرخی بر مبنای همین سوء تعبیرهای عمدی مفروضات ناگفته مستتر در مکالمه، شکل می‌گیرد. در این مریح چیز تهدیدآمیز یا نگران‌کننده‌ای وجود ندارد، البته مادامی که طرفین تشخیص دهند که منظور فقط خندیدن است.

### تخریب کنش متقابل

ندیده‌ایم که مکالمه‌ها یکی از عمده‌ترین روش‌های حفظ ثبات و انسجام زندگی‌های روزمره ما هستند. هنگامی که قراردادهای ضمنی و مستورگفت‌وگوهای معمولی رعایت می‌شود، ما احساس آرامش می‌کنیم؛ و هنگامی که آن‌ها نقض می‌شوند، احساس تهدید، گیجی، و ناامنی می‌کنیم. در اکثر صحبت‌های روزمره، طرفین گفت‌وگو با هوشیاری و دقت متوجه سرنخ‌هایی هستند که دیگران به آن‌ها می‌دهند - مثل تغییر لحن، مکث‌های کوتاه، یا اداها - تا مکالمه را با سهولت بیشتری پیش ببرند. با آگاهی و اطلاع متقابلی که طرفین صحبت دارند، در آغاز کردن و تمام کردن کنش‌های متقابل، و در رعایت نوبت حرف زدن، با هم «همکاری» می‌کنند. هر کنش متقابلی که در آن یکی از طرفین از همکاری در مکالمه امتناع کند می‌تواند به تنش و ستیز بینجامد.

دانشجویان گارفینکل با نقض عمدی قواعد صحبت کردن، وضعیت‌های جالبی برای آزمایش جامعه‌شناختی ایجاد می‌کردند. اما دربارهٔ وضعیت‌های دنیای واقعی چه می‌توان گفت که مردم در این وضعیت‌ها دچار «دردهایی» در مکالمه‌های خود می‌شوند؟ دوتن از جامعه‌شناسان آمریکایی، میچل داننیر و هاروی مالچ (Duneier and Molotch 1999) دربارهٔ مکالمه‌هایی که بین عابرن پیاده و «بی‌خانمان‌ها» در نیویورک انجام می‌شد، تحقیق کردند تا دریابند چرا این کنش‌های متقابل از نظر عابرن پیاده غالباً یک معضل یا مزاحمت تلقی می‌شود. آن‌ها از روشی موسوم به تحلیل گفت‌وگو<sup>۱</sup> استفاده کردند تا مجموعه‌ای از مکالمه‌های خیابانی را با نمونه‌هایی از صحبت‌های روزمره مقایسه کنند. تحلیل گفت‌وگو روشی است که همهٔ جوانب معنایی یک مکالمه - از کوچک‌ترین صداها یا کلمات «پرکننده» فواصل (مثل «آآ...» یا «آه») تا زمان‌بندی دقیق ردوبدل کردن صحبت‌ها (از جمله مکث‌ها، قطع کردن‌های حرف دیگری و همزمان حرف زدن‌ها) - را بررسی می‌کند.

دانییر و مالچ کنش‌های متقابل مردان سیاه‌پوست - که بسیاری از آن‌ها بی‌خانمان، دائم‌الخمر یا معتاد بودند - و زنان سفیدپوستی را که در خیابان از کنار آن‌ها می‌گذشتند مورد توجه قرار دادند. این مردان سیاه‌پوست غالباً سعی می‌کردند سر صحبت را با زنان باز کنند، خواه با صداکردن آن‌ها، یا تعریف و تمجیدکردن از آن‌ها یا پرسیدن سؤال‌هایی از آن‌ها. اما در این مکالمه‌ها، به گفته نویسندگان «یک جای کار می‌لنگید» چون زنان برخلاف کنش‌های متقابل معمولی به‌ندرت به مردان پاسخ می‌دادند. حتی در صورتی که سخنان این مردان هیچ لحن خصمانه‌ای نداشت، زنان سرعت گام‌های خود را بیش‌تر می‌کردند و مستقیم به روبه‌روی خود می‌نگریستند. در گزارش زیر شاهد تلاش‌های مدریک (Mudrick)، مرد سیاه‌پوستی که حدوداً شصت‌سال دارد، برای بازکردن سر صحبت با زنان هستیم (4-1273: 1999):

[مدریک] این کنش متقابل را وقتی آغاز می‌کند که زن سفیدپوستی که تقریباً ۲۵ ساله به‌نظر می‌رسد، با گام‌های شمرده به او نزدیک می‌شود:

۱ مدریک: دوستت دارم کوچولو.

زن دست‌های خود را روی سینه‌اش قفل می‌کند و سرعت گام‌هایش را بیش‌تر می‌کند و حرف مرد را نشنیده می‌گیرد.

۲ مدریک: با من ازدواج می‌کنی؟

بعد، دو زن سفیدپوست که آن‌ها نیز احتمالاً حدود ۲۵ سال دارند از راه می‌رسند:

۳ مدریک: سلام دخترها، هردو شما امروز خیلی خوشگل شدید. پول که دارین؟ چند تا کتاب از من بخرین.

آن‌ها او را نادیده می‌گیرند. بعد، زن جوان سیاه‌پوستی نزدیک می‌شود.

۴ مدریک: هی خوشگله. هی خوشگله.

او بدون توجه به مدریک از کنار او می‌گذرد.

۵ مدریک: ببخشیدها می‌دونم که حرف منو شنیدی.

سپس خطاب به زن سفیدپوست سی و چندساله‌ای می‌گوید:

۶ مدریک: من تماشاچیت می‌کردم. می‌دونی، خیلی خوش‌قیافه‌ای.

او مدریک را نادیده می‌گیرد.

توافق درباره «آغاز» و «خاتمه»ی ملایم مکالمه‌ها یکی از الزامات بنیادی آداب زندگی شهری است؛ دانییر و مالچ دریافتند که این جنبه‌های حساس و حیاتی مکالمه معضلات زیادی میان زنان و مردان ایجاد می‌کنند. جایی که زنان در برابر تلاش‌های چنین مردانی برای بازکردن سر صحبت مقاومت می‌کنند، همین مردان این مقاومت زنان را نادیده می‌گیرند و همچنان پافشاری می‌کنند. به همین سان، اگر این مردان موفق به بازکردن سر صحبت می‌شدند، احتمالاً از واکنش نشان دادن به سرخ‌هایی، که زنان برای قطع مکالمه صادر می‌کردند، امتناع می‌کردند:

- ۱ مدریک: هی خوشگله.
- ۲ زن: سلام چطوری؟
- ۳ مدریک: تو خوبی؟
- ۴ مدریک: خیلی خوب شدی. از آرایش موهاش خیلی خوشم میاد.
- ۵ مدریک: ازدواج کردی؟
- ۶ زن: آها.
- ۷ مدریک: !؟
- ۸ زن: آها.
- ۹ مدریک: حلقه‌ات کجاست؟
- ۱۰ زن: گذاشتمش خونه.
- ۱۱ مدریک: آره، گذاشتی خونه؟
- ۱۲ زن: آها.

۱۳ مدریک: می‌تونم بپرسم اسمت چیه؟

۱۴ مدریک: من مدریک هستم، اسم تو چیه؟

زن جواب نمی‌دهد و می‌رود. (1999: 1274)

در این نمونه، ۹ جمله از کل ۱۴ جمله تشکیل‌دهنده این کنش متقابل را مدریک اظهار کرده تا سر صحبت را باز کند و پاسخ‌های بیش‌تری از زن بگیرد. فقط از روی متن مکتوب، کاملاً روشن است که زن علاقه‌ای به صحبت ندارد، اما وقتی تحلیل گفت‌وگو روی نوار ضبط صوت انجام گرفت، اکراه زن از این هم واضح‌تر شد. زن همه پاسخ‌های خود را با تأخیر بیان داشته، درحالی‌که مدریک بلافاصله جواب می‌داد و حتی گاهی وسط حرف زن می‌پرید. زمان‌بندی مکالمه‌ها معرف بسیار دقیقی است؛ تأخیر در پاسخ حتی به اندازه نیم‌ثانیه در اکثر کنش‌های متقابل روزمره نشانه تمایل به تغییر موضوع صحبت است. مدریک با زیرپا گذاشتن این قواعد مستور معاشرت، مکالمه را به شیوه‌ای پیش می‌برد که «در چهارچوب قوانین، بی‌ادبانه» است. زن نیز، در عوض، با نادیده گرفتن تلاش‌های مکرر مدریک برای حرف‌زدن با او «در چهارچوب قوانین، بی‌ادبی» می‌کند.

بنا به استدلال داننیر و مالچ، همین ماهیت «در چهارچوب قوانین، بی‌ادبانه» این دادوستدهای خیابانی است که کنار آمدن با آن‌ها را برای عابران پیاده مسئله‌ساز می‌کند. مخصوصاً میان سفیدپوستان نیویورک که نگرش سیاسی لیبرال دارند، توسل به رفتارهای «در چهارچوب قوانین، بی‌ادبانه» در کنش‌های متقابل با مردم خیابان، موجب ناراحتی و پریشانی زیادی می‌شود. اما وقتی سرنخ‌های معمول برای شروع یا خاتمه مکالمه‌ها رعایت نمی‌شود، افراد دچار احساس ژرف و وصف‌ناپذیر ناامنی می‌شوند.

دانییر و مالچ از اصطلاح تخریب کنش متقابل<sup>۱</sup> برای توصیف این‌گونه موارد استفاده می‌کنند، مواردی که در آن «شخص فرودستی، شالوده‌ ضمنی کنش متقابل روزمره را که برای شخص قدرتمندتری ارزشمند است، درهم می‌شکند» (1999: 1288). به گفته آن‌ها، مردان خیابانی غالباً در کنش‌های متقابل میان خودشان، یا با مغازه‌داران محل، پلیس، اقوام و آشنایان، شکل‌های روزمره گفتار را رعایت می‌کنند. اما اگر بخواهند، می‌توانند قراردادهای ضمنی صحبت‌های روزمره را چنان درهم بریزند که عابران احساس پریشانی و سردرگمی کنند. از نظر این نویسندگان، «تخریب کنش متقابل حتی بیش از حمله‌های جسمانی یا سخنان مستهجن، قربانیان خود را از درک و بیان ماجرا عاجز می‌کند».

مطالعه دانییر و مالچ درباره تخریب کنش متقابل، مثال دیگری از پیوندهای دوجانبه میان کنش‌های متقابل سطح خرد و نیروهایی که در سطح کلان عمل می‌کنند، به دست می‌دهد. برای مردان خیابانی، زن سفیدپوستی که تلاش‌های آن‌ها را برای صحبت کردن نادیده می‌گیرد، شخصی خشک، سرد و فاقد همدلی - یعنی «اهداف» مشروع چنین تعامل‌هایی - جلوه می‌کند. این زنان نیز رفتار مردان مذکور را غالباً نشانه خطرناک بودنشان می‌دانند و بهترین کار را اجتناب از آن‌ها قلمداد می‌کنند. تخریب کنش متقابل پیوند تنگاتنگی با ساختارهای طبقاتی، منزلتی، جنسیتی و نژادی دارد. ترس و اضطرابی که در این کنش‌های متقابل ایجاد می‌شود، به شکل‌گیری منزلت‌ها و نیروهای بیرونی کمک می‌کند که آن‌ها نیز به نوبه خود بر این کنش‌های متقابل تأثیر می‌گذارند. تخریب کنش متقابل بخشی از «نظام خود-تشدیدکننده»<sup>۲</sup> بی‌نژاکتی و سوءظن دوجانبه است.

### شکل‌های صحبت کردن

شنیدن نوار ضبط‌شده یک مکالمه یا خواندن متن یک مکالمه که خود فرد در آن شرکت داشته است، تجربه تفکربرانگیزی است. محاورات بسیار بیش‌تر از آنچه اکثر مردم تصور می‌کنند، دست‌وپاشکسته، پراشتباه و آکنده از درنگ و تردید است. وقتی ما وارد صحبت‌های روزمره می‌شویم معمولاً تصور می‌کنیم آن‌چه بر زبان می‌آوریم کاملاً فصیح و روان است، زیرا به صورت ناخودآگاه پس‌زمینه واژه‌های بالفعل را در ذهن خود پر می‌کنیم؛ اما مکالمه‌های واقعی بسیار متفاوت با مکالمه‌هایی است که در رمان‌ها می‌خوانیم، که در آن‌ها شخصیت‌ها با جمله‌هایی خوش‌ساخت و دستوری با هم سخن می‌گویند.

همان‌طور که در مورد کار گافمن در مورد بی‌اعتنایی مدنی گفتیم، شاید تصور شود که تحلیل محاوره‌های عادی جزو علائق اصلی و عمده جامعه‌شناسی نیست؛ در واقع هم، بسیاری از جامعه‌شناسان فقط به همین دلیل منتقد پژوهش‌های اتنومتدولوژیک بوده‌اند. اما بعضی از

استدلال‌هایی که برای نشان دادن اهمیت کار گافمن در جامعه‌شناسی به عمل می‌آید، در مورد اتنومتدولوژی نیز صدق می‌کند. مطالعهٔ صحبت‌های روزمره نشان داده است که چیره‌دستی در کاربرد زبانی که مردم عادی از آن استفاده می‌کنند، تا چه حد امر ظریف و پیچیده‌ای است. دشواری‌های بفرنج و حل‌ناشدنی برای برنامه‌ریزی رایانه‌هایی که بتوانند کاری را انجام دهند که سخنگویان بشری بی‌هیچ تلاش و زحمتی قادر به انجام آن هستند گواه همین پیچیدگی است. علاوه بر این، صحبت کردن یکی از عناصر اساسی و ضروری در همهٔ حوزه‌های زندگی اجتماعی است. نوارهای ضبط‌شدهٔ واترگیت که به گفت‌وگوهای پرزیدنت نیکسن و مشاوران او مربوط می‌شد، چیزی بیش از متن یک مکالمه نبود، اما این نوارها روزنه‌ای به نحوهٔ عملکرد قدرت سیاسی در بالاترین سطوح آن گشودند (Molotch and Boden 1985).

### صداهای واکنشی

بعضی از انواع اظهارات را نمی‌توان جزء صحبت‌ها به حساب آورد بلکه از نجواها یا بانگ‌های بریده‌بریده‌ای تشکیل می‌شوند که گافمن آن‌ها را صداهای واکنشی<sup>۱</sup> نامیده است (Goffman 1981). فرض کنید کسی بعد از زمین خوردن یا انداختن چیزی بگوید «آخ!» این صدا ظاهراً فقط یک واکنش بازتابی بی‌اهمیت به یک حادثهٔ ناگوار است، چیزی مثل بستن چشم وقتی کسی دستش را به سرعت به سمت چهرهٔ ما می‌آورد. اما «آخ» گفتن یک واکنش غیرارادی نیست، چون مردم معمولاً وقتی تنها باشند چنین بانگ‌هایی نمی‌زنند. «آخ!» طبعاً متوجه حضور دیگران است. این صدا به شاهدان ماجرا نشان می‌دهد که زمین خوردن یا انداختن چیزی فقط حادثه‌ای جزئی، غیرعادی و گذرا بوده است نه چیزی که تسلط شخص بر اعمال و حرکات خود را در معرض تردید قرار دهد.

«آخ!» فقط در وضعیت‌های بروز اشتباه‌ها و ندانم‌کاری‌های کوچک مورد استفاده قرار می‌گیرد نه در حوادث بزرگ و مصائب - که باز هم نشان می‌دهد آخ‌گفتن بخشی از مدیریت کنترل‌شدهٔ ما بر جزئیات زندگی اجتماعی است. علاوه بر این، این واژه ممکن است از طرف کسی که شاهد ماجراست به کار برود، یا برای پوشاندن لحظهٔ حساسی مثل وقتی که یکی از والدین بچه‌اش را به هوا می‌اندازد. صدای «اووووه!» لحظهٔ کوتاهی را پر می‌کند که ممکن است کودک احساس رهاشدگی و از دست رفتن کنترل کند.

شاید همهٔ این مطالب به نظر شما بسیار من‌درآوردی و مبالغه‌آمیز بیاید. چرا باید زحمت تحلیل چنین اظهارات بی‌اهمیتی را به خود بدهیم؟ یقیناً ما آن قدرها هم که این مثال القاء می‌کند به آن چه می‌گوییم توجه نداریم؟ مسلم است که نداریم؛ البته در سطح آگاهانه. اما نکتهٔ اصلی این است که ما کنترل به‌غایت پیچیده و دائمی ظواهر و کنش‌های خود را بدیهی می‌انگاریم. در وضعیت‌های کنش

1. response cries

متقابل، هرگز از ما انتظار نمی‌رود که صرفاً روی صحنه حاضر باشیم. دیگران از ما، و همچنین ما از دیگران انتظار داریم که چیزی را به نمایش بگذاریم که گافمن «هوشیاری کنترل‌شده»<sup>۱</sup> می‌نامد. یکی از ارکان انسان‌بودن این است که توانایی و مهارت خود در روال‌های زندگی روزمره را به‌طور مداوم به دیگران ثابت کنیم.

### لغزش‌های زبان

«آخ!» واکنشی به یک بدبیباری کوچک است. همچنین ما دچار خطاهایی در گفتار و تلفظ در جریان مکالمه‌ها، سخنرانی‌ها و سایر وضعیت‌های محاوره‌ای می‌شویم. زیگموند فروید در پژوهش‌های خود درباره «آسیب‌شناسی روانی زندگی روزمره» مثال‌های زیادی از این لغزش‌های زبان را تحلیل می‌کند (Freud 1975). از نظر فروید، اشتباه در حرف‌زدن که شامل تلفظ غلط یا استفاده از واژه‌های نابجا می‌شود، در واقع هرگز تصادفی نیست. لغزش‌های کلامی برای لحظه‌ای چیزهایی را فاش می‌کنند که ما مایل به پنهان کردن آن‌ها هستیم، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه؛ و برای لحظه‌ای هم که شده احساسات واقعی ما را برملا می‌کنند. این لغزش‌ها برخاسته از احساسات ناآگاهانه‌ای است که در ذهن آگاه ما سرکوب شده‌اند، یا این‌که آگاهانه اما بدون موفقیت سعی در خفه کردن آن‌ها داشته‌ایم. این احساسات غالباً، اما نه همیشه، به مناسبات جنسی مربوط می‌شوند. از این رو، ممکن است کسی بخواهد بگوید «ارگانسیم»، اما در عوض بگوید «ارگاسم»<sup>۲</sup>. در مثالی که فروید مطرح کرده، وقتی از زنی پرسیده شد که «پسر شما در کدام هنگ است؟» زن پاسخ داد «هنگ چهل و دوم قاتلان» (به جای Mörser آلمانی که به معنای توپخانه است می‌گوید *mörder* که به معنای آدمکش است).

لغزش‌های زبان غالباً خنده‌دارند و شوخی محسوب می‌شوند. تفاوت فقط در این است که آیا گوینده آگاهانه واژه‌ها را بر زبان آورده یا نه. لغزش‌های زبان با سایر انواع گفتار «نادرست» درهم می‌آمیزند، که فروید معتقد است آن‌ها نیز غالباً ناآگاهانه برانگیخته می‌شوند؛ مثل وقتی که یک شخص نمی‌تواند دریابد که گفته‌ او معنای آشکارا دوپهلویی دارد. این موارد نیز می‌توانند به شوخی گرفته شوند به شرطی که عمداً صورت پذیرفته باشند، اما در غیر این صورت سهر و کوتاهی در کنترل گفته‌ها است که ما از دیگران انتظار داریم چنین کنترلی روی حرف‌های خود داشته باشند.

یکی از بهترین راه‌های روشن‌ساختن این مطالب توجه به خطاهای گفتاری مجریان رادیو و تلویزیون است. سخنان مجریان از قبل نگاشته می‌شود و فی‌البداهه نیست؛ انتظار می‌رود که این سخنان با مکث و درنگ‌های کم‌تر و فصاحتی بیش از صحبت‌های عادی بیان شوند. از این رو خطاها و تیپ‌هایی که گویندگان اخبار مرتکب آن می‌شوند بسیار بیش از مکالمه‌های معمولی به چشم

1. controlled alertness

۲. orgasm، اوج لذت جنسی.

می‌آید. در زیر دو مثال دیگر از لغزش‌های زبان می‌بینید که همان ماهیت «حقیقت‌گویی محض» را دارند که فروید به آن اشاره می‌کند (Goffman 1981):

این جا شبکه دو مینین! Broadcorping Castration کانادا است.

[اجزای عبارت Broadcasting Corporation که به معنای شرکت پخش رادیویی و تلویزیونی است، به نحوی جابه‌جا شده که Castration به معنای اختگی به وجود آمده است. - م]

زردۀ تخم مرغ را بزئید و بعد شیر را اضافه کنید، بعد کم کم آرد را اضافه کنید. می‌توانید ببینید که چطور این مخلوط کم کم ملیظ [به جای غلیظ] می‌شود. [sick به جای thick]

مثال‌های بعدی جزو گفتارهای نادرست محسوب می‌شوند که معنای دوپهلویی از آن‌ها مستفاد می‌شود که باید بدان توجه می‌شد:

خانم‌هایی که سعی می‌کنند حین رانندگی لباس‌شان را بیندازند بی‌درنگ توجه دیگران را به خود جلب خواهند کرد.

پول‌ها و ماشین در فهرست اشیاء دزدیده شده توسط اداره پلیس لس‌آنجلس قرار گرفت. و این‌جا در هالیوود، این شایعه بر سر زبان‌ها افتاده که ستاره سابق سینما منتظر پنجمین فرزند خود در این ماه است.

معمولاً وقتی گوینده‌ها و مجریان رادیو و تلویزیون (یا معلمان و استادان) مرتکب اشتباه‌های کلامی می‌شوند، بیش‌تر موجب خندۀ ما می‌شود تا وقتی این خطاها در محاوره‌های عادی پیش می‌آید. ریشۀ خنده و شوخی نه تنها در چیزی است که به اشتباه بیان شده، بلکه دستپاچگی و شرم‌زدگی گوینده یا معلم از اشتباهی که در کارش وجود داشته نیز ناشی می‌شود. ما می‌توانیم موقتاً پشت نقاب سرد و خشک یک حرفه‌ای، آدمی عادی مثل خودمان را ببینیم.

---

برای مطالعه رویکرد دیگری به زبان و فهم مشترک

نک. «برنشتین: رمزهای زبانی» در صفحه ۷۴۸.

---

### چهره، بدن و گفتار در کنش متقابل

همان‌طور که پیش از این دیده‌ایم، چهره و مدیریت بدن و گفتار در ترکیب با یکدیگر به کار می‌روند تا برخی معناها را منتقل کنند و برخی را پنهان دارند. هریک از ما، بی‌آن‌که متوجه باشیم، کنترلی سخت و مداوم بر حالات چهره، وضعیت و اداهای بدنی در جریان کنش متقابل روزانه با دیگران اعمال می‌کنیم. ما همچنین فعالیت‌های خود را در متن و زمینه‌های زندگی اجتماعی سازمان می‌دهیم تا به این اهداف نائل شویم. اکنون به همین مطلب خواهیم پرداخت.



### کارکشتگی

آیا هرگز حین عبور از خیابان احساس کرده‌اید کسی که از پشت سر یا از روبه‌رو می‌آید تهدید و خطری برای شماست؟ یکی از جامعه‌شناسانی که سعی در فهم این‌گونه کنش‌های متقابل ساده داشته، ایلیجا اندرسن است.

اندرسن کار خود را با توصیف کنش‌های متقابل اجتماعی در خیابان‌های دو محلهٔ مجاور در یکی از شهرهای امریکا آغاز می‌کند. کتاب وی، *کارکشتگی: نژاد، طبقه، و تغییر در یک اجتماع شهری* (Anderson 1990)، بیانگر این است که مطالعهٔ زندگی روزمره می‌تواند روشن کند که چگونه تک‌تک کنش‌های متقابل بی‌شماری که در سطح خرد رخ می‌دهند، سنگ بنای نظم اجتماعی می‌شوند. او مخصوصاً به فهم کنش‌های متقابلی علاقه دارد که دست‌کم یکی از طرفین یک تهدید به حساب آید. اندرسن نشان می‌دهد که روش‌های تعامل بسیاری از سیاه‌پوستان و سفیدپوستان با یکدیگر در خیابان‌های شهری در شمال ایالات متحده تا حد زیادی به ساختار باورهای کلیشه‌ای نژادی مربوط می‌شود، و خود این باورهای کلیشه‌ای نیز به ساختار اجتماعی جامعه متصل است. به این ترتیب او پیوند میان کنش‌های متقابل خرد و ساختارهای کلان جامعه را نشان می‌دهد.

اندرسن با یادآوری توصیف اروینگ گافمن از چگونگی پدیدآمدن قواعد و منزلت‌های اجتماعی در متن و زمینه‌ها یا جایگاه‌های خاص، آغاز می‌کند: «وقتی فردی وارد انظار می‌شود، همه خواهان کسب اطلاعاتی دربارهٔ او می‌شوند یا اطلاعاتی را که از قبل دربارهٔ او دارند با هم ردوبدل می‌کنند....»



اطلاعات مربوط به این فرد، به دیگران کمک می‌کند که وضعیت حاضر را برای خود تعریف کنند و بتوانند پیشاپیش دریابند که او از آن‌ها چه انتظاراتی خواهد داشت و خودشان چه انتظاری می‌توانند از او داشته باشند.»

اندرسن با پیروی از سرمشق گافمن، می‌پرسد چه نوع سرخ‌ها و نشانه‌های رفتاری سازندهٔ زبان و فرهنگ لغات کنش متقابل عمومی هستند. او به این نتیجه می‌رسد که:

رنگ پوست، جنسیت، سن، همراهان، لباس، جواهرآلات، و اشیایی که مردم با خود حمل می‌کنند به شناسایی دیگران از آن‌ها کمک می‌کند، و بدین ترتیب است که مفروضاتی شکل می‌گیرد و ارتباط مقدور می‌شود. حرکات بعدی (چه تند چه آهسته، دروغین یا صادقانه، قابل فهم یا فهم‌ناپذیر) این ارتباط عمومی را پالایش می‌دهد. عواملی مثل ساعت یا موقع روز یا فعالیتی که حضور یک شخص را «توضیح می‌دهد» نیز می‌تواند بر روش و سرعت خنثی‌شدن تصویر «غریبه» کمک کند. اگر غریبه نتواند در این تجسس و بازرسی قبول شود و فردی «بی‌خطر» دانسته شود، ممکن است تصویر جانی یا زورگو شکل بگیرد و عابران پیاده بکوشند متناسب با این تصویر از او فاصله بگیرند (1990: 167).

اندرسن نشان می‌دهد که کسانی که در کلیشه‌های رایج اشخاص خطرناک قرار نمی‌گیرند با سهولت و احتمال بیش‌تری در این بازرسی‌ها قبول می‌شوند: «کودکان طبعاً در این بازرسی قبول می‌شوند، زنان و مردان سفیدپوست اندکی دیرتر از کودکان، و از همه دیرتر زنان و مردان و نوجوانان مذکر سیاه‌پوست از این تجسس و بازرسی بیرون می‌آیند.» اندرسن با نشان‌دادن این واقعیت که تنش‌های تعاملی از پایگاه‌های بیرونی مثل نژاد، طبقه و جنسیت سرچشمه می‌گیرند، در واقع نشان می‌دهد که ما نمی‌توانیم فقط با بررسی کنش‌های متقابل خرد به فهم درست و کاملی از این وضعیت‌ها برسیم. و بدین شیوه است که او کنش‌های متقابل خرد و فرآیندهای کلان را به هم وصل می‌کند.

استدلال اندرسن این است که کسانی «کارکشته» اند که مهارت‌هایی مثل «فن اجتناب» را برای رفع و رجوع کردن احساس آسیب‌پذیری خود در برابر جنایت و خشونت، در خود پرورانده باشند. به گفتهٔ اندرسن، سفیدپوستانی که کارکشتگی ندارند تفاوت میان انواع مختلف مردان سیاه‌پوست (مثل جوانان طبقهٔ متوسط در برابر اعضای دارودسته‌های مجرم) را تشخیص نمی‌دهند. آن‌ها نمی‌دانند چگونه سرعت قدم‌های خود را تغییر دهند تا همیشه پشت سر شخص «مظنون» حرکت کنند یا چگونه در ساعات مختلف روز راه خود را از «جاهای خطرناک» کج کنند.

## مراوده‌ها

در بسیاری از وضعیت‌های اجتماعی، ما با دیگران وارد کنش متقابل غیرکانونی<sup>۱</sup> می‌شویم. این اصطلاح را نخستین بار گافمن به کار برد. کنش متقابل غیرکانونی هنگامی رخ می‌دهد که افراد اطلاع

دوجانبه از حضور یکدیگر را به نمایش می‌گذارند. این وضعیت معمولاً هنگامی پیش می‌آید که شمار زیادی از مردم یک‌جا جمع شده باشند، مثل خیابان شلوغ، یا تئاتر یا میهمانی. وقتی مردم در انظار دیگران‌اند، حتی اگر مستقیماً با آن‌ها حرف نزنند، به‌طور مداوم مشغول ارتباطات غیرکلامی از طریق اداها و حالات چهره‌شان هستند.

کنش متقابل کانونی<sup>۱</sup> هنگامی رخ می‌دهد که افراد مستقیماً به آن‌چه دیگران می‌گویند یا انجام می‌دهند توجه داشته باشند. جز در مواقعی که کسی تنها ایستاده باشد، مثلاً در یک میهمانی همه کنش‌های متقابل دربرگیرنده مبادله‌های کانونی و نیز غیرکانونی است. گافمن هر موردی از کنش متقابل کانونی را یک *مراوده*<sup>۲</sup> می‌نامد، و بخش بزرگی از زندگی روزمره ما از *مراوده‌هایی* با سایر مردم - خانواده، دوستان، همکاران - تشکیل می‌شود، *مراوده‌هایی* که در اغلب موارد در پس‌زمینه‌ای از کنش متقابل غیر کانونی با افراد دیگری که در صحنه حضور دارند، رخ می‌دهد. گفت‌وگوهای کوتاه، بحث‌های سمیناری، بازی‌ها و تماس‌های معمولی رو در رو (با بلیط‌فروش، پیشخدمت، فروشنده و از این قبیل) همگی مثال‌هایی از *مراوده* محسوب می‌شوند.

*مراوده* همیشه نیازمند «نقطه آغاز» است که حاکی از کنارگذاشتن بی‌اعتنایی مدنی است. وقتی غریبه‌ها با هم ملاقات و شروع به صحبت می‌کنند - مثلاً در یک میهمانی - لحظه توقف بی‌اعتنایی مدنی همواره مخاطره‌آمیز است، چون به راحتی ممکن است درباره ماهیت *مراوده‌ای* که آغاز شده، سوء تفاهم‌هایی پیش بیاید (Goffman 1971). از این رو برقراری یک تماس چشمی ممکن است در ابتدا حالتی مبهم و آزمایشی داشته باشد. سپس اگر این پیش‌درآمد پذیرفته نشود، فرد می‌تواند طوری عمل کند که انگار هیچ منظوری نداشته و اقدام مستقیمی برای شروع *مراوده* صورت نداده است. در کنش متقابل کانونی، همه همان قدر که با کلماتی که ردوبدل می‌کنند با هم ارتباط برقرار می‌کنند، از حالات چهره و اداها نیز استفاده می‌کنند. گافمن اظهاراتی را که افراد «بر زبان می‌آورند» از اظهاراتی که فقط نشانه‌های آن را «صادر می‌کنند» تمییز می‌دهد. دسته اول کلمات یا حالاتی از چهره هستند که مردم برای ایجاد تلقی و تأثر معینی در دیگران از آن‌ها استفاده می‌کنند. دسته دوم سرخ‌هایی هستند که دیگران می‌توانند برای بررسی درستی یا صداقت اظهارات، از آن‌ها استفاده کنند. برای مثال، صاحب رستورانی که با لبخند مؤدبانه‌ای به تعریف‌های مشتریان از غذاهای رستوران گوش می‌دهد، درعین حال متوجه این است که آن‌ها موقع خوردن غذا تا چه حد از آن خوش‌شان آمده بود، چقدر از غذا دست‌نخورده باقی مانده، و لحن صدای آن‌ها برای بیان رضایت‌شان چگونه بوده است.

## نشانه‌گذارها

اکثر ما در جریان یک روز معمولی با افراد گوناگونی ملاقات و صحبت می‌کنیم. مثلاً، کاترین از خواب بیدار می‌شود، با اعضای خانواده‌اش صبحانه می‌خورد، و شاید بچه‌هایش را به مدرسه می‌رساند، برای خوش و بش کردن با یکی از دوستان خود جلو در مدرسه اندکی توقف می‌کند. سپس با اتومبیل خود به محل کارش می‌رود و احتمالاً در راه به رادیو گوش می‌دهد. در طول روز، او وارد مراوده‌هایی با همکاران و ارباب رجوع می‌شود، از گفت‌وگوهای کوتاه و گذرا تا ملاقات‌های رسمی. هریک از این مراوده‌ها احتمالاً با نشانه‌گذارهایی، یا به قول گافمن با پرائنزهایی، از بقیه متمایز و جدا می‌شود که موجب تشخیص هریک از بخش‌های کنش متقابل کانونی از بخش‌های قبلی و بعدی و همچنین از کنش‌های متقابل غیرکانونی‌ای می‌شود که در پس‌زمینه رخ می‌دهند (Goffman 1974).

برای مثال، در یک میهمانی کسانی که با هم مشغول صحبت هستند طوری دور هم قرار می‌گیرند و سطح صدای خود را کنترل می‌کنند که یک «جمع» متمایز از دیگران به وجود می‌آورند. آن‌ها ممکن است روبه‌روی هم طوری بایستند که در عمل، مداخله دیگران را - تا وقتی که خوردشان تصمیم به خاتمه‌دادن به این مراوده کنند - مانع شوند و یا حصارهایی را که گرداگرد کنش متقابل کانونی خود کشیده‌اند اندکی بازتر کنند، مثلاً وضعیت خود را تغییر دهند یا به سمت نقطه دیگری در تاق بروند. در وضعیت‌های رسمی‌تر، از روش‌های مرسوم‌تر و شناخته‌شده‌تری برای اعلام شروع و خاتمه هر مراوده معین استفاده می‌شود. مثلاً برای اعلام شروع یک نمایش، چراغ‌ها خاموش می‌شود و پرده بالا می‌رود. در پایان نمایش، چراغ‌های سالن دوباره روشن می‌شود و پرده فروری افتد.

نشانه‌گذارها در مواقعی که یک مراوده نامعمول در جریان است یا وقتی که اتفاق مبهمی در حال وقوع باشد، اهمیت خاصی پیدا می‌کنند. برای مثال، وقتی مدل‌ها [مدل‌های نقاشی، عکاسی، تبلیغاتی و غیره] برهنه در برابر هنرمندان یا گروهی از اهل هنر قرار می‌گیرند، معمولاً پیش چشم این گروه برهنه نمی‌شوند یا لباس نمی‌پوشند. برهنه‌شدن و لباس پوشیدن در خفا، موجب می‌شود که بدن ناگهان عریان یا پوشیده شود و این نشانه حدود مرزهای چنین صحنه‌ای است و حاوی این معناست که هیچ‌گونه معنای جنسی در کار نیست؛ معنایی که در صورت فقدان این نشانه‌ها ممکن بود به ذهن متبادر شود.

در فضا‌های بسیار بسته، مثل آسانسور، نشانه‌گذاری محوطه کنش متقابل کانونی بسیار دشوار است. و در عین حال، برای سایر کسانی که در آسانسور حضور دارند دشوار است که به نحوی نشان

دهند که به گفت‌وگوی جاری گوش نمی‌دهند، یعنی کاری که در سایر وضعیت‌ها غالباً انجام می‌دهند. همچنین برای کسانی هم که با یکدیگر غریبه‌اند، پرهیز از نگاه مستقیم به یکدیگر، یعنی مستقیم‌تر از آنچه هنجارهای بی‌اعتنایی مدنی مجاز می‌دارد، کار آسانی نیست. از همین رو است که در آسانسورها مردم غالباً قیافه بسیار مبالغه‌آمیز «نشینیدن» و «ندیدن» را به خود می‌گیرند و به فضای آسانسور یا ردیف دگمه‌های آن چشم می‌دوزند - یعنی به هر جا غیر از کسی که در آسانسور کنارشان است. گفت‌وگوها معمولاً متوقف یا محدود به ردوبدل کردن جمله‌های کوتاه می‌شود. به همین سان، در یک اداره یا در خانه، اگر چند نفر مشغول صحبت با یکدیگر باشند و یکی از آن‌ها مجبور به جواب‌دادن به تلفن شود، سایرین نمی‌توانند بی‌اعتنایی کامل نشان دهند و ممکن است با مکث و درنگ و بریده‌بریده صحبت کنند.

### مدیریت تصویر

گافمن و سایر صاحب‌نظران کنش متقابل اجتماعی اغلب برای تحلیل کنش متقابل اجتماعی از مفاهیم و اصطلاحات تئاتری استفاده می‌کنند. برای مثال، مفهوم نقش اجتماعی<sup>۱</sup> برگرفته از دنیای نمایش است. نقش‌ها توقعاتی هستند که به صورت اجتماعی تعریف می‌شوند و شخصی که منزلت یا مقام اجتماعی معینی دارد از آن پیروی می‌کند. معلم بودن به معنای داشتن مقام و موقعیت خاصی است؛ نقش معلم متشکل از انجام دادن کارهای مشخصی برای دانش‌آموزان است. گافمن زندگی اجتماعی را همچون اجرای بازیگران روی صحنه می‌نگرد - یا روی صحنه‌های متعدد، چون چگونگی اجرا یا کنش ما بستگی به نقش‌هایی دارد که در هر زمان معینی آن‌ها را ایفا می‌کنیم. گاهی این رویکرد را مدل نمایشنامه‌ای<sup>۲</sup> می‌نامند؛ یعنی زندگی اجتماعی همچون یک نمایش صحنه‌ای نگریسته می‌شود. مردم نسبت به این‌که دیگران چگونه آن‌ها را می‌بینند حساس هستند، و از شکل‌های متعدد مدیریت تصویر<sup>۳</sup> استفاده می‌کنند تا دیگران را وادار کنند واکنش‌های مطلوب و دلخواه آن‌ها را نشان دهند. هرچند که ممکن است ما گاهی این کار را با حسابگری انجام دهیم، معمولاً این کار بدون توجه آگاهانه ما انجام می‌گیرد. برای مثال، وقتی مرد جوانی در یک ملاقات کاری حاضر می‌شود، کت و شلوار برتن می‌کند و کراوات می‌زند و بهترین رفتار را دارد؛ همان روز عصر، وقتی با دوستان خود راحت و بی‌خیال به تماشای مسابقه فوتبال می‌رود، شلوار جین و تی‌شرت می‌پوشد و پشت سرهم لطیفه تعریف می‌کند. این مدیریت تصویر است.

1. social role

2. dramaturgical model

3. impression management

جامعه‌شناسان بین منزلت انتسابی و منزلت اکتسابی نیز فرق می‌گذارند. منزلت انتسابی<sup>۱</sup> آن است که بر مبنای عوامل زیستی مثل نژاد، جنس یا سن به شما «اعطا» می‌شود. بنابراین منزلت‌های انتسابی شما می‌تواند «سفیدپوست»، «مؤنث» و «نوجوان» باشد. منزلت اکتسابی<sup>۲</sup> آن است که از طریق تلاش‌های خود فرد به دست می‌آید. منزلت‌های اکتسابی شما ممکن است «تحصیل‌کرده»، «ورزشکار» یا «شاغل» باشد. هرچند که شاید عقیده ما این باشد که منزلت‌های اکتسابی ما حائز بیش‌ترین اهمیت هستند، اما ممکن است جامعه با ما موافق نباشد. در هر جامعه‌ای بعضی از منزلت‌ها بر همه منزلت‌های دیگر اولویت دارند و عموماً مقام و موقعیت کلی هر شخص را در جامعه رقم می‌زنند. جامعه‌شناسان این منزلت را منزلت اصلی<sup>۳</sup> می‌نامند (E.C.Hughes 1945; Becker 1963). رایج‌ترین منزلت‌های اصلی آن‌هایی هستند که بر پایه جنسیت و نژاد استوارند. جامعه‌شناسان نشان داده‌اند که در یک مراوده، یکی از اولین چیزهایی که مردم متوجه آن می‌شوند، جنسیت و نژاد طرف مقابل است (Omi and Winant 1994).

### ناحیه جلو و پشت [صحنه]

به گفته گافمن، بخش اعظم زندگی اجتماعی را می‌توان به ناحیه پشت و ناحیه جلو تقسیم کرد. نواحی جلو<sup>۴</sup> آن دسته از موقعیت‌های اجتماعی یا مراوده‌ها هستند که افراد نقش‌های رسمی را به اجرا می‌گذارند؛ نواحی جلو همان «اجراهای روی صحنه» هستند. کارهای گروهی غالباً مستلزم آفریدن اجراهایی در ناحیه جلو هستند. دو سیاستمدار برجسته که عضو یک حزب هستند، حتی اگر چشم دیدن یکدیگر را نداشته باشند، ممکن است نمایش بسیار دقیق و ساخته و پرداخته‌ای از اتحاد و دوستی را در برابر دوربین‌های تلویزیونی به اجرا بگذارند. یا شاید زن و شوهری سعی کنند دعوای خود را از فرزندان خود مخفی کنند و صحنه‌ای مملو از یکدلی و صمیمیت بسازند، و فقط وقتی بچه‌ها بی‌خبر از همه‌جا در بستر خود خوابیده‌اند، دعوای تلخ و شدید خود را شروع کنند. نواحی پشت<sup>۵</sup> جاهایی است که مردم در آن‌جا ادوات صحنه و نمایش را سرهم‌بندی و خود را مهبای کنش متقابل در محیط‌های رسمی تر می‌کنند. نواحی پشت شبیه پشت صحنه یک تئاتر یا فعالیت‌های پشت صحنه فیلمبرداری است. وقتی مردم با خیالی آسوده پشت صحنه باشند، می‌توانند استراحت کنند و احساسات و رفتارهایی را که روی صحنه کاملاً کنترل می‌کردند، آزاد بگذارند. در نواحی پشت «کفرگویی، رک‌گویی‌های جنسی، ناسزاگویی... لباس‌های زمخت، غیررسمی، حالت‌های شل و وارفته در نشستن و ایستادن، به کاربردن لهجه‌ها یا سخنان نامتعارف،

1. ascribed status

2. achieved status

3. master status

4. front regions

5. back regions

### مطالعه موردی: پذیرش نقش‌ها در معاینه‌های پزشکی

بسیاری از عناصر رویکرد نمایشنامه‌ای گافمن - مدیریت تصویر، نشانه‌گذارها، نقش‌ها و مرادده‌ها - به وضوح در مطالعه‌ای که جیمز هنسلین و می‌بریگز انجام داده‌اند، ترسیم شده است. بگذارید با کمی تفصیل به پژوهش آن‌ها دربارهٔ یک کنش متقابل خاص و پرظرافت نگاهی بیندازیم: زنی که پیش پزشک متخصص زنان می‌رود (Henslin and Briggs 1971, 1997).

در زمان این مطالعه، اکثر معاینه‌های لگنی را پزشکان مذکر انجام می‌دادند، و از این رو تجربهٔ این معاینه آکنده از ابهام‌ها و شرم و خجالت برای هر دو طرف بود (و هنوز هم گاهی هست). در غرب، مردان و زنان طوری اجتماعی می‌شوند که اندام‌های تناسلی خود را خصوصی‌ترین عضو بدن‌شان می‌دانند، و دیدن، و مخصوصاً لمس کردن اندام تناسلی شخص دیگر معمولاً به تماس‌های صمیمانهٔ جنسی اختصاص دارد.

هنسلین و بریگز مطالبی را که بریگز، که پرستار تعلیم‌دیده‌ای بود، از شمار زیادی از معاینه‌های پزشکی زنان جمع‌آوری کرده بود مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. آن‌ها یافته‌های خود را دارای چندین مرحلهٔ نمونه‌وار می‌دانستند. آن‌ها با اتخاذ استعارهٔ نمایشنامه‌ای، معتقدند که این معاینه می‌تواند به منزلهٔ رشته‌ای از صحنه‌های جداگانه‌ای فهمیده شود که در آن نقش‌هایی که کنشگران بازی می‌کنند، همراه با پیش‌رفتن ماجرا یا پردهٔ نمایشی، تغییر می‌کند. در پیش‌درآمد، زن وارد اتاق انتظار می‌شود که برای پذیرش نقش بیمار تدارک دیده شده است، و به‌طور موقت هویت بیرون از مطب خویش را کنار می‌گذارد. با دعوت به اتاق ویزیت، او نقش «بیمار» را برعهده می‌گیرد و صحنهٔ اول آغاز می‌شود. پزشک شخصیتی شغلی و حرفه‌ای به خود می‌گیرد و با بیمار همچون آدمی حاذق و درستکار برخورد می‌کند، به چشم او نگاه می‌کند و مؤدبانه به حرف‌های او گوش می‌دهد. اگر تشخیص دهد که لازم است معاینه‌ای انجام شود، این را به زن می‌گوید و اتاق را ترک می‌کند؛ صحنهٔ اول تمام می‌شود.

همراه با بیرون‌رفتن پزشک، پرستار داخل می‌شود. پرستار دستیار صحنهٔ مهمی در صحنهٔ اصلی است که به زودی آغاز می‌شود، او همهٔ نگرانی‌ها و اضطراب‌هایی را که ممکن است بیمار داشته باشد برطرف می‌کند، و هم به‌عنوان یک معتمد - که بعضی از «چیزهایی را که زنان مجبور به کنارآمدن با آن‌ها هستند» می‌داند - و هم به‌عنوان همکار و دستیار در بقیهٔ کارهایی که باید انجام شود، عمل می‌کند. پرستار کمک می‌کند که بیمار از یک شخص به یک «غیرشخص» برای این صحنهٔ حیاتی تبدیل شود - یعنی به هیئت پیکری درآید که بخشی از آن باید معاینه شود، نه در هیئت یک موجود کامل انسانی. پرستار نه تنها بر برهنه‌شدن بیمار نظارت می‌کند، بلکه جنبه‌هایی را که طبعاً خود بیمار باید بر آن نظارت داشته باشد برعهده می‌گیرد - لباس‌های بیمار را برمی‌دارد و تا می‌کند، بیمار را به سمت تخت معاینه راهنمایی می‌کند و بیش‌تر قسمت‌های بدن او را قبل از بازگشت پزشک با پارچه می‌پوشاند.

در صحنهٔ اصلی و محوری که هم پرستار و هم پزشک در آن نقش دارند، حضور پرستار این اطمینان را به وجود می‌آورد که کنش متقابل میان پزشک و بیمار خالی از هرگونه شائبهٔ جنسی است، و همچنین شاهدهی قانونی است که اگر پزشک به رفتارهای غیرحرفه‌ای متهم شود می‌تواند شهادت بدهد. معاینه به نحوی پیش می‌رود که گویی شخصیت بیمار حضور ندارد؛ پارچه‌ای که روی او کشیده

شد اندام تناسلی او را از بقیه پیکر او جدا می‌کند، و وضعیت او طوری است که نمی‌گذارد خودش شاهد معاینه باشد. بنا به هر مصلحت پزشکی خاصی که باشد، پزشک بیمار را نادیده می‌گیرد، و روی سکوی کوتاهی خارج از دید بیمار می‌نشیند. بیمار نیز در تبدیل شدن به یک غیرشخص موقتی با آن‌ها همکاری می‌کند، کاملاً ساکت و بی‌حرف می‌ماند و سعی می‌کند کم‌ترین تکانی نخورد. قبل از صحنه نهایی، پرستار باز هم نقش دستیار صحنه را بازی می‌کند، و به بیمار کمک می‌کند دوباره به یک شخص تمام‌عیار تبدیل شود. این دو نفر ممکن است دوباره وارد گفت‌وگو شوند و بیمار از تمام شدن معاینه ابراز خوشحالی کند. بیمار پس از پوشیدن لباس و مرتب کردن خود، آماده صحنه پایانی می‌شود. پزشک دوباره وارد می‌شود و با مطرح کردن نتایج معاینه دوباره با بیمار همچون شخصی کامل و مستول رفتار می‌کند. او با رفتار مؤدبانه و حرفه‌ای خود القا می‌کند که واکنش‌هایش به هیچ وجه تأثیری از تماس و لمس نزدیک بدن بیمار نپذیرفته است. صحنه آخر هنگامی به پایان می‌رسد که بیمار مطب پزشک را ترک می‌کند و دوباره هویت خویش را در دنیای بیرون بازی می‌یابد. بنابراین بیمار و پزشک به نحوی با هم همکاری می‌کنند تا این کنش متقابل و تصویر و تأثیری را که هریک از دیگری می‌پذیرند، اداره و کنترل کنند.

داد و فریاد، آزار و اذیت بازیگوشانه، دست‌انداختن، بی‌ملاحظگی و در خود غرق شدن‌های کوچکی مثل زیرلب آوازخواندن، سوت زدن، آدامس جویدن، آروغ زدن و باد ول دادن» مجاز می‌شود (Goffman 1969). بنابراین یک خانم پیشخدمت ممکن است به هنگام پذیرایی از یک مشتری، مجسمه ادب و متانت باشد اما پشت درهای آشپزخانه وقیح و پرخاشگر شود. کم‌تر رستورانی هست که اگر مشتری‌ها می‌دیدند که در آشپزخانه‌های آن‌ها چه خبر است باز هم به آن‌جا پا می‌گذاشتند.

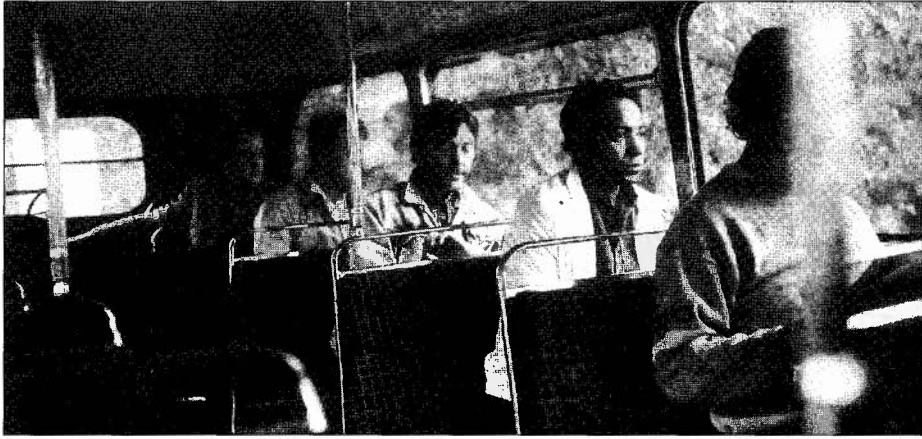
### فضای شخصی

در تعریف فضای شخصی<sup>۱</sup> تفاوت‌های فرهنگی زیادی وجود دارد. در فرهنگ غربی، وقتی مردم وارد کنش متقابل کانونی با دیگران می‌شوند فاصله‌ای به اندازه دست‌کم سه پا [تقریباً معادل یک متر] را حفظ می‌کنند؛ اما اگر در کنار هم و پهلو به پهلو بایستند، ممکن است به هم نزدیک‌تر شوند. در خاورمیانه، مردم غالباً نزدیک‌تر از حدی که در غرب شایسته پنداشته می‌شود، می‌ایستند. غربی‌هایی که از این بخش جهان دیدن می‌کنند، شاید از ملاحظه این مجاورت فیزیکی غیرمنتظره تعجب کنند.

ادوارد تی‌هایل که تحقیقات وسیعی روی ارتباطات غیرکلامی انجام داده است، چهار منطقه از فضاها را از هم تمییز می‌دهد. فاصله صمیمانه که حدود کم‌تر از یک و نیم پا [حدود نیم متر]

1. personal space





حواست باشد! کمی آن طرف‌تر بنشین: ما مسافران اتوبوس خیلی سعی می‌کنیم تا مواظب فضای شخصی‌مان باشیم.

است و مختص به تماس‌های اجتماعی بسیار اندک است؛ فقط کسانی که مناسبات‌شان با یکدیگر دربرگیرندهٔ لمس و تماس جسمانی است، مثل عشاق یا والدین و فرزندان، مجازند که وارد این منطقه از فضای خصوصی شوند. فاصلهٔ شخصی (از یک و نیم تا چهار پا) فاصلهٔ عادی معاشرت با دوستان و آشنایان نزدیک است. در این فضا، نزدیکی و تماس تا حدی مجاز است اما ابعاد بسیار محدودی دارد. فاصلهٔ اجتماعی از چهار تا دوازده پا، منطقه‌ای است که معمولاً در محیط‌های رسمی مثل مصاحبه‌ها رعایت می‌شود. منطقهٔ چهارم، فاصلهٔ عمومی است که بیش از دوازده پاست و از طرف کسانی که با جمعی از مخاطبان سروکار دارند رعایت می‌شود.

در کنش‌های متقابل عادی، حساس‌ترین و تنش‌زاترین مناطق عبارت‌اند از فاصلهٔ صمیمانه و فاصلهٔ شخصی. اگر این حد و مرزها زیرپا گذاشته شوند، مردم سعی می‌کنند فضای مختص به خویش را دوباره به تصرف درآورند. شاید ما به کسانی که وارد این حریم شخصی و صمیمانه‌مان می‌شوند چنان زل بزنیم که انگار می‌گوییم «برو کنار!» یا با آرنج آن‌ها را کنار بزنیم. وقتی مردم به‌ناچار نزدیک‌تر از حد مطلوب‌شان در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، ممکن است نوعی حدود مرز فیزیکی برای خود ایجاد کنند: کسی که در یک کتابخانهٔ شلوغ نشسته و مشغول مطالعه است ممکن است با چیدن کتاب‌ها روی لبه‌های میز حریم خصوصی خود را مشخص کند (E.T.Hall 1959, 1966).

در این‌جا مسائل و مباحث مربوط به جنسیت نیز نقش دارند، درست همان‌طور که در سایر شکل‌های ارتباط غیرکلامی نیز نقش دارند. مردان به‌طور سنتی بیش از زنان در استفاده از فضا آزادی داشته‌اند، از جمله در وارد شدن به فضای شخصی زنانی که لزوماً با آن‌ها صمیمی یا حتی جزو آشنایان نزدیک آن‌ها نیستند. مردی که به هنگام قدم‌زدن با یک زن او را با گرفتن بازویش هدایت

### برساختن اجتماعی واقعیت

در جامعه‌شناسی، چهارچوب‌های نظری متعددی برای تبیین واقعیت اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این نظریه‌ها تبیین‌های متفاوتی از پدیده‌های اجتماعی می‌دهند، اما در این فرض با هم سهیم‌ند که واقعیت اجتماعی مستقل از صحبت‌هایی که مردم درباره آن می‌کنند یا مستقل از مردمی که در آن زندگی می‌کنند، وجود دارد.

در همه جامعه‌شناسان در این فرض شریک و سهیم نیستند. رهیافت نظری موسوم به برساخت‌گرایی اجتماعی<sup>۱</sup> معتقد است که آنچه افراد و جامعه به‌منزله واقعیت احساس و درک می‌کنند، فریفته کنش متقابل اجتماعی افراد و گروه‌هاست. پس، تلاش برای «تبیین» واقعیت اجتماعی - معنی نادیده گرفتن و شیء‌واره ساختن (یعنی تعلق آن همچون یک حقیقت از پیش موجود) برسد بی‌است که چنین واقعیتی از طریق آن‌ها برساخته می‌شود. بنابراین، برساخت‌گرایان اجتماعی جایی استدلال می‌کنند که جامعه‌شناسان باید همین فرآیندها را ثبت و تحلیل کنند، نه مفهوم واقعیت حتمی را که خود جعل کرده‌اند.

دو تن از جامعه‌شناسان، پیتر برگر و تامس لاکمن در اثر کلاسیک خود، *برساخت اجتماعی واقعیت* (۱۹۶۶)، معرفت عقل سلیم - یعنی چیزهایی که افراد به‌منزله چیزهای واقعی آن‌ها را بدیهی می‌دانند - بررسی کردند. آن‌ها تأکید می‌کردند که این نموده‌های «آشکار» واقعیت اجتماعی ممکن است بین مردم فرهنگ‌های مختلف و حتی گروه‌های مختلف یک فرهنگ با هم تفاوت داشته باشند. برعکس، این است که فرآیندهایی را تحلیل کنیم که طی آن‌ها افراد به درک آن‌چه برایشان «واقعی» حس می‌کنند می‌رسند (Berger and Luckmann 1966).

برساخت‌گرایان اجتماعی، اندیشه‌های برگر و لاکمن را برای پژوهش درباره پدیده‌های اجتماعی - که بسته‌اند تا نشان دهند که اعضاء جامعه با چه روش‌هایی به شناخت و درعین حال آفرینش آن‌چه واقعی است، نائل می‌شوند. هرچند که برساخت‌گرایان اجتماعی موضوعات گوناگون و متنوعی مثل پزشکی و درمان طبی، روابط جنسیتی، و عواطف جنسیتی را مورد بررسی قرار داده‌اند، اما اکثر کاردان‌ها روی مسائل اجتماعی، جرم و بزهکاری متمرکز است.

تحقیق آرن سیکورل مثالی است از یک پژوهش برساخت‌گرایانه اجتماعی درباره بزهکاری نوجوانان. اکثر جامعه‌شناسان، داده‌های مربوط به نرخ‌ها و موارد بزهکاری نوجوانان را از پیش موجود واقعی محسوب می‌کنند، و نظریه‌هایی برای تبیین الگوهای مشاهده‌شده در این داده‌ها ساخته و پرداخته می‌شود. برای مثال، داده‌های مربوط به بازداشت‌ها و حضور در دادگاه نشان می‌دهد که نوجوانانی که از خانواده‌های تک‌والدی هستند به احتمال بیش‌تری مرتکب بزه می‌شوند تا نوجوانان خانواده‌ی دو-والدی؛ سپس جامعه‌شناسان برای این رابطه‌ای که مشاهده کرده‌اند نظریه‌هایی می‌پرورند؛ شاید روی فرزندان خانواده‌های تک‌والدی نظارت و سرپرستی کم‌تری اعمال می‌شود، یا شاید آن‌ها الگوها و سرمشق‌های نقشی مناسبی ندارند.

در مقابل، سیکورل فرآیندهایی را مورد مشاهده قرار می‌دهد که در بازداشت و طبقه‌بندی کردن

نوجوانان مظنون به بزهکاری دخیل هستند؛ یعنی او به مشاهده نحوه ایجاد و ساختن داده‌های «رسمی» بزهکاری پرداخت؛ او کشف کرد که روش‌های پلیس در برخورد با نوجوانان متکی به این فهم عقل سلیمی است که نوجوانان بزهکار «واقعاً چگونه کسانی» هستند.

برای مثال، وقتی نوجوانانی از خانواده‌های فقیر بازداشت می‌شدند، احتمال بیش‌تری وجود داشت که پلیس خلاف‌کاری‌های آن‌ها را ناشی از نظارت ضعیف یا فقدان الگوهای نقشی مناسب بدانند، و این نوجوانان را در حبس نگه دارد. اما نوجوانان خانواده‌های طبقه مرفه را به احتمال قوی تحویل والدین‌شان می‌دادند، و پلیس و خانواده‌ها عقیده داشتند که این نوجوان تحت انضباط و نظارت شایسته‌ای قرار خواهد گرفت. بنابراین، کردوکارهای پلیس در اغلب موارد در خدمت چسباندن برچسب «بزهکار نوجوان» به نوجوانان خانواده‌های فقیر بود تا نوجوانان طبقه مرفه، حتی وقتی این جوانان مرتکب خلاف‌های مشابهی شده بودند. همین برچسب‌زنی است که داده‌هایی به وجود می‌آورد که به نوبه خود، مناسبات و روابطی را تأیید می‌کنند که دیدگاه‌های عقل سلیمی آن را باور دارند، مثلاً همین که نوجوانان خانواده‌های فقیر بیش‌تر مرتکب بزهکاری می‌شوند. مطالعه سیکورل نشان می‌دهد که مفاهیم عقل سلیمی واقعیت، از طریق کنش متقابل، شواهدی مستقل و «عینی» دال بر اعتبار خویش ایجاد می‌کنند (Cicourel 1968).

برساخت‌گرایی اجتماعی نیز منتقدان خود را دارد. دوتن از جامعه‌شناسان به نام‌های استیو وولگار و دوروثی پاولچ استدلال می‌کنند که برساخت‌گرایان اجتماعی در پی نشان دادن آفرینش ذهنی واقعیت اجتماعی هستند، اما برای این کار به صورت گزینشی برخی از خصوصیات را عینی و برخی را برساخته شده می‌پندارند. برای مثال، در تحلیل‌هایی که نشان می‌دهند کدام نوجوانان انگ بزهکاری را می‌خورند، برساخت‌گرایان اجتماعی غالباً چنین استدلال می‌کنند که گزارش‌های اولیه رفتارهای این نوجوانان مشابه یکدیگر است؛ بنابراین، هر تفاوتی بین نوجوانانی که انگ بزهکار می‌خورند و آن‌هایی که از این انگ دور می‌مانند باید نتیجه برساختن انگ «بزهکار» باشد. استدلال منتقدان این است که برساخت‌گرایی اجتماعی حق ندارد رفتارهای اولیه را عینی محسوب کند [چون در تناقض با پیش‌فرض‌هایش است] و در عین حال استدلال کند که فرآیند انگ‌زنی فرآیندی ذهنی است (Woolgar and Pawluch 1985).

جامعه‌شناسان دیگری نیز از برساخت‌گرایی اجتماعی این‌گونه انتقاد کرده‌اند که در آن به پذیرش نیروهای بزرگ‌تر اجتماعی به منزله عوامل نیرومند مؤثر بر فرآیندهای اجتماعی قابل مشاهده، تمایل و گرایشی ندارد. برای مثال، استدلال برخی از منتقدان این بوده است که اگرچه ممکن است واقعیت چیزی جز تداوم برساخته شده باورهای عقل سلیمی نباشد، اما خود این باورها می‌توانند معلول عوامل اجتماعی موجود مثل سرمایه‌داری یا پدرسالاری باشند.

بالاخره این‌که، برساخت‌گرایی اجتماعی رویکردی نظری به فهم واقعیت اجتماعی ارائه می‌کند که با سایر رویکردهای جامعه‌شناختی تفاوت ریشه‌ای دارد. برساخت‌گرایان اجتماعی به جای آن‌که فرض کنند واقعیت اجتماعی به صورت عینی وجود دارد، می‌کوشند فرآیندهایی را ثبت و تحلیل کنند که واقعیت اجتماعی از طریق آن‌ها برساخته می‌شود، و سپس این برساخته در جهت تأیید و تثبیت شأن و منزلت خود در مقام واقعیت اجتماعی عمل می‌کند.

می‌کند، یا به هنگام تعارف برای عبور از در دست خود را پشت زن می‌گذارد، شاید این کار را به‌عنوان حرکتی مؤدبانه یا توجه دوستانه انجام می‌دهد. اما عکس این مطلب - زنی که وارد فضای شخصی یک مرد شود - غالباً به‌عنوان تمایل یا پیشنهاد جنسی تلقی می‌شود. قوانین و مقررات جدید مربوط به آزارهای جنسی در اکثر کشورهای غربی به‌منظور حفاظت از فضای شخصی مردم - هم مردان و هم زنان - در برابر ورود یا تماس‌های تحمیلی دیگران وضع شده است.

### کنش متقابل در زمان و مکان

فیه چگونگی توزیع شدن فعالیت‌ها در زمان و مکان برای تحلیل مرادده‌ها، و همچنین برای درک زندگی اجتماعی، به‌طور کلی، بسیار اساسی است. همه کنش‌های متقابل وضعیت‌مند<sup>۱</sup> هستند؛ در مکان خاصی رخ می‌دهند و مدت زمانی مشخصی دارند. کنش‌های ما در طول یک روز ناحیه‌بندی‌های<sup>۲</sup> زمانی و نیز مکانی دارد. از این رو، برای مثال، اکثر مردم دوره‌ای از اوقات روز - به‌فرض از ۹ صبح تا ۵ عصر - را صرف کار می‌کنند. اوقات هفتگی آن‌ها نیز ناحیه‌بندی‌هایی دارد: آن‌ها احتمالاً در روزهای کاری مشغول کار هستند و آخر هفته را در خانه می‌گذرانند و الگوی فعالیت‌های خود را در روزهای آخر هفته عوض می‌کنند. در حین حرکت از میان ناحیه‌بندی‌های زمانی روز، اغلب در طول ناحیه‌بندی‌های مکانی نیز حرکت می‌کنیم: برای رفتن به محل کار ممکن است با اتوبوس از این نقطه به آن نقطه شهر برویم یا شاید از حومه‌های شهر وارد شهر شویم. بنابراین، وقتی متن و زمینه‌های کنش متقابل اجتماعی را تحلیل می‌کنیم، در نظر گرفتن حرکت‌های مردم، و تشخیص این همسویی زمان-مکان<sup>۳</sup>، غالباً می‌تواند بسیار مفید باشد.

مفهوم منطقه‌ای شدن<sup>۴</sup> به ما کمک می‌کند که بفهمیم زندگی اجتماعی چگونه ناحیه‌بندی زمانی-مکانی دارد. به مثال یک خانه شخصی توجه کنید. خانه‌های مدرن به اتاق‌ها، راهروها، و طبقات - اگر خانه بیش از یک طبقه داشته باشد - منطقه‌بندی می‌شود. این فضاها صرفاً نواحی تفکیک‌شده فیزیکی نیستند، بلکه ناحیه‌بندی زمانی نیز دارند. اتاق‌های نشیمن و آشپزخانه اکثراً در ساعات روشنایی روز مورد استفاده قرار می‌گیرند، و اتاق‌های خواب در شب. کنش متقابلی که در این مناطق رخ می‌دهد به تقسیم‌بندی‌های مکانی و زمانی بستگی دارد. برخی از نواحی خانه جزو ناحیه پشت صحنه هستند و «اجراها» در سایر مناطق به نمایش گذاشته می‌شوند. باز هم، گافمن این ایده را به زیبایی درک و بیان کرده است:

در یک صبح یکشنبه، کل خانوار می‌تواند از دیوارهای گرداگرد بنای داخلی برای پنهان داشتن شلختگی پراسایش لباس‌ها و رفتارهایش استفاده کند، و صمیمیتی را که

1. situated

2. zoned

3. time-space convergence

4. regionalization

معمولاً به آشپزخانه و اتاق‌های خواب محدود می‌شود به همه اتاق‌ها بکشاند. در محله‌های طبقه متوسطی امریکا نیز، بعدازظهرها، ممکن است مادران فاصله میان زمین بازی بچه‌ها و خانه را به‌عنوان پشت صحنه تعریف کنند، مادرانی که با لباس جین و دمپایی به‌پا و با حداقل آرایش، در این فاصله رفت‌وآمد می‌کنند... و، مسلماً، منطقه‌ای که در کل برای اجرای متناوب روال خاصی و به‌عنوان جلو صحنه ساخته شده است، اغلب پیش و پس از هر اجرا همچون پشت صحنه عمل می‌کند، چون در این مواقع است که اسباب و وسایل دائمی این صحنه ممکن است مورد تعمیر و ترمیم، تعویض یا بازچیدن قرار گیرند، یا اجراکنندگان دست به تمرین بزنند. برای دیدن همه این‌ها فقط کافی است به داخل یک رستوران، فروشگاه یا خانه، درست چند دقیقه پیش از بازشدن درهای آن‌ها به روی مراجعان هر روزی، نگاهی بیندازیم (Goffman 1969).

### زمان ساعتی

در جوامع مدرن، ناحیه‌بندی فعالیت‌های ما به‌شدت تحت تأثیر زمان ساعتی<sup>۱</sup> قرار دارد. بدون ساعت و زمان‌بندی دقیق فعالیت‌ها، و بنابراین هماهنگ‌شدن فعالیت‌ها در قالب مکان، جوامع صنعتی نمی‌توانستند وجود داشته باشند (Mumford 1973). اندازه‌گیری زمان با استفاده از ساعت، امروز در سراسر جهان به‌صورت استاندارد درآمده و نظام‌های پیچیده حمل‌ونقل و ارتباطات را که اکنون به آن‌ها وابسته‌ایم، مقدور ساخته است. زمان استاندارد جهانی نخستین بار در ۱۸۸۴ در کنفرانس ملل در واشنگتن دی‌سی به تصویب رسید. پس از آن جهان به بیست و چهار مدار یا ناحیه زمانی تقسیم شد که هرکدام یک ساعت را نشان می‌داد. برای سال‌های متمادی این مدارها به ساعت محلی مدار صفر مربوط می‌شدند که نصف‌النهار گرینویچ نامیده می‌شد، چون از رصدخانه سلطنتی قدیمی واقع در گرینویچ لندن می‌گذشت. در ۱۹۸۶ اصطلاح ساعت گرینویچ (GMT) جای خود را به زمان هماهنگ جهانی (UTC) داد.

صومعه‌های سده چهاردهم نخستین سازمان‌هایی بودند که سعی در جدول‌بندی دقیق فعالیت‌های روزانه و هفتگی ساکنان خود داشتند. امروزه، تقریباً هیچ سازمان یا گروهی نیست که این کار را نکند؛ هر قدر شمار افراد و امکانات این سازمان‌ها و گروه‌ها بیش‌تر باشد، جدول‌بندی زمانی فعالیت‌ها باید دقیق‌تر باشد. اویاتار زراباول<sup>۲</sup> در مطالعه‌ای که روی ساختار زمانی یک بیمارستان مدرن بزرگ انجام داده، این مطلب را نشان داده است (Zerubavel 1979, 1982). یک بیمارستان باید براساس چهارچوب بیست و چهارساعتی عمل کند، و هماهنگ‌ساختن همه کارکنان و امکانات بیمارستان کار به‌غایت پیچیده و بغرنجی است. برای مثال، پرستاران یک دوره در بخش

1. clock time

2. Eviatar Zerubavel

الف و یک دوره در بخش ب کار می‌کنند و همچنین به صورت گردشی در شیفت‌های شب و روز در بیمارستان می‌مانند. پرستاران، پزشکان و سایر کارکنان، همراه با امکانات مورد نیازشان، باید هم به لحاظ زمانی و هم به لحاظ مکانی یک جا گرد آیند.

### زندگی اجتماعی و تنظیم مکان و زمان

اینترنت مثال دیگری است که نشان می‌دهد شکل‌های زندگی اجتماعی چه پیوند تنگاتنگی با کنترل زمان و مکان از سوی ما دارد. صور نوین فناوری، مثل اینترنت، این امکان را به ما می‌دهد که با کسانی در هر گوشه و کنار جهان تماس برقرار کنیم، کسانی که هرگز آن‌ها را ندیده‌ایم. این تغییر و تحول تکنولوژیک موجب «بازآرایی»<sup>۱</sup> مکان شده است؛ می‌توانیم بدون تکان خوردن از روی صندلی مان با هر کسی تماس بگیریم. این تحول تکنولوژیک موجب تغییر تجربه زمانی ما نیز شده است، چون ارتباطات تقریباً فوری و بی‌درنگ صورت می‌گیرد. حدود پنجاه سال قبل، اکثر ارتباطاتی که با فاصله مکانی انجام می‌گرفت مستلزم گذشت زمان نیز بود. اگر شما نامه‌ای به کسی در خارج از کشور می‌فرستادید، باید مدتی می‌گذشت تا نامه شما به خارج حمل شود و به دست گیرنده برسد.

البته مردم هنوز هم نامه می‌نویسند اما ارتباط فوری، پایه و اساس دنیای اجتماعی ما شده است. بدون این ارتباطات فوری، زندگی ما تقریباً تصورناپذیر بود. ما چنان به روشن کردن تلویزیون و تماشای اخبار یا به تلفن کردن یا فرستادن پیام الکترونیکی به دوستی که در شهر یا کشور دیگری است، خو گرفته‌ایم که دشوار بتوان تصور کرد که بدون این‌ها زندگی به چه شکلی درمی‌آمد.

### نتیجه: نیاز به مجاورت

در جوامع مدرن، برخلاف جوامع سنتی، ما پیوسته با افراد دیگری در تعامل هستیم که شاید هرگز ندیده و نشناخته‌ایم. تقریباً همه معامله روزانه ما، مثل خرید مواد غذایی یا دریافت و پرداخت‌های بانکی، ما را درگیر ارتباط - البته ارتباط غیرمستقیم - با کسانی می‌کند که شاید هزاران فرسنگ دورتر از ما زندگی می‌کنند. برای مثال، نظام بانکی نظامی بین‌المللی است. هر پولی که به بانک پرداخت می‌کنید بخش کوچکی از سرمایه‌گذاری‌های مالی بانک است که در سراسر جهان انجام می‌شود. بعضی‌ها نگران این هستند که پیشرفت‌های سریع فناوری ارتباطات مثل پست الکترونیکی، اینترنت، و تجارت الکترونیکی فقط موجب افزایش گرایش به کنش‌های متقابل غیرمستقیم خواهد شد. اینان مدعی‌اند که جامعه ما همراه با رشد هرچه بیش‌تر توانمندی‌های تکنولوژیک، «بی‌صدا» تر می‌شود. طبق این دیدگاه، همراه با شتاب گرفتن ضربه‌ها، زندگی، مردم به نحو فزاینده‌ای خود را

1. rearrangement

منزوی تر می‌کنند؛ اکنون ما بیش تر با تلویزیون‌ها و رایانه‌های مان‌کنش متقابل داریم تا با همسایگان یا اعضای اجتماع‌مان.

حال که پست الکترونیکی، پیام‌های فوری، گروه‌های بحث و گفت‌وگوی الکترونیکی و اتاق‌های گپ<sup>۱</sup> الکترونیکی به واقعیات زندگی بسیاری از مردمان کشورهای صنعتی تبدیل شده‌اند، ماهیت این کنش‌های متقابل چیست و چه پیچیدگی‌های تازه‌ای از بطن آن‌ها سربرمی‌آورد؟ در مطالعه‌ای که در ۱۹۹۷ روی کارمندان اداری بریتانیایی انجام گرفت، تقریباً نیمی از پاسخگویان گفته بودند که اینترنت جای ارتباط رو در رو را گرفته است. یک‌سوم آن‌ها قبول کردند که از پست الکترونیکی بدین منظور استفاده می‌کنند که دیگر نیازی به ملاقات‌های رو در رو با همکاران‌شان نداشته باشند. سایرین گزارش کرده بودند که استفاده از پیام‌های «داغ» - نامه‌های الکترونیکی آزردهنده و مزاحم - در محل کار به ازهم‌گسیختن کامل برخی از روابط اداری منجر شده است. ارتباط اینترنتی ظاهراً مجال و امکان بیش‌تری به سوءتعبیر، ابهام و اشتباه و سوءاستفاده می‌دهد تا شکل‌های سنتی تر ارتباطات:

این مسئله در بطن ماهیت ارتباط انسانی نهفته است. ما تصور می‌کنیم که ارتباط انسانی محصول ذهن است، اما پیکرها هستند که این کار را انجام می‌دهند: چهره‌ها تکان می‌خورند، صداها به ارتعاش درمی‌آیند، پیکرها می‌جنبند، دست‌ها ادا و اشاره می‌کنند... در اینترنت ذهن حضور دارد اما بدن غایب است. گیرندگان پیام‌ها هیچ سرنخی برای درک و شناخت شخصیت و خلق و خوی فرستنده ندارند، و فقط می‌توانند حدس بزنند که چرا این پیام فرستاده شده، معنای آن چیست و چه پاسخی باید به آن داد. اعتماد عملاً از صحنه خارج می‌شود. این کار مالمال از بیم و خطر است. (Locke 2000)

بسیاری از دوستان و مشتاقان اینترنت موافق این سخنان نیستند. استدلال آن‌ها این است که ارتباط الکترونیکی، نه تنها غیرشخصی نیست، بلکه مزیت‌های ذاتی زیادی دارد که صور سنتی تر کنش متقابل مثل تلفن و ملاقات حضوری نمی‌توانند داعیه آن را داشته باشند. برای مثال، صدای انسان شاید از نظر ابراز عواطف و ظرافت‌های معنایی بسیار برتر از ارتباط اینترنتی باشد، اما درعین حال می‌تواند اطلاعاتی درباره سن، جنس، قومیت یا موقعیت اجتماعی گوینده را نیز دربرداشته باشد؛ اطلاعاتی که ممکن است به ضرر گوینده مورد استفاده قرار گیرد. ارتباط الکترونیکی همه این نشانه‌های شناسایی را می‌پوشاند و موجب می‌شود که فقط به محتوای پیام توجه شود. و این می‌تواند مزیت بزرگی برای زنان یا سایر گروه‌های محرومی باشد که عقاید آن‌ها در سایر محیط‌ها گاهی بی‌ارزش دانسته می‌شود

(Pascoe 2000). کنش متقابل الکترونیکی غالباً آزادی بخش و توان بخش معرفی می شود، چون مردم می توانند هویت های اینترنتی دلخواه خود را برای خویش خلق کنند و آزادتر از جاهای دیگر سخن بگویند.

در این بحث حق با چه کسی است؟ ارتباط الکترونیکی تا چه حد می تواند جایگزین کنش متقابل رو در رو شود؟ شکی نیست که شکل های نوین رسانه ها در حال متحول ساختن شکل های ارتباط میان مردم است، اما حتی در مواقعی که تماس غیر مستقیم مناسب تر و آسان تر است، باز هم انسان ها برای تماس مستقیم - شاید حتی بیش از گذشته - ارزش قائل اند. برای نمونه، در فعالیت های اقتصادی مردم هنوز در ملاقات ها و جلسه های حضوری شرکت می کنند، و گاهی برای این کار نصف دنیا را با هواپیما می پیمایند، در حالی که انجام معامله اقتصادی از طریق تلفن کنفرانسی یا اتصال ویدئویی، بسیار آسان تر و کارآمدتر است. اعضای خانواده می توانند بدون ملاقات فیزیکی، با استفاده از ارتباطات الکترونیکی در «زمان واقعی» قرار ملاقات های منظم و ثابت «مجازی»<sup>۱</sup> ترتیب دهند، اما همه ما می دانیم که در این صورت گرما و صمیمیت میهمانی ها و مراسم حضوری را از دست می دادند.

دیردر بادن و هاروی مالچ، در مطالعه آن چه ایشان نیاز به مجاورت<sup>۲</sup> می نامند: یعنی نیازی که افراد به ملاقات با یکدیگر در وضعیت های حضوری، یا کنش متقابل رو در رو احساس می کنند، سعی در تبیین این پدیده دارند. به گفته بادن و مالچ، مردم از خانه خارج می شوند تا به ملاقات دیگران بروند، چون وضعیت های حضوری، به دلایل زیادی که گافمن در مطالعات خود درباره کنش متقابل آورده است، اطلاعات بسیار پرمایه تری درباره چگونگی اندیشه و احساس دیگران، و صداقت و درستکاری آنها به دست می دهد تا ارتباطات الکترونیکی. فقط با قرار گرفتن در حضور بالفعل دیگر کسانی که تصمیم های شان از جهات مهمی روی ما تأثیر می گذارد، حس می کنیم که قادریم بفهمیم در اطراف ما چه می گذرد و اطمینان بیابیم که می توانیم دیدگاه های مان را به دیگران بفهمانیم و صداقت و درستکاری خود را به آنها بیاورانیم. بادن و مالچ معتقدند که «هم حضوری موجب دسترسی به بخشی از بدن می شود که هرگز دروغ نمی گویند»، یعنی چشم ها - «پنجره های روح». نفس تماس چشمی نشانه درجه ای از صمیمیت و اعتماد است؛ تعامل گران حضوری به طور پیوسته تمامی حرکات ظریف این ظریف ترین عضو بدن را زیر نظر دارند» (Boden and Molotch 1994).



## خلاصه مطالب

۱. کنش متقابل اجتماعی فرآیندی است که طی آن نسبت به کسانی که اطراف ما هستند کنش و واکنش نشان می‌دهیم. بسیاری از جنبه‌های ظاهراً پیش‌پاافتاده و بی‌اهمیت رفتارهای روزمره ما، در صورتی که با دقت بیش‌تری بررسی شوند، پیچیدگی و اهمیت خود را به‌عنوان جنبه‌های درخور توجه کنش متقابل اجتماعی عیان می‌کنند. خیره‌نگریستن می‌تواند مثال خوبی باشد. در اکثر کنش‌های متقابل، تماس چشمی تقریباً کوتاه و گذراست. چشم‌دوختن به شخصی دیگر می‌تواند نشانه کینه و دشمنی - یا بعضی مواقع، نشانه عشق - قلمداد شود. مطالعه کنش متقابل اجتماعی یکی از حوزه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی است که بسیاری از جنبه‌های زندگی اجتماعی را روشن می‌سازد.
۲. مطالعه کنش‌های متقابل رو در رو را معمولاً جامعه‌شناسی خرد می‌نامند - که نقطه مقابل جامعه‌شناسی کلان است که گروه‌های بزرگ، نهادها و نظام‌های اجتماعی را مطالعه می‌کند. تحلیل خرد و کلان در واقع رابطه بسیار نزدیکی با هم دارند و هریک مکمل دیگری است.
۳. ارتباط غیرکلامی به معنای مبادله اطلاعات و معناها از طریق حالات چهره، و حرکات و اداهای جسمانی است. چهره انسان حامل نموده‌های عاطفی و معنایی بسیار متنوعی است. عموماً معتقدند که جنبه‌های اساسی ابراز عاطفی با حالات چهره در انسان‌ها فطری است. مطالعه‌های بین‌فرهنگی شباهت‌های بسیار نزدیکی بین حالات ابراز عاطفی به کمک چهره و همچنین تفسیر و تعبیر عواطفی که در چهره انسان نقش می‌بندد در میان اعضای فرهنگ‌های مختلف یافته‌اند. «چهره» را می‌توان به معنای کلی‌تری نیز فهمید که دال بر عزت و احترامی است که دیگران برای یک فرد قائل هستند. به‌طور کلی، در کنش متقابل با سایر مردم، ما به «حفظ چهره [آبرو]» - یعنی حفاظت از عزت نفس مان - توجه زیادی داریم.
۴. ارتباط غیرکلامی بعد جنسیتی نیز دارد. در کنش‌های متقابل روزمره، زنان و مردان برخی از اداهای ابرازهای عاطفی و معنایی - مثل برقراری تماس چشمی و خیره‌شدن - را شاید به‌نحو متفاوتی درک و بیان کنند.
۵. مطالعه در مورد صحبت‌ها و مکالمه‌های عادی، اتنومتدولوژی نام گرفته است، این اصطلاح نخستین بار توسط هرولد گارفینکل وضع شد. اتنومتدولوژی عبارت است از تحلیل راه و روش‌هایی که از طریق آن‌ها ما فعالانه منظور و مقصود دیگران را از آن‌چه می‌گویند و انجام می‌دهند، برای خود معنا می‌کنیم؛ هرچند که معمولاً این کار را به‌صورتی ناآگاه و بدیهی‌انگاشته صورت می‌دهیم. اکثر صحبت‌های روزمره بسیار پیچیده است و به فهم مشترک طرفین مکالمه بستگی دارد. هنگامی که قواعد ناگفته مکالمه نقض می‌شوند، چه به‌صورت عمدی و چه غیرعمدی، مردم غالباً آشفته می‌شوند و احساس ناامنی می‌کنند.
۶. ما از «صداهای واکنشی» و مطالعه لغزش‌های زبان (وقتی مردم کلمه‌ها یا عبارات‌ها را بد تلفظ می‌کنند یا غلط به کار می‌برند) می‌توانیم نکات بسیاری درباره ماهیت صحبت‌کردن بیاموزیم. لغزش‌های زبان غالباً خنده‌دارند و در واقع به‌لحاظ روان‌شناختی پیوند نزدیکی با شوخی و خوشمزگی دارند.
۷. کنش متقابل غیرکانونی به معنای اطلاع متقابل افراد از حضور یکدیگر در جماعت‌های بزرگ است، مخصوصاً هنگامی که مستقیماً با یکدیگر گفت‌وگو نمی‌کنند. کنش متقابل کانونی، که می‌توان آن را به صورت چندین مرادف مجزا و جدا از یکدیگر - یا صحنه‌های کنش متقابل - تقسیم کرد، هنگامی رخ می‌دهد که دو یا چند فرد مستقیماً به آن‌چه دیگری یا دیگران می‌گویند و انجام می‌دهند توجه داشته باشند.
۸. کنش متقابل اجتماعی را غالباً می‌توان با کاربرد مدل نمایشنامه‌ای به‌نحو گویایی مطالعه کرد؛ یعنی مطالعه کنش متقابل اجتماعی به صورتی که گویی کسانی که درگیر آن هستند بازیگران روی یک صحنه‌اند که

- محیط و ادوات معینی دارند. درست مثل تئاتر، در متن و زمینه‌های گوناگون زندگی اجتماعی نیز تمایزهای روشنی بین نواحی جلو (یعنی خود صحنه) و نواحی پشت که بازیگران خود را برای اجرای نمایش آماده می‌کنند و پس از نمایش استراحت می‌کنند، وجود دارد.
۹. فضای شخصی به معنای فاصله‌ای است که بین افرادی که درگیر کنش متقابل اجتماعی هستند حفظ می‌شود. نحوه تلقی و درک فضای شخصی در بین فرهنگ‌های گوناگون متفاوت است.
۱۰. همه کنش‌های متقابل اجتماعی در وضعیت‌های زمانی و مکانی جای می‌گیرند. ما می‌توانیم چگونگی «ناحیه‌بندی» زمانی و مکانی زندگی روزانه خود را هم با نگاه به نحوه انجام فعالیت‌ها در طول دوره‌های زمانی معین و هم در عین حال با نگاه به حرکت و انتقال مکانی، تحلیل کنیم.
۱۱. یکی از ویژگی‌های جوامع مدرن این است که دادوستدهای غیرمستقیم بین اشخاصی که در حضور یکدیگر نیستند، تا حد زیادی در این جوامع رواج دارد. این امر به چیزی منجر شده است که نیاز به مجاورت نامیده می‌شود، یعنی میل به داشتن ملاقات‌های شخصی هرگاه که مقدور باشد. وضعیت‌های حضوری اطلاعات بسیار غنی‌تری درباره چگونگی اندیشیدن و احساس کردن سایر مردم، و درباره خلوص و صداقت آن‌ها فراهم می‌آورد، بسیار بیش از شکل‌های غیرمستقیم ارتباطات.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر

۱. آیا زندگی اجتماعی بدون وجود مفروضات پس‌زمینه‌ای مشترک بین اعضای جامعه امکان‌پذیر بود؟
۲. نگاه یک گردشگر به شهر شما ممکن است چه تفاوت‌هایی با نگاه شما داشته باشد؟
۳. مبادرت به «تخریب کنش متقابل» در کلاس درس تا چه حد آسان است؟
۴. شما تا چه حد «دراوی اعتماد به نفس» به نظر می‌رسید؟
۵. زنان در نوشگاه‌ها و کافه‌ترباها چه تدابیری در پیش می‌گیرند تا نشان دهند که می‌خواهند تنها باشند؟

### برای مطالعه بیشتر

- Peter Berger and Thomas Luckmann, *The Social Construction of Reality: A Treatise in the Sociology of Knowledge* (Garden City, N.Y.: Doubleday, 1966).
- Stanley Cohen and Laurie Taylor, *Escape Attempts: The Theory and Practice of Resistance to Everyday Life* (2nd edn, London: Routledge, 1995).
- Erving Goffman, *Behaviour in Public Places* (New York: Free Press, 1963).
- Erving Goffman, *The Presentation of the Self in Everyday Life* (Harmondsworth: Penguin, 1969).
- Phil Manning, *Erving Goffman and Modern Sociology* (Cambridge: Polity, 1992).

### نشانی‌های اینترنتی

<http://www.pscw.uva.nl/emca/bib90's.htm>

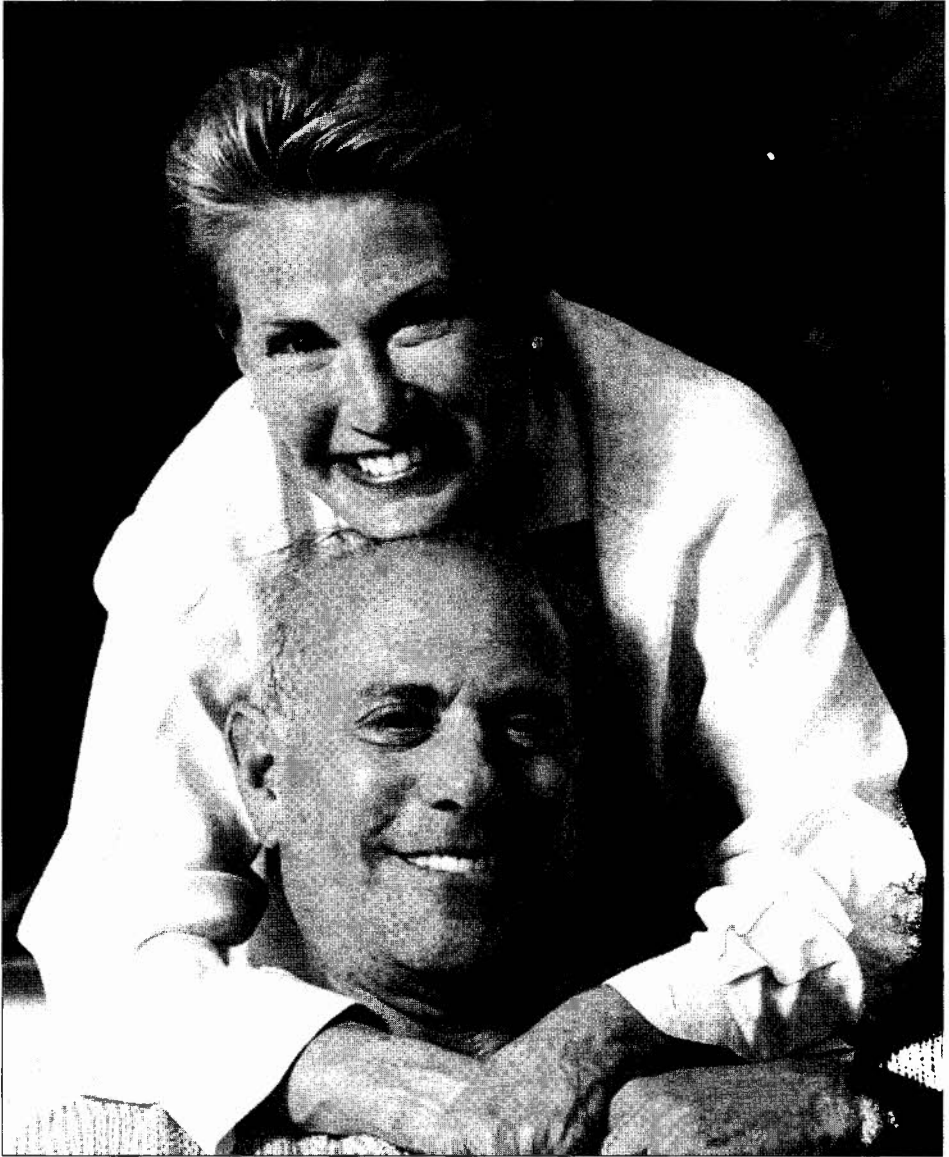
نازده‌های اتنومتدولوژی و تحلیل گفت‌وگو

<http://sun.soci.niu.edu/~sssi>

انجمن مطالعه کنش متقابل نمادین

# ۵ جنسیت و گرایش جنسی

۱۵۶	تفاوت‌های جنسیتی
۱۵۶	جنسیت‌وزیست‌شناسی: تفاوت‌های طبیعی
۱۵۷	اجتماعی‌شدن جنسیتی
۱۶۰	برساختن اجتماعی جنسیت و جنس
۱۶۳	نظریه‌های نابرابری جنسیتی
۱۶۴	رویکردهای کارکردگرا
۱۶۷	رویکردهای فمینیستی
۱۷۳	زنانگی، مردانگی و روابط جنسیتی
۱۷۳	آر. دبلیو. کانل: نظم جنسیتی
۱۷۷	دگرگونی مردانگی
۱۸۱	گرایش جنسی انسان
۱۸۲	زیست‌شناسی و رفتار جنسی
۱۸۳	عوامل اجتماعی مؤثر بر رفتار جنسی
۱۸۵	گرایش‌های جنسی در فرهنگ غرب
۱۸۸	تعهد نوین؟
۱۹۰	همجنس‌خواهی
۱۹۱	همجنس‌خواهی در فرهنگ غربی
۱۹۴	ایستارها در قبال همجنس‌خواهی
۱۹۵	تلاش برای حقوق قانونی و رسمیت‌یافتن
۱۹۶	روسپیگری
۱۹۷	روسپیگری امروز
۱۹۸	روسپیگری کودکان و «صنعت سکس» جهانی
۲۰۱	تبیین روسپیگری
۲۰۱	نتیجه: جنسیت و جهانی‌شدن
۲۰۳	خلاصه مطالب
۲۰۴	پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر
۲۰۴	برای مطالعه بیش‌تر
۲۰۵	نشانی‌های اینترنتی



## فصل ۵: جنسیت و گرایش جنسی

مرد بودن چیست؟ زن بودن چیست؟ شاید تصور کنید که مرد یا زن بودن در نهایت به جنس پیکر فیزیکی ما که با آن به دنیا می‌آییم مربوط می‌شود. اما همچون بسیاری از پرسش‌های دیگری که مورد علاقه جامعه‌شناسان است، ماهیت مردانگی و زنانگی به این آسانی‌ها قابل تعریف و طبقه‌بندی نیست. برای مثال، بعضی از مردم عقیده دارند که در جنسیت مادرزادی آن‌ها اشتباهی پیش آمده است و تلاش می‌کنند با تغییر جنسیت خویش این اشتباه را «تصحیح کنند».

داستان جانین نیوهم و دیوید ویلیس مانند داستان بسیاری از تغییر جنس‌دادگانی است که تحت عمل جراحی تغییر جنس قرار گرفته‌اند تا همان کسانی شوند که خود درست می‌پندارند. چیزی که این مورد خاص را درخور توجه می‌سازد این است که آن‌ها اولین زوج تغییر جنس داده‌ای بودند که در بریتانیا با هم ازدواج کردند.

جانین به هنگام تولد پسر بود، اما از همان سنین خردسالی احساسات مغشوش میل به دختر بودن را تجربه می‌کرد. هرسال که می‌گذشت او بیش‌تر و بیش‌تر با بدن خود بیگانه می‌شد. او ازدواج کرد و پدر دو کودک شد، اما احساس به دام‌افتادن در یک پیکر اشتباهی، دست از سر او برنداشت. دیوید به هنگام تولد دختر بود، اما دوره کودکی‌اش را با این احساس ژرف درونی گذراند که مرد است. وی می‌گوید، این گيجی و سردرگمی چنان شدید بود که گاهی آرزو می‌کرد ای کاش اصلاً بدنی نمی‌داشت. بالاخره، جانین و دیوید درمان‌های تغییر جنسیت را در پیش گرفتند، که دوره‌ای طولانی همراه با مداوای هورمونی و عمل جراحی بود، تا چیزی را که جانین «اشتباه هولناک طبیعت» می‌نامد، تصحیح کنند (Neustatter 1999).

جانین و دیوید یکدیگر را در سازه‌مانی که از حقوق تغییر جنس‌دادگان دفاع می‌کرد، ملاقات کردند؛ با گذشت زمان آن‌ها توانستند رابطه‌ی پرمعنایی با هم ایجاد کنند. اما وقتی تصمیم گرفتند با ازدواج کردن به زوجیت خود رسمیت بدهند، معلوم شد که طبق قوانین بریتانیا آن‌ها نمی‌توانند زن و شوهر یکدیگر شوند چون جنس خود را تغییر داده‌اند. در بریتانیا، برای ازدواج، آن‌چه در گواهی تولد به‌عنوان جنس فرد ثبت شده، رسمیت دارد. جانین و دیوید به دانمارک رفتند و آن‌جا ازدواج کردند، کشوری که در آن، تغییر جنس مانع مراسم سنتی ازدواج نمی‌شود. هرچند که حکومت بریتانیا اجازه

تغییر و تعویض اکثر اسناد و مدارک هویتی را در صورت تغییر جنسیت صادر می‌کند، اما این مجوز شامل حال گواهی تولد نمی‌شود، یعنی سندی که برای تأیید حقوقی این منزلت تغییر یافته افراد، بسیار اهمیت دارد. بسیاری از تغییر جنس‌دادگان این امر را نقض اساسی‌ترین حقوق بشر می‌دانند. این فکر که شخصی که «مذکر» بوده است می‌تواند «مؤنث» شود، اکثر ما را برمی‌آشوبد چون تفاوت‌های جنسی نفوذ و تأثیر فوق‌العاده‌ای در زندگی ما دارند. معمولاً ما حتی به این تفاوت‌ها توجه هم نمی‌کنیم - دقیقاً به همین دلیل که همه‌جا حضور و اهمیت دارند. این تفاوت‌های جنسی از همان بدو تولد در ما ریشه می‌دوانند. درک و تلقی‌های ما از هویت جنسیتی، و نیز ایستاره‌های جنسی و گرایش‌های مربوط به آن‌ها، آن‌قدر زود در ما شکل می‌گیرد که در بزرگسالی آن‌ها را بدیهی می‌انگاریم. ولی جنسیت چیزی نیست که به‌خودی‌خود وجود داشته باشد؛ همه‌ما، به‌قول بعضی از جامعه‌شناسان، در کنش‌های متقابل روزانه‌مان با دیگران، به «جنسیت فعلیت می‌بخشیم». تغییر جنس‌دادگانی مثل جانین و دیوید، پس از تغییر هویت‌شان، باید بیاموزند که در زندگی روزمره چگونه به جنسیت تازه خود فعلیت ببخشند. از لحن صدا تا اداها و اطوارها و حرکات، تا هنجارهای رفتاری، همه جنبه‌های موجودیت ما جنسیتی هستند. ما جنسیت را طی هزاران کنش کوچک روزمره، به‌صورت اجتماعی بازتولید می‌کنیم؛ یعنی می‌سازیم و بازسازی می‌کنیم.

داستان جانین و دیوید اشاره‌ای است به یکی از مباحث بسیار داغ و پرمناقشه در جامعه‌شناسی جنسیت و گرایش جنسی. دانش‌پژوهان و صاحب‌نظران این مبحث بر این اساس دسته‌بندی می‌شوند که تا چه حد معتقدند که ویژگی‌های زیستی مادرزادی بر هویت‌های جنسیتی و فعالیت‌های جنسی ما تأثیر پابرجا و دائمی دارند. در این فصل، به مطالعه ماهیت رفتار جنسی بشر، و نیز تحلیل منش پیچیده مناسبات جنسی - الگوهای روابط جنسی انسان - و تفاوت‌های جنسی خواهیم پرداخت. زندگی جنسی در جوامع مدرن، مثل دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی، دستخوش تغییرات مهمی شده است که بر زندگی عاطفی اکثر ما تأثیر می‌گذارد. خواهیم آموخت که این تغییرات چیستند و در پایان فصل سعی خواهیم کرد معنای کلی‌تر آن‌ها را تفسیر کنیم.

در حال، این فصل را با نگاهی به برخی از تبیین‌هایی که دانشمندان از تفاوت‌های بین زنان و مردان به‌عمل آورده‌اند، آغاز خواهیم کرد. از آن‌جا که تفاوت‌های جنسیتی پیوند تنگاتنگی با مسائل نابرابری و قدرت در جامعه دارند، جامعه‌شناسان علاقه و توجه زیادی به آن نشان می‌دهند. تغییرات فاحشی که با نهضت زنان در دهه هفتاد آغاز شد، الهام‌بخش تلاش‌های تازه‌ای برای درک چگونگی پیدایش و تداوم و تغییر شکل الگوها و نابرابری‌های جنسیتی در جوامع ما شده است. مطالعه جنسیت و گرایش جنسی یکی از روبه‌رشدترین و جالب‌ترین ابعاد جامعه‌شناسی معاصر است.

## تفاوت‌های جنسیتی

بحث خود را با کندوکاو در ریشه و خاستگاه تفاوت‌های میان مردان و زنان آغاز می‌کنیم. برای تبیین شکل‌گیری هویت‌های جنسیتی و نقش‌های اجتماعی مبتنی بر این هویت‌ها، رویکردهای متضاد و متفاوتی وجود داشته است. این بحث و مناقشه در واقع دربارهٔ حد و حدود یادگیری است: برخی از صاحب‌نظران بیش از دیگران بر نقش و اهمیت عوامل اجتماعی در تحلیل تفاوت‌های جنسیتی پافشاری می‌کنند.

پیش از مرور این رویکردهای رقیب، لازم است تمایز مهمی میان جنس و جنسیت قائل شویم. به‌طور کلی، جامعه‌شناسان از اصطلاح جنس<sup>۱</sup> برای اشاره به آن دسته از تفاوت‌های کالبدی و فیزیولوژیک استفاده می‌کنند که بدن مرد و زن را تعریف و مشخص می‌کنند. در مقابل، جنسیت<sup>۲</sup> به تفاوت‌های روان‌شناختی، اجتماعی و فرهنگی مذکرها و مؤنث‌ها مربوط می‌شود. جنسیت به افکار و مفاهیمی دربارهٔ مردانگی و زنانگی مربوط می‌شود که به‌صورت اجتماعی برساخته می‌شوند؛ و ضرورتاً محصول مستقیم جنس زیست‌شناختی فرد نیست. تمایز میان جنس و جنسیت تمایزی بنیادی است چون بسیاری از تفاوت‌های میان مذکرها و مؤنث‌ها، اصل و منشأ زیست‌شناختی ندارند.

تفسیرهای جامعه‌شناختی از تفاوت‌ها و نابرابری‌های جنسیتی، مواضع متعارضی دربارهٔ مسئلهٔ جنس و جنسیت اتخاذ کرده‌اند. در این جا سه رویکرد کلی را معرفی خواهیم کرد. نخست به بحث و استدلال‌هایی می‌پردازیم که بر شالودهٔ زیست‌شناختی تفاوت‌های رفتاری مردان و زنان تأکید می‌کنند. سپس نظریه‌هایی را مورد توجه قرار می‌دهیم که اهمیت اصلی را به اجتماعی‌شدن و یادگیری نقش‌های جنسیتی می‌دهند. و بالاخره، اندیشه‌های صاحب‌نظرانی را مطرح می‌کنیم که معتقدند جنس و جنسیت هیچ پایه و اساس زیستی ندارند، بلکه سرآپا به‌صورت اجتماعی برساخته می‌شوند.

### جنسیت و زیست‌شناسی: تفاوت‌های طبیعی

تفاوت‌های رفتاری زنان و مردان تا چه حد ناشی از جنس است نه جنسیت؟ به‌عبارت دیگر، این تفاوت‌ها تا چه حد نتیجهٔ تفاوت‌های زیست‌شناختی هستند؟ برخی از نویسندگان معتقدند که جنبه‌هایی از زیست‌شناسی انسان - از هورمون‌ها تا کروموزوم‌ها و از اندازهٔ مغز تا ژن‌ها - سبب‌ساز تفاوت‌های رفتاری فطری بین زنان و مردان هستند. بنا به ادعای آن‌ها، این تفاوت‌ها را می‌توان در همهٔ فرهنگ‌ها به شکل و صورت‌های گوناگون مشاهده کرد و این نشان می‌دهد که نیروهای طبیعی مسئول تفاوت‌ها و نابرابری‌های جنسیتی است، نابرابری‌هایی که وجه مشخصهٔ اکثر جوامع هستند.

این پژوهشگران احتمالاً توجه خود را به این واقعیت معطوف می‌کنند که، برای مثال، در همه فرهنگ‌ها مردان هستند که در شکار و جنگ شرکت می‌کنند نه زنان. و طبق استدلال آن‌ها، این امر یقیناً نشان می‌دهد که مردان به لحاظ زیست‌شناسی گرایش‌هایی به پرخاشگری دارند که زنان ندارند. اما این استدلال بسیاری از پژوهشگران را متقاعد نمی‌کند. به گفته اینان، سطوح پرخاشگری مذکرها، تنوع و تفاوت گسترده‌ای در میان فرهنگ‌های گوناگون دارد، و برخی از فرهنگ‌ها، بیش از سایر فرهنگ‌ها از زنان انتظار ظرافت و انفعال دارند (Elshtain 1987). این منتقدان خاطر نشان می‌کنند که نظریه‌های «تفاوت طبیعی» اغلب بر پایه داده‌هایی درباره رفتار حیوانات بنا می‌شود نه روی شواهد تاریخی یا انسان‌شناختی درباره رفتارهای بشر، که در طول زمان و مکان تنوع و گوناگونی دارد. آن‌ها اضافه می‌کنند که اگر یک خصلت کم و بیش عام و جهانشمول باشد، نمی‌توان نتیجه گرفت که ضرورتاً منشأ زیست‌شناختی دارد؛ شاید پای عوامل فرهنگی عمومی در میان باشد که چنین ویژگی‌هایی را خلق می‌کند. برای نمونه، در اکثریت فرهنگ‌ها، زنان بخش مهمی از زندگی خود را صرف مراقبت از کودکان می‌کنند و نمی‌توانند در شکار یا جنگ شرکت کنند.

هرچند نمی‌توان این فرضیه را به آسانی رد کرد که عوامل زیست‌شناختی تعیین‌کننده الگوهای رفتاری زنان و مردان هستند، اما حدود یک قرن تحقیق برای شناسایی ریشه‌های فیزیولوژیک این الگوهای رفتاری موفقیت‌آمیز نبوده است. هیچ مدرکی درباره مکانیسم‌هایی که این نیروهای زیست‌شناختی را به رفتارهای اجتماعی پیچیده‌ای ربط دهد که مردان و زنان از خود بروز می‌دهند، وجود ندارد (Connell 1987). نظریه‌هایی که افراد را مجبور به دنبال‌کردن نوعی تمایلات فطری می‌دانند، نقش حیاتی‌کنش متقابل اجتماعی را در شکل‌دادن به رفتار انسان نادیده می‌گذارند.

### اجتماعی‌شدن جنسیتی

راه دیگر فهم ریشه‌های تفاوت‌های جنسیتی، مطالعه اجتماعی‌شدن جنسیتی<sup>۱</sup> است، یعنی یادگیری نقش‌های جنسیتی به کمک کارگزاران اجتماعی مثل خانواده و رسانه‌ها. این رهیافت، تمایزی میان جنس زیست‌شناختی و جنسیت اجتماعی می‌گذارد؛ نوزاد با جنس به دنیا می‌آید و جنسیت او تکوین می‌یابد. کودکان، از طریق تماس و ارتباط با کارگزاران گوناگون اجتماعی شدن اولیه و ثانویه، به تدریج هنجارها و توقعات اجتماعی متناسب با جنس خود را درونی می‌سازند. تفاوت‌های جنسیتی تعیین‌کننده زیست‌شناختی ندارند، بلکه به صورت فرهنگی خلق می‌شوند. طبق این دیدگاه، نابرابری‌های جنسیتی به این دلیل به وجود می‌آیند که مردان و زنان در نقش‌های مختلفی اجتماعی می‌شوند.

کارکردگرایان از نظریه‌های اجتماعی‌شدن جنسیتی حمایت کرده‌اند؛ از نظر آن‌ها پسرها و دخترها



«نقش‌های جنسی» و هویت‌های مذکر و مؤنث - مردانگی و زنانگی - را که با این نقش‌ها همراه است، می‌آموزند (به بخش «رویکردهای کارکردگرا» در همین فصل مراجعه کنید). آن‌ها در این فرآیند با ضمانت‌های مثبت و منفی هدایت می‌شوند، ضمانت‌ها نیروهای اجتماعی هستند که برخی رفتارها را با پاداش ترغیب و تشویق، و برخی رفتارها را با مجازات منع و نهی می‌کنند. برای مثال، یک پسر کوچک ممکن است به سبب رفتارش، ضمانت مثبت («چه پسر شجاعی!») و یا ضمانت منفی («پسرها نباید عروسک بازی کنند») دریافت کند. این تقویت‌های مثبت و منفی به پسرها و دخترها کمک می‌کند تا نقش‌های جنسی مورد انتظار را بیاموزند و با آن‌ها هم‌نوا شوند. اگر کردوکارهای جنسیتی یک فرد با جنس زیستی او تطابق نداشته باشد - یعنی انحرافی باشد - کارکردگرایان به مفهوم اجتماعی شدن ناکافی یا مخدوش متوسل می‌شوند. طبق این دیدگاه کارکردگرا، کارگزاران اجتماعی شدن با نظارت بر فرآیند سهل و هموار اجتماعی شدن جنسیتی نسل‌های تازه، در حفظ نظم اجتماعی نقش و سهم مهمی دارند.

این تفسیر خشک و انعطاف‌ناپذیر از نقش‌های جنسی و اجتماعی شدن، از چند جبهه مورد انتقاد قرار گرفته است. بسیاری از نویسندگان استدلال می‌کنند که اجتماعی شدن جنسیتی ذاتاً فرآیند سهل و همواری نیست؛ «کارگزاری‌های» مختلفی مثل خانواده، مدرسه و گروه‌های همالان ممکن است در تعارض و تناقض با یکدیگر باشند. علاوه بر این، نظریه‌های اجتماعی شدن چشم خود را بر توانایی افراد در نفی یا جرح و تعدیل توقعات اجتماعی مرتبط با نقش‌های جنسی می‌بندند. بنا به استدلالی که کانل مطرح کرده است:

«کارگزاران اجتماعی شدن» نمی‌توانند روی شخص در حال رشد تأثیرهای مکانیکی بگذارند. کار آن‌ها این است که کودک را به مشارکت در عمل اجتماعی با ضوابط معینی دعوت کنند. این دعوت ممکن است اجباری باشد، و غالباً هم هست - یعنی با فشار زیادی برای پذیرش و یادکردن از بدیل‌های دیگر همراه است... اما کودکان سرپیچی می‌کنند، یا دقیق‌تر بگوییم، شروع به انجام حرکاتی مختص به خود در عرصه جنسیت می‌کنند. آن‌ها ممکن است از ناهمجنس‌گرایی امتناع کنند... آن‌ها ممکن است شروع به ترکیب عناصر مردانه و زنانه کنند، برای مثال دختران دنبال ورزش‌های رقابتی در مدرسه بروند. آن‌ها ممکن است زندگی‌های خود را به دو پاره مجزا تقسیم کنند، برای مثال پسرانی که در خلوت خودشان لباس زنانه به تن می‌کنند. آن‌ها ممکن است برای خود نوعی زندگی خیالی بسازند که در تناقض با کردوکارهای واقعی آن‌ها است، و این شاید رایج‌ترین حرکت باشد. (Connell 1987)



تقلیدکردن از پدر بازی خوبی است، و همچنین می‌تواند عنصر سازنده‌ای در اجتماعی‌شدن جنسیتی کودک باشد.

یادآوری این مطلب خالی از اهمیت نیست که انسان‌ها برخلاف آنچه برخی از جامعه‌شناسان گفته‌اند، اشیاء منفعل یا دریافت‌کنندگان بی‌چون و چرای «برنامه‌ریزی» جنسیتی نیستند. مردم عاملان فعالی هستند که نقش‌ها را برای خود خلق و جرح و تعدیل می‌کنند. هرچند که باید نسبت به هرگونه پذیرش دربست رویکرد نقش‌های جنسی با دیده تردید بنگریم، اما مطالعات بسیاری نشان داده‌اند که هویت‌های جنسیتی تا حدی نتیجه تأثیرات اجتماعی هستند.

تأثیرات اجتماعی از مجراهای بسیار متنوعی بر هویت جنسیتی اثر می‌گذارند؛ حتی والدینی که می‌کوشند کودکان خود را به شیوه‌ای «غیرجنس‌گرایانه» بزرگ کنند، درافتادن با الگوهای موجود یادگیری جنسیتی را بسیار دشوار می‌یابند (Statham 1986). برای مثال، حتی وقتی که والدین بر این باور هستند که واکنش‌های آن‌ها در برابر پسرها و دخترها یکسان است، مطالعه کنش‌های متقابل والد-کودک، تفاوت‌های جداگانه و متمایزی را در نحوه برخورد با پسران و دختران نشان داده است. اسباب‌بازی‌ها، کتاب‌های مصور، و برنامه‌های تلویزیونی که در معرض تجربه کودکان خردسال است طبعاً بر تفاوت‌های میان مذکر و مؤنث تأکید می‌کنند. هرچند که این وضعیت قدری درحال تغییر است، باز هم شخصیت‌های مذکر عموماً در اکثر کتاب‌های کودکان، قصه‌ها، فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی، کاملاً بر تعداد مؤنث‌ها پیشی می‌گیرند. شخصیت‌های مذکر معمولاً نقش‌های فعال‌تر و ماجراجوتری را ایفا می‌کنند، درحالی‌که از زنان تصویری منفعل، چشم‌انتظار و خانگی ترسیم می‌شود (Weitzman et al., 1972; Zammuner 1987; Davies 1991). پژوهشگران فمینیست نشان

داده‌اند که چگونه آن دسته از محصولات فرهنگی و رسانه‌ای که برای بازار مخاطبان خردسال و نوجوان تولید می‌شوند، تجسم‌بخش ایستارهای سنتی نسبت به جنسیت و نسبت به اهداف و آرزوهایی هستند که از دختران و پسران انتظار می‌رود چنین اهداف و آرزوهایی داشته باشند.

بدون شک، اجتماعی شدن جنسیتی فرآیند بسیار نیرومندی است و در افتادن با آن می‌تواند پریشانی و آشفتگی به بار آورد. وقتی جنسیت کسی به او «اعطا

می‌شود»، جامعه از افراد انتظار دارد که همچون «مؤنث‌ها» و «مذکرها» عمل کنند. در جریان کردوکارهای زندگی روزمره است که این توقعات به تحقق می‌رسد و بازتولید می‌شود. (Lorber 1994; Bourdieu 1990).



«این چه جنسی است؟»

© The New Yorker Collection 1999 Edward Koren from cartoonbank.com.

### برساختن اجتماعی جنسیت و جنس

در سال‌های اخیر، شمار رو به افزایشی از جامعه‌شناسان نظریه‌های اجتماعی شدن و نقش جنسیتی را مورد انتقاد قرار داده‌اند. این جامعه‌شناسان به جای آن که جنس را محصول عوامل زیست‌شناختی و جنسیت را نتیجه یادگیری فرهنگی بدانند، این استدلال را مطرح می‌کنند که ما باید هم جنس و هم جنسیت را محصولاتی در نظر بگیریم که به صورت اجتماعی برساخته می‌شوند. نه فقط جنسیت یک آفریده کاملاً اجتماعی است که فاقد «جوهر» ثابت است، بلکه حتی بدن انسان نیز دستخوش نیروهای اجتماعی است که به شیوه‌های گوناگون به آن شکل می‌بخشند و آن را تغییر می‌دهند. ما می‌توانیم به بدن خود معناهایی بدهیم که برخلاف چیزی باشد که معمولاً «طبیعی» پنداشته می‌شود. افراد می‌توانند هرطور که دل‌شان می‌خواهد بدن خود را برسازند و این برساختن را تکرار کنند؛ از تمرین‌های ورزشی تا رژیم‌های غذایی، و از سوراخ کردن و خالکوبی، تا جراحی پلاستیک و عمل‌های تغییر جنس. فناوری موجب برهم خوردن مرزهای پیکر فیزیکی ما می‌شود. بنابراین، بدن انسان و زیست‌شناسی انسان «از پیش داده» نیستند،

### هویت جنسیتی: دو نظریه

در میان مهم‌ترین نظریه‌های تبیین‌کننده شکل‌گیری هویت‌های جنسیتی، دو نظریه به پویای‌های عاطفی میان کودکان و کسانی که از آن‌ها نگهداری می‌کنند، مربوط می‌شود. طبق این نظریه‌ها، تفاوت‌های جنسیتی طی اولین سال‌های زندگی و به صورت «ناخودآگاه» فرمول‌بندی می‌شوند، نه این‌که نتیجه گرایش‌های زیست‌شناختی باشند.

#### نظریه فروید درباره تکوین جنسیت

شاید پرنفوذترین - و مجادله‌برانگیزترین - نظریه پیدایش هویت جنسیتی، نظریه زیگموند فروید باشد. از نظر فروید، یادگیری تفاوت‌های جنسیتی در اطفال و کودکان خردسال براساس بود و نبود آلت مردانه صورت می‌پذیرد. «من آلت دارم» معادل است با «من پسر هستم» درحالی‌که «من دختر هستم» معادل است با «من آلت ندارم». البته فروید با دقت نظر اضافه می‌کند که فقط تمایزهای کالبدشناختی نیست که در این‌جا اهمیت دارد؛ بود و نبود آلت مردانه نماد مردانگی و زنانگی است.

طبق این نظریه، تقریباً در چهار یا پنج‌سالگی، پسر بچه‌ها از خودمختاری و انضباطی که پدر از آن‌ها طلب می‌کند احساس تهدید می‌کنند، و خیال می‌کنند که پدر می‌خواهد آلت آن‌ها را برکند. این پسر بچه‌ها، تا حدی آگاهانه، اما اکثراً در سطح ناخودآگاه، پدر را همچون رقیبی برای کسب مهر و محبت‌های مادر می‌دانند. آن‌ها با سرکوب تمایلات شهوانی خود به مادر و پذیرش پدر به‌عنوان موجودی برتر، با پدر همسان‌پنداری می‌کنند و از هویت مذکر خود مطلع می‌شوند. پسر بچه به واسطه ترس ناخودآگاهی که از اخته‌شدن به دست پدر دارد، عشق به مادر را رها می‌کند. از طرف دیگر، دختران از «روشک بی‌آلتی» رنج می‌برند، چون صاحب عضو قابل رؤیتی که پسران را متمایز می‌کند، نیستند. مادر از چشم دختر کوچک خود می‌افتد، چون دختر می‌بیند که مادرش هم فاقد آلت [مردانه] است و قادر به داشتن آن نیست. وقتی دختر با مادر همسان‌پنداری می‌کند، ایستار فرودستانه‌ای را می‌پذیرد که در تشخیص و تصدیق «دوم» بودن مستتر است.

وقتی این مرحله به پایان برسد، کودک سرکوب احساسات شهوانی خود را آموخته است. دوره مابین حدود پنج‌سالگی تا بلوغ، از نظر فروید، دوره نهفتگی است - فعالیت‌های جنسی به حال تعلیق درمی‌آید تا وقتی که تغییرات زیست‌شناختی دوره بلوغ میل جنسی را به‌صورتی مستقیم دوباره فعال کند. دوره نهفتگی که سال‌های اولیه و میانی مدرسه را شامل می‌شود، دوره‌ای است که گروه‌های همسال و همجنس مهم‌ترین نقش را در زندگی کودک دارند.

مخالفت‌های عمده و مهمی علیه دیدگاه‌های فروید مطرح شده است، مخصوصاً از سوی فمینیست‌ها، و البته بسیاری از نویسندگان دیگر (Mitchell 1973; Coward 1984). نخست این‌که، ظاهراً فروید جنسیت را بیش از اندازه با آگاهی به آلت تناسلی یکسان می‌داند؛ عوامل ظریف‌تر و پیچیده‌تری نیز یقیناً در کارند. دوم این‌که، ظاهراً نظریه فروید متکی به این فکر است که آلت مردانه برتر از آلت زنانه است، چون آلت زنانه را فقط به‌مثابه فقدان آلت در نظر می‌گیرد. اما چرا نباید آلت زنانه را برتر از آلت مردانه بدانیم؟ سوم این‌که، فروید پدر را اصلی‌ترین عامل انضباطی می‌داند، درحالی‌که در بسیاری از فرهنگ‌ها مادر نقش مهم‌تری در تحمیل انضباط به کودک دارد. چهارم، فروید معتقد است که

یادگیری جنسیتی در حول و حوش سنین چهار یا پنج‌سالگی متمرکز است. اما اکثر نویسندگان بعدی بر اهمیت یادگیری‌های پیش از این سنین، که از اوان طفولیت آغاز می‌شود، تأکید کرده‌اند.

#### نظریهٔ چودوروف دربارهٔ تکوین جنسیت

هرچند نویسندگان زیادی رویکرد فروید در مطالعهٔ تکوین جنسیت را به‌کار بسته‌اند، اما آن‌ها معمولاً جنبه‌های عمده‌ای از این رهیافت را جرح و تعدیل کرده‌اند. یکی از این نویسندگان، نانسی چودوروف جامعه‌شناس است (Chodorow 1978 1988). استدلال چودوروف این است که یادگرفتن احساس مذکر یا مؤنث‌بودن از دلبستگی نوزاد به والدین خود در همان سال اول سرچشمه می‌گیرد. چودوروف بسیار پیش از فروید بر اهمیت مادر، و نه پدر، تأکید می‌کند. کودک طبعاً از نظر عاطفی دلبستگی عمیقی به مادر خود پیدا می‌کند، چون مادر است که در مراحل اول زندگی بیش‌ترین نفوذ و تأثیر را بر کودک و زندگی او دارد. این وابستگی باید در جایی قطع شود تا حس جداگانهٔ خودبودگی به‌دست آید؛ کودک مجبور می‌شود از وابستگی خود به والدینش بکاهد.

بنا به استدلال چودوروف، این فرآیند گسست برای پسران و دختران به شیوهٔ متفاوتی صورت می‌پذیرد. دختران بیش از پسران به مادر خود نزدیک می‌مانند - برای مثال، همچنان به درآغوش‌گرفتن و بوسیدن او و تقلیدکردن از کارهای او ادامه می‌دهند. از آن‌جا که دختر بچهٔ فعلی، و زن بالغ بعدی کاملاً از مادر جدا نمی‌شود، احساسی از خودبودگی را می‌پروراند که پیوستگی بیش‌تری با دیگران دارد. هویت او بیش از هویت پسران و مردان به درآمیختن یا وابسته‌شدن به دیگران گرایش دارد: نخست به مادر، و سپس به یک مرد. از دید چودوروف، این وضعیت موجب پیدایش ویژگی‌هایی مثل احساساتی‌بودن و همدردی عاطفی در زنان می‌شود.

پسران حس خودبودگی را از طریق گسست اساسی‌تر نزدیکی اولیه‌شان با مادر، به‌دست می‌آورند و درک مردانگی را بر مبنای هرچه که زنانه نباشد، شکل می‌دهند. آن‌ها یاد می‌گیرند که «نتر» یا «بچه‌ننه» نباشند. در نتیجه، پسران مهارت‌چندانی در برقراری ارتباط نزدیک با دیگران پیدا نمی‌کنند؛ آن‌ها روش‌های تحلیلی‌تری برای نگرستن به جهان درپیش می‌گیرند، و در آن به مهارت می‌رسند. آن‌ها دیدگاه فعالانه‌تری به زندگی خود دارند و بر موفقیت و پیشرفت تأکید می‌کنند، اما توانایی و استعداد درک احساسات خود و دیگران را سرکوب می‌کنند.

چودوروف، تأکید فروید را تا اندازه‌ای معکوس می‌کند. مردانگی، نه زنانگی، است که با از دست‌رفتن و محروم‌ماندن از استمرار پیوند نزدیک با مادر، تعریف می‌شود. هویت مذکر از طریق جدا ماندگی شکل می‌گیرد؛ از همین‌رو است که مردان در مراحل بعدی زندگی اگر درگیر روابط عاطفی نزدیک با دیگران شوند، احساس می‌کنند که هویت‌شان به‌خطر افتاده است. از طرف دیگر، زنان احساس می‌کنند که نداشتن رابطهٔ نزدیک با شخص دیگری، عزت نفس آن‌ها را به‌خطر می‌اندازد. این الگوها نسل به نسل منتقل می‌شوند، چون زنان نقشی اساسی در اجتماعی‌شدن اولیهٔ کودکان ایفا می‌کنند. زنان عمدتاً بر اساس روابط و مناسبات، خویشتن را ابراز و تعریف می‌کنند. مردان این نیاز را سرکوب می‌کنند، و در قبال جهان موضعی اتخاذ می‌کنند که فعالیت و مهارت بیش‌تری می‌طلبد.

کار چودوروف نیز با انتقادهای گوناگونی روبه‌رو شده است. برای مثال، جانث سیرز معتقد است که چودوروف هیچ تبیینی از مبارزه زنان برای خودمختاری و مستقل شدن، خصوصاً در زمان حاضر، ارائه نمی‌کند (Sayers 1986). به گفته وی، زنان (و مردان) بیش از آن‌چه در نظریه چودوروف آمده، از نظر خصوصیات روان‌شناختی در تناقض هستند. زنانگی می‌تواند بر احساسات پرخاشجویی و برتری‌طلبی، که فقط به صورت مبهم یا در متن و زمینه‌های خاص بروز می‌کند، سرپوش بگذارد (Brennan 1988). چودوروف به سبب تلقی محدود خویش از خانواده نیز مورد انتقاد بوده است، چرا که خانواده را بر پایه مدل خانواده سفیدپوست طبقه متوسط به تصور می‌آورد. برای مثال، در خانوارهای تک‌والدی یا در خانواده‌هایی که مراقبت و تربیت کودکان بر عهده بیش از یک فرد بزرگسال است، چه اتفاقی می‌افتد؟

این انتقادات موجب بی‌اعتبار شدن اندیشه‌های چودوروف نمی‌شوند و نظریه چودوروف همچنان حائز اهمیت است. اندیشه‌های وی مطالب زیادی درباره ماهیت زنانگی به ما می‌آموزند و به ما کمک می‌کنند ریشه و خاستگاه چیزی را که **لکنت مذکر**<sup>۱</sup> نامیده شده است - دشواری‌هایی که مردان برای بیان احساسات خویش به دیگران دارند - درک کنیم.

بلکه تابع عاملیت انسان و انتخاب شخصی در متن و زمینه‌های اجتماعی مختلف‌اند. طبق این دیدگاه، نویسندگانی که نقش‌های جنسیتی و یادگیری نقش را کانون توجه خود قرار می‌دهند، به‌طور تلویحی می‌پذیرند که تفاوت‌های جنسیتی پایه و اساس زیست‌شناختی دارند. بنا به رویکرد اجتماعی شدن، تمایز زیست‌شناختی میان دو جنس چهارچوبی فراهم می‌کند که در جامعه «به‌صورت فرهنگی پردازش می‌یابد». در مقابل، نظریه پردازان که به بساختن اجتماعی جنس و جنسیت اعتقاد دارند، وجود هرگونه پایه و اساس زیست‌شناختی را برای تفاوت‌های جنسیتی رد می‌کنند. بنا به استدلال آنان، هویت‌های جنسیتی در ارتباط با تفاوت‌های تصویری جنسی در جامعه پدید می‌آیند و به‌نوبه خود به شکل‌گیری این تفاوت‌ها کمک می‌کنند. برای مثال، در جامعه‌ای که مفهوم مردانگی با نیروی جسمانی و ایستارهای «محکم و قاطع» تعریف می‌شود، مردان تشویق می‌شوند که شکل و شمایل جسمانی خاصی و نیز منش و مرام خاصی داشته باشند. به عبارت دیگر، هویت‌های جنسیتی و تفاوت‌های جنسی در بدن افراد به صورت جدایی‌ناپذیری به هم می‌پیوندند. (Connell 1987; J. Butler 1999; Scott and Morgan 1993).

### نظریه‌های نابرابری جنسیتی

تا این جا گفته‌ایم که جنسیت مفهومی است که به‌صورت اجتماعی خلق می‌شود و نقش‌ها و هویت‌های اجتماعی مختلفی را به زنان و مردان نسبت می‌دهد. اما تفاوت‌های جنسیتی در اغلب

موارد خنثی نیستند؛ تقریباً در همه جوامع، جنسیت یکی از شکل‌های مهم قشربندی اجتماعی است. جنسیت عامل مهم و حساسی در ساخت‌دادن به انواع فرصت‌ها و بخت‌های زندگی است که افراد و گروه‌ها از آن برخوردار می‌شوند، و تأثیر نیرومندی بر نقش‌هایی دارد که آن‌ها در نهادهای اجتماعی، از خانواده تا دولت، ایفا می‌کنند. هرچند که نقش‌های مردان و زنان در فرهنگ‌های مختلف تنوع و گوناگونی زیادی دارد، در هیچ جامعه‌ی شناخته‌شده‌ای قدرت زنان بیش‌تر از مردان نیست. نقش‌های مردان عموماً ارزشمندتر از نقش‌های زنان تلقی می‌شود و پاداش‌های بیش‌تری دریافت می‌کند: تقریباً در همه فرهنگ‌ها، مسئولیت اصلی زنان مراقبت از کودکان و کارهای خانگی است، درحالی‌که مسئولیت فطری مردان به‌طور سنتی تأمین معاش خانواده است. تقسیم کار رایج بین دو جنس موجب شده است که مردان و زنان از جهت قدرت، منزلت و ثروت موقعیت‌های نابرابری داشته باشند.

به‌رغم پیشرفت‌هایی که زنان در همه کشورهای جهان به‌دست آورده‌اند، تفاوت‌های جنسیتی همچنان شالوده‌نابرابری‌های اجتماعی است. پژوهش و تبیین نابرابری جنسیتی<sup>۱</sup> یکی از علائق اصلی جامعه‌شناسان شده است. دیدگاه‌های نظری متعددی مطرح شده‌اند تا سلطه‌ی پابرجای مردان بر زنان را تبیین کنند - در قلمرو اقتصاد، سیاست، خانواده و قلمروهای دیگر. در این بخش رویکردهای عمده‌ی نظری برای تبیین ماهیت نابرابری جنسیتی در سطح جامعه را مرور خواهیم کرد، و بحث درباره‌ی نابرابری جنسیتی در نهادها و محیط‌های خاص را به فصل‌های بعدی همین کتاب موکول می‌کنیم (کادر صفحه بعد را نگاه کنید).

### رویکردهای کارکردگرا

همان‌طور که در فصل ۱ («جامعه‌شناسی چیست؟») دیدیم، رویکرد کارکردگرا جامعه را همچون نظامی متشکل از بخش‌های به‌هم‌پیوسته می‌داند که وقتی در حال تعادل باشد، راحت و هموار در جهت ایجاد انسجام اجتماعی عمل می‌کند. از این‌رو، دیدگاه‌های کارکردگرا یا ملهم کارکردگرایی، در پی نشان‌دادن این مطلب هستند که تفاوت‌های جنسیتی به ثبات از و یکپارچگی اجتماعی منجر می‌شوند. هرچند که چنین دیدگاهی در گذشته طرفداران و حامیان زیادی داشت، اما به‌سبب چشم‌پستن به روی تنش‌های اجتماعی و تأکید بیش از حد بر اجماع و وفاق، و ترویج نگرش محافظه‌کارانه به دنیای اجتماعی، به‌شدت مورد انتقاد قرار گرفته‌اند.

نویسندگانی که به مکتب فکری «تفاوت‌های طبیعی» تعلق دارند، بیش‌تر به این استدلال تکیه می‌کنند که تقسیم کار بین مردان و زنان پایه و اساس زیست‌شناختی دارد. زنان و مردان وظایفی را

انجام می‌دهند که به لحاظ زیستی تناسب و سازگاری بیش‌تری با آن‌ها دارند. از این‌رو، جرج مورداک که انسان‌شناس است، معتقد است که بهتر و عملی‌تر آن است که زنان خود را وقف مسئولیت‌های خانه و خانواده کنند و مردان بیرون از خانه کار کنند.

مورداک بر مبنای مطالعه چندفرهنگی بیش از ۲۰۰ جامعه، به این نتیجه رسید که تقسیم جنسی کار در همه فرهنگ‌ها وجود دارد (Murdock 1949). هرچند که این امر نتیجه «برنامه‌ریزی» زیست‌شناختی نیست، ولی منطقی‌ترین پایه و اساس برای سازماندهی جامعه است.

تالکوت پارسونز، متفکر پیشرو کارکردگرا، به نقش خانواده در جوامع صنعتی پرداخته است (Parsons and Bales 1956). او مخصوصاً به اجتماعی شدن کودکان توجه داشت و معتقد بود که خانواده‌های مستحکم و حمایتگر کلید اجتماعی شدن موفقیت‌آمیز هستند. از دید پارسونز، بیش‌ترین بازده و کارایی خانواده هنگامی است که تقسیم جنسی کار به صورت شفاف و واضح چنان باشد که زنان نقش‌های عاطفی<sup>۱</sup>، یعنی تأمین مراقبت و امنیت برای کودکان و حمایت عاطفی از آن‌ها

#### کشف نابرابری‌های جنسیتی

جامعه‌شناسان در تعریف نابرابری جنسیتی چنین می‌گویند: «تفاوت در منزلت، قدرت و وجهه زنان و مردان در گروه‌ها، جماعت‌ها و جوامع». با اندیشیدن درباره نابرابری جنسیتی بین زنان و مردان، می‌توانیم پرسش‌های زیر را مطرح کنیم: آیا زنان و مردان به منابع و امکانات ارزشمند جامعه - مثل غذا، پول، قدرت و زمان - دسترسی برابر دارند؟ دوم، آیا زنان و مردان گزینه‌های مشابهی برای زندگی خود دارند؟ آیا به نقش‌ها و فعالیت‌های زنان و مردان ارزش یکسانی داده می‌شود؟ این پرسش‌های بنیادی درباره نابرابری جنسیتی در جای‌جای این کتاب مطرح می‌شود که همراه با معرفی مضامین اصلی مورد علاقه جامعه‌شناسان، به آن‌ها خواهیم رسید. شما می‌توانید مشروح بحث‌های مربوط به مسائل جنسیت را در این قسمت‌ها بیابید:

جنسیت در زندگی روزمره: «جنسیت و ارتباطات غیرکلامی» در فصل ۴، صفحه ۱۲۳

تفاوت‌های جنسیتی در سلامتی و طول عمر: «جنسیت و سلامتی»، در فصل ۶، صفحه ۲۱۷

زنان در خانواده: در سراسر فصل ۷، «خانواده»

زنان و جرم: «جنسیت و جرم»، در فصل ۸، صفحه ۳۲۷

تفسیر جایگاه‌ها در ساختار طبقاتی: «جنسیت و قشربندی»، در فصل ۱۰، صفحه ۴۳۱

زنان و دیوان‌سالاری: «جنسیت و سازمان‌ها»، در فصل ۱۲، صفحه ۵۱۵

زنان در بازار کار: کار و خانواده؛ تقسیم کار خانگی: «زنان و کار» و «کار و خانواده»، در فصل ۱۳،

صفحات ۵۶۰ و ۵۷۵

دستاوردهای تحصیلی: «جنسیت و تحصیل»، در فصل ۱۶، صفحه ۷۴۶

نقش‌ها در محیط‌های دینی: «جنسیت و دین»، در فصل ۱۷، صفحه ۷۸۵



را برعهده داشته باشند. از طرف دیگر، مردان باید نقش‌های ابزاری<sup>۱</sup> را برعهده داشته باشند؛ یعنی نان‌آور خانواده باشند. از آن‌جا که نقش‌های ابزاری مردان سرشار از تنش و فشار است، کیفیات عاطفی و مراقبتی زنان باید برای پشتگرمی و آسایش مردان نیز به کار رود. این تقسیم کار تکمیلی که از تمایز زیست‌شناختی بین دو جنس سرچشمه می‌گیرد، انسجام و استحکام خانواده را تضمین می‌کند.

جان بولبی (Bowlby 1953) نیز دیدگاه کارکردگرایانه‌ای به پرورش کودکان دارد، استدلال وی این است که مادر نقش حیاتی در اجتماعی‌شدن اولیه کودکان دارد. اگر مادر غایب باشد، یا کودک در خردسالی از مادر جدا شود - وضعیتی که آن را محرومیت از مادر<sup>۲</sup> می‌نامند - کودک در معرض خطر اجتماعی‌شدن ناقص قرار می‌گیرد. این امر می‌تواند به مشکلات اجتماعی و روانی جدی در مراحل بعدی زندگی منجر شود، از جمله به وجود آمدن گرایش‌های ضداجتماعی و روان‌رنجوری. طبق استدلال بولبی رفاه و سلامت روانی کودک از طریق رابطه نزدیک، شخصی و مستمر با مادر تضمین می‌شود. او اذعان می‌کند که در صورت غیبت مادر می‌توان «جایگزین مادر» را قرار داد، اما این جایگزین نیز باید زن باشد - و این جمله تردیدی باقی نمی‌گذارد که از دید بولبی نقش مادری منحصرأ یک نقش زنانه است. فرض بولبی درباره محرومیت از مادر مورد استفاده کسانی قرار گرفته است که معتقدند مادران شاغل نسبت به کودکان خود غفلت می‌ورزند.

### ارزیابی

فمینیست‌ها ادعای وجود هرگونه شالوده زیست‌شناختی برای تقسیم جنسی کار را به باد انتقاد گرفته‌اند، بنا به استدلال آن‌ها تخصیص کارها و وظایف در جامعه هرگز جنبه طبیعی یا اجتناب‌ناپذیر ندارد. زنان نه بر مبنای خصوصیات زیست‌شناختی بلکه به دلیل اجتماعی‌شدن در نقش‌هایی که به لحاظ فرهنگی از آن‌ها انتظار می‌رود، از تعقیب برخی از مشاغل منع می‌شوند.

شواهد فراوان و مستمری به دست آمده که نشان می‌دهد فرض محرومیت از مادر قابل چون و چراست، چون مطالعات نشان داده‌اند که عملکرد تحصیلی و رشد شخصیتی کودکان در خانواده‌هایی که هردو والدین لااقل به صورت پاره‌وقت بیرون از خانه شاغل هستند، بهتر می‌شود (نک. فصل ۱۳، «کار و زندگی اقتصادی»، صفحه ۵۳۸). دیدگاه پارسونز درباره نقش‌های «عاطفی» زنان نیز به همین سان مورد حمله فمینیست‌ها و سایر جامعه‌شناسانی بوده است که چنین دیدگاه‌هایی را توجیه سلطه بر زنان در خانه می‌دانند. این عقیده که وجود زن «عاطفی» برای عملکرد راحت و هموار خانواده ضرورت دارد بی‌پایه و اساس است، بلکه این نقش عمدتاً برای تأمین آسایش مردان برجسته و پررنگ می‌شود.

1. instrumental roles

2. maternal deprivation

## رویکردهای فمینیستی

نهضت فمینیستی موجب پیدایش مجموعه بزرگی از نظریه‌هایی شده است که می‌کوشند نابرابری‌های جنسیتی را تبیین کنند و دستورالعمل‌هایی برای غلبه بر این نابرابری‌ها تدوین کنند. نظریه‌های فمینیستی درباره نابرابری جنسیتی، اختلاف و تعارض فاحشی با یکدیگر دارند. هرچند که نویسندگان فمینیست همگی با موقعیت نابرابر زنان در جامعه سروکار دارند، ولی تبیین‌هایشان بسیار متفاوت است. مکتب‌های فمینیستی رقیب سعی کرده‌اند نابرابری‌های جنسیتی را از طریق فرآیندهای اجتماعی گوناگون و عمیقاً ریشه‌داری مثل تبعیض جنسی، پدرسالاری، سرمایه‌داری و نژادپرستی تبیین کنند. در بخش‌های زیر، به استدلال‌های سه دیدگاه عمده فمینیستی - فمینیسم لیبرال، رادیکال و سیاه - نگاهی خواهیم انداخت.

### فمینیسم لیبرال

فمینیسم لیبرال تبیین نابرابری‌های جنسیتی را در ایستارهای اجتماعی و فرهنگی جست‌وجو می‌کند. آن‌ها برخلاف فمینیست‌های رادیکال، فرودستی و انقیاد زنان را بخشی از نظام یا ساختار وسیع‌تر نمی‌دانند. در عوض، توجه خود را به عوامل جداگانه پرشماری معطوف می‌کنند که در نابرابری‌های میان زنان و مردان سهم و نقش دارند. برای مثال، فمینیست‌های لیبرال با جنس‌گرایی و تبعیض علیه زنان در محیط کار، نهادهای آموزشی و رسانه‌ها سروکار دارند. آن‌ها توان خود را صرف ایجاد و حمایت از فرصت‌های برابر برای زنان از طریق قانونگذاری و سایر روش‌ها و ابزارهای دموکراتیک می‌کنند. پیشرفت‌های قانونی مثل «قانون پرداخت برابر» و «قانون تبعیض جنسی» به شدت مورد پشتیبانی فمینیست‌های لیبرال بود که استدلال می‌کردند برابری قانونی اهمیت شایانی در حذف تبعیض علیه زنان دارد. فمینیست‌های لیبرال خواهان فعالیت از طریق نظام موجود هستند تا به شیوه‌ای تدریجی اصلاحاتی انجام گیرد. از این جهت، اهداف و روش‌های آن‌ها بسیار میانه‌روتر از فمینیست‌های رادیکال است که خواهان سرنگونی نظام موجود هستند.

با این‌که فمینیست‌های لیبرال سهم شایانی در پیشرفت‌های زنان طی دهه گذشته داشته‌اند، منتقدان می‌گویند که آن‌ها نتوانسته‌اند علل ریشه‌ای نابرابری جنسیتی را دریابند و ماهیت سیستمی ظلمی را که در جامعه بر زنان می‌رود، تشخیص نمی‌دهند. فمینیست‌های لیبرال با توجه صرف به محرومیت‌های جداگانه‌ای که زنان از آن‌ها رنج می‌برند - جنس‌گرایی، تبعیض، دیوار شیشه‌ای<sup>۱</sup>، پرداخت نابرابر - فقط تصویر ناقصی از نابرابری جنسیتی ترسیم می‌کنند. فمینیست‌های رادیکال

۱. glass ceiling، مانعی خیالی که جلوی دسترسی زنان یا برخی گروه‌ها را به بعضی از مشاغل می‌گیرد، درحالی‌که هیچ منع قانونی وجود ندارد. -م.

این اتهام را به فمینیست‌های لیبرال می‌زنند که آن‌ها زنان را تشویق به پذیرش جامعه نابرابر و خصلت رقابتی آن می‌کنند.

### فمینیسم رادیکال

این عقیده جوهره فمینیسم رادیکال است که مردان مسئول استثمار و بهره‌کشی از زنان هستند و از آن نفع می‌برند. تحلیل پدرسالاری<sup>۱</sup> - سلطه نظام‌مند مردان بر زنان - گرایش اصلی این شاخه از فمینیسم است. پدرسالاری پدیده عام و جهانشمولی قلمداد می‌شود که در همه زمان‌ها و فرهنگ‌ها وجود داشته است. فمینیست‌های رادیکال غالباً توجه خود را روی خانواده، به منزله یکی از سرچشمه‌های اساسی ظلم و ستم بر زنان در جامعه، متمرکز می‌کنند. استدلال آن‌ها این است که مردان با استفاده از کار مجانی زنان در خانه آن‌ها را استثمار می‌کنند. مردان، به عنوان یک گروه، همچنین مانع از دسترسی زنان به موقعیت‌های قدرت و نفوذ در جامعه می‌شوند.

فمینیست‌های رادیکال تعبیر و تفسیرهای متفاوتی از پایه و اساس پدرسالاری دارند، اما اکثر آن‌ها موافق‌اند که پدرسالاری به نحوی شامل تملک بدن و گرایش‌های جنسی زنان توسط مردان است. شولامیت فایرستن (Firestone 1971)، یکی از اولین نویسندگان فمینیست رادیکال، استدلال می‌کند که مردان کنترل نقش‌های زنان در تولید مثل و پرورش کودکان را در اختیار دارند. چون زنان هستند که به لحاظ زیست‌شناختی قادرند کودکان را به دنیا بیاورند، از نظر مادی و برای تأمین معاش و حمایت به مردان وابسته می‌شوند. این «نابرابری زیست‌شناختی» در خانواده هسته‌ای به صورت یک سازمان اجتماعی درمی‌آید. فایرستن برای توصیف موقعیت اجتماعی زنان از «طبقه جنسی» سخن می‌گوید و استدلال می‌کند که زنان فقط از طریق انحلال خانواده و روابط قدرت موجود در آن می‌توانند به رهایی برسند.

سایر فمینیست‌های رادیکال خشونت مردان علیه زنان را محور اصلی برتری و توفیق مردان می‌دانند. طبق این دیدگاه، خشونت خانگی، تجاوز و آزار و اذیت جنسی همگی بخشی از ظلم و ستم نظام‌مند بر زنان است، نه مواردی جداگانه که هر یک ریشه‌های روان‌شناختی یا جنایی مختص به خود داشته باشد. حتی کنش‌های متقابل زندگی روزمره - مثل ارتباط غیرکلامی، الگوهای گوش دادن و توی حرف دوییدن، و کم و کیف احساس راحتی زنان در اماکن عمومی - در نابرابری جنسیتی سهم و نقش دارد. علاوه بر این، طبق همین استدلال، برداشت‌های عامیانه از زیبایی و امیال جنسی را مردان به زنان تحمیل می‌کنند تا نوع خاصی از زنانگی ایجاد شود. برای مثال، آن دسته از هنجارهای اجتماعی و فرهنگی که بر اندام باریک و ایستار دلسوزانه و مراقبتی نسبت به مردان تأکید

1. patriarchy

می‌کنند، در خدمت تداوم بخشیدن به فرودستی و انقیاد زنان عمل می‌کنند. «شیء‌واره شدن»<sup>۱</sup> زنان از طریق رسانه‌ها، مد و تبلیغات، زنان را به اشیایی جنسی تبدیل می‌کند که اصلی‌ترین نقش آن‌ها لذت بخشیدن و سرگرم کردن مردان است.

---

این بحث‌ها را در «جنسیت و ارتباط غیرکلامی» در صفحه ۱۲۳ و «فضای شخصی» در صفحه ۱۴۱ می‌بینید.

---

فمینیست‌های رادیکال اعتقاد دارند که زنان نمی‌توانند از طریق اصلاحات یا تغییرات تدریجی از ظلم و ستم‌های جنسی آزاد شوند. طبق استدلال آن‌ها چون پدرسالاری پدیده‌ای نظام‌مند است، برابری جنسیتی فقط با سرنگون ساختن نظم پدرسالار میسر می‌شود.

استفاده از مفهوم پدرسالاری برای تبیین نابرابری جنسیتی در بسیاری از نظریه‌های فمینیستی عمومیت یافته است. فمینیست‌های رادیکال با این مدعا که «[امر] شخصی همانا [امر] سیاسی است»، توجه گسترده‌ای را به ابعاد به‌هم‌پیوسته ظلم و ستم بر زنان جلب کرده‌اند. تأکید آن‌ها بر خشونت مردان و «شیء‌واره ساختن» زنان، این مسائل را در مرکز بحث و مشاجره‌های اصلی درباره فرودستی و انقیاد زنان قرار داده است.

در هر حال، مخالفت‌های زیادی با دیدگاه‌های فمینیست‌های رادیکال می‌توان مطرح کرد. مهم‌ترین مخالفت، شاید این باشد که مفهوم پدرسالاری به نحوی که مورد استفاده قرار گرفته است، یعنی به منزله تبیینی کلی برای ظلم و ستم بر زنان، کفایت نمی‌کند. ادعای فمینیست‌های رادیکال این بوده است که پدرسالاری در سراسر تاریخ و در همه فرهنگ‌ها وجود داشته است، یعنی پدیده‌ای عام و جهانشمول است. اما استدلال منتقدان این است که چنین مفهومی از پدرسالاری جایی برای گوناگونی‌های تاریخی یا فرهنگی باقی نمی‌گذارد. همچنین، تأثیرهای مهمی را که نژاد، طبقه یا قومیت ممکن است بر فرودستی و انقیاد زنان داشته باشند، نادیده می‌گیرد. به عبارت دیگر، نگرستن به پدرسالاری به مثابه پدیده‌ای عام و جهانشمول امکان‌پذیر نیست؛ این کار به معنای پذیرش خطر فروغلتیدن در تقلیل‌گرایی زیست‌شناختی<sup>۲</sup>، یعنی نسبت دادن همه پیچیدگی‌های نابرابری جنسیتی به تمایز ساده‌ای میان زنان و مردان است.

اخیراً، سیلویا والبی باز مفهوم پردازی مهمی از پدرسالاری را مطرح کرده است (به کادر صفحه ۱۷۰ مراجعه کنید). استدلال والبی این است که پدرسالاری هنوز هم ابزار تبیینی با ارزش و سودمندی است، به شرطی که به شیوه معینی از آن استفاده کنیم.

### سیلویا والبی: نظریه پردازی در باب پدرسالاری

مفهوم پدرسالاری محور بسیاری از تفسیرهای فمینیستی درباره نابرابری جنسیتی بوده است. اما به‌منزله ابزاری تحلیلی، مورد این انتقاد نیز بوده است که نمی‌تواند تغییرات و تنوع نابرابری جنسیتی را تبیین کند. به استدلال منتقدان، مسلماً ما نمی‌توانیم از یک نظام واحد و بی‌تغییر ظلم و ستم در همه ادوار تاریخی سخن بگوییم. سیلویا والبی نظریه‌پردازی است که عقیده دارد مفهوم پدرسالاری برای هرگونه تحلیلی از نابرابری جنسیتی ضروری است. اما وی موافق است که بسیاری از انتقادهایی که از این مفهوم می‌شود، درست و معتبر است. والبی در کتاب **نظریه‌پردازی در باب پدرسالاری** (Walby 1990)، راه و روشی برای درک پدرسالاری ارائه می‌کند که از نظریه‌های پیشین انعطاف‌پذیرتر است. وی جا را برای تغییر در طول تاریخ و نیز برای توجه به تفاوت‌های قومی و طبقاتی، بازمی‌گذارد. از نظر والبی پدرسالاری «نظامی از ساختارها و کردوکارهای اجتماعی است که در آن زنان تحت سلطه، ستم و استثمار مردان هستند» (1990:20). او پدرسالاری و سرمایه‌داری را نظام‌های جداگانه‌ای می‌داند که، بسته به شرایط تاریخی، به شیوه‌های مختلف با هم در تعامل هستند - گاهی هماهنگ با یکدیگر و گاهی در تنش و تعارض. استدلال والبی این است که سرمایه‌داری به واسطه تقسیم جنسی کار از پدرسالاری نفع برده است. اما گاهی هم سرمایه‌داری و پدرسالاری با یکدیگر در تناقض بوده‌اند. برای مثال، در زمان جنگ که زنان دسته‌دسته وارد بازار کار شده بودند، منافع سرمایه‌داری و پدرسالاری با هم سازگاری نداشت.

والبی شش ساختار متمایز را شناسایی می‌کند که پدرسالاری از طریق آن‌ها عمل می‌کند. بنا به تشخیص وی، ضعف و کاستی نظریه فمینیستی اولیه این بود که توجه خود را به یک علت واحد برای ظلم و ستم بر زنان متمرکز می‌کرد، مثل خشونت مردان یا نقش زنان در تولیدمثل. اما چون والبی با ژرفاها و پیوندهای متقابل نابرابری جنسیتی سروکار دارد، پدرسالاری را مرکب از شش ساختار می‌بیند که مستقل از یکدیگرند اما با هم تعامل دارند.

- **روابط تولید در خانوار** کار بی‌جیره و مواجب زنان در خانه، مثل خانه‌داری و بچه‌داری، به تملک شوهر (یا همبالین) درمی‌آید.
- **کارمزدگیری** در بازار کار زنان به بعضی کارها راه ندارند، مزد کم‌تری می‌گیرند، و مشاغل غیرماهرا نه به آن‌ها داده می‌شود.
- **دولت پدرسالار** دولت در خط‌مشی‌ها و اولویت‌های خود، سوگیری نظام‌مندی به سمت منافع پدرسالاری دارد.
- **خشونت مردان** هرچند که خشونت مردان را غالباً متشکل از اعمال فردی می‌دانند، اما این خشونت الگومند و نظام‌مند است. زنان این خشونت را همچون روال متداول تجربه می‌کنند و به شیوه‌های ثابتی از آن متأثر می‌شوند. دولت در عمل با این خشونت همدستی می‌کند چون، جز در موارد استثنایی، از مداخله در آن خودداری می‌کند.
- **روابط پدرسالارانه در مناسبات جنسی** این روابط در «ناهمجنسی اجباری» و در ضابطه دوگانه جنسی بین زنان و مردان (که طبق آن «قواعد» متفاوتی برای رفتار جنسی زنان و مردان وجود دارد) آشکار می‌شود.

■ **نهادهای فرهنگی پدرسالاری** مجموعهٔ متنوعی از نهادها و کردوکارها - از جمله رسانه‌ها، دین و آموزش و پرورش - بازنمودهایی از زنان تولید می‌کنند که «زیر نگاه خیرهٔ پدرسالارانه» قرار دارند. این بازنمودها بر هویت‌های زنان تأثیر می‌گذارند و ضابطه‌های مورد پذیرش و مجاز رفتار و کنش را تجویز می‌کنند.

والبی دو شکل متمایز پدرسالاری را مشخص می‌کند. **پدرسالاری خصوصی**<sup>۱</sup> سلطه‌ای است که در خانوار و از سوی فرد پدرسالار بر زن اعمال می‌شود. پدرسالاری خصوصی یک استراتژی مبتنی بر حذف و طرد است، چون زنان از شرکت‌کردن در زندگی عمومی اساساً منع می‌شوند. از طرف دیگر، **پدرسالاری عمومی**<sup>۲</sup> شکل جمعی تری دارد. زنان درگیر فضاهای عمومی مثل سیاست و بازار کار می‌شوند، اما از ثروت، قدرت و منزلت برکنار می‌مانند.

والبی مدعی است که دست‌کم در بریتانیا و از عصر ویکتوریا تا زمان کنونی، تحولی در پدرسالاری - هم از نظر شدت و هم از نظر شکل - رخ داده است. وی اشاره می‌کند که کم‌شدن فاصلهٔ دستمزدها و بهبود وضعیت تحصیلی زنان نشانگر تغییر درجه و شدت پدرسالاری است، اما نشانهٔ شکست و انحلال آن نیست. اگر روزی ستم بر زنان عمدتاً در خانه‌ها صورت می‌گرفت، اکنون در سراسر جامعه به‌منزلهٔ یک کل یافت می‌شود؛ اکنون زنان در همهٔ بخش‌های قلمرو عمومی مورد تبعیض و سلطه قرار دارند. به عبارت دیگر، شکل پدرسالاری از خصوصی به عمومی تبدیل شده است. همان‌طور که والبی به طعنه می‌گوید: «زنان، با آزادشدن از خانه، اکنون تحت استثمار کل جامعه‌اند» (1990).

### «فمینیسم سیاه»

آیا روایت‌هایی از فمینیسم که پیش از این ترسیم کردیم در مورد تجربه‌های زنان سفیدپوست و غیرسفیدپوست به یکسان کاربرد دارد؟ بسیاری از فمینیست‌های سیاه و فمینیست‌های کشورهای در حال توسعه مدعی‌اند که روایت‌های مذکور چنین کاربردی ندارند. طبق استدلال آن‌ها مکاتب فکری فمینیستی به تقسیم‌بندی‌های قومی بین زنان توجهی نکرده‌اند و صرفاً متوجه معضلات زنان سفیدپوست و عمدتاً طبقهٔ متوسطی هستند که در جوامع صنعتی زندگی می‌کنند. به ادعای آن‌ها، کار درستی نیست که نظریه‌های مربوط به فرودستی و انقیاد زنان را، به‌مثابه یک کلیت بر مبنای تجربهٔ گروه خاصی از زنان تعمیم دهیم. علاوه بر این، نفس این تصور که شکل «واحدی» از ظلم و ستم جنسیتی وجود دارد که توسط همهٔ زنان به یکسان تجربه می‌شود، بسیار مسئله‌برانگیز است. ناخشنودی از شکل‌های موجود فمینیسم به پیدایش فمینیسم سیاه منجر شده است که توان و توجه خود را روی مسائل خاصی متمرکز می‌کند که زنان سیاه‌پوست با آن‌ها مواجه‌اند. فمینیست سیاه‌پوست امریکایی، بل هوکس، در مقدمهٔ خاطرات شخصی خود چنین می‌گوید:

1. private patriarchy

2. public patriarchy

بسیاری از متفکران فمینیستی که هم‌اکنون دربارهٔ دختران می‌نویسند و سخن می‌گویند، دوست دارند بگویند که دختران سیاه‌پوست عزت نفس بیش‌تری از هم‌تایان سفید خود دارند. مقیاس این تفاوت غالباً این است که دختران سیاه‌پوست قاطع‌تر هستند، بیش‌تر حرف می‌زنند، و مطمئن‌تر به نظر می‌رسند. اما در زندگی سیاهان مناطق جنوبی، از دختران انتظار می‌رفت و هنوز هم می‌رود که خوش‌سخن باشند و شأن و کرامت خویش را حفظ کنند. والدین و معلمان ما همیشه ما را وادار می‌کردند صاف بایستیم و روشن و واضح حرف بزنیم. این خصلت‌ها برای آن بود که نژاد ما سرپا بماند. ولی این‌ها خصلت‌هایی نبود که ضرورتاً به حفظ عزت نفس زنان مربوط باشد. دختری که با فصاحت و صدای بلند حرف می‌زند، باز هم می‌تواند احساس کند که به دلیل روشن‌نبودن رنگ پوستش یا صاف‌نبودن موهایش آدم بی‌ارزشی است. این‌ها متغیرهایی است که پژوهشگران سفیدپوست در سنجش عزت نفس زنان سیاه با معیار و مقیاسی که براساس ارزش‌های برخاسته از تجربهٔ سفیدپوستان طراحی شده، در نظر نمی‌گیرند (Hooks 1997).

آثار فمینیست‌های سیاه بیش‌تر بر تاریخ تأکید دارند - یعنی بر جنبه‌هایی از زمان گذشته که به مسائل فکری زنان سیاه‌پوست شکل داده‌اند. نوشته‌های فمینیست‌های سیاه‌پوست امریکایی بر تأثیر میراث نیرومند بردگی، تبعیض و جدایی و نهضت حقوق مدنی بر نابرابری‌های جنسیتی در اجتماع سیاهان تأکید دارند. آن‌ها معتقدند که مبارزان اولیهٔ حق رأی سیاهان حامی حقوق زنان نیز بودند، اما تشخیص می‌دادند که نمی‌توان از مسئلهٔ نژاد چشم پوشید: زنان سیاه‌پوست هم بر مبنای نژادشان و همین‌طور بر مبنای جنسیت‌شان مورد تبعیض قرار می‌گرفتند. در سال‌های اخیر، زنان سیاه‌پوست در جنبش آزادی زنان جای مهمی نداشته‌اند چون «زن بودن» بسیار کم‌تر از مفاهیم نژادی در هویت آن‌ها بارز و برجسته بوده است.

طبق استدلال هوکس، چهارچوب‌های تبیینی مورد حمایت فمینیست‌های سفیدپوست - برای مثال، نگرستن به خانواده به منزلهٔ پایگاه اصلی پیدرسالاری - نمی‌تواند در اجتماعات سیاهان به کار بسته شود، چون در این اجتماعات خانواده محکم‌ترین سنگر مقابله با نژادپرستی است. به عبارت دیگر ظلم و ستم بر زنان سیاه، در مقایسه با زنان سفید، در مکان‌های مختلفی دیده می‌شود.

بنابراین، ادعای فمینیست‌های سیاه این است که هر نظریه‌ای در باب برابری جنسیتی که نژادپرستی را در نظر نگیرد، نمی‌تواند ظلم و ستمی را که بر زنان سیاه می‌رود، به نحو کافی تبیین کند. ابعاد طبقاتی نیز عامل دیگری است که در مورد بسیاری از زنان سیاه نمی‌توان از آن چشم پوشید. برخی از فمینیست‌های سیاه معتقدند که نیرو و قوت نظریهٔ فمینیستی سیاه همانا توجه

به تعامل میان علائق نژادی، طبقاتی و جنسیتی است. به استدلال آن‌ها، زنان سیاه‌پوست دچار محرومیت چندگانه‌ای هستند که هم بر مبنای رنگ، هم جنس، و هم موقعیت طبقاتی‌شان است. وقتی این سه عامل در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند، یکدیگر را تشدید و تقویت می‌کنند (Brewer 1993).

### زنانگی، مردانگی و روابط جنسیتی

با توجه به دغدغه‌های فمینیست‌ها دربارهٔ فرودستی و انقیاد زنان در جامعه، شاید شگفت‌آور نباشد که نخستین پژوهش‌ها دربارهٔ جنسیت منحصرأ به زنان و مفاهیم زنانگی می‌پرداختند. مردان و مردانگی موضوعی نسبتاً صاف و ساده و فارغ از بحث و مسئله پنداشته می‌شد. تلاش چندانی برای بررسی و مطالعهٔ مردانگی، یعنی تجربهٔ مرد بودن، یا شکل‌گیری هویت‌های مذکر صورت نگرفته است. جامعه‌شناسان بیش‌تر در پی فهم ستم مردان بر زنان و نقش آن‌ها در حفظ پدرسالاری بوده‌اند.

اما از اواخر دههٔ ۱۹۸۰، توجه بیش‌تری به مطالعات انتقادی مردان و مردانگی شده است. تغییرات بنیادی اثرگذار بر نقش زنان و الگوهای خانواده در جوامع صنعتی پرسش‌هایی دربارهٔ ماهیت مردانگی و نقش درحال تغییر آن در جامعه پیش آورده است. مرد بودن در جامعهٔ مدرن اخیر چه معنایی دارد؟ آیا مردانگی دستخوش بحران است؟ در این عصری که به سرعت در حال تغییر است، توقعات و فشارهای سنتی بر مردان چگونه دستخوش دگرگونی می‌شوند؟

در سال‌های اخیر، جامعه‌شناسان به صورت فزاینده‌ای به موقعیت‌ها و تجربهٔ مردان در نظم بزرگ‌تری که به آن‌ها شکل می‌بخشد، علاقه‌مند شده‌اند. این چرخش در جامعه‌شناسی جنسیت و گرایش‌های جنسی به تأکید تازه‌ای بر مطالعهٔ مردان و مردانگی در متن و زمینهٔ فراگیر روابط جنسیتی<sup>۱</sup>، یعنی الگوبندی اجتماعی کنش‌های متقابل میان مردان و زنان، منجر شده است. جامعه‌شناسان علاقه‌مندند بدانند که هویت‌های مذکر چگونه برساخته می‌شوند و نقش‌هایی که به صورت اجتماعی تجویز می‌شوند، چه تأثیری بر رفتار مردان دارند؟

### آر. دبلیو. کانل: نظم جنسیتی

آر. دبلیو. کانل در جنسیت و قدرت (Connell 1987) و مردانگی‌ها (1995)، یکی از کامل‌ترین تعبیرهای نظری جنسیت را مطرح می‌کند. رهیافت او مخصوصاً در جامعه‌شناسی نفوذ زیادی داشته است، زیرا وی مفاهیم پدرسالاری و مردانگی را در نظریهٔ فراگیر و جامعی دربارهٔ



روابط جنسیتی، با هم ادغام کرده است. طبق نظر کانل، مردانگی‌ها بخش مهمی از نظم جنسیتی است و جدا از آن، یا جدا از زنانگی‌هایی که با آن همراه است، قابل درک نیست.

کانل به این می‌پردازد که قدرت اجتماعی مردان چگونه نابرابری جنسیتی را خلق و حفظ می‌کند. او تأکید می‌کند که شواهد تجربی نابرابری جنسیتی صرفاً «توده بی‌شکلی از داده‌ها» نیست، بلکه پایه و اساس یکی از «حوزه‌های سازمان‌یافته فعالیت و روابط اجتماعی بشر» را آشکار می‌کند؛ حوزه‌ای که از طریق آن زنان در موقعیت‌های فرودست مردان نگه داشته می‌شوند (1987). کانل مدعی است که در جوامع سرمایه‌داری غربی، روابط جنسیتی هنوز هم با قدرت پدرسالارانه تعریف می‌شود. از سطح فردی تا سطح نهادی، انواع گوناگون مردانگی و زنانگی همگی حول یک فرض مقدماتی محوری مرتب می‌شوند: سلطه مردان بر زنان.

به گفته کانل، روابط جنسیتی محصول کنش‌های متقابل و فعالیت‌های روزمره است. کنش‌ها و رفتارهای مردم عادی در زندگی‌های شخصی‌شان به‌طور مستقیم به آرایش‌های اجتماعی جمعی در جامعه مربوط می‌شوند. این آرایش‌ها در طول مدت عمر و در نسل‌های متمادی به‌طور پیوسته بازتولید می‌شوند، اما دستخوش تغییر نیز قرار می‌گیرند.

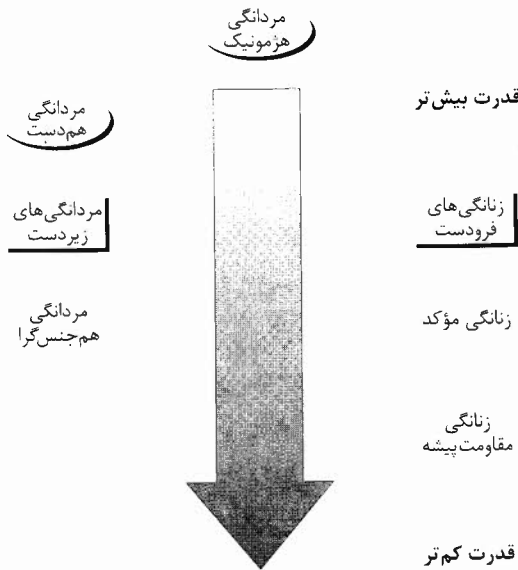
کانل سه جنبه از جامعه را معرفی می‌کند که در تعامل با یکدیگر نظم جنسیتی<sup>۱</sup> یک جامعه را - الگوهای روابط قدرت بین مردانگی و زنانگی که در سراسر جامعه رواج دارند - شکل می‌دهند. طبق نظر کانل، کار، قدرت و تعلق روانی (مناسبات شخصی / جنسی) بخش‌های جداگانه اما مرتبط جامعه هستند که همراه با هم عمل می‌کنند و در نسبت با یکدیگر تغییر می‌کنند. این سه قلمرو جایگاه‌های اصلی تشکیل و تحمیل روابط جنسیتی هستند. مقصود از کار، تقسیم جنسی کار هم در خانه (مثل مسئولیت‌های خانگی و بچه‌داری)، و هم در بازار کار (مسائلی مثل جداسازی شغلی و دستمزد نابرابر) است. قدرت از طریق روابطی اجتماعی مثل اقتدار، خشونت و ایدئولوژی در نهادها، در دولت، در ارتش و در زندگی خانگی، عمل می‌کند. تعلق روانی به پویایی‌های درونی روابط و مناسبات صمیمانه، عاطفی و شخصی مثل ازدواج، زندگی جنسی و پرورش کودک مربوط می‌شود.

روابط جنسیتی، به گونه‌ای که در این سه حوزه جامعه به اجرا درمی‌آید، در سطح جامعه و به‌صورت مراتب جنسیتی خاص ساختار می‌یابد. کانل از اصطلاح نظام جنسیتی<sup>۲</sup> برای اشاره به اجرای روابط جنسیتی در محیط‌های کوچک‌تر مثل نهادهای خاص، استفاده می‌کند. از این رو، یک خانواده، یک محله و یک دولت همگی نظام‌های جنسیتی مختص به خود دارند. مارتین مک آن‌گیل مطالعه مهمی روی شکل‌گیری مردانگی در یکی از این نظام‌های جنسیتی - مدرسه - انجام داده است (به کادر صفحه ۱۷۹ نگاه کنید).

1. gender order

2. gender regim

سلسله مراتب جنسیتی



شکل ۱.۵ سلسله مراتب جنسیت.

کانل معتقد است که جلوه‌های بسیار مختلفی از مردانگی و زنانگی وجود دارند. در سطح جامعه، این جلوه‌های متفاوت به صورت سلسله‌مراتبی منظم می‌شوند که به یک اصل تعریف‌کننده معطوف است، سلطهٔ مردان بر زنان (نک. شکل ۱.۵). کانل از «تیپ ایده‌آل‌های» تصنعی مردانگی و زنانگی در سلسله‌مراتب خویش استفاده می‌کند. در رأس این سلسله‌مراتب مردانگی هژمونیک<sup>۱</sup> قرار دارد، که بر همهٔ انواع دیگر مردانگی و زنانگی در جامعه مسلط است. واژهٔ هژمونیک برگرفته از هژمونی [یا تفوق و سیادت]

و به معنای سلطهٔ اجتماعی یک گروه معین است که نه از طریق زور و اجبار بلکه از طریق فعل و انفعالی فرهنگی حاصل می‌شود که به زندگی خصوصی و حیطه‌های اجتماعی گسترش و تسری می‌یابد. از این رو، رسانه‌ها، آموزش و پرورش و ایدئولوژی همگی می‌توانند بسترها و مجراهایی باشند که از طریق آن‌ها هژمونی استقرار می‌یابد. به گفتهٔ کانل، مردانگی هژمونیک پیش و بیش از هر چیز به ناهمجنس‌گرایی و ازدواج مربوط می‌شود، اما همچنین به اقتدار، کار مزدبگیری، نیرو و صلابت جسمانی نیز مربوط است. مثال‌های مردانی که مظهر مردانگی هژمونیک به‌شمار می‌آیند عبارت‌اند از سیلوستر استالونه، بروس ویلیس، همفری بوگارت و ژان-کلود ون‌دام.

هرچند مردانگی هژمونیک شکل آرمانی مردانگی به‌شمار می‌آید، اما در جامعه شمار مردانی که در چنین قدوقواره‌ای ظاهر شوند، بسیار اندک است. با این حال، شمار زیادی از مردان از موقعیت مسلط مردانگی هژمونیک در نظم پدرسالاری نفع می‌برند. کانل این نفع و مزیت را «سود سهام پدرسالاری»، و کسانی را که از آن نفع می‌برند مظهر مردانگی هم‌دست<sup>۲</sup> می‌نامد.

شماری از مردانگی‌ها و زنانگی‌های فرودست، رابطهٔ فرودستانه‌ای با مردانگی هژمونیک دارند. در میان مردانگی‌های فرودست، مردانگی همجنس‌گرا مهم‌تر از همه است. در آن نظم جنسیتی که

1. hegemonic masculinity

2. complicit masculinity

تحت سیطرهٔ مردانگی هژمونیک است، همجنس‌گرایان قطب مخالف «مرد واقعی» دانسته می‌شوند؛ آن‌ها با آرمان مردانگی هژمونیک جور نمی‌آیند و غالباً مظهر همهٔ خصلت‌هایی هستند که مردانگی هژمونیک باید از خود دور کند. بر مردانگی همجنس‌گرا داغ ننگ زده می‌شود و در پایین‌ترین پلهٔ سلسله‌مراتب جنسیتی مردان قرار می‌گیرد.

استدلال کانل این است که همهٔ انواع زنانگی‌ها در موقعیت‌های فرودست مردانگی هژمونیک شکل می‌گیرند. یکی از شکل‌های زنانگی - زنانگی مؤکد<sup>۱</sup> - مکمل مهم مردانگی هژمونیک است. این زنانگی تابع منافع و امیال مردان است و مشخصهٔ آن «فرمانبرداری، دلسوزی و پرستاری و همدلی» است. در میان زنان جوان، این نوع زنانگی به پذیرایی جنسی مربوط می‌شود و در میان زنان سالخورده‌تر حاکی از مادری است. کانل مرلین مونرو را در آن واحد «نمونهٔ ازلی و هجوبهٔ» زنانگی مؤکد می‌خواند. او اصرار دارد که تصویرهای زنانگی مؤکد هنوز هم در رسانه‌ها، تبلیغات، و روش‌های بازاریابی بسیار رواج دارد.

بالاخره، زنانگی‌های فرودستی وجود دارند که از نسخهٔ زنانگی مؤکد سرمی‌پیچند. اما توجه بی‌حد و حصری که به پاسداری از زنانگی مؤکد به‌عنوان هنجار عرفی جامعه می‌شود به این معنا است که سایر زنانگی‌های فرودست که در برابر عرف و قراردادهای رایج مقاومت می‌کنند، مجال برای سخن نمی‌یابند و مسکوت می‌مانند. زنانی که هویت‌ها و سبک زندگی‌های غیرفردستانه‌ای برای خود پرورانده‌اند، عبارت‌اند از فمینیست‌ها، زنان همجنس‌گرا [لزبی‌ین‌ها]، پیردخترها، قابله‌ها، جادوگرها، روسپیان و کارگران یدی. اما تجربه‌های این زنانگی‌های مقاومت‌پیشه<sup>۲</sup> تا حد زیادی «از چشم تاریخ پنهان» است.

### تغییر در نظم جنسیتی: گرایش‌های بحران‌زا

اگرچه کانل سلسله‌مراتب جنسیتی کاملاً سازمان‌یافته‌ای را معرفی می‌کند، اما این دیدگاه را رد می‌کند که روابط جنسیتی ثابت یا ایستا هستند. برعکس، وی معتقد است که روابط جنسیتی نتیجهٔ فرآیندی است که اکنون در جریان است و بنابراین پذیرای تغییر و چالش است. کانل نظم جنسیتی را در حال پویش و فعل و انفعال می‌بیند. چون او معتقد است که جنس و جنسیت به صورت اجتماعی برساخته می‌شود، این استدلال را مطرح می‌کند که مردم می‌توانند جهت‌گیری‌های جنسیتی خود را تغییر دهند. منظور وی از این سخن لزوماً این نیست که مردم می‌توانند گرایش‌های جنسی خود را از همجنس‌گرایی به ناهمجنس‌گرایی و بالعکس تغییر دهند - هرچند که در مواردی این نیز اتفاق می‌افتد - بلکه مقصود وی آن است که هویت‌ها و نگرش‌های جنسیتی مردم پیوسته در حال جرح و تعدیل و تنظیم است. برای مثال، زنانی که روزی به مقولهٔ «زنانگی مؤکد» تعلق داشتند، می‌توانند به

1. emphasized femininity

2. resistant femininity

آگاهی فمینیستی برسند. این امکان همیشگی تغییر، الگوهای روابط جنسیتی را قابل فروپاشی و پذیرای قدرت عاملیت انسانی می‌کند.

درحالی‌که برخی از جامعه‌شناسان معتقدند که جامعه غربی دستخوش «بحران جنسیت» است، کانل عقیده دارد که ما فقط در کنار گرایش‌های نیرومند بحران‌زا زندگی می‌کنیم. این گرایش‌های بحران‌زا سه شکل دارند. نخست، بحران نهادینه شدن<sup>۱</sup>. منظور کانل این است که نهادهایی که به طور سنتی از قدرت مردان پشتیبانی می‌کردند - خانواده و دولت - رفته‌رفته از پایه و اساس متزلزل می‌شوند. مشروعیت سلطه مردان بر زنان از طریق قوانین جدید مربوط به طلاق، خشونت و تجاوز، و مسائل اقتصادی مثل مالیات و مستمری‌ها، رو به تضعیف می‌رود. دوم، بحران گرایش‌های جنسی<sup>۲</sup>، که در آن ناهمجنس‌گرایی هژمونیک کم‌تر از گذشته مسلط است. نیروی رو به رشد گرایش جنسی زنان و گرایش جنسی همجنس‌گرایان، مردانگی هژمونیک سنتی را تحت فشار قرار می‌دهد، و بالاخره، بحران شکل‌گیری منافع<sup>۳</sup>. بنا به استدلال کانل، بنیان‌های تازه‌ای برای منافع اجتماعی به وجود آمده که با نظم جنسیتی موجود در تناقض است. حقوق زنان متأهل، جنبش‌های مردان همجنس‌گرا و رشد ایستارهای «ضد جنس‌گرایانه» در میان مردان، همگی تهدیدی برای نظم فعلی محسوب می‌شوند.

طبق استدلال کانل، کنش‌های افراد و گروه‌ها می‌تواند نظم جنسیتی را تغییر دهد. گرایش‌های بحران‌زا که در نظم موجود دیده می‌شود می‌تواند برای از میان برداشتن نابرابری جنسیتی مورد استفاده قرار گیرد (Connell 1987, 1995).

### دگرگونی مردانگی

کانل چند «گرایش بحران‌زا» را در نظم جنسیتی فعلی مشخص ساخته است که ثبات مردانگی هژمونیک را از پایه و اساس تهدید می‌کنند. اما تنها او نیست که تغییرات ژرفی را بررسی می‌کند که در جوامع مدرن اخیر بر زندگی مردان مؤثرند: بسیاری از ناظران معتقدند که دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی موجب بحران مردانگی<sup>۴</sup> می‌شوند. طرفداران و سخنگویان این دیدگاه معتقدند که افکار و تصورات سنتی درباره مردانگی به واسطه آمیزه‌ای از عوامل مؤثر، از تغییر در بازار کار گرفته تا نرخ‌های بالای طلاق، در حال اضمحلال هستند. اگر مردان عادی روزی در بازار کار و خانواده و در کل جامعه از امنیت بهره می‌برند، اکنون موقعیت آن‌ها با چندین و چند نیروی مؤثر متزلزل می‌شود، و آن‌ها نامطمئن از خویش و نقش خویش در جامعه به حال خود رها

1. crisis of institutionalization

2. crisis of sexuality

3. crisis of interest formation

4. crisis of masculinity

می‌شوند. اکنون به ملاحظه‌ی بعضی از حیثه‌هایی خواهیم پرداخت که در آن‌ها هویت‌های مردانه در حال تغییر هستند.

### بیکاری

سارا ویلوت و کریستین گریفین «بحران مردانگی» را در گروهی از مردانی که بیکاری طولانی‌مدت داشته‌اند در منطقه‌ی میدلند غربی انگلستان مطالعه و مشاهده کرده‌اند. پاسخگویان این مطالعه در ناحیه‌ای زندگی می‌کردند که سطح بالایی از بیکاری و محرومیت اقتصادی و اجتماعی وجود داشت. بسیاری از آن‌ها از یافتن شغل ثابت ناامید شده بودند. در میان این مردان طبقه‌ی کارگری، اندیشه‌ها و تصورات مربوط به مردانگی ارتباط تنگاتنگی با «بیرون آمدن از خانه» داشت، و همچنین با درآوردن پول کافی برای خانواده به نحوی که نیازی به حمایت دولت نداشته باشند. بیکاری طولانی این افکار و تصورات را - هم در خانه و ارتباط این مردان با خانواده‌های‌شان و هم در ارتباط با سایر مردان محیط‌های اجتماعی مثل میخانه‌های محلی - از اساس فرو ریخته بود. اما ویلوت و گریفین تأکید می‌کنند که اگرچه نقش «نان‌آوری» به واسطه‌ی بیکاری شدیداً زیر سؤال رفته بود، اما احساس بی‌قدرتی فردی لزوماً به معنای تغییر کلیت روابط قدرت میان مردان و زنان نیست. به عبارت دیگر، هیچ نشانه‌ای از «بحران مردانگی» در کل دیده نمی‌شد، بلکه به جای آن برخی از عناصر مردانگی سنتی تضعیف شده بود (Willott and Griffin 1996).

### جرم و جنایت

جنایت حیثه‌ی دیگری است که در آن «بحران مردانگی» احساس شده است. بیاتریس کمبل، بر مبنای مطالعه‌ی تجربی رفتار خشونت‌آمیز مردان جوان در چند شهر اظهار داشته است که جرم و جنایت با نقش در حال تغییر مردان در جوامع مدرن رابطه دارد (Campbell 1993). در گذشته، مردان جوان حتی در محله‌هایی که سطح جرائم در آن‌ها بالا بود، اهداف مشخصی داشتند که در زندگی دنبال می‌کردند: یافتن یک کار مشروع، و نان‌آور زن و خانواده‌بودن. اما بنا به استدلال کمبل، این نقش مرد نان‌آور<sup>۱</sup> اکنون دچار تنش است، به خصوص برای مردان جوان مناطق محروم‌تر. جایی که بیکاری طولانی‌مدت تنها دورنمای موجود باشد، داشتن یک خانواده و تأمین آن نمی‌تواند جزو انتخاب‌های ممکن تلقی شود. علاوه بر این، زنان بیش از گذشته مستقل شده‌اند و برای کسب پایگاهی در جامعه‌ی بزرگ‌تر نیازی به یک مرد ندارند. و نتیجه‌ی این وضع، چرخه‌ی رو به افزایش تباهی اجتماعی است، از آن‌دست که در نواحی درون‌شهری محروم امروزی پیدا می‌شود. مطالعه‌ی کمبل کاملاً مؤید سایر مطالعات اخیر جامعه‌شناختی درباره‌ی فقر، جرم و شهر است.

1. male breadwinner

## مارتین مک ان گیل: تحصیل و شکل‌گیری مردانگی

### وگرایش‌های جنسی

مارتین مک ان گیل پژوهش قوم‌نگارانه‌ای را در یکی از دبیرستان‌های دولتی بریتانیا به انجام رسانید تا «رژیم جنسیتی» آن‌جا - یعنی چگونگی به‌اجرا در آمدن روابط جنسیتی در محدودهٔ مدرسه - را کشف کند. مک ان گیل با استفاده از کار کانل در پی این بود که فعالیت مدارس چگونه طیفی از مردانگی‌ها و زنانگی‌ها را در میان دانش‌آموزان خلق می‌کند. هرچند که او توجه خاصی به شکل‌گیری مردانگی‌های ناهمجنس‌گرا داشت، اما تجربه‌های گروهی از دانش‌آموزان مذکر همجنس‌گرا را نیز مورد کندوکاو قرار داد. یافته‌های مک ان گیل در *ساخته‌شدن مردان* (Mac an Ghail 1994) منتشر شد و نشان می‌داد که خود مدرسه نهادی است که الگوهای جنسیتی و ناهمجنس‌گرا وجه مشخصهٔ آن است. «رژیم» حاکم مشوق برساختن آن دسته از روابط جنسیتی در میان دانش‌آموزان است که با نظم جنسیتی بزرگ‌تر در جامعه همخوانی دارد، یعنی با سلسله‌مراتب مردانگی‌ها و زنانگی‌های مسلط و زیرسلطه‌ای که در محدودهٔ مدرسه قابل تعقیب و ترسیم هستند. کردوکارها و تأثیرات اجتماعی متنوعی مثل روش‌های انضباطی، انتخاب و تخصیص دروس، کنش‌های متقابل معلمان و دانش‌آموزان، و نظارت و مراقبت، همگی در شکل‌گیری مردانگی ناهمجنس‌گرا سهم هستند.

مک ان گیل چهار نوع مردانگی نوظهور را در محیط مدرسه نام می‌برد. *جوجه‌لات‌ها*<sup>۱</sup> گروهی از پسران سفیدپوست طبقهٔ کارگری هستند که زیر بار اقتدار مدرسه نمی‌روند و از فرآیند یادگیری گریزان‌اند و از دانش‌آموزان موفق بیزار (همچنین به فصل ۱۶ «آموزش و پرورش» صفحات ۷۴۴-۷۴۶ نگاه کنید). مک ان گیل نتیجه می‌گیرد که این جوجه‌لات‌ها دچار «بحران مردانگی» هستند چون مشاغل یدی و غیرماهرانه/ نیمه‌ماهرانه‌ای که از چشم آن‌ها هویت‌های آتی ایشان را تعریف می‌کرد، دیگر وجود ندارند. این وضعیت موجب می‌شود که این جوجه‌لات‌های در مورد آیندهٔ خود بر سر دوراهی روانی و عملی قرار گیرند که درک آن برای ایشان بسیار دشوار است و از آن دشوارتر، یافتن راه‌حلی برای این دوراهی است.

گروه دوم مرکب از *درس‌خوان‌های موفق*<sup>۲</sup> است که خود را متخصصان حرفه‌ای آینده می‌دانند. «جوجه‌لات‌ها» (و معلمان) به این پسران اواخواهر و «خرخوان» لقب می‌دهند. به گفتهٔ مک ان گیل، رایج‌ترین روشی که این دانش‌آموزان موفق در برخورد با این کلیشه‌زنی‌های موهن و خصمانه در پیش می‌گیرند، چسبیدن به این اطمینان است که پرکاری‌ها و مدارج تحصیلی آن‌ها آیندهٔ مطمئنی برایشان به ارمغان خواهد آورد. و همین شالودهٔ هویت مردانهٔ آن‌ها را می‌سازد.

گروه سوم یا *تاجران نوپا*<sup>۳</sup> پسرنی هستند که به سوی درس‌های دوره‌های حرفه‌ای جدید مثل علوم رایانه‌ای و مطالعات بازرگانی کشیده می‌شوند. مک ان گیل آن‌ها را فرزندان «فرهنگ تجاری» نوبنی می‌داند که طی سال‌های دوران ناچر رشد یافت. برای این پسران، موفقیت در امتحانات نهایی تقریباً بیهوده است چون توجه آن‌ها به بازار و برنامه‌ریزی عملی برای آینده است.

1. macho lads

2. academic achievers

3. new enterprisers

**مردان انگلیسی واقعی** آخرین گروه را تشکیل می‌دهند. آن‌ها بیش از سایر گروه‌های طبقه متوسط دچار زحمت و دردسر هستند چون ایستار دوپهلوی و بلا تکلیفی نسبت به آموزش آکادمیک دارند، اما خود را «داوران فرهنگ» می‌دانند که بالاتر از هر چیزی است که معلمان‌شان می‌توانند به آن‌ها بدهند. مردانگی برای این «مردان انگلیسی واقعی» در این است که وانمود کنند بی‌هیچ تقلا و زحمتی در تحصیل موفق هستند چون هدف آن‌ها وارد شدن به یک زندگی حرفه‌ای است. مک آن‌ها در مطالعه دانش‌آموزان مذکر همجنس‌گرا مشاهده کرد که مجموعه‌ای از هنجارها و ارزش‌های کاملاً ناهمجنس‌گرا - که مبتنی بر روابط سنتی و خانواده‌های هسته‌ای است - در همه بحث‌ها و گفت‌وگوهای کلاسی درباره جنسیت یا گرایش جنسی، بدیهی انگاشته می‌شود. و این امر موجب «آشفته‌گی‌ها و تناقض‌های» دشواری در بر ساخته شدن جنسیت و هویت‌های جنسی برای مردان همجنس‌گرای جوان می‌شود، کسانی که در آن واحد حس می‌کنند از سوی دیگران نادیده گرفته می‌شوند و انگ می‌خورند.

### بحران معنا؟

سوزان فالودی در *فرب‌خورده: خیانت به مردان مدرن* (Faludi 1999)، به بررسی تجربه‌های مردان آمریکایی در پایان سده بیستم می‌پردازد. استدلال وی این است که مردان مدرن مورد خیانت جامعه‌ای قرار گرفته‌اند که در آن بیکاری رو به رشد، دست‌مزد‌های رو به کاهش، ساعات طولانی‌تر کار و ترس دائمی از زاید بودن، نقش مطمئن «نان‌آور» را که آن‌ها روزی از آن برخوردار بودند، متزلزل ساخته است. اما از نظر فالودی، فقط در حوزه کار نیست که مردان مورد تهدید قرار گرفته‌اند. مطالعه او نشان می‌دهد که ازدواج و مناسبات شخصی نیز به اندازه سابق پایدار و محکم به نظر نمی‌رسد؛ نقش مردان در اجتماع - در کلیساها، سیاست و انجمن‌های محلی - نیز کم‌رنگ شده است. فالودی به این نتیجه رسیده است که شیء‌واره شدن جامعه آمریکا بسیاری از توقعاتی را که مردان از زندگی خود داشتند، از بیخ و بن برکنده است - توقعاتی که یک نسل قبل، پدران آن‌ها به ایشان وعده داده بودند و ایشان را مهیای آن ساخته بودند. در عوض، اکنون مردان عمیقاً در بحران شک به ارزشمندی و مفید بودن خویشتن فرو رفته‌اند، آن هم در زمانه‌ای که فرهنگ مصرف‌حاکم و سطوح بالای مصرف، وفاداری‌ها، پیمان‌ها و تعهدات، و نقش‌های سنتی را محو می‌کنند.

### تصویرهای رسانه‌ای

جاناتان راترفورد تصویرهای در حال تغییر مردانگی در فرهنگ عامه‌پسند، مطبوعات، تبلیغات و مد را مورد مطالعه قرار داده (Rutherford 1988) و به دو تصویر آرمانی از مردان اشاره کرده که منعکس‌کننده واکنش‌های متضادی به چالش‌های فمینیسم و نقش در حال تغییر زنان است. تصویر

اول، «مرد کیفررسان»<sup>۱</sup> است که با درک عمومی از مردانگی سنتی تطبیق می‌کند. مرد کیفررسان با تاختن به کسانی که نماینده «خیانتکاران» به مردانگی هستند - کسانی که «نرم و لطیف» یا «خانوم‌مسلك»<sup>۲</sup> شده‌اند - از مردی و شرف خود دفاع می‌کند. این جا قلمرو دادخواهی خشونت‌آمیز مردانگی سنتی است، که به هیئت رمبو تجسم می‌یابد، کسی که با تلاش برای اعاده نظم سنتی، به قلب همه تهدیدهای بالقوه این نظم می‌زند.

بدیل این تصویر، تصویر موسوم به مرد نوین<sup>۳</sup> است - تصویری که ظاهر شدن آن در رسانه‌ها و برنامه‌های تبلیغاتی دهه ۱۹۸۰ رو به فزونی رفت. راترفورد مرد نوین را بیانگر آن نوع مردانگی می‌داند که تاکنون سرکوب شده است. مرد نوین در ایستارهای خود نسبت به زنان، کودکان و نیازهای عاطفی خود، حساسیت فوق‌العاده‌ای دارد. او پذیرودن را به راه و رسمی دلپذیر و محبوب تبدیل می‌کند، و پرورش‌دهنده‌ای نیرومند اما ملایم و مهربان است. مرد نوین می‌تواند تصویر یک موضوع جنسی را نیز داشته باشد، به همان صورتی که زنان عرفاً بازنموده شده‌اند، و بدین ترتیب امکان معکوس شدن فرآیندی فراهم می‌شود که زنان را موضوعی برای «تماشای» مردان می‌ساخت. محبوبیت و رواج مرد حساس و جنسی‌شده نوین را می‌توان تلاشی برای بازسازی مفاهیم و تصورات مردانگی پس از چالش فمینیسم به حساب آورد.

### گرایش جنسی انسان

درست همان‌طور که افکار و مفاهیم مربوط به جنسیت در حال دگرگونی‌اند، تصورات مربوط به گرایش جنسی نیز دستخوش تغییرات فاحشی می‌شوند. طی همین چنددهه گذشته در کشورهای غربی، جنبه‌های مهمی از زندگی جنسی مردم دچار تحولات بنیادی شده است. در جوامع سنتی، گرایش جنسی پیوند محکمی با فرآیند تولیدمثل دارد، اما در زمانه ما گرایش جنسی از تولیدمثل جدا شده است. گرایش جنسی برای هر فرد یکی از ابعاد زندگی شده است که باید آن را کشف کند و به آن شکل دهد. اگر گرایش جنسی روزی بر مبنای دگرجنس‌خواهی و تک‌همسری و در چهارچوب روابط ازدواجی «تعریف می‌شد»، اکنون شکل‌های گوناگون و پرتنوع رفتار جنسی و تمایل جنسی با پذیرش روبه‌رشدی مواجه‌اند. در این بخش به شناسایی انواع متنوع گرایش جنسی انسان و تغییرات کنونی آن خواهیم پرداخت. بحث خود را با بررسی اهمیت نسبی تأثیرهای زیستی، اجتماعی و فرهنگی بر رفتار جنسی انسان آغاز خواهیم کرد؛ مسئله‌ای که دانشمندان درباره آن اختلاف نظر دارند. سپس به بررسی تأثیرهای اجتماعی بر رفتار جنسی، روندهای فعلی فعالیت جنسی انسان و تغییر ایستارهای مربوط به همجنس‌خواهی می‌پردازیم.

1. retributive man

2. feminized

3. new man



### زیست‌شناسی و رفتار جنسی

گرایش جنسی مدت‌های مدیدی یک موضوع کاملاً شخصی تلقی شده است. به همین دلیل، مطالعه در این حوزه برای جامعه‌شناسی بسیار چالش‌برانگیز است. تا همین اواخر، بیش‌تر چیزهایی که دربارهٔ گرایش جنسی می‌دانستیم، از طرف زیست‌شناسان، پژوهشگران رشته‌های پزشکی و متخصصان رفتار جنسی به ما گفته می‌شد. دانشمندان و پژوهشگران به دنیای حیوانات نیز توجه می‌کردند تا رفتار جنسی انسان را بیش‌تر از پیش درک کنند.



پدر و سه‌قلوهایش: نقش‌های نوین جنسیتی در حال دگرگون‌ساختن تصویر زندگی جنسی هستند.

واضح است که گرایش جنسی

شالوده‌ای زیستی نیز دارد، چون کالبدشناسی مؤنث با کالبدشناسی مذکر تفاوت دارد. همچنین غریزه‌ای زیستی برای تولید مثل نیز وجود دارد، در غیر این صورت نسل بشر منقرض می‌شد. برخی از زیست‌شناسان چنین استدلال می‌کنند که برای این پرسش که چرا بی‌بندوباری جنسی مردان بیش از زنان است، می‌توان تبیین و دلیل تکاملی پیدا کرد. بنا به این استدلال، گرایش زیستی مردان این است که بیش‌ترین تعداد ممکن زنان را باردار کنند، درحالی‌که زنان خواهان زوج ثابتی هستند تا از میراث زیست‌شناختی فرزندان‌شان پاسداری کنند. این استدلال با مطالعهٔ رفتار جنسی حیوانات که نشان می‌دهند نرها بیش از ماده‌های خود هرج و مرج جنسی دارند، تأیید می‌شود.

اما مطالعات اخیرتر نشان داده‌اند که بی‌قیدوبندی ماده‌ها نیز در دنیای حیوانات کاملاً رواج دارد، و فعالیت‌های جنسی بسیاری از حیوانات پیچیده‌تر از چیزی است که تصور می‌شد. زمانی عقیده بر این بود که ماده‌ها با نرهایی جفت می‌شوند که بالاترین پتانسیل را برای وراثت ژنتیکی برتر برای فرزندان آن‌ها دارند. اما مطالعاتی که به تازگی دربارهٔ پرندگان ماده صورت گرفته، این استدلال را زیر سؤال برده، زیرا مدعی است که پرندگان ماده جفت بعدی خود را نه به سبب ژن‌هایش بلکه به این دلیل انتخاب می‌کنند که شاید والد بهتری باشد و قلمرو و آشیانهٔ بهتری برای بزرگ‌کردن جوجه‌ها تأمین کند.

نتایج این تحقیقات مسلماً جنبهٔ آزمایشی و موقتی دارند، مخصوصاً وقتی آن‌ها را حاوی دلالت‌هایی برای رفتار جنسی انسان بدانیم. درهرحال یک چیز هست که آدمیان را به وضوح از

حیوانات متمایز می‌کند. رفتار جنسی بشر معنادار است، یعنی آدمیان به شیوه‌های گوناگون، گرایش جنسی خود را به کار می‌بندند و ابراز می‌کنند. برای انسان‌ها، فعالیت جنسی چیزی بیش از زیست‌شناسی است. این فعالیت، فعالیتی نمادین است که منعکس‌کننده کیستی ما و عواطفی است که تجربه می‌کنیم. همان‌طور که خواهیم دید، گرایش جنسی بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوان کاملاً آن را به خصایل زیست‌شناختی نسبت داد. گرایش جنسی را باید براساس معناهای اجتماعی که آدمیان بدان نسبت می‌دهند، درک کرد.

### عوامل اجتماعی مؤثر بر رفتار جنسی

اکثر مردم، در همه جوامع، دگرجنس‌خواه هستند، یعنی برای دل‌بستگی عاطفی و لذت جنسی متوجه جنس مخالف خود هستند. دگرجنس‌خواهی<sup>۱</sup> در همه جوامع پایه و اساس ازدواج و خانواده است.

اما سلیقه‌ها و تمایلات جنسی فرعی متعددی نیز وجود دارد. جودیت لوربر (1994) ده هویت جنسی مختلف را از هم تمییز می‌دهد: زن عادی (دگر جنس‌خواه)، مرد عادی، زن همجنس‌خواه<sup>۲</sup>، مرد همجنس‌خواه<sup>۳</sup>، زن دوجنسی<sup>۴</sup>، مرد دوجنسی، زن مردنما<sup>۵</sup> (زنی که معمولاً همچون مردان لباس می‌پوشد)، مرد زن‌نما<sup>۶</sup> (مردی که معمولاً همچون زنان لباس می‌پوشد)، زن تغییر جنس‌داده<sup>۷</sup> (مردی که تبدیل به زن شده است)، و مرد تغییر جنس‌داده (زنی که تبدیل به مرد شده است). فعالیت‌ها و کردوکارهای جنسی حتی از این هم متنوع‌ترند. فروید آدمیان را «منحرف چندسان»<sup>۸</sup> می‌نامد. مقصود وی این است که آدمیان طیف وسیعی از گرایش‌ها و سلیقه‌های جنسی را دارند و ممکن است این گرایش‌ها را، حتی وقتی دیگران آن‌ها را غیراخلاقی یا نامشروع می‌پندارند، دنبال کنند. فروید مطالعات خود را نخستین بار در اواخر سده نوزدهم آغاز کرد، یعنی زمانی که بسیاری از مردم از نظر جنسی کوتاه‌فکر و متعصب بودند؛ با این حال باز هم بیماران او تنوع شگفت‌آوری در امیال جنسی خود داشتند.

از جمله کردوکارهای جنسی ممکن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد. یک مرد یا زن می‌تواند با یک زن، یا مرد یا هر دو، روابط جنسی داشته باشد. این روابط ممکن است به‌طور جداگانه یا همزمان با سه نفر یا بیش‌تر صورت بگیرد. ممکن است کسی با خودش فعالیت جنسی کند (استمناء) یا با هیچ‌کس فعالیت جنسی نداشته باشد (عزالت). ممکن است کسی با تغییر جنس‌دادگان یا با کسانی که به لباس جنس مخالف درمی‌آیند، روابط جنسی داشته باشد؛ از

1. heterosexuality

3. gay man

5. transvestite woman

7. transsexual

2. lesbian woman

4. bisexual

6. transvestite man

8. polymorphously perverse

پورتوگرافی یا ابزارها و ادوات جنسی استفاده‌کننده یا مبتلا به سادیسم خودآزار باشد (استفاده شهوانی از خشونت، به غل و زنجیرکشیدن و شکنجه‌کردن)؛ یا با حیوانات رابطه جنسی داشته باشد؛ و از این قبیل (Lorber 1994).

در همه جوامع هنجارهایی جنسی وجود دارند که برخی از کردوکارها را تأیید و تصویب و برخی را منع و نکوهش می‌کنند. اعضای هر جامعه این هنجارها را در جریان اجتماعی شدن می‌آموزند. برای مثال، طی همین چند دهه آخر، هنجارهای جنسی در فرهنگ‌های غربی با مفاهیم و تصورات مربوط به عشق رمانتیک و روابط خانوادگی پیوند داشته است. اما این هنجارها در فرهنگ‌های مختلف تنوع زیادی دارند. همجنس‌خواهی یکی از این موارد است. برخی از فرهنگ‌ها یا با همجنس‌خواهی مدارا کرده‌اند یا حتی در بعضی از متن‌ها و زمینه‌ها آن را فعالانه تشویق و ترویج کرده‌اند. برای نمونه، در میان یونانیان باستان، عشق مردان به پسران به‌عنوان والاترین شکل عشق جنسی ستوده می‌شد.

انواع پذیرفته‌شده رفتار جنسی نیز بین فرهنگ‌های مختلف تنوع دارد، و این نشان می‌دهد که اکثر واکنش‌های جنسی قطری نیستند بلکه آموخته می‌شوند. جامع‌ترین مطالعه در این زمینه را پنجاه سال قبل کله‌لان فورد و فرانک بیچ صورت دادند (Ford and Beach 1951). این دو محقق، شواهد و اطلاعات انسان‌شناختی بیش از دویست جامعه را مرور کردند. تنوع عجیب و مبهوت‌کننده‌ای در آنچه رفتار جنسی «طبیعی» شمرده می‌شد، و نیز در هنجارهای جذابیت جنسی یافته شد. برای مثال، در برخی از فرهنگ‌ها مغازله‌های طولانی پیش از آمیزش، شاید چندین ساعت، مطلوب و حتی ضروری شمرده می‌شود؛ در برخی هم مغازله عملاً وجود ندارد. در بعضی جوامع عقیده بر این است که آمیزش‌های مکرر و فراوان به ناتوانی جنسی یا بیماری منجر می‌شود. در میان سینیانگ‌های جنوب شرقی آسیا، ریش‌سفیدهای دهکده جوان‌ترها را نصیحت می‌کنند که بین معاشقه‌های خود فاصله بیندازند، اما درعین حال معتقدند کسی که سر و ریشش سفید شده باشد می‌تواند هرشب معاشقه کند!

در اکثر فرهنگ‌ها، هنجارهای جذابیت جنسی (که هم مردان و هم زنان به آن معتقدند) بیش‌تر روی ظاهر فیزیکی زنان متمرکز است تا مردان، اما ظاهراً در غرب این وضعیت به تدریج یعنی همراه با فعال‌تر شدن فزاینده زنان در محیط‌های بیرون از خانه، تغییر می‌کند. اما تفاوت بسیار زیادی در مهم‌ترین معیارهای زیبایی زنانه در فرهنگ‌های مختلف وجود دارد. در غرب مدرن، اندام باریک و ظریف تحسین می‌شود، درحالی‌که در سایر فرهنگ‌ها اندام‌های درشت‌تر و چاق‌تر، جذاب‌ترین اندام‌ها دانسته می‌شوند (نک. فصل ۶، «جامعه‌شناسی بدن»). در بعضی فرهنگ‌ها سینه‌های زنان جنبه تحریک و جذابیت جنسی ندارد، درحالی‌که در برخی جوامع اهمیت شهوانی بالایی به آن‌ها داده می‌شود. برخی از جوامع اهمیت زیادی به شکل کلی چهره می‌دهند، درحالی‌که برخی هم فقط روی شکل و رنگ چشم یا اندازه و شکل بینی و لب‌ها تأکید می‌کنند.

## گرایش‌های جنسی در فرهنگ غرب

قریب به دو هزار سال است که اساساً مسیحیت به ایستارهای غربیان در مورد رفتار جنسی شکل داده است. هرچند که فرقه‌ها و مذاهب مختلف مسیحیت دیدگاه‌های مختلفی درباره‌ی جایگاه درست و شایسته‌ی روابط جنسی در زندگی داشته‌اند، دیدگاه غالب کلیسای مسیحی این بود که همه‌ی رفتارهای جنسی به شائبه‌ی گناه آلوده است جز آن‌چه برای تولید مثل لازم است. این دیدگاه، در برخی دوره‌ها کوه فکری مفرطی در جامعه ایجاد کرده بود. اما در برخی از دوره‌ها نیز بسیاری از مردم آموزه‌های کلیسا را نادیده می‌گرفتند یا در برابر آن واکنش نشان می‌دادند و عموماً به کارهایی مبادرت می‌کردند (مثل زنا) که از طرف مقامات دینی ممنوع و حرام شده بود. این فکر که ارضای جنسی می‌تواند و باید از طریق ازدواج دنبال شود، نادر و کمیاب بود.

در سده‌ی نوزدهم، پیش‌فرض‌های دینی درباره‌ی روابط جنسی تا حدی جای خود را به پیش‌فرض‌های پزشکی دادند. اما اکثر نوشته‌های اولیه‌ی پزشکان درباره‌ی رفتار جنسی، به اندازه‌ی دیدگاه‌های کلیسا خشک و سخت‌گیر بود. برخی از پزشکان استدلال می‌کردند که هرگونه فعالیت جنسی که به تولید مثل مربوط نباشد، می‌تواند آسیب‌های جسمی شدیدی به دنبال داشته باشد. گفته می‌شد که استمناء موجب نابینایی، جنون، بیماری‌های قلبی و سایر امراض می‌شود. در عصر ویکتوریا، تظاهر به پاکدامنی جنسی بالاگرفت. عقیده بر این بود که زنان پاکدامن و عقیف نسبت به تمایلات جنسی بی‌اعتنا هستند و توجه و خواسته‌های شوهر خود را فقط از روی وظیفه قبول می‌کنند. اما در شهرها و شهرک‌هایی که رو به گسترش می‌رفتند، روسپیگری رواج داشت و اغلب صریحاً با آن مدارا و تسامح می‌شد؛ زنان «هرزه» مقوله‌ای کاملاً متفاوت با خانم‌های محترم به‌شمار می‌آمدند.

بسیاری از مردان عصر ویکتوریا که در ظاهر شهروندان متین و موقر و بانزاکتی بودند که خود را وقف همسران خویش می‌کردند، مرتباً به ملاقات روسپیان می‌رفتند یا تشمه‌ها و نشانه‌هایی داشتند. چنین رفتارهایی با تساهل نگریسته می‌شد، اما اگر خانم‌های «محترم» معشوق‌هایی اختیار می‌کردند، کار ایشان رسوایی و بی‌آبرویی محسوب می‌شد و چنان‌چه برملا می‌شد موجب طرد شدن آن‌ها از صحنه‌های عمومی جامعه می‌شد. ایستارهای متفاوت در قبال فعالیت جنسی آقایان و خانم‌ها، ضابطه و معیار دوگانه‌ای به وجود آورده بود که مدت مدیدی وجود داشت و رسوبات آن هنوز هم دیده می‌شود.

در زمان حاضر، همراه با ایستارهای سنتی ایستارهای بسیار لیبرال‌تری در قبال گرایش‌های جنسی وجود دارد که مخصوصاً در دهه‌ی شصت قوت گرفت. برخی از مردم، مخصوصاً کسانی که تحت تأثیر آموزه‌های مسیحی هستند، معتقدند که رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج درست نیست و به‌طور کلی همه‌ی شکل‌های فعالیت جنسی غیر از دگرجنس‌خواهی در چهارچوب ازدواج را ناپسند

می‌شمرند؛ هرچند که اکنون عده بسیار بیش‌تری قبول دارند که لذت جنسی جنبه مطلوب و مهمی از زندگی است. در مقابل، بعضی هم رابطه جنسی پیش از ازدواج را تأیید و یا خود به آن عمل می‌کنند و ایستارهای مداراگری در قبال فعالیت‌های جنسی مختلف دارند (به جدول ۱.۵ نگاه کنید). شکی نیست که ایستارهای جنسی طی سی سال گذشته در اکثر کشورهای غربی آزادتر و بازتر شده است. در فیلم‌ها و نمایش‌ها صحنه‌هایی نشان داده می‌شود که پیش از این کاملاً غیرقابل قبول بود، و مطالب پورنوگرافی برای اکثر بزرگسالانی که خواهان آن باشند به‌وفور در دسترس است.

### رفتار جنسی: مطالعه کینزی

ما می‌توانیم با اطمینان بیش‌تری درباره ارزش‌های عمومی مربوط به گرایش‌های جنسی سخن بگوییم تا درباره کردوکارهای خصوصی در این زمینه، چون این کردوکارها بنا به ماهیت خود اکثراً ثبت و ضبط نمی‌شوند. وقتی آلفرد کینزی پژوهش خود را در ایالات متحده طی دهه‌های چهل و

جدول ۱.۵ ایستارها در قبال روابط جنسی، بریتانیای کبیر، ۱۹۸۸ (ارقام به درصد)

	همیشه غلط است	اکثراً غلط است	گاهی غلط است	به ندرت غلط است	اصلاً غلط نیست	سایر جمع
زن و مردی که پیش از ازدواج روابط جنسی داشته‌اند	۸	۸	۱۲	۱۰	۵۸	۵
شخص متأهلی که با کسی غیر از همسر خود رابطه جنسی دارد	۵۲	۲۹	۱۳	۱	۲	۴
پسر و دختر زیر ۱۶ ساله‌ای که با هم روابط جنسی دارند	۵۶	۲۴	۱۱	۳	۳	۳
روابط جنسی بین دو فرد بزرگسال و همجنس	۳۹	۱۲	۱۱	۸	۲۳	۸

از افراد ۱۸ ساله و بالاتر پرسیده شد از نظر آن‌ها کدام‌یک از انواع مختلف روابط جنسی غلط است، پاسخ‌ها براساس یک مقیاس پنج‌درجه‌ای از «همیشه غلط است» تا «اصلاً غلط نیست»، جمع‌آوری شد؛ «سایر» شامل کسانی است که جواب داده بودند «نمی‌دانم»، «بستگی دارد»، «فرق می‌کند»، و کسانی که پاسخ نداده بودند.

منبع: پیمایش ایستارهای اجتماعی بریتانیا، مرکز ملی پژوهش اجتماعی. از:

پنجاه آغاز کرد، نخستین بار بود که مطالعه عمده‌ای درباره رفتار جنسی واقعی مردم صورت می‌گرفت. کینزی و محققان همکار او با نکوهش‌ها و سرزنش‌های سازمان‌های دینی مواجه شدند، و کار او در روزنامه‌ها و درکنگره آمریکا به غیراخلاقی بودن محکوم شد. اما او مقاومت کرد و بالاخره تاریخ زندگی جنسی ۱۸,۰۰۰ نفر را به دست آورد، که می‌توانست نمونه معرف جمعیت سفیدپوست آمریکا باشد (Kinsey et al., 1948, 1953).

نتایج تحقیق کینزی برای اکثر مردم شگفت‌آور و برای بسیاری نیز تکان‌دهنده بود، چون اختلاف عمیق میان توقعات عمومی رفتار جنسی که در آن زمان رایج بود و کردارهای بالفعل جنسی را بر ملا می‌کرد. او دریافت که تقریباً ۷۰ درصد مردان دست‌کم به یک روسپی مراجعه کرده بودند، و ۴۸ درصد پیش از ازدواج تجربه جنسی داشته بودند. اما، طبق معیار دوگانه، ۴۰ درصد مردان از زنان خود انتظار داشتند که در زمان ازدواج باکره باشند. بیش از ۹۰ درصد مردان استمناء کرده بودند و حدود ۶۰ درصد نیز به نحوی فعالیت جنسی دهانی داشتند. در میان زنان، حدود ۵۰ درصد تجربه جنسی پیش از ازدواج داشتند، هرچند که این تجربه آن‌ها با کسانی بوده که انتظار می‌رفت شوهران آینده آن‌ها باشند. حدود ۶۰ درصد استمناء کرده بودند، و همین درصد تماس‌های جنسی دهانی را تجربه کرده بودند.

این شکاف میان ایستارهای مورد پذیرش عمومی و رفتارهای واقعی، که یافته‌های کینزی مؤید آن بود، احتمالاً در آن روزگار خاص، یعنی درست بعد از جنگ جهانی دوم، تا این حد عمیق بود. مرحله‌ای از آزادی جنسی کمی قبل از آن، در دهه بیست، آغاز شده بود یعنی هنگامی که جوان‌ترها احساس می‌کردند از قواعد اخلاقی خشک و دست‌وپاگیر حاکم بر نسل‌های پیشین رها شده‌اند. رفتار جنسی احتمالاً به میزان زیادی تغییر یافت، اما درباره مسائل مربوط به گرایش و روابط جنسی به سیاقی که امروز متداول شده، آشکارا بحث و گفت‌وگو نمی‌شد. کسانی که به روابط و کردارهایی مبادرت می‌کردند که هنوز در سطح عمومی قویاً با آن‌ها مخالفت می‌شد، اعمال خود را مخفی می‌کردند و خبر نداشتند که تا چه حد دیگران نیز همین کارها را انجام می‌دهند. دوره تساهل‌آمیزتر دهه شصت، ایستارهایی را که رک و صریح اظهار می‌شدند به واقعیات رفتاری نزدیک‌تر کرد.

### رفتار جنسی پس از کینزی

در دهه شصت، جنبش‌های اجتماعی، مثل جنبش‌های پادفرهنگی یا سبک‌های زندگی «هیپی‌وار»، نظم موجود هر چیزی را به چالش کشیدند و هنجارهای جنسی موجود را نیز زیر پا گذاشتند. این جنبش‌ها ستایشگر آزادی جنسی بودند، و اختراع قرص ضدحاملگی برای زنان، این امکان را فراهم کرد که لذت جنسی آشکارا از تولید مثل جدا شود. گروه‌های زنان نیز خواهان استقلال هرچه بیش‌تر از ارزش‌های جنسی مردانه، طرد معیار دوگانه و پذیرش نیاز زنان به ارضای جنسی بیش‌تر در روابط و مناسبات‌شان شدند.

تا همین اواخر دشوار می‌شد گفت که دقیقاً تا چه حد رفتارهای جنسی از زمان پژوهش کینزی به این سو دچار تغییر شده است. در اواخر دهه هشتاد، لیلین رابین با هزار امریکایی ۳۰ تا ۴۸ ساله مصاحبه کرد تا معلوم شود چه تغییراتی در ایستارها و رفتارهای جنسی طی سی سال قبلی رخ داده است. طبق یافته‌های وی، تغییرات و تحولات واقعاً مهمی به‌وقوع پیوسته است. فعالیت جنسی نوعاً در سنین پایین‌تر از نسل‌های پیشین شروع می‌شود؛ کردارهای جنسی تین‌ایجرها [جوانان ۱۳ تا ۱۹ ساله] به اندازه بزرگسال‌ها کامل و متنوع است. هنوز هم معیار دوگانه حاکم است، اما نیرو و قدرت سابق خود را ندارد. یکی از مهم‌ترین تغییرات این بوده است که زنان در روابط و مناسبات خویش انتظار رسیدن به لذت جنسی را دارند و فعالانه آن را می‌جویند. آن‌ها انتظار دریافت، و نه فقط ارائه، ارضای جنسی را داشتند؛ پدیده‌ای که بنا به استدلال رابین نتایج و پیامدهای عمده‌ای برای هر دو جنس دارد.

زنان به‌لحاظ جنسی آزادتر از گذشته شده‌اند؛ اما همراه با این تحول که اکثر مردان برایش هورا می‌کشند، حق‌طلبی تازه‌ای نیز پدید آمده است که پذیرش آن برای بسیاری از مردان دشوار است. مردانی که رابین با آن‌ها مصاحبه کرد غالباً می‌گفتند که «احساس بی‌کفایتی» می‌کنند، و می‌ترسند که «هرگز نتوانند کار را به‌درستی انجام دهند» و «این روزها ارضا کردن زنان را غیرممکن می‌بینند» (Rubin 1990).

مردان احساس بی‌کفایتی می‌کنند؟ آیا این برخلاف همه انتظارات ما نیست؟ چون در جامعه مدرن مردان همچنان در اکثر حوزه‌ها مسلط هستند، و به‌طور کلی خشونت بسیار بیش‌تری نسبت به زنان روا می‌دارند تا زنان نسبت به مردان. این خشونت اساساً به کنترل زنان و تداوم بخشیدن به متابعت و انقیاد زنان معطوف است. اما شماری از نویسندگان - که درباره آن‌ها در بخش‌های پیشین همین فصل مطالبی آموختیم - کم‌کم این استدلال را مطرح کرده‌اند که مردانگی همان‌قدر که پادشاهی با خود به همراه دارد مایه رنج و عذاب‌هایی نیز هست. آن‌ها می‌افزایند که روابط و مناسبات جنسی مردان در اکثر موارد به جای آن‌که ارضاکننده باشد جبری و تحمیلی است. اگر مردان از گرایش جنسی همچون وسیله‌ای برای کنترل استفاده نمی‌کردند، نه تنها زنان بلکه خود ایشان نیز نفع می‌بردند.

### تعهد نوین؟

در ۱۹۹۴ گروهی از پژوهشگران به‌صورت جمعی مطالعه‌ای به‌نام سازمان اجتماعی گرایش جنسی: کردوکارهای جنسی در ایالات متحده را منتشر کردند که جامع‌ترین مطالعه رفتار جنسی در جهان از زمان کینزی بود. برای بسیاری شگفت‌آور بود که یافته‌های این مطالعه حاکی از محافظه‌کاری جنسی عمده‌ای در میان امریکایی‌ها بود. برای نمونه، ۸۳ درصد از پاسخگویان طی یک سال قبلی فقط یک شریک جنسی داشته‌اند (یا اصلاً هیچ شریکی نداشته‌اند) و در میان افراد متأهل



۱. آیا وفاداری و خانوادۀ هسته‌ای هرگز واقعاً از میان رفته است؟

این رقم به ۹۶ درصد بالغ می‌شود. وفاداری به همسر نیز کاملاً رواج دارد: فقط ۱۰ درصد از زنان و کمتر از ۲۵ درصد از مردان گزارش کردند که در طول عمرشان به همسر خود خیانت کرده‌اند. بر اساس این مطالعه، آمریکایی‌ها به‌طور متوسط در کل زندگی خود فقط سه شریک جنسی داشته‌اند. به‌رغم ماهیت ظاهراً ثابت رفتارها، تغییرات متمایز و جداگانه‌ای از این مطالعه مستفاد می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از افزایش روزافزون سطح تجربه جنسی پیش از ازدواج، مخصوصاً میان زنان. در واقع، بیش از ۹۵ درصد آمریکایی‌هایی که امروزه ازدواج می‌کنند قبلاً تجربه جنسی داشته‌اند (Laumann et al., 1994).

پیمایش‌های رفتار جنسی آکنده از دشواری‌های گوناگون است. ما هیچ نمی‌دانیم که مردم تا چه حد درباره زندگی جنسی خود حقیقت را به محقق می‌گویند. سازمان اجتماعی گرایش جنسی ظاهراً نشان می‌دهد که آمریکایی‌ها در زندگی جنسی خود کم‌تر از زمانی که کینزی مطالعه کرده بود ماجراجو و بوالهوس هستند. شاید گزارش‌های کینزی دقیق و درست نبوده است. شاید ترس از ایدز بسیاری از مردم را به محدودکردن دامنه فعالیت‌های جنسی‌شان وادار کرده باشد. یا شاید به دلایلی امروزه مردم تمایل بیشتری به پنهان کردن جنبه‌هایی از فعالیت‌های جنسی خود داشته باشند. درباره هیچ‌یک نمی‌توانیم مطمئن باشیم.



دربارهٔ اعتبار پیمایش‌های رفتار جنسی اخیراً بحث و مشاجره‌های مداومی درگرفته است (Lewontin 1995). منتقدان این نوع پژوهش‌ها مدعی بوده‌اند که چنین پیمایش‌هایی اطلاعات مطمئنی دربارهٔ کردوکارهای جنسی تولید نمی‌کنند. بخشی از این مناقشه‌ها به پاسخ‌هایی مربوط می‌شود که افراد سالخورده‌تر به پرسش‌های تحقیق می‌دهند. پژوهشگران گزارش کرده‌اند که ۴۵ درصد مردانی که در سن هشتاد تا هشتاد و پنج سالگی هستند، می‌گویند با شریک جنسی خود رابطهٔ جنسی دارند. نظر منتقدان این است که این پاسخ‌ها آشکارا به قدری غیرواقعی‌اند که یافته‌های کل پیمایش را در معرض تردید قرار می‌دهند. پژوهشگران در برابر این اتهام از خود دفاع می‌کنند و متخصصان مطالعهٔ افراد سالخورده نیز از آن‌ها حمایت می‌کنند و منتقدان را متهم می‌کنند که باورهای کلیشه‌ای منفی دربارهٔ سالخوردگان دارند. آن‌ها اشاره می‌کنند که در یکی از مطالعاتی که روی مردان سالخورده‌ای انجام گرفت که بیرون از آسایشگاه‌ها زندگی می‌کردند، ۷۴ درصد آن‌ها به لحاظ جنسی فعال بودند. مطالعهٔ دیگری نیز به این نتیجه رسید که اکثر مردان حتی در نود و چند سالگی میل جنسی خود را از دست نمی‌دهند.

### همجنس‌خواهی

همجنس‌خواهی<sup>۱</sup>، یعنی جهت‌گیری فعالیت‌ها یا احساسات جنسی به سمت افرادی از جنس موافق، در همهٔ فرهنگ‌ها وجود دارد. در برخی از فرهنگ‌های غیرغربی، روابط همجنس‌خواهی در بین برخی از گروه‌ها پذیرفته یا حتی تشویق می‌شود. باتاک‌های شمال سوماترا، روابط همجنس‌خواهی مردان را پیش از ازدواج مجاز می‌شمارند. پسران به هنگام بلوغ خانهٔ والدین خود را ترک می‌کنند و همراه با ده دوازده نفر از مردان مسن‌تری زندگی می‌کنند که این تازه‌واردها را با راه و رسم همجنس‌خواهی آشنا می‌کنند. اما در بسیاری از جوامع همجنس‌خواهی با چنین صراحتی پذیرفته نمی‌شود. برای مثال، در دنیای غرب تصور رایج از یک همجنس‌خواه تصور کسی است که سلیقه و میل جنسی او تفاوت فاحشی با اکثریت جمعیت دارد.

میشل فوکو در مطالعات خویش دربارهٔ جنسیت و گرایش جنسی، نشان داده است که پیش از سدهٔ هیجدهم مفهوم شخص همجنس‌خواه ظاهراً وجود نداشته است (Foucault 1978). عمل لواط<sup>۲</sup> از سوی مقامات کلیسا و قانون توبیخ می‌شد و در انگلستان و چند کشور اروپایی دیگر مجازات مرگ را به همراه داشت. اما معنای لواط صرفاً رابطهٔ همجنس‌خواهی نبود. بلکه این واژه به روابط میان مردان و زنان، مردان و حیوانات و همین‌طور مردان با مردان اطلاق می‌شد. اصطلاح «همجنس‌خواهی» در دههٔ ۱۸۶۰ وضع شد و از آن به بعد، همجنس‌خواهان به نحو فزاینده‌ای به منزلهٔ نوع متمایزی از مردم با امیال جنسی مخصوص به خود تلقی شده‌اند (Weeks 1986). همجنس‌خواهی بخشی از گفتمان «پزشکی» شد؛ دربارهٔ همجنس‌خواهی با زبان و تعبیر کلینیکی و

1. homosexuality

2. sodomy

همچون نوعی انحراف یا اختلال روان‌پزشکی سخن گفته می‌شد، نه یک «گناه» دینی. همجنس‌خواهان همراه با سایر «منحرفان» مثل بچه‌بازها و زن‌نماها یا مردنماها، دچار نوعی آسیب زیست‌شناختی دانسته می‌شدند که سلامت جامعه اصلی را تهدید می‌کرد.

---

برای مطالب بیشتر درباره دیدگاه‌های پزشکی به بخش «پیدایش مدل زیستی-پزشکی سلامتی» در صفحه ۲۲۴ مراجعه کنید.

---

در ایالات متحده، مجازات مرگ برای «اعمال غیرطبیعی» پس از استقلال این کشور از انگلستان لغو شد، و کشورهای اروپایی نیز در اواخر سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم این مجازات را ملغی کردند. اما تا همین چند دهه پیش، همجنس‌خواهی تقریباً در همه کشورهای غربی فعالیتی مجرمانه بود. تغییر جایگاه همجنس‌خواهان از حواشی جامعه به متن اصلی آن هنوز به‌طور کامل صورت نپذیرفته، اما در سال‌های اخیر در این زمینه وضعیت به‌سرعت تغییر کرده است. می‌توان به چند نقطه عطف اصلی اشاره کرد. نخست، انتشار گزارش کینزی درباره رفتار جنسی موجب شد که رواج همجنس‌خواهی در جامعه آمریکایی علناً به اطلاع عموم برسد و همگان متوجه آن شوند (بخش زیر را ببینید). این یافته‌ها برای بسیاری از مردم تکان‌دهنده بود، اما به ابطال این عقیده کمک کرد که همجنس‌خواهان گروه کوچکی از منحرفانی هستند که دچار اختلالات روان‌پزشکی اند. دومین مقطع مهم در ۱۹۶۹ و آشوب‌های استون‌وال بود که صحنه درگیری‌های بسیار خشونت‌آمیزی بین پلیس و اجتماع مردان همجنس‌خواه نیویورک شد. ماجرای استون‌وال به جنبش آزادی مردان همجنس‌خواه، نه فقط در ایالات متحده بلکه در سایر کشورها [ی غربی] نیز شتاب بخشید و بالاخره، شیوع بیماری ایدز در اوایل دهه هشتاد رویداد مهمی در تاریخ اخیر همجنس‌خواهی بود. با این‌که از یک طرف شیوع ایدز برای جمعیت مردان همجنس‌خواه بسیار مهلک بود و شمار وسیعی از افراد این جمعیت مبتلا و کشته شدند، اما از طرف دیگر ایدز موجب استحکام اجتماعات مردان همجنس‌خواه شد و همجنس‌خواهی را به مسئله‌ای عمومی که آشکارا درباره‌اش گفت‌وگو می‌شد، تبدیل کرد.

در سال‌های اخیر ایستارهای مربوط به همجنس‌خواهان در بسیاری از کشورهای غربی ملایم‌تر شده است و تصاویر مثبت از روابط مردان همجنس‌خواه در رسانه‌ها و مطبوعات رواج بیش‌تری یافته است.

### همجنس‌خواهی در فرهنگ غربی

کنت پلامر در مطالعه‌ای مثال‌زدنی، چهار نوع از همجنس‌خواهی را در فرهنگ مدرن غربی از هم تمییز می‌دهد. همجنس‌خواهی *اتفاقی*<sup>۱</sup> به معنای مراوده همجنس‌خواهانه موقتی و گذرای است که

تأثیر چندانی بر ساختار کل زندگی جنسی شخص ندارد. بازیگوشی‌های بچه‌مدرسه‌ای‌ها مثال‌هایی از همین نوع است. فعالیت‌های مکرر<sup>۱</sup> به وضعیتی اشاره می‌کند که در آن اعمال همجنس‌خواهانه مرتباً انجام می‌گیرند، اما اولویت و ترجیح اصلی فرد نیست. در محیط‌هایی مثل زندان‌ها یا اردوگاه‌های نظامی که مردان بدون زنان زندگی می‌کنند، این نوع رفتارهای همجنس‌خواهانه رواج دارند و جایگزینی برای رفتارهای دگرجنس‌خواهانه قلمداد می‌شوند نه ارجح بر آن.

همجنس‌خواهی شخصی‌شده<sup>۲</sup> به افرادی اشاره می‌کند که فعالیت‌های همجنس‌خواهی را ترجیح می‌دهند، اما از گروه‌هایی که این رفتارها را به‌آسانی می‌پذیرند دور و جدا هستند. در این جا همجنس‌خواهی فعالیت ننگ‌آوری است که از چشم دوستان و همکاران پنهان داشته می‌شود. همجنس‌خواهی به‌مثابه روش زندگی به افرادی اطلاق می‌شود که از پرده بیرون آمده‌اند و روابط و مناسبات اجتماعی خود را با افراد دیگری که سلیقه جنسی مشترکی با آن‌ها دارند، بخش مهمی از زندگی خود ساخته‌اند. این افراد معمولاً به خرده‌فرهنگ‌های مردان همجنس‌خواه تعلق دارند که در آن فعالیت‌های همجنس‌خواهی در چهارچوب سبک زندگی متمایزی ادغام و یکپارچه می‌شود (Plummer 1975). چنین اجتماعی غالباً امکان کنش سیاسی جمعی را برای پیشبرد حقوق و منافع همجنس‌خواهان فراهم می‌کند.

آن بخش از جمعیت (مردان و زنان) که تجربه‌های همجنس‌خواهانه داشته‌اند یا تمایلات نیرومندی به همجنس‌خواهی را تجربه کرده‌اند، احتمالاً بسیار زیادتر از کسانی هستند که آشکارا سبک زندگی مردان همجنس‌خواه را دنبال می‌کنند. حد و حدود احتمالی همجنس‌خواهی در فرهنگ‌های غربی ابتدا با انتشار پژوهش آلفرد کینزی معلوم شد. طبق یافته‌های او نسبت مردان امریکایی کاملاً دگرجنس‌خواه از نصف جمعیت مردان امریکا بیش‌تر نیست، البته اگر بر مبنای فعالیت‌ها و گرایش‌های جنسی آن‌ها پس از دوره بلوغ قضاوت کنیم. از نمونه ۱۸,۰۰۰ نفری کینزی، ۸ درصد به مدت سه‌سال یا بیش‌تر روابط منحصراً همجنس‌خواهانه داشته‌اند. ۱۰ درصد از پاسخگویان نیز به‌طور مساوی فعالیت‌های همجنس‌خواهانه و دگرجنس‌خواهانه داشته‌اند. شگفت‌آورترین یافته کینزی این بود که ۳۷ درصد مردان دست‌کم یک بار تجربه همجنس‌بازی را تا بالاترین سطح آن داشته‌اند. ۱۳ درصد دیگر از این نمونه امیال همجنس‌خواهانه داشته‌اند اما کاری صورت نداده‌اند.

نرخ همجنس‌خواهی در میان زنان، بنا به تحقیقات کینزی، پایین‌تر از مردان بود. حدود ۲ درصد از زنان منحصراً همجنس‌خواه بودند. تجربه‌های همجنس‌خواهانه از سوی ۱۳ درصد از زنان گزارش شد، درحالی‌که ۱۵ درصد دیگر از آن‌ها امیال همجنس‌خواهانه را احساس کرده بودند، بی‌آن‌که کاری صورت دهند. کینزی و همکاران وی از نتیجه پژوهش خود درباره میزان همجنس‌خواهی شگفت‌زده

1. situated activities

2. personalized homosexuality

بودند، از این رو نتایج را با استفاده از روش‌های مختلف دوباره امتحان کردند، اما باز همان نتایج به دست آمد (Kinsey et al., 1948, 1953).

نتایج مطالعه سازمان اجتماعی گرایش جنسی یافته‌های مطالعه کینزی را در مورد رواج همجنس‌خواهی زیر سؤال برد. در برابر ۳۷ درصد مطالعه کینزی، فقط ۹ درصد مردان در این مطالعه جدید گزارش کرده بودند که بالاترین سطح مراوده همجنس‌خواهی را تجربه کرده‌اند، فقط حدود ۸ درصد از مردان به داشتن امیال همجنس‌خواهانه اذعان کرده بودند (در مقایسه با ۱۳ درصد کینزی)، و کم‌تر از ۳ درصد معاشرت جنسی با مرد دیگری را طی سال گذشته گزارش داده بودند.

همان‌طور که نویسندگان این مطالعه قبول داشتند، داغ‌نگی که همچنان با همجنس‌خواهی همراه بود احتمالاً در گزارش‌ندادن کلی رفتارهای همجنس‌خواهانه نقش داشته است. و همان‌طور که یکی از منتقدان اشاره کرده است، نمونه تصادفی این محققان نتوانسته است مناطق تراکم جغرافیایی همجنس‌خواهان در شهرهای بزرگ را دربرگیرد، یعنی جاهایی که همجنس‌خواهان احتمالاً نزدیک به ۱۰ درصد کل جمعیت را تشکیل می‌دهند (Laumann et al., 1994).

### لژی‌بیسیم

همجنس‌خواهی مردان عموماً بیش از لژی‌بیسیم<sup>۱</sup> - دل‌بستگی یا فعالیت‌های همجنس‌خواهانه میان زنان - مورد توجه بوده است. گروه‌های لژی‌بین کم‌تر از خرده‌فرهنگ‌های مردان همجنس‌خواه سازمان‌یافته هستند و نسبت کم‌تری از روابط اتفاقی را شامل می‌شوند. در تلاش‌هایی که برای حقوق همجنس‌خواهان انجام می‌گیرد، با گروه‌های فعال لژی‌بینی غالباً طوری برخورد می‌شود که گویی منافع آن‌ها با منافع سازمان‌های مردان همجنس‌خواه یکسان است. اما با این‌که گاهی همکاری‌های نزدیکی بین مردان و زنان همجنس‌خواه وجود دارد، تفاوت‌ها و اختلاف‌هایی نیز هست. مخصوصاً اگر زنان همجنس‌خواه فمینیست‌های فعالی نیز باشند. برخی از زنان همجنس‌خواه حس می‌کردند که جنبش آزادی مردان همجنس‌خواه بازتاب منافع مردان بود، درحالی‌که فمینیست‌های لیبرال و رادیکال منحصراً با علائق زنان دگرجنس‌خواه طبقه متوسط سروکار داشتند. از این رو بود که جناح متمایزی از فمینیسم لژی‌بین پدید آمد که گسترش «ارزش‌های مؤنث» را تشدید کرد و رسم مستقر دگرجنس‌خواهی مردانه را به چالش کشید. بسیاری از زنان همجنس‌خواه لژی‌بیسیم را کم‌تر به‌مثابه یک گرایش جنسی و بیش‌تر به‌منزله تعهد داشتن و متحد بودن با سایر زنان - هم از نظر سیاسی، اجتماعی و شخصی - قلمداد می‌کنند (Seidman 1997).

## ایستارها در قبال همجنس‌خواهی

در گذشته، ایستارهای بی‌مدارا در قبال همجنس‌خواهی چنان بر سر زبان‌ها بود که فقط طی همین چند سال اخیر است که بعضی از اسطوره‌های منفی گرداگرد این موضوع، کم‌رنگ شده‌اند. مردان همجنس‌خواه به هیچ‌گروه خاصی از مشاغل مثل آرایشگران، طراحان تزئینات داخلی، یا هنرمندان محدود نمی‌شوند. دگرجنس‌گرایی<sup>۱</sup> اصطلاحی است مانند جنس‌گرایی و به فرآیندی اشاره می‌کند که طبق آن افرادی که دگرجنس‌خواه نیستند، براساس تمایل جنسی‌شان مقوله‌بندی و مورد تبعیض واقع می‌شوند. همجنس‌خواه‌هراسی<sup>۲</sup> به معنای ترس و بیزاری از افراد همجنس‌خواه است.

با این‌که [در جوامع غربی] همجنس‌خواهی امروزه بیش‌تر از گذشته پذیرفته می‌شود، اما دگرجنس‌گرایی و همجنس‌خواه‌هراسی در بسیاری از حوزه‌های جامعه غربی هنوز ریشه‌های عمیقی دارند؛ خصوصت با همجنس‌خواهان در ایستارهای عاطفی بسیاری از مردم پابرجا است. یورش‌های خشونت‌آمیز و کشتار همجنس‌خواهان هنوز هم بسیار رواج دارد. به‌همین دلیل، بسیاری از گروه‌های همجنس‌خواه تلاش می‌کنند تا اقدامات ضد همجنس‌خواهی به‌لحاظ قانونی جزو «جنایات متعصبانه»<sup>۳</sup> طبقه‌بندی شود.

---

به مباحث «جرم و جنایت‌های علیه همجنس‌خواهان» در صفحه ۳۳۳ مراجعه کنید.

---

بعضی از اقسام رفتارهای مردان همجنس‌خواه را می‌توان تلاش‌هایی برای درهم‌شکستن پیوندهای معمول میان مردانگی و قدرت تلقی کرد؛ شاید به همین دلیل است که اجتماع دگرجنس‌خواه تا این حد آن‌ها را تهدیدی برای خود به حساب می‌آورد. مردان همجنس‌خواه مایل‌اند تصویر «اوا خواهری»<sup>۴</sup> را که عموماً به آن‌ها نسبت می‌دهند رد کنند، و به دو طریق این کار را می‌کنند. یکی از طریق درپیش‌گرفتن اطوارهای «اوا خواهری» تحریک‌آمیز و عصبانی‌کننده یعنی مردانگی «زن‌صفتانه‌ای» که این عقیده قالبی را به تمسخر می‌گیرد. و دیگری با اداهای «جوجه‌لاتی». این اداهای نیز عرفاً مردانه نیستند؛ مردانی که لباس موتورسواری یا گاوچرانی به تن می‌کنند با مبالغه در مردانگی، آن را به تمسخر می‌گیرند (Bertelson 1986).

برخی از جامعه‌شناسان آثار و نتایج شیوع آیدز را بر ایستارهای عمومی در قبال همجنس‌خواهی مورد کندوکاو قرار داده‌اند. آن‌ها می‌گویند شیوع آیدز برخی از شالوده‌های اصلی ایدئولوژی مردانگی ناهمجنس‌خواه را به چالش کشیده است. برای مثال، جنسیت و رفتار جنسی به عناوین بحث‌های عمومی تبدیل شده‌اند، از برنامه‌های آموزش مقاربت سالم که تحت حمایت دولت انجام می‌شود تا

---

1. heterosexism  
3. hate crimes

2. homophobia  
4. effeminacy

پوشش رسانه‌ای درباره‌ی گسترش ایدز. شیوع این بیماری تهدیدی برای مشروعیت اندیشه‌ها و تصورات سنتی درباره‌ی اخلاق بود چون توجه عمومی را به وجود رواج روابط جنسی پیش از ازدواج، روابط پنهانی زوج‌های متأهل و روابط غیر دگرجنس‌خواه در جامعه جلب کرد. اما مهم‌تر از همه، شیوع ایدز با مرئی‌ترساختن همجنس‌خواهان، موجب زیر سؤال رفتن «جهانشمول‌بودن» دگرجنس‌خواهی شده است و نشان داده است که خانواده‌ی هسته‌ای سنتی بدیل‌های دیگری هم دارد (Redman 1996). اما گاهی واکنش‌های هیجانی هم ابراز شده است. همجنس‌خواهان منحرافانی دانسته می‌شوند که سلامت اخلاقی «جامعه‌ی سالم» را تهدید می‌کنند. برای پاسداری از مردانگی دگرجنس‌خواه به مثابه «هنجار [طبیعی]»، حتماً باید این تهدید خیالی به حاشیه رانده و بدنام و رسوا شود (Rutherford and Chapman 1988).

### تلاش برای حقوق قانونی و رسمیت یافتن

همجنس‌خواهی، از بسیاری جهات، بهنجارتر شده است - بیش از آن‌که فقط بخش پذیرفته‌شده‌ای از جامعه‌ی روزمره باشد. کشورهای متعددی قوانینی برای حمایت از حقوق همجنس‌خواهان گذرانیده‌اند. وقتی افریقای جنوبی در ۱۹۹۶ قانون اساسی نوین خود را تصویب کرد، یکی از اندک کشورهای جهان بود که حقوق همجنس‌خواهان را در قانون اساسی خویش به رسمیت شناخته بود. چندین کشور اروپایی، از جمله دانمارک، نروژ و سوئد اکنون به زوج‌های همجنس‌خواه اجازه می‌دهند که زوجیت خود را به ثبت برسانند و از اکثر امتیازها و حقوق ازدواج برخوردار شوند. شهرها و اداره‌های محلی در هلند، فرانسه و بلژیک نیز به رسمیت شناختن روابط همجنس‌خواهی را آغاز کرده‌اند. ایالت‌های هاوایی و ورمونت آمریکا قوانینی گذرانده‌اند که ازدواج‌ها و «اتحادیه‌های مدنی» همجنس‌خواهان را مجاز می‌دارد. قوه قضائیه بریتانیا اخیراً طی حکمی اعلام کرد که زوج‌های همجنس‌خواهی که روابط پایداری با هم دارند، یک خانواده محسوب می‌شوند - این تصمیم نتایج مهمی برای حقوق ارث و منزلت والدبودن در پی دارد.

فعالان همجنس‌خواه هر روز بیش از پیش خواهان قانونی شدن تمام‌عیار ازدواج‌های همجنس‌خواهانه هستند. در شرایطی که ازدواج در میان زوج‌های دگرجنس‌خواه اهمیت خود را از دست می‌دهد، به‌راستی چرا همجنس‌خواهان تا این حد به آن اهمیت می‌دهند؟ زیرا آن‌ها همان منزلت، حقوق و تعهداتی را می‌خواهند که دیگران از آن برخوردارند. امروزه ازدواج بیش از هر چیز تعهدی عاطفی است، اما چون از طرف دولت به رسمیت شناخته می‌شود، دلالت‌های حقوقی معینی نیز به دنبال دارد. ازدواج به زوجین اجازه می‌دهد که در موارد مقتضی، درباره‌ی مرگ و زندگی یکدیگر در وضعیت‌های پزشکی تصمیم بگیرند، آن‌ها را از حق ارث و نیز از حق سهم‌بردن از مستمری‌ها و سایر سودهای اقتصادی برخوردار می‌کند. «مراسم عهدبستن» - ازدواج‌های غیررسمی که در آمریکا بین همجنس‌خواهان و دگرجنس‌خواهان رواج یافته است - این حقوق و تعهدات را

اعطا نمی‌کند. و در سوی دیگر، مسلماً به این دلیل هم هست که بسیاری از زوج‌های دگرجنس‌خواه اکنون ازدواج‌شان را به تأخیر می‌اندازند یا اصلاً ازدواج نمی‌کنند.

مخالفان ازدواج همجنس‌خواهان آن را به‌عنوان هرزگی یا چیزی غیرطبیعی سرزنش می‌کنند. از نظر آن‌ها، چنین ازدواج‌هایی به معنای مشروع‌شدن گرایش جنسی است که دولت باید با همهٔ توان خود آن را سرکوب کند. در امریکا گروه‌هایی وجود دارند که هدف‌شان وادار ساختن همجنس‌خواهان به تغییر رویه و ازدواج با افرادی از جنس مخالف است. آن‌ها همجنس‌خواهی را گمراهی و انحراف می‌دانند و با خشونت تمام مخالف هرگونه اقدامی برای بهنجار ساختن آن هستند.

همجنس‌خواهان می‌خواهند مثل افراد عادی به آن‌ها نگرسته شود. آن‌ها می‌گویند که همجنس‌خواهان به اندازهٔ دیگران نیازمند امنیت اقتصادی و عاطفی هستند. اندرو سالیوان در کتاب خود به‌نام تقریباً طبیعی (Sullivan 1995) با تمام قوا از مواهب و نیکی‌های ازدواج همجنس‌خواهانه دفاع می‌کند. خود وی که کاتولیک و همجنس‌خواه است، مدت‌ها با خود درگیر بوده که چگونه باورهای دینی‌اش را با گرایش جنسی خود آشتی دهد. استدلال وی این است که همجنس‌خواهی، لااقل تا حدی، جزو طبع و سرشت آدمی است - یعنی چیزی نیست که به‌آسانی «انتخاب» شود. وقتی از کسی خواسته می‌شود که دست از همجنس‌خواهی بشوید، انگار از او خواسته‌اند که بخت و فرصت عشق‌ورزیدن، و دوست‌داشته‌شدن توسط دیگری را رها کند. این عشق باید بتواند در چهارچوب ازدواج ابراز شود. وی نتیجه می‌گیرد که اگر نمی‌خواهیم که همجنس‌خواهان به اقلیت بیگانه‌ای تبدیل شوند، ازدواج همجنس‌خواهانه باید قانونی شود.

## روسپیگری

روسپیگری<sup>۱</sup> را می‌توان تن‌دادن به رابطهٔ جنسی در ازای دریافت پول تعریف کرد. واژهٔ «روسپی»<sup>۲</sup> در اواخر سدهٔ هجدهم رایج شد. در دنیای باستان، اکثر کسانی که خدمات جنسی را برای کسب عواید اقتصادی عرضه می‌کردند، نشمه‌های اشرافی<sup>۳</sup>، همبالمین‌ها (معشوقه‌های نشانده<sup>۴</sup>) یا کنیزان بودند. نشمه‌های اشرافی و معشوقه‌ها غالباً در جوامع سنتی منزلت بالایی داشتند.

جنبهٔ اصلی روسپیگری مدرن این است که زنان و مشتریان آن‌ها عموماً یکدیگر را نمی‌شناسند. هرچند که ممکن است بعضی از مردان به «مشتریان ثابت» تبدیل شوند، اما این رابطه بدوآبر مبنای آشنایی شخصی پا نمی‌گیرد. و این چیزی است که در مورد اکثر شکل‌های پذیرایی جنسی برای عواید مادی در زمان‌های گذشته، صدق نمی‌کند. روسپیگری پیوند مستقیمی با فروپاشی

1. prostitution

2. prostitute

3. courtesans

4. kept mistresses

اجتماعات کوچک و توسعه نواحی شهری بزرگ و غیرشخصی و تجاری شدن روابط اجتماعی دارد. در اجتماعات سنتی کوچک، روابط جنسی از طریق مرئی بودنشان کنترل می‌شدند. اما در نواحی شهری نوین، پیوندهای اجتماعی ناشناس‌تر به راحتی پا می‌گرفت.

### روسپیگری امروز

روسپیان کنونی بریتانیا عمدتاً از میان گروه‌های اجتماعی فقیرتر برمی‌خیزند، همان‌طور که قبلاً نیز همین‌طور بود، اما شمار درخور توجهی از زنان طبقه متوسط نیز به آنان پیوسته‌اند. نرخ فزاینده طلاق موجب می‌شود برخی از زنانی که به تازگی به فقر و فلاکت افتاده‌اند، به سمت روسپیگری بروند. علاوه بر این، بعضی از زنانی که پس از فراغت از تحصیل نمی‌توانند شغلی پیدا کنند، در مراکز ماساژ یا در شبکه‌های دختران تلفنی مشغول به کار می‌شوند، اما همچنان در جست‌وجوی فرصت‌های شغلی دیگری هستند.

پل جی. گلدشتاین انواع روسپیگری را براساس پایبندی شغلی و زمینه شغلی طبقه‌بندی کرده است. پایبندی<sup>۱</sup> به معنای فراوانی مبادرت یک زن به روسپیگری است. بسیاری از زنان به‌طور موقت روسپیگری می‌کنند، و پیش از رهاکردن روسپیگری برای مدتی طولانی یا برای همیشه، چندباری خودفروشی می‌کنند. «روسپیان گاه‌به‌گاه»<sup>۲</sup> کسانی هستند که غالباً، اما نه مرتباً، رابطه جنسی در ازای پول را می‌پذیرند تا به درآمد خود بیفزایند. بعضی هم به‌صورت مداوم روسپیگری می‌کنند و درآمد اصلی آن‌ها از همین راه تأمین می‌شود. زمینه شغلی<sup>۳</sup> به معنای نوع محیط کار و فرآیند تعاملی است که یک زن درگیر آن می‌شود. روسپی «خیابانی» در خیابان‌ها دنبال مشتری می‌گردد. «دختران تلفنی» مشتریان خود را از طریق تلفن پیدا می‌کنند، ممکن است مردان به خانه آن‌ها بیایند و یا آن‌ها به خانه مردان بروند. «روسپی مقیم» زنی است که در یک باشگاه خصوصی یا شرکت‌ده کار می‌کند. «روسپی ماساژگر» در جایی که ظاهراً فقط ماساژ و سایر تفریحات و امکانات سالم و مشروع را ارائه می‌دهد، به عرضه خدمات جنسی می‌پردازد.

زنان زیادی هم هستند که در ازای خدمات جنسی خود معامله پایاپای می‌کنند (به‌جای پول کالا یا خدمات دیگری دریافت می‌کنند). اکثر دختران تلفنی مورد مطالعه گلدشتاین روسپیان پایاپای بودند؛ رابطه جنسی در ازای تلویزیون، تعمیر اتومبیل یا لوازم برقی، پوشاک یا خدمات حقوقی و دندانپزشکی (Goldstein 1979).

سازمان ملل طی بیانیه‌ای که در سال ۱۹۵۱ تصویب کرد، کسانی را که روسپیگری را سازماندهی می‌کنند یا از فعالیت‌های روسپیان نفع می‌برند محکوم می‌کند، اما خود روسپیگری را منع نمی‌کند.

1. commitment

2. occasional prostitutes

3. occupational context



جمعاً پنجاه و سه دولت عضو سازمان ملل، از جمله بریتانیا، به صورت رسمی این بیانیه را پذیرفته‌اند هرچند که قوانین آن‌ها دربارهٔ روسپیگری تفاوت‌های زیادی با هم دارند (کادر صفحه ۲۰۰). سایر کشورها نیز همانند بریتانیا، فقط برخی از انواع روسپیگری مثل ولگردی در خیابان یا روسپیگری کودکان را ممنوع کرده‌اند. برخی از حکومت‌های محلی یا ملی به عشرتکده‌ها یا افرادی که حائز شرایط قانونی باشند، مجوز رسمی می‌دهند، مثل آلمان یا هلند. در اکتبر ۱۹۹۹ پارلمان آلمان، روسپیگری را به عنوان حرفهٔ رسمی بیش از ۳۰,۰۰۰ زن که در صنعت سکس کار می‌کردند، به رسمیت شناخت. همهٔ اماکن و مجراهای عرضهٔ خدمات جنسی اکنون تحت نظارت و مراقبت و مقررات حکومت‌های محلی قرار دارند. کشورهای اندکی هستند که به روسپیان مرد نیز مجوز کار می‌دهند.

قوانین ضد فحشا معمولاً مجازاتی برای مشتریان در نظر نمی‌گیرند. کسانی که خریدار خدمات جنسی هستند دستگیر یا تعقیب قانونی نمی‌شوند، و در جریان رسیدگی قضایی نیز هویت آن‌ها مخفی می‌ماند. دربارهٔ مشتریان بسیار کم‌تر از روسپیان مطالعه شده است، و کم‌تر کسی هست که معتقد باشد مشتریان روسپی‌ها دچار اختلال روانی هستند، چیزی که دربارهٔ روسپیان غالباً به صراحت یا به‌طور ضمنی گفته می‌شود. این عدم توازن و تناسب در تحقیق یقیناً بیانگر پذیرش غیرانتقادی باورهای کلیشه‌ای مرسوم دربارهٔ گرایش جنسی است که طبق آن برای مردان «طبیعی» است که فعالانه در پی انواع و اقسام ارضاهای جنسی باشند، اما کسانی که این نیازها را برطرف می‌کنند محکوم می‌شوند.

### روسپیگری کودکان و «صنعت سکس» جهانی

روسپیگری به‌وفور دامنگیر کودکان نیز می‌شود. مطالعه‌ای که دربارهٔ روسپیگری کودکان در ایالات متحده، بریتانیا، و آلمان غربی انجام گرفت نشان داد که اکثریت آن‌ها کودکانی هستند که از خانه گریخته‌اند و هیچ درآمدی نداشته‌اند و برای تأمین معاش خود به روسپیگری رو آورده‌اند. این واقعیت که بسیاری از کودکان فراری به روسپیگری روی می‌آورند تا اندازه‌ای پیامد ناخواستهٔ قوانین حمایت از کودکان در برابر اشتغال‌های زیر سن کار است، اما هرگز چنین نیست که همهٔ کودکان روسپی از خانه‌های خود گریخته باشند. سه مقولهٔ عمدهٔ کودکان روسپی را می‌توان تشخیص داد (Janus and Heid Bracey 1980): فراری‌ها<sup>۱</sup>: چه آن‌هایی که خانهٔ خود را ترک کرده‌اند و والدین‌شان به جست‌وجوی آن‌ها برنخاسته‌اند، و چه کودکانی که مرتباً از خانه می‌گریزند، اما هر بار پیدا و به خانه بازگردانده می‌شوند؛ گردشی‌ها<sup>۲</sup> که اساساً در خانه زندگی می‌کنند اما ایامی را بیرون از خانه

سپری می‌کنند، برای مثال هرچند وقت یک‌بار چند شب به خانه نمی‌آیند؛ و اخراجی‌ها<sup>۱</sup> که والدین آن‌ها نسبت به کارهای آن‌ها بی‌تفاوت‌اند یا عملاً آن‌ها را طرد می‌کنند. هر سه مقوله هم شامل پسران و هم شامل دختران است.

روسپیگری کودکان بخشی از صنعت گردشگری جنسی<sup>۲</sup> در چند ناحیه جهان است؛ برای نمونه، در تایلند و فیلیپین. تورهای مسافرتی که هدف اصلی‌شان همین صنعت روسپیگری است، مردانی از اروپا، ایالات متحده و ژاپن را به این نواحی می‌برند؛ هرچند که این تورها اکنون در بریتانیا غیرقانونی شده‌اند. اعضای گروه‌های زنان آسیایی به سازماندهی اعتراض‌های عمومی علیه چنین تورهایی دست زده‌اند، اما در حال این تورها هنوز ادامه دارد. ریشه‌های گردشگری جنسی در خاور دور به تهیه و تدارک روسپسانی برای سپاهیان آمریکا در جریان جنگ کره و ویتنام برمی‌گردد. به این منظور، مراکز «استراحت و تفریح» در تایلند، فیلیپین، ویتنام، کره و تایوان ساخته شد. بعضی از این مراکز هنوز باقی مانده‌اند، خصوصاً در فیلیپین، و از گروه‌های گردشگران و همچنین نظامیان مستقر در پایگاه‌های این منطقه پذیرایی می‌کنند.

گزارشی که در ۱۹۹۸ از سوی سازمان کار جهانی (ILO)<sup>۳</sup> منتشر شد، حاکی از این بود که روسپیگری و صنعت جنسی در شرق آسیا، در نتیجه رشد شتابانی که طی دهه گذشته داشته، به بخش اقتصادی کاملاً شکوفا و پررونقی تبدیل شده است. به‌رغم رکود اقتصادی در بسیاری از اقتصادهای آسیایی، ظاهراً تقاضا برای تجارت جنسی همچنان پابرجا است. این امر تا اندازه‌ای نتیجه خصوصیت بین‌المللی آن است؛ اختلاف رو به افزایش میان نرخ مبادله ارزهای آسیایی و بین‌المللی موجب می‌شود که گردشگری جنسی برای خارجیان ارزان‌تر و جذاب‌تر شود. علاوه بر این، صنعت جنسی به نرخ‌های بیکاری محلی نیز مربوط می‌شود. در ایام سختی‌های اقتصادی، زنان و کودکان غالباً جمعیت «اضافی» محسوب می‌شوند. برخی از خانواده‌های فرومانده کودکان خود را به روسپیگری وادار می‌کنند؛ بعضی از کودکان و نوجوانان نیز ناخواسته جذب تجارت جنسی می‌شوند چون معصومانه فریب تبلیغات استخدام «رقاص» یا «بازیگر» را می‌خورند. الگوهای مهاجرت از مناطق روستایی به شهری عامل مهمی در رشد صنعت جنسی است، چون زنانی که مشتاق ترک زادگاه سنتی و بسته خود هستند، به هر فرصتی برای این کار چنگ می‌اندازند. گزارش سازمان بین‌المللی کارگوشزد می‌کند که بسیاری از کشورهایی که صنعت جنسی در آن‌ها رواج دارد، فاقد چهارچوب قانونی یا سیاست‌های اجتماعی برای کنترل پیامدهای پرشمار آن هستند. روسپیگری تأثیر جدی و فاحشی بر گسترش ایدز و بیماری‌های مقاربتی دارد، همچنین به خشونت، تبهکاری، سوداگری مواد مخدر، استثمار و بهره‌کشی و نقض حقوق بشر نیز مربوط می‌شود (Lim 1998).

1. throwaways

2. sex tourism

3. International Labour Organization

### روسیان، مشتریان آن‌ها و قانون در اروپا

انگلستان و ولز: عمل روسپیگری غیرقانونی نیست اما قوانین و مقررات حاکم بر آن جزو سخت‌گیرترین قوانین جهان است. خیابانگردی و اقدام به یافتن مشتری در پیاده‌روها خلاف قانون است. کارکردن یک روسپی در خانه و کاشانه خودش خلاف قانون نیست، اما اگر دو یا چند نفر با هم زیر یک سقف کار کنند آن‌گاه یک عشرتکده غیرقانونی به وجود می‌آید. زنان و مردانی که روسپیان را اداره می‌کنند ممکن است به کسب درآمدهای نامشروع و غیراخلاقی متهم شوند.

آلمان: روسپیگری به طور گسترده پذیرفته و تحمل می‌شود و از طریق ثبت نیز کنترل می‌شود. قوانین و مقررات روسپیگری ایالت به ایالت فرق می‌کنند. شمار زیادی از عشرتکده‌های قانونی در شهرها به وجود آمده است، و از این نظر، هامبورگ پس از آمستردام رتبه دوم را دارد. گروه‌های فشار خواستار به رسمیت شناخته شدن روسپیگری به عنوان یک شغل شریف هستند.

ایتالیا: روسپیگری خلاف قانون است، هرچند که به ندرت تحت تعقیب قرار می‌گیرد. فشار واتیکان موجب خاتمه یافتن مشاجرات اخیر درباره قانونی کردن عشرتکده‌ها شد، عشرتکده‌هایی که شمار رو به افزایشی از زنان اروپای شرقی و افریقایی را به کار می‌گیرند.

فرانسه: عمل روسپیگری قانونی است اما عشرتکده‌های تحت نظارت دولت در ۱۹۴۶ تعطیل شد. اکنون همه عشرتکده‌ها غیرقانونی‌اند، خیابانگردی نیز همین‌طور؛ اما در بعضی مناطق شهر که محل تجمع روسپیان است با زنان خیابانگرد مدارا می‌شود. پلیس فرانسه برای مبارزه با روسپیگری بین‌المللی به آلمان و سایر کشورها پیوسته است.

روسیه: روسپیگری خلاف قانون است اما کسی به قانون اهمیتی نمی‌دهد. این جرم جزو قانون‌شکنی‌های مدنی است نه جرائم کیفری و به همین دلیل فقط مجازات جریمه به آن تعلق می‌گیرد. زنی که در حال خیابانگردی دستگیر شود معادل با حداقل حقوق ماهانه می‌تواند جریمه شود - که اکنون ۸۲ روبل (۲ پوند) است - که برای روسپیان مسکو، سن پترزبورگ و سایر شهرها مبلغ ناچیزی است. هرکس که عشرتکده‌ای دایر کند مرتکب جرم کیفری شده و می‌تواند زندانی شود.

سوئد: این کشور که مدت‌ها است یکی از آزادترین کشورهای جهان از نظر نگرش به رابطه جنسی و پورنوگرافی شمرده می‌شود، قانونی را به تصویب رسانده است که طبق آن یک روسپی می‌تواند به صورت قانونی کار کند، اما مشتریان او تحت تعقیب قرار می‌گیرند. پرداخت پول برای خدمات جنسی یک جرم کیفری محسوب می‌شود.

## تبیین روسپیگری

چرا روسپیگری وجود دارد؟ یقیناً روسپیگری پدیدهٔ پردوام و پایداری است که در برابر تلاش‌های حکومت‌ها برای حذف آن ایستادگی می‌کند. همچنین این پدیده همواره به زنانی مربوط می‌شود که خدمات جنسی خود را به مردان می‌فروشند، نه برعکس؛ هرچند که اکنون مواردی وجود دارد، مثل هامبورگ در آلمان، که «عشر تکه‌ها» بی‌هست که در آن مردان خدمات جنسی خود را به زنان می‌فروشند. البته، پسران یا مردان گاهی به سایر مردان نیز خودفروشی می‌کنند.

هیچ عامل یگانه‌ای نمی‌تواند روسپیگری را تبیین کند. شاید به‌نظر برسد که قضیه به‌سادگی از این قرار است که مردان نیازهای جنسی قوی‌تر یا همیشگی‌تری از زنان دارند. و بنابراین در بچه‌هایی برای تخلیهٔ این فشارها لازم دارند که روسپیگری به آن‌ها عرضه می‌کند. اما این تبیین کاملاً نامعقول است. اکثر زنان قادرند گرایش‌های جنسی به‌مراتب شدیدتر و قوی‌تری از مردان همسال خود داشته باشند. علاوه بر این، اگر وجود روسپیگری صرفاً برای رفع نیازهای جنسی باشد، یقیناً باید روسپیان مذکر فراوانی هم برای خدمت به زنان وجود می‌داشت.

متقاعدکننده‌ترین نتیجهٔ کلی که می‌توان گرفت این است که روسپیگری نشانگر گرایش مردان به رفتارکردن با زنان به‌مثابه اشیایی است که می‌توان برای مقاصد جنسی از آن‌ها «استفاده کرد»، و روسپیگری نیز متقابلاً به تداوم یافتن همین گرایش کمک می‌کند. روسپیگری بیانگر نابرابری قدرت مردان و زنان در متن و زمینهٔ خاصی [یعنی در عرصهٔ زندگی جنسی] است. البته عوامل و عناصر متعدد دیگری نیز در کار هستند. روسپیگری وسیله و راهی برای رسیدن به ارضای جنسی برای کسانی است که به‌دلیل ناتوانی‌ها یا نقایص جسمانی یا وجود قواعد اخلاقی محدودکننده، قادر به یافتن شریک جنسی دیگری نیستند. روسپیان از مردانی پذیرایی می‌کنند که از خانه و کاشانهٔ خود دور هستند، یا خواهان مراوده‌های جنسی بدون هیچ تعهدی هستند، یا تمایلات جنسی غیرعادی دارند که سایر زنان هرگز نخواهند پذیرفت. اما این عوامل بیش‌تر به میزان وقوع روسپیگری مربوط می‌شود نه به ماهیت کلی آن.

## نتیجه: جنسیت و جهانی شدن

در این فصل، اکثر بحث‌های ما به افکار و مفاهیم مربوط به جنسیت در جوامع صنعتی غرب اختصاص داشت. دیدیم که چگونه نهضت زنان موجب پیدایش پیکرهٔ نیرومندی از نظریه‌های جامعه‌شناسی شده است که در پی درک نابرابری‌های جنسیتی موجود و تدوین برنامه‌ها و دستورالعمل‌هایی برای غلبه بر آن هستند.

در حال، فمینیسم فقط یک فعالیت دانشگاهی نیست؛ و فقط به امریکای شمالی و اروپای غربی هم محدود نمی‌شود. نهضت زنان پدیدهٔ بین‌المللی پویایی است که هم نابرابری‌های جنسیتی

دیرپا را آماج قرار داده است و هم چالش‌های نوینی را که در عصر جهانی شدن پیش روی زنان قد کشیده‌اند. برای مثال، در چین زنان برای دستیابی به حقوق برابر در اشتغال و مشارکت برابر در سیاست در حال مبارزه هستند. در آفریقای جنوبی، زنان نقشی حیاتی در نبرد علیه آپارتاید ایفا کردند، و اکنون در دوره پس از آپارتاید نیز برای بهبود دسترسی مردم به تحصیل، امکانات بهداشتی و سلامتی، مسکن و شغل در حال تلاش و مبارزه هستند. در پرو، چندین دهه است که مبارزه برای افزایش نقش زنان در حوزه عمومی جریان دارد.

با این‌که اعضای جنبش‌های زنان سالیان سال است که روابط و پیوندهایی با فعالان و مبارزان سایر کشورها ایجاد کرده‌اند، اما تعداد و اهمیت این تماس‌ها و پیوندها همراه با جهانی شدن افزایش یافته است. نخستین گردهمایی برای ایجاد تماس‌های بین‌المللی، کنفرانس زنان سازمان ملل بوده است که از ۱۹۷۵ تاکنون چهار بار برگزار شده است. نزدیک به ۵۰,۰۰۰ نفر - که بیش از دو سوم آن‌ها را زنان تشکیل می‌دادند - در آخرین اجلاس این گردهمایی که در پکن در ۱۹۹۵ برگزار شد حضور یافتند. نمایندگانی از ۱۸۱ ملت در این اجلاس حضور داشتند، همراه با نمایندگانی از هزاران سازمان غیردولتی. شرکت‌کنندگان در این اجلاس برای یافتن راه و روش‌هایی برای «تأمین دسترسی برابر زنان به منابع و امکانات اقتصادی مثل زمین، اعتبارات، علم و فناوری، آموزش حرفه‌ای، اطلاعات، ارتباطات و بازارها» ده روز تمام به گزارش‌هایی درباره وضعیت زنان در سراسر جهان گوش دادند، و درباره روش‌های بهسازی و ارتقای شرایط زنان و ایجاد روابط حرفه‌ای و شخصی با یکدیگر به بحث و تبادل نظر پرداختند.

«برنامه‌ای برای عمل» که در پایان اجلاس مورد توافق شرکت‌کنندگان قرار گرفت، کشورهای جهان را به توجه و اقدام در زمینه مسائل و معضلات زیر فرامی‌خواند:

- فشار پردوام و فزاینده فقر بر زنان؛
- خشونت علیه زنان؛
- آثار و نتایج تعارض‌های مسلحانه و سایر انواع تضادها و ستیزها بر زنان؛
- نابرابری میان مردان و زنان در قدرت و تصمیم‌گیری؛
- باورهای کلیشه‌ای درباره زنان؛
- نابرابری‌های جنسیتی در مدیریت منابع طبیعی؛
- تبعیض دائمی علیه فرزندان دختر و نقض حقوق آن‌ها.

آیا نهضت‌های زنان باید جهت‌گیری بین‌المللی داشته باشند تا مؤثر بیفتند؟ آیا منافع زنان در سراسر جهان اساساً یکسان است؟ برای زنان جهان در حال توسعه، فمینیسم چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ اکنون که فرآیند جهانی شدن همچنان استمرار دارد، این پرسش‌ها همراه با پرسش‌های زیاد دیگری موضوع بحث و جدل‌های بسیار داغی است.

## خلاصه مطالب

۱. جامعه‌شناسان بین جنس و جنسیت فرق می‌گذارند. جنس به معنای تفاوت‌های زیست‌شناختی بین بدن مذکر و مؤنث است، درحالی‌که جنسیت به تفاوت‌های روانی، اجتماعی و فرهنگی مردان و زنان مربوط می‌شود.
۲. بعضی‌ها معتقدند که تفاوت‌های میان زنان و مردان مبنای ژنتیکی دارد. اما هیچ‌گونه شواهد و مدارک قطعی برای اثبات شالوده‌زیست‌شناختی برای تفاوت‌های جنسیتی وجود ندارد.
۳. اجتماعی‌شدن جنسیتی به معنای یادگیری نقش‌های جنسیتی به کمک کارگزارانی مثل خانواده و رسانه‌هاست. تصور می‌رود که اجتماعی‌شدن جنسیتی بی‌درنگ پس از تولد نوزاد آغاز می‌شود. کودکان هنجارها و توقعاتی را می‌آموزند و درونی می‌سازند که با جنس زیست‌شناختی آن‌ها مطابق و مناسب پنداشته می‌شود. بدین ترتیب، آن‌ها «نقش‌های وابسته به جنس» و هویت‌های مذکر و مؤنث (مردانگی و زنانگی) متصل به آن را اخذ می‌کنند.
۴. برخی از جامعه‌شناسان معتقدند که جنس و جنسیت، هر دو، محصولاتی هستند که به صورت اجتماعی برساخته می‌شوند و می‌توان آن‌ها را به شیوه‌های گوناگون شکل داد و دگرگون ساخت. نه تنها جنسیت است که «جوهر» و ماهیت ثابتی ندارد، بلکه خود شالوده جنسیت یعنی بدن انسان می‌تواند از طریق تأثیرات اجتماعی و مداخله‌ها و دستکاری‌های تکنولوژیکی تغییر کند.
۵. نابرابری جنسیتی به معنای تفاوت در منزلت، قدرت و شأن و مقامی است که زنان و مردان در حوزه‌های گوناگون از آن برخوردارند. کارکردگرایان برای تبیین نابرابری جنسیتی بر این نکته تأکید کرده‌اند که تفاوت‌های جنسیتی و تقسیم جنسی کار موجب ثبات و یکپارچگی اجتماعی می‌شود. رهیافت‌های فمینیستی این فکر را رد می‌کنند که نابرابری جنسیتی امری طبیعی است. فمینیست‌های لیبرال نابرابری جنسیتی را براساس ایستارهای اجتماعی و فرهنگی مثل جنس‌گرایی و تبعیض تبیین می‌کنند. فمینیست‌های رادیکال معتقدند که مردان مسئول استثمار و بهره‌کشی از زنان از طریق پدرسالاری هستند؛ پدرسالاری نیز به معنای سلطه نظام‌مند مردان بر زنان است. فمینیست‌های سیاه‌پوست علاوه بر جنسیت، عواملی مثل طبقه و قومیت را نیز برای فهم ظلم و ستمی که زنان غیرسفیدپوست تجربه می‌کنند مهم و اساسی دانسته‌اند.
۶. روابط و مناسبات جنسیتی به معنای کنش‌های متقابلی میان مردان و زنان در جامعه است که به صورت اجتماعی الگوبندی شده‌اند. بنا به استدلال برخی از جامعه‌شناسان، نظم و مراتب جنسیتی وجود دارد که در آن جلوه‌های مردانگی و زنانگی چنان به صورت سلسله‌مراتبی سازمان می‌یابد که مقوم سلطه مردان بر زنان است.
۷. در سال‌های اخیر توجه بیشتری به ماهیت مردانگی شده است. برخی از ناظران معتقدند که دگرگونی‌های وسیع اقتصادی و اجتماعی به یک بحران مردانگی دامن می‌زند که در آن نقش‌های سنتی مردان در حال محو و زوال است.
۸. با این‌که واضح است که گرایش جنسی بشر پایه و اساس زیست‌شناختی هم دارد، ظاهراً اکثر رفتارهای جنسی آموخته می‌شوند و فطری نیستند. کردوکارهای جنسی در میان فرهنگ‌ها و درون هر فرهنگ نیز تنوع وسیعی دارد. در غرب، مسیحیت نقش مهمی در شکل‌گیری ایستارهای جنسی داشته است. در

- جوامعی که قواعد جنسی خشک و سخت‌گیرانه‌ای دارند، معیارهای دوگانه و تظاهر و ریاکاری رواج دارد. همان‌طور که همه مطالعات‌های رفتار جنسی نشان داده‌اند، شکاف میان هنجارها و کردوکارهای واقعی می‌تواند بسیار عمیق باشد. در غرب، ایستارهای سرکوبگر در قبال گرایش جنسی در دهه شصت جای خود را به نگرش‌های بازتر و تساهل‌آمیزتری دادند که آثار و نتایج آن حتی امروز هم مشهود است.
۹. اکثر مردم جهان دگرجنس‌خواه هستند، اما اقلیت‌های پرشماری از سلیقه‌ها و تمایلات جنسی دیگر نیز وجود دارند. همجنس‌خواهی ظاهراً در همه فرهنگ‌ها وجود دارد، و در سال‌های اخیر ایستارها در قبال همجنس‌خواهان ملایم‌تر شده است. در بعضی از کشورها قوانینی به تصویب رسیده‌اند که پیوند [ازدواج] همجنس‌خواهان را به رسمیت می‌شناسد و به زوج‌های مردان همجنس‌خواه همان حقوق قانونی را اعطا می‌کنند که زوج‌های متأهل از آن برخوردارند.
۱۰. روسپیگری به معنای ارائه خدمات جنسی در ازای پرداخت پول است. انواع گوناگونی از روسپیگری در جوامع مدرن وجود دارد، از جمله روسپیگری مردان و کودکان. روسپیگری مجاز در بعضی از کشورها و از سوی حکومت‌های ملی یا منطقه‌ای پذیرفته می‌شود، اما در اکثر کشورها فعالیت روسپیان غیرقانونی است. صنعت گردشگری جنسی بسیار پررونقی که براساس روسپیگری شکل گرفته، در برخی از مناطق جهان رشدونمو زیادی داشته است.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر

۱. آیا حذف تفاوت‌های جنسیتی از جامعه امکان‌پذیر یا مطلوب است؟
۲. آیا می‌توان تفاوت‌های جنسیتی را حفظ کرد و نابرابری‌های جنسیتی را از بین برد؟
۳. عواملی مثل طبقه، قومیت و گرایش جنسی چگونه به تجربه ما از جنسیت شکل می‌دهند؟
۴. کدام انواع نوین مردانگی و زنانگی در چند دهه آینده و در واکنش به فرآیندهای وسیع‌تر تغییر اجتماعی احتمالاً پدید خواهند آمد؟
۵. کنش متقابل اجتماعی به چه شیوه‌هایی حول یک هنجار دگرجنس‌خواهانه فرضی ساخت می‌یابد؟
۶. روسپیگری چه تفاوتی با سایر روش‌های کسب معاش دارد؟

### برای مطالعه بیشتر

- John Horton and Sue Mendus (eds), *Tolerance, Identity, and Difference* (Basingstoke: Macmillan, 1999).
- Michael S. Kimmel and Michael A. Messner, *Men's Lives* (Boston, Mass.: Allyn and Bacon, 1998).
- Londa Schiebinger, *Has Feminism Changed Science?* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1999).
- Lynne Segal, *Why Feminism?* (Cambridge: Polity, 1999).
- Steven Seidman, *Difference Troubles: Queering Social Theory and Sexual Politics* (Cambridge: Cambridge University Press, 1997).

### نشانی‌های اینترنتی

آرشیو پژوهش درباره مطالعات زنان و جنسیت – نشانی‌های بین‌المللی

<http://www.lib.utsa.edu/Archives/links2.htm#intl>

[www.lgu.ac.uk/fawcett/main.htm](http://www.lgu.ac.uk/fawcett/main.htm)

کتابخانه فوست که اکنون کتابخانه زنان نام دارد

<http://www.newcastle.edu.au/departement/so/kibby.htm>

مردانگی و بازنمود

<http://www.qrd.org/>

راهنمای منابع مربوط به مردان همجنس‌خواه

<http://vos.ucsb.edu/shuttle/gender.html>

صدای ماسوره



# جامعه‌شناسی بدن: سلامتی، بیماری و سالخوردگی

۶

۲۱۱	جامعه‌شناسی بدن
۲۱۲	شالوده اجتماعی سلامتی
۲۱۳	طبقه و سلامتی
۲۱۷	جنسیت و سلامتی
۲۲۲	نژاد و سلامتی
۲۲۴	قانون «تیمار وارونه»
۲۲۴	پزشکی و جامعه
۲۲۴	پیدایش مدل زیستی-پزشکی سلامتی
۲۲۶	مدل زیستی-پزشکی
۲۲۸	منتقدان مدل زیستی-پزشکی
۲۳۰	پزشکی و سلامتی در دنیای در حال تغییر
	<b>دیدگاه‌های جامعه‌شناختی درباره</b>
۲۳۱	تندرستی و بیماری
۲۳۳	نقش بیمار
۲۳۶	بیماری به مثابه «تجربه زیسته»
۲۳۸	تندرستی و سالخوردگی
۲۴۰	آثار جسمانی پیری
۲۴۱	مسائل سالخوردگی
۲۴۳	نتیجه: آینده سالخوردگی
۲۴۴	خلاصه مطالب
۲۴۶	پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر
۲۴۶	برای مطالعه بیشتر
۲۴۷	نشانی‌های اینترنتی





طب سوزنی یکی از انواع پرشمار طب تکمیلی است که کسانی که علاقه و دغدغه فعالانه‌تری به معالجه خویش دارند و مدل سلامتی زیستی-پزشکی را زیر سؤال می‌برند، به آن روی می‌آورند.

سلامتی زیستی-پزشکی<sup>۱</sup> دانست، مدلی که دستگاه پزشکی غربی بر پایه آن عمل می‌کند. مدل سلامتی زیستی-پزشکی، بیماری را با عوامل و شرایط عینی تعریف می‌کند و معتقد است که سلامت جسمانی را می‌توان از طریق معالجه پزشکی مبتنی بر علم [زیست‌شناسی]، اعاده کرد. رشد طب بدیل پرشش‌های جالبی برای جامعه‌شناسان پیش می‌آورد. پیش و بیش از هر چیز، رشد و گسترش طب بدیل بازتاب مسحورکننده‌ای از دگرگونی‌هایی است که در جوامع مدرن رخ می‌دهند. ما در عصری زندگی می‌کنیم که اطلاعات بیش‌تر و بیش‌تری - از منابع گوناگون - در دسترس ما قرار می‌گیرد و می‌توانیم در تصمیم‌گیری‌هایمان درباره زندگی خود از آن‌ها استفاده کنیم. مراقبت از سلامتی نیز از این قاعده مستثنی نیست. افراد به‌نحو فزاینده‌ای به «مصرف‌کنندگان سلامتی» تبدیل می‌شوند؛ یعنی موضع فعالانه‌ای در قبال سلامتی و رفاه خویش اتخاذ می‌کنند. ما نه تنها می‌توانیم انواع کارشناسان و درمانگرانی را که خود مایلیم انتخاب کنیم، بلکه خواهان مداخله و مشارکت بیش‌تری در معالجه و مراقبت از خویش نیز هستیم. بدین ترتیب، رشد و گسترش طب بدیل به گسترش یافتن جنبش خودیاری مربوط می‌شود که شامل گروه‌های حمایتی، دوره‌های آموزشی و کتاب‌های خودیاری است. امروز مردم به‌احتمالی بیش از همیشه کنترل زندگی خویش را در دست می‌گیرند و فعالانه آن را تغییرشکل می‌دهند، نه این‌که به رهنمودها و عقاید دیگران متکی باشند.

1. biomedical model of health

مبحث دیگری که مورد علاقه جامعه‌شناسان است، به ماهیت رو به تغییر سلامتی و بیماری در دورهٔ مدرن اخیر مربوط می‌شود. بسیاری از احوال و بیماری‌هایی که افراد به سبب آن‌ها جویای معالجه‌های طب بدیل می‌شوند ظاهراً محصول خود عصر مدرن هستند. بی‌خوابی، اضطراب، تشنج، افسردگی، رخوت و خستگی و دردهای مزمن (که ناشی از ناراحتی مفاصل، سرطان و سایر بیماری‌ها هستند) همگی در جوامع صنعتی رو به افزایش می‌روند. هرچند این احوال و شرایط دیرگاهی است که وجود داشته‌اند، اما ظاهراً اکنون سبب‌ساز آشفتنگی و اختلال بیش‌تری در سلامتی مردم هستند تا در گذشته. پیمایش‌های اخیر آشکار ساخته‌اند که امروزه فشار عصبی رایج‌ترین علت غیبت از کار است و از این نظر بر سرماخوردگی پیشی گرفته است. بنا به پیش‌بینی سازمان بهداشت جهانی، طی بیست‌سال آینده افسردگی شایع‌ترین بیماری جهان خواهد شد. کنایه در این است که ظاهراً این پیامدهای مدرنیته جزو ناراحتی‌ها و امراضی هستند که پزشکی متعارف برای معالجهٔ آن‌ها با بیش‌ترین دشواری‌ها و معضلات روبه‌رو است. با این‌که احتمال نمی‌رود که طب بدیل، روش‌های درمانی «رسمی» را از بیخ‌وبن براندازد، اما نشانه‌هایی وجود دارد که نقش این روش‌های بدیل همچنان رو به رشد است.

### جامعه‌شناسی بدن

رشته‌ای که تحت عنوان جامعه‌شناسی بدن<sup>۱</sup> شناخته می‌شود، به کاوش در چگونگی تأثیرپذیری بدن ما از عوامل و نیروهای اجتماعی می‌پردازد. در مقام موجودات انسانی، همهٔ ما جسمیت داریم؛ یعنی صاحب پیکر هستیم. اما بدن چیزی نیست که فقط به سادگی صاحب آن باشیم، و چیزی هم نیست که فقط جنبهٔ مادی داشته باشد و بیرون از جامعه [و مستقل از آن] موجود باشد. بدن ما تأثیر ژرفی از تجربه‌های اجتماعی ما می‌پذیرد، همچنین از هنجارها و ارزش‌های گروه‌هایی که به آن‌ها تعلق داریم. جامعه‌شناسان به تازگی متوجه شده‌اند که پیوندهای متقابل میان زندگی اجتماعی و بدن چه ماهیت ژرفی دارد. بنابراین، این رشته حوزهٔ کاملاً تازه‌ای است که در عین حال یکی از مهیج‌ترین حوزه‌های جامعه‌شناسی نیز هست.

جامعه‌شناسی بدن چند مضمون اساسی را دربرمی‌گیرد که در سراسر این فصل از آن‌ها استفاده خواهیم کرد. یکی از مضامین عمدهٔ جامعه‌شناسی بدن به تأثیرهای تغییر اجتماعی بر بدن مربوط می‌شود؛ خود بحث تغییر اجتماعی نیز در کل این کتاب مورد تأکید است. دنیای ما که با سرعت در حال دگرگونی است، مخاطره‌ها و چالش‌های نوینی دربردارد که می‌توانند بر بدن و سلامتی ما اثر بگذارند. اما این دنیا فرصت‌ها و امکان‌هایی هم برای ما به ارمغان می‌آورد که بتوانیم دربارهٔ چگونه زیستن در جریان زندگی‌های روزمره‌مان و مراقبت از سلامتی‌مان، تصمیم‌ها و انتخاب‌هایی به‌عمل

آوریم. نظام‌های پزشکی و درمانی دستخوش دگرگونی‌های عظیمی هستند که به افراد اجازه می‌دهد نقش بسیار بیش‌تری در معالجه و درمان بیماری داشته باشند. روابط میان متخصصان پزشکی و بیماران رو به تغییر است، و شکل‌های «بدیل» طبابت به‌نحو فزاینده‌ای عمومیت و محبوبیت پیدا می‌کنند.

در بخش بعد شالوده اجتماعی سلامتی را بررسی می‌کنیم و بحث خود را روی الگوهای سلامتی و بیماری و پیوندهای آن‌ها با نابرابری‌های اجتماعی متمرکز می‌کنیم. سپس به بررسی پیدایش پزشکی علمی و مدل سلامتی زیستی-پزشکی خواهیم پرداخت. ما این دو فرآیند و اصول زیربنایی پزشکی معاصر را و همچنین انتقادهایی را که علیه آن مطرح شده بررسی خواهیم کرد. سپس، به دیدگاه‌های جامعه‌شناختی درباره سلامتی خواهیم پرداخت و مخصوصاً به آثار و کارهای تعامل‌گرایان نمادین توجه خواهیم کرد که درباره تجربه بیماری تحقیق کرده‌اند. در پایان، به پیرشدن و سالخوردگی بدن خواهیم پرداخت. سالخوردگی، همچون بسیاری از جنبه‌های دیگر زندگی ما در جوامع مدرن، همانی نیست که در گذشته بود. فرآیند سالخوردگی صرفاً یک فرآیند فیزیکی نیست، و موقعیت افراد سالخورده در جامعه، امروز از جهات اساسی در حال تغییر است.

### شالوده اجتماعی سلامتی

سده بیستم شاهد افزایش نمایانی در امید به زندگی مردمانی بود که در کشورهای صنعتی زندگی می‌کردند. بیماری‌هایی مثل فلج اطفال، مخملک و سل عملاً ریشه‌کن شده‌اند. در مقایسه با سایر نقاط جهان، معیارها و سطح سلامتی و رفاه در کشورهای صنعتی نسبتاً بالاست. بسیاری از این پیشرفت‌های سلامتی و بهداشت عمومی به توانایی پزشکی مدرن نسبت داده شده است. تصور عمومی این است که پژوهش‌های پزشکی موفقیت زیادی در کشف علل زیست‌شناختی بیماری‌ها و یافتن روش‌های درمانی مؤثر برای کنترل آن‌ها داشته‌اند و همچنان خواهند داشت. همراه با رشد دانش و تخصص پزشکی، طبق این تصور، می‌توانیم شاهد دستاوردهای مداوم و ارزشمندی در سلامتی و بهداشت عمومی باشیم.

هرچند که این دیدگاه به سلامتی و بیماری نفوذ و رواج فوق‌العاده‌ای داشته است، اما برای جامعه‌شناسان چندان متقاعدکننده نیست. زیرا این دیدگاه نقش مهم تأثیرهای اجتماعی و محیطی را بر الگوهای سلامتی و بیماری نادیده می‌گیرد. دستاوردهای کلی سلامت و بهداشت عمومی در سده گذشته نمی‌تواند این واقعیت را بپوشاند که سلامتی و بیماری در کل جمعیت توزیع یکنواختی ندارند. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که گروه‌های معینی از مردم نسبت به سایرین از سلامتی بسیار بیش‌تری برخوردارند. این نابرابری‌های سلامتی<sup>۱</sup> به الگوهای کلان‌تر اقتصادی و اجتماعی مربوط می‌شود.

جامعه‌شناسان و متخصصان شیوع‌شناسی<sup>۱</sup> اجتماعی - دانشمندانی که به مطالعه توزیع و سرایت بیماری‌ها و امراض در جمعیت می‌پردازند - سعی داشته‌اند که پیوند میان سلامتی و متغیرهایی مثل طبقه اجتماعی، جنسیت، نژاد، سن و جغرافیا را تبیین کنند. هرچند که اکثر دانش‌پژوهان وجود همبستگی میان سلامتی و نابرابری‌های اجتماعی را تصدیق می‌کنند، اما هیچ توافقی درباره ماهیت این رابطه یا این‌که چگونه باید نابرابری‌های سلامتی را حل و فصل کرد، وجود ندارد. یکی از محورهای اصلی بحث و مشاجره به اهمیت نسبی متغیرهای فردی (مثل سبک زندگی، رفتارها، برنامه غذایی و الگوهای فرهنگی) در مقایسه با عوامل محیطی یا ساختاری (مثل توزیع درآمد و فقر) مربوط است. در این بخش به انواع و اقسام الگوهای سلامتی در بریتانیا و تغییر و تنوع آن براساس طبقه اجتماعی، جنسیت، نژاد و جغرافیا خواهیم پرداخت، و بعضی از تبیین‌های رقیب درباره وجود آن‌ها را مرور خواهیم کرد.

### طبقه و سلامتی

پژوهش درباره سلامتی و طبقه از وجود رابطه واضحی بین الگوهای مرگ‌ومیر و بیماری و طبقه اجتماعی فرد پرده برداشته است. دو مطالعه کشوری درباره سلامتی در بریتانیا - یکی گزارش بلاک در ۱۹۸۰ و دیگری توزیع سلامتی در ۱۹۸۷ - نقش مهمی در مطلع‌ساختن عموم مردم از دامنه نابرابری‌های طبقاتی در سلامتی داشته‌اند. نتایج این دو پژوهش برای بسیاری از مردم تکان‌دهنده بود. هرچند که در کل جامعه روندی به سمت سلامتی بیش‌تر وجود دارد، اختلاف‌های مهمی بین طبقات گوناگون دیده می‌شود که بر شاخص‌های سلامتی و بهداشت مؤثر است، از وزن نوزادان به هنگام تولد تا فشار خون یا خطر ابتلا به بیماری‌های مزمن. افرادی که موقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی بالاتری دارند، به‌طور متوسط سالم‌تر، بلندقدتر و نیرومندترند و بیش از افراد طبقات پایین‌تر عمر می‌کنند. این تفاوت‌ها از نظر مرگ‌ومیر نوزادان (نوزادانی که در سال اول تولد می‌میرند) و مرگ‌ومیر کودکان بیش‌تر به چشم می‌خورد، اما در هر حال فقیرترها در همه سنین بیش از افراد ثروتمندتر در معرض خطر مرگ قرار دارند.

براون و باتریل برخی از نابرابری‌های عمده طبقاتی در سلامتی را جمع‌بندی کرده‌اند (Browne and Bottrill 1999). نتیجه‌گیری آن‌ها این است:

- احتمال مرگ کارگران یدی غیرماهر در پایین‌ترین رده شغلی (طبقه اجتماعی پنجم) پیش از سن بازنشستگی دوبرابر کارکنان حرفه‌ای یقه‌سفید در بالاترین رده شغلی (طبقه اجتماعی اول) است.
- تعداد نوزادانی که مرده به دنیا می‌آیند یا در هفته اول پس از تولد می‌میرند، در خانواده‌های کارگران غیرماهر دوبرابر خانواده‌های کارکنان حرفه‌ای است (نک. جدول ۱.۶).

- کسی که در طبقه اجتماعی اول (حرفه‌ای‌ها) به دنیا می‌آید، احتمالاً به طور متوسط هفت سال بیش از کسی که در طبقه اجتماعی پنجم (کارگران یدی غیرماهر) به دنیا می‌آید عمر خواهد کرد.
- حدود ۹۰ درصد از عوامل عمده مرگ‌ومیر در طبقه اجتماعی چهارم و پنجم بیش از سایر طبقه‌ها عمومیت دارد (نک. شکل ۱.۶).
- افراد طبقه کارگر در مقایسه با کارکنان حرفه‌ای دفعات بیش‌تری نزد پزشک می‌روند و مدت بیش‌تری تحت مداوا قرار می‌گیرند؛ بیماری‌های طولانی‌مدت در میان کارگران یدی غیرماهر ۵۰ درصد بالاتر از کارکنان حرفه‌ای است.
- نابرابری‌های طبقاتی در سلامتی در میان بیکاران حتی از این هم فاحش‌تر است؛ افراد شاغل معمولاً بیش از بیکاران عمر می‌کنند.

مطالعاتی که در سایر کشورهای صنعتی انجام گرفته نیز وجود تفاوت‌های طبقاتی آشکار در سلامتی را تأیید کرده است. برخی از دانش‌پژوهان معتقدند که نابرابری نسبی سلامتی بین ثروتمندترین و فقیرترین اعضای جامعه رو به افزایش است. اما به‌رغم تعداد رو به‌رشد پژوهش‌هایی که در پی کشف رابطه میان نابرابری در سلامتی و طبقه اجتماعی هستند، این دانش‌پژوهان در یافتن مکانیسم‌های واقعی پیونددهنده سلامتی و طبقه موفقیتی نداشته‌اند. البته چند تبیین رقیب برای معرفی علت‌هایی که در پس این همبستگی نهفته، مطرح شده است:

- ۱ تبیین‌های ناظر به ساختگی بودن داده‌ها توجه خود را به ماهیت مسئله برانگیز تولید آمارها معطوف می‌کنند. بعضی از متخصصان ادعا می‌کنند که سنجش متغیر طبقه و همچنین متغیر سلامتی می‌تواند دستخوش انواع و اقسام ارباب‌ها<sup>۱</sup> باشد و بنابراین قابل اتکاء نیست. از این‌رو، هر رابطه‌ای که بین آن‌ها مشاهده شود باید با شک و احتیاط مورد ملاحظه قرار گیرد؛ چون ممکن است صرفاً نتیجه روش جمع‌آوری داده‌ها باشد.
- ۲ تبیین‌های مبتنی بر انتخاب سالم‌ترها مدعی هستند که سلامتی افراد بر موقعیت اجتماعی آن‌ها تأثیر می‌گذارد، نه برعکس. طبق این دیدگاه، کسانی که از سلامتی خوبی برخوردارند، موفقیت و تحرک رو به بالای بیش‌تری دارند، و کسانی که از سلامتی کم‌تری برخوردارند طبعاً به مدارج نازل سلسله‌مراتب اجتماعی فرو می‌لغزند. برای مثال، کودکی که از او ان زندگی خویش با مسائل سلامتی دست به‌گریبان است احتمالاً در میدان رقابت برای ربودن مدارج تحصیلی یا شغلی از هم‌تایان خود عقب می‌ماند. طبق این استدلال، کاستی در سلامتی می‌تواند به پردازدن از شغل، ترقی و مسئولیت‌های حرفه‌ای بینجامد.
- ۳ تبیین‌های فرهنگی و رفتاری بر اهمیت سبک زندگی‌های فردی در سلامتی تأکید می‌کنند.

طبقه‌های اجتماعی پایین‌تر به فعالیت‌های معینی گرایش دارند - مثل سیگارکشیدن، الگوهای غذایی کم‌ارزش و مصرف زیاد الکل - که دشمن سلامتی هستند. طبق این استدلال افراد هستند که مسئولیت اصلی سلامتی خود را بر دوش دارند چون بسیاری از انتخاب‌های سبک زندگی آزادانه به عمل می‌آید. بعضی از هواداران این رویکرد معتقدند که رفتارهای مذکور در بستر طبقه اجتماعی ریشه می‌دواند نه این‌که منحصراً تحت اختیار و کنترل افراد باشد. در هر حال از نظر این عده نیز سبک زندگی و الگوهای مصرف علت‌های اصلی زایل شدن سلامتی هستند.

۴ تبیین‌های مادی‌گرایانه یا محیطی علت نابرابری‌های سلامتی را در ساختارهای بزرگ‌تر اجتماعی مثل فقر، توزیع ثروت و درآمد، بیکاری، مسکن، آلودگی و شرایط بد کار می‌دانند. الگوهای نابرابری سلامتی بین طبقات، نتیجه محرومیت مادی دانسته می‌شود. برای کاستن از نابرابری در سلامتی فقط باید علت‌های ریشه‌ای آن‌ها را که نابرابری‌های اجتماعی به‌طور کلی است، از میان برداشت.

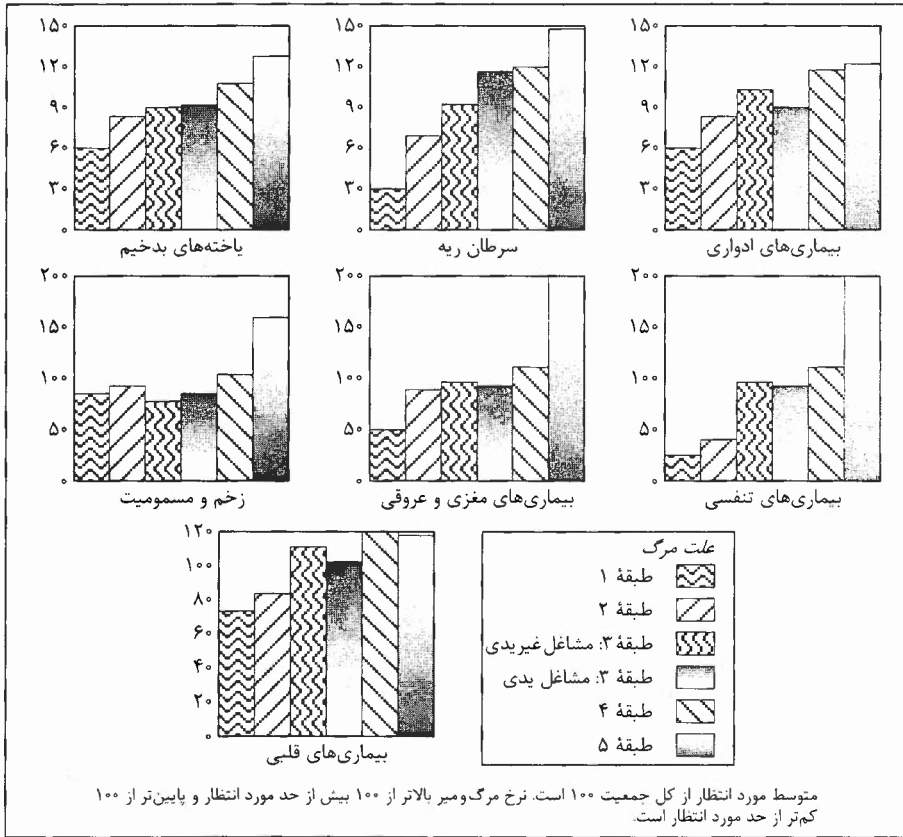
جدول ۱.۶ مرگ و میر نوزادان در بریتانیا، برحسب طبقه اجتماعی (در ۱۰۰۰ نوزاد زنده)

۱۹۹۶	۱۹۹۱	۱۹۸۱	
			در میان نوزادان حاصل از ازدواج
۳/۶	۵/۰	۷/۸	حرفه‌ای‌ها
۴/۴	۵/۳	۸/۲	مشاغل مدیریتی و فنی
۵/۴	۶/۲	۹/۰	مشاغل غیربیدی ماهرانه
۵/۸	۶/۳	۱۰/۵	مشاغل بدی ماهرانه
۵/۹	۷/۲	۱۲/۷	مشاغل نیمه‌ماهرانه
۷/۸	۸/۴	۱۵/۷	مشاغل غیرماهرانه
۸/۳	۱۱/۸	۱۵/۶	سایر
۵/۴	۶/۳	۱۰/۴	جمع
			خارج از ازدواج
۶/۹	۸/۷	۱۴/۱	ثبت مشترک
۷/۲	۱۰/۸	۱۶/۲	ثبت به‌تنهایی
۷/۰	۹/۳	۱۵/۰	جمع

مرگ و میر نوزادان به معنای مرگ‌هایی است که در اولین سال تولد رخ می‌دهد؛ طبقه اجتماعی در این جا بر مبنای شغل پدر سنجیده شده است.

منبع: اداره آمارهای ملی؛ اداره ثبت اسکانند؛ آژانس آمار و تحقیقات ایرلند شمالی. به نقل از:





شکل ۱۶ مرگ و میر مردان ۶۴-۱۵ ساله به هنگام مرگ در ۸۹-۱۹۷۶، برحسب علت مرگ و به تفکیک طبقه اجتماعی در ۱۹۷۱.

Population Trends, 80 (1995). Sociology Review, 9.2 (Nov. 1999), P.3.

منبع:

کتاب سیاه‌که به سفارش دولت برای مرور و جمع‌بندی داده‌های مربوط به نابرابری سلامتی و ارائه توصیه‌هایی برای سیاست‌گذاری و پژوهش‌های بعدی، تدوین شد بیش از هر چیز متکی به تبیین‌های مادی‌گرایانه نابرابری سلامتی بود. این گزارش هرچند که امکان معتبر بودن سایر تبیین‌ها و استدلال‌ها را از نظر دور نمی‌کرد، روی نیاز به استراتژی جامع فقرزدایی و بهبود نظام آموزش و پرورش برای مقابله با نابرابری‌های سلامتی پافشاری می‌کرد. این نتیجه‌گیری‌ها در پژوهش‌های متعدد بعدی نیز تأیید شده است (Macintyre 1997).

با این حال، خط‌مشی رسمی حکومت بیش‌تر به سمت تبیین‌های رفتاری و فرهنگی نابرابری‌های سلامتی گرایش داشته است. دولت محافظه‌کار تحت رهبری خانم تاچر یافته‌های کتاب

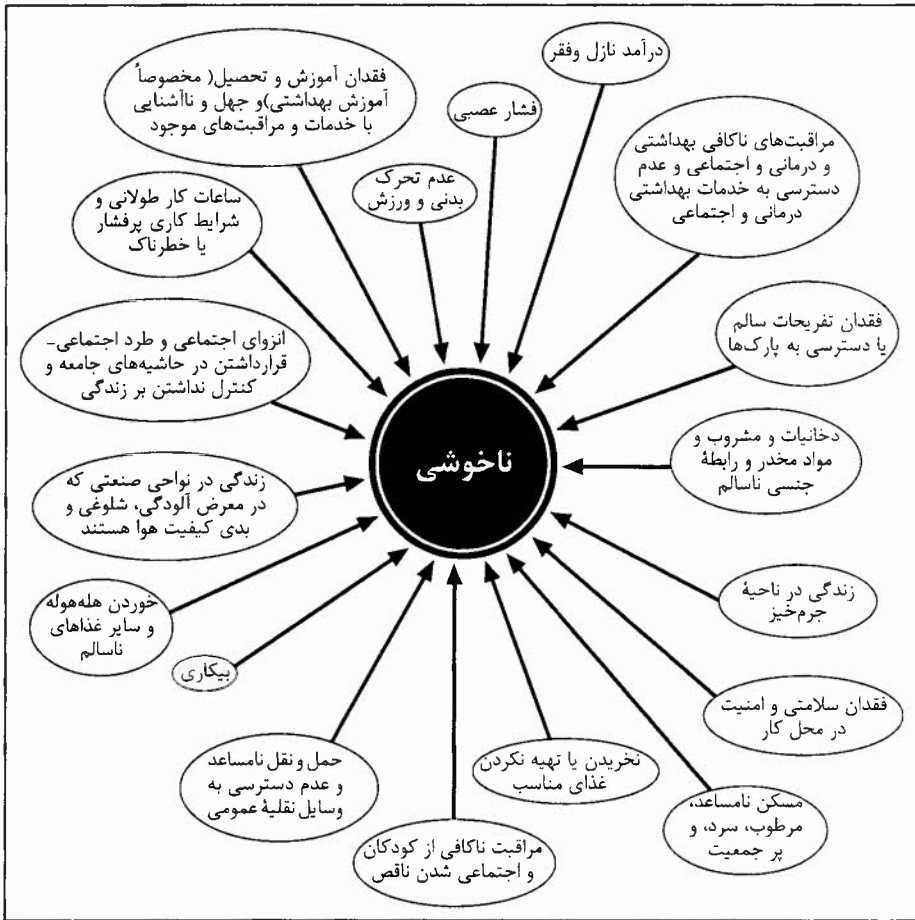
سیاه را انکار و اعلام کرد که هزینه‌های دولتی لازم برای برنامه‌هایی که در این گزارش پیشنهاد شده‌اند هم‌غیرواقع‌بینانه و هم بی‌نتیجه‌اند. حکومت‌های بعدی هم همچنان روی برنامه‌های بهداشت عمومی برای اثرگذاری بر انتخاب‌های سبک زندگی افراد تأکید داشته‌اند. اقدامات ضد‌دخانیت و برنامه‌های «خوراک سالم» مثال‌هایی از این‌گونه تلاش‌ها برای شکل‌دادن به رفتارهای عمومی است. چنین برنامه‌هایی افراد را به پذیرش مسئولیت رفاه و سلامتی خودشان ترغیب می‌کنند؛ آن‌ها توجه چندانی به این نکته ندارند که موقعیت اجتماعی می‌تواند انتخاب‌ها و امکانات مردم را محدود کند. برای مثال، میوه‌ها و سبزی‌های تازه‌ای که پایه و اساس تغذیه خوب و سالم‌اند بسیار گران‌تر از اکثر غذاهای پرچربی و کلسترول‌دار هستند. مطالعات نشان می‌دهند که بیش‌ترین میزان مصرف غذای سالم در میان گروه‌های پردرآمد است.

دولت جدید کارگری خط‌مشی وسیع‌تری در قبال نابرابری‌های بهداشتی درپیش گرفته است و اهمیت عوامل فرهنگی و همچنین عوامل مادی را برای سلامتی مردم پذیرفته است. گزارش موسوم به «ملت سالم‌ترما»<sup>۱</sup> در ۱۹۹۸ روی عوامل مؤثرگوناگونی - عوامل اجتماعی، اقتصادی، محیطی و فرهنگی - که همراه با هم در ایجاد شرایط ناسالم عمل می‌کنند، تأکید داشت. (برخی از این عوامل در شکل ۲.۶ دیده می‌شود.) بنا به پیشنهاد این گزارش مجموعه‌ای از اقدامات به هم پیوسته حکومتی لازم است تا نه فقط آثار و علائم سلامتی نازل، بلکه علت‌های ریشه‌ای آن - بیکاری، مسکن و تحصیلات ناکافی - نیز درنظر گرفته شود.

### جنسیت و سلامتی

تفاوت در سلامتی مردان و زنان نیز در پژوهش‌ها مورد توجه بوده است. به‌طور کلی، تقریباً در همه کشورهای جهان امید زندگی زنان بیش از مردان است. درعین حال، میزان ابتلا به بیماری نیز در بین زنان، مخصوصاً در اواخر عمر، بیش از مردان است. زنان بیش‌تر به دنبال دارو و درمان می‌روند و بیش از مردان بیماری خود را گزارش می‌کنند (نک. جدول ۲.۶). در کشورهای صنعتی، زنان دوبرابر مردان اظهار می‌کنند که اضطراب و افسردگی دارند. تصویر کلی سلامتی زنان در دنیای درحال توسعه چنین است که زنان بیش از مردان عمر می‌کنند، اما بیمارترند و عجز و ناتوانی بیش‌تری را تجربه می‌کنند (Doyal 1995).

علت‌های مرگ و الگوهای بیماری نیز تفاوت‌هایی را میان مردان و زنان نشان می‌دهند (نک. شکل ۳.۶). بیماری قلبی اصلی‌ترین عامل مرگ مردان و زنان است، اما میزان مرگ‌ومیر در اثر تصادف و خشونت بین مردان بیش‌تر است، و همچنین مردان به اعتیاد به مواد مخدر و الکل‌گرایش بیش‌تری دارند. در کل، نسبت ابتلا به بیماری بین مردان کم‌تر است اما بیماری‌هایی که مردان به آن‌ها مبتلا می‌شوند، بیش از بیماری‌های زنان زندگی آن‌ها را در معرض تهدید قرار می‌دهد.



شکل ۲.۶ عوامل فرهنگی و مادی مؤثر بر سلامتی.

K. Browne, *An Introduction to Sociology*, 2nd edn, Polity, 1998. From *Sociology Review*, 9.2 (Nov. 1999), p. 5. منبع:

به نظر می‌رسد که اوضاع و شرایط مادی بر وضعیت سلامتی زنان تأثیر می‌گذارد، اما به‌بحث‌کردن دربارهٔ این عامل همیشه دشوار بوده است. بسیاری از مطالعات، زنان را براساس طبقهٔ اجتماعی شوهران آن‌ها طبقه‌بندی و تصویر مخدوشی از سلامتی زنان ترسیم کرده‌اند (نک. فصل ۱۰، «قشریندی طبقاتی و نابرابری»). اما بعضی از معرف‌ها کاملاً گویا هستند. زنان سالخورده درآمدهایی کم‌تر از مردان دارند. این اختلاف را می‌توان در کاهش دسترسی آن‌ها به منابع و امکاناتی مشاهده کرد که مقوم استقلال هستند و زندگی فعال را تسهیل می‌کنند. تفاوت بعدی را می‌توان با مقایسهٔ سلامتی مادران تنها و پدران تنها مشاهده کرد - مادران تنها عموماً در وضعیت سلامتی بدتری هستند.

جدول ۲.۶ مسائل و مشکلات خودگفته سلامتی در بریتانیا، برحسب جنسیت و سن، ۷-۱۹۹۶ (به درصد)

بالای ۱۶ سال					
مردان					
۱۸	۳۹	۵۲	۵۶	۳۲	درد یا ناراحتی
۶	۲۲	۳۶	۵۰	۱۸	عصبی مزاجی
۱۲	۱۹	۲۰	۱۹	۱۵	اضطراب یا افسردگی
۵	۱۶	۲۱	۲۷	۱۲	مسائلی در انجام فعالیت‌های معمول
۱	۶	۸	۱۴	۵	مسائلی در مراقبت از خویش
زنان					
۲۰	۴۰	۵۱	۶۵	۳۴	درد یا ناراحتی
۶	۲۱	۳۷	۶۰	۱۹	عصبی مزاجی
۱۸	۲۴	۲۵	۳۰	۲۲	اضطراب یا افسردگی
۷	۱۷	۲۳	۴۰	۱۵	مسائلی در انجام فعالیت‌های معمول
۲	۵	۹	۲۱	۶	مسائلی در مراقبت از خویش

درصد پاسخگوییانی که مشکلاتی در سلامتی عمومی و فعالیت‌های روزی خود داشته‌اند.

منبع: پیمایش عمومی خانوار، اداره آمارهای ملی؛ پیمایش مستمر خانوار، آژانس آمارها و تحقیقات ایرلند شمالی. برگرفته از: *Social Trends*, 29 (1999), p. 120.

چند تبیین ژنتیکی نیز برای توضیح دادن تفاوت وضعیت سلامتی مردان و زنان مطرح شده است. با این‌که ممکن است عوامل زیست‌شناختی معینی در این تفاوت‌های سلامتی نقش داشته باشند (مثلاً در مقاومت در برابر بیماری قلبی)، احتمال نمی‌رود که این عوامل زیست‌شناختی بتوانند همه این تفاوت‌ها را تبیین کنند. در عوض، این احتمال هست که الگوهای سلامتی مردان و زنان معلول عوامل اجتماعی و شرایط مادی متفاوت باشد. برای مثال، شاید الگوهای کار مردان و سبک زندگی کلی آن‌ها مخاطره‌آمیزتر از زنان باشد، که در این صورت به تبیین بالاتر بودن نرخ مرگ‌ومیر مردان در اثر خشونت و حوادث، کمک می‌کند. به‌طور کلی محرومیت اقتصادی زنان بیش از مردان است و نیز بیش از مردان دچار آثار و عوارض فقر هستند.

### همبستگی اجتماعی: کلید تندرستی بیش‌تر

شمار رو به افزایشی از جامعه‌شناسان، در تلاش برای یافتن علل نابرابری‌های سلامتی، توجه خود را به نقش حمایت اجتماعی و همبستگی اجتماعی در تحکیم تندرستی معطوف کرده‌اند. شاید از بحثی که در فصل ۱ («جامعه‌شناسی چیست؟») دربارهٔ دورکیم داشتیم، به یاد بیاورید که انسجام اجتماعی یکی از مهم‌ترین مفاهیم در جامعه‌شناسی است. دورکیم میزان و نوع انسجام در هر فرهنگ را یکی از مهم‌ترین خصوصیات آن فرهنگ می‌دانست. برای مثال، او در مطالعهٔ خودکشی دریافت که احتمال خودکشی افراد و گروه‌هایی که به‌خوبی در جامعه ادغام شده‌اند، کم‌تر از دیگران است.

ریچارد ویلکینسن، در چندین مقاله و سپس در کتاب، *جوامع ناسالم: رنج‌های نابرابری* (Wilkinson 1996)، این استدلال را مطرح می‌کند که ثروتمندترین جوامع جهان سالم‌ترین جوامع نیستند، بلکه سالم‌ترین جوامع آنانی هستند که عادلانه‌ترین توزیع درآمدها و بالاترین سطح یکپارچگی اجتماعی را دارند. به گفتهٔ ویلکینسن، سطوح بالای ثروت ملی ضرورتاً به معنای تندرستی بیش‌تر برای جمعیت نیست. ویلکینسن با پیمایش داده‌های تجربی از کشورهای سراسر جهان، متوجه رابطهٔ واضحی بین نرخ مرگ‌ومیر و الگوهای توزیع درآمدها می‌شود. مردم کشورهای مثل ژاپن و سوئد، که جزو مساوات‌گراترین جوامع جهان به حساب می‌آیند، در مقایسه با شهروندان کشورهای مثل ایالات متحده که شکاف میان فقیر و غنی در آن‌ها عمیق‌تر است، به‌طور متوسط از سلامتی بیش‌تر و بهتری برخوردارند.

از نظر ویلکینسن، شکاف رو به افزایش در توزیع درآمد، همبستگی اجتماعی را متزلزل می‌کند و مقابله کردن با مخاطره‌ها و چالش‌ها را برای مردم دشوارتر می‌کند. افزایش انزوای اجتماعی و ناتوانی در تحمل فشارها در شاخص‌های تندرستی انعکاس می‌یابد. بنا به استدلال ویلکینسن عوامل اجتماعی - استحکام روابط اجتماعی، پیوندهای درون اجتماع، وجود حمایت اجتماعی، احساس امنیت - اصلی‌ترین تعیین‌کننده‌های سلامتی نسبی یک جامعه هستند.

فرضیهٔ ویلکینسن واکنش‌های شدیدی در پی داشته است. برخی مدعی هستند که مطالعهٔ کار او باید برای سیاستمداران و سیاستگذاران اجباری شود. آن‌ها با ویلکینسن موافق‌اند که تأکید بیش از اندازه‌ای روی روابط بازار و تاختن به‌سمت ثروت و وفور نعمت شده است. از نظر آن‌ها، این رهیافت بسیاری از افراد جامعه را به یأس و حرمان کشانده است؛ اکنون وقت آن است که خط‌مشی‌های انسانی‌تر و مسئولانه‌تری برای حمایت از محرومان درپیش گرفته شود. بعضی هم به دلایل روش‌شناختی از مطالعهٔ ویلکینسن انتقاد می‌کنند و استدلال‌شان این است که او نتوانسته رابطهٔ علت و معلولی روشنی بین نابرابری درآمدی و سلامتی نازل نشان دهد (Judge 1995). به ادعای منتقدان، بیماری می‌تواند معلول بسیاری از عوامل میانجی دیگر باشد. بنا به استدلال آن‌ها، شواهد تجربی در بهترین حالت فقط امکان درستی ادعاهای ویلکینسن را تأیید می‌کنند.

ویلکینسن پیوندهای میان همبستگی اجتماعی و تندرستی را در سطح کل جامعه مورد پژوهش قرار می‌دهد، اما جامعه‌شناسان دیگری هم هستند که بخش‌های خاصی از جمعیت را

کانون توجه خویش قرار داده‌اند. هیتر گراهام تأثیرات فشار عصبی را بر سلامتی زنان سفیدپوست طبقه کارگر مطالعه کرده است. او بر این واقعیت تأکید کرده که زنان پایین‌ترین رده‌های اقتصادی-اجتماعی، به هنگام پیش‌آمدن بحران‌های زندگی، کم‌تر از زنان طبقه متوسط به شبکه‌های حمایتی دسترسی دارند. به گفته وی، زنان طبقه کارگر بیش از سایر گروه‌ها با بحران‌های زندگی (مثل از دست دادن شغل، طلاق، اجبار به تخلیه خانه و مرگ فرزند) روبه‌رو می‌شوند، اما عموماً مهارت‌های کم‌تری برای دست و پنجه نرم‌کردن با این بحران‌ها و روزنه‌های کم‌تری برای تخلیه تنش و اضطراب خویش دارند. فشار عصبی حاصله نه تنها، هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی، زیانبار است، بلکه برخی از استراتژی‌های مصاف هم که آنان در پیش می‌گیرند - مثل سیگارکشیدن - خود زیانبار هستند. استدلال گراهام این است که در شرایطی که امکانات و منابع شخصی و مادی ته می‌کشند، سیگارکشیدن راهی برای کاستن از تنش است. از همین رو است که سیگار در زندگی این زنان جایگاه متناقض‌نمایی اشغال می‌کند - سلامتی آن‌ها و فرزندان‌شان را به خطر می‌اندازد، و در عین حال به آن‌ها کمک می‌کند که با اوضاع و شرایط دشوار خود کنار بیایند (Graham 1987, 1994).

آن اوکلی و همکاران وی نقش حمایت اجتماعی را در تندرستی زنان و کودکان محروم در چهار شهر انگلستان مطالعه کرده‌اند. طبق استدلال آن‌ها، رابطه میان فشار عصبی و تندرستی، هم در بحران‌های بزرگ زندگی و هم در مسائل جزئی‌تر دیده می‌شود، و مخصوصاً در زندگی افراد طبقه کارگر با شدت بیش‌تری احساس می‌شود. به گفته اوکلی، حمایت اجتماعی - مثل خدمات مشاوره‌ای حضوری یا تلفنی، یا ملاقات‌های خانگی - می‌تواند در برابر پیامدهای منفی فشارهای عصبی برای سلامتی، که زنان عموماً آن را تجربه می‌کنند، مثل یک «ضربه گیر» عمل کند (Oakley et al., 1994). سایر مطالعات نیز نشان داده‌اند که حمایت اجتماعی عامل مهمی است که می‌تواند به مردم کمک کند تا با مرض و بیماری کنار بیایند (Ell 1996).

به گفته برخی از ناظران، نقش‌های چندگانه‌ای که زنان معمولاً برعهده دارند - خانه‌داری، بچه‌داری، مسئولیت‌های شغلی - می‌تواند فشار عصبی وارد بر آن‌ها را افزایش دهد و موجب بالارفتن میزان بیماری در میان آن‌ها شود. لسللی دویال معتقد است که الگوهای بیماری و سلامتی زنان را به بهترین نحو می‌توان در ارتباط با حوزه‌های اصلی فعالیت‌هایی تبیین کرد که زندگی زنان را تشکیل می‌دهند. به‌طور کلی، زندگی زنان از نظر نقش‌ها و وظایفی که عموماً برعهده دارند - خانه‌داری، تولیدمثل جنسی، مادری‌کردن و پرورش کودکان، تنظیم‌کردن باروری، ضربت کنترل موالید، و غیره - ذاتاً متفاوت با زندگی مردان است. طبق نظر دویال، «انباشته شدن کار و عواقب این وظایف متعدد و گوناگون، اصلی‌ترین تعیین‌کننده وضعیت سلامتی زنان است» (Doyal 1995:22). از این رو، هر تحلیلی درباره تندرستی زنان باید تعامل میان عوامل اجتماعی، روحی و زیستی را مدنظر قرار دهد.

### نژاد و سلامتی

با این‌که سلامتی و تندرستی در جوامع صنعتی الگوبندی‌های نژادی دارد، اما فهم ما از رابطه میان نژاد و سلامتی، در بهترین حالت، محدود و ناقص است. شمار رو به افزایشی از مطالعات جامعه‌شناختی درباره نژاد و سلامتی انجام می‌گیرد، اما نتایج این تحقیقات هنوز هم غیرقطعی است. یکی از دشواری‌های اصلی این است که مفهوم نژاد و قومیت مفهوم مبهمی است و این موجب دشوار شدن فرآیند گردآوری داده‌ها می‌شود، چون تعریف‌های مورد پذیرش همگانی برای تشخیص یا دسته‌بندی گروه‌های قومی وجود ندارند. از این رو لازم است که با حزم و احتیاط به سراغ داده‌های مربوط به نژاد و سلامتی برویم. در برخی موارد، گرایش‌هایی به نژاد نسبت داده می‌شود درحالی‌که عوامل دیگری مثل طبقه یا جنسیت، که شاید اهمیت داشته باشند، نادیده گرفته می‌شوند.

در حال، شیوع بیماری‌های معینی در میان کسانی که ریشه آفریقایی-

کارائیبی و آسیایی دارند، بیش از دیگران است. مرگ و میرهای ناشی از سرطان کبد، سل و دیابت در میان این جمعیت‌ها بیش از سفیدپوستان است. فشارخون بالا، در میان آفریقایی-کارائیبی‌ها بیش از حد متوسط است. کم‌خونی موسوم به گلوبول داسی، که اختلالی مادرزادی و ارثی است که بر گلوبول‌های قرمز خون تأثیر می‌گذارد، در میان جمعیت آفریقایی-کارائیبی بسیار شایع‌تر از سایر گروه‌ها است. مرگ‌ومیرهای ناشی از بیماری قلبی در میان مردم شبه‌قاره هند بیش‌تر از جاهای دیگر است؛ کودکان آسیایی ظاهراً بیش از سایر کودکان در معرض ابتلا به نرمی استخوان هستند.



شکل ۳۶ نرخ مرگ‌ومیر افراد زیر شصت و پنج ساله، برحسب جنس و شماری از علت‌های مرگ، بریتانیا، ۷۹-۱۹۷۱ (در هر ۱۰۰,۰۰۰ نفر).

منبع: اداره آمارهای ملی؛ اداره ثبت احوال اسکاتلند؛ آژانس آمارها و تحقیقات ایرلند شمالی. برگرفته از:

*Social Trends*, 29 (1999), p. 132.

همچون تفاوت‌های جنسیتی در سلامتی، در مورد نژاد نیز تبیین‌های ژنتیکی برای توضیح دادن ماهیت الگومند بیماری مطرح شده است. به نظر کاملاً واضح می‌رسد که ویژگی‌های معینی، مثل کم‌خونی ناشی از گلوبول‌های داسی‌شکل، ارثی هستند و بنابراین ریشه ژنتیکی دارند. اما ژنتیک و دانش وراثت به‌تنهایی نمی‌تواند تنوع و گوناگونی وسیع الگوبندی‌های نژادی بیماری را توضیح دهد. این تنوع و گوناگونی‌ها را باید در ارتباط با عوامل مؤثر بزرگ‌تری درک کرد.

بعضی از دانش‌پژوهان برای تبیین الگوبندی نژادی سلامتی به عوامل فرهنگی و رفتاری متوسل شده‌اند. همان‌طور که در مورد تبیین‌های فرهنگی نابرابری‌های طبقاتی سلامتی گفتیم، در این‌جا نیز روی آن دسته از سبک‌های زندگی فردی و گروهی تأکید می‌شود که موجب افت سلامتی محسوب می‌شوند. این سبک‌های زندگی غالباً در پیوند با باورهای دینی یا فرهنگی دانسته می‌شوند، مثل عادت‌های پخت‌وپز یا خوردوخوراک یا ازدواج‌های همخون (ازدواج‌های فامیلی بین عموزادگان و عمه‌زادگان). اما چنین رهیافت‌هایی را می‌توان به اتخاذ دیدگاه قوم‌مدارانه به سلامتی و تندرستی محکوم کرد. این‌گونه تبیین‌ها، با مقصرشمردن افراد یا اجتماعات، چنین القا می‌کنند که فرهنگ‌های قومی فاقد ارزش هستند و موجب به‌خطرافتادن سلامتی می‌شوند. اما شواهدی برای تأیید چنین ادعاهایی وجود ندارد. برای مثال، الگوهای غذایی «فرهنگی» را نمی‌توان علت ناخوشی به حساب آورد، زیرا سوء‌تغذیه در الگوهای غذایی قومی فقط هنگامی بروز می‌کند که این الگوها «مخدوش» شوند - یعنی وقتی بعضی از اقلام خوراکی که این الگوها از آن تشکیل می‌شوند کمیاب می‌شوند و به‌ناچار باید چیزهای دیگری را جایگزین آن‌ها کرد. بنا به استدلال منتقدان، تبیین‌های فرهنگی قادر به شناسایی مسئله اصلی و واقعی نیستند که عبارت است از نابرابری‌های ساختاری مؤثر بر گروه‌های قومی و نیز نژادپرستی و تبعیضی که در نظام مراقبت‌های بهداشتی و درمانی وجود دارد. تبیین‌های اجتماعی - ساختاری درباره الگوبندی‌های نژادی سلامتی، توجه خود را روی متن و زمینه اجتماعی زندگی افریقایی - کارائیبی‌ها و آسیایی‌ها متمرکز می‌کند. این جمعیت‌ها به‌وفور محرومیت‌های چندگانه‌ای را تجربه می‌کنند که می‌تواند برای تندرستی آن‌ها زیانبار باشد. این محرومیت‌ها ممکن است شامل شرایط نامطلوب سکونتی یا خانه‌های پرجمعیت، نرخ بالای بیکاری و اشتغال در مشاغل پرخطر و کم‌درآمد باشد. این عوامل مادی با آثار و نتایج نژادپرستی، که به صورت خشونت و تهدید و تبعیض مستقیماً تجربه می‌شود یا به صورت‌های «نهادینه‌شده»<sup>۱</sup> غیرمستقیم تجربه می‌شود، درهم می‌آمیزند (نک. فصل ۹، «نژاد، قومیت و مهاجرت»).

درباره نژادپرستی نهادی در بحث تأمین مراقبت‌های بهداشتی و درمانی سخن گفتیم. گروه‌های نریمی شاید به خدمات بهداشتی و درمانی دسترسی نابرابر یا مسئله‌برانگیزی داشته باشند. موانع و محدودیت‌های زبانی نیز می‌تواند مشکلاتی به‌بار آورد چون اطلاعات به‌صورت درست و کافی



منتقل نمی‌شود؛ متخصصان خدمات بهداشتی و درمانی غالباً به طرز تلقی‌های خاص فرهنگی و قومی دربارهٔ بیماری و معالجه و درمان توجهی نمی‌کنند. ادارهٔ ملی خدمات بهداشتی و درمانی به سبب عدم توجه به شناخت عقاید و باورهای دینی و فرهنگی و بی‌توجهی به بیماری‌هایی که عمدتاً در جمعیت‌های غیرسفیدپوست بروز می‌کند، مورد انتقاد بوده است.

دربارهٔ رابطهٔ میان نژاد و نابرابری‌های سلامتی هیچ‌گونه توافق نظری وجود ندارد. در واقع، هنوز باید پژوهش‌های زیادی در این زمینه صورت بگیرد. اما واضح است که مسئلهٔ نژاد و نابرابری‌های سلامتی باید در ارتباط با عوامل کلان‌تر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که بر تجربهٔ گروه‌های اقلیت قومی در بریتانیا تأثیر می‌گذارند، مورد بررسی قرار گیرند.

### قانون «تیمار وارونه»

پیش از این دیدیم که چگونه طبقهٔ اجتماعی، جنسیت و نژاد روی الگوها و تجربهٔ سلامتی در میان جمعیت تأثیر می‌گذارند. این تفاوت‌ها را می‌توان در نابرابری‌های منطقه‌ای سلامتی نیز مشاهده کرد. نابرابری‌های سلامتی بُعد مکانی هم دارند.

اصلی‌ترین تفاوت‌های منطقه‌ای سلامتی در بریتانیا بین بخش‌های جنوبی و شمالی کشور است. در کل، بخش‌های جنوبی از امکانات و منابع بهتر و دسترسی بیش‌تری به مراقبت‌های بهداشتی و درمانی برخوردارند. اما به‌طور کلی، وضعیت سلامتی و تندرستی از ترکیب چندین عامل تأثیر می‌پذیرد - که همهٔ آن‌ها از یک منطقه به منطقهٔ دیگر با هم تفاوت دارند. آب و هوا، آلودگی، انواع مسکن، الگوهای کار و بیکاری، و سطح کلی محرومیت در سراسر کشور متنوع و متغیر است. این تفاوت‌ها در سطح سلامتی کل جمعیت انعکاس می‌یابد.

برخی از جامعه‌شناسان متوجه شده‌اند که نیاز به مراقبت‌های بهداشتی و درمانی در میان جمعیت همیشه با میزان امکانات و منابع موجود انطباق ندارد. به عبارت دیگر، گروه‌هایی که از سطوح نازل سلامت و تندرستی رنج می‌برند غالباً در مناطقی زندگی می‌کنند که امکانات و منابع کم‌تری نیز دارند. این گرایش به تهیه و تأمین نامتقارن امکانات بهداشتی و درمانی تحت عنوان قانون تیمار وارونه<sup>۱</sup> شناخته می‌شود.

### پزشکی و جامعه

#### پیدایش مدل زیستی-پزشکی سلامتی

«تندرستی» و «بیماری»، همچون بسیاری از مفاهیم دیگری که در این کتاب معرفی کردیم، اصطلاحاتی هستند که به صورت فرهنگی و اجتماعی تعریف می‌شوند. فرهنگ‌های گوناگون از

1. inverse care law

آنچه سالم و بهنجار است تلقی‌ها و برداشت‌های متفاوتی دارند. همه فرهنگ‌ها مفاهیم تندرستی و بیماری جسمانی را می‌شناسند، اما بخش اعظم آنچه ما امروزه تحت عنوان پزشکی می‌شناسیم، پیامد تحولات جامعه غربی طی سه قرن گذشته است. در فرهنگ‌های پیشامدرن، خانواده عمده‌ترین نهادی بود که به مصاف بیماری یا جراحی می‌رفت. همیشه افرادی بوده‌اند که درمانگری تخصص آن‌ها بوده است و آمیزه‌ای از معالجه‌های جسمانی و جادویی را به کار می‌بردند، و بسیاری از این نظام‌های درمان سنتی امروز در فرهنگ‌های غیرغربی سراسر جهان هنوز باقی مانده‌اند. شمار زیادی از آن‌ها جزو روش‌های طب بدیل هستند که در آغاز همین فصل معرفی شد.

اکنون نزدیک به دویست سال است که اندیشه‌ها و تصورات غربی درباره طبابت در چهارچوب مدل زیستی-پزشکی بیان می‌شود، که قبلاً بدان اشاره کردیم. این تلقی از تندرستی و بیماری همراه با رشدونمو جوامع مدرن بسط و گسترش یافته است. در واقع می‌توان آن را یکی از خصوصیات اصلی این جوامع به‌شمار آورد. پیدایش این مدل پیوند تنگاتنگی با پیروزی دانش و خرد بر تبیین‌های سنتی یا دینی از جهان داشت (به بحث وبر و عقلانی‌شدن، در صفحه ۲۴ مراجعه کنید). پیش از بحث درباره مفروضاتی که پایه و اساس مدل زیستی-پزشکی تندرستی هستند، متن و زمینه اجتماعی و تاریخی پیدایش این مدل را به اختصار بررسی می‌کنیم. همان‌طور که گفتیم اعضای جوامع سنتی عمدتاً به فنون قومی و سنتی علاج و درمان تکیه داشتند که نسل به نسل منتقل می‌شد. بیماری‌ها در اکثر موارد براساس جادو یا دین فهمیده می‌شد و به وجود و حضور ارواح خبیثه یا «گناه» نسبت داده می‌شد. برای روستاییان و شهرنشینان معمولی، هیچ مقام یا نهاد بیرونی که مسئول سلامتی آن‌ها باشد وجود نداشت، یعنی چیزی مثل نظام‌های بهداشتی و درمانی عمومی و یا دولت‌های امروزی. سلامتی و تندرستی امری خصوصی بود نه یک مسئله عمومی.

### جمعیت‌شناسی: مطالعه جمعیت انسانی

ظهور دولت-ملت و صنعتی‌شدن موجب دگرگونی‌های قاطعی در این وضعیت شد. پیدایش دولت-ملت با حد و مرزهای تعریف‌شده، موجب تغییر ایستارها در قبال مردم محلی شد که دیگر فقط ساکنان یک سرزمین نبودند، بلکه جمعیت تحت امر اقتدار مرکزی به حساب می‌آمدند. جمعیت انسانی جزو منابعی محسوب می‌شد که در فرآیند بیشینه‌سازی<sup>۱</sup> ثروت و قدرت ملی باید تحت نظارت و تنظیم قرار می‌گرفت. کم‌کم علاقه و توجه دولت به سلامت و تندرستی جمعیت بیش‌تر شد، چون سلامتی و رفاه اعضای جمعیت بر قدرت مولد ملت، میزان ثروت و نعمت، توانایی‌های دفاعی و نرخ رشد اقتصادی اثر می‌گذاشت. مطالعه ویژگی‌های جمعیتی [جمعیت‌شناسی] - اندازه، ترکیب و تحولات جمعیتی - اهمیت روزافزونی پیدا کرد. سرشماری برای ثبت و نظارت بر

تغییراتی که در جمعیت رخ می‌دهند رواج پیدا کرد. انواع و اقسام آمارها گردآوری و محاسبه شدند: نرخ موالید، نرخ مرگ‌ومیر، متوسط سن ازدواج و زایمان، نرخ خودکشی، امید زندگی، عادت‌های غذایی، بیماری‌های رایج، علل مرگ، و از این قبیل.

میشل فوکو نقش مؤثر و پرنفوذی در فهم ما از پیدایش پزشکی مدرن داشته است، چون ما را متوجه قاعده‌مند و منضبط‌ساختن بدن‌ها به دست دولت کرده است. استدلال وی این است که گرایش جنسی و رفتار جنسی، اهمیت مرکزی در این فرآیند دارند. رابطه جنسی هم راهی برای بازتولید و رشد جمعیت و هم تهدیدی برای سلامت آن بود. گرایش‌های جنسی نامرتب با تولیدمثل چیزی بود که باید سرکوب و کنترل می‌شد. این نظارت برگرایش جنسی از سوی دولت، تا حدی از طریق گردآوری داده‌هایی درباره ازدواج، رفتار جنسی، مشروع و نامشروع بودن، استفاده از روش‌های ضدحاملگی و سقط جنین صورت می‌پذیرفت. این نظارت و مراقبت شانه به‌شانه نیروگرفتن هنجارهای عمومی درباره اخلاق جنسی و فعالیت‌های مجاز جنسی پیش می‌رفت. برای مثال، «انحراف‌های» جنسی مثل همجنس‌خواهی، استمناء و روابط جنسی فزاینده، متهم و محکوم می‌شد.

مفهوم سلامت عمومی<sup>۱</sup> در تلاش برای دورکردن «امراض» از جمعیت - «بدن اجتماعی» - شکل گرفت. دولت مسئولیت بهبودبخشیدن به شرایط زندگی جمعیت را برعهده گرفت. شبکه‌های آبرسانی و فاضلاب به‌منظور مقابله با بیماری‌ها رشد و گسترش یافت. جاده‌ها سنگفرش شد و توجه خاص بذل مسکن و سکونت شد. کم‌کم مقرراتی برای کشتارگاه‌ها وضع و تسهیلاتی برای فرآوری غذاها ایجاد شد. مراسم کفن و دفن تحت نظارت قرار گرفت تا اطمینان حاصل شود که برای سلامت جمعیت خطری در پی ندارد. مجموعه کاملی از نهادها، مثل زندان‌ها، تیمارستان‌ها، کارگاه‌ها، مدارس و بیمارستان‌ها به‌وجود آمد که همگی بخشی از حرکت به‌سوی نظارت، کنترل و اصلاح مردم بود.

### مدل زیستی-پزشکی

کردوکارهای پزشکی کاملاً با تغییرات اجتماعی مذکور درهم تنیده بودند. به‌کارگیری علم در تشخیص و درمان پزشکی از خصوصیات عمده رشد و گسترش نظام‌های مراقبت بهداشتی و درمانی مدرن بود. بیماری به‌صورتی عینی و براساس نشانه‌های قابل شناسایی تعریف می‌شد. مراقبت‌های پزشکی رسمی توسط «متخصصان» تعلیم‌دیده، روش مورد قبول معالجه امراض جسمی و روانی شد. پزشکی ابزاری شد برای اصلاح رفتارها یا شرایطی که «انحرافی» تلقی می‌شدند - از جرم و جنایت تا همجنس‌خواهی یا بیماری روانی.



متخصصان پزشکی و «نگاه خیره پزشکی»، آموزش‌های علمی و رهیافتی خشک و بی‌احساس را همراه با خود وارد معالجهٔ امراض می‌کنند، به‌نحوی که گاهی موجب گنجی و دست‌پاچی بیمار می‌شوند.

مدل زیستی-پزشکی تندرستی برپایهٔ سه مفروض اصلی استوار است. اول، بیماری به‌منزلهٔ نقص و خلل در بدن آدمی نگریسته می‌شود که آن را از حالت «بهنجار» و طبیعی منحرف و دور می‌کند. نظریهٔ میکروبی بیماری<sup>۱</sup> که در اواخر دههٔ ۱۸۰۰ تدوین شد، معتقد است که عاملی مشخص و قابل شناسایی در پس همهٔ بیماری‌ها وجود دارد. برای بازگرداندن سلامتی بدن، باید علت بیماری را یافت و معالجه کرد.

دوم، روح و جسم را می‌توان جداگانه معالجه کرد. بیمار را باید یک بدن رنجور - یک آسیب - به حساب آورد نه یک فرد کامل و تمام‌عیار. تأکید اصلی روی معالجهٔ بیماری است نه روی رفاه و سعادت فرد. مدل زیستی-پزشکی معتقد است که بدن رنجور را می‌توان به‌طور جداگانه و بدون اعتنا به سایر عوامل مورد دستکاری، کندوکاو و معالجه قرار داد. متخصصان پزشکی از دریچهٔ نگاه خیرهٔ پزشک<sup>۲</sup> به بیمار می‌نگرند، یعنی رویکردی منفصل و فاصله‌دار در معاینه و معالجهٔ بیمار. این معالجه باید به روشی خنثی و فارغ از ارزش انجام بگیرد، و اطلاعات مربوط به بیمار به‌صورت - نینی در پروندهٔ رسمی بیمار گردآوری و تدوین شود.

1. germ theory of disease

2. medical gaze

سوم، متخصصان تعلیم‌دیده پزشکی تنها متخصصانی محسوب می‌شوند که مجاز به معالجهٔ امراض هستند. حرفهٔ پزشکی به قوانین اخلاقی تصویب‌شده‌ای پایبند است و از افراد تأییدشده‌ای تشکیل می‌شود که دورهٔ طولانی آموزش را با موفقیت گذرانده‌اند. هیچ‌جا و مجالی برای درمانگران خود-آموخته یا روش‌های طبابت «غیرعلمی» وجود ندارد. بیمارستان مظهر مناسب‌ترین محیط برای معالجهٔ بیماری‌های و خیم است؛ این معالجه‌ها اغلب با اتکاء به ترکیبی از فناوری، تجویز دارو یا جراحی انجام می‌گیرد.

مفروضات اصلی مدل زیستی-پزشکی و نیز انتقادهایی که از آن به عمل می‌آید در جدول ۳.۶ خلاصه شده است.

### منتقدان مدل زیستی-پزشکی

طی همین چند دههٔ گذشته، مدل زیستی-پزشکی بیماری که در بخش قبل توضیح داده شد، در معرض انتقادهای رو به افزایشی بوده است. نخست این‌که، برخی از صاحب‌نظران ادعا کرده‌اند که دربارهٔ اثربخشی و موفقیت پزشکی علمی «مبالغه» شده است. به‌رغم شأن و منزلتی که پزشکی مدرن کسب کرده است، بهبود و پیشرفت کلی سلامتی و تندرستی را می‌توان بیش‌تر به دگرگونی‌های اجتماعی و محیطی نسبت داد تا به مهارت و دانش پزشکان. شبکه‌های مطلوب فاضلاب، تغذیهٔ بهتر، آب آشامیدنی سالم‌تر و بهبود وضعیت بهداشتی، تأثیر بسیار بیش‌تری بر کاهش نرخ مرگ و میر نوزادان و کودکان داشته است (McKeown 1979). دست‌کم تا سدهٔ بیستم، داروها، پیشرفت‌های جراحی، و آنتی‌بیوتیک‌ها نقش مهمی در کاستن از نرخ مرگ‌ومیر نداشته‌اند. آنتی‌بیوتیک‌هایی که برای معالجهٔ عفونت‌های میکروبی مورد استفاده قرار می‌گیرند، نخستین بار در دههٔ سی و چهل در دسترس همگان قرار گرفت، درحالی‌که مایه‌کوبی و ایمن‌سازی (علیه بیماری‌هایی مثل فلج اطفال) پیش از آن ابداع شده بود. برخی از منتقدان، مثل ایوان ایلچ (Illich 1976)، معتقدند که زیان‌های پزشکی مدرن بیش از مزایا و منافع آن بوده است. از آن‌جا که خود-تیماری و شکل‌های سنتی درمانگری از اعتبار ساقط شده‌اند، مردم به‌جای آن‌که به مهارت‌ها و دانش و معرفت خویش متکی باشند به متخصصان وابسته شده‌اند.

دوم این‌که، پزشکی مدرن به نادیده‌گرفتن و بی‌ارزش‌دانستن عقاید و تجربه‌های بیمارانی متهم شده است که درصدد معالجهٔ آن‌ها است. چون فرض بر این است که پزشکی مبتنی بر فهم عینی و علمی علت‌ها و درمان‌های ناخوشی‌های جسمانی است، دیگر نیازی به شنیدن شرح و تفسیرهای فردی بیماران از وضعیت و شرایط خودشان باقی نمی‌ماند. هر بیمار یک «بدن رنجور» است که باید معالجه و درمان شود. اما استدلال منتقدان این است که معالجهٔ مؤثر فقط هنگامی امکان‌پذیر است که بیمار را موجودی اندیشمند و توانا به حساب آوریم که تلقی‌ها و تفسیرهای معتبری برای خویش دارد.

مفروضات	انتقاداتها
بیماری نقص و خللی در بدن انسان است که عامل زیست‌شناختی معینی آن را ایجاد می‌کنند.	بیماری به صورت اجتماعی برساخته می‌شود و چیزی نیست که همچون یک «حقیقت علمی» کشف شود.
بیمار موجود منفعلی است که «بدن رنجور» او را می‌توان جدا از ذهن و روح او معالجه کرد.	عقاید و تجربه بیمار در مورد بیماری خویش در معالجه وی نقش حیاتی و حساسی دارد. بیمار موجود فعال و «تام و تمامی» است که سعادت و آسایش کلی او اهمیت دارد نه فقط سلامت جسمانی‌اش.
متخصصان پزشکی صاحب «دانش تخصصی» هستند و تنها راه معتبر معالجه امراض را در اختیار دارند.	متخصصان پزشکی تنها منبع دانش و معرفت درباره تندرستی و بیماری نیستند. شکل‌های بدیل معرفت و دانش نیز همان‌قدر اعتبار دارند.
مناسب‌ترین مکان برای معالجه امراض بیمارستان است، جایی که فناوری پزشکی در آنجا تمرکز یافته و به بهترین نحو به کار می‌رود.	درمان و مداوا لازم نیست حتماً در بیمارستان انجام بگیرد. معالجه‌هایی که با استفاده از فناوری، تجویز دارو و جراحی انجام می‌گیرند ضرورتاً برترین و عالی‌ترین روش‌ها نیستند.

سوم این‌که، طبق استدلال منتقدان، پزشکی علمی خود را برتر و بالاتر از همه شکل‌های بدیل مداوا یا درمان تلقی می‌کند. این عقیده همیشه بازگو شده است که هر چیزی که «غیرعلمی» باشد ضرورتاً فرومرتب و بی‌ارزش است. همان‌طور که قبلاً دیدیم، این باور که پزشکی مدرن دانش و معرفت پراعتبارتری است، به واسطه محبوبیت فزاینده شکل‌های بدیل طبابت، مثل همتادرمانی و طب سوزنی، در حال تضعیف است.

چهارم این‌که، برخی از جامعه‌شناسان این استدلال را پیش کشیده‌اند که حرفه پزشکی قدرت سرکوبگر سهمگینی برای تعریف بیماری و سلامتی به کار می‌بندد. پزشکی قادر است از موقعیت خود در مقام داور و قاضی «حقیقت علمی» استفاده کند تا حوزه‌های بیش‌تر و بیش‌تری از زندگی انسان را تحت امر و کنترل پزشکی درآورد. برخی از کوبنده‌ترین انتقادهایی را که چنین مضمونی دارند زنانی مطرح کرده‌اند که معتقدند پزشکی مدرن فرآیندهای بارداری و زایمان را مصادره و غصب کرده است. زایمان به جای آن‌که در اختیار خود زنان - به کمک قابله‌ها در خانه - باشد اکنون در بیمارستان‌ها و تحت هدایت متخصصانی که عمدتاً مذکرند صورت می‌گیرد. بارداری که پدیده‌ای همگانی و طبیعی است، همچون یک «بیماری» آکنده از بیم و خطر مورد «معالجه» قرار می‌گیرد.

طبق استدلال فمینیست‌ها، اداره و کنترل این فرآیند از دست زنان خارج شده، چون «متخصصانی» که اکنون این فرآیندهای تولیدمثل را زیر نظر دارند، عقاید و دانش آن‌ها را بی‌ربط و بی‌ارزش می‌دانند (Oakley 1984). نگرانی‌ها و دغدغه‌های مشابهی دربارهٔ پزشکی‌زدگی<sup>۱</sup> اوضاع و شرایط طبیعی و «بهنجاری» مثل بیش‌فعالی کودکان (کادر صفحهٔ بعد را ببینید) اندوه یا افسردگی ملایم (که عموماً به کمک داروهایی مثل پروزاک<sup>۲</sup> کنترل می‌شود) و خستگی (که معمولاً تحت عنوان عارضهٔ کوفتگی مزمن نامیده می‌شود) ابراز شده است.

### پزشکی و سلامتی در دنیای در حال تغییر

درک و باور رو به‌رشدی وجود دارد که فقط متخصصان پزشکی نیستند که صاحب دانش و معرفتی دربارهٔ سلامتی و بیماری‌اند. همهٔ ما در وضعیتی هستیم که می‌توانیم رفاه و سعادت خویش را بر مبنای فهمی که از بدن خویش داریم و از طریق انتخاب‌هایی که در جریان زندگی روزمرهٔ خود دربارهٔ رژیم غذایی، ورزش، الگوهای مصرف و سبک زندگی کلی‌مان به‌عمل می‌آوریم، مورد تعبیر و تفسیر قرار دهیم و به آن شکل ببخشیم. این جهت‌گیری‌های نوین تفکر عمومی دربارهٔ سلامتی، همراه با سایر انتقادهایی که از پزشکی مدرن می‌شود و قبلاً به آن‌ها اشاره کردیم، نقش مؤثری در دگرگونی‌های عمیق نظام‌های مراقبت‌های بهداشتی و درمانی در جوامع مدرن دارند (نک. شکل ۴.۶).

اما عوامل دیگری هم در این‌جا دخیل هستند: ماهیت و ابعاد خود بیماری تغییر کرده است. در زمان‌های پیشین، عمدهٔ بیماری‌ها امراض عفونی مثل سل، مالاریا، وبا و فلج اطفال بودند. این بیماری‌ها غالباً سرایت عمومی پیدا می‌کردند و می‌توانستند کل یک جمعیت را تهدید کنند. در کشورهای صنعتی امروزی این امراض وخیم عفونی جزو علل فرعی مرگ‌ومیرها هستند و بعضی از آن‌ها کاملاً ریشه‌کن شده‌اند. رایج‌ترین علل مرگ‌ومیر در کشورهای صنعتی در زمان حاضر بیماری‌های مزمن غیر عفونی مثل سرطان، ناراحتی قلبی، دیابت یا بیماری‌های دوره‌ای است. به این تحول گذار سلامتی<sup>۳</sup> می‌گویند. هرچند که در جوامع پیشامدرن بالاترین نرخ مرگ‌ومیر در میان نوزادان و کودکان دیده می‌شد، امروزه نرخ مرگ‌ومیر با افزایش سن بالاتر می‌رود. چون مردم عمر بیش‌تری می‌کنند و عمدتاً از بیماری‌های مزمن کشنده‌ای رنج می‌برند، به رهیافت نوینی در قبال تندرستی و مراقبت نیازمندیم. همچنین تأکید فزاینده‌ای روی «انتخاب‌های سبک زندگی» می‌شود. مثل استعمال دخانیات، ورزش و عادات‌های غذایی - که بر بسیاری از بیماری‌های مزمن مؤثر دانسته می‌شوند.

1. medicalization

2. Prozac

3. health transition

### «پزشکی‌زدگی» بیش‌فعالی

طی دهه گذشته، شمار نسخه‌هایی که برای داروی ریتالین<sup>۱</sup> نوشته می‌شود به صورت تصاعدی افزایش یافته است. در ایالات متحده، نزدیک به ۳ درصد کودکان پنج تا هشت‌ساله ریتالین مصرف می‌کنند. در بریتانیا در سال ۱۹۹۸، بیش از ۱۲۵،۰۰۰ نسخه برای ریتالین پیچیده شد - تعداد نسخه‌های ریتالین در ۱۹۹۳ فقط ۳،۵۰۰ عدد بود. ریتالین چیست و چرا باید مورد توجه جامعه‌شناسان باشد؟ ریتالین دارویی است که برای کودکان و نوجوانانی تجویز می‌شود که دچار اختلال بیش‌فعالی کاستی توجه (ADHD)<sup>۲</sup> هستند - اختلالی روان‌شناختی که به گفته بسیاری از پزشکان و روان‌پزشکان علت بی‌توجهی کودکان، عدم تمرکز و ناتوانی از یادگیری در مدرسه است. ریتالین را «قرص جادویی» لقب داده‌اند. این دارو به کودکان کمک می‌کند تمرکز داشته باشند، آن‌ها را آرام می‌کند و در یادگیری هرچه بهتر آن‌ها مؤثر است. کودکانی که روزی کلاس‌های درس را به هم می‌ریختند و مسئله‌ساز بودند، به گفته بعضی از معلمان، بعد از آغاز مصرف ریتالین به دانش‌آموزان «فرشته‌خو» تبدیل می‌شوند.

با این حال، منتقدان ریتالین معتقدند که این دارو هرگز «قرص جادویی» بی‌ضرری نیست که غالباً تبلیغ می‌شود. به‌رغم این واقعیت که مقادیر رو به افزایشی از ریتالین در ایالات متحده و بریتانیا طی سال‌های اخیر تجویز شده است، هیچ پژوهش جامعی درباره عوارض بلندمدت احتمالی آن روی مغز و بدن کودکان انجام نگرفته است. ادعای دیگری که شاید نگران‌کننده‌تر هم باشد این است که ریتالین «راه‌حل» سهل و ساده‌ای برای چیزی شده است که در واقع اصلاً یک مسئله روانی یا حتی جسمی نیست. استدلال مخالفان ریتالین این است که «علائم» ADHD در واقع بازتاب فشارها و ناراحتی‌های فزاینده مدرن بر کودکان است - ضربه‌های پرشتاب زندگی، تأثیر مقهورکننده فناوری اطلاعات، کمبود تحرک و ورزش، غذاهای انباشته از قند، و نزاع و کشمکش‌های زندگی خانوادگی. طبق این استدلال، حرفه پزشکی با استفاده از ریتالین موفق شده است که بیش‌فعالی و بی‌توجهی کودکان را «پزشکی‌زده» کند به جای آن‌که توجه ما را به علل اجتماعی این آثار و علائم مشهود جلب کند.

این‌که آیا این دگرگونی‌های معاصر در تندرستی و مراقبت‌های بهداشتی و درمانی به «پارادایم تندرستی» نوینی منجر خواهد شد که جای مدل زیستی-پزشکی را می‌گیرد، هنوز نامعلوم است. اما هیچ شک و شبهه‌ای نیست که ما شاهد دوره‌ای از اصلاحات مهم و پرشتاب در پزشکی مدرن و ایستارهای مردم نسبت به آن هستیم. سارا نتلتون (Nettleton 1995) روندهای اصلی مراقبت‌های بهداشتی و درمانی را به صورت هفت تحول عمده خلاصه و جمع‌بندی کرده است (نک. شکل ۴.۶).

### دیدگاه‌های جامعه‌شناختی درباره تندرستی و بیماری

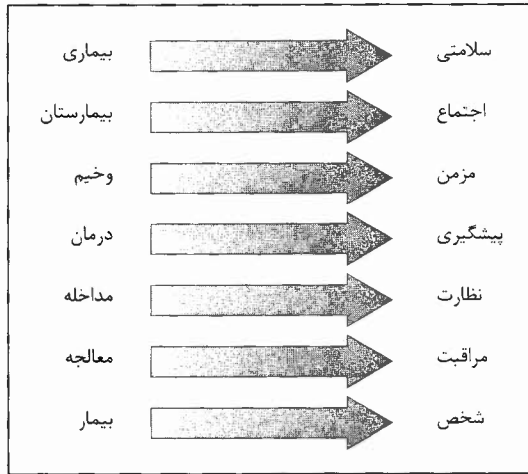
بررسی و مطالعه تجربه بیماری یکی از علائق اصلی جامعه‌شناسان است؛ بیمارشدن، دچاربودن به

1. Ritalin

2. Attention Deficit Hyperactive Disorder



امراض مزمن یا ناتوانی و از پافتادن شخص بیمار و کسانی که با او تماس دارند چگونه تجربه و تفسیر می‌شود. اگر تا به حال، حتی برای مدت کوتاهی، مریض شده باشید می‌دانید که الگوهای زندگی روزمره شما به طور موقت جرح و تعدیل می‌شود و کنش‌های متقابل شما با دیگران تغییر شکل پیدا می‌کند. دلیل این امر آن است که عملکرد «بهنجار» و عادی بدن بخش حیاتی زندگی ماست که غالباً متوجه آن نیستیم. ما به همه اعمالی که بدن ما باید انجام دهد وابسته‌ایم؛ حتی درک و برداشتی که از خویشتن داریم بر مبنای



شکل ۴۶ روندهای اصلی در سلامتی و پزشکی معاصر.

منبع: S. Nettleton, *The Sociology of Health and Illness*, Polity, 1995.

این توقع استوار است که بدن ما موجب سهولت کنش‌های متقابل اجتماعی و فعالیت‌های روزانه ما می‌شود، نه مانع آن.

بیماری هم ابعاد شخصی و هم ابعاد عمومی دارد. وقتی به بستر بیماری می‌افتیم، نه فقط ما هستیم که درد و ناراحتی و سردرگمی و سایر معضلات را تجربه می‌کنیم، بلکه دیگران نیز صدمه می‌بینند. کسانی که در تماس نزدیک با ما هستند ممکن است همدردی، دلسوزی، مراقبت و پشتگرمی ما را برعهده داشته باشند. آن‌ها ممکن است تلاش کنند که معنایی برای واقعیت خشن بیماری ما پیدا کنند یا راه‌هایی برای گنجاندن آن در الگوهای زندگی خودشان بجویند. کسان دیگری هم که به نحوی با ما در تماس هستند ممکن است در برابر بیماری ما واکنش نشان دهند؛ این واکنش به‌نوبه خود به شکل گرفتن تفسیرهای شخصی ما کمک می‌کند و می‌تواند چالش‌هایی برای درک ما از خویشتن به وجود آورد.

در تفکر جامعه‌شناختی دو شیوه مهم برای فهم تجربه بیماری وجود داشته است. شیوه نخست که به مکتب کارکردگرایی مربوط می‌شود، هنجارهای رفتاری را که افراد به هنگام بیماری باید رعایت کنند، مدنظر قرار می‌دهد. شیوه دوم که مورد حمایت مکتب کنش متقابل نمادین است، تلاش وسیع‌تری را برای آشکار ساختن تفسیرهایی درپیش می‌گیرد که به بیماری مربوط می‌شوند و همچنین به چگونگی اثرگذاری این معناها بر کنش‌ها و رفتار مردم می‌پردازد.

## نقش بیمار

متفکر برجسته کارکردگرا، تالکوت پارسونز، مفهوم نقش بیمار<sup>۱</sup> را بدین منظور مطرح کرد که آن دسته از الگوهای رفتار را توصیف کند که فرد بیمار آن‌ها را درپیش می‌گیرد تا تأثیر مخرب بیماری را به حداقل برساند (Parsons 1952). تفکر کارکردگرا بر این باور است که جامعه معمولاً به شیوه‌ای هموار و براساس وفاق عمل می‌کند. از این رو بیماری به‌عنوان یک ناکارکرد<sup>۲</sup> نگرسته می‌شود که می‌تواند جریان این حالت طبیعی و بهنجار را برهم بزند. برای مثال، فرد بیمار شاید نتواند همه مسئولیت‌های ثابت خود را به انجام برساند یا ممکن است کم‌تر از اوقات معمول قابل اعتماد باشد و کارایی داشته باشد. چون افراد بیمار نمی‌توانند نقش‌های عادی خود را انجام دهند، زندگی اطرافیان آن‌ها هم مختل می‌شود: وظایف کاری ناتمام می‌ماند و موجب فشار روی همکاران می‌شود، مسئولیت‌های خانه روی زمین می‌ماند، و از این قبیل.

طبق نظر پارسونز، مردم نقش بیمار را در جریان اجتماعی شدن می‌آموزند و به‌هنگام بیمارشدن - با همکاری دیگران - آن را به‌اجرا می‌گذارند. این نقش بیمار دارای سه رکن است:

- ۱ شخص بیمار شخصاً مسئول بیمارشدن خویش نیست. بیماری نتیجه علل فیزیکی بیرون از اختیار و کنترل فرد دانسته می‌شود. حمله بیماری ربطی به رفتار یا کنش‌های فرد ندارد.
- ۲ شخص بیمار استحقاق حقوق و امتیازات خاصی را دارد، از جمله معاف‌بودن از مسئولیت‌های معمول. چون شخص بیمار هیچ مسئولیتی در قبال بیماری خود ندارد، می‌تواند از برخی وظایف، نقش‌ها و رفتارهایی که برعهده داشت معاف شود. برای مثال، ممکن است شخص بیمار از وظایف عادی خود در خانه «خلاص» شود. یا ممکن است رفتارهایی که در شرایط عادی بی‌ادبانه یا نسنجیده دانسته می‌شوند، به‌هنگام بیماری بخشیده شوند. شخص بیمار حق دارد در بستر بماند یا سرکار حاضر نشود.
- ۳ شخص بیمار برای بازیافتن سلامتی خود باید کاری انجام دهد، که همانا مشورت با پزشک متخصص و پذیرش «بیماربودن» است. نقش بیمار نقشی موقتی و «مشروط» است که بستگی به تلاش فعالانه شخص برای بهبود یافتن دارد. شخص بیمار برای آن‌که نقش بیمار را برعهده بگیرد باید گواهی یک پزشک حرفه‌ای را دریافت کند که به ادعای بیماربودن او مشروعیت ببخشد. تصویب بیماری از سوی یک متخصص باعث می‌شود که اطرافیان شخص بیمار درستی ادعاهای او را بپذیرند. از بیمار انتظار می‌رود که با پیروی از «دستورهای پزشک» در بهبودی و مداوای خویش همکاری کند. شخص بیماری که از رفتن به نزد پزشک خودداری می‌کند یا توصیه‌های پزشکی را نادیده می‌گیرد، پایگاه نقش بیمار خود را به خطر می‌اندازد.

منفی «نقش بیمار» پارسونز را جامعه‌شناسان دیگر جرح و تعدیل کرده‌اند، چون آن‌ها معتقدند که از این نظر همه بیماری‌ها «یکسان» نیستند. استدلال آن‌ها این است که تجربه نقش بیمار در انواع و نسم بیماری‌ها فرق می‌کند، چون واکنش‌های مردم در برابر شخص بیمار تحت تأثیر شدت و وخامت بیماری و تلقی و برداشت آن‌ها از بیماری است. از این رو، حقوق و امتیازهای اضافی که بخشی از نقش بیمار است به صورت یکسان تجربه نمی‌شود. فریدسن (Freidson 1970) سه شکل از نقش بیمار را شناسایی کرده است که با سه نوع و درجه متفاوت از بیماری تطابق دارند. نقش بیمار مشروط<sup>۱</sup> در مورد افرادی به کار می‌رود که از بیماری زودگذری رنج می‌برند که می‌توانند از آن بهبود یابند. از شخص بیمار انتظار می‌رود که «خوب شود» و بعضی از حقوق و امتیازهایی را دریافت کند که متناسب با شدت و وخامت این بیماری است. برای مثال، کسی که دچار برونشیت است مزایا و منافع بیش‌تری به چنگ می‌آورد تا کسی که مبتلا به سرماخوردگی است. نقش بیمار مشروع بی‌قید و شرط<sup>۲</sup> به کسانی اشاره می‌کند که از بیماری‌های درمان‌ناپذیر رنج می‌برند. چون شخص بیمار نمی‌تواند هیچ کاری برای خوب شدن انجام دهد، خودبه‌خود شایسته ایفای نقش بیمار می‌شود. نقش مشروع بی‌قید و شرط می‌تواند در مورد افرادی که از طاسی کامل یا جوش‌های حاد صورت رنج می‌برند نیز به کار رود (البته در این دو مورد هیچ امتیاز خاصی داده نمی‌شود بلکه فقط تصدیق می‌شود که فرد مسئول این بیماری نیست)، یا از سرطان یا پارکینسون - که به امتیازهای مهم و حق دست‌کشیدن از اکثر وظایف منجر می‌شود. آخرین نقش بیماری، نقش نامشروع<sup>۳</sup> است. نقش نامشروع هنگامی اتخاذ می‌شود که فردی از بیماری یا وضعیتی رنج ببرد که دیگران داغ‌ننگ<sup>۴</sup> بر آن می‌زنند. در چنین مواردی، این تلقی وجود دارد که شاید خود فرد تا حدی مسئول بیماری‌اش باشد؛ حقوق و امتیازهای اضافی در این موارد لزوماً اعطا نمی‌شود. شاید ایدز بارزترین مثال بیماری داغ‌ننگ‌خورده‌ای باشد که بر اتخاذ نقش بیمار از طرف فرد مبتلا تأثیر می‌گذارد.

داغ‌ننگ هر خصوصیتی است که فرد یا گروهی را از اکثریت جامعه جدا می‌کند و در نتیجه با این فرد یا گروه با بدگمانی یا دشمنی رفتار می‌شود. همان‌طور که دیدیم، اکثر بیماری‌ها موجب برانگیخته شدن حس همدردی یا دلسوزی در میان افراد سالم می‌شوند و شخص بیمار «امتیازهای» خاصی دریافت می‌کند. اما وقتی یک بیماری فوق‌العاده واگیردار یا نشانه شرم و خجالت تلقی شود، ممکن است جمعیت «سالم» افراد مبتلا را طرد کنند. این قضیه در مورد کسانی که در قرون وسطی به جذام مبتلا بودند صدق می‌کرد که مورد انزجار عمومی بودند و وادار می‌شدند در مجتمع‌های جداگانه‌ای زندگی کنند. ایدز نیز امروزه معمولاً چنین داغ‌ننگی را، البته نه به آن شدت، موجب

1. conditional  
3. illegitimate

2. unconditionally legitimate  
4. stigma

می‌شود. به‌رغم این واقعیت که، همچون جذام، خطر سرایت بیماری ایدز در وضعیت‌های معمولی روزمره تقریباً معادل با صفر است. دره‌رحال داغ‌ننگ معمولاً بر پایهٔ درک و شناخت درست و معتبری استوار نیست، بلکه از باورها و برداشت‌های کلیشه‌ای که ممکن است نادرست یا فقط تا حدی درست باشند سرچشمه می‌گیرد.

### ارزیابی

مدل نقش بیمار نظریهٔ پرنفوذی بوده است که آشکارا نشان می‌دهد چگونه شخص بیمار بخش تفکیک‌ناپذیری از متن و زمینهٔ اجتماعی بزرگ‌تری است. اما انتقادهای چندی وجود دارند که می‌توان علیه آن برشمرد. بعضی از نویسندگان چنین استدلال کردند که «فرمول» نقش بیمار نمی‌تواند تجربهٔ بیماری را دریابد. بعضی هم می‌گویند که این نظریه را نمی‌توان به‌صورت عام به‌کار بست. برای مثال، نظریهٔ نقش بیمار نمی‌تواند مواردی را تبیین کند که پزشک و بیمار دربارهٔ یک تشخیص اتفاق نظر ندارند، یا منافع متضادی دارند. این نظریه قادر به تبیین آن دسته از «بیماری‌ها» هم نیست که به معوق‌ماندن فعالیت‌های معمولی می‌انجامند، مثل بارداری، اعتیاد به الکل، معلولیت‌های خاص و برخی امراض مزمن. علاوه بر این، پذیرش نقش بیمار همیشه فرآیند صاف و ساده‌ای نیست. بعضی از افراد - مثل جانت میسن که شرح حال او را در ابتدای فصل ملاحظه کردیم - سال‌های سال از دردهای مزمن یا از علائم و نشانه‌هایی رنج می‌برند که پی‌درپی بد تشخیص داده می‌شوند. آن‌ها تا وقتی که تشخیص روشن و واضحی از وضعیت بیمار به عمل آید، نقش او را انکار می‌کنند. در سایر موارد، عوامل اجتماعی مثل نژاد، طبقه و جنسیت می‌تواند بر اعطاشدن یا نشدن و یا میزان سهولت آن تأثیر بگذارد. نقش بیمار نمی‌تواند جدا از تأثیرات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی باشد که آن را در میان می‌گیرند.

واقعیت‌های زندگی و بیماری پیچیده‌تر از آن‌اند که نظریهٔ نقش بیمار نشان می‌دهد. تأکید روزافزون بر سبک زندگی و تندرستی در روزگار مدرن ما به این معناست که افراد در قبال آسایش و سعادت خود مسئولیت هرچه بیش‌تری را برعهده دارند. این قضیه در تناقض با نخستین رکن نظریهٔ نقش بیمار است؛ یعنی این‌که تقصیر بیمارشدن برعهدهٔ فرد نیست. علاوه بر این، در جوامع مدرن چرخش از بیماری‌های عفونی و خیم به سمت امراض مزمن، کاربرد نظریهٔ نقش بیمار را کم‌تر کرده است. با این‌که شاید نظریهٔ نقش بیمار در فهم بیماری‌های و خیم سودمند باشد، در مورد امراض مزمن چندان مفید نیست. برای افراد مبتلا به امراض مزمن یا معلولان هیچ فرمول واحدی وجود ندارد که از آن پیروی کنند. افراد مبتلا و نیز اطرافیان‌شان زندگی‌کردن با بیماری را به چندین شیوه تجربه و تفسیر می‌کنند.

اکنون به تلاش‌های جامعه‌شناسان مکتب کنش متقابل نمادین برای درک تجربهٔ بیماری خواهیم پرداخت.

بیماری به مثابه «تجربه زیسته»<sup>۱</sup>

تعامل‌گرایان نمادین به شیوه‌های تفسیر مردم از دنیای اجتماعی و معنایی که آن‌ها به این دنیا می‌دهند علاقه‌مندند. جامعه‌شناسان زیادی این رهیافت را در حوزه تندرستی و بیماری به کار بسته‌اند تا دریابند که مردم بیماربودن را چگونه تجربه می‌کنند یا چه درک و برداشتی از بیماری دیگران دارند. مردم چگونه در برابر خبر ابتلا به یک بیماری وخیم واکنش نشان می‌دهند و چگونه با آن سازگار می‌شوند؟ بیماری چگونه به زندگی روزمره افراد شکل می‌دهد؟ زندگی کردن با یک بیماری مزمن چگونه بر هویت شخصی افراد تأثیر می‌گذارد؟

دیدیم که الگوهای امراض در جوامع مدرن دستخوش تغییر شده‌اند. امروز مردم در جوامع صنعتی، به جای آن‌که همچون گذشته‌ها از امراض عفونی وخیم بمیرند، بیش‌تر عمر می‌کنند و در ادامه زندگی خود به بیماری‌های مزمن دچار می‌شوند. پزشکی قادر است دردها و ناراحتی‌های بعضی از این بیماری‌ها را تسکین دهد و مداوا کند، اما شمار رو به‌رشدی از افراد با دورنمای زیستن همراه بیماری برای مدت طولانی، مواجه هستند. جامعه‌شناسان به این مطلب می‌پردازند که در چنین مواردی بیماری چگونه با «زندگینامه» شخصی فرد ادغام می‌شود.

یکی از مضامینی که جامعه‌شناسان آن را عیان ساخته‌اند این است که افراد مبتلا به امراض مزمن چگونه می‌آموزند که با دلالت‌ها و نتایج عملی و عاطفی بیماری خود کنار بیایند. برخی بیماری‌ها مستلزم معالجه یا مراقبت‌های مرتب و مداومی هستند که می‌تواند بر روال‌های روزمره زندگی فرد اثر بگذارد. دیالیزکردن، تزریق انسولین، یا خوردن قرص به تعداد زیاد، ایجاب می‌کند که افراد برنامه‌های خود را متناسب با بیماری‌شان تنظیم کنند. سایر بیماری‌ها می‌توانند آثار و عواقب پیش‌بینی‌ناپذیر و خارج از اختیار روی بدن داشته باشند، مثل از دست‌دادن ناگهانی کنترل ادرار یا مدفوع یا تهوع شدید. کسانی که دچار چنین شرایطی هستند اغلب استراتژی‌هایی برای اداره بیماری خود در زندگی روزمره ابداع می‌کنند. این استراتژی‌ها هم شامل ملاحظه‌های عملی - مثلاً این‌که همیشه به محل توالت‌ها در مکان‌های ناآشنا دقت و توجه می‌کنند و همچنین شامل مهارت‌هایی برای اداره کردن روابط بین شخصی، چه روابط صمیمانه و چه روابط عادی است. هرچند که عوارض و نشانه‌های این بیماری‌ها می‌تواند خجالت‌آور و پریشان‌کننده باشد، مردم استراتژی‌هایی برای کنارآمدن با آن ابداع می‌کنند تا زندگی خود را به عادی‌ترین نحو ممکن بگذرانند (M. P. Kelly 1992).

درعین حال، تجربه بیماری می‌تواند چالش‌هایی برای تلقی مردم از خویشتن ایجاد کند و موجب دگرگونی آن شود. این چالش‌ها و دگرگونی‌ها هم از طریق واکنش‌های عملی دیگران در مقابل بیماری، و هم از طریق تصور واکنش‌های دیگران ایجاد می‌شود. برای کسانی که امراض

مزمّن دارند یا برای معلولان، کنش‌های متقابل اجتماعی که برای اکثر مردم جزو روال عادی زندگی است با مخاطره و عدم قطعیت درمی‌آمیزد. فهم مشترکی که سنگ بنای کنش‌های متقابل همیشگی زندگی روزمره است در هنگام بروز بیماری یا وجود معلولیت همیشه وجود ندارد، و تفسیرهایی که از وضعیت‌های مشترک به‌عمل می‌آید ممکن است تفاوت ماهوی داشته باشند. برای مثال، ممکن است شخص بیمار نیازمند کمک و یاری باشد اما نخواهد وابسته و طفیلی دیگران به‌نظر برسد. یا ممکن است کسی نسبت به شخصی که بیماری خاصی در او تشخیص داده شده احساس همدلی و همدردی داشته باشد اما مطمئن نباشد که آیا مستقیماً به این موضوع اشاره کند یا نه. متن و زمینه تغییر یافته کنش‌های متقابل اجتماعی می‌تواند موجب دگرگونی‌هایی در هویت شخصی شود.

بعضی از جامعه‌شناسان در این باره پژوهش کرده‌اند که افراد مبتلا به امراض مزمن چگونه بیماری خود را در متن کلی زندگی خویش اداره می‌کنند (Williams 1993؛ Jobling 1988). بیماری می‌تواند مقدار زیادی از وقت، انرژی، نیرو و ذخایر عاطفی مردم را به مصرف برساند. کوربین و اشتراوس (Corbin and Strauss 1985) دربارهٔ رژیم‌های تندرستی<sup>۱</sup> که بیماران مزمن به‌منظور سازمان‌دادن به زندگی روزانهٔ خود این رژیم‌ها را ایجاد می‌کردند، مطالعه کرده‌اند. آن‌ها سه نوع «کار» را شناسایی کردند که در استراتژی‌های روزمرهٔ مردم مندرج بود. کار بیماری به فعالیت‌هایی اطلاق می‌شود که با مدیریت کردن بر وضعیت آن‌ها، مثل معالجهٔ درد، انجام آزمایش‌های تشخیصی یا انجام درمان‌های فیزیکی همراه بود. کار روزمره به معنای مدیریت زندگی روزانه است - حفظ روابط و مناسبات با دیگران، گرداندن امور خانواده و دنبال کردن علائق شخصی یا حرفه‌ای. کار زندگی‌نامه‌ای شامل فعالیت‌هایی است که شخص بیمار به‌عنوان بخشی از بناسازی یا تجدید بنای روایت شخصی خود انجام می‌دهد. به عبارت دیگر، کار زندگی‌نامه‌ای به معنای فرآیند ادغام ساختن بیماری در زندگی شخص، معنادادن به آن و پروراندن روش‌هایی برای توضیح‌دادن آن به دیگران است. این فرآیند می‌تواند به مردم کمک کند که پس از اطلاع‌یافتن از بیماری مزمن خویش دوباره معنا و نظم را به زندگی خویش بازگردانند.

پژوهش‌های تعامل‌گرایان نمادین دربارهٔ زیستن با بیماری یکی از مهم‌ترین ابعاد جامعه‌شناسی بدن است. همان‌طور که در آخرین بخش این فصل خواهیم دید ما اکنون در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که در آن افراد عمر طولانی‌تری می‌کنند، و در سال‌های آخر عمر خود زندگی‌های فعال‌تری در مقایسه با گذشته‌ها درپیش می‌گیرند اما در برخی موارد این امر می‌تواند به معنی همزیستی طولانی‌تری با بیماری و اضطراب نیز باشد.

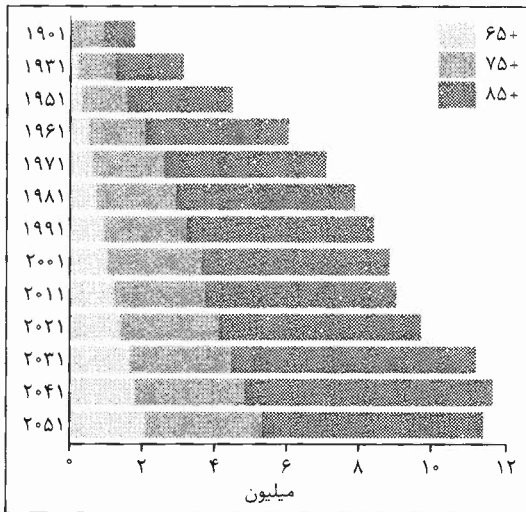
## تندرستی و سالخوردگی

ما در جامعه سالخورده‌ای زندگی می‌کنیم که در آن نسبت کسانی که شصت و پنج‌ساله یا بالاتر هستند دائماً افزایش می‌یابد. درعین حال، مسئله اهمیت اجتماعی سالخوردگی دامنه و ابعاد بسیار وسیع‌تری دارد. چون ماهیت واقعی کهنسالی - فرصت‌هایی که پیش می‌آورد و محدودیت‌هایی که با خود دارد - به‌نحو نمایشی درحال تغییر است. پیری‌شناسی<sup>۱</sup>، یعنی مطالعه سالخوردگی و سالخوردگان، نه فقط به فرآیند فیزیکی پیرشدن، بلکه به عوامل اجتماعی و فرهنگی مرتبط با سالخوردگی مربوط می‌شود.

در این‌جا دو فرآیند نسبتاً متناقض درکارند. از یک طرف، در جوامع مدرن پیرت‌ها از قدرت و منزلت کم‌تری نسبت به آنچه در فرهنگ‌های پیشامدرن داشتند، برخوردارند. در این فرهنگ‌ها، مثل جوامع غیرغربی امروز (همچون هند یا چین)، عقیده براین بوده که پیری با خردمندی همراه است و پیرترین افراد هر اجتماع تصمیم‌گیرندگان اصلی آن بودند. امروز، کهولت معمولاً با چیز نسبتاً متضادی همراه است. در جامعه‌ای که دستخوش تغییر دائمی است، مثل جامعه ما، دانش و معرفت انباشته‌شده افراد پیرتر از نظر جوان‌ترها غالباً ذخیره ارزشمند خرد و حکمت به حساب نمی‌آید، بلکه صرفاً کهنه و عقب‌تر از زمان دانسته می‌شود.

اما از طرف دیگر، سالخوردگان امروزی تمایلی به پذیرش این مطلب ندارند که سالخوردگی فرآیند اجتناب‌ناپذیر فرسودگی و تباهی بدن است. در این‌جا باز هم می‌توانیم رد پاهای اجتماعی شدن طبیعت را ببایم. فرآیند پیرشدن روزگاری عموماً به‌عنوان نتیجه اجتناب‌ناپذیر تأثیر ویرانگر زمان پذیرفته می‌شد. اما تدریجاً سالخوردگی را به‌عنوان چیزی طبیعی دیگر بدیهی نمی‌پندارند؛ پیشرفت‌های پزشکی و دانش تغذیه نشان داده است که با اکثر چیزهایی که زمانی برای سالخوردگان گریزناپذیر قلمداد می‌شد می‌توان مقابله کرد یا از سرعت آن‌ها کاست. به‌طور متوسط مردم نسبت به یک قرن پیش از این، تا سنین بسیار بالاتری زندگی می‌کنند و این نتیجه بهبود شرایط تغذیه، بهداشت و مراقبت از تندرستی است.

بعضی از جامعه‌شناسان و پیری‌شناسان با بررسی آمارهای درحال تغییر جمعیت‌شناختی، به «خاکستری شدن» جمعیت اشاره می‌کنند (نک. شکل ۵.۶). در بریتانیای سال ۱۸۵۰، نسبت جمعیت بالاتر از شصت و پنج‌سال حدود ۵ درصد بود. این عدد امروز بیش از ۱۵ درصد است و همچنان رو به افزایش خواهد رفت. اکنون بیش از یک قرن و نیم است که متوسط سن مردم بریتانیا رو به افزایش است. در سال ۱۸۰۰ سن متوسط مردم احتمالاً شانزده‌ساله بود. در سال‌های آغاز سده بیستم، این عدد به بیست و سه رسید. در ۱۹۷۰، سن متوسط جمعیت بریتانیا بیست و هشت‌سال بود و اکنون به بالاتر از سی سال رسیده است. اگر تغییر و تحول عمده‌ای در روندهای جمعیتی فعلی رخ ندهد،



شکل ۵.۶ جمعیت پیر بریتانیا، ۱۹۰۱-۲۰۵۰

منبع: OPCS. From *Sociology Review*, 8.2. (Nov. 1998), back cover.

سن متوسط جمعیت بریتانیا در سال‌های آینده همچنان رو به بالا خواهد رفت. این عدد ممکن است در سال ۲۰۳۰ به سی و هفت سال برسد.

بریتانیا تنها جامعه‌ای نیست که دستخوش فرآیند «خاکستری شدن» شده است. تقریباً همه کشورهای توسعه یافته در دهه‌های آینده شاهد پیرشدن جمعیت‌های خود خواهند بود. پیتترسن این تحول را «طلوع خاکستری» نامیده است (Peterson 1999). در زمان

حاضر یک نفر از هر هفت نفر در کشورهای توسعه یافته سنی بیش از شصت و پنج سال دارد. در طول سی سال آینده این نسبت یک به چهار خواهد

شد. در سال ۲۰۳۰ نسبت جمعیت بالای شصت و پنج سال از ۳۳ درصد در استرالیا تا حدود ۵۰ درصد در آلمان خواهد بود. تعداد «پیرهای پیرتر» (کسانی که بیش از هشتاد و پنج سال سن دارند) با سرعتی بیش از «پیرهای جوان‌تر» افزایش پیدا می‌کنند. طی نیم قرن آینده، تعداد افراد بالای هشتاد و پنج سال، شش برابر خواهد شد. این فرآیند را گاهی «پیرشدن سالخوردگان» می‌نامند.

این تحول مهم در ساختمان سنی جمعیت، چالش‌های خاصی را برای بریتانیا و بسیاری از کشورهای صنعتی دیگر پیش آورده است. یکی از راه‌های فهم جرایب این مطلب، فکرکردن درباره نسبت وابستگی<sup>۱</sup> است؛ نسبت فرزندان خردسال و افراد بازنشسته و از کارافتاده به افرادی که در سن فعالیت شغلی هستند. همراه با رشد جمعیت سالمندان در صدسال آینده، تقاضاهای خدمات اجتماعی و نظام‌های مراقبت بهداشتی و درمانی نیز افزایش خواهد یافت. رشد امید زندگی به این معناست که عواید و مستمری‌های بازنشستگی باید سال‌های بیش‌تری پرداخت شوند (نک. شکل ۶.۶ و شکل ۷.۶).

در هر حال، جمعیت فعال‌اند که برنامه‌های حمایت از سالمندان را از نظر مالی تأمین می‌کنند. همراه با رشد نسبت وابستگی سالمندان، فشار فزاینده‌ای بر منابع موجود وارد خواهد شد. براساس

1. dependency ratio



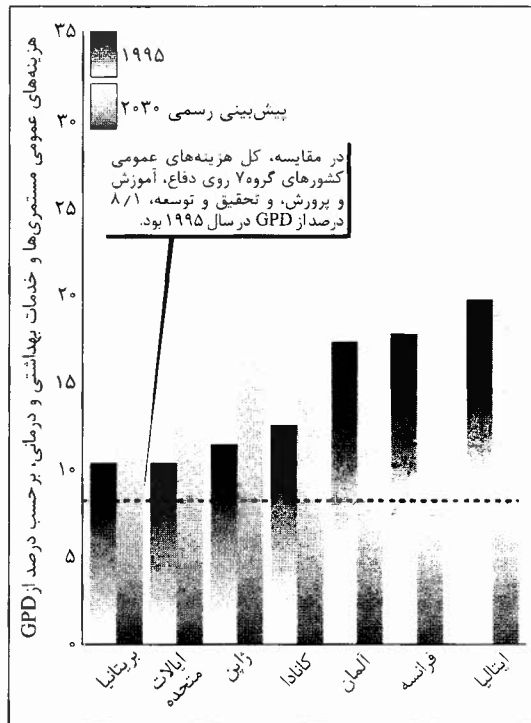
پیش‌بینی‌های جمعیتی، حکومت‌ها و گروه‌های همسود<sup>۱</sup> و سیاستگذاران ناچارند که دوراندیش باشند و طرح و تدبیری برای رفع نیازهای جمعیت در حال تغییر خود بیندیشند. برای مثال، اخیراً مؤسسه‌های بازنشستگی و بیمه هشدار داده‌اند که جدول فعلی پرداخت مستمری‌ها برای همیشه قابل اجرا نیست. آن‌ها خواهان افزایش حداقل سن مستمری‌بگیری برای زنان (که اکنون شصت‌سال است) به شصت و پنج‌سال، و برای مردان (که اکنون شصت و پنج‌سال است) به هفتاد سال شده‌اند تا هزینه‌های اضافی ناشی از طولانی شدن عمرها جبران شوند.

### آثار جسمانی پیری

سنین پیری را نمی‌توان با کاهش سلامتی یا ناتوانی و معلولیت یکسان دانست، اما افزایش عمر مسلماً مسائل بیش‌تری برای سلامت آدمی پیش

می‌آورد. فقط طی بیست‌سال گذشته بوده است که زیست‌شناسان تلاش منظمی برای تشخیص و تمییز دادن آثار جسمانی پیر شدن از ویژگی‌های مربوط به بیماری به‌عمل آورده‌اند. این پرسش که همراه با افزایش سن دقیقاً تا چه حد بدن آدمی ناگزیر فرسوده می‌شود، مسئله‌ای است که مورد بحث و مشاجره‌های زیادی است. آثار و نتایج زیان‌ها یا محرومیت‌های اجتماعی و اقتصادی نیز به‌دشواری از آثار فرسودگی جسمی تفکیک‌پذیر است. از دست دادن اقوام و دوستان، جدا شدن از فرزندان که جای دیگری زندگی می‌کنند و از دست دادن شغل همگی ممکن است موجب شکستگی جسمانی شود.

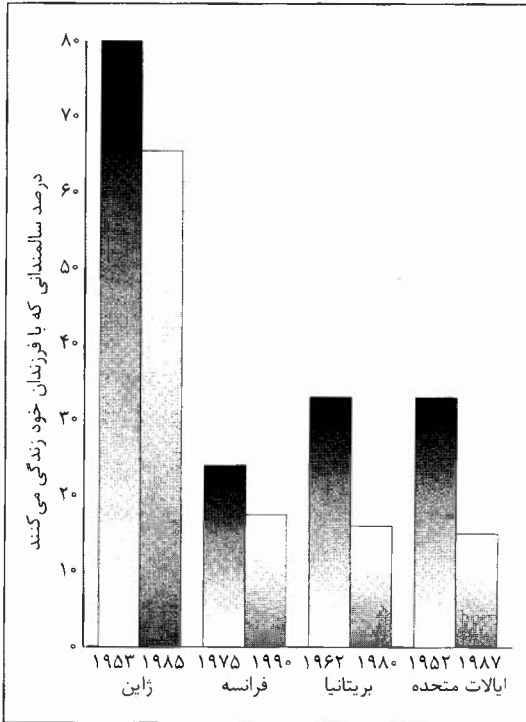
اما در کل، یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهند که نقصان سلامتی و بالارفتن سن به‌هیچ‌وجه با



شکل ۶۶ هزینه عمومی مستمری‌ها و خدمات بهداشتی و درمانی، در هفت کشور در ۱۹۹۵ و پیش‌بینی برای ۲۰۳۰.

منبع: OECD; census; author's calculations. From P.G. Peterson, *Gray Dawn*, Random House, 1999, p. 69.

1. interest groups



شکل ۷۶ تفاوت در نسبت سالمندانی که با فرزندان خود زندگی می‌کنند، برحسب کشورها و زمان.

منبع: OECD. From P. G. Peterson, *Gray Dawn*, Random House, 1999, p. 153.

یکدیگر مترادف و معادل نیستند. افراد بالاتر از شصت و پنج‌ساله پرشماری وجود دارند که ادعا می‌کنند در سلامت کامل هستند.

پیرشدن بدن تحت تأثیر عوامل اجتماعی قرار می‌گیرد، اما مسلماً عوامل ژنتیک نیز بر آن حاکم هستند. زیست‌شناسان به‌طور کلی می‌پذیرند که بشر بنا بر ساختار ژنتیکی خود نقطه پایانی برای دوره زندگی‌اش دارد. این حداکثر عمر حدود صد و بیست سال تصور می‌شود. بدن انسان، همچون همه جانوران از نظر ژنتیکی برای مردن برنامه‌ریزی شده است.

اما تا چه مدت می‌توان عمر را طولانی‌تر کرد؟ اگر دانش ژنتیک راهی برای کنترل پیری و مرگ می‌یافت، این یکی از پراهمیت‌ترین جنبه‌های اجتماعی شدن طبیعت بود که پیش از این ذکر شد. دانشمندان قبلاً نشان داده‌اند که می‌توان سلول‌های پیر

جانوران را طوری دستکاری کرد که مثل سلول‌های جوان عمل کنند. رونالد کلاتز، رئیس آکادمی پزشکی ضدپیری امریکا می‌گوید: «من معتقدم که ما عمرهای بسیار طولانی‌تری را خواهیم دید. فناوری‌های نوین حاضر و آماده‌اند. فقط باید آن‌ها را بسط و نمو بیش‌تری داد. ما باید کم‌کم خود را آماده جامعه‌ای بی‌سن و سال کنیم. سالخوردگی مرضی است که می‌توان علاجش کرد» (به نقل از Kelsey 1996:2).

### مسائل سالخوردگی

گرچه سالخوردگی فرآیندی است که امکان‌ها و فرصت‌های تازه‌ای عرضه می‌کند، اما با مجموعه‌ای از چالش‌های نامأنوس نیز همراه است. مردم وقتی پا به سن می‌گذارند با ترکیبی از مسائل جسمی، عاطفی و مادی روبه‌رو می‌شوند که کنارآمدن با آن‌ها می‌تواند دشوار باشد. یکی از نگرانی‌های

عمده افراد سالمند حفظ استقلال، آزادی حرکت و توانایی مشارکت کامل در دنیای اجتماعی است. اما، همان‌طور که می‌توان انتظار داشت، سالخوردگی پدیده‌ای نیست که به یکسان تجربه شود. تفاوت‌های زیادی در امکانات و منابع مادی و برخورداری از حمایت عاطفی و مراقبت‌های بهداشتی و سلامتی، بین سالمندان وجود دارد. این تفاوت‌ها می‌توانند بر توانایی سالمندان در حفظ خودمختاری و سعادت‌مندی کلی آن‌ها مؤثر باشند.

طبقه، جنسیت و نژاد تأثیرهای مهمی بر تجربه سالخوردگی می‌گذارند. برای مثال، سالخوردگی پدیده‌ای جنسیتی است. زنان بیش از مردان عمر می‌کنند، و این باعث می‌شود که جمعیت سالمندان عمدتاً «مؤنث» باشند. سال‌های آخر عمر از تجربه‌های پیشین زندگی تأثیر شایانی می‌پذیرند؛ زنان به دلیل مسئولیت‌های خانگی و بچه‌داری، به‌طور کلی کم‌تر از مردان در بازار کار مشارکت دارند. سطح دستمزدهای زنان نیز کم‌تر از مردان است. عواملی از این دست، تأثیر نیرومندی بر اوضاع مادی زندگی آینده زنان می‌گذارد؛ مخصوصاً در صورتی که آن‌ها برای حمایت مالی به مستمری‌های دوران بازنشستگی یا به شرکت‌های خصوصی بیمه وابسته باشند. مطالعات معلوم کرده‌اند که درآمد شخصی زنان سالمند کم‌تر از مردان سالمند است، و همچنین زنان از نابرابری در منابع و امکانات دیگری مثل مالکیت مسکن یا خودرو نیز زیان می‌بینند. تفاوت در مالکیت خودرو شاید مسئله یا نگرانی عمده‌ای به‌نظر نیاید، اما همین مسئله می‌تواند تحرک کلی زنان و دسترسی آن‌ها به خدمات بهداشتی و سلامتی، مراکز خرید، و معاشرت با دیگران را بسیار محدود کند. زنان، همراه با افزایش سن، بیش از مردان از ناتوانی رنج می‌برند. بدان معنا که آن‌ها برای انجام کارهای روزمره و روال‌های مراقبت شخصی مثل حمام کردن، به بسترفتن و از بستر خارج شدن، نیازمند یاری و حمایت بیش‌تری هستند. نزدیک به نیمی از زنان سالمند بریتانیا به‌تنهایی زندگی می‌کنند؛ اما در میان مردان سالمند این نسبت فقط یک‌پنجم است. از این رو، الگوهای مراقبتی و حمایتی که برای جمعیت سالمندان تدارک دیده می‌شود، باید به ابعاد جنسیتی سالمندی توجه ویژه‌ای داشته باشد.

به‌طور کلی، سالمندان در مقایسه با سایر گروه‌های جمعیت، محرومیت مادی بیش‌تری دارند. بازنشستگی به از دست‌رفتن [یا کاهش] درآمد منجر می‌شود که آن نیز موجب افت چشمگیر استاندارد زندگی سالمندان می‌شود. جامعه‌شناسان نشان داده‌اند که الگوهای نابرابری در مراحل پیشین زندگی در طول سال‌های بعد همچنان ادامه می‌یابد، هرچند که اکثر مطالعه‌هایی که درباره فقر صورت می‌گیرد منحصراً به جمعیت فعال [یعنی در سن کارکردن] می‌پردازند. پیمایش اخیری که در مورد سبک زندگی ۱۳۱۷ نفر سالمند در بریتانیا، و توسط دانشگاه کنت<sup>۱</sup> انجام گرفت (Milne et al., 1999)، شواهدی دال بر وجود دو «دنیای» متمایز به‌دست داد. در یکی از این دنیاها که مرکب از افرادی است که در سال‌های اول دوران بازنشستگی خود هستند و با مستمری بازنشستگی

در یک خانه شریکی زندگی می‌کنند، سبک زندگی نسبتاً راحت و آسوده‌ای دیده می‌شود. در دنیای دوم که از افراد بالاتر از هشتاد سال تشکیل می‌شود که با پس‌انداز ناچیزی به تنهایی زندگی می‌کنند، ممکن است فقر فلاکت‌باری بر زندگی آن‌ها حاکم باشد. طبق یافته‌های این مطالعه، نیمی از جمعیت سالمندان هشتادساله و بالاتر با هفته‌ای ۸۰ پوند یا کم‌تر زندگی می‌کنند. پس از افول سلامتی، دغدغه پول دومین نگرانی عمده پاسخگویان این پیمایش بود.

### نتیجه: آینده سالخوردگی

در جامعه‌ای که برای جوانی، نشاط و سرزندگی و جذابیت فیزیکی ارزش بالایی قائل است، پیرترها طبعاً دیگر به چشم نمی‌آیند. اما در سال‌های اخیر شاهد تغییراتی در ایستارهای مربوط به پیری هستیم. احتمال نمی‌رود که سالمندان تمامی اقتدار و احترامی را که در جوامع باستانی به پیران اجتماع تعلق می‌گرفت، دوباره به چنگ آورند. اما چون سالمندان رفته‌رفته نسبت بزرگ‌تری از جمعیت را تشکیل می‌دهند و خواهند داد، نفوذ تأثیر سیاسی آن‌ها بیش از گذشته شده است. آن‌ها به گروه فشار سیاسی قدرتمندی تبدیل شده‌اند.

بسیاری از مردم به‌نحو روزافزونی سال‌های پیری را زمان فرصت‌های بزرگ و حتی زمان سرور و خوشی می‌دانند. پیری زمان درنگ و تأمل روی موفقیت‌ها و دستاوردهای یک زندگی غنی است، اما درعین حال به افراد اجازه می‌دهد که به رشد، آموزش و اکتشاف ادامه دهند. سال‌هایی که طی آن مردم از قید مسئولیت‌های والدبودن و بازار کار آزاد می‌شوند، غالباً برهه سوم نامیده می‌شود. در این دوره که اکنون طولانی‌تر از همیشه شده است، افراد آزادند که زندگی فعال و مستقلی را در پیش بگیرند؛ مسافرت، دنبال کردن تحصیلات بیشتر، یا آموختن مهارت‌های تازه. سپس برهه چهارم فرامی‌رسد که سال‌هایی از زندگی است که استقلال و توانایی مردم در مراقبت و رسیدگی کامل به خویشان، با چالش‌های جدی‌تری مواجه می‌شود.

گروه‌های مبارز به نبرد علیه سن‌گرایی<sup>۱</sup> - یعنی تبعیض‌گذاردن بین مردم براساس سن آن‌ها - نیز برخاسته‌اند و در پی ترویج نگرش مثبت‌تری به پیری و پیران هستند. سن‌گرایی درست مثل جنس‌گرایی یا نژادپرستی یک ایدئولوژی است. در مورد سالمندان نیز مثل هر زمینه دیگری باورهای کلیشه‌ای نادرستی وجود دارد. برای نمونه، غالباً تصور می‌شود که کارکنان پیرتر توانایی و صلاحیتی کم‌تر از کارکنان جوان‌تر دارند، یا اکثر کسانی که بالای شصت و پنج سال سن دارند یا در بیمارستان‌ها بستری هستند و یا در خانه‌های سالمندان به سر می‌برند، و یا اکثر آن‌ها فرتوت و خرفت هستند. همه این باورها اشتباه هستند. آمارها و گزارش‌های مربوط به بازده کاری و حضور کاری کارکنان بالای شصت سال به‌طور متوسط بهتر از کارکنان گروه‌های سنی پایین‌تر است؛

۹۵ درصد افراد بالای شصت و پنج سال در خانه‌های شخصی زندگی می‌کنند؛ و فقط حدود ۷ درصد کسانی که بین شصت و پنج تا هشتاد سالگی هستند، به وضوح آثار و علائم ضعف و فتور پیری را نشان می‌دهند.

مایکل یانگ و تام شولر در کتاب *زندگی پس از کار؛ ظهور جامعه بی‌سن و سال* (Young and Schuller 1991) چنین استدلال می‌کنند که سن و سال به ابزار ظالمانه‌ای تبدیل شده است که مردم را در نقش‌های ثابت و کلیشه‌ای جای می‌دهد. بسیاری از پیران علیه چنین برخوردی سر به طغیان برمی‌دارند و فعالیت‌ها و شیوه‌های خود-شکوفایی تازه‌ای را کشف می‌کنند. آن‌ها به ستیز با جامعه‌ای برمی‌خیزند که یانگ و شولر آن را «جامعه حبس سنی»<sup>۱</sup> می‌نامند.

در جوامع مدرن، پیر و جوان هر دو بر اساس سن خود قالب‌بندی می‌شوند نه بر مبنای ویژگی‌ها، علائق و هویت‌های شان. از نظر یانگ و شولر، این دو گروه باید متحد شوند تا این قالب‌ها را درهم بشکنند و جامعه‌ای فارغ از سن و سال بیافرینند. آن‌ها می‌توانند پیشگامانی باشند که نه فقط از منافع موقعیت اجتماعی خودشان، بلکه از منافع اکثریت شاعلی نیز دفاع می‌کنند.

بنا به استدلال یانگ و شولر، جوانان و پیران می‌توانند نظم اجتماعی مدرن را از مشقات مصرف‌گرایی برهانند. به گفته آن‌ها، مردم هر قدر از قیدوبندهای کار و مشقتی که به قول ویرجینیا وولف، «همواره مشغول به کاری که دل‌شان نمی‌خواهد و افتان و خیزان همچون بردگان آن را به دوش می‌کشند»، آزادتر شوند، بیش‌تر می‌توانند کیفیات و خصوصیات یگانه خویش را پروراند، همان‌طور که وولف به شیوه‌ای خیره‌کننده چنین کرد. در غیر این صورت، استعداد نویسندگی او، که به عقیده خودش «اندک، ولی برای صاحبش عزیز» بود، «پژمرده می‌شد و همراه با آن خودم و روحم [می‌پژمرد]... همچون زنگاری که شکوفه بهار را از بین می‌برد».

### خلاصه مطالب

۱. جامعه‌شناسی بدن با شیوه‌های اثرپذیری بدن‌های ما از عوامل اجتماعی سروکار دارد. نیروهای اجتماعی و محیطی در شکل‌گیری الگوهای تندرستی و بیماری نقش دارند، زیرا گروه‌های معینی از مردم از سلامتی و تندرستی بیش‌تری نسبت به سایر مردم برخوردارند.
۲. پژوهش‌های جامعه‌شناسی پیوندهای نزدیکی میان بیماری و نابرابری یافته‌اند. در کشورهای صنعتی، گروه‌های فقیر به‌طور متوسط امید زندگی کوتاه‌تری دارند، و در مقایسه با قشرهای مرفه‌تر، بیش‌تر در معرض بیماری هستند. کشورهای ثروتمندتر متوسط امید زندگی طولانی‌تری از کشورهای فقیر دارند. برخی عقیده دارند که نابرابری‌های طبقاتی در سلامتی را می‌توان با عوامل فرهنگی و رفتاری مثل عادات غذایی یا سبک زندگی تبیین کرد. برخی هم بر عوامل ساختاری مثل بیکاری، مسکن نامناسب و شرایط نامساعد کاری تأکید می‌کنند.

۳. الگوهای تندرستی و بیماری ابعاد جنسیتی و نژادی نیز دارند. تقریباً در همه کشورهای جهان، زنان در کل بیش از مردان عمر می‌کنند، اما بیش از مردان به بیماری مبتلا می‌شوند. بیماری‌های معینی در میان گروه‌های اقلیت قومی بیش از جمعیت سفیدپوستان رواج دارد. برای توضیح دادن تفاوت‌های جنسیتی و نژادی در الگوهای تندرستی، تبیین‌های ژنتیکی مطرح شده است اما این تبیین‌ها به‌تنهایی نمی‌توانند نابرابری‌های مذکور را توضیح دهند. هرچند که شرایط تندرستی تا حدی منشأ و پایه زیست‌شناختی دارد، اما در الگوهای کلی بیماری و سلامتی باید عوامل اجتماعی و تفاوت‌های موجود در شرایط مادی گروه‌ها را نیز در نظر گرفت.

۴. طب غربی مبتنی بر مدل زیستی-پزشکی سلامتی است - اعتقاد به این‌که بیماری را می‌توان برحسب شرایط عینی تعریف کرد و بدن رنجور را می‌توان از طریق معالجه پزشکی مبتنی بر علم به سلامتی بازگرداند. مدل زیستی-پزشکی سلامتی همپای جوامع مدرن پدید آمد. این مدل به پیدایش علم جمعیت‌شناسی - مطالعه حجم، ترکیب و پویای جمعیت‌های انسانی - و علاقه فزاینده دولت‌ها به ارتقاء سلامت عمومی مربوط می‌شود. نظام‌های مدرن مراقبت بهداشتی و درمانی از کاربست علم در تشخیص و مداوای پزشکی تأثیر زیادی پذیرفته‌اند.

۵. مدل زیستی-پزشکی سلامتی تحت انتقادهای روزافزونی قرار گرفته است. برخی استدلال کرده‌اند که طب علمی آن‌قدرها هم که تبلیغ می‌شود موفق و مؤثر نیست، و نیز این‌که پزشکان حرفه‌ای و تخصص‌های پیرامونی آن، ارزشی برای بیماران تحت معالجه خود قائل نیستند، و این‌که حرفه پزشکی خود را برتر از همه روش‌های بدیل درمانگری که جزو رویکردهای متعارف نیستند، قلمداد می‌کند.

۶. جامعه‌شناسان به تجربه بیماری علاقه‌مندند - شخص بیمار و اطرافیانش چگونه با بیمار بودن، مریضی مزمن یا ناتوانی و معلولیت مواجه می‌شوند. ایده نقش بیمار، که تالکوت پارسونز مطرح کرده، بیانگر این است که شخص بیمار شکل‌های رفتاری خاصی را درپیش می‌گیرد تا تأثیر مخرب بیماری را به حداقل برساند. فرد بیمار امتیازهای خاصی مثل حق معافیت از مسؤلیت‌های عادی را دریافت می‌کند، اما در عوض باید فعالانه برای بازیابی تندرستی‌اش بکوشد و از توصیه‌های پزشکی پیروی کند.

۷. تعامل‌گرایان نمادین دربارهٔ چگونگی کنارآمدن مردم با بیماری و امراض مزمن در زندگی‌های روزانه خود، تحقیق کرده‌اند. تجربه بیماری می‌تواند موجب دگرگونی‌هایی در هویت شخصی افراد و روال‌های روزمره زندگی آن‌ها شود. این بُعد از جامعه‌شناسی بدن اهمیت فزاینده‌ای برای بسیاری از جوامع پیدا کرده است؛ اکنون مردم طولانی‌تر از گذشته عمر می‌کنند و احتمالاً از امراض مزمن توانفرسا بیش‌تر رنج می‌برند تا از بیماری‌های وخیم.

۸. از دیگر حوزه‌های مهم جامعه‌شناسی بدن «پیری‌شناسی»، یعنی مطالعه سالخوردگی و سالخوردگان است. پیری‌شناسی نه تنها به فرآیند فیزیکی پیرشدن، بلکه به عوامل اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر این فرآیند نیز می‌پردازد.

۹. اکثر کشورهای صنعتی دچار فرآیند «خاکستری‌شدن» جمعیت هستند. نسبت جمعیت بالاتر از شصت و پنج‌سال پیوسته رو به افزایش است و طی دهه‌های آینده نیز همچنان رو به افزایش خواهد بود. جوامع با چالش‌های تازه‌ای روبه‌رو خواهند شد، چون نسبت وابستگی سالمندان بیش‌تر و بیش‌تر خواهد شد.

نسبت وابستگی سالمندان عبارت است از نسبت تعداد افراد بازنشسته و از کارافتاده به افراد واقع در سن کار [جمعیت فعال]. همراه با افزایش جمعیت سالمندان، نیاز و تقاضای خدمات رفاهی، مستمري‌ها و بیمه‌ها و نظام‌های مراقبت بهداشتی و درمانی نیز افزایش خواهد یافت، اما تعداد افراد شاغل و درآمدزا که هزینه چنین برنامه‌هایی را تأمین کنند، کاهش خواهد یافت.

۱۰. سالخوردگی فرصت‌های مساعد بسیاری برای مردم فراهم می‌کند تا خود را از قیدوبندهای کار برهانند. اما در عین حال معضلات اجتماعی، اقتصادی و روان‌شناختی نیز برای افراد (و غالباً برای خانوارها) به بار می‌آورد. برای اکثر مردم بازنشستگی تحول و گذار عمده‌ای است که معمولاً به معنای از دست دادن منزلت است. بازنشستگی می‌تواند تنهایی و بی‌هدفی به دنبال بیاورد، چون بازنشستگان باید اکثر روال‌های زندگی روزانه خود را از نو سروسامان دهند.

۱۱. در سال‌های اخیر، سالمندان که اکنون نسبت بزرگی از جمعیت کشورهای صنعتی را تشکیل می‌دهند، خواهان تأیید و پذیرش منافع و نیازهای متمایز خود شده‌اند. مبارزه علیه «سن‌گرایی» (تبعیض براساس سن) جنبه مهمی از این تحول است.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر

۱. برای کاستن از نابرابری در مراقبت‌های بهداشتی و درمانی چه می‌توان کرد؟
۲. چگونه می‌توان با استفاده از تفاوت‌های موجود در زندگی زنان و مردان، تجربه‌های متفاوت آن‌ها از بیماری را تبیین کرد؟
۳. چه خط‌مشی‌ها و سیاست‌هایی پیشنهاد می‌کنید تا نظام بهداشتی و درمانی کشور به پیشینه‌های فرهنگی بیماران توجه بیشتری کند؟
۴. آیا پزشکی‌زدگی وضعیت‌هایی مثل بارداری و اندوه‌گینی، قدرت دم و دستگاه پزشکی را افزایش می‌دهد و بیمار را به عجز و ناتوانی می‌کشاند؟
۵. چرا داستان جانیت میسن نشانگر اهمیت مطالعه زندگی‌نامه‌ای برای فرد مبتلا به مرض مزمن است؟
۶. تجربه آدمی از سالخوردگی چگونه از عوامل اجتماعی شکل می‌پذیرد؟

### برای مطالعه بیشتر

- Sara Arber and Jay Ginn (eds), *Conncting Gender and Ageing: A Sociological Approach* (Buckingham: Open University Press, 1995).
- Lesley Doyal, *What Makes Women Sick* (London: Macmillan, 1995).
- Sarah Nettleton, *The Sociology of Health and Illness* (Cambridge: Polity, 1995).
- Peter G. Peterson *Gray Dawn: How the Coming Age Wave will Transform America and the World* (New York: Random House, 1999).

### نشانی‌های اینترنتی

- پایگاه اروپایی نظام‌های مراقبت بهداشتی  
بهداشت عمومی بین‌المللی  
مؤسسه پژوهش مسائل سلامت عمومی و سیاست تندرستی
- <http://www.observatory.dk>  
<http://www.idb.org/iphw/>  
<http://www.lse.ac.uk/Depts/lse-health/default.htm/>  
<http://www.oecd.org/subject/ageing>  
[www.wellcome.ac.uk/en/lib.html](http://www.wellcome.ac.uk/en/lib.html)  
<http://www.who.int>
- OECD – اقدام بین‌المللی در زمینهٔ سالخورده‌گی  
کتابخانهٔ ولکام: تاریخ پزشکی و تفسیر پزشکی  
سازمان بهداشت جهانی



## ۷ خانواده

- ۲۵۲ ..... مفاهیم پایه
- ۲۵۳ ..... گوناگونی‌های خانواده
- ۲۵۴ ..... دیدگاه‌های نظری درباره خانواده
- ۲۵۴ ..... کارکردگرایی
- ۲۵۵ ..... رویکردهای فمینیستی
- ۲۵۹ ..... دیدگاه‌های نو در جامعه‌شناسی خانواده
- ۲۶۲ ..... ازدواج و طلاق در بریتانیا
- ۲۶۲ ..... ختوارهای تک‌والدی
- ۲۶۵ ..... ازدواج مجدد
- ۲۶۷ ..... خانواده‌های ترمیمی
- ۲۷۰ ..... پدر غایب
- ۲۷۳ ..... زنانی که بی‌فرزند می‌مانند
- ۲۷۳ ..... تنوع الگوهای خانواده: تنوع قومی در بریتانیا
- ۲۷۴ ..... خانواده‌های جنوب آسیایی
- ۲۷۶ ..... خانواده‌های سیاهان
- ۲۷۷ ..... بدیل‌های ازدواج
- ۲۷۷ ..... همبالینی
- ۲۷۹ ..... زندگی مشترک همجنس‌خواهان
- ۲۸۱ ..... خشونت و سوءاستفاده در زندگی خانوادگی
- ۲۸۱ ..... خشونت در خانواده‌ها
- ۲۸۴ ..... سوءاستفاده جنسی از کودکان و زنانی با محارم
- ۲۸۶ ..... مناقشه درباره ارزش‌های خانواده
- ۲۸۷ ..... خلاصه مطالب
- ۲۸۹ ..... پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر
- ۲۸۹ ..... بی‌مطالعه بیشتر تر
- ۲۸۹ ..... سی‌های اینترنتی



## فصل ۷: خانواده

بسیاری از مطالب این کتاب درباره تغییر و دگرگونی است. دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم سرشار از فرصت‌های نوین، اما درعین حال دنیایی دشوار و نامأنوس است. چه آن را دوست داشته باشیم چه نداشته باشیم، همه ما باید با آمیزه فرصت‌ها و بیم و خطرهایی که چنین دنیایی پیش روی ما قرار می‌دهد، کنار بیاییم. این مطلب هیچ‌جا مشهودتر از زندگی شخصی و عاطفی ما نیست.

طی چند دهه گذشته، بریتانیا و سایر جوامع غربی شاهد چنان چرخش و تحولی در الگوهای خانواده بوده‌اند که برای نسل‌های پیشین تصورناپذیر بود (کادر صفحه ۲۵۶ را ببینید). تنوع گسترده شکل‌های خانواده و خانوار یکی از خصیصه‌های روزمره عصر ما شده است. گرایش مردم به ازدواج کردن کم‌تر از گذشته است و اگر هم ازدواج کنند در سن بالاتری ازدواج می‌کنند. نرخ طلاق افزایش چشمگیری یافته است، و این یکی از عوامل افزایش خانواده‌های تک‌والدی است. «خانواده‌های ترمیمی» (به بحث صفحه ۲۶۷ نگاه کنید) در ازدواج‌های دوم شکل می‌گیرند و یا از طریق پیوندهای تازه‌ای که شامل فرزندان از پیوندهای پیشین باشد. شمار کسانی که تصمیم می‌گیرند پیش از ازدواج، یا اصلاً به جای ازدواج، با هم زندگی کنند - همبالین باشند - روزبه‌روز بیش‌تر می‌شود. خلاصه، دنیای خانواده با آنچه پنجاه سال پیش بود، تفاوت زیادی پیدا کرده است. با این‌که نهادهای خانواده و ازدواج هنوز موجودند و در زندگی ما اهمیت دارند، خصوصیات آن‌ها به صورت فاحش و نمایانی تغییر کرده است.

فقط ترکیب خانواده و خانوار نیست که دچار تغییر شده است. چیزی که به همان اندازه اهمیت دارد، تغییر توقعات و انتظارات مردم از روابط و مناسبات خویش با دیگران است. اصطلاح «رابطه»<sup>۱</sup>، به معنایی که برای زندگی شخصی به کار می‌رود، فقط بیست یا سی سال است که کاربرد عمومی پیدا کرده، درست مثل این فکر که در زندگی شخصی به «صمیمیت» یا «تعهد» و پایبندی نیاز هست. در این عصر مدرن اخیر، رابطه چیزی فعال است، یعنی باید روی آن کار کرد. اگر قرار است که یک رابطه با گذشت زمان دوام بیاورد، باید اعتماد طرف مقابل جلب شود. اکثر انواع روابط جنسی

اکنون به این صورت درآمده‌اند، ازدواج هم همینطور. این روابط به نحو فزاینده‌ای به همکاری و ارتباط دوجانبه شرکت‌کنندگان آن بستگی دارد. ارتباط و دادوستد عاطفی نه تنها در روابط عشق جنسی بلکه در دوستی‌ها و کنش‌های متقابل میان والدین و فرزندان نیز اولویت پیدا کرده است. این دگرگونی‌ها فقط به کشورهای صنعتی محدود نمی‌شود. بلکه فرآیندهایی که وصف‌شان رفت در جوامع سراسر جهان در حال وقوع هستند - البته به صورت ناهمتراز. چین مثال واضحی از ماهیت متناقض تغییر در حوزه خانواده است. نرخ طلاق در چین نسبت به کشورهای غربی همچنان پایین مانده است، اما به سرعت رو به افزایش است، همان‌طور که در سایر جوامع در حال توسعه آسیایی نیز چنین است. در شهرهای چین، نه فقط طلاق بلکه همبالی‌نیز رواج بیش‌تری پیدا می‌کند. این وضعیت دولت را واداشته است تا طلاق را دشوارتر کند. قوانین فعلی ازدواج که در دهه شصت به تصویب رسیده‌اند، بسیار آزادمانه هستند. ازدواج همچون یک قرارداد کاری نگریسته می‌شود که «هرگاه زن و شوهر مایل باشند» می‌توانند آن را فسخ کنند. حق اگر یکی از طرفین مخالف باشد، وقتی «علاقه متقابل» از ازدواج رخت بر بسته باشد، می‌توان طلاق را جاری ساخت. بعد از یک دوره انتظار دو هفته‌ای و پرداخت مالیات ناچیز اداری، زوجین از هم جدا و مستقل محسوب می‌شوند.

در چین درباره حمایت و دفاع از الگوهای خانواده «سنتی»، مثل الگوهایی که هنوز در روستاها وجود دارد، جروبحث‌های زیادی شده است. به‌رغم سیاست‌های رسمی حکومت که تعداد مولید را برای هر خانواده به یک یا دو فرزند محدود می‌کند، ازدواج و زندگی خانوادگی در مناطق روستایی بسیار سنتی‌تر از نواحی شهری است. ازدواج قرارمرداری بین دو خانواده است که از طرف والدین گذاشته می‌شود نه خود افرادی که با هم ازدواج می‌کنند. در بعضی از استان‌های چین، نزدیک به شصت درصد ازدواج‌ها را هنوز والدین سر و سامان می‌دهند. با این حال، داستان نوسازی چین پیچ‌وخم‌های کنایه‌آمیزی دارد. بسیاری از طلاق‌هایی که در نواحی شهری چین صورت می‌گیرد بین زوج‌هایی است که در مناطق روستایی و به همین شیوه سنتی ازدواج کرده بودند.

همان‌طور که این مثال نشان می‌دهد، جوامع سراسر جهان با مجموعه مسائل مشابهی در تغییر و دگرگونی زندگی خانوادگی مواجه‌اند. نگرانی از «فروپاشی» خانواده‌های بریتانیایی در سایر کشورها نیز به همان اندازه وجود دارد؛ هم در جهان صنعتی و هم بیرون از آن، این مسائل فقط از نظر درجه و شدت و براساس متن و زمینه فرهنگی‌شان با هم فرق می‌کنند. زوال شکل‌های سنتی زندگی خانوادگی - در بریتانیا، چین و همه جوامع جهان - هم بازتابی از جهانی‌شدن و هم عامل مهمی در جهانی‌شدن است. همان‌طور که خواهیم دید، تغییر و تحول زندگی خانوادگی اغلب با مقاومت و دعوت به بازگشتن به «روزهای طلایی» گذشته روبه‌رو می‌شود. اما به‌رحال این واقعیت که اکثر ما، چه مخالف این تغییرات باشیم چه موافق، اکنون درباره آن‌ها زیاد می‌اندیشیم، نشانه دگرگونی‌های بنیادینی است که طی همین چند دهه گذشته بر زندگی شخصی و عاطفی ما تأثیر گذاشته‌اند. هیچ راه

بازگشتی وجود ندارد. به‌جای آن، ما باید فعالانه و خلاقانه با دنیای رو به تغییر و آثار و نتایج آن برای زندگی خصوصی مان رویارو شویم.

### مفاهیم پایه

نخست لازم است برخی از مفاهیم پایه را تعریف کنیم، مخصوصاً مفهوم خانواده، خویشاوندی و ازدواج. خانواده<sup>۱</sup> گروهی از اشخاصی است که با پیوندهای خویشی مستقیم به هم متصل می‌شوند، و اعضای بزرگسال آن مسئولیت نگهداری کودکان را برعهده



یک خانواده هسته‌ای که برای خوردن غذا دور هم جمع شده‌اند... نیروی وحدت‌بخشی که در بسیاری از فرهنگ‌ها و صور خانواده وجود دارد.

دارند. خویشاوندی<sup>۲</sup> به پیوندهایی اطلاق می‌شود که یا از طریق ازدواج و یا از طریق تبار ایجاد می‌شود و بستگان خونی را به هم پیوند می‌دهد (مادران، پدران، خواهران و برادران، فرزندان و نوادگان، و از این قبیل). ازدواج<sup>۳</sup> را می‌توان چنین تعریف کرد که پیوند جنسی دو فرد بزرگسال است که به صورت اجتماعی تأیید و به رسمیت شناخته می‌شود. وقتی دو نفر با هم ازدواج می‌کنند، خویشاوند یکدیگر می‌شوند؛ اما پیوند ازدواج گروه وسیع‌تری از قوم و خویش‌ها را به هم پیوند می‌دهد. والدین، برادران، خواهران و سایر بستگان خونی، از طریق ازدواج بستگان طرف مقابل نیز می‌شوند.

روابط و مناسبات خانوادگی همیشه در گروه‌های خویشاوندی بزرگ‌تر جای می‌گیرند. تقریباً در همه جوامع می‌توانیم خانواده‌هایی را بیابیم که جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان آن را خانواده هسته‌ای<sup>۴</sup> می‌نامند، یعنی دو فرد بالغ که با هم در یک خانوار همراه یا فرزندان یا فرزندخواندگان خود زندگی می‌کنند؛ در اکثر جوامع سنتی، خانواده هسته‌ای بخشی از شبکه خویشاوندی بزرگ‌تری بود. وقتی اقوام و بستگان نزدیک، یعنی کسانی غیر از زوجین و فرزندان آن‌ها، در همان خانوار یا در نزدیکی آن‌ها زندگی کنند و رابطه دائمی و پیوسته‌ای با یکدیگر داشته باشند، آن‌گاه یک خانواده گسترده<sup>۵</sup> خواهیم داشت. خانواده گسترده ممکن است شامل پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها، برادران و همسران آن‌ها، خواهران و شوهران آن‌ها، عمه‌ها و خاله‌ها و فرزندان آن‌ها باشد.

1. family

2. kinship

3. marriage

4. nuclear family

5. extended family



خانواده گسترده زیمبابوه‌ای برای گرفتن عکس دور هم جمع شده‌اند.

در جوامع غربی، ازدواج و بنابراین خانواده با تک‌همسری<sup>۱</sup> مرتبط‌اند. برای یک مرد یا زن ازدواج کردن با بیش از یک همسر در زمان واحد، غیرقانونی است. اما همه جا اینطور نیست. جرج مورداک در مقایسه مشهوری که در اواسط سده بیستم بین صدها جامعه به عمل آورد، دریافت که چندهمسری<sup>۲</sup> یعنی مجاز بودن شوهر یا زن به داشتن بیش از یک همسر، در بیش از ۸۰ درصد جوامع مجاز بود (Murdock 1949). دو نوع چندهمسری وجود دارد: چندزنی<sup>۳</sup>، که در آن یک مرد می‌تواند در آن واحد با بیش از یک زن ازدواج کند، و چندشوهری<sup>۴</sup>، که رواج بسیار کم‌تری دارد و یک زن می‌تواند هم‌زمان دو یا چند شوهر داشته باشد.

### گوناگونی‌های خانواده

بسیاری از جامعه‌شناسان معتقدند که ما نمی‌توانیم از «خانواده» به طرز سخن بگویم که گویی فقط یک مدل زندگی خانوادگی وجود دارد که کمابیش جهانشمول است، همان‌طور که در طول این فصل خواهیم دید رواج و غلبه خانواده هسته‌ای سنتی در طول نیمه دوم سده بیستم به‌طور مداوم

1. monogamy

2. polygamy

3. polygyny

4. polyandry

کمرنگ‌تر شده است، کم‌تر از یک‌چهارم خانوارهای بریتانیا با مدل خانواده سنتی انطباق دارند. تفاوت‌های بارزی هم در الگوهای خانوادگی در میان گروه‌های اقلیت قومی وجود دارد. برای مثال، خانوارهای آسیایی اغلب بیش از یک خانواده و فرزندان آن‌ها را دربرمی‌گیرد، درحالی‌که اجتماعات سیاه‌پوستان تعداد زیادی از خانواده‌های تک‌والدی دارند.

به همین دلایل، ظاهراً بهتر است که از «خانواده‌ها» سخن بگوییم. استفاده از واژه «خانواده‌ها» به جای «خانواده»، بر تنوع و گوناگونی صور خانواده تأکید می‌کند. هرچند که شاید برای سهولت کار غالباً از اصطلاح کوتاه‌تر «خانواده» استفاده کنیم، اما حتماً باید به یاد داشته باشیم که این واژه چه تنوع و وسیعی را پشت خود پنهان می‌کند.

### دیدگاه‌های نظری دربارهٔ خانواده

جامعه‌شناسانی که پیش‌فرض‌های متفاوت و متعارضی داشته‌اند، به صورت‌های متفاوتی دربارهٔ خانواده و زندگی خانوادگی مطالعه کرده‌اند. بسیاری از دیدگاه‌هایی که تا همین چند دهه پیش پذیرفته می‌شدند، اکنون در پرتو پژوهش‌های جدید و دگرگونی‌های مهم دنیای اجتماعی، چندان متقاعدکننده به نظر نمی‌رسند. با این حال، مرور مختصر تکامل تفکر جامعه‌شناختی پیش از پرداختن به رهیافت‌های معاصر به مطالعهٔ خانواده، خالی از فایده و ارزش نیست.

### کارکردگرایی

دیدگاه کارکردگرا جامعه را همچون مجموعه‌ای از نهادهای اجتماعی می‌بیند که کارکردهای معینی برای تضمین تداوم و وفاق جامعه دارند. طبق این دیدگاه، خانواده وظایف مهمی را به انجام می‌رساند که جزو نیازهای اساسی جامعه هستند و به بقای نظم اجتماعی کمک می‌کنند. جامعه‌شناسانی که طبق سنت کارکردگرایی کار می‌کنند خانواده هسته‌ای را عهده‌دار نقش‌های تخصصی معینی در جوامع مدرن می‌دانند. با پیدایش صنعتی شدن، خانواده اهمیت خود را در مقام واحد تولید اقتصادی از دست داد و بیش‌تر روی تولیدمثل، پرورش کودک و اجتماعی شدن کودکان متمرکز شد.

از نظر جامعه‌شناس آمریکایی تالکوت پارسونز، دو کارکرد اصلی خانواده عبارت‌اند از اجتماعی شدن اولیه و تثبیت شخصیت (Parsons and Bales 1956). اجتماعی شدن اولیه<sup>۱</sup> فرآیندی است که کودکان هنجارهای فرهنگی جامعه‌ای را می‌آموزند که در آن به دنیا آمده‌اند. چون این فرآیند در سال‌های نخست کودکی رخ می‌دهد، خانواده مهم‌ترین بستر رشد و نمو شخصیت انسان است. تثبیت شخصیت<sup>۲</sup> به معنای نقشی است که خانواده در کمک و حمایت عاطفی از اعضای بزرگسال خود برعهده دارد. ازدواج بین مردان و زنان بالغ قرار و مدار است که از طریق آن شخصیت افراد

1. primary socialization

2. personality stabilization

بزرگسال مورد حمایت قرار می‌گیرد و سالم می‌ماند. در جامعه صنعتی نقش خانواده در تثبیت شخصیت بزرگسالان اهمیت و حساسیت پیدا می‌کند، زیرا خانواده هسته‌ای غالباً از خویشاوندان گسترده خویش دور می‌افتد و نمی‌تواند از این پیوندهای خویشاوندی به اندازه خانواده‌های دوران قبل از صنعتی شدن بهره بگیرد.

پارسونز خانواده هسته‌ای را مناسب‌ترین و کارآمدترین نوع خانواده برای پاسخگویی به نیازهای جامعه صنعتی می‌داند. در «خانواده عرفی» یکی از بزرگسالان می‌توانست بیرون خانه کار کند و دومی مراقب خانه و کودکان باشد. در عمل، این تخصصی شدن نقش‌ها در خانواده هسته‌ای مستلزم این بود که شوهر به عنوان نان‌آور نقش «ابزاری» را برعهده بگیرد و زن نقش «احساسی» و عاطفی را داخل خانه قبول کند.

در دوران کنونی ما، دیدگاه پارسونز به خانواده نارسا و منسوخ می‌نماید. نظریه‌های کارکردگرا درباره خانواده به خاطر توجیه تقسیم کار خانگی بین زنان و مردان، و طبیعی و بی‌معضل جلوه دادن آن، به باد انتقاد گرفته شده است. اما اگر این نظریه‌ها را در متن شرایط تاریخی خودشان در نظر بگیریم، قدری قابل فهم‌تر خواهند بود. در سال‌های نخست پس از جنگ، زنان دوباره به نقش‌های خانگی سنتی خود بازمی‌گشتند و مردان دوباره عهده‌دار مسئولیت یگانه نان‌آور خانواده می‌شدند. ولی ما می‌توانیم دیدگاه‌های کارکردگرایانه را از جهات دیگری مورد انتقاد قرار دهیم. این نظریه پردازان با تأکید بر اهمیت خانواده در اجرای برخی از کارکردها، از نقشی که سایر نهادهای اجتماعی مثل حکومت، رسانه‌ها و مدارس در اجتماعی شدن کودکان ایفا می‌کنند، غفلت ورزیده‌اند. همچنین این نظریه‌ها تنوع و گوناگونی شکل‌هایی از خانواده را که با مدل خانواده هسته‌ای انطباق ندارد، نادیده گذاشته‌اند. خانواده‌هایی که با شکل «آرمانی» خانواده سفیدپوست و حومه شهری و طبقه متوسطی انطباق نداشتند، به عنوان شکل‌های انحرافی و فرعی قلمداد می‌شدند.

### رویکردهای فمینیستی

در نظر بسیاری از مردم، خانواده منبع حیاتی آرامش و آسایش، عشق و صمیمیت است. اما خانواده می‌تواند محلی برای بهره‌کشی، تنهایی و نابرابری ژرف هم باشد. فمینیسم با به چالش کشیدن تصویر خانواده به منزله قلمرویی هماهنگ و برابر، تأثیر بزرگی بر جامعه‌شناسی گذاشته است. در ۱۹۶۵، یکی از اولین صداهای «مخالف» از ناحیه فمینیست امریکایی بتی فریدان برخاست که درباره «مسئله‌ای که نامی ندارد» نوشت - کلافگی و انزوایی که بسیاری از زنان خانه‌دار حومه شهری امریکایی دچار آن بودند و احساس می‌کردند اسیر دور باطل و بی‌پایان بچه‌داری و خانه‌داری شده‌اند. دیگران دنبال این بحث را گرفتند و در پی کشف و شناخت پدیده «زن در بند» (Gavron 1966) و آثار و عواقب زیانبار محیط‌های خانوادگی «خفقان‌آور» بر روابط بین اشخاص برآمدند (Laing 1971).



مروری بر روند تحول الگوهای خانواده در بریتانیا

برای بسیاری از ناظران بریتانیا، تغییرات تأثیرگذار بر خانواده‌های معاصر کمابیش ناراحت‌کننده است. الگوهایی از زندگی خانوادگی که مدت‌های طولانی بدیهی انگاشته می‌شد ظاهراً پیش چشمان ما در حال اضمحلال‌اند. تأکید بر نیازهای فردی در روابط و مناسبات ظاهراً به بهای تضعیف خانواده به‌عنوان نهاد پایه‌ای جامعه تمام می‌شود. آیا بریتانیا به «ملت تنهایی» تبدیل می‌شود؟ برخی از ناظران براساس روند اصلی تحول الگوهای خانواده در سال‌های اخیر، به پرسش فوق پاسخ مثبت می‌دهند.

جدول ۱.۷ خانوارهای بریتانیا برحسب نوع خانواده

۱۹۹۸	۱۹۹۱	۱۹۸۱	۱۹۷۱	۱۹۶۱	
					زوج‌ها (%)
۲۳	۲۵	۳۱	۳۵	۳۸	دارای فرزندان وابسته
۷	۸	۸	۸	۱۰	دارای فرزندان مستقل
۲۸	۲۸	۲۶	۲۷	۲۶	بدون فرزند
					والدین تنها (%)
۷	۶	۵	۳	۲	دارای فرزندان وابسته
۳	۴	۴	۴	۴	دارای فرزندان مستقل
۱	۱	۱	۱	۳	خانوارهای چندخانواده‌ای (%)
۲۸	۲۷	۲۲	۱۸	۱۱	خانوارهای تک‌نفری (%)
۳	۳	۵	۴	۵	دو یا چند بزرگسال غیرخویشاوند (%)
۱۶/۳	۱۵/۷	۱۴/۸	۱۴/۵	۱۳/۷	جمع خانواده‌ها (به میلیون)
۲۳/۶	۲۲/۴	۲۰/۲	۱۸/۶	۱۶/۳	جمع خانوارها (به میلیون)

منبع: Guardian, 27 Mar. 2000, p. 3.

امروزه بیش از گذشته، شمار زیادی از مردم در همهٔ مراحل دورهٔ زندگی خود به‌تنهایی زندگی می‌کنند. در آغاز سدهٔ بیست‌ویکم، برآورد می‌شود که بیش از ۶ میلیون بریتانیایی - ۲۸ درصد همهٔ خانوارها - تنها زندگی می‌کنند (نک. جدول ۱.۷). این رقم سه برابر تعداد کسانی است که چهل سال پیش تنها زندگی می‌کردند. پیمایش‌هایی که روی ترکیب خانوارها انجام شده نشان می‌دهد که عوامل زیر در رشد «تنهازیستن» مؤثر بوده‌اند:

- ازدواج امروز افراد کم‌تری ازدواج می‌کنند و کسانی هم که تصمیم به ازدواج می‌گیرند در سنین بالاتری دست به این کار می‌زنند. نرخ ازدواج سالانه در بریتانیا اکنون در پایین‌ترین نقطهٔ طی ۱۵۰ سال گذشتهٔ خود قرار دارد. متوسط سن اولین ازدواج رو به بالا رفته است. در ۱۹۹۶ متوسط

سن اولین ازدواج برای مردان ۲۹ و برای زنان ۲۷ بود. «تنهاماندن» برای مدتی طولانی تر، به پدیده رایجی تبدیل شده است.

■ **فرزندزایی** زنان در سنین بالاتری تصمیم به بچه دار شدن می گیرند. متوسط سن زنان به هنگام به دنیا آوردن اولین فرزند ۲۹ سال است، اما بسیاری از زنان فرزندزایی خود را تا سی و چندسالگی و چهل و چندسالگی به تأخیر می اندازند. طبق برآوردها، یک چهارم زنانی که در ۱۹۷۳ متولد شده اند، در سن ۴۵ سالگی بدون فرزند خواهند بود.

■ **طلاق** نرخ طلاق رو به صعود رفته است. حدود ۴۰ درصد ازدواج‌ها اکنون به طلاق می انجامند.

■ **خانواده‌های تک‌والدی** تعداد کودکانی که در خانواده‌های تک‌والدی زندگی می‌کنند بیش تر از گذشته شده است؛ ۲۱ درصد از کودکان اکنون فقط با یک والد زندگی می‌کنند که سه برابر تعداد همین کودکان در ۱۹۷۲ است.

اگر آنگونه که برخی از مردم گمان می‌کنند، خانوارها به واقع «رو به فروپاشی‌اند»، علائم و نشانه‌ها حائز اهمیت‌اند. خانواده نقطه تلاقی مجموعه‌ای از فرایندهای مؤثر بر جامعه است - برابری فزاینده دو جنس، ورود گسترده زنان به نیروی کار، دگرگونی‌های رفتارها و انتظارات جنسی، و روابط رو به تغییر در خانه و کار.

طی دهه‌های هفتاد و هشتاد، دیدگاه‌های فمینیستی بر اکثر مباحث و پژوهش‌های مربوط به خانواده غلبه داشت. اگر پیش از آن جامعه‌شناسی خانواده توجه خود را عمدتاً صرف ساختارهای خانواده، تحول تاریخی خانواده هسته‌ای و گسترده، و اهمیت پیوندهای خویشاوندی می‌کرد، فمینیسم موفق شد که توجه همگان را به سمت درون خانواده‌ها و بررسی تجربه زنان در قلمرو خانه بگرداند. بسیاری از نویسندگان فمینیست این تصور را زیر سؤال برده‌اند که خانواده یک واحد تعاونی و همیارانه است که برپایه منافع مشترک و حمایت متقابل استوار است. آن‌ها در پی نشان دادن این واقعیت بوده‌اند که وجود روابط قدرت نابرابر در خانواده به این معنا است که برخی از اعضای خانواده بیش از بقیه نفع می‌برند.

نوشته‌های فمینیستی بر طیف گسترده‌ای از عناوین و مباحث تأکید داشته‌اند، اما سه مضمون اصلی اهمیت خاصی دارند. یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌هایی که در فصل ۱۳ («کار و زندگی اقتصادی») با تفصیل بیش‌تری به آن خواهیم پرداخت، تقسیم کار خانگی است، یعنی روش اختصاص دادن کارها و وظایف به اعضای خانوار. در میان فمینیست‌ها عقاید متفاوتی درباره پیدایش تاریخی این تقسیم کار وجود دارد. برخی از آنان این تقسیم کار را محصول سرمایه‌داری صنعتی می‌دانند، برخی هم آن را به پدرسالاری، یعنی به قبل از دوره صنعتی شدن، ربط می‌دهند. دلایلی وجود دارند که براساس آن‌ها می‌توان اعتقاد داشت که تقسیم کار خانگی پیش از دوره صنعتی شدن وجود داشت، اما واضح است که تولید سرمایه‌داری موجب تمایز بسیار قطعی‌تری بین

حوزه‌های خانه و کار شد. این فرآیند به متبلور شدن «حوزه‌های مذکر» و «حوزه‌های مؤنث» و روابط قدرت انجامید که تا به امروز هنوز احساس می‌شوند. تا به امروز، مدل مبتنی بر مرد نان‌آور در اکثر جوامع صنعتی رواج داشته است.

جامعه‌شناسان فمینیست مطالعاتی درباره شیوه تقسیم وظایف خانگی، مثل بچه‌داری و خانه‌داری، بین مردان و زنان انجام داده‌اند. آن‌ها درباره اعتبار و درستی ادعاهایی مثل «خانواده متقارن» (Young and Wilmott 1973) - عقیده به این‌که، در طول زمان، خانواده‌ها از نظر توزیع نقش‌ها و مسئولیت‌ها مساوات‌جویانه‌تر می‌شوند - تحقیق کرده‌اند. یافته‌های این تحقیقات نشان داده است که زنان همچنان مسئولیت اصلی وظایف خانگی را به دوش می‌کشند و نسبت به مردان اوقات فراغت کم‌تری دارند؛ هرچند که اکنون تعداد زنانی که بیرون از خانه شاغل‌اند بیش از گذشته است (Gershuny et al., 1994; Hochschild 1989; Sullivan 1997). بعضی از جامعه‌شناسان با دنبال کردن مضمونی مشابه، به بررسی حوزه‌های متفاوت کارمزددار و کار بی‌مزد پرداخته‌اند، و بیش‌تر توجه خود را بذل سهم کار خانگی بی‌مزد زنان در کل اقتصاد کرده‌اند (Oakley 1974). برخی هم به کندوکاو درباره نحوه توزیع منابع و امکانات بین اعضای خانواده و الگوهای کنترل و دسترسی به بودجه خانوار پرداخته‌اند (Pahl 1989).

دوم این‌که فمینیست‌ها موجب شده‌اند که روابط نابرابر قدرت که در بسیاری از خانواده‌ها وجود دارد، مورد توجه عمومی قرار گیرد. یکی از موضوعاتی که بر همین اساس توجه فزاینده‌ای به آن شده است، پدیده خشونت خانگی است. «کتک‌زدن زن»، تجاوز به همسر، سوءاستفاده جنسی از کودکان و محارم، همگی در نتیجه این ادعای فمینیست‌ها که جنبه‌های خشونت‌آمیز و سوءاستفاده‌گرانه زندگی خانوادگی مدت‌هاست که هم در محافل سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری و هم در محیط‌های دانشگاهی نادیده گرفته شده است (به صفحه ۲۵۶ در همین فصل مراجعه کنید) توجه عمومی بیش‌تری را به خود جلب کرده‌اند. جامعه‌شناسان فمینیست در پی درک این بوده‌اند که خانواده چگونه می‌تواند میدانی برای ستم جنسیتی و حتی سوءاستفاده جسمی شود.

مطالعه فعالیت‌های تیمارداری<sup>۱</sup> سومین حوزه‌ای است که فمینیست‌ها سهم و نقش مهمی در آن داشته‌اند. این حوزه وسیع دربرگیرنده فرآیندهای گوناگونی است، از پرستاری عضو بیمار خانواده تا مراقبت از سالمندان خانواده برای مدتی طولانی. گاهی اوقات تیمارداری صرفاً به معنای غمخواری و حساس بودن نسبت به آسایش روانی شخص دیگر است؛ نویسندگان فمینیست متعددی به موضوع «کار عاطفی» در روابط و مناسبات خانوادگی علاقه‌مندند. زنان نه تنها وظایف مشخصی مثل شست‌وشو و نظافت و بچه‌داری را بر دوش می‌کشند، بلکه همچنین مایه عاطفی زیادی از خود

می‌گذارند تا روابط و مناسبات شخصی سرپا بماند (Duncombe and Marsden 1993). درست است که فعالیت‌های تیمارداری در عشق و عواطف ژرف ریشه دارند، اما در عین حال شکلی از کار نیز هستند که مستلزم توانایی گوش دادن، درک کردن، ارتباط برقرار کردن و عمل خلاق است.

### دیدگاه‌های نو در جامعه‌شناسی خانواده

مطالعات تجربی و نظری مبتنی بر دیدگاه فمینیستی، طی چند دهه اخیر علاقه فزاینده‌ای به مبحث خانواده در میان دانشگاہیان و عموم مردم به وجود آورده است. اصطلاحاتی مثل «نوبت دوم»<sup>۱</sup> - که اشاره‌ای است به نقش‌های دوگانه زنان در محیط کار و خانه - وارد فرهنگ لغات زبان روزمره ما شده است. اما از آن‌جا که مطالعات فمینیستی درباره خانواده غالباً روی مسائل خاصی در محدوده خانگی متمرکز می‌شوند، روندها و تأثیرهای عظیم‌تری را که در خارج از خانه رخ می‌دهند، کم‌تر منعکس می‌کنند.

در دهه گذشته مجموعه مهمی از آثار جامعه‌شناختی درباره خانواده به وجود آمده است که از دیدگاه‌های فمینیستی استفاده کرده‌اند، اما فقط محدود به آن‌ها نمانده‌اند. موضوع اصلی این مطالعات دگرگونی‌های عظیم‌تری است که در شکل خانواده‌ها به وجود می‌آید - شکل‌گیری و زوال خانواده‌ها و خانوارها، و توقعات و انتظاراتی رو به تحول در روابط شخصی افراد. افزایش طلاق و والدین تنها، پیدایش خانواده‌های «ترمیمی» و خانواده‌های همجنس‌خواه، و رواج همبالی‌همگی جزو موضوعات مورد علاقه در این مطالعات است. اما این دگرگونی‌ها را نمی‌توان جدا از تغییرات بزرگ‌تری که در عصر مدرن اخیر رخ می‌دهد درک کرد. اگر بخواهیم پیوند میان دگرگونی‌های دنیای شخصی و الگوهای بزرگ‌تر تغییر را درک کنیم، باید به تحولاتی توجه کنیم که در سطح جامعه و حتی در سطح جهان رخ می‌دهند. یکی از مهم‌ترین آثاری که در این زمینه خلق شده، حاصل کار مشترک زوج اولریش بک و الیزابت بک-گرنشایم بوده است.

### بک و بک-گرنشایم

اولریش بک و الیزابت بک-گرنشایم در کتاب *آشوبگاه طبیعی عشق*<sup>۲</sup> (Beck and Beck-Gernsheim 1995) به بررسی ماهیت پرتلاطم روابط شخصی، ازدواج‌ها و الگوهای خانوادگی در پس‌زمینه دنیای به‌سرعت دگرگون‌شونده فعلی می‌پردازند. به استدلال آن‌ها، سنت‌ها و قواعد و رهنمودهایی که بر روابط شخصی حاکم بود دیگر کاربردی ندارند و اکنون افراد با سلسله بی‌پایانی از انتخاب‌ها روبه‌رو هستند که بخشی از بنا ساختن، تنظیم و تعدیل، بهبودبخشیدن یا خاتمه دادن به پیوندهایی است که با یکدیگر تشکیل می‌دهند. این واقعیت که ازدواج‌ها اکنون به صورت داوطلبانه، و نه برای مقاصد

اقتصادی یا با فشار خانواده‌ها انجام می‌گیرند، هم آزادی‌ها و هم قیدوبندهای تازه‌ای با خود به همراه می‌آورد. بنا به نتیجه‌گیری نویسندگان این کتاب، در واقع ازدواج‌های کنونی مستلزم تلاش و تقلای سخت و فراوانی هستند.

بک و بک-گرنشایم دورهٔ ما را دوره‌ای آکنده از منافع متضاد خانواده، کار، عشق و آزادی برای تعقیب اهداف فردی می‌دانند. این تصادم ارزش‌ها در روابط شخصی به شدت احساس می‌شود، مخصوصاً وقتی دو «زندگینامهٔ بازار کار» وجود داشته باشد، نه یکی، که باید به آن سروسامان داد. مقصود آن‌ها این است که شمار فزاینده‌ای از زنان، علاوه بر مردان، در طول زندگی خویش شغل و حرفه‌ای را دنبال می‌کنند. پیش از این زنان بیشتر به صورت پاره‌وقت بیرون از خانه کار می‌کردند، یا وقت قابل ملاحظه‌ای را به پرورش کودکان خود اختصاص می‌دادند. اکنون این الگوها کم‌تر از گذشته ثابت و معین هستند؛ اکنون هم مردان و هم زنان بر نیازهای شخصی و حرفه‌ای خود تأکید دارند. بک و بک-گرنشایم نتیجه می‌گیرند که روابط و مناسبات عصر مدرن فعلی ما چیزی بسی بیش‌تر از روابط و مناسبات محض هستند. نه تنها عشق، رابطهٔ جنسی، کودکان، ازدواج و وظایف خانه‌داری عناوینی برای تبادل نظر و گفت‌وگو و به توافق رسیدن‌اند، بلکه روابط و مناسبات اکنون به کار، سیاست، اقتصاد، حرفه و شغل و نابرابری نیز مربوط می‌شود. مجموعهٔ متنوعی از مسائل - از مسائل عادی و پیش‌یافتاده تا مسائل ژرف و پیچیده - اکنون پیش روی زوج‌های مدرن است.

پس شاید شگفت‌آور نباشد که خصومت‌های میان زنان و مردان رو به افزایش می‌رود. بک و بک-گرنشایم ادعا می‌کنند که «کشاکش میان دو جنس ماجرای اصلی زمان ما» است، و شواهد و مدارک دال بر این واقعیت را می‌توان در رشد جدیت مشاورهٔ ازدواج، دادگاه‌های خانواده، گروه‌های خودیاری زناشویی و نرخ‌های طلاق مشاهده کرد. اما با این‌که ازدواج و زندگی خانوادگی ظاهراً «شکنده‌تر» از همهٔ ادوار گذشته شده است، باز هم برای مردم اهمیت بسیار زیادی دارند. طلاق رواج روزافزونی پیدا می‌کند، اما نرخ ازدواج‌های مجدد نیز بالاست. میزان موالید شاید رو به افول باشد، اما تقاضای عظیم و انبوهی برای معالجهٔ نازایی وجود دارد. شاید کم‌تر کسی تصمیم به ازدواج بگیرد، اما میل به زندگی با کسی دیگر و تشکیل دادن یک زوج یقیناً پایدار مانده است. چه چیزی این گرایش‌های ضدونقیض را تبیین می‌کند؟

طبق نظر نویسندگان مذکور، پاسخ بسیار ساده است: عشق. بنا به ادعای آن‌ها «نبرد جنس‌ها» که امروزه در جریان است واضح‌ترین نشانهٔ «عطش عشق» مردم است. مردم به دلیل عشق ازدواج می‌کنند و به دلیل عشق نیز جدا می‌شوند؛ آن‌ها درگیر چرخهٔ بی‌پایانی از امیدبستن، پشیمان‌شدن، و تلاش دوباره‌اند. درحالی‌که از یک طرف تنش‌های میان مردان و زنان بسیار زیاد است، از طرف دیگر امید و ایمان ژرفی به امکان یافتن عشق حقیقی و تحقق یافتن آن وجود دارد.

شاید شما فکر کنید که «عشق» پاسخ بیش از اندازه ساده‌لوحانه‌ای به پیچیدگی‌های عصر

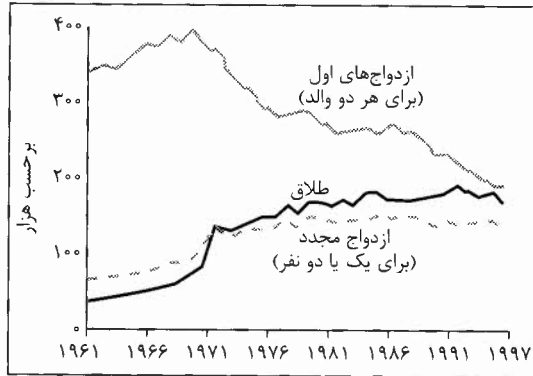


در این آسوبگاه نوین اما طبیعی عشق، ممکن است مردم ورود نوزادان را به زندگینامه‌های شخصی و حرفه‌ای خود به تأخیر بیندازند.

کنونی ماست. اما استدلال بک و بک-گرنشایم این است که درست به همین دلیل که جهان ما چنین مقهورکننده، غیرشخصی، انتزاعی و به سرعت رو به تغییر است، عشق اهمیت روزافزونی پیدا کرده است. از نظر این نویسندگان، عشق یگانه جایی است که مردم می‌توانند حقیقتاً خود را در آن بیابند و به دیگران پیوندند. در دنیای عدم قطعیت و بیم و خطر، عشق است که واقعیت دارد:

عشق جست‌وجویی است در پی خویشتن، تقلایی برای تماس و ارتباط واقعی با خود و با دیگری، شریک شدن در جسم، و در اندیشه، رو به روشن شدن با یکدیگر بدون هیچ سد و مانعی، اعتراف کردن و بخشیده شدن، درک کردن، تأیید و حمایت از آنچه بود و آنچه هست، اشتیاقی به خانه و کاشانه و پشت و پناهی برای مقابله با تردیدها و اضطراب‌هایی که زندگی مدرن ایجاد می‌کند. اگر هیچ چیز قطعی و ایمن به نظر نمی‌رسد، اگر حتی نفس کشیدن هم در این دنیای آلوده خالی از خطر نیست، پس مردم هم همچنان به دنبال رؤیاهای فریبنده عشق خواهند دوید تا وقتی که همه آن‌ها به ناگاه به کابوس بدل شوند. (1995: 6-175)

به گفته‌ی ایشان، عشق در آن واحد یأس آور و تسلی‌بخش است. «نیروی پر قدرتی است که از قواعد مختص به خویش پیروی می‌کند و پیام‌هایش را در تسووعات و اضطراب‌ها و الگوهای رفتاری مردم درج می‌کند». در دنیای متلاطم و پرنوسان ما، عشق منبع تازه‌ای برای ایمان شده است.



### ازدواج و طلاق در بریتانیا

شکل ۱.۷ ازدواج، ازدواج مجدد و طلاق در بریتانیا، ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۷ (برحسب هزار).

آیا این سخن بک و بک-گرنشایم درست است که رویارویی مردان و زنان «ماجرای اصلی زمان ما است؟»

منبع: *Social Trends*, 30 (2000). From the *Guardian*, 27 Mar. 2000, p. 3.

آمارهای ازدواج و نرخ طلاق تا حدی این دیدگاه را تأیید می‌کنند. افزایش نرخ طلاق یکی از مهم‌ترین روندهایی بوده است که بر الگوهای خانواده در بسیاری از جوامع صنعتی، و از جمله بریتانیا تأثیر گذارده است (نک. شکل ۱.۷). در این بخش این روندها را با تفصیل بیش‌تری بررسی خواهیم کرد و برخی از نتایج وسیع‌تر آن‌ها را خواهیم کاوید.

در غرب برای قرن‌های متمادی ازدواج را تقریباً فسخ‌ناپذیر تلقی می‌کردند. طلاق فقط در موارد بسیار نادری مثل ناتوانی جنسی، امکان‌پذیر بود. هنوز هم یکی دو کشور صنعتی هستند که طلاق را به رسمیت نمی‌شناسند، اما دیگر جزو موارد تک‌افتاده محسوب می‌شوند. اکثر کشورها به سرعت در جهت آسان‌تر کردن طلاق پیش رفته‌اند. دستگاه قضایی موسوم به نظام رسیدگی به دعاوی خانواده<sup>۱</sup> و ویژگی همه کشورهای صنعتی بوده است. برای صدور حکم طلاق، یکی از زوجین باید اتهامی (مثل خشونت و سنگدلی، بی‌وفایی یا خیانت) علیه دیگری مطرح می‌کرد. نخستین قوانین طلاق که «توافقی» هم اجازه طلاق را صادر می‌کرد در برخی از کشورهای صنعتی در اواسط دهه شصت به تصویب رسید. از آن هنگام، بسیاری از دولت‌های غربی همین مسیر را در پیش گرفتند، البته با جزئیات متفاوت. در بریتانیا، قانون اصلاح طلاق، که طلاق را برای زوج‌ها آسان‌تر می‌کرد و نیازی به دادخواست مبتنی بر «خطا و تقصیر» نداشت، در ۱۹۶۹ تصویب شد و در ۱۹۷۱ به اجرا گذاشته شد. اصل «طلاق توافقی» در سال ۱۹۹۶ با تصویب لایحه تازه‌ای تثبیت و تحکیم شد.

بین سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نرخ طلاق در بریتانیا به‌طور ثابت ۹ درصد رشد سالانه داشت، و طی

1. adversarial system

همان دهه دوبرابر شد. در سال ۱۹۷۲ این نرخ باز هم دوبرابر شد، که تا حدی نتیجه تصویب قانون سال ۱۹۶۹ بود که برای بسیاری از زوج‌هایی که ازدواج‌شان مدت‌های مدیدی بود که به «بن‌بست» رسیده بود، طلاق را آسان‌تر می‌کرد. از ۱۹۸۰ نرخ طلاق تا حدی ثابت مانده است، اما در مقایسه با دوره‌های پیشین سطح آن بسیار بالاست. در زمان حاضر از هر پنج ازدواج دو ازدواج به طلاق می‌انجامند. آشکار است که نرخ طلاق نمی‌تواند شاخص مستقیمی برای ناخرسندی از زناشویی باشد. چون نرخ طلاق شامل کسانی نمی‌شود که از هم جدا شده‌اند اما به‌لحاظ قانونی حکم طلاق درباره آن‌ها هنوز صادر نشده است. علاوه بر این، شاید کسانی که از ازدواج خویش راضی نیستند و احساس خوشبختی نمی‌کنند، تصمیم بگیرند زندگی مشترک را ادامه دهند - چون ممکن است به تقدس و حرمت ازدواج معتقد باشند، یا نگران نتایج اقتصادی یا عاطفی جدایی باشند، یا نخواهند خانه و «خانواده» فرزندان‌شان را از آن‌ها بگیرند.

چرا طلاق رواج و فزونی می‌گیرد؟ چند عامل در این امر دخالت دارند که البته دگرگونی‌های اجتماعی وسیع‌تر را نیز باید به‌شمار آورد. غیر از نسبت بسیار کوچکی از ثروتمندان، امروز ازدواج چندان ربطی به آرزوی حفظ ثروت و دارایی و شأن و مقام خانوادگی و سپردن آن به نسل‌های بعدی ندارد. هر قدر زنان به‌لحاظ اقتصادی مستقل‌تر می‌شوند، ضرورت اقتصادی ازدواج برای آن‌ها از گذشته کم‌تر می‌شود. بالا رفتن سطح کلی ثروت و رفاه بدین معناست که داشتن خانه جدا و مستقل کار دشواری نیست و اگر زناشویی با خرسندی و سعادت همراه نباشد، آسان‌تر از گذشته می‌توان آن را رها کرد. این واقعیت که اکنون طلاق نوعی داغ ننگ به حساب نمی‌آید تا حدی نتیجه همین تحولات است، اما همچنین موجب تشدید این تحولات نیز می‌شود. عامل مهم بعدی عبارت است از گرایش فزاینده به ارزیابی ازدواج براساس سطح رضایت و خرسندی شخصی از آن. به‌نظر نمی‌رسد که نرخ رو به رشد طلاق نشانگر ناخرسندی عمیق از نفس ازدواج باشد، بلکه نشانه عزم راسخ‌تری برای تبدیل کردن ازدواج به رابطه‌ای پرثمر و رضایت‌بخش است.

### خانوارهای تک‌والدی

خانوارهای تک‌والدی طی سه دهه گذشته به‌نحو فزاینده‌ای رواج یافته‌اند. اکنون بیش از ۲۰ درصد کودکان وابسته در خانوارهای تک‌والدی زندگی می‌کنند. اکثریت قاطع این خانوارها - تقریباً ۹۰ درصد - تحت سرپرستی یک زن هستند. در اواسط دهه نود ۱/۶ میلیون خانوار تک‌والدی در بریتانیا وجود داشت و این رقم همچنان رو به افزایش است (نک. جدول ۲.۷). به‌طور متوسط، این خانوارها از میان فقیرترین گروه‌های جامعه معاصر هستند. بسیاری از والدین تنها، چه قبلاً ازدواج کرده باشند چه نکرده باشند، هنوز هم با عدم پذیرش اجتماعی و نیز ناامنی اقتصادی روبه‌رو هستند. اصطلاحات قدیمی مثل «زنان وانهاد» و «خانواده‌های بی‌پدر» و «خانه‌خراب» که بار قضاوت‌های منفی درباره خانوارهای تک‌والدی را در خود داشتند، کم‌کم ناپدید می‌شوند.



جدول ۲.۷ خانواده‌هایی که تحت سرپرستی یک والد قرار دارند، برحسب درصدی از همه خانواده‌هایی که دارای کودکان وابسته هستند: به تفکیک وضعیت تأهل (بریتانیای کبیر)

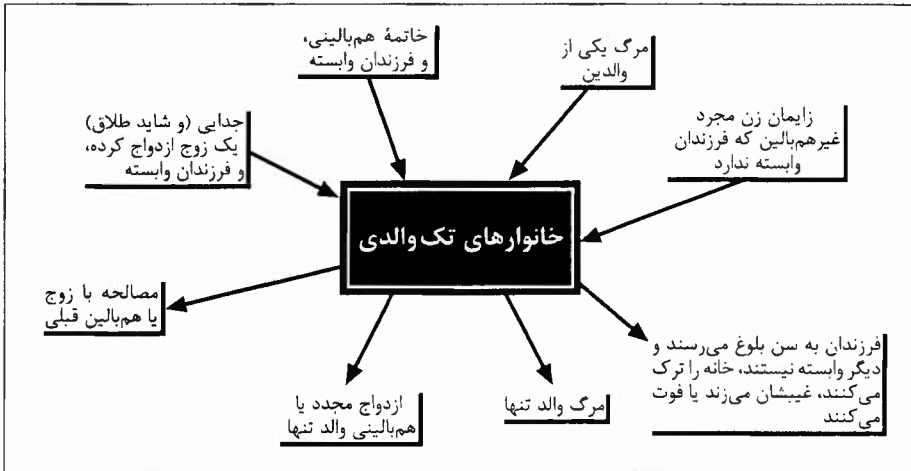
۱۹۹۸-۹	۱۹۹۶-۷	۱۹۹۱-۲	۱۹۸۶	۱۹۸۱	۱۹۷۶	۱۹۷۱	
							مادر تنها
۹	۷	۶	۳	۲	۲	۱	مجرد
۱	۱	۱	۱	۲	۲	۲	بیوه
۸	۶	۶	۶	۴	۳	۲	طلاق‌گرفته
۵	۵	۴	۳	۲	۲	۲	متارکه کرده
۲۲	۲۰	۱۸	۱۳	۱۱	۹	۷	جمع مادران تنها
۲	۲	۱	۱	۲	۲	۱	پدر تنها
۷۵	۷۹	۸۱	۸۶	۸۷	۸۹	۹۲	زوج ازدواج کرده/ همبالین
							جمع خانواده‌هایی که کودکان وابسته دارند
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	

منبع: پیمایش عمومی خانوار، اداره آمارهای ملی، برگرفته از: *Social Trends*, 30 (2000).

مقوله خانوار تک‌والدی در درون خویش تنوع و گوناگونی دارد. برای نمونه، بیش از نیمی از مادران بیوه صاحب خانه‌های شخصی هستند، اما اکثریت وسیع مادران تنهایی که هرگز ازدواج نکرده‌اند در خانه‌های اجاره‌ای زندگی می‌کنند. وضعیت والد تنها، وضعیت متغیری است و حدمرزهای آن نیز نسبتاً مبهم است: چندین مسیر و گذرگاه برای ورود به این وضعیت و خروج از آن وجود دارد (نک. شکل ۲.۷). در مورد شخصی که همسرش فوت می‌کند، نقطه شروع جدایی واضح و آشکار است - البته حتی در این مورد نیز ممکن است شریک زندگی پیش از مرگ مدتی در بیمارستان بستری باشد و همسر او به تنهایی زندگی کند. اما حدود ۶۰ درصد از خانوارهای تک‌والدی کنونی در پی جدایی یا طلاق به وجود آمده‌اند.

در میان ۱/۶ میلیون خانواده تک‌والدی، مادران مجرد ازدواج نکرده با سرعتی بیش از بقیه افزایش می‌یابند. در ۱۹۹۷ آن‌ها ۴۲ درصد از کل تعداد خانواده‌های تک‌والدی را تشکیل می‌دادند. دشوار بتوان دریافت که از این میان چه تعدادی عمداً تصمیم گرفته‌اند به تنهایی بچه‌ای داشته باشند. اکثر مردم دل‌شان نمی‌خواهد تک‌والد باشند، اما اقلیت روبه‌رشدی وجود دارند که خواهان آن هستند - کسانی که تصمیم به داشتن فرزند یا فرزندان می‌گیرند بدون آن‌که از حمایت زوج یا شریک زندگی برخوردار باشند. «مادران مجرد خودخواسته»<sup>۱</sup> توصیف مناسبی برای برخی از

1. single mothers by choice



شکل ۲.۷ گذرگاه‌های ورودی و خروجی به وضعیت تک‌والدی.

منبع: G. Crow and M. Hardey, 'Diversity and ambiguity among lone-parent households in modern Britain', in C. Marsh and S. Arber (eds), *Families and Households*, Macmillan, 1992.

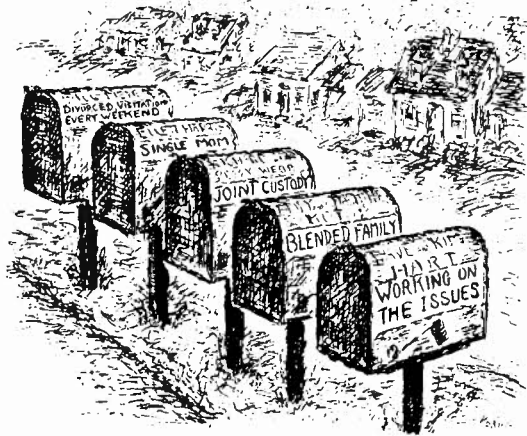
والدین تنهاست، که طبعاً کسانی هستند که منابع و امکانات کافی برای گرداندن رضایت‌بخش یک خانوار تک‌والدی دارند. اما برای اکثریت مادران ازدواج‌نکرده، واقعیت چیز دیگری است: همبستگی بالایی میان نرخ تولدهای بیرون ازدواج و معرف‌های فقر و محرومیت اجتماعی وجود دارد. همان‌طور که پیش از این دیدیم، این عوامل اهمیت زیادی در تبیین نسبت بالای خانوارهای تک‌والدی در میان خانواده‌های هندی‌الاصیل بریتانیا دارد.

کرو و هاردی (Crow and Hardey 1992) معتقدند که تنوع زیاد «گذرگاه‌ها»ی ورودی و خروجی خانواده‌های تک‌والدی به این معناست که والدین تنها به‌طور کلی گروه منسجم یا متحدی نیستند. هرچند ممکن است خانواده‌های تک‌والدی محرومیت‌های اجتماعی و مادی مشترکی داشته باشند، اما آن‌ها فاقد هویت جمعی هستند. کثرت مسیرهای ورودی و خروجی به وضعیت تک‌والدی، از جهت مقاصد سیاست اجتماعی، به این معناست که تعریف حدومرزهای آن و نیز برطرف‌ساختن نیازهای آن دشوار است.

### ازدواج مجدد

ازدواج مجدد می‌تواند شامل اوضاع و شرایط گوناگونی باشد. بعضی از زوج‌هایی که دوباره ازدواج می‌کنند در اوایل بیست و چندسالگی خود هستند، و هیچ‌یک از آن‌ها فرزندی ندارند. زوج‌هایی که در اواخر بیست و چندسالگی، یا در سی و چندسالگی و یا اوایل چهل و چندسالگی ازدواج مجدد

می‌کنند هرکدام ممکن است یک یا چند فرزند از ازدواج اول خود داشته باشند که با آن‌ها زندگی می‌کنند. کسانی که در سنین بالاتر از این ازدواج مجدد می‌کنند شاید فرزندان بالغی داشته باشند که هرگز در خانه جدید والدین خود زندگی نکنند. همچنین ممکن است فرزندان از این ازدواج جدید به وجود آید. هریک از طرفین ازدواج مجدد ممکن است پیش از آن مجرد، طلاق‌گرفته یا بیوه بوده باشد، که ترکیب حالات ممکن به هشت حالت می‌رسد. بنابراین هرگونه



© The New Yorker Collection 1992 Edward Koren from cartoonbank.com.

تعمیمی درباره ازدواج مجدد باید با احتیاط صورت گیرد، هرچند که اشاره به چند نکته کلی خالی از ارزش نیست.

در سال ۱۹۰۰ حدود ۹۰ درصد کل ازدواج‌های بریتانیا، ازدواج اول بودند. در اکثر ازدواج‌های مجدد دست‌کم یکی از دو طرف بیوه بود. همراه با افزایش نرخ طلاق سطح ازدواج‌های مجدد نیز رو به بالا رفت، و نسبت فزاینده‌ای از ازدواج‌های مجدد شامل افراد طلاق‌گرفته می‌شد. در ۱۹۷۱، از کل ازدواج‌ها، ۲۰ درصد ازدواج مجدد بود و امروز این رقم بیش از ۴۰ درصد است.

امروز از هر صد ازدواج، در بیست و هشت ازدواج دست‌کم یکی از طرفین قبلاً ازدواج کرده‌اند. تا سن سی و پنج‌سالگی، اکثر ازدواج‌های مجدد شامل افرادی است که طلاق گرفته‌اند. بالاتر از این سن، نسبت ازدواج‌های مجدد شامل بیوه‌ها افزایش می‌یابد، و در پنجاه و پنج‌سالگی نسبت این‌گونه ازدواج‌های مجدد بیش از نسبت ازدواج‌های مجدد در پی طلاق است.

شاید عجیب جلوه کند، اما بهترین راه برای بیش‌تر شدن شانس ازدواج، برای هر دو جنس، این است که قبلاً ازدواج کرده باشند! احتمال ازدواج کسانی که قبلاً ازدواج کرده و طلاق گرفته‌اند بیش از افراد مجرد همان گروه سنی است که باید برای نخستین بار ازدواج کنند. در همه گروه‌های سنی، مردان طلاق‌گرفته بیش از زنان طلاق‌گرفته احتمال ازدواج مجدد دارند: از هر چهار زن طلاق‌گرفته سه نفر دوباره ازدواج می‌کنند اما از هر شش مرد طلاق‌گرفته پنج نفر دوباره ازدواج می‌کنند. به زبان آماری، ازدواج‌های مجدد ناموفق‌تر از ازدواج‌های اول هستند. نرخ طلاق در ازدواج‌های دوم بالاتر از ازدواج‌های اول است.

## خانواده‌های ترمیمی

اصطلاح خانواده ترمیمی<sup>۱</sup> به خانواده‌ای اطلاق می‌شود که در آن دست‌کم یکی از طرفین از ازدواج یا رابطه پیشین خود فرزند یا فرزندی داشته باشد. این خانواده‌ها عموماً خانواده‌های ناتنی<sup>۲</sup> نامیده می‌شوند. روشن است که تشکیل دادن خانواده‌های ترمیمی، و در پی آن رشد خانواده‌های گسترده‌ای که به وجود می‌آید، با منافع و خوشی‌هایی همراه است. اما دشواری‌ها و معضلات خاصی نیز ممکن است به وجود آید. در وهله اول، معمولاً یک والد تنی وجود دارد که جای دیگری زندگی می‌کند و همچنان نفوذ زیادی روی کودک یا کودکان دارد. در وهله دوم، روابط همکاری و همیاری بین افراد طلاق‌گرفته‌ای که ازدواج مجدد می‌کنند معمولاً محدود و آکنده از تنش و تعارض است. فرض کنید زنی با دو فرزند با مردی که او هم دو فرزند دارد ازدواج می‌کند، و همه با هم زندگی می‌کنند. اگر والدین «بیرونی» [پدر یا مادر تنی بچه‌ها که با آن‌ها زندگی نمی‌کنند] اصرار داشته باشند که همچون گذشته بچه‌ها را ملاقات کنند، تنش‌های عمده‌ای که در سروسامان دادن به چنین خانواده نوپایی مستتر است، بسیار حادتر خواهد شد. برای مثال، شاید برای این خانواده جدید غیرممکن باشد که تعطیلات آخر هفته را با هم بگذرانند.

در وهله سوم، خانواده‌های ترمیمی آمیزه‌ای از کودکانی با پیشینه‌های متفاوت‌اند که ممکن است توقعات متفاوتی از رفتار پسندیده و مناسب در خانواده داشته باشند. چون اکثر فرزندان ناتنی به دو خانوار «تعلق دارند»، احتمال وقوع اصطکاک‌هایی در عادت‌ها و نگرش‌ها زیاد است. در این جا به تجربه‌های یک مادر ناتنی گوش می‌کنیم که پس از مسائلی که با آن‌ها مواجه شد متارکه کرد:

آدم هر کار کند باز هم مقصر است. شما نمی‌توانید همان رفتاری را که معمولاً با بچه خودتان دارید با آن‌ها هم داشته باشید و به همین خاطر احساس گناه می‌کنید، اما اگر واکنش طبیعی و همیشگی خودتان را نشان دهید و مثلاً عصبانی شوید، باز هم احساس گناه می‌کنید. همیشه در این ترس و عذاب هستید که مبادا غیر عادلانه رفتار کنید. پدر او [یعنی پدر دخترخوانده‌ام] و من اختلاف نظر داشتیم، و اگر من بخواهم به او انضباط را بیاموزم می‌گوید من عیب‌جویی می‌کنم. هر قدر که او برای کنترل دخترش هیچ کاری نمی‌کرد، ظاهراً من بیش‌تر نق می‌زدم و عیب‌جویی می‌کردم... من می‌خواستم کاری برای او بکنم، و در زندگی او چیزی باشم که او نداشت، اما شاید به اندازه کافی انعطاف‌پذیر نیستم (Smith 1990:42).

1. reconstructed family

2. stepfamilies

### کارول اسمارت و برن نیل: پاره‌های خانواده؟

از ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶، کارول اسمارت و برن نیل با گروهی متشکل از شصت تن از والدین یورکشایر غربی که پس از تصویب قانون فرزندان سال ۱۹۸۹ متارکه کرده یا طلاق گرفته بودند، دو دور مصاحبه انجام دادند. این قانون وضعیت والدین و کودکان را به هنگام طلاق تغییر داد چون مفاهیم قدیمی «حضانت» و «دسترسی» را ملغی ساخت تا دیگر والدین احساس نکنند که ناچارند سر فرزندان خود بچنگند. قانون فوق حاکی از این بود که رابطه حقوقی میان فرزندان و والدین آن‌ها پس از طلاق هیچ تغییری نمی‌کند، و همچنین والدین را به سهم‌داشتن در پرورش کودکان تشویق می‌کرد و قضات و دیگران را ملزم می‌کرد که به دیدگاه‌های فرزندان نیز بیش‌تر گوش سپارند. اسمارت و نیل می‌خواستند بدانند که الگوهای والدبود چگونه پس از طلاق شکل می‌گیرد و چگونه در طول زمان تغییر می‌کند. آن‌ها در این پژوهش، توقعات و انتظاراتی را که والدین درباره وضعیت خود پس از طلاق و در آستانه جدایی داشتند، با اوضاع و شرایط «واقعی» آن‌ها در سال بعد مقایسه کردند.

اسمارت و نیل دریافته‌اند که والدبود پس از طلاق مستلزم فرآیند پیوسته و دائمی تنظیم و سازگاری است به نحوی که بسیاری از والدین انتظاراتش را نداشتند و اصلاً مهبای آن نبودند. آن دسته از مهارت‌های والدبود که به عنوان بخشی از یک کار گروهی دوفزوی به خوبی جواب می‌داد، اکنون در یک خانوار تک‌والدی لزوماً موفقیت‌آمیز نبود. والدین مجبور بودند راه‌وروش‌های والدبود خود را پیوسته مورد ارزیابی دوباره قرار دهند، نه فقط در مورد «تصمیم‌های بزرگ» مربوط به فرزندان‌شان بلکه در مورد جنبه‌های عادی و روزمره بچه‌داری که اکنون در دو خانوار باید انجام می‌گرفت نه در یکی. پس از طلاق، والدین با دو نیاز متضاد روبه‌رو می‌شدند - نیاز خودشان به جدایی و دوری از همسر سابق، و نیاز به ارتباط داشتن با او به دلیل مسئولیت‌های مشترک والدبود.

اسمارت و نیل دریافته‌اند که تجربه زیسته والدبود پس از طلاق در طول زمان تغییر کرده و به‌غایت سیال است. بسیاری از والدین وقتی یک سال پس از جدایی دوباره مورد مصاحبه قرار گرفتند، قادر بودند که به گذشته بنگرند و با بررسی مراحل اول تک‌والدشدن خویش، تصمیم‌گیری‌های خویش را در مقام یک والد ارزیابی کنند. این والدین رفتار و اعمال خویش را غالباً در پرتو درک تازه و در حال تغییر خویش از نو ارزیابی می‌کردند. برای مثال، بسیاری از والدین نگران آسیب و لطمه طلاق بر فرزندان‌شان بودند، اما نمی‌دانستند چگونه این ترس‌ها و احساس گناه خویش را به عمل مفید و سازنده‌ای تبدیل کنند. این امر موجب می‌شد برخی از والدین سخت‌گیری بیش از حدی با فرزندان خود داشته باشند یا این‌که با آن‌ها همچون فرد «بالغی» که محرم اسرار آن‌هاست برخورد کنند. در سایر موارد نیز این وضعیت موجب بیگانگی، دوری و از دست رفتن روابط معنادار می‌شد.

به گفته این نویسندگان، در رسانه‌ها و نیز در برخی از محافل سیاسی این فرض ضمنی - و گاهی صریح - دیده می‌شود که پس از طلاق، پدر و مادرها اخلاقیات را کنار می‌گذارند و خودخواهانه و برپایه منافع خودشان عمل می‌کنند. در چشم به‌هم‌زدنی انعطاف‌پذیری، متانت، دلبستگی و دلسوزی محو می‌شود؛ و آن چهارچوب اخلاقی که تصمیم‌گیری درباره خانواده و رفاه و آسایش آن قبلاً در قالب آن انجام می‌گرفت ناگهان از نظر می‌افتد. مصاحبه‌های اسمارت و نیل با والدین متارکه کرده این استدلال را از اساس رد می‌کند. بنا به ادعای آن‌ها، این والدین وظایف والدی خویش را همچنان در

یک چهارچوب اخلاقی به انجام می‌رسانند، اما شاید بهتر باشد این اخلاق را اخلاق مراقبت و دلسوزی بدانیم نه منطق اخلاقی بی‌بهامی که برپایه مجموعه‌ای از اصول یا عقاید استوار باشد. استدلال اسمارت و نیل این است که والدین در جریان مراقبت از کودکان خویش، درباره «مناسب‌ترین کاری که باید کرد» تصمیم می‌گیرند. این تصمیم‌گیری‌ها بسیار وابسته به زمینه‌اند؛ والدین باید شمار زیادی از ملاحظه‌های گوناگون را سبک و سنگین کنند، مثل تأثیر تصمیم‌گیری‌ها بر کودکان، مناسب بودن زمان برای عملی کردن تصمیم و آثار و نتایج احتمالاً منفی آن برای رابطه هم‌والدی با همسر سابق. به حرف‌های این مادر تنها که شوهر سابقش خواستار حضانت فرزندانش شده، توجه کنید:

من گفتم «ببین، اگر واقعاً حس می‌کنی می‌تونی از این بچه‌ها تمام وقت نگهداری کنی، فکر نمی‌کنی بهتر باشه اول یک آخر هفته را با آن‌ها بگذرونی و ببینی چطوره و بعد شاید هفته بعدتر یک قدم جلوتر بری و یک هفته تمام آن‌ها را نگاه داری تا ببینی چه جوری باهاشون کنار می‌آیی.» ولی او فقط از کوره دررفت چون خیال می‌کرد من اون رو به چشم پرستار بچه نگاه می‌کنم، این بود که گفت «نه.» من گفتم «ببین من در این مورد آمادگی صحبت با تو را ندارم چون حس می‌کنم تو اصلاً نمی‌دونی این کار چقدر سخته، تو که سه سال تمام شبانه‌روز از این بچه‌ها نگهداری نکردی، و حس می‌کنم یک کمی از قضیه‌پرتهی. حس می‌کنم تو باید آن‌ها را در روزهای عادی نگاه داری، ببری مدرسه، از مدرسه بیاری، پخت‌وپز کنی، تمیزشون کنی، لباس‌هاشونو بشوری و اتو بکشی، به تکلیف‌های مدرسه‌شون برسی، و اگر مریض باشن ازشون پرستاری کنی. اونوقت دوباره حرف می‌زنی و وضعیت رو بررسی می‌کنیم.» (به نقل از Smart and Neale 1999: 125)

در این جا مادر می‌کوشد «کار درست» را انجام دهد و عوامل متعددی را سبک و سنگین می‌کند. او در رابطه دشواری که با شوهر سابق خود دارد و نیازی که به دفاع از پیشرفتی که در رشد و تعالی خویش داشته، هنوز می‌کوشد برای خاطر بچه‌ها همکاری سازنده‌ای با او داشته باشد.

اسمارت و نیل نتیجه می‌گیرند که طلاق چنان دگرگونی‌هایی در اوضاع و احوال زندگی پدید می‌آورد که به‌زحمت می‌توان یک‌بار برای همیشه به آن‌ها «سروسامان» داد. والد بودن موفقیت‌آمیز پس از طلاق مستلزم ارتباط و تبادل نظر دائمی است. هرچند که قانون فرزندان سال ۱۹۸۹ وضعیت والد بودن پس از طلاق را اجباراً آنعطاف‌پذیرتر کرد، اما تأکید آن بر رفاه و آسایش فرزندان ممکن است موجب غفلت از نقش حیاتی کیفیت رابطه میان والدین طلاق‌گرفته شود.

هنجارهای استقرار یافته‌ای که رابطه میان والدین ناتنی و فرزندخوانده‌ها را تعریف کند وجود ندارد. آیا کودک باید والد ناتنی جدید خود را به نام صدا کند یا این که «بابا» یا «ماما» مناسب‌تر است؟ آیا پدرخوانده یا مادرخوانده مانند یک والد حقیقی می‌تواند کودکان ناتنی خود را تنبیه کند؟ والد ناتنی با همسر تازه شریک سابق زندگی خود چگونه باید رفتار کند - مثلاً وقتی برای بردن یا آوردن بچه‌ها رودررو می‌شوند؟

خانواده‌های ترمیمی انواع و اقسامی از رابطه‌ی خویشاوندی را ایجاد می‌کنند که افزوده‌های سراپا تازه‌ای به جوامع مدرن غربی محسوب می‌شوند؛ دشواری‌ها و معضلاتی هم که با ازدواج‌های مجدد پس از طلاق به وجود می‌آید، تازگی دارند. اعضای این خانواده‌ها راه و روش‌هایی برای سازگار شدن با این اوضاع و شرایط نسبتاً ناشناخته درپیش می‌گیرند که ابتکار خود ایشان است. امروزه برخی از نویسندگان از خانواده‌های دوهسته‌ای<sup>۱</sup> سخن می‌گویند، به این معنا که دو خانواری که پس از طلاق تشکیل می‌شوند هنوز یک نظام خانوادگی را می‌سازند که فرزندان به آن تعلق دارند. در برابر چنین دگرگونی‌های همه‌جانبه و سرسام‌آوری شاید ساده‌ترین نتیجه‌گیری بهترین نتیجه‌ای باشد که می‌توان گرفت: درست است که ازدواج‌ها با طلاق از هم می‌گسلند، اما خانواده‌ها پابرجا می‌مانند. مخصوصاً وقتی پای کودکان در میان باشد، حتی اگر خانواده ترمیمی با ازدواج مجدد به وجود آمده باشد بسیاری از پیوندهای قبلی همچنان حفظ می‌شود.

### پدر غایب

دوره بین اواخر دهه سی تا دهه هفتاد را گاهی دوره «پدر غایب»<sup>۲</sup> نامیده‌اند. در جریان جنگ جهانی دوم، پدران بسیاری به ندرت فرزندان خود را می‌دیدند چون در حال خدمت نظامی بودند. در دوره پس از جنگ، در بسیاری از خانواده‌ها زنان جزو نیروی شاغل نبودند و در خانه می‌ماندند تا از کودکان مراقبت کنند. پدر نان‌آور اصلی بود و بنابراین تمام طول روز را بیرون از خانه بود و کار می‌کرد؛ او فرزندان خود را فقط شب‌ها و روزهای تعطیل آخر هفته می‌دید.

با بالا رفتن نرخ طلاق در سال‌های اخیر، و افزایش تعداد خانوارهای تک‌والدی، اصطلاح پدر غایب معنای متفاوتی پیدا کرده است. این اصطلاح به پدرانی اطلاق می‌شود که در نتیجه متارکه یا طلاق، تماس مداومی با فرزندان خود ندارند یا به‌طور کل رابطه‌شان با فرزندان خود قطع شده است. هم در بریتانیا و هم در ایالات متحده، که جزو بالاترین نرخ‌های طلاق دنیا هستند، این وضعیت بحث و مشاجره‌های داغی به‌راه انداخته است. تا آن‌جا که برخی از «پایان پدر» سخن گفته‌اند.

بعضی از جامعه‌شناسان و مفسرانی که دیدگاه‌های متعارضی دارند، نسبت روزافزون خانواده‌های بی‌پدر را عامل اصلی تمامی مسائل اجتماعی، از افزایش جرم و جنایت تا ازدیاد هزینه‌های رفاهی حمایت از کودکان قلمداد کرده‌اند. برخی چنین استدلال کرده‌اند که کودکان هرگز به اعضای مؤثر یک گروه اجتماعی تبدیل نخواهند شد مگر این‌که در محیط بلافصل زندگی خود شاهد نمونه‌های دائمی گفت‌وگو و تبادل نظر، همیاری، توافق و سازش بین بزرگسالان باشند. (Dennis and Erdos 1992). طبق این استدلال، پسرانی که بی‌بهره از پدر بزرگ شده باشند، به‌زحمت می‌توانند والدین موفق باشند.

فرانسیس فوکویاما رهیافت نسبتاً متفاوتی در قبال این مناقشه «بحران والدگری مذکر» اتخاذ کرده است. فوکویاما در کتاب *پایان نظم*<sup>۱</sup> (Fukuyama 1997)، ریشه‌های «فروپاشی عظیم» خانواده را در سطوح رو به افزایش اشتغال زنان می‌جوید. او نمی‌گوید که زنان شاغل از مسئولیت‌های پرورش کودک غفلت می‌ورزند، بلکه مقصود وی این است که اکنون مردان زنان را مستقل تصور می‌کنند و حتم دارند که زنان می‌توانند از هر تعداد فرزندی که به دنیا بیاید نگهداری کنند. اگر روزی مردان جوان مجبور به پذیرش مسئولیت کارهای خود بودند، اکنون شاید آزادی زنان - به‌طور کنایی - موجب آزادی عمل هرچه بیشتر مردان شده باشد.

نویسندگان امریکایی برجسته‌ای که در این مناقشه شرکت داشته‌اند، تأثیر زیادی بر بحث‌های مربوط به این موضوع در بریتانیا گذارده‌اند. دیوید بلانکنهورن در کتاب *خویش امریکای بدون پدر* (Blankenhorn 1995) استدلال می‌کند که جوامعی که نرخ طلاق بالایی دارند نه تنها با مسئله بی‌پدرماندن کودکان بلکه با محو شدن معنا و مفهوم پدری مواجه‌اند که پیامدهای اجتماعی مهلکی دارد، چون بسیاری از کودکان اکنون در شرایطی رشد می‌کنند که هیچ مرجع مقتدری ندارند تا به هنگام نیاز پشت و پناه آنان باشد. ازدواج و پدری در همه جوامع تاکنون مجرای برای هدایت نرژگی جنسی و پرخاشگرانه مردان بوده است. بدون چنین مجرای، احتمالاً این انرژی‌ها به‌صورت جنایت و خشونت متجلی می‌شود. به‌قول یکی از منتقدان کتاب بلانکنهورن «داشتن پدری که از کار کثیف خود به‌خانه می‌آید تا جلو تلویزیون بنشیند و مشروب بخورد بهتر از نداشتن پدر است!» (The Economist, 8 April 1995, p. 121).

اما آیا واقعاً این‌طور است؟ مسئله پدران غایب با مسئله کلی‌تر تأثیر طلاق بر کودکان همپوشانی دارد و همان‌طور که دیدیم، نتایج شواهد موجود در این زمینه چندان روشن و قطعی نیست. به‌قول همان منتقد: «آیا یک پدر کله‌خر پسران کله‌خر نمی‌آورد؟ آیا وجود بعضی از پدرها برای خانواده‌هایشان مضر نیست؟» برخی از پژوهشگران معتقدند که مسئله اصلی این نیست که پدر حضور دارد یا نه، بلکه چگونگی و کیفیت مشارکت او در زندگی خانوادگی و والدگری است که اهمیت دارد. به‌عبارت دیگر، شاید ترکیب خانوار به‌اندازه کیفیت مراقبت، توجه و حمایتی که کودکان از اعضای خانواده دریافت می‌کنند، اهمیت نداشته باشد.

با این‌که مفهوم «پدر غایب» به‌طور تلویحی مردان را به‌سبب «بی‌مسئولیتی اخلاقی» مقصر می‌شمارد، افراد زیادی با این استدلال به دفاع از مردان جوان برخاسته‌اند که آن‌ها اغلب لبریز از امید به پدر شدن هستند، اما چون فاقد مهارت‌های ارتباطی خاصی هستند یا حمایت چندانی از آن‌ها نمی‌شود، کودکانی به‌جا می‌گذارند که در خشم و بیگانگی پرورش می‌یابند. در ایالات متحده و



## ایستاره‌های در حال تغییر

ظاهراً تفاوت‌های طبقاتی چشمگیری در نحوه واکنش نشان‌دادن به سیمای درحال تغییر زندگی خانوادگی و نرخ‌های بالای طلاق وجود دارد. لیلین رابین در کتاب خود *خانواده‌ها در مسیری غلط* (Rubin 1994) با اعضای سی‌ودو خانواده طبقه کارگری مصاحبه‌های پرمحتوایی انجام داده است. نتیجه‌گیری او این است که والدین طبقه کارگری، در مقایسه با خانواده‌های طبقه متوسطی، سنتی‌ترند. هنجارهایی که بسیاری از والدین طبقه متوسطی پذیرفته‌اند، مثل فاش‌گویی درباره رابطه جنسی پیش از ازدواج، با مخالفت وسیع‌تر افراد طبقه کارگر مواجه می‌شود، حتی وقتی آن‌ها چندان هم مذهبی نباشند. در خانوارهای طبقه کارگر به همین دلیل تضاد و تعارض بیش‌تری بین نسل‌ها وجود دارد.

در مطالعه رابین جوان‌ها موافقت کرده‌اند که ایستاره‌های‌شان نسبت به رفتار جنسی، ازدواج و تقسیم‌بندی‌های جنسیتی با ایستاره‌های والدین‌شان تفاوت دارد. اما آن‌ها اصرار دارند که فقط دنبال لذت جویی نیستند. آن‌ها فقط ارزش‌هایی متفاوت با نسل قدیمی‌تر دارند.

رابین دریافت که زنان جوانی که با آن‌ها مصاحبه کرده بود بسیار بیش از نسل والدین خود نسبت به ازدواج دودل هستند. آن‌ها به‌خوبی از کامل نبودن مردان اطلاع داشتند و از کشف گزینه‌های موجود و زندگی غنی‌تر و آزادتری از آن‌چه برای مادران‌شان امکان‌پذیر بوده سخن می‌گفتند. تغییر نسلی در ایستاره‌های مردان تا این حد زیاد نبوده است.

پژوهش رابین در ایالات متحده انجام گرفت، اما یافته‌های او کاملاً با یافته‌های پژوهشگران بریتانیا و سایر کشورهای اروپایی تطبیق می‌کند. هلن ویلکینسن و جف مولگان دو مطالعه وسیع روی مردان و زنان هیجده تا سی و چهارساله در بریتانیا انجام دادند (Wilkinson 1994; Wilkinson and Mulgan 1995). آن‌ها دریافتند که تغییرات عمده‌ای در نگرش زنان جوان به‌وقوع می‌پیوندد؛ و نیز این‌که ارزش‌های نسل ۱۸ تا ۳۴ ساله به‌طور کلی با ارزش‌های قدیمی‌تر بریتانیا تفاوت دارد. در میان زنان جوان «میل شدیدی به خودمختاری و خودشکوفایی از طریق کار و نیز خانواده» و همچنین «بهادادن به مخاطره‌جویی، هیجان و تغییر» دیده می‌شود. از این جهات، همسویی روبه‌رشدی بین ارزش‌های سنتی مردان و ارزش‌های تازه زنان وجود دارد. به گفته ویلکینسن و مولگان، ارزش‌های نسل جوان به واسطه میراث آزادی‌هایی شکل گرفته است که عمدتاً در دسترس نسل‌های قبلی نبودند - آزادی زنان برای کارکردن و کنترل زاد و رود خویش، آزادی تحرک برای هر دو جنس و آزادی رقم‌زدن سبک زندگی شخصی خویش. این آزادی‌ها به سعه صدر، آزاداندیشی و مدارای بیش‌تری منجر می‌شوند؛ اما درعین حال می‌توانند فردگرایی خودخواهانه و تنگ‌نظرانه و همچنین بی‌اعتمادی به دیگران را ایجاد کنند. از میان نمونه‌های این مطالعه، ۲۹ درصد زنان و ۵۱ درصد مردان مایل بودند «بچه‌دارشدن را هرچقدر که ممکن باشد به تأخیر بیندازند». از زنان گروه سنی ۱۶ تا ۲۴ ساله، ۷۵ درصد معتقد بودند که والدین تنها می‌توانند به‌خوبی یک زوج بچه‌ها را بزرگ کنند. در این گروه سنی، ازدواج هم برای مردان و هم برای زنان چندان جذابتی نداشت.

بریتانیا، «بحران پدری»، موجب پیدایش شمار زیادی از گروه‌های خودیاری برای مردانی شده است که می‌خواهند پدران بهتری باشند. در ایالات متحده، گروه‌هایی مثل میثاق‌داران و انجمن ملی پدران در جهت بالابردن مهارت‌های خانوادگی و پدری مردان عمل می‌کنند. در اجتماع سیاهان، رویدادهایی مثل راهپیمایی میلیونی، که از طرف گروه امت اسلام سازماندهی شد، در پی جلب توجه عمومی به شمار زیاد خانواده‌های تک‌والدی تحت سرپرستی زنان بوده است.

### زنانی که بی‌فرزند می‌مانند

پیمایش سال ۱۹۷۶ مؤسسهٔ پیمایش خانوادهٔ بریتانیایی نشان داد که فقط یک درصد از زنان متأهل آن زمان نمی‌خواستند بچه داشته باشند. در گزارش تازه‌ای که ادارهٔ پیمایش‌ها و سرشماری جمعیت منتشر ساخته، پیش‌بینی شده که ۲۰ درصد از زنان متولد ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰، به انتخاب خود، بدون فرزند می‌مانند. زنان بریتانیای امروز، دربارهٔ بچه‌دارشدن در چهارچوب سایر انگیزه‌هایی که در زندگی دارند تصمیم می‌گیرند، از جمله اهدافی مثل موفقیت در کار و خودمختاری در زندگی خصوصی.

زن بی‌فرزند دیگر پیردختر آندوهگین دیروز نیست. او چه ازدواج کرده باشد چه نکرده باشد، ممکن است بچه‌دارنشدن را حق آزادی انتخاب خود قلمداد کند. اما دلایل منفی هم وجود دارد. فرصت‌های نوین شغلی و حرفه‌ای در بریتانیا با تأمین و تدارک رفاهی برای مرخصی‌های زایمان و بچه‌داری همراه نبوده است. شاید بعضی‌ها به این دلیل بچه نخواهند که نگران احتمال طلاق و یا نگران بازگشتن به فقر و فلاکت سابق خود باشند.

نرخ باروری در بریتانیا، و در اکثر کشورهای اروپای غربی رو به افول بوده است. میانگین ۱/۷۳ فرزند برای هر زن در بریتانیا قدری بالاتر از اکثر کشورهای اتحادیهٔ اروپایی است، اما کم‌تر از ۲/۱ فرزند برای هر زن است که برای حفظ جمعیت کشور در سطح فعلی‌اش لازم است. اخیراً ایتالیا پایین‌ترین نرخ باروری جهان را داشته که ۱/۲- فرزند برای هر زن است. انتظار می‌رود که «بحران موالید» در این کشور طی بیست و پنج سال آینده جمعیت ایتالیا را از ۵۷/۳ میلیون نفر به ۵۱/۳ میلیون نفر کاهش دهد.

### تنوع الگوهای خانواده: تنوع قومی در بریتانیا

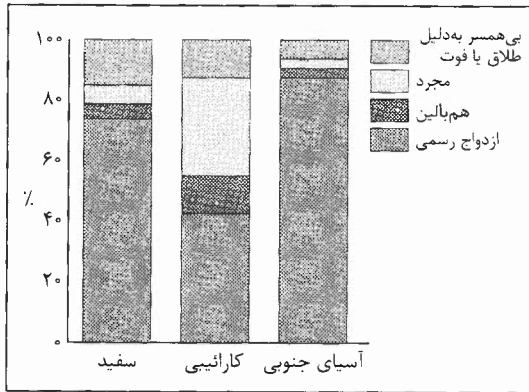
با توجه به تنوع فرهنگی بریتانیای امروز، گوناگونی‌های درخور توجهی در خانواده و ازدواج در این کشور وجود دارد. بعضی از چشمگیرترین گوناگونی‌ها شامل تفاوت‌های میان الگوهای خانوادهٔ سفیدپوستان و غیرسفیدپوستان است، و ما باید ببینیم چرا چنین است. برخی از یافته‌های اخیر دربارهٔ ترکیب خانواده در گروه‌های اقلیت قومی در بریتانیا در شکل‌های ۳.۷ و ۴.۷ و جدول ۳.۷ دیده می‌شود.

### خانواده‌های جنوب آسیایی

در میان طیف انواع خانواده‌های بریتانیایی، الگویی وجود دارد که تفاوت بارزی با اکثر الگوهای دیگر دارد. که به گروه‌های جنوب آسیایی مربوط می‌شود. جمعیت جنوب آسیایی‌ها در بریتانیا بیش‌تر از یک میلیون نفر است. مهاجرت این مردم به بریتانیا در دهه ۱۹۵۰ و از سه ناحیه عمده شبه‌قاره هند آغاز شد: پنجاب، گجرات و بنگال. این مهاجران در بریتانیا براساس دین، زادگاه، کاست، و مهم‌تر از همه خویشاوندی، اجتماعاتی تشکیل دادند. بسیاری از مهاجران دریافتند که بریتانیایی‌ها تقریباً هیچ اعتقادی به افکار و عقاید آن‌ها درباره شرافت و وفاداری به خانواده ندارند. آن‌ها سعی کردند اتحاد خانوادگی را حفظ کنند، اما مسکن معضلی اساسی بود. خانه‌های بزرگ و قدیمی در قسمت‌های متروک و کهنه شهرها پیدا می‌شد و رفتن به محله‌های آبرومندتر به معنای رفتن به خانه‌های کوچک‌تر و گسسته‌شدن خانواده گسترده بود.

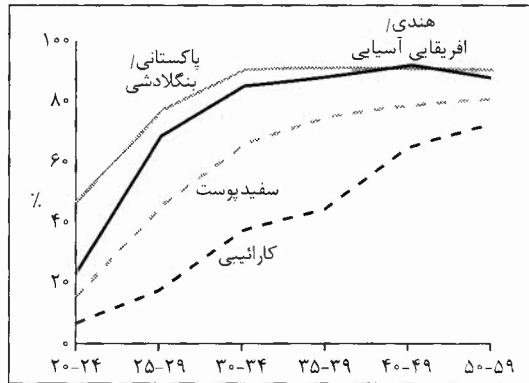
نسل امروز فرزندانانی که در

خانواده‌های جنوب آسیایی در بریتانیا به دنیا می‌آیند، در معرض دو فرهنگ بسیار متفاوت قرار می‌گیرند. در خانه، والدین آن‌ها انتظار دارند که آن‌ها با هنجارهای تعاون و همیاری، احترام و وفاداری خانوادگی هم‌نوا شوند. در مدرسه از آن‌ها انتظار می‌رود که در محیط اجتماعی مشحون از فردگرایی و رقابت در پی دستیابی به موفقیت تحصیلی باشند. اکثر ایشان زندگی شخصی و خانگی



شکل ۳.۷ وضعیت والدین خانواده‌های صاحب فرزند به تفکیک گروه قومی در بریتانیا.

منبع: T. Modood et al., *Ethnic Minorities in Britain*, Policy Studies Institute, 1997, p. 39.



شکل ۴.۷ نسبت همه افراد بالغ ازدواج کرده، برحسب سن و به تفکیک گروه قومی در بریتانیا.

منبع: T. Modood et al., *Ethnic Minorities in Britain*, Policy Studies Institute, 1997, p. 33.

جدول ۳.۷ وضعیت تأهل، افراد بالغ زیر شصت سال

چینی	بنگلادشی	پاکستانی	افریقای آسیایی	هندی	کارائیبی	سفید	
۳۴	۲۲	۱۹	۲۱	۲۱	۴۱	۲۳	مجرد
۶۲	۷۳	۷۴	۷۲	۷۲	۳۹	۶۰	ازدواج کرده
۱	۱	۳	۲	۳	۱۰	۹	همبالیین
							متارکه کرده /
۳	۱	۳	۳	۳	۹	۷	طلاق گرفته
-	۳	۲	۱	۲	۲	۱	بیوه
۴۶۷	۳۴۴	۱۰۵۳	۹۶۰	۱۵۳۹	۱۸۳۴	۴۱۹۴	فراوانی وزنی
۲۷۱	۸۱۵	۱۷۰۹	۹۵۱	۱۵۶۰	۱۲۹۸	۴۱۸۷	فراوانی غیر وزنی

درصدهای ستونی؛ تحلیل براساس همه افراد خانوارهای پیمایش شده‌ای است که نه فرزندان وابسته بودند و نه بالاتر از شصت سال داشتند.

منبع: From T. Modood et al., *Ethnic Minorities in Britain*, Policy Studies Institute, 1997, p. 24.

خود را براساس خرده فرهنگ قومی شان سروسامان می دهند، چون برای روابط صمیمانه و نزدیک زندگی سنتی خانوادگی ارزش قائل اند. اما سروکار داشتن با فرهنگ بریتانیایی موجب دگرگونی هایی شده است.

ازدواج «برای عشق» که از سنت های فرهنگ غربی است به وفور با روش ازدواج های فرمایشی در اجتماعات آسیایی تعارض پیدا می کند. چنین ازدواج هایی که از طرف والدین و اعضای خانواده مقرر می شود، بر مبنای این باور استوار است که عشق حاصل ازدواج است. پسران و دختران جوان این اجتماعات اکنون خواهان دقت و مشورت بیش تری در ترتیب دادن ازدواج های شان هستند.

یافته های آماری چهارمین پیمایش ملی اقلیت های قومی توسط مؤسسه مطالعه سیاست گذاری (Modood et al., 1997) نشان می دهد که گروه های قومی هندی، پاکستانی، بنگلادشی و افریقایی آسیایی، اکثراً ازدواج کرده و متأهل هستند. در میان کل والدینی که صاحب فرزند هستند، ۹۰ درصد جنوب آسیایی ها ازدواج کرده بودند، در حالی که در میان سفیدپوستان و افریقایی-کارائیبی ها این درصد نسبتاً پایین تر بود. همچنین نسبت کوچک تری از زوج های جنوب آسیایی به صورت همبالیینی زندگی می کردند. با این که شمار خانوارهای تک والدی در میان جنوب آسیایی ها سریع تر از سایر اقلیت های قومی رشد کرده بود، نسبت این خانوارها (۵ درصد) همچنان بسیار پایین تر از سفیدپوستان (۱۶ درصد) و افریقایی-کارائیبی ها (۳۶ درصد) است. هرچند که

نشانه‌هایی از دگرگونی در خانواده‌های جنوب آسیایی بریتانیا دیده می‌شود - مثلاً جوان‌ترها خواهان نظردادن در ازدواج خویش هستند و طلاق و خانوارهای تک‌والدی افزایش اندکی داشته‌اند - در کل، خانواده‌های جنوب آسیایی همچنان به‌نحو چشمگیری نیرومند و مستحکم‌اند.

### خانواده‌های سیاهان

خانواده‌های افریقایی-کارائیبی در بریتانیا ساختار متفاوتی دارند. تعداد زنان سیاه‌پوست بیست تا چهل ساله‌ای که با شوهر خود زندگی می‌کنند بسیار کم‌تر از زنان سفیدپوست همین گروه سنی است. نرخ طلاق و متارکه در بین افریقایی-کارائیبی‌ها بالاتر از سایر گروه‌های قومی بریتانیا است. خانوارهای تک‌والدی در میان افریقایی-کارائیبی‌ها فراوان‌تر از سایر اقلیت‌های قومی است؛ اما برخلاف سایر گروه‌ها، اکثر مادران افریقایی-کارائیبی شاغل‌اند (Modood et al., 1997).

همین الگوها را می‌توان در میان خانوارهای افریقایی-آمریکایی در ایالات متحده پیدا کرد، جایی که این وضعیت موجب بحث و مناقشه‌های پرحرارتی شده است. سی و پنج سال پیش، سناتور دانیل پاتریک موینیان خانواده‌های سیاهان را «نابسامان» و اسیر «مخمصه دردها و آسیب‌ها» توصیف کرد (Moynihan 1965). تفاوت و ناهم‌سویی الگوهای خانواده سیاهان و سفیدان در ایالات متحده از اوایل دهه شصت، که مطالعه موینیان انجام گرفت، بسیار بیش‌تر شده است. در ۱۹۶۰ سرپرستی ۲۱ درصد از خانواده‌های افریقایی-آمریکایی برعهده زنان بود، در میان خانواده‌های سفیدان این نسبت ۸ درصد بود. در ۱۹۹۳ نسبت مذکور برای خانواده‌های سیاهان به بیش از ۵۸ درصد رسیده بود، درحالی‌که برای خانواده‌های سفیدان ۲۶ درصد بود.

خانواده‌های تحت سرپرستی زنان در میان سیاهان فقیرتر رواج نمایان‌تری دارد. طی دو دهه گذشته شرایط زندگی افریقایی-آمریکایی‌های محله‌های مناطق درون‌شهری چندان بهتر نشده است؛ اکثریت آن‌ها شغل‌هایی با درآمد پایین دارند یا کم‌وبیش دچار بیکاری دائمی‌اند. در چنین اوضاع و شرایطی، دشوار می‌توان از ادامه روابط زناشویی پشتیبانی کرد. ظاهراً همین عوامل در میان خانواده‌های سیاه‌پوست محله‌های فقیرنشین لندن و سایر شهرهای بریتانیا نیز وجود دارد.

بسیاری از بحث‌هایی که درباره خانواده‌های سیاهان می‌شود روی نرخ پایین ازدواج‌های رسمی تأکید می‌کنند، اما برخی از ناظران معتقدند که این تأکید نابجا است. لزوماً پیوند ازدواج نیست که به ساختار خانواده سیاهان شکل می‌دهد، و این برخلاف خانواده‌های سایر گروه‌ها است. شبکه‌های گسترده خویشاوندی در میان خانواده‌های هندی‌تبار اهمیت زیادی دارد - بسیار مهم‌تر از پیوندهای



« آیا این جا کسی هست که به هر دلیلی مخالف باشد که این دو نفر به خانه مشترکی نقل مکان کنند...»

از دلیلی تلگراف: The Best of Matt, Orion, 1995

زنشویی در اکثر اجتماعات سفیدپوست. مادری که سرپرست یک خانواده تک‌والدی است احتمالاً شبکه‌ای از بستگان نزدیک و حامی خویش را دارد که به آن‌ها تکیه کند. در بسیاری از خانواده‌های افریقایی-کارائیبی نیز خواهران و برادران نقش مهمی در کمک به پرورش کودکان خردسال ایفا می‌کنند (Chamberlain 1999). این واقعیت خط بطلانی بر این تصور است که والدین تنهای سیاه‌پوست و فرزندان آن‌ها لزوماً خانواده‌های بی‌ثباتی هستند. در مقایسه با زنان سفیدپوست سرپرست خانوار، نسبت بسیار بالاتری از خانواده‌های افریقایی-آمریکایی تحت‌سرپرستی زنان و همراه با سایر بستگان خود زندگی می‌کنند.

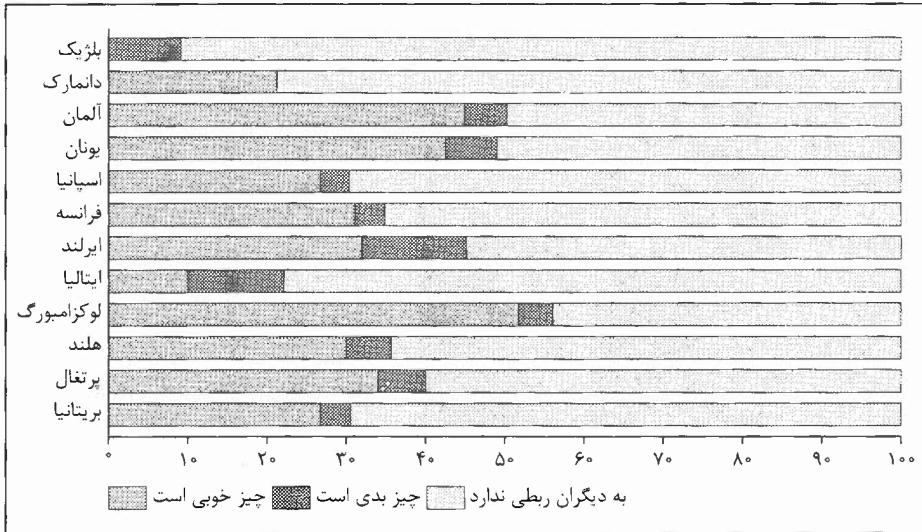
## بدیل‌های ازدواج

### همبالینی

همبالینی<sup>۱</sup> - یعنی زوجی که با هم زندگی می‌کنند و رابطه جنسی دارند بدون آن‌که ازدواج کرده باشند - در اکثر جوامع غربی به نحو فزاینده‌ای گسترش و رواج یافته است. اگر پیش از این ازدواج پایه و اساس تعریف پیوند میان دو نفر بود اکنون دیگر نمی‌توان چنین نقشی برای ازدواج در نظر گرفت. شاید درست‌تر باشد که امروز از تشکیل زوج و بریدن از زوج سخن بگوییم. شمار رو به‌رشدی از زوج‌ها که رابطه بلندمدت و متعهدانه‌ای با یکدیگر دارند، تصمیم به ازدواج نکردن می‌گیرند، اما زیر یک سقف زندگی می‌کنند و فرزندان‌شان را با هم بزرگ می‌کنند.

در بریتانیا تا همین اواخر همبالینی را عموماً نوعی رسوایی می‌دانستند. پیمایش عمومی خانوار، که منبع اصلی داده‌های مربوط به الگوهای خانوارهای بریتانیایی است، فقط در ۱۹۷۹ بود که برای نخستین بار مقوله همبالینی را وارد پرسش‌های خود کرد. اما در میان مردم بریتانیا و سایر

1. cohabitation



شکل ۵.۷ عقاید افراد پانزده تابست و چهار درباره زندگی مشترک بدون ازدواج، اتحادیه اروپایی، ۱۹۹۳. منبع: Eurobarometer, Survey 39.0, 1993, from Eurostat, *Social Profile of Europe*, 1998, p. 61.

نقاط اروپا، ایستارهای مربوط به همبالینی در حال تغییرند. (نک. شکل ۵.۷ و جدول ۴.۷) در دهه‌های اخیر، تعداد مردان و زنان ازدواج نکرده‌ای که با هم خانوار مشترکی را تشکیل می‌دهند به‌طور فاحشی بالا رفته است. طی چهل سال گذشته تعداد کسانی که در بریتانیا پیش از ازدواج زندگی همبالینی داشته‌اند ۴۰۰ درصد افزایش یافته است. از زنانی که در دهه ۱۹۲۰ متولد شده بودند فقط ۴ درصد و زنانی که در دهه ۱۹۴۰ متولد شدند ۱۹ درصد زندگی همبالینی داشته‌اند. اما در میان زنانی که در دهه ۱۹۶۰ متولد شدند، این درصد تقریباً به ۵۰ می‌رسد. پیش‌بینی شده بود که چهارپنجم زوج‌هایی که در سال ۲۰۰۰ ازدواج می‌کنند پیش از آن با هم زندگی مشترک داشته‌اند (Wilkinson and Mulgan 1995).

هرچند که همبالینی رواج و محبوبیت روزافزونی پیدا کرده است، پژوهش‌ها نشان می‌دهند که هنوز ثبات و پایداری ازدواج بیش‌تر از همبالینی است. زوج‌های ازدواج نکرده‌ای که با هم زندگی می‌کنند در مقایسه با زوج‌های ازدواج کرده، احتمال جداشدن‌شان سه تا چهار برابر بیش‌تر است. هرچند که طول مدت همبالینی‌های پیش از ازدواج رو به افزایش است و زوج‌های بیش‌تر و بیش‌تری آن را به‌عنوان بدیل و جایگزین ازدواج انتخاب می‌کنند، به‌نظر می‌رسد که در بریتانیای امروز، همبالینی اکثراً مرحله‌ای آزمایشی پیش از ازدواج باشد. جوانان اغلب از روی اتفاق و پیشامد شروع به زندگی مشترک می‌کنند نه از روی برنامه‌ریزی‌های حساب‌شده. زوجی که قبلاً رابطه جنسی با هم داشته‌اند کم‌کم اوقات بیش‌تری را با هم می‌گذرانند، و بالاخره یکی از آن‌ها یا هر دو خانه

جدول ۴.۷ درصد افراد همبالمین ازدواج نکرده: به تفکیک سن و جنس، بریتانیای کبیر، ۹-۱۹۹۸

مردان	زنان	
۱	۸	۱۶-۱۹
۱۸	۲۷	۲۰-۲۴
۳۹	۳۹	۲۵-۲۹
۴۴	۳۵	۳۰-۳۴
۳۶	۲۹	۳۵-۳۹
۳۱	۲۶	۴۰-۴۴
۲۸	۱۶	۴۵-۴۹
۱۷	۱۶	۵۰-۵۴
۱۸	۱۲	۵۵-۵۹
۲۶	۲۵	جمع ازدواج نکرده‌های ۱۶ تا ۵۹ ساله

ازدواج نکرده‌ها شامل متارکه کرده‌هایی هم می‌شوند که رسماً متأهل محسوب می‌شوند.

منبع: General Household Survey, Office for National Statistics. From *Social Trends*, 30 (2000), p. 40.

انفرادی خود را رها می‌کند. جوانانی که با هم زندگی می‌کنند تقریباً همیشه روزی را پیش‌بینی می‌کنند که بالاخره ازدواج خواهند کرد، اما نه لزوماً با شریک فعلی‌شان. فقط شمار اندکی از این زوج‌ها در دخل و خرج یکدیگر نیز شریک می‌شوند.

در مطالعه‌ای که پژوهشگران دانشگاه ناتینگهام در ۱۹۹۹ انجام دادند، جامعه‌شناسان با نمونه‌ای مرکب از زوج‌های ازدواج کرده و همبالمین که صاحب فرزندان یازده‌ساله یا کم‌تر بودند، و همچنین با نمونه‌ای مرکب از والدین این زوج‌ها که هنوز متأهل بودند، مصاحبه کردند. آن‌ها می‌خواستند تفاوت‌هایی را مقایسه کنند که بین تعهد و پایبندی نسل متأهل قبلی و زوج‌های نسل جوان‌تر وجود داشت. این پژوهشگران دریافتند که زوج‌های ازدواج کرده و همبالمین نسل جوان‌تر وجوه مشترک بیش‌تری با هم دارند تا با والدین‌شان. درحالی‌که نسل قدیمی‌تر ازدواج را براساس تکلیف و وظیفه درک می‌کرد، نسل جوان‌تر روی پایبندی‌هایی تأکید می‌کرد که آزادانه به دیگری تعهد داده می‌شد. تفاوت اصلی بین پاسخگویان جوان‌تر این بود که برخی از آن‌ها ترجیح می‌دادند پیوند و تعهد آن‌ها از طریق ازدواج تأیید و تصویب همگانی پیدا کند (Dyer 1999).

### زندگی مشترک همجنس‌خواهان

اکنون بسیاری از همجنس‌خواهان زن و مرد به‌عنوان زوج با هم زندگی می‌کنند و روابط پایدار و باثباتی دارند. اما چون در اکثر کشورها هنوز ازدواج میان همجنس‌خواهان قانونی نیست، روابط میان



مردان و زنان همجنس‌خواه بر پایه تعهد شخصی و اعتماد متقابل استوار است تا بر پایه قانون. گاهی اصطلاح «خانواده‌های انتخابی» را در مورد زندگی مشترک مردان همجنس‌خواه به کار می‌برند تا بر شکل‌های مثبت و خلاقانه زندگی روزمره‌ای تأکید شود که زوج‌های همجنس‌خواه به نحو فزاینده‌ای به کمک یکدیگر در پیش می‌گیرند. بسیاری از خصوصیات سنتی زندگی مشترک دگرجنس‌خواهانه - مثل حمایت متقابل، مسئولیت و پرستاری به‌هنگام بیماری، اشتراک اقتصادی و از این قبیل - اکنون در خانواده‌های همجنس‌خواه نیز پدیدار می‌شود، به‌نحوی که پیش از این امکان‌پذیر نبود.

از دهه ۱۹۸۰ علاقه علمی رو به‌رشدی به زوج‌های همجنس‌خواه به‌وجود آمده است. از دید جامعه‌شناسان روابط همجنس‌خواهانه نمودی از شکل‌های صمیمیت و برابری است که کاملاً متفاوت با شکل‌های صمیمیت و برابری در زوج‌های دگرجنس‌خواه است. از آن‌جا که مردان و زنان همجنس‌خواه از نهاد ازدواج حذف و طرد شده‌اند، و چون نقش‌های جنسیتی سنتی را نمی‌توان به‌آسانی در مورد زوج‌های همجنس به‌کار بست، زوج‌های همجنس‌خواه باید خارج از چهارچوب هنجارها و رهنمودهایی که بر بسیاری از پیوندهای دگرجنس‌خواهانه حاکم‌اند، تشکیل شوند و به توافق و تراضی برسند. برخی گفته‌اند که شیوع ایدز عامل مهمی در رشد و گسترش فرهنگ مسئولیت و تعهد در میان زوج‌های همجنس‌خواه بوده است.

ویکس، هفی و داناوان به سه الگوی مهم در زندگی‌های مشترک همجنس‌خواهانه اشاره می‌کنند (Weeks, Heaphy and Donovan 1999). اول این‌که فرصت بیش‌تری برای برابری زوجین وجود دارد چون آن‌ها تحت تأثیر مفروضات فرهنگی و اجتماعی حاکم بر روابط دگرجنس‌خواهانه نیستند، و از همین‌رو زوج‌های همجنس‌خواه ممکن است روابط خود را عمده‌توری شکل دهند که از انواع نابرابری‌ها و قدرت نامتوازن که ویژگی بسیاری از زوج‌های دگرجنس‌خواه است پرهیز کنند. دوم این‌که، زوج‌های همجنس‌خواه درباره ابعاد و کم‌وکیف روابط خود به تبادل آرا می‌پردازند. اگر زوج‌های دگرجنس‌خواه تحت تأثیر نقش‌های جنسیتی هستند که در بستر اجتماع ریشه دوانده، زوج‌های همجنس با توقعات کم‌تری درباره این‌که چه کسی باید چه کاری انجام دهد روبه‌رویند. برای مثال، اگر بیش‌تر کارهای خانه‌داری و بچه‌داری در ازدواج‌های دگرجنس‌خواه معمولاً برعهده زنان است، در یک زندگی مشترک همجنس‌خواهانه چنین انتظاراتی وجود ندارد. همه‌چیز به تبادل‌نظر و توافق بستگی دارد؛ و این می‌تواند به مشارکت مساوی‌تری در مسئولیت‌ها منجر شود. سوم این‌که، زندگی مشترک زنان و مردان همجنس‌خواه شکل خاصی از تعهد و پابندی است که فاقد پشتوانه نهادی است. اعتماد متقابل، تمایل به روبه‌روشدن با مشکلات و مسئولیت مشترک در قبال «وظایف عاطفی»، ظاهراً بارزترین نشانه‌های زندگی مشترک همجنس‌خواهانه است (Weeks et al., 1999).

سست‌شدن ایستارهای سختگیرانه پیشین در قبال همجنس‌خواهی با تمایل روبه‌رشد دادگاه‌ها در اعطای حضانت کودکان به مادرانی که رابطه همجنس‌خواهانه دارند همراه بوده است. پیشرفت

فنون تلقیح مصنوعی به این معناست که زنان همجنس خواه می توانند بچه دار شوند و خانواده های همجنس والدی تشکیل دهند بدون آن که تماس های دگرجنسی داشته باشند. با این که تقریباً همه خانواده های همجنس خواهی که در بریتانیا صاحب فرزند هستند از دو زن تشکیل می شوند، برای دوره کوتاهی از اواخر دهه شصت تا اوایل دهه هفتاد بیمه های تأمین اجتماعی در چند شهر ایالات متحده، پسران همجنس خواه تین ایجر بی خانمان را تحت حضانت زوج های مردان همجنس خواه قرار می داد. این رویه به دلیل واکنش مخالف عمومی ادامه پیدا نکرد.

پیروزی ها و موفقیت های حقوقی زوج های همجنس خواه در دوره اخیر نشان می دهد که حقوق آنها کم کم مورد حمایت قانون قرار می گیرد و به رسمیت شناخته می شود. در بریتانیا لایحه دوران ساز ۱۹۹۹ بیان می داشت که زوج همجنس خواهی که رابطه پایدار و دائمی داشته باشند می توانند خانواده تلقی شوند. این طبقه بندی زوج های همجنس خواه به عنوان «اعضای خانواده» بر مقوله بندی های حقوقی مثل مهاجران به داخل کشور، تأمین اجتماعی، مالیات، وراثت و نگهداری از کودکان تأثیر خواهد گذاشت. در ۱۹۹۹ یکی از دادگاه های ایالات متحده حقوق والدگری زوج مردان همجنس خواهی را برای وارد شدن نام هر دو آن ها به عنوان پدر در گواهی تولد بچه آنها تصویب کرد که یک مادر نیابتی او را به دنیا آورده بود. یکی از این مردان که این درخواست را از دادگاه کرده بود، گفت «ما این پیروزی حقوقی را جشن می گیریم. خانواده هسته ای آن گونه که ما آن را می شناختیم رو به تحول است. تأکید نباید روی پدر بودن یا مادر بودن باشد بلکه باید روی والدین پر محبت و دلسوز تأکید شود، چه یک مادر تنها باشد یا مردان همجنس خواهی که رابطه متعهدانه ای با هم دارند.» (Hartley-Brewer 1999).

### خشونت و سوءاستفاده در زندگی خانوادگی

چون روابط خانوادگی یا خویشی بخشی از موجودیت هر کسی است، زندگی خانوادگی تقریباً طیف کاملی از تجربه عاطفی را دربرمی گیرد. روابط خانوادگی - بین زن و شوهر، والدین و فرزندان، برادران و خواهران، یا بین اقوام دور - می تواند گرم و ارضاکننده باشد. اما همان اندازه هم ممکن است دربردارنده شدیدترین تنش ها و تعارض هایی باشد که مردم را به یأس و حرمان بکشاند یا آنها را سرشار از حس عمیق اضطراب و گناه کند. این جنبه از زندگی خانوادگی معمولاً در پس تصاویر گل و بلبلی مشحون از یکدلی و هماهنگی که همیشه در پیام های بازرگانی تلویزیونی و در رسانه های عامه پسند مورد تأکید قرار می گیرد، پنهان است. خشونت خانگی و سوءاستفاده از کودکان دو جنبه از آزاردهنده ترین جنبه های زندگی خانوادگی است.

### خشونت در خانواده ها

در تعریف خشونت خانگی می توانیم بگوئیم سوءاستفاده فیزیکی یکی از اعضای خانواده از اعضای دیگر خانواده. مطالعات نشان می دهند که هدف اصلی سوءاستفاده های فیزیکی کودکان هستند،

مخصوصاً کودکان خردسال زیر شش سال. خشونت شوهران علیه زنان دومین نوع رایج خشونت خانگی است اما زنان نیز می‌توانند مسبب خشونت فیزیکی در خانوار باشند - خشونت علیه کودکان خردسال و شوهران.

درواقع خانه خطرناک‌ترین مکان جامعه مدرن است. به زبان آماری، هر شخص با هر سن و جنسی که داشته باشد، احتمال این‌که در خانه مورد حمله فیزیکی قرار بگیرد بیش از احتمال مورد هجوم قرار گرفتن در خیابان به هنگام شب است. در بریتانیا از هر چهار قتل یکی توسط عضو خانواده و علیه عضو دیگری از همان خانواده انجام گرفته است. در خشونت علیه زنان، زنان بیش‌تر از جانب خطر مردان خانواده خودشان یا آشنایان نزدیک‌شان تهدید می‌شوند تا از بیگانگان.

مسئله خشونت خانگی در دهه ۱۹۷۰ و به دنبال فعالیت گروه‌های فمینیستی و همکاری آن‌ها با مراکز حمایت از «زنان کتک‌خورده» مورد توجه دانشگاهیان و عموم مردم قرار گرفت. پیش از آن زمان، خشونت خانگی، همچون سوءاستفاده از کودکان، پدیده‌ای بود که مؤدبانه نادیده گرفته می‌شد. مطالعات فمینیست‌ها درباره خشونت خانگی توجه‌ها را به سمت رواج و شدت و جدیت خشونت علیه زنان در خانه جلب کرد. اکثر درگیری‌های خشونت‌بار زن و شوهرها که به اداره‌های پلیس گزارش می‌شود، شامل خشونت شوهران علیه زنان خود است. در کم‌تر از ۵ درصد موارد زنان از نیروی فیزیکی علیه شوهران خود استفاده کرده بودند (Dobash and Dobash 1980). فمینیست‌ها با اشاره به چنین آمارهایی این داعیه خود را مطرح می‌کنند که خشونت خانگی شکل عمده‌ای از کنترل مردان بر زنان است.

---

برای مطالعه دیدگاه‌های مربوط به پدرسالاری و سلطه،

رجوع کنید به «فمینیسم رادیکال» در صفحه ۱۶۸.

---

در سال‌های اخیر، مفسران محافظه‌کار ادعا کرده‌اند که خشونت در خانواده، آن‌طور که فمینیست‌ها می‌گویند، به قدرت مرد پدرسالار مربوط نمی‌شود بلکه ناشی از «اختلال کارکردی خانواده‌ها» است. خشونت علیه زنان انعکاسی از بحران رو به رشد خانواده و کم‌رنگ شدن ضوابط اخلاق است. آن‌ها شواهد مربوط به نادر بودن خشونت زنان علیه شوهران را زیر سؤال می‌برند. مردان کم‌تر از زنان تمایل دارند که خشونت همسران‌شان را علیه خود به پلیس گزارش دهند (Straus and Gelles 1986).

فمینیست‌ها و سایر پژوهشگرانی که معتقدند خشونت از سوی زنان در هر حال بسیار محدودتر و مقطعی‌تر از خشونت‌های اعمال‌شده از سوی مردان است، و احتمال بسیار ناچیزی وجود دارد که خشونت‌های زنان موجب صدمه جسمانی ماندگاری شود، این داعیه‌ها را به شدت مورد انتقاد قرار داده‌اند. استدلال آن‌ها این است که در نظر گرفتن «تعداد» وقوع خشونت در خانواده‌ها کافی نیست.

در عوض لازم است که به معنا، متن و زمینه، و نتیجه خشونت توجه شود. «کتک زدن زن» - آزار جسمانی پی در پی زنان توسط شوهران - هیچ رفتار هم‌ارز واقعی متقابلی ندارد. مردانی که از کودکان سوءاستفاده فیزیکی می‌کنند نیز در مقایسه با زنان به احتمال زیادتری این کار را به‌طور پیوسته انجام می‌دهند و مسبب جراحات‌های ماندگار می‌شوند.

جیمز نازرو مطالعه‌ای را در میان نود و شش زوج همبالمین در بریتانیا انجام داد تا وقوع خشونت در خانه را بر ملا کند (Nazroo 1995). او دریافت که خشونت مردان با احتمالی بسیار بیش از خشونت زنان به صدمه جسمی و آسیب ماندگار منجر می‌شود.

چرا خشونت خانگی نسبتاً امری عادی است؟ مجموعه عوامل متعددی در این زمینه نقش دارند. یکی از این عوامل عبارت است از ترکیب شدن تراکم عاطفی و نزدیکی و صمیمیت شخصی که ویژگی زندگی خانوادگی است. پیوندهای خانوادگی طبیعتاً آکنده از عواطف قوی هستند که اغلب آمیزه عشق و نفرت است. مشاجره‌هایی که در محیط خانه درمی‌گیرد می‌تواند آتش خصومت‌ها و کشمکش‌هایی را شعله‌ور کند که در سایر متن و زمینه‌های اجتماعی به این شدت احساس نمی‌شود. چیزی که مسئله بسیار کوچک و بی‌اهمیتی به نظر می‌رسد، می‌تواند نزاع و دشمنی تمام‌عیاری بین زن و شوهرها یا بین والدین و فرزندان به‌بار آورد. مردی که با رفتارهای عجیب و غریب سایر زنان با صبر و مدارا برخورد می‌کند، ممکن است از پرحرفی زن خود در یک میهمانی شام یا از پی بردن زن به روابطی که او میل داشت مخفی بماند عصبانی و تندخو شود.

عامل دوم، این واقعیت است که بخش زیادی از خشونت‌های درون خانواده عملاً با صبر و مدارا تحمل می‌شود و حتی پذیرفته و تأیید هم می‌شود. با این‌که خشونت‌های خانوادگی پذیرفته‌شده اجتماعی، ماهیتاً بسیار محدود و ملایم‌اند، اما به‌آسانی می‌توانند به‌صورت پرخاش‌های شدیدتری درآیند. در بریتانیا کم‌تر می‌توان کودکی را یافت که هرگز به‌دست یکی از والدین، دست‌کم به‌صورت خفیف و ملایم، تنبیه بدنی نشده باشد. دیگران غالباً چنین اعمالی را با تأیید و پذیرش کلی می‌نگرند و احتمالاً حتی آن‌ها را «خشونت» نمی‌پندارند. هرچند که نمی‌توان کاملاً روشن و مشخص قضاوت کرد، اما در مورد خشونت میان زن و شوهر نیز تا حدی پذیرش اجتماعی وجود دارد یا در گذشته وجود داشته است. پذیرش فرهنگی این شکل از خشونت خانگی در این ضرب‌المثل قدیمی بیان شده که: «زن و اسب و درخت گردو هرچه بیشتر چوب بخورند بهتر می‌شوند.»

در محل کار و سایر اماکن عمومی این یک قاعده کلی است که هیچ‌کس حق ندارد کس دیگری را بزند، هر قدر هم که عمل ناشایست یا تحریک‌کننده‌ای از او سر زده باشد. اما در خانواده این قاعده مصداق ندارد. پژوهش‌های بسیاری نشان داده‌اند که نسبت بالایی از زوجها معتقدند که در بعضی شرایط آدمی حق پیدا می‌کند که همسر خود را بزند. حدود یک‌چهارم آمریکایی‌ها، چه مذکر چه مؤنث، بر این باورند که شاید یک شوهر دلیل خوبی برای زدن زن خود داشته باشد. نسبت تقریباً کم‌تری هم معتقدند که زن هم می‌تواند برای زدن شوهر خود دلیل داشته باشد (Greenblat 1983).

### سوءاستفاده جنسی از کودکان و زنانی با محارم

سوءاستفاده جنسی از کودکان را به ساده‌ترین شیوه می‌توانیم چنین تعریف کنیم که عبارت است از انجام اعمال جنسی با کودکان زیر سن بلوغ (در بریتانیا شانزده سال) از سوی بزرگسالان. منظور از زنانی با محارم رابطه جنسی بین خویشان نزدیک است. همه انواع زنانی با محارم، سوءاستفاده جنسی از کودکان نیستند. برای مثال آمیزش جنسی برادر و خواهر زنانی با محارم است اما در تعریف سوءاستفاده جنسی نمی‌گنجد. در سوءاستفاده جنسی از کودکان، یک بزرگسال از یک طفل کوچک یا کودک برای مقاصد جنسی بهره‌کشی می‌کند [یعنی کودک را استثمار جنسی می‌کند (Ennew 1986)]. با این حال، رایج‌ترین شکل زنانی با محارم آن است که سوءاستفاده جنسی از کودک نیز به حساب می‌آید - یعنی روابط جنسی بین پدران و دختران خردسال.

زنانی با محارم و به‌طور کلی‌تر سوءاستفاده جنسی از کودک، پدیده‌هایی هستند که فقط طی ده‌بیست سال گذشته «کشف» شده‌اند. البته مدت‌های مدیدی است که همه می‌دانند این‌گونه اعمال جنسی رخ می‌دهد، اما اکثر ناظران اجتماعی تصور می‌کردند که وجود تابوهای قوی علیه این رفتارها به این معناست که آن‌ها به‌غایت نادرند. چنین نیست. سوءاستفاده جنسی از کودک به حد تکان‌دهنده‌ای عمل رایجی است. احتمالاً این عمل غالباً در میان خانواده‌های طبقات پایین‌تر یافت می‌شود، اما در همه سطوح سلسله‌مراتب اجتماعی وجود دارد - همچنین در نهادهای اجتماعی که در سطور زیر خواهیم دید. هرچند که سوءاستفاده جنسی از کودک در شکل‌های آشکارتر خود ماهیت ساده‌ای دارد اما محاسبه طیف کامل این رفتار اگر غیرممکن نباشد، بسیار دشوار است چون می‌تواند شکل‌های بسیار متعددی داشته باشد. هنوز هیچ تعریف کاملاً مورد توافقی از سوءاستفاده از کودک به‌طور کلی، یا سوءاستفاده جنسی از کودک به‌طور اخص، نه از سوی پژوهشگران و نه در دادگاه‌ها ارائه نشده است. بخشی از قانون کودکان سال ۱۹۸۹ از «آسیب جدی» ناشی از کم‌توجهی یا عدم مراقبت، سخن می‌گوید - اما معنای «جدی» کاملاً مبهم مانده است. انجمن ملی حمایت از کودکان چهار مقوله برای سوءاستفاده تعریف می‌کند: «نفلت»، «سوءاستفاده جسمی»، «سوءاستفاده عاطفی» و «سوءاستفاده جنسی». و در تعریف سوءاستفاده جنسی می‌گوید «تماس جنسی بین کودک و بزرگسال به‌قصد ارضای جنسی بزرگسال» (Lyon and de Cruz 1993).

نیرو یا تهدید خشونت در بسیاری از موارد زنانی با محارم نیز مستتر است. در برخی از موارد کودکان کم‌وبیش به میل خود در این کار شریک می‌شوند، اما ظاهراً این امر بسیار نادر است. مسلماً کودکان موجوداتی جنسی نیز هستند، و بسیار اتفاق می‌افتد که با یکدیگر به بازیگوشی‌ها و مکاشفه‌های ملایم جنسی بپردازند. اما اکثر کودکانی که در معرض تماس جنسی با اعضای بزرگسال خانواده قرار می‌گیرند این تجربه را نفرت‌انگیز، شرم‌آور یا آزاردهنده می‌یابند. اکنون شواهد و مدارک درخور توجهی وجود دارند که نشان می‌دهند سوءاستفاده جنسی از کودک ممکن است

پیامدهای بلندمدتی برای قربانیان آن داشته باشد. مطالعاتی که روی روسپیان، سارقان جوان و نوجوان، و معتادان مواد مخدر صورت گرفته است، نشان می‌دهد که نسبت بالایی از آن‌ها قربانی سوءاستفاده جنسی در کودکی بودند. البته وجود همبستگی به معنای رابطه علت و معلولی نیست. یعنی اثبات این‌که افرادی از این دست در کودکی خود مورد سوءاستفاده جنسی قرار گرفته‌اند ثابت نمی‌کند که این سوءاستفاده‌ها علت رفتارهای بعدی آن‌ها بوده است. احتمالاً مجموعه‌ای از عوامل در این جا تأثیرگذار هستند، مثل تعارض‌های خانوادگی، بی‌توجهی والدین و خشونت جسمانی.

### پرونده‌های اخیر سوءاستفاده جنسی

بیش از چهل پرونده سوءاستفاده از کودکان در بریتانیا از اوایل دهه ۱۹۸۰ بررسی شده است. یکی از این پرونده‌ها که بیش‌ترین بحث و گفت‌وگوها را به دنبال داشت، پرونده کیلوند در ۱۹۸۷ بود. پرونده کیلوند به دو پزشک به نام‌های ماریتا هیگز و جفری ویات مربوط می‌شد. آن‌ها در منطقه طبابت خود شماری از کودکان را که از سوی خانواده‌شان مورد سوءاستفاده جنسی قرار می‌گرفتند، شناسایی کرده بودند. در نتیجه، مددکاران اجتماعی این کودکان را از والدین‌شان گرفتند، و والدین با اعتراض‌های خشم‌آگین خود ادعای بی‌گناهی داشتند.

پزشک پلیس با این تشخیص موافق نبود و به دنبال آن بحثی در سراسر کشور درگرفت و مقاله‌های فراوانی درباره این موضوع در مطبوعات به چاپ رسید. مدیر خدمات اجتماعی کیلوند بعدها اذعان کرد که دوازده خانواده، که بیست و شش کودک به آن‌ها تعلق داشتند، به اشتباه مورد اتهام قرار گرفته بودند. کم‌تر مسئله‌ای هست که چنین عواطف نیرومندی ایجاد کند و عاملان سوءاستفاده جنسی از کودکان احتمالاً چنین عملی را قویاً انکار می‌کنند. از طرف دیگر، وقتی والدین یا اعضای خانواده به اشتباه متهم شوند، عذاب عاطفی جانکاهی خواهند کشید.

بزرگ‌ترین تحقیق قضایی در مورد سوءاستفاده از کودک در بریتانیا به ادعاهای سوءاستفاده، نه در خانواده بلکه در یک محیط نهادی مربوط می‌شود. پرونده واترهاوس در ۱۹۹۶ برای تحقیق در مورد اتهام سوءاستفاده از کودکان در مراکز سکونت‌ی نوانخانه‌ها در دو ناحیه از شمال ولز گشوده شد. هیئت رسیدگی‌کننده بیش از ۲۰۰ روز کار کردند و به شهادت ۵۷۵ شاهد گوش دادند که ۲۵۹ نفر از آن‌ها ساکنان سابق این مراکز بودند. گزارش این هیئت که در فوریه ۲۰۰۰ منتشر شد، افشاء می‌کرد که بین ۱۹۷۴ و ۱۹۹۰ سوءاستفاده وسیع جسمی و جنسی از پسران، و موارد بسیار محدودتر سوءاستفاده از دختران، در مؤسسات تحت نظارت مقامات محلی صورت گرفته بود. بیش‌تر این مؤسسات در اختیار مدیران ارشد و مددکاران بود. این گزارش زندگی در یکی از این مؤسسات، یعنی برین استین را چنین توصیف می‌کرد: «چیزی مثل شکنجه‌خانه یا بدتر از آن، که [کودکان] هنگام خروج از آن بسیار زخم‌خورده‌تر از هنگام ورود به آن بودند» (Waterhouse Inquiry 2000).

اکثر شکایت‌هایی که در دادگاه‌ها مورد بررسی قرار گرفتند، به توسل مستمر و مکرر به زور مربوط می‌شدند از جمله کتک‌زدن و فشردن گلوی کودکان، ترساندن و زورگویی به آن‌ها و سوءاستفاده عاطفی از ایشان. اما بیش‌ترین توجه به سوءاستفاده جنسی از پسران از سوی کارکنان این اقامتگاه معطوف شد. این گزارش ثابت می‌کرد که دوتن از مقام‌های ارشد این مجتمع در طول یک دوره ده‌ساله مرتباً این پسران را مورد تجاوز جنسی قرار می‌دادند. معاون یکی از این مؤسسات گروهی از پسران ساکن اقامتگاه را اواخر هر شب به آپارتمان شخصی خود دعوت می‌کرد و در آن‌جا به آن‌ها تجاوز می‌کرد. کارکنانی که از این اعمال اطلاع داشتند هرگز درباره رفتار ناشایست او لب به اعتراض نمی‌گشودند، و فضایی به‌وجود می‌آوردند که در گزارش یادشده آن را «آیین سکوت» حاکم بر این سوءاستفاده نامیده بودند. کودکان را از عواقب لب‌گشودن و شکایت‌کردن به شدت می‌ترساندند و از طرف دیگر اداره خدمات اجتماعی بزرگ‌تری که این اقامتگاه‌ها را تحت پوشش داشت، فاقد روش‌های کافی و درست برای نظارت و مدیریت فعالیت‌های این اقامتگاه‌ها بود.

### مناقشه درباره ارزش‌های خانواده

«خانواده رو به زوال است!» این فریادی است که حامیان ارزش‌های خانواده با نگاه به تغییرات چند دهه گذشته سرمی‌دهند - تغییراتی مثل باز و آزادشدن ایستارهای مربوط به روابط جنسی، نرخ‌های رو به صعود طلاق و جست‌وجوی سعادت و شادکامی شخصی به بهای زیرپا گذاشتن برداشت‌های قدیمی درباره وظیفه خانوادگی. بنا به استدلال آن‌ها، ما باید جنبه اخلاقی زندگی خانوادگی را از نو زنده کنیم. ما باید دوباره خانواده سنتی را به جایگاه اولیه خود بازگردانیم، خانواده‌ای که بسیار پایدارتر و منظم‌تر از شبکه درهم‌ویرهم روابطی است که اکثر ما امروز درگیر آن هستیم.

و پاسخ منتقدان آن‌ها این است: «نه! شما خیال می‌کنید که خانواده رو به زوال است. درواقع خانواده فقط درحال تنوع‌یافتن است. ما باید صمیمانه از تنوع شکل‌های خانواده و زندگی جنسی حمایت کنیم نه این‌که تصور کنیم همه باید در قالب واحدی چپانده شوند.»

حق با کدام‌یک است؟ احتمالاً ما باید هر دو دیدگاه را نقد کنیم. بازگشت به خانواده سنتی عملاً امکان‌پذیر نیست. نه فقط به این دلیل که، همان‌طور که قبلاً گفته شد، خانواده سنتی به معنایی که معمولاً تصور می‌شود هرگز وجود نداشته، یا به این دلیل که خانواده‌های سنتی گذشته بیش از آن ظالمانه بوده‌اند که بتوانند الگو و سرمشقی برای زندگی امروز باشند، بلکه به این دلیل که دگرگونی‌های اجتماعی که موجب تغییر شکل ازدواج و خانواده شده‌اند بازگشت‌ناپذیرند. بسیاری از زنان هرگز به وضعیت خانگی سابق خود که با درد و مشقت‌های زیادی خود را از آن رها کرده‌اند، باز نخواهند گشت. روابط جنسی و ازدواج، خوب یا بد، دیگر همچون گذشته نخواهد شد. ارتباط و دادوستد عاطفی - و به بیان دقیق‌تر، ایجاد و حفظ فعالانه روابط - در حیطه شخصی و خانوادگی محور و اساس زندگی ما شده است.

نتیجه چه خواهد بود؟ نرخ طلاق اکنون شاید به اندازه گذشته با شیب زیاد سیر صعودی نداشته باشد، اما سیر نزولی هم ندارد. همه شاخص‌های طلاق تا حدی فقط جنبه تخمینی دارند، اما بر مبنای روندهای گذشته می‌توانیم حدس بزنیم که حدود ۶۰ درصد همه ازدواج‌هایی که اکنون منعقد می‌شود، ممکن است در طول ده سال آینده به طلاق بینجامند.

همان‌طور که دیدیم، طلاق همیشه به معنای شوربختی نیست. کسانی که پیش از این شاید احساس می‌کردند اسیر ازدواج مصیبت‌باری شده‌اند می‌توانند همه چیز را از نو شروع کنند. اما شکی نیست که روندهای مؤثر بر زندگی جنسی، ازدواج و خانواده موجب اضطراب‌های عمیقی برای برخی از مردم و درعین حال فرصت‌های تازه‌ای برای دستیابی به رضایت و شادکامی برای بعضی دیگر می‌شود.

کسانی که معتقدند تنوع گسترده شکل‌های خانواده را باید با آغوش باز پذیرفت چرا که ما را از رنج‌ها و محدودیت‌های گذشته می‌رهانند، یقیناً تا حدی حق دارند. مردان و زنان اگر خود مایل باشند می‌توانند مجرد بمانند، بدون آن‌که با عدم پذیرش‌ها و مخالفت‌های اجتماعی که روزگاری عذب بودن، یا حتی بدتر از آن، پیردختر بودن به دنبال داشت، مواجه شوند. زوج‌هایی که بدون ازدواج با هم زندگی می‌کنند دیگر از سوی دوستان «محترم‌تر» و ازدواج‌کرده خود طرد نمی‌شوند. زوج‌های مردان همجنس خواه می‌توانند خانه و کاشانه‌ای داشته باشند و کودکانی را پرورش دهند بی‌آن‌که به اندازه گذشته با خصومت و دشمنی روبه‌رو شوند.

با همه این حرف‌ها، ناچار به پذیرفتن این نتیجه‌گیری هستیم که ما بر سر یک چندراهی ایستاده‌ایم. آیا در آینده ازدواج‌ها یا زندگی‌های مشترک بلندمدت باز هم رو به زوال خواهد رفت؟ آیا دورنمای دنیای روابط عاطفی و جنسی ما مشحون از تلخی و خشونت خواهد بود؟ هیچ پاسخ قطعی برای این پرسش‌ها وجود ندارد. اما تحلیل جامعه‌شناختی ازدواج و خانواده به قسمی که در اینجا به انجام رساندیم، اکیداً حاکی از این است که ما با چشم‌دوختن به گذشته نخواهیم توانست مسائل و مشکلات فعلی مان را حل کنیم. ما باید بکوشیم بین آزادی‌های فردی که برای اکثر ما در زندگی‌های شخصی مان ارزش زیادی دارند و نیاز به تشکیل روابط پایدار و ماندگار با افراد دیگری شتی و مصالحه‌ای برقرار کنیم.

### خلاصه مطالب

خویشاوندی، خانواده و ازدواج اصطلاحات مرتبطی هستند که در جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی اهمیت اساسی دارند. خویشاوندی دربرگیرنده پیوندهای ژنتیکی [خونی] و نیز پیوندهای سببی از طریق ازدواج است. خانواده گروهی از بستگان و خویشان است که مسئول بزرگ‌کردن بچه‌ها هستند. ازدواج پیوندی است میان دو نفر که پس از رسمیت یافتن اجتماعی رابطه جنسی‌شان، با یکدیگر زندگی می‌کنند.



۲. خانواده هسته‌ای خانواری است که در آن زوج ازدواج‌کرده‌ای (یا والد تنهایی) همراه با فرزندان یا فرزندخواندگانش زندگی می‌کند. در شرایطی که بستگانی غیر از زوج ازدواج‌کرده و فرزندان آن‌ها در همان خانوار زندگی کنند، یا روابط نزدیک و مستمری با آن‌ها داشته باشند، آن‌گاه با خانواده گسترده مواجه می‌شویم.
۳. در جوامع غربی، ازدواج و لذا خانواده، با تک‌همسری عجین است (رابطه جنسی مورد پذیرش اجتماعی بین یک زن و یک مرد). بسیاری از فرهنگ‌های غیرغربی چندهمسری را تشویق یا با آن مدارا می‌کنند، چندهمسری یعنی یک نفر ممکن است با دو یا چند همسر در آن واحد ازدواج کرده باشد.
۴. در خلال سده بیستم، رواج خانواده هسته‌ای سنتی در اکثر جوامع صنعتی پیوسته رو به زوال و تضعیف رفته است. در زمان حاضر تنوع گسترده‌ای از شکل‌های خانواده وجود دارد.
۵. رهیافت‌های نظری متفاوت و متعارضی برای مطالعه خانواده درپیش گرفته شده است. کارکردگرایان بر خانواده به‌منزله نهاد بنیادی جامعه تأکید داشته‌اند، مخصوصاً بر نقش خانواده در اجتماعی‌شدن کودکان. فمینیست‌ها بیش‌تر به مطالعه نابرابری‌های موجود در بسیاری از حوزه‌های زندگی خانوادگی پرداخته‌اند، ازجمله نابرابری‌های موجود در تقسیم کار خانگی، روابط نابرابر قدرت و فعالیت‌های مراقبتی و تیمارداری.
۶. نرخ‌های طلاق در سال‌های پس از جنگ رو به افزایش رفته است، و تعداد ازدواج‌های اول کاهش یافته است. در نتیجه، نسبت رو به رشدی از جمعیت در خانوارهای تک‌والدی زندگی می‌کنند.
۷. نرخ ازدواج‌های مجدد بسیار بالاست. ازدواج مجدد می‌تواند به تشکیل خانواده ترمیمی منجر شود - خانواده‌ای که در آن دست‌کم یکی از دو طرف از ازدواج یا رابطه قبلی خود فرزند یا فرزندان دارد. اصطلاح پدر غایب به پدرانی اطلاق می‌شود که تماس زیادی با کودکان خود ندارند (با اصلاً هیچ تماسی ندارند) چه به دلیل طلاق باشد یا به دلیل متارکه.
۸. در میان گروه‌های اقلیت قومی تنوع و گوناگونی درخور توجهی در شکل‌های خانواده دیده می‌شود. در بریتانیا، خانواده‌های جنوب آسیایی و آفریقایی-کارائیبی با انواع رایج خانواده تفاوت دارند.
۹. ازدواج دیگر پایه و اساس تعریف پیوند بین دو نفر نیست. همبالی‌ی (یعنی زندگی مشترک یک زوج با داشتن روابط جنسی بدون ازدواج) در بسیاری از کشورهای صنعتی رواج بیش‌تری یافته است. مردان و زنان همجنس‌خواه به‌طور روزافزونی امکان زندگی مشترک به‌منزله یک زوج را پیدا می‌کنند چون ایستارهای مربوط به همجنس‌خواهی ملایم‌تر و آسان‌گیرتر شده است. در برخی موارد، زوج‌های همجنس‌خواه حق قانونی به رسمیت شناخته‌شدن به‌عنوان یک خانواده را به‌دست آورده‌اند.
۱۰. زندگی خانوادگی به‌هیچ‌وجه همیشه تصویری از صلح و صفا و خوشبختی نیست؛ سوءاستفاده جنسی و خشونت خانگی گاهی در درون خانواده رخ می‌دهد. اکثر سوءاستفاده‌های جنسی از کودکان و خشونت‌های خانگی به‌دست مردان انجام می‌گیرد، و ظاهراً با سایر انواع رفتار خشونت‌آمیز که از مردان سر می‌زند در ارتباط است.
۱۱. ازدواج دیگر شرط داشتن تجربه جنسی دائمی برای هیچ‌یک از دو جنس به‌حساب نمی‌آید؛ همچنین پایه و اساس فعالیت اقتصادی هم نیست. به‌نظر می‌رسد که شکل‌های متنوع روابط اجتماعی و جنسی یقیناً حتی پیش از امروز همچنان رشدونمو خواهند کرد. ازدواج و خانواده هنوز هم نهاد‌های مستحکم و استقراریافته‌ای هستند، اما دستخوش فشارها و کشاکش‌های عمده‌ای شده‌اند.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر

۱. آیا در جوامع معاصر، همه شکل‌های خانواده به یک اندازه پذیرفته می‌شوند؟
۲. آیا چندزنی و چندشوهری می‌تواند در جامعه مدرن جایی داشته باشد؟
۳. چرا بالاترین نرخ طلاق می‌تواند نشانه افزایش اهمیت ازدواج باشد نه کاهش آن؟
۴. برای کاستن از سطح خشونت در خانواده‌ها، چه اقدامات و برنامه‌های اجتماعی را می‌توان در پیش گرفت؟
۵. با افول نقش مرد نان‌آور، چه نقش‌های تازه‌ای برای مردان در خانواده‌ها وجود دارد؟
۶. آیا عشق برای تحکیم نهاد خانواده کافی است؟

### برای مطالعه بیشتر

Linda Hantrais and Marlene Lohkamp-Himminghofen (eds), *Changing Family Forms, Law and Policy* (Loughborough: Cross-National Research Group, European Research Centre, Loughborough University, 1999).

Brenda M. Hoggett et al., *The Family, Law and Society: Cases and Materials* (London: Butterworths, 1996).

Gordon Hughes and Ross Ferguson (eds), *Ordering Lives: Family, Work and Welfare* (London: Routledge, 2000).

Richard M. Lerner and Domini R. Castellino (eds), *Adolescents and their Families: Structure, Function and Parent-Youth Relationships* (New York: Garland, 1999).

Helen Wilkinson (ed.), *Family Business* (London: Demos, 2000).

### نشانی‌های اینترنتی

مؤسسه استرالیایی مطالعات خانواده <http://www.aifs.org.au/>

مرکز مطالعات سیاست‌گذاری: گروه مشاوره تخصصی که توسط مارگارت تاچر برای حمایت از خانواده، تجارت، فردگرایی و آزادی ایجاد شده است. <http://www.cps.org.uk>

مخزن پیشرفت‌های بین‌المللی در خط‌مشی‌های مربوط به کودکان، جوانان و خانواده <http://www.childpolicyintl.org/>

Demos: گروه مشاوره تخصصی پژوهش درباره‌ی طرد اجتماعی، خانواده و فقر <http://www.demos.co.uk>

# جرم و کجروی



۲۹۴	..... جامعه‌شناسی کجروی
۲۹۷	..... تبیین جرم و کجروی
۲۹۷	..... تبیین‌های زیست‌شناختی: «گونه‌های مجرمان»
۲۹۸	..... تبیین‌های روان‌شناختی: «حالات ذهنی ناپه‌نجار»
۳۰۰	..... نظریه‌های جامعه‌شناختی جرم و کجروی
۳۰۰	..... نظریه‌های کارکردگرا
۳۰۴	..... نظریه‌های کنش متقابل
۳۰۸	..... نظریه‌های تضاد: «جرم‌شناسی نوین»
۳۱۰	..... نظریه‌های کنترل
۳۱۴	..... نتیجه‌گیری‌های نظری
۳۱۴	..... الگوهای جرم در بریتانیا
۳۱۵	..... جرم و آمار جرائم
۳۱۹	..... استراتژی‌های کاهش جرم در جامعه‌مخاطره‌آمیز
۳۲۰	..... سیاست‌گذاری علیه جرم و جنایت
۳۲۳	..... کار پلیسی در جامعه‌مخاطره‌آمیز
۳۲۵	..... حراست محلی
۳۲۷	..... قربانیان و عوامل جرم
۳۲۷	..... جنسیت و جرم
۳۳۳	..... جرم و جنایت‌های علیه همجنس‌خواهان
۳۳۵	..... جوانان و جرم
۳۳۶	..... جرائم یقه‌سفیدها
۳۴۰	..... جرائم سازمان‌یافته
۳۴۱	..... سیمای رو به تغییر جنایت سازمان‌یافته
۳۴۲	..... جرائم اینترنتی
۳۴۴	..... زندان: راه‌حل جرم و جنایت؟
۳۴۸	..... نتیجه: جرم، کجروی و نظم اجتماعی
۳۴۹	..... خلاصه‌مطالب
۳۵۱	..... پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر
۳۵۱	..... برای مطالعه بیشتر
۳۵۱	..... نشانی‌های اینترنتی



## فصل ۸: جرم و کجروی

همه ما می دانیم، یا تصور می کنیم که می دانیم، کجروها چه کسانی هستند. کجروها افرادی هستند که از زندگی براساس قواعدی که اکثریت ما دنبال می کنیم سر می پیچند. آنان شامل جنایتکاران خشن، معتادان مواد مخدر، ولگردان بی خانمان، و هرکس دیگری هستند که با معیارهایی که از نظر اکثر مردم معرف زندگی و رفتار پسندیده است، تطبیق نمی کنند. اما همه چیز آن طور نیست که در ظاهر می نماید - و این درسی است که جامعه شناسی غالباً به ما می آموزد، چون ما را تشویق می کند به فراسوی ظواهر مشهود بنگریم. در واقع مفهوم کجرو به آسانی قابل تعریف نیست، و رابطه میان کجروی و جرم نیز رابطه سراسر است و روشنی نیست.

کوین میتنیک<sup>۱</sup> را «مشهورترین رخنه گر رایانه ای» نامیده اند. اگر بخواهیم در حق او انصاف داشته باشیم احتمالاً باید بگوییم که این مرد سی و شش ساله کالیفرنایی به یک اندازه تحقیر و تحسین می شود. برای حدود ۱۰۰,۰۰۰ رخنه گر رایانه ای در جهان، میتنیک نابغه پیشگامی است که حبس پنج ساله او در یک ندامتگاه امریکایی ناعادلانه و ناموجه بود - و سند و مدرک قاطعی است که نشان می دهد با گسترش فناوری اطلاعات تا چه حد در مورد رخنه رایانه ای کوفهمی وجود دارد. برای مقامات قضایی امریکا و شرکت های فناوری پیشرفته - مثل سان میکروسیستم، موتورولا و نوکیا - میتنیک یکی از خطرناک ترین مردان جهان است. اف. بی. آی او را در سال ۱۹۹۵ دستگیر کرد و سپس محکوم شد که از رمزهای اصلی این شرکت ها و برخی شرکت های دیگر نسخه برداری کرده و نرم افزاری را که میلیون ها دلار ارزش داشته، از آنها به سرقت برده است. شرط آزادی میتنیک در ژانویه سال ۲۰۰۰ این بود که استفاده از کامپیوتر برای وی ممنوع است و او حق اظهار نظر عمومی درباره مسائل تکنولوژیک را ندارد.

طی دهه گذشته یا چیزی در همین حدود، رخنه گران به تدریج از مشتای شیفته رایانه که چندان توجهی به آنها نمی شد به گروه بدنامی از کجروها تبدیل شده اند که تصور می رود اصل ثبات عصر اطلاعات را تهدید می کنند. حمله های فوریه سال ۲۰۰۰ به پایگاه های اصلی تجارت الکترونیکی

1. Kevin Mitnick

2. Hacker

که موجب قطع سراسری ارائه خدمات (DDoS)<sup>۱</sup> شد، نوعی «تب رخنه‌گری» را در رسانه‌ها و دنیای شرکت‌ها و هیئت‌های حقوق بین‌الملل ایجاد کرد. بعضی از پرمراجعه‌ترین پایگاه‌های اینترنتی - مثل Yahoo! و e-bay.com و آمازون - برای چندین ساعت از کار افتادند چون با میلیون‌ها درخواست تلفنی از سوی رایانه‌های سراسر جهان مواجه شدند. پیش از آن‌که مسئول این یورش‌های اینترنتی شناسایی یا معلوم شود، همه نگاه‌ها و انگشت اتهام‌ها متوجه «رنخه‌گران رایانه‌ای» شد - که به منزله جماعت ناشناخته و سایه‌واری از جوانان (اکثراً مذکر) ترسیم می‌شدند که به لحاظ اجتماعی «ناسازگار» بودند و از تماس و معاشرت با انسان‌ها پرهیز می‌کردند و به جای آن برای خود زندگی دیگری آفریده بودند که در پشت نام‌های کاربران ناشناس اینترنتی مخفی می‌شد.

اما از نظر میتنیک و سایر اعضای اجتماع رخنه‌گران، این توصیف‌های عیب‌جویانه نمی‌توانند حقیقت را بپوشانند. «رنخه‌گر عنوانی است شایسته افتخار و احترام»، این ادعایی بود که میتنیک در مقاله‌ای که پس از آزادی از زندان نوشت، مطرح کرد. «این عنوان بیانگر یک مهارت است نه یک فعالیت، همان‌طور که عنوان 'دکتر' بیانگر یک مهارت است. چند دهه است که این عنوان برای شیفتگان پراستعداد رایانه به کار می‌رود، کسانی که مهارت آن‌ها در کاربرد رایانه برای حل مسائل فنی مورد تمجید و احترام دیگر کسانی بود - و هست - که مهارت‌های فنی مشابهی دارند» (Mitnick 2000). رخنه‌گران بی‌درنگ به این مطلب اشاره می‌کنند که اکثر فعالیت‌های آنان مجرمانه نیست، بلکه آن‌ها پیش از هرچیز به کشف مرزهای فناوری رایانه‌ای، تلاش برای برملا ساختن عیب و ایرادها و کشف امکان رخنه کردن در سایر سامانه‌های رایانه‌ای علاقه‌مندند. وقتی خطاها و ایرادها کشف شد، «اخلاق رخنه‌گری» حکم می‌کند که این اطلاعات در اختیار همگان قرار گیرد. حتی بسیاری از رخنه‌گران در مقام مشاوران شرکت‌های بزرگ و دستگاه‌های دولتی کار کرده‌اند و به آن‌ها کمک کرده‌اند تا در برابر نفوذهای بیرونی از سامانه‌های خود دفاع کنند.

رنخه‌گران معتقدند که در سال‌های اخیر با بی‌انصافی چهره‌ای اهریمنی از آن‌ها ساخته‌اند و اصطلاح «رنخه‌گر» را به‌طور کلی - و نادرست - به شمار رو به افزایشی از «خرابکاران» رایانه‌ای که پایگاه‌های اینترنتی را تخریب می‌کنند، مرتکب جرم و جنایت‌های اینترنتی می‌شوند، یا حمله‌های DDos ترتیب می‌دهند، اطلاق کرده‌اند. سرقت چشمگیر ۱۲ میلیارد دلار از حساب‌های سیتی‌بانک در ۱۹۹۲ که از طریق اینترنت انجام گرفت، و سرقت اخیر ۳۰۰,۰۰۰ شماره کارت اعتباری از پایگاه یونیورس سی‌دی، جرائمی هستند که به اجتماع رخنه‌گران نسبت داده شده‌اند اما آن‌ها این اتهامات را قبول ندارند. همچنین دسته‌های روبه‌رشد «بچه‌های تازه‌کار» - تین‌ایج‌هایی که با استفاده از عناوین و هویت‌های اینترنتی دیگران وارد شبکه‌ها می‌شوند و با مداخله در مکاتبه‌های خصوصی اینترنتی خسارت‌های عظیمی به بار می‌آورند - نیز از زمره «رنخه‌گران» دانسته شده‌اند. رخنه‌گرانی

مثل میتنیک خود را از زمرهٔ کسانی نمی‌دانند که قصد آسیب‌رساندن دارند. همان‌طور که میتنیک پس از آزادی از زندان به رسانه‌های گروهی ایالات متحده گفت: «من خودم را رانندهٔ تفریحی<sup>۱</sup> الکترونیکی می‌دانم نه دزد.»

همان‌طور که قبلاً دیدیم زندگی اجتماعی انسان تحت هدایت قواعد و هنجارها است. اگر قواعدی نداشتیم که بعضی رفتارها را در بعضی زمینه‌ها شایسته و مناسب و رفتارهای دیگری را ناشایست معرفی کند، زندگی اجتماعی و فعالیت‌های ما غرق در آشوب می‌شد. وقتی مطالعهٔ رفتارهای کجروانه را آغاز می‌کنیم، باید توجه کنیم که مردم کدام قواعد را رعایت و کدام را نقض می‌کنند. هیچ‌کس نیست که همهٔ قواعد را زیر پا بگذارد، همان‌طور که هیچ‌کس نیست که با همهٔ قواعد هم‌نوا باشد. ما هستیم که قواعد را به‌وجود می‌آوریم، و آن‌ها را زیر پا می‌گذاریم. حتی افرادی که ممکن است کاملاً بیرون از جرگهٔ افراد محترم به‌شمار بیایند - مثل رخنه‌گران بدنام رایانه‌ای - احتمالاً قواعد گروه‌هایی را رعایت می‌کنند که خود عضو آن هستند. برای مثال، رخنه‌گران خود را بخشی از اجتماع بزرگ‌تری می‌دانند که به اصول جمعی معین و معیارهایی برای افتخار و احترام پایبند است. کسانی که از قواعد و قوانین غیررسمی رفتار در این اجتماع منحرف شوند - مثل «خرابکاران رایانه‌ای» - ممکن است از این اجتماع طرد شوند.

مطالعهٔ جرم و کجروی یکی از جالب‌ترین و درعین حال پیچیده‌ترین حوزه‌های جامعه‌شناسی است. درسی که از آن می‌گیریم این است که هیچ‌یک از ما به اندازه‌ای که خودمان دوست داریم تصور کنیم بهنجار و سربه‌راه نیستیم. این رشته همچنین به ما کمک می‌کند تا دریابیم کسانی که شاید رفتارشان نامعقول، غیرقابل فهم یا غریب به نظر می‌رسد اگر چرایی اعمال آن‌ها معلوم شود می‌توانند موجوداتی عقلانی به حساب آیند.

### جامعه‌شناسی کجروی

کجروی<sup>۲</sup> را می‌توان ناهم‌نواپی با مجموعه هنجارهای معینی تعریف کرد که شمار زیادی از افراد یک اجتماع یا جامعه پذیرفته‌اند، همان‌طور که قبلاً تأکید کردیم، هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان به آسانی به دو دستهٔ کسانی که از هنجارها تبعیت نمی‌کنند و کسانی که با هنجارها هم‌نوا می‌شوند، تقسیم کرد. اکثر ما گاهی اوقات قواعد رفتاری مورد پذیرش عمومی را زیر پا می‌گذاریم. برای مثال، ممکن است جایی مرتکب سرقت‌های کوچک مثلاً از فروشگاه‌ها شویم یا خرت و پرت‌هایی از محل کار - مثل قلم و کاغذ - برای استفادهٔ شخصی برداریم. ممکن است در ایامی از عمر خود سرعت

۱. Joyrider، کسی که ماشینی را برای لذت‌بردن از رانندگی پرسرعت و ماجراجویانه می‌دزدد و بعد به صاحبش پس

می‌دهد. - م.

مجاز راندگی را رعایت نکنیم، ماری جوانا استعمال کنیم یا مزاحم تلفنی دیگران شویم. کجروی و جرم به یک معنا نیستند، هرچند که در موارد زیادی همپوشانی دارند. مفهوم کجروی بسیار کلی تر و گسترده تر از جرم<sup>۱</sup> است که فقط به آن دسته از کردارهای ناهمنوا اطلاق می شود که به نقض قانون می انجامند. بسیاری از شکل های رفتار کجروانه مجازات قانونی ندارند. بنابراین، مطالعه کجروی می تواند پدیده های پرتنوع و گوناگونی مثل طبیعت گرایی (برهنه گری)، فرهنگ پارتی های شبانه<sup>۲</sup>، و خانه به دوشان عصر جدید<sup>۳</sup> را شامل شود.

---

برای مطالعه بیشتر درباره «ارزش ها و هنجارها»  
و نسبت آن با مفهوم فرهنگ به صفحه ۳۵ مراجعه کنید.

---

مفهوم کجروی را می توان هم در مورد رفتار فردی و هم در مورد فعالیت گروه ها به کار برد. آئین های کریشنا<sup>۴</sup> مثالی از همین مورد است که گروهی دینی است که باورها و شیوه زندگی آن متفاوت با اکثریت مردم در بریتانیا است. این آئین نخستین بار در دهه ۱۹۶۰ پا گرفت، هنگامی که سریل پرابهوپادا (SriL Prabhupada) از هند به غرب آمد تا پیام حکمت کریشنا را ترویج کند. او پیام و دعوت خود را مخصوصاً متوجه جوانانی کرد که مواد مخدر مصرف می کردند و ادعا داشت که با پیروی از آموزه های او می توان «در نشنگی همیشگی فرو رفت، و به سعادت ابدی دست یافت». هاری کریشناها کم کم به منظره های آشنا و مانوس تبدیل شدند که در خیابان ها می خواندند و می رقصیدند، کافه تریاهای گیاهی را اداره می کردند و جزوه هایی درباره عقاید و باورهای شان بین عابران توزیع می کردند. اکثر جمعیت مردم عموماً با تسامح آن ها را تحمل می کنند، هرچند که دیدگاه های آن ها قدری عجیب و غیرعادی به نظر بیاید.

هاری کریشناها مثالی از یک خرده فرهنگ کجرو<sup>۵</sup> هستند. هرچند که امروز تعداد اعضای این فرقه نسبت به چند سال پیش کاهش یافته است، آن ها توانسته اند تقریباً به آسانی در متن جامعه بزرگ تر ادامه حیات دهند. هاری کریشنا سازمان ثروتمندی است که با تکیه بر کمک ها و بخشش های اعضاء و طرفدارانش اداره می شود. موقعیت آن ها با موقعیت خرده فرهنگ کجرو دیگری که در این جا می توان برای مقایسه به آن ها اشاره کرد، یعنی بی خانمان های دائمی، تفاوت

#### 1. crime

\* rave culture، پارتی هایی که در محیط های باز یا ساختمان های خالی برگزار می شود و در آن به موسیقی الکترونیک گوش می دهند و ماری جوانا و قرص های روان گردان استعمال می کنند.

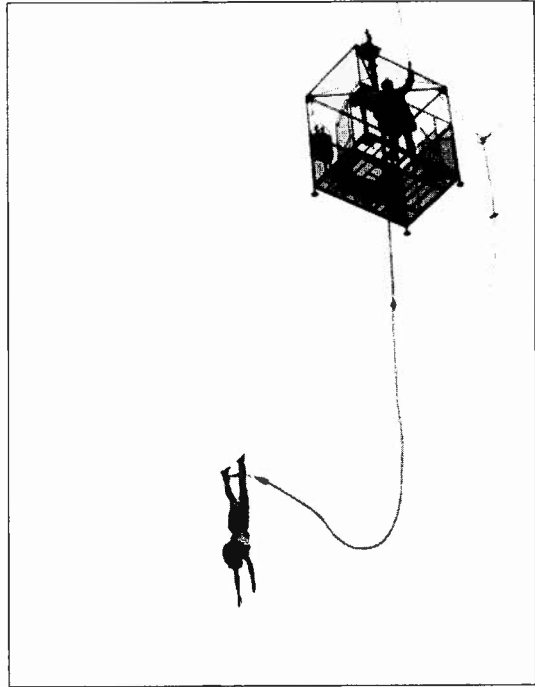
\* New Age travellers، کسانی که ارزش های مدرن غربی را قبول ندارند و در وسایل نقلیه خود زندگی می کنند و از آن نقطه سفر می کنند.

#### 4. Hare Krishna

#### 5. deviant subculture



دارد. بسی خانمان‌ها در طول روز در خیابان‌ها زندگی می‌کنند و اوقات خود را در پارک‌ها یا بناهای عمومی سپری می‌کنند. شب‌ها ممکن است در بیرون و در هوای آزاد بخوابند یا به جایی پناه ببرند. اکثر بسی خانمان‌های دائمی زندگی سخت و دشواری را در حاشیه‌های جامعه بزرگ‌تر می‌گذرانند. دو رشته متمایز اما مرتبط دیگر نیز به مطالعه جرم و کجروی می‌پردازند. جرم‌شناسی<sup>۱</sup> با شکل‌هایی از رفتار سروکار دارد که در قانون کیفری مجازات‌هایی برای آن‌ها تعیین شده است. جرم‌شناسان غالباً به روش‌های سنجش و اندازه‌گیری جرم، روند تحولات نرخ جرائم، و خط‌مشی‌ها و سیاست‌های کاستن از جرم در اجتماعات علاقه‌مندند. جامعه‌شناسی



آیا این شیرجه‌رو یک کجرو است؟

کجروی<sup>۲</sup> از پژوهش‌های جرم‌شناسی استفاده می‌کند اما همچنین درباره‌ی کردارهایی که فراسوی قلمرو قانون کیفری هستند نیز کندوکاو می‌کند. جامعه‌شناسانی که رفتار کجروانه را مطالعه می‌کنند در پی فهم این هستند که چرا بعضی از رفتارها عموماً کجروی محسوب می‌شوند و این مفاهیم کجروی چگونه در مورد افراد جامعه به نحو متفاوتی به کار برده می‌شود.

بنابراین، مطالعه کجروی توجه ما را به سمت قدرت اجتماعی، و همچنین به تأثیر و نفوذ طبقه اجتماعی - تقسیم میان فقیر و غنی - جلب می‌کند. وقتی به کجروی از، یا همنوایی با، قواعد و هنجارهای اجتماعی می‌نگریم همیشه باید این پرسش را به‌خاطر داشته باشیم که: «قواعد چه کسانی؟» همان‌طور که خواهیم دید، هنجارهای اجتماعی از تقسیم‌های مبتنی بر قدرت و طبقه به شدت تأثیر می‌پذیرند.

1. criminology

2. sociology of deviance

### هنجارها و ضمانت‌ها

اغلب اوقات ما از هنجارهای اجتماعی به این دلیل پیروی می‌کنیم که در نتیجهٔ اجتماعی شدن به این کار خو گرفته‌ایم. همهٔ هنجارهای اجتماعی با ضمانت‌هایی همراه هستند که همنوایی را تقویت و با ناهمنوایی مقابله می‌کنند. ضمانت به معنای هرگونه واکنشی به رفتار فرد یا گروه از سوی دیگران است که وفاداری به هنجار معینی را تضمین می‌کند. ضمانت‌ها می‌توانند مثبت باشند (اعطای پاداش‌هایی به خاطر همنوایی) یا منفی (تنبيه به سبب رفتاری که همنوا نیست).

ضمانت‌ها می‌توانند به صورت رسمی یا غیررسمی وضع شده باشند. ضمانت‌های رسمی از سوی گروه معینی از مردم یا دستگاه معینی اجرا می‌شوند تا تضمین شود که مجموعه هنجارهای خاصی رعایت خواهد شد. انواع اصلی ضمانت‌های رسمی در جوامع مدرن به دست دادگاه‌ها و زندان‌ها اجرا می‌شود. قانون<sup>۱</sup> ضمانتی رسمی است از طرف حکومت به منزلهٔ قاعده یا ضابطه‌ای تعریف می‌شود که شهروندان باید از آن پیروی کنند؛ قانون علیه کسانی که همنوا نمی‌شوند به کار می‌رود.

ضمانت‌های غیررسمی به واکنش‌های سازمان‌نیافته تر و خودجوش‌تری گفته می‌شود که در برابر ناهمنوایی بروز می‌کنند. دانش‌آموز درسخوانی که همکلاسی‌هایش او را به دلیل زیاد درس خواندن مسخره می‌کنند، یا به دلیل امتناع از بیرون رفتن‌های شبانه با آن‌ها متهم به «بیخ» بودن می‌شود، نوعی از ضمانت غیررسمی را تجربه می‌کند. ضمانت غیررسمی ممکن است در مواردی دیده شود که، برای مثال، فردی که عقیدهٔ نژادپرستانه یا جنس‌گرایانه‌ای را عنوان می‌کند با واکنش‌های منفی دوستان یا همکاران خود مواجه شود.

### تبیین جرم و کجروی

برخلاف برخی از حوزه‌های جامعه‌شناسی که در آن‌ها دیدگاه نظری خاصی در طول زمان بر سایر دیدگاه‌ها غلبه یافته است، در مطالعهٔ کجروی جریان‌های نظری گوناگون و متعددی همچنان اعتبار خود را حفظ کرده‌اند. در این جا پس از نگاه کوتاهی که به تبیین‌های زیست‌شناختی و روان‌شناختی می‌اندازیم، به چهار رویکرد جامعه‌شناختی خواهیم پرداخت که نفوذ زیادی در جامعه‌شناسی کجروی داشته‌اند: نظریه‌های کارکردگرا، نظریه‌های کنش متقابل، نظریه‌های تضاد و نظریه‌های کنترل.

#### تبیین‌های زیست‌شناختی: «گونه‌های مجرمان»

برخی از نخستین تلاش‌ها برای تبیین جرم اساساً ماهیت زیست‌شناختی داشتند. کیفیات ذاتی و مادرزادی افراد به عنوان منشاء جرم و کجروی، کانون توجه آن‌ها بود. جرم‌شناس ایتالیایی

چزاره لامبروزو<sup>۱</sup>، که در دهه ۱۸۷۰ فعالیت می‌کرد، معتقد بود که از روی برخی مشخصه‌های کالبدی می‌توان گونه‌های مجرمان را شناسایی کرد. او به کاوش دربارهٔ قیافه و خصوصیات جسمانی مجرمان پرداخت، ظواهر و خصوصیات مثل شکل جمجمه و پیشانی، اندازهٔ آرواره‌ها و طول بازوها، و نتیجه گرفت که این افراد دارای ویژگی‌هایی هستند که شبیه مراحل اولیهٔ تکامل بشر است. لامبروزو می‌پذیرفت که یادگیری اجتماعی می‌تواند در شکل‌گیری رفتار مجرمانه مؤثر باشد، اما اکثر مجرمان را دچار نقص و کاستی‌های زیست‌شناختی می‌پنداشت. از نظر وی، مجرمان به این دلیل به اعمالی برخلاف ضوابط جامعهٔ انسانی گرایش داشتند که به‌طور کامل تکامل نیافته بودند. اندیشه‌های لامبروزو از بیخ و بن باطل شد، اما دیدگاه‌های مشابهی مکرراً بیان شده است.

طبق یکی از این نظریه‌ها، سه‌گونه برای هیئت جسمانی انسان وجود دارد و یکی از این‌گونه‌ها رابطهٔ مستقیم با بزهکاری دارد. طبق این نظریه، گونهٔ عضلانی و پرفعالیت پرخاشجوتر و نیرومندتر است و از این‌رو احتمال بیش‌تری وجود دارد که آن‌ها بزهکار شوند تا کسانی که پیکر باریک‌تری دارند یا کسانی که چاق و گوشتالو هستند (Sheld on 1949; Glueck and Glueck 1956). این دیدگاه‌ها نیز مورد انتقادهای گسترده قرار گرفته است. حتی اگر رابطه‌ای کلی میان نوع بدن و بزهکاری وجود می‌داشت، این امر هیچ چیز را دربارهٔ تأثیر وراثت زیستی نشان نمی‌داد. افراد عضلانی ممکن است به این دلیل فعالیت‌های مجرمانه شوند که این فعالیت‌ها فرصتی برای خودنمایی جسمانی و قهرمان‌بازی در اختیار آن‌ها می‌گذارد. علاوه بر این، تقریباً همهٔ مطالعه‌هایی که در این رشته صورت گرفته است به بزهکارانی محدود می‌شده که در کانون‌های اصلاح و تربیت بودند، و شاید بزهکارانی که قوی‌تر بوده و ظاهر ورزشکاری داشته‌اند بیش‌تر به چنین کانون‌هایی فرستاده می‌شدند تا بزهکاران نحیف‌تر و تکیده‌تر.

شاید بعضی از افراد گرایش بیش‌تری به پرخاشگری و تندخویی داشته باشند و این گرایش در جرائمی که با حملهٔ جسمانی به دیگران همراه است، دیده شود. اما هیچ سند و مدرک قاطعی وجود ندارد که این‌گونه خصائل شخصیتی به‌صورت ارثی منتقل شود، و حتی اگر هم ارثی بودند، رابطهٔ آن‌ها با گرایش به جرم حداکثر می‌توانست رابطه‌ای دور و غیرمستقیم باشد.

### تبیین‌های روان‌شناختی: «حالات ذهنی ناپهنجار»

نظریه‌های روان‌شناختی جرم، همچون تفسیرهای زیست‌شناختی، تبیین کجروی را در فرد می‌جویند نه در جامعه. اما جایی که رهیافت‌های زیست‌شناختی ظواهر جسمانی را منشاء گرایش افراد به جرم می‌دانند، دیدگاه‌های روان‌شناختی توجه خود را روی انواع شخصیت متمرکز می‌کنند.

C. LEONARDO — *L'Homme criminel.*

Pl. VI.

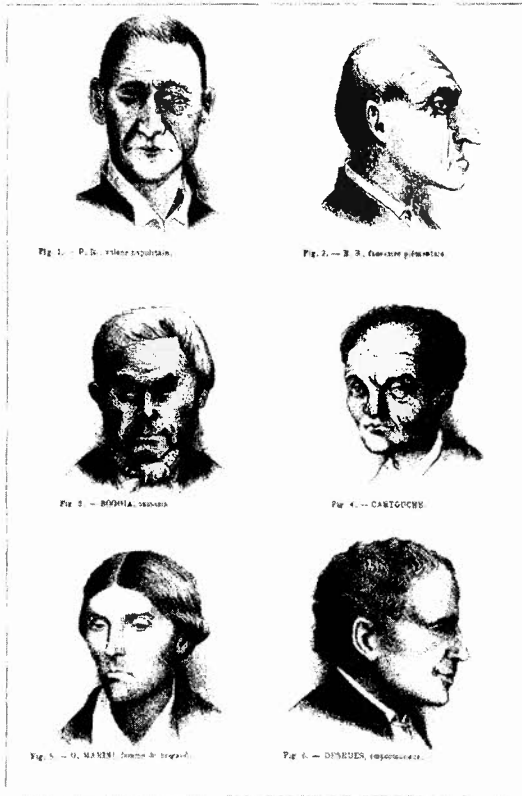


Fig. 1. — P. D. ... *italien exalté.*

Fig. 2. — B. B. ... *Genovese pidiante.*

Fig. 3. — BOGHIA, sicario.

Fig. 4. — CANTOCORE.

Fig. 5. — O. NAIMI, sicario di brigata.

Fig. 6. — DISSEEN, espionnage.

Diagr. Capella v. Bertone

گونه‌های مجرمان، در کتاب انسان مجرم چزاره لامبروزو (۱۸۳۶-۱۹۰۹): سارقی از ناپل، جاعلی از پیدمانت، قاتلی از بوجیا، چهره مرموزی که گرایش مجرمانه مشخصی ندارد، زن یک راهزن، و یک مسموم‌کننده.

می‌زنند و از آن لذت می‌برند. افرادی که خصلت‌های روان‌رنجوری دارند گاهی مرتکب جنایت‌های خشونت‌باری می‌شوند، اما مسائل عمده‌ای در زمینه مفهوم روان‌رنجوری وجود دارد. اصلاً روشن نیست که خصلت‌های روان‌رنجوری به صورت اجتناب‌ناپذیر مجرمانه باشند. تقریباً همه مطالعه‌هایی که روی کسانی انجام گرفته که روان‌رنجور دانسته می‌شدند، روی زندانی‌های محکوم صورت گرفته و شخصیت آن‌ها به‌ناگزیر به صورتی منفی ترسیم شده است. گر ما همین خصلت‌ها را به صورت مثبت توصیف کنیم، آن‌گاه نوع شخصیت موردنظر کاملاً

اکثر پژوهش‌های اولیه جرم‌شناسی

در زندان‌ها و سایر نهادها، مثل آسایشگاه‌ها یا تیمارستان‌ها صورت می‌گرفت. در این محیط‌ها، افکار و اندیشه‌های مربوط به روان‌پزشکی رواج و نفوذ داشت و روی صفات و خصلت‌های متمایز مجرمان — مثل «کندذهنی» و «فرومرتگی اخلاقی» تأکید می‌شد. هانس آیزنک (Eysenck 1964) معتقد است که حالات ذهنی نابهنجار ارثی‌اند؛ این حالات ذهنی یا فرد را به سمت جرم سوق می‌دهند یا مسائل و معضلاتی در فرآیند اجتماعی شدن ایجاد می‌کنند.

برخی معتقدند که در افراد معدودی، شخصیتی غیراخلاقی یا روان‌رنجور شکل می‌گیرد. روان‌رنجورها<sup>۱</sup> افرادی عزلت‌جو و بی‌عاطفه‌اند که به انگیزه‌های ناگهانی دست به عمل می‌زنند و به‌ندرت احساس گناه و تقصیر می‌کنند. بعضی از روان‌رنجورها برای نفس خشونت دست به خشونت

1. psychopaths

متفاوت خواهد شد، و دیگر مشکل بتوان فهمید که چرا چنین افرادی باید ذاتاً مجرم باشند. نظریه‌های روان‌شناختی درباره‌گرایش به جرم، در بهترین حالت فقط برخی از جنبه‌های جرم را تبیین می‌کنند. هرچند که شاید بعضی از مجرمان ویژگی‌های شخصیتی متفاوتی با بقیه جمعیت داشته باشند، اما اصلاً احتمال نمی‌رود که اکثریت مجرمان دارای چنین ویژگی‌هایی باشند. با توجه به انواع و اقسام گوناگون جرم‌ها، این فرض چندان معقول به نظر نمی‌رسد که کسانی که مرتکب این جرم‌ها می‌شوند ویژگی‌های روان‌شناختی مشترکی داشته باشند.

هر دو رهیافت زیست‌شناختی و روان‌شناختی فرض می‌کنند که کجروی نشانه «کزی و کاستی» در فرد است تا در جامعه. آن‌ها جرم را معلول عواملی می‌دانند که خارج از کنترل فرد است، و در جسم یا ذهن آن‌ها ریشه دارد. از این‌رو، اگر جرم‌شناسی علمی بتواند این علل و عوامل را با موفقیت شناسایی کند، معالجه و درمان آن‌ها امکان‌پذیر می‌شود. از این جهت، نظریه‌های زیست‌شناختی و روان‌شناختی ماهیت پوزیتیویستی دارند. همان‌طور که در بحث مربوط به کنت در فصل ۱ آموختیم، پوزیتیویسم یا اثبات‌گرایی معتقد است که با کاربست روش‌های علمی در مطالعه دنیای اجتماعی می‌توان حقایق بنیادی آن را برملا ساخت. و در جرم‌شناسی پوزیتیویستی نیز با این اعتقاد روبه‌رو می‌شویم که پژوهش تجربی می‌تواند علت‌های جرم را شناسایی کند و سپس توصیه‌هایی برای چگونگی از میان برداشتن آن‌ها ارائه کند.

### نظریه‌های جامعه‌شناختی جرم و کجروی

جرم‌شناسی اثبات‌گرای آغازین، شدیداً مورد انتقاد نسل‌های بعدی دانش‌پژوهان قرار گرفت. طبق استدلال آن‌ها، هرگونه تعبیر و تفسیر رضایت‌بخشی از ماهیت جرم، باید خصوصیت جامعه‌شناختی داشته باشد چرا که چیستی جرم به نهادهای اجتماعی یک جامعه بستگی دارد. در طول زمان، نگاه‌ها از تبیین‌های فردگرایانه جرم به سوی نظریه‌هایی چرخید که بر متن و زمینه اجتماعی و فرهنگی وقوع کجروی تأکید می‌کردند.

### نظریه‌های کارکردگرا

نظریه‌های کارکردگرا جرم و کجروی را ناشی از تنش‌های ساختاری و نبود نظم و ترتیب اخلاقی در جامعه می‌دانند. اگر آرزوها و خواسته‌های افراد و گروه‌های جامعه با مواهب و پاداش‌های موجود تطابق نداشته باشد، این اختلاف میان آرزوها و تحقق آرزوها به محرک و انگیزه‌ای برای کجروی برخی از اعضای جامعه مبدل خواهد شد.

### جرم و آنومی: دورکیم و مرتن

همان‌طور که در فصل ۱ دیدیم، مفهوم آنومی را نخست امیل دورکیم مطرح کرد. سخن دورکیم این

بود که هنجارها و معیارهای سنتی در جوامع مدرن متزلزل می‌شوند بی‌آنکه هنجارها و معیارهای تازه‌ای جای آن‌ها را بگیرند. هرگاه که معیارهای روشن و شفافی برای هدایت رفتارها در حوزه معینی از زندگی اجتماعی وجود نداشته باشد، آنومی پدید می‌آید. به اعتقاد دورکیم، در چنین اوضاع و احوالی مردم احساس بی‌هدفی و اضطراب می‌کنند؛ بنابراین آنومی یکی از عوامل اجتماعی مؤثر بر تمایل به خودکشی است.

دورکیم جرم و کجروی را وقایع اجتماعی می‌داند؛ از نظر او جرم و کجروی عناصری اجتناب‌ناپذیر و ضروری در جوامع مدرن هستند. به گفته دورکیم، مردمان عصر مدرن کم‌تر از جوامع سنتی اسیر قیدوبندها و اجبارها هستند. چون در دنیای مدرن مجال و فرصت بیشتری برای انتخاب فردی وجود دارد، ناگزیر ناهمنوایی‌هایی به وجود خواهد آمد. البته دورکیم می‌داند که هیچ جامعه‌ای هرگز درباره هنجارها و ارزش‌های حاکم بر آن جامعه اجماع و وفاق کامل نداشته است.

کجروی نیز از نظر دورکیم برای جامعه ضروری است؛ کجروی دو کارکرد مهم دارد. اول، کجروی کارکردی اصلاحی<sup>۱</sup> دارد. کجروی با مطرح ساختن اندیشه‌ها و چالش‌های جدید در جامعه، نیرویی نوآورانه و ابتکاری است که موجب تغییر و تحول می‌شود. دوم، کجروی موجب پابرجاماندن مرزهای<sup>۲</sup> میان رفتار «خوب» و «بد» در جامعه می‌شود. یک رویداد جنایی می‌تواند واکنشی جمعی پدید آورد که انسجام گروهی را بالاتر می‌برد و هنجارهای اجتماعی را شفاف‌تر می‌سازد. برای مثال، ساکنان محله‌ای که با مسئله قاچاقچیان موادمخدر روبه‌رو هستند ممکن است در پی تیراندازی یا قتلی که به موادمخدر مربوط می‌شود با هم متحد شوند تا محله خود را از موادمخدر پاک نگه دارند. اندیشه‌های دورکیم درباره جرم و کجروی تأثیر و نفوذ زیادی در چرخش توجه از تبیین‌های فردی به نیروهای اجتماعی داشت. مفهوم آنومی دورکیم مورد استفاده و اقتباس جامعه‌شناس امریکایی رابرت ک. مرتن<sup>۳</sup> قرار گرفت که نظریه بسیار پرنفوذی درباره کجروی بر ساخته است که سرچشمه جرم را در بطن ساختار جامعه امریکا می‌جوید (Merton 1957).

مرتن مفهوم آنومی را اندکی جرح و تعدیل می‌کند تا به معنای فشار و تنش باشد که وقتی هنجارهای پذیرفته شده با واقعیت اجتماعی در تضادند به رفتار افراد وارد می‌آید. در جامعه امریکا - و تا اندازه‌ای در سایر جوامع صنعتی - ارزش‌هایی که عموماً مورد پذیرش هستند بر موفقیت مادی تأکید می‌کنند و فرض بر این است که نظم و انضباط شخصی و پشتکار و تلاش زیاد وسایل رسیدن به این موفقیت است. به همین سان تصور می‌شود کسانی که واقعاً زحمت می‌کشند و سخت کار می‌کنند می‌توانند موفق شوند، بدون توجه به این‌که نقطه آغاز آن‌ها در زندگی چه بوده است. این تصور در واقع درست و معتبر نیست، چون به اکثر گروه‌های محروم و فاقد امتیاز فقط فرصت‌های بسیار محدودی برای

1. adaptive

2. boundary maintenance

3. Robert K. Merton

### رابرت ک. مرتن: آرزوها و پاداش‌ها

مرتن کجروی را پاسخ طبیعی افراد به اوضاع و شرایط زندگی‌شان می‌دانست. او معتقد بود که در برابر تنش‌ها و تعارض‌هایی که میان ارزش‌های پذیرفته‌شده اجتماعی و وسایل محدود دسترسی به این ارزش‌ها بروز می‌کند، پنج واکنش امکان‌پذیر است:

- **همنویان**<sup>۱</sup> هم ارزش‌های مورد پذیرش همگان و هم وسایل قراردادی و عرفی تحقق این ارزش‌ها را می‌پذیرند، صرف‌نظر از این‌که افراد موفق باشند یا نه. اکثریت جمعیت در این مقوله جای می‌گیرند.
- **بدعت‌گذاران**<sup>۲</sup> نیز ارزش‌های مورد تأیید همگان را می‌پذیرند اما از وسایل نامشروع یا غیرقانونی برای دسترسی به آن‌ها استفاده می‌کنند. مجرمانی که از طریق فعالیت‌های غیرقانونی به ثروت می‌رسند مثالی از این نوع واکنش محسوب می‌شوند.
- **مناسک‌پرستان**<sup>۳</sup> با معیارهای مورد پذیرش همگان هم‌نوا و هم‌رنگ می‌شوند اما درکی از ارزش‌های پایه‌ای این معیارها ندارند. قواعد به‌صورت فی‌نفسه و همچون تکلیف رعایت می‌شوند بی‌آن‌که هدف بزرگ‌تری مدنظر باشد. مناسک‌پرستان کسانی هستند که خود را وقف شغل کسالت‌بارشان کرده‌اند، حتی اگر این شغل هیچ‌بختی برای پیشرفت شغلی و حرفه‌ای به‌دنبال نداشته باشد و پاداش‌ها و مزایای ناچیزی ارائه کند.
- **عزت‌جویان**<sup>۴</sup> نگرش رقابتی را کاملاً کنار گذاشته‌اند، و از این‌رو هم ارزش‌های مسلط و هم وسایل مورد تأیید برای دستیابی به آن‌ها را قبول ندارند. چنین افرادی عمدتاً از جامعه «پا پس می‌کشند». اعضای یک اجتماع بسته و خوداتکای روستایی [یا یک فرقه متحد و خود-حمایتگر] مثالی از این نوع است.
- **شورشیان**<sup>۵</sup> هم ارزش‌های موجود و هم وسایل موجود را رد می‌کنند، اما فعالانه خواهان جایگزین‌ساختن ارزش‌ها و وسایل نوین و بازسازی نظام اجتماعی هستند. اعضای گروه‌های سیاسی رادیکال در این مقوله جای می‌گیرند.

پیشرفت داده می‌شود، یا اصلاً هیچ فرصتی داده نمی‌شود. اما با این حال کسانی که موفق نیستند به‌سبب ناتوانی و بی‌کفایتی در پیشرفت و ارتقاء مادی، مورد سرزنش قرار می‌گیرند. در چنین وضعیتی، فشار زیادی بر فرد وارد می‌آید تا بکوشد به هر قیمت و با هر وسیله‌ای، مشروع یا نامشروع، پیشرفت کند. پس طبق نظر مرتن، کجروی محصول نابرابری‌های اقتصادی و نبود فرصت‌های برابر است.

نوشته‌های مرتن پاسخی است به یکی از معماهای اصلی مطالعه‌های جرم‌شناسی: در زمانه‌ای

1. conformists

2. innovators

3. ritualists

4. retreatists

5. rebels

که جامعه، به مثابه یک کل، هر روز ثروتمندتر و مرفه‌تر می‌شود، چرا نرخ جرائم همچنان رو به افزایش می‌رود؟ مرتن با تأکید بر تعارض میان آرزوها و خواسته‌های رو به رشد و نابرابری‌های پایرجا، احساس محرومیت نسبی<sup>۱</sup> را عنصر مهمی در رفتار کجروانه تلقی می‌کند.

### تبیین‌های خرده‌فرهنگی

پژوهشگران بعدی کجروی را براساس گروه‌های خرده‌فرهنگی تبیین می‌کنند، این گروه‌ها هنجارهایی را می‌پذیرند که رفتار مجرمانه را تشویق و ترغیب می‌کنند یا پاداش می‌دهند. آلبرت کوهن، همانند مرتن، تناقض‌های جامعه آمریکا را علت اصلی جرم می‌داند. اما درحالی‌که مرتن روی واکنش‌های فرد کجرو به تنش‌های میان ارزش‌ها و وسایل تأکید می‌کرد، کوهن این واکنش‌ها را جمعی و از طریق خرده‌فرهنگ‌ها می‌داند. کوهن در پسران بزهکار<sup>۲</sup> (Cohen 1955) استدلال می‌کرد که پسران قشرهای پایین طبقه کارگر که از موقعیت خویش در زندگی مایوس و ناکام می‌شوند اغلب به صورت خرده‌فرهنگ‌های بزهکار<sup>۳</sup>، مثل دارودسته‌ها<sup>۴</sup>، دست به دست هم می‌دهند. این خرده‌فرهنگ ارزش‌های طبقه متوسط را رد می‌کند و هنجارهایی را به جای آن می‌گذارد که از گردن‌کشی و مبارزه‌طلبی تجلیل می‌کنند، یعنی چیزهایی مثل بزهکاری و سایر شکل‌های ناهمنوایی.

ریچارد کلووارد و لوید ای. اولین (Cloward and Ohlin 1960) با کوهن موافق‌اند که اکثر جوانان بزهکار از قشرهای پایین طبقه کارگر می‌آیند. اما استدلال آن‌ها این است که پسرانی که بیش از همه در «خطر» هستند، کسانی‌اند که ارزش‌های طبقه متوسط را درونی کرده‌اند و بر مبنای توانایی خود، تشویق شده‌اند که در آرزوی زندگی طبقه متوسطی باشند. وقتی این پسران نمی‌توانند به اهداف خود برسند، به فعالیت بزهکارانه گرایش پیدا می‌کنند. کلووارد و اولین در مطالعه‌ای که روی دارودسته‌های پسران انجام دادند پی بردند که دارودسته‌های بزهکاری در آن دسته از اجتماعات خرده‌فرهنگی پا می‌گیرد که بخت‌های اندکی برای دسترسی مشروع به موفقیت دارند، مثل اقلیت‌های قومی محروم.

### ارزیابی

نظریه‌های کارکردگرا به درستی بر پیوندهای میان همنوایی و کجروی در متن و زمینه‌های اجتماعی مختلف تأکید می‌کنند. نبود یا کمبود فرصت‌های موفقیت در جامعه بزرگ‌تر، اصلی‌ترین عامل تفاوت میان کسانی است که دست به رفتار مجرمانه می‌زنند و کسانی که چنین رفتاری ندارند. ولی

1. relative deprivation

2. Delinquent Boys

3. delinquent subcultures

4. gangs



ما باید در قبال این اندیشه که بلندپروازی و آرزوی موفقیت مردمان اجتماعات فقیرتر هم‌سطح مردمان ثروتمندتر و مرفه‌تر است، جانب احتیاط را نگه داریم. اکثر مردم آرزوهای خود را با آنچه واقعیت زندگی خود می‌دانند تنظیم می‌کنند. می‌توان بر مرتن، کوهن و کلووارد و اولین این انتقاد را وارد ساخت که همه آنان بی‌جهت فرض گرفته‌اند که ارزش‌های طبقه متوسط در سرتاسر جامعه پذیرفته شده است. این فرض هم درست نیست که عدم انطباق آرزوها و فرصت‌ها مختص به گروه‌های محروم است. در میان سایر گروه‌ها نیز فشار و گرایش به سمت فعالیت مجرمانه وجود دارد، همان‌طور که در جرائم یقه‌سفیدها مثل اختلاس، رشوه و فرار از مالیات دیده می‌شود که بعداً به آن‌ها خواهیم پرداخت.

### نظریه‌های کنش متقابل

جامعه‌شناسانی که جرم و کجروی را در چهارچوب سنت تعامل‌گرایی مطالعه می‌کنند کجروی را پدیده‌ای محسوب می‌کنند که به صورت اجتماعی برساخته می‌شود. آن‌ها این اندیشه را رد می‌کنند که برخی از انواع کردارها ذاتاً «کجرو» هستند. در عوض، تعامل‌گرایان در جست‌وجوی پاسخ این پرسش‌اند که چگونه از همان بدو امر برخی رفتارها «کجروی» تعریف می‌شوند و چرا برخی گروه‌ها، و نه بقیه، برچسب کجرو می‌خورند.

### یادگیری کجروی: تفاوت در همنشینی

یکی از اولین نویسندگانی که می‌گفت کجروی در جریان کنش متقابل با دیگران آموخته می‌شود، ادوین اچ. ساترلند<sup>۱</sup> بود. در ۱۹۴۹ ساترلند مفهومی را مطرح ساخت که بنا بود بسیاری از آثار بعدی تعامل‌گرایان را تحت تأثیر خود قرار دهد: او جرم را به چیزی ربط داد که آن را تفاوت در همنشینی<sup>۲</sup> می‌نامید. این اندیشه بسیار ساده است. در جامعه‌ای که حاوی خرده‌فرهنگ‌های گوناگونی است، در برخی از محیط‌های اجتماعی فعالیت‌های غیرقانونی تا حدی تشویق می‌شود، درحالی‌که در سایر محیط‌ها چنین نیست. افراد از طریق همنشینی با کسانی که حامل هنجارهای مجرمانه‌اند بزهکار می‌شوند. از نظر ساترلند، رفتار مجرمانه عمدتاً در گروه‌های اولیه و خصوصاً در گروه‌های همسال آموخته می‌شود. این نظریه نقطه مقابل دیدگاهی است که تفاوت‌های روان‌شناختی را عامل تمایز مجرمان از سایر مردم می‌داند؛ از دید این نظریه فعالیت‌های مجرمانه درست مثل پیروی از قانون، آموخته می‌شوند و به همان اندازه در پی دستیابی به نیازها و ارزش‌های مشابهی هستند. دزدان درست مثل کسانی که مشاغل عادی دارند می‌کوشند پولی به دست آورند، اما وسایل غیرقانونی برای این کار انتخاب می‌کنند.

1. Edwin H. Sutherland

2. differential association

## نظریه برچسب‌زنی

یکی از مهم‌ترین رهیافت‌های درک‌گرایش به جرم، نظریه برچسب‌زنی<sup>۱</sup> نامیده می‌شود. نظریه پردازان برچسب‌زنی کجروی را نه به عنوان مجموعه‌ای از ویژگی‌های افراد یا گروه‌ها، بلکه به منزله فرآیند کنش متقابل میان کجروها و غیرکجروها تفسیر می‌کنند. از دید آن‌ها، ما باید دریابیم که چرا به برخی از مردم برچسب «کجرو» زده می‌شود، تا ماهیت کجروی را درک کنیم.

کسانی که نماینده قانون و نظم هستند، یا کسانی که قادرند تعریف اخلاق عرفی و مرسوم را به دیگران تحمیل کنند، بخش اعظم فعالیت‌های برچسب‌زنی را برعهده دارند. برچسب‌هایی که مقوله‌های کجروی را خلق می‌کنند، بیانگر ساختار قدرت جامعه هستند. قواعدی که کجروی براساس آن‌ها تعریف می‌شود، کم‌وبیش از طرف ثروتمند برای فقیر، از طرف مردان برای زنان، از طرف بزرگ‌ترها برای جوان‌ترها، و از طرف اکثریت‌های قومی برای گروه‌های اقلیت تدوین و وضع می‌شوند. برای مثال، بسیاری از کودکان از دیوار باغ‌های دیگران بالا می‌روند، میوه می‌دزدند یا از مدرسه می‌گریزند. در یک محله ثروتمند، این کارها ممکن است از نظر والدین، معلمان و پلیس بازیگوشی‌های معصومانه کودکان تلقی شود. در نواحی فقیرنشین همین اعمال نشانه تمایل به بزهکاری نوجوانان دانسته می‌شود. وقتی به کودکی برچسب بزهکاری زده می‌شود، داغ مجرم‌بودن بر پیشانی او می‌خورد و احتمالاً معلمان و کارفرمایان آتی او چندان اعتمادی به وی نخواهند داشت. در هر دو مورد فوق، عمل یکی است، اما معناهای متفاوتی به آن نسبت داده می‌شود.

هوارد بکر<sup>۲</sup> یکی از جامعه‌شناسانی است که نام او با نظریه برچسب‌زنی گره خورده است. او می‌خواست نشان دهد که هویت‌های کجرو چگونه در جریان برچسب‌زنی ایجاد می‌شوند نه از طریق رفتارها یا انگیزه‌های کجروانه. از نظر بکر، «رفتار کجروانه رفتاری است که مردم چنین برچسب و عنوانی به آن می‌دهند». او به شدت منتقد رهیافت‌های جرم‌شناسانه‌ای است که مدعی وجود تفکیک واضحی بین «بهنجار» و «کجرو» بودند. برای بکر، رفتار کجروانه عامل تعیین‌کننده «کجرو» شدن نیست، بلکه فرآیندهایی وجود دارد که ربطی به خود رفتار ندارند اما تأثیر عظیمی بر کجرونامیدن یک شخص دارند. لباس، طرز صحبت یا زادگاه شخص می‌توانند جزو عوامل کلیدی تعیین‌کننده در چسباندن برچسب کجرو به حساب آیند.

نظریه برچسب‌زنی به مطالعات بکر درباره مصرف‌کنندگان ماری‌جوانا گره خورده است (Becker 1963). در اوایل دهه ۱۹۶۰، استعمال ماری‌جوانا یکی از فعالیت‌های حاشیه‌ای خرده‌فرهنگی بود نه همچون امروز که یک انتخاب سبک زندگی به‌شمار می‌آید. بکر دریافت که تبدیل شدن به یک مصرف‌کننده ماری‌جوانا بستگی به پذیرش فرد در این خرده‌فرهنگ، معاشرت نزدیک با مصرف‌کنندگان باتجربه‌تر، و ایستار فرد نسبت به غیرمصرف‌کننده‌ها دارد.

برچسب‌زنی نه تنها بر چگونگی نگرش دیگران به یک فرد تأثیر می‌گذارد، بلکه بر تلقی فرد از خویشتن نیز مؤثر است. ادوین لمرت (1972) برای درک این‌که کجروی چگونه می‌تواند یا با هویت فرد همبودی داشته باشد و یا محور هویت او شود، مدلی ابداع کرده است. بنا به استدلال لمرت، کجروی برخلاف تصور ما در عمل چیزی کاملاً عادی است و مردم معمولاً زیرجلکی کجروی می‌کنند! برای مثال، برخی اعمال کجروانه مثل زیرپا گذاشتن مقررات راهنمایی و رانندگی به‌ندرت مورد توجه قرار می‌گیرد، درحالی‌که بعضی دیگر مثل دزدی‌های کوچک از محل کار اغلب «نادیده گرفته می‌شوند». لمرت اولین عمل تخلف‌آمیز را کجروی اولیه می‌نامد. در اکثر موارد، چنین اعمالی در «حاشیه‌های» هویت شخصی فرد باقی می‌مانند - فرآیندی رخ می‌دهد که طی آن عمل کجروانه بهنجارسازی می‌شود. اما در برخی موارد بهنجارسازی رخ نمی‌دهد و به شخص برچسب مجرم یا بزه‌کار زده می‌شود. لمرت برای توصیف مواردی که افراد این برچسب را می‌پذیرند و خود را کجرو تلقی می‌کنند از اصطلاح کجروی ثانویه استفاده می‌کند. در این موارد، این برچسب می‌تواند محور هویت شخص شود و به تداوم یا شدت یافتن رفتار کجروانه منتهی شود.

برای مثال، پسری به نام لوک را تجسم کنید که شنبه‌شبی با دوستانش بیرون می‌رود و هنگام پرسه‌زدن در شهر شیشه یک مغازه را می‌شکند. شاید این عمل نتیجه اتفاقی شلوغ‌کاری‌هایی نامیده شود که از ویژگی‌های قابل گذشت رفتارهای جوانان است. ممکن است لوک با یک نکوهش و جریمه‌ای کوچک از این ماجرا خلاص شود. اگر او سابقه خانوادگی «محترم و آبرومندی» داشته باشد، احتمالاً داستان ما به همین ترتیب تمام می‌شود. اگر این جوان فرد «باشخصیتی» دانسته شود که دست بر قضا در این مورد زیادی شلوغ کرده است، شکستن شیشه مغازه در سطح کجروی اولیه باقی می‌ماند. از طرف دیگر، اگر پلیس و دادگاه سختگیری بیش‌تری نشان دهند و به لوک حکم تعلیقی بدهند و او را ملزم به دادن گزارش به مددکار اجتماعی کنند، این حادثه می‌تواند اولین گام در مسیر کجروی ثانویه باشد. فرآیند «یادگیری کجرو بودن» را معمولاً همان سازمان‌هایی تشدید و تقویت می‌کنند که تصور می‌شود برای اصلاح رفتار کجروانه تأسیس شده‌اند - زندان‌ها و دستگاه‌های کارگزاری اجتماعی.

### ارزیابی

نظریه برچسب‌زنی از این لحاظ اهمیت دارد که با این فرض آغاز می‌شود که هیچ عملی ذاتاً مجرمانه نیست. تعریف تبه‌کاری از سوی قدرتمندان و از طریق تدوین قوانین و تفسیر آن‌ها از سوی پلیس و دادگاه‌ها و مؤسسه‌های اصلاح و تربیت، شکل می‌گیرد. منتقدان نظریه برچسب‌زنی گاهی این استدلال را مطرح کرده‌اند که پاره‌ای اعمال وجود دارند که پیوسته در همه فرهنگ‌ها قدغن می‌شوند، مثل قتل، تجاوز به عنف و دزدی. این نظر قطعاً نادرست است؛ برای مثال، در بریتانیا کشتن همیشه قتل به حساب نمی‌آید. در دوران جنگ، کشتن دشمن کاملاً جایز شمرده می‌شود، و تا همین اواخر

## تشدید کجروی

لسلی ویلکینز (Wilkins 1964) به مباحث «مدیریت» هویت کجرو و ادغام ساختن آن در زندگی روزانه فرد علاقه‌مند بود. او عقیده داشت که نتیجه چنین فرآیندی غالباً تشدید کجروی است. این اصطلاح حاکی از این است که وقتی یک عامل کنترل کجروی، با زدن برچسب کجرو به بعضی رفتارها عملاً همان نوع رفتار کجروی را برمی‌انگیزد، ممکن است پیامدهای ناخواسته یا منظورنشده‌ای بروز کند. اگر شخص این برچسب یا انگ را از طریق کجروی ثانوی به هویت خویش وارد کند، احتمالاً با واکنش‌های بیش‌تر عوامل کنترل مواجه می‌شود. به عبارت دیگر، همان رفتاری که نامطلوب دانسته می‌شد، رواج بیش‌تری پیدا می‌کند و کسانی که انگ کجرو به آن‌ها زده شده، مقاومت بیش‌تری در برابر تغییر نشان خواهند داد.

آثار و نتایج کلی تشدید کجروی در کتاب مهم استانی کوهن *اهربیمان قومی و هراس‌های اخلاقی* (Cohen 1980) معرفی شده‌اند. در این مطالعه کلاسیک، کوهن این مسئله را بررسی می‌کند که تلاش‌های پلیس برای کنترل بعضی خرده‌فرهنگ‌های جوانان در دهه ۱۹۶۰ - مثل مادها و راکرها - چگونه فقط موجب جلب توجه بیش‌تر به آن‌ها و محبوبیت بیش‌تر آن‌ها نزد جوانان شد. فرآیند برچسب‌زدن به یک گروه به‌عنوان خارجی‌ها یا مزاحم‌ها - در تلاش برای کنترل آنان - با عکس‌العمل مواجه می‌شود و مسائل و معضلات بزرگ‌تری پیش روی مجریان قانون می‌گذارد. مطالب مبالغه‌آمیز و احساساتی رسانه‌ها درباره مادها و راکرها به گسترش *هراس اخلاقی*<sup>۱</sup> منجر شد - اصطلاحی که جامعه‌شناسان برای توصیف واکنش‌های شدید متأثر از رسانه‌ها در برابر گروه خاص یا رفتارهای خاص، به کار می‌برند. هراس‌های اخلاقی غالباً در واکنش به مسائل عمومی پدید می‌آیند. مسائلی که عارضه بی‌نظمی اجتماعی عمومی تلقی می‌شوند؛ هراس‌های اخلاقی در سال‌های اخیر حول وحوش مسائلی نظیر جرائم جوانان و بی‌خانمان‌ها و مهاجران به‌پا شده است.

در قوانین بریتانیا شوهری که آمیزش جنسی را به زور به زن خود تحمیل می‌کرد، مرتکب تجاوز به‌عنف دانسته نمی‌شد.

ما می‌توانیم نظریه برچسب‌زنی را از جهات دیگری به‌نحو متقاعدکننده‌تری مورد استناد قرار دهیم. اول، نظریه پردازان برچسب‌زنی با تأکید کردن بر فرآیند فعال برچسب‌زنی، فرآیندهایی را نادیده می‌گذارند که به اعمالی منجر می‌شوند که کجروی تعریف شده‌اند. چون زدن برچسب کجرو به بعضی فعالیت‌ها کاملاً خودسرانه نیست، تفاوت در اجتماعی شدن، ایستارها و فرصت‌ها، بر این‌که افراد تا چه حد رفتاری را درپیش می‌گیرند که برچسب کجرو بودن می‌خورد، تأثیر می‌گذارد. برای نمونه، احتمال دزدی کردن کودکان خانواده‌های محروم از مغازه‌ها، بیش از کودکان ثروتمند است. این برچسب‌زنی نیست که در وهله اول آن‌ها را به سمت دزدی سوق داده است، دست‌کم نه به اندازه خاستگاه اجتماعی و خانوادگی آن‌ها.

1. moral panic

دوم این‌که روشن نیست که آیا برچسب‌زنی واقعاً باعث افزایش رفتار کجروانه می‌شود یا نه. رفتار بزهکارانه معمولاً پس از یک محکومیت افزایش می‌یابد، اما آیا این افزایش صرفاً نتیجه برچسب‌زنی است؟ پای عوامل دیگری مثل فزونی‌گرفتن کنش متقابل با سایر بزهکاران یا آموختن فرصت‌ها و امکانات تازهٔ تبه‌کاری نیز می‌تواند در میان باشد.

### نظریه‌های تضاد: «جرم‌شناسی نوین»

انتشار جرم‌شناسی نوین توسط تیلور، والتن و یانگ در ۱۹۷۳ نشانهٔ وداع شایان اهمیتی با نظریه‌های پیشین کجروی بود (Taylor, Walton and Young 1973). نویسندگان این کتاب با اقتباس عناصری از تفکر مارکسیستی استدلال می‌کردند که کجروی روشی است که با انتخاب عمدی درپیش گرفته می‌شود و غالباً ماهیت سیاسی دارد. آن‌ها این اندیشه را رد می‌کردند که کجروی با عواملی مثل زیست‌شناسی، شخصیت، بی‌هنجاری، سازمان‌نیافتگی اجتماعی یا برچسب‌زنی «تعیین شود». در عوض، طبق استدلال آن‌ها، افراد در پاسخ به نابرابری‌های نظام سرمایه‌داری، رفتار کجروانه را فعالانه انتخاب می‌کنند. بنابراین، اعضای گروه‌های پادفرهنگی‌ای که «کجرو» تلقی می‌شدند - مثل طرفداران قدرت سیاه یا نهضت آزادی همجنس‌خواهان - درگیر مبارزه‌ای مشخصاً سیاسی بودند که نظم اجتماعی را به چالش می‌خواند. نظریه‌پردازان جرم‌شناسی نوین تحلیل خویش را از جرم و کجروی بر پایهٔ ساختار جامعه و صیانت از قدرت در میان طبقات حاکم استوار ساختند.

دیدگاه وسیعی را که در جرم‌شناسی نوین عرضه شده بود، سایر دانش‌پژوهان در جهات خاصی بسط و گسترش دادند. استوارت هال و دیگران در مرکز مطالعات فرهنگی معاصر بیرمنگام، مطالعهٔ مهمی در مورد پدیده‌ای انجام دادند که در اوایل دههٔ ۱۹۷۰ در بریتانیا توجه زیادی به خود معطوف ساخته بود - «زورگیری»<sup>۱</sup>. چندین مورد زورگیری که توجه همگانی را برانگیخته بود به صورت گسترده‌ای در رسانه‌ها و مجامع عمومی مورد بحث قرار گرفت و به نگرانی پردامنهٔ عمومی دربارهٔ رشد انفجارآمیز جنایت‌های خیابانی انجامید. چهرهٔ زورگیرها غالباً به صورت یک سیاه‌پوست نمایانده می‌شد، و این نظر را تقویت می‌کرد که مهاجران مسئول اصلی فروپاشی جامعه‌اند. هال و محققان همکار وی در سیاست پلیسی در قبال بحران<sup>۲</sup> (Hall et al., 1978) چنین استدلال می‌کردند که دولت و رسانه‌ها به اضطراب و نگرانی اخلاقی دربارهٔ زورگیری دامن می‌زدند تا توجه مردم را از بیکاری فزاینده، کاهش دستمزدها و سایر معضلات ژرف ساختاری در جامعه منحرف کنند.

کمابیش در همین زمان، سایر جرم‌شناسان به مطالعهٔ شکل‌گیری و کاربرد قوانین در جامعه

۱. mugging، حملهٔ همراه با ضرب و شتم به عابران خیابانی به قصد سرقت پول و اشیای قیمتی.

پرداختند و استدلال کردند که قوانین ایزاری در دست قدرتمندان است تا موقعیت‌های ممتاز خویش را حفظ کنند. آن‌ها مخالف این فکر بودند که قوانین «بی‌طرف» هستند و همه مردم در پیشگاه آن برابرند. در عوض، ادعای آن‌ها این بود که همراه با افزایش نابرابری‌ها و شکاف میان طبقه حاکم و طبقه کارگر، اهمیت قانون به‌منزله دست‌افزار قدرتمندان برای حفظ نظم افزایش می‌یابد. این فعل و انفعال را می‌توان در عملکرد دستگاه عدالت کیفری مشاهده کرد، که به‌نحو روزافزونی نسبت به «مجرمان» طبقه کارگر سختگیرتر و ستم‌پیشه‌تر شده بود؛ یا در قوانین مالیاتی که با بی‌عدالتی تمام به‌نفع ثروتمندان بود. اما این عدم توازن قدرت فقط به وضع قوانین محدود نمی‌شود. قدرتمندان نیز قانون‌شکنی می‌کنند اما به‌ندرت دستگیر می‌شوند، این جرائم در کل بسیار مهم‌تر و بزرگ‌تر از جرم و بزهکاری روزمره‌ای است که بیش‌ترین توجه را جلب خود می‌کند. اما دستگاه‌های مجری قانون از ترس نتایج و پیامدهای تعقیب تبهکاران «یقه‌سفید»، تمامی توان خود را صرف اعضای محروم و بی‌قدرت جامعه مثل روسپیان، معتادان و آفتابه‌دزدان می‌کنند (Pearce 1976; Chambliss 1978).

این مطالعات همراه با مطالعه‌هایی دیگر که در چهارچوب «جرم‌شناسی نوین» صورت گرفت، اهمیت زیادی در وسعت‌بخشیدن به بحث‌های مربوط به جرم و کجروی داشت و مسئله عدالت اجتماعی، قدرت و سیاست را نیز وارد این بحث‌ها کرد. تأکید اصلی مطالعات مذکور این بود که جرم و جنایت در همه سطوح جامعه رخ می‌دهد و آن را باید در متن و زمینه نابرابری‌ها و منافع متضاد گروه‌های اجتماعی درک کرد.

### واقع‌گرایی چپ نو

در دهه ۱۹۸۰ شاخه جدیدی در جرم‌شناسی به‌وجود آمد که تحت عنوان واقع‌گرایی چپ نو شناخته می‌شود. این مکتب برخی از اندیشه‌های نو مارکسیستی جرم‌شناسان نوین را پذیرفت. اما سعی کرد از «ایده‌آلیست‌های چپ» فاصله بگیرد چرا که آن‌ها کجروی را رمانتیزه می‌کردند و ترس واقعی از جنایت را که اکثر مردم احساس می‌کردند، نادیده می‌گرفتند. تا مدت‌ها بسیاری از جرم‌شناسان اهمیت بالارفتن آمارهای رسمی جرم را دست‌کم می‌گرفتند. آن‌ها درصد نشان‌دادن این مطلب بودند که رسانه‌ها جنجال غیرضروری و بیهوده‌ای درباره این مسئله به‌راه انداخته‌اند، یا استدلال می‌کردند که اکثر جرائم در واقع شکل تغییر لباس داده اعتراض علیه نابرابری است. واقع‌گرایی چپ نو از این موضع فاصله می‌گیرد و تأکید می‌کند که افزایش جرم واقعاً رخ داده است و عموم مردم حق دارند که نگران این مطلب باشند. واقع‌گرایان چپ نو استدلال می‌کنند که جرم‌شناسی باید به مسائل عملی کنترل جرم و جنایت و سیاست اجتماعی توجه بیش‌تری داشته باشد نه این‌که درباره آن‌ها به‌طور انتزاعی بحث کند (Lea and Young 1984; Matthews and Young 1986).

واقع‌گرایی چپ نو توجه خود را به قربانیان جنایت معطوف می‌ساخت و چنین استدلال می‌کرد که تحقیق درباره قربانیان تصویر بسیار درست‌تری از ابعاد جرم به‌دست می‌دهد تا آمارهای رسمی

(Evans 1992). این تحقیقات که به صورت پیمایش انجام می‌گرفت، آشکار ساخت که جرم و جنایت مسئله‌ای بس جدی، مخصوصاً در مناطق فقیر درون شهری است. واقع‌گرایان چپ نو روی این مطلب انگشت می‌گذاشتند که نرخ جرائم و قربانیان جرم و جنایت در محله‌های به حاشیه رانده شده تراکم بیش‌تری دارد - یعنی در میان گروه‌های محروم جامعه بیم و خطر جنایت بسیار بیش‌تر از سایر جاهاست. این رهیافت با اقتباس از مرتن، لکووارد و اولین و دیگران به این نکته اشاره می‌کند که خرده‌فرهنگ‌های تبهکاری در مناطق مرکز شهر رشد و نمو می‌کنند. این خرده‌فرهنگ‌ها از خود فقر نشئت نمی‌گیرند بلکه ناشی از طردشدن از اجتماع بزرگ‌تر هستند. برای مثال، گروه‌های جوانان تبهکار در حواشی «جامعه محترم و آبرومند» زندگی و با آن زورآزمایی می‌کنند. این واقعیت که نرخ‌های جرائم صورت‌گرفته توسط سیاهان در سال‌های اخیر بالا رفته است به این واقعیت مربوط می‌شود که سیاست‌های جذب و ادغام نژادی شکست خورده‌اند.

واقع‌گرایی چپ نو با ارجاع به روندهای مذکور در جرم و جنایت، پیشنهادهای «واقع‌گرایانه‌ای» برای تغییر رویه‌های کار پلیسی مطرح ساخت. اجرای قانون باید در مقابل اجتماعات پاسخگوتر باشد نه این‌که به روش‌های «پلیس نظامی» متکی باشد که موجب بیگانگی مردم و بی‌بهره‌ماندن از پشتیبانی آنان است. واقع‌گرایان چپ نو مفهوم «کار پلیسی حداقل»<sup>۱</sup> را پیش کشیدند که بیانگر این است که رؤسای پلیس باید به صورت محلی انتخاب شوند و در مقابل شهروندان پاسخگو باشند، شهروندانی که باید حق بیش‌تری در تعیین اولویت‌های کار پلیسی در ناحیه زندگی خود داشته باشند. علاوه بر این، نیروی پلیس می‌تواند با صرف وقت بیش‌تری برای تحقیق و پاکسازی منطقه از جرائم، و صرف وقت کم‌تری برای کاغذبازی‌های روزمره، دوباره اعتماد اجتماعات محلی را به دست آورد. به‌طور کلی، واقع‌گرایی چپ نو رهیافت عمل‌گرایانه‌تری از اکثر دیدگاه‌های جرم‌شناسانه پیشین دارد و بیش از آن‌ها به سیاست و سیاست‌گذاری معطوف است.

منتقدان واقع‌گرایی چپ نو اهمیت تأکید بر قربانیان جرم و جنایت را می‌پذیرند. اما آن‌ها به این مطلب اشاره دارند که درک و تصور عمومی از جرم و جنایت غالباً مبتنی بر باورهای کلیشه‌ای است. واقع‌گرایی چپ نو شاید ناخواسته از این باور کلیشه‌ای پشتیبانی می‌کند: مجرم = سیاه. همچنین این رهیافت به دلیل توجه بیش از اندازه به قربانیان مورد انتقاد بوده است. در واقع لازم است تجربه‌های قربانیان و مجرمان، هردو، مطالعه شود. واقع‌گرایی چپ نو با متمرکزشدن روی قربانیان به انگیزه‌های رفتار تبهکارانه توجه کافی نکرده است (G. Hughes 1991).

## نظریه‌های کنترل

نخستین سنگ بنای نظریه کنترل این فرض است که وقوع جرم نتیجه عدم توازن میان محرک‌های

فعالیت تبهکارانه و کنترل‌های اجتماعی یا فیزیکی بازدارنده آن است. این نظریه به انگیزه‌های افراد برای ارتکاب جرم چندان علاقه و توجهی ندارد؛ در عوض، فرض بر این است که مردم به صورت عقلانی عمل می‌کنند و، اگر فرصت مساعدی دست می‌داد، همه مرتکب اعمال کجروانه می‌شدند. بنا به استدلال طرفداران این نظریه، بسیاری از انواع جرائم نتیجه «تصمیم‌گیری‌های وضعیتی» هستند - برای کسی فرصتی پیش می‌آید و او تحریک به عمل می‌شود.

یکی از نامدارترین نظریه‌پردازان کنترل، تراویس هرشی، چنین استدلال کرده است که آدمیان موجوداتی اساساً خودخواه هستند که با سبک و سنگین کردن سودها و خطرهای بالقوه ارتکاب جرم، تصمیم‌های سنجیده و حساب‌شده‌ای دربارهٔ مبادرت یا عدم مبادرت به فعالیت تبهکارانه اتخاذ می‌کنند. هرشی در کتاب *علل بزهکاری* (Hirschi 1969) مدعی شد که چهار نوع رشته پیوستگی وجود دارد که مردم را به جامعه و اطاعت از قانون پیوند می‌دهد: دل‌بستگی<sup>۱</sup>، تعهد<sup>۲</sup>، مشغولیت<sup>۳</sup> و عقیده<sup>۴</sup>. اگر این پیوستگی‌ها به حد کافی نیرومند باشند مردم را آزاد نمی‌گذارند تا قواعد را نقض کنند و بدین ترتیب به حفظ نظم و همنوایی کمک می‌کنند. اما اگر این رشته‌های پیوند با جامعه سست شوند، ممکن است بزهکاری و کجروی پدید آید. رهیافت هرشی حاکی از این است که بزهکاران غالباً افرادی هستند که پایین بودن سطح کنترل نفس آن‌ها نتیجه اجتماعی شدن ناقص در خانه یا در مدرسه است (Gottfredson and Hirschi 1990).

برخی از نظریه‌پردازان کنترل رشد جرائم را نتیجه شمار فزاینده فرصت‌ها و اهداف جرم در جامعه مدرن می‌دانند. همراه با ثروتمندتر شدن جمعیت و اولویت یافتن مصرف‌گرایی در زندگی مردم، افراد بیش‌تر و بیش‌تری صاحب کالاهای و لوازمی مثل تلویزیون، ویدئو، رایانه، اتومبیل و پوشاک گران‌قیمت - اهداف مطلوب سارقان - می‌شوند. زنان هر روز بیش از پیش بیرون از خانه مشغول کار می‌شوند و خانه‌های مسکونی در طول روز خالی می‌مانند. «مجرمان انگیزه‌داری» که خواهان ارتکاب جرم باشند می‌توانند از میان طیف وسیعی از «اهداف مناسب» دست به انتخاب بزنند.

بسیاری از رهیافت‌های رسمی به پیشگیری از جرم، در واکنش به چنین تحولاتی، در سال‌های اخیر توش و توان خود را صرف محدود ساختن فرصت‌های ارتکاب جرم کرده‌اند. محور این خط‌مشی‌ها ایدهٔ دشواری‌سازی هدف<sup>۵</sup> است - یعنی دشوارتر ساختن ارتکاب جرم با مداخلهٔ مستقیم در «وضعیت‌های بالقوهٔ جرم». برای مثال، قانون اجباری شدن نصب قفل‌های مرکزی خودکار روی همهٔ اتومبیل‌های جدید به این منظور بود که فرصت‌های ارتکاب جرم را برای سارقان اتومبیل کاهش دهد. در بعضی مناطق، محفظه‌های جمع‌آوری سکه در تلفن‌های همگانی را محکم‌تر ساخته‌اند تا مانع

1. attachment

2. commitment

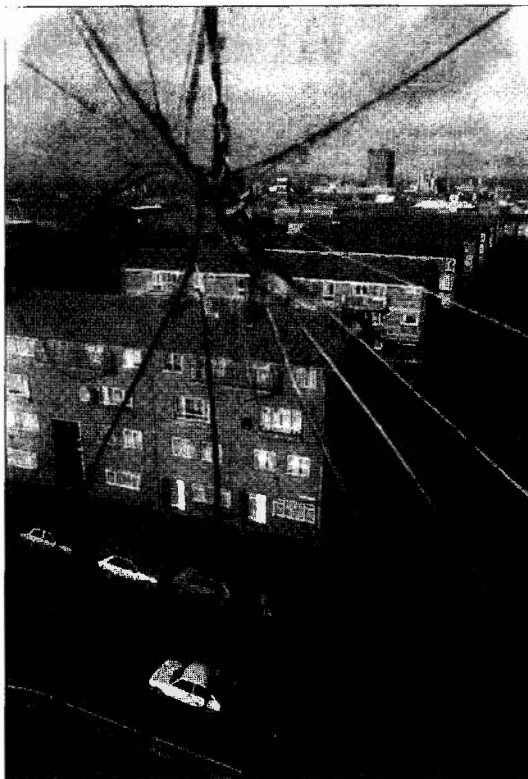
3. involvement

4. belief

5. target hardening



نظریهٔ «پنجره‌های شکسته»



نظریهٔ کنترل به رهیافت پرنفوذی در سیاست‌های پلیسی مربوط می‌شود که معروف به نظریهٔ پنجره‌های شکسته<sup>۱</sup> است. این نظریه که تقریباً دو دهه پیش مطرح شد (Wilson and Kalling 1982) حاکی از این است که پیوند مستقیمی میان ظاهر آشفته و بی‌نظم [خیابان‌ها و ساختمان‌ها] و وقوع جرم وجود دارد. اگر حتی یک پنجرهٔ شکسته در یک محله بدون تعمیر به همان حال باقی بماند، می‌تواند نشانه و پیامی برای مجرمان بالقوه باشد که پلیس و اهل محل اعتنایی به اوضاع محله ندارند. پنجرهٔ شکسته ممکن است با نشانه‌های دیگری از آشفتگی و بی‌نظمی همراه شود - دیوارهای کثیف، زباله، خرابی و ماشین‌های اوراق. آن‌گاه چنین منطقه‌ای فرآیند تدریجی انحطاط و زوال را آغاز

می‌کند و اهالی «محترم و آبرومند» درصدد ترک محل برواهند آمد و جای خود را به «کجروهای» تازه‌واردی مثل فروشندگان مواد مخدر، بی‌خانمان‌ها و زندانیان عفو مشروط خواهند داد.

نظریهٔ پنجره‌های شکسته پایه و اساس سیاست پلیسی موسوم به **عدم مدارا**<sup>۲</sup> بوده است، یعنی رهیافتی که بر فرآیند دائمی حفظ نظم به‌عنوان کلید کاهش جرائم جدی تأکید می‌کند. سیاست پلیسی عدم مدارا جرائم کوچک و انواع و اقسام رفتارهای برهم‌زنندهٔ نظم را هدف خود قرار می‌دهد، مثل تخریب‌گری<sup>۳</sup>، ولگردی، درخواست پول از مردم و مستی در اماکن عمومی. تصور می‌رود که سخت‌گیری‌های پلیس در قبال کجروهای کوچک تأثیر مثبتی در کاهش انواع جدی‌تر جرائم داشته باشد. سیاست پلیسی عدم مدارا در شهرهای بزرگ امریکا، و در پی موفقیت ظاهری آن در نیویورک سیتی، وسیعاً به اجرا درآمده است. ادارهٔ پلیس نیویورک با اقدام کوبنده و تهاجم‌آمیزی که برای بازگرداندن نظم به تونل‌های زیرزمینی شهر انجام داد، روش عدم مدارای خود را به خیابان‌های شهر نیز کشاند و ممنوعیت‌ها و سخت‌گیری‌های خود را در مورد گدایان، بی‌خانمان‌ها، دست‌فروش‌ها و

1. theory of broken windows

2. zero tolerance policing

3. vandalism

صاحبان کلپ‌ها و کتاب‌فروشی‌های مخصوص بزرگسالان بیش‌تر کرد. نه تنها میزان جرائم معمول (مثل زورگیری و سرقت) افت فاحشی کرد، بلکه نرخ قتل نیز به پایین‌ترین سطح خود در طول صدسال گذشته رسید (Kelling and Coles 1997).

یکی از خطاهای مهم نظریه «پنجره‌های شکسته» این است که شناسایی و تشخیص «بی‌نظمی اجتماعی» را به پلیس وامی‌گذارد تا هرطور که می‌خواهد آن را تفسیر کند. اگر تعریف مدون و روشنی از بی‌نظمی وجود نداشته باشد، پلیس این حق را پیدا می‌کند که تقریباً همه چیز را نشانه بی‌نظمی و همه کس را تهدیدی برای نظم تلقی کند. در واقع هم، همراه با افت نرخ جرائم در نیویورک طی دهه ۱۹۹۰، شمار کسانی که از سوءاستفاده‌ها و آزار و اذیت‌های پلیس شکایت داشتند رو به افزایش رفت، مخصوصاً مردان جوان و سیاه‌پوست شهری که با «تصویر» تبهکار بالقوه تطبیق می‌کردند.

از خرابکاری تخریب‌گران فرصت‌طلب شوند. نصب تلویزیون مداربسته (CCTV) در مراکز شهری و اماکن عمومی از دیگر تلاش‌هایی است که برای ممانعت از فعالیت‌های تبهکارانه صورت گرفته است. بنا به استدلال نظریه پردازان کنترل به جای تلاش برای تغییر دادن تبهکاران، بهترین خط‌مشی این است که اقدامات عملی برای محدود ساختن توانایی ارتکاب جرم تبهکاران در پیش گرفته شود.

روش‌های دشوارسازی هدف و سیاست پلیسی عدم مدارا در سال‌های اخیر در میان سیاستمداران محبوبیت یافته‌اند و در برخی زمینه‌ها ظاهراً در متوقف ساختن جرم موفق بوده‌اند. اما بر این رهیافت نیز انتقادهایی وارد است. دشوارسازی هدف و عدم مدارا، علت‌های زیربنایی جرم را دست‌نخورده می‌گذارد، و در برابر جرم فقط از برخی عناصر جامعه هدایت و دفاع می‌کند. اقبال فزاینده عمومی به خدمات امنیتی خصوصی، انواع و اقسام دزدگیرهای الکترونیکی، سگ‌های نگهبان و محله‌های دژمانند، بعضی از مردم را به این باور رسانده است که ما در «جامعه مسلح»<sup>۱</sup> زندگی می‌کنیم که در آن بخش‌هایی از جمعیت احساس می‌کنند که ناچارند از خود در برابر دیگران دفاع کنند. این گرایش نه فقط در بریتانیا و ایالات متحده و همراه با عمیق‌تر شدن شکاف میان ثروتمندان و محرومان قابل رؤیت است، بلکه مخصوصاً در کشورهایی مثل اتحاد شوروی سابق، افریقای جنوبی و برزیل نیز مشهود است، یعنی کشورهایی که در میان افشار برخوردار و ممتاز آن‌ها «ذهنیت دژسازی»<sup>۲</sup> پدید آمده است.

چنین خط‌مشی‌هایی پیامد ناخواسته دیگری نیز به دنبال دارند: همراه با «دشواری» اهداف موردپسند مجرمان، ممکن است الگوهای جرم به سادگی از یک حیطة به سمت حیطة دیگری تغییر جهت دهند. برای مثال، قفل‌های مرکزی خودکار که نصب آن‌ها در بریتانیا برای همه اتومبیل‌های جدید اجباری شد، برای اتومبیل‌های کهنه ضروری نبود. نتیجه این شد که سارقان اتومبیل از مدل‌های جدیدتر دست کشیدند و به سراغ مدل‌های قدیمی‌تر رفتند. خطری که در پس روش‌های

1. armoured society

2. fortress mentality

دشواری‌سازی هدف و عدم مدارا نهفته این است که جرم و تبهکاری را از نواحی حفاظت‌شده‌تر به مناطق آسیب‌پذیرتر منتقل می‌کند. محله‌هایی که فقیرتر یا فاقد انسجام اجتماعی‌اند به احتمال زیاد همراه با افزایش تدابیر دفاعی مناطق ثروتمندتر، شاهد رشد جرم و بزهکاری خواهند بود.

### نتیجه‌گیری‌های نظری

از این مروری که بر نظریه‌های جرم داشتیم چه نتیجه‌ای باید بگیریم؟ نخست باید نکته‌ای را به یاد آوریم که پیش از این مطرح شد: حتی اگر جرم فقط یکی از زیرمقوله‌های رفتار کجروانه باشد، باز هم دربرگیرنده چنان تنوع و کثرتی از فعالیت‌های گوناگون است - از کشر رفتن یک بسته شکلات از یک مغازه تا کشتار جمعی - که بعید است بتوانیم نظریه واحدی خلق کنیم که همه شکل‌های کردار مجرمانه را تبیین کند.

نظریه‌های جامعه‌شناختی جرم دو دستاورد عمده داشته‌اند. اول این‌که چنین نظریه‌هایی به درستی بر پیوستگی‌های میان رفتارهای تبهکارانه و «آبرومند» تأکید می‌کنند. متن و زمینه‌هایی که انواع خاصی از فعالیت‌ها در آن به منزله تبهکاری نگریسته می‌شود و مجازات قانونی به دنبال دارد، بسیار متنوع است. این امر یقیناً به مسئله قدرت و نابرابری در جامعه مربوط می‌شود. دوم این‌که همه موافق‌اند که متن و زمینه اهمیت زیادی در فعالیت‌های مجرمانه دارد. یادگیری اجتماعی و محیط اجتماعی تأثیر بنیادی بر ارتکاب به عمل تبهکارانه یا تبهکار دانسته‌شدن افراد می‌گذارد.

نظریه برچسب‌زنی، به‌رغم کاستی‌ها و نارسایی‌هایش، شاید پرکاربردترین رهیافت برای فهم جرم و رفتار کجروانه باشد. این نظریه ما را نسبت به چگونگی تعریف‌شدن بعضی از فعالیت‌ها به‌عنوان جرم و مستحق مجازات قانونی، و روابط قدرتی که چنین تعریف‌هایی را وضع می‌کند، و همچنین نسبت به اوضاع و شرایطی که در آن افراد خاصی به چنگ قانون می‌افتند، هشیار می‌سازد. نحوه درک جرم تأثیر مستقیمی بر خط‌مشی‌های مقابله با آن دارد. برای مثال، اگر جرم حاصل محرومیت یا بی‌سازمانی اجتماعی دانسته شود، طبعاً باید سیاست‌ها و خط‌مشی‌هایی برای کاهش فقر و تقویت خدمات اجتماعی درپیش گرفت. اگر تبهکاری عملی ارادی و اختیاری دانسته شود که افراد آزادانه آن را انتخاب می‌کنند، مسلماً تلاش برای رویارویی با آن شکل و صورت متفاوتی خواهد داشت. اکنون به بررسی روندهای اخیر جرم و جنایت در بریتانیا و بررسی برخی از سیاست‌های مقابله با آن خواهیم پرداخت.

### الگوهای جرم در بریتانیا

ز دهه ۱۹۵۰، نرخ جرائم به ثبت‌رسیده در بریتانیا افزایش ثابتی داشته است. این باور در میان کل جمعیت رواج گسترده‌ای یافته است که در طول زمان جرم و جنایت فراوان‌تر و جدی‌تر شده است. گر روزگاری جرم و جنایت چیزی حاشیه‌ای یا استثنایی محسوب می‌شد، طی نیم‌قرن گذشته به یکی از دغدغه‌های اصلی در زندگی بسیاری از مردم تبدیل شده است. پیمایش‌ها نشان می‌دهند که اکنون مردم

بسیار بیش از گذشته از جرم و جنایت وحشت دارند و بیرون رفتن پس از تاریکی هوا موجب اضطراب مفرط آن‌ها می‌شود چون می‌ترسند خانه و زندگی‌شان چپاول شود یا خود قربانی خشونت شوند. میزان واقعی جرم و جنایت چقدر است و مردم تا چه حد در مقابل آن آسیب‌پذیرند؟ برای مهار کردن رشد ظاهراً انفجار آمیز جرم و جنایت چه می‌توان کرد؟ این پرسش‌ها طی چند دهه اخیر مورد بحث و مشاجرهٔ پر حرارتی بوده‌اند زیرا پوشش رسانه‌ای مسئلهٔ جرم همراه با خشم و هراس عمومی بالا گرفته است، و همهٔ دولت‌ها یکی پس از دیگری قول داده‌اند که «جرم و جنایت را جدی بگیرند». اما اثرگذاری بر ماهیت و توزیع جرم به هیچ وجه کار سراسر است و ساده‌ای نیست، چه رسد به خط‌مشی و سیاستی برای مقابله با آن.

### جرم و آمار جرائم

برای تعیین ابعاد و اندازهٔ وقوع جرم و رایج‌ترین شکل‌های تخلف مجرمانه، می‌توانیم کار خود را با نگاه به آمارهای رسمی جرائم آغاز کنیم. چون این آمارها به‌طور منظم منتشر می‌شوند، ظاهراً به راحتی می‌توان نرخ جرائم را ارزیابی کرد - اما این فرض کاملاً نادرست است. آمارهای مربوط به جرم و بزهکاری احتمالاً کم‌تر از همهٔ آمار و ارقامی که به‌طور رسمی دربارهٔ مسائل اجتماعی منتشر می‌شوند، قابل اعتماد است. جرم‌شناسان متعددی تأکید کرده‌اند که ما نمی‌توانیم به مقدار ظاهری آمارهای رسمی اتکا کنیم، بلکه باید به روش تولید این آمارها توجه کنیم.

اساسی‌ترین نقص آمارهای رسمی جرائم این است که آمارهای مذکور فقط شامل جرائمی است که توسط پلیس به ثبت رسیده‌اند. زنجیرهٔ درازی از تصمیم‌ها و انتخاب‌های مسئله‌برانگیز بین وقوع یک جرم احتمالی و ثبت آن در ادارهٔ پلیس وجود دارد. اکثر جرائم، مخصوصاً دزدی‌های کوچک، هرگز به پلیس گزارش داده نمی‌شوند (نک. جدول ۱.۸). حتی در مورد جرائم خشونت‌آمیز، بیش از یک سوم قربانیان با پلیس تماس نمی‌گیرند و معتقدند که این یک مسئلهٔ خصوصی یا چیزی است که آن‌ها خودشان باید آن را حل و فصل کنند (HMSO 1999).

از میان جرائمی که پلیس از آن‌ها اطلاع می‌یابد، تعداد زیادی در آمارها درج نمی‌شوند. پیمایش جرم و جنایت بریتانیا در ۱۹۹۸ نشان داد که اندکی بیش از نیمی از همهٔ جرائم گزارش شده به پلیس در انگلستان و ولز در ۱۹۹۷، به ثبت رسیده‌اند. این امر می‌تواند چند دلیل داشته باشد. شاید پلیس نسبت به صحت بعضی از اطلاعاتی که دربارهٔ وقوع جرائم به آن‌ها داده می‌شود مشکوک باشد، یا شاید خود قربانی تمایلی به شکایت رسمی نداشته باشد. نتیجهٔ کلی گزارش نکردن و ثبت نکردن برخی از موارد جرم و جنایت این است که آمارهای رسمی جرائم فقط بخشی از همهٔ تخلف‌های مجرمانه را منعکس می‌کنند (نک. جدول ۲.۸). به تخلف‌هایی که در آمارهای رسمی منعکس نمی‌شوند «رقم تاریک»<sup>۱</sup> جرائم ثبت نشده گفته می‌شود.

1. «dark figure» of unrecorded crime

جدول ۱.۸ دلایل گزارش‌ندادن وقوع جرم به پلیس، انگلستان و ولز، ۱۹۹۷

۴۴	بی‌اهمیت / بی‌ضرر
۳۳	از پلیس کاری برنمی‌آمد
۲۲	پلیس توجهی نمی‌کرد
۱۱	خودمان قضیه را حل کردیم
۴	برای حفظ آبرو
۳	ترس از انتقام
۲	به سایر مراجع گزارش دادیم
-	ترس / نفرت از پلیس
۵	سایر

دلایل مندرج در جدول نشانگر درصد کسانی است که قربانی یک جرم بوده‌اند و آن را به پلیس گزارش ندادند. ممکن است بیش از یک دلیل عنوان شده باشد.

منبع: British Crime Survey, Home Office. From *Social Trends*, 29 (1999), p. 156.

تا پیش از انجام پیمایش‌های جرم و جنایت بریتانیا (BCS)<sup>۱</sup> در ۱۹۸۲ و ۱۹۸۴ هیچ‌گونه برآورد رسمی از جرائم ثبت‌نشده در بریتانیا وجود نداشت. از آن زمان، نتایج BCS از این جهت اهمیت یافته است که اختلاف میان آمارهای رسمی و تجربه واقعی جرم توسط مردم را نشان می‌دهد. با پرسیدن این سؤال از پاسخگویان که آیا آن‌ها در طول سال گذشته قربانی هیچ جرمی بوده‌اند یا نه، پیمایش‌های مذکور عیان ساختند که درصد کسانی که قربانی جرم و جنایت بوده‌اند، بسیار بالاتر از حدی است که قبلاً تصور می‌شد. این نوع پیمایش‌ها را تحت عنوان مطالعات قربانیان<sup>۲</sup> می‌شناسند. داده‌هایی که از

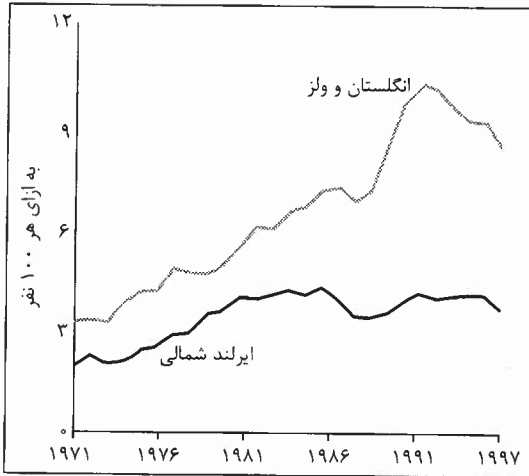
مطالعات قربانیان به دست می‌آید هرچند که معرف‌های ارزشمندی به حساب می‌آیند، باید با احتیاط پذیرفته شوند. در پاره‌ای موارد مثل خشونت خانگی، روش انجام این مطالعات ممکن است به افت قابل توجهی در پاسخگویی صریح و صادقانه منجر شود. پیمایش‌های BCS از طریق مصاحبه در خانه پاسخگویان انجام گرفت. کاملاً محتمل است که یک قربانی خشونت خانگی وقوع چنین خشونت‌هایی را در حضور شخص متجاوز گزارش نکند.

برای یافتن نرخ‌های حقیقی جرم و جنایت، نمی‌توانیم صرفاً جرائم گزارش‌نشده را به آمارهای رسمی پلیس اضافه کنیم، چون نحوه عملکرد نیروهای پلیس محلی در گزارش دادن جرائم با هم فرق دارد. بعضی کم‌تر از دیگران جرائم را گزارش می‌دهند، خواه به دلیل بی‌کفایتی یا به دلیل بهتر جلوه دادن آمار بازداشت‌های خود. در بریتانیا، پیمایش عمومی خانوار روی نمونه ملی خانوارها، مرتباً سالی یک‌بار از سوی دولت انجام می‌شود. این پیمایش در سال‌های ۱۹۷۲، ۱۹۷۳، ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ حاوی پرسشی درباره سرقت شبانه از منزل بود. از خانوارها خواسته شد هر سرقتی را که در دوازده‌ماه گذشته از خانه آن‌ها شده ذکر کنند. پیمایش سال ۱۹۸۱ به این نتیجه رسید که تقریباً هیچ تغییری در میزان وقوع سرقت‌های شبانه از خانه‌ها بین ۱۹۷۲ و ۱۹۸۰ به وجود نیامده، درحالی‌که

جدول ۲.۸ نسبت جرائمی که گزارش و ثبت شده‌اند، انگلستان و ولز

گزارش شده به پلیس	ثبت شده توسط پلیس	
۳۶	۲۲	۱۹۸۱
۴۹	۳۰	۱۹۹۱
۴۷	۲۶	۱۹۹۳
۴۶	۲۳	۱۹۹۵
۴۴	۲۴	۱۹۹۷

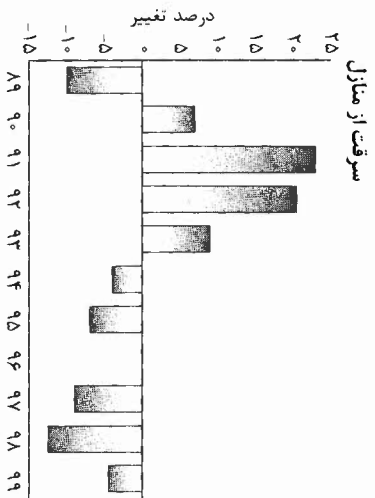
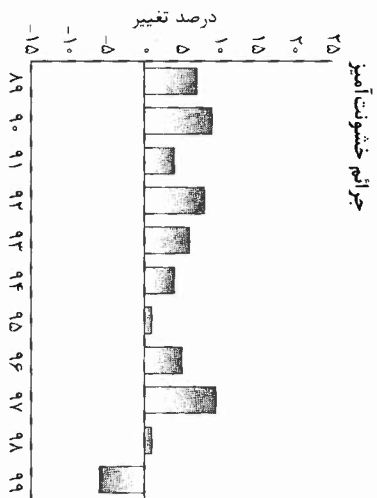
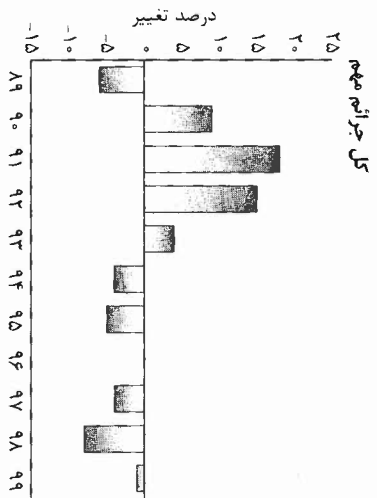
منبع: British Crime Survey, Home Office. From *Social Trends*, 29 (1999), p. 152.



شکل ۱.۸ جرائم مهم ثبت شده توسط پلیس از ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۷. منبع: Home Office; Royal Ulster Constabulary. From *Social Trends*, 29 (1999), p. 151.

آمارهای جنایی رسمی بریتانیا که مبتنی بر جرائم گزارش شده به پلیس بود، برای همین دوره افزایش معادل ۵۰ درصد نشان می‌داد (Bottomley and Pease 1986: 22-3). این افزایش ظاهری شاید ناشی از هوشیاری فزاینده عمومی نسبت به جرم باشد که به افزایش گزارش‌ها به پلیس منجر شده است؛ علاوه بر این، روش‌های دقیق‌تر و مؤثرتر جمع‌آوری اطلاعات توسط پلیس نیز می‌تواند مؤثر باشد. در آن زمان شمار رو به رشدی از خانوارها تحت پوشش سیاست‌های بیمه منازل بودند - عامل دیگری که ممکن است بر میزان گزارش‌ها اثر گذاشته باشد.

براساس آمارهای جرائم گزارش شده به پلیس، نرخ جرم و جنایت در بریتانیا کم‌وبیش به‌طور پیوسته در طول نیم‌قرن گذشته رو به افزایش بوده است. پیش از دهه ۱۹۲۰ هر سال کم‌تر از ۱۰۰,۰۰۰ تخلف مجرمانه در انگلستان و ولز ثبت می‌شد. این رقم در ۱۹۵۰ به ۵۰۰,۰۰۰ رسید و در ۱۹۹۲ به ۵/۶ میلیون. پس از آن تعداد تخلف‌ها اندکی پایین آمد و در ۱۹۹۸ به ۴/۵ میلیون در سال رسید. به این ترتیب امروزه پلیس به‌ازای هر صد نفر سالانه بیش از هشت جرم را ثبت می‌کند. شاید نام ایرلند شمالی تداعی‌کننده نرخ بالای خشونت تروریستی باشد، اما سطح کلی جرائم در



شکل ۲.۸ نمونه‌های جرائم در دهه ۱۹۹۰.  
منبع: Home Office. From the *Guardian*, 13 Oct. 1999, p. 4.

ایرلند شمالی کاملاً پایین‌تر از انگلستان و ولز است و به‌ازای هر صد نفر فقط چهار مورد تخلف مجرمانه ثبت می‌شود (نک. شکل ۱.۸).

توجه به این نکته خالی از اهمیت نیست که تفاوت‌هایی در نرخ رشد و افول انواع گوناگون جرائم وجود دارد. شکل ۲.۸ نشانگر سیمای درحال تغییر جرم در بریتانیا طی دهه ۱۹۹۰ است. داده‌های پیمایش جرائم بریتانیا حاکی از این است که در دهه ۱۹۸۰ انواع سرقت ۹۵ درصد رشد داشت، درحالی‌که خشونت علیه اشخاص ۲۱ درصد بالاتر رفته بود. در دهه نود تعدی به مالکیت - که تاکنون بزرگ‌ترین مقوله جرائم است - شروع به افت کرد. برای مثال، بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۷، سرقت از منازل در انگلستان و ولز ۱۷ درصد پایین آمد، و دزدی و مال‌خری ۲۲ درصد کاهش یافت. جعل و کلاهبرداری طی همین دوره ۲۳ درصد پایین آمد اما در ۱۹۹۸ تا ۱۹۹۹ به شدت بالا رفت که عمدتاً به دلیل رشد جرائم اینترنتی بود (به بخش «جرم رایانه‌ای» مراجعه کنید). در ۱۹۹۸، جرائم خشونت‌آمیز که طی دو دهه پیش از آن پیوسته در حال افزایش بود. برای نخستین بار طی سال‌های متمادی شروع به کاهش کرد.

درباره افت اخیر آمارهای جرم و این‌که آیا این افت بازتاب کاهش واقعی تخلف‌های تبهکارانه است یا صرفاً پدیده‌ای است که به کم‌وکیف ثبت‌کردن جرائم مربوط می‌شود، هیچ‌گونه اجماعی وجود ندارد. شاید قضیه از این قرار باشد که «رقم تاریک» جرائم ثبت‌نشده رو به افزایش است چون مردم مثلاً از ترس افزایش نرخ بیمه، جرائم تعدی به مالکیت را گزارش نمی‌دهند. رشد بی‌وقفه نرخ جرم و جنایت از اواسط سده بیستم موجب شده برخی از ناظران این پرسش را مطرح کنند که آیا کاهش اخیر این آمارها صرفاً یک خطا یا انحراف موقتی نیست.

### استراتژی‌های کاهش جرم در جامعه مخاطره‌آمیز

به‌رغم تصویر گمراه‌کننده‌ای که آمارهای رسمی ارائه می‌کنند، اگر این آمارها را همراه با پیمایش‌های انجام‌گرفته روی قربانیان در نظر بگیریم روشن می‌شود که تخلف‌های مجرمانه نقش بارزی در جامعه بریتانیا دارند. علاوه بر این، تصور شهروندان این است که اکنون نسبت به گذشته بیم و خطر ناشی از جرم و جنایت و قربانی شدن به‌دست مجرمان بسیار بیش‌تر از گذشته است. ساکنان مناطق درون‌شهری دلایل بیش‌تری برای نگرانی و ترس از جرائم دارند تا کسانی که در مناطق دیگر زندگی می‌کنند (نک. جدول ۳.۸).

با وجود این همه دگرگونی و عدم قطعیت در دنیای اطراف ما، همه ما درگیر فرآیند دائمی مدیریت خطر هستیم. جرم و جنایت یکی از آشکارترین مخاطره‌هایی است که در این عصر مدرن اخیر رویاروی مردم قرار دارد. اما فقط افراد نیستند که درگیر مدیریت خطر شده‌اند: حکومت‌ها نیز اکنون با جوامعی مواجه‌اند که خطرناک‌تر و نامطمئن‌تر از همیشه به نظر می‌رسند. یکی از اصلی‌ترین وظایف سیاست اجتماعی در دولت‌های مدرن این بوده است که جرم و



جدول ۳.۸ نگرانی درباره جرائم برحسب منطقه، انگلستان و ولز، ۱۹۹۸

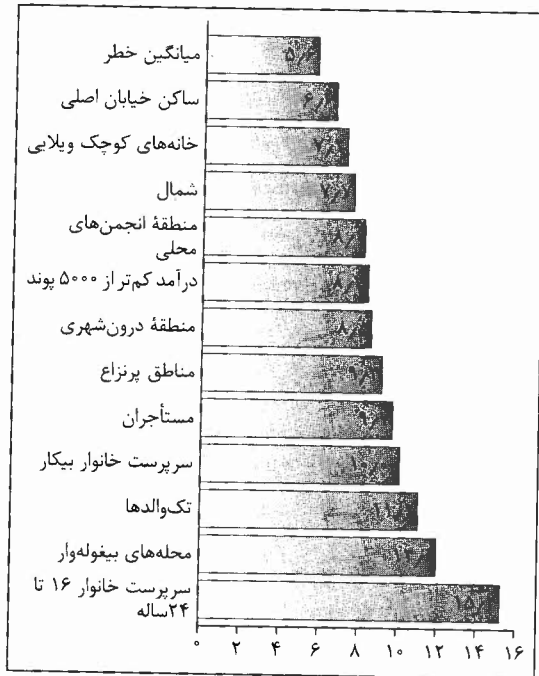
مناطق غیر درون شهری	مناطق درون شهری	
۱۸	۳۰	سرقت از منازل
۱۶	۲۷	زورگیری
۳۰	۳۹	تجاوز (زنان)
۱۷	۲۷	حمله فیزیکی
۲۰	۳۶	سرقت خودرو
۱۶	۲۷	سرقت از خودرو

ارقام نشانگر درصد قربانی شدن (یک یا چندبار) است. داده‌های جرائم مربوط به خودرو برحسب درصد مالکان خودرو است.  
 منبع: British Crime Survey, Home Office. From *Social Trends*, 39 (2000), p. 155.

بزهکاری را کنترل کند. اما اگر دولت‌ها روزی در پی تضمین امنیت شهروندان خود بودند، اکنون هدف خط‌مشی‌ها و سیاست‌های حکومتی به نحو فزاینده‌ای «مدیریت» ناامنی است.

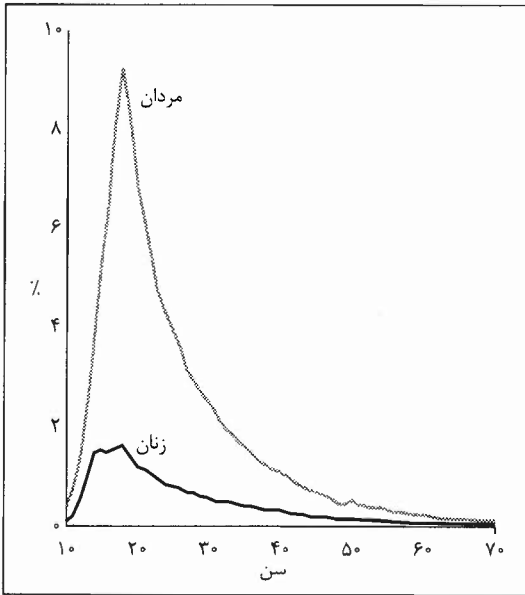
### سیاست‌گذاری علیه جرم و جنایت

با به قدرت رسیدن مارگارت تاچر در بریتانیا و رونالد ریگان در ایالات متحده در دو دهه قبل، رهیافت‌های سخت‌گیرانه «نظم و قانون» در قبال جرم و جنایت در هر دو کشور در پیش گرفته شد. رشد جرم و بزهکاری معلول انحطاط اخلاقی، افول خانواده و کم‌رنگ شدن ارزش‌های سنتی دانسته شد. بحث و مشاجره‌های عمومی و پوشش گسترده رسانه‌ای روی بحران خشونت و قانون‌شکنی متمرکز شد که ظاهراً جامعه را به کام خود می‌کشید. کجروی به‌عنوان یک آسیب فردی نمایش داده می‌شد - یعنی به‌منزله



شکل ۳.۸ خانوارهایی که در معرض بالاترین خطر سرقت منازل قرار دارند: درصد‌های هر مقوله نشانگر کسانی است که یک بار یا بیش‌تر قربانی سارقان منازل بوده‌اند.

منبع: British Crime Survey, 1998. From *Sociology Review*, 47 (Apr. 1999)



شکل ۴.۸ مجرمان برحسب درصد از کل جمعیت به تفکیک جنس و سن، انگلستان و ولز، ۱۹۹۷.

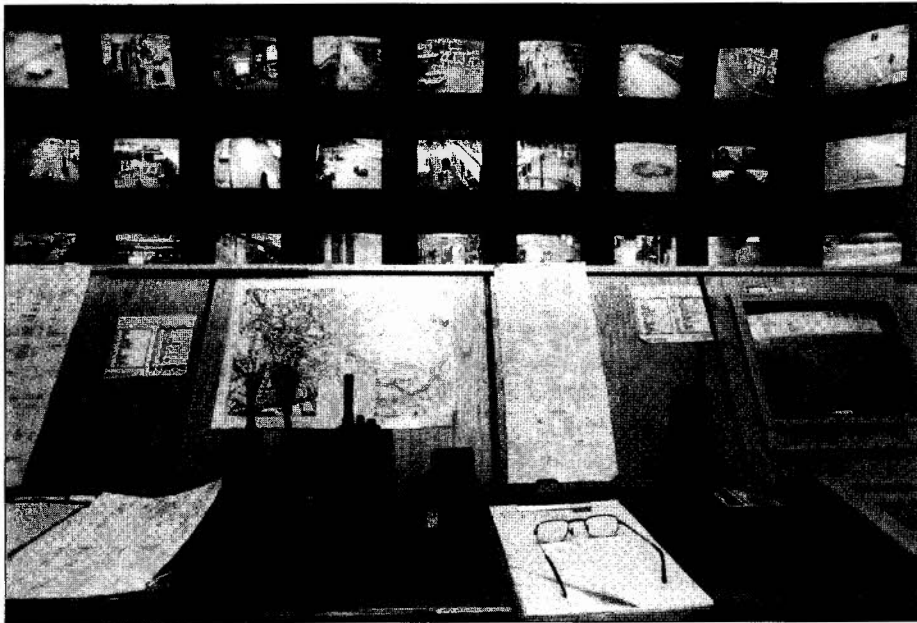
منبع: Home Office. From *Social Trends*, 29 (1999), p. 158.

مجموعه‌ای از رفتارهای قانون‌شکنانهٔ مخرب که افرادی که بی‌بهره از وجدان اخلاقی و فاقد کنترل بر نفس بودند انتخاب و درپیش می‌گرفتند. در پاسخ به تصور افزایش بی‌قانونی و ترس عمومی از جرم و جنایت، حکومت‌های محافظه‌کار شروع به تقویت و تشدید فعالیت‌های اجرای قانون کردند. نیروی پلیس گسترش یافت، بودجهٔ دستگاه عدالت کیفری افزایش یافت، و صدور حکم حبس‌های بلندمدت، به‌عنوان مؤثرترین عامل بازدارنده علیه تبهکاری، به‌طور روزافزون مورد استفاده قرار گرفت.

پیشگیری از جرائم «وضعیتی» - مثل دشوارسازی هدف و سیستم‌های

نظارتی - رهیافت رایجی برای «مدیریت» خطر جرم شده است. چنین روش‌هایی غالباً مورد حمایت سیاست‌گذاران است چون راه‌اندازی و کاربرد آن‌ها در کنار روش‌های پلیسی موجود، نسبتاً ساده است و این اطمینان را در شهروندان ایجاد می‌کند که انگار اقدام قاطعی علیه جرم و جنایت صورت می‌گیرد. اما چون این روش‌ها خود را درگیر علت‌های بنیادی جرم و جنایت - مثل نابرابری‌های اجتماعی، بیکاری و فقر - نمی‌کنند بزرگ‌ترین موفقیت‌های آن‌ها به حفاظت از بعضی بخش‌های جمعیت در برابر جرم و جنایت و منتقل کردن بزهکاری به حیطه‌هایی دیگر محدود می‌شود.

نمونه‌ای از این فعل و انفعال را می‌توان در طرد و حذف فیزیکی دسته‌های معینی از مردم از اماکن عمومی به‌منظور کاستن از جرم و تصور خطر جرم مشاهده کرد. در پاسخ به احساس عدم امنیت در میان کل جمعیت، اماکن عمومی جامعه - مثل کتابخانه‌ها، پارک‌ها و حتی گوشه و کنار خیابان‌ها - به‌طور روزافزون به‌شکل «حباب‌های امنیتی» درمی‌آیند. فعالیت‌های مدیریت خطر مثل گشت‌زنی پلیس، گروه‌های امنیت خصوصی و سیستم‌های نظارتی همگی به‌منظور حفاظت از عموم مردم در برابر خطرهای بالقوه انجام می‌گیرند. برای مثال، در بازارچه‌ها و مراکز خرید،



منظره اتاق کنترل CCTV (تلویزیون مدار بسته) که بر دانکستر نظارت می‌کند. یا فقط دانکستر را نشان می‌دهد.

اقدامات امنیتی به‌عنوان بخشی از «شرایط معامله»<sup>۱</sup> میان مصرف‌کنندگان و واحدهای اقتصادی، اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند. واحدهای اقتصادی برای جلب و حفظ مشتریان ثابت باید امنیت و آسایش آنان را تأمین کنند. جوانان معمولاً به چنین اماکنی راه داده نمی‌شوند چون تصور می‌رود که آن‌ها تهدید بزرگ‌تری برای امنیت آن‌جا هستند و به‌لحاظ آماری بیش‌تر از بزرگسال‌ها خلاف می‌کنند (نک. شکل ۴.۸). همراه با ایجاد «اماکن امن» برای مصرف‌کنندگان، فضاهای عمومی به روی جوانان روزبه‌روز بسته‌تر می‌شود.

---

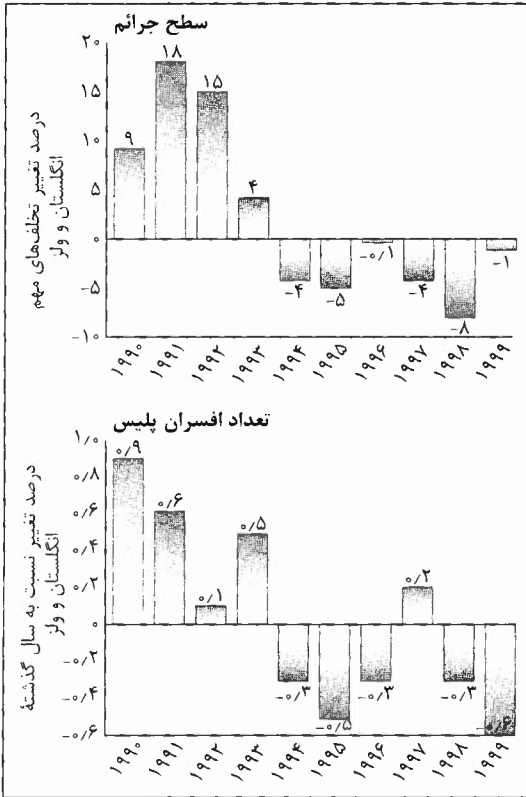
این مباحث بعداً در بخش «جرم و طرد اجتماعی» در صفحه ۴۷۶ بررسی می‌شود.

---

توسعه نیروهای پلیس از دیگر واکنش‌هایی است که در برابر رشد جرم و جنایت صورت گرفته است. وقتی نرخ جرائم رو به صعود باشد، تقاضای عمومی برای گماردن پلیس‌های بیش‌تری در خیابان‌ها به ناچار بالا خواهد گرفت. حکومت‌هایی که مایل‌اند خود را در برابر جرم و جنایت قاطع جلوه دهند معمولاً از افزایش تعداد و امکانات پلیس برای پیشگیری از جرم

---

1. coneractural bargain



شکل ۵.۸ تغییر سطوح جرائم در نسبت با تعداد افسران پلیس، ۱۹۹۰-۹

منبع: Home Office Statistical Bulletin. From the Guardian, 19 Oct. 1999.

طرفداری می‌کنند. دیدگاه عمومی درباره کار پلیس این است که پلیس سنگ بنای حفظ نظم و قانون است. اما نقش پلیس در کنترل واقعی جرم و جنایت چیست؟ معلوم نیست که فزونی گرفتن شمار نیروهای پلیس ضرورتاً به معنای کاهش نرخ جرم باشد. در بریتانیا، آمارهای رسمی درباره نرخ جرم و تعداد نیروهای پلیس، رابطه میان این دو را در معرض تردید قرار می‌دهد (شکل ۵.۸). این قضیه چندین پرسش معماگون پیش می‌آورد. اگر افزودن بر نیروهای پلیس مانع قانون شکنی نمی‌شود، چرا عموم مردم خواهان حضور قابل رؤیت پلیس هستند؟ پلیس چه نقشی در جامعه ما ایفا می‌کند؟

### کار پلیسی در جامعه مخاطره‌آمیز

برخی از جامعه‌شناسان و جرم‌شناسان گفته‌اند که روش‌های پلیسی قابل رؤیت، مثل گشت‌زدن در خیابان‌ها،

موجب اطمینان خاطر مردم می‌شود. چنین فعالیت‌هایی با این تلقی سازگارند که پلیس فعالانه مشغول کنترل جرم، تحقیق درباره تخلف‌ها و پشتیبانی از نظام عدالت کیفری است. اما ریچارد اریکسن و کوین هگرتی در کتاب اخیر خود پاسبانی در جامعه مخاطره‌آمیز<sup>۱</sup> (Ericson and Haggerty 1999) از نیاز به ارزیابی دوباره نقش پلیس در عصر مدرن اخیر، سخن می‌گویند. هرچند که حفظ نظم و قانون، تعامل با شهروندان و ارائه خدمات به شهروندان واقعاً بخشی از کار پلیس در روزگار ما است، اما این‌ها فقط بخشی از کارهایی است که پلیس عملاً انجام می‌دهد. بنا به استدلال اریکسن و هگرتی، کار پلیسی اکنون کم‌تر به کنترل جرم و بیش‌تر به ردیابی و مدیریت مخاطره‌ها

1. *policing the risk society*

مربوط می‌شود. کار پلیس، بیش از هر چیز، به مبادله دانش و اطلاعات در زمینه بیم و خطرها با سایر نهادهای جامعه که به این اطلاعات نیازمندند مربوط می‌شود.

به گفته اریکسن و هگرتی، نیروهای پلیس پیش و بیش از هر چیز «کارکنان اطلاعات» اند. مقصود آن‌ها این است که بخش اعظم وقت پلیس صرف فعالیت‌هایی می‌شود که در پی پردازش اطلاعات، تهیه گزارش‌ها یا مبادله داده‌ها هستند. نمونه «ساده» تصادف اتومبیل در اُنتاریوی کانادا این مطلب را روشن می‌کند. افسر پلیس به صحنه تصادف اتومبیل گسیل می‌شود. کسی کشته نشده اما جراحت‌های مختصری وارد آمده است و یکی از راننده‌ها مست است. تحقیق درباره حادثه یک ساعت طول می‌کشد؛ راننده مست به استفاده از وسیله نقلیه‌ای متهم است که نقص فنی داشته و موجب آسیب جسمانی شده است، و نیز متهم به رانندگی در حین مستی است. گواهینامه رانندگی او خودبه‌خود برای دوازده ساعت توقیف می‌شود.

افسر پلیس، پس از انجام مراحل عادی این تحقیق، به مدت سه ساعت مشغول نگارش شانزده گزارش جداگانه درباره حادثه می‌شود. همین‌جا است که نقش پلیس به‌عنوان «دلال» اطلاعات روشن می‌شود:

- **اداره ثبت منطقه‌ای خودروها** خواهان اطلاعاتی درباره محل تصادف و وسایل نقلیه و اشخاص مرتبط با آن است. این اطلاعات برای «تعیین احتمال خطر» جهت استفاده در اقدامات پیشگیری از تصادف، مدیریت ترافیک و تخصیص منابع و امکانات به کار می‌رود.
- **صنایع خودروسازی** نیازمند کسب اطلاعاتی درباره وسایل نقلیه تصادف‌کرده هستند تا استانداردهای ایمنی را بهبود بخشند، به دستگاه‌های نظارتی گزارش دهند و اطلاعات ایمنی را در اختیار گروه‌های مصرف‌کنندگان قرار دهند.
- **شرکت‌های بیمه** نیازمند اطلاعاتی درباره تصادف هستند تا درباره پرداخت خسارت تصمیم بگیرند. آن‌ها همچنین به اطلاعات پلیس نیاز دارند تا نمودارهای آماری احتمال خطر را تهیه کنند و براساس آن حق بیمه و سطوح بازپرداخت خسارت‌های احتمالی را برای مشتریان خود محاسبه و تعیین کنند.
- **نظام بهداشت و درمان** عمومی نیازمند جزئیات جراحت‌های وارده و نحوه وقوع آن‌ها است. این اطلاعات برای تکمیل آمارنامه‌ها و برنامه‌ریزی ارائه خدمات اورژانس مورد استفاده قرار می‌گیرد.
- **دادگاه‌های جنایی** نیازمند اطلاعات پلیس است چون این اطلاعات در حکم مواد و مصالح تعقیب حقوقی و مدارکی دال بر کفایت تحقیقات در صحنه تصادف، به کار می‌آید.
- **اداره پلیس** خود نیز به گزارش‌هایی درباره حادثه نیاز دارد، هم برای بایگانی داخلی و هم برای واردکردن در داده‌های رایانه‌ای ملی.

این مثال آشکارا نشان می‌دهد که پلیس چگونه یکی از گره‌های اصلی شبکه پیچیده گردش اطلاعات در نهادهایی است که همگی در کار مدیریت خطر هستند. طبق استدلال اریکسن و هگری، کار پلیس به کمک شکل‌های نوین فناوری، به صورت فزاینده‌ای به «نقشه‌برداری» و پیش‌بینی خطر در جمعیت مربوط می‌شود.

اریکسن و هگری در ادامه بحث خود چنین می‌گویند که تقاضاهای اطلاعاتی سایر نهادها، مثل صنعت بیمه، در زمان حاضر مستقیماً به راه و روش کار پلیس شکل می‌دهد. پلیس باید به چنان شیوه‌ای اطلاعات را جمع‌آوری و گزارش کند که با نیازهای اطلاعاتی دستگاه‌های دیگر همخوانی داشته باشد. اکنون روش گزارش اطلاعات توسط پلیس با سامانه‌ها و فرم‌های رایانه‌ای تعریف می‌شود. پلیس به جای آن‌که گزارش‌های روایت‌گونه‌ای برای توصیف حوادث بنویسد، «وقایع» مربوط به هر پرونده یا مورد را در فرم‌های استاندارد می‌کند و برای این کار به مجموعه‌ای از پرسش‌های بسته که هر کدام «گزینه‌هایی» به عنوان پاسخ دارد، جواب می‌دهد. اطلاعاتی که وارد چنین فرم‌هایی می‌شود برای دسته‌بندی مردم و رویدادها مورد استفاده قرار می‌گیرد که بخشی از تهیه و تدارک نمودارهای احتمال خطر است. اما، به گفته اریکسن و هگری، ماهیت «خشک و بسته» این فرم‌های گزارش‌نویسی بر مشاهده و تحقیق پلیس، نحوه درک و تفسیر آن‌ها از حادثه، و رهیافت آن‌ها برای حل مسئله تأثیر می‌گذارد.

این تأکید بر جمع‌آوری و پردازش اطلاعات می‌تواند موجب بیگانگی و سرخوردگی پلیس شود. برای بسیاری از افسران پلیس، «کار واقعی پلیس» - مثل تحقیق درباره جنایت - با «خرمالی‌های»<sup>۱</sup> گزارش‌نویسی و کاغذبازی تفاوت دارد. این‌گونه رویه‌های اداری گزارش‌نویسی برای بسیاری از افسران پلیس در حکم «آینه یک طرفه‌ای» است که اجازه نمی‌دهد اصل مطلب را درباره نیاز به ثبت گسترده اطلاعات دریابند.

از نظر اریکسن و هگری، رشد حراست محلی و گروه‌های دیدبانی محلی تجسم راستین کار پلیسی در جامعه مخاطره‌آمیز است. در چنین مواردی، پلیس اهل محل را تشویق می‌کند که فعالانه در حراست و پاییدن بیم و خطرهای پیرامون خود، و مدیریت خطر مشارکت کنند. آن‌گاه این گروه‌ها می‌توانند اطلاعات مربوط به بیم و خطرهای محلی را از طریق پلیس محلی که «واسطه و دلال» اطلاعات برای نهادهای دیگر است، وارد شبکه‌های معرفتی کنند.

### حراست محلی

پیشگیری از جرم، و کاهش ترس از جرم، هر دو رابطه نزدیکی با تجدید بنای اجتماعات نیرومند دارد. همان‌طور که در بحث‌های پیشین درباره نظریه «پنجره‌های شکسته» دیدیم، یکی از مهم‌ترین

نوآوری‌های جرم‌شناسی در سال‌های اخیر این اکتشاف بوده است که زوال ادب و نزاکت در برخوردهای روزمره رابطه مستقیم با تبهکاری دارد. برای مدت‌های مدیدی همه توجه‌ها تقریباً فقط به جرائم سنگین و جدی معطوف بود - مثل دزدی، حمله یا خشونت. اما جرائم کوچک‌تر و شکل‌های متعدد بی‌نظمی و آشفتگی عمومی معمولاً تأثیری انباشتی به‌جا می‌گذارند. وقتی از ساکنان شهرهای اروپایی و امریکایی خواسته می‌شود مسائل خود را بیان کنند، ساکنان محله‌های پردردسر از اتومبیل‌های اوراقی رها شده، دیوار نوشته‌ها، روسپیگری، دارودسته‌های جوانان و پدیده‌هایی از این دست، نام می‌برند.

مردم بر مبنای ترس و نگرانی خود از این مسائل دست به اقدام می‌زنند: اگر بتوانند از این محله‌ها اسباب‌کشی می‌کنند، یا قفل‌های بزرگی بر درها و حفاظ‌هایی روی پنجره‌ها می‌زنند و از اماکن عمومی دوری می‌کنند. رفتارهای ناشایستی که کنترل و محدودیتی روی آن‌ها وجود ندارد به شهروندان هشدار می‌دهد که این ناحیه ناامن است. شهروندان وحشت می‌کنند و پا به خیابان‌ها نمی‌گذارند، از برخی محله‌ها می‌پرهیزند و فعالیت‌ها و معاشرت‌های عادی خود را محدود می‌کنند. آن‌ها همراه با کناره‌گیری فیزیکی، از نقش‌های حمایت متقابل همشهری‌ها نیز کناره‌گیری می‌کنند و بدین ترتیب از آن دسته کنترل‌های اجتماعی دست می‌شویند که پیش از این به حفظ ادب و نزاکت در اجتماع کمک می‌کرد.

برای مبارزه با این وضعیت چه باید کرد؟ یکی از اندیشه‌هایی که در سال‌های اخیر محبوبیت زیادی کسب کرده این است که پلیس باید دوشادوش شهروندان برای بهبود کیفیت اجتماع و رفتار مدنی تلاش کند و در این راه به‌جای زندانی کردن از آموزش، ترغیب، متقاعدسازی و مشاوره استفاده کند.

«حراست محلی»<sup>۱</sup> نه فقط بیانگر شرکت دادن خود شهروندان است، بلکه حاکی از تغییر نگرش سنتی نیروهای پلیس است. تأکید تازه‌ای بر پیشگیری از جرم، به‌جای اجرای قانون، می‌تواند همراه با ادغام دوباره کار پلیسی با اجتماع پیش برود. جداافتادن پلیس از کسانی که قاعداً باید به آن‌ها خدمت کند، غالباً موجب پیدایش احساس محاصره‌شدگی<sup>۲</sup> می‌شود، زیرا پلیس تماس منظمی با شهروندان عادی ندارد.

برای نیل به نتیجه، همکاری بین حکومت و دستگاه‌های اجرایی، نظام عدالت کیفری، انجمن‌های محلی و سازمان‌های محلی، باید پذیرای همگان باشد - باید همه گروه‌های قومی و اقتصادی مشارکت داده شوند (Kelling and Coles 1997). حکومت و تجارت می‌توانند همراه با هم به ترمیم پوشیدگی‌های شهری کمک کنند. یکی از الگوهای ممکن این است که مناطق پیشرفت شغلی و تجاری ایجاد شود و به شرکت‌هایی که در برنامه‌ریزی‌های راهبردی مشارکت می‌کنند و در نواحی موردنظر سرمایه‌گذاری می‌کنند، تخفیف‌های مالیاتی تعلق گیرد. برای موفقیت چنین طرح‌هایی، تعهد و پای‌بندی بلندمدتی به اهداف اجتماعی لازم است.

1. Community policing

2. siege mentality

تأکید بر این استراتژی‌ها به معنای انکار پیوندهای میان بیکاری، فقر و جرم نیست. بلکه مبارزه علیه این مسائل اجتماعی باید با رهیافت‌های مبتنی بر اجتماع در پیشگیری از جرم هماهنگ و تنظیم شود. این رهیافت‌ها در واقع می‌توانند به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در پیشبرد عدالت اجتماعی مؤثر باشند. هر جا که نظم اجتماعی همراه با خدمات عمومی به زوال رفته باشد، فرصت‌های دیگر نیز، مثل شغل‌های تازه، رو به افول می‌روند. بهبودبخشیدن به کیفیت زندگی در یک محله می‌تواند موجب احیای آن شود.

### قربانیان و عاملان جرم

آیا احتمال ارتکاب به جرم، یا قربانی جرم‌شدن، برای بعضی افراد یا گروه‌ها بیش‌تر است؟ جرم‌شناسان می‌گویند آری - پژوهش‌ها و آمارهای جرم نشان می‌دهد که جرم و قربانی شدن به‌صورت تصادفی در میان جمعیت توزیع نمی‌شود. برای مثال، احتمال ارتکاب به جرم مردان بیش از زنان است؛ جوانان بیش از سالخورده‌ها درگیر جرم و جنایت می‌شوند.

میزان احتمال این‌که کسی قربانی جرم و جنایت شود پیوند تنگاتنگی با ناحیه زندگی او دارد. مناطقی که از محرومیت مادی بیش‌تر رنج می‌برند در کل نرخ‌های جرم بالاتری دارند. افرادی که در محله‌های مناطق درون‌شهری زندگی می‌کنند به‌احتمالی بیش از آنانی که ساکن مناطق ثروتمندتر حومه شهری هستند، در معرض تهدید خطر قربانی شدن به‌دست جرم و جنایت هستند. این واقعیت که اقلیت‌های قومی به‌صورت بی‌تناسبی در مناطق درون‌شهری تمرکز یافته‌اند ظاهراً عامل مهمی در بالابودن نرخ‌های قربانیان در این نواحی است.

---

برای مطالب بیش‌تر درباره رابطه اقلیت‌های قومی بریتانیا با جرم و نزاع عدالت کیفری به بخش «نژاد و جرم» در صفحه ۳۹۵ مراجعه کنید.

---

### جنسیت و جرم

مطالعات جرم‌شناسانه، همچون سایر حوزه‌های جامعه‌شناسی، به‌طور سنتی نیمی از جمعیت را نادیده گذاشته‌اند. فمینیست‌ها حق داشته‌اند که جرم‌شناسی را به باد انتقاد بگیرند که رشته‌ای تحت سلطه مردان است که در آن زنان هم در ملاحظات نظری و هم در مطالعات تجربی عمدتاً «نامرئی» هستند. از دهه ۱۹۷۰ بسیاری از آثار مهم فمینیستی توجه همگان را به این مسئله جلب کرده‌اند که چگونه تخلف‌های مجرمانه زنان در متن و زمینه‌هایی متفاوت با مردان صورت می‌گیرد، و چگونه تجربه‌هایی که زنان با دستگاه عدالت کیفری دارند تحت تأثیر پاره‌ای از مفروضات جنسیتی درباره نقش‌های شایسته مردان و زنان است. همچنین فمینیست‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در عیان‌ساختن رواج خشونت علیه زنان، چه در خانه و چه در حوزه عمومی، داشته‌اند.



## نرخ‌های جرم زنان و مردان

آمارهای مربوط به جنسیت و جرم بسیار تکان‌دهنده است. برای مثال، از میان همه کسانی که به دلیل ارتکاب جرائم کیفری در انگلستان و ولز در ۱۹۷۷ مقرر شناخته شده یا به قید وثیقه آزاد شده‌اند، ۸۳ درصد مرد بوده‌اند. عدم تناسب فاحشی در نرخ زنان و مردان زندانی نیز وجود دارد، نه فقط در بریتانیا بلکه در همه کشورهای صنعتی، زنان فقط ۳ درصد جمعیت زندانیان بریتانیا را تشکیل می‌دهند. تفاوت‌هایی نیز در زمینه انواع جرائمی که مردان و زنان مرتکب می‌شوند وجود دارد. تخلف‌های زنان به‌ندرت با خشونت همراه است و تقریباً همه آن‌ها جزو خلاف‌های کوچک به حساب می‌آیند. دزدی‌های کوچک مثل کس رفتن اجناس از مغازه‌ها، و ایجاد اختلال در نظم عمومی مثل مستی در ملأعام و روسپیگری، انواع اصلی جرائم زنان محسوب می‌شود (Flowers 1987).

مسلماً این امکان هست که تفاوت واقعی بین نرخ‌های جرم زنان و مردان کم‌تر از چیزی باشد که آمارهای رسمی نشان می‌دهند. در دهه ۱۹۵۰ اتو پالک ادعا کرد که برخی از جرائمی که زنان مرتکب می‌شوند معمولاً گزارش داده نمی‌شود. او نقش خانگی زنان را زمینه‌ساز فرصت ارتکاب جرم در خانه و در حوزه خصوصی می‌دانست. پالک زنان را ماهیتاً نیرنگ‌باز و بسیار چیره‌دست در برده‌کشیدن روی تخلف‌های‌شان تلقی می‌کرد. ریشه این سرشت زنانه در زیست‌شناسی بود، چون زنان آموخته بودند که درد و ناراحتی عادت ماهانه را از مردان پنهان کنند به همین نحو می‌توانستند تمایل به آمیزش جنسی را نیز مخفی بدارند، به قسمی که مردان قادر به این کار نبودند! پالک همچنین استدلال می‌کرد که با زنان خلافکار معمولاً به‌نرمی و ملایمت بیش‌تری رفتار می‌شود چون پلیس‌های مرد معمولاً ایستاری «جوانمردانه» در برابر آن‌ها دارند (Pollak 1950).

سیمایی که پالک از زنان به‌منزله موجوداتی اسرارآمیز و نیرنگ‌باز ترسیم می‌کند بر پایه باورهای کلیشه‌ای بی‌اساس استوار است، اما این نکته که دستگاه عدالت کیفری با نرمی و ملایمت بیش‌تری با زنان برخورد می‌کند به مشاجره‌ها و بررسی‌های زیادی منجر شده است. فرضیه رفتار جوانمردانه به دو معنا گرفته شده است. اول این‌که ممکن است پلیس و سایر مقامات زنان خلافکار را کم‌تر از مردان خلافکار خطرناک بدانند، و اعمالی را برای زنان نادیده بگیرند که مردان به‌سبب آن دستگیر می‌شوند. دوم این‌که در مجازات تخلف‌های مجرمانه، احتمال حکم زندان برای زنان بسیار کم‌تر از مردان مجرم است. چندین مطالعه تجربی برای آزمون فرضیه جوانمردی انجام گرفته است، اما نتیجه قطعی به‌دست نیامده است. یکی از دشواری‌های اصلی این تحقیقات، ارزیابی تأثیر نسبی جنسیت در مقایسه با عوامل دیگری مثل سن، طبقه و نژاد است. برای مثال، به‌نظر می‌رسد زنان مجرم سالخورده معمولاً کم‌تر از هم‌تایان مذکر خود با خشونت پلیس و دستگاه قضایی روبرو می‌شوند. سایر مطالعات نشان داده‌اند که رفتار پلیس با زنان سیاه‌پوست بسیار بدتر از زنان مجرم سفیدپوست است.

دیدگاه دیگری که مورد پذیرش فمینیست‌ها است به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه تلقی‌های اجتماعی درباره «زنانگی» روی تجربه‌های زنان در دستگاه عدالت کیفری تأثیر می‌گذارد. فرانسویس هایدنسن (Heidensohn 1985) می‌گوید با زنانی که تصور می‌شده از هنجارهای گرایش جنسی زنانه انحراف دارند با خشونت بیش‌تری رفتار می‌شود. برای مثال، دختران جوانی که مظنون به بی‌بندوباری جنسی باشند بیش از پسرانی که همین ظن به آن‌ها می‌رود بازداشت می‌شوند. در چنین مواردی زنان را «کجرو مضاعف» می‌پندارند - یعنی نه تنها قانون‌شکنی کرده‌اند، بلکه به رفتارهای «شایسته» زنان نیز بی‌حرمتی کرده‌اند. در چنین مواردی، آن‌ها نه به دلیل ماهیت جرمی که مرتکب شده‌اند بلکه بیش‌تر به سبب انتخاب سبک زندگی «کجروانه» محاکمه می‌شوند. هایدنسن و سایر محققان به وجود معیار دوگانه در دستگاه عدالت کیفری اشاره کرده‌اند: پرخاشگری و خشونت مردان پدیده‌ای طبیعی دانسته می‌شود، و دلایل جرائم زنان در عدم تعادل «روانی» جست‌وجو می‌شود.

فمینیست‌ها برای «مرئی‌تر» ساختن جرائم زنان پژوهش‌های مفصلی روی تبه‌کاران زن انجام داده‌اند - از دارودسته‌های دختران بزه‌کار تا تروریست‌های زن و زنان زندانی. این مطالعات نشان داده‌اند که خشونت و ویژگی انحصاری تبه‌کاری مردان نیست. احتمال مشارکت زنان در جرائم خشونت‌آمیز بسیار کم‌تر از مردان است، اما چنین نیست که زنان همیشه از ایفای نقش در ماجراهای خشونت‌بار برکنار بوده باشند. پس چرا نرخ‌های تبه‌کاری زنان تا این حد کم‌تر از مردان است؟ شواهدی وجود دارد که زنان قانون‌شکن غالباً می‌توانند از حاضر شدن در دادگاه‌ها بگریزند چون قادرند پلیس یا سایر مقامات را چنان اغوا کنند که به اعمال آن‌ها به چشم دیگری بنگرند. آن‌ها معمولاً چیزی را دستاویز قرار می‌دهند که «معاهده جنسیتی»<sup>۱</sup> نامیده شده است - معاهده‌ای تلویحی میان مردان و زنان مبنی بر این‌که زن بودن یعنی عشوه‌گر و شهوت‌انگیز بودن، از سویی، و نیاز به حمایت و پشتیبانی، از سوی دیگر (Worrall 1990).

اما برخورد متفاوت با زنان و مردان مجرم نمی‌تواند تفاوت فاحش نرخ جرائم زنان و مردان را توضیح دهد. بلکه دلایل این واقعیت به احتمال قریب به یقین همان دلایلی است که وجود تفاوت‌های جنسیتی در سایر حوزه‌ها را تبیین می‌کند. مسلماً پاره‌ای «جرائم زنانه» وجود دارد - در رأس همه، روسپیگری - که زنان به دلیل آن محکوم می‌شوند اما مشتریان مرد آن‌ها مجازاتی نمی‌بینند. «جرائم مردانه» همچنان «مردانه» باقی می‌مانند چون پای تفاوت در اجتماعی شدن در میان است و چون فعالیت‌ها و مشغولیت‌های مردان هنوز غیرخانگی‌تر از اکثر زنان است. همان‌طور که در مورد رهیافت پالک دیدیم، تفاوت جنسیتی در جرم غالباً با تفاوت‌های روان‌شناختی یا زیست‌شناختی فطری و مادرزاد تبیین می‌شود - براساس تفاوت در نیروی جسمانی، بی‌ارادگی یا

دلمشغولی به تولیدمثل. امروزه صفات و ویژگی‌های «زنانه» را عمدتاً حاصل روابط اجتماعی می‌دانند، همین‌طور خصلت‌های «مردانه» را. بسیاری از زنان به‌نحوی اجتماعی می‌شوند که برای ابعاد و کیفیاتی در زندگی اجتماعی (توجه و دلسوزی نسبت به دیگران و تقویت مناسبات شخصی) ارزش قائل می‌شوند که متفاوت با چیزهایی است که مردان به آن‌ها ارزش می‌دهند. واقعیت دیگری که همان‌قدر اهمیت دارد این است که، از طریق نفوذ و تأثیر ایدئولوژی و عوامل دیگر - مثل مفهوم «دختر خوب» - رفتار زنان غالباً به گونه‌ای محدود و کنترل می‌شود که فعالیت‌های مردان نمی‌شود. از اواخر سده نوزدهم، جرم‌شناسان پیش‌بینی کردند که برابری و مساوات جنسیتی موجب کاهش یا حذف تفاوت‌های ارتکاب جرم بین مردان و زنان خواهد شد، اما تا به امروز جرم و جنایت همچنان پدیده‌ای جنسیتی باقی مانده است. آیا تفاوت‌هایی که بین نرخ‌های جرم زنان و مردان دیده می‌شود روزی از بین خواهد رفت؟ هنوز نمی‌توانیم در این مورد با هیچ درجه‌ای از اطمینان چیزی بگوییم.

### جرم و «بحران مردانگی»

سطوح بالای نرخ جرائم در نواحی فقیرنشین شهرهای بزرگ خصوصاً به فعالیت‌های مردان جوان مربوط می‌شود. چرا باید این تعداد از مردان جوان این نواحی به جرم رو بیاورند؟ بعضی از پاسخ‌ها را پیش از این مطرح کرده‌ایم. پسرها غالباً از همان سنین پایین عضو دارودسته‌ها می‌شوند، و این خرده‌فرهنگی است که در آن برخی از انواع جرم روشی برای زندگی است. و هنگامی که مراجع رسمی به این اعضای جوان دارودسته‌ها برچسب تبهکاری می‌زنند، آن‌ها نیز شروع به فعالیت‌های تبهکارانه معمول می‌کنند. هرچند که امروزه دارودسته‌های دختران نیز وجود دارد، چنین خرده‌فرهنگ‌هایی اساساً مردانه است و با ارزش‌های مردانه ماجراجویی، هیجان و رفاقت عجین شده است.

در فصل ۵ («جنسیت و گرایش جنسی») درباره این اندیشه بحث کردیم که جوامع مدرن شاهد «بحران مردانگی» هستند. اگر روزی مردان جوان می‌توانستند با اطمینان چشم‌انتظار حرفه و شغل مادام‌العمر و نقش پایدار نان‌آور خانواده باشند، اکنون این نقش برای مردان زیادی بسیار متزلزل شده است. تحولات و دگرگونی‌های بازار کار موجب شده که بیکاری و ناامنی شغلی به تهدیدهای ملموسی تبدیل شوند، حال آن‌که زنان به‌صورت روزافزون به لحاظ مالی، حرفه‌ای و غیره مستقل‌تر می‌شوند. اندیشه‌های کانل درباره «مردانگی هژمونیک» (نک. صفحه ۱۷۵) در تبیین این‌که چگونه می‌توان خشونت و پرخاشگری را جنبه‌ی موجهی از هویت مردانه قلمداد کرد، مورد استفاده بسیاری از جامعه‌شناسان و جرم‌شناسان بوده است.

سطح جرم در میان مردان جوان رابطه‌ی نزدیکی با بیکاری دارد: مردان جوان بیکار واقع در سنین ۱۶-۲۹ سال هم در جرائم تعدی به مالکیت و هم در جرائم خشونت‌آمیز حضور بسیار زیادی

دارند. تحلیل‌های منطقه‌ای نیز این رابطه را تأیید می‌کنند. نقاطی از کشور که در آن‌ها بیکاری بیش از جاهای دیگر است، مثل مرسی ساید، منچستر بزرگ، میدلندز غربی و ولز جنوبی و لندن بزرگ، مناطق رواج جرم و جنایت نیز هستند (Wells 1995).

برخی گفته‌اند که سطوح بالای بیکاری مردان کم‌کم مقوله‌تازه تبهکار شغلی را به وجود می‌آورد. گزارشی که وزارت کشور در ۱۹۹۶ منتشر کرد و جوانان و جرم نام داشت مطالبی ارائه می‌دهد که به این فرضیه مربوط می‌شوند. پژوهشی که در این گزارش تشریح شده شامل مصاحبه‌هایی با ۲۵۰۰ جوان از هر دو جنس است که چهارده تا بیست و پنج ساله بودند. پژوهشگران این تحقیق بدون اتکاء به آمارهای پلیس از مصاحبه‌شوندگان خواسته بودند که با اطمینان خاطر بگویند که آیا تا آن هنگام هرگز مرتکب جرم شده بودند یا خیر. نتایج تحقیق نشان می‌داد که تا سن بیست و پنج سالگی ۳۰ درصد مردان جوان مرتکب یکی از انواع فعالیت‌های مجرمانه شده بودند - البته غیر از مصرف مواد مخدر غیرقانونی و تخلفات رانندگی. فعالیت‌های مجرمانه مردان جوان قبلاً در اوایل بیست و چندسالگی به نحو فاحشی پایان می‌آمد، اما این تحقیق نشان می‌دهد که دیگر چنین نیست. برای نمونه، نسبت مردان جوان ۲۲-۲۵ ساله‌ای که مرتکب سرقت اموال می‌شوند بیش از نسبت گروه سنی ۱۸-۲۱ سال است.

این یافته‌ها حاکی از این هستند که مردان جوان دیگر همچون گذشته «با افزایش سن، جرم را کنار نمی‌گذارند». در ۱۹۹۶ تقریباً ۷۰ درصد مردانی که به ارتکاب تخلف مجرمانه محکوم شدند، پیش از آن نیز یک یا چندبار محکوم شده بودند. در مقابل، کم‌تر از ۵۰ درصد زنان محکومان سابقه‌دار بودند (HMSO 1999). چنین یافته‌هایی دال بر این است که نداشتن امید به یافتن کار ثابت باعث می‌شود که گروه بزرگی از نسل جوان نتوانند به افراد بالغ مسئولیت‌پذیر تبدیل شوند.

### جنایت علیه زنان

مقوله‌های معینی از جرائم وجود دارند که در آن‌ها غالباً مردان متجاوز و مهاجم و زنان قربانی جرم‌اند. خشونت خانگی، آزار و اذیت جنسی، تهاجم جنسی و تجاوز به عنف جرماتی هستند که در آن مردان از قدرت برتر اجتماعی یا جسمانی خود علیه زنان استفاده می‌کنند. هرچند که هریک از این جرائم را زنان و علیه مردان نیز انجام داده‌اند، ولی این جرائم هنوز هم همچنان منحصرأ علیه زنان انجام می‌گیرند. برآورد می‌شود که یک‌چهارم زنان دست‌کم یک‌بار در طول زندگی خود قربانی خشونت بوده‌اند، اما همه زنان در معرض تهدید مستقیم یا غیرمستقیم چنین جنایاتی هستند.

برای سالیان متمادی، دستگاه عدالت کیفری چنین تخلف‌هایی را نادیده می‌گرفت؛ قربانیان ناچار بودند با پشتکار خستگی‌ناپذیری در پی اقامه دعوی حقوقی علیه متجاوز باشند. حتی امروز هم پیگرد قانونی جرماتی که علیه زنان صورت می‌گیرد به سرعت و سهولت سایر جرائم نیست. اما جرم‌شناسی فمینیستی نقش زیادی در افزایش توجه به جرائم علیه زنان و گنجاندن این جرائم در

مباحث مرسوم جرم و جنایت داشته است. در این بخش به بررسی تجاوز به عنف خواهیم پرداخت و بحث خشونت خانگی و آزار و اذیت جنسی را به سایر فصل‌ها موکول می‌کنیم (نک. فصل ۷ «خانواده‌ها»، و فصل ۱۳، «کار و زندگی اقتصادی»).

تخمین میزان تجاوز به عنف، با هر درجه‌ای از دقت، کار بسیار دشواری است. فقط نسبت کوچکی از تجاوزها به اطلاع پلیس می‌رسد و در آمارها ثبت می‌شود. هر سال، به‌طور متوسط ۶۰۰۰ مورد تجاوز به عنف و ۱۷،۵۰۰ تعدی گستاخانه به پلیس گزارش داده می‌شود. اما مطالعه‌ای که وزارت کشور در فوریه ۲۰۰۰ منتشر کرد، برآورد کرده بود که تعداد حقیقی تجاوز و حمله‌های جنسی در بریتانیا چیزی بین ۱۱۸،۰۰۰ و ۲۹۵،۰۰۰ در سال است (Gaurdian, 18 February 2000).

طی دهه ۱۹۹۰ تعداد تجاوزها یا حمله‌های جنسی گزارش شده‌ای که در آن‌ها قربانی مهاجم را می‌شناخته، افزایش یافت. چهل و سه درصد از حمله‌های جنسی را بستگان، دوستان، زوج‌های سابق یا آشنایان جدید انجام می‌دهند - و موسوم به «تجاوزهای آشنایان» است. برآورد می‌شود که نیمی از همه تجاوزهای آشنایان را کسانی صورت می‌دهند که مدت آشنایی آن‌ها با قربانی کم‌تر از ۲۴ ساعت بوده است. درحالی‌که تعداد تجاوزهای آشنایان افزایش یافته است، تجاوزهای گزارش شده‌ای که غریبه‌ها صورت داده‌اند کاهش یافته و ۱۲ درصد همه حمله‌ها را شامل می‌شود. تا سال ۱۹۹۱، تجاوزهای زناشویی در بریتانیا اصولاً تجاوز شناخته نمی‌شد. در حکمی که در ۱۷۳۶ صادر شد، سر ماتیو هیل<sup>۱</sup> اعلام کرد که «شوهر را نمی‌توان به دلیل ارتکاب تجاوز به زن قانونی خود مقصر شناخت، چون زن طبق قرارداد و رضایت دوجانبه زناشویی خود را از این نظر تسلیم شوهرش کرده و نمی‌تواند آن را فسخ کند» (به نقل از Hall et al., 1984: 20). این تقریر در انگلستان و ولز تا همین یک دهه پیش همچنان صورت قانونی داشت تا این‌که مجلس اعیان تصویب کرد که در عصر مدرن این عقیده پذیرفتنی نیست که شوهر حق دارد خود را به زنش تحمیل کند.

بنا به دلایل متعددی ممکن است زنی تصمیم بگیرد وقوع خشونت جنسی علیه خویش را به پلیس گزارش نکند. اکثر زنانی که مورد تجاوز قرار می‌گیرند یا می‌خواهند این حادثه را از یاد ببرند، با نمی‌خواهند گرفتار رشته‌ای از معاینه‌های پزشکی تحقیق‌آمیز، بازجویی‌های پلیس و استنطاق‌های مفصل در جلسه‌های محاکمه شوند. این فرآیند قانونی اغلب بسیار طولانی و دلسردکننده است. جلسه‌های دادگاه علنی است و قربانی باید با متهم رودررو شود. اثبات وقوع کامل تجاوز به عنف، هویت تجاوزگر و این‌که عمل موردنظر بدون رضایت زن انجام گرفته همه باید محرز شوند. ممکن است زن حس کند این او است که به محاکمه کشیده شده، مخصوصاً اگر تاریخچه روابط جنسی او به‌طور علنی مورد بررسی قرار گیرد، که غالباً چنین است.

1. Sir Matthew Hale

طی چندسال اخیر، گروه‌های زنان فشار زیادی برای تغییر طرز تفکر حقوقی و عمومی دربارهٔ تجاوز وارد آورده‌اند. آن‌ها اصرار داشته‌اند که تجاوز را نباید یک تعدی و تخلف جنسی، بلکه نوعی جرم خشونت‌آمیز به حساب آورد. تجاوز فقط یک حملهٔ جسمانی نیست، بلکه یورشی است به شخصیت و کرامت فرد. واضح است که تجاوز ارتباط مستقیمی با پیوند میان مردانگی و قدرت، سلطه و نیرومندی دارد. تجاوز عمدتاً نتیجهٔ میل جنسی مهارناپذیر نیست بلکه ناشی از پیوندهای میان گرایش جنسی و احساس قدرت و برتری است. خود این عمل جنسی کم‌تر از توهین و تحقیری که به زن می‌شود اهمیت دارد (Estrich 1987). این‌گونه اقدام‌های گروه‌های زنان نتایج واقعی در تغییر دادن قوانین داشته‌اند، و امروز تجاوز از نظر قوانین نوع خاصی از خشونت جنایی محسوب می‌شود.

از یک جهت می‌توان گفت که همهٔ زنان قربانیان تجاوز هستند. زنانی که هرگز مورد تجاوز واقع نشده‌اند غالباً همان ترس و اضطراب‌هایی را تجربه می‌کنند که زنان مورد تجاوز تجربه کرده‌اند. آن‌ها ممکن است از تنها بیرون‌رفتن در شب حتی در خیابان‌های شلوغ، وحشت داشته باشند، و شاید از تنها ماندن در خانهٔ خود نیز همان قدر دچار ترس و هراس شوند. سوزان براون میلر، با تأکید بر پیوند تنگاتنگ تجاوز و گرایش جنسی ارتدکس مردانه، این استدلال را مطرح کرده است که تجاوز بخشی از نظام ارباب مردانه است که همهٔ زنان را در ترس و هراس نگه می‌دارد. کسانی که مورد تجاوز قرار نمی‌گیرند اسیر رعب و وحشت‌های ناشی از آن هستند، و همچنین اسیر نیاز و اجبار همیشگی به رعایت احتیاط در زمینه‌های مختلف زندگی روزمره، احتیاطی بسیار بیش از آن‌چه مردان باید داشته باشند (Brownmiller 1975).

### جرم و جنایت‌های علیه همجنس‌خواهان

فمینیست‌ها خاطر نشان کرده‌اند که نحوهٔ درک خشونت، ماهیتی به‌غایت جنسیتی دارد و تحت تأثیر تصورات «عقل سلیمی»<sup>۱</sup> دربارهٔ خطر و مسئولیت‌پذیری است. از آن‌جا که عموماً چنین تصور می‌شود که زنان کم‌تر می‌توانند در برابر حمله‌های خشونت‌آمیز از خویش دفاع کنند، عقل سلیم حکم می‌کند که آن‌ها باید رفتار خودشان را اصلاح کنند تا خطر قربانی‌شدن به دست خشونت را کاهش دهند. برای مثال، زنان نه فقط باید شب‌ها از تنها قدم‌زدن در محله‌های ناامن پرهیز کنند، بلکه باید دقت کنند که لباس‌های تحریک‌کننده نپوشند یا به شیوه‌ای رفتار نکنند که امکان سوءتعبیر وجود داشته باشد. زنانی که در این زمینه‌ها کوتاهی می‌کنند ممکن است متهم شوند که «دنبال دردسر می‌گردند». در یک جلسهٔ دادگاه، به هنگام قضاوت دربارهٔ عمل خشونت‌آمیز مجرم، ممکن است رفتار این زنان به‌عنوان یک عامل تحریک‌کننده به حساب آید (Richardson and May 1999; Dobash and Dobash 1992).

برخی گفته‌اند که منطق «عقل سلیمی» مشابهی در مورد خشونت علیه زنان و مردان همجنس‌خواه نیز به کار می‌رود. مطالعات قربانیان معلوم می‌کند که همجنس‌خواهان موارد زیادی از آزار و اذیت و جرائم خشونت‌آمیز را تجربه می‌کنند. در پیمایش ملی که روی ۴۰۰۰ زن و مرد همجنس‌خواه انجام گرفت، این نتیجه به دست آمد که طی پنج سال گذشته، یک‌سوم مردان همجنس‌خواه و یک‌چهارم زنان همجنس‌خواه قربانی دست‌کم یک حمله خشونت‌آمیز بوده‌اند. یک‌سوم آن‌ها شکلی از آزار و اذیت، از جمله تهدید یا تخریب‌گری را تجربه کرده بودند. اکثریت ۷۳ درصدی آن‌ها نیز به‌طور علنی و در ملأعام به باد دشنام و ناسزا گرفته شده بودند (Mason and Palmer 1996, cited in Richardson and May 1999).

دایان ریچاردسن<sup>۱</sup> و هیزل می<sup>۲</sup> استدلال کرده‌اند که چون همجنس‌خواهان در بسیاری از جوامع هنوز به حاشیه رانده می‌شوند و داغ‌ننگ می‌خورند، گرایش زیادی وجود دارد که با آن‌ها چنان رفتار شود که گویی «مستحق» جرم و جنایت‌اند نه قربانیان بی‌گناه جرم و جنایت. روابط همجنس‌خواهانه هنوز هم متعلق به حریم خصوصی دانسته می‌شود، درحالی‌که دگرجنس‌خواهی هنجار غالب در اماکن عمومی است. به‌گفته ریچاردسن و می زنان و مردان همجنس‌خواهی که با نمایش دادن هویت همجنس‌خواهانه خود در ملأعام این قرارداد خصوصی-عمومی را نقض می‌کنند، غالباً به‌سبب قراردادن خویش در معرض جرم و جنایت مقصر شمرده می‌شوند. تصور می‌رود که آشکارساختن همجنس‌خواهی در حوزه عمومی به معنای نوعی فتنه‌انگیزی است.

این اندیشه مبنای توجیه حقوقی «بیزاری از همجنس‌خواه»<sup>۳</sup> است که در دستگاه‌های قضایی بریتانیا و آمریکا برای تخفیف‌دادن اتهام قتل عمد به قتل غیرعمد مورد استفاده قرار می‌گیرد. متهم به قتل می‌تواند ادعا کند که مقتول نسبت به او سوءنظر همجنس‌بازانه داشته و به‌رغم اکراه وی به او دست‌درازی کرده است و همین موجب شده که او کنترل خود را از دست بدهد و به قربانی حمله کند. چنین توجیهی اخیراً در دفاع از مرد جوانی که در ایالت وایومینگ آمریکا به اتهام قتل دانشجویی به‌نام ماتیو شپرد محاکمه می‌شد، با موفقیت مورد استفاده قرار گرفت. متهم همراه با دو مرد دیگر شپرد را بیرون یک نوشگاه به‌شدت کتک زده بودند و سپس او را در جنگل به درختی بسته و رها کرده بودند، و او همان‌جا بعد از پنج روز مرده بود. در چنین مواردی، خشونت ناشی از «بیزاری از همجنس‌خواه» واکنش موجهی دانسته می‌شود و اصل «شخصیت» یا حق حیات قربانی به حساب نمی‌آید یا انکار می‌شود. جنایت‌هایی مثل قتل ماتیو شپرد موجب شده است که گروه‌های اجتماعی متعددی خواهان وضع قوانینی درباره «جنایات ناشی از نفرت»<sup>۴</sup> شوند تا از حقوق انسانی گروه‌هایی که جامعه بر آن‌ها داغ‌ننگ می‌زند حمایت شود.

1. Diane Richardson  
3. homosexual panic

2. Hazel May  
4. hate crime

## جوانان و جرم

ترس عمومی از جرم و جنایت بیش‌تر به تخلف‌هایی مثل دزدی، سرقت از منازل، حمله و تجاوز مربوط می‌شود - یعنی «جرائم خیابانی» که عمدتاً قلمرو مردان جوان طبقه کارگری دانسته می‌شود. پوشش رسانه‌ای درباره نرخ‌های فزاینده جرم و جنایت غالباً روی «سقوط اخلاقی» جوانان متمرکز می‌شود و مسائل و مباحثی مثل تخریب‌گری، فرار از مدرسه و استعمال موادمخدر را برجسته می‌کند تا «سهل‌انگاری» روزافزون در جامعه را نشان دهد. به گفته بعضی از جامعه‌شناسان، این یکی کردن جوانان با فعالیت تبهکارانه تازگی ندارد. وضعیت جوانان غالباً معرف سلامت و سعادت کل جامعه قلمداد می‌شوند.

همان‌طور که قبلاً (در شکل ۴.۸) دیدیم، آمارهای رسمی درباره نرخ جرائم نشانگر نرخ بالای ارتکاب جرم در میان جوانان است. دوینجم از همه مجرمانی که در ۱۹۹۷ به تخلف‌های مجرمانه متهم یا محکوم شدند، کم‌تر از بیست و یک سال داشتند. هم برای مردان و هم برای زنان، هیجده‌سالگی نقطه اوج خلافکاری است (HMSO 1999). اما همان‌طور که جان مانسی خاطر نشان ساخته، ما باید با احتیاط بیش‌تری این مفروضات مربوط به جوانان و جرم را بررسی کنیم (Muncie 1999). بنا به استدلال مانسی «نگرانی‌های اخلاقی» درباره تبهکاری جوانان شاید بازتاب درست و دقیق واقعیت اجتماعی نباشد. ممکن است فقط یک رویداد نادر که به جوانان و جرم مربوط می‌شود، به صورت نمادین نشانه وجود «بحران دوره کودکی» دانسته شود که نیازمند واکنش‌های محکم و سخت‌گیرانه «نظم و قانون» است. قتل پروصدای جیمز بولگر دو ساله توسط دو پسر بچه ده‌ساله مثالی است که نشان می‌دهد چگونه بی‌حرمتی اخلاقی می‌تواند توجه عمومی را از مسائل اجتماعی بزرگ‌تر منحرف کند. در مورد جیمز بولگر دوربین‌های ویدئویی مدار بسته در یک مرکز خرید تصویر دو پسر بچه بزرگ‌تر را که دست کودک خردسال را در دست داشتند ضبط کرده بودند، و همین تصویر موجب توجه عمومی به این پرونده شد. به گفته مانسی، این قتل ظالمانه رویدادی بود که آشخور تصویرسازی‌های سیاسی و رسانه‌ای درباره تبهکاری جوانان شد. حتی کودکان خردسال نیز تهدیدهای بالقوه خشونت محسوب می‌شدند. دو پسر بچه ده‌ساله مذکور «اهریمن»، «هیولا» و «حیوان» لقب گرفتند. کم‌تر توجهی به تاریخچه زندگی شخصی این دو نفر شد، یا این واقعیت هم در نظر گرفته نشد که به‌رغم نشانه‌هایی که از گرایش به خشونت و پرخاشگری در یکی از پسران دیده شد، هیچ مداخله‌ای صورت نگرفته بود (Muncie 1999).

درباره این دیدگاه عمومی هم که اکثر جرائم جوانان به موادمخدر مربوط می‌شود می‌توان تردیدهای مشابهی را بیان کرد. برای مثال، مانسی به این فرض همگانی اشاره کرده است که دزدی‌هایی که جوانان به آن دست می‌زنند برای تأمین مخارج اعتیاد به موادمخدر است. مطالعات اخیر نشان می‌دهد که مصرف مواد و الکل در میان جوانان نسبتاً «در حد متعادل» است. پیمایشی که



روی بیش از ۷۰۰۰ نوجوان پانزده و شانزده ساله انجام گرفت نشان داد که بیش از ۹۴ درصد آن‌ها مشروب الکلی نوشیده بودند، حدود یک‌سوم آن‌ها در طول ماه گذشته دست‌کم یک سیگار کشیده بودند، و ۴۲ درصد از آن‌ها دست‌کم یک‌بار داروهای غیرمجاز [موادمخدر] را امتحان کرده بودند (Miller and Plant 1996). روندهای موجود در مصرف موادمخدر از مواد «سخت» مثل هروئین به سمت ترکیباتی از موادی مثل آمفتامین‌ها، الکل و اکستسی رفته است. مخصوصاً اکستسی به یک ماده مخدر «سبک زندگی» بدل شده که به خرده‌فرهنگ‌های کلپ‌ها و مهمانی‌های شبانه مربوط می‌شود نه یک اعتیاد گران‌قیمت. بنا به استدلال مانسی، «مبارزه با موادمخدر» موجب می‌شود بخش‌های بزرگی از جمعیت جوانان که عموماً مطیع قانون‌اند، جزو مجرمان و تبهکاران محسوب شوند (Muncie 1999).

تحلیل تبهکاری جوانان معمولاً کار سهل و ساده‌ای نیست. با این‌که جرم به معنای زیریادداشتن قانون است، تبهکاری جوانان اغلب به معنای فعالیت‌هایی است که، به بیان دقیق، اصلاً جرم نیست. رفتارهای ضداجتماعی، خرده‌فرهنگ‌ها و ناهمنوایی‌های جوانان شاید بزهکاری تلقی شود، اما در واقع این‌ها عمل مجرمانه نیستند.

### جرایم یقه‌سفیدها

هرچند که معمولاً جرم را به جوانان و مخصوصاً به مردان جوان طبقات پایین‌تر نسبت می‌دهند، دست‌زدن به فعالیت‌های تبهکارانه هرگز به این بخش از جمعیت محدود نمی‌شود. بسیاری از ثروتمندان و قدرتمندان مرتکب جرایمی می‌شوند که نتایج و پیامدهای آن می‌تواند بسیار پرادمانه‌تر از جرایم غالباً کوچکی باشد که فقیران مرتکب می‌شوند.

اصطلاح جرم یقه‌سفیدها<sup>۱</sup> را نخست ادوین ساترلند معرفی کرد (Sutherland 1949)، و معنای آن جرایمی است که اعضای بخش‌های ثروتمندتر و مرفه‌تر جامعه انجام می‌دهند. این اصطلاح انواع زیادی از فعالیت تبهکارانه را دربرمی‌گیرد، از جمله تقلب‌های مالیاتی، فروش غیرقانونی، کلاهبرداری‌های ارضی و مالی، اختلاس، تولید و فروش کالاهای خطرناک، و همچنین دزدی. سنجش توزیع جرایم یقه‌سفیدها از سایر انواع جرم دشوارتر است؛ اکثر شکل‌های این نوع جرم در آمارهای رسمی اصلاً انعکاس نمی‌یابد. می‌توان بین جرم یقه‌سفیدها و جرایم قدرتمندان تمایز گذاشت. جرم یقه‌سفیدها عمدتاً شامل استفاده از موقعیت و مقام حرفه‌ای یا طبقه متوسطی برای پیشبرد فعالیت‌های غیرقانونی است. جرایم قدرتمندان<sup>۲</sup> به جرایمی اطلاق می‌شود که در آن‌ها از قدرت و اختیاراتی که به یک مقام اعطا می‌شود استفاده‌های تبهکارانه شود. مثل وقتی که یک صاحب‌منصب رشوه‌ای می‌گیرد تا از سیاست یا برنامه خاصی طرفداری کند.

1. white-collar crime

2. crimes of powerful

### قاچاق مواد مخدر

آیا می‌دانید خریدن ماری‌جوانا در مدرسه یا در کالج تا چه حد آسان است؟ یا حتی یک فستیوال موسیقی پاپ هم نیست که در آن مواد مخدر مصرف نشود؟ از دید بعضی‌ها جای سرزنش است که اکثر جوانان بریتانیایی نسبتاً به آسانی به مواد مخدر دسترسی دارند.



چسه عواملی بر میزان در دسترس بودن مواد مخدر غیرقانونی در اجتماع شما تأثیر دارد؟ مسلماً سطح سخت‌گیری پلیس در اجرای قانون و همین‌طور میزان تقاضای محلی اهمیت دارد. اما وجود شبکه‌های قاچاقچیان که فادرند مواد مخدر را از کشورهای کشتگاه تا شهر و محله شما حمل کنند، همان‌قدر اهمیت دارد. این شبکه‌ها تا حدی به دلیل جهانی‌شدن توانسته‌اند گسترش بیابند.

با این‌که کشت ماری‌جوانا حتی در باغچه پشت منزل هر کس امکان‌پذیر است، اما تقریباً همه گیاهان کوکا و

بوته‌های خشخاش دنیا در جهان سوم کشت می‌شوند. سالانه میلیاردها دلار به کشورهای جهان سوم کمک می‌شود تا برای نابودکردن این محصولات تلاش کنند، اما به‌رغم این هزینه‌های هنگفت، شواهدی در دست نیست که نشان دهد این تلاش‌ها موجب کاهش عرضه مواد مخدر غیرقانونی در بریتانیا و سایر کشورهای اروپایی شده باشد. چرا این تلاش‌ها شکست خورده‌اند؟

یکی از پاسخ‌ها این است که انگیزه سود بسیار قوی است. کشاورزانی که در بولیوی یا پرو تلاش می‌کنند معاش خویش را تأمین کنند، اعضای شبکه‌های مواد مخدر در کلمبیا، و فروشندگان خرده‌پای خیابانی همگی سودهای مالی سرشاری برای این فعالیت‌های غیرقانونی به‌چنگ می‌آورند. این سودها انگیزه نیرومندی برای یافتن چاره و تدبیری در برابر مبارزه‌های ضد مواد مخدر، و حتی پذیرفتن خطر دستگیری فراهم می‌سازد.

پاسخ بعدی - که اخیراً در اجلاس سران هشت کشور عمده صنعتی مورد بحث قرار گرفت - این است که قاچاقچیان مواد مخدر توانسته‌اند از فرآیند جهانی‌شدن استفاده کنند. اول این‌که قاچاقچیان در تلاش برای گریختن از چنگ قانون از همه فناوری‌های ارتباطی نوینی که این عصر جهانی فراهم آورده، بهره می‌گیرند. همان‌طور که یکی از مفسران می‌گوید، «قاچاقچیان مواد مخدر اکنون از فناوری‌های پیشرفته‌ای مثل دستگاه‌های ایجاد اختلال برای جلوگیری از تعقیب راداری استفاده می‌کنند... [و] می‌توانند از دورنگار، رایانه و تلفن‌های همراه برای هماهنگ‌ساختن فعالیت‌های خود و گردش بی‌زحمت کسب‌وکار خود استفاده کنند». دوم این‌که، جهانی‌شدن امور مالی به ایجاد زیرساختاری

انجامیده است که مبالغ هنگفت پول را می‌توان در سراسر جهان به صورت الکترونیکی و در چندثانیه انتقال داد، و به این ترتیب درآمدهای ناشی از قاچاق مواد مخدر را نسبتاً به آسانی می‌توان «پول شویی» کرد (یعنی کاری کرد که به نظر برسد پول از معامله اقتصادی مشروعی به دست آمده است). سوم این‌که، تغییرات اخیر در سیاست‌های حکومت‌ها که ورود و خروج اشخاص و کالاهای قانونی را در مرزهای بین‌المللی آزادتر ساخته، موجب افزایش فرصت‌های قاچاق نیز شده است.

در عین حال، جهانی شدن می‌تواند فرصت‌های تازه‌ای برای حکومت‌ها پدید آورد که همراه با هم با قاچاق مواد مخدر بجنگند. در واقع هم، سران جهان اخیراً خواهان همکاری بین‌المللی بیشتر برای مبارزه با مواد مخدر شده‌اند و بر لزوم مبادله اطلاعات و تلاش‌های هماهنگ برای اجرای قانون تأکید کرده‌اند.

قربانیان جرائم شرکت‌ها خود را قربانی قلمداد نمی‌کنند. به این دلیل که در جرائم «ستتی» مجاورت میان قربانی و مجرم بسیار نزدیک‌تر است - دشوار بتوان کسی را یافت که متوجه نشود کتک خورده است! در مورد جرائم شرکت‌ها، وجود فاصله‌های بیش‌تر زمانی و مکانی به این معنا است که قربانیان شاید قربانی بودن خود را تشخیص ندهند، یا شاید ندانند که چگونه می‌توان خسارت ناشی از جرم را مطالبه کرد.



«رشوه، اختلاس، زدوبند روی قیمت‌ها، ...الحق که این‌جا جرم و جنایت بیداد می‌کند.»

آثار و نتایج جرائم شرکت‌ها غالباً به صورت یکدست در جامعه تجربه و احساس نمی‌شود. معمولاً این آثار و نتایج زیانبار بیش‌تر گریبانگیر کسانی می‌شود که به واسطه سایر انواع نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی دچار محرومیت هستند. برای مثال، خطرهای ایمنی و بهداشتی محل کار معمولاً بیش‌تر در شرکت‌هایی دیده می‌شود که دستمزدهای پایینی پرداخت می‌کنند. بسیاری از خطرهای ناشی از محصولات و داروهای مراقبت بهداشتی روی زنان بیش‌تر از مردان تأثیر می‌گذارد، همان‌طور که در مورد عوارض جانبی داروهای ضدبارداری یا معالجه‌های باروری نیز چنین است

جنبه‌های خشونت‌آمیز جرائم شرکت‌ها کم‌تر از قتل یا حمله‌های خشن به چشم می‌آید، اما همان اندازه واقعی است و ممکن است گاهی پیامدهای بسیار وخیم‌تری داشته باشد. برای مثال، زیر پا گذاشتن مقررات مربوط به تولید داروهای جدید، امنیت محل کار، یا آلودگی می‌تواند موجب آسیب‌های جسمانی یا مرگ شمار زیادی از مردم شود. تعداد مرگ‌های ناشی از خطرات محل کار بسیار بالاتر از تعداد قتل‌ها است، هرچند که آمارهای دقیق سوانح کاری به آسانی به دست نمی‌آید. مسلماً نمی‌توانیم فرض کنیم که همه، یا حتی اکثر این مرگ‌ها و آسیب‌ها نتیجه کوتاهی و سهل‌انگاری کارفرمایان در زمینه مسائل ایمنی است، مسائلی که آن‌ها از نظر قانونی مسئول آن هستند. با این حال، چندان هم بی‌پایه و اساس نیست که بگوییم بسیاری از این مرگ‌ها و جراحت‌ها ناشی از نادیده گرفتن مقررات لازم‌الاجرای ایمنی از سوی کارفرمایان یا مدیران است.

### جرائم سازمان یافته

جرائم سازمان یافته به انواع فعالیت‌هایی اطلاق می‌شود که بسیاری از ویژگی‌های کسب‌وکار مرسوم را دارد، اما غیرقانونی است. جرائم سازمان یافته شامل جرائمی مثل قاچاق، شرط‌بندی‌های غیرقانونی، تجارت موادمخدر، روسپیگری، دزدی‌های بزرگ و باج‌گیری، و فعالیت‌هایی از این دست می‌شود. جرائم سازمان یافته برای انجام فعالیت‌های موردنظر خود غالباً متکی به خشونت یا تهدید به خشونت است. هرچند جرائم سازمان یافته به‌طور سنتی در هر کشور به شیوه فرهنگی مختص به خود رشد و نمو داشته است، اکنون به‌نحو فزاینده‌ای دامنه‌های فراملیتی پیدا کرده است. اگرچه حضور جرائم سازمان یافته اکنون در بسیاری از کشورهای سراسر جهان احساس می‌شود، اما به‌لحاظ تاریخی فقط در چند کشور انگشت‌شمار دم و دستگاه نیرومندی داشته است. در آمریکا، جرائم سازمان یافته بخش اقتصادی عظیمی است که رقیبی برای هریک از بخش‌های عادی فعالیت اقتصادی، مثل صنایع خودروسازی، به‌شمار می‌آید. سازمان‌های بومی و محلی تبه‌کاری، کالاها و خدمات غیرقانونی را برای توده انبوهی از مصرف‌کنندگان تأمین می‌کنند. شرط‌بندی غیرقانونی روی مسابقات اسب‌سواری، لاتاری‌ها و رویدادهای ورزشی از عظیم‌ترین منابع درآمدی است که جرائم سازمان یافته در آمریکا به چنگ می‌آورد. اهمیت یافتن جرائم سازمان یافته در جامعه آمریکا احتمالاً به دلیل پیوندهای اولیه آن با - و تا حدی سرمشق‌گرفتن از - فعالیت‌های «دزدان نجیب‌زاده» صنعتی اواخر سده نوزدهم است. بسیاری از صاحبان اولیه صنایع با استثمار و بهره‌کشی از کارگران مهاجر به ثروت و نعمت می‌رسیدند، و عمدتاً مقررات قانونی شرایط کار را نادیده می‌گرفتند و غالباً با تکیه بر آمیزه‌ای از فساد مالی و خشونت امپراتوری صنعتی خود را بنا می‌کردند.

هرچند اطلاعات دقیق ما درباره جنایت سازمان یافته در بریتانیا ناچیز است، می‌دانیم که در مناطقی از لندن و سایر شهرهای بزرگ شبکه‌های تبه‌کاری گسترده‌ای وجود دارند. برخی از این شبکه‌ها تماس‌ها و ارتباط‌های بین‌المللی هم دارند. خصوصاً لندن مرکزی برای فعالیت‌های

تبهکاری است که پایگاه اصلی آن‌ها در ایالات متحده یا جاهای دیگر است. «ترایادها»<sup>۱</sup> (گانگسترهای چینی که اصلاً اهل هنگ‌کنگ و آسیای جنوب شرقی‌اند) و «یاردی‌ها»<sup>۲</sup> (سوداگران مواد مخدر که با کشورهای حوزه کارائیب ارتباط دارند) دو شبکه بزرگ تبهکاری‌اند، اما گروه‌های جنایت سازمان‌یافته دیگری از اروپای شرقی، امریکای جنوبی و افریقای غربی نیز در زمینه پول‌شویی، قاچاق مواد مخدر، و نقشه‌های کلاهبرداری فعالیت دارند.

جنایت سازمان‌یافته در بریتانیا اکنون بسیار پیچیده‌تر از سال‌های گذشته است. هیچ سازمان ملی منفردی نیست که گروه‌های مختلف تبهکاری را به هم وصل کند، اما این نوع جنایت بسیار پیچیده‌تر و پیشرفته‌تر از همیشه شده است. برای مثال، بعضی از سازمان‌های تبهکاری بزرگ تدابیری برای پول‌شویی از طریق بانک‌های بزرگ پیدا می‌کنند، و این به‌رغم همه روش‌هایی است که برای به‌دام‌انداختن آن‌ها اجرا می‌شود؛ آن‌ها سپس با استفاده از پول‌های «تمیز» خود در کسب و کارهای مشروع سرمایه‌گذاری می‌کنند. پلیس معتقد است که چیزی بین ۲/۵ و ۴ میلیارد پوند که از طریق فعالیت‌های جنایی به‌دست آمده، هر سال از غربال بانک‌های بریتانیا عبور می‌کند و تمیز می‌شود.

### سیمای رو به تغییر جنایت سازمان‌یافته

مانوئل کاستلز<sup>۳</sup> در پایان هزاره (Castells 1998) این استدلال را مطرح می‌کند که فعالیت‌های گروه‌های جنایت سازمان‌یافته رفته‌رفته دامنه‌های بین‌المللی پیدا می‌کند. او خاطر نشان می‌کند که هماهنگ‌سازی فعالیت‌های تبهکاری در فراسوی مرزها - به کمک فناوری‌های اطلاعاتی نوین - به یکی از خصایص اصلی اقتصاد جهانی نوین تبدیل می‌شود. گروه‌های جنایت سازمان‌یافته که فعالیت‌های گسترده‌ای از تجارت مواد مخدر تا جعل اسناد و قاچاق مهاجران و اعضای بدن انسان دارند، اکنون نه فقط در قلمروهای سرزمین خویش بلکه در شبکه‌های انعطاف‌پذیر بین‌المللی عمل می‌کنند.

به گفته کاستلز، گروه‌های تبهکاری پیمان‌ها و معاهدات راهبردی با یکدیگر منعقد می‌کنند. تجارت بین‌المللی مواد مخدر، قاچاق اسلحه، فروش تجهیزات هسته‌ای و پول‌شویی همگی در میان مرزهای گوناگون و گروه‌های جنایی به هم «متصل» شده‌اند. سازمان‌های تبهکاری معمولاً عملیات خود را در کشورهای «کم‌خطر» پایه‌گذاری می‌کنند، یعنی جایی که تهدیدهای کم‌تری در برابر فعالیت‌های آن‌ها وجود دارد. در سال‌های اخیر اتحاد شوروی سابق یکی از کانون‌های اصلی جنایت سازمان‌یافته بین‌المللی بوده است. ماهیت انعطاف‌پذیر این جنایت شبکه‌ای باعث شده که گروه‌های تبهکاری نسبتاً به‌آسانی از چنگ قانون بگریزند. اگر یکی از «پناهگاه‌های امن» تبهکاران به‌جای خطرناکی مبدل شود، «هندسه سازمانی» به‌نحوی تغییر می‌کند که الگوی تازه‌ای به‌وجود آید.

1. Triads

2. Yardies

3. Manuel Castells

ماهیت بین‌المللی جرم و جنایت در بریتانیا نیز احساس شده است. دارودسته‌های یا کوزای ژاپنی و مافیای ایتالیایی و امریکایی در بریتانیا استقرار یافته‌اند. تبهکارانی از اتحاد شوروی سابق جزو تازه‌واردان این معرکه به‌شمار می‌آیند. برخی از مفسران عقیده دارند که مافیای نوین روسی خطرناک‌ترین اتحادیه جنایت سازمان‌یافته در جهان است. شبکه‌های تبهکاری روسی عمیقاً درگیر پول‌شویی‌اند و فعالیت‌های خود را با بانک‌های عمدتاً بی‌سروسامان روسیه به انجام می‌رسانند. بعضی گمان می‌کنند که شاید گروه‌های روسی به بزرگ‌ترین شبکه‌های جنایی جهان تبدیل شوند. پایگاه اصلی آن‌ها دولت مافیازده روسیه است، جایی که «اخاژی» جماعت تبهکاران اکنون به روال معمول بسیاری از کسب‌وکارها تبدیل شده است. نگران‌کننده‌ترین امکان این است که تبهکاران جدید روسیه اکنون در سطح بین‌المللی مشغول قاچاق تجهیزات هسته‌ای باشند، تجهیزاتی که از زرادخانه هسته‌ای شوروی برداشته شده‌اند.

با وجود همه تلاش‌ها و عملیات متعدد حکومت و پلیس، تجارت موادمخدر یکی از صنایع جنایی بین‌المللی است که به سرعت رو به گسترش می‌رود، و بیش از ۱۰ درصد رشد سالانه در دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ داشته است و نرخ سود آن به‌غایت زیاد است. شبکه‌های توزیع هروئین در تمامی خاور دور، مخصوصاً جنوب آسیا انتشار یافته‌اند و همچنین در افریقای شمالی، خاورمیانه و امریکای جنوبی نیز مستقر شده‌اند. محورهای عرضه و تأمین موادمخدر همچنین از پاریس و آمستردام نیز می‌گذرند، و از همین جاست که به‌طور معمول موادمخدر به بریتانیا عرضه می‌شود.

### جرایم اینترنتی

پیشرفت‌های اخیر فناوری اطلاعات نه‌فقط موجب سهولت جرائم سازمان‌یافته بین‌المللی می‌شود، بلکه مسلم به‌نظر می‌رسد که انقلاب اطلاعاتی و مخابراتی، سیمای جرم و جنایت را از بیخ و بن دگرگون خواهد ساخت. پیشرفت‌های فناوری فرصت‌ها و مزایای تازه و هیجان‌انگیزی فراهم آورده‌اند، اما همچنین بر میزان آسیب‌پذیری در برابر جرم و جنایت نیز افزوده‌اند. با این‌که محاسبه دامنه جرائم اینترنتی<sup>۱</sup> - اعمال مجرمانه‌ای که به کمک فناوری اطلاعات صورت می‌گیرد - کار دشواری است اما امکان ترسیم طرحی کلی از برخی شکل‌های عمده‌ای که ظاهراً این نوع جنایت ممکن است پیدا کند، وجود دارد. پی. ان. گرابسکی و راسل اسمیت (Grabosky and Smith 1998) که نوع عمده جرائم مبتنی بر فناوری را شناسایی کرده‌اند:

- ورود غیرقانونی به نظام‌های مخابراتی به این معناست که *استراق سمع* آسان‌تر شده است. نتایج این امر می‌تواند از «پاییدن همسر» تا جاسوسی را دربربگیرد.

- آسیب‌پذیری بسیار بالایی در برابر تخریب‌گری الکترونیک و تروریسم وجود دارد. جوامع غربی به‌نحو فزاینده‌ای به سامانه‌های رایانه‌ای متکی می‌شوند؛ دستکاری در چنین سامانه‌هایی - حمله‌های DDOS که قبلاً گفته شد - می‌تواند خطرات امنیتی و خیمی ایجاد کند.
- امکان سرعت خدمات مخابراتی به این معناست که مردم می‌توانند کسب‌وکار غیرقانونی خود را بی‌آن‌که ردی برجای بگذارند دنبال کنند، یا فقط خدمات مخابراتی یا تلفن‌های همراه را دستکاری کنند تا از مکالمه‌های مجانی یا ارزان استفاده کنند.
- حریم خصوصی مخابراتی مسئله‌ای است که هر روز رشد و گسترش بیش‌تری پیدا می‌کند. نقض مقررات کپی‌رایت با نسخه‌برداری از مطالب، نرم‌افزارها، فیلم‌ها و لوح‌های فشرده نسبتاً آسان شده است.
- کنترل پورنوگرافی و مطالب مستهجن در فضای مجازی دشوار است. مطالب جنسی بی‌پرده، تبلیغات نژادپرستانه و آموزش ساختن مواد آتش‌زا همگی به‌راحتی در اینترنت گنجانده می‌شود و قابل نسخه‌برداری است. «گفت‌وگویی اینترنتی» می‌تواند برای کاربران اینترنت نه‌فقط تهدیدهای مجازی بلکه تهدیدهای واقعی در پی داشته باشد.
- رشد شیادگی‌های اینترنتی قبلاً مورد بحث ما بوده است. دشوار می‌توان مقرراتی برای کنترل شیادگی اینترنتی در قالب برنامه‌های ظاهراً خیریه و فرصت‌های سرمایه‌گذاری وضع کرد.
- بیم و خطر جرائم الکترونیکی نقل‌وانتقال مالی شدت بیش‌تری می‌یابد. استفاده گسترده از دستگاه‌های مبادله پول، تجارت الکترونیک و «پول الکترونیکی» در اینترنت، امکان دستکاری شدن بعضی از معامله‌ها را بیش‌تر کرده است.
- می‌توان با استفاده از پول شویی الکترونیک اقدامات غیرقانونی را از یک جرم و جنایت به‌نحوی «برطرف ساخت» که منشاء اصلی آن‌ها پوشیده بماند.
- می‌توان از مخابرات برای پیشبرد دسیسه‌های تبهکارانه استفاده کرد. به‌دلیل وجود نظام‌های پیچیده رمزگذاری و انتقال بسیار سریع داده‌ها، برای دستگاه‌های مجری قانون بسیار دشوار است که به اطلاعات مربوط به فعالیت‌های تبهکارانه وارد شوند. این امر اهمیت خاصی در فعالیت‌های تبهکارانه بین‌المللی جدید دارد.

نشانه‌هایی وجود دارد که جرائم رایانه‌ای بیش از این هم در حال افزایش بوده‌اند. کلاهبرداری‌های اینترنتی از جرائمی است که در اواخر دهه نود در بریتانیا سریع‌تر از بقیه جرائم روبه‌رشد بوده است. در سال منتهی به سپتامبر ۱۹۹۹، جعل و کلاهبرداری ۲۹ درصد افزایش داشت - یعنی ۷۰,۰۰۰ فقره افزایش تخلف در طول یک سال. این افزایش به رشد جرائم اینترنتی نسبت داده شده است. دسترسی جهانی جرائم مخابراتی چالش‌های خاصی برای مجریان قانون پدید می‌آورد. اعمال مجرمانه‌ای که در یک کشور صورت می‌گیرد، قدرت اثرگذاری بر قربانیانی از سراسر جهان را دارد.

### جرم و جنایت‌های آینده

دنیایی را تصور کنید که در آن دیگر پول به صورت یک ماده فیزیکی ملموس وجود ندارد، همه دارایی‌های شخصی در تراشه‌های الکترونیکی حک شده‌اند و هویت شخصی شما ارزشمندترین دارایی تان است. طبق گزارشی به نام **همین گوشه‌کنارها** که از طرف وزارت صنعت و تجارت منتشر شد (DTI 2000)، جرم و جنایت به واسطه پیشرفت‌های فناوری به زودی سراپا تغییر شکل خواهد داد. طبق این گزارش، تا دو دهه دیگر بسیاری از کالاها و وسایل مثل ماشین، دوربین و رایانه دیگر جذابتی برای دزدان نخواهند داشت چون این وسایل طوری برنامه‌ریزی خواهند شد که فقط به دست صاحبان قانونی‌شان کار خواهند کرد. «شناسه‌های» محرمانه شخصی - مثل تراشه‌های کامپیوتری، شماره‌های شناسایی شخصی (PIN) و رمزهای ایمنی - رواج خواهد یافت. این‌گونه شناسه‌ها پایه و اساس معامله‌های اینترنتی، استفاده از «کارت‌های هوشمند» (پول مجازی) و عبور از سامانه‌های امنیتی خواهند شد. طبق این گزارش، موارد «کلاهبرداری هویتی» و دزدیدن شناسه‌های شخصی همراه با گسترش تکنولوژی پیشرفته در همه شئون زندگی ازدیاد خواهند یافت.

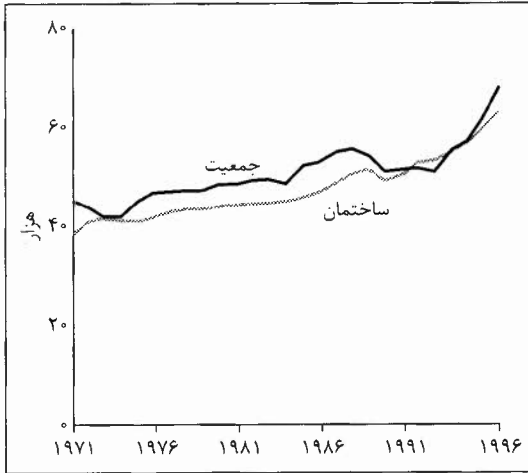
همان‌طور که گرابسکی و اسمیت می‌گویند، این امر نتایج دردسرافرینی برای شناسایی و تعقیب قانونی جرائم داشته است. برای نیروهای پلیس کشورهایی که درگیر این جرائم‌اند، تعیین دقیق قوانینی که این اعمال مغایر آن به‌شمار می‌آیند، و همچنین توافق بر سر استرداد مجرمان و ارائه شواهد لازم برای تعقیب قانونی آن‌ها ضرورت پیدا کرده است. هرچند ممکن است همکاری پلیس در میان مرزهای ملی با رشد جرائم اینترنتی بیش‌تر شود، در زمان حاضر تبهکاران رایانه‌ای میدان وسیعی برای تاخت و تاز در اختیار دارند.

در روزگاری که نظام‌های مالی، تجاری و تولیدی کشورهای سراسر جهان به صورت الکترونیکی در هم ادغام و یکپارچه می‌شوند، سطوح در حال صعود شیادی‌های اینترنتی و یورش‌های الکترونیکی غیرمسئولانه مثل حمله‌های DDoS، زنگ خطری به‌شمار می‌آیند که آسیب‌پذیر بودن سامانه‌های امنیت رایانه‌ای موجود را هشدار می‌دهند. از اداره فدرال تحقیق و تفحص امریکا (FBI) تا پلیس ضد رخنه‌گر جدید در ژاپن، حکومت‌ها سخت به تقلا افتاده‌اند تا با شکل‌های نوین و گریزپای فعالیت اینترنتی بین‌المللی مقابله کنند.

### زندان: راه حل جرم و جنایت؟

اصل بنیادی زندان‌های مدرن «اصلاح» افراد و آماده کردن آن‌ها برای ایفای نقشی مفید و شایسته در جامعه پس از آزادی از زندان است. زندان‌ها، و حکم‌های زندان بلندمدت، بازدارنده‌ای نیرومند در برابر جرم نیز دانسته می‌شوند. به همین دلیل، بسیاری از سیاستمدارانی





شکل ۶.۸ جمعیت و ساختمان زندان در بریتانیا، ۷-۱۹۷۱.

منبع: Home Office; Scottish Home Office Department. From *Social Trends*, 29 (1999).

که مشتاق «سخت‌گیری» در برابر نرخ‌های روبه‌رشد جرائم‌اند، از دستگاه قضایی سخت‌گیر<sup>۱</sup> و گسترش زندان‌ها پشتیبانی کرده‌اند. آیا زندان‌ها همان تأثیر منظور شده «اصلاح و بازپروری» مجرمان محکوم‌شده و پیشگیری از ارتکاب جرائم تازه را دارند؟ این پرسش، همان‌طور که خواهیم دید، مسئله پیچیده‌ای است، اما ظاهراً شواهد حاکی از این هستند که پاسخ این پرسش منفی است.

دستگاه عدالت کیفری بریتانیا در سال‌های اخیر سخت‌گیرتر شده است. همان‌طور که شکل ۶.۸ نشان می‌دهد، جمعیت زندان‌ها به‌نحو ثابتی افزایش

یافته است؛ در ۱۹۹۷، ۶۷،۰۰۰ نفر در زندان‌ها محبوس بودند، که این رقم در مقایسه با سال پیش از آن ۱۰ درصد افزایش داشت (HMSO 1999). نسبت زندانیان به کل جمعیت در انگلستان و ولز از همه کشورهای اروپای غربی، به‌استثنای پرتغال، بالاتر است (Guardian, 23 Feb. 2000). دادگاه‌های انگلستان و ولز نیز، در مقایسه با سایر کشورهای اروپایی، مجازات‌های زندان طولانی‌تری به مجرمان می‌دهند. برخی از منتقدان می‌ترسند که مبدا بریتانیا بیش از حد همان راهی را برود که ایالات متحده پیموده است - آمریکا تاکنون سخت‌گیرترین کشور جهان بوده است (کادر صفحه ۳۴۷ را ببینید).

به‌طور کلی، دیگر با زندانیان بد رفتاری جسمی نمی‌شود، عملی که زمانی رواج داشت، اما آن‌ها سایر انواع محرومیت‌ها را تحمل می‌کنند. آن‌ها نه فقط از آزادی خویش محروم‌اند، بلکه از درآمد کافی و مناسب، مصاحبت خانواده‌ها و دوستان سابق‌شان، رابطه با جنس مخالف، لباس‌ها و بقیه لوازم شخصی‌شان نیز محروم هستند. آن‌ها بیش‌تر اوقات در جاهای پرازدحام زندگی می‌کنند و ناچارند روش‌های انضباطی خشک و زمان‌بندی دقیق زندگی روزانه را بپذیرند.

زندگی در چنین شرایطی معمولاً شکافی میان زندانیان و جامعه بیرونی ایجاد می‌کند، نه این‌که رفتار آن‌ها را با هنجارهای جامعه بیرون سازگار کند. زندانیان مجبورند با محیطی سازگار شوند که مطلقاً متفاوت با «دنای بیرون» است، و عادت‌ها و ایستارهایی که در زندان می‌آموزند

1. punitive justice system

کاملاً با چیزی که تصور می‌رود باید یاد بگیرند، تضاد و تباین دارد. برای نمونه، ممکن است آن‌ها کینه و حسدی نسبت به شهروندان عادی پیدا کنند، یا بیاموزند که خشونت را چیزی عادی و طبیعی قلمداد کنند، یا پس از آزادی تماس و مراوده خود را با تبهکاران مجرب و چیره‌دست همچنان ادامه دهند و مهارت‌های تبهکارانه‌ای پیدا کنند که پیش از آن اطلاع ناچیزی از آن‌ها داشتند. به‌همین دلیل گاهی زندان را «دانشگاه جرم و جنایت» می‌نامند. بنابراین جای شگفتی نیست که نرخ تکرار جرم - تکرار ارتکاب جرم توسط کسانی که قبلاً در زندان بوده‌اند - به‌نحو نگران‌کننده‌ای زیاد است. بیش از ۶۰ درصد همهٔ مردانی که در بریتانیا پس از گذراندن دورهٔ محکومیت خود از زندان آزاد می‌شوند، در عرض چهارسال پس از اولین جرم دوباره دستگیر می‌شوند. همان‌طور که قبلاً دیدیم، خلافکاران جوان دیگر همچون گذشته با افزایش سن «از جرم دوری نمی‌کنند».

با این‌که ظاهراً شواهد نشان می‌دهند که زندان‌ها موفقیتی در بازپروری زندانیان ندارند، باز هم فشار شدیدی برای افزایش تعداد زندان‌ها و سخت‌تر شدن مجازات‌های زندان برای اکثر جرائم وجود دارد. نظام زندان بیش از حد با ازدحام جمعیت روبه‌روست، و به‌همین دلیل خواستار ساختن بناها و سکونتگاه‌های جدید است. اما استدلال منتقدان این است که نه تنها برنامه‌های ساخت و ساز زندان بار مالی گران و نامعقولی به دوش مالیات‌دهندگان می‌گذارد، بلکه این زندان‌ها تأثیر چندانی هم بر نرخ جرائم ندارند.

برخی از طرفداران اصلاحات کیفری استدلال می‌کنند که باید از عدالت سخت‌گیر به‌سوی عدالت احیاگر<sup>۱</sup> تغییر مسیر داد. «عدالت احیاگر» در پی این است که متخلفان را از آثار و نتایج جرمی که مرتکب شده‌اند آگاه کند و برای این کار آن‌ها را به ارائهٔ خدمات اجتماعی در اجتماعات و محله‌ها «محکوم» کند. می‌توان خلافکاران را به شرکت در برنامه‌های خدمات اجتماعی مجبور کرد یا در نشست‌های مصالحه و آشتی با قربانیان شرکت داد. مجرمان به‌جای آن‌که از جامعه جدا شوند و از مشاهدهٔ پیامدهای بعدی جرائم خود معاف شوند، باید شیوه‌ای مؤثر و معنادار شاهد زیان‌ها و مصائب ناشی از جرم باشند.

هیچ پاسخ ساده‌ای برای بحث و مشاجره دربارهٔ «کارایی» زندان‌ها وجود ندارد. درست است که به‌نظر می‌رسد زندان‌ها در بازپروری زندانیان موفق نیستند، اما ممکن است بسیاری از مردم را از ارتکاب جرم بازدارند. هرچند که زندان مانع از ارتکاب جرم زندانی‌های فعلی نشده است، اما ناخوشایند بودن زندگی در زندان ممکن است بسیاری از دیگران را از ارتکاب جرم بازدارد. در این‌جا مسئلهٔ تقریباً بفرنجی پیش‌روی اصلاح‌طلبان زندان قرار می‌گیرد. ناخوشایند ساختن محیط زندان‌ها احتمالاً به پیشگیری از تخلفات مجرمان بالقوه کمک می‌کند، اما این کار اهداف بازپروری زندان‌ها را کاملاً دور از دسترس می‌سازد. اما هر قدر که از سختی شرایط زندان کاسته شود، اثر بازدارندگی آن ضعیف‌تر می‌شود.

**عدالت سخت‌گیر: مورد ایالات متحده**

ایالات متحده تا به امروز سخت‌گیرترین دستگاه قضایی جهان را داشته است. امروزه بیش از دو میلیون نفر در زندان‌های امریکا محبوس هستند، و چهار میلیون نفر دیگر در انتظار حکم دستگاه جزایی به‌سر می‌برند. با این‌که ایالات متحده فقط ۵ درصد کل جمعیت جهان را تشکیل می‌دهد، اما دارای ۲۵ درصد از کل زندانیان جهان است...

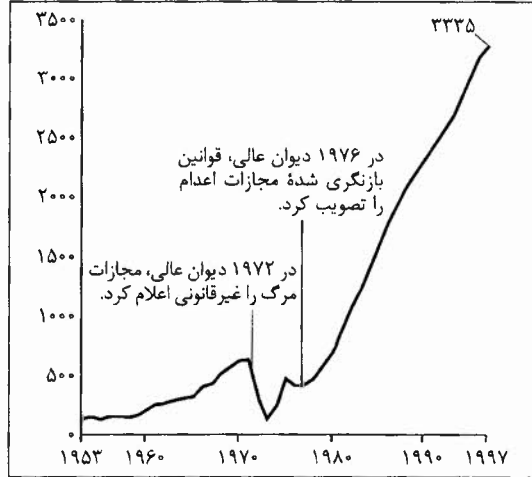
سازمان زندان‌های امریکا بیش از ۵۰۰,۰۰۰ نفر را در استخدام خود دارد و سالانه ۳۵ میلیارد دلار هزینه نگهداری آن است. زندان‌های امریکا تا حدی

خصوصی‌سازی نیز شده‌اند و شرکت‌های خصوصی اکنون می‌توانند

در مناقصه‌های دولتی برای ساختن و اداره زندان‌ها شرکت کنند تا بدین ترتیب جوایگوی جمعیت رو به‌رشد زندانیان باشند. منتقدان انگشت اتهام را متوجه «مجتمع زندان‌ها - صنایع» می‌کنند که در حال شکل‌گیری است: افراد زیادی - از جمله بوروکرات‌ها، سیاستمداران و کارکنان زندان‌ها - در موجودیت و گسترش هرچه بیشتر نظام زندان منافع دارند.

طرفداری از مجازات اعدام در ایالات متحده بیش از بسیاری از کشورهای دیگر جهان است. در ۱۹۹۹، ۷۱ درصد از افراد بالغی که مورد پیمایش قرار گرفته بودند، اذعان داشتند که مجازات اعدام را قبول دارند؛ ۲۱ درصد نیز با آن مخالف بودند. این ارقام نشانگر چرخش مهمی از سال ۱۹۶۵ است که فقط ۳۸ درصد از افراد مورد پیمایش طرفدار مجازات مرگ و ۴۷ درصد با آن مخالف بودند. تعداد کسانی که دوره انتظار پیش از اجرای حکم اعدام را می‌گذرانند، از سال ۱۹۷۷ که دیوان عالی امریکا قوانین مجازات اعدام ایالتی را تصویب کرد، به‌طور ثابت بالا رفته است (شکل ۷.۸). در اواخر سال ۱۹۹۷ بیش از ۳۰۰۰ زندانی در «نوبت مرگ» قرار داشتند. از این میان، ۹۹ درصد مرد بودند، ۵۶ درصد سفیدپوست و ۴۲ درصد سیاه‌پوست (اداره دادگستری ایالات متحده ۱۹۹۸).

طرفداران مجازات‌های سختگیرانه با اشاره به افت کلی نرخ جرائم در ایالات متحده طی دهه گذشته این افت را سندی دال بر کارایی و اثربخشی زندان‌ها می‌دانند. اما منتقدان موافق این سخن نیستند و ادعا می‌کنند که کاهش جرائم را می‌توان با عوامل دیگری تبیین کرد، عواملی مثل نیروگرفتن اقتصاد و پایین آمدن بیکاری. بنا به استدلال آن‌ها، نرخ بالای زندانی‌کردن‌ها موجب می‌شود خانواده‌ها و اجتماعات بهبوده از هم بپاشند. بیش از یک‌چهارم مردان افریقایی - امریکایی یا در زندان به‌سر می‌برند یا



شکل ۷.۸: تعداد افراد محکوم به مرگ در ایالات متحده ۱۹۵۷-۹۷

منبع: US Bureau of Justice, *Capital Punishment 1997*, Statistics Bulletin, US Government Printing Office, 1998.

تحت نظارت دستگاه کیفری هستند. حدود ۶۰ درصد افرادی که در ایالات متحده زندانی‌اند به دلیل جرائم غیر خشونت‌آمیز و مرتبط با موادمخدر محکوم شده‌اند. بنا به ایرادی که منتقدان می‌گیرند، این عدم توازن‌ها نشان می‌دهد که زندانی‌کردن دیگر «راه‌حل نهایی» محسوب نمی‌شود - زندان به تنها راه‌حل همه مسائل اجتماعی تبدیل شده است.

هرچند که زندان‌ها بعضی از افراد خطرناک را دور از کوچه و خیابان نگه می‌دارند، شواهد حاکی از این است که ما باید روش‌های دیگری برای ممانعت از جرم و جنایت بیابیم. تفسیر جامعه‌شناسانه جرم و جنایت آشکار می‌کند که هیچ راه‌حل سریع و ساده‌ای وجود ندارد. علت‌ها و ریشه‌های جرم و جنایت به شرایط ساختاری جامعه، از جمله فقر، اوضاع و شرایط مناطق درون‌شهری، و افول و وخامت شرایط زندگی مردان جوان گره می‌خورند. هرچند که روش‌های کوتاه‌مدت مثل اصلاحاتی که زندان را به محلی برای بازپروری تبدیل می‌کند نه فقط جایی برای حبس‌کردن، و همچنین آزمایش بدیل‌های زندان مثل طرح‌های کار در اجتماع، هنوز باید بیش‌تر آزمایش و تجربه شوند، ولی برای اثربخشی هرچه بیش‌تر هر راه‌حلی، باید ابعاد بلندمدت آن‌ها را مدنظر داشت (Currie 1998b).

### نتیجه: جرم، کجروی و نظم اجتماعی

خطاست که جرم و کجروی را به دیده کاملاً منفی بنگریم. هر جامعه‌ای که قدرت تشخیص این نکته را دارد که موجودات انسانی ارزش‌ها و علایق متفاوتی دارند، باید برای افراد و گروه‌هایی که فعالیت‌های آن‌ها با هنجارهای مورد قبول اکثریت همخوانی ندارد، جایی بیابد. کسانی که اندیشه‌های تازه‌ای در سیاست، علم، هنر یا سایر حوزه‌ها ایجاد می‌کنند اغلب از سوی کسانی که پیرو روش‌های متعارف‌اند به دیده سوءظن یا خصومت نگریسته می‌شوند. برای مثال، آرمان‌های سیاسی نضج‌گرفته در انقلاب آمریکا - آزادی فرد و برابری فرصت‌ها - در آن زمان با مخالفت سرسختانه بسیاری از مردم روبه‌رو بود، اما امروز این ارزش‌ها در سراسر جهان پذیرفته شده‌اند. انحراف از هنجارهای مسلط یک جامعه شجاعت و اراده زیادی می‌خواهد، اما این انحراف غالباً نقشی بس حیاتی در تضمین فرآیندهای تغییر اجتماعی دارد که بعدها به نفع عموم مردم دانسته خواهد شد.

آیا «انحراف زیانبار» بهایی است که یک جامعه می‌پردازد تا راه برای مردمانی که علایق و دغدغه‌های نامنوع دارند باز باشد؟ برای مثال، آیا نرخ بالای جرائم خشونت‌آمیز بهایی است که باید جامعه بپردازد تا در عوض شهروندان از آزادی‌های فردی برخوردار باشند؟ بعضی‌ها یقیناً چنین عقیده‌ای دارند و استدلال می‌کنند که جرائم خشونت‌آمیز در جامعه‌ای که تعریف‌های خشک از هم‌نوایی و اجبار به یک‌رنگی در آن وجود ندارد، اجتناب‌ناپذیر است. اما اگر این دیدگاه را به دقت بررسی کنیم درمی‌یابیم که نمی‌توانیم آن را بپذیریم. در برخی از جوامعی که

آزادی‌های فردی گسترده‌ای را به رسمیت می‌شناسند و فعالیت‌های کجروانه را با بردباری تحمل می‌کنند (مثل هلند) نرخ جرائم خشونت‌آمیز پایین است. و برعکس، در کشورهایی که آزادی فردی‌شان بسیار محدود است (مثل برخی از جوامع امریکای لاتین) سطوح بالایی از خشونت وجود دارد.

جامعه‌ای که با رفتارهای کجروانه مدارا و تسامح می‌کند، لزومی ندارد که حتماً دچار آشفته‌گی‌های اجتماعی باشد. نتیجه مطلوب احتمالاً فقط هنگامی به دست می‌آید که آزادی‌های فردی با عدالت اجتماعی همراه باشد - یعنی در یک نظم اجتماعی که نابرابری‌ها در آن به حد آزردهنده زیاد نباشد و همه کس فرصت و بخت دست‌وپا کردن زندگی کامل و رضایت‌بخشی را داشته باشد. اگر آزادی در توازن و تعادل با عدالت و برابری نباشد، و اگر عده زیادی از مردم زندگی خود را خالی از رضایت شخصی ببینند، احتمالاً رفتارهای کجروانه در مجراهایی خواهد افتاد که از نظر اجتماعی به ویرانی و تباهی ختم می‌شوند.

### خلاصه مطالب

۱. رفتار کجروانه به کنش‌هایی اطلاق می‌شود که هنجارهای مورد پذیرش همگانی را زیرورو می‌کنند. آن‌چه کجروانه پنداشته می‌شود، ممکن است در زمان‌ها یا مکان‌های مختلف دچار تغییر شود؛ رفتاری که در یک محیط فرهنگی، طبیعی و «هنجار» به‌شمار می‌آید ممکن است در محیط فرهنگی دیگری برچسب «کجرو» بر آن زده شود. مفهوم کجروی کلی‌تر از مفهوم جرم است که فقط به آن دسته از کردارهای ناهموا اطلاق می‌شود که قانون‌شکنی می‌کنند.
۲. ضمانت‌ها، چه رسمی چه غیررسمی، از سوی جامعه به کار می‌روند تا هنجارهای اجتماعی تقویت شوند. قوانین، هنجارهایی هستند که از سوی حکومت‌ها تعریف و اجرا می‌شوند.
۳. نظریه‌های جسمانی و زیست‌شناسانه‌ای مطرح شده‌اند که مدعی‌اند جرم و سایر شکل‌های کجروی حاصل نوعی جبر ژنتیکی است؛ اما این نظریه‌ها تا حد زیادی از اعتبار افتاده‌اند. استدلال جامعه‌شناسان این است که همونایی و کجروی در متن و زمینه‌های اجتماعی مختلف به شیوه متفاوتی تعریف می‌شود. نابرابری‌های ثروت و قدرت در جامعه به‌شدت بر فرصت‌هایی که به روی افراد و گروه‌های مختلف گشوده می‌شود و نیز انواع و اقسام فعالیت‌هایی که جرم به‌شمار می‌آیند، تأثیر می‌گذارد. فعالیت‌های مجرمانه درست مثل فعالیت‌های مطیع قانون آموخته می‌شوند، و به‌طور کلی نیازهای مشابهی را دنبال می‌کنند.
۴. نظریه‌های کارکردگرا جرم و کجروی را محصول تنش‌ها و تعارض‌های ساختاری و فقدان سامان اخلاقی در جامعه می‌دانند. دورکیه اصطلاح آنومی را برای اشاره به احساس اضطراب و سردرگمی ناشی از فروپاشی زندگی سنتی در جامعه مدرن ابداع کرد. رابرت مرتن این مفهوم را بسط داد تا رنج و فشاری را برساند که افراد به هنگام بروز تضاد میان هنجارها و واقعیت اجتماعی آن را حس می‌کنند. تبیین‌های خرده‌فرهنگی به گروه‌هایی، مثل دارودسته‌ها، توجه می‌کنند که ارزش‌های مرسوم را نمی‌پذیرند و به‌جای آن هنجارهایی را می‌نشانند که به سرپیچی، بزهکاری یا ناهمونایی ارجح می‌گذارد.
۵. نظریه برچسب‌زنی (که فرض می‌کند زدن برچسب کجروی به کسی، موجب تقویت رفتارهای کجروانه او

- می‌شود) به این دلیل اهمیت دارد که از آغاز فرض می‌کند که هیچ عملی ذاتاً تبهکارانه (یا بهنجار) نیست. نظریه پردازان برجسب‌زنی به این موضوع علاقه‌مندند که چگونه بعضی از رفتارها کجروی تعریف می‌شوند و چرا گروه‌های معینی، و نه سایر گروه‌ها، برجسب کجرو می‌خورند.
۶. نظریه‌های تضاد، جرم و کجروی را براساس ساختار جامعه و منافع متعارض گروه‌های اجتماعی و براساس حفظ قدرت در دست نخبگان تحلیل می‌کنند. واقع‌گرایی چپ نو شاخه‌ای از جرم‌شناسی است که تحت تأثیر مکتب تضاد است، اما از جهات مهمی با آن تفاوت دارد. واقع‌گرایی چپ نو به قربانیان جرم و جنایت توجه می‌کند و خواستار تغییر در خط‌مشی‌ها و سیاست‌های عملی است تا دستگاه‌های مجری قانون در مقابل اجتماعات، به‌خصوص در مناطق درون‌شهری، پاسخگو تر شوند.
۷. نظریه‌های کنترل فرض را بر این می‌گذارند که جرم و جنایت هنگامی رخ می‌دهد که کنترل‌های اجتماعی یا فیزیکی کافی برای پیشگیری از آن موجود نباشند. در جوامع مدرن، رشد جرائم به افزایش تعداد فرصت‌ها و اهداف جرم ربط داده می‌شود. نظریه پنجره‌های شکسته معتقد است که رابطه مستقیمی بین ظاهر درهم‌ریخته و بی‌نظم یک مکان و میزان بالفعل جرم و جنایت در آن مکان وجود دارد.
۸. برآورد میزان جرائم در یک جامعه کار دشواری است چون همه جرائم گزارش داده نمی‌شوند. «رقم تاریک» جرائم ثبت‌نشده به تخلف‌هایی اطلاق می‌شود که در آمارهای رسمی منعکس نمی‌شوند. مطالعات قربانیان (پیمایش‌هایی که از پاسخگویان می‌پرسند آیا طی سال گذشته قربانی هیچ جرم و جنایتی بوده‌اند یا نه) اختلاف میان نرخ‌های رسمی جرائم و تجربه واقعی مردم را آشکار می‌سازند.
۹. نرخ جرائم ثبت‌شده در بریتانیا از دهه ۱۹۵۰ به این طرف رو به افزایش بوده است و شهروندان بریتانیایی خطر جرم و جنایت را بیش از گذشته درمی‌یابند. واکنش‌های سیاست‌گذاری در قبال جرم شامل شدت بخشیدن به فعالیت اجرای قانون، فنون و روش‌های پیشگیری از جرائم و وضعیتی (مثل نظارت و دشوارسازی هدف)، خدمات امنیتی خصوصی و اقدام به کار پلیسی در اجتماعات و محله‌ها است.
۱۰. نرخ‌های تبهکاری زنان بسیار کم‌تر از مردان است، که شاید به دلیل تفاوت‌های کلی در نحوه اجتماعی شدن مردان و زنان، به‌علاوه حضور و شرکت بیش‌تر مردان در حوزه غیرخانگی باشد. بیکاری و «بحران مردانگی» با نرخ جرائم مردان مرتبط دانسته شده است. در برخی انواع جرم، زنان همیشه قربانی‌اند. تجاوز به عنف یقیناً بسیار بیش از آن‌چه آمارهای رسمی نشان می‌دهند، رواج دارد. از جهتی می‌توان گفت که همه زنان قربانی تجاوز به عنف هستند، چون مجبورند برای حفاظت از خود احتیاط‌های خاصی را رعایت کنند و همیشه در ترس از تجاوز زندگی کنند. زنان و مردان همجنس‌خواه به میزان زیادی قربانی جرم و جنایت می‌شوند و آزار و اذیت‌های زیادی را تجربه می‌کنند، اما غالباً «مستحق» جرم و جنایت دانسته می‌شوند نه قربانیان بی‌گناه آن، و این به دلیل جایگاه حاشیه‌ای آن‌ها در جامعه است.
۱۱. ترس عمومی از جرم و جنایت غالباً متوجه جرائم خیابانی است، مثل دزدی، سرقت از منازل و حمله، که عمدتاً قلمرو مردان جوان طبقه کارگری است. آمارهای رسمی نشان می‌دهند که میزان خلافکاری در میان جوانان زیاد است، اما نباید به ترس و نگرانی‌های اخلاقی از جرائم جوانان تن دهیم. بسیاری از کجروی‌های جوانان، مثل رفتار ضداجتماعی و ناهمنوایی در واقع جرم نیست.
۱۲. جرائم یقه‌سفیدها و جرائم شرکتی به جرم و جنایت‌هایی اطلاق می‌شود که اعضای ثروتمندتر و مرفه‌تر جامعه انجام می‌دهند. نتایج و پیامدهای این جرائم می‌تواند بسیار پرادمانه‌تر از جرائم کوچک فقیران باشد،

اما دستگاه‌های مجری قانون توجه کم‌تری به این جرائم دارند. جنایت سازمان‌یافته عبارت است از شکل‌های نهادی‌شده فعالیت تبهکارانه که بسیاری از ویژگی‌های سازمان‌های متعارف در آن دیده می‌شود، اما فعالیت‌هایی که در آن‌ها انجام می‌گیرد به‌طور سیستماتیک غیرقانونی است. جرائم رایانه‌ای به معنای فعالیت تبهکارانه‌ای است که به کمک فناوری اطلاعات انجام می‌گیرد، مثل پول‌شویی الکترونیک و کلاهبرداری اینترنتی.

۱۳. زندان‌ها تا حدی برای حمایت از جامعه و تا حدی به قصد «اصلاح» مجرمان ایجاد شده‌اند. ظاهراً زندان‌ها مانع از ارتکاب جرم نمی‌شوند، و میزان موفقیت زندان‌ها در بازپروری زندانیان برای مواجهه‌شدن با دنیای بیرون بدون بازگشت به جرم، در مظان تردید است. تکرار جرم به معنای تکرار ارتکاب جرم از سوی کسانی است که قبلاً زندانی بوده‌اند. بدیل‌هایی برای زندان پیشنهاد شده است، مثل محکومیت‌های مبتنی بر حضور در اجتماع.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر

۱. چگونه ممکن است اعمال کسی که برچسب «کجرو» خورده است به شیوه‌ای متفاوت با اعمال اشخاص عادی و «بهنجار» مورد تفسیر قرار گیرد؟
۲. چرا پیمایش‌های قربانیان، در مقایسه با آمارهای رسمی، می‌توانند تصویر درست‌تری از میزان جرائم به دست دهند؟
۳. آیا پلیس‌ها اکنون اساساً کارکنان اطلاعاتی‌اند؟
۴. آیا با افزایش حضور زنان در حوزه عمومی، تغییر در تبهکاری زنان اجتناب‌ناپذیر است؟
۵. آیا مدیر یک شرکت نوعاً تبهکارتر است یا یک جوان بیکار؟
۶. فرآیندهای جهانی‌شدن چگونه روی جرم و جنایت تأثیر می‌گذارد؟

### برای مطالعه بیشتر

- Erich Goode, *Deviant Behaviour* (Upper Saddle River, N.J.: Prentice Hall, 1997).  
 Simon Holdaway and Paul Rock (eds), *Thinking about Criminology* (London: UCL Press, 1998).  
 Paul Walton, Jock Young (eds), *The New Criminology Revisited* (London: Macmillan, 1998).

### نشانی‌های اینترنتی

[www.aic.gov.au](http://www.aic.gov.au)

[www.oup.co.uk/crimin](http://www.oup.co.uk/crimin)

[www.homeoffice.gov.uk](http://www.homeoffice.gov.uk)

<http://www.law.cam.ac.uk/crim/CRIMLINK.HTM>

[www.nacro.org.uk](http://www.nacro.org.uk)

مؤسسه جرم‌شناسی استرالیا

نشریه جرم‌شناسی بریتانیا

وزارت کشور بریتانیا

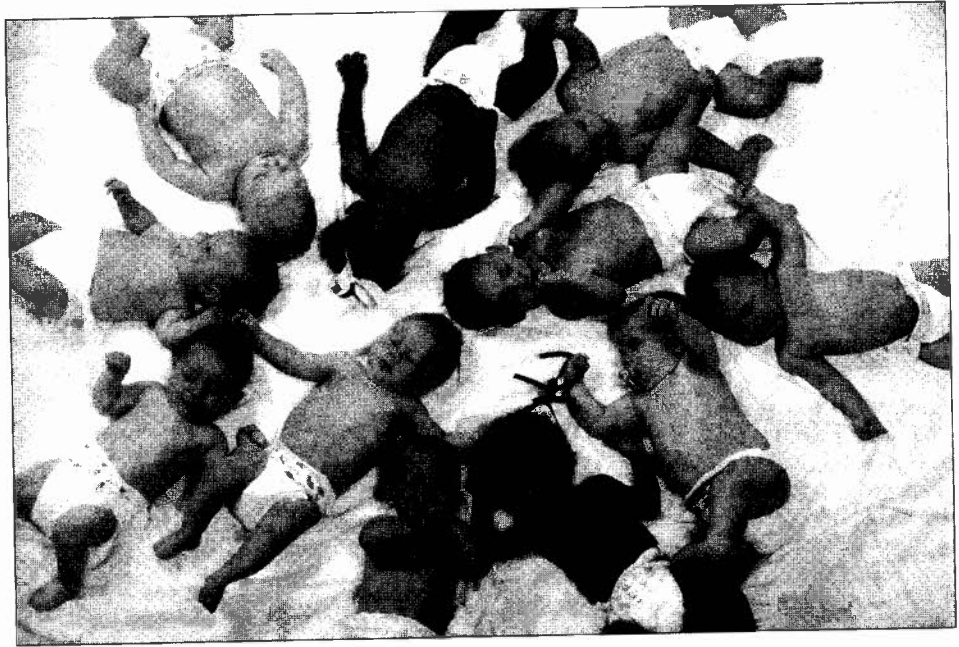
مؤسسه جرم‌شناسی، دانشگاه کمبریج

NARCO: رفاه مجرمان و پیشگیری از جرم

## ۹ نژاد، قومیت و مهاجرت

۳۵۷	درک نژاد و قومیت
۳۵۷	نژاد
۳۵۹	قومیت
۳۶۴	تعصب، تبعیض و نژادپرستی
۳۶۵	نژادپرستی
۳۶۷	تبیین نژادپرستی و تبعیض قومی
۳۶۷	تفسیرهای روان‌شناختی
۳۶۹	تفسیرهای جامعه‌شناختی
۳۷۲	ادغام قومی و تعارض قومی
۳۷۳	مدل‌های ادغام قومی
۳۷۴	تعارض قومی
۳۷۶	مهاجرت جهانی
۳۷۶	حرکات مهاجرتی
۳۸۲	هجرت‌های جهانی
۳۸۳	مهاجرت به بریتانیا
۳۸۴	تغییر سیاست مهاجرپذیری در بریتانیا
۳۸۶	تنوع قومی در بریتانیا
۳۸۸	اشتغال و موفقیت اقتصادی
۳۹۳	مسکن
۳۹۵	نژاد و جرم
۳۹۹	مهاجرت و روابط قومی در اروپا
۳۹۹	مهاجرت و اتحادیه اروپایی
۴۰۲	آوارگان، پناهندگان و مهاجران اقتصادی
۴۰۳	نتیجه‌گیری
۴۰۴	خلاصه مطالب
۴۰۵	پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر
۴۰۵	برای مطالعه بیشتر
۴۰۵	نشانی‌های اینترنتی





## فصل ۹: نژاد، قومیت و مهاجرت

تا ده سال پیش، افریقای جنوبی با نظام آپارتاید اداره می‌شد - نظامی که براساس تفکیک اجباری نژادی استوار بود. در نظام آپارتاید همه اهالی افریقای جنوبی به چهار دسته طبقه‌بندی می‌شدند: سفیدها (اخلاف مهاجران اروپایی)، «رنگین‌پوستان» (کسانی که تبار آن‌ها از دو یا چند «نژاد» بود)، آسیایی‌ها، و سیاهان. اقلیت سفیدپوست افریقای جنوبی که ۱۳ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌داد، بر اکثریت غیر سفیدپوست حکومت می‌کرد. غیرسفیدپوستان فاقد حق رأی بودند و هیچ نماینده‌ای در حکومت مرکزی نداشتند. تفکیک نژادی در همه سطوح جامعه به اجرا گذاشته می‌شد، از اماکن عمومی مثل توالت‌ها و واگن‌های قطار تا محله‌های مسکونی و مدارس. میلیون‌ها سیاه‌پوست در مناطقی که زادبوم نامیده می‌شد و دور از شهرهای بزرگ بود اسکان می‌یافتند و به‌صورت کارگران مهاجر در معادن طلا و الماس کار می‌کردند.

آپارتاید در قوانین افریقای جنوبی به تصویب رسیده بود، اما با خشونت و ددمنشی پیاده می‌شد. حزب ملی که پس از رسیدن به قدرت در ۱۹۴۸ قوانین آپارتاید را تدوین کرد، از دستگاه‌های مجری قانون و سازمان‌های امنیتی برای سرکوب هرگونه مقاومتی در برابر نظام آپارتاید استفاده می‌کرد. گروه‌های مخالف غیرقانونی محسوب می‌شدند و مخالفان سیاسی بدون محاکمه دستگیر و غالباً شکنجه می‌شدند. تظاهرات صلح‌آمیز در اغلب موارد به خشونت می‌انجامید. پس از سال‌ها سرزنش و محکومیت بین‌المللی، و تحریم‌های اقتصادی و فرهنگی، و مقاومت فزاینده داخلی، نظام آپارتاید کم‌کم تضعیف شد. وقتی اف. دبلیو. دی کلرک در ۱۹۸۹ رئیس‌جمهور افریقای جنوبی شد، زمام حکومت کشوری را به‌دست گرفت که در بحران ژرفی فرو رفته بود و عملاً قابل اداره و حکومت نبود.

در ۱۹۹۰، دی کلرک پرچم صلح را برای کنگره ملی افریقا، یعنی مهم‌ترین حزب مخالف، بلند کرد و رهبر این حزب، نلسون ماندلا را پس از بیست و هفت سال حبس آزاد کرد. سلسله‌ای از مذاکره‌های پیچیده و دشوار آغاز شد و راه را برای نخستین انتخابات ملی افریقای جنوبی که هم سفیدها و هم غیرسفیدها را شامل می‌شد، باز کرد. در ۲۷ آوریل ۱۹۹۴، کنگره ملی افریقا اکثریت

۶۲ درصدی آرای انتخابات را به دست آورد و نلسون ماندلا نخستین رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی در دورهٔ پس از آپارتاید شد.

وظیفه‌ای که بر دوش ماندلا و کنگرهٔ ملی آفریقا قرار داشت بسیار سنگین بود. در کشوری که ۳۸ میلیون جمعیت داشت، ۹ میلیون نفر در فقر و فلاکت بودند و ۲۰ میلیون نفر بدون برق زندگی می‌کردند. بیکاری نیز همه‌جا را فرا گرفته بود. بیش از نصف جمعیت سیاهان بی‌سواد بودند و نرخ مرگ‌ومیر نوزادان سیاه‌پوست ده‌برابر سفیدها بود. اما آفریقای جنوبی علاوه بر این‌که از نظر مادی جامعه‌ای از بیخ‌وبن نابرابر و غیرعادلانه بود، بلکه همچنین جامعه‌ای پرتفرقه نیز بود. ده‌ها سال حکومت ایدئولوژیک بر مبنای اعتقاد به برتری نژادی، این کشور را پاره‌پاره کرده بود و نیاز مبرمی به آشتی و مصالحه وجود داشت. زخم‌های به‌جامانده از قساوت‌های نظام آپارتاید باید التیام می‌یافت، و فرهنگ ظلم و ستم نژادی باید ریشه‌کن می‌شد. کشمکش‌های قومی و قبیله‌ای جمعیت سیاه‌پوست به زدوخوردهای خونین می‌انجامید و تهدیدی برای شعله‌ور شدن جنگ داخلی به حساب می‌آمد.

ماندلا در طول دورهٔ ریاست جمهوری خود که در ۱۹۹۹ خاتمه یافت، با تلاش و پشتکار زیادی زمینه را برای پیدایش جامعه‌ای برابر و چندقومی مهیا کرد. قانون اساسی مصوب ۱۹۹۶ یکی از مترقی‌ترین قوانین دنیاست که هر نوع تبعیضی بر مبنای نژاد، یا خاستگاه قومی و اجتماعی، یا بر مبنای دین و عقیده یا تبعیض جنسی و یا تبعیض بر مبنای ناتوانی و حاملگی را غیرقانونی اعلام می‌دارد. دعوت‌های پی‌درپی ماندلا به «میهن‌پرستی نوین» به دنبال این بود که هم «سفیدهای خشمگین» و هم «سیاهان بی‌شکیب» را در برنامهٔ مشترک تأسیس ملت واحد متحد کند. گروه‌های سیاسی معاند، مثل حزب آزادی اینکاتا (IFP) که از طوایف زولو تشکیل می‌شد، اجازهٔ شرکت در حکومت را یافتند تا از تعارض‌های قومی و سیاسی که می‌توانست به خشونت منتهی شود، کاسته شود.

یکی از مهم‌ترین رویدادهایی که در دورهٔ ریاست جمهوری ماندلا رخ داد رسیدگی به میراث به‌جامانده از دورهٔ آپارتاید بود. کمیسیون حقیقت و آشتی (TRC)<sup>۱</sup> که در آوریل ۱۹۹۶ شروع به کار کرد و در جولای ۱۹۹۸ به کار خود خاتمه داد، در سراسر اجتماعات آفریقای جنوبی نشست‌هایی برای گفت‌و شنود و رسیدگی به نقض حقوق بشر که دورهٔ آپارتاید به‌وقوع پیوسته بود، ترتیب داد. اسقف اعظم دزموند توتو که برندهٔ جایزهٔ صلح نوبل بود، ریاست کمیسیون حقیقت و آشتی را در تحقیقاتی که در مورد سوءاستفاده‌های انجام گرفته در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۴ صورت می‌گرفت برعهده داشت. بیش از ۲۱,۰۰۰ شهادت ارائه و ثبت شد؛ جلسه‌های این کمیسیون به صورت علنی برگزار می‌شد و با پوشش وسیع رسانه‌ها همراه بود. جلسه‌های TRC به منظور پرده برداشتن از

واقعیت‌های دورهٔ آپارتاید - از معمولی‌ترین تا ترسناک‌ترین واقعیت‌ها - ترتیب داده شده بود و بنا نبود که کسی محاکمه یا مجازات شود. به کسانی که در نظام آپارتاید مرتکب جنایت شده بودند، از جمله نیروهای پلیس و مقامات امنیتی، امان داده شد تا صادقانه شهادت بدهند و همهٔ اطلاعات موردنظر را «تماماً فاش سازند».

کمیسیون حقیقت و آشتی در ۱۹۹۸ گزارشی در ۳۵۰۰ صفحه منتشر کرد که یافته‌های این کمیسیون را منعکس می‌ساخت. تعجبی نداشت که حکومت آپارتاید عامل اصلی نقض حقوق بشر شناخته شده بود، هرچند که از تعدی‌های سازمان‌های دیگر مثل کنگرهٔ ملی آفریقا نیز نام برده شده بود. برخی به TRC خرده گرفتند که چیزی بیش از بایگانی جنایت‌های دورهٔ آپارتاید نیست، و قادر به «اصلاح خطاهای» به وقوع پیوسته، نبوده است. اما کسان بسیار دیگری هم معتقدند که نفس فرآیند گردآوری شهادت‌ها و اعتراف‌ها - از کسانی که مرتکب سوءاستفاده شده بودند و کسانی که قربانی این سوءاستفاده‌ها بودند - بی‌عدالتی‌های دورهٔ آپارتاید را کاملاً بر ملا می‌ساخت.

یقیناً TRC نمی‌تواند به تنهایی بر ده‌ها سال تفکیک و تبعیض نژادی فایق آید. آفریقای جنوبی هنوز هم جامعه‌ای چندپاره است که همچنان به مبارزه با تعصب و عدم تسامح ادامه می‌دهد. مجموعه‌ای از «قوانین اصلاح‌گر» که در سال ۲۰۰۰ به تصویب رسید، دشنام و ناسزا و هرگونه «گفتار نفرت‌آلود» را غیرقانونی اعلام کرد و «دادگاه‌های مساوات» را برای رسیدگی به شکایت‌های تبعیض نژادی تشکیل داد. اما جلسه‌های TRC برگ زرینی در تاریخ پساآپارتاید آفریقای جنوبی است و استاندارد تازه‌ای برای صراحت و صداقت در پرداختن به تفکیک‌های نژادی ایجاد کرده است. TRC موجب شد که توجه همگان به پیامدهای خطرناک نفرت نژادی جلب شود، و از طریق نمونه‌ای که خود ارائه کرد، قدرت گفت‌وگو و ارتباط را در فرآیند آشتی و مصالحه به اثبات رساند.

در این فصل ما به کندوکاو در مفهوم «نژاد» و قومیت و نیز به این پرسش خواهیم پرداخت که چرا تقسیم‌بندی‌های نژادی و قومی تا این اندازه موجب تضادها و کشمکش‌های اجتماعی می‌شوند - همان‌طور که در آفریقای جنوبی و بسیاری از جوامع دیگر شده‌اند. پس از ملاحظهٔ تلقی‌هایی که دانشمندان اجتماعی از مفاهیم نژاد و طبقه دارند، به بحث دربارهٔ پیشداوری، تبعیض و نژادپرستی، و بررسی تعبیر و تفسیرهای روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه‌ای می‌پردازیم که ماندگاری چنین پدیده‌هایی را تبیین می‌کنند. سپس به معرفی مدل‌های ادغام قومی خواهیم پرداخت و نمونه‌هایی از کشمکش قومی را معرفی می‌کنیم، و پس از آن به الگوهای مهاجرت جهانی می‌پردازیم که موجب یکپارچگی فزایندهٔ جمعیت‌های انسانی می‌شوند. در بخش‌های پایانی این فصل نیز به کثرت و تنوع قومی و روابط قومی در بریتانیا و اروپا می‌پردازیم و توجه ویژه‌ای به روندهای مهاجرت به این کشورها و الگوهای نابرابری قومی خواهیم داشت.

## درک نژاد و قومیت

### نژاد

نژاد<sup>۱</sup> یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم جامعه‌شناسی است، زیرا بین کاربرد روزمره این مفهوم و مبنای علمی آن تناقض زیادی وجود دارد. امروزه، افراد بسیاری به اشتباه معتقدند که انسان‌ها را می‌توان براساس نژادهای متفاوت زیست‌شناختی تقسیم‌بندی کرد. البته چنین باوری با توجه به تلاش‌های زیاد دانشمندان و محققان برای ایجاد مقوله‌بندی‌های نژادی و دسته‌بندی مردم دنیا در این مقوله‌ها، شگفت‌آور نیست. بعضی از این نویسندگان چهار یا پنج نژاد عمده را شناسایی کرده‌اند، درحالی‌که بقیه از حدود سی و شش نژاد حرف می‌زنند.

نظریه‌های علمی درباره نژاد در اواخر سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم پدید آمدند. این نظریه‌ها برای توجیه نظم اجتماعی نوپایی مورد استفاده قرار گرفتند که طبق آن انگلستان و سایر ملل اروپا به قدرت‌های امپراتوری حاکم بر سرزمین‌های تابع خود تبدیل می‌شدند. کنت جوزف آرتور دو گوینو (۱۸۱۶ - ۱۸۸۲) که گاهی او را پدر نژادپرستی مدرن می‌نامند، از وجود سه نژاد سخن می‌گفت: سفید (قفقازی)، سیاه (زنگی) و زرد (مغولی). به گفته دوگوینو، نژاد سفید صاحب هوش برتر، اخلاق و اراده قدرت است؛ همین صفات و کیفیات ذاتی است که اساس گسترش نفوذ غرب در سراسر جهان است. در مقابل، سیاهان که از همه فرومتره‌ترند، سرشت حیوانی دارند و فاقد اخلاق‌اند و ثبات عاطفی ندارند. اندیشه‌های دوگوینو و طرفداران نژادپرستی علمی بعدها آدولف هیتلر را تحت تأثیر قرار داد و او این اندیشه‌ها را به هیئت ایدئولوژی حزب نازی درآورد، و همچنین روی سایر گروه‌های سفیدسالار مثل کوکلاکس کلان<sup>۲</sup> در ایالات متحده و معماران آپارتاید در آفریقای جنوبی نیز تأثیر گذاشت.

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم «دانش نژادشناسی» کاملاً از اعتبار ساقط شد. اگر به زبان زیست‌شناسی سخن بگوییم، هیچ «نژاد» شسته‌رفته‌ای وجود ندارد و فقط طیفی از گوناگونی‌های جسمانی در موجودات انسانی دیده می‌شود. تفاوت در نوع شکل و شمایل گروه‌های بشری از آمیزش و تولید مثل در جمعیت‌ها ناشی می‌شود که براساس میزان تماس و ارتباط میان گروه‌های مختلف اجتماعی یا فرهنگی تفاوت پیدا می‌کند. گروه‌های جمعیتی انسان یک طیف را تشکیل می‌دهند. تنوع ژنتیکی در جمعیت‌هایی که در آن‌ها صفات جسمی مشترکی دیده می‌شود به اندازه تنوع ژنتیکی بین این جمعیت‌ها است. با عنایت به این واقعیت‌ها است که اجتماع علمی مفهوم نژاد را تقریباً کنار گذاشته است. بسیاری از دانشمندان اجتماعی در موافقت با این کار استدلال می‌کنند که

1. race

۲. Ku-Klux-Klan، جمعیتی سری از نژادپرستان جنوب آمریکا که پس از جنگ داخلی تشکیل شد تا برتری و سیادت سفیدپوستان را اعاده کند. -م.

نژاد چیزی جز برساخته‌ای ایدئولوژیک نیست که استفاده از آن در محافل دانشگاهی فقط موجب تداوم این باور همگانی می‌شود که گویی نژاد مبنای زیست‌شناختی دارد (Miles 1993). بعضی از دانشمندان اجتماعی هم مخالفت می‌کنند و مدعی‌اند که نژاد به مثابه یک مفهوم برای بسیاری از مردم معنادار است، حتی اگر مبنای زیست‌شناسانه آن از اعتبار افتاده باشد. بنا به استدلال آن‌ها، برای تحلیل‌های جامعه‌شناختی نژاد همچنان مفهومی حیاتی است حتی اگر معنای آن مورد ستیز باشد. به همین دلیل، بعضی از محققان واژه «نژاد» را داخل گیومه به کار می‌برند تا کاربرد عادی اما اشتباه‌آمیز آن را نشان دهند.

اگر نژاد به معنی مقوله‌های زیست‌شناختی نباشد، پس معنای آن چیست؟ تفاوت‌های جسمی واضحی بین انسان‌ها وجود دارد، و برخی از این تفاوت‌ها ارثی‌اند. اما این پرسش که چرا بعضی از این تفاوت‌ها مبنای تبعیض و پیشداوری اجتماعی می‌شوند و بعضی نمی‌شوند، هیچ ربطی به زیست‌شناسی ندارد، از این رو، تفاوت‌های نژادی را باید به منزله گوناگونی‌های جسمانی در نظر گرفت که اعضای یک اجتماع یا جامعه آن‌ها را همچون صفاتی که به لحاظ اجتماعی اهمیت دارند، دست‌چین می‌کنند. برای مثال، تفاوت در رنگ پوست با اهمیت شمرده می‌شود در صورتی که تفاوت در رنگ مو مهم محسوب نمی‌شود. نژاد را می‌توان مجموعه‌ای از روابط اجتماعی تلقی کرد که این امکان را فراهم می‌آورد که برمبنای ویژگی‌های زیست‌شناختی، موقعیت افراد و گروه‌ها تعیین شود و صفات یا توانایی‌های گوناگونی به آن‌ها نسبت داده شود. تمایزهای نژادی چیزی بیش از شیوه‌های توصیف تفاوت‌های انسانی است. این تمایزها عامل مهمی در بازتولید الگوهای قدرت و نابرابری در جامعه هستند.

فرآیندی که در جریان آن نحوه درک و تلقی از نژاد برای طبقه‌بندی افراد یا گروه‌های مردم به کار می‌رود، نژادسازی<sup>۱</sup> نامیده می‌شود. به لحاظ تاریخی، معنای نژادسازی این است که به گروه‌های معینی از مردم بر مبنای ویژگی‌های جسمانی طبیعی‌شان، برجسب گروه‌های متمایز زیست‌شناختی زده می‌شود (مثل اندیشه‌هایی که دوگوبینو مطرح می‌کرد). در طول دوره تاریخی پس از سده پانزدهم، که تماس اروپایی‌ها با مردمان سایر نقاط جهان افزایش می‌یافت، تلاش‌هایی برای نظام‌مندساختن معرفت با مقوله‌بندی و تبیین پدیده‌های طبیعی و اجتماعی صورت پذیرفت. جمعیت‌های غیراروپایی چنان «نژادسازی» شدند که در مقابل «نژاد سفید» اروپایی قرار گیرند. در برخی موارد این نژادسازی به صورت «قانونی» نهادینه شد، مثل بردگی در مستعمرات امریکایی و آپارتاید در آفریقای جنوبی. اما نژادسازی نهادهای اجتماعی روزمره به شیوه *بالفعل* رواج بیشتری داشت. در یک نظام نژادسازی شده، جنبه‌های گوناگون زندگی روزانه افراد - مثل اشتغال، روابط شخصی، مسکن، مراقبت بهداشتی و درمانی، آموزش و پرورش و نمایندگی حقوقی - به واسطه موقعیت‌های نژادسازی شده آن‌ها در این نظام شکل می‌گیرد و محدود می‌شود.



جشن سال نو چینی همراه با نمایش‌ها و تزئین‌هایش فقط رویدادی نمایشی نیست که هر سال در سوهو برگزار می‌شود، بلکه نماد پراهمیت تداوم و پیوستگی فرهنگی اجتماع چینی‌های لندن است.

### قومیت

با این‌که مفهوم نژاد به اشتباه به چیزی ثابت و زیست‌شناختی اطلاق می‌شود، «قومیت» مفهومی است که معنای مطلقاً اجتماعی دارد. قومیت<sup>۱</sup> به کردوکارها و نگرش‌های فرهنگی اجتماع معینی از مردم اطلاق می‌شود که آن‌ها را از دیگران متمایز می‌سازد. اعضای گروه‌های قومی خود را از نظر فرهنگی متمایز از سایر گروه‌های جامعه می‌دانند، و سایر گروه‌های اجتماعی نیز به همین چشم به آن‌ها نگاه می‌کنند. ویژگی‌های مختلفی ممکن است برای تشخیص گروه‌های قومی از یکدیگر به کار رود، اما معمول‌ترین ویژگی‌ها عبارت‌اند از زبان، تاریخ یا اجداد (واقعی یا خیالی)، دین و شیوه‌های پوشاک یا آرایش. تفاوت‌های قومی سرایا آموختنی هستند، و این نکته‌ای است که در بدو امر واضح و بدیهی به نظر می‌رسد اما به یاد داشته باشید که چگونه بعضی از گروه‌ها «حاکم مادرزاد» یا «اصلاح‌ناپذیر»، «کم‌هوش» و از این قبیل پنداشته می‌شوند. در واقع هیچ عنصر فطری و مادرزادی در قومیت وجود ندارد؛ قومیت پدیده‌ای صرفاً اجتماعی است که در طول زمان تولید و بازتولید می‌شود. نسل جوان‌تر از طریق اجتماعی‌شدن، سبک‌های زندگی و هنجارها و باورهای اجتماعات خود را جذب و هضم می‌کنند.

1. ethnicity

برای بسیاری از مردم قومیت محور هویت فردی و گروهی است. قومیت می‌تواند رشته پیوند مهمی با گذشته باشد و اغلب از طریق عمل به سنت‌های فرهنگی زنده نگه داشته می‌شود. هر سال نمایش‌های هیجان‌انگیز و ماهرانه کارناوال، احساسات قومی کارائیبی را در خیابان‌های ناتینگهیل لندن بیدار می‌کند. مثال دیگر این‌که، نسل سوم امریکایی‌های ایرلندی تبار ممکن است با افتخار خود را ایرلندی- امریکایی بدانند، درحالی‌که همه عمر خود را در ایالات متحده گذرانده‌اند. سنت‌ها و آداب و رسوم ایرلندی غالباً از طریق خانواده‌های ایرلندی و اجتماع بزرگ‌تر ایرلندی‌ها منتقل می‌شود. هرچند که قومیت براساس سنت زنده می‌ماند، اما ایستا و بدون تغییر نیست. برعکس، قومیت پدیده‌ای سیال و قابل انطباق با اوضاع و احوال دگرگون‌شونده است. برای نمونه، در مورد ایرلندی- امریکایی‌ها می‌توان دید که چگونه آداب و رسوم عامیانه ایرلند حفظ شده است اما در متن و زمینه جامعه امریکایی تغییرشکل یافته است. جشن و پایکوبی پرسروصدای روز سن پاتریک در بسیاری از شهرهای امریکا مثالی است که نشان می‌دهد چگونه میراث ایرلندی رنگ‌وبوی کاملاً مشخص امریکایی پیدا کرده است. در سراسر گیتی می‌توان مثال‌های مشابهی را یافت که جمعیت‌هایی - در نتیجه مهاجرت، جنگ، تحول بازارهای کار یا سایر عوامل - درهم آمیخته‌اند و اجتماعاتی به وجود آورده‌اند که به لحاظ قومی تنوع و کثرت دارند.

جامعه‌شناسان غالباً اصطلاح «قومیت» را ترجیح می‌دهند چون این مفهوم معنایی کاملاً اجتماعی دارد. با این حال، سخن‌گفتن از قومیت و تفاوت‌های قومی می‌تواند مسئله برانگیز باشد، خصوصاً اگر حاکی از تقابل با یک فرهنگ «غیرقومی» باشد. برای مثال، در بریتانیا واژه قومیت عموماً برای اشاره به سنت‌ها و مراسم فرهنگی متفاوت با بریتانیایی‌های «بومی» مورد استفاده قرار می‌گیرد. اصطلاح کلی «قومی» به حیطه‌های متنوعی مثل پخت‌وپز، پوشاک، موسیقی و اماکن و محله‌هایی اطلاق می‌شود که مشخص‌کننده کردوکارهایی باشند که «غیربریتانیایی» هستند. استفاده از برچسب‌های قومی به این شیوه جمعی، خطر ایجاد جناح‌بندی‌های میان «ما» و «آن‌ها» را به دنبال دارد که در آن برخی از بخش‌های جمعیت «قومی» محسوب می‌شوند و دیگران «غیرقومی». در واقع، قومیت صفتی است که همه اعضای جمعیت واجد آن هستند، نه فقط بخش‌های خاصی از جمعیت. اما، همان‌طور که خواهیم دید، قومیت در عمل غالباً به گروه‌های اقلیت در یک جمعیت مربوط می‌شود.

### گروه‌های اقلیت

مفهوم گروه‌های اقلیت<sup>۱</sup> (یا اقلیت قومی<sup>۲</sup>) کاربرد وسیعی در جامعه‌شناسی دارد و چیزی بیش از تمایز صرفاً کمیتی است. از نظر آماری، اقلیت‌های زیادی می‌توان در یک جمعیت تعریف کرد، مثل

1. minority groups

2. ethnic minorities



## هویت «سیاه»

استفاده از واژه «سیاه» برای توصیف افراد و جمعیت‌ها، در طول سالیان متمادی دستخوش دگرگونی‌های بنیادی شده است و هنوز هم بسیار مناقشه‌برانگیز است. برای مدتی طولانی، «سیاه» لقب تحقیرآمیزی بود که سفیدها به کار می‌بردند. فقط در دهه ۱۹۶۰ بود که امریکایی‌ها و بریتانیایی‌های افریقایی تبار از این واژه «اعاده حیثیت» کردند و آن را با لحن مثبت درباره خودشان به کار بردند. «سیاه» به مایه افتخار و منبع هویت تبدیل شد، نه یک دشنام نژادی. شعار «سیاه زیباست» و مفهوم الهام‌بخش «قدرت سیاه» برای جنبش آزادی سیاهان نقش مرکزی داشت. این افکار و مفاهیم برای مقابله با برتری و سلطه نمادین «سفیدی» بر «سیاهی» مورد استفاده قرار گرفت. همراه با مقبولیت یافتن واژه سیاه در جامعه، کم‌کم این واژه در مورد غیرسفیدپوستانی که افریقایی تبار هم نبودند - خصوصاً آسیایی‌ها - به کار رفت. در هر حال اصطلاح «سیاه» چیزی بیش از فقط یک عنوان بود؛ زیرا حاوی پیام سیاسی بنیادینی نیز بود. از آن‌جا که جماعت «سیاهان» همگی نژادپرستی و طردشدن به دست جمعیت سفید را تجربه کرده بودند، این واژه دعوتی بود به گردآمدن و بسیج همه قوا حول هویت مشترک سیاه و مبارزه برای تغییر. در اواخر دهه ۱۹۸۰ بعضی از محققان و اعضای گروه‌های اقلیت قومی شروع به مخالفت با کاربرد اصطلاح «سیاه» برای اشاره به کل جمعیت غیرسفیدپوست کردند. اینان با این‌که اذعان داشتند که غیرسفیدپوستان همگی تحت ستم مشترکی قرار دارند، اما این استدلال را نیز مطرح می‌کردند که واژه «سیاه» موجب مخدوش شدن تفاوت‌های میان گروه‌های قومی می‌شود. از نظر کسانی که با کاربرد کلی این واژه مخالف بودند، باید توجه بیشتری به تجربه‌های جداگانه تک‌تک گروه‌های اقلیت قومی بشود، نه این‌که تجربه مشترکی برای همه آن‌ها پیش‌فرض گرفته شود. طارق مؤدود یکی از مستقدان برجسته واژه «سیاه» در این معنا است، استدلال وی این است که اصطلاح «سیاه» با اهمال زیادی به کار می‌رود - گاهی فقط به معنای افراد افریقایی تبار است و گاهی به صورت جمعی به آسیایی‌ها نیز اطلاق می‌شود. وی معتقد است که این اصطلاح بیش از حد روی ظلم و ستم ناشی از رنگ پوست تأکید می‌کند و بخش بزرگی از نژادپرستی را که پایه و اساس فرهنگی دارد نادیده می‌گذارد. به گفته مؤدود، آسیایی‌ها معمولاً خود را «سیاه» نمی‌دانند چون این اصطلاح تداعی‌های معنایی نیرومندی با تجربه افریقایی تبارها دارد. و بالاخره مؤدود خاطر نشان می‌کند که سیاه به معنای هویت مستقلی است که ذاتاً اشتباه است. جمعیت‌های غیرسفید هویت‌های بسیار متفاوتی دارند، همان‌طور که گروه‌های موسوم به جمعیت «سفید» نیز هویت واحدی ندارند (Modood 1994).

درباره کاربرد اصطلاح «سیاه» در جامعه‌شناسی هیچ توافق روشنی وجود ندارد. با این‌که انتقادهای مطرح‌شده از سوی مؤدود و دیگران یقیناً درست است، اصطلاح «سیاه» باز هم روش سودمندی برای سخن‌گفتن از تجربه مشترک نژادپرستی سفید است که اکثر غیرسفیدها با آن رویارو شده‌اند. اما روندهای اخیر در جامعه‌شناسی ظاهراً اندیشه‌های مؤدود را تأیید می‌کند. نویسندگان منتسب به مکتب پست‌مدرن معمولاً تفاوت‌های میان گروه‌های اقلیت قومی گوناگون را برجسته می‌سازند، نه این‌که همه را در معنای هویت جمعی «سیاه» بگنجانند.

کسانی که بیش از ۱۹۰ سانتی متر قد دارند یا وزن‌شان بیش از ۱۲۰ کیلوگرم است. اما این‌ها با مفهوم جامعه‌شناسانهٔ اقلیت‌ها هم‌معنا نیستند. در جامعه‌شناسی، اعضای یک گروه اقلیت محروم‌تر از اکثریت جمعیت هستند و نوعی انسجام گروهی و حس تعلق به یکدیگر دارند. تجربهٔ مورد تبعیض و تعصب بودن معمولاً موجب تقویت احساس وفاداری و منافع مشترک می‌شود.

از این‌رو جامعه‌شناسان به‌وفور اصطلاح «اقلیت» را به معنای غیرلفظی آن به‌کار می‌برند تا به موقعیت فرودست یک گروه در جامعه اشاره کنند، نه به تعداد یا کمیت نسبی آن‌ها در جامعه. در بسیاری از موارد یک «اقلیت» در واقع اکثریت جمعیت هستند! در بعضی مناطق جغرافیایی مثل مناطق درون‌شهری، گروه‌های اقلیت قومی اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند، اما با این حال تحت عنوان «اقلیت‌ها» از آن‌ها یاد می‌شود. دلیل این امر آن است که اصطلاح «اقلیت» موقعیت محروم و فاقد امتیاز آن‌ها را می‌رساند. گاهی زنان نیز به‌عنوان یک گروه اقلیت توصیف می‌شوند، درحالی‌که در بسیاری از کشورهای جهان اکثریت عددی با زنان است. اما چون زنان در مقایسه با مردان معمولاً محروم‌تر و بی‌امتیازتر هستند، این اصطلاح به آن‌ها نیز اطلاق می‌شود.

اعضای گروه‌های اقلیت غالباً خود را مردمی جدا از اکثریت قلمداد می‌کنند. آن‌ها معمولاً به‌لحاظ فیزیکی و اجتماعی از اجتماع بزرگ‌تر جدا و منزوی هستند و معمولاً در محله‌های معینی، یا شهرها و مناطق معینی در یک کشور تمرکز می‌یابند. ازدواج‌های اندکی میان اکثریت جمعیت و اعضای گروه اقلیت، یا حتی بین گروه‌های اقلیت مختلف صورت می‌پذیرد. اقلیت‌های قومی گاهی با شور و حرارت از درون‌همسری<sup>۱</sup> (ازدواج در داخل یک گروه) حمایت می‌کنند تا تمایز فرهنگی آن‌ها برقرار بماند.

بعضی از محققان ترجیح می‌دهند از واژهٔ «اقلیت‌ها» برای اشاره به همهٔ گروه‌هایی استفاده کنند که تعصب‌ورزی «اکثریت» جامعه را تجربه کرده‌اند. اصطلاح «اقلیت‌ها» توجه ما را به همه‌گیر بودن تبعیض جلب می‌کند چون وجوه اشتراک تجربه‌های گروه‌های فرودست گوناگون جامعه را پررنگ می‌سازد. برای مثال، یهودی‌ستیزی، نفرت از همجنس‌خواهان و نژادپرستی، ویژگی‌های مشترک زیادی دارند و نشان می‌دهند که ظلم و ستم علیه گروه‌های مختلف چگونه می‌تواند شکل‌های مشابهی داشته باشد. اما درعین حال سخن‌گفتن از «اقلیت‌ها» به‌صورت جمعی می‌تواند به نتیجه‌گیری‌های تعمیمی دربارهٔ تبعیض و ستم منجر شود، تعمیم‌هایی که تجربه‌های تک‌تک گروه‌ها را به‌درستی منعکس نمی‌کنند. مثلاً درست است که همجنس‌خواهان و پاکستانی‌ها هر دو از گروه‌های اقلیت در لندن محسوب می‌شوند، اما تجربه‌ای که آن‌ها از فرودست بودن در جامعه دارند هرگز مشابه یکدیگر نیست.

اقلیت‌های متعددی هستند که هم به‌لحاظ قومی و هم به‌لحاظ شکل و شمایل ظاهری از بقیهٔ

1. endogamy

### پرونده استیون لارنس

در ۱۹۹۳، نوجوان سیاه‌پوستی به نام استیون لارنس که همراه با دوستش در یکی از ایستگاه‌های اتوبوس شرق لندن منتظر اتوبوس بود، مورد حمله نژادپرستانه پنج جوان سفیدپوست قرار گرفت و به دست آن‌ها کشته شد. مردان جوان ناگهان بی سبب بر سر لارنس ریختند و دوبار به او چاقو زدند و روی پیاده‌رو رهاش کردند تا بمیرد. این واقعه‌ای است که هیچ‌کس محکوم به قتل او نشده است به‌منابه کوتاهی شرم‌آور در اجرای عدالت و گواه نژادپرستی گسترده در دستگاه‌های مجری قانون و نظام عدالت کیفری دانسته شده است.

کمیسیونی که مأمور بازرسی در مورد این پرونده شد نتیجه گرفت که تحقیقات مربوط به قتل لارنس از همان آغاز به صورت درستی انجام نگرفته بود (Macpherson 1999). پلیس‌هایی که مأمور بررسی صحنه قتل شده بودند هیچ تلاشی برای تعقیب مهاجمان نکرده بودند و با والدین او نیز بی احترامی آشکاری رفتار کرده بودند، و مانع دسترسی آن‌ها به اطلاعات مربوط به پرونده، که حق آن‌ها بود، شده بودند. از ابتدا بنا را بر این فرض نادرست گذاشته بودند که لارنس درگیر یک زدو خورد خیابانی شده بود، نه این‌که قربانی بی‌گناه یک حمله بی‌سبب نژادپرستانه باشد. تجسس پلیس در پی مظنونین خوب سازماندهی نشده بود و «بدون فوریت و اضطراب» صورت گرفته بود؛ برای مثال، جست‌وجوی خانه مظنونین به‌طور کامل انجام نگرفت، هرچند که اخبار محرمانه‌ای درباره محل احتمالی اختفای آلت قتل به پلیس رسیده بود. مقامات ارشدی که می‌توانستند در این پرونده مداخله و اشتباهات آن را تصحیح کنند این کار را نکردند. در جریان تحقیقات و بازرسی‌های بعدی درباره تحقیقات، پلیس‌ها اطلاعات مهمی را مسکوت گذاشتند، از یکدیگر پشتیبانی کردند و مسئولیت اشتباهات را به گردن نگرفتند.

به‌دنبال سخت‌کوشی‌ها و پشتکار والدین لارنس، سه‌تن از مظنونین در ۱۹۹۶ محاکمه شدند، ولی وقتی قاضی حکم داد که شواهدی که از سوی یکی از شاهدان عینی ارائه شده قابل قبول نیست، پرونده با شکست روبه‌رو شد. جک استراو، وزیر کشور، در ۱۹۹۷ دستور تفحص کامل روی پرونده لارنس را صادر کرد؛ یافته‌های این تفحص در ۱۹۹۹ به صورت گزارش مک‌فرسن منتشر شد. نویسندگان این گزارش یافته‌های‌شان را با صراحت اعلام کردند:

نتایجی که از همه شواهد و مدارک مربوط به تحقیقات قتل نژادپرستانه استیون لارنس به دست می‌آید، واضح است. هیچ شکمی نیست که خطاهای اساسی وجود داشته است. این تحقیقات با ترکیبی از بی‌لیاقتی حرفه‌ای، نژادپرستی نهادی<sup>۱</sup> و ضعف مدیریتی مقامات ارشد، ضایع شده بود.

اتهام نژادپرستی نهادی یکی از مهم‌ترین نتایج این تفحص بود. نویسندگان این گزارش نتیجه گرفته بودند که نه فقط پلیس لندن، بلکه بسیاری از سایر نهادها از جمله نظام عدالت کیفری، مرتکب «کوتاهی و قصور جمعی... در عرضه خدمات حرفه‌ای و مناسب به مردم به سبب رنگ پوست، فرهنگ یا خاستگاه قومی‌شان می‌شوند. این کوتاهی و قصور را می‌توان در فرآیندها، ایستارها و رفتارهایی

مشاهده کرد که از طریق تعصب نادانسته، جهل، سهل‌انگاری و باورهای کلیشه‌ای نژادپرستانه‌ای که به ضرر اقلیت‌های قومی است، به تبعیض منجر می‌شود» (Macpherson 1999). گزارش مک‌فرسن با این نتیجه‌گیری به پایان می‌رسید که «وظیفه همه نهادها است که سیاست‌ها و خط‌مشی‌های خود و نتایج آن را بررسی کنند» تا یقین حاصل کنند که هیچ بخشی از جمعیت مورد تبعیض قرار نمی‌گیرد. هفتاد پیشنهاد برای اصلاح کار پلیسی روی جرم و جنایت‌های نژادپرستانه ارائه شد. این پیشنهادها شامل آموزش مسائل نژادی به افسران پلیس، تنبیه‌های انضباطی شدیدتر برای اخراج افسران نژادپرست، تدوین تعریف‌های روشن‌تر برای حوادث نژادپرستانه و عزم جدی برای افزایش تعداد کلی افسران سیاه‌پوست و آسیایی در نیروی پلیس بود.

جمعیت متمایزند. این وضع درباره اهالی هند غربی و آسیایی‌ها در بریتانیا و یا آفریقایی-آمریکایی‌ها، چینی‌ها و سایر گروه‌های ایالات متحده صدق می‌کند. همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، دادن عنوان «قومی» به یک گروه یا به مجموعه‌ای از سنت‌ها عملاً به صورت گزینشی و سلیقه‌ای صورت می‌پذیرد. با این‌که اهالی هند غربی در بریتانیا و آفریقایی-آمریکایی‌ها در ایالات متحده مثال‌های واضحی از اقلیت‌های قومی‌اند، کم‌تر احتمال می‌رود که بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌های ایتالیایی تبار یا لهستانی‌الاصیل اقلیت قومی قلمداد شوند. در موارد زیادی تفاوت‌های جسمانی مثل رنگ پوست عامل تعیین‌کننده‌ای در اقلیت قومی نامیدن یک گروه است. همان‌طور که در این فصل خواهیم دید، تمایزهای قومی به ندرت خنثی و بی‌طرفانه‌اند، بلکه عموماً به نابرابری‌های ثروت و قدرت، و همچنین خصومت‌های میان‌گروه‌ها مربوط می‌شوند.

### تعصب، تبعیض و نژادپرستی

مفهوم نژاد مفهومی مدرن است، اما تعصب و تبعیض در کل تاریخ بشر دامن گسترده است، و ما باید نخست تفاوت میان آن‌ها را به وضوح تشخیص دهیم. تعصب<sup>۱</sup> به عقاید یا ایستارهایی اطلاق می‌شود که اعضای یک گروه نسبت به گروه دیگری دارند. دیدگاه‌های آمیخته به پیش‌داوری یک شخص متعصب غالباً مبتنی بر شایعه‌ها است نه شواهد مستقیم، این پیش‌داوری‌ها در برابر تغییر مقاومت می‌کنند حتی اگر اطلاعات تازه‌ای نادرستی آن‌ها را محرز کند. ممکن است مردم به پیش‌داوری‌های مثبتی درباره گروه‌هایی که به آن‌ها تعلق دارند بچسبند و پیش‌داوری‌های منفی علیه سایر گروه‌ها داشته باشند. کسی که علیه گروه خاصی تعصبی داشته باشد از انصاف‌ورزیدن در حق آن‌ها خودداری خواهد کرد.

تعصب‌ها غالباً در باورهای کلیشه‌ای<sup>۱</sup> ریشه دارند؛ مقصود از باورهای کلیشه‌ای تعریف‌های خشک و انعطاف‌ناپذیر از گروه خاصی از مردم است. باورهای کلیشه‌ای اغلب در مورد گروه‌های اقلیت قومی به کار می‌روند، مثل این تصور که همهٔ مردان سیاه‌پوست ذاتاً ورزشکارند یا همهٔ متولدین شرق آسیایی دانشجویان باهوش و سخت‌کوشی هستند. بعضی از باورهای کلیشه‌ای رگه‌هایی از حقیقت را در خود دارند اما با مبالغهٔ بسیار زیاد همراه می‌شوند. بقیهٔ باورهای کلیشه‌ای صرفاً نوعی مکانیسم جابه‌جایی<sup>۲</sup> هستند که به وسیلهٔ آن‌ها احساس خصومت یا خشم متوجه چیزهایی می‌شود که ریشهٔ واقعی این احساسات نیستند. باورهای کلیشه‌ای در درک و تلقی‌های فرهنگی ریشه می‌دانند و دشوار از میان می‌روند، حتی وقتی که تحریف آشکار واقعیت باشند. این عقیده که مادران مجرد به عواید رفاهی تأمین اجتماعی متکی هستند و از کارکردن امتناع می‌کنند، مثالی از یک باور کلیشه‌ای مقاوم است که پایه و اساس واقعی ندارد. شمار زیادی از مادران مجرد کار می‌کنند، و بسیاری از آن‌ها که عواید رفاهی دریافت می‌کنند مایل به کار هستند اما به خدمات مراقبت از کودکان دسترسی ندارند.

همان‌طور که گفتیم، تعصب توصیفی از حالت ایستارها و عقاید است، اما تبعیض<sup>۳</sup> به رفتارهای بالفعل در قبال گروه دیگری از افراد اطلاق می‌شود. تعصب را می‌توان در فعالیت‌هایی مشاهده کرد که اعضای یک گروه خاص را شایستهٔ استفاده از فرصت‌هایی که به روی دیگران گشوده است نمی‌داند، مثل وقتی یک سیاه‌پوست بریتانیایی از شغلی که برای یک سفیدپوست در دسترس است منع می‌شود. هرچند که غالباً تعصب پایه و اساس تبعیض است، اما این دو می‌توانند جدا از هم وجود داشته باشند. ممکن است مردم ایستارهای متعصبانه‌ای داشته باشند که بر مبنای آن‌ها عملی انجام ندهند. تبعیض هم ضرورتاً به‌طور مستقیم از تعصب نشئت نمی‌گیرد. برای مثال، سفیدپوستی که می‌خواهد خانه‌ای بخرد ممکن است از خرید ملک در محله‌هایی که اکثر اهالی آن سیاه‌پوست‌اند خودداری کند، نه به‌سبب ایستارهای خصومت‌آمیز نسبت به سیاهان بلکه به‌دلیل نگرانی از افت ارزش ملک و ساختمان در این نواحی. مسلماً در این مورد نیز ایستارهای متعصبانه روی تبعیض تأثیر می‌گذارند، اما به شیوه‌ای غیرمستقیم.

### نژادپرستی

مفهوم نژاد شالودهٔ وجود نژادپرستی<sup>۴</sup> است - نژادپرستی یعنی تعصب مبتنی بر تمایزهای جسمانی‌ای که از نظر اجتماعی اهمیت دارند. نژادپرست کسی است که معتقد است برخی از افراد به‌دلیل تفاوت‌های نژادسازی شده برتر یا پست‌تر از دیگران هستند. عموماً تصور می‌شود که

1. stereotypes

2. displacement

3. discrimination

4. racism

نژادپرستی رفتار یا ایستارهایی است که افراد یا گروه‌های خاصی دارند. ممکن است یک فرد به داشتن عقاید نژادپرستانه اقرار کند یا شاید به گروهی مثل سازمان طرفداران سفیدسالاری پیوندد که در راه اهداف نژادپرستانه تلاش می‌کنند. اما بسیاری معتقدند که نژادپرستی چیزی است بیش از اندیشه‌هایی که گروه کوچکی از افراد متعصب و لجوج واجد آن‌اند. برعکس، نژادپرستی در بطن ساختار و عملکرد جامعه ریشه می‌دواند. مفهوم نژادپرستی نهادی حاکی از این است که نژادپرستی تمامی ساختارهای جامعه را به شیوه‌ای سیستماتیک درمی‌نوردد. طبق این دیدگاه نهادهایی مثل پلیس، خدمات بهداشتی و درمانی و نظام آموزش و پرورش همگی خط‌مشی‌ها و سیاست‌هایی درپیش می‌گیرند که به نفع بعضی گروه‌ها است و علیه گروه‌های دیگر تبعیض می‌گذارد.

مفهوم نژادپرستی نهادی را مبارزان حقوق مدنی در ایالات متحده در اواخر دهه ۱۹۶۰ پروراندند که معتقد بودند نژادپرستی در تاروپوهای جامعه تنیده است نه این‌که فقط نشانگر عقاید اقلیت کوچکی از مردم باشد. در سال‌های بعد از آن، وجود نژادپرستی نهادی به‌طور گسترده پذیرفته شد و در حیطه‌های بسیاری صریحاً تأیید شد. تفحصی که اخیراً درباره‌ی عملکرد پلیس لندن روی پرونده قتل استیون لارنس انجام گرفت (کادر صفحه ۳۶۳) به این نتیجه رسید که نژادپرستی نهادی در نیروی پلیس و نظام عدالت کیفری کاملاً سیطره دارد. در فرهنگ و هنرها نیز نژادپرستی نهادی در حوزه‌هایی مثل برنامه‌های تلویزیونی (تصویرسازی منفی یا محدود از اقلیت‌های قومی در ساختن برنامه‌ها) و صنعت بین‌المللی طراحی مد (سوگیری علیه مدهای غیر سفیدپوستی) آشکار شده است.

#### از «نژادپرستی قدیم» تا «نژادپرستی جدید»

همان‌طور که مفهوم نژاد زیست‌شناختی از اعتبار ساقط شده است، نژادپرستی قدیمی مسلک «زیست‌شناسانه» هم که مبتنی بر تفاوت‌های جسمانی بود به‌ندرت در جامعه امروز به‌طور علنی بیان می‌شود. لغو تفکیک‌های قانونی در ایالات متحده و سقوط آپارتاید در افریقای جنوبی نقاط عطف مهمی در ابطال نژادپرستی «زیست‌شناسانه» بود. در هر دو مورد فوق، ایستارهای نژادپرستانه براساس ربط‌دادن ویژگی‌های جسمانی به فرومربگی زیست‌شناختی بیان می‌شد. این اندیشه‌های نژادپرستانه امروز دیگر به گوش نمی‌رسد، مگر در مورد جنایات خشونت‌آمیز ناشی از نفرت یا در بیانیه‌های بعضی گروه‌های افراطی. اما منظور این نیست که ایستارهای نژادپرستانه در جوامع مدرن از بین رفته‌اند. برعکس، همان‌طور که برخی از محققان استدلال می‌کنند، نژادپرستی جدید (یا نژادپرستی فرهنگی) پیچیده‌تری جای آن را گرفته است که از مفهوم تفاوت‌های فرهنگی برای حذف و طرد گروه‌های معینی استفاده می‌کند (Barker 1981).

کسانی که معتقدند «نژادپرستی جدیدی» به‌وجود آمده است مدعی‌اند که اکنون استدلال‌های فرهنگی جایگزین استدلال‌های زیست‌شناسانه شده‌اند تا پایه و اساسی برای تبعیض علیه برخی از

بخش‌های جمعیت فراهم آید. طبق این دیدگاه، سلسله‌مراتب برتری و فرودستی براساس ارزش‌های فرهنگ اکثریت برساخته می‌شود. گروه‌هایی که با اکثریت تفاوت دارند ممکن است به حاشیه رانده شوند یا به سبب امتناع از همانندگردی با اکثریت مورد تهمت و افترا قرار گیرند. گفته می‌شود که «نژادپرستی جدید» ابعاد سیاسی آشکاری دارد. در بریتانیا این مطلب را می‌توان در محتوای کتاب‌های درسی نظام آموزش ملی دید که روی نویسندگان بریتانیایی و تاریخ بریتانیا تأکید می‌کند نه روی برنامه درسی «چندفرهنگی»، و همین‌طور در سیاست‌های محدودکننده مهاجرت که با هدف محدود ساختن تعداد مهاجران غیرسفیدپوست اجرا می‌شود. مثال‌های بارز دیگری از «نژادپرستی جدید» را می‌توان در تلاش‌های برخی از سیاستمداران آمریکایی برای اجرای سیاست «فقط انگلیسی» به عنوان زبان رسمی کشور، و یا در کشمکش‌هایی که در فرانسه درباره دخترانی که مایل به داشتن حجاب اسلامی در مدارس‌اند مشاهده کرد. این واقعیت که نژادپرستی به نحو فزاینده‌ای بر پایه‌های فرهنگی استوار می‌شود بعضی از محققان را به این نتیجه رسانده است که ما در عصر «نژادپرستی‌های چندگانه» زندگی می‌کنیم که تبعیض در بخش‌های گوناگون جمعیت به شیوه‌های مختلف تجربه می‌شود (Modood et al., 1997).

### تبیین نژادپرستی و تبعیض قومی تفسیرهای روان‌شناختی

نظریه‌های روان‌شناختی می‌توانند در فهم ماهیت ایستارهای متعصبانه و همچنین در فهم این‌که چرا تفاوت‌های قومی تا این حد برای مردم اهمیت دارند به ما کمک کنند. از این نظر دو رهیافت روان‌شناختی سودمند وجود دارد. رهیافت نخست مبنی بر این واقعیت است که تعصب عمدتاً با اتکا به تفکر کلیشه‌ای عمل می‌کند. افراد گاهی به باورهای کلیشه‌ای متوسل می‌شوند و خشم و خصومت خود را روی «سپر بلاهایی» خالی می‌کنند. سپر بلاها کسانی هستند که به دلیل چیزهایی که تقصیر آن‌ها نیست مقصر قلمداد می‌شوند. سپر بلاکردن<sup>۱</sup> معمولاً هنگامی رخ می‌دهد که دو گروه قومی محروم به دلیل عواید اقتصادی به رقابت با هم برمی‌خیزند. برای مثال، کسانی که دست به حمله‌های نژادپرستانه علیه سیاهان می‌زنند غالباً موقعیت اقتصادی مشابهی با سیاهان دارند. آن‌ها سیاهان را باعث رنج و مصیبت‌هایی می‌دانند که در واقع علت‌های اصلی آن در جای دیگری است. سپر بلاکردن معمولاً علیه گروه‌هایی انجام می‌گیرد که مجزا و تقریباً فاقد قدرت هستند، چون چنین گروه‌هایی هدف آسانی به‌شمار می‌روند. در طول تاریخ غرب و در مقاطع گوناگون، پروتستان‌ها، کاتولیک‌ها، یهودی‌ها، ایتالیایی‌ها، سیاه‌پوستان، کولی‌ها و سایر گروه‌ها نقش ناگوار سپر بلا را ایفا کرده‌اند.

1. scapegoating

### پایداری نژادپرستی

چرا نژادپرستی گسترش یافته است؟ دلایل متعددی وجود دارد. یکی این‌که تقابل میان سفید و سیاه به‌عنوان نمادهای فرهنگی، در فرهنگ اروپایی ریشه‌های عمیقی دارد. سفیدی همواره با پاکی و خلوص و سیاهی با شر و ناپاکی همراه بوده است (البته در این نمادگرایی هیچ خصیصه ذاتی و طبیعی وجود ندارد؛ در بعضی فرهنگ‌های دیگر این نمادگرایی برعکس است). نماد سیاهی پیش از آن‌که غرب تماس گسترده‌ای با سیاه‌پوستان پیدا کند معناهای منفی در خود جای می‌داد. این معناهای نمادین در اولین مواجهه سفیدپوستان با سیاهان در سواحل آفریقا با واکنش‌های اروپایی‌ها عجین بود. این احساس که تفاوت قاطعی میان سفیدها و سیاهان وجود دارد با «کفر و خدانشناسی» آفریقایی‌ها - یعنی بی‌خبری آن‌ها از مسیحیت - ترکیب شد و موجب شد که بسیاری از اروپایی‌ها سیاهان را به دیده انزجار و ترس بنگرند. هرچند که نموده‌های افراطی این ایستارها امروز از میان رفته است اما دشوار بتوان باور کرد که عناصری از این نمادگرایی فرهنگی سفید-سیاه باقی نمانده باشد.

دومین عامل مهمی که در شکل‌گیری نژادپرستی مدرن نقش دارد ابداع و رواج خود مفهوم نژاد است. ایستارهای شبه‌نژادپرستانه صدها سال است که وجود داشته‌اند. اما مفهوم نژاد به‌منزله مجموعه‌ای از صفات و ویژگی‌های ثابت با پیدایش «دانش نژادشناسی» پدید آمد که پیش از این درباره آن بحث کردیم. فکر برتری نژاد سفید، هرچند که در واقع کاملاً بی‌ارزش است، هنوز یکی از عناصر اصلی نژادپرستی سفیدپوستان است.

سومین دلیل پیدایش نژادپرستی مدرن در روابط استثمارگرانه‌ای است که اروپایی‌ها با مردمان غیرسفید برقرار ساختند. اگر این اعتقاد بین اروپایی‌ها رواج نداشت که سیاهان به نژادی پست و حتی دون بشری تعلق دارند، تجارت برده هرگز نمی‌توانست پا بگیرد. نژادپرستی به توجیه حکومت استعماری بر ملل غیرسفید کمک می‌کرد و منکر حق مشارکت سیاسی برای آن‌ها می‌شد حقی که سفیدها در سرزمین‌های مادری خود در اروپا به‌دست آورده بودند. طبق استدلال بعضی از جامعه‌شناسان، حذف‌شدن از شهروندی همچنان از خصوصیات اصلی نژادپرستی مدرن است.

رهیافت دوم حاکی از این است که شاید برخی از مردم، در نتیجه اجتماعی شدن اولیه، تمایل خاصی به تفکر کلیشه‌ای و فرافکنی<sup>۱</sup> - نسبت‌دادن امیال و عصبیت‌های خود به دیگران به‌صورت ناخودآگاه - داشته باشند. تحقیق مشهوری که تنودور آدورنو و همکاران او در دهه ۱۹۴۰ انجام دادند، نوعی تیپ شخصیتی را شناسایی کرد که آن را شخصیت اقتدارطلب<sup>۲</sup> نامیدند (Adorno et al., 1950). این محققان چندین مقیاس سنجش برای برآورد سطوح تعصب طراحی کردند. برای نمونه، در یکی از این مقیاس‌ها از مردم خواسته می‌شد که موافقت یا مخالفت خود را با مجموعه‌ای از گویه‌ها که بیانگر دیدگاه‌های شدیداً ضدیهودی بود اعلام کنند. کسانی که از روی پاسخ‌های شان معلوم می‌شد که تعصب ضدیهودی دارند، معمولاً نسبت به سایر اقلیت‌ها نیز ایستارهای منفی داشتند. طبق

1. projection

2. authoritarian personality



نتیجه‌گیری این پژوهشگران، کسانی که شخصیت اقتدارطلب دارند معمولاً به شدت عرف‌پرست، مطیع فرادستان و بدرفتار با زیردستان هستند. چنین کسانی در ایستارهای دینی و جنسی نیز بسیار تنگ‌نظر و بی‌مدارا هستند.

به اعتقاد این محققان، ویژگی‌های شخصیت اقتدارطلب ناشی از الگوی تربیت کودک است که در آن والدین نمی‌توانند عشق و محبت خود را مستقیماً به کودکان خود ابراز کنند و افرادی سرد و اهل انضباط و تنبیه هستند. وقتی این کودکان بزرگ می‌شوند از اضطراب‌هایی رنج می‌برند که فقط با اتخاذ نگرشی خشک و انعطاف‌ناپذیر می‌توانند آن را کنترل کنند. آن‌ها قادر نیستند با وضعیت‌های مبهم کنار بیایند، و همه موارد ناسازگار با عقاید خود را نادیده می‌گیرند و معمولاً تفکر کلیشه‌ای دارند.

پژوهش‌آدورنو از جهات گوناگون مورد انتقاد قرار گرفته است. بعضی‌ها به صحت مقیاس‌های سنجش مورد استفاده در این پژوهش شک داشته‌اند. بعضی هم این استدلال را مطرح کرده‌اند که اقتدارطلبی و ویژگی مختص به یک شخصیت نیست بلکه بازتاب ارزش‌ها و هنجارهای خرده‌فرهنگ‌های خاص یک جامعه بزرگ‌تر است. شاید ارزش این تحقیق بیش‌تر به سبب کمک به فهم طرز تفکر اقتدارطلبانه، به‌طور کلی، باشد نه به دلیل شناسایی تیپ شخصیتی خاصی. بالاخره این‌که هر دو رهیافت فوق فرض می‌گیرند که نژادپرستی مجموعه‌ای از باورهایی است که شمار کوچکی از افرادی که خصایل روان‌شناختی معینی دارند به آن معتقدند. درمقابل، بسیاری از تفسیرهای جامعه‌شناختی در پی یافتن علت‌های نژادپرستی و تعصب در فرهنگ یا در خود ساختار جامعه‌اند.

### تفسیرهای جامعه‌شناختی

مکانیسم‌های روان‌شناختی مزبور در میان اعضای همه جوامع یافت می‌شوند، و به تبیین این مطلب کمک می‌کنند که چرا در فرهنگ‌های مختلف دشمنی‌های قومی چنین عنصر رایجی است. اما این تبیین‌های روان‌شناختی چیزی درباره‌ی فرآیندهای اجتماعی تبعیض به ما نمی‌گویند. برای مطالعه این فرآیندها، باید به سراغ اندیشه‌ها و مفاهیم جامعه‌شناختی برویم.

### قوم‌مداری، انسداد گروه و تخصیص منابع

مفاهیم جامعه‌شناختی مربوط به بحث کلی تعارض‌های قومی عبارت‌اند از قوم‌مداری، انسداد گروه قومی و تخصیص منابع. قوم‌مداری<sup>۱</sup> - بدگمانی به غیرخودی‌ها همراه با گرایشی به ارزیابی فرهنگ دیگران براساس فرهنگ خویش - مفهومی است که قبلاً با آن مواجه شده‌ایم (فصل ۲،

صفحه ۳۹-۴۰). تقریباً همه فرهنگ‌ها تا اندازه‌ای قوم‌مدار بوده‌اند و به‌آسانی می‌توان فهمید که قوم‌مداری چگونه با تفکر کلیشه‌ای ترکیب می‌شود. غیرخودی‌ها به منزلهٔ افرادی بیگانه و نامتمدن یا کسانی که از نظر اخلاقی و ذهنی فرو مرتبه‌ترند، پنداشته می‌شوند. اکثر تمدن‌ها به اعضای فرهنگ‌های کوچک‌تر با چنین دیدی می‌نگریستند و این ایستار به درگیری‌های قومی بی‌شماری در طول تاریخ دامن زده است.

قوم‌مداری و انسداد گروه<sup>۱</sup> به‌وفور همراه یکدیگرند. «انسداد» به فرآیندی اطلاق می‌شود که گروه‌ها از آن طریق، مرزهای جداکنندهٔ خود و دیگران را حفظ می‌کنند. این مرزها به کمک روش‌های طرد و حذف شکل می‌گیرند، روش‌هایی که تقسیم‌بندی‌های میان گروه‌های قومی را سفت و سخت‌تر می‌سازند. این روش‌های حذف شامل محدود یا ممنوع کردن ازدواج بین گروه‌ها، محدود ساختن تماس اجتماعی یا روابط اقتصادی مثل دادوستد، و جدایی فیزیکی گروه‌ها (مثل شکل‌گیری بیغوله‌های قومی) می‌شود. افریقایی-آمریکایی‌های ایالات متحده هر سه روش حذف فوق را تجربه کرده‌اند: در برخی از ایالت‌ها ازدواج سیاهان و سفیدها غیرقانونی بوده است، جداسازی و تفکیک اقتصادی و اجتماعی در جنوب آمریکا توسط قانون ضمانت می‌شد، و بیغوله‌های جدا افتادهٔ سیاهان هنوز هم در اکثر شهرهای بزرگ وجود دارد.

گاهی گروه‌هایی که قدرتی همپایه و مساوی یکدیگر دارند، مرزهای خود را به‌طور متقابل به روی یکدیگر مسدود می‌کنند: اعضای این گروه‌ها از هم دوری می‌کنند، اما هیچ‌یک بر دیگری سیطره ندارد. اما عموماً یک گروه قومی موضع قدرت را اشغال می‌کند و بر دیگری سلطه پیدا می‌کند. در چنین شرایطی، انسداد گروه با تخصیص منابع<sup>۲</sup> همراه می‌شود، یعنی نهادی کردن نابرابری‌ها در توزیع ثروت و کالاهای مادی.

برخی از شدیدترین سبزه‌های میان گروه‌های قومی بر سر خط و مرزهای انسداد دقیقاً به همین دلیل بالا می‌گیرد که این خط و مرزها نشانهٔ نابرابری در ثروت، قدرت یا منزلت اجتماعی است. مفهوم انسداد گروه قومی به ما کمک می‌کند که هم تفاوت‌های نمایان و هم تفاوت‌های پنهان‌تری را بفهمیم که اجتماعات مردم را از یکدیگر جدا می‌کنند - نه تنها این که چرا اعضای بعضی از گروه‌ها مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرند یا مثله می‌شوند، کتک می‌خورند یا مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند، بلکه همچنین این که چرا آن‌ها شغل خوبی پیدا نمی‌کنند، یا نمی‌توانند تحصیلات خوب یا جای مطلوبی برای زندگی داشته باشند. ثروت، قدرت و منزلت اجتماعی جزو منابع کمیاب‌اند - بعضی از گروه‌ها بیش از دیگران از آن‌ها برخوردارند. گروه‌های برخوردار برای حفظ موقعیت ممتاز خویش گاهی متوسل به وحشیانه‌ترین خشونت‌ها هلیه

1. group closure

2. allocation of resources

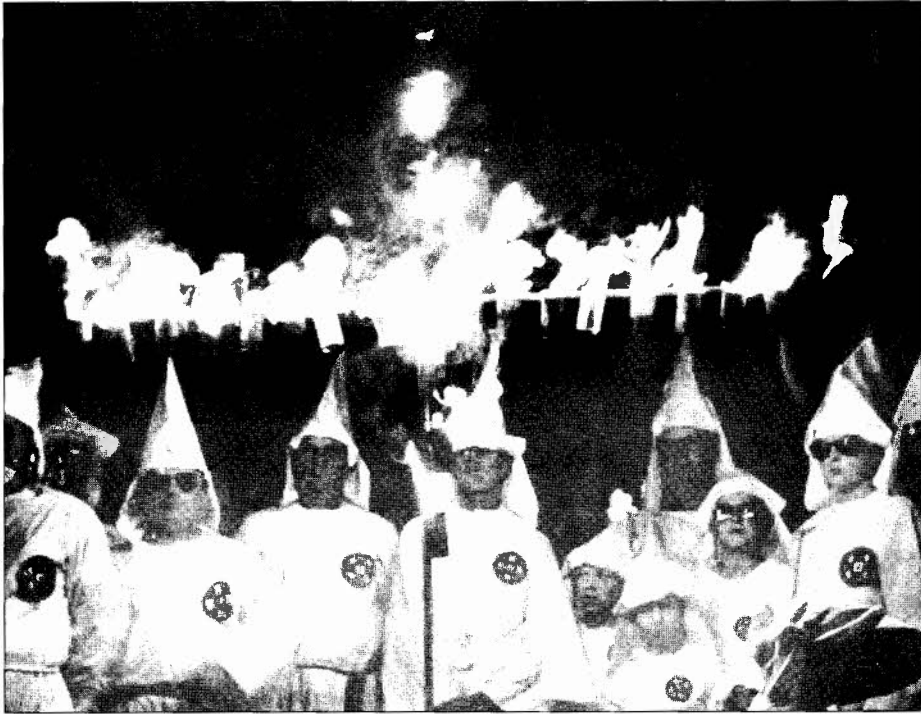
دیگران می‌شوند. به همین‌سان، اعضای گروه‌های محروم و فاقد امتیاز نیز ممکن است به خشونت رو بیاورند و آن را همچون وسیله‌ای برای تلاش جهت بهبود وضعیت خویش به کار گیرند.

### نظریه‌های تضاد

برخی از محققان و صاحب‌نظران کوشیده‌اند نژادپرستی را در متن فرهنگ عمومی جامعه بگنجانند؛ استدلال آن‌ها این است که نژادپرستی نوعی محافظه‌کاری طبیعی است که در دوره‌های تغییر و بسی‌ثباتی ظهور می‌کند. از دید تبیین‌های فرهنگی، نژادپرستی نوعی دفاع در برابر ورود آداب و رسوم، زبان‌ها و سبک‌های زندگی نوینی است که نظم موجود را تهدید می‌کنند (Cashmore 1987). اما چنین استدلال‌هایی چندان متقاعدکننده نیستند، چون نمی‌توانند توضیح دهند که نژادپرستی چگونه به ساختارها و نیروهای جامعه مربوط می‌شود، نه فقط به افراد.

در مقابل، نظریه‌های تضاد متوجه پیوندهای میان نژادپرستی و تعصب از یک طرف، و روابط قدرت و نابرابری از طرف دیگر هستند. نخستین رهیافت‌های نظریه تضاد به موضوع نژادپرستی عمیقاً تحت تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی قرار داشت که نظام اقتصادی را عامل تعیین‌کننده همه جنبه‌های جامعه می‌دانست. بعضی از نظریه‌پردازان مارکسیست معتقدند که نژادپرستی محصول نظام سرمایه‌داری است زیرا طبقه حاکم از برده‌داری، استعمارگری و نژادپرستی به‌مثابه ابزارهایی برای استثمار کارگران استفاده می‌کند (Cox 1959).

مدتی بعد متفکران نو مارکسیست این نظریه‌پردازی‌های اولیه را بیش از حد انعطاف‌ناپذیر و ساده‌انگارانه یافتند و اذعان کردند که نژادپرستی فقط محصول نیروهای اقتصادی نیست. در ۱۹۸۲، مرکز مطالعات فرهنگی معاصر بیرمنگام مجموعه مقاله‌هایی تحت عنوان *انتقام امپراتور*<sup>۱</sup> منتشر ساخت و دیدگاه وسیع‌تری به پیدایش نژادپرستی را مطرح کرد. جان سولوموس، پل گیلوری و دیگران ضمن موافقت با این مطلب که بهره‌کشی و استثمار سرمایه‌داری از کارگران یکی از عوامل مؤثر در پیدایش نژادپرستی است، به عوامل گوناگون تاریخی و سیاسی دیگری هم اشاره می‌کنند که به ظهور شاخه خاصی از نژادپرستی در بریتانیا طی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ منجر شد. طبق استدلال آن‌ها، نژادپرستی پدیده‌ای پیچیده و چندوجهی است که دربرگیرنده فعل و انفعال میان هویت‌ها و باورهای اقلیت‌های قومی و طبقه کارگر است. از دید آن‌ها، نژادپرستی چیزی بیش از مجموعه باورهای ظالمانه‌ای است که نخبگان قدرتمند علیه جمعیت غیرسفید اعمال می‌کنند (S. Hall et al., 1982).



خشونت و پرخاشی که این طرفداران سفیدسالاری در کوکاکلاکس کلان به نمایش می‌گذارند - که حتی فرزندان شان را هم به گردهمایی خود در آلاباما می‌برمکنام در دهه ۱۹۵۰ آورده‌اند - موجب پیدایش تبیین‌های علمی اجتماعی شده است که از تبیین‌های روان‌شناختی تا اقتصادی و تا مفاهیم انسداد گروه را شامل می‌شوند.

### ادغام قومی و تعارض قومی

بسیاری از کشورهای جهان امروز جمعیت‌های چندقومیتی دارند. این کشورها غالباً در طول چندین قرن به این صورت درآمده‌اند. مثلاً بعضی از کشورهای خاورمیانه و اروپای مرکزی مثل ترکیه یا مجارستان در نتیجه تاریخ طولانی و پرافت‌وخیز تغییر سرحدات و اشغال شدن به دست قدرت‌های خارجی و مهاجرت‌های منطقه‌ای، تنوع قومی پیدا کرده‌اند. جوامع دیگری هم هستند که با سرعت بیش‌تری چندقومیتی شده‌اند، که اغلب نتیجه سیاست‌های عمدی تشویق مهاجرت یا به‌واسطه میراث استعماری و امپراتوری بوده است.

در عصر جهانی شدن و دگرگونی‌های پرشتاب اجتماعی، مزایای بی‌شمار و چالش‌های بغرنج تنوع قومی در برابر شمار روبه‌رشدی از دولت‌ها قرار می‌گیرد. مهاجرت بین‌المللی همراه با ادغام شدن و یکپارچگی اقتصاد جهانی شتاب بیش‌تری می‌گیرد؛ حرکت و اختلاط جمعیت‌های انسانی ظاهراً در سال‌های آتی بیش‌تر خواهد شد. در همین حال، آتش تنش‌ها و تعارض‌های قومی

نیز همچنان در جوامع سراسر جهان زیانه می‌کشد، و بعضی از کشورهای چندقومیتی را به ازهم‌پاشیدن تهدید می‌کند و برخی را در معرض رواج خشونت‌های مهارناپذیر قرار می‌دهد. چگونه می‌توان تنوع قومی را تاب آورد و از بالاگرفتن تعارض‌های قومی پیشگیری کرد؟ در جوامع چندقومیتی چه رابطه‌ای میان گروه‌های اقلیت قومی و اکثریت جمعیت باید وجود داشته باشد؟ سه مدل اساسی برای ادغام قومی وجود دارد که برخی از جوامع چندقومیتی در برابر این چالش‌ها از آن‌ها استفاده کردند: همانندگردی، «کوره ذوب» و کثرت‌گرایی.

### مدل‌های ادغام قومی

اولین راه همانندشدن<sup>۱</sup> است، به این معنا که مهاجرانی که وارد یک جامعه می‌شوند دست از آداب و رسوم و کردوکارهای اولیه خود بردارند و رفتار خود را براساس ارزش‌ها و هنجارهای اکثریت شکل دهند. رهیافت طرفدار همانندشدن خواستار این است که مهاجران زبان و پوشاک و سبک زندگی و نگرش‌های فرهنگی خود را تغییر دهند تا در نظم اجتماعی جدید ادغام شوند. در ایالات متحده، که از ابتدا به‌عنوان «ملت مهاجران» تشکیل شد، نسل‌های متوالی مهاجران در معرض فشار برای «همانندشدن» به این شیوه بوده‌اند، و به همین سبب بسیاری از فرزندان آن‌ها کم‌وبیش به‌طور کامل، «امریکایی» شدند. اکثر سیاست‌های رسمی در بریتانیا متوجه همانندسازی مهاجران با جامعه بریتانیا است.

مدل دوم کوره ذوب<sup>۲</sup> است. در این مدل به‌جای آن‌که سنت‌های مهاجران به‌نفع سنت‌های غالب از میان برود، این دو سنت درهم می‌آمیزند تا الگوهای فرهنگی جدید و تحول‌یافته‌ای ایجاد کنند. نه فقط هنجارها و ارزش‌های فرهنگی مختلفی از خارج «وارد» جامعه می‌شود، بلکه وقتی گروه‌های قومی خود را با محیط اجتماعی بزرگ‌تری که وارد آن می‌شوند منطبق می‌سازند، تنوع و گوناگونی بیش‌تری به‌وجود می‌آید.

خیلی‌ها بر این عقیده بوده‌اند که مدل کوره ذوب مطلوب‌ترین برآیند تنوع قومی است. سنت‌ها و آداب و رسوم جمعیت‌های مهاجر ترک نمی‌شود، بلکه در شکل دادن به محیط اجتماعی پیوسته در حال پویایی سهیم می‌شود. شکل‌های مختلط آشپزی، مند، موسیقی و معماری جلوه‌هایی از رهیافت کوره ذوب هستند. این مدل تا حدی بیان دقیق جنبه‌هایی از تحول فرهنگی امریکا است. هرچند که فرهنگ «انگلو»<sup>۳</sup> همچنان فرهنگ مسلط است، اما ویژگی‌های آن تا حدی تأثیر گروه‌های بسیار مختلفی را منعکس می‌کند که اکنون جمعیت امریکا را تشکیل می‌دهند.

1. assimilation

2. melting pot

3. Anglo

مدل سوم، کثرت‌گرایی فرهنگی<sup>۱</sup> است. از این منظر، بهترین راه این است که از ایجاد جامعه متکثر راستینی حمایت کنیم که در آن اعتبار و اهمیت مساوی برای خرده‌فرهنگ‌های متعدد و متفاوت به رسمیت شناخته شود. رهیافت کثرت‌گرا گروه‌های اقلیت قومی را همچون سهامداران همپایه در جامعه تلقی می‌کند، به این معنا که آن‌ها از حقوقی مشابه حقوق اکثریت جمعیت برخوردارند. تفاوت‌های قومی به منزله مؤلفه‌های حیاتی زندگی کل ملت مورد احترام و تجلیل قرار می‌گیرد. ایالات متحده و سایر کشورهای غربی از جهات زیادی کثرت‌گرا محسوب می‌شوند، اما وجود تفاوت‌های قومی عمدتاً نابرابری‌ها را تداعی می‌کنند نه عضویت برابر ولی مستقل در اجتماع ملی را.

در بریتانیا و سایر نقاط اروپا رهبران اکثر گروه‌های اقلیت قومی به نحو فزاینده‌ای روی کثرت‌گرایی تأکید داشته‌اند. برای نیل به شأن و منزلتی «برابر ولی متمایز» مبارزه‌های بزرگی در پیش است و در زمان حاضر کثرت‌گرایی هدفی دوردست به نظر می‌رسد. اقلیت‌های قومی هنوز از نظر بسیاری از مردم تهدید به حساب می‌آیند: تهدیدی برای شغل، سلامت و امنیت و «فرهنگ ملی» آن‌ها. سپر بلا ساختن اقلیت‌های قومی گرایشی دیرپا و مقاوم است. در اروپای غربی که جوانان در اغلب موارد هنوز همان تعصب‌های نسل قدیمی را دارند، اقلیت‌های قومی در اکثر کشورها با آینده‌ای مملو از تبعیض روبه‌رو خواهند شد، آن هم در حال و هوای اجتماعی متأثر از تنش و اضطراب.

### تعارض قومی

تنوع قومی می‌تواند غنای زیادی به جوامع ببخشد. کشورهای چندقومیتی غالباً محیط‌هایی سرزنده و پویا هستند که از دستاوردهای پرتنوع ساکنان خود نیرو می‌گیرند. اما چنین کشورهایی می‌توانند شکننده نیز باشند، مخصوصاً در صورتی که آشوب‌های داخلی یا تهدید خارجی وجود داشته باشد. وجود پیشینه‌های متفاوت زبانی، دینی و فرهنگی می‌تواند نقاط ضعفی باشد که به دشمنی‌های آشکار میان گروه‌های قومی منجر شود. گاهی جوامعی که سابقه‌ای طولانی در مدارای قومی و وحدت قومیت‌ها داشته‌اند به سرعت در ورطهٔ تعارض قومی<sup>۲</sup> فرو غلتیده‌اند - خصومت‌های میان گروه‌های قومی یا اجتماعات مختلف.

مثال اخیر این وضعیت را می‌توان در یوگسلاوی سابق دید، منطقه‌ای که به سبب میراث غنی چندقومیتی خود دوباره مورد توجه قرار گرفته است. منطقهٔ بالکان مدت درازی است که چهارراه اروپا بوده است. قرن‌ها مهاجرت و حکومت امپراتوری‌های متوالی موجب ایجاد جمعیتی پرتنوع و درهم آمیخته شده است که عمدتاً مرکب از اسلاوها (مثل صرب‌های ارتدکس شرقی)، کروات‌ها

1. cultural pluralism

2. ethnic conflict

(کاتولیک)، مسلمانان و یهودیان است. از ۱۹۹۱ همراه با دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی بزرگی که در پی سقوط کمونیسم به وجود آمد، تعارض‌های خونین و مرگباری بین گروه‌های قومی مناطق مختلف یوگسلاوی سابق درگرفته است.

تعارض‌ها و ستیزهای قومی در یوگسلاوی سابق شامل تلاش‌هایی برای تصفیۀ قومی<sup>۱</sup> بوده است، یعنی ایجاد مناطق یکدست قومی از طریق کشتار جمعی سایر جمعیت‌های عمومی. برای مثال، کرواسی پس از جنگ ویرانگری که در آن هزاران صرب از این کشور اخراج شدند به کشور «تک‌قومی» مستقلی تبدیل شد. جنگی که در ۱۹۹۲ بین صرب‌ها، کروات‌ها و مسلمانان در بوسنی درگرفت با تصفیۀ قومی مسلمانان بوسنیایی به دست صرب‌ها همراه بود. هزاران مرد بوسنیایی در اردوگاه‌های اسرا جمع‌آوری شدند و برنامه‌ای از پیش طراحی‌شده تجاوز به زنان مسلمان به اجرا درآمد. در ۱۹۹۹ در کوزوو جنگی درگرفت که نیروهای صرب به تصفیۀ قومی آلبانیایی‌های کوزوو (مسلمان) از این ایالت متهم شدند.

تعارض‌های قومی بوسنی و کوزوو جنبۀ بین‌المللی پیدا کرد. صدها هزار آواره جنگ به کشورهای همسایه پناه بردند و موجب بی‌ثباتی بیش‌تر در این منطقه شدند. دولت‌های غربی هم به صورت دیپلماتیک و هم به شکل نظامی مداخله کردند تا از حقوق انسانی گروه‌های قومی که هدف تصفیۀ قومی بودند حمایت کنند. این مداخله‌ها در کوتاه‌مدت موفق به فروخواباندن خشونت‌های سیستماتیک شد. اما پیامدهای ناخواسته‌ای نیز در پی داشت. صلح شکننده در بوسنی هنوز ادامه یافته است، اما فقط با حضور نیروهای حافظ صلح و تفکیک این کشور به مناطق جداگانه قومی. در ایالت کوزوو فرآیند «تصفیۀ قومی معکوس» پس از عملیات بمباران ناتو آغاز شد. گروه‌های قومی آلبانیایی تبار کوزوو شروع به اخراج جمعیت صرب بومی از کوزوو کردند؛ حضور نیروهای سازمان ملل برای جلوگیری از شعله‌ور شدن آتش تنش‌های قومی کافی نبود.

تصفیۀ قومی شامل تغییر مکان اجباری جمعیت‌های قومی از طریق خشونت هدفدار، آزار و اذیت، تهدید و ارباب و اقدام به ترور می‌شود. نسل‌کشی<sup>۲</sup> به معنای حذف سیستماتیک یک گروه قومی به دست گروه قومی دیگری است. اصطلاح نسل‌کشی غالباً برای توصیف کشتار جمعی بومیان امریکای شمالی و جنوبی پس از ورود کاشفان و مهاجران اروپایی به کار رفته است. بیماری، تغییر مکان اجباری و عملیات خشونت‌آمیز موجب نابودی بسیاری از جمعیت‌های بومی شد، هرچند که بحث و مجادله‌هایی در این باره وجود دارد که این نسل‌کشی تا چه حد بر مبنای برنامه‌ریزی‌های سیستماتیک صورت پذیرفت.

قرن بیستم شاهد ظهور نسل‌کشی سازمان‌یافته بوده و این امتیاز شرم‌آور را دارا است که «نسل‌کش»ترین قرن همه اعصار تاریخ است. دو نسل‌کشی ارامنه از ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۳، بیش از یک

1. ethnic cleansing

2. genocide

میلیون ارمنی به دست ترک‌های عثمانی کشته شدند. هولوکاست نازی‌ها به مرگ بیش از شش میلیون یهودی انجامید و هنوز دهشت‌انگیزترین نمونه قتل عام برنامه‌ریزی شده یک گروه قومی به دست گروه قومی دیگر است. در زمان اخیر نیز اکثریت قومی هوتو در رواندا اقدام به نسل‌کشی اقلیت قومی توتسی در ۱۹۹۴ کرد که در عرض سه ماه به قیمت جان بیش از ۸۰۰,۰۰۰ نفر تمام شد. بیش از دو میلیون آواره رواندایی در کشورهای همسایه پراکنده شدند و موجب افزایش تنش‌های قومی در کشورهایی مثل بروندي و ژئیر (کنگو فعلی) شدند.

اکنون می‌دانیم که کشمکش‌های خشونت‌آمیز در سراسر گیتی به نحو فزاینده‌ای برپایه تقسیم‌بندی قومی انجام می‌گیرد. اکنون به ندرت جنگی بین کشورها و دولت‌ها درمی‌گیرد؛ اکثریت وسیع این جنگ‌ها به صورت جنگ‌های داخلی است که ابعاد قومی دارد. در نیایی که رقابت و وابستگی متقابل در آن به صورت روزافزون بیش تر می‌شود، عوامل بین‌المللی اهمیت بیش تر و بیش تری در شکل دادن به روابط قومی پیدا می‌کنند، و در عین حال، آثار و نتایج تعارض‌های قومی «داخلی» به خوبی در فراسوی مرزهای ملی احساس می‌شود. همان‌طور که دیدیم، تعارض‌های قومی توجه بین‌المللی را به خود جلب می‌کند و گاهی هم موجب مداخله فیزیکی می‌شود. دادگاه‌های بین‌المللی جنایت‌های جنگی تشکیل شده‌اند تا کسانی را که مسئول نسل‌کشی‌های یوگسلاوی و رواندا بوده‌اند، محاکمه کنند. مقابله با تعارض‌های قومی و پیشگیری از آن‌ها به یکی از چالش‌های اصلی پیش روی تک‌تک دولت‌ها و ساختارهای سیاسی بین‌المللی تبدیل شده است. هرچند که تعارض‌های قومی غالباً در سطح محلی تجربه و تفسیر و توصیف می‌شوند، اما به نحو فزاینده‌ای ابعاد ملی و بین‌المللی پیدا می‌کنند.

## مهاجرت جهانی

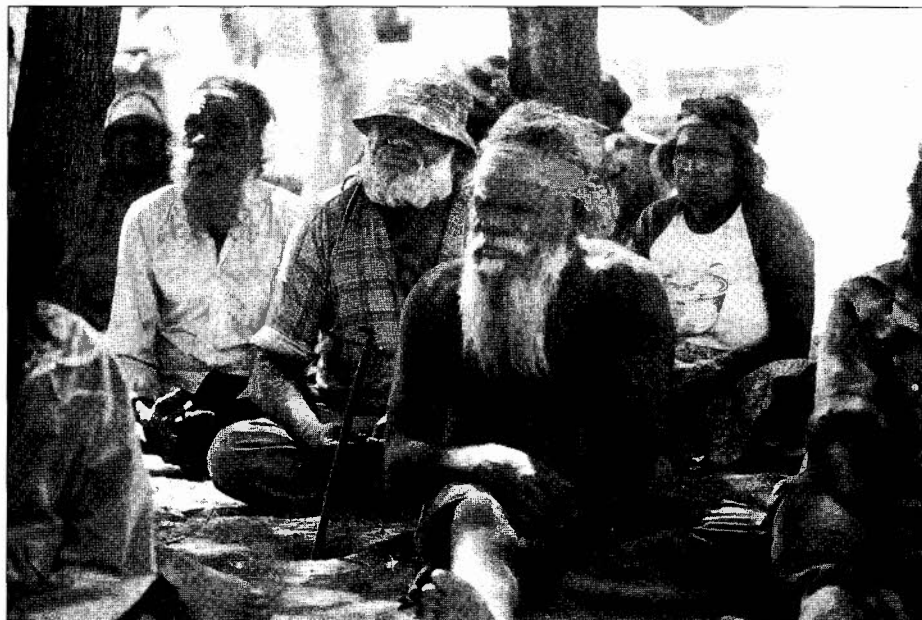
توسعه طلبی اروپایی، قرن‌ها پیش از این آغازگر حرکت بزرگ جمعیت‌هایی شد که به شالوده بسیاری از جوامع چندقومیتی جهان شکل بخشید. اما از زمان آغاز این امواج مهاجرت جهانی، جمعیت‌های انسانی همچنان در گیرودار آمیزش و اختلاط بوده‌اند و پایه و اساس ترکیب قومی بسیاری از کشورهای امروزی را به وجود آورده‌اند. در این بخش پیش از پرداختن به آثار و نتایج مهاجرت، خصوصاً در بریتانیا، نگاهی به مفاهیم مرتبط با الگوهای مهاجرت جهانی خواهیم انداخت.

## حرکات مهاجرتی

اگرچه مهاجرت<sup>۱</sup> پدیده تازه‌ای نیست، اما به نظر می‌رسد که به منزله بخشی از فرآیند ادغام جهانی، در حال شتاب گرفتن است. الگوهای جهان‌گستر مهاجرت را می‌توان بازتابی از پیوندهای دهرحال

1. migration





الگوهای تاریخی مهاجرت و استعمارگری موجب شده که برخی از گروه‌های قومی در سرزمین‌های خودشان به اقلیت تبدیل شوند؛ این بومیان استرالیایی از جمله کسان بسیاری بودند که در آمازا، در استرالیای مرکزی گرد آمدند تا با اعتراض به معدن‌کاری و معدن‌کاوی از حقوق ارضی خویش دفاع کنند.

تغییر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بین کشورها تلقی کرد. برآورد شده است که جمعیت مهاجران جهان در ۱۹۹۰ بیش از ۸۰ میلیون نفر بود که ۲۰ میلیون نفر از آنان را آوارگان تشکیل می‌دادند. ظاهراً این رقم در اولین سال‌های قرن بیست و یکم رو به فزونی خواهد رفت و بر همین اساس برخی از دانش‌پژوهان، سدهٔ بیست و یکم را «عصر مهاجرت» نامیده‌اند (Castles and Miller 1993).

مهاجرت به درون<sup>۱</sup>، یا حرکت مردم به داخل یک کشور به قصد اقامت در آن، و مهاجرت به بیرون<sup>۲</sup>، یا فرآیند ترک‌گفتن یک کشور برای اقامت در کشوری دیگر، با هم ترکیب می‌شوند و الگوهای جهانی مهاجرت را به وجود می‌آورند که کشورهای مبدأ و کشورهای مقصد را به هم متصل می‌کنند. حرکات مهاجرتی موجب افزایش تنوع قومی و فرهنگی در بسیاری از جوامع می‌شود و به شکل‌گیری پویای جمعیتی، اقتصادی و اجتماعی یاری می‌کند. رشد مهاجرت جهانی پس از جنگ جهانی دوم، و مخصوصاً طی دو دههٔ اخیر، مهاجرت به درون را به مسئلهٔ سیاسی مهمی برای چندین کشور تبدیل کرده است. صعود نرخ‌های مهاجرت به درون در بسیاری از جوامع غربی، عقاید

1. immigration

2. emigration

عمومی دربارهٔ هویت ملی را به چالش کشیده و ضرورت بررسی دوبارهٔ مفاهیم شهروندی را پیش آورده است.

دانش‌پژوهان چهار مدل برای مهاجرت معرفی کرده‌اند که حرکات جهانی جمعیت‌ها را از ۱۹۴۵ به بعد توصیف می‌کند. مدل کلاسیک مهاجرت برای کشورهای مثل کانادا، ایالات متحده و استرالیا مصداق دارد که اصولاً به عنوان «ملل مهاجر» تشکیل شده‌اند. در چنین مواردی، مهاجرت به درون تا اندازهٔ زیادی تشویق شده و وعدهٔ شهروندشدن به تازه‌واردان نیز داده شده است، هرچند که وجود برخی ممنوعیت‌ها و سهمیه‌ها موجب محدودشدن پذیرش سالانهٔ مهاجران می‌شود. در مدل استعماری مهاجرت به درون، که از سوی کشورهای مثل فرانسه و بریتانیا دنبال می‌شد، با ورود مهاجران مستعمره‌های سابق خود بیش‌تر موافقت و مساعدت می‌کردند تا با ورود مهاجران سایر کشورها. شمار انبوه مهاجران کشورهای مشترک المنافع [مستعمره‌های سابق] بریتانیا به این کشور، نشانگر همین گرایش است.

کشورهایی مثل آلمان، سوئیس و بلژیک، خط‌مشی سومی را دنبال کرده‌اند - مدل کارگران میهمان. در این الگو، مهاجران به صورت موقتی در کشور پذیرفته می‌شوند که غالباً به منظور برآوردن تقاضاهای بازار کار است، اما این مهاجران حتی پس از اقامت طولی‌المدت هم نمی‌توانند از حقوق شهروندی برخوردار شوند. و بالاخره مدل‌های غیرقانونی مهاجرت به درون، که به دلیل دشوارشدن قوانین مهاجرپذیری در اکثر کشورهای صنعتی، به نحو فزاینده‌ای رواج می‌یابند. مهاجرانی که می‌توانند، چه مخفیانه و چه با تظاهر به «غیرمهاجر» بودن، وارد یک کشور شوند، غالباً می‌توانند به صورت غیرقانونی و بیرون از قلمرو جامعهٔ رسمی همان‌جا زندگی کنند. مثال‌های این مدل را می‌توان در شمار فراوان «بیگانه‌های غیرقانونی» مکزیکی در بسیاری از کشورهای امریکای جنوبی، یا در تجارت بین‌المللی و رو به رشد قاچاق آوارگان در مرزهای ملی، مشاهده کرد (به صفحهٔ ۴۰۲ مراجعه کنید).

چه عواملی در پس مهاجرت جهانی نهفته‌اند و این عوامل چگونه در نتیجهٔ جهانی‌شدن تغییر می‌کنند؟ بسیاری از نظریه‌های اولیهٔ مهاجرت متوجه عوامل موسوم به عوامل رانش و کشش بودند. «عوامل رانش»<sup>۱</sup> به فعل و انفعال‌های درونی کشور مبدأ اطلاق می‌شد که مردم را مجبور به مهاجرت می‌ساخت، مثل جنگ، قحطی، ستم سیاسی یا فشارهای جمعیتی. در مقابل، «عوامل کشش»<sup>۲</sup> به آن دسته از ویژگی‌های کشورهای مقصد گفته می‌شود که مهاجران را جذب می‌کند: برای مثال، بازارهای کار پررونق، شرایط زندگی بهتر و تراکم جمعیتی کم‌تر، می‌تواند مهاجران را از سایر مناطق به سمت خود «بکشاند».

این نظریه‌های «رانش و کشش» مهاجران، اخیراً به باد این انتقاد گرفته شده‌اند که تبیین‌های بسیار

1. push factor

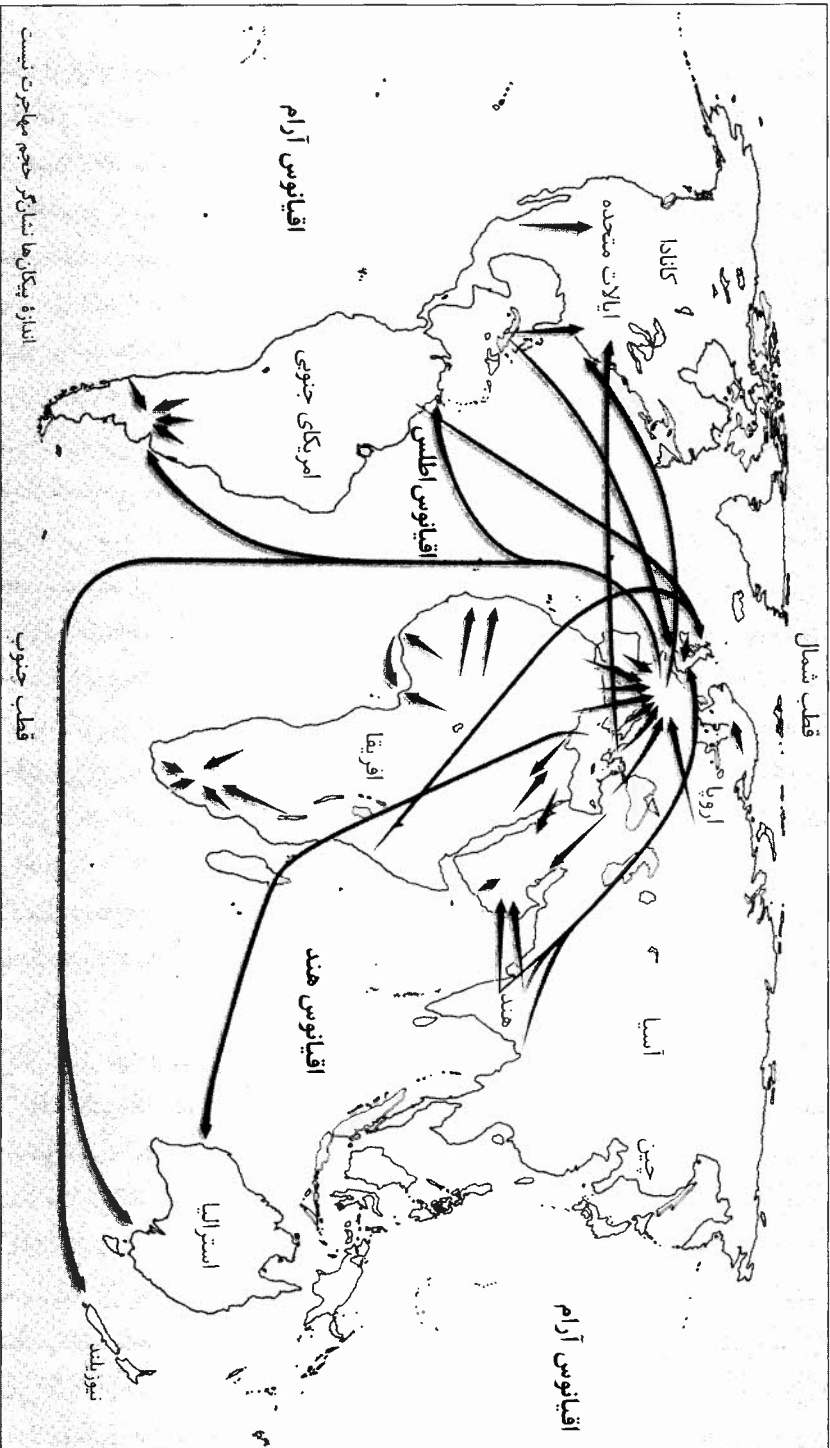
2. pull factors

ساده‌انگاران‌های از فرآیند پیچیده و چندوجهی مهاجرت ارائه می‌دهند. در عوض، صاحب‌نظران مهاجرت‌الگوهای مهاجرت جهانی را به‌نحو فزاینده‌ای همچون «نظام‌هایی» در نظر می‌گیرند که از طریق تعامل میان فرآیندهای سطح خرد و سطح کلان به‌وجود می‌آیند. درست است که شاید این اندیشه قدری غامض به‌نظر برسد، اما در عمل بسیار ساده است. عوامل سطح کلان به مسائل پردامنه‌ای مثل وضعیت سیاسی یک منطقه، قوانین و مقررات مهاجرت به درون و مهاجرت به بیرون، یا تغییرات اقتصاد بین‌المللی گفته می‌شود. از طرف دیگر، عوامل سطح خرد به منابع و امکانات، دانش و معرفت، و درک و تلقی‌های خود جمعیت‌های مهاجر اطلاق می‌شود.

تقاطع فرآیندهای خرد و کلان را می‌توان در مثال مربوط به اجتماع بزرگ مهاجران ترک در آلمان دید. در سطح کلان، می‌توان از عواملی مثل نیاز اقتصادی آلمان به نیروی کار، سیاست پذیرش «کارگران مهمان» خارجی در آلمان، و وضعیت اقتصادی ترکیه نام برد که اجازه نمی‌دهد بسیاری از ترک‌ها آن‌قدر که می‌خواهند درآمد داشته باشند. در سطح خرد، می‌توان به شبکه‌ها و مجراهای غیررسمی حمایت متقابل در اجتماع ترک‌های آلمان و پیوندهای نیرومند خانوادگی و دوستی با کسانی که در ترکیه مانده‌اند، اشاره کرد. در میان مهاجران بالقوه ترک، دانش و معرفتی که درباره آلمان و «سرمایه اجتماعی» - منابع و امکانات انسانی و اجتماعی که می‌توان از آن استفاده کرد - وجود دارد، آلمان را به یکی از محبوب‌ترین کشورهای مقصد تبدیل می‌کند. طرفداران رهیافت نظام‌های مهاجرت تأکید می‌کنند که هیچ عامل واحدی نمی‌تواند فرآیند مهاجرت را تبیین کند. بلکه هر مهاجرت خاصی، مثل آنچه بین ترکیه و آلمان در جریان است، حاصل تعامل فرآیندهای سطح خرد و کلان است.

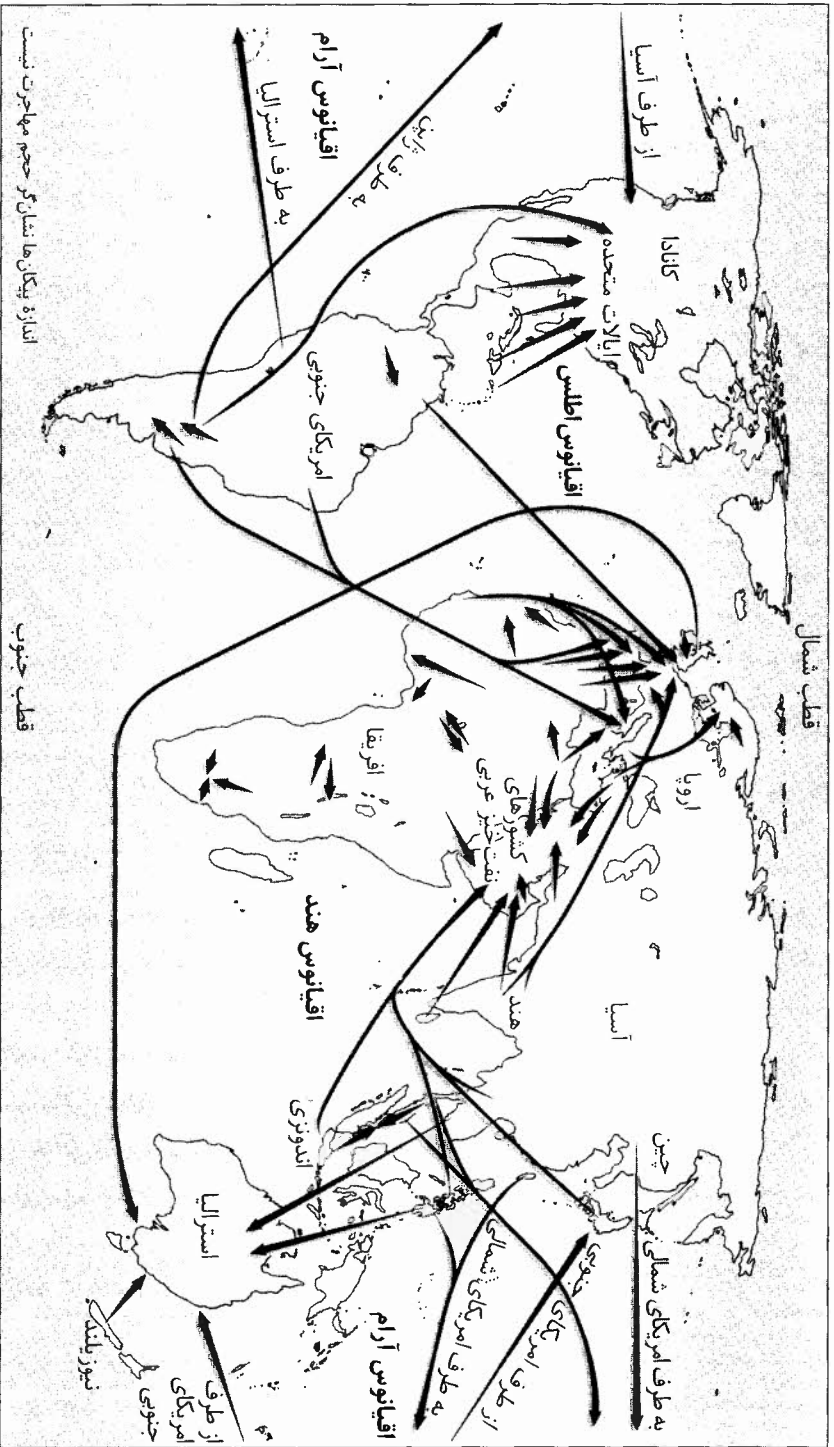
استیون کاسلز و مارک میلر (Castles and Miller 1993) در بررسی روندهای اخیر مهاجرت جهانی، چهار‌گرایش را شناسایی کرده‌اند که، به ادعای آن‌ها، الگوهای مهاجرت را در سال‌های آتی تعریف خواهند کرد:

- شتاب‌گرفتن شمار مهاجرت در میان مرزها بیش از همیشه است.
- تنوع‌یافتن اکثر کشورها اکنون پذیرای انواع و اقسام مهاجران هستند، برخلاف گذشته که شکل خاصی از مهاجرت، مثل مهاجرت برای کار یا آوارگان، برجستگی بیش‌تری داشتند.
- جهانی‌شدن مهاجرت ماهیت جهانی بیش‌تری پیدا کرده است، و تعداد بیش‌تری از کشورها را، هم به‌عنوان مهاجرفرست و هم به‌عنوان مهاجرپذیر، شامل می‌شود (نک. شکل ۱.۹ و ۲.۹).
- مؤنث‌شدن شمار رو به‌رشدی از مهاجران را زنان تشکیل می‌دهند و در روزگار ما همچون گذشته دیگر فقط مردان مهاجرت نمی‌کنند. افزایش شمار مهاجران زن رابطه‌ی نزدیکی با تغییرات بازار کار جهانی دارد، ازجمله با تقاضای فزاینده خدمتکاران خانه، گسترش گردشگری جنسی و «قاچاق» زنان (نک. فصل ۵ «جنسیت و گرایش جنسی»، صص ۱۹۸ - ۱۹۹)، و پدیده «عروس مکاتبه‌ای».



شکل ۱.۹ مهاجرت‌های جهانی ۱۹۷۳-۱۹۴۵.

منبع: S. Castles and M. J. Miller, *The Age of Migration*, Macmillan, 1993, p. 67.



شکل ۲.۹ مهاجرت‌های جهانی از ۱۸۷۳ به بعد  
 منبع: S. Castles and M. J. Miller, *The Age of Migration*, Macmillan, 1993, p. 6.

## هجرت‌های جهانی

راه دیگر فهم الگوهای مهاجرت جهانی، مطالعهٔ هجرت‌ها است. اصطلاح هجرت<sup>۱</sup> به خروج و پراکنده‌شدن یک جمعیت قومی از سرزمین مادری به مناطق خارجی دیگری اطلاق می‌شود که اغلب به‌زور و اجبار یا تحت اوضاع و شرایط زجرآور صورت می‌پذیرد. در این زمینه معمولاً به آوارگی یهودیان و افریقایی‌ها اشاره می‌شود تا شیوهٔ توزیع مجدد این جمعیت‌ها در جهان که نتیجهٔ بردگی و نسل‌کشی است، تعریف و توصیف شود. هرچند که اعضای یک گروه آواره طبق تعریف به‌لحاظ جغرافیایی پراکندگی دارند، اما به‌واسطهٔ عواملی مثل تاریخ مشترک، خاطره‌ای جمعی از سرزمین مادری، یا هویت قومی مشترکی که پاس داشته می‌شود، به یکدیگر می‌پیوندند.

رایین کوهن استدلال کرده است که هجرت به چند شکل گوناگون رخ می‌دهد، هرچند که مثال‌های همیشگی آن، هجرت‌هایی است که در نتیجهٔ آزار و خشونت رخ می‌دهد. کوهن در *هجرت‌های جهانی* (Cohen 1997) با اتخاذ رهیافتی تاریخی پنج مقولهٔ متفاوت برای هجرت شناسایی می‌کند که مبتنی است بر نیروهای زیربنای هجرت اولیهٔ جمعیت‌ها: قربانی (مثل افریقایی‌ها، یهودی‌ها و ارمنی‌ها)، امپراتوری (بریتانیایی‌ها)، کارگری (هندی‌ها)، تجاری (چینی‌ها) و فرهنگی (کارائیبی‌ها). در پاره‌ای از این موارد، مثل چینی‌ها، حرکات وسیع جمعیتی به‌صورت داوطلبانه صورت می‌پذیرد نه در نتیجهٔ رویدادی عذاب‌آور.

اما به‌رغم تنوع و گوناگونی شکل‌های هجرت، همهٔ آن‌ها در چند خصیصهٔ کلیدی با هم اشتراک دارند. کوهن معتقد است که همهٔ مهاجرت‌ها با معیارهای زیر تطبیق می‌کنند:

- حرکتی داوطلبانه یا اجباری از یک سرزمین مادری به منطقه یا مناطقی جدید؛
- خاطره‌ای مشترک دربارهٔ سرزمین مادری، پابندی به حفظ این خاطره و ایمان به امکان بازگشت نهایی؛
- هویت قومی نیرومندی که در طول زمان و مکان پابرجا می‌ماند؛
- حس همبستگی با اعضای همان گروه قومی که در سایر مناطق زندگی می‌کنند؛
- درجه‌ای از تنش و اصطکاک در مناسبات میان مهاجران و جوامع میزبان؛
- توان ایفای سهم خلاق و ارزشمند در جوامع میزبان کثرت‌گرا.

برخی از دانش‌پژوهان کوهن را متهم به ساده‌سازی تجربه‌های پیچیده و متمایز مهاجرت به صورت یک سنخ‌شناسی بسته، و چسباندن «مقوله‌های» مهاجرت به گروه‌های قومی مشخص کرده‌اند. دیگران هم این استدلال را مطرح می‌کنند که مفهوم‌پردازی کوهن دربارهٔ مهاجرت برای تحلیلی که وی قصد آن را دارد، به اندازهٔ کافی دقیق نیست. اما به‌رغم این انتقادات، مطالعهٔ کوهن

خالی از ارزش نیست چون نشان می‌دهد که مهاجرت پدیده‌ای ایستایی نیست، بلکه فرآیند جاری و مداوم حفظ هویت جمعی و پاسداری از فرهنگ قومی در دنیایی است که به سرعت رو به جهانی شدن می‌رود.

### مهاجرت به بریتانیا

درست است که شاید تصور کنیم مهاجرت به بریتانیا پدیده‌ای متعلق به قرن بیستم است، اما این مهاجرت فرآیندی است که ریشه‌های آن به اولین مراحل تاریخ مکتوب و پیش از آن بازمی‌گردد. تعداد درخور توجه نام‌های ایرلندی، ولزی و اسکاتلندی که امروزه بین انگلیسی‌ها رواج دارد از بقایای جریان سنتی سرازیر شدن مردم از «حاشیه‌های سلتی» به مراکز شهری انگلستان است. در اوایل سده نوزدهم، مدت‌ها پیش از آغاز مهاجرت بزرگ از مستعمره‌های دور، شهرهای در حال توسعه انگلیسی مهاجرانی را از نواحی کم‌رونق‌تر شبه‌جزیره بریتانیا به سوی خود جذب کرد.

اما گسترش صنعتی شدن موجب دگرگونی فاحش الگوهای مهاجرت در کشور و همچنین مهاجرت بین‌المللی به انگلستان شد. رشد فرصت‌های شغلی در مناطق شهری همراه با افت تولید خانوار در مناطق روستایی، روند مهاجرت روستا-به-شهر را تقویت کرد. تقاضاهای موجود در بازار کار نیز جان تازه‌ای در کالبد مهاجرت خارجیان به بریتانیا دمید. با این‌که اجتماعات ایرلندی، ولزی و سیاهان بسیار پیش از انقلاب صنعتی در بریتانیا وجود داشت، اما فوران فرصت‌های جدید، مقیاس و دامنه مهاجرت بین‌المللی را از بیخ و بن تغییر داد. امواج تازه مهاجران آلمانی، چینی، ایرلندی و سیاه‌پوست موجب دگرگونی حال و هوای اقتصادی و اجتماعی در انگلستان شد.

موج بزرگ و تازه‌تر مهاجرت به بریتانیا هنگامی رخ داد که آزار و اذیت‌های نازی‌ها در اوایل دهه ۱۹۳۰، نسلی از یهودیان اروپایی را که برای نجات جان خویش رو به غرب می‌گریختند، به سمت بریتانیا فرستاد. در یک پیمایش چنین برآورد شد که بین ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ حدود ۶۰,۰۰۰ یهودی در بریتانیا ساکن شدند اما رقم واقعی احتمالاً بسیار بیش‌تر از این بوده است. بین ۱۹۳۳ و ۱۹۳۹ حدود ۸۰,۰۰۰ آواره از اروپای مرکزی و ۷۰,۰۰۰ نفر دیگر هم در جریان جنگ وارد بریتانیا شدند. در ماه مه ۱۹۴۵، اروپا با مسئله بی‌سابقه آوارگی روبه‌رو شد: میلیون‌ها نفر از خانه و کاشانه خود آواره شده بودند. چندصد هزار نفر از این آوارگان در بریتانیا اقامت گزیده بودند.

در دوره پس از جنگ جهانی دوم، بریتانیا مهاجرت به درون کشور را در مقیاس بی‌سابقه‌ای تجربه کرد. اکثر این ساکنان جدید از کشورهای متحدالمنافع و در پی فرصت‌های شغلی جدید به بریتانیا می‌آمدند. در بریتانیای پس از جنگ، کمبود فاحشی در نیروی کار وجود داشت؛ کارفرمایان تا مدت‌ها بسیار مشتاق جذب کارگران مهاجر بودند. علاوه بر بازسازی کشور و اقتصاد پس از ویرانی‌های جنگ، رشد و گسترش صنایع موجب تحرک بی‌سابقه کارگران بریتانیایی شده و نیاز به کارگران غیرماهر برای کارهای یدی به‌وجود آورده بود. محافل حکومتی تحت تأثیر فکر میراث

بزرگ امپراتوری بریتانیا بودند، و از همین رو احساس می‌کردند اهالی هند غربی، هندوستان، پاکستان و مستعمره‌های پیشین افریقایی همگی تبعهٔ بریتانیا بودند و حق سکونت در بریتانیا را داشتند. سرازیر شدن مهاجران به بریتانیا به واسطهٔ قانون ملیت بریتانیایی ۱۹۴۸ سهولت بیش‌تری پیدا کرد، این قانون حقوق مهاجرتی مساعدی به شهروندان کشورهای متحدالمنافع اعطا می‌کرد.

### تغییر سیاست مهاجرپذیری در بریتانیا

دههٔ ۱۹۶۰ دورهٔ آغاز افول تدریجی این فکر بود که همهٔ ساکنان قلمرو امپراتوری بریتانیا حق داشتند به بریتانیا مهاجرت کنند و تقاضای شهروندی خویش را مطرح سازند. هرچند که شاید اوضاع رو به تغییر بازار کار نقشی در این محدودیت‌های جدید مهاجرپذیری داشته باشد، اما این محدودیت‌ها در عین حال نتیجهٔ مخالفت بسیاری از بریتانیایی‌های سفیدپوست با سرازیر شدن مهاجران به کشور نیز بود. به خصوص کارگرانی که در مناطق فقیرتری زندگی می‌کردند که مهاجران تازه‌وارد در آن تجمع می‌یافتند، نسبت به لطمه‌هایی که مهاجرت به درون به زندگی‌های هرروزهٔ آن‌ها وارد می‌ساخت حساس شده بودند. ایستارهای آن‌ها نسبت به تازه‌واردان غالباً خصمانه بود. بلوهای سال ۱۹۵۸ در ناتینگهیل که ساکنان سفیدپوست به مهاجران سیاه‌پوست حمله کردند، گواه شدت و نیروی ایستارهای نژادپرستانه بود.

فریادهای اعتراض روبه‌رشدی که خواهان کنترل مهاجرت به درون بودند در عبارت مشهور اینک پاول<sup>۱</sup>، وزیر محافظه‌کار ردیف نخست<sup>۲</sup>، پژواک می‌یافت. پاول در سخنرانی سال ۱۹۶۲ در بیرمنگام با محسم‌ساختن رشد فوق‌العادهٔ زیاد جمعیت غیرسفید در بریتانیا گفت: «به مانند رومیان، گویی می‌بینم که 'در رودخانهٔ تایبر<sup>۳</sup> خون موج می‌زند'». یکی از نظرسنجی‌های مؤسسهٔ گالوپ نشان داد که ۷۵ درصد از جمعیت هم‌دلی زیادی با دیدگاه‌های پاول داشتند.

مبارزان و نویسندگان ضدنژادپرستی استدلال کرده‌اند که سیاست مهاجرپذیری بریتانیا در قبال غیرسفیدپوستان نژادپرستانه و تبعیض‌آلود است. از سال ۱۹۶۲ و پس از تصویب قانون مهاجران متحدالمنافع، مجموعه قوانینی تصویب شد که حقوق ورود و اقامت را برای غیرسفیدپوستان محدود می‌ساخت و از امکان ورود نسبتاً آزادانهٔ سفیدپوستان به بریتانیا حمایت می‌کرد. حتی در میان شهروندان کشورهای متحدالمنافع نیز این قوانین مهاجرت به بریتانیا با تبعیض‌گذاری علیه ساکنان کشورهای متحدالمنافع غیرسفیدپوست همراه بود، درحالی‌که بر حقوق مهاجران «کشورهای متحد قدیمی»<sup>۴</sup> مثل کانادا و استرالیا صحنه می‌گذاشت. وارد ساختن تبصرهٔ اصل شهروندی موروثی

۶

1. Enoch Powell

۲. front-bench، مهم‌ترین اعضای دولت یا حزب مخالف که در پارلمان انگلستان در ردیف جلو می‌نشینند.

۳. Tiber، رودخانه‌ای که از شهر رم در ایتالیا می‌گذرد.

4. Old Commonwealth





این کودکان خانواده‌های اهل چک و اسلواکی پس از پشت‌سر گذاشتن زجر و مشقات یوگسلاوی، با امید به دریافت پناهندگی وارد پایانه مرزی داور (Dover) شده‌اند، اما کسی به آن‌ها خوشامد نخواهد گفت.

در قانون مهاجران متحد‌المنافع به این معنا بود که شهروندان کشورهای متحد‌المنافع در صورتی می‌توانستند خواستار شهروندی بریتانیا شوند که در بریتانیا متولد شده باشند یا به فرزندپذیرفته شده باشند یا تبعه بریتانیا شده باشند، یا والدین و یا اجدادی داشته باشند که با این معیارها تطبیق کنند. این الزام‌ها، در کل، مهاجرت به بریتانیا را برای سفیدها بسیار بیش از غیرسفیدها ممکن می‌ساخت (Skellington 1996).

قانون ملیت بریتانیایی که در ۱۹۸۱ به تصویب رسید، شرایط ورود اهالی سرزمین‌های وابسته پیشین به بریتانیا را دشوارتر ساخت. شهروندی بریتانیا از شهروندی سرزمین‌های وابسته به بریتانیا جدا شد. مقوله‌ای به نام «شهروندان ماوراءالبحری بریتانیا» ساخته شد که عمدتاً به مردم هنگ‌کنگ، مالزی و سنگاپور اطلاق می‌شد؛ آن‌ها حق سکونت و اقامت در بریتانیا را نداشتند، و فرزندان آن‌ها نیز نمی‌توانستند شهروندی بریتانیا را از

والدین خود به ارث ببرند. آن دسته از شهروندان متحد‌المنافع که قبلاً توانسته بودند پس از پنج سال زندگی در بریتانیا جزو شهروندان بریتانیایی محسوب شوند، اکنون مجبور بودند مانند اهالی سایر نقاط جهان تقاضای تابعیت بریتانیایی خود را ارائه دهند. محدودیت‌های دیگری هم برای ورود و اقامت در بریتانیا به این قانون افزوده شد. قوانینی که در ۱۹۸۸ و ۱۹۹۶ به تصویب رسید این محدودیت‌ها را باز هم بیش‌تر کرد.

اتهام نژادپرستانه بودن سیاست مهاجرپذیری بریتانیا با توجه به نرخ پذیرش مسافران کوتاه‌مدت نیز قابل طرح است. بر مبنای آمارهای وزارت کشور، اداره کنترل مهاجرت از هر ۶۳ مسافر جامائیکایی یک نفر و از هر ۸۲ مسافر بنگلادشی یک نفر را از ورود به بریتانیا منع

می‌کند. این رقم برای امریکایی‌ها یک به ۳۰۱۱ و برای سوئدی‌ها یک به ۴۳۱۹ است (Skellington 1996).

بریتانیا امکان ورود پناهندگان سیاسی یا دینی را نیز کاهش داده است. قانون پناهندگی مصوب ۱۹۹۱، انجام واریسی‌های دقیق روی متقاضیان پناهندگی را الزامی می‌ساخت، از جمله انگشت‌نگاری، کاهش دسترسی به مشاوره حقوقی مجانی و دوبرابر شدن جریمه خطوط هوایی که مسافران فاقد ویزای معتبر را با خود می‌آوردند. قانون مهاجرت و پناهندگی سال ۱۹۹۳ به افزایش تعداد مردودی‌ها منجر شده و شمار متقاضیان پناهندگی را که برای مدت طولانی در اردوگاه‌ها حبس می‌شوند، افزایش داده است. در آوریل ۲۰۰۰ قوانین تازه‌ای به اجرا گذاشته شد که مجازات‌های سختی را برای رانندگان کامیونی که جویندگان پناهندگی را به بریتانیا قاچاق می‌کردند، در نظر می‌گرفت.

اتهام نژادپرستانه بودن سیاست‌های مهاجرپذیری مخصوصاً در دوره حکومت حزب محافظه‌کار به رهبری خانم تاچر شدت و حدت یافته بود، هرچند که همین ادعاها در دوره حکومت حزب نوین کارگر نیز مطرح می‌شد. مبارزان ضد نژادپرستی به گرایش برخی از سیاستمداران به استفاده از «حربه نژاد» در مشاجره‌ها و سخنرانی‌های عمومی اشاره کرده‌اند. سیاستمداران با توسل به باورهای کلیشه‌ای یا ارائه اطلاعات نادرست درباره الگوهای مهاجرت به درون، می‌توانند احساسات عمومی را علیه «سرازیر شدن» مهاجرانی که می‌کوشند وارد بریتانیا شوند، تحریک کنند. برای مثال، این سخن که اکثر جویندگان پناهندگی اساساً مهاجران فقیر و مفلوک و بی‌کفایتی هستند که می‌خواهند از روال عادی مهاجرپذیری بگریزند، اشتباه است اما در میان کسانی که نسبت به سیاست‌های مهاجرپذیری و پناهندگی بدگمان هستند پژواک‌های نیرومندی پیدا می‌کند.

### تنوع قومی در بریتانیا

در زمان حاضر، گروه‌های اقلیت قومی بیش از ۶ درصد کل جمعیت بریتانیا را تشکیل می‌دهد. همان‌طور که دیدیم، مهاجرت به درون عامل مهمی در شکل‌گیری ترکیب قومی بریتانیا بوده است. اما توجه به این نکته اهمیت زیادی دارد که در عصر حاضر، مهاجرت به درون اکنون عامل افت جمعیت اقلیت‌های قومی است. اکثر اعضای گروه‌های اقلیت قومی در بریتانیا متولد می‌شوند. این نکته را می‌توان با نگاه به ساختار سنی جمعیت‌های اقلیت قومی به‌وضوح دریافت - در همه گروه‌های قومی، احتمال متولد شدن کودکان در بریتانیا بسیار بیش‌تر از افراد بزرگسال است (جدول ۱۰۹). برای مثال، در جمعیت هندی‌های بریتانیا، بیش از ۹۶ درصد کسانی که شانزده سال و کم‌تر داشته‌اند در بریتانیا متولد شده‌اند، در حالی که فقط یک درصد افراد سی و پنج ساله و بالاتر در بریتانیا متولد شده‌اند (HMSO 1999). این مطلب نشانگر چرخش مهمی از «جمعیت مهاجر» به جمعیت بریتانیایی غیرسفیدپوست با حقوق کامل شهروندی است.

جدول ۱.۹ درصد افراد زاده‌شده در بریتانیا، به تفکیک گروه قومی و سن، ۸-۱۹۹۷

زیر ۱۶ سال	۱۶-۲۴	۲۵-۳۴	۳۵ و بیش تر	کل سنین	
۹۸	۹۶	۹۵	۹۵	۹۶	سفیدپوست
۹۴	۸۷	۸۶	۱۷	۵۶	سیاه‌پوست کارائیبی
۶۱	۳۶	۲۷	۶	۳۳	سیاه‌پوست افریقایی
۹۷	۹۴	۸۸	۵۷	۸۷	سایر سیاهان
۹۶	۸۱	۳۷	۱	۴۴	هندی
۹۳	۶۵	۳۵	۵	۵۴	پاکستانی
۸۴	۴۰	—	—	۴۷	بنگلادشی
۷۷	۴۱	—	—	۲۶	چینی
۸۷	۶۱	۳۵	۱۶	۵۶	سایر گروه‌های قومی
۹۷	۹۳	۹۱	۹۲	۹۳	همه گروه‌های قومی

«سایر گروه‌های قومی» شامل کسانی است که دورگه هستند؛ «همه گروه‌های قومی» شامل کسانی است که قومیت خود را ذکر نکردند.

منبع: Labour Force Survey, Office for National Statistics. From *Social Trends*, 29 (1999), p. 33.

در سرشماری ۱۹۹۱ برای نخستین بار از پاسخگویان خواسته شد تا قومیت خود را مشخص کنند. پیش از این تاریخ، داده‌های مربوط به ترکیب قومی جمعیت بریتانیا از اطلاعات مربوط به محل تولد «سرپرست خانوار» تعیین می‌شد. اما چون درصد روبه‌رشدی از جمعیت اقلیت‌های قومی در بریتانیا متولد می‌شدند، این روش دیگر کفایت نمی‌کرد. طبقه‌بندی قومیت بر مبنای اظهار خود پاسخگویان اکنون در اکثر پیمایش‌ها و مطالعات رسمی مثل پیمایش نیروی کار (LFS)<sup>۱</sup>، روش استاندارد سنجش عضویت در گروه‌های اقلیت قومی است. اما چون طبقه‌بندی‌های قومی مورد استفاده در این مطالعات همیشه با هم تطبیق نمی‌کند، مقایسه داده‌های این مطالعات با یکدیگر می‌تواند با دشواری‌هایی مواجه باشد (Mason 1995). مثل همیشه، رعایت احتیاط در مورد درستی و دقت آمارهای رسمی ضرورت دارد. برای مثال، درک و تلفی‌های پاسخگویان از قومیت خویش ممکن است بسیار پیچیده‌تر از «گزینه‌ها» یا مقوله‌هایی باشد که در یک پیمایش معمولاً عنوان می‌شود (Moore 1995). این مطلب مخصوصاً در مورد کسانی که پیشینه قومی مختلط دارند، صادق است.

جمعیت اقلیت قومی بریتانیا که اکنون به بیش از ۳ میلیون نفر می‌رسد، عمدتاً در

پرازدحام‌ترین نواحی شهری انگلستان متمرکز شده است. سرشماری سال ۱۹۹۱ نشان داد که اقلیت‌های قومی در لندن و وست میدلندز بالاترین تراکم را دارند (به ترتیب با ۴۴/۸ درصد و ۱۴ درصد از کل جمعیت اقلیت قومی کشور)، و مناطق حومه شهری و نواحی روستایی سطوح بسیار پایین‌تری از تراکم جمعیت اقلیت‌های قومی را در خود جای می‌دهند (Owen 1992). اکثر سیاه‌پوستان به میل و انتخاب خود در مرکز شهر زندگی نمی‌کنند، بلکه به این مناطق می‌آیند زیرا جمعیت سفیدپوستان هیچ علاقه‌ای به زندگی در این نواحی ندارند و به همین دلیل در آن‌جا خانه‌های خالی بیش‌تری پیدا می‌شود. مقایسه داده‌های سرشماری ۱۹۹۱ با سرشماری‌های قبلی نشان می‌دهد که روند کلی حرکت جمعیت از نواحی شهری به روستایی شامل حال اقلیت‌های قومی نبوده است. برعکس، این روند موجب تراکم هرچه بیش‌تر گروه‌های اقلیت قومی در نواحی شهری می‌شود چون جمعیت سفیدپوست این نواحی رو به کاهش می‌رود (Owen 1992).

در میان گروه‌های اقلیت قومی بریتانیا، جمعیت بنگلادشی‌ها جوان‌ترین گروه است. ۴۵ درصد اعضای این جمعیت ۱۶ ساله و کم‌ترند (HMSO 1999). از نظر جنسیت، ترکیب اکثر گروه‌های اقلیت قومی نسبت به گذشته متعادل‌تر شده است. در سال‌های پیش، حجم اصلی مهاجران را، مخصوصاً آنانی که از کشورهای مشترک‌المنافع جدید می‌آمدند، مردان تشکیل می‌دادند. سیاست‌های بعدی که از مهاجرت برای پیوستن به اعضای خانواده حمایت می‌کرد موجب متعادل‌شدن نسبت مردان و زنان در بسیاری از گروه‌های اقلیت قومی شد.

توصیف‌هایی که در مورد تنوع قومی در بریتانیا مطرح کردیم، فقط کلی‌ترین معرف‌های الگوهای به‌غایت پیچیده و متنوع این جمعیت است. رفته‌رفته، جامعه‌شناسان و دانش‌پژوهان سایر رشته‌ها بر لزوم توجه به تفاوت‌های میان گروه‌های اقلیت قومی بریتانیا تأکید بیش‌تری می‌کنند، نه این‌که به صورت کلی درباره تجربه اقلیت‌های قومی سخن بگویند. همان‌طور که در بخش زیر که به نژاد و نابرابری مربوط می‌شود خواهیم دید، سیاهان و آسیایی‌ها در بریتانیا در مقایسه با جمعیت سفیدپوست روی هم‌رفته محروم‌تر هستند، اما تفاوت‌های زیادی در میان خود گروه‌های اقلیت قومی وجود دارد که درخور بررسی دقیق‌تر است.

### اشتغال و موفقیت اقتصادی

اشتغال حوزه بسیار مهمی برای پیگیری و بررسی آثار و نتایج محرومیت‌های اقتصادی و اجتماعی ناشی از عواملی مثل جنسیت، سن، طبقه و قومیت است. مطالعاتی که درباره موقعیت اقلیت‌های قومی در بازار کار صورت گرفته، الگوهای محرومیت و نابرابری را برحسب توزیع شغلی، سطوح درآمد، تبعیض در استخدام و ترفیع، و نرخ‌های بیکاری آشکار ساخته است. در این بخش به بررسی پاره‌ای از این مضامین خواهیم پرداخت.

### روندهای الگوی شغلی گروه‌های اقلیت قومی از سال ۱۹۶۰

نخستین پیمایش ملی اقلیت‌های قومی در بریتانیا که در دهه ۱۹۶۰ از سوی مؤسسه مطالعات خط‌مشی‌ها (PSI)<sup>۱</sup> صورت گرفت، نشان داد که مهاجران تازه‌وارد به‌صورت نامتناسبی اکثراً در مشاغل یدی و در چند فعالیت اندک تجمع یافته‌اند. حتی تازه‌واردانی که در کشورهای خود مدارج تحصیلی اخذ کرده بودند بیش‌تر در مشاغلی به‌کار می‌پرداختند که با مهارت‌ها و توانایی‌هایشان انطباق نداشت. تبعیض بر مبنای پیشینه قومی عملی رایج و علنی بود به‌نحوی که بعضی از کارفرمایان از استخدام کارگران غیرسفیدپوست خودداری می‌کردند یا فقط هنگامی با استخدام آن‌ها موافقت می‌کردند که کارگر سفیدپوست پیدا نمی‌شد.

در دهه ۱۹۷۰ الگوهای اشتغال اندکی تغییر کرد. اعضای گروه‌های اقلیت قومی همچنان به کارهای نیمه‌ماهرانه یا غیرماهرانه اشتغال داشتند، اما شمار کسانی که در مشاغل یدی ماهرانه شاغل بودند رو به افزایش می‌رفت. فقط شمار اندکی از اقلیت‌های قومی در مشاغل حرفه‌ای و مدیریتی مشغول به‌کار می‌شدند. صرف‌نظر از تغییراتی که در قوانین به‌وجود آمده بود تا از تبعیض نژادی در استخدام‌ها ممانعت شود، تحقیقات نشان می‌داد که در مصاحبه‌های شغلی و فرصت‌های استخدامی حضور سفیدپوستان به متقاضیان غیرسفیدپوستی که همان مدرک تحصیلی یا همان مهارت‌ها را دارند، ترجیح داده می‌شود.

سومین پیمایش ملی مؤسسه مطالعات خط‌مشی‌ها روی اقلیت‌های قومی در ۱۹۸۲، نشان داد که به‌استثنای مردان هندی و سیاه‌پوستان افریقایی، اقلیت‌های قومی دوبرابر سفیدپوستان از بیکاری‌های ناشی از رکود عمومی اقتصادی که تأثیر نیرومندی بر بخش تولیدی به‌جا گذاشته بود، رنج می‌بردند. اما غیرسفیدپوستان تحصیل‌کرده‌ای که انگلیسی را با فصاحت صحبت می‌کردند، حضور روزافزونی در مشاغل یقه‌سفیدی داشتند، و در کل شکاف میان درآمدهای سفیدپوستان و اقلیت‌های قومی رو به کاهش می‌رفت. از اواخر دهه ۱۹۷۰، شمار رو به‌رشدی از اقلیت‌های قومی به‌صورت خویش‌فرما مشغول به‌کار شدند که این امر موجب بالاتر رفتن درآمدها و پایین آمدن سطوح بیکاری مخصوصاً در میان هندی‌ها و افریقایی-آسیایی‌ها شد.

### یافته‌های اخیر

آخرین پیمایش ملی اقلیت‌های قومی بریتانیا که از سوی PSI انجام گرفت بر اساس نمونه‌نمایی<sup>۲</sup> مرکب از ۵۱۹۶ بریتانیایی آسیایی و کارائیبی تبار (علاوه بر ۲۸۶۷ سفیدپوست) بود و نتایج آن در اقلیت‌های قومی در بریتانیا: تنوع و محرومیت (Modood et al., 1997) منتشر شد. این مطالعه معلوم کرد که خط‌سیرهای گروه‌های قومی در بازار کار بیش از همیشه ناهمسویی و تفرق دارد. با این‌که

### اقلیت‌های قومی و «اقتصاد نوین»

از آن‌جا که کارگران اقلیت قومی تجمع زیادی در تولید و صنعت داشته‌اند، بسیاری از ناظران گفته‌اند که افول اقتصاد صنعتی بر این بخش از جمعیت تأثیر بسیار بیش‌تری داشته است. به استدلال آنان، بالاتر بودن نرخ‌های بیکاری در میان اقلیت‌های قومی بازتابی از آثار و نتایج تجدیدنمای اقتصادی بر این کارگران است، چون آن‌ها کم‌مهارت‌تر و آسیب‌پذیرترند. تغییر جهت اقتصاد بریتانیا از اقتصاد صنعتی به اقتصادی متکی بر فناوری و بخش خدمات برای آن دسته از کارگران اقلیت قومی زیانبار بوده است که توان‌گذار به مشاغل جدید را ندارند.

اما این دیدگاه متعارف با یافته‌های مطالعاتی مثل پیمایش‌های PSI و مقایسه داده‌های پیمایش نیروی کار با آمارهای سرشماری (Iganski and Payne 1999) به چالش کشیده شده است. این مطالعات آشکار ساخته‌اند که در دهه‌های اخیر، برخی گروه‌های غیرسفیدپوست، درست همچون کارگران موفق سفیدپوست، واقعاً به سطوح بالایی از موفقیت اقتصادی و شغلی دست یافته‌اند. طبق استدلال این مطالعات، فرآیند تجدیدنمای اقتصادی در عمل به کاهش فاصله میان جمعیت اقلیت قومی و سفیدپوستان در بازار کار انجامیده است. زیرا دگرگونی‌های بزرگ اقتصادی هم شامل حال جمعیت اقلیت قومی و هم جمعیت سفید شده است.

پل ایگانسکی و جف پاین (Iganski and Payne 1999) با مقایسه داده‌های مربوط به سه دهه پیمایش نیروی کار و سرشماری دریافتند که گروه‌های اقلیت قومی، در کل، کم‌تر از سایر کارگران صنعتی کار خود را از دست داده‌اند. بین سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۹۱، در جمعیت فعال غیرسفیدپوست ۱۲ درصد کار خود را از دست دادند، حال آن‌که این رقم برای کل نیروی کار فعال ۱۴/۴ درصد است. ایگانسکی و پاین خاطرنشان می‌کنند که در بطن این روند کلی اختلاف‌های زیادی دیده می‌شود. برای مثال، بین مردان و زنان و همچنین بین بخش‌های گوناگون صنعت. اما در کل، آن‌ها دریافتند که حرکت به سمت «اقتصاد نوین»، سفیدها و غیرسفیدها را به یکسان تحت تأثیر قرار می‌دهد به قسمی که شکاف میان آن‌ها کم‌تر می‌شود. به گفته ایگانسکی و پاین، اکنون جمعیت غیرسفید چشمگیری در بریتانیا وجود دارد که ساختار شغلی آن به شیوه‌ای در حال تغییر است که از ساختار شغلی جمعیت اکثریت سفید قابل تشخیص نیست.

ایگانسکی و پاین با رعایت دقت و احتیاط گوشزد می‌کنند که دستاوردهای مهم برخی از گروه‌های اقلیت قومی را نباید با پایان یافتن محرومیت شغلی اشتباه گرفت. بلکه، به ادعای آن‌ها، این «تحرک اجتماعی جمعی» ثابت می‌کند که نیروهای تجدیدنمای ساختار پسا صنعتی قوی‌تر از نیروهای تبعیض نژادی و محرومیت پایدار است (1999).

اقلیت‌های قومی از نظر دستمزدها، تبعیض در استخدام و بالاتر بودن نرخ بیکاری، همچنان محرومیت و نابرخورداری را تجربه می‌کنند، اما جمعیت غیرسفید بریتانیا جمعیت ناهمگونی است که برخی از گروه‌های قومی آن بیش از بقیه به موفقیت‌های شغلی دست می‌یابند. برای

مثال، مردان پاکستانی و بنگلادشی همچنان اکثراً در مشاغل یدی کار می‌کنند، احتمال این‌که آن‌ها به مشاغل حرفه‌ای و مدیریتی دست بیابند یک‌سوم مردان سفیدپوست است. در مقایسه با سایر زنان، فقط یک‌سوم زنان پاکستانی و یک‌دهم زنان بنگلادشی بیرون از خانه شاغل‌اند (Modood et al., 1997).

افریقایی-آسیایی تبارها و چینی تبارها در سر دیگر این طیف قرار دارند. در میان این گروه‌ها، سطوح درآمد اکنون تقریباً مساوی با درآمد سفیدپوستان است و نرخ بیکاری آن‌ها نیز همانند سفیدپوستان است. احتمال تصدی مردان افریقایی-آسیایی در مشاغل حرفه‌ای، مدیریتی یا به‌عنوان کارفرما به اندازه همتایان سفیدپوست آن‌ها است، درحالی‌که زنان چینی دوبرابر زنان سفیدپوست از چنین بختی برخوردارند. نویسندگان این پیمایش ملی نتیجه می‌گیرند که دیگر درست نیست این گروه‌ها را نسبت به سفیدها نابرخوردارتر بدانیم، چون واقعیت این است که آن‌ها براساس بعضی معرف‌های اقتصادی و اجتماعی، جمعیت سفیدپوست را تحت‌الشعاع خود قرار داده‌اند (Modood et al., 1997).

تجربه‌های مردان جوان کارآئینی در بازار کار تفاوت زیادی با هندی‌ها و سفیدپوستان دارد. مطالعه‌ای که براساس داده‌های یازده‌سال پیمایش نیروی کار انجام گرفت به این نتیجه رسید که احتمال بیکارشدن مردان کارآئینی بیش از دوبرابر همتایان سفیدپوست آن‌ها است، و مردان کارآئینی معمولاً درآمدی کم‌تر از سایر گروه‌ها دارند. تفاوت چشمگیر بعدی را می‌توان در دورنمای شغلی تحصیل‌کردگان مذکر افریقایی دید که، به‌رغم موفقیت در کسب مدارج تحصیلی، هنوز هم احتمال بیکارشدن آن‌ها هفت‌برابر تحصیل‌کردگان سفیدپوست همتای آن‌ها است (Berthoud 1999).

در میان زنان غیرسفیدپوست نیز الگوهای اشتغال تنوع و اختلاف شدیدی نشان می‌دهند. احتمال اشتغال زنان کارآئینی در مشاغل یدی کم‌تر از زنان سفیدپوست است، درحالی‌که زنان هندی، همچون پاکستانی‌ها، معمولاً به کارهای یدی اشتغال دارند. سطح فعالیت اقتصادی در میان زنان هندی و کارآئینی بسیار بالاتر از بقیه است، درحالی‌که زنان پاکستانی و بنگلادشی فعالیت کم‌تری در بازار کار دارند. زنان کارآئینی و هندی به‌طور متوسط اندکی بیش‌تر از زنان سفیدپوست کار و درآمد تمام‌وقت دارند، هرچند که در میان زنان هندی قطب‌بندی بارزی بین کسانی که درآمدهای نسبتاً بالا و پایین دارند، دیده می‌شود (Modood et al., 1997).

### موفقیت اقتصادی هندی‌ها

نگ موفقیت اقتصادی را براساس سطح درآمد بسنجیم، آن‌گاه موفق‌ترین افراد غیرسفیدپوست جنوب آسیایی‌ها هستند که به‌صورت خویش‌فرما کار می‌کنند یا کارفرمایان کوچکی هستند. نسبت افراد این مقوله شغلی در طول بیست‌سال گذشته به‌طور ثابت افزایش یافته است:

اکنون مردان و زنان هندی دوبرابر بیش از سفیدپوستان مشاغل خویش‌فرما دارند. مغازه‌های کوچک آسیایی و سایر شکل‌های کسب‌وکار آسیایی‌ها به چنان جنبه برجسته‌ای از جامعه بریتانیا تبدیل شده است که برخی معتقدند که این آسیایی‌ها می‌توانند موجبات احیای اقتصادی مناطق مرکزی شهر را فراهم بیاورند. طارق مؤدود «موفقیت اقتصادی هندی‌ها» را نتیجه سخت‌کوشی، حمایت خانوادگی و اجتماعی، و ارزش و اولویت زیاد تحصیلات برای هندی‌ها می‌داند (Modood 1991).

اما بسیار مهم است که درباره رونق و ثروت و تأثیر بالقوه تجارت خرده‌پای جنوب آسیایی‌ها مبالغه نکنیم. بسیاری از آسیایی‌های خویش‌فرما ساعات به‌غایت طولانی کار می‌کنند - حتی شصت تا هشتاد ساعت در هفته - تا کاسبی نسبتاً پایینی داشته باشند. آن‌ها به‌عنوان خویش‌فرما ثبت می‌شوند اما در واقع برای سایر اعضای خانواده که صاحب این کاسبی‌ها هستند کار می‌کنند؛ و در ضمن از مزایای معمول کارگران و کارکنان مثل مستمری بیماری، حقوق روزهای تعطیل و بیمه ملی نیز بی‌بهره‌اند.

### دشواری‌های رسیدن به قله

پیشرفت اقتصادی و صعود در سلسله‌مراتب ساختار شغلی همیشه با افزایش حضور در سطوح بالای قدرت همراه نیست. به‌رغم این واقعیت که شمار بیش‌تری از اقلیت‌های قومی وارد مشاغل حرفه‌ای یقه‌سفیدی می‌شوند، ظاهراً یک «سقف شیشه‌ای» وجود دارد که مانع از ورود اقلیت‌های قومی به موقعیت‌های فوقانی شرکت‌ها و سازمان‌های بزرگ می‌شود، البته به‌جز موارد بسیار نادر. به‌طور کلی، مردان گروه‌های اقلیت قومی - حتی توانا‌ترین و تحصیل‌کرده‌ترین افراد آن‌ها - فقط نصف مردان سفیدپوست شانس حضور در میان دهک فوقانی مشاغل واجد قدرت، منزلت و درآمد را دارند (Modood et al., 1997).

گزارشی که اخیراً با عنوان «جواز نژادپرستی»<sup>۱</sup> (TUC 2000) از سوی کنگره اتحادیه‌های کارگری بریتانیا<sup>۲</sup> منتشر شد خاطر نشان می‌سازد که «شکاف» مدیریتی و سرپرستی بین سفیدپوستان و غیر سفیدپوستان در طول دهه ۱۹۹۰ فراخ‌تر شده است. کنگره اتحادیه کارگری خواستار نظارت اجباری بر همه کارفرمایان شده تا مانع از تبعیض نژادی علیه کارکنان تحصیل‌کرده سیاه‌پوست و آسیایی شود که بخت‌های ترفیع و پیشرفت شغلی آن‌ها به‌دلیل قومیت‌شان محدود می‌شود. به‌نظر حتمی می‌رسد که مسدود بودن راه مشاغل مدیریتی برای اقلیت‌های قومی با گذشت زمان برطرف خواهد شد، اما در زمان حاضر یادآور پایداری نژادپرستی و تعصبی است که رویاروی افراد اقلیت‌های قومی قرار می‌گیرد.



## مسکن

اقلیت‌های قومی در بریتانیا معمولاً در بازار مسکن نیز تبعیض، آزار و اذیت و محرومیت مادی را تجربه می‌کنند. از زمان نخستین درخواست‌ها برای کنترل مهاجرت، مسکن در صف مقدم پیکار گروه‌ها بر سر منابع و امکانات و گرایش به انسداد قومی بوده است. یکی از دلایل این امر شاید این باشد که مسکن موضوعی به‌شدت نمادین است - مسکن نشانگر منزلت است، امنیت فراهم می‌آورد و با کل معاش آدمی درهم تنیده است. تفاوت در کیفیت و نوع مسکن، همچون الگوهای اشتغال، در میان گروه‌های قومی فرق می‌کند. هرچند که جمعیت‌های غیرسفیدپوست، روی هم‌رفته، از نظر مسکن نابرخوردارتر از سفیدها هستند، اما در این‌جا هرگز تصویر یگانه و یکدستی وجود ندارد. پاره‌ای از گروه‌ها، مثل هندی‌تبارها، به سطوح بسیار بالایی از مالکیت مسکن دست یافته‌اند، حال آن‌که بقیه به‌صورت نامتناسبی در خانه‌های نامرغوب یا در بخش مسکن جمعی تمرکز یافته‌اند (Ratcliffe 1999).

چندین عامل در تفاوت‌هایی که میان مسکن جمعیت‌های غیرسفید و سفید، و همچنین میان خود گروه‌های غیرسفید وجود دارد، نقش دارند. آزار و اذیت‌های نژادی یا حمله‌های خشونت‌بار که نه‌فقط در بریتانیا بلکه در سراسر اروپا رو به فزونی می‌روند، شاید تا حدی موجب تفکیک قومی در الگوهای مسکن‌یابی باشند. خانواده‌های غیرسفیدپوستی که استطاعت کافی برای نقل مکان به محله‌های ثروتمندتری را دارند که اکثریت ساکنان آن‌ها سفیدپوست هستند، شاید به‌دلیل خصومت‌های قومی از انجام این کار منصرف شوند. عامل بعدی به اوضاع و شرایط مادی مسکن مربوط می‌شود. به‌طور کلی، خانه‌هایی که گروه‌های اقلیت قومی در آن‌ها ساکن‌اند خراب‌تر از خانه‌های جمعیت سفید است. نسبت بزرگی از پاکستانی‌ها و بنگلادشی‌ها در خانه‌هایی به‌سر می‌برند که شلوغ و پرازدحام است (به‌دلیل بالا بودن متوسط بُعد خانوار آن‌ها)؛ همچنین خانه‌های آن‌ها معمولاً رطوبت بیش‌تری دارد و فاقد حرارت مرکزی است (جدول ۲.۹).

در مقابل، مردمان هندی‌تبار شاید به اندازه سفیدپوستان در خانه‌های ویلایی یا نیمه‌ویلایی ساکن باشند و کم‌تر از سایر گروه‌های قومی در محله‌های مرکزی شهر سکونت دارند. از طرف دیگر، خانوارهای کارائیبی بیش از همه در خانه‌های اجاره‌ای بخش مسکن اجتماعی سکونت دارند و مالک خانه نیستند. این وضعیت ممکن است به نسبت بالای خانواده‌های تک‌والدی در این گروه قومی مربوط باشد.

انجمن مسکن برادفورد که با نابرابری‌ها و «معضل مسکن» برای اقلیت‌های قومی در اجتماع خویش رویارو بود، در ۱۹۹۵ مطالعه‌ای محلی دربارهٔ نیازهای سکونتی به اجرا گذاشت. نتایج این مطالعه را می‌توان به‌خوبی به فواتر از این شهر تعمیم داد. بر مبنای پیمایش ۱۰۰۰ خانوار غیرسفیدپوست، دو یافته عمده به‌دست آمد. اول این‌که تقریباً از نیمی از خانوارهای پاکستانی‌ها و

بنگلادشی‌هایی که جزو پاسخگویان این تحقیق بودند، هیچ‌کس از اعضای خانوار شغل تمام‌وقت نداشت. افول تولید صنعتی در برادفورد تأثیر نیرومندی بر اجتماعات اقلیت قومی به‌جا گذاشته بود و به بالا رفتن نرخ‌های بیکاری منجر شده بود. دوم این‌که نرخ‌های به‌غایت بالای بیماری و ناتوانی بلندمدت در اکثر خانواده‌های نابرخوردار غیرسفید وجود داشت. داده‌های مربوط به بیماری‌ها از سرشماری ۱۹۹۱ نیز نشان داده بود که گروه‌های اقلیت قومی به‌صورت نامتناسبی از بیماری‌های مزمن مثل ناخوشی‌های تنفسی رنج می‌برند. یافته‌های برادفورد پشتوانه‌ای برای این استدلال بود که مسکن و سلامت جسمانی پیوند تنگاتنگی با هم دارند.

تفاوت‌های قومی مسکن و سکونت را چگونه می‌توان فهمید؟ برخی از جامعه‌شناسان استدلال کرده‌اند که اقلیت‌های قومی در نتیجه فرآیندهای رقابتی بازار مسکن به‌صورت یک «طبقه سکونتی»

جدول ۲.۹ خانوارهایی که خانه‌هایشان مشکل فیزیکی دارد، به تفکیک گروه‌های قومی در بریتانیا، ۱۹۹۱

گروه قومی	بیش از یک نفر/اتاق (%)		فاقد مبلمان و اثاثیه (%)		فاقد حمام یا دستشویی خصوصی (%)		فاقد حرارت مرکزی
	(%)	(%)	(%)	(%)	(%)	(%)	(نفر در خانوار)
سفیدپوست‌ها	۱/۸	۰/۹	۱/۲	۱/۵۰	۱۸/۹	۲/۱۶	
اقلیت‌های قومی	۱۳/۱	۲/۴	۲/۱	۲/۰۹	۱۷/۸	۳/۳۳	
سیاه‌پوست‌ها	۷/۲	۳/۱	۲/۳	۱/۶۹	۱۷/۴	۲/۳۳	
سیاه‌کارائیبی	۴/۷	۲/۰	۱/۴	۱/۶۵	۱۷/۴	۲/۳۰	
سیاه‌افریقای	۱۵/۱	۶/۵	۵/۱	۱/۷۳	۱۵/۸	۲/۴۶	
سایر سیاهان	۵/۶	۳/۲	۲/۴	۱/۶۷	۲۰/۲	۲/۲۷	
جنوب آسیایی‌ها	۲۰/۵	۱/۱	۱/۴	۳/۰۸	۱۹/۵	۴/۴۳	
هندی‌ها	۱۲/۸	۱/۰	۱/۱	۲/۶۵	۱۲/۴	۳/۵۹	
پاکستانی‌ها	۲۹/۷	۱/۲	۱/۷	۳/۳۱	۳۴/۲	۴/۹۵	
بنگلادشی‌ها	۴۷/۱	۱/۳	۲/۰	۴/۱۷	۲۳/۶	۵/۱۹	
چینی‌ها و سایرین	۹/۴	۳/۶	۳/۰	۱/۷۸	۱۵/۰	۲/۶۲	
چینی‌ها	۱۰/۶	۳/۵	۳/۲	۱/۹۵	۱۶/۰	۲/۸۲	
سایر آسیایی‌ها	۱۱/۰	۳/۷	۳/۰	۱/۷۹	۱۲/۱	۲/۸۳	
سایر سایرین	۷/۴	۳/۷	۳/۰	۱/۶۷	۱۶/۷	۲/۳۹	
کل جمعیت	۲/۲	۱/۰	۱/۳	۱/۵۴	۱۸/۹	۲/۲۱	

منبع: D. Owen in David Mason. *Race and Ethnicity in Modern Britain*, Oxford University Press, 1995.

متمایز درآمده‌اند (Rex and Moore 1967). طبق این رهیافت، چالش‌هایی که رویاروی گروه‌های اقلیت قرار دارد - از محرومیت اقتصادی تا تبعیض نژادی - به این معنا است که آن‌ها گزینه‌های اندک و بخت ناچیزی برای کنترل وضعیت مسکن خود دارند. اقلیت‌های قومی اساساً ناچارند با مسکن نامرغوب بسازند چون قدرت انتخاب چندانی در این زمینه ندارند. درست است که یقیناً اوضاع و شرایط محدودکننده زیادی وجود دارد که موجب محرومیت اقلیت‌های قومی در بازار مسکن می‌شود، اما خطا است که تصور کنیم آن‌ها صرفاً قربانیان منفعل و دست‌وپا بسته نیروهای تبعیض‌گذار یا نژادپرست هستند. الگوها و اعمال در طول زمان و از طریق انتخاب‌های کنشگران اجتماعی تغییر می‌کنند. تبعیض هم می‌تواند محرک و انگیزه‌ای برای کنش خلاق باشد.

### نژاد و جرم

از دهه ۱۹۶۰ به بعد، تعداد اعضای گروه‌های اقلیت قومی در نظام عدالت کیفری، چه به‌عنوان مجرم و چه به‌عنوان قربانی، رو به افزایش بوده است. در مقایسه با توزیع اقلیت‌های قومی در کل جمعیت نسبت آن‌ها در زندان‌ها بالاتر از نسبت آن‌ها در جمعیت است. در ۱۹۹۷ از هر هشت مرد زندانی در انگلستان و ولز یک نفر از گروه‌های اقلیت قومی بود (HMSO 1999). نرخ بازداشت‌ها نیز در میان افریقایی-کارائیبی‌ها به‌صورت نامتناسبی زیاد است - افریقایی-کارائیبی‌ها ۷ درصد از ۱/۳ میلیون بازداشت در ۱۹۹۸-۱۹۹۹ را به خود اختصاص می‌دهند، درحالی‌که فقط ۲ درصد از کل جمعیت را تشکیل می‌دهند.

دلایلی برای این باور وجود دارد که اگر پای اعضای گروه‌های اقلیت قومی به دستگاه عدالت کیفری کشیده شود با رفتارهای تبعیض‌آمیزی مواجه می‌شوند. نرخ محکومیت به حبس در میان غیرسفیدپوستان بالاتر از سفیدپوستان است، حتی در مواردی که مجرم سابقه‌ای نداشته باشد. احتمال این‌که اقلیت‌های قومی مورد تبعیض یا حمله‌های نژادپرستانه قرار گیرند، پس از زندانی شدن آن‌ها بالا می‌رود. برخی از محققان خاطرنشان ساخته‌اند که مدیریت دستگاه عدالت کیفری کاملاً در دست سفیدپوست‌ها است. درصد کوچکی از وکیلان سیاه‌پوست‌اند، و کم‌تر از ۲ درصد نیروهای پلیس را سیاهان تشکیل می‌دهند (Denney 1998).

همه گروه‌های غیرسفیدپوست در مقابل یکی از انواع و اقسام نژادپرستی - از جمله حمله‌های نژادپرستانه - آسیب‌پذیرند. اکثر آن‌ها از شر چنین برخوردهایی دور می‌مانند، اما برای اقلیتی که اسیر آن می‌شوند این تجربه می‌تواند بسیار آزاردهنده و وحشیانه باشد. پیمایش مؤسسه مطالعات خط‌مشی‌ها (Modood et al., 1997) نشان داد که ۱۲ درصد پاسخگویان در طول سال گذشته مورد آزار و اذیت نژادپرستانه، ضرب و شتم یا حمله قرار گرفته‌اند. از این میان، ۲۵ درصد در طول یک سال پنج‌بار یا بیش‌تر قربانی این رفتارها بوده‌اند و ۲۵ درصد پاسخگویان هم فقط اذعان داشته‌اند که نگران آزار و اذیت‌های نژادپرستانه‌اند.

در سال‌های اخیر توجه فزاینده‌ای به جنایت‌های نژادپرستانه علیه اقلیت‌های قومی شده است. مطالعات قربانیان نشان داده است که تهدید و ارعاب، تخریب‌گری و حمله‌های خشونت‌آمیز بیش از جرائمی مثل سرقت از منازل، از دید قربانیان به انگیزه‌های نژادپرستانه صورت می‌گیرند. پیمایش جرائم بریتانیا در ۱۹۹۸ به این نتیجه رسید که پاسخگویان پاکستانی و بنگلادشی بیش از دیگران جرم و جنایت‌های مذکور را به انگیزه‌های نژادپرستانه نسبت می‌دهند (۲۶ درصد همه جرائم)، درحالی‌که هندی‌ها (۱۳ درصد) و سیاهان (۹ درصد) انگیزه‌های نژادی کم‌تری در ارتکاب جرائم می‌بینند (HMSO 1999).

چگونه می‌توانیم این الگوهای جرم و قربانی‌شدن را توضیح دهیم؟ همان‌طور که در فصل ۸ («جرم و کجروی») دیدیم، جرم و جنایت به صورت یکنواخت در میان جمعیت توزیع نمی‌شود. ظاهراً عنصر مکانی مشخصی در الگوهای جرم و قربانی‌شدن وجود دارد. مناطقی که از محرومیت مادی رنج می‌برند به‌طور کلی نرخ جرائم بالاتری دارند و افرادی که در این مناطق زندگی می‌کنند بیش از دیگران در خطر قربانی‌شدن قرار دارند.

محرومیت‌هایی که قربانیان بالقوه نژادپرستی دچار آن هستند هم علت و هم معلول محیط رو به انحطاط مناطق مرکزی شهر است (همچنین نک. فصل ۱۸ «شهرها و فضاها شهری»). در این جا همبستگی‌های واضحی میان نژاد، بیکاری و جرم مخصوصاً در میان مردان جوان سیاه‌پوست وجود دارد. با خلق «هراس‌های اخلاقی» از جرم که از سوی سیاستمداران و رسانه‌ها آفریده می‌شود (نک. صفحه ۳۰۷)، در افکار عمومی پیوندی میان نژاد و جرم پا گرفته است. در دیلی تلگراف آمده بود که: «بسیاری از جوانان اهل هند غربی در بریتانیا، و همچنین تعداد رو به افزایشی از سفیدپوستان جوان احساس نمی‌کنند که بخشی از ملتی هستند که در آن زندگی می‌کنند. بنابراین شهروندان این کشور از نظر آن‌ها فقط اهدافی برای سوءاستفاده‌های خشونت‌آمیز هستند» (به نقل از Solomos and Rackett 1991: 44). اما تجربه بسیاری از جوانان سیاه‌پوست این است که خود آن‌ها هستند که «آماج سوءاستفاده خشونت‌آمیز» قرار می‌گیرند، آن هم در مواجهه با سفیدپوستان و تا حدی هم، متأسفانه، در مواجهه با پلیس.

### نژادپرستی پلیس

مطالعات جامعه‌شناختی توانسته‌اند پرده از وجود ایستارهای نژادپرستانه در میان افسران پلیس بردارند. راجر گریف در مطالعه‌ای که درباره پلیس انجام داده به این نتیجه رسیده است که پلیس «فعالانه با همه گروه‌های اقلیت دشمنی دارد». او به رواج فراوان باورهای کلیشه‌ای و ناسازهای نژادی در میان افسران پلیس به هنگام سخن‌گفتن درباره اقلیت‌های قومی اشاره می‌کند (Graef 1989). در طول دهه ۱۹۹۰، چند واقعه پرسروصدا در بریتانیا و ایالات متحده هوشیاری همگانی را درباره نژادپرستی پلیس برانگیخت به‌نحوی که هیچ مطالعه‌ای تا آن زمان نتوانسته بود چنین توجهی را

جلب این موضوع کند. قتل استیون لارنس در ۱۹۹۳، که در همین فصل مورد بحث ما بود، ماهیت مشاجره درباره نژادپرستی در بریتانیا را به صورت فاحشی تغییر داد چون ثابت کرد که نژادپرستی به بعضی از افراد محدود نمی‌شود بلکه می‌تواند سراسر نهادهای جامعه را درنوردد.

در پی انتشار گزارش مک‌فرسن درباره قتل استیون لارنس در ۱۹۹۹، جک استراو، وزیر کشور، پلیس را دعوت کرد تا «قهرمانان جامعه‌ای چندفرهنگی» باشند. از میان هفتاد پیشنهادی که در گزارش مک‌فرسن ارائه شده بود، بسیاری در طول یک‌سال بعد از انتشار گزارش، به اجرا گذاشته شد، هرچند که منتقدان ادعا کرده‌اند که تغییرات به اندازه کافی سرعت نداشته‌اند. در نخستین سال پس از انتشار گزارش، بیش از یک‌سوم ادارات پلیس هیچ افسر سیاه‌پوست یا آسیایی دیگری استخدام نکردند و تعداد افسران اقلیت قومی در انگلستان و ولز بیش از ۹ نفر از هر ۴۳ افسر نبود. همچنین نشانه‌هایی از «عکس‌العمل ضد مک‌فرسن» در میان بخش‌هایی از اجتماع مجریان قانون نیز وجود داشته است که معتقدند این گزارش با بی‌انصافی پلیس را آماج حمله قرار داده است.

در ایالات متحده نیز در پی مجموعه وقایع خشونت‌باری که بین پلیس‌های سفید و شهروندان سیاه در گرفته است، نگرانی‌های مشابهی درباره نژادپرستی نهادی در طول دهه گذشته ابراز شده است. ضرب و شتم خشونت‌بار رادنی کینگ، موتورسوار سیاه‌پوست، توسط پلیس لس‌آنجلس در ۱۹۹۱، با یک دوربین ویدئویی دستی ضبط شد و پی‌درپی برای مردم بهت‌زده آمریکا پخش شد. وقتی در ۱۹۹۲ پلیس مقصر شناخته نشد، بخش‌هایی از لس‌آنجلس به بلوا کشیده شد. در طول تقریباً یک هفته، این آشوب‌ها ۴۰ کشته، ۵۰۰۰ بازداشتی و بیش از یک میلیون دلار خسارت به‌جا گذاشت. در نیویورک سیتی چهار پلیس از قتل‌آمادو دیالو که در ۱۹۹۹ به ضرب گلوله پلیس کشته شد تبریئه شدند و همین قضیه اتهام نژادپرست بودن پلیس را تقویت کرد. دیالو که یک مهاجر گینه‌ای بود، در آستانه در ورودی بلوک آپارتمان خویش به محض دست‌بردن به طرف کیف پولش، به ضرب گلوله پلیس کشته شد. پلیس که تصور می‌کرد او مسلح است، چهل و سه بار به سمت او شلیک کرد. رودولف جولیان، شهردار نیویورک، و ویلیام سافیر، کمیسر پلیس، به سبب پشتیبانی از سیاست‌های سخت‌گیرانه «نظم و قانون» که عمدتاً متوجه نیویورکی‌های غیرسفیدپوست بود، شدیداً به باد انتقاد گرفته شدند. منتقدان این اتهام را وارد می‌ساختند که تأکید بر بازداشت‌های پر شمار به وضعیتی انجامیده بود که پلیس‌های تعلیم‌ندیده و آتشین مزاج «اول شلیک می‌کردند، بعد سؤال».

با عنایت به چنین حوادثی، دیگر جای تعجب نیست که پژوهش‌ها تأیید می‌کنند که - هم در بریتانیا هم در ایالات متحده - دشمنی با پلیس پدیده رایجی در میان گروه‌های سیاهان است. این ایستارها، تا حدی فقط نتیجه تجربه مستقیم این سیاهان است: ایستارهای جوانان سیاه‌پوست مخصوصاً به واسطه راهبردهای پلیسی مورد مشاهده آنان شکل می‌گیرد. پیمایش PSI نشان داد فقط یک چهارم پاسخگویانی که در سال گذشته مورد حمله نژادپرستانه بوده‌اند تصمیم به گزارش دادن



جوانان سیاه‌پوست به‌طور متوسط بیش از همسالان سفیدپوست خود توسط پلیس در خیابان‌های لندن متوقف و مورد پرس‌وجو قرار می‌گیرند.

این حمله به پلیس گرفتند. نیمی از این افرادی که به پلیس مراجعه کردند از نحوه برخورد پلیس با این قضیه ناخرسند بودند. بسیاری از آن‌ها احساس می‌کردند که عکس‌العمل پلیس نشان می‌داد که پلیس‌ها هیچ علاقه واقعی به دانستن یا تحقیق کردن در مورد حادثه نداشتند (Modood et al., 1997). اقلیت‌های قومی بیش از همه نیازمند حمایت پلیس و دستگاه عدالت کیفری‌اند چون احتمال این‌که قربانی جرم و جنایت شوند بیش‌تر از سفیدپوستان است، اما نشانه‌هایی وجود دارد که سیاست‌های اجرای قانون ظاهراً چهره‌ای نژادپرستانه دارد که غیرسفیدپوستان را هدف قرار می‌دهد. استفاده از «تصویرسازی نژادی» توسط پلیس به این معنا است که اعضای گروه‌های قومی غالباً بیش از سفیدها مورد بازرسی‌های دقیق‌تری قرار می‌گیرند و بیش‌تر مظنون به انجام کارهای خلاف‌اند. روش‌های موسوم به «ایست و بازرسی» معمولاً بیش‌تر متوجه غیرسفیدپوستان است - برای مثال، در لندن سیاهان شش برابر سفیدها به‌دست پلیس متوقف می‌شوند و احتمال بازداشت شدن آن‌ها نیز بیش‌تر است. برخی هم می‌گویند که درخواست کمک غیرسفیدپوستان از پلیس به سرعت درخواست‌های شهروندان سفیدپوست اجابت نمی‌شود.

## مهاجرت و روابط قومی در اروپا

اکثر کشورهای دیگر اروپا نیز همچون بریتانیا، در طول سدهٔ بیستم به واسطهٔ مهاجرت عمیقاً دگرگون شده‌اند. در دو دههٔ اول پس از جنگ جهانی دوم، مهاجرت‌های وسیعی در اروپا صورت گرفت. کشورهای مدیترانه‌ای نیروی کار ارزانی برای کشورهای شمالی و غربی فراهم می‌کردند. مهاجرانی که از مناطقی مثل ترکیه، افریقای شمالی، یونان و جنوب اسپانیا و ایتالیا می‌آمدند، برای مدتی از طرف کشورهای میزبانی که با کمبود شدید نیروی کار مواجه بودند، با آغوش باز استقبال می‌شدند. سوییس، آلمان، بلژیک و سوئد، همگی جمعیت‌های درخور توجهی از کارگران مهاجر را در خود جای می‌دهند. در عین حال، کشورهایی که قبلاً جزو قدرت‌های استعماری بودند شاهد سرازیر شدن مهاجرانی از مستعمره‌های سابق خود بوده‌اند: این مطلب در وهلهٔ اول دربارهٔ فرانسه (الجزایری‌ها) و هلند (اندونزیایی‌ها) و همچنین بریتانیا صدق می‌کند.

مهاجرت‌های کارگری به اروپای غربی و در اروپای غربی از دو دههٔ پیش به صورت فاحشی کاهش یافته است، چون رونق و شکوفایی اقتصادی به رکود انجامید. اما از زمان سقوط دیوار برلین در ۱۹۸۹ و دگرگونی‌هایی که در کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق رخ داد، اروپا شاهد پدیده‌ای بوده است که مهاجرت نوین نام گرفته است. این «مهاجرت نوین» با دو رویداد عمده مشخص می‌شود. اول، گشوده شدن مرزهای میان شرق و غرب اروپا به مهاجرت حدود ۵ میلیون نفر در اروپا بین ۱۹۸۹ و ۱۹۹۴ منتهی شد. دوم، جنگ و منازعهٔ قومی در یوگسلاوی سابق موجب سرازیر شدن حدود ۵ میلیون آواره به سایر نواحی اروپا شده است (Koser and Lutz 1998). لگوهای جغرافیایی مهاجرت در اروپا نیز تغییر کرده‌اند، و خطوط بین کشورهای مبدأ و کشورهای مقصد به نحو فزاینده‌ای مغشوش و مبهم می‌شود. کشورهای جنوبی و مرکزی اروپا مقصد بسیاری از مهاجران شده‌اند، و این تفاوت مهمی در روندهای قبلی مهاجرت به درون به حساب می‌آید.

«عدم اختلاط» قومی، از دیگر ویژگی‌های «مهاجرت نوین» است. در اتحاد شوروی سابق، یوگسلاوی سابق، و در برخی از کشورهای اروپای مرکزی، تغییر و تبدیل مرزها و تغییر نظام‌های سیاسی یا شعله‌ور شدن جنگ و ستیزها به مهاجرت براساس اصل «خویشاوندی قومی» منجر شده است. مثال واضح این نوع مهاجرت را می‌توان در مورد هزاران نفر از روس‌ها دید که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در کشورهای مستقل نوپا - مثل لیتوانی، قزاقستان و اوکراین - زندگی می‌کردند. بسیاری از آن‌ها در نتیجهٔ فرآیند عدم اختلاط قومی تصمیم گرفته‌اند دوباره به روسیه بازگردند (Brubaker 1998).

## مهاجرت و اتحادیهٔ اروپایی

بسیاری از موانع سابق حرکت و انتقال آزاد کالاها، سرمایه و نیروی کار بین کشورهای اروپایی برطرف شده است تا گامی در جهت یکپارچگی اروپا برداشته شود. این تحول موجب افزایش

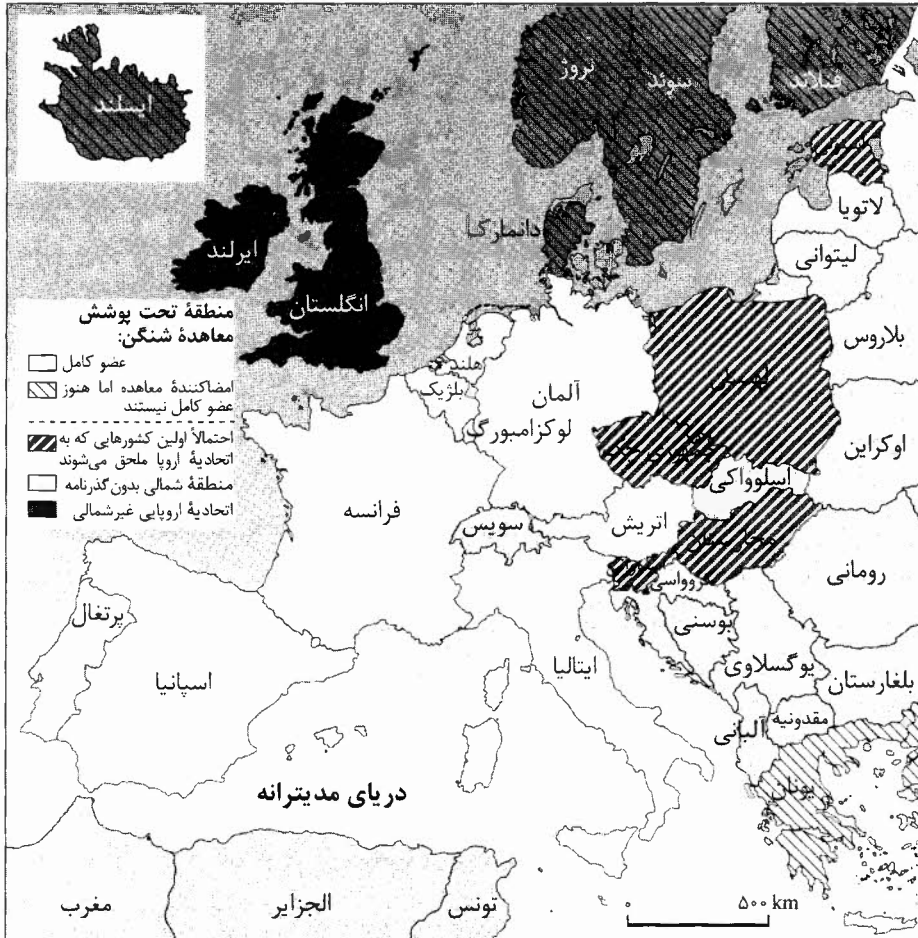
چشمگیر مهاجرت منطقه‌ای بین کشورهای اروپایی شده است. شهروندان کشورهای اتحادیه اروپایی اکنون حق کارکردن در هریک از کشورهای این اتحادیه را دارند. حرفه‌ای‌هایی که بالاترین مدارک تحصیلی و مهارت‌ها را دارند به پناهندگان و مهاجران اقتصادی پیوسته‌اند که بزرگ‌ترین گروه مهاجران اروپایی را تشکیل می‌دهند. پژوهشگران متوجه شده‌اند که این تحولات موجب قطبی شدن رو به رشد جمعیت مهاجران به «داراها» و «ندارها» شده است.

مهاجرت از کشورهای غیراتحادیه اروپایی به کشورهای این اتحادیه به یکی از فوریت‌های اضطراری دستور کار سیاسی برای برخی از دولت‌های اروپایی تبدیل شده است. همراه با ادامه روند یکپارچگی اروپا، شماری از کشورها در اجرای موافقتنامه شنگن<sup>۱</sup>، پاسگاه‌های بازرسی مرزی خود را در مرز همسایگان اروپایی شان برچیده‌اند. امضاکنندگان این موافقتنامه اکنون فقط مرزهای بیرونی خود را تحت بازرسی دارند (شکل ۳.۹) و به اتباع کشورهای همسایه عضو این معاهده اجازه ورود آزاد به کشور خود را می‌دهند. این بازساماندهی بازرسی‌های مرزی در اروپا تأثیر شایانی بر مهاجرت غیرقانونی به کشورهای اتحادیه اروپایی و جرم و جنایت بین مرزی گذاشته است. مهاجران غیرقانونی اگر بتوانند وارد یکی از کشورهای معاهده شنگن شوند، خواهند توانست بی‌هیچ مانعی آزادانه در کل ناحیه تحت پوشش این معاهده حرکت کنند.

از آن‌جا که اکنون اکثر کشورهای اتحادیه اروپایی مهاجرت قانونی به این کشورها را به کسانی محدود کرده‌اند که می‌خواهند به خانواده خود ملحق شوند، موارد مهاجرت غیرقانونی رو به افزایش رفته است. برخی از مهاجران غیرقانونی به صورت قانونی و به عنوان دانشجو یا گردشگر وارد اروپا می‌شوند و بیش از مدت اعتبار ویزای خود آن‌جا می‌مانند، اما شمار رو به رشدی از مهاجران غیرقانونی به صورت قاچاقی از مرزها می‌گذرند (شکل ۴.۹). مرکز بین‌المللی توسعه سیاست مهاجرت برآورد کرده است که سالانه ۴۰۰,۰۰۰ نفر قاچاقی وارد کشورهای اتحادیه اروپا می‌شوند. مرز ساحلی طولانی ایتالیا یکی از قابل نفوذترین مرزهای اروپا دانسته می‌شود که مهاجران غیرقانونی آلبانی، یوگسلاوی سابق، ترکیه و عراق را به سوی خود جلب می‌کند. ایتالیا از زمان پیوستن به معاهده شنگن، مرزهای بیرونی خود را کاملاً مسدود کرده است. آلمان که بیش‌ترین سهم مهاجران غیرقانونی و تقاضاهای پناهندگی را به خود اختصاص می‌دهد، با حکومت‌های لهستان و جمهوری چک همکاری می‌کند تا کنترل مرزهای شرقی خود را تقویت کنند. این کشورها که تقاضای عضویت آن‌ها در اتحادیه اروپایی در فوریت قرار دارد، به‌زودی بخشی از مرز شرقی اتحادیه اروپایی خواهند شد؛ مرزهای طولانی آن‌ها با اسلوواکی، اوکراین و بلاروس می‌تواند به «نقطه ضعف» جدیدی در کنترل مهاجرت اتحادیه اروپا تبدیل شود.

اما شدت بخشیدن به کنترل «مهاجران نوین» در خلأ صورت نمی‌پذیرد. واکنش‌های غیررسمی





شکل ۳.۹ منطقه تحت پوشش معاهده شنگن.

منبع: *The Economist*, 16 Oct. 1999, p. 28.

به تغییر سیاست‌های مهاجری در شبکه‌های حمل‌ونقل و قاچاق دیده می‌شوند. قاچاق مهاجران یکی از مقوله‌های جرائم سازمان‌یافته در اروپا است که بیش‌ترین رشد را داشته است. این شبکه‌های جنایی درست همان‌طور که ترافیکی برای عبور موادمخدر، اسلحه و اشیای مسروقه از مرزها می‌یابند، قادر به قاچاق مهاجران غیرقانونی به شیوه‌های گوناگون نیز هستند. مهاجران قاچاقچیان دست به دست هم می‌دهند و با استفاده از دانش و تجربه مهاجران دیگر، روش‌های خود را انتخاب می‌کنند. از این جهت، محدودیت‌های قانونی ظاهراً موجب پیدایش شکل‌های تازه‌ای از مقاومت می‌شود (Koser and Lutz 1998).

## آوارگان، پناهندگان و مهاجران اقتصادی

با بسته شدن مرزهای اتحادیه اروپا، تقاضای پناهندگی یکی از معدود مجراهایی است که شهروندان کشورهای غیراتحادیه اروپا هنوز می‌توانند اجازه سکونت در کشورهای اتحادیه اروپایی را کسب کنند. پناهنده<sup>۱</sup> کسی است که از بیم آزار و اذیت در کشور مادری خود به کشورهای خارجی پناه می‌برد. حق تقاضای پناهندگی، حقی جهانی شمرده می‌شود، اما سیاست‌های بررسی پرونده‌های پناهندگی در اکثر کشورهای اتحادیه اروپایی با مناقشه‌های فراوانی همراه است. منتقدان این اتهام را وارد می‌کنند که با متقاضیان پناهندگی چندان بهتر از تبهکاران رفتار نمی‌شود. چون آن‌ها مجبورند در خلال طی شدن روال اداری تقاضای پناهندگی در اردوگاه‌های پرازدحام زندان‌مانند زندگی کنند. پرونده‌های بی‌شمار تقاضای پناهندگی در بسیاری از کشورهای اتحادیه اروپا روی هم تلنبار شده و در صف طولانی نوبت بررسی قرار دارند، از جمله در بریتانیا که بیش از ۱۰۰,۰۰۰ متقاضی پناهندگی در سال ۲۰۰۰ منتظر تصمیم‌گیری درباره تقاضای خود بودند.

اما کشورهای اتحادیه اروپایی بر لزوم جلوگیری از تقاضاهای «ساختگی» پناهندگی، و در عین حال، حمایت از حقوق کسانی که به‌راستی بیم و هراس موجهی از آزار و اذیت در میهن خود دارند، اصرار می‌کنند. چون اتحادیه اروپا منزلگاه بالاترین درآمدها، خدمات رفاهی و استانداردهای زندگی در جهان است، برخی از «مهاجران اقتصادی»، نه از ترس آزار و اذیت بلکه در جست‌وجوی زندگی بهتر، ممکن است تقاضای پناهندگی بدهند چون نمی‌توانند از طریق دیگری وارد این کشورها شوند. سیاست‌های سخت‌گیرانه پناهندگی موجب شده برخی از دژ اروپا<sup>۲</sup> سخن بگویند - یعنی منطقه حفاظت‌شده‌ای که مورد حمایت دسته‌جمعی اهالی آن است تا مبادا دارایی‌ها و استانداردهای بالای زندگی آن مورد «هجوم» مهاجرانی از سایر نقاط جهان قرار گیرد که می‌خواهند در این رفاه و نعمت شریک شوند.

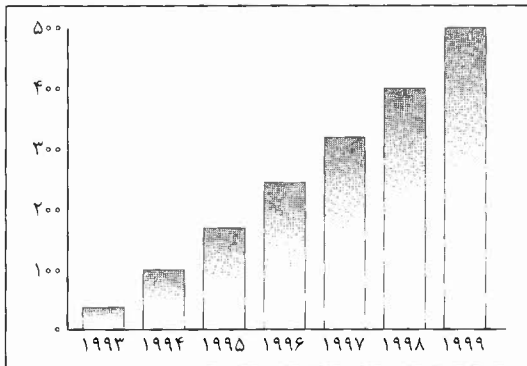
بسیاری از کشورهای اروپای غربی شاهد تلاش‌هایی برای بازگرداندن مهاجران به کشورهای مبدأ، و یا تهدید به اخراج در صورت بیکار شدن یا ارتکاب جرم بوده‌اند. هراس‌های اخلاقی که مهاجران را به شکل تبهکار و طفیلی دولت رفاه تصویر می‌کنند، خود موجب هرچه دشوارتر شدن سیاست‌های مهاجرپذیری در اکثر کشورها می‌شوند. رابین کوهن (1994 Cohen) با استفاده از عبارت «مرزهای هویت»<sup>۳</sup> به راه و روشی اشاره می‌کند که بحث‌ها و مشاجره‌های عمومی تصور خاصی از میراث ملی می‌سازد و موانعی علیه کسانی که «اجنبی» یا «متفاوت» هستند برپا می‌کند.

نژادپرستی همراه با احساسات ضد مهاجر سبب‌ساز حوادث ویرانگری در اروپا در دهه ۱۹۹۰ شده است.

1. asylum-seeker

2. Fortress Europe

3. frontiers of identity



در ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ که آلمان متحد تازه شکل گرفته بود، صدها حمله به خارجی‌ها - و به کارگران ترکیه‌ای که برخی بیش از بیست سال در این کشور بودند - صورت گرفت. حمله‌های خشونت‌آمیز به جمعیت‌های رومنی (کولی‌ها) در بسیاری از کشورهای اروپایی شرقی و مرکزی افزایش یافته است.

شکل ۴.۹ برآورد تعداد مهاجران غیرقانونی که وارد کشورهای اتحادیه اروپایی می‌شوند، ۹-۱۹۹۳ (به هزار نفر).

### نتیجه‌گیری

منبع: International Centre for Migration Policy Development. From *The Economist*, 16 Oct. 1999, p. 31.

در دنیای ما که رو به جهانی شدن می‌رود، اندیشه‌ها - و مردم - با امواجی

عظیم‌تر از همیشه مرزها را درمی‌نوردند. این فرآیندها جوامعی را که ما در آن‌ها زندگی می‌کنیم، از بیخ‌وبن دگرگون می‌سازند. بسیاری از جوامع برای نخستین بار در طول تاریخ خود تنوع قومی را تجربه می‌کنند؛ سایرین هم درمی‌یابند که الگوهای موجود چندقومیتی بودن، در حال دگرگونی یا تقویت است. در هر حال، در همه جوامع افراد پیوسته با کسانی در تماس‌اند که طرز فکر متفاوت، نگرش متفاوت و زندگی متفاوتی با آن‌ها دارند. این کنش‌های متقابل هم در روابط اشخاص روی می‌دهد، که از نتایج مهاجرت جهانی است، و هم از طریق تصاویری که رسانه‌ها و اینترنت انتقال می‌دهند.

بعضی‌ها از این کثرت فرهنگی و قومی استقبال می‌کنند و آن را مؤلفه حیاتی یک جامعه جهانی شهری<sup>۱</sup> می‌دانند. بعضی هم آن را خطرناک و تهدیدآمیز می‌بینند. کسانی که نگرشی بنیادگرا به جهان دارند به سنت دیرینه پناه می‌برند و از گفت‌وگو با کسانی که متفاوت‌اند اجتناب می‌کنند (نک. فصل ۱۷، «دین»). بسیاری از تضادهای قومی را که امروزه در سراسر جهان شعله‌ور می‌شوند، می‌توان به منزله جلوه‌هایی از این رهیافت بنیادگرایانه محسوب کرد. یکی از چالش‌های عمده‌ای که رویاروی دنیای در حال جهانی شدن ما قرار دارد این مسئله است که چگونه می‌توان جامعه‌ای خلق کرد که ماهیت جهانی‌تری داشته باشد. همان‌طور که کوشش‌های بردبارانه کمیسیون حقیقت و آشتی در افریقای جنوبی نشان داده، آفریدن عرصه‌ای برای ارتباط آزاد و احترام‌آمیز، نخستین گام دشوار اما ثمربخش در راه آشتی نژادی است.

1. cosmopolitan society

## خلاصه مطالب

۱. منظور از نژاد ویژگی‌های جسمانی مثل رنگ پوست است که اعضای یک اجتماع یا جامعه - به‌مثابه نشانه ویژگی‌های فرهنگی متمایز - آن را از نظر قومی مهم و معنادار می‌دانند. بسیاری از عقاید عامیانه درباره نژاد، ماهیت افسانه‌ای دارند. هیچ ویژگی روشن و مشخصی وجود ندارد که براساس آن‌ها بتوان انسان‌ها را به نژادهای مختلف تقسیم‌بندی کرد.
۲. بخش‌هایی از جمعیت که به دلیل سهم‌بودن در ویژگی‌های فرهنگی مشترک از سایر بخش‌های جمعیت متمایز می‌شوند، گروه‌های قومی را تشکیل می‌دهند. قومیت به آن دسته از تفاوت‌های فرهنگی اطلاق می‌شود که موجب تمایز و جدایی گروه‌ها می‌شود. اصلی‌ترین ویژگی‌هایی که موجب تمایز یک گروه قومی می‌شوند عبارت‌اند از زبان، تاریخ یا نیاکان، دین و سبک‌های پوشاک یا آرایش و تزئین. تفاوت‌های قومی سراپا آموختنی هستند، اگرچه گاهی آن‌ها را «طبیعی» می‌پندارند.
۳. گروه اقلیت گروهی است که اعضای آن مورد تبعیض اکثریت جمعیت جامعه قرار دارند. اعضای گروه‌های اقلیت غالباً حس نیرومند همبستگی اجتماعی دارند که تا حدی ناشی از تجربه جمعی طردشدن است.
۴. جابه‌جایی و سپر بلاسازی، مکانیسم‌های روان‌شناختی مرتبط با تعصب و تبعیض‌اند. در جابه‌جایی، عواطف خصومت‌آمیز به سمت چیزهایی هدایت می‌شود که خاستگاه واقعی این خشم و اضطراب‌ها نیستند. مردم اضطراب‌ها و احساس ناامنی خویش را به سپر بلاها فرافکنی می‌کنند. تعصب به معنای اعتقاد به دیدگاه‌های پیش‌دورانه درباره فرد یا گروه معینی است؛ تبعیض به آن دسته از رفتارهای بالفعل اطلاق می‌شود که اعضای یک گروه را از فرصت‌هایی که به روی دیگران گشوده است، محروم می‌کند.
۵. نژادپرستی به معنای نسبت‌دادن نادرست خصوصیات شخصیتی یا رفتاری به افرادی است که ظاهر جسمانی خاصی دارند. نژادپرست کسی است که معتقد است همه خصلت‌های رذیله‌ها و فرومربته‌ای که به مردمانی با این یا آن قیافه ظاهری نسبت داده می‌شود، در زیست‌شناسی ریشه دارد. نژادپرستی نهادی به الگوهای تبعیض مبتنی بر قومیت گفته می‌شود که در نهادهای اجتماعی موجود ساخت یافته‌اند. نژادپرستی نوین به معنای ایستارهای نژادپرستانه‌ای است که به کمک تفاوت فرهنگی بیان می‌شوند نه بر مبنای فرومربگی زیست‌شناختی.
۶. انسداد گروه و دسترسی انحصاری به منابع و امکانات، بخش مهمی از خصومت‌های قومی است. اما برخی از جنبه‌های بنیادی تضادهای قومی مدرن، خصوصاً ایستارهای نژادپرستانه‌ای که برخی از سفیدپوستان علیه سیاهان دارند، باید براساس تاریخ توسعه‌طلبی غرب و استعمارگری درک شود.
۷. جوامع چندقومیتی، سه مدل ادغام قومی را درپیش گرفته‌اند. در مدل همانندگردی، گروه‌های مهاجر تازه‌وارد، زبان و ایستارهای اجتماع غالب را می‌پذیرند. در مدل کوره ذوب، نگرش‌ها و فرهنگ‌های مختلف گروه‌های قومی یک جامعه درهم می‌آمیزند. کثرت‌گرایی به این معنا است که گروه‌های قومی به‌صورت جداگانه موجودیت دارند و به‌منزله مشارکت‌کنندگان برابر و یکسان زندگی اقتصادی و سیاسی نگریسته می‌شوند.
۸. کشورهای چند قومیتی می‌توانند شکننده باشند و گاهی دوره‌هایی از تعارض قومی را تجربه می‌کنند. تصفیة قومی شکلی از تعارض قومی است که از طریق اخراج دسته‌جمعی سایر گروه‌های قومی، مناطقی به‌وجود می‌آید که به‌لحاظ قومی همگون و متجانس است.
۹. مهاجرت به معنای حرکت مردم از یک منطقه یا جامعه به دیگری به قصد سکونت است. مهاجرت جهانی، یعنی حرکت افراد به فراسوی مرزهای ملی، در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم افزایش یافته است و با

جهانی شدن شدت بیش تری پیدا می‌کند. هجرت به معنای پراکنده شدن یک جمعیت قومی از یک سرزمین مادری در مناطقی بیگانه است که معمولاً یا به زور تحمیل می‌شود یا برای گریز از شرایط عذاب‌آور است. ۱۰. مهاجرت به درون، گروه‌های قومی متفاوت و متعددی در بریتانیا، ایالات متحده و سایر کشورهای صنعتی به وجود آورده است. در بریتانیا، کل گروه‌های اقلیت قومی در مقایسه با جمعیت سفیدپوست در حوزه‌هایی مثل اشتغال، درآمد، مسکن و جرم و جنایت، محرومیت‌ها و نابرخورداری‌هایی را تجربه می‌کنند. اما الگوهای نابرابری قومی در حال تغییر بوده‌اند و اکنون تفاوت‌های زیادی بین گروه‌های اقلیت قومی وجود دارد و برخی از آن‌ها تا حد زیادی همپایه جمعیت سفید شده‌اند. ۱۱. مهاجرت نوین به الگوهای تغییر یافته مهاجرت در اروپا گفته می‌شود که از پایان جنگ سرد، تضاد قومی طولانی در یوگسلاوی سابق و ژرفایافتن یکپارچگی اروپا نشئت می‌گیرند. مهاجرت غیرقانونی در حال افزایش بوده است چون فرصت‌های مهاجرت قانونی به کشورهای اتحادیه اروپایی رفته‌رفته محدودتر شده است.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر

۱. چگونه ممکن است یک شخص غیرمتعصب دست به اعمال تبعیض‌آلود بزند؟
۲. آیا ما نیازی به درک تاریخ داریم تا الگوهای معاصر مهاجرت و دشمنی قومی را درک کنیم؟
۳. مفهوم چندگانگی فرهنگی (multiculturalism) چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟
۴. زندگی در یک فرهنگ کوره ذوب‌مانند، چه چیزی عاید آدمی می‌کند؟
۵. آیا مفهوم نژاد را باید از جامعه‌شناسی به دور انداخت؟
۶. آیا شما باید قادر به زندگی و کار در هر جای دنیا که بخواهید باشید؟

### برای مطالعه بیش‌تر

- Martin Bulmer and John Solomos (eds), *Ethnic and Racial Studies Today* (New York: Routledge, 1999).
- Phil Cohen (ed.), *New Ethnicities, Old Racisms?* (London: Zed Books, 1999).
- Stephen Cornell and Douglas Hartmann, *Ethnicity and Race: Making Identities in a Changing World* (Thousand Oaks, Calif.: Pine Forge Press, 1998).
- Liz Fawcett, *Religion, Ethnicity and Social Change* (Basingstoke: Macmillan, 2000).
- Michael Ignatieff, *Blood and Belonging* (Toronto: Viking, 1993).
- Will Kymlicka, *The New Debate over Minority Rights* (Toronto: University of Toronto, 1997).
- Ross Poole, *Nation and Identity* (London: Routledge, 1999).

### نشانی‌های اینترنتی

[www.blackhistorymap.com](http://www.blackhistorymap.com)

[www.csv.warwick.ac.uk/fac/soc/CRER\\_RC](http://www.csv.warwick.ac.uk/fac/soc/CRER_RC)

<http://www.cre.gov.uk>

<http://unhcr.ch>

نشئه تاریخی سیاهان و آسیایی‌ها

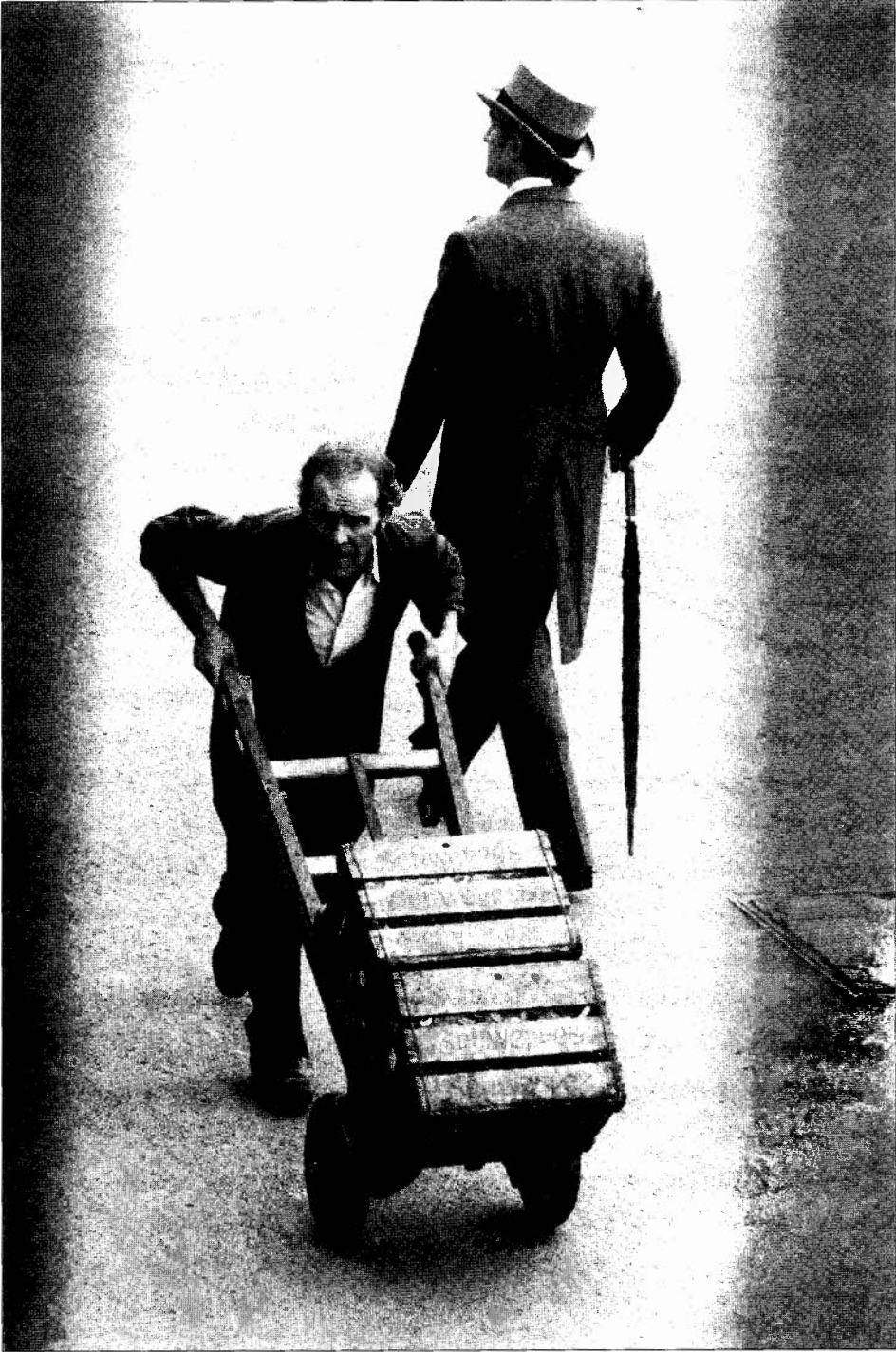
مرکز تحقیق درباره روابط قومی، دانشگاه وارویک

کمیسیون برابری نژادی

کمیسیون آوارگان سازمان ملل

## ۱۰ طبقه، قشربندی و نابرابری

۴۰۹	نظریه‌های طبقه و قشربندی
۴۱۰	نظریه کارل مارکس
۴۱۲	نظریه ماکس وبر
۴۱۴	نظریه اریک اولین رایت درباره طبقه
۴۱۶	سنجش و ارزیابی طبقه
۴۱۷	جان گلدتورپ: طبقه و شغل
۴۱۸	ارزیابی الگوواره‌های طبقه
۴۲۰	تقسیم‌بندی‌های طبقه اجتماعی در جامعه غربی امروز
۴۲۰	مسئله طبقه بالای جامعه
۴۲۴	طبقه متوسط
۴۲۶	ماهیت رو به تغییر طبقه کارگر
۴۲۹	طبقه و سبک زندگی
۴۳۱	زیر طبقه
۴۳۱	جنسیت و قشربندی
۴۳۲	تعیین موقعیت طبقاتی زنان
۴۳۴	تأثیر اشتغال زنان بر تقسیم‌بندی‌های طبقاتی
۴۳۵	تحرك اجتماعی
۴۳۵	مطالعه تطبیقی تحرك
۴۳۷	تحرك رو به پایین
۴۳۸	تحرك اجتماعی در بریتانیا
۴۳۹	جنسیت و تحرك اجتماعی
۴۴۱	نتیجه
۴۴۲	خلاصه مطالب
۴۴۳	پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر
۴۴۳	برای مطالعه بیشتر
۴۴۳	نشانی‌های اینترنتی



## فصل ۱۰: طبقه، قشر بندی و نابرابری

جامعه‌شناسان برای توصیف نابرابری‌هایی که در جوامع بشری میان افراد و گروه‌ها وجود دارد، از قشر بندی اجتماعی<sup>۱</sup> سخن می‌گویند. ما غالباً وقتی به قشر بندی فکر می‌کنیم، چیزهایی مثل دارایی‌ها یا مالکیت را در نظر داریم، اما قشر بندی می‌تواند بر پایهٔ ویژگی‌های دیگری مثل جنسیت، سن، اعتقاد دینی یا درجهٔ نظامی نیز شکل بگیرد.

افراد و گروه‌ها بر مبنای موقعیتی که در نظام قشر بندی دارند دسترسی متفاوتی (نابرابر) به پاداش‌ها و مواهب موجود در جامعه دارند. از این رو، قشر بندی را به ساده‌ترین شکل می‌توان چنین تعریف کرد که نابرابری‌های ساخت یافتهٔ میان گروه‌بندی‌های مختلف مردم است. خالی از فایده نیست که قشر بندی اجتماعی را چیزی شبیه لایه‌های زمین‌شناختی سنگ‌ها و صخره‌ها در پوستهٔ زمین در نظر بگیریم. جوامع بشری را می‌توان مرکب از «قشرها»یی تصور کرد که به صورت سلسله‌مراتبی روی هم قرار گرفته‌اند به قسمی که برخوردارترها در بالا و نابرخوردارها در پایین‌ترین لایه‌ها قرار می‌گیرند.

به لحاظ تاریخی چهار نظام اساسی قشر بندی در جوامع بشری وجود داشته است: برده‌داری، نظام کاستی، نظام رسته‌ای و نظام طبقاتی. برده‌داری<sup>۲</sup> شکل افراطی نابرابری است که در آن بعضی از افراد به طور رسمی تحت مالکیت دیگران قرار دارند و مایملک آن‌ها محسوب می‌شوند. برده‌داری به مثابه یک نهاد رسمی تدریجاً از میان رفته است و امروز تقریباً به طور کامل از صحنهٔ گیتی محو شده است. نظام کاستی<sup>۳</sup> عمدتاً به فرهنگ‌های شبه‌قارهٔ هند و عقیدهٔ هندوها به تولد دوباره مربوط می‌شود. عقیدهٔ آن‌ها بر این است که افرادی که از پیروی مناسک و انجام وظایف کاست خود کوتاهی کنند در تناسخ بعدی خود در موقعیت پایین‌تری متولد خواهند شد. نظام‌های کاستی به نوع تماس و معاشرتی که می‌تواند بین اعضای پایه‌های مختلف وجود داشته باشد ساخت می‌دهند. نظام رسته‌ای<sup>۴</sup> در تمدن‌های سنتی زیادی وجود داشته است، از جمله در فئودالیسم اروپایی رسته‌های فئودالی قشرهایی را تشکیل می‌دادند که وظایف و تعهدات متفاوت و نیز حقوق متفاوتی در قبال

1. social stratification

2. slavery

3. caste system

4. estates



یکدیگر داشتند. در اروپا بلند پایه ترین رسته از اشراف سالاران و نجیب زادگان تشکیل می شد، روحانیان رسته دیگری را تشکیل می دادند و رعایا (سرفها، کسبه و پیشه وران) «رسته سوم» را تشکیل می دادند. نظام های طبقاتی<sup>۱</sup> از جهات بسیاری با برده داری، کاست یا رسته ها تفاوت دارند. در تعریف طبقه می توانیم بگوییم که طبقه گروه بندی بزرگی از کسانی است که در منابع و امکانات اقتصادی مشترکی سهیم اند و این تأثیر زیادی بر نوع سبک زندگی آنها می گذارد. مالکیت ثروت، همراه با شغل، پایه های اصلی تفاوت های طبقاتی اند. طبقه ها از چند جهت با شکل های پیشین قشر بندی اجتماعی تفاوت دارند:

- طبقه ها، برخلاف سایر انواع قشرها، بر اساس امتیازهای حقوقی یا دینی پا نمی گیرند؛ عضویت در طبقه بر مبنای موقعیت موروثی که به صورت قانونی یا بر اساس رسم و سنت تعیین شود، شکل نمی گیرد. نظام های طبقاتی نوعاً انعطاف پذیرتر از سایر انواع قشر بندی اند و مرزهای میان طبقه ها هرگز روشن و قطعی نیست. هیچ گونه ممنوعیت رسمی برای پیوند زناشویی میان افراد طبقه های مختلف وجود ندارد.
- طبقه هر فرد، دست کم تا حدی، اکتسابی است نه این که مثل آنچه در سایر انواع نظام های قشر بندی عموماً دیده می شود، صرفاً به هنگام تولد «معلوم» باشد. تحرک اجتماعی<sup>۲</sup> - یعنی حرکت رو به بالا و رو به پایین در ساختار طبقاتی - بیش از سایر انواع نظام های قشر بندی عمومیت دارد. (در نظام کاستی، جابه جایی فرد از یک کاست به کاست دیگر غیر ممکن است.)
- طبقه ها به تفاوت های اقتصادی بین گروه بندی های افراد - نابرابری در مالکیت و کنترل منابع و امکانات مادی - بستگی دارند. در سایر انواع نظام های قشر بندی، عوامل غیر اقتصادی (مثل نفوذ دین در نظام کاستی هندی) عموماً اهمیت بیش تری دارند.
- در سایر انواع نظام های قشر بندی، نابرابری ها اساساً در روابط شخصی مبتنی بر وظیفه یا اجبار نمود می یابند - مثل روابط شخصی میان ارباب و رعیت، خواجه و برده یا افراد کاست های بالاتر و پایین تر. در مقابل، نظام های طبقاتی عمدتاً بر مبنای پیوندهای کلان غیر شخصی عمل می کنند. برای نمونه، یکی از پایه های عمده تفاوت های طبقاتی در نابرابری دستمزدها و شرایط کار است؛ این نابرابری ها بر همه کسانی که در مقوله های شغلی معینی قرار دارند تأثیر می گذارند، تأثیری که نتیجه اوضاع و شرایط اقتصادی حاکم بر کل اقتصاد است.

## نظریه های طبقه و قشر بندی

اندیشه های کارل مارکس و ماکس وبر، شالوده اکثر تحلیل های جامعه شناختی درباره طبقه و قشر بندی است. دانش پژوهانی که در سنت مارکسیستی کار می کنند اندیشه های مارکس را بسط و



این کارگران کارخانه آجرپزی در ایالت بیهار هند در کاست نجس‌ها به دنیا آمده‌اند، و وظایف «پست و کثیف» به دوش آن‌ها گذاشته می‌شود بی‌آن‌که از فرصت‌های تحرکی که نظام‌های طبقاتی به افراد می‌دهند، برخوردار باشند.

گسترش بیش‌تری داده‌اند؛ و دیگران نیز سعی کرده‌اند مفاهیم و اندیشه‌های وبر را شرح و بسط دهند. در این بخش ابتدا به بررسی نظریه‌های مارکس و وبر می‌پردازیم و سپس رهیافت نو مارکسیستی اریک اولین رایت<sup>۱</sup> را تحلیل خواهیم کرد.

### نظریه کارل مارکس

اکثر آثار مارکس به قشریندی، و در رأس همه، به طبقه اجتماعی مربوط می‌شوند، اما عجیب است که مارکس هیچ تحلیل منظم و مدونی از مفهوم طبقه به دست نداده است. دست‌نوشته‌ای که مارکس پیش از مرگ خود روی آن کار می‌کرد (که بعداً به عنوان بخشی از اثر عمده او یعنی سرمایه<sup>۲</sup> به چاپ رسید) درست در جایی قطع می‌شود که او این پرسش را پیش می‌کشد که «طبقه از چه چیزی تشکیل می‌شود؟» بنابراین مفهوم طبقه مارکس را باید از روی کل پیکره آثار او بازسازی کرد. از آن‌جا که قطعه‌های گوناگونی که مارکس در آن‌ها به بحث درباره طبقه پرداخته همیشه با هم سازگار نیستند، بحث و مشاجره‌های فراوانی بین دانش‌پژوهان در این باره درگرفته است که «منظور واقعی مارکس چیست». با این حال خطوط اصلی دیدگاه‌های او نسبتاً واضح است.

1. Erik Olin Wright

2. Capital



کارگران صنعتی، یعنی کسانی مثل این معدن‌کاران، کانون اصلی نظریه‌های مارکس درباره سرمایه‌داری، فقر و فلاکت، و استثمار و بهره‌کشی‌اند.

### ماهیت طبقه

از نظر مارکس، طبقه به معنای گروهی از مردم است که رابطه مشترکی با ابزارهای تولید<sup>۱</sup> دارند - یعنی ابزارهایی که با آن‌ها معاش خود را تأمین می‌کنند. پیش از ظهور صنعت مدرن، ابزارهای تولید اساساً عبارت بود از زمین و وسایلی که برای پرورش محصول یا احشام به کار می‌رفت. بنابراین در جوامع پیشاصنعتی، دو طبقه اصلی عبارت بودند از کسانی که صاحب‌زمین بودند (اشراف، نجیب‌زادگان یا برده‌داران) و کسانی که درگیر تولید محصول روی زمین بودند (سرف‌ها، بردگان و دهقانان آزاد). در جوامع صنعتی مدرن کارخانه‌ها، اداره‌ها، ماشین‌آلات و ثروت یا سرمایه‌ای که برای خرید آن‌ها لازم است، اهمیت بیش‌تری پیدا کرده است. دو طبقه اصلی عبارت‌اند از کسانی که صاحب این ابزارهای تولید جدیدند - سرمایه‌داران<sup>۲</sup> - و کسانی که معاش خود را با فروش نیروی کار خود به سرمایه‌داران تأمین می‌کنند - یعنی طبقه کارگر یا، واژه‌ای که مارکس گاهی آن را ترجیح می‌داد و اکنون کمی قدیمی شده است، «پرولتاریا».

طبق نظر مارکس، رابطه میان طبقه‌ها رابطه‌ای استثمارگری است. در جوامع فئودالی، استثمار<sup>۳</sup> یا

1. means of production

2. capitalists

3. exploitation

بهره‌کشی غالباً به شکل انتقال مستقیم محصول از دهقانان به اشراف صورت می‌گرفت. سرف‌ها مجبور بودند نسبت معینی از تولید خود را به اربابان اشرافی خود بدهند، یا این‌که چند روز در ماه را در مزرعهٔ ارباب کار کنند تا محصولات مصرفی ارباب و وابستگان او را تولید کنند. در جوامع سرمایه‌داری مدرن، ریشه و خاستگاه استثمار تا این حد علنی و آشکار نیست، و مارکس وقت و دقت زیادی را صرف روشن ساختن ماهیت این استثمار کرده است. بنا به استدلال مارکس، در جریان یک روز کاری، کارگران بیش از مقداری که کارفرمایان برای پرداختن هزینهٔ استخدام آن‌ها لازم دارند، تولید می‌کنند. این ارزش اضافی<sup>۱</sup> سرچشمهٔ اصلی سود است که سرمایه‌داران می‌توانند آن را به جیب بزنند. برای مثال، گروهی از کارگران که در یک کارخانهٔ پوشاک کار می‌کنند شاید بتوانند صد پیراهن در روز تولید کنند. با فروش ۷۵ درصد از این پیراهن‌ها کارخانه‌دار پول کافی برای پرداخت دستمزد کارگران و هزینهٔ کارخانه و تجهیزات به‌دست می‌آورد. پولی که از فروش بقیهٔ این پیراهن‌ها به‌دست می‌آید به‌عنوان سود به کارخانه‌دار تعلق می‌گیرد.

مارکس عمیقاً تحت تأثیر نابرابری‌هایی بود که نظام سرمایه‌داری به‌وجود می‌آورد. هرچند که در زمان‌های پیشین، اشراف چنان زندگی پرجمعیتی داشتند که سراپا با زندگی دهقانان تفاوت داشت، اما جوامع زراعی نسبتاً فقیر بودند. حتی اگر هیچ اشرافیتی در کار نبود، استانداردهای زندگی ناگزیر در سطح نازلی قرار می‌گرفت. اما با پیدایش صنعت مدرن، ثروت به‌میزانی تولید می‌شود که بسیار فراتر از حد تصور پیشینیان است، اما کارگران به ثروتی که کار آن‌ها خلق می‌کند دسترسی ندارند. آن‌ها همچنان فقیر می‌مانند، درحالی‌که ثروتی که طبقهٔ مالکان می‌اندوزند بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود. مارکس برای توصیف فرآیندی که طی آن طبقهٔ کارگر نسبت به طبقهٔ سرمایه‌دار فقیرتر و فقیرتر می‌شود، از اصطلاح فقیرسازی<sup>۲</sup> استفاده می‌کند. حتی اگر قدر مطلق رفاه کارگران بیش‌تر شود، شکافی که آن‌ها را از طبقهٔ سرمایه‌دار جدا می‌کند رفته‌رفته فزاینده‌تر می‌شود. این نابرابری‌های میان طبقهٔ سرمایه‌داران و کارگران، ماهیت صرفاً اقتصادی ندارد. مارکس می‌دید که چگونه رشد و توسعهٔ کارخانه‌های مدرن و ماشینی‌شدن تولید به معنای کسالت‌بار شدن و ظالمانه‌شدن کار است. کار که سرچشمهٔ ثروت ما است هم به‌لحاظ جسمی و هم به‌لحاظ ذهنی فرساینده و کسالت‌آور است – مثل کارگر کارخانه‌ای که کار او شامل وظایف تکراری روزمره‌ای است که در محیط ثابت و بدون تغییری انجام می‌گیرد.

### نظریهٔ ماکس وبر

رویکرد وبر به قشربندی اجتماعی بر مبنای تحلیلی که مارکس پروراند بنا می‌شود، ولی او این تحلیل را شرح و بسط داد و تعدیل کرد. وبر نیز همچون مارکس جامعه را براساس تضاد و ستیز بر

1. surplus value

2. pauperization

سر قدرت و منابع و امکانات در نظر می‌گرفت. اما آن‌جا که مارکس روابط طبقاتی قطبی شده و مباحث اقتصادی را کانون همه تضادهای اجتماعی می‌دانست، وبر دیدگاهی پیچیده‌تر و چندبعدی نسبت به جامعه اتخاذ کرد. از نظر وبر، قشربندی اجتماعی صرفاً به طبقه مربوط نمی‌شود بلکه از دو وجه دیگر نیز تشکیل می‌شود: منزلت<sup>۱</sup> و حزب<sup>۲</sup>. این سه عنصر همپوشان قشربندی اجتماعی می‌توانند به تعداد زیادی از موقعیت‌های ممکن در جامعه منجر شوند، نه فقط مدل دو قطبی خشک و انعطاف‌ناپذیری که مارکس مطرح می‌کرد.

هرچند که وبر این دیدگاه مارکس را پذیرفت که طبقه بر مبنای شرایط اقتصادی عینی بنا می‌شود، اما مجموعه متنوعی از عوامل اقتصادی گوناگون را در شکل‌گیری طبقه دخیل می‌دانست، عواملی که مارکس آن‌ها را به حساب نیاورده بود. طبق نظر وبر، تقسیم‌بندی‌های طبقاتی نه فقط از کنترل یا فقدان کنترل ابزارهای تولید، بلکه از آن تفاوت‌های اقتصادی نیز نشئت می‌گیرد که هیچ ارتباط مستقیمی با دارایی‌ها ندارند. این منابع اقتصادی خصوصاً مهارت‌ها، وجهه و اعتبار، یا مدارج و مدارک تحصیلی را شامل می‌شود که بر نوع شغلی که مردم قادر به یافتن آن‌اند تأثیر می‌گذارد. وبر معتقد بود که موقعیت فرد در بازار تأثیر نیرومندی بر کل «بخت‌های زندگی» او دارد. کسانی که در مشاغل مدیریتی یا حرفه‌ای هستند درآمد بیش‌تری دارند و از شرایط کاری مطلوب‌تری نیز برخوردارند، مثلاً در مقایسه با مشاغل کارگری (کارهای یقه‌آبی). مدارج و مدارکی که آن‌ها دارند مثل دیپلم یا مدارک دانشگاهی، و مهارت‌هایی که به دست آورده‌اند آن‌ها را در مقایسه با کسانی که فاقد چنین مدارک و مدارجی هستند، «بازارپسند» تر می‌کند. در سطحی پایین‌تر، در میان کارگران یقه‌آبی، پیشه‌وران ماهر می‌توانند روی دریافت دستمزدهایی بالاتر از کارگران ناماهر یا نیمه‌ماهر حساب کنند.

در نظریه وبر منزلت به معنای تفاوت در میزان احترام یا شأن اجتماعی است که دیگران به فراد و گروه‌ها نسبت می‌دهند. در جوامع سنتی، غالباً منزلت بر اساس شناخت مستقیم و دست‌اول از یک شخص تعیین می‌شود که از طریق کنش‌های متقابل متعدد در متن و زمینه‌های گوناگون و در طول چندین سال به دست می‌آید. اما با پیچیده‌تر شدن جوامع، دیگر این امکان وجود ندارد که منزلت همیشه به این شیوه معلوم شود. در عوض، به نظر وبر، منزلت از طریق سبک‌های زندگی<sup>۳</sup> مردم نمود پیدا می‌کند. نشانه‌ها و نمادهای منزلت – مثل خانه و مسکن، پوشاک، طرز صحبت، و شغل – همه به شکل‌گیری پایگاه اجتماعی فرد از دید دیگران کمک می‌کنند. کسانی که منزلت یکسان و مشابهی دارند یک اجتماع را به وجود می‌آورند که در آن نوعی هویت مشترک احساس می‌شود.

1. status

2. party

3. life-styles

فها  
ماه را  
امع  
ت و  
ریان  
ارند،  
ا به  
صد  
خت  
ن‌ها  
نه در  
، اما  
بر در  
سیار  
ارند.  
نود.  
تیرتر  
ود،  
سیان  
سعه  
ار که  
ت –  
دون  
این  
یز بر

با این‌که مارکس معتقد بود که تمایزهای منزلتی نتیجهٔ تقسیم‌بندی‌های طبقاتی در جامعه‌اند، استدلال و بر این بود که منزلت غالباً مستقل از تقسیم‌بندی‌های طبقاتی تغییر می‌کند. داشتن ثروت طبعاً به بالا رفتن منزلت می‌انجامد، اما استثناهای زیادی هم وجود دارد. اصطلاح «نجبای فقیر» نشانگر یکی از این موارد است. در بریتانیا، افرادی که از خانواده‌های اشرافی‌اند همچنان از عزت و احترام اجتماعی برخوردارند حتی اگر ثروت و اموال آن‌ها از دست رفته باشد. برعکس، «نوکیسه‌ها» را غالباً ثروتمندان اصل و نسب‌دار به دیدهٔ تحقیر می‌نگرند.

به گفتهٔ وبر، در جوامع مدرن تشکل‌های حزبی جنبهٔ مهمی از قدرت‌اند و می‌توانند مستقل از طبقه و منزلت بر قشربندی اجتماعی اثر بگذارند. حزب به معنای گروهی از افراد است که به دلیل داشتن پیشینه‌ها، اهداف یا منافع مشترک همراه با یکدیگر فعالیت می‌کنند. غالباً یک حزب به صورتی سازمان‌یافته برای دستیابی به هدفی مشخص که به نفع اعضای حزب است، عمل می‌کند. مارکس مایل بود که هم تفاوت‌های منزلتی و هم سازمان حزبی را براساس طبقه تبیین کند. اما بنا به استدلال و بر هیچ‌یک از این دو را نمی‌توان به تقسیم‌بندی‌های طبقاتی فروکاست، حتی اگر آن‌ها از تقسیم‌بندی‌های طبقاتی تأثیر پذیرند؛ درضمن، منزلت و حزب نیز به نوبهٔ خود می‌توانند بر اوضاع و شرایط اقتصادی افراد و گروه‌ها، و بنابراین بر طبقه، تأثیر داشته باشند. ممکن است احزاب به علائق و منافع متوسل شوند که تفاوت‌های طبقاتی را نقض می‌کنند؛ برای مثال، احزاب می‌توانند بر مبنای اعتقاد دینی یا آرمان‌های ملی‌گرایانه بنا شوند. شاید یک مارکسیست بکوشد تضادهای میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها را در ایرلند شمالی براساس طبقه تبیین کند، چون تعداد کاتولیک‌ها در مشاغل کارگری بیش از پروتستان‌ها است. و کسی که پیرو وبر باشد احتمالاً استدلال می‌کند که چنین تبیینی اثربخش و کارآمد نیست، چون بسیاری از پروتستان‌ها نیز پیشینهٔ طبقهٔ کارگری دارند. احزابی که مردم به آن‌ها می‌پیوندند نشانگر تفاوت‌های دینی و نیز تفاوت‌های طبقاتی است.

نوشته‌های وبر دربارهٔ قشربندی به این دلیل اهمیت دارد که نشان می‌دهد ابعاد دیگری از قشربندی، علاوه بر طبقه، تأثیر نیرومندی بر زندگی مردم دارد. درحالی‌که مارکس می‌کوشید تا قشربندی اجتماعی را فقط به تقسیم‌بندی‌های طبقاتی فرو بکاهد، وبر به فعل و انفعال پیچیدهٔ میان طبقه، منزلت و حزب، به منزلهٔ جنبه‌های جداگانهٔ قشربندی اجتماعی توجه کرد. اکثر جامعه‌شناسان عقیده دارند که طرح وبر شالودهٔ انعطاف‌پذیرتر و کامل‌تری برای تحلیل قشربندی است تا آنچه مارکس عرضه کرده است.

### نظریهٔ اریک اولین رایت دربارهٔ طبقه

اریک اولین رایت، جامعه‌شناس امریکایی، با ترکیب‌کردن جنبه‌هایی از رویکرد مارکس و وبر، نظریهٔ پرنفوذی دربارهٔ طبقه پروراند است (Wright 1978, 1985, 1997). طبق نظر رایت، در نظام تولید سرمایه‌داری مدرن، کنترل منابع و امکانات اقتصادی سه‌بُعد دارد، و همین سه بُعد ما را قادر به شناسایی طبقات عمدهٔ موجود می‌کند.

۱. کنترل سرمایه گذاری‌ها یا سرمایه پولی

۲. کنترل ابزارهای مادی تولید (زمین یا کارخانه‌ها و ادارات)

۳. کنترل نیروی کار

کسانی که عضو طبقه سرمایه دارند، کنترل هر سه بُعد نظام تولید را در دست دارند. اعضای طبقه کارگر کنترل هیچ‌یک را در اختیار ندارند. اما در میان این دو طبقه اصلی، گروه‌هایی وجود دارند که موقعیت آن‌ها مبهم‌تر است - مدیران و کارکنان یقه سفید. این افراد، به گفته رایت، در جایگاه‌های طبقاتی تناقض آمیز<sup>۱</sup> قرار دارند، چون می‌توانند روی برخی از جنبه‌های تولید نفوذ و تأثیر داشته باشند، اما اجازه کنترل سایر جنبه‌ها به آن‌ها داده نمی‌شود. برای مثال، کارکنان حرفه‌ای و یقه سفید ناچارند نیروی کار خود را با کارفرمایان معامله کنند تا معاش خود را تأمین کنند، همان‌طور که کارگران یدی همین کار را می‌کنند. اما در عین حال، آنان در مقایسه با اکثر کارگران مشاغل یقه‌آبی، کنترل بیش‌تری روی محیط کار دارند. رایت موقعیت طبقاتی این کارکنان یقه سفید را «تناقض آمیز» می‌خواند، زیرا آن‌ها نه سرمایه دارند نه کارگر عادی، اما با هر یک از این دو در پاره‌ای از خصیصه‌های مشترک سهیم‌اند.

بخش بزرگی از جمعیت - به گفته رایت، ۸۵ تا ۹۰ درصد (Wright 1997) - در زمره کسانی هستند که مجبورند نیروی کار خویش را بفروشند چون کنترلی بر ابزارهای تولید ندارند. اما در این جمعیت تنوع زیادی وجود دارد، از طبقه کارگران یدی سنتی تا کارکنان یقه سفید. رایت به منظور متمایز ساختن جایگاه‌های طبقاتی در این جمعیت بزرگ، دو عامل را در نظر می‌گیرد: رابطه با اقتدار، و داشتن مهارت یا تخصص. در وهله نخست، استدلال رایت این است که بسیاری از کارکنان طبقه متوسط، مثل مدیران و سرپرستان، چنان روابط و مناسباتی با اقتدار دارند که در مقایسه با طبقه کارگر از امتیازات بیش‌تری برخوردارند. سرمایه‌داران این افراد را استخدام می‌کنند تا در کنترل طبقه کارگر به آن‌ها یاری دهند - برای مثال، با نظارت و مراقبت روی نحوه کار یا با انجام ارزشیابی‌ها - و به سبب این «وفاداری» پاداش‌هایی مثل کسب دستمزدهای بالاتر و ترفیع منظم شغلی دریافت می‌کنند. اما، در عین حال، این افراد تحت کنترل مالکان سرمایه دار باقی می‌مانند. به عبارت دیگر، آن‌ها هم استثمارگرند و هم استثمار شده.

دومین عاملی که موجب تمایز جایگاه‌های طبقاتی در طبقه متوسط می‌شود، داشتن مهارت و تخصص است. طبق نظر رایت، کارکنان طبقه متوسط صاحب مهارت‌هایی هستند که در بازار کار برای آن‌ها تقاضا وجود دارد و بنابراین در نظام سرمایه‌داری می‌توانند به نوعی اعمال قدرت کنند. با توجه به این‌که بازار با کمبود عرضه تخصص‌های این افراد مواجه است، آن‌ها می‌توانند دستمزدهای بالاتری دریافت کنند. مشاغل پردرآمدی که متخصصان فناوری اطلاعات در اقتصاد معرفتی نوظهور

بدان دسترسی دارند، مصداقی از همین مطلب است. علاوه بر این، چون کارکنانی را که دارای مهارت و دانش هستند دشوارتر می‌توان تحت نظارت و کنترل گرفت، کارفرمایان ناچارند با دادن امتیازهای بیش‌تر به آن‌ها، وفاداری و همکاری آنان را جلب کنند.

### سنجش و ارزیابی طبقه

هم مطالعات نظری و هم مطالعات تجربی دربارهٔ رابطهٔ میان پایگاه طبقاتی و سایر ابعاد زندگی اجتماعی، مثل الگوهای رأی‌دادن در انتخابات، موفقیت تحصیلی و تندرستی، کندوکاو کرده‌اند، اما همان‌طور که دیدیم، مفهوم طبقه اصلاً مفهوم روشن و واضحی نیست. اصطلاح طبقه هم در محافل دانشگاهی و هم در کاربرد عمومی، به شیوه‌های بسیار گوناگون فهمیده می‌شود. پس جامعه‌شناسان و پژوهشگران چگونه می‌توانند مفهوم نامشخص و مبهمی مثل طبقه را، برای انجام مطالعات تجربی ارزیابی کنند؟

وقتی یک مفهوم انتزاعی مثل طبقه، در یک مطالعهٔ تجربی به متغیری قابل سنجش تبدیل می‌شود می‌گوییم که این مفهوم عملیاتی<sup>۱</sup> شده است. عملیاتی‌کردن مفاهیم به این معنا است که چنان تعریف روشن و ملموسی از آن مفهوم به‌عمل آید که بتوان آن را در یک مطالعهٔ تجربی مورد آزمون قرار داد. جامعه‌شناسان مفهوم طبقه را با الگوواره‌های گوناگونی عملیاتی ساخته‌اند که هدف همهٔ آن‌ها ترسیم ساختار طبقاتی جامعه است. این الگوواره‌ها، چهارچوبی نظری فراهم می‌سازد که به‌وسیلهٔ آن می‌توان افراد را در مقوله‌های طبقهٔ اجتماعی قرار داد.

خصوصیت مشترک اکثر الگوواره‌های طبقه این است که بر مبنای ساختار شغلی ساخته می‌شوند. جامعه‌شناسان، تقسیم‌بندی‌های طبقاتی را به صورت کلی در تناظر و تناسب با نابرابری‌های مادی و اجتماعی مرتبط با انواع مشاغل در نظر می‌گیرند. رشد و توسعهٔ سرمایه‌داری و صنعت‌گرایی با تقسیم کار فزاینده و پیچیدگی هرچه بیش‌تر ساختار شغلی همراه بوده است. هرچند که این سخن دیگر به اندازهٔ گذشته حقیقت ندارد، اما باز هم شغل یکی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کنندهٔ پایگاه اجتماعی فرد، بخت‌های زندگی او، و سطح آسایش مادی‌اش است. دانشمندان اجتماعی از شغل به‌منزلهٔ معرف طبقهٔ اجتماعی استفاده کرده‌اند چون بر این باور بوده‌اند که افرادی که شغل یکسانی دارند طبعاً امتیازهای اجتماعی یا محرومیت‌های اجتماعی یکسانی را تجربه می‌کنند و سبک‌های زندگی نسبتاً مشابهی دارند و از فرصت‌های مشابهی در زندگی برخوردارند.

الگوواره‌های طبقه که بر مبنای ساختار شغلی طراحی می‌شوند، به چند صورت مختلف ساخته شده‌اند. بعضی از این الگوواره‌ها ماهیت عمدتاً توصیفی دارند - یعنی شکل ساختار شغلی و

1. operationalized



طبقاتی جامعه را منعکس می‌سازند بدون این‌که به روابط و مناسبات میان طبقات اجتماعی بپردازند. چنین مدل‌هایی مورد حمایت دانش‌پژوهانی بوده است که قشر بندی را امری بی‌اشکال و بخشی از نظم اجتماعی طبیعی می‌بینند، مثل کسانی که در چهارچوب سنت کارکردگرایی فعالیت می‌کنند. سایر الگوواره‌های طبقه، جهت‌گیری نظری بیش‌تری دارند - و غالباً از اندیشه‌های مارکس یا وبر استفاده می‌کنند - و به دنبال تبیین روابط میان طبقه‌ها در جامعه‌اند. الگوواره‌های «رابطه‌ای» طبقه معمولاً مورد حمایت جامعه‌شناسانی است که در پارادایم‌های نظریه تضاد کار می‌کنند و در پی آشکار ساختن تقسیم‌بندی‌ها و کشمکش‌های درون جامعه‌اند. طرح طبقاتی اریک اولین رایت (بحث فوق) مثالی از یک الگوواره‌ای رابطه‌ای طبقه است چون در پی ترسیم فرآیندهای استثمار طبقاتی از دیدگاه مارکسیستی است.

ثبت طبقه اجتماعی کلی (RGSC)<sup>۱</sup> را آماردانان دولت بریتانیا به‌عنوان یکی از دو طبقه بندی رسمی مشاغل مورد استفاده قرار می‌دهند. این روش مثالی از الگوواره «توصیفی» طبقه است، نه یک الگوواره نظری. RGSC شامل سلسله‌مراتبی از شش مقوله شغلی است: مشاغل حرفه‌ای، بینابینی (عمدتاً غیریدی)، مشاغل ماهرانه غیریدی، ماهرانه یدی، نیمه‌ماهرانه و غیرماهرانه. تصور می‌رود که این مقوله‌ها انعکاسی از افکار و باورهای عمومی درباره امتیازها و محرومیت‌های شغلی در جامعه بریتانیا باشند. در الگوواره RGSC، طبقه اجتماعی هر فرد دقیقاً متناسب با شغل او تعیین می‌شود. بیش از ۵۰۰ شغل در طبقه بندی رسمی مشاغل فهرست می‌شوند و هریک از آن‌ها به یکی از این شش مقوله شغلی نسبت داده می‌شوند. اخیراً RGSC را پیش از انجام سرشماری سال ۲۰۰۱ مورد بازبینی و بررسی قرار داده‌اند. انتظار می‌رود که این الگوواره برای مقاصد سیاست اجتماعی همچنان مورد استفاده قرار گیرد، اما ممکن است دستخوش جرح و تعدیل‌هایی شود.

### جان گلدتورپ: طبقه و شغل

بعضی از جامعه‌شناسان چندان رضایتی از الگوواره‌های توصیفی طبقه، مثل RGSC، ندارند و مدعی‌اند که این الگوواره‌ها فقط نابرابری‌های مادی و اجتماعی میان طبقه‌ها را منعکس می‌سازند و هیچ تبیینی از فرآیندهای طبقاتی ایجادکننده این نابرابری‌ها به‌دست نمی‌دهند. جان گلدتورپ جامعه‌شناس با داشتن چنین دغدغه‌هایی، الگوواره‌ای برای تحقیق تجربی درباره تحرک اجتماعی ابداع کرده است. الگوواره طبقاتی گلدتورپ نه به‌صورت سلسله‌مراتبی بلکه به‌مثابه جلوه‌ای از ماهیت «رابطه‌ای» ساختار طبقاتی معاصر طراحی شده است.

هرچند که گلدتورپ اکنون منکر هرگونه تأثیر نظری صریحی روی الگوواره خویش است

(Erikson and Goldthorpe 1993)، اما جامعه‌شناسان غالباً طبقه‌بندی گلدتورپ را نمونه‌ای از یک الگوواره طبقاتی نو-وبری می‌دانند. دلیل این امر آن است که الگوواره اولیه گلدتورپ، جایگاه‌های طبقاتی را بر مبنای دو عامل اصلی تعیین می‌کرد: وضعیت بازار و وضعیت کار. وضعیت بازار هر فرد به سطح درآمد، امنیت شغلی و فرصت پیشرفت شغلی او مربوط می‌شود؛ وضعیت بازار مفهوم است که روی مواهب و پاداش‌های مادی و «بخت‌های کلی زندگی» تأکید می‌کند. وضعیت کار به مسئله کنترل، قدرت و اقتدار هر شغل مربوط می‌شود. وضعیت کار هر فرد به درجه خودمختاری او در محل کار و کل روابط کنترل که شامل حال کارکنان می‌شود، مربوط است.

گلدتورپ الگوواره خود را با ارزیابی مشاغل بر مبنای وضعیت نسبی بازار و کار این مشاغل طراحی کرد. طبقه‌بندی به دست آمده از این الگوواره در جدول ۱۰.۱۰ دیده می‌شود. الگوواره گلدتورپ که دربرگیرنده یازده جایگاه طبقاتی است، مفصل تر از همه الگوواره‌های دیگر است. اما در کاربردهای عمومی این الگوواره، یازده جایگاه طبقاتی مذکور در سه طبقه اصلی خلاصه می‌شوند: طبقه «خدماتی» (که از ادغام طبقه‌های I و II به دست می‌آید)، «طبقه بینابینی» (طبقه‌های III و IV) و «طبقه کارگر» (طبقه‌های V، VI و VII). گلدتورپ وجود طبقه نخبه صاحبان سرمایه را در رأس این الگوواره تصدیق می‌کند، اما استدلال وی این است که این طبقه چنان بخش کوچکی از جامعه است که به مثابه یکی از مقوله‌های مطالعات تجربی نمی‌تواند مهم باشد.

گلدتورپ در نوشته‌های اخیر خود به جای مفهوم وضعیت کار که در بالا تعریف شد، روی مفهوم روابط اشتغال تأکید کرده است (Goldthorpe and Marshall 1992). گلدتورپ با استفاده از این مفهوم می‌خواهد ما را متوجه انواع مختلف قراردادهای اشتغال کند. هر قرارداد کار متضمن مبادله دستمزد با کار و تلاش است که به‌طور مشخص تعریف و حد و حدود آن معلوم می‌شود، درحالی‌که قرارداد خدماتی دارای تبصره «نویدبخشی» مثل امکان افزایش حقوق یا ترفیع شغلی است. به گفته گلدتورپ، طبقه کارگر براساس قراردادهای کار و طبقه خدماتی براساس قراردادهای خدمت مشخص می‌شوند. همان‌طور که خواهیم دید، جایگاه‌های طبقاتی بینابین، انواع روابط بینابینی اشتغال را تجربه می‌کنند.

### ارزیابی الگوواره‌های طبقه

هم RGSC و هم الگوواره طبقاتی گلدتورپ در پژوهش‌های تجربی مورد استفاده گسترده‌ای قرار گرفته‌اند. آن‌ها برای برجسته‌ساختن نابرابری‌های مبتنی بر طبقه، مثل نابرابری‌های مربوط به سلامت یا تحصیل، و همچنین در نشان دادن ابعاد طبقاتی الگوهای رأی‌دادن در انتخابات، نگرش‌های سیاسی و ایستارهای اجتماعی کلی، مفید بوده‌اند. اما اشاره به چند محدودیت مهم این الگوواره‌ها اهمیت زیادی دارد چون باید نسبت به کاربرد کورکورانه و غیرانتقادی آن‌ها محتاط باشیم. الگوواره‌های شغلی طبقه را دشوار می‌توان روی کسانی که به لحاظ اقتصادی غیرفعال هستند،

مثل بیکاران و دانش‌آموزان و دانشجویان، مستمری‌بگیران و کودکان به کار برد. بیکاران و بازنشستگان اغلب بر مبنای شغل سابق خود طبقه‌بندی می‌شوند، هرچند که این روش در مورد بیکاران طولانی‌مدت یا کسانی که تاریخچه شغلی دوره‌ای و پراکنده دارند مسئله‌برانگیز است. گاهی می‌توان دانشجویان را براساس رشته‌های آن‌ها طبقه‌بندی کرد، اما این کار در مواردی می‌تواند موجه باشد که رشته تحصیلی با شغل خاصی به شدت مربوط باشد (مثل پزشکی).

الگوواره‌های طبقه مبتنی بر تمایزهای شغلی نمی‌توانند اهمیت ثروت و مالکیت سرمایه را برای طبقه اجتماعی نشان دهند. عناوین شغلی به تنهایی نمی‌توانند معرف ثروت و کل دارایی‌های فرد باشند. این نکته مخصوصاً در میان ثروتمندان جامعه صدق می‌کند، از جمله کارآفرینان، پولداران و ثروتمندان قدیمی که عنوان شغلی آن‌ها یعنی «مدیر» آن‌ها را در همان مقوله‌ای قرار می‌دهد که بسیاری از افراد حرفه‌ای دیگری را نیز که دارایی‌های بسیار کم‌تری دارند دربرمی‌گیرد. به عبارت

جدول ۱.۱۰ الگوواره طبقه‌بندی گلدتورپ

طبقه	رابطه اشتغال
خدماتی	I حرفه‌ای‌های سطح بالا، رؤسا و مقامات اداری. مدیران و مالکان بزرگ. خدمات.
	II حرفه‌ای‌های سطح پایین‌تر، رؤسا و مقامات اداری. مدیران و مالکان کوچک. رابطه خدمات.
	III بینابینی کارکنان غیریدی عادی در بخش اداری و تجاری (عمدتاً کارکنان دفتری).
بینابینی	IIIb کارکنان غیریدی عادی سطح پایین‌تر (فروشنندگان و خدمه). کار (زنان). قرارداد بینابین (مردان)، قرارداد کار فرما.
	IV مالکان کوچک و پیشه‌وران خویش فرما. خویش فرما.
	IVb مالکان و پیشه‌وران کوچک بدون زیردستان. کار فرما یا خویش فرما.
IVc کشاورزان و زمینداران کوچک، سایر کشاورزان خویش فرما.	
V تکنسین‌های سطح پایین‌تر، سرکارگران. بینابینی.	
کارگر	VI کارگران یدی ماهر. قرارداد کار.
	VII کارگران یدی نیمه‌ماهر و غیرماهر. قرارداد کار.
	VIIb کارگران کشاورزی. قرارداد کار.

دیگر، الگوواره‌های طبقاتی برگرفته از مقوله‌های شغلی نمی‌تواند تجمع هنگفت ثروت را در دست «نخبگان اقتصادی» به درستی منعکس کند. این الگوواره‌های شغلی طبقه، با دسته‌بندی چنین افرادی در میان سایر حرفه‌ای‌های طبقه بالا، وزن و اهمیت نسبی روابط مالکیت و دارایی‌ها را در قشربندی اجتماعی نادیده می‌گیرند.

جان وسترگارد یکی از جامعه‌شناسانی است که این دیدگاه را قبول ندارد که چون تعداد ثروتمندان بسیار اندک است می‌توان آن‌ها را از الگوواره‌های ساختار طبقاتی حذف کرد. دیدگاهی که گلدتورپ آن را قبول دارد. بنا به استدلال وسترگارد «تراکم بسیار زیاد قدرت و امتیاز در دست همین تعداد انگشت‌شمار است که آن‌ها را در رأس ساختار طبقاتی قرار می‌دهد. کل وزن اجتماعی و ساختاری آن‌ها، که هیچ تناسبی با تعداد اندک آن‌ها ندارد، جامعه‌ای را که آن‌ها در رأس آن هستند به یک جامعه طبقاتی تبدیل می‌کند، حال الگوی تقسیم‌بندی‌های زیرین آن‌ها هر چه می‌خواهد باشد» (Westerqard 1995:127).

همان‌طور که دیدیم، طراحی الگوواره‌های طبقاتی‌ای که بتوانند با اطمینان ساختار طبقاتی جامعه را «ترسیم کنند» با دشواری‌ها و پیچیدگی‌های زیادی دست به گریبان است. حتی اگر ساختار شغلی نسبتاً «پایدار» وجود داشته باشد، اندازه‌گیری و ترسیم طبقه اجتماعی آکنده از دشواری‌هاست. اما دگرگونی‌های اقتصادی سریعی که در جوامع صنعتی رخ می‌دهند، سنجش و اندازه‌گیری طبقه را با مسائل و معضلات باز هم بیش‌تری روبه‌رو می‌کند، و حتی برخی را به زیر سؤال بردن سودمندی مفهوم طبقه کشانده است. مقوله‌های تازه‌ای از مشاغل در حال پیدایش است، چرخشی کلی از تولید صنعتی به سمت خدمات و کار معرفتی حادث شده است، و تعداد زیادی از زنان در دهه‌های اخیر به نیروی کار پیوسته‌اند. الگوواره‌های شغلی طبقه ضرورتاً توانایی آن را ندارند که این فرآیندهای پویای شکل‌گیری طبقه، تحرک اجتماعی و تغییر را که از دگرگونی‌های اجتماعی فوق‌نشت می‌گیرد، انعکاس دهند.

### تقسیم‌بندی‌های طبقه اجتماعی در جامعه غربی امروز

#### مسئله طبقه بالای جامعه

حق با چه کسی است، گلدتورپ یا وسترگارد؟ آیا هنوز طبقه بالای ممتاز و مشخصی وجود دارد که متکی بر مالکیت ثروت و اموال باشد؟ یا بهتر است از طبقه خدماتی وسیع‌تری سخن بگوییم، یعنی همان چیزی که گلدتورپ پیشنهاد می‌کند؟ یکی از راه‌های نزدیک‌شدن به پاسخ این مسائل این است که ببینیم ثروت و درآمد تا چه حد در دستان افراد اندکی جمع می‌شود.

اطلاعات مطمئن درباره توزیع ثروت به‌سختی به‌دست می‌آید. در این زمینه بعضی از کشورها آمارهایی دقیق‌تر از دیگران دارند، اما همیشه این آمارها به میزان درخور توجهی با حدس و گمان آمیخته‌اند. ثروتمندان معمولاً همه دارایی‌های خود را علنی نمی‌سازند؛ اغلب گفته شده است که ما

دربارهٔ فقرا بسیار بیش تر می دانیم تا دربارهٔ ثروتمندان. اما بدون شک ثروت در دست اقلیت کوچکی متمرکز دارد. در بریتانیا یک درصد فوقانی جمعیت صاحب ۱۹ درصد همهٔ ثروت های شخصی هستند (یعنی ثروتی که به افراد تعلق دارد نه به سازمان ها). ثروتمندترین دهک جمعیت صاحب حدود نیمی از کل ثروت خانوارها است، در حالی که نیمهٔ فقیرتر جمعیت فقط صاحب ۸ درصد کل ثروت خانوارها است (جدول ۲.۱۰).

مالکیت سهام و سود سهام نابرابرتر از مالکیت ثروت به طور کلی است. یک درصد اقشار بالای جامعه در بریتانیا ۷۵ درصد سهام خصوصی شرکت ها را در اختیار دارند؛ ۵ درصد اقشار بالا صاحب ۹۰ درصد کل این سهام هستند. اما از این جهت نیز تغییرات زیادی رخ داده است. اکنون حدود ۲۵ درصد از جمعیت صاحب سهام شرکت ها هستند که با ۱۴ درصد در ۱۹۸۶ قابل مقایسه

جدول ۲.۱۰ توزیع ثروت در بریتانیا

۱۹۹۵	۱۹۹۴	۱۹۹۱	۱۹۸۶	۱۹۸۱	۱۹۷۶	
						ثروت قابل خرید و فروش
						درصد ثروت متعلق به:
۱۹	۱۹	۱۷	۱۸	۱۸	۲۱	ثروتمندترین ۱٪
۳۸	۳۹	۳۵	۳۶	۳۶	۳۸	ثروتمندترین ۵٪
۵۰	۵۲	۴۷	۵۰	۵۰	۵۰	ثروتمندترین ۱۰٪
۷۳	۷۴	۷۱	۷۳	۷۳	۷۱	ثروتمندترین ۲۵٪
۹۲	۹۳	۹۲	۹۰	۹۲	۹۲	ثروتمندترین ۵۰٪
۲,۰۳۳	۱,۹۵۰	۱,۷۱۱	۹۵۵	۵۶۵	۲۸۰	کل ثروت قابل خرید و فروش (به میلیارد پوند)
						ثروت قابل خرید و فروش غیر از ارزش ساختمان ها
						درصد ثروت متعلق به:
۲۷	۲۹	۲۹	۲۵	۲۶	۲۹	ثروتمندترین ۱٪
۵۱	۵۳	۵۱	۴۶	۴۵	۴۷	ثروتمندترین ۵٪
۶۴	۶۶	۶۴	۵۸	۵۶	۵۷	ثروتمندترین ۱۰٪
۸۱	۸۳	۸۰	۷۵	۷۴	۷۳	ثروتمندترین ۱۵٪
۹۳	۹۴	۹۳	۸۹	۸۷	۸۸	ثروتمندترین ۵۰٪

است. بسیاری از مردم در جریان برنامه خصوصی سازی دولت محافظه کار برای نخستین بار اقدام به خرید سهام کردند. اگر گستره زمانی را کمی بازتر کنیم می بینیم که این افزایش برجستگی بیش تری پیدا می کند، چون در ۱۹۷۹ فقط ۵ درصد مردم صاحب سهام بودند. اکثر این سهامداران جزو سهامداران خرده پا محسوب می شوند (براساس قیمت های ۱۹۹۱ ارزش سهام آن ها کم تر از ۱۰۰۰ پوند است)، و مالکیت سازمانی سهام - سهامی که شرکت ها از سایر شرکت ها خریداری می کنند - سریع تر از سهام شخصی رشد می کند.

«ثروتمندان» گروه همگون و متجانسی نیستند. همچنین مقوله ایستایی را نیز شکل نمی دهند. افراد مختلف خط سیرهای گوناگونی را برای رسیدن به ثروت و از کف دادن ثروت می پیمایند. برخی از ثروتمندان در خانواده های «ثروتمند قدیمی» به دنیا آمده اند - این عبارت به ثروت دیرپایی اطلاق می شود که طی نسل های متوالی دست به دست منتقل شده است. سایر افراد ثروتمند «خودساخته» هستند، و ثروت آن ها حاصل موفقیت شخصی است و با شروع از صفر به دست آمده است. سیمای ثروتمندترین اعضای جامعه تفاوت شایانی با یکدیگر دارد. در جوار اعضای خانواده های ثروتمند قدیمی، ستارگان سینما و موسیقی، قهرمانان ورزشی و نمایندگان، «نخبگان نوین» قرار می گیرند که میلیون ها پوند از طریق رشد و گسترش دادن به رایانه ها، مخابرات و اینترنت به چنگ آورده اند. ثروت را نیز همچون فقر باید در متن و زمینه چرخه های زندگی در نظر گرفت. بعضی از افرادی که خیلی زود به ثروت می رسند خیلی زود هم اکثر یا همه آن را از دست می دهند؛ بعضی ها هم ممکن است شاهد رشد و یا افول تدریجی دارایی های خود در طول زمان باشند.

هرچند که گردآوری اطلاعات دقیق درباره دارایی ها و زندگی ثروتمندان دشوار است، اما می توان تحولات گسترده ای را که در ترکیب ثروتمندترین بخش جامعه رخ داده است، ردیابی کرد. برخی از روندهای قابل ذکر تغییر و تحول در بریتانیا در همین سال های اخیر به وجود آمده است. نخست این که، «میلیونرهای خودساخته» نسبت بزرگ تری از ثروتمندان را تشکیل می دهند. بیش از ۷۰ درصد از ثروتمندترین ۱۰۰۰ نفر در بریتانیا در سال ۲۰۰۰، ثروتمندان خودساخته اند نه این که ثروت خود را به ارث برده باشند. بعضی از میلیونرهای خودساخته ثروت خود را از «اقتصاد نوین» - نرم افزار، رسانه ها، اینترنت و مخابرات - به دست آورده اند. دوم این که، تعداد رو به رشدی از زنان نیز وارد رتبه های ثروتمندان می شوند. در ۱۹۸۹ فقط شش زن جزو ثروتمندترین بریتانیایی ها بودند. در سال ۲۰۰۰ این تعداد بیش از ده برابر شده و به ۶۴ نفر رسیده است. سوم این که، بسیاری از ثروتمندترین اعضای جامعه کاملاً جوان هستند - در بیست و چند سالگی یا سی و چند سالگی. هفده نفر از بریتانیایی ها که کم تر از سی سال سن دارند بیش از سی میلیون پوند در سال ۲۰۰۰ ثروت داشته اند. و بالاخره این که، اقلیت های قومی مخصوصاً کسانی که آسیایی تبارند، حضور خود را در میان بالاترین ثروتمندان بریتانیا افزایش می دهند (سندی تایمز، فهرست ۲۰۰۰ ثروتمند). مجموع ثروت ۲۰۰ نفر از ثروتمندترین آسیایی های بریتانیا در سال ۱۹۹۹ - ۲۰۰۰ به میزان ۴۰ درصد افزایش یافته بود.

هرچند که ترکیب ثروتمندان یقیناً در حال تغییر است، اما این نظر که دیگر طبقه بالای متمایز و قابل تشخیصی وجود ندارد، جای چون و چرای زیادی دارد. جان اسکات استدلال کرده است که طبقه بالای امروزی تغییر شکل یافته است اما موقعیت ممتاز خود را حفظ می‌کند (Scott 1991). او به سه گروه ممتاز اشاره می‌کند که همراه با هم منظومه‌ای از منافع را تشکیل می‌دهند که فعالیت‌های بزرگ تجاری را کنترل می‌کند - و از آن سود می‌برد. مدیران عامل ارشد در شرکت‌های بزرگ شاید صاحب شرکت‌های خود نباشند، اما غالباً می‌توانند سهام خود را به صورت تراکمی افزایش دهند، و این سهام هم آن‌ها را به کارآفرینان صنعتی قدیمی و هم به «سرمایه داران مالی» پیوند می‌دهد. سرمایه داران مالی، یعنی مقوله‌ای که شامل کسانی می‌شود که شرکت‌های بیمه، بانک‌ها، صندوق‌های سرمایه‌گذاری و سایر سازمان‌هایی را می‌گردانند که جزو سهامداران سازمانی عمده محسوب می‌شوند، از نظر اسکات امروز هسته اصلی طبقه بالای جامعه را تشکیل می‌دهند.

سیاست‌های تشویق و حمایت از کارآفرینی در دهه ۱۹۸۰ و شکوفایی فناوری اطلاعات در دهه ۱۹۹۰، موج تازه‌ای از ورود اشخاصی را به طبقه بالای جامعه به راه انداخته است که از تجارت و پیشرفت‌های تکنولوژیک ثروت‌های کلانی به چنگ آورده‌اند. در عین حال، رشد مالکیت سهام شرکت‌ها در میان خانوارهای طبقه متوسط موجب فراخ‌تر شدن طیف مالکان شرکت‌ها شده است. اما تمرکز قدرت و ثروت در طبقه بالا همچنان دست نخورده مانده است. درست است که الگوهای

جدول ۳.۱۰ ثروتمندترین ده نفر در بریتانیا

رتبه	نام	برآورد ثروت خالص	منبع ثروت
۱	هانس روزینگ	۴ میلیارد پوند	بسته‌بندی مواد غذایی
۲	دوک وستمینستر	۳/۷۵ میلیارد پوند	املاک و اموال
۳	سر ریچارد برنسن	۲/۴ میلیارد پوند	گردشگری، خرده‌فروشی، تلفن همراه
۴	لرد سنزبری و خانواده	۲/۲ میلیارد پوند	غذا
=	لاکشمی میتال	۲/۲ میلیارد پوند	فولاد
۶	جوزف لوئیس	۲ میلیارد پوند	سرمایه‌گذاری و اینترنت
=	برنی و اسلاویکا اکلستون	۲ میلیارد پوند	مسابقات موتورسواری
۸	سری و گوپی هندوجا	۱/۹۵ میلیارد پوند	صنعت و تجارت
۹	برونو شرودر و خانواده	۱/۵ میلیارد پوند	بانکداری
=	فیلیپ فوریرل - دسترت	۱/۵ میلیارد پوند	خدمات استخدامی

مالکیت شرکت‌ها نسبت به گذشته انتشار و اشاعهٔ بیش‌تری یافته است، اما کسانی که سودهای کلانی از سهام خود می‌برند هنوز اقلیت کوچکی بیش‌تر نیستند.

از این مطلب می‌توانیم نتیجه بگیریم که به هر دو مفهوم طبقهٔ بالای جامعه و طبقهٔ خدماتی نیازمندیم. طبقهٔ بالا مرکب از اقلیت کوچکی از افرادی است که هم صاحب ثروت‌اند و هم قدرت و می‌توانند امتیازها و دارایی‌های خود را به فرزندان‌شان منتقل کنند. طبقهٔ بالا را می‌توانیم به صورت تخمینی با یک درصد فوقانی ثروتمندان یکی بگیریم. زیر این طبقه، طبقهٔ خدماتی قرار می‌گیرد که همان‌طور که گلدتورپ می‌گوید، مرکب از حرفه‌ای‌ها، مدیران و مقامات ارشد است. این افراد حدود ۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند. کسانی را که گلدتورپ آن‌ها را «طبقهٔ بینابین» می‌نامد می‌توان به صورت ساده‌تر طبقهٔ متوسط نامید. بگذارید نگاه دقیق‌تری به این طبقه بیندازیم.

### طبقهٔ متوسط

عبارت طبقهٔ متوسط<sup>۱</sup> شامل طیف گسترده‌ای از کسانی است که در مشاغل بسیار متفاوتی کار می‌کنند، از کارکنان صنایع خدماتی تا معلمان مدارس تا شاغلان حرفه‌های پزشکی. بعضی از صاحب‌نظران ترجیح می‌دهند عبارت «طبقات متوسط» را به کار ببرند تا تنوع و گوناگونی مشاغل، و موقعیت‌های طبقاتی و منزلتی، و بخت‌های زندگی اعضای این طبقه مورد تأکید قرار گیرد. به گفتهٔ اکثر ناظران، طبقهٔ متوسط اکنون اکثر جمعیت بریتانیا و سایر کشورهای صنعتی را در خود جای می‌دهد. دلیل این امر آن است که در طول قرن بیستم، نسبت مشاغل یقه‌سفید در مقایسه با مشاغل یقه‌آبی به صورت نمایانی افزایش یافته است (نک. فصل ۱۳، «کار و زندگی اقتصادی»).

اعضای طبقهٔ متوسط، به لطف مدارک تحصیلی یا توانایی‌های فنی خود، به مشاغلی دست می‌یابند که مزایای مادی و فرهنگی آن بیش‌تر از چیزی است که به کارگران یدی تعلق می‌گیرد. اعضای طبقهٔ متوسط، برخلاف کارگران یدی، می‌توانند نیروی ذهنی و جسمی کار خود را بفروشند تا کسب معاش کنند. هرچند که این تمایز برای تقسیم‌بندی کلی و خام طبقهٔ متوسطه و طبقهٔ کارگر سودمند است، اما ماهیت پویای ساختار شغلی و امکان تحرک اجتماعی رو به بالا و رو به پایین و تعریف و تعیین دقیق مرزهای طبقهٔ متوسط را دشوار می‌سازد.

طبقهٔ متوسط دارای انسجام و پیوستگی درونی نیست، این احتمال هم نمی‌رود که روزی چنین شود، زیرا اعضای این طبقه و منافع متفاوت آن‌ها بسیار پرتنوع و گوناگون است (Butler and Savage 1995). حقیقت مطلب این است که طبقهٔ متوسط به اندازهٔ طبقهٔ کارگر یکدست و همگون نیست؛ اعضای طبقهٔ متوسط پیشینهٔ اجتماعی مشترک یا نگرش فرهنگی مشترکی نیز ندارند، همان‌طور که در مورد لایه‌های فوقانی طبقهٔ بالا نیز چنین است. اما این ترکیب «سست و نامنسجم»



طبقه متوسط پدیده تازه‌ای نیست بلکه یکی از وجوه بارز طبقه متوسط از بدو پیدایش آن در اوایل سده نوزدهم بوده است.

مشاغل حرفه‌ای، مدیریتی و اجرایی از جمله رشدیابنده‌ترین بخش‌های طبقه متوسط بوده‌اند. دلایل متعددی برای چرایی این امر وجود دارد. نخستین دلیل به اهمیت سازمان‌های بزرگ در جوامع مدرن مربوط می‌شود (نک. فصل ۱۲، «سازمان‌های مدرن»). گسترش دیوان‌سالاری موجب پیدایش فرصت‌ها و همچنین تقاضاهایی برای کارکنانی شده است که باید در محیط‌های نهادی مشغول به کار شوند. افرادی مثل پزشکان و وکیلان که سابق بر این احتمالاً به صورت خویش فرما کار می‌کردند اکنون معمولاً در محیط‌های نهادی مشغول به کار می‌شوند. دلیل دوم این است که رشد حرفه‌ای‌ها بازتابی از شمار رو به افزایش کسانی است که در بخش‌هایی از اقتصاد کار می‌کنند که در آن‌ها حکومت نقش عمده‌ای بازی می‌کند. ایجاد دولت رفاه به رشد شگرف حرفه‌های متعددی منجر شد که باید وظایف این دولت را انجام می‌دادند، کسانی مثل مددکاران اجتماعی؛ معلمان و متخصصان خدمات بهداشتی و درمانی. و بالاخره این‌که، با ژرفا یافتن توسعه اقتصادی و صنعتی، تقاضای روزافزونی برای خدمات متخصصان در عرصه قانون، امور مالی، حسابداری، فناوری و نظام‌های اطلاعاتی به وجود آمده است. از این جهت، می‌توان حرفه‌های تخصصی را هم محصول دوره مدرن تلقی کرد و هم یکی از عوامل اصلی تکامل و گسترش عصر مدرن.

حرفه‌ای‌ها و مدیران و مقامات ارشد حکومتی، موقعیت خود را عمدتاً بر مبنای در اختیار داشتن مدارک معتبر - مثل مدارج تحصیلی، گواهی‌نامه‌ها و سایر مدارک - کسب می‌کنند. آنان به طور کلی از زندگی حرفه‌ای نسبتاً ایمن و پردرآمدی بهره‌مندند، و تمایز آن‌ها با کسانی که شغل آن‌ها یکنواخت و غیریدی است، در سال‌های اخیر احتمالاً بارزتر شده است. بعضی از محققان و نویسندگان این حرفه‌ای‌ها و سایر گروه‌های بلندمرتبه یقه سفید را طبقه خاصی محسوب می‌کنند - «طبقه حرفه‌ای - مدیریتی» (Ehrenreich and Ehrenreich 1979). میزان تفکیک میان آن‌ها و کارکنان یقه سفید ظاهراً آن قدر عمیق یا روشن و واضح نیست که چنین موضعی را قابل دفاع سازد.

سایر نویسندگان سعی کرده‌اند شیوه‌های متحدشدن حرفه‌ای‌های یقه سفید را که برای به حداکثر رساندن منافع شان و ایمن ساختن سطوح بالای پاداش‌ها و مواهب مادی و شأن و منزلت صورت می‌پذیرد، بررسی کنند. حرفه پزشکی مثالی است که این نکته را روشن می‌کند (Parry and Parry 1979). حرفه پزشکی با موفقیت به گونه‌ای سازمان یافته است که از پایگاه خود در جامعه پشتیبانی کند و سطح بالای دستاوردهای مادی خود را تضمین کند. سه بعد اصلی حرفه‌ای‌گری، چنین امکانی را برای حرفه پزشکی به وجود آورده است: واردشدن به این حرفه به کسانی محدود می‌شود که از معیارهای دقیق و تعریف شده‌ای (مدارک تحصیلی و آموزشی) برخوردار باشند؛ یک انجمن حرفه‌ای، کردارها و عملکرد اعضای خود را تحت نظارت می‌گیرد و ضوابط آن را معلوم می‌کند؛ و عموماً پذیرفته می‌شود که فقط اعضای این حرفه صلاحیت طبابت را دارند. انجمن‌های

### ظهور «کارکنان الکترونیکی»

جهانی‌شدن، پیشرفت فناوری اطلاعات و تغییر ماهیت کار، همراه با هم نوع تازه‌ای از اقتصاد را به وجود می‌آورند که اغلب «اقتصاد معرفتی»<sup>۱</sup> نامیده می‌شود (نک. فصل ۱۳، «کار و زندگی اقتصادی»). پویاترین بخش‌های این اقتصاد نوین - رایانه‌ها، سرمایه‌گذاری، نرم‌افزار، مخابرات - بخش‌هایی هستند که به «کارکنان معرفت» متکی‌اند: کارکنان بقیه‌سفیدی که با اطلاعات کار می‌کنند و اطلاعات تولید می‌کنند، نه این‌که با کالاها یا مادی سروکار داشته باشند.

یکی از بخش‌های طبقه متوسط که پرشتاب‌ترین رشد را داشته است متشکل از کسانی است که در بخش «فناوری اطلاعات» کار می‌کنند. این به اصطلاح «کارکنان الکترونیکی»<sup>۲</sup> در طیف وسیعی از مشاغل و موقعیت‌ها به استخدام درمی‌آیند، چه به عنوان طراحان صفحه شبکه، یا کارکنان تجارت الکترونیکی، بازاریابان یا طراحان تبلیغات اینترنتی، تحلیل‌گران داده‌ها، تحلیل‌گران سیستم‌ها، سازندگان نرم‌افزارها، طراحان گرافیک، و یا مشاوران مالی. کارکنان الکترونیکی، به‌رغم این تنوع و گوناگونی، به واسطه وجود مشترک متعددی وحدت می‌یابند. آن‌ها بیش‌تر اوقات روز را معمولاً پشت رایانه‌ها می‌گذرانند و در محیط‌های غیرسلسله‌مراتبی کار می‌کنند. آن‌ها به جای انجام کارهای تکراری درگیر فعالیت‌های پویای حل مسئله هستند. تعداد کارکنان الکترونیکی را دشوار می‌توان تخمین زد، اما عده‌ای معتقدند که در کشورهای اتحادیه اروپا آن‌ها یک‌سوم نیروی کار را تشکیل می‌دهند و تعداد آن‌ها در ایالات متحده از این هم قدری بیش‌تر است. به عقیده بعضی هم، اقتصاد معرفتی هنوز در مرحله پیدایش خویش است؛ جمعیت کارکنان الکترونیک یقیناً رو به رشد است.

«کارکنان الکترونیک» از زمره کسانی‌اند که در صف مقدم استقبال از فرهنگ سیاسی نوینی هستند که از سیاست «چپ-راست» سنتی فزاینده‌تر می‌رود. در این نظم نوین، نگرش‌های سیاسی دیگر چندان متکی بر مسائل سنتی طبقاتی، مثل سیاست پولی و تأمین رفاه نیست بلکه بیش‌تر مبتنی بر «مسائل سبک زندگی» است که بازتاب علائق و ارزش‌های شخصی است (Clark and Hoffman-Martino 1998).

حرفه‌ای خودمختار از طریق چنین مجراهایی قادرند افراد ناموجه را از حرفه خود بیرون کنند و موقعیت اعضای خود را در بازار تحکیم و تثبیت کنند.

### ماهیت رو به تغییر طبقه کارگر

مارکس معتقد بود که طبقه کارگر<sup>۳</sup> - کسانی که به‌عنوان کارگر بقیه‌آبی در تولید صنعتی کار می‌کنند - رفته‌رفته بزرگ و بزرگ‌تر خواهد شد. پایه و اساس دیدگاه او این بود که طبقه کارگر نیروی محرک دگرگونی انقلابی جامعه را فراهم می‌سازد. ولی در عمل، طبقه کارگر کوچک و کوچک‌تر شده است.

1. knowledge economy

2. wired workers

3. working class

فقط ربع قرن پیش از این، ۴۰ درصد از جمعیت شاغل به کارهای یقه‌آبی اشتغال داشتند. اکنون در بریتانیا فقط حدود ۱۸ درصد در این مشاغل‌اند، و این نسبت همچنان رو به کاهش می‌رود. علاوه بر این، اوضاع و شرایط زندگی اعضای طبقه کارگر، و همین‌طور سبک‌های زندگی آن‌ها، رو به تغییر است.

جامعه بریتانیا، همچون اکثر کشورهای صنعتی دیگر، تعداد درخور توجهی از فقیران را در خود جای می‌دهد. با این حال، اکثریت کسانی که در مشاغل یقه‌آبی کار می‌کنند دیگر زندگی فقیرانه‌ای ندارند. همان‌طور که پیش از این گفتیم، درآمد کارگران یدی از آغاز قرن جدید رو به افزایش رفته است. این ارتقای استاندارد زندگی در دسترسی فزاینده همه طبقه‌ها به کالاهای مصرفی جلوه‌گر می‌شود. حدود ۵۰ درصد از کارگران یقه‌آبی مالک خانه‌های خویش‌اند و نسبت بسیار بالایی از خانواده‌های کارگری صاحب اتومبیل، ماشین لباسشویی، تلویزیون، تلفن و... هستند.

پدیده مرفه‌شدن طبقه کارگر بیانگر راه ممکن دیگری به سمت «جامعه طبقه متوسطی» است. شاید همراه با مرفه‌تر و برخوردارتر شدن کارگران یقه‌آبی آن‌ها به یکی دیگر از طبقات متوسط تبدیل شوند. این فکر، با توجه به علاقه و شیفتگی جامعه‌شناسان به عناوین عجیب و بغرنج، تحت عنوان فرضیه بورژوازی شدن<sup>۱</sup> شناخته می‌شود. بورژوازی شدن به معنای «بورژوازی شدن» است و این اصطلاح عنوانی است به سبک مارکس که مقصود از آن همان «طبقه متوسطی شدن» است. در دهه ۱۹۵۰ که این فرضیه برای نخستین بار مطرح شد، طرفداران آن استدلال می‌کردند که بسیاری از کارگران یقه‌آبی که به اندازه افراد طبقه متوسط دستمزد دریافت می‌کنند، در نهایت ارزش‌ها و نگرش‌ها و سبک‌های زندگی طبقه متوسط را نیز خواهند پذیرفت. این عقیده تا حد زیادی رواج داشت که پیشرفت و ترقی‌های درونی جامعه صنعتی تأثیر نیرومندی بر شکل قشر بندی اجتماعی دارد.

در دهه ۱۹۶۰، جان گلدتورپ و همکاران او پژوهشی را به اجرا درآوردند که بعدها شهرت زیادی پیدا کرد و هدف آن آزمون کردن فرضیه بورژوازی شدن بود. استدلال آن‌ها برای انجام این مطالعه چنین بود که اگر فرضیه بورژوازی شدن درست باشد، کارکنان مرفه یقه‌آبی باید از کارکنان یقه سفید به لحاظ ایستارهای شان نسبت به کار، سبک زندگی و سیاست، تقریباً غیرقابل تشخیص باشند. این تحقیق که براساس انجام مصاحبه‌هایی با کارگران صنایع شیمیایی و خودروسازی به اجرا درآمد، در سه جلد منتشر شد. این تحقیق را غالباً مطالعه کارگران مرفه<sup>۲</sup> می‌نامند (Goldthorpe et al., 1968-9). جمعاً روی ۲۲۹ کارگر یدی و ۵۴ شاغل یقه سفید مطالعه شد تا امکان مقایسه بین آن‌ها فراهم باشد. بسیاری از کارگران یقه‌آبی به منطقه مورد تحقیق مهاجرت کرده بودند تا شغل پردرآمدی پیدا کنند؛ آن‌ها در مقایسه با اکثر کارگران یدی دیگر، دستمزدهای بالایی داشتند و حتی از اکثر کارکنان یقه سفید دون پایه بیش تر دستمزد می‌گرفتند.

گلدتورپ و همکاران وی روی سه جنبه از ایستارهای طبقه کارگر متمرکز شدند و شواهد بسیار ناچیزی برای تأیید فرضیه بورژوازی شدن پیدا کردند. از نظر نگرش‌های اقتصادی و ایستارها نسبت به کار، نویسندگان این تحقیق توافق داشتند که بسیاری از کارگران به سطح زندگی طبقه متوسطی، برحسب درآمد و مالکیت کالاهای مصرفی، دست یافته بودند. اما این رفاه نسبی با کار و تلاش زیاد در مشاغل و موقعیت‌هایی به دست آمده بود که وجه مشخصه آن‌ها مزایای اندک، ناچیز بودن امکان ترفیع و پایین بودن سطح رضایت شغلی بود. نویسندگان این مطالعه دریافتند که کارگران مرفه نسبت به کار خویش نوعی جهت‌گیری ابزاری دارند: آن‌ها کار را وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی می‌دانند و این هدف دریافت دستمزدهای مکفی است. کار آن‌ها به غایت یکنواخت و تکراری و ملال‌آور بود و آن‌ها هیچ دلبستگی و تعهد مستقیمی در قبال آن احساس نمی‌کردند.

این کارگران مورد مطالعه، به‌رغم سطح رفاه خویش که قابل مقایسه با کارکنان یقه‌سفید بود، از نظر گذران اوقات فراغت هیچ شباهتی به کارکنان یقه‌سفید نداشتند و آرزوی صعود در نردبان طبقاتی را نیز نمی‌کردند. گلدتورپ و همکاران وی دریافتند که قسمت اعظم معاشرت‌های اجتماعی در خانه و با اعضای درجه یک خانواده یا بستگان نزدیک، یا با سایر همسایگان طبقه کارگری صورت می‌پذیرد. کم‌تر نشانه‌ای حاکی از این بود که کارگران مذکور به سمت هنجارها و ارزش‌های طبقه متوسط گراییده باشند. در مورد نگرش‌های سیاسی نیز این محققان دریافتند که همبستگی منفی میان سطح رفاه طبقه کارگر و حمایت از حزب محافظه کار وجود داشت. مدافعان فرضیه بورژوازی شدن پیش‌بینی کرده بودند که رفاه روبه‌رشد طبقه کارگر موجب تضعیف پشتیبانی سنتی آن‌ها از حزب کارگر خواهد شد.

نتایج این مطالعه، از دید محققان آن کاملاً روشن بود: فرضیه بورژوازی شدن درست نبود. این کارگران در حال تبدیل شدن به طبقه متوسط نبودند. اما گلدتورپ و همکاران وی اذعان داشتند که امکان بعضی همسویی‌ها میان لایه‌های پایین طبقه متوسط و لایه‌های بالای طبقه کارگر از برخی جهات وجود دارد. کارگران مرفه از نظر الگوهای همسان مصرف اقتصادی، نگرش محدود به حریم خصوصی زندگی که مبتنی بر محوریت خانه است، و حمایت از جمع‌گرایی ابزاری (عمل جمعی از طریق اتحادیه‌ها برای بهبود دستمزدها و شرایط کار) در محل کار، با همتایان یقه‌سفید خود سهم بودند.

طی سال‌های بعدی هیچ پژوهشی که نتایج آن با پژوهش گلدتورپ و همکاران او قابل مقایسه باشد انجام نگرفته است، و معلوم نیست که حتی اگر نتایج آن پژوهش در همان زمان معتبر بوده باشد، آیا هنوز هم چنین اعتباری دارد یا خیر. عموماً بر سر این نکته توافق هست که اجتماعات قدیمی و سنتی طبقه کارگری از هم گسیخته و چندپاره شده‌اند، یا اساساً از هم پاشیده‌اند، و این امر نتیجه اصول صنایع تولید کارخانه‌ای و آثار و نتایج مصرف‌گرایی بوده است. اما این مسئله که همین چندپارگی و از هم‌گسیختن دقیقاً تا چه حد پیش رفته است، مورد بحث و مشاجره است.

## طبقه و سبک زندگی

جامعه‌شناسان برای تحلیل جایگاه طبقاتی به‌طور سنتی به معرف‌های متعارفی مثل موقعیت در بازار، رابطه با ابزار تولید و شغل متکی بوده‌اند. اما برخی از نویسندگان و محققان اخیر این استدلال را مطرح می‌کنند که ما جایگاه طبقاتی افراد را نباید فقط، یا حتی عمدتاً، بر مبنای اقتصاد و اشتغال ارزیابی کنیم بلکه باید نقش عوامل فرهنگی را نیز در نظر بگیریم؛ عواملی مثل الگوهای مصرف و سبک زندگی. طبق این رهیافت، عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم عصری است که «نمادها» و علائم مربوط به مصرف نقش بیش‌تر و بیش‌تری در زندگی روزانه ایفا می‌کنند. هویت‌های فردی به میزان بیش‌تر و بیش‌تری گرداگرد انتخاب‌های سبک زندگی ساخت می‌یابد - مثل چگونه لباس پوشیدن، چگونگی مراقبت و رسیدگی به بدن و چگونگی استراحت و تفریح - و کم‌تر بر اساس معرف‌های سنتی‌تر طبقه مثل اشتغال شکل می‌گیرد.

پی‌یر بوردیو، جامعه‌شناس فرانسوی، گروه‌های طبقاتی را بر اساس سطوح گوناگون سرمایه اقتصادی و فرهنگی آن‌ها، از هم تمییز می‌دهد (Bourdieu 1986). افراد برای متمایز ساختن و تشخیص دادن خویش از دیگران، به‌نحو روزافزونی نه از عوامل اقتصادی یا شغلی بلکه از ذوق و سلیقه‌های فرهنگی و فعالیت‌های فراغتی استفاده می‌کنند. افزایش و تکثیر «سوداگران نیاز»، یعنی کسانی که کالاها و خدمات - نمادین یا واقعی - را برای مصرف‌شدن در نظام سرمایه‌داری عرضه و تبلیغ می‌کنند، به این فرآیند نوین شکل‌گیری هویت بر مبنای سبک زندگی کمک می‌کند. تبلیغ‌گران، بازاریابان، طراحان مد، مشاوران سبک و طراحی، طراحان تزئینات داخلی، مربیان شخصی، درمان‌گران و طراحان وب، که فقط اندکی از «سوداگران نیاز» هستند، تأثیر زیادی بر سلیقه‌های فرهنگی و انتخاب‌های سبک زندگی در میان اجتماع رو به گسترش مصرف‌کنندگان دارند.

دانش‌پژوهان دیگری نیز با بوردیو موافق بوده‌اند که تقسیم‌بندی‌های طبقاتی را می‌توان به نگوهای متمایز مصرف و سبک زندگی ربط داد. بر این اساس، سویج و سایرین (Savage et al., 1992) در بحث خویش درباره‌ی گروه‌بندی‌های درون طبقه متوسط، بر مبنای سلیقه‌ها و «دارایی‌های» فرهنگی سه بخش مختلف را شناسایی می‌کنند. حرفه‌ای‌های شاغل در خدمات عمومی، که سرمایه فرهنگی «بالا» و «سرمایه اقتصادی» پایینی دارند و معمولاً سبک زندگی‌های سالم [حساس به تندرستی] و فعالی را دنبال می‌کنند که شامل ورزش، مصرف اندک الکل و مشارکت در معنیت‌های فرهنگی و اجتماعی است. در مقابل، مدیران و مقامات اداری نوعاً الگوهای «نامتمایز» مصرف را دنبال می‌کنند که شامل سطوح پایین یا متوسط ورزش، توجه ناچیز به فعالیت‌های فرهنگی، و ترجیح دادن سبک‌های سنتی دکوراسیون خانه و مد است. سبک زندگی گروه سوم، یعنی «بست‌مدرن‌ها» فاقد هرگونه اصل تعریف‌کننده‌ای است و می‌تواند حاوی عناصری باشد که عرفاً در کنار هم قرار نمی‌گرفتند. از این رو، اسب‌سواری و علاقه به ادبیات کلاسیک می‌تواند با شیفتگی



بسیاری معتقدند که آموزش و پرورش غنی و پرمایه‌ای که سرمایه‌ای فرهنگی برای دانش‌آموزان ایجاد کند، راهی برای ریشه‌کن‌ساختن قشربندی طبقاتی ناشی از نابرابری‌های اقتصادی است.

نسبت به ورزش‌هایی مثل صخره‌نوردی و علاقه به میهمانی‌های شبانه و اکستسی تلفیق شود. به‌طور کلی دشوار می‌توان با این فکر مخالفت کرد که قشربندی درون طبقه‌ها، و نیز میان طبقه‌ها، نه فقط به تفاوت‌های شغلی بلکه به تفاوت در مصرف و سبک زندگی بستگی دارد. این مطلب با نگرستن به روندهای موجود در کل جامعه عیان می‌شود. برای مثال، گسترش سریع اقتصاد خدماتی و صنایع فراغتی و تفریحی، بازتاب تأکید هرچه فزون‌تری بر مصرف در کشورهای صنعتی است. جوامع مدرن به جوامعی مصرفی تبدیل شده‌اند که دستیابی به کالاهای مادی بزرگ‌ترین دغدغه خاطر آن‌ها است. یک جامعه مصرفی، از برخی جهات، یک «جامعه توده‌ای»<sup>۱</sup> است که تفاوت‌های طبقاتی در آن تا اندازه‌ای مهار می‌شود. از همین رو ممکن است کسانی که زمینه‌های طبقاتی متفاوتی دارند، برنامه‌های تلویزیونی یکسانی را تماشا کنند یا لباس خود را از بوتیک‌های یکسانی خریداری کنند. اما تفاوت‌های طبقاتی در عین حال می‌توانند به واسطه گوناگونی‌های سبک زندگی و «سلیقه»<sup>۲</sup>، تشدید شوند. (Bourdieu 1986)

اما در عین توجه به این تغییر و تحولات، نمی‌توانیم نقش مهم و حساس عوامل اقتصادی را در

بازتولید نابرابری‌های اجتماعی نادیده بگیریم. برای افرادی که محرومیت‌های اجتماعی و مادی مفروطی را تجربه می‌کنند، این تجربه یکی از انتخاب‌های سبک زندگی آن‌ها نیست. بلکه، اوضاع زندگی آن‌ها در قید و بند عواملی است که به ساختار اقتصادی و شغلی مربوط می‌شوند (Crompton 1998).

### زیر طبقه

اصطلاح «زیر طبقه»<sup>۱</sup> اغلب برای توصیف بخشی از جمعیت به کار می‌رود که در پایین‌ترین لایه ساختار طبقاتی قرار دارند. استانداردهای زندگی اعضای زیر طبقه بسیار پایین‌تر از اکثریت مردم جامعه است. زیر طبقه گروهی است که با انواع و اقسام محرومیت‌ها دست به گریبان‌اند. بسیاری از آن‌ها جزو بیکاران بلندمدت هستند و یا پی‌درپی بیکار می‌شوند. برخی هم بی‌خانمان هستند یا محلی دائمی برای زندگی ندارند. اعضای زیر طبقه ممکن است مدت‌های مدیدی با اتکا به مستمری‌های رفاهی دولت سرکنند. در توصیف زیر طبقه غالباً گفته می‌شود که آن‌ها از روش زندگی اکثریت جمعیت «حذف‌شده» یا «به حاشیه‌رانده» شده‌اند.

زیر طبقه غالباً به گروه‌های اقلیت قومی نابرخوردار و فاقد امتیاز نیز گفته می‌شود. قسمت اعظم بحث و مشاجره‌های مربوط به زیر طبقه در ایالات متحده شکل گرفته است که حضور پررنگ سیاهان فقیری که در نواحی مرکزی شهر زندگی می‌کنند، موجب بحث درباره «زیر طبقه سیاهان» شده است (W. J. Wilson 1978; Murray 1984, 1990). اما این فقط یک پدیده آمریکایی نیست. در بریتانیا نیز تعداد سیاهان و آسیایی‌ها در زیر طبقه به صورت نامتناسبی بیش از سایر گروه‌ها است. در برخی از کشورهای اروپایی، کارگران مهاجری که در ایام ثروت و رونق بیست سال گذشته شغلی یافته بودند، اکنون بخش بزرگی از این زیر طبقه را تشکیل می‌دهند. این مطلب، برای نمونه، درباره الجزایری‌های فرانسه و ترک‌های آلمان صدق می‌کند.

درباره ماهیت - و حتی درباره وجود - زیر طبقه بحث و مشاجره‌های پرحرارتی در جامعه‌شناسی وجود دارد. مبحث زیر طبقه را با تفصیل بیشتر در فصل ۱۱، «فقر، رفاه و طرد اجتماعی»، بررسی خواهیم کرد.

### جنسیت و قشربندی

پژوهش درباره قشربندی برای سال‌های متمادی «به لحاظ جنسیتی کور» بود - این مطالعات به نحوی انجام می‌گرفت که گویی زنان اصلاً وجود ندارند، یا این‌که زنان هیچ اهمیتی برای تحلیل تقسیم‌بندهای مبتنی بر قدرت، ثروت و شأن و منزلت ندارند. اما جنسیت خود یکی از بارزترین

مثال‌های قشربندی است. هیچ جامعه‌ای نیست که در آن مردان در پاره‌ای از جنبه‌های زندگی اجتماعی، ثروت و منزلت و نفوذی بیش از زنان نداشته باشند.

یکی از مسائل عمده‌ای که در مطالعه جنسیت و قشربندی در جوامع مدرن پیش می‌آید به نظر سهل و ساده می‌رسد، ولی حل کردن آن بسیار دشوار است. این مسئله عبارت است از این‌که ما تا چه حد می‌توانیم نابرابری‌های جنسیتی عصر مدرن را عمدتاً براساس تقسیم‌بندی‌های طبقاتی درک کنیم. نابرابری‌های جنسیتی ریشه‌های تاریخی بسیار عمیق‌تری از نظام‌های طبقاتی دارند؛ حتی در جوامع مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک که هیچ طبقه‌ای در آن‌ها وجود نداشت، مردان پایگاهی بالاتر از زنان داشتند. اما تقسیم‌بندی‌های طبقاتی در جوامع مدرن چنان بارز و برجسته‌اند که بدون شک تا حد زیادی با نابرابری‌های جنسیتی «همپوشانی» پیدا می‌کنند. موقعیت مادی اکثر زنان معمولاً بازتابی از موقعیت شوهران یا پدران آن‌هاست؛ از همین رو می‌توان استدلال کرد که ما ناچاریم نابرابری‌های جنسیتی را عمدتاً با تکیه بر مفهوم طبقه تبیین کنیم.

### تعیین موقعیت طبقاتی زنان

این نظر که نابرابری‌های طبقاتی تا حد زیادی قشربندی جنسیتی را رقم می‌زند غالباً تا همین اواخر یکی از مفروضات بیان‌نشده محسوب می‌شد. اما منتقدان فمینیست و همچنین تغییرات انکارناپذیر نقش اقتصادی زنان در بسیاری از جوامع غربی این مبحث را به عرصه بحث عمومی کشانده است.

«موضع‌گیری متعارف» در تحلیل‌های طبقاتی این بود که اشتغال زنان به کارهای مزدبگیری در مقایسه با کار مردان نسبتاً بی‌اهمیت است، و بنابراین می‌توان زنان را عضو همان طبقه‌ای محسوب کرد که شوهران‌شان عضو آن هستند (Goldthorpe 1983). به گفته گلدتورپ، که الگوواره طبقاتی خود وی از اساس بر پایه همین عقیده استوار است، این دیدگاه مبتنی بر هیچ‌گونه ایدئولوژی جنس‌گرایانه‌ای نیست. برعکس، این دیدگاه بر موقعیت فرودست زنان در نیروی کار انگشت می‌گذارد. احتمال اشتغال زنان در کارهای پاره‌وقت بیش از مردان است، و معمولاً بیش از مردان مجبور به ترک شغل خود می‌شوند چون به دلیل طولانی‌بودن دوران بارداری و مراقبت از نوزاد باید کار خود را رها کنند (نک. فصل ۱۳، «کار و زندگی اقتصادی»). از آن‌جا که اکثریت زنان به‌طور سنتی در وضعیت وابستگی اقتصادی به شوهران خود بوده‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که موقعیت طبقاتی آن‌ها در اغلب موارد با وضعیت طبقاتی شوهران آن‌ها رقم می‌خورد.

استدلال‌های گلدتورپ به چندین دلیل مورد انتقاد قرار گرفته است. نخست این‌که، در بخش درخور توجهی از خانوارها، درآمد زنان برای حفظ وضعیت اقتصادی خانواده و شیوه زندگی آن اهمیت حیاتی دارد. در چنین مواردی، اشتغال زنان به کارهای درآمدزا تا حدی تعیین‌کننده موقعیت طبقاتی کل خانواده است. دوم این‌که، شغل یک زن ممکن است گاهی معیار موقعیت طبقاتی کل





ظهور زنان شاغل موفق و شوهران خانه‌دار موجب برهم‌خوردن دسته‌بندی‌های سنتی طبقات بر مبنای مرد نان‌آور و وابستگان او شده است.

خانواده باشد. حتی وقتی زنی کم‌تر از شوهرش مزد دریافت کند، باز هم شاید موقعیت کاری او عامل «اصلی» مؤثر بر وضعیت طبقاتی شوهر او باشد. این مطلب می‌تواند در مواردی که برای مثال شوهر یک کارگر یقه‌آبی غیرماهر یا نیمه‌ماهر است و زن مثلاً مدیر یک فروشگاه، صادق باشد.

سوم این‌که، وقتی با خانوارهای «چندطبقه‌ای» مواجه باشیم - یعنی خانوارهایی که در آن‌ها شغل شوهر در مقوله‌ای متفاوت با شغل زن قرار می‌گیرد - شاید بنا به اهداف و مقاصد تحقیقاتی معینی بهتر باشد که مردان و زنان را در موقعیت‌های طبقاتی متفاوتی قرار دهیم حتی اگر عضو یک خانوار باشند. چهارم این‌که، نسبت خانوارهایی که در آن‌ها زنان تنها نان‌آور خانواده‌اند رو به افزایش است. تعداد رو به رشد مادران تنها و زنان شاغل بی‌فرزند، شاهدی بر همین

مدعا است. این زنان، بنا به تعریف، تأثیر قاطعی بر موقعیت طبقاتی خانوارهای خود دارند، مگر در مواردی که پرداخت نفقه باعث شود زنی با شوهر سابق خود در یک سطح اقتصادی قرار گیرد (Stanworth 1984; Walby 1986).

گلدتورپ و چند تن دیگر از موضع‌گیری متعارف دفاع کرده‌اند، اما چند تغییر مهم نیز در الگوواره او داده شده است. بسته به اهداف تحقیق، زوج یا زوج‌های که طبقه بالاتری دارد معیار طبقه‌بندی خانوار است، خواه این شخص مرد باشد خواه زن. به جای آن‌که طبقه‌بندی خانوارها بر اساس «مرد نان‌آور» صورت بگیرد، اکنون این طبقه‌بندی بر اساس «نان‌آور اصلی» انجام می‌گیرد. علاوه بر این، طبقه III در الگوواره گلدتورپ به دو مقوله فرعی تقسیم شده است تا حضور پیرنگ زنان در مشاغل یقه‌سفیدی دون‌پایه را منعکس سازد. وقتی این الگوواره روی زنان پیده می‌شود، طبقه IIIb (کارکنان غیربندی در فروشگاه‌ها و خدمات) معادل با طبقه VII

دانسته می‌شوند. این روش بازنمود دقیق‌تری از موقعیت زنان غیرماهر و نیمه‌ماهر در بازار کار پنداشته می‌شود.

### فراسوی خانوار؟

بعضی از نویسندگان با طرح این پیشنهاد که موقعیت طبقاتی هر فرد باید بدون توجه به خانوار تعیین شود، بحث و مشاجره‌ی مربوط به تعیین موقعیت طبقاتی را گسترش بخشیده‌اند. به عبارت دیگر، طبقه‌ی اجتماعی باید از روی شغل هرکس مستقل از دیگران و بدون توجه به وضعیت فرد در خانه و خانواده تعیین شود. این رهیافت، برای مثال، در کارگوردون مارشال و همکاران وی در مطالعه‌ی نظام طبقاتی بریتانیا درپیش گرفته شد (Marshall et al., 1988).

اما این دیدگاه نیز معضلات مختص به خود را دارد. در این رهیافت همه‌ی کسانی که شاغل نیستند، که فقط شامل زنان خانه‌دار هم نمی‌شود بلکه بازنشستگان و بیکاران را نیز دربرمی‌گیرد، یکسره کنار گذاشته می‌شوند. بازنشستگان و بیکاران را می‌توان برحسب آخرین شغلی که داشته‌اند مقوله‌بندی کرد، اما اگر آن‌ها برای مدت درخور توجهی بیکار بوده باشند این روش نیز مسئله‌برانگیز است. علاوه بر این، نادیده‌گذاشتن خانوار می‌تواند به صورت بالقوه بسیار گمراه‌کننده باشد. تنها بودن افراد یا داشتن شریک زندگی می‌تواند تفاوت فاحشی در فرصت‌هایی که پیش روی آن‌ها است ایجاد کند.

### تأثیر اشتغال زنان بر تقسیم‌بندی‌های طبقاتی

ورود زنان به بازار اشتغال، تأثیر مهمی بر درآمدهای خانوار داشته است. اما این تأثیر یکنواخت نبوده است و شاید موجب پررنگ‌تر شدن تقسیم‌بندی‌های طبقاتی میان خانوارها شده باشد. شمار رو به افزایشی از زنان به موقعیت‌های مدیریتی و حرفه‌ای می‌رسند و درآمدهای بالایی کسب می‌کنند. این امر موجب قطب‌بندی میان «خانوارهای دو درآمدی» پردرآمد از یک طرف، و خانوارهای «تک‌درآمدی» یا «بدون درآمد» از طرف دیگر، می‌شود (نک. فصل ۱۳، «کار و زندگی اقتصادی»).

تحقیقات نشان داده‌اند که زنان پردرآمد معمولاً شریک زندگی پردرآمدی دارند، و همسران مردانی که مشاغل مدیریتی و حرفه‌ای دارند، درآمدهای بالاتری از سایر زنان شاغل دارند. ازدواج معمولاً به شکل‌گیری زندگی‌های مشترکی می‌انجامد که هر دو نفر از نظر دستاوردهای شغلی نسبتاً برخوردار یا نابرخوردار هستند (Bonney 1992).

تأثیر این زندگی‌های مشترک دودرآمدی به واسطه‌ی این واقعیت بیش‌تر می‌شود که متوسط سن بچه‌دار شدن، مخصوصاً در میان زنان حرفه‌ای، در حال افزایش است. شمار رو به رشد زوج‌های بی‌فرزند دودرآمدی به فراج‌تر شدن شکاف میان خانوارهای کم‌درآمد و پردرآمد دامن می‌زند.

## تحرك اجتماعى

در مطالعه قشر بندی، ما ناچاریم نه فقط به تفاوت‌های میان موقعیت‌های اقتصادی یا مشاغل، بلکه به آنچه بر سر افراد دارنده این موقعیت‌ها یا مشاغل می‌آید نیز توجه کنیم. اصطلاح تحرك اجتماعى<sup>۱</sup> به حرکت و جابجایی افراد و گروه‌ها در میان موقعیت‌های اجتماعى-اقتصادى متفاوت اطلاق می‌شود. تحرك عمودى<sup>۲</sup> به معنای حرکت رو به بالا یا رو به پایین در نردبان اقتصادى-اجتماعى است. کسانی که به مال و منال یا درآمد یا منزلت بالاترى می‌رسند تحرك رو به بالا دارند، اما کسانی که در جهت عكس حرکت می‌کنند تحرك رو به پایین دارند. در جوامع مدرن تحرك افقى<sup>۳</sup> زیادى نیز وجود دارد که مقصود از آن حرکت جغرافیایی بین محله‌ها، شهرها یا مناطق است. تحرك عمودى و افقى غالباً با هم ترکیب می‌شوند. برای نمونه، کسی که در شهری در یک شرکت کار می‌کند، شاید با گرفتن ترفیع به شعبه دیگری از این شرکت منتقل شود که در شهر دیگری قرار دارد یا حتی در کشور دیگری.

دو راه برای مطالعه تحرك اجتماعى وجود دارد. نخست، می‌توانیم به کارنامه شغلى و حرفه‌ای خود فرد توجه کنیم و این‌که در جریان زندگی کاری خود تا چه حد در نردبان اجتماعى بالا یا پایین رفته است، این نوع تحرك را معمولاً تحرك درون‌نسلى<sup>۴</sup> می‌نامند. دوم، می‌توانیم تحلیل کنیم که فرزندان خانواده‌ها تا چه حد همان مشاغل والدین یا نیاکان خود را دنبال می‌کنند. این تحرك را تحرك بین‌نسلى<sup>۵</sup> می‌نامند.

## مطالعه تطبیقى تحرك

اندازه تحرك عمودى در یک جامعه، شاخص مهمی برای میزان «بازبودن» آن جامعه است، یعنی نشان می‌دهد که افراد باهوش و پر استعدادی که در قشرهای پایین این جامعه به دنیا می‌آیند تا چه حد می‌توانند از نردبان اقتصادى اجتماعى بالا بروند. از این جهت، تحرك اجتماعى موضوع سیاسى مهمی است، خصوصاً در دولت‌هایی که به نگرش لیبرالی برابری فرصت‌ها برای همه شهروندان وفادارند. کشورهای صنعتی از نظر تحرك اجتماعى تا چه حد «باز» هستند؟ آیا برابری فرصت‌ها در بریتانیا بیش از جاهای دیگر است؟

مطالعه درباره تحرك اجتماعى بیش از پنجاه سال است که انجام می‌گیرد و به‌وفور شامل مقایسه‌های بین‌المللی بوده است. یکی از مهم‌ترین مطالعات اولیه توسط پتر بلو و اویتس دادلی دانکن در دهه ۱۹۶۰ انجام گرفت (Blau and Duncan 1967). پژوهش آنان هنوز هم مفصل‌ترین

1. social mobility

2. vertical mobility

3. lateral mobility

4. intragenerational mobility

5. intergenerational mobility

مطالعهٔ تحرک اجتماعی است که تا به حال در یک کشور انجام گرفته است. (درست است که این تحقیق دامنهٔ بسیار وسیعی داشت، اما همچون اکثر مطالعات دیگر دربارهٔ تحرک این مطالعه نیز مشمول همان نکاتی می‌شود که قبلاً گفته شد - فقط مردان مورد مطالعه قرار گرفتند). بلو و دانکن از یک نمونهٔ ملی مرکب از ۲۰,۰۰۰ مرد اطلاعاتی گردآوری کردند. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که تحرک عمودی زیادی در ایالات متحده وجود دارد، اما تقریباً همهٔ این تحرک بین موقعیت‌های شغلی نزدیک به یکدیگر صورت می‌پذیرد. تحرک بلنددامنه<sup>۱</sup> به ندرت اتفاق می‌افتد. هرچند که حرکت رو به پایین نیز، هم در متن زندگی شغلی افراد و هم به صورت بین نسلی، اتفاق می‌افتد اما بسیار کم‌تر از تحرک رو به بالا رواج دارد. دلیل این امر آن است که مشاغل یقه سفیدی و حرفه‌ای بسیار سریع‌تر از مشاغل یقه آبی رشد کرده‌اند، و این تحول روزنه‌هایی را برای پسران کارگران یقه آبی گشوده است تا به طرف مشاغل یقه سفیدی حرکت کنند. بلو و دانکن تأکید زیادی روی اهمیت آموزش و پرورش در بخت‌های موفقیت افراد داشتند. از نظر آن‌ها، تحرک اجتماعی رو به بالا عموماً مشخصهٔ جوامع صنعتی است و در ایجاد ثبات و یکپارچگی اجتماعی نیز نقش دارد.

شاید پرآوازه‌ترین مطالعهٔ بین‌المللی دربارهٔ تحرک اجتماعی، پژوهشی باشد که سیمور مارتین لیپست و راین هارد بندیکس انجام دادند (Lipset and Bendix 1959). آن‌ها داده‌های مربوط به نُه جامعهٔ صنعتی را تحلیل کردند - که عبارت‌اند از بریتانیا، فرانسه، آلمان غربی، سوئد، سوئیس، ژاپن، دانمارک، ایتالیا و ایالات متحده آمریکا - و توجه اصلی آن‌ها روی تحرک مردان از مشاغل یقه آبی به مشاغل یقه سفید بود. برخلاف انتظار آن‌ها، معلوم شد که هیچ‌یک از شواهد نشان نمی‌دهد که ایالات متحده بازتر از جوامع اروپایی باشد. کل تحرک عمودی از مشاغل یقه آبی به مشاغل یقه سفید در ایالات متحده ۳۰ درصد بود، و در سایر جوامع چیزی بین ۲۷ و ۳۱ درصد. لیپست و بندیکس نتیجه گرفتند که همهٔ کشورهای صنعتی از نظر گسترش و رواج مشاغل یقه سفیدی، تغییرات مشابهی را تجربه می‌کنند. این امر به «خیزش تحرک رو به بالا» منجر می‌شود که در همهٔ این جوامع ابعاد مشابهی دارد. دیگران یافته‌های این مطالعه را زیر سؤال برده‌اند و این استدلال را آورده‌اند که اگر به تحرک رو به پایین توجه بیش‌تری می‌شد و اگر تحرک بلند دامنه نیز مورد ملاحظه قرار می‌گرفت، آن‌گاه تفاوت‌های چشمگیری بین کشورها پیدا می‌شد (Heath 1981; Grusky and Hauser 1984).

اکثر مطالعات تحرک اجتماعی، مثل مطالعاتی که در این جا معرفی شدند، توجه خود را به ابعاد عینی تحرک معطوف کرده‌اند - منظور این است که تحرک تا چه حد وجود دارد، در چه جهتی است، و کدام بخش‌های جمعیت را شامل می‌شود. گوردون مارشال و دیوید فرث (Marshall and Firth 1999) در مطالعهٔ تطبیقی خویش دربارهٔ تحرک اجتماعی رهیافت متفاوتی را درپیش گرفته‌اند؛ آن‌ها دربارهٔ احساسات «ذهنی» مردم دربارهٔ تغییر موقعیت‌های طبقاتی کندوکاو کرده‌اند. این دو نویسنده در

واکنش به چیزی که به اصطلاح «گمانه‌زنی بی‌پایه و اساس» جامعه‌شناسان درباره آثار و نتایج احتمالی تحرک اجتماعی بر احساس خوشبختی افراد می‌نامیدند، پژوهش خود را طراحی کردند. با این‌که برخی این استدلال را مطرح کرده‌اند که تحرک اجتماعی موجب احساس عدم تعادل، انزوا و بی‌ریشگی می‌شود، سایرین دیدگاه خوش‌بینانه‌تری اختیار کرده‌اند و معتقدند که فرآیند تدریجی سازگار شدن با طبقه جدید به ناچار رخ می‌دهد.

مارشال و فرث با استفاده از داده‌های پیمایشی از ده کشور - بلغارستان، چکسلواکی سابق، استونی، آلمان، لهستان، روسیه، اسلوانی، ایالات متحده و بریتانیا - به بررسی این مطلب پرداختند که آیا تحرک طبقاتی ربطی به تقویت احساس رضایت یا نارضایتی از جنبه‌های گوناگون زندگی هر روزی مثل خانواده، اجتماع، کار، درآمد و سیاست دارد یا خیر. این نویسندگان روی هم رفته شواهد چندانی درباره رابطه میان تجربه‌های طبقاتی پاسخگویان و رضایت کلی آن‌ها از زندگی نیافتند. این قضیه هم در مورد افرادی صادق بود که از خاستگاه طبقه کارگری به موقعیت‌های طبقه متوسطی صعود کرده بودند و هم کسانی که تحرک رو به پایین داشتند.

### تحرک رو به پایین

هرچند که تحرک رو به پایین کم‌تر از تحرک رو به بالا رواج دارد، اما باز هم پدیده دامن‌گستری است. تحرک رو به پایین درون‌نسلی نیز رایج است. این نوع تحرک غالباً با مسائل و ناراحتی‌های روانی ارتباط دارد، یعنی وقتی افراد نمی‌توانند سبک زندگی خو گرفته خود را همچنان ادامه دهند. زاید بودن نیز از دلایل اصلی تحرک رو به پایین است. برای مثال، افراد میان‌ساله که شغل خود را از دست می‌دهند، یا اصلاً نمی‌توانند شغل تازه‌ای پیدا کنند یا شغلی می‌یابند که سطح درآمد آن پایین‌تر از شغل پیشین است.

تاکنون مطالعات بسیار اندکی درباره تحرک رو به پایین در بریتانیا انجام شده است. اما احتمال می‌رود که تحرک رو به پایین درون‌نسلی و بین‌نسلی در بریتانیا و ایالات متحده رو به افزایش باشد. در ایالات متحده چندین مطالعه جدید درباره این پدیده صورت گرفته است. طی دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰، برای نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم، متوسط درآمدهای واقعی (درآمد پس از محاسبه ضریب تورم) مردم در مشاغل یقه سفیدی متوسط در ایالات متحده افت کلی داشت. بنابراین حتی اگر چنین مشاغلی، در مقایسه با سایر مشاغل، رو به گسترش باشند باز هم نمی‌توانند خواسته‌ها و توقعات سبک زندگی را که روزی اجابت می‌کردند، برآورده سازند.

تجدید ساختار شرکت‌ها و «کاهش ابعاد» آن‌ها عمده‌ترین دلیل بروز این تغییرات است. بسیاری از شرکت‌ها برای مقابله با رقابت فزاینده جهانی، نیروهای انسانی خود را کاهش داده‌اند. مشاغل یقه سفیدی و همچنین مشاغل تمام‌وقت یقه‌آبی از میان رفته است و مشاغل پاره‌وقت کم‌درآمد جای آن را گرفته است.

تحرك رو به پایین در ایالات متحده امروزه خصوصاً در میان زنان متارکه‌کرده صاحب فرزند یا فرزندان نیز رایج است. زنانی که پس از ازدواج از زندگی نسبتاً آسوده طبقه متوسطی برخوردار بودند غالباً پس از طلاق یا جداسدن فقط زندگی «بخور و نمیری» پیدا می‌کنند. در اکثر موارد مبلغ نفقه بسیار ناچیز است یا اصلاً وجود ندارد؛ زنانی که سعی می‌کنند کار و بچه‌داری و مسئولیت‌های خانه‌داری را به‌نحوی با یک دست بلند کنند غالباً به‌سختی موفق می‌شوند (Schwarz and Volgy 1992).

### تحرك اجتماعی در بریتانیا

سطوح کلی تحرك در بریتانیا در دوره پس از جنگ به‌صورت گسترده مورد مطالعه بوده است. هرچند که باز هم تقریباً همه این پژوهش‌ها در مورد مردان انجام گرفته است. یکی از اولین مطالعات را دیوید گلاس انجام داد (Glass 1954). مطالعه گلاس به تحلیل تحرك بین‌نسلی طی دوره نسبتاً درازی تا دهه ۱۹۵۰ اختصاص داشت. یافته‌های او با نتایجی که در بالا در مورد داده‌های بین‌المللی داده شد، انطباق دارد (حدود ۳۰ درصد تحرك از مشاغل یقه‌آبی به مشاغل یقه‌سفید). پژوهش گلاس بسیار مورد استفاده کسانی قرار می‌گیرد که به مقایسه‌های بین‌المللی می‌پردازند. در کل، گلاس نتیجه گرفت که بریتانیا جامعه «باز» خاصی نیست. هرچند که تحرك زیادی به‌وقوع پیوسته بود، اما اکثر این تحرك‌ها کوتاه‌دامنه بودند. تحرك رو به بالا بسیار بیش از تحرك رو به پایین رواج داشت، و اکثر تراکم آن نیز در سطوح میانی ساختار طبقاتی متمرکز شده بود. مردمانی که در قعر ساختار طبقاتی بودند معمولاً همان‌جا می‌ماندند؛ تقریباً ۵۰ درصد از پسران کارکنان حرفه‌ای و مدیریتی، همین مشاغل را داشتند. همچنین گلاس دریافت که این نوع «استخدام خودی‌ها» در مشاغل و موقعیت‌های نخبه به میزان زیادی انجام می‌گیرد.

تحقیق مهم دیگری را که به‌نام مطالعه تحرك آکسفورد شناخته می‌شود جان گلدتورپ و همکاران وی انجام دادند. این مطالعه براساس یافته‌های پیمایشی در ۱۹۷۲ صورت گرفت (Goldthorpe with Llewellyn and Payne 1980). آن‌ها در پی کندوکاو در این باره بودند که الگوهای تحرك اجتماعی از زمان تحقیق گلاس تا به‌حال چقدر تغییر یافته بود، و نتیجه گرفتند که سطح کلی تحرك مردان در واقع در دوره قبلی بالاتر بود، و حرکت‌های بلنددامنه بیش‌تری دیده می‌شد. اما دلیل اصلی چنین وضعی این نبود که نظام شغلی مساوات‌جویانه‌تر شده بود. بلکه، ریشه این تغییرات در ادامه رشد شتابان مشاغل بلندپایه یقه‌سفیدی نسبت به مشاغل یقه‌آبی بود. این پژوهشگران دریافتند که دوسوم فرزندان کارگران یدی غیرماهر یا نیمه‌ماهر خودشان هم در مشاغل یدی کار می‌کردند. حدود ۳۰ درصد حرفه‌ای‌ها و مدیران خاستگاه طبقه کارگری داشتند، درحالی‌که حدود ۴ درصد از مردان شاغل در شغل‌های یقه‌آبی از پیشینه حرفه‌ای یا مدیریتی برخوردار بودند.

مطالعه تحرك آکسفورد به‌رغم یافتن شواهدی دال بر نرخ‌های بالاتر تحرك اجتماعی مطلق،

چنین نتیجه گرفت که بخت‌های نسبی تحرک در میان بخش‌های مختلف جمعیت بریتانیا بسیار نابرابر است، و نابرابری فرصت‌ها قطعاً در ساختار طبقاتی ریشه دارد.

مطالعه تحرک آکسفورد ده سال بعد بر مبنای اطلاعات تازه دوباره گرد آمده، روزآمد شد (Goldthorpe and Payne 1986). یافته‌های اصلی مطالعه اول دوباره تأیید شد، اما تحولات دیگری نیز یافته شد. بخت‌های پسران خانواده‌های یقه‌آبی برای دسترسی به مشاغل حرفه‌ای یا مدیریتی افزایش یافته بود. باز هم این واقعیت به تغییرات ساختار شغلی ربط داده شد که موجب کاهش مشاغل یقه‌آبی نسبت به مشاغل بلند پایه‌تر یقه سفید می‌شد.

مارشال و همکارانش در دهه ۱۹۸۰ به نتایجی رسیدند که عمدتاً یافته‌های گلدتورپ و همکاران او را تصدیق می‌کرد. در مطالعه تحرک اسکس، محققان دریافتند که حدود یک سوم کسانی که مشاغل بلند پایه یقه سفیدی یا حرفه‌ای داشتند از خانواده‌های یقه‌آبی می‌آمدند. چنین یافته‌هایی بیانگر انعطاف پذیری زیاد جامعه بریتانیا است: برای خیلی‌ها این امکان هست که در سلسله مراتب اجتماعی رو به بالا حرکت کنند، هم به لحاظ تحرک درون نسلی و هم تحرک بین نسلی. اما این مقیاس‌ها هنوز با سوگیری علیه زنان همراه است که بخت‌های تحرک آن‌ها با حضور بیش از اندازه آن‌ها در مشاغل یکنواخت و تکراری غیریدی، بسته می‌شود. خصلت سیال و انعطاف پذیر جامعه مدرن عمدتاً از گرایش آن به مشاغل سطح بالا نشئت می‌گیرد. مارشال و همکاران وی نتیجه می‌گیرند: «باز شدن جای بیش تر در بالا» با برابری بیش تری در فرصت‌های رسیدن به آن‌جا همراه نبوده است» (Marshall et al., 1988:138). در هر حال، نکته‌ای را که پیش از این گفتیم نباید از یاد برد: تحرک فرآیند بلندمدتی است، و اگر جامعه «باز» تر شود، آثار و نتایج نهایی آن برای یک نسل قابل رؤیت نخواهد بود.

### جنسیت و تحرک اجتماعی

هرچند که تحقیق درباره تحرک اجتماعی تأکید و تمرکز بسیار زیادی روی مردان داشته است، در سال‌های اخیر به الگوهای تحرک در میان زنان توجه بیش تری شده است. در زمانه‌ای که دختران در مدارس بیش تر از پسران به موفقیت‌های تحصیلی می‌رسند، و شمار زنان در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی عالی بیش از مردان است، آدمی به این صرافت می‌افتد که نابرابری‌های دیرپای جنسیتی در جامعه شاید سستی گرفته باشند. آیا ساختار شغلی برای زنان «بازتر» شده است، یا هنوز هم بخت‌های تحرک زنان عمدتاً به واسطه خانواده و خاستگاه اجتماعی آن‌ها رقم می‌خورد؟

مطالعه نسلی اخیر که از سوی دفتر پژوهش اقتصادی و اجتماعی انجام گرفت و بیست و چند ساله‌های دهه ۱۹۹۰ نام داشت، زندگی ۹۰۰۰ بریتانیایی را که همگی در یک هفته در سال ۱۹۷۰ به دنیا آمده بودند، دنبال می‌کرد. در آخرین پیمایشی که روی این پاسخگویان، در سن بیست و

### آیا در بریتانیا شایسته‌سالاری حاکم است؟

پیتر ساندرز (Saunders 1990, 1996) یکی از قاطع‌ترین منتقدان سنت بریتانیایی پژوهش دربارهٔ تحرک اجتماعی بوده است که دربرگیرندهٔ مطالعاتی مثل مطالعهٔ گلاس و گلدتورپ است. به گفتهٔ ساندرز، بریتانیا یک نظام شایسته‌سالاری<sup>۱</sup> راستین است چون پاداش‌ها و مواهب طبیعتاً به کسانی می‌رسد که توانمندترین افراد در «انجام کارها» و نیل به موفقیت هستند. از نظر وی، توانایی و تلاش عوامل کلیدی موفقیت شغلی هستند، نه پیشینهٔ طبقاتی. ساندرز با استفاده از داده‌های مطالعهٔ ملی رشد کودک می‌خواهد نشان دهد کودکانی که تیزهوش و سخت‌کوش هستند، صرف‌نظر از برخورداری‌ها یا نابرخورداری‌های اجتماعی‌شان، موفق خواهند بود. بنا به قضاوت او، بریتانیا شاید جامعه‌ای نابرابر باشد، اما جامعهٔ عادلانه‌ای است.

ریچارد برین و جان گلدتورپ، در پاسخ به چنین ادعاهایی، ساندرز را بر مبنای ملاحظات نظری و روش‌شناختی، مورد انتقاد قرار داده‌اند (Breen and Goldthorpe 1999). آن‌ها ساندرز را متهم می‌کنند که سوگیری‌های شخصی خود را وارد تحلیل داده‌های پیمایش کرده است، مثل حذف‌کردن پاسخگویانی که بیکار بوده‌اند. برین و گلدتورپ تحلیل دیگری از همان داده‌های مورد استفادهٔ ساندرز به عمل آورده و به یافته‌های اساساً متفاوتی رسیده‌اند که پشتیبان عقیدهٔ خود آن‌ها به اهمیت موانع طبقاتی در تحرک اجتماعی است. این نویسندگان نتیجه می‌گیرند که شایستگی فردی یقیناً عامل مؤثری در تعیین موقعیت طبقاتی افراد است، اما «طبقهٔ خاستگاه» نیز تأثیر نیرومندی برجا می‌گذارد. به گفتهٔ برین و گلدتورپ، کودکان خانواده‌های نابرخوردار باید شایستگی و لیاقتی بیش از کودکان برخوردار نشان دهند تا به موقعیت‌های طبقاتی مشابهی دست یابند.

شش سالگی، انجام‌گرفت معلوم شد که هم برای مردان و هم برای زنان، پیشینهٔ خانوادگی و خاستگاه طبقاتی عوامل نیرومندی به حساب می‌آیند. نتیجهٔ مطالعهٔ مذکور این بود که جوانانی که بهتر از بقیه توانسته بودند با گذار به دورهٔ بزرگسالی کنار بیایند کسانی بودند که تحصیلات بیش‌تری داشتند، ازدواج و بچه‌دار شدن را به تعویق انداخته بودند و پدران آن‌ها مشاغل حرفه‌ای داشتند. افرادی که از خانواده‌های نابرخوردار و محروم بودند، گرایش بیش‌تری به درج‌ازدن داشتند.

در این مطالعه معلوم شد که، به‌طور کلی، فرصت‌های زنان امروزی بسیار بیش از هم‌تایان آن‌ها در نسل قبل است. زنان طبقهٔ متوسط بیش‌ترین بهره را از تحولات یادشده برده‌اند: احتمال دانشگاه رفتن آن‌ها و احتمال یافتن شغل‌های پردرآمد پس از فارغ‌التحصیلی برای این زنان درست به اندازهٔ هم‌تایان مذکر آن‌ها است. این حرکت به سمت برابری بیش‌تر، در اعتماد به نفس بالاتر و احساس عزت نفس زنان نیز انعکاس می‌یافت که در مقایسه با وضعیت زنانی که دوازده سال پیش از آن‌ها به دنیا آمده بودند، ارتقا یافته بود.



بخت‌های زنان برای برخورداری از کارنامه حرفه‌ای مطلوب در حال ارتقا است، اما هنوز دو مانع وجود دارد. مدیران و کارفرمایان مذکر هنوز در مورد متقاضیان زن تبعیض می‌گذارند. و این تبعیض تا حدی به دلیل این عقیده آن‌ها است که «زنان علاقه واقعی به زندگی حرفه‌ای و شغلی ندارند» و احتمالاً بعد از تشکیل خانواده بازار کار را ترک می‌کنند. بچه‌داشتن هنوز هم تأثیر بسیار قاطعی روی بخت‌های شغلی و حرفه‌ای زنان می‌گذارد. نه به این دلیل که آن‌ها علاقه‌ای به شغل و زندگی حرفه‌ای ندارند بلکه چون آن‌ها غالباً وادار می‌شوند از میان پیشرفت کاری و بچه‌داشتن یکی را انتخاب کنند. مردان مایل نیستند در همه مسئولیت‌های خانه‌داری و بچه‌داری سهیم و شریک شوند. هرچند که امروزه زنان بسیار بیش از گذشته زندگی خانگی را طوری تنظیم می‌کنند که شغل و حرفه خود را نیز دنبال کنند، اما هنوز با موانع زیادی در این راه روبه‌رو هستند.

### نتیجه

هرچند که اهمیت پیشین طبقه قطعاً از جهاتی کاهش یافته است، خصوصاً از جهت تعیین هویت مردم، اما تقسیم‌بندی‌های طبقاتی همچنان محور اصلی‌ترین نابرابری‌های اقتصادی در جوامع مدرن است. طبقه هنوز هم تأثیر شایانی بر زندگی‌های ما دارد، و عضویت طبقاتی با مجموعه‌ای از نابرابری‌های دیگری همچون امید به زندگی و سلامتی جسمانی و دسترسی به آموزش و مشاغل پردرآمد، همبستگی دارد.

نابرابری‌های میان فقرا و افراد مرفه‌تر در بریتانیا طی بیست سال گذشته افزایش یافته است. آیا نابرابری‌های فزاینده طبقاتی بهایی است که برای تأمین توسعه اقتصادی باید پرداخت؟ این پنداشت خصوصاً در دوره حکومت خانم تاچر رایج بود. چنین استدلال می‌شد که جست‌وجوی ثروت موجب توسعه اقتصادی می‌شود چون نیروی حرکت‌بخشی است که نوآوری و پویایی را تشویق می‌کند. بسیاری هم معتقدند که در زمان حاضر، فرآیند جهانی‌شدن و آزادسازی بازارهای جهانی منجر به فواخ‌تر شدن شکاف میان فقیر و غنی، و «سفت و سخت‌شدن» نابرابری‌های طبقاتی می‌شود.

اما به یادداشتن این نکته خالی از اهمیت نیست که فعالیت‌های ما هرگز سراپا تحت تعیین تقسیم‌بندی‌های طبقاتی نیست: بسیاری از مردم واقعاً تحرک اجتماعی را تجربه می‌کنند. گسترش آموزش عالی، دسترسی فزاینده به مدارج و مدارک حرفه‌ای و دانشگاهی، و ظهور اینترنت و «اقتصاد نوین»، مجراهای جدید و تازه‌ای برای تحرک رو به بالا می‌گشایند. این تحولات موجب اضمحلال الگوهای قدیمی طبقه و قشربندی می‌شوند و به ایجاد نظم پرناعطاف‌تر و شایسته‌سالارانه‌تری کمک می‌کنند.

## خلاصه مطالب

۱. قشربندی اجتماعی به معنای تقسیم جامعه به لایه‌ها یا قشرهایی است. وقتی از قشربندی اجتماعی سخن می‌گوییم، منظورمان موقعیت‌های نابرابری است که توسط افراد جامعه اشغال می‌شوند. قشربندی براساس جنسیت و سن در همه جوامع دیده می‌شود. در جوامع سنتی بزرگ و در کشورهای صنعتی امروزی، قشربندی بر پایه ثروت، مالکیت و دسترسی به کالاهای مادی و محصولات فرهنگی شکل می‌گیرد.
۲. می‌توانیم چهار نوع عمده نظام‌های قشربندی را از هم تمییز دهیم: برده‌داری، نظام کاستی، نظام رده‌ای و نظام طبقاتی.
۳. مشهورترین و پرنفوذترین نظریه‌های قشربندی را مارکس و وبر پروراندند. مارکس بیش از هر چیز بر طبقه تأکید داشت و آن را خصوصیت عینی ساختار اقتصادی جامعه می‌دانست. به نظر او جدایی میان صاحبان سرمایه و کارگرانی که صاحب سرمایه نبودند، بسیار بنیادی و تعیین‌کننده بود. وبر نیز دیدگاه مشابهی داشت، اما دو جنبه دیگر هم برای نظام قشربندی قائل بود - منزلت و حزب. منزلت به شأن یا «افتخار اجتماعی» افراد و گروه‌ها اطلاق می‌شود؛ حزب به معنای بسیج فعال گروه‌ها برای دستیابی به اهداف معینی است.
۴. غالباً شغل را به منزله معرف طبقه اجتماعی به کار می‌برند. افرادی که شغل یکسانی دارند معمولاً سطوح مشابهی از امتیازها یا محرومیت‌های اجتماعی را تجربه می‌کنند، و از بحث‌های زندگی مشابهی بهره‌مندند. در میان جامعه‌شناسان رسم بر این است که از گروه‌های شغلی برای ترسیم ساختار طبقاتی جامعه استفاده کنند. این الگوواره‌های طبقاتی برای بررسی نابرابری‌های وسیع طبقاتی سودمندند، اما محدودیت‌هایی هم دارند. برای مثال، این الگوواره‌های طبقاتی را نمی‌توان به‌آسانی در مورد افرادی به کار بست که به لحاظ اقتصادی فعال نیستند؛ یا این‌که اهمیت مالکیت و ثروت برای طبقه اجتماعی در این الگوواره‌های مبتنی بر شغل انعکاس پیدا نمی‌کند.
۵. اکثر مردم در جوامع مدرن، امروزه مرفه‌تر از نسل‌های پیشین هستند، با این حال ثروت هنوز هم در دست شمار اندکی از مردم است. طبقه بالا مرکب از اقلیت کوچکی از مردم است که ثروت و قدرت دارند و می‌توانند امتیازهای خود را به نسل بعد منتقل کنند. ثروتمندان گروه پرتنوع و در حال تغییری هستند؛ تعداد بیش‌تری از میلیونرهای خودساخته، زنان و جوانان در سال‌های اخیر وارد صفوف ثروتمندان شده‌اند.
۶. طبقه متوسط شامل کسانی است که مشاغل یقه‌سفیدی دارند، مثل معلمان، حرفه‌های پزشکی و کارکنان صنایع خدماتی. در اکثر کشورهای صنعتی، طبقه متوسط اکنون اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهد؛ این وضعیت تا حد زیادی به دلیل رشد مشاغل حرفه‌ای، مدیریتی و اجرایی است. اعضای طبقه متوسط، برخلاف طبقه کارگر، عموماً دارای مدارک تحصیلی یا فنی هستند که آن‌ها را قادر می‌سازد کار فکری و جسمی خود را بفروشند تا معاش خویش را تأمین کنند.
۷. طبقه کارگر متشکل از کسانی است که مشاغل یقه‌آبی یا یدی دارند. طبقه کارگر در طول قرن بیستم به‌طور فاحشی تحلیل رفته است که نتیجه افول کار تولیدی بوده است. اعضای طبقه کارگر اکنون مرفه‌تر از صدسال پیش شده‌اند.
۸. بعضی از نویسندگان جدید اظهار کرده‌اند که عوامل فرهنگی، مثل سبک زندگی و الگوهای مصرف، عوامل مهمی هستند که بر موقعیت طبقاتی تأثیر می‌گذارند. طبق این دیدگاه، اکنون هویت‌های فردی براساس انتخاب‌های سبک زندگی شکل می‌گیرد نه براساس معرف‌های سنتی طبقه مثل شغل.
۹. تحلیل‌های قشربندی اجتماعی به‌طور سنتی از دیدگاه مذکر نوشته شده‌اند. این امر تا حدی به دلیل این

فرض است که نابرابری‌های جنسیتی بازتابی از تفاوت‌های طبقاتی است؛ این فرض کاملاً قابل چگون و چراست. در جوامع مدرن، جنسیت مستقل از طبقه بر قشریندی اجتماعی تأثیر می‌گذارد.

۱۰. موقعیت طبقاتی هرکس، دست‌کم تا حدی اکتسابی است؛ یعنی صرفاً «مادرزادی» نیست. تحرک اجتماعی، چه رو به بالا و چه رو به پایین، ویژگی نسبتاً رایجی است.

۱۱. در مطالعه تحرک اجتماعی، بین تحرک درون‌نسلی و تحرک بین‌نسلی تفاوت می‌گذارند. تحرک درون‌نسلی به معنای حرکت رو به بالا یا پایین در مراتب اجتماعی در طول زندگی کاری یک فرد [نسل] است. تحرک بین‌نسلی به معنای تحرک از یک نسل به نسل بعدی است، مثل وقتی که دختر یا پسر از خانواده یقه‌آبی، تبدیل به یک متخصص می‌شود. تحرک اجتماعی غالباً دامنه محدودی دارد. اکثر مردم فاصله چندانی از سطح خانواده پدری خود نمی‌گیرند، با این حال گسترش مشاغل یقه سفیدی در همین چند دهه اخیر فرصتی برای تحرک‌های کم‌دامنه رو به بالا فراهم ساخته است.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر

۱. کدام یک از رویکردهای نظری به قشریندی، با تجربه‌های هر روزی شما همخوانی بیش‌تری دارند؟
۲. چرا بسیاری از جامعه‌شناسان از شغل به منزله سنجه طبقه اجتماعی استفاده می‌کنند؟
۳. چرا در جوامع مدرن تحرک رو به پایین کم‌تر از تحرک رو به بالا است؟
۴. منظور جامعه‌شناسان از الگوواره‌های طبقاتی «رابطه‌ای» چیست؟
۵. مناسب‌ترین واحد تحلیل طبقاتی کدام است، فرد یا خانوار؟
۶. در صورتی که همه افراد جامعه به اندازه کافی از خوراک و پوشاک بهره‌مند باشند، آیا باز هم نابرابری در جامعه چیز بدی است؟

### برای مطالعه بیشتر

- Rosemary Crompton, *Class and Stratification: An Introduction to Current Debates* (Cambridge: Polity, 1998).
- Michael Lavalette and Gerry Mooney (eds), *Class Struggle and Social Welfare* (New York: Routledge, 2000).
- T. H. Marshall, *Citizenship and Social Class, and Other Essays* (Cambridge: Cambridge University Press, 1950).
- Sally R. Munt (ed.), *Cultural Studies and the Working Class* (London: Cassell, 2000).
- Christine Zmroczek and Pat Mahony (eds), *Women and Social Class: International Feminist Perspectives* (London: UCL Press, 1999).

### نشانی‌های اینترنتی

- کتابنامه طبقه اجتماعی (دانشگاه آمستردام) <http://www.pscw.uva.nl/sociosite/CLASS/bibA.html>
- کندوکاو در نابرابری‌های اجتماعی <http://www.trinity.edu/mkearl/strat.html>
- آرشیو اینترنتی مارکسیست‌ها <http://www.marxists.org>
- برنامه چندرشته‌ای در زمینه نابرابری و سیاست اجتماعی <http://www.ksg.harvard.edu/inequality/>
- گزارش سال ۲۰۰۰ یونیسف درباره پیشرفت ملل <http://www.unicef.org/pon00/>

## ۱۱ فقر، رفاه و طرد اجتماعی

۴۴۸	فقر
۴۴۸	فقر چیست؟
۴۵۰	اندازه‌گیری فقر
۴۵۲	روندهای اخیر فقر در بریتانیا
۴۵۵	فقرا کیستند؟
۴۵۶	تبیین فقر
۴۵۹	فقر و تحرک اجتماعی
۴۶۱	مناقشه زیر طبقه
۴۶۲	سابقه بحث زیر طبقه
۴۶۳	زیر طبقه، اتحادیه اروپا و مهاجرت
۴۶۴	آیا در بریتانیا زیر طبقه وجود دارد؟
۴۶۵	طرد اجتماعی
۴۷۰	شکل‌های طرد اجتماعی
۴۷۳	بی‌خانمان‌ها
۴۷۶	جرم و طرد اجتماعی
۴۷۸	رفاه و اصلاح دولت رفاه
۴۷۹	نظریه‌های دولت رفاه
۴۸۲	پیدایش دولت رفاه بریتانیا
۴۸۴	اصلاح دولت رفاه
۴۹۱	نتیجه: بازاندیشی درباره برابری و نابرابری
۴۹۱	خلاصه مطالب
۴۹۳	پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر
۴۹۳	برای مطالعه بیشتر
۴۹۳	نشانی‌های اینترنتی

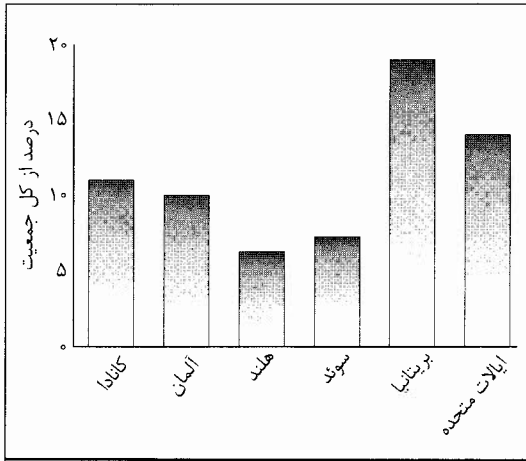


## فصل ۱۱: فقر، رفاه و طرد اجتماعی

کارول زن بیست و چهار ساله‌ای است که در یک مرکز اطلاع‌رسانی تلفنی کار می‌کند؛ این مرکز برای کسانی که می‌خواهند برنامه مسافرت‌های آتی خود را تنظیم کنند اطلاعات و خدمات ارائه می‌کند. ساعات کار کارول بسیار طولانی است و اغلب تا اوایل شب طول می‌کشد. همه کسانی که در این مرکز تلفنی کار می‌کنند زن هستند. آن‌ها در سالتی بزرگ و به صورت ردیف‌های طولانی می‌نشینند و با دیواره‌های خاکستری‌رنگ از هم جدا می‌شوند. این زنان با گوشی‌هایی که روی سر خود می‌گذارند با تلفن صحبت می‌کنند و در همان حال اطلاعات درخواستی مشتریان را از رایانه‌هایی که پیش رو دارند استخراج می‌کنند.

کارول، همچون بسیاری از همکاران خویش، یک مادر تنهاست. او با درآمد اندک خود از دو فرزند کوچک خویش نگهداری می‌کند. کارول مبلغ ماهیانه ناچیزی برای سرپرستی کودکان از شوهر سابق خود می‌گیرد، اما این مبلغ اصلاً برای مخارج آن‌ها کفایت نمی‌کند. زندگی کارول هر ماه وابسته به چک حقوق آخرماه است. او سه روز در هفته صبح‌ها به‌عنوان نظافت‌کار ساختمان اداره‌ای نزدیک محل زندگی‌اش کار می‌کند. پولی که از این کار اضافی به‌دست می‌آورد به او امکان می‌دهد که صورت حساب‌های خود را به‌موقع پرداخت کند و برای کودکان خود لباس بخرد و هزینه‌های آن‌ها را تأمین کند. اما به‌رغم این شغل دوم باز هم کارول باید تقلائی زیادی کند تا جوابگوی مخارج ماهانه باشد. کارول و فرزندانش در یک مجتمع مسکونی و در خانه‌ای که متعلق به شورای محلی است، زندگی می‌کنند. هدف اصلی وی این است که بتواند به منطقه امن‌تر و بهتری نقل مکان کند.

عصرهایی که کار کارول کمی بیش‌تر طول می‌کشد، با عجله از مرکز تلفن به خانه مادرش می‌رود تا بچه‌ها را از او تحویل بگیرد. بچه‌ها پس از تعطیل شدن مهد کودک، نزد مادر کارول می‌مانند. اگر بخت با کارول یار باشد بچه‌ها به محض رسیدن به خانه می‌خوانند، اما اکثر شب‌ها فرستادن آن‌ها به بستر به یک مبارزه واقعی تبدیل می‌شود. وقتی بچه‌ها به خواب می‌روند کارول دیگر چنان خسته است که هیچ کاری جز روشن کردن تلویزیون نمی‌تواند بکند. او برای خریدکردن یا پخت‌وپز وقت چندانی ندارد، بنابراین آن‌ها غالباً غذاهای منجمد و حاضری



شکل ۱.۱۱ متوسط سطح فقر در شش کشور.

منبع: OECD. From the *Guardian*, 12 Jan, 2000.

مصرف می‌کنند. او می‌داند که آن‌ها به برنامه غذایی بهتری احتیاج دارند، اما هیچ فروشگاه‌های نزدیک مجتمع مسکونی آن‌ها نیست، و اگر هم بود در حال او نمی‌توانست مواد غذایی تازه خریداری کند.

کارول از این‌که مجبور است ساعات زیادی را دور از فرزندانش باشد بسیار ناراحت و نگران است اما هیچ راهی برای خروج از این بن‌بست پیدا نمی‌کند. کارول پس از جداسدن از شوهرش، ابتدا هیجده‌ماه همراه بچه‌ها در خانه ماند و با مستمری دولتی زندگی کرد. هرچند که او تلاش زیادی

می‌کند تا با وضعیت کنونی خود کنار بیاید اما نمی‌خواهد به عواید رفاهی دولتی وابسته شود. کارول امیدوار است که پس از کسب چندسال تجربه در مرکز تلفن، بتواند کار بهتر و پردرآمدتری پیدا کند.

بسیاری از مردم وقتی با کسی مثل کارول برخورد می‌کنند ممکن است مفروضات معینی درباره زندگی او داشته باشند. آن‌ها شاید تصور کنند که فقر کارول و موقعیت پایین او در جامعه نتیجه لیاقت فطری او و یا نحوه تربیتش است. بعضی دیگر شاید کارول را مقصر بدانند که به قدر کافی برای غلبه بر مشکلات خود کار و تلاش نمی‌کند. آیا این دیدگاه‌ها درست‌اند؟ این وظیفه جامعه‌شناسی است که چنین مفروضاتی را تجزیه و تحلیل کند و دیدگاه کلی تری نسبت به جامعه ما ارائه کند که تجربه‌های کسانی مثل کارول را بتوان توضیح داد و درک کرد.

کارول و کودکان او فقط یک مثال از خانوارهای زیادی در بریتانیا هستند که در شرایط فقر به سر می‌برند. طبق آمارهای سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD)<sup>۱</sup> بریتانیا یکی از کشورهای است که بیش‌ترین آمار فقر را در جهان توسعه‌یافته دارد (شکل ۱.۱۱). شاید بسیاری از مردم از شنیدن این مطلب جا بخورند که بریتانیا چنین وضعیتی داشته باشد. بیش‌تر مردمان مرفه اطلاع درستی از کم‌وکیف فقر در اطراف خود ندارند.

1. Organization for Economic Cooperation and Development

## فقر

## فقر چیست؟

فقر<sup>۱</sup> چیست و چگونه باید آن را تعریف کرد؟ جامعه‌شناسان و پژوهشگران معمولاً دو رهیافت در قبال فقر اتخاذ می‌کنند، یکی براساس مفهوم فقر مطلق<sup>۲</sup> و دیگری فقر نسبی<sup>۳</sup>. مفهوم فقر مطلق بر پایه مفهوم معیشت<sup>۴</sup> - یعنی شرایط اساسی برای حفظ و تداوم زندگی سالم جسمانی - استوار است. کسانی که فاقد این ملزومات اساسی زندگی انسان - مثل غذای کافی، مسکن و پوشاک - هستند، در فقر به سر می‌برند. مفهوم فقر مطلق قابلیت کاربرد عام و جهانی دارد. تصور می‌شود که استانداردهای معیشت انسان کم‌وبیش برای همه کسانی که به لحاظ سنی و جسمی مشابه یکدیگرند، بدون توجه به این‌که کجا زندگی می‌کنند، یکسان است. هرکس که زیر این استاندارد جهانی زندگی کند، هر جای دنیا که باشد، می‌توان گفت که در فقر به سر می‌برد.

اما همه قبول ندارند که تعیین استانداردی امکان‌پذیر باشد. بنا به استدلال آن‌ها، بهتر است از مفهوم فقر نسبی استفاده شود که فقر را به استاندارد کلی زندگی در جامعه معینی ربط می‌دهد. طرفداران مفهوم فقر نسبی معتقدند که فقر تعریف فرهنگی دارد و نباید آن را براساس استاندارد جهانی محرومیت اندازه‌گیری کرد. خطا است که تصور کنیم نیازهای بشر همه‌جا مثل هم است - در واقع این نیازها هم در درون یک جامعه و هم بین جوامع فرق دارند. چیزهایی که در یک جامعه برای زندگی آدمی ضروری دانسته می‌شوند شاید در جامعه دیگری جزو تجملات به حساب بیایند. برای مثال، در اکثر کشورهای صنعتی آب لوله‌کشی شده، توالت‌های سیفون‌دار و مصرف دائمی میوه و سبزیجات جزو ضروریات اساسی زندگی سالم پنداشته می‌شوند؛ کسانی که بدون این ضروریات زندگی می‌کنند فقیر محسوب می‌شوند. اما در بسیاری از جوامع در حال توسعه چنین چیزهایی در میان اکثریت جمعیت رایج نیست و بی‌معنا است که فقر را براساس بودن نبود آن‌ها بسنجیم.

برای تعریف دقیق هر دو مفهوم فقر مطلق و نسبی دشواری‌هایی وجود دارد. یکی از روش‌های مرسوم برای اندازه‌گیری فقر مطلق این است که خط فقر<sup>۵</sup> را تعیین می‌کنند، این کار براساس قیمت کالاهای اساسی لازم برای زندگی در یک جامعه خاص انجام می‌گیرد. افراد یا خانوارهایی که درآمد آن‌ها پایین‌تر از خط فقر است، فقیر محسوب می‌شوند. اما استفاده از معیار واحد برای فقر می‌تواند مسئله‌ساز باشد، چون چنین تعریف‌هایی نمی‌توانند تنوع نیازهای بشری را درون جوامع و بین جوامع، در نظر بگیرند. برای مثال، زندگی در برخی نواحی یک کشور یا شهر ممکن است گران‌تر از

1. poverty

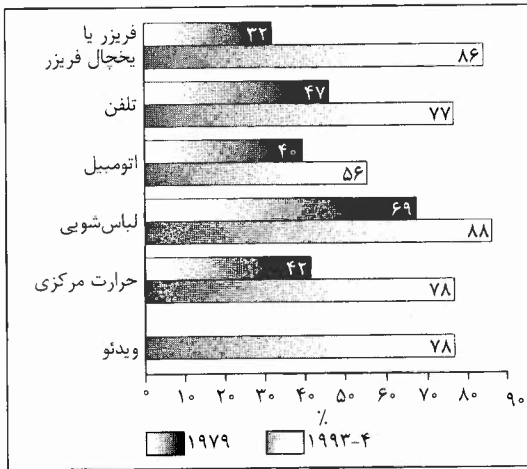
2. absolute poverty

3. relative poverty

4. subsistence

5. poverty line





شکل ۲.۱۱ درصد اعضای خانوارهای پایین‌ترین دهک درآمدی، که به لوازم و امکانات خانگی دسترسی دارند، ۱۹۷۹ و ۱۹۹۳-۴.

منبع: Family Expenditure Survey. From *Sociology Review*, 8.1 (Sept. 1998), p. 19.

سایر نقاط باشد؛ قیمت ضروریات اساسی در نقاط مختلف تفاوت دارد. مثال دیگر این‌که، افرادی که در فضاهای باز کارهای جسمانی انجام می‌دهند احتمالاً نیازهای غذایی بیشتری از کارمندان اداری دارند که بیش‌تر ساعات روز را در حال نشسته و در فضاهای بسته می‌گذرانند. استفاده از معیار واحد برای فقر معمولاً به این منجر می‌شود که برخی از افرادی که درآمد واقعی‌شان پاسخگوی نیازهای معیشتی اساسی آنها نیست، بالاتر از خط فقر پنداشته شوند.

مفهوم فقر نسبی نیز دشواری‌های خاص خود را دارد. یکی از مهم‌ترین

معضلات استفاده از این مفهوم، این واقعیت است که همراه با تغییر و توسعه جوامع، تلقی‌ها از فقر نسبی نیز تغییر می‌کنند. وقتی رفاه و ثروت در جوامع بیش‌تر می‌شود، استانداردهای فقر نسبی به تدریج بالاتر می‌رود. برای مثال، چیزهایی مثل اتومبیل، یخچال، حرارت مرکزی و تلفن، روزی جزو کالاهای تجملی بودند. اما در اکثر جوامع صنعتی امروزی، این کالاها برای بر خورداری از زندگی سالم و فعال ضروری محسوب می‌شوند. بعضی از منتقدان هشدار داده‌اند که استفاده از مفهوم فقر نسبی معمولاً توجه ما را از این واقعیت منحرف می‌کند که حتی نامرغه‌ترین اعضای جامعه اکنون بهتر از زمان‌های سابق زندگی می‌کنند. آنها می‌پرسند آیا در جامعه‌ای مثل بریتانیا امروز، که کالاهای مصرفی مثل تلویزیون و ماشین‌های لباسشویی و ظرفشویی عملاً در همه خانه‌ها پیدا می‌شود، اصلاً می‌توان گفت که فقر «حقیقی» وجود دارد یا خیر.

درست است که اکنون حتی کم‌درآمدترین خانواده‌ها نیز نسبت به دو دهه گذشته، دسترسی بیش‌تری به کالاها و خدمات دارند (شکل ۲.۱۱)، اما خطا است که تصور کنیم این نشانه فقدان فقر است. با این‌که جامعه بریتانیا در کل مرفه‌تر شده است، اما شکاف میان فقیرترین و ثروتمندترین اعضای آن در حال افزایش است. خانوارهایی که در مراتب پایین توزیع درآمد قرار دارند، مثل خانوار کارول، هنوز به سختی مایحتاج خود را تأمین می‌کنند. جامعه‌شناسان با استفاده از شاخص محرومیت که بر خورداری یا عدم بر خورداری از اقلام ضروری برای پرورش کودکان را می‌سنجد - مثل میوه تازه حداقل روزی یک بار، کاپشن ضدآب، یا داشتن سرگرمی یا اوقات فراغت - به این

نتیجه رسیده‌اند که بسیاری از خانوارها سخت در تکاپوی تأمین این نیازهای «اساسی» کودکان خود هستند (Middleton et al., 1997). سوء تغذیه، مشکلات بهداشتی و سلامتی، دسترسی محدود به آموزش و پرورش و خدمات عمومی، و اوضاع و شرایط ناامن سکونت هنوز هم در میان خانوارهای کم‌درآمد رواج دارد. این معرف‌ها نشان می‌دهند که به‌لحاظ نسبی، فقر عمیقاً در جامعه بریتانیا ریشه دوانیده است.

### اندازه‌گیری فقر

#### اندازه‌گیری‌های رسمی فقر

برخلاف ایالات متحده و بسیاری از کشورهای دیگر که «خط فقر» رسمی در آن‌ها تعریف می‌شود، در بریتانیا تعبیر و تفسیرهای فقر توسط دولت تهیه نمی‌شود. پژوهشگران بریتانیایی به‌دلیل نبود تعریف رسمی فقر از سایر معرف‌های آماری مثل پرداخت مستمری برای سنجش سطح فقر استفاده می‌کنند. در این مطالعات هرکسی که درآمدی مساوی یا کم‌تر از سطح مستمری‌های کمکی دولتی داشته باشد «فقیر» تعریف می‌شود. مستمری کمکی، پولی است که به کسانی پرداخت می‌شود که درآمد آن‌ها کم‌تر از میزان لازم برای تأمین ضروریات معیشتی است. کسانی که درآمدی بین ۱۰۰ تا ۱۴۰ درصد سطح مستمری‌های کمکی دارند «در لبه فقر» زندگی می‌کنند. اخیراً، مستمری کمکی جای خود را به عواید تقویت درآمد داده است، و فقر عموماً با ارجاع به تعداد خانوارهایی سنجیده می‌شود که با کم‌تر از متوسط (میانه) درآمد، یا با نصف متوسط درآمد، زندگی می‌کنند.

تعداد کسانی که طبق این تعریف در فقر، یا در لبه فقر، زندگی می‌کنند طی دهه ۱۹۸۰ به‌نحو چشمگیری افزایش یافته (Blackburn 1991) و این وضعیت بر شمار فزاینده‌ای از کودکان اثر گذاشته بود. در ۱۹۷۹، ۱۰ درصد از کودکان (زیر پانزده‌ساله‌ها) در خانوارهایی زندگی می‌کردند که درآمد آن‌ها ۵۰ درصد پایین‌تر از متوسط کشوری بود؛ در ۱۹۹۱ این نسبت به ۳۱ درصد افزایش یافت (Kumar 1993). پس از افزایش چشمگیر فقر در دهه ۱۹۸۰، در طول دهه ۱۹۹۰ سطح فقر نسبتاً ثابت ماند. داده‌های مربوط به اواخر دهه ۱۹۹۰ آشکار ساخت که نزدیک به ۱۰/۷ میلیون بریتانیایی با درآمدی کم‌تر از نصف متوسط درآمد زندگی می‌کنند، و اگر هزینه‌های مربوط به مسکن نیز در نظر گرفته شود این رقم به ۱۴ میلیون نفر افزایش می‌یابد (Howarth et al., 1999).

#### اندازه‌گیری‌های ذهنی فقر

بعضی از پژوهشگران معتقدند که اندازه‌گیری فقر فقط بر مبنای درآمد، میزان حقیقی محرومیت را در میان خانوارهای کم‌درآمد، کم‌تر از حد واقعی نشان می‌دهد. در چند مطالعه مهم، فقر براساس معیارهای ذهنی سنجیده شده، نه معیارهای عینی مثل سطح درآمد.

پیتر تاونسند یکی از پژوهشگرانی است که معتقد است سنجه‌های رسمی فقر کفایت نمی‌کنند. تاونسند در مطالعات خود، به جای اتکا به آمارهای درآمد، به بررسی درک و تلقی ذهنی مردم از فقر پرداخته است (Townsend 1979; Townsend et al., 1987). از پاسخگویان خواسته می‌شد عقیده خود را در این باره بیان کنند که چقدر درآمد لازم است تا مخارج خانوار آن‌ها تأمین شود، و آیا درآمد فعلی آن‌ها معادل با این مقدار، یا بیشتر، یا کم‌تر از آن است. در طیف وسیعی از خانوارها، درآمد ضروری به‌طور متوسط ۶۱ درصد بالاتر از چیزی برآورد شده بود که از طرف دولت برای تأمین حداقل معاش ضروری محسوب می‌شد. پاسخگویان این تحقیق اطلاعات مفصلی درباره سبک زندگی خود از جمله لوازم زندگی، عادات غذایی، کار، فراغت و فعالیت‌های مدنی به‌دست داده بودند. این داده‌ها نشان می‌داد که غالباً اختلاف مهمی میان نیازهای تصویری خانوارها و توانایی آن‌ها برای تأمین این نیازها وجود دارد. خانوارهایی که زیر سطح درآمدی قرار داشتند، دچار «محرومیت چندگانه» بودند یعنی آن‌ها بدون برخورداری از چند مورد از چیزهایی که ضروری می‌پنداشتند، به‌سر می‌بردند. تاونسند بر مبنای این یافته‌ها نتیجه گرفت که نرخ‌های دولتی تعیین مستمری‌ها بیش از ۵۰ درصد کسری دارد، و بسیار کم‌تر از حداقل لازم برای مشارکت کامل و معنادار یک خانوار در جامعه است.

جوانا ماک و استوارت لنزلی، براساس پژوهش تاونسند، دو مطالعه مهم درباره فقر نسبی در بریتانیا به انجام رسانده‌اند. این محققان برای برنامه‌ای تلویزیونی به نام بریتانیای فقیر دست به انجام یک نظرسنجی زدند تا معلوم شود چه چیزی از نظر مردم برای سطح «قابل قبول» زندگی ضرورت دارد. بر مبنای پاسخ‌های مردم، آن‌ها فهرستی از ۲۱ ضرورت اساسی تهیه کردند که از نظر بیش از ۵۰ درصد پاسخگویان برای یک زندگی عادی مهم تلقی شده بود. بیش از ۹۰ درصد پاسخگویان روی ضرورت پنج چیز توافق داشتند: وسایل گرمایشی، توالت و حمام اندرونی، یک تختخواب برای هر یک از اعضای خانوار، و خانه‌ای بدون رطوبت. ماک و لنزلی براساس این بیست و شش قلم ضروری - و بود و نبود آن‌ها در خانوارهای بریتانیایی - سطوح فقر را در ۱۹۸۳ و یک‌بار دیگر در ۱۹۹۰ اندازه‌گیری کردند. نتایج تحقیق آن‌ها حاکی از رشد چشمگیر فقر در طول دهه ۱۹۸۰ بود، و شمار افرادی که در فقر به‌سر می‌بردند (و براساس فقدان سه قلم یا بیش‌تر از اقلام ضروری، تعریف می‌شدند) از ۷/۵ میلیون به ۱۱ میلیون افزایش یافته بود، و شمار کسانی که در فقر شدید (فقدان هفت قلم یا بیش‌تر) زندگی می‌کردند از ۲/۶ میلیون به ۳/۵ میلیون بالغ شده بود (Mack and Lansley 1985, 1992).

از دیگر شاخص‌های محرومیت که براساس معیارهای ذهنی ساخته شده‌اند، برای اندازه‌گیری فقر کودکان و انجام مقایسه‌های بین‌المللی سطوح فقر نسبی، استفاده شده است (جدول ۱.۱۱).

جدول ۱.۱۱ درصد خانوارهایی که تصور می‌کردند نمی‌توانند هزینه بعضی اقلام را تهیه کنند، کشورهای اتحادیه اروپا، ۱۹۹۵

تعطیلات هفتگی	پوشاک نو	خوردن گوشت هر دو روز یک بار	
۵۹	۴۷	۶	پرتغال
۵۱	۳۲	۳۵	یونان
۴۹	۹	۲	اسپانیا
۴۰	۱۵	۱۰	بریتانیا
۳۸	۷	۴	جمهوری ایرلند
۳۸	۱۵	۶	ایتالیا
۳۴	۱۰	۵	فرانسه
۲۶	۱۰	۴	بلژیک
۲۴	۱۰	۸	اتریش
۱۶	۵	۲	دانمارک
۱۵	۱۳	۲	هلند
۱۴	۵	۳	لوکزامبورگ
۱۲	۱۵	۵	آلمان

منبع: *Social Trends*, 29 (1999), table 5.12.

### روندهای اخیر فقر در بریتانیا

بنیاد جوزف رونتری<sup>۱</sup> و مؤسسه سیاست نوین فهرستی از پنجاه معرف برای فقر و طرد اجتماعی جمع‌آوری کرده‌اند که هر ساله بررسی می‌شوند تا میزان موفقیت و اثربخشی برنامه‌های مبارزه با فقر برآورد شود (Howarth et al., 1999). این معرف‌ها شامل درآمد خانوار نیز می‌شود اما عواملی مثل سلامتی و بهداشت، دسترسی به آموزش و پرورش، الگوهای اشتغال و فعالیت‌های اجتماعی را هم دربرمی‌گیرد. بعضی از مهم‌ترین یافته‌های سال ۱۹۹۹ از این قرارند:

- بیش از ۲ میلیون کودک در خانوارهایی زندگی می‌کنند که در آن‌ها هیچ فرد بالغ شاغلی وجود ندارد. بیش از ۳ میلیون کودک در خانوارهایی زندگی می‌کنند که درآمد آن‌ها کم‌تر از نصف متوسط کشوری است.
- بیش از دو سوم سرپرستان خانوارهایی که در سکونتگاه‌های جمعی زندگی می‌کنند شاغل نیستند.
- بیش از یک میلیون نفر از ساکنان منازل جمعی خیریه‌ای کاملاً به مستمري دولت و

1. Joseph Rowntree Foundation

کمک‌هزینه‌های معیشتی وابسته‌اند. این افراد عمدتاً در تیمه پایین توزیع درآمد اثبات شده می‌شوند.

■ نابرابری‌های بهداشتی و سلامتی در جمعیت بریتانیا بسیار بارز است. از سال ۱۹۹۱ تعداد مناطقی که نرخ مرگ‌ومیر در آن‌ها بالاتر از حد متوسط بوده است ۴۰ درصد افزایش یافته است.

چگونه می‌توان وجود محرومیت‌های گسترده در کشورهای ثروتمند و مرفهی مثل بریتانیا را توضیح داد؟ یکی از نقطه‌های شروع منطقی این است که نابرابری‌های روبه‌رشد میان «داراها» و «ندارها» را در بریتانیا و سایر جوامع صنعتی در نظر بگیریم. شکاف میان فقیرترین و غنی‌ترین اعضای جامعه در طول دهه ۱۹۸۰ به نحو نمایانی افزایش یافت: بریتانیا بعد از نیوزیلند دومین کشور صنعتی بود که بالاترین رشد نابرابری اقتصادی را بین سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۰ تجربه می‌کرد. ترکیبی از عوامل متعدد موجب این دگرگونی چشمگیر شده بود که بسیاری از آن‌ها به سیاست‌های دولت برای احیای اقتصاد در حال رکود بریتانیا مربوط می‌شد.

نظریه زیربنای سیاست‌های دولت خاتم تاچر این بود که کاستن از نرخ‌های مالیات برای افراد و شرکت‌ها موجب بالا رفتن سطوح رشد اقتصادی می‌شود که ثمرات آن بعدها به فقرا نیز خواهد رسید [فرضیه نشت به پایین]. در دوره ریاست جمهوری رونالد ریگان در ایالات متحده نیز سیاست‌های مشابهی در پیش گرفته شد. شواهد موجود فرضیه «نشت به پایین» را تأیید نمی‌کنند. این خط‌مشی اقتصادی ممکن است به توسعه اقتصادی شتاب بدهد، شاید هم چنین نباشد، اما نتیجه آن معمولاً وسعت یافتن شکاف‌های میان فقرا و ثروتمندان است، و در عمل شمار کسانی را که در فقر زندگی می‌کنند افزایش می‌دهد.

سیاست‌هایی که حکومت بریتانیا در طول دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ در پیش گرفت عمدتاً به نفع اعضای مرفه‌تر جامعه تمام شد و محرومیت‌های اعضای فقیر جامعه را عمیق‌تر ساخت. خصوصی‌سازی صنایع ملی سابق فرصتی طلایی برای سرمایه‌گذاران طبقه متوسط و طبقه بالا فراهم کرد. در همین حین کارگرانی که به کارهای یدی و غیرماهرانه اشتغال داشتند با کاهش دستمزدهای خود مواجه شدند چون حقوقی که در قانون حمایت شغلی گنجانده شده بود کاهش یافت.

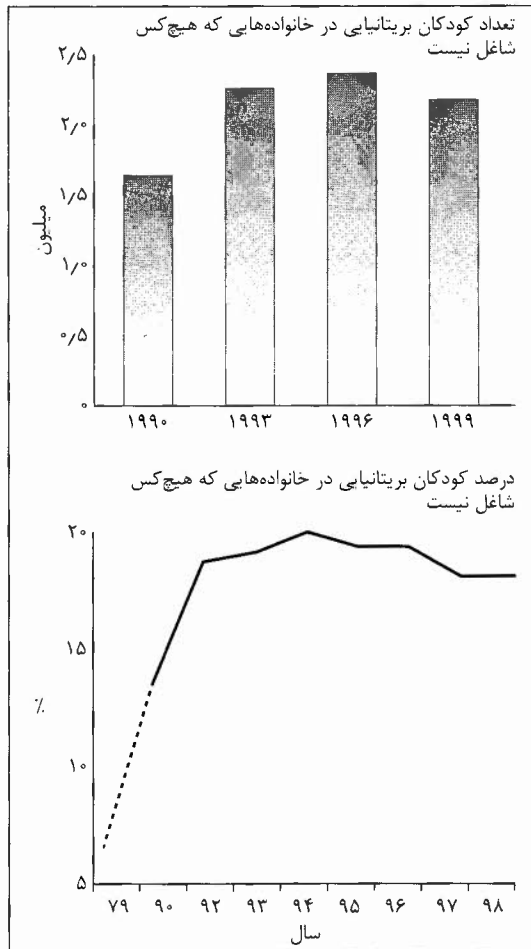
تغییرات دیگری هم در ساختار شغلی و اقتصاد جهانی رخ داد که در قطبی شدن اجتماعی بریتانیا، ایالات متحده و جاهای دیگر نقش داشته‌اند. همان‌طور که در فصل ۱۰ اشاره کردیم، رشد مشاغل حرفه‌ای و مدیریتی با کاهش نسبی نیروی کار یدی همراه بوده است. این تحول تأثیر مهمی بر الگوهای توزیع درآمد و الگوهای اشتغال داشته است. در اغلب موارد کارگرانی که به کارهای غیرماهرانه یا نیمه‌ماهرانه اشتغال دارند به سختی می‌توانند در بازار کاری که به سرعت در حال تغییر است و تقاضای فزاینده‌ای برای مهارت‌های فنی و مدارک تحصیلی در آن وجود دارد، دوباره برای خود کاری بیابند. هرچند که فرصت‌های اشتغال در بخش خدماتی گسترش زیادی یافته است، اما این‌گونه شغل‌ها بسیار کم‌درآمد و فاقد چشم‌انداز پیشرفت شغلی هستند.

وارد شدن زنان به بازار کار به این منجر شده است که شکاف فزاینده‌ای بین خانوارهای «پراشتغال» که دو یا چند نفر در آن‌ها کسب درآمد می‌کنند و خانوارهای «بی‌اشتغال» که در آن‌ها هیچ کس شاغل نیست، به وجود آید. در زمان حاضر درآمد زنان نسبت به گذشته در جمع درآمدهای خانوار اهمیت و وزن بیشتری پیدا کرده است، و رفته‌رفته که زنان مشاغل مهم‌تر و پردرآمدتری به دست می‌آورند تأثیر درآمدهای آن‌ها می‌تواند بیش‌تر و بیش‌تر شود. در واقع موفقیت خانوارهای دو درآمدی، خصوصاً آن‌هایی که بچه ندارند، یکی از مهم‌ترین عوامل دگرگونی الگوی توزیع درآمد است. تفاوت‌های میان خانوارهای دودرآمدی، تک‌درآمدی و بدون درآمد به‌طور روزافزون نمایان‌تر می‌شود.

شاید بیکاری بزرگ‌ترین عامل فقر باشد. شاید این نکته بدیهی به نظر برسد اما این واقعیت غالباً چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. داشتن درآمد ثابت برای تضمین زندگی فارغ از فقر کافی نیست اما یکی از پیش‌شرط‌های مهم آن است.

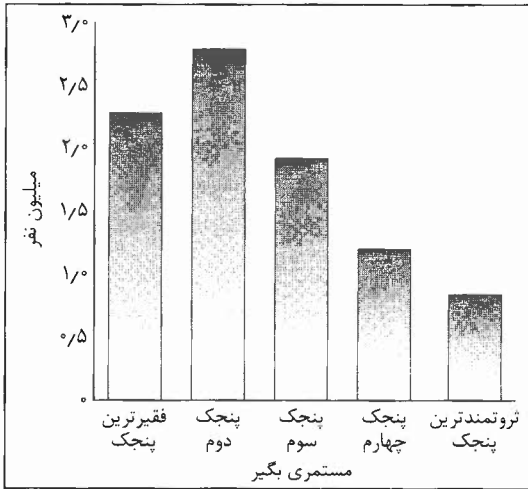
خانوارهای «بی‌اشتغال» بخت و فرصتی برای گریز از ورطه فقر ندارند. رابطه میان فقر و بیکاری در آمار و ارقام مربوط به فقر کودکان آشکارا دیده می‌شود. پژوهش‌های اخیر نشان داده‌اند که تقریباً یک‌پنجم کودکان بریتانیا - بیش از ۲ میلیون کودک - در خانوارهایی زندگی می‌کنند که هیچ فرد بالغ شاغلی در آن‌ها وجود ندارد (شکل ۳.۱۱).

برای حکومت‌هایی که قصد دارند با فقر مبارزه کنند، وجود بازار کار پررونقی که امکان دسترسی به شغل را برای همگان فراهم کند، نخستین اولویت است. اگر تعداد افراد شاغل زیاد باشد، منابع و



شکل ۳.۱۱ تعداد و درصد کودکان در خانواده‌هایی که هیچ‌کس شاغل نیست.

منبع: Joseph Rowntree Foundation; Department of Social Security. From the *Guardian*, 7 Dec. 1999.



شکل ۴.۱۱ تراکم مستمری‌بگیران در نیمه پایین توزیع درآمد.

منبع: C. Howarth et al., *Monitoring Poverty and Social Exclusion 1999*, Joseph Rowntree Foundation, 1999, fig.5.

امکانات بیش‌تری برای تخصیص بودجه دولتی به مراقبت‌های بهداشتی و سلامتی، آموزش و پرورش و سایر خدمات اجتماعی در دسترس خواهد بود. همان‌طور که در بحث مربوط به اصلاحات رفاهی خواهیم دید، برنامه‌های اشتغال که بیکاران را وارد بازار کار می‌کند، هسته اصلی بسیاری از استراتژی‌های فعلی مبارزه با فقر است.

### فقر اکیستند؟

ارائه تصویر یا نمودار واحدی که «فقر» را توصیف کند غیرممکن است؛ فقر سیمایی پرتنوع و پیوسته در تغییر دارد.

با این حال احتمال فقیربودن بعضی از

دسته‌های مردم بیش از دیگران است. غالباً کسانی که در سایر بخش‌های زندگی با محرومیت دست به‌گریبان‌اند، احتمال فقیربودن‌شان بالاتر می‌رود. بیکارها، کسانی که مشاغل پاره‌وقت یا موقتی دارند، سالخورده‌ها، بیماران و از کارافتاده‌ها، کودکان، زنان، اعضای خانواده‌های بزرگ و یا خانواده‌های تک‌والدی و اقلیت‌های قومی به احتمال زیاد در دوره‌ای از زندگی خود در فقر به‌سر می‌برند.

فقر در میان سالخوردگانی که با دریافت مستمری زندگی می‌کنند کاملاً رواج دارد (شکل ۴.۱۱). بسیاری از افرادی که در دوران زندگی شغلی خود درآمد قابل قبولی داشته‌اند، پس از بازنشستگی با کاهش شدید درآمد خود مواجه می‌شوند. با افزایش سن، بعضی از سالخوردگان وابستگی روزافزون به حمایت‌های - مادی، جسمی و عاطفی - دیگران پیدا می‌کنند. در بریتانیا افراد بالای شصت و پنج‌سال بزرگ‌ترین گروه دریافت‌کنندگان مستمری دولتی هستند؛ ۱/۳ میلیون نفر از آن‌ها در ۱۹۹۸ صرفاً متکی به مستمری و عواید دولتی بودند (Howarth et al., 1999). دوپنجم کل بودجه تأمین اجتماعی در سال ۷-۱۹۹۶ صرف این گروه شده بود (HMSO 1999).

نسبت کودکانی (زیر پانزده‌ساله‌ها) که در خانوارهایی زندگی می‌کنند که درآمدی پایین‌تر از متوسط کشوری دارند، در سال‌های اخیر افزایش یافته است. در سال ۱۹۷۹، ۱۰ درصد کودکان در چنین خانوارهایی زندگی می‌کردند. در ۱۹۹۱ این نسبت تا ۳۱ درصد افزایش یافته است. مهم‌ترین عوامل مؤثر بر افزایش فقر کودکان عبارت‌اند از نرخ‌های بالای بیکاری، افزایش نسبت مشاغل کم‌درآمد و رشد تعداد خانوارهای تک‌والدی.

تأثیر فقر بر بخت‌های زندگی کودکان کاملاً آشکار است: نوزادانی که در طبقات اجتماعی چهار و پنج به دنیا می‌آیند ۲۰ درصد بیش از نوزادان طبقات اجتماعی اول و دوم و سوم کسر وزن دارند؛ نرخ مرگ‌ومیرهای تصادفی بین کودکان طبقه پایین بیش از سه طبقه فوقانی است؛ موفقیت‌های تحصیلی نیز همچنان بازتابی از خاستگاه طبقاتی کودکان است (Howarth et al., 1999).

نسبت اعضای گروه‌های اقلیت قومی نیز در میان فقرا به‌نحو نامتناسبی زیاد است. پژوهش‌هایی که در دهه ۱۹۹۰ درباره فقر در بریتانیا انجام شده همگی نشانگر بالا بودن نرخ فقر در میان خانوارهای پاکستانی و بنگلادشی بوده است، یعنی همان اقوامی که بیکاری نیز در میان آن‌ها زیاد است. نسبت بالای مادران تنهای افریقایی-کارائیبی نیز توجه زیادی را به خود معطوف کرده است (بنیاد جوزف رونتری ۱۹۹۵). در ایالات متحده آمریکا قومیت و فقر تنگ در هم تنیده‌اند: نرخ فقر در میان سیاهان امریکایی ۲۶/۱ درصد (۹/۱ میلیون نفر) و در میان اسپانیایی‌ها ۲۵/۶ درصد (۸/۱ میلیون نفر) است - یعنی تقریباً سه برابر همین نرخ در میان جمعیت سفیدپوستان.

### تبیین فقر

تبیین‌های فقر را می‌توان تحت دو عنوان کلی دسته‌بندی کرد: نظریه‌هایی که افراد فقیر را مسئول فقر خویش می‌دانند، و نظریه‌هایی که معتقدند نیروهای ساختاری جامعه فقر را تولید و بازتولید می‌کنند. این رهیافت‌های رقیب گاهی با اسامی نظریه «مقصر‌پنداشتن قربانی» و «مقصر‌پنداشتن نظام» نامیده می‌شوند. هریک از این دو را به اختصار بررسی می‌کنیم.

ایستاره‌هایی که معتقدند فقرا مسئول موقعیت محروم و نازل خویش هستند سابقه‌ای طولانی دارند. تلاش‌های قدیمی برای کنترل آثار و نتایج فقر، مثل نوانخانه‌های قرن نوزدهم، برپایه این عقیده انجام می‌گرفت که فقر نتیجه بی‌کفایتی یا نقص و بیماری افراد است. تصور می‌شد که فقرا کسانی هستند که - به دلیل فقدان مهارت و توانایی، ضعف جسمی یا اخلاقی و بی‌انگیزگی - نمی‌توانند در جامعه موفق باشند. موقعیت و مقام اجتماعی هرکس بازتابی از استعداد و پشتکار او دانسته می‌شد؛ کسانی که شایستگی موفقیت را داشتند به آن دست می‌یافتند و کسانی که لیاقت آن را نداشتند محکوم به شکست بودند. وجود «برندگان» و «بازندگان» واقعیت زندگی دانسته می‌شد.

این نگرش‌ها طی دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ از نو احیاء شده‌اند، چون در همین زمان تأکید سیاسی بر کارآفرینی و جاه‌طلبی فردی به کسانی که در جامعه «موفق بودند» ارزش و پاداش می‌داد و کسانی را که به موفقیت نرسیده بودند مسئول وضعیت خویش می‌دانست. غالباً تبیین فقر را در سبک زندگی مردمان فقیر جست‌وجو می‌کردند و همچنین در ایستارها و نگرش‌هایی که تصور می‌رفت با این سبک‌های زندگی همراه است. اسکار لوئیس (Lewis 1961) یکی از پرنفوذترین نظریه‌های مذکور را مطرح ساخت، استدلال وی این بود که در میان بسیاری از مردمان فقیر نوعی فرهنگ فقر<sup>۱</sup> وجود



### قطبی شدن اجتماعی: آیا جهانی شدن مقصر است؟

اکنون که نیروهای جهانی یکی از ویژگی‌های اصلی دنیای در حال تغییر ما شده‌اند، غالباً چنین گفته می‌شود که تقصیر افزایش نابرابری اقتصادی عمدتاً متوجه جهانی شدن است. چنین تصور می‌رود که گسترش نظم و ترتیب تجارت آزاد به کارگران غیرماهر پاره‌ای از کشورها اجازه می‌دهد که موقعیت کارگران غیرماهر سایر کشورها را از پایه متزلزل کند. برای مثال، کارگران کارخانه‌های نساجی در فلیپین حقوق و مزایای بسیار کم‌تری از هم‌تایان خود در بریتانیا و ایالات متحده می‌خواهند. در نتیجه، شغل کارگران اروپایی و آمریکایی به کشورهای آسیایی ارسال می‌شود و شرکت‌ها بخش‌هایی از فرآیند تولید را با بستن قراردادهای بین‌المللی به بازارهای کار جهانی می‌سپارند.

ولی ما باید جانب احتیاط را نگه داریم و شتابزده جهانی شدن را مسئول نابرابری اقتصادی قلمداد نکنیم. بررسی روندهای توزیع درآمد نشان می‌دهد که نابرابری‌های درآمدی ضرورتاً در صنایعی که به تجارت جهانی می‌پردازند پررنگ‌تر نیست. بدون شک تحول در فناوری مهم‌تر از جهانی شدن است، افزایش تقاضا برای کارگران ماهر و کاهش تقاضا برای کارگران غیرماهر که دستمزدها و امنیت شغلی آن‌ها رو به نزول می‌رود نتیجه همین تغییرات تکنولوژیک است. به همین دلیل، کارگرانی که در حوزه فناوری اطلاعات مهارت دارند موقعیت بهتری در بازار پیدا می‌کنند و می‌توانند درآمد بهتری داشته باشند.

دارد. از نظر لوئیس، فقر نتیجه بی‌لیاقتی فردی نیست بلکه حاصل فضای اجتماعی و فرهنگی بزرگ‌تری است که کودکان فقیر در آن اجتماعی می‌شوند. فرهنگ فقر نسل به نسل منتقل می‌شود چون جوانان از همان سنین اولیه می‌آموزند که آرزوی زندگی بهتر و خواستن چیزهای بیش‌تر کاملاً بی‌هوده است. در عوض، آن‌ها با روحیه‌ای تقدیرگرایانه تسلیم زندگی فقیرانه خود می‌شوند.

فرضیه فرهنگ فقر را جامعه‌شناس آمریکایی، چارلز موری کامل‌تر کرده است. افرادی که «بی‌هیچ‌گناه و تقصیری» فقیرند - مثل زنان بیوه، کودکان یتیم، یا معلولان - مقوله‌ای جدا از کسانی هستند که به فرهنگ وابستگی<sup>۱</sup> تعلق دارند. مقصود موری از این اصطلاح، افراد فقیری است که به جای تلاش برای وارد شدن در بازار کار به مستمری‌های رفاهی دولت تکیه می‌کنند. بنا به استدلال موری، رشد دولت رفاه خرده‌فرهنگی خلق کرده است که بلندپروازی‌های شخصی و توان خودیاری افراد را از پایه و اساس ویران می‌کند. کسانی که به این سیاست‌های رفاهی وابسته می‌شوند به جای آینده‌نگری و تکاپو برای دستیابی به زندگی بهتر، فقط به دریافت صدقه قناعت می‌کنند. سیاست‌های رفاهی انگیزه کار مردم را از بین برده است (Murray 1984).

نظریه‌هایی از این دست ظاهراً در میان جمعیت بریتانیا نیز ظنین‌انداز است. پیمایش‌ها نشان



سرگردان در یک سکونتگاه جمعی در پیکام شمالی، در لندن: نه کاری برای انجام دادن و نه پولی برای خرج کردن.

داده‌اند که اکثریت بریتانیایی‌ها فقیران را مسئول فقر خویش می‌دانند و نسبت به کسانی که «مجانی» و با صدقه‌های دولتی زندگی می‌کنند بسیار بدگمان‌اند. عقیدهٔ بسیاری از مردم این است که اگر این مستمری‌بگیران اهل کار باشند و عزم کارکردن داشته باشند می‌توانند شغلی بیابند. اما این دیدگاه‌ها با واقعیت‌های مربوط به فقر و فقرا تطبیق نمی‌کند. حدود یک‌چهارم کسانی که در بریتانیا در فقر زندگی می‌کنند شاغل هستند، اما درآمد آن‌ها به قدری ناچیز است که آن‌ها زیر خط فقر می‌مانند. بقیه، اکثراً کودکان زیر چهارده سال، سالخورده‌گان بالای شصت و پنج سال، و بیماران یا معلولان هستند. برخلاف دیدگاه‌های عمومی دربارهٔ مبلغ هنگفت کمک‌های رفاهی، فقط کم‌تر از یک درصد هزینه‌های رفاهی به تقاضاهای قلبی تعلق می‌گیرد. یعنی بسیار کم‌تر از ثقل در مالیات بردرآمد، که طبق برآوردها بیش از ۱۰ درصد مالیات در نتیجهٔ ثقل در اعلام درآمدها یا فرار از مالیات از دست می‌رود.

دومین رهیافت تبیین فقر بر فرآیندهای اجتماعی بزرگ‌تری تأکید می‌کند که چنان شرایط و بستریایی برای فقر ایجاد می‌کنند که فایز آمدن بر آن‌ها برای افراد بسیار دشوار است. طبق این دیدگاه، نیروهای ساختاری جامعه - عواملی مثل طبقه، جنسیت، قومیت، موقعیت شغلی، دسترسی به تحصیل و از این قبیل - تعیین‌کنندهٔ نحوهٔ توزیع منابع و امکانات هستند. نویسندگانی که طرفدار تبیین‌های ساختاری برای فقر هستند، معتقدند که فقدان جاه‌طلبی و میل به پیشرفت در میان فقرا که غالباً به معنای وجود «فرهنگ وابستگی» گرفته می‌شود، در واقع نتیجه و محصول

اوضاع و شرایط دشوار و بسته آن‌ها است نه علت آن. بنا به ادعای این نویسندگان، برای کاستن از فقر نباید در پی تغییر دادن نگرش‌های افراد باشیم بلکه باید سیاست‌ها و اقداماتی برای توزیع عادلانه‌تر درآمد و منابع و امکانات در جامعه درپیش بگیریم. یارانه‌های نگهداری از کودکان، حداقل مزد ساعتی و سطوح درآمد تضمین شده برای خانواده‌ها مثال‌هایی از سیاست‌ها و اقداماتی است که برای اصلاح نابرابری‌های اجتماعی دیرپا انجام گرفته است.

### ارزیابی

هر دو نظریه فوق طرفداران زیادی داشته‌اند و در بحث و جدل‌های عمومی درباره فقر همیشه به شکلی دیده می‌شوند. منتقدان دیدگاه فرهنگ فقر، طرفداران این دیدگاه را متهم می‌کنند که فقر را به مسئله‌ای «فردی» تبدیل کرده‌اند و فقرا را به سبب اوضاع و شرایطی که فراتر از کنترل و اختیار آن‌ها است مقصر می‌دانند. فقرا قربانیان نظام هستند نه طفیلی‌هایی که از نظام سوءاستفاده می‌کنند. ولی ما باید محتاط باشیم و استدلال‌های کسانی را که علل فقر را منحصرأ در ساختار جامعه می‌بینند، بی‌چون و چرا و بدون انتقاد نپذیریم. چنین رهیافتی به این معنا است که فقرا اوضاع و شرایط دشوار خود را منفعلانه می‌پذیرند. اما همان‌طور که خواهیم دید، حقیقت چیز دیگری است.

### فقر و تحرک اجتماعی

اکثر پژوهش‌هایی که درباره فقر در گذشته انجام می‌گرفت بیش‌تر متوجه افزایش تعداد فقرا بود و جمع کل فقر را سال به سال اندازه می‌گرفت. کم‌تر به «چرخه زندگی» فقر توجه می‌شد - یعنی خط‌سیرهای خروج از (و غالباً بازگشت به) فقر در طول زمان.

جدول ۲.۱۱ تحرک افراد بالغ در توزیع درآمد بین سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۶، بریتانیا (درصد)

گروه‌بندی درآمدی، ۱۹۹۶						گروه‌بندی درآمدی، ۱۹۹۱
پنجک پایین	پنجک بعدی	پنجک میانی	پنجک بعدی	پنجک بالا	جمع	
۵۲	۲۶	۱۲	۷	۴	۱۰۰	پنجک پایین
۲۵	۳۵	۲۲	۱۲	۶	۱۰۰	پنجک بعدی
۱۱	۲۱	۳۳	۲۳	۱۲	۱۰۰	پنجک میانی
۷	۱۲	۲۰	۳۷	۲۳	۱۰۰	پنجک بعدی
۴	۶	۱۱	۲۱	۵۹	۱۰۰	پنجک بالا

یکی از دیدگاه‌های رایج درباره فقر این است که فقر وضعیتی دائمی است. اما فقیر بودن ضرورتاً به معنای حبس شدن در فقر نیست. نسبت بالایی از افرادی که در مقطع زمانی خاصی در فقر به سر می‌برند یا پیش از آن شرایط زندگی بهتری داشته‌اند یا انتظار می‌رود که در آینده بتوانند از فقر بیرون بیایند. پژوهش‌های اخیر نشان داده‌اند که تحرک درخور توجهی به درون و به بیرون از فقر وجود دارد: شمار حیرت‌انگیزی از مردم موفق به گریختن از شرایط فقر می‌شوند، اما در عین حال تعداد کسانی هم که در مقطعی از زندگی خود دچار فقر می‌شوند بیش از آن است که قبلاً تصور می‌شد.

یافته‌های آماری پیمایش پانلی خانوارهای بریتانیایی<sup>۱</sup> (BHPS) نشان می‌دهد که نیمی از کسانی که در پایین‌ترین پنجم درآمدی سال ۱۹۹۱ بودند در سال ۱۹۹۶ نیز در همین مقوله قرار دارند (جدول ۲.۱۱). این ضرورتاً بدان معنا نیست که این افراد در طول این دوره پنج‌ساله پیوسته در پایین‌ترین پنجم باقی مانده‌اند. درحالی‌که شاید بعضی از آن‌ها همواره در همین دسته بوده‌اند، شاید بعضی از آن‌ها در طی این پنج‌سال به پنجم‌های بالاتر صعود کرده و دوباره به پنجم پایینی بازگشته باشند. این پیمایش پانلی همچنین آشکار می‌سازد که یک نفر از هر ده فرد بالغ همیشه در فقیرترین پنجم باقی مانده است. ۶۰ درصد از افراد بالغ در بین ۱۹۹۱ و ۱۹۹۶ هرگز در ۲۰ درصد تحتانی نبوده‌اند. روی هم رفته، این یافته‌ها نشان می‌دهند که حدود نیمی از افراد بالغ پنجم پایین به‌طور پیوسته از سطوح پایین درآمد برخوردارند، درحالی‌که نیمی دیگر از آن‌ها هر ساله به بیرون و درون این گروه تحتانی حرکت می‌کنند (HMSO 1999).

داده‌های مربوط به الگوهای درآمد در آلمان بین سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۹۴ نیز نشانگر تحرک قابل توجهی به درون و بیرون فقر است. بیش از ۳۰ درصد آلمانی‌ها فقیرند (یعنی درآمدی کم‌تر از نصف متوسط درآمد کشوری - نصف میانه - دارند) این افراد دست‌کم یک سال از این ده‌سال را در فقر به سر برده‌اند؛ این رقم بیش از سه‌برابر حداکثر تعداد فقرا در هر سال معینی است (Leisering and Leibfried 1999). در میان کسانی که توانسته‌اند از فقر «بگریزند»، متوسط سطح درآمد حدود ۳۰ درصد بالاتر از خط فقر بوده است. اما بیش از نیمی از این افراد دست‌کم به مدت یک‌سال طی این ده‌سال دوباره دچار فقر شدند.

پژوهشگران تأکید می‌کنند که ما باید این یافته‌ها را با دقت و احتیاط تفسیر کنیم چون این آمار و ارقام ممکن است به‌سهولت مورد استفاده کسانی قرار گیرد که می‌خواهند از ارائه خدمات رفاهی بکاهند یا از رویارویی با فقر به‌عنوان یک مسئله سیاسی و اجتماعی پرهیز کنند. جان هیلز عضو مرکز تحلیل طرد اجتماعی ما را از پذیرش دیدگاه مبتنی بر «مدل قرعه‌کشی» نسبت به سطوح درآمد مردم برحذر می‌دارد. مقصود وی این است که ما باید به استدلال‌هایی که می‌خواهند فقر را حادثه‌ای «یک‌نوبتی» معرفی کنند که مردم به‌صورتی کم‌ویش تصادفی آن را در جریان افت و خیزهای سطح

1. British Household Panel Survey

درآمد خود تجربه می‌کنند، به دیده تردید بنگریم. طبق این دیدگاه، نابرابری‌های میان ثروتمندان و فقیران در جامعه چندان حاد و خطیر نیست؛ هر کسی بخت این را دارد که در بخشی از زندگی خود یک برنده یا بازنده باشد، بنابراین مفهوم فقر دیگر سرچشمه نگرانی‌های جدی و خطیری نیست. طبق این استدلال شاید بعضی از افراد بدشانس چندین سال پشت سرهم درآمدهای ناچیزی داشته باشند اما پایین بودن درآمد اصولاً پدیده‌ای تصادفی است که می‌تواند گریبانگیر هر کسی بشود.

همان‌طور که هیلز نشان می‌دهد، پیمایش BHPS معلوم می‌کند که مقدار زیادی از تحرک کم‌دامنه مختص به کسانی است که در فقر به سر می‌برند. برای مثال، در میان افرادی که در فقیرترین دهک (۱۰ درصد) درآمدی قرار می‌گیرند، ۴۶ درصد در سال بعد نیز همان‌جا می‌مانند. این یعنی بیش از نصف افراد دهک تحتانی توانسته‌اند از فقر بگریزند. اما بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که ۶۷ درصد از این افراد در دو دهک تحتانی مانده‌اند؛ و فقط یک‌سوم آن‌ها بیش از این تحرک داشته‌اند. در میان پایین‌ترین پنجک درآمدی، ۶۵ درصد در سال بعد نیز در همین پنجک مانده‌اند؛ ۸۵ درصد در دو پنجک تحتانی باقی مانده‌اند. این یافته‌ها نشان می‌دهند که حدود یک‌سوم از درآمدهای پایین ماهیتاً «موقتی» و زودگذرند، درحالی‌که دو سوم از آن‌ها چنین نیستند. به گفته هیلز، خطا است که تصور کنیم کل جمعیت در طول زمان تدریجاً در دهک‌های درآمدی رفت و برگشت می‌کنند و درهم می‌آمیزند، بلکه بسیاری از کسانی که از فقر خارج می‌شوند نمی‌توانند زیاد از آن فاصله بگیرند و بالاخره دوباره به آن بازمی‌گردند؛ «نرخ گریز» از فقر برای کسانی که بیش از یک سال در دسته‌های تحتانی می‌مانند رفته‌رفته کاهش می‌یابد (Hills 1998).

هرچند که خروج از فقر و صعود از سلسله‌مراتب اجتماعی یقیناً با چالش‌ها و موانع فراوانی همراه است، اما یافته‌های تحقیقاتی نشان می‌دهند که حرکت به درون و بیرون فقر سیال‌تر از چیزی است که غالباً پنداشته می‌شود. فقر صرفاً نتیجه نیروهای اجتماعی بزرگی نیست که جماعت منفعلی را تحت تأثیر قرار دهند. حتی افرادی که در موقعیت‌های کاملاً محروم قرار دارند می‌توانند فرصت‌هایی برای بهترکردن وضعیت خود به چنگ آورند؛ هرگز نباید قدرت عاملیت انسان در ایجاد تغییرات را دست‌کم گرفت. سیاست اجتماعی می‌تواند نقش مهمی در هرچه بیش‌تر کردن توان بالقوه افراد و اجتماعات محروم ایفا کند. در بحث‌هایی که طی همین فصل درباره رفاه خواهیم داشت، به قدامات و سیاست‌هایی توجه خواهیم کرد که برای کاهش فقر از طریق تقویت بازار کار، افزایش فرصت‌های تحصیلی و آموزشی، و انسجام اجتماعی طراحی می‌شوند.

### مناقشه زیر طبقه

در فصل ۱۰ به مفهوم زیر طبقه اشاره کردیم - بخشی از جمعیت که در شرایط فوق‌العاده محروم و در حاشیه‌های جامعه زندگی می‌کنند. این افراد دوره‌های طولانی بیکاری (یا شغل‌های جسته‌گریخته و زودگذر) را تجربه می‌کنند و برای تأمین مایحتاج خود عمدتاً به کمک‌های دولتی وابسته‌اند.

اصطلاح «زیر طبقه» اصطلاحی مشاجره‌برانگیز است که محور بحث و جدل‌های مشهور جامعه‌شناسی بوده است. هرچند که این اصطلاح اکنون وارد محاوره روزمره شده است، بسیاری از دانشوران و تفسیرگران از کاربرد آن اکراه دارند! این مفهوم طیف وسیعی از معناها را دربرمی‌گیرد که برخی از آن‌ها بار سیاسی و دلالت منفی دارند.

مفهوم زیر طبقه سابقه‌ای طولانی دارد. مارکس مطالبی دربارهٔ *اوباش پرولتاریا* نگاشته که به معنای افرادی است که پیوسته بیرون از شکل‌های غالب تولید و مبادلهٔ اقتصادی قرار دارند. طی سال‌های بعد به این اصطلاح در مورد «طبقات خطرناک» فقیران، دزدان، و آواره‌ها به کار رفت که از کارکردن سر باز می‌زدند و در حاشیه‌های جامعه و همچون «انگل‌های اجتماعی» زندگی می‌کردند. در سال‌های اخیر، مفهوم زیر طبقه که وابسته به کمک‌های رفاهی دولت است از نو رایج شده است، که باز هم عمدتاً نتیجهٔ نوشته‌های چارلز موری بوده، که دیدگاه‌های او را در این باره به‌اختصار بررسی خواهیم کرد.

### سابقهٔ بحث زیر طبقه

بحث و جدل‌های اخیر دربارهٔ زیر طبقه پس از چند اثر مهمی که جامعه‌شناسان امریکایی دربارهٔ موقعیت سیاه‌پوستان فقیر ساکن مناطق درون‌شهری منتشر ساختند، به راه افتاد. ویلیام جولیس ویلسن در *افول اهمیت نژاد* (Wilson 1978) با استفاده از پژوهشی که در شیکاگو انجام داده بود استدلال کرد که طبقهٔ متوسط درخور توجهی از سیاه‌پوستان - کارکنان حرفه‌ای و یقه‌سفید - طی سه یا چهار دههٔ اخیر در امریکا به وجود آمده است. دیگر همهٔ آفریقایی-امریکایی‌ها در بیغوله‌های شهری زندگی نمی‌کنند، و کسانی هم که در این مناطق هستند، به عقیدهٔ ویلسن، نه به سبب تبعیض بلکه به واسطهٔ عوامل اقتصادی است - به عبارت دیگر، به واسطهٔ عوامل طبقاتی نه نژادی. موانع نژادی قدیمی در حال زوال‌اند؛ سیاهان به دلیل محرومیت‌های اقتصادی است که در بیغوله‌ها تجمع یافته‌اند.

چارلز موری هم موافق بود که در اکثر شهرهای بزرگ زیر طبقه‌ای از سیاهان وجود دارد. اما از نظر موری، آفریقایی-امریکایی‌ها درست به دلیل همان سیاست‌های رفاهی که برای کمک به بهبود وضعیت آن‌ها طراحی شده بود، در پایین‌ترین لایهٔ جامعه قرار دارند. این سخن، بازگویی دوبارهٔ فرضیهٔ فرهنگ فقر است. مردم به صدقه‌های رفاهی وابسته می‌شوند و دیگر انگیزه‌ای برای پیدا کردن کار، بناساختن اجتماعات مستحکم و منسجم یا ازدواج‌های پایدار ندارند (Murray 1984).

ویلسن در پاسخ به ادعاهای موری استدلال‌های پیشین خود را تکرار کرد و بسط داد، و دوباره از پژوهشی که در شیکاگو انجام شده بود استفاده کرد. نقل مکان کردن بسیاری از سفیدپوستان از شهرها به حومه‌ها، افول صنایع شهری، و سایر مشکلات اقتصادی شهرها، به عقیدهٔ ویلسن، به بالا رفتن

نرخ بیکاری در میان مردان افریقایی-امریکایی منجر شد. آن شکل‌هایی از فروپاشی اجتماعی که موری به آن‌ها اشاره می‌کرد، مثل نسبت بالای مادران مجرد سیاه‌پوست، از نظر ویلسن براساس کاهش مردان «قادر به ازدواج» (شاغل) تبیین می‌شد.

ویلسن در تازه‌ترین کار خود نقش این فرآیندهای اجتماعی را در ایجاد نواحی پرتراکم محرومیت شهری که اکثر جمعیت آن‌ها را «فقرای بی‌غوله‌نشین» تشکیل می‌دهد، بررسی کرده است. اعضای این جمعیت فقرای بی‌غوله‌نشین — که عمدتاً افریقایی-امریکایی و اسپانیایی تبار هستند — محرومیت‌های چندگانه‌ای را تجربه می‌کنند، از تحصیلات پایین و سطح پایین سلامتی و بهداشت تا نرخ‌های بالای قربانی جرم و جنایت‌شدن. آن‌ها از نظر ضعف زیرساخت‌های شهری نیز دچار محرومیت‌اند — از جمله ناکافی بودن وسایل حمل‌ونقل عمومی، تسهیلات ارتباطی و مؤسسه‌های آموزشی — که به نوبه خود بخت آن‌ها را برای ادغام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در جامعه، باز هم کم‌تر می‌کند (Wilson 1999).

### زیر طبقه، اتحادیه اروپا و مهاجرت

اکثر بحث و جدل‌های مربوط به زیر طبقه در ایالات متحده درباره جنبه قومی آن است. این امر در اروپا نیز به صورت فزاینده‌ای مصداق پیدا می‌کند؛ تقسیم‌بندی‌های اقتصادی و طرد اجتماعی که اکنون از ویژگی‌های امریکا است ظاهراً در بریتانیا و سایر کشورهای اروپای غربی نیز در حال تثبیت هستند. زیر طبقه پیوند تنگاتنگی با مسائل مربوط به نژاد، قومیت، و مهاجرت دارد. در شهرهایی همچون لندن، منچستر، رتردام، فرانکفورت، پاریس، و ناپل محله‌هایی وجود دارند که از محرومیت شدید اقتصادی رنج می‌برند. هامبورگ برحسب متوسط درآمد سرانه، ثروتمندترین شهر اروپا است، و بالاترین نسبت میلیونرهای آلمان را در خود جای داده است؛ بالاترین نسبت بیکاران و دریافت‌کنندگان مستمری‌های رفاهی نیز به همین شهر تعلق دارند — ۴۰ درصد بیش از متوسط کشوری.

اکثریت مردمان فقیر و بیکار در کشورهای اروپای غربی بومی این کشورها هستند، اما بسیاری از نسل‌های اول و دوم مهاجران نیز دچار فقر و اسیر محله‌های فلاکت‌بار شهری هستند. برای مثال، جمعیت بزرگی از ترک‌ها در آلمان، الجزایری‌ها در فرانسه، و آلبانیایی‌ها در ایتالیا، در همین کشورها زاده و بزرگ شده‌اند. مهاجران، در جست‌وجوی زندگی بهتر غالباً به مشاغل موقتی و تصادفی تن می‌دهند که دستمزدی ناچیز و فرصت‌های اندک برای پیشرفت دارند. علاوه بر این، عواید مهاجران معمولاً به وطن خودشان فرستاده می‌شود تا کمک حال اعضای خانواده باشد. سطح زندگی مهاجران تازه‌وارد می‌تواند بسیار نازل باشد.

در مواردی که اعضای خانواده می‌کوشند به صورت غیرقانونی به یک مهاجر بپیوندند تا خانواده دوباره گرد هم آیند، امکان بالقوه طرد اجتماعی و رانده شدن به حاشیه بسیار بالا می‌رود. مهاجران،

که شرایط قانونی دریافت کمک‌های رفاهی دولت را ندارند، نمی‌توانند از حمایت‌های دولتی برای تأمین حداقل معاش استفاده کنند. چنین افرادی به‌غایت آسیب‌پذیرند و اسیر اوضاع و شرایط بسیار دشوار و بسته‌ای هستند که در صورت پیش‌آمدن بحران یا بداقبالی، هیچ‌گونه روزنه‌امیدی برایشان وجود ندارد.

### آیا در بریتانیا زیر طبقه وجود دارد؟

چارلز موری، از زمان نخستین نوشته‌هایش دربارهٔ ایالات متحده، استدلال‌های خود را در مورد بریتانیا نیز به‌کار می‌بست (Murray 1990). طبق نظر وی، در بریتانیا هنوز زیر طبقه‌ای که بتوان تعریف روشنی از آن به‌دست داد وجود ندارد، اما به‌سرعت در حال شکل‌گیری است. این زیر طبقه در آینده نه‌فقط اعضای گروه‌های قومی، بلکه سفیدپوستان مناطق فقرزده‌ای را نیز دربرخواهد گرفت که فروپاشی اجتماعی پیش‌رونده‌ای دارند. اما جامعه‌شناسان دیگری که در بریتانیا کار می‌کنند موری را به‌شدت مورد انتقاد قرار داده‌اند.

دانکن گالی یکی از جامعه‌شناسانی است که می‌گوید فکر وجود زیر طبقه‌ای با فرهنگ متمایز پایه و اساس درستی ندارد. گالی براساس تحلیل داده‌های مربوط به برنامه تغییر اجتماعی و زندگی اقتصادی، (Gallie 1994) مدعی است که تفاوت چندانی بین افراد طبقه کارگر و بیکاران بلندمدت از جهت نگرش‌های سیاسی یا تاریخچه‌های شغلی، وجود ندارد. از دید وی، بیکاران بلندمدت شاید فقر و انزوای بیش‌تری را تجربه کنند، اما همچنان جزو طبقه کارگر دانسته می‌شوند. او دریافت کسانی که دوره‌های طولانی بیکاری را تجربه کرده‌اند بیش از دیگران نسبت به مفهوم کار تعهد و پایبندی نشان می‌دهند.

لیدیا موریس ابعاد مکانی فقر را در هارتلپول<sup>۱</sup>، در شمال شرقی انگلستان مطالعه کرده است. در مناطقی مثل هارتلپول است که با افول صنایع تولیدی و افزایش چشمگیر بیکاری، احتمالاً زیر طبقه‌ای در حال ظهور است. اما مطالعه موریس پیدایش زیر طبقه متمایزی را تصدیق نمی‌کند. از نظر او، مفهوم زیر طبقه به‌قدری ساده‌انگارانه (و سیاست‌زده) است که پیچیدگی فقر و محرومیت اجتماعی در جامعه معاصر را منعکس نمی‌سازد.

موریس سه دسته از کارگران بیکار را مورد مطالعه قرار داد: نخست، زوج‌هایی که در میان آن‌ها مردان دست‌کم به مدت دوازده‌ماه بیکار بوده‌اند؛ دوم، زوج‌هایی که در میان آن‌ها مردان طی دوازده‌ماه گذشته شغل ثابتی داشته‌اند؛ و سوم، زوج‌هایی که در میان آن‌ها مردان طی دوازده‌ماه گذشته شغل تازه‌ای گرفته‌اند.

از نظر وجود شبکه‌های حمایتی که این افراد و خانواده‌ها بتوانند به آن تکیه کنند، موریس دریافت

1. Hartlepool



که بین این سه گروه تفاوت چندانی وجود ندارد. کسانی که بیش از یک سال بیکار بوده‌اند هنوز در جست‌وجوی کار بودند؛ آن‌ها نوعی فرهنگ ضدکار خلق نکرده بودند. وضعیت این مردان ناشی از افول اقتصادی بلندمدت منطقه زندگی‌شان، نداشتن مهارت و فقدان نسبی روابط غیررسمی کاری است که می‌توانست به آن‌ها کمک کند شغلی دست‌وپا کنند. اما مشاهدات موریس نشان نمی‌داد که اکثر بیکاران بلندمدت، همسرانی دارند که آن‌ها هم بیکارند، و یا این‌که آن‌ها بالاترین نسبت دوستان بیکار را دارند. با این حال، موریس نتیجه گرفت که «در مطالعه من هیچ شواهد مستقیمی درباره وجود فرهنگ متمایز «زیر طبقه‌ای» دیده نشد» (Morris 1993: 410).

پژوهش موریس به هیچ‌وجه حرف آخر در این زمینه نیست. این پژوهش فقط در یک بخش از کشور انجام گرفت، منطقه‌ای که اقلیت‌های قومی در آن زیاد نبودند. اهالی هندی غربی و آسیایی‌ها بیش از مردان سفید در مشاغل غیرماهرانه و نیمه‌ماهرانه تجمع یافته‌اند و متوسط نرخ بیکاری آن‌ها نیز بالاتر است.

### ارزیابی

چگونه می‌توانیم این رهیافت‌های متعارض به بحث زیر طبقه را درک کنیم؟ آیا پژوهش‌های جامعه‌شناختی تأیید می‌کنند که طبقه جداگانه‌ای از مردم محروم وجود دارد که به واسطه بخت‌های زندگی مشابه، گروه واحدی را تشکیل دهند؟

مفهوم زیر طبقه از امریکا آمده است و هنوز هم در آن‌جا معنا دارد. در ایالات متحده، قطب‌های منفرط فقر و ثروت بارزتر از اروپای غربی است. مخصوصاً آن‌جا که محرومیت اقتصادی و اجتماعی - تقسیم‌بندی‌های نژادی همراه می‌شود، گروه‌های محروم و ناب‌خوردار معمولاً خود را مطرود از جامعه بزرگ‌تر می‌یابند. در چنین وضعیت‌هایی مفهوم زیر طبقه مصداق روشنی پیدا می‌کند. ولی در کشورهای اروپایی احتمالاً چنین مصداق آشکاری وجود ندارد. هرچند که محرومیت‌های مشابهی در اروپا نیز وجود دارد، ظاهراً به اندازه امریکا پررنگ و وخیم نیستند. در اروپا به‌اندازه امریکا بین کسانی که در محرومیت آشکار زندگی می‌کنند و بقیه جامعه، جدایی و تمایز وجود ندارد، یا هنوز وجود ندارد.

### طرد اجتماعی

کثر پژوهشگران اروپایی ترجیح می‌دهند به جای مفهوم زیر طبقه از مفهوم طرد اجتماعی<sup>۱</sup> استفاده کنند. ایده طرد اجتماعی اکنون مورد استفاده سیاستمداران نیز قرار می‌گیرد اما برای نخستین بار از سوی جامعه‌شناسان و برای اشاره به منابع نوین نابرابری مطرح شد. طرد اجتماعی حاکی از راه و

1. social exclusion

روش‌هایی است که طی آن‌ها افراد از مشارکت کامل در جامعه بزرگ‌تر محروم می‌شوند. طرد اجتماعی مفهومی کلی‌تر و گسترده‌تر از مفهوم زیر طبقه است، و این مزیت را دارد که بر فرآیندها - مکانیسم‌های طرد - تأکید می‌کند. برای مثال، کسانی که در مجتمع‌های مسکونی کهنه و مخروبه زندگی می‌کنند و در منطقه زندگی آن‌ها مدرسه‌های خوب و فرصت‌های اشتغال کافی وجود ندارد، ممکن است کاملاً محروم از فرصت‌هایی باشند که اکثر مردم جامعه برای بهبودبخشیدن به زندگی خود در اختیار دارند. مفهوم طرد اجتماعی توجه ما را به طیف وسیع عواملی جلب می‌کند که افراد و گروه‌ها را از داشتن فرصت‌هایی که پیش روی اکثریت جمعیت است باز می‌دارد.

آدمیان برای برخورداری از زندگی کامل و فعال نه فقط باید بتوانند خوراک، پوشاک و خانه خود را تأمین کنند، بلکه همچنین باید به کالاها و خدمات ضروری مثل حمل‌ونقل، تلفن، بیمه و خدمات بانکی نیز دسترسی داشته باشند. برای آن‌که جامعه یا اجتماعی بتواند منسجم و یکپارچه شود، بسیار اهمیت دارد که اعضای آن از نهادهای همگانی مثل مدارس، امکانات درمانی و بهداشتی و حمل‌ونقل عمومی بهره‌مند باشند. این نهادهای همگانی در ایجاد حس انسجام و پیوستگی اجتماعی در میان جمعیت نقش مهمی دارند.

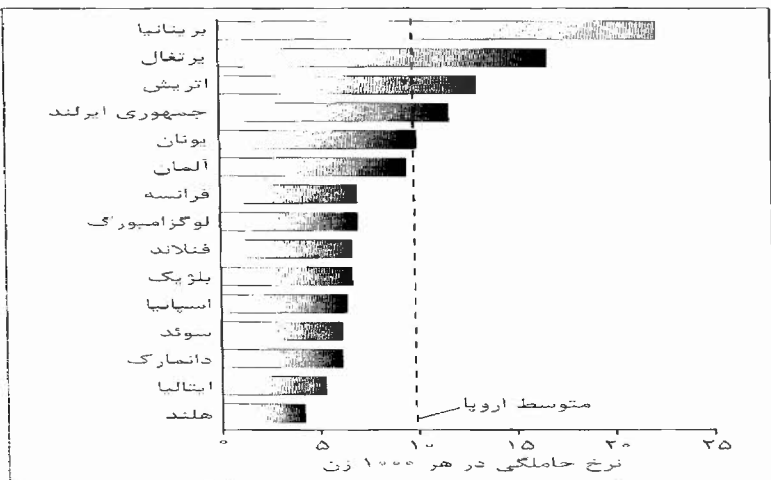
طرد اجتماعی می‌تواند چندین شکل داشته باشد؛ برای مثال، ممکن است اجتماعات روستایی دورافتاده‌ای که دست‌شان از خدمات و فرصت‌های زیادی کوتاه است، یا محله‌های فقیر درون‌شهری که نرخ جرم در آن‌ها بالا است و خانه‌ها زیر سطح استانداردند، نمونه‌هایی از طرد اجتماعی باشند. طرد و جذب را می‌توان از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مورد ملاحظه قرار داد.

۱) *طرد اقتصادی* افراد و اجتماعات ممکن است از نظر تولید و یا از نظر مصرف، طرد شدن از حوزه اقتصاد را تجربه کنند. از جهت تولید، اشتغال و مشارکت در بازار کار برای جذب در اقتصاد اهمیت زیادی دارند. در اجتماعاتی که نسبت بالایی از محرومیت مادی در آن‌ها وجود دارد، تعداد کسانی که شغل تمام‌وقت دارند بسیار اندک و همچنین شبکه‌های غیررسمی اطلاعات که می‌تواند به بیکاران کمک کند تا وارد بازار کار شوند، بسیار محدود و ضعیف است. نرخ بیکاری در این اجتماعات اغلب بالا و فرصت‌های شغلی به‌طور کلی محدود است. کسانی که از بازار کار طرد می‌شوند با زحمت و دشواری زیاد دوباره می‌توانند وارد آن شوند.

طرد اقتصادی همچنین ممکن است از جهت الگوهای مصرف رخ دهد یعنی از این جهت که مردم در زندگی روزانه خود چه چیزهایی می‌خرند، و مصرف یا استفاده می‌کنند. نداشتن تلفن می‌تواند در طرد اجتماعی نقش داشته باشد - تلفن یکی از اصلی‌ترین خطوط تماس میان افراد و دنیای وسیع‌تر دوستان، خانواده، همسایگان و سایر اعضای اجتماع است. نداشتن حساب بانکی نیز از دیگر نشانه‌های طرد اجتماعی است، چون در این صورت مردم نمی‌توانند از خدمات متعددی که بانک‌ها به مشتریان خود عرضه می‌دارند بهره‌مند شوند. همان‌طور که به اختصار خواهیم دید،

### عواقب اقتصادی حاملگی نوجوانان

در بسیاری از بحث‌های مربوط به زیر طبقه به نرخ بالای حاملگی در میان دختران نوجوان اشاره می‌شود. رشد شگرف مادران مجردی که فرزندان خود را بزرگ می‌کنند، یکی از عوامل فقر و افزایش هزینه‌های رفاهی در بریتانیا بوده است. مسواری از دختران دوازده‌ساله و سیزده‌ساله‌ای که کودکانی به دنیا آورده‌اند که پدران آن‌ها نیز پسرانی در همین سن هستند، آتش نگرانی‌های اخلاقی را دربارهٔ این والدین نوجوان تیزتر کرده است. هرچند که نرخ حاملگی نوجوانان در بریتانیا طی دههٔ ۱۹۹۰ پایین آمد، اما این نرخ هنوز هم بالاتر از همهٔ کشورهای اروپایی است (شکل ۵.۱۱). در ۱۹۹۶ از هر ۱۰۰۰ زن زیر بیست‌سال در انگلستان و ولز ۶۳ نفر باردار بودند. احتمال این‌که کودکان این مادران نوجوان بدون ازدواج به دنیا بیایند بیش از مادران سنین بالاتر است - ۸۹ درصد موالید این دختران



شکل ۵.۱۱ موالید زندهٔ زنان نوجوان زیر بیست‌سال، کشورهای اتحادیهٔ اروپا، ۱۹۹۵ (در هر ۱۰۰۰ زن ۱۹-۱۵ ساله).

منبع: Eurostat: Office for National Statistics. From *social Trends*, 30 (2000), p. 43.

بدون ازدواج است. این موالید در ۲۹ درصد موارد فقط به نام مادر ثبت می‌شود (HMSO 1999).  
**واحد طرد اجتماعی دولت** که در ۱۹۹۷ توسط نخست‌وزیر، تونی بلر، تشکیل شد در گزارشی به نام **حاملگی مجردها** به پدیدهٔ حاملگی نوجوانان پرداخته است (SEU 1999). یافته‌های این گزارش نشان می‌دهد که نوجوانان در برنامه‌های آموزش جنسی مدارس به‌نحو کافی و مطلوب دربارهٔ روابط جنسی اطلاعات درست و دقیقی کسب نمی‌کنند. وقتی نوجوانان تجربه‌های جنسی خود را شروع می‌کنند، ناآگاهی آن‌ها دربارهٔ پیامدهای رابطهٔ جنسی به افزایش شمار حاملگی‌های ناخواسته منجر می‌شود. این واقعیت که فقط نیمی از نوجوانان زیر شانزده‌سال بریتانیایی در اولین تجربهٔ جنسی خود از روش‌های پیشگیری استفاده می‌کنند تأییدی بر این دیدگاه است که باید به آموزش‌های جنسی بهبود بخشید. اما همه قبول ندارند که آموزش راه‌حل این مسئله است. منتقدان راست‌گرا معتقدند که ارائهٔ اطلاعات بیش‌تر در زمینهٔ روابط جنسی در مدارس فقط به تشویق نوجوانان به شروع فعالیت جنسی در سنین پایین‌تر منجر می‌شود.  
 دیگران با تأکید بر طرد اجتماعی، فقر و توقعات فرهنگی از رفتار جنسی این عوامل را ریشهٔ اصلی

نرخ بالای حاملگی نوجوانان در بریتانیا می‌دانند. این رهیافت مدعی است که نگرش به رابطه جنسی و پدر بودن در میان بسیاری از پسران جوان نه از طریق آموزش یا تأثیر و نفوذ الگوهای نقشی، بلکه از طریق تصاویری شکل می‌گیرد که رسانه‌ها از موفقیت جنسی و رفتار «مرد کامروا» ترسیم می‌کنند. این واقعیت که بریتانیا بالاترین نرخ حاملگی نوجوانان در اروپا را دارد فقط بازتابی از ابعاد گسترده محرومیت و طرد در بریتانیا است.

مطالعه طولی در مورد ۹۰۰۰ جوان که در ۱۹۷۰ به دنیا آمده‌اند، روشن می‌کند که نتایج بالقوه بچه‌دار شدن در سنین نوجوانی برای زندگی آتی چه می‌تواند باشد. یک چهارم پاسخگویان مؤثقی که در سنین زیر بیست‌سال مادر شده بودند تا بیست‌وشش‌سالگی کودکان خود را به تنهایی و به‌عنوان تک‌والد بزرگ می‌کردند. در میان مردانی که در سن زیر بیست‌سال پدر شده بودند، ۲۵ درصد بیکار و فقط ۴ درصد دارای مشاغل مدیریتی یا حرفه‌ای بودند، در مقابل ۲۵ درصد از مردانی که در سن بالای بیست‌سالگی پدر شده بودند دارای مشاغل مدیریتی یا حرفه‌ای بودند (ESRC 1997).

بی‌خانمانی یکی از حادترین مثال‌های طرد اجتماعی است. کسانی که محلی دائمی برای سکونت ندارند نمی‌توانند همچون دیگران در جامعه مشارکت کنند.

۲) طرد سیاسی مشارکت مستمر مردم در سیاست یکی از ارکان دولت‌های دموکراتیک لیبرال است. شهروندان تشویق می‌شوند که نسبت به مسائل سیاسی آگاه و مطلع باشند، و نظر مخالف یا موافق خود را ابراز کنند، یا نمایندگان منتخب خود تماس داشته باشند و در همه سطوح فرآیند سیاسی مشارکت کنند. اما مشارکت سیاسی فعال ممکن است دور از دسترس کسانی باشد که دچار طرد اجتماعی‌اند و شاید فاقد منابع و امکانات، اطلاعات و فرصت‌های ضروری برای دخالت در فرآیند سیاسی هستند. چانه‌زنی و فشارهای غیررسمی، شرکت در تظاهرات و حضور در گردهمایی‌های سیاسی همگی مستلزم تحرک، وقت و دسترسی به اطلاعات است که در اجتماعات مطرود هیچ‌یک از این‌ها پیدا نمی‌شود. وجود چنین چالش‌ها و موانعی موجب پیدایش دور باطلی می‌شود که نیازها و صدای مطرودان اجتماعی نمی‌تواند وارد دستور کار سیاسی شود.

۳) طرد اجتماعی طرد می‌تواند در حوزه زندگی اجتماعی نیز تجربه شود. مناطقی که درجه بالایی از طرد اجتماعی را دارند، ممکن است تسهیلات محلی و اجتماعی محدودی داشته باشند، تسهیلاتی مثل پارک، زمین ورزش، مراکز فرهنگی و تئاتر. سطوح مشارکت مدنی در این مناطق غالباً نازل است. علاوه بر این، افراد و خانواده‌های مطرود شاید فرصت کم‌تری برای تفریح و فراغت، مسافرت و فعالیت‌های بیرون از خانه داشته باشند. طرد اجتماعی ممکن است به معنای محدودیت یا ضعف شبکه اجتماعی نیز باشد که به انزوا و تماس‌نداشتن با دیگران می‌انجامد.



خدمات درمانی ملی که به صورت رایگان ارائه می‌شود یکی از تابناک‌ترین گوهرهای تاج افتخار دولت رفاه بریتانیا است.

مفهوم طرد اجتماعی مسئله‌عاملیت را پیش می‌آورد. در هر حال، واژه «طرد» به این معنا است که کسی یا چیزی توسط دیگری رانده شده است. یقیناً مواردی وجود دارد که افراد به واسطه تصمیم‌هایی که بیرون از قدرت کنترل آن‌ها است طرد می‌شوند. برای مثال، ممکن است بانک‌ها به کسانی که در منطقه معینی زندگی می‌کنند حساب جاری یا کارت اعتباری ندهند. یا شرکت‌های بیمه از بیمه کردن کسانی که سوابق معینی دارند امتناع کنند. یا کسی که در اواخر دوران خدمت خود بازخیرد می‌شود شاید به دلیل سن و سالش نتواند کار دیگری پیدا کند.

ما طرد اجتماعی فقط حاصل طرد شدن مردم نیست - بلکه ممکن است نتیجه کناره‌گیری و ضربه‌ای افراد از ابعاد و جنبه‌های گوناگون جریان امور جامعه باشد. افراد می‌توانند به میل خود تصمیم به ترک تحصیل، نادیده گرفتن یک فرصت شغلی و نپرداختن به فعالیت اقتصادی، یا شرکت نکردن در انتخابات سیاسی بگیرند. در بررسی پدیده طرد اجتماعی باید باز هم نسبت به تعادل میان عاملیت و مسئولیت آدمی از یک طرف، و نقش نیروهای اجتماعی در شکل دادن به وضع و شرایط مردم، از طرف دیگر، آگاه و هوشیار باشیم.

## شکل‌های طرد اجتماعی

جامعه‌شناسان پژوهش‌هایی دربارهٔ شیوه‌های مختلف تجربهٔ طرد توسط افراد و اجتماعات انجام داده‌اند. این پژوهش‌ها روی موضوع‌های گوناگونی مثل مسکن، تحصیل، بازار کار، جرم و جنایت، جوانان و سالخوردگان تأکید داشته‌اند. اکنون به‌اختصار نگاهی به سه مثال دربارهٔ طرد می‌اندازیم که در بریتانیا و همچنین در سایر جوامع صنعتی توجه زیادی را به خود جلب کرده‌اند.

### سکونت و محله‌های مسکونی

ماهیت طرد اجتماعی را می‌توان به‌روشنی در بخش مسکن مشاهده کرد. درحالی‌که بسیاری از مردمان جوامع صنعتی در خانه‌های راحت و جادار زندگی می‌کنند، دیگرانی هم هستند که در خانه‌هایی سکونت دارند که پرازدحام، فاقد گرمای کافی یا استحکام ساختمان هستند. وقتی افراد وارد بازار مسکن می‌شوند می‌توانند بر مبنای منابع موجود فعلی یا منابع ممکن آتی خود دست به تهیهٔ مسکن بزنند. به این ترتیب زوج شاغل دودرآمدی بدون فرزندی که به‌دنبال خانه می‌گردند بخت بیش‌تری برای دریافت وام مسکن و خرید خانه در منطقه‌ای مطلوب دارند، درحالی‌که خانواری که اعضای بالغ آن بیکارند یا مشاغل کم‌درآمد دارند ناچارند انتخاب خود را به گزینه‌های ناخوشایندتری در بخش خانه‌های اجاره‌ای یا مجتمع‌های مسکونی محدود کنند.

قشربندی در بازار مسکن هم در سطح خانوار و هم در سطح اجتماع محلی رخ می‌دهد. درست همان‌طور که افراد محروم و فاقد امتیاز از گزینه‌های مطلوب مسکن دور می‌مانند، کل یک اجتماع نیز ممکن است از فرصت‌ها و فعالیت‌هایی که برای بقیهٔ جامعه عادی و طبیعی هستند محروم بمانند. طرد ممکن است ابعاد مکانی هم داشته باشد: محله‌ها از نظر امنیت، شرایط محیط زیستی و دسترسی به خدمات و تسهیلات عمومی تفاوت زیادی با هم دارند. برای مثال، در محله‌های فقیرتر معمولاً خدمات اساسی مثل بانک‌ها، فروشگاه‌های مواد غذایی و دفاتر پستی کم‌تر از نواحی مرفه‌تر است. فضاهایی مثل پارک‌ها، زمین‌های ورزش و کتابخانه‌ها نیز در این محله‌ها محدودند. اما کسانی که در این مناطق محروم زندگی می‌کنند غالباً به همین تسهیلات و امکانات ناچیز موجود وابسته‌اند. آن‌ها، برخلاف ساکنان نواحی مرفه‌تر، شاید به وسایل حمل‌ونقل (یا هزینهٔ حمل‌ونقل) دسترسی نداشته باشند تا بتوانند در جاهای دیگر شهر خرید کنند و از خدمات بهره‌مند شوند.

در اجتماعات محروم، مردم دشوار می‌توانند بر طردشدگی خود غلبه کنند و در مسیر مداخلهٔ کامل‌تر در جامعه گام بردارند. شاید شبکه‌های اجتماعی آن‌ها ضعیف باشد؛ این امر موجب کاهش گردش اطلاعات دربارهٔ شغل‌ها، فعالیت‌های سیاسی و رویدادهای اجتماع می‌شود. بیکاری زیاد و سطوح نازل درآمد موانع جدی برای زندگی خانواده به‌وجود می‌آورد؛ جرم و جنایت و بزهکاری

نوجوانان کل کیفیت زندگی در این محله‌ها را از اساس متزلزل می‌سازد. در این مناطق نامطلوب معمولاً نرخ بالایی از نقل مکان دیده می‌شود چون بسیاری از ساکنان خواهان رفتن به خانه‌های بهتری هستند و محرومانی که تازه وارد بازار مسکن شده‌اند همچنان به این محله‌ها سرازیر می‌شوند.

### جوانان

شاید خیلی‌ها جوانان را مشمول طرد اجتماعی به‌شمار نیاورند. در حال، نوجوانان و جوانان در حال ورود به نقطه اوج شکوفایی زندگی خویش، شروع زندگی حرفه‌ای و تشکیل خانواده، و بنا ساختن آینده خویش هستند. اما گذار از جوانی به بزرگسالی، مرحله خطیر و پرچالشی است. بسیاری از جوانان برای ادغام شدن در جامعه تلاش و تقلائی زیادی می‌کنند اما از جهات گوناگون از آن طرد می‌شوند.

تغییر و تحولات سال‌های اخیر، طرد اجتماعی جوانان را به مسئله مهمی تبدیل کرده است. از این میان، نخستین تغییر به تحولات بازار کار مربوط می‌شود. در روزگار گذشته، گذار به بزرگسالی معمولاً در آغاز زندگی شغلی فرد رخ می‌داد. اکنون بازار کار برای جوانان بی‌ثبات‌تر از گذشته است، و ترک خانه و گذار به زندگی مستقل بزرگسالی را دشوارتر می‌سازد. بسیاری از جوانان برای پیدا کردن شغل با مشکل و دشواری مواجه می‌شوند؛ شغل‌های غیرماهرانه جای خود را به شغل‌هایی می‌دهند که نیازمند مهارت و تجربه یا تخصص در فناوری نوین هستند. در سال ۱۹۹۷ در بریتانیا تقریباً ۱۶۰,۰۰۰ جوان شانزده تا هیجده‌ساله نه در حال تحصیل و نه شاغل بودند (Howarth et al., 1999).

تغییر در خدمات و مزایای رفاهی نیز بر الگوهای طرد در میان جوانان اثر گذاشته است. با این‌که جوانان هنوز هم از حقوق و منزلت سیاسی برخوردارند، اما حقوق اجتماعی آن‌ها در زمینه اشتغال، تحصیل و مسکن رو به کاهش می‌رود. این وضعیت به وابستگی بیش‌تر (و طولانی‌تر) جوانان به خانواده‌های‌شان منجر شده است. در گذشته، جوانان می‌توانستند روی کمک هزینه و تسهیلات سکونت دولت رفاه در طول دوره گذار به زندگی بزرگسالی، حساب کنند. کاهش و حذف خدمات دولت رفاه از دهه ۱۹۸۰ به این سو، موجب شده که بعضی از جوانان بیش از گذشته آسیب‌پذیر شوند، خصوصاً در زمانه‌ای که سطح درآمد بسیاری از جوانان در حال افول است. در بهار ۱۹۹۹، حدود ۱/۲۵ میلیون جوان بالغ شانزده تا بیست و چهارساله در بریتانیا درآمدی کم‌تر از نصف متوسط درآمد ساعتی مردان داشتند (Howarth et al., 1999).

این نگرانی هم وجود دارد که نظام آموزشی شمار رو به رشدی از جوانان را از خود طرد می‌کند - هم به صورت رسمی و هم غیررسمی. تحول الگوهای اشتغال موجب شده که تحصیل برای بسیاری از جوانان بی‌اهمیت و نامربوط به نظر برسد. سیاست‌های فعلی که موجب زبده‌گزینی در مدارس و میان مدارس می‌شود معمولاً به بهای محرومیت جوانانی تمام می‌شود که در حاشیه‌های جامعه قرار گرفته‌اند (France and Wiles 1998).

بی‌خانمانی یکی از اصلی‌ترین جلوه‌های طرد جوانان است. بالارفتن نرخ بی‌خانمانی جوانان از دهه ۱۹۸۰ به بعد، حاکی از این است که بخش مسکن فعلی فاقد تجهیزات و توان کافی برای مقابله با الگوهای در حال تغییر تحرک جوانان است. در مقایسه با زمان‌های سابق، اکنون جوانان خانه‌والدین خود را در سنین پایین‌تری ترک می‌کنند - که اغلب یا برای ادامه تحصیل یا طی کردن دوره‌های آموزشی در شهر دیگری است، یا تشکیل خانواده، یا مشغول شدن به کار در منطقه‌ای دیگر، یا فقط میل به زندگی مستقل. اما چون بسیاری از جوانان منابع و امکانات محدودی دارند، گزینه‌های چندان مطلوبی برای مسکن و سکونت در اختیار آن‌ها نیست. پیمایش بررسی هزینه‌های خانواده نشان داده است که شمار خانه‌های «موقتی» و «شریکی» رو به افزایش است، یعنی خانه‌هایی که در آن‌ها جوانان در وسایل خانه و هزینه‌های مسکن با هم شریک می‌شوند. با این حال، نیاز جوانان به خانه‌های مطلوب و انعطاف‌پذیر لزوماً در بازار مسکنی که بخش خصوصی و بخش دولتی بر آن حاکم هستند، تأمین نمی‌شود. با این‌که بعضی از جوانان ممکن است تصمیم بگیرند به خانه و خانواده خویش بازگردند تا از فشارهای بازار مسکن خلاص شوند، بقیه به زندگی در خیابان‌ها رو می‌آورند (Jones 1997).

### نواحی روستایی

هرچند که توجه زیادی به طرد اجتماعی در محیط‌های شهری می‌شود، اما مردمانی که در مناطق روستایی زندگی می‌کنند نیز ممکن است طرد را تجربه کنند. برخی از مددکاران اجتماعی و متصدیان خدمات حمایتی معتقدند که مسائل و معضلات ناشی از طرد در روستاها اگر بیش از شهرها نباشد همان‌قدر زیاد است. در روستاهای کوچک و مناطقی که جمعیت‌های پراکنده دارند، دسترسی به کالاها و خدمات و تسهیلات به اندازه نواحی پرجمعیت‌تر گستردگی ندارد. در اکثر جوامع صنعتی، مجاورت با خدمات اساسی مثل پزشکان، دفاتر پستی، مدارس، کلیساها، کتابخانه‌ها و خدمات دولتی برای بهره‌مندی از زندگی فعال، کامل و سالم ضروری تلقی می‌شود. اما ساکنان روستاها غالباً دسترسی محدودی به چنین خدماتی دارند و به تسهیلات ناچیزی وابسته‌اند که در اجتماع محلی آن‌ها موجود است.

دسترسی به حمل و نقل یکی از بزرگ‌ترین عوامل مؤثر بر طردشدگی روستاها است. اگر خانواری صاحب اتومبیل باشد یا به آن دسترسی داشته باشد، آسان‌تر می‌تواند در جامعه ادغام شود. برای مثال، اعضای خانواده می‌توانند به یافتن شغل در شهرها و شهرک‌های مجاور فکر کنند، می‌توانند هرچندگاه یک‌بار به بازارهای بزرگ خرید سفر کنند، و دوستان یا خویشان خود را در سایر مناطق ملاقات کنند. جوانان می‌توانند در میهمانی‌ها شرکت کنند. کسانی که به وسایل حمل و نقل شخصی دسترسی ندارند، به حمل و نقل عمومی وابسته می‌شوند، و چنین خدماتی در نواحی روستایی بسیار محدود است. برای مثال، بعضی از دهکده‌ها شاید در روز فقط چند بار سرویس اتوبوس



داشته باشند که تعداد این سرویس‌ها در روزهای آخر هفته و تعطیلات کاهش می‌یابد و پس از ساعت معینی در شب نیز وجود ندارد.

### بی‌خانمان‌ها

اکثر مردم فقیر در نوعی خانه یا سرپناه دائمی زندگی می‌کنند. بی‌خانمان‌ها کسانی هستند که چنین خانه یا سرپناه دائمی ندارند و طی بیست سال گذشته در خیابان‌های شهرهای بزرگ‌تر و بیش‌تر به چشم می‌خورند. بی‌خانمانی یکی از افراطی‌ترین شکل‌های طرد اجتماعی است. کسانی که فاقد سکونتگاه دائمی هستند ممکن است از بسیاری از فعالیت‌های روزمره که برای دیگران عادی و بدیهی است بریده شوند، مثل داشتن شغل، داشتن حساب بانکی، تفریح‌کردن با دوستان و حتی دریافت نامه‌های پستی.

برخی از بی‌خانمان‌ها عمداً و به میل خود آوارهٔ خیابان‌ها می‌شوند و آزادانه پرسه می‌زنند و می‌خوابند، آزاد از قیدوبندهای مالکیت و دارایی‌ها. اما اکثریت آن‌ها هرگز چنین آرزویی ندارند؛ آن‌ها به اجبار و توسط عواملی فراتر از اختیار و کنترل خویش به سمت بی‌خانمانی رانده شده‌اند. وقتی آن‌ها سرپناهی دائمی برای خود نمی‌یابند، زندگی‌شان در گرداب دوزخی مرارت و محرومیت فرومی‌رود.

بی‌خانمان‌های بریتانیا چه کسانی هستند؟ این مقوله در واقع شامل آمیزه‌ای از افراد گوناگون است. حدود یک چهارم آن‌ها کسانی هستند که قبلاً در بیمارستان‌های روانی بوده‌اند. دست‌کم بعضی از این افراد تا پیش از دههٔ ۱۹۶۰ مدتی طولانی ساکن آسایشگاه‌های روانی بوده‌اند، یعنی تا زمانی که در نتیجهٔ تغییر سیاست‌های درمانی و بهداشتی کسانی را که دچار بیماری‌های روانی مزمن بودند از این آسایشگاه‌ها مرخص کردند. این فرآیند نهادزدایی<sup>۱</sup> به واسطهٔ چندین متغیر تشدید می‌شد. یکی از این عوامل تمایل حکومت به صرفه‌جویی در هزینه‌ها بود - هزینهٔ نگهداری از بیماران روانی در آسایشگاه‌ها و بیمارستان‌ها نسبتاً زیاد است. انگیزهٔ بعدی، که تحسین‌برانگیزتر از اولی است، این عقیدهٔ سران و رهبران حرفهٔ روان‌پزشکی بود که ضررهای اقامت طولانی مدت در بیمارستان‌ها و آسایشگاه‌ها بیش از فواید آن است. بنابراین هر کس که می‌توانست بیرون از بیمارستان، و نه به عنوان بیمار، تحت مراقبت قرار بگیرد، نباید در بیمارستان می‌ماند. اما نتایج عملی این خط‌مشی چیزی نبود که طرفداران نهادزدایی امید آن را داشتند. بعضی از بیمارستان‌ها افرادی را مرخص کردند که جایی برای رفتن نداشتند، و سال‌های سال بود که بیرون از بیمارستان زندگی نکرده بودند. غالباً حمایت چندانی هم از این بیماران به عمل نیامد.

اما اکثر بی‌خانمان‌ها را بیماران روانی سابق تشکیل نمی‌دهند؛ اکثر آن‌ها الکلی یا معتادان مواد

مخدر هم نیستند. آنان سر از خیابان‌ها درآورده‌اند چون دچار بلاها و مصیبت‌های شخصی شده‌اند. بی‌خانمان شدن به‌ندرت نتیجهٔ رابطهٔ علت و معلولی مستقیمی است. ممکن است چند بداقبالی پشت سرهم برای کسی رخ دهد و به سقوط سریع وی منجر شود. برای نمونه، ممکن است زنی از شوهر خود طلاق گرفته باشد و همزمان نه‌فقط خانه بلکه شغل خود را نیز به‌دلیلی از دست داده باشد. یا شاید یک جوان به‌سبب مشکلاتی که در خانه دارد بدون هیچ پشتوانه و حمایتی خانه را ترک کند و به خیابان‌های شهر بزرگ پناه ببرد. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که اعضای خانواده‌های زیرطبقه طبقه کارگر که هیچ مهارت شغلی خاصی ندارند و درآمدشان ناچیز است بیش از همه در معرض بی‌خانمانی‌اند. بیکاری بلندمدت یکی از معرف‌های اصلی است. خانواده و ازهم‌گسیختن روابط نیز جزو عوامل مؤثر مهم به حساب می‌آید.

#### طرد اجتماعی در طبقه بالای جامعه

مثال‌هایی از طرد که تا به این‌جا بررسی کرده‌ایم همگی به افراد و گروه‌هایی مربوط می‌شوند که، به هر دلیل، نمی‌توانند به‌طور کامل در نهادها و فعالیت‌هایی مشارکت کنند که اکثریت جمعیت از آن‌ها بهره می‌گیرند. اما همهٔ موارد و نمونه‌های طرد به کسانی مربوط نمی‌شود که محروم و فاقد امتیاز و در زیرترین لایه‌های جامعه هستند. در سال‌های اخیر، پویش‌های نوین «طرد اجتماعی در طبقه بالا» در حال پیدایش بوده‌اند. مقصود این است که اقلیتی از افراد طبقه بالای جامعه می‌توانند با تکیه بر رفاه و ثروت، نفوذ و روابط خویش از مشارکت در نهادهای رایج سرباز زنند.

طرد در طبقات بالای جامعه می‌تواند چند شکل داشته باشد. ممکن است ثروتمندان کاملاً از حوزهٔ خدمات عمومی آموزش و پرورش، و بهداشت و درمان پس‌بنشینند، و ترجیح دهند این خدمات و مراقبت‌ها را به‌صورت خصوصی و با پرداخت پول برای خود تأمین کنند. محله‌های مسکونی اعیانی به‌نحو فزاینده‌ای از سایر بخش‌های جامعه جدا می‌شوند و دروازه‌های خود را می‌بندند. اجتماعات معروف به «محله‌های محصور» در پس دیوارهای بلند و ورودی‌های تحت کنترل قرار می‌گیرد. پرداخت مالیات و اجاره‌های مالی را می‌توان با مدیریت دقیق و هوشمندانه و کمک‌گرفتن از مشاوران مالی خصوصی به‌نحو چشمگیری کاهش داد. خصوصاً در ایالات متحده، مشارکت سیاسی فعال در میان گروه نخبه غالباً جای خود را به کمک‌های مالی هنگفت به نامزدهای سیاسی می‌دهد، یعنی کسانی که انتظار می‌رود منافع این نخبگان را نمایندگی کنند. ثروتمندان به چندین طریق می‌توانند از زیر بار مسئولیت‌های اجتماعی و مالی خود شانه خالی کنند و به قلمرو خصوصی بسته‌ای بگریزند که جدا از بقیهٔ جامعه است. درست همان‌طور که طرد اجتماعی در طبقات زیرین موجب متزلزل شدن پایه‌های انسجام و پیوستگی اجتماعی می‌شود، طرد در «طبقه بالای جامعه» نیز به همین‌سان نابودکنندهٔ جامعهٔ منسجم و یکپارچه است.



بی‌خانمان‌های رانده‌شده از بهشت نعمت‌های اقتصادی، هر جا که بتوانند ببتوته می‌کنند.

طی سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲، بی‌خانمانی به میزان ۳۰۰ درصد رشد داشت. آمارهای دولتی نشان می‌دهند که ۱۳۲,۳۰۰ بی‌خانمان در سال ۱۹۹۸ در انگلستان و ولز زندگی می‌کردند. گروه‌های حمایت از بی‌خانمان‌ها، مثل گروه «سرپناه» (Shelter)، این رقم را بسیار بالاتر از میزان فوق می‌دانند. در میان بی‌خانمان‌ها، «بیرون-خواب‌ها» بیش از همه توجه مددکاران و فعالان خیریه‌ها، رسانه‌ها، و کل جمعیت را به خود جلب می‌کنند. طبق برآوردهای فعلی تعداد بیرون‌خواب‌ها در بریتانیا، ۲۰۰۰ نفر است و بیش از ۶۰۰ نفر آن‌ها در خیابان‌های لندن زندگی می‌کنند.

خوابیدن در هوای آزاد و بدون سرپناه کار خطرناکی است. پژوهشی که مؤسسه تحقیقات سیاست اجتماعی درباره بی‌خانمانی و جرائم خیابانی در لندن، گلاسکو و سوانسی انجام داده، نخستین شواهد را درباره حد و حدود قربانی شدن بی‌خانمان‌ها ارائه می‌دهد.

پیمایش جرائم بریتانیا، که اصلی‌ترین معرف آماري جرائم در بریتانیا را به دست می‌دهد، بی‌خانمان‌ها را جزو پاسخگویان پیمایش قرار نمی‌دهد. مؤسسه تحقیقات سیاست اجتماعی در گزارشی به نام *خیابان‌های ناامن* (IPPR 1999)، نشان می‌دهد که چهار نفر از هر پنج نفر «خیابان‌خواب» دست‌کم یک بار قربانی جرم و جنایت شده‌اند. تقریباً نیمی از آن‌ها مورد حمله قرار گرفته‌اند، اما فقط یک پنجم آن‌ها این جرائم را به پلیس گزارش داده‌اند. بدین ترتیب تصویری که پدید می‌آید تصویر مردم بی‌خانمانی است که قربانی خشونت‌های فراوان خیابانی می‌شوند، اما

چنان از نظام‌های حقوقی و حمایت پلیس دور و مطرودند که از هیچ‌جا کمکی به آن‌ها نمی‌شود. در ۱۹۹۹ دولت اعلام کرد که قصد دارد تعداد خیابان‌خواب‌ها را تا سال ۲۰۰۲ به دوسوم تعدد فعلی برساند. هرچند که اولویت‌دادن به بی‌خانمانی مورد پذیرش و تحسین همگانی است، اما هیچ توافق و اجماعی دربارهٔ چگونگی جمع‌کردن بی‌خانمان‌ها از خیابان‌ها و اعطا کردن سکونت دائمی و زندگی‌های باثبات‌تر به آن‌ها وجود ندارد. حامیان بی‌خانمان‌ها توافق دارند که رهیافت بلندمدت‌تری - از جمله مشاوره، آموزش شغلی و طرح‌های ایجاد دوستی و صمیمیت - لازم است. اما در عین حال، بسیاری از گروه‌های خیریه و نیکوکاری مایل نیستند از اقدامات کوتاه‌مدت مثل دادن سوپ، کیسه‌خواب و لباس‌های گرم به بی‌خانمان‌ها دست بردارند. این مسئله بسیار مناقشه‌برانگیز است. لوئیس کیسی که به «امپراتور بی‌خانمان‌ها» معروف شده است، در تلاش برای جلب کردن توجه عمومی به لزوم راه‌حل‌های دائمی، چنین می‌گوید «مردم خیرخواه پول خود را خرج مسئلهٔ خیابان‌ها می‌کنند و ناخواسته موجب می‌شوند که این مسئله همیشه همان‌جا بماند» (به نقل از: Gillan 1999). بسیاری از گروه‌های فعال خدمات سکوتی با این سخن موافق هستند. اما گروه‌های خیریه‌ای مثل «سپاه رستگاری» رهیافت دیگری دارند: تا وقتی که مردمانی در خیابان‌ها زندگی می‌کنند، ما همچنان به سراغ‌شان می‌رویم و هر کمکی بتوانیم به آن‌ها می‌کنیم.

اکثر جامعه‌شناسانی که در این باره مطالعه کرده‌اند توافق دارند که برای غلبه بر مسائل متعدد بی‌خانمان‌ها، تدارک و تأمین سکونتگاه‌های مناسب‌تر بیش از هر چیز اهمیت دارد، خواه این تأمین مسکن مستقیماً به حمایت دولت انجام بگیرد خواه به هر طریق دیگری. همان‌طور که کریستوفر جنکز در کتاب خود *بی‌خانمان* (Jenks 1994) نتیجه می‌گیرد: «صرف‌نظر از این‌که چرا مردم در خیابان زندگی می‌کنند، دادن محلی برای زندگی به ایشان که اندکی ثبات و حریم خصوصی برایشان به ارمغان آورد معمولاً مهم‌ترین کاری است که ما برای بهبود بخشیدن به زندگی آن‌ها می‌توانیم انجام دهیم. بدون مسکن ثابت، احتمالاً هیچ راه‌حل دیگری به نتیجه نخواهد رسید».

بعضی هم موافق نیستند، و بر این نکته تأکید می‌کنند که بی‌خانمانی فقط ۲۰ درصد به «خشت و آجر» مربوط می‌شود و ۸۰ درصد به مددکاری اجتماعی و مبارزه با آثار و عواقب فروپاشی خانواده، خشونت و سوءاستفاده، اعتیاد به مواد مخدر و الکل، و افسردگی. مایک، مرد بی‌خانمانی که کم‌کم به شخصت‌سالگی می‌رسد، می‌گوید: «من فکر می‌کنم این وضعیت برای اکثر مردم بسیار بخرنج‌تر از چیزی است که به نظر می‌رسد. این مسئله اغلب به عقیدهٔ آن‌ها دربارهٔ خودشان، و شأن و ارزش خودشان مربوط می‌شود. بسیاری از بی‌خانمان‌ها اعتماد به نفس ندارند. آن‌ها معتقد نیستند که می‌توانند کار بهتری انجام دهند.» (به نقل از: Bamforth 1999).

### جرم و طرد اجتماعی

برخی از جامعه‌شناسان چنین استدلال کرده‌اند که در جوامع صنعتی مثل بریتانیا و ایالات متحده

پیوندهای نیرومندی میان جرم و طرد اجتماعی وجود دارد. بنا به استدلال آن‌ها، در جوامع مدرن اخیر روندی وجود دارد که از اهداف ادغام و پذیرش (براساس حقوق شهروندی) فاصله می‌گیرد و به سوی نظم و ترتیباتی می‌رود که پذیرا، و حتی پشتیبان طرد بعضی از شهروندان است. (Young 1998, 1999). نرخ جرائم ممکن است بازتابی از این واقعیت باشد که شمار روبه‌رشدی از مردم احساس می‌کنند که جامعه ارزشی برای آن‌ها قائل نیست - یا احساس می‌کنند جامعه نفعی به ایشان نمی‌رساند.

البوت کوریه جامعه‌شناسی امریکایی است که دربارهٔ روابط میان طرد اجتماعی و جرم در ایالات متحده، و خصوصاً در میان جوانان، تحقیق کرده است. بنا به استدلال کوریه، جامعهٔ امریکا «آزمایشگاهی طبیعی» است که «نحوست پنهان» سیاست اجتماعی معطوف به بازار را نشان می‌دهد: افزایش فقر و بی‌خانمانی، سوء‌مصرف مواد مخدر و افزایش شدید جرائم خشونت‌آمیز. او خاطرنشان می‌سازد که جوانان به‌نحو فزاینده‌ای سرخود و بدون راهنمایی و حمایتی که از طرف بزرگ‌ترها لازم دارند، بزرگ می‌شوند. جوانان هنگامی با زرق و برق فریبندهٔ بازار و کالاهای مصرفی مواجه می‌شوند که در همان حین فرصت‌های ایشان برای کسب معیشت در بازار کار رو به افول می‌رود. این وضع می‌تواند به حس ژرف محرومیت نسبی منجر شود، و همچنین به تمایل به استفاده از روش‌های نامشروع برای رسیدن به سبک زندگی دلخواه.

به گفتهٔ کوریه چند پیوند عمده میان رشد جرائم و طرد اجتماعی وجود دارد. نخست، تحولات بزرگ‌کار و مالیات‌های دولتی و سیاست‌های تعیین حداقل دستمزدها موجب رشد شدید فقر نسبی و مطلق در میان جمعیت امریکا شده است. دوم، این افزایش طرد اجتماعی به‌خوبی در اجتماعات محلی احساس می‌شود، یعنی در اجتماعاتی که با فقدان ثبات در امرار معاش، جمعیت‌های موقتی، گرنی فزایندهٔ مسکن و تضعیف انسجام اجتماعی مواجه‌اند. سوم، محرومیت اقتصادی و چندپارگی اجتماعی در زندگی خانوادگی تنش‌ها و معضلاتی ایجاد می‌کند. افراد بالغ خانواده‌های فقیر مجبورند چند شغل داشته باشند تا معاش خود را تأمین کنند - و این وضعیت موجب فشار و ضرب‌دائم و غیبت از خانه می‌شود. در نتیجه، اجتماعی شدن و تربیت کودکان دچار اختلال می‌شود؛ «فقرزدگی اجتماعی» سراسری این اجتماعات به این معنا است که والدین در میان اقوام یا خانواده‌های دیگر کسی را نمی‌یابند که به آن‌ها کمک کند. چهارم، دولت بسیاری از برنامه‌ها و خدمات عمومی را که می‌توانستند این مطرودان اجتماعی را دوباره در جامعه ادغام کنند «تصویب نمی‌کند». برنامه‌ها و خدماتی مثل حمایت از کودکان خردسال، مهد کودک‌های دولتی و مراقبت‌های بهداشت روانی.

بالاخره جمعیت‌های مطرود اجتماعی نمی‌توانند با استفاده از ابزارها و روش‌های مشروع به سطح استاندارد منزلت و مصرف اقتصادی که در جامعه ترویج می‌شود دست بیابند. به گفتهٔ کوریه، یکی از پردردسرتین ابعاد این رابطهٔ میان طرد اجتماعی و جرم این است که مجراهای مشروع تغییر

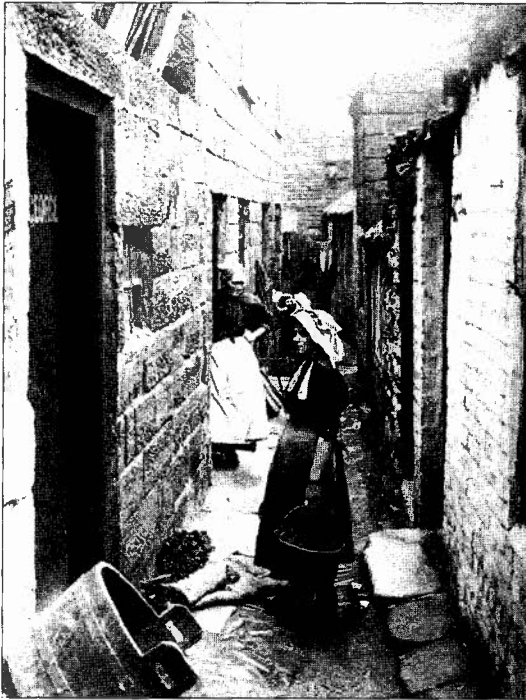
جای خود را به مجراهای نامشروع می‌دهند. جرم به سایر روش‌های بدیل، مثل نظام سیاسی یا سازمان اجتماع، ترجیح داده می‌شود. (Currie 1998a).

## رفاه و اصلاح دولت رفاه

اکثر کشورهای صنعتی جهان - و کشورهای در حال صنعتی شدن - امروزه جزو دولت‌های رفاه<sup>۱</sup> محسوب می‌شوند. یعنی دولت‌هایی که از طریق تأمین یا یارانه‌بندی برخی کالاها و خدمات، نقش مهمی در کاهش نابرابری‌ها در میان جمعیت ایفا می‌کنند. هدف سیاست‌های رفاهی مقابله با آثار و عواقب منفی بازار برای کسانی است که، به دلایل گوناگون، برای رفع نیازهای اولیه خود باید مبارزه کنند. سیاست‌های رفاهی راهی است برای مدیریت و کنترل بیم‌وخطرهایی که مردم در طول دوره زندگی خود با آن‌ها رویارو می‌شوند: بیماری، معلولیت، بیکاری و پیری. خدمات دولت رفاه در کشورهای گوناگون متفاوت است، اما غالباً خدمات و حمایت‌هایی در حوزه‌های آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، مسکن، تقویت درآمد، معلولیت، بیکاری و مستمری‌ها را شامل می‌شود. سطح هزینه‌های رفاهی نیز متفاوت است. نظام‌های رفاهی برخی از کشورها بسیار پیشرفته است و بخش بزرگی از بودجه ملی را به آن اختصاص می‌دهند. برای مثال، در سوئد هزینه‌های دولت رفاه تقریباً بالغ بر ۵۰ درصد کل تولید ناخالص ملی (GDP) است.

یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های میان مدل‌های رفاه عبارت است از کم‌وکیف دسترسی جمعیت به مزایا و خدمات رفاهی. در آن دسته از نظام‌های رفاهی که مزایای همگانی عرضه می‌دارند، خدمات رفاهی حقی است که همه به یکسان از آن برخوردار می‌شوند، بدون توجه به سطح درآمد یا پایگاه اقتصادی‌شان. نظام‌های رفاهی مبتنی بر مزایای همگانی بدین منظور ایجاد می‌شوند که تضمین شود همه نیازهای رفاهی اساسی شهروندان به‌طور مداوم تأمین خواهد شد. نسبت مزایای همگانی در سوئد بالاتر از بریتانیا است، چراکه نظام رفاهی بریتانیا بیش‌تر به مزایای مشروط به کنترل استطاعت<sup>۲</sup> متکی است. عبارت «کنترل استطاعت» به فرآیندی اطلاق می‌شود که طی آن درباره استحقاق متقاضیان خدمات رفاهی تصمیم‌گیری می‌شود. کنترل استطاعت اغلب بر مبنای درآمد انجام می‌گیرد. برای مثال، کمک مسکن ممکن است فقط به کسانی تعلق گیرد که درآمدهای پایین دارند.

این تمایز میان مزایای همگانی و کنترل استطاعت، در سطح سیاست‌گذاری به صورت دو رهیافت متعارض به سیاست‌های رفاهی جلوه‌گر می‌شود. طرفداران دیدگاه نهادی به رفاه استدلال می‌کنند که دسترسی به خدمات رفاهی باید حق همگان دانسته شود. و کسانی که دیدگاه ترمیمی دارند معتقدند که خدمات رفاهی باید فقط در دسترس اعضای از جامعه قرار گیرد که واقعاً نیازمند کمک هستند و قادر به تأمین نیازهای رفاهی خویش نیستند.



بیغوله‌های قرن نوزدهم محل زندگانی سخت و فلاکت‌بار، ولی صمیمانه‌ای بود.

این مناقشه به مسئله مالیات نیز مربوط می‌شود. هزینه خدمات رفاهی باید از طریق مالیات تأمین شود. برخی حس می‌کنند که میزان مالیات‌ها باید زیاد باشد چون دولت رفاه نیازمند بودجه هنگفتی است. طبق استدلال آنان، دولت رفاه باید سرپا بماند و حتی گسترش بیابد تا دولت بتواند آثار و نتایج زیانبار شکاف و قطبی شدن بازار را کاهش دهد، حتی اگر این کار مستلزم فشار مالیاتی زیادی بر دوش مردم باشد. آن‌ها مدعی‌اند که مسئولیت هر دولت متمدنی است که پشتوانه و پشتیبان شهروندان خود باشد. طرفداران رهیافت «تور ایمنی دولت رفاه» اصرار می‌کنند که فقط نیازمندترین اعضای جامعه - که از طریق کنترل استطاعت شناسایی می‌شوند - باید مزایای رفاهی دریافت کنند. از نظر

آن‌ها، دولت رفاه بسیار پرهزینه، ناکارآمد و بوروکراتیک است و لذا خواهان کاهش ابعاد آن هستند. این اختلاف عقیده درباره مدل‌های رفاه نهادی و ترمیمی، هسته اصلی بحث و جدل‌های فعلی درباره اصلاحات رفاهی است. در همه کشورهای صنعتی، آینده دولت رفاه تحت بررسی‌های دقیق است. همراه با دگرگونی سیمای جامعه - از طریق جهانی شدن، مهاجرت، تغییر خانواده و کار، و سایر تحولات بنیادی - ماهیت سیاست‌های رفاهی نیز باید تغییر کند. در این بخش به بررسی پیدایش دولت رفاه در بریتانیا و چالش‌هایی که امروزه پیش روی آن است و تلاش برای اصلاح آن، خواهیم پرداخت.

### نظریه‌های دولت رفاه

چرا دولت‌های رفاه در صنعتی‌ترین کشورها تکوین یافته‌اند؟ چگونه می‌توانیم تفاوت مدل‌های رفاهی مورد حمایت دولت‌های مختلف را تبیین کنیم؟ اگرچه سیمای مدل‌های رفاه در کشورهای گوناگون تفاوت می‌کند، اما به‌طور کلی، جوامع صنعتی سهم بزرگی از منابع و امکانات خویش را به رفع نیازهای عمومی اختصاص می‌دهند.

نظریه‌های متعددی برای تبیین رشد و تکامل دولت رفاه مطرح شده است. مارکسیست‌ها دولت رفاه را برای حفظ نظام سرمایه‌داری ضروری می‌دانند، درحالی‌که نظریه‌پردازان کارکردگرا معتقدند که در جوامع پیشرفته صنعتی نظام‌های رفاهی به ادغام و یکپارچگی جامعه یاری می‌کنند. هرچند که این دو دیدگاه و دیدگاه‌های دیگر حامیانی داشته‌اند، اما احتمالاً نوشته‌های تی‌اچ مارشال و گاستا اسپینگ - اندرسن پرنفوذترین نظریه‌های دولت رفاه بوده‌اند.

### مارشال: حقوق شهروندی

مارشال، در دهه ۱۹۶۰، دولت رفاه را نتیجه رشد و گسترش حقوق شهروندی به موازات رشد جوامع صنعتی می‌داند. مارشال، با اتخاذ رهیافتی تاریخی، تکامل پدیده شهروندی در بریتانیا را دنبال کرد و سه مرحله اصلی در آن تشخیص داد. طبق نظر مارشال، در سده هیجدهم برای نخستین بار حقوق مدنی<sup>۱</sup> به وجود آمد. این حقوق شامل آزادی‌های شخصی مهمی مثل آزادی بیان، اندیشه و دین، حق مالکیت، و حق برخورداری از قضاوت عادلانه قانونی می‌شد. در قرن نوزدهم، حقوق سیاسی<sup>۲</sup> تحقق یافت: حق رأی‌دادن و مشارکت‌کردن در فرآیند سیاسی، و حق رسیدن به مقام‌های سیاسی. سومین دسته حقوق - حقوق اجتماعی<sup>۳</sup> - در سده بیستم محقق شد. حق شهروندان در برخورداری از امنیت اقتصادی و اجتماعی از طریق تحصیل، بهداشت و درمان، مسکن، مستم‌ری‌ها و سایر خدمات در دولت رفاه تثبیت و تحکیم شد. ادغام شدن حقوق اجتماعی در مفهوم شهروندی به این معنا بود که همگان شایستگی و حق بهره‌مند شدن از زندگی کامل و فعال را داشتند و همچنین حق داشتند که بدون توجه به موقعیت‌شان در جامعه از درآمد معقولی برخوردار باشند. از این جهت، حقوقی که با مفهوم شهروندی عجین بود تا حد زیادی موجب پیشبرد آرمان برابری شد (Marshall 1973).

دیدگاه‌های مارشال در بحث و جدل‌های جامعه‌شناختی درباره ماهیت شهروندی و مسائل مربوط به پذیرش و طرد اجتماعی تأثیر و نفوذ زیادی داشته است. مفهوم حقوق و مسئولیت‌ها کاملاً با مفهوم شهروندی درهم تنیده است؛ این مفاهیم در بحث‌هایی که اکنون درباره چگونگی پیشبرد «شهروندی فعال» جریان دارد، شهرت زیادی یافته‌اند. اما اگرچه اندیشه‌های مارشال درباره حقوق شهروندی همچنان برای بحث‌های امروزی اهمیت و مناسب دارند، اما فایده و سودمندی آن‌ها محدود است. منتقدان مارشال خاطر نشان ساخته‌اند که او برای پروراندن دیدگاه‌های خویش درباره حقوق شهروندی فقط به بریتانیا توجه کرده است؛ اما معلوم نیست که تکامل دولت رفاه در سایر جوامع نیز به همین شیوه رخ داده باشد.

1. civil rights
3. social rights

2. political rights



## اسپینگ-اندرسن: سه جهان دولت رفاه

گاستاسپینگ-اندرسن، نویسنده دانمارکی در سه جهان سرمایه‌داری رفاهی (Esping-Andersen 1990) نظریه تازه‌ای درباره دولت رفاه مطرح می‌کند. اسپینگ-اندرسن در این کار مهم، نظام‌های رفاهی غربی را با هم مقایسه می‌کند و سنخ‌شناسی سه‌گانه‌ای از «نظام‌های رفاهی» ارائه می‌دهد. او برای ایجاد این سنخ‌شناسی، سطح غیرکالاوارگی<sup>۱</sup> خدمات رفاهی را ارزیابی می‌کند - این اصطلاح به معنای میزان دوربودن خدمات رفاهی از بازار است. در نظامی که سطح غیرکالاوارگی بالا است، خدمات رفاهی به صورت عمومی عرضه می‌شود و به درآمد فرد یا منابع و امکانات اقتصادی او هیچ ربطی ندارد. در یک نظام کالاواره، با خدمات رفاهی همچون کالا رفتار می‌شود - یعنی، این خدمات مثل هر کالا یا خدمات دیگری در بازار فروخته می‌شود. اسپینگ-اندرسن با مقایسه سیاست کشورهای مختلف در زمینه مستمری‌ها، بیکاری و تقویت درآمد، سه نوع نظام رفاهی را از هم تشخیص می‌دهد:

- **نظام سوسیال‌دموکراتیک** نظام‌های رفاهی سوسیال‌دموکراتیک تا حد زیادی غیرکالاواره هستند، دولت یارانه‌های خدمات رفاهی را می‌پردازد و این خدمات در دسترس همه شهروندان است (مزایای همگانی). اکثر دولت‌های اسکاندیناویایی مثالی از این نوع نظام رفاهی هستند.
- **نظام محافظه‌کار حامی منافع شرکت‌های بزرگ**<sup>۲</sup> در دولت‌های محافظه‌کار حامی منافع شرکت‌های بزرگ، مثل فرانسه و آلمان، ممکن است خدمات رفاهی بسیار غیرکالاواره باشند، اما لزوماً همگانی نیستند. مقدار مزایایی که هر شهروند از آن برخوردار می‌شود بستگی به موقعیت او در جامعه دارد. این نوع نظام رفاهی شاید عمدتاً در پی از بین بردن نابرابری‌ها نباشد، بلکه خواهان حفظ ثبات اجتماعی، خانواده‌های مستحکم و وفاداری به دولت باشد.
- **نظام لیبرال ایالات متحده** نمونه‌ای از نظام رفاهی لیبرال است. خدمات رفاهی تا حد زیادی کالاواره هستند و در بازار به فروش می‌رسند. مزایای مشروط به کنترل استطاعت در دسترس نیازمندان قرار می‌گیرد، اما با شرمزدگی زیادی همراه می‌شود. زیرا اکثریت جمعیت ناچارند رفاه خود را از بازار خریداری کنند.

بریتانیا در هیچ‌یک از این سه «تیپ ایده‌آل» به راحتی جای نمی‌گیرد. سابق براین، بریتانیا به مدل دموکراتیک نزدیک‌تر بود، اما اصلاحات رفاهی که از دهه ۱۹۷۰ آغاز شد، این کشور را به مدل لیبرال نزدیک‌تر کرده است و سطح کالاوارگی خدمات رفاهی را بالاتر برده است.

## پیدایش دولت رفاه بریتانیا

همان‌طور که دیدیم، دولت رفاه در طول سال‌های میانی سده بیستم، پس از جنگ جهانی دوم، به وجود آمد اما ریشه‌های آن به دوره الیزابتی برمی‌گردد. شکل‌های سنتی حمایت غیررسمی در خانواده‌ها و اجتماعات شروع به فروپاشی کرد و این بخشی از فرآیند گذار از جامعه کشاورزی به جامعه صنعتی بود. به منظور حفظ نظم اجتماعی و کاهش نابرابری‌هایی که سرمایه‌داری به بار آورده بود، لازم بود به آن دسته از اعضای جامعه که در حاشیه اقتصاد بازار قرار داشتند، کمک‌هایی ارائه شود. قوانین مربوط به فقرا نخستین تلاش‌های حکومت برای نظم‌بخشیدن به ارائه یاری و کمک به فقیران و بیماران بود. در آن زمان، منبع اصلی خدمات رفاهی شبکه سستی از اعانه‌های خصوصی بود که اکثر آن‌ها به کلیسا وصل می‌شدند. با گذشت زمان، دولت نقش مهم‌تری در رسیدگی به نیازمندان برعهده گرفت، و این بخشی از فرآیند تأسیس ملت بود. تصویب قانون آموزش و پرورش و سلامتی عمومی در اواخر دهه ۱۸۰۰ پیش‌درآمد برنامه‌های وسیع‌تری بود که حدود شصت سال بعد به اجرا درآمدند.

سال‌های پس از جنگ جهانی دوم شاهد مبارزه‌ها و تلاش‌های نیرومندی برای اصلاح و گسترش نظام رفاهی بود. می‌توان گفت که تاریخ دولت رفاه کنونی از همان زمان آغاز می‌شود. نظام رفاهی، به جای آن‌که فقط متوجه تهیدستان و بیماران باشد، کانون توجه خویش را گسترده‌تر ساخت و همه اعضای جامعه را دربرگرفت. جنگ برای همه ملت - فقیر و غنی - تجربه‌ای سخت و مصیبت‌بار بود. جنگ موجب پیدایش حس همبستگی و نیز موجب درک این مطلب شد که بدبختی و مصیبت فقط به محرومان تعلق ندارد.

این چرخش از نگرش‌گزینی به دیدگاه عام‌گرایانه رفاه در گزارش ۱۹۴۲ بورلیج، که غالباً دستورالعمل دولت رفاه مدرن تلقی می‌شود، جمع‌بندی شده است. گزارش بورلیج<sup>۱</sup> در پی از میان برداشتن پنج شرکبیر بود: نیازمندی، بیماری، نادانی، نکبت و فلاکت، و تنبلی و بی‌کارگی. دولت کارگری دوره پس از جنگ با مجموعه‌ای از سیاست‌های قانونگذاری شروع به عملی ساختن این دیدگاه کرد. چند قانون اصلی محور این دولت رفاه عام‌گرا بود. قانون آموزش و پرورش ۱۹۴۴ در پی همگانی ساختن آموزش‌های مدرسه‌ای و رفع کمبودهای موجود در این زمینه بود، و قانون سلامتی ملی ۱۹۴۶ به بهسازی کیفیت سلامتی در میان جمعیت کشور مربوط می‌شد. «نیازمندی» و فقر در قانون بیمه ملی ۱۹۴۶ مورد توجه قرار گرفته بود که طرحی بود برای حمایت از کسانی که بواسطه بیکاری، بیماری، بازنشستگی یا بیوه‌شدن، با کاهش درآمدهای شان مواجه می‌شدند. قانون کمک ملی ۱۹۴۸ حمایت‌های مشروط به کنترل استطاعت را برای کسانی پیش‌بینی کرده بود که تحت پوشش قانون بیمه ملی نبودند. سایر قوانین نیز به نیازهای خانواده‌ها (قانون مستمری‌های خانواده ۱۹۴۵)، و به لزوم بهسازی شرایط مسکن (قانون شهرک‌های جدید ۱۹۴۶) مربوط می‌شدند.



برای بعضی از سالخوردهگان، مرز میان استقلال آبرومندانه و طرد اجتماعی بسیار باریک است.

دولت رفاه بریتانیا در شرایطی خاص و همسو با اندیشه‌های رایج درباره ماهیت جامعه به وجود آمد. دولت رفاه بر پایه سه رکن اصلی بنا شد. نخست، دولت رفاه کار را با زحمت‌کشیدن برای دستمزد یکی دانست و بر پایه اعتقاد به امکان پذیر بودن اشتغال کامل پا گرفت. هدف نهایی نیل به جامعه‌ای بود که در آن کارمزدبگیری نقش مهمی در زندگی اکثر مردم داشت، و خدمات رفاهی نیز نیازهای کسانی را مرتفع می‌ساخت که به سبب بیکاری یا ناتوانی از اقتصاد بازار بیرون می‌افتادند. این نگرش به دولت رفاه بر پایه درک پدیده‌های خانوادگی استوار بود - مرد نان‌آور، خانواده را تأمین می‌کرد و زن کارهای خانه را رفع و رجوع می‌کرد. برنامه‌های رفاهی حول محور همین الگوی خانواده سنتی طراحی می‌شد، و دومین دسته خدمات رفاهی به خانواده‌هایی اختصاص داشت که مرد نان‌آور نداشتند.

دوم، دولت رفاه تحکیم‌کننده همبستگی ملی دانسته می‌شد. دولت رفاه با مشمول ساختن کل جمعیت در مجموعه خدمات مشترکی، ملت را یکپارچه می‌ساخت. دولت رفاه روشی برای تقویت پیوند میان دولت و جمعیت بود. سوم، دولت رفاه با مدیریت بیم و خطرهای سروکار داشت که به منزله عنصر طبیعی جریان زندگی رخ می‌دادند. از این جهت، دولت رفاه مثل نوعی بیمه قلمداد می‌شد که در برابر حوادث و گرفتاری‌های بالقوه آینده نامعلوم، به کار می‌آمد. بیکاری، بیماری و سایر بداقبالی‌ها در زندگی اقتصادی و اجتماعی کشور را می‌شد از طریق دولت رفاه مدیریت و کنترل کرد.

این اصول سنگ بنای گسترش شگرف دولت رفاه در سه دههٔ پس از جنگ بود. همراه با رشد اقتصاد تولید کارخانه‌ای، دولت رفاه نشانگر «چانه‌زنی» طبقاتی موفقیت‌آمیزی بود که هم نیازهای طبقهٔ کارگر را تأمین می‌کرد و هم نیازهای نخبگان اقتصادی را، که به نیروی کار سالم و کارآمد وابسته بودند. اما همان‌طور که در بخش‌های بعد خواهیم دید، از دههٔ ۱۹۷۰، جناح‌بندی عقاید سیاسی در دو اردوگاه رفاه نهادی و رفاه ترمیمی به‌نحو فزاینده‌ای پررنگ‌تر شد. در دههٔ ۱۹۹۰، هم راست‌گراها و هم چپ‌گراها تصدیق می‌کردند که اوضاع و شرایط اولیهٔ شکل‌گیری دولت رفاه تغییر کرده است، به قدری که نگرش بورج به رفاه دیگر کهنه و منسوخ شده و نیازمند اصلاحات عمده‌ای است.

### اصلاح دولت رفاه

#### «کاستن» محافظه‌کارانه

در دههٔ ۱۹۷۰ و فاق و اجماع سیاسی دربارهٔ اهداف و مقاصد دولت رفاه رو به سستی رفت و طی دههٔ ۱۹۸۰، که حکومت مارگارت تاچر در بریتانیا و رونالد ریگان در امریکا سعی داشتند بساط دولت رفاه را برچینند، این اجماع سیاسی کاملاً از هم پاشید. چند انتقاد عمده پایه و اساس این تلاش‌ها برای کاستن از ابعاد دولت رفاه بود. نخستین انتقاد به هزینه‌های گزاف دولت رفاه مربوط می‌شد. رکود اقتصادی عمومی، بیکاری فزاینده و پیدایش بوروکراسی‌های متعدد رفاهی به این معنا بود که افزایش هزینه‌های رفاهی همچنان به سیر صعودی خود ادامه خواهد داد - به میزانی که بیش‌تر از کل رشد و گسترش اقتصادی است. بحث و جدل دربارهٔ هزینه‌های رفاهی ادامه یافت و حامیان «کاستن» به فشارهای مالی فزاینده بر نظام‌های رفاهی تکیه می‌کردند. سیاست‌گذاران بر تأثیر مهارناپذیر «بمب ساعتی جمعیتی» تأکید می‌کردند: تعداد افراد وابسته به خدمات رفاهی با افزایش سن جمعیت رو به افزایش می‌رفت، و از سوی دیگر تعداد جوانان واقع در سن کار که هزینه‌های این نظام را می‌پرداختند رو به کاهش بود. این وضعیت زنگ خطر بحران مالی بالقوه‌ای را به صدا درمی‌آورد.

---

«سالخوردگی» جمعیت در بخش «تندرستی و سالخوردگی»

در صفحهٔ ۲۳۸ بحث شده است.

---

دومین انتقاد به مفهوم وابستگی رفاهی<sup>۱</sup> مربوط می‌شد. منتقدان نهادهای رفاهی موجود استدلال می‌کردند که مردم به همان برنامه‌هایی وابسته می‌شوند که تصور می‌رود به مردم امکان می‌دهند زندگی مستقل و معناداری برای خویش بسازند. مردم نه فقط به لحاظ مادی، بلکه به لحاظ روانی نیز به دریافت‌های رفاهی وابسته می‌شوند. آن‌ها به جای این‌که ایستار فعالی در قبال زندگی خویش داشته باشند، معمولاً ایستاری منفعل و تسلیم‌وار اتخاذ می‌کنند و به کمک‌های نظام رفاه چشم می‌دوزند.

1. welfare dependency

در بریتانیا، بحث و جدل دربارهٔ وابستگی رفاهی به انتقاد از «ننه‌دولت»<sup>۱</sup> مربوط می‌شد، عبارتی که حاکی از این است که دولت با وظیفه‌شناسی (اما بدون ضرورت) نگران همهٔ نیازهای شهروندان است. حکومت محافظه‌کار تحت رهبری خانم تاچر از ابتکار و اقدام فردی و خودکفایی به‌عنوان ارزش‌های اصلی پشتیبانی می‌کرد. در تلاش برای بازگشت به سوی اقتصاد بازار کاملاً آزاد، اتکا به بذل و بخشش‌های دولتی مورد نکوهش قرار گرفت و اصلاحاتی روی نظام رفاهی انجام گرفت. فقط کسانی که قادر نبودند هزینهٔ نیازهای رفاهی خود را بپردازند از کمک‌های دولتی برخوردار می‌شدند. قانون تأمین اجتماعی ۱۹۸۸ به دولت اجازه می‌داد با وضع معیارهایی برای پرداخت کمک‌های تقویت درآمد، اعتبار خانواده و مزایای سکونت، از هزینه‌های رفاهی بکاهد.

حکومت محافظه‌کار اصلاحاتی روی نظام رفاهی پیاده کرد که کم‌کم مسئولیت رفاه عمومی را از دوش دولت به بخش خصوصی، بخش خیریه و اجتماعات محلی منتقل می‌ساخت. خدماتی که قبلاً از سوی دولت ارائه می‌شد و با یارانه‌های بالا همراه بود، به‌صورت خصوصی درآمد و یا مشروط به کنترل سخت‌گیرانهٔ دارایی‌ها و درآمدها شد. یکی از مثال‌های این وضعیت را می‌توان در خصوصی‌سازی مجتمع‌های مسکونی شهرداری‌ها در دههٔ ۱۹۸۰ مشاهده کرد. قانون مسکن ۱۹۸۰ اجازه می‌داد که اجارهٔ مجتمع‌های مسکونی شهرداری تا حد زیادی افزایش بیابد، و به این ترتیب زمینه‌ای برای فروش مزایده‌های سهام این مجتمع‌های مسکونی فراهم آمد. این حرکت به سمت دیدگاه ترمیمی به تأمین مسکن خصوصاً به زیان کسانی بود که اندکی بالاتر از خط معیار کنترل استطاعت برای بهره‌مندی از مزایای مسکن بودند، زیرا آن‌ها دیگر نمی‌توانستند از خانه‌های دولتی بهره‌مند شوند و ناچار بودند در بازار مسکن به دنبال خانه‌های اجاره‌ای باشند. بنا به استدلال منتقدان، خصوصی‌سازی مجتمع‌های مسکونی شهرداری نقش مهمی در رشد پدیدهٔ بی‌خانمانی در دههٔ ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ داشته است.

حکومت محافظه‌کار با واگذاری بخشی از مسئولیت‌های دولت در زمینهٔ ارائهٔ خدمات رفاهی به سازمان‌های داوطلب، گام دیگری در جهت خصوصی‌سازی خدمات رفاهی برداشت. دولت به جای مدیریت و گردانش این خدمات از طریق بوروکراسی‌های بزرگ، اعتبارهای رفاهی را به‌نحو فزاینده‌ای به مجرایهای گروه‌های کوچک و منفرد هدایت کرد، با این استدلال که بازده و کیفیت این خدمات بسیار بیش‌تر خواهد شد. «کاستن» محافظه‌کارانهٔ دولت رفاه [از امکانات رفاهی] همچنین شامل حمایت از نهادزدایی می‌شد، فرآیندی که طی آن افرادی که تحت مراقبت دولت (در نهادها) بودند به خانواده‌ها و اجتماعات خود بازگردانده می‌شدند (به بحث مربوط به بی‌خانمان‌ها نگاه کنید). معلولان و ناتوانان و عقب‌افتاده‌های ذهنی از گروه‌هایی بودند که مستقیم‌تر از همه تحت تأثیر فرآیند نهادزدایی قرار گرفتند، هرچند که این فرآیند برای اجتماعات و خانواده‌هایی که مسئولیت مراقبت از این افراد به آن‌ها واگذار شده بود نیز پیامدهای مهمی داشت.

### وابستگی رفاهی

مفهوم وابستگی رفاهی مفهومی مناقشه‌برانگیز است و برخی از منتقدان آن قبول ندارند که این وابستگی رواج و گسترش چندانی داشته باشد. «امرار معاش از عواید رفاهی» عموماً مایه شرم دانسته می‌شود و اکثر کسانی که در چنین وضعی به سر می‌برند احتمالاً سخت تقلا می‌کنند تا حد امکان از آن بگریزند.

کارول واکر به تحلیل پژوهش‌هایی پرداخته است که درباره چگونگی سروسامان‌گرفتن زندگی کسانی است که با کمک خرجی‌های دولتی زندگی می‌کنند. تصویری که واکر ترسیم می‌کند بسیار متفاوت با تصویری است که طرفداران فرضیه وابستگی رفاهی ارائه می‌کنند و معتقدند که زندگی کردن با عواید رفاهی کار آسانی است. از میان پاسخگویان بیکار یکی از این مطالعات، ۸۰ درصد با افت سطح زندگی خود مواجه شده‌اند، یعنی پس از آن که مجبور شده‌اند برای کسب معیشت به کمک‌های رفاهی اکتفا کنند. تقریباً برای همه این افراد، زندگی بیش‌تر به یک میدان جنگ تبدیل شده است. از طرف دیگر، برای اقلیت محدودی این کمک‌های اجتماعی موجب بهبود سطح زندگی شده است. برای نمونه، شخص بیکاری که به سن شصت‌سالگی می‌رسد «متقاضی مستمری» دانسته می‌شود و می‌تواند متقاضی دریافت مزایایی باشد که ۳۰ درصد بیش از دریافت‌های پیشین او است.

این مقوله - یعنی کسانی که ممکن است اوضاع زندگی‌شان بهبود بیابد - در واقع شامل والدین تنها نیز می‌شود. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که حدود یک‌سوم والدین تنها - که تقریباً همگی زن هستند - وضعیت زندگی‌شان پس از ازهم‌گسیختن ازدواج‌شان بهتر شده است. با این حال، زندگی اکثریت بزرگی از آن‌ها بدتر شده بود.

فقط ۱۲ درصد از کسانی که در دهه ۱۹۹۰ با کمک‌های اجتماعی زندگی می‌کردند گفته بودند که «به خوبی از عهده مخارج زندگی برمی‌آیند». اکثر آن‌ها گفته بودند که «زندگی بخور و نمیر دارند» یا «با دشواری‌ها و گرفتاری‌های زیاد مواجه‌اند». از پیش برنامه‌ریزی کردن کار دشواری است. نمی‌توان پولی برای آینده کنار گذاشت، و سررسید صورت حساب‌های مختلف مایه نگرانی همیشگی است. غذا، با همه اهمیتی که دارد، غالباً اولین چیزی است که در صورت کم آمدن پول از آن زده می‌شود. واکر نتیجه می‌گیرد که: «به‌رغم عناوین ریز و درشتی که هر از چندی روزنامه‌ها چاپ می‌کنند، زندگی کردن با اتکاء به کمک‌های دولتی گزینه‌ای نیست که اکثر مردم در صورت داشتن چاره واقعی دیگری، آن را انتخاب کنند. اکثر مردم به دلیل حادثه مصیبت‌باری که در زندگی برایشان رخ می‌دهد خود را در این وضع می‌یابند، حوادثی مثل: از دست دادن شغل، ازدست دادن همسر، یا ابتلا به بیماری» (Walker 1994:9).

تلاش دیگری برای کاهش هزینه‌های رفاهی و افزایش بازده خدمات رفاهی عبارت بود از حاکم‌ساختن اصول بازار در تهیه و تدارک خدمات عمومی. حکومت محافظه کار استدلال می‌کرد که واردساختن قدری رقابت در عرصه خدمات رفاهی مثل مراقبت‌های بهداشتی و درمانی و آموزش و پرورش موجب بیش‌تر شدن قدرت انتخاب برای عموم مردم و تضمین کیفیت بالای این خدمات می‌شود. مصرف‌کنندگان می‌توانند از میان مدارس یا مراکز درمانی هرکدام را که بخواهند

انتخاب کنند. نهادها و مؤسسه‌هایی که خدماتی زیر سطح استاندارد ارائه می‌دهند، مجبور می‌شوند یا کیفیت کار خود را بهتر کنند یا کار خود را تعطیل کنند، درست مثل هر کسب و کار دیگری. زیرا تأمین هزینه‌های هر نهاد براساس تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان، یا بیمارانی است که آن نهاد را انتخاب می‌کنند. و در مقابل، منتقدان نیز معتقدند که وجود «بازارهای داخلی» در خدمات عمومی موجب افت کیفیت خدمات و نظام قشریندی شده‌ ارائه خدمات می‌شود، نه حمایت از ارزش خدمات برابر برای همه شهروندان.

### ارزیابی «کاستن» محافظه کارانه

حکومت محافظه کارانه دهه ۱۹۸۰ تا چه حد در «کاستن» دولت رفاه [از امکانات] و کاهش هزینه‌های آن موفق بود؟ کریستوفر پیرسن در *انحلال دولت رفاه؟* (Pierson 1994)، فرآیند «محدودسازی» دولت رفاه در بریتانیا و ایالات متحده را در زمان حکومت تاچر و ریگان با هم مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که دولت‌های رفاه تقریباً دست‌نخورده از دوره حکومت محافظه کاران بیرون آمدند. هرچند که این دو حکومت با قصد و نیت علنی کاستن از هزینه‌های رفاهی به قدرت رسیدند، بنا به استدلال پیرسن، موانع «کاستن» دولت رفاه در نهایت بیش از آن بود که این حکومت‌ها بتوانند بر آن غلبه کنند. دلیل این امر در نحوه تکوین سیاست اجتماعی در طول زمان نهفته است: دولت رفاه از نخستین روزهای نطفه بستن خویش موجب پیدایش سازمان‌ها و نهادهایی شده است که فعالانه در مقابل تلاش‌های سیاسی برای کاهش مزایای رفاهی از خود دفاع می‌کنند. از اتحادیه‌های سازمان‌یافته کارگری تا انجمن‌های بازنشستگان، شبکه پیچیده‌ای از گروه‌های همسود برای حمایت از دولت رفاه بسیج می‌شوند.

به گفته پیرسن، تصمیم‌گیری درباره محدودسازی دولت رفاه همیشه تحت تأثیر هراس از طغیان و شورش‌های عمومی بوده است. سیاستمداران دریافته‌اند که کاستن دولت رفاه [از امکانات] هرگز تصویر معکوس گسترش دولت رفاه نیست. در نتیجه، دور تازه‌ای از فعالیت‌های سیاسی پدید آمد: تلاش‌هایی برای به حداقل رساندن مخالفت‌ها از طریق جبران ضرر و زیان گروه‌های «زیان‌دیده»، یا پیشگیری از ایجاد اتحاد و ائتلاف بین گروه‌های همسود صورت گرفته است. «مبارزه بر سر سیاست اجتماعی، بسیار بیش از دوره گسترش دولت رفاه به مبارزه‌ای بر سر اطلاعات درباره علل و نتایج تغییر خط‌مشی سیاسی تبدیل شده است» (Pierson 1994:8). در آن دسته از برنامه‌های اجتماعی که محدودسازی خدمات رفاهی در آن‌ها پیاده شد، مثل سیاست مسکن و عواید بیکاری، عموماً برنامه‌هایی بودند که از بسیج گروه‌های همسود به‌نحو موفقیت‌آمیزی پیشگیری شد.

از نظر پیرسن، دولت رفاه تحت فشار زیادی است، اما او نمی‌پذیرد که دولت رفاه «در بحران» است. بنا به استدلال پیرسن، هزینه‌های اجتماعی تقریباً ثابت مانده‌اند و همه مؤلفه‌های محوری دولت رفاه همچنان پابرجا هستند. او با این‌که انکار نمی‌کند که اصلاحات رفاهی دهه ۱۹۸۰ موجب افزایش فاحشی در نابرابری‌ها شده است، خاطر نشان می‌سازد که سیاست اجتماعی، روی هم رفته،

به اندازه مناسبات صنعتی یا سیاست نظارتی و تنظیمی، اصلاح نشده است. در بریتانیا اکثریت وسیعی از جمعیت هنوز به خدمات آموزشی و درمانی عمومی متکی هستند، درحالی‌که در ایالات متحده خدمات رفاهی ترمیمی تر شده‌اند.

### اولویت‌های اخیر در اصلاحات رفاهی

اصلاحات رفاهی برای حکومت کارگری نوین نیز، که در ۱۹۹۷ در بریتانیا به قدرت رسید، یک اولویت اساسی محسوب می‌شود. دولت کارگری نوین، که از برخی جهات با منتقدان محافظه‌کار دولت رفاه موافق است (و از سیاست چپ سنتی فاصله می‌گیرد)، چنین استدلال می‌کند که سیاست‌های رفاهی تازه‌ای لازم است تا هم با فقر و نابرابری مبارزه شود و هم کیفیت آموزش و پرورش و بهداشت و درمان بالاتر برود. دولت رفاه غالباً خود بخشی از این معضل است، زیرا وابستگی‌هایی ایجاد می‌کند و به جای «دست یاریگر» دستی برای «صدقه‌دادن» دراز می‌کند. و این موجب پیدایش بوروکراسی‌های بی‌در و پیکری می‌شود که با مسائل اجتماعی در اوج وخامت آن‌ها کلنجار می‌روند، نه این‌که از مسائل اجتماعی در مراحل اولیه و جنینی پیشگیری کنند. چنین رهیافتی نشان داده که در کاهش فقر یا بازتوزیع درآمد در میان جمعیت موفق نبوده است. استدلال می‌شود که بیش‌ترین بخش کاهش فقر حاصل افزایش کلی ثروت است نه سیاست اجتماعی.

یکی از معضلات عمده نظام رفاهی این است که اوضاع و شرایط شکل‌گیری آن تا حد زیادی تغییر کرده است. در دهه ۱۹۹۰، رؤیای اشتغال کامل جای خود را به بیکاری پایدار داد. تغییر و تحولات ساختار خانواده موجب شد که دیدگاه پدرسالارانه مرد نان‌آور عملاً کاربردی نداشته باشد. شمار انبوهی از زنان وارد بازار کار شده بودند و افزایش خانوارهای تک‌والدی انتظارات تازه‌ای از دولت رفاه به وجود آورده بود. مخاطره‌های نوظهوری نیز پدید آمده بود که دولت رفاه باید با آن‌ها دست به گریبان می‌شد. برای مثال، دولت رفاه نشان داد که برای مقابله با عواقب زیانبار آلودگی‌های زیست‌محیطی یا انتخاب‌های سبک زندگی مانند سیگارکشیدن، ابزار چندان کارآمدی نیست.

در ۱۹۹۸، دولت گزارشی موسوم به کتاب سبز را برای بحث و گفت‌وگو ارائه داد، این گزارش «آرزوهای تازه برای کشور ما: قرارداد تازه‌ای برای رفاه» نام داشت و حاوی ارزیابی دولت رفاه بود و آینده‌ای را توصیف می‌کرد که سیاست‌های «رفاهی فعال» با هدف قدرت‌بخشیدن به مردم هم در زندگی حرفه‌ای و هم در زندگی شخصی‌شان، درپیش گرفته می‌شود. دولت کارگری نوین با این استدلال که راه‌حل‌های قدیمی برای فقر و نابرابری دیگر کارساز نیست، پیشنهاد کرد که قرارداد رفاهی تازه‌ای بین دولت و شهروندان بسته شود که برپایه حقوق و مسئولیت‌های متقابل استوار است. نقش دولت این است که به شهروندان در یافتن کار و برخورداری از درآمد ثابت کمک کند، نه این‌که فقط به هنگام بیرون‌ماندن آن‌ها از بازار کار به آنان یاری کند. شهروندان نیز باید به توان و ظرفیت خویش متکی باشند تا اوضاع خود را تغییر دهند، نه این‌که منتظر توزیع مزایای رفاهی بمانند.



اشتغال یکی از سنگ‌بناهای سیاست اجتماعی حکومت کارگری نوین شد و توجه زیادی به نقش بازارهای کار پویا در اصلاحات رفاهی شده است. فکری که در پس این رویکرد نهفته این است که بازار نه تنها نابرابری به وجود می‌آورد بلکه می‌تواند در کاستن از نابرابری نیز ایفای نقش کند. ایجاد اشتغال برای مردم و آوردن درآمد به خانه‌های مردم یکی از گام‌های اساسی برای کاستن از فقر است. از مهم‌ترین اصلاحات رفاهی که در حکومت کارگری نوین انجام گرفته، برنامه‌های «از رفاه به کار» است که انگیزه اصلی آن انتقال گروه‌های مشمول برنامه‌های رفاهی از کمک‌های دولتی به شغل‌های درآمدزا است. مزایای «از رفاه به کار» در جهت تشویق انواع گروه‌ها به واردشدن در بازار کار اعطا می‌شود. به جوانان زیر بیست و پنج سال، به جای پرداخت کمک‌هزینه دولتی، آموزش‌های حرفه‌ای و فرصت‌های اشتغال داده می‌شود، به والدین تنها تخفیف‌های مالیاتی داده می‌شود تا بار هزینه‌های بچه‌داری برای آن‌ها سبک‌تر شود، و به کسانی که مدت‌ها بیکار بوده‌اند تعلیم داده می‌شود که در جریان مصاحبه‌های شغلی چگونه خود را به کارفرمایان معرفی کنند.

حکومت کارگری نوین با حمایت از تلاش‌های محلی برای کاستن از فقر، اقدام به تقویت توان اجتماعی افراد و اجتماعات برای «یاری به خودشان» کرده است. «ناحیه‌هایی» برای قدرت‌بخشیدن به اجتماعات در فعالیت‌های بهداشتی و درمانی، اشتغال و آموزش در سراسر کشور در نظر گرفته شده است که به سیاست‌گذاران محلی اجازه می‌دهد راه‌حل‌هایی متناسب با نیازهای ساکنان محلی طراحی کنند. این رویکرد مزیت‌های متعددی دارد. کمک‌ها به صورت مستقیم‌تری ارائه می‌شود، می‌توان طرح‌های مبتکرانه‌ای را در مقیاس کوچک به انجام رساند، و مشارکت محلی در تصمیم‌گیری‌ها تقویت می‌شود. چنین برنامه‌هایی مقوم سیاست‌های رفاهی فعال‌تری هستند که شهروندان به صورت یکپارچه و متحد در بناساختن زندگی بهتری برای خویش با دولت همراه می‌شوند. جروبحث درباره اصلاحات رفاهی فروکش نکرده است، اما بر سر این نکته اجماع و توافق کلی وجود دارد که تغییر ضروری است. این رهیافت حکومت کارگری نوین هم منتقدانی دارد. از نظر بعضی‌ها، برنامه‌های «از رفاه به کار» روش ظالمانه‌ای برای کاستن از هزینه‌های اجتماعی است. کسانی که قادر نیستند وارد بازار کار شوند، به‌رغم آموزش و کمک‌های بچه‌داری، در معرض خطر از دست‌دادن مزایای رفاهی خود قرار می‌گیرند. اگرچه این برنامه‌ها با هدف حذف زمینه‌ها و شرایط وابستگی رفاهی انجام می‌گیرد، اما ممکن است کسانی را که عواید رفاهی خود را از دست می‌دهند به سمت جرم، فحشا یا بی‌خانمانی براند.

سایر منتقدان تردیدهایی درباره کارایی «نواحی» تقویت محلی در مبارزه با حذف اجتماعی بیان می‌کنند. استدلال آن‌ها این است که فقر و محرومیت فقط در این نواحی متمرکز نمی‌شود، با این حال برنامه‌های مذکور چنان طراحی می‌شوند که گویی همه فقرا با هم در یک‌جا زندگی می‌کنند. یافته‌های «واحد طرد اجتماعی» خود حکومت نیز همین مدعا را تأیید می‌کند: در ۱۹۹۷ دوسوم کل بیکاران در مناطقی بیرون از چهل و چهار ناحیه محروم کشور زندگی می‌کردند. به گفته منتقدان،

طرح‌ها و اقدام‌های محلی نمی‌تواند جای استراتژی ملی ضد فقر را بگیرد چون افراد زیادی در بیرون از مرزهای نواحی تعریف‌شده قرار می‌گیرند.

### ارزیابی برنامه‌های «از رفاه به کار»

برنامه‌های «از رفاه به کار» به‌تازگی در بریتانیا آغاز شده و هنوز زود است که قضاوت دقیقی دربارهٔ پیامدهای ممکن آن‌ها به‌عمل آوریم. نتایج اولیه حاکی از این هستند که برنامه‌های جدید اشتغال تا پایان ۱۹۹۹ به بیش از یک میلیون نفر در یافتن شغل کمک کرده‌اند، از میان این یک میلیون نفر حدود ۱۷۰,۰۰۰ نفر جزو بیکاران طولانی‌مدت به‌شمار می‌آیندند. در ایالات متحده نیز برای مدتی چنین برنامه‌هایی وجود داشته و به همین دلیل زمینه‌ای برای مطالعهٔ نتایج این برنامه‌ها در امریکا وجود دارد. دانیل فریدلندر و گری برتلس در مطالعهٔ خود چهار برنامهٔ دولت را بررسی کردند که برای تشویق دریافت‌کنندگان مستمری‌های رفاهی به یافتن شغل طراحی شده بود. این برنامه‌ها تقریباً مشابه به هم بودند. در همهٔ آن‌ها به آن دسته از دریافت‌کنندگان مستمری‌های رفاهی که فعالانه در جست‌وجوی کار بودند مزایای مالی تعلق می‌گرفت، و همچنین راهنمایی‌هایی دربارهٔ فنون کاربایی و فرصت‌هایی برای آموزش و تعلیم ارائه می‌شد. جمعیت‌های هدف این برنامه‌ها عمدتاً سرپرستان خانوارهای تک‌والدی بودند که کمک‌هزینهٔ خانواده‌های صاحب فرزندان وابسته را دریافت می‌کردند، این کمک‌هزینه بزرگترین بودجهٔ برنامه‌های رفاهی در ایالات متحده را در اختیار داشت. فریدلندر و برتلس دریافتند که این برنامه‌ها به نتایجی رسیده‌اند. کسانی که مشمول این برنامه‌ها بودند توانستند شاغل شوند یا زودتر از دیگرانی که در این برنامه‌ها شرکت نکرده بودند، کار پیدا کنند. در هر چهار برنامهٔ مزبور، عواید حاصل چند برابر هزینهٔ این برنامه‌ها بود. ولی این برنامه‌ها بازده بسیار ناچیزی در کمک به کسانی داشت که بیش از همه محتاج آن بودند - کسانی که برای مدتی طولانی بیکار بودند (Friedlander and Burtless, 1994).

با این‌که برنامه‌های «از رفاه به کار» در امریکا موفق شدند تقاضاهای مستمری رفاهی را تقریباً به اندازهٔ ۴۰ درصد کاهش دهند، برخی آمارها نشان می‌دهند که همهٔ نتایج این برنامه‌ها مثبت نیست. در ایالات متحده حدود ۲۰ درصد از کسانی که پرداخت مزایای رفاهی به آنان قطع شده، شاغل نیستند و هیچ منبع درآمد مستقل دیگری ندارند؛ نزدیک به یک‌سوم کسانی که کاری پیدا می‌کنند، هنوز یک سال گذشته دوباره تقاضای دریافت مستمری رفاهی می‌کنند. بین یک‌سوم یا نیمی از کسانی که دیگر مستمری رفاهی دریافت نمی‌کنند و شاغل شده‌اند به این نتیجه می‌رسند که درآمدشان کم‌تر از مزایایی است که قبلاً دریافت می‌کردند. در ویسکانسین، یعنی اولین ایالتی که برنامه‌های «از رفاه به کار» را آغاز کرد، دو سوم کسانی که دیگر مزایای رفاهی نمی‌گیرند زیر خط فقر زندگی می‌کنند (Evans 2000). منتقدان با اشاره به چنین یافته‌هایی استدلال می‌کنند که موفقیت ظاهری برنامه‌های «از رفاه به کار» در کاهش تعداد مطلق تقاضاهای رفاهی، روی گرفتاری‌ها و مشقاتی سرپوش می‌گذارد که با از دست رفتن مستمری رفاهی در عمل به افراد تحمیل می‌شود.

## نتیجه: بازاندیشی دربارهٔ برابری و نابرابری

نابرابری اقتصادی یکی از ویژگی‌های پایدار همهٔ نظام‌های اجتماعی است، از جمله نظام‌های لیبرال دموکراسی که صریحاً پایبند ایدهٔ برابری به‌عنوان یکی از عناصر ضروری مفهوم شهروندی‌اند. ولی در عمل، برابری به این آسانی‌ها به‌دست نمی‌آید. در نظام بازار آزاد، وجود نابرابری‌ها اجتناب‌ناپذیر است. در گذشته، سیاستمداران چپ‌گرا قصد داشتند با توزیع مجدد ثروت از ثروتمندان به نیازمندان، نابرابری را محو کنند. دولت رفاه و بالابردن مالیات‌ها دو روش برای دستیابی به چنین هدفی بود. ولی این رهیافت‌ها توفیقی در از بین بردن فقر نداشته‌اند، و کمک‌ها همیشه به افراد نیازمند نمی‌رسد. اکنون به‌طور فزاینده‌ای پنداشت‌های تازه‌ای از برابری در حال شکل‌گیری است که با سیاست اجتماعی «چپ» و «راست» تفاوت دارد. مفهوم برابری به صورتی فعال‌تر و پویاتر مورد بازنگری قرار می‌گیرد، و روی برابری فرصت‌ها و اهمیت کثرت‌گرایی و تنوع سبک‌های زندگی، تأکید می‌شود.

برداشت‌های ما از نابرابری نیز در حال تغییر است. هرچند که نابرابری‌های اقتصادی همچنان پابرجا است، ولی از سایر جهات، مساوات‌گرایی در جامعهٔ ما رو به افزایش می‌رود. زنان در مقایسه با نسل‌های پیشین از برابری اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بیش‌تری برخوردارند و پیشرفت‌های حقوقی و اجتماعی مهمی برای گروه‌های اقلیت به‌وجود آمده است. اما با این اوصاف، مخاطره‌ها و تهدیدهای تازه‌ای هم پیش روی جوامع ما قرار دارد. این مخاطره‌ها هیچ تبعیضی بین فقیر و غنی نمی‌گذارند. آلودگی، تخریب محیط زیست، و رشد لگام‌گسیختهٔ نواحی شهری مسائلی هستند که ما به‌دست خودمان آفریده‌ایم. همهٔ ما در قبال این تهدیدها مسئولیم و اگر بخواهیم کاری در این زمینه‌ها انجام دهیم باید سبک زندگی‌مان را تغییر دهیم.

توجه به این چالش‌های نوین، بی‌درنگ ضرورت بازنگری در نقش دولت و خدمات رفاهی را آشکار می‌کند. رفاه فقط به برخورداری مادی مربوط نمی‌شود، بلکه به معنای سعادت همه‌جانبهٔ کل جمعیت است. سیاست اجتماعی اکنون متوجه مسائلی مثل افزایش انسجام اجتماعی، تقویت شبکه‌های وابستگی متقابل و تقویت توانایی خودیاری مردم شده است. حقوق و مسئولیت‌ها اهمیت جدیدی پیدا کرده‌اند - نه فقط برای قشرهای زیرین که می‌کوشند با پیدا کردن کار از وابستگی به مستمری‌های رفاهی رها شوند - بلکه کسانی هم که در رأس هستند، حق ندارند به واسطهٔ ثروت‌شان از وظایف مدنی، اجتماعی و مالیاتی شانه خالی کنند.

### خلاصهٔ مطالب

۱. دو راه مختلف برای فهم فقر وجود دارد. فقر مطلق به فقدان منابع اساسی لازم برای حفظ تندرستی و فعالیت جسمانی گفته می‌شود. فقر نسبی به معنای ارزیابی شکاف‌های میان شرایط زندگی برخی از گروه‌ها با اکثریت جمعیت است.
۲. در بسیاری از کشورها اندازه‌گیری‌های رسمی فقر در نسبت با خط فقر سنجیده می‌شود، یعنی سطحی از

- وضعیت اقتصادی که هرکس پایین‌تر از آن قرار گیرد، فقیر قلمداد می‌شود. اندازه‌گیری‌های ذهنی فقر بر پایه فهم و تلقی خود مردم درباره آن‌چه برای زندگی قابل قبول لازم است انجام می‌گیرد.
۳. فقر در کشورهای ثروتمند و مرفه رواج دارد. بریتانیا یکی از بدترین آمارهای فقر را در جهان توسعه‌یافته دارد. نابرابری‌های میان فقیر و غنی در نتیجه سیاست‌های حکومت، تغییر ساختار شغلی و بیکاری، گسترش بیش‌تری پیدا کرده است.
۴. برای تبیین فقر دو رهیافت اصلی وجود داشته است. رهیافت اول که براساس مفاهیم «فرهنگ فقر» و «فرهنگ وابستگی» استدلال می‌کند، مدعی است که فقرا خود مسئول محرومیت‌های خود هستند. فقرا، به دلیل فقدان مهارت‌های لازم، و نداشتن انگیزه یا ضعف اخلاقی، نمی‌توانند در جامعه به موفقیتی دست یابند. برخی از آن‌ها به جای آن‌که به خود متکی باشند به کمک‌هایی از بیرون مثل خدمات رفاهی وابسته می‌شوند. بنا به استدلال رهیافت دوم، فقر نتیجه فرآیندهای اجتماعی بزرگ‌تری است که منابع و امکانات را به یکسان در جامعه توزیع نمی‌کنند و شرایطی خلق می‌کنند که غلبه کردن بر آن‌ها بسیار دشوار است. فقر محصول بی‌لیاقتی‌های فردی نیست، بلکه نتیجه نابرابری‌های ساختاری حاکم است.
۵. فقر وضعیتی همیشگی نیست. بسیاری از کسانی که در فقر به سر می‌برند راهی برای فرار از آن می‌یابند، هرچند که میزان تحرک آن‌ها به سمت مراتب بالاتر ممکن است دامنه محدودی داشته باشد. حرکت به درون و بیرون فقر ظاهراً روان‌تر و سیال‌تر از چیزی است که قبلاً تصور می‌شد.
۶. زیرطبقه بخشی از جمعیت است که در شرایط به‌شدت محرومانه و در حاشیه جامعه زندگی می‌کنند. مفهوم زیر طبقه نخست در ایالات متحده پروارنده شد تا موقعیت اقلیت‌های قومی فقیر را در نواحی شهری توصیف کند. اگرچه مفهوم زیر طبقه در مورد بریتانیا نیز به کار رفته است، اما ظاهراً این مفهوم در ایالات متحده کاربرد و مصداق بیش‌تری دارد، چون در این کشور جدایی و تفکیک بیش‌تری میان محرومان و بقیه اعضای جامعه وجود دارد.
۷. طرد اجتماعی به فرآیندهایی اطلاق می‌شود که طی آن‌ها ممکن است افراد از شرکت تمام و کمال در جامعه بزرگ‌تر دور بمانند. مردمانی که به واسطه خانه‌های فقیرانه، مدارس بد، و محدودیت حمل و نقل به لحاظ اجتماعی مطرود می‌مانند، شاید از فرصت‌هایی که اکثر افراد جامعه برای بهترساختن زندگی خود در اختیار دارند، محروم بمانند. بی‌خانمانی یکی از حادترین شکل‌های طرد اجتماعی است. بی‌خانمان‌ها فاقد سکونتگاه دائمی‌اند و ممکن است کاملاً بریده از فعالیت‌های روزمره‌ای باشند که برای اکثر مردم عادی و بدیهی است.
۸. دولت‌های رفاه به دولت‌هایی گفته می‌شود که در آن‌ها حکومت نقش مهمی در کاستن از نابرابری‌های موجود میان جمعیت دارد و این کار را از طریق تهیه و تدارک برخی کالاها و خدمات یا پرداخت یارانه برای این کالاها و خدمات انجام می‌دهد. خدمات رفاهی در کشورهای گوناگون تفاوت می‌کنند، اما غالباً شامل آموزش و پرورش، خدمات درمانی و بهداشتی، مسکن، تقویت درآمد، معلولیت، بیکاری و مستمری‌ها است.
۹. در آن دسته از دولت‌های رفاه که مزایای همگانی ارائه می‌کنند، خدمات رفاهی به هنگام نیاز حقی است که باید همگان، بدون توجه به سطح یا پایگاه اقتصادی، به یکسان از آن برخوردار باشند. در مقابل، مزایای مشروط به کنترل استطاعت، فقط در اختیار بعضی افراد قرار می‌گیرد، کسانی که حائز شرایط بودن آن‌ها بر مبنای درآمد و پس‌اندازشان تعیین می‌شود. درباره آینده ارائه خدمات رفاهی، در اکثر کشورهای صنعتی بحث و جدل‌های فراوانی جریان دارد. یک‌طرف، کسانی هستند که معتقدند باید بودجه و اعتبار زیادی به خدمات رفاهی اختصاص داد و این خدمات باید همگانی باشد؛ در طرف دیگر، کسانی هستند که معتقدند

خدمات رفاهی باید فقط به عنوان تور محافظ به کسانی تعلق بگیرد که واقعاً نمی‌توانند از جای دیگری کمکی دریافت کنند.

۱۰. دولت رفاه کنونی بریتانیا طی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت. این دولت نگرش وسیعی به مقوله رفاه داشت که همه اعضای جامعه را دربرمی‌گرفت. در دهه ۱۹۷۰ کم‌کم انتقادات از دولت رفاه شروع شد که آن را ناکارآمد، بوروکراتیک و بسیار پرهزینه می‌دانستند. در این انتقادات به مفهوم وابستگی رفاهی توجه زیادی می‌شد - یعنی مردم به همان برنامه‌هایی وابستگی پیدا می‌کنند که تصور می‌شد به آن‌ها کمک می‌کند تا زندگی مستقلی درپیش بگیرند.

۱۱. حکومت محافظه کار تلاش می‌کرد با انتقال مسئولیت رفاه عمومی به دوش بخش خصوصی، بخش خیریه و اجتماعات محلی، دولت رفاه را کوچک تر و محدودتر کند. نهادزدایی فرآیندی است که طی آن افرادی که (در نهادها) تحت مراقبت دولت بودند به خانواده‌ها و اجتماعات خود بازگردانده می‌شدند. حکومت کارگری نوین نیز دست به اصلاحات رفاهی زد که شامل برنامه‌های «از رفاه به اشتغال» می‌شد که در پی ایجاد اشتغال برای دریافت‌کنندگان کمک‌های رفاهی بود.

### پرسش‌هایی برای تفکر پیش‌تر

۱. چرا کارول فقیر است؟
۲. شما به چه میزان درآمدی نیاز دارید تا مشارکت «کامل و معناداری» در جامعه داشته باشید؟
۳. چرا پس از ۱۹۷۷ نرخ فقر در بریتانیا افزایش یافت؟
۴. آیا وابستگی رفاهی می‌تواند تبیینی برای تداوم فقر باشد؟
۵. علل بی‌خانمانی چیستند و بهترین راه مبارزه با آن چیست؟
۶. چرا تلاش برای کاستن از هزینه‌های رفاهی عمدتاً با شکست روبه‌رو شده است؟

### برای مطالعه پیش‌تر

- Jet Bussemaker (ed.), *Citizenship and Welfare State Reform in Europe* (London: Routledge, 1999).
- Gordon Hughes and Ross Ferguson (eds), *Ordering Lives: Family, Work and Welfare* (London: Routledge, 2000).
- David Miller, *Principles of Social Justice* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1999).
- Anne Phillips, *Which Equalities Matter?* (Cambridge: Polity, 1999).
- Robert Walker (ed.), *Ending Child Poverty: Popular Welfare for the Twenty-First Century?* (Bristol: Policy Press, 1999).

### نشانی‌های اینترنتی

[www.jrf.org.uk](http://www.jrf.org.uk)

<http://marx.apsoc.ox.ac.uk/sdrdocs/>

[www.cabinet-office.gov.uk/seu](http://www.cabinet-office.gov.uk/seu)

<http://www.undp.org/sl/>

بنیاد جوزف رونتزی

گروه پژوهش محرومیت اجتماعی، دانشگاه آکسفورد

واحد طرد اجتماعی

برنامه توسعه سازمان ملل دربارهٔ امرار معاش پایدار

## ۱۲ سازمان‌های مدرن

۴۹۷	..... سازمان‌ها و زندگی مدرن
۴۹۹	..... نظریه‌های سازمان
۴۹۹	..... دیدگاه وبر در مورد بوروکراسی
۵۰۷	..... نظریه میشل فوکو درباره سازمان‌ها: کنترل زمان و مکان
۵۱۳	..... بوروکراسی و دموکراسی
۵۱۵	..... جنسیت و سازمان‌ها
۵۱۸	..... زنان در مقام مدیریت
۵۲۱	..... فراسوی بوروکراسی؟
۵۲۲	..... تغییر سازمانی: مدل ژاپنی
۵۲۳	..... دگرگونی مدیریت
۵۲۵	..... فناوری و سازمان‌های مدرن
۵۲۶	..... سازمان‌ها به‌مثابه شبکه‌ها
۵۲۹	..... بحث و جدل درباره بوروکراسی زدایی
۵۳۲	..... نتیجه
۵۳۲	..... خلاصه مطالب
۵۳۴	..... پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر
۵۳۴	..... برای مطالعه بیشتر
۵۳۴	..... نشانی‌های اینترنتی



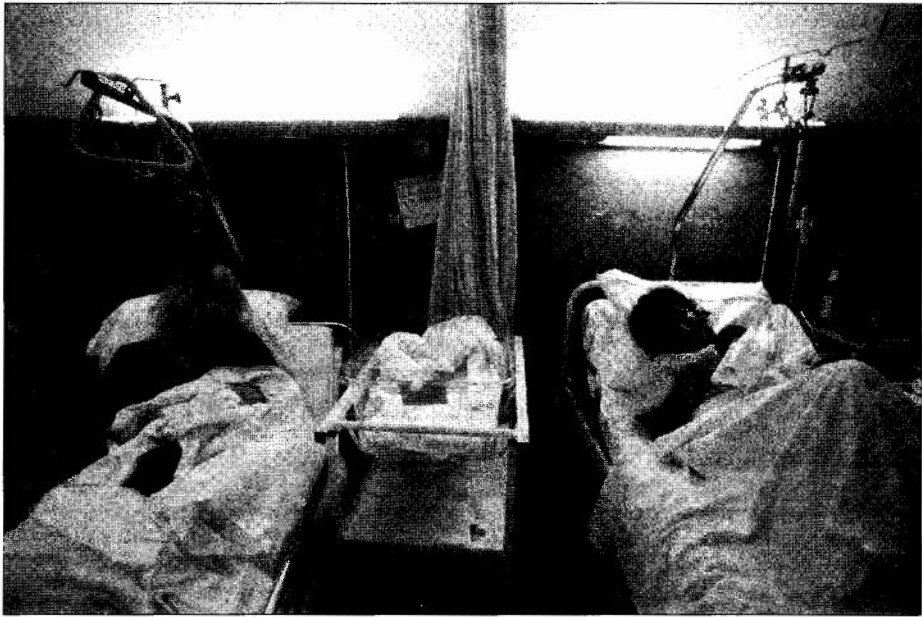
## فصل ۱۲: سازمان‌های مدرن

روزی روزگاری، همه ما در خانه‌های خودمان زاده می‌شدیم. زنان همیشه در همان محل زندگی خویش زایمان می‌کردند، و مردم اهمیت شایانی به محل دقیق زاده‌شدن خویش می‌دادند - اجتماع محلی یا دهکده، این یا آن خانه، این یا آن اتاق. معمولاً زایمان در اتاق اصلی خانه مادری اتفاق می‌افتاد. به محض این‌که نخستین نشانه‌های زایمان ظاهر می‌شد، زنان محل برای کمک جمع می‌شدند. زنان معمولاً جلو اجاق زایمان می‌کردند، مخصوصاً وقتی هوای بیرون سرد بود. علوفه‌جات خشک را می‌آوردند و روی زمین پهن می‌کردند، کم‌وبیش به همان شیوه‌ای که در گاوداری و هنگام زاده‌شدن گوساله‌ها عمل می‌کردند.

زنان به هنگام زایمان هیچ امکاناتی جز آن‌چه اجتماع‌شان می‌توانست ارائه دهد در اختیار نداشتند. تا قرن‌ها، فکر درخواست کمک از بیرون اجتماع کاملاً با طرز فکر زنان روستا یا دهکده بیگانه بود. «زنان به هم کمک می‌کردند» و «به هم یاری می‌دادند» عبارتهایی است که در نوشته‌های کشیشان و حاکمان محلی که گزارش‌هایی از زاده‌شدن کودکان در سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم داده‌اند، مرتباً به چشم می‌خورد. نقش اصلی را قابله‌ها برعهده داشتند، زنانی که در کمک به انجام زایمان مجرب بودند. قابله‌ها را «ماما» می‌نامیدند: او کسی بود که می‌دانست با دردها و مشکلات زنان جوان در مواقع بحرانی دوره بارداری و به هنگام زایمان چه کند. سندی که در دهه ۱۸۲۰ در فرانسه نوشته شده بیانگر خصوصیتی است که از یک قابله انتظار می‌رفت. او باید «قوی، خوش‌بین، چابک، مهربان، بدون نقص جسمانی، و با دستانی بلند و انعطاف‌پذیر» باشد. جنبه روحی و اخلاقی او نیز همان‌قدر اهمیت داشت: او باید «چیره‌دست، رازدار، محتاط، و واجد خلق‌وخوی نیک» باشد (Gelis 1991).

تا حدود دهه ۱۹۵۰، اکثر مردم بریتانیا نیز در خانه‌های خود متولد می‌شدند، و قابله‌ها همچنان نقش مهمی برعهده داشتند. اما امروز زایمان‌ها عموماً در بیمارستان انجام می‌گیرد و این تغییر، دگرگونی‌های مهم دیگری را در پی داشته است. دیگر کم‌تر کسی به محل تولد خود احساس تعلق عاطفی دارد. چرا باید چنین باشد؟ چون این محل اکنون یک بیمارستان بزرگ و غیرشخصی است. قابله‌های مستقل، پس از حضور چندین و چند قرنی خود، اکنون یا یکسره ناپدید





بیمارستان‌های مدرن سازمان‌هایی پیچیده با ساختارها و رویه‌های غیرشخصی‌اند. اما برای هدفی بسیار شخصی طراحی شده‌اند.

شده‌اند یا فقط نقش فرعی و کمکی دارند. فرآیند زایمان به دست حرفه‌ای‌ها و در بیمارستان‌ها اداره و نظارت می‌شود.

### سازمان‌ها و زندگی مدرن

بیمارستان مدرن مثال خوبی از یک سازمان است. سازمان<sup>۱</sup> به معنای گروه‌بندی بزرگی از افرادی است که براساس اصول غیرشخصی ساخت یافته‌اند و در پی دستیابی به اهداف خاصی هستند؛ در مورد بیمارستان، این اهداف عبارت‌اند از معالجه بیماری و فراهم‌ساختن سایر مراقبت‌های پزشکی. در دوران کنونی، سازمان‌ها نقش بسیار مهم‌تری از گذشته در زندگی هرروزی ما ایفا می‌کنند. این سازمان‌ها، علاوه بر به دنیا آوردن ما، کم‌وکیف پیشرفت ما را در این دنیا رقم می‌زنند و حتی پس از مردن نیز ما را به بیرون از آن بدرقه می‌کنند. حتی پیش از تولد ما، مادران‌مان احتمالاً همراه پدران‌مان، در کلاس‌هایی شرکت کرده‌اند، آزمایش‌های بارداری داده‌اند، و کارهایی از این قبیل که همگی در بیمارستان‌ها و سایر سازمان‌های پزشکی انجام گرفته است. نام هر کودکی را که امروزه

1. organization

به دنیا می‌آید، سازمان‌های حکومتی که اطلاعاتی دربارهٔ تولد تا مرگ ما جمع‌آوری می‌کنند، به ثبت می‌رسانند. امروزه مردم بیش‌تر در بیمارستان‌ها یا آسایشگاه‌ها می‌میرند تا در خانه‌ها، و هر مرگ نیز باید به‌طور رسمی توسط دولت به ثبت برسد.

هر بار که از تلفن استفاده می‌کنید، شیر آب را باز می‌کنید یا تلویزیون را روشن می‌کنید، یا سوار ماشین می‌شوید، با سازمان‌ها سروکار دارید و تا حدی به آن‌ها وابسته‌اید. و معمولاً تعداد این سازمان‌ها بسیار زیاد است، سازمان‌هایی که همگی مرتباً با یکدیگر و با شما در تعامل‌اند. برای مثال، شرکت آب این امکان را فراهم می‌سازد که هرگاه شیر آب را باز کنید مطمئن باشید که آب جریان خواهد یافت. و این‌که آب از میلیون‌ها شیر دیگر نیز جاری خواهد شد، اما شرکت آب هم به سازمان‌های دیگری وابسته است، مثل شرکت برق یا سازمان‌هایی که دستگاه‌ها و قطعات مورد نیاز شرکت آب را می‌سازند و تعمیر می‌کنند؛ این سازمان‌ها هم به سازمان‌های دیگر وابسته‌اند، و به همین ترتیب تا بی‌نهایت. می‌توانید این وضعیت را چندین و چند برابر کنید چون مطمئن بودن از وجود همیشگی آب در لوله‌ها فقط یکی از وابستگی‌های ما به سازمان‌ها است.

باید به‌خاطر داشت که در اکثر دوره‌های تاریخ بشر، پیش از آن‌که سطح توسعهٔ سازمانی به ابعاد عظیم فعلی برسد، مردم نمی‌توانستند به جنبه‌هایی از زندگی که اکنون ما به‌زحمت حتی لحظه‌ای به آن‌ها می‌اندیشیم، اطمینان داشته باشند. برای مثال، یک قرن پیش از این در بریتانیا کم‌تر خانه‌ای بود که به آب لوله‌کشی دائمی مجهز باشد، و آب مصرفی مردم اکثراً آلوده بود و موجب بیماری‌های همه‌گیر پرشماری می‌شد. حتی امروز هم، در بخش‌های بزرگی از جهان در حال توسعه آب لوله‌کشی وجود ندارد؛ مردم هرروز آب مصرفی خود را از چشمه یا چاه برمی‌دارند، و در بیش‌تر مواقع این آب حاوی باکتری‌هایی است که موجب شیوع امراض می‌شوند. در جوامع مصرفی، آب نوشیدنی از هرگونه آلودگی پاک می‌شود؛ این کار مستلزم سازمان‌های بیش‌تر و مراجع تعیین‌کنندهٔ استانداردهای سلامتی است.

اما تأثیر و نفوذ عظیمی که سازمان‌ها بر زندگی ما دارند، یکسره سودمند نیست. سازمان‌ها اغلب اختیار همه‌چیز را از دست ما بیرون می‌آورند و آن‌ها را تحت کنترل متخصصان یا مقاماتی قرار می‌دهند که ما نفوذی بر آن‌ها نداریم. برای نمونه، همهٔ ما ناچاریم کارهای مشخصی را که حکومت از ما می‌خواهد انجام دهیم. پرداختن مالیات، اطاعت از قانون، اعزام به جنگ. و گرنه مجازات می‌شویم. بنابراین سازمان‌ها، به‌مثابه منابع قدرت اجتماعی، می‌توانند افراد را به اطاعت از فرمان‌هایی مجبور کنند که آن‌ها تاب مقاومت در برابر آن را ندارند.

در این فصل، پیدایش سازمان‌های مدرن و پیامدهای این تحول را بر زندگی امروزی بررسی خواهیم کرد. نخست اندیشه‌های دو نویسنده‌ای را تحلیل خواهیم کرد که تأثیر نیرومندی بر طرز فکر جامعه‌شناسان دربارهٔ سازمان‌ها داشته‌اند: ماکس وبر و میشل فوکو. سپس به برخی از شیوه‌های عملکرد سازمان‌ها. چه شرکت‌های تجاری باشند چه بیمارستان‌ها، یا مدارس یا اداره‌های دولتی،

دانشگاه‌ها یا زندان‌ها - خواهیم پرداخت و تفاوت‌های میان این انواع گوناگون سازمان‌ها را بررسی خواهیم کرد. توجه خاصی به سازمان‌های اقتصادی بزرگ خواهیم کرد، زیرا این سازمان‌ها هر روز بیش از گذشته در سطح جهانی عمل می‌کنند. در بخش‌های پایانی، خواهیم دید که شرکت‌های تجاری و سایر سازمان‌های جوامع مدرن چگونه دستخوش فرآیندهای بزرگ تغییر می‌شوند.

### نظریه‌های سازمان

نخستین تفسیر نظام‌مند از پیدایش سازمان‌های مدرن را ماکس وبر پروراند. بنا به استدلال وبر، سازمان‌ها عبارت‌اند از روش‌های هماهنگ‌سازی فعالیت‌های آدمیان، یا کالاهایی که آنان تولید می‌کنند، به شیوه‌ای پایدار در طول زمان و مکان؛ و تأکید داشت که رشد و توسعه سازمان‌ها به کنترل اطلاعات بستگی دارد. وبر بر اهمیت محوری مکتوب بودن این فرآیند نیز تأکید داشت: یک سازمان نیازمند قواعد مکتوب برای عملکرد خویش است، و همچنین نیازمند دفاتر و پرونده‌هایی که «حافظه» سازمان در آن ذخیره شود. وبر سازمان‌ها را به شدت سلسله‌مراتبی می‌دانست به نحوی که معمولاً قدرت در رأس آن انباشته می‌شد. در این فصل بررسی خواهیم کرد که وبر تا چه حد درست می‌گفت. اگر حق با او باشد، موضوع برای همه ما اهمیت شایانی خواهد داشت. زیرا وبر تضاد و همچنین پیوندی میان سازمان‌ها و دموکراسی می‌دید که از نظر وی پیامدهای دور و درازی برای زندگی اجتماعی دارد.

### دیدگاه وبر در مورد بوروکراسی

طبق نظر وبر، همه سازمان‌های بزرگ معمولاً ماهیت بوروکراتیک دارند. واژه «بوروکراسی» در ۱۷۴۵ توسط شخصی به نام موسیو دوگورنی ابداع شد که به واژه «بورو»<sup>۱</sup>، که هم به معنای دفترکار و هم به معنای تابلویی برای نوشتن بود، واژه «کراسی» را افزود که از فعل یونانی به معنای «حکومت‌کردن» اقتباس شده بود. بنابراین بوروکراسی<sup>۱</sup> به معنای حکومت صاحب‌منصبان اداری و دفتری است. این اصطلاح ابتدا فقط در مورد صاحب‌منصبان حکومتی به کار می‌رفت، اما به تدریج معنای آن گسترش یافت و به‌طور کلی به سازمان‌های بزرگ اطلاق شد.

این مفهوم از همان ابتدا با لحن تحقیر و نکوهش به کار می‌رفت. دوگورنی قدرت رو به رشد صاحب‌منصبان اداری را «مرضی به‌نام جنون دفتری» می‌دانست. رمان‌نویس فرانسوی انوره دو بالزاک بوروکراسی را «قدرت غول‌آسایی در دست کوتوله‌ها» می‌نامید. چنین دیدگاهی تا عصر حاضر نیز پابرجا مانده است: بوروکراسی را غالباً با کاغذبازی، ناکارآمدی و بیهودگی یکسان می‌انگارند. اما نویسندگان دیگری هم هستند که بوروکراسی را از زاویه متفاوتی نگریسته‌اند -

1. bureaucracy

به‌عنوان الگوی تدبیر و دقت و مدیریت کارساز. بنا به استدلال آن‌ها، بوروکراسی در واقع کارسازترین شکل سازمانی است که آدمیان ایجاد کرده‌اند، چون همه وظایف براساس قواعد و رویه‌های دقیق و قطعی تنظیم می‌شود. تعبیر وبر از بوروکراسی جایی میان این دو دیدگاه افراطی قرار می‌گیرد.

وبر خاطر نشان می‌کند که در تمدن‌های سنتی تعداد اندکی از سازمان‌های بوروکراتیک وجود داشته‌اند. برای مثال، صاحب‌منصبان بوروکراتیک در امپراتوری چین مسئولیت همه امور حکومتی را برعهده داشتند. اما فقط در عصر مدرن است که بوروکراسی‌ها به‌طور کامل شکوفا شدند. وبر بوروکراسی را بخش مرکزی [فرآیند] عقلانی‌شدن جامعه می‌داند که بر همه شئون زندگی از علم تا آموزش و پرورش و حکومت اثر می‌گذاشت. مردمان عصر مدرن، به‌جای اتکا به عقاید و رسوم سنتی، تصمیم‌گیری‌هایی عقلانی با توجه به اهدافی روشن به‌عمل می‌آورند. بهترین و کارسازترین روش برگزیده می‌شود تا نتیجه معینی حاصل آید.

طبق نظر وبر، گسترش بوروکراسی در جوامع مدرن اجتناب‌ناپذیر است؛ اقتدار بوروکراتیک تنها راه مضاف با مقتضیات گردانش نظام‌های اجتماعی بزرگ است. همراه با افزایش پیچیدگی وظایف، توسعه هرچه بیش‌تر نظام‌های کنترل و مدیریت به یک ضرورت تبدیل می‌شود تا بتوان این وظایف پیچیده را اجرا و کنترل کرد. بوروکراسی پاسخی عقلانی و بسیار کارساز به این نیازها است. با این حال، وبر معتقد بود که بوروکراسی نارسایی‌ها و کاستی‌های عمده‌ای نیز دارد که، همان‌طور که خواهیم دید، نتایج مهمی برای ماهیت زندگی اجتماعی مدرن به‌همراه دارد.

وبر برای مطالعه ریشه‌ها و ماهیت گسترش سازمان‌های بوروکراتیک، به برساختن تیپ ایده‌آل بوروکراسی دست زد. (در این جا «ایده‌آل» به معنای بهترین و مطلوب‌ترین نیست، بلکه به معنای شکل ناب و محض سازمان بوروکراتیک است.) وبر این ویژگی‌های خاص را برای بوروکراسی برمی‌شمارد (Weber 1976):

۱. وجود سلسله‌مراتب دقیق و روشن اقتدار نظام بوروکراسی چیزی شبیه یک هرم است، که بالاترین موقعیت‌های اقتدار در رأس آن قرار می‌گیرند. زنجیره‌ای از صدور فرمان وجود دارد که از بالا به پایین کشیده می‌شود، و هماهنگی در تصمیم‌گیری‌ها را امکان‌پذیر می‌کند. وظایف در این سازمان به صورت «وظایف اداری و رسمی» توزیع می‌شود، و هر مقام بالاتری مقام زیردست خود را در این سلسله‌مراتب تحت کنترل و نظارت خویش قرار می‌دهد.
۲. قواعد مکتوبی بر کردار کارکنان همه سطوح سازمان حاکم است این بدان معنا نیست که وظایف اداری صرفاً تکراری و یکنواخت است. هرچه مقام بالاتر باشد، دامنه شمول قواعد گسترده‌تر می‌شود و موارد پرتنوع‌تری را دربرمی‌گیرد و نیازمند انعطاف‌پذیری در تفسیر آن‌ها است.
۳. کارکنان به صورت تمام‌وقت کار می‌کنند و حقوق دریافت می‌کنند هر شغلی در این سلسله‌مراتب،

حقوق ثابت و معینی دارد. از افراد انتظار می‌رود که مدارج ترقی شغلی را طی کنند. ترفیع بر پایه توانایی و سابقه کار یا آمیزه‌ای از این دو امکان‌پذیر است.

۴. وظایف اداری کارکنان در سازمان از زندگی بیرونی آن‌ها متمایز است زندگی شخصی و خانوادگی کارکنان جدا از فعالیت‌های کاری آن‌ها در محل کار است، و به لحاظ فیزیکی نیز از آن متمایز است.
۵. هیچ‌یک از اعضای سازمان صاحب وسایل و منابع مادی‌ای نیست که با آن‌ها کار می‌کند رشد و توسعه بوروکراسی، از نظر ویر، موجب جدایی کارکنان از کنترل ابزار تولید می‌شود. در اجتماعات سنتی، دهقانان و پیشه‌وران معمولاً اختیار فرآیندهای تولید را در دست داشتند و صاحب ابزارهای مورد استفاده خود بودند. در بوروکراسی‌های امروزی، کارکنان صاحب اداره‌هایی که در آن کار می‌کنند، میزهایی که پشت آن می‌نشینند یا دستگاه‌هایی نیستند که با آن کار می‌کنند.

ویر معتقد بود که هر قدر یک سازمان به این تیپ ایده‌آل نزدیک‌تر باشد، کارایی آن در تعقیب اهداف مورد نظر بیش‌تر خواهد شد. ویر بوروکراسی را «به لحاظ فنی برتر» از سایر شکل‌های سازمانی قلمداد می‌کرد. او غالباً بوروکراسی را به دستگاه‌های پیچیده تشبیه می‌کرد؛ بوروکراسی مهارت و دقت و سرعت انجام وظایف معین را به حداکثر می‌رساند.

نوشته‌های ویر درباره بوروکراسی، بیش از هشتاد سال پس از مرگ وی، هنوز هم نقطه شروع اکثر تحلیل‌ها درباره سازمان‌ها است. میزان صحت بیم‌ها و امیدهای ویر درباره بوروکراسی موضوع بحث و جدل‌های داغی بین چند نسل از جامعه‌شناسان سازمان بوده است. اکنون به بررسی چند موضع‌گیری در قبال ویر می‌پردازیم که هر یک به ابعاد خاصی از نظریه او مربوط می‌شوند.

#### پیتر بلاو: روابط رسمی و غیررسمی در بوروکراسی‌ها

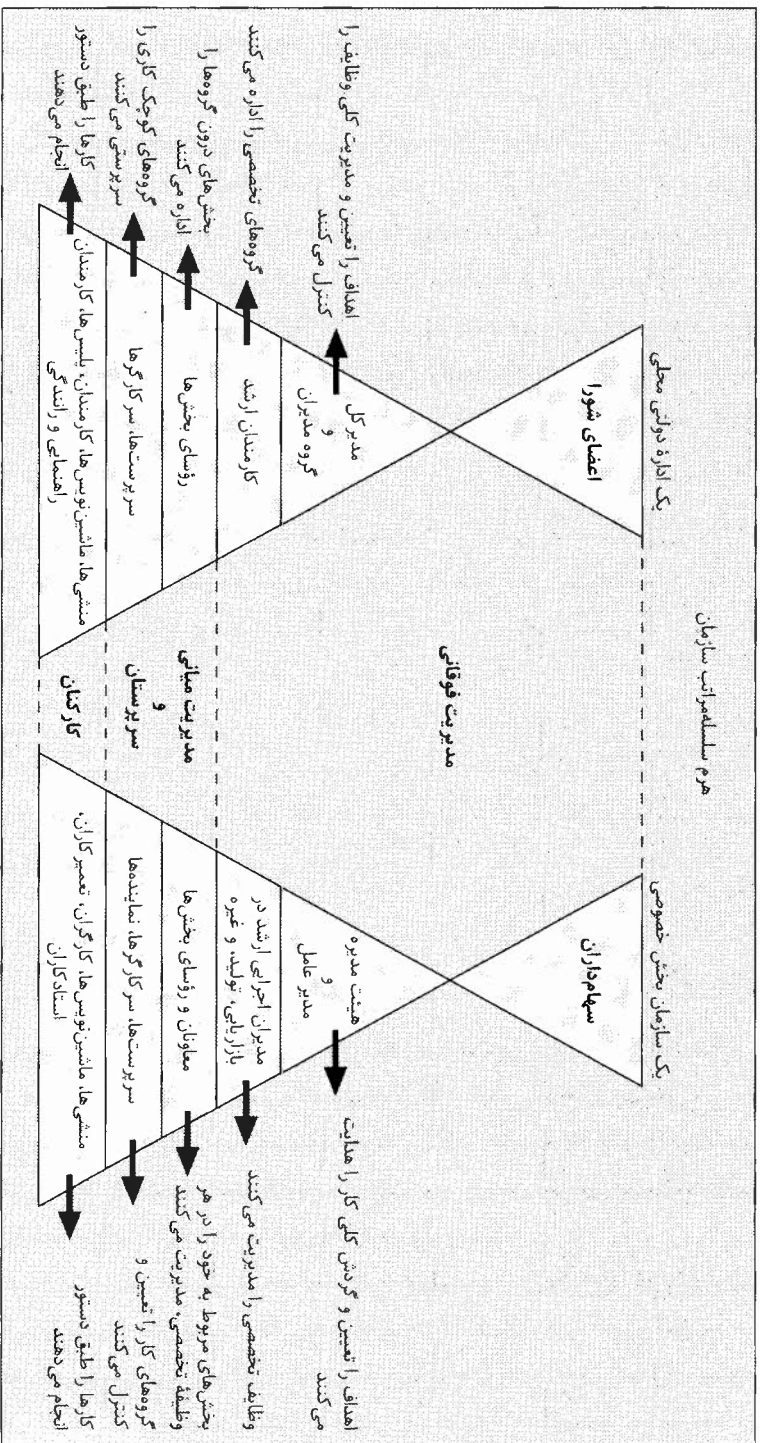
تحلیل ویر از بوروکراسی به روابط رسمی<sup>۱</sup> در سازمان‌ها اولویت می‌دهد، یعنی آن دسته از روابط میان افراد که در قواعد و مقررات سازمان آمده است (مثال‌های شکل ۱۰.۱۲ را ببینید).

ویر در باره روابط و پیوندهای غیررسمی و روابط میان گروه‌های کوچک که در همه سازمان‌ها وجود دارد، چیزی نگفته است. اما شیوه‌های عمل غیررسمی در بوروکراسی‌ها غالباً امکانی برای انعطاف‌پذیری فراهم می‌کند که به شیوه دیگری قابل حصول نیست.

پیتر بلاو، در اثر کلاسیک خویش به مطالعه روابط غیررسمی<sup>۲</sup> در یک اداره دولتی پرداخت که مسئول رسیدگی به فرار از مالیات بر درآمد بود (Blau 1963). کارکنان این اداره وقتی با مسائلی روبه‌رو می‌شدند که مطمئن نبودند چگونه باید آن‌ها را حل و فصل کنند باید با مافوق مستقیم خود

1. formal relations

2. informal relations



شکل ۱۹۳، روابط رسمی درون سازمان.

S. Gregson and F. Livesey, *Organizations and Management Behaviour*, Made Simple Books, 1993. منبع:

مشورت می‌کردند؛ طبق مقررات آن‌ها نباید با همکاران هم‌سطح خویش مشورت می‌کردند. اما اکثر این کارکنان از مراجعه به مافوق‌های خود اکراه داشتند، چون حس می‌کردند شاید این کار به معنی بی‌کفایتی آن‌ها باشد و شانس ترفیع آن‌ها را کم کند. از این رو، آن‌ها معمولاً با هم مشورت می‌کردند و قواعد و مقررات اداری را نقض می‌کردند. این کار نه تنها به بهره‌مندی از توصیه‌های سودمند می‌انجامید، بلکه اضطراب‌های ناشی از تنها کارکردن را نیز کاهش می‌داد. وفاداری و اتحاد نیرومندی در میان کارکنان همپایه شکل گرفته بود که در سطح گروه اجتماعی اولیه بود. بدین ترتیب مسائلی که این کارکنان با آن مواجه می‌شدند، طبق نتیجه‌گیری بلاو، به نحو مؤثرتری حل و فصل می‌شد. این گروه می‌توانست روش‌هایی غیررسمی ابداع کند که بیش از قواعد رسمی سازمان اجازه ابتکار عمل و مسئولیت‌پذیری به آن‌ها می‌داد.

شبکه‌های غیررسمی معمولاً در همه سطوح سازمان شکل می‌گیرد. در رأس سازمان، پیوندها و روابط شخصی ممکن است مهم‌تر از وضعیت‌های رسمی تصمیم‌گیری باشد. برای مثال، جلسه‌های هیئت مدیران و سهام‌داران است که قاعداً باید خط‌مشی‌های شرکت‌های تجاری را تعیین کنند. اما در عمل، غالباً تعداد اندکی از اعضای هیئت مدیران هستند که واقعاً شرکت را می‌گردانند، تصمیم‌های خود را به صورت غیررسمی اتخاذ می‌کنند و انتظار دارند که هیئت مدیره هم این تصمیم‌ها را تصویب کند. این نوع شبکه‌های غیررسمی در همه شرکت‌های مختلف رواج دارند. مدیران تجاری شرکت‌های مختلف به‌وفور با یکدیگر به صورت غیررسمی مشورت می‌کنند، و شاید عضو باشگاه‌ها یا مؤسسه‌های تفریحی یکسانی باشند.

تعیین این‌که روش‌های غیررسمی تا چه حد یاری‌گر یا بازدارنده کارایی سازمان‌ها باشد، کار ساده‌ای نیست. نظام‌هایی که به تیپ ایده‌آل وبر شباهت دارند، معمولاً موجب پیدایش شیوه‌های غیررسمی پرشماری برای انجام دادن کارها می‌شوند. دلیل این امر تا حدی این است که برخورد غیررسمی با قواعد رسمی می‌تواند فقدان یا کمبود انعطاف‌پذیری سازمان را جبران کند. برای کسانی که شغل خسته‌کننده‌ای دارند، روش‌های غیررسمی می‌تواند محیط کار رضایت‌بخش‌تری ایجاد کند. پیوندهای غیررسمی میان کارکنانی که مقام‌های بالاتری دارند، ممکن است به بالا رفتن بازده کل سازمان کمک کند. از طرف دیگر، ممکن است این کارکنان بیشتر تر دغدغه منافع خود را داشته باشند و آن را به منافع کل سازمان ترجیح دهند.

#### مرتن: سوءکارکردهای بوروکراسی

رابرت مرتن، جامعه‌شناس کارکردگرای امریکایی، تیپ ایده‌آل بوروکراسی وبر را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که برخی از عناصر ذاتی بوروکراسی ممکن است به پیامدهای زیانباری برای کارکرد هموار خود نظام بوروکراسی منجر شود (Merton 1957). او این پیامدهای زیانبار را

سوءکارکردهای بوروکراسی<sup>۱</sup> می‌نامد. نخست، مرتن به این نکته اشاره می‌کند که بوروکرات‌ها چنان تربیت می‌شوند که موبه‌مو از قواعد و مقررات مکتوب پیروی کنند. آن‌ها به انعطاف‌داشتن و استفاده از قدرت قضاوت خویش در تصمیم‌گیری، یا به جست‌وجوی راه‌حل‌های ابتکاری ترغیب نمی‌شوند؛ بوروکراسی به معنای مدیریت موارد براساس مجموعه‌ای از معیارهای عینی است. مرتن نگران این بود که مبادا چنین خشکی و جمودی به مناسک پرستی بوروکراتیک منجر شود، یعنی وضعیتی



یک قرار ملاقات کاری؟

که در آن قواعد به هر قیمتی که شده رعایت می‌شود، حتی در مواردی که شاید راه‌حل دیگری برای کل سازمان مطلوب‌تر باشد.

دومین نگرانی مرتن این است که اطاعت از قواعد بوروکراتیک ممکن است در نهایت بر اهداف اساسی سازمان اولویت بیابد. از آن‌جا که تأکید زیادی بر رعایت روال صحیح کارها می‌شود، این احتمال هست که «تصویر بزرگ‌تر» اصلاً دیده نشود. برای مثال، بوروکراتی که مسئول به جریان‌انداختن ادعاهای خسارت بیمه‌ای است، ممکن است از جبران خسارت‌هایی که به یک مقام ارشد واقعاً وارد شده و تقاضای او مشروع است، به این دلیل اجتناب کند که او فرم را پر نکرده یا این کار را درست انجام نداده است. به عبارت دیگر، درست‌بودن روال اداری تقاضای مذکور ممکن است مهم‌تر از نیازهای این مشتری بیمه شود که دچار ضرر و زیان شده است.

مرتن پیش‌بینی می‌کرد که در چنین مواردی امکان بروز تنش میان مردم و بوروکراسی‌ها وجود دارد. این نگرانی چندان هم بیجا نیست. اکثر ما مرتباً با بوروکراسی‌های بزرگ در تعاملیم - از خدمات بیمه درمانی تا شهرداری و یا متصدیان مالیاتی. گاهی هم با وضعیت‌هایی روبه‌رو می‌شویم که در آن‌ها کارمندان و بوروکرات‌های دولتی ظاهراً توجهی به نیازهای ما ندارند. یکی از نقطه‌ضعف‌های بزرگ بوروکراسی عبارت است از دشواری حل و فصل مواردی که نیازمند توجه و رفتار خاصی هستند.



### برنز و استاکر: نظام‌های مکانیکی و ارگانیکی

آیا روش‌های بوروکراتیک را می‌توان در همهٔ انواع کارها به‌نحو مؤثری پیاده کرد؟ برخی از دانشوران معتقدند که بوروکراسی روشی منطقی برای انجام وظایف روال‌مند و تکراری است، اما در متن و زمینه‌هایی که مقتضیات کار به‌صورت غیرقابل پیش‌بینی تغییر کند، بوروکراسی می‌تواند مسئله‌برانگیز باشد. تام برنز و جی ام استاکر در پژوهشی که دربارهٔ نوآوری و تغییر در شرکت‌های الکترونیکی انجام داده‌اند، دریافته‌اند که روش‌های بوروکراتیک در صنایعی که انعطاف‌پذیری و «به‌روزی بودن» اولویت اصلی آن‌ها است، کارایی محدودی دارد (Burns and Stalker 1966).

برنز و استاکر دو نوع سازمان را از هم تمییز می‌دهند: سازمان‌های مکانیکی و ارگانیکی. سازمان‌های مکانیکی نظام‌های بوروکراتیکی هستند که در آن‌ها زنجیرهٔ سلسله‌مراتبی صدور فرمان وجود دارد و ارتباطات به‌صورت عمودی و از طریق مجراهای مشخص جریان می‌یابد. کارکنان مسئول وظایف جداگانه‌ای هستند؛ هر وظیفه‌ای که انجام می‌گیرد، مسئولیت آن به نفر بعد منتقل می‌شود. کارکردن در چنین نظامی به‌صورت گمنام انجام می‌گیرد و «بالایی‌ها» و «پایینی‌ها» به‌ندرت با یکدیگر تماس و ارتباط دارند.

در مقابل، سازمان‌های ارگانیکی ساختار نرم‌تری دارند که در آن به اهداف کلی سازمان اولویت و اهمیت بیش‌تری داده می‌شود تا به مسئولیت‌های جزئی و محدود. جریان‌های ارتباطی و «دستورالعمل‌ها» انتشار بیش‌تری دارند و در خط‌سیرهای گوناگونی جریان می‌یابند، نه این‌که فقط خط سیر عمودی داشته باشند. هریک از اعضای سازمان دارای دانش و معرفت مشروعی دانسته می‌شوند که در حل مسائل می‌توان از آن استفاده کرد؛ تصمیم‌گیری فقط در انحصار «بالایی‌ها» نیست.

از نظر برنز و استاکر، سازمان‌های ارگانیکی بهتر می‌توانند الزامات در حال تغییر بازارهای نوآور را برآورده سازند، بازارهایی مثل مخابرات، نرم‌افزارهای رایانه‌ای یا فناوری زیستی. سیال‌تر بودن ساختار درونی این سازمان‌ها به این معناست که آن‌ها بهتر و سریع‌تر در مقابل تحولات بازار عکس‌العمل نشان می‌دهند و می‌توانند با خلاقیت و سرعت بیش‌تری به راه‌حل‌های مطلوب برسند. سازمان‌های مکانیکی برای شکل‌های سنتی‌تر و پایدارتر تولید مناسب‌اند یعنی در شرایطی که احتمال نوسان‌های شدید در بازار کم‌تر باشد. هرچند که مطالعهٔ برنز و استاکر سی سال پیش انتشار یافت، اما هنوز هم مناسب‌ت زیادی با بحث‌های امروزی دربارهٔ تغییر سازمانی دارد (به بخش «فراسوی بوروکراسی؟» در همین فصل مراجعه کنید). برنز و استاکر پیشگام بسیاری از مباحثی بودند که در بحث و جدل‌های اخیر دربارهٔ جهانی‌شدن، تخصص‌های انعطاف‌پذیر و بوروکراسی‌زدایی، اهمیت و مرکزیت یافته‌اند.

### نهادهای تام

یکی از پرنفوذترین مطالعاتی را که دربارهٔ سازمان‌ها به عمل آمده، جامعه‌شناس امریکایی اروین گافمن در اواخر دههٔ ۱۹۵۰ انجام داد و در کتابی به نام *تیمارستان‌ها*<sup>۱</sup> منتشر کرد (Goffman 1968). گافمن در چهارچوب نظریهٔ کنش متقابل کار می‌کرد، یعنی دربارهٔ پدیده‌های اجتماعی از چشم‌انداز خود کنشگران اجتماعی تحقیق می‌کرد و به بررسی و ملاحظهٔ معناهایی می‌پرداخت که آن‌ها به جهان پیرامون خود نسبت می‌دادند. در این مطالعهٔ خاص، گافمن در پی فهم کردوکارهای **نهادهای تام**<sup>۲</sup> از طریق تجربه‌های افرادی بود که در این نهادها به سر می‌بردند. نهادهای تام به سازمان‌هایی مثل بیمارستان‌های روانی، زندان‌ها و پادگان‌های نظامی گفته می‌شود که به زندگی اعضاء و ساکنان خود که در جدایی و انزوای کامل از دنیای بیرونی است، نظامی از مقررات اجباری را تحمیل می‌کنند. گافمن خصوصاً در پی درک تغییرات ژرفی بود که در چنین شرایطی در فهم فرد از خویشتن به وجود می‌آید. نهادهای تام را می‌توان مثال‌هایی از بوروکراسی‌های کامل و همه‌جانبه‌ای در نظر گرفت که براساس قواعد و رویه‌های پیچیده و خشکی اداره می‌شوند که اطاعت از آن‌ها برای اعضاء این نهادها اجباری است. افرادی که در نهادهای تام به سر می‌برند، خود را در دنیایی محصور می‌بینند که سرپا سازمان‌یافته، برنامه‌ریزی شده و موبه‌مو تحت نظارت است. گافمن دریافت که انواع مختلف این نهادها ویژگی‌های مشترکی دارند. در همهٔ آن‌ها، تازه‌واردان از «معنای نفس» پیشین خود و فردیت خود به‌منزلهٔ یک شخص برکنده می‌شوند و براساس قواعد این نهاد «بازسازی» می‌شوند. همهٔ مایملک شخصی از افراد گرفته می‌شود و صفات و خلق‌وخوی مشخص‌کنندهٔ افراد از میان برداشته می‌شود: لباس‌ها به یونیفرم‌های یکسان تبدیل می‌شود، موی سر همه به یکسان اصلاح می‌شود، به هرکس نام یا شمارهٔ شناسایی تازه‌ای داده می‌شود، و تماس‌ها با دنیای بیرون، از جمله رابطه با دوستان و اعضاء خانواده، قطع یا محدود می‌شود. به کسانی که در این نهادها زندگی می‌کنند، به شیوه‌های گوناگون یادآوری می‌شود که او دیگر شخصی نیست که قبلاً بوده، بلکه هویت تازه‌ای به‌عنوان عضو این نهاد یافته است.

حدومرزهای روشن و واضحی وجود دارند که ساکنان نهادهای تام را از کارکنان جدا می‌کند. روال‌های روزمرهٔ زندگی از سوی کارکنان این نهادها که اقتدار لازم برای تنبیه یا تشویق ساکنان را براساس میزان اطاعت آن‌ها در اختیار دارند، دقیقاً برنامه‌ریزی و نظارت می‌شود. این فرآیند تضمین اطاعت تا اندازه‌ای با چیزی که گافمن آن را *شرمساری از خویش* می‌نامد، تقویت می‌شود. تازه‌واردان نهادهای تام به‌صورت سیستماتیک در برابر همگنان و مافوق‌های خود خوار و خنیف می‌شوند تا وقتی که خودپندارهٔ پیشین آن‌ها درهم شکند. شرمساری از خویش می‌تواند به شیوه‌های گوناگون رخ دهد، مثل معاینه‌های بهداشتی، بازرسی‌های بی‌شرمانهٔ بدنی، واداشتن به کارهای پست، انگشت‌نگاری، فقدان دائمی حریم خصوصی، و اجبار به اجازه گرفتن پیش از انجام هر کاری. گافمن دریافت که ساکنان نهادهای تام پنج عکس‌العمل در برابر این تجربه‌ها از خود نشان می‌دهند. این عکس‌العمل‌ها از گردن‌نهادن محض تا مقاومت علنی در برابر هم‌رنگ شدن و «پذیرش نقش» را

1. Asylums

2. total institutions

شامل می‌شود. اما او چنین نتیجه می‌گیرد که، روی هم‌رفته، اکثر ساکنان در برابر فشارهایی که برای رهاکردن معنای نفس‌شان به آن‌ها وارد می‌شود مقاومت نشان می‌دهند، و این مقاومت معمولاً به شکل «خونسردماندن» بروز پیدا می‌کند - یعنی با انجام دادن حداقل کارهایی که برای فیصله‌یافتن در دسرها و دورماندن از مخمصه لازم است، از نظر روانی از خود دفاع می‌کنند. اکثر ساکنان به جای آن که دست به مقاومت علنی بزنند، روش‌هایی عملی برای کنارآمدن با آن پیدا می‌کنند.

#### ایستادگی در برابر نهادهای تام: انتقادهایی از گافمن

مطالعه گافمن، همچون اکثر کارهای نو و راهگشا، با تحسین‌ها و انتقادهای زیادی مواجه شده است. بعضی از جامعه‌شناسان مدعی‌اند که گافمن درباره «سازگاری و کنارآمدن» مبالغه کرده است، زیرا در واقع، در نهادهای تام بسیار بیش از آنچه گافمن می‌گوید مقاومت و ایستادگی وجود دارد. استانی کوهن و لوری تایلر در مطالعه‌ای که در مورد یکی از زندان‌های دوره‌ام داشته‌اند (Cohen and Taylor 1992)، بیش از گافمن به شواهد و مواردی از مقاومت در برابر اقتدار دست یافتند. با این‌که گافمن سکوت خونسردانه را مستقیم‌ترین شکل مقاومت در برابر اقتدار می‌دانست، کوهن و تایلر شکل‌هایی از مقاومت را مشاهده کردند که فراتر از صرف محافظت از معنای نفس بود. آن‌ها چنین استدلال می‌کنند که بسیاری از اشکال مقاومت در زندان‌ها براساس سرپیچی‌های جمعی از نظام انجام می‌گیرد و هدف آن‌ها ایجاد تغییر در عملکرد این نهاد است. از این رو اعتصاب غذا، نامه‌پراکنی، تلاش برای فرار و شورش در زندان را می‌توان مثال‌هایی از عکس‌العمل‌های فعالانه در برابر تجربه زندانی شدن قلمداد کرد. یکی دیگر از شکل‌های مقاومت که عمومیت کم‌تری دارد و کوهن و تایلر از آن نام برده‌اند، تمایل زندانیان به نپذیرفتن عناوین و برجسب‌هایی است که مقامات زندان به آن‌ها نسبت می‌دهند. آن‌ها از «جنایتکار» دانستن خود سرمی‌پیچند یا حاضر نیستند به دلیل موقعیتی که در نظام عدالت کیفری دارند خود را انسان‌های فروم‌تره‌تری بپندارند.

#### نظریه میشل فوکو درباره سازمان‌ها: کنترل زمان و مکان

اکثر سازمان‌های مدرن در محیط‌هایی فیزیکی با طراحی ویژه‌ای عمل می‌کنند. ساختمانی که یک سازمان را در خود جای می‌دهد ویژگی‌های خاصی دارد که با فعالیت‌های این سازمان تطبیق می‌کند، اما همچنین ویژگی‌های معماری مهمی هم دارد که در آن‌ها با ساختمان‌های سایر سازمان‌ها شریک است. برای نمونه، معماری یک بیمارستان از جهاتی با معماری یک شرکت تجاری یا یک مدرسه فرق دارد. بخش‌های مجزای یک بیمارستان، اتاق‌های ویزیت و معاینه، اتاق‌های عمل، و اتاق‌های اداری بیمارستان شکل و شمایل معینی به ساختمان آن می‌دهند، درحالی‌که یک مدرسه چندین کلاس، آزمایشگاه‌ها و سالن ورزش دارد. با این حال شباهتی کلی میان آن‌ها وجود دارد: هر دو احتمالاً دارای سالن‌ها و راهروهایی با درب‌های خروجی‌اند و دکوراسیون و اثاثیه معمول

در این محیط‌ها، در هر دو دیده می‌شود. سوای لباس‌های متفاوت افرادی که در این سالن‌ها و راهروها رفت و آمد می‌کنند، ساختمان‌های سازمان‌های مدرن معمولاً از نظر آن‌ها شباهت زیادی به هم دارند.

میشل فوکو نشان داده است که معماری یک سازمان مستقیماً به سیمای اجتماعی و نظام اقتدار آن سازمان مربوط می‌شود (Foucault 1970, 1979). نوشته‌های پرنفوذ و مشهور او درباره‌ی زندان‌های مدرن (کادر صفحه بعد را بخوانید) تا اندازه‌ی زیادی به شکل و شمایل فیزیکی ساختمان زندان می‌پردازد. او در کار خویش نشان داده است که ما با مطالعه‌ی خصوصیات فیزیکی سازمان‌ها می‌توانیم پرتو تازه‌ای به مسائل مورد تحلیل و برسی کنیم. اداره‌هایی که وبر به صورت انتزاعی درباره‌ی آن‌ها بحث می‌کرد، محیط‌های معماری شده نیز هستند - گاهی ساختمان شرکت‌های بزرگ عملاً به صورت سلسله‌مراتب پلکانی ساخته می‌شوند، به نحوی که هرچه مقام و موقعیت فرد در سلسله‌مراتب اقتدار بالاتر برود، دفتر کارش به طبقه‌ی فوقانی ساختمان نزدیک‌تر می‌شود؛ عبارت «طبقه‌ی فوقانی» گاهی برای اشاره به پر قدرت‌ترین مقامات سازمان به کار می‌رود.

جغرافیای یک سازمان، به شیوه‌های گوناگون، بر عملکرد آن تأثیر می‌گذارد، خصوصاً در مواردی که این نظام‌ها اتکای زیادی بر روابط غیررسمی داشته باشند. مجاورت فیزیکی موجب سهولت شکل‌گیری گروه‌های اولیه می‌شود، درحالی‌که فاصله‌ی فیزیکی می‌تواند موجب قطب‌بندی گروه‌ها شود و به ایجاد ایستارهای مبتنی بر تمایز «آن‌ها» و «ما» در میان بخش‌های مختلف یک سازمان بینجامد.

سازمان‌ها نمی‌توانند عملکرد مؤثری داشته باشند مگر این‌که نظم و سامانی در کار کارکنان وجود داشته باشد. همان‌طور که وبر خاطر نشان می‌ساخت، در شرکت‌های تجاری انتظار می‌رود که کارکنان ساعات مشخص و ثابتی کار کنند. فعالیت‌ها باید هماهنگی زمانی و مکانی منسجمی داشته باشند و این چیزی است که هم محیط‌های مادی و هم تنظیم جدول‌های زمانی دقیق و مفصل، در خدمت آن هستند. جدول‌های زمانی موجب قاعده‌مندی فعالیت‌ها در طول زمان و مکان می‌شوند - به بیان فوکو، جدول‌های زمانی «بدن‌ها را به نحو مؤثری در سراسر سازمان توزیع می‌کنند». جدول‌های زمانی شرط انضباط سازمانی‌اند، چون فعالیت‌های تعداد زیادی از افراد را به هم متصل می‌کنند. برای مثال، اگر یک دانشگاه جدول زمانی دقیقی برای تشکیل کلاس‌ها نداشته باشد، خیلی زود در آشوب و آشفتگی غرق می‌شود. جدول‌های زمانی امکان استفاده‌ی کامل از زمان و مکان را فراهم می‌سازند: هر یک را می‌توان با افراد یا فعالیت‌های زیادی انباشت.

### زندان به‌مثابه نهاد مدرن

میشل فوکو به سازمان‌هایی همچون زندان‌ها توجه زیادی کرده است که در آن‌ها افراد برای مدتی طولانی از دنیای بیرون جدا نگه داشته می‌شوند. او از اصطلاح **سازمان‌های حبسی**<sup>۱</sup> برای اشاره به ساختمان‌ها و تجهیزاتی استفاده می‌کند که مردم را در آن‌ها زندانی می‌کنند - یعنی از محیط اجتماعی بیرونی پنهان می‌دارند. به گفته فوکو، زندان‌ها و حبس کردن یکی از ویژگی‌های اصلی «جامعه انضباطی» است. او از این اصطلاح برای توصیف جوامع مدرنی استفاده می‌کند که در آن‌ها انضباط از طریق پاییدن و نظارت، کنترل و مجازات کردن جمعیت بشری به وجود می‌آید. فوکو معتقد بود که بسیاری از فنون و روش‌هایی که در زندان‌ها اجرا می‌شوند در سایر حوزه‌های زندگی نیز به کار می‌روند، مثل مدارس، کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و حتی محله‌های مسکونی.

### رشد و گسترش زندان‌های مدرن

تا پیش از اوایل سده نوزدهم، زندانی کردن به‌ندرت برای مجازات مجرمان به کار می‌رفت. اکثر شهرهای کوچک و بزرگ برای خود زندان‌های محلی داشتند، اما این زندان‌ها معمولاً بسیار کوچک بودند و گنجایش بیش از سه یا چهار نفر را نداشتند. این زندان‌ها برای نگهداری از مست‌ها در طول شب، یا گاهی برای جای دادن به متهمانی که منتظر محاکمه بودند مورد استفاده قرار می‌گرفتند. در شهرهای بزرگ‌تر اروپا زندان‌های تقریباً بزرگی وجود داشت؛ اکثر کسانی که وارد این زندان‌ها می‌شدند، مجرمان محکوم به اعدام بودند که منتظر اجرای حکم بودند. این نهادها تفاوت زیادی با زندان‌هایی داشت که از آغاز سده نوزدهم به بعد به تعداد زیاد ساخته شدند. انضباط زندان یا اصلاً وجود نداشت و یا بسیار سهل و ساده بود و حق ملاقات برای اعضای خانواده بسیار کم‌تر از امروز با محدودیت مواجه بود. زندانیان از یکدیگر جدا نمی‌شدند؛ فضای زندان با معیارهای مدرن ما تا حد عجیبی آزاد بود.

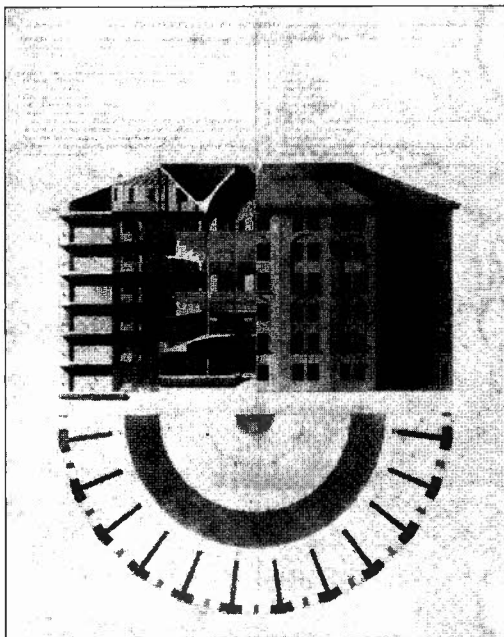
مهم‌ترین شکل‌های تنبیه مجرمان تا سده نوزدهم عبارت بود از به‌غل و زنجیر کشیدن، تازیانه زدن، داغ‌زدن یا به دار کشیدن. این مجازات‌ها معمولاً در ملاعام انجام می‌گرفت و جمعیت زیادی برای تماشا گرد می‌آمد. مجازات در ملاعام روشی بود که حاکمان به وسیله آن اقتدار خود بر مردم را به صورت نمادین آشکار می‌ساختند. این مجازات‌ها نتیجه رویه‌های قانونی سیستماتیک نبود.

خاستگاه زندان‌های مدرن، نه محبس‌های روزگاران گذشته بلکه نوانخانه‌ها است. پیدایش نوانخانه‌ها در اکثر کشورهای اروپایی به سده هفدهم برمی‌گردد که در دوره فروپاشی فتودالیسم این نوانخانه‌ها استقرار یافتند؛ بسیاری از کشاورزان نتوانستند روی زمین‌های کشاورزی کاری برای خود پیدا کنند، و به آواره‌های دوره‌گرد تبدیل شدند. در نوانخانه‌ها به چنین افرادی در مقابل کار سخت جسمانی، غذا داده می‌شد. اما نوانخانه‌ها فقط مأمن تنگدستان نبود. بلکه سایر گروه‌ها - مثل بیماران، سالمندان و دیوانگان - نیز اگر کسی نبود که از آن‌ها مراقبت کند، به این نوانخانه‌ها پناه می‌آوردند.

در طول سده هیجدهم، کم‌کم زندان‌ها و تیمارستان‌ها و بیمارستان‌ها از هم متمایز شدند. اصلاحاتی در مخالفت با مجازات‌های سنتی به عمل آمد که محروم شدن از آزادی را روش مؤثرتری برای مقابله با فعالیت‌های تبهکارانه می‌دانستند. چون تصور می‌رفت که زندان‌ها به تبهکاران خلق و خوی آرام و متین انضباط و همنوایی را بیاموزند، کم‌کم مجازات در ملاعام از بین رفت.

### بوروکراتیک‌شدن زندان‌ها

در دورهٔ صنعتی، مجازات‌ها بسیار سیستماتیک‌تر شدند. رشد مناطق شهری و پیدایش طبقهٔ کارگر صنعتی، چالش‌های تازه‌ای برای نظم اجتماعی به‌وجود آورد. جمعیت‌هایی که از مناطق روستایی به شهرها هجوم می‌آوردند به‌طور کامل در زندگی شهری ادغام نمی‌شدند، اما دیگر تحت هدایت ساختارهای اجتماعی روستایی هم نبودند. این افت‌وخیزهای دائمی جمعیت و شرایط اجتماعی رو به تغییر موجب بی‌نظمی و بی‌ثباتی خاصی می‌شدند. زندان مدرن، نهادی بود که برای کنترل افرادی به‌وجود آمد که این نظم اجتماعی نوین را برهم می‌زدند. زندان‌ها، همچون بسیاری از نهادهای جامعهٔ مدرن، به‌نحو فزاینده‌ای



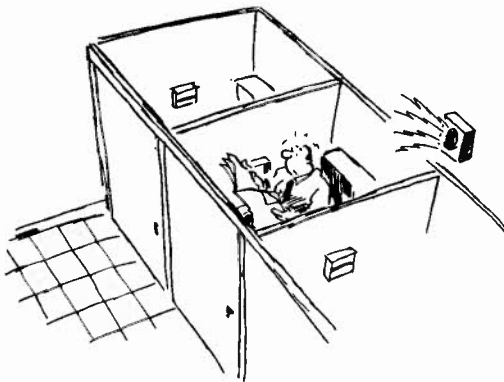
نمای عمودی و طرح پانوپتیكون جرمی بنتام،  
رسم‌شده به سال ۱۹۷۰.

بوروکراتیک شدند؛ آن‌ها جزو شبکهٔ مدیریتی پیچیده‌ای از اداره‌های دولتی بودند که نظام‌های حقوقی و عدالت کیفری را تشکیل می‌دادند.

در طول سدهٔ نوزدهم شاهد فوران ساخت‌وساز زندان‌ها هستیم. به گفتهٔ فوکو، طرح ساختمانی زندان مدرن از پانوپتیكون<sup>۱</sup> [همه‌چشم] ریشه می‌گیرد، سازمانی که فیلسوف و اندیشمند اجتماعی جرمی بنتام در سدهٔ نوزدهم طراحی کرد. «پانوپتیكون» نامی بود که بنتام به زندان کامل و ایده‌آلی می‌داد که طراحی کرده بود؛ او هرگز نتوانست نقشهٔ خود را به‌طور کامل به دولت بریتانیا بفروشد، اما بعضی از بخش‌های طرح او در زندان‌های ایالات متحده، بریتانیا و اروپا به‌کار گرفته شد. پانوپتیكون تجسمی از چند ویژگی ساختاری متمایز بود که مقامات زندان را قادر می‌ساخت زمان و مکان و حرکات زندانیان را تحت کنترل بگیرند. با این‌که فضاهای عمومی برای ورزش و غذاخوردن وجود داشت، زندانیان در سلول‌هایی انفرادی از هم جدا می‌شدند که فقط یک پنجره داشتند که از برج دیده‌بانی مرکزی قابل رؤیت بود. این سلول‌ها به صورت دایره‌ای کنار هم چیده می‌شدند به‌نحوی که نگهبانان برج دیده‌بانی می‌توانستند همهٔ سلول‌ها را از یک نقطه زیر نظر بگیرند. اما زندانیان این سلول‌ها نمی‌توانستند بفهمند که آیا نگهبانان در حال پائیدن آن‌ها هستند یا نه، چون پرده‌هایی که روی

پنجره‌های برج قرار داشت نگهبانان را نامریی می‌کرد. غرض از ساختن پانوپتیکون این بود که کنترل رفتار ساکنان این ساختمان به سبب وجود نظارت و مراقبت واقعی یا تخیلی، به حداکثر ممکن برسد. از آن‌جا که زندانیان ممکن بود هر لحظه تحت نظارت و مراقبت باشند، مجبور به تنظیم رفتارهای خود بودند.

### پاییدن در سازمان‌ها



« حسن‌گرها نشان می‌دهند که اتاقک شماره ۲ را هجده دقیقه اشغال کرده‌اید. آیا مشکلی برایتان پیش آمده؟ »

ترتیب اتاق‌ها، راهروها و فضاهای باز در ساختمان سازمان‌ها می‌تواند سرنخ‌های مهمی دربارهٔ چگونگی عملکرد نظام اقتدار سازمان به دست دهد. در برخی از سازمان‌ها، مردم گروه‌گروه به صورت جمعی در محیط‌های باز کار می‌کنند. به دلیل ماهیت کسالت‌بار و تکراری بعضی از کارهای صنعتی، مثل کار روی خط تولید، نظارت منظمی لازم است تا تضمین شود که کارگران سرعت کار را

حفظ می‌کنند. همین سخن دربارهٔ کار تکراری ماشین‌نویس‌ها صادق است که کنار هم در یک سالن می‌نشینند و فعالیت‌های آن‌ها در معرض دید مافوق‌ها است. فوکو تأکید زیادی بر این مطلب می‌کرد که چگونه در معرض دید بودن، یا نبودن، در محیط‌های ساختمانی سازمان‌های مدرن، نمودی از الگوهای اقتدار است و بر آن اثر می‌گذارد. در معرض دید بودن، تعیین می‌کند که فرمانبران با چه سهولتی، به قول فوکو، پاییده شوند. پاییدن<sup>۱</sup> به معنای زیر نظر گرفتن فعالیت‌ها در سازمان‌ها است. در سازمان‌های مدرن، همه، حتی کسانی که مقام و اقتدار نسبتاً بالایی دارند، پاییده می‌شوند؛ اما هر قدر پایه و مقام فرد پایین‌تر باشد، احتمال نظارت دقیق‌تر بر رفتار او افزایش می‌یابد.

پاییدن به دو شکل انجام می‌گیرد. یکی نظارت مستقیم مافوق‌ها بر کار فرمانبران است. برای مثال، کلاس درس مدارس را در نظر بگیرید. شاگردان روی نیمکت‌ها یا صندلی‌ها، و معمولاً ردیف به ردیف، همه جلو چشم معلم می‌نشینند. از این کودکان انتظار می‌رود که قیافهٔ هوشیار و گوش

به‌زنگ داشته باشند و یا این‌که در تمرین درسی خود غرق شده باشند. مسلماً میزان عملی شدن این امر در واقعیت بستگی به توانایی‌های معلم و تمایل دانش‌آموزان به همنوایی با انتظاراتی دارد که در مدرسه از آن‌ها می‌رود.

دومین نوع پاییدن ظرافت بیش‌تری دارد اما همان‌قدر مهم است. این نوع پاییدن شامل نگهداری پرونده‌ها، اسناد و مدارک و تاریخچه‌هایی درباره‌ی زندگی مردم است. و بر اهمیت اسناد مکتوب را (که امروز غالباً به‌صورت رایانه‌ای درآمده‌اند) در سازمان‌های مدرن تشخیص می‌داد، اما چگونگی استفاده از آن‌ها را برای تنظیم رفتارها به‌طور کامل بررسی نکرد. در پرونده‌های کارکنان معمولاً سوابق کاری آن‌ها به‌طور کامل فراهم می‌آید. جزئیات شخصی مربوط به آن‌ها ثبت می‌شود و غالباً ارزیابی‌هایی از منش آن‌ها به‌عمل می‌آید. این پرونده‌ها برای زیرنظرگرفتن رفتار کارکنان و بررسی پیشنهادهای ترفیع مورد استفاده قرار می‌گیرند. در بسیاری از شرکت‌های تجاری، افرادی که در هر سطحی از سازمان مشغول کارند، گزارش‌های سالانه‌ای درباره‌ی عملکرد افراد زیر دست خود می‌دهند. پرونده‌های تحصیلی افراد نیز برای زیرنظرداشتن عملکرد آن‌ها در طول دوره‌ی کار در سازمان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اشاعه‌ی فناوری اطلاعات در محل کار، نگرانی‌های مهم و تازه‌ای درباره‌ی پاییدن پدید آورده است. کارفرمایان می‌توانند با استفاده از برنامه‌های نرم‌افزاری که نامه‌های الکترونیکی [ای-میل] شخصی را مرور می‌کنند و پایگاه‌های اینترنتی مورد مراجعه‌ی افراد را ثبت می‌کنند، نحوه‌ی استفاده‌ی کارکنان از پست الکترونیکی و اینترنت را زیرنظر بگیرند. کارفرمایان تأکید می‌کنند که این کار فقط برای تعیین بازده کاری کارکنان است. از آن‌جا که دسترسی به پست الکترونیکی و اینترنت در همه‌ی محیط‌های کاری رواج یافته است، این نگرانی وجود دارد که بخش بزرگی از ساعات کار صرف مکاتباته‌های شخصی، خرید الکترونیکی، بازی‌های رایانه‌ای یا بازدید از پایگاه‌های اینترنتی پورنوگرافیک شود. در طرف دیگر، کارکنان مدعی‌اند که پاییدن کاربرد اینترنت تجاوز به حریم خصوصی و نقض حقوق آن‌ها است، چون با این کار بعضی اطلاعات خصوصی که ربطی به کارفرما ندارد - مثل مبتلابودن کسی به ویروس ایدز، یا قصد او برای پذیرفتن شغلی در یک شرکت دیگر - ممکن است با این روش‌های پاییدن افشا شود.

### محدودیت‌های پاییدن

استدلال وبر و فوکو این بود که مؤثرترین روش اداره کردن یک سازمان این است که نظارت و پاییدن به حداکثر برسد - یعنی تقسیم‌بندی واضح و منسجمی از اقتدار وجود داشته باشد. اما این دیدگاه اشتباه است، دست‌کم وقتی شرکت‌های تجاری را مدنظر داشته باشیم که کنترل کاملی (همچون نهادهای تام) بر زندگی اعضای خود ندارند. زندان و سایر نهادهای تام نمی‌توانند مدلی از همه‌ی سازمان‌ها باشند. نظارت مستقیم در جایی پذیرفته و تحمل می‌شود که این فرض وجود داشته باشد



که افراد تحت نظارت احتمالاً با مقام‌های مافوق خود دشمنی دارند و نمی‌خواهند آن‌جا باشند. ولی در سازمان‌هایی که مدیران خواهان همکاری دیگران برای رسیدن به اهداف مشترک‌اند، وضعیت فرق می‌کند. نظارت مستقیم بیش از حد، موجب بیگانه‌شدن کارکنان می‌شود چون حس می‌کنند هرگونه فرصت و امکان دلبستگی به کاری که انجام می‌دهند از آن‌ها گرفته شده است (Sabel 1982; Grint 1991).

و به همین دلیل - و چند دلیل عمده دیگر - است که سازمان‌های مبتنی بر اصولی که وبر و فوکو فرمول‌بندی کرده‌اند، مثل کارخانه‌های بزرگی که خط تولید و اقتدار سلسله‌مراتبی سفت و سختی دارند، در نهایت با معضلات بزرگی روبه‌رو می‌شوند. در چنین محیط‌هایی کارگران تمایل ندارند خود را کاملاً وقف کارشان کنند؛ نظارت مستمر در واقع با این منظور دنبال می‌شد که کارگران کم‌کاری نکنند، اما موجب بی‌زاری و دشمنی آن‌ها شد.

همچنین، مردم معمولاً در برابر سطوح بالای پاییدن به دومین معنای موردنظر فوکو، یعنی جمع‌آوری اطلاعات مکتوب درباره آن‌ها، مقاومت می‌کنند. در واقع یکی از دلایل عمده فروپاشی جوامع کمونیستی، مثل شوروی، همین بود. در این جوامع، مردم پیوسته تحت نظر جاسوسانی بودند که یا از اعضای پلیس مخفی بودند یا مزدور پلیس مخفی - حتی اقوام و همسایگان. دولت اطلاعات مفصلی درباره شهروندان جمع‌آوری می‌کرد تا مخالفت احتمالی با حکومت خویش را در نطفه خفه کند. در نتیجه شکلی از جامعه پدید آمده بود که به لحاظ سیاسی اقتدارطلب، و در اواخر کارش، به لحاظ اقتصادی ناکارآمد بود. در واقع کل جامعه شبیه یک زندان عظیم بود، با همه ناخرسندی‌ها و کشمکش‌ها و دشمنی‌هایی که در زندان‌ها به وجود می‌آید - نظامی که در نهایت مردم از آن خلاص شدند.

### بوروکراسی و دموکراسی

حق با فوکو بود که نقش مهمی برای پاییدن و نظارت در جوامع مدرن قائل بود، و این اهمیت اکنون با توجه به تأثیر فزاینده فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات، حتی بیش‌تر هم شده است. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که برخی آن را جامعه نظارتی<sup>۱</sup> می‌نامند (Lyon 1994) - جامعه‌ای که در آن انواع و اقسام سازمان‌ها، و نه فقط کارفرمایان، اطلاعات زیادی درباره زندگی ما جمع‌آوری می‌کنند. همان‌طور که گفته شد، سازمان‌های دولتی اطلاعات زیادی درباره ما در اختیار دارند، از پرونده‌های مربوط به تاریخ تولد، تحصیل و شغل گرفته تا اطلاعات مربوط به درآمد که برای جمع‌آوری مالیات مورد استفاده قرار می‌گیرد تا اطلاعاتی که برای صدور گواهینامه رانندگی و یا ارائه شناسنامه بیمه ملی لازم است. همراه با رشد و گسترش رایانه‌ها و سایر شکل‌های تجهیزات

1. surveillance society

الکترونیکی پردازش داده‌ها، بیم آن می‌رود که نظارت و پاییدن وارد همه گوشه و کنارهای زندگی ما شود. مجسم کنید اوصاف کشوری را که ۲۶ میلیون نفر جمعیت دارد و حکومت این کشور ۲۲۲۰ پایگاه داده‌ها در اختیار دارد که به‌طور متوسط حاوی بیست پرونده درباره هر شهروندند. اسامی ده درصد از جمعیت در رایانه مرکزی پلیس موجود است. شاید خیال کنید که چنین کشوری باید زیر یوغ حکومت دیکتاتوری باشد، اما واقعیت این است که اوصاف فوق به کانادا مربوط می‌شود (Lyon 1994).

درباره مفهوم پلیس به عنوان «کارکنان معرفت» به بخش «کار پلیسی» در جامعه مخاطره‌آمیز» در صفحه ۳۲۳ مراجعه کنید.

### قانون آهنین الیگارش

ربرتو میکلز که از شاگردان وبر بود، واژه‌ای ابداع کرد که برای اشاره به فقدان قدرت در رده‌های پایین‌تر شهرت زیادی پیدا کرده است: در سازمان‌های بزرگ، و به‌طور کلی در جامعه‌ای که سازمان‌ها بر آن حکم می‌رانند، بنا به استدلال میکلز، قانون آهنین الیگارش حاکم است (Michels 1967). الیگارش به معنی حکومت عده‌ای اندک است. به گفته میکلز، جریان یافتن قدرت به سمت رده‌های بالا عنصر حتمی و گریزناپذیر دنیایی است که به‌نحو فزاینده‌ای بوروکراتیک می‌شود - از همین رو است که عبارت «قانون آهنین» به کار رفته است.

برای فهم این‌که چرا میکلز گرایش به الیگارش را اجتناب‌ناپذیر می‌داند، باید پارادکس اساسی را درک کنیم که او در نوشته‌هایش مطرح می‌کند. بنا به استدلال میکلز، وجود سازمان‌ها برای دموکراسی ضرورت دارد، اما این سازمان‌ها در عین حال حکم مرگ دموکراسی را صادر می‌کنند. از نظر میکلز، ضرورت وجود سازمان‌ها برای دموکراسی به این دلیل است که آن‌ها تنها راه عملی برای فراهم آوردن امکان مشارکت توده‌های بزرگ مردم در فرآیند سیاسی و شنیده شدن عقاید آن‌ها هستند. اما وقتی این سازمان‌ها استقرار بیابند، اداره شدن آن‌ها به دست توده‌های بزرگ مردم در عمل غیرممکن است. و همین‌جاست که فرآیند «از دست رفتن قدرت رده‌های پایین‌تر» شتاب می‌گیرد: الگوهای «دموکراسی نمایندگی» جای خود را به بوروکراسی‌ها و رهبران تمام‌وقت می‌دهد، و این نیز به‌نوبه خود راه را برای حکومت نخبه‌ها، یا الیگارش، می‌گشاید. رهبری نخبه‌گرا، پس از آن‌که استقرار یافت، بیش‌تر در پی حفظ قدرت خویش است تا دنبال کردن اهداف و ارزش‌های حامیان دموکراتیک خویش. میکلز معتقد بود که همین فرآیند هم در هر سازمان منفرد و هم در کل جوامع دموکراتیک گریزناپذیر است.

بحث بیش‌تر درباره این موضوع در بخش «دموکراسی» در صفحه ۶۱۰.

افول دموکراسی با قوت‌گرفتن سازمان‌های مدرن و کنترل اطلاعات، چیزی بود که موجب نگرانی عمیق و بر نیز می‌شد. چیزی که او را خصوصاً آشفته می‌ساخت چشم‌انداز آتی حکومت بوروکرات‌های بی‌مایه بود. در شرایطی که سازمان‌های بوروکراتیک قدرت فزاینده‌ای بر زندگی ما به چنگ می‌آورند، دموکراسی چگونه می‌تواند زنده بماند؟ در هر صورت، بنا به استدلال ویر، بوروکراسی‌ها ضرورتاً تخصصی و سلسله‌مراتبی‌اند. کسانی که در رده‌های زیرین سازمان کار می‌کنند ناگزیر مشغول انجام وظایف بی‌اهمیت و عادی می‌شوند و قدرت و اختیاری نسبت به کار خود ندارند؛ قدرت در دست بالایی‌ها قرار می‌گیرد. و بر نگران تأثیر بیگانه‌کننده بوروکراسی بر کسانی بود که در آن کار می‌کردند. کارکنان بوروکراسی‌ها که فرصتی برای به‌کار بستن ابتکار و خلاقیت خود ندارند، ممکن است خود را تسلیم انجام دادن نقش‌های ثابت خویش و دفاع از امنیت و ثبات مقام خویش در برابر هر چالش بیرونی کنند.

ویر امکان تضاد بالقوه‌ای میان بوروکرات‌های با سابقه و سیاستمداران منتخب (با رأی‌گیری دموکراتیک) را نیز پیش‌بینی می‌کرد. با این‌که دموکرات‌ها در واقع مستخدمان حکومت‌اند، اما موفقیت ثابت و دانش تخصصی آن‌ها، پایگاه قدرت مهمی به آن‌ها می‌بخشد. همان سیاستمدارانی که قاعدتاً باید مانع و مهاري بر قدرت بوروکراسی‌ها در دموکراسی‌های مدرن باشند، در عین حال برای کسب اطلاعات و خدمات تخصصی به بوروکراسی‌ها وابسته‌اند. از دید ویر، کنترل سیاسی هرچه نیرومندتر بوروکراسی‌ها ضرورت بی‌چون و چرایی دارد چون باز و شفاف بودن بوروکراسی را تضمین می‌کند. نگرانی‌های ویر چندان هم بیجا نبود. در کشورهای کمونیستی سابق، بوروکراسی‌های غول‌آسایی برای گردانش اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده متمرکز و شبکه خدمات اجتماعی شکل گرفته بود. این بوروکراسی‌ها به اردوگاه‌های مستحکم قدرت‌های مستقل تبدیل شدند که تا آخرین روزهای حکومت کمونیستی، نیروهای سیاسی به‌زحمت از عهده کنترل آن‌ها برمی‌آمدند. اما پدیده‌هایی از این دست فقط به دولت‌های کمونیستی سابق اختصاص نداشت؛ حتی در غرب هم مناقشه‌های شدیدی میان منافع سیاسی و بوروکراتیک وجود داشته است.

### جنسیت و سازمان‌ها

تا حدود دو دهه قبل، مطالعات سازمانی توجه چندانی به مسئله جنسیت نداشتند. نظریه بوروکراسی ویر و بسیاری از اندیشه‌های پرنفوذی را که در پی نظریه ویر در سال‌های بعد مطرح شدند، مردان نوشتند و مدلی برای سازمان‌ها فرض گرفتند که عمدتاً مردان را در مرکز صحنه قرار می‌داد. اما پیدایش دانشوران فمینیست در دهه ۱۹۷۰، به بررسی روابط جنسیتی در همه نهادهای اصلی جامعه منتهی شد، از جمله در سازمان‌ها و در بوروکراسی. جامعه‌شناسان فمینیست نه فقط به عدم توازن نقش‌های جنسیتی در سازمان‌ها توجه داشتند، بلکه کشف کردند که چگونه خود سازمان‌های مدرن به شیوه‌های خصوصاً جنسیتی رشد و گسترش یافته‌اند.

فمینیست‌ها استدلال می‌کردند که پیدایش سازمان مدرن و شغل‌های بوروکراتیک به پیکربندی‌های جنسیتی خاص وابسته است. آن‌ها از دو شیوه اصلی استقرار یافتن جنسیت در ساختار سازمان‌های مدرن سخن می‌گویند. اول، جدایی جنسیتی مشاغل جزو ویژگی‌های بوروکراسی‌ها است. همراه با افزایش شمار زنان در بازار کار، آن‌ها در مقوله‌های شغلی جداگانه‌ای جای گرفتند که دستمزدی اندک و کار یکنواخت به همراه داشت. این شغل‌ها زبردست شغل‌های مردان قرار داشت و فرصتی برای ترفیع زنان پیش نمی‌آورد. زنان منبع کار ارزان و مطمئن قلمداد می‌شدند، اما به اندازه مردان فرصت ارتقای شغلی به آن‌ها داده نمی‌شد.

دوم، مفهوم ارتقای اداری در واقع ارتقای مردانه‌ای بود که زنان نقش حمایتی مهمی در آن داشتند. در محل کار، انجام وظایف عادی و یکنواخت برعهده زنان بود - منشی‌گری، جوابگویی به تلفن، ماشین‌نویسی و از این قبیل - و به مردان اجازه می‌داد که به فکر پیشرفت شغلی خود باشند. مردان می‌توانستند فقط در پی رسیدن به مقام‌های بالاتر یا کسب ثروت‌های بزرگ باشند چون کارکنان مؤنث همه «خرده‌کاری‌ها» را انجام می‌دادند. در حریم خانگی، باز هم زنان پشتیبان ارتقای اداری و شغلی مردان بودند چون مراقب خانه و کودکان و رفاه هرروزه مردان بودند. زنان «در خدمت» نیازهای بوروکرات مذکر بودند و به او امکان می‌دادند که ساعات زیادی کار کند، سفر کند و فقط به کار خویش فکر کند بی‌آنکه نگران مسائل خانگی و شخصی باشد.

نخستین نویسندگان فمینیست استدلال می‌کردند که در نتیجه همین دو گرایش است که سازمان‌های مدرن به صورت قلمروهای مردانه‌ای رشد و توسعه یافته‌اند که در آن زنان از قدرت دور می‌مانند و فرصت‌های پیشرفت و ارتقا از آن‌ها دریغ می‌شود و از طریق آزار و اذیت جنسی و تبعیض جنسی، قربانی جنسیت خود می‌شوند (کادر صفحه بعد).

هرچند که اولین تحلیل‌های فمینیستی روی دغدغه‌های مشترکی متمرکز بودند - نابرابری دستمزدها، تبعیض و انحصار قدرت به مردان - اما توافق و اجماعی روی بهترین رهیافت برای مبارزه در راه برابری زنان وجود نداشت. دو اثر برجسته و پیشرو درباره زنان و سازمان‌ها تجسم‌بخش شکاف میان دیدگاه‌های فمینیستی لیبرال و رادیکال است (به بخش «رویکردهای فمینیستی» در صفحه ۱۶۷ مراجعه کنید).

زنان و مردان شرکت نوشته رزابت موس کانتر (Kanter 1977) یکی از نخستین بررسی‌ها درباره زنان در محیط‌های بوروکراتیک بود. کانتر به تحقیق درباره موقعیت زنان در شرکت‌ها پرداخت و شیوه‌های حذف شدن آن‌ها از فرآیند کسب قدرت را تحلیل کرد. کانون توجه او «اتحاد مردانه» در سازمان‌ها بود - روش حفظ موفقیت‌آمیز قدرت در محافل بسته مردان که فقط به کسانی که بخشی از همان «درون گروه» بودند، اجازه دسترسی به قدرت می‌داد. زنان و اقلیت‌های قومی از فرصت‌های پیشرفت دور می‌مانند و راهی به درون شبکه‌های اجتماعی و مناسبات شخصی که برای ارتقای شغلی ضرورت دارد، پیدا نمی‌کردند.

### آزار جنسی

رواج آزار و اذیت‌های جنسی در محیط کار، بازتابی از ماهیت جنسیتی سازمان‌ها است. آزار جنسی<sup>۱</sup> به دست‌درازی‌های جنسی مکرر و تحمیلی، و به رفتار یا گفتاری که برای طرف مقابل آزاردهنده است و موجب ناراحتی او یا مزاحم کارکردن او است، اطلاق می‌شود. عدم توازن قدرت موجب سهولت این آزارها می‌شود؛ هرچند که زنان نیز ممکن است زبردستان خود را مورد آزار جنسی قرار دهند، و می‌دهند، اما چون معمولاً مردان هستند که مقام‌های بالا را در اختیار دارند، آزاردیدن زنان از مردان عمومیت بیشتری دارد (Reskin and Padavic 1994). در سازمان‌ها یا محیط‌های کار، ممکن است مردان از قدرت و اقتدار شغلی، برای تحمیل خواسته‌های جنسی خود استفاده کنند. این آزارها ممکن است شکل‌های بی‌شرمانه و گستاخانه‌ای پیدا کنند، مثل وقتی که به زنی گفته می‌شود که یا باید به رابطه جنسی تن دهد یا اخراج شود. اما اکثر انواع آزارهای جنسی قدری ملایم‌تر و ظریف‌تر از این هستند. برای مثال، شامل گوشه و کنایه‌هایی‌اند دال بر این‌که تن دادن به رابطه جنسی پاداش‌هایی به همراه خواهد داشت؛ یا این‌که اگر امتناعی در کار باشد، مجازات‌هایی مثل مخالفت با ترفیع بعید نیست.

واضح است که نمی‌توان به‌آسانی مرزی میان آزار و اذیت و تلاش مشروع یک مرد برای نزدیک شدن به یک زن ترسیم کرد. اما براساس گزارش‌های شخصی، چنین برآورد شده است که از هر ده زن که در بریتانیا شاغل به کار بوده‌اند، هفت نفر در طول زندگی شغلی خود مورد آزار و اذیت جنسی قرار گرفته‌اند. آزار جنسی می‌تواند یک بار اتفاق افتد یا الگوی رفتار پایداری باشد (L. Kelly 1988). اگر آزار جنسی الگوی رفتار پایداری باشد، زنان برای انجام کار روزانه خود با دشواری زیادی روبه‌رو می‌شوند، ممکن است از انواع و اقسام مرخصی‌ها استفاده کنند یا شغل خود را رها کنند.

امروزه در اکثر کشورهای غربی آزار جنسی ممنوعیت قانونی دارد، اما عقیده براین است که بسیاری از موارد آزارهای جنسی مسکوت می‌مانند. به‌رغم اطلاع و هوشیاری فزاینده زنان درباره آزارهای جنسی، بسیاری از زنانی که مورد آزار قرار گرفته‌اند - و به‌واسطه این تجربه به‌لحاظ روانی درهم ریخته‌اند - شاید تجربه خود را مصداقی از آزار و اذیت جنسی قلمداد نکنند. شمار زیادی از زنانی که تصمیم می‌گیرند شکایتی مطرح نکنند، از این می‌ترسند که مبادا کسی حرف‌شان را باور نکند، یا شکایت آن‌ها جدی گرفته نشود، یا خود مورد بازجویی قرار گیرند (Giuffre and Williams 1994).

هرچند کاتر به این عدم توازن‌های جنسیتی در شرکت‌های مدرن انتقاد می‌کرد، اما درباره آینده کاملاً مایوس و بدبین نبود. از دید او، این مسئله به قدرت مربوط می‌شد نه جنسیت. اگر زنان در موقعیت بی‌بهره از قدرت و امتیاز بودند، نه به دلیل زن بودن بلکه نداشتن قدرت کافی در سازمان‌ها بود. همراه با افزایش شمار زنانی که نقش‌های قدرتمندتری در سازمان‌ها برعهده می‌گرفتند، از نظر کاتر، این نابرابری‌ها و عدم توازن‌ها از بین می‌رود. تحلیل کاتر را می‌توان رهیافت فمینیستی لیبرال

تلقی کرد چون او اساساً به برابری فرصت‌ها و تضمین دسترسی زنان به موقعیت‌هایی مشابه مردان علاقه‌مند است.

رویکرد فمینیستی رادیکال را می‌توان در کتاب کتی فرگوسن به نام *دادخواست فمینیستی علیه بوروکراسی* (Ferguson 1984) ملاحظه کرد که تفاوت زیادی با رهیافت کانتز دارد. از نظر فرگوسن نابرابری جنسیتی در سازمان‌ها چیزی نیست که با ارتقا و دسترسی زنان بیشتر تر به مقام‌های قدرت، حل و فصل شود. از دید فرگوسن، سازمان‌های مدرن از بیخ‌وبن با ارزش‌ها و الگوهای سلطه‌مردانه تباه شده‌اند. بنا به استدلال او، در چنین ساختارهایی زنان همیشه محکوم به نقش‌های فرودست هستند. تنها راه حل واقعی برای زنان این است که برای خود سازمان‌هایی بنا کنند که اصولی بسیار متفاوت با اصول سازمان‌های مردان دارند. طبق این استدلال، زنان این توانایی را دارند که به شیوه‌ای دموکراتیک‌تر، مشارکتی‌تر و تعاونی‌تر از مردان سازمان بیابند، مردانی که به ترفندهای اقتدارطلبانه، روش‌های خشک و انعطاف‌ناپذیر و سبک مدیریت بی‌روح و بی‌احساس خود می‌بالند.

### زنان در مقام مدیریت

همراه با ورود شمار زیادی از زنان به مشاغل حرفه‌ای در دهه‌های اخیر، بحث و جدل دربارهٔ جنسیت و سازمان‌ها سمت و سوهای تازه‌ای گرفته است. بسیاری از پژوهشگران اکنون فرصتی برای ارزیابی تأثیر مدیران و رهبران زن در سازمان‌ها یافته‌اند. آیا حق با کانتز بود که پیش‌بینی می‌کرد نابرابری و عدم توازن جنسیتی با افزایش تعداد زنان در مقام‌های قدرت، محو خواهد شد؟ یکی از پرسش‌هایی که امروز داغ‌ترین مناقشه‌ها را به همراه دارد این است که آیا مدیران زن با ایجاد سبک «مدیریت زنانه» در متن و زمینه‌هایی که مدت‌های طولانی زیر سلطهٔ ارزش‌ها و رفتارها و فرهنگ مردانه بوده است، واقعاً در سازمان خود «تحوالی ایجاد کرده‌اند» یا خیر.

همان‌طور که در بخش‌های بعدی همین فصل خواهیم دید، همهٔ انواع سازمان‌ها با لزوم انعطاف‌پذیری بیشتر، و بالاتر رفتن بازده و قدرت رقابت در اقتصاد جهانی امروز، مواجه‌اند. این الزام چالشی است که بر همهٔ سازمان‌ها در همهٔ سطوح اثر می‌گذارد، از فرآیندهای تولید و روابط و مناسبات محل کار تا استفاده از فناوری و روش‌های مدیریت. در سال‌های اخیر بسیاری از صفات و خصوصیات رهبری که عموماً به زنان نسبت داده می‌شود برای نیل سازمان‌ها به انعطاف بیشتر در فعالیت‌های‌شان، ضروری دانسته می‌شود. سازمان‌ها به جای اتکاء به روش‌های خشک مدیریت سلسله‌مراتبی، تشویق می‌شوند که خط‌مشی‌هایی را بپذیرند که بالا رفتن تعهد و وجدان کاری، اشتیاق جمعی برای رسیدن به اهداف سازمان، سهم‌شدن در مسئولیت و توجه به مردم را مدنظر قرار می‌دهند. ارتباط، اجماع و کار دسته‌جمعی را نظریه‌پردازان مدیریت به‌عنوان رهیافت‌های کلیدی موفقیت سازمان‌ها در عصر نوین جهانی

قلمداد می‌کنند. این مهارت‌های مدیریتی به اصطلاح «نرم»، مهارت‌هایی هستند که به‌طور سنتی به زنان نسبت داده می‌شوند.

بعضی از نویسندگان مدعی‌اند که این چرخش به سمت روش مدیریت «زنانه» را می‌توان پیشاپیش حس کرد. زنان تأثیر و نفوذ بی‌سابقه‌ای در سطوح بالای قدرت به دست می‌آورند، و این کار را با «قواعد» مختص به خودشان انجام می‌دهند، نه این‌که از فنون مدیریت مردانه استفاده کنند (Rosener 1997). اکنون که موفقیت رهبری زنان در دنیای سازمان‌ها به نحو روزافزون احساس می‌شود، برخی پیش‌بینی می‌کنند که پارادایم مدیریتی نوینی پدید خواهد آمد که در آن مردان هم بسیاری از فنون و روش‌های مورد علاقه زنان را خواهند پذیرفت، فنونی مثل اعطای مسئولیت و اختیار، سهم‌شدن در اطلاعات و امکانات و منابع، و تعیین اهداف به صورت جمعی.

بعضی دیگر این دیدگاه را قبول ندارند که زنان با موفقیت نوعی مدیریت «زنان» را پیاده می‌کنند. جودی وایکمن در کتاب مدیریت مثل یک مرد (Wajcman 1998) به چند دلیل با این رهیافت مخالفت می‌کند. نخست، وایکمن استدلال می‌کند که تعداد زنانی که واقعاً به سطوح فوقانی قدرت می‌رسند به‌غایت محدود است. به گفته او، این درست است که زنان پیشرفت زیادی در رده‌های میانی مدیریت دارند، اما به‌رغم این تعداد فراوان مدیران میانی، آن‌ها هنوز از دسترسی به سطوح فوقانی قدرت تا حد زیادی بازداشته می‌شوند. بیش از ۹۰ درصد مدیران ارشد در بریتانیا مرد هستند. مردان همچنان دستمزدهای بالاتری برای کارهای مشابه زنان دریافت می‌کنند و طیف مشاغل آن‌ها وسیع‌تر از زنان است، و زنان معمولاً در رشته‌هایی مثل منابع انسانی و بازاریابی تجمع می‌یابند.

هرگاه هم که زنان به مقام‌های ارشد مدیریتی برسند، معمولاً «مثل مردان مدیریت می‌کنند». با این‌که در دو دهه گذشته پیشرفت‌های بزرگی در زمینه برابری اشتغال، سیاست‌های مربوط به آزار جنسی و آگاهی کلی نسبت به مباحث جنسیتی پدید آمده است، اما به استدلال وایکمن، فرهنگ سازمانی و سبک مدیریت همچنان عمدتاً مذکر باقی مانده است. او در مطالعه‌ای که در مورد ۳۲۴ مدیر ارشد در شرکت‌های چندملیتی انجام داد، دریافت که فنون و روش‌های مدیریتی بیش‌تر زیر نفوذ فرهنگ کلی سازمانی است تا جنسیت یا سبک شخصی تک‌تک مدیران. زنان برای آن‌که به قدرت برسند و نفوذ و تأثیر خود را حفظ کنند، باید خود را با سبک حاکم مدیریت تطبیق دهند که بر رهبری قاطعانه، برخوردهای خشک و جدی و تصمیم‌گیری سلسله‌مراتبی تأکید دارند.

وایکمن با تأکید و اصرار زیادی استدلال می‌کند که سازمان‌ها سر‌تاپا جنسیتی هستند، هم به صورت آشکار و هم به صورت‌های پیچیده و پنهان. فرهنگ سازمانی روزمره - که شامل طریقه حرف‌زدن با یکدیگر نیز می‌شود - زیر سلطه تعامل‌های سریع و رقابتی قرار دارد. به‌رغم افت کلی آزارهای جنسی - که در اکثر سازمان‌ها دیگر تحمل نمی‌شود - روابط جنسی



آیا همراه با ارتقای زنان به مقام‌های بالای جامعه، آن‌ها روش‌ها و همچنین سیمای مدیریت را تغییر خواهند داد- یا می‌آموزند که «مثل مردان مدیریت کنند»؟

پیچیده‌تری همچنان در محیط کار رواج دارد و معمولاً به زیان زنان عمل می‌کند. شبکه‌های اجتماعی و پیوندهای غیررسمی از عناصر حیاتی ترفیع و پیشرفت شغلی محسوب می‌شوند، اما این روابط و پیوندها همچنان به شیوه «دارودسته‌های مردانه» عمل می‌کنند. این حیطة برای بسیاری از زنان حیطة‌ای بیگانه یا دشوار است، همان‌طور که یکی از پاسخگویان وایکمن توضیح می‌دهد:

آدم مجبور می‌شود قاطی این مردها بشود... برای من اشکالی ندارد که با این مردها این‌ور و آن‌ور دیده شوم... من از شنیدن لطیفه‌های‌شان ناراحت نمی‌شوم... بالاخره راه پیشرفت همین است... آدم کم‌کم نقطه ضعف‌ها را می‌بیند و می‌فهمد کجای کار غلط است و می‌تواند از آن استفاده کند... خود من این بازی را دوست ندارم. چون به دردسرهايش نمی‌ارزد (1998:128).

در ضمن دلایلی برای باورکردن این سخن نیز وجود دارد که برای زنان بسیار دشوار است که در الگوهای سنتی تربیت شغلی در سازمان‌ها موفقیتی کسب کنند. سرمشق سنتی تعلیم و تربیت حرفه‌ای این بوده که مرشد سالخورده‌ای، مرد جوان‌تری را به شاگردی «می‌گیرد» که در او آثار و



نشانه‌های جوانی خود را ببیند. این مرشد از پشت صحنه مراقب شاگرد خود است و پیشرفت او را هدایت می‌کند. این فعل و انفعال به همین آسانی بین رؤسای سالخورده مذکر و کارکنان جوان مؤنث شکل نمی‌گیرد، و تعداد زنانی که در مقام‌های ارشد قرار دارند آن‌قدر نیست که برای تربیت و هدایت زنان جوان‌تر کافی باشد. در میان پاسخگویان و ایکن زنان بیش از مردان به فقدان راهنمایی حرفه‌ای اشاره می‌کردند و آن را مانع بزرگی برای پیشرفت خود می‌دانستند.

و ایکن نسبت به ادعاهایی که می‌گویند عصر تازه‌ای از سازمان‌های انعطاف‌پذیر و نامتمرکز در راه است، بدگمان است. یافته‌های او نشان می‌دهند که شکل‌های سنتی مدیریت اقتدارطلبانه هنوز استوار و پابرجا است. از دید او، شاید پاره‌ای از خواص سطحی و ظاهری سازمان‌ها تغییر شکل یافته باشد، اما ماهیت جنسیتی سازمان‌ها - و قدرت تفوق مردان در این سازمان‌ها - دچار چالش نشده است.

### فراسوی بوروکراسی؟

مدل بوروکراسی وبر که در مدل فوکو نیز انعکاس یافته است، برای دوره‌ی درازی در تاریخ توسعه‌ی جوامع غربی، به‌خوبی کفایت می‌کند. در دولت، بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها و سازمان‌های تجاری، ظاهراً بوروکراسی حاکم بوده است. هرچند که گزینش‌های اجتماعی غیررسمی همیشه در محیط‌های بوروکراتیک رشد و نمو می‌کنند و همان‌طور که پیتربلاو نشان داده، واقعاً مهم و مؤثرند، اما چنین به‌نظر می‌رسد که آینده درست همان چیزی باشد که وبر پیش‌بینی کرده بود: گسترش دائمی و روزافزون بوروکراسی.

بوروکراسی‌ها هنوز هم به‌وفور در غرب وجود دارند، اما تصور وبر از سلسله‌مراتب واضح اقتدار، که در آن قدرت و دانش در رأس این سلسله‌مراتب متمرکز است و این تنها راه‌گرداندن سازمان‌های بزرگ است، کم‌کم قدیمی به‌نظر می‌رسد. سازمان‌های متعددی در حال ترمیم و بازسازی کامل خود هستند تا کم‌تر سلسله‌مراتبی باشند. بیش از سی سال پیش، برنز و استاکر به این نتیجه رسیدند که ساختارهای سنتی بوروکراسی می‌تواند نوآوری و خلاقیت را در صنایع «پیشرو» عقیم کنند (Burns and Stalker 1966)؛ در اقتصاد الکترونیک امروزی، کم‌تر کسی به اهمیت این یافته‌ها شک می‌کند. با دورشدن از ساختارهای عمودی و خشک صدور فرمان، بسیاری از سازمان‌ها به سمت مدل‌های «افقی» و مبتنی بر همیاری تغییر جهت داده‌اند تا با انعطاف‌پذیری بیشتری پاسخگوی نوسانات بازارها باشند. در این بخش، برخی از عوامل اصلی این تحولات را بررسی خواهیم کرد، از جمله جهانی‌شدن و رشد فناوری اطلاعات، و برخی از روش‌های سازمان‌های مدرن را در مرمت و بازسازی خویش، در پرتو همین اوضاع و احوال در حال تغییر مورد ملاحظه قرار خواهیم داد.

### تغییر سازمانی: مدل ژاپنی

بسیاری از تغییراتی که اکنون می‌توان در سازمان‌های سراسر جهان مشاهده کرد، ابتدا در شرکت‌های ژاپنی و چند دهه پیش از این آغاز شد. با این‌که اقتصاد ژاپن در سال‌های اخیر دچار رکود شده است، اما این اقتصاد در دهه ۱۹۸۰ موفقیت شگرفی داشت. این موفقیت اقتصادی غالباً به خصوصیات شرکت‌های بزرگ ژاپنی نسبت داده می‌شد - که تفاوت‌های عمده‌ای با اکثر شرکت‌های تجاری در غرب داشتند. همان‌طور که خواهیم دید، در سال‌های اخیر بسیاری از ویژگی‌های سازمانی منحصر به شرکت‌های ژاپنی در سایر کشورها پذیرفته و حک و اصلاح شدند.

شرکت‌های ژاپنی از چند جهت تفاوت‌هایی با ویژگی‌های مدل بوروکراسی وبر داشت:

- **تصمیم‌گیری از پایین به بالا** شرکت‌های بزرگ ژاپنی هرم اقتداری از آن نوع که وبر ترسیم می‌کرد به وجود نیاوردند، به طوری که در این هرم هر یک از سطوح اقتدار فقط در مقابل سطح فوقانی پاسخگو باشد. برعکس، با کارگران پایین‌ترین سطوح سازمان درباره سیاست‌هایی که مدیریت اتخاذ می‌کرد مشورت می‌شد، و حتی مدیرعامل‌های ارشد نیز مرتباً با این کارگران ملاقات می‌کردند.

- **تخصیص شدن کم‌تر در سازمان‌های ژاپنی**، کارکنان بسیار کم‌تر از هم‌تایان غربی خود کار تخصصی داشتند. کارگران جوانی که برای گذراندن دوره آموزشی وارد یک شرکت می‌شدند، سال اول را با آموختن چگونگی عملکرد کلی بخش‌های گوناگون شرکت سپری می‌کردند. سپس آن‌ها به صورت چرخشی در پست‌های گوناگون، هم در شعبه‌های محلی و هم در ساختمان‌های مرکزی، کار می‌کردند تا در همه ابعاد فعالیت‌های شرکت تجربه کسب کنند. زمانی که این کارکنان به اوج دوره شغلی خود می‌رسیدند، یعنی حدود سی سال بعد از آغاز کار در مقام کارآموز، آن‌ها در زمینه همه وظایف مهم شغلی مهارت و چیرگی یافته بودند.

- **امنیت شغلی** شرکت‌های بزرگ ژاپن متعهد به استخدام مادام‌العمر کارکنان خود هستند؛ اشتغال کارکنان تضمین می‌شود. میزان دستمزد و مسئولیت بستگی به سابقه کار دارد، نه به تکاپوی رقابتی برای ارتقا و ترفیع.

- **تولید گروهی** در همه سطوح شرکت، افراد به صورت «دسته‌های» کوچک همکاری و تعاون، یا گروه‌های کاری، درمی‌آیند. عملکرد این گروه‌ها، نه تک‌تک اعضا، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. «چارت سازمانی» شرکت‌های ژاپنی - یعنی نقشه نظام اقتدار - برخلاف شرکت‌های غربی، فقط گروه‌ها را نشان می‌دهد نه مقامات فردی را.

- **درهم‌آمیختن کار و زندگی خصوصی** در طرحی که وبر از دموکراسی ترسیم می‌کند تمایز واضحی بین کار مردم در سازمان و فعالیت‌های بیرونی آن‌ها وجود دارد. در واقع این امر در اکثر شرکت‌های غربی مصداق دارد، یعنی جایی که رابطه میان شرکت با کارکنان فقط یک رابطه

اقتصادی است. در مقابل، شرکت‌های ژاپنی بسیاری از نیازهای کارکنان خود را تأمین می‌کنند، و در عوض انتظار وفاداری عمیق آنان نسبت به شرکت را دارند. کارگران علاوه بر حقوق ماهانه خود، پاداش و مزایای مادی دیگری هم از شرکت دریافت می‌کنند که از دستمزدشان بالاتر است. برای مثال، کارخانه لوازم الکتریکی هیتاچی، که مورد مطالعه رونالد دور بوده است (Dore 1973)، برای همه کارگران مجرد و تقریباً نیمی از مردان متأهل خود، مسکن تأمین کرده بود. وام‌های شرکت برای تحصیل فرزندان و کمک‌هزینه مراسم ازدواج و تدفین به‌راحتی در دسترس همه قرار داشت.

مطالعه‌هایی که درباره کارخانه‌های تحت مدیریت ژاپنی در بریتانیا و ایالات متحده انجام گرفته، نشان می‌دهد که روش تصمیم‌گیری «از پایین به بالا» در خارج ژاپن نیز کارساز است. به نظر می‌رسد که کارگران واکنش مثبتی نسبت به مشارکت بیش‌تری که این کارخانه‌ها مهیا می‌کردند، نشان می‌دهند (White and Trevor 1983). بنابراین پربراه نیست نتیجه بگیریم که مدل ژاپنی حاوی درس‌هایی است که برای برداشت وبری از بوروکراسی اهمیت دارد. سازمان‌هایی که شباهت زیادی به تیپ ایده‌آل وبر دارند احتمالاً بسیار ناکارآمدتر از چیزی هستند که روی کاغذ به نظر می‌رسد، چون به کارکنان رده‌های پایین اجازه نمی‌دهند حس دل‌بستگی و خودمختاری در قبال وظایف خویش داشته باشند.

اوچی (Ouchi 1979, 1981)، با استناد به مثال شرکت‌های ژاپنی چنین استدلال کرده است که بازده و کارایی سلسله‌مراتب بوروکراتیک با محدودیت‌های واضحی روبه‌رو است. سازمان‌های کاملاً بوروکراتیزه‌شده دچار «کاستی‌های درونی» در عملکرد خویش می‌شوند چون ماهیت انعطاف‌ناپذیر، خشک و غیرتعهدزا دارند. شکل‌هایی از اقتدار که اوچی آن‌ها را طایفه می‌نامد - گروه‌هایی که روابط شخصی نزدیک با یکدیگر دارند - کارایی و بازده بیش‌تری از انواع سازمان‌های بوروکراتیک دارند. گروه‌های کاری در شرکت‌های ژاپنی یکی از مثال‌های این طایفه‌ها است، اما نظام‌های طایفه‌وار غالباً به صورت غیررسمی در سازمان‌های غربی نیز رشد و نمو می‌کنند.

### دگرگونی مدیریت

اکثر اجزاء و عناصر «مدل ژاپنی» که در بحث قبلی برشمردیم، به مباحث مدیریت نیز مربوط می‌شود. با این‌که نادیده گرفتن روش‌های تولیدی ژاپنی‌ها غیرممکن است، بخش مهمی از رهیافت ژاپنی متوجه روابط مدیریت با کارگران و اطمینان‌یافتن از این مطلب است که کارکنان همه سطوح سازمان نسبت به شرکت احساس تعلق خاطر دارند. تأکید بر کار گروهی، رهیافت‌های ایجاد وفاق و مشارکت وسیع کارکنان، چیزهایی است که تفاوت فاحشی با شکل‌های سنتی مدیریت غربی دارد که سلسله‌مراتبی‌تر و اقتدارطلبانه‌تر هستند.

در دهه ۱۹۸۰، بسیاری از سازمان‌های غربی شروع به معرفی روش‌های نوین مدیریت کردند. بازده تولید و قدرت رقابت خود را تقویت کنند. دو شاخه معروف در نظریه‌های مدیریت - مدیریت منابع انسانی و فرهنگ شرکتی - نشان می‌داد که مدل ژاپنی در غرب نادیده گرفته نشده بود. مدیریت منابع انسانی<sup>۱</sup> (HRM) سبکی از مدیریت است که نیروی کار یک شرکت را برای قدرت رقابت اقتصادی آن شرکت، حیاتی و اساسی قلمداد می‌کند: اگر کارکنان شرکت از جان و دل در خدمت شرکت و بهره‌وری آن نباشند، آن شرکت هرگز در حوزه فعالیت خود به جایی نخواهد رسید. برای ایجاد شوق و تعهد در میان کارکنان، کل فرهنگ سازمانی باید زیر و رو و تجدید بنا شود تا کارکنان احساس کنند که در محیط کار و در فرآیند کار سهم و نقشی دارند. طبق رهیافت HRM، مسائل و مباحث مربوط به منابع انسانی نباید فقط مورد توجه «اداره کارگزینی و امور پرسنلی» باشد، بلکه باید برای همه اعضای مدیریت شرکت اولویت اول تلقی شود.

دومین نخله مدیریت - ایجاد فرهنگ شرکتی متمایز - رابطه نزدیکی با مدیریت منابع انسانی دارد. برای افزایش وفاداری نسبت به شرکت و فخر و مباهات به کار آن، مدیریت شرکت در جهت ایجاد فرهنگ سازمانی که شامل مناسک، رویدادها یا سنت‌های مختص و منحصر به آن شرکت باشد، همراه با کارکنان خود تلاش می‌کند. این فعالیت‌های فرهنگی به این منظور طراحی می‌شوند که اتحادی بین همه اعضای شرکت - از بالاترین مدیران تا پایین‌ترین کارکنان - به وجود آید تا همه با هم حرکت مشترکی به وجود آورند و همبستگی گروهی را تقویت کنند. پیک‌نیک‌های شرکت، «جمعه‌های آزاد» (روزهایی که کارکنان آزادند با لباس‌های راحت و غیررسمی سر کار بیایند)، و برنامه‌های خدمات اجتماعی شرکت، مثال‌هایی از روش‌های ایجاد فرهنگ شرکتی هستند.

در سال‌های اخیر شماری از شرکت‌های غربی براساس اصول مدیریتی فوق تأسیس شده‌اند. شرکت‌هایی نظیر شرکت خودروسازی ساترن (Saturn) در ایالات متحده، به جای آن‌که براساس مدل بوروکراتیک سنتی بنا شوند، در راستای این اصول نوین مدیریت سازماندهی می‌شوند. برای مثال، در همین شرکت ساترن، کارکنان همه سطوح سازمان این فرصت را دارند که دوره‌های کوتاهی را در سایر قسمت‌های شرکت کار کنند تا درک بهتری از کل عملکرد شرکت داشته باشند. کارگران بخش تولید، اوقاتی را با گروه بازاریابی کار می‌کنند، و نظر خود را درباره روش تولید و شکل و شمایل خودروها ارائه می‌کنند. کارکنان بخش فروش، به نوبت در بخش خدمات بعد از فروش کار می‌کنند تا از مسائل عمومی نگهداری خودروها اطلاع بیشتری پیدا کنند، مسائلی که شاید مورد توجه خریداران احتمالی آتی باشد. نمایندگانی از بخش تولید و فروش در گروه‌های طراحی تولید شرکت می‌کنند تا درباره نقایصی گفت‌وگو کنند که شاید مدیریت از وجود آن‌ها در مدل‌های پیشین اطلاع

نداشته است. توجه به صمیمانه و ماهرانه بودن خدمات بعد از فروش در فرهنگ شرکتی، موجب اتحاد کارکنان شرکت می‌شود و احساس غرور آن را تقویت می‌کند.

### فناوری و سازمان‌های مدرن

سازمان‌های مدرن نظم تازه‌ای به زمان و مکان می‌دهند. امروزه، فناوری اطلاعات و ارتباطات الکترونیکی امکان فرازآمدن بر مکان و کنترل زمان را به نحوی میسر ساخته‌اند که حتی در گذشته تقریباً نزدیک نیز متصور نبود. این واقعیت که اطلاعات انبوه و پیچیده‌ای را که در رایانه‌ها ذخیره می‌شوند، می‌توان در چشم به هم‌زدنی به سراسر جهان فرستاد، بسیاری از جنبه‌های زندگی ما را تغییر می‌دهد. فرآیندهای جهانی‌شدن، که هم محصول این فناوری‌های نوین و هم موتور محرک آن‌اند، موجب تغییر شکل بسیاری از سازمان‌ها نیز می‌شوند. این سخن مخصوصاً درباره شرکت‌های تجاری صدق می‌کند که ناچار از رقابت با یکدیگر در بازار جهانی‌اند.

اکنون بیش از همیشه پذیرش و به‌کارگیری سریع فناوری نوین برای موفقیت ضرورت پیدا کرده است. این مطلب را می‌توان به وضوح در مورد «تجارت الکترونیکی» مشاهده کرد که تا اواخر دهه ۱۹۹۰ نسبتاً ناشناخته بود. اکنون کم‌تر کسی پیدا می‌شود که با آن ناآشنا باشد - در سال ۲۰۰۲ (هزار انتظار می‌رفت که ارزش مبادلات تجارت الکترونیکی در کل جهان بیش از یک تریلیون دلار (هزار میلیارد دلار) باشد. غالباً به آسانی فراموش می‌شود که اینترنت، شبکه جهان‌گستر (www) و پست الکترونیکی، نوآوری‌های تکنولوژیک نسبتاً جوانی هستند. این تحولات تکنولوژیک در مدت کوتاهی در بسیاری از جنبه‌های زندگی روزانه ما مرکزیت یافته‌اند.

اکنون سازمان‌ها چالش‌ها و فرصت‌های تازه‌ای رویاروی خود می‌بینند که روش‌های قدیمی را منسوخ یا بی‌مناسبت می‌سازند. توان بالقوه فناوری نوین موجب دگرگونی همه وظایف اساسی - مثل برقراری ارتباط با شرکای تجاری، تعیین میزان عرضه و بازاریابی برای محصولات - می‌شود. دفاتر حسابداری، فاکتورهای کاغذی، پرونده‌های ترفیع شغلی و مسافرت‌های تجاری جای خود را به دریافت و پرداخت‌های الکترونیکی، پایگاه‌های الکترونیکی معرفی محصولات، و کنفرانس‌های صوتی- تصویری هم‌زمان بین قاره‌ها می‌دهد.

سازمان‌ها بالاخره باید در جایی مستقر باشند، این‌طور نیست؟ یقیناً فوکو همین‌طور می‌اندیشید. دیدگاه او از جهت معینی درست است. مناطق تجاری همه شهرهای بزرگ، با صف طولانی ساختمان‌های بلندی که سر به آسمان می‌سایند، گواه همین مدعا است. این ساختمان‌ها که مدیران و کارکنان شرکت‌های بزرگ، بانک‌ها و سازمان‌های مالی را در خود جای می‌دهند، معمولاً در ناحیه کوچکی گرد هم می‌آیند.

اما در عین حال، سازمان‌های بزرگ امروزی، «هیچ‌جا» نیستند. آن‌ها همان قدر که از دسته‌دسته فرادی تشکیل می‌شوند که در مکان فیزیکی واحدی در ساختمان‌های اداری مشغول به کارند، از

گروه‌ها و افراد پراکنده‌ای نیز تشکیل می‌شوند. دلیل این امر تا حدی در سهولت برقراری ارتباط مستقیم بین مردم در سراسر جهان است. و همچنین به دلیل اهمیت روزافزون اطلاعات، در مقابل کالا‌های مادی، در شکل دادن به موجودیت اجتماعی ما است.

کالاها و مکان‌های مادی نمی‌توانند فضای واحدی اشغال کنند، اما مکان‌های مادی و اطلاعات، که رشته‌ای از جریان‌های الکترونیکی است، می‌توانند فضای واحدی داشته باشند. برای نمونه، بازار بورس کجاست؟ آیا بازار بورس در شهر لندن واقع شده است، جایی که تاجران و سهامداران این سو و آن سو می‌دوند و برگه‌های کاغذی را با هم مبادله می‌کنند؟ نه، امروز چنین نیست. بازار سهام، مثل بازارهای پیشین، مکانی مادی برای خرید اوراق بهادار و سهام نیست. می‌توان گفت که این بازار همه جا هست و هیچ جا نیست. بازار بورس شامل شمار زیادی از معامله‌کنندگان است که اکثر آن‌ها در دفاتر یا محیط‌های مختلف پشت صفحه رایانه خود نشسته‌اند و با همتایان خود در سراسر جهان در نیویورک، پاریس، توکیو و فرانکفورت تماس دائمی دارند.

تجارت الکترونیکی و اعتبارهای مالی الکترونیکی مثال دیگری از همه‌جایی و هیچ‌جایی بودن سازمان‌هاست. هرچند که بسیاری از شرکت‌های شبکه‌ای در حال شالوده‌ای مادی دارند که از آن‌جا مدیریت می‌شوند یا محصولات خود را در آن‌جا انبار می‌کنند، شمار رو به رشدی از کسب و کارهای اینترنتی جسورانه، مثل بانکداری الکترونیکی و واسطه‌گری اینترنتی، فعالیت‌های خود را منحصراً در فضای رایانه‌ای دنبال می‌کنند. با این‌که آن‌ها برای مالیات و نظم و مقررات، بالاخره در جایی به‌طور رسمی به ثبت می‌رسند، تقریباً همه معاملات آن‌ها با مشتریان و تأمین‌کنندگان، به صورت الکترونیکی انجام می‌گیرد. برای مشتریانی که از خدمات این شرکت‌ها استفاده می‌کنند، عمدتاً اهمیت و مناسبتی ندارد که بدانند این شرکت در کدام محل فیزیکی واقع است، چون از همه نقاط جهان به راحتی در اینترنت می‌توان با آن تماس گرفت.

دولت-ملت‌ها هنوز می‌کوشند جریان اطلاعات، منابع و امکانات و پول را در محدوده مرزهای خود در کنترل خویش بگیرند. اما فناوری‌های ارتباطی مدرن این کار را اگر نگوییم غیرممکن، دشوار و دشوارتر می‌سازد دانش و پول را می‌توان به سراسر جهان انتقال داد چون امواج الکترونیکی به سرعت نور حرکت می‌کنند.

قدرت وسیع شرکت‌های چندملیتی در بخش «شرکت‌های فراملیتی»

در صفحه ۸۴ بررسی شده است.

### سازمان‌ها به‌مثابه شبکه‌ها

تشخیص مرزهای میان سازمان‌ها، به‌طور سنتی، کار صاف و ساده‌ای بوده است. سازمان‌ها عموماً در مکان‌های مادی معینی قرار داشتند، مثل ساختمان اداری، واحدی متشکل از چند اتاق، یا در

مورد بیمارستان‌ها یا دانشگاه‌ها، کل یک مجتمع. وظیفه یا تکلیفی که یک سازمان در پی انجام آن بود نیز معمولاً واضح و روشن بود. برای مثال، خصوصیت اصلی بوروکراسی‌ها این بود که به مجموعه معین و مدونی از مسئولیت‌ها، و رویه‌هایی برای انجام آن‌ها، پایبند باشند. و بر بوروکراسی را واحد خودکفایی می‌دانست که در موارد محدود و از پیش تعیین‌شده‌ای با واحدهای بیرونی تماس پیدا می‌کند.

پیش از این دیدیم که حد و مرزهای فیزیکی سازمان‌ها چگونه به واسطه توانایی فناوری اطلاعاتی نوین در فراگذشتن از کشورها و نصف‌النهارها، از میان برداشته می‌شود. اما همین فرآیند بر عملکرد سازمان‌ها و نحوه هماهنگ‌سازی آن نیز تأثیر می‌گذارد. سازمان‌های زیادی هستند که دیگر همچون گذشته به عنوان واحدهای مستقل عمل نمی‌کنند. شمار روبه‌رشدی از سازمان‌ها درمی‌یابند که اگر به شبکه پیچیده روابط متقابل با سازمان‌ها و شرکت‌های دیگر متصل شوند، عملکرد مؤثرتری خواهند داشت. دیگر خط مرز روشنی بین سازمان و گروه‌های بیرونی وجود ندارد. جهانی شدن، فناوری اطلاعات، و روند تحولات الگوهای شغلی به این معناست که مرزهای سازمانی نسبت به گذشته بازتر و سیال‌تر می‌شوند.

مانوئل کاستلز در *ظهور جامعه شبکه‌ای* (Castells 1996)، چنین استدلال می‌کند که «تجارت شبکه‌ای» مناسب‌ترین شکل سازمانی برای اقتصاد اطلاعاتی و جهانی است. مقصود وی این است که رفته‌رفته برای سازمان‌ها غیرممکن می‌شود که بدون ملحق شدن به یک شبکه به حیات خود ادامه دهند. خواه شرکت‌های بزرگ باشند خواه کسب‌وکارهای کوچک. چیزی که فرآیند شبکه‌بندی را میسر می‌سازد همانا رشد فناوری اطلاعات است: سازمان‌های سراسر جهان قادرند یکدیگر را بیابند، با هم تماس بگیرند و فعالیت‌های مشترک خود را از طریق رسانه الکترونیکی هماهنگ سازند. کاستلز با استناد به چندین مثال از شبکه‌بندی سازمانی، تأکید می‌کند که آن‌ها از متن و زمینه‌های فرهنگی و نهادی گوناگونی سرچشمه گرفته‌اند. اما، طبق نظر کاستلز، همه آن‌ها باز نمود «ابعاد مختلف یک فرآیند بنیادی» هستند - فروپاشی بوروکراسی عقلانی سنتی.

هرچند مثال‌های زیادی از شبکه‌ای بودن سازمان‌ها می‌توان آورد، بگذارید دو نمونه آشکار را مورد ملاحظه قرار دهیم. اولی به فروشگاه پوشاک عامه‌پسند بنتون (Benetton) مربوط می‌شود که در شهرهای سراسر جهان ۵۰۰۰ شعبه دارد. در نگاه اول، شاید به نظر نرسد که بنتون با سایر محصولات مد روز که به بازارهای جهانی عرضه می‌شوند، تفاوت خاصی داشته باشد. اما در واقع بنتون نمونه نوع خاصی از سازمان شبکه‌ای است که با پیشرفت‌های فناوری اطلاعات مقدور شده است. شعبه‌های بنتون در سراسر جهان فروشگاه‌های مجازی‌اند که توسط افرادی اداره می‌شوند که به‌طور مستقیم در استخدام بنتون نیستند، بلکه بخشی از زنجیره بزرگ‌تری هستند که فقط به تولید و فروش محصولات بنتون می‌پردازند.

کل فعالیت این زنجیره مبتنی بر یک اصل شبکه‌ای است: شرکت مرکزی بنتون در ایتالیا

قراردادهای فرعی زیادی برای تولید محصولات موردنظر خود با تولیدکنندگان گوناگون منعقد می‌کند. این قراردادها براساس تقاضاهای شعبه‌های سراسر جهان تدوین می‌شود. بخش‌های گوناگون این شبکه به کمک رایانه‌ها به هم وصل می‌شوند، طوری که فروشگاه مسکو می‌تواند اطلاعاتی در زمینه نحوه استقبال مشتریان از محصولات معین و یا اقلام مورد نیاز خود به دفاتر مرکزی در ایتالیا بدهد. با این‌که سایر فروشگاه‌های بین‌المللی پوشاک مد روز نیز مجموعه محصولات مشابهی را در فروشگاه‌های خود در سراسر جهان عرضه می‌کنند، ساختار سازمانی بنتون به قسمی است که می‌تواند سفارش‌های تک‌تک فروشگاه‌های خود را تهیه کند. بنتون به جای آن‌که با تولیدکنندگان و تهیه‌کنندگان محصولات به‌طور معمول قرارداد ببندد، قادر است در مقابل کوچک‌ترین نوسانات بازار عکس‌العمل نشان دهد و از شبکه انعطاف‌پذیر شرکا و همکاران خود برای تهیه و تدارک خدمات مورد نیاز کمک بگیرد (Clegg 1990).

دومین نمونه سازمان‌های شبکه‌ای را می‌توان در ائتلاف و ادغام‌های راهبردی میان شرکت‌های بزرگ و موفق مشاهده کرد. شرکت‌های بزرگ به صورت فزاینده‌ای از غول‌های تجاری به «شبکه تجاری» تبدیل می‌شوند - یعنی یک سازمان مرکزی که شرکت‌های کوچک‌تر را به هم وصل می‌کند. برای مثال پیش از این شرکت آی بی ام<sup>۱</sup>، شرکت کاملاً خودکفایی بود که از شراکت با سایر شرکت‌ها پرهیز می‌کرد. اما در دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰، آی بی ام به ده‌ها شرکت امریکایی و بیش از هشتاد شرکت خارجی ملحق شد تا برنامه‌ریزی استراتژیک مشترکی داشته باشند و مسائل مربوط به تولید را حل کنند.

ادغام‌های وسیع در میان شرکت‌های مخابراتی و رسانه‌ای نشان داده است که حتی شرکت‌های بزرگ و سودآور نیز نیاز مبرمی به همگام‌شدن با دگرگونی‌های پرشتاب بازار احساس می‌کنند. AOL<sup>۲</sup>، تأمین‌کننده مشهور اینترنتی، و تایم-وارنر، غول تلویزیون و رسانه‌های چاپی، پیشنهاد ادغام را با این هدف مطرح ساختند که عظیم‌ترین شرکت جهان را به وجود آورند و اینترنت را به تولیدات رسانه‌های سنتی وصل کنند. در زمانه‌ای که نوآوری تکنولوژیک برای حفظ قدرت رقابت ضرورت دارد، حتی برای بزرگ‌ترین شرکت‌های پیشرو نیز دشوار است که بدون استفاده از مهارت‌ها و امکانات دیگران همچنان در صدر باقی بمانند.

«تمرکززدایی» نیز فرآیند دیگری است که در کارکرد شبکه‌ای سازمان‌ها سهمیم است. وقتی تغییر و تحول هم عمیق‌تر و هم سریع‌تر شود، بوروکراسی‌های بسیار متمرکز و بری بیش از حد دست‌وپاگیر و کند هستند و با شیوه‌های مرسوم خود نمی‌توانند با این تغییرات همگام شوند. استانی دیویس چنین استدلال می‌کند که همراه با شبکه‌ای شدن شرکت‌های تجاری، و همچنین سایر سازمان‌ها، فرآیند تمرکززدایی نیز در آن‌ها جریان می‌یابد به قسمی که قدرت و مسئولیت در رده‌های پایین‌تر سازمان پخش می‌شود، نه این‌که در سطوح فوقانی به صورت متمرکز باقی بماند (Davis 1988).

1. IBM (International Business Machines)

2. America Online



## بحث و جدل دربارهٔ بوروکراسی‌زدایی

یکی از بحث و جدل‌های عمده در جامعه‌شناسی سازمان‌ها این است که آیا ما شاهد افول تدریجی بوروکراسی‌های وبری - یعنی فرآیند بوروکراسی‌زدایی<sup>۱</sup> - هستیم، یا بوروکراسی‌ها همچنان شکل سازمانی رایج در جامعه‌اند. در میان جامعه‌شناسان هیچ‌گونه وفاقی دربارهٔ چگونگی فهم تغییرات ساختارهای سازمانی، و نیز در این باره که این تغییرات به چه میزان بازنمود تحولات واقعی‌اند، وجود ندارد. در این جا به ملاحظهٔ دیدگاه‌های سه تن از صاحب‌نظران این بحث می‌پردازیم: هنری مینتزبرگ<sup>۲</sup>، استوارت کلگ<sup>۳</sup> و جرج ریتزر<sup>۴</sup>.

### ظهور مدیریت لحظه‌ای

استدلال هنری مینتزبرگ این است که چیزی به‌نام مدل واحد بوروکراتیک وجود ندارد (Mintzberg 1979). در عوض، ساختارهای سازمانی گوناگونی وجود دارند که پاسخگوی نیازهای متفاوتی هستند - از بوروکراسی‌های پیچیده‌ای که تقاضاهای تجارت بین‌المللی را تأمین می‌کنند تا بوروکراسی‌های حرفه‌ای که مرکب از متخصصان تعلیم‌دیده‌ای مثل مددکاران اجتماعی و معلمان هستند. او چهار نوع بوروکراسی «ستی» را برمی‌شمارد که برای گردانش امور مربوط به بازارهای پایدار و ثابت کاملاً مناسب‌اند؛ این شکل‌های سازمانی همگی صورت‌هایی از مدل بوروکراسی وبری هستند.

مینتزبرگ از پنج‌مین شکل سازمانی - «مدیریت لحظه‌ای»<sup>۵</sup> - نیز نام می‌برد و معتقد است که این شکل سازمانی با گذشت زمان و متغیر شدن اوضاع بازار، رواج بیش‌تری پیدا می‌کند. مدیریت لحظه‌ای، برخلاف سایر شکل‌های بوروکراسی، وظایف ثابتی را طبق روش‌های مقرر انجام نمی‌دهد. در واقع، هم کارکردها و هم ترکیب آن دائماً در حال دگرگونی است! از نظر مینتزبرگ، مدیریت لحظه‌ای متکی به کار تیمی گروه‌های کوچک افراد حرفه‌ای گوناگونی است که گرد هم جمع می‌شوند تا روی چند موضوع جداگانه کار کنند یا مسئله‌های مشخصی را حل کنند. در حوزه‌هایی مثل تبلیغات یا مشاوره‌های تجاری، مدیریت لحظه‌ای نقش بزرگ‌تری ایفا می‌کند: از افراد دعوت می‌شود که تخصص‌های خود را در خدمت پروژه‌های خاص و مشخصی قرار دهند، اما این افراد لزوماً از کارکنان ثابت سازمان نیستند. مدیریت لحظه‌ای بنا به تعریف، سیال و انعطاف‌پذیر است. بدین ترتیب با نوآوری و خلاقیت در حل مسئله به‌خوبی جور می‌آید و برای انجام کارکردهای تخصصی ثابت چندان مناسب نیست.

1. debureaucratization

2. Henry Mintzberg

3. Stuart Clegg

4. George Ritzer

5. adhocracy

میتزبرگ می‌پذیرد که مدیریت لحظه‌ای نمی‌تواند جانشین بازده و کارایی پایدار شکل‌های سنتی بوروکراسی شود. اما در شرایطی که بازارها به سرعت دگرگون می‌شوند و پیوسته به رهیافت‌های تازه‌ای نیاز هست، مدیریت لحظه‌ای جایگزین پویایی برای بوروکراسی است.

---

این بحث را می‌توانید در «روند تغییر در نظام شغلی» در صفحه ۵۴۲ دنبال کنید.

---

### سازمان پست مدرن

اگر مدل بوروکراسی و بر مدلی بود که سنخ سازمان‌های دوره مدرن را مشخص می‌ساخت، بعضی از جامعه‌شناسان این استدلال را مطرح می‌کنند که تغییر و تحولاتی که در بوروکراسی‌ها به وجود می‌آید، موجب پیدایش «سازمان پست مدرن» می‌شود (برای معنای نظری اصطلاح «پست مدرن» به بخش «نظریه پست مدرنیستی» در صفحه ۹۷۳ مراجعه کنید). استوارت کلگ یکی از محققانی است که معتقد است پیش‌بینی و بر درباره عقلانی‌شدن و متمرکزسازی روزافزون، درست از آب درنیامده است. او برای توضیح چرایی این امر به شماری از گرایش‌های موجود در سازمان‌های معاصر اشاره می‌کند.

کلگ بیش‌تر به تأثیر متن و زمینه‌های فرهنگی بر شکل‌های سازمانی می‌پردازد. به گفته او، سبک‌های زندگی و ارزش‌هایی که در فرهنگ‌های خاص وجود دارند بر نحوه عملکرد سازمان‌ها تأثیر می‌گذارند، و می‌توانند مانع سلطه ساختارهای بزرگ بوروکراتیک شوند. برای مثال، در فناوری‌های فرانسه روش‌های استاندارد تولید انبوه به نفع کسب‌وکارهای خرده‌پایی که برای اجتماعات محلی نان تازه می‌پزند، به فراموشی سپرده شده است. این فرآیند اصلاً بازده و کارایی ندارد. کارکنان این فناوری‌ها ساعاتی طولانی برای درآمدی ناچیز کار می‌کنند و مشتریان مجبورند هر روز نان بخرند چون این نان‌ها زود بیات می‌شوند. اما نان تازه عنصر ضروری فرهنگ و زندگی روزانه فرانسوی است؛ همه تلاش‌هایی که برای وارد ساختن تولید انبوه نان به بازار صورت گرفته، به وضوح با شکست مواجه شده‌اند. در این مورد، اولویت‌های فرهنگی بر گرایش به عقلانی‌شدن و بهره‌وری غلبه کرده و فناوری‌های کوچک رواج یافته‌اند (Clegg 1990).

طبق نظر کلگ، تمایزهایی<sup>۱</sup> از دیگر ویژگی‌های سازمان‌های پست مدرن است. او این اصطلاح را به کنار گذاشتن وظایف تخصصی محدود و پرورش مهارت‌های متنوع‌تر و پرمه‌ن‌تر اطلاق می‌کند. آن‌جا که کارکنان سازمان‌های مدرن مسئول کارهای جزئی و تعریف‌شده‌ای مثل انجام مرحله معینی از کار در یک خط تولید یا وارد کردن داده‌های اسناد خاصی در یک پایگاه داده‌ها بودند، کارکنان سازمان‌های پست مدرن در مراحل پیش‌تری از این فرآیند شرکت می‌کنند. مثال قبلی ما در مورد

کارخانه خودروسازی ساترن، که کارگران بخش تولید در گروه‌های طراحی صنعتی مشارکت می‌کنند، مثالی از همین مفهوم تمایززدایی است. در سازمان‌های پست‌مدرن، مهارت‌داشتن در حیطه‌های متعدد یک کار مهم‌تر از پروراندن تخصص محدود است. شاید چندان شگفت‌آور نباشد که کلگ و دیگرانی که به ظهور سازمان پست‌مدرن اعتقاد دارند، ژاپنی‌ها را پیشگامان این شکل سازمانی می‌دانند.

### «مک‌دونالدی‌شدن» جامعه؟

همه با این سخن موافق نیستند که جامعه ما و سازمان‌های آن در حال دورشدن از بوروکراسی‌های منظم و خشک و بری باشد. برخی از منتقدان خاطر نشان می‌سازند که تعدادی از موارد مشهور و مورد توجه - مثل شرکت خودروسازی ساترن یا فروشگاه‌های بنتون - فقط ساخته دست رسانه‌ها و مفسرانی هستند که پیدایش فرآیندی را در بوق و کرنا می‌کنند که در واقع وجود ندارد. بنا به استدلال آنان، این سخن که ما شاهد فرآیند بوروکراسی‌زدایی هستیم، گزاره‌گویی است. جرج ریتزر با شرکت در این بحث و جدل درباره بوروکراسی‌زدایی، استعاره‌گویایی ابداع کرده که بیانگر دیدگاه او نسبت به تغییر و تحولانی است که در جوامع صنعتی رخ می‌دهند. استدلال وی این است که اگرچه گرایش‌هایی به سمت بوروکراسی‌زدایی واقعاً به وجود آمده است، ولی روی هم‌رفته چیزی که ما شاهد آن هستیم «مک‌دونالدی‌شدن» جامعه است! به گفته ریتزر، مک‌دونالدی‌شدن «فرآیندی است که طی آن اصول حاکم بر رستوران‌های غذای حاضری رفته‌رفته بر بخش‌های پیش‌تر و بیش‌تری از جامعه آمریکا و همچنین سایر نقاط جهان مسلط می‌شود». ریتزر با استناد به چهار اصل اساسی رستوران‌های مک‌دونالد - بهره‌وری، محاسبه‌پذیری، هم‌شکلی، و کنترل اتوماتیک - نشان می‌دهد که جامعه ما با گذشت زمان عقلانی‌تر از پیش می‌شود (Ritzer 1996).

اگر تا به حال رستوران‌های مک‌دونالد را در دو شهر یا کشور مختلف دیده باشید، حتماً متوجه شده‌اید که چندان تفاوتی بین آن‌ها وجود ندارد. شاید دکوراسیون داخلی اندکی تفاوت داشته باشد و در کشورهای مختلف به زبان‌های متفاوتی صحبت شود، اما سیمای کلی ساختمان، فهرست غذا، مراحل سفارش غذا، روپوش کارکنان، میز و صندلی‌ها، بسته‌بندی و «سرویس دادن با لبخند» تقریباً همه‌جا یکسان است. «تجربه غذا خوردن در مک‌دونالد» طوری طراحی شده که همه‌جا یکسان باشد چه در بوگوتا چه در پکن. مشتریان مک‌دونالد، هرکجا که باشند، می‌دانند که سفارش آن‌ها به سرعت آماده خواهد شد و غذایی به آن‌ها داده خواهد شد که همواره همان کیفیت استاندارد همیشگی را دارد. نظام مک‌دونالد به‌طور عامدانه و حساب‌شده چنان طراحی شده که بهره‌وری را به حداکثر، و دخالت و مسئولیت انسانی در این فرآیند را به حداقل برساند. غیر از پاره‌ای وظایف اصلی مثل گرفتن سفارش‌ها و فشار دادن دگمه روشن و خاموش روی دستگاه‌های پخت‌وپز همه کارکردهای دیگر رستوران به‌صورت ماشینی و خودکار انجام می‌گیرد.

بنا به استدلال ریتزر کل جامعه در حال حرکت به سمت این مدل به‌غایت استاندارد شده و تنظیم شده برای انجام کارها می‌رود. برای مثال، بسیاری از جنبه‌های زندگی روزانه ما، اکنون شامل کنش‌های متقابل با نظام‌های خودکار و رایانه‌ها است، نه با موجودات انسانی. پست الکترونیکی و پست صوتی جای نامه و مکالمه تلفنی را می‌گیرند، تجارت الکترونیکی ضرورت بیرون رفتن برای خرید را از بین می‌برد. و استفاده از غذاهای بسته‌بندی شده بسیار آسان‌تر از آشپزی است، و دستگاه‌های خودپرداز بانکی کم‌کم کارکنان شعبه‌های بانک را از رده خارج می‌کنند. اگر به‌تازگی به سازمان بزرگی، مثل یک شرکت هواپیمایی یا شرکت بیمه تلفن کرده باشید، حتماً دریافته‌اید که صحبت کردن با یک موجود انسانی تقریباً غیرممکن است! خدمات اطلاع‌رسانی اتوماتیک که با ارسال پیام‌هایی شما را به بخش موردنظرتان راهنمایی می‌کند، طوری طراحی شده است که همه پرسش‌ها و خواسته‌های شما را جواب دهد؛ فقط در موارد خاص شما می‌توانید با یکی از کارکنان زنده این شرکت صحبت کنید. انواع و اقسام سیستم‌های رایانه‌ای نقش بزرگ و بزرگ‌تری در زندگی روزانه ما بازی می‌کنند. ریتزر، همچون وبر، نگران عواقب زیانبار عقلانی شدن برای روح و خلاقیت انسان است. به گفته او، مک دونالدی شدن موجب همگونی و یکنواختی، خشکی و جمود، و غیرشخصی شدن زندگی اجتماعی می‌شود.

### نتیجه

آیا شبکه‌ها، تصمیم‌گیری از پایین به بالا و فناوری اطلاعات ما را کاملاً از دیدگاه بدبینانه و بر به آینده بوروکراسی دور می‌کند؟ برخی گفته‌اند که آری، ولی ما باید نسبت به این پاسخ جانب احتیاط را حفظ کنیم. نظام‌های بوروکراتیک به لحاظ درونی انعطاف و سیالیت بیش‌تری از آنچه وبر معتقد بود، دارند و به‌نحو فزاینده‌ای از سوی شکل‌های سازمانی دیگری که کم‌تر سلسله‌مراتبی‌اند، به چالش کشیده می‌شوند. اما احتمالاً بوروکراسی‌ها آن‌طور که دایناسورها منقرض شدند، یکسره از بین نخواهند رفت. در آینده نزدیک، احتمالاً کشاکش مداومی بین گرایش به ابعاد غول‌آسا، غیرشخصی بودن و سلسله‌مراتب در سازمان‌ها، از یک طرف، و گرایش‌های متضاد با آن‌ها از طرف دیگر، وجود خواهد داشت.

### خلاصه مطالب

۱. سازمان‌ها در روزگار کنونی نقش مهمی در زندگی ما ایفا می‌کنند. سازمان را می‌توان چنین تعریف کرد که گروه بزرگی از کسانی است که در پی رسیدن به اهداف خاصی هستند. نمونه‌هایی از سازمان‌ها عبارت‌اند از شرکت‌های تجاری، اداره‌های دولتی، مدارس، دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها و زندان‌ها.
۲. همه سازمان‌های مدرن تا حدی ماهیت بوروکراتیک دارند. بوروکراسی دربرگیرنده سلسله‌مراتب واضح اقتدار و قواعد مكتوب حاکم بر کردار کارکنان (که تمام وقت برای دریافت حقوق کار می‌کنند) و تمایزی

میان وظایف کارکنان در سازمان و زندگی شخصی آن‌ها بیرون از سازمان است. اعضای سازمان مالک لوازم و امکاناتی نیستند که با آن کار می‌کنند. طبق استدلال ماکس وبر، بوروکراسی مدرن روش به‌غایت کارآمدی برای سازماندهی تعداد زیادی از افراد است که تضمین می‌کند همهٔ تصمیم‌گیری‌ها براساس معیارهای مشترکی اتخاذ می‌شوند.

۳. شبکه‌های غیررسمی معمولاً در همهٔ سطوح سازمان‌ها، هم در درون و هم در بین آن‌ها، تشکیل می‌شود. مطالعهٔ این پیوندهای غیررسمی به اندازهٔ خصوصیات رسمی‌تری که مورد توجه وبر بود، اهمیت دارد.

۴. برخی از عناصر ذاتی بوروکراسی می‌توانند مانع کارکرد مطلوب آن شوند. مناسک پرستی بوروکراتیک به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن روال‌های اداری فی‌نفسه و صرفاً برای خودشان دنبال می‌شوند، حتی وقتی که شاید راه‌حل دیگری مناسب‌تر باشد. از دیگر معضلات بالقوهٔ بوروکراسی این است که گاهی قواعد بوروکراتیک بر اهداف اساسی سازمان اولویت پیدا می‌کنند. ظاهراً بوروکراسی مناسب‌ترین شکل سازمانی برای انجام وظایف تکراری است، اما در محیط‌های کاری غیرقابل پیش‌بینی سودمند نیست.

۵. آثار میشل فوکو به تأثیر عمیق محیط فیزیکی سازمان‌ها بر خصوصیات اجتماعی آن‌ها می‌پردازد. معماری سازمان‌های مدرن پیوند تنگاتنگی با نظارت و پاییدن به‌عنوان روش و ابزار تضمین اطاعت از صاحبان اقتدار دارد. پاییدن به معنای نظارت بر فعالیت‌های مردم و همچنین ایجاد و نگهداری پرونده‌ها و مدارک مربوط به آن‌ها است. سازمان‌های حبسی به سازمان‌هایی مثل زندان‌ها و تیمارستان‌ها گفته می‌شود که در آن‌ها افراد به‌لحاظ فیزیکی برای مدت طولانی از دنیای بیرون جدا نگه داشته می‌شوند.

۶. قانون آهنین الیگارشی بیانگر این مطلب است که در سازمان‌های بزرگ، و در کل جامعه قدرت ناگزیر به صورت متمرکز درمی‌آید و دموکراسی را دشوار می‌سازد. برخی بوروکراسی و دموکراسی را متضاد با هم می‌دانند. از یک طرف، فرآیندهای بلندمدت تمرکز یافتن تصمیم‌گیری به رشد و توسعهٔ جوامع مدرن ربط داده می‌شود. از طرف دیگر، یکی از خصوصیات اصلی دو قرن گذشته این بوده که گرایش فزاینده‌ای به سمت دموکراسی وجود داشته است. این دو روند در تضاد با یکدیگرند، و هیچ‌یک بر دیگری مسلط نشده است.

۷. سازمان‌های مدرن به‌صورت نهادهای جنسیتی تحول و تکامل یافته‌اند. زنان به‌طور سنتی در مقوله‌های شغلی معینی از مشاغل مردانه تفکیک شده‌اند، به‌نحوی که پشتیبان توانایی مردان در پیشرفت شغلی است. در سال‌های اخیر، تعداد بیش‌تری از زنان به موقعیت‌های مدیریتی و مشاغل حرفه‌ای رسیده‌اند، اما برخی معتقدند که زنان ناچارند سبک مدیریت سنتی مردانه را اتخاذ کنند تا بتوانند در سطوح بالا موفق باشند.

۸. سازمان‌های بزرگ در سال‌های اخیر شروع به تجدید ساختار خود کرده‌اند تا انعطاف بیش‌تر و خصلت بوروکراتیک کم‌تر داشته باشند. بسیاری از شرکت‌های غربی، جنبه‌هایی از نظام‌های مدیریت ژاپنی را پذیرفته‌اند: مشورت و گفت‌وگوی بیش‌تر میان مدیران ارشد و کارگران رده‌های پایین؛ اعطای دستمزد و مسئولیت با توجه به سابقهٔ کار؛ و ارزیابی عملکرد گروه‌ها نه افراد.

۹. فناوری نوین اطلاعات در حال دگرگون‌ساختن شیوه‌های عملکرد سازمان‌ها است. اکنون می‌توان بسیاری از کارها را به‌صورت الکترونیکی به انجام رساند، و این واقعیتی است که به سازمان‌ها اجازه می‌دهد بر

زمان و مکان فراز آیند. حدود مرزهای مادی سازمان‌ها به واسطه امکانات بالقوه فناوری نوین از میان می‌رود. اکنون بسیاری از سازمان‌ها دیگر واحدهای مستقل خودکفا نیستند بلکه به صورت شبکه‌های نرم و انعطاف‌پذیر عمل می‌کنند.

۱۰. بوروکراسی‌زدایی به معنای فرآیند تدریجی افول بوروکراسی‌های وبری به‌عنوان شکل سازمانی رایج است.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر

۱. انجام‌دادن کارها به شیوه بوروکراتیک چه مزیت‌هایی دارد؟
۲. چرا کسانی که در سازمان‌ها کار می‌کنند غالباً از رویه‌های رسمی گریزان‌اند؟
۳. مدارس، بیمارستان‌ها و زندان‌ها چه وجه مشترکی دارند؟
۴. آیا ارزش‌های مردانه سازمان‌های بزرگ را «از بیخ و بن تباه» کرده است؟
۵. سازمان‌های شبکه‌ای چگونه می‌توانند همه‌جا باشند و هیچ‌جا نباشند؟
۶. چرا چنین رابطه‌ی بغرنجی میان بوروکراسی و دموکراسی وجود دارد؟

### برای مطالعه بیشتر

Manuel Castells, *The Rise of the Network Society* (Oxford: Blackwell, 1996).

Stuart Clegg, *Modern Organizations: Organization Studies in the Postmodern World* (London: Sage, 1990).

David Lyon, *The Electronic Eye: The Rise of Surveillance Society* (Cambridge: Polity, 1994).

### نشانی‌های اینترنتی

<http://www.cso.edu>

مرکز جامعه‌شناسی سازمان‌ها (CNRS، پاریس)

نشریه الکترونیک نظریه رادیکال سازمان، شامل شماره‌های قبل

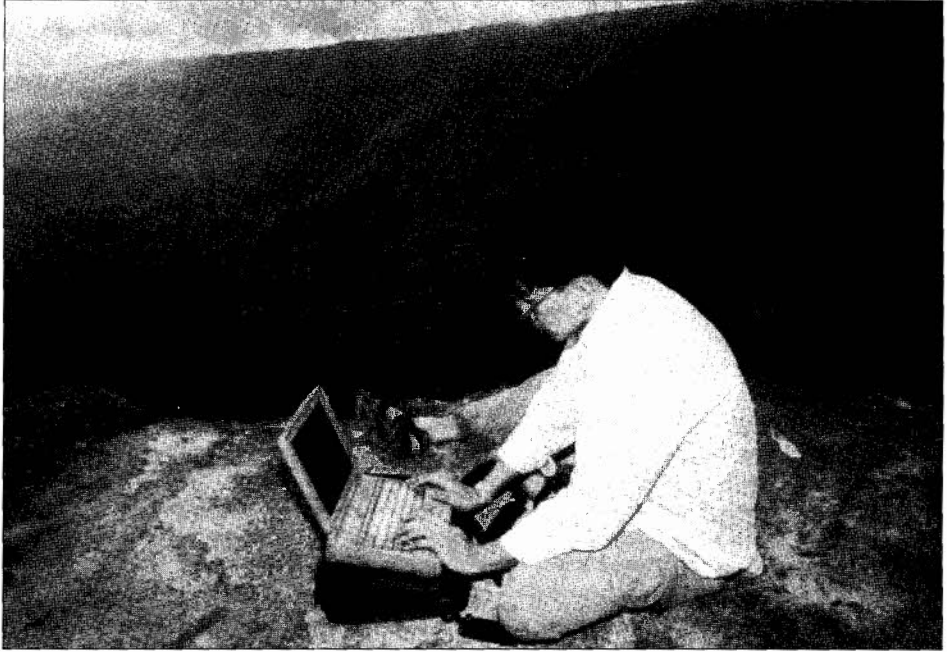
<http://www.mngt.waikato.ac.nz/research/ejrot/>

<http://www.qut.edu.au/edu/cpol/foucault/links.html>

پایگاه فوکو

# ۱۳ کار و زندگی اقتصادی

آیا نابرابری‌های شغلی جنسیتی	۵۴۰	کار چیست؟	۵۴۰
در حال فروپاشی‌اند؟	۵۶۹	کار بامزد و کار بی‌مزد	۵۴۱
تقسیم کار خانگی	۵۷۱	روند تغییر در نظام شغلی	۵۴۲
کار و خانواده	۵۷۵	اقتصاد معرفتی	۵۴۴
چالش کار و خانواده	۵۷۵	تقسیم کار و وابستگی اقتصادی	۵۴۶
سیاست‌های کار «حامی خانواده»	۵۸۰	تیلوریسم و فوردیسم	۵۵۰
بیکاری	۵۸۶	محدودیت‌های تیلوریسم و فوردیسم	۵۵۱
تجزیه و تحلیل بیکاری	۵۸۷	دگرگون‌شدن کار	۵۵۳
روند بیکاری در بریتانیا	۵۸۸	پسافوردیسم	۵۵۳
تجربه بیکاری	۵۹۰	تولید انعطاف‌پذیر	۵۵۴
نامنی شغلی	۵۹۱	تولید گروهی	۵۵۵
افزایش نامنی شغلی	۵۹۲	«مهارت‌های چندگانه»	۵۵۶
نتایج زیانبار نامنی شغلی	۵۹۴	انتقادهایی از پسافوردیسم	۵۶۰
پایان «شغل مادام‌العمر»	۵۹۶	زنان و کار	۵۶۰
کاهش اهمیت کار؟	۵۹۸	زنان و محل کار: دیدگاه تاریخی	۵۶۱
خلاصه مطالب	۶۰۰	رشد فعالیت اقتصادی زنان	۵۶۲
پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر	۶۰۱	جنسیت و نابرابری در کار	۵۶۳
برای مطالعه بیشتر	۶۰۲	شکاف دستمزدها	۵۶۶
نشانی‌های اینترنتی	۶۰۲		





## فصل ۱۳: کار و زندگی اقتصادی

کار و زندگی اقتصادی، همچون بسیاری از جنبه‌های دنیای اجتماعی ما، دستخوش دگرگونی‌های زیادی شده‌اند. به نظر می‌رسد که مرتباً با اعلان ورشکستگی‌ها، اخباری دربارهٔ ادغام و کوچک شدن شرکت‌ها، و گزارش‌های ضدونقیضی دربارهٔ تأثیر فناوری اطلاعات بر محل کار، مواجه می‌شویم. اما علاوه بر این جنبه‌های عمومی الگوهای کنونی کار، جامعه‌شناسان به چگونگی تأثیرگذاری تغییرات کار بر زندگی خصوصی افراد و خانواده‌ها نیز علاقه‌مندند.

یکی از راه‌های درک ابعاد تغییر در زندگی اقتصادی امروزی این است که به خط سیرهای کاری از بیخ‌وبین متفاوتی توجه کنیم که در فاصلهٔ زمانی فقط یک نسل پدید آمده‌اند. ریچارد سینت که جامعه‌شناس است، در تحقیق اخیر خود دربارهٔ تأثیرهای کار بر منش شخصی در روزگار کنونی، از همین روش استفاده کرده است. سینت زندگی و کارنامهٔ شغلی یک پدر و پسر را با هم مقایسه می‌کند تا دگرگونی تجربهٔ کار را آشکار سازد (Sennett 1998).

بیست و پنج سال پیش، سینت در مطالعه‌ای که روی کارگران یقه‌آبی در بوستن انجام داد، سیمای شخصی به‌نام انریکو را ترسیم کرد، مهاجری ایتالیایی که دوران کاری خود را به‌عنوان سرایدار در یک ساختمان اداری سپری کرده بود. انریکو اوضاع و شرایط بدی نداشت و دستمزد خوبی هم می‌گرفت، شغل وی به او عزت نفس می‌بخشید و راه «شرافتمندانه‌ای» برای تأمین معاش زن و فرزندان او بود. او به مدت پانزده سال هر روز توالت‌ها را تمیز می‌کرد و کف همهٔ طبقات را برق می‌انداخت تا بالاخره توانست در یکی از مناطق حومهٔ شهر خانه‌ای بخرد. درست است که وضعیت او درخشان و فوق‌العاده نبود، اما کار ثابتی داشت، و تحت حمایت یک اتحادیهٔ کارگری بود، و انریکو و همسرش می‌توانستند با اطمینان برای آیندهٔ خود و فرزندان‌شان برنامه‌ریزی کنند. انریکو از پیش می‌دانست که دقیقاً در چه تاریخی بازنشسته خواهد شد و چقدر پول در اختیار خواهد داشت. همان‌طور که سینت می‌گفت، کار انریکو «هدف یگانه و ثابتی داشت و آن خدمت به خانواده بود». هرچند انریکو به کار سخت و شرافتمندانهٔ خود افتخار می‌کرد، اما چنین آینده‌ای برای فرزندان خویش نمی‌خواست. برای انریکو اهمیت زیادی داشت که بتواند شرایطی برای فرزندان خود ایجاد کند که تحرک رو به بالا داشته باشند.

همان‌طور که سینت پانزده‌سال بعد در دیداری تصادفی با ریکو (پسر انریکو) دریافت، فرزندان نریکو تحرک زیادی کرده بودند. ریکو پیش از ادامه تحصیل در مدرسه بازرگانی نیویورک، نخستین مدرک خود را در رشته مهندسی گرفته بود. ریکو، طی چهارده‌سال پس از فارغ‌التحصیل شدن، کارنامه شغلی بسیار درخشانی برای خود دست‌وپا کرد و وارد ۵ درصد فوقانی مقیاس مزدها شد. ریکو و همسرش جانت پس از ازدواج‌شان چهار بار نقل مکان کرده بودند تا شغل‌های بهتری بگیرند. ریکو و جانت با خطرکردن‌ها و انعطاف‌نشان‌دادن در برابر تغییر توانسته بودند با این زمانه پرتلاطم کنار بیایند و در نتیجه به رفاه و ثروت برسند. اما به‌رغم این موفقیت، داستان آن‌ها سراپا خوشی و خوشبختی هم نیست. ریکو و همسرش نگران این هستند که چیزی نمانده «کنترل زندگی خود را از دست بدهند». ریکو، در مقام یک مشاور، احساس می‌کند سررشته وقت و کار خویش را در دست ندارد: قراردادهای مبهم و همیشه در حال تغییرند، او نقش ثابتی ندارد، و سرنوشت او تا حد زیادی بسته به بخت‌ها و بیم‌های شبکه‌بندی است. جانت نیز به همین سیاق احساس می‌کند که شغل وی هیچ ثبات و قطعیتی ندارد. او مدیر گروهی از حسابداران است که محل ثابتی ندارند و در جاهای گوناگون پخش شده‌اند: برخی در خانه کار می‌کنند، برخی در دفتر، و برخی هم چند هزار کیلومتر دورتر در شعبه دیگری از همان شرکت. جانت برای مدیریت و گرداندن این گروه «انعطاف‌پذیر» نمی‌تواند به کنش‌های متقابل رو در رو و دانش شخصی خود از کار هر فرد متکی باشد. در عوض، او از راه دور و با استفاده از تماس‌های تلفنی و پست الکترونیکی این گروه را رهبری می‌کند.

دوستان صمیمی ریکو و جانت، با جابه‌جاشدن‌های پی‌درپی آن‌ها در سراسر کشور، از گردونه خارج شده‌اند؛ همسایه‌ها و اجتماعات تازه هیچ‌چیز درباره گذشته آن‌ها، زادگاه یا شخصیت‌شان نمی‌دانند. به نوشته سینت، «کیفیت زودگذر و موقتی دوستی‌ها و اجتماعات محلی، زمینه‌ساز مهم‌ترین نگرانی‌های ریکو است که به خانواده او مربوط می‌شود». ریکو و جانت می‌دانند که زندگی کاری آن‌ها مزاحم نیل به اهدافی است که در مقام پدر و مادر خواهان آن هستند. ساعات کار طولانی است و آن‌ها نگران‌اند که مبادا نسبت به بچه‌ها کوتاهی کنند. اما آن‌ها نگرانی‌هایی مهم‌تر از برداشتن چند هندوانه با یک دست نیز دارند، و آن این است که سرمشق نادرستی به فرزندان خود می‌دهند. درحالی‌که آن‌ها می‌کوشند ارزش سخت‌کوشی، تعهد و اهداف بلندمدت را به کودکان خود بیاموزند، از این می‌ترسند که زندگی خود آن‌ها در عمل چیز دیگری به بچه‌ها بیاموزد: ریکو و جانت نمونه و سرمشق رهیافت کوتاه‌مدت و بی‌ثبات نسبت به کار هستند، رهیافتی که در جامعه مدرن اخیر بیشتر و بیشتر طرفدار پیدا می‌کند. تاریخچه شغلی آن‌ها با جابه‌جایی دائمی، تعهدات موقتی و سرمایه‌گذاری‌های کوتاه‌مدت روی کارهایی که انجام می‌دهند، تعریف می‌شود. این زوج تشخیص می‌دهند که، در جامعه گریزپای امروزی، «خصوصیات کار خوب، ربطی به صفات پسندیده شخصیتی ندارد.»

در این فصل، به تحلیل ماهیت کار در جوامع مدرن می‌پردازیم و تغییرات عمده‌ای را بررسی می‌کنیم که بر زندگی اقتصادی امروزی مؤثرند. برای این کار، برخی از چالش‌ها و فرصت‌هایی را که پیش روی ریکو و جانت و بسیاری دیگر قرار دارد، یعنی کسانی که می‌کوشند با اوضاع و شرایط نوین و «انعطاف‌پذیر» محیط کار همگام شوند، با تفصیل بیش‌تری مورد ملاحظه قرار خواهیم داد.

### کار چیست؟

برای اکثر ما، کار بیش از هر نوع فعالیت دیگری اوقات زندگی ما را به خود اختصاص می‌دهد. ما غالباً مفهوم کار را به زحمت و مشقت ربط می‌دهیم - به مجموعه وظایفی که دوست داریم آن‌ها را به حداقل برسانیم، و اگر ممکن باشد، یکسره از آن‌ها بگریزیم. اما کارمزیت‌هایی جز زحمت و مشقت نیز دارد، و گرنه مردم به هنگام بیکارشدن تا این حد احساس سرگشتگی و خسران نمی‌کردند. چه احساسی می‌داشتید اگر فکر می‌کردید که هرگز شغلی به دست نخواهید آورد؟ در جوامع مدرن، داشتن یک شغل برای حفظ عزت نفس آدمی اهمیت دارد. حتی اگر شرایط کار چندان خوشایند نباشد و کارها کسالت‌آور باشند، باز هم کار جزو عناصری است که به سرشت روانی و پرخاش فعالیت‌های روزانه افراد، ساخت می‌دهد. شماری از ویژگی‌های کار از این نظر اهمیت دارند.

- پول مزد یا حقوق منبع عمده‌ای است که بسیاری از مردم برای رفع نیازهای خود به آن وابسته‌اند. بدون داشتن درآمد، نگرانی‌ها و اضطراب‌های مقابله با زندگی روزمره چندبرابر می‌شود.
- سطح فعالیت کار غالباً شالوده‌ای برای آموختن و به‌کار بستن مهارت‌ها و استعدادها فراهم می‌کند. حتی وقتی که کار یکنواخت و تکراری باشد، باز هم محیط ساخت‌یافته‌ای فراهم می‌سازد که انرژی افراد در آن تخلیه می‌شود. بدون کار، فرصت به‌کار بستن این مهارت‌ها و استعدادها ممکن است محدود شود.
- تنوع کار موجب دسترسی به محیط‌هایی می‌شود که با محیط‌های خانگی تفاوت دارند. در محیط کار، حتی اگر وظایف نسبتاً کسالت‌آوری انجام گیرد، ممکن است مردم از انجام دادن کاری متفاوت با زحمت‌های خانه‌داری لذت ببرند.
- ساختار زمانی برای کسانی که شغل ثابتی دارند، اوقات روز معمولاً براساس ضرباهنگ کار تنظیم می‌شود. هرچند که این امرگاهی ستمگرانه است اما به فعالیت‌های روزانه نوعی جهت و هدف می‌دهد. کسانی که کاری ندارند با معضل بزرگی به نام کسالت و کلافگی مواجه می‌شوند و نسبت به زمان احساس بی‌زاری پیدا می‌کنند.
- تماس‌های اجتماعی محیط کار غالباً دوستی‌ها و فرصت‌هایی برای مشارکت در فعالیت‌های جمعی ایجاد می‌کند. با دورماندن از محیط کار، احتمالاً حلقه‌ی دوستان و آشنایان فرد محدود می‌شود.

■ هویت شخصی کار به آدمی هویت اجتماعی پایداری اعطا می‌کند و به همین سبب معمولاً برای کار ارزش قائل می‌شوند. مخصوصاً برای مردان، عزت نفس غالباً به توانایی تأمین نیازهای اقتصادی خانوار گره می‌خورد.

با توجه به اهمیت شایان مندرجات فهرست فوق، فهم این مطلب دشوار نیست که چرا نداشتن کار ممکن است موجب تزلزل اطمینان آدمی به ارزش اجتماعی خویش شود.

### کار بامزد و کار بی‌مزد

غالباً وقتی به کار می‌اندیشیم آن را معادل با داشتن شغل و دستمزد تصور می‌کنیم، اما این دیدگاه در واقع بیش از حد ساده‌انگارانه است. کار و زحمت بی‌مزد (مثل خانه‌داری یا تعمیر اتومبیل شخصی) بخش بزرگی از زندگی بسیاری از مردم است. بسیاری از انواع کار با مقوله‌های مرسوم اشتغال درآمدزا تطبیق نمی‌کند. برای مثال، بیش تر کارهایی که در اقتصاد غیررسمی انجام می‌گیرد، هرگز در آمارهای رسمی اشتغال مستقیماً ثبت و ضبط نمی‌شود. اصطلاح اقتصاد غیررسمی به قراردادهایی اطلاق می‌شود که بیرون از حوزه مشاغل ثابت قرار می‌گیرند که گاهی شامل پرداخت پول برای انواع خدمات است، اما اغلب شامل دادوستد پایاپای کالاها و خدمات نیز می‌شود.

کسی که برای تعمیر تلویزیون می‌آید و پول آن را هم می‌گیرد، شاید هیچ رسیدی رد و بدل نکند و جزئیات کار او نیز ثبت نشود. مردم کالاها را «ارزان» - یعنی دست دوم یا مسروقه - را با دوستان و بستگان خود مبادله می‌کنند و در عوض چیزهای دیگری می‌گیرند. اقتصاد غیررسمی نه فقط شامل دوستداری نقدی «پنهان» می‌شود، بلکه بسیاری از شکل‌های خود-تأمینی<sup>۱</sup> را نیز دربرمی‌گیرد که مردم درون یا بیرون خانه‌هایشان انجام می‌دهند. برای مثال، فرد در خانه، دستگاه‌ها و لوازم خانگی، کالاها و خدماتی را تدارک می‌بیند<sup>۲</sup> که در غیر این صورت باید خریداری می‌شد (Gershuny and Miles 1983).

خانه‌داری، که به طور سنتی اکثراً به دست زن‌ها انجام می‌گرفته، معمولاً بی‌مزد است. اما با این حال کار به حساب می‌آید - آن هم کاری بسیار دشوار و جانکاه. کارهای داوطلبانه برای خیریه‌ها یا سایر سازمان‌ها، نقش اجتماعی مهمی ایفا می‌کنند. داشتن شغل درآمدزا به همه دلایلی که در بالا فهرست کرده بودیم اهمیت دارد - اما مفهوم کار دامنه گسترده‌تری دارد.

برای تعریف کار، چه بامزد چه بی‌مزد، می‌توانیم بگوییم کار<sup>۳</sup> یعنی انجام دادن وظایفی که مستلزم به خرج دادن تلاش ذهنی و جسمی است که برای تولید کالاها و خدمات تأمین‌کننده نیازهای

1. self-provisioning

2. do-it-yourself

3. work

انسان انجام می‌گیرد. شغل<sup>۱</sup>، به کاری گفته می‌شود که در مقابل دستمزد یا حقوق منظم و ثابتی انجام گیرد. در همه فرهنگ‌ها، کار شالوده اقتصاد<sup>۲</sup> است. نظام اقتصادی مرکب از نهادهایی است که تولید و توزیع کالاها و خدمات را به انجام می‌رسانند.

### روند تغییر در نظام شغلی

کار همیشه در متن نظام و وسیع‌تر اقتصادی قرار می‌گیرد. در جوامع مدرن، این نظام وابسته به تولید صنعتی بوده است. صنعت مدرن، همان‌طور که در سایر بخش‌های این کتاب نیز تأکید شده، با نظام‌های تولید پیشامدرن، که عمدتاً مبتنی بر کشاورزی بود، تفاوت بنیادی دارد. در نظام‌های تولید پیشامدرن اکثر مردم در مزرعه‌ها کار می‌کردند یا دامدار بودند. در مقابل، در جوامع مدرن فقط نسبت اندکی از جمعیت در بخش کشاورزی کار می‌کنند، و حتی کار زراعت نیز صنعتی شده است – تا اندازه زیادی به وسیله ماشین‌ها انجام می‌گیرد نه با دست بشر.

صنعت مدرن خود همواره در حال تغییر است – تغییر تکنولوژیک یکی از اصلی‌ترین جنبه‌های آن است. فناوری<sup>۳</sup> به معنای به کارگرفتن علم و دانش در ساختن دستگاه‌هایی برای دستیابی به بازده تولیدی بیش‌تر است. ماهیت تولید صنعتی در نسبت با عوامل بزرگ‌تر اجتماعی و اقتصادی نیز تغییر می‌کند. اگر نظام شغلی کشورهای صنعتی را در طول سده بیستم مورد ملاحظه قرار دهیم، می‌توانیم این پدیده را به‌وضوح مشاهده کنیم: تغییرات اقتصاد جهانی و پیشرفت‌های تکنولوژیک دگرگونی‌های عمیقی را در انواع و اقسام کارهایی که ما انجام می‌دهیم، موجب شده است. در آغاز این قرن بازار کار زیر سلطه شغل‌های تولیدی یقه‌آبی بود، اما با گذشت زمان این موازنه به نفع شغل‌های یقه‌سفید در بخش خدمات برهم خورده است (به شکل‌های ۱۰۱۳ و ۲۰۱۳ نگاه کنید).

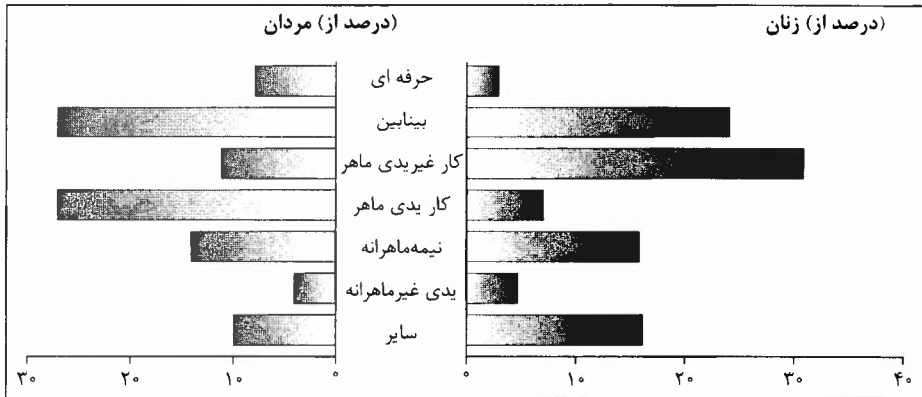
در سال ۱۹۰۰، بیش از سه‌چهارم جمعیت شاغل به کارهای یدی (یقه‌آبی) اشتغال داشتند. حدود ۲۸ درصد از آنان کارگران ماهر، ۳۵ درصد نیمه‌ماهر و ۱۰ درصد غیرماهر بودند. تعداد مشاغل یقه‌سفید و حرفه‌ای تقریباً انگشت‌شمار بود. در اواسط همین قرن، کارگران یدی کم‌تر از دوسوم جمعیت شاغل را تشکیل می‌دادند، و کارهای غیریدی نیز به همین نسبت افزایش یافته بودند.

در سال ۱۹۷۱ و ۱۹۸۱ دو سرشماری روی جمعیت بریتانیا انجام شد. در طول این ده سال، نسبت کسانی که به کارهای یقه‌آبی اشتغال داشتند از ۶۲ درصد به ۵۶ درصد برای مردان و از ۴۳ درصد به ۳۶ درصد برای زنان، کاهش یافت. شغل‌های حرفه‌ای و مدیریتی برای مردان به حدود یک میلیون مورد افزایش یافته بود. در ۱۹۸۱ تعداد مردانی که در شغل‌های یقه‌سفید دون‌پایه کار می‌کردند ۱۷۰،۰۰۰ مورد کم‌تر شده بود، اما تعداد زنان در این‌گونه مشاغل ۲۵۰،۰۰۰ مورد

1. occupation

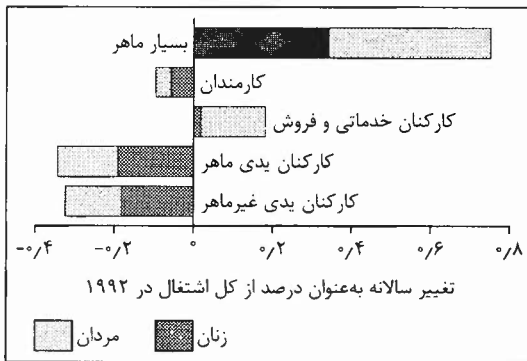
2. economy

3. technology



شکل ۱.۱۳ جمعیت واقع در سن کار، به تفکیک جنس و طبقه، بریتانیا، ۱۹۹۹.

منبع: Labour Force Survey, Office for National Statistics. From *Social Trends*, 30 (2000), p. 26.



شکل ۲.۱۳ تغییر اشتغال مردان و زنان برحسب شغل ۸-۱۹۹۲.

منبع: European Commission, *Employment in Europe*, 1999, p. 12.

بیش تر شده بود. کاهش مشاغل یدی کاملاً متناسب با کاهش نسبت شاغلان صنایع تولیدی بود. در ۱۹۸۱ تعداد مردان و زنانی که در صنایع تولیدی کار می‌کردند، نسبت به سال ۱۹۷۱، به ترتیب ۷۰۰،۰۰۰ و ۴۲۰،۰۰۰ نفر کم تر شده بود.

این روند امروز نیز ادامه دارد، اما از شدت تغییرات آن تا حدی کاسته شده است. طبق پیمایش نیروی کار که دولت در سال ۱۹۹۸ انجام داد، معلوم شد که فقط ۲۵ درصد از مردان و ۱۰ درصد از

زنان در صنایع تولیدی کار می‌کنند. این ارقام تفاوت فاحشی با افزایش چشمگیر تعداد کارکنان خدمات مالی و تجاری دارد: در ۱۹۸۱ فقط ده درصد از مردان در بخش خدمات تجاری و مالی اشتغال داشتند، اما در ۱۹۹۸ این نسبت به ۱۶ درصد رسیده بود. در میان زنان نیز از ۱۲ درصد در ۱۹۸۱ به ۱۹ درصد در ۱۹۹۸ می‌رسیم.

بحث و جدل‌های مهمی درباره دلایل بروز این تغییرات وجود دارد. ظاهراً دلایل متعددی در کار بوده است. یکی از این دلایل ورود بی‌وقفه ماشین‌آلاتی است که نیاز به کار یدی را از بین می‌برند، و

نقطه‌ی اوج آن گسترش فناوری اطلاعات در صنایع طی سال‌های اخیر است. دلیل بعدی، رشد صنایع تولیدی در خارج از دنیای غرب، خصوصاً در خاور دور است. صنایع قدیمی‌تر در جوامع غربی دچار ورشکستگی‌های بزرگی شدند چون نمی‌توانستند با تولیدکنندگان کارآمدتر خاور دور که کارگران ارزان‌تری در اختیار داشتند، رقابت کنند.

---

درباره‌ی رشد اقتصادی در جهان در حال توسعه به مبحث  
«کشورهای صنعتی نوپا» در صفحه‌ی ۵۷ مراجعه کنید.

---

### اقتصاد معرفتی

با در نظر گرفتن اعداد و ارقام فوق، بعضی از ناظران پیشنهاد کرده‌اند که آنچه امروزه در حال وقوع است، گذار به جامعه‌ی تازه‌ای است که دیگر عمدتاً بر پایه‌ی صنعت‌گرایی بنا نمی‌شود. به ادعای آنان، ما وارد مرحله‌ای از توسعه می‌شویم که فراسوی دوره‌ی صنعتی است. اصطلاحات گوناگونی برای توصیف این نظم نوین اجتماعی ابداع شده است، مثل جامعه‌ی پسا صنعتی<sup>۱</sup>، عصر اطلاعات<sup>۲</sup> و اقتصاد «نوین»<sup>۳</sup>. اما اصطلاحی که بیش از همه رواج یافته است اقتصاد معرفتی<sup>۴</sup> است.

---

درباره‌ی زیرساختار تکنولوژیک اقتصاد معرفتی به مبحث  
«عوامل مؤثر در جهانی شدن» در صفحه‌ی ۷۷، و همچنین به کادر  
«پیدایش کارکنان الکترونیکی» در صفحه‌ی ۴۲۶ مراجعه کنید.

---

تقریر کردن تعریف دقیقی از اقتصاد معرفتی کار دشواری است اما به‌طور کلی به معنای اقتصادی است که در آن افکار و ایده‌ها، اطلاعات و انواع معرفت پایه و اساس نوآوری و رشد اقتصادی‌اند. اقتصاد معرفتی اقتصادی است که در آن اکثریت نیروی کار نه در بخش تولید یا توزیع کالاهای مادی، بلکه در بخش طراحی و بهینه‌سازی این کالاهای، فناوری تولید، بازاریابی، فروش و خدمات بعد از فروش کار می‌کنند. این کارکنان را می‌توان کارکنان معرفتی<sup>۵</sup> نامید. اقتصاد معرفتی زیر نفوذ جریان دائمی اطلاعات و عقاید، و ظرفیت نیرومند علم و تکنولوژی قرار دارد. همان‌طور که چارلز لیدبیتر گفته است:

همه‌ی ما از هوا پول درمی‌آوریم: ما چیزی تولید نمی‌کنیم که وزنی داشته باشد، قابل لمس باشد یا به‌آسانی اندازه‌گیری شود. تولیدات ما در بندرگاه‌ها بارگیری یا تخلیه

1. postindustrial society

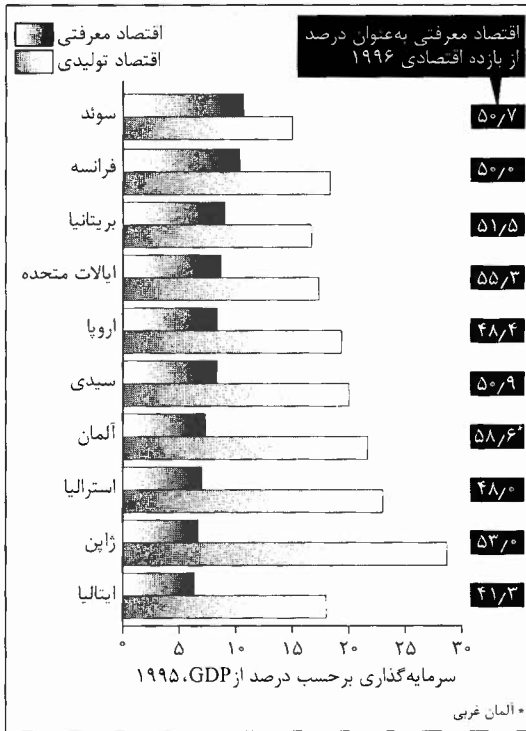
2. information age

3. new economy

4. knowledge economy

5. knowledge workers

نمی‌شود، در انبارها نگهداری نمی‌شود یا با قطار این سو و آن سو فرستاده نمی‌شود. اکثر ما معاش خود را با ارائه خدمات، نظرها، اطلاعات و تحلیل‌ها تأمین می‌کنیم، خواه در یک مرکز اطلاع‌رسانی تلفنی، یا دفتر یک وکیل، یک وزارتخانه یا یک آزمایشگاه علمی. کسب‌وکار همه ما ردوبدل کردن همین چیزهای غیرمادی است. (Leadbeater 1999: vii).



ماجرای انریکو و پسرش ریکو، که در آغاز این فصل نقل کردیم، تصویر روشنی از این چرخش به سمت اقتصاد معرفتی به دست می‌دهد. کار انریکو نمونه‌ای از شغل‌های دوره صنعتی است، چون مستلزم کار جسمی است که نتایج ملموسی دارد (ساختمان تمیز و مرتب اداره). در مقابل، ریکو جزو کارکنان معرفت است - کار او در مقام یک مشاور مبتنی است بر کاربرد اطلاعات. شغل او مستقیماً چیزی تولید نمی‌کند که به صورت سنتی قابل مشاهده یا سنجش باشد.

اقتصاد معرفتی در آغاز سده بیست و یکم تا چه اندازه رواج دارد؟ در مطالعه اخیر سازمان همیاری و توسعه اقتصادی، تلاش شده که گستره اقتصاد معرفتی در میان کشورهای توسعه یافته از طریق اندازه‌گیری درصد بازده تجاری صنایع معرفتی در هر کشور، تعیین شود (شکل ۳.۱۳). صنایع معرفتی به‌طور کلی دربرگیرنده فناوری پیشرفته، آموزش و پرورش، تحقیق و توسعه و بخش مالی و سرمایه‌گذاری است. در میان همه کشورهای سازمان همیاری و توسعه اقتصادی، بیش از نصف کل بازده تجاری اواسط دهه ۱۹۹۰ به صنایع معرفتی مربوط می‌شد. آلمان غربی رقم بالایی معادل با ۵۸/۶ درصد، و ایالات متحده، ژاپن، بریتانیا، سوئد و فرانسه همگی بالای ۵۰ درصد را نشان می‌دادند.

شکل ۳.۱۳ نسبت اقتصاد معرفتی در سرمایه‌گذاری و بازده اقتصادی، برحسب کشور و منطقه اقتصادی ۱۹۹۵-۶. منبع: OECD. From *The Economist*, 16 Oct. 1999, p. 145.

صنایع معرفتی به‌طور کلی دربرگیرنده فناوری پیشرفته، آموزش و پرورش، تحقیق و توسعه و بخش مالی و سرمایه‌گذاری است. در میان همه کشورهای سازمان همیاری و توسعه اقتصادی، بیش از نصف کل بازده تجاری اواسط دهه ۱۹۹۰ به صنایع معرفتی مربوط می‌شد. آلمان غربی رقم بالایی معادل با ۵۸/۶ درصد، و ایالات متحده، ژاپن، بریتانیا، سوئد و فرانسه همگی بالای ۵۰ درصد را نشان می‌دادند.



سرمایه‌گذاری در اقتصاد معرفی - به صورت آموزش عمومی، توسعه نرم‌افزاری، و تحقیق و توسعه - اکنون بخش مهمی از بودجه بسیاری از کشورها را تشکیل می‌دهد. برای مثال، سوئد ۱۰/۶ درصد از کل تولید ناخالص داخلی‌اش را در ۱۹۹۵ روی اقتصاد معرفی سرمایه‌گذاری کرد. فرانسه با فاصله اندکی در رتبه دوم قرار می‌گیرد چون روی آموزش عمومی سرمایه‌گذاری زیادی کرده بود. روشن است که اقتصاد معرفی پدیده‌ای است که دشوار می‌توان درباره‌اش تحقیق کرد - هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی! اندازه‌گیری ارزش اشیای مادی آسان‌تر از اندیشه‌های «بی‌وزن» است. اما همان‌طور که در طول همین فصل خواهیم دید، نمی‌توان انکار کرد که تولید و کاربرد معرفت به صورت فزاینده‌ای برای اقتصاد کشورهای غربی مرکزیت پیدا می‌کند.

### تقسیم کار و وابستگی اقتصادی

یکی از شاخص‌ترین ویژگی‌های نظام اقتصادی جوامع مدرن، وجود تقسیم کار<sup>۱</sup> بسیار پیچیده در آن‌ها است: کار به شمار زیادی از شغل‌های متفاوت تقسیم می‌شود که مردم در انجام آن‌ها تخصص پیدا می‌کنند. در جوامع سنتی، کارهای غیرکشاورزی مستلزم استادی در یک صنعت دستی بود. مهارت‌های صنعت دستی طی دوره طولانی شاگردی آموخته می‌شد، و صنعتگر معمولاً همه جنبه‌های فرآیند تولید را از ابتدا تا انتها انجام می‌داد. برای مثال، آهنگری که گاو آهن می‌ساخت، آهن را می‌گذاخت، می‌کوبید و شکل می‌داد و روی هم سوار می‌کرد. با پیدایش تولید صنعتی مدرن، اکثر صنایع دستی سنتی یکسره محو شدند، و مهارت‌هایی جای آن‌ها را گرفت که بخشی از فرآیندهای تولیدی بزرگ‌تری بود. برفکاری که امروزه در یک محیط صنعتی کار می‌کند، شاید فقط چند قطعه از یک دستگاه را بازبینی و تعمیر کند؛ سایر قطعات و سایر دستگاه‌ها به کسان دیگری مربوط می‌شود. جامعه مدرن شاهد تحول در مکان کار نیز بود. پیش از صنعتی شدن، اکثر کارها در خانه انجام می‌شد و به صورت دسته‌جمعی و توسط همه اعضای خانوار تکمیل می‌شد. پیشرفت‌های فناوری صنعتی، مثل ماشین‌آلاتی که با نیروی برق یا زغال‌سنگ کار می‌کردند، در جدا شدن کار از خانه نقش داشتند. کارخانه‌هایی که اتر و پرونها<sup>۲</sup> مالک آن بودند، کانون توسعه اقتصادی شدند: ماشین‌آلات و تجهیزات در آن‌ها تمرکز می‌یافت و تولید انبوه<sup>۳</sup> کالاها کم‌کم صنایع دستی کوچک خانگی را در محاق فرو برد. کسانی که در جست‌وجوی شغلی در این کارخانه‌ها بودند، آموزش‌هایی می‌دیدند تا وظایف تخصصی مورد نیاز را انجام دهند و برای این کار مزد دریافت کنند. عملکرد کارکنان تحت نظارت مدیرانی بود که در جست‌وجوی فنونی برای تقویت بهره‌وری و انضباط کارگران بودند.

1. division of labour

۲. entrepreneurs، مبتکران و پیشگامان اقتصادی که در به کار بستن روش‌های نو و تکنولوژی نوین پیشگام می‌شوند.

3. mass production

### کار و فناوری

رابطه میان فناوری و کار مدت‌ها است که مورد علاقه جامعه‌شناسان بوده است. چگونه تجربه کارکردن ما تحت تأثیر نوع فناوری مربوط به آن قرار می‌گیرد؟ همراه با پیشرفت صنعتی شدن، فناوری نقش بسیار بزرگ‌تری در محل کار پیدا کرده است - از اتوماتیک‌شدن کارخانه‌ها تا رایانه‌ای‌شدن کارهای اداری. انقلاب فناوری اطلاعات، که هنوز در جریان است، دوباره علاقه تازه‌ای به این پرسش برانگیخته است. فناوری می‌تواند کارایی و بهره‌وری بیش‌تری به‌بار آورد، اما چه تأثیری بر تجربه کار کسانی دارد که آن را به‌کار می‌بندند؟ برای جامعه‌شناسان، یکی از پرسش‌های اصلی این است که حرکت به‌سمت نظام‌های پیچیده‌تر بر ماهیت کار و نهادهای دربرگیرنده کار چه تأثیری می‌گذارد.

### اتوماسیون

مفهوم اتوماسیون، یا ماشین‌آلات قابل برنامه‌ریزی، در اواسط دهه ۱۸۰۰ ابداع شد، یعنی وقتی کریستوفر اسپنسر امریکایی اتومات را اختراع کرد. اتومات دستگاه تراش قابل برنامه‌ریزی بود که پیچ و مهره و دنده می‌ساخت. تأثیر اتوماسیون با توسعه روبات‌ها - دستگاه‌های اتوماتیکی که می‌توانند وظایف کارگران را به انجام برسانند - افزایش یافت. روبات‌ها نخستین بار در ۱۹۴۶ وارد صنایع شدند، یعنی وقتی دستگاهی اختراع شد که به‌صورت خودکار ماشین‌آلات را تنظیم می‌کرد. اما روبات‌های پیچیده‌تر فقط از دهه ۱۹۷۰ به‌بعد و با مجهز شدن به ریزپردازها پیدا شدند. امروزه روبات‌ها می‌توانند وظایف بی‌شماری مثل جوشکاری، رنگ‌زدن، و جابه‌جا کردن قطعات را انجام دهند. بعضی از روبات‌ها می‌توانند با لمس یا حس کردن قطعات را از هم تشخیص دهند، و بعضی هم می‌توانند در دامنه معینی اشیاء را ببینند.

گسترش اتوماسیون موجب بحث و جدل‌های پرحرارتی در میان جامعه‌شناسان و متخصصان روابط صنعتی درباره تأثیر فناوری نوین بر کارگران، مهارت‌های آنان و سطح تعهد و پایبندی آن‌ها نسبت به کارشان شده است. رابرت بلونر در کتاب پرنفوذ خویش **بیگانگی و آزادی** (Blauer 1964)، تجربه کارگران را در چهار صنعت مختلف با سطوح متفاوتی از فناوری بررسی کرد. بلونر با استفاده از اندیشه‌های دورکیم و مارکس مفهوم **بیگانگی** را عملیاتی کرد و میزان تجربه بیگانگی کارگران هر یک از این چهار صنعت را اندازه‌گیری کرد، طبق این اندازه‌گیری بیگانگی به شکل بی‌قدرتی، بی‌معنایی، انزوا و بی‌زاری از خویش منجلی می‌شود. او نتیجه گرفت که کارگران خطوط تولید بیش از همه دچار بیگانگی می‌شوند، اما سطوح بیگانگی در کارگاه‌هایی که از اتوماسیون استفاده می‌کنند قدری پایین‌تر است. به‌عبارت دیگر، بلونر استدلال می‌کرد که ورود اتوماسیون به کارخانه‌ها موجب **معکوس شدن** روند ثابت افزایش بیگانگی کارگران شده بود. اتوماسیون به یکپارچه‌شدن نیروها و عوامل کار کمک می‌کند و به کارگران حس کنترل‌داشتن روی کارشان را اعطا می‌کند که پیش از آن و در سایر شکل‌های فناوری از آن بی‌بهره بودند.

هری بریورمن در کتاب مشهور **کار و سرمایه تک‌قطبی** (Braverman 1974) فرضیه بسیار متفاوتی مطرح می‌کند. از دید بریورمن، اتوماسیون بخشی از فرآیند «مهارت‌زدایی» سراسری از



نیروی کار صنعتی بود. مدیران کارخانه‌ها با تحمیل فنون و روش‌های سازمانی تیلوریستی (نک. صفحه ۵۵۱) و تکه‌تکه کردن فرآیند کار به صورت وظایف تخصصی، قادر به کنترل نیروی کار می‌شوند. هم در محیط‌های صنعتی و هم در اداره‌های مدرن، ورود فناوری در این «تنزل مقام» سراسری کار از طریق محدود ساختن نیاز به سهم خلاقه انسان، نقش داشته است. در عوض، همه آن چه لازم است فقط «پیکره» بی فکر و بی روحی است که قادر است کار غیرماهرانه‌ای را بی نهایت بار انجام دهد.

### فناوری اطلاعات

دیدگاه‌های متضاد بلونر و بریورمن درباره آثار و نتایج اتوماسیون امروزه در بحث و جدل درباره تأثیر فناوری اطلاعات (IT)<sup>۱</sup> در محل کار طنین انداز است. قطعاً شکی وجود ندارد که اینترنت، پست الکترونیکی، کنفرانس از راه دور و تجارت الکترونیکی موجب تغییر فعالیت تجاری شرکت‌ها می‌شود. اما این فناوری‌های نوین بر نحوه کارکردن روزانه کارگران و کارمندان نیز تأثیر می‌گذارد. کسانی که همچون بلونر رهیافت خوش‌بینانه‌ای دارند، این استدلال را پیش می‌کشند که فناوری اطلاعات انقلابی در دنیای کار ایجاد خواهد کرد چون به روش‌های تازه و انعطاف‌پذیرتری اجازه ظهور می‌دهد. این فرصت‌ها به ما امکان خواهند داد که جنبه‌های یکنواخت و خسته کننده، و بیگانگی‌زای کار صنعتی را پشت سر بگذاریم و وارد عصر اطلاعاتی آزادتری شویم که به کارگران کنترل بیش تری بر فرآیند کار

1. information technology

اعطا می‌کند و سهم و نقش آن‌ها را در این فرآیند افزایش می‌دهد. گاهی به این طرفداران پرشور پیشرفت‌های تکنولوژیکی **جبرگرایان تکنولوژیکی** می‌گویند، چون آن‌ها به قدرت فناوری در رقم‌زدن بر ماهیت و شکل کار عقیده دارند.

دیگران به این آسانی نمی‌پذیرند که فناوری اطلاعات موجب دگرگونی کاملاً مثبتی در دنیای کار شود. همان‌طور که شوشانا زابوف (Zuboff 1988) در نتیجه‌گیری از پژوهشی که دربارهٔ استفاده از فناوری اطلاعات در کارخانه‌ها و شرکت‌های بزرگ انجام داده بیان می‌کند، مدیریت می‌تواند از فناوری اطلاعات برای اهداف و مقاصد بسیار متفاوتی استفاده کند. وقتی فناوری اطلاعات به‌مثابه نیرویی خلاق و تمرکززا پذیرفته شود، می‌تواند به فروریختن سلسله‌مراتب خشک یاری رساند و کارکنان بیش‌تری را در تصمیم‌گیری‌ها شرکت دهد و کارگران را از نزدیک درگیر امور روزمرهٔ شرکت‌ها کند. از طرف دیگر، با همین سهولت ممکن است به‌مثابه روش تحکیم و تقویت سلسله‌مراتب و پاییدن کارکنان مورد استفاده قرار گیرد. پذیرش فناوری اطلاعات در محل کار می‌تواند موجب قطع کنش‌های متقابل رو در رو شود، مجراهای اعتماد و مسئولیت‌پذیری را مسدود کند و یک اداره را تبدیل به شبکه‌ای از واحدهای منزوی و خودبسنده کند. طبق این رهیافت، تأثیر فناوری اطلاعات وابسته به استفاده‌هایی است که از آن می‌شود و همچنین وابسته به طرز تلقی استفاده‌کنندگان این فناوری نسبت به نقش آن است.

گسترش فناوری اطلاعات یقیناً فرصت‌های هیجان‌انگیز و مساعدی برای بعضی از بخش‌های نیروی کار ایجاد می‌کند. برای مثال در حوزهٔ رسانه‌ها و تبلیغات و طراحی، فناوری اطلاعات هم موجب تقویت خلاقیت در زمینه‌های حرفه‌ای شده و هم انعطاف بیش‌تری به سبک‌های کار شخصی بخشیده است. اما در سر دیگر این طیف، هزاران فرد غیرماهر کم‌درآمد وجود دارند که در مراکز تلفن و شرکت‌های داده‌پردازی کار می‌کنند. چنین شغل‌هایی که عمدتاً محصول فوران فناوری اطلاعات و مخابرات در سال‌های اخیرند از چنان بیگانگی و انزوایی برخوردارند که کارگران «غیرماهر» بریورمن به پی آن نمی‌رسند. کارکنان مراکز اطلاع‌رسانی تلفنی که خدماتی مثل ثبت‌نام‌های مسافرتی و انتقال‌های مائی را انجام می‌دهند طبق الگوهای کاملاً ثابتی کار می‌کنند که هیچ جایی برای شعور یا خلاقیت فردی کارکنان باقی نمی‌گذارد. کارکنان به‌دقت زیر نظر قرار دارند و نحوهٔ برخورد آن‌ها با مشتریان روی نوارهای صوتی و تصویری ضبط می‌شود تا «کنترل کیفیت» روی آن‌ها صورت گیرد. ظاهراً «انقلاب اطلاعات» موجب پیدایش شمار زیادی از مشاغل یکنواخت غیرماهرانه شده است که همسنگ اقتصاد صنعتی است.

تفاوت تقسیم کار در جوامع سنتی و مدرن به‌راستی خارق‌العاده است. حتی در بزرگ‌ترین جوامع سنتی، معمولاً بیش از بیست یا سی صنعت دستی عمده وجود نداشت، و برخی نقش‌های تخصصی مثل بازرگان، سرباز و روحانی به آن‌ها اضافه می‌شد. در یک نظام صنعتی مدرن، هزاران شغل متمایز وجود دارد. سرشماری بریتانیا حدود ۲۰,۰۰۰ شغل متمایز را در اقتصاد بریتانیا فهرست کرده است. در اجتماعات سنتی، اکثر جمعیت روی زمین کار می‌کردند و به‌لحاظ اقتصادی

خودکفا بودند. آن‌ها خوراک و پوشاک و سایر ضروریات زندگی را خودشان تولید می‌کردند. یکی از خصوصیات اصلی جوامع مدرن، گسترش فوق‌العاده وابستگی متقابل اقتصادی<sup>۱</sup> است. همه ما به شمار زیادی از کارکنان دیگری وابسته‌ایم - که امروزه در سراسر جهان پراکنده‌اند - تا تولیدات و خدمات لازم برای ادامه زندگی را به دست آوریم. در جوامع صنعتی مدرن، به استثنای موارد نادر، اکثریت قریب به اتفاق مردم خوراک خود، خانه خود، یا کالاهای مورد استفاده خود را، خودشان تولید نمی‌کنند.

نخستین جامعه‌شناسان مطالب زیادی درباره پیامدهای بالقوه تقسیم کار نوشته‌اند - هم برای فرد فرد کارگران و هم برای کل جامعه. از نظر مارکس، حرکت به سوی صنعتی شدن و کار مزدوری به یقین به بیگانگی<sup>۲</sup> کارگران منجر می‌شود. کارگران وقتی به استخدام یک کارخانه درمی‌آیند همه کنترل و اختیار کار و زحمت خود را از کف می‌دهند. آن‌ها مجبور به انجام وظایف تکراری و یکنواختی می‌شوند که خالی از ارزش خلاقه ذاتی است. در یک نظام سرمایه‌داری، کارگران در نهایت نسبت به کار جهت‌گیری ابزاری پیدا می‌کنند و کار را چیزی بیش از راهی برای امرار معاش نمی‌بینند.

دورکیم نگرش خوش‌بینانه تری به تقسیم کار داشت، هرچند که او نیز آثار و نتایج بالقوه زیانبار آن را تصدیق می‌کرد. طبق نظر دورکیم، تخصصی شدن نقش‌ها موجب تقویت همبستگی اجتماعی در اجتماعات می‌شود. مردم به جای آن‌که در واحدهای خودکفا و جداافتاده زندگی کنند، به واسطه وابستگی متقابل‌شان به یکدیگر وصل می‌شوند. همبستگی از طریق روابط چندبعدی تولید و مصرف، تقویت می‌شود. دورکیم چنین نظم و ترتیبی را به غایت سودمند می‌دانست، هرچند که او هم می‌دانست که اگر تغییر بیش از حد سریع رخ دهد، همبستگی اجتماعی مختل خواهد شد. او حس بی‌هنجاری ناشی از این وضع را آنومی می‌نامید (نک. صفحه ۱۶).

### نیلوریسم و فوردیسم

آدام اسمیت، یکی از بنیان‌گذاران اقتصاد مدرن، بیش از دو قرن پیش مزیت‌های تقسیم کار را برای افزایش بازده تولید دریافته بود. مشهورترین اثر او، ثروت ملل (Smith 1776)، با توصیف نحوه تقسیم کار در یک کارخانه سنجاق‌سازی آغاز می‌شود. کسی که به تنهایی کار می‌کند شاید بتواند روزانه بیست سنجاق بسازد. اما با تجزیه کردن این کار به چندین وظیفه ساده، اگر ده کارگر با انجام دادن کارهای تخصصی خود با یکدیگر همکاری کنند می‌توانند دسته‌جمعی ۴۸,۰۰۰ سنجاق در روز تولید کنند. به عبارت دیگر، نرخ تولید به ازای هر کارگر از ۲۰ به ۴۸۰۰ سنجاق افزایش می‌یابد و هر کارگر متخصصی ۲۴۰ برابر بیش‌تر از یک کارگر تنها، می‌تواند تولید کند.

بیش از یک قرن بعد از آدام اسمیت، این افکار در نوشته‌های فردریک وینسلو تیلور<sup>۱</sup> که یک مشاور مدیریتی امریکایی بود، به پخته‌ترین شکل خود درآمد. رویکرد تیلور به آنچه خود مدیریت علمی می‌نامید، شامل مطالعه دقیق و مشروح فرآیندهای صنعتی به منظور تجزیه آن‌ها به عملیات ساده‌ای بود که می‌شد آن‌ها را به دقت زمان‌بندی و سازماندهی کرد. طبق نظر تیلور، هر وظیفه‌ای را می‌توان با دقت و عینیت بررسی کرد تا معلوم شود «بهترین راه» انجام دادن آن چیست.

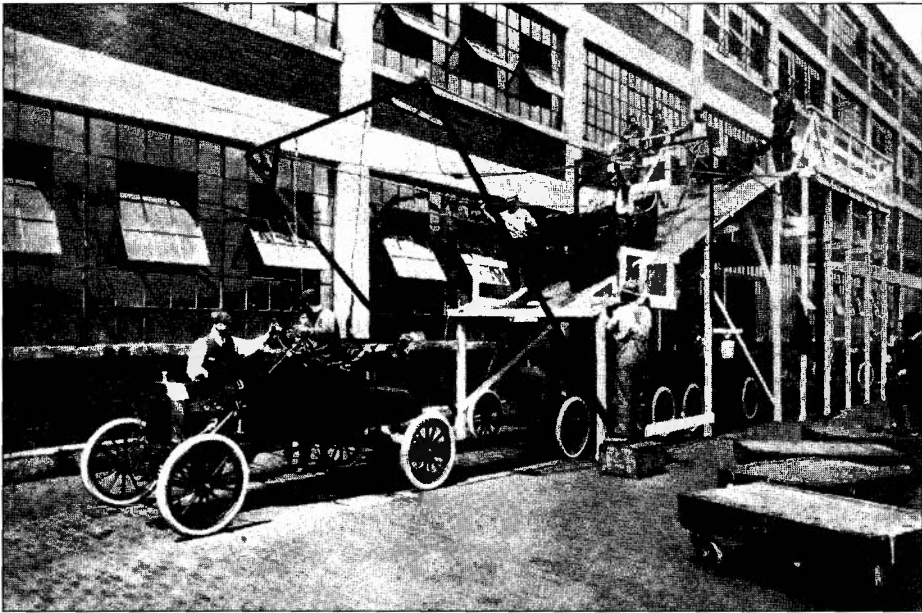
تیلوریسم، یا مدیریت علمی، فقط یک رشته دانشگاهی نبود. بلکه تأثیر گسترده‌ای بر سازمان‌دهی تولید و فناوری صنعتی داشت. کارخانه‌های زیادی فنون و روش‌های تیلوریستی را به کار بستند تا بازده صنعتی خود را به حداکثر برسانند و سطح بازده تولیدی کارگران را بالاتر ببرند. کارگران و کارکنان کاملاً تحت نظارت مدیریت قرار داشتند تا اطمینان حاصل شود که کار با سرعت و دقت و طبق دستورالعمل مشخصی که از بالا صادر می‌شد، انجام می‌گیرد. برای تشویق کارایی هرچه بیشتر، نظام پرداخت انگیزشی ایجاد شد که به کارگران مطابق با بازده تولیدی آن‌ها دستمزد می‌داد.

تیلور در فکر بالابردن بهره‌وری صنعتی بود، اما به آثار و نتایج این بهره‌وری توجه چندانی نداشت. تولید انبوه نیازمند بازارهای انبوه است، و هنری فورد از نخستین کسانی بود که به این نکته پی برد. فوردیسم که بسط اصول مدیریت علمی تیلور است، به نظام تولید انبوه همراه با ایجاد بازارهای انبوه گفته می‌شود. فورد اولین کارخانه خودروسازی خویش را در هایلندپارک میشیگان در ۱۹۰۸ تأسیس کرد تا فقط یک محصول - فورد مدل تی - تولید کند و بنابراین امکان استفاده از ابزارها و دستگاه‌های تخصصی که برای سرعت، دقت و سادگی عملیات تولید طراحی شده بودند، به وجود آمد. در شرایطی که تیلوریسم روی پربازده‌ترین روش انجام وظایف جداگانه تأکید داشت، فوردیسم یک گام جلوتر رفت و این وظایف جداگانه را به نظام تولید مستمر و پویا پیوند داد. یکی از مهم‌ترین اختراعات فورد عبارت بود از ساختن خط تولید متحرک روی خط تولید فورد، به هر کارگر وظیفه‌ای تخصصی داده می‌شد، مثل سوارکردن دستگیره‌های در سمت چپ در حین حرکت بدنه اتومبیل روی خط تولید. در ۱۹۲۹ یعنی هنگامی که تولید فورد مدل تی متوقف شد، بیش از ۱۵ میلیون اتومبیل تولید شده بود.

### محدودیت‌های تیلوریسم و فوردیسم

روزگاری چنین به نظر می‌رسید که فوردیسم نشانگر آینده احتمالی تولید صنعتی است. اما چنین نشد. این نظام فقط توانست در صنایعی به کار گرفته شود که محصولات استاندارد برای بازارهای

1. Fredrick Winslow Taylor



پایانه خط تولید کارخانه فورد در ۱۹۱۳: بدنه هر اتومبیل از این سراسره چوبی پایین می‌آید و روی محورهای کف سوار می‌شود.

عظیم تولید می‌کردند، مثل خودروسازی. تأسیس خطوط تولید ماشینی بسیار پرهزینه است و هنگامی که خط تولید فوردیستی راه‌اندازی شود، دشوار می‌توان آن را تغییر داد؛ برای مثال برای تغییر دادن یک محصول، دوباره سرمایه‌گذاری عظیمی لازم می‌آید. تقلید و نسخه‌برداری از تولید فوردیستی کار آسانی است مشروط بر این‌که سرمایه‌گذاری کافی برای ساختن کارخانه در دسترس باشد. اما در کشورهایی که هزینه کار و کارگران زیاد است کارخانه‌ها نمی‌توانند با کشورهای رقابت کنند که در آن‌ها دستمزدهای کارگران پایین‌تر است. یکی از عواملی که از ابتدا موجب رشد صنعت خودروسازی ژاپن و سپس کره جنوبی شد، همین ارزانی نیروی کار بود (البته امروز دیگر سطوح دستمزدها در ژاپن پایین نیست).

اما معضلات فوردیسم و تیلوریسم فراتر از نیاز به تجهیزات گران‌قیمت می‌رود. جامعه‌شناسان صنعت، فوردیسم و تیلوریسم را نظام‌های کم‌اعتماد<sup>۱</sup> می‌نامند. در این نظام‌ها هر شغلی از سوی مدیریت تعیین می‌شود و به ماشین‌آلات گره می‌خورد. کسانی که این کارها را انجام می‌دهند کاملاً تحت نظارت قرار می‌گیرند و فاقد هرگونه استقلال و اختیاری هستند. برای حفظ انضباط و

1. low-trust systems

کیفیت مطلوب استانداردهای تولید، کارکنان پیوسته از طریق روش‌های گوناگون پاییدن زیر نظر قرار می‌گیرند. اما این نظارت دائمی معمولاً نتیجه عکس می‌دهد: وفاداری و تعهد، و وجدان اخلاقی کارگران غالباً از میان می‌رود چون هیچ قدرت و نظری درباره شغل خود و چگونگی انجام دادن آن نمی‌توانند داشته باشند. در کارگاه‌هایی که تعداد این شغل‌های مبتنی بر بی‌اعتمادی زیاد باشد، سطح نارضایتی کارگران و غیبت آن‌ها از محل کار بالا می‌رود و تضاد صنعتی رواج پیدا می‌کند.

در مقابل، نظام‌های پراعتقاد<sup>۱</sup> به کارگران اجازه می‌دهند که ضریب‌انگ و حتی محتوای کار خود را در چهارچوب اصول و رهنمودهای کلی، کنترل کنند. این نظام‌ها معمولاً در سطوح بالاتر سازمان‌های صنعتی بیش‌تر دیده می‌شوند. همان‌طور که خواهیم دید، نظام‌های پراعتقاد در چند دهه اخیر در بسیاری از محیط‌های کاری رایج‌تر شده‌اند و طرز فکر ما را درباره سازمان و کارکردن دگرگون ساخته‌اند.

### دگرگون شدن کار

از اوایل دهه ۱۹۷۰ به بعد، شرکت‌های واقع در اروپای غربی، ایالات متحده و ژاپن به آزمایش جایگزین‌هایی برای نظام‌های کم‌اعتماد دست زدند. روش‌های فوردیستی بسیار دست‌وپاگیر دانسته شد چون بیش‌تر مناسب تولید مقادیر انبوه کالاهای یکسان بود. اما تحولات مهمی در مصرف‌گرایی جهانی به وقوع پیوسته بود: بازارهای انبوهی که چنان موفقیت‌شایانی برای فوردیسم به‌ارمغان آورده بود، جای خود را به «خرده‌بازارچه‌های» متقاضی کالاهای مبتکرانه و با کیفیت داده بود. روش‌ها و فنون فوردیستی چنان انعطافی نداشتند که به این تقاضاهای به‌سرعت در حال تغییر بازار به‌موقع پاسخ دهند، و با گذشت زمان بسیاری از شرکت‌ها سعی کردند الگوهای خشک و انعطاف‌ناپذیر تولید خود را حک و اصلاح کنند و با انعطاف بیش‌تری عمل کنند.

---

نوآوری‌های ژاپنی‌ها در زمینه مدیریت در مبحث «تغییر سازمانی: مدل ژاپنی»

در صفحه ۵۲۲ بررسی شده است.

---

### پسافوردیسم

در طول سه دهه گذشته، روش‌ها و عملکردهای انعطاف‌پذیر در چند حوزه جا باز کرده‌اند، از جمله در بهینه‌سازی تولید، فنون تولید، روش مدیریت، محیط کار، مشارکت کارکنان و بازاریابی. تولید گروهی، تیم‌های حل مسئله، «تعدد وظایف» و «خرده‌بازاریابی» فقط بعضی از راهبردهایی هستند که



شرکت‌هایی درپیش گرفته‌اند که می‌کوشند ساختار خود را در اوضاع و احوال پرنوسان و متغیر کنونی تجدید بنا کنند. برخی از مفسران معتقدند که این تغییرات، روی هم رفته، نشانگر دور شدن از اصول فوردیسم است؛ ادعای آن‌ها این است که ما اکنون در دوره‌ای هستیم که بهتر است آن را پسا فوردیسم بنامیم. پسا فوردیسم عبارتی است که میشل پیوره و چارلز سیبل در کتاب دومین تقسیم صنعتی (Piore and Sabel 1984) رواج دادند، و به معنای دوره‌نویسی از تولید اقتصادی سرمایه‌داری است که در آن انعطاف‌پذیری و نوآوری به حداکثر می‌رسد تا به تقاضای بازار برای محصولات متنوع و خاص پاسخ دهد.

اما مفهوم پسا فوردیسم قدری مسئله‌برانگیز است. این اصطلاح برای اشاره به مجموعه تغییرات همپوشایی به کار می‌رود که نه فقط در حیطه کار و زندگی اقتصادی، بلکه در سرتاسر جامعه رخ می‌دهند. استدلال برخی از نویسندگان این است که گرایش به سمت پسا فوردیسم را می‌توان در حوزه‌های گوناگونی مثل سیاست‌های حزبی، برنامه‌های رفاهی و انتخاب‌های مصرفی و سبک زندگی مشاهده کرد. با این‌که ناظران و تحلیلگران جوامع مدرن اخیر غالباً از تغییرات مشابهی سخن می‌گویند، اما هیچ اجماعی درباره معنای دقیق پسا فوردیسم، یا این‌که اصلاً این مفهوم بهترین راه برای فهم پدیده‌ای است که ما شاهد آن هستیم، وجود ندارد.

به‌رغم ابهام و اغتشاشی که اصطلاح پسا فوردیسم را احاطه کرده، در دهه‌های اخیر چند روند متمایز در دنیای کار پدید آمده که ظاهراً نشانگر دور شدن از روش‌های فوردیستی پیشین است. این روندها شامل ایده «تولید انعطاف‌پذیر»، تمرکززدایی از کار به صورت گروه‌های کاری غیرسلسله‌مراتبی، فاصله گرفتن از مهارت‌ها و آموزش‌های تخصصی و نزدیک شدن به مهارت‌های عمومی و آموزش مداوم، و پیدایش الگوهای کاری انعطاف‌پذیرتر است. اکنون از میان فهرست فوق به بررسی مثال‌هایی درباره سه روند اول خواهیم پرداخت؛ پیدایش الگوهای کاری انعطاف‌پذیر در بخش‌های بعدی همین فصل بررسی خواهد شد.

### تولید انعطاف‌پذیر

با این‌که تیلوریسم و فوردیسم در زمینه تولید محصولات انبوه و یکسان برای بازارهای انبوه موفق بودند، اما قادر به تولید سفارش‌های کوچک نبودند چه رسد به تولید کالاهایی که مخصوص یک مشتری منفرد باشد. طراحی‌های رایانه‌ای، همراه با سایر انواع فناوری‌های رایانه‌ای، این وضعیت را از بیخ و بن دگرگون ساخته است. ایده تولید انعطاف‌پذیر، یا تخصص انعطاف‌پذیر این است که تیم‌های کوچکی از کارکنان بسیار ماهر از فنون و روش‌های ابتکاری تولید و شکل‌های نوین فناوری استفاده کنند تا مقادیر کوچک‌تری از کالاهایی را تولید کنند که بسیار انفرادی‌تر از کالاهای تولید انبوه هستند. تغییر دادن طرح‌ها، گزینه‌ها و ویژگی‌های کالاهای می‌تواند با سرعت و فراوانی بسیار بیش‌تری از روش‌های تولید فوردیستی محقق شود.

از آنجا که بخش‌های گوناگون بازار مصرف متقاضی انواع خاصی از کالاها است، تخصص انعطاف‌پذیر به شرکت‌ها اجازه می‌دهد تنوع بیش‌تری به خط تولید خود بدهند تا این نیازها را تأمین کنند. برای مثال، شمار رو به‌رشد زنان و جوانانی که در کشورهای غربی جزو خریداران اتومبیل شده‌اند بسیاری از تولیدکنندگان اتومبیل را به این صرافت انداخته است که اتومبیل‌هایی با «مشخصات دلخواه» عرضه کنند که خصوصاً برای همین بازار ساخته می‌شوند. برخی از این تولیدکنندگان ویژگی‌های ایمنی خودروها را تقویت می‌کنند و قسمت راننده را جمع‌وجورتر و راحت‌تر طراحی می‌کنند تا مناسب حال خریداران زن باشد؛ بعضی از شرکت‌ها نیز مدل‌های ارزان‌قیمت کم‌مصرف برای جوانانی طراحی کرده‌اند که اولین خرید خود را انجام می‌دهند، و بدین ترتیب امیدوارند که آن‌ها را به مشتریان مادام‌العمر خود تبدیل کنند. نتایج تولید انعطاف‌پذیر را می‌توان در بسیاری از شرکت‌های دیگری هم دید که خطوط تولید کالاهای «مساعد محیط زیست» ایجاد کرده‌اند - از شوینده‌ها تا شامپوها و لوازم آرایش - و این محصولات را به کالاهای اصلی و همیشگی خود اضافه کرده‌اند.

### تولید گروهی

تولید گروهی گاهی در کنار اتوماسیون و به‌عنوان روشی برای تجدید سازماندهی کار مورد استفاده قرار گرفته است. فکر زیربنای این کار عبارت است از افزایش انگیزش کارکنان با ایجاد گروه‌هایی از کارکنان که در فرآیندهای تولید با یکدیگر همکاری می‌کنند، به‌جای این‌که هر کارگر تمام اوقات روز را صرف انجام کار تکراری واحدی کند، مثل جاگذاری پیچ‌ها در سوراخ‌های دستگیره در یک اتومبیل.

حلقه‌های کیفیت (QCs)<sup>۱</sup> مثالی از تولید گروهی است، این حلقه‌ها گروه‌هایی متشکل از پنج تا بیست کارگر است که مرتباً گرد هم می‌آیند تا مسائل تولید را مطالعه و حل کنند. کارگرانی که عضو حلقه‌های کیفیت‌اند، آموزش‌های بیش‌تری می‌بینند که آن‌ها را قادر می‌سازد دانش فنی خود را در بحث درباره‌ی مسائل تولید به کار گیرند. حلقه‌های کیفیت در ایالات متحده به‌وجود آمد و چند شرکت ژاپنی نیز از آن استفاده کردند و سپس در دهه ۱۹۸۰ در سراسر غرب رواج یافت. این حلقه‌ها نشانگر دست‌کشیدن از مفروضات تیلوریسم است، چون تصدیق می‌کنند که کارگران صلاحیت و تخصص مشارکت در تعیین وظایف خود و روش‌های انجام آن را دارند.

### کار تیمی

در کارگاه‌های غیراتوماتیک، تیم‌های همکاری نیز به‌عنوان روشی برای تقویت کارایی و بهره‌وری توسعه‌ی محصولات و حل مسئله، رواج می‌یابد. بسیاری از کارکنان، به‌جای آن‌که موقعیت ثابتی با مجموعه مسئولیت‌های معینی داشته باشند، اکنون به شیوه‌ای سیال‌تر کار می‌کنند و به چند همکار

و مشاور بیرونی ملحق می‌شوند تا پروژه‌های کوتاه‌مدت را به انجام برسانند و سپس به وظیفه یا پروژه دیگری با همکاران دیگری بپردازند. از این رهیافت غالباً در صنایع تبلیغاتی و بازاریابی استفاده می‌شود: تیم‌ها شکل می‌گیرند تا برنامه‌ای را پیاده کنند یا کالایی را معرفی کنند، و سپس از هم می‌پاشند و اعضای آن به سراغ پروژه تازه‌ای می‌روند.

بسیاری از کارکنانی که در فناوری اطلاعات مهارت دارند معمولاً به شیوه‌های کاملاً شناور کار می‌کنند، و به صورت موقت به گروه‌های کوچک کاری می‌پیوندند تا تخصص فنی خود را عرضه کنند. دوره فشرده کار در یک تیم چندرشته‌ای ناگهان پایان می‌یابد و پروژه فشرده بعدی آغاز می‌شود. به قول یکی از کارایان یک مؤسسه مشاوره رسانه‌ای در بریتانیا «یکی از دشمنان تفکر خلاق عادت است. کارکردن در یک گروه کوچک موقتی مثل اجراکردن یک نمایش است. به مدت شش هفته شما خانواده تازه‌ای پیدا می‌کنید» (به نقل از Phillips 1999). گروه‌های کوچک با دور هم جمع کردن افرادی با مهارت‌ها و سابقه‌های متفاوت، می‌توانند مهارت‌ها و نقش و سهم هریک از اعضای خود را به بیش‌ترین حد مورد استفاده قرار دهند و به صورت خلاقانه‌تری مسائل را حل کنند.

### «مهارت‌های چندگانه»

مفسران پساפורدیست معتقدند که شکل‌های نوین کار به کارکنان امکان می‌دهد که پهنه مهارت‌های خود را از طریق پرداختن به وظایف گوناگون افزایش دهند نه این‌که بارها و بارها یک وظیفه مشخص را به انجام برسانند. تولید گروهی و کار تیمی موجب ایجاد نیروی کار «چندمهارتی» می‌شود که قادر به انجام مجموعه مسئولیت‌های وسیع‌تری است. و این امر به نوبه خود به بازده تولیدی بیش‌تر و کالاها و خدمات باکیفیت‌تر منجر می‌شود؛ کارکنانی که قادرند به چند طریق در شغل خویش سودمند باشند می‌توانند در حل کردن مسائل و اتخاذ رهیافت‌های خلاقانه موفق‌تر باشند.

حرکت به سمت «مهارت‌های چندگانه»<sup>۱</sup> دلالت‌هایی برای فرآیند استخدام دربردارد. اگر روزی تصمیم‌گیری درباره استخدام‌ها عمدتاً بر مبنای تحصیل و مدارک تحصیلی گرفته می‌شد، اکنون بسیاری از کارفرمایان در جست‌وجوی افرادی هستند که توان انطباق با شرایط تازه را داشته باشند و بتوانند مهارت‌های جدید را به سرعت بیاموزند. بنابراین، دانش تخصصی در زمینه کاربرد نرم‌افزار خاصی ممکن است به اندازه توانایی استفاده از ایده‌های نو ارزشمند نباشد. تخصص غالباً سرمایه و دارایی به حساب می‌آید، اما اگر کارکنان نتوانند به آسانی مهارت‌های محدود خود را خلاقانه در متن و زمینه‌های تازه‌ای به کار گیرند، ممکن است در یک محیط کار مشحون از نوآوری و انعطاف، سودمند محسوب نشوند.

یکی از مطالعات بنیاد جوزف رونتری دربارهٔ آیندهٔ کار (Meadows 1996) به کندوکاو دربارهٔ انواع مهارت‌هایی اختصاص داشت که اکنون کارفرمایان در پی آن هستند. نویسندگان این مطالعه چنین نتیجه گرفته بودند که هم در بخش مشاغل ماهرانه و هم در بخش مشاغل غیرماهرانه، «مهارت‌های شخصی» به نحو فزاینده‌ای ارزش پیدا می‌کند. توانایی همکاری با دیگران و درعین حال توانایی مستقل کارکردن، ابتکارداشتن و توانایی اتخاذ رهیافت‌های خلاقانه در شرایط دشوار جزو بهترین مهارت‌هایی است که یک فرد می‌تواند در شغل خود به آن‌ها متکی باشد. در بازاری که نیازهای فردی مصرف‌کنندگان به طور روزافزون اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند، توانایی کارکنان در استفاده از «مهارت‌های شخصی» در محل کار، از بخش خدمات گرفته تا مشاغل مالی، ضرورت حیاتی پیدا می‌کند. این «تنزل مقام» مهارت‌های فنی، طبق گفتهٔ نویسندگان این مطالعه، ممکن است برای کارگرانی که سابقهٔ کار طولانی در مشاغل یکنواخت و تکراری داشته‌اند که «مهارت‌های شخصی» جایی در آن نداشت، از همه دشوارتر باشد.

### آموزش ضمن خدمت

«مهارت‌های چندگانه» پیوند تنگاتنگی با ایدهٔ آموزش و بازآموزی کارکنان دارد. اکثر شرکت‌ها به جای استخدام متخصصان، ترجیح می‌دهند افراد مستعد غیرمتخصصی را استخدام کنند که می‌توانند مهارت‌های تازه را در حین کارکردن بیاموزند. همراه با تغییر فناوری و تقاضاهای بازار، شرکت‌ها نیز کارکنان خود را از نو آموزش می‌دهند بی‌آنکه نیازی به استفاده از مشاوران گران‌قیمت یا جایگزین کردن کارکنان فعلی با کارکنان جدید باشد. سرمایه‌گذاری روی هسته‌ای از کارکنان که می‌توانند کارگران مادام‌العمر ارزشمندی به حساب آیند، روشی استراتژیک برای همگام شدن با زمانه‌ای است که به شتاب در حال تغییر است.

برخی از شرکت‌ها از طریق تیم‌های کاری اقدام به راه‌اندازی آموزش ضمن خدمت می‌کنند. این روش اجازه می‌دهد که آموزش و کسب مهارت هم‌زمان با انجام گرفتن کارها تحقق یابد. یک متخصص فناوری اطلاعات ممکن است به مدت چند هفته همراه با یکی از مدیران شرکت کار کند تا هریک از آن‌ها مهارت‌های دیگری را بیاموزد. این روش آموزشی بسیار به صرفه است چون موجب کاهش ساعات کار نمی‌شود و به همهٔ کارکنان اجازه می‌دهد شالودهٔ مهارت‌های خویش را وسعت ببخشند.

آموزش درحین کار می‌تواند فرصت مهمی برای کارگران باشد تا مهارت‌ها و آیندهٔ شغلی خود را بیش‌تر و بهتر کنند. اما توجه به این نکته نیز اهمیت دارد که فرصت‌های آموزشی به یکسان در دسترس همهٔ کارگران نیست. در مطالعات نسلی ESRC روی جوانان متولد ۱۹۵۸ و ۱۹۷۰ معلوم شد که کارکنانی که از پیش صاحب مهارت‌ها و یا مدارک تحصیلی بودند بیش از کارکنانی که فاقد این مهارت‌ها و مدارک بودند از آموزش‌های ضمن خدمت برخوردار شده‌اند. این مطالعات نشان





می‌دهند که بیش‌تر سرمایه‌گذاری‌ها روی کسانی انجام می‌گیرد که برتر از دیگران بوده‌اند، درحالی‌که کارکنان فاقد مهارت یا مدارک خاص فرصت چندانی به چنگ نمی‌آورند. این آموزش‌ها بر سطح دستمزد کارگران نیز تأثیر می‌گذارد: در میان نسل متولدین ۱۹۷۰، آموزش ضمن خدمت به‌طور متوسط ۱۲ درصد بر درآمد کارکنان افزوده بود.

### انتقادهایی از پساوردیسم

بعضی از مفسران با این‌که تصدیق می‌کنند که دگرگونی‌هایی در دنیای کار در حال وقوع است اما عنوان «پساوردیسم» را نمی‌پذیرند. یکی از انتقادهای رایج این است که تحلیلگران پساوردیست درباره‌ی دست‌کشیدن از روش‌های فوردیستی مبالغه می‌کنند. چیزی که ما شاهد آن هستیم یک دگرگونی سراسری نیست، یعنی آن‌طور که طرفداران پساوردیسم می‌خواهند به ما بقبولانند، بلکه این دگرگونی فقط درهم‌آمیختن چند رهیافت نوین و روش‌های سنتی فوردیستی است. این استدلال مورد حمایت و پذیرش کسانی است که ادعا می‌کنند ما عملاً در حال تجربه کردن دوره «فوردیسم نو» هستیم - یعنی جرح و تعدیل روش‌ها و فنون سنتی فوردیستی (Wood 1989).

برخی هم گفته‌اند که تصور گذار خطی و هموار از روش‌ها و فنون فوردیستی به روش‌های پساوردیستی با گزافه‌گویی‌هایی درباره‌ی ماهیت کار در هر دو طرف این معادله همراه است. بنا به استدلال آنا پالرت، روش‌ها و فنون فوردیستی هرگز آن‌قدرها خشک و محکم، که بعضی‌ها می‌پندارند، نبوده است. او مدعی است که این سخن فقط یک مبالغه است که عصر تولید انبوه سپری شده و انعطاف‌پذیری تمام‌عیار جای آن را گرفته است. او خاطر نشان می‌سازد که روش‌ها و فنون تولید انبوه هنوز در صنایع زیادی حاکم است، مخصوصاً صنایعی که متوجه بازارهای مصرف‌اند. طبق نظر پالرت، تولید اقتصادی همیشه با کاربست روش‌ها و فنون متنوعی همراه بوده است نه با رهیافت ثابت و واحدی (Pollert 1988).

### زنان و کار

در طول تاریخ، مردان و زنان در تولید و بازتولید دنیای اجتماعی پیرامون خویش نقش داشته‌اند، هم در سطح فعالیت‌های روزمره و هم در جریان دوره‌های طولانی زمانی. اما ماهیت این همراهی و شراکت، و توزیع مسئولیت‌های آن در طول زمان شکل‌های مختلفی به خود گرفته است. تا همین اواخر، کار با مزد در کشورهای غربی عمدتاً قلمرو مردان بود. طی همین چند دهه گذشته این وضعیت از بیخ‌وبن دستخوش تغییر شده است: زنان بیش‌تر و بیش‌تری وارد نیروی کار شده‌اند. امروزه بین ۳۵ و ۶۰ درصد از زنان شانزده تا شصت‌ساله در اکثر کشورهای اروپایی بیرون از خانه مشاغل درآمدزا دارند (نک. شکل ۴.۱۳).

در بخش‌های بعدی همین فصل به بررسی سرچشمه‌ها و نتایج این پدیده خواهیم پرداخت - که یکی از مهم‌ترین دگرگونی‌هایی است که در زمان حاضر در جامعه مدرن در حال وقوع است. همچنین خواهیم دید که چگونه برخی از تغییرات فعلی دنیای کار، مثل فناوری اطلاعاتی نوین و الگوهای انعطاف‌پذیر اشتغال، بر تجربه زنان در بازار کار تأثیر می‌گذارد.

### زنان و محل کار: دیدگاه تاریخی

برای اکثریت بزرگی از جمعیت جوامع ماقبل صنعتی (و بسیاری از مردمان جهان در حال توسعه)، فعالیت‌های مولد و فعالیت‌های خانه‌داری از هم جدا نبودند. تولید یا در خانه و یا جایی نزدیک خانه انجام می‌شد، و همه اعضای خانواده در کار روی زمین یا صنایع دستی مشارکت داشتند. زنان اغلب نفوذ زیادی در خانه و خانوار داشتند که نتیجه اهمیت آن‌ها در فرآیندهای اقتصادی بود، حتی اگر از حیطه‌های مردانه سیاست و جنگ حذف می‌شدند. زنان صنعتگران و کشاورزان غالباً حساب دخل و خرج را نگه می‌داشتند و بيوه‌ها معمولاً صاحب کسب و کاری بودند.

با جدا شدن محل کار از خانه که نتیجه توسعه صنعت مدرن بود، این وضعیت تا حد زیادی دچار تغییر شد. منتقل شدن تولید به کارخانه‌های مکانیزه احتمالاً مهم‌ترین عامل در این میان بوده است. کار براساس ضرباهنگ ماشین‌ها و به دست افرادی انجام می‌گرفت که برای انجام وظایف خاصی استخدام شده بودند، و بدین ترتیب کم‌کم کارفرماها با کارگران به صورت فردی قرارداد می‌بستند نه به صورت خانوادگی.

با گذشت زمان و پیشرفت صنعتی شدن، تقسیم فزاینده‌ای بین خانه و محل کار به وجود آمد: فکر حوزه‌های جداگانه - حوزه عمومی و خصوصی - در ایستارهای عمومی جا گرفت. مردان، به دلیل اشتغال در بیرون از خانه، وقت بیشتری را در حوزه عمومی می‌گذراندند و تماس بیشتری با امور محلی، سیاست و اوضاع بازار داشتند. زنان به ارزش‌های «خانگی» و حریم خصوصی مربوط شدند و مسئول وظایفی مثل بچه‌داری، نگهداری از خانه و آماده کردن غذا برای خانواده شدند. این فکر که «جای زن در خانه است» در سطوح گوناگون جامعه نتایج متفاوتی برای زنان داشت. زنان مرفه از خدمات خدمتکاران، پرستاران و کارکنان خانگی برخوردار بودند. فشار کار و زحمت خانگی روی دوش زنان فقیر سنگین‌تر از همه بود چرا که مجبور به انجام کارهای شاق خانه‌داری و همچنین پرداختن به کارهای صنعتی برای کمک به درآمد شوهرانشان بودند.

نرخ اشتغال زنان در بیرون از خانه، برای همه طبقات، تا سده بیستم بسیار پایین بود. در بریتانیا، حتی در ۱۹۱۰ نیز، بیش از یک سوم زنان شاغل را پیشخدمتان یا کارکنان خانگی تشکیل می‌دادند. نیروی کار زنان عمدتاً متشکل از دختران جوانی بود که دستمزد آن‌ها، مثلاً وقتی در کارخانه‌ها یا درت کار می‌کردند، توسط کارفرماها مستقیماً برای والدین آن‌ها فرستاده می‌شد. آن‌ها پس از زنجیر عموماً از دنیای کار خارج می‌شدند و خود را وقف وظایف خانوادگی می‌کردند.



## رشد فعالیت اقتصادی زنان

از آن پس، مشارکت زنان در نیروی کار مزدبگیر به صورت کم‌وبیش پیوسته‌ای افزایش یافته است. یکی از عوامل عمده این تحول، کمبود نیروی کار در جریان جنگ جهانی اول بود. در سال‌های جنگ، زنان شغل‌های زیادی را برعهده داشتند که پیش از آن قلمرو انحصاری مردان دانسته می‌شد. مردان پس از بازگشت از جنگ دوباره اکثر آن شغل‌ها را پس گرفتند، اما الگوهای قبلی درهم شکسته بود. در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، تقسیم کار جنسیتی به نحو چشمگیری تغییر کرد. اگر در سال ۱۹۴۵ زنان فقط ۲۹ درصد نیروی کار را تشکیل می‌دادند، این رقم اکنون به ۴۵ درصد رسیده است. در ۱۹۹۷ بیش از ۷۵ درصد زنان بیست و پنج تا چهل و چهار ساله بریتانیا به لحاظ اقتصادی فعال بودند، یعنی یا به کار درآمدزا اشتغال داشتند یا در جست‌وجوی کار بودند؛ در ۱۹۷۱ فقط نیمی از زنان به لحاظ اقتصادی فعال بودند.

بارزترین افزایش را در میان زنان متأهل می‌بینیم. ۶۰ درصد از زنان متأهل یا هم‌بالین که کودکانی زیر سه سال دارند اکنون شاغل‌اند. این ارقام در میان مادران تنها بسیار کم‌تر است - فقط ۳۶ درصد از مادران تنهایی که کودکانی زیر سن دبستان دارند، به لحاظ اقتصادی فعال‌اند (HMSO 1999).

نرخ فعالیت اقتصادی مردان همچنان بالاتر از زنان است. اما همراه با رشد نسبت زنان در نیروی کار مزدبگیر، نسبت مردانی که به لحاظ اقتصادی فعال‌اند، کاهش یافته است. در ۱۹۸۱، ۹۸ درصد از مردان چهل و پنج تا پنجاه و چهارساله به لحاظ اقتصادی فعال بودند، اما در ۱۹۹۷ این رقم تا ۹۱ درصد پایین آمده بود. احتمال می‌رود که این روند کم‌تر شدن شکاف جنسیتی در سال‌های آتی نیز ادامه بیابد.

به چند دلیل است که شکاف موجود در نرخ فعالیت اقتصادی مردان و زنان در سال‌های اخیر رو به کاهش رفته است. نخست، دامنه و ماهیت وظایفی که به طور سنتی به زنان و «حوزه خانگی» نسبت داده شد، دستخوش تغییراتی شده است. همراه با کاهش نرخ مولید و افزایش متوسط سن زایمان، اکنون زنان زیادی در سنین جوانی مشغول کار می‌شوند و پس از بچه‌دار شدن نیز به کار خود بازمی‌گردند. کوچک‌تر شدن خانواده‌ها به این معنا است که اوقاتی که پیش از این بسیاری از زنان در خانه صرف نگهداری از کودکان می‌کردند، کاهش یافته است. ماشینی شدن بسیاری از کارهای خانه‌داری نیز به کاهش زمان لازم برای انجام کارهای خانه کمک کرده است. ماشین‌های ظرفشویی، جاروبرقی و ماشین لباسشویی زحمت کارهای خانه‌داری را کم‌تر کرده‌اند. شواهدی هم وجود دارد که تقسیم کار خانگی بین مردان و زنان با گذشت زمان کم‌تر و کم‌تر می‌شود، هرچند که یقیناً زنان هنوز بیش از مردان کارهای خانه را انجام می‌دهند.

برای ورود زنان به بازار کار دلایل مالی نیز وجود دارد. مدل خانواده هسته‌ای سنتی - مرکب از مرد نان‌آور، زن خانه‌دار، فرزندان وابسته به آن‌ها - اکنون فقط یک چهارم خانواده‌های بریتانیا را

تشکیل می‌دهد. فشارهای اقتصادی که بر خانوارها وارد می‌آید، مثل افزایش بیکاری مردان، زنان بیش‌تری را به جست‌وجوی کار واداشته است. بسیاری از خانوارها درمی‌یابند که به دو درآمد نیاز دارند تا سبک زندگی دلخواه خویش را داشته باشند. بروز تغییرات دیگری در ساختار خانوار، مثل خانوارهای تک‌نفره یا بدون فرزند و نیز افزایش تعداد مادران تنها، به این معنا بوده است که زنانی که در خانواده‌های غیرسنتی زندگی می‌کنند وارد بازار کار نیز شده‌اند - چه به دلخواه و چه از روی ناچاری. علاوه بر این، تلاش‌های اخیر برای اصلاح سیاست‌های رفاهی، در بریتانیا و ایالات متحده، از ورود زنان - از جمله، مادران تنها و مادران متأهل دارای فرزندان خردسال - به بازار کار حمایت کرده‌اند.

بالاخره، توجه به این نکته نیز اهمیت دارد که بسیاری از زنان به میل خود تصمیم به کارکردن گرفته‌اند تا به موفقیت شخصی دست بیابند. این تصمیم واکنشی به رواج افکار مساوات‌خواهانه نهضت زنان در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نیز هست. پس از کسب حقوق قانونی مساوی با مردان، بسیاری از زنان با تمسک به این فرصت‌ها در پی تحقق بخشیدن به این حقوق در زندگی خود هستند. همان‌طور که پیش از این اشاره کردیم، در جامعه معاصر کار نقش محوری دارد و اشتغال تقریباً همیشه پیش‌نیاز زندگی مستقل است. در دهه‌های اخیر زنان گام‌های بلندی به سوی برابری با مردان برداشته‌اند؛ فعالیت فزاینده اقتصادی عامل اصلی این فرآیند بوده است (Crompton 1997).

### جنسیت و نابرابری در کار

زنان به‌رغم برخورداری از برابری رسمی با مردان، هنوز نابرابری‌هایی را در بازار کار تجربه می‌کنند. در این بخش ما به سه نابرابری عمده از نابرابری‌هایی که علیه زنان در دنیای کار وجود دارد، توجه می‌کنیم: تفکیک شغلی، تجمع در اشتغال پاره‌وقت، و شکاف مزدها.

#### تفکیک شغلی

زنان شاغل به‌طور سنتی در مشاغل کم‌درآمد و یکنواخت تجمع یافته‌اند. بسیاری از این شغل‌ها به شدت جنسیتی هستند - یعنی عموماً «کار زنانه» دانسته می‌شوند. مثلاً منشی‌گری و پرستاری (پرستاری بیمارستان، مددکاری و بچه‌داری) بیش‌تر توسط زنان انجام می‌گیرد و به‌طور کلی مشاغل «مؤنث» قلمداد می‌شوند. تفکیک جنسیتی مشاغل<sup>۱</sup> به این واقعیت اطلاق می‌شود که مردان و زنان در انواع مختلف شغل‌ها که مبتنی بر برداشت‌های رایج درباره شغل‌های برانزده مردان و زنان است، تجمع یافته‌اند.

تفکیک شغلی دارای مؤلفه‌های عمودی و افقی دانسته می‌شود. تفکیک عمودی به تجمع زنان در

1. occupational gender segregation

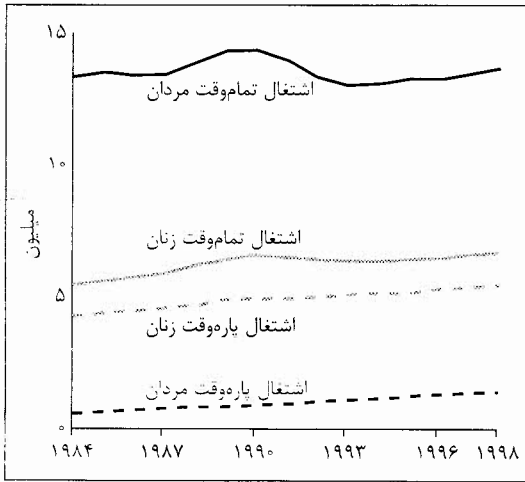
مشاغلی اطلاق می‌شود که فاقد اقتدار و مجال پیشرفت است، درحالی‌که مردان موقعیت‌های پراقتدارتر و پرنفوذتری را اشغال می‌کنند. تفکیک افقی به تجمع مردان و زنان در مقوله‌های شغلی متفاوت اطلاق می‌شود. برای مثال، زنان عمدتاً مشاغل خانگی و مشاغل دفتری یکنواخت و تکراری را به خود اختصاص می‌دهند، درحالی‌که مردان مشاغل یدی ماهرانه و نیمه‌ماهرانه را پر می‌کنند. بیش از ۵۰ درصد اشتغال زنان (در مقایسه با ۱۷ درصد مربوط به مردان) در ۱۹۹۱ در بریتانیا در چهار مقوله شغلی قرار می‌گرفت: کارهای دفتری، منشی‌گری، خدمات شخصی و «سایر کارهای ابتدایی» (Crompton 1997). در ۱۹۹۸، ۲۶ درصد از زنان به کارهای یکنواخت یقه‌سفیدی اشتغال داشتند، این درصد برای مردان فقط ۸ درصد بود، درحالی‌که ۱۷ درصد از مردان به کارهای یدی ماهرانه مشغول بودند، و این رقم برای زنان فقط ۲ درصد بود (HMSO 1999).

تغییر در ساختار اشتغال، و نیز باورهای کلیشه‌ای درباره نقش‌های جنسی، در تفکیک شغلی مؤثر بوده‌اند. تحولی که در اعتبار و وظایف کاری «کارمندان دفتری» پدید آمده، مثال بسیار خوبی است. در ۱۸۵۰ در بریتانیا، ۹۹ درصد کارکنان دفتری مرد بودند. یک کارمند دفتری غالباً مسئولیتی بر دوش داشت و نیازمند دانش و مهارت حسابداری بود و گاهی هم وظایف مدیریتی به انجام می‌رساند. در دنیای بیرون، حتی دون پایه‌ترین کارمندان دفتری نیز از منزلت معینی برخوردار بودند. قرن بیستم شاهد ماشینی شدن عمومی کارهای دفتری بود که با ورود ماشین تحریر در اواخر سده نوزدهم آغاز شد و همراه با آن ارزش و منزلت مهارت‌های دفتری پایین آمد - همراه با شغل مشابه دیگری که «منشی‌گری» است - و این شغل به شغلی کم‌درآمد و کم‌منزلت تبدیل شد. زنان هنگامی این مشاغل را به خود اختصاص دادند که دستمزد و اعتبار آن‌ها پایین آمده بود. در ۱۹۹۸، تقریباً نود درصد کارکنان دفتری و ۹۸ درصد منشی‌های بریتانیا زن بودند. با این حال، نسبت کسانی که به‌عنوان منشی مشغول به کار بودند در طی دو دهه گذشته کاهش یافته است. رایانه‌ها جای ماشین‌های تحریر را گرفته‌اند و بسیاری از مدیران اکنون بیش‌تر نامه‌نگاری‌ها و سایر کارهای خود را مستقیماً با رایانه انجام می‌دهند.

### تجمع در کارهای پاره‌وقت

هرچند که شمار رو به‌رشدی از زنان اکنون در بیرون از خانه به کار تمام‌وقت اشتغال دارند، نسبت بزرگی از زنان در مشاغل پاره‌وقت تجمع یافته‌اند. در دهه‌های اخیر فرصت‌های اشتغال پاره‌وقت بسیار زیاد شده است، این امر تا حدی نتیجه اصلاح بازار کار و تشویق سیاست‌های اشتغال انعطاف‌پذیر و تا حدی نیز نتیجه گسترش بخش خدمات است (Crompton 1997).

مشاغل پاره‌وقت در مقایسه با کار تمام‌وقت، آزادی و انعطاف بسیار بیشتری به کارکنان می‌دهد. به‌همین دلیل این‌گونه شغل‌ها غالباً موردپسند زنانی است که می‌کوشند تعادل و توازن میان تعهدات شغلی و خانوادگی خود به‌وجود آورند. در موارد زیادی این کار با موفقیت انجام



شکل ۵.۱۳ اشتغال تمام وقت و پاره وقت در میان مردان و زنان، بریتانیا، ۱۹۸۴-۹۸.

Labour Force Survey, Office for National Statistics. منبع: From *Social Trends*, 29 (1999), p. 76.

می‌گیرد و زنانی که در صورت عدم وجود مشاغل پاره وقت کار را رها می‌کردند، به لحاظ اقتصادی فعال می‌شوند. اما کار پاره وقت معایب خاصی هم دارد، مثل پایین بودن دستمزد، عدم امنیت شغلی و محدود بودن فرصت‌های پیشرفت.

کار پاره وقت برای بسیاری از زنان جذابیت دارد و از دهه ۱۹۵۰ تا دهه ۱۹۸۰ بخش بزرگی از رشد فعالیت اقتصادی زنان به اشتغال پاره وقت

مربوط می‌شود. در ۱۹۹۴، زنان ۷۸ درصد از کل مشاغل پاره وقت را به خود اختصاص می‌دادند (شکل ۵.۱۳). از این نظر بریتانیا تا حدی متمایز از سایر

نقاط جهان است: در میان کشورهای صنعتی، بریتانیا یکی از بالاترین نرخ‌های اشتغال پاره وقت زنان را دارد.

چرا تعداد زنان در مشاغل پاره وقت این همه بیش از مردان است؟ جامعه‌شناسان مدت‌ها است که درباره پدیده اشتغال پاره وقت زنان بحث و جدل می‌کنند و به دنبال تبیینی برای غلبه این الگوی اشتغال در بریتانیا، در مقایسه با سایر کشورها، هستند. پیمایش‌ها نشان داده‌اند که به مشاغل پاره وقت دستمزدهای اندکی پرداخت می‌شود و امنیت شغلی نیز ندارند، و انعطاف‌پذیری این مشاغل مزیتی است که به نفع کارفرما تمام می‌شود تا به نفع کارکنان! اما وقتی از زنان در این باره سؤال می‌شود، اکثر آنان می‌گویند که از اشتغال پاره وقت راضی‌اند. اصلی‌ترین دلیل این زنان برای اشتغال در کارهای پاره وقت این است که آن‌ها خود ترجیح می‌دهند تمام وقت کار نکنند.

برخی از دانش‌پژوهان این استدلال را مطرح کرده‌اند که «انواع» متفاوتی از زنان وجود دارند - زنانی که بیرون از خانه به کار خود متعهد و پایبند هستند و زنانی که تعهدی نسبت به کار ندارند و تقسیم کار جنسی سنتی را انکارناپذیر می‌دانند (Hakim 1996). طبق این رهیافت، بسیاری از زنان با طیب خاطر کار پاره وقت را انتخاب می‌کنند تا وظایف و تعهدات خانگی سنتی خود را به انجام برسانند. اما از جهتی هم زنان قدرت انتخاب چندانی ندارند. مردان، روی هم رفته، مسئولیت اصلی مراقبت و پرورش کودکان را برعهده نمی‌گیرند. زنانی که این مسئولیت را بر دوش دارند (البته همراه با سایر مسئولیت‌های خانگی) که در عین حال خواهان یا نیازمند کار و دریافت مزد هستند به ناچار

کار پاره‌وقت را عملی‌ترین گزینه ممکن می‌یابند. (بحث و جدل درباره «جهت‌گیری زنان در قبال کار» را در کادر صفحه بعد مطالعه کنید).

### شکاف دستمزدها

متوسط مزدی که در بریتانیا به زنان شاغل پرداخت می‌شود کاملاً پایین‌تر از متوسط مزد مردان است، هرچند که این اختلاف در سی سال گذشته قدری کم‌تر شده است. در ۱۹۷۰، زنانی که به کار تمام‌وقت اشتغال داشتند، به‌ازای هر پوندی که مردان شاغل تمام‌وقت دریافت می‌کردند، فقط ۶۳ پنس<sup>۱</sup> مزد می‌گرفتند؛ در ۱۹۹۹ این رقم به ۸۴ پنس رسیده بود. در میان زنانی که کار پاره‌وقت داشتند، این شکاف در طول همین دوره کاهش یافت و مزد زنان از ۵۱ پنس به‌ازای هر یک پوند مزد مردان، به ۵۸ پنس رسید. این روند کلی به سمت بسته‌شدن «شکاف دستمزدها» به‌درستی گام مهمی به‌سوی برابری با مردان دانسته می‌شود.

چندین فرآیند بر این روند تأثیر می‌گذارند. یکی از عوامل مهم این است که نسبت به سابق، زنان بیش‌تری وارد حرفه‌های پردرآمد می‌شوند. زنان جوانی که تحصیلات و مهارت‌های خوبی دارند اکنون به اندازه هم‌تایان مذکر خود ممکن است شغل‌های پردرآمدی پیدا کنند. اما این پیشرفت و ترقی زنان در رأس ساختار شغلی در مقابل افزایش چشمگیر تعداد زنان در مشاغل پاره‌وقت کم‌درآمد در بخش در حال گسترش خدمات قرار می‌گیرد.

تفکیک شغلی براساس جنسیت یکی از عمده‌ترین عوامل پایدارماندن شکاف مزدهای زنان و مردان است. نسبت زنان در بخش‌های شغلی کم‌درآمد بیش از مردان است: بیش از ۴۵ درصد زنان کم‌تر از ۱۰۰ پوند در هفته درآمد دارند، درحالی‌که فقط ۲۰ درصد مردان چنین درآمدی در هفته دارند. به‌رغم پیشرفت‌های اخیر، نسبت زنان در رأس توزیع درآمدها نیز پایین است. ده‌درصد از مردان درآمدی بالای ۵۰۰ پوند در هفته دارند، درحالی‌که فقط ۲ درصد از زنان چنین درآمدی کسب می‌کنند (Rake 2000).

تعیین حداقل مزد کشوری در ۱۹۹۹ نیز به کم‌ترشدن شکاف مزدهای زنان و مردان کمک کرد، چون زنان زیادی در مشاغلی مثل آرایشگری یا پیشخدمتی کار می‌کنند که تا مدت‌ها دستمزدی کم‌تر از حداقل مزد فعلی دریافت می‌کردند. برآورد شده است که پس از تصویب حداقل مزد فعلی، درآمد تقریباً دو میلیون نفر به اندازه ۳۰ درصد افزایش یافته است (شکل ۶.۱۳). اما مزایای این حداقل مزد جدید نافی این واقعیت نیست که نسبت بزرگی از زنان هنوز در مشاغلی کار می‌کنند که دستمزدی معادل حداقل مزد یا اندکی بیش از آن دارد. با این درآمد زندگی‌کردن حتی برای یک نفر هم بی‌نهایت دشوار است چه رسد به این‌که پای فرزند یا فرزندان هم در میان باشند.

۱. هر پوند معادل صد پنس است.

### بحث و جدل درباره کار پاره‌وقت

یکی از پرمنازعه‌ترین بحث و جدل‌های جامعه‌شناسی کار به تجمع زیاد زنان در مشاغل پاره‌وقت که درآمد مربوط می‌شود. تبیین‌های گوناگونی برای توضیح موقعیت نسبتاً محرومانه زنان در بازار کار مطرح شده است. بسیاری از جامعه‌شناسان بر تأثیر منفی نیروهای اجتماعی مثل تفکیک شغلی، کمبود تسهیلات و امکانات مراقبت از کودکان و تبعیض پابرجای جنسی تأکید کرده‌اند تا تبیین کنند که چرا زنان کارهای پاره‌وقت می‌گیرند - و ظاهراً از آن راضی‌اند. اما دیگرانی هم هستند که رهیافت کاملاً متفاوتی اتخاذ می‌کنند. استدلال آن‌ها این است که موقعیت زنان در بازار کار نتیجه انتخاب عقلانی خود زنان است. سخنگوی اصلی این دیدگاه کاترین هاکیم است (Hakim 1995, 1996, 1998).

از نظر هاکیم، امروزه زنان شاغل به دو گروه تقسیم می‌شوند: آن‌ها که «تعهد و دلبستگی» اصلی آن‌ها به کار است و بنابراین کار تمام‌وقت دارند، و زنانی که به کار «تعهد و دلبستگی» ندارند و به مسئولیت‌های خانگی خود اولویت می‌دهند و فقط به صورت پاره‌وقت بیرون از خانه کار می‌کنند. هاکیم این استدلال را رد می‌کند که بچه‌داری مانع زنانی می‌شود که مایل به کار تمام‌وقت هستند، و همچنین عقیده ندارد که زنان در کارهای پاره‌وقت استثمار می‌شوند. او مدعی است که این «داستان‌ها» ساخته و پرداخته دانش‌پژوهان فمینیستی است که دستور کار سیاسی خاصی را دنبال می‌کنند. طبق نظر هاکیم، ماجرا فقط از این قرار است که جهت‌گیری زنان به کار متفاوت با جهت‌گیری‌های مردان است. در نتیجه، آن‌ها به صورت عقلانی تصمیم می‌گیرند که خانه و خانواده را اولویت نخست خود قرار دهند و از انعطاف‌پذیری اشتغال پاره‌وقت رضایت دارند.

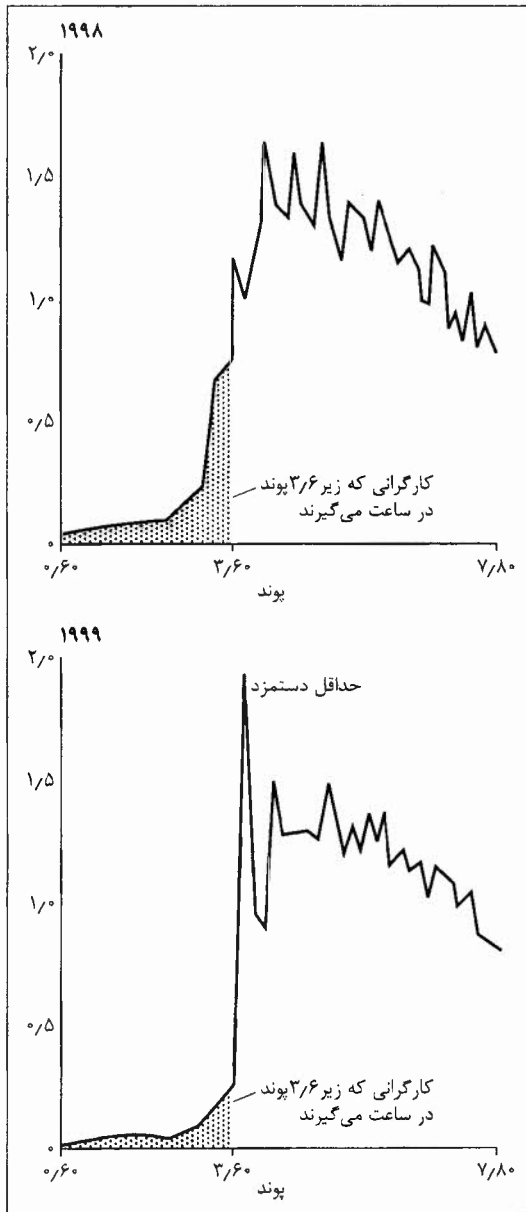
نوشته‌های هاکیم موجب واکنش‌های تند جامعه‌شناسان زیادی شده است که قبول ندارند الگوهای بازار کار فقط نتیجه انتخاب‌های زنان باشد (Crompton and Harris 1998; Ginn et al., 1996). مخالفان فرضیه هاکیم معتقدند که نادیده گرفتن قیدوبندهای متعددی که انتخاب‌های زنان را محدود می‌کند، اشتباه بزرگی است. رزماری کرامپتن و فیونا هریس با این تبیین هاکیم مخالفت کرده‌اند که «جهت‌گیری‌های کاری» زنان متفاوت با مردان است. طبق نظر کرامپتن و هریس، زنان می‌توانند هم به کار و هم به خانواده خود تعهد و دلبستگی داشته باشند، و این تعهدها در طول زندگی آن‌ها کم‌رنگ‌تر و پررنگ‌تر شوند. همان‌طور که مطالعه در مورد کارگران صنعتی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نشان داده بود (Goldthorp et al., 1968-9)، کارکنان می‌توانند رهیافت‌های گوناگون و مختلفی به کار خود داشته باشند و هم برای رضایت‌های درونی و هم برای پاداش‌های مادی آن ارزش قائل باشند. بنا به استدلال آن‌ها، همین مطلب درباره زنان روزگار ما درست است که می‌کوشند توازنی بین تقاضاهای متعارض کار و خانواده در متن و زمینه‌های فرهنگی و شغلی گوناگون ایجاد کنند (Crompton and Harris 1998).

کرامپتن و هریس با استناد به مصاحبه‌هایی که با نمونه چندملیتی زنان شاغل در روسیه، بریتانیا، آرژانتین و فرانسه و جمهوری چک انجام شده، نتیجه می‌گیرند که زندگی‌نامه‌های زنان نشان می‌دهد که بسترهای آن‌ها در قبال خانواده و کار بسیار پیچیده و متنوع است. برای مثال، زنی که در سال‌های جوانی خود با شور و شوق شغلی را دنبال کرده شاید تصمیم بگیرد بچه‌دار شدن را در اولویت قرار دهد. ما بعد دوباره با همان اشتیاق به کار خود بازگردد. به جای سخن‌گفتن از «تعهد داشتن یا نداشتن»

او در قبال کار، بهتر است بگوییم که زنان زندگینامه‌های فردی خود را در نسبت با امکانات و موانعی شکل می‌دهند که در مراحل مختلف زندگی‌شان پیش‌روی خود می‌بینند. بسیاری از منتقدان هاکیم توافق دارند که زنان در مورد اشتغال خود تصمیم‌ها و انتخاب‌هایی به‌عمل می‌آورند، و این انتخاب‌ها بر موقعیت کلی‌تر زنان در بازار کار اثر می‌گذارد. اما آن‌ها این فکر را رد می‌کنند که زنان این تصمیم‌ها را به‌صورت «عقلانی» و گویی در خلأ اتخاذ می‌کنند. بلکه، تصمیم‌گیری در مورد اشتغال تحت تأثیر چالش‌ها و دشواری‌های عملی، ایستارهای خانواده و هنجارهای فرهنگی انجام می‌گیرد.

یکی از نمودهای واقعیت فوق این است که نسبت درخور توجهی از زنان بریتانیا در فقر به‌سر می‌برند. این مطلب خصوصاً در مورد زنانی صدق می‌کند که سرپرست خانوار هستند. درصد زنان در میان فقرا در طول دو دهه گذشته مرتباً افزایش یافته است. فقر در میان زنانی که کودکان خردسال دارند بسیار وخیم‌تر است. در این‌جا چرخه شومی وجود دارد؛ زنی که می‌تواند شغلی با درآمد مکفی پیدا کند ممکن است به‌دلیل هزینه‌های بچه‌داری دچار مضیقه مالی شود، اما اگر کار پاره‌وقت بگیرد، درآمد او پایین می‌آید، و همه آینده و آرزوهای شغلی او بر باد می‌رود، و سایر مزایای اقتصادی را نیز که به کارکنان تمام‌وقت تعلق می‌گیرد - مثل حق اولاد یا بازنشستگی - از دست می‌دهد.

اگر عمر فعال یک زن را در نظر بگیریم، شکاف دستمزدها تفاوت فاحشی در کل عایدی‌های دوره زندگی شغلی ایجاد می‌کند. مطالعه‌ای که اخیراً تحت عنوان درآمد زنان در طول دوره زندگی انجام شده (Rake 2000) نشان داده که برای مثال یک زن نیمه‌ماهر در طول زندگی خود باید ۲۴۰,۰۰۰ پوند «جریمه زن بودن» خویش را بپردازد. جریمه زن بودن به این معنا است که یک زن در طول زندگی خود چقدر کم‌تر از مردی که توانایی‌های مشابه او دارد، دریافت می‌کند، حتی اگر این زن صاحب فرزندی نباشد. مبلغی که یک زن در طول دوره زندگی خود دریافت می‌کند بسته به مدارک تحصیلی و مهارت‌های او تغییر می‌کند. برای مثال، زن بی‌فرزندی که مهارت یا مدرک تحصیلی خاصی ندارد احتمالاً ۵۱۸,۰۰۰ پوند در طول زندگی خود درآمد خواهد داشت، و اگر تحصیل‌کرده باشد می‌تواند انتظار داشته باشد که دو برابر این مبلغ عایدی داشته باشد - «جریمه مؤنث بودن» او نسبتاً کم‌تر خواهد شد و او دچار «زیان مادران» - شکاف میان درآمد زنان بی‌فرزند و زنان صاحب‌فرزند - نخواهد شد (شکل ۷.۱۳)، در مقابل، مادری که فاقد مهارت شغلی خاصی است و دو فرزند دارد احتمالاً در حدود ۲۸۵,۰۰۰ پوند «زیان مادران» را خواهد پرداخت (در مقایسه با درآمد مردی با خصوصیات او). این رقم برای یک زن نیمه‌ماهر ۱۴۰,۰۰۰ پوند و یک زن ماهر ۱۹,۰۰۰ پوند است - اضافه بر «جریمه مؤنث بودن». زنانی که در این دو گروه آخر جای می‌گیرند احتمالاً به‌سرعت دوباره سرکار خود بازمی‌گردند و تا وقتی بچه‌ها خردسال‌اند، از مهدکودک روزانه استفاده می‌کنند (Rake 2000).



شکل ۶.۱۳ تأثیر تعیین حداقل دستمزد: مزد ساعتی کارگران برحسب درصد از کل کارکنان ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹.

منبع: Office for National Statistics. From the *Guardian*, 15 Oct. 1999.

## آیا نابرابری‌های شغلی جنسیتی در حال فروپاشی‌اند؟

فرصت‌های فزاینده برای زنان در مقام‌های بالا...

به‌رغم پابرجا بودن تفکیک شغلی و شکاف مزدها، نشانه‌هایی وجود دارد که نابرابری‌های مفراط جنسیتی کم‌رنگ‌تر می‌شوند و ایستارهای زیربنایی آن‌ها در حال تحول است. در میان فارغ‌التحصیلان جوانی که به‌تازگی وارد بازار کار می‌شوند، تفکیک شغلی براساس جنسیت کم‌رنگ‌تر از پیش است. مطالعه نسلی ESRC روی جوانان متولد ۱۹۷۰ نشان داد که زنان جوان از برنامه‌های ایجاد فرصت‌های برابر که در طول دهه ۱۹۸۰ به اجرا درآمد، نفع می‌برند (ESRC 1997). زنان طبقه متوسط اکنون به اندازه همکلاسی‌های مذکر خود شانس دارند که در دانشگاه‌های خوب پذیرفته شوند و پس از فارغ‌التحصیل شدن مشغول پردرآمدی بیابند.

داشتن یا نداشتن فرزندان وابسته، تأثیر عمده‌ای بر مشارکت زنان در بازار کار می‌گذرد. احتمال اشتغال تمام‌وقت برای همه گروه‌های اقتصادی-اجتماعی در صورتی بیشتر می‌شود که آن‌ها جبهه‌ی در خانه نداشته باشند. با این حال، مدرن‌آمیزی در مقایسه با دو دهه پیش، شانس بسیار بیشتری دارند که به‌ویژه به همان کار تمام‌وقت قبلی



خود، در همان محل و برای همان کارفرما، بازگردند. اکنون دوره‌های وقفه کاری زنان به سبب بچه‌دار شدن، کوتاه‌تر از گذشته است. این مطلب خصوصاً در مورد مشاغل پردرآمد بیش‌تر صادق است، و این عاملی است که موجب نیرومندی بنیة اقتصادی خانوارهای دودرآمدی و «پرکار» می‌شود.

به نظر می‌رسد که امروزه دگرگونی‌های ژرفی در حال وقوع‌اند: بسیاری از جامعه‌شناسان توافق دارند که شمار زنانی که پشتوانه تحصیلی نیرومند و مدارک و مدارج معتبری دارند، به صورت فاحشی افزایش یافته است. پژوهش‌ها حاکی از این هستند که در مقایسه با دهه‌های پیشین اکنون زنان بیش‌تری وارد مشاغل حرفه‌ای و مدیریتی می‌شوند. برای مثال، بین ۱۹۹۱ و ۱۹۹۸، نسبت زنان مدیر از ۳۰ درصد به ۳۳ درصد رسید (HMSO 1999).

با وجود این، باید به یاد داشته باشیم که مدت درازی طول می‌کشد تا کسانی که در پی زندگی حرفه‌ای و تخصصی هستند به قله موفقیت‌های خود برسند، و به همین دلیل برای مشاهده نتایج کامل دگرگونی‌های فعلی باید چند سال دیگر صبر کنیم. مطالعات نشان داده‌اند که نائل شدن به رده‌های فوقانی قدرت برای زنان بسیار دشوارتر از کسب موقعیت‌های حرفه‌ای و مدیریتی میانی است. کم‌تر از ۵ درصد هیئت‌مدیره شرکت‌های بریتانیایی در اختیار زنان است؛ از هر پنج شرکت، چهار شرکت هیچ زنی در هیئت مدیره خود ندارند. متأسفانه همین داستان را می‌توان در بسیاری از حوزه‌های اقتصاد نیز حکایت کرد.

#### اما زنان زیر طبقه همچنان محروم می‌مانند...

در حال، همگان از چنین پیشرفت‌هایی سهم مساوی نمی‌برند. روندهای موجود در «اقتصاد اطلاعاتی» ظاهراً شکاف میان بالایی‌ها و پایینی‌ها را فراخ‌تر می‌کند. مجموعه پویای مشاغل ممتاز نوین تعارض فاحشی با شمار انبوه مشاغل غیرماهرا نه‌ای دارد که برای گردش کارها در اقتصاد اطلاعاتی لازم‌اند. قبلاً گفته‌ایم که بالاترین میزان رشد و گسترش اشتغال زنان در کارهای پاره‌وقت و کم‌درآمد بخش خدمات است: زنان نیروی کار مهمی در این اقتصاد در حال تغییر هستند. اما این واقعیت که بسیاری از مشاغل دستمزدهایی به اندازه حداقل مزد پرداخت می‌کنند فقر را برای بسیاری از زنان به مسئله‌ای بسیار واقعی تبدیل می‌کند، خصوصاً برای مادران تنها.

نرخ رشد اشتغال در میان مادران کودکان خردسال بسیار بالا است، یعنی گروهی از زنان که بچه‌داری یکی از دغدغه‌های اصلی‌شان است. تقاضا برای خدمات مراقبت از کودک قطعاً یکی از مهم‌ترین چالش‌هایی است که بر توانایی زنان در وارد شدن به بازار اشتغال تأثیر می‌گذارد. زنان برای آن‌که بتوانند شغل تمام‌وقت داشته باشند باید بتوانند تدبیری برای مراقبت از کودکان بیندیشند - خواه رسمی خواه غیررسمی (کمک‌گرفتن از دوستان، اقوام یا همسایگان). گزارشی تحت عنوان مسئله مراقبت از کودک (DFEE 1998) که از سوی وزارت آموزش و اشتغال منتشر شد حاکی از این

<p><b>خانم ماهر</b> فارغ‌التحصیل و حرفه‌ای است، مثل دبیر. در ۲۸ سالگی ازدواج می‌کند و در ۳۰ سالگی و ۳۳ سالگی فرزند اول و دوم را به دنیا می‌آورد.</p>	<p><b>خانم نیمه‌ماهر</b> دیپلم دارد و در یک اداره شغل دفتری مثل منشی‌گری گرفته است. در ۲۶ سالگی ازدواج می‌کند و در ۲۸ و ۳۱ سالگی فرزند اول و دوم را به دنیا می‌آورد.</p>	<p><b>خانم غیرماهر</b> بدون اخذ مدرک ترک تحصیل کرده، و در یک مغازه به عنوان دستیار کار می‌کند. در ۲۱ سالگی ازدواج و در ۲۳ و ۲۶ سالگی فرزند اول و دوم را به دنیا می‌آورد.</p>	<p><b>شکاف درآمدها</b> سه مقوله «زنان نوعی»  سه مقوله کسر عایدی‌ها</p>
<p>۱۴۳۰۰۰£</p>	<p>۲۴۱۰۰۰£</p>	<p>۱۹۷۰۰۰£</p>	<p><b>جریمه زن بودن</b> یک زن در طول زندگی خود چقدر کم‌تر از مردی هم‌تراز خود دریافت می‌کند، حتی اگر صاحب فرزند نباشد.</p>
<p>۱۹۰۰۰£</p>	<p>۱۴۰۰۰۰£</p>	<p>۲۸۵۰۰۰£</p>	<p><b>زبان مادر</b> یک مادر در طول زندگی خود چقدر کم‌تر از زنی دریافت می‌کند که هم‌تای اوست ولی فرزندی ندارد.</p>
<p>۱۶۲۰۰۰£</p>	<p>۳۸۱۰۰۰£</p>	<p>۴۸۲۰۰۰£</p>	<p><b>زبان والد</b> یک زن در طول زندگی خود چقدر کم‌تر از مردی دریافت می‌کند که هم‌تای اوست؛ یعنی جریمه زن بودن به علاوه زبان مادران.</p>

شکل ۷.۱۳ «جریمه زن بودن»، «زبان مادر» و «زبان والد» در مجموع عواید زنان در طول دوره زندگی.

منبع: Guardian, 27 Feb. 2000; K. Rake (ed.), *Women's Incomes Over the Lifetime*, Stationery Office, 2000.

بود که چهار پنجم مادران غیرشاغل اگر می‌توانستند راه‌حلی برای مراقبت از کودکان خود بیابند، کار می‌کردند. یک‌هفتم مادران گفته بودند که بچه‌داری دلیل اصلی کار نکردن‌شان است. با این‌که شمار خدمات بچه‌داری در بخش خصوصی افزایش یافته، ولی هزینه این خدمات اغلب بسیار بالا است. زنانی که تحصیلات بالایی ندارند غالباً مشاغلی پیدا می‌کنند که درآمد آن‌ها به‌زحمت جوابگوی هزینه خدمات بچه‌داری است.

## تقسیم کار خانگی

### خانه‌داری

خانه‌داری، به صورتی که فعلاً رایج است، همراه با جداشدن خانه از محل کار پدید آمد (Oakley 1974). همراه با گسترش فرآیند صنعتی شدن، خانه بیش‌تر محلی برای مصرف کالاها شده نه

تولید آن‌ها. کارهای خانگی به صورت نامرئی درآمد چراکه «کار واقعی» براساس دریافت مزد تعریف می‌شد. خانه‌داری به طور سنتی قلمرو زنان دانسته می‌شده است، حال آن‌که قلمرو «کار واقعی» در بیرون از خانه در اختیار مردان بود. در این مدل عرفی، تقسیم کار خانگی - شیوه تقسیم مسئولیت‌های خانه بین اعضای خانوار - کاملاً روشن و واضح بود. زنان اکثر وظایف خانه‌داری را برعهده داشتند، و مردان با مزدی که دریافت می‌کردند «نان‌آور» خانواده بودند.

این دوره پیدایش «خانه» مجزا از محل کار، شاهد تغییرات دیگری هم بود. پیش از آن‌که اختراعات و تسهیلات صنعتی حوزه خانگی را تحت تأثیر قرار دهد، کارهای خانه‌داری بسیار دشوار و چاره‌ناپذیر بود. برای مثال، شست‌وشوی هفتگی کاری سنگین و طاقت‌فرسا بود. همراه با لوله‌کشی آب سرد و گرم به داخل خانه‌ها، بسیاری از کارهای وقت‌گیر حذف شد؛ قبلاً باید آب را به خانه می‌آوردند و در صورت نیاز همان‌جا گرم می‌کردند. با آمدن برق و گاز، اجاق‌های هیزمی و زغالی نیز از صحنه خارج شدند و زحمت‌هایی مثل شکستن هیزم، حمل زغال‌سنگ، و تمیزکردن اجاق حذف شدند.

ولی عجیب است که متوسط زمانی که زنان صرف کارهای خانگی می‌کنند، حتی پس از رواج دستگاه‌هایی مثل جاروبرقی و ماشین‌های شوینده، آن‌قدرها هم کم‌تر نشده است. مدت زمانی که زنان بریتانیایی غیرشاغل صرف کارهای خانه‌داری می‌کنند، در طول نیم‌قرن گذشته کاملاً ثابت و بدون تغییر مانده است. دستگاه‌ها و لوازم خانگی برقی، بعضی از زحمت‌های سنگین خانه‌داری را حذف کرده، ولی وظایف و کارهای تازه‌ای به جای آن‌ها پدید آمده است. زمانی که صرف مراقبت از کودکان، خرید برای خانه و پخت‌وپز می‌شود، همگی افزایش یافته است.

کارهای خانگی بدون مزد اهمیت شایانی برای اقتصاد دارند. برآورد شده است که بین ۲۵ تا ۴۰ درصد از ثروتی که در کشورهای صنعتی به دست می‌آید، از ناحیه کارهای خانه‌داری است. کار خانگی پشتوانه اقتصاد است چون تأمین‌کننده خدمات رایگانی است که اکثر جمعیت شاغل به آن نیاز دارند. اما کارهای خانه‌داری ابعاد مسئله برانگیزی دارد. پژوهش خانم آن اوکلی درباره خانه‌داری نشان داد که پرداختن تمام وقت به کارهای خانگی می‌تواند موجب انزوا، بیگانگی و فقدان رضایت قلبی شود. زنان خانه‌داری که در این پژوهش مورد مطالعه بودند، کارهای خانه‌داری را بسیار یکنواخت می‌دانستند و فشار روانی زیادی به خود وارد می‌کردند تا ضوابط و معیارهای خاصی را که برای کار خود وضع کرده بودند، رعایت کنند (Oakley 1974).

انواع کارهای بامزد و بی‌مزد رابطه متقابل نزدیکی با هم دارند، همان‌طور که سهم خانه‌داری در کل اقتصاد نیز مؤید این مطلب است. یکی از پرسش‌های مورد علاقه جامعه‌شناسان این است که شرکت فزاینده زنان در بازار کار چه تأثیری بر تقسیم کار خانگی گذاشته است. اگر کمیت کارهای خانگی کاهش نیافته است ولی زنان کم‌تری به صورت تمام وقت خانه‌داری

می‌کنند، پس می‌توان نتیجه گرفت که وظایف خانه‌داری امروزه به صورت متفاوتی سروسامان می‌گیرد.

### تغییر در تقسیم کار خانگی

یکی از نتایج افزایش تعداد زنان در بازار کار این است که برخی الگوهای سنتی خانواده در حال بازبینی و تغییر شکل است. مدل «مرد نان‌آور» کم‌کم به جای قاعده به استثنای تبدیل شده است، و استقلال اقتصادی رو به رشد زنان به این معنا است که آن‌ها موقعیت بهتری برای رهاشدن از نقش‌های جنسیتی در خانه دارند، به شرطی که خود مایل به این کار باشند. هم از نظر کارهای خانه‌داری و هم از نظر تصمیم‌گیری‌های مالی، نقش‌های سنتی زنان در خانه دستخوش دگرگونی‌های مهمی شده است. به نظر می‌رسد که در بسیاری از خانوارها حرکتی به سمت روابط مساوات‌خواهانه‌تر در جریان است، هرچند که بار مسئولیت اکثر کارهای خانه‌داری همچنان بر دوش زنان است. تنها استثنا در این زمینه، تعمیرکاری‌های کوچک در خانه است که غالباً توسط مردان انجام می‌گیرد.

مطالعات نشان می‌دهند که زنان متأهلی که بیرون از خانه شاغل‌اند، کم‌تر از سایر زنان کارهای خانه‌داری انجام می‌دهند، اگرچه مسئولیت اصلی مراقبت و رسیدگی به خانه تقریباً همیشه برعهده آن‌ها است. مسلماً الگوی فعالیت‌های آن‌ها قدری با زنان خانه‌دار متفاوت است. آن‌ها بیش‌تر کارهای خانه‌داری را اوایل غروب انجام می‌دهند و در روزهای آخر هفته نیز وقت بیش‌تری به خانه‌داری اختصاص می‌دهند.

این واقعیت که زنان شاغل همچنان مسئولیت اصلی کارهای خانه را بر دوش دارند، موجب شده که آرلی هاچسپایلد، جامعه‌شناس امریکایی، مفهوم «نوبت دوم»<sup>۱</sup> را مطرح کند (Hochschild 1989). هاچسپایلد از این اصطلاح استفاده می‌کند تا بگوید که بسیاری از زنان شاغل پس از اتمام ساعت کار اداری، مجبور به اضافه کار در خانه هستند تا کارهای خانه و خانواده معطل نماند. از دید هاچسپایلد، این امر به «تحول به تأخیرافتاده» زنان منجر می‌شود؛ با این‌که زنان در بازار کار به صورت فزاینده‌ای حقوق خود را به کرسی می‌نشانند، اما در خانه همچنان بار سنگین کارهای خانه‌داری را به دوش می‌کشند.

اما هستند شواهدی که نشان می‌دهند حتی این الگو هم شاید در حال تغییر باشد. اکنون مردان بیش از گذشته در کارهای خانه‌داری شرکت می‌کنند، هرچند که پژوهشگرانی که درباره این پدیده تحقیق کرده‌اند معتقدند که در این‌جا شاهد فرآیند «سازگاری معوق»<sup>۲</sup> هستیم (Gershuny et al., 1994). مقصود این است که دستیابی به توافق دوجانبه تازه‌ای میان مردان و زنان بر سر تقسیم دوباره وظایف خانگی آهسته‌تر از هجوم زنان به بازار کار رخ می‌دهد. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که تقسیم کار در

1. second shift

2. lagged adaptation



خانوارها به عواملی مثل طبقه اجتماعی و میزان ساعات کار زن در بیرون از خانه بستگی دارد. زوج‌هایی که طبقه اجتماعی بالاتری دارند معمولاً تقسیم کار مساوات‌خواهانه‌تری دارند، در خانوارهایی که زن به صورت تمام‌وقت در بیرون از خانه شاغل به کار است، همین وضعیت دیده می‌شود. به‌طور کلی، مردان بیش از گذشته مسئولیت‌های خانه و خانه‌داری را قبول می‌کنند، اما بار این وظایف هنوز هم به مساوات تقسیم نمی‌شود.

پیمایشی که وارد و هیترینگتن در منچستر انجام دادند، نشان داد که تقسیم کار خانگی در میان زوج‌های جوان مساوات‌گرایانه‌تر از نسل‌های قدیمی‌تر است (Ward and Heatherington 1993). این نویسندگان نتیجه می‌گیرند که کلیشه‌های جنسیتی با گذشت زمان سستی می‌گیرند. کودکانی که در خانوارهایی پرورش یافته‌اند که والدین آن‌ها سعی می‌کردند در کارهای خانه شریک باشند، به احتمال زیاد این عملکرد را در زندگی خود نیز پیاده می‌کنند.

وگلر و پال جنبه دیگری از تقسیم کار خانگی را بررسی کرده‌اند - یعنی روش‌های «مدیریت» مالی خانواده (Vogler and Pahl 1994). آن‌ها می‌خواستند دریابند که آیا افزایش اشتغال زنان موجب مساوات بیشتر در دسترسی زنان به پول و اختیار تصمیم‌گیری‌های مالی شده است یا خیر. آن‌ها با انجام مصاحبه‌هایی با زوج‌هایی در شش اجتماع مختلف بریتانیایی پی بردند که توزیع منابع و امکانات مالی، در کل، منصفانه‌تر از گذشته است اما هنوز با طبقه اجتماعی

پیوندهای بینابین دارد. در میان زوج‌های پردرآمدتر، «مجموع» درآمدها معمولاً به‌طور مشترک مدیریت می‌شود و برابری بیش‌تری در دسترسی به پول و تصمیم‌گیری درباره‌ی خرج کردن پول وجود دارد. هر قدر سهم زن در اقتصاد خانوار بیش‌تر باشد، سطح کنترل او بر تصمیم‌گیری‌های مالی بیش‌تر می‌شود.

در خانواده‌هایی که کم‌درآمدترند، زنان غالباً مسئول مدیریت روزانه‌ی دخل و خرج خانه‌اند، اما مسئولیت تصمیم‌های استراتژیک درباره‌ی بودجه‌بندی و هزینه‌کردن پول لزوماً برعهده‌ی آنها نیست. در این موارد، دلگرو و پال متوجه شدند که زنان به دفاع و حمایت از اختیار شوهران در خرج کردن پول گرایش دارند، درحالی‌که خود را از این حق محروم می‌کنند. به عبارت دیگر، ظاهراً بین کنترل روزانه‌ی زنان بر دخل و خرج خانه و دسترسی آنها به پول، ناهمخوانی وجود دارد.

### کار و خانواده

تا به این جا برخی از عمده‌ترین دگرگونی‌های دنیای کار را بررسی کرده‌ایم - چرخش به سمت اقتصاد معرفتی، پیدایش فنون تولید انعطاف‌پذیر «پسافوردیستی»، و هجوم زنان به بازار کار. این تغییرات در بطن خانواده چگونه تجربه می‌شوند؟ دگرگونی‌های کار و محیط کار در خلأ رخ نمی‌دهد - این دگرگونی‌ها آثار و نتایج مهمی بر خانوارها و خانواده‌های کارگران و کارمندان دارند. در این بخش به بررسی بعضی از چالش‌ها و استراتژی‌های آشتی‌دادن مقتضیات کار و خانواده در زمانه‌ی پرشتاب کنونی، خواهیم پرداخت.

### چالش کار و خانواده

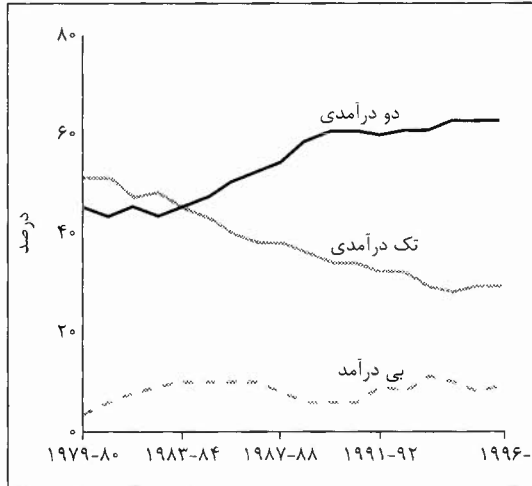
افول خانوارهای سنتی «مرد نان‌آور» برابری بیش‌تری برای زنان، هم در خانه و هم در حوزه‌های حرفه‌ای، به ارمغان آورده است. اما درعین حال آثار و نتایج پیچیده و بغرنجی نیز در خانوارها به بار آورده است: همراه با فراخ‌ترشدن شکاف میان خانوارهای «بهره‌مند از کار» و «بسی‌بهره از کار»، قطب‌بندی اجتماعی و فقر نیز رو به افزایش است. تفکیک رو به‌رشدی میان خانواده‌های دو درآمدی و خانوارهای تک‌درآمدی یا بی‌درآمد وجود دارد (شکل ۸.۱۳).

این تغییرات در ساختارهای خانوار با دگرگونی‌های عظیمی در اقتصاد و محیط کار همراه بوده است. شرکت‌ها می‌کوشند بازده و بهره‌وری خود را بیش‌تر کنند، شغل‌ها حذف یا کوچک می‌شوند، و بسیاری از کارگران و کارمندان فشار و اضطراب زیادی در زمینه‌ی امنیت شغلی خود احساس می‌کنند. توقع‌های سنگین در مورد عملکرد شغلی (چه توقع از خویشتن، و چه توقع مافوق‌ها) به این معنا است که کارکنان به مدت بیش‌تر و با تلاش سخت‌تری کار می‌کنند. کار وقت بیش‌تری از مردم می‌گیرد؛ مخصوصاً در مورد زوج‌های دودرآمدی و تک‌والدها، طولانی‌شدن ساعات کار به

معنای کاسته‌شدن از وقتی است که می‌توان در اختیار خانواده و کودکان گذاشت. تخصیص زمان به مسئله اصلی بسیاری از خانوارهایی تبدیل شده است که «بیش از حد گرفتار کار هستند».

### طولانی‌شدن هفته کاری

یکی از مطالعات بنیاد جوزف رونتری معلوم کرده که ۶۰ درصد از کل کارکنان بریتانیا احساس می‌کنند که در طول پنج‌سال گذشته تلاش و انرژی بیشتری صرف شغل خود کرده‌اند و با سرعت زیادتری کار کرده‌اند. ساعات کار مردان شاغل در کارهای تمام‌وقت در بریتانیا به‌طور متوسط بیش‌تر از هر کشور



شکل ۸.۱۳ تعداد درآمددارها در زوج‌های صاحب فرزند، بریتانیای کبیر، ۱۹۶۹-۱۹۷۹.

منبع: General Household Survey, Office for National Statistics. From *Social Trends*, 30 (2000), p. 68.

اروپایی دیگری است: ۴۵/۷ ساعت کار در هفته در مقایسه با متوسط ۴۱/۳ ساعت کار هفتگی اتحادیه اروپا (HMSO 2000:74). یافته‌های آماری پیمایش نیروی کار نشان می‌دهد که حدود ۲۰ درصد از نیروی کار بریتانیا بیش از ۴۸ ساعت در هفته در شغل اصلی خود کار می‌کنند. سی درصد از مردان، و ۷ درصد از زنان، مدعی‌اند که هفته‌ای بیش از ۴۸ ساعت کار می‌کنند (HMSO 1999). مطالعه الگوهای کار در میان مدیران و مشاوران نشان می‌دهد که کارکردن به میزان پنجاه‌ساعت در هفته، شصت ساعت در هفته و یا حتی بیش‌تر، به‌طور فزاینده‌ای رواج پیدا می‌کند و به امری متداول تبدیل می‌شود.

آیا «ساعات کار طولانی» در حال تبدیل‌شدن به قاعده و هنجار است؟ برخی معتقدند که همین‌طور است و این روند، روند کاملاً ناسالمی است. منتقدان می‌گویند که «اضافه‌بار کار» موجب عدم توازن شدیدی میان زندگی شخصی و حرفه‌ای می‌شود. والدین شاغلی که عصبی و بی‌رمق به خانه می‌آیند، نمی‌توانند اوقات خوبی با فرزندان و همسران خود بگذرانند، و به این ترتیب هم به ازدواج خود و هم به پرورش کودکان خود لطمه می‌زنند. آن‌ها وقت چندانی برای فعالیت‌های فراغتی و برای شرکت در فعالیت‌های اجتماع خود، مثل سیاست‌های محلی یا نظارت بر مدارس، ندارند. از نظر این منتقدان، ساعات کاری پیوسته در حال تصرف «اوقات فراغت» ارزشمندی است که مردم برای حفظ سلامت جسمی و روانی خود به آن نیاز دارند.

## اشتغال والدین و پرورش کودکان

همراه با بیش تر و بیش تر شدن تعداد مادرانی که وارد بازار کار می‌شوند، پرسش‌هایی درباره آثار و نتایج بلندمدت این روند بر رفاه و سعادت کودکان مطرح شده است. آیا مادران شاغل در حق کودکان خود «کوتاهی می‌کنند»؟ درباره این مسئله عقاید متضادی بیان شده است؛ بسیاری از این عقاید مناقشه برانگیزند و حاکی از این هستند که کودکانی که هردو والد آن‌ها بیرون از خانه به کار اشتغال دارند شاید در مقایسه با کودکانی که در سنین اولیه آن‌ها یکی از والدین در خانه می‌مانند، دچار محرومیت‌هایی باشند.

مطالعه‌ای که توسط مؤسسه آموزش و پرورش انجام گرفت از داده‌های پیمایش ملی رشد کودک استفاده کرد که روی نمونه ۱۱,۰۰۰ نفری متولدین ۱۹۵۸ و فرزندان آن‌ها انجام شده بود. این تحقیق به آثار و نتایج بازگشت مادران به کار روی کودکان زیر یک سال مربوط می‌شد. یافته‌ها نشان دادند که بین اشتغال زنان و موفقیت تحصیلی آتی کودکان رابطه وجود دارد: کودکانی که مادران آن‌ها تا یک سال پس از تولد ایشان به سرکار خود بازگشته بودند، در سن هشت تا ده سالگی نسبت به سایر کودکان از نظر مهارت‌های خواندن متون اندکی ضعیف‌تر بودند. اما این تحقیق نشان داد که، در کل، کودکانی که مادران آن‌ها به کار خود بازگشته بودند (مخصوصاً به کار تمام وقت)، قدرت سازگاری بهتری داشتند، آرامش و خونسردی بیش‌تری داشتند و در زندگی بعدی خود به لحاظ اجتماعی پخته‌تر بودند (Joshi and Verropoulou 1999). مطالعه‌هایی از این دست، توسط آن دسته از جریان‌های سیاسی و اجتماعی مورد استناد قرار می‌گیرد و برجسته می‌شود که استدلال می‌کنند زنان باید به لحاظ قانونی حق داشته باشند که یک سال بعد از تولد کودک خود دوباره سرکارشان بازگردند، نه زودتر.

مطالعه موردی اخیر که در بارکینگ و داگنهام در شرق لندن انجام گرفت نیز پیوندهایی میان موفقیت تحصیلی فرزندان و الگوهای اشتغال والدین یافت (O'Brien and Jones 1999). در ۱۹۹۴ مارگارت اُبرین و دבורا جونز پیمایشی روی ۶۲۰ دانش‌آموز سیزده تا پانزده ساله انجام دادند تا تعامل میان زندگی خانوادگی آن‌ها و تجربه تحصیلی‌شان را بررسی کنند. علاوه بر پرکردن پرسشنامه، از این دانش‌آموزان خواسته شد که به مدت یک هفته خاطرات خود را بنویسند و درباره کارهای متداول هروزی خود نیز توضیح دهند، از جمله در این باره که چقدر با هریک از والدین خود بوده‌اند. اُبرین و جونز دو سال بعد داده‌هایی درباره نتایج تحصیلی همین دانش‌آموزان جمع‌آوری کردند.

بارکینگ و داگنهام محل مطالعه جامعه‌شناختی مهمی بود که پیتر ویلموت در دهه ۱۹۵۰ انجام داد؛ در آن زمان این ناحیه محل زندگی خانواده‌های سفیدپوست طبقه کارگر بود که پیوندهای خوشایندی نیرومند و تحصیلات اندکی داشتند. ویلموت این ناحیه را «محل‌های تک طبقه‌ای»



وصف می‌کرد که فرهنگ و ارزش‌های متجانس آن به کار یدی معطوف بود (Willmott 1963). بیش از دو دهه بعد نیز این منطقه عمدتاً بدون تغییر باقی ماند (اکثر مردان هنوز کارهای یدی داشتند)، هرچند که تعداد زنان شاغل بسیار بیش‌تر شده بود. در نمونه مورد مطالعه ابرین و جونز، ۴۰ درصد از خانوارها دودرآمدی بودند و پدر و مادر کار تمام‌وقت داشتند، ۳۴ درصد نیز دودرآمدی بودند اما فقط پدر بود که کار تمام‌وقت داشت و مادر به صورت پاره‌وقت کار می‌کرد، و ۲۳ درصد تک‌درآمدی بودند که پدر کار تمام‌وقت داشت و مادر خانه‌دار بود.

ابرین و جونز بر مبنای داده‌های این پیمایش توانستند مقدار وقتی را که بچه‌ها در انواع مختلف خانوارها با والدین خود می‌گذرانند، با هم مقایسه کنند. آن‌ها دریافتند که در کل دسترسی بچه‌ها به مادرشان وقتی بیش‌تر می‌شود که مادر کار پاره‌وقت داشته باشد (جدول ۱.۱۳). مطلب شگفت‌آور این بود که در خانوارهایی که پدر کار تمام‌وقت داشت و مادر در خانه بود، بچه‌ها کم‌ترین وقت را با والدین خود می‌گذرانند. بر اساس گزارش‌های مکتوب دانش‌آموزان، مادران خانه‌دار اگرچه در خانه حضور داشتند اما ضرورتاً وقت بیش‌تری صرف بچه‌ها نمی‌کردند. این مطلب مخصوصاً در روزهای تعطیل آخر هفته صدق می‌کرد؛ ابرین و جونز معتقدند که مادران خانه‌دار شاید نیازی به گذراندن وقت بیش‌تری با بچه‌ها در تعطیلات آخر هفته احساس نمی‌کنند، یا شاید در مقایسه با مادران شاغل، پول کافی برای خرج کردن در فعالیت‌های فراغتی ندارند.

با توجه به میزان رضایت بچه‌ها از کیفیت روابط خود با والدین‌شان، بچه‌هایی که مادرشان کار پاره‌وقت داشتند اندکی بیش از بچه‌های مادران شاغل تمام‌وقت، اظهار رضایت کرده بودند هرچند که این تفاوت چشمگیر نبود. برای مثال، ۸۱ درصد از بچه‌های مادران شاغل پاره‌وقت، احساس می‌کردند که مادرشان وقت دارد تا با آن‌ها درباره چیزهای مهم صحبت کند؛ در میان بچه‌های مادران شاغل تمام‌وقت این رقم ۷۳ درصد بود.

با توجه به موفقیت تحصیلی کلی این دانش‌آموزان، ابرین و جونز به چندین عامل اشاره می‌کنند که روی وضعیت تحصیل مؤثرند: رفاه و آسایش مادی، آرزوهای تحصیلی، تشویق و تحسین مادران، و الگوهای اشتغال والدین. طبق نتیجه‌گیری آن‌ها، عملکرد بچه‌ها در مدرسه هنگامی بهتر می‌شود که والدین هردو شاغل باشند، اما اگر پدر و مادر هردو به کار تمام‌وقت اشتغال داشته باشند، نتایج تحصیلی بچه‌ها اندکی ضعیف‌تر می‌شود. اما روی هم‌رفته، ورود زنان بارکینگ و دگنهام به بازار کار، تأثیر مثبتی بر زندگی آینده کودکان‌شان داشته است (O'Brien and Jones 1999).

### زندگی سخت مادران شاغل

زنان همچنان مسئولیت اصلی بچه‌داری را برعهده دارند، هرچند که این تصویر ظاهراً تا اندازه‌ای در حال تغییر است و پدران نیز نقش فعال‌تری در پرورش کودکان ایفا می‌کنند. بدان معنا که مادران شاغلی که کودکان خردسال دارند ناچارند هرروزه با توقعات ظاهراً بی‌پایان خانه و محل کار دست به

جدول ۱.۱۳ گزارش بچه‌ها دربارهٔ وقتی که با والدین خود می‌گذرانند، برحسب وضعیت اشتغال والدین (ساعت و دقیقه)

وضعیت اشتغال	روزهای هفته (۵ روز)	آخر هفته (۲ روز)	جمع هر یک از والدین	جمع هر دو والدین
هر دو شاغل:				
مادر، پاره‌وقت	۲۶/۵۰	۱۵/۷۰	۴۲/۲۰	۷۵/۲۰
پدر، تمام‌وقت	۱۸/۰۰	۱۵/۰۰	۳۳/۰۰	
هر دو شاغل:				
مادر، تمام‌وقت	۲۲/۳۰	۱۶/۰۰	۳۸/۳۰	۷۴/۷۵
پدر، تمام‌وقت	۲۰/۶۵	۱۵/۶۰	۳۶/۲۵	
تک‌درآمدی:				
مادر، خانه‌دار	۲۲/۲۵	۱۳/۰۰	۳۸/۰۰	۶۸/۰۰
پدر، تمام‌وقت	۱۸/۰۰	۱۲/۰۰	۳۰/۰۰	

تفاوت چشمگیری بین شغل پدران در سه گروه وضعیت اشتغال والدین وجود نداشت.

منبع: M. O'Brien and D. Jones, 'Children, parental employment and educational attainment: an English case study', *Cambridge Journal of Economics*, 23 (1999).

گریبان باشند و چند هندوانه را با یک دست بردارند. برای بسیاری از مادران شاغل زندگی روزانه به یک آشفته‌بازار تمام‌عیار تبدیل می‌شود: بیدارکردن و آماده‌ساختن بچه‌ها سر صبح، کارکردن در طول روز، برداشتن بچه‌ها از مهد کودک در پایان روز، رسیدگی به کارهای خانه و دست‌وپاکردن وقت برای رفع نیازهای شخصی. برای مادران تنها این دشواری‌ها ظاهراً بیش‌تر می‌شود و «پشتگرمی» و حمایت کم‌تری هم برای آن‌ها وجود دارد، مخصوصاً در روزهایی که بچه‌ها بیمار و نیازمند پرستاری باشند. بسیاری از مادران شاغل درمی‌یابند که ناچارند بعضی چیزها را از دست بدهند تا بین ابعاد گوناگون زندگی خود تعادلی برقرار کنند. یکی از پاسخگویان مطالعهٔ جودی و ایکنم در مورد مدیران زن چنین می‌گفت:

از نظر من زندگی سه جنبه دارد، خانواده و زندگی اجتماعی و کار. در خانواده‌ای که هر دو نفر شاغل هستند، یکی از این سه جنبه باید حذف شود، و برای من زندگی اجتماعی حذف شده است. وقتی سر کار نیستم، یک مادر تمام‌وقت هستم و همین‌که بچه‌ها می‌خواهند من هم از پا می‌افتم!

حتی مادران شاغلی که قادر به استخدام کسی برای کمک به کارهای خانه هستند، درمی‌یابند که بیش از همسر مذکر خود مسئول رسیدگی و نظارت به این خدمات هستند. یکی دیگر از مدیران زن می‌گوید «اگر از پرستار بچه پرسید که چه کسی رئیس او است، او مرا می‌شناسد»، «معمولاً دربارهٔ جزئیات من با او سروکار دارم و او هم معمولاً بیش‌تر با من حرف می‌زند تا با شوهرم» (Wajzman 1998:152).

بعضی از مطالعات اخیر نشان داده‌اند که فشار طاقت‌فرسای ایجاد تعادل بین خانه و کار، تعداد زیادی از مادران شاغل را یا مجبور به دست‌کشیدن از کار و یا گرفتن کارهای پاره‌وقت می‌کند. پژوهشگران دانشگاه بریستول مطالعه‌ای در مورد ۵۶۰ مادر بریتانیایی ترتیب دادند که پس از تولد اولین کودک خود دوباره به کار تمام‌وقت خویش بازگشته بودند. آن‌ها دریافتند که از این میان، بیش از یک‌سوم این مادران در عرض دو سال کار تمام‌وقت خویش را رها کرده بودند. بسیاری از آن‌ها به سخت‌گیری و انعطاف‌ناپذیری کارفرمایان خود اشاره می‌کردند که اصلاً حاضر نبودند این واقعیت را بپذیرند که این مادران پس از بازگشت به کار سابق خود، تکالیف تازهٔ دیگری در قبال نوزاد خود دارند (J. Wilson 2000).

هرچند که این یافته‌ها از نظر آشکار ساختن چالش‌های بزرگی که در دنیای کنونی پیش روی مادران شاغل است اهمیت دارند، اما در تفسیر این یافته‌ها باید جانب احتیاط را نگه داریم. بچه‌داری بنا به ماهیت خود، کار پیچیده و پرزحمتی است؛ شگفت‌آور نیست که ایجاد تعادل بین بچه‌داری و مسئولیت‌های حرفه‌ای آینده از دشواری‌ها است. اما اشتباه است که چالش میان خانه و کار را «مسئله‌ای زنانه» بدانیم. برای بررسی چگونگی برقراری تعادل و توازن سالم‌تر میان خانه و کار، باید به نقش پدران، کارفرمایان، و دولت در حمایت از فرآیند بچه‌دار شدن نیز توجه کنیم. اکنون به مثال‌هایی از سیاست‌های «حامی خانواده»<sup>۱</sup> خواهیم پرداخت که در برخی از محیط‌های کاری در پیش گرفته شده‌اند تا فشار چالش خانه و کار را سبک‌تر کنند.

### سیاست‌های کار «حامی خانواده»

اگر ما واقعاً پا به عصری گذاشته‌ایم که در آن آهنگ کار تندتر است، شرکت‌ها انعطاف‌پذیرترند، و سبک‌های مدیریتی «نرم‌تر» شده‌اند، آیا شرایط اشتغال نیز چنان تغییر کرده‌اند که چالش خانه و کار را برای کارکنان آسان‌تر کند؟ شواهد نشان می‌دهند که، به یاری فناوری اطلاعات، شماری از سیاست‌ها و روش‌های کار «حامی خانواده» از سوی برخی کارفرمایان در پیش گرفته می‌شود تا به خانوارهای شاغل در ایجاد تعادل میان تعهدات و وظایف کاری و غیرکاری کمک شود.

هیچ توافق همگانی در این باره وجود ندارد که با چه معیارهای درست و دقیقی می‌توان قضاوت

1. family friendly

کرد کدام روش و سیاست کار، «حامی خانواده» محسوب می‌شود. با این حال، لیزا هارکر<sup>۱</sup> در پیمایشی که روی انواع گوناگون سیاست‌های فعلی حامی خانواده در اروپا انجام داده، به چهار هدف اشاره کرده است که باید تأمین شوند:

۱. سیاست‌ها باید در پی کمک به کارکنان در جهت برآوردن توقعات خانه و کار باشند.
۲. سیاست‌ها باید پشتیبان برابری جنسیتی و سهم‌شدن زن و مرد در تکالیف خانه و خانواده باشند.
۳. سیاست‌ها نباید تبعیض‌آمیز باشند، باید شرایط کاری معقولی وضع کنند و به نیازهای کارکنان به چشم مساعدت بنگرند.
۴. سیاست‌های حامی خانواده موفق نخواهند بود مگر این‌که موازنه‌ای - معاهده نامرئی - بین نیازهای کارکنان و کارفرما ایجاد کنند.

حامیان سیاست‌های «حامی خانواده» ادعا می‌کنند که در این سیاست‌ها بازنده وجود ندارد و هر دو طرف برنده می‌شوند. نخست این‌که، سیاست‌های انعطاف‌پذیر به نفع کارکنان است. این سیاست‌ها به کارکنان امکان می‌دهد که کنترل بیشتری بر زندگی خویش داشته باشند چون به آن‌ها اجازه می‌دهد در این باره خود تصمیم بگیرند که به چه طریقی بهتر می‌توانند کار کنند. در نتیجه، کارکنان می‌توانند موازنه بهتری بین تعهدات کاری و غیرکاری خود برقرار کنند. سیاست‌های انعطاف‌پذیر تصدیق می‌کنند که نیازهای کارکنان در مقاطع گوناگون زندگی‌شان تفاوت می‌کند. برای مثال، یک جوان تازه استخدام شده ممکن است برای ده سال سخت کار کند تا کارنامه شغلی خوبی به دست آورد، و سپس وقتی بچه‌دار می‌شود، به مدت پنج سال از ساعات کار خود بکاهد، و در میانسالی دوباره به سطح فعالیت سابق خود بازگردد و سپس ساعتی را در خانه کار کند تا مراقب پدر یا مادر سالخورده خود هم باشد.

دومین مزیت سیاست‌های حامی خانواده این است که به نفع شرکت هم تمام می‌شوند. کارفرمایان، از طریق همکاری با کارکنان برای ایجاد الگوهای کاری مناسب‌تر خواهند دید که کارکنان وفادارتر و متعهدتری دارند. کارایی و بازده تولیدی کارکنان نیز معمولاً بیش‌تر می‌شود چون وقت کم‌تری صرف کلنجاررفتن برای هماهنگ‌سازی جنبه‌های مختلف زندگی‌شان می‌کنند. از نظر طرفداران سیاست‌های انعطاف‌پذیر کارکنانی که تعادل و توازن بیش‌تری در زندگی‌شان وجود دارد و شویش و اضطراب کم‌تری دارند، طبعاً بهتر کار خواهند کرد.

سیاست‌های کار «حامی خانواده» هرگز عام و جهانشمول نیستند اما برخی از رهیافت‌ها کم‌کم همراه با گسترش فناوری اطلاعات رواج پیدا می‌کنند:

1. Lisa Harker

## زمان شناور

زمان شناور<sup>۱</sup> یکی از گزینه‌هایی است که بیش‌ترین طرفدار را در میان کارکنان دارد. همان‌طور که از این عنوان برمی‌آید، زمان شناور به کارکنان این امکان را می‌دهد که در محدودهٔ زمانی معینی خودشان ساعات کار خود را انتخاب کنند. برای مثال، یک مادر شاغل می‌تواند ساعت کار خود را از هفت صبح آغاز کند تا بعدازظهرها که بچه‌ها از مدرسه برمی‌گردند در خانه باشد. بقیهٔ کارکنان شاید بخواهند صبح زود شروع کنند و تا دیروقت کار کنند اما وسط روز مرخصی سه‌ساعته‌ای داشته باشند تا از یک بیمار پرستاری کنند. از دیگر زمان‌های شناوری که طرفداران زیادی دارد، فشرده کردن هفتهٔ کاری در چهار روز به جای پنج روز است. طولانی‌تر کردن ساعات کاری از دوشنبه‌ها تا پنجشنبه‌ها به کارکنان اجازه می‌دهد که سه‌روز تعطیل در هفته داشته باشند.

با این‌که زمان شناور مورد علاقهٔ بسیاری از کارکنان است - مخصوصاً زوج‌های دودرآمدی که با استفاده از زمان کار شناور می‌توانند برنامهٔ کاری و نیازهای کودکان خود را با هم هماهنگ کنند - اما در همهٔ انواع کارها کاربرد ندارد. منتقدان این سیاست استدلال می‌کنند که زمان شناور نمی‌تواند وقت اضافه‌ای برای بودن در کنار خانواده خلق کند: زمان شناور فقط موجب می‌شود فشار کار پوستین عوض کند و در قالب تازه‌ای ریخته شود. و بالاخره، برخی از مدیران با زمان شناور مخالف‌اند و ادعا می‌کنند که کارکنان باید در طول ساعات کار در اداره حاضر باشند تا به مشتریان یا ارباب رجوع خدمت‌رسانی کنند و به همکاران خود کمک کنند. در مطالعه‌ای که دربارهٔ سیاست‌های حامی خانواده صورت گرفته، یکی از مدیران معایب زمان شناور را چنین توضیح می‌دهد:

هدف اصلی من این است که نظم و ترتیبی برقرار کنم که هم نیازهای تینا را برطرف کند و هم برای سایر کسانی که در این اداره هستند قابل قبول باشد... اگر آن‌ها ببینند که او هر روز خیلی زودتر از پایان کار اداری به خانه می‌رود، سنگ روی سنگ بند نخواهد شد. اگر او یک روز در هفته غایب باشد، باز قابل قبول‌تر است (به نقل از Lewis and Taylor 1996:121).

## شراکت شغلی

شراکت شغلی رهیافتی است که روش سازماندهی به کار را مورد بازاندیشی قرار می‌دهد. شراکت شغلی این امکان را فراهم می‌آورد که درآمد و مسئولیت‌های یک شغل بین دو نفر تقسیم شود.

برای یک زوج ازدواج کرده یا همبالین که هر دو نفر آن‌ها مهارت و تحصیلات مشابهی دارند، شراکت شغلی می‌تواند گزینه بسیار جذابی باشد چون به آن‌ها امکان می‌دهد که همیشه یکی از والدین در دسترس بچه‌ها باشد. شراکت شغلی می‌تواند بین دو شاغل پاره‌وقت نیز که برای انجام تعهدات غیرکاری خود به انعطاف‌پذیری بیش‌تری نیاز دارند، برقرار شود. برای مثال، دو مادر شاغل ممکن است در یک شغل مدیریتی شریک شوند و ساعات کار را بین خود تنظیم و هماهنگ کنند. دشواری‌ها و چالش‌های عملی برای گردش مطلوب کارها در شراکت شغلی وجود دارد، چون هر دو نفر باید کاملاً از کارهای انجام‌گرفته و کارهای باقی‌مانده، مطلع باشند. اما اگر نظام ثبت و ارتباط دقیق و کارآمدی برقرار شود، شراکت شغلی انعطاف بسیار زیادی برای هر دو شریک و شرکت به ارمغان می‌آورد.

### کار در خانه

کار در خانه (که گاهی به آن «رفت و آمد الکترونیکی»<sup>۱</sup> می‌گویند) به کارکنان اجازه می‌دهد که همه یا بخشی از مسئولیت‌های خود را در خانه انجام دهند، البته به کمک رایانه و مودم. در مشاغل مثل طراحی گرافیک رایانه‌ای برای کارهای تبلیغاتی، که مستلزم تماس دائمی با ارباب رجوع یا همکاران نیستند، برای کارکنان راحت‌تر است که در خانه کار کنند و به مسئولیت‌های غیرکاری خود نیز برسند و بازه بیش‌تری هم داشته باشند. پدیده «کارکنان الکترونیکی» ظاهراً در سال‌های آینده به‌طور قطع رشد و گسترش خواهد یافت.

با این‌که کار در خانه در سال‌های اخیر با پذیرش بیش‌تری مواجه شده است، اما همه کارفرمایان لزوماً با آن موافق نیستند. اگر کارکنان بیرون از اداره کار کنند، نظارت بر کار آن‌ها بسیار دشوارتر می‌شود؛ به همین دلیل غالباً انواع تازه‌ای از کنترل‌های گوناگون برای کسانی که در خانه کار می‌کنند ابداع می‌شود تا این اطمینان حاصل شود که آن‌ها از آزادی خود سوءاستفاده نمی‌کنند. برای مثال، شاید از کارکنان خواسته شود که مرتباً با اداره در تماس باشند، یا از آن‌ها بیش از سایر کارکنان گزارش کار خواسته شود.

با این‌که شور و اشتیاق زیادی درباره امکانات بالقوه «دفتر کار خانگی» وجود دارد، اما برخی از پژوهشگران هشدار می‌دهند که احتمالاً قطب‌بندی فاحشی میان حرفه‌ای‌هایی که پروژه‌های حساس و ابتکاری را در خانه دنبال می‌کنند و کارکنان عمدتاً غیرماهری که شغل‌های یکنواخت و تکراری مثل ماشین‌نویسی یا اپراتوری را در خانه انجام می‌دهند، در حال پیدایش است. اگر چنین شکافی ایجاد شود، احتمالاً زنان هستند که جزو دون‌پایه‌ترین کارکنان خانگی خواهند بود (Phizacklea and Wolkowitz 1995).



تبادل بین خانواده و کار پشت یک میز.

### مرخصی والدین

میزان «حمایت از خانواده» را در هر شرکت می‌توان براساس سیاست‌های مربوط به مرخصی والدین سنجید. بسیاری از شرکت‌های بریتانیا، به‌عنوان گامی در جهت اجرای سیاست‌های مساعدت به کارکنان از رهیافت‌های پیش‌گفته استفاده می‌کنند تا باری از دوش والدین جوان بردارند. اما در بریتانیا، طبق قانون، پدران و مادران شاغل فقط حق استفاده از سیزده هفته مرخصی بدون حقوق را دارند. هرچند ممکن است بعضی از کارفرمایان مرخصی بیش‌تری به مادرها یا پدرها بدهند، اما قانون آن‌ها را به این کار مجبور نمی‌کند.

در بسیاری از کشورهای اروپایی دیگر، سیاست‌های مرخصی دادن به والدین درپیش گرفته شده تا خصوصاً پدران را تشویق به مرخصی گرفتن و کمک به پرورش کودک کنند. برای مثال، در نروژ به کارکنانی که پدر یا مادر می‌شوند به مدت چهل و دو هفته مرخصی با حقوق کامل، یا پنجاه و دو هفته مرخصی با ۸۰ درصد حقوق می‌دهند. پدرها مجبورند دست‌کم چهار هفته مرخصی بگیرند. والدین می‌توانند ده تا پانزده روز در سال برای پرستاری از کودک بیمار خود مرخصی داشته باشند؛ و به والدین تنها اندکی بیش از این مرخصی تعلق می‌گیرد - بیست یا سی روز در سال (UNDP 1999). در سوئد نیز برخی از اصلاح‌طلبان و سیاستمداران وضعیتی ایجاد کرده‌اند که باید سرمشق

بریتانیا قرار بگیرد. سوئد طلاهدار دنیای غرب در قانونگذاری به نفع برابری بین دو جنس است (Scriven 1984). مقررات مساوات‌گرایانه مرخصی با حقوق مکفی در قوانین سوئد تثبیت شده است، و هم به مادران و هم به پدران این امکان را می‌دهد که در بازار کار باقی بمانند و زمان و مجال کافی برای انجام وظایف و تعهدات پدرومادری خود را هم داشته باشند.

نسبت بزرگی از زنان سوئد شاغل به کار هستند - ۸۰ تا ۹۰ درصد زنان شانزده تا شصت و چهارساله به‌نوعی شاغل به کار هستند. زنان حق استفاده از پانزده ماه مرخصی با حقوق را در صورت مادرشدن دارند؛ دولت ۸۰ تا ۹۰ درصد درآمدهای همیشگی آن‌ها را در طول این مدت می‌پردازد. والدین پس از تولد هر کودک می‌توانند از ده روز مرخصی با حقوق کامل و ۴۵۰ روز مرخصی اضافی با ۸۰ درصد حقوق استفاده کنند. تا پیش از هشت‌سالگی کودک، والدین هر دو حق دارند ۲۵ درصد از ساعات کار خود بکاهند - بدون کاهش درآمد. علاوه براین، مهدکودک‌های فراوانی وجود دارند که امکانات و تسهیلاتی برای ساعات بعد از مدرسه یا روزهای تعطیل در اختیار کودکان زیر دوازده‌سال قرار می‌دهند (UNDP 1999).

### ارزیابی

آیا باید از صمیم قلب از سیاست‌های کاری «حامی خانواده» استقبال کنیم؟ از یک طرف، تلاش‌های ابتکاری برای کمک به کارکنان در زمینه اداره هرچه بهتر زندگی کاری و خانوادگی می‌تواند واکنش مثبت و پویایی در برابر تغییراتی باشد که در اقتصاد و ماهیت کار به‌وجود آمده است. اما سیاست‌های کاری حامی خانواده، به شیوه‌ای که فعلاً پیاده می‌شود، از چند جهت نمی‌تواند مسائل خانواده‌های کنونی را از ریشه حل کند.

نخست این‌که سیاست‌های ایجاد انعطاف در کار در اکثر محیط‌های کاری در دسترس نیستند و غالباً فقط به بعضی از کارکنان نورچشمی اعطا می‌شوند. در اکثر موارد بسته به سلیقه و تمایل مدیریت است که آیا به کارگر یا کارمند معینی اجازه کارکردن به شیوه‌ای انعطاف‌پذیرتر داده شود یا نه. اکثر این سیاست‌ها هنوز صرفاً متوجه نیازهای کارکنان زنی است که کودکان خردسال یا نوزاد دارند، نه این‌که گروه بزرگ‌تری از مردان و کارکنانی را نیز تحت پوشش بگیرند که از سالمندان یا بستگان ناتوان و معلول خود نگهداری می‌کنند. در این سیاست‌ها میزان شمول مردان به‌صورت نامتناسبی پایین است. برای مثال، فقط ۵ درصد از نیروی کار مذکر در اتحادیه اروپا - که شامل کشورهایی نیز می‌شود که سیاست‌های نسبتاً مترقیانه‌ای دارند - در سال ۱۹۹۵ به‌دلیل پدرشدن مرخصی گرفتند یا به‌صورت پاره‌وقت کار کردند. همان‌طور که یکی از اعضای کمیسیون اشتغال و امور اجتماعی اتحادیه اروپا خاطرنشان ساخته بود «حتی در شرایطی که سیاست‌گذاری‌ها در پی از بین‌بردن عدم توازن جنسیتی در مراقبت و پرستاری هستند... این فرض همچنان پابرجاست که مراقبت و پرستاری مسئولیت زنان است» (UNDP 1999: 82).



دوم این‌که نرخ پوشش سیاست‌های انعطاف‌پذیر نیز تفاوت فاحشی دارد. این امر شاید مربوط به این ترس و واهمهٔ بعضی از زنان باشد که موافقت با سیاست‌های انعطاف‌پذیر به این معنا دانسته خواهد شد که آن‌ها «تعهد» ضعیفی به کار خود دارند. ظاهراً این ترس چندان هم بیجا نیست. انجمن مدیران، در پیمایشی که روی اعضای خود انجام داد، به این نتیجه رسید که ۴۵ درصد از مدیران معتقدند که زنان واقع در سن باروری در مقایسه با سایر گروه‌ها کارکنان مطلوبی نیستند چون امکان بروز تضاد منافع بین خانه و کار در میان آن‌ها زیاد است. به گفتهٔ یکی از این مدیران «وقتی کارفرماها کسی را استخدام می‌کنند می‌دانند که آن‌ها تعهدات خانوادگی هم دارند. اما از آن‌ها انتظار دارند آن‌قدر بالغ شده باشند که بتوانند خودشان این مسائل را حل و فصل کنند. وظیفهٔ ما نیست که این کار را برای آن‌ها انجام دهیم» (به نقل از Lynch 2000).

سوم این‌که بنا به استدلال بعضی از مفسران، سیاست حامی خانواده به تنهایی هرگز نخواهد توانست زنان را به‌طور کامل در بازار کار شرکت دهد و استقلال اقتصادی آن‌ها را تضمین کند. این سیاست‌ها در سبک‌کردن بار چالش‌های کار و خانواده نیز ناکام خواهند ماند. این سیاست‌ها در بهترین حالت فقط چالش‌های مذکور را به‌شکل تازه‌ای «پیکربندی دوباره» خواهند کرد. از نظر بعضی‌ها، پاسخ مسئله این است که برای مقابله با فرهنگ ساعات کار طولانی باید ساعات کار هفتگی را برای همه کوتاه کرد (Creighton 1999). هفتهٔ کاری کوتاه‌تر می‌تواند به الگوی تازه‌ای از ترکیب کار و خانواده منجر شود که جای مدل ویران‌شدهٔ «مرد نان‌آور» را می‌گیرد. کوتاه‌شدن ساعات کار هفتگی امکان ایجاد تعادل و موازنهٔ بهتری میان خانه و کار را فراهم می‌کند، برابری جنسیتی را تقویت می‌کند و با توزیع همگن کار میان بزرگسالان موجب کاهش قطب‌بندی اجتماعی می‌شود. سایر دانش‌پژوهان نیز موافق‌اند که ایجاد تغییر واقعی و معنادار مستلزم تغییر در فرهنگ و ایستارها است، نه فقط فهرستی از روش‌های انعطاف‌پذیر که از میان آن باید بعضی را انتخاب کرد. سیاست‌های حامی خانواده تا حدی به این دلیل رواج یافته‌اند که شرکت‌ها این سیاست‌ها را پاداش‌های جالب و جذابی می‌دانند که می‌توان به بعضی از کارکنان ارزشمند اعطا کرد. اما تا هنگامی که آرمان‌های بنیادی چنین سیاست‌هایی به بخشی از تکالیف و دستور کار کلی شرکت‌ها تبدیل نشده باشد، این خطر وجود دارد که چنین فرصت‌هایی حاشیه‌ای و فرعی باقی بمانند.

## بیکاری

نرخ بیکاری<sup>۱</sup> در طول سدهٔ بیستم افت و خیزهای درخور توجهی داشته است. در کشورهای غربی، بیکاری در دههٔ ۱۹۳۰ به اوج خود رسید، در این دهه حدود ۲۰ درصد نیروی کار در بریتانیا بیکار

بودند. اندیشه‌های جان مینارد کینز<sup>۱</sup> (اقتصاددان) تأثیر نیرومندی بر سیاست‌های دولت در بریتانیا و ایالات متحده در سال‌های پس از جنگ داشت. کینز معتقد بود که بیکاری ناشی از فقدان قدرت خرید کافی برای خریدن کالاها است، و به این ترتیب بخش تولید انگیزه‌ای برای تولید ندارد و به کارگران کم‌تری نیاز دارد؛ دولت‌ها می‌توانند برای بالابردن سطح تقاضا در اقتصاد مداخله کنند و موجب ایجاد شغل‌های تازه شوند. مدیریت دولتی زندگی اقتصادی، از نظر خیلی‌ها، به این معنا بود که بیکاری چیزی مربوط به گذشته‌ها است. تعهد به ایجاد اشتغال کامل بخشی از سیاست حکومت‌ها تقریباً در همه جوامع غربی شد. تا دهه ۱۹۷۰ این سیاست‌ها ظاهراً موفقیت‌آمیز بودند و رشد اقتصادی نیز کم‌وبیش استمرار داشت.

در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، کنترل نرخ بیکاری در بسیاری از کشورها از دست خارج شد و اقتصاد کینزی به منزله روشی برای تنظیم فعالیت اقتصادی عمدتاً متوقف شد. به مدت ربع قرن پس از جنگ جهانی دوم، نرخ بیکاری در بریتانیا کم‌تر از ۲ درصد بود. این نرخ در اوایل دهه ۱۹۸۰ به ۱۲ درصد رسید، سپس پایین آمد، و دوباره در اواخر همان دهه افزایش یافت. در اواسط دهه ۱۹۹۰ باز هم نرخ بیکاری در بریتانیا شروع به کاهش کرد؛ و در پایان همان دهه روی نرخ اندکی بیش از ۶ درصد، ثابت ماند.

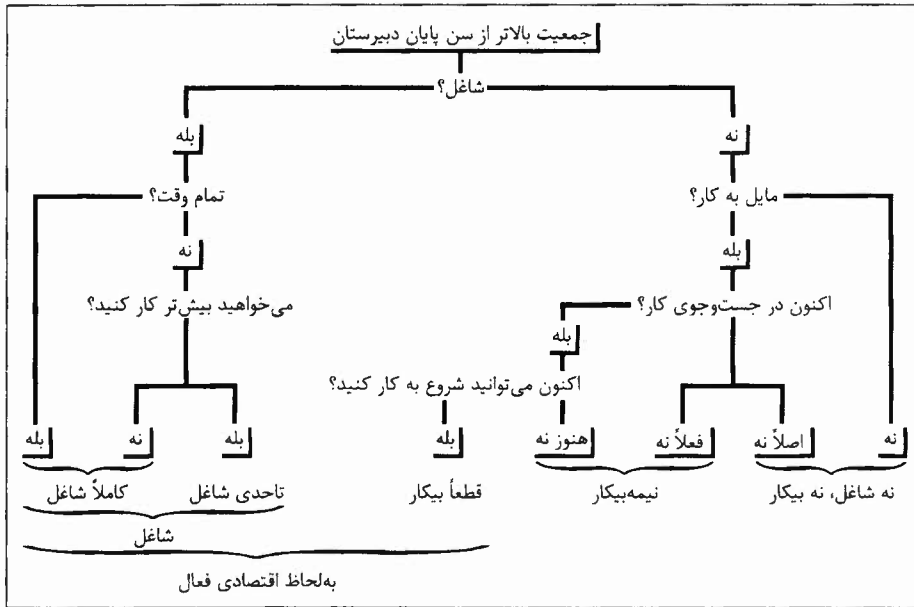
### تجزیه و تحلیل بیکاری

تفسیر کردن آمارهای رسمی بیکاری کار صاف و ساده‌ای نیست (شکل ۹.۱۳). بیکاری را نمی‌توان به سانی تعریف کرد. معنای آن «کارنداشتن» است. اما در این جا «کار» به معنای «کار با مزد» است و همچنین به معنای «کارکردن در یک شغل به رسمیت شناخته شده». کسانی که به عنوان بیکار ثبت و آماری می‌شوند ممکن است به یکی از شکل‌های متعدد فعالیت مولد مشغول باشند، مثل نقاشی ساختمان یا باغبانی. افراد بسیاری هستند که کار پاره‌وقت یا فقط شغل‌های فصلی دارند؛ بازنشسته‌ها بیکار محسوب نمی‌شوند.

کثر آمارهای رسمی براساس تعریف سازمان بین‌المللی کار (ILO)<sup>۲</sup> از بیکاری محاسبه می‌شوند. طبق معیار ILO، بیکار به فردی اطلاق می‌شود که شغلی ندارد، و ظرف دو هفته آماده است که تازه‌ای را شروع کند و طی ماه گذشته در جست‌وجوی کار بوده است. بسیاری از اقتصاددانان معتقدند این معیار بیکاری باید با دو معیار دیگر کامل شود. «کارکنان دلسرد» کسانی هستند که می‌خواستند شغلی داشته باشند، اما از یافتن کار ناامید شده و به همین دلیل جست‌وجو را ترک کردند. «کارکنان پاره‌وقت غیرداوطلب» کسانی هستند که مایل به کار تمام‌وقت بوده‌اند اما موفق به یافتن آن نشده‌اند.

1. John Maynard Keynes

2. International Labour Organization



شکل ۹.۱۳ طبقه‌بندی وضعیت‌های ممکن اشتغال، بیکاری و عدم اشتغال.

منبع: Peter Sinclair, *Unemployment: Economic Theory and Evidence*, Blackwell, 1987, p. 2.

آمارهای کلی بیکاری به واسطهٔ این واقعیت نیز مخدوش می‌شوند که دو نوع متفاوت بیکاری را در خود جای می‌دهند. بیکاری گسسته که گاهی نیز «بیکاری موقت» نامیده می‌شود، به ورود و خروج طبیعی و کوتاه‌مدت افراد در بازار کار اطلاق می‌شود که می‌تواند به دلیل تغییر شغل، جست‌وجوی پست و مقام پس از اتمام تحصیل، یا بیماری باشد. بیکاری ساختاری بیانگر نداشتن شغل به دلیل تغییر و تحولات وسیع در نظام اقتصادی است، نه اوضاع و شرایطی که بر افراد خاصی تأثیر می‌گذارد. برای مثال، سقوط صنایع سنگین در بریتانیا در بالارفتن سطح بیکاری ساختاری نقش داشت.

### روند بیکاری در بریتانیا

تغییر و تحول در توزیع بیکاری - طبق تعریف دولت - در بریتانیا به خوبی ثبت و ضبط شده است. نرخ بیکاری برای مردان بالاتر از زنان است؛ در ۱۹۹۸ نرخ بیکاری در میان مردان ۶/۸ درصد بود که با ۵/۳ درصد برای زنان قابل مقایسه است. احتمال این که مردان بیکار قبلاً شاغل بوده باشند دو برابر زنان است. زنانی که به عنوان بیکار آمارگیری شده‌اند، ده برابر مردان به دلیل بچه‌داری یا خانه‌داری سرکار نمی‌روند (HMSO 1999).

به طور متوسط، نرخ بیکاری اقلیت‌های قومی بالاتر از سفیدپوستان است. همچنین، نرخ بیکاری بلندمدت در میان اقلیت‌های قومی بالاتر از بقیه جمعیت است. اما این روند کلی موجب پنهان ماندن تنوع و گوناگونی فراوان نرخ بیکاری در میان گروه‌های اقلیت قومی می‌شود (جدول ۲.۱۳). بیکاری در میان جمعیت سفیدپوست در سال ۸-۱۹۹۷ در حدود ۶ درصد بود. این رقم برای هندی‌ها ۸ درصد بود. و این یکی از عواملی است که بعضی را به این فکر انداخته که جمعیت هندی‌های بریتانیا به برابری اقتصادی اجتماعی با جمعیت سفیدپوست نزدیک شده‌است. اما در مقابل، نرخ بیکاری در میان افریقایی-کارائیبی‌ها ۱۹ درصد و در میان پاکستانی‌ها و بنگلادشی‌ها ۲۱ درصد بود. بالاترین نرخ بیکاری در میان گروه‌های اقلیت قومی به افریقایی-کارائیبی‌های شانزده تا بیست و چهارساله (۳۹ درصد) و پاکستانی‌ها و بنگلادشی‌های چهل و پنج سال به بالا (۲۶ درصد) مربوط می‌شد (HMSO 1999).

بیکاری خصوصاً گریبانگیر جوانان بوده است. برای کسانی که در سن هیجده تا بیست و چهارسالگی بودند، نرخ بیکاری تقریباً دو برابر نرخ کلی است. حدود ۱۳ درصد از مردان جوان و ۹ درصد از زنان جوان در ۱۹۹۸ بیکار بودند. این رقم تا حدی به‌طور مصنوعی و کاذب بالا است، چون شماری از دانشجویانی را نیز شامل می‌شود که در طول دوران تحصیل خود به‌صورت پاره‌وقت یا در شغل‌های موقتی کار می‌کنند.

نسبت بزرگی از جوانان، مخصوصاً اعضای گروه‌های اقلیت، جزو بیکاران بلندمدت هستند؛ و بیش از نصف بیکاری مردان زیر بیست‌سال شامل کسانی می‌شود که برای مدت شش‌ماه یا بیش‌تر بیکار بوده‌اند. دولت اقدامات تازه‌ای برای جوانان هیجده تا بیست و چهارساله‌ای آغاز کرده که تقاضای دریافت مجوز کارجویان شش‌ماهه را داشته‌اند. اکنون برای بیکاران بلندمدت، دوره‌های آموزش مهارت‌های شغلی، کمک برای جست‌وجوی شغل و فرصت‌هایی برای کارهای کمکی ارائه می‌شود.

بین طبقه اجتماعی و نرخ بیکاری همبستگی وجود دارد. طبق مطالعه نسلی ESRC که روی متولدین ۱۹۷۰ انجام شده، کسانی که پدران آن‌ها جزو طبقه اجتماعی اول و دوم بوده‌اند، کم‌ترین نرخ بیکاری را داشته‌اند. کسانی که پدر آن‌ها جزو طبقه اجتماعی پنجم بوده‌اند، یا توسط مادران تنها بزرگ شده‌اند، بالاترین نرخ بیکاری را دارند و نسبت بزرگی از افرادی را که هرگز شغلی نداشته‌اند، در خود جای می‌دهند (ESRC 1997).

نرخ بیکاری با مدرک تحصیلی نیز ارتباط دارد. پیمایش نیروی کار نشان داد که هرچه سطح تحصیل بالاتر باشد، نرخ بیکاری کم‌تر است. در بهار ۱۹۹۸، نرخ بیکاری در میان کسانی که هیچ مدرک تحصیلی نداشتند چهار برابر دارندگان مدارک تحصیلی بالاتر بود (HMSO 1999).

جدول ۲.۱۳ نرخ‌های بیکاری به تفکیک گروه قومی و سن، بریتانیا، ۸-۱۹۹۷

همهٔ سنین	۱۶-۵۹/۶۴	۴۵-۵۹/۶۴	۳۵-۴۴	۲۵-۳۴	۱۶-۲۴	
۶	۵	۵	۶	۱۳	سفیدپوست	
۱۹	۱۶	۱۲	۱۸	۳۹	سیاه‌پوست	
۸	۷	۶	۷	۱۸	هندی	
۲۱	۲۶	۱۳	۱۶	۲۹	پاکستانی-بنگلادشی	
					سایر گروه‌ها، از جمله	
۱۳	۸	۱۰	۱۳	۲۲	دورگه‌ها	
۷	۵	۵	۷	۱۴	جمع گروه‌های قومی	

بیکاری بنا به تعریف ILO و به‌عنوان درصدی از کل جمعیت فعال اقتصادی؛ مردان تا سن ۶۴ سالگی، زنان تا سن ۵۹ سالگی منبع: *Social Trends*, 29 (1999), p. 28.

### تجربهٔ بیکاری

برای کسانی که به داشتن مشاغل ثابت و مطمئن خو گرفته‌اند، تجربهٔ بیکاری می‌تواند بسیار ویرانگر باشد. واضح است که فوری‌ترین پیامد بیکاری از دست‌رفتن درآمد است. ازدست‌دادن درآمد در کشورهای گوناگون عواقب گوناگونی دارد چون سطوح مستمری‌های دوران بیکاری فرق می‌کند. در کشورهایی که دسترسی به خدمات بهداشتی و درمانی و سایر مزایای رفاهی تأمین می‌شود، افراد بیکار شاید دچار معضلات مالی شدیدی شوند اما تحت حمایت دولت قرار می‌گیرند. در بعضی از کشورهای غربی مثل ایالات متحده، مزایای دورهٔ بیکاری، کوتاه‌مدت‌تر است و خدمات بهداشتی و درمانی نیز همگانی نیست، و همین امر موجب سنگین‌تر شدن فشار اقتصادی بر بیکاران می‌شود. در مطالعاتی که در مورد آثار و عواقب عاطفی بیکاری انجام گرفته، معلوم شده که افراد بیکار غالباً چند مرحله را پشت‌سر می‌گذارند تا این‌که بالاخره با وضعیت جدید خود سازگار شوند. هرچند که این تجربه مسلماً تجربه‌ای فردی است، اما کسانی که به‌تازگی بیکار می‌شوند غالباً احساس نوعی بهت و حیرت می‌کنند و پس از آن به‌نوعی خوش‌بینی دربارهٔ فرصت‌های جدید می‌رسند. وقتی این خوش‌بینی به جایی نرسد، که اغلب چنین می‌شود، افراد در افسردگی و بدبینی عمیقی نسبت به خود و آیندهٔ شغلی‌شان فرو می‌روند. اگر دورهٔ بیکاری باز هم طولانی‌تر شود، این فرآیند سازگاری کامل می‌شود و افراد تسلیم واقعیت‌های وضعیت خویش می‌شوند (Ashton 1986).  
 بالا بودن سطح بیکاری می‌تواند نیروی اجتماعات و پیوندهای اجتماعی را از اساس متزلزل کند. ماری یهودا و همکاران وی مطالعهٔ جامعه‌شناختی کلاسیکی در دههٔ ۱۹۳۰ انجام دادند که در مورد مارینتال بود، شهرک کوچکی در اتریش که پس از تعطیلی کارخانهٔ محلی دچار بیکاری

عمومی شده بود (Jahoda et al., 1972). این پژوهشگران متوجه شدند که تجربه بیکاری بلندمدت بالاخره بسیاری از ساختارها و شبکه‌های اجتماعی این اجتماع محلی را از اساس ویران کرد. فعالیت و شرکت مردم در امور مدنی کم‌تر شد، وقت کم‌تری را صرف معاشرت با یکدیگر می‌کردند و حتی به کتابخانه شهرک نیز کم‌تر سر می‌زدند.

توجه به این نکته خالی از اهمیت نیست که تجربه بیکاری بسته به طبقه اجتماعی تغییر می‌کند. برای کسانی که پایین‌ترین درآمدها را دارند، پیامدهای بیکاری بیش‌تر جنبه مالی دارد. برخی گفته‌اند که برای افراد طبقه متوسط، بیکاری عمدتاً به منزلت اجتماعی آن‌ها لطمه می‌زند تا پایگاه اقتصادی و مالی. مدرس چهل و پنج‌ساله‌ای که جزو نیروهای اضافی از کار برکنار می‌شود ممکن است آن‌قدر دارایی و ثروت به‌دست آورده باشد که در طول اولین مراحل بیکاری به آسودگی زندگی کند، اما دغدغه خاطر زیادی داشته باشد که عواقب این بیکاری برای آینده شغلی او در مقام یک حرفه‌ای چه خواهد بود.

### ناامنی شغلی

بازار کار دستخوش تغییر و تحول ژرفی است که بخشی از چرخش اقتصاد مبتنی بر تولید صنعتی به سمت اقتصاد خدماتی است. ورود گسترده فناوری اطلاعات نیز موجب دگرگونی‌هایی در ساختار سازمان‌ها، روش‌های مدیریتی و اعطای مسئولیت‌ها و انجام وظایف کاری شده است. با این‌که روش‌های نوین کار فرصت‌های هیجان‌انگیزی برای بسیاری از مردم به‌وجود می‌آورد، ولی ممکن است برای بعضی هم که حس می‌کنند اسیر دنیای گریزپایی شده‌اند - مثل ریکو و جانت که شرح احوال آن‌ها در ابتدای فصل آورده شد - دودلی‌ها و بلاتکلیفی‌هایی به‌بار بیاورد. تغییر و دگرگونی سریع می‌تواند موجب بی‌ثباتی و ناپایداری شود؛ کارکنان انواع و اقسام شغل‌ها اکنون احساس ناامنی شغلی<sup>۱</sup> دارند، یعنی هراس از امنیت آتی موقعیت کاری و نقش‌شان در محیط کار.

در دهه‌های اخیر، پدیده ناامنی شغلی به یکی از موضوع‌های اصلی بحث و جدل‌های جامعه‌شناسی کار تبدیل شده است. بسیاری از مفسران و رسانه‌ها گفته‌اند که حدود سی سال است که ناامنی شغلی رو به افزایش می‌رود و اکنون در جوامع صنعتی میزان این ناامنی تا حد بی‌سابقه‌ای وح گرفته است. بنا به ادعای آن‌ها، جوانان دیگر نمی‌توانند روی شغل ثابت و مطمئنی حساب کنند چون اقتصاد کنونی که به سرعت رو به جهانی شدن دارد به ادغام شرکت‌ها و کوچک شدن ابعاد شرکت‌ها منجر می‌شود. گرایش به کارایی و سود هرچه بیش‌تر به این معنا است که کسانی که مهارت‌های کم‌تری دارند - یا مهارت‌های «بی‌ربط» دارند - به کارهای فرعی و نامطمئنی گمارده می‌شوند که در برابر تحولات بازارهای جهانی آسیب‌پذیرند. به‌رغم فواید و مزایایی که

انعطاف‌پذیری در محل کار داراست، بنا به این استدلال، ما اکنون در فرهنگ «استخدام و اخراج» زندگی می‌کنیم و مفهوم «شغل مادام‌العمر» دیگر معنایی ندارد.

### افزایش ناامنی شغلی

بنیاد جوزف رونتری در ۱۹۹۹ نتایج پیمایش ناامنی شغلی و فشرده‌گی کار را منتشر کرد، این پیمایش با استفاده از مصاحبه‌های بسیار با ۳۴۰ نفر از شاغلان بریتانیایی انجام شده بود که شامل کارگران خط تولید تا مدیران ارشد می‌شدند. این مطالعه برای بررسی میزان ناامنی شغلی و تأثیر آن در محیط کار و خانواده‌ها و اجتماع‌ها، طراحی شده بود. نویسندگان این گزارش دریافتند که از سال ۱۹۶۶ به بعد، ناامنی شغلی در بریتانیا رو به افزایش بوده است، که بیش‌ترین میزان این افزایش



کاهش منبع سنتی اشتغال برای این کارگران موجب تشویش و اضطراب گسترده‌ای در میان آن‌ها شده است، نه فقط به‌خاطر شغل خودشان، بلکه به‌خاطر آیندهٔ پسران‌شان.

برای کارگران یقه‌آبی در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و دههٔ ۱۹۸۰ دیده می‌شود. و به‌رغم رونق و بهبود کلی اقتصادی در اواسط دههٔ ۱۹۸۰، ناامنی شغلی همچنان به رشد خود ادامه داده است. طبق نتیجه‌گیری این مطالعه، از جنگ جهانی دوم به این سو، ناامنی شغلی در زمان حاضر به بالاترین میزان خود رسیده است (Burchell et al., 1999).

در این پیمایش، انواع کارکنانی که سطوح بالاتر یا پایین‌تری از ناامنی شغلی را تجربه کرده بودند نیز بررسی شده بود. طبق یافته‌های این نویسندگان، در اواسط دههٔ ۱۹۹۰، بیش‌ترین افزایش ناامنی شغلی در میان کارکنان غیریدی دیده می‌شود. از ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۹، حرفه‌ای‌ها از ایمن‌ترین گروه شغلی به ناامن‌ترین گروه شغلی تبدیل شدند (جدول ۳.۱۳)، درحالی‌که میزان ناامنی شغلی در میان کارگران یدی قدری کم‌تر از آن بود. یکی از ریشه‌های اصلی این احساس عدم امنیت ظاهراً فقدان اعتماد به مدیریت است. وقتی این پرسش مطرح شد که آیا مدیریت به فکر منافع کارکنان هست یا نه، ۴۴ درصد پاسخگویان با گزینهٔ «خیلی کم» یا «اصلاً» جواب داده بودند (Burchell et al., 1999).

اکثر محققان توافق دارند که ناامنی شغلی پدیده تازه‌ای نیست. اختلاف نظرها بیش تر بر سر این مسئله است که این پدیده در سال‌های اخیر تا چه حد پررنگ تر شده است، و مهم تر از آن، کدام بخش از جمعیت شاغل با شدت بیش تری این پدیده را تجربه می‌کنند. استدلال برخی از منتقدان این است که مطالعاتی مثل پیمایش ناامنی شغلی و فشرده‌گی کار چیزی بیش از واکنشی ناموجه در برابر تصور ناامنی شغلی در میان طبقه متوسط نیست.

جدول ۳.۱۳ درصد تغییر در ناامنی شغلی، در مقایسه بین ۱۹۸۶ و ۱۹۹۷

حرفه‌ای‌ها	+۲۸
کارکنان دفتری	+۱۰
مدیران	+۹
تکنیسین‌ها	+۹
کارگران ماهر	-۴
کارگران ساده	-۷

منبع: Social Change and Economic Life initiative (1986) and Skills Survey (1997); from B. J. Burchell et al., *Job Insecurity and Work Intensification*, YPS, 1999.

«طبقه متوسط ناایمن»: آیا درباره ناامنی شغلی مبالغه می‌شود؟

در اواخر دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰، بریتانیا شاهد رکودی اقتصادی بود که خصوصاً به صنایع تولیدی سنتی لطمه زیادی زد. در طول این مدت تقریباً یک میلیون شغل از بین رفت که عمدتاً در بخش‌هایی مثل فولاد، کشتی‌سازی و معادن زغال‌سنگ بود. در طول دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، کارکنان حرفه‌ای و مدیریتی برای نخستین بار ناامنی شغلی وسیعی را تجربه کردند. فروش سهام شرکت‌ها و اخراج نیروهای زائد تأثیر زیادی روی بخش بانکداری و مالی گذاشت؛ طلوع عصر اطلاعات موجب از دست رفتن شغل بسیاری از کارمندان اداری شد چون با استفاده از فناوری رایانه‌ای همه سازمان‌ها و شرکت‌ها کوچک تر شدند.

اگر کارگران صنایع تولیدی تا اندازه‌ای خو گرفته بودند که زیر سایه تهدید اخراج به دلیل زائد شدن زندگی کنند، کارکنان یقه سفید برای تغییر و تحولات مؤثر بر شغل‌شان آمادگی چندانی نداشتند. وجود چنین اضطرابی در میان حرفه‌ای‌ها باعث شده برخی درباره «طبقه متوسط ناایمن» سخن بگویند. این اصطلاح برای توصیف وضعیت کارکنان یقه سفیدی به کار می‌رود که به دلیل اطمینان از ثبات شغل‌شان، زیر بار تعهدات مالی سنگینی رفته‌اند، مثل وام‌های هنگفت، آموزش خصوصی برای فرزندان‌شان یا سرگرمی‌های گران قیمت. از آن‌جا که فکر زائد شدن هرگز به ذهن آن‌ها خطور نمی‌کرد، ظاهر شدن ناگهانی شبح بیکاری موجب احساس ناامنی و اضطراب شدیدی در میان آنان شد. ناامنی شغلی به موضوع «پرچار و جنجالی» در رسانه‌ها و محافل حرفه‌ای تبدیل شد - هرچند که برخی معتقدند اگر این پدیده را با ناامنی شغلی مزن تر طبقه کارگر مقایسه کنیم خواهیم دید که بیش از حد آن را بزرگ کرده‌اند.



داده‌های دیگری هم هست که با یافته‌های پژوهش پیمایش ناامنی شغلی و فشردگی کار تناقض دارند و نشان می‌دهند که ناامنی شغلی «اسطوره» ای است که طبقات حرفه‌ای را مقهور خود ساخته است. بنا به استدلال منتقدان، این «اسطوره» در نظرسنجی‌های وسیع و عمومی تأیید نمی‌شود. درصد کسانی که واقعاً نگران زائده شدن در محل کار و از دست دادن شغل هستند - کم‌تر از ۱۰ درصد - از دهه ۱۹۷۰ به بعد ثابت مانده و بیکاری همچنان فقط یک نفر از هر پنج نفر بریتانیایی را در طول دوره زندگی متأثر می‌سازد. علاوه بر این، متوسط دوره تصدی برای مشاغل کنونی اندکی پایین‌تر از پنج سال است، و این آماره‌ای است که از بیست سال پیش تا به حال عملاً تغییری نکرده است (Jowell et al., 1996).

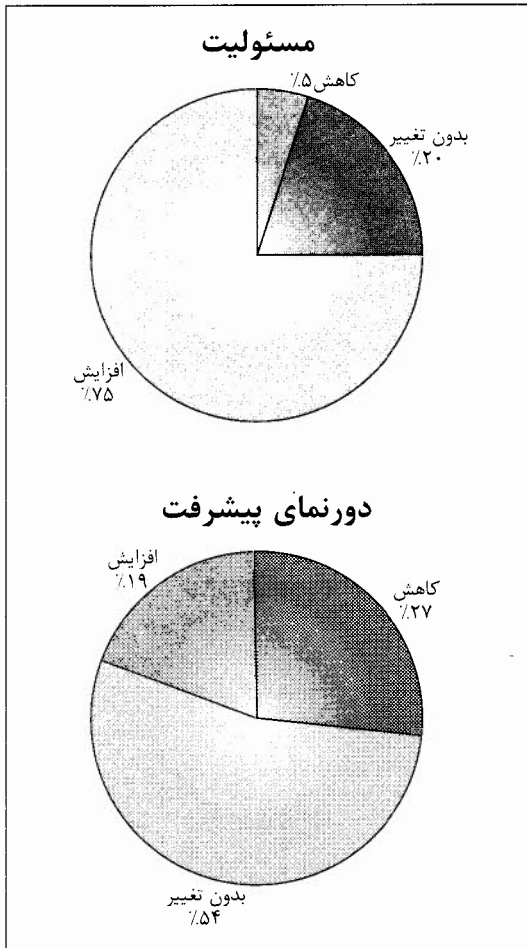
نتایج پیمایش ایستارهای اجتماعی بریتانیایی‌ها، که روی نمونه معرف افراد بالغ هیجده‌ساله و بالاتر در سطح ملی انجام می‌گیرد، نشان می‌دهد که جابه‌جایی‌های شغلی دو روند ناهمسو داشته‌اند. برخی از مشاغل نرخ جابه‌جایی بالایی را تجربه کرده‌اند، اما بخش بزرگی از نیروی کار همچنان در مشاغل ثابت و پایداری کار می‌کنند: در ۱۹۹۵، ۳۳ درصد از پاسخگویان به مدت بیش از ده سال بود که در شغل فعلی خود بودند و ۱۳ درصد به مدت بیست سال یا بیش‌تر در همین شغل بوده‌اند. این پیمایش به بررسی اطمینان پاسخگویان به آینده نیز پرداخت و این پرسش را مطرح کرد که آیا در محل کار آن‌ها در سال آینده کارکنان تازه‌ای استخدام خواهد شد یا بعضی از کارکنان زائد اخراج خواهند شد. هرچند که در اوایل دهه ۱۹۹۰ «بدبین‌ها» بر «خوش‌بین‌ها» فزونی داشتند، در ۱۹۹۵ نسبت این دو گروه کاملاً برابر شده بود و ۲۳ درصد معتقد بودند که شرکت آن‌ها بزرگ‌تر خواهد شد و ۲۲ درصد معتقد بودند که شرکت کوچک‌تر می‌شود.

تحلیل‌گران پیمایش ایستارهای اجتماعی بریتانیایی‌ها به این نتیجه رسیدند که ادعاهای عامه‌پسند دربارهٔ قریب‌الوقوع بودن ناامنی شغلی همه‌گیر، گزافه‌گویی بوده است. با این‌که برخی از گروه‌های نیروی کار نرخ بالایی از جابه‌جایی شغلی را تجربه می‌کنند، سایر گروه‌ها و بخش‌ها تا حد زیادی پایدار و ثابت می‌مانند. علاوه بر این، با این‌که حرفه‌ای‌ها و کارمندان دفتری اکنون بیش از گذشته با تهدید زائده شدن در محل کار روبه‌رو هستند، اما احتمال بیکار شدن و بیکار ماندن آن‌ها کم‌تر از سایر افراد غیرماهر است (Lilley et al., 1996).

### نتایج زیانبار ناامنی شغلی

پیمایش ناامنی شغلی و فشردگی کار نشان داد که برای بسیاری از کارگران ناامنی شغلی چیزی بیش از ترس از زائده شدن است. ناامنی شغلی دغدغه و اضطراب دربارهٔ تغییر و دگرگونی کار را دربرمی‌گیرد، و همچنین اضطراب و پریشانی دربارهٔ نتایج و عواقب این دگرگونی بر سلامتی و زندگی شخصی کارکنان را.

این مطالعه نشان داد که همراه با کاسته شدن از ویژگی‌های بوروکراتیک ساختارهای سازمانی و



شکل ۱۰.۱۳ تجربه کارکنان درباره تغییر مسئولیت‌ها و دورنمای پیشرفت شغلی.

منبع: B. Job Insecurity and Work Intensification Survey; J. Burchell et al., *Job Insecurity and Work Intensification*, YPS, 1999.

شرایط، در حال اضطراب و تحت فشارهای دائمی باقی می‌مانند. این فشار که از ناحیه دنیای کار به فرد وارد می‌آید ظاهراً به محیط خانه هم منتقل می‌شود: کارکنانی که به اظهار خودشان سطوح بالایی از ناامنی شغلی را تجربه می‌کنند معمولاً در خانه نیز تنش‌ها و کشمکش‌هایی دارند (Burchell et al., 1999).

توزیع تصمیم‌گیری در سرتاسر محیط کار، از کارگران انتظار می‌رود که مسئولیت هرچه بیش‌تری برعهده بگیرند. اما در همین حین که توقعات و خواسته‌ها از کارکنان رو به افزایش است، برای بسیاری از کارکنان بخت و فرصت ترفیع و پیشرفت رو به کاهش می‌رود (شکل ۱۰.۱۳). ترکیب این اوضاع و شرایط کارکنان را به سمت این احساس سوق می‌دهد که آن‌ها «اختیار و کنترل» جنبه‌های مهم شغل خود را «از دست می‌دهند»، جنبه‌هایی مثل آهنگ کار و اطمینان به پیشرفت شغلی بلندمدت (Burchell 1999).

دومین جنبه زیانبار ناامنی شغلی را می‌توان در زندگی شخصی کارکنان مشاهده کرد. این مطالعه نشان داد که همبستگی نیرومندی میان ناامنی شغلی و عدم سلامتی عمومی وجود دارد. این همبستگی با توجه به داده‌های پیمایش پانلی خانوارهای بریتانیایی نیز تأیید می‌شود، طبق این داده‌ها سلامت جسمی و روحی مردم در دوره‌های طولانی ناامنی شغلی بدتر می‌شود. در شرایط ناامنی شغلی، کارکنان به جای سازگارشدن با این

## «تباهی منش شخصی»

ما این فصل را با انگشت‌گذاشتن روی بعضی از آثار و نتایج الگوهای فعلی کار بر زندگی شخصی و خانوادگی آغاز کردیم. تجربه‌های ریکو و همسرش جانت، که ریچارد سینت در تباهی منش شخصی (Sennett 1998) آن‌ها را وصف کرده است، نشانگر برخی از پیامدهای الگوهای انعطاف‌پذیر کار بر زندگی شخصی و منش شخصی کارکنان است. بنا به استدلال راسخ سینت، تأکید روزافزون بر رفتارها و شیوه‌های کاری انعطاف‌پذیر می‌تواند نتایج موفقیت‌آمیزی به بار آورد، اما ناگزیر به سردرگمی و گزندهایی نیز می‌انجامد، زیرا توقعات و خواسته‌هایی که بر دوش کارکنان امروزی سنگینی می‌کند - انعطاف‌داشتن، قدرت‌سازگاری، پویایی و تحرک و تمایل به خطرکردن - در تعارض مستقیم با بسیاری از خصوصیات اصلی منش‌های نیرومند و سالم است: وفاداری، تعقیب اهداف بلندمدت، تعهد، اعتماد و هدفمندی.

سینت معتقد است که این‌گونه تنش‌ها و تعارض‌ها در عصر انعطاف‌پذیری کنونی اجتناب‌ناپذیرند: هرچند که انعطاف‌پذیری را به این دلیل می‌ستایند که آزادی فزون‌تری به کارکنان می‌دهد تا خط‌سیر زندگی فردی خود را تعیین کنند، به استدلال سینت این انعطاف‌پذیری قید و بندهای سفت و سخت تازه‌ای را نیز به آن‌ها تحمیل می‌کند. اکنون از کارکنان امروزی، به جای دنبال کردن خط شغلی مادام‌العمر، انتظار می‌رود که با انعطاف و به صورت شناور در تیم‌هایی کار کنند که نوبت به نوبت به آن‌ها وارد و از آن‌ها خارج می‌شوند و از این کار به آن کار می‌پردازند. وفاداری به یک الزام قانونی تبدیل می‌شود نه یک ویژگی شخصی. وقتی زندگی به رشته‌ای از شغل‌های پراکنده و متفاوت، و نه یک حرفه پیوسته، تبدیل می‌شود آن‌گاه اهداف بلندمدت از میان می‌روند، پیوندهای اجتماعی شکل نمی‌گیرند و اعتماد قوام نمی‌گیرد. مردم دیگر نمی‌توانند تصمیم بگیرند که کدام مخاطره‌جویی‌ها در نهایت به نفع آن‌ها تمام خواهد شد و «قواعد» قدیمی ترفیع، توییح و پاداش دیگر به کار نمی‌آید. از نظر سینت، اصلی‌ترین چالشی که در عصر حاضر پیش روی افراد بالغ قرار دارد این است که چگونه در جامعه‌ای که روی اهداف کوتاه‌مدت تأکید می‌کند، در زندگی خویش به دنبال اهداف بلندمدت باشند. از نظر وی، ویژگی‌های «سرمایه‌داری نوین» موجب تباهی و فرسایش آن دسته از عناصر منش شخصی می‌شود که مردم را به هم پیوند می‌دهد.

## پایان «شغل مادام‌العمر»

برخی از جامعه‌شناسان و اقتصاددانان، با توجه به تأثیر اقتصاد جهانی و نیاز به نیروی کار «انعطاف‌پذیر»، چنین استدلال کرده‌اند که در آینده تعداد بیش‌تری از مردم به کارکنان کاتالوگی<sup>۱</sup> تبدیل خواهند شد. آن‌ها «کاتالوگی از مهارت‌ها» - چندین مهارت شغلی و مدرک مختلف - خواهند

داشت که با استفاده از آن در طول زندگی کاری خود در میان شغل‌های گوناگون و انواع مشاغل سیروس‌سیاحت می‌کنند. فقط نسبت کوچکی از کارکنان دارای «کارنامه شغلی» پیوسته و مستمر، به معنای کنونی، خواهند بود. در واقع، بنا به استدلال طرفداران این تفکر، مفهوم «شغل مادام‌العمر» چیزی مربوط به گذشته است.

از نظر بعضی این حرکت به سمت افزایش تعداد کارکنان کاتولوگی پدیده خجسته‌ای است: کارکنان در تمامی سال‌های کاری خود از ابتدا تا انتها به یک شغل می‌خکوب نمی‌شوند و می‌توانند زندگی کاری خود را به شیوه خلاقانه‌ای برنامه‌ریزی کنند (Handy 1994). بعضی دیگر معتقدند که «انعطاف‌پذیری» در عمل به این معنا است که سازمان‌ها می‌توانند کم‌وبیش به میل خود استخدام و اخراج کنند، و هرگونه احساس امنیت کارکنان خود را از پای بست ویران کنند. کارفرمایان فقط تعهد کوتاه‌مدت نسبت به کارکنان خود خواهند داشت و می‌توانند پرداخت مزایا و پاداش‌های اضافی یا حق استفاده از انواع کمک‌ها و مستمری‌ها را به حداقل برسانند. یکی از مطالعات تازه‌ای که در سیلیکون‌ولی<sup>۱</sup> کالیفرنیا انجام شده، مدعی است که موفقیت اقتصادی این منطقه از اساس بر پایه مهارت‌های کاتولوگی نیروی کار استوار بوده است. نرخ ورشکستگی شرکت‌ها در سیلیکون‌ولی بسیار بالا است: حدود ۳۰۰ شرکت جدید هر ساله تأسیس می‌شوند، اما تقریباً همین تعداد هم سالانه از دور خارج می‌شوند. نیروی کار این منطقه، که نسبت بسیار بالایی از کارکنان حرفه‌ای و فنی را شامل می‌شود، آموخته‌اند که با این وضعیت کنار بیایند. به گفته محققان این مطالعه، نتیجه این وضعیت آن است که افراد پر استعداد و ماهر به سرعت از یک شرکت به شرکت دیگری مهاجرت می‌کنند، و در این رهگذر قابلیت سازگاری آن‌ها نیز افزایش می‌یابد. متخصصان فنی تبدیل به مشاور می‌شوند، مشاوران تبدیل به مدیر و کارکنان مبدل به سرمایه‌داران ماجراجو - و این چرخه دوباره از سر گرفته می‌شود (Bahrami and Evans 1995).

در میان جوانان، خصوصاً مشاوران و متخصصان فناوری اطلاعات، ظاهراً گرایش روبه‌رشدی به سمت کارهای کاتولوگی وجود دارد. طبق بعضی از برآوردها، فارغ‌التحصیلان جوان در بریتانیا می‌توانند با داشتن سه مهارت مختلف در طول زندگی کاری خود یازده شغل متفاوت داشته باشند! ما چنین وضعیتی هنوز استثنا محسوب می‌شود نه قاعده. طبق آمارهای جدید اشتغال، کارکنان تمام‌وقت در بریتانیا و ایالات متحده - یعنی دو کشوری که بی‌قاعده‌ترین بازارهای کار را در میان کشورهای صنعتی دارند - امروزه به اندازه ده سال پیش در هر شغل دوام می‌آورند (اکونومیست، ۲۱ مه ۱۹۹۵). ظاهراً دلایل این امر از این قرار است که مدیران تشخیص می‌دهند که جابه‌جایی زیاد کارکنان پرهزینه است و روی اخلاق کار نیز تأثیر سوء می‌گذارد، و نیز این‌که آن‌ها ترجیح می‌دهند کارکنان خود را ابقا کنند نه این‌که نیروهای تازه‌ای را استخدام کنند، حتی اگر این کار به معنای

پرداختن دستمزدهایی باشد که بالاتر از نرخ بازار است. جیمز کالینز و جری پوراس در کتاب ساختن برای ماندن<sup>۱</sup> (Collins and Porras 1994)، به تحلیل هیجده شرکت امریکایی پرداخته‌اند که از سال ۱۹۲۶ تاکنون پیوسته عملکردی بالاتر از متوسط بازار سهام داشته‌اند. آن‌ها دریافتند که این شرکت‌ها، که هرگز خودسرانه دست به استخدام و اخراج نمی‌زنند، از روش‌های بسیار حمایت‌گرانه‌ای در قبال کارکنان خود استفاده کرده‌اند. فقط دو شرکت در تمام طول این مدت از بیرون مدیرعامل جذب کرده بودند.

این یافته‌ها به معنای ابطال اندیشه‌های کسانی نیست که از پیدایش کارکنان کاتالوگی سخن می‌گویند. کوچک‌شدن ابعاد سازمان‌ها واقعیت انکارناپذیری است؛ این واقعیت که هزاران نفر از کارکنانی را که تصور می‌کردند شغل مادام‌العمری دارند در بازار کار به حال خود رها می‌کنند. آن‌ها برای این‌که دوباره کار پیدا کنند شاید مجبور به بالابردن و تنوع‌بخشیدن به مهارت‌های خویش باشند. خیلی‌ها، خصوصاً افراد پیرتر، شاید هرگز نتوانند شغلی بیابند که با شغل‌های قبلی آن‌ها قابل مقایسه باشد، شاید هم اصلاً شغل و درآمدی برایشان پیدا نشود.

### کاهش اهمیت کار؟

بیکاری مداوم، ناامنی شغلی، کوچک‌شدن سازمان‌ها، سوابق شغلی متنوع، کار پاره‌وقت، الگوهای اشتغال انعطاف‌پذیر، شراکت شغلی... ظاهراً اکنون بیش از همیشه مردم به شیوه‌های نامتداول و غیرمرسوم کار می‌کنند، یا اصلاً شغل بامزد ندارند! شاید وقت آن رسیده باشد که درباره‌ی ماهیت کار و مخصوصاً موقعیت برتر و مسلطی که غالباً در زندگی مردم دارد از نو بیندیشیم.

چون ما «کار» و «اشتغال بامزد» را یکی می‌دانیم، گاهی دشوار می‌توانیم دریابیم که خارج از چهارچوب این دیدگاه چه گزینه‌هایی ممکن است وجود داشته باشد. جامعه‌شناس و منتقد اجتماعی فرانسوی آندره گورز<sup>۲</sup> یکی از تحلیل‌گرانی است که می‌گویند در آینده کار بامزد اهمیت کم‌تر و کم‌تری در زندگی مردم خواهد داشت. گورز دیدگاه‌های خود را برپایه‌ی ارزیابی انتقادی نوشته‌های مارکس بنا می‌کند. مارکس معتقد بود که طبقه‌ی کارگر – که تصور می‌کرد افراد بیش‌تر و بیش‌تری به این طبقه ملحق خواهند شد – انقلابی را رهبری خواهد کرد که جامعه‌ی انسانی‌تری به ارمغان خواهد آورد که کار محور اصلی همه‌ی خرسندی‌هایی می‌شود که زندگی می‌تواند به بشر اعطا کند. گورز با این‌که در مقام یک چپ‌گرا قلم می‌زند، این دیدگاه را رد می‌کند. طبقه‌ی کارگر به جای آن‌که (آن‌طور که مارکس می‌گفت) به بزرگ‌ترین گروه جامعه تبدیل شود و انقلاب موفقیت‌آمیزی را رهبری کند، در عمل رو به تحلیل و کوچک‌شدن می‌رود. کارگران یقه‌آبی اکنون به یک گروه اقلیت تبدیل شده‌اند، اقلیتی که نسبت آن‌ها در نیروی کار همچنان رو به کاهش می‌رود.

1. Built to Last

2. André Gorz

از نظر گورز، دیگر چندان معنایی ندارد که تصور کنیم کارگران می‌توانند سررشته کسب و کار خودشان را در اختیار بگیرند، چه رسد به دردست‌گرفتن زمام قدرت حکومت. هیچ امید واقع‌بینانه‌ای بری دگرگون‌ساختن ماهیت کار با مزد وجود ندارد، چون سازماندهی این کار براساس چنان ملاحظاتی فنی‌ای انجام می‌گیرد که برای بهره‌وری و بازده اقتصادی گریزناپذیرند. به گفته گورز «اکنون مسئله ره‌ساختن خویشتن از کار مطرح است» (Gorz 1982:67). ضرورت این رهایی خصوصاً در جایی بیش‌تر می‌شود که کار براساس اصول تیلوریستی سازماندهی می‌شود، یا به‌نحوی ستمگرانه یا مشقت‌بار است.

طبق استدلال گورز، بیکاری فزاینده همراه با گسترش کار پاره‌وقت موجب پیدایش چیزی شده است که وی آن را «ناطبقه ناکارگران»<sup>۱</sup> می‌نامد که در کنار کسانی که اشتغال ثابت دارند قرار می‌گیرند. در واقع اکثر مردم در همین «ناطبقه» قرار دارند چون نسبت جمعیت شاغل در شغل‌های ثابت در هر مقطع زمانی نسبتاً کوچک است - البته اگر کودکان و نوجوانان، بازنشستگان، بیماران و زنان خانه‌دار و نیز کارکنان پاره‌وقت یا بیکاران را حذف کنیم. گورز معتقد است که گسترش فناوری اطلاعات باز هم تعداد مشاغل تمام‌وقت فعلی را کاهش خواهد داد. احتمالاً این نتیجه به‌بار خواهد آمد که حرکتی به‌سوی نفی و طرد نگرش «پرستش بازده تولیدی» که خاص جامعه غربی است ایجاد خواهد شد، نگرشی که بر ثروت، رشد اقتصادی و کالاهای مادی تأکید می‌کند. تنوعی از سبک‌های زندگی گوناگون، که بیرون از حوزه کار با مزد دائمی دنبال می‌شوند، در سال‌های آتی توسط اکثریت جمعیت در پیش گرفته خواهد شد.

طبق نظر گورز، ما به سمت «جامعه‌ای دوگانه» در حرکت هستیم. در یک بخش از این جامعه دوبخشی، تولید و مدیریت سیاسی چنان سازماندهی خواهد شد که بهره‌وری و بازده را به حداکثر برساند. بخش بعدی، حوزه‌ای است که در آن افراد اوقات خود را با فعالیت‌های غیرکاری متنوعی پر می‌کنند که موجب لذت و انبساط یا رضایت خاطر شخصی آن‌ها می‌شود. شاید افراد بیش‌تر و بیش‌تری به برنامه‌ریزی زندگی روی بیاورند، یعنی چنان ترتیبی اتخاذ کنند که در مراحل مختلف زندگی خود به شیوه‌های متفاوتی کار کنند.

این دیدگاه تا چه حد معتبر است؟ این سخن که تغییرات عمده‌ای در ماهیت و سازمان کار در کشورهای صنعتی در حال وقوع است، جای چون و چرا ندارد. این نیز کاملاً محتمل به نظر می‌رسد که عده بیش‌تر و بیش‌تری از افسون «بازده تولیدی» رها شوند - یعنی از تأکید و پافشاری بر رشد اقتصادی دائمی و انباشت دارایی‌های مادی. همان‌طور که گورز گفته است، اگر به بیکاری به دیده کاملاً منفی نگاه نکنیم مسلماً به نکات تازه و ارزشمندی می‌رسیم، چون بیکاری می‌تواند فرصتی برای دنبال‌کردن علائق و شکوفاکردن استعدادها به افراد بدهد. اما حرکت در این مسیر، دست‌کم

تا به حال، چندان قابل توجه نبوده است؛ ظاهراً ما با وضعیت مورد نظر گورز فاصله زیادی داریم. با تقاضا و فشاری که زنان برای بهره‌مندی از فرصت‌های شغلی بیش‌تر پیش می‌کشند، شمار کسانی که فعالانه در پی دستیابی به اشتغال بامزد هستند رو به افزایش بوده است نه کاهش. کار بامزد برای خیلی‌ها هنوز هم کلید دسترسی به منابع و امکانات مادی لازم برای ادامه زندگی متنوع و پربار است.

### خلاصه مطالب

۱. کار یعنی به انجام‌رساندن وظایفی که مستلزم صرف قوای جسمانی و ذهنی است، و هدف از آن تولید کالاها و خدماتی است که نیازهای انسان را برآورده می‌سازند. بسیاری از انواع مهم کار - مثل خانه‌داری یا کارهای داوطلبانه - بی‌مزد هستند. شغل، کاری است که به‌ازای دستمزد مشخصی انجام می‌گیرد. کار در همه فرهنگ‌ها پایه و اساس نظام اقتصادی است.
۲. در جریان قرن بیستم تغییرات عمده‌ای در نظام‌های شغلی به‌وجود آمده است. آن‌چه در این میان اهمیت خاصی دارد عبارت است از افزایش نسبی مشاغل غیریدی که به بهای کاهش مشاغل یدی تمام شده است. بسیاری عقیده دارند که ما اکنون شاهد چرخش از اقتصاد صنعتی به اقتصاد معرفتی هستیم، یعنی اقتصادی که در آن افکار، اطلاعات و صور گوناگون دانش و معرفت زیربنای رشد اقتصادی است.
۳. ویژگی متمایز نظام اقتصادی جوامع مدرن این است که تقسیم کار بسیار پیچیده و پرتنوعی در آن‌ها شکل گرفته است. تقسیم کار به این معنا است که هر کاری به چندین و چند شغل مختلف تجزیه و تقسیم می‌شود که هرکدام مستلزم تخصص هستند. یکی از نتایج تقسیم کار، وابستگی متقابل اقتصادی است: همه ما برای ادامه حیات خویش و امرار معاش به یکدیگر وابسته‌ایم.
۴. با پیدایش تیلوریسم، یا مدیریت علمی - این اعتقاد که می‌توان همه فرآیندهای صنعتی را به وظایف کوچک و ساده‌ای تجزیه کرد که آن‌ها نیز به‌نوبه خود قابل زمان‌بندی و سازماندهی هستند - تولید صنعتی بازده بسیار بالاتری پیدا کرد. فوردیسم موجب بسط و گسترش همین اصول مدیریت علمی در حوزه تولید انبوه شد که به بازارهای انبوه توده‌ای گره می‌خورد. فوردیسم و تیلوریسم را می‌توان نظام‌های کم‌اعتماد محسوب کرد که موجب افزایش بیگانگی کارکنان می‌شود. در نظام‌های پراستناد به کارکنان اجازه داده می‌شود که آهنگ و محتوای کار خود را کنترل کنند.
۵. در بسیاری از کشورهای صنعتی طرز کار فوردیستی در سال‌های اخیر جای خود را به فنون و روش‌های انعطاف‌پذیرتری داده است. اصطلاح پسا فوردیسم از طرف برخی برای توصیف دوره فعلی تولید اقتصادی مطرح شده که در آن انعطاف‌پذیری و نوآوری به حداکثر ممکن رسانده می‌شود تا جوابگوی نیازها و تقاضاهای بازار در زمینه محصولات پرتنوع و اختصاصی باشد. تخصص‌های انعطاف‌پذیر، کار گروهی، و مهارت‌های چندگانه سه رهیافت رایج پسا فوردیستی محسوب می‌شوند.
۶. ماهیت کار زنان تأثیر شایانی از جدایی محل کار و خانه پذیرفته است. دنیای کار بامزد به‌طور سنتی دنیایی مردانه بوده است، هرچند که اکنون تعداد زنان شاغل بسیار بیش‌تر از همین چند دهه گذشته است. اما زنان هنوز هم نابرابری‌هایی را در بازار کار تجربه می‌کنند. تفکیک جنسیتی مشاغل حاکی از این واقعیت است

که مردان و زنان در انواع متفاوتی از مشاغل تجمع یافته‌اند؛ بسیاری از مشاغل «زنان» جزو مقوله‌های شغلی کم‌درآمد به حساب می‌آیند. نسبت زنان در اشتغال پاره‌وقت نیز بالاتر از مردان است، و برای چرایی این وضعیت تبیین‌های گوناگونی وجود دارد. شکاف جنسیتی دستمزدها به معنای این واقعیت است که زنان به‌طور متوسط، در طول عمر خویش، کم‌تر از مردانی که همان مهارت‌ها و مدارک تحصیلی را دارند، پول درمی‌آورند.

۸. تقسیم کار خانگی بیانگر شیوه تقسیم مسئولیت‌ها در میان اعضای یک خانوار است. صرف‌نظر از درصد زنان در نیروی کار بامزد، زنان هنوز هم بار اصلی کار بی‌مزد را بر دوش دارند که عمدتاً شامل نگهداری از خانه و پرورش کودکان می‌شود. اما شاید این الگوها در حال تغییر باشند؛ خصوصاً در میان زوج‌های جوان‌تر، اکنون مردان بیش از گذشته در کارهای خانگی مشارکت می‌کنند.

۹. دگرگونی‌های دنیای کار و تغییرات ساختارهای خانوار همراه با هم چالش‌های تازه‌ای برای ایجاد تعادل میان خانواده و کار به‌وجود می‌آورند. کارکنان بیش از گذشته برای ساعاتی طولانی در محل کار خود می‌مانند و وقت زیادی برای بودن در کنار خانواده یا فعالیت‌های فراغتی ندارند. این فشارها خصوصاً روی مادران شاغل با شدت بیش‌تری وارد می‌شود. بعضی از شرکت‌ها سیاست‌های کاری «حامی خانواده» در پیش گرفته‌اند - مثل زمان کار شناور، شراکت شغلی، کار در خانه و مرخصی والدین - تا به خانواده‌های شاغل کمک کنند که تعادل و توازن بین زندگی شخصی و حرفه‌ای خود ایجاد کنند.

۹. بیکاری یکی از مسائل همیشگی کشورهای صنعتی است. از آن‌جا که کار یکی از عناصر سازنده زندگی اشخاص است، بیکاری به‌منزله یک تجربه روانی غالباً موجب سردرگمی و پریشانی می‌شود.

۱۰. آثار و نتایج ناامنی شغلی می‌تواند به اندازه تجربه بیکارشدن زیانبار باشد. ناامنی شغلی احساس نگرانی و تشویش درباره ثبات آتی شغل و موقعیت در محل کار است. ناامنی شغلی در میان طبقات متوسط بسیار افزایش یافته است، هرچند که بعضی معتقدند نگرانی و اضطراب درباره ناامنی شغلی تا حد زیادی با مبالغه و گرافه‌گویی همراه است.

۱۱. بعضی‌ها از «مرگ تاریخچه شغلی» و پیدایش کارکنان کاتالوگی سخن می‌گویند - یعنی کارکنانی که «کاتالوگی» از مهارت‌های مختلف دارند و می‌توانند به‌آسانی از این شغل به آن شغل منتقل شوند. چنین کسانی واقعاً وجود دارند، اما برای بسیاری از افراد و گروه‌های حاضر در نیروی کار، «انعطاف‌پذیری» بیش‌تر به شغل‌های کم‌درآمدی مربوط می‌شود که دورنماهای شغلی روشنی ندارند.

۱۲. در زمان حاضر تغییرات عمده‌ای در ماهیت و سازمان کار در حال وقوع است، تغییراتی که بدون شک در آینده اهمیت بیش‌تری خواهد یافت. با این حال، برای بسیاری از مردم کار بامزد هنوز هم کلید دسترسی به منابع و امکانات لازم برای برخورداری از زندگی پرتنوع و پربار است.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر

۱. چرا زندگی ریکو این همه با زندگی انریکو تفاوت دارد؟
۲. آیا چرخ جوامع مدرن بدون تقسیم کار می‌گردد؟
۳. چرا بعضی از فعالیت‌ها باید به صورت کار انجام گیرند و بعضی نه؟
۴. اگر تیلوریسم و فوردیسم تا این حد کارایی و بازده داشتند چرا اخیراً رو به افول رفته‌اند؟



۵. «چالش خانواده-کار» چیست و برای مقابله با آن چه می‌توان کرد؟
۶. اگر شما یکی از کارکنان کاتالوگی بودید آیا کاتالوگ شما آن قدر وسیع می‌شد که همیشه بتوانید کاری برای خود پیدا کنید؟

### برای مطالعهٔ بیشتر

Keith Grint, *The Sociology of Work: An Introduction* (Cambridge: Polity, 1991).

Neil J. Smelser and Richard Swedberg (eds), *The Handbook of Economic Sociology* (Princeton: Princeton University Press, 1994).

### نشانی‌های اینترنتی

<http://www.ippr.org.uk/research/index.html>

<http://iea.org.uk/>

<http://www.ilo.org>

مؤسسهٔ پژوهش سیاست عمومی

مؤسسهٔ امور اقتصادی

سازمان بین‌المللی کار

# ۱۴ حکومت و سیاست

۶۰۷	حکومت، سیاست و قدرت
۶۰۷	مفهوم دولت
۶۰۹	انواع حکومت سیاسی
۶۰۹	پادشاهی
۶۱۰	دموکراسی
۶۱۳	اقتدارطلبی
۶۱۴	گسترش لیبرال دموکراسی در جهان
۶۱۴	سقوط کمونیسم
۶۱۸	تبیین محبوبیت لیبرال دموکراسی
۶۱۹	پارادکس دموکراسی
۶۲۳	احزاب سیاسی و رأی‌گیری در کشورهای غربی
۶۲۳	نظام‌های حزبی
۶۲۶	احزاب و آرای انتخاباتی در بریتانیا
۶۲۷	تاچریسم و بعد از آن
۶۲۸	«حزب نوین کارگر»
۶۳۱	سیاست راه سوم
۶۳۳	تغییر سیاسی و اجتماعی
۶۳۴	جهانی‌شدن و جنبش‌های اجتماعی
۶۳۷	فناوری و جنبش‌های اجتماعی
۶۳۹	جنبش‌های ملی‌گرا
۶۳۹	نظریه‌های ملی‌گرایی و ملت
۶۴۱	ملت‌های بدون دولت
۶۴۴	ملت‌ها و ملی‌گرایی در کشورهای در حال توسعه
۶۴۵	نتیجه: دولت - ملت، هویت ملی و جهانی‌شدن
۶۴۶	خلاصه مطالب
۶۴۸	پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر
۶۴۸	برای مطالعه بیشتر تر
۶۴۸	نشانی‌های اینترنتی



## فصل ۱۴: حکومت و سیاست

تیمور شرقی<sup>۱</sup> نیمه‌خاوری جزیره‌ی تیمور است که در میان اندونزی و استرالیا قرار دارد. تیمور سرزمین کوچکی است و فقط کمی بیش از نصف ولز مساحت دارد. تیمور شرقی دارای مرز مشترکی با تیمور غربی است که بخشی از اندونزی محسوب می‌شود. این جزیره ابتدا جزو مستعمره‌های پرتغال بود. وقتی در ۱۹۷۵ پرتغالی‌ها این سرزمین را ترک کردند، اندونزی حمله کرد و این کشور را به تصرف درآورد. در طول دوران اشغال مردمان بسیاری کشته شدند - شاید قریب ۲۰۰,۰۰۰ نفر که یک‌سوم کل جمعیت بود.

جنبش‌های اعتراض در تیمور شرقی در پی دستیابی به استقلال و نیز دموکراسی در این کشور بودند، اما تا سال‌های درازی موفقیتی کسب نمی‌کردند. بسیاری از مبارزان به زندان افتادند؛ و بسیاری نیز شکنجه و اعدام شدند. با این حال، جنبش خودمختاری تیمور شرقی سستی نگرفت و نیرومندتر شد، و این سرزمین به کانون توجه اجتماع بین‌المللی بدل شد.

سوهارتو، رئیس‌جمهور اندونزی، که عامل اصلی سرکوب در تیمور شرقی بود، پس از تظاهرات دانشجویی در ماه مه ۱۹۹۹ از قدرت ساقط شد. در فراندی که در اوت همان سال برگزار شد، اکثریت قاطع تیموری‌ها به استقلال از اندونزی رأی دادند. ارتش اندونزی واکنش شدیدی نشان داد و صدها هزار نفر از ساکنان تیمور شرقی را به زور اسلحه مجبور به ترک این سرزمین کرد. با وجود این، تیموری‌ها در اکتبر ۱۹۹۹ به استقلال رسیدند. نیروهای سازمان ملل برای حمایت از مردم به تیمور شرقی گسیل شدند تا انتقال به خودگردانی و دموکراسی را تضمین کنند.

این انتقال و گذار تا چه اندازه موفقیت‌آمیز خواهد بود؟ در واقع نمی‌توانیم با اطمینان پاسخ قطعی به این پرسش بدهیم. اما نیروهایی که آتش اشتیاق به استقلال را برافروختند و تیزتر کردند - ملی‌گرایی و آرزوی حکومت دموکراتیک - از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر دنیای امروز هستند که تقریباً همه‌جا را درمی‌نوردند. در بسیاری از نقاط جهان، جنبش‌های طرفدار دموکراسی توانسته‌اند نظام‌های اقتدارطلب را برانندازند. در اتحاد شوروی سابق و اروپای شرقی، همین جنبش‌ها بودند که کمونیسم

1. East Timor

ر ساقط کردند. در سال‌های اخیر، حکومت‌های دموکراتیک در اکثر کشورهای امریکای جنوبی، و پاره‌ای از کشورهای افریقا و آسیا نیز استقرار یافته‌اند. عمر حکومت‌های دموکراتیک در اروپای غربی، امریکای شمالی، استرالیا و نیوزیلند بسیار بیش‌تر از این است.

### حکومت، سیاست و قدرت

عرصه حکومت و سیاست نیز، همچون بسیاری از جنبه‌های دیگر جوامع معاصر، دستخوش تغییرات بزرگی است. حکومت<sup>۱</sup> به معنای به اجرا گذاشتن خط‌مشی‌ها، تصمیم‌ها و امور دولتی از سوی متصدیان دستگاه سیاسی است. سیاست<sup>۲</sup> به معنای ابزارها و روش‌های استفاده از قدرت برای ترگذاری بر محدوده و محتوای فعالیت‌های سیاسی است. حوزه امر سیاسی<sup>۳</sup> ممکن است گستره‌ای و برای حوزه نهاد‌های دولتی داشته باشد.

مطالعه قدرت، اهمیتی بنیادی برای جامعه‌شناسی دارد. قدرت<sup>۴</sup> یعنی توانایی افراد و گروه‌ها در به‌کرسی نشاندن منافع و علائق خود، حتی به‌رغم مقاومت دیگران. قدرت گاهی شامل توسل مستقیم به‌زور می‌شود، مثل وقتی که مقامات اندونزیایی با توسل به خشونت به مقابله با جنبش دموکراسی در تیمور شرقی برخاستند. قدرت یکی از عناصر تقریباً همه روابط اجتماعی است، زجمله روابط میان کارفرما و کارکنان. در این فصل به جنبه محدودتری از قدرت می‌پردازیم که قدرت حکومتی است. در این چهارچوب، قدرت همیشه با ایدئولوژی همراه می‌شود، ایدئولوژی‌هایی که برای توجیه اعمال قدرتمندان به کار می‌روند. برای مثال، توسل حکومت ندونزی به زور علیه جنبش طرفدار دموکراسی در تیمور شرقی، دفاع از تمامیت ارضی اندونزی در مقابل جنبش جدایی طلب منطقه‌ای معرفی می‌شد.

اقتدار<sup>۵</sup> به معنای کاربرد مشروع قدرت از سوی حکومت است. و مشروعیت<sup>۶</sup> یعنی کسانی که تابع اقتدار یک حکومت‌اند، با آن موافق باشند. بنابراین قدرت با اقتدار فرق دارد. وقتی جنبش طرفداری از دموکراسی در تیمور شرقی بالاگرفت و حکومت به زندانی کردن و کشتن مبارزان دست زد، از قدرت خویش استفاده کرد اما این کار درعین حال نشانه از دست‌رفتن اقتدار حکومت نیز بود.

### مفهوم دولت

هرجا که دستگاه سیاسی حکومت (نهادهایی مثل پارلمان یا کنگره، به‌علاوه مقامات و کارمندان داره‌های مدنی) وجود داشته باشد و بر سرزمین معینی حکومت کند و اقتدارش به پشتوانه دستگاه

1. Government

3. the political

5. authority

2. politics

4. power

6. Legitimacy

حقوقی و توانایی استفاده از نیروی نظامی برای اجرای سیاست‌هایش تأمین شود، یک دولت<sup>۱</sup> وجود دارد. همه جوامع مدرن دولت-ملت<sup>۲</sup> محسوب می‌شوند. یعنی جوامع مدرن دولت‌هایی هستند که در آن‌ها توده عظیمی از جمعیت، شهروندانی را تشکیل می‌دهند که خود را عضوی از یک ملت واحد می‌دانند. دولت-ملت‌ها در مقاطع زمانی گوناگون و در بخش‌های مختلف جهان به وجود آمده‌اند (برای مثال، ایالات متحده در ۱۷۷۶ و جمهوری چک در ۱۹۹۳). ویژگی‌های اصلی دولت-ملت‌ها تفاوت فاحشی با تمدن‌های غیرصنعتی یا سنتی دارد، مثل تمدن‌هایی که در فصل ۲ توصیف کردیم. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

■ **حاکمیت**<sup>۳</sup> سرزمین‌های تحت حکومت دولت‌های سنتی حد و مرزهای روشن و دقیقی نداشت، و سطح کنترل حکومت مرکزی بر قلمرو خویش بسیار نازل بود. مفهوم حاکمیت – یعنی این‌که حکومت در همه ناحیه‌ای که مرزهای تعریف‌شده و دقیقی دارد، از اقتدار برخوردار باشد و قدرت بلامنازع این سرزمین محسوب شود – معنای چندانی نداشت. اما همه دولت-ملت‌ها، دارای حاکمیت‌اند.

■ **شهروندی**<sup>۴</sup> در دولت‌های سنتی، اکثریت جمعیتی که رعایای پادشاه یا امپراتور بودند، کم‌ترین اطلاع، یا علاقه‌ای، نسبت به حکومت‌کنندگان نداشتند و از هیچ‌گونه حقوق سیاسی یا نفوذ سیاسی نیز برخوردار نبودند. معمولاً فقط طبقات حاکم یا گروه‌های ثروتمندتر بودند که به نوعی احساس تعلق به اجتماع سیاسی بزرگ‌تری داشتند. در مقابل، در جوامع مدرن اکثر مردمانی که در درون مرزهای یک نظام سیاسی زندگی می‌کنند شهروند محسوب می‌شوند، حقوق و وظایف مشترکی دارند و خود را بخشی از یک ملت تلقی می‌کنند. با این‌که هستند کسانی که پناهنده یا آواره سیاسی یا «بی‌دولت» باشند، تقریباً همه کسانی که در دنیای امروز زندگی می‌کنند عضو نظم سیاسی و ملی معینی به‌شمار می‌آیند.

■ **ملی‌گرایی**<sup>۵</sup> دولت-ملت‌ها را به پیدایش ملی‌گرایی مربوط می‌دانند، ملی‌گرایی را می‌توان به‌مثابه مجموعه نمادها و عقایدی تعریف کرد که احساس تعلق به اجتماع سیاسی واحدی را به وجود می‌آورند. بنابراین، افراد از این‌که بریتانیایی، کانادایی، امریکایی یا روسی هستند، احساس غرور و تعلق می‌کنند. همین احساسات بود که به استقلال‌خواهی اهالی تیمور شرقی نیرو می‌بخشید. احتمالاً مردم همیشه با برخی گروه‌های اجتماعی احساس همسانی و شباهت می‌کردند – خانواده، روستا یا اجتماع دینی. اما ملی‌گرایی فقط با پیدایش دولت مدرن یا به عرصه گذاشت ملی‌گرایی اصلی‌ترین تجلی احساس همسانی و شباهت با اجتماع مشخصی است که

1. state

2. nation-state

3. sovereignty

4. citizenship

5. nationalism

[بر سرزمینی] حاکمیت دارد. در اواخر همین فصل، پدیده ملی‌گرایی را با شرح و تفصیل بیش‌تری خواهیم شناخت.

پس از معرفی برخی از ویژگی‌های مهم دولت‌های مدرن، اکنون به بررسی انواع عمده نظام‌های سیاسی موجود در این دولت‌ها می‌پردازیم.

### انواع حکومت سیاسی

در طول تاریخ، جوامع به نظام‌های سیاسی گوناگونی تکیه کرده‌اند. حتی امروز، در آغاز سده بیست و یکم، جوامع سراسر جهان همچنان براساس بیکربندی‌ها و الگوهای متفاوتی سازماندهی می‌شوند. با این‌که اکنون اکثر جامعه‌ها ادعای دموکراتیک بودن دارند - به معنای حکومت مردم - اما سایر شکل‌های حکومت سیاسی همچنان پابرجایند. در این بخش به ترسیم نمای کلی سه نوع سیاسی نظام‌های سیاسی می‌پردازیم: پادشاهی، لیبرال دموکراسی و اقتدارطلبی.

#### پادشاهی

پادشاهی<sup>۱</sup> نظامی سیاسی است که یک شخص در رأس آن قرار می‌گیرد و قدرت او به صورت موروثی به اعضای خانواده‌اش منتقل می‌شود. در روزگار باستان و قرون وسطی، نظام‌های پادشاهی در بسیاری از نواحی جهان، از آسیا تا اروپا و بخش‌هایی از آفریقا رواج داشت، و خاندان‌های سلطنتی براساس سنت و مشیت الهی بر «رعایا» فرمان می‌راندند. اقتدار حکومت‌های پادشاهی به واسطه نیروی رسم و سنت مشروعیت پیدا می‌کرد نه قانون.

با این‌که بعضی از دولت‌های مدرن مثل بریتانیا و بلژیک هنوز هم پادشاه دارند، اما آن‌ها چیزی بیش از چهره‌های نمادین نیستند و قدرتی ندارند. این پادشاهان ممکن است همچنان بعضی مسئولیت‌های نمادین را برعهده داشته باشند و مظهر هویت ملی باشند، اما کم‌ترین نفوذی در جریان رویدادهای سیاسی ندارند. در شمار اندکی از کشورها، مثل عربستان سعودی، اردن و مراکش، پادشاهان هنوز هم تا حدی عنان حکومت را در دست دارند. اما پادشاهی مشروطه<sup>۲</sup> رواج بیش‌تری دارد - مثل ملکه بریتانیا، پادشاه سوئد، و حتی امپراتور ژاپن - و قدرت واقعی آن‌ها توسط قانون اساسی به شدت محدود می‌شود و در عوض اقتدار به نمایندگان منتخب مردم داده می‌شود.

کثرت قاطع دولت‌های مدرن حکومت جمهوری<sup>۳</sup> هستند، یعنی در آن‌ها شاه یا ملکه‌ای وجود ندارد. تقریباً همه این حکومت‌ها، از جمله پادشاهی مشروطه، به دموکراسی اظهار وفاداری می‌کنند.

1. monarchy  
3. republican

2. constitutional monarch

## دموکراسی

واژه «دموکراسی» از لغت یونانی دموکراتیا گرفته می‌شود که اجزای آن عبارت‌اند از دمو (مردم) و کراتوس (حکومت). بنابراین دموکراسی در اصل به معنای نظامی سیاسی است که در آن مردم حکومت می‌کنند نه پادشاهان یا اشراف. ظاهر امر حاکی از این است که معنای دموکراسی ساده و روشن است، اما واقعیت این نیست (کادر صفحه بعد را بخوانید). حکومت دموکراتیک در دوره‌های گوناگون و در جوامع مختلف شکل‌های متفاوتی داشته است، که بستگی به چگونگی تعبیر و تفسیر این واژه دارد. برای مثال، «مردم» به اقسام گوناگون به معنای صاحبان سرمایه، سفیدپوستان، تحصیل‌کردگان، مردان، و بزرگسالان تلقی شده است. در برخی از جوامع، دموکراسی به صورت رسمی فقط در حوزه سیاسی پذیرفته می‌شود، درحالی‌که در سایر جوامع حوزه‌های وسیع‌تری از زندگی اجتماعی را دربرمی‌گیرد.

شکل و صورت دموکراسی در هر متن و زمینه معینی عمدتاً نتیجه نحوه پنداشت ارزش‌ها و اهداف آن و نیز اولویتی است که برای این ارزش‌ها و اهداف در نظر گرفته می‌شود. به‌طور کلی دموکراسی را نظامی سیاسی قلمداد می‌کنند که بیش از همه نظام‌ها قادر به تأمین برابری سیاسی، حمایت از آزادی، دفاع از منافع عمومی، برآوردن نیازهای شهروندان و پیشبرد رشد اخلاقی افراد است و امکان تصمیم‌گیری‌های اثربخش را به‌نحوی فراهم می‌آورد که منافع همه در آن‌ها رعایت شود (Held 1996). اهمیت متفاوتی که به هر یک از این اهداف گوناگون داده می‌شود، ممکن است تعیین‌کننده این باشد که آیا دموکراسی در وهله اول به مثابه شکلی از قدرت عامه (خود-حکمرمایی<sup>۱</sup> و خود-گردانی<sup>۲</sup>) تلقی می‌شود یا به منزله چهارچوبی برای حمایت از تصمیم‌گیری‌های دیگران (مثل گروهی از نمایندگان منتخب).

## دموکراسی مشارکتی

در دموکراسی مشارکتی<sup>۳</sup> (یا دموکراسی مستقیم) همه تصمیم‌ها را به‌طور مشترک کسانی اتخاذ می‌کنند که از این تصمیم‌ها متأثر می‌شوند. این همان نوع اولیه دموکراسی است که در یونان باستان به آن عمل می‌شد. کسانی که شهروند بودند، که فقط اقلیت کوچکی از جامعه بود، پیوسته گرد هم می‌آمدند تا به بررسی سیاست‌ها و اخذ تصمیم‌های مهم بپردازند. دموکراسی مشارکتی در جوامع مدرن اهمیت زیادی ندارد، چون در این جوامع توده‌های عظیم جمعیت دارای حقوق سیاسی‌اند، و مشارکت فعالانه همه برای اتخاذ تصمیم‌های مؤثر بر زندگی آن‌ها غیرممکن است. اما بعضی از جنبه‌های دموکراسی مشارکتی در جوامع مدرن دیده می‌شود. اجتماعات کوچکی

1. self-government

2. self-regulation

3. participatory democracy



### تجزیه و تحلیل دموکراسی: اجزا و عناصر «حکومت به دست مردم»

مفهوم واژه دموکراسی به قدر کافی روشن است - مردم باید مسئولیت حکومت بر خودشان را تحت شرایط برابری سیاسی برعهده بگیرند، نه این که تابع حکومت رهبرانی بالاتر از خود باشند که نتوانند به آن‌ها اعتماد کنند. اما با نگاهی دقیق تر خواهیم دید که کاملاً واضح نیست که معنای «حکومت به دست مردم» چیست. همان طور که دیوید هلد خاطر نشان ساخته است، دربارهٔ هر یک از اجزای این عبارت می توان پرسش هایی پیش کشید (Held 1996).

#### «مردم»

- مردم کیستند؟
- آن‌ها مجاز به چه نوع مشارکتی هستند؟
- چه شرایطی زمینه ساز مشارکت تلقی می شود؟

#### «حکومت»

- گسترهٔ این حکومت تا چه حد وسیع یا محدود است؟ برای مثال، آیا باید آن را فقط به حوزهٔ حکومت محدود کرد، یا در حوزه های دیگری هم دموکراسی می تواند وجود داشته باشد، مثل دموکراسی صنعتی؟
- آیا این حکومت شامل تصمیم گیری های اجرایی روزمرهٔ حکومت ها نیز می شود، یا فقط باید به معنی تصمیم گیری های مهم استراتژیک باشد؟

#### «حکومت کنندگان»

- آیا باید از حکومت مردم اطاعت کرد؟ جایگاه اجبار و مخالفت چیست؟
  - آیا اگر گروهی از مردم عقیده داشته باشند که قوانین موجود ناعادلانه است، باید غیرقانونی رفتار کنند؟
  - اصولاً تحت چه اوضاع و شرایطی، حکومت های دموکراتیک باید علیه کسانی که با سیاست های آن‌ها موافق نیستند، به زور متوسل شوند؟
- همان طور که هلد می گوید، بحث و جدل دربارهٔ «حکومت به دست مردم» فراتر از این پرسش های اساسی است. عقاید ضد و نقیضی دربارهٔ شرایط لازم برای پا گرفتن دموکراسی موفق وجود دارد. آیا دموکراسی می تواند در زمان جنگ یا بحران های داخلی تاب بیاورد؟ آیا برای جامعهٔ دموکراتیک، باسواد بودن اکثریت جمعیت یا برخورداری از سرمایهٔ اجتماعی شایان، ضرورت دارد؟ هیچ گونه توافق و اتفاق نظری دربارهٔ این جنبه های بنیادی دموکراسی وجود ندارد، چه رسد به مسائل پر شمار تازه ای که همراه با گام های پرشتاب جهانی شدن و تغییر اجتماعی پیش می آیند. دموکراسی امروز هم موضوعی مهم و خطیر، ولی پرمنازعه، است همان طور که در سده های پیشین نیز بوده است.

در نیوانگلند در شمال شرقی ایالات متحده، هنوز هم به سنت «گردهمایی‌های» سالانه عمل می‌کنند. در روزهای مشخصی از سال، همه ساکنان این شهرک دور هم جمع می‌شوند تا دربارهٔ مسائل محلی که مشمول اختیارات حکومت ایالتی یا فدرال نمی‌شوند، بحث و رأی‌گیری کنند. مثال دیگری از دموکراسی مشارکتی عبارت است از برگزاری رفاندوم یا همه‌پرسی که طی آن مردم دیدگاه‌های خود را دربارهٔ مسئلهٔ معینی بیان کنند. مشورت مستقیم با شمار انبوهی از مردم به این صورت امکان‌پذیر می‌شود که مسئلهٔ موردنظر را به صورت یک یا دو پرسش کوچک ساده می‌کنند که مردم باید به آن‌ها پاسخ دهند. در بعضی از کشورهای اروپایی مرتباً از همه‌پرسی‌های ملی استفاده می‌کنند تا تصمیم‌گیری‌های مهم استراتژیک، مثل پیوستن به اتحادیهٔ پولی اروپا، براساس آن صورت بگیرد. این همه‌پرسی‌ها برای تصمیم‌گیری در مورد مسائل پرمنازعهٔ جدایی و استقلال مناطق قومی و ملی‌گرا مثل کبک، که ایالت فرانسوی‌زبان کانادا است مورد استفاده بوده است.

### دموکراسی نمایندگی

ملاحظات عملی سبب می‌شود که دموکراسی مشارکتی در مقیاس‌های بزرگ و وسیع انجام‌پذیر نباشد، به‌استثنای موارد جزئی مثل همه‌پرسی‌های معین. دموکراسی نمایندگی<sup>۱</sup> رواج بیش‌تری دارد و به نظام‌هایی سیاسی اطلاق می‌شود که در آن‌ها تصمیم‌های اثرگذار بر یک اجتماع را همهٔ اعضای آن اجتماع اتخاذ نمی‌کنند بلکه کسانی تصمیم‌گیرنده‌اند که اعضای اجتماع به همین منظور انتخاب‌شان کرده‌اند. در سطح حکومت ملی، دموکراسی نمایندگی به شکل انتخابات کنگره، پارلمان یا تشکل‌های ملی مشابه آن‌ها درمی‌آید. دموکراسی نمایندگی در سطوح دیگری هم که تصمیم‌گیری‌های جمعی در آن‌ها وجود دارد دیده می‌شود، مثل استان‌ها یا ایالت‌های یک اجتماع ملی، شهرها، روستاها، محله‌ها و سایر مناطق. بسیاری از سازمان‌های بزرگ امور خود را با استفاده از دموکراسی نمایندگی می‌گردانند، یعنی کمیتهٔ اجرایی کوچکی انتخاب می‌کنند که تصمیم‌گیری‌های مهم توسط آن‌ها صورت بگیرد.

کشورهایی که در آن‌ها خیل رأی‌دهندگان می‌توانند از میان دو یا چند حزب دست به انتخاب بزنند و تودهٔ جمعیت بالغ حق رأی دارند، معمولاً لیبرال دموکراسی<sup>۲</sup> نامیده می‌شوند. بریتانیا و سایر کشورهای اروپای غربی، ایالات متحده، ژاپن، استرالیا و نیوزیلند همه در همین مقوله جای می‌گیرند. بعضی از کشورهای جهان سوم نیز، مثل هند، نظام‌های لیبرال دموکراتیک دارند. جدیدترین کشورهایی که به این فهرست اضافه شده‌اند شامل ملل اروپای شرقی و مرکزی و اتحاد شوروی سابق می‌شوند که پس از سقوط حکومت کمونیستی به سمت دموکراسی رفته‌اند. در

1. representative democracy

2. liberal democracy

بعضی از این دولت‌ها، مثل جمهوری‌های آسیای میانه‌ای اتحاد شوروی، یوگسلاوی و حتی روسیه، لیبرال‌دموکراسی هنوز هم ضعیف و شکننده است. در کشورهای دیگری مثل لهستان، جمهوری چک، مجارستان و دولت‌های بالتیک، دموکراسی مستحکم‌تر به نظر می‌رسد.

### اقتدارطلبی<sup>۱</sup>

برخلاف دموکراسی که مشوق مشارکت فعال شهروندان در امور سیاسی است، در دولت‌های اقتدارطلب<sup>۲</sup> مشارکت مردمی منع یا به شدت محدود می‌شود. در چنین جوامعی به نیازها و علائق دولت اولویت بیش‌تری داده می‌شود تا به نیازها و علائق شهروندان عادی، و هیچ‌گونه سازوکارهای حقوقی برای مخالفت با حکومت یا برکنار ساختن رهبر از قدرت ایجاد نمی‌شود.

حکومت‌های اقتدارطلب در بسیاری از کشورهای کنونی وجود دارند، البته بعضی از آن‌ها خود را دموکراتیک می‌دانند. حکومت صدام حسین در عراق، نمونه‌ای از یک دولت اقتدارطلب بود که در آن هرگونه مخالفتی قلع و قمع می‌شد و سهم بزرگی از منابع ملی به جیب اقلیت برگزیده‌ای می‌رفت. پادشاهی‌های نیرومند در عربستان سعودی و کویت و میانمار (برمه) آزادی‌ها و حقوق مدنی شهروندان خود را به شدت محدود می‌کنند و مانع مشارکت چشمگیر آن‌ها در امور حکومتی می‌شوند.

کشور آسیایی سنگاپور غالباً نمونه‌ای از «اقتدارطلبی نرم‌خو»<sup>۳</sup> دانسته می‌شود. زیرا حزب حاکم (حزب عمل مردم) قدرت را کاملاً قبضه کرده است اما برای شهروندان این کشور استاندارد زندگی بالایی ایجاد کرده است که اصولاً از طریق مداخله در همه جنبه‌های جامعه امکان‌پذیر شده است. سنگاپور از جهت امنیت، نظم مدنی و پذیرش اجتماعی همه شهروندان کشوری شایسته توجه است. هرچند که ورشکستگی اقتصادی اخیر بدون شک تأثیر نامطلوبی به جا گذاشته است، اقتصاد سنگاپور در حال شکوفایی است، خیابان‌ها تمیزند، بیکاری وجود ندارد و فقر تقریباً چیزی ناشناخته‌ای است. حتی تخلف‌های کوچک مثل انداختن زباله یا سیگار کشیدن در اماکن عمومی جریمه‌های سنگینی دارد؛ پلیس قدرت بی‌حد و حصری برای تعقیب و بازداشت شهروندانی دارد که مظنون به قانون‌شکنی هستند. به‌رغم این کنترل تمام‌عیار، رضایت مردم از حکومت بسیار زیاد است و نابرابری‌های اجتماعی در مقایسه با بسیاری از کشورهای دیگر کم‌تر است. هرچند سنگاپور فاقد آزادی‌های دموکراتیک است، اما اقتدارطلبی در این کشور تفاوت فاحشی با نظام‌های مستبدتر دارد.

1. authoritarianism

2. authoritarian states

3. soft authoritarianism

## گسترش لیبرال دموکراسی در جهان

در اواسط دهه ۱۹۷۰، بیش از دوسوم همه جوامع جهان را می‌توانستیم اقتدارطلب تلقی کنیم. از آن هنگام، وضعیت به صورت چشمگیری تغییر کرده است - اکنون کم‌تر از یک‌سوم جوامع جهان ماهیت اقتدارطلبانه دارند. دموکراسی دیگر فقط به کشورهای غربی منحصر نمی‌شود بلکه اکنون، دست‌کم در اصول، شکل مطلوب حکومت در بسیاری از نواحی جهان است. همان‌طور که دیوید هلد می‌گوید «در عصر حاضر دموکراسی معیار بنیادی مشروعیت سیاسی شده است» (Held 1996). در این بخش به بررسی گسترش جهانی لیبرال دموکراسی می‌پردازیم و تبیین‌هایی برای محبوبیت دموکراسی مطرح می‌کنیم. سپس به بررسی پاره‌ای از مسائل عمده‌ای که در دنیای معاصر پیش روی دموکراسی قرار دارد، خواهیم پرداخت.

### سقوط کمونیسم

تا مدت‌های مدید، نظام‌های سیاسی جهان به دو دسته لیبرال دموکراسی‌ها و نظام‌های کمونیستی، که در اتحاد شوروی سابق و اروپای شرقی حاکم بود (و هنوز هم در چین و چند کشور انگشت‌شمار دیگر وجود دارد) تقسیم می‌شد. در بیش‌تر سال‌های سده بیستم، جمعیت وسیعی از کل جمعیت دنیا در نظام‌های سیاسی کمونیستی یا سوسیالیستی زندگی می‌کردند. صدسال پس از مرگ مارکس در ۱۸۸۳، به‌نظر می‌رسید که پیشگویی او درباره گسترش سوسیالیسم و انقلاب‌های کارگری در سراسر جهان به تحقق رسیده است.

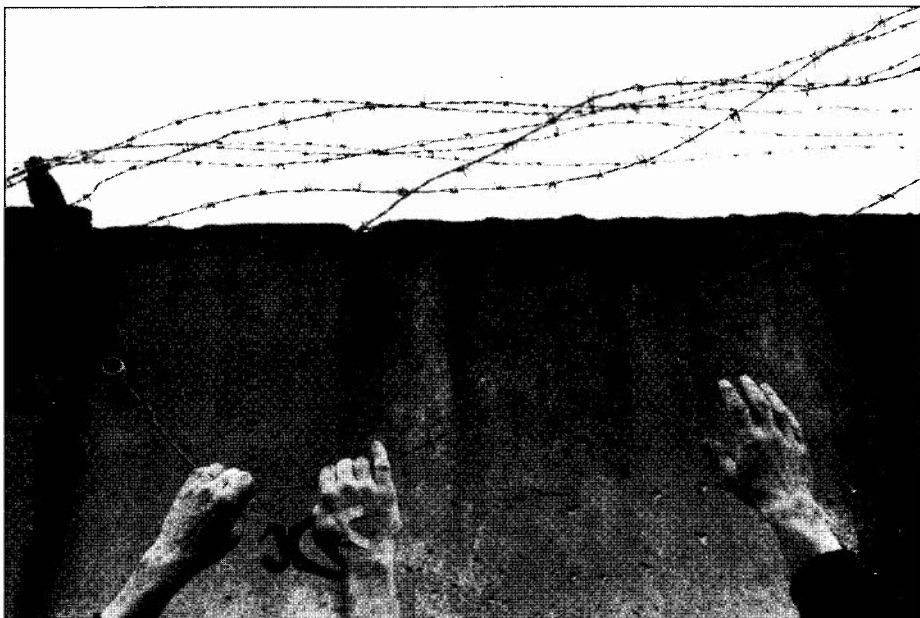
---

برای اطلاع بیش‌تر درباره «جهان دوم» یا اقتصادهای برنامه‌ریزی‌شده متمرکز در اردوگاه شوروی به بخش «جهان‌های اول، دوم و سوم» در صفحه ۵۵ مراجعه کنید.

---

دولت‌های کمونیستی خود را دموکراتیک می‌پنداشتند، هرچند که نظام‌های حاکم در این کشورها تفاوت زیادی با تلقی مردم غرب از دموکراسی داشت. کمونیسم اساساً نظام حکومت تک‌حزبی بود. رأی‌دهندگان حق انتخاب از میان احزاب مختلف را نداشتند بلکه فقط از میان نامزدهای مختلف یک حزب - حزب کمونیست - یکی را برمی‌گزیدند؛ البته در اغلب موارد فقط یک نامزد وجود داشت. بنابراین اصلاً انتخاب واقعی در کار نبود. حزب کمونیست در جوامعی مثل اتحاد شوروی قدرت مسلط بلامنازع بود؛ این حزب نه‌فقط نظام سیاسی بلکه اقتصاد را نیز کنترل می‌کرد.

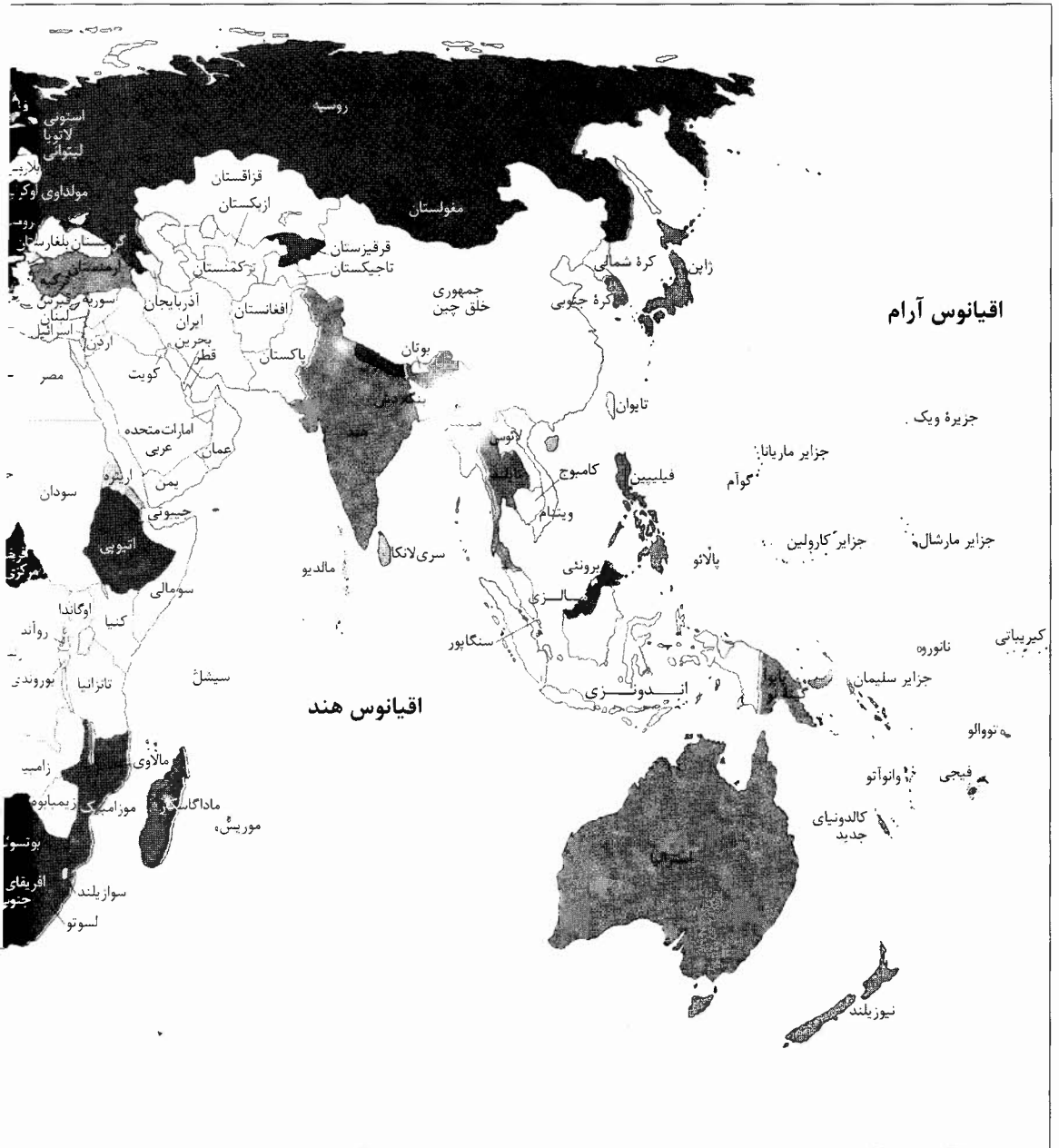
تقریباً همه کس در دنیای غرب، از دانش‌پژوهان تعلیم‌دیده تا شهروندان عادی، معتقد بودند که نظام‌های کمونیستی پایه‌های محکم و ریشه‌های عمیقی دارند و یکی از چهره‌های دائمی سیاست



تخریب دیوار برلین در ۱۹۸۹ لحظه‌ای نمادین در فروپاشی سریع کمونیسم در شرق بود که راه را برای گسترش بی‌سابقه نُه دهه‌ای لیبرال دموکراتیک گشود.

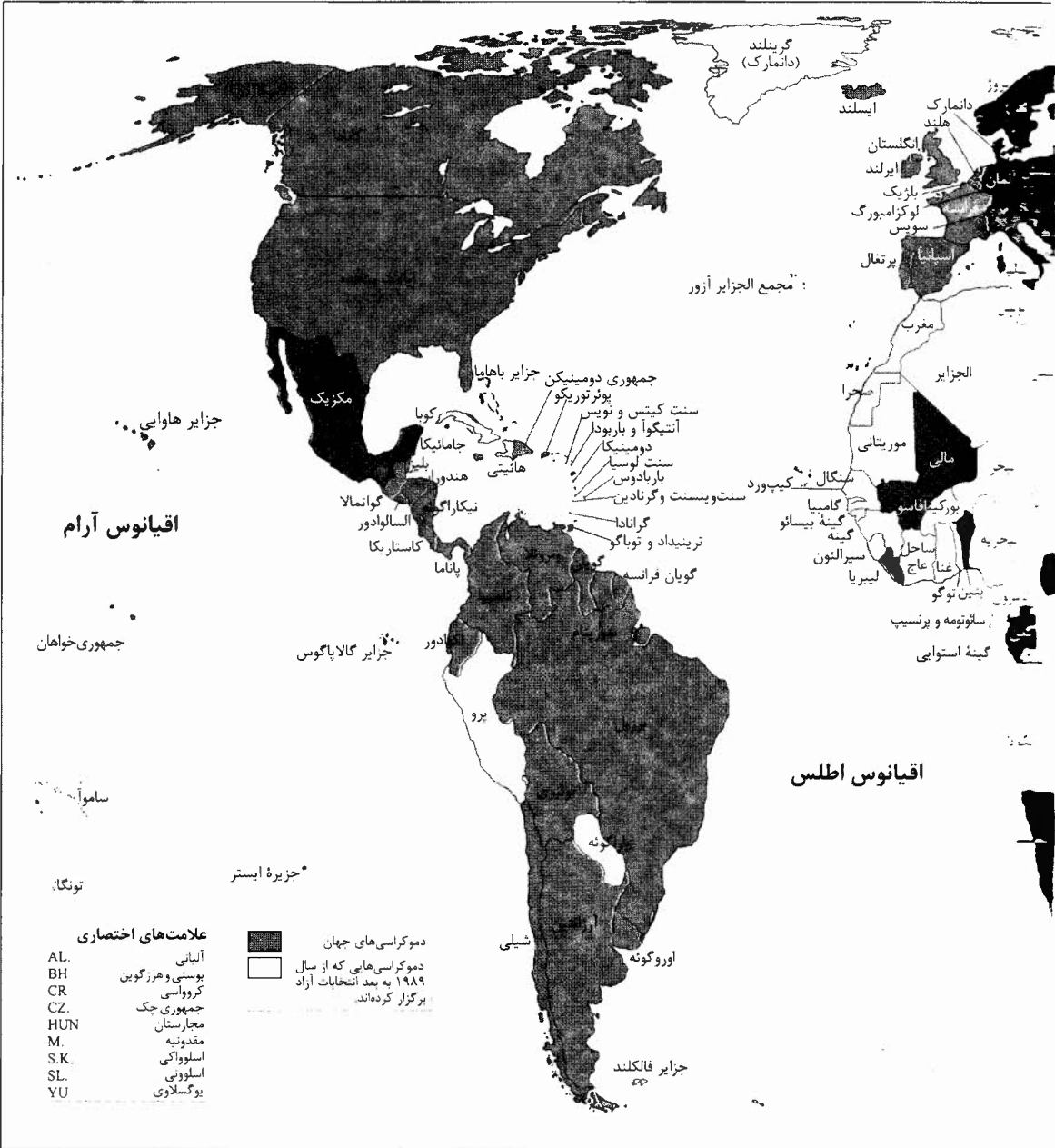
حبه‌نی شده‌اند. هیچ‌کس رویدادهای خیره‌کننده سال ۱۹۸۹ را پیش‌بینی نمی‌کرد که طی آن‌ها کمونیسم یکی پس از دیگری با رشته‌ای از «انقلاب‌های مخملی» سقوط کردند. حکومت‌هایی که در سراسر اروپای شرقی همچون کوه استوار به نظر می‌رسیدند تقریباً یک‌شبه رفتند. کمونیست‌ها به سرعت قدرت خویش را در کشورهایی که نیم‌قرن در ید قدرت آن‌ها بود از دست دادند: مجارستان، لهستان، بلغارستان، آلمان شرقی، چکسلواکی و رومانی. بالاخره، حزب کمونیست در خود اتحاد شوروی نیز قدرت را از کف داد. وقتی پانزده جمهوری سابق اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱ استقلال خود را اعلام کردند، میخائیل گورباچف که آخرین رهبر شوروی بود، به نایب‌جمهور بدون دولت تبدیل شد.

پس از سقوط اتحاد شوروی، فرآیندهای دموکراتیک‌شدن همچنان به گسترش خود ادامه دادند. تا سال ۱۹۹۴، در چین، که تقریباً یک‌پنجم جمعیت جهان را در خود جای می‌دهد، حکومت کمونیستی با فشارهای نیرومندی برای دموکراتیک‌ساختن کشور روبه‌رو است. هزاران شهروند در چین به دلیل بیان غیرخوشونت‌آمیز علاقه خود به دموکراسی در زندان به سر می‌برند. در هند، گروهبویی وجود دارند که فعالانه در جهت تأمین‌گذار و انتقال به نظام دموکراتیک تلاش می‌کنند. همه حکومت کمونیستی در برابر آن‌ها مقاومت می‌کند. در سال‌های اخیر سایر



شکل ۱.۱۴ گسترش دموکراسی از ۱۹۸۹ به بعد.

منبع: *Freedom in the World, 1997-1998* (New York: Freedom House, 1998)



دولت‌های اقتدارطلب آسیایی مثل میانمار، اندونزی و مالزی نیز شاهد رشد جنبش‌های دموکراتیک بوده‌اند. برخی از این فریادهای آزادی‌خواهی با واکنش‌های خشونت‌باری مواجه شده‌اند. اما در حال، «جهانی‌شدن دموکراسی» همچنان به گسترش خود در سراسر جهان ادامه می‌دهد.

این روند کلی به سمت دموکراسی ثابت نیست. در واقع، نهادهای سیاسی دموکراتیک در مقاطع مختلف تاریخ شکننده و آسیب‌پذیر بوده‌اند. نباید تصور کنیم که دموکراتیک‌شدن فرآیند برگشت‌ناپذیری است. اما این واقعیت که دموکراتیک‌شدن به نیروهای عظیم‌تر جهانی‌شدن گره خورده است می‌تواند مبنایی برای خوش‌بینی نسبت به آینده دموکراسی باشد.

### تبیین محبوبیت لیبرال دموکراسی

چرا دموکراسی این قدر محبوبیت پیدا کرده است؟ یکی از تبیین‌هایی که معمولاً به آن اشاره می‌کنند این است که سایر انواع حکومت سیاسی آزمایش و مردود شده‌اند - دموکراسی ثابت کرده که «بهترین» نظام سیاسی است (کادر صفحه ۶۲۰). به نظر می‌رسد واضح است که دموکراسی بهترین شکل سازمان سیاسی است، اما این به تنهایی نمی‌تواند تبیین کافی برای امواج اخیر دموکراتیک‌شدن باشد.

دلایل این امر باید به تغییرات اجتماعی و اقتصادی مورد بحث کتاب حاضر مربوط باشد. نخست این‌که، دموکراسی معمولاً با اقتصاد بازار همراه می‌شود، که در تولید ثروت خود را کارآمدتر از کمونیسم نشان داده است. کمونیسم، به عنوان نظام برنامه‌ریزی و مدیریت اقتصادی، نشان داده که رقابت برانگیز و کارآمد نیست. دوم این‌که، هر قدر فعالیت‌های اجتماعی جهانی‌تر می‌شوند و مردم درمی‌یابند که زندگی روزانه‌شان تحت تأثیر رویدادهایی است که در دوردست‌ها رخ می‌دهد، آن‌ها بیش‌تر خواهان اطلاعات درباره نحوه حکومت بر خویش - و بنابراین دموکراسی بیش‌تر - می‌شوند. جهانی‌شدن موجب گسترش هر چه بیش‌تر اندیشه‌ها و نگرش‌ها در میان مرزهای ملی می‌شود و به فعال‌تر شدن شهروندان در بسیاری از مناطق جهان می‌انجامد.

سوم این‌که، باید به تأثیر رسانه‌های ارتباط جمعی نیز اشاره کنیم، خصوصاً تلویزیون و اینترنت. زنجیره واکنش گسترش دموکراسی احتمالاً به شدت تحت تأثیر مشاهده‌پذیر شدن رویدادهای جهان امروز است. همراه با ورود فناوری‌های نوین تلویزیون، مخصوصاً ماهواره و تلویزیون کابلی، حکومت‌ها نمی‌توانند چیزهایی را که شهروندان می‌بینند، کنترل کنند. حزب کمونیست شوروی و احزاب کمونیست اروپای شرقی، همچون چین، کنترل تمام‌عیار و سخت‌گیرانه‌ای روی شبکه‌های تلویزیونی داشتند، شبکه‌هایی که همگی تحت مالکیت حکومت و تحت مدیریت حکومت بودند. اما گسترش پخش ماهواره‌ای موجب دسترسی بسیاری از مردم به برنامه‌های تلویزیونی غرب شد، و



به این ترتیب آن‌ها با دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به وضعیت زندگی خودشان آشنا شدند و توانستند دربارهٔ حقیقی بودن تبلیغات حکومت داوری کنند.

محبوبیت فزایندهٔ اینترنت این روند را تشدید می‌کند، چون موجب سهولت ارتباط مستقیم بین افراد و گروه‌های سراسر کرهٔ زمین می‌شود. اینترنت و نظام‌های پیچیدهٔ مخابراتی، امکان ارسال فوری تصاویر و مطالب کتبی را فراهم می‌کنند. ما اکنون در «جهان باز اطلاعات» زندگی می‌کنیم - جهانی که حکومت‌های اقتدارطلب دیگر نمی‌توانند جریان اطلاعات را کنترل کنند (هرچند که بسیاری از آن‌ها هنوز در این جهت تلاش می‌کنند - کادر صفحهٔ بعد را ببینید). این محیط «رسانه‌ای شده»، موجب دشواری فزایندهٔ اتکا به صورت‌های قدیمی قدرت برای حکومت‌ها می‌شود؛ و مشروعیت حکومت‌هایی را متزلزل می‌کند که حاکمیت آن‌ها بر پایهٔ نمادگرایی سنتی قرار دارد یا به احترام و پذیرش بی‌چون و چرا وابسته است. در چنین اوضاع و شرایطی، حکومت اقتدارطلب با سایر تجربه‌های زندگی همخوانی ندارد، تجربه‌هایی مثل انعطاف‌پذیری و پویایی لازم برای رقابت در اقتصاد الکترونیکی جهانی.

### پارادکس دموکراسی

با توجه به گسترش زیاد لیبرال دموکراسی، شاید انتظار داشته باشیم که این نظام سیاسی با موفقیت بسیار بالایی عمل کند. اما دموکراسی تقریباً در همه جا با معضلاتی روبه‌رو است. «پارادکس دموکراسی» معمای گیج‌کننده‌ای است: از یک طرف، دموکراسی در حال گسترش در سراسر کرهٔ زمین است، اما از طرف دیگر، در جوامع دموکراتیک تکامل یافته که نهادهای دموکراتیک دیرپایی دارند، سطح بالایی از ناخرسندی از فرآیندهای دموکراتیک وجود دارد. دموکراسی در کشورهایی که مهد اصلی آن بوده‌اند دچار دردسرهای زیادی است - برای مثال، در بریتانیا، اروپا و ایالات متحده، پیمایش‌ها نشان می‌دهند که نسبت‌های فزاینده‌ای از مردم از نظام سیاسی خود ناراضی‌اند، و یا نسبت به آن اظهار بی‌تفاوتی می‌کنند.

چرا عدهٔ زیادی از مردم غرب از همان نظام سیاسی ناخشنودند که ظاهراً همهٔ نظام‌های پیش از خود را در سراسر جهان از صحنه بیرون می‌راند؟ و شگفتا که پاسخ این پرسش در همان عواملی است که موجب گسترش دموکراسی شده‌اند - تأثیر فناوری‌های نوین ارتباطات و جهانی شدن زندگی اجتماعی.

همان‌طور که جامعه‌شناس امریکایی دانیل بل دریافته است، حکومت‌های ملی «بیش از آن کوچک شده‌اند که بتوانند مسائل بزرگ را حل کنند»، پرسش‌ها و مسائلی مثل تأثیر رقابت اقتصادی جهانی یا تخریب محیط زیست جهانی؛ اما این حکومت‌ها «بیش از آن بزرگ‌اند که به مسائل کوچک بپردازند»، مسائلی که بر شهر یا منطقهٔ خاصی تأثیر می‌گذارد. برای نمونه، حکومت‌ها در برابر فعالیت‌های شرکت‌های تجاری عظیم، که بازیگران اصلی اقتصاد جهانی هستند، کاملاً ناتوان و فاقد

### پیروزی دموکراسی: پایان تاریخ؟

نویسنده‌ای که نام او با عبارت «پایان تاریخ» مترادف شده است، فرانسیس فوکویاما است. تلقی فوکویاما از پایان تاریخ بر پایه پیروزی جهان‌گستر سرمایه‌داری و لیبرال‌دموکراسی استوار است. طبق استدلال فوکویاما، در پی انقلاب‌های ۱۹۸۹ در اروپای شرقی و انحلال اتحاد شوروی و حرکت به سمت دموکراسی چندحزبی در سایر مناطق، نبردهای ایدئولوژیک اعصار پیشین به پایان رسیده است. پایان تاریخ به معنای به انتها رسیدن بدیل‌ها یا گزینه‌های دیگر [غیر از سرمایه‌داری و لیبرال‌دموکراسی] است. دیگر هیچ‌کس مدافع نظام سلطنتی نیست، و فاشیسم پدیده‌ای است مربوط به گذشته. کمونیسم هم که تا مدت‌های درازی رقیب اصلی دموکراسی غربی بود، به تاریخ پیوسته است. سرمایه‌داری، برخلاف پیش‌بینی مارکس، از میدان جنگ طولانی با سوسیالیسم پیروز بیرون آمده است و لیبرال‌دموکراسی اکنون بلامنازع شده است. بنا به ادعای فوکویاما، ما اکنون «به نقطه پایانی تکامل ایدئولوژیک نوع بشر و به جهانگیر شدن دموکراسی غربی به مثابه شکل نهایی حکومت بشری رسیده‌ایم» (Fukuyama 1989).

این ادعای فوکویاما با واکنش‌های انتقادی زیادی مواجه شده است اما او از جهتی یکی از پدیده‌های کلیدی دوران ما را برجسته ساخته است. در زمان حاضر، هیچ جمعیت بزرگی از رأی‌دهندگان یا جنبش توده‌ای وجود ندارد که بتواند سازمان اقتصادی و سیاسی دیگری غیر از لیبرال‌دموکراسی و بازار آزاد را به تصور آورد. هرچند که در زمان کنونی ظاهراً این سخن درست است اما دشوار می‌توان پذیرفت که تاریخ متوقف شده باشد به این معنا که ما همه گزینه‌هایی را که در اختیار داریم، به انتها رسانده باشیم. چه کسی می‌تواند بگوید در آینده چه شکل‌های تازه‌ای از نظم اقتصادی، سیاسی یا فرهنگی ممکن است پدید آید؟ درست همان‌طور که متفکران قرون وسطی کوچک‌ترین تصویری از جامعه صنعتی نداشتند که قرار بود پس از افول فئودالیسم سربرآورد، ما هم فعلاً نمی‌توانیم پیشاپیش بگوییم که جهان در طول سده‌آتی چگونه تغییر خواهد کرد.

قدرت‌اند. شاید یک شرکت امریکایی تصمیم بگیرد کارخانجات تولیدی خود را در بریتانیا تعطیل کند و کارخانه تازه‌ای در مکزیک تأسیس کند تا هزینه‌ها را کاهش دهد و با کارایی بیش‌تری در مقابل سایر شرکت‌ها به رقابت بپردازد. نتیجه این خواهد شد که هزاران کارگر بریتانیایی شغل‌شان را از دست خواهند داد. احتمالاً آن‌ها از حکومت انتظار دارند کاری برایشان انجام دهند، اما حکومت‌های ملی قادر به کنترل فرآیندهای اقتصاد جهان نیستند.

شهروندان بسیاری از کشورهای دموکراتیک به نمایندگان منتخب خود هیچ اعتمادی ندارند و به این نتیجه رسیده‌اند که سیاست‌های ملی بر زندگی آن‌ها تأثیر چندانی ندارد. بدبینی و سوءظن روبه‌رشدی نیز نسبت به سیاستمدارانی وجود دارد که لاف قدرت پیش‌بینی خود را می‌زنند یا درباره کنترل مسائل جهانی که در سطوحی فراتر از دولت-ملت رخ می‌دهند لاف می‌زنند. بسیاری از شهروندان درک می‌کنند که سیاستمداران از تأثیر گذاشتن بر دگرگونی‌های جهانی کاملاً عاجزند و به

### اینترنت و دموکراتیک شدن

اینترنت یکی از عوامل نیرومند دموکراتیک شدن است. اینترنت مرزهای ملی و فرهنگی را درمی نوردد، و انتشار افکار و عقاید را در سراسر جهان تسهیل می کند، و به افراد همفکر کمک می کند تا در فضای مجازی یکدیگر را به آسانی پیدا کنند. هر روز بر شمار کسانی که در کشورهای سراسر جهان به اینترنت دسترسی دائمی دارند و آن را برای سبک زندگی خویش مهم می دانند، افزوده می شود. اما حکومت‌ها گسترش بی وقفه اینترنت را یک تهدید به حساب می آورند - خصوصاً حکومت‌های اقتدارطلب - چون نیروی بالقوه فعالیت‌های شبکه‌ای را برای برانداختن اقتدار دولت تشخیص می دهند. هرچند در اکثر کشورها حکومت اجازه می دهد که اینترنت کم و بیش آزادانه وجود داشته باشد، بعضی از دولت‌ها شروع به اقداماتی برای محدود ساختن کاربرد آن توسط شهروندان کرده اند.

برای مثال، در سال ۱۹۹۹ تعداد کاربران اینترنت در چین از ۲/۱ میلیون نفر به نزدیک ۹ میلیون نفر رسید. برآورد می شود که تعداد کاربران چینی هر سال دو برابر سال قبل شود. حکومت چین در پاسخ به این رشد سریع، مقررات سختی برای ممنوعیت انتشار «اسرار دولتی» در اینترنت اعلام کرده است، و اتصال‌های مستقیم و غیرمستقیم بین چینی‌های داخل کشور و پایگاه‌های خارجی را مسدود ساخته است و سیستمی برای سانسور شبکه ساخته است که محتوای اخبار و اطلاعات ردوبدل شده در اینترنت را زیر نظر بگیرد.

از دید رهبران کمونیست چین، اینترنت تهدید خطرناکی برای امنیت دولت محسوب می شود چون به گروه‌های سیاسی مخالف اجازه می دهد فعالیت‌های خود را هماهنگ کنند. برای مثال، در آوریل ۱۹۹۹، هزاران نفر از طرفداران فالون گونگ - جنبشی معنوی که اعضای آن معتقدند تمرین‌های تنفسی موجب افزایش طول عمر می شود - از طریق اینترنت بسیج شدند و برای تظاهرات اعتراض‌آمیز در سکوت، در پکن گرد آمدند. احتمالاً اطلاعات حساسی درباره توانایی‌های نظامی و فناوری چین در پایگاه‌های شبکه‌ای چینی منتشر شده است. چنین رویدادهایی حکومت چین را به این یقین رسانده که اینترنت رسانه ارتباطی نیرومندی است که باید حتماً کنترل شود.

سایر حکومت‌ها نیز به همین نتیجه رسیده اند. حکومت برمه اشاعه اطلاعات «خطرناک برای حکومت» را از طریق اینترنت یا پست الکترونیکی ممنوع اعلام کرده است. مقامات مالزیایی دستور داده اند که کافی نت‌ها فهرستی از تمام افرادی که از رایانه‌های آن‌ها استفاده می کنند تهیه کنند. در روسیه تأمین کنندگان محلی اینترنت باید به شبکه الکترونیکی نظارت‌گری ملحق شوند که تحت نظارت سازمان امنیت فدرال است.

همین دلیل لاف و گزاف‌های مربوط به موفقیت را به دیده تردید و بدگمانی می نگرند. نظریه‌های عمومی در بسیاری از کشورهای غربی نشان می دهد که سیاستمداران با معضل جدی برو و حیثیت خود روبه‌رو هستند. شمار روبه‌رشدی از شهروندان سیاستمداران را افرادی در پی مدافع خویشان می دانند که هیچ تعهدی به مسائل مورد علاقه رأی‌دهندگان ندارند. برخی از شواهد این واقعیت از نتایج دو مطالعه نسلی اخیر به دست می آید. طبق این پیمایش‌ها،

ایستاره‌های سیاسی جوانان و میانسالان بریتانیایی، بیش از هر چیز تحت سیطرهٔ بدبینی و سوءظن قرار دارد. در میان نسل ۱۹۷۰، ۴۴ درصد معتقد بودند که سیاستمداران به دلیل منافع شخصی به سیاست روی آورده‌اند. سی درصد از متولدین ۱۹۵۸ موافق بودند که هیچ فرقی نمی‌کند کدام حزب سیاسی به قدرت برسد چون در هر صورت نفعی به حال شهروندان عادی نخواهد داشت. پیمایش‌ها نشان دادند که بدبینی و کلبی‌مسلکی سیاسی در میان کم‌سوادها و بی‌سوادها پررنگ‌تر است (ESRC 1997).

هم‌زمان با تضعیف قدرت حکومت‌ها در برابر مسائل جهانی، مقامات سیاسی نیز از زندگی اکثر شهروندان دورتر شده‌اند. بسیاری از شهروندان از این وضع بیزارند که تصمیم‌های مؤثر بر زندگی آنان را «دلالتان قدرت» - مقامات حزبی، گروه‌های هم‌سود، گروه‌های فشار و مقامات اداری - و از دور اتخاذ کنند. در عین حال، شاید آن‌ها متقاعد شده باشند که حکومت قادر به حل مسائل مهم محلی مثل جرم و بی‌خانمانی نیست. در نتیجه، اعتماد به حکومت تا حد زیادی پایین می‌آید. و این هم به نوبهٔ خود بر تمایل مردم به مشارکت در فرآیند سیاسی تأثیر می‌گذارد.

آثار و نتایج «عصر آزاد اطلاعات» نه فقط در دولت‌های اقتدارطلب بلکه در دولت‌های دموکراتیک نیز احساس می‌شود. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که شهروندان و حکومت به اطلاعات کمابیش مشابهی دسترسی دارند. حتی حکومت‌های دموکراتیک نیز مدت‌های درازی است که متکی به عملکردهای «غیردموکراتیک» هستند - از فساد مالی تا پارتی‌بازی و روابط پشت پرده و شبکه‌های رفقای قدیمی - و این عملکردها اکنون به یمن پیشرفت‌های فناوری اطلاعات به‌وفور و به‌آسانی افشا می‌شوند. فرآیندهایی که همیشه نامرئی و پشت پرده می‌ماندند اکنون عیان شده‌اند و موجب بیداری و بیزاری رأی‌دهندگان در نظام‌های دموکراتیک می‌شوند. هر روز بیش از پیش، «شیوه‌های قدیمی» رتق و فتق کارها از پای‌بست متزلزل می‌شود و ساختارهای سیاسی موجود را دیگر نمی‌توان بدیهی انگاشت.

امروزه برخی از ناظران و تحلیل‌گران گلایه می‌کنند که شهروندان دولت‌های دموکراتیک بی‌تفاوت شده‌اند و به فرآیند سیاسی علاقه‌ای نشان نمی‌دهند. این درست است که میزان شرکت در انتخابات و رأی‌دادن طی دهه‌های اخیر کاهش یافته و عضویت در حزب‌های سیاسی بزرگ نیز رو به افول رفته است، اما اشتباه است که بگوییم مردم نسبت به خود دموکراسی بی‌علاقه و بی‌اعتقاد شده‌اند. نظرپرسی‌ها نشان می‌دهند که اکثریت قاطع ساکنان کشورهای دموکراتیک، دموکراسی را به همهٔ شکل‌های دیگر حکومت ترجیح می‌دهند. علاوه بر این، نشانه‌هایی دال بر افزایش علاقه به سیاست نیز دیده می‌شود، اما این علاقه در مجراهایی غیر از سیاست مرسوم حزبی افتاده است. عضویت در گروه‌ها و انجمن‌های مدنی در حال افزایش است و فعالان و مبارزان اجتماعی، نیروی خود را صرف جنبش‌های نوین اجتماعی می‌کنند که متوجه مسائل منفردی مثل محیط زیست،

حقوق حیوانات، اتحادیه‌های صنفی، و عدم تکثیر سلاح هسته‌ای است (به بخش جنبش‌های اجتماعی نوین در صفحه ۶۳۵ مراجعه کنید).

در این صورت، در چنین روزگاری که حاکمیت دموکراتیک ظاهراً فاقد تجهیزات لازم برای مقابله با جریان رویدادها است، سرنوشت دموکراسی چه خواهد بود؟ برخی از ناظران معتقدند که کوری از دست کسی ساخته نیست، حکومت‌ها نمی‌توانند امیدی به کنترل تغییرات سریع دنیای ظرف ما داشته باشند، و عاقلانه‌ترین کار این است که نقش حکومت را کاهش دهیم و بگذاریم نیروهای بازار ما را به پیش ببرند. اما چنین رهیافتی بسیار شبیه‌برانگیز است. در این دنیای گدگسیخته‌ای که ما داریم، نیازمند حاکمیت بیش‌تر هستیم نه کم‌تر. اما حاکمیت مؤثر در روزگار کنونی مستلزم ژرف‌ترساختن دموکراسی است، هم در سطح دولت-ملت و هم در سطوح بالاتر و پایین‌تر از آن.

به‌اختصار خواهیم دید که چگونه برخی از این پویاها در سیاست‌های حکومت بریتانیا نیز رخ نموده‌اند. لیبرال‌دموکراسی، بنا به تعریف، دربرگیرنده چندین حزب سیاسی است. نخست، نگاهی به انواع مختلف نظام‌های حزبی می‌اندازیم که می‌توان همه آن‌ها را تحت عنوان کلی لیبرال‌دموکراسی دسته‌بندی کرد.

## احزاب سیاسی و رأی‌گیری در کشورهای غربی

### نظام‌های حزبی

حزب سیاسی<sup>۱</sup> را می‌توان چنین تعریف کرد که سازمانی است در پی دستیابی به کنترل مشروع حکومت از طریق فرآیند انتخاباتی. انواع زیادی از نظام‌های حزبی وجود دارند. پاگرفتن نظام دو حزبی یا چند حزبی تا حد زیادی به ماهیت رویه‌های انتخاباتی در هر کشور بستگی دارد. نظام دو حزبی معمولاً در جایی پا می‌گیرد که انتخابات براساس اصل «برنده همه چیز را می‌برد» صورت می‌گیرد. نامزدی که در یک حوزه انتخاباتی بیش‌ترین رأی را می‌آورد برنده انتخابات است و نماینده کل آن منطقه در پارلمان می‌شود. جایی که انتخابات بر مبنای اصول متفاوتی انجام بگیرد، مثل اصل نمایندگی نسبی (که در آن کرسی‌های مجلس نمایندگان براساس نسبت آرا به دست آمده، توزیع می‌شود)، نظام‌های دو حزبی کم‌تر رواج دارند.

در کشورهای اروپای غربی انواع گوناگونی از سازمان حزبی دیده می‌شود، و همه آن‌ها را نمی‌توان در عرصه سیاست بریتانیا یافت. برخی از احزاب بر مبنای فرقه‌های کلیسایی تشکیل می‌شوند (مثل احزاب بلژیکی، حزب سوسیال مسیحی و حزب کاتولیکی مردم)؛ بعضی از احزاب فیمبیتی‌اند و نماینده گروه‌های ملی یا زبانی خاصی هستند (مثل حزب ملی اسکاتلند در بریتانیا یا

1. political party

حزب مردم اِسونسکا در فنلاند)؛ برخی هم احزاب روستایی هستند و نمایندهٔ منافع کشاورزان (مثل حزب مرکز در سوئد یا حزب مردمی شواتزریش در سوئیس)؛ اما برخی نیز احزاب محیط‌زیستی هستند و با اهداف اکولوژیک سروکار دارند (مثل حزب سبزها در آلمان). بسیاری از کشورهای اروپایی دارای احزاب ملی‌گرای راست افراطی نیز هستند که با مهاجران و خارجی‌ها خصومت می‌ورزند (بخش بعدی همین مبحث).

احزاب سوسیالیستی یا کارگری از جنگ جهانی دوم به بعد در اکثر جوامع اروپای غربی در مقطعی تشکیل حکومت داده‌اند. تا همین اواخر احزاب کمونیستی به رسمیت شناخته شده‌ای در تقریباً همهٔ این کشورها وجود داشت، و برخی از آن‌ها احزاب بزرگ و نیرومندی بودند (مثل حزب کمونیست ایتالیا، فرانسه، و اسپانیا). پس از تحولات اروپای شرقی، بسیاری از این احزاب اکنون نام خود را تغییر داده‌اند. احزاب محافظه‌کار متعددی وجود دارند (مثل حزب جمهوریخواه فرانسه یا حزب محافظه‌کار بریتانیا) و همین‌طور احزاب «میان‌رو» که جایی میان چپ و راست قرار می‌گیرند (مثل لیبرال‌دموکرات‌های بریتانیا). (اصطلاح «چپ» برای اشاره به گروه‌های سیاسی رادیکال یا مترقی، و «راست» برای اشاره به گروه‌های محافظه‌کارتر به کار می‌رود).

در بعضی کشورها، رهبر حزب اکثریت، یا یکی از احزاب ائتلاف، خود به خود نخست‌وزیر می‌شود، که بالاترین مقام سیاسی کشور است. در سایر موارد (مثل ایالات متحده) رئیس‌جمهور در انتخاباتی غیر از انتخابات حزبی برای مجالس نمایندگی انتخاب می‌شود. نظام‌های انتخاباتی کشورهای غربی هیچ‌یک دقیقاً شبیه دیگری نیست، و اکثر آن‌ها پیچیده‌تر از انتخابات بریتانیا هستند. می‌توانیم به مثال آلمان اشاره کنیم. در این کشور، اعضای بوندس‌تاگ (پارلمان) از طریق انتخاباتی برگزیده می‌شوند که ترکیبی از قواعد انتخاباتی «برندهٔ مطلق» و «برندهٔ نسبی» است. نیمی از اعضای بوندس‌تاگ در حوزه‌های انتخاباتی برگزیده می‌شوند و در آن‌جا هر نامزدی که اکثریت آرا را کسب کند برنده می‌شود. ۵۰ درصد بقیهٔ نمایندگان براساس نسبت آرای که در مناطق خاص به دست آورده‌اند، انتخاب می‌شوند. حزب سبز با اتکا به همین نظام توانسته است کرسی‌هایی در پارلمان به دست آورد. معیار حداقل ۵ درصد آرا، بدین منظور وضع شده که احزاب کوچک به صورت بی‌رویه تکثیر نشوند - یعنی باید دست‌کم ۵ درصد آرا به دست آید تا یک حزب بتواند در پارلمان صاحب کرسی نمایندگی شود. همین نظام انتخاباتی در انتخابات محلی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نظام‌هایی که در آن‌ها دو حزب عمده وجود دارد، مثل بریتانیا و ایالات متحده، معمولاً گرایش به تمرکز یافتن در میانه‌های طیف سیاسی را دارند که بیش‌ترین آرا در آن یافت می‌شود و از همین رو دیدگاه‌های رادیکال‌تر را کنار می‌گذارند. احزاب این کشورها معمولاً تصویری معتدل از خود ترسیم می‌کنند و گاهی چنان به هم شباهت پیدا می‌کنند که گزینه‌های ارائه‌شده از سوی آن‌ها چندان تفاوتی با هم ندارد و انتخاب از میان آن‌ها بی‌معنی است. شاید هر حزب ظاهراً نمایندهٔ

منافع متعددی باشد، اما در اغلب موارد این منافع در یک برنامه میانه‌رو درهم ادغام می‌شوند و خط‌مشی متمایزکننده‌ای در آن‌ها دیده نمی‌شود. نظام‌های چندحزبی این امکان را فراهم می‌سازند که منافع و دیدگاه‌های مختلف به صورت مستقیم‌تری بیان شوند و مجالی هم برای نمودارشدن بدیل‌های رادیکال‌تر فراهم می‌کنند؛ از طرف دیگر، احتمالاً هیچ حزبی به تنهایی نمی‌تواند اکثریت کامل آرا را به دست آورد. این امر موجب تشکیل ائتلاف‌هایی می‌شود که ممکن است قادر به تصمیم‌گیری‌های مهم نباشند چون دچار تناقض‌های درونی عمده‌ای هستند، یا به انتخابات پی‌درپی و تشکیل حکومت‌های جدید و زودگذر منجر می‌شود که هیچ‌یک قادر نیستند برای مدتی طولانی قدرت را در دست داشته باشند و بنابراین کارایی چندانی نخواهند داشت.

### حزب «راست افراطی» در اروپا

بیزری فزاینده نسبت به مهاجرانی که به اروپا می‌آیند در پیروزی‌های سیاسی احزاب راست‌گرا در چند کشور اروپایی انعکاس یافته است. این جریان در اتریش به نمایان‌ترین شکل دیده می‌شود، جایی که حزب آزادی که تا همین اواخر یورگ هایدر که چهره‌ای جنجالی است رهبری آن را به عهده داشت، ۲۷ درصد آرای ملی را در انتخابات اکتبر ۱۹۹۹ کسب کرد و با حزب مردم که حزبی محافظه‌کار است حکومت ائتلافی تشکیل داد. هایدر، که در گذشته به صراحت «سیاست‌های اشتغال نازی‌ها و سربازان اس اس هیتلر را ستوده بود، اقدام به اجرای برنامه خصمانه‌ای برای مبارزه با «خارجیان اضافی» کرد که کاملاً ضدمهاجر و ضداروپایی بود. با این‌که اتریش برای مدت‌های بسیاری یکی از باثبات‌ترین و مرفه‌ترین کشورهای اروپا بوده است، پیام هایدر موافق نظر بسیاری از رأی‌دهندگان بود. در طول دهه گذشته، اتریش هزاران مهاجر از اروپای شرقی و منطقه بالکان را جذب کرده است و مهاجران اکنون ۱۰ درصد از کل جمعیت را تشکیل می‌دهند. در پی اعلام تشکیل حکومت ائتلافی جدید در فوریه سال ۲۰۰۰، وین ملامت از اعتراض‌های بی‌شمار شد، کشورهای اتحادیه اروپا قصد خود را مبنی بر تحریم دیپلماتیک اتریش اعلام داشتند، و اسرائیل سفیر خود را از وین فراخواند.

حزب راست‌گرای مردم در سوئیس، در فرآیندی مشابه آن‌چه در انتخابات اتریش رخ داده بود، ۲۰ درصد آرای مردم را کسب کرد که آن را به نیرومندترین قدرت سیاسی در این کشور تبدیل کرد. در سوئیس که نه در اتحادیه اروپا عضویت دارد و نه در سازمان ملل، یک نفر از هر پنج نفر مهاجرند. حزب مردم در تحریک و بسیج احساسات ضدمهاجری در میان جمعیت موفقیت قابل ملاحظه‌ای کسب کرد و با طرح درخواست قوانین سخت‌گیرانه‌ای برای تشکیل اردوگاه‌های مهاجران در جریان جنگ کوزوو توانست موفقیت خود را تحکیم کند.

در سایر کشورهای اروپایی نیز احزاب راست افراطی تا حدی طرفدارانی دارند اما فقط در حاشیه

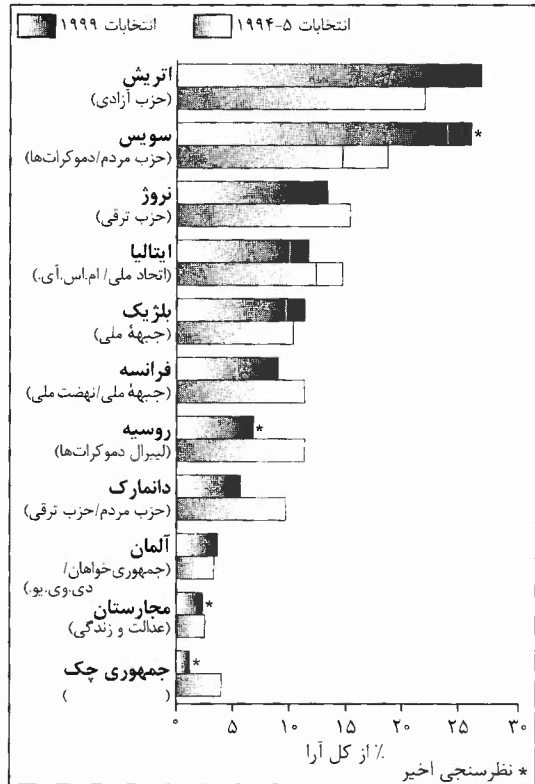
قرار می‌گیرند (شکل ۲.۱۴). در ایتالیا حزب ائتلاف لومباردی از پشتوانهٔ نیرومندی در شمال این کشور برخوردار است. جبههٔ ملی ژان-ماری لوپن در فرانسه ۱۵ درصد آرای انتخابات را به خود اختصاص داد؛ این حزب نیز عمده‌تأ روی برنامهٔ ضدیت با مهاجران تبلیغ می‌کرد. حتی در کشورهای اسکانديناویایی که حامیان قدیمی لیبرالیسم در روابط بین‌نژادها هستند، گروه‌های راست‌گرا به پشتوانهٔ حمایت‌های قابل توجهی سربرآورده‌اند.

بسیاری از سازمان‌های اروپایی و بین‌المللی حقوق بشر و مهاجرت با ناخرسندی در برابر چیزی واکنش نشان داده‌اند که آن را موج در حال خیزش نژادپرستی می‌دانند و با حمایت از ایجاد «دژ اروپا» گره خورده است. اما همهٔ جریان‌ها به سمت کاهش تسامح و مدارا پیش نمی‌روند. شکل ۲.۱۴ نشانگر کاهش حمایت از احزاب راست

افراطی بین ۱۹۹۴-۵ و ۱۹۹۹ در بعضی از کشورها است. سازمان‌های ضدنژادپرستی در همهٔ کشورهای اروپایی با قوت رشد یافته‌اند و اکثر حکومت‌ها برنامه‌هایی برای کاستن از تبعیض در پیش گرفته‌اند.

### احزاب و آرای انتخاباتی در بریتانیا

در بریتانیا، تا سدهٔ نوزدهم، احزاب را صرفاً تشکل‌هایی موقتی می‌پنداشتند که برای بسیج حمایت‌های مردم به هنگام رویدادها یا بحران‌های خاص لازم بودند. همراه با تبدیل احزاب به سازمان‌هایی پایدارتر، این فکر نیز پدید آمد که حمایت از رهبری حزب می‌تواند مزایا و پاداش‌هایی به‌همراه داشته باشد. عضویت و وفاداری حزبی به صورت‌گوناگون حمایت‌های متقابل گره خورد که



شکل ۲.۱۴ حمایت انتخاباتی از احزاب راست افراطی در اروپا، ۱۹۹۴-۵ و ۱۹۹۹ (درصد از کل آرا).

منبع: National election statistics. From *The Economist*, 9 Oct. 1999, p. 53.



طبق آن فرد وفادار با دستیابی به مقام و موقعیت خاصی در دولت جدید، پاداش می‌گرفت. در اکثر سال‌های سده بیستم، دو حزب عمده (کارگر و محافظه‌کار) بر صحنه سیاسی ملی بریتانیا حاکم بودند، و سیاست رقابتی از طریق تلاش برای جلب حمایت از دو گروه بدیل حکومتی، که هرکدام مرکب از اعضای یک حزب واحدند، شکل گرفته است.

سیاست‌های انتخاباتی بریتانیا طی بیست سال گذشته تغییر زیادی کرده است. احزاب محافظه‌کار و کارگر فشار زیادی از ناحیه کاهش نرخ عضویت حزبی، کم‌شدن منابع و امکانات و کاهش حمایت و رأی مردم، تحمل کرده‌اند. حزب کارگر توانست با موفقیت خود را بازسازی کند و در ۱۹۹۷ دوباره به قدرت برسد، درحالی‌که حزب محافظه‌کار همچنان با پایین‌تر رفتن سطوح عضویت و سانسوردگی حامیان اصلی خود مواجه است. برای فهم تجربه این دو حزب بزرگ بریتانیا در طول دو دهه گذشته، چندین عامل اهمیت دارد. نخست، عامل ساختاری است: نسبت جمعیت فعال اقتصادی در مشاغل یقه‌آبی سنتی به صورت چشمگیری افت کرده است. شکی نیست که این واقعیت موجب از دست رفتن برخی از تکیه‌گاه‌های سنتی حزب کارگر شده است، تکیه‌گاه‌هایی مثل اجتماعات طبقه کارگری و اتحادیه‌های کارگری. عامل دوم، انشعابی است که در اوایل دهه ۱۹۸۰ در حزب کارگر به وجود آمد و به تأسیس حزب سوسیال‌دموکراتیک (SDP) انجامید. با این‌که SDP دیگر وجود خارجی ندارد، اما لیبرال‌دموکرات‌ها که به تازگی از تلفیق SDP و نیروهای تازه‌تری تشکیل یافته است، حمایت قابل ملاحظه‌ای کسب کرده و بخشی از آرای دو حزب اصلی را به خود اختصاص داده است.

سومین عامل، خانم مارگارت تاچر، نخست‌وزیر محافظه‌کار بریتانیا از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ است. برنامه قاطعانه تغییراتی که خانم تاچر و کابینه او در پیش گرفتند، نشانگر دورشدن از فلسفه قدیمی حزب محافظه‌کار بود. تاچریسم تأکید اول خود را روی محدود ساختن نقش دولت در زندگی اقتصادی گذاشت و اعتماد به نیروهای بازار را شالوده اصلی آزادی‌های فردی و رشد اقتصادی دانست. عامل چهارم، پیدایش «حزب نوین کارگر» در اواسط دهه ۱۹۹۰ است که رویکرد اساساً نوینی به سیاست بریتانیا اتخاذ کرد.

### تاچریسم و بعد از آن

سیاست‌های خانم تاچر در اولین دوره نخست‌وزیری‌اش عمدتاً روی «سیاست‌های پولی» متمرکز بود. عقیده بر این بود که کنترل عرضه پول، کلید کاهش تورم و تقویت مدیریت مؤثر اقتصادی است. با این حال معلوم شد که امکان دستیابی به اهداف منظور شده برای کنترل پول وجود ندارد، و سپس سیاست‌های پولی به‌طور کلی کنار گذاشته شد.

در پی انتخابات ۱۹۸۳، تاچریسم از طریق خصوصی‌سازی فعالیت‌های عمومی جان تازه‌ای در عرصه امور اقتصادی گرفت. فروش سهام بریتیش تله‌کام، بریتیش گس، بریتیش استیل، خطوط

هوایی بریتانیا و بریتیش پترولیوم واکنش‌های گوناگونی در پی داشت. ادعا می‌شود که این نوع خصوصی‌سازی چندین و چند مزیت دارد. یکی این‌که رقابت اقتصادی سالم را جایگزین بوروکراسی‌های سنگین و ناکارآمد دولتی می‌کند، دیگر این‌که هزینه‌های دولت را کاهش می‌دهد و موجب قطع مداخله سیاسی در تصمیم‌گیری‌های مدیریتی می‌شود. سیاست‌های خصوصی‌سازی خانم تاچر تأثیر پردوامی برجای گذاشته است. این سیاست‌ها در آغاز با مخالفت‌های آتشین حزب کارگر روبه‌رو شد، اما بعدها حزب کارگر از موضع‌گیری خصمانه خود دست کشید و پذیرفت که بیش‌تر این خصوصی‌سازی‌ها اجتناب‌ناپذیر بوده‌اند.

خانم تاچر در یکی از مشهورترین خطابه‌های خود گفته بود «من زنی نیستم که از حرفم برگردم!» شاید قوی‌ترین عامل دوام تاچریسم همانا شخصیت و سلوک اخلاقی شخص خانم تاچر بود. نگرش جنگجویانه او نتوانست در دل بسیاری از رأی‌دهندگان راه یابد اما احترام زیادی برای خصوصیات او به‌عنوان یک رهبر ملی به ارمغان آورد. امتناع خانم تاچر از عقب‌نشینی در مقابل اشغال جزایر فالکلند توسط آرژانتینی‌ها از نظر خیلی‌ها تجلی بارز همین خصوصیات بود، و نقش مسلط او در حکومت با بی‌اعتنایی فاحش او به آن دسته از اعضای کابینه که با دیدگاه‌های او همدلی نداشتند، تقویت می‌شد.

با این حال، پس از پیروزی قاطعی که خانم تاچر در انتخابات ۱۹۸۷ به‌دست آورد، محبوبیت او در میان رأی‌دهندگان ناگهان افول کرد. عوامل اصلی عبارت بودند از ناخرسندی عمومی از مالیات سرانه (مالیاتی که مبتنی بر درآمد یا سرمایه نیست بلکه «برحسب نفر» محاسبه می‌شود) و بالاگرفتن رکود اقتصادی. سطح نارضایتی از رهبری خانم تاچر در درون حزب محافظه‌کار نیز به آن‌جا رسید که هم‌قطاران قدیمی، او را به کناره‌گیری در جریان رقابت بر سر رهبری حزب در ۱۹۹۰ تشویق می‌کردند. جان میجر جانشین خانم تاچر شد (Kingdom 1999). در دوران نخست‌وزیری میجر، محافظه‌کاران همچنان به خصوصی‌سازی فعالیت‌های دولتی ادامه دادند، حتی در مواردی که این طرح‌ها محبوبیتی در میان رأی‌دهندگان نداشتند. راه‌آهن بریتانیا به بخش خصوصی واگذار شد، هرچند پیمایش‌ها نشان می‌دادند که اکثریت جمعیت از این برنامه حمایت نمی‌کنند.

### «حزب نوین کارگر»

حزب کارگر، تا حدی در نتیجه تأثیر تاچریسم و تا اندازه‌ای در واکنش به رویدادهای بزرگ‌تر جهانی مثل شدت یافتن رقابت اقتصادی جهانی، شروع به تغییر نگرش ایدئولوژیک خود کرد. این فرآیند در دوره نیل کیناک<sup>۱</sup>، که پس از شکست حزب کارگر در انتخابات ۱۹۹۹ از رهبری این حزب کنار رفت، آغاز شد و در دوره جان اسمیت، تا مرگ زود هنگام او، ادامه یافت. تونی بلر در ۱۹۹۴ رهبر حزب

کارگر شد و بی‌درنگ به اصلاحات درونی پیرامنه‌ای دست زد. بلر این حزب اصلاح‌شده را حزب نوین کارگر<sup>۱</sup> نامید و اقدامات موفقیت‌آمیزی در جهت حذف ماده ۴ اساسنامه حزب انجام داد. طبق این ماده حزب کارگر ملزم به حمایت از مالکیت عمومی صنایع بود.

بدین ترتیب حزب کارگر اهمیت مرکزی اقتصاد بازار را به رسمیت شناخت، یعنی اقتصادی که خانم تاچر با چنان عزم راسخی در پی گسترش آن بود. در این مسیر، حزب کارگر دستخوش تغییراتی شد که مشابه تغییراتی بود که در اکثر احزاب سوسیالیستی دیگر در اروپای غربی رخ داده است. یکی از عوامل سرنوشت‌ساز در این جا عبارت بود از انحلال کمونیسم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی. نگرش حزب کارگر همواره کاملاً متفاوت با کمونیسم بوده است - سطح و اندازه مالکیت دولت بر کسب و کار صنعتی در جوامع کمونیستی بسیار بیش از آن بود که حتی در تصور حزب کارگر بگنجد. اما اکثر مردم پذیرفتند که فروپاشی کمونیسم نشانه‌ای از این است که اندیشه‌های معتدل تر سوسیالیسم نیز باید از بیخ‌وین دگرگون شود. این فکر که اقتصاد مدرن می‌تواند «تحت مدیریت» کنترل مستقیم دولتی باشد - فکری که اساس کمونیسم و سوسیالیسم «حزب قدیمی کارگر» بود - اکنون کهنه و منسوخ به نظر می‌رسد.

#### انتخابات ۱۹۹۷

انتخابات ۱۹۹۷ که موجب به قدرت رسیدن حزب نوین کارگر شد نشانگر یکی از بزرگ‌ترین تحولات انتخاباتی در بریتانیا در سده بیستم بود - ۱۰/۳ درصد از رأی‌دهندگان از حزب محافظه‌کار به حزب کارگر روی آوردند - و به حکومت هیجده‌ساله حزب محافظه‌کار خاتمه داد. حزب کارگر ۴۱۹ کرسی پارلمان را به خود اختصاص داد (در مقابل ۱۶۵ کرسی محافظه‌کاران)، که بزرگ‌ترین اکثریت پارلمانی تاریخ این حزب به‌شمار می‌آید. سهم محافظه‌کاران از آرای انتخابات (۳۱/۴ درصد) از سال ۱۸۳۲ به بعد کم‌ترین رأی آن‌ها بوده است. این نتیجه نشانگر افت شدید سطح طرفداران حزب محافظه‌کار است که حتی تا اوایل دهه ۱۹۹۰ وضعیت ثابت پیشین خود را حفظ کرده بود. برای مثال، در ۱۹۹۲ محافظه‌کاران ۴۲/۸ درصد آرای مردم را به دست آوردند. از دیگر نتایج مهم انتخابات ۱۹۹۷، نمایش خیره‌کننده لیبرال‌دموکرات‌ها بود که ۴۶ کرسی کسب کردند، و این بهترین نتیجه‌ای است که یک حزب لیبرال در دوره پس از جنگ به دست آورده است.

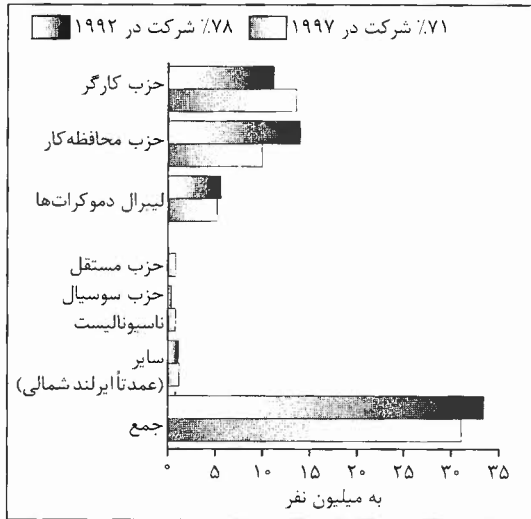
چگونه می‌توان این تحول چشمگیر انتخاباتی را تبیین کرد؟ به نظر می‌رسد که چند عامل در این امر دخالت داشته‌اند. بسیاری از ناظران گفته‌اند که سطح نازل شرکت در انتخابات - ۷۱/۳ درصد از رأی‌دهندگان - نشان می‌دهد که رأی‌دهندگان نه به نفع حزب نوین کارگر بلکه «به صورت منفی» به تغییر رأی داده‌اند. برآورد شده است که حدود ۲ میلیون نفر از رأی‌دهندگان حزب محافظه‌کار در روز

انتخابات از خانه‌های شان بیرون نیامدند (شکل ۳.۱۴) و این واقعیت یقیناً پیروزی قاطع حزب کارگر را قاطع‌تر ساخته است.

پوشش رسانه‌ای نیز در این نتیجه بی‌تأثیر نبوده است. درحالی‌که حزب کارگر با موفقیت تصویری از تونی بلر ارائه می‌داد که او را جوان، پرنرژ و اصلاح‌طلب معرفی می‌کرد، محافظه‌کارها اسیر شایعات مربوط به معامله‌های غیرقانونی و فساد مالی بودند و در بین خود نیز بر سر مسائل مهمی مثل نقش بریتانیا در اروپا دچار تفرقه بودند. تحلیل پوشش روزانه مطبوعات دربارهٔ جان میجر و تونی بلر آشکار می‌کند که به خصوصیات شخصیتی نامزدها بیش

از توانایی‌های حرفه‌ای آن‌ها توجه می‌شد. و این به ضرر جان میجر بود. با این‌که میجر همیشه فردی صادق و شجاع معرفی می‌شد، اما او را به‌عنوان یک رهبر به‌شدت متهم به ناتوانی و بی‌کفایتی می‌کردند. از طرف دیگر، بلر هم از سوی مخالفان و هم از سوی طرفداران، به یکسان، پرشور و قاطع قلمداد می‌شد (Seymour-Ure 1998). روزنامه‌هایی که قبلاً در سال‌های انتخابات، از افکار محافظه‌کاران و سیاستمداران محافظه‌کار پشتیبانی می‌کردند، در ۱۹۹۷ بیش‌تر حامی حزب کارگر بودند.

این تحولات در میان رأی‌دهندگان حزب نوین کارگر در ترکیب اعضای پارلمان نیز انعکاس می‌یابد. نمایندگان حزب کارگر در پارلمان نسبتاً جوان هستند؛ ده‌نفر زیر سی‌سال دارند، و بیش از نصف آن‌ها به هنگام انتخاب زیر پنجاه‌سال داشتند. این ترکیب تازه، درعین حال، بیش از گذشته رنگ و بوی یقه‌سفیدی دارد، و نسبت بالایی از دانشگاهیان و معلمان در میان اعضای جدید پارلمان دیده می‌شوند (شکل ۴.۱۴). بالاخره، ۱۰۱ نفر از نمایندگان حزب کارگر در پارلمان زن هستند، این رقم در ۱۹۹۲ فقط ۳۷ نفر بود. این رکورد تا حدی نتیجهٔ خط‌مشی عمدهٔ حزب کارگر برای افزایش شمار زنان در پارلمان است. تا مدتی فهرست نامزدهای زن به‌طور جداگانه برای نیمی از کرسی‌های «احتمالاً برنده» حزب کارگر به‌کار می‌رفت، تا وقتی که دادگاه این روش را ممنوع ساخت.



شکل ۳.۱۴ تغییر تعداد رأی‌دهندگان به تفکیک حزب، ۱۹۹۲ و ۱۹۹۷ (به میلیون).

Sunday Times, 4 May 1997.

منبع:

## سیاست راه سوم

حزب نوین کارگر پس از رسیدن به قدرت، دور تازه و جاه طلبانه‌ای از اصلاح سیاسی و نوسازی را آغاز کرد. حکومت جدید، در عین وفاداری و تعهد به ارزش‌های عدالت اجتماعی و همبستگی اجتماعی، می‌خواست واقعیت‌های نظم نوین جهانی را هم در نظر بگیرد. این حکومت تشخیص می‌داد که سیاست‌های قدیمی با چالش‌های دوران جدید همخوانی ندارند. حزب نوین کارگر، مانند چندین و چند حکومت اروپایی دیگر، می‌خواست به فراسوی مقوله‌های سیاسی سنتی چپ و راست برود و شکل تازه‌ای از سیاست چپ میانه‌رو را در پیش بگیرد. چون این رهیافت سعی می‌کرد از تقسیم‌بندی‌های سیاسی مرسوم پرهیز کند، معمولاً آن را سیاست راه سوم<sup>۱</sup> می‌خوانند.

سیاست راه سوم شش بُعد اصلی دارد:

۱- بازسازی حکومت حکومتی فعال و توانا لازم است تا پاسخگوی نیازهای دنیایی باشد که به سرعت در حال تغییر است، اما حکومت نباید منحصرأ با بوروکراسی‌های سلسله‌مراتبی از بالا به پایین، و خط‌مشی‌های ملی سروکار داشته باشد. شکل‌های پویای مدیریت و اجرا، مثل آن‌هایی که در بخش تجارت دیده می‌شود، می‌توانند برای دفاع و احیای حوزه عمومی کارایی داشته باشند.

۲- پرورش جامعه مدنی حکومت و بازار به تنهایی برای حل بسیاری از چالش‌های جوامع مدرن خیر کافی نیستند. جامعه مدنی - قلمرو بیرون از دولت و بازار - باید تقویت شود و با حکومت و تجارت متحد شود. گروه‌های داوطلب، خانواده‌ها و انجمن‌های مدنی می‌توانند نقش مهمی در پرداختن به مسائل اجتماع، از جرم تا آموزش و پرورش، ایفا کنند.

۳- بازسازی اقتصاد راه سوم در فکر اقتصاد ترکیبی نوین است که وجه مشخصه آن تعادل و توازن بین کنترل و عدم کنترل حکومت است و این دیدگاه نولیبرالی را نمی‌پذیرد که برداشتن مقررات و کنترل حکومتی تنها راه تضمین آزادی و رشد اقتصادی است.

۴- بازسازی دولت رفاه با این‌که حمایت‌کردن از گروه‌ها و افراد آسیب‌پذیر از طریق ارائه خدمات مؤثر رفاهی، اهمیت شایانی دارد اما دولت رفاه باید اصلاح شود تا کارایی و بازده بیش‌تری داشته باشد. سیاست راه سوم در پی رسیدن به «جامعه‌ای حمایتگر» است اما در عین حال می‌داند که سیاست‌های رفاهی قدیمی غالباً در کاستن از نابرابری‌ها موفق نیستند و به جای قدرت‌بخشیدن به تنگدستان، آن‌ها را کنترل می‌کنند.

۵- نوسازی بوم‌شناختی سیاست راه سوم این دیدگاه را نمی‌پذیرد که حفاظت از محیط زیست و رشد اقتصادی با یکدیگر سازگار نیستند. دفاع از محیط زیست، می‌تواند به شیوه‌های متعددی جود شتغال کند و پتانسیل‌دهنده توسعه اقتصادی شود.

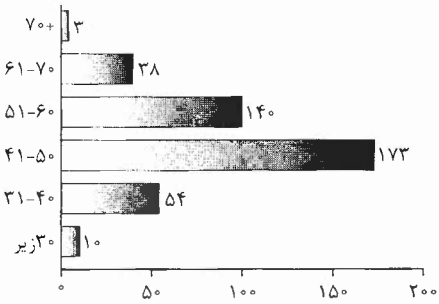
1. Third way politics

۶. اصلاح نظام جهانی در عصر جهانی شدن، سیاست راه سوم به دنبال شکل‌های نوین حاکمیت جهانی است. انجمن‌های فراملیتی می‌توانند دموکراسی را فراتر از سطح دولت-ملت ببرند و امکان حاکمیت بیش‌تری بر اقتصاد بی‌ثبات بین‌المللی فراهم کنند.

سیاست راه سوم در شرایطی پدیدار شد که بحران سیاسی مضاعفی پس‌زمینه صحنه سیاسی را تشکیل می‌داد. همان‌طور که قبلاً گفته شد، انقلاب‌های ۱۹۸۹ آشکار ساخت که سوسیالیسم رویکرد پرتوانی برای سازماندهی اقتصادی نیست، اما اشتیاق بی‌چون و چرای محافظه‌کاران نولیبرال به بازار آزاد نیز اشتباه از آب درآمد. دستور کار سیاست راه سوم که معطوف به نوسازی است و در بریتانیا و سایر مناطق پذیرفته شده، تلاشی است برای واکنش خلاقانه در برابر نیروهای جهانی شدن. این سیاست در پی مهار انرژی نهفته در پس این دگرگونی‌ها برای احیا و نیروبخشیدن به عملکرد حکومت و دموکراسی است.

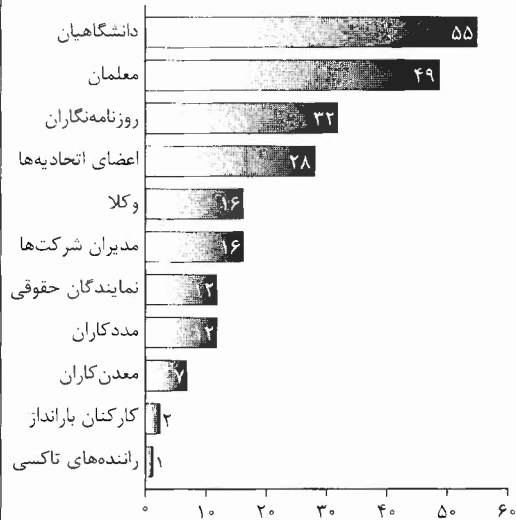
اما، فکر یافتن راه سومی در سیاست، مورد انتقادهای گسترده‌ای بوده است. بسیاری از محافظه‌کاران این سیاست نوین را خالی از محتوا و نوعی ژست سیاسی می‌دانند نه یک برنامه و

### گروه‌بندی سنی

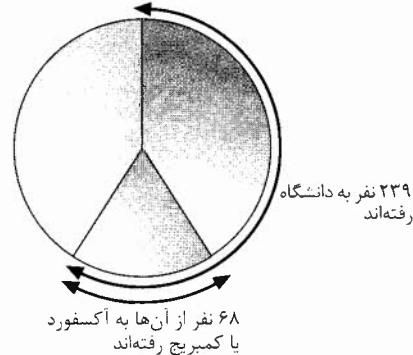


### شغل

ترکیب تازه‌واردها، بیش از همیشه، نشان‌گر تغییر قطعی حزب کارگر از حزب یقه‌آبی به یقه‌سفید است



### تحصیل



شکل ۴.۱۴ اعضای حزب نوین کارگر در پارلمان پس از انتخابات ۱۹۹۷، برحسب سن، شغل و تحصیل.

منبع: Observer, 4 May 1997. From Sociology Review, 7.1 (sept. 1997), p.8.

### مشارکت سیاسی زنان

رأی دادن معنای خاصی برای زنان دارد چون تاریخی از مبارزه برای کسب حق رأی همگانی - همه کس یک رأی دارند، چه مرد چه زن - پشت سر دارند که تقریباً در همه جا مدت درازی طول کشیده است. در بسیاری از کشورها، اکنون زنان تقریباً به اندازه مردان در رأی‌گیری‌ها شرکت می‌کنند. تغییراتی که در تقسیم‌بندی‌های اجتماعی بین دو جنس به وجود آمده موجب دگرگونی‌هایی در مشارکت سیاسی زنان شده است. همراه با کاهش تفاوت قدرت و منزلت مردان و زنان، سطح شرکت زنان در رأی‌گیری‌ها نیز بالا رفته است.

پیش از آنکه زنان به حق رأی دست یابند، عقاید بسیار مختلفی درباره تأثیر بالقوه حق رأی زنان بر سیاست وجود داشت. کسانی که طرفدار حق رأی زنان بودند اعتقاد داشتند که ورود زنان به عرصه سیاست موجب دگرگونی ریشه‌ای فعالیت سیاسی می‌شود و حس تازه‌ای از نوع‌دوستی و اخلاقیات را به ارمغان می‌آورد. کسانی که مخالف عمومیت حق رأی بودند استدلال می‌کردند که شرکت زنان در سیاست، زندگی سیاسی را به ابتذال می‌کشد و درعین حال موجب بی‌ثباتی خانواده می‌شود.

هیچ‌یک از این دو نتیجه، در عمل به وقوع نپیوسته است. کسب حق رأی توسط زنان چندین تغییری در ماهیت سیاست ایجاد نکرده است. الگوهای رأی‌دادن زنان، همانند مردان، به واسطه ترجیحات حزبی، گزینه‌های سیاسی و انتخاب از میان نامزدهای موجود، شکل می‌گیرد. با این حال در آخرین انتخاباتی که در بریتانیا و ایالات متحده برگزار شده، رأی‌دهندگان زن بخش مهمی از پشتوانه انتخاباتی هر حزب تلقی شده‌اند که برای برنده شدن در انتخابات باید نظر آن‌ها را جلب کرد. هم بیل کلینتون و هم تونی بلر توانستند با موفقیت نظر رأی‌دهندگان زن را در انتخابات دهه ۱۹۹۰ جلب کنند، چون به مسائلی که مورد علاقه خاص زنان است اولویت می‌دادند. ظاهراً واضح است که بسیاری از مسائل و نگرانی‌هایی که خصوصاً برای زنان اهمیت دارد، و قبلاً نادیده گرفته می‌شدند یا «بیرون از سیاست» دانسته می‌شدند، اکنون در مرکز بحث و جدل‌های سیاسی قرار دارند. این مسائل شامل مراقبت از کودکان، حقوق برابر در محیط کار، امکان سقط جنین، پژوهش درباره سرطان سینه، کنترل تسلیحات، تغییر قوانین خانواده و طلاق، و حقوق زنان همجنس‌خواه می‌شود.

خط‌مشی سیاسی با خمیره‌ای واقعی. از طرف دیگر، برخی از چپ‌های سنتی معتقدند که راه سوم در عمل کاری با مسائل نابرابری و ناامنی شغلی ندارد. به اعتقاد آن‌ها «حزب قدیمی کارگر» هنوز هم بر شکل نوین این حزب برتری دارد.

### تغییر سیاسی و اجتماعی

زندگی سیاسی به هیچ‌وجه فقط در چهارچوب مرسوم احزاب سیاسی، انتخابات و نمایندگی در شکل‌های قانونی و حکومتی، جریان ندارد. اغلب پیش می‌آید که برخی گروه‌ها درمی‌یابند که هدف و آرمان‌های‌شان در این چهارچوب قابل حصول نیست، یا فعالانه منع می‌شود. به‌رغم

گسترش دموکراسی که پیش از این تشریح کردیم، تداوم نظام‌های اقتدارطلب در بسیاری از کشورها - مثل چین، کوبا و یوگسلاوی سابق - به ما می‌آموزد که تغییرات کارساز در درون ساختارهای سیاسی موجود همیشه امکان‌پذیر نیست. تغییر سیاسی و اجتماعی را گاهی فقط با توسل به شکل‌های غیرمعارف کنش سیاسی می‌توان به کرسی نشانید.

بارزترین و مؤثرترین شکل کنش سیاسی غیرمعارف، انقلاب<sup>۱</sup> است - به معنای برانداختن نظم سیاسی موجود به دست جنبش توده‌ای و با توسل به زور و خشونت. انقلاب‌ها رویدادهایی آتشین، هیجان‌انگیز و جذاب‌اند؛ و توجه زیادی را به خود جلب می‌کنند. اما با این همه، انقلاب‌ها نسبتاً به ندرت رخ می‌دهند. رایج‌ترین نوع فعالیت سیاسی غیرمعارف جنبش‌های اجتماعی<sup>۲</sup> هستند - تلاش جمعی برای پیشبرد منافع مشترک یا تأمین هدف مشترک از طریق کنش‌هایی بیرون از حوزه نهاد‌های مستقر. طیف وسیع و متنوعی از جنبش‌های اجتماعی، علاوه بر آن‌هایی که به انقلاب منجر شده‌اند، در جوامع مدرن وجود داشته‌اند که بعضی هنوز هم دوام آورده و برخی از میان رفته‌اند. جنبش‌های اجتماعی درست به اندازه سازمان‌های رسمی و بوروکراتیک، سیمای آشکار دنیای معاصرند. بسیاری از جنبش‌های اجتماعی معاصر جنبه بین‌المللی دارند، و اتکای زیادی به کاربرد فناوری اطلاعات دارند تا مبارزان محلی را به مسائل جهانی پیوند بزنند.

### جهانی‌شدن و جنبش‌های اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی در هر شکل و اندازه‌ای وجود دارند. برخی بسیار کوچک‌اند، و شمار اعضای آن‌ها از چند نفر تجاوز نمی‌کند؛ برخی هم شاید هزاران یا حتی میلیون‌ها نفر را دربرگیرند. بعضی از جنبش‌های اجتماعی فعالیت‌های خود را در چهارچوب قوانین جامعه خویش انجام می‌دهند، درحالی‌که برخی هم به عنوان گروه‌های غیرقانونی یا زیرزمینی عمل می‌کنند. در هر حال، ویژگی‌های جنبش‌های اعتراض‌آمیز این است که آن‌ها نزدیک به خط قرمز فعالیت‌های مجاز قانونی عمل می‌کنند که در هر زمان و مکان معینی از سوی حکومت تعریف و تعیین می‌شود.

جنبش‌های اجتماعی غالباً با هدف ایجاد تغییر در حوزه عمومی یا مسئله عمومی خاصی مثل گسترش حقوق مدنی بخشی از جمعیت، قد علم می‌کنند. در مقابل جنبش‌های اجتماعی، گاهی ضدجنبش‌هایی پدید می‌آیند که مدافع وضع موجودند. برای مثال، مبارزه برای حق سقط جنین زنان با مقابله سخت فعالان ضدسقط جنین («طرفداران زندگی») مواجه شده که معتقدند سقط جنین باید غیرقانونی شود.

غالباً، در نتیجه اقدامات و مبارزه‌های جنبش‌های اجتماعی، قوانین یا سیاست‌ها تغییر می‌کنند.





اقدامات قهرمانانه و جسورانه‌ای نظیر این مورد که توسط فعالان صلح سبز در آبشار نیاگارا صورت گرفته است، بر نقطه‌نظرات عمومی تأثیر و حکومت‌ها را تحت فشار می‌گذارد تا به مقوله‌های زیست‌محیطی توجه کنند.

این تغییر در قوانین می‌تواند آثار و نتایج دور و درازی داشته باشد. برای مثال، سابق بر این فراخواندن کارگران به اعتصاب از سوی گروه‌ها و سازمان‌های کارگری غیرقانونی بود، و اعتصاب با مجازات‌های سختی در کشورهای مختلف روبه‌رو می‌شد. اما بالاخره قوانین تغییر کرد و اعتصاب به یکی از روش‌های مجاز حل اختلاف‌های صنعتی تبدیل شد.

جنبش‌های اجتماعی از قدرتمندترین شکل‌های کنش جمعی‌اند. مبارزه‌های مداوم و سازمان‌یافته می‌تواند نتایج خیره‌کننده‌ای به بار آورد. برای مثال، جنبش حقوق مدنی در آمریکا توانست بخش‌های مهمی از قوانین مربوط به جدایی نژادی در مدارس و اماکن عمومی را ملغی کند. جنبش فمینیستی امتیازات بزرگی از نظر برابری اقتصادی و سیاسی برای زنان به‌ارمغان آورده است. در سال‌های اخیر مبارزان طرفدار محیط زیست امتیازات مهمی از حکومت‌ها و شرکت‌ها گرفته‌اند، مثل چیزی که در مورد غذاهای اصلاح‌شده ژنتیکی (GM) رخ داد (فصل ۱۹، «رشد جمعیت و بحران زیست‌محیطی»).

### جنبش‌های اجتماعی نوین

در طول سه دهه گذشته جنبش‌های اجتماعی در همه کشورهای جهان فوران کرده‌اند. تفسیرگران و طرفداران این جنبش‌های گوناگون را - که از جنبش‌های حقوق مدنی و فمینیستی دهه شصت و هفتاد تا جنبش‌های ضد هسته‌ای و زیست‌محیطی دهه هشتاد و نیز مبارزه برای حقوق مردان

همجنس‌خواه در دهه نود را شامل می‌شوند - تحت عنوان جنبش‌های اجتماعی نوین (NSMs)<sup>۱</sup> می‌نامند. این اصطلاح به منظور متمایز ساختن جنبش‌های اجتماعی معاصر از جنبش‌های دهه‌های گذشته، مورد استفاده قرار می‌گیرد. بسیاری از ناظران معتقدند که جنبش‌های اجتماعی نوین محصول منحصر به فرد جامعه مدرن اخیر است و به لحاظ روش‌ها، انگیزه‌ها و جهت‌گیری‌ها، عمیقاً متفاوت با کنش‌های جمعی دوره‌های قبلی است.

ظهور جنبش‌های اجتماعی نوین در سال‌های اخیر بازتاب دگرگون‌شدن بیم و خطرهایی است که پیش روی جوامع بشری قرار دارد. اوضاع و شرایط کاملاً مہیای پیدایش جنبش‌های اجتماعی است - نهادهای سیاسی سنتی به نحو فزاینده‌ای از همگام‌شدن با چالش‌های پیش روی خود عاجز می‌شوند. برای این نهادها امکان واکنش خلاقانه در مقابل تهدیدهایی که در برابر محیط زیست طبیعی قرار دارند، و خطرهای بالقوه انرژی هسته‌ای و ارگانسیم‌های اصلاح‌شده ژنتیکی، و عواقب سهمگین فناوری اطلاعات وجود ندارد. این مسائل و معضلات نوین هیچ کورسوی امیدی برای نهادهای سیاسی دموکراتیک فعلی باقی نگذاشته‌اند تا بتوانند آن‌ها را حل و فصل کنند. در نتیجه، غالباً این چالش‌های روبه‌رشد نادیده گرفته می‌شوند یا از مقابله با آن‌ها پرهیز می‌شود تا وقتی که کار از کار گذشته و بحران تمام‌عیاری همه را در خود پیچانده باشد.

حاصل جمع همه این چالش‌ها و مخاطره‌های جدید به این احساس می‌انجامد که مردم در بحبوحه این تغییرات پرشتاب «عنان زندگی خویش را از دست می‌دهند». در مقابل، به نظر می‌رسد که شرکت‌ها و حکومت‌ها و رسانه‌های گروهی بر ابعاد و جنبه‌های بیش‌تر و بیش‌تری از زندگی مردم سیطره می‌یابند و احساس گریز پابودن جهان را شدت می‌بخشند. این تلقی که جهانی شدن بیم و خطرهای عظیم‌تری برای زندگی شهروندان پیش خواهد آورد، هر روز رشد و گسترش بیش‌تری پیدا می‌کند.

---

بحث «جهانی‌شدن و مخاطره» را در صفحه ۹۵ ببینید.

---

ما می‌توانیم جنبش‌های اجتماعی نوین را براساس «پارادکس دموکراسی» که پیش از این شرح دادیم، مورد ملاحظه قرار دهیم. با این‌که به نظر می‌رسد ایمان به سیاست‌های سنتی در حال رنگ‌باختن است، رشد جنبش‌های اجتماعی نوین گواه این مطلب است که شهروندان جوامع مدرن اخیر نسبت به سیاست بی‌تفاوت یا بی‌علاقه نیستند، بلکه عقیده بر این است که عمل و مشارکت مستقیم سودمندتر از اتکاء به سیاستمداران و نظام‌های سیاسی است. مردم از جنبش‌های اجتماعی به‌عنوان راه و روشی برای برجسته‌ساختن مسائل اخلاقی پیچیده و کشاندن آن‌ها به مرکز صحنه

زندگی اجتماعی، حمایت می‌کنند. از این جهت، جنبش‌های اجتماعی نوین در بسیاری از کشورها به تجدید حیات و نیرو گرفتن دموکراسی کمک می‌کنند. این جنبش‌ها در بطن فرهنگ مدنی نیرومند یا جامعه مدنی<sup>۱</sup> قرار دارند - جامعه مدنی حوزه‌ای است میان دولت و بازار که توسط خانواده، انجمن‌های محلی و سایر نهادهای غیراقتصادی اشغال می‌شود.

### فناوری و جنبش‌های اجتماعی

در سال‌های اخیر، دو عامل که از اثرگذارترین عوامل در جوامع مدرن اخیر هستند - فناوری اطلاعات و جنبش‌های اجتماعی - دست به دست هم داده‌اند که نتایج شگفت‌آوری داشته است. در این عصر اطلاعات، جنبش‌های اجتماعی سراسر جهان می‌توانند در شبکه‌های عظیم منطقه‌ای و بین‌المللی به هم پیوندند و سازمان‌های غیردولتی، گروه‌های دینی و نوع‌دوستانه، انجمن‌های حقوق بشر، گروه‌های حمایت از مصرف‌کننده، طرفداران محیط زیست و گروه‌های دیگری را تشکیل دهند که برای منافع عمومی مبارزه می‌کنند. اکنون شبکه‌های الکترونیکی توانایی بی‌سابقه‌ای برای نشان دادن واکنش‌های فوری در برابر رویدادها، و دسترسی به منابع اطلاعات و توزیع آن، و فشار آوردن بر شرکت‌ها و حکومت‌ها و هیئت‌های بین‌المللی، که بخشی از استراتژی‌های مبارزاتی آن‌ها است، پیدا کرده‌اند. برای مثال، اعتراض‌های شدیدی که در سیاتل علیه سازمان تجارت جهانی به وقوع پیوست، تا حد زیادی از طریق شبکه‌های اینترنتی سازماندهی شده بود.

اینترنت در صف اول این تغییرات قرار داشته است، هرچند که تلفن‌های همراه، دستگاه‌های دورنگار و پخش ماهواره‌ای نیز تکامل زیادی پیدا کرده‌اند. ماجراهای محلی، با فشار یک دکمه در سطوح بین‌المللی منتشر می‌شوند. مبارزان مردمی از ژاپن تا بولیوی می‌توانند به صورت الکترونیکی یکدیگر را ملاقات کنند و منابع اطلاعاتی خود را با هم مبادله کنند، تجربیات خود را در اختیار یکدیگر قرار دهند و کنش متحد خویش را هماهنگ سازند.

این جنبه آخری - توانایی هماهنگ‌سازی مبارزات سیاسی بین‌المللی - بیش از همه موجب نگرانی و دردسر حکومت‌ها و الهام‌بخش اعضای جنبش‌های اجتماعی است. در دهه گذشته، تعداد «جنبش‌های اجتماعی بین‌المللی» همراه با گسترش اینترنت رشد پایداری داشته است. از اعتراض‌های جهانی به نفع بخشودگی وام‌های جهان سوم تا مبارزه بین‌المللی برای ممنوع شدن مین‌های زمینی (که موفق به دریافت جایزه صلح نوبل شد)، اینترنت نشان داده است که در متحدساختن مبارزات در طول و عرض مرزهای ملی و فرهنگی تا چه حد پرتوان است. برخی از ناظران چنین استدلال می‌کنند که عصر اطلاعات شاهد «کوچ» قدرت از دولت-ملت‌ها به پیمان‌ها و ائتلاف‌های نوین غیردولتی است.

مشاوران سیاسی مؤسسه‌های مشاوره‌ای، مثل شرکت رَند (در ایالات متحده) از جنگ‌های شبکه‌ای<sup>۱</sup> سخن می‌گویند - به معنای تعارض‌های وسیع بین‌المللی که در آن‌ها اطلاعات و افکار عمومی است که مورد منازعه قرار می‌گیرد، نه منابع و سرزمین‌ها. شرکت‌کنندگان جنگ‌های شبکه‌ای از رسانه‌ها و منابع اینترنتی برای شکل‌دادن به چیزی استفاده می‌کنند که جمعیت معینی دربارهٔ دنیای اجتماعی می‌دانند. این جنبش‌های اینترنتی غالباً در پی اشاعهٔ اطلاعات دربارهٔ شرکت‌ها، خط‌مشی دولت‌ها، یا آثار و نتایج معاهده‌های بین‌المللی برای کسانی هستند که از آن‌ها بی‌خبر می‌مانند. برای بسیاری از حکومت‌ها - حتی حکومت‌های دموکراتیک - جنگ‌های شبکه‌ای تهدیدی مهارناپذیر و هراس‌آور است. همان‌طور که یکی از گزارش‌های ارتش ایالات متحده هشدار می‌دهد، «نسل تازه‌ای از انقلابی‌ها، رادیکال‌ها و مبارزان دست‌به‌کار شده‌اند و ایدئولوژی‌های عصر اطلاعات را خلق می‌کنند؛ در این ایدئولوژی‌ها ممکن است هویت و وفاداری از دولت-ملت به طرف سطح فراملیتی و جامعهٔ مدنی جهانی معطوف شود» (به نقل از گاردین ۱۹ ژانویه ۲۰۰۰).

آیا این ترس‌ها بی‌موردند؟ دلایلی در دست داریم که جنبش‌های اجتماعی واقعاً در سال‌های اخیر از بیخ‌وبین دگرگون شده‌اند. مانوئل کاستلز در کتاب قدرت هویت (Castells 1997)، سه مورد از جنبش‌های اجتماعی را بررسی می‌کند که با وجود عدم شباهت زیادی که بین علائق و اهداف آن‌ها وجود دارد، همگی از طریق استفادهٔ مؤثر از فناوری اطلاعات توجه بین‌المللی را به نهضت خود جلب کرده‌اند. شورشیان زاپاتیستا در مکزیک، جنبش «میلیشیا»ی امریکا و فرقهٔ آئوم شینریکیو در ژاپن، هر سه با استفاده از مهارت‌های رسانه‌ای توانسته‌اند پیام مخالفت خود را با آثار و عواقب جهانی شدن در سطح بین‌المللی منتشر کنند و خشم خود را از کنترل‌نداشتن بر سرنوشت خویش ابراز کنند.

به گفتهٔ کاستلز، هریک از این جنبش‌ها فناوری اطلاعات را زیربنای سازمانی خود قرار داده‌اند. برای مثال، شورشیان زاپاتیستا بدون وجود اینترنت، جنبش چریکی منزوی و جداافتاده‌ای در جنوب مکزیک باقی می‌ماندند. در عوض، فقط چند ساعت پس از قیام مسلحانهٔ آن‌ها در ژانویهٔ ۱۹۹۴، گروه‌های حمایتگر محلی، کشوری و بین‌المللی اینترنتی پدید آمد که نهضت این شورشیان را پیش ببرند و سرکوب و حشیانهٔ آن‌ها را از سوی حکومت مکزیک محکوم کنند. زاپاتیستاها از همهٔ ابزارهای مخابراتی، ویدئو و مصاحبه‌های رسانه‌ای استفاده کردند تا صدای مخالفت خویش را با سیاست‌های تجاری، مثل معاهدهٔ تجارت آزاد امریکای شمالی (NAFTA)، به گوش جهانیان برسانند، چراکه این معاهده موجب طرد هرچه بیش‌تر سرخ‌پوستان فقرزدهٔ نواحی اوخاکا و چیپاس از مواهب جهانی شدن می‌شد. از آن‌جا که خط مقدم نهضت

زاپاتیستاها همانا شبکه‌های اینترنتی مبارزان و فعالان اجتماعی بود، آن‌ها توانستند حکومت مکزیک را به مذاکره وادار کنند و توجه بین‌المللی را به آثار زیانبار تجارت آزاد بر جمعیت‌های بومی جلب کنند.

## جنبش‌های ملی‌گرا

### نظریه‌های ملی‌گرایی و ملت

بعضی از مهم‌ترین جنبش‌های اجتماعی دنیای معاصر، جنبش‌های ملی‌گرا هستند. اندیشمندان جامعه‌شناس سده نوزدهم و اوایل سده بیستم به ملی‌گرایی علاقه چندانی نشان نمی‌دادند. مارکس و دورکیم ملی‌گرایی را، بیش از هر چیز، تمایلی ویرانگر می‌دانستند و معتقد بودند که یکپارچگی اقتصادی فزاینده‌ای که از صنعت مدرن نشئت می‌گیرد، موجب افول سریع آن خواهد شد. فقط ماکس وبر بود که وقت زیادی را صرف تحلیل ملی‌گرایی کرد و باکی نداشت که خود را ملی‌گرا بنامد. اما حتی وبر هم نتوانست اهمیت ملی‌گرایی و مفهوم ملت را برای قرن بیستم به درستی تخمین بزند.

اکنون در آغاز سده بیست و یکم، ملی‌گرایی نه تنها زنده است بلکه - دست‌کم در پاره‌ای از نقاط جهان - رو به رشد و شکوفایی است. با این‌که در جهان امروز وابستگی‌های متقابل، خصوصاً در طول سی یا چهل سال گذشته، افزایش یافته است اما این وابستگی متقابل بر ملی‌گرایی خط بطلان نکشیده است و حتی از برخی جهات احتمالاً به تقویت ملی‌گرایی نیز انجامیده است. متفکران معاصر درباره چرایی این امر افکار متفاوتی دارند. همچنین درباره مرحله تاریخی پیدایش ملی‌گرایی، مفهوم ملت و دولت - ملت نیز اختلاف نظر وجود دارد. بعضی‌ها ریشه‌های پیدایش پدیده ملی‌گرایی و ملیت را بسیار قدیمی‌تر از دیگران می‌دانند.

---

درباره احیای ملی‌گرایی در یوگسلاوی سابق به بخش «تعارض قومی»

در صفحه ۳۷۴ مراجعه کنید.

---

### ملی‌گرایی و جامعه مدرن

شاید ارنست گلنر (۱۹۲۵-۱۹۹۵) برجسته‌ترین نظریه‌پرداز ملی‌گرایی باشد. طبق استدلال گلنر، ملی‌گرایی، ملت و دولت - ملت هر سه محصول تمدن مدرن هستند و سرچشمه‌های آن‌ها به انقلاب صنعتی در اواخر سده هیجدهم بازمی‌گردد. ملی‌گرایی و احساسات و عواطف همراه با آن، در

سرشت بشری ریشه‌های عمیقی ندارد، بلکه این عواطف و احساسات محصول جامعه نوین بزرگی است که صنعت‌گرایی خلق می‌کند. از نظر گلنر این قسم ملی‌گرایی، و همین‌طور مفهوم ملت، برای جوامع سنتی ناشناخته است (Gellner 1983).

جوامع مدرن چند ویژگی دارند که به ظهور این پدیده‌ها منجر شده است. اول، جامعه صنعتی مدرن با توسعه سریع اقتصادی و تقسیم کار پیچیده همراه است. گلنر نشان می‌دهد که صنعت‌گرایی مدرن آفریننده نیاز به نظام بسیار کارآمدتر دولتی و حکومتی نسبت به گذشته است. دوم، در دولت‌های مدرن افراد باید پیوسته با غریبه‌ها تعامل داشته باشند، چون شالوده جامعه دیگر ناحیه محلی کوچکی مثل روستا یا شهرک نیست بلکه واحد بسیار بسیار بزرگ‌تری است. آموزش و پرورش توده‌ای، که مبتنی بر «زبان رسمی» است که در مدارس تدریس می‌شود، اصلی‌ترین ابزار سازماندهی و وحدت‌یافتن جامعه بزرگ است.

نظریه گلنر از چند جهت مورد انتقاد بوده است. به گفته منتقدان، این یک نظریه کارکردگرایانه است که می‌گوید کارکرد آموزش و پرورش به وجود آوردن وحدت اجتماعی است. چنین دیدگاهی، همچون هر رهیافت کارکردگرایانه دیگری، نقش آموزش و پرورش را در ایجاد تضاد و تفکیک و تفرقه دست‌کم می‌گیرد. نظریه گلنر در واقع عواطف آتشی را که ملی‌گرایی می‌تواند مشتعل کند، و غالباً هم می‌کند، تبیین نمی‌کند. قدرت ملی‌گرایی احتمالاً فقط به آموزش و پرورش مربوط نمی‌شود بلکه به ظرفیت و توانایی آن در آفرینش هویتی برای مردم - یعنی چیزی که افراد بدون آن نمی‌توانند زندگی کنند - مربوط می‌شود.

مسلم است که نیاز به هویت با ظهور جامعه صنعتی مدرن زاده نشده است. از همین رو، استدلال منتقدان این است که گلنر، به‌خطا، ملی‌گرایی و ملت را چنین قاطعانه از روزگاران ماقبل مدرن جدا می‌کند. ملی‌گرایی از جهاتی پدیده‌ای سراپامدرن است، اما در عین حال از عواطف و صورت‌هایی از نمادگرایی سود می‌برد که به گذشته‌های بسیار دورتری بازمی‌گردند. از نظر یکی از سرشناس‌ترین صاحب‌نظران فعلی ملی‌گرایی، آنتونی اسمیت<sup>۱</sup>، ملت‌ها معمولاً اتصال و پیوستگی مستقیمی با اجتماعات قومی قدیمی‌تر یا با اقوام دارند. قوم<sup>۲</sup> گروهی است که عقاید و باورهای همگانی درباره نیای مشترک، هویت فرهنگی مشترک و پیوستگی به زادبوم معینی دارد.

به گفته اسمیت، بسیاری از ملت‌ها پیوندهایی با روزگار ماقبل مدرن دارند و در دوره‌های گذشته تاریخ، اجتماعات قومی شبیه به ملت‌ها وجود داشته‌اند. برای مثال، یهودیان به مدتی بیش از ۲۰۰۰ سال، قوم متمایزی بوده‌اند. آن‌ها در دوره‌های معینی در اجتماعاتی تجمع یافتند که بعضی از ویژگی‌های ملت‌ها را نشان می‌داد. اما فقط پس از جنگ جهانی دوم بود که همه این عناصر گردهم جمع شدند و به هیئت دولت - ملت اسرائیل درآمدند. اسرائیل همچون اکثر دولت - ملت‌های دیگر،

1. Anthony Smith

2. ethnie

فقط از یک قوم واحد تشکیل نمی‌شد. اقلیت فلسطینی در اسرائیل، در سابقه قومی کاملاً متفاوتی ریشه دارد و مدعی است که ایجاد دولت اسرائیل فلسطینی‌ها را از زادبوم باستانی خود بیرون رانده است - و تنش‌های پایدار میان آن‌ها و یهودیان اسرائیل و نیز تنش‌های میان اسرائیل و اکثر دولت‌های عرب پیرامونی، از همین جا آب می‌خورد.

ملل مختلف، الگوهای رشد و توسعه مختلفی را در ارتباط با اقوام طی کردند. برخی از آن‌ها از جمله اکثر ملل اروپای غربی، از رشد و گسترش قوم واحدی به وجود آمده‌اند که توانسته رقیبان قبلی خود را از صحنه بیرون کند. بدین ترتیب، در فرانسه قرن هفدهم چندین زبان دیگر نیز وجود داشت که تاریخ‌های قومی مختلفی به آن‌ها گره می‌خورد. همراه با سلطه و سیطره یافتن زبان فرانسوی، اکثر این رقیبان نیز ناپدید شدند. اما هنوز هم آثار و بقایایی از آن‌ها در چند ناحیه دوام آورده‌اند. یکی از آن‌ها ایالت باسک است که در مرزهای فرانسه و اسپانیا قرار دارد. زبان باسکی کاملاً متفاوت با فرانسوی و اسپانیایی است، و باسکی‌ها مدعی تاریخ فرهنگی جداگانه‌ای مختص به خویش هستند. بعضی از اهالی باسک خواهان دولت-ملت مستقلی برای خویش هستند که کاملاً جدا از فرانسه و اسپانیا باشد. با این‌که در باسک هرگز به اندازه سایر نواحی جهان - مثل تیمور شرقی، یا چین در جنوب روسیه - خشونت بالا نمی‌گیرد، اما گروه‌های جدایی طلب ایالت باسک گاه و بیگاه برای رسیدن به استقلال از عملیات بمب‌گذاری نیز استفاده کرده‌اند.

### ملت‌های بدون دولت

دوام و پایداری اقوام مشخص در بطن ملت‌های استقرار یافته به پدیده ملت‌های بدون دولت می‌انجامد. در این وضعیت بسیاری از خصوصیات اصلی یک ملت دیده می‌شود، اما کسانی که این ملت را تشکیل می‌دهند فاقد اجتماع سیاسی مستقل‌اند. جنبش‌های جدایی طلب مثل آن‌چه در چین و باسک دیده می‌شود، و همچنین جنبش‌های پرشمار دیگری که در سایر نقاط جهان وجود دارند - مثل کشمیر در شمال هند - به انگیزه تشکیل دولت خودمختار و خودگردان به مبارزه دست می‌زنند.

چند نوع مختلف از ملت‌های بدون دولت را می‌توان تشخیص داد. این انواع به رابطه میان قوم و دولت - ملت بزرگ‌تری که آن را دربر گرفته، بستگی دارند (Guibernau 1999).

(۱) در بعضی شرایط، ممکن است دولت - ملت معینی تفاوت‌های فرهنگی اقلیت یا اقلیت‌های داخلی خود را بپذیرد و تا حدی به آن‌ها اجازه دهد که فعال باشند و رشد کنند. برای مثال در بریتانیا، پذیرفته می‌شود که اسکاتلند و ولز تاریخ و فرهنگی دارند که تا حدی متفاوت با بقیه بریتانیا است، و تا حدی می‌توانند نهادهای مختص به خویش داشته باشند. برای نمونه، اکثریت اسکاتلندی‌ها بر سبب‌ترین<sup>۱</sup> هستند و اسکاتلند از مدت‌ها قبل دارای نظام آموزش و پرورش جدا از

<sup>۱</sup> Presbyterian، کلیسای پروتستان و کالونیستی سنتی که توسط شیوخ کیشان هدایت می‌شود.



مردم اسکاتلند همیشه خود را از سایر ملت‌های بریتانیا جدا احساس می‌کردند و این احساس جدایی در بعضی نهادهای مختص به ایشان نیز نمایان بود، رأی مثبت آنها به همه‌پرسی انتقال قدرت و تأسیس پارلمان اسکاتلند در ۱۹۹۹ بر همین حس جدایی صحنه گذاشت.

انگلستان و ولز بوده است. اسکاتلند و ولز در ۱۹۹۹ با تأسیس پارلمان اسکاتلند و مجلس ولز به خودمختاری بیشتری در بریتانیا دست یافتند.

به همین سیاق، ایالت باسک و کاتالونیا (نواحی اطراف بارسلونا در شمال اسپانیا) هر دو در اسپانیا به‌عنوان «اجتماعات خودمختار» به رسمیت شناخته می‌شوند. آن‌ها صاحب پارلمان‌های مختص به خود هستند که از حقوق و قدرت معینی برخوردارند. با این حال، در بریتانیا و اسپانیا هنوز هم قدرت اصلی در دست حکومت و پارلمان ملی است که در لندن و مادرید قرار دارند.

۲) بعضی از ملت‌های بدون دولت از خودمختاری بیشتری برخوردارند. در کبک (ایالت فرانسوی‌زبان کانادا) و فلاندرز (ناحیه آلمانی‌زبان در شمال بلژیک)، هیئت‌های سیاسی منطقه‌ای بی‌آن‌که واقعاً استقلال کامل داشته باشند از قدرت اخذ تصمیم‌های مهم و بزرگ برخوردارند. مثل مواردی که پیش از این برشمردیم، آن‌ها نیز جنبش‌های ملی‌گرایی دارند که برای استقلال کامل مبارزه می‌کنند.

۳) از طرف دیگر، ملت‌هایی هم وجود دارند که اصلاً از طرف دولت‌های حاکم بر خود به رسمیت شناخته نمی‌شوند. در چنین مواردی دولت - ملت حاکم برای انکار رسمیت اقلیت به‌زور متوسل می‌شود. تا قبل از پیشرفت‌های اخیر در فرآیند صلح خاورمیانه، فلسطینی‌ها نمونه بارز



چنین گروه اقلیتی بودند. مثال‌های دیگر عبارت‌اند از تبتی‌ها در چین و کردها که زادبوم آن‌ها بخش‌هایی از ترکیه، سوریه، ایران و عراق را دربرمی‌گیرد.

تبتی‌ها و کردها تاریخ فرهنگی خویش را دارای قدمت چندین و چندقرنی می‌دانند. تاریخ تبت پیوند تنگاتنگی با صور خاصی از آیین بودایی دارد که در آن‌جا شکوفا شده است. رهبر تبعیدی تبتی‌ها دالایی لاما، محور جنبش‌های خارج از تبت است که هدف آن‌ها تشکیل دولت جداگانه تبتی از طریق فعالیت‌های غیرخشونت‌آمیز است. از طرف دیگر، در میان کردها نیز چندین جنبش استقلال‌طلب وجود دارد که اکثر آن‌ها خارج از نواحی کردنشین فعالیت می‌کنند و خشونت را راه رسیدن به اهداف خود می‌دانند. کردها در بروکسل «پارلمان تبعید» تشکیل داده‌اند اما این پارلمان مورد حمایت همه جنبش‌های جدایی‌طلب نیست.

در مورد تبتی‌ها و کردها، برای دستیابی به حتی خودمختاری بسیار محدود نیز امید چندانی وجود ندارد مگر این‌که حکومت‌های دولت - ملت‌های ذیربط روزی تصمیم بگیرند خط‌مشی کنونی خود را در قبال کردها تغییر دهند. اما در سایر موارد این امکان وجود دارد که اقلیت‌های ملی بتوانند در درون کشورهای خود به خودمختاری، نه جدایی یا استقلال تام و تمام، برسند. برای مثال، در زمان حاضر، در ایالت باسک، کاتالونیا و اسکاتلند، فقط اقلیتی از جمعیت از استقلال کامل حمایت می‌کنند. اخیراً در کبک نیز برای استقلال از کانادا فراندومی برگزار شد که آرای لازم را به دست نیاورد و شکست خورد.

### اقلیت‌های ملی و اتحادیه اروپا

در مورد اقلیت‌های ملی اروپا، اتحادیه اروپا نقش مهمی برعهده دارد. اتحادیه اروپا براساس پیمان‌هایی که بین ملل بزرگ اروپای غربی بسته شده، شکل گرفته است. اما یکی از عناصر صلی فلسفه تشکیل اتحادیه اروپا این است که قدرت به مناطق محلی اعطا شود. یکی از اهداف آشکار و اعلام‌شده این اتحادیه ایجاد «اروپای متشکل از مناطق» است. این تأکید به شدت مورد حمایت اکثر باسکی‌ها، اسکاتلندی‌ها، کاتالان‌ها و سایر گروه‌های اقلیت ملی است. عضای این گروه‌ها غالباً از اضمحلال بخش‌هایی از فرهنگ یا نهادهای خود ناخشنودند و در آرزوی احیای دوباره آن‌ها هستند. آن‌ها اتحادیه اروپا را ابزاری برای پشتیبانی از هویت‌های جداگانه خود می‌دانند. حق آنان برای ارتباط مستقیم با سازمان‌های اتحادیه اروپا مثل پارلمان اروپایی یا دادگاه‌های اروپایی شاید آن‌قدر به آن‌ها خودمختاری بدهد که از در دسترس داشتن کنترل سرنوشت خویش رضایت خاطر بیابند. بنابراین دست‌کم می‌توان تصور کرد که وجود اتحادیه اروپا شاید به معنای دست‌کشیدن اقلیت‌های ملی از آرمان استقلال کامل و پذیرش رابطه همیاری و همکاری، هم با کشورهای دیگر که به آن تعلق دارند و هم با اتحادیه اروپا، خواهد بود.

## ملت‌ها و ملی‌گرایی در کشورهای درحال توسعه

در اکثر کشورهای جهان در حال توسعه، مسیری که ملی‌گرایی، ملت و دولت - ملت پیموده، در مقایسه با جوامع صنعتی، متفاوت بوده است. اکثر کشورهای کم‌تر توسعه یافته روزگاری از سوی اروپایی‌ها استعمار می‌شدند و در مقطعی در نیمه دوم سده بیستم به استقلال رسیدند. در بسیاری از این کشورها، مرزهای میان مستعمرات به دلخواه استعمارگران و در اروپا تعیین می‌شد و به تقسیم‌بندی‌های اقتصادی، فرهنگی یا قومی موجود در این جمعیت‌ها هیچ عنایتی نمی‌شد. قدرت‌های استعماری سلاطین و گروه‌های قبیله‌ای موجود در شبه‌قاره آفریقا، هند و سایر بخش‌های آسیا را قلع و قمع می‌کردند و یا تحت انقیاد خویش درمی‌آوردند، و حکومت‌های استعماری خویش یا حامیان خویش را به قدرت می‌نشانند. در نتیجه هر مستعمره‌ای «ملغمه‌ای از مردمان و کشورهای قدیمی، یا تکه‌هایی از آن‌ها بود که درون مرزهای واحدی گردهم آمده بودند» (Akintoye 1976: 3). اکثر مناطق مستعمراتی شامل پاره‌های جداگانه‌ای از اقوام و سایر گروه‌ها بود.

وقتی مستعمره‌های پیشین به استقلال رسیدند، غالباً دریافتند که دشوار می‌توانند حس ملیت و تعلق ملی بیافرینند. با این‌که ملی‌گرایی نقش زیادی در کسب استقلال مناطق مستعمراتی ایفا کرده بود، اما این ایدئولوژی فقط به گروه‌های کوچکی از مبارزان محدود می‌شد و اندیشه‌های ملی‌گرایانه در میان اکثریت جمعیت نفوذ نداشت. حتی امروز هم بسیاری از دولت‌های پسااستعماری همچنان مورد تهدید خصومت‌های داخلی و داعیه‌های خودمختاری سیاسی‌اند.

قاره‌ای که به کامل‌ترین نحو استعمار شد، آفریقا بود. جنبش‌های ملی‌گرایی که پس از جنگ جهانی دوم در آفریقا برای استقلال مبارزه می‌کردند در پی آزادساختن نواحی مستعمراتی از سلطه اروپایی‌ها بودند. وقتی این هدف حاصل شد، رهبران جدید همه این کشورها با معضلات سختی برای ایجاد وحدت ملی روبه‌رو شدند. در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بسیاری از این رهبران در اروپا یا آمریکا تحصیل کرده بودند و شکاف بزرگی میان آن‌ها و شهروندان اکثراً بی‌سواد، فقیر و ناآشنا با حقوق و الزامات دموکراسی، دهان‌گشوده بود. در زمان حکومت استعماری، بعضی از گروه‌های قومی ثروتمندتر و مرفه‌تر از دیگران بودند؛ این گروه‌ها دارای منافع و اهداف متفاوتی بودند و حق داشتند که به همدیگر به چشم دشمن نگاه کنند.

در شماری از دولت‌های پسااستعماری آفریقایی مثل سودان، زئیر و نیجریه آتش‌جنگ‌های داخلی زبانه کشید، درحالی‌که تعارض‌ها و خصومت‌های قومی در بسیاری دیگر از کشورهای آفریقایی و آسیایی بیداد می‌کرد. در سودان، حدود ۴۰ درصد جمعیت به زبان عربی سخن می‌گویند و خود را از قوم عرب می‌دانند. در سایر نواحی این کشور، مخصوصاً در جنوب، اصلاً عرب‌زبان وجود ندارد. وقتی ملی‌گرایان به قدرت رسیدند، برنامه‌ای برای وحدت ملی تدارک دیدند که عربی را زبان ملی قرار می‌داد. این تلاش فقط موفقیت محدودی به دنبال داشت و ناملایمات و

کشمکش‌هایی که به‌بار آورد هنوز هم احساس می‌شود. مسائل وخیم اکثر کشورهای قارهٔ آفریقا، نتیجهٔ مستقیم چنین معضلاتی است.

نیجریه مثال دیگری از همین مطلب است. این کشور جمعیتی بالغ بر ۱۲۰ میلیون نفر دارد: تقریباً یک نفر از هر چهار آفریقایی، نیجریه‌ای است. نیجریه قبلاً مستعمرهٔ بریتانیا بود و در اول اکتبر ۱۹۶۰ به استقلال رسید. انگلیسی زبان رسمی کشور است. با این حال آشنایی با انگلیسی فقط به شمار اندکی از گروه‌های باسوادتر محدود می‌شود. تودهٔ جمعیت به سه زبان اصلی صحبت می‌کنند که نام طوایف خود را دارند: یوروبا، ایبو و هائوسا. بیش از ۳۰۰ گویش دیگر نیز وجود دارد، که یا زیرمجموعهٔ زبان‌های اصلی و یا ترکیبی از آن‌ها هستند. اکثر این گویش‌ها در عمل شبیه زبان هستند - بنابراین یوروبا گویش‌هایی دارد که سایر یوروبا زبان‌ها آن را نمی‌فهمند.

در ۱۹۶۶، یعنی کمی پس از کسب استقلال، درگیری‌های مسلحانه بین گروه‌های مختلف قومی بالا گرفت. حکومت نظامی اعلام شد و پس از آن حکومت مدنی و حکومت نظامی مرتباً جای همدیگر را گرفتند. در ۱۹۶۷، در پی استقلال‌طلبی منطقهٔ بیافرا، جنگ داخلی بزرگی در گرفت. جنبش جدایی طلب با سنده از نیروی نظامی سرکوب شد، و عدهٔ زیادی جان باختند. حکومت‌ها یکی پس از دیگری تلاش کرده‌اند که احساس هویت ملی نیرومندتری حول مضمون «نیجریه، سرزمین مادری ما» ایجاد کنند، اما یجد حس وحدت ملی و هدف ملی مشترک همچنان دشوار مانده است. نیجریه صاحب ذخایر عظیم نفت و گاز است، اما همچنان اسیر فقر و فلاکت و گرفتار حکومت اقتدارطلب است.

خلاصه، اکثر کشورهای جهان درحال توسعه در نتیجهٔ فرآیندهایی تشکیل ملت داده‌اند که متذوت با فرآیندهای به‌وقوع پیوسته در دنیای صنعتی است. غالباً دولت‌هایی از بیرون به مناطقی تحمیل می‌شد که فاقد وحدت فرهنگی یا قومی بودند. این مسائل در همه‌جا دشوار و غلبه‌ناپذیر بوده‌اند. ملت‌های مدرن در مناطقی توانسته‌اند به بهترین نحو پا بگیرند که یا هرگز مستعمره نبوده‌اند - وحدت فرهنگی نیرومندی داشته‌اند - مثل ژاپن، کره یا تایلند.

### نتیجه: دولت - ملت، هویت ملی و جهانی شدن

در بعضی از مناطق آفریقا، هنوز ملت‌ها و دولت - ملت‌ها به‌طور کامل شکل نگرفته‌اند. اما در سایر مدخل جهان مدت‌ها است که بعضی از نویسندگان از «پایان دولت - ملت» در عصر جهانی شدن سخن می‌گویند. به گفتهٔ نویسندهٔ ژاپنی، کنیچی او مائه، ما به واسطهٔ جهانی شدن به نحوی فزاینده در دنیای بی‌مرزی زندگی می‌کنیم که در آن هویت ملی در حال رنگ‌باختن است (Ohmae 1995)؛ همچنین به صفحهٔ ۸۸ نگاه کنید).

این دیدگاه تا چه حد اعتبار دارد؟ مسلم است که همهٔ کشورها و دولت‌ها تحت تأثیر فرآیندهای جهانی شدن قرار دارند. نفس پیدایش «ملت‌های بدون دولت» احتمالاً به جهانی شدن مربوط است. مسر: به پیشرفتن جهانی شدن، غالباً واکنش مردم این است که هویت‌های محلی را احیا می‌کنند تا در

دنیایی که به‌شتاب درحال تغییر است جای پای امن و ثابتی بیابند. اکنون ملت‌ها کم‌تر از گذشته دارای قدرت اقتصادی‌اند، که این هم نتیجه گسترش بازارهای جهانی است. با این حال، درست نیست که بگوییم ما اکنون شاهد به پایان رسیدن دولت-ملت هستیم. از جهاتی عکس این مطلب صادق است. امروز همه کشورهای جهان دولت-ملت به‌شمار می‌آیند یا در آرزوی دولت-ملت‌شدن هستند - یعنی دولت-ملت به یک شکل سیاسی عام و جهانشمول تبدیل شده است. تا همین اواخر شکل‌های سیاسی دیگری هم بودند که رقیب دولت-ملت محسوب می‌شدند. در اکثر سال‌های قرن بیستم، مستعمره‌نشین‌ها و امپراتوری‌هایی در کنار دولت-ملت‌ها وجود داشت. شاید بتوان گفت که آخرین امپراتوری جهان در ۱۹۹۰ و با سقوط کمونیسم روسی از بین رفت. اتحاد شوروی محور امپراتوری بزرگی بود که همه دولت‌های اقماری خود را در اروپای شرقی دربرمی‌گرفت. اکنون همه این دولت‌ها به ملت‌های مستقل تبدیل شده‌اند، درست مثل بسیاری از مناطقی که قبلاً جزو اتحاد شوروی بودند. امروزه عملاً تعداد ملت‌های مستقل در جهان بسیار بیش از بیست سال گذشته است.

### خلاصه مطالب

۱. اصطلاح حکومت به دستگاهی سیاسی اطلاق می‌شود که در آن صاحب‌منصبان سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها را به اجرا می‌گذارند و تصمیم‌هایی اتخاذ می‌کنند. سیاست به معنای روش استفاده از قدرت و منازعه بر سر قدرت برای اثرگذاری بر دامنه و محتوای فعالیت‌های حکومت است.
۲. قدرت به معنای توان دستیابی به اهداف و مقاصد به‌رغم مقاومت دیگران است، و غالباً شامل کاربرد زور است. حکومتی صاحب اقتدار است که از قدرت مشروع برخوردار باشد. این مشروعیت از موافقت و پذیرش افراد تحت حکومت ناشی می‌شود. رایج‌ترین شکل حکومت مشروع، حکومت دموکراتیک است اما شکل‌های دیگری از مشروعیت نیز امکان‌پذیر است.
۳. هرچا دستگاهی سیاسی وجود داشته باشد که بر سرزمین معینی فرمان براند و اقتدارش به پشتوانه دستگاهی قانونی و توان کاربرد زور برای اجرای سیاست‌هایش متکی باشد، دولت وجود خواهد داشت. دولت‌های مدرن به شکل دولت-ملت هستند که با مفهوم شهروندی مشخص می‌شوند، به این معنا که مردم دارای حقوق و وظایف همگانی‌اند و از نقش و سهم خود در دولت اطلاع دارند، و همچنین با مفهوم ملی‌گرایی، یعنی حس تعلق به اجتماع سیاسی متحد و بزرگ‌تر.
۴. پادشاهی نظامی سیاسی است که در آن قدرت به نسل‌های پی‌درپی یک خاندان منتقل می‌شود. در پادشاهی مشروطه، قانون اساسی قدرت خاندان سلطنتی را به‌شدت محدود می‌کند و اقتدار به‌دستان نمایندگان منتخب دموکراتیک سپرده می‌شود.
۵. دموکراسی نظامی سیاسی است که در آن مردم حکومت می‌کنند. در دموکراسی مشارکتی (یا دموکراسی مستقیم)، تصمیم‌گیری‌ها را کسانی انجام می‌دهند که تحت تأثیر این تصمیم‌ها قرار می‌گیرند. لیبرال‌دموکراسی نوعی دموکراسی نمایندگی است که در آن همه شهروندان دارای رأی هستند و می‌توانند دست‌کم از میان دو حزب دست به انتخاب بزنند.

۶. در دولت‌های اقتدارطلب، مشارکت مردمی یا انکار و یا به‌شدت محدود می‌شود. نیازها و علائق دولت بر نیازها و علائق شهروندان عادی اولویت داده می‌شود و هیچ سازوکار حقوقی برای مخالفت با حکومت یا برکنارکردن رهبران از قدرت وجود ندارد.
۷. شمار کشورهایی که حکومت‌های دموکراتیک دارند، طی سال‌های اخیر به‌سرعت افزایش یافته است که تا حدی ناشی از آثار و نتایج جهانی‌شدن، ارتباطات جمعی و سرمایه‌داری رقابتی است. اما دموکراسی هم فارغ از معضل نیست؛ در همه‌جا مردم ایمان خود را به توانایی سیاستمداران و حکومت‌ها برای حل مسائل و گرداندن اقتصاد از دست می‌دهند و مشارکت در انتخابات رو به کاهش می‌رود.
۸. حزب سیاسی سازمانی است در پی دستیابی به کنترل مشروع حکومت از طریق فرآیند انتخابات. در اکثر دولت‌های غربی، بزرگ‌ترین حزب‌ها آن‌هایی هستند که به علائق سیاسی عمومی مربوط می‌شوند و به‌طور کلی به سوسیالیسم، لیبرالیسم یا محافظه‌کاری گرایش دارند. احزاب راست افراطی در چند کشور اروپایی حامیانی برای خود پیدا کرده‌اند که تا اندازه‌ی زیادی ناشی از مناقشه‌هایی است که بر سر مهاجرت جریان دارد.
۹. سیاست بریتانیا در سال‌های اخیر شاهد آثار و نتایج تاجریسم بوده است - مجموعه آموزه‌هایی که به‌نام خانم مارگارت تاجر گره خورده است. تاجریسم شامل عقیده به مطلوبیت کاستن از نقش دولت و سیطره بازار آزاد است.
۱۰. حزب کارگر در بیست و پنج‌سال گذشته دستخوش تغییرات عمده‌ای شده است. «حزب نوین کارگر» تحت رهبری تونی بلر از افکار سوسیالیستی قدیمی، از جمله ملی‌کردن صنایع و اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده، فاصله گرفته است. حزب نوین کارگر پس از به قدرت رسیدن در ۱۹۹۷، روندی از اصلاحات سیاسی و نوسازی را آغاز کرد که فراتر از سیاست‌های «دست‌چپی» سنتی می‌رفت. این شکل تازه سیاست چپ میانه‌رو را معمولاً سیاست راه سوم می‌خوانند.
۱۱. انقلاب به معنای سرنگون‌ساختن نظم سیاسی موجود از طریق جنبش توده‌ای و با توسل به زور و خشونت است. در مقابل، جنبش‌های اجتماعی به معنای تلاش جمعی برای پیشبرد منافع مشترک از طریق کنش جمعی و بیرون از حوزه نهاد‌های مستقر است. اصطلاح «جنبش‌های اجتماعی نوین» به مجموعه‌ای از جنبش‌های اجتماعی اطلاق می‌شود که از دهه ۱۹۶۰ در کشورهای غربی سربرآورده‌اند و واکنشی در مقابل بیم و خطرهای تازه‌ای هستند که پیش‌روی جوامع بشری قدعلم کرده‌اند. جنبش‌های اجتماعی نوین، برخلاف جنبش‌های قبلی، مبارزه‌هایی تک‌مضمونی هستند که جویای اهداف غیرمادی‌اند و از همه اقشار و طبقه‌ها حامیانی برای خود می‌یابند. فناوری اطلاعات ابزار نیرومند سازماندهی برای بسیاری از جنبش‌های اجتماعی نوین است.
۱۲. ملی‌گرایی به مجموعه نمادها و عقایدی اطلاق می‌شود که حس تعلق داشتن به اجتماع سیاسی واحدی را ایجاد می‌کنند. ملی‌گرایی همگام با رشد دولت مدرن به وجود آمد. اگرچه بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی معتقد بودند که ملی‌گرایی در جوامع صنعتی از بین خواهد رفت، اما در آغاز سده بیست‌ویکم چنین به نظر می‌رسد که ملی‌گرایی در حال رشد و شکوفایی است. «ملت‌های بدون دولت» به مواردی اطلاق می‌شود که یک گروه ملی فاقد استقلال و حاکمیت سیاسی در منطقه‌ای باشد که آن را متعلق به خود می‌داند.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر

۱. چرا جامعه‌شناسی باید به مطالعهٔ سیاست بپردازد؟
۲. چرا لیبرال‌دموکراسی و سرمایه‌داری غالباً در کنار هم دیده می‌شوند؟
۳. اگر ملل غربی تا این حد پایبند دموکراسی هستند چرا در بسیاری از کشورها تعداد کسانی که پای صندوق‌های رأی می‌روند این قدر کم است؟
۴. چه چیزی در «حزب نوین کارگر» نو است؟
۵. جنبش‌های اجتماعی چگونه از نهادهای سیاسی و اجتماعی موجود استفاده می‌کنند؟
۶. آیا همراه با گسترش جهانی‌شدن، از اهمیت دولت - ملت‌ها کاسته می‌شود؟

### برای مطالعهٔ بیشتر

- Robert A. Dahl, *On Democracy* (New Haven: Yale University Press, 1998).
- Patrick Dunleavy and Brendan O'Leary, *Theories of the State: The Politics of Liberal Democracy* (Basingstoke: Macmillan Education, 1987).
- Elaine Ciulla and Joseph S. Nye, Jr, *Democracy.com? Governance in a Networked World* (Hollis, N.H.: Hollis, 1999).
- Walter J. M. Kickert and Richard J. Stillman II (eds), *The Modern State and its Study: New Administrative Sciences in a Changing Europe and United States* (Northampton, Mass.: Edward Elgar, 2000).
- Steven Lukes, *Power: A Radical View* (London: Macmillan, 1974).
- Alberto Melucci, *Nomads of the Present: Social Movements and Individual Needs in Contemporary Society* (London: Hutchinson Radius, 1989).
- Cornelia Navari, *Internationalism and the State in the Twentieth Century* (New York: Routledge, 2000).

### نشانی‌های اینترنتی

- <http://www.idea.int/> مؤسسهٔ بین‌المللی دموکراسی و کمک انتخاباتی
- <http://www.fordham.edu/halsall/mod/modsbook17.html> مرجع اینترنتی تاریخ مدرن: ملی‌گرایی
- [www.psa.ac.uk](http://www.psa.ac.uk) انجمن مطالعات سیاسی

# ۱۵ رسانه‌های گروهی و ارتباطات جمعی

۶۸۱	تأثیر اینترنت	۶۵۳	روزنامه‌ها و تلویزیون
۶۸۴	جهانی‌شدن و رسانه‌ها	۶۵۳	روزنامه‌ها
۶۸۷	موسیقی	۶۵۴	پخش تلویزیونی
۶۸۸	سینما	۶۵۸	تأثیر تلویزیون
۶۸۹	«ابشرکت‌های» رسانه‌ای	۶۵۸	تلویزیون و خشونت
۶۹۲	امپراتوری رسانه‌ای	۶۶۱	مطالعه جامعه‌شناسانه اخبار تلویزیون
۶۹۴	رسانه‌های جهانی و دموکراسی	۶۶۴	تلویزیون و ژانر
	مقاومت در برابر رسانه‌های جهانی	۶۶۷	نظریه‌های رسانه‌های گروهی
۶۹۶	و بدیل‌های رسانه‌های جهانی	۶۶۷	نخستین نظریه‌ها
۶۹۹	مسئله نظارت بر رسانه‌ها	۶۶۸	یورگن هابرماس: حوزه عمومی
۷۰۱	نتیجه	۶۶۹	بودریار: دنیای فراواقعیت
۷۰۲	خلاصه مطالب	۶۷۰	جان تامپسون: رسانه‌ها و جامعه مدرن
۷۰۳	پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر	۶۷۳	فناوری ارتباطات نوین
۷۰۳	برای مطالعه بیش‌تر	۶۷۶	تلفن‌های همراه: امواج آینده؟
۷۰۳	نشانی‌های اینترنتی	۶۷۸	اینترنت
		۶۷۹	پیدایش اینترنت





## فصل ۱۵: رسانه‌های گروهی و ارتباطات جمعی

ما در عصر به هم پیوسته‌ای زندگی می‌کنیم که مردم سراسر جهان در نظم اطلاعاتی واحدی مشارکت دارند. این وضع تا حد زیادی ناشی از بُرد بین‌المللی ارتباطات مدرن است. به لطف جهانی‌شدن و قدرت اینترنت، مردم جهان از کاراکاس تا قاهره می‌توانند به برنامه‌های تلویزیونی، فیلم‌ها، اخبار و موسیقی عامه‌پسند یکسانی دسترسی داشته باشند. شبکه‌های شبانه‌روزی پخش اخبار تمام ماجراها و رویدادهای جهان را گزارش می‌کنند و در معرض دید جهانیان می‌گذارند. فیلم‌هایی که در هالیوود یا هنگ‌کنگ ساخته می‌شوند، در سراسر جهان بینندگانی دارد و برنامه‌های مشهوری مثل اسپایس گرلز، و تایگر وودز در همه قاره‌ها برای همه خانواده‌ها نامی آشنا و ورد زبان است.

در طول چند دهه گذشته، ما شاهد فرآیند همگرایی تولید و توزیع و مصرف اطلاعات بوده‌ایم. اگر روزگاری راه و روش‌های ارتباطی مثل چاپ، تلویزیون و فیلم، حوزه‌هایی نسبتاً قائم به ذات بودند، اکنون تا حد زیادی درهم تنیده‌اند. تقسیم‌بندی میان شکل‌های ارتباطات اکنون به اندازه گذشته نمایان و مشخص نیست: تلویزیون، رادیو، روزنامه‌ها و تلفن‌ها، در نتیجه پیشرفت‌های فناوری و گسترش سریع اینترنت دستخوش دگرگونی‌های ژرفی شده‌اند. با این‌که روزنامه‌ها و سایر رسانه‌های گروهی همچنان در زندگی ما اهمیت دارند، اما شیوه‌های سازماندهی و ارائه خدمات آن‌ها در حال تغییر است. روزنامه‌ها را می‌توان روی شبکه‌های الکترونیکی مطالعه کرد، کاربرد تلفن‌های همراه در حال گسترش و شکوفایی است، و تلویزیون دیجیتالی و پخش ماهواره‌ای امکان تنوع بی‌سابقه‌ای از برنامه‌های تلویزیونی را برای بینندگان فراهم می‌سازد. اما این اینترنت است که قلب تپنده این انقلاب ارتباطی است. با گسترش فناوری‌هایی مثل تشخیص صدا، انتشار روی موج وسیع، پخش شبکه‌ای و اتصالات کابلی، این امکان وجود دارد که اینترنت همه تمایزهای سنتی میان رسانه‌ها را از میان بردارد و به یگانه مجرای ارائه اطلاعات، سرگرمی‌ها، تبلیغات و تجارت برای مخاطبان رسانه‌ها تبدیل شود.

در این فصل به مطالعه دگرگونی‌هایی خواهیم پرداخت که به عنوان بخشی از فرآیند جهانی‌شدن

بر رسانه‌های گروهی و ارتباطات جمعی تأثیر می‌گذارند. رسانه‌های گروهی<sup>۱</sup> شامل تنوع وسیعی از رسانه‌ها مثل تلویزیون، روزنامه، فیلم، مجله، رادیو، تبلیغات، بازی‌های ویدئویی و سی‌دی‌ها می‌شود. این رسانه‌ها را «گروهی» یا توده‌ای می‌نامند زیرا به توده‌های مخاطبان عرضه می‌شوند - یعنی مخاطبانی که شامل شمار بسیار زیادی از مردم می‌شود. گاهی هم به این رسانه‌ها ارتباطات جمعی<sup>۲</sup> گفته می‌شود.

رسانه‌های گروهی غالباً فقط با تفریحات و سرگرمی‌ها مرتبط دانسته می‌شود، و از این نظر، در زندگی اکثر مردم نسبتاً فرعی و حاشیه‌ای دانسته می‌شوند. اما چنین دیدگاهی بسیار ناقص و محدود است: ارتباطات جمعی دربرگیرنده بسیاری از جنبه‌های دیگر فعالیت‌های اجتماعی ما نیز هست. رسانه‌هایی مثل روزنامه یا تلویزیون تأثیر و نفوذ پدیده‌ای روی تجربه‌های ما و همچنین روی فکار عمومی<sup>۳</sup> دارند. دلیل این تأثیر و نفوذ فقط این نیست که این رسانه‌ها به طریقی بر نگرش‌ها و بستارهای ما تأثیر می‌گذارند، بلکه این است که آن‌ها ابزارهای دسترسی به دانش و معرفتی هستند که بسیاری از فعالیت‌های اجتماعی وابسته به آن است.

مطالعه رسانه‌های گروهی را با بررسی دو شکل قدیمی‌تر این رسانه‌ها آغاز می‌کنیم - روزنامه و تلویزیون. درباره تأثیر تلویزیون و نقش بخش عمومی برنامه‌ها بحث خواهیم کرد. سپس به تجزیه و تحلیل برخی از نظریه‌های برجسته و اصلی در این حوزه و نقش رسانه‌ها در حمایت از فضای عمومی خواهیم پرداخت. در بخش‌های پایانی این فصل، به بررسی پیدایش ارتباطات راه دور و رسانه‌های الکترونیکی، از جمله اینترنت، می‌پردازیم و درباره جهانی شدن رسانه‌ها طی دهه‌های اخیر بحث خواهیم کرد.

## روزنامه و تلویزیون

### روزنامه‌ها

نکته موزی و مدرن روزنامه‌ها از اطلاعیه‌ها و خبرنامه‌های چاپی در دهه ۱۷۰۰ ریشه می‌گیرد. نصف از اواخر سده نوزدهم به بعد بود که روزنامه‌ها به صورت «روزانه» چاپ شدند و هزاران یا میلیون‌ها خواننده پیدا کردند. روزنامه‌ها یکی از تحولات بسیار مهم در تاریخ رسانه‌های مدرن هستند. زیرا انواع مختلفی از اطلاعات را در شکل و قالبی جای می‌دادند که جمع‌وجور بود و به سنی بازتولید می‌شد. روزنامه‌ها اطلاعاتی را درباره اوضاع و احوال فعلی، سرگرمی‌ها و کالاهای مصرفی در یک بسته واحد جای می‌دادند.

موضوعات ارزان قیمت روزانه در ایالات متحده پا گرفت. روزنامه‌های یک سستی ابتدا در

1. mass media

2. mass communications

3. public opinion

نیویورک و سپس در سایر شهرهای بزرگ شرق آمریکا رواج پیدا کرد. در اوایل دهه ۱۹۰۰ روزنامه‌های شهری یا منطقه‌ای تقریباً همه ایالت‌های آمریکا را پوشش می‌داد (برخلاف کشورهای کوچک‌تر اروپایی که هنوز روزنامه‌های ملی در آن‌ها به وجود نیامده بود). اختراع روزنامه‌های ارزان قیمت کلید انتشار توده‌ای روزنامه‌ها از اواخر سده نوزدهم به بعد بود.

دو مثال بارز از روزنامه‌های مهم در آغاز این قرن عبارت بودند از نیویورک تایمز، و تایمز لندن. اکثر روزنامه‌های پرنفوذ سایر کشورها این دو روزنامه را سرمشق خود قرار داده بودند. روزنامه‌های پرفروش، به نیروی سیاسی عمده‌ای تبدیل شدند و تا امروز نیز چنین باقی مانده‌اند.

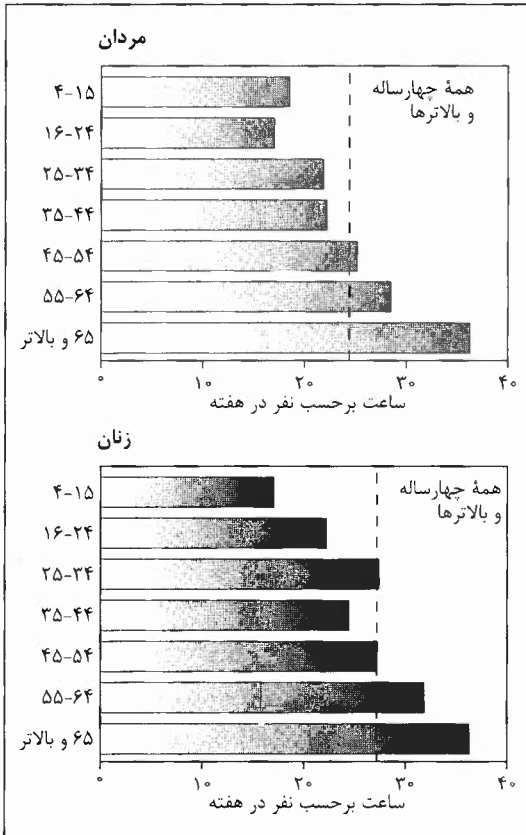
روزنامه‌ها، برای نیم‌قرن یا بیش‌تر، اصلی‌ترین روش دسترسی سریع و همه‌گیر به توده مردم بودند. تأثیر و نفوذ آن‌ها با پیدایش رادیو، سینما و - مهم‌تر از همه - تلویزیون رو به افول رفت. آمار و ارقام مربوط به مطالعه روزنامه نشان می‌دهد که نسبت کسانی که در بریتانیا یکی از روزنامه‌های ملی را می‌خوانند از اوایل دهه ۱۹۸۰ به بعد کاهش یافته است. در میان مردان، این نسبت از ۷۶ درصد در ۱۹۸۱ به ۶۰ درصد در ۱۹۹۸-۹ رسیده است؛ سطوح خواندن روزنامه در میان زنان قدری پایین‌تر است، اما همین کاهش در میان آن‌ها نیز دیده می‌شود - از ۶۸ درصد به ۵۱ درصد (HMSO 2000).

شاید ارتباطات الکترونیک لطمه بیش‌تری به انتشار روزنامه‌ها وارد کنند. اخبار روز اکنون به صورت فوری و تقریباً هم‌زمان با وقوع یک رویداد، در شبکه‌های رایانه‌ای در دسترس‌اند و در طول روز پیوسته تازه می‌شوند. بسیاری از روزنامه‌ها را نیز می‌توان در این شبکه‌ها پیدا کرد و به صورت رایگان خواند.

### پخش تلویزیونی

تأثیر و نفوذ فزاینده تلویزیون، پس از پیدایش اینترنت، احتمالاً مهم‌ترین تحول رسانه‌ای در چهل سال گذشته بوده است. اگر روندهای کنونی تماشای تلویزیون به همین صورت فعلی ادامه پیدا کنند، کودکانی که امروز متولد می‌شوند در سن هیجده سالگی بیش از هر فعالیت دیگری، غیر از خوابیدن، وقت خود را صرف تماشای تلویزیون خواهند کرد. تقریباً همه خانوارها اکنون صاحب تلویزیون‌اند. در بریتانیا به طور متوسط هر تلویزیون بین پنج تا شش ساعت در روز روشن است. همین مطلب در سایر کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا صادق است. در بریتانیا افرادی که چهار سال یا بیش‌تر دارند به طور متوسط بیست و پنج ساعت در هفته تلویزیون تماشا می‌کنند! سالمندان دو برابر کودکان چهار تا پانزده ساله، و زنان اندکی بیش از مردان، تلویزیون تماشا می‌کنند (شکل ۱۰۱۵).

تعداد کانال‌های تلویزیونی که در دسترس بینندگان بریتانیایی است در نتیجه فناوری‌های ماهواره‌ای و کابلی، افزایش یافته است. در ۱۹۹۸ حدود ۱۳ درصد خانوارهای بریتانیایی از



شکل ۱.۱۵ مدت تماشای تلویزیون به تفکیک جنس و سن، بریتانیا، ۱۹۹۸ (برحسب ساعت در هفته به ازای هر نفر).

منبع: BARB; AGB Ltd; RSMB Ltd. From *Social Trends*, 30 (2000), p. 211.

تلویزیون ماهواره‌ای استفاده می‌کردند و درصد نیز به تلویزیون کابلی وصل بودند (HMSO 2000). تلویزیون دیجیتال در ۱۹۹۸ به صورت تجاری در دسترس بینندگان بریتانیایی قرار گرفت.

### پخش عمومی

در اکثر کشورها دولت مستقیماً اداره بخش تلویزیونی را برعهده دارد. در بریتانیا، بی‌بی‌سی<sup>۱</sup> که مبتکر تولید و پخش برنامه‌های تلویزیونی بود، یک سازمان دولتی است. این سازمان هزینه‌های خود را از محل آبونمان‌هایی که دارندگان تلویزیون می‌پردازند تأمین می‌کند. به مدت چندین سال بی‌بی‌سی تنها سازمانی بود که مجاز به پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی در بریتانیا بود، اما امروز، علاوه بر کانال‌های تلویزیونی بی‌بی‌سی، یعنی کانال یک و دو بی‌بی‌سی، سه کانال تلویزیونی خصوصی غیرماهواره‌ای نیز وجود دارند (آی تی وی، کانال چهار و کانال پنج). مدت و تعداد پیام‌های

رنگینی تحت کنترل قانون است و نباید بیش از شش دقیقه در ساعت باشد. این مقررات در مورد کانال‌های ماهواره‌ای نیز اجرا می‌شود، که از دهه ۱۹۸۰ به‌طور گسترده در دسترس عموم قرار دارند. در ایالات متحده هر سه سازمان اصلی تلویزیونی، شبکه‌های تجاری یا خصوصی اند - شرکت پخش آمریکا (ABC)<sup>۲</sup>، سازمان پخش کلمبیا (CBS)<sup>۳</sup> و شرکت پخش ملی (NBC)<sup>۴</sup>. این شبکه‌ها به قانون فقط می‌توانند پنج ایستگاه داشته باشند که در مورد این سه سازمان، در بزرگ‌ترین شهرها

1. British Broadcasting Corporation (BBC)

2. American Broadcasting Company

3. Colombia Broadcasting System

4. National Broadcasting Company

قرار گرفته‌اند. این سه شبکه همراه با هم بیش از یک چهارم همه خانوارها را تحت پوشش ایستگاه‌های تلویزیونی خود قرار می‌دهند. حدود ۲۰۰ ایستگاه دیگر نیز به هریک از این شبکه‌ها ملحق می‌شوند و ۹۰ درصد از ۷۰۰ ایستگاه تلویزیونی در ایالات متحده را تشکیل می‌دهند. این شبکه‌ها درآمد خود را از محل فروش زمان‌های آگهی تبلیغاتی به دست می‌آورند. انجمن ملی شرکت‌های پخش رسانه‌ای، که یک تشکل خصوصی است، مقررات مربوط به نسبت زمان تبلیغ در برنامه‌های تلویزیونی را تأیید می‌کند: ۹/۵ دقیقه در ساعت در «اوقات پربیننده» و ۱۶ دقیقه در ساعت در سایر اوقات. شرکت‌های تلویزیونی مرتباً از آمارهای (نرخ‌بندی‌های) میزان تماشای هر برنامه خاص از سوی مردم استفاده می‌کنند تا قیمت تبلیغ در هر برنامه را تعیین کنند. مسلماً این نرخ‌ها تأثیر زیادی بر تصمیم به ادامه پخش برنامه‌ها یا قطع آن‌ها دارد.

قدرت شبکه‌های بزرگ از هنگام پیدایش تلویزیون ماهواره‌ای و کابلی کاهش یافته است. بینندگان بسیاری از کشورهای اروپایی، از جمله بریتانیا، و بسیاری از شهرهای بزرگ آمریکا، با پرداخت آبونمان عضویت می‌توانند از شبکه‌ها و برنامه‌های پرشماری استفاده کنند. در چنین اوضاع و شرایطی، مخصوصاً وقتی نفوذ و تأثیر ویدئو را هم در نظر بگیریم، مردم به نحو روزافزون می‌توانند «به دلخواه خود برنامه‌های تلویزیونی را انتخاب کنند». آن‌ها می‌توانند جدول‌های شخصی و منحصر به فردی برای تماشای برنامه‌ها داشته باشند و دیگر به برنامه‌هایی که یک شبکه به آن‌ها عرضه می‌کند، متکی نباشند.

ماهواره و تلویزیون کابلی موجب تغییر ماهیت تلویزیون در همه جا شده‌اند. هنگامی که این فناوری‌های جدید شروع به رخنه در قلمرو همیشگی شبکه‌های تلویزیونی کنند، کنترل محتوای برنامه‌های تلویزیونی، به سیاقی که در گذشته انجام می‌شد، برای حکومت‌ها دشوار و دشوارتر خواهد شد. همان‌طور که شاهد بوده‌ایم، نفوذ رسانه‌های غربی ظاهراً در انقلاب‌هایی که در ۱۹۸۹ در اروپای شرقی به وقوع پیوست، نقش داشته است (فصل ۱۴ «حکومت و سیاست»، صفحه ۶۱۸).

### آینده بی‌بی‌سی

موقعیت بی‌بی‌سی - مانند موقعیت سایر سازمان‌های پخش‌کننده در اکثر کشورها - در معرض تنش و چالش است و موضوع مناقشه‌های فراوان بوده است. آینده بی‌بی‌سی به موضوع مسئله‌برانگیزی تبدیل شده است که نتیجه تکثیر پرشمار شکل‌های نوین فناوری رسانه‌ای است. شبکه‌های تازه مرتباً از راه می‌رسند؛ با رشد فناوری دیجیتال عملاً صدها شبکه کابلی و ماهواره‌ای در دسترس همگان خواهد بود. فناوری‌های «پرداخت به‌ازای تماشای هر برنامه»، تلویزیون عضویتی، و «تلویزیون تعاملی» همگی تهدیدی برای تماشای بی‌بی‌سی محسوب می‌شوند. سهم بی‌بی‌سی از مخاطبان تلویزیون در ۱۹۹۵ کمی بیش از ۴۰ درصد بود. فقط ۳۳ درصد از کسانی که صاحب تلویزیون کابلی یا ماهواره‌ای بودند، بی‌بی‌سی را هم تماشا می‌کردند - و

سری از آن‌ها کم‌کم به این فکر می‌افتند که چرا باید آبونمان بی‌بی‌سی را پرداخت کنند. برخی پیشنهاد کرده‌اند که بی‌بی‌سی باید خصوصی شود. به عبارت دیگر، باید هزینه‌های خود را محل تبلیغات تأمین کند و آبونمان‌ها را حذف کند. تاکنون در برابر فکر خصوصی‌سازی تمام و کمال مقاومت شده است. بسیاری از مردم معتقدند که بی‌بی‌سی باید در مالکیت دولتی باقی بماند. این حال، گام‌هایی برای خصوصی‌سازی بخشی از فعالیت‌های بین‌المللی بی‌بی‌سی برداشته شده است. منبع مالی بی‌بی‌سی برای تأمین خدمات عمومی داخلی تقویت شود. بی‌بی‌سی یکی از معروف‌ترین و آبرومندترین «نام‌ها» در این عرصه است؛ و در سال‌های اخیر کوشیده است که از این عنصر و سرمایه استفاده کند و وارد سرمایه‌گذاری‌های مشترکی برای ایجاد کانال‌های تلویزیونی جدید برای بازارهای جهانی شود (Herman and McChesney 1997). همان‌طور که برخی از ناظران می‌نویسند، آثار و نتایج بی‌ضابطه‌شدن عرصه فعالیت بی‌بی‌سی و نیز فشارهای مالی، بی‌بی‌سی را به‌سازمانی تجاری تبدیل کرده است که بخشی از عنصر اولیه خدمات عمومی خود را حفظ می‌کند. آینده بی‌بی‌سی نامعلوم است. از یک طرف، اگر مخاطبان بی‌بی‌سی بیش از این کاهش بیابد، عدم دریافت آبونمان نمی‌تواند دوام بیاورد، چون مردم در مقابل افزایش بهای آبونمان مقاومت می‌کنند. در سال‌های آتی، درآمد ناشی از دریافت آبونمان برای تأمین هزینه‌های روبه‌رشد تولید برنامه‌ریزی با کیفیت بالا کفایت نخواهد کرد و درآمدهای تبلیغاتی برای تأمین هزینه‌های برنامه‌سازی اهمیت زیادی خواهد یافت (Currier and Siner 1999).

زیرا دیگر، ارزش خدمات عمومی بی‌بی‌سی را نباید دست‌کم گرفت. هر قدر نظم و ضابطه در بخش تلویزیون کم‌تر می‌شود، نقش بی‌بی‌سی اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند، خصوصاً در حفظ استانداردهای کیفی برنامه‌ها، و - اکنون که افراد بالای هفتاد و پنج سال عضو شبکه‌های آزاد تلویزیونی می‌شوند - دسترسی به بخش‌هایی از جمعیت که به لحاظ اجتماعی طرد می‌شوند. در صورتی که مدیر طرح و برنامه بی‌بی‌سی توضیح می‌دهد:

ما واقعاً نگرانیم که «بیش‌تر» به معنای «بدتر» باشد، و رقابت موجب تکه‌تکه‌شدن مخاطبان و سرمایه‌ها و تقسیم‌شدن ملت به دو دسته کسانی شود که از خدمات نوین استقبال می‌کنند و کسانی که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند چنین کنند. چالشی که در برابر سیاست عمومی قرار دارد این است که چگونه مزایای هر دو جهان را تأمین کند؛ هم رشد [فناوری] را پیش ببرد و هم کیفیت را حفظ کند. (Currie and Siner 1999)

### تلویزیون جهانی

در بیست سال گذشته، تحولات مهمی هم در فناوری و هم در سیاست به‌وقوع پیوسته که موجب حدی نرسیدن برنامه‌سازی تلویزیونی شده است. بسیاری از نواحی جهان که در آن‌ها پخش

برنامه‌های تلویزیونی و مالکیت تلویزیون معمولاً با محدودیت مواجه بوده است - مثل اروپای شرقی، اتحاد شوروی سابق و بخش‌هایی از آسیا و آفریقا - شاهد گسترش شگرف ظرفیت‌های پخش برنامه‌های تلویزیونی بوده‌اند. شمار فزاینده‌ای از شبکه‌های تلویزیونی و محبوبیت روبه‌رشد تلویزیون موجب بالاتر رفتن تقاضا برای برنامه‌های بیش‌تر شده است. این تقاضای فزاینده غالباً نمی‌تواند با امکانات و تجهیزات تولید داخلی تأمین شود و لذا استفاده از برنامه‌های وارداتی ضرورت پیدا می‌کند. وقتی حکومت‌ها اقدام به آزادسازی مقررات پخش برنامه‌های تلویزیونی می‌کنند، شرکت‌های تلویزیونی خارجی وارد بازارهای بسته قبلی می‌شوند (کادر صفحه بعد). این روند، همراه با پیشرفت فناوری ماهواره‌ای و کابلی، موجب شده که برنامه‌های تلویزیونی با سهولت بیش‌تری مرزهای دولت-ملت‌ها را درنوردند.

### تأثیر تلویزیون

پژوهش‌های زیادی برای ارزیابی آثار و نتایج برنامه‌های تلویزیونی انجام گرفته است. اکثر این مطالعه‌ها در مورد کودکان بوده است - که با توجه به میزان زیاد تماشای تلویزیون از جانب کودکان و نتایجی که شاید برای اجتماعی شدن آن‌ها داشته باشد، قابل درک است. دو موضوعی که بیش از همه مورد تحقیق قرار گرفته‌اند، یکی تأثیر تلویزیون بر سطح جرائم و خشونت، و دیگری ماهیت اخبار تلویزیون است.

### تلویزیون و خشونت

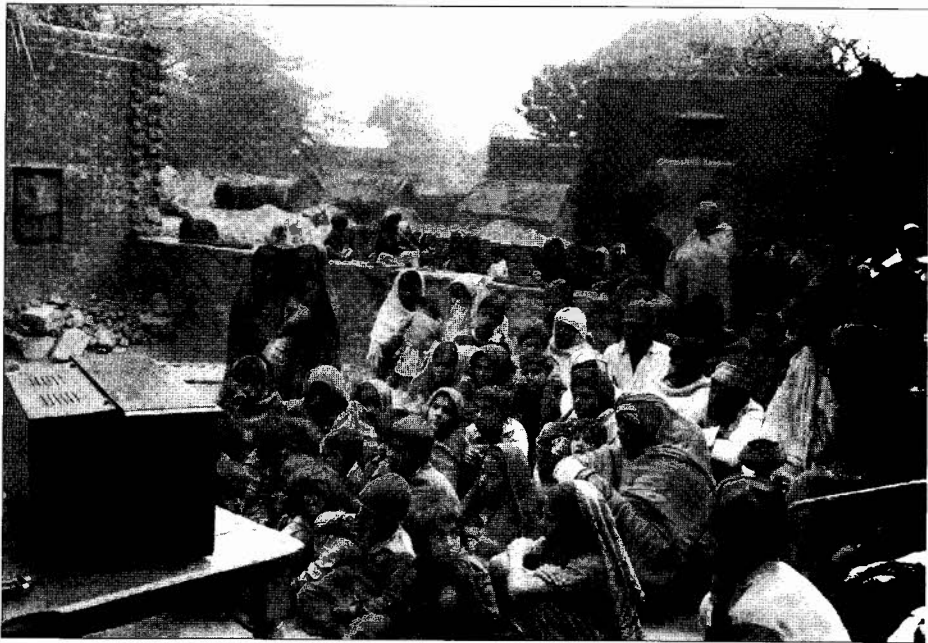
وقوع خشونت در برنامه‌های تلویزیون به‌نحو کافی در پژوهش‌ها مندرج است. گسترده‌ترین مطالعه‌ها در این زمینه را گرینر و همکاران وی انجام داده و در تمامی سال‌های پس از ۱۹۶۷، نمونه‌هایی از برنامه‌های تلویزیونی را در اوقات پر بیننده و روزهای تعطیل در شبکه‌های اصلی امریکا تجزیه و تحلیل کرده‌اند. تعداد و وفور اعمال و صحنه‌های خشن در مجموعه‌ای از انواع برنامه‌ها ترسیم شد. در این تحقیق خشونت به‌عنوان کاربرد یا تهدید به کاربرد نیروی فیزیکی علیه خویش یا دیگران که با صدمه فیزیکی یا مرگ همراه باشد، تعریف شد. معلوم شد که نمایش‌های تلویزیونی ماهیتی بسیار خشونت‌آمیز دارند؛ به‌طور متوسط ۸۰ درصد این برنامه‌ها خشونت‌آمیز بود، و ۷/۵ صحنه خشن در هر ساعت دیده می‌شد. سطح خشونت در برنامه‌های کودکان حتی از این هم بالاتر بود، هرچند که قتل کم‌تر به نمایش درمی‌آمد. کارتون‌ها حاوی بیش‌ترین تعداد همه‌انواع اعمال و صحنه‌های خشن در برنامه‌های تلویزیونی بودند (Gerbner et al., 1979, 1980; Gunter 1985).

نمایش خشونت چگونه بر مخاطبان تأثیر می‌گذارد؟ اف. اس. اندرسن یافته‌های شصت و هفت مطالعه را جمع‌آوری کرد که در طول بیست‌سال، از ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۶، درباره تأثیر خشونت تلویزیونی بر گرایش به پرخاش در میان کودکان انجام گرفته بود. حدود سه چهارم این مطالعه‌ها

### تلویزیون و جهانی‌شدن: مورد هند

آثار و نتایج جهانی‌شدن رسانه‌ها را می‌توان به وضوح در مورد هندوستان مشاهده کرد که شاهد رشدی تصاعدی در پخش برنامه‌های تلویزیونی طی دهه گذشته بوده است. در ۱۹۹۱ در هندوستان یک شبکه تلویزیونی وجود داشت که تحت کنترل دولت بود. ولی در ۱۹۹۸ این رقم به حدود هفتاد شبکه رسید - که شامل بزرگ‌ترین شبکه تلویزیون آسیایی جهان، زی تی وی، می‌شد. در سال‌های اخیر، یعنی در شرایطی که طبقه متوسط عظیم (۲۵۰ میلیون نفر) انگلیسی‌زبان، هند را به یکی از رشدیابنده‌ترین بازارهای رسانه‌ای جهان تبدیل کرده، چشم‌انداز رسانه‌ها در این کشور دگرگونی ژرفی یافته است (Thussu 1999). اکنون بسیاری از شرکت‌های بین‌المللی رسانه‌ای هند را بازار پررونقی می‌دانند. چون حجم عظیم جمعیت و تنوع فرهنگ‌ها و زبان‌ها به این معنا است که تقاضای وسیعی برای همه انواع برنامه‌ها و شبکه‌ها وجود دارد.

هند، به‌مثابه دولتی پس‌استعماری با نرخ بالایی از بی‌سوادی و حس هویت شکننده و ناپایدار، تحت سیطره سازمان ملی پخش تلویزیونی، دوردارشان<sup>۱</sup>، بود. حکومت هند دوردارشان را راهی برای یحد و وحدت ملی، پیشبرد پاره‌ای از اهداف «توسعه» در میان جمعیت و آموزش به شهروندان هندی تلقی می‌کرد. با این‌که رسانه‌های چاپی به‌لحاظ تاریخی همیشه در هند آزاد بوده‌اند، دوردارشان شدت کنترل و سانسور می‌شد. یکی از نقاط عطف مهم در پخش برنامه‌های تلویزیونی در هند تحت





رهبری ایندیرا گاندی به وقوع پیوست (۱۹۶۷ تا ۱۹۷۸؛ و ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴). خانم گاندی معتقد بود که تلویزیون رسانه‌ای حیاتی برای ترویج و تقویت وحدت ملی در میان جمعیت است. او گسترش تعداد ایستگاه‌های پخش تلویزیونی را پیش‌بینی می‌کرد و تلویزیون رنگی را نیز به هند وارد کرد.

در ۱۹۹۱ حکومت هند به آزادسازی پخش رسانه‌ها دست زد و دروازه‌ها را به روی شرکت‌های خارجی گشود تا در این نظام سابقاً بسته شروع به پخش برنامه کنند. پخش ماهواره‌ای - مثلاً از استار تی‌وی هنگ‌کنگ و سی‌ان‌ان آمریکا - محبوبیت فوق‌العاده‌ای در میان نخبگان تحصیلکرده شهری پیدا کرد که موجب رشد سریع اتصال‌های کابلی و آنتن‌های ماهواره‌ای شد. با این‌که در اوایل دهه ۱۹۹۰ تماشای چنین برنامه‌هایی به اقلیت کوچک و مرفه محدود می‌شد، اما همین اقلیت مورد علاقه تبلیغ‌کنندگانی بودند که پخش تلویزیونی را شیوه‌ای عالی برای معرفی محصولات خود می‌دانستند.

در ۱۹۹۸ همه شبکه‌های کابلی مهم دنیا - از جمله بی‌بی‌سی، سی‌ان‌ان، دیسکاوری، استار، ام‌تی‌وی، و سی‌ان‌بی‌سی - در کنار شرکت‌های هندی داخلی، برنامه پخش می‌کردند. هرچند این شرکت‌ها برنامه‌هایی پخش می‌کردند که محتوای آن عمدتاً خارجی بود، اما سعی می‌کردند با افزودن عناوین و زیرنویس‌های هندی یا گنجاندن مضامینی که مورد علاقه خاص هندی‌هاست، «رنگ و لعاب محلی» این برنامه‌ها را بیش‌تر کنند.

زی‌تی‌وی بزرگ‌ترین و موفق‌ترین شبکه تلویزیونی هندی بود که در کنار دوردارشان نشو و نما یافت. این شبکه که در ۱۹۹۲ راه‌اندازی شد، نخستین شبکه تلویزیونی خصوصی هندی‌زبان بود که در ۱۹۹۶ دوردارشان را ۲۸ تا ۳۷ درصد زیر سایه خود گرفته بود (Herman and McChesney 1997). محبوبیت زی‌تی‌وی ظاهراً به آمیزه‌ای از عوامل مختلف مربوط می‌شود، از جمله برنامه‌های مبتکرانه‌ای که برای بینندگان هندی تازگی داشت، و استفاده گسترده از «هنگلیسی» (مخلوطی از هندی و انگلیسی که مورد علاقه جوانان هندی است). برنامه‌های زی‌تی‌وی گواه موفقیت قالب‌ریزی محصولات جهانی در مضامین محلی بود. نمایش‌های تلویزیونی گفت‌وگوی فی‌البداهه یا مسابقه‌های تلویزیونی برای مخاطبان هندی برنامه‌های آشنا و مأنوسی نبودند، اما زی‌تی‌وی با موفقیت این شکل‌های نمایش غربی را برای مخاطبان هندی تنظیم کرد (Thussu 1999).

هر قدر نیروهای جهانی در پخش تلویزیونی در هند قوی‌تر می‌شدند، دوردارشان مجبور می‌شد که با وسعت بخشیدن به برنامه‌های خود در این رقابت بیکار نماند. دوردارشان در چرخشی که در اکثر کشورهای سراسر جهان به آن توجه شده است، رسالت خدمات عمومی خود را کم‌کم وانهاد و به سمت سود و بازار گرایید. دوردارشان علاوه بر تهیه و تدارک برنامه‌های آموزشی، کم‌کم برنامه‌های سرگرم‌کننده را نیز در دستور کار خود قرار داد تا نرخ تماشای برنامه‌های خود را بالاتر ببرد. این حرکت به‌سوی خصوصی‌سازی رسانه‌ها در هند - بزرگ‌ترین دموکراسی جهان - مورد انتقاد بسیاری از ناظرانی قرار گرفته که استدلال می‌کنند که تلویزیون هند به «شرکت تجاری» تبدیل می‌شود و به تصاحب غول‌های رسانه‌ای غرب درمی‌آید. این منتقدان مدعی‌اند که وقتی مطبوعات، اخبار و محتوای تلویزیون را علائق و منافع بازار هدایت می‌کنند، کیفیت محتوای آن‌ها افت می‌کند و برنامه‌ریزی تحت سیطره نیازها و دیدگاه‌های تبلیغ‌کنندگان قرار می‌گیرد (Thussu 1999).

برخی هم استدلال می‌کنند که جهانی‌شدن رسانه‌ها در هند نقش مهمی در شکستن کنترل دولتی پخش تلویزیونی و گسترش حوزه عمومی داشته است. برای مثال، زی تی وی، بسیار بیش از دوردارشان به دیدگاه‌های سیاستمداران مخالف توجه نشان می‌دهد، و دوردارشان را وادار به آزادسازی پوشش سیاسی خود می‌کند (Herman and McChesney 1997). ظهور پخش‌کنندگان خصوصی برنامه‌های تلویزیونی، از این جهت، موجب گسترش و احیای حوزه عمومی در هند شده است.

مدعی بودند که چنین ارتباطی را پیدا کرده‌اند. در ۲۰ درصد از موارد نتایج روشن و واضحی به دست نیامده بود و فقط در ۳ درصد از این پژوهش‌ها محققان نتیجه گرفته بودند که تماشای خشونت تلویزیونی عملاً پرخاشگری را کاهش می‌دهد (Anderson 1977; Liebert et al., 1982).

مطالعاتی که اندرسن بررسی کرد، از نظر روش‌های مورد استفاده، شدت رابطه‌ای که به دست آمده، و تعریف «رفتار پرخاشجویانه» تفاوت زیادی با هم داشتند. در نمایش‌های جنایی که خشونت را به تصویر می‌کشند (و در بسیاری از کارتون‌های کودکان) مضامین بنیادی عدالت و عقوبت وجود دارد. در این نمایش‌های جنایی نسبت بسیار بالاتری از مجرمان گرفتار عدالت می‌شوند تا چیزی که در زندگی واقعی و با تحقیقات پلیس اتفاق می‌افتد، و در کارتون‌ها معمولاً شخصیت‌های تهدیدگر یا سیب‌رسان «به عقوبت می‌رسند». بنابراین نمی‌توان ضرورتاً نتیجه گرفت که سطوح بالای تصویرکردن خشونت مستقیماً موجب پیدایش الگوهای تقلید در میان بینندگان می‌شود چرا که شاید آن‌ها از این مضامین اخلاقی بنیادی تأثیر بیش‌تری بپذیرند. در کل، تحقیق درباره تأثیر تلویزیون بر مخاطبان معمولاً بینندگان را - چه کودک چه بزرگسال - افرادی منفعل و فاقد قوه تشخیص و تمییز در واکنش نسبت به آن‌چه می‌بینند محسوب می‌کنند.

رابرت هاج و دیوید تریپ تأکید می‌کنند که واکنش‌های کودکان در قبال تلویزیون شامل تفسیر یا قرائت آن‌چه می‌بینند نیز می‌شود، و فقط به ثبت محتوای برنامه‌ها در حافظه آن‌ها خلاصه نمی‌شود (Hodge and Tripp 1986). آن‌ها معتقدند که در اکثر تحقیقات پیچیدگی فرآیندهای ذهنی کودکان در نظر گرفته نمی‌شود. تماشای تلویزیون، حتی عادی‌ترین برنامه‌ها، هرگز فعالیت فکری ذاتاً سطح پایی نیست؛ کودکان برنامه‌ها را «قرائت می‌کنند» به این معنا که آن‌ها را به سایر نظام‌های معنایی در زندگی روزانه خود ربط می‌دهند. برای مثال، حتی کودکان بسیار خردسال نیز تشخیص می‌دهند که خشونت تصویرشده در رسانه‌ها «واقعی نیست». طبق نظر هاج و تریپ، این نفس خشونت در برنامه‌های تلویزیونی نیست که بر رفتار تأثیر می‌گذارد، بلکه چهارچوب کلی ایستارهایی اهمیت دارد که این برنامه‌ها در متن آن نمایش داده می‌شوند و «قرائت می‌شوند».

### مطالعه جامعه‌شناسانه اخبار تلویزیون

مطالعات جامعه‌شناسانه درباره تلویزیون توجه زیادی به اخبار داشته‌اند. نسبت بزرگی از جمعیت

روزنامه نمی‌خوانند؛ بنابراین اخبار تلویزیون منبع اصلی اطلاعات دربارهٔ اوضاع جهان است. بعضی از مشهورترین - و مناقشه‌برانگیزترین - مطالعاتی که دربارهٔ اخبار تلویزیون انجام گرفته، پژوهش‌هایی است که گروه رسانه‌های گلاسکو در دانشگاه گلاسکو انجام داده‌اند. این گروه چندین گزارش انتقادی دربارهٔ ارائهٔ اخبار از تلویزیون منتشر ساخته است: *اخبار بد، اخبار بدتر، اخبار واقعاً بد و اخبار جنگ و صلح*. آن‌ها در هریک از این کتاب‌ها استراتژی پژوهشی واحدی را دنبال کردند، هرچند که کانون پژوهش‌های خود را تغییر می‌دادند.

*اخبار بد* (Glasgow Media Group 1976) که نخستین و پرنفوذترین کتاب آن‌ها است، براساس تحلیل اخبار تلویزیونی هر سه شبکهٔ بریتانیا (شبکهٔ چهار در آن زمان هنوز ایجاد نشده بود) بین ژانویه و ژوئن ۱۹۷۵ شکل گرفته بود. هدف این بود که تحلیل سیستماتیک و بی‌غرضانه‌ای روی محتوای اخبار و شیوه‌های ارائهٔ آن صورت بگیرد. کانون اصلی *اخبار بد* روی تصویری بود که از مناقشه‌های صنعتی ارائه می‌شد؛ کتاب‌های بعدی بیش‌تر روی مضامین سیاسی و جنگ فالكلند متمرکز بودند.

نتیجهٔ *اخبار بد* این بود که اخبار مربوط به روابط صنعتی نوعاً به شیوه‌ای گزینشی و یک‌جانبه ارائه می‌شد. اصطلاحاتی مثل «دردسر»، «رادیکال» و «اعتصاب بی‌مورد» بیانگر دیدگاه‌های ضداتحادیه‌ای بود. آثار و عواقب اعتصاب‌ها، که موجب آشفتگی و ناراحتی عمومی می‌شد، بیش‌تر گزارش می‌شد تا علل و عوامل آن‌ها. گزارش‌های تصویری غالباً فعالیت‌های اعتراض‌کنندگان را طوری نشان می‌دادند که غیرعقلانی و پرخاش‌جویانه جلوه کند. برای مثال، فیلم اعتصاب‌کنندگانی که مانع ورود مردم به یک کارخانه می‌شدند روی هر زدو خوردی که ممکن بود پیش آید متمرکز می‌شدند حتی چنان‌چه این درگیری‌ها بسیار اندک بوده باشند.

*اخبار بد* همچنین خاطر نشان می‌ساخت که تنظیم‌کنندگان این اخبار در حکم «دروازه‌بانان» دستور کار برنامهٔ اخبار عمل می‌کنند - به عبارت دیگر، دروازه‌بانان گوش‌های عموم مردم، و اخباری که می‌شنوند. برای نمونه، اعتصاب‌هایی که در آن‌ها جبهه‌گیری‌های فعالی بین کارگران و مدیریت به وجود آمده بود احتمالاً به‌طور گسترده در اخبار انعکاس می‌یافت. مناقشه‌های صنعتی سرنوشت‌سازتر و طولانی‌تر احتمالاً تا حد زیادی نادیده گرفته می‌شد. به اعتقاد گروه رسانه‌های گلاسکو، دیدگاه‌های خبرنگاران اخبار تلویزیون انعکاس نگرش گروه‌های مسلط در جامعه است که طبعاً اعتصاب‌ها را خطرناک و غیرمسئولانه می‌دانند.

### پاسخ‌های انتقادی

آثار گروه رسانه‌های گلاسکو هم در محافل رسانه‌ای و هم در اجتماع دانشگاهی مورد بحث و جدل‌های بسیار قرار گرفت. بعضی از تولیدکنندگان اخبار این پژوهشگران را متهم کردند که مواضع و سوگیری‌های خود را وارد تحقیق کرده‌اند که همانا طرفداری از اعتصاب‌کنندگان است. آن‌ها

خطر نشان می‌ساختند که با این‌که در کتاب اخبار بد فصلی تحت عنوان «اتحادیه‌های کارگری و رسانه‌ها» وجود دارد، اما فصلی با نام «مدیریت و رسانه‌ها» دیده نمی‌شود. این منتقدان استدلال می‌کنند که چنین بحثی نیز باید به‌عمل می‌آمد، چون خبرنگاران اخبار غالباً از طرف مدیریت صنایع متهم می‌شوند که علیه آن‌ها جبهه‌گیری می‌کنند نه علیه اعتصاب‌کنندگان.

منتقدان دانشگاهی نیز به موارد مشابهی اشاره می‌کنند. مارتین هریسن (Harrison 1985) به دست نوشته‌های اخبار پخش شده از برنامه اخبار تلویزیون مستقل در همان دوره مورد مطالعه گروه رسانه‌های گلاسکو دسترسی پیدا کرد. او بر این مبنا استدلال کرد که دوره پنج‌ماهه مورد تحلیل مضاعف گلاسکو نمونه معرف محسوب نمی‌شود. تعداد روزهای مفقوده به‌صورت غیرطبیعی زیاد بود چون در آن دوره مناقشه‌های صنعتی بالا گرفته بود. گزارش دادن همه این موارد در زمانه‌های اخبار غیرممکن بود و بنابراین قابل درک است که توجه بیش‌تری به ماجراها و صحنه‌های پرجاذبه‌تر بشود.

ز نظر هریسن، گروه رسانه‌های گلاسکو در این ادعای خود اشتباه می‌کردند که برنامه‌های اخبار بیش از اندازه روی آثار و نتایج ناشی از اعتصابات تأکید داشتند. هرچه باشد، تعداد افرادی که تحت تأثیر اعتصاب‌ها قرار می‌گیرند بسیار بیش از کسانی است که در آن‌ها شرکت می‌کنند. گاهی زندگی میلیون‌ها نفر از مردم با اعمال افراد انگشت‌شماری درهم می‌ریزد. و بالاخره، طبق تحلیل هریسن، بعضی از داعیه‌های گروه رسانه‌های گلاسکو نیز کاملاً خطا بوده است. برای مثال، برخلاف آنچه این گروه می‌گوید، در اخبار معمولاً نام اتحادیه‌های درگیر مناقشه‌ها برده می‌شود و نیز گفته می‌شود که این اعتصاب‌ها رسمی‌اند یا غیررسمی.

عضای گروه گلاسکو در پاسخ به این انتقاد اشاره کردند که پژوهش هریسن از نظر مالی تا حد زیادی تحت حمایت آی تی ان بوده و احتمالاً بر سرب‌ی طرفی علمی خویش با آن‌ها معامله کرده است. دست‌نوشته‌هایی که مورد بررسی هریسن قرار گرفته کامل نبوده و شامل قطعاتی می‌شده که رونق آی تی ان اصلاً آن‌ها را پخش نکرده است.

ز آن زمان، اعضای گروه گلاسکو رشته‌ای از مطالعات پژوهشی دیگر را به اجرا گذاشتند. در مقاله‌ی به‌نام «دیدن باورکردن است» یکی از اعضای این گروه، گرگ فیلو، گزارش پژوهشی را آورده که درباره‌ی خاطره‌های مردم از رویدادهای گذشته انجام شده بود. خصوصاً، او درباره‌ی خاطره‌هایی از اعتصاب معدن‌کاران در ۵-۱۹۸۴ که مردم هنوز به یاد داشتند از آن‌ها سؤال کرده بود، این اعتصاب به جبهه‌گیری وسیع و طولانی مدت اتحادیه معدن‌کاران، به رهبری آرتور اسکارگیل، و حکومت محافظه‌کار خانم تاچر مربوط می‌شد (Philo 1991).

نیسب عکس‌هایی از اعتصاب را به گروه‌های مختلف مردم نشان داد و از آن‌ها خواست که تصور کنند خبرنگارند و گزارش اخبار مربوط به این تصاویر را بنویسند. او همچنین از آن‌ها پرسید که از این اعتصاب‌ها چه چیزی به یاد می‌آورند، مثلاً، آیا آرام و صلح‌آمیز بوده یا نه. او دریافت که

ماجرایی که این افراد دربارهٔ اخبار اعتصاب نوشته بودند شباهت زیادی به برنامه‌های تلویزیونی واقعی داشت که در زمان وقوع اعتصاب پخش شده بود. حتی جمله‌بندی بسیاری از عبارات‌ها یکی بود.

بیش از نیمی از پاسخگویان عقیده داشتند تجمع‌های کارگران در جریان اعتصاب اکثراً خشونت‌آمیز بود (درواقع خشونت به‌ندرت رخ داده بود). فیلو نتیجه گرفت که «اگر مردم دسترسی چندانی به منابع خبری دیگری نداشته باشند نمی‌توانند تعبیرهای رسانه‌ای حاکم را نقد کنند. در چنین اوضاع و شرایطی نباید قدرت رسانه‌ها را دست‌کم بگیریم» (1991:177).

گروه رسانه‌های گلاسکو در کتاب دیگری با نام دریافت پیام پژوهش‌های اخیر دربارهٔ پخش اخبار را جمع‌بندی کرد. ویراستار این کتاب، جان الدر ریچ، خاطر نشان می‌سازد که بحث و جدل دربارهٔ اولین کار این گروه هنوز ادامه دارد (1993). هیچ‌وقت به‌آسانی نمی‌توان گفت که در گزارش‌های خبری چه اندازه عینیت وجود دارد. الدر ریچ برخلاف کسانی که می‌گویند مفهوم عینیت هیچ معنایی ندارد (به بخش «بودریار: دنیای فواوق‌العیت» در صفحه ۶۶۹. همین فصل نگاه کنید)، بر اهمیت تداوم بخشیدن به بررسی محصولات رسانه‌ها با نگاهی انتقادی، صحنه می‌گذارد. صحت گزارش‌های خبری را می‌توان و باید مطالعه کرد. در هر حال، وقتی نتایج مسابقات فوتبال اعلام می‌شود همه ما انتظار داریم که این اخبار درست باشند. بنا به استدلال الدر ریچ، این مثال ساده برای یادآوری این نکته کفایت می‌کند که مسئله حقیقت همیشه در گزارش‌های خبری مندرج است.

اما این قضیه نیز صادق است که اخبار هرگز فقط «توصیف» آن‌چه در روز یا هفته معینی «واقعاً رخ داده» نیست. «اخبار» برساخته پیچیده‌ای است که پیوسته بر «محتوای» خود تأثیر می‌گذارد. برای مثال، وقتی یک سیاستمدار در برنامه‌ای خبری ظاهر می‌شود و دربارهٔ مسئله‌ای مناقشه‌برانگیز توضیح می‌دهد - مثل وضعیت اقتصادی و کارهایی که در قبال آن باید انجام داد - خود این توضیح و تفسیر در برنامه‌های بعدی اخبار، به یک خبر تبدیل می‌شود.

### تلویزیون و ژانر

امروزه تلویزیون به‌صورت پیوسته و بی‌وقفه عمل می‌کند. تبلیغات برنامه‌ها را قطع می‌کنند اما هرگز وقفه‌ای پیش نمی‌آید. اگر قطع و وقفه‌ای در پخش برنامه‌ها پیش آید، هرچند هم کوتاه، شرکت پخش‌کننده برنامه‌های تلویزیون مجبور به عذرخواهی است. تصور تولیدکنندگان و بینندگان این است که تلویزیون تمام‌ناپذیر است - در واقع هم اکنون بسیاری از شبکه‌ها به‌صورت دائم و شبانه‌روزی برنامه پخش می‌کنند و هرگز قطع نمی‌شوند.

تلویزیون جریان مستمری است، اما برنامه‌های تلویزیونی ملغمهٔ درهم‌ریخته هزاررنگ است. برای مثال، جدول برنامه‌های تلویزیون در عصر یک روز، معمولاً طیف کاملی از برنامه‌های بسیار

متفاوت را شامل می‌شود که یکی پس از دیگری پخش می‌شوند. مفهوم ژانر<sup>۱</sup> برای معنابخشیدن به ماهیت ظاهراً آشفته و پرآشوب برنامه‌های تلویزیونی سودمند است (Abercrombie 1996). مقصود از ژانر این است که برنامه‌سازان و بینندگان تلویزیون چگونه می‌فهمند که در حال تماشای «چه چیزی» هستند - یعنی این افراد برنامه‌ها را چگونه مقوله‌بندی می‌کنند، مثلاً اخبار، سریال‌های خانوادگی، مسابقه‌های تلویزیونی، برنامه موسیقی یا فیلم‌های هیجان‌انگیز و سرگرم‌کننده. هر ژانر، قواعد و قراردادهای مختص به خود را دارد که آن را از سایر ژانرها جدا می‌کند.

این قواعد و قراردادهای تا اندازه‌ای قواعد مربوط به محتوا هستند. برای مثال، سریال‌های خانوادگی در محیط‌های خانگی اتفاق می‌افتد، فیلم‌های وسترن از مضامین مربوط به امریکای قرن نوزدهم استفاده می‌کنند. این قواعد همچنین به شخصیت‌ها و متن و زمینه‌ها نیز مربوط می‌شود. شخصیت‌ها در سریال‌های خانوادگی نقش اصلی و محوری دارند که معمولاً اعضای خانواده و زندگی خانگی آن‌ها مدنظر قرار می‌گیرد، اما در فیلم‌های جنایی احتمالاً طرح داستانی بر شخصیت‌ها غلبه دارد. ژانرهای مختلف توقعات متفاوتی ایجاد می‌کنند. تعلیق و راز و ابهام اجزای ضروری فیلم‌های پلیسی و جنایی است، اما معمولاً در سریال‌های خانوادگی جایی ندارد.

تولیدکنندگان تلویزیونی کمابیش می‌دانند که مخاطبان از هر نوع برنامه چه انتظاراتی دارند و در چهارچوب همین انتظارات عمل می‌کنند. این وضعیت به آن‌ها امکان می‌دهد که روال ثابتی را در فعالیت‌های خود پی بگیرند. گروه‌های تولید که شامل بازیگران، کارگردان و نویسندگانی می‌شود که در ژانر معینی تخصص دارند، به وجود می‌آیند. ادوات صحنه، ابزار و لباس‌ها را می‌توان بارها و بارها مورد استفاده قرار داد. وفاداری و اقبال مخاطبان نسبت به این برنامه‌ها به واسطه این واقعیت تضمین می‌شود که مردم به دنبال کردن برنامه‌های همیشگی ژانر معینی خود می‌گیرند.

### سریال‌های خانوادگی

ژنری که مخلوق تلویزیون و رادیو است و اکنون «سریال خانوادگی»<sup>۲</sup> نامیده می‌شود در زمان حاضر محبوب‌ترین برنامه عامه‌پسند تلویزیونی است. تقریباً همه برنامه‌های پربیننده هفتگی تلویزیون در بریتانیا، سریال‌های خانوادگی اند. سریال‌های خانوادگی نیز انواع مختلف گوناگون، یا ژنرهای فرعی گوناگونی دارند. سریال‌هایی که در بریتانیا تولید می‌شوند، مثل *کورونیشن استریت*<sup>۳</sup> معمولاً واقع‌گرا هستند و به زندگی عادی مردم مخصوصاً زندگی طبقات پایین مربوط می‌شوند. در کنار این سریال‌ها، سریال‌های وارداتی از امریکا نیز هست که اکثر آن‌ها، مثل *دالاس*<sup>۴</sup> یا

1. genre

2. soap opera

3. coronation street

4. Dallas

داینستی<sup>۱</sup> در دهه ۱۹۸۰، افراد و گروه‌هایی را تصویر می‌کنند که زندگی پرزرق و برق‌تری دارند. سومین مقوله از این ژانر به سریال‌های وارداتی استرالیایی مربوط می‌شود، مثل همسایه‌ها<sup>۲</sup>. این سریال‌ها معمولاً تولیدات کم‌هزینه‌ای هستند که خانه و کاشانه و سبک زندگی طبقه متوسط را نمایش می‌دهند.

سریال‌های خانوادگی در کل شبیه خود تلویزیون هستند: پیوسته و مستمر. تک‌تک داستان‌های مربوط به این سریال‌ها شاید بالاخره به پایان برسند، و شخصیت‌های مختلف بیایند و بروند، اما خود سریال به پایان نمی‌رسد تا وقتی که پخش آن کاملاً قطع شود. تنش و کشش داستانی به سبب وجود «باتکلیفی» در قسمت‌ها و ماجراهای بعدی ایجاد می‌شود. سریال در هر قسمت ناگهان پیش از معلوم شدن تکلیف ماجرا قطع می‌شود. بیننده مجبور است تا قسمت بعدی صبر کند تا بفهمد چه پیش خواهد آمد.

یکی از ملزومات اساسی ژانر سریال‌های تلویزیونی این است که بینندگان باید همیشه تماشاگر آن باشند. تماشای فقط یک قسمت سریال هیچ معنا و جذابیتی برای بیننده ندارد. سریال‌های تلویزیونی تاریخچه‌ای دارند که بینندگان همیشگی از آن آگاه‌اند - آن‌ها با شخصیت‌ها آشنا می‌شوند و انس می‌گیرند؛ همچنین با خلق خو و تجربه‌های زندگی آن‌ها. رشته‌هایی که برای آفریدن این تاریخچه به هم بافته می‌شوند بیش از هر چیز رشته‌های عاطفی و شخصی‌اند - سریال‌های خانوادگی عمدتاً به چهارچوب‌های بزرگ‌تر اجتماعی و اقتصادی کاری ندارند، از این مسائل فقط سایه محوی در سریال‌ها دیده می‌شود.

درباره این‌که چرا سریال‌های خانوادگی تلویزیونی تا این حد بین مردم محبوبیت دارند، جامعه‌شناسان دیدگاه‌های متفاوتی را مطرح کرده‌اند - البته محبوبیت این سریال‌ها فقط به بریتانیا و آمریکا محدود نمی‌شود بلکه در آفریقا و آسیا و امریکای جنوبی و همه اکناف جهان نیز دیده می‌شود. برخی فکر می‌کنند که این سریال‌ها راهی برای گریز ارائه می‌دهند، مخصوصاً وقتی زنان (که تعداد آن‌ها در میان بینندگان این سریال‌ها بیش‌تر از مردان است) زندگی خود را کسالت‌بار می‌دانند یا تصور می‌کنند که به آن‌ها ظلم شده است. اما این دیدگاه چندان متقاعدکننده نیست چون در بسیاری از این سریال‌ها افراد و خانواده‌هایی به تصویر کشیده می‌شوند که مسائل و معضلات زندگی آن‌ها اگر بیش‌تر [از تماشاگران] نباشد کم‌تر نیست. به نظر می‌رسد این اندیشه معقول‌تر باشد که سریال‌های تلویزیونی بیانگر خصوصیات عام و فراگیر زندگی شخصی و عاطفی هستند. آن‌ها معماها و دوراهی‌هایی را نمایش می‌دهند که ممکن است برای هرکسی پیش آید، و حتی شاید به بعضی از بینندگان کمک کنند که درباره زندگی خود بهتر بیندیشند.

درباره دلالت‌های کلی‌تر رسانه‌ها چگونه باید بیندیشیم؟ این پرسش یکی از اصلی‌ترین

1. Dynasty

2. Neighbours

دغدغه‌های کسانی است که درباره نقش رسانه‌ها در شکل‌گیری تحول اجتماعی و سازماندهی اجتماعی، تفسیرهای نظری پرورانده‌اند. اکنون به این نظریه‌ها خواهیم پرداخت.

## نظریه‌های رسانه‌های گروهی

### نخستین نظریه‌ها

ارتباطات<sup>۱</sup> - انتقال اطلاعات از یک فرد یا گروه به فرد یا گروه دیگری چه به وسیله گفتار و چه به وسیله رسانه‌های گروهی عصر مدرن - عنصری حیاتی هر جامعه است. دوتن از اولین نظریه پردازان پرنفوذ رسانه‌های ارتباطی، هارولد اینس و مارشال مک لوهان بودند که هر دو کانادایی بودند. نظر اینس (1950, 1951) این بود که منش و ماهیت رسانه‌های یک جامعه تأثیر نیرومندی بر سازمان آن جامعه می‌گذارد. او سنگ‌نوشته‌هایی را که در بعضی از تمدن‌های باستانی وجود داشته شاهد می‌آورد. سنگ‌نوشته‌ها مدت‌های طولانی دوام می‌آورند، اما نمی‌توان آن‌ها را به آسانی حمل و نقل کرد. سنگ‌نوشته‌ها ابزار خوبی برای برقراری تماس با نواحی دوردست نیستند. از همین رو، جوامعی که به این نوع ارتباطات وابسته باشند، نمی‌توانند چندان بزرگ و وسیع باشند. مک لوهان (1964) برخی از اندیشه‌های اینس را بسط و گسترش داد و آن‌ها را خصوصاً در مورد رسانه‌های جوامع مدرن صنعتی به کار بست. به گفته مک لوهان، «رسانه همان پیام است». مقصود این است که ماهیت رسانه‌های موجود در یک جامعه بسیار بیش از محتوا یا پیام‌های رسانه‌ها بر ساختار جامعه تأثیر می‌گذارد. برای مثال، تلویزیون رسانه‌ای است که با کتاب‌های چاپی تفاوت بسیار زیادی دارد. تلویزیون رسانه‌ای الکترونیکی، بصری و مرکب از تصاویر متحرک است. تجربه زندگی هر روزی در جامعه‌ای که تلویزیون در آن نقش اساسی ایفا کند متفاوت با جامعه‌ای است که فقط رسانه‌های چاپی داشته باشد. اخبار تلویزیون اطلاعات مربوط به همه اکناف جهان را بی‌درنگ به میلیون‌ها نفر می‌رساند. و از همین روست که به گفته مک لوهان، رسانه‌های الکترونیکی در حال ایجاد دهکده جهانی<sup>۲</sup> هستند - مردمان سراسر جهان همراه با هم شاهد رویدادهای خبری مهم هستند و بنابراین می‌توانند به اتفاق در آن مشارکت کنند. برای مثال، میلیون‌ها نفر از مردم کشورهای مختلف اخبار مربوط به روابط نامشروع رئیس‌جمهور امریکا بیل کلینتون و منشی سابق کاخ سفید مونیکا لوینسکی را دنبال می‌کردند. پس از یک‌سال تمام افشاگری و پرده‌داری و اتهام‌ها و محکوم‌کردن‌ها، و پوشش بی‌وقفه رسانه‌ها، بالاخره این جارو و جنجال پس از ناکام ماندن تلاش‌هایی که برای محکوم کردن کلینتون صورت گرفته بود، فروکش کرد. بینندگان سراسر جهان همگی در یکی از نمایشی‌ترین و نیرومندترین ماجراهای سیاسی و رسانه‌ای عصر مدرن اخیر شرکت کرده بودند.

1. communication

2. global village



## یورگن هابرماس: حوزه عمومی

فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی یورگن هابرماس<sup>۱</sup> در دامان تفکر اجتماعی مکتب فرانکفورت پرورش یافته است. مکتب فرانکفورت به گروهی از نویسندگان آلمانی ملهم از مارکس گفته می‌شود که با این حال عقیده داشتند باید دیدگاه‌های مارکس را به طرز بنیادی مورد بازنگری قرار داد تا مناسب اوضاع کنونی شود. آن‌ها معتقد بودند که مارکس به تأثیر فرهنگ در جامعه سرمایه‌داری مدرن توجه کافی نکرده بود.

مکتب فرانکفورت به مطالعه وسیع پدیده‌ای پرداخت که آن را «صنعت فرهنگ»<sup>۲</sup> می‌نامید، به معنای صنایع تولید سرگرمی و تفریح مثل فیلم، تلویزیون، موسیقی عامه‌پسند، رادیو، روزنامه‌ها و مجله‌ها. استدلال آن‌ها این بود که گسترش صنعت فرهنگ، با محصولاتی که همه در یک سطح و بی‌بهره از تفکر هستند، توانایی تفکر مستقل و انتقادی افراد را از اساس ویران می‌کنند. هنر در امواج تجاری‌سازی غرق و کاملاً ناپدید می‌شود - مثل «برگزیده قطعات موتزارت»<sup>۳</sup>.

هابرماس برخی از این مضامین را برگرفت، اما آن‌ها را به شیوه متفاوتی بسط داد. او رشد و گسترش رسانه‌ها را از اوایل سده هیجدهم تا روزگار کنونی تجزیه و تحلیل کرد و پیدایش - و زوال بعدی - «حوزه عمومی» را دنبال کرد (Habermas 1989). حوزه عمومی<sup>۴</sup> میدانی برای بحث و جدل‌های عمومی است که مباحث و مسائل مورد علاقه عموم به بحث گذاشته می‌شود و عقاید و باورهای شکل می‌گیرد.

طبق نظر هابرماس، حوزه عمومی نخست در تالارهای پذیرایی [عمومی یا خانگی] و کافه‌تریاهای لندن، پاریس و سایر شهرهای اروپایی شکل گرفت. مردم گرد هم می‌آمدند تا درباره مسائل روزگفت‌وگو کنند. موضوع این بحث و گفت‌وگوها غالباً از خبرنامه‌ها و روزنامه‌هایی که به تازگی پدیدار شده بودند، گرفته می‌شد. بحث و جدل‌های سیاسی از اهمیت خاصی برخوردار بودند. هرچند که فقط شمار اندکی از جمعیت در این بحث‌ها شرکت داشتند، اما استدلال هابرماس این است که این تالارها برای شکل‌گیری اولیه دموکراسی حیاتی بودند، چراکه فکر حل کردن مسائل سیاسی از طریق بحث و گفت‌وگوی عمومی از همان‌جا پدید آمد. حوزه عمومی - دست‌کم در اصول - شامل کسانی است که در مقام افرادی برابر در عرصه‌ای آزاد برای بحث و گفت‌وگوی عمومی گردهم می‌آیند.

اما بنا به نتیجه‌گیری هابرماس، نویدی که پیدایش اولیه حوزه عمومی می‌داد، هنوز به‌طور کامل

1. Jürgen Habermas

2. culture industry

۳. نام مجموعه‌ای از کاست‌های موسیقی که در آن‌ها قطعاتی از ملودی‌های موتزارت به شیوه‌ای ساده‌شده و عامه‌پسند با ارکسترهای روز اجرا می‌شد.

4. public sphere

به واقعیت نپیوسته است. رشد و توسعه صنعت فرهنگ موجب خفقان بحث و گفت‌وگوی دموکراتیک در جوامع مدرن شد. گسترش رسانه‌های گروهی و سرگرمی‌های توده‌ای، حوزه عمومی را تا حد زیادی از اصالت و حقیقت تهی ساخت. درحالی‌که منافع تجاری بر منافع عموم مردم غلبه می‌کند، سیاست فقط نمایش از پیش‌نوشته‌ای است که در پارلمان و رسانه‌ها روی صحنه می‌رود. فکار عمومی» از رهگذر بحث و گفت‌وگوی عقلانی و آزاد شکل نمی‌گیرد، بلکه با دستکاری و کنترل ساخته می‌شود - مثل تبلیغات.

### بودریار: دنیای فراواقعیت

یکی از پرنفوذترین نظریه‌پردازان فعلی رسانه‌ها، نویسنده پست‌مدرنیست فرانسوی ژان بودریار<sup>۱</sup> است که کارهای او تأثیر شایانی از افکار اینس و مک‌لوهان پذیرفته است. بودریار تأثیر رسانه‌های گروهی مدرن را کاملاً متفاوت با، و بسیار ژرف‌تر از، هر فناوری دیگری قلمداد می‌کند. پیدایش رسانه‌های گروهی، خصوصاً رسانه‌های الکترونیکی مثل تلویزیون، موجب دگرگونی ماهیت و سبک زندگی‌های ما شده است. تلویزیون دنیا را برای ما فقط «بازنمایی» نمی‌کند، بلکه چینی است که ما واقعاً در آن زندگی می‌کنیم، برای ما تعریف می‌کند.

برای مثال محاکمه ا. جی. سیمپسون را در نظر بگیرید که پرونده قضایی مشهوری است که در سال ۱۹۹۵ در لس‌آنجلس جریان داشت. سیمپسون ابتدا ستاره فوتبال آمریکایی [راگبی] بود، اما بعدها به دلیل بازی در چند فیلم عامه‌پسند، از جمله در مجموعه فیلم‌های سلاح آخته، در سراسر جهان شهرت پیدا کرد. او متهم به قتل همسرش نیکول شد و پس از محاکمه‌ای بسیار طولانی از این اتهام تبرئه شد. در آمریکا شش شبکه تلویزیونی جریان محاکمه را به‌طور کامل پخش می‌کردند.

این محاکمه فقط در صحن دادگاه اتفاق نیفتاد، بلکه یک رویداد تلویزیونی بود که میلیون‌ها بیننده و تفسیرگران رسانه‌ها را به هم می‌پیوست. این محاکمه نمونه‌ای است از آنچه بودریار «واقعیت» می‌نامد. دیگر واقعیتی (مثل رویدادهای صحن دادگاه) وجود ندارد که تلویزیون به ما نشان دهد. «واقعیت» در عمل همان جریان تصاویر روی صفحه تلویزیون‌های دنیا است که این محاکمه را به‌عنوان رویدادی جهانی برای همه تعریف می‌کنند.

درست پیش از افروخته شدن آتش خصومت‌ها در خلیج [فارس] در ۱۹۹۱، بودریار مقاله‌ای در یکی از روزنامه‌ها نوشت که عنوان آن «جنگ خلیج نمی‌تواند اتفاق بیفتد» بود. وقتی اعلان جنگ بین آمریکا و عراق رخ داد شاید واضح به نظر می‌رسید که بودریار اشتباه می‌کرده است. اما بعداً این‌طور نشد. بودریار، پس از پایان جنگ مقاله دیگری تحت عنوان «جنگ خلیج نمی‌بافتد». مقصود او چه بود؟ منظور وی این بود که این جنگ مثل سایر جنگ‌هایی نبود که در

تاریخ رخ داده‌اند. این جنگ، جنگ عصر رسانه‌ها بود، یعنی نمایشی تلویزیونی که در آن جرج بوش و صدام حسین همراه با سایر بینندگان جهان، گزارش‌های سی‌ان‌ان را تماشا می‌کردند تا دریابند واقعاً «چه می‌گذرد».

بنا به استدلال بودریار، در روزگاری که رسانه‌های گروهی همه‌جا حضور دارند، واقعیت تازه‌ای - فراواقعیت - آفریده می‌شود که متشکل از آمیزه‌ای از رفتارهای مردم و تصاویر رسانه‌ها است. دنیای فراواقعیت با شبیه‌واره‌ها بنا می‌شود - تصویرهایی که معنای خود را از تصویرهای دیگری اخذ می‌کنند و به همین دلیل پایه و اساسی در «واقعیت بیرونی» ندارند. برای مثال، تبلیغات معروفی که برای سیگارهای سیلک‌کات پخش می‌شد، اصلاً هیچ اشاره‌ای به این سیگار نمی‌کرد، بلکه فقط به تبلیغات پیش از خود اشاره می‌کرد که به صورت رشته طولانی و پرشماری از تبلیغات سریالی قبلاً پخش شده بود. هیچ رهبر سیاسی امروز نمی‌تواند برنده انتخابات شود مگر این‌که پیوسته روی صفحه تلویزیون ظاهر بشود: «شخصی» که اکثر بینندگان تلویزیون می‌شناسند، همین تصویر تلویزیونی است.

### جان تامپسون: رسانه‌ها و جامعه مدرن

جان تامپسون، تا حدی با استفاده از نوشته‌های هابرماس، رابطه میان رسانه‌ها و رشد و توسعه جوامع صنعتی را تحلیل کرده است (Thompson 1990, 1995). بنا به استدلال تامپسون، از شکل‌های اولیه صنعت چاپ تا ارتباطات الکترونیکی، رسانه‌ها نقش مهمی در توسعه نهادهای مدرن داشته‌اند. به اعتقاد تامپسون بنیان‌گذاران اصلی جامعه‌شناسی، از جمله مارکس و وبر و دورکیم، هیچ توجهی به نقش رسانه‌ها در شکل‌گیری تحولات اولیه جامعه مدرن هم نداشته‌اند. تامپسون با وجودی که هوادار بعضی اندیشه‌های هابرماس است، ولی انتقادهایی هم از او، و همچنین از مکتب فرانکفورت و از بودریار، دارد. نگرش مکتب فرانکفورت به صنعت فرهنگ‌سازی بیش از اندازه منفی است. رسانه‌های گروهی مدرن، از نظر تامپسون، امکان تفکر انتقادی را از ما سلب نمی‌کنند؛ در واقع، این رسانه‌ها انواع و اقسام اطلاعاتی را به ما عرضه می‌کنند که پیش از این به آن دسترسی نداشتیم. هابرماس نیز همچون مکتب فرانکفورت ما را دریافت‌کنندگان بیش از حد منفعل پیام‌های رسانه‌های انگاشته است. به بیان خود تامپسون:

افراد در جریان دریافت پیام‌های رسانه‌ها و نیز پس از آن، درباره این پیام‌ها بحث و گفت‌وگو می‌کنند... [پیام‌ها] از طریق فرآیند مداوم گفتن و بازگفتن‌های مکرر، تفسیر و بازتفسیر کردن، توضیح دادن، خندیدن و انتقاد کردن، پیوسته تغییر شکل پیدا می‌کنند... با در دست گرفتن عنان پیام‌ها و وارد ساختن آن‌ها در زندگی‌های مان... ما پیوسته در حال

شکل دادن و تغییر شکل دادن مهارت‌ها و دانسته‌های مان، آزمون احساسات و سلیقه‌های مان، و گسترش دادن به افق تجربه‌های مان هستیم. (Thompson 1995: 42-3)

نظریه تامپسون درباره رسانه‌ها متکی به تمایز میان سه نوع کنش متقابل است (جدول صفحه ۶۷۳). تعامل رودررو، مانند کسانی که در یک مهمانی با هم حرف می‌زنند، سرشار از علائم و سرنخ‌هایی است که افراد به کار می‌برند تا معنای حرف دیگران را بفهمند (به فصل ۴ «کنش متقابل اجتماعی و زندگی روزمره» مراجعه کنید). تعامل با واسطه شامل کاربرد فناوری رسانه‌ها است - مثل کاغذ، تماس‌های الکتریکی، یا ارتباط الکترونیکی. خصوصیت تعامل با واسطه این است که در زمان و مکان گسترانده می‌شود - به فراسوی متن و زمینه‌های تعامل رو در روی معمولی می‌رود. تعامل با واسطه به شیوه مستقیم بین افراد رخ می‌دهد - مثل دو نفری که مشغول صحبت تلفنی‌اند - اما به اندازه تعامل رو در رو نمی‌توان از انواع علائم و سرنخ‌ها [برای فهم منظور طرف مقابل] استفاده کرد.

سومین نوع کنش متقابل شبه‌تعامل با واسطه است که به معنای شکلی از روابط اجتماعی است که رسانه‌های گروهی خلق می‌کنند. چنین تعاملی در طول زمان و مکان گسترانده می‌شود، ولی افراد مستقیماً به هم وصل نمی‌کنند: و به همین دلیل از اصطلاح «شبه‌تعامل» استفاده شده است. دو نوع پیشین تعامل، تعامل‌های «گفت‌وگویی» هستند: افراد به صورت مستقیم با هم ارتباط و مرادها دارند. شبه‌تعامل با واسطه، تعاملی «تک‌گویانه» است: برای مثال، هر برنامه تلویزیونی یک ارتباط یک‌طرفه است. کسانی که این برنامه را تماشا می‌کنند می‌توانند درباره آن حرف بزنند، و حتی شاید کلماتی را خطاب به دستگاه تلویزیون به زبان بیاورند - ولی مسلماً پاسخی دریافت نمی‌کنند.

متنصود تامپسون این نیست که تعامل سوم بر دو نوع دیگر چیرگی یافته است - این دیدگاه برتری است. بلکه هر سه نوع تعامل در زندگی امروزی ما درهم تنیده‌اند. به اعتقاد تامپسون، رسانه‌های گروهی موجب تغییر توازن میان امر عمومی و امر خصوصی در زندگی ما می‌شوند. برخلاف آنچه هابرماس می‌گوید، اکنون در مقایسه با گذشته چیزهای بسیار بیش‌تری وارد حوزه عمومی می‌شود، و این وضع در اغلب موارد به بحث و مشاجره می‌انجامد.

### ایدئولوژی و رسانه‌ها

مصنعه رسانه‌ها با مبحث تأثیر ایدئولوژی بر جامعه رابطه نزدیکی دارد. ایدئولوژی<sup>۱</sup> به معنای تأثیر فکر بر عقاید و اعمال مردم است. مفهوم ایدئولوژی در مطالعه رسانه‌ها و همین‌طور در سایر حوزه‌های جامعه‌شناسی، کاربرد گسترده‌ای دارد، اما مدت‌های درازی است که این مفهوم

1. ideology



شنونده خوب و فعال، بهترین نکات را از طرف گفت‌وگوی خود می‌آموزد.

مناقشه‌های زیادی نیز به پا کرده است. این اصطلاح را نخستین بار نویسنده فرانسوی دستوت دو تراسی<sup>۱</sup> در اواخر دهه ۱۷۰۰ ابداع کرد. او این اصطلاح را به معنای «دانش افکار» به کار می‌برد.

ولی اصطلاح ایدئولوژی را نویسندگان بعدی به شیوه انتقادی تری مورد استفاده قرار دادند. برای مثال، مارکس ایدئولوژی را «آگاهی دروغین» یا کاذب تلقی می‌کرد. گروه‌های قدرتمند می‌توانند افکار مسلطی را که در جامعه به گردش درمی‌آیند، کنترل کنند و به این ترتیب موقعیت برتر خود را توجیه کنند. بنابراین، از نظر مارکس، دین غالباً وجه ایدئولوژیک دارد: دین به فقرا می‌آموزد که از فلاکت خویش خشنود باشند. تحلیلگر اجتماعی باید تحریف‌های ناشی از ایدئولوژی را برملا کند تا به محرومان از قدرت امکان بدهد چشم‌انداز حقیقی زندگی خویش را ببینند - و برای بهسازی شرایط زندگی خویش دست به عمل بزنند.

تامپسون دیدگاه دو تراسی را درک خنثی از ایدئولوژی و دیدگاه مارکس را درک انتقادی از ایدئولوژی می‌نامد. در برداشت‌های خنثی «پدیده‌ها ایدئولوژیک دانسته می‌شوند بی آن‌که این امر به معنای گمراه‌کننده یا موهوم بودن این پدیده‌ها یا به معنای همبستگی آن‌ها با منافع گروه خاصی باشد». اندیشه‌های انتقادی درباره ایدئولوژی «حاوی معنایی منفی، انتقادی یا نکوهش‌گر» و منعکس‌کننده «نفی یا توبیخ تلویحی» است (Thompson 1990:53-4).

1. Destutt de Tracy

## انواع تعامل

ویژگی‌های تعاملی	تعامل چهره به چهره	تعامل با واسطه	شبه‌تعامل با واسطه
شرایط زمانی و مکانی	متن و زمینه هم‌حضور؛ نظام مشترک ارجاع زمانی و مکانی	جدایی متن و زمینه‌ها؛ گسترش دسترسی زمانی و مکانی	جدایی متن و زمینه‌ها؛ گسترش دسترسی زمانی و مکانی
دامنه‌سرنخ‌های نمادی	چندگانگی و کثرت سرنخ‌های نمادی	محدودشدن دامنه سرنخ‌های نمادی	محدودشدن دامنه سرنخ‌های نمادی
جهت‌گیری کنش	معطوف به دیگران خاص	معطوف به دیگران خاص	معطوف به طیف نامعینی از دریافت‌کنندگان بالقوه
گفت‌وگویی / تک‌گویانه	گفت‌وگویی	گفت‌وگویی	تک‌گویانه

سبع: John B. Thompson, *The Media and Modernity*, Polity, 1995.

بنا به استدلال تامپسون، باید به اندیشه انتقادی ارجحیت داد چون این اندیشه ایدئولوژی را به قدرت مربوط می‌کند. ایدئولوژی امری است مربوط به اعمال قدرت نمادین - به این معنا که چگونه افکار و اندیشه‌ها برای پنهان‌ساختن، توجیه یا مشروعیت‌بخشیدن به منافع گروه‌های حاکم در یک نظم اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

گروه رسانه‌های گلاسکو در مجموعه مطالعات خویش عملاً به تحلیل جنبه‌های ایدئولوژیک گزارش‌های خبری تلویزیون می‌پرداختند. این برنامه‌های خبری معمولاً از حکومت و مدیریت کارخانه‌ها، و به زیان اعتصابات، حمایت می‌کردند. به اعتقاد تامپسون، رسانه‌های گروهی - نه فقط اخبار بلکه همه انواع و اقسام برنامه‌ها و ژانرها - در کل تا اندازه زیادی قدرت اثر ایدئولوژی را در جوامع مدرن افزایش می‌دهند. این رسانه‌ها توانایی دسترسی به توده‌های مخاطبان را دارند و، به بیان خود تامپسون، مبتنی بر «شبه‌تعامل» هستند - مخاطبان نمی‌توانند به صورت مستقیم در این تعامل واکنش نشان دهند.

## فناوری ارتباطات نوین

هرچند که تا به این‌جا کانون توجه ما بیش‌تر روی روزنامه‌ها و تلویزیون بوده است، ولی نباید رسانه‌ها را فقط همین‌ها تصور کنیم. یکی از بنیادی‌ترین جنبه‌های رسانه‌ها به زیرساختاری مربوط می‌شود که اطلاعات از طریق آن ردوبدل می‌شود. بعضی از پیشرفت‌های مهم تکنولوژیک در طول

نیمه دوم سده بیستم، چهرهٔ مخابرات<sup>۱</sup> - مبادلهٔ اطلاعات، صدا یا تصویر در فواصل دور از طریق رسانهٔ تکنولوژیک - را به‌طور کامل دگرگون ساخته‌اند.

برای مثال، فناوری‌های نوین ارتباطات سنگ‌بنای تغییرات ژرف نظام‌های پولی و بازارهای بورس جهان است. پول دیگر سکهٔ طلا یا نقدینگی موجود در جیب شما نیست. پول رفته‌رفته به‌صورت الکترونیک درمی‌آید که در حافظهٔ رایانه‌های بانک‌های جهان ذخیره شده است. ارزش هر مقدار نقدینگی که دست بر قضا در جیب خود داشته باشید با فعالیت‌های تاجرانی تعیین می‌شود که در بازارهای پولی به‌هم‌پیوستهٔ الکترونیکی مشغول تجارت‌اند. این بازارها فقط طی ده تا پانزده سال گذشته به‌وجود آمده‌اند: آن‌ها حاصل پیوند میان رایانه‌ها و فناوری ارتباطات ماهواره‌ای هستند. برخی گفته‌اند که «فناوری با سرعت در حال تبدیل مبادلهٔ سهام به بازار جهانی بی‌وقفه‌ای است که روزی ۲۴ ساعت کار می‌کند» (Gibbons 1990:111).

چهار جریان تکنولوژیک در این تحولات سهم داشته‌اند: پیشرفت دائمی در افزایش توانایی‌های رایانه‌ها، همراه با کاهش هزینه‌های آن‌ها؛ تبدیل شدن داده‌ها به نشانه‌های عددی که موجب یکپارچگی فناوری‌های رایانه‌ای و مخابراتی شد؛ پیشرفت ارتباطات ماهواره‌ای؛ فیبرهای نوری، که امکان ارسال پیام‌های بسیار مختلفی را از طریق یک کابل کوچک فراهم می‌کنند. فوران خیره‌کنندهٔ ارتباطات در سال‌های اخیر هیچ نشانه‌ای از زوال یا کندشدن بروز نمی‌دهد.

نیکولاس نگروپونته، بنیانگذار آزمایشگاه رسانه‌ها در مؤسسهٔ تکنولوژی ماساچوست، در کتاب دیجیتال بودن (Negroponte 1955) اهمیت شایان داده‌های دیجیتالی را در فناوری‌های ارتباطی فعلی تحلیل کرده است. همهٔ اقسام اطلاعات، از جمله تصاویر ثابت و متحرک، و صداها را می‌توان به «بیت»<sup>۲</sup> ترجمه کرد. هر بیت یا ۱ است یا ۰. برای نمونه، ترجمهٔ دیجیتال ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ به این صورت درمی‌آید ۱، ۱۰، ۱۱، ۱۰۰، ۱۰۱ [یعنی در مبنای ۲]. دیجیتال‌سازی - و سرعت - سرچشمه و ریشهٔ پیدایش و گسترش رسانه‌های چندگانه<sup>۳</sup> است: رسانه‌هایی که پیش از این با هم تفاوت داشتند و نیازمند فناوری‌های متفاوتی بودند (مثل رسانه‌های دیداری و شنیداری) اکنون می‌توانند در یک رسانهٔ واحد ترکیب شوند (دی وی دی/رایانه و از این قبیل). سرعت رایانه‌ها در هر هیجده‌ماه دوبرابر می‌شود و این فناوری اکنون به مرحله‌ای رسیده است که یک نوار ویدئویی را می‌توان به‌صورت تصویری روی صفحهٔ رایانهٔ شخصی درآورد و یا تصاویر رایانه‌ای را روی نوار ویدئو ضبط کرد. دیجیتالی‌شدن همچنین موجب پیدایش و گسترش رسانه‌های تعاملی می‌شود که به افراد اجازه می‌دهد فعالانه در آنچه می‌بینند یا می‌شنوند مشارکت کنند یا شکل و ساخت آن را تعیین کنند.

1. telecommunications

2. bit

3. multimedia

یکی از نتایج این پیشرفت‌های تکنولوژیک، رشد نجومی تعداد مکالمه‌های تلفنی بین‌المللی است که تجلی بارز جهانی‌شدن است. در ۱۹۸۲ حجم مکالمه‌های تلفنی بین‌المللی چیزی بیش از ۱۲ میلیارد دقیقه بود؛ این رقم در ۱۹۹۶ به بیش از ۶۷ میلیارد دقیقه رسیده بود. ۵۰ درصد این حجم باورنکردنی مکالمات بین‌المللی فقط از پنج کشور انجام می‌گرفت، ایالات متحده، آلمان، فرانسه، بریتانیا و سوئیس! خطوط تماس تلفن بین‌المللی توزیع نامتوازی در کل جهان دارد: با این‌که متوسط جهانی استفاده سرانه از مکالمات بین‌المللی ۷/۸ دقیقه است، در میان کشورهای توسعه‌یافته (اعضای سازمان توسعه و همکاری اقتصادی، OECD) این میانگین ۳۶/۶ دقیقه است. در افریقای جنوب صحرا، این میانگین ۱ دقیقه برای هر نفر است (Held et al., 1999).

قشربندی کاربرد تلفن بین‌المللی منعکس‌کننده تفاوت رواج و اشاعه فناوری‌های نوین در جوامع توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته است (جدول ۱۵.۱). در ۱۹۹۵ در کشورهای توسعه‌یافته، به ازای هر ۱۰۰۰ نفر به‌طور متوسط ۵۴۶ خط تلفن وجود داشت درحالی‌که در کشورهای کم‌درآمدتر این میانگین به‌زحمت از ۲۵ خط تلفن برای هر ۱۰۰۰ نفر تجاوز می‌کرد. اما نشانه‌هایی هم وجود دارد که این شکاف‌ها ممکن است روزی به‌واسطه امکانات فناوری‌های نوین از بین برود. همان‌طور که در شکل ۲.۱۵ دیده می‌شود، بعضی از کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته سرمایه‌گذاری هنگفتی روی زیرساخت‌های مخابراتی پیشرفته کرده‌اند و جلوتر از کشورهای توسعه‌یافته به شبکه‌های تلفنی تماماً دیجیتال دست یافته‌اند. با این‌که پیشرفت‌های تکنولوژیک می‌تواند به قشربندی و نابرابری فزون‌تری منجر شود، اما این فناوری‌ها نوید کاستن از چنین نابرابری‌هایی را نیز به همراه دارند چون می‌توانند ارتباطات را برای کسانی که در نواحی منزوی و دورافتاده یا فقیر زندگی می‌کنند، امکان‌پذیر سازند.

جدول ۱۵.۱. مزیده‌ای از معرف‌های اشاعه اطلاعات و مخابرات به تفکیک سطح درآمد کشورها

گروه‌بندی کشورها	خطوط اصلی تلفن برای هر ۱۰۰۰ نفر، ۱۹۹۵	رایانه‌های شخصی برای هر ۱۰۰۰ نفر، ۱۹۹۵	کاربران اینترنت در هر ۱۰۰۰ نفر، ۱۹۹۶
کم‌درآمدها	۲۵/۷	۱/۶	۰/۰۱
کم‌درآمد تا متوسط	۹۴/۵	۱۰/۰	۰/۷
متوسط تا پردرآمدها	۱۳۰/۱	۲۴/۲	۳/۵
کشورهای به‌تازگی صنعتی شده	۴۴۸/۴	۱۱۴/۸	۱۲/۹
کشورهای ثروتمند	۵۴۶/۱	۱۹۹/۳	۱۱۱/۰

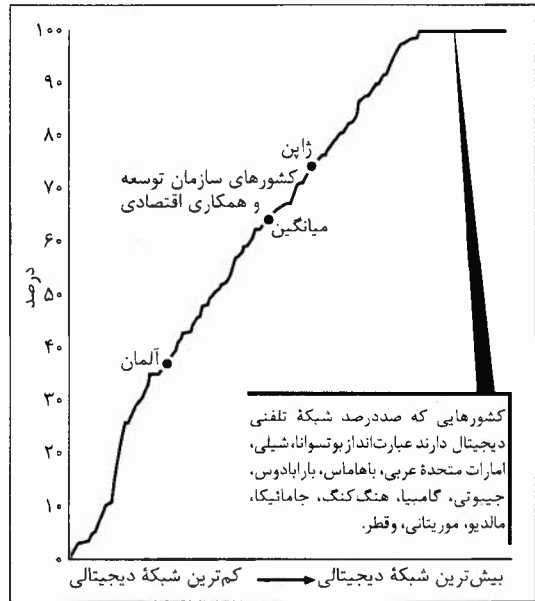


همان‌طور که خواهیم دید، احتمالاً عامل اصلی رشد تماس‌های تلفنی بین‌المللی در آینده، کاربرد هرچه بیش‌تر اینترنت خواهد بود. دسترسی به اینترنت و شمار کاربران اینترنت در سراسر جهان طی دهه‌ گذشته سر به آسمان ساییده، چون پیشرفت‌های تکنولوژیک موجب سهولت و دسترسی هرچه بیش‌تر به فعالیت‌های الکترونیکی شده است.

### تلفن‌های همراه: امواج آینده؟

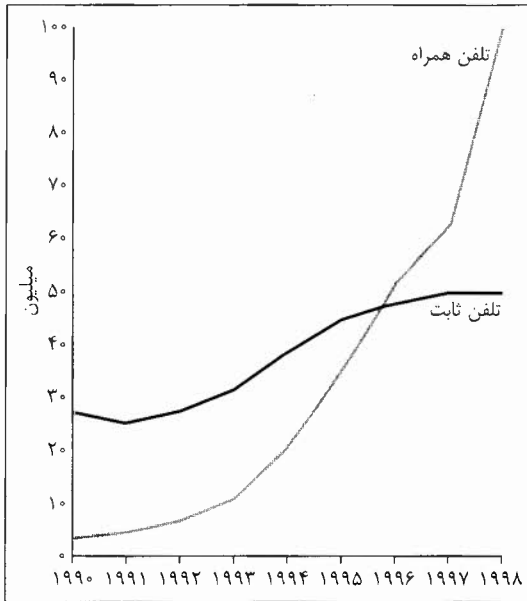
دهه ۱۹۹۰ شاهد پیشرفت بسیار مهم پدیده تازه‌ای در صنعت مخابرات بود - محبوبیت روبه‌رشد تلفن‌های همراه. برآورد می‌شود که در ۱۹۹۰ در سراسر جهان ۱۱ میلیون تلفن همراه وجود داشت. ده سال بعد، بیش از ۴۰۰ میلیون نفر از تلفن همراه استفاده می‌کردند. اگر این ارقام را با ۱۸۰ میلیون نفری که رایانه‌های شخصی دارند مقایسه کنیم، آشکار می‌شود که چرا تلفن همراه را آینده صنعت مخابرات می‌دانند.

خود تلفن همراه پدیده چندان تازه‌ای نیست، اما فناوری کاملاً نوینی موجب تبدیل شدن آن به یک پدیده جهانی شده است. «نسل اول» تلفن‌های همراه که از فناوری آنالوگ استفاده می‌کردند، پیشگام به کرسی نشاندن این ایده بودند که ارتباطات و تحرک داشتن را می‌توان با هم ترکیب کرد. فناوری دیجیتال موجب تولید «نسل دوم» این تلفن‌ها شد که پرسرعت‌تر، کوچک‌تر، ظریف‌تر و راحت‌تر بودند. همراه با استمرار کاهش قیمت‌ها و افزایش بُرد تماس‌ها به فواصل هرچه دورتر، محبوبیت تلفن‌های همراه نیز بالا گرفت: اکنون تعداد خطوط تازه تلفن‌های همراه بسیار بیش از عرضه خطوط جدید تلفن‌های ثابت است (شکل ۳.۱۵). در بعضی از کشورهای که زیرساخت تلفنی توسعه نیافته‌ای دارند و با کمبود خطوط تلفن ثابت مواجه‌اند، تلفن‌های همراه گزینه‌ای مطمئن به حساب می‌آیند که می‌توانند خدمات ضروری را ارائه کنند (شکل ۴.۱۵).



شکل ۲.۱۵ رتبه‌بندی کشورها براساس نسبت شبکه تلفنی دیجیتال، ۱۹۹۳.

منبع: International Telecommunication Union data for 164 economies. From World Bank, *World Development Report 1998-9*, Oxford University Press, 1998, p. 59.



شکل ۳.۱۵ خطوط جدید تلفن همراه در مقایسه با خطوط تلفن ثابت در جهان، ۸-۱۹۹۰.

منبع: International Telecommunication Union data. From: *The Economist*, 9 Oct. 1999.

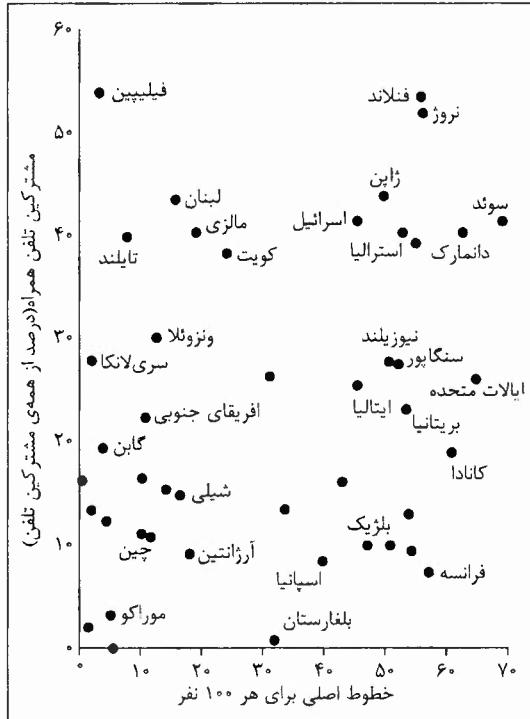
فناوری به ندرت ساکن می‌ماند، ولی فناوری تلفن‌های همراه چهارنعل به پیش می‌تازد. «نسل سوم» فناوری تلفن همراه در دوره «اینترنت بی‌سیم» به بازار خواهد آمد. به کمک معاهده کاربرد بی‌سیم (WAP)، اطلاعات متنی پایگاه‌های شبکه‌ای به صورت کلمات روی صفحه نمایش تلفن‌های همراه نقش خواهد بست. کاربران قادر خواهند بود فقط با تلفن همراه خود و بدون داشتن رایانه یا صفحه نمایش به اینترنت وصل شوند و کارهای مختلفی انجام دهند، از عملیات بانکی تا سفارش و خرید بلیط‌های مسافرتی و با خواندن عناوین روزنامه‌ها و قیمت سهام. دیگر نیازی به رایانه‌ها و اتصال از طریق تلفن برای وارد شدن به شبکه‌ها نخواهد بود؛ هرچند که برای

استفاده‌های طولانی‌تر از شبکه همچنان از رایانه و تلفن استفاده خواهد شد. اما برای انجام معامله‌های سریع، تلفن‌های همراه متصل به شبکه، روشی سریع‌تر و آسان‌تر برای دسترسی به اینترنت خواهد بود.

«قابل حمل بودن تلفن‌های همراه آن‌ها را به ابزاری عالی برای تقویت آزادی‌های شخصی تبدیل می‌کند» (*The Economist*, 9 Oct. 1999) شکی نیست که تلفن‌های همراه در عصری که وجه مشخصه آن حرکت دائمی، رفت‌وآمدهای کاری، مسافرت‌های فراوان و برنامه‌های فشرده است، گنجینه پرارزشی محسوب می‌شوند. کارها و وظایف را می‌توان به نحو بهتری مدیریت کرد؛ والدین می‌توانند با کودکان و نوجوانان خود در تماس دائمی باشند؛ زمانی که برای رفت‌وآمد و بدون دسترسی به تلفن ثابت صرف می‌شود، اکنون می‌تواند برای تنظیم و رفع نیازهای شخصی و حرفه‌ای مورد استفاده قرار گیرد. بسیاری از مردم شیفته انعطاف‌پذیری ناشی از تلفن همراه هستند.

اما بعضی‌ها هم هشدار می‌دهند که تلفن‌های همراه نشانه برخی از جنبه‌های دردسرافرین زمانه ما هستند. در روزگار پرشتابی که روزهای کاری طولانی‌تر می‌شوند و انرژی و مسئولیت بیش‌تری از

افراد می‌طلبند، ظاهراً تلفن‌های همراه این آهنگ جنون‌آمیز زندگی را سراسام‌آورتر می‌کنند چون اوقات شخصی و خصوصی مردم را نیز از آن‌ها سلب می‌کنند. تلفن‌های همراه موجب می‌شوند که افراد هر لحظه در دسترس و قابل نظارت و کنترل باشند، و بدین ترتیب مرز میان زندگی شخصی و حرفه‌ای مخدوش می‌شود. اوقات ارزشمند «بینابینی» که قبلاً صرف تمرکز افکار و تمديد قوا می‌شد، اکنون با زنگ‌های پی‌درپی تلفن‌های همراه آشفته می‌شود و همه جزئیات و ریزه‌کاری‌هایی که نیازمند تنظیم و سازماندهی بودند و در آخرین لحظه‌ها با تلاش‌های طاقت‌فرسا و فشرده نظم و نسق پیدا می‌کردند، اکنون با مزاحمت‌های پی‌درپی تلفن همراه ناکام می‌مانند. در بعضی از اماکن عمومی، مثل قطارها و رستوران‌ها، کم‌کم تلفن‌های همراه را به دیده مزاحمت می‌نگرند و اقداماتی برای محدود ساختن استفاده از آن‌ها در این



شکل ۴.۱۵ حجم تلفن و اشاعه تلفن همراه در جهان، ۱۹۹۶. منبع: International Telecommunications Union data for 45 countries. From World Bank, *World Development Report 1998-9*, Oxford University Press, 1998, p. 59.

تلفن‌های همراه را به دیده مزاحمت می‌نگرند و اقداماتی برای محدود ساختن استفاده از آن‌ها در این اماکن آغاز شده است.

### اینترنت

در اوایل دهه ۱۹۹۰، بسیاری از متخصصان رایانه و صنایع فناوری متقاعد شده بودند که دوره حکومت رایانه‌های شخصی به پایان رسیده است. آن‌ها هر روز بیش از روز گذشته به این نتیجه می‌رسیدند که آینده نه به رایانه‌های شخصی بلکه به نظام جهانی رایانه‌های به هم پیوسته - اینترنت - گره خورده است. با این‌که بسیاری از کاربران رایانه‌ها در آن هنگام احتمالاً تشخیص نمی‌دادند، رایانه شخصی به سرعت فقط به ابزاری برای دسترسی به رویدادهایی که در جاهای دیگری اتفاق می‌افتاد تبدیل می‌شد - رویدادهایی که در شبکه‌ای که در سراسر کره زمین دامن گسترده بود اتفاق می‌افتاد، شبکه‌ای که متعلق به هیچ فرد یا شرکتی نبود.

توان بالقوه اینترنت برای تقویت مبارزه‌های بین‌المللی در مبحث «فناوری و جنبش‌های اجتماعی» در صفحه ۶۳۷ بررسی شده است.

### پیدایش اینترنت

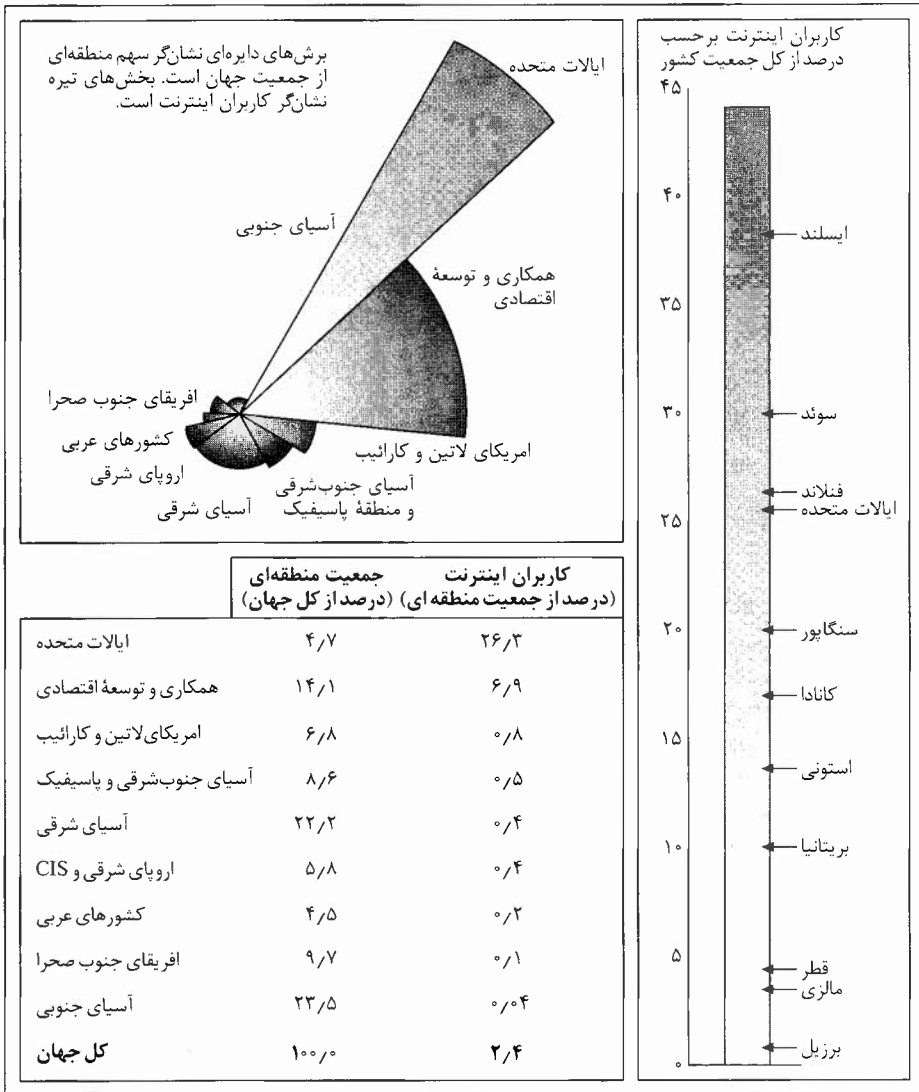
اینترنت به صورتی خودجوش پدیدار شد. اینترنت محصول دنیای یکپارچه و تقسیم‌شده‌ای است - دنیای بعد از سقوط دیوار برلین. اما اولین خاستگاه آن دقیقاً در دوره جنگ سرد یعنی قبل از ۱۹۸۹ بود. اولین نطفه‌های شبکه در پنتاگون یعنی ستاد فرماندهی ارتش آمریکا بسته شد. این شبکه در ۱۹۶۹ ایجاد شد و اولین نام آن شبکه آرپا (ARPA)<sup>۱</sup> بود که مخفف آژانس پروژه‌های پیشرفته تحقیقاتی پنتاگون بود. این شبکه هدف محدود و مشخصی دنبال می‌کرد. غرض از ایجاد آرپا این بود که دانشمندانی که روی پروژه‌های نظامی در مناطق مختلف آمریکا کار می‌کردند، امکانات و منابع خود را روی هم بریزند و از تجهیزات گران‌قیمت مورد استفاده خود به‌طور مشترک استفاده کنند. ابداع‌کنندگان این شبکه بعداً به این فکر افتادند که به کمک این شبکه راهی هم برای ارسال پیام پیدا کنند - و به این ترتیب پست الکترونیکی یا «ای-میل» متولد شد.

در اوایل دهه ۱۹۸۰ این شبکه اینترنتی پنتاگون تقریباً از ۵۰۰ کامپیوتر تشکیل می‌شد، و همه این رایانه‌ها در آزمایشگاه‌های نظامی و گروه‌های کامپیوتر دانشگاه‌ها قرار داشتند. کم‌کم سایر کسانی که در دانشگاه‌ها بودند نیز به این شبکه وصل شدند و شروع به استفاده از این سیستم برای اهداف و مقاصد خود کردند. در ۱۹۸۷ اینترنت شامل ۲۸,۰۰۰ رایانه میزبان می‌شد که در دانشگاه‌ها و آزمایشگاه‌های تحقیقاتی گوناگون قرار داشتند.

تا چندسال، اینترنت به دانشگاه‌ها محدود می‌شد. همراه با گسترش رایانه‌های شخصی خانگی، کم‌کم اینترنت به بیرون از دانشگاه‌ها پا گذاشت - و سپس دوره رشد سیل‌آسای آن آغاز شد. بین ۱۹۸۱ و ۱۹۹۸ نسبت خانوارهای بریتانیایی دارای رایانه از ۱۸ درصد به ۳۴ درصد رسید. در میان خانوارهایی که صاحب فرزند بودند این نسبت ۴۹ درصد بود (HMSO 2000). گسترش تأمین‌کنندگان خدمات اینترنتی خصوصی و تجاری<sup>۲</sup> (ISP) که دسترسی تلفنی از طریق مودم را ارائه می‌دادند موجب افزایش هرچه بیشتر نسبت خانوارهای صاحب امکانات اتصال به شبکه شد. خدمات شبکه‌ای، صفحه‌های خبری الکترونیک، چت‌روم‌ها و کتابخانه‌های نرم‌افزاری به این شبکه ضافه شد و این بار نه فقط اهالی امریکای شمالی بلکه اهالی سراسر جهان و گروه‌های بسیار گوناگون مردم بودند که شبکه را هر روز رشد و گسترش تصورناپذیری می‌دادند. شرکت‌ها نیز وارد این گود شدند. در ۱۹۹۴، شرکت‌ها از دانشگاه‌ها پیشی گرفتند و به اصلی‌ترین کاربران شبکه تبدیل شدند. شبکه جهان‌گستر (WWW) مشهورترین بخش اینترنت است. شبکه جهان‌گستر، همچون

1. Advances Research Projects Agency.

2. Internet Service Providers



شکل ۵.۱۵ کاربران اینترنت در سراسر جهان.

جمهوری چک، مجارستان، مکزیک، لهستان، جمهوری کره و ترکیه عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD) هستند و در مجموعه‌های منطقه‌ای عضویت ندارند.

منبع: Based on data supplied by Nua 1999, Network Wizards 1998 and IDC 1999. From UNDP, *Human Development Report*, Oxford University Press, 1999, p. 63.

فاخته‌ای که در آسیایانه پرنده دیگری نشسته باشد، ممکن است میزبان خود را از آسیایانه بیرون براند. این شبکه در واقع یک کتابخانه چندرسانه‌ای جهانی است. شبکه جهان‌گستر را در ۱۹۹۲ یک

سراسر جهان معروف کرد به دست یکی از دانشجویان دانشگاه ایلینویز نوشته شد. کاربران اینترنت به کمک یک «جست‌وجوگر» - برنامه نرم‌افزاری که به افراد امکان جست‌وجوی اطلاعات، یافتن بگ‌ها یا صفحات شبکه‌ای خاص، و مشخص کردن آن صفحه‌ها برای مراجعه‌های بعدی را می‌دهد - در این شبکه جهان‌گستر سیروسیاحت می‌کنند. می‌توان از شبکه مجموعه وسیعی از سده و برنامه‌ها را استخراج کرد، از گزارش‌های سیاسی حکومت‌ها تا نرم‌افزارهای ضد ویروسی یا ریز هی رایانه‌ای. همراه با رشد محتوای پایگاه‌ها، آن‌ها به جشنواره‌ای برای حواس تبدیل شده‌اند. بسیاری از آن‌ها با عکس‌ها و تصاویر جالب و چشمگیری تزئین می‌شوند، یا حاوی فال‌های صوتی و تصویری‌ند. این شبکه همچنین قرارگاه اصلی «تجارت الکترونیکی» - معامله‌ها و قراردادهای تجاری که به واسطه شبکه الکترونیکی منعقد می‌شوند - نیز هست.

نمدرکستی که عملاً به اینترنت وصل می‌شوند نامعلوم است، ولی در آغاز سده بیست و یکم بیش از ۱۰۰ میلیون نفر در سراسر جهان می‌توانستند به اینترنت وصل شوند. برآورد می‌شود که از سال ۲۰۰۰ به بعد اینترنت با نرخ ۲۰۰ درصد در سال رشد کرده است! به نظر قطعی می‌رسد که این نرخ رشد تصدعی با پیشرفت‌های بیش‌تر در فناوری رایانه‌ها و مخابرات، همچنان ادامه داشته باشد.

دسترسی به اینترنت توزیع بسیار ناهمواری دارد (شکل ۵.۱۵). در ۱۹۹۸، ۸۸ درصد از کاربران اینترنت جهان در جهان توسعه یافته زندگی می‌کردند. امریکای شمالی بیش از ۵۰ درصد همه کاربران را در خود جای می‌دهد، با این‌که فقط ۵ درصد جمعیت جهان را داراست. ایالات متحده دسترسی است که بالاترین سطح مالکیت کامپیوتر و دسترسی به شبکه را دارد. بیش از ۱۰۰ میلیون امریکایی از اینترنت استفاده می‌کنند، درحالی‌که آلمان و بریتانیا هر دو با فخر فروشی از ۱۰ میلیون کاربر اینترنت سخن می‌گویند. در ژاپن، یعنی کشوری که جنون اینترنت قدری دیرتر به آن راه یافت، بیش از ۱۴ درصد جمعیت (۱۸/۳ میلیون نفر) از اینترنت استفاده می‌کردند. انتظار می‌رود که این رقم طی سال‌های آتی به سرعت افزایش یابد.

### تأثیر اینترنت

تأثیر اینترنت تغییرات شگرف تکنولوژیک، هیچ‌کس نمی‌تواند مطمئن باشد که آینده آستان چیست. عصر اینترنت تجسم نظم نوین جهانی است که در پایان سده بیستم رخ نموده است. تأثیرات اینترنت در «فضای مجازی» زندگی می‌کنند. فضای مجازی<sup>۱</sup> به معنای فضای تعاملی است که توسط شبکه جهانی رایانه‌هایی شکل می‌گیرد که اینترنت را تشکیل می‌دهند. در فضای مجازی، سراسر که بودریار ممکن بود بگوید، ما دیگر «آدمیان» نیستیم بلکه پیام‌هایی روی صفحه

1. cyberspace

رایانه‌های یکدیگریم. سوای پست الکترونیکی، که کاربران خود را معرفی می‌کنند، در اینترنت هیچ‌کس نمی‌تواند مطمئن باشد که دیگران واقعاً کیستند، زن هستند یا مرد، یا در کجای این جهان قرار دارند. دربارهٔ اینترنت کاریکاتور مشهوری هست که سگی را نشان می‌دهد که جلو رایانه‌ای نشسته است. در شرح این کاریکاتور می‌خوانیم: «خوبی اینترنت این است که هیچ‌کس نمی‌داند تو سگی.»



«از ای-میل تو خیلی خوشم آمد، اما خیال می‌کردم بزرگ‌تر باشی.»

منبع: © The New Yorker Collection 1998 Robert Weber from cartoonbank.com.

گسترش اینترنت در سراسر جهان، پرسش‌های مهمی برای جامعه‌شناسان مطرح ساخته است. اینترنت در حال دگرگون ساختن سیمای زندگی روزانه

است. تیره و تار ساختن مرزهای میان امر جهانی و امر محلی، ایجاد مجراهای تازه‌ای برای ارتباطات و تعامل، و امکان‌پذیر ساختن انجام وظایف هرچه بیش‌تری به صورت شبکه‌ای. اما در عین حال، همان‌قدر که فرصت‌های تازه و هیجان‌انگیزی برای کشف جهان اجتماعی تأمین می‌کند، تهدیدی برای ویرانی روابط و اجتماعات انسانی نیز هست. هرچند که «عصر اطلاعات» هنوز در اولین مراحل و نخستین روزهای خویش است، جامعه‌شناسان مدت‌ها است که دربارهٔ نتایج پیچیده و بغرنج اینترنت برای جوامع مدرن اخیر بحث می‌کنند.

عقاید مربوط به تأثیرهای اینترنت بر کنش متقابل اجتماعی در دو مقولهٔ کلی جای می‌گیرند. در یک سمت، ناظران و مفسرانی هستند که دنیای اینترنت را پشتوانهٔ شکل‌های نوین روابط الکترونیکی می‌دانند که تعامل‌های رودر روی کنونی را یا تقویت و یا تکمیل می‌کنند. افراد به هنگام سفر یا کار در خارج، می‌توانند با استفاده از اینترنت به‌طور مرتب با دوستان و بستگان خویش در ارتباط باشند. دوری و جدایی قابل تحمل‌تر می‌شود. اینترنت امکان شکل‌گیری انواع نوین روابط و مناسبات را نیز فراهم می‌آورد: کاربران «بی‌نام و نشان» شبکه می‌توانند در چت‌روم‌ها با هم ملاقات و دربارهٔ موضوعات مورد علاقهٔ خویش گفت‌وگو کنند. این تماس‌های مجازی گاهی تبدیل به دوستی‌های تمام‌عیار الکترونیکی می‌شود یا حتی به ملاقات‌های رودر رو می‌انجامد. بسیاری از کاربران اینترنت عضو اجتماعات فعال اینترنتی هستند که به لحاظ کیفی متفاوت از اجتماعاتی است که آنان در دنیای فیزیکی ساکنان آن هستند. دانش‌پژوهانی که اینترنت را افزودهٔ مثبتی به تعامل انسانی می‌دانند این

استدلال را مطرح می‌کنند که اینترنت موجب وسعت و پرمایگی شبکه‌های اجتماعی مردم می‌شود. ما همه چنین دیدگاه پراشتیاقی ندارند. هر قدر مردم اوقات بیش‌تری را صرف ارتباط‌های رایانه‌ای می‌کنند و کارهای خود را بیش‌تر از طریق فضای مجازی به انجام می‌رسانند، شاید وقت کم‌تری را به تعامل با یکدیگر در دنیای فیزیکی اختصاص دهند. برخی از جامعه‌شناسان بیم آن دارند که گسترش فناوری اینترنت به انزوا و انفراد اجتماعی روزافزون منجر شود. بنا به استدلال آنان، یکی از آثار و عواقب دسترسی فزاینده به اینترنت در خانوارها این است که مردم «اوقات مفید» خود را کم‌تر با خانواده و دوستان می‌گذرانند. اینترنت، همراه با تیره‌وتار شدن مرزهای میان کار و خانه، در حال تصرف زندگی خانگی است: بسیاری از کارکنان در خانه به کارشان ادامه می‌دهند - بازکردن صندوق پست الکترونیکی یا به پایان رساندن کارهایی که در طول روز قادر به تکمیل آن‌ها نبوده‌اند. تماس و مراودهٔ نسبی کاهش می‌یابد، روابط و مناسبات شخصی تحلیل می‌روند، شکل‌های سنتی سرگرمی و تفریح مثل تئاتر و کتاب از صحنه خارج می‌شوند، و چهارچوب زندگی اجتماعی سستی می‌گیرد.

#### دورهٔ نوین انزوای اجتماعی؟

این‌که هنوز خیلی زود است که با قطعیت دربارهٔ همهٔ نتایج فوران اینترنت در جوامع مدرن اخیر دوری کنیم، اما بعضی از مطالعات جامعه‌شناسانه سعی در سنجیدن آثار و عواقب آن داشته‌اند. در مطالعهٔ وسیعی که روی بیش از ۴۰۰۰ فرد بالغ امریکایی انجام گرفت و نتایج آن در فوریهٔ ۲۰۰۰ چاپ و منتشر شد، پژوهشگران دانشگاه استنفورد دریافتند که کاربران اینترنت در مقایسه با کسانی که کاربر اینترنت نیستند یا کاربران دائمی نیستند، وقت کم‌تری را با خانواده‌های خود یا در فعالیت‌های اجتماع خود می‌گذرانند.

در این مطالعه معلوم شد که ۵۵ درصد از پاسخگویان در خانه یا محل کار به اینترنت دسترسی داشتند؛ ۲۰ درصد از پاسخگویان «کاربران دائمی» بودند که دست‌کم پنج ساعت در هفته به شبکه وصل می‌شدند.

در این مطالعه به دو روند مهم اشاره شده است. نخست، به نظر می‌رسد که اینترنت موجب رویگردانی از سایر رسانه‌های گروهی می‌شود. در میان کاربران دائمی اینترنت، ۶۰ درصد گفته بودند که کنون وقت کم‌تری را صرف تماشای تلویزیون می‌کنند و یک‌سوم آن‌ها نیز گزارش داده بودند که وقت مطالعهٔ روزنامه را کاهش داده‌اند.

دوم، اینترنت مرز میان خانه و محل کار را برهم می‌زند. یک‌چهارم کاربران دائمی گزارش داده‌اند که وقت بیش‌تری را صرف کارکردن در خانه می‌کنند، درحالی‌که ساعات کار آن‌ها در محل کار همچون گذشته است یا حتی بیش‌تر شده است. به گفتهٔ نویسندهٔ این گزارش، زندگی به «جریان بی‌وقفه‌ای» تبدیل شده که حول محور اینترنت سازمان می‌یابد. اکنون کارکنان در طول ساعات «اداری» به سراغ اینترنت می‌روند و چون کارهای‌شان انجام نشده باقی می‌ماند، در پایان روز به جای جمع‌وجور کردن میزهای خود، کارها را به خانه می‌برند.



برای آشنایی با ظرایف و ریزه‌کاری‌هایی که در ارتباطات راه دور از دست می‌رود، به «چهره، بدن و گفتار در کنش متقابل» در صفحه ۱۳۳ مراجعه کنید.

این عقاید و موضع‌گیری‌های متضاد را چگونه باید ارزیابی کنیم؟ قدر مسلم در هر دو طرف این بحث عناصری از حقیقت وجود دارد. شکی نیست که اینترنت موجب وسعت افق‌های ما می‌شود و فرصت‌های بی‌سابقه‌ای برای برقراری تماس با دیگران در اختیار ما می‌گذارد. اما ضرباهنگ لگام‌گسیخته رشد و گسترش اینترنت، نشانگر تهدیدها و چالش‌هایی برای شکل‌های سنتی تعامل انسانی نیز هست. آیا اینترنت جامعه را از اساس دگرگون و به اقلیمی تکه‌پاره و غیرشخصی تبدیل خواهد کرد که در آن انسان‌ها به‌زحمت از خانه‌های‌شان بیرون می‌آیند و توانایی ارتباط با یکدیگر را از کف خواهند داد؟ به‌نظر بعید می‌رسد. حدود پنجاه‌سال پیش، ترس و نگرانی‌های بسیار مشابهی به هنگام گسترش سیل آسای تلویزیون در صحنه رسانه‌ها، اظهار می‌شد. دیوید ریزمن در کتاب *جماعت تنها*<sup>۱</sup> که تحلیل جامعه‌شناختی پرنفوذی درباره جامعه امریکایی در دهه ۱۹۵۰ بود (Riesman 1961)، نگرانی خود را از آثار و نتایج تلویزیون بر زندگی خانوادگی و اجتماعی بیان می‌داشت. با این‌که برخی از ترس و بیم‌های او و همفکرانش درست بود، اما تلویزیون و رسانه‌های گروهی از جهات متعددی زندگی اجتماعی را غنی‌تر نیز ساخته‌اند.

اینترنت نیز همچون تلویزیون، بیم‌ها و امیدهایی به‌بار آورده است. آیا ما هویت‌های خود را در فضای مجازی از دست خواهیم داد؟ آیا به‌جای آن‌که ما عنان فناوری رایانه‌ای را در دست داشته باشیم، رایانه بر ما مسلط خواهد شد؟ آیا آدمیان در لاک دنیای ضداجتماعی رایانه‌ای فرو خواهند رفت؟ خوشبختانه پاسخ همه پرسش‌های فوق، تقریباً به یقین، منفی است. همان‌طور که پیش از این در مبحث «ضرورت مجاورت» در صفحه ۱۰۱ دیدیم، مردم اگر بتوانند به شیوه معمول دور هم جمع شوند، از جلسه‌های ویدئویی استفاده نمی‌کنند. مدیران تجاری اکنون بسیار بیش از گذشته صور متعددی از ارتباطات الکترونیکی را در اختیار دارند. درعین حال، شمار جلسه‌های تجاری حضوری و رو در رو افزایش چشمگیری داشته است.

### جهانی‌شدن و رسانه‌ها

همان‌طور که در سراسر این کتاب دیده‌ایم، اینترنت یکی از عوامل اصلی - و جلوه‌های اصلی - فرآیندهای فعلی جهانی‌شدن است. اما جهانی‌شدن همچنین موجب تحول در نفوذ و تأثیر بین‌المللی سایر شکل‌های رسانه‌ها نیز می‌شود. در این بخش به بررسی تغییراتی می‌پردازیم که در این اوضاع و شرایط جهانی‌شدن بر رسانه‌های گروهی تأثیر می‌گذارد.

۱- بزنگه رسانه‌ها همیشه ابعاد جهانی داشته‌اند - مثل گردآوردن اخبار جهان و توزیع فیلم‌ها تا سری قیانوس‌ها - شرکت‌های رسانه‌ای تا دهه ۱۹۷۰ در بازارهای داخلی خاصی فعالیت و - - - قوانین و مقررات حکومت‌های ملی فعالیت می‌کردند. صنعت رسانه‌ها به صورت حضری جداگانه‌ای تمایز یافته بود - سینما، رسانه‌های چاپی، و پخش رادیو تلویزیونی در اکثر - - - مستقل از یکدیگر عمل می‌کردند.

۲- در طی سه دهه گذشته دگرگونی‌های عمیقی در صنعت رسانه‌ها رخ داده است. بازارهای ملی راه - - - بی‌بازار جهانی شناور و انعطاف‌پذیری گشوده‌اند، درحالی‌که فناوری‌های نوین موجب - - - می‌بخشند رسانه‌هایی شده‌اند که پیش از این متمایز از هم بودند. با آغاز سده بیست و یکم، بازار - - - رسانه‌ها تحت سیطره گروهی از شرکت‌های رسانه‌ای چندملیتی است که شمار آن‌ها از حدود - - - بیست شرکت فراتر نمی‌رود و ردپای آن‌ها در تولید، توزیع و بازاریابی اخبار و سرگرمی‌ها تقریباً در - - - همه کشورهای جهان دیده می‌شود.

۳- پیوید هلد و همکاران وی در مطالعه‌ای که درباره جهانی شدن انجام داده‌اند (Held, et al., 1999) - - - به پنج تحول بزرگ اشاره می‌کنند که در ایجاد نظم جهانی رسانه‌ها نقش داشته‌اند:

۱- تمرکز فزاینده مالکیت رسانه‌های جهانی اکنون تحت سیطره شمار اندکی از شرکت‌های قدرتمند - - - قرار دارند. شرکت‌های کوچک و مستقل رسانه‌ای کم‌کم در مجتمع‌های رسانه‌ای کاملاً متمرکزی - - - جذب شده‌اند.

۲- جریخش از مالکیت عمومی به خصوصی شرکت‌های رسانه‌ای و مخابراتی، به‌طور سنتی، تقریباً - - - همه کشورهای جهان تحت مالکیت کامل یا محدود دولت بودند. در چند دهه گذشته، - - - آزادی فعالیت‌های تجاری و تسهیل مقررات و محدودیت‌ها موجب خصوصی‌سازی (و - - - نجر شدن) شرکت‌های رسانه‌ای در بسیاری از کشورها شده است.

۳- اختراهای فراملیتی شرکت‌ها شرکت‌های رسانه‌ای دیگر فقط در مرزهای ملی عمل نمی‌کنند. به - - - همین سیاق، قواعد مالکیت رسانه‌ها نیز کم‌تر و آسان‌تر شده‌اند تا امکان سرمایه‌گذاری و تملک - - - بین‌مرزی فراهم آید.

۴- نوع یافتن محصولات رسانه‌ها صنعت رسانه‌ای تنوع زیادی یافته است و نسبت به گذشته کم‌تر - - - حضری‌بندی شده است. مجتمع‌های عظیم رسانه‌ای، مثل AOL-Time Warner، آمیزه‌ای از - - - محصولات رسانه‌ای را تولید و توزیع می‌کنند که شامل موسیقی، اخبار، رسانه‌های چاپی و - - - رسانه‌های تلویزیونی نیز می‌شود.

۵- تمرکز رو به رشد ادغام شرکت‌های رسانه‌ای گرایشی به ادغام شرکت‌های بخش‌های مختلف - - - صنعت رسانه‌ای وجود دارد. شرکت‌های مخابراتی، تولیدکنندگان و سازندگان نرم‌افزار و - - - سخت‌افزار، تولیدکنندگان برنامه‌های رسانه‌ها، به‌طور روزافزون رو به ادغام شدن می‌روند و این - - - به سرعت ادغام فزاینده صور گوناگون رسانه‌ها است.

### آیا اینترنت، صنعت موسیقی را دگرگون خواهد ساخت؟

اینترنت مدتی است که در حال دگرگون‌ساختن بسیاری از جنبه‌های زندگی روزانه ما است، از فعالیت‌های فراغتی و تفریحی ما تا روش‌های تجاری. برای شرکت‌های رسانه‌ای «سنتی»، مثل صنعت موسیقی، اینترنت هم فرصتی بزرگ و هم تهدیدی جدی به‌شمار می‌آید.

با این‌که صنعت موسیقی در حال تمرکز هرچه بیشتر در دست‌ان چند مجتمع بین‌المللی است، بعضی از ناظران معتقدند که این صنعت آسیب‌پذیرترین حلقه زنجیر «صنعت فرهنگ» است. دلیل این امر آن است که اینترنت امکان نسخه‌برداری دیجیتال از موسیقی را فراهم می‌کند، یعنی جای خرید موسیقی به شکل نوار کاست یا سی‌دی از فروشگاه‌های محلی محصولات موسیقی را می‌گیرد. صنعت جهانی موسیقی در زمان حاضر از شبکه درهم‌پیچیده کارخانه‌ها، زنجیره‌های توزیع، فروشگاه‌های موسیقی و پرسنل فروش تشکیل می‌شود. اگر اینترنت با فراهم‌ساختن امکان بازاریابی و نسخه‌برداری مستقیم، نیاز به همه این عناصر را از بین ببرد، از صنعت موسیقی چه باقی خواهد ماند؟ و چه چیزی جلو شرکت‌های اینترنتی رقیب را خواهد گرفت تا وارد بازار نشوند و روی نیاز رو به رشد به ژانرهای موسیقایی «خاص» و آثار هنرمندان محلی، سرمایه‌گذاری نکنند؟ برای کسب‌وکاری که با نردبان تقاضای جهانی موسیقی عامه‌پسند مرسوم به اوج افلاک رسیده است، روندهای موجود از طلای نحس خبر می‌دهند: از ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۸، سهم بازار برای بزرگ‌ترین دو ژانر موسیقی - موسیقی راک و پاپ - از ۶۲ درصد به ۴۵ درصد رسید (اکنونومیست، ۲۹ ژانویه، ۲۰۰۰). آواهای تازه‌ای مثل، هیپ-هپ، تریپ-هپ، جاز اسیدی و جاز سالنی، بازار موسیقی مرسوم را زیرورو می‌کنند.

صنعت موسیقی مدت‌ها است که با آثار و عواقب دیجیتال شدن موسیقی می‌جنگد. فدراسیون بین‌المللی صنایع صوتی تخمین زده است که در هر لحظه معینی بیش از ۱۰۰ میلیون قطعه موسیقی به صورت غیرقانونی در اینترنت ارسال می‌شود و برای نسخه‌برداری در دسترس است (اکنونومیست، ۲۹ ژانویه، ۲۰۰۰). تکثیر غیرقانونی اینترنتی مدت‌ها است که یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های پیش‌روی صنعت جهانی موسیقی است. با این‌که تلاش‌هایی برای ایجاد کنترل‌های سخت و دقیق روی تکثیر غیرقانونی موسیقی به عمل می‌آید، اما سرعت تغییر فناوری بر توانایی این صنعت در ریشه‌کن‌ساختن تکثیر غیرقانونی، پیشی می‌گیرد.

یکی از مواردی که در سال ۲۰۰۰ توجه زیادی را جلب خود کرد، ماجرای نیستر (Napster) بود. نیستر برنامه‌ای نرم‌افزاری است که امکان مبادله فایل‌ها را در اینترنت فراهم می‌کند - از جمله مبادله نسخه‌های غیرقانونی موسیقی. صنایع ضبط و پخش موسیقی دعوای حقوقی متعددی علیه شرکت کوچک سازنده نیستر اقامه کردند. اما دیگر گول از چراغ بیرون آمده است.

جهانی‌شدن رسانه‌ها، شکل‌های «افقی» ارتباطات را به مرکز صحنه آورده است. اگر شکل‌های سنتی رسانه‌ها اطمینان می‌دادند که ارتباطات در درون مرزهای دولت-ملت‌ها و به شیوه «عمودی»

حریص می‌باشد، جهانی‌شدن به یکپارچگی و ادغام افقی ارتباطات می‌انجامد. نه فقط مردم می‌توانند یکدیگر ارتباط برقرار کنند، محصولات رسانه‌ها نیز به دلیل چهارچوب‌های یکنواخت و هماهنگ در زمینه سیاست‌های مالکیتی و استراتژی‌های بازاریابی فراملی، پخش و انتشار گسترده‌ای پیدا می‌کنند. ارتباطات و رسانه‌ها اکنون بهتر می‌توانند به فراسوی محدوده‌های کشورهای منفرد گسترش بیابند (Srebrenny, Mohammadi et al., 1997).

نظم نوین اطلاعاتی، همچون سایر ابعاد جامعه جهانی، به صورت یکنواخت و هموار توسعه یافته است و تفکیک میان جوامع توسعه یافته و کم‌تر توسعه یافته را منعکس می‌سازد. در این بخش بعد جهانی‌شدن رسانه‌ها را بررسی می‌کنیم و سپس به ملاحظه استدلال‌های برخی از مفسران خواهیم پرداخت که معتقدند نظم نوین و جهانی رسانه‌ها را به کمک مفهوم «امپراتوری رسانه‌ها» بهتر می‌توان توصیف کرد.

### موسیقی

همان‌طور که دیوید هلد و همکاران وی در تحقیق خود درباره جهانی‌شدن رسانه‌ها و ارتباطات حاضرنشان ساخته‌اند، «موسیقی بیش از سایر شکل‌های ارتباطات پذیرای جهانی‌شدن است». (Held et al., 1999: 35). زیرا موسیقی قادر است محدوده‌های زبان‌گفتاری و نوشتاری را پشت سر گذارد و به توده‌های مخاطبان برسد. صنعت جهانی موسیقی، که تحت سیطره شمار اندکی از شرکت‌های چندملیتی است، بر پایه توانایی خود در کشف، تولید، بازاریابی و توزیع استعدادهای موسیقایی هزاران هنرمند و رساندن آن‌ها به مخاطبان سراسر جهان بنا شده است. رشد فناوری - از دستگاه‌های خانگی پخش استریو تا موسیقی تلویزیونی (مثل شبکه ام‌تی‌وی) تا لوح‌های فشرده - نسخه‌های تازه‌تر و پیشرفته‌تری برای توزیع جهانی موسیقی فراهم آورده است. طی دهه‌های اخیر، مجتمع نهادی شرکت‌ها به عنوان بخشی از بازاریابی و توزیع جهانی موسیقی رشد و توسعه یافته است.

صنعت جهانی موسیقی ضبط‌شده، یکی از متمرکزترین صنایع رسانه‌ای است. پنج شرکت بزرگ - یونیورسال (که در ۱۹۹۸ پولی‌گرام را در خود جذب کرد)، تایم وارنر، سونی، ام‌سی، و رتمنان - ۸۰ تا ۹۰ درصد همه فروش بین‌المللی موسیقی را در اختیار دارند (Herman and McChesney, 1997). ام‌سی تا پیش از ژانویه ۲۰۰۰ که با تایم وارنر ادغام شد، در میان پنج شرکت اول موسیقی تنها شرکتی بود که بخشی از یک مجتمع رسانه‌ای بزرگ‌تر نبود. صنعت جهانی موسیقی رشد شایانی در اواسط دهه ۱۹۹۰ بود، و بین سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۵ میزان فروش قریب ۳۱ درصد افزایش یافت. میزان فروش به خصوص در کشورهای رو به توسعه زیاد بود، و بسیاری از شرکت‌های بزرگ به امید رشد آینده بازار به صرافت افتاده‌اند که با هنرمندان محلی قرارداد ببندند.

رشد صنعت جهانی موسیقی اساساً به دلیل موفقیت موسیقی عامه‌پسند - که عمدتاً در امریکا و بریتانیا پدید آمد - و گسترش فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های جوانان بوده است که به این موسیقی گره می‌خورد (Held et al., 1999). بنابراین، جهانی‌شدن موسیقی یکی از عوامل اصلی اشاعهٔ سبک‌ها و ژانرهای موسیقی آمریکایی و بریتانیایی بین مخاطبان بین‌المللی بوده است. ایالات متحده و بریتانیا رتبهٔ اول صادرات موسیقی عامه‌پسند در جهان هستند، و سطح تولید داخلی موسیقی در سایر کشورها بسیار پایین‌تر از ایالات متحده و بریتانیا است. با این‌که بعضی از منتقدان استدلال می‌کنند که سلطهٔ این دو کشور بر صنعت موسیقی مانع موفقیت سنت‌ها و آهنگ‌های موسیقی محلی می‌شود، اما به یادداشتن این مطلب بسیار مهم است که جهانی‌شدن خیابانی دو طرفه است. محبوبیت فزایندهٔ «موسیقی دنیا» - مثل موفقیت چشمگیر آهنگ‌های ملهم از امریکای لاتین در ایالات متحده - گواه این واقعیت است که جهانی‌شدن به اشاعهٔ فرهنگی در همهٔ جهات منجر می‌شود.

### سینما

برای ارزیابی جهانی‌شدن سینما راه‌های متفاوتی وجود دارد. یکی این است که ببینیم فیلم‌ها در کجا تولید می‌شوند و منابع تأمین هزینه‌های آن‌ها از کجاست. براساس این معیارها، بدون شک فرآیند جهانی‌شدن در صنعت سینما جریان داشته است. طبق مطالعه‌هایی که یونسکو (سازمان علمی، آموزشی و فرهنگی ملل متحد) انجام داده، بسیاری از کشورها توانایی تولید فیلم دارند. در دههٔ ۱۹۸۰ قریب به بیست و پنج کشور هر ساله پنجاه فیلم یا بیش‌تر تولید می‌کردند، درحالی‌که تعداد انگشت‌شماری از کشورها - ایالات متحده، ژاپن، کره جنوبی، هنگ‌کنگ و هند - جلوتر از همه بوده و بیش از ۱۵۰ فیلم در سال تولید می‌کردند (Held et al., 1999).

راه دیگری برای ارزیابی جهانی‌شدن سینما، بررسی میزان صادرات فیلم‌های تولیدشده در داخل به سایر کشورها است. در دههٔ ۱۹۲۰، که فیلم‌های سینمایی [غیرمستند] برای اولین بار روی پرده رفتند، هالیوود چهارینجم همهٔ فیلم‌هایی را که در جهان اکران می‌شد تولید می‌کرد؛ امروز هم ایالات متحده بزرگ‌ترین عامل صنعت سینمای جهان است. (پس از ایالات متحده، بزرگ‌ترین صادرکنندگان بعدی فیلم عبارت‌اند از هند، فرانسه و ایتالیا.) حکومت‌های بسیاری از کشورها یارانه‌هایی برای کمک و تقویت صنعت فیلم‌سازی در کشور خود اختصاص می‌دهند، اما هیچ کشوری در صادرات فیلم‌های سینمایی به گردپای ایالات متحده نمی‌رسد. برای نمونه، در بریتانیا فیلم‌های آمریکایی ۴۰ درصد کل فیلم‌های اکران‌شده در هر سال را تشکیل می‌دهند. اکثر کشورهای دیگری هم که صاحب صنعت صادرات فیلم هستند، مثل ایتالیا و ژاپن و آلمان، حجم انبوهی از فیلم‌های آمریکایی را وارد می‌کنند. در آمریکایی جنوبی حجم این واردات به ۵۰ درصد می‌رسد، و در بیش‌تر نقاط آسیا، آفریقا و خاورمیانه نیز همین نسبت دیده می‌شود. در



حتی چین هم از ترمیناتور و نفوذ سینمای جهانی هالیوود درامان نیست.

کشورهای اتحادیه اروپا، روی هم رفته، نسبت فروش گیشه برای فیلم‌های امریکایی از ۶۰ درصد کل فیلم‌ها در ۱۹۸۴ به حدود ۷۲ درصد در ۱۹۹۱ رسید؛ و در ۱۹۹۶ این نسبت دوباره تا ۶۳ درصد کاهش یافت (Held et al., 1999). ایالات متحده بزرگ‌ترین صادرکننده فیلم به کشورهایی است که پیش از این مشتریان اصلی صنعت فیلم شوروی بودند.

در ۱۹۹۳، استودیوهای هالیوود بیش از ۵۰ درصد عواید خود را از توزیع فیلم‌های شان در قاره‌های دیگر کسب می‌کردند. پیش‌بینی می‌شود که این رقم در سال ۲۰۰۱ به ۶۰ تا ۷۰ درصد برسد. این روند نتایج خاصی به دنبال داشته است. بسیاری از استودیوهای هالیوود مشغول ساختن سینماهای بزرگ چندسالنی در کشورهای دیگر شده‌اند تا حجم مخاطبان خارجی خود را افزایش دهند. دوم این‌که، گسترش دستگاه‌های پخش نوار ویدئویی در بازارهای تازه موجب افزایش تقاضا برای فیلم‌های ویدئویی شده است، که در ۱۹۹۵ درآمدی معادل ۸/۸ میلیارد دلار داشته است - بیش از نصف کل عواید استودیوهای فیلم‌سازی (Herman and McChesney 1997).

### «ابشرکت‌های» رسانه‌ای

در ژانویه سال ۲۰۰۰ دو شرکت از پرنفوذترین شرکت‌های رسانه‌ای به هم ملحق شدند و عظیم‌ترین ادغام شرکتی جهان را به وجود آوردند. در معامله‌ای به ارزش ۳۳۷ میلیارد دلار، بزرگ‌ترین شرکت

رسانه‌ای جهان یعنی تایم وارنر، و بزرگ‌ترین تأمین‌کننده خدمات اینترنتی، AOL، قصد خود را مبنی بر ایجاد «نخستین شرکت کاملاً یکپارچه رسانه‌ای و مخابراتی در قرن اینترنت» اعلام کردند. این ادغام انبوه عظیمی از «محتوای» رسانه‌ای متعلق به تایم وارنر را - از جمله روزنامه‌ها و مجله‌ها، استودیوهای فیلم و ایستگاه‌های تلویزیونی - با امکانات و ظرفیت‌های پرتوان توزیع اینترنتی AOL درهم آمیخت. تعداد اعضای ثابت AOL در زمان این ادغام بیش از ۲۵ میلیون نفر در پانزده کشور بود.

این ادغام هیجان زیادی در بازارهای مالی ایجاد کرد، چون چهارمین شرکت عظیم جهان را به وجود آورده بود. این معامله نخستین اتحاد بزرگ «رسانه‌های قدیمی» و «رسانه‌های نو» بود و از این جهت، حتی بیش از ابعاد و اندازه‌های این معامله، توجه همگان را به خود جلب کرد. پیدایش تایم وارنر به سال ۱۹۲۳ برمی‌گشت، یعنی وقتی که هنری لوس مجلهٔ تایم را تأسیس کرد، تایم هفته‌نامه‌ای بود که حجم عظیم اطلاعات مندرج در روزنامه‌ها را جمع‌بندی و تفسیر می‌کرد. دیری نپایید که موفقیت شگرف تایم پیدایش مجله‌های بعدی، مثل مجلهٔ اقتصادی فورچون<sup>۱</sup> در ۱۹۳۰ و مجلهٔ عکاسی لایف در ۱۹۳۶ را موجب شد. شرکت تایم در طول سدهٔ بیستم، به صورت یک شرکت رسانه‌ای رشد و نمو کرد که صاحب ایستگاه‌های رادیویی و تلویزیونی، صنعت موسیقی، امپراتوری وسیع فیلم و کارتون‌های برادران وارنر، و نخستین شبکهٔ تلویزیونی شبانه‌روزی پخش اخبار، یعنی سی‌ان‌ان بود. در زمان این ادغام، عواید سالانهٔ تایم وارنر ۲۶ میلیارد دلار بود؛ مجله‌های این شرکت ماهانه ۱۲۰ میلیون خواننده داشت و این شرکت حقوق مربوط به ۵۷۰۰ فیلم، و نیز برخی از محبوب‌ترین برنامه‌های شبکهٔ تلویزیونی را در اختیار داشت.

اگر تاریخ تایم وارنر بازتاب دقیقی از رشد و توسعهٔ عمومی ارتباطات در سدهٔ بیست و یکم بود، اوج‌گرفتن «امریکا آنلاین» (AOL) نمونهٔ «رسانه‌های نوین» عصر اطلاعات است. AOL، که در ۱۹۸۲ تأسیس شد، ابتدا تأمین‌کنندهٔ دسترسی تلفنی به اینترنت با احتساب هزینهٔ ساعتی بود. AOL در ۱۹۹۴ یک میلیون کاربر عضو داشت؛ پس از آن‌که در ۱۹۹۶ شروع به ارائهٔ دسترسی نامحدود به اینترنت با پرداخت مبلغ ثابت ماهانه کرد، تعداد اعضای آن به ۴/۵ میلیون نفر رسید. وقتی شمار کاربران همچنان رشد صعودی خود را ادامه داد - در ۱۹۹۷ هشت میلیون کاربر از AOL استفاده می‌کردند - این شرکت اقدام به چند ادغام، خرید و معاهده کرد که موقعیت آن را به‌مثابه تأمین‌کنندهٔ اصلی خدمات اینترنتی تحکیم کرد. کامپیوسرو<sup>۲</sup> و نت‌اسکیپ<sup>۳</sup> توسط AOL خریداری شدند، سرمایه‌گذاری مشترک با شرکت آلمانی برتلسمان در ۱۹۹۵ به ایجاد AOL اروپایی انجامید، و معاهدهٔ همکاری با سان میکروسیستم<sup>۴</sup> به AOL اجازه داد که وارد حوزهٔ تجارت الکترونیکی شود. نتایج و عواقب ادغام AOL و تایم وارنر تا مدتی آشکار نخواهد شد، اما از هم‌اکنون

1. Fortune  
3. Netscape

2. CompuServe  
4. Sun Microsystems

صف‌بندی‌هایی میان کسانی که این معامله را زمینه‌ساز شکوفایی استعدادهای تکنولوژیک نوین و هیجان‌آور می‌دانند و کسانی که نگران سیطرهٔ شرکت‌های بزرگ بر رسانه‌ها هستند، به وجود آمده است. طرفداران مشتاق این ادغام آن را گام مهمی به سمت پیدایش «ابشرکت‌های» رسانه‌ای می‌دانند که می‌توانند از طریق اینترنت همهٔ اخبار، برنامه‌های تلویزیونی، فیلم‌ها، و موسیقی‌هایی را که مردم می‌خواهند، و هر وقت که می‌خواهند، مستقیماً در خانه به مردم عرضه کنند. همراه با پیشرفت فناوری، اتصال‌های تلفنی اینترنتی جای خود را به اتصال‌های کابلی و دستگاه‌های کنترلی به اندازهٔ کف دست خواهند داد. همان‌طور که استیو کیس<sup>۱</sup> به هنگام اعلام ادغام این دو شرکت گفته بود، «این لحظه‌ای تاریخی است که در آن رسانه‌های نوین واقعاً به بلوغ رسیده‌اند. ما همیشه گفته‌ایم که رسالت امریکا آنلاین این است که اینترنت را به اندازهٔ تلفن و تلویزیون، محور زندگی مردم و حتی ارزشمندتر از آن‌ها کند» (گاردین، ۱۶ ژانویه، ۲۰۰۰).

اما همه موافق نیستند که فکر ایجاد ابرشرکت‌ها چیزی است که باید در آرزویش بود. چیزی که برای مشتاقان، رؤیایی خیال‌انگیز به نظر می‌رسد برای منتقدان، کابوسی هولناک است. هر قدر شرکت‌های رسانه‌ای تجمع و تمرکز بیش‌تری می‌یابند و نفوذ جهانی آن‌ها بیش‌تر می‌شود، دلایل بیش‌تری برای این نگرانی پیدا می‌شود که نقش مهم رسانه‌ها به‌عنوان عرصه‌ای برای بحث و گفت‌وگو و بیان آزاد، لگدمال شود. شرکت واحدی که هم محتوا – برنامه‌های تلویزیونی، موسیقی، فیلم، اخبار – و هم ابزارهای توزیع را تحت کنترل داشته باشد از قدرت سهمگینی برخوردار خواهد بود. این شرکت می‌تواند مواد و مصالح مورد نیاز خود را ایجاد کند (خواننده‌ها و بازیگرانی که خودش به شهرت رسانده)، می‌تواند خود دست به سانسور بزند (اخباری را حذف کند که به ضرر منافع یا حامیانش است)، و می‌تواند حمایت‌های متقابلی از محصولات متعلق به امپراتوری خود به‌عمل آورد و به زیان محصولات بیرون از این امپراتوری عمل کند.

تصویر آیندهٔ اینترنت در دستان چند غول رسانه‌ای تعارض فاحشی با فکر ایجاد قلمرو الکترونیک آزاد و فارغ از محدودیتی دارد که پیشگامان اینترنت همین چندسال قبل درس داشتند. اینترنت، در نخستین سال‌های خود، قلمروی فردگرایانه دانسته می‌شد که کاربران می‌توانستند آزادانه در آن سیروسیاحت کنند، اطلاعات را جست‌وجو و مبادله کنند، تماس‌هایی برقرار کنند، و بیرون از قلمرو قدرت شرکت‌ها دست به تعامل بزنند. ولی سایهٔ حضور شرکت‌های غول‌آسای رسانه‌ای و تبلیغاتی تهدیدی برای این آرمان محسوب می‌شود. منتقدان نگران این هستند که ظهور قدرت شرکتی در اینترنت هر چیزی غیر از «پیغام شرکت» را منکوب کند و اینترنت به محیط بسته‌ای تبدیل شود که فقط در دسترس مشترکین است.

دشوار می‌توان این عقاید متضاد را ارزیابی کرد؛ به احتمال قریب به یقین، در هر دو دیدگاه



رگه‌هایی از حقیقت وجود دارد. ادغام رسانه‌ها و پیشرفت فناوری یقیناً موجب گسترش شیوه‌های سازماندهی و ارائه ارتباطات و سرگرمی‌ها خواهد شد. درست همان‌طور که نخستین پیشگامان رسانه‌های فیلم و موسیقی تحت تأثیر پیدایش شبکه‌های تلویزیونی و صنعت موسیقی قرار گرفتند، عصر اینترنت نیز تغییرات چشمگیری در رسانه‌های گروهی ایجاد خواهد کرد: در سال‌های آتی، مخاطبان رسانه‌ها قدرت انتخاب بیش‌تری در زمینه اقلام و زمان مصرف خواهند داشت. اما نگرانی‌های مربوط به سلطه شرکت‌ها بر رسانه‌ها نیز بیجا نیستند. همیشه گزارش‌هایی از این دست وجود داشته که گول‌های رسانه‌ای از پوشش دادن به اخبار و رویدادهایی که به مذاق خودشان یا شرکای‌شان خوش نمی‌آید پرهیز کرده‌اند. استدلال‌هایی که به حمایت از باز و آزادماندن اینترنت مطرح می‌شود برپایه عقاید مهمی درباره ارزش حوزه عمومی فارغ از محدودیتی استوار است که بتوان در آن اندیشه‌ها را به بحث گذاشت و به نقاط مشترک فکری رسید.

به‌خاطر سپردن این نکته اهمیت شایانی دارد که در دنیای اجتماعی امر حتمی و اجتناب‌ناپذیر وجود ندارد. تلاش‌هایی که برای کنترل تمام‌عیار منابع اطلاعات و مجراهای توزیع و انتشار اطلاعات به‌عمل می‌آید، به‌ندرت با موفقیت همراه می‌شود، چه به‌سبب قانون‌گذاری‌های ضدانحصار که با هدف پیشگیری از ایجاد انحصارهای تک‌قطبی صورت می‌گیرد، و چه به‌دلیل واکنش‌های مداوم و خلاقانه کاربران رسانه‌ها که مجراهای اطلاعاتی بدیلی می‌جویند و می‌یابند. مصرف‌کنندگان رسانه‌ها «آدمک‌های فرهنگی» نیستند که به دست منافع شرکت‌ها منفعلانه مورد دستکاری قرار بگیرند؛ همراه با رشد و گسترش دامنه و حجم شکل و محتوای رسانه‌ها، مهارت افراد در تفسیر و ارزیابی پیام‌ها و مطالبی که با آن مواجه می‌شوند، بیش‌تر می‌شود نه کم‌تر.

### امپراتوری رسانه‌ای

موقعیت برجسته کشورهای صنعتی، و در رأس آن‌ها ایالات متحده، در تولید و پخش رسانه‌ای، موجب شده که بسیاری از ناظران از امپراتوری رسانه‌ای<sup>۱</sup> سخن بگویند. طبق این دیدگاه، امپراتوری فرهنگی تازه‌ای تأسیس شده است. کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته بسیار آسیب‌پذیرتر پنداشته می‌شوند چون فاقد منابع و امکانات لازم برای حفظ استقلال فرهنگی خود هستند.

ساختمان مرکزی و مدیریت همه بیست و دو گول رسانه‌ای جهان در کشورهای صنعتی قرار دارد؛ و اکثریت آن‌ها در ایالات متحده هستند. امپراتوری‌های رسانه‌ای، مثل تایم وارنر - AOL، دیسنی<sup>۲</sup> / ABC و یا کوم<sup>۳</sup> همگی امریکایی هستند. سایر شرکت‌های رسانه‌ای بزرگ - غیر از امپراتوری میرداک که در سطور زیرین معرفی می‌شود - شامل شرکت ژاپنی سونی، که مالک محصولات صوتی CBS

1. media imperialism

2. Disney

3. ViaCom

و محصولات تصویری کلمبیا است؛ و گروه آلمانی برتلسمان که صاحب محصولات صوتی RCA و مجموعه بزرگی از شرکت‌های انتشاراتی آمریکایی است؛ و موندادور<sup>۱</sup>، شرکت تلویزیونی متعلق به سیلویو برلوسکونی نخست‌وزیر سابق ایتالیا است.

شکی نیست که محصولات فرهنگی غربی از طریق رسانه‌های الکترونیک در سراسر کره زمین اشاعه می‌یابند. پیکو ای‌یر<sup>۲</sup> از «شب‌های ویدئو در کاتماندو» و دیسکوه‌های فراوان در بالی<sup>۳</sup> سخن می‌گوید (Iyer 1989). در جمهوری اسلامی ایران فیلم‌های ویدئویی آمریکایی چیزی عادی و رایج است، و نوارهای صوتی موسیقی پاپ غربی در بازار سیاه به‌وفور عرضه می‌شود (Sreberny-Mohammadi 1992). برنامه ساختن پارکی با مضامین کارتونی‌های دیسنی در هنگ‌کنگ در ۱۹۹۹ اعلام شد. این پارک تا حد زیادی جذابیت‌های آمریکا را منعکس می‌سازد نه فرهنگ محلی را. مدیر این برنامه اشاره کرده بود که این شاید فقط آغاز راه باشد: «اگر فقط یک پارک با مضامین دیسنی در کشوری با جمعیتی بالغ بر ۱/۳ میلیارد وجود داشته باشد، در مقایسه با پنج پارکی که در ایالات متحده با فقط ۲۸۰ میلیون جمعیت وجود دارد نمی‌تواند چندان جالب توجه باشد» (به نقل از Gittings 1999).

---

جذابیت جهانی فیلم‌های هالیوود در مبحث «فرهنگ عامه‌پسند»  
در صفحه ۹۴ بررسی شده است.

---

اما فقط شکل‌های عامه‌پسند سرگرمی‌ها نیست که بحث‌برانگیز است. کنترل اخبار جهان توسط بنگاه‌های بزرگ خبری غرب به معنای غلبه و رواج «نگرش جهان اولی» در اطلاعات عرضه شده توسط رسانه‌ها است. از همین رو، ادعا شده است که در اخباری که از این رسانه‌ها پخش می‌شود، توجه به جهان درحال توسعه فقط در مواقع فجایع طبیعی، بحران‌ها یا درگیری‌های نظامی است، و سایر انواع خبرهایی که هر روز درباره جهان صنعتی پخش می‌شود، در مورد جهان در حال توسعه پخش نمی‌شود.

بنا به ادعای هربرت شیلر، کنترل ارتباطات جهانی توسط شرکت‌های آمریکایی را باید در نسبت با عوامل گوناگون مورد ملاحظه قرار داد. به استدلال وی، شبکه‌های رادیو تلویزیونی ایالات متحده به‌صورت روزافزون تحت نفوذ حکومت فدرال و خصوصاً وزارت دفاع ایالات متحده قرار گرفته‌اند. او خاطر نشان می‌سازد که RCA، که صاحب شبکه‌های رادیو تلویزیونی ان‌سی‌بی (NCB) است، یکی از طرف قرارداد‌های بزرگ پنتاگون، ستاد فرماندهی نیروهای مسلح آمریکا است. صادرات

---

1. Mondadore

2. Pico Iyer

۳. جزیره‌ای در اندونزی در شرق جاوه.

### پوشش تلویزیونی جهان در حال توسعه

در گزارشی که به سفارش سازمان خیریه بین‌المللی توسعه و محیط زیست بریتانیا تهیه شده، معلوم شد که کمیت و کیفیت برنامه‌های تلویزیونی در مورد جهان در حال توسعه طی دهه گذشته افت چشمگیری داشته است: جمع کل ساعات برنامه‌های مربوط به کشورهای در حال توسعه ۵۰ درصد کاهش داشته است. بعضی از شبکه‌ها به سمت پخش برنامه‌هایی درباره حیات وحش و جهانگردی رفته‌اند و بعضی هم از ساعات برنامه‌های مربوط به جهان سوم کاسته‌اند - آی تی وی بیش از ۷۰ درصد این برنامه‌ها را قطع کرده است. این گزارش که تحت عنوان «محوشدن چشم‌انداز» منتشر شد، به این نتیجه رسید که بسیاری از برنامه‌هایی که به مسائل مهمی مثل حقوق بشر، فقر و محیط زیست مربوط می‌شوند در ساعات آخر شب یا اوایل صبح پخش می‌شوند که شمار مخاطبان معمولاً کم است. بیش از ۶۰ درصد برنامه‌های مربوط به جهان در حال توسعه به حیات وحش و جهانگردی مربوط می‌شوند و به این ترتیب، به ادعای منتقدان، غیرممکن است که شهروندان غربی بتوانند درکی از زندگی ۸۰ درصد جمعیت زمین که در «جهان اول» زندگی نمی‌کنند، داشته باشند (Stone 2000).

تلویزیونی آمریکا، همراه با تبلیغات، فرهنگی تجاری را ترویج می‌کنند که شکل‌های محلی ابراز و بیان فرهنگی را کم‌کم می‌فرساید و نابود می‌کند. حتی وقتی حکومت‌ها پخش تبلیغات بازرگانی را در داخل مرزهای خود ممنوع می‌کنند، باز هم برنامه‌های رادیو تلویزیونی کشورهای همسایه به‌طور مستقیم قابل دریافت است.

شیلر استدلال می‌کند که اگرچه آمریکایی‌ها نخستین کسانی بودند که تحت تأثیر «بمباران پیام‌های بازرگانی شرکت‌ها قرار گرفتند... اما چیزی که اکنون در حال وقوع است، پیدایش و گسترش جهانی محیط فرهنگی - اطلاعاتی نوین و سرایا شرکتی است» (Schiller 1989: 168, 128). از آن‌جا که شرکت‌ها و فرهنگ آمریکا دارای سلطه جهانی‌اند، «بخش بزرگی از دنیا را زیر نفوذ خود گرفته‌اند» به‌نحوی که «سلطه فرهنگی آمریکا است که... حد و مرزهای گفتمان ملی را تعیین می‌کند» (Schiller 1991:22).

### رسانه‌های جهانی و دموکراسی

ادوارد هرمن و رابرت مک‌چسنی (Herman and McChesney 1997) در اثر خویش به بررسی تأثیر رسانه‌های بین‌المللی بر کردوکارهای دولت‌های دموکراتیک می‌پردازند. از یک طرف، گسترش منابع رسانه‌های جهانی می‌تواند فشار مؤثری بر حکومت‌های اقتدارطلب وارد کند تا از شدت خفقانی که بر مراکز پخش رسانه‌ها وارد می‌کنند بکاهند. همراه با دشواری فزاینده کنترل محصولات رسانه‌ها در مرزهای ملی، بسیاری از جوامع «بسته» درمی‌یابند که این رسانه‌ها می‌توانند عامل نیرومندی در حمایت از دموکراسی باشند (کادر صفحه بعد). حتی در یک نظام سیاسی چندحزبی مثل هند،

دیدیم که تجاری‌شدن تلویزیون موجب نشر فزون‌تر دیدگاه‌های سیاستمداران مخالف شد (کادر صفحه ۶۵۹). رسانه‌های جهانی امکان نشر گسترده دیدگاه‌هایی مثل فردگرایی، احترام به حقوق بشر، و پذیرش حقوق اقلیت‌ها را فراهم می‌سازند.

اما هرمن و مک‌چسنی بر بیم و خطرهای رسانه‌های جهانی و تهدیدی که برای عملکرد سالم دموکراسی به‌همراه دارند، نیز تأکید می‌کنند. رسانه‌های گروهی همراه با تمرکز یافتن و تجاری‌شدن فزاینده‌شان، «حوزه عمومی» را به تصرف خود درمی‌آورند، همان‌طور که هابرماس توضیح داده است (صفحه ۶۶۸). به ادعای آن‌ها، رسانه‌های تجاری به لطف قدرت و ثروت ناشی از درآمدهای تبلیغاتی می‌گردند، و ناچارند حامی محتواهایی باشند که ضامن فروش بالای محصولات تجاری است. در نتیجه، تفریح و سرگرمی ضرورتاً بر بحث و مناقشه پیروز خواهد شد. این نوع خودسانسوری توسط رسانه‌ها موجب تضعیف مشارکت شهروندان در امور عمومی می‌شود و درک مردم از مسائل عمومی را زایل می‌سازد. طبق نظر هرمن و مک‌چسنی، رسانه‌های جهانی به‌زحمت چیزی بیش از «مبلغان نوین سرمایه‌داری جهانی» هستند: فضای غیرتجاری رسانه‌ها رفته‌رفته به تصرف کسانی درمی‌آید که مشتاق «بهترین استفاده اقتصادی» از آن هستند (Herman 1998). از دید آن‌ها «فرهنگ سرگرمی و تفریح» که به دست نهادهای رسانه‌ای تقویت می‌شود، حوزه عمومی را کم‌کم به تحلیل می‌برد و سازوکارهای دموکراسی را از پایبست ویران می‌کند.

### مقاومت در برابر رسانه‌های جهانی و بدیل‌های رسانه‌های جهانی

با این‌که قدرت و نفوذ رسانه‌های جهانی انکارناپذیر است، اما در همه کشورهای نیروها و عواملی وجود دارد که می‌تواند سرعت و شدت یورش رسانه‌ها را کم کند و ماهیت محصولات رسانه‌ای را به‌قسمی شکل بدهد که بازتاب سنت‌ها، فرهنگ‌ها و اولویت‌های محلی باشد. دین، سنت و نگرش‌های عامه همگی موانع نیرومندی بر سر راه جهانی‌شدن رسانه‌ها هستند. قوانین و مقررات محلی و نهادهای رسانه‌ای داخلی نیز می‌توانند در محدود ساختن تأثیر رسانه‌های جهانی نقش داشته باشند.

علی محمدی دربارهٔ واکنش‌های کشورهای اسلامی در مقابل رسانه‌های جهانی تحقیق کرده است (Mohammadi 1998). ظهور امپراتوری‌های الکترونیکی بین‌المللی که فراسوی مرزهای دولت‌ها عمل می‌کند، تهدیدی برای هویت فرهنگی و منافع ملی بسیاری از دولت‌های اسلامی پنداشته می‌شود. به گفتهٔ محمدی، مقاومت در برابر رخنهٔ رسانه‌های خارجی به صورت‌های مختلفی ابراز می‌شود، از انتقادهای ملایم تا ممنوعیت علنی ماهواره‌های غربی. واکنش‌هایی که در برابر جهانی‌شدن رسانه‌ها صورت می‌گیرد و اقداماتی که تک‌تک کشورها در این زمینه به‌عمل می‌آورند، تا حد زیادی بازتاب واکنش‌های کلی آن‌ها نسبت به میراث استعماری غرب و گسترش

### پیشگامان اقتصادی رسانه‌ها: روپرت مرداک

روپرت مرداک<sup>۱</sup> که در استرالیا به دنیا آمده یکی از پیشگامان اقتصادی و رئیس یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌های رسانه‌ای جهان است. دارایی‌های شرکت نیوز شامل *نُه رسانه* مختلف است که در هر شش قاره فعالیت دارند. در ۱۹۹۶ عواید ناشی از فروش محصولات این شرکت بیش از ۱۰ میلیارد دلار بود.

مرداک پیش از ورود به بازارهای بریتانیا و آمریکا در دهه ۱۹۶۰، شرکت نیوز را در استرالیا تأسیس کرد. او با اولین خریدهای بزرگ خود در ۱۹۶۹ که شامل *اخبار جهان*<sup>۲</sup> و *سان*<sup>۳</sup> در بریتانیا و خرید *نیویورک پست*<sup>۴</sup> در اواسط دهه هفتاد بود، راه را برای گسترش خیره‌کننده دارایی‌های خود گشود. دارایی‌های شرکت نیوز اکنون شامل بیش از ۱۳۰ روزنامه در سن-آنتونیو، بوستن، شیکاگو و سایر شهرهاست. مرداک بسیاری از این روزنامه‌ها را به سمت روزنامه‌نگاری احساساتی کشانده است که بر مبنای سه مضمون سکس، جنایت و ورزش فعالیت می‌کنند. برای مثال، *سان* فوق‌العاده موفق بوده است و روزانه بیش از ۴ میلیون تیراژ دارد.

در دهه ۱۹۸۰، مرداک به تلویزیون رو آورد و اسکای تی‌وی<sup>۵</sup> را تأسیس کرد، که شبکه‌ای ماهواره‌ای و کابلی بود، این شبکه پس از ضررهای اولیه به موفقیت تجاری بزرگی دست یافت. مرداک همچنین مالک ۶۴ درصد از شبکه استارتی وی<sup>۶</sup> است که پایگاه اصلی آن در هنگ‌کنگ قرار دارد. استراتژی اعلام‌شده این شبکه عبارت است از «کنترل آسمان‌ها» در پخش ماهواره‌ای در قلمروی که از ژاپن تا ترکیه را دربرمی‌گیرد، و تصرف بازارهای عظیم هند و چین. این شبکه پنج شبکه را پخش می‌کند که یکی از آن‌ها *اخبار جهان بی‌بی‌سی* است.

در ۱۹۸۵، مرداک نیمی از سهام فاکس قرن بیستم<sup>۷</sup> را خرید، این شرکت فیلم مالک حقوق و امتیاز بیش از ۲۰۰۰ فیلم است. شرکت پخش فاکس در ۱۹۸۷ شروع به کار کرد و به چهارمین شبکه بزرگ تلویزیونی در ایالات متحده تبدیل شد، یعنی پس از ABC، CBS و NBC. مرداک اکنون مالک ۲۲ ایستگاه تلویزیونی در ایالات متحده است که ۴۰ درصد تلویزیون‌های خانگی در ایالات متحده را پوشش می‌دهند. او صاحب ۲۵ مجله، از جمله مجله معروف تی‌وی گاید<sup>۸</sup> است و شرکت انتشاراتی *هارپر اند رو*<sup>۹</sup> را - که اکنون به *هارپر کالینز* تغییر نام داده - در ۱۹۸۷ به چنگ آورد.

در سال‌های اخیر مرداک سرمایه‌گذاری هنگفتی روی صنعت پرسود تلویزیون ماهواره‌ای دیجیتال، خصوصاً پوشش رویدادهای زنده ورزشی مثل بسکتبال و فوتبال کرده است. به گفته مرداک، پخش رویدادهای ورزشی برای شرکت نیوز در حکم «دروازه‌شکن» برای ورود به بازارهای نوین رسانه‌ای است (Herman and McChesney 1997). از آن‌جا که رویدادهای ورزشی اغلب

1. Rupert Murdoch

3. Sun

5. Sky TV

7. Twentieth-Century fox

9. Harper and Row

2. News of the World

4. New York Post

6. Star TV

8. TV Guide

به‌صورت زنده تماشا می‌شوند، بیش از هر برنامه دیگری برای شیوه «پرداخت به‌ازای هر تماشا» مناسب‌اند، یعنی شیوه‌ای که هم برای مرداک و هم برای تبلیغ‌کنندگان سودآور است. رقابت شدیدی برای حق پخش رویدادهای مهم ورزشی بین شرکت نیوز و سایر امپراتوری‌های رسانه‌ای جریان دارد چرا که تقاضای جهانی برای برنامه‌های ورزشی سایر انواع رویدادها را تحت‌الشعاع خود قرار داده است.

حکومت‌ها می‌توانند مایه دزدسر مرداک شوند چون، دست‌کم در داخل مرزهای خودشان، می‌توانند مقرراتی وضع کنند که مالکیت رسانه‌های چندگانه را محدود کنند - یعنی وضعیتی که یک شرکت نتواند چندین نشریه و ایستگاه تلویزیونی را به مالکیت خود درآورد. اتحادیه اروپا نیز نگرانی خود را از وضعیت مسلط شرکت‌های غول‌آسای رسانه‌ای ابراز کرده است. اما قدرت مرداک «با توجه به گسترش جهانی‌اش» به این آسانی‌ها مهار نمی‌شود. او آن‌قدر قدرت دارد که روی حکومت‌ها اعمال نفوذ کند، اما ماهیت کسب‌وکار رسانه‌ای و مخابراتی این است که همه‌جا هست و هیچ‌جا نیست. شالوده قدرت مرداک بسیار وسیع، اما سایه‌وار و ناپایدار نیز هست.

مرداک در نطقی که در اکتبر ۱۹۹۴ ایراد کرد در مخالفت با کسانی که امپراتوری رسانه‌ای او را تهدیدی برای دموکراسی و آزادی بحث و گفت‌وگو می‌دانند، چنین گفت «چون سرمایه‌دارها همیشه تلاش می‌کنند از پشت به یکدیگر خنجر بزنند، بازار آزاد هرگز به انحصارهای تک‌قطبی نمی‌انجامد. در اصل، انحصارهای تک‌قطبی فقط هنگامی به وجود می‌آیند که حکومت‌ها پشتیبان آن‌ها باشند.» و در ادامه نطق خود گفت «در شرکت نیوز ما همه آدم‌های روشن و فرهیخته‌ای هستیم». او پی برد که در هند، که برنامه‌های تلویزیونی استارتی وی قابل دریافت بود، هزاران عامل خصوصی روی آنتن‌های ماهواره‌ای سرمایه‌گذاری کرده بودند و برنامه‌های استار را به‌صورت غیرقانونی می‌فروختند. مرداک استدلال می‌کرد که، بسیار خب، تنها کاری که باید بکنیم کف‌زدن است! و نتیجه می‌گیرد که شرکت نیوز خواهان «شراکت طولانی با این پیشگامان اقتصادی خوش‌فکر است» (Murdoch: 1994).

مرداک برای مدتی رئیس بزرگ‌ترین سازمان رسانه‌ای جهان بود. اما وقتی در ۱۹۹۵ شرکت دیسنی و ABC ادغام شدند، رتبه اول را از او گرفتند. مدیر شرکت دیسنی، مایکل آیسنر، به‌صراحت اظهار کرد که می‌خواهد در بازارهای به‌سرعت رو به گسترش آسیا با مرداک رقابت کند. واکنش مرداک در برابر این ادغام این بود که گفت «اکنون آن‌ها دو برابر من بزرگ‌اند.» و سپس افزود: «هدف بزرگ‌تری که آسان‌تر می‌توان آن را نشانه گرفت». ادغام اخیر AOL و تایم وارنر هدف دیگری برای مرداک فراهم ساخته است، اما روشن است که او در این مبارزه کوتاه نخواهد آمد. مدیران عامل دیسنی، تایم وارنر و ویاکوم همگی خاطر نشان ساخته‌اند که مرداک مدیرعاملی است که آن‌ها بیش‌ترین احترام و هراس را نسبت به او دارند - کسی که حرکات او را بیش از دیگران زیرنظر دارند (Herman and McChesney 1997).

مدرنیته است. محمدی در تحلیل واکنش کشورهای اسلامی به جهانی‌شدن رسانه‌ها، این دولت‌ها را تحت سه مقوله کلی مدرنیست، مختلط و سنتی دسته‌بندی می‌کند.

تا اواسط دهه ۱۹۸۰، اکثر برنامه‌های تلویزیونی در جهان اسلام در درون مرزهای ملی و یا از

طریق عرب‌ست<sup>۱</sup> - شبکه پخش ماهواره‌ای عربی که از بیست و یک کشور تشکیل می‌شود - تولید و توزیع می‌شد. آزادسازی پخش برنامه‌های تلویزیونی و قدرت تلویزیون ماهواره‌ای جهانی موجب دگرگونی سیمای تلویزیون در جهان اسلام شده است. رویدادهای جنگ خلیج [فارس] در ۱۹۹۱، خاورمیانه را به کانون توجه صنعت رسانه‌های جهانی تبدیل کرد و تأثیر زیادی بر پخش و مصرف برنامه‌های تلویزیونی در خود این منطقه نیز گذاشت. ماهواره‌ها به سرعت رشد و گسترش می‌یابند و بحرین، مصر، عربستان سعودی، کویت، دبی، تونس و اردن همگی تا ۱۹۹۳ شبکه‌های ماهواره‌ای را راه‌اندازی کرده بودند. در اواخر همین دهه، اکثر دولت‌های اسلامی کانال‌های ماهواره‌ای مختص به خویش را راه‌اندازی کرده بودند و در عین حال به برنامه‌های رسانه‌های جهانی نیز دسترسی داشتند.

با این حال، در بعضی از دولت‌های اسلامی، مضامین و مطالب مربوط به تلویزیون غربی تنش‌هایی ایجاد می‌کند. مخصوصاً برنامه‌های مرتبط با جنسیت و مسائل حقوق بشر مناقشه‌برانگیزند؛ برای مثال، عربستان سعودی دیگر از بخش عربی بی‌بی‌سی پشتیبانی نمی‌کند چون درباره پوشش مسائل حقوق بشر در این شبکه نگرانی‌هایی دارد. سه دولت اسلامی - ایران، عربستان سعودی و مالزی - دریافت ماهواری‌ای شبکه‌های تلویزیونی غربی را ممنوع ساخته‌اند. ایران سرسخت‌ترین مخالف رسانه‌های غربی است و آن را منشأ «آلودگی فرهنگی» و ترویج ارزش‌های مصرفی غرب می‌داند.

اما چنین واکنش‌های تندی در اقلیت قرار دارند. محمدی نتیجه می‌گیرد که اگرچه کشورهای اسلامی با تلاش برای مقاومت یا فراهم آوردن بدیل‌هایی، نسبت به جهانی‌شدن رسانه‌ها واکنش نشان داده‌اند ولی اکثر این کشورها تصور می‌کنند که ناچار از پذیرش جرح و تعدیل‌هایی در فرهنگ خویش هستند تا هویت فرهنگی خود را حفظ کنند. از نظر محمدی، «رہیافت سنت‌گرایانه» مثل رہیافتی که ایران و عربستان سعودی حامی آن هستند، کم‌کم در برابر واکنش‌های مبتنی بر سازگارشده و نوسازی، قافیه را می‌بازند (Mohammadi 1998).

### مسئله نظارت بر رسانه‌ها

پیدایش و نفوذ پیشگامان بزرگ رسانه‌ها و شرکت‌های عظیم رسانه‌ای موجب نگرانی افراد زیادی می‌شود؛ زیرا کسب و کار این شرکت‌ها نه فقط فروختن کالاها بلکه نفوذ و تأثیر بر افکار و عقاید است. صاحبان چنین شرکت‌هایی، همچون مرداک، دیدگاه‌های سیاسی خود را هرگز مخفی نمی‌کنند و این مسلماً مایه نگرانی آن دسته از احزاب سیاسی و سایر گروه‌هایی می‌شود که مواضع سیاسی متفاوتی دارند.

این نظر مرداک که فقط حکومت‌ها خالق انحصارهای تک‌قطبی‌اند، قطعاً رگه‌ای از حقیقت در

خود دارد. مرداک تأمین‌کننده تک‌قطبی رسانه‌ای نیست و مجبور به مخاطره‌های مالی - و ضررهای - هنگفتی شده است تا به موقعیت فعلی خود برسد. او با رقابت‌های سرسختانه سایر غول‌های رسانه‌ای، مثل دیسنی، و همچنین سپاهی از سایر مدعیان مواجه است. اما این فکر که رقابت در بازار مانع از سیطره شرکت‌های بزرگ بر صنعت رسانه‌ها می‌شود، دست‌کم قابل‌چون‌وچرا است.

با تشخیص همین مطلب است که همه کشورها اقدامات و پیش‌بینی‌هایی برای کنترل مالکیت رسانه‌ها کرده‌اند. اما در این زمینه چقدر باید سخت گرفت؟ و با توجه به خصلت جهانی کسب‌وکار رسانه‌ها، آیا حکومت‌های ملی اصلاً می‌توانند امیدی به کنترل آن‌ها داشته باشند؟

مسئله نظارت بر رسانه‌ها<sup>۱</sup> و تدوین مقرراتی برای کنترل آن‌ها، پیچیده‌تر از چیزی است که در نگاه نخست به نظر می‌رسد. ظاهراً واضح است که به نفع عموم مردم است که سازمان‌های رسانه‌ای متنوع و گوناگونی وجود داشته باشند، چون بدین ترتیب احتمالاً تضمین می‌شود که گروه‌ها و دیدگاه‌های سیاسی مختلف مجرای برای رساندن صدای خود به گوش دیگران خواهند داشت. اما وضع کردن محدودیت‌هایی در زمینه مالکیت رسانه‌ها و شکل‌های مجاز فناوری رسانه‌ها ممکن است بر قدرت اقتصادی بخش رسانه‌ها تأثیر منفی بگذارد. کشوری که در این زمینه بیش از حد سختگیری کند ممکن است از دیگران عقب بماند - صنایع رسانه‌ای یکی از روبه‌رشدترین و پرشتاب‌ترین بخش‌های اقتصاد مدرن است.

منتقدان تجمع و تمرکز رسانه‌ها معتقدند که شرکت‌های عظیم رسانه‌ای قدرت بیش از اندازه‌ای کسب کرده‌اند. از طرف دیگر، این شرکت‌ها هم استدلال می‌کنند که اگر مقررات دست‌وپاگیر برای فعالیت‌های آن‌ها وضع شود، آن‌ها نمی‌توانند تصمیم‌های تجاری کارسازی اتخاذ کنند و بازنده رقابت جهانی خواهند بود. علاوه بر این، آن‌ها می‌پرسند چه کسی نظارت می‌کند؟ چه کسی بر نظارت‌کنندگان نظارت دارد؟

یکی از اصول هدایت‌کننده خط‌مشی نظارت بر رسانه‌ها می‌تواند پذیرش این مطلب باشد که سلطه هم‌زمان دو یا سه شرکت عظیم رسانه‌ای بر بازار می‌تواند هم رقابت سالم اقتصادی و هم دموکراسی را تهدید کند - چون صاحبان رسانه‌ها با انتخاب تعیین نمی‌شوند. در این زمینه می‌توان از قوانین ضدانحصاری موجود کمک گرفت، هرچند که این قوانین در کشورهای اروپایی و سایر کشورهای صنعتی تفاوت دارد.

رقابتی بودن به معنای کثرت‌گرایی است، یا این‌که باید چنین باشد - و احتمالاً کثرت‌گرایی برای دموکراسی مفید است. اما آیا کثرت‌گرایی کفایت می‌کند؟ خیلی‌ها با اشاره به ایالات متحده استدلال می‌کنند که داشتن کثرتی از مجراهای رسانه‌ای موجب تضمین کیفیت و صحت محتوا نمی‌شود. بعضی‌ها وجود بخش نیرومند دولتی را در بخش رادیو تلویزیونی عامل مهمی در سد کردن سلطه



شرکت‌های رسانه‌ای بزرگ می‌دانند. اما نظام‌های پخش رادیو تلویزیونی دولتی، که در بریتانیا به معنای بی‌بی‌سی است، مسائل و معضلات خود را دارد. این بخش دولتی در اکثر کشورها خود به یک انحصار تک‌قطبی تبدیل و در کشورهای بسیاری نیز آلت دست تبلیغات حکومتی می‌شود. این پرسش که چه کسی بر نظارت‌کنندگان نظارت می‌کند در این جا نیرو و مناسبت زیادی پیدا می‌کند.

مسئله‌ای که موجب بغرنج‌تر شدن پرسش نظارت بر رسانه‌ها می‌شود همانا نرخ شتابان تغییر تکنولوژیک است. رسانه‌ها بی‌وقفه با نوآوری‌های فنی دگرگون می‌شوند و شکل‌هایی از فناوری که روزی جدا و متمایز از هم بودند اکنون درهم می‌آمیزند. برای مثال، اگر برنامه‌های تلویزیون را بتوان از طریق اینترنت تماشا کرد، آن‌گاه چه نوع نظارتی می‌توان به عمل آورد؟ در میان دولت‌های عضو اتحادیه اروپا پرسش مربوط به همگرایی<sup>۱</sup> رسانه‌ها و مخابرات در صف اول بحث و مناظره قرار دارد. با این‌که بعضی‌ها معتقد به لزوم قانون‌گذاری‌های هماهنگی هستند که مخابرات و پخش تلویزیونی و فناوری اطلاعات را در سراسر اروپا یکنواخت کند، اما جامعه عمل پوشاندن به این ایده کار آسانی نیست. نقش اتحادیه اروپا در نظارت بر رسانه‌ها چندان قوی نیست و سیاست فعلی این اتحادیه که در سندی به نام «تلویزیون بدون حدود مرز» درج شده، باید در ۲۰۰۲ مورد تجدیدنظر قرار گیرد.

## نتیجه

ما در مقام فرد، کنترلی بر تغییر تکنولوژیک نداریم، و ضرباهنگ تند این تغییر تهدیدی است که شاید زندگی ما را همچون سیل با خود ببرد. عبارت «شاهراه اطلاعاتی» که غالباً از آن یاد می‌شود، حاکی از نقشه منظم و دقیقی از راه‌ها و جاده‌ها است درحالی‌که تأثیر این فناوری‌های نوین غالباً احساس آشوب و پریشانی به ما می‌دهد.

با این حال، ظهور دنیای الکترونیکی هنوز، تاکنون، هیچ‌یک از وضعیت‌های شومی را که برخی از بدبینان پیش‌بینی کرده بودند، به بار نیاورده است. «برادر کبیر»<sup>۲</sup> در پی اینترنت ظهور نکرد: کاملاً برعکس، اینترنت موجب تمرکززدایی و فردگرایی بیش‌تر شده است. به‌رغم جار و جنجال زیادی که درباره امکان درهم‌ریختن و فروپاشی زیرساختار رایانه‌ای جهان به هنگام تغییر هزاره به راه افتاده بود، سال ۲۰۰۰ تقریباً بی‌هیچ حادثه‌ای سپری شد. و بالاخره، به‌نظر نمی‌رسد که کتاب‌ها و سایر رسانه‌های «ماقبل الکترونیک» از صحنه خارج شوند. همین کتابی که در دست شماست هر قدر هم حجیم و سنگین باشد آسان‌تر از نسخه کامپیوتری آن قابل استفاده است. حتی بیل گیتس هم لازم دید کتابی بنویسد تا دنیای الکترونیکی نوینی را که پیش‌بینی می‌کند در آن توصیف کند.

1. convergence

۲. اشاره‌ای است به رمان ۱۹۸۴ نوشته جرج اورول. -م.

## خلاصه مطالب

۱. رسانه‌های گروهی در جامعه مدرن نقشی بنیادی برعهده گرفته‌اند. مقصود از رسانه‌های گروهی آن دسته از رسانه‌های ارتباطی است - روزنامه‌ها، مجله‌ها، تلویزیون، رادیو، سینما، ویدئو، سی‌دی و سایر شکل‌های رسانه‌ها - که به دست مخاطبان انبوه می‌رسند و تأثیر عمیقی بر زندگی ما دارند. این رسانه‌ها نه تنها موجب تفریح و سرگرمی ما می‌شوند بلکه اکثر اطلاعاتی را که ما بر مبنای آن‌ها در زندگی روزانه خود عمل می‌کنیم، فراهم می‌آورند و شکل می‌دهند.
۲. روزنامه‌ها جزو مهم‌ترین رسانه‌های گروهی اولیه بودند. آن‌ها هنوز هم اهمیت دارند، اما رسانه‌های تازه‌تر دیگری، خصوصاً تلویزیون و اینترنت، آن‌ها را به حاشیه رانده است.
۳. پس از اینترنت، تلویزیون مهم‌ترین تحول در دنیای رسانه‌ها طی چهل سال گذشته است. در اکثر کشورها دولت مستقیماً مبادرت به اداره و مدیریت پخش تلویزیونی کرده است. فناوری ماهواره‌ای و کابلی در حال تغییر دادن ماهیت تلویزیون از جهات اساسی هستند؛ پخش دولتی برنامه‌های تلویزیونی با افزایش دسترسی به شبکه‌های غیردولتی، مخاطبان خود را از دست می‌دهد و حکومت‌ها کنترل کم‌تری بر محتوای برنامه‌های تلویزیونی دارند.
۴. طیفی از نظریه‌های مختلف دربارهٔ رسانه‌ها پروارنده شده است. اینس و مک‌لوهان استدلال می‌کردند که تأثیر رسانه‌ها بر جامعه بیش‌تر براساس **چگونگی انتقال پیام** آن‌ها است نه براساس **چیستی پیام‌هایی** که انتقال می‌دهند. به گفتهٔ مک‌لوهان «رسانه همان پیام است»: برای مثال، تلویزیون بر رفتار و ایستارهای مردم تأثیر می‌گذارد، چون ماهیتی کاملاً متفاوت با رسانه‌های دیگر مثل روزنامه یا کتاب دارد.
۵. سایر نظریه‌پردازان مهم رسانه‌ها شامل هابرماس، بودریار و تامپسون می‌شود. هابرماس متوجه نقش رسانه‌ها در آفریدن «حوزهٔ عمومی» است، حوزهٔ عقاید عمومی و بحث و گفت‌وگوی عمومی. بودریار عمیقاً تحت تأثیر مک‌لوهان بوده است. او معتقد است که رسانه‌های نوین، خصوصاً تلویزیون، «واقعیت» مورد تجربهٔ ما را تغییر می‌دهند. استدلال تامپسون این است که رسانه‌های گروهی شکل تازه‌ای از تعامل اجتماعی را ایجاد کرده‌اند - «شبه‌تعامل با واسطه» - که در مقایسه با تعامل اجتماعی روزمره، محدودتر، تنگ‌دامنه‌تر و یک‌طرفه است.
۶. در سال‌های اخیر، پیشرفت فناوری نوین ارتباطات موجب دگرگونی مخابرات - مبادلهٔ نوشته‌ها، صداها یا تصاویر از راه دور به کمک رسانهٔ تکنولوژیک - شده است. دیجیتال‌شدن، فیبرهای نوری و نظام‌های ماهواره‌ای همراه با هم موجب سهولت پیدایش رسانه‌های چندگانه - ترکیب چند نوع رسانه در یک رسانهٔ واحد - و رسانه‌های تعاملی - که به افراد اجازه می‌دهد در چیزی که می‌بینند یا می‌شنوند فعالانه مشارکت کنند - شده است. تلفن‌های همراه فعلاً در صف مقدم نوآوری‌های مخابراتی قرار دارند.
۷. اینترنت امکان سطوح بی‌سابقه‌ای از تماس‌های متقابل و کنش‌های متقابل را فراهم می‌سازد. شمار کاربران اینترنت در سراسر جهان به سرعت روبه‌رشد رفته است و طیف فعالیت‌هایی که می‌توان آن‌ها را روی شبکه انجام داد همچنان در حال گسترش است. اینترنت امکانات تازهٔ هیجان‌انگیزی خلق می‌کند، اما برخی هم نگران این هستند که شاید اینترنت موجب تزلزل روابط و اجتماعات انسانی شود چون مشوق انزوای اجتماعی و گمنامی است.
۸. صنعت رسانه‌ها در طول سه دههٔ گذشته جهانی شده است. در این زمینه به چند روند می‌توان اشاره کرد. مالکیت رسانه‌ها به نحو فزاینده‌ای در دستان چند مجتمع عظیم رسانه‌ای متمرکز می‌یابد؛ مالکیت خصوصی

رسانه‌ها، مالکیت دولتی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند؛ شرکت‌های رسانه‌ای فراتر از مرزهای ملی فعالیت می‌کنند؛ شرکت‌های رسانه‌ای فعالیت‌های خود را پرتنوع و گوناگون ساخته‌اند؛ و ادغام شرکت‌های رسانه‌ای رواج بیش‌تری یافته است. صنعت رسانه‌های جهانی - موسیقی، تلویزیون، سینما، و اخبار - تحت سیطره‌ی شمار اندکی از شرکت‌های چندملیتی است.

۹. امروزه احساس سکونت‌داشتن در یک جهان تا اندازه‌ی زیادی نتیجه‌ی نفوذ بین‌المللی رسانه‌ها و ارتباطات است. نظم اطلاعاتی جهان - نظام بین‌المللی تولید و توزیع و مصرف کالاهای اطلاعاتی - با به‌عرصه گذاشته است. با توجه به موقعیت برجسته‌ی کشورهای صنعتی در نظم اطلاعاتی جهان، بسیاری معتقدند که کشورهای در حال توسعه اسیر شکل تازه‌ای از امپراتوری رسانه‌ای شده‌اند. بسیاری از منتقدان نگران این هستند که تجمع و تمرکز قدرت رسانه‌ها در دست چند شرکت یا چند فرد قدرتمند موجب تضعیف سازوکارهای دموکراسی شود.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر

۱. آیا حکومت‌ها برای حمایت از فرهنگ‌های ملی باید گسترش تلویزیون ماهواره‌ای و کابلی را محدود کنند؟
۲. اگر سریال‌های خانوادگی تلویزیون تنها منبع اطلاعات شما بود، دید و برداشت شما از کشورتان از چه جهت غلط یا ناقص می‌شد؟
۳. آیا رسانه‌های گروهی امکان بحث و گفت‌وگوی آزاد عمومی را بیش‌تر می‌کنند یا کم‌تر؟
۴. در اینترنت، شما چه کسی می‌توانید باشید؟
۵. آیا تجمع و تمرکز مالکیت در صنعت موسیقی به کاهش قدرت انتخاب مصرف‌کننده منجر شده است؟
۶. آیا جهانی‌شدن ارتباطات موجب ارتقای فهم ما از تفاوت‌های فرهنگی خواهد شد یا این تفاوت‌ها را از بین خواهد برد؟

### برای مطالعه‌ی بیش‌تر

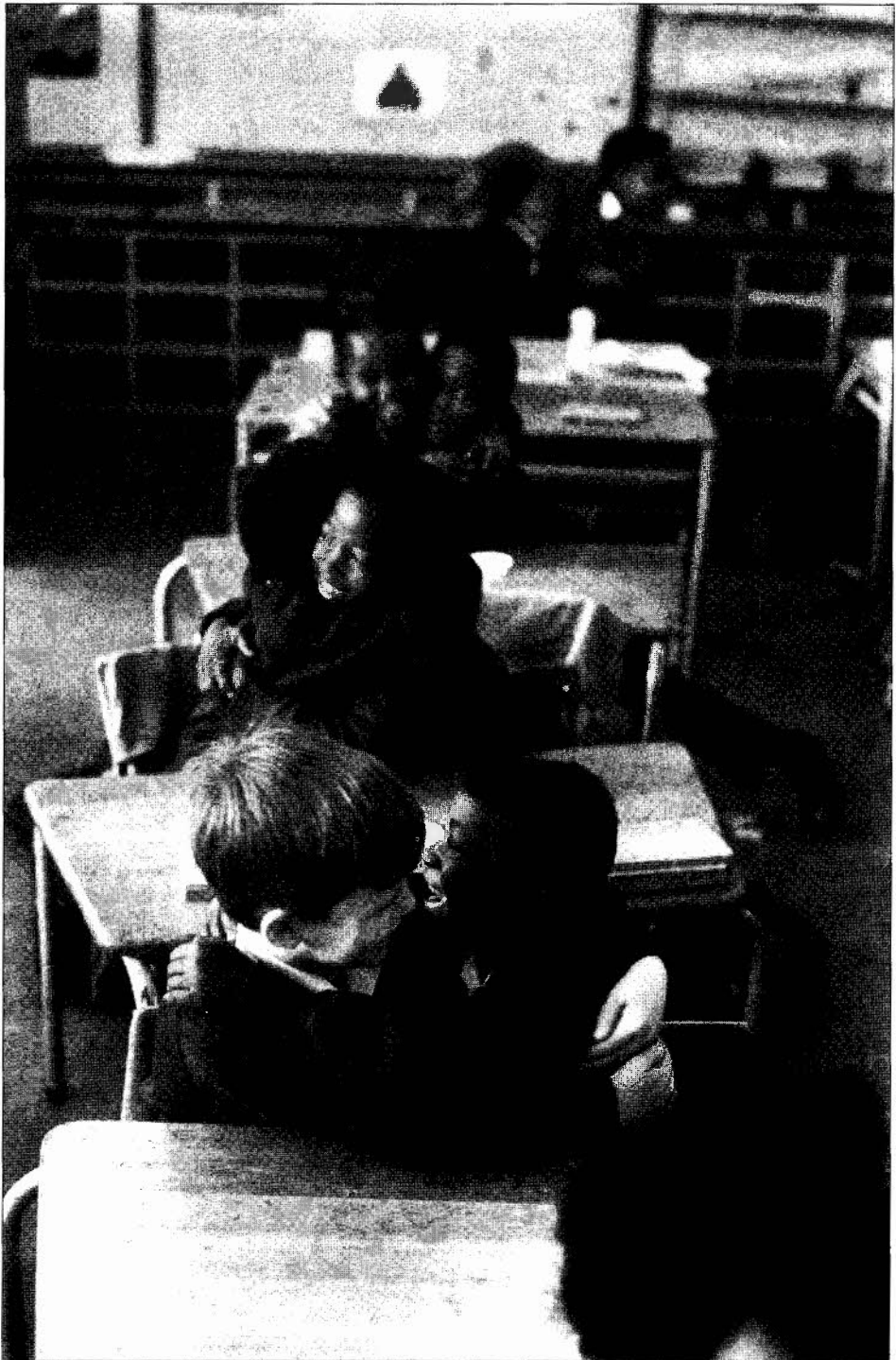
- Chris Barker, *Television, Globalization and Cultural Identities* (Buckingham: Open University Press, 1999).
- Timothy E. Cook, *Governing with the News: The News Media as a Political Institution* (Chicago: The University of Chicago Press, 1998).
- Nick Lacey, *Narrative and Genre* (Houndmills: Macmillan Press, 2000).
- James Slevin, *The Internet and Society* (Cambridge: Polity, 2000).
- Daya Kishan Thussu, *Electronic Empires* (London: Arnold, 1998).

### نشانی‌های اینترنتی

- <http://www.fipr.org> بنیاد پژوهش سیاست اطلاعاتی (UK)
- [www.modjournal.brown.edu](http://www.modjournal.brown.edu) نشریه‌های مدرنیستی
- <http://www.newswatch.org> نیوز واچ
- [www.oecd.org/dsti/sti/it](http://www.oecd.org/dsti/sti/it) OECD و اقتصاد اطلاعاتی
- <http://www.qseis.ucla.edu/courses/ed253a/253WEBB.htm> دانشگاه کالیفرنیا: مطالعات فرهنگی غرب

# ۱۶ آموزش و پرورش

- ۷۰۸ ..... تغییر نقش آموزش و پرورش
- ۷۰۹ ..... آموزش و پرورش و صنعتی شدن
- آموزش و پرورش بریتانیا: خاستگاه‌ها و  
 رشد و توسعه آن ..... ۷۱۰
- آموزش و پرورش و سیاست ..... ۷۱۲
- مقایسه‌های بین‌المللی ..... ۷۱۸
- آموزش عالی ..... ۷۱۹
- نظام آموزش عالی در بریتانیا ..... ۷۲۴
- دانشگاه‌های الکترونیکی ..... ۷۲۶
- آموزش و فناوری نوین ارتباطات ..... ۷۲۸
- فناوری در کلاس درس ..... ۷۲۹
- آموزش و شکاف فناوری ..... ۷۳۰
- خصوصی‌سازی آموزش و پرورش ..... ۷۳۲
- ایالات متحده: آنتروپرون‌های آموزشی ..... ۷۳۳
- بریتانیا: نجات «مدارس ناموفق» ..... ۷۳۶
- ارزیابی ..... ۷۳۶
- نظریه‌های آموزش و پرورش و نابرابری ..... ۷۳۸
- برنشتین: رمزهای زبانی ..... ۷۳۸
- ایللیچ: برنامه درسی پنهان ..... ۷۴۰
- بورديو: آموزش و پرورش و بازتولید فرهنگی ..... ۷۴۱
- ویلیس: تحلیل بازتولید فرهنگی ..... ۷۴۲
- جنسیت و آموزش و پرورش ..... ۷۴۶
- جنسیت و موفقیت در مدرسه ..... ۷۴۷
- جنسیت و آموزش عالی ..... ۷۵۱
- آموزش و پرورش و قومیت ..... ۷۵۲
- مدرسه و طرد اجتماعی ..... ۷۵۳
- ضریب هوشی و موفقیت تحصیلی ..... ۷۵۴
- هوش چیست؟ ..... ۷۵۴
- هوش عاطفی و ارتباطی ..... ۷۵۸
- نتیجه: یادگیری مادام‌العمر ..... ۷۵۹
- خلاصه مطالب ..... ۷۶۱
- پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر ..... ۷۶۲
- برای مطالعه بیشتر تر ..... ۷۶۳
- نشانی‌های اینترنتی ..... ۷۶۳



## فصل ۱۶: آموزش و پرورش

بسیاری از شما خوانندگان کتاب حاضر احتمالاً دانشجوی دانشگاه هستید یا به زودی خواهید شد. تحصیل در رشته جامعه‌شناسی هم مستلزم کار و مطالعه مستقل شما و هم حضور در کلاس است. احتمالاً شما همراه با همکلاسی‌هایی که هفته‌ای یک یا چندبار آن‌ها را می‌بینید در کلاس‌ها حاضر می‌شوید، و توسط استاد یا مدرسی که درس‌گفتار<sup>۱</sup>هایی ارائه می‌دهد و بحث و گفت‌وگوها را هدایت می‌کند و برای مشاوره و راهنمایی در دسترس شما است، با اندیشه‌های اصلی جامعه‌شناسی آشنا می‌شوید. بخش اعظم تحصیلات شما احتمالاً به همین شیوه انجام می‌پذیرد - ترکیبی از تعامل رو در رو، کار جمعی و مطالعه فردی مستقل.

اما چه می‌شد اگر روابط رو در رو از تحصیل شما یکسره حذف می‌شد و شما می‌توانستید همه درس‌ها را بدون ملاقات رودرروی همکلاسی‌ها یا اساتید و معلمان خود بگذرانید؟ تا همین اواخر، تصورکردن چنین احتمالی هم دشوار بود. هرچند دوره‌های آموزش مکاتبه‌ای مدت‌های درازی است که به مردم امکان داده تا بیرون از محیط‌های رسمی آموزشی تحصیل کنند، اما این دوره‌ها بنا به طبع چندان کامل و رضایت‌بخش یا تعامل‌پذیر نیستند. دانشگاه آزاد بریتانیا، که در ۱۹۷۱ تأسیس شد، پیشگام استفاده از تلویزیون در آموزش از راه دور در تحصیلات عالی بود. برنامه‌های این دانشگاه در ساعات‌های اول صبح و آخر شب از بی‌بی‌سی پخش می‌شد. دانشجویان این دانشگاه، علاوه بر این برنامه‌های تلویزیونی از کتاب و جزوه، مکاتبه، ملاقات با استاد راهنمای شخصی و دوره‌های تابستانی همراه با سایر دانشجویان نیز استفاده می‌کردند. به این ترتیب آن‌ها می‌توانستند مدارک و مدارج معتبر و سطح بالایی را با مطالعه در خانه - و غالباً ضمن اشتغال - اخذ کنند. دانشگاه آزاد (OU)<sup>۲</sup> بزرگ‌ترین دانشگاه بریتانیا شده است و به صورت روزافزون اینترنت را نیز وارد شیوه‌های مورد استفاده خود می‌کند - اما هنوز هم به ترکیبی از چندین شیوه ارتباطی با دانشجویان خود وفادار مانده است.

مثال دیگری از نسل نوین نهادهای آموزشی که قدرت اینترنت را در جهت دگرگون ساختن

سیمای سنتی آموزش به کار گرفته‌اند، دانشگاه فونیکس<sup>۱</sup> در ایالات متحده است. این دانشگاه که در ۱۹۸۹ تأسیس شد، بزرگ‌ترین دانشگاه رسمی در ایالات متحده است. با این حال، برخلاف اکثر دانشگاه‌های آمریکایی، فونیکس نمی‌تواند به فضای سبز محوطه دانشگاه، یا به کتابخانه بی‌دروپیکر یا به تیم فوتبال، یا مرکز دانشجویی خود بنازد. ۶۸,۰۰۰ دانشجویی که در این دانشگاه ثبت‌نام می‌کنند عمدتاً از طریق اینترنت، - «مجتمع دانشگاهی الکترونیکی» فونیکس - یا از طریق یکی از پنجاه و چند «مرکز آموزشی» این دانشگاه که در سراسر آمریکای شمالی در شهرهای بزرگ قرار دارند با آن در تماس هستند.

دانشگاه فونیکس بیش از دوازده رشته تحصیلی ارائه می‌کند که می‌توان در آن‌ها به صورت کاملاً الکترونیکی تحصیل کرد و همین ویژگی موجب می‌شود که موقعیت جغرافیایی دانشجویان هیچ اهمیتی نداشته باشد. «صندوق‌های پستی گروهی» الکترونیکی جایگزین کلاس‌های درس است: دانشجویان به جای آن‌که شخصاً و در کلاس درس مطالب خود را ارائه دهند و به بحث و گفت‌وگو بپردازند، کارهای خود را به این کلاس‌های الکترونیک ارسال می‌کنند تا سایر دانشجویان و استاد راهنما آن‌ها را بخوانند. یک کتابخانه الکترونیکی نیز در اختیار دانشجویان است تا با استفاده از آن تحقیقات خود را کامل کنند و منابع معرفی شده را مطالعه کنند. در آغاز هر هفته، استاد راهنمای هر درس فهرست مطالعه و عناوین بحث و گفت‌وگوی آن هفته را به صورت الکترونیکی بین دانشجویان توزیع می‌کند. دانشجویان این تکالیف را بر طبق جدول زمانی و برنامه‌ریزی شخصی خود انجام می‌دهند - آن‌ها هر ساعت از شبانه‌روز که بخواهند می‌توانند به «کلاس الکترونیک» دسترسی داشته باشند - و استادان راهنما تکالیف انجام شده را ارزیابی می‌کنند و همراه با نظر خود به دانشجویان پس می‌دهند.

در دانشگاه فونیکس فقط رسانه آموزشی نیست که متمایز با سایر دانشگاه‌ها است. این دانشگاه فقط دانشجویانی را می‌پذیرد که بیش از بیست و سه سال سن دارند و در جایی مشغول به کار هستند. هم ساختار و هم محتوای برنامه‌های درسی این دانشگاه برای حرفه‌ای‌های بزرگسالی ترتیب داده شده که خواهان مهارت‌ها و مدارک تحصیلی تازه‌ای هستند، اما ناچارند این آموزش مستمر را به شیوه‌ای دنبال کنند که با زندگی فشرده شخصی و حرفه‌ای آن‌ها تعارض نداشته باشد. به همین دلیل، درس‌های این دانشگاه مطابق تقویم دانشگاهی نیست، بلکه در دوره‌های فشرده پنج تا هشت هفته‌ای تدریس و به‌طور مداوم در طول سال تکرار می‌شوند.

یک تفاوت مهم دیگر نیز میان دانشگاه فونیکس و دانشگاه‌های سنتی وجود دارد - فونیکس مؤسسه‌ای انتفاعی است که شرکتی به نام آپولو<sup>۲</sup> مالک آن است. دانشگاه فونیکس ده سال پس از آغاز به کار، به‌طور متوسط ۱۲/۸ میلیون دلار در هر نیم‌سال سودآوری داشت. همان‌طور که به اختصار

1. University of Phoenix

2. Apollo

خواهیم دید، شمار روزافزونی از مؤسسه‌های آموزشی در ایالات متحده، بریتانیا و سایر کشورها به صورت خصوصی اداره می‌شوند و دولتی نیستند. سازمان‌های بیرون از نهادهای آموزشی که در مدیریت یا در تولید و توزیع فناوری تخصص دارند به‌عنوان مشاور یا مجری وارد نظام آموزشی می‌شوند.

نمی‌توان انعطاف‌پذیری و سهولت آموزش اینترنتی را انکار کرد، اما این روش آموزشی منتقدانی هم دارد. بنا به استدلال بسیاری از این منتقدان، هیچ چیز نمی‌تواند جایگزین آموزش مستقیمی باشد که در محیطی واقعاً تعاملی انجام می‌گیرد. آیا نسل‌های آینده دانش‌آموزان و دانشجویان فقط شبکه‌هایی از افراد ناشناس خواهند بود که صرفاً به صورت اسامی کاربران شبکه شناخته می‌شوند؟ آیا تحصیلات عمل‌گرا و معطوف به مهارت، موجب بی‌اهمیت شدن استدلال نظری و انتزاعی و آموختن «برای آموختن» خواهد شد؟

در این فصل خواهیم دید که تغییرات فناوری و تقاضاهای نوین اقتصاد معرفتی جهانی از چه جهاتی آموزش و پرورش را دگرگون می‌سازد. درباره‌ی خاستگاه‌ها و رشد و تحول نظام آموزشی بریتانیا کندوکاو خواهیم کرد و خواهیم دید که آموزش و پرورش چه بحث و جدل‌های سیاسی را پیش آورده است. درباره‌ی استدلال‌های طرفداران خصوصی‌سازی آموزش و پرورش بحث خواهیم کرد و نقش فناوری نوین اطلاعات را در مدارس بررسی خواهیم کرد. پس از مرور برخی از رویکردهای نظری مهم به آموزش و پرورش، به پرسش نابرابری در آموزش و پرورش خواهیم پرداخت و رابطه‌ی متقابل این نابرابری را با جنسیت، قومیت و طبقه اجتماعی، مورد ملاحظه قرار خواهیم داد. این فصل با اندیشه‌هایی درباره‌ی ماهیت هوش و اهمیت آموزش مادام‌العمر به پایان می‌رسد.

## تغییر نقش آموزش و پرورش

پیدایش آموزش و پرورش<sup>۱</sup> مدرن، که شامل تعلیم و تربیت دانش‌آموزان در محوطه و ساختمان مدارس است که به همین منظور خاص ساخته شده‌اند، زمان درازی به طول انجامیده است، هرچند که اکثر شهروندان کشورهای صنعتی آن را بدیهی می‌پندارند. تا قرن‌های زیادی، آموزش رسمی فقط در دسترس اندک کسانی بود که پول و وقت کافی برای دنبال کردن آن در اختیار داشتند. پیش از اختراع چاپ در ۱۴۵۴، کتاب‌ها با زحمت و مشقت بسیار به صورت دستی نسخه‌برداری می‌شدند و به همین دلیل کمیاب و گران بودند. خواندن و نوشتن در زندگی روزانه بسیاری از مردم ضروری یا حتی سودمند نبود. برای اکثر مردم، بزرگ شدن به معنای آموختن عادات اجتماعی و مهارت‌های عملی کاری بزرگسالان از طریق تقلید بود. کودکان از همان سنین خردسالی در کارهای خانگی، مزرعه‌داری



و صنایع دستی به بزرگ‌ترها کمک می‌کردند و در چهارده پانزده سالگی دانش و مهارت زیادی در کار روی زمین یا تولید صنایع دستی پیدا می‌کردند. آداب و رسوم محلی نسل به نسل منتقل می‌شدند، و سنت شفاهی قصه‌گویی تضمین می‌کرد که افسانه‌ها و حماسه‌ها به صورت پویایی حفظ می‌شوند. اوضاع و احوال روزگار پیشامدرن دچار تغییر شگرفی شده است. امروزه در کشورهای صنعتی، سطح سواد<sup>۱</sup> بسیار بالا است - یعنی، تقریباً همه قادر به خواندن و نوشتن در سطح ابتدایی هستند. تقریباً همه اعضای جامعه از تعلق خود به جامعه اطلاع دارند، و دست‌کم تا حدی می‌دانند که موقعیت جغرافیایی کشورشان چیست و تاریخ گذشته آن را نیز تا حدی می‌شناسند. زندگی ما، پس از اوان نوزادی، در همه سنین، تحت تأثیر اطلاعاتی است که از کتاب‌ها، روزنامه‌ها، مجله‌ها و تلویزیون اخذ می‌کنیم. همه ما وارد فرآیند آموزش رسمی می‌شویم. واژه‌های چاپی، ارتباطات الکترونیکی، و آموزش رسمی که از سوی مدارس و دانشگاه‌ها ارائه می‌شوند، پایه و اساس روش زندگی ما شده‌اند.

### آموزش و پرورش و صنعتی‌شدن

فرآیند صنعتی‌شدن و گسترش شهرها تأثیر فاحشی بر توسعه نظام آموزشی داشت. تا چند دهه نخست سده نوزدهم، اکثر جمعیت هرگز در مدرسه درس نخوانده بودند. اما همراه با گسترش شتابان اقتصاد صنعتی، تقاضای مبرمی برای مدارس تخصصی به وجود آمد که بتوانند نیروی کار باسواد و ماهری تربیت کنند. مشاغل مختلف تمایز بیش‌تری از هم پیدا کردند و به نحو روزافزون از خانه جدا شدند، و دیگر این امکان وجود نداشت که مهارت‌های کاری مستقیماً از والدین به کودکان منتقل شود.

همراه با همگانی‌شدن نظام آموزشی، افراد بیش‌تر و بیش‌تری تحت آموزش‌های انتزاعی (درس‌هایی مثل ریاضیات، علوم، تاریخ، ادبیات و غیره) قرار گرفتند، نه این‌که مهارت‌های خاصی را به صورت عملی انتقال دهند. در جامعه مدرن، مردم ناچارند مهارت‌های اساسی خواندن، نوشتن و حساب کردن، و دانش عمومی درباره محیط فیزیکی و اجتماعی و اقتصادی خود را فرابگیرند، اما این نیز اهمیت شایانی دارد که آن‌ها بدانند چگونه باید بیاموزند تا بتوانند بر شکل‌های نوین، و گاهی بسیار فنی اطلاعات احاطه پیدا کنند. یک جامعه پیشرفته به دانش و پژوهش «محض» - یعنی بدون کاربرد عملی فوری - نیز نیاز دارد تا مرزهای معرفت را گسترش دهد.

در عصر مدرن، تحصیل و مدارک تحصیلی پله مهمی به سوی فرصت‌ها و موقعیت‌های شغلی است. مدارس و دانشگاه‌ها نه تنها ذهن و دید مردم را وسیع‌تر می‌کنند، بلکه انتظار می‌رود که نسل جدید شهروندان را مهیای مشارکت در زندگی اقتصادی کنند. دشوار می‌توان به موازنه درستی میان

آموزش‌های عمومی و مهارت‌های کاری خاص دست یافت. صور تخصصی تعلیم فنی، شغلی و حرفه‌ای غالباً ضمیمهٔ تحصیلات عمومی دانش‌آموزان می‌شود تا گذار از مدرسه به کار را هرچه آسان‌تر کند. برای مثال، طرح‌های کارآموزی و شاگردی به جوانان این امکان را می‌دهد که دانش و مهارت خاصی را پرورش دهند که در زندگی شغلی آیندهٔ آن‌ها به کار می‌آید.

با این‌که بسیاری از معلمان مدارس و دانشگاه‌ها بیش از هر چیز در پی ارائهٔ دورهٔ تحصیلی کامل و پربار هستند، سیاستمداران و کارفرمایان می‌خواهند مطمئن شوند که برنامه‌های آموزش و پرورش با الزامات اقتصادی کشور و نیازهای شغلی تطبیق می‌کند. ولی در روزگار تغییر پرشتاب اقتصادی و فنی، همیشه نمی‌توان انطباق سهل و ساده‌ای بین اولویت‌های نظام آموزشی و دسترسی به فرصت‌های شغلی و حرفه‌ای ایجاد کرد. برای مثال، گسترش سریع نظام بهداشتی و درمانی کشور موجب افزایش فاحش نیاز به پزشکان و متخصصان بهداشت و درمان، کارشناسان آزمایشگاه، مدیران توانا و تحلیل‌گران سیستم‌های رایانه‌ای آشنا به مسائل بهداشت و درمان عمومی می‌شود. تغییرهایی که در دنیای صنعت و فناوری تولید کارخانه‌ای روی می‌دهد، مستلزم نیروی کار ماهری است که شاید به اندازهٔ کافی در بازار وجود نداشته باشد.

### آموزش و پرورش بریتانیا: خاستگاه‌ها و رشد و توسعهٔ آن

هرچند که نظام آموزشی مدرن نخستین بار در اکثر جوامع غربی در اوایل سدهٔ نوزدهم شکل گرفت، بریتانیا در مقایسه با سایر کشورها تمایل کم‌تری به ایجاد نظام یکپارچهٔ ملی داشت. در اواسط دههٔ ۱۸۰۰، دولت‌های هلند، سوئیس و آلمان کم‌وبیش به ثبت‌نام همگانی در مدارس ابتدایی دست یافته بودند، ولی انگلستان و ولز از چنین هدفی بسیار دور بودند. آموزش و پرورش در اسکاتلند قدری توسعه یافته‌تر بود.

در سال‌های بین ۱۸۷۰ (که آموزش اجباری در بریتانیا آغاز شد) و جنگ جهانی دوم، حکومت‌ها یکی پس از دیگری بودجهٔ آموزش و پرورش را افزایش دادند. حداقل سن ترک تحصیل از ده سال به چهارده سال ارتقا یافت، و مدارس بیش‌تر و بیش‌تری ساخته شدند، اما آموزش و پرورش جزو حیطه‌های اصلی مداخلهٔ حکومت به‌شمار نمی‌آمد (Chapman 1986). اکثر مدارس را مدیران خصوصی یا مقامات کلیسا و تحت نظارت سازمان‌های حکومت محلی اداره می‌کردند. جنگ جهانی دوم این ایستار را تغییر داد. از کسانی که برای انجام خدمت وظیفه به نیروهای مسلح می‌پیوستند، آزمون‌های توانایی یادگیری گرفته می‌شد؛ نتایج این آزمون‌ها موجب شگفتی مقامات مسئول شد چرا که نشانگر سطح نازل مهارت‌های تحصیلی بود. حکومت که نگران چشم‌اندازهای آیندهٔ پس از جنگ بود، شروع به بازنگری و بازاندیشی دربارهٔ نظام آموزش موجود کرد. در سال‌های پیش از ۱۹۴۴، اکثریت بزرگی از کودکان بریتانیایی تا سن چهارده‌سالگی در یک

مدرسه درس می خواندند که همان مدرسه ابتدایی<sup>۱</sup> بود. دبیرستان‌ها نیز در کنار مدارس ابتدایی وجود داشتند اما والدین مجبور به پرداخت شهریه بودند. این نظام کودکان را براساس خطوط واضح طبقات اجتماعی دسته‌بندی می‌کرد - تقریباً همه کودکان خانواده‌های فقیرتر فقط مدارس ابتدایی را می‌گذراندند، کم‌تر از ۲ درصد جمعیت به دانشگاه می‌رفتند. قانون آموزش و پرورش سال ۱۹۴۴ چند تغییر مهم در نظام آموزشی ایجاد کرد، از جمله آموزش رایگان دبیرستانی برای همه؛ افزایش حداقل سن ترک تحصیل به پانزده سال؛ و تعهد به حفظ برابری فرصت‌های تحصیلی. آموزش و پرورش به یکی از بزرگ‌ترین مسئولیت‌های حکومت منتخب محلی تبدیل شد.

در نتیجه اجرای این قانون، اکثر مسئولان محلی آموزش و پرورش از روش‌گزینش آکادمیک برای تطبیق دادن تحصیلات دبیرستانی با نیازهای دانش‌آموزان استفاده کردند. گزینش آکادمیک در سن یازده سالگی - یعنی سن ترک دبستان و ورود به دبیرستان - به منظور جدا کردن دانش‌آموزان پراستعداد، بدون توجه به خاستگاه اجتماعی آن‌ها، انجام می‌گرفت. برای اکثر دانش‌آموزان، نتایج آزمون «بالای یازده» مشخص می‌کرد که آیا آن‌ها به مدارس نظری<sup>۲</sup> (که برنامه درسی علمی سطح بالایی داشت) خواهند رفت یا به دبیرستان‌های مدرن (که ترکیبی از آموزش‌های عمومی و حرفه‌ای را ارائه می‌دادند). اقلیت کوچکی از کودکان نیز یا به هنرستان می‌رفتند یا به مدارس خاص. هرکس هم که مایل بود به تحصیل خود ادامه دهد و صلاحیت آن را نیز احراز می‌کرد می‌توانست تا سن هفده سالگی به تحصیلات دبیرستانی خود ادامه دهد.

در دهه ۱۹۶۰ - تا حدی به سبب پژوهش‌های جامعه‌شناختی - معلوم شد که نتایج نظام «بالای یازده» به اهداف خود نرسیده است. گزارش کروت<sup>۳</sup> در ۱۹۵۹ نشان داد که فقط ۱۲ درصد دانش‌آموزان تا سن هفده سالگی در مدرسه می‌مانند، و ترک تحصیل زودهنگام با خاستگاه طبقاتی دانش‌آموزان بیش از عملکرد تحصیلی آن‌ها ارتباط دارد. حکومت کارگری که در ۱۹۶۴ دوباره به قدرت رسید متعهد شد که دبیرستان‌های فراگیر<sup>۴</sup> را ایجاد کند و تفکیک میان مدارس نظری و دبیرستان‌های مدرن را از میان بردارد و به این ترتیب به دسته‌بندی کودکان براساس گرفتن آزمون در یازده سالگی خاتمه دهد. بنابراین، مدارس جدید کودکان همه طبقات اجتماعی را در هم می‌آمیختند. اما روشن نبود که این دبیرستان‌های فراگیر باید چه نوع دروسی ارائه دهند: آیا باید «مدارس نظری همگانی» باشند یا نوع کاملاً تازه‌ای از آموزش و پرورش. هیچ راه‌حل واحدی برای این مسئله پیدا نشد، و مدارس و مناطق مختلف هرکدام راه خود را پیش گرفتند. بعضی از مقامات محلی در برابر این تغییرات مقاومت کردند، و هنوز هم در چند ناحیه مدارس نظری وجود دارند. از اوایل دهه ۱۹۷۰، آموزش و پرورش دولتی شدیداً تحت تأثیر گذار ناگهانی و جهش‌وار از

1. elementary school

2. grammar school

3. Crowther Report

4. comprehensive school

وضعیتی که عرضه نیروی کار با کمبود روبه‌رو بود، و از مدارس انتظار می‌رفت که مهارت‌های مورد نیاز اقتصاد کشور را تأمین کنند، به وضعیتی که عرضه نیروی کار در آن بیش از اندازه بود - دوران بیکاری فزاینده و کاهش عواید حکومت - قرار داشت. رشد و گسترش نظام آموزشی، که ویژگی کل دوره پس از جنگ بود، ناگهان در جهت عکس افتاد و تلاش‌هایی برای کاستن از بودجه و هزینه‌های دولت انجام گرفت. از اواسط دهه ۱۹۷۰ تا اوایل دهه ۱۹۹۰، بودجه آموزش و پرورش از ۶/۳ درصد بودجه دولت به کمی بیش از ۵ درصد از کل بودجه دولت کاهش یافت. در ۱۹۹۸ کل بودجه آموزش و پرورش ۴/۸ درصد از تولید ناخالص ملی بود.

قانون آموزش و پرورش سال ۱۹۸۸ چند اصلاح مهم در نظام آموزشی ایجاد کرد - که برخی از آن‌ها با مخالفت شدیدی روبه‌رو شدند. حکومت محافظه‌کار، به موازات سیاست‌هایی که در سایر حوزه‌ها دنبال می‌کرد، می‌خواست عنصر رقابت بازار را وارد آموزش و پرورش کند. به مدیران مدارس مسئولیت‌های مالی بیش‌تری داده شد، و به مدارس اجازه داده شد که از کنترل مقامات محلی آموزش و پرورش بیرون آیند و «مدارس مستقل دولتی» شوند. برنامه درسی ملی واحدی تدوین شد که چهارچوب همگانی تدریس را برای بخش دولتی مشخص می‌کرد (Johnson 1991). بعضی از گروه‌های معلمان در برابر این برنامه درسی ملی به شدت مقاومت کردند، چون احساس می‌کردند که این برنامه به نحوی غیرضروری دست‌وپاگیر است. در ۱۹۹۳ معلمان علیه برگزاری امتحانات در تابستان همان سال اعتصاب کردند.

در ۱۹۹۲ بنگاه مالی و اعتباری تازه‌ای تأسیس شد که کم‌کم تأمین مالی مدارس مستقل دولتی را برعهده گرفت. در «کتاب سفید» که شرح وظایف این بنگاه را مشخص می‌کند، دولت اعلام کرده بود که امیدوار است «با گذشت زمان همه مدارس مشمول بودجه عمومی شوند» - به عبارت دیگر، از کنترل مقامات محلی بیرون آیند. با این حال، تا ۱۹۹۵ فقط ۱۰۰۰ مدرسه از کل ۲۳,۰۰۰ مدرسه دولتی به این کار مبادرت کرده بودند.

### آموزش و پرورش و سیاست

آموزش و پرورش مدت‌های مدیدی میدان نبرد سیاسی بوده است و در آغاز این قرن جدید نیز هنوز همین خصوصیت را دارد. بحث و جدل طولانی و گسترده‌ای درباره تأثیر مدارس فراگیر - بر کیفیت آموزشی و نابرابری‌ها در جامعه - جریان داشته است. آموزش و پرورش فراگیر، ابتدا مورد حمایت هر دو جناح سیاسی کشور قرار گرفت. اما حکومت کارگری بود که نظام فراگیر را به اجرا گذاشت و از همین‌رو بود که حمایت از آموزش و پرورش فراگیر بیش‌تر به جناح چپ سیاسی مربوط می‌شود تا به جناح راست. طراحان آموزش و پرورش فراگیر معتقد بودند که این مدارس جدید بیش از آن‌چه در آموزش و پرورش گزینشی مقدور بود، موجب برابری فرصت‌ها می‌شود. آن‌ها به خود برنامه درسی چندان توجیهی نداشتند، بلکه بیش‌تر نگران برابری دسترسی به آن بودند.

## مدارس «ملی»

مدارس ملی در بریتانیا از چند جهت با مدارس ملی سایر کشورها تفاوت دارند. اول این که آن‌ها اصلاً دولتی نیستند، بلکه برعکس، مؤسسه‌هایی خصوصی و شهریه‌ای هستند. میزان استقلال آن‌ها از بقیه نظام آموزش و پرورش و نقش کلیدی آن‌ها در جامعه، موجب تمایز آن‌ها از نظام‌های سایر کشورها می‌شود. مدارس خصوصی در همه جوامع غربی وجود دارد و غالباً هم به فرقه‌های دینی یا کلیساهای خاصی وابسته‌اند، اما در هیچ کشوری جز بریتانیا مدارس خصوصی تا این حد انحصاری یا تا این حد مهم نیستند.

مدارس ملی به‌طور رسمی و اسمی تحت نظارت دولت قرار دارند، اما در واقع هیچ‌گونه قوانین و مقررات آموزشی برای فعالیت آن‌ها وجود ندارد. در قانون آموزش و پرورش ۱۹۴۴، این مدارس دست‌نخورده باقی ماندند و تشکیل مدارس فراگیر نیز تأثیری روی کار آن‌ها نگذاشت؛ و اکثریت قاطع این مدارس تا همین اواخر مدارس تک‌جنسیتی بودند. در انگلستان حدود ۲۳۰۰ مدرسه شهریه‌ای وجود دارد که حدود ۶ درصد از جمعیت را آموزش می‌دهند. آن‌ها طیف وسیع و پرتنوعی از سازمان‌های گوناگون را دربرمی‌گیرند، از مدارس معتبر و پرآوازه‌ای مثل اتون، راگبی یا چارتر هاوز تا مدارس ملی کوچکی که اکثر مردم حتی نام آن‌ها را هم نشنیده‌اند.

اصطلاح «مدرسه ملی»<sup>۱</sup> را بعضی متخصصان تعلیم و تربیت فقط در مورد گروهی از مدارس شهریه‌ای بزرگ به کار می‌برند. این مدارس که عضو کنفرانس هیئت امنا (HMC)<sup>۲</sup> هستند ابتدا در ۱۸۷۱ شکل گرفتند. نخست فقط پنجاه مدرسه عضو این کنفرانس بودند. این تعداد اکنون به ۲۳۳ مدرسه رسیده است. مدارس مثل اتون، راگبی و سایر مدارس مشهور عضو همین کنفرانس هستند.

اکثر کسانی که در جامعه بریتانیا موقعیت و مقام بالایی دارند، در این مدارس (مدارس HMC) درس خوانده‌اند. برای مثال، مطالعه‌ای که توسط ایوان رید و سایرین انجام گرفت، و در ۱۹۹۱ منتشر شد، نشان داد که ۸۴ درصد قاضی‌ها، ۷۰ درصد مدیران بانک‌ها، و ۴۹ درصد مقامات ارشد دولتی در مدارس HMC درس خوانده‌اند (Reid et al., 1991).

طبق قانون اصلاح آموزش و پرورش سال ۱۹۸۸، همه مدارس ملی باید تابع برنامه درسی ملی واحدی باشند که شامل برگزاری آزمون‌هایی در هفت، یازده، چهارده و شانزده سالگی است. اما این مدارس اجباری به تبعیت از آن ندارند. مدارس شهریه‌ای می‌توانند هرچه را که بخواهند تدریس کنند و هیچ اجباری به برگزاری آزمون ندارند. اکثر این مدارس به میل خود از برنامه درسی ملی تبعیت می‌کنند، اما برخی هم به‌سادگی آن را نادیده می‌گیرند.

1. public school

2. Headmasters' Conference

هنگامی که خانم تاجر به نخست‌وزیری رسید، محافظه‌کاران با جسارت بیش‌تری به انتقاد از مدارس فراگیر پرداختند. آن‌ها معتقد بودند که مدارس نظری نباید کاملاً از بین می‌رفتند، یعنی چیزی که با اجرای نظام فراگیر اتفاق افتاده بود. آن‌ها مصمم بودند که تنوع بیش‌تری در مدارس دبیرستانی ایجاد کنند، و به همین نسبت والدین نیز در انتخاب ماهیت تحصیل فرزندان خود آزادی عمل بیش‌تری داشته باشند.

در اواخر دهه ۱۹۸۰ خانم تاجر کم‌کم از ایجاد «انقلاب» در نحوه گرداندن مدارس سخن می‌گفت. این انقلاب به معنای انحلال نظام عریض و طویل مدارس فراگیر و کاستن از قدرت مسئولان محلی آموزش و پرورش در اداره کردن مدارس بود. قانون آموزش و پرورش ۱۹۸۸ علاوه بر پایه‌گذاری برنامه درسی ملی نظام جدید مدیریت مدارس را نیز ایجاد کرد که تحت عنوان «مدیریت محلی مدارس» شناخته می‌شود. این واگذاری مدیریت مدارس به مناطق محلی به منظور ایجاد توازن در تمرکز که با پیاده کردن برنامه درسی ملی به ناچار به وجود می‌آمد درپیش گرفته شد. گروه تازه‌ای از کالج‌های فنی و مدارس ملی در شهرهای مختلف تأسیس شد. مدارس ملی می‌توانستند از کنترل مقامات محلی «بیرون آیند» و بودجه‌های خود را مستقیماً از دولت دریافت کنند. همچنین آن‌ها این حق را داشتند که ۵۰ درصد از دانش‌آموزان خود را براساس توانایی و استعداد آن‌ها ثبت‌نام کنند. ادعای منتقدان این بود که بدین ترتیب نابرابری‌های موجود میان مدارس بیش‌تر و عمیق‌تر می‌شود و اصل مساوات‌خواهی مدارس فراگیر نقض می‌شود.

### نظام فراگیر و منتقدان آن

منتقدان نظام فراگیر معتقدند که این نظام از دو جهت موفق نبوده است. از نظر این منتقدان، مدارس فراگیر موجب افزایش برابری فرصت‌ها نشده است. کاملاً برعکس، کودکان تیزهوش خانواده‌های فقیر در زمان برگزاری آزمون‌های «بالای یازده» می‌توانستند ترقی کنند ولی در مدارس فراگیر راه ترقی آن‌ها سد می‌شود. به گفته این منتقدان، مطلب دیگری که همان‌قدر اهمیت دارد این است که کیفیت و استاندارد آموزشی در مدارس فراگیر بسیار نازل است، چون دانش‌آموزان ممتاز پاداشی نمی‌گیرند و تخصص مورد تشویق قرار نمی‌گیرد.

پیش از اجرای نظام مدارس فراگیر، ۲۰ درصد از دانش‌آموزان در آزمون «بالای یازده» قبول می‌شدند و به مدرسه نظری می‌رفتند. در جریان اصلاحات آموزشی، فکر و ایده اصلی این بود که مدرسی ایجاد شوند که ترکیبی از دانش‌آموزان قوی و ضعیف را در خود جای دهند. هر مدرسه فراگیر حدود ۲۰ درصد از دانش‌آموزان قوی را که نمرات بالایی داشتند، شامل می‌شد.

اما واقعیت امر چیز دیگری از آب درآمد. طبق نتایج آزمون‌ها، فقط ۲۷ درصد از مدارس فراگیر دارای حدود ۲۰ درصد از دانش‌آموزان قوی با نمره بالا بودند. این دسته از دانش‌آموزان ممتاز و قوی

بیش از آنچه تصور شده بود در مدارس خاصی تجمع و تمرکز داشتند: ۱۸ درصد از مدارس فراگیر بیش‌تر از ۲۰ درصد دانش‌آموز ممتاز دارند. این مدارس در عمل، اگر نه روی کاغذ، به مدارس نظری تبدیل شده‌اند. مدارس ناموفق‌تر در این نظام کم‌وبیش همچون دبیرستان‌های مدرن سابق شده‌اند. در ۳۸ درصد از مدارس نسبت دانش‌آموزان ممتاز حدود ۱۰ درصد یا کم‌تر است و در ۱۶ درصد از مدارس این نسبت زیر ۵ درصد است.

روش‌های گزینشی که این وضعیت را به وجود آورده‌اند به چندین طریق عمل می‌کنند. اول این‌که، آزمون بالای یازده هرگز به‌طور کامل از میان نرفت. اکنون نود و پنج مدرسه نظری باقی مانده‌اند که هنوز هم از همین آزمون استفاده می‌کنند، و دانش‌آموزان ممتاز را از سایر مدرسه‌ها به‌سوی خود جلب می‌کنند؛ مدارس نظری هنوز هم در ایرلند شمالی رواج دارد. در نظام فراگیر، تصور بر این بود که هر مدرسه سهم مساوی از انواع دانش‌آموزان قوی و ضعیف خواهد داشت، اما فرآیندهای گزینش غیررسمی دست به‌کار شدند و قدرت زیادی در این زمینه داشتند. مدارس به‌ناچار به کودکانی اولویت می‌دادند که در ناحیه این مدارس زندگی می‌کردند. به این ترتیب والدین می‌توانستند با اثبات صحت نشانی خود فرزندان خود را وارد این مدارس کنند.

بنا به ادعای منتقدان این نظام، اکنون دو لایه «برندگان» و «بازندگان» آموزشی در بریتانیا وجود دارند. والدین طبقه متوسط راه و روش‌های ثبت‌نام فرزندان خود را در مدارس مطلوب و موردنظر خویش به‌خوبی یافته‌اند. کودکانی که متعلق به خانواده‌هایی هستند که از مزایای رفاهی بیش‌تری برخوردارند معمولاً از فرآیندهای گزینشی مدارس نفع بیش‌تری می‌برند، درحالی‌که کودکان خانواده‌های نابرخوردار از این مزایا، موقعیت خود را روزبه‌روز ضعیف و ضعیف‌تر می‌یابند.

درصد قابل توجهی از مدارسی که از کنترل مقامات محلی بیرون آمدند، در پذیرش دانش‌آموزان عوامل شخصی و پزشکی را معیار قرار دادند. برای مثال، یکی از این عوامل می‌توانست این باشد که آیا کودک موردنظر «دشوار» به حساب می‌آید یا نه. براساس مطالعه‌ای که اخیراً انجام گرفته، بیش از ۵ درصد این مدارس از چنین معیارهایی برای گزینش دانش‌آموزان استفاده می‌کردند (Hugill 1996). لایحه‌هایی که محافظه‌کاران در ۱۹۹۶ ارائه دادند به همه مدارس ملی اجازه می‌دهد تا ۱۵ درصد از دانش‌آموزان خود را گزینش کنند، خواه براساس استعداد یا تخصص در رشته خاصی مثل موسیقی یا علوم. این مدارس در صورت اخذ مجوزهای خاصی از حکومت می‌توانند نسبت بیش‌تری از دانش‌آموزان را گزینش کنند.

چنین تصور می‌شد که با بیرون آمدن مدارس از دست مقامات محلی و متنوع شدن نظام مدارس، قدرت انتخاب والدین بیش‌تر شود. اما شاید پیامد ناخواسته و منظورنشده این برنامه کاهش قدرت انتخاب والدین باشد: شمار فزاینده‌ای از کودکان در مدرسه‌ای که اولین انتخاب آن‌ها است جایی نمی‌یابند و پذیرفته نمی‌شوند.

## سیاست آموزشی در حکومت نوین کارگری

آموزش و پرورش یکی از اولویت‌های اصلی حکومت نوین کارگری بوده است - در واقع، تونی بلر وقتی به نخست‌وزیری رسید مدعی بود که «آموزش و پرورش، آموزش و پرورش، آموزش و پرورش» سه اولویت اصلی دستور کار سیاسی او خواهد بود. بلر تصدیق می‌کرد که استانداردهای آموزشی مدارس بریتانیا، در مقیاس بین‌المللی، چندان بالا نیست و انجام اصلاحات آموزشی بیش‌تر، اولییتی ضروری است. حزب نوین کارگر در کتاب سفید ۱۹۹۷ تحت عنوان موفقیت در مدارس تعهد خود را نسبت به دفاع از مدارس فراگیر و نوسازی آن اعلام کرد. کتاب سفید خواستار محدود شدن مداخله دولت در مدارس موفق شده بود، اما بر نیاز به مداخله دولت در مدارس که عملکرد مطلوبی نداشتند صحنه می‌گذاشت. به‌رغم بهت و شگفتی بعضی‌ها، از جمله اتحادیه‌های معلمان، بسیاری از عناصر اصلاحات آموزشی محافظه‌کاران در دولت نوین کارگری دست‌نخورده گذاشته شده است. برای مثال، مدارس ملی همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهند و حق دارند که دانش‌آموزان را براساس توانایی و استعداد آن‌ها گزینش کنند. مدارس نظری نیز دست‌نخورده گذاشته شده‌اند، و این تصمیم پرسش‌هایی را در میان محققان و دست‌اندرکاران آموزش و پرورش مطرح ساخته است، چون از نظر آن‌ها مدارس نظری اساساً موجب افت عملکرد مدارس فراگیر محلی می‌شود و مستعدترین دانش‌آموزان را جذب خود می‌کند (Benn and Chitty 1996). و بالاخره، حزب نوین کارگر با رهبران حزب محافظه‌کار موافق است که تدریس دروس ترکیبی در مدارس را باید رها کرد تا کودکانی که توانایی‌های مختلفی دارند بتوانند با سرعت هرچه بیش‌تر رشد کنند.

حکومت نوین کارگری چند اقدام جدید و مناقشه‌برانگیز دیگر نیز در پیش گرفته است که هدف آن‌ها بهبود و ارتقای عملکرد مدارس ملی بریتانیا است. برای این کار، بسیاری از استدلال‌های مرسوم اتحادیه‌های معلمان و مفسران چپ‌گرا را رد کرده است که معتقدند عملکرد ضعیف آموزشی نتیجه نابرابری بودجه‌ها و تجمع و تمرکز دانش‌آموزان ناب‌خوردار در بعضی مدارس است. کریس وودوارد، سربازرس مدارس، با این عقیده مخالفت کرده و این استدلال را مطرح کرده است که نتایج و عملکرد مدرسی که دانش‌آموزان بسیار مشابهی را می‌پذیرند اختلاف زیادی با هم دارند. به گفته او:

در مجموعه مدرسی که همگی به یکسان از محرومیت بالایی رنج می‌برند، نسبت دانش‌آموزانی که به سطح ۴ یا بالاتر از آن می‌رسند (براساس آزمون‌های تحصیلی استاندارد ملی) از ۶۵ درصد تا ۱۵ درصد متغیر است. بعضی از مدارس، به‌رغم همه موانع و کاستی‌ها عملکرد موفقی دارند درحالی‌که سایر مدرسی که در همان اوضاع و شرایط قرار دارند نمی‌توانند موفق شوند. (به نقل از اکونومیست، ۱۰ آوریل ۱۹۹۹).



حزب نوین کارگر به جای توجه به بیش‌ترکردن بودجه این مدارس و اعطای منابع و امکانات بهتر به آن‌ها، بر اهمیت روش‌های تدریس بهتر و رهبری نیرومند مدیران مدارس به‌عنوان کلید اصلاحات آموزشی تأکید کرده است. بعضی از اقدامات اصلی حکومت در این زمینه عبارت‌اند از:

۱. برنامه شروع تازه برای بهسازی مدارس ناموفق اقدام به تعطیل کردن آن‌ها و بازگشایی آن‌ها با کارکنان تازه و تحت رهبری یک «مدیر قوی» می‌کند. معلمانی که مایل به ادامه کار در این مدارس باشند باید برای سمت‌هایی که در سطح کشور اعلام می‌شود دوباره تقاضای کار بدهند. مدرسه‌هایی که سه‌سال پی‌درپی نتوانند دست‌کم ۱۵ درصد از دانش‌آموزان خود را در امتحانات GCSE با درجه C به قبولی برسانند مشمول این برنامه خواهند شد.

۲. استراتژی ضدغیبت در پی این بود که تا سال ۲۰۰۲ غیبت از مدرسه را به یک‌سوم کاهش دهد. در ۱۹۹۸ تقریباً ۵۰,۰۰۰ دانش‌آموز در روز بدون کسب اجازه از مدرسه غیبت می‌کردند. برای اجرای این استراتژی صدها «راهنمای آموزشی» که سابقه مددکاری اجتماعی داشتند در مدارس به کار گمارده شدند. راهنماهای آموزشی توجه خود را روی کودکانی متمرکز می‌کنند که امکان طردشدن یا بیگانگی آن‌ها بیش از سایرین است و به آن‌ها کمک می‌کنند تا بتوانند در برابر فشارهای شخصی و خانوادگی ایستادگی کنند. به این ترتیب معلمان می‌توانند همه نیروی خود را صرف تدریس در کلاس کنند و کم‌تر در فعالیت‌های مشاوره‌ای و مددکاری اجتماعی درگیر شوند.

۳. پرداخت براساس عملکرد معلمان، به مدیران مدارس این امکان را می‌دهد که به معلمان برجسته و موفق خود حقوق بیش‌تری پرداخت کنند. این طرح برای پاداش دادن و تشویق معلمان فعال و خلاق که به نتایج خوبی رسیده‌اند، و همچنین برای تشویق جوانان مستعد و توانا برای ورود به حرفه معلمی، اجرا می‌شود. پرداخت براساس عملکرد، به شدت مورد انتقاد بسیاری از معلمانی قرار گرفته که معتقدند این روش تبعیض‌آمیز است و به حرفه معلمی آسیب می‌زند. پرداخت حقوق براساس معیارهای عملکرد مثل نتایج امتحانات از این جهت هم مورد حمله قرار گرفته است که آن را بی‌انصافی در حق معلمانی می‌دانند که با شاگردان ضعیف و محروم کار می‌کنند.

۴. حکومت نوین کارگری، به میزان محدود، از مدیریت خصوصی مدارس پشتیبانی کرده است. گروه‌های مدیریت مدارس در بخش خصوصی می‌توانند تقاضانامه‌هایی به حکومت بدهند تا مسئولیت مدارس ناموفق را برعهده بگیرند و با به‌کارگیری روش‌های مدارس موفق آن‌ها را متحول سازند.

آثار و نتایج کلی این اقدامات حکومت نوین کارگری تا مدتی آشکار نخواهد شد، و بسیاری از این سیاست‌ها همچنان مورد بحث و جدل قرار خواهد داشت. بگذارید فعلاً نگاه کوتاهی به چند مقایسه بین‌المللی بیندازیم و سپس به سراغ نظام‌های آموزش عالی برویم.

## مقایسه‌های بین‌المللی

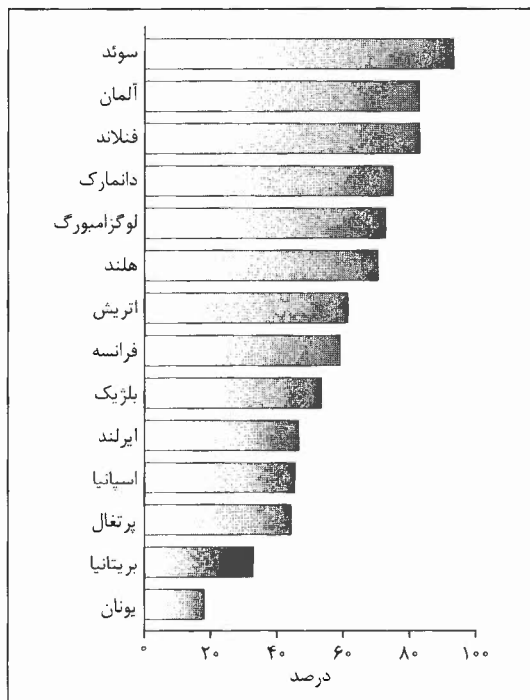
وضعیت مدارس بریتانیا در مقایسه با مدارس کشورهای دیگر چگونه است؟ دشوار می‌توان مقایسه‌های بین‌المللی مستقیمی بین مدارس به عمل آورد چون تفاوت‌های عریض و طویلی بین کشورها وجود دارد، چه از نظر تعداد سالیانی که کودکان در مدرسه درس می‌خوانند، و چه از جهت روش‌های سازماندهی نظام آموزشی.

در میان کشورهای اتحادیه اروپا، مدارس بریتانیا از این جهت درخور توجه‌اند که تعداد زبان‌های خارجی که در آن‌ها تدریس می‌شود کم‌تر از تعداد متوسط در کشورهای اروپایی است. در انگلستان و ایرلند، در مدارس به‌طور متوسط به هر دانش‌آموز یک زبان خارجی تدریس می‌شود، در حالی که در لوگزامبورگ، هلند و فنلاند همه مدارس بیش از دو زبان خارجی به هر دانش‌آموز تدریس می‌کنند. این مطلب که زبان‌های خارجی در برنامه‌های درسی مدارس بریتانیا چندان مورد توجه و تأکید نیستند به این واقعیت مربوط است که انگلیسی در عمل به زبان رایج در تجارت و صنعت و دنیای دانشگاه‌ها در سراسر جهان تبدیل شده است. اما آشنایی با یک زبان خارجی اهمیت روزافزونی پیدا می‌کند، مخصوصاً در اروپای متحد. کتاب سفید اتحادیه اروپا درباره آموزش و پرورش در ۱۹۹۵ صریحاً اعلام کرده بود که یکی از اهداف اصلی آموزش و پرورش در کشورهای اتحادیه اروپا این است که همه شهروندان این کشورها باید قادر باشند به سه زبان اروپایی تکلم کنند، و بنابراین آموختن دست‌کم دو زبان خارجی برای همه کودکان و نوجوانان لازم است.

در بریتانیا، دانش‌آموزان به‌طور متوسط ۱۱/۷ سال در مدرسه می‌مانند و این رقم فقط اندکی کم‌تر از ایالات متحده و کانادا است که دانش‌آموزان آن‌ها کمی بیش از دوازده سال در مدرسه درس می‌خوانند. در سایر کشورهای توسعه‌یافته سال‌های مدرسه کوتاه‌تر است: در روسیه و بخش دیگر اتحاد شوروی سابق، دانش‌آموزان ۹ سال به مدرسه می‌روند.

شمار روبه‌رشدی از جوانان در بریتانیا پس از اتمام سال‌های تحصیل اجباری در مدرسه تصمیم به ادامه تحصیلات خود می‌گیرند، اما در مقایسه با سایر کشورهای اروپا، بریتانیا یکی از نازل‌ترین نرخ‌های حضور تمام‌وقت در مدرسه در سنین شانزده، هفده و هیجده سالگی را دارد (شکل ۱۰۱۶). این وضعیت را تا حدی می‌توان به کمک تفاوت سن فارغ‌التحصیلی در کشورهای اروپایی توضیح داد - بریتانیا یکی از معدود کشورهایی است که در آن‌ها جوانان شانزده‌ساله مدارک لازم برای ورود به بازار کار را دارند. اما این تصویر احتمالاً پیچیده‌تر از این است. مطالعه‌ای که در ۱۹۹۸ از سوی OECD<sup>۱</sup> روی ۲۹ کشور توسعه‌یافته انجام گرفت به این نتیجه رسید که فقط در چهار کشور - اسپانیا، مجارستان، مکزیک و بریتانیا - بیش از ۲۰ درصد جوانان در همان سال اتمام تحصیلات اجباری دیگر به تحصیل ادامه نمی‌دهند. در این مطالعه معلوم شد که دانش‌آموزان

1. Organization for Economic Cooperation and Development



شکل ۱.۱۶ نرخ حضور هیجده ساله‌ها در تحصیلات تمام‌وقت دبیرستانی، کشورهای اروپایی، ۱۹۹۶ (به درصد).  
منبع: OECD. From *Social Trends*, 30 (2000), p. 55.

به‌اندازه مدارس ابتدایی و دبیرستان‌ها به‌صورت متمرکز اداره می‌شود. برنامه همه رشته‌های درسی باید توسط هیئت نظارت ملی که تحت پوشش وزارت آموزش عالی است به تصویب برسد. دو نوع مدرک دانشگاهی می‌توان دریافت کرد، یکی مدرکی که هر دانشگاه خاصی به فارغ‌التحصیلان خود می‌دهد و دیگری مدرکی که دولت اعطا می‌کند. این درجه‌های ملی یا دولتی معمولاً ارزش و اعتبار بالاتری از مدارک دانشگاهی دارند، چون فرض بر این است که باید از استانداردهای بالایی برخوردار باشند. بعضی از مشاغل دولتی در فرانسه فقط به روی کسانی باز است که چنین مدارکی دارند. دارندگان این مدارک معمولاً از طرف اکثر کارفرمایان صنعتی نیز با نظر مساعدتری نگریسته می‌شوند. تقریباً همه معلمان مدارس و مدرسان کالج‌ها و دانشگاه‌ها در فرانسه کارمندان دولت هستند. میزان حقوق و چهارچوب کلی وظایف تدریس به‌صورت متمرکز تعیین می‌شود.

بریتانیایی و پرتغالی بیش از همه در معرض این خطر هستند که پس از ترک مدرسه نه در بازار کار و نه در آموزش عالی جایی برای خود پیدا نکنند. بنا به ادعای این مطالعه، ۴۰ درصد از جوانان بریتانیایی ۱۹ تا ۲۴ ساله نتوانسته‌اند حداقل مدارک تحصیلی لازم را به دست بیاورند.

### آموزش عالی

جوامع گوناگون از نظر نحوه سازماندهی آموزش عالی<sup>۱</sup> (تحصیلات بعد از مدرسه که معمولاً در دانشگاه یا کالج دنبال می‌شود) تفاوت زیادی با هم دارند. در بعضی از کشورها، همه دانشگاه‌ها و کالج‌ها دولتی هستند و بودجه خود را مستقیماً از منابع حکومتی دریافت می‌کنند. برای نمونه، آموزش عالی در فرانسه سازماندهی ملی دارد و تقریباً

1. higher education

## چشم‌انداز جهانی سواد

در ۱۹۹۶ بریتانیا در نخستین پیمایش بین‌المللی سواد بزرگسالان که توسط OECD انجام گرفت، شرکت کرد. با این‌که غالباً تصور می‌شود که بی‌سوادی معضلی است مختص به کشورهای توسعه‌نیافته، ولی این مطالعه نشان داد بی‌سوادی کارکردی<sup>۱</sup> - نداشتن مهارت‌های خواندن و نوشتن و حساب‌کردن به اندازه‌ای که امور زندگی روزانه مختل شود - در بسیاری از جوامع غربی نیز معضل است.

OECD سواد پاسخگویان این تحقیق را در طول پیوستاری ارزیابی کرد که در آن سطح ۱ پایین‌ترین و سطح ۵ بالاترین سطح سواد را نشان می‌داد. افراد مورد پیمایش از نظر توانایی خواندن و درک مطالب مکتوب، یافتن و استفاده از اطلاعات درج‌شده در یک جدول یا نمودار، و انجام محاسبات پایه‌ای ریاضی مورد آزمون قرار گرفتند. سطح ۳ پایین‌ترین سطح سواد لازم برای رتق و فتق مقتضیات کار و زندگی مدرن دانسته می‌شد.

جدول ۱۶.۱ جمعیت بالغ به تفکیک سطح سواد، ۵-۱۹۹۴ (سنین ۱۶ تا ۶۵ سال، به درصد)

کشور	سطح ۱	سطح ۲	سطح ۳	سطح ۴ و ۵
سوئد	۷/۵	۲۰/۳	۳۹/۷	۳۲/۴
هلند	۱۰/۵	۳۰/۱	۴۴/۱	۱۵/۳
آلمان	۱۴/۴	۳۴/۲	۳۸/۰	۱۳/۴
کانادا	۱۶/۶	۲۵/۶	۳۵/۱	۲۲/۷
استرالیا	۱۷/۰	۲۷/۱	۳۶/۹	۱۸/۹
سوئیس (آلمانی زبان)	۱۷/۶	۳۳/۷	۳۸/۶	۱۰/۰
بلژیک	۱۸/۴	۲۸/۲	۳۹/۰	۱۴/۳
نیوزیلند	۱۸/۴	۲۷/۳	۳۵/۰	۱۹/۲
سوئیس (فرانسوی زبان)	۱۹/۳	۳۵/۷	۳۶/۰	۸/۹
امریکا	۲۰/۷	۲۵/۹	۳۲/۴	۲۱/۱
بریتانیا	۲۱/۸	۳۰/۳	۳۱/۳	۱۶/۶
ایرلند	۲۲/۶	۲۹/۸	۳۴/۱	۱۳/۵
لهستان	۴۲/۶	۳۴/۵	۱۹/۸	۳/۱

منبع: OECD, Human Resources Development Canada and Statistics Canada 1997. From

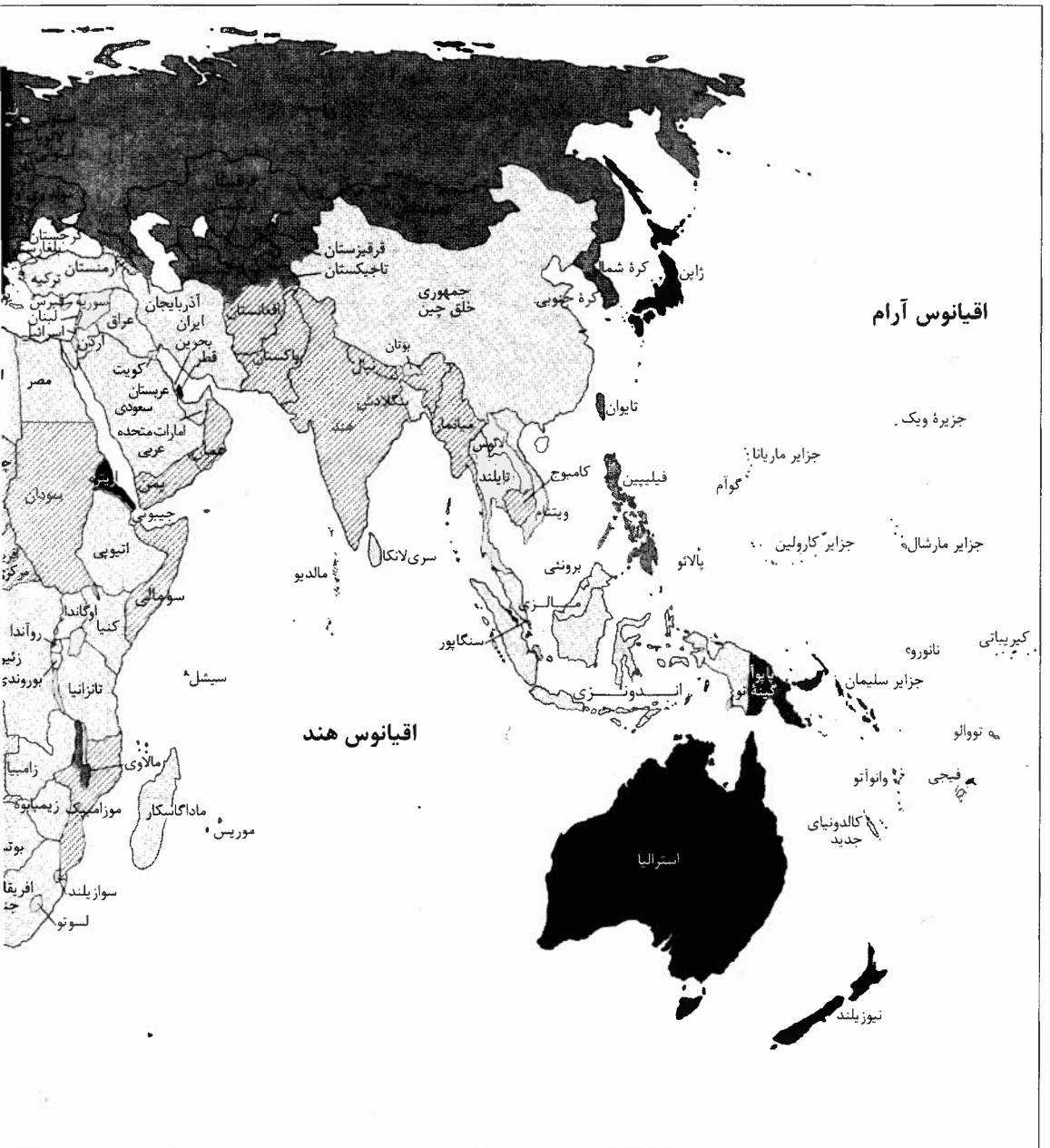
UNDP, Human Development Report, 1998.

نتایج این تحقیق، که در جدول ۱۶.۱ آمده است، معلوم کرد که دست‌کم یک چهارم افراد بالغ کشورهای شرکت‌کننده در این تحقیق نتوانستند به سطح سواد ۳ برسند. سوئد کم‌ترین نرخ افراد بالغ زیر سطح ۳ را داشت که ۲۷/۸ درصد بود، درحالی‌که در بریتانیا این رقم بالاتر از ۵۰ درصد بود. همان‌طور که گزارش OECD خاطر نشان ساخته بود، سطوح بالای بی‌سوادی کارکردی در جوامع غربی با توجه به حرکت به سمت اقتصاد معرفتی می‌تواند نگران‌کننده باشد چون کسانی که سواد کافی نداشته باشند با افزایش اهمیت اطلاعات، کاملاً از قافله عقب می‌مانند (UNDP 1998).

فقدان سواد پایه در کشورهای درحال توسعه مسئله بسیار بزرگ‌تری است، یعنی جایی که حدود ۳۰ درصد جمعیت قادر به خواندن و نوشتن نیستند (شکل ۱۶.۲). فقط در هند بیش از ۲۵۰ میلیون نفر بی‌سواند. در بعضی از کشورها فقط اقلیت کوچکی از جمعیت مهارت‌های خواندن و نوشتن دارند. این وضعیت را می‌توان تا حدی با فقدان آموزش و پرورش همگانی در بعضی کشورها توضیح داد. اما حتی اگر مدارس ابتدایی همراه با رشد جمعیت افزایش می‌یافتند، باز هم تا سال‌های سال بی‌سوادی چندان کاهش نمی‌یافت چون نسبت بالایی از بی‌سوادان را بزرگسالان تشکیل می‌دهند. تعداد مطلق کسانی که نمی‌توانند بخوانند و بنویسند در عمل رو به افزایش است.

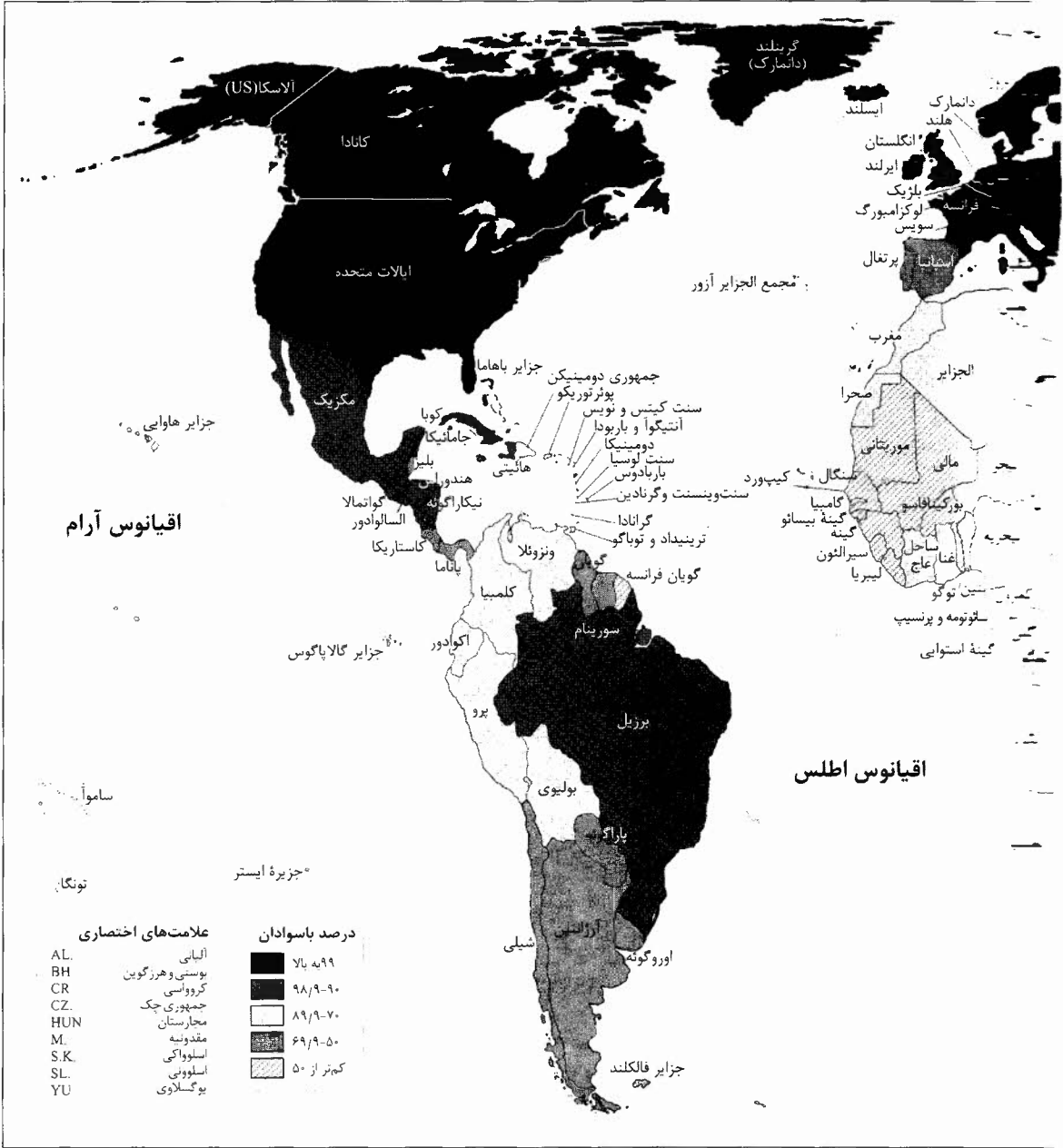
بی‌سوادی بُعد جنسیتی نیرومندی دارد، مخصوصاً در فقیرترین کشورهای جهان که بی‌سوادی در میان زنان تقریباً دو برابر مردان است. از میان ۱۵۰ میلیون کودک شش تا یازده‌ساله‌ای که به مدرسه نمی‌روند، ۹۰ میلیون نفر دخترند. نرخ بالای بی‌سوادی زنان رابطه نیرومندی با فقر، مرگ‌ومیر نوزادان، نرخ‌های بالای باروری و سطوح نازل توسعه اقتصادی دارد. ترکیب فرهنگ سنتی و فشارهای اقتصادی بسیاری از دختران را بیرون از مدرسه نگه می‌دارد: خانواده‌های روستایی معمولاً سنتی‌ترند و کم‌تر خواهان تحصیلات زنان هستند. ولی در خانواده‌های بزرگ، تحصیل کردن همه بچه‌ها گران تمام می‌شود. و غالباً دخترها قربانی درس خواندن پسرها می‌شوند.

در میان کشورهای توسعه‌یافته، ایالات متحده از جهت نسبت بالای کالج‌ها و دانشگاه‌های خصوصی متمایز با سایر کشورها است. در ایالات متحده سازمان‌ها و مؤسسه‌های خصوصی ۵۴ درصد کل سازمان‌های آموزش عالی را تشکیل می‌دهند. در میان این سازمان‌های خصوصی می‌توان به اسامی برخی از پرآوازه‌ترین و معتبرترین دانشگاه‌ها مثل هاروارد، پرینستون و ییل اشاره کرد. تمایز میان مؤسسه‌های دولتی و خصوصی در آموزش عالی آمریکا به اندازه سایر کشورها روشن و واضح نیست. دانشجویان دانشگاه‌های خصوصی می‌توانند از کمک‌هزینه‌ها و وام‌های دولتی استفاده کنند و خود این دانشگاه‌ها نیز از دولت بودجه‌های تحقیقاتی دریافت می‌کنند. دانشگاه‌های دولتی نیز غالباً کمک‌های مالی هنگفتی از شرکت‌های خصوصی دریافت می‌کنند. آن‌ها همچنین هزینه‌های تحقیقاتی خود را علاوه بر دولت از منابع خصوصی نیز تأمین می‌کنند.



شکل ۲.۱۶ نرخ‌های بی‌سوادی بزرگسالان در سراسر جهان.

منبع: World Bank, World Development Report, Oxford University Press, 1994.



## نظام آموزش عالی در بریتانیا

نظام آموزش عالی بریتانیا بسیار نامتمرکزتر از فرانسه، اما یکپارچه‌تر از امریکا است. دانشگاه‌ها و کالج‌ها از طرف حکومت تأمین مالی می‌شوند و معلمان همه سطوح تحصیلی در این نظام آموزشی حقوقی دریافت می‌کنند که مطابق تعرفه ملی دستمزدها است. با این حال تنوع درخور توجهی در سازماندهی مؤسسه‌ها و برنامه‌های درسی وجود دارد.

در سال‌های قبل از جنگ، بیست و یک دانشگاه در بریتانیا وجود داشت. بسیاری از این دانشگاه‌ها طبق استانداردهای امروزی بسیار کوچک بودند. در ۱۹۳۷، تعداد کل دانشجویان دانشگاه‌های بریتانیا فقط اندکی بیش‌تر از تعداد کارکنان تمام‌وقت دانشگاه‌ها در ۱۹۸۱ بودند (Carswell 1985). بین ۱۹۴۵ و ۱۹۷۰، نظام آموزش عالی بریتانیا چهار برابر بزرگ‌تر شد. دانشگاه‌های قدیمی‌تر گسترش یافتند و دانشگاه‌های جدید - که «آجر قرمز» نامیده می‌شدند - ساخته شدند (دانشگاه‌هایی مثل ساسکس، کنت، استرلینگ و یورک). با تأسیس مدارس پلی‌تکنیک، نظام دو بخشی آموزش عالی ایجاد شد. این لایه دوم آموزش عالی که تقریباً از چهارصد کالج تشکیل می‌شد طیف وسیعی از رشته‌ها را ارائه می‌داد. مدارس پلی‌تکنیک در مقایسه با دانشگاه‌ها بیش‌تر روی رشته‌های فنی و حرفه‌ای متمرکز بودند. شورای ملی جوایز آکادمیک، هشتی معتبر بود که برای تضمین حفظ استانداردهای لازم در مدارک دانشگاهی شروع به کار کرد.

امروزه، مؤسسه‌های آموزش عالی بریتانیا دارای ارزش استاندارد هستند، به این معنا که اخذ مدرک دانشگاهی از لستر یا لیدز، دست‌کم روی کاغذ، هم‌تراز مدارک کمبریج، آکسفورد یا لندن است. با این حال آکسفورد و کمبریج در پذیرش دانشجویان بسیار گزینشی عمل می‌کنند و در حدود نیمی از دانشجویان این دانشگاه‌ها از مدارس شهریه‌ای می‌آیند. اخذ مدرک از آکسفورد یا کمبریج در مقایسه با مدارک اکثر دانشگاه‌های دیگر در بازار کار با اقبال بیش‌تری مواجه می‌شود.

شمار دانشجویان بریتانیایی از یک قرن پیش که فقط ۲۵,۰۰۰ نفر به صورت تمام‌وقت در این مؤسسه‌ها تحصیل می‌کردند، رشد چشمگیری داشته است. تا سال ۱۹۶۳ این رقم تقریباً ده برابر شد و به ۲۱۶,۰۰۰ دانشجوی رسید، این تعداد نیز تا سال ۱۹۷۳ دوبرابر شد و به ۴۵۳,۰۰۰ نفر رسید. تعداد دانشجویان نظام آموزش عالی همچنان به رشد خود ادامه داده است. در سال تحصیلی ۸-۱۹۹۷ حدود ۱/۲ میلیون دانشجو در دوره‌های تمام‌وقت ثبت‌نام کرده بودند. این افزایش برای هر دو جنس کاملاً مشهود بوده اما برای زنان چشمگیرتر از مردان است. بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۹۷، ثبت‌نام در دوره‌های کارشناسی دانشگاه‌ها برای مردان ۸۳ درصد افزایش داشته درحالی‌که همین رقم برای زنان ۴۰۰ درصد بوده است (HMSO 2000).

خاستگاه طبقاتی افراد بر احتمال ادامه تحصیل و ورود آن‌ها به نظام آموزش عالی تأثیر



می‌گذارد. برای جوانانی که فرزندان خانواده‌های غیرماهر هستند، نرخ مشارکت در آموزش عالی بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۸ از ۶ درصد به ۱۳ درصد افزایش یافته است. هرچند این ارقام نشانگر افزایش درخور توجهی هستند، اما هنوز کم‌تر از یک پنجم همین نرخ در میان دانشجویانی است که از خانواده‌های ماهر یا حرفه‌ای می‌آیند (MHSO 2000).

### بحران مالی در آموزش عالی

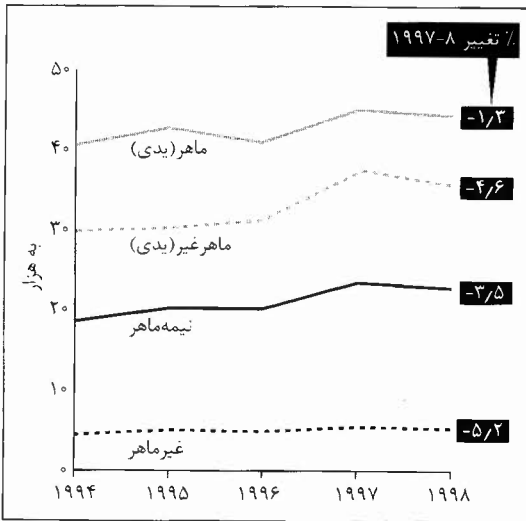
هرچند دانشگاه‌ها پیوسته رو به گسترش و توسعه رفته‌اند، اما ناچار بوده‌اند که با بودجه و اعتبارهای دولتی ثابت یا حتی رو به کاهش، این رشد و توسعه را دنبال کنند. نتیجه این وضع، بحران مالی در آموزش عالی است. گزارشی که در ۱۹۹۷ از سوی کمیته ملی تحقیق در آموزش عالی انتشار یافت، به این نتیجه رسیده بود که توسعه و رشد کیفی آموزش عالی با وضعیت فعلی بودجه دانشگاه‌ها غیرممکن است. با شروع سال تحصیلی ۱۹۹۹-۱۹۹۸، دانشجویانی که در مؤسسه‌های آموزش عالی بریتانیا ثبت‌نام می‌کنند شاید مجبور شوند نزدیک به ۱۰۰۰۰ پوند از مخارج تحصیل را خودشان بپردازند. کمک‌هزینه‌های تحصیلی که برای تأمین مخارج زندگی دانشجویان به آن‌ها پرداخت می‌شد، در اکتبر ۱۹۹۹ قطع شد. کمک‌هزینه‌های دانشجویی جای خود را به وام‌های دانشجویی داد (جدول ۲.۱۶). در سال تحصیلی ۱۹۹۱-۱۹۹۰ فقط سه نفر از هر ده دانشجوی بریتانیا از وام‌های دانشجویی برای تأمین هزینه‌های آموزش عالی خود استفاده کرده بودند.

در ۱۹۹۸-۱۹۹۷ بیش از شش نفر از هر ده دانشجو اقدام به گرفتن وام کرده بودند. بسیاری از دانشجویان به مشاغل پاره‌وقت رو می‌آورند تا خرج تحصیل خود را درآورند.

جدول ۲.۱۶ دانشجویانی که از وام‌های دانشجویی استفاده کرده‌اند، برحسب درصد از دانشجویان حاضر شرایط، بریتانیا

۲۸	۱-۱۹۹۰
۳۶	۲-۱۹۹۱
۴۱	۳-۱۹۹۲
۴۷	۴-۱۹۹۳
۵۵	۵-۱۹۹۴
۵۹	۶-۱۹۹۵
۶۲	۷-۱۹۹۶
۶۴	۸-۱۹۹۷

شواهدی وجود دارند که نشان می‌دهند این تغییر و تحولات در تأمین هزینه‌های دانشجویی ممکن است تأثیر زیانباری روی تنوع و گوناگونی متقاضیان و پذیرش دانشگاه‌ها داشته باشد. حکومت کارگری روی نیاز به بیش‌تر شدن دسترسی گروه‌هایی به دانشگاه‌ها تأکید داشته است که به‌طور سنتی در نظام آموزش عالی کم‌تر دیده می‌شوند - اقلیت‌های قومی، دانشجویان سال‌خورده‌تر و اعضای طبقه کارگر - اما افزایش هزینه تحصیلات دانشگاهی ممکن است اعضای این گروه‌ها را از نام‌نویسی و



شکل ۳.۱۶ تغییر در تعداد متقاضیان مؤسسات عالی آموزش، به تفکیک طبقه اجتماعی خانواده، ۸-۱۹۹۷.

منبع: UCAS. From *The Economist*, 30 Oct. 1999, p. 38.

دانشگاهی می‌شود. مدارک و مدارج آموزشی و دانشگاهی را اکنون می‌توان بیرون از دنیای کلاس‌های درس و ساختمان‌های آموزشی مرسوم، به دست آورد. طیف وسیعی از مؤسسه‌ها و شرکت‌های رقیب - که بعضی کاملاً تجاری‌اند - به سرعت وارد بازار جهانی آموزش می‌شوند. اکنون بیش از همیشه، دانش و آموزش در دسترس مشتاقان آن است.

پیش از این درباره دانشگاه آزاد بریتانیا توضیح دادیم و نیز گفتیم که چگونه دانشگاه فونیکس ظرفیت و استعداد یادگیری اینترنتی<sup>۱</sup> را - با موفقیت زیادی - رشد و گسترش داده است. این دانشگاه با استفاده از

تقاضاهای شبکه‌ای، مفهوم آموزش از راه دور را به سطوح تازه‌ای از تعامل ارتقا داده است. آموزش از راه دور پدیده تازه‌ای نیست، در واقع این نوع آموزش رواج و محبوبیت فوق‌العاده زیادی دارد. اما آموزش از راه دور در شکل و قالب سنتی آن - که دانشجویان باید درس‌ها و تکالیف خود را مستقلاً کامل کنند و سپس برای ارزشیابی برای استادان راهنمای خود بفرستند - مستلزم پشتکار و انگیزه شخصی نیرومندی است تا مؤثر بیفتد. در این روش، وقتی دانشجویان با مسئله‌ای مواجه شوند یا درباره مطلبی اشتباه کنند هیچ‌کس را ندارند که راهنمایی درستی از او بگیرند. شمار زیادی از این دانشجویان مأیوس می‌شوند و تحصیلات خود را رها می‌کنند.

آموزش از راه دور از طریق اینترنت بعضی از این معضلات اساسی را از میان برمی‌دارد. دانشجویان در گروه‌های کوچک ده تا پانزده نفری تحصیل می‌کنند و پیوسته با یکدیگر تبادل نظر دارند. راهنماهای درسی نیز می‌توانند به تک‌تک دانشجویان به صورت فردی کمک کنند و به پرسش‌های آن‌ها از طریق پست الکترونیکی پاسخ دهند، و به این ترتیب «حس انزوا»ی دانشجویان کاهش می‌یابد. دوره‌های آموزشی اینترنتی در پی نسخه برداری از همه عناصر آموزش سنتی در یک محیط رایانه‌ای است.

1. internet-based learning

حتی دانشگاه‌های متعارف نیز گام‌هایی به سوی تبدیل شدن به «دانشگاه‌های الکترونیکی» برداشته‌اند. انواع و اقسام مؤسسه‌های آموزش عالی همه امکانات علمی، تسهیلات پژوهشی، کادر آموزشی و دانشجویان خود را روی شبکه در اختیار همگان قرار می‌دهند. دانشگاه‌های سراسر جهان مزایای این شریک شدن با سایر مؤسسه‌ها را شناخته‌اند چرا که امکانات آن‌ها تکمیل‌کننده یکدیگر است. همراه با تکثیر و تزاید دانشوری و نوآوری تکنولوژیک، حتی برای زبده‌ترین مؤسسه‌های آموزش عالی نیز غیرممکن است که در همه رشته‌ها سرآمد دیگران باشند. این مؤسسه‌ها می‌توانند از طریق شبکه تخصص‌های خود را ادغام کنند و آن را در اختیار همه دانشجویان و پژوهشگران قرار دهند. برای مثال، دانشجویانی که در لندن مشغول تحصیل‌اند می‌توانند به کتابخانه‌های الکترونیکی در سانفرانسیسکو، و از طریق پست الکترونیکی به دانشگاهیان متخصص در همه‌جای دنیا دسترسی داشته باشند تا پاسخ پرسش‌های خود را بیابند و در پروژه‌های تحقیقاتی همکاری کنند.

در بریتانیا گام‌هایی در جهت ایجاد برنامه‌های آموزشی کاملاً جدید اینترنتی برای شبکه جهانی دانشجویان برداشته شده است. در فوریه سال ۲۰۰۰، دیوید بلانکت، وزیر آموزش و اشتغال بریتانیا اعلام کرد که برنامه‌هایی برای ایجاد دانشگاه اینترنتی بریتانیا در دست است که آمیزه‌ای از بهترین مؤثرترین عناصر آموزش بریتانیایی را فراهم می‌سازد و آن را در اختیار دانشجویان سراسر جهان می‌گذارد.

### آموزش و فناوری نوین ارتباطات

گسترش فناوری اطلاعات پیش از این هم از جهات مختلف بر آموزش در مدارس تأثیرگذار بوده است. اقتصاد معرفتی مستلزم نیروی کاری است که سواد رایانه‌ای داشته باشد و روزبه‌روز آشکارتر می‌شود که آموزش می‌تواند، و می‌باید، نقش مهمی در برآوردن این نیاز ایفا کند. با این‌که در سال‌های اخیر تعداد خانوارهای صاحب‌رایانه افزایش فاحشی داشته است، اما هنوز کودکان زیادی هستند که در خانه به رایانه دسترسی ندارند. به همین دلیل، مدارس فرصت سرنوشت‌سازی برای کودکان و نوجوانان به‌شمار می‌آیند تا ظرفیت‌ها و امکانات رایانه‌ها و فناوری اینترنت را بیاموزند و با آن مانوس شوند.

طی دهه گذشته، با مجموعه اقداماتی که در سطح ملی برای نوسازی و رایانه‌ای کردن مدارس بریتانیا صورت گرفته، استفاده از فناوری در مدارس آشکارا دگرگون شده است. متوسط تعداد رایانه‌ها به‌ازای هر مدرسه، افزایش نمایانی داشته است؛ حدود ۹۶ درصد کودکان پنج تا پانزده‌ساله در مدرسه به رایانه دسترسی دارند. در ۱۹۹۸، هریک از دبیرستان‌های بریتانیا به‌طور متوسط ۱۰۱ رایانه داشتند، حال آن‌که در دبستان‌ها این رقم معادل ۱۶ رایانه برای هر دبستان بود (HMSO 2000). در سال تحصیلی ۱۹۹۸-۱۹۹۹، ۹۳ درصد از دبیرستان‌ها و ۶۲ درصد از دبستان‌ها

می‌توانستند به اینترنت وصل شوند. شبکه ملی آموزش، که در ۱۹۹۸ شروع به کار کرد، به منظور متصل ساختن همه مدارس، کالج‌ها، دانشگاه‌ها و کتابخانه‌های کشور به اینترنت تا سال ۲۰۰۲ طراحی شد. طبق گزارشی که در ۱۹۹۷ درباره این خط‌مشی ارائه شد، این شبکه به همه مؤسسه‌های آموزشی کشور اجازه می‌دهد که درگردآوری و استفاده از داده‌ها با هم شریک شوند. معلمان خواهند توانست درباره اصلاح برنامه‌های درسی با هم بحث و گفت‌وگو کنند و موفقیت‌ها و پیشرفت‌های خود را در زمینه تدریس با همکاران خود در سایر مدارس درمیان بگذارند. دانش‌آموزان می‌توانند - حتی از خانه‌های خود - به شبکه دسترسی داشته باشند و برای ارتقای هرچه بیش‌تر مهارت‌های خواندن و نوشتن و حساب‌کردن، از مطالب تکمیلی بیش‌تری بهره بگیرند. مدرسی که در مناطق دورافتاده قرار دارند می‌توانند با مؤسسه‌های سایر نقاط ارتباط داشته باشند و در فعالیت‌های آموزشی آن‌ها سهیم شوند. دانش‌آموزان خارجی‌زبان می‌توانند برای تمرین و کمک‌گرفتن، به انگلیسی‌زبان‌های بومی دسترسی داشته باشند.

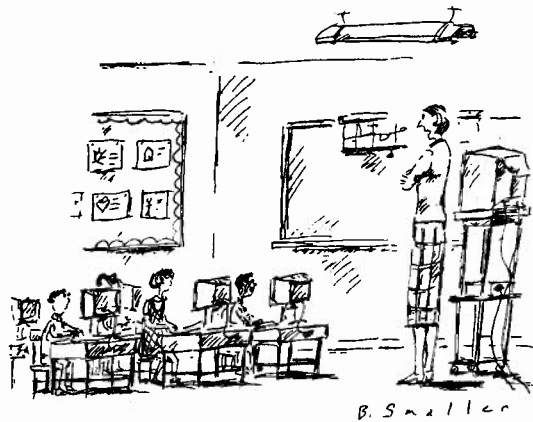
### فناوری در کلاس درس

پیدایش آموزش مدرن، به چند تغییر عمده دیگر مربوط بود که در سده نوزدهم به وقوع پیوست. یکی از این تغییرات، پیشرفت چاپ و رواج «فرونگ کتاب» بود. توزیع انبوه و توده‌ای کتاب‌ها، روزنامه‌ها و سایر رسانه‌های چاپی، به اندازه ماشین‌ها و کارخانه‌ها، از ویژگی‌های بارز شکل‌گیری جامعه صنعتی بود. آموزش و پرورش مهارت‌های خواندن و نوشتن و حساب‌کردن را تعلیم می‌داد که دسترسی به دنیای رسانه‌های چاپی را مقدر می‌ساخت. هیچ چیز بیش از کتاب‌های درسی با مدرسه عجین نبود.

از دید خیلی‌ها، با کاربرد روبه‌رشد رایانه‌ها و فناوری رسانه‌های چندگانه در آموزش و پرورش، این وضعیت در حال تغییر است. آیا اینترنت، لوح فشرده، و فیلم‌های ویدئویی به‌طور روزافزون جایگزین کتاب‌های درسی خواهند شد؟ و اگر کودکان به جای گوش سپردن به معلم، رایانه‌های خود را روشن کنند آیا باز هم مدارس به صورت امروزی خود همچنان باقی خواهند ماند؟ گفته می‌شود که فناوری‌های نوین صرفاً به برنامه‌های درسی موجود اضافه نخواهند شد، بلکه آن‌ها را تضعیف و دگرگون خواهند کرد. زیرا اکنون کودکان و نوجوانان در جامعه‌ای اطلاعاتی و مبتنی بر رسانه‌ها رشد می‌کنند و با فناوری‌های این جامعه بسیار بیش از اکثر بزرگسالان - از جمله معلمان‌شان - آشنایی دارند.

برخی از ناظران و صاحب‌نظران از «انقلاب کلاس درس» - ورود «واقعیت مجازی میز تحریر» و کلاس درس بدون دیوار - سخن می‌گویند. شکی نیست که رایانه‌ها موجب گسترش فرصت‌های آموزشی شده‌اند. آن‌ها به کودکان این امکان را می‌دهند که به اتکای خود درس بخوانند، به کمک منابع اینترنت درباره هر موضوعی که می‌خواهند تحقیق کنند، و از نرم‌افزارهای آموزشی برای

یادگیری و پیشرفت با هر سرعتی که برایشان مناسب است استفاده کنند. اما این رویای (یا کابوس) کلاس درسی که بچه‌ها فقط از طریق رایانه‌های شخصی خود درس‌ها را فرامی‌گیرند هنوز به حقیقت نپیوسته است. در واقع، «کلاس بدون دیوار» هنوز به‌نظر دور می‌رسد. یک دلیل ساده این است که رایانه‌های کافی برای استفاده تک‌تک دانش‌آموزان در مدرسه یا خانه وجود ندارد! حتی مجهزترین مدارس نیز باید از جداول زمانی گردش استفاده کنند تا همه دانش‌آموزان به نوبت از پایگاه‌های



«نگاه‌تان به صفحه نمایش‌گر خودتان باشد.»

© The New Yorker Collection 1999 Barbara Smaller from cartoonbank.com.

رایانه‌ای استفاده کنند. در مدرسی که تعداد رایانه‌ها زیاد نیست، شاید دانش‌آموزان فقط چند دقیقه در هفته بتوانند پشت یک رایانه بنشینند، یا درس‌هایی درباره فناوری اطلاعات در گروه‌های کوچک داشته باشند. و در اکثر خانه‌ها نیز هنوز رایانه وجود ندارد.

دوم این‌که، اکثر معلمان رایانه‌ها را مکمل درس‌های سنتی می‌دانند نه جایگزین آن‌ها. دانش‌آموزان می‌توانند با استفاده از رایانه‌ها تکالیف و وظایف مربوط به برنامه‌های درسی متعارف را به انجام برسانند، مثل انجام پروژه‌های تحقیقی یا تحقیق درباره اخبار علمی جدید. اما هیچ‌یک از آن‌ها فناوری اطلاعات را رسانه‌ای به‌شمار نمی‌آورند که بتواند جایگزین یادگیری از معلمان انسانی و تعامل با آن‌ها شود. چالشی که پیش روی معلمان قرار دارد این است که بیاموزند چگونه فناوری‌های نوین اطلاعات را به شیوه‌ای وارد درس‌های خود کنند که به‌لحاظ آموزشی هدفمند و ثمربخش باشد.

## آموزش و شکاف فناوری

این‌که آیا فناوری‌های نوین همان پیامدهای مفراطی را برای آموزش و پرورش خواهد داشت که برخی‌ها ادعای آن را دارند، پرسشی است که هنوز پاسخ آن معلوم نیست. منتقدان خاطرنشان ساخته‌اند که حتی اگر این فناوری‌ها تأثیر عمده‌ای داشته باشند، ممکن است در جهت تقویت نابرابری‌های آموزشی عمل کنند. فقر اطلاعاتی<sup>۱</sup> ممکن است بر سایر محرومیت‌های مادی که

هم‌اکنون تا این حد بر نظام مدارس تأثیر می‌گذارند، افزوده شود. آهنگ تند تغییر تکنولوژیک و تقاضا و نیاز کارفرمایان به کارکنانی که دانش رایانه‌ای داشته باشند، شاید به این معنا باشد که کسانی که توانایی‌های تکنولوژیک دارند بر کسانی که آشنایی چندانی با رایانه‌ها ندارند، پیشی خواهند گرفت.

بعضی‌ها نگران پیدایش «زیر طبقه رایانه‌ای» در جوامع غربی هستند. هرچند کشورهای توسعه‌یافته بالاترین سطوح استفاده از رایانه و اینترنت در جهان را دارند، اما نابرابری‌های فاحشی در استفاده از رایانه در این جوامع وجود دارد. مدارس و کالج‌های زیادی هستند که به کمبود بودجه و عدم توجه گرفتارند، حتی اگر این مؤسسه‌ها از طرح‌های توزیع سخت‌افزارهای دست‌دوم رایانه‌ای در مدارس نفع ببرند، باز هم باید تخصص و توانایی فنی لازم را برای تدریس مهارت‌های فناوری اطلاعات به دانش‌آموزان به‌دست بیاورند. از آن‌جا که بازار کار متخصصان رایانه‌ای بسیار پررونق است، بسیاری از مدارس می‌کوشند معلمان فناوری اطلاعات را جذب و حفظ کنند، اما این معلمان در بخش خصوصی درآمدهای بس بالاتری کسب می‌کنند.

اما شکاف فناوری در جوامع غربی در مقایسه با «تفکیک دیجیتال» کلاس‌های درس غربی از کلاس‌های درسی کشورهای درحال توسعه، بسیار کوچک جلوه می‌کند (فصل ۱۵)، «رسانه‌ها و ارتباطات جمعی». همراه با اتکای روزافزون اقتصاد جهانی به دانش و معرفت، این خطر واقعاً وجود دارد که کشورهای فقیرتر هرچه بیش‌تر به حاشیه رانده شوند زیرا شکاف میان کشورهای غنی و فقیر فقر اطلاعاتی‌اند و کشورهای غنی که به‌لحاظ اطلاعات ثروتمند محسوب می‌شوند، عمیق‌تر خواهد شد.

طبق گزارش توسعه انسانی (UNDP) سازمان ملل (1999)، دسترسی به اینترنت یکی از معیارهای نوین تمایز میان فقیر و غنی شده است. آسیای جنوبی که ۲۳ درصد از کل جمعیت جهان را در خود جای می‌دهد، کم‌تر از یک درصد کاربران اینترنت جهان را دارد. در آفریقا فقط هفت کاربر اینترنتی به‌ازای یک میلیون نفر وجود دارد. نسبت بزرگی از این کاربران اینترنتی در آفریقای جنوبی قرار دارند که توسعه‌یافته‌ترین و ثروتمندترین کشور آفریقایی است.

شیفتگان فناوری اطلاعات معتقدند که لزومی ندارد رایانه‌ها به نابرابری‌های ملی و جهانی بیش‌تری منجر شوند - زیرا نیروی آن‌ها اساساً در توانایی گردهم‌آوردن مردم و ایجاد فرصت‌های تازه است. به ادعای آن‌ها، آن دسته از مدارس آسیا و آفریقا که با کمبود کتاب‌های درسی و معلمان مجرب مواجه‌اند، می‌توانند از اینترنت بهره بگیرند. برنامه‌های آموزش از راه دور و همکاری با همه معلمان و دست‌اندرکاران آموزش و پرورش در سراسر جهان می‌تواند کلید حل معضل فقر و محرومیت باشد. بنا به این استدلال، وقتی فناوری در دست افراد تیزهوش و خلاق قرار بگیرد، ظرفیت و امکانات نامحدودی خواهد داشت.

هرچند فناوری می‌تواند کارساز باشد و راه‌های مهمی را بگشاید، اما باید بدانیم که هیچ «راه‌حل

فنی» ساده و آسانی وجود ندارد. مناطق توسعه‌نیافته‌ای که با بی‌سوادی توده‌ای دست به‌گریبان‌اند و فاقد خطوط تلفن و برق هستند، ابتدا نیازمند رشد و توسعه زیرساخت آموزشی خود هستند تا بتوانند از برنامه‌های آموزش از راه دور بهره واقعی ببرند. در چنین اوضاع و شرایطی، اینترنت نمی‌تواند جایگزین تماس مستقیم معلم و دانش‌آموزان شود.

### خصوصی‌سازی آموزش و پرورش

همان‌طور که پیش از این دیدیم، آموزش و پرورش یکی از پرمناقشه‌ترین مباحث سیاسی در بریتانیای امروز است. حکومت‌ها یکی پس از دیگری در تلاش برای افزایش بازده آموزشی و مهیا ساختن هرچه بهتر جوانان برای ورود به زندگی بزرگسالی، به اصلاحات پر دامنه‌ای در نظام آموزش و پرورش دست زده‌اند. بریتانیا تنها کشوری نیست که اولویت زیادی به بهسازی نظام آموزش و پرورش دولتی می‌دهد؛ در ایالات متحده و سایر کشورهای صنعتی نیز آموزش و پرورش یکی از دغدغه‌های اصلی سیاستمداران و شهروندان است. یکی از دلایل این امر آن است که انتظار و توقع زیادی از نظام آموزشی وجود دارد. مدارس نقش مهمی در اجتماعی‌شدن کودکان، فراهم‌ساختن فرصت‌های مساوی، ایجاد نیروی کار توانا و تربیت شهروندان آگاه و فعال، ایفا می‌کنند.

اما حتی در ثروتمندترین کشورهای جهان نیز، که منابع عظیمی صرف آموزش و پرورش می‌شود، این اهداف همیشه حاصل نمی‌شود. آزمون‌های ملی نشان می‌دهند که سطح سواد کارکردی تا حد شگفت‌آوری پایین است (کادر صفحه ۷۲۰ را ببینید) - مقصود از سواد کارکردی آن دسته از مهارت‌های خواندن و نوشتن است که برای رفع نیازهای زندگی روزمره لازم است - و نگرانی‌هایی وجود دارد که حاکی از افت کیفیت آموزش دانشگاهی در طول زمان است. در اکثر نظام‌های آموزش و پرورش دولتی بعضی از مدارس نتایج درخشانی کسب می‌کنند، در حالی که بقیه مدارس همیشه ناموفق‌اند. در بسیاری از مناطق، والدین و کودکان به یکسان از کیفیت آموزشی مدارس دولتی اظهار نارضایتی می‌کنند، در حالی که معلمان و سایر مسئولان آموزش و پرورش غالباً با کلاس‌های شلوغ، امکانات محدود و شرایط سخت کاری مواجه هستند. بعضی از والدین می‌توانند برای کودکان خود امکانات آموزش خصوصی تأمین کنند، اما اکثریت وسیع خانواده‌ها فقط متکی به مدارس دولتی هستند و انتظار دارند که نظام آموزشی - که هزینه‌های آن از طریق مالیات‌هایی تأمین می‌شود که خود آن‌ها می‌پردازند - آموزش مطلوب و با کیفیت بالا به کودکان آن‌ها ارائه دهد.

یکی از وظایف اصلی اصلاحات آموزشی این است که چگونه نتایج موفقیت‌آمیز بهترین مدارس را در مدرسی که عملکرد مطلوبی ندارند، باز تولید کند. برای رفع همین معضل است که طی دهه گذشته در بریتانیا و ایالات متحده تمایل روبه‌رشدی برای آزمایش شکل‌های تازه‌ای از مدیریت مدارس به وجود آمده است که روش‌ها و فنون مدیریت خصوصی مدارس را با اعطای بودجه‌های عمومی (دولتی) به مدارس تلفیق می‌کنند. در مواردی که مدارس ناموفق نتوانند عملکرد بهتری

داشته باشند، مسئولان محلی آموزش و پرورش از بخش خصوصی دعوت می‌کنند که مدیریت و گردانش روزانه نظام‌های مدارس دولتی را برعهده بگیرند. چون شمار فزاینده‌ای از شرکت‌های خصوصی و «سازمان‌های مدیریت آموزشی» وارد اداره و گردانش فعالیت‌های آموزشی می‌شوند، برخی از ناظران معتقدند که ما شاهد حرکتی به سوی خصوصی‌سازی آموزش و پرورش<sup>۱</sup> هستیم.

### ایالات متحده: آنتروپرونهاي آموزشي

با این‌که ایالات متحده در مقایسه با سایر کشورها درصد بیش‌تری از تولید ناخالص ملی خود را به آموزش و پرورش اختصاص می‌دهد، آزمون‌های استاندارد بین‌المللی نشان می‌دهند که مدارس دولتی امریکا عقب‌تر از مدارس دولتی بسیاری از کشورهای دیگر هستند (شکل ۴.۱۶). تقریباً ۴۰ درصد از کودکان ده‌ساله امریکایی نمی‌توانند آزمون مقدماتی خواندن را بگذرانند؛ سطوح بی‌سوادی کارکردی در میان بزرگسالان بالا است. پیمایش‌ها نشان داده‌اند که بسیاری از دانش‌آموزان امریکایی درک چندانی از تاریخ کشور خود و یا اطلاعی از رویدادهای اخیر ندارند. کمیسیون ملی پیشرفت آموزشی در گزارش مشهوری به نام ملت در معرض خطر<sup>۲</sup> که در ۱۹۸۳ منتشر شد با این ادعای خود کشور را تکان داد: «اگر یک قدرت خارجی دشمن تلاش می‌کرد که عملکرد آموزشی ضعیف کنونی را به امریکا تحمیل کند، ما حق داشتیم که این عمل را اعلان جنگ تلقی کنیم.»

نگرانی گسترده در مورد «بحران آموزشی» درها را به روی شراکت بخش خصوصی و دولتی گشوده است که هدف آن تزریق دانش و مهارت مدیریتی بخش خصوصی به مدارس دولتی ناموفق است. در ۱۹۹۴ پریزیدنت کلینتون «اهداف سال ۲۰۰۰: قانون آموزش امریکا» را ابلاغ کرد که به ایالت‌ها اجازه می‌داد با استفاده از بودجه‌های دولت فدرال طرح‌های خصوصی‌سازی مدارس را آزمایش کنند. مناطق محلی آموزش و پرورش می‌توانستند به اختیار خود بعضی از خدمات آموزشی را - یا حتی کل مدیریت مدرسه را - براساس قراردادهای مشخص به بخش خصوصی واگذار کنند بدون آن‌که بودجه دولتی خود را از دست بدهند. طی دهه گذشته، شماری از مناطق آموزش و پرورش ایالات متحده - از جمله بعضی از مناطق شهری بزرگ مثل هارتفورد، بالتیمور و مینیاپلیس - از شرکت‌های آموزشی انتفاعی دعوت کرده‌اند تا مدیریت مدارس آن‌ها را برعهده بگیرند.

طرفداران خصوصی‌سازی مدارس استدلال می‌کنند که مقامات فدرال آموزش و پرورش نشان داده‌اند که توانایی بهسازی مدارس کشور را ندارند. بنا به استدلال آن‌ها، نظام آموزش و پرورش بسیار اسراف‌کار و بوروکراتیک است؛ این نظام مبالغه‌ناکی از بودجه خود را صرف هزینه‌های

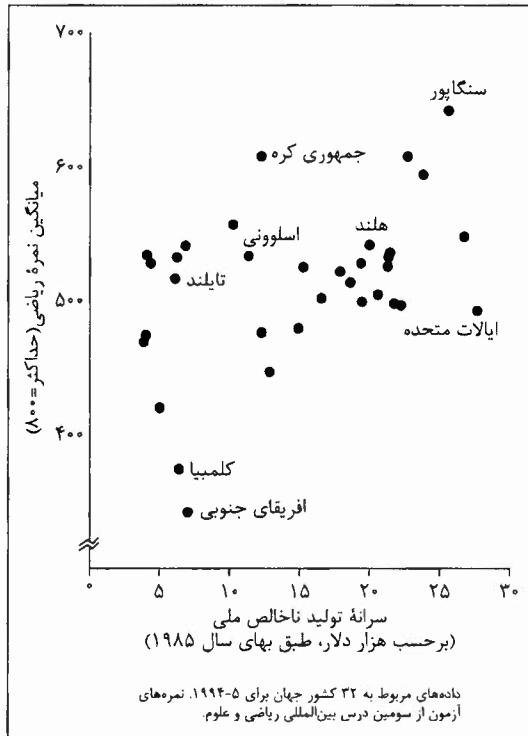


مدیریتی «غیرآموزشی» می‌کند. این نظام‌های آموزشی به دلیل حجم و وزن زیادی که در سطوح مدیریتی دارند هرگز نمی‌توانند انعطاف‌پذیر و نوآور باشند. معلمان بی‌کفایت را دشوار می‌توان کنار گذاشت زیرا اتحادیه‌های معلمان بسیار نیرومندند.

به ادعای حامیان خصوصی‌سازی مدارس، چیزی که می‌تواند این مسائل را حل کند تزریق ایدئولوژی بخش خصوصی به این نظام است: یعنی روحیه رقابت، آزمایشگری و انگیزه. شرکت‌های انتفاعی می‌توانند نظام‌های مدارس را کارآمدتر بگردانند و با تکیه بر منطق بخش خصوصی به نتایج بهتری برسند. اگر پرداخت حقوق معلمان تابع عملکرد آن‌ها باشد، معلمان خوب و زبده جذب این مدارس می‌شوند - و در آن‌ها باقی می‌مانند - و معلمان ناموفق را می‌توان به آسانی برکنار کرد. رقابت در داخل و در میان مدارس به ارتقای سطح

نوآوری منجر می‌شود؛ مدارس خصوصی آزادی بیش‌تری برای تثبیت نتایج آزمایش‌های موفقیت‌آمیز در اختیار دارند.

یکی از عوامل اصلی بازار آموزش و پرورش خصوصی در امریکا شرکت ادیسون پراجکت<sup>۱</sup> است. این شرکت آموزشی مدیریت زنجیره هشتاد مدرسه دولتی در شانزده ایالت مختلف را برعهده دارد. شرکت ادیسون پراجکت توسط کریستوفر ویتل<sup>۲</sup> تأسیس شد. او یک پیشگام اقتصادی در عرصه رسانه‌ها بود که به سبب راه‌اندازی شبکه یک جنجالی مشهور شده بود؛ شبکه یک برنامه تلویزیونی دوازده دقیقه‌ای روزانه‌ای بود که به «رویدادهای روز» می‌پرداخت (و دو دقیقه هم به تبلیغات بازرگانی اختصاص می‌داد) و این برنامه را برای دانش‌آموزان کل کشور به صورت رایگان



شکل ۴.۱۶. نمرات آزمون ریاضی برحسب سرانه تولید ناخالص ملی در کشورهای گوناگون، ۱۹۹۴-۵.

منبع: Data for 32 countries worldwide. From World Bank, *World Development Report 1998-9*, Oxford University Press, 1998, p. 47.

پخش می‌کرد. در ۱۹۹۱ ویتل همراه با بنواشمیت<sup>۱</sup>، رئیس سابق دانشگاه ییل، به تأسیس هزار مدرسه انتفاعی اقدام کرد. آن‌ها به‌زودی پی بردند که بازار نیرومند مدارس خصوصی در امریکا در برابر این رؤیای آن‌ها ایستاده است، هرچند که ظرفیت مدیریت مدارس ناموفق بخش دولتی کماکان دست‌نخورده باقی مانده بود.

قضاوت در این باره که آیا ادیسون پراجکت در مدارس خود موفق به ارتقای وضعیت آموزشی شده یا خیر، ضدونقیض بوده است، و خود این شرکت از چند جهت، از جمله به دلیل مدیریت ضعیف مالی‌اش، به شدت مورد انتقاد بوده است. منتقدان بی‌درنگ خاطر نشان کرده‌اند که رؤیای ادیسون پراجکت برای مدارس چیزی بیش از «رنگ و لعاب» ماهرانه روش‌های مشهور و موفق آموزش دولتی نیست، روش‌هایی مثل آموزش مشترک و روش‌های تدریس شاگردمدار (Molnar 1996). در مدارس این شرکت همه دانش‌آموزان ملزم به داشتن رایانه در خانه‌های خود بودند. البته به خانواده‌هایی که قادر به این کار نبودند کمک می‌شد. اما روشن نیست که این اشتیاق نسبت به فناوری چگونه به شیوه هدفمند به برنامه‌های درسی مربوط می‌شود. طبق استدلال مخالفان خصوصی‌سازی مدارس، شرکت‌هایی مثل ادیسون پراجکت چندان جدیت و علاقه‌ای به اصلاح آموزش و کاستن از نابرابری‌ها ندارند و بیش‌تر در پی دنبال کردن اصلاحات آموزشی به‌منزله بازاری پرزرق و برق برای سرمایه‌گذاران ثروتمندند.

درواقع، بسیاری از سرمایه‌گذاران آموزش و پرورش در ایالات متحده معتقدند که بازار آموزش انتفاعی در آستانه رشد انفجارآمیز است. اکنون انبوهی از شرکت‌های سودآور وجود دارند که خدمات آموزشی ارائه می‌دهند، خدماتی مثل برنامه‌های تعلیمی، دوره‌های طراحی آزمون و نرم‌افزارهای آموزشی. دانشگاه فونیکس نشان داده است که این بازار چه ابعاد و نیروی عظیمی برای تعلیم حرفه‌ای دارد. «صنعت» آموزش و پرورش از دید شرکت‌ها و مشاوران سرمایه‌گذاری کاملاً مهبیای سرمایه‌گذاری است. با این‌که خدمات آموزش و پرورش حدود ۱۰ درصد از کل اقتصاد امریکا را تشکیل می‌دهد، اما ارزش این خدمات در بازار سهام داخلی فقط ۲/۰ درصد است. شرکت‌های غول‌آسایی مثل مایکروسافت، سان مایکروسیستم، اینتل و غیره شروع به حمایت از شرکت‌های آموزشی تازه‌کار کرده‌اند و گوشه چشمی به سهیم‌شدن در این بازار رو به‌رشد دارند.

یکی از قدرتمندترین و سرشناس‌ترین «انترپروژه‌های آموزشی» امریکا مایکل میلکن<sup>۲</sup> است، دلال سابق وال استریت که به دلیل معامله غیرقانونی سهام به زندان افتاد. میلکن با تقلای زیادی جایگاه نیرومند خود را در بازار آموزش خصوصی تثبیت کرده است و اکنون رئیس شرکت‌های جهان دانش<sup>۳</sup> است که شامل طیفی از مدارس زنجیره‌ای پیش‌دبستانی تا شرکت‌های آموزش ضمن خدمت

1. Benno Schmidt

2. Micheal Milken

3. Knowledge Universe

پخش می‌کرد. در ۱۹۹۱ ویتل همراه با بنواشمیت<sup>۱</sup>، رئیس سابق دانشگاه ییل، به تأسیس هزار مدرسه انتفاعی اقدام کرد. آن‌ها به‌زودی پی بردند که بازار نیرومند مدارس خصوصی در امریکا در برابر این رویای آن‌ها ایستاده است، هرچند که ظرفیت مدیریت مدارس ناموفق بخش دولتی کماکان دست‌نخورده باقی مانده بود.

قضاوت در این باره که آیا ادیسون پراجکت در مدارس خود موفق به ارتقای وضعیت آموزشی شده یا خیر، ضدونقیض بوده است، و خود این شرکت از چند جهت، از جمله به دلیل مدیریت ضعیف مالی‌اش، به شدت مورد انتقاد بوده است. منتقدان بی‌درنگ خاطر نشان کرده‌اند که رویای ادیسون پراجکت برای مدارس چیزی بیش از «رنگ و لعاب» ماهرانه روش‌های مشهور و موفق آموزش دولتی نیست، روش‌هایی مثل آموزش مشترک و روش‌های تدریس شاگردمدار (Molnar 1996). در مدارس این شرکت همه دانش‌آموزان ملزم به داشتن رایانه در خانه‌های خود بودند. البته به خانواده‌هایی که قادر به این کار نبودند کمک می‌شد. اما روشن نیست که این اشتیاق نسبت به فناوری چگونه به شیوه هدفمند به برنامه‌های درسی مربوط می‌شود. طبق استدلال مخالفان خصوصی‌سازی مدارس، شرکت‌هایی مثل ادیسون پراجکت چندان جدیت و علاقه‌ای به اصلاح آموزش و کاستن از نابرابری‌ها ندارند و بیش‌تر در پی دنبال کردن اصلاحات آموزشی به‌منزله بازاری پرزرق و برق برای سرمایه‌گذاران ثروتمندند.

درواقع، بسیاری از سرمایه‌گذاران آموزش و پرورش در ایالات متحده معتقدند که بازار آموزش انتفاعی در آستانه رشد انفجارآمیز است. اکنون انبوهی از شرکت‌های سودآور وجود دارند که خدمات آموزشی ارائه می‌دهند، خدماتی مثل برنامه‌های تعلیمی، دوره‌های طراحی آزمون و نرم‌افزارهای آموزشی. دانشگاه فونیکس نشان داده است که این بازار چه ابعاد و نیروی عظیمی برای تعلیم حرفه‌ای دارد. «صنعت» آموزش و پرورش از دید شرکت‌ها و مشاوران سرمایه‌گذاری کاملاً مہیای سرمایه‌گذاری است. با این‌که خدمات آموزش و پرورش حدود ۱۰ درصد از کل اقتصاد امریکا را تشکیل می‌دهد، اما ارزش این خدمات در بازار سهام داخلی فقط ۲/۰ درصد است. شرکت‌های غول‌آسایی مثل مایکروسافت، سان مایکروسیستم، اینتل و غیره شروع به حمایت از شرکت‌های آموزشی تازه‌کار کرده‌اند و گوشه چشمی به سهم‌شدن در این بازار رو به‌رشد دارند.

یکی از قدرتمندترین و سرشناس‌ترین «انترپروندهای آموزشی» امریکا مایکل میلکن<sup>۲</sup> است، دلال سابق وال استریت که به‌دلیل معامله غیرقانونی سهام به زندان افتاد. میلکن با تقلای زیادی جایگاه نیرومند خود را در بازار آموزش خصوصی تثبیت کرده است و اکنون رئیس شرکت‌های جهان دانش<sup>۳</sup> است که شامل طیفی از مدارس زنجیره‌ای پیش‌دبستانی تا شرکت‌های آموزش ضمن خدمت

1. Benno Schmidt

2. Micheal Milken

3. Knowledge Universe

برای حرفه‌ای‌ها است. آرتور لوین<sup>۱</sup> رئیس دانشکده تربیت معلم دانشگاه کلمبیا در نیویورک، پس از ملاقات با میلکن در ۱۹۹۸ به خبرنگاران گفت: «حرف او این بود که شما گرفتارید و وقت ندارید، پس ناهار شما را ما می‌خوریم». به گفته لوین، شرکت میلکن و سایر شرکت‌های مشابه «فعال‌ترین و خلاق‌ترین بازیگران صحنه آموزش عالی هستند. بعضی از آن‌ها نشان داده‌اند که می‌توانند سوددهی داشته باشند. و این یعنی قسمت اعظم این صنعت در اختیار هر کسی است که مایل به سرمایه‌گذاری باشد» (به نقل از Wyatt 1999).

### بریتانیا: نجات «مدارس ناموفق»

خصوصی‌سازی مدارس در بریتانیا به اندازه ایالات متحده پیش نرفته است. اما حکومت نوین کارگری از ایده سپردن مدیریت مدارس ناموفق به دست شرکت‌های خصوصی حمایت کرده است. وزیر آموزش و پرورش، دیوید بلانکت، اعلام کرده است که «مدارس ناموفقی» که نتوانند حدنصاب لازم را در آزمون دولتی GCSE کسب کنند تعطیل خواهند شد. «مدیران زبده» جدید یا مقاطعه‌کاران خصوصی دعوت خواهند شد تا این مدارس را بازگشایی کنند و با استفاده از روش‌های موفقیت‌آمیز مدارس دیگر عملکرد آموزشی این مدارس را بهبود بخشند.

حکومت پیش از این نیز گام‌هایی به سوی خصوصی‌سازی بخش‌هایی از آموزش و پرورش دولتی در چند ناحیه، از جمله لیورپول، لستر، هکنی و ایزلینگتون در لندن، برداشته است. در این موارد گاهی مداخله دولت بسیار محدود است - واگذاری خدمات معینی مثل بخش‌هایی از مدیریت و گردانش مدارس - و گاهی هم وسیع‌تر است. در ایزلینگتون، همه خدماتی که اداره‌های محلی آموزش و پرورش به مدارس ارائه می‌دادند به بخش خصوصی واگذار شد. در ۱۹۹۹، وزیر آموزش و پرورش هشدار داد که «مداخله‌های عمده‌ای» در پانزده ناحیه محلی دیگر انجام خواهد شد. در مارس سال ۲۰۰۰ دولت اهداف جدیدی برای دبیرستان‌ها اعلام کرد. تا سال ۲۰۰۳ همه دبیرستان‌ها باید دست‌کم ۱۵ درصد قبولی در آزمون‌های GCSE داشته باشند؛ و تا سال ۲۰۰۶ این نرخ باید به ۲۵ درصد برسد. مدارس که عملکردی ضعیف‌تر از این داشته باشند، مشمول حکم تعطیلی خواهند شد.

### ارزیابی

تغییر در آموزش و پرورش، همچون تغییراتی که در بسیاری از حوزه‌های دیگر زندگی اجتماعی روزگار ما رخ می‌دهد، تحت تأثیر دو عامل مهم بازار و فناوری اطلاعات قرار دارد. تجارتي و بازاری‌شدن آموزش و پرورش همچنین منعکس‌کننده فشارهای اقتصادی فرآیند جهانی‌شدن در جهت کاهش هزینه‌ها است. مدارس درست همانند شرکت‌های تجاری در حال «سامان‌دهی مجدد»<sup>۲</sup> هستند.

1. Arthur Levine

2. re-engineered

برخی از ناظران معتقدند که مدیریت خصوصی مدارس بهترین راه برای تضمین این امر است که روش‌های مورد استفاده در مدارس موفق و مشهور در سایر مدارس نیز دنبال خواهد شد. طبق این استدلال، اگر به نیروهای بازار اجازه دهیم که مسیر خود را بپیمایند، مدارس ناموفق کم‌کم تعطیل می‌شوند و دوباره براساس روش‌های موفقیت‌آمیز بازگشایی می‌شوند. والدین و کودکان با استقبال از مدارس موفق «رأی خود را با پاهای‌شان اعلام خواهند کرد»؛ مدارس ناموفق ناچار خواهند شد یا وضعیت خود را بهبود بخشند یا درهای خود را تخته کنند - درست مثل سایر فعالیت‌های بخش خصوصی.

اما استدلال منتقدان این است که چنین تحلیلی بسیار ساده‌انگارانه است و چشم خود را بر چالش بزرگی که رویاروی مدارس ناموفق است، می‌بندد. در بسیاری از مدارس که عملکرد ضعیفی دارند (یعنی براساس شاخص‌های استاندارد)، دانش‌آموزان از همان ابتدا با مهارت‌های محدود و نازل و پایه ضعیف در درس‌های اصلی، وارد این مدارس می‌شوند. سطح فقر و محرومیت در اکثر اجتماعاتی که «مدارس ناموفق» در آن‌ها قرار دارند بسیار بالا است. ساعات مدرسه معمولاً مقارن با گرفتاری‌ها و مشکلات شخصی یا خانوادگی دانش‌آموزان است؛ معلمان هم نقش مشاور را بازی می‌کنند و هم تدریس می‌کنند. رفتارهای خشن و مخرب نیز نامعمول نیست. مخالفان طرح‌های خصوصی‌سازی مدارس استدلال می‌کنند که هرگونه اصلاح راستین آموزشی باید با برنامه‌های مبارزه با فقر، مبارزه با نژادپرستی، بهسازی امکانات مدارس و گسترش خدمات اجتماعی در این مناطق همراه باشد.

بنا به استدلال این منتقدان، هیچ‌گونه شواهدی دال بر بهتر بودن نتایج آموزشی شرکت‌های انتفاعی و یا گذار و انتقال هموارتر و آسان‌تر از مدرسه به بازار کار برای دانش‌آموزان، در دست نیست. به ادعای آن‌ها، «انگیزه سود» در نظام‌های آموزش و پرورش دولتی جایی ندارد. این واقعیت که خصوصی‌سازی توانسته تا این حد پیشروی کند، نشانگر پیروزی ذهنیت بازاری در این روزگار مدرن اخیر است.

بسیاری از کسانی که احتمالاً به عرصه آموزش و پرورش پا خواهند گذاشت، جزو رهبران و زیدگان تجاری‌اند که پیش از این رابطه‌ای صرفاً فرعی با مدارس داشته‌اند یا اصلاً هیچ تماس و رابطه‌ای با دنیای آموزش نداشته‌اند. شرکت‌های آن‌ها شامل شرکت‌های تلویزیون کابلی، سازندگان نرم‌افزارهای رایانه‌ای، مخابرات، فیلم‌سازان و غیره خواهد بود. تأثیری که آن‌ها بر مدارس و دانشگاه‌ها خواهند گذاشت این است که آن‌ها را به صنعتی موسوم به «آموزش-سرگرمی» تبدیل خواهد کرد - نوعی از صنعت آموزشی که به صنعت نرم‌افزاری، موزه‌ها، پارک‌های علمی و میراث فرهنگی مربوط می‌شود.

## نظریه‌های آموزش و پرورش و نابرابری

### برنشتین: رمزهای زبانی

چندین دیدگاه نظری دربارهٔ ماهیت آموزش و پرورش مدرن و نتایج ضمنی آن برای نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی وجود دارد. یکی از این رهیافت‌های نظری روی مهارت‌های زبانی انگشت می‌گذارد. بازیل برنشتین در دههٔ ۱۹۷۰ چنین استدلال می‌کرد که کودکانی که پیشینه‌های اجتماعی و خانوادگی گوناگونی دارند، رمزهای زبانی، یا طرز گفتارهای متفاوتی را در طول سال‌های اولیهٔ زندگی خود فرامی‌گیرند و این رمزهای زبانی یا طرز گفتارها روی تجربهٔ مدرسه و درس خواندن آن‌ها تأثیر می‌گذارد (Bernstein 1975). مقصود برنشتین تفاوت در فرهنگ و آژگان یا مهارت‌های کلامی دانش‌آموزان نیست، یعنی چیزی که معمولاً به اشتباه از نظریهٔ او استنباط می‌کنند؛ بلکه توجه و علاقهٔ او به تفاوت‌های سیستماتیکی است که در شیوه‌های کاربرد زبان وجود دارد، خصوصاً تفاوت‌هایی که بین کودکان فقیر و ثروتمند دیده می‌شود.

طرز گفتار کودکان طبقهٔ کارگر، بنا به ادعای برنشتین، نشانگر رمزهای اختصاری<sup>۱</sup> است - شیوه‌ای از کاربرد زبان که حاوی مفروضات بیان‌نشدهٔ پرشماری است که گویندگان انتظار دارند دیگران آن‌ها را بدانند. رمزهای اختصاری نوعی از گفتار است که به محیط فرهنگی مختص به خود گره می‌خورد. اکثر مردمان طبقهٔ کارگر در متن فرهنگ نیرومند خانوادگی یا محله‌ای زندگی می‌کنند، یعنی در شرایطی که ارزش‌ها و هنجارها بدیهی پنداشته می‌شوند و در زبان اظهار و بیان نمی‌شوند. والدین معمولاً کودکان خود را مستقیماً با استفاده از پاداش‌ها یا تنبیه‌هایی اجتماعی می‌کنند که برای تصحیح رفتار آن‌ها اعمال می‌کنند. زبانی که براساس رمزهای اختصاری شکل می‌گیرد بیش‌تر مناسب برقراری ارتباط دربارهٔ تجربه‌های عملی است و کم‌تر در زمینهٔ بحث و گفت‌وگو دربارهٔ افکار، فرآیندها یا روابط انتزاعی‌تر به کار می‌آید. بنابراین گفتار مبتنی بر رمزهای اختصاری مختص به کودکانی است که در خانواده‌های طبقات پایین بزرگ می‌شوند، و همچنین مختص به گروه‌های همسالی است که این کودکان اوقات خود را در این گروه‌ها می‌گذرانند. طرز گفتار آن‌ها به هنجارهای گروه معطوف است، بی‌آن‌که کسی قادر باشد به آسانی توضیح دهد که چرا از این الگوهای رفتاری پیروی می‌کند.

رشد زبانی کودکان طبقهٔ متوسط، به گفتهٔ برنشتین، برخلاف کودکان طبقهٔ کارگر شامل فراگرفتن رمزهای مشروح<sup>۲</sup> است - شیوهٔ سخن‌گفتنی که معنای واژه‌ها تک به تک از هم جدا می‌شود و یا به بیان دیگر واژه‌ها فردیت پیدا می‌کنند تا با مقتضیات وضعیت‌های گوناگون انطباق بیابند. شیوه‌های کاربرد زبان که کودکان طبقات متوسط می‌آموزند کم‌تر به متن و زمینه‌های خاص وابسته است؛ این کودکان با سهولت بیش‌تری می‌توانند دست به تعمیم بزنند و افکار انتزاعی

1. restricted code

2. elaborated code

را بیان کنند. به این ترتیب مادران طبقه متوسط به هنگام کنترل و تربیت کودکان خود به وفور دلایل و اصولی را توضیح می دهند که پایه و اساس واکنش های آنها در مقابل رفتار کودک است. در شرایطی که مادران طبقه کارگر در پاسخ به بچه ای که می خواهد بیش از اندازه شیرینی بخورد خیلی ساده می گویند «بیش تر از این نمی شود شیرینی بخوری!»، مادران طبقه متوسط معمولاً به کودکان خود توضیح می دهند که شیرینی زیاد برای سلامتی آدمی و وضعیت دندانها زیان دارد.

به عقیده برنشتین، کودکانی که رمزهای گفتاری مشروح را فرامی گیرند بهتر می توانند با مقتضیات آموزش علمی کنار بیایند و کودکانی که فقط رمزهای گفتاری اختصاری را فراگرفته اند کم تر می توانند با الزامات تحصیل علمی در مدرسه همگام شوند. البته منظور این نیست که کودکان طبقه کارگر گفتار «نازل تر» یا بدتری دارند، یا این که رمزهای زبانی آنها محدود یا فقیر است، بلکه شیوه استفاده آنها از گفتار با فرهنگ علمی مدرسه تعارض دارد. کسانی که رمزهای مشروح را فراگرفته اند با سهولت بسیار بیش تری به محیط مدرسه خو می گیرند.

شواهدی وجود دارد که پشتیبان نظریه برنشتین است، هرچند که اعتبار و درستی این نظریه هنوز محل مناقشه است. جوآن تاف در پژوهش خود به مطالعه زبان کودکان طبقه کارگر و طبقه متوسط پرداخت و تفاوت های سیستماتیکی بین آنها یافت. او از این فرضیه برنشتین پشتیبانی کرد که کودکان طبقه کارگر عموماً برای پرسش هایی که از والدین یا دیگران می کنند پاسخی نمی گیرند یا درباره دلایل کارهای دیگران توضیحی دریافت نمی کنند (Tough 1976). در پژوهش دیگری هم که پس از مطالعه تاف توسط باربارا تیزرد و مارتین هیوز انجام گرفت (Tizard and Hughes 1984) همین نتیجه به دست آمد.

اندیشه های برنشتین به ما کمک می کند بفهمیم چرا کسانی که پیشینه های اجتماعی و اقتصادی معینی دارند معمولاً در مدرسه «ناموفق» هستند. بعضی از ویژگی های رمزهای گفتاری اختصاری که مانع از موفقیت آموزشی کودکان می شوند از این قرارند:

- احتمالاً کودک پاسخ های دست و پا شکسته ای درباره سؤال هایی که در خانه از بزرگ ترها می پرسد دریافت می کند، و بنابراین کم کم هم اطلاع و آگاهی او و هم کنجکاوی او درباره دنیای وسیع تر بیرون از خانه و محله بسیار کم تر از کودکانی می شود که رمزهای مشروح را می آموزند.
- برای کودک بسیار دشوار خواهد بود که با زبان انتزاعی و غیرعاطفی مورد استفاده در تدریس ارتباط برقرار کند و همچنین استناد به اصول عام انضباط مدرسه را درک کند.
- احتمالاً اکثر چیزهایی که معلم می گوید برای این کودکان قابل درک نیست چون زبان را به شیوه ای به کار می برند که این کودکان با آن مانوس نیستند. این کودکان برای کنار آمدن با این

وضعیت شاید تلاش کنند زبان معلم را به زبانی که با آن مانوس‌اند ترجمه کنند - اما در این صورت از درک همان اصولی که معلم می‌خواهد به آن‌ها بیاموزد باز می‌مانند.

■ هرچند این کودکان ممکن است هیچ مشکلی در یادگیری حفظی یا «تمرین و تکرار» نداشته باشند اما برای درک تمایزهای مفهومی که مستلزم تعمیم و انتزاع‌اند، با مشکلات بزرگی روبه‌رو هستند.

### ایللیچ: برنامه‌درسی پنهان

یکی از مناقشه‌برانگیزترین نظریه‌پردازان آموزش و پرورش ایوان ایللیچ است. شهرت او به واسطه انتقادهایی است که از رشد و توسعه اقتصادی مدرن به عمل آورده است. از نظر او، این توسعه اقتصادی فرآیندی است که طی آن مردمانی که پیش از این خودکفا بودند از مهارت‌های سنتی خود خلع‌ید و مجبور می‌شوند برای سلامتی خود به پزشکان، برای تعلیم به معلمان، برای سرگرمی به تلویزیون و برای معیشت خود به کارفرمایان وابسته شوند. بنا به استدلال ایللیچ، دقیقاً باید نفس مفهوم تحصیل اجباری را - که اکنون در همه‌جای جهان پذیرفته شده - به پرسش کشید (Illich 1973). او بر رابطه میان رشد و توسعه آموزش و پرورش و نیاز حوزه اقتصاد به انضباط و سلسله‌مراتب پافشاری می‌کند. طبق استدلال ایللیچ، مدارس برای انجام چهار وظیفه اساسی توسعه یافته‌اند: فراهم‌ساختن امکان نظارت و مراقبت، توزیع مردم در نقش‌های شغلی، یادگیری ارزش‌های مسلط، و آموختن دانش و مهارت‌هایی که به لحاظ اجتماعی تأیید شده‌اند. درباره وظیفه نخست می‌توان گفت که مدرسه به یک سازمان نظارتی زندان‌گونه تبدیل شده است زیرا حضور در مدرسه اجباری است و بچه‌ها در سنین میان کودکی و شاغل شدن «دور از خیابان‌ها» نگه داشته می‌شوند.

در مدرسه چیزهای زیادی آموخته می‌شود که به محتوای رسمی و آشکار درس‌ها هیچ ربطی ندارد. مدارس چیزی را به کودکان حقنه می‌کنند که ایللیچ آن را *مصرف انفعالی* می‌نامد - یعنی پذیرش غیرانتقادی نظم اجتماعی موجود - و این از طریق سرشت و طبیعت انضباط و برنامه‌ای است که در این مدارس پیاده می‌شود. این درس‌ها به صورت آگاهانه و عمدی تدریس نمی‌شوند بلکه به صورت تلویحی در روش‌ها و سازمان مدرسه نهفته‌اند. برنامه‌درسی پنهان<sup>۱</sup> به کودکان می‌آموزد که نقش و وظیفه آن‌ها در زندگی این است که «جای خود را بشناسند و همان‌جا آرام بنشینند» (Illich 1973).

ایللیچ طرفدار جامعه بی‌مدرسه است. او خاطر نشان می‌سازد که تحصیل اجباری بدعت نسبتاً تازه‌ای است؛ هیچ دلیلی وجود ندارد که آن را به مثابه چیزی ضروری و اجتناب‌ناپذیر بپذیریم. از



آنجا که مدارس مقوم برابری یا رشد استعدادهای خلاق فردی نیستند، چرا نباید آن‌ها را به‌طور کلی کنار بگذاریم؟ منظور ایلچ این نیست که همه شکل‌های سازمان آموزشی باید منحل شود. هرکس مایل به آموختن باشد باید به منابع لازم دسترسی داشته باشد. البته در هر دوره‌ای از زندگی، نه فقط در سنین کودکی یا جوانی. چنین نظامی باید امکان ترویج و انتشار گسترده دانش و همگانی ساختن آن را فراهم کند، نه این‌که آن را به متخصصان منحصر کند. جویندگان دانش نباید مجبور به گردن‌نهادن به برنامه درسی ثابتی باشند و باید به انتخاب شخصی خود موضوع مطالعه خویش را برگزینند.

معنای عملی سخنان فوق کاملاً روشن نیست، اما ایلچ پیشنهاد می‌کند که به‌جای مدارس از انواع گوناگون چهارچوب‌های آموزشی استفاده شود. منابع و مطالب لازم برای آموزش رسمی را می‌توان در کتابخانه‌ها، مؤسسه‌ها، آزمایشگاه‌ها و بانک‌های اطلاعاتی نگهداری کرد و در دسترس همه دانشجویان قرار داد، می‌توان «شبکه‌های ارتباطی» تشکیل داد تا اطلاعات مربوط به مهارت‌هایی که افراد مختلف از آن برخوردارند در اختیار دیگران گذاشته شود و کسانی که مایل به تعلیم دیگران باشند بتوانند در فعالیت‌های آموزشی شرکت کنند. به دانشجویان و دانش‌آموزان معرفی‌نامه‌هایی داده می‌شود که به هر ترتیب که مایل‌اند از خدمات آموزشی استفاده کنند.

آیا این پیشنهادها سراپا اتوپایی هستند؟ بسیاری خواهند گفت آری. اما چنانچه کار مزدگیری در آینده به حد چشمگیری کاهش بیاید یا ساختار آن تغییر کند، که محتمل به‌نظر می‌رسد، آن‌گاه پیشنهادهای ایلچ تا این اندازه غیرواقع‌بینانه جلوه نمی‌کند. اگر اشتغال با مزد اهمیت کم‌تری در زندگی اجتماعی داشته باشد، ممکن است مردم وقت خود را به جای شغل در فعالیت‌های گوناگون دیگری سپری کنند. در چنین پس‌زمینه‌ای است که برخی از اندیشه‌های ایلچ کاملاً معقول به‌نظر می‌رسد. آموزش و پرورش فقط شکلی از تعلیمات ابتدایی نخواهد بود که در انحصار نهادهای خاصی باشد، بلکه در دسترس همه کسانی قرار خواهد داشت که به بهره‌گیری از آن مایل هستند.

افکار دهه ۱۹۷۰ ایلچ دوباره در دهه ۱۹۹۰ همراه با ظهور فناوری‌های نوین ارتباطات باب روز شد. همان‌طور که دیدیم، برخی معتقدند که رایانه‌ها و اینترنت می‌توانند موجب انقلاب در آموزش و پرورش و کاهش نابرابری‌ها شود.

### بوردیو: آموزش و پرورش و بازتولید فرهنگی

شاید روشنگرترین شیوه ربط‌دادن برخی از مضامین این دیدگاه‌های نظری به یکدیگر، کمک‌گرفتن از مفهوم بازتولید فرهنگی<sup>۱</sup> باشد (Bourdieu 1986, 1988; Bourdieu and Passeron 1977). بازتولید فرهنگی به معنای راه و روش‌هایی است که طی آن‌ها مدارس، همراه با سایر نهادهای اجتماعی،

موجب استمرار و تکرار نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی در نسل‌های متوالی می‌شوند. این مفهوم نگاه ما را متوجه ابزارها و روش‌هایی می‌کند که از آن طریق، و از گذر برنامه‌دستی پنهان، مدارس بر یادگیری ارزش‌ها، ایستارها و عادت‌ها تأثیر می‌گذارند. مدارس موجب تقویت و تحکیم انواع و اقسام ارزش‌ها و نگرش‌های فرهنگی می‌شوند که در سنین اولیه‌ی زندگی اخذ شده‌اند؛ وقتی دانش‌آموزان مدرسه را ترک می‌گویند، این آموخته‌ها موجب محدود شدن فرصت‌ها برای بعضی و گشوده شدن فرصت‌ها برای بعضی دیگر می‌شود.

شیوه‌های کاربرد زبان موردنظر برنشتین بدون شک به این تفاوت‌های فرهنگی کلی‌تر، که پایه و اساس تنوع و گوناگونی علاقه‌ها و سلیقه‌ها است، مربوط می‌شود. کودکانی که از طبقات پایین‌تر هستند، و غالباً کودکانی که از گروه‌های اقلیت محسوب می‌شوند، شیوه‌هایی از سخن‌گفتن و عمل‌کردن را می‌آموزند که با شیوه‌های حاکم در مدرسه تعارض دارد. مدارس قواعد انضباطی را به دانش‌آموزان تحمیل می‌کنند و اقتدار معلمان در خدمت آموزش علمی است. کودکان طبقه‌کارگر بسیار بیش از کودکان خانواده‌های مرفه‌تر به هنگام ورود به مدرسه با تصادم و تعارض فرهنگی مواجه می‌شوند. این کودکان خود را در محیط فرهنگی بیگانه‌ای می‌یابند. قضیه فقط این نیست که این دانش‌آموزان احتمالاً انگیزه‌ای برای کسب دستاوردهای علمی درخشان ندارند بلکه عادت‌های گفتاری و عملی آن‌ها، همان‌طور که برنشتین می‌گوید، با شیوه‌های گفتار و عمل معلمان جور نمی‌آید، حتی در صورتی که هر دو طرف تمام سعی خود را برای برقراری ارتباط با یکدیگر به عمل آورند. کودکان ساعتی طولانی در مدرسه می‌گذرانند. همان‌طور که ایلینج تأکید می‌کند، آن‌ها در مدرسه خیلی بیش از درس‌هایی که رسماً به آن‌ها تدریس می‌شود، می‌آموزند. کودکان درک و قضاوت اولیه‌ای از دنیای کار کسب می‌کنند، می‌آموزند که از آن‌ها انتظار می‌رود وقت‌شناس باشند و خود را با سعی و پشتکار زیاد وقف وظایفی کنند که اقتدار فرادست آن‌ها برایشان تعیین می‌کند (Webb and Westergaard 1991).

### ویلیس: تحلیل بازتولید فرهنگی

بحث مشهور و پرآوازه‌ای درباره‌ی بازتولید فرهنگی در گزارشی از یک مطالعه‌ی میدانی که توسط پل ویلیس در یکی از مدارس بیرمنگام انجام گرفته، ارائه شده است (Willis 1977). هرچند که این مطالعه بیش از دو دهه قبل انجام گرفته، اما به‌عنوان یک پژوهش کلاسیک جامعه‌شناختی جای خود را باز کرده است.

پرسشی که ویلیس پژوهش خود را با آن آغاز کرد این بود که بازتولید فرهنگی چگونه رخ می‌دهد - یا به قول خود ویلیس «چگونه است که پسر بچه‌های طبقه‌کارگر وارد شغل‌های طبقه‌کارگری می‌شوند». غالباً تصور می‌شود که کودکان طبقات پایین‌تر یا گروه‌های اقلیت در جریان تحصیل متوجه می‌شوند که آن‌قدرها تیزهوش نیستند که توقع مشاغل پردرآمد یا پرمنزلت را در

زندگی آینده خود داشته باشند. به عبارت دیگر، تجربه ناکامی تحصیلی به آن‌ها می‌آموزد که محدودیت‌های ذهنی خود را تشخیص دهند؛ و با پذیرش این «نقص و کاستی»، به مشاغلی رو می‌آورند که دورنمای پیشرفت چندانی ندارد.

اما همان‌طور که ویلیس خاطر نشان می‌سازد، این تفسیر اصلاً با واقعیت زندگی و تجربه مردم تطبیق نمی‌کند. شاید «کارکشتگی» کسانی که در محله‌های فقیرنشین زندگی می‌کنند کم‌تر مناسبی برای پیشرفت و موفقیت علمی داشته باشد اما به اندازه همه مهارت‌های فکری که در مدرسه تدریس می‌شود سرشار از توانایی‌های ذهنی ظریف، ماهرانه و پیچیده است. کم‌تر کودکی پیدا می‌شود، البته اگر اصلاً پیدا شود، که مدرسه را با چنین تصویری ترک کند که «من آن‌قدر خنگم که بهتر است صبح تا شب در یک کارخانه جوراب بسته‌بندی کنم.» اگر کودکانی که از پیشینه‌های خانوادگی محروم‌تری هستند مشاغل بی‌ارزشی را می‌پذیرند و در طول زندگی خویش نیز هرگز خود را شکست‌خورده و ناموفق نمی‌دانند، پس باید عوامل دیگری در کار باشند.

ویلیس توجه خود را روی گروه خاصی از پسران در یک مدرسه متمرکز کرد و اوقات زیادی را با آن‌ها گذراند. اعضای این دارودسته که خود را، «بروچه‌ها»<sup>۱</sup> می‌نامیدند همگی سفیدپوست بودند؛ البته این مدرسه دانش‌آموزان زیادی هم داشت که اهل هند غربی یا آسیای تبار بودند. ویلیس دریافت که این بروچه‌ها فهم دقیق و هوشمندانه‌ای از نظام اقتدار مدرسه داشتند. اما از این فهم خود برای درافتادن با این نظام استفاده می‌کردند نه برای همکاری با آن. آن‌ها مدرسه را محیطی بیگانه تلقی می‌کردند، البته محیطی که می‌توانستند آن را بنا به اهداف و مقاصد خود دستکاری کنند. آن‌ها از کشمکش دائمی با معلمان خود حظ و آفری می‌بردند. البته این کشمکش را در اکثر اوقات در حد بگومگوهای کوچک نگه می‌داشتند. آن‌ها در یافتن نقاط ضعف اقتدار مورد ادعای معلمان همچنین در یافتن نقاط آسیب‌پذیر آن‌ها در مقام یک فرد بسیار تیزبین بودند.

برای نمونه، در کلاس از این کودکان انتظار می‌رفت که آرام بنشینند، ساکت باشند و کار خود را انجام دهند. اما این بروچه‌ها هرگز آرام و قرار نمی‌گرفتند، مگر در مواقعی که نگاه خیره و مستقیم معلم یکی از آن‌ها را برای چند لحظه در جای خود میخکوب می‌کرد؛ آن‌ها مخفیانه و درگوشی و راجی می‌کردند یا صریحاً چیزهایی می‌گفتند که می‌توانست بوی نافرمانی علنی بدهد اما در صورت بازخواست می‌توانستند عذر و بهانه‌ای بتراشند.

این بروچه‌ها می‌دانستند که کارکردن و محیط کار تا حد زیادی شبیه مدرسه است، اما مشتاقانه در انتظار آن بودند. آن‌ها توقع نداشتند که محیط کار برایشان رضایت‌بخش باشد، بلکه برای گرفتن مزد و دسترسی به پول صبر و تحمل نداشتند. آن‌ها بدون توجه به شغلی که ممکن بود به دست آورند - پنچرگیری، نصب موکت، لوله‌کشی، نقاشی ساختمان و از این قبیل - و بدون احساس

نقص و کاستی، نوعی نگرش بی‌اعتنا و برتری‌بودن نسبت به کار اتخاذ می‌کردند، مثل همان نگرشی که در قبال مدرسه داشتند. آن‌ها از منزلت بزرگسالی ناشی از کارکردن لذت می‌بردند اما به «ترفع شغلی» علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. همان‌طور که ویلیس می‌گوید، کارکردن در محیط‌های کارگری یا یقه‌آبی اغلب شامل همان خصوصیات فرهنگی است که برویچه‌ها در فرهنگ ضد مدرسه خود خلق می‌کنند - شوخی‌کردن، حاضر جوابی و مهارت در زیرپا گذاشتن خواسته‌های صاحبان اقتدار در موقع مقتضی. فقط در مراحل بعدی زندگی است که ممکن است آن‌ها خود را اسیر شغل پرزحمت و بی‌فایده‌ای بدانند. آن‌ها وقتی خانواده تشکیل می‌دهند شاید در نگاه به گذشته دوباره به درس و مدرسه فکر کنند و آن را - مایوسانه - تنها راه گریز از مشقات زندگی خود بدانند. اما اگر بکوشند که این دیدگاه را به کودکان خود منتقل کنند احتمالاً این کودکان نیز بیش از والدین خود موفقیتی در مدرسه کسب نخواهند کرد.

#### آموزختن کار نکردن: «جوجولات‌های» دهه ۱۹۹۰

بیش از دو دهه پس از مطالعه ویلیس در مورد «برویچه‌های» بیرم‌نگامی، جامعه‌شناس دیگری به نام مارتین مک‌ان‌گیل، درباره تجربه‌های پسران جوان طبقه کارگر در مدرسه پارنل در وست میدلندز تحقیق کرد (Mac an Ghail 1994). مک‌ان‌گیل می‌خواست بداند که دانش‌آموزان پسر چگونه در مدرسه شکل‌های خاصی از مردانگی را به مثابه بخشی از گذار خود به مرحله مردی، برمی‌سازند. او همچنین در پی درک این مطلب بود که پسران طبقه کارگر در اوایل دهه ۱۹۹۰ چه دیدگاهی نسبت به گذار خود به زندگی بزرگسالی و چشم‌اندازهای آینده دارند. برخلاف برویچه‌های مورد مطالعه ویلیس، پسران مدرسه پارنل در سایه بیکاری همه‌گیر و از رونق افتادن کارخانه‌های صنعتی در محل زندگی خود و کاهش کمک‌های دولتی به جوانان، بزرگ شده بودند.

مک‌ان‌گیل دریافت که گذار به بزرگسالی برای پسران جوان مدرسه پارنل بسیار بریده‌بریده‌تر از چیزی است که برویچه‌های ویلیس بیست و پنج سال پیش تجربه می‌کردند. دیگر هیچ خط سیر واضحی وجود نداشت که از مدرسه به کار دستمزدی ختم شود. بسیاری از پسران این مدرسه سال‌های پس از مدرسه را سال‌های وابستگی (مخصوصاً به خانواده)، دوره‌های «بیهوده» آموزشی، و بازار کار نامطمئن می‌دیدند که چندان مساعد کارگران یدی جوان نیست. در بین بسیاری از این دانش‌آموزان سردرگمی و ابهام زیادی درباره ربط و مناسبت درس و مدرسه با آینده‌شان وجود داشت. این سردرگمی در واکنش‌های بسیار متفاوتی که در مقابل درس و مدرسه نشان می‌دادند جلوه‌گر می‌شد - با این‌که بعضی از گروه‌های همسال پسران می‌کوشیدند به‌عنوان دانش‌آموزان درس‌خوان یا «تاجران تازه‌کار» راهی برای تحرک رو به بالای خود ترسیم کنند، بقیه صریحاً با درس و مدرسه خصومت می‌ورزیدند.

از میان چهار گروه همسالی که مک‌ان‌گیل در این مدرسه شناسایی کرد، «جوجولات‌ها»

سنتی‌ترین گروه طبقه کارگری در این مدرسه بودند. این جوجه‌لات‌ها وقتی به سنین سیزده چهارده سالگی می‌رسند با هم هم‌پیمان می‌شوند و دارودسته‌ای راه می‌اندازند؛ اعضای این گروه در همه درس‌ها جزو تنبل‌ترین دانش‌آموزان هستند. ایستارهای آن‌ها نسبت به تحصیل آشکارا خصومت‌آمیز است - دیدگاه مشترک همگی آن‌ها این است که مدرسه بخشی از یک نظام اقتدارطلب و زورگو است که تکالیف درسی بی‌معنا و بیهوده‌ای را به دانش‌آموزان گرفتار و بیچاره خود تحمیل می‌کند. در شرایطی که «بروبچه‌ها»ی ویلیس راه و روش‌هایی برای دخل و تصرف در محیط مدرسه به نفع خود به‌عمل می‌آوردند، جوجه‌لات‌های مدرسه پارتل از نقش خود به‌عنوان دانش‌آموز سرپیچی می‌کردند.

مدیریت مدرسه پارتل این جوجه‌لات‌ها را «خطرناک‌ترین» گروه همسال در این مدرسه تلقی می‌کرد. معلمان مدرسه تشویق می‌شدند که در برخورد با آن‌ها از روش‌های آشکارا مقتدرانه‌تری در مقایسه با سایر دانش‌آموزان استفاده کنند. نمایش‌های نمادین این جوجه‌لات‌ها از مردانگی طبقه کارگری - مثل بعضی لباس‌ها، آرایش مو و گوشواره - از طرف مدیریت مدرسه ممنوع شده بود. معلمان نیز در کار «پاییدن» دانش‌آموزان شرکت داشتند و دائماً آن‌ها را در راهروها زیر نظر داشتند و مدام به آن‌ها می‌گفتند «وقتی با تو حرف می‌زنم به من نگاه کن» و یا «توی راهرو درست راه برو».

دبیرستان برای این جوجه‌لات‌ها «دوره کارآموزی» برای یادگیری سرسختی و خشونت بود. مدرسه جای آموختن مهارت‌های سه‌گانه خواندن، نوشتن و حساب‌کردن نبود بلکه جای یادگرفتن سه کار بود (دعواکردن، ... و فوتبال). «هوای رفیق خودت را داشته باش» و «جسبیدن به یکدیگر» ارزش‌های اصلی دنیای اجتماعی این جوجه‌لات‌ها بود. مدرسه قلمروی برای ستیز و کشمکش بود، درست مثل خیابان. جوجه‌لات‌ها معلمان را با همان چشمی می‌نگریستند که مجریان قانون را (با بی‌زاری و نفرت صریح) و معتقد بودند که معلم‌ها دشمن اصلی آن‌ها در مدرسه‌اند. آن‌ها از پذیرش اقتدار معلمان در محیط مدرسه سرپا می‌زدند و متقاعد شده بودند که معلم‌ها همیشه و هر لحظه در پی تنبیه، تحقیر یا منضبط‌ساختن آن‌ها هستند.

این جوجه‌لات‌ها همچون «بروبچه‌های» ویلیس درس‌خواندن و کار علمی و موفقیت تحصیلی را کاری بی‌ارزش و دخترانه تلقی می‌کردند. دانش‌آموزانی که نمرات و نتایج خوبی می‌گرفتند «خرخوان» نامیده می‌شدند. تکلیف درسی به‌عنوان کاری که شایسته یک مرد نیست، پس زده می‌شد. همان‌طور که یکی از این جوجه‌لات‌ها، به‌نام لئون، توضیح می‌دهد: «کاری که در این‌جا از ما می‌خواهند کار دخترهاست. کار واقعی این نیست. این فقط به درد پسربچه‌ها می‌خورد. آن‌ها [معلمان] سعی می‌کنند ما را وادار کنند مطالبی درباره احساسات خود بنویسیم. اما این هیچ ربطی به این لعنتی‌ها ندارد» (Mac an Ghail 1994:59).

مطالعه مکان‌گیل نشان می‌دهد که چگونه این «جوجه‌لات‌ها» بیش از سایر گروه‌های همسال

پسران، دچار «بحران مردانگی» هستند. دلیل این امر آن است که آن‌ها فعالانه در پی شکل‌دادن به مردانگی طبقه کارگری «منسوخ» هستند که حول محور کار یدی دستمزدی ایجاد می‌شد - در زمانه‌ای که آینده مطمئن و باثبات برای کار یدی کاملاً از میان رفته بود. به گفته مک ان‌گیل، این جوجه‌لات‌ها همچنان در رؤیای جامعه «اشتغال کامل» به سر می‌برند که پدران و عموهای‌شان در آن زندگی می‌کردند. هرچند که بعضی از رفتارهای آن‌ها بیش از حد مردانه و بنابراین تدافعی به نظر می‌رسد، اما آن‌ها کاملاً در جهان‌بینی طبقه کارگر که از نسل‌های قبلی به ارث برده‌اند جای می‌گیرند.

اکنون به بحث درباره نابرابری در آموزش و پرورش - که شامل نابرابری جنسیتی، قومیتی و طبقاتی است - و سپس به تحلیل چند نظریه دیگر درباره عملکرد تحصیلی خواهیم پرداخت.

### جنسیت و آموزش و پرورش

برنامه رسمی مدارس برای پسرها و دخترها هیچ‌گونه تفاوت سیستماتیکی ندارد، غیر از بازی‌هایی که بچه‌ها در آن شرکت می‌کنند. با این حال، چندین «روزنه» متعدد دیگر برای رسوخ تفاوت‌های جنسیتی در آموزش و پرورش وجود دارد. این روزنه‌ها شامل توقعات معلم، مراسم مدرسه و سایر جنبه‌های برنامه درسی پنهان است. با این‌که قواعد حاکم بر مدارس در زمینه تفاوت‌های جنسیتی کم‌کم رو به سستی می‌رود، مقرراتی که دخترها را مجبور به پوشیدن دامن یا لباس‌های معینی در مدرسه می‌کند، یکی از آشکارترین شیوه‌های جنسیت‌سازی است. پیامدهای این امر فقط به ظواهر محدود نمی‌شود. یک دختر به واسطه لباس‌هایی که می‌پوشد آزادی راحت‌نشستن خود را از دست می‌دهد، یا نمی‌تواند در بازی‌های پرافت‌وخیز شرکت کند یا با سرعتی بدود که دلش می‌خواهد و می‌تواند.

کتاب‌های درسی مدارس نیز به تداوم و تکرار تصاویر کلیشه‌ای جنسیتی کمک می‌کنند، هرچند که این وضعیت نیز در حال تغییر است. داستان‌هایی که در کتاب‌های ادبیات دبستان‌ها می‌آید غالباً پسرها را افرادی مبتکر و اهل عمل و مستقل تصویر می‌کند درحالی‌که دخترها، اگر اثری از آن‌ها در این قصه‌ها باشد، منفعل‌ترند و تماشاچی کارهای برادران خود هستند. داستان‌هایی که مخصوص دختران نوشته می‌شود غالباً مایه‌ای از ماجراجویی در خود دارد، اما این ماجراها معمولاً به صورت دسیسه‌ها یا اسراری ارائه می‌شوند که در محیط خانه یا مدرسه رخ می‌دهند. داستان‌های ماجرابی پسران دامنه وسیع‌تری دارد و قهرمانان آن‌ها تا مسافت‌های دوردست سفر می‌کنند یا به شیوه دیگری قدرت و استقلال آن‌ها به نمایش درمی‌آید (Statham 1986). در مقطع دبیرستان، هیچ اثری از زنان در اکثر کتاب‌های درسی ریاضی و علوم دیده نمی‌شود و زنان کاملاً «نامرئی» هستند و این موجب تداوم و تکرار این دیدگاه است که این موضوعات «موضوعاتی مردانه» هستند.

## جنسیت و موفقیت در مدرسه

تا سال‌های متمادی، وضعیت درسی دختران تا اواسط دوره دبیرستان به‌طور متوسط بهتر از پسران بود. سپس در سال‌های آخر دبیرستان از پسرها عقب می‌افتادند: پسرها در دو سال آخر دبیرستان و در دانشگاه بهتر از دخترها بودند. تا اواخر دهه ۱۹۸۰، احتمال کسب سه نمره الف که برای پذیرش در دانشگاه ضروری بود، برای دخترها کم‌تر از پسرها بود و همچنین تعداد دخترانی که وارد آموزش عالی می‌شدند کم‌تر از پسران بود. پژوهشگران فمینیست که نگران این‌گونه نابرابری‌ها بودند چند تحقیق مهم درباره چگونگی اثرگذاری جنسیت بر فرآیند یادگیری انجام دادند. آن‌ها دریافتند که برنامه‌های درسی مدارس غالباً مذکرمدار است و معلمان نیز در کلاس درس توجه بیش‌تری به پسرها نشان می‌دهند تا به دخترها.

با این حال، در سال‌های اخیر بحث و جدل درباره جنسیت در مدارس به‌صورت نمایانی واژگونه شده است. اکنون «پسران ناموفق» نیز موضوع بحث‌های دست‌اندرکاران و سیاست‌گذاران آموزش و پرورش شده است. از اوایل دهه ۱۹۹۰ دخترها در همه رشته‌ها و در همه سطوح نظام آموزشی بریتانیا بر پسرها پیشی گرفته‌اند (شکل ۵.۱۶). در سال ۱۹۹۵ مدارس دخترانه پنج رتبه اول را به خود اختصاص دادند، و در جدول کل مدارس چهارده مدرسه از بیست مدرسه اول، مدارس دخترانه‌اند. در ۱۹۹۹، دخترها در همه مقاطع اصلی بر مبنای نظر معلمان بهتر از پسرها یا هم‌تراز آن‌ها بودند. با این‌که دخترها در همه درس‌های اصلی بهتر یا هم‌تراز پسرها هستند، شکاف جنسیتی در انگلستان مخصوصاً در سطح آزمون GCSE زیاد است، یعنی جایی که دوسوم دختران و کم‌تر از نصف پسران نمره «الف» تا «ج» می‌گیرند. ظاهراً این روندها در حال تشدید هستند: نسبت دانش‌آموزان سال آخر که در بیش از پنج امتحان GCSE از «الف» تا «ج» می‌گیرند در میان دختران سریع‌تر از پسران افزایش می‌یابد.

یافته‌های مشابهی در آمریکا نیز مشاهده شده است. احتمال این‌که پسرها در کلاس‌های خاص (مخصوص دانش‌آموزان ضعیف) شرکت کنند یا از دبیرستان اخراج شوند، دوبرابر دختران است. این تفاوت اکنون به آموزش عالی نیز انتقال یافته است. در ایالات متحده احتمال ورود زنان به دانشگاه بیش از مردان است، احتمال فارغ‌التحصیل شدن زنان از آن هم بیش‌تر است و احتمال ادامه تحصیل در دوره‌های تکمیلی برای زنان باز هم بیش‌تر از مردان است («فرصت‌های شغلی»، اکونومیست، ۸ جولای ۱۹۹۵).

مسئله «پسرانی که افت تحصیلی دارند» موجب نگرانی عمیقی شده است زیرا این مسئله را به انبوهی از مسائل اجتماعی بزرگ‌تر مثل جرم و جنایت، بیکاری، مواد مخدر و والدین تنها مربوط می‌دانند. پسرانی که درس و مدرسه را زود رها می‌کنند، یا نتایج تحصیلی ضعیفی دارند، کم‌تر احتمال می‌رود که شغل خوبی پیداکنند و خانواده‌های پایداری تشکیل دهند. همراه با استمرار تغییر



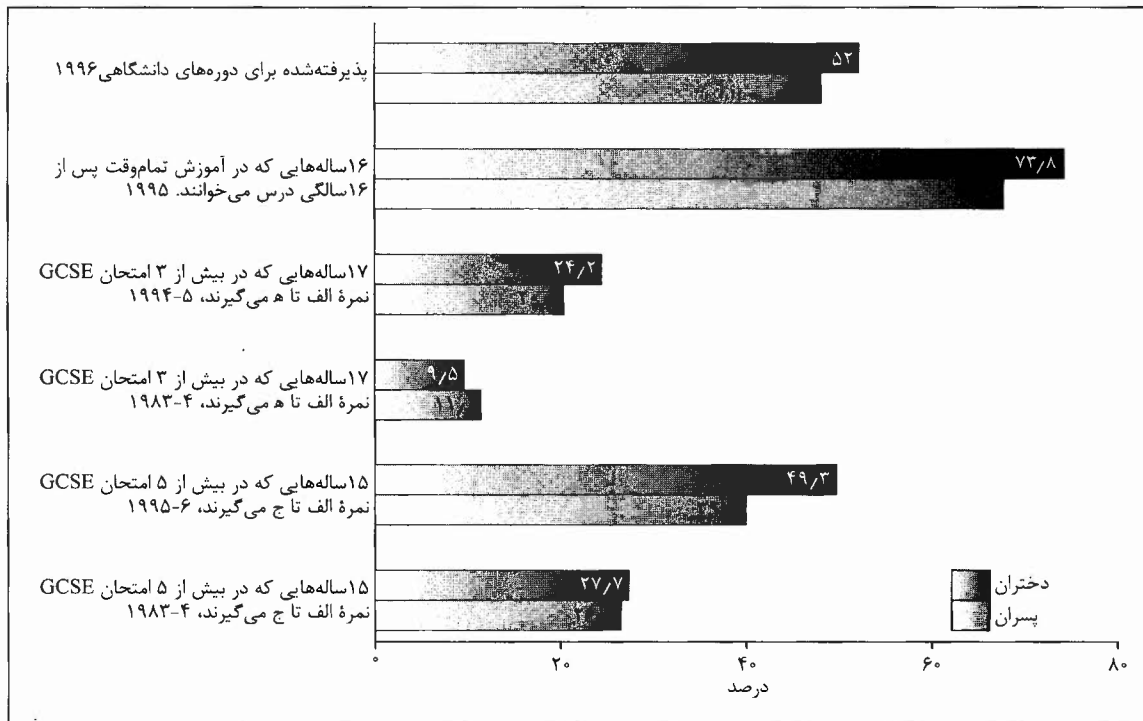
تا مدت‌ها این نگرانی وجود داشت که معلمان در کلاس درس به پسرها بیش از دخترها توجه می‌کنند، اما از وقتی دختران شروع به پیشرفت در تحصیل کردند، این نگرانی‌ها متوجه پسران ناموفق شده است.

سیمای اقتصادی بریتانیا، تعداد مشاغل یدی غیرماهرانه کم‌تری برای مردان جوانی که سابقه تحصیلی خوبی ندارند پیدا می‌شود. شاگردی و کارآموزی، که همیشه پله ورود به مشاغل صنعتی و پیشه‌وری بوده، در حال زوال است. در ضمن، نسبت بزرگی از مشاغلی را که در بخش سریعاً روبه‌رشد خدمات ایجاد می‌شود - قریب به ۷۰ درصد - زنان اشغال می‌کنند.

### تبیین شکاف جنسیتی

تبیین‌های گوناگونی برای توضیح دادن تغییر جهت عملکرد جنسیتی در آموزش و پرورش در طول دهه گذشته مطرح شده است. یکی از عواملی که در تبیین موفقیت دختران در مدارس باید مدنظر قرار گیرد قطعاً تأثیر نهضت زنان بر عزت نفس و توقعات دختران است. بسیاری از دخترانی که در زمان حاضر در مدارس هستند درحالی بزرگ شده‌اند که نمونه‌ها و سرمشق‌های زنان شاغل گرداگرد آن‌ها را گرفته است - درواقع مادران بسیاری از آن‌ها در بیرون از خانه شاغل بودند. داشتن این سرمشق‌ها و الگوهای نقش مثبت، موجب افزایش اطلاع و آگاهی دختران از فرصت‌های شغلی و حرفه‌ای شده و کلیشه‌های سنتی زن خانه‌دار را به چالش کشیده است. از دیگر نتایج فمینیسم این است که معلمان و دست‌اندرکاران آموزش و پرورش نسبت به تبعیض جنسیتی در نظام آموزشی هوشیارتر و حساس‌تر شده‌اند. در سال‌های اخیر، مدارس زیادی در جهت اجتناب از باورهای





شکل ۵.۱۶ برخی از تفاوت های تحصیلی دختران و پسران (درصد).

Data from DFEE, *Separate Tables*, 1997; UCAS Annual Report, 1996. From *Sociology Review*, 8.1 (Sept. 1998) منبع:

کلیشه‌ای جنسیتی در کلاس درس، و تشویق دختران به دنبال کردن رشته‌هایی که بنا به سنت «مردانه» محسوب می‌شدند، و تدوین مطالب آموزشی عاری از سوگیری‌های جنسیتی، گام‌هایی برداشته‌اند. بعضی از نظریه‌هایی که شکاف جنسیتی در مدارس را تبیین می‌کنند، تفاوت سبک یادگیری پسران و دختران را کانون توجه خود قرار می‌دهند. غالباً دختران را منظم‌تر و باانگیزه‌تر از پسرها محسوب می‌کنند؛ همچنین تصور می‌رود که دخترها زودتر از پسرها به بلوغ و پختگی برسند. یکی از نمودهای این واقعیت این است که دختران معمولاً با صحبت کردن و استفاده از مهارت‌های کلامی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. از طرف دیگر، پسرها به شیوه فعال‌تری اجتماعی می‌شوند - از طریق ورزش، بازی‌های رایانه‌ای و پرسه‌زدن در حیاط مدرسه - و معمولاً در کلاس درس شلوغ‌تر و بازیگوش‌ترند. این الگوهای رفتاری کلی ظاهراً توسط معلمان در کلاس درس تحکیم و تثبیت می‌شود چون ممکن است معلمان از پسرها کم‌تر از دخترها توقع داشته باشند و شلوغی‌های پسرها را با توجه بیش‌تری که به آن‌ها نشان می‌دهند به چشم اغماض بنگرند.

تبیین دیگری هم وجود دارد که استدلال خود را براساس مفهوم «نافرمانی» سروسامان می‌دهد - نافرمانی به معنای مجموعه ایستارها و نگرش‌هایی است که بسیاری از پسرها در آن سهیم هستند و با درس و آموزش ضدیت دارد. خیلی‌ها ریشه نرخ‌های بالای اخراج و فرار از مدرسه را در میان پسران در این عقیده می‌دانند که یادگیری و درس خواندن «حال نمی‌دهد». استیون بایرز، وزیر مدارس، در ۱۹۹۸ گفته بود که «ما باید با فرهنگ نافرمانی و ضدآموزش که اجازه داده‌ایم در سال‌های اخیر در مدارس رشد کند مبارزه کنیم و نباید فقط شانه بالا بیندازیم و بگوییم پسرها همین‌اند که هستند.»

پیش از این تحلیل پل ویلیس از نافرمانی دانش‌آموزان را که در مطالعه مشهور او تحت عنوان یادگیری مشتق<sup>۱</sup> آمده، معرفی کردیم. بیش از دو دهه از این مطالعه می‌گذرد و نافرمانی هنوز جریان نیرومندی در میان پسران است، البته پس‌زمینه صحنه امروزی بسیار متفاوت با چیزی است که ویلیس تصویر کرده بود. مفاهیم مردی و مردانگی دستخوش تغییر است، چون سلطه مردان در حوزه‌های بسیاری به چالش کشیده شده است. تعداد مردان بیکار بیش از زنان بیکار است، و نقش قدیمی مردان در مقام نان‌آور رو به زوال و فروپاشی می‌رود. ماهیت کار نیز در حال دگرگونی است؛ پسرانی که در سودای یافتن مشاغل یدی هستند روزبه‌روز بیش‌تر متوجه می‌شوند که خواب و خیال‌های آن‌ها درباره آینده با اولویت‌هایی که از طرف مدرسه به آن‌ها تحمیل می‌شود یا با واقعیت‌های اقتصاد معرفتی هیچ انطباقی ندارد. اگر فرصت‌ها و چشم‌اندازهای شغلی محدود و مسدود شوند، مدرک تحصیلی - و خود مدرسه - بیهوده و اتلاف وقت جلوه خواهد کرد.

### آیا شکست تحصیلی واقعاً به جنسیت مربوط می‌شود؟

بعضی از دانشوران و محققان، توجه و منابع زیادی را که صرف مطالعه دربارهٔ پسران ناموفق در مدارس می‌شود، زیر سؤال برده‌اند. آن‌ها استدلال می‌کنند که نه تنها پسرها همیشه در مقایسه با دخترها تا حدی ضعیف‌تر بوده‌اند، بلکه شکاف جنسیتی در مهارت‌های زبانی شکافی است که در همه‌جای جهان دیده می‌شود. تفاوت‌هایی که معمولاً به «بی‌خیالی طبیعی» پسرها نسبت داده می‌شود، اکنون موجب بحث و جدل‌های آتشین و تلاش‌های جنون‌آمیز برای ارتقای نتایج تحصیلی پسران می‌شود. همراه با تکثیر و افزایش پرشتاب اهداف آموزشی ملی، جداول مقایسهٔ عملکرد مدارس و جداول بین‌المللی سواد - که تفاوت‌های تحصیلی را پیش چشم همگان عیان می‌سازد - «برابری نتایج تحصیلی» در آموزش و پرورش به یک اولویت فوری تبدیل شده است.

بنا به استدلال منتقدان، تمام این توجهی که به پسران می‌شود در خدمت پنهان‌ساختن سایر صور نابرابری در آموزش و پرورش است. هرچند دختران در بسیاری از رشته‌ها از پسران پیش افتاده‌اند، اما هنوز هم کم‌تر از پسران احتمال می‌رود که در مدرسه رشته‌هایی را انتخاب کنند که به دنبال کردن حرفه‌هایی در تکنولوژی، علوم پایه و مهندسی ختم شود. پسران از حدود یازده سالگی به‌طرف علوم پایه کشیده می‌شوند و از آن هنگام تا دانشگاه در این رشته‌ها از دخترها جلوترند: در رشته‌هایی مثل شیمی و علوم رایانه‌ای که در اقتصاد فعلی ما برای رشد اقتصادی اهمیت محوری دارند، پسرها همچنان سیطره دارند. درست است که شمار زنانی که وارد نظام آموزش عالی می‌شوند بیش از مردان است، اما آن‌ها در بازار مشاغل در مقایسه با مردانی که مدارک تحصیلی مشابهی دارند همچنان محروم‌تر و فاقد امتیازند (Epstein et al., 1998).

بعضی از محققان چنین استدلال می‌کنند که عواملی مثل طبقه و قومیت، بیش از جنسیت، موجب بیش‌ترین نابرابری‌ها در نظام آموزشی می‌شوند. برای مثال، مقایسه‌هایی که بین موفقیت تحصیلی دانش‌آموزان طبقات اجتماعی گوناگون شده آشکار می‌سازد که ۷۰ درصد از کودکانی که از طبقهٔ حرفه‌ای‌های سطح بالا می‌آیند در بیش از پنج آزمون نمرهٔ قبولی می‌گیرند، اما این رقم در بین کودکانی که از طبقهٔ کارگر می‌آیند فقط ۱۴ درصد است. این منتقدان ادعا می‌کنند که پرداختن به مقولهٔ «پسران ناموفق» گمراه‌کننده است، چون مردان همچنان بر مواضع قدرت در جامعه حاکم‌اند. شکست تحصیلی پسران طبقهٔ کارگر، به استدلال این منتقدان، به جنسیت آن‌ها ربطی ندارد بلکه ناشی از محرومیت‌های طبقهٔ اجتماعی آن‌ها است.

### جنسیت و آموزش عالی

سازمان‌های زنان در بریتانیا و سایر کشورها، غالباً به وجود تبعیض جنسی در مدارس و دانشگاه‌ها حمله می‌کنند. نسبت زنان در میان اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها و کالج‌ها، هنوز هم بسیار پایین

است. در ۱۹۹۰، فقط حدود ۱۲۰ استاد زن در دانشگاه‌های بریتانیا وجود داشت، که فقط ۴ درصد کل استادان را تشکیل می‌دادند. در ۱۹۸۸، ۳۱ درصد از کل پژوهشگران قراردادی و فقط ۷ درصد از پژوهشگران رسمی، زن بودند (Bogdanor 1990). سوزان لی و ویرجینیا آلیری در کتاب *یورش به برج*<sup>۱</sup> (Lie and O'Leary 1990) به تحلیل آمارهای تطبیقی دربارهٔ موقعیت زنان در نظام آموزش عالی در بریتانیا، ایالات متحده، آلمان، نروژ، هند و اسرائیل پرداختند. در همهٔ این کشورها، نسبت دانشجویان زن در طول دورهٔ پس از جنگ پیوسته رو به افزایش بوده است. در ایالات متحده، اسرائیل و نروژ، زنان تقریباً نیمی از کل فارغ‌التحصیلان این کشورها را تشکیل می‌دادند. اما وقتی به موقعیت‌ها و مشاغل دانشگاهی می‌رسیم، وضعیت زنان کاملاً آفت می‌کند. در این کشورها، فقط درصد کوچکی از مدرسان دانشگاه‌ها را زنان تشکیل می‌دادند، و در همه‌جا درجهٔ علمی زنان پایین‌تر و موقعیت شغلی آن‌ها بی‌ثبات‌تر بود.

اخیراً در بریتانیا تحقیق جداگانه‌ای دربارهٔ موقعیت‌های شغلی و پرداخت حقوق در دانشگاه‌ها انجام گرفته که به سفارش ادارهٔ اقتصاد و نیروی انسانی و به هدایت سیر مایکل بت انجام گرفته است (گاردین، ۴ و ۵ مه، ۱۹۹۹). در این تحقیق معلوم شد که به استادان تمام‌وقت مذکر در دانشگاه‌های قدیمی‌تر به طور متوسط ۴۲۵۹ پوند بیش از هم‌تایان مؤنث آن‌ها پرداخت می‌شد. حتی در هریک از پایه‌های شغلی، زنان کم‌تر از مردان دریافت می‌کردند - استادان زن به طور متوسط ۱۸۰۷ پوند کم‌تر از استادان مرد دریافت می‌کردند. بیش از ۹۰ درصد استادان این دانشگاه‌ها مرد بودند.

### آموزش و پرورش و قومیت

جامعه‌شناسان پژوهش‌های زیادی دربارهٔ بخت‌ها و فرصت‌های آموزشی اقلیت‌های قومی در بریتانیا انجام داده‌اند. دولت‌ها نیز از مجموعه کندوکاو‌هایی در این زمینه پشتیبانی مالی کرده‌اند، از جمله آموزش برای همه، که گزارش تحقیقی کمیتهٔ سوان بود. گزارش کمیتهٔ سوان، تفاوت‌های معناداری بین سطوح موفقیت آموزشی در میان گروه‌های مختلف قومی پیدا کرد. کودکانی که فرزندان خانواده‌های هند غربی تبارند، معمولاً بدترین نتایج را در مدرسه می‌گیرند. با این حال، وضعیت آن‌ها از ده سال پیش تاکنون رو به بهبود رفته است. عملکرد آموزشی کودکان آسیایی با کودکان سفیدپوست فرقی نداشت، هرچند که وضعیت اقتصادی خانواده‌های آن‌ها به طور متوسط پایین‌تر از خانواده‌های سفیدپوست بود (Swann Committee 1985).

اما پژوهش‌های بعدی نشان می‌دهند که این تصویر تغییر یافته است. ترور جونز (Jones 1993) پژوهشی انجام داده که نشان می‌دهد احتمال ادامهٔ تحصیل تمام‌وقت کودکان خانواده‌های اقلیت قومی از شانزده تا نوزده سالگی بیش از کودکان خانواده‌های سفیدپوست است. در ۹۰ - ۱۹۸۸ فقط

1. *Storming the Tower*

۳۷ درصد از کودکان سفید به تحصیل خود ادامه داده بودند در حالی که این نسبت برای خانواده‌های هند غربی تبار ۴۳ درصد و برای خانواده‌های جنوب آسیایی ۵۰ درصد و برای خانواده‌های چینی ۷۷ درصد بود. به‌رغم این تصویر مثبت، نتیجه‌گیری جوتز تقریباً منفی است. بسیاری از اعضای گروه‌های اقلیت قومی شاید به این دلیل به تحصیل خود ادامه می‌دهند که با معضل یافتن کار روبه‌رو هستند. در کل، نسبت اعضای گروه‌های اقلیت قومی در نظام آموزش عالی بریتانیا، از آن‌چه باید باشد کم‌تر نیست. در ۱۹۹۸، ۱۳ درصد از دانشجویان زیر بیست‌سال که در مؤسسه‌های آموزش عالی ثبت‌نام کرده بودند، از خانواده‌های اقلیت قومی بودند. در میان کل جمعیت واقع در این سن اقلیت‌های قومی فقط ۹ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند. احتمال ادامه تحصیل در مؤسسه‌های آموزش عالی برای جوانان خانواده‌های هندی و چینی تبار بیش‌تر از نرخ متعارف، و برای زنان و مردان سیاه‌کارتایی تبار و زنان بنگلادشی و پاکستانی کم‌تر از نرخ متعارف است (HMSO 2000).

### مدرسه و طرد اجتماعی

همان‌طور که در بخش‌های دیگر این کتاب نیز دیده‌ایم، طرد اجتماعی موضوعی است که در طول دهه گذشته بسیار مورد توجه جامعه‌شناسان بوده است. در جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، طرد دانش‌آموزان از مدرسه غالباً به پدیده‌هایی مثل فرار و غیبت، بزهکاری، فقر، نارسایی نظارت والدین و ضعف تعهد و پایبندی به تحصیل، ربط داده می‌شود.

نرخ‌های طرد و اخراج در سال‌های اخیر رو به افزایش رفته‌اند. در ۸-۱۹۹۷، بیش از ۱۲,۰۰۰ دانش‌آموز برای همیشه از مدارس انگلستان اخراج شدند. ۸۴ درصد این اخراجی‌ها را پسران تشکیل می‌دادند. نرخ‌های مربوط به اخراج دانش‌آموزان برحسب قومیت نیز متفاوت است (جدول ۱۶.۳). با این‌که نرخ کل اخراج دانش‌آموزان در سال ۱۹۹۸ معادل ۱۸ درصد بود، در میان دانش‌آموزان سیاه‌پوست کارئیبی این نرخ ۷۶ درصد بود. دانش‌آموزان چینی و هندی پایین‌ترین نرخ‌های اخراج را داشته‌اند که ۵ درصد و ۹ درصد بوده است. یافته‌های به‌دست‌آمده از مدارس امریکایی همین اختلاف را میان نرخ‌های اخراج دانش‌آموزان سیاه‌پوست و سایر قومیت‌ها نشان می‌دهد.

چگونه می‌توان نرخ بالای اخراج را در میان دانش‌آموزان سیاه‌پوست مذکر تبیین کرد؟ احتمالاً چندین عامل دست‌اندرکارند. این امکان هست که در بعضی مدارس، سیاست‌های اخراج به شیوه‌ای بسیاری تبعیض‌آمیز پیاده شود. در ایالات متحده، بیش از ۸۰ درصد مدارس پس از چند حادثه تیراندازی در مدارس، سیاست «عدم مدارا» با دانش‌آموزان آشوبگر را درپیش گرفته‌اند. کندوکاو‌هایی که درباره این سیاست‌ها در کل کشور انجام گرفته، نشان داده که نسبت دانش‌آموزان اخراجی سیاه‌پوست بسیار بیش از نسبت فراوانی آن‌ها در مدارس است - و این نرخ احتمالاً فقط به دلیل آشوبگری در مدرسه نیست. در سان فرانسیسکو، ۵۲ درصد اخراجی‌ها از دانش‌آموزان

جدول ۱۶.۳ نرخ اخراج قطعی از مدرسه، برحسب قومیت، انگلستان، ژانویه ۱۹۹۸

سفیدپوست	۰/۱۷
سیاه‌پوست کارائیبی	۰/۷۶
سیاه‌پوست افریقایی	۰/۲۹
سیاه‌پوستان دیگر	۰/۵۷
هندی	۰/۰۶
پاکستانی	۰/۱۳
بنگلادشی	۰/۰۹
چینی	۰/۰۵
جمع	۰/۱۸

تعداد اخراج‌های قطعی به‌عنوان درصد تعداد شاگردان تمام‌وقت و پاره‌وقت، همهٔ سنین.

منبع: Department for Education and Employment. From *Social Trends*, 30 (2000), p. 52.

سیاه‌پوست‌اند، درحالی‌که فقط ۱۶ درصد از کل جمعیت دانش‌آموزان را سیاهان تشکیل می‌دهند. در فینیکس [مرکز آریزونا] که فقط ۴ درصد جمعیت سیاه‌پوست دارد، ۲۱ درصد دانش‌آموزان اخراجی از سیاهان هستند. توجه به این مطلب نیز خالی از اهمیت نیست که نرخ‌های اخراج از مدرسه ممکن است بازتاب الگوهای وسیع‌تر حذف و محرومیت در جامعه باشد. همان‌طور که قبلاً هم گفته‌ایم، بسیاری از جوانان در شرایط سخت و پرچالشی رشد می‌کنند، بی‌آن‌که از راهنمایی و پشتیبانی بزرگ‌ترها بهره‌مند باشند. تصورات سنتی از مردانگی در معرض تهدید قرار دارند و هیچ تصور

پایداری از آینده در بین نیست. شاید در نظر جوانانی که در این شرایط پرتلاطم بزرگ می‌شوند، مدارس به جای آن‌که عرصهٔ فرصت‌ها و پیشرفت باشند، جایی نامربوط یا زیاده از حد سلطه‌جویانه به‌نظر برسند.

### ضریب هوشی و موفقیت تحصیلی

تا به این‌جا بحث، به تفاوت‌های ارثی افراد از نظر توانایی و استعداد هیچ توجهی نداشته‌ایم، و این ادعای بعضی‌ها را که تفاوت در دستاوردهای تحصیلی و سپس تفاوت در شغل و درآمد مستقیماً بازتاب هوش متفاوت افراد است، بررسی نکرده‌ایم. طبق این استدلال، شاید در نظام مدارس فعلی ما فرصت‌های آموزشی واقعاً برابر باشند و هرکس به تناسب استعداد ذاتی خود به سطح و مرتبه‌ای می‌رسد.

### هوش چیست؟

سال‌های سال است که روان‌شناسان بحث و جدل دارند که آیا اصلاً توانایی بشری واحدی وجود دارد که بتوان آن را هوش<sup>۱</sup> نامید، و اگر هست، تا چه حد بر پایهٔ تفاوت‌های ذاتی استوار است. هوش

را دشوار می‌توان تعریف کرد، چون شامل کیفیت‌های بسیار متفاوت، و گاهی بی‌ارتباط با هم است. برای مثال، شاید تصور کنیم که «ناب‌ترین» شکل هوش همانا توانایی حل کردن مسائل انتزاعی ریاضیات است. اما کسانی که در حل کردن این‌گونه مسائل بسیار درخشان‌اند گاهی در سایر حوزه‌ها، مثلاً در فراگرفتن تاریخ یا درک هنر، توانایی ناچیزی دارند. از آن‌جا که مفهوم هوش در هیچ تعریف فراگیری نمی‌گنجد، بعضی از روان‌شناسان پیشنهاد کرده‌اند (و بسیاری از دست‌اندرکاران آموزش و پرورش نیز پذیرفته‌اند) که هوش را به‌سادگی می‌توان همان چیزی تلقی کرد که در «آزمون‌های هوش سنجیده می‌شود»، (IQ)، یا ضریب هوش به معنی سنجه‌ای برای اندازه‌گیری هوش است. ولی ماهیت تسلسلی و دوری این تعریف از هوش نمی‌تواند متقاعدکننده و رضایت‌بخش باشد.

اکثر آزمون‌های ضریب هوش حاوی ترکیبی از مسائل مفهومی و محاسبه‌ای است. این آزمون‌ها به‌نحوی طراحی و ساخته می‌شوند که نمره متوسط آن معادل ۱۰۰ باشد؛ هرکس نمره‌ای کم‌تر از ۱۰۰ بگیرد «هوش زیر متوسط» و هرکس نمره‌ای بیش از ۱۰۰ بگیرد «هوشی بالای متوسط» خواهد داشت. به‌رغم وجود معضلات بنیادی در اندازه‌گیری هوش، آزمون‌های ضریب هوش به‌نحو گسترده‌ای در پژوهش‌ها و نیز در مدارس و آزمون‌های استخدامی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

### ضریب هوش و عوامل ژنتیکی

نمره‌های آزمون ضریب هوش همبستگی بالایی با عملکرد تحصیلی دارند (که مسلماً شگفت‌آور نیست، چون آزمون‌های ضریب هوش از ابتدا برای پیش‌بینی موفقیت در مدرسه ساخته شده بودند). بنابراین، این نمره‌ها همبستگی زیادی با تفاوت‌های اجتماعی، اقتصادی و قومیتی نیز دارند چون این تفاوت‌ها با سطوح گوناگون دستاورد تحصیلی رابطه دارند. دانش‌آموزان سفیدپوست به‌طور متوسط نمره‌هایی بالاتر از سیاهان یا اعضای سایر اقلیت‌های نابرخوردار می‌آورند. مقاله‌ای که آرتور جنسن در ۱۹۶۹ منتشر ساخت و در آن تفاوت‌های نمره ضریب هوش بین سیاه‌پوستان و سفیدپوستان را تا حدی به تفاوت‌های ژنتیکی نسبت داد، خشم و بلوای زیادی برانگیخت (Jensen 1967, 1979).

اخیراً هم روان‌شناسی به‌نام ریچارد جی هرنتاین و جامعه‌شناسی به‌نام چارلز موری همین بحث را درباره ضریب هوش و تحصیل، به شیوه مناقشه‌برانگیزی دوباره به‌راه انداخته‌اند. آن‌ها در کتاب‌شان *منحنی ناقوسی: هوش و ساختار طبقاتی در زندگی امریکایی*<sup>۱</sup> (Herrnstein and Murray 1994) این استدلال را مطرح می‌کنند که شواهد و یافته‌های پژوهشی به‌صورت انباشتی نشان می‌دهند که نمره‌های IQ به وراثت ژنتیکی ربط دارند. تفاوت‌های معنادار ضریب هوش میان گروه‌های مختلف نژادی و قومیتی، به ادعای آن‌ها، باید براساس وراثت تبیین شود. اکثر شواهد تحقیقاتی که آن‌ها به آن استناد می‌کنند از مطالعاتی گرفته شده که در امریکا انجام یافته‌اند. به گفته هرنتاین و موری، چنین

1. *The Bell Curve: Intelligence and Class structure in American Life*

شواهدی حاکی از این هستند که برخی از گروه‌های قومی به‌طور متوسط ضریب هوش بالاتری از سایر گروه‌ها دارند. آمریکایی‌های آسیایی تبار، مخصوصاً ژاپنی تبارها و چینی تبارها، به‌طور متوسط ضریب هوش بالاتری از سفیدپوستان دارند، هرچند که این تفاوت چندان زیاد نیست. اما متوسط ضریب هوش آسیایی‌ها و سفیدپوست‌ها کاملاً بالاتر از ضریب هوش سیاهان است. هرشتاین و موری با جمع‌بندی ۱۵۶ مطالعه، دریافتند که به‌طور متوسط ۱۶ نمره بین ضریب هوش این دو گروه نژادی تفاوت وجود دارد. طبق استدلال این نویسندگان، وجود چنین تفاوت‌هایی در هوش ارثی، نقش و سهم مهمی در تقسیم‌بندی‌های اجتماعی جامعه آمریکا دارد. هر قدر فرد باهوش‌تر باشد، بخت او برای بالارفتن از نردبان اجتماعی بیش‌تر خواهد شد. کسانی که در رأس قرار دارند، باهوش‌تر از بقیه جمعیت هستند - و می‌توان نتیجه گرفت که کسانی که در قعر سلسله‌مراتب اجتماعی هستند همان‌جا خواهند ماند چون، به‌طور متوسط، آن‌قدرها باهوش نیستند.

منتقدان هرشتاین و موری نمی‌پذیرند که تفاوت‌های ضریب هوش بین گروه‌های نژادی و قومی ریشه ژنتیکی داشته باشد. بنا به استدلال آن‌ها، تفاوت ضریب هوش ناشی از تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی است. به گفته آن‌ها، آزمون‌های ضریب هوش پرسش‌هایی را مطرح می‌کنند - مثل پرسش‌های مربوط به استدلال‌های انتزاعی - که احتمالاً جزو تجربه‌های دانش‌آموزان مرفه سفیدپوست است نه سیاهان و اقلیت‌های قومی. نمرات آزمون ضریب هوش ممکن است تحت تأثیر عواملی هم قرار گیرند که به استعداد‌های مورد سنجش هیچ ربطی نداشته باشند، مثلاً این‌که آیا آزمون ضریب هوش در شرایط اضطراب‌آور گرفته می‌شود یا نه. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که نمره ضریب هوش افریقایی-آمریکایی‌ها در شرایطی که آزمون‌گیرندگان سفیدپوست باشند، شش امتیاز کم‌تر از هنگامی است که همین آزمون توسط سیاهان گرفته شود (Kamin 1977).

مشاهده‌هایی که روی گروه‌های اقلیت قومی محروم در سایر کشورها صورت گرفته - مثل «نجس‌ها» در هند، مائوری‌های نیوزیلند و بوراکومین‌های ژاپن - قویاً حاکی از این است که تفاوت ضریب هوش بین افریقایی-آمریکایی‌ها و سفیدپوستان در ایالات متحده ناشی از تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی است. ضریب هوش کودکان همه این گروه‌های قومی به‌طور متوسط ده تا پانزده امتیاز کم‌تر از کودکان اکثریت قومی است. این نتیجه‌گیری با یافته‌های مطالعه تطبیقی دیگری هم که در مورد چهارده کشور (از جمله ایالات متحده) صورت گرفته، تأیید می‌شود. در این مطالعه معلوم شد که متوسط نمره ضریب هوش در طول نیم‌قرن گذشته در کل جمعیت افزایش یافته است (Coleman 1987). آزمون‌های ضریب هوش مرتباً روزآمد می‌شوند. وقتی صورت قدیم و جدید این آزمون‌ها به گروه واحدی داده می‌شود، آن‌ها از آزمون قدیم نمره‌های بالاتری می‌گیرند. کودکان امروزی که آزمون‌های ضریب هوش دهه ۱۹۳۰ را پاسخ می‌دهند به‌طور متوسط پانزده امتیاز بیش‌تر از همتایان آن روزگار خود می‌گیرند - درست به اندازه متوسط تفاوت میان سیاه‌پوستان و سفیدپوستان کنونی. هوش کودکان امروزی ذاتاً بیش‌تر از پدران و پدربزرگ‌های‌شان نیست؛ این تفاوت می‌تواند ناشی از رفاه و



برخورداری‌های اجتماعی فزاینده باشد. متوسط شکاف اقتصادی و اجتماعی بین سفیدپوستان و آفریقایی-آمریکایی‌ها دست‌کم هم‌اندازه شکافی است که نسل‌های مختلف را از هم جدا می‌کند، و به قدری هست که برای تبیین تفاوت نمره‌های ضریب هوش کافی باشد. در عین حال، متوسط نمره ضریب هوش برای کل گروه‌ها نمی‌تواند سطح هوش اعضای معین هر گروه را پیش‌بینی کند. با این‌که ممکن است تفاوت‌های فردی مؤثر بر نمره‌های ضریب هوش تا حدی ارثی و ژنتیکی باشند، اما این‌که برخی از نژادها به‌طور متوسط باهوش‌تر از سایرین باشند، همچنان ثابت‌نشده و نامحتمل است.

### جنگ‌های منحنی ناقوسی

در مجموعه جنگ‌های منحنی ناقوسی<sup>۱</sup>، شماری از دانشمندان سرشناس گردهم آمدند تا افکار و نظریه‌های هرنشتاین و موری را بررسی کنند. ویراستار این مجموعه، کتاب *منحنی ناقوسی* را «فتنه‌برانگیزترین نوشته علوم اجتماعی در یکی دو دهه گذشته» می‌داند. ادعاهایی که در این کتاب مطرح شده «سیلی از نامه‌ها را به دفا تر روزنامه‌ها و مجله‌های معروف سرازیر ساخته است، بگذریم از بحث و تفسیرهایی که در برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی در این باره دیده و شنیده می‌شود.» (Fraser 1995:3).

از نظر استیون جی گولد<sup>۲</sup> که یکی از نویسندگان جنگ‌های منحنی ناقوسی است، هرنشتاین و موری چهار اشتباه بزرگ دارند. او این ادعاهای آن‌ها را زیر سؤال می‌برد که هوش را می‌توان فقط با یک عدد IQ توصیف کرد؛ و مردم را می‌توان براساس فقط یک مقیاس هوش رتبه‌بندی کرد؛ و هوش اساساً مبتنی بر وراثت ژنتیکی است؛ و این‌که هوش نمی‌تواند تغییر کند. او در بحث و تحلیل خویش نشان می‌دهد که همه این مفروضات قابل چون‌وچرا هستند.

هوارد گاردنر<sup>۳</sup>، یکی دیگر از نویسندگان این مجموعه، چنین استدلال می‌کند که اکنون پس از یک قرن بحث و پژوهش، مفهوم «هوش» به‌مثابه یک مقوله «عام» دیگر جایی ندارد. فقط می‌توانیم از «چندگانگی هوش» سخن بگوییم - هوش عملی، موسیقایی، تجسمی، ریاضیاتی و غیره. سایر نویسندگان کتاب جنگ‌های منحنی ناقوسی مدعی‌اند که هیچ رابطه سیستماتیکی بین نمره‌های IQ و شغل آینده افراد وجود ندارد. موضع‌گیری همگی آن‌ها این است که افکار مطرح‌شده در *منحنی ناقوسی* را «شبه‌علم نژادپرستانه» می‌دانند.

بنا به نتیجه‌گیری گولد: «ما باید با آموزه‌ای که *منحنی ناقوسی* ارائه می‌دهد مبارزه کنیم، هم به این دلیل که این آموزه نادرست است و هم به این سبب که اگر جدی گرفته شود و کارگر افتد، امکان پرورش و تقویت هوش افراد را منتفی خواهد ساخت. مسلم است که همه ما نمی‌توانیم دانشمندان علوم فضایی یا جراح مغز و اعصاب باشیم، اما شاید بتوانیم خواننده یا نوازنده موسیقی راک یا ورزشکار حرفه‌ای شویم (و منزلت اجتماعی و درآمد بسیار بیش‌تری کسب کنیم...)» (1995:22).

1. *The Bell Curve Wars*

2. Stephen Jay Gold

3. Howard Gardner

## هوش عاطفی و ارتباطی

دانیل گلمن در مورد «هوش عاطفی»، در کتابی به همین عنوان (Goleman 1996)، این استدلال را مطرح کرده است که هوش عاطفی<sup>۱</sup> نیز ممکن است دست‌کم به اندازه IQ در تعیین موفقیت ما در زندگی اهمیت داشته باشد. هوش عاطفی به معنای چگونگی کاربرد عواطف - توانایی برانگیختن خویش، یا داشتن کنترل نفس، عزم و اشتیاق و پشتکار - است. این صفات عمدتاً ارثی نیستند و هر قدر بیش تر بتوان آن‌ها را به کودکان تعلیم داد، بخت و فرصت آن‌ها برای بهره‌گیری از استعدادهای ذهنی‌شان بیش تر خواهد شد.

به گفته گلمن، «باهوش‌ترین افرادی که درخشان‌ترین نمره‌های IQ را می‌گیرند شاید نتوانند امواج سهمگین احساسات و هیجانات مهارناپذیر خود را کنترل کنند؛ کسانی که IQ بالایی دارند ممکن است تا حد حیرت‌انگیزی از اداره زندگی خصوصی خویش عاجز باشند» (1996:34). به همین دلیل است که سنج‌های مرسوم هوش همبستگی چندانی با موفقیت‌های بعدی در زندگی ندارند. بر همین مبنا، مطالعه‌ای ترتیب داده شد که کار و زندگی نود و پنج دانشجوی هاروارد را که در دهه ۱۹۴۰ فارغ‌التحصیل شده بودند، تعقیب می‌کرد. کسانی که در کالج نمره‌های بالایی از آزمون ضریب هوش IQ گرفته بودند، در میان‌سالی و از نظر شغلی و حرفه‌ای فقط اندکی موفق‌تر از دانشجویانی بودند که نمره ضریب هوش کم‌تری داشتند. در تحقیق دیگری، به قسمت پایین مقیاس IQ توجه شد. چهارصد و پنجاه پسر، که دوسوم آن‌ها از خانواده‌های فقیری بودند که به کمک عواید دولتی زندگی می‌کردند و همگی در بیغوله‌ای نزدیک هاروارد سکونت داشتند، مورد مطالعه قرار گرفتند. یک‌سوم از این نمونه‌ها ضریب هوش کم‌تر از ۹۰ داشتند. باز هم ضریب هوش رابطه اندکی با دستاورد شغلی و حرفه‌ای آینده آن‌ها داشت. برای مثال، ۷ درصد از مردانی که ضریب هوش زیر ۸۰ داشتند بیکار بودند، اما ۷ درصد از کسانی هم که ضریب هوش بالاتر از ۱۰۰ داشتند، بیکار بودند. مهارت‌ها و توانایی‌های دوران کودکی مثل کنترل عواطف و حسن معاشرت با دیگران، بهتر می‌توانستند دستاوردهای آتی این کودکان را پیش‌بینی کنند. همان‌طور که هوارد گاردنر گفته است:

هوش ارتباطی<sup>۲</sup> به معنای توانایی درک سایر مردم است: چه چیزی آن‌ها را برمی‌انگیزد، آن‌ها چگونه عمل می‌کنند و چگونه می‌توان همراه و همگام با آن‌ها عمل کرد. فروشنده‌گان موفق، سیاستمداران موفق، معلمان و پرستاران و رهبران دینی موفق، همگی احتمالاً افرادی هستند که هوش ارتباطی سرشاری دارند. هوش ارتباطی... به معنای توانایی خلق تصویری دقیق و حقیقی از خویش و به کار بستن آن برای عملکرد مؤثر در زندگی است (Gardner 1993:9).

ما باید اندیشه‌ها و تصورات خویش را دربارهٔ هوش مورد بازبینی قرار دهیم تا مفهوم هوش همهٔ عوامل گوناگونی را دربرگیرد که موجب موفقیت در زندگی می‌شوند. همین سخن را می‌توان در مورد آموزش و پرورش گفت. آموزش و پرورش مفهومی کلی‌تر و وسیع‌تر از تحصیل رسمی در مدارس است. دیگر نمی‌توان آموزش و پرورش را مرحلهٔ کسب آمادگی پیش از ورود به بازار کار دانست. همراه با تغییر فناوری، مهارت‌های مورد نیاز نیز تغییر می‌کند، و حتی اگر آموزش و پرورش را صرفاً از منظر شغلی و حرفه‌ای بنگریم - به مثابه تأمین‌کنندهٔ مهارت‌های لازم برای کار - باز هم اکثر ناظران موافق‌اند که آموزش مادام‌العمر در آینده ضرورت خواهد یافت.

### نتیجه: یادگیری مادام‌العمر

فناوری‌های نوین و پیدایش اقتصاد معرفتی در حال دگرگون‌ساختن افکار سنتی دربارهٔ کار و تحصیل است. آهنگ شتابان تغییر تکنولوژیک موجب تبدیل و جابه‌جایی سریع مشاغل می‌شود. همان‌طور که در همین فصل و فصل ۱۳ (کار و زندگی اقتصادی) دیدیم، آموزش و یادگیری و کسب مدارج و مدارک آموزشی و تحصیلی اکنون در طول زندگی مردم رخ می‌دهد، نه فقط یک بار در اوان زندگی. حرفه‌ای‌هایی که در میانه‌های دورهٔ شغلی خود هستند، اقدام به روزآمد کردن مهارت‌های خویش از طریق برنامه‌های آموزش مستمر و آموزش‌های اینترنتی می‌کنند. اکنون بسیاری از کارفرمایان به کارکنان خود اجازه می‌دهند در آموزش‌های ضمن خدمت شرکت کنند و این آموزش‌ها را تقویت‌کنندهٔ وفاداری و پایبندی کارکنان و ارتقای سطح مهارت‌های شرکت تلقی می‌کنند.

همراه با ادامهٔ دگرگونی جامعهٔ ما، نهادها و باورهای سنتی که پایه و اساس این جامعه‌اند نیز دستخوش تغییر می‌شوند. مفهوم آموزش و پرورش - که به معنای انتقال ساخت‌یافتهٔ دانش و معرفت در یک نهاد رسمی است - جای خود را به مفهوم کلی‌تر و وسیع‌تر «یادگیری» می‌دهد که در محیط‌های گوناگونی به‌وقوع می‌پیوندد. این چرخش از «آموزش و پرورش» به «یادگیری» خالی از اهمیت نیست. یادگیرندگان کنشگران اجتماعی فعال و کنجکاو هستند که می‌توانند از چندین و چند منبع گوناگون چیزهایی بیاموزند، نه فقط در یک محیط نهادی. تأکید بر مفهوم یادگیری به معنای تصدیق و پذیرش این مطلب است که مهارت‌ها و معرفت را می‌توان از طریق انواع و اقسام مراوده‌ها و معاشرت‌ها - با دوستان و همسایه‌ها، در همایش‌ها و موزه‌ها، در بحث و گفت‌وگوهایی که در مجامع عمومی محلی درمی‌گیرد، یا در اینترنت و سایر رسانه‌ها، و از این قبیل - فراگرفت.

چرخش به سمت یادگیری مادام‌العمر<sup>۱</sup> را در خود مدارس نیز می‌توان دید، زیرا فرصت‌های روزافزونی برای یادگیری در بیرون از کلاس درس برای دانش‌آموزان وجود دارد. مرزهای میان مدارس و دنیای بیرونی نه فقط در فضای مجازی رایانه‌ای، بلکه در دنیای مادی نیز در حال فروپاشی



یادگیری مادام‌العمر در جریان عمری طولانی.

است. برای مثال، «یادگیری خدمات اجتماعی» در بسیاری از دبیرستان‌های امریکایی اهمیت زیادی پیدا کرده است. دانش‌آموزان برای فارغ‌التحصیل شدن باید اوقاتی را به کار داوطلبانه در اجتماع محلی خود اختصاص دهند. شرکت‌داشتن در فعالیت‌های اقتصادی شرکت‌های محلی نیز در ایالات متحده و بریتانیا رواج یافته است، و زمینه‌ای برای تعامل و روابط استاد و شاگردی میان حرفه‌ای‌های سالخورده‌تر و دانش‌آموزان فراهم می‌آورد.

برای تشویق شهروندان به ادامه یادگیری و تعلیم، «بانک آموزشی» مبتکرانه‌ای در بریتانیا راه‌اندازی شده است. اگر کسی سرمایه اولیه اندکی در حساب یادگیری فردی (ILA)<sup>۱</sup> خود بگذارد، دولت مبلغ بیش‌تری در همین حساب واریز می‌کند. مردم می‌توانند با استفاده از حساب ILA خود هزینه انواع و اقسام دوره‌های تحصیلی را بپردازند، از جمله دوره‌های بازآموزی برای فراگرفتن مهارت‌های فنی و شغلی جدید. «دانشگاه صنعت» - که متشکل از مراکز یادگیری محلی در جاهایی مثل کلیساها، سوپرمارکت‌ها و باشگاه‌های فوتبال است - مردم را به ادامه تحصیل علوم و فنون در اجتماعات خودشان تشویق خواهد کرد.

یادگیری مادام‌العمر باید در حرکت به سوی جامعه معرفتی نقش مهمی ایفا کند. یادگیری

1. Individual Learning Account

مادام‌العمر نه تنها برای وجود نیروی کار با انگیزه و تعلیم‌دیده ضرورت دارد بلکه یادگیری را باید در ارتباط با ارزش‌های انسانی کلی‌تری نیز در نظر گرفت. یادگیری هم وسیله و هم هدف رشد و توسعه خودآموزی مستقل و همه‌جانبه‌ای است که در خدمت خودشناسی و خودپروری است. هیچ عنصر اتویایی در این اندیشه وجود ندارد؛ بلکه فقط منعکس‌کننده آرمان‌های انسانی آموزش و پرورش است که فیلسوفان تعلیم و تربیت مطرح ساخته‌اند. نمونه‌های حاضر این آرمان‌ها، «دانشگاه دوره سوم» است که برای افراد بازنشسته فرصت خودآموزی و دنبال‌کردن علائق آموزشی را فراهم ساخته است.

### خلاصه مطالب

۱. آموزش و پرورش مدرن، که شامل آموزش شاگردان در مدرسه‌هایی است که به همین منظور طراحی و ساخته می‌شوند، همراه با گسترش و رواج مکتوبات چاپی و بالاتر رفتن سطح سواد پدید آمد. این امکان فراهم شد که عدهٔ بیش‌تری در جاهای بیش‌تری بتوانند دانش را کسب و باز تولید و مصرف کنند. همراه با صنعتی‌شدن، کار هم تخصصی‌تر شد، و مردمان بیش‌تری دانش انتزاعی به‌علاوهٔ مهارت‌های عملی خواندن، نوشتن و حساب‌کردن را فراگرفتند.
۲. گسترش آموزش و پرورش در سدهٔ بیستم با نیاز به نیروی کار باسواد و منضبط پیوند تنگاتنگی داشت. همراه با حرکت به سمت اقتصاد معرفتی، آموزش و پرورش اهمیت باز هم بیش‌تری پیدا کرد. و چون فرصت‌ها برای کارگران غیرماهریدی رو به کاهش می‌رود، بازار کار متقاضی کارکنانی خواهد شد که فناوری نوین را بشناسند، و بتوانند مهارت‌های جدید را بیاموزند و در کار خود خلاقیت داشته باشند.
۳. در پی قانون آموزش و پرورش ۱۹۴۴، در بریتانیا امکان تحصیل دبیرستانی رایگان برای همگان فراهم شد، و سن اتمام تحصیل در مدرسه به پانزده سال افزایش یافت. دبیرستان‌های دولتی شامل مدارس نظری، دبیرستان‌های مدرن و شمار اندکی از هنرستان‌های فنی می‌شد. از طریق امتحانات «بالای یازده» دانش‌آموزان را براساس استعدادشان بین انواع دبیرستان‌های دولتی تقسیم می‌کردند.
۴. در دههٔ ۱۹۶۰ نظام فراگیر مدارس دبیرستانی ایجاد شد. امتحانات «بالای یازده»، همراه با اکثر دبیرستان‌های نظری و تمام دبیرستان‌های مدرن، منحل شد. در سال‌های اخیر، خود نظام فراگیر نیز مورد حمله‌های زیادی قرار گرفته است. منتقدان احساس می‌کنند که این نظام فراگیر نتوانسته است به استانداردهای آموزشی مورد نظر بنیانگذاران خود نایل شود.
۵. آموزش عالی از جنگ جهانی دوم به بعد رشد و گسترش درخور توجهی در بریتانیا داشته است: نهادهای تازه‌ای ساخته شده‌اند (دانشگاه‌های «آجر قرمز») و میزان ثبت‌نام دانشجویان، مخصوصاً در میان زنان، افزایش یافته است. اما با این حال، آموزش عالی در بریتانیا دچار بحران مالی است. بسیاری از دانشجویان کنونی با استفاده از وام‌های دانشجویی قادر به پرداخت هزینه‌های تحصیلی خود می‌شوند.
۶. فناوری اطلاعات وارد فرآیندهای آموزشی می‌شود - چه در کلاس‌های درس، با تأسیس «دانشگاه‌های الکترونیکی» و چه با گسترش یادگیری از طریق اینترنت. این نگرانی وجود دارد که کسانی که سواد رایانه‌ای ندارند، یا کسانی که به فناوری نوین دسترسی ندارند، دچار نوعی «فقر اطلاعاتی» شوند.
۷. خصوصی‌سازی آموزش و پرورش به معنای وارد شدن شرکت‌های خصوصی در مدیریت و گردانش فعالیت‌های آموزش و پرورش است. در بریتانیا و ایالات متحده، خصوصی‌سازی محدودی به‌وقوع

- پیوسته تا عملکرد مدارس که همیشه ناموفق‌اند، بهبود یابد. طرفداران این رهیافت معتقدند که گشودن دروازه‌های نظام‌های آموزشی به روی نیروهای بازار به بالا رفتن کیفیت کار مدارس منجر خواهد شد؛ و استدلال منتقدان این است که منافع تجاری جایی در آموزش و پرورش ندارند.
۸. نظریه‌های جامعه‌شناختی گوناگونی وجود دارند که بر نحوهٔ تعبیر و تفسیرهایی که دربارهٔ آموزش و پرورش و درس و مدرسه می‌شود تأثیر گذاشته‌اند. طبق نظریهٔ برنشتین، کودکانی که رمزهای گفتاری مشروح را می‌آموزند بیش‌تر می‌توانند با خواسته‌های آموزش و پرورش رسمی منطبق شوند تا کودکانی که فقط رمزهای اختصاری را می‌دانند.
۹. برنامهٔ درسی رسمی مدارس فقط یکی از بخش‌های فرآیند کلی‌تر بازتولید فرهنگی است که تحت تأثیر بسیاری از جنبه‌های غیررسمی آموزش و یادگیری و محیط‌های مدرسه قرار می‌گیرد. «برنامهٔ درسی پنهان» نقش مهمی در بازتولید فرهنگی ایفا می‌کند.
۱۰. سازمان مدارس و تدریس در مدارس گرایش به پاسداری از نابرابری‌های جنسیتی دارند. قواعدی که مشخص‌کنندهٔ پوشاک متمایز دختران و پسران هستند مقوم کلیشه‌های جنسیتی هستند، همان‌طور که متن کتاب‌های درسی نیز حاوی تصاویر جنسیتی حاکم و مستقر است. به‌رغم این گرایش‌های پایدار، طی دههٔ گذشته دختران در همهٔ سطوح و مقاطع تحصیلی از پسران پیشی گرفته‌اند. نگرانی دربارهٔ «پسران ناموفق» به مسائل اجتماعی بزرگ‌تری مثل جرم و جنایت، بیکاری، و پدران غایب ربط داده می‌شود. هرچند که بعضی معتقدند که این نگرانی و توجه، افراطی و گمراه‌کننده است.
۱۱. چون تعریف‌کردن هوش کار بسیار دشواری است، بحث و جدل‌های بسیاری در این باره وجود داشته است. برخی استدلال می‌کنند که زن‌ها تعیین‌کنندهٔ متوسط ضریب هوش گروه‌های مختلف‌اند؛ بعضی دیگر هم معتقدند که عوامل اجتماعی تعیین‌کنندهٔ ضریب هوش افراد و گروه‌ها هستند. ظاهراً اکثر یافته‌ها و شواهد پژوهشی به نفع کسانی است که عوامل اجتماعی و فرهنگی را مهم‌تر می‌دانند.
۱۲. فناوری‌های نوین و اقتصاد معرفتی در حال دگرگون‌ساختن طرز تلقی و درک ما از آموزش و درس و مدرسه‌اند: آموزش و پرورش رسمی جای خود را به مفهوم یادگیری مادام‌العمر می‌دهد. فرصت‌های روبه‌رشدی برای افراد، در طول زندگی‌شان، وجود دارد تا به فعالیت‌های آموزشی بپردازند و بیرون از کلاس‌های سنتی تعلیم ببینند.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر

۱. آموزش و پرورش چه هدفی را دنبال می‌کند؟
۲. آیا آموزش و پرورش می‌تواند بر نابرابری‌های اجتماعی غلبه کند؟
۳. چه سیاست‌هایی باید درپیش گرفت تا مردم به مشارکت بیش‌تر در آموزش عالی تشویق شوند؟
۴. آیا فناوری‌های مدرن موجب می‌شوند که مدرسه‌زدایی از جامعه محتمل یا مطلوب باشد؟
۵. در یک کلاس درس الکترونیکی، برنامهٔ درسی پنهان چگونه ممکن است ظاهر شود؟
۶. آیا مدارس و کالج‌ها باید به تقویت هوش عاطفی توجه بیش‌تری داشته باشند؟

### برای مطالعهٔ بیشتر

Caroline Benn and Clyde Chitty, *Thirty Years On: Is Comprehensive Education Alive and Well or Struggling to Survive?* (London: David Fulton, 1996).

Debbie Epstein et al., *Failing Boys: Issues in Gender and Achievement* (Buckingham: Open University Press, 1998).

A. H. Halsey et al., *Education: Culture, Economy and Society* (Oxford: Oxford University Press, 1997).

### نشانی‌های اینترنتی

<http://www.21learn.org>

[www.dfes.gov.uk](http://www.dfes.gov.uk)

<http://www.educacao.pro.br/>

<http://www.unesco.org/education>

طرح یادگیری قرن ۲۱

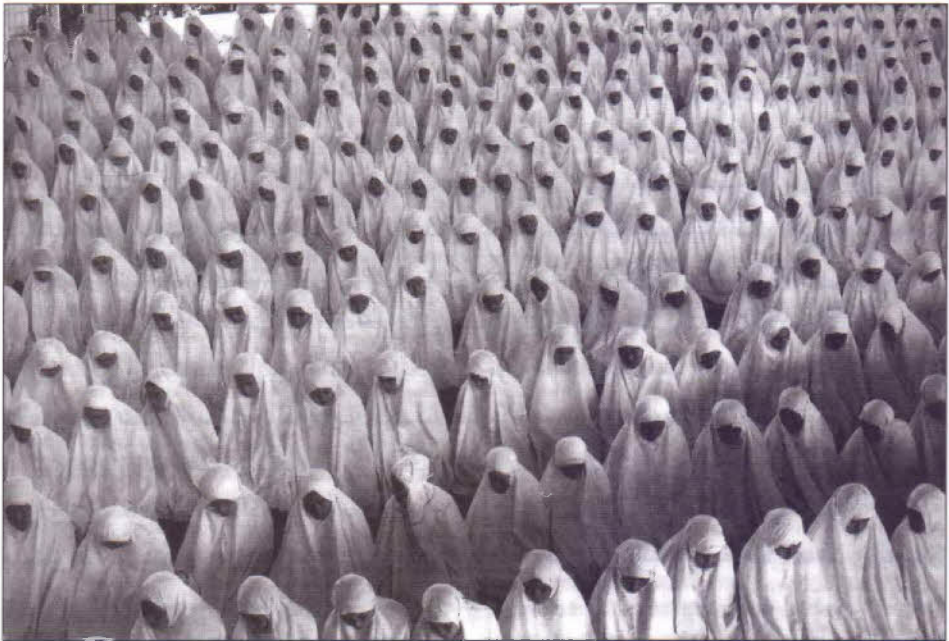
دپارتمان آموزش و اشتغال (UK)

دایرةالمعارف فلسفهٔ تعلیم و تربیت

یونسکو - آموزش و پرورش

۷۹۱	ابعاد دنیوی شدن	۷۶۸	تعریف دین
۷۹۲	دین در بریتانیا	۷۶۸	آن چه دین نیست
۷۹۷	دین در ایالات متحده	۷۶۹	آن چه دین است
۸۰۰	ارزیابی فرضیه دنیوی شدن	۷۷۱	انواع دین
۸۰۱	جنبش‌های نوین دینی	۷۷۱	توتم‌پرستی و روح‌باوری
۸۰۲	انواع جنبش‌های نوین دینی	۷۷۲	یهودیت، مسیحیت و اسلام
۸۰۵	جنبش‌های نوین دینی و دنیوی شدن	۷۷۵	ادیان خاور دور
۸۰۶	جنبش‌های هزاره‌ای	۷۷۶	نظریه‌های دین
۸۰۶	پیروان یواخیم	۷۷۶	مارکس و دین
۸۰۷	رقص ارواح	۷۷۸	دورکیم و مناسک دینی
۸۰۸	ماهیت جنبش‌های هزاره‌ای	۷۸۰	وبر: ادیان جهانی و تغییر اجتماعی
۸۰۸	عقیده به آخرالزمان	۷۸۱	ارزیابی
۸۰۹	بنیادگرایی دینی	۷۸۲	انواع سازمان‌های دینی
۸۱۰	بنیادگرایی اسلامی	۷۸۲	کلیساها و فرقه‌ها
۸۱۵	بنیادگرایی مسیحی	۷۸۳	مذهب‌ها و کیش‌ها
۸۱۸	نتیجه	۷۸۴	ارزیابی
۸۱۹	خلاصه مطالب	۷۸۵	جنسیت و دین
۸۲۰	پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر	۷۸۵	تصویرهای دینی
۸۲۱	برای مطالعه بیشتر	۷۸۶	زنان در سازمان‌های دینی
۸۲۱	نشانی‌های اینترنتی	۷۹۰	دین، دنیوی شدن و تغییر اجتماعی





## فصل ۱۷: دین

هزاران سال است که دین تأثیر نیرومندی بر زندگی انبای بشر داشته است. دین، به این یا آن شکل، در همهٔ جوامع شناخته‌شدهٔ بشری وجود دارد. قدیمی‌ترین جوامعی که می‌شناسیم، و از آن‌ها فقط یافته‌های باستان‌شناسی در دست داریم، نشانه‌های واضحی از نمادها و مناسک دینی از خود به جا گذاشته‌اند. در سراسر دوره‌های بعدی تاریخ، دین همچنان یکی از بخش‌های اصلی تجربهٔ انسان بوده و بر چگونگی درک و واکنش ما در قبال محیط زندگی‌مان، تأثیر گذارده است.

با این حال، نگرش دینی و تفکر عقل‌گرای مدرن تنش پرخلجانی با یکدیگر دارند. همراه با ژرف‌تر شدن مدرنیته، بسیاری از شئون زندگی و تجربهٔ ما را دیدگاه عقل‌گرایانه فتح کرده است؛ و به نظر نمی‌رسد که قدرت و نفوذ این دیدگاه عقل‌گرایانه در آینده سستی بگیرد. اما همیشه واکنش‌هایی علیه علم و تفکر عقل‌گرا وجود خواهد داشت، زیرا علم و عقل‌گرایی دربارهٔ بنیادی‌ترین پرسش‌هایی که مربوط به معنا و هدف زندگی است، ساکت می‌مانند. و همین پرسش‌ها هستند که همیشه اساس دین بوده و مفهوم ایمان، یعنی پرش عاطفی به سوی باور و عقیده را پرورش داده‌اند.

گاهی چنین به نظر می‌رسد که علم و دین در تناقض با یکدیگرند. برای مثال، بحث و جدل‌های میان دیدگاه‌های تکاملی و آفرینشی به تاریخ، نشانگر دو شیوهٔ بسیار متفاوت در درک پیدایش انسان است. اما گاهی نیز علم و دین می‌توانند به صورت‌های شگرف و نظرگیری درهم بیامیزند. نمونه‌ای از این آمیزش را می‌توان در ماجرای خارق‌العاده‌ای سراغ گرفت که طی آن در ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۵ گفته شد که در برخی از معابد هندوها در هند، خدایان سرگرم نوشیدن شیری دیده شدند که زایران تقدیم کرده بودند.

تا پایان همان روز، که اخبار این معجزه دهان به دهان و همچنین از طریق رسانه‌ها پخش شد، طبق برآوردها، چندین میلیون نفر شخصاً سعی کرده بودند به خدایان شیر تقدیم کنند. توده‌های انبوه جمعیت در خیابان‌های اطراف معابد همهٔ شهرها و شهرک‌های هندی ازدحام کردند. در تمامی اماکن عمومی، گویی «جشن دینی خودجوشی» برگزار شده بود. همراه با افزایش حضور و شرکت مردم در این جشن، مدرسه‌ها و اداره‌ها و سایر نهادها به حال تعطیل درآمدند. اما روز بعد که مؤمنان و افراد

کنجکاو دوباره به معابد بازگشتند، دیگر معجزه به پایان رسیده بود. به نظر می‌رسید که خدایان شیرهای اهدایی را دیگر نمی‌نوشند.

به گفتهٔ دنیس ویدال، انسان‌شناسی که به تفصیل دربارهٔ این پدیده مطلب نوشته است، غیرممکن است بتوانیم شمار دقیق کسانی را تخمین بزنیم که در ۲۱ سپتامبر به خدایان شیر تقدیم داشتند. نظرپرسی‌هایی که بعد از این رویداد انجام گرفت، حاکی از این هستند که حدود ۵۰ درصد افراد بالغ در دهلی، ۵۹ درصد در کلکته و ۴۹ درصد در بمبئی، به اهدای شیر اقدام کرده بودند. اگر کسانی را هم در نظر بگیریم که در خانه‌های خود این کار را آزمایش کرده بودند، مثلاً در شهرهای کوچک یا خارج از هند، این پدیده به‌راحتی چندین میلیون نفر را شامل می‌شد.

در هفته‌های پس از این رویداد، پیمایشی که در بمبئی صورت گرفت نشان داد که عقاید و افکار عمومی به‌طور مساوی به دو دسته تقسیم شده بود. از یک سو، کسانی که تبیین‌های علمی را می‌پذیرفتند و از سوی دیگر کسانی که به حقیقی بودن این معجزه عقیده داشتند. یافته‌های این پژوهش فرضیه‌های کسانی را رد می‌کرد که انتظار داشتند خاستگاه اجتماعی، تحصیل و نگرش فرهنگی تعیین‌کنندهٔ واکنش مردم نسبت به این پدیده باشد. این واقعیت که نسبت بزرگی از هندی‌های تحصیل‌کردهٔ شهری به این معجزه اعتقاد داشتند، ثابت می‌کند که «امروزه عدهٔ زیادی از مردم - مخصوصاً در نواحی شهری - در جریان زندگی روزمرهٔ خود در هند، ایستارها و عقایدی را با هم ترکیب می‌کنند که از طرفی گواه عقیدهٔ دینی‌شان است و از طرف دیگر گویای عقل‌گرایی و عمل‌گرایی فاش و آشکار آن‌ها است» (Vidal 1998: 168).

چرا دین در جوامع بشری تا این حد همه‌گیر بوده است؟ در جوامع مدرن اخیر، نقش دین چه تغییرهایی کرده است؟ در چه شرایطی دین موجب وحدت اجتماعات، و در چه شرایطی موجب تفکیک و تفرقهٔ آن‌ها می‌شود؟ دین چگونه می‌تواند چنان نفوذی در زندگی افراد داشته باشد که آن‌ها حاضر به قربانی کردن خویش در راه آرمان‌های دینی باشند؟ در این فصل تلاش خواهیم کرد به این پرسش‌ها پاسخ دهیم. برای این کار، ابتدا باید ببینیم که اصلاً دین چیست، و نگاهی هم به برخی از شکل‌های متفاوت عقیده و عمل دینی بیندازیم. همچنین، به بررسی نظریه‌های اصلی جامعه‌شناسی دین و تحلیل انواع گوناگون سازمان‌های دینی خواهیم پرداخت. در سراسر این بحث‌ها، سرنوشت دین در دنیای مدرن را پی خواهیم گرفت؛ زیرا عقیدهٔ بسیاری از ناظران این است که با ظهور علم و صنعت مدرن، نیرو و مرکزیت دین در زندگی اجتماعی، نسبت به روزگار ماقبل مدرن، کم‌تر شده است.

مطالعهٔ دین<sup>۱</sup> کاری خطیر و پرچالش است که نیازمند تخیل جامعه‌شناختی بسیار نیرومندی است. برای تحلیل کردوکارهای دینی، باید معنا و مفهوم باورها و مناسک بسیار متفاوتی را آشکار

کنیم که در فرهنگ‌های گوناگون یافت می‌شوند. هم باید بتوانیم آرمان‌هایی را درک و احساس کنیم که الهام‌بخش ایمان قلبی مؤمنان است و هم، در عین حال، دیدگاه متعادل و غیرجانبدارانه‌ای اتخاذ کنیم. ما با افکار و اندیشه‌هایی مواجه می‌شویم که در جست‌وجوی ابدیت و جاودانگی‌اند، ولی باید این را هم تشخیص دهیم که گروه‌های دینی در پی اهداف کاملاً مادی و دنیوی نیز هستند - مثل تأمین پول یا تبلیغ برای جلب پیروان جدید. از طرفی باید گوناگونی و تنوع باورها و شیوه‌های کردار و سلوک دینی را تشخیص دهیم، و از طرفی هم باید در ماهیت دین، به عنوان پدیده‌ای عام، رخنه کنیم.

### تعریف دین

باورها و سازمان‌های دینی از چنان گوناگونی و تنوعی برخوردارند که برای دانش‌پژوهان این رشته بسیار دشوار است که به تعریف همه‌پذیری از دین دست یابند. در غرب، اکثر مردم دین را با مسیحیت - یعنی عقیده به موجود متعال و برتری که به ما فرمان می‌دهد در این جهان رفتاری اخلاقی درپیش بگیریم، و وعده فرارسیدن رستخیز پس از مرگ را می‌دهد - یکی می‌دانند. اما مسلم است که نمی‌توانیم کلیت دین را بر همین مبنا تعریف کنیم. این باورها، همراه با بسیاری از جنبه‌های دیگر مسیحیت، در اکثر ادیان جهان وجود ندارد.

### آن چه دین نیست

برای غلبه بر خطاهای ناشی از تعصب و سوگیری فرهنگی به هنگام اندیشیدن درباره دین، شاید بهترین کار این باشد که بگوئیم چه چیزی، به لحاظ کلی و عمومی، دین نیست. نخست این‌که، دین را نباید با توحید<sup>۱</sup> (عقیده به خدای یگانه) یکی بگیریم. اکثر ادیان خدایان متعددی دارند. حتی در برخی از شکل‌های مسیحیت، چند چهره مقدس وجود دارند: خدا، عیسی مسیح، مریم، روح‌القدس، فرشتگان و قدیسان. در برخی ادیان نیز اصلاً خدایی وجود ندارد.

دوم این‌که، دین را نباید با دستورهای اخلاقی<sup>۲</sup> کنترل‌کننده رفتار مؤمنان، یکی بگیریم - مثل ده فرمانی که می‌گویند موسی از خداوند دریافت کرد. این فکر که خدایان علاقه و اعتنایی به شیوه رفتار ما در این جهان داشته باشند در بسیاری از ادیان کاملاً بی‌معنا و ناشناخته است. برای مثال، نزد یونانیان باستان، خدایان نسبت به فعالیت‌های بشری کاملاً بی‌اعتنا بودند.

سوم این‌که، دین ضرورتاً با توضیح چگونگی پیدایش جهان سروکار ندارد. در مسیحیت، اسطوره آدم و حوا توضیحی برای منشاء وجود انسان ارائه می‌دهد، و ادیان بسیاری هم هستند که این‌گونه اسطوره‌های آفرینش دارند؛ اما به همین نسبت، بسیاری از ادیان هم هستند که چنین اسطوره‌ها یا تبیین‌هایی ندارند.

1. monotheism

2. moral prescriptions



مناسکی مثل مراسم پوجا در کلکته، امر معنوی را از امور عادی جدا می‌سازد.

چهارم این‌که، دین را نمی‌توان با عقیده به *ماوراءالطبیعه* یکی گرفت، یعنی عقیده به سپهر و دنیایی «فرا تر از قلمرو حواس». برای مثال، آیین کنفوسیوس در پی پذیرش توازن و هماهنگی طبیعی جهان است، نه در پی یافتن حقایقی که «فراسوی آن نهفته است».

### آن چه دین است

ویژگی‌هایی که ظاهراً همهٔ ادیان در آن شریک‌اند، به قرار زیر است. همهٔ ادیان در بردارندهٔ مجموعه نمادهایی هستند که احساس *خضوع*<sup>۱</sup> یا *احترام آمیخته* به ترس<sup>۲</sup> برمی‌انگیزند، و به مناسک<sup>۳</sup> یا مراسم و شعایی مربوط می‌شوند (مثل مراسم کلیسایی) که اجتماع مؤمنان در آن شرکت می‌جویند. بهتر است که هر یک از این عناصر را قدری توضیح دهیم. صرف‌نظر از این‌که در یک دین خدایانی وجود داشته باشد یا نه، همیشه موجودات یا اشیایی وجود دارند که موجب ایستارهای آمیخته به ترس و احترام می‌شوند. برای مثال، در برخی از ادیان مردم به وجود «نیروی آسمانی» باور دارند و آن را می‌پرستند، نه خدایان تشخص یافته را. در ادیان دیگری نیز

1. reverence

2. awe

3. rituals

چهره‌هایی وجود دارند که جزو خدایان نیستند اما با حرمت و ستایش از آن‌ها یاد می‌شود - مثل بودا و کنفوسیوس.

مناسک دینی بسیار پرتنوع و گوناگون‌اند. اعمال آئینی ممکن است شامل دعاخواندن و نمازگزاردن، خواندن اوراد یا سرودهای دینی، خوردن - یا پرهیز از خوردن - غذاهایی خاص، و از این قبیل باشد. از آن‌جا که این اعمال آئینی همیشه متوجه نمادهای دینی است، معمولاً آن‌ها را کاملاً متمایز و جدا از عادت‌ها و کارهای زندگی عادی تلقی می‌کنند. روشن‌کردن شمع برای تکریم یا طلب مغفرت از خدا، معنای کاملاً متفاوتی با انجام همین کار برای روشنایی اتاق دارد. مناسک دینی غالباً به‌صورت انفرادی و در خلوت انجام می‌گیرند، اما همهٔ ادیان مراسم و آیین‌هایی نیز دارند که مؤمنان به‌صورت جمعی به‌جا می‌آورند. آیین‌ها و مراسم همیشگی معمولاً در جایگاه‌های خاصی اجرا می‌شوند - مثل کلیساها، معابد یا زیارتگاه‌هایی که «معجزه» شيرنوشتيدن خدایان در هند در آن‌ها اتفاق افتاد.

از نظر جامعه‌شناسان، وجود مراسم جمعی معمولاً یکی از عوامل اصلی تمایز میان دین و جادو است، هرچند که مرزهای میان این دو به‌هیچ‌وجه روشن و واضح نیست. جادو<sup>۱</sup> به معنای تأثیرگذاشتن بر رویدادها با استفاده از معجون‌ها، اوراد یا اعمال آئینی است. جادو را عموماً افراد انجام می‌دهند نه اجتماع مؤمنان. مردم غالباً در شرایطی به جادو متوسل می‌شوند که بدبختی یا خطری به آن‌ها روی بیاورد. در مطالعهٔ کلاسیک برانسلو مالینوسکی<sup>۲</sup> دربارهٔ جزیره‌نشینان تروبریاند<sup>۳</sup> در اقیانوس آرام نیز از مناسک جادویی گوناگونی سخن رفته که پیش از هر سفر مخاطره‌آمیزی با کانو [قایق ماهیگیری] اجرا می‌شد. این جزیره‌نشینان هرگاه قصد داشتند در آب‌های آرام و بی‌خطر آبگیرهای محلی به ماهیگیری بروند، این مناسک را حذف می‌کردند.

با این‌که جادو در جوامع مدرن تقریباً از بین رفته است، اما در مواقع خطرناک هنوز هم خرافه‌های جادو مانند رواج دارد. بسیاری از کسانی که شغل خطرناکی دارند یا جایی که بخت و اقبال تأثیر زیادی بر موفقیت می‌گذارد - مثل معدنکاران، ماهیگیران اعماق دریا یا ورزشکاران - مردم به بعضی مناسک کوچک خرافه‌آمیز متوسل می‌شوند یا به هنگام فشار و اضطراب چیزهای خاصی با خود حمل می‌کنند. برای مثال، بازیکن تنیسی را در نظر بگیرید که اصرار دارد حلقه یا دستبند خاصی را در مسابقات بزرگ در دست داشته باشد. طالع‌بینی از روی ستارگان که از جوامع پیشامدرن به ارث برده‌ایم، هنوز هم طرفدارانی دارد، هرچند که اکثر مردم آن را چندان جدی نمی‌گیرند.

1. magic

2. Bronislaw Malinowski

3. Trobriand

## انواع دین

در جوامع سنتی، دین معمولاً نقشی اصلی در زندگی اجتماعی ایفا می‌کند. نمادها و مناسک دینی غالباً با فرهنگ مادی و هنری جامعه - مثل موسیقی، نقاشی یا پیکرتراشی، رقص، قصه‌گویی و ادبیات - درهم می‌آمیزد. در فرهنگ‌های کوچک، روحانیان حرفه‌ای وجود ندارند، اما همیشه افراد خاصی هستند که در معارف و مناسک دینی (و جادویی) تخصص دارند. با این‌که انواع و اقسام گوناگونی از این متخصصان وجود دارند، اما یکی از نمونه‌های رایج آن‌ها شمن<sup>۱</sup> (واژه‌ای که از سرخپوستان آمریکایی شمالی گرفته شده) است. شمن فردی است که مردم به توانایی او در فرمان دادن به ارواح یا نیروی غیرطبیعی اعتقاد دارند. ولی شمن‌ها گاهی اساساً جزو جادوگران به‌شمار می‌آیند نه رهبران دینی، و غالباً کسانی نزد آن‌ها می‌روند و از ایشان کمک می‌خواهند که از آنچه در مناسک دینی اجتماع‌شان عرضه می‌شود، رضایت نداشتند.

### توتم‌پرستی و روح‌باوری

دو شکل از دین که به‌وفور در فرهنگ‌های کوچک‌تر دیده می‌شوند، توتم‌پرستی<sup>۲</sup> و روح‌باوری<sup>۳</sup> هستند. واژه «توتم» در میان قبایل سرخپوستان آمریکای شمالی پدید آمد، اما از این واژه برای اشاره به انواع حیوانات یا گیاهانی استفاده می‌شود که اعتقاداتی درباره قدرت فراطبیعی آن‌ها وجود دارد. معمولاً هر گروه خویشاوندی یا هر طایفه‌ای در جامعه، توتم مختص به خویش را دارد که مراسم و مناسک گوناگونی به آن تعلق می‌گیرد. عقاید توتمی ممکن است برای کسانی که در جامعه صنعتی زندگی می‌کنند بیگانه و عجیب باشد، اما در بعضی از محیط‌های نسبتاً کوچک، نمادهایی مشابه نمادهای توتم‌پرستی، آشنا و مأنوس هستند - مثل وقتی که تیم‌های ورزشی، تصویر حیوان یا گیاهی را علامت و نشانه خود قرار می‌دهند. ماسک‌ها<sup>۴</sup> همگی توتم محسوب می‌شوند.

روح‌باوری به معنای اعتقاد به ارواح است که تصور می‌شود در همین جهان انسان‌ها سکونت دارند. این ارواح ممکن است نیک یا پلید تصور شوند و از جهات متعددی بر رفتار انسان اثر بگذارند. برای مثال، در بعضی فرهنگ‌ها، عقیده بر این است که ارواح موجب بیماری یا دیوانگی می‌شوند، و همچنین ممکن است چنان افراد را تسخیر کنند که کل رفتارهای آن‌ها را در اختیار بگیرند. روح‌باوری فقط به فرهنگ‌های کوچک محدود نمی‌شود، بلکه تا اندازه‌ای در بسیاری از محیط‌های

1. shaman

2. totemism

3. animism

۴. mascot، حیوان یا عروسکی که تصور می‌رود موجب خوش‌شانسی می‌شود، مثل خروس برای فرانسوی‌ها یا خرس برای روس‌ها.

دینی نیز یافت می‌شود. در قرون وسطی، کسانی را که تصور می‌رفت به تسخیر ارواح شریر درآمده‌اند، تحت عنوان ساحره یا جادوگر مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند.

به‌وفور پیش می‌آید که جوامع کوچک و ظاهراً «ساده»، نظام‌های پیچیده‌ای از عقاید دینی داشته باشند. توتم‌پرستی و روح‌باوری در میان این جوامع رایج‌تر از جوامع بزرگ است، اما برخی از جوامع کوچک، ادیان بسیار پیچیده‌تری دارند. قبیلهٔ نویر در جنوب سودان، بنا به توصیف اوانس پریچارد، مجموعه افکار دینی و الهیاتی مبسوطی دارند که براساس «خدای متعال» یا «روح آسمانی» است (Pritchard 1956). ولی ادیانی که گرایش توحیدی دارند، معمولاً در



یهودی مؤمن سرگرم قرائت تورات.

فرهنگ‌های سنتی کوچک یافت نمی‌شوند. اکثر این جوامع چندخدایی<sup>۱</sup> هستند که به‌معنی عقیده به خدایان متعدد است.

### یهودیت، مسیحیت و اسلام

سه دین توحیدی که بیش‌ترین تأثیر و نفوذ را در تاریخ جهان داشته‌اند عبارت‌اند از یهودیت، مسیحیت و اسلام. همهٔ این ادیان از خاورمیانه سرچشمه گرفته و بر یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند.

### یهودیت

در میان این سه دین یهودیت از همه قدیمی‌تر است و سابقهٔ آن به حدود ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد. یهودیان اولیه که به آن‌ها عبرانی نیز می‌گویند، خانه به‌دوش بودند و در مصر باستان یا

1. polytheistic



اطراف و اکناف آن زندگی می‌کردند. انبیاء<sup>۱</sup> یا رهبران دینی آن‌ها افکار و عقاید خود را تا حدی از باورهای دینی موجود در همان منطقه می‌گرفتند، اما تفاوت آن‌ها با سایر ادیان محلی در این بود که به خدای واحد و قادر مطلق اعتقاد داشتند. اکثر همسایگان آن‌ها چندخدایی بودند. این یهودیان معتقد بودند که خداوند خواهان پیروی آن‌ها از قوانین اخلاقی معینی است و بر ادعای خویش در زمینه یکتابودن حقیقت اصرار داشتند و عقاید خویش را تنها دین حقیقی می‌دانستند (Zeitlin 1984, 1988).

تا پیش از تأسیس کشور اسرائیل، یعنی چندسال پس از پایان جنگ جهانی دوم، هیچ کشوری وجود نداشت که یهودیت دین رسمی آن باشد. اجتماعات یهودیان در اروپا، آفریقای شمالی و آسیا پراکنده بودند، و به‌وفور مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند - و نقطهٔ اوج این آزار و اذیت‌ها کشتار جمعی میلیون‌ها یهودی به‌دست نازی‌ها در اردوگاه‌های جمع‌آوری یهودیان در جریان جنگ بود.

### مسیحیت

بسیاری از دیدگاه‌های یهودیت وارد مسیحیت شد و به‌صورت بخشی از این دین تازه درآمد. عیسی خود یک یهودی ارتدکس بود، و مسیحیت در آغاز فرقه‌ای از یهودیت به‌شمار می‌آمد؛ درست معلوم نیست که آیا عیسی واقعاً خواهان ایجاد دین تازه و متمایزی بود یا نه. شاگردان و حواریون او بودند که او را مسیح قلمداد کردند - مسیح واژه‌ای عبری به‌معنای «تدهین‌یافته» است که معادل یونانی آن «Christ» بود - که یهودیان منتظر ظهور وی بودند. پل، که یک شهروند رومی یونانی‌زبان بود، اولین مروج بزرگ مسیحیت بود که تبلیغات گسترده‌ای در یونان و آسیای صغیر داشت. با این‌که مسیحیان را در ابتدای کار با قساوت و سنگدلی آزار و شکنجه می‌دادند، اما بالاخره امپراتور کنستانتین مسیحیت را به‌عنوان دین رسمی امپراتوری روم پذیرفت. مسیحیت تا آن‌جا گسترش یافت که به نیروی مسلط بر فرهنگ غربی طی دوهزار سال بعد تبدیل شد.

امروز مسیحیت بیش‌ترین تعداد پیروان را در جهان دارد و بیش از هر دین دیگری در سراسر جهان گسترش یافته است. بیش از یک میلیارد نفر خود را مسیحی می‌دانند، اما تقسیم‌بندی‌های متعددی براساس اعتقادات کلامی و سازمان کلیسا بین این مسیحیان وجود دارد که شاخه‌های اصلی آن عبارت‌اند از آیین کاتولیک رومی، آیین پروتستان و ارتدکس شرقی.

### اسلام

پیدایش اسلام که امروز دومین دین بزرگ جهان است (جدول ۱.۱۷) تا حدی مقارن با پیدایش مسیحیت است. اسلام مشتمل بر تعالیم محمد نبی در قرن هفتم پس از میلاد است. طبق عقاید مسلمانان، خدای واحد اسلام یعنی الله زندگی همهٔ انسان‌ها و طبیعت را در ید قدرت خویش دارد.

جدول ۱.۱۷ جمعیت‌های دینی جهان، ۱۹۹۳

مذهب	تعداد	جمع درصد
مسیحیت	۱/۸۶۹/۲۸۲/۴۷۰	۳۳/۵
کاتولیک	۱/۰۴۲/۵۰۱/۰۰۰	۱۸/۷
پروتستان	۳۸۲/۳۷۴/۰۰۰	۶/۹
ارتدکس	۱۷۳/۵۶۰/۰۰۰	۳/۱
انگلیکان	۷۵/۸۴۷/۰۰۰	۱/۴
دیگر مسیحیان	۱۹۵/۰۰۰/۴۷۰	۳/۵
مسلمانان	۱/۰۱۴/۳۷۲/۰۰۰	۱۸/۲
بی‌مذهب‌ها	۹۱۲/۸۷۴/۰۰۰	۱۶/۴
هندوها	۷۵۱/۳۶۰/۰۰۰	۱۳/۵
بودایی‌ها	۳۳۴/۰۰۲/۰۰۰	۶/۰
کافران	۲۴۲/۸۵۲/۰۰۰	۴/۳
مذهب چینی‌ها	۱۴۰/۹۵۶/۰۰۰	۲/۵
مذاهب جدید	۱۲۳/۷۶۵/۰۰۰	۲/۲
مذاهب قبیله‌ای	۹۹/۷۳۶/۰۰۰	۱/۸
سیک‌ها	۱۹/۸۵۳/۰۰۰	۰/۴
یهودی‌ها	۱۸/۱۵۳/۰۰۰	۰/۳
دیگران	۴۹/۲۸۰/۰۰۰	۱/۰

منبع: Statistical Abstract of the United States, 1994, p. 855.

ارکان اسلام عبارت از پنج وظیفه دینی اساسی برای مسلمانان (یعنی مؤمنان به اسلام) است. رکن نخست ادای شهادت اسلامی است «هیچ خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده الله است». رکن دوم به‌جا آوردن نمازهای پنج‌گانه در هر روز است که پیش از آن‌ها انجام شست‌وشوی آیینی [وضو] لازم است. نمازگزار به هنگام نماز باید همواره رو به شهر مقدس مکه در عربستان سعودی بایستد، بدون توجه به این‌که تا چه حد از آن دور است.

رکن سوم حفظ حرمت ماه رمضان است، در طول این ماه مسلمانان باید روزه بگیرند و در طول روزه‌های روز لب به هیچ خوراکی یا نوشیدنی نزنند. رکن چهارم پرداخت خمس و زکات است (صدقه به فقیران) که در شریعت اسلام تعیین شده و غالباً به‌عنوان منبعی برای اخذ مالیات توسط دولت مورد استفاده بوده است. و بالاخره، انتظار می‌رود که همه مؤمنان تلاش کنند دست‌کم یک‌بار در زندگی خود به زیارت مکه بروند.

مسلمانان عقیده دارند که الله با پیامبران پیش از محمد - از جمله موسی و عیسی - نیز سخن

گفته است و تعالیم محمد مستقیماً بیانگر خواست خداوند است. اسلام گسترش بسیار زیادی در جهان یافته است و حدود یک میلیارد پیرو دارد. اکثریت این پیروان در افریقای شمالی و شرقی، خاورمیانه و پاکستان زندگی می‌کنند. (برای بحث مختصری درباره عقاید مسلمانان، به بخش بنیادگرایی اسلامی در همین فصل رجوع کنید).

## ادیان خاور دور

### آیین هندو

تفاوت‌های مهمی میان ادیان خاور دور با یهودیت و مسیحیت و اسلام وجود دارد. قدیمی‌ترین دین بزرگی که هنوز هم در جهان امروز رواج دارد آیین هندو است که عقاید اصلی و اساسی آن حدود شش هزار سال قدمت دارد - دینی که مثال‌آغازین ما در این فصل به آن مربوط می‌شود. آیین هندو یک دین چندخدایی است. آیین هندو از چنان تنوع درونی‌ای برخوردار است که بعضی از دانش‌پژوهان پیشنهاد کرده‌اند که باید آیین هندو را خوشه‌ای از ادیان مرتبط با یکدیگر بدانیم نه یک جهت‌گیری دینی واحد؛ فرقه‌ها و مناسک دینی محلی متعددی به واسطه چند عقیده کلی و عمومی به هم پیوند می‌خورند. اکثر هندوها آموزه چرخه تناسخ<sup>۱</sup> را - عقیده به این‌که همه موجودات زنده بخشی از فرآیند ابدی تولد، مرگ و تولد دوباره هستند - می‌پذیرند. دومین خصوصیت اصلی این آیین، نظام کاستی است که برپایه این عقیده استوار است که افراد براساس سرشت و ماهیت اعمال خویش در تناسخ‌های پیشین، در موقعیت خاصی از سلسله‌مراتب اجتماعی و آیینی زاده می‌شوند. برای هر کاست مجموعه وظایف و مناسک متفاوتی وجود دارد، و سرنوشت فرد در زندگی بعدی‌اش بسته به این است که وظایف و مناسک خود را تا چه حد در زندگی فعلی خویش به انجام رسانده باشد. آیین هندو، امکان دیدگاه‌های مختلف و متعدد دینی را می‌پذیرد، چون خط واضحی میان مؤمنان و کافران ترسیم نمی‌کند. بیش از ۷۵۰ میلیون هندو در جهان وجود دارد که تقریباً همگی در شبه‌قاره هند زندگی می‌کنند. آیین هندو، برخلاف مسیحیت و اسلام، برای تبلیغ دینی و پیوستن دیگران به «مؤمنان حقیقی» هیچ تلاشی نمی‌کند.

### آیین بودا، آیین کنفوسیوس و تائوئیسم

ادیان اخلاقی<sup>۲</sup> شرق شامل آیین بودا، آیین کنفوسیوس و تائوئیسم می‌شود. در این ادیان خدایی وجود ندارد. در عوض، آن‌ها بر آرمان‌هایی اخلاقی تأکید می‌کنند که مؤمنان را به توازن طبیعی و وحدت جهان متصل می‌سازد.

آیین بودا از تعالیم سیدارتا گائوتاما، یا بودا (تنویر یافته)، نشئت می‌گیرد که در یکی از

1. reincarnation

2. ethical religions

پادشاهی‌های کوچک نپال جنوبی، شش قرن پیش از میلاد، یک شاهزاده هندو بود. طبق تعالیم بودا، انسان‌ها می‌توانند با دست‌کشیدن از تمنیات و آرزوها، از چرخه تناسخ‌رهایابی یابند. راه‌رستگاری در زندگانی همراه با کف‌نفس و تأمل بر نفس و دوری‌گزیدن از وظایف دنیای خاکی نهفته است. هدف اصلی آیین بودا رسیدن به *نیروانا* یا کمال سعادت معنوی است. بودا، مناسک هندو و اقتدار کاست‌ها را رد کرد. آیین بودا، همچون آیین هندو، با بسیاری از ادیان محلی از جمله عقیده به خدایان محلی مدارا می‌کند و بر دیدگاه واحدی تأکید ندارد. امروزه، آیین بودا در چند کشور خاور دور، از جمله در تایلند، برمه، سریلانکا، چین، ژاپن و کره نفوذ زیادی دارد.

آیین کنفوسیوس پایه و اساس فرهنگ گروه‌های حاکم در چین سنتی بود. «کنفوسیوس» (که معرب نام چینی کونگ - فو - تسو است)، شش قرن پیش از میلاد می‌زیست، یعنی با بودا هم‌روزگار بود. کنفوسیوس، همچون لائوتسو - بنیان‌گذار تائوئیسم - یک معلم بود نه یک پیامبر دینی همچون رهبران دینی خاورمیانه. پیروان کنفوسیوس او را نه یک خدا بلکه «خردمندترین خردمندان» می‌دانند. آیین کنفوسیوس در پی تطبیق‌دادن زندگی بشر با هماهنگی درونی طبیعت و تأکید بر حرمت و ستایش نیاکان است. تائوئیسم نیز بر همین اصول استوار است و تأمل بر نفس، ملایمت و عدم خشونت را راه رسیدن به زندگانی والاتر می‌داند. هرچند که برخی از این عناصر در عقاید و اعمال بسیاری از چینی‌های امروزی همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند، آیین کنفوسیوس و تائو در نتیجه مخالفت‌های شدید و راسخ حکومت، نفوذ خود را در چین تا حد زیادی از دست داده‌اند.

### نظریه‌های دین

رهیافت‌های جامعه‌شناسانه به دین هنوز هم به شدت تحت تأثیر اندیشه‌های سه نظریه‌پرداز «کلاسیک» جامعه‌شناسی است: مارکس، دورکیم و وبر. هیچ‌یک از این سه تن، افراد معتقد و متدینی نبودند و هر سه نفر فکر می‌کردند که اهمیت دین در عصر مدرن رو به افول می‌رود. هر سه نفر معتقد بودند که دین از اساس وهم و خطا است. درست است که پیروان ادیان مختلف کاملاً و از صمیم قلب ایمان دارند که باورها و مناسک دینی آن‌ها معتبر و حقیقی است، اما نفس تنوع و گوناگونی ادیان و پیوندهای آشکاری که این ادیان با انواع مختلف جوامع دارند، به عقیده این سه اندیشمند، چنین داعیه‌هایی را ذاتاً ناموجه می‌سازد. کسی که در جامعه شکارگران و گردآورندگان خوراک استرالیایی به دنیا آمده باشد باورهای دینی‌اش سراپا متفاوت با کسی است که در نظام کاستی هند یا جامعه کاتولیک اروپای قرون وسطی زندگی می‌کرد.

### مارکس و دین

مارکس، به‌رغم نفوذ و تأثیری که در این زمینه به‌جا گذاشته است، خود هرگز به تفصیل به مطالعه دین نپرداخت. اندیشه‌های او در این زمینه عمدتاً برگرفته از نوشته‌های چندتن از فیلسوفان سده نوزدهم بود.

یکی از این فیلسوفان لودویگ فویرباخ بود که اثر مشهوری به نام جوهر مسیحیت<sup>۱</sup> (Feuerbach 1957) چاپ نخست در ۱۸۴۱) داشت. طبق نظر فویرباخ، دین مرکب از اندیشه‌ها و ارزش‌هایی است که به دست بشر و در جریان رشد و تکامل فرهنگی بشر خلق شده‌اند، اما به اشتباه به نیروهای آسمانی یا خدایان نسبت داده می‌شوند. از آن‌جا که آدمیان تاریخ خویش را به تمامی درک نمی‌کنند، هنجارها و ارزش‌هایی را که به‌طور اجتماعی خلق شده‌اند، به فعل خدایان نسبت می‌دهند. بنابراین داستان ده‌فرمانی که خداوند به موسی امر فرمود، روایتی اسطوره‌ای درباره‌ی خاستگاه اصول اخلاقی حاکم بر زندگی مؤمنان یهودی و مسیحی است.

بنا به استدلال فویرباخ، مادامی که ماهیت نمادهای دینی مخلوق خودمان را درنیابیم، محکوم به اسارت در زندان نیروهای تاریخی بیرون از کنترل خویش هستیم. فویرباخ از واژه بیگانگی<sup>۲</sup> برای اشاره به ایجاد نیروهای آسمانی یا خدایانی متمایز و جدا از آدمیان، استفاده می‌کند. افکار و ارزش‌هایی که ساخته دست بشر هستند، مخلوق موجوداتی بیگانه یا غیربشری - نیروهای دینی یا خدایان - تلقی می‌شوند. با این‌که آثار و عواقب بیگانگی در گذشته یکسره منفی بوده است، اما از نظر فویرباخ درک کردن دین به منزله بیگانگی، نویدبخش امیدهای بزرگی در آینده است. وقتی آدمیان دریابند که ارزش‌هایی که به دین نسبت می‌دهند در واقع متعلق به خودشان است، این ارزش‌ها در همین جهان تحقق‌پذیر خواهد شد؛ نه این‌که به زندگی پس از مرگ موکول شود. قدرت‌هایی که بنا به اعتقاد مسیحیت متعلق به خداوند است، به دست خود انسان خواهد افتاد. مسیحیان معتقدند که خداوند قدرت مطلق و عشق مطلق است، و آدمیان ناقص و خطاکارند. با این حال، ظرفیت و استعداد عشق و نیکی و قدرت کنترل زندگی و سرنوشت، به اعتقاد فویرباخ، در نهادهای اجتماعی بشر وجود دارد و اگر ما به ماهیت راستین آن‌ها پی ببریم می‌توانند به تحقق برسند.

مارکس این دیدگاه را پذیرفت که دین نشانگر از خودبیگانگی بشر است. غالباً تصور می‌شود که مارکس به دین اهمیتی نمی‌داد، اما حقیقت چیز دیگری است. به نوشته مارکس، دین «روح دنیایی بی‌روح» است - پناهگاهی در برابر خشونت و سختی واقعیت روزمره. از نظر مارکس، شکل سنتی دین از میان خواهد رفت، و باید هم برود؛ اما دلیل این امر آن است که ارزش‌های مثبتی که در دین تجسم یافته‌اند می‌توانند آرمان‌های هدایت‌کننده‌ی تعالی بشریت در همین جهان شوند، نه این‌که خود این آرمان‌ها و ارزش‌ها اشتباه هستند. ما نباید از خدایانی که خودمان آفریده‌ایم هراسی داشته باشیم، و نباید ارزش‌هایی را که خود می‌توانیم تحقق بخشیم به آن‌ها واگذار کنیم.

مارکس در عبارت مشهوری اظهار داشته بود که «دین افیون توده‌ها است». دین، سعادت و کامرانی را به پس از مرگ موکول می‌کند و پذیرش تسلیم‌گونه‌ی شرایط موجود در این جهان را تعلیم می‌دهد. بدین ترتیب توجه مردم را از نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های این جهان، با وعده‌ی آن‌چه پس از

1. *The Essence of Christianity*

2. *alienation*

مرگ خواهد آمد، منحرف می‌سازد. دین عنصر ایدئولوژیک نیرومندی دارد: باورها و ارزش‌های دینی غالباً نابرابری‌های ثروت و قدرت را توجیه می‌کنند. برای مثال، این آموزه که «افتادگان وارثان زمین خواهند بود» القاکنندهٔ ایستارهای تواضع و ملایمت و عدم مقاومت در برابر ستم است.

### دورکیم و مناسک دینی

امیل دورکیم، برخلاف مارکس، بخش قابل توجهی از زندگی فکری خود را صرف مطالعهٔ دین و مخصوصاً دین در جوامع کوچک سنتی کرد. اثر اصلی دورکیم در این زمینه، یعنی *صورت‌های ابتدایی زندگی دینی*<sup>۱</sup>، نخستین بار در ۱۹۱۲ منتشر شد و احتمالاً پرنفوذترین تک‌مطالعه‌ای است که در جامعه‌شناسی دین انجام شده است (Durkheim 1976). دورکیم دین را در وهلهٔ اول به نابرابری‌های اجتماعی یا قدرت متصل نمی‌کند بلکه با ماهیت کلی نهادهای جامعه مرتبط می‌داند. او آرای خویش را بر مبنای مطالعهٔ توت‌پرستی در جوامع بدوی بومیان استرالیا و سامان می‌دهد و چنین استدلال می‌کند که توت‌پرستی نشانگر «ابتدایی‌ترین» یا ساده‌ترین شکل دین است - عنوان کتاب دورکیم نیز از همین جا است.

توت، همان‌طور که قبلاً هم گفته‌ایم، در اصل یک حیوان یا گیاه است که برای گروهی از مردم اهمیت و معنای نمادین خاصی دارد. توت یک شیء مقدس است که با خضوع و خشوع به آن نگریسته می‌شود و شعایر و مناسک گوناگونی آن را احاطه می‌کند. دورکیم دین را براساس تمایز میان مقدس<sup>۲</sup> و نامقدس<sup>۳</sup> تعریف می‌کند. به عقیدهٔ وی، با اشیاء و نمادهای مقدس به شیوه‌ای غیر از جنبه‌های متداول زندگی، جنبه‌هایی که حوزهٔ امر نامقدس به‌شمار می‌آیند، رفتار می‌شود. خوردن گیاه یا حیوانی که توت محسوب می‌شود، جز در مناسبت‌های خاص آیینی، معمولاً ممنوع است، و از آن‌جا که توت شیء مقدسی است دارای صفات و کیفیات غیرزمینی دانسته می‌شود که آن را یکسره از سایر حیواناتی که می‌توان شکار کرد یا گیاهانی که می‌توان برچید و مصرف کرد، متمایز می‌سازد.

چرا توت مقدس است؟ طبق نظر دورکیم، زیرا توت نمادی از خود گروه است؛ توت نمایندهٔ تمامی ارزش‌هایی است که برای یک گروه یا یک اجتماع اهمیت محوری دارند. احترام آمیخته به ترسی که مردم درقبال توت احساس می‌کنند، در واقع ناشی از احترامی است که آن‌ها برای ارزش‌های اجتماعی اصلی خویش قائل‌اند. در ادیان، موضوع پرستش همانا خود جامعه است.

دورکیم قویاً بر این واقعیت تأکید می‌کرد که در ادیان هرگز فقط موضوع عقیده و ایمان در بین نیست. همهٔ ادیان دربردارندهٔ فعالیت‌های آیینی و مناسکی هستند که طی آن‌ها گروه مؤمنان یکدیگر را ملاقات می‌کنند. در شعایر و مراسم جمعی، حس انسجام و همبستگی گروهی تحکیم و تقویت

1. *Elementary Forms of the Religious Life*

2. sacred

3. profane

می‌شود. شعایر و مراسم دینی افراد را از نگرانی‌ها و دغدغه‌های زندگی اجتماعی نامقدس دنیوی دور می‌کند و آن‌ها را وارد سپهر متعال‌تری می‌کند که در آن حس می‌کنند با نیروهای برتری در تماس‌اند. این نیروهای برتر، که به توت‌ها یا موجودات آسمانی یا خدایان نسبت داده می‌شوند، در واقع تجلی قدرت و نفوذ جمع بر فرد است.

از نظر دورکیم، شعایر و مراسم دینی در متحدساختن اعضای گروه نقش حیاتی دارد. به همین دلیل است که شعایر و مناسک دینی نه فقط در عبادت‌های متداولی که در مواقع معین انجام می‌گیرد دیده می‌شوند، بلکه وقتی بحران‌های گوناگونی در زندگی پیش می‌آید یا گذار و تحول اجتماعی عمده‌ای تجربه می‌شود، مثل تولد، ازدواج و مرگ، نیز به اجرا درمی‌آیند. تقریباً در همه جوامع، در چنین مناسبت‌هایی مناسک و شعایر دینی به اجرا درمی‌آیند. استدلال دورکیم این است که شعایر و مراسم جمعی در مواقعی که مردم مجبورند با تحولات بزرگ زندگی خویش کنار بیایند، همبستگی گروهی را از نو تحکیم و تثبیت می‌کند. مراسم تشییع تأکیدی بر این مطلب است که ارزش‌های گروه به‌رغم درگذشت تک‌تک افراد گروه زنده می‌ماند، و بدین ترتیب به بازماندگان این امکان را می‌دهد که خود را با وضعیت تغییر یافته جدید همگام و سازگار کنند. سوگواری تجلی خودجوش غم و اندوه نیست - یا دست‌کم فقط برای کسانی که شخصاً با فرد متوفی ارتباط دارند چنین است. سوگواری وظیفه‌ای است که گروه به همه تحمیل می‌کند.

بنا به استدلال دورکیم، در فرهنگ‌های کوچک و سنتی تقریباً تمامی جنبه‌های زندگی زیر نفوذ دین است. شعایر دینی هم موجب پیدایش اندیشه‌ها و مقوله‌های فکری تازه می‌شود و هم ارزش‌های موجود را از نو تحکیم و تثبیت می‌کند. دین صرفاً مجموعه‌ای از عواطف و فعالیت‌ها نیست؛ بلکه طرز فکر اعضای فرهنگ‌های سنتی را تعیین می‌کند. حتی اساسی‌ترین مقوله‌های تفکر، از جمله چگونگی تصویری که از زمان و مکان وجود دارد، ابتدا در قالب دین ریخته می‌شود. برای نمونه، مفهوم «زمان» در بدو امر از شمارش فواصل میان مناسک دینی ناشی می‌شد.

به اعتقاد دورکیم، همراه با پیدایش و رشد جوامع مدرن، تأثیر و نفوذ دین رنگ می‌بازد. تفکر علمی به‌طور فزاینده‌ای جای تبیین‌های دینی را می‌گیرد، و فعالیت‌های مناسکی و آیینی فقط بخش بسیار کوچکی از زندگی افراد را اشغال می‌کند. دورکیم با مارکس توافق دارد که دین سنتی - یعنی دینی که در بردارنده نیروهای آسمانی و خدایان است - در آستانه محو و نابودی است. دورکیم می‌نویسد «خدایان کهن مرده‌اند». اما او می‌گوید که دین از جهتی، و در هیئت دیگری، احتمالاً استمرار خواهد یافت. حتی جوامع مدرن نیز برای حفظ انسجام و اتحاد خود نیازمند مناسکی هستند که ارزش‌های آن‌ها را از نو تحکیم و تثبیت کند؛ بنابراین می‌توان انتظار داشت که فعالیت‌های مناسکی تازه‌ای پدید آید و جای مناسک قدیمی را بگیرد. هرچند دورکیم در این باره چندان به صراحت و آشکارا سخن نگفته، اما به نظر می‌رسد که بزرگداشت و تجلیل ارزش‌های سیاسی انسان‌گرایانه‌ای مثل آزادی، برابری و همیاری اجتماعی را در ذهن داشته است.

### وبر: ادیان جهانی و تغییر اجتماعی

مبنای استدلال‌های دورکیم مثال‌هایی بسیار اندک بود، البته ادعای وی این بود که اندیشه‌هایش دربارهٔ دین، کاربرد عام و کلی دارد. در مقابل، ماکس وبر به مطالعهٔ جامع و مفصل ادیان سراسر جهان دست یازید. هیچ متفکر و دانش‌پژوهی پیش از وبر یا حتی پس از وبر، مطالعه‌ای با این ابعاد انجام نداده است. او عمدتاً متوجه چیزی بود که آن را **ادیان جهانی** می‌نامید - ادیانی که توده‌های عظیمی از پیروان را جلب کرده‌اند و تأثیر قاطعی بر جریان تاریخ جهان داشته‌اند. او مطالعه‌های مبسوطی دربارهٔ آیین هندو، آیین بودایی، آیین تائوئیسم و یهودیت باستان انجام داد (Weber 1951, 1952, 1958, 1963)، و در اخلاق پروتستان و روحیهٔ سرمایه‌داری<sup>۱</sup> (1976)، چاپ نخست در ۵-۱۹۰۴) و جاهای دیگر مطالب زیادی دربارهٔ تأثیر مسیحیت بر تاریخ غرب نوشت. ولی مطالعه‌ای را که دربارهٔ اسلام طرح‌ریزی کرده بود، به پایان نبرد.

مطالبی که وبر دربارهٔ دین نوشته از این جهت با نوشته‌های دورکیم تفاوت دارد که وبر رابطهٔ میان دین و تغییر اجتماعی را کانون توجه خود ساخته است، یعنی چیزی که دورکیم توجهی به آن نداشت. تفاوت آثار وبر با مارکس نیز در این است که از نظر وبر دین ضرورتاً نیروی محافظه‌کارانه‌ای نیست؛ برعکس، جنبش‌های ملهم از دین غالباً موجب دگرگونی‌های شگرفی شده‌اند. از همین رو است که پروتستان‌تیسیم - مخصوصاً پیورتنیسم - سرچشمهٔ نگرش سرمایه‌دارانه‌ای است که در غرب مدرن رواج دارد. اولین پیشگامان اقتصادی نظام سرمایه‌داری اکثراً کالونیست بودند. رانه و انگیزهٔ نیل به موفقیت، که به آغاز توسعهٔ اقتصادی غرب کمک کرد، در ابتدا از میل خدمت به خداوند مایه می‌گرفت. به‌زعم آن‌ها، موفقیت مادی نشانهٔ لطف الهی بود.

وبر مطالعهٔ خویش را دربارهٔ ادیان جهانی پروژهٔ واحدی می‌دانست. بحث او دربارهٔ تأثیر پروتستان‌تیسیم بر توسعهٔ غرب، بخشی از تلاش فراگیری است که برای درک تأثیر دین بر زندگی اجتماعی و اقتصادی در فرهنگ‌های گوناگون انجام می‌گیرد. وبر با تحلیل ادیان شرقی به این نتیجه رسید که این ادیان موانع عبورناپذیری در مسیر توسعهٔ سرمایه‌داری صنعتی قرار می‌دهند، نه به این دلیل که تمدن‌های غیرغربی ارتجاعی و عقب‌مانده‌اند؛ بلکه به‌علت این‌که فقط ارزش‌هایی را پذیرفته‌اند که با آنچه در غرب رواج یافته است، تفاوت دارد.

وبر یادآوری می‌کرد که در چین و هند سنتی، در دوره‌های تاریخی معینی رشد و توسعهٔ شایان توجهی در زمینهٔ تجارت، صنایع دستی و شهرنشینی وجود داشته، اما هیچ‌یک از این‌ها به پاگرفتن الگوهای ریشه‌ای تغییر اجتماعی که در پیدایش سرمایه‌داری صنعتی غرب دیده می‌شود، نینجامید. دین عامل مهمی در مسدود ساختن راه چنین تغییرهایی بود. برای مثال، وبر آیین هندو را دین «آن‌جهانی» می‌نامد. مقصود وی این است که والاترین ارزش‌های آیین هندو برگریز از رنج و

1. *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*



مشقت‌های جهان مادی و رسیدن به دنیای متعال وجود معنوی تأکید دارند. احساسات و انگیزه‌های دینی در آیین هندو توجهی به کنترل کردن جهان مادی یا شکل دادن به آن ندارند. برعکس، آیین هندو واقعیت مادی را نقابی می‌داند که حجاب دغدغه‌های راستینی است که آدمیان باید در پی آن باشند. آیین کنفوسیوس نیز در مسیری غیر از توسعه اقتصادی، به معنای غربی آن، گام برمی‌دارد چون بر هماهنگی با طبیعت تأکید می‌کند نه بر غلبه فعالانه بر طبیعت. هرچند چین برای مدت‌های طولانی قدرتمندترین و به لحاظ فرهنگی توسعه یافته‌ترین تمدن جهان بود، ارزش‌های دینی حاکم بر آن مانع تعقیب جدی توسعه اقتصادی، به عنوان هدفی فی‌نفسه، می‌شد.

وبر مسیحیت را دین رستگاری<sup>۱</sup> تلقی می‌کرد، یعنی عقیده به این‌که آدمیان اگر اعتقادات دینی را بپذیرند و از اصول اخلاقی آن پیروی کنند، می‌توانند «نجات» یابند و رستگار شوند. در این‌جا، مفهوم گناه و نجات یافتن از گناه به لطف رحمت خداوند اهمیت دارند. این مفاهیم موجب تنش و اضطراب و بی‌قراری و پویایی عاطفی می‌شوند که اساساً در ادیان شرقی وجود ندارد. ادیان رستگاری، جنبه‌ای «انقلابی» دارند. آن‌جا که ادیان شرقی به پرورش ایستار انفعال مؤمنان در برابر نظم موجود می‌پردازند، مسیحیت مستلزم مبارزه‌ای دائمی علیه گناه است و بر همین اساس می‌تواند برانگیزنده قیام علیه نظم موجود باشد. رهبران دینی - مثل عیسی - قیام می‌کنند و تعالیم موجود را به شیوه‌ای تفسیر می‌کنند که ساختار قدرت حاکم را به چالش می‌کشد.

### ارزیابی

مارکس و دورکیم و وبر، هریک به طریقی، برخی از ویژگی‌های عام و مهم دین را شناسایی کرده‌اند، و دیدگاه‌های آن‌ها از جهاتی مکمل یکدیگرند. مارکس حق داشت که بگوید دین غالباً مضامین ایدئولوژیک دارد و در خدمت توجیه منافع طبقات حاکم به زبان گروه‌های دیگر است؛ در تأیید این سخن می‌توان به نمونه‌های بی‌شماری در تاریخ اشاره کرد. برای مثال، تأثیر مسیحیت را بر تلاش‌های استعمارگران اروپایی برای منقادساختن سایر فرهنگ‌ها و حکومت بر آن‌ها می‌توان ذکر کرد. مبلغانی که می‌کوشیدند بیابان‌نشینان بی‌دین را به سلک مسیحیت درآورند بدون شک در کار خود صداقت داشتند، ولی نتیجه تعالیم آن‌ها این بود که به نابودی فرهنگ‌های سنتی و تحمیل سلطه سفیدپوستان کمک می‌کرد. همه فرقه‌های گوناگون مسیحیت تا سده نوزدهم با برده‌داری در ایالات متحده و سایر نقاط جهان مماشات یا حتی از آن حمایت می‌کردند. آموزه‌هایی مطرح شد که مدعی بودند برده‌داری متکی بر قوانین الهی است و برده‌های نافرمان به سبب نقض قوانین خداوند و اربابان خود، گناهکارند.

اما یقیناً وبر نیز حق داشت که روی تأثیر آشوب‌برانگیز و غالباً انقلابی آرمان‌های دینی بر نظم

1. salvation religion

اجتماعی مستقر، تأکید کند. به‌رغم پشتیبانی اولیه کلیساها از برده‌داری در ایالات متحده، بعدها بسیاری از رهبران کلیسایی در مبارزه برای لغو برده‌داری نقش مهمی ایفا کردند. عقاید دینی موجب جنبش‌های اجتماعی فراوانی شده‌اند که درصدد برانداختن نظام‌های اقتدار ناعادلانه بوده‌اند و نقش مهمی در، برای مثال، جنبش‌های حقوق مدنی دهه ۱۹۶۰ در ایالات متحده داشتند. دین بر تغییر اجتماعی نیز تأثیر می‌گذارد و موجب درگیری‌های نظامی و جنگ‌های خونینی می‌شود که با انگیزه‌های دینی مشتعل می‌شوند.

این نتایج و آثار تفرقه‌انگیز دین، که کل تاریخ آکنده از آن است، در کار دورکیم هیچ جایی ندارد و هرگز اشاره‌ای به آن نمی‌شود. دورکیم بیش از هر چیزی روی نقش دین در ایجاد انسجام اجتماعی تأکید می‌کند. با این حال چندان دشوار نیست که اندیشه‌های دورکیم را برای تبیین تضاد و تفرقه و تغییر دینی نیز، علاوه بر همبستگی و انسجام، به کار ببریم. چون در هر حال، نیرو و قدرت عواطفی که علیه گروه‌های دینی دیگر ایجاد می‌شود از تعهد و پایبندی عمیق به ارزش‌های دینی درون اجتماع مؤمنان ناشی می‌شود.

یکی از ارزشمندترین جنبه‌های کار دورکیم تأکیدی است که بر مناسک و شعایر دینی می‌کند. همه ادیان در بردارنده گردهمایی‌های متناوب مؤمنان هستند که طی آن‌ها دستورالعمل‌های مناسکی معینی رعایت می‌شود. همان‌طور که دورکیم به درستی خاطر نشان می‌سازد، فعالیت‌های مناسکی مشخص‌کننده دوره‌های مهم زندگی - تولد، بلوغ (مناسک مربوط به بلوغ در بسیاری از فرهنگ‌ها دیده می‌شود)، ازدواج و مرگ - نیز هستند (Van Gennep 1977).

در بقیه این فصل، ما از اندیشه‌های این سه متفکر استفاده خواهیم کرد. نخست، نگاهی به انواع مختلف سازمان‌های مذهبی می‌اندازیم، و سپس به مبحث دین و جنسیت خواهیم پرداخت. پس از آن به بحث و جدل‌های جامعه‌شناسان درباره فرآیند دنیوی شدن می‌رسیم. معنای دنیوی [سکولار] شدن این است که اهمیت دین در جوامع صنعتی رو به افول می‌رود. و سپس به بررسی آن دسته از تغییر و تحول‌های دین در جهان خواهیم پرداخت که ایده دنیوی شدن را زیر سؤال می‌برند - یعنی ظهور جنبش‌های نوین دینی و قدرت بنیادگرایی دینی.

## انواع سازمان‌های دینی

### کلیساها و فرقه‌ها

همه ادیان شامل اجتماعات مؤمنان هستند، اما این اجتماعات به روش‌های بسیار متفاوتی سازمان می‌یابند. یکی از روش‌های طبقه‌بندی سازمان‌های دینی را نخست ماکس وبر و همکار او ارنست ترولتچ (Troeltsch 1981) که مورخ دین بود، مطرح کردند. وبر و ترولتچ بین کلیساها و فرقه‌ها تمایز گذاشتند. کلیسا<sup>۱</sup> پیکره دینی بزرگ و استقرار یافته‌ای است - مثل کلیسای کاتولیک یا کلیسای

انگلستان. فرقه<sup>۱</sup> گروه‌بندی کوچک‌تر و کم‌تر سازمان‌یافته‌ای از مؤمنان است که معمولاً در اعتراض به یک کلیسا تشکیل می‌شود. مثل فرقه‌های کالونیست‌ها یا متدیست‌ها. کلیساها معمولاً ساختاری رسمی و بوروکراتیک، و سلسله‌مراتبی از مقامات دینی دارند و غالباً نشانگر چهرهٔ محافظه‌کار دین هستند زیرا کلیساها در نظم نهادی موجود ادغام می‌شوند. اکثر پیروان این کلیساها همچون پدران و نیاکان خود عضو این کلیساها محسوب می‌شوند.

فرقه‌ها نسبتاً کوچک‌اند؛ و معمولاً در پی کشف و پیروی از «طریقت حقیقی» هستند و از جامعهٔ پیرامون خود به کنج اجتماعات کوچک مختص به خویش پس می‌نشینند. اعضای فرقه‌ها، کلیساهای مستقر را فاسد و منحط می‌دانند. اکثر این فرقه‌ها فاقد مقامات دینی‌اند و همهٔ اعضای آن‌ها با هم برابر دانسته می‌شوند. نسبت کوچکی از اعضای این فرقه‌ها از هنگام تولد عضو آن‌ها هستند و اکثر اعضا به اختیار خود به آن‌ها ملحق می‌شوند تا عقاید خویش را پیش ببرند.

### مذاهب‌ها و کیش‌ها

نویسندگان دیگری نیز به کامل کردن سنخ‌شناسی کلیسا/فرقهٔ وبر و تروئلیج اقدام کرده‌اند. یکی از این نویسندگان هوارد بکر است که دو نوع نهاد دینی دیگر را معرفی کرده است: مذهب<sup>۲</sup> و کیش<sup>۳</sup> (Becker 1950). مذهب، فرقه‌ای است که «آرام‌گرفته» و از یک گروه معترض فعال به یک پیکرهٔ نهادی تبدیل شده است. فرقه‌هایی که برای دورهٔ زمانی نسبتاً طولانی دوام بیاورند، ناگزیر به مذهب تبدیل می‌شوند. بدین ترتیب، کالونیسم و متدیسم در مراحل اولیهٔ شکل‌گیری خود که شور و شوق آتشی در میان اعضای خویش ایجاد می‌کردند، فرقه محسوب می‌شدند؛ اما با گذشت سال‌ها «وقار و متانت» بیش‌تری پیدا کرده‌اند. کلیساها، مشروعیت مذاهب را کم‌و‌بیش به رسمیت می‌شناسند و این دو در کنار یکدیگر وجود دارند و در اغلب موارد نیز با هم همکاری می‌کنند.

کیش‌ها شبیه فرقه‌ها هستند، اما تأکید و توجه آن‌ها با فرقه‌ها تفاوت دارد. کیش‌سست‌ترین و کم‌دوام‌ترین سازمان دینی است و از افرادی تشکیل می‌شود که ارزش‌های جامعهٔ بیرونی را قبول ندارند. توجه آن‌ها به تجربهٔ فردی است و افراد هم‌فکر را گرد هم جمع می‌کنند. مردم به‌طور رسمی به عضویت کیش در نمی‌آیند، بلکه در عوض از نظریه‌های معینی یا شیوه‌های رفتاری معینی پیروی می‌کنند. اعضای کیش ممکن است عقاید دینی متفاوتی داشته باشند. کیش‌ها همچون فرقه‌ها غالباً حول یک رهبر الهام‌بخش شکل می‌گیرند. نمونه‌هایی از این کیش‌ها در غرب امروز شامل گروه‌هایی می‌شود که به احضار ارواح، طالع‌بینی یا درون‌بینی عقیده دارند.



هاری کریشنا که نام یکی از فرقه‌های آیین هندو و عبارت آغازین یکی از اوراد هندوها است - و همچنین روش زندگی اعضای اجتماع هاری کریشنا در بریتانیا.

### ارزیابی

چهار مفهوم کلیسا، فرقه، مذهب و کیش برای تحلیل جنبه‌های مختلف سازمان دینی سودمندند، اما آن‌ها را باید با احتیاط به کار برد زیرا هر چهار مفهوم فوق منعکس‌کننده سنت‌های دینی مسیحی‌اند. همان‌طور که در مورد اسلام می‌توان دید، در همه ادیان غیرمسیحی کلیسای متمایزی وجود ندارد که جدا از سایر نهاد‌های دینی باشد، و یا در سایر ادیان موجود سلسله‌مراتب بوروکراتیک مدونی دیده نمی‌شود. برای مثال، آیین هندو چنان ناهمگونی و عدم تجانس درونی دارد که دشوار بتوان ویژگی‌های سازمان بوروکراتیک را در آن پیدا کرد. همچنین، کاملاً بی‌معناست که نحله‌ها و دسته‌بندی‌های گوناگون آیین هندو را «مذاهب» مختلف آیین هندو بنامیم.

شاید مفاهیم فرقه و کیش کاربرد وسیع‌تری داشته باشند، اما باز هم رعایت احتیاط ضرورت دارد. گروه‌بندی‌های فرقه‌ای غالباً در همه ادیان بزرگ جهان وجود داشته‌اند. همه آن‌ها همان ویژگی‌های فرقه‌های غربی را داشته‌اند - سرسپردگی، طردشدگی، و ناهمسویی با دین مرسوم. اما بسیاری از این گروه‌ها، برای مثال در آیین هندو، بیش‌تر شبیه اجتماعات قومی سنتی هستند تا شبیه فرقه‌های مسیحی (B. Wilson 1982). در بسیاری از این گروه‌ها هیچ نشانی از شور و شوق آتشین «مؤمنان حقیقی» که معمولاً در مسیحیت دیده می‌شود، وجود ندارد زیرا در «ادیان اخلاقی» شرق

بردباری و مدارای بیش‌تری در قبال نگرش‌های گوناگون وجود دارد. شاید هر گروه بتواند «راه خود را برود» بی آن‌که ضرورتاً با مخالفت سایر سازمان‌های استقرار یافته‌تر مواجه شود. اصطلاح «کیش» کاربرد وسیعی دارد و حتی می‌توان آن را در مورد برخی از انواع جنبش‌های هزاره‌ای هم به کار بست، اما این جنبش‌ها اغلب به فرقه‌ها شباهت بیش‌تری دارند تا به انواع کیش‌هایی که هوارد بکر مدنظر داشته است.

مفاهیم کلیسا، فرقه و مذهب شاید تا اندازه‌ای مختص به فرهنگ غرب باشند، اما قطعاً به ما کمک می‌کنند تا تنش و تعارضی را تحلیل کنیم که معمولاً در همهٔ ادیان میان نهضت و نهاد پدید می‌آید. آن دسته از سازمان‌های دینی که مدت‌ها وجود داشته‌اند، معمولاً بوروکراتیک و انعطاف‌ناپذیر می‌شوند. اما نمادهای دینی قدرت عاطفی خارق‌العاده‌ای برای مؤمنان دارند و در برابر فروکاسته شدن به سطح امور متداول و عادی ایستادگی می‌کند. فرقه‌ها و مذاهب تازه‌ای پیوسته سر برمی‌آورند. در این‌جا است که می‌توانیم از تمایزی که دورکیم میان مقدس و نامقدس می‌گذارد، استفاده کنیم. فعالیت‌های دینی هر قدر عادی‌تر شوند، یعنی به صورت تکراری و بدون تفکر و تأمل انجام گیرند، عنصر قدسی آن‌ها کمرنگ‌تر می‌شود و مناسک و عقاید دینی شبیه سایر اجزای معمولی دنیای هر روزی می‌شود. از طرف دیگر، مناسک و تشریفات دینی می‌تواند احساس متمایز بودن کیفیت تجربهٔ دینی را از نو بیدار کند، و به تجربه‌های الهام‌بخشی بینجامد که با دین مرسوم همسویی ندارند. در این صورت، ممکن است گروه‌هایی از اجتماع اصلی جدا شوند و جنبش‌های اعتراضی یا جدایی طلبانه به راه اندازند، یا به طریق دیگری با الگوهای مناسک و عقاید مستقر تفاوت داشته باشند.

### جنسیت و دین

کلیساها و مذاهب، همان‌طور که در بحث پیشین دیدیم، سازمان‌هایی دینی هستند که نظام اقتدار مشخصی دارند. در این سلسله‌مراتب، همچون سایر حوزه‌های زندگی اجتماعی، زنان عمدتاً از قدرت حذف می‌شوند. این امر در مسیحیت بسیار آشکار است، ولی ویژگی همهٔ ادیان بزرگ دیگر نیز همین است.

### تصویرهای دینی

دین مسیحی از نظر نمادها و همچنین سلسله‌مراتب مقامات دینی، یقیناً حیطةٔ کاملاً مردانه‌ای است. هر چند ممکن است گاهی مریم، مادر عیسی، برخوردار از صفات ملکوتی پنداشته شود، اما خدا پدر است، یعنی سیمایی مردانه دارد، و عیسی به هیئت یک مرد ظهور کرد. در مسیحیت زن از دندهٔ مرد آفریده شده است. در متون انجیلی چهره‌های مؤنث زیادی وجود دارند و سیمایی که از برخی از آن‌ها ترسیم می‌شود با شجاعت یا خیرخواهی عجین است، اما اکثر بخش‌های این متون به مردان اختصاص

دارد. برای مثال، هیچ زنی هم‌تراز موسی نیست، و در عهد جدید نیز همه حواریون عیسی مرد هستند. این واقعیت‌ها از چشم جنبش‌های زنان دور نمانده است. در ۱۸۹۵ الیزابت کدی استانتن مجموعه تفسیرهایی درباره کتاب مقدس منتشر ساخت که عنوان آن *انجیل زنان*<sup>۱</sup> بود (Stanton 1895). از نظر او، خداوند زنان و مردان را به صورت موجوداتی برابر آفریده و انجیل نیز باید این حقیقت را بی‌کم‌وکاست منعکس کند. اما سیمای مردانه انجیل، به عقیده استانتن، بازتاب نظر حقیقی خداوند نیست بلکه ناشی از این واقعیت است که انجیل به دست مردان نوشته شده است. در ۱۸۷۰، کلیسای انگلستان کمیته‌ای را مأمور به کاری کرد که پیش از آن نیز بارها انجام شده بود - بازنگری و روزآمد کردن متون انجیلی. همان‌طور که استانتن خاطر نشان می‌کرد، در این کمیته حتی یک زن هم حضور نداشت. او اصرار داشت که هیچ دلیلی ندارد که خدا را مذکر تصور کنیم چون در سراسر کتاب مقدس آشکار است که همه انسان‌ها به صورت خداوند آفریده شده‌اند.

خدایان مؤنث در ادیان سراسر جهان به‌وفور یافت می‌شوند. این خدایان گاهی در هیئتی «زنانه»، ملایم و مهربان تصور می‌شوند؛ در مواردی نیز الهه‌ها به صورت ویرانگران هولناکی ظاهر می‌شوند. برای مثال، شمار الهه‌های جنگجو اندک نیست، هرچند که در زندگی اجتماعی واقعی زنان به‌ندرت رهبران نظامی هستند. هنوز هیچ مطالعه جامعی درباره حضور نمادین و واقعی زنان در ادیان مختلف انجام نگرفته است. اما به نظر می‌رسد در کم‌تر دینی، البته اگر اصلاً چنین دینی وجود داشته باشد، زنان چهره اصلی و مسلط باشند، چه به لحاظ نمادین و چه به عنوان مقامات دینی (bynum et al., 1986).

آئین بودایی را، برای مثال، در نظر بگیرید. در تعالیم برخی از نحل‌های بودایی، زنان چهره مهمی محسوب می‌شوند. مخصوصاً در یکی از شاخه‌های آیین بودایی که موسوم به ماهایانا است، از زنان با لحن بسیار مثبت و مساعدی یاد می‌شود. اما همان‌طور که یکی از دانش‌پژوهان برجسته آیین بودایی درباره کل این آیین گفته است، آیین بودایی - همچون مسیحیت - «نهاد کاملاً مردانه‌ای است که تحت سیطره ساختار قدرت پدرسالارانه قرار دارد» و در آن مؤنث بودن عمده‌تأ به «امور دنیوی، ضعف و بی‌قدرتی، نامقدس بودن و ناقص بودن ربط داده می‌شود» (Paul 1985:xix). تصاویر متضادی از زنان در متون بودایی دیده می‌شود که بدون شک بازتاب ایستارهای دوهلوی و سردرگمی و بلاتکلیفی مردان در مقابل زنان در دنیای خاکی است. از یک طرف، زنان به صورت موجوداتی خردمند، مادرگونه و مهربان ظاهر می‌شوند؛ و از طرف دیگر به صورت اهریمن‌م‌موزی که موجب آلودگی و تباهی می‌شود.

### زنان در سازمان‌های دینی

در آیین بودایی به‌طور سنتی به زنان اجازه داده شده که در نقش راهبه ظاهر شوند، یعنی نقشی که در مسیحیت نیز روش اصلی بیان مستقیم ایمان دینی زنان است. این زندگی زاهدانه ناشی از اعمال

نخستین گروه‌های مسیحی بود که زندگی بسیار فقیرانه خود را وقف ذکر و دعا می‌کردند. این افراد و گروه‌ها (که بسیاری از آن‌ها راهب و زاهد بودند) گاهی رابطه و تماسی با کلیسای مستقر نداشتند، اما در اوایل قرون وسطی کلیسا درصدد برآمد که کنترل اکثر تشکیلاتی را که آنان ایجاد کرده بودند، در دست بگیرد. دیرها و صومعه‌ها محل و بنای ثابتی پیدا کردند و ساکنان آن‌ها به نظام اقتدار کلیسای کاتولیک وابسته شدند.

بعضی از پرنفوذترین تشکیلات مردانه راهبان، مثل آگوستینی‌ها، در سده‌های دوازدهم و سیزدهم پایه‌گذاری شد - یعنی همان دوره‌ای که جنگ‌های صلیبی برای بازپس‌گرفتن سرزمین مقدس از دست مسلمانان در جریان بود. اکثر تشکیلات زنان تا دو قرن بعد از آن تأسیس نشد. عضویت در صومعه‌های زنانه تا سده نوزدهم نسبتاً اندک بود. در این زمان بود که زنان زیادی به سلک راهبه‌ها درآمدند، تا حدی به این دلیل که از این طریق می‌توانستند به شغل معلمی و پرستاری برسند زیرا این مشاغل تحت کنترل تشکیلات دینی بود. هر قدر که این حرفه‌ها از کلیسا جدا می‌شد، نسبت زنان در صومعه‌ها نیز کاهش می‌یافت.

با این‌که مناسک و آداب صومعه‌های مختلف با هم فرق داشت، همه راهبه‌ها، «عروسان مسیح» تلقی می‌شدند. پیش از آن‌که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در برخی از این تشکیلات دگرگونی‌هایی به‌وجود بیاید، گاهی مراسم و تشریفات مفصل «ازدواج» برگزار می‌شد و طی این مراسم راهبه تازه‌وارد موی خود را کوتاه می‌کرد، نام دینی تازه‌ای دریافت می‌کرد و به او حلقه ازدواج داده می‌شد. هر راهبه تازه‌واردی آزاد بود تا صومعه را ترک کند، یا صومعه هم می‌توانست او را اخراج کند اما پس از گذشت چندسال کسانی که پیوسته در عضویت صومعه مانده بودند پذیرفته می‌شدند.

امروز تشکیلات دینی زنان از نظر عقاید و شیوه‌های زندگی تنوع درخور توجهی دارند. در برخی از آن‌ها، خواهران روحانی طبق رسم سنتی لباس کامل راهبگی به تن می‌کنند و بنا به روال سنتی صومعه‌ها عمل می‌کنند. در بعضی از این اجتماعات نیز نه فقط از ساختمان‌های کاملاً مدرن استفاده می‌شود بلکه بسیاری از مقررات قدیمی نیز لغو شده و خواهران روحانی لباس عادی بپوش می‌کنند. ممنوعیت صحبت‌کردن با دیگران در ساعات معینی از روز، و قواعد مربوط به حفظ وضعیت بدنی مثل راه‌رفتن با دستان پنهان زیر جبه، ملغی شده است. این تغییرات با اجازه مقامات کلیسایی در دهه ۱۹۶۰ صورت گرفته است.

کسانی که در تشکیلات دیر و صومعه به‌سر می‌برند معمولاً در سلسله‌مراتب کلیسایی قدرتی ندارند، هرچند که خود تابع این قدرت هستند. وجود تشکیلات زنان هرگز برای زنان قدرت مستقیمی در سازمان‌های بزرگ‌تر دینی به ارمغان نیاورده و این سازمان‌ها در کلیسای کاتولیک و کلیسای آنگلیکان منحصراً تحت سلطه مردان باقی مانده است.

## زنان و آیین کاتولیک

دین مسیحی از نهضتی زاده شد که اساساً انقلابی بود؛ اما کلیساهای مسیحی ایستارهایی نسبت به زنان دارند که آن‌ها را در زمرهٔ محافظه‌کارترین سازمان‌های جوامع مدرن قرار می‌دهد. زنان کشیش مدت‌های مدید است که در برخی از فرقه‌ها و مذاهب پذیرفته شده‌اند، اما کلیسای کاتولیک رسماً از نابرابری‌های جنسیتی در این زمینه حمایت کرده است. تعالیم کلیسایی زنان را به حفظ نقش‌های سنتی در مقام همسر و مادر تشویق می‌کند، و اصرار کلیسا بر ممنوعیت سقط جنین و استفاده از روش‌های پیشگیری از بارداری، آزادی زنان را محدودتر می‌سازد.

همراه با پیدایش جنبش فمینیستی، سازمان‌های زنان به مقامات کلیسای کاتولیک فشار آوردند تا مواضع لیبرال‌تری دربارهٔ نقش زنان در کلیسا اتخاذ کنند. یکی از اصلاحاتی که برخی در پی آن هستند، تصدی زنان در مقام کشیشی است. طرفداران تصدی زنان در مقام کشیشی چنین استدلال می‌کنند که زنان به اندازهٔ مردان می‌توانند نمایندهٔ مسیح باشند زیرا آنان نیز به صورت خداوند آفریده شده‌اند. اما درخواست‌های تصدی زنان همیشه از طرف مقامات کاتولیک رد شده است. در ۱۹۷۷، کنگرهٔ مقدس اصول دین در رم رسماً اعلام کرد که زنان مجاز به تصدی مقام کشیش کاتولیک نیستند. دلیل آن‌ها این بود که عیسی از هیچ زنی نخواست که از حواریون او شود (Noel 1980).

پاپ ژان پل دوم در نامه‌ای که در مه ۱۹۹۴ منتشر شد، باز هم روی ممنوعیت تصدی زنان در کلیسای کاتولیک رومی صحنه گذاشت. در این نامه چنین آمده است: «برای آن‌که هرگونه شکی دربارهٔ این امر خطیر برطرف شود... اعلام می‌کنم که کلیسا حق ندارد مقام کشیشی را به زنان اعطا کند و این حکم باید بی‌کم‌وکاست از طرف همهٔ مؤمنان کلیسا رعایت شود.»

راهبهٔ بریتانیایی، لایونا بیرن، به طرفداری از تصدی زنان در مقام کشیشی در کتاب خود *زنان در محراب*<sup>۱</sup> (Byrne 1994) استدلال‌هایی آورده است. بیرن در ۱۹۶۴ که هفده سال داشت به انجمن مریم باکرهٔ مقدس ملحق شد و در مقام یک عالم الهیات و نویسنده و مجری رادیو تلویزیونی به شهرت رسید. برنامه‌هایی که او در شبکهٔ ۴ رادیو بی‌بی‌سی اجرا کرد نام او را در میان کاتولیک‌های انگلستان و ولز پرآوازه کرد. اما حمایت علنی او از تصدی زنان در مقام کشیشی او را به تضاد و تعارض با مقامات کاتولیک کشاند. در ۱۹۹۸، کنگرهٔ اصول دین (CDF)<sup>۲</sup> از او خواست که برای حمایت از کشیش شدن زنان علناً اظهار ندامت کند و اعتقاد قلبی خویش را به تعالیم کاتولیکی دربارهٔ ممنوعیت سقط جنین، پیشگیری از بارداری و کشیش شدن زنان اذعان کند.

در ژانویهٔ سال ۲۰۰۰، بیرن از سمت خود استعفا داد و ادعا کرد که سرنوشت زنان کاتولیک زیر نفوذ رهبران محافظه‌کار کنونی این است که «انسان فرعی و نامرئی» باشند. به ادعای او، «اکثر زنان کاتولیک باید از صمیم قلب خود را وقف کلیسا کنند، دعا بخوانند، و روزهای یکشنبه در کلیسا

1. *Women at the Altar*

2. *Congregation for the Doctrine of the Faith*



باشند و به حساب نیایند. تنها سخنی که به کرسی می‌نشیند این است که فقط مردان می‌توانند نمایندهٔ مسیح باشند» (به نقل از Meek 2000). نگرانی بیرن از این بود که کلیسا فاقد سرمشق و الگوی پویایی برای زنان کاتولیک در آغاز قرن جدید است. او در مصاحبه‌ای که پس از ترک کلیسا با خبرنگاران داشت، چنین گفت:

[زنان] برای یافتن تصویر زنده و باروحی از زن تحصیل‌کرده و حرفه‌ای در آستانهٔ سال ۲۰۰۰ چشم به کلیسا دارند و غالباً می‌بینند که آرزوهای‌شان به استهزاء گرفته می‌شود و سهم آن‌ها بی‌ارزش انگاشته می‌شود. ما مأیوسانه در پی تعالیم مثبتی دربارهٔ زندگی خانوادگی، کار، نقش و جایگاه زنان و مردان در زندگی اجتماعی و سیاسی هستیم. و این وظیفهٔ کلیسا است.

(به نقل از نیوزویک، ۲۴ ژانویهٔ ۲۰۰۰، ص ۶۴)

#### زنان در کلیسای انگلستان

کلیسای انگلیکان نیز عمدتاً تحت سیطرهٔ مردان است، هرچند که در مقایسه با کلیسای کاتولیک لیبرال‌منش‌تر شده است. تا ۱۹۹۲، در کلیسای انگلستان زنان اجازه داشتند که دستیار کشیش باشند اما مجاز به کشیش شدن نبودند. آن‌ها رسماً جزو غیرروحانی‌ها محسوب می‌شدند و اجازه نداشتند برخی مناسک دینی اساسی مثل تبرک‌کردن یا تشریفات ازدواج را انجام دهند. از طرف دیگر، آنان می‌توانستند به هدایت یک کشیش برخی تشریفات مثل غسل تعمید را انجام دهند. در ۱۹۸۶، گزارشی از سوی شورای عمومی کلیسا، هیئت حاکمهٔ کلیسای انگلستان، منتشر شد تا قوانینی را بررسی کنند که در صورت پذیرفتن زنان به مقام کشیشی مورد نیاز خواهد بود. این گروه شامل ده مرد و دو زن بود. وظیفهٔ آن‌ها این بود که معلوم کنند برای رویارویی با مخالفت‌های افرادی که «در کلیسای انگلستان نمی‌توانند به هردلیل انتصاب زنان به مقام کشیشی را بپذیرند» چه تدابیری لازم خواهد بود (به نقل از Aldridge 1987:377). از احساسات و آرزوهای خود زنان در این گزارش سخنی به میان نیامده بود. اسقف کلیسای انگلستان در لندن، گراهام لئونارد، در یک برنامهٔ رادیویی در اوت ۱۹۸۷ در پاسخ به این پرسش که آیا در صورتی که همیشه زنی را بالای محراب ببینیم، خدایی که در مسیحیت می‌شناسیم رنجیده خواهد شد، گفته بود: «فکر می‌کنم بشود، چون وقتی با این زن روبه‌رو می‌شوم غریزه‌ام حکم می‌کند که او را به آغوش بکشم...» به ادعای او، امکان جاذبهٔ جنسی کشیش زن برای اعضای حاضر در کلیسا، دلیل این بود که چرا نباید به زنان اجازه دهیم به مقام کامل کشیشی برسند. در دین هم، همچون جاهای دیگر، «مردان هستند که ابتکار عمل را در دست دارند و زنان هستند که نظاره‌گر و پذیرایند» (Jenkins 1987).

در ۱۹۹۲، بالاخره کلیسای انگلستان به تصدی زنان در مقام کشیشی رأی داد. گروه‌های زیادی با

این تصمیم به مخالفت برخاستند، از جمله سازمان «زنان علیه انتصاب زنان» که توسط خانم مارگارت براون تشکیل شده بود. طبق نظر خانم براون، و نیز برخی از گروه‌های مردان انگلیکان، پذیرش کامل زنان در مقام کشیشی انحراف گستاخانه‌ای از حقیقت وحی انجیلی است. بعضی گروه‌ها به دلیل همین تصمیم از کلیسای انگلستان جدا شدند. گراهام لئونارد نیز همراه با دیگران، تصمیم خویش را مبنی بر جدایی از کلیسای انگلستان و پیوستن به کلیسای کاتولیک اعلام کرد.



زنان پس از پیروزی در مبارزه برای کسب حق کشیش شدن در کلیسای انگلستان، از اعضای کشیش‌نشین و مقامات کلیسا تأییدیه دریافت می‌کنند.

### دین، دنیوی شدن و تغییر اجتماعی

پیش از این دیدیم که طبق نظر نخستین متفکران جامعه‌شناسی، دین سنتی در دنیای مدرن روزبه‌روز بیش‌تر به حاشیه خواهد رفت. مارکس، دورکیم و ویر هرسه معتقد بودند که همراه با مدرن‌شدن جوامع و اتکای هرچه بیش‌تر آن‌ها به علم و فناوری برای کنترل و تبیین جهان اجتماعی، فرآیند دنیوی شدن قطعاً رخ خواهد داد. دنیوی شدن<sup>۱</sup> حاکی از فرآیندی است که طی آن قدرت و نفوذ دین در حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی رنگ می‌بازد.

بحث و جدل دربارهٔ فرضیهٔ دنیوی شدن یکی از پیچیده‌ترین بخش‌های جامعه‌شناسی دین است. در کلی‌ترین و اساسی‌ترین دسته‌بندی می‌توانیم بگوییم که اختلاف نظر اصلی میان طرفداران فرضیهٔ دنیوی شدن - که با بنیانگذاران جامعه‌شناسی موافقاند و قدرت و اهمیت دین را در جهان مدرن رو به زوال می‌بینند - و مخالفان این اندیشه است که طبق استدلال آن‌ها دین همچنان نیروی مهم و اثرگذاری است، هرچند که غالباً به صورت‌های نوین و نامأنوسی درمی‌آید.

1. secularization

## ابعاد دنیوی شدن

دنیوی شدن مفهوم جامعه‌شناختی پیچیده‌ای است، و دلیل این امر تا اندازه‌ای این است که دربارهٔ چگونگی سنجش و تخمین این فرآیند هیچ اتفاق‌نظری وجود ندارد. علاوه بر این، تعریف‌هایی که بسیاری از جامعه‌شناسان برای دین دارند، با هم انطباق ندارد - بعضی معتقدند که دین را باید براساس کلیسای سنتی تعریف کرد و برخی هم استدلال می‌کنند که باید دیدگاه بسیار وسیع‌تری اتخاذ کنیم تا ابعادی مثل معنویت شخصی و اعتقاد قلبی به برخی ارزش‌ها نیز در آن بگنجد. این برداشت‌های متفاوت، ضرورتاً روی استدلال‌های موافق یا مخالف دنیوی شدن تأثیر می‌گذارند.

دنیوی شدن را می‌توان براساس چند جنبه یا بُعد ارزیابی کرد. بعضی از این ابعاد ماهیت عینی دارند، مثل میزان عضویت در سازمان‌های دینی، اسناد و آمارهای رسمی می‌تواند نشان دهد که چه تعداد از مردم به کلیسا یا هیئت دینی خاصی وابسته‌اند و در مراسم دینی فعالانه شرکت می‌جویند. همان‌طور که خواهیم دید، همهٔ کشورهای صنعتی، به استثنای ایالات متحده، براساس این شاخص تا حد زیادی شاهد فرآیند دنیوی شدن بوده‌اند. الگوی افول دین در بریتانیا و اکثر کشورهای اروپای غربی مشابه یکدیگر است و کشورهای کاتولیک مثل فرانسه و ایتالیا را نیز شامل می‌شود. ایتالیایی‌ها بیش از فرانسوی‌ها مرتباً به کلیسا می‌روند و در مراسم اصلی (مثل نیایش عید پاک) شرکت می‌کنند، اما الگوی کلی کاهش مشارکت در مراسم دینی در هر دو کشور شبیه یکدیگر است. دومین جنبهٔ دنیوی شدن این است که کلیساها و سایر سازمان‌های دینی تا چه حد نفوذ اجتماعی، ثروت و اعتبار خود را حفظ کرده‌اند. در اعصار پیشین، سازمان‌های دینی می‌توانستند نفوذ شایانی بر حکومت‌ها و کارگزاران اجتماعی داشته باشند و از احترام فوق‌العاده‌ای در اجتماع خویش برخوردار بودند. این وضعیت تا چه حد هنوز بر همان متوال است؟ پاسخ این پرسش کاملاً واضح است. حتی اگر فقط به سدهٔ بیستم توجه کنیم خواهیم دید که نفوذ اجتماعی و سیاسی سازمان‌های دینی روزبه‌روز کم‌تر شده است، و این فرآیندی جهان‌گستر است، هرچند که استثناهایی هم وجود دارد. رهبران کلیسا دیگر نمی‌توانند انتظار داشته باشند که خودبه‌خود روی قدرتمندان نفوذ داشته باشند. با این‌که بعضی از کلیساها، از هر نظر که بنگریم، بسیار ثروتمند محسوب می‌شوند و جنبش‌های نوین دینی به سرعت ثروت‌های سرشاری می‌اندوزند، اما شرایط مادی بسیاری از سازمان‌های دینی قدیمی، نامطمئن و متزلزل است. کلیساها و معابد مجبور به فروش مایملک خود می‌شوند و یا رو به ویرانی می‌روند.

سومین جنبهٔ دنیوی شدن به عقاید و ارزش‌ها مربوط می‌شود. می‌توانیم این جنبه را دینداری<sup>۱</sup> بنامیم. ناگفته پیداست که میزان حضور در کلیسا و یا میزان نفوذ اجتماعی کلیساها لزوماً نمود مستقیم عقاید و آرمان‌های مردم نیست. بسیاری از کسانی که عقاید دینی دارند مرتباً در مراسم و

اماکن دینی حضور نمی‌یابند؛ عکس این مطلب نیز صادق است، یعنی حضور یا مشارکت مداوم همیشه به معنای اعتقاد راسخ دینی نیست - ممکن است مردم از روی عادت یا به دلیل توقعی که اجتماع‌شان از آن‌ها دارد، در مراسم و اماکن دینی حاضر شوند.

در این‌جا نیز، همچون سایر ابعاد دنیوی‌شدن، باید درک درست و دقیقی از گذشته داشته باشیم تا دریابیم که دینداری تا چه حد افول کرده است. بنا به استدلال طرفداران فرضیه دنیوی‌شدن، در گذشته دین اهمیت بسیار بیش‌تری در زندگی روزانه مردم داشت. کلیسا مرکز همه امور محلی بود و نفوذ نیرومندی در زندگی شخصی و خانوادگی داشت. اما منتقدان فرضیه دنیوی‌شدن این معنا را نمی‌پذیرند و استدلال می‌کنند که فقط با این دلیل که مردم در گذشته بیش‌تر به کلیسا می‌رفتند نمی‌توان ثابت کرد که ضرورتاً دیندارتر بودند. در بسیاری از جوامع سنتی، از جمله در اروپای قرون وسطی، تعهد قلبی به عقاید دینی در زندگی هرروزی، ضعیف‌تر و کم‌اهمیت‌تر از چیزی است که پنداشته می‌شود. برای مثال، کندوکاو در تاریخ انگلستان نشان می‌دهد که در میان مردم عادی تعهد نیم‌بندی به عقاید دینی رواج داشت. شکاکان دینی ظاهراً در اکثر فرهنگ‌ها، مخصوصاً در جوامع سنتی بزرگ‌تر، پیدا می‌شدند (Ginzburg 1980).

با این حال هیچ شکی وجود ندارد که قدرت افکار دینی امروزه کم‌تر از چیزی است که به‌طور کلی در جهان سنتی بوده است - مخصوصاً اگر کل طیف ماوراءالطبیعه را که مردم به آن معتقدند تحت مقوله «دین» قرار دهیم. اکثر ما دنیای پیرامون خود را آکنده از نیروهای آسمانی یا روحانی نمی‌پنداریم. بعضی از تنش‌های بزرگ دنیای امروز - مثل آن‌چه در خاورمیانه یا بالکان اتفاق می‌افتد - عمدتاً، یا تا حدی، ناشی از تفاوت‌های دینی است. اما اکثریت جنگ‌وستیزهای کنونی ماهیت دنیوی دارند - به تفاوت در مرام سیاسی یا منافع مادی مربوط می‌شوند.

با در نظر داشتن این سه جنبه دنیوی‌شدن، بگذارید روندها و وضعیت اخیر دین را در بریتانیا و ایالات متحده مرور کنیم و ببینیم این روندها تا چه حد اندیشه دنیوی‌شدن را تأیید یا نقض می‌کنند.

### دین در بریتانیا

اکثر جمعیت بالغ بریتانیا خود را عضو یک سازمان دینی می‌دانند. فقط حدود ۵ درصد از بریتانیایی‌ها مدعی‌اند که هیچ‌گونه تعلق و وابستگی دینی ندارند. تقریباً ۷۰ درصد جمعیت بالغ بریتانیا خود را عضو کلیسای انگلستان می‌دانند، اگرچه شاید اکثر آن‌ها فقط چند بار در طول زندگی خود به کلیسا رفته یا هرگز نرفته باشند. علاوه بر کلیسای انگلستان، کلیسای پرسیبتری اسکاتلند و کلیسای کاتولیک، طیفی از سایر گروه‌های دینی در بریتانیا وجود دارد، از جمله مورمون‌ها، مسلمانان، سیک‌ها و هندوها.

از سال ۱۸۵۱، پرسش‌های مربوط به دین در سرشماری‌ها وجود نداشته است، بنابراین دشوار می‌توان تصویر دقیقی از ابعاد مذاهب‌گوناگون در بریتانیا ترسیم کرد. از سال ۲۰۰۱، در سرشماری‌ها

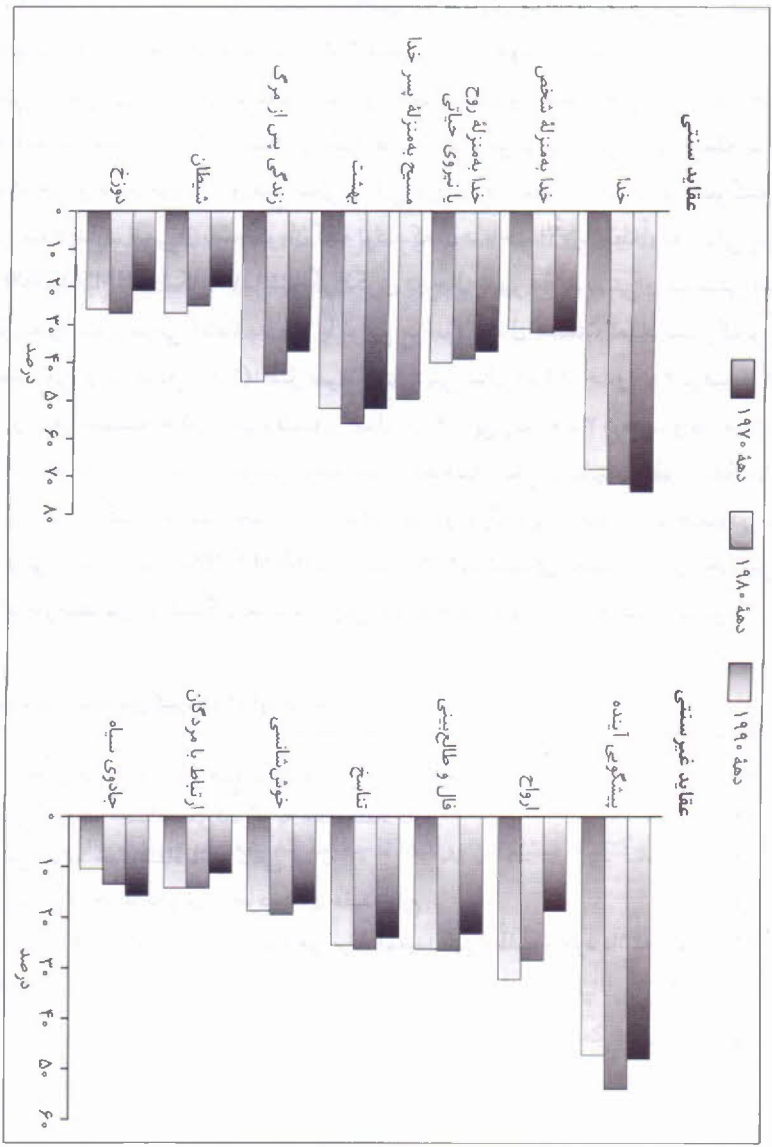
از بریتانیایی‌ها خواسته می‌شود که دین خود را همراه با اطلاعات دیگری درباره خودشان اعلام کنند. بدین ترتیب تصویر بسیار دقیق‌تری از دین در بریتانیا به دست می‌آید، چون برآوردهای فعلی براساس گزارش‌های خود افراد درباره مذهب‌شان است. داده‌های سرشماری برآورد دقیق‌تری از جمعیت مسلمانان بریتانیا نیز به دست می‌دهد، که بین ۱ تا ۳ میلیون نفر برآورد شده‌اند.

طبق پیمایش ایستارهای اجتماعی بریتانیا، بسیاری از مردم بریتانیا اعتقاد خود را به موجودی متعالی اعلام داشته‌اند (جدول ۲.۱۷). بیست و یک درصد از افراد مورد پیمایش با این جمله موافق بودند: «می‌دانم که خدا واقعاً وجود دارد و هیچ شکی در این باره ندارم.» فقط یک نفر از هر ده نفر گفته بود که اصلاً به خدا اعتقاد ندارد. نیمی از پاسخگویان گفته بودند که آن‌ها «احتمالاً» یا «قطعاً» به زندگی پس از مرگ معتقدند (HMSO 2000). شکل ۱.۱۷ نشانگر الگوی در حال تغییر عقاید سنتی و غیرسنتی است. هرچند عده زیادی هنوز مدعی اعتقاد به خدا یا نوعی موجود متعال هستند، تعداد بسیار کم‌تری از مردم عملاً به کلیسا می‌روند (شکل ۲.۱۷). طبق سرشماری دینی سال ۱۸۵۱، حدود ۴۰ درصد از افراد بالغ انگلستان و ولز هر یکشنبه به کلیسا می‌رفتند؛ در سال ۱۹۰۰ این رقم به ۳۵ درصد، و در ۱۹۵۰ به ۲۰ درصد و امروز به حدود ۱۰ درصد کاهش یافته است. مذاهب اصلی بریتانیا در طول دهه ۱۹۸۰ به‌طور متوسط ۵ درصد از کلیساروندگان خود را از دست دادند؛ و بزرگ‌ترین کاهش (۸ درصد) در میان کاتولیک‌های رومی دیده می‌شد (HMSO 1992). در سال ۱۹۹۷، کلیسای انگلستان برای نخستین بار شاهد افت تعداد متوسط شرکت‌کنندگان مراسم نیایش یکشنبه به کم‌تر از یک میلیون نفر بود.

جدول ۲.۱۷ عقیده به خدا، بریتانیای کبیر، ۱۹۹۸ (به درصد)

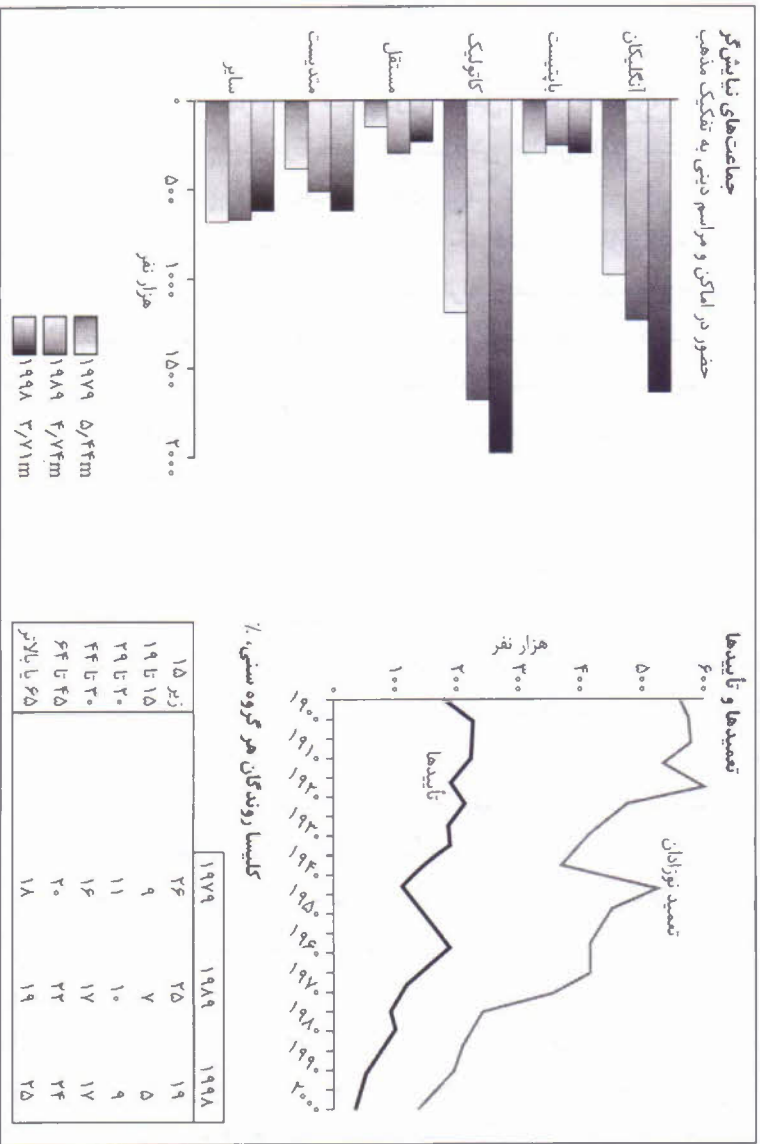
۲۱	می‌دانم که خدا واقعاً وجود دارد و من هیچ شکی در این زمینه ندارم
۲۳	با این‌که تردیدهایی دارم اما احساس می‌کنم که به خدا اعتقاد دارم
۱۴	گاهی احساس می‌کنم که به خدا اعتقاد دارم، گاهی هم نه
۱۴	به خدای واحد عقیده ندارم، اما به نوعی وجود متعال عقیده دارم
۱۵	نمی‌دانم خدایی وجود دارد یا نه و فکر نمی‌کنم راهی برای فهمیدن این مطلب وجود داشته باشد
۱۰	به خدا عقیده ندارم
۳	بی‌پاسخ
۱۰۰	جمع

از پاسخگویان پرسیده شد که کدام جمله درباره خدا به عقیده آن‌ها نزدیک‌تر است.



شکل ۱.۱۷ تغییر عقاید مردم، دهه ۱۹۷۰ تا دهه ۱۹۹۰ (درصد).

منبع: R. Gill, *Churchgoing and Christian Ethics*, Cambridge University Press, 1999. Guardian News Service Ltd.



شکل ۲.۱۷ کلیسای فتن و کلیسای رونندگان.  
 منبع: UKCH, *Religious Trends*. From the *Guardian*, 22 April 2000, p. 7.

اما این الگو قدری متغیر است. برای مثال، بین کلیساهای تثلیثی و غیرتثلیثی تفاوتی وجود دارد. کلیساهای تثلیثی که شامل انگلیکان‌ها، کاتولیک‌ها، متدیست‌ها و پرسبیتری‌ها می‌شود، آنانی هستند که به وحدت اقنوم‌های سه‌گانه در خدای واحد معتقدند. اعضای کلیساهای تثلیثی از ۸/۸ میلیون نفر در ۱۹۷۰ به ۶/۵ میلیون نفر در ۱۹۹۴ کاهش یافت. اما تعداد اعضای بعضی کلیساهای غیرتثلیثی، مثل مورمون‌ها و مؤمنان یهوه، طی همین دوره افزایش یافت (جدول ۳.۱۷). در میان جمعیت‌های اقلیت قومی نیز میزان حضور در اماکن و مراسم دینی افزایش یافته است. شماری از جنبش‌های نوین دینی هم در بریتانیا پیروانی یافته‌اند (بحث زیر).

روند تحول دین در بریتانیا با توجه به سن، جنس، طبقه و جغرافیا، الگوی قابل تشخیصی دارد. به‌طور کلی، افراد سالخورده‌تر متدین‌تر از گروه‌های سنی جوان‌ترند. حضور در کلیسا در میان جوانان در سن پانزده‌سالگی به نقطه اوج خود می‌رسد و پس از آن میزان متوسط حضور در کلیسا تا سن سی و چهار سالگی کاهش می‌یابد؛ و پس از آن با افزایش سن حضور در کلیسا نیز دوباره افزایش می‌یابد. زنان بیش از مردان در سازمان‌های دینی مشارکت می‌کنند. این امر در کلیسای انگلیکان چندان مشهود نیست اما در کلیسای معارف مسیحی زنان چهار برابر مردان مشارکت دارند.

به‌طور کلی، حضور در کلیسا و اقرار به ایمان دینی در میان ثروتمندان بیش از فقرا است. کلیسای انگلستان را «حزب محافظه‌کار در حال نیایش» نامیده‌اند، که چندان هم خالی از حقیقت نیست. تعداد اعضای طبقه کارگر در میان کاتولیک‌ها بیش‌تر است. این جهت‌گیری طبقاتی در الگوهای رأی‌دادن در انتخابات نیز نمایان می‌شود: انگلیکان‌ها معمولاً به حزب محافظه‌کار و کاتولیک‌ها، همچون متدیست‌ها، به حزب کارگر رأی می‌دهند، و اصولاً متدیسم از آغاز کار خود پیوند نزدیکی با پیدایش حزب کارگر داشت. مشارکت دینی براساس محل زندگی مردم نیز تغییر می‌کند: ۳۵ درصد از افراد بالغ مرسو ساید و ۳۲ درصد از جمعیت بالغ لانکشاير عضو کلیسا هستند و می‌توان این ارقام را با فقط ۹ درصد در هانبرساید و ۱۱ درصد در ناتینگهام‌شایر مقایسه کرد. یکی از دلایل این تفاوت را می‌توان در مهاجرت یافت - لیورپول جمعیت بزرگی از کاتولیک‌های ایرلندی دارد، درست همان‌طور که شمال لندن محل تجمع یهودی‌ها و برادفورد مرکز مسلمانان و سیک‌ها است.

نتایج و پیامدهای تفاوت‌های دینی در رفتارهای روزمره، در هیچ‌جای بریتانیا به اندازه ایرلند شمالی مشهود نیست. درگیری‌هایی که در آن‌جا بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها پیش می‌آید فقط اقلیتی از هر مذهب را شامل می‌شود، اما غالباً بسیار خشونت‌بار و شدید است. تأثیر دین در ایرلند شمالی به‌آسانی از سایر عواملی که در این خصومت‌ها نقش دارند تفکیک‌پذیر نیست؛ عقیده به «ایرلند متحد» و تشکیل کشور واحدی متشکل از ایرلند جنوبی و شمالی، عموماً مورد حمایت کاتولیک‌ها است اما پروتستان‌ها آن را نمی‌پذیرند. در حال افکار و ملاحظات سیاسی و ملی‌گرایی، در کنار عقاید دینی، نقش مهمی ایفا می‌کنند.



جدول ۳.۱۷ عضویت در کلیسا در بریتانیا (به میلیون نفر)

۱۹۹۴	۱۹۹۲	۱۹۸۰	۱۹۷۰	
				<b>کلیساهای تثلیثی</b>
۲/۰	۲/۱	۲/۴	۲/۷	کاتولیک رومی
۱/۸	۱/۸	۲/۲	۲/۶	آنگلیکان
۱/۱	۱/۲	۱/۴	۱/۸	پرسبیتی
۰/۴	۰/۴	۰/۵	۰/۷	متدیست
۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۳	بپتیست
۰/۷	۰/۶	۰/۵	۰/۵	سایر کلیساهای آزاد
۰/۳	۰/۳	۰/۲	۰/۲	ارتدکس
۶/۵	۶/۶	۷/۴	۸/۸	جمع کلیساهای تثلیثی
				<b>کلیساهای غیر تثلیثی</b>
۰/۲	۰/۲	۰/۱	۰/۱	مورمون‌ها
۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	مؤمنان یهوه
۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۱	سایر غیر تثلیثی‌ها
۰/۵	۰/۵	۰/۴	۰/۳	جمع کلیساهای غیر تثلیثی
				<b>سایر ادیان</b>
۰/۶	۰/۵	۰/۳	۰/۱	مسلمانان
۰/۳	۰/۳	۰/۲	۰/۱	سیک‌ها
۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	هندوها
۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	یهودیان
۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۰	سایرین
۱/۲	۱/۱	۰/۸	۰/۴	جمع سایر ادیان

منبع: Christian Research. From *Social Trends*, 1996.**دین در ایالات متحده**

وضعیت سازمان‌های دینی در ایالات متحده از چند جهت عجیب و نامعمول است. آزادی عقاید و مناسک دینی در ایالات متحده، مدت‌ها پیش از آن‌که تسامح با عقاید و اعمال دینی گوناگون در

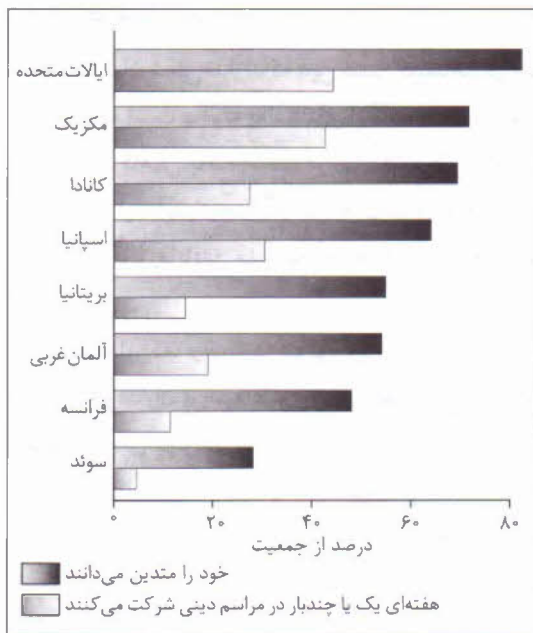
جوامع غربی رواج یابد، یکی از بندهای قانون اساسی آمریکا بود. نخستین ساکنان ایالات متحده آوارگانی بودند که از بیدادهای دینی قدرت‌های سیاسی گریخته بودند و روی جدایی دولت و کلیسا پافشاری می‌کردند. ایالات متحده فاقد یک کلیسای «رسمی» مثل کلیسای آنگلیکان در انگلستان است.

تنوع گروه‌های دینی در ایالات متحده نیز بسیار بیش از هر کشور صنعتی دیگری است. در اکثر جوامع غربی بخش اعظم جمعیت پیرو کلیسای واحدی هستند، مثل کلیسای آنگلیکان در انگلستان یا کلیسای کاتولیک رومی در ایتالیا. حدود ۹۰ درصد از جمعیت ایالات متحده مسیحی‌اند، اما این افراد به کلیساها و مذاهب گوناگونی تعلق دارند. تعداد اعضای بسیاری از گروه‌ها از چند صد نفر تجاوز نمی‌کند، اما بیش از نود سازمان دینی مدعی‌اند که بیش از پنجاه هزار عضو دارند، و بیست و دو سازمان دینی تعداد اعضای خود را بالای یک میلیون نفر گزارش می‌کنند. طی بیست و پنج سال گذشته، گروه‌های بنیادگرای مسیحی توانسته‌اند جنبش اجتماعی و سیاسی نیرومندی در ایالات متحده به‌راه اندازند (بحث صفحه ۸۱۵).

بزرگ‌ترین شکل دینی فعلی در ایالات متحده، کلیسای کاتولیک است که حدود ۵۰ میلیون عضو دارد. با این حال، پیروان کلیسای کاتولیک فقط ۲۷ درصد از کل اعضای سازمان‌های دینی ایالات متحده را تشکیل می‌دهند. حدود ۶۰ درصد جمعیت آمریکا پروتستان هستند، که بین مذاهب گوناگون پروتستانی تقسیم می‌شوند. مجمع باپتیست‌های جنوب، بزرگ‌ترین مذهب پروتستانی در ایالات متحده است که بیش از ۱۳ میلیون عضو دارد و پس از آن کلیسای متحد متدیستی، مجمع ملی باپتیست‌ها و کلیساهای لوتری و اسقفی قرار می‌گیرند. در میان گروه‌های غیرمسیحی، جماعت‌های یهودی بزرگ‌ترین گروه را تشکیل می‌دهند که حدود ۶ میلیون نفر عضو دارند.

حدود ۴۰ درصد جمعیت آمریکا هر هفته در مراسم کلیسایی شرکت می‌کنند. تقریباً ۷۰ درصد جمعیت ایالات متحده، عضو کلیساها، کنیسه‌ها یا سایر سازمان‌های دینی هستند و اکثریت آن‌ها نیز به ادعای خودشان در این جماعت‌ها مشارکت فعال دارند.

کاپیتان اسکات اُگردی، خلبان نیروی هوایی آمریکا، در ۱۹۹۵ به هنگام پرواز بر فراز بوسنی هدف قرار گرفت و هواپیمایش سقوط کرد. او شش روز هولناک را در گریز از نیروهای صرب گذراند و سپس توسط نیروهای خودی نجات یافت. او در برابر رسانه‌های گروهی جهان چنین گفت: «پیش از هر چیز، ابتدا مایلم شکر خداوند را به‌جا آورم. اگر لطف خداوند نسبت به من و عشق من به خداوند نبود، از این مهلکه خلاص نمی‌شدم. او بود که نجاتم داد، و این یقین قلبی من است.» اگر این سخنان را یک خلبان بریتانیایی یا فرانسوی گفته بود، قدری مایه شگفتی می‌شد. اما از زبان یک امریکایی، چنین سخنانی کاملاً طبیعی به‌نظر می‌رسد. میزان دینداری در آمریکا بسیار بالاتر از چیزی است که در اکثر جوامع اروپایی دیده می‌شود.



شکل ۳.۱۷ پایبندی دینی در هشت کشور، ۳-۱۹۹۰.

منبع: World Values Study Group, Inter-University Consortium for Political and Social Research.

نتایج پیمایش‌ها نشان می‌دهد که ۹۵ درصد آمریکایی‌ها به خدا اعتقاد دارند، ۸۰ درصد به معجزه و زندگی پس از مرگ عقیده دارند، ۷۲ درصد به فرشتگان و ۶۵ درصد به وجود شیطان (Stark and Bainbridge 1985). پیمایش جهانی ارزش‌ها در ۱۹۹۴ نشان داد که ۸۲ درصد جمعیت ایالات متحده خود را «فردی متدین» می‌دانند که با ۵۵ درصد در بریتانیا، ۵۴ درصد در آلمان غربی و ۴۸ درصد در فرانسه قابل مقایسه است. همین نظرسنجی نشان داد که ۴۴ درصد آمریکایی‌ها گفته بودند که دست‌کم هفته‌ای یک‌بار به کلیسا می‌روند، که با ۱۴ درصد در بریتانیا، ۱۰ درصد در فرانسه و فقط ۴ درصد در سوئد قابل مقایسه است (شکل ۳.۱۷، و اکونومیست، ۸ جولای ۱۹۹۵، ص ۲۰).

در بحث و جدل‌های مربوط به فرضیه دنیوی‌شدن، ایالات متحده یکی از استثناهای مهم برای این دیدگاه به‌شمار می‌آید که دین در جوامع غربی رو به افول می‌رود. با این‌که ایالات متحده از طرفی یکی از «مدرن‌ترین» کشورهای جهان است، ولی از طرف دیگر بالاترین سطوح عقیده دینی و عضویت در سازمان‌های دینی نیز در آمریکا دیده می‌شود. استیو بروس که یکی از برجسته‌ترین طرفداران فرضیه دنیوی‌شدن است، این استدلال را مطرح کرده است که دوام و پایداری دین در ایالات متحده را می‌توان به کمک مفهوم گذار فرهنگی<sup>۱</sup> درک کرد (Bruce 1996). بنا به پیشنهاد بروس، در مواردی که جوامع دستخوش تغییر پرشتاب و ژرف جمعیتی یا اقتصادی شوند، دین می‌تواند نقش مهمی در یاری‌رساندن به مردم برای سازگاری با شرایط جدید و کنار آمدن با بی‌ثباتی ایفا کند. به استدلال وی، فرآیند صنعتی‌شدن در ایالات متحده نسبتاً دیر آغاز شد اما با سرعت زیادی پیش رفت، آن هم در میان جمعیتی که مرکب از گروه‌های قومی بسیار پرتنوعی بود. در ایالات متحده، دین نقش مهمی در تثبیت هویت مردم داشت و امکان گذار فرهنگی ملایم‌تری را به سوی «جامعه مختلط» آمریکایی فراهم می‌ساخت.

1. cultural transition

### ارزیابی فرضیه دنیوی شدن

جامعه‌شناسان شکی ندارند که دین سنتی کلیساها، در منظری بلندمدت، در اکثر کشورهای غربی رو به افول رفته است - البته به استثنای ایالات متحده. نفوذ و تأثیر دین از جهت هر یک از ابعاد سه‌گانه دنیوی شدن کاهش یافته است، درست همان‌طور که جامعه‌شناسان سده نوزدهم پیش‌بینی کرده بودند. پس آیا باید نتیجه بگیریم که آن‌ها، و طرفداران بعدی فرضیه دنیوی شدن حق داشته‌اند؟ آیا جاذبه دین با ژرفایافتن مدرنیته رو به زوال می‌رود؟ این نتیجه‌گیری به چند دلیل قابل چون و چرا است.

نخست این‌که، وضعیت کنونی دین در بریتانیا و سایر جوامع غربی بسیار پیچیده‌تر از چیزی است که طرفداران فرضیه دنیوی شدن مطرح می‌کنند. عقاید دینی و معنوی همچنان عامل نیرومند و برانگیزنده‌ای در زندگی بسیاری از مردم است، حتی اگر آن‌ها در مراسم نیایش‌های رسمی که در چهارچوب کلیسای سنتی انجام می‌گیرد، شرکت نکنند. بعضی از دانش‌پژوهان معتقدند که حرکتی به سمت «ایمان بدون تعلق»<sup>۱</sup> (Davie 1994) در جریان است - یعنی مردم اعتقاد خویش را به خداوند یا یک نیروی متعالی حفظ می‌کنند، اما بیرون از صورت‌های نهادی شده دین با این ایمان خویش زندگی می‌کنند.

دوم این‌که، دنیوی شدن را نمی‌توان صرفاً براساس عضویت در کلیساهای تثلیثی مرسوم سنجید. چنین کاری به معنای نادیده گرفتن نقش روبه‌رشد ادیان غیرغربی و جنبش‌های دینی نوین، هم در سطح بین‌المللی و هم در جوامع صنعتی است. برای مثال، در بریتانیا، عضویت فعال در کلیساهای سنتی رو به افول است، اما مشارکت مسلمانان، هندوها، یهودیان، و مسیحیان ارتدکس در آیین‌ها و نیایش‌های رسمی همچنان پابرجا است.

سوم این‌که، به نظر می‌رسد هیچ‌گونه شواهدی از دنیوی شدن در جوامع غیرغربی وجود ندارد. در ایران و سایر مناطق خاورمیانه، در آفریقا و هند، بنیادگرایی اسلامی سرزنده و پویایی در برابر غربی شدن قد علم کرده است. پاپ در سفری که به امریکای جنوبی داشت، هر جا که می‌رفت میلیون‌ها کاتولیک مشتاق او را دنبال می‌کردند. شهروندان اتحاد شوروی سابق مسیحیت ارتدکس شرقی را پس از چند دهه سرکوب کلیسا از سوی رهبران کمونیست دوباره با شور و شوق زیادی مورد استقبال قرار داده‌اند. این حمایت مشتاقانه از دین در سراسر جهان، متأسفانه، در جنگ و ستیزهای دینی نیز انعکاس یافته است. دین همان قدر که می‌تواند مایه آرامش و تسکین خاطر و اطمینان قلبی باشد، سرچشمه کشمکش‌ها و تعارض‌های شدید اجتماعی نیز بوده و همچنان هست.

می‌توانیم هم در موافقت و هم در مخالفت با فرضیه دنیوی شدن شواهدی بیآوریم، واضح است که مفهوم دنیوی شدن برای تبیین تغییراتی که در کلیساهای سنتی فعلی رخ می‌دهد - هم از نظر

1. believing without belonging

قدرت و نفوذ رو به افول آن‌ها و هم با توجه به فرآیندهای درونی دنیوی‌شدن که برای مثال نقش‌های زنان و مردان را تغییر می‌دهد - بیش‌ترین سودمندی را دارد. نیروها و عواملی که جامعه را به سمت مدرن‌شدن می‌رانند، تا حد زیادی در بسیاری از نهادهای دینی سنتی نیز احساس می‌شوند.

اما مهم‌تر از همه این است که برای ارزیابی دین در دنیای مدرن اخیر باید به پس‌زمینه تغییرات پرشتاب و بی‌ثباتی و تنوع و گوناگونی توجه داشته باشیم. حتی اگر شکل‌های سنتی دین تا اندازه‌ای در حال افول باشند، باز هم دین هنوز نیروی مهم و سرنوشت‌سازی در دنیای اجتماعی ما است. جاذبه دین، چه در شکل سنتی و چه در شکل‌های نوین آن، احتمالاً ماندگار خواهد بود. برای بسیاری از مردم پاسخ پرسش‌های بغرنج مربوط به زندگی و معنا که با دیدگاه‌های عقل‌گرایانه پاسخ رضایت‌بخشی نمی‌یابند، در دین یافته می‌شود.

پس جای شگفتی نیست که در این روزگار دگرگونی‌های پرشتاب، بسیاری از مردم پاسخ پرسش‌های خود و آرامش و تسکین خاطر خود را در دین می‌جویند - و می‌یابند. شاید بنیادگرایی آشکارترین مثال این پدیده باشد. اما واکنش‌های دینی در مقابل تغییر، به‌نحو فزاینده‌ای شکل‌های تازه و نامأنوسی پیدا می‌کند: جنبش‌های نوین دینی، فرقه‌ها، کیش‌ها و فعالیت‌های «عصر نو». هرچند ممکن است این گروه‌ها در ظاهر «شبیبه» دین نباشند، بسیاری از منتقدان فرضیه دنیوی‌شدن عقیده دارند که آن‌ها نشانگر دگرپرسی عقاید دینی در مقابل تغییرات ژرف اجتماعی‌اند.

### جنبش‌های نوین دینی

هرچند کلیساهای سنتی در دهه‌های اخیر شاهد کاهش تعداد اعضای خود بوده‌اند، ولی سایر شکل‌های فعالیت دینی روبه‌رشد و شکوفایی رفته‌اند. جامعه‌شناسان از اصطلاح جنبش‌های نوین دینی (NRM)<sup>۱</sup> برای اشاره به کل طیف وسیع فرقه‌ها، کیش‌ها و گروه‌های دینی و معنوی جدیدی استفاده می‌کنند که در کشورهای غربی به موازات ادیان مرسوم پدیدار شده‌اند. جنبش‌های نوین دینی دربرگیرنده شمار زیادی از گروه‌های گوناگون است، از گروه‌های خودیاری و معنوی که به جنبش عصر نو تعلق دارند تا فرقه‌های بسته و محرمانه‌ای مثل هاری کریشنا (انجمن بین‌المللی معرفت کریشنا).

بسیاری از جنبش‌های نوین دینی از سنت‌های دینی مرسوم، مثل مسیحیت یا آئین هندو و آئین بودایی، منشعب می‌شوند، اما بعضی هم از بطن سنت‌هایی سربرآورده‌اند که تا همین اواخر در غرب تقریباً ناشناخته بودند. بعضی از این جنبش‌ها اساساً بدعت‌های نوین رهبران کاریزماتیک هستند که فعالیت‌های آن‌ها را هدایت می‌کنند. برای مثال، می‌توان به کلیسای وحدت‌طلب به رهبری سان‌میونگ‌مون<sup>۲</sup> اشاره کرد. اعضا و مؤمنان جنبش‌های نوین دینی عمدتاً افرادی هستند که از ادیان دیگر به این جنبش‌ها گرویده‌اند نه این‌که به‌صورت موروثی

عضو آن‌ها باشند. اغلب اعضای این جنبش‌ها افرادی تحصیل کرده و از طبقه متوسط هستند. اکثر جنبش‌های نوین دینی در بریتانیا از ایالات متحده یا مشرق زمین آمده‌اند. از جنگ جهانی دوم به بعد، ایالات متحده بیش از هر زمان دیگری در تاریخ خود، شاهد پیدایش و تکثیر جنبش‌های دینی بوده که شامل ائتلاف‌ها و انشعاب‌های بی‌سابقه‌ای در میان مذاهب بوده است. اکثر این جنبش‌ها عمر کوتاهی داشتند، اما شمار اندکی از آن‌ها نیز پیروان زیادی یافته‌اند.

نظریه‌های گوناگونی برای تبیین محبوبیت جنبش‌های نوین دینی مطرح شده است. استدلال برخی از ناظران این است که جنبش‌های نوین دینی را باید واکنشی در مقابل فرآیند گسترش آزادی‌ها و دنیوی شدن در جامعه و حتی در کلیساهای سنتی تلقی کرد. کسانی که احساس می‌کنند ادیان سنتی به تشریفات تبدیل شده و از معنای روحانی و معنوی تهی شده‌اند شاید در جنبش‌های نوین دینی که کوچک‌تر هستند و جنبه‌های غیرشخصی کم‌تری دارند آرامش بیش‌تر و حس تعلق به اجتماع را بیابند.

برخی دیگر، از جمله دانشمندان برجسته و مشهور برایان ویلسن، جنبش‌های نوین دینی را محصول تغییرات اجتماعی پرشتاب می‌دانند (Wilson 1982). همراه با فروپاشی هنجارهای اجتماعی سنتی، مردم به دنبال توضیح و اطمینان می‌گردند. پیدایش و شکوفایی گروه‌ها و فرقه‌هایی که بر معنویت شخصی تأکید می‌کنند حاکی از این است که افراد زیادی احساس می‌کنند که در این دنیای بی‌ثبات و غیرقطعی به «پیوند دوباره‌ای» با ارزش‌ها و عقاید خویش نیاز دارند.

عامل دیگری که شاید بتوان به آن اشاره کرد این است که جنبش‌های نوین دینی به کسانی متوسل می‌شوند که از جریان اصلی حاکم بر جامعه احساس بیگانگی می‌کنند. بنا به استدلال برخی از نویسندگان، رهیافت‌های جمعی و اشتراکی فرقه‌ها و کیش‌ها می‌تواند حس تعلق و اطمینان قلبی به پیروان خود اهدا کند. روی والیس در مطالعه دربارهٔ مشارکت جوانان طبقه متوسط در جنبش‌های نوین دینی به این اندیشه بسط بیش‌تری داده است. هرچند این جوانان به لحاظ مادی به حاشیهٔ جامعه رانده نشده‌اند، اما شاید به لحاظ عاطفی و معنوی احساس جدایی و انزوا می‌کنند. عضویت در یک فرقه می‌تواند به غلبه کردن بر احساس بیگانگی کمک کند.

### انواع جنبش‌های نوین دینی

روی والیس در کتاب صورت‌های بنیادی زندگی نوین دینی (Wallis 1984)، جنبش‌های نوین دینی را در سه مقولهٔ کلی دسته‌بندی کرده است. هرچند که حدود دو دهه از عمر سنخ‌شناسی والیس می‌گذرد، هنوز هم برای تمیزدادن میان جنبش‌های نوین دینی سودمند است. والیس جنبش‌های نوین دینی را به جنبش‌های جهان‌پذیر، جهان‌پرهیز، و جهان‌شکيب تقسیم می‌کند. این تقسیم‌بندی براساس رابطهٔ هر گروه معینی با جهان اجتماعی بزرگ‌تر صورت می‌گیرد.

## جنبش‌های جهان‌پذیر

جنبش‌های جهان‌پذیر<sup>۱</sup> بیش‌تر شبیه گروه‌های «خودیاری» یا «خوددرمانی» هستند تا شبیه گروه‌های دینی متداول. این جنبش‌ها غالباً فاقد مناسک، معابد و الهیات رسمی هستند و بیش‌تر به سعادت معنوی اعضای خود توجه دارند. همان‌طور که از نام این جنبش برمی‌آید، جنبش‌های جهان‌پذیر منکر جهان بیرون یا ارزش‌های آن نیستند. درعوض خواهان تقویت توانایی پیروان خود برای عمل‌کردن و موفق‌شدن در این جهان از طریق آزادساختن استعداد انسانی آنان هستند.

کلیسای طریق معرفت مثالی از این گروه‌ها به‌شمار می‌آید. کلیسای طریق معرفت که توسط ال. ران هوبارد پایه‌گذاری شد، از پایگاه اصلی خود در کالیفرنیا رشد و گسترش یافته و در کشورهای سراسر جهان طرفداران زیادی پیدا کرده است. پیروان طریق معرفت عقیده دارند که همه ما موجوداتی معنوی و روحانی هستیم اما سرشت روحانی خویش را فراموش کرده‌ایم. مردم از طریق تعالیمی که آن‌ها را به استعدادهای معنوی واقعی‌شان آگاه می‌سازد، می‌توانند قدرت فراطبیعی و از یادرفته خود را بازیابند، ذهن و روح خود را پاک و تمامی ظرفیت نهفته خویش را کشف کنند.

بسیاری از شاخه‌های جنبش موسوم به عصر نو<sup>۲</sup> در همین مقوله جنبش‌های جهان‌پذیر جای می‌گیرند. جنبش عصر نو از بطن ضدفرهنگ دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ سربرآورد و دربرگیرنده طیف وسیعی از عقاید، اعمال و روش‌های زندگی است. تعالیم غیرمسیحی ادیان بدوی سلت‌ها و سرخپوستان بومی آمریکا، انواع عرفان آسیایی و مراقبه ذن فقط شمار کوچکی از فعالیت‌هایی هستند که تحت عنوان عصر نو شناخته می‌شوند. اما به‌رغم التقاط‌گرایی ظاهری انواع فعالیت‌های جنبش عصر نو، همه آن‌ها به واسطه دیدگاه مشترک‌شان به وضعیت بشر و امکان بالقوه دگرگونی آن، با هم وحدت دارند. جامعه‌شناسی به‌نام پل هیلاس گفته است که جنبش عصر نو، بیش از هر چیز، به «روحانیت نفس» معتقد است - یعنی عقیده به مقدس‌بودن ضمیر نفس (Heelas 1996). گروه‌های عصر نویی پیروان خود را به کشف دوباره معنویت درونی خویش و دست‌کشیدن از زندگی ملوث به آلودگی - که در جریان اجتماعی‌شدن دامنگیر ما می‌شود - و در پیش‌گرفتن زندگی اصیل‌تر، تشویق می‌کنند.

یکی از مهم‌ترین تحولات جنبش عصر نو در سه دهه گذشته چیزی است که هیلاس آن را «معنویت سمیناری» می‌نامد. افرادی که خواهان تقویت روحانیت و معنویت خویش و کشف اعماق ماهیت و سرشت خویش هستند می‌توانند این کار را در محیط‌ها و شرایط ساخت‌یافته‌ای انجام دهند که منفصل از فعالیت‌ها و زندگی هر روزی آن‌ها است. به تبلیغی که برای یکی از این دوره‌ها شده توجه کنید (به نقل از Heelas 1996:60).

### کارگاه آموزشی هشت‌روزه

برای آن که بتوانید موانع زندگی خود را پشت سر بگذارید و کیفیت‌های زیر را تجربه کنید:

#### عشق، قدرت، ابراز وجود خلاق که به شما قدرت خواهد بخشید

(۱) برای تحقق همه اهداف و آرزوهای شخصی شما که جزو معنا و مقصود زندگی‌تان است

(۲) خدمت مؤثر به اجتماع انسانی - به افراد، خانواده‌ها، گروه‌ها، سازمان‌ها، شرکت‌ها و غیره - در مواقع بحران و

بی‌ثباتی اجتماعی و اقتصادی و تغییرات پرشتاب؛ به‌عبارت دیگر، مشارکت مؤثر در

#### دگرگونی‌های اجتماعی مورد نیاز ما

در این سیارهٔ خاکی

علی‌الظاهر، عرفان‌گرایی جنبش عصر نو تضاد فاحشی با جوامع مدرنی دارد که در آن‌ها مورد استقبال قرار گرفته است. پیروان جنبش‌های عصر نو خواهان روش‌های زندگی دیگری هستند که آن‌ها را قادر به مصاف‌دادن با چالش‌های مدرنیته کند. اما به گفتهٔ هیلاس فعالیت‌های عصر نو را نباید به‌سادگی فقط قطع علاقهٔ افراطی از زمان حال تعبیر کنیم، بلکه باید آن‌ها را بخشی از خط سیر فرهنگی کلی‌تری نیز بدانیم که در بعضی از جنبه‌های فرهنگ مرسوم نیز تجسم می‌یابد. در جوامع مدرن اخیر، افراد از خودمختاری و آزادی بی‌سابقه و بی‌همتایی برای رقم‌زدن به زندگی خویش برخوردارند. از این جهت، اهداف جنبش عصر نو کاملاً با عصر مدرن انطباق دارد: مردم تشویق می‌شوند که فراتر از ارزش‌ها و توقعات سنتی عمل کنند و زندگی خود را فعالانه و آگاهانه سپری کنند.

#### جنبش‌های جهان‌پرهیز

جنبش‌های جهان‌پرهیز<sup>۱</sup> برخلاف گروه‌های جهان‌پذیر، به‌شدت منتقد و مخالف جهان بیرون هستند. آن‌ها غالباً از پیروان خود می‌خواهند که سبک زندگی خود را کاملاً تغییر دهند - شاید از اعضای این گروه‌ها انتظار برود که زاهدانه زندگی کنند، یا پوشاک و آرایش موی خود را تغییر دهند یا رژیم غذایی خاصی داشته باشند. جنبش‌های جهان‌پرهیز اکثراً گروه‌های بسته و انحصاری هستند، که از این نظر با جنبش‌های جهان‌پذیر که معمولاً باز و پذیرنده‌اند، فرق دارند. بعضی از جنبش‌های جهان‌پرهیز دارای ویژگی‌های نهادهای تام (نک. صفحهٔ ۵۰۶) هستند؛ از اعضای این گروه‌ها انتظار می‌رود که هویت فردی خود را تابع هویت گروه کنند، به قواعد یا اصول اخلاقی سفت و سختی وفادار باشند و فعالیت در جهان بیرون را ترک گویند.

اکثر جنبش‌های جهان‌پرهیز در مقایسه با ادیان مرسوم قدیمی، وقت و تعهد بسیار بیش‌تری از پیروان خود طلب می‌کنند. هستند گروه‌هایی که برای جلب وفاداری تمام‌عیار افراد از روش «بمباران

1. world-rejecting movements



«محبت» استفاده می‌کنند. فردی که تصور می‌شود زمینه‌گرودین به این گروه‌ها را داشته باشد، آن‌قدر مورد مهر و محبت قرار می‌گیرد که به لحاظ عاطفی جذب این گروه شود. در واقع، بعضی از این جنبش‌های نوین دینی متهم به «شست‌وشوی مغزی» پیروان خود شده‌اند - منظور از شست‌وشوی مغزی کنترل کردن ذهن دیگران به شیوه‌ای است که توانایی تصمیم‌گیری مستقل را از آن‌ها سلب کند. بسیاری از فرقه‌ها و کیش‌های جهان‌پرهیز، از طرف مقامات دولت و رسانه‌ها و مردم به شدت زیر نظر قرار داشته‌اند. برخی از کیش‌های افراطی جهان‌پرهیز، توجه زیادی برانگیخته‌اند. گروه ژاپنی آئوم شینریکیو<sup>۱</sup> که در ۱۹۹۵ گاز مرگبار سارین را در تونل‌های زیرزمینی مترو توکیو رها کرد، به هزاران تن از مسافران بامدادی مترو صدمه زد. در ایالات متحده، گروه داویدین<sup>۲</sup> که پایگاه آن در واکوی تگزاس بود، پس از اتهام سوءاستفاده از کودکان و قاچاق اسلحه، درگیر رویارویی مرگباری با پلیس فدرال امریکا در ۱۹۹۳ شد.

### جنبش‌های جهان‌شکیب

سومین نوع جنبش‌های نوین دینی بیش‌ترین شباهت را به ادیان سنتی دارد. جنبش‌های جهان‌شکیب<sup>۳</sup> معمولاً بر اهمیت زندگی دینی درونی در مقابل علائق دنیوی تر تأکید می‌کنند. اعضای این گروه‌ها خواهان اعاده‌ی پاکی و خلوص روحی‌اند و معتقدند که این خلوص در محیط‌های دینی سنتی از دست رفته است. با این‌که پیروان گروه‌های جهان‌پذیر و جهان‌پرهیز غالباً سبک زندگی خویش را مطابق با فعالیت دینی خود تغییر می‌دهند، بسیاری از طرفداران جنبش‌های جهان‌شکیب به زندگی و پیشه‌ی هر روزی خود ادامه می‌دهند و هیچ تغییر مشهودی در آن ایجاد نمی‌کنند. پنتکاستالیسم<sup>۴</sup> یکی از مثال‌های جنبش جهان‌شکیب است. پنتکاستالیست‌ها معتقدند که ندای روح‌القدس را می‌توان از زبان افرادی شنید که این موهبت به آن‌ها اعطا شده است.

### جنبش‌های نوین دینی و دنیوی‌شدن

محبوبیت پایدار جنبش‌های نوین دینی، چالش دیگری در برابر فرضیه‌ی دنیوی‌شدن قرار می‌دهد. مخالفان این فرضیه با اشاره به تنوع و پویای جنبش‌های نوین دینی استدلال می‌کنند که دین و معنویت همچنان وجه اصلی زندگی مدرن باقی مانده است. با سستی‌گرفتن قدرت ادیان سنتی، دین به زوال نمی‌رود بلکه در مجراهای تازه‌ای جریان می‌یابد. اما همه‌ی دانش‌پژوهان با این سخن موافق نیستند. طرفداران فکر دنیوی‌شدن خاطر نشان می‌سازند که جنبش‌های نوین دینی فقط جایگاهی حاشیه‌ای در کل جامعه دارند، حتی اگر تأثیر ژرفی بر زندگی پیروان خود داشته باشند. جنبش‌های

1. Aum Shinrikyo

2. Dovidian

3. world accommodating movements

4. pentecostalism

نوبن دینی پراکنده و نسبتاً سازمان‌نیافته‌اند؛ همچنین از جابه‌جایی‌های فراوان اعضای خود رنج می‌برند چون مردم برای مدتی جذب یک جنبش می‌شوند و سپس به سمت جنبش تازه دیگری می‌روند. به استدلال آن‌ها، مشارکت در جنبش‌های نوبن دینی، در مقایسه با تعهد دینی جدی و واقعی، ظاهراً چیزی بیش از یک سرگرمی یا انتخاب سبک زندگی نیست.

### جنبش‌های هزاره‌ای

وجود هزاره‌باوری<sup>۱</sup> و جنبش‌هایی که عقاید هزاره‌ای دارند آشکارا نشان می‌دهد که دین به‌وفور الهام‌بخش مبارزه سیاسی و تغییر اجتماعی می‌شود. گروه‌های هزاره‌ای به گروه‌هایی گفته می‌شود که چشم‌انتظار رستگاری فوری و جمعی مؤمنان هستند، چه به دلیل تحول عظیمی که در زمان حاضر رخ می‌دهد، یا به سبب بازگشت عصری طلایی که تصور می‌رود در گذشته وجود داشته است. (اصطلاح «هزاره‌ای» در واقع برگرفته از سلطنت هزارساله مسیح است، هزارساله‌ای که در انجیل پیشگویی شده است.) جنبش‌های هزاره‌ای عمیقاً در تاریخ مسیحیت تنیده‌اند، و دو خاستگاه عمده داشته‌اند - در گذشته در میان فقرای مغرب‌زمین، و اخیراً در میان مردم استعمارشده سایر نقاط جهان.

### پیروان یواخیم

یکی از جنبش‌های هزاره‌ای اروپای قرون وسطی تحت عنوان مکتب یواخیم<sup>۲</sup> شناخته می‌شود که در سده سیزدهم شکوفا شد (Cohn 1970a, 1970b). در این دوره، ثروت و رونق اقتصادی اروپا به سرعت رو به افزایش می‌رفت و کلیسای کاتولیک حاکم روزبه‌روز ثروتمندتر می‌شد. بسیاری از پدران روحانی دیر و صومعه خویش را به قلعه‌های مجللی تبدیل کردند، اسقف‌ها کاخ‌هایی برای خویش بنا کردند که در آن با همان شکوه و جلال اربابان فئودال غیرروحانی زندگی می‌کردند، و پاپ‌ها دربارهای پر عظمتی داشتند. مکتب یواخیم در اعتراض علیه این گرایش‌های کلیسای رسمی شکل گرفت.

در اواسط سده سیزدهم، شماری از راهبان فرانسیسکن (که آیین آن‌ها بر پرهیز از لذت‌های مادی و ثروت تأکید داشت) شروع به اعتراض علیه اسراف‌کاری‌های مقامات کلیسا کردند. آن‌ها جنبش خود را بر پایه نوشته‌های پیشگویانه پدر یواخیم اهل فیور استوار کردند که حدود پنجاه سال پیش از آن در گذشته بود. از تفسیر نوشته‌های یواخیم این پیشگویی بیرون کشیده شد که در سال ۱۲۶۰، «روحانیان»، نامی که پیروان یواخیم بر خود نهاده بودند، سومین و آخرین عصر مسیحیت را آغاز خواهند کرد. و پس از این عصر سلطنت هزارساله مسیح فرامی‌رسد که در آن همهٔ ابنای بشر، بدون

1. millenarianism

2. Joachim

توجه به دین قبلی شان، در یک زندگی مسیحی پارسامنشانه و فقر خودخواسته، با هم متحد خواهند شد. طبق این پیشگویی، کلیسای موجود برجیده می‌شد و کشیشان به دست امپراتور آلمان قتل عام می‌شدند.

هنگامی که سال ۱۲۶۰ بدون وقوع این رویداد عظیم گذشت، تاریخ دوره هزاره به تعویق انداخته شد - و باز هم بارها و بارها به بعد موکول شد. اما از شور و شوق پیروان یواخیم کاسته نشد. روحانیان یواخیمی که از سوی مقامات کلیسا محکوم دانسته می‌شدند، کلیسای رسمی را فاحشه بابل و پاپ را دجال یا ضد مسیح و حیوان درنده خوری آخرالزمان می‌دانستند. آن‌ها در انتظار ظهور نجات‌دهنده‌ای بودند که از میان ایشان برمی‌خاست و به عنوان «پاپ فرشته‌خو» که برگزیده خدا است، بر تخت پاپ جلوس می‌کرد و تمام مردم جهان را به سوی زندگی توأم با فقر داوطلبانه هدایت می‌کرد. در میان گروه‌های درونی این جنبش، گروهی به رهبری فرا دولسینو<sup>۱</sup> وجود داشت که بیش از یک هزار مرد مسلح در اختیار داشت و در شمال ایتالیا با لشکریان پاپ به جنگ پرداختند تا آن‌که سرانجام شکست خوردند و قتل عام شدند. دولسینو به اتهام بدعت‌گذاری در دین زنده‌زنده سوزانده شد، اما تا سال‌های سال پس از آن نیز گروه‌های دیگری قیام کردند که مدعی بودند از او الهام گرفته‌اند.

### رقص ارواح

کیش رقص ارواح نمونه کاملاً متفاوتی از جنبش‌های هزاره‌ای است که در اواخر سده نوزدهم در میان سرخپوستان دشت‌های امریکای شمالی پا گرفت. غیبگویان قبایل سرخپوست‌ها گفته بودند که فاجعه عمومی عظیمی رخ خواهد داد که طی آن تمامی مهاجمان سفیدپوست با طوفان و زلزله و سیل و گردباد قلع و قمع خواهند شد. این رویداد عظیم از فرارسیدن دوره هزاره خبر می‌دهد. سرخپوستان زنده خواهند ماند و دوباره دشت‌های پوشیده از گله‌های بوفالو و سایر حیوانات شکاری را خواهند دید. پس از این فاجعه، همه تقسیمات قومی از بین خواهد رفت و هر سفیدپوستی که به این سرزمین پا بگذارد با سرخپوستان در صلح و صفا زندگی خواهد کرد. مراسم رقص ارواح در این ناحیه از اجتماعی به اجتماع دیگر گسترش یافت، همان‌طور که اخیراً نیز در گینه نو کیش‌های دینی از روستایی به روستای دیگر گسترش یافته‌اند. مراسم رقص ارواح که شامل خواندن آواز و اوراد و رسیدن به حالات جذبه‌مانند بود، تا اندازه‌ای بر پایه اندیشه‌های ناشی از تماس با مسیحیت و تا اندازه‌ای بر مبنای رقص خورشید سنتی سرخپوستان شکل گرفته بود که پیش از ورود سفیدپوستان رواج داشت. رقص ارواح پس از قتل عام موسوم به «زانوی زخمی» که در آن ۳۷۰ مرد و زن و کودک سرخپوست به دست سربازان سفیدپوست کشته شدند، از میان رفت.

1. Fra Dolcino

## ماهیت جنبش‌های هزاره‌ای

چرا جنبش‌های هزاره‌ای پدید می‌آیند؟ شماری از عناصر مشترکی را که اکثر یا همه این جنبش‌ها در آن سهیم‌اند، می‌توان شناسایی کرد. تقریباً در همه این جنبش‌ها شاهد فعالیت پیامبرانی هستیم (رهبران یا آموزگاران «الهام‌یافته») که از افکار و اندیشه‌های دینی مستقر استفاده می‌کنند و نیاز به احیای دوباره آن‌ها را اعلام می‌دارند. آن‌ها در صورتی که بتوانند چیزی را که دیگران فقط به صورت مبهم احساس می‌کنند در قالب کلمات بیان کنند و از احساسات برانگیزنده مردم بهره‌برداری کنند، می‌توانند با موفقیت پیروانی برای خود جمع کنند. پیشگویی‌هایی پیامبرانه [ناشی از الهام] همواره رابطه نیرومندی با ادیان رستگاری، مخصوصاً مسیحیت، داشته است و اکثر کسانی که جنبش‌های هزاره‌ای مناطق استعمارزده را رهبری کرده‌اند با عقاید و اعمال مسیحی آشنایی داشته‌اند. بسیاری از آن‌ها در واقع معلمان مبلغ دینی بوده‌اند که دین مورد پذیرش خود را علیه همان کسانی به کار گرفتند که آن را به ایشان تعلیم داده بودند.

جنبش‌های هزاره‌ای اغلب هنگامی پدیدار می‌شوند که یا تغییر فرهنگی مفرطی رخ داده باشد یا فقر و فلاکت به ناگهان افزایش یافته باشد (Worsley 1970). این جنبش‌ها معمولاً مردمانی را جذب می‌کنند که در نتیجه چنین تغییراتی به شدت احساس محرومیت می‌کنند، و اینک این جنبش‌ها آن‌ها را به دست‌کشیدن از پذیرش وضع موجود فرامی‌خوانند. در اروپای قرون وسطی، جنبش‌های هزاره‌ای معمولاً آخرین دستاویز مایوسانه کسانی بود که به ناگاه خود را در محرومیت و فلاکت می‌یافتند. برای مثال، در ایام قحطی و خشکسالی دهقانان به سمت پیروی از پیامبرانی کشیده می‌شدند که تصویری از «جهان واژگون‌شده» ارائه می‌کردند که در آن فقیران و محرومان سرانجام وارثان زمین می‌شدند. جنبش‌های هزاره‌ای در میان مردمان استعمارزده معمولاً هنگامی شکل می‌گیرد که فرهنگ‌های سنتی به دست استعمارگران غربی رو به نابودی می‌روند، همان‌طور که در مورد رقص ارواح رخ داد.

هزاره‌باوری را گاهی اساساً به عنوان طغیان فقیران علیه گروه‌های ممتاز (Lantenari 1963) یا قیام ستم‌دیدگان علیه قدرتمندان تعبیر و تفسیر کرده‌اند، و بدیهی است که در موارد زیادی این عامل نقش مؤثری داشته است. اما این دیدگاه بیش از اندازه ساده‌انگارانه است: بعضی از جنبش‌های هزاره‌ای، مثل جنبش روحانیان یوآخیمی، به واسطه عوامل و احساساتی شکل می‌گیرند که اساساً به محرومیت مادی ربطی ندارند.

## عقیده به آخرالزمان

جنبش‌های هزاره‌ای با عقاید آخرالزمانی<sup>۱</sup> نیز ارتباط دارند، یعنی عقیده به تعالیم ناشی از کشف و

1. apocalypticism

الهام درباره وقایعی که در پایان تاریخ رخ خواهد داد. جنبش‌های آخرالزمانی معتقدند که رویدادهای معینی در جهان اجتماعی نشانه فرارسیدن پایان کار جهان است. در دهه‌های اخیر همراه با نزدیک شدن هزاره جدید [سال ۲۰۰۰] جنبش‌های آخرالزمانی از نظر تعداد و ابعادشان رشد کرده‌اند. رویدادهایی مثل ظهور بیماری ایدز، سقوط کمونیسم، جنگ خلیج، خطر گرم شدن کره زمین و فاجعه زیست‌محیطی، و پیدایش فناوری نیرومند اطلاعات، همگی خوراکی برای این تخیلات آخرالزمانی بوده‌اند که «روزهای آخر» فرا رسیده‌اند (Robbins and Palmer 1997).

عقاید آخرالزمانی ممکن است هم صورت دینی و هم صورت دنیوی داشته باشد؛ برخی از دانش‌پژوهان معتقدند که با ورود به هزاره اخیر، مرز میان عقاید آخرالزمانی دینی و دنیوی به‌طور روزافزونی مغشوش‌تر شده است. بعضی از جنبش‌های آخرالزمانی اواخر سده بیستم مستقیماً از گروه‌های دینی مرسوم و مستقر منشعب شده‌اند، مثل مورمون‌یسم و کاتولیسیسم و آدونتیسم روز هفتمی<sup>۱</sup>. سایرین، مثل شاخه داودین‌ها، آئوم شنریکیو، دروازه بهشت و معبد خورشیدی، حاوی عناصر واضحی از تخیل و گفتمان دینی هستند اما در عین حال به عوامل دیگری مثل گسترش فناوری نیز توجه زیادی دارند. برخی هم گفته‌اند که «جنبش‌های غیردینی مثل جنبش محیط زیست و فمینیسم غالباً لحن آخرالزمانی پیدا می‌کنند درحالی‌که پدیده‌های دیگری مثل جنبش ضد جنگ، فمینیسم رادیکال، یا مخالفت با سقط جنین، ظاهراً هم ابعاد دینی و هم ابعاد دنیوی دارند.» (Robbins and Palmer 1997: 12).

## بنیادگرایی دینی

نیروگرفتن بنیادگرایی دینی علامت دیگری است که نشان می‌دهد فرآیند دنیوی شدن در جهان مدرن به پیروزی نرسیده است. اصطلاح بنیادگرایی<sup>۲</sup> را می‌توان در متن و زمینه‌های بسیار متفاوتی برای توصیف سرسپردگی و وفاداری سفت و سخت به مجموعه‌ای از اصول یا عقاید به‌کاربرد. بنیادگرایی دینی به معنای رویکرد آن دسته از گروه‌های دینی است که خواهان تفسیر لفظی و ظاهری متون یا کتاب‌های دینی اصلی هستند و معتقدند آموزه‌هایی که از چنین قرائتی به‌دست می‌آید باید در همه جنبه‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به‌کار بسته شود.

بنیادگرایان دینی معتقدند که فقط یک دیدگاه درباره جهان می‌تواند درست باشد و فقط دیدگاه آن‌ها است که حقیقت دارد: جایی برای ابهام یا تفسیرهای متعدد وجود ندارد. در جنبش‌های بنیادگرایی دینی، دسترسی به معنای درست و دقیق متون مقدس فقط به گروهی از «مفسران» ممتاز - مثل روحانیان، کشیشان یا سایر رهبران دینی - منحصر است. این امتیاز اقتدار زیادی - نه فقط در امور دینی بلکه در امور دنیایی نیز - به این رهبران می‌دهد. بنیادگرایان دینی به چهره‌های

1. Seventh-Day Adventism

2. fundamentalism

سیاسی نیرومندی در جنبش‌های مخالف تبدیل شده‌اند، هم در احزاب سیاسی اصلی (از جمله در ایالات متحده) و هم به‌عنوان رؤسای دولت (مثل ایران).

بنیادگرایی دینی پدیده نسبتاً تازه‌ای است - فقط طی دو یا سه دهه اخیر است که این اصطلاح کاربرد عمومی پیدا کرده است. بنیادگرایی دینی عمدتاً در واکنش به فرآیند جهانی شدن پدیدار شده است. هرجا نیروهای فرآیند مدرن شدن رفته‌رفته باعث تزلزل عناصر سنتی جهان اجتماعی - مثل خانواده‌ای هسته‌ای و سلطه مردان بر زنان - می‌شوند، بنیادگرایی به دفاع از عقاید سنتی برمی‌خیزد. در دنیای جهانی‌شونده‌ای که نیازمند دلیل و برهان عقلانی است، بنیادگرایی روی پاسخ‌های متکی بر ایمان و توسل به حقیقت شعاعی پافشاری می‌کند: بنیادگرایی همان سنت است که به شیوه‌ای سنتی از آن دفاع می‌شود. بنیادگرایی بیش‌تر به چگونگی دفاع از عقاید و توجیه عقاید مربوط می‌شود تا به محتوای خود این عقاید.

هرچند بنیادگرایی در برابر مدرنیته صف‌آرایی می‌کند، اما خود نیز برای دفاع از عقاید خویش روش‌های مدرن را به کار می‌گیرد. برای مثال، بنیادگرایان مسیحی در ایالات متحده از نخستین کسانی بودند که از تلویزیون برای ترویج تعالیم خویش استفاده کردند. بنیادگرایان اسلامی چچنی در جنگ با نیروهای روسی برای معرفی دیدگاه‌های خود به ایجاد پایگاه‌های اینترنتی دست زدند؛ رزمندگان هندو<sup>۱</sup> برای تقویت احساس «هویت هندویی» از اینترنت و پست الکترونیکی استفاده می‌کنند. در این بخش به بررسی دو شکل عمده بنیادگرایی دینی خواهیم پرداخت. در سی سال اخیر، بنیادگرایی اسلامی و مسیحی نیروی زیادی گرفته‌اند و در ترسیم خطوط اصلی سیاست‌های ملی و بین‌المللی نقش زیادی داشته‌اند.

### بنیادگرایی اسلامی

از میان نخستین متفکران جامعه‌شناسی، شاید فقط وبر می‌توانست تصور کند که یک دین سنتی همچون اسلام در چنان ابعادی از نو احیا شود که شالوده تحولات سیاسی مهمی در اواخر سده نوزدهم باشد؛ اما این درست همان چیزی است که در دهه ۱۹۸۰ در ایران رخ داد. در سال‌های اخیر، جنبش احیای اسلامی گسترش یافته و تأثیر شایانی روی کشورهای دیگری مثل مصر، سوریه، لبنان، الجزایر، افغانستان و نیجریه گذاشته است. چگونه می‌توان این احیای گسترده اسلام را تبیین کرد؟

برای فهم این پدیده، باید هم به جنبه‌های گوناگون اسلام به‌عنوان یک دین سنتی و هم به تغییرهای غیردینی مؤثر بر کشورهای مدرنی که نفوذ اسلام در آن‌ها همه‌گیر است، توجه کنیم. اسلام، همچون مسیحیت، دینی است که همیشه مشوق عمل و مبارزه سیاسی بوده است: قرآن - کتاب مقدس مسلمانان - آکنده از تشویق مؤمنان به «جهاد در راه خدا» است. این جهاد مبارزه‌ای

1. Hindutwa

است که هم علیه کسانی که ایمان نمی‌آورند و هم علیه کسانی که در اجتماع مسلمانان فساد و تباهی به بار می‌آورند، انجام می‌گیرد. در طول قرن‌های متمادی، پی‌درپی، نسل‌هایی از مصلحان مسلمان وجود داشته‌اند و اسلام به اندازه مسیحیت دچار تقسیمات و انشعاب‌های درونی شده است.

تشیع از همان آغاز تاریخ اسلام از پیکره اصلی اسلام ارتدکس جدا شد و هنوز هم نفوذ و تأثیر خود را حفظ کرده است. تشیع از سده شانزدهم میلادی به بعد دین رسمی ایران بوده و همچنین سرچشمه افکار و عقایدی است که انقلاب ایران را به پیش راندند. شیعیان ریشه‌های تاریخی خود را به امام علی [ع] منسوب می‌کنند که یکی از رهبران دینی و سیاسی سده هفتم میلادی بود و به عقیده شیعیان خود را خالصانه وقف خداوند کرده بود و صفات و کرامات اخلاقی برجسته‌ای داشت که در میان حکام و رهبران دنیا دوست آن دوره بی‌همتا بود. فرزندان علی [ع] نیز رهبران برحق دنیای اسلام دانسته می‌شدند زیرا عضو خاندان پیامبر اسلام بودند، و همین وجه تمایز آن‌ها از خاندان‌هایی بود که عملاً قدرت را در اختیار داشتند. شیعیان اعتقاد دارند که حکومت برحق وارث محمد [ص] سرانجام استقرار خواهد یافت و به ظلم و بی‌عدالتی حکومت‌های موجود پایان خواهد داد. وارث محمد [ص] پیشوایی است که مستقیماً از سوی خداوند هدایت می‌شود و براساس احکام قرآن حکومت خواهد کرد.

علاوه بر ایران، جمعیت‌های بزرگی از شیعیان در سایر کشورهای خاورمیانه مثل عراق، ترکیه، و عربستان سعودی - و هند و پاکستان - وجود دارد. اما رهبری اسلامی در این کشورها در دست اکثریت اهل تسنن است. مسلمانان سنی پیرو «صراط مبین»<sup>۱</sup> هستند که مجموعه‌ای از سنت‌های برگرفته از قرآن است که برخلاف دیدگاه‌های سخت‌گیرتر شیعیان با انواع و اقسام عقاید گوناگون مدارا و تسامح می‌کند.

### اسلام و غرب

در خلال قرون وسطی جنگ و ستیز کم‌وبیش دائمی میان اروپای مسیحی و دولت‌های مسلمان، که کنترل بخش‌های بزرگی از اسپانیا، یونان، یوگسلاوی، بلغارستان و رومانی امروز را در اختیار داشتند، در جریان بود. اروپایی‌ها اکثر سرزمین‌هایی را که به دست مسلمانان فتح شده بود، بازپس گرفتند و بعدها با قدرت‌گرفتن غربی‌ها در سده‌های هیجدهم و نوزدهم، بسیاری از سرزمین‌های مسلمانان در افریقای شمالی مستعمره غرب شد. این واژگونه‌شدن رابطه اسلام و غرب برای دین و تمدن مسلمانان فاجعه بزرگی به‌شمار می‌رفت، دین و تمدنی که از نظر مسلمانان پیشرفته‌ترین و بالاترین دین و تمدن در جهان است. در اواخر سده نوزدهم، ضعف جهان اسلام در ایستادگی مؤثر در برابر گسترش فرهنگ غربی موجب پیدایش جنبش‌های اصلاح‌طلبی شد که در پی احیای اسلام و

۱. Beaten Path، به معنای راهی است که در اثر رفت‌وآمد زیاد، کوبیده شده و کاملاً آشکار و واضح است.

باز یافتن قدرت و خلوص اولیه آن بودند. فکر اصلی این بود که اسلام باید با تکیه به هویت مستقل عقاید و اعمال خود در برابر چالش غرب و اکنش نشان دهد.

این فکر در طول سده بیستم به شیوه‌های گوناگونی بسط داده شد، و پس‌زمینه‌ای برای «انقلاب اسلامی» ایران در ۹-۱۹۷۸ ایجاد کرد. انقلاب اسلامی در ابتدا از مبارزه داخلی یا شاه ایران آغاز شد؛ شاه سعی داشت براساس سرمشرق غربی دست به نوسازی کشور بزند - برای مثال از طریق اصلاحات ارضی، دادن حق رأی به زنان و توسعه آموزش و پرورش غیردینی. جنبشی که موجب سرنگونی شاه شد، به دست مردمی با علائق و منافع گوناگون به سرانجام رسید. مردمی که کاملاً همگون نبودند، اما چهره اصلی و مسلط در این میان آیت‌الله خمینی بود که تفسیری تازه و انقلابی از افکار شیعی به عمل می‌آورد.

پس از پیروزی انقلاب، آیت‌الله خمینی حکومتی را پایه‌گذاری کرد که براساس قانون سنتی اسلامی [فقه] سازمان یافته بود. دین، همان‌طور که در

قرآن تأکید شده بود، پایه و اساس مستقیم کل حیات اقتصادی و اجتماعی شد. حاکمیت این قانون اسلامی - شریعت - که از نو زنده شده بود، با نگرشی بسیار ملی‌گرایانه همراه بود که مخصوصاً در برابر نفوذ غرب قد علم می‌کرد.

هدف جمهوری اسلامی در ایران این بود که دولت را سراپا اسلامی کند - حکومت و جامعه را چنان سازماندهی کند که تعالیم اسلامی در همه حوزه‌ها حاکم شود. اما این فرآیند کامل نشده است



سه تن از برجسته‌ترین رهبران «انقلاب اسلامی» در ایران - آیت‌الله خمینی، آیت‌الله علی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی - از فراز پوستری در یکی از خیابان‌های تهران به پایین می‌نگرند.



و نیروهایی وجود دارند که علیه آن عمل می‌کنند. زیبیده (Zubaida 1996) سه گروه را در ایران شناسایی کرده است که با یکدیگر در ستیز و کشمکش هستند. تندروها خواهان استمرار و تعمیق انقلاب اسلامی هستند. آن‌ها همچنین معتقدند که باید انقلاب را فعالانه به سایر کشورهای اسلامی صادر کرد. محافظه‌کاران عمدتاً از مقامات و مسئولان دینی حاکم تشکیل می‌شوند که فکر می‌کنند انقلاب به حد کافی پیش رفته است. عملگرایان طرفدار انجام اصلاحات در بازار اقتصاد و گشودن درهای اقتصاد به روی سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی‌اند. این دسته مخالف تحمیل سختگیرانه قوانین اسلامی به زنان، خانواده‌ها و نظام قضایی هستند.

این تعارض‌ها و اختلاف‌نظرهای داخلی در جامعه ایران در دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی با وضوح تمام آشکار شد. خاتمی رئیس‌جمهور اصلاح‌طلبی است که همفکران و متحدان او در انتخابات فوریه ۲۰۰۰ کنترل پارلمان ایران را نیز در اختیار گرفتند.

### گسترش احیای اسلامی

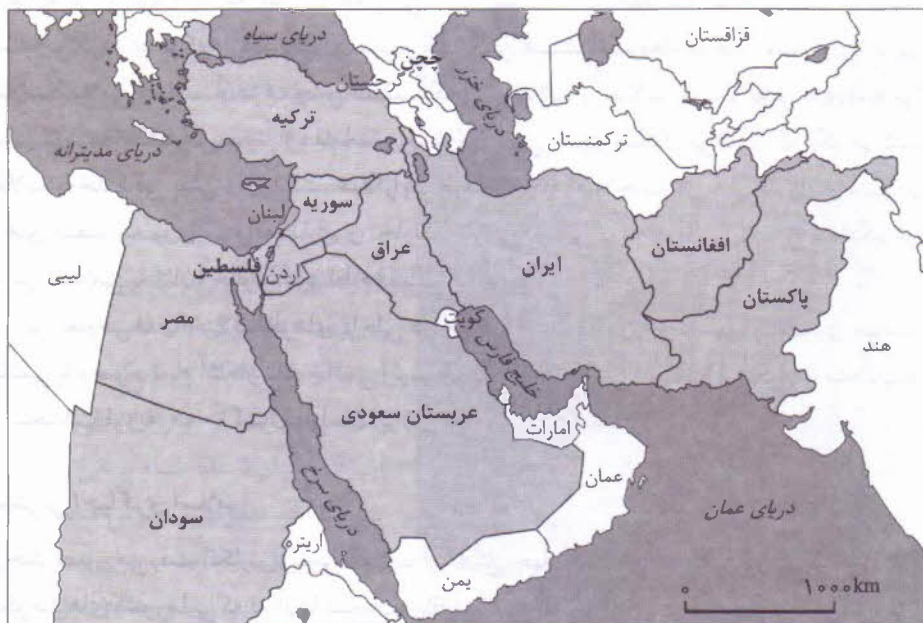
هرچند تصور می‌رفت افکار زیربنایی انقلاب ایران کل جهان اسلام را در برابر غرب متحد کند، حکومت‌های کشورهای دیگری که در آن‌ها شیعیان در اقلیت‌اند با انقلاب اسلامی در ایران متحد و هم‌پیمان نشده‌اند. با این حال، گرایش‌های اسلامی در اکثر این کشورها محبوبیت شایانی کسب کرده است و شکل‌های گوناگون احیای اسلامی در سایر نقاط نیز از آن الهام گرفته است.

با این‌که جنبش‌های اسلامی در بسیاری از کشورهای شمال آفریقا، خاورمیانه و جنوب آسیا، در طول ده پانزده سال گذشته نفوذ زیادی کسب کرده‌اند، اما فقط در دو کشور دیگر توانسته‌اند به قدرت برسند (شکل ۴.۱۷). سودان از سال ۱۹۸۹ تحت حکومت جبهه رستگاری ملی حسن الترابی بوده است، و حکومت بنیادگرای طالبان نیز در ۱۹۹۶ کنترل دولت تکه‌تکه افغانستان را به دست گرفت. در بسیاری از کشورهای دیگر، گروه‌های اسلامی نفوذ زیادی دارند اما هنوز نتوانسته‌اند به قدرت برسند. برای مثال، در مصر، ترکیه، و الجزایر دولت و ارتش قیام‌های اسلامی را سرکوب کرده‌اند.

خیلی‌ها نگران این هستند که جهان اسلام به سمت رویارویی و جنگ با مناطقی از جهان می‌رود که به دینی غیر از اسلام اعتقاد دارند. ساموئل هانتینگتون<sup>۱</sup> که دانشمند علوم سیاسی است، این استدلال را پیش کشیده است که نبرد میان دیدگاه‌های غربی و اسلامی بخشی از «جنگ تمدن‌ها» است که با پایان جنگ سرد و جهانی شدن فزاینده در سراسر جهان گسترش خواهد یافت. دیگر دولت‌ها نیستند که بازیگر اصلی صحنه روابط بین‌المللی‌اند؛ بنابراین رقابت‌ها و تعارض‌ها در میان فرهنگ‌ها یا تمدن‌های بزرگ‌تر به وقوع خواهد پیوست.

پیش از این مثال‌هایی از این تضادها و کشمکش‌ها را در یوگسلاوی سابق، بوسنی و کوزوو

1. Samuel Huntington



### اسلام‌گرایان در رأس قدرت

۱. ایران: آیت‌الله خمینی در ۱۹۷۹ شاه را سرنگون ساخت.
۲. سودان: از سال ۱۹۸۹ تحت حکومت جبهه رستگاری ملی حسن‌الترابی.
۳. افغانستان: طالبان از ۱۹۹۶ قدرت خویش را تثبیت کردند.

### اسلام‌گرایان به‌عنوان اپوزیسیون

۱. مصر: اخوان‌المسلمین و جماعت اسلام پاکستان، سرسلسله «اسلام سیاسی» بودند.
۲. عربستان سعودی: پادشاهی اسلامی که در برابر تلاش‌های مخالفان متعصب برای براندازی آن ایستادگی می‌کند.
۳. ترکیه: دموکراسی غربی‌مانندی که اسلام‌گرایان غیرخوشونت‌طلب را که با روش‌های دموکراتیک به قدرت رسیده بودند، از قدرت خلع کرد.
۴. عراق و سوریه: حکومت‌های توتالیتری که قیام‌های اسلام‌گرایان را سفاکانه قلع و قمع کرده‌اند.
۵. فلسطین: رزمندگان حماس، شوق وطن‌پرستی را با دین پیوند زده‌اند.
۶. پاکستان: مدت‌هاست که اسلام‌گرایان «میان‌رو» بیش از سایر کشورهای مسلمان از حق قانونی فعالیت سیاسی برخوردارند.
۷. چین: مبارزه مصیبت‌بار برای استقلال از مسکو، سنگری برای بنیادگرایان اسلامی فراهم ساخته‌اند.
۸. نیجریه و مالزی: دو کشور «حاشیه-ای» جهان اسلام که در آن‌ها اسلام-گرایی در حال رشد است.

شکل ۴.۱۷ حکومت‌ها و اپوزیسیون‌های اسلامی.

منبع: Guardian, 15 Feb. 2000, p. 18

دیدیم، که در آن‌ها جنگ بین مسلمانان بوسنی و اهالی آلبانیایی کوزوو و صرب‌ها که نماینده فرهنگ مسیحی ارتدکس هستند، درگرفت. چنین رویدادهایی موجب هوشیاری و آگاهی مسلمانان نسبت به اجتماع جهانی مسلمانان شده است؛ همان‌طور که ناظران اشاره کرده‌اند «بوسنی نقطه آغاز اتحاد مسلمانان جهان شده است... بوسنی باعث پیدایش و تشدید احساس قطبی شدن و رادیکالیزه شدن جهان در جوامع مسلمان، و درعین حال موجب تقویت احساس مسلمان بودن در میان آن‌ها شده است» (Ahmed and Dornan 1994: 7-8).

سایر ناظران چنین استدلال می‌کنند که خطر برطرف شده است و بنیادگرایی اسلامی در حال هزیمت و عقب‌نشینی است. کسانی که این دیدگاه را دارند معتقدند که بنیادگرایی اسلامی اکنون دیگر بختی برای به قدرت رسیدن در کشورهای اسلامی ندارد. در مواردی هم که بنیادگرایی اسلامی به موفقیت رسیده است، مثل ایران، نتوانسته سرمشق پویا و جذابی برای سایر کشورها و دولت‌ها ارائه دهد. اکنون حتی ایران هم ظاهراً در حال آزمایش دموکراتیک‌سازی کشور در ابعاد محدود است. اما اشتباه است که تصور کنیم بنیادگرایی اسلامی رو به فتور می‌رود. اکنون در آغاز سده بیست و یکم، اپوزیسیون اسلامی در کشورهایایی مثل مالزی و اندونزی در حال شکل‌گیری است و در چند ایالت و استان نیجریه نیز اخیراً اقدام به پیاده کردن قانون شریعت کرده‌اند، و جنگ در چین با مشارکت رزمندگان مسلمانی همراه شده که حامی تأسیس حکومت اسلامی در قفقاز هستند. در بیرون از جهان اسلام نمادها و حجاب اسلامی به علائم هویتی مهمی برای شمار زیادی از مسلمانان تبدیل شده است. رویدادهایی مثل جنگ خلیج و بحران مربوط به انتشار آیه‌های شیطانی سلمان رشدی موجب واکنش‌های مختلف ولی شدیدی در جهان اسلام شده است که یا علیه غرب یا در پاسخ به غرب بوده‌اند.

احیاگری اسلامی را نمی‌توان به سادگی فقط برحسب دین درک کرد؛ بلکه تا اندازه‌ای باز نمود واکنشی علیه تأثیر غرب است و جنبشی است که داعیه‌های ملی یا فرهنگی دارد. نمی‌توان به سادگی گفت که احیاگری اسلامی، حتی در بنیادگراترین صورت‌هایش، باید فقط به منزله احیای دوباره افکار سنتی قلمداد شود. واقعیت قضیه بسیار پیچیده‌تر از این است. کردوکارها و شیوه‌های سنتی زندگی احیا شده‌اند، ولی با علائق و دغدغه‌هایی نیز درآمیخته‌اند که قطعاً به عصر مدرن تعلق دارند.

### بنیادگرایی مسیحی

رشد سازمان‌های دینی بنیادگرای مسیحی در بریتانیا و اروپا، مخصوصاً در ایالات متحده، یکی از درخور توجه‌ترین ویژگی‌های سی سال گذشته بوده است. بنیادگراها معتقدند که «انجیل، مستقیماً، کتاب راهنمای کارگشایی برای سیاست، حکومت، تجارت، خانواده‌ها، و همه امور نوع بشر است (Capps 1990). بنیادگراها انجیل را بری از خطا و لغزش می‌دانند - محتوای انجیل همانا بیان حقیقت ملکوتی است. مسیحیان بنیادگرا معتقد به آسمانی بودن مسیح‌اند و رستگاری روح افراد را با

پذیرش مسیح به‌عنوان منجی ممکن می‌دانند. مسیحیان بنیادگرا ترویج پیام مسیحیت و مشرف‌ساختن غیرمسیحیان به مسیحیت را رسالت خویش می‌دانند.

بنیادگرایی مسیحی واکنشی است علیه الهیات لیبرال و طرفداران «انسان‌گرایی غیردینی» - کسانی که «طرفدار آزادی عقل، امیال و غرایز و مخالف ایمان و پیروی از فرمان خداوند هستند» (Kepel 1994: 133). بنیادگرایی مسیحی در برابر «بحران اخلاقی» ناشی از مدرن‌شدن - افول خانواده سنتی، به‌خطر افتادن اخلاق فردی، رابطه سست انسان و خدا - صف‌آرایی می‌کند.

در ایالات متحده جری فالول<sup>۱</sup>، بنیانگذار سازمان مورال میجریتی<sup>۲</sup>، و سایر بنیادگرایان مسیحی، دستورالعملی برای پیروان خود تهیه کرده‌اند. مبارزه علیه سقط جنین، حمایت از برگزاری مراسم دعا در مدارس و پشتیبانی از ارزش‌های خانواده، کم‌کم به عنصر اصلی این جنبش که تحت عنوان «راست نوین مسیحی» شناخته می‌شود، تبدیل شده است. با رئیس‌جمهور شدن رونالد ریگان در ۱۹۸۰، راست نوین مسیحی به‌صورت مستقیم‌تری وارد سیاست شد. اعمال نفوذ در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، بهترین راه برای مسیحی‌سازی دوباره جامعه آمریکا و پشتیبانی از افراد در برابر تهدید دنیوی شدن قلمداد شد. فالول هشدار می‌داد که: «پنج مسئله بزرگ وجود دارند که نتایج و پیامدهای سیاسی دارند و امریکایی‌های اخلاق‌گرا باید آماده مقابله با آن‌ها باشند: سقط جنین، همجنس‌خواهی، پورنوگرافی، انسان‌گرایی، و خانواده گسسته» (Kepel 1994). راست نوین مسیحی، برای آغاز اقدامی قطعی، ابتدا متوجه مدارس کشور شد، و شروع به اعمال فشار روی سیاست‌گذاران درباره محتوای برنامه‌های درسی مدارس و تلاش برای حذف ممنوعیت اجرای مراسم دعا در مدارس کرد و به‌سرعت از گروه عملیات نجات، که سازمانی ستیزه‌جو است که به درمانگاه‌های سقط جنین حمله می‌کند، حمایت کرد.

مبلغان سرشناس راست نوین مسیحی چند دانشگاه تأسیس کردند تا نسل تازه‌ای از «ضد‌نخبگان» را پرورش دهند که با عقاید بنیادگرایانه مسیحی تحصیل کرده بودند و قادر بودند در رسانه‌ها، دانشگاه‌ها، سیاست و هنرها، به موقعیت شامخی برسند. دانشگاه لیبرتی<sup>۳</sup>، دانشگاه اورال رابرتز<sup>۴</sup>، دانشگاه باب جونز<sup>۵</sup>، و بقیه، رشته‌های متعارف دانشگاهی را ارائه می‌دادند که البته در چهارچوب پذیرش کامل انجیل تدریس می‌شدند. در این دانشگاه‌ها ضوابط اخلاقی سفت و سختی شامل حال زندگی خصوصی دانشجویان می‌شد و روابط جنسی را فقط به سمت ازدواج هدایت می‌کردند.

برای هر کسی که مدتی را در مجتمع دانشگاه لیبرتی گذرانده باشد، همه‌چیز بسیار تماشایی است. خوابگاه‌های پسران و دختران جدا از هم است، و نظارت سختی اعمال

1. Jerry Falwell

2. Moral Majority

3. Liberty University

4. Oral Roberts University

5. Bob Jones University

می‌شود که آمیزه‌ای از اجبار و کف نفس است. بوسه فرانسوی ممنوع است و هرگونه رابطه جنسی بین دانشجویان مجرد با اخراج مجازات می‌شود. (زوج‌های متأهل در شهرک زندگی می‌کنند.) اما بوسیدن گونه مجاز است و دانشجویان آزادند که دست یکدیگر را بگیرند اما نمی‌توانند دست خود را دور کمر یکدیگر بیندازند. وقتی یک غریبه در این باره از دانشجویان پرس‌وجو کند آن‌ها از این کف‌نفس جنسی دفاع می‌کنند؛ آن‌ها معتقدند که ممنوعیت و سرکوب کامل روابط پسر و دختر حتماً به انحراف، مخصوصاً همجنس‌بازی منجر می‌شود که (به گفته آن‌ها) در یکی از دانشگاه‌های بنیادگرای دیگر که حتی لاس‌زدن هم ممنوع است کاملاً رواج دارد. از طرف دیگر، هرگونه تجلی میل جنسی برخلاف روح اهداف آموزشی این دانشگاه است (Kepel 1994: 135).

جنبش بنیادگرایی مسیحی در ایالات متحده حامیانی از سراسر کشور دارد، اما عنصر منطقه‌ای نیرومندی در آن وجود دارد. جنوب آمریکا تحت عنوان «نوار انجیل» شناخته شده است - سرزمینی که در جنوب مناطق کشاورزی «نوار احشام» و «نوار پنبه» و «نوار ذرت» واقع شده است. بسیاری از سرشناس‌ترین و پرنفوذترین موعظه‌گران انجیل آمریکا در ایالت‌های جنوبی و غرب میانه ویرجینیا، اکلاهما و کالیفرنیا شمالی هستند. پرنفوذترین گروه‌های بنیادگرا در ایالات متحده عبارت‌اند از کنوانسیون باپتیست‌های جنوب، هیئت‌های خداوند، و آدونتیست‌های روز هفتم.

#### «کلیسای الکترونیک»

به گفته ژیل کپل، بنیادگرایان آمریکایی در استفاده از روزآمدترین زبان و فناوری برای ترویج پیام خویش مهارت فوق‌العاده‌ای دارند (Kepel 1194). البته این سنت تازه‌ای نیست - موعظه‌گران بنیادگرا و انجیلی در دوره پیش از رادیو در همه نواحی روستایی آمریکا می‌گشتند و در مزارع و زیر چادرها گردهمایی‌هایی برپا می‌کردند. با پیدایش رادیو، این واعظان توانستند خطابه‌های هفتگی خود را به سمع توده‌های مخاطبان برسانند. با این حال، با پیدایش تلویزیون بود که بزرگ‌ترین فرصت برای نشر دیدگاه‌های بنیادگرایان به وجود آمد.

رسانه‌های الکترونیکی مهم‌ترین نقش را در تغییراتی داشتند که از دهه ۱۹۶۰ به این سو در ایالات متحده روی دین اثر گذاشته‌اند. عالیجناب بیلی گراهام نخستین کسی بود که مرتباً از طریق امواج صوتی موعظه می‌کرد، و با استفاده مؤثر از رسانه‌ها بود که این واعظ باپتیست پیروان زیادی پیدا کرد. در طول بیست سال گذشته به نحو فزاینده‌ای شاهد استفاده سیستماتیک و ماهرانه رسانه‌ها برای نشر پیام‌های دینی و جمع‌آوری پول برای سازمان‌های دینی بوده‌ایم. «کلیسای الکترونیک» - سازمان‌هایی دینی که اساساً از طریق رسانه‌ها عمل می‌کنند نه از طریق

گرا ترویج پیام مسیحیت و  
«انسان‌گرایی غیردینی» -  
وی از فرمان خداوند هستند»  
از مدرن شدن - افول خانواده  
ایی می‌کند.

و سایر بنیادگرایان مسیحی،  
حمایت از برگزاری مراسم دعا  
جنبش که تحت عنوان «راست  
مدن رونالد ریگان در ۱۹۸۰،  
ل نفوذ در تصمیم‌گیری‌های  
بانی از افراد در برابر تهدید  
ود دارند که نتایج و پیامدهای  
آن‌ها باشند: سقط جنین،  
(Kepel). راست نوین مسیحی،  
مال فشار روی سیاست‌گذاران  
عیت اجرای مراسم دعا در  
است که به در مانگاه‌های سقط

نسل تازه‌ای از «ضد‌نخبگان» را  
بودند در رسانه‌ها، دانشگاه‌ها،  
گاه اورال رابرتز<sup>۴</sup>، دانشگاه باب  
در چهارچوب پذیرش کامل  
سختی شامل حال زندگی  
هدایت می‌کردند.

نده باشد، همه چیز بسیار  
ست، و نظارت سختی اعمال

1. Jerry Falwell
3. Liberty University
5. Bob Jones University

گردهمایی‌های محلی - پا به عرصه گذاشته است. اکنون از طریق ارتباطات ماهواره‌ای، برنامه‌های دینی در سراسر جهان، چه در کشورهای درحال توسعه و چه در سایر جوامع صنعتی، پخش می‌شوند. بنیادگرایان و سایر گروه‌هایی که خواهان تغییر دادن کیش نامعتقدان به مسیحیت‌اند، پیشگامان اصلی کلیسای الکترونیک بوده‌اند. یکی از دلایل این امر، موفقیت «تک‌ستاره‌ها» است، یعنی موعظه‌گران الهام‌بخشی که بر مبنای جاذبه شخصی خود پیروانی پیدا می‌کنند. بعضی از این واعظان به بهترین وجه برای کار با رسانه‌های الکترونیک مناسب‌اند، چون از این طریق می‌توانند کیفیات کاریزمایی خود را به هزاران یا حتی میلیون‌ها نفر نمایش دهند. علاوه بر بیلی گراهام<sup>۱</sup>، «واعظان الکترونیک» دیگری در ایالات متحده مثل اورال رابرتز<sup>۲</sup>، جری فالول، جیمی سواگارت<sup>۳</sup>، پت رابرتسون<sup>۴</sup>، و جیم باکر<sup>۵</sup> و همسر سابقش تامی فی<sup>۶</sup>، رسانه‌ها را مشغله اصلی خویش کرده‌اند و تقریباً به‌طور کامل با اتکاء به رسانه‌های الکترونیک به دنبال جلب پیروان تازه‌اند.

بعضی از پخش‌کنندگان برنامه‌های دینی، از جمله جیم و تامی باکر و جیمی سواگارت، گرفتار رسوایی‌های جنسی یا مالی شدند که لطمه‌های جدی به شهرت‌شان وارد کرد. از آن‌جا که جایگاه چنین افرادی متزلزل شده است، برخی معتقدند که روزهای اوج نفوذ و تأثیر کلیسای الکترونیک سپری شده است. شاید درست باشد که گروه‌های احیاگر و بنیادگرا در حال از دست دادن موقعیت مسلط خویش‌اند، اما پیوندهای وسیع‌تری که میان سازمان‌های دینی و رسانه‌های الکترونیک وجود دارد خاتمه نیافته است. همان‌طور که در فصل ۱۵ دیدیم، تلویزیون و رادیو و سایر رسانه‌های ارتباط الکترونیک بیش‌ترین نفوذ را در دنیای مدرن دارند، و این امر قطعاً همچنان موجب پخش برنامه‌های دینی از طریق این رسانه‌ها خواهد شد.

موعظه کردن دین از رسانه‌های الکترونیک مخصوصاً در امریکای لاتین رواج یافته است، یعنی جایی که برنامه‌های امریکای شمالی نیز نمایش داده می‌شود. در نتیجه، بعضی جنبش‌های پروتستانی که اکثر آن‌ها از زمره پنتکاستال‌ها هستند، تأثیر نمایانی بر کشورهای مثل شیلی و برزیل که کاملاً کاتولیک‌اند، گذاشته‌اند.

## نتیجه

در این عصر جهانی شدن که به گفت‌وگو و تفاهم دوجانبه نیاز مبرمی وجود دارد، بنیادگرایی دینی می‌تواند نیروی مخربی باشد. بنیادگرایی روی لبه امکان خشونت حرکت می‌کند - در مورد بنیادگرایی اسلامی و مسیحی مثال‌های فراوانی از خشونت‌های ملهم از ایمان دینی را می‌توان یافت. طی همین چندسال گذشته، درگیری‌های خشونت‌باری میان گروه‌های مسلمان و مسیحی در لبنان،

1. Billy Graham  
3. Jimmy Swaggart  
5. Jim Bakker

2. Oral Roberts  
4. Pat Robertson  
6. Tommy Foye

اندونزی و سایر کشورها به وقوع پیوسته است. اما در دنیایی که به نحو فزاینده‌ای جهان‌شهری می‌شود، مردمانی با سنت‌ها و باورهای متفاوت بیش از همیشه در تماس و معاشرت با یکدیگر قرار می‌گیرند. در زمانه‌ای که پذیرش بی‌چون و چرای کورکورانه اندیشه‌های سنتی رو به افول می‌رود، همه ما باید بیاموزیم که اندیشمندانه‌تر و با سعه صدر بیش‌تری زندگی و رفتار کنیم - یعنی بحث و گفت‌وگو بین مردمی که عقاید مختلفی دارند لازم و ضروری است. راه اصلی کنترل یا حذف خشونت فقط همین بحث و گفت‌وگو است.

### خلاصه مطالب

۱. دین در همه جوامعی که می‌شناسیم وجود داشته و دارد، هرچند که عقاید و اعمال دینی در فرهنگ‌های گوناگون متفاوت است. همه ادیان مجموعه نمادهایی دارند که احساس خضوع و خشوع برمی‌انگیزند و با مناسک و شعاری ربط دارند که اجتماع مؤمنان برگزار می‌کنند.
۲. توتم‌پرستی و روح‌باوری از انواع رایج دین در فرهنگ‌های کوچک‌ترند. در توتم‌پرستی، یکی از گونه‌های جانوران یا گیاهان دارای قدرت‌های فراطبیعی تصور می‌شود. روح‌باوری به معنای عقیده به ارواح یا اشباحی است که در همین جهان انسان‌ها سکونت دارند و گاهی جسم و جان انسان‌ها را تسخیر می‌کنند.
۳. پرنفوذترین ادیان توحیدی (ادیانی که در آنها فقط یک خدا وجود دارد) در تاریخ جهان عبارت‌اند از یهودیت، مسیحیت و اسلام. چندخدایی (عقیده به چندین خدا) در سایر ادیان رواج دارد. در بعضی از ادیان، مثل آیین کنفوسیوس، هیچ خدا یا موجود مافوق طبیعی وجود ندارد.
۴. رهیافت‌های جامعه‌شناسانه به دین اکثراً تحت تأثیر اندیشه‌های سه متفکر «کلاسیک» یعنی مارکس، دورکیم و وبر بوده است. هر سه نفر معتقد بودند که دین اساساً یک توهم است. بنا به عقیده آن‌ها دنیای «دیگری» که دین آن را خلق می‌کند همان دنیای خودمان است که از پشت عینک نمادگرایی دینی به شکل دیگری درآمده است. از نظر مارکس، دین حاوی عنصر ایدئولوژیک نیرومندی است؛ دین نابرابری‌های ثروت و قدرت در جامعه را توجیه می‌کند.
- از نظر دورکیم، دین از این جهت اهمیت دارد که به همبستگی اجتماعی منجر می‌شود، مخصوصاً با تضمین گردهمایی و ملاقات پیوسته مردم برای صحنه‌گذاردن بر عقاید و ارزش‌های مشترک.
- از نظر وبر، دین به واسطه نقشی که در تغییر اجتماعی ایفا می‌کند اهمیت دارد، مخصوصاً در رشد و توسعه سرمایه‌داری غربی.
۵. سازمان‌های دینی چهار نوع اصلی دارند. کلیساها دستگاه‌های دینی بزرگ و استقرار یافته‌ای هستند که معمولاً ساختار بوروکراتیک رسمی و سلسله‌مراتبی از مقامات دینی دارند. فرقه‌ها، گروه‌های کوچک‌تر و غیررسمی‌تر مؤمنانی هستند که معمولاً برای اصلاح و احیای دوباره یک کلیسای مستقر شکل می‌گیرند. اگر یک فرقه برای مدتی طولانی دوام بیاورد و نهادینه شود، آن را مذهب می‌نامند. کیش‌ها شبیه فرقه‌ها هستند، اما انسجام کم‌تری دارند و گروهی از افرادند که از عملکردهای مشابهی پیروی می‌کنند نه این‌که عضو سازمان واحدی باشند.
۶. سازمان‌های دینی عموماً زیر سلطه مردان قرار دارند. در اکثر ادیان، مخصوصاً در مسیحیت نمادها و چهره‌های دینی اکثراً مذکرند؛ با این حال خدایان مؤنث نیز در بعضی ادیان دیده می‌شوند. زنان به‌طور

سنتی از سلسله‌مراتب دینی کنار گذاشته شده‌اند، هرچند که اخیراً در کلیسای آنگلیکان تصدی آن‌ها در مقام کشیشی پذیرفته شده است.

۷. فرآیند دنیوی‌شدن به معنای کاهش نفوذ و تأثیر دین است. سنجیدن و تخمین سطح دنیوی‌شدن کار دشوار و پیچیده‌ای است، چون ابعاد گوناگون تغییر و دگرگونی را باید در نظر داشت: میزان عضویت در سازمان‌های دینی، شأن و منزلت اجتماعی این سازمان‌ها، و دینداری شخصی مردم. با این‌که نفوذ دین قطعاً کاهش یافته است، اما شکی نیست که دین در آستانه انقراض و زوال قرار ندارد، و همچنان عامل اتحاد و نیز تفرقه مردم در دنیای مدرن است.

۸. میزان حضور منظم مردم در کلیساهای بریتانیا و اکثر کشورهای اروپایی بسیار اندک است. در مقابل، در ایالات متحده نسبت بسیار بیشتری از مردم مرتباً به کلیسا می‌روند. اما تعداد بسیار بیشتری از مردم در بریتانیا، اروپا و ایالات متحده اذعان می‌کنند که به خدا عقیده دارند.

۹. با این‌که در دهه‌های اخیر تعداد اعضای کلیساهای سنتی رو به کاهش رفته است، جنبش‌های نوین دینی پرشماری در کنار ادیان مرسوم پدیدار شده‌اند. جنبش‌های نوین دینی دربرگیرنده طیف وسیعی از گروه‌ها، فرقه‌ها و کیش‌های دینی و معنوی است. آن‌ها را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد: جنبش‌های جهان‌پذیر، که شبیه گروه‌های خودیاری هستند؛ جنبش‌های جهان‌پرهیز که از جهان بیرون پاپس می‌کشند و منتقد آن هستند؛ و جنبش‌های جهان‌شکب، که بر اولویت زندگی دینی درونی و قلبی نسبت به دغدغه‌های دنیوی تأکید می‌کنند.

۱۰. جنبش‌های هزاره‌ای جنبش‌هایی هستند که رستگاری جمعی و ناگهانی را پیشگویی می‌کنند - چه به دلیل دگرگونی بنیادی زمان حال، یا به دلیل بازگشت عصر طلایی گذشته‌های دور. عقاید آخرالزمانی به معنی اعتقاد به تعالیمی است که با کشف و شهود درباره رویدادهای نهایی تاریخ پیشگویی می‌کند.

۱۱. بنیادگرایی در میان بعضی از مؤمنان گروه‌های دینی مختلف در سراسر جهان رواج یافته است. «بنیادگرایان» به این دلیل با چنین عنوانی خوانده می‌شوند که معتقد به بازگشتن به بنیادهای آموزه‌های دینی خود هستند. بنیادگرایی اسلامی پس از انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹ که به تشکیل حکومت دینی در ایران منجر شد، بر بسیاری از کشورهای خاورمیانه تأثیر گذاشته است. بنیادگرایی مسیحی در ایالات متحده واکنشی است علیه ارزش‌های دنیوی و بحرانی اخلاقی که تصور می‌رود بر جامعه آمریکا سایه افکنده است. مسیحیان بنیادگرا در تلاش برای گرویدن نامعتقدان به مسیحیت، پیشگام استفاده از «کلیسای الکترونیک» - استفاده از تلویزیون، رادیو و فناوری‌های نوین - برای جلب پیروان بوده‌اند.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر

۱. آیا ممکن است در جهان مدرن نیز معجزه رخ دهد؟
۲. چگونه می‌توان یک دین را از یک سیستم اعتقادی اخلاقی یا سیاسی تمییز داد؟
۳. آیا ممکن است دین برای زنان معنایی متفاوت با مردان داشته باشد؟
۴. دین از چه طریق می‌تواند هم نیرویی برای حفظ ثبات اجتماعی و هم نیرویی برای تغییر اجتماعی باشد؟
۵. برای تعریف دینداری در بریتانیا و ایالات متحده تا چه حد می‌توانیم از عبارت «ایمان‌داشتن بدون تعلق داشتن» استفاده کنیم؟
۶. در دنیای مدرن چه عاملی موجب رشد جنبش‌های نوین دینی شده است؟



برای مطالعهٔ بیشتر

- Edward I. Bailey, *Implicit Religion in Contemporary Societies* (Kampen: Kok Pharos, 1997).  
Eileen Barker and Margit Warburg (eds), *New Religions and New Religiosity* (Aarhus: Aarhus University Press, 1998).  
Hugh McLeod, *Religion and the People of Western Europe, 1789–1989* (Oxford: Oxford University Press, 1997).  
David Westerlund (ed.), *Questioning the Secular State: The Worldwide Resurgence of Religion in Politics* (London: C. Hurst, 1996).

نشانی‌های اینترنتی

[www.academicinfo.net/religindex.html](http://www.academicinfo.net/religindex.html)  
<http://www.arda.tm/>  
[www.jcrt.org](http://www.jcrt.org)

شاهراه اطلاعاتی آکادمیک دربارهٔ دین  
مخزن داده‌های دینی امریکا  
نشریهٔ الکترونیکی نظریهٔ فرهنگ و دین

# ۱۸ شهرها و فضاهاى شهری

- ۸۲۶ ..... ویژگی‌های شهرنشینی مدرن
- ۸۲۸ ..... توسعه شهرهای مدرن
- ۸۲۹ ..... نظریه‌های شهرنشینی
- ۸۲۹ ..... مکتب شیکاگو
- ۸۳۵ ..... شهرنشینی و محیط زیست مصنوعی
- ۸۳۸ ..... روندهای توسعه شهری در غرب
- ۸۳۹ ..... گسترش حومه‌های شهری
- ۸۴۱ ..... زوال مناطق درون‌شهری
- ۸۴۳ ..... نزاع شهری
- ۸۴۴ ..... نوسازی شهری
- ۸۵۱ ..... فرآیند شهری شدن در جهان در حال توسعه
- ۸۵۳ ..... معضلات فرآیند شهری شدن در جهان در حال توسعه
- ۸۵۶ ..... آینده فرآیند شهری شدن در جهان رو به توسعه
- ۸۵۶ ..... شهرها و فرآیند جهانی شدن
- ۸۵۷ ..... شهرهای جهانی
- ۸۵۹ ..... شهر و حاشیه پیرامونی آن
- ۸۶۰ ..... نابرابری و شهر جهانی
- ۸۶۱ ..... اداره کردن شهرها در عصر جهانی
- ۸۶۱ ..... مدیریت امور جهانی
- ۸۶۳ ..... شهرها به مثابه عاملان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی
- ۸۶۵ ..... نتیجه: شهرها و حاکمیت جهانی
- ۸۶۶ ..... خلاصه مطالب
- ۸۶۷ ..... پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر
- ۸۶۷ ..... برای مطالعه بیش‌تر
- ۸۶۷ ..... نشانی‌های اینترنتی



## فصل ۱۸: شهرها و فضاهای شهری

در نواحی مسکونی اطراف مرکز شهرک گرینویچ در نیویورک سیتی بعضی از گران‌ترین املاک ایالات متحده واقع است. خانه‌های ویلایی کوچک به راحتی با قیمتی بالای یک میلیون دلار فروخته می‌شوند، و قیمت واحدهای آپارتمانی کوچک‌تر به نیم میلیون دلار هم می‌رسد. متوسط درآمد خانوارهای این منطقه بیش از ۶۵,۰۰۰ دلار در سال است. این محله به سبب امکانات فراوان فرهنگی اش شهرت دارد که عبارت‌اند از کتابفروشی‌ها، کافه‌تریاها، نگارخانه‌ها و تئاترها. شهرک گرینویچ مدت‌ها است که «منطقه اهل هنر» - محله نسل‌های متوالی روشنفکران، هنرمندان و نویسندگان - بوده است. ساکنان این منطقه عمدتاً حرفه‌ای‌ها و دانشجویان سفیدپوست اقلشار فوقانی طبقه متوسط هستند.

اما شهرک گرینویچ سویه دیگری نیز دارد. خیابان‌های این محله مشحون از فعالیت‌هایی است که با چنین رفاه و ثروتی فرسنگ‌ها فاصله دارند. گدایان، خرده‌فروش‌های مواد مخدر، دستفروش‌های خیابانی و بی‌خانمان‌ها نیز شهرک گرینویچ را کاشانه خود ساخته‌اند. در طول چند دهه گذشته اهالی مناطق فقیرنشین دریافته‌اند که «پیاده‌رو» می‌تواند محل مناسبی برای امرار معاش باشد. زندگی پرتحرک خیابانی، جریان بی‌وقفه عابران پیاده و آمیزه فقر و ثروت، تصویر هزارتکه درهم و برهمی به وجود می‌آورد که نیویورکی‌های به حاشیه‌رانده شده می‌توانند در آن شرکت جویند. به گفته میشل دونیه جامعه‌شناس، «این محله هم پذیرای ثروتمندان مرفه است و هم پذیرای بی‌خانمان‌ها، هم پرفسورها و هم بی‌سوادها، در یک پیاده‌رو و در یک زمان» (Duneier 1999).

دونیه برای تحقیق درباره زندگی در پیاده‌روهای شهرک گرینویچ به مشاهده و بررسی زندگی فقرایی پرداخت که عمدتاً مردان سیاه‌پوستی بودند که در این پیاده‌روها کار و زندگی می‌کردند (نک. فصل ۲۰، «روش‌های پژوهش جامعه‌شناختی»، صفحه ۹۴۲). او به مدت پنج سال به مشاهده - و مشارکت در - زندگی اقتصادی غیررسمی در این پیاده‌روها پرداخت. او در کنار دستفروش‌هایی که کتاب و مجله می‌فروختند، «زباله‌گردهایی» که در میان زباله‌ها چیزهایی می‌یافتند و در پیاده‌روها می‌فروختند، و کسانی که در کنار دستگاه‌های خودپرداز بانک‌ها گدایی می‌کردند، مشغول به کار شد. او شاهد بود که چگونه پلیس و سایر مجریان قانون در نیویورک برای اجرای برنامه‌های «کیفیت

زندگی»، این مردان پیاده‌روها را آماج حمله قرار می‌دادند تا علائم و نشانه‌های بی‌نظمی اجتماعی را کاهش دهند. دونه در کتاب خویش، پیاده‌رو<sup>۱</sup>، تصویر پیچیده‌ای از زندگی‌هایی ترسیم می‌کند که مواد مخدر و اعتیاد، الکلیسم، بی‌خانمانی، عجز و ناتوانی، بی‌سوادی، محکومیت به زندان، و نژادپرستی مفرط، وجه مشخصه اصلی آن‌ها است. او همچنین اجتماع نیرومندی را توصیف می‌کند که در این پیاده‌روها وجود دارد - نظام‌های غیررسمی خودیاری، حمایت متقابل، استاد و شاگردی و ادامه بقا.

پیاده‌روهای شهرک گرینویچ خرده‌جهانی از تفاوت‌ها و نابرابری‌های بارزی است که مشخصه بزرگ‌ترین شهرهای جهان است. فرآیند جهانی‌شدن و گسترش فناوری اطلاعات موجب هرچه ژرف‌تر شدن فرآیند شهرنشینی و کشیده‌شدن تعداد بیش‌تری از مردم به شهرها و تمرکز یافتن فعالیت اقتصادی در آن‌ها شده است. اکنون بیش از هر وقت دیگری شهرها محل تلاقی طیف سرسام‌آوری از فرهنگ‌ها، زبان‌ها و خاستگاه‌ها شده‌اند. گروه تازه‌ای از نخبگان بین‌المللی سراسر قاره‌های جهان را می‌پیمایند و شبکه‌ای از «شهرهای جهانی» را به هم پیوند می‌دهند. در دل این شهرهای جهانی، ساختمان‌های مرکزی شرکت‌های بین‌المللی بر فراز محله‌های فقیرنشین و فلاکت‌بار سربه‌آسمان کشیده‌اند؛ ابرثروتمندان و محرومان و تهیدستان، «ساکنان» شهرهای واحدی هستند اما واقعیت‌های زندگی هر روزی برای آنان کاملاً فرق می‌کند.

این شهرها به چه کسانی تعلق دارند؟ از یک طرف، شهری را می‌بینیم که «مناطق پرزرق و برق و فریبنده‌ای» دارد - مجموعه گنج‌کننده‌ای از رستوران‌ها و هتل‌های شیک و مجلل، ساختمان‌های اداری زیبا و امروزی، فرودگاه‌ها و تئاترهایی که معماران و مدیران اقتصاد جهانی نوین صاحبان و مشتریان اصلی آن‌ها هستند. همراه با گسترش فرآیند جهانی‌شدن، این گروه از «جمعیت ساکن شهر» همچنان به رشد خود ادامه خواهد داد. از طرف دیگر، هزاران هزار «ساکن شهر» نیز در حاشیه رشد اقتصادی قرار می‌گیرند که داعیه‌های آن‌ها نیز برای تملک و استفاده از شهر به همان اندازه موجه و مشروع است، اما غالباً کم‌تر مورد عنایت قرار می‌گیرد. مهاجران، بینوایان و محرومان روزبه‌روز در مراکز شهری جهان بیش‌تر و بیش‌تر می‌شوند. امروزه بیش از هر وقت دیگری، شهرهای بزرگ جهان پذیرای ذخایر عظیم ثروت و قدرت و درعین حال محرومیت و فلاکت بی‌حد هستند. مجاورت و هم‌جواری زندگی‌های سرشار از ثروت و نعمت و معیشت‌های بخور و نمیر به‌نحو فزاینده‌ای در همه شهرهای جهان عیان و آشکار می‌شود.

در این فصل ابتدا به کندوکاو درباره فرآیند شهری‌شدن<sup>۲</sup> خواهیم پرداخت که موجب پیدایش شهرهای مدرن شده است - و هنوز هم همچنان به شکل‌گیری این شهرها منجر می‌شود. ابتدا درباره رشد وسیع تعداد ساکنان شهرها بحث می‌کنیم که در طول قرن گذشته به‌وقوع پیوسته است و سپس



ابر شهری که نیویورک نامیده می‌شود.

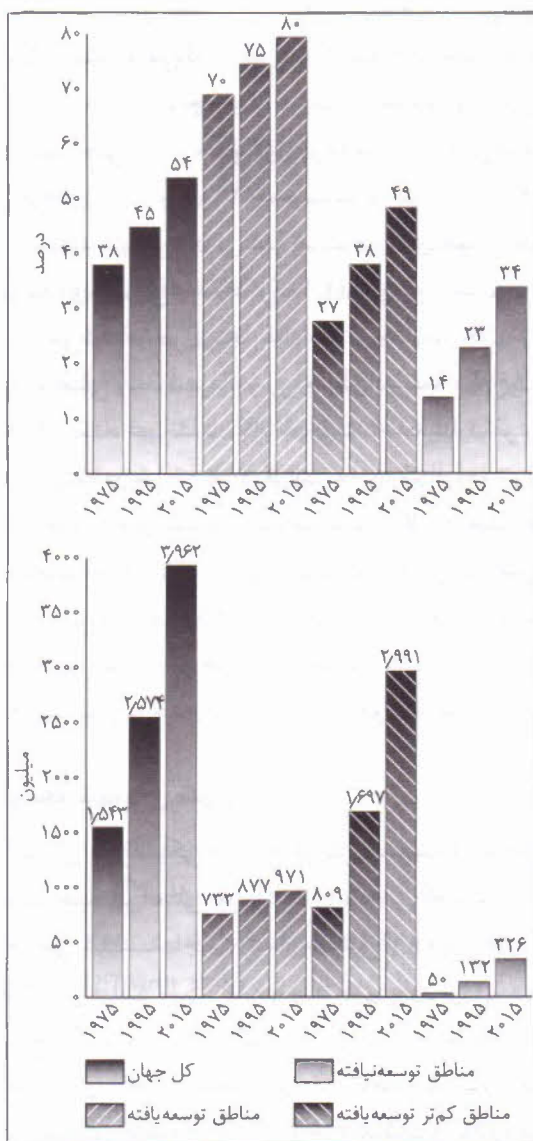
به بررسی برخی از نظریه‌های اصلی شهرنشینی می‌پردازیم که برای درک این فرآیند پروانده شده‌اند. پس از آن، به مقایسه الگوهای متفاوت شهری شدن در سراسر جهان خواهیم پرداخت و ابتدا فرآیند شهری شدن در غرب را با مثال‌های زیادی از ایالات متحده و بریتانیا خواهیم کاوید و سپس به شهری شدن در کشورهای در حال توسعه خواهیم پرداخت. واضح است که فرآیند جهانی شدن تأثیر شایانی بر شهرهای جهان دارد، و از همین رو در بخش‌های پایانی این فصل به بررسی ابعاد این فرآیند خواهیم پرداخت.

### ویژگی‌های شهرنشینی مدرن

همه جوامع صنعتی مدرن کاملاً شهری شده‌اند. بزرگ‌ترین شهرهای کشورهای صنعتی تا ۲۵ میلیون نفر را در خود جای می‌دهند و شهرهای مجتمع<sup>۱</sup> - خوشه‌هایی از شهرها که نواحی مسکونی وسیعی را تشکیل می‌دهند - ممکن است جمعیت‌های بسیار بیش‌تری را هم در خود جای دهند. بالاترین حد زندگی شهری، امروزه در جایی دیده می‌شود که بعضی آن را ابرشهر<sup>۲</sup>، یا «شهر شهرها» نامیده‌اند. این اصطلاح ابتدا در یونان باستان به کار رفت و به معنای دولت-شهری است که چنان طراحی و

1. conurbations

2. megalopolis



شکل ۱.۱۸ فرآیند شهری شدن مناطق مختلف جهان به تفکیک سطوح توسعه، ۱۹۷۵، ۱۹۹۵ و پیش بینی برای ۲۰۱۵

منبع: UN, *World Urbanization Prospects*, 1998; *The UNESCO Courier*, June 1999.

ساخته شده که مایه رشک همه تمدن های دیگر است، اما کاربرد فعلی این اصطلاح چندان ربطی به این رؤیا ندارد. اصطلاح ابرشهر در دوران مدرن ابتدا برای اشاره به سواحل شمال شرقی ایالات متحده به کار رفت که شهرهای مجتمعی هستند که حدود ۴۵۰ مایل از شمال بوستن تا جنوب واشنگتن دی سی را در بر می گیرد. در این منطقه حدود ۴۰ میلیون نفر با تراکمی بیش از ۷۰۰ نفر در مایل مربع زندگی می کنند.

بریتانیا که نخستین جامعه ای بود که فرآیند صنعتی شدن را تجربه کرد، پیش از هر جامعه دیگری از یک کشور روستایی به یک کشور عمدتاً شهری تبدیل شد. در سال ۱۸۰۰، کم تر از ۲۰ درصد جمعیت در شهرها و شهرک های زندگی می کردند که هر یک حداکثر اندکی بیش از ۱۰,۰۰۰ نفر جمعیت داشتند. تا سال ۱۹۰۰ این نسبت به ۷۴ درصد رسیده بود. در سال ۱۸۰۰، لندن که پایتخت کشور بود حدود ۱/۱ میلیون نفر را در خود جای می داد؛ تا آغاز سده بیستم جمعیت لندن به بیش از ۷ میلیون نفر رسیده بود. آن روزها لندن بزرگ ترین شهری بود که در تاریخ جهان دیده شده بود، مرکز بزرگ صنعتی، تجاری و مالی در قلب امپراتوری رو به گسترش بریتانیا.

شهری شدن اکثر کشورهای اروپایی و ایالات متحده قدری دیرتر به وقوع

پیوست - اما در بعضی موارد، بعد از شروع با شتابی سریع تر از بریتانیا پیش رفت. در سال ۱۸۰۰، ایالات متحده آمریکا در مقایسه با کشورهای مهم اروپایی در آن زمان، جامعه روستایی تری بود. کم تر از ۱۰ درصد جمعیت آمریکا در اجتماعاتی زندگی می‌کردند که جمعیتی بالای ۲۵۰۰ نفر داشتند. حتی امروز هم بیش تر از دوسوم آمریکایی‌ها در چنین اجتماعاتی زندگی می‌کنند. بین سال‌های ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ جمعیت نیویورک از ۶۰,۰۰۰ نفر به ۴/۸ میلیون نفر جهش کرد!

فرآیند شهری شدن در سده بیستم فرآیندی جهانی است که کشورهای در حال توسعه را نیز به نحو فزاینده‌ای دربرمی‌گیرد (شکل ۱۰۱۸). تا پیش از سال ۱۹۰۰ فرآیند رشد شهرها تقریباً فقط در غرب دیده می‌شد: در طول پنجاه سال بعد در جهان در حال توسعه نیز تا حدی شهرها گسترش یافتند، اما دوره اصلی رشد شهرها در این مناطق در نیمه دوم قرن بیستم بوده است. بین سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۹۲ تعداد شهرنشینان کل جهان به ۱/۴ میلیارد نفر رسیده است. پیش‌بینی می‌شود که طی ۲۰ سال آینده دو میلیارد نفر دیگر نیز به این رقم افزوده شود.

جمعیت‌های شهری بسیار سریع تر از کل جمعیت جهان رشد می‌کنند: در ۱۹۷۵، ۳۹ درصد جمعیت جهان ساکن نواحی شهری بودند؛ این رقم طبق برآوردهای سازمان ملل در سال ۲۰۰۰ به ۵۰ درصد و در سال ۲۰۲۵ به ۶۳ درصد می‌رسد. جنوب و شرق آسیا در سال ۲۰۲۵ حدود نیمی از جمعیت جهان را در خود جای خواهند داد، و تا آن هنگام، جمعیت‌های شهری افریقا و آمریکای جنوبی بیش از جمعیت شهری اروپا خواهند شد.

### توسعه شهرهای مدرن

گسترش شهرها یکی از نتایج افزایش جمعیت و مهاجرت روستاییان به شهرها بود. این مهاجرت غالباً جنبه بین‌المللی نیز داشت و مردمانی که پیش از آن کشاورز بودند روانه شهرهای کشورهای خارجی شدند. مهاجرت شمار عظیمی از اروپایی‌های کشاورز و فقیر به ایالات متحده بارزترین مثال این فرآیند است. اما مهاجرت‌های برون‌مرزی به شهرها در میان خود کشورهای اروپایی نیز رواج و گسترش زیادی داشت. کشاورزان و روستاییان به شهرها مهاجرت می‌کردند (همان‌طور که در کشورهای در حال توسعه امروز نیز به صورت انبوه چنین می‌کنند) زیرا در نواحی روستایی فرصت‌های اقتصادی چندانی وجود نداشت و علاوه بر آن شهرها مزایا و جذابیت‌های ملموسی داشتند، شهرهایی که تصور می‌شد خیابان‌های شان «با طلا فرش شده بود» (شغل، ثروت، انواع و اقسام کالاها و خدمات). شهرها به مراکز تجمع و تمرکز قدرت مالی و صنعتی تبدیل شدند و پیشگامان اقتصادی گاهی مناطق شهری تازه‌ای را تقریباً بدون هیچ دانش و تجربه‌ای در این زمینه، ایجاد می‌کردند.

توسعه شهرهای مدرن تأثیر شایانی نه فقط بر عادت‌ها و شیوه‌های رفتار، بلکه بر الگوهای اندیشه و احساس نیز برجا گذاشته است. از هنگامی که شهرهای بزرگ برای نخستین بار شکل



گرفتند، يعنى از سدهٔ هيجدهم، دو ديده‌گاه دربارهٔ آثار و عواقب شهرنشینی بر زندگى اجتماعى روياروى هم قرار گرفته‌اند. برخى، شهرها را نمودى از «فضيلت متمدن» مى‌دانند که سرچشمهٔ پويابى و خلاقيت فرهنگى است. براى اين دسته از نويسندگان، شهرها بيش‌ترين فرصت‌ها را براى توسعهٔ اقتصادى و فرهنگى فراهم مى‌آورند و ابزارهاى لازم براى زندگى آسوده و رضايتمندى را به‌دست مى‌دهند. بعضى هم شهر را آتش‌سوزان پردودى مى‌بينند که آکنده از جماعتى پرخاشگر و بى‌اعتماد به يکديگر است که همگى غرق در جنایت و خشونت و فساد و تباهى‌اند.

همراه با رشد قارچ‌گونهٔ ابعاد شهرها، بسيارى از مردم از مشاهدهٔ وخامت‌يافتن وضعيت فقر و شديد‌تر شدن نابرابرى‌هاى شهری، هراسان و نگران مى‌شدند. ابعاد فقر شهری و شکاف و تفاوت فاحش بين محله‌هاى شهری از مهم‌ترين عوامل بود که روى اولين تحليل‌هاى جامعه‌شناختى از زندگى شهری اثر گذاشت. پس جاى شگفتى نيست که نخستين مطالعات عمدهٔ جامعه‌شناختى، و نظريه‌هاى جامعه‌شناختى، دربارهٔ اوضاع و شرايط شهرهاى مدرن از شيكاگو آغاز شد، شهرى که هم از نظر نرخ توسعه - در دههٔ ۱۸۳۰ شيكاگو تقريباً منطقهٔ نامسکونی بود که تا سال ۱۹۰۰ جمعيتى بيش از دو ميليون نفر در آن زندگى مى‌کردند - و هم از نظر نابرابرى‌هاى بسيار فاحش، نمونهٔ بى‌نظيرى محسوب مى‌شد.

### نظريه‌هاى شهرنشینی

#### مکتب شيكاگو

شماری از نويسندگان وابسته به دانشگاه شيكاگو، مخصوصاً رابرت پارک<sup>۱</sup>، ارنست برگس<sup>۲</sup> و لوئیس ورت<sup>۳</sup>، از دههٔ ۱۹۲۰ تا دههٔ ۱۹۴۰، افکار و اندیشه‌هاى پروراندند که تا سال‌هاى زيادى شالودهٔ اصلى نظريه و پژوهش در جامعه‌شناسى شهری شد. دو مفهوم از مفاهيمی که در «مکتب شيكاگو» پروراند شد شايستهٔ توجه خاصى است. يکى موسوم به رهيافت بوم‌شناختى<sup>۴</sup> به تحليل شهری است؛ و ديگرى تعريف شهرنشینی<sup>۵</sup> به‌منزلهٔ روش زندگى است که توسط ورت ارائه شد (Wirth 1938; Park 1952).

#### بوم‌شناسى شهری

بوم‌شناسى اصطلاحى است که از علوم طبيعى گرفته شده است: مطالعهٔ چگونگى سازگارى گياهان و جانوران با محيط زيست‌شان. («بوم‌شناسى» در زمينهٔ مسائل کلى محيط زيست در همين معنا به کار مى‌رود، نک. فصل ۱۹ «رشد جمعيت و بحران بوم‌شناختى.») در جهان طبيعت، موجودات زنده معمولاً به‌صورت نظام‌مند در پهنهٔ يک قلمرو توزيع مى‌شوند، به‌نحوى که توازن يا تعادل ميان

1. Robert Park

2. Ernest Burgess

3. Louis Wirth

4. ecological approach

5. urbanism

گونه‌ها برقرار می‌شود. مکتب شیکاگو معتقد بود که استقرار سکونتگاه‌های بزرگ شهری و توزیع انواع مختلف محله‌ها در شهرها را می‌توان براساس اصول مشابهی درک کرد. شهرها به صورت تصادفی رشد نمی‌کنند، بلکه نسبت به مزیت‌های محیطی و اکشن نشان می‌دهند. برای مثال، مناطق بزرگ شهری در جوامع مدرن معمولاً در طول کناره رودخانه‌ها، دشت‌های حاصلخیز یا در تقاطع جاده‌های تجاری و خطوط آهن گسترده می‌شوند.

به قول پارک، «یک شهر، پس از بناشدن، ظاهراً به انبار ذخیره‌سازی عظیمی تبدیل می‌شود که... بدون خطا و لغزش، از میان جمعیت افرادی را برمی‌گزیند که برای زندگی در منطقه یا محیط خاصی بیش از همه مناسب‌اند» (Park 1952: 79). شهرها از طریق فرآیندهای رقابت، هجوم و جانشینی، به صورت «نواحی طبیعی» نظم و ترتیب می‌یابند - و همه این‌ها در یک زیست‌بوم بیولوژیک رخ می‌دهد. اگر به بوم‌شناسی یک دریاچه در محیط زیست طبیعی‌اش نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم که رقابت میان گونه‌های متنوع ماهی‌ها، حشرات و سایر موجودات زنده چنان جریان می‌یابد که سرانجام به توزیع نسبتاً پایدار آن‌ها می‌انجامد. این تعادل در صورتی برهم می‌خورد که گونه‌های تازه‌ای «هجوم» بیاورند - بکشند که دریاچه را آشیان خویش کنند. بعضی از موجوداتی که به زاد و ولد در منطقه مرکزی دریاچه خو گرفته بودند از آن‌جا بیرون رانده می‌شوند و مجبور می‌شوند شرایط دشوارتر حوالی کناره‌های دریاچه را تحمل کنند. گونه‌های مهاجم جانشین آن‌ها در ناحیه مرکزی می‌شوند.

طبق این دیدگاه بوم‌شناختی، الگوهای مکان‌یابی، حرکت و مکان‌یابی مجدد در شهرها نیز به همین شکل است. محله‌های مختلف از طریق سازگار شدن ساکنان آن‌ها در جریان تلاش برای امرار معاش شکل می‌گیرند. یک شهر را می‌توان به منزله نقشه مناطقی تصویر کرد که ویژگی‌های اجتماعی متمایز و متفاوتی دارند. در مراحل اولیه رشد شهرهای مدرن، صنایع در جایگاه‌هایی تجمع یافتند که از جهت مواد اولیه مورد نیاز آن‌ها برایشان مناسب بود و در نزدیکی خطوط تدارکاتی قرار داشت. همراه با رشد تعداد ساکنان شهری، جمعیت‌ها نیز در اطراف این کارگاه‌ها، که روزه‌روز بر تنوع آن‌ها افزوده می‌شد، گرد می‌آمدند. تسهیلات و امکاناتی که بدین ترتیب افزایش می‌یابد، بر جذابیت این مناطق می‌افزاید و رقابت شدیدتری برای تملک آن‌ها درمی‌گیرد. ارزش املاک و مستغلات و مالیات‌های درآمد افزایش می‌یابد، و ادامه زندگی در محله‌های مرکزی را برای خانواده‌ها دشوار می‌کند، مگر در اوضاع و شرایطی که بتوان خانه‌های تنگ و کهنه را با قیمت‌های پایین اجاره کرد. این قسمت‌های مرکزی به اشغال مراکز تجاری و تفریحی درمی‌آید و خانه‌های شخصی اقشار مرفه به حومه‌های تازه تأسیس منتقل می‌شود. این فرآیند با ساخته شدن راه‌های حمل‌ونقل دنبال می‌شود، چون به این ترتیب زمان لازم برای رسیدن به محل کار به حداقل می‌رسد؛ نواحی واقع در میان این راه‌ها کندتر توسعه می‌یابند.

شهرها ممکن است به صورت دایره‌های متحدالمرکز شکل بگیرند که به چند قطعه تقسیم

شده‌اند. در مرکز این دایره‌ها مناطق مرکزی شهر قرار دارند که ترکیبی از ثروت و شکوه مراکز بزرگ تجاری و بناهای قدیمی و رو به ویرانی منازل شخصی است. بیرون از این منطقه مرکزی شهر، محله‌های قدیمی تری قرار می‌گیرد که خانه‌های کارگرانی است که مشاغل یدی ثابت دارند. و پس از آن به حومه‌هایی می‌رسیم که معمولاً گروه‌های پردرآمدتر در آن زندگی می‌کنند. فرآیندهای هجوم و جانشینی در همین بخش‌های دایره‌ای متحدالمرکز رخ می‌دهد. بدین ترتیب همراه با ویرانی و افت قیمت املاک و مستغلات نواحی مرکزی، ممکن است گروه‌های اقلیت قومی به طرف این مناطق حرکت کنند. و با ورود این افراد، بیش‌تر جمعیت قدیمی‌تر این محله‌ها شروع به ترک آن‌جا و گریختن به محله‌های دیگری در شهر و یا به حومه شهر می‌کنند.

هرچند که رهیافت بوم‌شناسی شهری<sup>۱</sup> برای مدتی از رونق و اعتبار افتاد، اما بعدها در نوشته‌های چندتن از نویسندگان، مخصوصاً ای‌میس هاوولی (Hawley 1950, 1968) دوباره احیا شد و بسط بیش‌تری یافت. هاوولی، به جای آن‌که همچون پیش‌کسوتان مکتب شیکاگو روی رقابت بر سر منابع کمیاب تأکید کند، کانون توجه خویش را روی وابستگی متقابل نواحی مختلف شهری قرار داد. تمایزیابی<sup>۲</sup> - تخصصی‌شدن گروه‌ها و نقش‌های شغلی - شیوه اصلی سازگاری آدمیان با محیط زیست‌شان است. گروه‌هایی که بسیاری از گروه‌های دیگر به آن‌ها وابسته‌اند نقش مسلطی خواهند یافت و این نقش مسلط غالباً در موقعیت جغرافیایی مهم‌تر آن‌ها منعکس می‌شود. برای مثال، گروه‌های اقتصادی مثل بانک‌ها یا شرکت‌های بیمه بزرگ، برای بسیاری از گروه‌ها و افراد دیگر جامعه خدمات مهمی ارائه می‌کنند و از همین‌رو معمولاً در مناطق مرکزی سکونتگاه‌های شهری قرار می‌گیرند. اما هاوولی خاطرنشان می‌کند که مناطقی که در نواحی شهری توسعه می‌یابند فقط بر مبنای روابط مکانی شکل نمی‌گیرند بلکه روابط زمانی نیز اهمیت زیادی دارد. برای مثال، سلطه تجاری و اقتصادی نه فقط در الگوهای کاربری زمین، بلکه در آهنگ فعالیت‌های زندگی روزانه نیز تجلی پیدا می‌کند. ساعات شلوغی و ترافیک، نمونه‌ای از این امر است. نظم و ترتیب زمانی زندگی روزانه مردم منعکس‌کننده سلسله‌مراتب محله‌های یک شهر است.

رهیافت بوم‌شناختی هم از جهت پژوهش‌های تجربی پرشماری که محرک آن‌ها بوده و هم به لحاظ ارزش دیدگاه‌های نظری‌اش، اهمیت شایانی داشته است. بسیاری از مطالعاتی که درباره شهرها به‌طور کلی، و یا درباره محله‌های خاص انجام گرفته، ناشی از تفکر بوم‌شناختی بوده‌اند - برای مثال، فرآیندهای «هجوم» و «جانشینی» را مورد توجه قرار داده‌اند. با این حال انتقادهای گوناگون و درستی را نیز می‌توان بر آن وارد کرد. دیدگاه بوم‌شناختی به اهمیت طراحی و برنامه‌ریزی سنجیده و آگاهانه در سازماندهی شهرها توجهی ندارد، و توسعه شهری را فرآیندی «طبیعی» تلقی

می‌کند. الگوهای سازمان فضاسازی شهری که پارک، برگس و همقطاران آن‌ها پرورانده‌اند، از تجربه شهرهای امریکایی گرفته شده، و فقط با بعضی از انواع شهرها در ایالات متحده تطبیق می‌کند، چه رسد به شهرهای اروپا، ژاپن یا جهان در حال توسعه.

### شهرنشینی به مثابه روش زندگی

فرضیهٔ ورث دربارهٔ شهرنشینی به مثابه روش زندگی به تمایزهای درونی شهرها چندان توجهی ندارد و بیش‌تر به ماهیت شهرنشینی به منزلهٔ شکلی از موجودیت اجتماعی علاقه‌مند است. ورث می‌نویسد:

میزان «شهری» بودن دنیای معاصر را نمی‌توان کاملاً یا دقیقاً با نسبت کل جمعیتی سنجید که در شهرها زندگی می‌کنند. تأثیری که شهرها بر زندگی اجتماعی آدمی وارد می‌آورند فراتر از چیزی است که نسبت جمعیت شهری گواه آن است؛ زیرا شهر نه تنها به نحو فزاینده‌ای محل سکونت و کار انسان مدرن است، بلکه مرکز شکل‌گیری و کنترل زندگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است که دوردست‌ترین اجتماعات جهان را در مدار خویش قرار داده و مناطق و مردمان و فعالیت‌های گوناگون را در کهکشان واحدی بهم بافته است. (Wirth 1938: 342)

به گفتهٔ ورث، در شهرها شمار انبوهی از مردم در مجاورت یکدیگر زندگی می‌کنند، بی‌آن‌که اکثر آن‌ها یکدیگر را شخصاً بشناسند. و این تفاوت بنیادی شهر با دهکده‌های کوچک سنتی است. اکثر تماس‌های میان ساکنان شهرها محدود و زودگذر و فقط وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف دیگری است، نه این‌که ذاتاً روابط و مناسبات ارض‌کننده‌ای باشند. کنش‌های متقابلی که با فروشندگان مغازه‌ها، صندوق‌داران بانک‌ها، و متصدیان جمع‌آوری بلیط در قطارها صورت می‌گیرد صرفاً برخوردهایی گذرا است که نه به دلیل نفس آن‌ها بلکه برای رسیدن به هدفی دیگر انجام می‌پذیرند. چون کسانی که در نواحی شهری زندگی می‌کنند معمولاً تحرک زیادی دارند، پیوندهای نسبتاً ضعیفی بین آن‌ها به وجود می‌آید. مردم هر روز درگیر فعالیت‌ها و وضعیت‌های مختلفی می‌شوند. «آهنگ زندگی» سریع‌تر از نواحی روستایی است. رقابت بر تعاون و همکاری ارجحیت دارد. ورث می‌پذیرد که تراکم و غلظت زندگی اجتماعی در شهرها به شکل‌گیری محله‌هایی می‌انجامد که ویژگی‌های جداگانه‌ای دارند و بعضی از آن‌ها ممکن است خصوصیات اجتماعات کوچک را داشته باشند. برای مثال، در نواحی مهاجرنشین، انواع روابط و تماس‌های سنتی بین خانواده‌ها دیده می‌شود، و اکثر مردم بسیاری از سایر ساکنان را شخصاً می‌شناسند. اما هر قدر این نواحی در الگوهای وسیع‌تر زندگی شهری بیش‌تر هضم شوند، این خصوصیات کم‌تر دوام می‌آورند. اندیشه‌های ورث رواج گسترده و بسزایی یافته است. کیفیت غیرشخصی بسیاری از تماس‌ها و

برخوردها در شهرهای مدرن انکارناپذیر است - و این قضیه تا حدی درباره زندگی اجتماعی در جوامع مدرن به طور کلی صدق می‌کند. نظریه ورث از این جهت اهمیت دارد که به خوبی درمی‌یابد که شهرنشینی فقط جزئی از جامعه نیست بلکه ماهیت نظام اجتماعی وسیع‌تر را نشان می‌دهد و در عین حال بر آن تأثیر می‌گذارد. جنبه‌های مختلف روش زندگی شهری همانا خصیصه زندگی اجتماعی در جوامع مدرن به طور کلی است، نه فقط فعالیت‌های کسانی که دست بر قضا در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند. اما اندیشه‌های ورث نیز دچار محدودیت‌ها و کاستی‌های بارزی است. نظریه ورث، همچون دیدگاه بوم‌شناختی که وجوه مشترک زیادی با آن دارد، عمدتاً بر پایه مشاهده شهرهای امریکایی استوار است، اما با این حال به شهرنشینی در همه‌جای دنیا تعمیم داده می‌شود. شهرنشینی در همه‌جا و در همه‌وقت یکسان نیست. همان‌طور که قبلاً هم گفته شد، برای مثال، شهرهای باستانی از جهات زیادی کاملاً با شهرهای جوامع مدرن تفاوت داشتند. برای اکثر مردمانی که در شهرهای قدیمی به سر می‌بردند، زندگی و روابط اجتماعی چندان بی‌نام و نشان‌تر یا غیرشخصی‌تر از زندگی در اجتماعات روستایی نبود.

ورث درباره غیرشخصی بودن زندگی در شهرهای مدرن نیز مبالغه می‌کند. اجتماعاتی که در بردارنده دوستی‌های صمیمانه یا پیوندهای خویشاوندی مستحکم‌اند، در اجتماعات شهری مدرن پایدارتر و ماندگارتر از چیزی هستند که ورث تصور می‌کند. اورت هیوز، همکار ورث در دانشگاه شیکاگو، درباره او نوشته است: «لوئیس همه این حرف‌ها را درباره غیرشخصی بودن زندگی شهری در شرایطی مطرح می‌کرد که با جمع بزرگی از اقوام و دوستان و با روابطی بسیار شخصی زندگی می‌کرد» (Kasarda and Janowitz 1974). گروه‌هایی از زمره آن‌چه هربرت گانز «روستاییان شهری» می‌نامد در شهرهای مدرن فراوان یافت می‌شوند (Gans 1962). «روستاییان شهری» مورد نظر او امریکایی‌های ایتالیایی تباری هستند که در محله مرکزی شهر بوستن زندگی می‌کنند. این مناطق «قومی سفید» احتمالاً اهمیت خود را در شهرهای امریکایی نسبت به گذشته از دست داده‌اند، اما به هر حال اجتماعات درون شهری دیگری که شامل مهاجران تازه‌واردتر است، کم‌کم جای آن‌ها را می‌گیرند.

مهم‌تر این‌که، محله‌هایی که دارای پیوندهای خویشاوندی و شخصی تنگاتنگ هستند ظاهراً در اغلب موارد توسط خود زندگی شهری آفریده می‌شوند، این محله‌ها فقط بقایای روش‌های سابق زندگی نیستند که برای مدتی در شهر ادامه بقا می‌دهند. کلود فیشر تفسیری ارائه کرده که توضیح می‌دهد چرا شهرنشینی گسترده معمولاً در عمل موجب پیدایش و تقویت خرده‌فرهنگ‌های گوناگون می‌شود، نه این‌که همگان را در توده بی‌نام و نشانی غرق کند. فیشر خاطر نشان می‌سازد که ساکنان شهرها می‌توانند با همکاری دیگرانی که زمینه‌ها یا علائق و منافع مشابهی با خودشان دارند روابط و پیوندهای محلی ایجاد کنند؛ و آن‌ها می‌توانند به گروه‌های دینی، قومی، سیاسی یا سایر گروه‌های خرده‌فرهنگی متمایزی ملحق شوند. یک شهرک یا روستای کوچک امکان شکل‌گیری این تنوع

خرده‌فرهنگی را نمی‌دهد (Fischer 1984). برای نمونه، کسانی که در دل شهرها اجتماعات قومی تشکیل می‌دهند، ممکن است در سرزمین مادری خویش هیچ شناختی از یکدیگر نداشته باشند. اما پس از مهاجرت، در مناطقی تجمع می‌یابند که افرادی با زمینه‌های فرهنگی و زبانی مشابه خودشان در آن‌جا زندگی می‌کنند، و به این ترتیب ساختارهای خرده‌اجتماع نوینی پی‌ریزی می‌شود. یک هنرمند احتمالاً در یک روستا یا شهرک کوچک هیچ‌کس را پیدا نمی‌کند که با او هم‌سخن شود، اما در یک شهر بزرگ او می‌تواند عضو خرده‌فرهنگ مهم روشنفکران و هنرمندان باشد.

یک شهر بزرگ «دنیای غریبه‌ها» است، اما خالق و پشتیبان روابط و مناسبات شخصی نیز هست. هیچ معمایی در کار نیست، ما باید تجربه شهری را به دو بخش جداگانه تقسیم کنیم: یکی حوزه عمومی تماس و برخورد با غریبه‌ها و دیگری دنیای خصوصی خانواده، دوستان و همکاران. برای کسی که نخستین بار وارد یک شهر بزرگ می‌شود شاید «دوست شدن با مردم» دشوار باشد. اما کسی که وارد یک اجتماع روستایی کوچک و قدیمی می‌شود شاید متوجه شود که رفتار دوستانه و مهرآمیز ساکنان روستا عمده‌تأ نوعی ادب و نزاکت عمومی است و شاید سال‌ها طول بکشد تا این شخص تازه‌وارد واقعاً «پذیرفته شود». اما در یک شهر چنین نیست. همان‌طور که ادوارد کروپات شرح داده است:

شکستن پوسته سخت تخم‌مرغ شهری دشوارتر است. اشخاص زیادی که هرروز یکدیگر را در اتوبوس یا ایستگاه‌های مترو، در کافه‌تریاها یا راهروهای اداره می‌بینند ولی موقعیت و مناسبتی برای آشناسدن آن‌ها پیش نمی‌آید، برای یکدیگر هرگز چیزی بیش از «غریبه‌های آشنا» نیستند. همچنین، افراد زیادی هم ممکن است یکسره بیرون گود بمانند چون فاقد مهارت‌های اجتماعی لازم یا ابتکار عمل برای مرادده و ایجاد دوستی هستند. اما هستند شواهد بی‌شماری که نشان می‌دهند چون همه غریبه‌ها از یک قماش نیستند و انواع‌گوناگون شخصیت‌ها و سلیقه‌ها در بین آن‌ها وجود دارد - هرکس یک دوست بالقوه است - و به دلیل طیف وسیع علائق و سبک‌های زندگی در شهرهای بزرگ، مردم از کنارگود واردگود می‌شوند. و هنگامی که وارد یک گروه یا شبکه شوند، امکانات و فرصت‌های گسترش روابط و پیوندهای آن‌ها چندین و چند برابر می‌شود. در نتیجه، شواهد حاکی از این هستند که فرصت‌های مثبت در شهر غالباً بر نیروهای بازدارنده غلبه می‌کنند و به مردم اجازه می‌دهند که روابط رضایت‌بخشی را آغاز و حفظ کنند. (Krupat 1985:36)

اندیشه‌های ورث تا حدی معتبرند، اما در پرتو اندیشه‌های بعدی متفکران این رشته، واضح است که تعمیم بیش از اندازه‌ای به آن‌ها داده شده است. شهرهای مدرن دربردارنده روابط اجتماعی غیرشخصی و بی‌نام و نشان فراوانی‌اند، اما درعین حال منابع تنوع و گوناگونی - و گاهی صمیمیت نیز - هستند.

## شهرنشینی و محیط زیست مصنوعی

نظریه‌های جدیدتر درباره شهرنشینی بر این نکته پافشاری کرده‌اند که شهرنشینی فرآیند مستقل و خودمختاری نیست، بلکه باید در ارتباط با الگوهای عمده تغییر سیاسی و اقتصادی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. دوتن از برجسته‌ترین جامعه‌شناسان شهر، دیوید هاروی و مانوئل کاستلز، به شدت تحت تأثیر مارکس بوده‌اند (harvey 1973, 1982, 1985; Castells 1977, 1983).

## هاروی: تجدید ساختار مکان

بنا به تأکید هاروی، شهرنشینی یکی از جنبه‌های محیط زیست مصنوعی<sup>۱</sup> است که با گسترش سرمایه‌داری صنعتی به وجود آمده است. در جوامع سنتی، شهر و روستا به وضوح از هم متمایز بودند. در دنیای مدرن، صنعت موجب مخدوش شدن تفکیک میان شهر و روستا می‌شود. کشاورزی ماشینی می‌شود و درست مانند کارهای صنعتی، صرفاً براساس ملاحظات مربوط به قیمت و سود انجام می‌گیرد، و این فرآیند موجب کمرنگ شدن تفاوت شیوه‌های زندگی اجتماعی مردم شهری و روستایی می‌شود.

هاروی خاطر نشان می‌سازد که در شهرنشینی مدرن، مکان پیوسته تجدید ساختار می‌یابد. این فرآیند به واسطه تصمیم شرکت‌های بزرگ درباره محل استقرار کارخانه‌ها و مراکز تحقیق و توسعه و سایر تأسیسات‌شان، و به واسطه کنترل و نظارتی که حکومت روی زمین و فعالیت صنعتی دارد، و نیز به واسطه فعالیت‌های سرمایه‌گذاران خصوصی که به خرید و فروش خانه‌ها و املاک می‌پردازند، تعیین می‌شود. برای مثال، شرکت‌های تجاری پیوسته در حال سبک و سنگین کردن مزایای نسبی جایگاه‌های جدید نسبت به مکان فعلی خود هستند. وقتی تولید در یک ناحیه ارزان‌تر از ناحیه دیگری باشد، یا وقتی کارخانه‌ای تولید خود را تغییر دهد، کارخانه‌ها و اداره‌ها در یک منطقه تعطیل می‌شوند و در منطقه دیگری شروع به کار خواهند کرد. به این ترتیب در دوره‌ای که سودهای سرشاری می‌توان به چنگ آورد، ممکن است سیلی از ساختمان‌سازی اداری در مرکز شهرهای بزرگ به راه افتد. پس از آن‌که این ساختمان‌ها و دفاتر ساخته شدند، و ناحیه مرکزی «گسترش و توسعه دوباره‌ای» پیدا کرد، سرمایه‌گذاران به جست‌وجوی مناطق رو به رشد دیگری برای ساختمان‌سازی برمی‌آیند. غالباً چیزی که در یک دوره سودآور است، در دوره دیگری که اوضاع و احوال مالی تغییر کند، ممکن است دیگر سودآور نباشد.

فعالیت‌های خریداران خانه‌های شخصی به شدت تحت تأثیر این واقعیت قرار می‌گیرد که شرکت‌ها و مؤسسه‌های تجاری تا چه اندازه و در کجا زمین می‌خرند، و نرخ وام‌ها و مالیات‌هایی که از سوی حکومت محلی و مرکزی تعیین می‌شود چقدر است. برای مثال، پس از جنگ جهانی دوم

توسعه حومه‌های شهری در شهرهای بزرگ آمریکا شتاب زیادی پیدا کرد. این پدیده تا حدی ناشی از تبعیض نژادی و تمایل سفیدپوستان به خروج از نواحی درون‌شهری بود. اما بنا به استدلال هاروی، این امر فقط در پی تصمیم دولت برای اعطای امتیازات مالیاتی به خریداران خانه و شرکت‌های ساختمانی، و اتخاذ تدابیر ویژه برای پرداخت اعتبارات مالی خاص، امکان‌پذیر شد. این سیاست‌ها شالوده‌ای برای ساخت و ساز و خرید خانه‌های جدید در حاشیه‌های شهرها فراهم ساخت، و در عین حال تقاضای برخی محصولات صنعتی مثل اتومبیل را افزایش داد. رشد ابعاد و افزایش رونق و رفاه شهرک‌ها و شهرهای جنوب انگلستان از دهه ۱۹۶۰ به این سو، مستقیماً به انحطاط صنایع قدیمی‌تر در شمال و انتقال بعدی سرمایه‌گذاری‌ها به سوی فرصت‌های صنعتی تازه‌تر مربوط می‌شود.

### کاستلز: شهرنشینی و جنبش‌های اجتماعی

کاستلز، همچون هاروی، بر این نکته تأکید می‌کند که شکل فضایی و مکانی یک جامعه پیوند تنگاتنگی با مکانیسم‌های کلی توسعه آن جامعه دارد. برای فهمیدن ماهیت شهرها، ما باید فرآیندهای ایجاد و دگرگون‌شدن شکل‌های فضایی شهرها را درک کنیم. طرح کلی و خصوصیات معماری شهرها و محله‌ها تجلی تضادها و نبردهای میان گروه‌های مختلف در جامعه است. به عبارت دیگر، محیط‌های شهری مظهر تجلیات نمادین و فضایی نیروهای اجتماعی وسیع‌تری هستند. برای مثال، شاید آسمان‌خراش‌ها به این دلیل ساخته شده باشند که انتظار می‌رود سودآور باشند، اما این ساختمان‌های غول‌آسا همچنین «نمایش نمادین قدرت و سلطه پول بر شهر از طریق فناوری و اعتماد به نفس ناشی از آن هستند، و کلیسای جامع دوران اوج گرفتن سرمایه‌داری شرکتی به‌شمار می‌آیند» (Castells 1983: 103).

کاستلز، برخلاف جامعه‌شناسان مکتب شیکاگو، نه تنها شهر را جایگاه مشخص و جداگانه‌ای می‌داند - یعنی ناحیه شهری - بلکه همچنین شهر را بخش تفکیک‌ناپذیر فرآیندهای مصرف جمعی<sup>۱</sup> تلقی می‌کند که به نوبه خود جزو جنبه‌های ذاتی سرمایه‌داری صنعتی اند. مدارس، وسایل حمل و نقل و امکانات تفریحی و فراغتی همگی نشانگر روش‌هایی هستند که طی آن‌ها مردم محصولات صنعت مدرن را به صورت دسته‌جمعی «مصرف می‌کنند». نظام مالیاتی روی این‌که چه کسی در کجا قادر به خرید یا اجاره خانه و ملک است، و چه کسی در کجا قادر به ساخت و ساز است تأثیر می‌گذارد. شرکت‌های بزرگ، بانک‌ها و شرکت‌های بیمه، که سرمایه لازم برای پروژه‌های ساختمانی را تأمین می‌کنند، قدرت و نفوذ زیادی بر این فرآیندها دارند. اما سازمان حکومتی نیز تأثیر مستقیمی بر جنبه‌های گوناگون زندگی شهری می‌گذارد؛ برای مثال، از طریق ساختن خیابان‌ها و مجتمع‌های

1. collective consumption



مسکونی دولتی، ایجاد فضاهای سبز کمربندی و غیره. بنابراین شکل فیزیکی شهرها هم محصول نیروهای بازار است و هم محصول قدرت حکومت.

ولی ماهیت محیط زیست مصنوعی فقط حاصل فعالیت‌های ثروتمندان و قدرتمندان نیست. کاستلز بر اهمیت مبارزه‌های گروه‌های محروم و فاقد امتیاز برای دگرگون‌ساختن شرایط زندگی‌شان نیز تأکید می‌کند. مسائل شهری برانگیزنده طیفی از جنبش‌های اجتماعی است که هدف‌شان بهبود شرایط مسکن، اعتراض به آلودگی هوا، دفاع از پارک‌ها و فضاهای سبز، و مبارزه با توسعه ساخت‌وسازهایی است که طبیعت یک منطقه را برهم می‌زند. برای مثال، کاستلز به مطالعه جنبش مردان همجنس‌خواه در سانفرانسیسکو پرداخت، که توانسته بودند محله‌های اطراف را براساس ارزش‌های فرهنگی خودشان تجدید ساختار کنند - سازمان‌ها، باشگاه‌ها و تریاهای فراوانی که مخصوص ایشان بود پدید آمده بود - و در سیاست‌های محلی نیز موقعیت برجسته و مسلطی به‌دست آورده بودند.

هاروی و کاستلز هر دو تأکید می‌کنند که شهرها محیط‌هایی سرپا مصنوعی‌اند که به دست مردم برساخته می‌شوند. حتی اکثر نواحی روستایی نیز از تأثیر دخالت بشر و فناوری مدرن مصون نمانده‌اند، زیرا فعالیت بشر موجب تغییر شکل و تغییر نظم و ترتیب جهان طبیعی شده است. غذا فقط برای ساکنان محلی تولید نمی‌شود بلکه برای بازارهای ملی و بین‌المللی تولید می‌شود، و زمین از طریق کشاورزی ماشینی کاملاً تقسیم‌بندی می‌شود و کاربرد تخصصی پیدا می‌کند و به‌صورت الگوهای نظم و ترتیب می‌یابد که هیچ ربطی به جنبه‌های طبیعی محیط زیست ندارد. کسانی که در نواحی روستایی دورافتاده و منزوی و در مزارع زندگی می‌کنند، به‌لحاظ اقتصادی و سیاسی و فرهنگی به جامعه بزرگ‌تر گره می‌خورند، هرچند ممکن است بعضی از شیوه‌های رفتاری آن‌ها با ساکنان شهرها فرق داشته باشد.

### ارزیابی

بحث و جدل‌های فراوان و گسترده‌ای درباره دیدگاه‌های هاروی و کاستلز به‌عمل آمده، و آثار آن‌ها تأثیر مهمی بر جهت‌گیری جدید تحلیل‌های شهری داشته است. دیدگاه‌های این دو تن، برخلاف رهیافت بوم‌شناسی، توجه چندانی به فرآیندهای مکانی «طبیعی» ندارد بلکه روی چگونگی انعکاس یافتن نظام‌های قدرت اقتصادی و اجتماعی در زمین‌های شهری و محیط زیست مصنوعی تأکید می‌کند. این دیدگاه نشانگر چرخش مهمی در کانون تحلیل است. با این حال، اندیشه‌های هاروی و کاستلز غالباً به صورتی فوق‌العاده انتزاعی بیان می‌شوند، و به همین دلیل نتوانسته‌اند به اندازه آثار مکتب شیکاگو، مطالعه‌های پژوهشی وسیع و متنوعی را به‌دنبال داشته باشند.

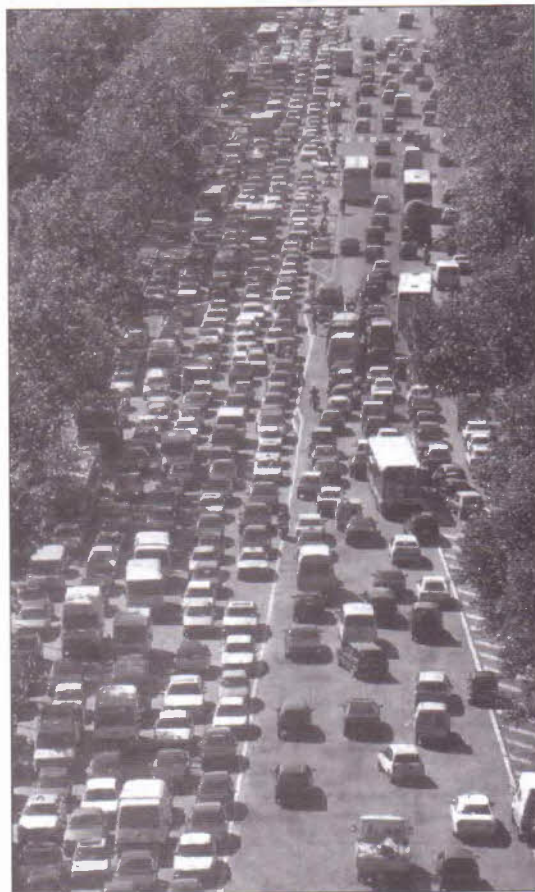
دیدگاه‌هایی که هاروی و کاستلز و مکتب شیکاگو مطرح کرده‌اند، از جهاتی به‌خوبی مکمل

یکدیگرند، و می‌توان آن‌ها را با هم ترکیب کرد تا تصویر جامع و کاملی از فرآیندهای شهری به دست آید. تفاوت‌هایی که در بوم‌شناسی شهری بین نواحی مختلف شهری عنوان می‌شود واقعاً وجود دارد، همان‌طور که غیرشخصی بودن کلی زندگی شهری از حقیقت دور نیست. اما این جنبه‌ها متغیرتر و پرتنوع‌تر از چیزی هستند که اعضای مکتب شیکاگو می‌پنداشتند، و همچنین عمدتاً تحت تأثیر و هدایت عوامل اجتماعی و اقتصادی مورد تحلیل هاروی و کاستلز هستند. جان لوگان و هاروی مالاچ رهیافتی را مطرح کرده‌اند که دیدگاه‌های کسانی مثل هاروی و کاستلز را مستقیماً به برخی از جنبه‌های دیدگاه بوم‌شناختی متصل می‌سازد (Logan and Molotch 1987). آن‌ها با هاروی و کاستلز توافق دارند که خصوصیات کلی توسعه اقتصادی، هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی، به‌طور مستقیم بر زندگی شهری اثر می‌گذارد. اما این عوامل اقتصادی فراگیر، بنا به استدلال آن‌ها، از طریق سازمان‌های محلی مثل واحدهای تجاری محله‌ها، بانک‌ها و اداره‌های حکومتی، همراه با فعالیت‌های فرد فرد خریداران مسکن، مؤثر می‌افتند.

از نظر لوگان و مالاچ، اماکن - املاک و ساختمان‌ها - درست مانند سایر کالاها در جوامع مدرن خرید و فروش می‌شوند، اما بازارهایی که ساختار محیط‌های شهری را ایجاد می‌کنند تحت تأثیر این امر قرار می‌گیرند که گروه‌های مختلف مردم چگونه می‌خواهند از املاک و ساختمان‌هایی که آن‌ها می‌خرند و می‌فروشند استفاده کنند. تنش‌ها و تضادهای فراوانی از این فرآیند ناشی می‌شود - و این تضادها و تنش‌ها عوامل اصلی ایجاد ساختار محله‌های شهر است. برای مثال، به گفته لوگان و مالاچ، در شهرهای مدرن همواره شرکت‌های بزرگ تجاری و مالی سعی می‌کنند در نواحی خاصی استفاده از زمین‌ها را هرچه بیش‌تر کنند. هر قدر آن‌ها در انجام این کار موفق‌تر باشند، فرصت‌های بیش‌تری برای بورس‌بازی و سرمایه‌گذاری روی زمین در آن نواحی پدید می‌آید و می‌توان ساخت‌وسازهای بسیار سودآوری در آن‌ها به‌راه انداخت. این شرکت‌ها به آثار و عواقب فیزیکی و اجتماعی فعالیت‌های خود در یک محله معین هیچ‌وقتی نمی‌گذارند - برای مثال، کاری به این مسئله ندارند که خانه‌های مسکونی قدیمی و زیبا ویران می‌شوند تا جا برای ساختمان‌های اداری بزرگ و تازه باز شود. فرآیندهای رشد که شرکت‌های بزرگ پشتیبان آن هستند غالباً با منافع واحدهای تجاری یا ساکنان محلی، که ممکن است فعالانه در برابر آن‌ها ایستادگی کنند، مغایرت دارد. مردم در محله‌ها به‌صورت گروه‌های محلی بسیج می‌شوند تا از منافع خود به‌عنوان ساکنان یک محل دفاع کنند. این انجمن‌های محلی ممکن است برای گسترش محدودیت‌های تفکیک اراضی، مانع شدن از ساخت‌وسازهای جدید در فضاهای سبز، یا اصلاح مقررات اجاره دست به اقدام بزنند.

### روندهای توسعه شهری در غرب

در این بخش به بررسی بعضی از الگوهای اصلی توسعه شهری در غرب در دوره پس از جنگ



ساعت شلوغی و ازدحام در پاریس، رفت و آمدهای هروزی با اتومبیل بین پاریس و مناطق حومه شهر در ساعات معینی با تراکم سنگینی مواجه می‌شود.

خواهیم پرداخت و از بریتانیا و ایالات متحده به‌عنوان مثال استفاده خواهیم کرد. در این بخش پیدایش نواحی حومه شهری و زوال مناطق درون‌شهری، تضادها و تعارض‌های شهری، بحران‌های مالی، و استراتژی‌های نوسازی شهری کانون توجه ما خواهد بود.

### گسترش حومه‌های شهری

بعضی از کسانی که به‌تازگی شروع به زندگی در شهرهای بزرگ می‌کنند معمولاً با انکار و انزجار به مناطق وسیع حومه شهر می‌نگرند که با ویلاهای دنج و نسبتاً تک‌افتاده و باغچه‌های آراسته همه مناطق حاشیه‌ای شهرهای انگلستان را پوشانده‌اند. بعضی هم، مثل جان بیچمن<sup>۱</sup>، غرابت ملایم معماری مناطق حومه شهری و میل به ترکیب‌کردن فرصت‌های اشتغال در شهر را با شیوه‌ای از زندگی که عملاً براساس مالکیت مسکن و اتومبیل استوار است و پاسدار ارزش‌های زندگی خانوادگی سنتی است، مورد تجلیل و ستایش قرار دادند.

بسیاری از حومه‌های اطراف لندن در سال‌های بین دو جنگ جهانی رشد کردند، و گرداگرد جاده‌های جدید و نقاط اتصال به خطوط قطارهای زیرزمینی که رفت و آمد به مرکز شهر را امکان‌پذیر می‌ساخت، تجمع یافتند. در ایالات متحده، فرآیند گسترش حومه‌های شهری در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به نقطه اوج خود رسید. در طول این دو دهه، نرخ رشد مراکز شهرها ۱۰ درصد بود درحالی‌که

حومه‌های شهرها ۴۸ درصد رشد داشتند. اکثر کسانی که به حومه شهرها می‌رفتند خانواده‌های سفیدپوست بودند. اجباری شدن اختلاط نژادی در مدارس را می‌توان عامل مهمی در نقل مکان بسیاری از سفیدپوستان از مناطق درون شهری به شمار آورد. نقل مکان به مناطق حومه‌ای برای خانواده‌هایی که دوست داشتند فرزندان‌شان در مدارس مخصوص سفیدپوستان درس بخوانند، گزینه جذابی بود. حتی امروز هم مناطق حومه‌ای آمریکا اکثراً از سفیدپوستان تشکیل می‌شوند. در ۱۹۹۰، فقط ۱۸ درصد از کل جمعیت حومه شهرها از گروه‌های اقلیت بودند. از هر چهار افریقایی-آمریکایی سه نفر در مناطق درون شهری زندگی می‌کنند، اما از هر چهار سفیدپوست فقط یک نفر ساکن مناطق درون شهری است. اکثر ساکنان سیاه‌پوست مناطق حومه‌ای در محله‌هایی زندگی می‌کنند که در آن‌ها اکثریت با سیاهان است و اکثراً در شهرک‌هایی که نزدیک به شهر اصلی است گرد می‌آیند.

با این حال، غلبه و سیطره سفیدپوستان بر مناطق حومه‌ای در حال رنگ‌باختن است چون هر روز تعداد بیش‌تری از اقلیت‌های قومی و نژادی، مراکز شهری را به سوی حومه‌ها ترک می‌گویند. از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰، جمعیت سیاه‌پوستان حومه‌نشین ۳۴/۴ درصد، امریکای لاتینی‌ها ۶۹/۳ درصد، و آسیایی‌ها ۱۲۵/۹ درصد رشد کرد. در مقابل، جمعیت حومه‌نشینان سفیدپوست فقط ۹/۲ درصد رشد کرد. اعضای گروه‌های اقلیت به همان دلایلی به سمت حومه شهرها می‌روند که سفیدپوستان پیش از آن‌ها رفته‌اند: بالاتر بودن کیفیت مسکن، مدارس و امکانات. این افراد مانند همان کسانی که در دهه ۱۹۵۰ عزیمت به مناطق حومه‌ای را آغاز کردند، اکثراً حرفه‌ای‌های طبقه متوسط هستند. به گفته رئیس اداره مسکن شیکاگو «حومه‌نشینان اکنون دیگر ربطی به مسئله نژاد ندارد؛ بلکه به طبقه مربوط می‌شود. هیچ‌کس نمی‌خواهد دور و بر خود مردمان فقیر را ببیند زیرا در این صورت همه مسائلی که گریبانگیر فقرا است دامن آن‌ها را نیز خواهد گرفت: مدارس بد، خیابان‌های ناامن، دارودسته‌های تبهکاران» (به نقل از De Witt 1994).

در بریتانیا، مهاجرت ساکنان نواحی مرکزی شهرها به حومه‌های بیرونی و شهرک‌های خوابگاهی<sup>۱</sup> (شهرک‌هایی بیرون از مرزهای شهر که ساکنان آن‌ها عمدتاً کسانی هستند که در شهر کار می‌کنند) یا به دهکده‌ها در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ به این معنا بود که جمعیت لندن بزرگ در طول این دوره حدود نیم‌میلیون نفر کاهش یافت. در همین زمان بود که شمار زیادی از شهرهای کوچک‌تر و شهرک‌ها به سرعت رشد کردند - مثل کمبریج، ایسویچ، نورویچ، آکسفورد و لستر. در شهرک‌های صنعتی شمال انگلستان، زوال پرشتاب صنایع تولید کارخانه‌ای نیز مناطق درون شهری را تحت تأثیر قرار داد، درحالی‌که جمعیت مناطق حومه‌ای و شهرک‌های کوچک‌تر - و حرکت به سمت جنوب شرقی - دوباره در طول شکوفایی اقتصادی اواخر دهه ۱۹۹۰، گسترش یافت.

## زوال مناطق درون‌شهری

«گریز به حومه‌ها» نتایج فاحشی برای سلامت و سرزندگی مراکز شهری بریتانیایی و امریکایی داشته است. زوال و انحطاط مفرط مناطق درون‌شهری که در همه شهرهای بزرگ امریکا طی چند دهه اخیر جریان داشته است، پیامد مستقیم رشد حومه‌های شهری است. حرکت گروه‌های پردرآمد به بیرون از شهر به معنای از دست رفتن عواید مالیات محلی است که از آن‌ها گرفته می‌شود. چون کسانی که در این مناطق می‌مانند یا جایگزین آن‌ها می‌شوند، اکثراً در فقر به سر می‌برند، آمیدی به جبران کردن این درآمدهای از دست‌رفته وجود ندارد. و اگر نرخ‌های مالیاتی در مناطق مرکزی شهرها افزایش یابد، گروه‌ها و واحدهای اقتصادی ثروتمندتر معمولاً این مناطق را ترک می‌کنند.

این وضعیت باز هم وخیم‌تر می‌شود زیرا بخش ساختمان در مراکز شهرها بیش از حومه‌ها دچار رکود می‌شود، نرخ جرائم افزایش می‌یابد و بیکاری نیز بیش‌تر می‌شود. بنابراین باید نیرو و هزینه بیش‌تری صرف خدمات رفاهی، مدارس، مرمت ساختمان‌ها، پلیس و آتش‌نشانی کرد. چرخه‌ای از انحطاط و وخامت اوضاع شکل می‌گیرد که هر قدر حومه‌نشینی بیش‌تر گسترش می‌یابد، مسائل و مشکلات مراکز شهری نیز بیش‌تر می‌شود. در بسیاری از نواحی شهری امریکا، این فعل و انفعال بسیار هراس‌آور شده است - مخصوصاً در شهرهای قدیمی‌تری مثل نیویورک، بوستن یا واشنگتن‌دی‌سی در برخی از محله‌های این شهرها، رکود و افت قیمت املاک احتمالاً بدتر از نواحی شهری بزرگ در هر جای دیگر دنیای صنعتی است. ساختمان‌های کهنه و رو به ویرانی جای خود را به مناطق خالی از سکنه و زمین‌های برهوت مانند پوشیده از زباله می‌دهند.

در بریتانیا، زوال مراکز شهرها به اندازه ایالات متحده نمایان و چشمگیر نبوده است. اما بعضی از مناطق درون شهری - برای نمونه در لیورپول - به اندازه بسیاری از محله‌های شهرهای امریکا کلنگی شده‌اند. یکی از دلایل این امر آن است که بحران‌های مالی به بسیاری از مناطق درون شهری در بریتانیا لطمه زده است. از اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد، به مقامات و اداره‌های محلی فشار شدیدی وارد شد تا از بودجه‌های خود بکاهند و خدمات محلی را محدود کنند، حتی در آن دسته از مناطق درون‌شهری که بیش از همه رو به زوال می‌رفتند. آن اداره‌های محلی که از سطح هزینه‌های تعیین‌شده تجاوز می‌کردند با تویخ و جریمه روبه‌رو می‌شدند. و از همین رو وقتی این اداره‌های محلی نمی‌توانستند به بودجه‌های مصوب خود اکتفا کنند، تعارض‌های شدیدی بین آن‌ها و حکومت پیش می‌آمد. اجرای نظام فراگیر مالیاتی در دوره خانم تاچر وضعیت مالی اداره‌های محلی را باز هم بدتر کرد. هر چند مالیات‌های فراگیر بالاخره به دلیل مخالفت‌های گسترده‌ای که با آن می‌شد کنار گذاشته شد، بسیاری از انجمن‌های شهری با کاهش شدید عواید و درآمدهای شان مواجه و مجبور به قطع کردن خدمات ضروری شهری شدند.

گزارش کلیسای انگلستان در ۱۹۸۵ تحت عنوان ایمان در شهر، مناطق درون‌شهری را با زبان



مرگ یک رؤیا: آپارتمان‌های متعلق به شهرداری‌های محلی در لندن، که به‌عنوان خانه‌های مسکونی مدرن برای مردم بنا شده بودند، به‌کانون نارضایتی و زوال و انحطاط شهری بدل شده‌اند.

صریح و بی‌پرده‌ای وصف می‌کند: «دیوارهای کثیف و تیره، خیابان‌های پر از زباله، پنجره‌های شکسته، دیوار نوشته‌های رکیک، ویرانی و نکبت، سیمای معمول مناطق و محله‌هایی است که درباره آن‌ها حرف می‌زنیم... خانه‌های مناطق درون‌شهری کهنه‌تر و قدیمی‌تر از خانه‌های سایر مناطق شهر است. تقریباً یک‌چهارم خانه‌های انگلستان پیش از ۱۹۱۹ ساخته شده‌اند، اما این نسبت در مناطق درون‌شهری بین ۴۰ تا ۶۰ درصد است» (کلیسای انگلستان، ۱۹۸۵: ۱۸).

پل هریسن، در توصیف هکنی<sup>۱</sup> که یکی از فقیرترین مناطق لندن است، فضای یأس‌آلودی را ترسیم می‌کند:

برای نیروی پلیس غیرممکن است که روی ماده منفجره‌ای سرپوش بگذارد که اجزا و عناصر آن را تحولات جامعه بریتانیا در منطقه درون‌شهری با هم ترکیب کرده‌اند. این ترکیب، که با رکود و کساد و بیکاری فراوان در حال داغ‌شدن است، ناگزیر به‌صورت سطوح بسیار بالای نرخ جرائم منفجر می‌شود. و این وضعیت، به‌نوبه خود، افزایش تعداد و حضور پلیس‌ها را می‌طلبد، یعنی خیلی بیش از آن‌چه در ناحیه‌های دیگر دیده می‌شود، و برخوردهای ناخوشایند فراوان‌تری با مردمی که به‌عنوان مظنون احتمالی به

1. Hackney

آن‌ها نگریسته می‌شود، زمینه‌های بسیار بیش‌تری برای سوءاستفاده‌ها یا اشتباه‌های پلیس، پیش می‌آورد. (Harrison 1983:369).

و حاصل کار چرخه‌ای جهنمی است. محروم‌ترین‌ها نه فقط بیش از سایر گروه‌ها قربانیان اکثر جرم و جنایت‌ها هستند، بلکه مجبورند حضور مداوم‌تر پلیس را نیز تحمل کنند. در مقابل، ارتکاب آن‌ها به فعالیت‌های تبهکارانه نیز بیش از چیزی است که در غیر این صورت احتمال داشت. هریسن هشدار داده بود که در مناطقی مثل هکتی «جامعه‌ای» در حال ظهور است «که برای دفاع از خود در حال سنگربندی است» و خصوصیت بارز آن «فرسایش بی‌وقفه آزادی‌های مدنی است».

شهرهای بزرگ ایالات متحده و بریتانیا به امراض اجتماعی مشابهی دچارند: سوء مصرف مواد مخدر، جنایت و بزهکاری، بیکاری، بی‌خانمانی، تعصب قومی و نژادی، طرد اجتماعی، کافی نبودن خدمات عمومی، مدارس ناموفق و تنش‌های میان مجریان قانون و شهروندان. گاهی این معایب و کاستی‌ها به اندازه‌ای روی هم جمع می‌شوند که به صورت تعارض‌ها و آشوب‌های شهری منفجر می‌شوند.

### نزاع شهری

در عصر جهانی‌شدن و تحرک و تغییر سریع، شهرهای بزرگ به جلوه‌های پررنگ و مفرط مسائل اجتماعی تبدیل شده‌اند که کل جامعه را آزار می‌دهند. در اغلب اوقات، کاستی‌ها و نارسایی‌های «نامرئی» در شهرها به بروز زلزله‌های اجتماعی می‌انجامند. تنش‌های نهفته فوران می‌کنند و گاهی هم به صورت آشوب و طغیان، غارتگری و ویرانگری‌های گسترده با خشونت همراه می‌شوند. چنین وضعیتی در بهار ۱۹۹۲ در لس‌آنجلس و به هنگامی که آشوب و بلوا بخش‌هایی از شهر را فراگرفت، به وقوع پیوست. هنری سیسنروس، که در آن هنگام معاون وزارت مسکن و توسعه شهری بود، بی‌درنگ به لس‌آنجلس رفت تا مآوقع را از نزدیک بررسی کند:

چیزی که دیدم شهری بود که از همه‌جایش دود بلند می‌شد. بوی سوختن سیم و پلاستیک از همه‌جا می‌آمد. دود چنان غلیظ بود که جلو نورافکن‌های هلیکوپتری را می‌گرفت که درست بالای سر ما در گردش بود. آژیرها هرچند ثانیه یک‌بار به صدا درمی‌آمدند چون ماشین‌های آتش‌نشانی که با اتومبیل‌های گشت پلیس بزرگراه کالیفرنیا اسکورت می‌شدند، مدام از آتشی به آتش دیگر در حال حرکت بودند... لس‌آنجلس در آن سه‌شنبه شب به‌راستی نوعی آخرالزمان شهری را نشان می‌داد که به همه حواس آدمی یورش می‌آورد، مردم با چشمان از حدقه درآمده به دیوانگان تمام‌عیاری می‌مانستند که فقط از ته دل فریاد می‌کشیدند. (Cisneros 1993)

آشوب‌های خیابانی در شهرهای بریتانیا نیز رخ داده است - در بریکستن، در مجتمع مسکونی برادواتر فارم در تاتنهام، لندن شمالی که یک پلیس نیز کشته شد، در آکسفورد، بریستول و سایر شهرها.

چه علل و عواملی موجب می‌شوند که تنش‌های نهفته و محرومیت‌های چندگانه به صورت نزاع شهری به بیرون فوران کنند؟ یکی از عوامل قطعاً فقر است؛ و عامل دیگر نیز تفکیک و خصومت قومی مخصوصاً بین سفیدپوست‌ها و سیاهان است؛ عامل سوم جرم و جنایت است؛ و چهارمین عامل ناامنی است. ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌ها از سه عامل قبلی نشئت می‌گیرند، خواه افراد به‌طور مستقیم تحت تأثیر آن‌ها باشند خواه نباشند.

در ایالات متحده نیز مانند بریتانیا، فقر در طول دو دهه گذشته گسترش بیش‌تری یافته است. نسبت مردمانی که زیر خط رسمی فقر زندگی می‌کنند در اواسط دهه ۱۹۹۰ به بالاترین حد خود طی بیست و پنج سال گذشته رسیده بود. فقر موجب جداشدن بخش‌های بزرگ جمعیت از جامعه می‌شود، مخصوصاً وقتی زیرطبقه محرومی به وجود بیاورد؛ بسیاری از فقیرترین گروه‌ها در مناطق درون‌شهری یا محله‌های بی‌غوله‌ای جداافتاده تجمع پیدا می‌کنند. عنصر فضایی و مکانی حذف اجتماعی را می‌توان به‌روشنی در این موارد مشاهده کرد.

فقر و محرومیت در مناطق درون‌شهری بخشی از بحث و جدل‌های مربوط به «منافشه زیر طبقه» در صفحه ۴۶۱ و «صور حذف اجتماعی» در صفحه ۴۷۰ است.

### نوسازی شهری

حکومت‌های ملی و منطقه‌ای و محلی چه نوع رهیافتی باید درپیش بگیرند تا بر مسائل پیچیده و بفرنج مناطق درون‌شهری فایق آیند؟ چگونه می‌توان جلوگسترش سریع حومه‌های شهری را گرفت تا نواحی سرسبز و روستاها از بین نروند؟ خط‌مشی موفق و مؤثر برای نوسازی شهری<sup>۱</sup>، کاری شاق و دشوار است چون نیازمند مبارزه هم‌زمان در چند جبهه است.

در بریتانیا، طیفی از چندین طرح ملی - از جمله، برای مثال، اعطای کمک‌هزینه مرمت و بازسازی خانه‌ها توسط مالکان یا تخفیف‌های مالیاتی برای جذب سرمایه‌گذاری در بخش مسکن و شهرسازی - به اجرا درآمده‌اند تا آینده مناطق درون‌شهری نجات یابد. برنامه اقدام فوری برای شهرها که در ۱۹۸۸ از سوی حکومت محافظه‌کار برای بهبود اوضاع مطرح شد، بیش‌تر به سرمایه‌گذاری خصوصی و نیروهای بازار آزاد چشم دوخته بود تا به مداخله‌های دولت. اما استقبال بخش خصوصی بسیار کم‌تر از چیزی بود که انتظار می‌رفت.



مطالعات نشان می‌دهند که در نظر گرفتن تخفیف‌های مالیاتی و سپردن کار به بخش خصوصی روش مؤثری برای مقابله با مسائل اجتماعی بنیادی در مراکز شهرها به‌شمار نمی‌آید. در مناطق درون‌شهری به‌قدری اوضاع و شرایط ظالمانه و فلاکت‌آمیز روی هم تلنبار شده که معکوس ساختن فرآیندهای زوال و انحطاط، پس از آن‌که آغاز شده باشند، در هر صورت به‌غایت سخت و دشوار است. تحقیقاتی که درباره‌ی زوال مناطق درون‌شهری انجام گرفته، مثل گزارش اسکرمین درباره‌ی آشوب‌های ۱۹۸۱ در بریکستن، به فقدان رهیافت هماهنگ و چندجانبه در قبال مسائل و مشکلات مناطق درون‌شهری اشاره کرده‌اند (Scarman 1982). بدون اختصاص دادن بودجه‌های کلان دولتی - که بعید است حکومت زیر بار آن برود - چشم‌اندازهای نویدبخشی برای بهبود اساسی و ریشه‌ای اوضاع وجود ندارد (Macgregor and Pimlott 1991).

#### به‌سوی نوزایی شهری: گزارش نیروی اقدام شهری

نوسازی شهری نه‌فقط به احیای مناطق درون‌شهری، بلکه به توسعه‌ی پایدار مناطق حومه‌ای نیز مربوط می‌شود. نواحی شهری و حومه‌ای بریتانیا با نرخ شتابانی در حال توسعه‌اند. پیش‌بینی‌های حکومتی حاکی از این است که بین سال‌های ۱۹۹۶ و ۲۰۲۱، در حدود ۳/۸ میلیون خانوار دیگر نیز تشکیل خواهد شد. ترافیک اتومبیل‌ها در خلال دو دهه‌ی آینده تا یک‌سوم نرخ فعلی افزوده خواهد شد؛ متوسط زمان رفت‌وآمدهای شهری اکنون ۴۰ درصد بیش از بیست سال پیش شده است. یک‌چهارم ساکنان شهری معتقدند که منطقه‌ی آن‌ها در سال‌های اخیر افت کرده است، و فقط یک‌دهم آن‌ها حس می‌کنند که منطقه‌ی زندگی‌شان بهبود یافته و پیشرفت کرده است (Urban Task Force 1999).

حکومت که با چالش‌های متعددی در مناطق شهری و حومه‌ای روبه‌رو بود، و دورنمای گسترش هرچه بیش‌تر این مناطق را در سال‌های آینده نیز پیش‌رو داشت، به تشکیل نیروی اقدام شهری به ریاست لرد راجرز، معمار و برنامه‌ریز شهری مبادرت کرد تا توصیه و تجویزهایی برای بهسازی کیفیت زندگی در نواحی شهری و حومه‌ای بریتانیا ارائه دهد. نیروی اقدام شهری، در گزارشی که در ژوئن ۱۹۹۹ منتشر شد، بیش از یکصد پیشنهاد مطرح ساخته بود که هدف آن ایجاد «نوزایی شهری» در بریتانیا بود. «از زمان انقلاب صنعتی ما اختیار و مالکیت شهرها و شهرک‌های مان را از کف داده‌ایم، و گذاشته‌ایم که با طراحی‌های ضعیف، پراکندگی اقتصادی و قطب‌بندی اجتماعی، به تباهی بروند». به‌گفته‌ی نویسندگان این گزارش، آغاز سده‌ی بیست‌ویکم سه فرصت بزرگ و مغتنم برای تغییر اوضاع فراهم می‌آورد. انقلاب تکنولوژیک شکل‌های نوینی از فناوری اطلاعات و روش‌های نوینی برای مبادله‌ی اطلاعات خلق کرده است؛ تهدید فزاینده‌ی زیست‌محیطی توسعه‌ی پایدار را زیر سؤال برده است؛ دگرگونی اجتماعی وسیعی را می‌توان در افزایش امید به زندگی و اهمیت انتخاب‌های سبک زندگی در زندگی‌های حرفه‌ای و شخصی افراد احساس کرد.

در این گزارش روی چند مضمون اساسی تأکید شده که برای پیشگیری از نابودی مناطق روستایی و ایجاد مناطق شهری سالم و سرزنده ضرورت دارند. به ادعای این نویسندگان، اگر اصول بنیادی زیر را رعایت نکنیم واقعاً این خطر وجود دارد که شهرها به صورت اجتماعات تکه‌پاره درآیند، نواحی روستایی باگسترش حومه‌های شهری بلعیده شوند، و آلودگی، شلوغی و ازدحام ترافیک و محرومیت اجتماعی رو به وخامت هرچه بیش‌تر برود.

- **بازیافت زمین و ساختمان‌ها** ساخت‌وساز خانه‌های تازه باید به بیش‌ترین حد ممکن در همان زمین‌هایی انجام گیرد که قبلاً توسعه یافته‌اند، نه در زمین‌های سرسبز پوشیده از گیاهان. در این گزارش اشاره شده که ۱/۳ میلیون ساختمان مسکونی و تجاری در بریتانیا خالی مانده‌اند. هدف حکومت این است که ۶۰ درصد از خانه‌های تازه در اماکن «بازیافت‌شده» ساخته شوند.
- **بهبود محیط زیست شهری** نواحی شهری فعلی باید به قدری جذاب‌تر شوند که مردم به میل خود در آن‌جا زندگی، کار و معاشرت کنند. نواحی شهری باید حس اجتماع و امنیت و سلامت عمومی را تقویت کنند. خطوط اتصال بین محله‌ها باید به صورتی اصلاح شوند که مردم به پیاده‌روی، استفاده از دوچرخه و یا وسایل حمل‌ونقل عمومی تشویق شوند.
- **ارتقای سطح مدیریت مناطق محلی** نوزایی شهری به رهبری و مدیریت نیرومند محلی و مشارکت دموکراتیک گسترده شهروندان بستگی خواهد داشت. ساکنان محلی باید نقش بیش‌تری در فرآیندهای تصمیم‌گیری داشته باشند.
- **واگذاری مسئولیت‌ها** اداره‌ها و سازمان‌های محلی باید از قدرت و مسئولیت بیش‌تری برای هدایت‌کردن منابع و امکانات به سوی رشد و احیای بلندمدت مناطق محروم برخوردار باشند. بودجه دولت باید صرف این شود که سرمایه‌های خصوصی از طریق بازار به سوی این بخش جذب شود.

گزارش نیروی اقدام شهری بر این نکته پافشاری می‌کرد که نوسازی شهری نمی‌تواند صرفاً یک اقدام سیاسی باشد، بلکه چنین هدفی نیازمند تغییر فرهنگ، مهارت‌ها، عقاید و ارزش‌های سیاستمداران، مقامات محلی و شهروندان عادی است. آموزش و بحث و مبادله اطلاعات برای تحقق «نوزایی شهری» اهمیت حیاتی خواهند داشت (۱۹۹۹).

### ارتقای سطح و «بازیافت شهری»

بازیافت شهری<sup>۱</sup> بازسازی و مرمت یا جایگزین‌ساختن ساختمان‌های قدیمی و یافتن کاربردهای تازه برای زمین‌هایی که قبلاً توسعه یافته‌اند. در شهرهای بزرگ نسبتاً رواج یافته است. گاهی اوقات

### داکلندز: نوسازی شهری یا فاجعه شهری

یکی از مثال‌های بارز «بازیافت شهری» به منطقه داکلندز در لندن مربوط می‌شود. داکلندز مساحتی معادل هشت و نیم مایل مربع از زمین‌های شرق لندن در کنار رود تایمز را شامل می‌شود. که پس از تعطیلی بندر و افول صنایع، جایگاه اقتصادی‌اش را از دست داده است. این منطقه «بزرگ‌ترین ناحیه دوباره توسعه‌یافته اروپای غربی» و «بزرگ‌ترین فرصت پس از آتش‌سوزی لندن» نامیده می‌شد.

داکلندز از یک سمت در نزدیکی مرکز مالی شهر لندن است، و از سمت دیگر در مجاورت نواحی فقیر و طبقه کارگری است. از دهه ۱۹۶۰ به این طرف، مجادله‌های شدیدی درباره آخر و عاقبت این ناحیه وجود داشته و امروز هم ادامه دارد. بسیاری از کسانی که در داکلندز یا نزدیکی‌های آن زندگی می‌کنند طرفدار توسعه این منطقه از طریق برنامه‌های توسعه اجتماع هستند که قاعدتاً باید از منافع ساکنان فقیرتر این ناحیه حمایت کند. اما در عمل، با تشکیل شرکت توسعه داکلندز در ۱۹۸۱، این منطقه به قرارگاه مرکزی استراتژی تشویق سرمایه‌گذاری خصوصی برای برعهده گرفتن نقش اصلی در رشد و توسعه شهری بدل شد. محدودیت‌های ناشی از مقررات و الزامات برنامه‌ریزی شهری، به‌طور عمدی برداشته شدند.



این منطقه امروز به‌نحو مشهودی با محله‌های فقرزده همسایه خود تفاوت فاحش دارد. ساختمان‌های مدرنی که غالباً معماری‌های جسورانه‌ای دارند، به‌فوق دیده می‌شوند. خانه‌های مستعمل قدیمی به آپارتمان‌های مجللی تبدیل شده‌اند، و عمارت‌های تازه‌ای در کنار آن‌ها ساخته شده است. اداره توسعه بسیار بزرگی در کنتری وارف (canary wharf) ساخته شده که ساختمان مرکزی آن از اکثر نقاط لندن دیده می‌شود. ولی درست در وسط این شکوه و تجمل، ساختمان‌های روبه‌خرابی و

زمین‌های خالی و بایر نیز هست. بسیاری از قسمت‌های این اداره غالباً خالی می‌ماند، درست مثل بعضی از خانه‌های مسکونی تازه‌ساز که معلوم شد به قیمت‌های تعیین‌شده اولیه قابل فروش نیستند. محله‌های داکلندز بعضی از فقیرانه‌ترین محل‌های مسکونی کشور را در خود جای می‌دهد. اما مردمی که در این خانه‌ها زندگی می‌کنند از ساخت‌وسازهای اطراف خود نفعی نبرده‌اند. خانه‌های زیادی با قیمت مناسب در این منطقه فراهم شده بود؛ اما فقط نسبت کوچکی از ساکنان محلی می‌توانستند یا مایل بودند آن‌ها را بخرند.

ماجرایی موفقیت‌آمیز و منحصر به فرد در احیای شهری یا فاجعه‌ای تمام‌عیار؟ هر دیدگاه طرفدارانی دارد. داکلندز به دو دسته داراها و ندارها تقسیم شده است، آن‌هم به اندازه‌ای که هیچ‌جا نظیری برای آن نمی‌توان یافت. با این‌که نوسازی و ساخت‌وساز زیادی در آن‌جا صورت گرفته، مسلماً محله یکدست و متجانسی به وجود نیامده است.

این فعالیت‌ها به منزله بخشی از برنامه‌های طراحی و برنامه‌ریزی شهری انجام گرفته‌اند، اما اغلب اوقات نتیجه فعالیت‌های ارتقای سطح<sup>۱</sup> بوده‌اند - نوسازی ساختمان‌ها در محله‌های قدیمی به نحوی که درخور استفاده گروه‌های پردرآمدتر شود، به‌علاوه تهیه و تدارک امکاناتی مثل مغازه و رستوران برای چنین افرادی.

ارتقای سطح مناطق درون‌شهری در بسیاری از شهرهای بریتانیا، ایالات متحده و کانادا صورت پذیرفته، و ظاهراً در سال‌های آتی نیز دنبال خواهد شد. یکی از دلایل این امر، دلیل اقتصادی و جمعیتی است. افراد جوان و حرفه‌ای در مراحل بعدی زندگی خویش اقدام به ازدواج و تشکیل خانواده می‌کنند. چون کار و حرفه آن‌ها مستلزم سپری کردن ساعات زیادی در ساختمان‌های اداری مناطق درون‌شهری است، زندگی در حومه شهر بیش از آن‌که امتیازی برای ایشان باشد، دشواری و دردسر است. زوج‌های ثروتمند و مرفه بدون فرزند می‌توانند خانه‌های گران‌قیمت در مناطق درون‌شهری تازه‌ساز را خریداری کنند و حتی شاید ترجیح دهند که سبک زندگی‌هایی درپیش بگیرند که به امکانات سطح بالای فرهنگی و غذایی و تفریحی متکی است که در مراکز شهر یافت می‌شود. زوج‌های سالخورده‌تری که فرزندان‌شان خانه را ترک گفته‌اند نیز ممکن است به دلایل مشابهی وسوسه شوند به مناطق درون‌شهری بازگردند.

یکی از عواملی که موجب رونق گرفتن ارتقای سطح مراکز شهری در ایالات متحده شد، نرخ‌های رو به کاهش جرائم بود. از ۱۹۹۱ به این طرف، وقوع جرائم خشونت‌آمیز به‌طور متوسط ۳۴ درصد در ده شهر بزرگ اول امریکا کاهش یافته است. با این‌که سیاست‌های نظم و قانون موسوم به «عدم مدارا»

1. gentrification



که در بسیاری از شهرهای امریکا پیاده می‌شود - مخصوصاً در نیویورک - به دلیل نژادپرستانه بودن، خودسرانه بودن و خشونت بیش از حدشان به یاد انتقاد گرفته شده‌اند، اما بدون شک از میزان خطرناک بودن مراکز شهری کاسته‌اند.

و بالاخره، اقتصاد معرفتی نوین کاملاً مساعد مناطق درون‌شهری است. بسیاری از شرکت‌هایی که در زمینه فناوری، مخابرات، تبلیغات و بازاریابی فعالیت می‌کنند، در مناطق تجاری مرکز شهرها قرار گرفته‌اند. شمار فزاینده‌ای از شرکت‌هایی که در این عرصه در حال گسترش‌اند، بیش‌تر ترجیح می‌دهند در مرکز شهر جایی بیابند تا در حومه‌ها. بزرگراه‌های پرازدحام و تلف‌شدن ساعات زیادی در رفت‌وآمد بین شهر و حومه شهر، جزو روش زندگی بسیاری از ساکنان حومه‌ها شده است؛ شواهدی هست که نشان می‌دهد شمار فزاینده‌ای از کارکنان اقتصاد نوین ممکن است این الگو را درهم بشکنند و مراکز شهری را برای کار و زندگی انتخاب کنند.

در لندن، مورد مربوط به داکلندز مثال درخور توجهی از «باز یافت شهری» است (کادر صفحه ۸۴۷). در ایالات متحده سرمایه‌گذاران توسعه شهری به خرید کارگاه‌های صنعتی متروکه در شهرهایی از میلوکی تا فیلادلفیا مبادرت می‌ورزند و سپس آن‌ها را به واحدهای مسکونی گران‌قیمت و استودیوهای هنری تبدیل می‌کنند. ایجاد اماکن عمومی سرزنده و پرنشاط در خرابه‌های مراکز شهری در بالتیمور و پیتزبورگ به‌عنوان مواردی از پیروزی طرح‌های نوسازی شهری جار زده شده است. اما دشوار بتوان روی فقر و محرومیتی سرپوش گذاشت که در محله‌های همسایه این مراکز احیاشده شهری، و تنها چند ساختمان آن طرف‌تر، همچنان باقی مانده‌اند.

ریچارد سینت در کتاب *وجدان بیدار چشم‌ها* (Sennett 1993) که درباره تاریخ شهر است، بر علیه طرح‌های توسعه از نوع داکلندز بحث می‌کند. بنا به استدلال وی، برنامه‌ریزان شهری باید تلاش کنند «شهر انسانی» را پاسداری کنند، یا دوباره بازگردانند. ساختمان‌های عظیم و غیرشخصی در اکثر شهرها مردم را به افرادی فرو رفته در خویش و دور از یکدیگر تبدیل می‌کند. اما شهرها می‌توانند مردم را به سمت یکدیگر و تماس و معاشرت با فرهنگ‌ها و روش‌های زندگی متعدد و گوناگون برانند. ما باید در پی ساختن خیابان‌هایی باشیم که نه تنها بی‌خطر و خالی از تهدید، بلکه «سرشار از زندگی» هستند، برخلاف «خیابان‌های شلوغی که به‌رغم حرکت شتابناک وسایل نقلیه در آن‌ها، خالی از شور زندگی‌اند». بازارها و پاساژهای خرید حومه شهرها با گذرگاه‌های یک شکل و ردیف‌های تر و تمیز مغازه‌ها همان‌قدر از «شهر انسانی» فاصله دارند که بزرگراه‌ها. ما باید از نواحی شهری قدیمی‌تر الهام بگیریم، مثل آن‌چه در بسیاری از مراکز شهری ایتالیا دیده می‌شود، که ابعاد و اندازه‌های بشری دارند و ترکیبی از تنوع و ظرافت طرح هستند.

## فرآیند شهری شدن در جهان در حال توسعه

جمعیت شهری جهان در سال ۲۰۲۵ ممکن است به ۵/۲ میلیارد نفر برسد. طبق بعضی از برآوردها، چهار میلیارد نفر از این ساکنان شهری در شهرهای جهان در حال توسعه سکونت خواهند داشت. همان طور که نقشه «کلانشهرهای» جهان نشان می دهد (شکل ۲.۱۸) اکثر سی و شش شهری که پیش بینی می شود در سال ۲۰۱۵ بیش از ۸ میلیون سکنه داشته باشند در جهان در حال توسعه قرار دارند.

مانوئل کاستلز کلانشهرها<sup>۱</sup> را یکی از وجوه اصلی فرآیند شهری شدن در هزاره سوم می داند (Castells 1996). این کلانشهرها فقط براساس اندازه یا جمعیت شان تعریف نمی شوند - هرچند که توده های بزرگی از مردم را در خود جای می دهند - بلکه همچنین براساس نقشی که به عنوان نقاط تماس و اتصال جمعیت های متعدد انسانی و اقتصاد جهانی برعهده دارند، تعریف می شوند. کلانشهرها بسته های بسیار فشرده فعالیت هایی هستند که سیاست، رسانه ها، ارتباطات، پول و اعتبار و تولید در آن جریان می یابد. به گفته کاستلز، کلانشهرها میدان مغناطیسی کشورها یا مناطقی هستند که در آن قرار دارند. مردم به دلایل گوناگون به سمت مناطق بزرگ شهری کشیده می شوند؛ در کلانشهرها هم کسانی سکونت دارند که در همگام شدن با نظام جهانی موفق بوده اند و هم کسانی که نبوده اند. کلانشهرها علاوه بر این که گرگانه اقتصاد جهانی به شمار می آیند «انبارهای گردآوری همه گروه ها و دسته های جمعیت هستند که برای بقا می جنگند» (1996: 404).

چرا نرخ رشد شهرها در مناطق کم تر توسعه یافته جهان تا این حد بیش از جاهای دیگر است؟ در این زمینه باید به دو عامل بیش از بقیه توجه کرد. نخست این که، نرخ های رشد جمعیت در کشورهای در حال توسعه بیش از کشورهای صنعتی است (نک. فصل ۱۹، «رشد جمعیت و بحران زیست محیطی»). رشد شهری به واسطه نرخ های باروری بالا در میان مردمی که در شهر زندگی می کنند شتاب می گیرد.

دوم این که، مهاجرت داخلی گسترده ای از مناطق روستایی به مناطق شهری وجود دارد - مثل آنچه در هنگ کنگ رو به توسعه دیده می شود. در جهان رو به توسعه مردم به سمت شهرها کشیده می شوند، یا به این دلیل که نظام های سنتی تولید روستایی فرو پاشیده است، یا برای آن که نواحی شهری فرصت های شغلی بیش تری ارائه می دهند. فقر روستاها بسیاری از مردم را وادار می کند که بخت خود را در زندگی شهری بیازمایند. شاید آن ها قصد داشته باشند که فقط برای مدت نسبتاً کوتاهی به شهر مهاجرت کنند و پس از کسب درآمد کافی دوباره به روستاهای خویش بازگردند. بعضی هم واقعاً بازمی گردند، اما اکثر آن ها مجبور به ماندن در شهرها می شوند، چون به هر دلیل موقعیت خویش را در اجتماع پیشین از دست داده اند.





## معضلات فرآیند شهری شدن در جهان در حال توسعه

### نتایج اقتصادی

همراه با مهاجرت شمار فزاینده‌ای از کارگران غیرماهر کشاورزی به مراکز شهری، غالباً اقتصاد رسمی به تقلا می‌افتد تا سیل ورود این کارگران به نیروی کار را در خود هضم کند. در اکثر شهرهای جهان در حال توسعه، این اقتصاد غیررسمی است که تأمین معیشت کسانی را که نمی‌توانند شغلی رسمی برای خود دست‌وپا کنند، امکان‌پذیر می‌کند. بخش غیررسمی و فارغ از مقررات معمولاً فرصت‌هایی برای کسب درآمد در اختیار کارگران فقیر یا غیرماهر قرار می‌دهد که کارهای گاه و بیگاه در کارخانه‌ها و بخش ساختمان تا کاسبی‌های خرده‌پا را در برمی‌گیرد.

فرصت‌های اقتصادی غیررسمی از این جهت اهمیت دارند که به هزاران خانواده کمک می‌کنند تا در اوضاع و شرایط شهری ادامه حیات دهند، اما کار در بخش اقتصاد غیررسمی فارغ از مسئله هم نیست. در اقتصاد غیررسمی از مالیات و مقررات خبری نیست. اقتصاد غیررسمی کم‌تر از اقتصاد رسمی مولد است. در کشورهایی که اکثر فعالیت‌های اقتصادی در بخش غیررسمی متمرکز می‌شود، حکومت‌ها نمی‌توانند از طریق مالیات درآمدهای مورد نیاز خود را جمع‌آوری کنند. پایین بودن سطح بازده تولیدی به اقتصاد عمومی نیز صدمه می‌زند - نسبت تولید ناخالص داخلی که در فعالیت‌های اقتصاد غیررسمی تولید می‌شود بسیار پایین‌تر از درصد جمعیت شاغل در این بخش است.

طبق برآورد OECD [سازمان توسعه و همکاری اقتصادی]، یک میلیارد شغل جدید تا سال ۲۰۲۵ لازم خواهد بود تا جابجایی رشد جمعیت در شهرهای جهان رو به توسعه باشد. بعید است که همه این شغل‌ها در بخش اقتصاد رسمی ایجاد شوند. بنا به استدلال برخی از تحلیلگران توسعه، باید به قاعده‌مندساختن و رسمیت‌دادن به اقتصاد غیررسمی نیز توجه کرد زیرا اکثر نیروی کار «اضافی» در سال‌های آتی احتمالاً در این اقتصاد تراکم خواهد یافت.

### معضلات محیط‌زیستی

نواحی شهری کشورهای در حال توسعه که به سرعت رو به گسترش می‌روند، تفاوت فاحش و نمایانی با شهرهای جهان صنعتی دارند. با این‌که شهرهای همه‌جای جهان با مسائل محیط‌زیستی روبه‌رو هستند، اما شهرهای جهان در حال توسعه با مخاطره‌های بسیار جدی‌تری مواجه‌اند. آلودگی، کمبود مسکن، کمبود آب و ناسالم بودن آب آشامیدنی، جزو مسائل مزمن شهرها در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته به‌شمار می‌آید.

مسکن یکی از وخیم‌ترین مسائل در بسیاری از نواحی شهری است. شهرهایی مثل کلکته و سائوپائولو ازدحام و تراکم جمعیت بالایی دارند؛ نرخ مهاجرت داخلی بسیار بالاتر از آن است که

بتوان مسکن دائمی برای همگان تدارک دید. مهاجران در مناطق غیرمجازی که قارچ‌وار در اطراف شهرها گسترش می‌یابند، تجمع می‌کنند. در نواحی شهری غرب، مهاجران تازه‌وارد به احتمال قریب به یقین در نزدیکی بخش‌های مرکزی شهر سکونت می‌کنند، اما در کشورهای رو به توسعه عکس این روند دیده می‌شود که مهاجران در مناطقی موسوم به «حاشیه عفونی» نواحی شهری جمع می‌شوند. خانه‌های کومه‌مانندی که از حصیر یا مقوا ساخته می‌شوند در اطراف حاشیه شهرها که فضای کمی هم دارند، برپا می‌شوند.

برآورد شده است که در ۱۹۹۶، در ساثوپائولو تعداد خانه‌های قابل سکونت حدود ۵/۴ میلیون کم‌تر از تعداد مورد نیاز بوده است. بعضی از دانش‌پژوهان معتقدند که اگر تعریف «خانه‌های قابل سکونت» را قدری سخت‌گیرانه‌تر تفسیر و تعبیر کنیم، این برآورد به ۲۰ میلیون خواهد رسید. از دهه ۱۹۸۰، کمبود مزمن مسکن در ساثوپائولو، موجی از «تصرف‌های» غیرقانونی ساختمان‌های خالی را به دنبال داشته است. خانواده‌های بی‌سرپناه به «غصب دسته‌جمعی» هتل‌ها و اداره‌ها و ساختمان‌های دولتی خالی و متروکه اقدام می‌کنند. هستند خانواده‌های زیادی که معتقدند استفاده شریکی از چند آشپزخانه و توالت معدود بهتر از زندگی در خیابان‌ها یا در حلبی‌آبادها است که شهرک‌هایی موقتی و متشکل از کومه‌ها در حاشیه‌های شهر است.

اداره‌های شهری و منطقه‌ای در کشورهای کم‌تر توسعه یافته به دلیل نیاز و تقاضای مبرمی که برای مسکن وجود دارد در فضاها و ساختمان‌های تنگی فشرده شده‌اند. در شهرهایی مثل ساثوپائولو اختلاف نظر زیادی بین اداره‌های محلی و مسئولان و مقامات وزارت مسکن درباره چگونگی مقابله با مشکل مسکن وجود دارد. استدلال بعضی از آنها این است که عملی‌ترین و مناسب‌ترین راه این است که اوضاع و شرایط حلبی‌آبادها را بهبود دهند - تدارک جریان برق و آب لوله‌کشی، آسفالت کردن خیابان‌ها و دادن کد پستی به این مناطق. برخی هم معتقدند که این کلبه‌های موقتی اساساً قابل سکونت نیستند و باید تخریب شوند تا جا برای ساختن خانه‌های مناسب‌تر برای خانواده‌های فقیر باز شود.

ازدحام و توسعه بیش از اندازه مراکز شهری موجب مسائل محیط زیستی خطیری در اکثر نواحی شهری می‌شود. مکزیکوسیتی مثال اعلای این امر است. ۹۴ درصد از مساحت مکزیکوسیتی را بناها و ساختمان‌ها تشکیل می‌دهند و فقط ۶ درصد فضای باز وجود دارد. سطح «فضای سبز» - پارک‌ها و محوطه‌های سرسبز در فضای باز - بسیار پایین‌تر از پرازدحام‌ترین شهرهای اروپا و امریکای شمالی است. آلودگی نیز مسئله بزرگی است که عمدتاً ناشی از اتومبیل‌های سواری، اتوبوس‌ها و کامیون‌هایی است که در خیابان‌ها و جاده‌های ناکافی چنین شهرهایی پشت سرهم صف کشیده و فقط دود می‌کنند، و بخشی از آلودگی نیز ناشی از آلوده‌کننده‌های صنعتی است. برآورد شده است که زندگی کردن در مکزیکوسیتی معادل باکشیدن چهل سیگار در روز است. در مارس ۱۹۹۲، میزان آلودگی هوا در مکزیکوسیتی به بالاترین سطح



فقر و ثروت هم‌زمان در شهرهایی مثل ریودوژانیرو و به‌روشنی در محیط‌های ساخته‌شده جلوه‌گر می‌شوند.

خود رسید. با این‌که سطح «قابل قبول» ازن چیزی کم‌تر از ۱۰۰ درجه است تا آسبى به سلامتی نرساند، در ماه مذکور سطح ازن تقریباً به ۴۰۰ درجه رسیده بود. حکومت مجبور شد دستور تعطیلی موقت کارخانه‌ها را صادر کند، مدرسه‌ها نیز تعطیل شدند و ۴۰ درصد از اتومبیل‌ها نیز با ممنوعیت تردد روزانه روبه‌رو شدند.

### آثار و نتایج اجتماعى

بسیاری از نواحی شهری در جهان رو به توسعه با اضافه جمعیت و کمبود منابع و امکانات روبه‌رو هستند. فقر دامنه‌های بسیار گسترده‌ای دارد و خدمات اجتماعى موجود نمی‌توانند جوابگوی نیازها و تقاضاهای جمعیت برای خدمات بهداشتی و درمانی، مشاوره‌های تنظیم خانواده، آموزش و پرورش و آموزش‌های حرفه‌ای باشند. توزیع سنی نامتعادل در کشورهای در حال توسعه مشکل دیگری به معضلات اجتماعى و اقتصادى آن‌ها می‌افزاید. در مقایسه با کشورهای صنعتی، نسبت بسیار بزرگ‌تری از جمعیت کشورهای در حال توسعه زیر پانزده سال سن دارند. جمعیت جوان نیازمند حمایت و آموزش است، و در طول این مدت اعضای این جمعیت به لحاظ اقتصادى مولد نخواهند بود. اما بسیاری از کشورهای در حال توسعه فاقد منابع و امکانات لازم برای تأمین آموزش و پرورش همگانی‌اند. اگر خانواده‌ها فقیر باشند، بسیاری از کودکان مجبور به کار تمام‌وقت می‌شوند، و بقیه هم ناچارند به‌صورت کودکان خیابانى با گدایی‌کردن یا هر کار دیگری که از

دست‌شان برآید نانی به کف آورند. وقتی این کودکان خیابانی بزرگ می‌شوند اکثراً به افرادی بیکار یا بی‌خانمان، یا هر دو تبدیل می‌شوند.

### آینده‌فرآیند شهری‌شدن در جهان رو به توسعه

با توجه به دامنه و ابعاد چالش‌هایی که در برابر نواحی شهری کشورهای در حال توسعه قدعلم کرده‌اند، دشوار بتوان چشم‌انداز امیدبخشی برای تغییر و توسعه تصور کرد. شرایط زندگی در بسیاری از بزرگ‌ترین شهرهای جهان احتمالاً در سال‌های آتی باز هم رو به افول خواهد رفت. اما این تصویر سراپا هم منفی و تاریک نیست.

نخست این‌که، اگرچه نرخ‌های مولید در اکثر کشورها همچنین زیاد است، احتمال می‌رود که همراه با پیشرفت فرآیند شهری‌شدن نرخ‌های مولید نیز در سال‌های آینده کاهش یابد. و این کاهش به‌نوبه خود موجب کاهش تدریجی میزان گسترش شهری خواهد شد. برای مثال، در افریقای غربی تا سال ۲۰۲۰ نرخ گسترش شهری باید از سالانه ۶/۳ درصد که طی سه دهه گذشته داشته است به سالانه ۴/۲ درصد کاهش یابد.

---

در این باره به بخش «رشد جمعیت در جهان رو به توسعه» در صفحه ۸۷۵

و «انتقال جمعیتی» در صفحه ۸۷۸ مراجعه کنید.

---

دوم این‌که، فرآیند جهانی‌شدن فرصت‌های مهم و مغتنمی برای نواحی شهری کشورهای در حال توسعه پیش می‌آورد. همراه با ادغام اقتصادی مناطق مختلف جهان، شهرهای سراسر جهان می‌توانند وارد بازارهای بین‌المللی شوند و با تبدیل شدن به مراکز سرمایه‌گذاری و توسعه وضعیت خود را بهبود بخشند و در بیرون از مرزهای دولت-ملت، پیوندهای اقتصادی ایجاد کنند. جهانی‌شدن یکی از پویاترین مسیرهایی است که پیش روی مراکز شهری در حال رشد گشوده است تا به نیروهای مهمی در نوآوری و توسعه اقتصادی تبدیل شوند. در واقع، بسیاری از شهرهای جهان در حال توسعه پیش از این به صفوف «شهرهای جهانی» پیوسته‌اند، این مطلب را به اختصار بررسی خواهیم کرد.

### شهرها و فرآیند جهانی‌شدن

در عصر پیشامدرن، شهرها واحدهای خودبسنده‌ای بودند که از نواحی روستایی اطراف خود کاملاً جدا بودند. نواحی شهری بزرگ گاهی با شبکه‌های جاده‌ای به هم وصل می‌شدند، اما سفرکردن جزو کارهای مختص به بازرگانان، نظامیان و کسان دیگری بود که مجبور بودند هرچندگاه یک‌بار مسافت‌های دوری را پیمایند. ارتباط میان شهرها بسیار محدود بود. اما تصویری که اینک در آغاز

قرن بیست و یکم از شهرها داریم نمی‌توانست بیش از این با گذشته تفاوت داشته باشد. جهانی شدن تأثیر ژرفی بر شهرها داشته است، زیرا وابستگی‌های متقابل آن‌ها را افزایش داده و زمینه‌ساز تکثیر و ازدیاد پیوندهای افقی میان شهرها و در طول مرزهای ملی شده است. پیوندهای مادی و مجازی بین شهرها اکنون به‌وفور افزایش یافته و شبکه‌های جهانی شهرها در حال ظهورند.

بعضی‌ها پیش‌بینی کرده‌اند که جهانی شدن و فناوری نوین ارتباطات ممکن است به انقراض شهرهایی بینجامد، که ما می‌شناسیم زیرا اکنون می‌توان بسیاری از کارکردهای سنتی شهرها را در فضای مجازی الکترونیک به‌انجام رساند نه در نواحی شهری پرازدحام و شلوغ. برای مثال، بازارهای مالی اکنون الکترونیک شده‌اند، و تجارت الکترونیکی موجب کاهش نیاز تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان به مراکز شهری شده و «رفت و آمد الکترونیکی» به‌شمار رو به‌رشدی از کارکنان امکان می‌دهد که به‌جای ساختمان‌های اداری در خانه کار کنند.

اما تا به‌حال، چنین پیش‌بینی‌هایی به تحقق نپیوسته است. جهانی شدن، عوض آن‌که شهرها را از اساس متزلزل سازد، آن‌ها را به صورت مراکز پرتب و تاب اقتصاد جهانی درآورده است. مراکز شهری نقش حیاتی و حساسی در هماهنگ‌سازی جریان‌های اطلاعات، مدیریت فعالیت‌های اقتصادی و تجاری و ابداع خدمات و فناوری‌های نوین یافته‌اند. پراکندگی و تمرکز یابی فعالیت‌ها و قدرت دو فرآیندی است که به‌طور هم‌زمان در مجموعه‌ای از شهرهای سراسر جهان در جریان بوده است (Castells 1996).

### شهرهای جهانی

جامعه‌شناسان به نقش شهرها در نظم نوین جهانی توجه شایانی داشته‌اند. غالباً دربارهٔ جهانی شدن براساس دوسویگی میان سطح ملی و سطح جهانی می‌اندیشند، اما این شهرهای بزرگ دنیا هستند که مدارهای اصلی گردش فرآیند جهانی شدن را تشکیل می‌دهند (Sassen 1998). عملکرد اقتصاد نوین جهانی به وجود مجموعه‌ای از قرارگاه‌های مرکزی وابسته است که زیرساخت‌های اطلاعاتی توسعه یافته و «تمرکز بالایی» از تسهیلات و امکانات را داشته باشند. در چنین «نقاطی» است که «کار و بار» جهانی شدن انجام می‌گیرد و هدایت می‌شود. از آن‌جا که تجارت، تولید، تبلیغ و بازاریابی ابعادی جهانی یافته‌اند، فعالیت بی‌امانی برای سازماندهی همه این‌ها لازم است تا این شبکه‌های جهانی حفظ شوند و توسعه یابند.

ساسکیا ساسن یکی از برجسته‌ترین چهره‌های شرکت‌کننده در بحث و جدل دربارهٔ شهرها و جهانی شدن بوده است. خانم ساسن از اصطلاح **شهر جهانی**<sup>۱</sup> برای اشاره به آن دسته از مراکز شهری استفاده می‌کند که قرارگاه و کاشانهٔ اصلی دفاتر مرکزی شرکت‌های بزرگ و فراملیتی، و لبریز از وفور

1. global city

بی‌حد خدمات مالی، مشاوره‌ای و تکنولوژیک‌اند. ساسن در کتاب *شهر جهانی* (Sassen 1991) کار خود را بر پایه‌ی مطالعه‌ی سه شهر استوار می‌کند: نیویورک، لندن و توکیو. توسعه‌ی معاصر اقتصاد جهانی، بنا به استدلال وی، نقش استراتژیک نوینی برای شهرهای بزرگ ایجاد کرده است. اکثر این شهرها برای مدت‌های مدیدی مرکز تجارت بین‌المللی بوده‌اند، اما اکنون چهار خصلت تازه پیدا کرده‌اند:

۱. اکنون به «مقر فرماندهی» - یعنی مرکز هدایت و سیاست‌گذاری - اقتصاد جهانی مبدل شده‌اند.
۲. این شهرها جایگاه اصلی شرکت‌های مالی و خدماتی تخصصی هستند که تأثیر آن‌ها بر توسعه‌ی اقتصادی مهم‌تر از مراکز تولیدی و صنعتی شده است.
۳. آن‌ها قرارگاه‌های تولید و نوآوری در این صنایع رو به گسترش به‌شمار می‌آیند.
۴. این شهرها بازارهایی هستند که «محصولات» صنایع مالی و خدماتی در آن‌ها خرید و فروش می‌شود و یا در غیر این صورت از رده خارج می‌شود.

نیویورک، لندن و توکیو تاریخ‌های بسیار متفاوتی دارند، ولی می‌توان طی دو سه دهه‌ی گذشته تغییر ماهیت قابل مقایسه‌ای را در آن‌ها پی گرفت. در اقتصاد بسیار پراکنده‌ی دنیای امروز، چنین شهرهایی مرکز کنترل عملیات حساس و مهمی هستند. اما شهرهای جهانی چیزی بیش از مکانی برای هماهنگ‌سازی‌اند؛ این شهرها شالوده‌ای برای تولید نیز هستند. البته در این‌جا تولید کالاهای مادی اهمیتی ندارد، بلکه تولید خدمات تخصصی لازم برای سازمان‌های تجاری مهم است تا بتوانند دفاتر و کارخانه‌های خود را که در سراسر جهان پراکنده است اداره کنند، و همچنین تولید نوآوری‌ها و بازارهای مالی نیز اهمیت دارد. خدمات و کالاهای مالی «چیزهایی» هستند که شهر جهانی تولید می‌کند.

نواحی مرکزی شهرهای جهانی قرارگاه‌های متمرکزی هستند که همه‌ی گروه‌های «تولیدکنندگان» می‌توانند در تعامل نزدیک با یکدیگر، که غالباً شامل تماس‌های شخصی نیز می‌شود، کار کنند. در شهرهای جهانی، شرکت‌های محلی با سازمان‌های ملی و چندملیتی، از جمله با چندین شرکت خارجی، درهم می‌آمیزند. به این ترتیب، ۳۵۰ بانک خارجی در نیویورک سیتی شعبه‌هایی دارند و ۲۵۰۰ شرکت مالی خارجی دیگر نیز به آن‌ها افزوده می‌شود؛ از هر چهار کارمند بانک در این شهر یک نفر برای بانک خارجی کار می‌کند. شهرهای جهانی با یکدیگر رقابت می‌کنند، اما همچنین نظام مستقلی را نیز تشکیل می‌دهند که تا حدی از کشورهایی که در آن واقع می‌شوند جدا و منفک می‌ماند.

نویسندگان دیگری براساس کار ساسن تحلیل‌هایی ارائه داده‌اند و به این نکته توجه کرده‌اند که همراه با پیشرفت فرآیند جهانی‌شدن، شهرهای بیش‌تر و بیش‌تری به رتبه «شهر جهانی» می‌رسند و

به نیویورک، لندن و توکیو ملحق می‌شوند. کاستلز چگونگی پیدایش سلسله‌مراتب چندلایه شهرهای جهان را توصیف کرده است - که در آن جاهایی مثل هنگ‌کنگ، سنگاپور، شیکاگو، فرانکفورت، لس‌آنجلس، میلان، زوریخ و اوزاکا به مراکز جهانی عمده‌ای برای خدمات تجاری و مالی تبدیل می‌شوند. در لایه زیرین این شهرها، مجموعه تازه‌ای از «مراکز منطقه‌ای» در حال شکل‌گیری است که گرگه‌های اصلی اقتصاد جهانی‌اند. شهرهایی مثل مادرید، ساوئاثولو، مسکو، ستول، جاکارتا و بوئنوس آیرس به محورهای مهم فعالیت در «بازارهای نوظهور» تبدیل می‌شوند.

### شهر و حاشیه پیرامونی آن

جهانی‌شدن در حال دگرگون‌ساختن رابطه میان مراکز بزرگ شهری و مناطق پیرامونی آن‌ها است. شهرها روزگاری پایگاه اصلی اقتصادهای منطقه‌ای بودند. این شهرها در بطن بستر اقتصادی سراسر منطقه ریشه دوانیده و منعکس‌کننده آن بودند. اکنون نیز تا اندازه‌ای همین وضعیت وجود دارد. شهرها و شهرک‌های شمال ایتالیا بازتابی از حضور نزدیک صنایع به شدت متمرکز و تجمع‌یافته ایتالیا هستند. سان فرانسیسکو نیز به سبب نزدیکی به سیلیکون‌ولی به عنوان مرکز فناوری فوق پیشرفته شهرت دارد. با این حال در اقتصاد نوین جهانی، رابطه میان شهرها و نواحی پیرامونی آن‌ها رو به دگرگونی می‌رود. شهرها دیگر لزوماً در بطن اقتصاد منطقه‌ای قرار نمی‌گیرند، بلکه برای متصل‌ساختن نقاط مختلف تولید، توزیع و تأمین مالی که در سراسر جهان پراکنده‌اند، این شهرها به نحو فزاینده‌ای از نواحی اطراف که از این فرآیندهای رشد اقتصادی دور مانده‌اند، جدا و منفک می‌شوند.

مثال بارز این وضعیت نیویورک‌سیتی است، یعنی منطقه‌ای مرکزی که همچون گولی بر فراز ایالت نیویورک سایه می‌اندازد. روابط میان این شهر و بقیه ایالت نیویورک در بهترین حالت سرد و در بدترین حالت صریحاً خصومت‌آمیز است. ساکنان ایالت نیویورک معتقدند که بخش زیادی از درآمدهای مالیاتی به صورت بی‌تناسبی در نیویورک‌سیتی خرج می‌شود و مسائل و معضلات این شهر روی دستور کار سیاسی کل ایالت تأثیر می‌گذارد.

مسکو و سایر مناطق روسیه نیز مثالی از گسست رابطه میان یک شهر جهانی نوظهور و کل بقیه کشور است. برای اکثریت وسیعی از روس‌هایی که از زمان سقوط کمونیسم دچار فقر و تنگدستی شده‌اند، ثروت و رونق نسبی مسکو - که تنها «شهر جهانی» واقعی در روسیه است - موجب تنفر و بیزاری می‌شود. مسکو اصلی‌ترین نقطه اتصال روسیه به اقتصاد جهانی طی دهه گذشته بوده است؛ اکثریت قاطع سرمایه‌گذاری‌های جدید در روسیه در مسکو تجمع می‌یابند، و این به زیان نواحی دیگر تمام می‌شود. به نظر می‌رسد هر قدر پیوندهای افقی میان شهرهای جهانی اهمیت بیش‌تری کسب می‌کند، اهمیت نسبی ارتباط و اتصال میان شهر و مناطق پیرامونی‌اش کم‌تر می‌شود.

## نابرابری و شهر جهانی

اقتصاد نوین جهانی از جهات زیادی، بسیار مسئله‌برانگیز است. این حقیقت را هیچ‌جا آشکارتر از پویش‌های نوین نابرابری که در شهرهای جهانی مشهود است، نمی‌توان سراغ گرفت. همان‌طور که ساسن و دیگران خاطر نشان می‌سازند، هم‌جواری و مجاورت منطقه تجاری مرکزی و منطقه فقرزده درون‌شهری را در بسیاری از شهرهای جهانی باید پذیرده‌های همبسته‌ای تلقی کرد. «بخش‌های روبه‌رشد» اقتصاد نوین - خدمات مالی، بازاریابی، فناوری فوق‌پیشرفته - سودهای سرشاری درو می‌کنند که بسیار بیش‌تر از چیزی است که در بخش‌های اقتصاد سنتی یافت می‌شود. همراه با صعود مداوم حقوق و مزایای کارکنان بسیار مرفه، دستمزدهای کسانی که برای نظافت و نگهداری از دفاتر و ساختمان‌های آن‌ها استخدام شده‌اند رو به سقوط می‌رود. طبق استدلال ساسن، ما «اعتباریافتن» کارهایی را که در جلو صحنه اقتصاد نوین جهانی قرار دارند، و «بی‌اعتبار شدن» کارهایی را که در پشت صحنه انجام می‌گیرند، شاهدیم (Sassen 1998).

اختلاف درآمد و توانایی کسب سود در اقتصادهای بازار چیزی عادی است، اما حجم و اندازه این اختلاف‌ها در اقتصاد نوین جهانی روی بسیاری از جنبه‌های دنیای اجتماعی، از مسکن تا بازار کار اثر منفی می‌گذارد. کسانی که در بخش خدمات مالی و جهانی کار می‌کنند بالاترین حقوق‌ها را دریافت می‌کنند، و مناطقی هم که آن‌ها در آن زندگی می‌کنند مشمول برنامه‌ها و سیاست‌های ارتقای سطح می‌شود. درعین حال، شغل‌های صنعتی مرسوم از بین می‌روند و خود فرآیند ارتقای سطح مناطق درون‌شهری شغل‌های کم‌درآمد فراوان - در رستوران‌ها، هتل‌ها و بوتیک‌ها - ایجاد می‌کند. در نواحی ارتقای سطح یافته، خانه‌هایی با قیمت مناسب که برای گروه‌های فقیرتر امکان خرید آن باشد به‌ندرت پیدا می‌شود، و این وضعیت ناگزیر موجب گسترش محله‌هایی می‌شود که گروه‌های کم‌درآمد ساکن آن هستند. درحالی‌که مناطق تجاری مرکزی پذیرای سیل سرمایه‌گذاری‌های هنگفت روی املاک و ساختمان‌سازی، توسعه و مخابرات‌اند، نواحی حاشیه‌ای با کم‌ترین منابع و امکانات به حال خود رها می‌شوند.

در شهرهای جهانی، جغرافیای «مرکز و حاشیه پیرامونی» در حال شکل‌گیری است - همان‌طور که مطالعه میشل دونیه در شهرک گرینویچ نیویورک آشکار ساخته بود، در آن‌جا ثروت و رفاه خیره‌کننده در کنار فقر مفرط دیده می‌شود. اما اگرچه این دو دنیای متضاد پهلو به پهلو هم‌زیستی دارند، تماس واقعی میان آن‌ها به‌نحو شگفت‌آوری اندک است. همان‌طور که مایک دیویس در مطالعه خویش در مورد لس‌آنجلس اشاره کرده است، «نوعی سخت‌سازی آگاهانه پوخته شهر در برابر نفوذ فقیران در جریان است» (Davis 1990: 232). اماکن عمومی قابل دسترس برای همگان جای خود را به مجتمع‌ها و محله‌های محصور و دیوارکشی شده‌ای که با ابزارهای الکترونیکی زیرنظر گرفته می‌شوند و همچنین به «دژهای شرکت‌ها» داده‌اند. به بیان خود دیویس:



برای کاستن از تماس‌های احتمالی با از مابتهران، برنامه‌های توسعه مجدد شهری خیابان‌هایی را که روزی گردشگاه پرنشاط و سرزنده عابران پیاده بود به مجراهای ترافیکی تبدیل کرده‌اند و پارک‌های عمومی را به صورت مخازن موقت جمع‌آوری بی‌خانمان‌ها و بیچارگان درآورده‌اند. این شهر امریکایی... به صورت منظم در حال پشت‌وروشدن است. اماکن اعتباریافته‌ای که با ساختمان‌های عظیم و فروشگاه‌های بزرگ اسم و رسمی پیدا کرده‌اند در مرکز شهر تجمع یافته‌اند و فعالیت عمومی در واحدهای تکه‌پاره و کاملاً ابزاری و کارکردی دسته‌بندی می‌شوند، و گردش کارها در درون راهروها و زیر نگاه خیره پلیس خصوصی انجام می‌گیرد (Davis 1990: 226).

به گفته دیویس، زندگی برای ساکنان فقیر و به حاشیه رانده شده لس‌آنجلس تا حد امکان «غیر قابل زیستن» شده است. نیمکت‌های ایستگاه‌های اتوبوس به شکل شبکه مانند ساخته می‌شود تا کسی نتواند روی آن‌ها بخوابد؛ تعداد توالت‌های عمومی کم‌تر از هر شهر دیگری در امریکای شمالی است؛ و دستگاه‌های آبپاش در بسیاری از پارک‌ها نصب شده است تا بی‌خانمان‌ها نتوانند در آن‌ها زندگی کنند. پلیس و برنامه‌ریزان شهری کوشیده‌اند که جمعیت بی‌خانمان را در مناطق معینی از شهر جای دهند، اما با اخراج‌ها و مصادره‌های گاه‌به‌گاه این سرپناه‌های موقتی، آن‌ها در عمل جماعتی از «بدوی‌های شهری» خلق کرده‌اند.

### اداره کردن شهرها در عصر جهانی

فرآیند شهری شدن، همچون جهانی شدن، فرآیندی دولبه و تناقض‌آمیز است. این فرآیند آثار سازنده و ویرانگر در شهرها ایجاد می‌کند. از یک سو، امکان تجمع افراد، کالاها، خدمات و فرصت‌ها را فراهم می‌سازد. ولی در عین حال، موجب گسستگی و تضعیف مکان‌ها، سنت‌ها و شبکه‌های موجود می‌شود. به موازات ظرفیت‌ها و استعداد‌های تازه‌ای که از طریق تمرکز و رشد اقتصادی خلق می‌شود، آثار و عواقب خطرناک فرآیند حاشیه‌ای شدن نیز به وجود می‌آید. نه فقط در کشورهای رو به توسعه بلکه در کشورهای صنعتی هم بسیاری از ساکنان شهر در حاشیه و بیرون از قلمرو اشتغال رسمی و حکومت قانون و فرهنگ مدنی زندگی می‌کنند (Borja and Castells 1997).

### مدیریت امور جهانی

با این‌که فرآیند جهانی شدن موجب حادث‌تر شدن بسیاری از چالش‌هایی می‌شود که در برابر شهرهای سراسر جهان قرار دارند، اما همچنین فضا و مجالی برای شهرها و حکومت‌های محلی باز می‌کند تا نقش سیاسی فعال‌تری بر عهده بگیرند. شهرها بسیار مهم‌تر از گذشته شده‌اند چون دولت-ملت‌ها به صورت روزافزون از مدیریت روندهای جهانی عاجز می‌شوند. مسائلی مثل مخاطره زیست‌محیطی و بازارهای مالی متزلزل در سطحی عمل می‌کنند که بسیار فراتر از حوزه قدرت دولت-ملت است؛

کشورهای منفرد - حتی قدرتمندترین آن‌ها - بسیار «کوچک‌تر» از آن هستند که با چنین نیروهایی رویارو شوند. ولی از طرفی هم دولت-ملت‌ها هنوز «بزرگ‌تر» از آن هستند که به صورت مطلوبی نیازهای بسیار گوناگون و پرتنوعی را برطرف سازند که در نواحی شهری جهان‌شهرها یافت می‌شود. هر جا که دولت-ملت قادر به عملکرد مؤثر نباشد، حکومت‌های محلی و شهری ممکن است «شکل‌های سازمانی چالاک‌تری برای مدیریت امور جهانی باشند» (Borja and Castells 1997).

---

همچنین به بحث مربوط به ظهور جنبش‌های اجتماعی در پاسخ به  
«تغییر سیاسی و اجتماعی» در صفحه ۶۳۳ مراجعه کنید.

---

یوردی بورخا<sup>۱</sup> و مانوئل کاستلز این استدلال را مطرح می‌کنند که سه قلمرو عمده وجود دارد که در آن‌ها مقامات و اداره‌های محلی می‌توانند به نحو مؤثری نیروهای جهانی را مدیریت کنند (1997). نخست، شهرها می‌توانند از طریق مدیریت «قلمرو» محلی - اوضاع و امکانات و تسهیلاتی که شالوده اجتماعی نیروی مولد اقتصادی را تشکیل می‌دهد - در افزایش بازده مولد اقتصادی و قدرت رقابت اقتصادی مشارکت داشته باشند. قدرت رقابت اقتصادی در اقتصاد نوزین وابسته به وجود نیروی کار مولد و لایق است؛ و اگر بنا است این نیروی کار مولد باشد باید نظام آموزش قوی برای فرزندان آن‌ها، حمل و نقل عمومی مطلوب، مسکن مناسب و کافی، دستگاه‌های توانمند مجری قانون، خدمات اضطراری کارآمد و منابع پویا و سرزنده فرهنگی وجود داشته باشد.

دوم، شهرها نقش مهمی در تثبیت یکپارچگی اجتماعی و فرهنگی در میان جمعیت‌های چندقومیتی و پرتنوع ایفا می‌کنند. شهرهای جهانی افرادی از ده‌ها کشور را که پیشینه‌های دینی و زبانی گوناگون و سطوح اقتصادی و اجتماعی مختلفی دارند، دور هم جمع می‌کنند. اگر کثرت‌گرایی مفرطی که در جهان‌شهرها دیده می‌شود با نیروهای یکپارچه‌کننده مهار نشود، تفرقه و عدم مدارا و تسامح می‌تواند رواج یابد. خصوصاً در مواردی که کارایی و اثربخشی دولت-ملت‌ها برای پیشبرد انسجام اجتماعی به دلایل تاریخی، زبانی یا دلایل دیگر با محافظه‌کاری و مصلحت‌اندیشی ضایع می‌شود، شهرهای منفرد می‌توانند نیروهای مثبتی برای ایجاد یکپارچگی اجتماعی باشند.

سوم، شهرها قرارگاه‌های مهم نمایندگی و مدیریت سیاسی هستند. مقامات محلی دو مزیت ذاتی بر دولت-ملت در مدیریت امور جهانی دارند: آن‌ها نزد کسانی که نماینده آن‌ها هستند از مشروعیت بیش‌تری برخوردارند، و همچنین نسبت به ساختارهای ملی انعطاف بیش‌تر و جولانگاه وسیع‌تری دارند. همان‌طور که در فصل ۱۴ (حکومت و سیاست) دیدیم، بسیاری از شهروندان احساس می‌کنند که نظام‌های سیاسی ملی به حد کافی نماینده منافع و علائق آن‌ها نیستند. در مواردی که دولت-ملت

در چنان فاصله دوری قرار گرفته که نمی‌تواند نماینده منافع فرهنگی یا منطقه‌ای خاصی باشد، مقامات محلی و شهری برای هرگونه فعالیت سیاسی در دسترس ترند.

### شهرها به‌مثابه عاملان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی

شمار زیادی از سازمان‌ها، نهادها و گروه‌ها در شهرها با هم تعامل دارند. شرکت‌های تجاری داخلی و بین‌المللی، سرمایه‌گذاران بالقوه، دستگاه‌های حکومتی، انجمن‌های مدنی، گروه‌های حرفه‌ای، اتحادیه‌های کارگری و... در نواحی شهری جمع می‌شوند و روابط و پیوندهایی با هم ایجاد می‌کنند. این روابط و پیوندها می‌تواند به عمل مشترک جمعی بینجامد که طی آن شهرها می‌توانند به‌مثابه عاملان اجتماعی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و رسانه‌ها دست به عمل بزنند.

مصادیق شهرهایی که عاملان اقتصادی به‌شمار می‌آیند طی سال‌های اخیر افزایش یافته است. در اروپا با شروع رکود اقتصادی دهه ۱۹۷۰، شهرها به‌هم پیوسته‌اند تا سرمایه‌گذاری‌ها را تقویت کنند و شکل‌های تازه‌ای از اشتغال به‌وجود آورند. جنبش شهرهای اروپا که اکنون پنجاه شهر بزرگ اروپا را دربرمی‌گیرد در ۱۹۸۹ شکل گرفت. بعضی از شهرهای آسیایی مثل سئول، سنگاپور و بانکوک در مقام عاملان اقتصادی بسیار موفق و اثرگذار بوده‌اند، زیرا به اهمیت سرعت اطلاعات درباره بازارهای بین‌المللی و نیاز به ساختارهای تولیدی و تجاری انعطاف‌پذیر پی برده‌اند.

بعضی از شهرها، برنامه‌ریزی‌های استراتژیک میان‌مدت و بلندمدتی به‌عمل آورده‌اند تا با چالش‌های پیچیده‌ای که پیش رو دارند، مقابله کنند. در این برنامه‌ها، مقامات و اداره‌های حکومت محلی، گروه‌های مدنی، و کارگزاران اقتصادی خصوصی می‌توانند در کنار هم کار کنند تا زیرساخت‌های شهری را بازسازی کنند، و صحنه رویدادی جهانی باشند، یا شالوده اشتغال را از فعالیت‌های صنعتی به اقتصاد مبتنی بر معرفت منتقل کنند. بیرمنگام، آمستردام، لیون، لیسبون، گلاسکو و بارسلونا مثال‌هایی از شهرهای اروپایی هستند که به کمک برنامه‌های استراتژیک توانسته‌اند پروژه‌های بازسازی و نوسازی شهری را با موفقیت پیاده کنند.

از این نظر خصوصاً بارسلونا درخور توجه است. برنامه استراتژیک اقتصادی و اجتماعی بارسلونای ۲۰۰۰، که در ۱۹۸۸ آغاز شد، همه سازمان‌های خصوصی و دولتی را در سایه نگرش و برنامه عملی مشترکی برای دگرگون‌ساختن شهر، متحد ساخت. شهرداری بارسلونا همراه با ده بخش اصلی دیگر (ازجمله اجلاس تجارت، دانشگاه، اداره حمل‌ونقل شهر، و اتحادیه‌های کارگری) بر اجرای سه هدف عمده این برنامه نظارت دارند: متصل‌ساختن بارسلونا به شبکه شهرهای اروپایی از طریق تقویت زیرساخت‌های ارتباطی و ترابری؛ ارتقای کیفیت زندگی ساکنان بارسلونا؛ و افزایش رقابت در بخش صنعت و خدمات، و نیز تقویت بخش‌های اقتصادی نوین و نویدبخش.

یکی از نقاط عطف طرح بارسلونای ۲۰۰۰ در سال ۱۹۹۲ رخ داد که این شهر میزبان بازی‌های المپیک بود. میزبانی المپیک به بارسلونا امکان داد تا به شهری «بین‌المللی» تبدیل شود؛ منظره‌ها

و موهبت‌های شهر در معرض تماشای کل مردم جهان قرار گرفت. در مورد بارسلونا، سازماندهی یک رویداد جهانی ازدوجت مهم‌وحیاتی بود: موجب تقویت سیمای شهر در چشم جهانیان می‌شد، و در خود شهر شور و اشتیاق بیش‌تری برای کامل‌کردن دگرگونی‌های شهری ایجاد می‌کرد (Borja and Castells 1997).

### نقش شهردارها

همراه با اهمیت نوینی که شهرها در نظام جهانی کسب می‌کنند، نقش شهردارها نیز در حال تغییر است. شهرداران شهرهای بزرگ قادرند نوعی رهبری شخصی درپیش بگیرند که می‌تواند در پیشبرد برنامه‌های شهری و افزایش شأن بین‌المللی یک شهر نقش مهمی داشته باشد. در چندین و چند نمونه بارزی که شهرها توانسته‌اند تصویر بین‌المللی خود را با موفقیت دگرگون سازند، شهردارها نقش قاطع و سرنوشت‌سازی داشته‌اند. برای مثال، شهرداران لیسبون و بارسلونا محرک اصلی تلاش‌هایی بودند که برای ارتقای این شهرها به مرتبه مراکز عمده شهری جهان صورت می‌گرفت. به همین ترتیب، شهرداران شهرهای کوچک‌تر نیز در شناسایی و شهرت بین‌المللی شهر و جذب سرمایه‌گذاری‌های جدید اقتصادی، نقش حیاتی دارند.

در بریتانیا، اهمیت روبه‌رشد شهرداران از نظرها دور نمانده است. حکومت کارگری نوین پس از رسیدن به قدرت در ۱۹۹۷، اعلام کرد که قصد دارد مسئولیت امور لندن را به یک شهردار منتخب واگذار کند. از زمان انحلال شورای عالی لندن توسط خانم تاچر، این شهر فاقد حکومت محلی بود. حکومت کارگری نوین با واگذاری قدرت به مقامات محلی و منطقه‌ای در بریتانیا بر این مطلب صحه‌گذارد که نیازها و مسائل خاص پایتخت انگلستان از طریق دستگاه شهرداری به‌نحو بهتری مدیریت می‌شود.

در ایالات متحده، شهرداری‌ها طی دهه‌های اخیر به نیروی اقتصادی و سیاسی قدرتمندی تبدیل شده‌اند. شهرداران امریکا به‌طور سنتی مجبور به فعالیت در چهارچوبی بودند که خطوط سیاسی و مالی آن از سوی حکومت فدرال در واشنگتن تعیین می‌شد. این شهردارها به جای آن‌که پیشگام خط‌مشی‌ها و سیاست‌های نوین در شهرهای خود باشند، معمولاً مشغول کشمکش برای دفاع از برنامه‌های فدرال، و چانه‌زنی با گروه‌های هم‌سود در مورد مسائل شهری بودند. اما وقتی در دوره حکومت محافظه‌کار پرزیدنت ریگان و بوش، دورنمای مسائل شهری به‌خامت بیش‌تری گرایید، شهرداران و مقامات شهری به هم پیوستند تا توجه همگان را به نیازهای خاص شهرهای بزرگ جلب کنند. همایش شهردارها، شهرداران همه شهرهای بزرگ کشور را دور هم گرد می‌آورد تا مسائلی مثل اجرای قانون و نیاز به همکاری میان شرکت‌های تجاری و حکومت محلی را برجسته سازند.

تک‌چهره‌هایی در میان شهردارها، مثل ریچارد دالی در شیکاگو و دنیس آرچر در دیترویت، اصلاحات آموزشی بلندپروازانه‌ای درپیش گرفتند تا کیفیت مدارس شهر را بالاتر ببرند و مانع از «گریز به حومه‌ها» شوند. شهردار نیویورک، رودولف جولیانی، با اجرای سیاست‌های سفت و سخت

«نظم و قانون» که با هدف کاستن از نرخ‌های جرائم صورت گرفته بود، بحث و جدل‌های داغ و آتشینی به راه انداخت. نرخ جرائم خشونت‌آمیز نیویورک طی دهه ۱۹۹۰ افت نمایانی داشت؛ سیاست‌های اکید «کیفیت زندگی» که بیش‌تر متوجه جمعیت بی‌خانمان‌ها می‌شد، سیمای خیابان‌های شلوغ نیویورک را دگرگون ساخت. از آن‌جا که خشونت‌های مسلحانه در شهرهای امریکا رو به افزایش بوده است شهرداران بیش از بیست شهر دیگر منتظر تلاش‌های فدرال برای تصویب قانون ممنوعیت حمل اسلحه نماندند و از طرف شهرهای خود شکایت‌هایی علیه کارخانه‌های تولیدکننده اسلحه در دادگاه‌ها اقامه کردند.

در ایالات متحده و سایر کشورها، شهرداران تأثیر و نفوذ فزاینده‌ای در مقام سخنگویان شهر و منطقه خود یافته‌اند. شهرداران غالباً می‌توانند با دستیابی به توافق با سایر اجتماعاتی که در ناحیه بزرگ‌تر مادرشهری قرار دارند، حتی دستور کار سیاست‌های نواحی بیرون از محدوده‌های شهر خود را تعیین کنند. این‌گونه همکاری‌ها برای جلب سرمایه‌گذاری خارجی یا کسب میزبانی یک رویداد جهانی، مورد استفاده قرار می‌گیرند.

### نتیجه: شهرها و حاکمیت جهانی

همکاری میان شهرها فقط به سطح منطقه‌ای محدود نمی‌شود. همگان تصدیق می‌کنند که شهرها می‌توانند و باید نقش مهمی در پرداختن به مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بین‌المللی برعهده بگیرند. شبکه‌های رسمی و غیررسمی شهرها در حال ظهور و شکل‌گیری‌اند، چون نیروهای جهانی شدن موجب پیوند نزدیک میان نقاط دور و پراکنده دنیا می‌شوند. مسائلی که پیش روی بزرگ‌ترین شهرهای جهان قرار دارد، مسائلی جداگانه و مختص به خود آن‌ها نیست؛ بلکه در بستر وسیع‌تر اقتصاد جهانی، مهاجرت بین‌المللی، الگوهای نوین تجارت و قدرت فناوری اطلاعات ریشه دارد.

در سایر بحث‌های کتاب دیده‌ایم که پیچیدگی‌های دنیای در حال تغییر ما مستلزم شکل‌های تازه‌ای از حاکمیت دموکراتیک بین‌المللی است. در میان این سازوکارهای نوین حاکمیت دموکراتیک بین‌المللی، شبکه‌های شهرها باید نقش برجسته‌ای داشته باشند. یکی از این ساختارها هم‌اکنون نیز وجود دارد - مجمع جهانی شهرها و مقامات محلی همراه با کنفرانس سرزمین‌های سازمان ملل تشکیل می‌شود. دستگاه‌ها و هیئت‌هایی مثل مجمع جهانی این نوید را به همراه دارند که امکان یکپارچگی و ادغام تدریجی سازمان‌های شهری به صورت ساختارهایی که فعلاً از حکومت‌های ملی تشکیل می‌شوند، وجود دارد.

افزایش نقش و فعالیت بین‌المللی شهرها امکان دموکراتیزه شدن روابط بین‌الملل و کارآمدتر شدن آن‌ها را فراهم می‌سازد. چون جمعیت شهری جهان همچنان روبه رشد می‌رود، سیاست‌ها و اصلاحات بیش‌تری هم در زمینه جمعیت‌های ساکن نواحی شهری لازم خواهد شد. اداره‌های حکومت شهری شرکایی ضروری و فعال در این فرآیندها محسوب می‌شوند.

## خلاصه مطالب

۱. در جوامع سنتی، فقط اقلیت کوچکی از جمعیت در نواحی شهری زندگی می‌کنند. در جوامع صنعتی امروزی، بین ۶۰ تا ۹۰ درصد جمعیت ساکن نواحی شهری هستند. شهرنشینی در جهان رو به توسعه نیز به سرعت در حال رشد است.
۲. رهیافت‌های اولیه جامعه‌شناسی شهری تحت سیطره کارهای مکتب شیکاگو بود که اعضای آن فرآیندهای شهری را از دریچه مدل‌های بوم‌شناختی برگرفته از زیست‌شناسی می‌نگریستند. لوئیس ورت مفهوم شهرنشینی به مثابه روش زندگی را پروراند و این استدلال را مطرح کرد که زندگی شهری زاینده روابط غیرشخصی و فاصله اجتماعی است. این رهیافت‌ها مورد چالش قرار گرفته‌اند، اما یکسره رد نشده‌اند. منتقدان خاطرنشان ساخته‌اند که زندگی شهری همیشه هم غیرشخصی نیست؛ در محله‌های شهری پیوندهای شخصی نزدیک و صمیمانه‌ای می‌تواند شکل بگیرد و پابرجا بماند.
۳. کارهای اخیرتر دیوید هاروی و مانوئل کاستلز، الگوهای شهرنشینی را به جامعه بزرگ‌تر متصل می‌سازند، و فرآیندهای شهری را همچون فرآیندهای قائم به ذات بررسی نمی‌کنند. شیوه‌های زندگی مردم در شهرها و همچنین سیمای ظاهری محله‌های مختلف، تجلی خصوصیات کلی توسعه سرمایه‌داری صنعتی است.
۴. گسترش حومه‌های شهری و شهرک‌های خوابگاهی در زوال و انحطاط منطقه درون شهری نقش داشته است. گروه‌های ثروتمندتر به دورشدن از مرکز شهر و زندگی در خانه‌های کم‌ارتفاع‌تر و محله‌های یکدست‌تر گرایش دارند. چرخه‌ای از زوال و وخامت هرچه بیشتر مناطق درون‌شهری در جریان است که طی آن هر قدر حومه‌نشینی گسترش می‌یابد، مسائل کسانی که در مناطق درون‌شهری زندگی می‌کنند بیشتر و حادتر می‌شود. بازیافت شهری - مرمت و نوسازی ساختمان‌های قدیمی و یافتن کاربری‌های تازه‌ای برای آن‌ها - در بسیاری از شهرهای بزرگ رواج یافته است.
۵. فرآیندهای عظیم و انبوه توسعه شهری در کشورهای رو به توسعه در حال وقوع است. شهرهای این جوامع از جهات مهمی با شهرهای غرب تفاوت دارند، و غالباً با مسئله سکونت‌های غیرقانونی و موقتی روبه‌رو هستند که شرایط زندگی در آن‌ها با فقر و فلاکت مفرطی همراه است. در بسیاری از شهرهای جهان رو به توسعه، اقتصاد غیررسمی اهمیت و برجستگی زیادی دارد. حکومت غالباً نمی‌تواند تقاضاها و نیازهای رو به رشد جمعیت به آموزش، مراقبت‌های بهداشتی و درمانی و تنظیم خانواده را تأمین کند.
۶. شهرها به شدت تحت تأثیر جهانی‌شدن قرار دارند. شهرهای جهانی به آن دسته از نواحی شهری، مثل نیویورک و لندن و توکیو و هنگ‌کنگ اطلاق می‌شود که قرارگاه دفاتر مرکزی شرکت‌های بزرگ و خیل خدمات مالی، مشاوره‌ای و فناوری هستند. مجموعه‌ای از شهرهای منطقه‌ای، مثل سئول، مسکو و سائوپائولو به صورت گرهگاه‌های اصلی اقتصاد جهانی در حال رشد و توسعه‌اند.
۷. هر قدر اهمیت شهرها در اقتصاد جهانی بیشتر می‌شود، رابطه آن‌ها با مناطق پیرامونی دگرگون می‌شود. شهرها از منطقه و کشوری که در آن واقع شده‌اند منفصل می‌شوند و پیوندهای افقی آن‌ها با سایر شهرهای جهانی، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. سطوح بسیار بالای نابرابری از مشخصات شهرهای جهانی است. رفاه و ثروت سرشار و فقر دهشتناک در کنار هم وجود دارند، اما تماس میان این دو دنیا ممکن است بسیار اندک باشد.
۸. نقش شهرها در مقام عاملان سیاسی و اقتصادی رو به افزایش است. اداره‌های حکومت شهری برای مدیریت تأثیرهای برخی از مسائل جهانی، کارآمدتر از حکومت‌های ملی دانسته می‌شوند. شهرها می‌توانند در افزایش بهره‌وری و قدرت رقابت اقتصادی و تقویت یکپارچگی اجتماعی و فرهنگی نقش

مؤثرى داشته باشند و به مثابه جايگأهى عمل کنند که برای فعاليت سياسى در دسترس است. بعضى از شهرها برنامه‌هاى استراتژيکى تدوين مى‌کنند تا از طريق ميزباني رويدادهاى جهانى يا اجراى برنامه‌هاى نوسازى شهرى و توسعه اقتصادى، تصوير بين‌المللى خود را بهتر کنند. شهردارها به نيروهاى سياسى مهمى برای پيشبرد برنامه‌هاى شهرى تبديل شده‌اند.

۹. همراه با پيشرفت فرآيند جهانى‌شدن، نقش شهرها در پرداختن به مسائل بين‌المللى احتمالاً بيش‌تر خواهد شد، زيرا مسائلى که پيش روى شهرهاى بزرگ است به مسائلى جهانى مثل ادغام اقتصادى، مهاجرت، تجارت، بهداشت عمومى، و فناورى اطلاعات پيوند خورده است. شبکة‌هاى منطقه‌اى و بين‌المللى شهرها در حال ظهورند و بسيارى از آن‌ها در انواع و اقسام صور حاکميت جهانى که فعلاً متشکل از دولت-ملت‌ها است، نقش فعال‌ترى برعهده مى‌گيرند.

### پرسش‌هاىى برای تفکر بيش‌تر

۱. چرا شهرک گرنيويچ در نيويورک يادآور بهترين و بدترين چيزهاى مربوط به فضاى شهرى است؟
۲. مکتب شيکاگو چه تأثيرى روى اندیشه‌هاى جديدتر مربوط به زندگى شهرى داشته است؟
۳. چرا گروه‌ها بر سر منابع و امکانات شهرها با هم تضاد و ستيز دارند؟
۴. چرا تلاش‌هاى نوسازى شهرى در بریتانيا موفق‌تر از اين نبوده‌اند؟
۵. آيا «کلانشهرهاى» جهان سوم بايد فرآيند شهرى‌شدن را متوقف سازند چون اين فرآيند، شرايط اجتماعى بيدادگرانه‌اى خلق مى‌کند؟
۶. چرا مفهوم شهردار منتخب تا اين حد با شور و اشتياق مواجه شده است؟

### برای مطالعه بيش‌تر

- John Caulfield and Linda Peake (eds), *City Lives and City Forms: Critical Research and Canadian Urbanism* (Toronto: University of Toronto Press, 1996).
- James Donald, *Imagining the Modern City* (London: Athlone, 1999).
- Nan Ellin, *Postmodern Urbanism* (Oxford: Blackwell, 1995).
- Setha M. Low (ed.), *Theorizing the City: The New Urban Anthropology Reader* (New Brunswick: Rutgers University Press, 1999).
- William J. Mackey, Janet Fredericks and Marcel A. Fredericks, *Urbanism as Delinquency: Compromising the Agenda for Social Change* (Lanham: University Press of America, 1993).
- Peter Marcuse and Ronald van Kempen (eds), *Globalizing Cities: A New Spatial Order?* (Oxford: Blackwell, 2000).

### نشانی‌هاى اينترنتى

- [www.london-research.gov.uk/Lrcinf.htm](http://www.london-research.gov.uk/Lrcinf.htm)
- [www.oneworld.org/guides/thecity](http://www.oneworld.org/guides/thecity)
- [www.sustainableabc.com](http://www.sustainableabc.com)
- <http://www.le.ac.uk/urbanhist/index.html>
- <http://www.urban.org>

- مرکز پژوهش لندن  
بنیاد بین‌المللى جهان واحد-شهر  
معماری، ساختمان و فرهنگ پایدار  
دانشگاه لیستر، مرکز تاریخ شهرى  
مؤسسه شهرى (واشنگتن‌دى‌سى)

# ۱۹ رشد جمعیت و بحران زیست محیطی

۸۷۱	رشد جمعیت جهان
۸۷۲	تحلیل جمعیت: جمعیت‌شناسی
۸۷۳	پویش‌های تغییر جمعیت
۸۷۵	رشد جمعیت در جهان رو به توسعه
۸۷۸	انتقال جمعیتی
۸۷۹	پیش‌بینی رشد جمعیت آینده
۸۸۱	تأثیر بشر بر جهان طبیعی
۸۸۲	نگرانی درباره محیط زیست: آیا محدودیت‌هایی برای رشد وجود دارد؟
۸۸۳	توسعه پایدار
۸۸۴	مصرف، فقر و محیط زیست
۸۸۷	سرچشمه‌های تهدید
۸۸۷	آلودگی و مواد زائد
۸۹۲	اتمام منابع
۸۹۷	محیط زیست و مخاطره
۸۹۷	گرم‌شدن زمین
۹۰۵	غذاهای اصلاح‌شده ژنتیکی
۹۰۹	چاره‌جویی برای آینده
۹۱۲	محیط زیست: مبحثی جامعه‌شناسانه؟
۹۱۳	خلاصه مطالب
۹۱۴	پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر
۹۱۴	برای مطالعه بیشتر
۹۱۵	نشانی‌های اینترنتی





## فصل ۱۹: رشد جمعیت و بحران زیست‌محیطی

نرخ موالید در جوامع پیشامدرن، براساس ضوابط دنیای صنعتی امروز، بسیار بالا بود. با این حال، رشد جمعیت تا سده هیجدهم کاملاً پایین مانده بود چون به‌طور کلی موازنه‌ای بین زاد و ولدها و مرگ و میرها وجود داشت. روند کلی شمار جمعیت رو به بالا بود، و گاهی هم دوره‌هایی از افزایش چشمگیر جمعیت دیده می‌شد، اما افزایش مرگ و میرها نیز به دنبال آن می‌آمد. برای مثال، شیوع بیماری‌های واگیردار و عفونی می‌توانست فقط در یک سال جان تعداد زیادی از آدمیان را بگیرد. در اروپای قرون وسطی، وقتی زمین محصول خوبی به بار نمی‌آورد، معمولاً ازدواج‌ها به تعویق می‌افتاد و نرخ باروری‌ها افت می‌کرد، درحالی‌که مرگ و میرها فزونی می‌یافت. این روندهای مکمل موجب کاهش تعداد نان‌خورها می‌شد. رشد جمعیت در دنیای پیشامدرن تحت سیطره نوعی ضرباهنگ خودتنظیمی بود.

در طول دوره پیدایش صنعت‌گرایی، بسیاری از مردم چشم‌انتظار عصر تازه‌ای بودند که وفور و نعمت به ارمغان می‌آورد و کمبود چیزی مربوط به گذشته‌ها می‌شد. تصور همگان این بود که توسعه صنایع مدرن دوران نوینی از وفور و رونق می‌آفریند که استانداردهای زندگی را بالا خواهد برد. توماس مالتوس در اثر مشهور خویش جستاری درباره اصل جمعیت<sup>۱</sup>، در ۱۷۹۸، چنین اندیشه‌هایی را به نقد کشید و مجادله‌ای را درباره رابطه میان جمعیت و منابع غذایی به راه انداخت که تا امروز هم ادامه دارد (Malthus 1976). در زمان مالتوس، جمعیت اروپا به سرعت در حال رشد بود. مالتوس خاطرنشان می‌ساخت که جمعیت به صورت تصاعدی افزایش می‌یابد، درحالی‌که عرضه مواد غذایی به منابع ثابتی بستگی دارد که فقط با زیرکشت بردن زمین‌های تازه می‌تواند گسترش بیابد. بنابراین رشد جمعیت فراتر از امکانات موجود تأمین غذا خواهد رفت. پیامد اجتناب‌ناپذیر چنین روندی قحطی و کمبود است که وقتی با تأثیر جنگ‌ها و بیماری‌های واگیر ترکیب شود، حد و مرز طبیعی افزایش جمعیت را ترسیم می‌کند. مالتوس پیش‌بینی کرد که آدمیان همواره در فلاکت و قحطی زندگی خواهند کرد، مگر این‌که به چیزی عمل کنند که او «خودداری اخلاقی» می‌نامید. راه حل او

1. *Essay on the Principle of Population*

برای رشد مفرط جمعیت این بود که مردم تعداد آمیزش‌های جنسی خود را اکیداً محدود کنند. مکتب مالتوسی برای مدتی به فراموشی سپرده شد، چون تغییر و تحول جمعیتی در کشورهای غربی الگویی بسیار متفاوت با پیش‌بینی‌های مالتوس داشت. نرخ‌های رشد جمعیت در این منطقه از جهان در سده‌های نوزدهم و بیستم رو به کاهش رفت. در واقع، در دهه ۱۹۳۰ نگرانی‌های عمده‌ای دربارهٔ افت جمعیت در بسیاری از کشورهای صنعتی وجود داشت. در حال، خیزش نرخ رشد جمعیت جهان در سدهٔ بیستم دوباره به دیدگاه‌های مالتوس اعتبار بخشید، هر چند که کم‌تر کسی آن‌ها را به همان صورت قبول داشت. رشد و ازدیاد جمعیت در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته ظاهراً فراتر از متابعی است که این کشورها می‌توانند برای تغذیهٔ شهروندان خود تأمین کنند. پیش‌بینی‌های جمعیتی بلندمدت که سازمان ملل انجام داده است، حاکی از این است که در پایان سدهٔ بیست و یکم جمعیت جهان به ۱۰ میلیارد نفر خواهد رسید. قسمت اعظم این افزایش جمعیت در جهان رو به توسعه رخ خواهد داد.

ترس و واکنش از این‌که رشد جمعیت موجب قحطی و کمبود خواهد شد، بیجا نیست. افزایش سریع جمعیت فشار زیادی بر محیط زیست طبیعی و زیرساخت‌های مادی بسیاری از نقاط جهان وارد خواهد ساخت. پیش‌رفتن به سمت توسعهٔ اقتصادی و ارتقای استانداردهای زندگی در کشورهای رو به توسعه، ممکن است به واسطهٔ نیازها و تقاضاهای جمعیت رو به رشد، تا حد زیادی عقب‌گرد کند.

اما رشد جمعیت فقط یکی از عواملی است که در بسیاری از نقاط جهان بر مسائل مربوط به کمبود اثر می‌گذارد. الگوهای مصرف جهانی و ایستارها در قبال محیط زیست طبیعی اثر زیادی روی دستیابی به منابع سراسر جهان می‌گذارند. همان‌طور که در سراسر این کتاب دیده‌ایم، جوامع امروزی کرهٔ زمین بیش از هر وقت دیگری به یکدیگر وابسته شده‌اند. همهٔ ما به‌عنوان مسافران «کشتی فضایی زمین»، بدون توجه به محل زندگی مان، تحت تأثیر تغییر و تحولاتی قرار می‌گیریم که دنیای طبیعی را دگرگون می‌سازند. در این فصل، به بررسی روابط متقابل رشد جمعیت، مصرف و بهره‌برداری بشری از منابع طبیعی خواهیم پرداخت. روندهای فعلی، اگر به حال خود گذارده شوند، مخاطره‌هایی جدی برای رفاه و سعادت آیندهٔ همهٔ جوامع انسانی در بردارند. برای همهٔ ما اهمیت حیاتی دارد که با چه سرعت و خلاقیتی قادریم در برابر این چالش‌ها دست به کار شویم.

## رشد جمعیت جهان

در طول سالیان گذشته، ده‌ها پیش‌بینی دربارهٔ آثار و نتایج فاجعه‌آمیز رشد مداوم جمعیت به‌عمل آمده است. در دههٔ ۱۹۶۰ برآورد شده بود که اگر نرخ‌های کنونی رشد جمعیت کنترل نشود و به همین صورت ادامه یابد، پس از ۹۰۰ سال حدود ۶۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر (۶۰ کوادریلیون) نفر روی زمین خواهیم داشت! این رقم به معنای وجود صدنفر در هر مترمربع از سطح زمین، اعم از آب

و خاک است. چنین تصویری، مسلماً، چیزی جز داستانی کابوس‌وار نیست که برای جلب توجه‌ها به اهمیت خطیر رشد جمعیت ساخته شده است. اما نگرانی‌هایی که در آن نهفته، همان‌طور که خواهیم دید، بسیار واقعی‌اند.

قریب به ۱۰,۰۰۰ سال طول کشید تا جمعیت جهان به یک میلیارد نفر رسید. اما فقط یک قرن - از ۱۸۰۰ تا ۱۹۰۰ - لازم بود تا این جمعیت دو برابر شود و به ۲ میلیارد نفر برسد. در سده بیستم شاهد سه برابر شدن این رقم بوده‌ایم و جمعیت جهان ۶ میلیارد نفر شده است. پس شگفت‌آور نیست که بسیاری از مردم نگران وضعیتی هستند که در سده بیست‌ویکم در انتظار ما است. با نرخ رشد کنونی، ممکن است طی چهل یا پنجاه سال آینده جمعیت جهان به میزان تحمل‌ناپذیری افزایش یابد. جوامع انسانی چگونه این تحولات را مدیریت خواهند کرد؟ و سیاره ما چه لطمه‌هایی خواهد دید؟

### تحلیل جمعیت: جمعیت‌شناسی

مطالعه جمعیت را جمعیت‌شناسی<sup>۱</sup> می‌نامند. این اصطلاح حدود یک و نیم قرن پیش ابداع شد، یعنی وقتی کشورها شروع به گردآوری آمارهای رسمی درباره مشخصات و توزیع جمعیت خود کردند. جمعیت‌شناسی با اندازه‌گیری حجم جمعیت‌ها و تبیین افزایش و کاهش آن‌ها سروکار دارد. الگوهای جمعیتی تحت سیطره سه عامل‌اند: موالید، مرگ‌ومیر و مهاجرت. رسم بر این است که جمعیت‌شناسی را شاخه‌ای از جامعه‌شناسی محسوب می‌کنند، چون عوامل مؤثر بر سطح موالید و مرگ و میر، و همین‌طور مهاجرت، در هر گروه یا جامعه معینی، عمدتاً عوامل اجتماعی و فرهنگی‌اند.

قسمت اعظم کار جمعیت‌شناسی معمولاً شامل تحلیل‌های آماری است. امروزه همه کشورهای صنعتی اقدام به گردآوری و تحلیل آمارهای پایه درباره جمعیت خود از طریق انجام سرشماری‌ها (پیمایش‌های منظمی که برای شناخت جمعیت یک کشور معین طراحی می‌شود) می‌کنند. با همه نظم و دقتی که روش‌های کنونی گردآوری داده‌ها دارند، حتی در کشورهای صنعتی نیز آمارهای جمعیتی کاملاً دقیق نیستند. در بریتانیا هر ده سال یکبار سرشماری فراگیر و کاملی روی جمعیت انجام می‌گیرد و مطالعه‌های نمونه‌ای نیز مرتباً اجرا می‌شود. اما به دلایل گوناگون، هستند افراد زیادی که در آمارهای رسمی جمعیت ثبت نمی‌شوند، از جمله مهاجران غیرقانونی، بی‌خانمان‌ها، کسانی که اقامت موقتی دارند و دیگریانی که به هر دلیل ثبت نمی‌شوند.

در بسیاری از کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته، خصوصاً کشورهایی که اخیراً رشد جمعیت بالایی

### مفاهیم پایه در جمعیت‌شناسی

نرخ خام موالید<sup>۱</sup> تعداد موالید زنده هر سال در هر هزار نفر از جمعیت. نرخ موالید خام آمارهای بسیار کلی است که برای انجام مقایسه‌های عمومی بین گروه‌ها، جوامع و مناطق، سودمند است.

باروری<sup>۲</sup> تعداد فرزندان زنده‌ای که زنان عادی به دنیا می‌آورند. نرخ باروری معمولاً به صورت تعداد متوسط موالید هزار زن واقع در سن فرزندزایی محاسبه می‌شود.

توان زایش<sup>۳</sup> تعداد بالقوه فرزندان که زنان به لحاظ زیست‌شناختی قادر به زایش آن‌ها هستند. برای یک زن معمولی به لحاظ فیزیکی این امکان هست که در طول دوران باروری‌اش سالی یک فرزند به دنیا بیاورد. هرچند که شاید خانواده‌هایی وجود داشته باشند که زنان بیست فرزند یا حتی بیش‌تر به دنیا بیاورند، اما نرخ‌های باروری در عمل همیشه کم‌تر از توان زایش است چون عوامل اجتماعی و فرهنگی موجب محدودیت تولیدمثل می‌شود.

نرخ خام مرگ و میر<sup>۴</sup> تعداد مرگ و میر در هر هزار نفر از جمعیت در هر سال.

مرگ و میر<sup>۵</sup> تعداد متوفیان در یک جمعیت.

نرخ مرگ و میر نوزادان<sup>۶</sup> تعداد نوزادانی که در طول یک سال و از هر هزار نوزاد، پیش از رسیدن به سن یک‌سالگی می‌میرند.

امید به زندگی<sup>۷</sup> تعداد سال‌هایی که هر فرد معمولی امید به زیستن دارد. امید به زندگی در طول قرن گذشته در اکثر جوامع افزایش یافته است.

طول عمر<sup>۸</sup> حداکثر تعداد سال‌هایی که یک فرد می‌تواند زندگی کند.

داشته‌اند، آمارهای جمعیتی بسیار نامطمئن‌تر است. برای نمونه، بعضی از جمعیت‌شناسان برآورد کرده‌اند که زاد و ولدها و مرگ و میرهای به ثبت رسیده در هند ممکن است فقط نشانگر حدود سه چهارم ارقام واقعی باشد (Cox 1976). درستی و دقت آمارهای رسمی در برخی از مناطق آفریقای مرکزی حتی از این هم کم‌تر است.

### پویای تغییر جمعیت

نرخ‌های رشد یا افت جمعیت با تفریق تعداد مرگ و میرها در هر هزار نفر از تعداد زاد و ولدها در هر هزار نفر در طول دوره معینی - که معمولاً دوره یک‌ساله را مبنا قرار می‌دهند - محاسبه می‌شود. نرخ‌های رشد جمعیت در برخی از کشورهای اروپایی منفی است - به عبارت دیگر، جمعیت این

1. crude birth-rate
3. fecundity
5. mortality
7. life expectancy

2. fertility
4. crude death rates
6. infant mortality rate
8. life span



دو درصدی، جمعیت در سی و پنج سال دوبرابر می‌شود، و با رشد ۳ درصد، جمعیت در بیست و سه سال دوبرابر خواهد شد.

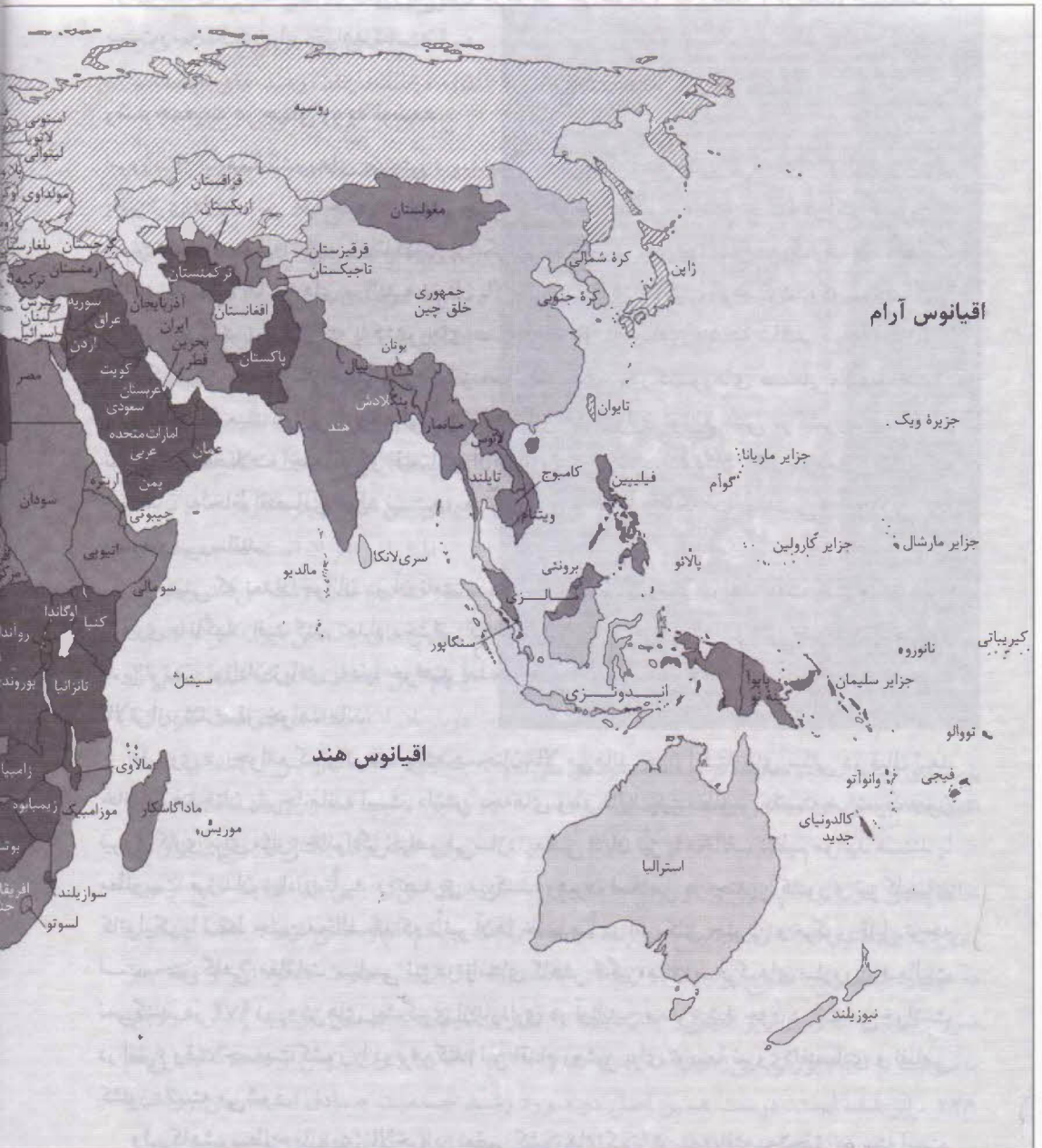
### رشد جمعیت در جهان رو به توسعه

امروزه تقریباً همه کشورهای صنعتی در مقایسه با تاریخ گذشته خود نرخ‌های موالید و مرگ پایین‌تری دارند. پس چرا جمعیت جهان چنین افزایش چشمگیری داشته است؟ در اکثر کشورهای کم‌تر توسعه یافته، به دلیل ورود ناگهانی پزشکی مدرن و روش‌های بهداشتی، مرگ و میرها به سرعت کاهش یافته‌اند. اما نرخ‌های موالید همچنان بالا مانده است. این ترکیب موجب شده که ساختار سنی کشورهای کم‌تر توسعه یافته با کشورهای صنعتی تفاوت زیادی داشته باشد. برای مثال، در مکزیکوسیتی ۴۵ درصد جمعیت زیر پانزده سال سن دارند. در کشورهای صنعتی، فقط حدود یک چهارم جمعیت در این گروه سنی قرار دارند. این عدم توازن توزیع سنی در کشورهای در حال توسعه به معضلات اجتماعی و اقتصادی آن‌ها افزوده می‌شود. کودکان یک جامعه، زمانی که خودشان به لحاظ اقتصادی مولد نیستند، بخش زیادی از منابع و امکانات بهداشتی و آموزشی را به مصرف می‌رسانند.

جمعیتی که تعداد جوانان در آن نامتناسب باشد، همچنان رشد خواهد یافت حتی اگر نرخ باروری به ناگهان افت کند. تعداد دخترانی که به سن زادوولد می‌رسند افزایش خواهد یافت، و بدین ترتیب نوزادان زیادی به دنیا خواهند آمد، و حتی اگر بُعد خانواده کاهش یابد، سطح جمعیت بالاتر از رشد صفر خواهد ماند.

باروری در جوامع کم‌تر توسعه یافته همچنان بالا می‌ماند چون ایستارهای سنتی در قبال بُعد خانواده همچنان پابرجا مانده است. داشتن بچه‌های زیاد غالباً چیز مطلوبی دانسته می‌شود، چون نیروی کاری برای مزارع خانوادگی فراهم می‌سازد. بعضی ادیان نیز یا مخالف تنظیم موالید هستند یا مطلوبیت فرزندان زیاد را تأیید و تصدیق می‌کنند. رهبران اسلامی در چندین کشور و نیز کلیسای کاتولیک با سقط جنین مخالف‌اند که تأثیر آن‌ها خصوصاً در امریکای جنوبی و مرکزی قابل توجه است. حتی گاهی مقامات سیاسی نیز در راستای کاهش انگیزه‌ها و محرک‌های باروری فعالیت نمی‌کنند. در ۱۹۷۴، روش‌های پیشگیری از بارداری در آرژانتین ممنوع شد چون دولت می‌خواست در اسرع وقت جمعیت کشور را دوبرابر کند؛ این اقدام روشی برای توسعه نیروی اقتصادی و نظامی کشور دانسته می‌شود.

ولی کاهش سطوح باروری بالاخره در بعضی کشورهای کم‌تر توسعه یافته به تحقق پیوسته است. چین یکی از این موارد است، که به تازگی جمعیتی بالای ۱/۲۵ میلیارد نفر داشته است - تقریباً یک چهارم کل جمعیت جهان. حکومت چین پر دامنه‌ترین برنامه‌های کنترل جمعیت را در پیش گرفته است و از این نظر هیچ کشوری با آن قابل مقایسه نیست، هدف این برنامه‌ها ثابت نگه داشتن تعداد



شکل ۱.۱۹ رشد جمعیت در سراسر جهان؛ ۱۹۸۰-۹۶.

منبع: بانک جهانی، ۱۹۹۸

این نقشه نشان می‌دهد که در سال ۱۹۹۸، بیشترین تراکم جمعیت در شرق آسیا و جنوب آسیا متمرکز شده است.





جمعیت کشور در سطوح فعلی آن است. حکومت پاداش‌هایی (مثل مسکن بهتر و آموزش و خدمات بهداشتی و درمانی رایگان) را برای خانواده‌های تک‌فرزند در نظر گرفت، و در عین حال در دسرهایی برای خانواده‌هایی که بیش از یک فرزند دارند تراشید (دستمزد کارکنانی که فرزند سوم آن‌ها به دنیا بیاید، کسر می‌شود). در واکنش به این برنامه‌های حکومت، برخی از خانواده‌ها چنان راه افراط در پیش گرفتند که نوزادان دختر خود را می‌کشتند تا تنها فرزند آن‌ها پسر باشد. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد سیاست‌های خشن ضد موالید در چین بر جمعیت آن تأثیر زیادی داشته است (Mirsky 1982). ولی مقاومت زیادی هم در این کشور وجود دارد. مردم، والدین تک‌فرزند را خانواده‌پسندیده‌ای به‌شمار نمی‌آورند. این سیاست‌ها در خارج از چین نیز طرفداران چندانی نیافته است: این برنامه مستلزم کنترل متمرکز دولتی است که در اکثر کشورهای در حال توسعه جهان یا ناموجه و غیرقابل قبول و یا ناممکن است.

### انتقال جمعیتی

جمعیت‌شناسان غالباً تغییراتی را که در نسبت موالید به مرگ و میرها در کشورهای صنعتی و از قرن نوزدهم به بعد رخ داده، انتقال جمعیتی<sup>۱</sup> می‌نامند. این فکر را نخستین بار وارن اس تامپسون مطرح کرد و فرآیندی سه‌مرحله‌ای را توصیف می‌کرد که طی آن، همراه با رسیدن جوامع به سطح پیشرفته‌ای از توسعه اقتصادی، نوعی از ثبات جمعیتی سرانجام جای خود را به نوع دیگری از ثبات جمعیتی می‌داد (Thompson 1929).

مرحله اول به اوضاع و شرایط اکثر جوامع سنتی اطلاق می‌شود که در آن هم میزان موالید و هم میزان مرگ‌ومیر بالا است، و مخصوصاً نرخ مرگ‌ومیر نوزادان زیاد است. جمعیت، اگر هم رشدی داشته باشد، رشد اندکی دارد زیرا فراوانی تعداد موالید با سطح مرگ‌ومیرها کم و بیش جبران می‌شود. مرحله دوم، که در اوایل سده نوزدهم در اروپا و ایالات متحده آغاز شد - البته با تفاوت‌های وسیع منطقه‌ای - هنگامی به وقوع پیوست که میزان مرگ‌ومیر کاهش یافت ولی باروری همچنان زیاد بود. بنابراین در این مرحله شاهد رشد فاحش جمعیت هستیم. و پس از آن مرحله سوم از راه می‌رسد که در آن، همراه با توسعه صنعتی، نرخ موالید رو به کاهش می‌رود و به سطحی می‌رسد که جمعیت دوباره نسبتاً ثبات می‌یابد.

جمعیت‌شناسان درباره این‌که چگونه باید این تغییرات متوالی را تفسیر کنند یا این‌که مرحله سوم احتمالاً چقدر طول خواهد کشید، اتفاق نظر ندارند. باروری در کشورهای غربی در طول قرن گذشته کاملاً ثابت و پایدار نبوده است؛ تفاوت‌های درخور توجهی بین میزان باروری در کشورهای صنعتی، و همچنین بین طبقه‌های اجتماعی یا مناطق گوناگون داخل این کشورها وجود داشته است.

با این حال، عموماً پذیرفته می‌شود که این مراحل سه‌گانه توصیف درستی از دگرگونی عمده‌ای است که در سیمای جمعیتی جوامع مدرن رخ داده است. این نظریه انتقال جمعیتی با اندیشه‌های مالتوس مستقیماً در تضاد است. از نظر مالتوس افزایش رفاه و رونق اقتصادی خود به خود موجب افزایش جمعیت می‌شود، درحالی‌که فرضیه انتقال جمعیتی بر این نکته تأکید می‌کند که توسعه اقتصادی ناشی از صنعت‌گرایی، عملاً به تعادل جدیدی در ثبات جمعیت منجر می‌شود.

### پیش‌بینی رشد جمعیت آینده

ادعا شده است که تغییرات جمعیتی قرن آینده عظیم‌تر از همه تغییراتی خواهد بود که در کل تاریخ بشر روی داده است. پیش‌بینی نرخ افزایش جمعیت جهان، با هر درجه‌ای از دقت، کار دشواری است، اما سازمان ملل چند وضعیت ممکن درباره باروری دارد. وضعیت باروری «دست‌بالا» جمعیت جهان را تا سال ۲۱۵۰ بیش از ۲۵ میلیارد پیش‌بینی می‌کند! وضعیت باروری «حد وسط» که سازمان ملل آن را محتمل‌تر از بقیه می‌داند فرض می‌گیرد که سطوح باروری روی دو فرزند به ازای هر زن تثبیت خواهد شد و در نتیجه جمعیت جهان در سال ۲۱۵۰ به ۱۰/۸ میلیارد نفر خواهد رسید.

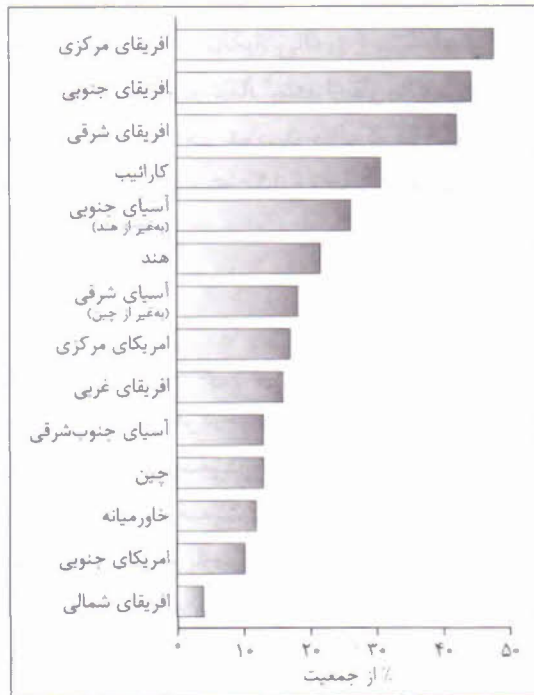
این افزایش کلی جمعیت دو روند متمایز و جداگانه را در بطن خود پنهان می‌کند. نخست، اکثر کشورهای رو به توسعه فرآیند انتقال جمعیتی فوق‌الذکر را تجربه خواهند کرد. این امر موجب افزایش چشمگیر جمعیت خواهد شد چون نرخ مرگ‌ومیر افت خواهد کرد. چین و هند احتمالاً به جمعیتی بالغ بر ۱/۵ میلیارد نفر خواهند رسید. مناطقی در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین نیز شاهد افزایش سریع جمعیت پیش از تثبیت نهایی آن خواهند بود.

دومین روند به کشورهای توسعه‌یافته مربوط می‌شود که انتقال جمعیتی را قبلاً پشت‌سر گذاشته‌اند. این جوامع شاهد رشد جمعیت بسیار اندکی خواهند بود، البته اگر اصلاً رشد جمعیت داشته باشند. در عوض، فرآیند سالخورده‌گی جمعیت در آن‌ها رخ خواهد داد که طی آن تعداد مطلق جوانان رو به کاهش خواهد رفت و بخش سالمندتر جمعیت به صورت نمایانی افزایش خواهد یافت. این وضع، دلالت‌های اقتصادی و اجتماعی گسترده‌ای برای کشورهای توسعه‌یافته دربر خواهد داشت: همراه با افزایش نسبت وابستگی (به صفحه ۲۳۹ مراجعه کنید)، فشار سهمگینی بر خدمات اجتماعی و بهداشتی وارد می‌آید. اما هر قدر تعداد سالمندان افزون‌تر شود، اعتبار سیاسی آن‌ها نیز بیش‌تر می‌شود و شاید بتوانند دستگاه‌های حکومتی را وادارند که بودجه‌های بیش‌تری را صرف برنامه‌ها و خدمات مورد نظر آن‌ها کنند.

پیامدهای این تغییرات جمعیتی چه خواهد بود؟ برخی از ناظران معتقدند که تحول اجتماعی گسترده‌ای در حال شکل‌گیری است - مخصوصاً در آن دسته از کشورهای رو به توسعه که شاهد انتقال جمعیتی هستند. تغییر در اقتصاد و بازار کار می‌تواند موجب مهاجرت‌های داخلی گسترده‌ای

شود، چون مردمان نواحی روستایی در جست‌وجوی کار بخواهند آمد. رشد سریع شهرها احتمالاً به آسیب‌های محیط زیستی، مخاطره‌های جدیدی برای بهداشت عمومی، وارد شدن فشار سنگین به زیرساخت‌ها، افزایش جرائم و افزایش سکونتگاه‌های فلاکت‌بار غصبی منجر خواهد شد.

فحطی و کمبود غذا نیز نگرانی جدی دیگری است. هم‌اکنون ۸۳۰ میلیون نفر در جهان از گرسنگی یا تغذیه ناکافی رنج می‌برند. در برخی مناطق جهان، بیش از یک‌سوم جمعیت تغذیه کافی ندارند (شکل ۲.۱۹). همراه با افزایش جمعیت، سطح تولید مواد غذایی نیز باید به همان نسبت افزایش یابد تا کمبود گسترده‌ای پیش نیاید. اما چنین وضعیتی نامحتمل است؛ همان‌طور که در همین فصل خواهیم



شکل ۲.۱۹. تغذیه ناکافی، به‌عنوان نسبتی از جمعیت در مناطق مختلف جهان، ۱۹۹۵-۱۹۹۷.

منبع: FAO. From *The Economist*, 16 Oct. 1999, p. 92.

دید، بسیاری از فقیرترین نواحی جهان خصوصاً از کمبود آب، کاهش زمین‌های کشاورزی و فرسوده‌شدن خاک صدمه می‌بینند - یعنی فرآیندهایی که بازده تولید کشاورزی را کاهش می‌دهد. تقریباً مسلم است که تولید مواد غذایی به سطحی نخواهد رسید که موجب خودکفایی شود. مقادیر عظیمی از مواد غذایی و غلات باید از مناطقی وارد شود که تولید اضافی دارند. طبق برآوردهای سازمان خواروبار و کشاورزی<sup>۱</sup> (فائو)، تا سال ۲۰۱۰ کشورهای صنعتی ۷۳۲ کیلوگرم غلات و حبوبات به ازای هر نفر تولید خواهند کرد، این رقم در جهان رو به توسعه فقط ۲۳۰ کیلوگرم خواهد بود.

پیشرفت‌های فناوری در زمینه کشاورزی و صنعت قابل پیش‌بینی نیست، پس هیچ‌کس نمی‌تواند یقین داشته باشد که بالاخره جهان قادر به تغذیه چه تعداد جمعیت است. اما حتی با سطوح فعلی جمعیت نیز، شاید، منابع موجود جهان آن‌قدر نباشد که استانداردهای زندگی در جهان کم‌تر توسعه یافته تا حد کشورهای صنعتی ارتقا یابد.

1. Food and Agricultural Organization (FAO)

## تأثیر بشر بر جهان طبیعی

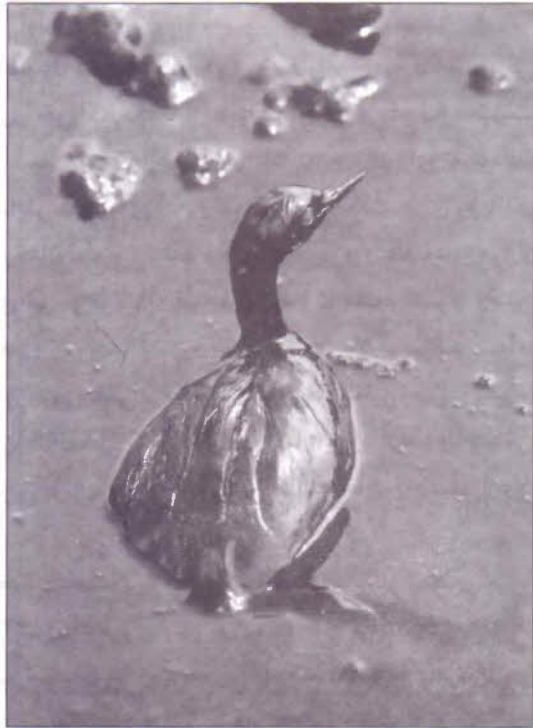
از زمان آغاز فعالیت‌های کشاورزی در هزاران سال قبل، آدمیان ردپای خود را بر چهره طبیعت باقی گذارده‌اند. جوامع مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک عمدتاً از طبیعت ارتزاق می‌کردند؛ معیشت آن‌ها بر مبنای چیزی بود که محیط زیست طبیعی به آن‌ها عرضه می‌داشت، و آنان برای تغییر دادن دنیای اطراف خود تلاشی نمی‌کردند. با پیدایش کشاورزی این وضعیت تغییر یافت. برای رویاندن محصول، زمین باید پاک و صاف می‌شد، درختان قطع می‌شدند و گیاهان خودرو و علف‌های هرز از بین می‌رفتند. حتی روش‌های زراعت بدوی نیز می‌تواند به فرسایش خاک منجر شود. وقتی جنگل‌های طبیعی ریشه‌کن شوند و زمین‌های زیر آن‌ها تمیز و مسطح شود، باد می‌تواند سطح روئین خاک را با خود ببرد. بنابراین اجتماع زراعتی بعضی از قطعات بکر و حاصلخیز زمین را تمیز و مسطح می‌کند و فرآیند فرسایش ادامه می‌یابد. بعضی از مناظری که ما امروز آن‌ها را طبیعی می‌انگاریم، مثل نواحی صخره‌ای جنوب غربی یونان، در واقع حاصل فرسایش خاک به دست زارعان یونانی پنج هزار سال پیش هستند.

اما پیش از توسعه صنعت مدرن، سیطره طبیعت بر زندگی بشر بسیار بیش از سلطه بشر بر طبیعت بود. امروز، بشر چنان بر محیط زیست طبیعی یورش آورده که هیچ فرآیند طبیعی‌ای از تأثیر فعالیت‌های بشر مصون نمانده است. تقریباً همه زمین‌های قابل کشت مورد بهره‌برداری کشاورزی قرار گرفته‌اند. جاهایی که پیش از این قلمرو دسترس‌ناپذیر حیات وحش بود اکنون به مناطق طبیعی حفاظت‌شده تبدیل شده و هزاران گردشگر مرتباً از آن‌ها دیدن می‌کنند. صنعت مدرن هنوز هم در حال دامن‌گسترده در اکناف جهان است و موجب افزایش صعودی تقاضا برای منابع انرژی و مواد اولیه می‌شود. ولی عرضه جهانی این منابع انرژی و مواد اولیه محدودیت‌هایی دارد و اگر مصرف جهانی محدود نشود، بعضی از این منابع اساسی به انتها خواهند رسید. همان‌طور که خواهیم دید، حتی آب‌وهوای جهان نیز احتمالاً تحت تأثیر توسعه جهانی صنایع قرار گرفته است.

یکی از مسائلی که همه ما به‌طور مشترک با آن روبه‌رویم به بوم‌شناسی زیست‌محیطی مربوط می‌شود. مسائل بوم‌شناختی نه‌فقط به این مربوط می‌شوند که ما چگونه می‌توانیم به بهترین نحو با آسیب‌های زیست‌محیطی - و فجایع صنعتی پی‌درپی - مقابله و آن‌ها را کنترل کنیم، بلکه درباره روش زندگی در جوامع صنعتی نیز هستند. اگر باید از هدف رشد مستمر اقتصادی دست بکشیم، احتمالاً نهادهای اجتماعی تازه‌ای باید تشکیل شود. پیشرفت‌های فناوری قابل پیش‌بینی نیست، و شاید زمین واقعاً منابع کافی برای ادامه فرآیندهای صنعتی شدن داشته باشد. اما در زمان حاضر چنین چیزی شدنی به‌نظر نمی‌رسد، و اگر بنا است که کشورهای در حال توسعه به استانداردهای زندگی قابل مقایسه با غرب دست یابند، ترتیبات جهانی تازه‌ای ضرورت خواهند داشت.

نگرانی دربارهٔ محیط زیست:  
آیا برای رشد محدودیت‌هایی وجود  
دارند؟

تأثیر زیانبار فعالیت‌های بشر روی جهان طبیعی موجب ترس و نگرانی عدهٔ زیادی شده است. نگرانی عمومی نسبت به محیط زیست به شکل‌گیری جنبش‌ها و احزاب «سبز» انجامیده است، مثل دوستان زمین یا صلح سبز که در زمینهٔ مسائل زیست‌محیطی فعال‌اند. هرچند فلسفه‌های سبز گوناگونی وجود دارند، اما رشتهٔ مشترک و پیونددهندهٔ همهٔ آن‌ها دغدغهٔ دفاع از محیط زیست جهان، حفاظت از منابع آن به جای به انتها رساندن آن، و حفاظت از باقی‌ماندهٔ گونه‌های جانوری است.



یکی از قربانیان بی‌گناه مخاطرات زیست‌محیطی ایجادشده توسط نیروهای پیش‌برندهٔ توسعهٔ اقتصادی.

پیدایش جنبش‌های سبز و علاقهٔ عمومی به مسائل زیست‌محیطی را

می‌توان به انتشار گزارش مشهوری نسبت داد که نخستین بار در اوائل دههٔ ۱۹۷۰ تحت عنوان محدودیت‌های رشد<sup>۱</sup> توسط کلوپ رم منتشر شد (Meadows et al., 1974). کلوپ رم گروهی متشکل از صاحبان صنایع، مشاوران تجاری و اقتصادی و مقامات دولتی بود که در پایتخت ایتالیا شکل گرفت. کلوپ رم سفارش مطالعه‌ای را داد که با استفاده از فنون مدل‌سازی رایانه‌ای پیش‌بینی‌هایی دربارهٔ پیامدهای رشد اقتصادی مستمر، رشد جمعیت، آلودگی و اتمام منابع طبیعی ارائه دهد. مدل رایانه‌ای نشان داد که اگر روندهایی که بین سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۷۰ پا گرفته‌اند همچنان تا سال ۲۱۰۰ ادامه یابند، چه اتفاقی خواهد افتاد. پیش‌بینی‌های رایانه‌ای به‌نحوی برنامه‌ریزی شد که پیامدهای احتمالی گوناگونی را بسته به نرخ‌های مختلف رشد برای عوامل مورد نظر، به دست دهد. محققان دریافتند که هرگاه یک متغیر را عوض می‌کنند، ماجرا درنهایت به بحران زیست‌محیطی ختم می‌شود. نتیجه‌گیری اصلی گزارش کلوپ رم این بود که نرخ‌های رشد صنعتی هیچ تناسب و انطباقی با ماهیت محدود و اتمام‌پذیر منابع زمین و ظرفیت این سیاره برای تحمل رشد جمعیت و جذب

آلودگی‌ها ندارد. این گزارش نشان می‌داد که امکان ادامه سطوح فعلی رشد جمعیت، صنعت‌گستری، آلودگی، تولید مواد غذایی و بهره‌برداری از منابع وجود ندارد (Meadows et al., 1974: 23). گزارش کلوپ رم مورد انتقادهای زیادی قرار گرفت و حتی نویسندگان اولیه آن نیز بعدها پذیرفتند که بعضی از انتقادهای درست بوده است. کانون توجه روش‌های مورد استفاده این پژوهشگران روی محدودیت‌های مادی بود و تداوم نرخ‌های رشد فعلی و سطح نوآوری‌های تکنولوژیک فعلی را مفروض می‌گرفت. این گزارش به توانایی آدمیان برای پاسخ‌دادن به چالش‌های زیست‌محیطی از طریق پیشرفت‌های فناوری یا روش‌های سیاسی توجه کافی نکرده بود. علاوه بر این، منتقدان خاطر نشان می‌ساختند که نیروهای بازار می‌توانند در جهت ممانعت از بهره‌برداری بیش از حد از منابع عمل کنند. برای مثال، اگر یک ماده معدنی مثل منیزیم کمیاب شود، قیمت آن افزایش خواهد یافت. همراه با افزایش قیمت، استفاده از آن کم‌تر خواهد شد، و حتی شاید تولیدکنندگان راهی برای دست‌کشیدن از آن و یافتن جایگزینی برای آن پیدا کنند، البته اگر افزایش قیمت‌ها همچنان سیر صعودی خود را حفظ کند. پژوهشگران گزارش کلوپ رم در دفاع از خویش یادآور شدند که آن‌ها نمی‌خواستند آینده را پیش‌بینی کنند، بلکه فقط می‌خواستند نشان دهند که اگر اوضاع بر همین منوال ادامه یابد چه اتفاقی ممکن است بیفتد. کاستی‌ها و محدودیت‌های این گزارش هرچه بوده باشد، تأثیر نیرومندی بر آگاهی عمومی برج گذاشت و بسیاری از مردم را نسبت به پیامدهای زیانباری که توسعه صنعتی و فناوری می‌تواند داشته باشد هوشیار ساخت و همچنین درباره خطر گسترش انواع آلودگی‌ها و کنترل‌نشدن آن‌ها هشدار داد.

ایده اساسی محدودیت‌های رشد این بود که هم عوامل اجتماعی و هم عوامل طبیعی تعیین می‌کنند که زمین تا چه اندازه قادر به هضم و جذب توسعه اقتصادی مستمر و رشد جمعیت است. یافته‌های گزارش کلوپ رم مورد استفاده بسیاری از گروه‌هایی قرار گرفت که براساس آن می‌خواستند بگویند که توسعه اقتصادی را باید به شدت محدود ساخت تا محیط زیست حفظ شود. اما برخی هم از این دیدگاه انتقاد می‌کردند و آن را نامعقول و غیرضروری می‌دانستند. بنا به استدلال این عده، توسعه اقتصادی می‌تواند و باید پیش برود زیرا راه افزایش ثروت جهان همین است. اگر کشورهای کم‌تر توسعه یافته به‌طریقی از فرآیندهای رشد صنعتی‌شان منع شوند، هرگز نمی‌توانند امیدوار باشند که به کشورهای ثروتمندتر برسند.

### توسعه پایدار

در نظریه‌های جدید توسعه، به جای دعوت به ممانعت از رشد اقتصادی، مفهوم توسعه پایدار<sup>۱</sup> را مطرح می‌کنند. توسعه پایدار به این معنا است که رشد، دست‌کم به لحاظ آرمانی، باید به نحوی دنبال شود که موجب بازیافت منابع مادی شود نه تهی‌ساختن آن‌ها، و سطوح آلودگی را به حداقل ممکن

برساند. اصطلاح «توسعه پایدار» نخستین بار در گزارشی معرفی شد که به سفارش سازمان ملل در ۱۹۸۷ تحت عنوان «آینده مشترک ما منتشر شد. این گزارش تحت عنوان گزارش برونلند نیز شناخته می‌شود، چون رئیس کمیته تهیه‌کننده این گزارش، خانم جی. اچ. برونلند<sup>۱</sup> بود که نخست‌وزیر وقت نروژ بود. توسعه پایدار بنا به تعریف عبارت بود از کاربرد منابع تجدیدشونده و احیایذیر برای پیشبرد رشد اقتصادی، حفاظت از گونه‌های جانوری و تنوع زیستی، و پایبندی به حفظ پاک‌ی هوا، آب و خاک. کمیسیون برونلند توسعه پایدار را «تأمین‌کننده نیازهای زمان حاضر، بدون به‌خطرانداختن توانایی نسل‌های آینده برای تأمین نیازهای‌شان» قلمداد می‌کرد.

پس از انتشار «آینده مشترک ما، عبارت «توسعه پایدار» مورد استفاده گسترده طرفداران محیط زیست و نیز حکومت‌ها قرار گرفت. این اصطلاح در اجلاس کره زمین سازمان ملل در ریودوژانیرو در ۱۹۹۲ نیز به کار رفت و پس از آن در سایر اجلاس‌ها و گردهمایی‌های زیست‌محیطی سازمان ملل نیز به کار برده شد.

گزارش برونلند با انتقادهای زیادی مواجه شد، همان‌طور که گزارش کلوپ رم در حدود یک‌ربع قرن پیش مواجه شده بود. از نظر منتقدان، مفهوم توسعه پایدار بیش از اندازه مبهم بود و نیازهای خاص کشورهای فقیر را نادیده می‌گرفت. طبق نظر این منتقدان، فکر توسعه پایدار فقط به نیازهای کشورهای ثروتمند توجه دارد؛ و هیچ اعتنایی نمی‌کند که چگونه تأمین سطوح بالای مصرف در کشورهای مرفه به زیان مردمان کشورهای دیگر تمام می‌شود. برای نمونه، تحت فشار گذاشتن اندونزی برای حفاظت از جنگل‌های بارانی، کار ناعادلانه‌ای است، چون اندونزی بیش از کشورهای صنعتی به عواید و درآمدهایی نیاز دارد که با پذیرش حفاظت از جنگل‌ها باید از دست بدهد.

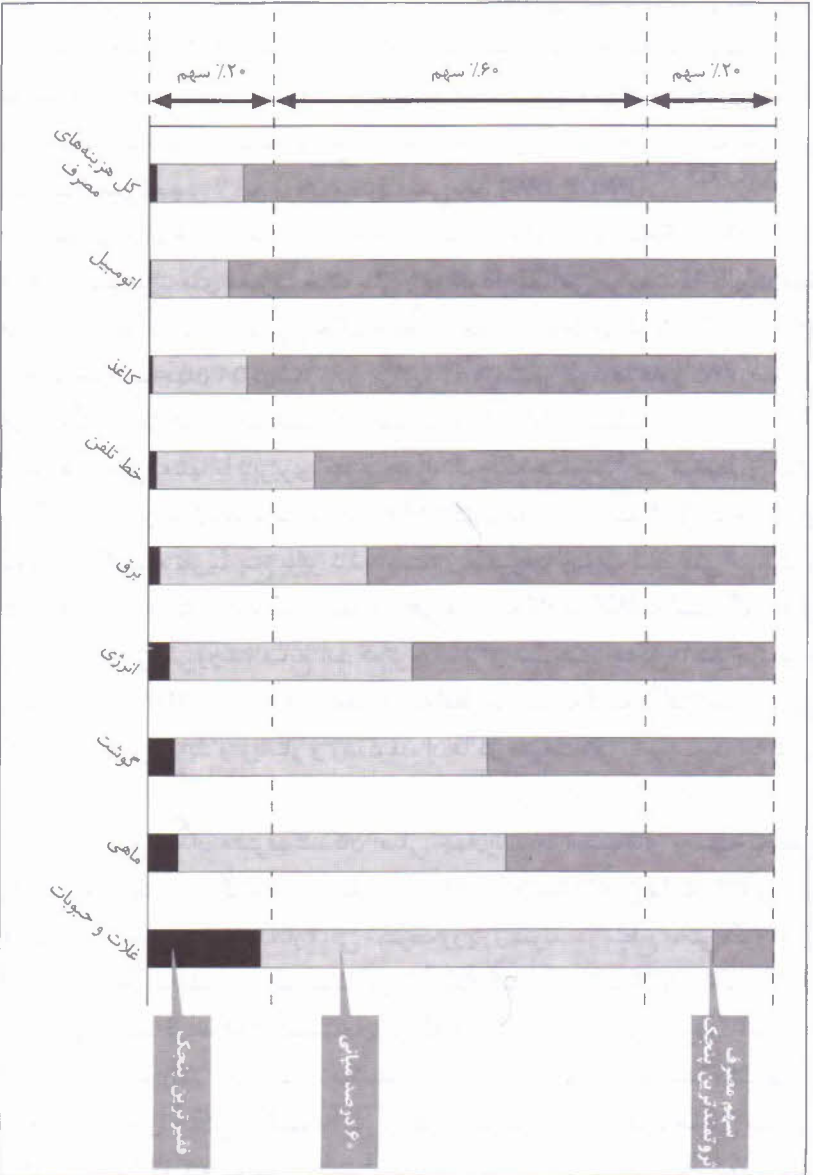
### مصرف، فقر و محیط زیست

بیش‌تر بحث و جدل‌های مربوط به محیط زیست و توسعه اقتصادی به مسئله الگوهای مصرف بستگی دارد. مصرف به همه کالاها، خدمات، انرژی و منابعی اطلاق می‌شود که مورد استفاده مردم، نهادها و جوامع‌اند. مصرف پدیده‌ای است که هم ابعاد مثبت دارد و هم ابعاد منفی. از یک طرف، سطوح رو به بالای مصرف در سراسر جهان به این معنا است که مردم نسبت به روزگاران گذشته در شرایط بهتری زندگی می‌کنند. مصرف در پیوند با توسعه اقتصادی است - همراه با ارتقای استانداردهای زندگی، مردم بیش‌تر می‌توانند از خوراک و پوشاک و وسایل شخصی و اوقات فراغت و تعطیلات و اتومبیل و... برخوردار شوند. از طرف دیگر، مصرف می‌تواند آثار منفی نیز داشته باشد. الگوهای مصرف ممکن است به منابع زیست‌محیطی صدمه بزند و الگوهای نابرابری را تشدید کند.

روند تغییرات مصرف جهانی در طول سده بیستم، به‌راستی شگفت‌آور است. براساس گزارش توسعه انسانی برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP 1998)، هزینه‌های مصرف خصوصی و عمومی در

1. G. H. Brundtland





شکل ۳۱۹ سهم نروژ کمترین و فقیرترین و فقیرترین پنجم (۲۰ درصد) از مصرف جهان، ۱۹۹۵.  
 منبع: World Bank; ITU; UN; FAO; UNESCO. UNDP, *Human Development Report*, Oxford University Press, 1998.

۱۹۹۸ به ۲۴ تریلیون دلار می‌رسید - یعنی دو برابر سطح مصرف در ۱۹۷۵ و شش برابر سطح مصرف در ۱۹۵۰. در سال ۱۹۰۰، سطوح مصرف جهانی فقط اندکی بیش از ۱/۵ تریلیون دلار بود. نرخ‌های مصرف در طول بیست و پنج سال گذشته با سرعت سرسام‌آوری رشد کرده‌اند. در کشورهای صنعتی، مصرف سرانه به میزان ۲/۳ درصد در سال رشد داشته است؛ این نرخ رشد در آسیای شرقی حتی از این هم سریع‌تر بوده است - ۶/۱ درصد در سال. در مقابل، امروزه میزان مصرف هر خانوار معمولی افریقای، ۲۰ درصد کم‌تر از بیست و پنج سال قبل است. این نگرانی وجود دارد که فقیرترین پنجک جمعیت جهان هیچ نصیبی از این فوران مصرف نمی‌برند (UNDP 1998).

نابرابری‌های مصرف میان فقیر و غنی بسیار فاحش است. ثروتمندترین پنجک (۲۰ درصد) جمعیت جهان ۸۶ درصد هزینه‌های مصرف خصوصی را به خود اختصاص می‌دهند در حالی که فقط ۱/۳ درصد هزینه‌های مصرف به فقیرترین پنجک جمعیت جهان مربوط می‌شود (شکل ۳.۱۹). ثروتمندترین دهک جمعیت جهان ۵۸ درصد از کل انرژی، ۸۴ درصد از کل کاغذها، و ۴۵ درصد کل گوشت و ماهی را مصرف می‌کنند و صاحب ۸۷ درصد کل وسایل نقلیه هستند.

الگوهای مصرف فعلی نه تنها با نابرابری مفرط همراه‌اند، بلکه همچنین بر محیط زیست تأثیر مهلکی می‌گذارند. برای مثال، مصرف آب از ۱۹۶۰ تاکنون دو برابر، و سوزاندن سوخت‌های فسیلی طی پنجاه سال گذشته تقریباً پنج برابر شده است، و مصرف چوب نیز طی بیست و پنج سال گذشته ۴۰ درصد افزایش یافته است. تعداد ماهی‌ها رو به کاهش گذاشته است، گونه‌های حیات وحش رو به انقراض می‌روند، منابع آب کم‌تر و کم‌تر و مساحت جنگل‌ها کوچک‌تر و کوچک‌تر می‌شود (UNDP 1998). الگوهای مصرف نه فقط موجب ته‌کشیدن عناصر طبیعی می‌شوند، بلکه با تولید مواد زاید و زاینبار و رهاکردن آن‌ها در طبیعت، در تخریب آن نیز نقش دارند.

و بالاخره، با این‌که ثروتمندان مصرف‌کنندگان اصلی جهان‌اند، اما آسیب‌های زیست‌محیطی ناشی از مصرف فزاینده، بیش‌ترین گزندها را به فقرا می‌رساند. ثروتمندان می‌توانند از مزایای پرشمار مصرف بهره‌مند باشند بی‌آن‌که با آثار منفی مصرف رویارو شوند. در سطح محلی، گروه‌های مرفه و برخوردار معمولاً می‌توانند از مناطق مسئله‌دار نقل مکان کنند و تنگدستان را با خیل زیان‌ها و هزینه‌های آن تنها بگذارند. کارخانه‌های شیمیایی، نیروگاه‌ها، بزرگراه‌ها، راه‌آهن و فرودگاه‌ها غالباً به محل زندگی گروه‌های کم‌درآمد نزدیک‌ترند. در سطح جهانی نیز می‌توانیم فرآیند مشابهی را ببینیم: تخریب خاک، نابودی جنگل‌ها، کمبود آب، آزادشدن سرب و آلودگی هوا، همگی مسائلی هستند که بیش‌تر در جهان رو به توسعه جمع آمده‌اند. فقر نیز بر شدت این تهدیدهای زیست‌محیطی می‌افزاید. مردمی که منابع اندکی در اختیارشان است چاره‌ای جز این ندارند که منابع در دسترس خویش را به حداکثر ممکن برسانند. در نتیجه، همراه با افزایش جمعیت، فشارهای بیش‌تر و بیش‌تری بر منابع رو به تحلیل وارد می‌آید.

### سرچشمه‌های تهدید

محیط زیست جهانی با تهدیدهای متعددی روبه‌رو است. این تهدیدها را می‌توان به صورت کلی به دو دسته‌ی اساسی تقسیم کرد: آلودگی و مواد زائدی که وارد محیط زیست می‌شوند؛ و ته‌کشیدن منابع احیاناً پذیر.

### آلودگی و مواد زائد

#### آلودگی هوا

آلودگی هوا که ناشی از رهاشدن مواد سمی در جو زمین است، مسئول مرگ ۲/۷ میلیون نفر در سال پنداشته می‌شود. می‌توانیم بین دو نوع آلودگی هوا تمایز بگذاریم: «آلودگی غیرخانگی» - که عمدتاً توسط آلاینده‌های صنعتی و اتومبیل‌ها ایجاد می‌شود - و «آلودگی خانگی» که با مصرف سوخت‌های فسیلی در خانه برای گرمایش و پخت‌وپز ایجاد می‌شود. آلودگی هوا را معمولاً مسئله‌ای می‌دانستند که به کشورهای صنعتی آسیب می‌رساند چون تعداد کارخانه‌ها و وسایل حمل‌ونقل موتوری در آن‌ها بیش‌تر است. اما در سال‌های اخیر به خطرهای «آلودگی خانگی» در جهان رو به توسعه توجه زیادی شده است. عقیده بر این است که بیش از ۹۰ درصد مرگ‌ومیرهای ناشی از آلودگی در جهان رو به توسعه رخ می‌دهد (جدول ۱.۱۹). دلیل این امر آن است که قسمت بزرگی از سوخت‌هایی که مردم در کشورهای روبه‌توسعه می‌سوزانند، مثل چوب و مدفوع احشام، به پاکی سوخت‌های مدرنی مثل نفت سفید و گاز نیستند.

تا اواسط سده بیستم، آلودگی هوا در بریتانیا عمدتاً به علت مصرف گسترده زغال‌سنگ بود که دی اکسید سولفور و دود سیاه غلیظی را وارد هوا می‌کرد. زغال‌سنگ برای گرم کردن خانه‌ها، و به میزان کم‌تری در کارخانه‌ها سوزانده می‌شد. در ۱۹۵۶ برای کاستن از غلظت دود هوا، قانون هوای پاک به تصویب رسید که مقرراتی درباره‌ی دودهای خروجی از دودکش‌ها وضع می‌کرد. انواع سوخت‌های بدون دود مثل نفت سفید، پروپان و گاز طبیعی رواج یافت و اکنون در بریتانیا و سایر کشورهای صنعتی از آن‌ها استفاده گسترده‌ای می‌شود.

از دهه ۱۹۶۰ به این طرف، افزایش وسایل حمل‌ونقل موتوری منبع اصلی آلودگی هوا شده است. گازهای خروجی از آگروز وسایل موتوری آسیب‌زایی خاصی دارند چون بسیار کم‌تر از دود دودکش‌ها وارد جو زمین می‌شوند. همان‌طور که شکل ۴.۱۹ نشان می‌دهد، طیف‌گازهایی که از انواع وسایل نقلیه موتوری در هوا پخش می‌شود بسیار وسیع است. اتومبیل‌ها، که حدود ۸۰ درصد مسافرت‌ها در اروپا با آن انجام می‌گیرد، اثر بسیار زیانباری بر محیط زیست دارند. به همین دلیل، تلاش‌هایی که برای کاهش آلودگی هوا در بسیاری از کشورهای صنعتی به عمل می‌آید معمولاً در پی استفاده از روش‌های حمل‌ونقل دیگری هستند که آلودگی کم‌تری داشته باشند، مثل قطار، اتوبوس‌های پر ظرفیت و از این قبیل.

جدول ۱.۱۹ آلودگی هوا در مناطقی از جهان، ۱۹۹۶ (به هزار نفر)

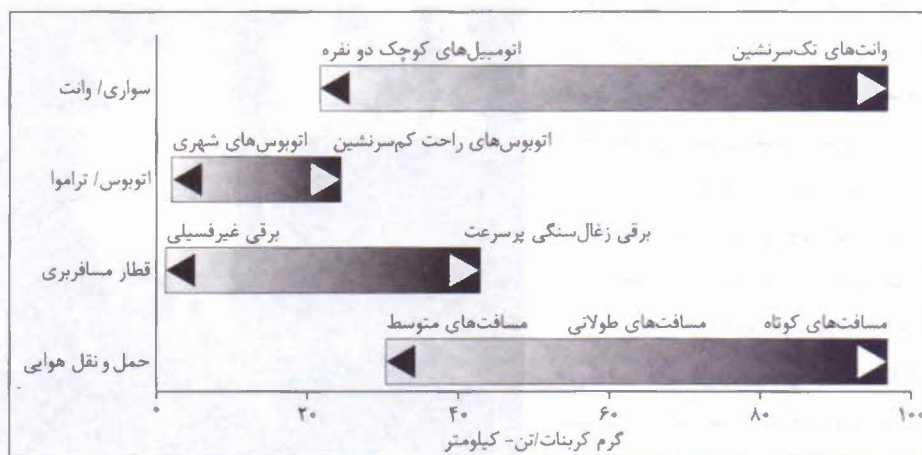
منطقه یا کشور	مرگ‌ومیرهای ناشی از آلودگی خانگی		مرگ‌ومیرهای ناشی از آلودگی غیرخانگی در نواحی شهری		جمع
	روستایی		شهری		
	روستایی	شهری	شهری	روستایی	
هند	۴۹۶	۹۳	۸۴	۶۷۳	
افریقای جنوب صحرا	۴۹۰	۳۲	—	۵۲۲	
چین	۳۲۰	۵۳	۷۰	۴۴۳	
سایر کشورهای آسیایی	۳۶۳	۴۰	۴۰	۴۴۳	
امریکای لاتین و حوزه کارائیب	۱۸۰	۱۱۳	۱۱۳	۴۰۶	
کشورهای صنعتی	—	۳۲	۱۴۷	۱۷۹	
کشورهای عربی	—	—	۵۷	۵۷	
جمع	۱,۸۴۹	۳۶۳	۵۱۱	۲,۷۲۳	

منبع: World Health Organization. From UNDP, Press, *Human Development Report*, Oxford University Press, 1998, p. 70.

آلودگی هوا را به شماری از مشکلات تندرستی آدمیان ربط داده‌اند، مثل مشکلات تنفسی، سرطان‌ها و امراض ریوی. برآورد شده که مرگ ۱۲,۰۰۰ تا ۲۴,۰۰۰ نفر در بریتانیا در ۱۹۹۸ ممکن است به دلیل آلودگی هوای تنفسی آن‌ها بوده باشد (HMSO 2000).

هرچند آلودگی غیرخانگی از دیرباز با کشورهای صنعتی قرین بوده است، ولی در جهان رو به توسعه نیز به سرعت در حال رشد است. فرآیند پرشتاب صنعتی شدن هرچه پیش‌تر می‌رود، گازها و مایعات آلایندهٔ بیش‌تری از کارخانه‌ها وارد محیط زیست می‌شود و تعداد وسایل نقلیه در جاده‌ها و خیابان‌ها نیز افزایش می‌یابد. در بسیاری از کشورهای رو به توسعه، بنزین سرب‌دار هنوز مصرف می‌شود، هرچند که در اکثر کشورهای جهان توسعه‌یافته، سرب از بنزین تصفیه و جدا می‌شود. سطوح آلودگی هوا در بسیاری از مناطق اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق، بسیار بالا است. عقیده براین است که در مکزیکوسیستی آلودگی هوا شاید سالانه به بهای جان ۶۴۰۰ نفر تمام می‌شود (UNDP 1998).

آلودگی هوا فقط به سلامتی جمعیت‌های انسانی و حیوانی صدمه نمی‌زند؛ بلکه بر سایر عناصر اکوسیستم نیز تأثیر آسیب‌زایی به‌جا می‌گذارد. یکی از پیامدهای زیانبار آلودگی هوا باران اسیدی



شکل ۴.۱۹ انتشار گازهای سمی به ازای حرکت یک تن، یک کیلومتر.

منبع: IPCC. From *Guardian Education*, 25 Jan, 2000, p. 11. Graphic: Michael Agar, Jenny Ridley, Graphic News.

است، این پدیده هنگامی رخ می دهد که گازهای سمی اکسید سولفور و اکسید نیتروژن در آسمان های یک کشور برهم می لفتند و شناور می شوند و به صورت باران های اسیدی در کشور دیگری می بارند. باران های اسیدی برای جنگل ها، محصولات کشاورزی و جانوران زیانبار است و موجب اسیدی شدن دریاچه ها می شود. علی الخصوص، کانادا و لهستان و کشورهای شمالی از باران اسیدی صدمه زیادی دیده اند. برای مثال، در سوئد ۲۰،۰۰۰ دریاچه از کل ۹۰،۰۰۰ دریاچه این کشور، اسیدی شده اند.

در برابر باران اسیدی، همچون بسیاری از تهدیدهای زیست محیطی دیگر، دشوار بتوان کاری انجام داد زیرا ریشه ها و پیامدهای فزاینده دارد. برای مثال، بیش تر باران های اسیدی شرق کانادا ناشی از تولید صنعتی ایالت نیویورک در طول مرزهای امریکا-کانادا پنداشته می شود. سایر کشورهایی هم که از باران اسیدی صدمه می بینند دریافته اند که مبارزه با این معضل خارج از اختیار و توان آنها است، چون ریشه و خاستگاه آن خارج از مرزهای ملی است. در بعضی موارد، توافق های دو جانبه یا منطقه ای برای کاستن از شدت باران های اسیدی به عمل آمده است. با این حال، دفع سموم و گازهای صنعتی در برخی مناطق همچنان زیاد است و در جهان رو به توسعه نیز به سرعت در حال رشد است.

### آلودگی آب

مردم در طول تاریخ برای برطرف ساختن نیازهای اساسی و مهم خویش وابسته به آب بوده اند - آشامیدن، پخت و پز، شست و شو، آبیاری محصولات کشاورزی، ماهیگیری و چیزهای بسیار

دیگری. با این‌که آب یکی از پرارزش‌ترین و حیاتی‌ترین منابع طبیعی است، اما آب نیز از سوء‌مصرف و خرابکاری آدمیان مصون نمانده است. برای سال‌های متمادی، انواع مواد زائد و زباله - چه انسانی و چه صنعتی - بدون لحظه‌ای درنگ و تفکر مستقیماً به داخل رودخانه‌ها و اقیانوس‌ها ریخته می‌شد. فقط حدود نیم‌قرن است که در بسیاری از کشورها تلاش‌های هماهنگی برای حفظ کیفیت آب، حفاظت از ماهیان و حیات وحش متکی به آب، و تضمین دسترسی جمعیت‌های انسانی به آب سالم صورت گرفته است. صرف‌نظر از این تلاش‌ها، آلودگی آب در بسیاری از مناطق جهان همچنان مسئله‌ای جدی و خطرناک است.



اگر منابع آب، همچون این تلمبه روستایی در بنگلادش در معرض آلودگی باشند، خطر بیماری در کمین است.

مقصود از آلودگی آب به‌طور کلی، آلوده‌شدن منابع آب به عناصری مثل مواد شیمیایی و معدنی سمی، کودهای شیمیایی و سموم ضدآفات، و

فاضلاب تصفیه‌نشده است. تهدیدهای ناشی از آلودگی آب در کشورهای رو به توسعه بیش‌تر از جاهای دیگر است، زیرا بیش از ۳۰ درصد جمعیت به آب سالم دسترسی ندارند (شکل ۵.۱۹). در بسیاری از کشورهای فقیر جهان، شبکه‌های آبرسانی همچنان توسعه‌نیافته باقی مانده‌اند و زباله‌ها و مواد زائد انسانی اغلب به‌طور مستقیم در نه‌رها، رودها و دریاچه‌ها خالی می‌شوند. فراوانی باکتری‌های ناشی از فاضلاب‌های تصفیه‌نشده، موجب بیماری‌های گوناگونی مثل اسهال، اسهال خونی، و هیپاتیت می‌شود که منشأ همه آن‌ها آب است. سالانه دو میلیارد نفر به‌دلیل آلودگی آب دچار اسهال می‌شوند و هر سال ۵ میلیون نفر از بیماری‌های اسهالی تلف می‌شوند.

در کشورهای صنعتی، آلودگی آب غالباً به‌علت استفاده زیاد از کودها در نواحی کشاورزی است. در طول چند سال، نیترات موجود در کودها و سموم شیمیایی به منابع زیرزمینی آب نفوذ می‌کند؛ حدود ۲۵ درصد آب‌های زیرزمینی در اروپا بیش از حد مجاز آلودگی دارند (UNDP 1998).

آلوده‌ترین آب‌ها را می‌توان نزدیک نواحی سابقاً صنعتی پیدا کرد، جایی که ذرات جیوه، روی و سایر فلزات به صورت رسوب برهم انبار می‌شوند و به تدریج منابع آب را آلوده می‌کنند. وضعیت رودخانه‌ها در اکثر کشورهای صنعتی غرب طی سال‌های اخیر بهبود یافته است. اما در اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق، آلودگی رودخانه‌ها همچنان تهدیدی بسیار واقعی به‌شمار می‌آید. چهارپنجم نمونه‌های آب که از ۲۰۰ رودخانه در اتحاد شوروی سابق برداشته شد، سطوحی از آلودگی را نشان داد که تا حد خطرناکی زیاد بود.

### زیاله‌های جامد

دفعه بعد که به سوپرمارکت، اسباب‌بازی فروشی یا رستوران غذای فوری رفتید، به انبوه بسته‌بندی‌هایی توجه کنید که با هر محصول و کالایی همراه است. این روزها به‌زحمت می‌توان چیزی خرید که بسته‌بندی نشده باشد! با این‌که بسته‌بندی کردن محصولات مزایای آشکاری دارد چون موجب جذابیت کالاها و تضمین سالم بودن محصول می‌شود، اما زیان‌های فراوانی نیز دارد. یکی از واضح‌ترین نشانه‌های مصرف روزافزون، مقدار رو به‌رشد زیاله‌های خانگی - هر چیزی که به سطل‌های زیاله ریخته می‌شود - در سراسر جهان است. در اوایل دهه ۱۹۹۰ میزان سرانه زیاله خانگی در کشورهای رو به توسعه ۱۰۰ تا ۳۳۰ کیلوگرم در سال بود، این رقم برای اتحادیه اروپا ۴۱۴ کیلوگرم و برای امریکای شمالی ۷۲۰ کیلوگرم بود (UNDP 1998). هم میزان مطلق زیاله‌ها و هم مقدار سرانه تولید زیاله، در کشورهای سراسر جهان افزایش داشته است.

جوامع صنعتی را گاهی «جوامع دورریز» نامیده‌اند چون در این کشورها حجم چیزهایی که زیاله به‌شمار می‌آیند و دور ریخته می‌شوند بسیار زیاد است. طبق آمارهای دولتی، هر خانوار در انگلستان و ولز ۲۲ کیلوگرم زیاله در هفته تولید می‌کند. تقریباً ۸۵ درصد زیاله‌های جامد در اراضی بایر اطراف شهرها دفن و سوزانده می‌شوند (HMSO 2000). در اکثر کشورهای جهان صنعتی، خدمات جمع‌آوری زیاله تقریباً رایگان و همگانی است، ولی خلاص شدن از حجم انبوه زیاله‌ها روزبه‌روز دشوارتر می‌شود. زمین‌های بایر به‌سرعت پر می‌شوند و بسیاری از زمین‌های شهری لبریز از زیاله‌های خانگی شده‌اند و دیگر جای بیش‌تری ندارند.

در بریتانیا، یکی از اهدافی که حکومت در این زمینه مقرر کرده این است که تا سال ۲۰۰۵ امکان بازیافت ۴۰ درصد از زیاله‌های شهری به‌وجود آید. اما در سال ۸-۱۹۹۷ فقط ۱۴ درصد از زیاله‌های شهری به واسطه بازیافت یا روش‌های کودسازی تا حدی بازگشت ارزش داشتند. نزدیک به ۲ میلیون تن زیاله خانگی به کمک روش‌های محلی تفکیک زیاله جمع‌آوری شد تا قابل بازیافت باشد (HMSO 2000). هرچند که مقدار این بازیافت در مقایسه با کل حجم زیاله‌های خانگی شاید ناچیز به‌نظر برسد، اما بخش بزرگی از زیاله‌های خانگی را نمی‌توان به‌آسانی بازفروری کرد. بسیاری از انواع پلاستیک‌هایی که در بسته‌بندی مواد غذایی کاربرد گسترده‌ای دارند، زیاله‌های بی‌مصرفی

هستند؛ چون هیچ راهی برای بازیافت آنها وجود ندارد و فقط باید آنها را در گودال‌های خاک‌روبه دفن کرد تا چند قرن همان‌جا بمانند و بپوسند.

در جهان رو به توسعه، بزرگ‌ترین معضل مربوط به زیاله‌های خانگی، در زمان حاضر، فقدان خدمات جمع‌آوری زیاله‌ها است. برآورد شده است که در جهان رو به توسعه، ۲۰ تا ۵۰ درصد زیاله‌های خانگی جمع‌آوری می‌شود. نظام‌های ناکارآمد جمع‌آوری زیاله به این معناست که زیاله‌ها در خیابان‌ها روی هم تلنبار و موجب شیوع بیماری می‌شوند. معضل جمع‌آوری و معدوم‌ساختن زیاله در کشورهای جهان رو به توسعه، پس از مدتی، به احتمال زیاد، حادث‌تر از وضعیت فعلی کشورهای صنعتی خواهد شد. هر قدر جوامع ثروتمندتر می‌شوند، زیاله‌های خانگی کم‌کم از پس‌مانده‌های غذاها به مواد پلاستیکی و ترکیبی مثل بسته‌بندی‌ها تبدیل می‌شود که تجزیه‌شدن آنها در طبیعت زمان بسیار طولانی‌تری می‌برد.

### اتمام منابع

جوامع انسانی به منابع متعدد دنیای طبیعی وابسته‌اند - مثل آب، چوب، ماهی، حیوانات و گیاهان. این عناصر را غالباً منابع تجدیدشونده می‌نامند چون در یک اکوسیستم سالم با گذشت زمان خودبه‌خود جایگزین می‌شوند. اما اگر مصرف این منابع تجدیدشونده از تعادل خارج شود یا به افراط بگراید، این خطر هست که کاملاً ته بکشند. هستند شواهدی که نشان می‌دهند شاید چنین فرآیندی رخ دهد. زوال منابع تجدیدشونده جزو نگرانی‌های بزرگ برخی از طرفداران محیط زیست است.

### آب

شاید شما هرگز دربارهٔ آب به‌مثابه یک منبع تمام‌شدنی نیندیشیده باشید - هرچه باشد، منابع آب همیشه با بارندگی‌ها پر می‌شوند. اگر در اروپا یا امریکای شمالی زندگی می‌کنید، احتمالاً به منابع آب چندان توجهی ندارید، جز در موارد نادری که گاهی در تابستان با محدودیت‌هایی برای مصرف آب مواجه می‌شوید. اما برای مردمان بسیاری از نقاط جهان، دسترسی به منابع دائمی آب، مسئله‌ای همیشگی‌تر و جدی‌تر است. در برخی از مناطق پرازدحام، تقاضای بالایی که برای آب وجود دارد با منابع آب موجود قابل تأمین نیست. در آب و هوای گرم و سوزان آفریقای شمالی و خاورمیانه، فشار زیادی روی منابع آب وارد می‌شود و کمبود آب امری رایج و عادی است. این وضعیت در سال‌های آتی یقیناً رو به وخامت خواهد رفت.

این وضعیت دلایل متعددی دارد. دلیل نخست این است که قسمت اعظم رشد جمعیت جهان طی ربع قرن آینده احتمالاً در مناطقی متمرکز خواهد داشت که هم‌اکنون با مسائل کمبود آب مواجه‌اند. به‌علاوه، این رشد جمعیت بیش‌تر در نواحی شهری رخ خواهد داد، یعنی جایی که



زیرساخت‌های شهری سخت به تقلا خواهند افتاد تا نیازهای این جمعیت افزایش یافته به آب و فاضلاب را تأمین کنند.

گرم شدن زمین می‌تواند روی ته کشیدن منابع آب تأثیر بگذارد (بحث زیر). همراه با افزایش دمای هوا، آب بیش‌تری برای نوشیدن و آبیاری لازم خواهد شد. اما این احتمال هم هست که آب‌های سطحی شاید با سرعت گذشته جایگزین نشوند و شاید میزان تبخیر نیز افزایش یابد. و بالاخره، تغییر الگوهای آب و هوا در پی گرم شدن زمین، احتمالاً روی الگوهای کنونی بارندگی‌ها تأثیر می‌گذارد و دسترسی به منابع آب را به شیوه کاملاً پیش‌بینی‌ناپذیری تغییر می‌دهد.

### فقر خاک و بیابان‌زایی

طبق گزارش توسعه انسانی سازمان ملل (UNDP 1998) یک سوم جمعیت جهان کم‌وبیش مستقیماً از زمین امرار معاش می‌کنند - از غذایی که کشت یا گردآوری می‌کنند، و حیواناتی که شکار می‌کنند. از آن‌جا که آن‌ها به زمین وابستگی زیادی دارند، در برابر تغییراتی هم که بر توانایی آن‌ها در امرار معاش از زمین اثر بگذارد بسیار آسیب‌پذیرند. در بسیاری از مناطق آفریقا و آسیا که رشد جمعیت سریعی دارند، مسئله فقر خاک تهدیدی است که ممکن است میلیون‌ها نفر را به فلاکت بکشاند. فقر خاک فرآیندی است که طی آن کیفیت خاک و زمین رو به افول می‌رود و عناصر طبیعی ارزشمند آن به واسطه استفاده بیش از اندازه، خشکسالی یا ندادن کود کافی، از بین می‌رود.

فقر خاک آثار بلندمدت بسیار وخیمی دارد و دشوار بتوان آن‌ها را جبران کرد. در مناطقی که دچار فقر خاک شده‌اند، تولید کشاورزی رو به افول می‌رود و سرانه زمین‌های قابل کشت کاهش می‌یابد. نگهداری دام یا سایر حیوانات نیز به دلیل کمبود علوفه، دشوار یا غیرممکن می‌شود. در موارد زیادی، مردم مجبور می‌شوند در پی زمین‌های حاصلخیزتر به مهاجرت دست بزنند. بیابان‌زایی<sup>۱</sup> به مواردی از فقر مفرط خاک و زمین گفته می‌شود که به ایجاد شرایط بیابان‌مانند در نواحی وسیعی می‌انجامد. این پدیده تاکنون زمین‌هایی به وسعت مجموع مساحت روسیه و اندونزی را به بیابان تبدیل کرده است (شکل ۶.۱۹) - و بیش از ۱۱۰ کشور را تهدید می‌کند.

### جنگل‌زدایی

جنگل‌ها عنصری حیاتی در اکوسیستم هستند: جنگل‌ها در تنظیم و حفظ منابع آب، آزاد شدن اکسیژن در جو زمین و پیشگیری از فرسایش خاک نقش مؤثری دارند. همچنین، جنگل‌ها به مثابه منابع سوخت، چوب، روغن، رنگ، گیاهان و داروها، نقش مهمی در معیشت مردم دارند. اما به‌رغم



شکل ۱۹. ۵ جمعیت‌هایی که در سراسر جهان به آب آشامیدنی سالم دسترسی دارند.

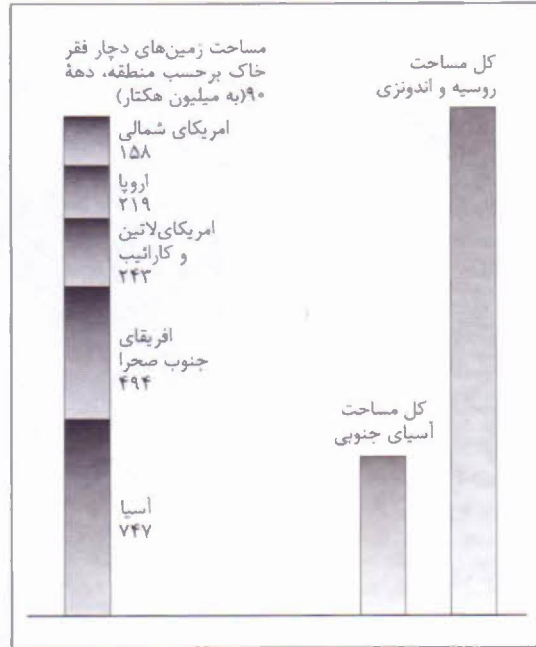
منبع: World Bank, 1994.

۳۳



این اهمیت شایان و خطیر، بیش از یک‌سوم کل جنگل‌های اولیه کره زمین اکنون از میان رفته‌اند. جنگل‌زدایی<sup>۱</sup> به معنای نابودشدن جنگل‌ها است که معمولاً به دلیل قطع درختان برای فروش چوب آن‌ها رخ می‌دهد. در دهه ۱۹۸۰، جنگل‌زدایی موجب نابودی ۱۵ میلیون هکتار جنگل شد، که بیش‌ترین مقدار آن در امریکای جنوبی و حوزه دریای کارائیب (۷/۴ میلیون هکتار) و افریقای جنوب صحرا (۴/۱ میلیون هکتار) بوده است.

با این‌که بسیاری از انواع و اقسام جنگل‌ها دچار فرآیند جنگل‌زدایی شده‌اند، اما سرنوشت جنگل‌های پرباران استوایی بیش‌ترین توجه را به خود جلب کرده است. جنگل‌های پرباران استوایی که حدود ۷ درصد



شکل ۱۹. ۶ میزان فقر خاک.

منبع: UNDP, *Human Development Report*, Oxford University Press, 1998, p. 74.

سطح زمین را می‌پوشاند، کاشانه شمار فراوانی از گونه‌های گیاهی و جانوری است که نقش مهمی در تنوع زیستی<sup>۲</sup> زمین دارند - یعنی در تنوع و گوناگونی شکل‌های مختلف حیات. این جنگل‌ها محل رویش گیاهانی هم هستند که انواع داروها از آن‌ها ساخته می‌شود. جنگل‌های پرباران استوایی در زمان حاضر به میزان یک‌درصد در سال از بین می‌روند و کوچک‌تر می‌شوند، و اگر این روند متوقف نشود، در پایان سده بیست‌ویکم دیگر هیچ اثری از آن‌ها باقی نخواهد ماند. در بسیاری از مناطق امریکای جنوبی که وسیع‌ترین جنگل‌های پرباران استوایی را دارند، این جنگل‌ها سوزانده شده‌اند تا مراتع بیش‌تری برای چراندن دام‌ها به وجود آید. در سایر مناطق جهان، مثل افریقای غربی و جنوب اقیانوس آرام، تقاضای بین‌المللی برای چوب‌های سخت و خوش‌رنگ موجب تشدید نابودی جنگل‌های پرباران شده است. بنابراین، روندهای فعلی افزایش مصرف، کشورهای رو به توسعه را به صادرکردن ثروت‌های طبیعی‌شان ترغیب می‌کند - فرآیندی که هم موجب نابودی محیط زیست و هم از بین رفتن تنوع زیستی می‌شود.

1. deforestation

2. biodiversity

جنگل‌زدایی هم زیان‌هایی برای انسان‌ها و هم زیان‌هایی برای محیط زیست به دنبال دارد. از جمله زیان‌های انسانی این است که بعضی از اجتماعات فقیر که پیش از این می‌توانستند به کمک جنگل معیشت خود را تأمین یا تقویت کنند دیگر به این کار قادر نخواهند بود. جنگل‌زدایی می‌تواند به قیمت هرچه فقیرتر شدن جمعیت‌های حاشیه‌ای شود، یعنی کسانی که به ندرت سهمی از عواید سرشار ناشی از اعطای حق چوب‌بری و فروش الوار می‌برند. زیان‌های محیط‌زیستی جنگل‌زدایی شامل فرسایش خاک و سیل می‌شود: اگر جنگل‌ها پابرجا باشند، جنگل‌های کوهستانی نقش مهمی در جذب و بازیافت بارندگی‌ها دارند. اگر جنگل‌ها نباشند، آب باران و برف از سرایشی‌ها جاری می‌شود و موجب سیل و سپس خشکسالی و قحطی می‌شود.

### محیط زیست و مخاطره

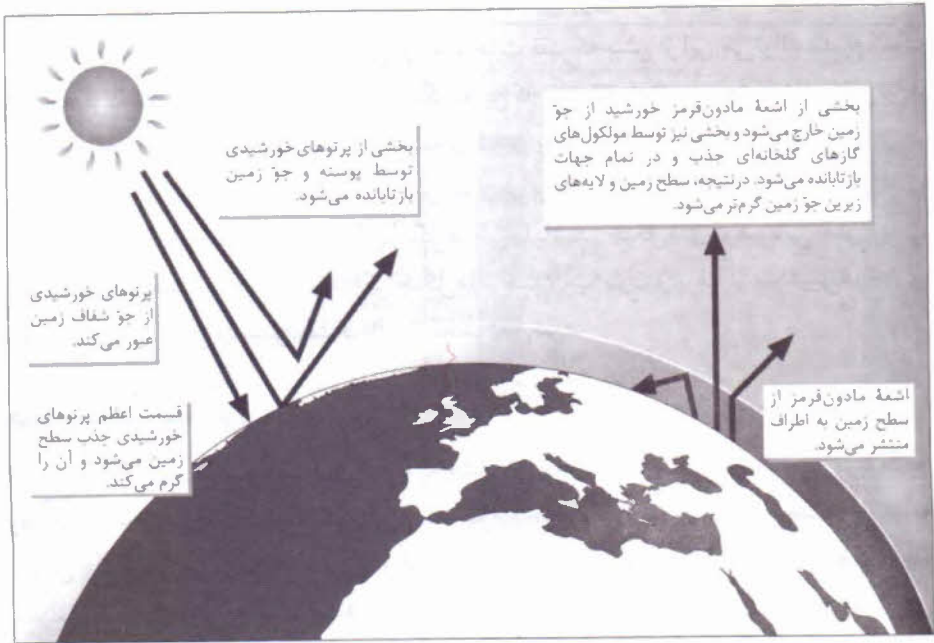
مضمون مخاطره در اغلب بحث‌های کتاب به چشم می‌خورد. اکثر مسائل و مباحث مربوط به طرفداری از محیط زیست پیوند تنگاتنگی با مفهوم مخاطره دارند، چون این مسائل نتیجه گسترش علم و فناوری هستند. نوآوری و ابداع علمی مواهب بی‌شماری برای ما به ارمغان آورده است - فقط کافی است به پیشرفت‌هایی بیندیشیم که در زمینه سلامتی، تغذیه یا فناوری اطلاعات داشته‌ایم. از طرف دیگر، رخنه فزاینده علم و فناوری به زندگی ما موجب عدم قطعیت‌ها و مسائل عمده‌ای نیز می‌شود. حقیقتاً بسیار دشوار است که تعادلی میان مواهب و مصایب بالقوه علم و تکنولوژی بیابیم.

در فصل ۳ «دنیای رو به تغییر»، با فکر جامعه مخاطره‌آمیز جهانی آشنا شدید. ما اکنون در نظم جهانی زندگی می‌کنیم که امنیت و سلامت ما با مخاطره‌هایی روبه‌رو است، از جمله با مخاطره‌های زیست‌محیطی، مخاطره‌هایی که نسل‌های پیشین آن‌ها را تجربه نکردند. اولریش بک، یعنی جامعه‌شناسی که نخستین بار این فکر را مطرح کرد، معتقد است که بسیاری از مخاطره‌هایی که امروزه رویاروی مردم قد علم کرده، دامنه و ابعاد جهانی دارد. این مخاطره‌ها به ملیت، ثروت یا خاستگاه اجتماعی ربطی ندارند - بلکه تهدیدی بالقوه برای همه جوامع انسانی‌اند. در این بخش به بررسی دو مورد از چنین مخاطره‌هایی خواهیم پرداخت: گرم‌شدن کره زمین و اصلاح ژنتیکی موجودات زنده.

### گرم‌شدن زمین

#### گرم‌شدن زمین چیست؟

بسیارند کسانی که گرم‌شدن زمین را جدی‌ترین چالش زیست‌محیطی زمانه ما می‌دانند. اگر پیش‌بینی‌های متعدد علمی درست باشد، گرم‌شدن زمین می‌تواند عملکرد آب‌وهوای سیاره ما را به نحو برگشت‌ناپذیری دگرگون سازد و زنجیره‌ای از پیامدهای ویرانگر زیست‌محیطی ایجاد کند که



شکل ۷.۱۹ اثر گلخانه‌ای.

منبع: Environmental Protection Agency website.

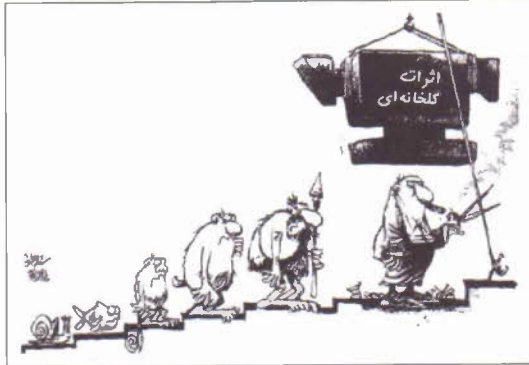
در همه‌جای دنیا احساس خواهد شد. گرم‌شدن زمین<sup>۱</sup> به معنای افزایش تدریجی متوسط دمای زمین در نتیجه تغییر ترکیب شیمیایی جو زمین است. عقیده بر این است که گرم‌شدن زمین عمدتاً به دست انسان رخ داده است، چون گازهایی که وارد جو می‌شوند و آن را دگرگون می‌سازند گازهایی هستند که با فعالیت‌های بشر به مقدار زیاد تولید می‌شوند.

فرآیند گرم‌شدن زمین رابطه تنگاتنگی با مفهوم اثر گلخانه‌ای<sup>۲</sup> دارد - تشکیل گازهای گلخانه‌ای حافظ دما در جو زمین. این اصل بسیار ساده‌ای است. انرژی خورشید از جو زمین می‌گذرد و سطح زمین را گرم می‌کند. با این‌که قسمت اعظم تشعشع خورشیدی مستقیماً توسط زمین جذب می‌شود، اما قسمتی از آن نیز بازتابانده می‌شود. گازهای گلخانه‌ای در برابر این خروجی همچون سپر عمل می‌کنند و این گرما را در جو زمین به دام می‌اندازند، درست مثل سقف‌های شیشه‌ای گلخانه‌ها که حرارت را در زیر خود نگه می‌دارند (شکل ۷.۱۹). این اثر گلخانه‌ای طبیعی موجب می‌شود که دمای زمین حرارت مطلوب و مطبوعی داشته باشد - حدود ۶۰ درجه فارنهایت<sup>۳</sup>.

1. global warming

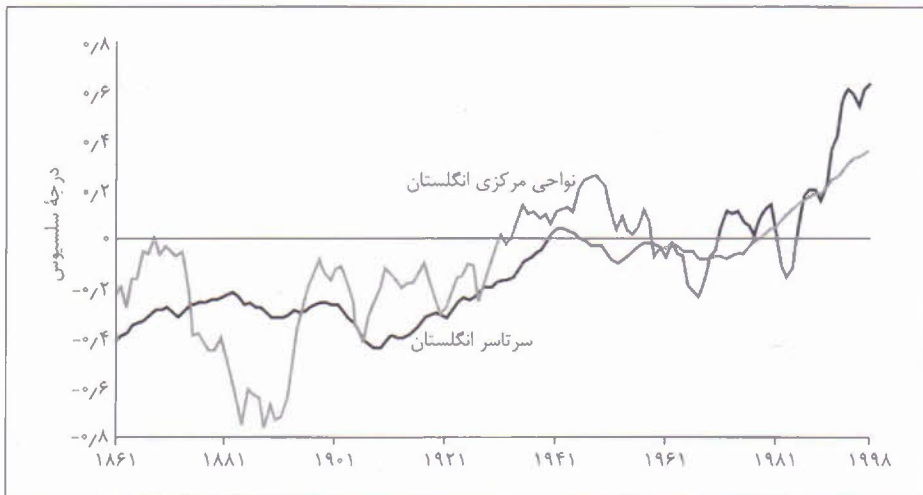
2. greenhouse effect

۳. حدود ۱۵ درجه سانتیگراد.



اگر گازهای گلخانه‌ای گرما را در خود حبس نمی‌کردند، زمین جای بسیار سردتری می‌شد و متوسط دمای آن به حدود صفر<sup>۱</sup> درجه فارنهایت می‌رسید. اما وقتی تراکم گازهای گلخانه‌ای در جو زمین افزایش یابد، اثر گلخانه‌ای تشدید می‌شود و دمای بسیار بالاتری حاصل می‌آید. از زمان آغاز فرآیند صنعتی شدن تراکم گازهای گلخانه‌ای در

جو زمین به صورت فاحشی افزایش یافته است. تراکم دی‌اکسیدکربن بیش از سایر گازها افزایش یافته و از ۱۸۸۰ به بعد حدود ۳۰ درصد بیش تر شده است. تراکم متان دوبرابر و نیترواکسید حدود ۱۵ درصد افزایش یافته و گازهای گلخانه‌ای غیرطبیعی نیز به واسطه توسعه صنعتی تولید شده‌اند. اکثر دانشمندان توافق نظر دارند که افزایش شایان دی‌اکسید کربن در جو زمین را می‌توان نتیجه سوزاندن سوخت‌های فسیلی و سایر فعالیت‌های بشر محسوب کرد، فعالیت‌هایی مثل تولید صنعتی، کشاورزی‌های بزرگ، جنگل‌زدایی، معدن‌کاری، زباله‌سوزی، و دود اگزوز خودروها.



شکل ۱۹.۸ تغییر دمای سطح زمین در نواحی مرکزی و سرتاسر انگلستان و جهان، ۱۸۶۱ تا ۱۹۹۰.

منبع: DETR; Hadley Centre for Climate Prediction and Research. From *Social Trends*, 30 (2000), p. 181.

۱. حدود ۱۸ درجه سانتیگراد زیر صفر.

**گازهای گلخانه‌ای چه گازهایی هستند؟**

بعضی از گازهای گلخانه‌ای به‌طور طبیعی در جو زمین ساخته می‌شوند و بعضی هم حاصل فعالیت‌های بشر هستند. گازهای گلخانه‌ای طبیعی عبارت‌اند از ذرات آب، دی‌اکسید کربن، متان، نیترواکسید و اُزن. برخی از فعالیت‌های بشری موجب افزایش میزان اکثر این گازهای طبیعی می‌شود. دی‌اکسید کربن با سوزاندن زباله‌های جامد، سوخت‌های فسیلی (نفت، گاز طبیعی و زغال‌سنگ)، چوب و مشتقات چوب، وارد جو زمین می‌شود.

متان در جریان تولید و حمل‌ونقل زغال‌سنگ، گاز و نفت منتشر می‌شود. همچنین از پوسیدن و تجزیه زباله‌های آلی جامد و دامداری‌ها نیز متان آزاد می‌شود. نیترواکسید در جریان فعالیت‌های صنعتی و کشاورزی و همچنین در جریان تولید کود از زباله‌ها و سوخت‌های فسیلی در هوا منتشر می‌شود.

گازهای گلخانه‌ای غیرطبیعی در جریان تولید انواع کف و اسفنج، و از دستگاه‌های سرمایش و تهویه هوا، تشکیل و در هوا منتشر می‌شود و به نام‌های کلروفلورور کربن (CFC)، و هیدرو فلورور کربن (HFC) و پرفلورور کربن (PFC) شناخته می‌شوند.

منبع: Environmental Protection Agency (EPA) Global Warming Site  
<http://www.epa.gov/globalwarming/climate/index.htm>

شکل ۱۹. ۸ نشان‌دهنده روند صعودی دمای سطح زمین از اواخر سده نوزدهم است که به‌صورت مقایسه متوسط دمای جهان و انگلستان مرکزی در دوره ۱۸۶۱ تا ۱۹۹۰ ترسیم شده است. از میان گرم‌ترین ده سال کل سده بیستم، هفت سال در دهه ۱۹۹۰ واقع شده است. در این میان، سال ۱۹۹۸، گرم‌ترین سال ثبت‌شده قرن بیستم است.

**پیامدهای بالقوه گرم شدن زمین**

اگر زمین واقعاً رو به گرم شدن باشد، احتمالاً پیامدهای مهلکی خواهد داشت. بعضی از پیامدهای بالقوه زیانبار عبارت‌اند از:

- **بالا آمدن سطح دریاها** گرم شدن زمین می‌تواند موجب ذوب شدن یخ‌های قطبی و گرم شدن و گسترش یافتن اقیانوس‌ها شود. همراه با ذوب شدن یخچال‌های طبیعی و سایر شکل‌های یخ و برف‌های واقع در خشکی‌ها، سطح دریاها بالا خواهد آمد. شهرهایی که در سواحل یا زمین‌های پست واقع شده‌اند، زیر آب می‌روند و غیرقابل سکونت می‌شوند. اگر سطح دریاها فقط یک متر بالاتر بیاید، بنگلادش ۱۷ درصد، مصر ۱۲ درصد و هلند ۶ درصد از کل مساحت اراضی خود را از دست خواهند داد (UNDP 1998).

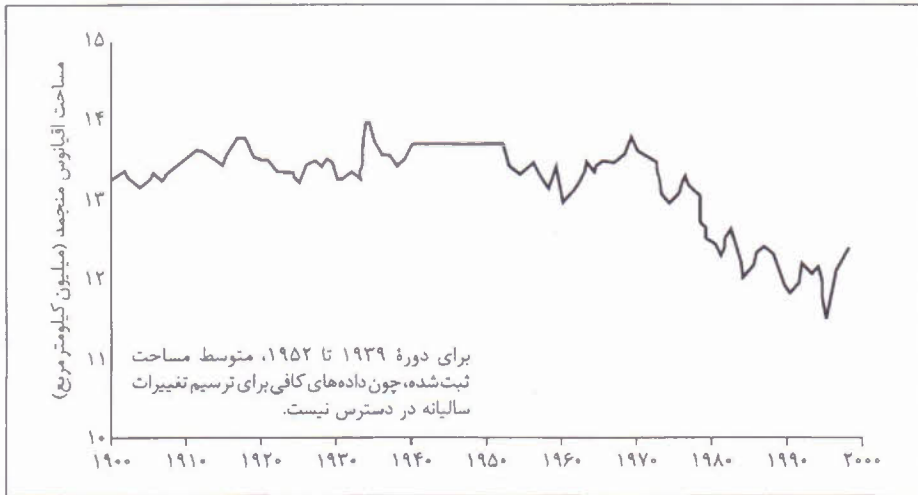


- بیابان‌زایی گرم‌شدن زمین ممکن است زمین‌های حاصلخیز وسیعی را به بیابان تبدیل کند. آفریقای جنوب صحرا، خاورمیانه و جنوب آسیا بیش از سایر نقاط جهان از بیابان‌زایی و فرسایش خاک آسیب خواهند دید.
- شیوع بیماری‌ها گرم‌شدن زمین می‌تواند پهنه جغرافیایی و فصل فعالیت موجوداتی مثل پشه‌ها را بیش‌تر کند، که در نتیجه بیماری‌هایی مثل مالاریا و تب زرد شایع خواهد شد. اگر دمای هوا به میزان ۳ تا ۵ درجه سلسیوس گرم‌تر شود، تعداد موارد ابتلا به مالاریا ۵۰ تا ۸۰ میلیون نفر در سال بیش‌تر می‌شود.
- کم‌شدن محصولات کشاورزی اگر فرآیند گرم‌شدن زمین همچنان ادامه یابد، محصولات کشاورزی در فقیرترین نواحی جهان رو به نقصان خواهد رفت. جمعیت‌های ساکن در جنوب شرقی آسیا، آفریقا و امریکای لاتین احتمالاً بیش از همه آسیب خواهند دید.
- تغییر الگوهای آب و هوا الگوهای آب و هوا که به مدت هزاران سال نسبتاً پایدار بوده‌اند، شاید به علت گرم‌شدن زمین دستخوش آشفتگی‌های سریعی شوند (کادر مربوط به آب‌وهوای «توفنده» را در صفحه ۹۰۴ ببینید). در زمان حاضر چهل و شش میلیون نفر در مناطقی زندگی می‌کنند که ممکن است در نتیجه توفان‌های دریایی درهم کوبیده شوند، و بسیاری از مناطق دیگر نیز ممکن است از سیل و تندباد آسیب ببینند.

ظاهراً بعضی از روندهای گرم‌شدن زمین تندتر از پیش‌بینی‌های دانشمندان حرکت می‌کنند. برای مثال، در دسامبر ۱۹۹۹، در یک مطالعه ماهواره‌ای معلوم شد که یخ‌های قطبی بسیار سریع‌تر از آنچه دانشمندان می‌پنداشتند در حال ذوب‌شدن هستند - فرآیندی که می‌تواند بر آب‌وهوای دنیا در سال‌های آینده تأثیر فاحشی داشته باشد (شکل ۹.۱۹). این امکان وجود دارد که کاهش حجم یخ‌های قطبی در نتیجه تغییرات طبیعی رخ داده باشد، اما سوای علل و عوامل، ظاهراً این یخ‌ها با سرعت فوق‌العاده زیادی در حال ذوب‌شدن‌اند. اندازه‌گیری‌های ماهواره‌ای نشان می‌دهند که یخ‌های دائمی قطبی در طول بیست سال گذشته ۷ درصد کم‌تر شده‌اند. بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۹۷ متوسط ضخامت یخ در مناطق قطبی ۴۰ درصد کاهش داشته است.

### چاره‌جویی برای مخاطره گرم‌شدن زمین

مدت مدیدی بود که درباره فرضیه گرم‌شدن زمین بحث و جدل می‌شد. بعضی از دانشمندان شک داشتند که اصلاً گرم‌شدن زمین واقعیت داشته باشد، و بعضی هم معتقد بودند که تغییر آب‌وهوای زمین نتیجه جریان‌های طبیعی است و به مداخله بشر ربطی ندارد. اما اکنون اکثریت دانشمندان می‌پذیرند که گرم‌شدن زمین به‌راستی در حال وقوع است و مسئول آن نیز اثر گلخانه‌ای است. در ژانویه سال ۲۰۰۰ گروهی متشکل از یازده متخصص هواشناس از رشته‌های علمی مختلف یکی از



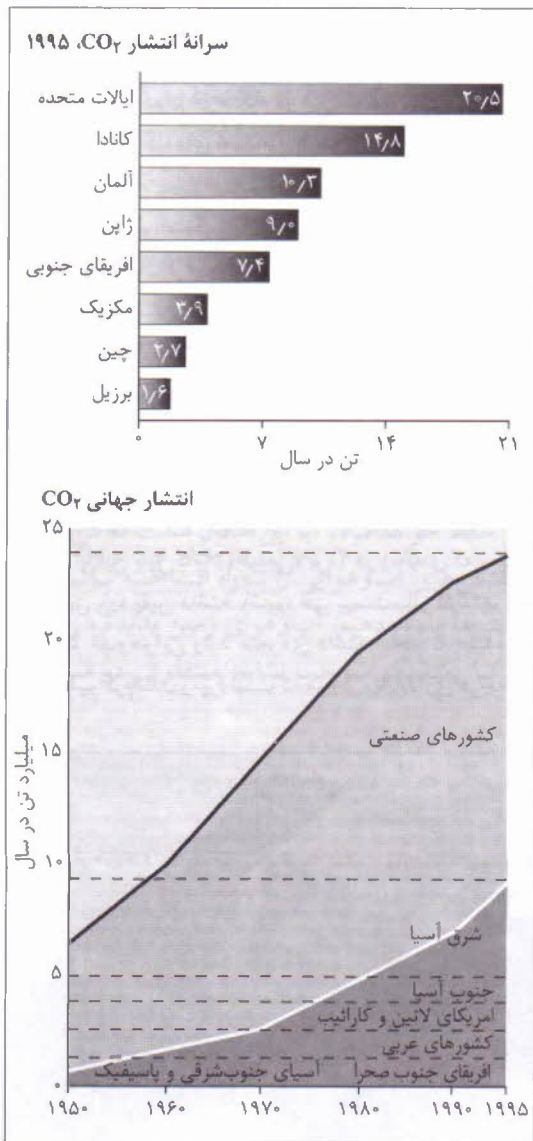
شکل ۹.۱۹ تغییرات مشاهده شده در مساحت اقیانوس منجمد شمالی از ۱۹۰۰ تا ۱۹۹۸.

منبع: Hadley Centre for Climate Prediction and Research. Meteorological Office website.

جامع ترین گزارش های مربوط به گرم شدن زمین را منتشر ساختند. همه این متخصصان توافق داشتند که گرم شدن زمین، پدیده ای واقعی است. این گروه در بخش پایانی گزارش خود به این نتیجه رسیده بود که دمای سطح زمین در قرن گذشته به میزان  $0/7$  تا  $1/4$  درجه فارنهایت ( $0/4$  تا  $0/8$  درجه سلسیوس) افزایش یافته است. این افزایش دما، خصوصاً طی بیست سال گذشته زیاد بوده است.

همان طور که شکل ۱۹.۱۰ نشان می دهد، انتشار جهانی دی اکسیدکربن به میزان خطرناکی افزایش یافته است. حجم تولید گازهای گلخانه ای در کشورهای صنعتی فعلاً بسیار بیش تر از جهان در حال توسعه است، و ایالات متحده بیش از هر کشور دیگری دی اکسیدکربن انتشار می دهد. در اروپا، بریتانیا و آلمان بزرگ ترین تولیدکننده های دی اکسیدکربن هستند و حدود نیمی از کل دی اکسیدکربن اروپا را وارد جو زمین می کنند. در مجموع، بریتانیا ۲ درصد از کل انتشار دی اکسیدکربن در جهان را تولید می کند (HMSO 2000). با این حال، تولید گازهای گلخانه ای فقط به کشورهای جهان توسعه یافته محدود نمی شود. انتشار گازهای گلخانه ای در جهان رو به توسعه نیز به سرعت در حال افزایش است، مخصوصاً در کشورهایی که به سرعت در حال صنعتی شدن هستند.

در اجلاس جهانی محیط زیست در ۱۹۹۷ در کیوتو ژاپن، توافق شد که تا سال ۲۰۱۰ انتشار گازهای گلخانه ای تا حد درخور توجهی کاهش یابد. کشورهای صنعتی توافق کردند که انتشار این گازها را بین ۲۰ تا ۴۰ درصد کم تر از میزان فعلی آن ها کنند. اما حتی در صورتی که این کشورها به اهداف مورد نظر خود برسند - که تقریباً نامحتمل به نظر می رسد - باز هم خیلی کم و خیلی دیر



شکل ۱۰.۱۹ انتشار CO<sub>2</sub> در مناطق صنعتی و کم تر توسعه یافته جهان.

منبع: CDIAC; UN; UNESCO; World Bank. From UNDP, Human Development Report, 1998, p. 3.

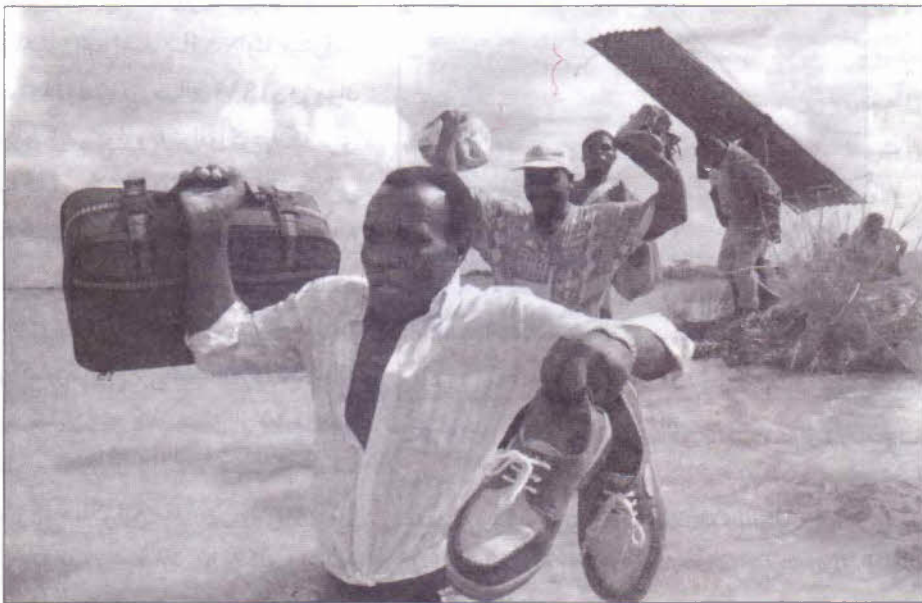
خواهد بود. بسیاری از دانشمندان مدعی اند که انتشار این گازها باید به اندازه ۷۰ تا ۸۰ درصد کاهش یابد تا از پیامدهای جدی آب و هوایی پرهیز شود. علاوه بر این، هر اقدامی که از سوی حکومتها برای کاهش انتشار گازهای گلخانه ای صورت پذیرد، مدتی وقت خواهد برد تا آثار و نتایج گرم شدن زمین تخفیف یابد. بیش از یک قرن زمان لازم است تا جو زمین با فرآیندهای طبیعی از دی اکسید کربن پاک شود.

دانشمندان بر مبنای سطوح مختلف انتشار دی اکسید کربن، چند وضعیت احتمالی برای آینده ترسیم کرده اند. با فرض تثبیت تراکم دی اکسید کربن در جو زمین، میزان تغییرات آب و هوایی کاهش خواهد یافت، اما متوقف نخواهد شد. در سال ۱۹۹۹، وزیران محیط زیست اروپا توافق کردند که برای به کرسی نشاندن استراتژی جهانی پیشگیری از افزایش دی اکسید کربن به بیش از ۵۵۰ واحد در هر میلیون واحد (ppm) تلاش کنند. برای آن که تراکم دی اکسید کربن زیر سقف ۵۵۰ ppm بماند باید انتشار این گاز بیش از ۲۵ درصد سطوح فعلی آن نباشد و سپس از آن هم کم تر شود. اگر این مقدار در حد ۵۵۰ ppm باقی بماند، ۲ میلیارد نفر از کمبود آب، طغیان رودخانه ها و افت محصولات کشاورزی نجات خواهند یافت.

آب‌وهوای «توفنده»: تاوان گرم‌شدن جهان؟

در مارس سال ۲۰۰۰ موزامبیک که در جنوب افریقا قرار دارد، گرفتار سیل عظیمی شد. این سیل بدترین سیلابی بود که تا آن هنگام در این منطقه جاری شده بود. سیل جاده‌ها و خطوط آهن، محصولات کشاورزی و گله‌های احشام را با خود برد. با سرازیر شدن سیل به خانه‌ها و خیابان‌ها، افراد زیادی از بین رفتند، و افراد بسیار بیشتری نیز بی‌خانمان و بی‌خوراک برجا ماندند. این سیل هنگامی به راه افتاد که به دنبال بارش سنگین باران و وزش گردبادی که در اواخر فوریه این کشور را درهم کوبید، رودخانه لیمپوپو طغیان کرد. پیش از این فاجعه، موزامبیک که مستعمره سابق پرتغال بود کم‌کم در حال پشت‌سرگذاشتن آثار مخرب جنگ داخلی شانزده‌ساله‌ای بود که در ۱۹۹۲ به پایان رسیده بود. موزامبیک با اصلاح نظام اقتصاد بازار و نهادهای دموکراتیک خود، در پایان دهه ۱۹۹۰، با این‌که همچنان به‌غایت فقیر بود، سالیانه ۱۰ درصد رشد اقتصادی داشت. سیلاب‌ها همه امیدهای این کشور را شستند و با خود بردند. عده زیادی از آسیب‌دیدگان سیل، با تلاش‌های بین‌المللی و سعی که انجام گرفت نجات یافتند و عملیات بازسازی آغاز شد. اما احتمالاً چندین سال طول خواهد کشید تا موزامبیک دوباره به جایی برسد که پیش از گردباد و سیل به آن رسیده بود.

آیا این سیل کاملاً «طبیعی» بود؟ در زمانه‌ای که زمین به‌صورت روزافزون گرم می‌شود، نمی‌توانیم در این باره یقین داشته باشیم. طی بیست‌سال گذشته، شمار گردبادها، تندبادها و سایر آشفته‌گی‌های عظیم آب‌وهوایی رشد صعودی داشته است. به عقیده بسیاری از دانشمندان، این تحولات نتیجه مستقیم گرم‌شدن زمین است که موجب ناپایداری هرچه بیش‌تری در آب‌وهوای جهان می‌شود. بعضی



پیش‌بینی می‌کنند که چنین آشفته‌گی‌هایی در سال‌های آتی شدت خواهد گرفت. دانشمندان از «توفان‌های بزرگ» سخن می‌گویند که ده‌برابر نیرومندتر از شدیدترین تندبادها و بیست‌برابر نیرومندتر از گردبادی است که چنین بلایی بر سر موزامبیک آورد. آثار و نتایج گرم‌شدن زمین احتمالاً بیش‌تر گریبانگیر کشورهای درحال توسعه خواهد شد چون آن‌ها منابع و امکانات کم‌تری در اختیار دارند تا اقدامات احتیاطی و حفاظتی لازم را انجام دهند. اگر در کناره‌های رودخانه‌ی لیمپوپو به‌صورت درستی دیوارکشی شده بود، سیل به‌راه نمی‌افتاد یا دست‌کم قابل تحمل و کنترل می‌بود.

همچون سایر انواع مخاطره‌های نوین، در این جا نیز هیچ‌کس نمی‌تواند یقین داشته باشد که گرم‌شدن زمین چه آثار و نتایجی به‌دنبال خواهد داشت. علل و عوامل آن بسیار متعدد و پراکنده‌اند و محاسبه‌ی پیامدهای دقیق آن به‌غایت دشوار است. آیا وضعیت مبتنی بر انتشار «زیاد» این گازها واقعاً موجب فجایع طبیعی گسترده خواهد شد؟ آیا تثبیت سطح انتشار دی‌اکسیدکربن، اکثر مردم جهان را از آثار منفی تغییرات آب‌وهوایی حفظ خواهد کرد؟ آیا این امکان هست که فرآیندهای فعلی گرم‌شدن زمین، هم‌اکنون رشته‌ای از آشفته‌گی‌های آب‌وهوایی را به‌راه انداخته باشند؟ ما نمی‌توانیم با هیچ درجه‌ای از دقت به این پرسش‌ها پاسخ دهیم. آب‌وهوای زمین پدیده‌ی بی‌نهایت پیچیده‌ای است و عوامل گوناگونی در تعامل با یکدیگر موجب نتایج متفاوتی در هریک از کشورهای جهان خواهند شد.

### غذاهای اصلاح‌شده ژنتیکی

همان‌طور که پیش از این دیدیم، گرسنگی و سوء‌تغذیه در زمان حاضر به بیش از ۸۰۰ میلیون نفر در سراسر جهان صدمه می‌زند. با افزایش جمعیت جهان در سال‌های آینده، بیم آن می‌رود که کمبود غذا حتی گسترده‌تر از این شود. در برخی از پرجمعیت‌ترین نواحی جهان، مردم به اقلام اصلی مواد خوراکی - مثل برنج - وابستگی زیادی دارند که ذخایر موجود آن‌ها رو به کاهش می‌رود. خیلی‌ها نگران این هستند که با فنون زراعی فعلی نمی‌توان به اندازه‌ای برنج تولید کرد که برای جمعیت‌های فزاینده‌ی کنونی کافی باشد. خطر خشکسالی و قحطی، همچون بسیاری از معضلات زیست‌محیطی دیگر، توزیع یکنواختی ندارد. کشورهای صنعتی به میزان زیادی غلات اضافی دارند - ایالات متحده در ۱۹۹۹ به‌تنهایی ۸۶ میلیون تن غلات اضافی داشت. اما احتمالاً در کشورهای فقیرتری که رشد جمعیت بالایی خواهند داشت، کمبود غلات مسئله‌ای همیشگی و مزمن خواهد بود.

بعضی‌ها معتقدند که کلید حل بحران غذا شاید در پیشرفت‌های اخیر علم و بیوتکنولوژی نهفته باشد. با دستکاری ترکیب ژنتیکی محصولات پایه، مثل برنج، اکنون این امکان هست که میزان

فستوز در گیاهان افزایش یابد و محصول بیش‌تری به‌دست آید. این فرآیند را اصلاح ژنتیکی می‌نامند؛ گیاهانی که به این شیوه تولید می‌شوند ارگانیسم‌های اصلاح‌شده ژنتیکی (GMOs) نامیده می‌شوند. اصلاح ژنتیکی با اهداف و مقاصد گوناگونی انجام می‌گیرد - نه فقط برای تقویت محصول. دانشمندان توانسته‌اند ارگانیسم‌های اصلاح‌شده‌ای تولید کنند که بیش از حد معمول ویتامین دارند؛ بعضی از محصولات اصلاح‌شده ژنتیکی نیز در برابر سموم کشاورزی مقاومت بیش‌تری دارند و از همین روی می‌توان از این سموم برای دفع گیاهان هرز اطراف آن‌ها و حشرات و آفات نباتی استفاده کرد، بی‌آن‌که آسیبی به محصول برسد. محصولات غذایی ساخته‌شده از ارگانیسم‌های اصلاح‌شده ژنتیکی تحت عنوان غذاهای GM<sup>۱</sup> شناخته می‌شوند.

### مناقشه درباره مواد غذایی اصلاح‌شده ژنتیکی

داستان مواد غذایی اصلاح‌شده ژنتیکی چند سال پیش آغاز شد، یعنی وقتی که بعضی از برجسته‌ترین شرکت‌های شیمیایی و کشاورزی جهان متقاعد شدند که دانش نوین درباره عملکرد ژن‌ها می‌تواند عرضه مواد غذایی را در جهان دگرگون سازد. این شرکت‌ها قبلاً سموم دفع آفات و گیاهان هرز می‌ساختند، اما می‌خواستند وارد بازاری شوند که آن را جزو بازارهای عمده آینده به‌شمار می‌آوردند. شرکت امریکایی مونسانتو<sup>۲</sup> پیشگام ابداع این فناوری نوین بود. مونسانتو شروع به خرید چند شرکت تولید بذر کرد و بخش شیمیایی خود را فروخت و همه توش و توان خود را صرف فرستادن محصولات تازه به بازار کرد. مونسانتو تحت رهبری مدیرعامل خود، رابرت شاپرو، تبلیغات وسیعی برای معرفی مزیت‌های محصولات غذایی اصلاح‌شده ژنتیکی خود به کشاورزان و مصرف‌کنندگان به‌راه انداخت. استقبال‌های اولیه درست همان‌طور بود که این شرکت با اطمینان پیش‌بینی کرده بود. تا اوایل ۱۹۹۹، ۵۵ درصد از دانه‌های سویا و ۳۵ درصد از ذرت تولیدشده در ایالات متحده حاوی اصلاحات ژنتیکی بودند. در آن هنگام، محصولات کشاورزی اصلاح‌شده ژنتیکی در ۳۵ میلیون هکتار از زمین‌های زراعی جهان کشت می‌شد - یعنی در مساحتی معادل یک‌ونیم برابر مساحت بریتانیا. محصولات غذایی اصلاح‌شده ژنتیکی علاوه بر امریکای شمالی در چین نیز به‌صورت گسترده‌ای کشت می‌شد.

در تبلیغات فروش مونسانتو روی چند ویژگی مثبت مواد غذایی اصلاح‌شده ژنتیکی تأکید می‌شد. این شرکت ادعا می‌کرد که چنین محصولاتی می‌توانند غذای کافی برای همه جمعیت‌های فقیر جهان تأمین کنند و همچنین موجب کاهش استفاده از آلاینده‌های شیمیایی، خصوصاً مواد شیمیایی به‌کاررفته در سموم دفع آفات و گیاهان هرز شوند. برای مثال، سیب‌زمینی‌های اصلاح‌شده ژنتیکی، بنا به ادعای مونسانتو، ۴۰ درصد کم‌تر از سیب‌زمینی‌های معمولی به حشره‌کش‌های

شیمیایی نیاز دارند. بنابر ادعای شرکت مونسانتو، بیوتکنولوژی این امکان را فراهم خواهد ساخت که محصولات بیش تری با کیفیت بهتری تولید کنیم و در عین حال از محیط زیست نیز حفاظت و حمایت کنیم. این شرکت حتی تا آنجا پیش رفت که «قانون مونسانتو» را منتشر ساخت. این اقدام تقلیدی از سرمشق مشهور «قانون مور» در زمینه تراشه‌های رایانه‌ای بود. در اواخر دهه ۱۹۷۰، گوردون مور<sup>۱</sup> که متخصص رایانه بود، به بررسی ظرفیت و استعداد تراشه‌سازی در صنایع رایانه‌ای پرداخت و چنین محاسبه کرد که توان و ظرفیت فناوری رایانه‌ای در هر هیجده ماه دو برابر می‌شود. مونسانتو مدعی بود که همین قضیه در حوزه بیوتکنولوژی نیز صدق می‌کند - که این معنای تلویحی را نیز می‌رساند که بخت و اقبال مونسانتو نیز به همین طریق شتاب خواهد گرفت. اما، همان‌طور که خواهیم دید ضربه سخت و تکان‌دهنده‌ای در انتظار این شرکت بود.

از آنجا که محصولات کشاورزی اصلاح‌شده ژنتیکی کاملاً تازه‌گی دارند، هیچ‌کس نمی‌تواند درباره تأثیر احتمالی آن‌ها بر محیط زیست مطمئن باشد. بسیاری از گروه‌های مصرف‌کنندگان و طرفداران محیط زیست نسبت به مخاطره‌های بالقوه این فناوری که هیچ آزمایشی روی آن صورت نگرفته بود، حساس و نگران شدند. نگرانی درباره مواد غذایی اصلاح‌شده ژنتیکی خصوصاً در اروپا رواج زیادی داشت. در بریتانیا، یافته‌های دکتر آرپاد پوزتای<sup>۲</sup> که متخصص علوم ژنتیکی با شهرتی بین‌المللی است و در یک آزمایشگاه دولتی در اسکاتلند تحقیق می‌کرد، موجب برانگیخته شدن خصومت عمومی علیه کاشت و داشت تجاری محصولات اصلاح‌شده ژنتیکی شد. دکتر پوزتای در تحقیق خویش به آزمایش روی سیب‌زمینی‌هایی اقدام کرد که ژن ضدحشره خاصی به آن‌ها اضافه شده بود - پروتئینی به نام لکتین که از گل بخصوصی گرفته می‌شود. نتایج این تحقیق نشان می‌داد موش‌هایی که این سیب‌زمینی‌های اصلاح‌شده ژنتیکی را می‌خوردند دچار آسیب‌دیدگی دستگاه ایمنی و کاهش رشد جسمی می‌شدند. یافته‌های دکتر پوزتای مورد انتقاد سایر دانشمندان برجسته قرار گرفت و پس از آن‌که وی در یک برنامه تلویزیونی نگرانی‌های خود را درباره مواد غذایی اصلاح‌شده ژنتیکی بیان کرد، از سمت خویش در آزمایشگاه دولتی مذکور برکنار شد.

در آن هنگام مواد غذایی اصلاح‌شده ژنتیکی به یکی از عناوین اصلی اخبار همه رسانه‌ها تبدیل شده بود. شمار زیادی از بحث و جدل‌های رادیویی و تلویزیونی، و گفت‌وگوها و میزگردها برای بحث درباره این مسئله ترتیب داده می‌شد. بسیاری از بریتانیایی‌ها مخالفت خود را با محصولات اصلاح‌شده ژنتیکی اعلام کردند؛ حتی بعضی از آن‌ها به «مبارزه مستقیم» نیز مبادرت کردند - محصولات کشاورزی اصلاح‌شده ژنتیکی را که در مزارع آزمایشی رسمی در سراسر کشور کاشته شده بود از ریشه درآوردند. در چندین کشور اروپایی دیگر نیز واکنش‌های مشابهی بروز کرد. بالاخره این مخالفت‌ها به ایالات متحده نیز رسید، یعنی جایی که پیش از آن بحث و جدلی در این

1. Gorden Moore

2. Arpad Pusztai

باره وجود نداشت. در بریتانیا، از میان هشت فروشگاه زنجیره‌ای بزرگ این کشور، هفت فروشگاه خط‌مشی خود را در قبال غذاهای اصلاح‌شده ژنتیکی تغییر دادند. پنج شرکت استفاده از مواد و مصالح اصلاح‌شده ژنتیکی را در محصولات غذایی خود به‌طور کامل ممنوع کردند و همه آن‌ها بر ضرورت الصاق برچسب‌های هشداردهنده روی محصولات اصلاح‌شده ژنتیکی در فروشگاه‌های خود اصرار داشتند. دو شرکت بزرگ، یونیلور و نستله، اعلام کردند که مواد غذایی اصلاح‌شده ژنتیکی را نخواهند پذیرفت. بعضی از کشاورزان ایالات متحده که در سطح وسیع به کشت محصولات اصلاح‌شده ژنتیکی اقدام کرده بودند، دوباره به تولید محصولات متعارف بازگشتند.

اعتراض‌های طرفداران محیط زیست و گروه‌های مصرف‌کننده بر سرنوشت مونسانتو تأثیری شایان داشت. در طول سال ۱۹۹۹ ارزش سهام مونسانتو به کم‌تر از دو سوم ارزش قبلی خود رسید. رابرت شاپیرو در یک برنامه تلویزیونی اذعان کرد که شرکت او مرتکب اشتباهات بزرگی شده بود: «احتمالاً تعداد کسانی که ما موجب خشم و خصومت آن‌ها شده‌ایم بیش از کسانی است که آن‌ها را ترغیب به محصولات اصلاح‌شده ژنتیکی کرده‌ایم.» «اطمینان ما به این فناوری و اشتیاق ما نسبت به آن، از طرف خیلی‌ها - که قابل درک هم هست - غرور و نخوت قلمداد شده است.» این سخنان تفاوت فاحشی با اطمینان فاتحانه‌ای داشت که فقط چندماه قبل از آن در سخنان شاپیرو دیده می‌شد. مونسانتو مجبور شد که یکی از مناقشه‌برانگیزترین برنامه‌های خود را به‌طور کلی متوقف کند - فکر استفاده از ژنی به نام «نابودگر»؛ این ژن موجب می‌شد بذری که مونسانتو به زارعان می‌فروخت پس از یک نسل بی‌بر و سترون شوند، بدین ترتیب زارعان مجبور می‌شدند که هر سال سفارش بذری جدید بدهند. منتقدان مونسانتو مدعی بودند که این شرکت می‌خواهد کشاورزان را به دام نوعی «بردگی ژنتیکی» بکشانند.

اما آخر کار، به قول یکی از مفسران شوخ‌طبع، مونسانتو مجبور شد «خود را نابود کند». ارزش سهام این شرکت به دلیل مخالفت‌های گسترده با مواد غذایی اصلاح‌شده ژنتیکی آن‌قدر سقوط کرد که مونسانتو نتوانست موجودیت مستقل خود را حفظ کند و با شرکت دیگری ادغام شد تا شرکت جدیدی به نام فارماسیا را تشکیل دهند. البته مونسانتو موجودیت مستقل خود را در دل این شرکت جدید ادامه خواهد داد؛ شکی نیست که این شرکت همچنان برای تولید و فروش محصولات جدید اصلاح‌شده ژنتیکی تلاش خواهد کرد. به‌رغم سخنان رابرت شاپیرو، معلوم نیست که این شرکت واقعاً نقطه‌نظرهای خود را تغییر داده باشد. در موضع‌گیری‌های تازه‌ای که در مارس سال ۲۰۰۰ مطرح شده، مونسانتو اعلام کرده که داعیه‌های ضد مواد غذایی اصلاح‌شده ژنتیکی چیزی جز «خطابه دینی» نیست. کسانی که در برابر کشت و برداشت مواد غذایی اصلاح‌شده ژنتیکی صف‌آرایی کرده‌اند «با خودخواهی تمام به هر قیمتی که باشد در پی تحمیل بت‌ها و عقاید عصر نوبی خویش بر جامعه» هستند.



### ارزیابی مخاطره‌های مواد غذایی اصلاح شده ژنتیکی

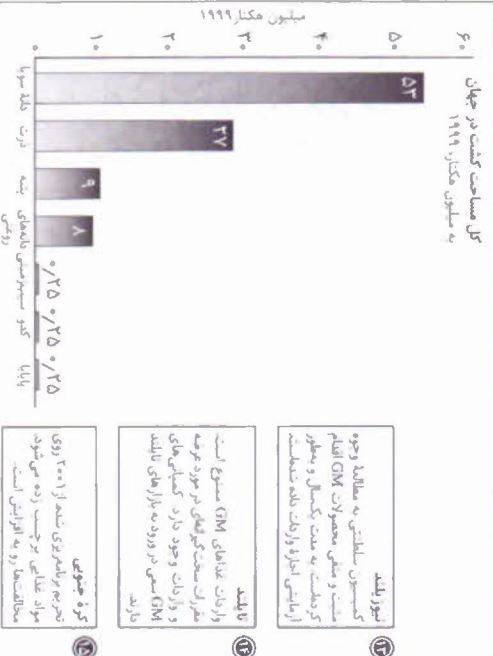
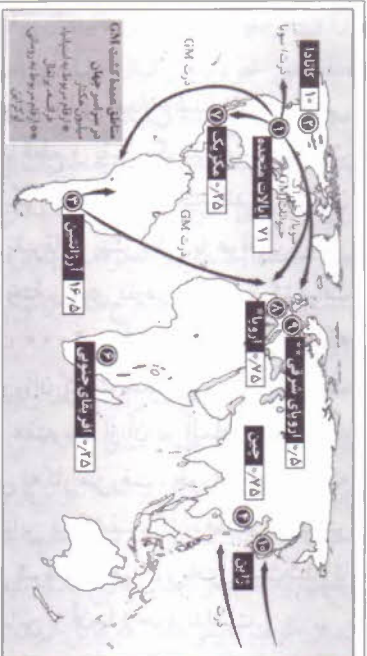
به‌رغم پافشاری‌های اکید رابرت شاپیرو، نگرانی‌های منتقدان مواد غذایی اصلاح شده ژنتیکی خالی از واقعیت نیست (شکل ۱۱.۱۹). احتمالاً هیچ‌کس نمی‌تواند با قطع و یقین بگوید که محصولات اصلاح شده ژنتیکی فاقد هر بیم و خطری هستند. رمزهای ژنتیکی فوق‌العاده پیچیده‌اند - افزودن ژن‌های تازه به گیاهان یا موجودات زنده می‌تواند بیماری‌های غیرقابل پیش‌بینی یا عواقب زیانبار دیگری به دنبال داشته باشد. چون این فناوری جنبه‌های ناشناخته زیادی دارد، یافته‌ها و کشفیات جدید با سرعت و فراوانی زیادی از راه می‌رسند. در مارس سال ۲۰۰۰، دولت بریتانیا قبول کرد که هزاران هکتار از مزارع دانه‌های روغنی متعارف که توسط کشاورزان کشت شده بود، با ترکیبات اصلاح شده ژنتیکی آلوده شده است. در تحقیق دیگری که چند هفته بعد از آن در آلمان منتشر شد، ادعا شده بود که ژنی که معمولاً برای اصلاح بذر دانه‌های روغنی به کار می‌رفت، طوری جهش یافته که وارد شکم زنبورها شده است. در حفاصل دوره کوتاه میان این دو کشف تکان‌دهنده، مونسانتو هم تصدیق کرد که دانه‌های اصلاح شده سویا که توسط خود این شرکت به میزان زیادی کشت شده تا در بازار عرضه شود، حاوی ژن‌های نامنتظره‌ای است که قبلاً نشانی از آن‌ها وجود نداشت.

این یافته‌ها تأییدی است بر چیزی که فعالان محیط زیست مدت‌ها است که هشدار می‌داده‌اند. هرچند که شاید اصلاح ژنتیکی مزایای بالقوه فراوانی داشته باشد، اما بیم و خطرهای نهفته در آن غیرقابل پیش‌بینی و محاسبه‌ناپذیر است. ارگانیسم‌های اصلاح شده ژنتیکی وقتی وارد محیط زیست شوند ممکن است زنجیره‌ای از تأثیرات پی‌درپی ایجاد کنند که پاییدن و کنترل آن‌ها از عهده ما خارج باشد. بسیاری از طرفداران محیط زیست در برابر این دوراهی ترجیح می‌دهند از اصل احتیاط<sup>۱</sup> حمایت کنند. این اصل پیشنهاد می‌کند که هرگاه شک و تردیدهای درخور اعتنایی درباره مخاطره‌های ناشی از روش‌های جدید وجود داشته باشد، بهتر است به روش‌های موجود بسنده کنیم و آن‌ها را تغییر ندهیم.

### چاره‌جویی برای آینده

اکنون که در آغاز قرن تازه‌ای هستیم، نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم که آیا صدسال آتی شاهد توسعه اجتماعی و اقتصادی آرام و آسوده‌ای خواهد بود یا شاهد مسائل و معضلات پرشمار جهانی - که حل کردن آن‌ها شاید فراتر از توان بشر باشد. برخلاف جامعه‌شناسانی که دوستان سال پیش از این مطلب می‌نوشتند، ما به‌وضوح می‌بینیم که علم و فناوری و صنعت مدرن به‌هیچ‌وجه آثار و عواقب یکسره مفید و پرثمری در پی ندارند. دنیای ما پرجمعیت‌تر و ثروتمندتر از هر وقت دیگری است، اما بر لبه پرتگاه فاجعه زیست محیطی نیز قرار دارد.

1. precautionary principle



**۱** اروپا  
کارون سورپول و مخالفت با انقلاب غذاهای GM مخالفت‌های سرسخت سورپول کمپانی تجارت این محصولات در آلمان و فرانسه و بریتانیا رسد چندی ندارد و در اسپانیا از آن هم کمتر است در محصول مجوز کت و عرضه دارند از جمله داده‌های روسی، دیت استای و جت‌کلن

**۲** روسیه / اروپای شرقی  
مهمی محصولات روسیه کت موجود در لهستان، کرجستان، اوکراین، بلاروس و روسیه آرمینیا و سایر کشورها است اما آمارها قابل اعتقاد نیستند و مقرراتی وضع شده است

**۳** ژاپن  
احتمالات مد GM در حال افزایش است قوانین برجستادن به صورت رسیده است اولین واردکننده محصولات غذایی GM است ۲۳ نوع از این محصول در بازار عرضه می‌شود.

**۴** امریکای جنوبی  
کلمه: سیر، در دیت و سواری GM را از ایالات متحده و آرژانتین وارد می‌کنند آرمینیا می‌در حال اعتقاد است اووه گوئونه مور یعنی آرژانتین معاهده وجود دارد، اما هنوز کت تجاری وجود ندارد  
اگوادور، قواشین، سنت و سنت سلامت محصولات وجود دارد اما واردات غذاهای GM از آمریکا بسیار زیاد است

**۵** اندونزی  
واردات غذاهای GM ممنوع است. مقررات سخت‌گیرانه‌ای در مورد عرضه و واردات وجود دارد کمپانی‌های GM سعی در ورود به بازارهای بالاند دارند

**۶** کره جنوبی  
تجارت بازرگانی شده از ۲۰۰۱ روی موز غذایی برای چسب زده می‌شود. مخالفت‌ها رو به افزایش است

**۷** ایالات متحده  
۱۷۲ از کل ایالت‌ها، ۱۰۰ ایالت GM (اصلاح شده ژنتیکی) را به حال بر ایالات متحده است ایالت‌های مد GM (و به اولین است) کمپانی‌ها و حکومت که هم این مخالفت‌ها را جدی می‌گیرند سیر از ۲۰ محصول از جمله سورپول (و در صدها) پیسه داده‌های روسی، گوچونگکی و سوری‌ها به صورت جود، محصولات GM هستند

**۸** ایالات متحده  
۱۵۱۵۲  
سورپول کشور در زمینه‌های جهانی تولید محصولات عمدتاً داده‌های روسی، دیت و سورپول

**۹** آرژانتین  
دین تولیدکننده مرک سورپول و دیت GM تقریباً کل محصولات سورپول را این کشور با تولید کت می‌شود حکومت و کنترولان کاملاً نظارت این فناوری برین هستند

**۱۰** چین  
چهارمین تولیدکننده پیسه و تنگای GM در صدد تولید محصولات غذایی GM، زین برجست روی محصولات غذایی قانون اجرای شده است آمارها قابل اعتقاد نیستند

**۱۱** اسپانیا  
۲۵۰۰۰ هکتار رو کت پیسه GM است اما مصرف کنندگان و قانون گذاران حساسیت فزاینده‌ای به محصولات GM نشان می‌دهند. اتفاق برجست اجرای است

**۱۲** افریقای جنوبی  
۲۵۰۰۰۰ هکتار رو کت آمارها مربوط به سایر نظارت اروپا قابل اعتقاد نیست چند کشور در حال آزمایش محصولات GM هستند، اما هنوز کت تجاری آغاز نشده است کمپانی‌های GM در حال ورود به بازارهای ریسناپوه، کرون، پیچروه، کسا و مصر هستند

شکل ۱۱.۱۹ غذاهای اصلاح‌شده ژنتیکی: نگاهی به جهان. منبع: ISAAA; Monsanto; FoE Europe; GEN; Reuters. From the *Guardian*, 24 July 2000.

آیا باید تسلیم یأس و حرمان شویم؟ یقیناً خیر. اگر جامعه‌شناسی فقط یک درس به ما بیاموزد، آن درس قطعاً آگاهی ژرف از آفریده‌شدن نهادهای اجتماعی به دست بشر است. ما چنان امکانی برای کنترل سرنوشت‌مان و شکل‌دادن به زندگی‌مان داریم که برای نسل‌های پیشین قابل تصور نبود. مفهوم توسعه پایدار، که پیش از این درباره‌اش بحث کردیم، به پیشرفت بعضی از نوآوری‌ها و ابتکارهای مهم در زمینه محیط زیست کمک کرده است. این نوآوری‌ها خصوصاً شامل مفاهیم بازده بوم‌شناختی<sup>۱</sup> و نوسازی بوم‌شناختی است. بازده بوم‌شناختی به معنای ابداع فناوری‌هایی است که برای ایجاد رشد اقتصادی کارایی دارند اما کم‌ترین صدمه را به محیط زیست وارد می‌سازند. حتی تا دهه ۱۹۸۰، یعنی تا انتشار گزارش بروتلند، تصور همگانی این بود که اکثر شکل‌های توسعه صنعتی با حفاظت‌های زیست محیطی همخوانی ندارند. فکر اصلی فرضیه نوسازی بوم‌شناختی<sup>۲</sup> این است که چنین تصویری درست نیست. استفاده از فناوری‌های برخوردار از کارایی زیست محیطی می‌تواند به شکل‌هایی از توسعه اقتصادی منجر شود که رشد اقتصادی را با خط‌مشی‌های مثبت مساعد حمایت از محیط زیست ترکیب می‌کند.

مزایا و امکانات نوسازی بوم‌شناختی را می‌توان با ارجاع به صنعت جمع‌آوری زباله نشان داد. یعنی صنایعی که زباله‌های تولیدشده در بخش صنعت و خانه‌ها را هرروز جمع‌آوری و نابود می‌کنند. همان‌طور که دیدیم، تا همین اواخر اکثر این زباله‌ها سوزانده و بخشی نیز فرآوری می‌شدند. اما امروز کل این صنعت در حال دگرگون‌شدن است. پیشرفت‌های فناوری موجب شده‌اند که تولید کاغذ از بازیافت زباله‌های کاغذی بسیار ارزان‌تر از تولید کاغذ از چوب تمام شود. از همین‌رو دلایل اقتصادی و همچنین زیست محیطی خوبی وجود دارد که کاغذ را بارها و بارها استفاده و بازیافت کنیم نه این‌که پیوسته درخت‌ها را از ریشه قطع کنیم. امروز نه فقط چند شرکت منفرد بلکه همه صنایع فعالانه برای دستیابی به هدف «زباله صفر» - یعنی بازیافت کامل همه زباله‌ها برای استفاده‌های صنعتی بعدی - تلاش می‌کنند. در کارخانه‌های خودروسازی تویوتا و هوندا تا سطح ۸۵ درصد از قطعات قابل بازیافت استفاده می‌شود. با این اوصاف، زباله دیگر فقط چیزی زاید و دردسرافرین نیست بلکه منبعی برای صنعت و وسیله‌ای برای پیشبرد نوآوری‌های تکنولوژیک است.

نکته قابل توجه این است که بعضی از مهم‌ترین پیشرفت‌های فناوری بازیافت زباله، و بنابراین توسعه پایدار، در مناطقی به وقوع پیوسته که محل تجمع و تمرکز صنایع فناوری اطلاعات هستند، جاهایی مثل سیلیکون‌ولی در کالیفرنیا. فناوری اطلاعات، برخلاف بسیاری از شکل‌های قدیمی‌تر تولید صنعتی، به لحاظ زیست محیطی فناوری پاکیزه‌ای است. هر قدر نقش و سهم فناوری اطلاعات در تولید صنعتی بیش‌تر شود، احتمال کاهش تأثیرهای زیانبار زیست محیطی بیش‌تر خواهد شد.

این مطلب می‌تواند برای توسعه آینده جوامع فقیرتر جهان اهمیت داشته باشد. دست‌کم در برخی از حوزه‌های تولید شاید این کشورها بتوانند به توسعه اقتصادی سریعی دست یابند بی‌آن‌که مانند اقتصادهای صنعتی قدیمی‌تر موجب آلودگی محیط زیست شوند، زیرا فناوری اطلاعات نقش بسیار بیش‌تری برعهده خواهد داشت.

حتی نیرومندترین طرفداران نوسازی بوم‌شناختی هم مجبور به پذیرش این مطلب‌اند که نجات‌دادن محیط زیست جهانی احتمالاً مستلزم تغییر سطوح نابرابری‌هایی است که اینک در جهان وجود دارد. همان‌طور که دیدیم، کشورهای صنعتی فعلاً فقط حدود یک‌پنجم جمعیت جهان را در خود جای می‌دهند. با این حال ۷۵ درصد کل گازهای آلوده‌کننده هوا که موجب گرم‌شدن زمین نیز می‌شوند، در همین کشورها تولید می‌شوند. هریک از اشخاص عادی کشورهای توسعه‌یافته ده‌برابر بیش از افراد عادی کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته، منابع طبیعی را مصرف می‌کنند. فقر یکی از عوامل اساسی تخریب محیط زیست در کشورهای فقیر است. مردمانی که در فقر و فلاکت اقتصادی زندگی می‌کنند هیچ چاره‌ای ندارند جز این‌که از منابع طبیعی محلی که در دسترس ایشان است، بیش‌ترین استفاده ممکن را ببرند. از همین رو، توسعه پایدار را نمی‌توان جدا از مسئله نابرابری‌های جهانی در نظر گرفت.

### محیط زیست: مبحثی جامعه‌شناسانه؟

چرا باید محیط زیست جزو علائق جامعه‌شناسان باشد؟ آیا ما از مباحثی حرف نمی‌زنیم که صرفاً قلمرو دانشمندان یا فناوران است؟ آیا تأثیر بشر بر طبیعت تأثیری فیزیکی نیست که توسط فناوری‌های مدرن تولید صنعتی ایجاد می‌شود؟ بله همین‌طور است، اما صنعت و فناوری مدرن در ارتباط با نهادهای اجتماعی متمایزی به وجود آمده‌اند. ریشه‌ها و سرچشمه‌های اثرگذاری ما بر محیط زیست، جنبه اجتماعی دارند و بسیاری از پیامدهای آن‌ها نیز اجتماعی است.

بنابراین نجات‌دادن محیط زیست جهانی به‌معنای ایجاد تغییر اجتماعی و نیز تغییر تکنولوژیک است. با توجه به نابرابری‌های جهانی پر دامنه‌ای که اکنون وجود دارد، احتمال نمی‌رود که کشورهای فقیر جهان در حال توسعه حاضر به قربانی کردن رشد اقتصادی خود به دلیل مسائل زیست‌محیطی مخلوق کشورهای ثروتمند باشند. اما ظاهراً منابع کره زمین آن‌قدر نیست که همه ساکنان این سیاره بتوانند از استانداردهای زندگی اکثر مردمان جوامع صنعتی برخوردار شوند. از این رو، اگر بنا باشد که بخش‌های فقیرتر جهان به بخش‌های ثروتمندتر نزدیک شوند، احتمالاً کشورهای ثروتمندتر باید توقعات خود را درباره رشد اقتصادی دائمی مورد بازبینی قرار دهند. بعضی از نویسندگان «سبز» چنین استدلال می‌کنند که مردم کشورهای ثروتمند باید در برابر مصرف‌گرایی واکتس نشان دهند و زندگی ساده‌تری در پیش بگیرند تا مانع از بروز فاجعه زیست‌محیطی جهانی شوند.

### خلاصه مطالب

۱. رشد جمعیت یکی از مهم ترین مسائل جهانی است که اکنون بشریت با آن روبه‌رو است. مکتب مالتوس که توماس مالتوس نخستین بار دو قرن پیش از این مطرح کرد، معتقد است که رشد جمعیت فراتر از منابع خواهد رفت که برای تأمین نیازهای آن در دسترس است. اگر مردم تعداد آمیزش‌های جنسی خود را محدود نکنند، رشد بی‌رویه جمعیت عاقبتی جز فلاکت و گرسنگی نخواهد داشت.
۲. مطالعه کم‌وکیف رشد جمعیت را جمعیت‌شناسی می‌نامند. بیش‌تر کارهای جمعیت‌شناسان جنبه آماری دارد، اما آن‌ها همچنین می‌کوشند توضیح دهند که چرا الگوهای جمعیت به‌صورت فعلی درآمده است. مهم‌ترین مفاهیم تحلیل جمعیت عبارت‌اند از میزان مولید، میزان مرگ‌ومیر، باروری و توان زایش.
۳. تغییر الگوهای جمعیت را معمولاً براساس فرآیند انتقال جمعیتی تحلیل می‌کنند. پیش از دوره صنعتی شدن، میزان مولید و مرگ‌ومیر، هر دو، بالا بود. در آغاز دوره صنعتی شدن، جمعیت شروع به رشد کرد چون میزان مرگ‌ومیر کاهش یافت اما میزان مولید تا مدت‌ها کاسته شد. سرانجام تعادل جدیدی برقرار شد که در آن میزان پایین مولید با میزان پایین مرگ‌ومیر توازن داشت.
۴. پیش‌بینی می‌شود که جمعیت جهان تا سال ۲۱۵۰ به بیش از ده میلیارد نفر برسد. قسمت اعظم این رشد در جهان روبه توسعه به‌وقوع خواهد پیوست و کشورهای این بخش از جهان دستخوش فرآیند انتقال جمعیتی و رشد سریع جمعیت پیش از تثبیت تعادل جدید خواهند بود. در جهان توسعه‌یافته، جمعیت به‌کندی رشد خواهد کرد. در عوض، در این کشورها فرآیند سالخوردگی جمعیت رخ خواهد داد و قدر مطلق تعداد جوانان کاسته خواهد شد. این تحولات جمعیتی تأثیرات پر دامنه‌ای بر بازارهای کار، نظام‌های رفاهی، منابع آب و غذا، محیط زیست طبیعی و شرایط نواحی شهری خواهد داشت.
۵. هیچ جنبه‌ای از جهان طبیعی نیست که از فعالیت بشر تأثیر نپذیرفته باشد. اکنون همه جوامع با نگرانی‌هایی درباره محیط زیست طبیعی روبه‌رویند - یعنی این مسئله که بهترین راه کنار آمدن و کنترل کردن آسیب‌های زیست‌محیطی صنعت و فناوری مدرن کدام است. مفهوم «محدوده‌های رشد» که در دهه ۱۹۷۰ بر سر زبان‌ها افتاد، حاکی از این است که رشد و توسعه صنعتی با ماهیت محدود و تمام‌شدنی منابع زمین همخوانی ندارد. در عوض، توسعه پایدار به این معنا است که رشد باید دنبال شود اما به شیوه‌ای که موجب بازیافت منابع شود نه اتمام آن‌ها.
۶. الگوهای رو به افزایش مصرف در جهان بازتابی از رشد اقتصادی است، اما در عین حال موجب صدمه‌زدن به منابع زیست‌محیطی و تشدید نابرابری جهانی نیز می‌شود. مصرف انرژی و مواد خام در کشورهای غربی بسیار بالاتر از سایر نواحی جهان است. با این حال، آسیب‌های زیست‌محیطی ناشی از مصرف فزاینده، بیش از همه به جمعیت‌ها و کشورهای فقیر صدمه می‌زنند.
۷. تهدیدهای زیست‌محیطی ریشه‌های متعددی دارند. بعضی از این ریشه‌ها به آلودگی و انتشار مواد زاید در جو زمین مربوط می‌شود: آلودگی هوا، باران اسیدی، آلودگی آب و زیاده‌های جامد غیرقابل بازیافت. سایر تهدیدهای زیست‌محیطی عبارت‌اند از ته کشیدن منابع طبیعی تجدیدشونده مثل آب، خاک و جنگل‌ها که موجب کاهش تنوع زیستی می‌شود.

۸. اکثر مسائل زیست‌محیطی با مخاطره پیوند نزدیکی دارند چون حاصل گسترش علم و فناوری هستند. گرم‌شدن زمین به معنای افزایش تدریجی دمای زمین است که به علت بالا رفتن سطح تراکم دی‌اکسیدکربن و سایر گازها در جو زمین رخ می‌دهد. گرم‌شدن زمین پیامدهای خطرناک بالقوه‌ای دارد از جمله سیل، شیوع بیماری‌ها، آب‌وهوای توفنده و بالآمدن سطح دریاها. گرم‌شدن زمین مخاطره‌های بالقوه‌ای برای همهٔ انبای بشر دارد، اما دشوار بتوان تلاش برای مقابله با این مخاطره‌ها را سازماندهی کرد چون علت‌ها و پیامدهای بالقوهٔ آن پراکندگی زیادی دارد.
۹. محصولات اصلاح‌شدهٔ ژنتیکی از طریق دستکاری ترکیب ژنتیکی گیاهان تولید می‌شود. غذاهای GM [اصلاح‌شدهٔ ژنتیکی] مناقشه‌های بسیاری به راه انداخته است: اصلاح ژنتیکی شاید مزایا و مواهب پرشماری برای رفع گرسنگی و سوء‌تغذیه داشته باشد، اما فناوری لازم برای آن هنوز کاملاً تازه‌گی دارد و ممکن است مخاطره‌هایی برای انسان‌ها و محیط زیست طبیعی نیز دربرداشته باشد. اصل احتیاط حاکی از این است که هرگاه دربارهٔ مخاطره‌های احتمالی شک و تردیدهای کافی وجود داشته باشد، بهتر است همچنان روش‌های موجود را ادامه دهیم و روش‌های تازه را درپیش نگیریم.
۱۰. بازده بوم‌شناختی به فناوری‌هایی اطلاق می‌شود که رشد اقتصادی را با کم‌ترین زیان‌های زیست‌محیطی امکان‌پذیر می‌سازند. نوسازی بوم‌شناختی یعنی عقیده به این‌که توسعهٔ صنعتی و حفاظت از محیط زیست تناقضی با هم ندارند.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر

۱. چرا مطالعهٔ جمعیت‌شناسی مطالعه‌ای جامعه‌شناختی است؟
۲. چرا میزان مولد تا مدت‌ها پس از کاهش میزان مرگ‌ومیرها همچنان بالا می‌ماند؟
۳. آیا گناه آسیب‌های زیست‌محیطی به گردن علم است یا جامعه؟
۴. آیا در این عصر مخاطره‌های جهانی، فرد می‌تواند نقش و تأثیری داشته باشد؟
۵. آیا منصفانه است که «محدوده‌های رشد» به کشورهای درحال توسعه تحمیل شود درحالی‌که غرب فرآیند صنعتی‌شدن خود را تا حد زیادی پشت سر گذاشته و کامل کرده است؟
۶. بالاخره حق با مالتوس بود یا نه؟

### برای مطالعهٔ بیشتر

- Caroline Bledsoe, Susana Lerner and Jane I. Guyer, *Fertility and the Male Life-cycle in the Era of Fertility Decline* (Oxford: Oxford University Press, 2000).
- Paul Brown, *Global Warming: Can Civilization Survive?* (London: Blandford, 1996).
- Amani E. El Obeid (ed.), *Food Security: New Solutions for the Twenty-First Century* (Ames: Iowa State University Press, 1999).
- Steve Hinchliffe and Kath Woodward (eds), *The Natural and the Social: Uncertainty, Risk, Change* (New York: Routledge, 2000).

Geoffrey McNicoll, *Population Weights in the International Order* (New York: Population Council, 1999).

G. Tyler Miller, Jr, *Living in the Environment: Principles, Connections and Solutions* (London: Brooks/Cole, 2000).

David Pearce and Edward Barbier, *Blueprint for a Sustainable Economy* (London: Earthscan, 2000).

### نشانی‌های اینترنتی

<http://www.1shtm.ac.uk/eps/cps>

[www.environment.detr.gov.uk](http://www.environment.detr.gov.uk)

[www.webdirectory.com](http://www.webdirectory.com)

<http://www.foe.co.uk>

<http://www.greenpeace.org.uk>

<http://www.undp.org>

مرکز مطالعات جمعیتی، مدرسه بهداشت و داروهای استوایی لندن

دپارتمان محیط زیست، حمل و نقل و مناطق (UK)

راهنمای شبکه برای سازمان‌های محیط زیستی

دوستان زمین

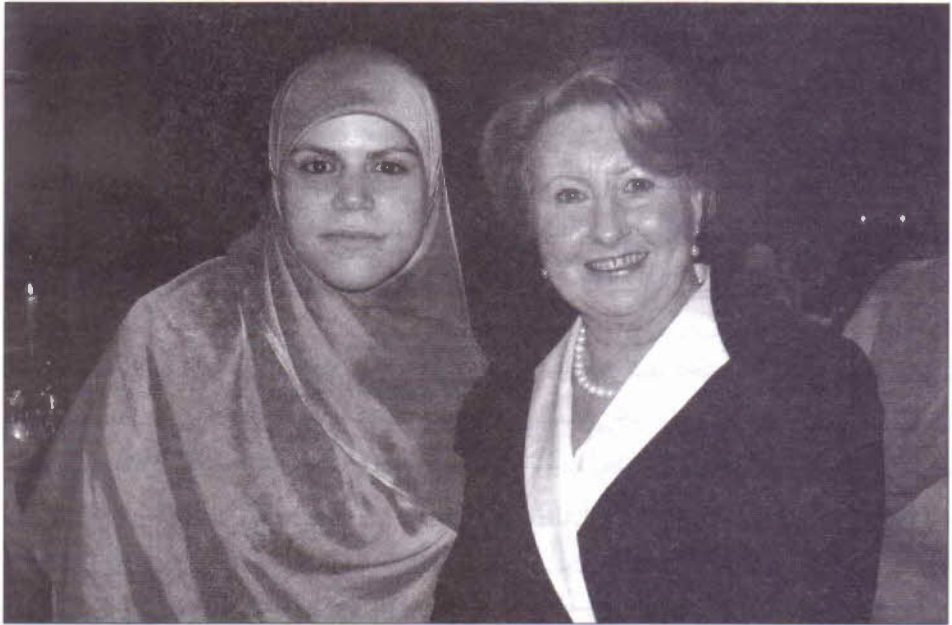
صلح سبز

برنامه توسعه سازمان ملل

## ۲۰ روش‌های پژوهش جامعه‌شناختی

- ۹۳۱ ..... روش‌های پژوهش
- ۹۳۱ ..... قوم‌نگاری
- ۹۳۴ ..... پیمایش
- ۹۳۷ ..... آزمایش
- ۹۳۸ ..... تاریخچه زندگی
- ۹۳۹ ..... تحلیل تاریخی
- ۹۴۰ ..... ترکیب پژوهش تطبیقی و تاریخی
- ..... پژوهش در جهان واقعی: مسائل، دام‌ها،  
دوراهی‌ها ..... ۹۴۲
- تحقیق درباره نژاد و فقر در فضاهاى شهری ..... ۹۴۲
- نتیجه: تأثیر و نفوذ جامعه‌شناسی ..... ۹۴۹
- خلاصه مطالب ..... ۹۵۲
- پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر ..... ۹۵۳
- برای مطالعه بیشتر ..... ۹۵۳
- نشانی‌های اینترنتی ..... ۹۵۳
- ۹۲۰ ..... پرسش‌های جامعه‌شناختی
- ۹۲۲ ..... آیا جامعه‌شناسی علم است؟
- ۹۲۳ ..... فرآیند پژوهش
- ۹۲۳ ..... مسئله پژوهش
- ۹۲۵ ..... مرور شواهد و مدارک
- ۹۲۵ ..... دقت و صراحت بخشیدن به مسئله
- ۹۲۵ ..... پروراندن طرح پژوهش
- ۹۲۶ ..... اجرای پژوهش
- ۹۲۶ ..... تفسیر نتایج
- ۹۲۷ ..... گزارش یافته‌ها
- ۹۲۷ ..... و اما واقعیت!
- ۹۲۷ ..... فهمیدن علت و معلول
- ۹۲۸ ..... علیت و همبستگی
- ۹۲۹ ..... مکانیسم علی
- ۹۲۹ ..... کنترل‌ها
- ۹۳۰ ..... شناسایی علت‌ها





## فصل ۲۰: روش‌های پژوهش جامعه‌شناختی

در تالار کنفرانس مرکز آموزشی مهمانداران خطوط هوایی دلتا در آتلانتا، ۱۲۳ کارآموز مهمانداری پرواز نشسته بودند و به سخنان خلبانی گوش می‌دادند که می‌گفت سرمایه اصلی مهمانداران پرواز، لبخندشان است. [خانم] آرلی هاجسچایلد، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا، به آتلانتا رفت تا در این کلاس‌ها شرکت کند و در کتاب خویش مدیریت عاطفه<sup>۱</sup> (Hochschild 1983) درباره این کلاس‌ها نوشته است.

خلبان به کارآموزان مهمانداری پرواز چنین می‌گفت: «و حالا شما دخترها بروید و واقعاً لبخند بزنید. لبخند شما بزرگ‌ترین سرمایه شماست. آن‌چه از شما می‌خواهم این است که بروید و از این سرمایه خودتان استفاده کنید. لبخند بزنید. واقعاً لبخند بزنید. لبخندتان را واقعاً عرضه کنید.» هاجسچایلد براساس پژوهشی که درباره مهمانداران پرواز انجام داد توانست دریچه تازه‌ای به روی تفکر جامعه‌شناسان درباره دنیای کار باز کند. از آن‌جا که اقتصادهای غربی به‌طور روزافزون متکی به ارائه خدمات می‌شوند، فهم سبک و سیاق عاطفی انجام کارها نیز ضرورت پیدا می‌کند.

مهمانداری پرواز شبیه بسیاری از شغل‌هایی است که امروزه شما و دوستان‌تان دارید. بسیاری از شغل‌های کنونی، خواه پذیرایی از مشتریان رستوران‌ها و کافه‌ترباها باشد خواه تعمیرکاری، از شما چیزی بیش از کار بدنی می‌طلبند. شما باید چیزی را عرضه کنید که هاجسچایلد آن را «کار عاطفی» می‌نامد - کاری که مستلزم آن است که شما احساسات و عواطف خود را مدیریت کنید تا چنان‌نمایی از چهره و پیکر خود ترتیب دهید که در ملأعام قابل مشاهده (و قابل قبول) باشد. به گفته هاجسچایلد، شرکت‌هایی که شما برایشان کار می‌کنید، نه تنها خود را صاحب حرکات فیزیکی و جسمانی شما، بلکه مالک عواطف شما نیز می‌دانند. آن‌ها در ساعات کار صاحب لبخند شما هم هستند.

هاجسچایلد مدت نسبتاً زیادی در این کلاس‌های کارآموزی شرکت کرد چون یکی از بهترین

1. *The Managed Heart*



پژوهش خانم ارلی هاچسچایلد دربارهٔ مهمانداران پرواز، فهم تازه‌ای از نحوهٔ احساس جدایی کارکنان خدماتی از ابزارهای کارشان — یعنی لبخندشان — ارائه کرد.

راه‌های فهم فرآیندهای اجتماعی مشارکت در آن‌ها و مشاهدهٔ مستقیم آن‌ها است. او مصاحبه‌هایی نیز انجام داد و توانست اطلاعاتی به دست بیاورد که فقط با مشاهدهٔ کلاس‌ها به دست نمی‌آمد. پژوهش هاچسچایلد جنبه‌ای از زندگی را آشکارتر ساخت که اکثر مردم فکر می‌کردند خودشان آن را می‌دانند و می‌فهمند، اما لازم بود به فهم ژرف‌تری برسیم. او دریافت که کارکنان خدماتی — مثل کارگران یدی — نسبت به آن بخش از وجود خویش که آن را وقف کار می‌کنند غالباً احساس جدایی و فاصله دارند. برای مثال، شاید بازوهای کارگران یدی برای آن‌ها همچون قطعه‌ای از یک دستگاه به نظر

برسد، و فقط گاهی عضوی از بدن کسی باشد که آن را به حرکت درمی‌آورد. به همین سیاق، کارکنان خدماتی نیز به هاچسچایلد گفته بودند که لبخندهای آن‌ها روی صورت آن‌ها است اما متعلق به آن‌ها نیست. به عبارت دیگر، این کارکنان نیز از عواطف و احساسات خود احساس دوری و فاصله می‌کردند. این مطلب هنگامی جالب‌تر می‌شود که به این واقعیت توجه کنیم که معمولاً عواطف را بخش عمیق و شخصی وجود آدمی می‌پندارند.

از زمان انتشار مدیریت عاطفه، بسیاری از دانش‌پژوهان دیگر نیز بر مبنای اندیشه‌های هاچسچایلد کارهایی انجام داده‌اند. با این‌که هاچسچایلد پژوهش خویش را در یکی از پیشرفته‌ترین اقتصادهای خدماتی — ایالات متحده — به انجام رساند، اما یافته‌های او در بسیاری از جوامع کنونی صدق می‌کند. شغل‌های خدماتی در کشورهای سراسر جهان به سرعت در حال رشد هستند، و این امر ایجاب می‌کند که عدهٔ هرچه بیش‌تری از مردم در محیط کار خویش درگیر «کار عاطفی» شوند. در بعضی از کشورهایی که فاقد سنت لبخندزدن در ملاعام هستند، مثل گرینلند (صفحهٔ ۳۷)، انجام این کار عاطفی وظیفهٔ بسیار شاق و دشواری می‌شود. در این کشورها، کارکنان مشاغل خدماتی گاهی باید در «کلاس‌های آموزشی لبخندزدن» شرکت کنند — که چندان تفاوتی با کلاس‌های مهمانداران خطوط هوایی دلتا ندارد.

## پرسش‌های جامعه‌شناختی

وظیفه پژوهش جامعه‌شناختی این است که از درک سطحی زندگی عادی فراتر برود، همان‌طور که هاجسچایلد توانست این کار را انجام دهد. پژوهش خوب باید به ما یاری کند که درک تازه‌ای از زندگی اجتماعی مان به دست آوریم. پژوهش خوب باید مایه شگفتی ما شود، هم به لحاظ پرسش‌هایی که مطرح می‌کند و هم به لحاظ یافته‌هایی که به آن‌ها می‌رسد. مسائلی که جامعه‌شناسان در نظریه پردازی‌ها و پژوهش‌های خویش با آن‌ها سروکار دارند، غالباً شبیه مسائلی است که موجب دغدغه و نگرانی دیگران نیز می‌شود. اما نتایج پژوهش جامعه‌شناختی اغلب برخلاف عقاید متعارف و عقل سلیم ماست.

گروه‌های اقلیت در چه اوضاع و شرایطی زندگی می‌کنند؟ چگونه ممکن است در این دنیایی که بسیار ثروتمندتر از گذشته است، گرسنگی انبوه و توده‌ای وجود داشته باشد؟ استفاده فزاینده از فناوری اطلاعات چه آثار و نتایجی بر زندگی ما خواهد داشت؟ آیا خانواده به عنوان یک نهاد در حال فروپاشی است؟ جامعه‌شناسان می‌کوشند برای این مسائل و بسیاری از مسائل دیگر، پاسخ‌هایی بیابند. یافته‌های آن‌ها هرگز قطعی و نهایی نیست. با این حال، پژوهش و نظریه پردازی جامعه‌شناختی همیشه این هدف را دنبال می‌کند که از روش حدس و گمان و خیال‌اندیشی که معمولاً مردم عادی در قبال چنین پرسش‌هایی اتخاذ می‌کنند، هرچه بیش‌تر فاصله بگیرد. در پژوهش‌های خوب جامعه‌شناختی تلاش بر این است که پرسش‌ها تا حد امکان صریح و دقیق شوند و پیش از هرگونه نتیجه‌گیری، شواهد و مدارک واقعی درباره این پرسش‌ها جمع‌آوری شوند. برای دستیابی به این اهداف، ما باید سودمندترین روش‌های پژوهش<sup>۱</sup> برای هر مطالعه معین را بشناسیم و بدانیم که بهترین راه تحلیل نتایج پژوهش کدام است.

برخی از پرسش‌هایی که جامعه‌شناسان در مطالعات پژوهشی خود مطرح می‌کنند، عمدتاً از نوع پرسش‌های واقعیتهای<sup>۲</sup> هستند. برای مثال، بسیاری از جنبه‌های جرم و نظام کیفری مستلزم پژوهش‌های مستقیم و نظام‌مند جامعه‌شناختی است. بنابراین شاید بپرسیم: کدام یک از صور جرم رایج‌تر از بقیه‌اند؟ چه نسبتی از کسانی که مرتکب رفتار مجرمانه می‌شوند توسط پلیس دستگیر می‌شوند؟ چه تعداد از کسانی که دستگیر می‌شوند، سرانجام گناهکار شناخته می‌شوند و به زندان می‌روند؟ این‌گونه پرسش‌های واقعیتهای غالباً مستلزم پژوهش‌های بسیارند؛ برای مثال، ارزش و اعتبار آمارهای رسمی درباره جرم و جنایت چندان قابل اعتماد نیست و نمی‌توان آن‌ها را نشانگر سطح واقعی فعالیت‌های مجرمانه دانست. پژوهشگرانی که درباره سطوح جرم مطالعه کرده‌اند، دریافته‌اند که فقط حدود نیمی از کل جرائم مهم به پلیس گزارش داده می‌شوند.

1. research methods

2. factual questions

مسئله‌ی اطلاعات مبتنی بر واقعیت درباره‌ی یک جامعه نمی‌تواند معلوم کند که آیا ما با مورد نامعمول و منحصر به فردی سروکار داریم یا با وضعیتی بسیار عادی و عمومی. جامعه‌شناسان غالباً مایل به مطرح ساختن پرسش‌های تطبیقی<sup>۱</sup> هستند که یک متن و زمینه اجتماعی را در مقایسه با متن و زمینه‌ای دیگر بررسی می‌کند، یا نمونه‌هایی از جوامع مختلف را با هم مقایسه می‌کند. برای مثال، تفاوت‌های شایانی بین نظام اجتماعی و حقوقی بریتانیا و ایالات متحده وجود دارد. نمونه‌ی یک پرسش تطبیقی می‌تواند چنین باشد: الگوهای رفتار مجرمانه و اجرای قانون در این دو کشور چه تفاوتی دارد؟ (درواقع هم تفاوت‌های مهمی بین آن‌ها پیدا شده است)

در جامعه‌شناسی ما نه فقط نیازمند نگرستن به جامعه‌های فعلی در قیاس با یکدیگریم، بلکه باید وضعیت حال و گذشته‌ی هر یک از آن‌ها را نیز مقایسه کنیم. این جا است که جامعه‌شناسان پرسش‌های تکوینی<sup>۲</sup> مطرح می‌کنند. ما برای درک ماهیت جهان مدرن مجبوریم به صورت‌های پیشین جامعه توجه کنیم و سمت و سوی اصلی فرآیندهای تغییر را تحلیل کنیم. بدین ترتیب می‌توانیم، برای مثال، تحقیق کنیم که نخستین زندان‌ها چگونه ایجاد شدند و امروز چه مشخصاتی دارند.

دنبال کردن پرسش‌های مبتنی بر واقعیت - که جامعه‌شناسان معمولاً ترجیح می‌دهند آن را تحقیقات تجربی<sup>۳</sup> بنامند - به معنای سروکار داشتن با چگونگی رخ دادن امور است. با این حال، جامعه‌شناسی فقط دربرگیرنده‌ی گردآوری واقعیت‌ها نیست، هر قدر هم که این واقعیت‌ها مهم و جالب باشند. ما همیشه نیازمند تفسیر کردن معنای واقعیت‌ها هستیم، و برای این کار باید بیاموزیم که پرسش‌های نظری<sup>۴</sup> مطرح کنیم. بسیاری از جامعه‌شناسان اساساً روی پرسش‌های تجربی کار می‌کنند، اما اگر پژوهش آن‌ها با نوعی دانش نظری هدایت نشود، بعید است که آموزنده و روش‌نگر باشد. این سخن حتی درباره‌ی پژوهش‌هایی که اهداف کاملاً عملی و کاربردی دارند، صادق است (جدول ۱.۲۰).

در این فصل، کار خود را با بررسی این مطلب آغاز می‌کنیم که تا چه حد می‌توان جامعه‌شناسی را علم به‌شمار آورد. بسیاری از جنبه‌های جهان اجتماعی چنان‌اند که نمی‌توان آن‌ها را به همان شیوه‌ی جهان طبیعی مطالعه کرد، درباره‌ی دلایل این امر نیز بحث خواهیم کرد.

سپس به بررسی برخی از عناصر اصلی پژوهش جامعه‌شناختی، و پس از آن، به مرور شکل‌های مختلف روش‌های پژوهش مورد استفاده‌ی جامعه‌شناسان خواهیم پرداخت. در عین حال، چند تحقیق واقعی را نیز تجزیه و تحلیل خواهیم کرد - چون غالباً بین روش‌های آرمانی انجام تحقیق و مطالعات واقعی تفاوت وجود دارد.

1. comparative questions  
3. empirical investigations

2. developmental questions  
4. theoretical questions

پرسش‌های مبتنی بر واقعیت	وضعیت چگونه است؟	از دهه ۱۹۸۰، نتایج تحصیلی دختران در مدارس بهتر از پسران بوده است.
پرسش‌های تطبیقی	آیا همه جا همین‌طور است؟	آیا این پدیده‌ای جهانی است یا فقط در بریتانیا، یا فقط در منطقه خاصی از بریتانیا چنین است؟
پرسش‌های تکوینی	آیا این وضعیت در طول زمان شکل گرفته است؟	الگوهای موفقیت تحصیلی دختران در طول زمان چگونه بوده است؟
پرسش‌های نظری	چه چیزی در پس این پدیده نهفته است؟	چرا اکنون دختران بهتر از پسران درس می‌خوانند؟ برای تبیین این تغییر به چه عواملی باید توجه داشته باشیم؟

### آیا جامعه‌شناسی علم است؟

دورکیم، مارکس و سایر بنیانگذاران جامعه‌شناسی، آن را علم تلقی می‌کردند. اما آیا واقعاً می‌توانیم زندگی اجتماعی آدمی را به شیوه علمی مطالعه کنیم؟ علم<sup>۱</sup> به معنای کاربرد روش‌های نظام‌مند تحقیق تجربی، تحلیل داده‌ها، تفکر نظری و ارزیابی منطقی استدلال‌های گوناگون است تا پیکره‌ای از معرفت نسبت به موضوع معینی پرورانده و بسط داده شود. طبق این تعریف، جامعه‌شناسی علم است چون شامل روش‌های نظام‌مند تحقیق تجربی، تحلیل داده‌ها و ارزیابی نظریه‌ها در پرتو شواهد تجربی و استدلال‌های منطقی است.

با این حال، مطالعه انسان‌ها با مشاهده وقایع دنیای مادی تفاوت دارد، و جامعه‌شناسی را نباید مستقیماً شبیه علوم تجربی قلمداد کرد. آدمیان، برخلاف اشیای طبیعت، موجودات خودآگاهی هستند که به کردوکارهای خویش معنا و هدفی نسبت می‌دهند. ما حتی نمی‌توانیم توصیف درستی از زندگی اجتماعی به عمل آوریم مگر این‌که ابتدا مفاهیم و معناهایی را درک کنیم که مردم در رفتار خویش به کار می‌بندند. برای نمونه، وقتی مرگی را خودکشی توصیف می‌کنیم به این معنا است که می‌دانیم شخص موردنظر چه قصد و منظوری داشته است. خودکشی فقط هنگامی می‌تواند رخ دهد

که فردی قصد نابودی خویش را فعالانه در سر پرورانده باشد. کسی که تصادفاً جلو اتومبیلی می‌دود و کشته می‌شود مرتکب خودکشی نشده است.

مطالعه جامعه به دلیل دیگری هم با مطالعه جهان طبیعی تفاوت دارد. ما از گذر کنش‌های مان بی‌بهره در حال آفرینش و بازآفرینی جوامعی هستیم که در آن‌ها زندگی می‌کنیم. جامعه پدیده ایستا یا بی‌تغییری نیست؛ نهادهای اجتماعی از طریق کنش‌های تکراری افراد دائماً در حال بازتولید شدن در زمان و مکان‌اند. جامعه‌شناسی با مطالعه موجودات بشری سروکار دارد نه با اشیای ثابت و ایستا. بنابراین رابطه میان جامعه‌شناسی و موضوع مطالعه‌اش، ضرورتاً با رابطه میان دانشمند طبیعی و جهان مادی متفاوت است. موجودات انسانی این توانایی را دارند که دانش اجتماعی را بفهمند و در برابر آن واکنش نشان دهند، به طریقی که عناصر دنیای طبیعت قادر به آن نیستند. به همین لحاظ است که جامعه‌شناس می‌تواند در مقام نیروی رهایی‌بخش قدرتمندی عمل کند.

این واقعیت که ما نمی‌توانیم موجودات انسانی را درست همانند اشیای طبیعت مطالعه کنیم از جهاتی مزیتی برای جامعه‌شناسی است. پژوهشگران جامعه‌شناس از این امتیاز برخوردارند که می‌توانند از موضوع مطالعه خویش - انسان‌های دیگر - مستقیماً پرسش کنند. و از جهات دیگر، جامعه‌شناسی دشواری‌هایی به بار می‌آورد که علوم طبیعی با آن‌ها مواجه نیست. مردمی که می‌دانند فعالیت‌های‌شان تحت نظارت و بررسی قرار دارد رفتار طبیعی و همیشگی خود را نخواهند داشت. ممکن است آن‌ها آگاهانه و عامدانه خود را به صورتی بنمایند که با ایستارهای معمول آن‌ها تفاوت داشته باشد. حتی شاید تلاش کنند با دادن پاسخ‌هایی که خیال می‌کنند مورد پسند پژوهشگر است، به او کمک کنند.

### فرآیند پژوهش

اکنون بگذارید ببینیم در یک کار پژوهشی معمولاً چه مراحل وجود دارد. فرآیند پژوهش از هنگامی که تحقیق آغاز می‌شود تا زمانی که یافته‌های آن منتشر می‌شود یا به صورت مکتوب در دسترس همگان قرار می‌گیرد، دربرگیرنده چند مرحله متمایز است.

### مسئله پژوهش

همه پژوهش‌ها از یک مسئله پژوهشی آغاز می‌شوند. این مسئله گاهی ناشی از جهل و نادانی نسبت به واقعیت است: شاید ما فقط در پی پیشبرد دانش خویش نسبت به بعضی نهادها، فرآیندهای اجتماعی یا فرهنگ‌ها باشیم. شاید پژوهشگر بخواهد به پرسش‌هایی از این دست پاسخ دهد: چه نسبتی از جمعیت دارای عقاید نیرومند دینی هستند؟ آیا امروزه مردم واقعاً از «حکومت بزرگ و مقتدر» دل خوشی ندارند؟ موقعیت اقتصادی زنان تا چه حد با موقعیت اقتصادی مردان فاصله دارد؟



انسان‌ها در حال مطالعه انسان‌ها، نوع دیگری از علم.

اما بهترین پژوهش‌های جامعه‌شناختی پژوهش‌هایی هستند که مسئله‌آغازین آن‌ها یک معما نیز باشد. معما فقط فقدان اطلاعات در یک زمینه نیست بلکه شکافی در ادراک ما نسبت به یک موضوع نیز هست. بخش بزرگی از مهارت و چیره‌دستی در انجام پژوهش‌های ارزشمند جامعه‌شناختی عبارت است از تشخیص درست چنین معماهایی. پژوهشی که در پی حل یک معما است به جای این‌که فقط به پرسشی مثل «وضعیت از چه قرار است؟» پاسخ دهد، تلاش می‌کند که به فهم ما از چرایی وقوع رویدادها چیزی بیفزاید. بنابراین ممکن است چنین پرسش‌هایی مطرح شود: چرا الگوهای عقیده‌دینی در حال تغییر است؟ علل و عوامل تغییر نسبت کسانی که در سال‌های اخیر در انتخابات شرکت می‌کنند چیست؟ چرا تعداد زنان در مشاغل پرمنزلت کم است؟

هیچ تحقیقی کار منفرد و یگانه‌ای نیست. مسائل پژوهشی بخشی از کار مستمر و پیوسته‌ای هستند؛ هر برنامه پژوهشی ممکن است به برنامه پژوهشی دیگری بینجامد چون مسائلی از دل هر پژوهش زاده می‌شود که پژوهشگر قبلاً آن‌ها را در نظر نگرفته بود. یک جامعه‌شناس ممکن است با خواندن کارهای پژوهشگران دیگر در کتاب‌ها و نشریه‌های تخصصی یا به واسطه تجربه و اطلاع شخصی خود نسبت به روندهای معینی در جامعه، معماهایی را کشف کند. برای مثال، طی سال‌های اخیر برنامه‌های متعدد و روزافزونی وجود داشته که در پی معالجه بیماران ذهنی و روانی در اجتماع بودند نه این‌که آن‌ها را در بیمارستان‌های روانی حبس کنند. شاید



جامعه‌شناسان به این فکر بیفتند که: چه چیزی موجب این تغییر ایستار نسبت به بیماران روانی شده است؟ پیامدهای احتمالی چنین برنامه‌هایی برای خود این بیماران و برای بقیه اعضای اجتماع چیست؟

### مرور شواهد و مدارک

هنگامی که مسئله مشخص شد، گام بعدی در فرآیند پژوهش معمولاً این است که شواهد و مطالب موجود دربارهٔ این مسئله مرور می‌شود؛ ممکن است پژوهش‌های پیشین به‌نحو مطلوب و رضایت‌بخشی این مسئله را حل کرده باشند. اگر هم چنین نباشد، باز هم پژوهشگر باید همهٔ پژوهش‌های مربوطهٔ موجود را مرور کند تا دریابد که هریک از آن‌ها چه کمکی می‌توانند به او بکنند. آیا پژوهشگران قبلی نیز متوجه همین معما شده‌اند؟ آن‌ها چگونه در پی حل این معما برآمده‌اند؟ چه جنبه‌هایی از این مسئله در پژوهش آن‌ها تحلیل نشده باقی مانده است؟ استفاده از اندیشه‌های دیگران به جامعه‌شناس کمک می‌کند که با مسائل و دشواری‌های احتمالی پژوهش و روش‌هایی آشنا شود که می‌توان از آن‌ها استفاده کرد.

### دقت و صراحت‌بخشیدن به مسئله

مرحلهٔ سوم این است که تقریر روشن و دقیقی از مسئلهٔ پژوهش به‌عمل آوریم. اگر دربارهٔ این مسئله مطالب مکتوبی وجود داشته باشد، پژوهشگر باید با دست پر از کتابخانه بیرون بیاید و طرح خوبی دربارهٔ چگونگی پرداختن به این مسئله در ذهن داشته باشد. حدس و گمان‌هایی که در این مرحله دربارهٔ ماهیت این مسئله داریم گاهی ممکن است به فرضیهٔ مشخصی - حدس صائبی دربارهٔ چرایی رویدادها - تبدیل شود. پژوهش در صورتی اثربخش خواهد بود که فرضیهٔ مذکور به‌نحوی فرمول‌بندی شود که مطالب و شواهد مربوط به واقعیت امر را بتوان مدرکی دال بر تأیید یا رد آن فرضیه محسوب کرد.

### پروازندن طرح پژوهش

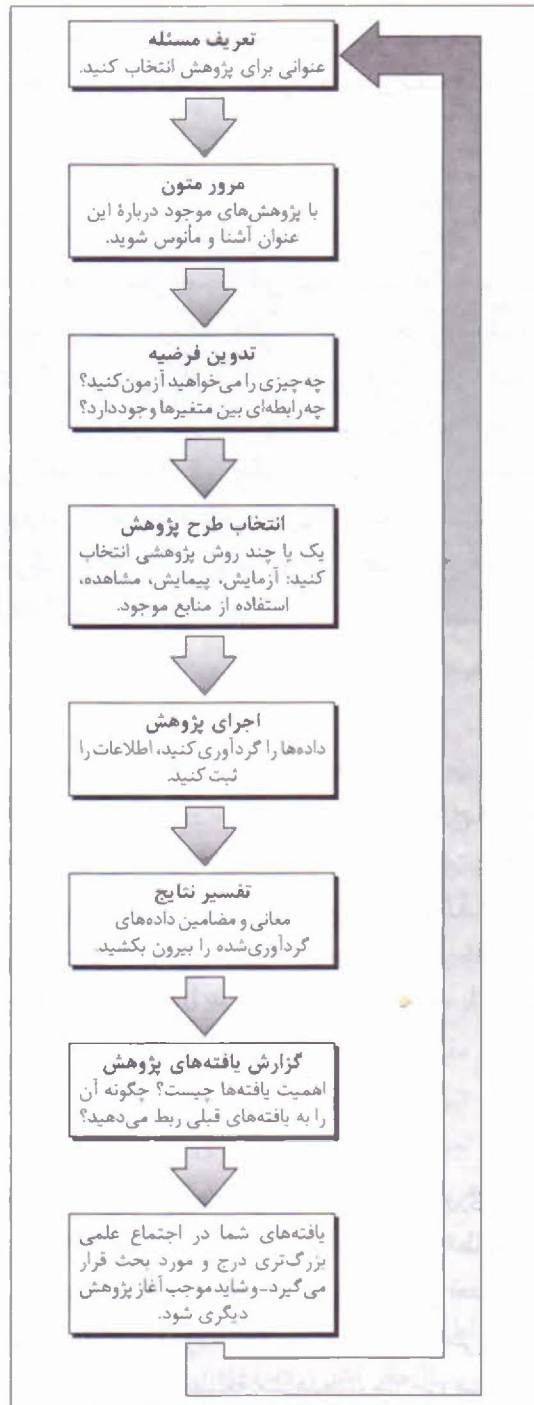
در این مرحله پژوهشگر باید تصمیم بگیرد که مواد و مصالح پژوهشی را چگونه باید گردآوری کند. طیفی از روش‌های گوناگون پژوهشی وجود دارد و انتخاب از میان آن‌ها به اهداف کلی مطالعه و همچنین بستگی به جنبه‌های مورد تحلیل در پژوهش بستگی خواهد داشت. برای بعضی اهداف و مقاصد پژوهشی ممکن است روش پیمایشی (که در آن معمولاً از پرسشنامه استفاده می‌شود) مناسب باشد. در اوضاع و شرایط دیگری، شاید مصاحبه یا مطالعهٔ مشاهده‌ای، مثل پژوهشی که آرلی هاچسچاپلید انجام داد، مناسب‌تر باشد.

### اجرای پژوهش

در مرحله اجرای عملی و پیاده کردن پژوهش، به‌وفور اتفاق می‌افتد که مشکلات عملی پیش‌بینی نشده‌ای سر راه ما سبز شوند. برای مثال، شاید تماس گرفتن با بعضی از افرادی که بنا بود پرسشنامه‌ای به آن‌ها داده شود یا مصاحبه‌ای با آن‌ها انجام گیرد، امکان‌پذیر نباشد. یا شاید یک شرکت تجاری یا اداره دولتی اجازه ندهد که پژوهشگر طبق برنامه خود در آن‌جا عمل کند. برای مثال، اگر پژوهشگر در حال مطالعه برنامه‌ها و اقدامات شرکت‌های تجاری برای ایجاد فرصت‌های برابر برای زنان باشد، آن‌گاه شرکت‌هایی که هیچ اقدامی در این زمینه نکرده‌اند شاید به انجام این مطالعه تمایلی نداشته باشند. در نتیجه، چنین شرکت‌هایی از مطالعه کنار می‌مانند و یافته‌های پژوهش معیوب و کژتاب خواهد شد.

### تفسیر نتایج

پس از این‌که مواد و مصالح لازم برای تجزیه و تحلیل‌ها جمع‌آوری شد، دردسرهای پژوهشگر به پایان نمی‌رسد - و شاید تازه آغاز شده باشند! بیرون‌کشیدن معانی و مضامین داده‌های گردآوری شده و ربط دادن آن‌ها به مسئله پژوهش اصلاً کار آسانی



شکل ۱.۲۰ مراحل فرآیند پژوهش.

نیست. هرچند شاید گاهی بتوان پاسخ روشنی به پرسش‌های اولیه پژوهش داد، اما اکثر تحقیق‌ها در پایان به نتیجه کاملاً قطعی نمی‌رسند.

### گزارش یافته‌ها

گزارش پژوهش، که معمولاً به صورت مقاله‌ای در یک نشریه یا یک کتاب منتشر می‌شود، توضیح و تبیینی درباره ماهیت پژوهش ارائه می‌دهد و می‌کوشد نتایج به دست آمده را توجیه کند. در مورد پژوهش هاجسچایلد، گزارش به صورت کتاب مدیریت عاطفه منتشر شد. این مرحله از پژوهش فقط برحسب برنامه پژوهشی واحدی، مرحله نهایی محسوب می‌شود. اکثر گزارش‌ها بیانگر پرسش‌هایی هستند که بی‌پاسخ مانده‌اند و پیشنهادهایی برای پژوهش‌های آینده درباره موضوع خود ارائه می‌دهند، همه کتدوکاوهای پژوهشی منفرد بخشی از فرآیند مستمر پژوهش در اجتماع جامعه‌شناسی است.

### و اما واقعیت!

توالی پیش‌گفته مراحل پژوهش روایت ساده‌شده چیزی است که در برنامه‌های پژوهشی واقعی رخ می‌دهد (شکل ۱.۲۰). در پژوهش جامعه‌شناختی واقعی، این مراحل به ندرت تا این حد شسته و رفته پشت سرهم قرار می‌گیرند، و تقریباً همیشه قدری «ندانم‌کاری» و «باری به هرجهتی» در میان است. این تفاوت تا حدی شبیه دستورهای کتاب آشپزی و فرآیند واقعی پخت‌وپز است. کسانی که در آشپزی تجربه و تبحر دارند غالباً کاری به دستورالعمل‌ها ندارند، اما دستپخت آن‌ها معمولاً بهتر از کسانی است که از روی دستور آشپزی می‌کنند. پیروی از دستورالعمل‌های خشک و ثابت می‌تواند بیش از اندازه دست‌وپاگیر باشد؛ اکثر پژوهش‌های جامعه‌شناختی برجسته در واقع کاملاً با این مراحل تطبیق نمی‌کنند، هرچند بعضی از این مراحل در آن‌ها هم رعایت شده است.

### فهمیدن علت و معلول

یکی از اصلی‌ترین مسائلی که باید در روش‌شناسی پژوهش به آن پرداخت، تحلیل رابطه میان علت و معلول است. رابطه علی<sup>۱</sup> میان دو رویداد یا وضعیت، رابطه‌ای است که در آن یک رویداد یا وضعیت موجب پیدایش دیگری می‌شود. اگر ترمزدستی اتومبیلی که در سرازیری ایستاده آزاد شود، اتومبیل رو به پایین حرکت خواهد کرد و رفته‌رفته سرعت خواهد گرفت. آزادکردن ترمزدستی علت این اتفاق بود؛ دلایل این امر را می‌توان با ارجاع به اصول فیزیکی مندرج در آن به آسانی درک کرد. جامعه‌شناسی، همچون علوم طبیعی، بر این فرض متکی است که همه رویدادها علتی دارند. زندگی

1. causal relationship

اجتماعی ترتیب تصادفی رویدادهایی نیست که بدون نظم یا دلیل رخ دهند. یکی از اصلی‌ترین وظایف پژوهش جامعه‌شناختی، شناسایی و تشخیص علت‌ها و معلول‌ها - همراه با تفکر نظری - است.

### علیت و همبستگی

علیت<sup>۱</sup> را نمی‌توان مستقیماً از همبستگی<sup>۲</sup> استنباط کرد. همبستگی به معنای وجود رابطه قاعده‌مند میان دو دسته از رویدادها یا دو متغیر<sup>۳</sup> است. متغیر هر صفتی است که برحسب آن، افراد یا گروه‌ها با هم فرق داشته باشند. سن، تفاوت درآمد، تفاوت نرخ جراثیم و تفاوت‌های طبقاتی از جمله متغیرهای پرشماری هستند که جامعه‌شناسان مطالعه می‌کنند. شاید به نظر برسد که وقتی دو متغیر یافته شوند که همبستگی نزدیکی با هم داشته باشند، قاعدتاً یکی باید علت دیگری باشد؛ اما غالباً چنین نیست. در بسیاری از همبستگی‌ها هیچ رابطه علت و معلولی میان متغیرها وجود ندارد. برای مثال، در دوره پس از جنگ جهانی دوم می‌توان همبستگی نیرومندی بین کاهش استفاده از پپ و کاهش تعداد کسانی که مرتباً به سینما می‌روند پیدا کرد. روشن است که هیچ‌یک از این دو تغییر، علت دیگری نیست و دشوار می‌توان پیوند علت و معلولی حتی غیرمستقیم و دوری بین آن‌ها پیدا کرد.

اما موارد زیادی هم هستند که در آن‌ها به این آسانی نمی‌توان گفت که همبستگی مشاهده شده‌ای به معنای رابطه علت و معلولی نیست. چنین همبستگی‌هایی دامی برای افراد بی‌احتیاط است و به راحتی می‌تواند به نتیجه‌گیری‌های مشکوک یا غلط منجر شود. امیل دورکیم در اثر کلاسیک خود، خودکشی (نک. فصل ۱، «جامعه‌شناسی چیست؟»، صفحه ۱۷) که در ۱۸۹۷ منتشر شد، بین نرخ‌های خودکشی و فصل‌های سال همبستگی پیدا کرد (Durkheim 1952). در جوامع مورد مطالعه دورکیم، میزان خودکشی از ژانویه تا حوالی ژوئن یا جولای مرتباً افزایش می‌یافت، و از آن به بعد تا پایان سال رو به کاهش می‌رفت. شاید تصور شود که این وضعیت نشان می‌دهد که تغییر دما یا وضع آب‌وهوا رابطه علت و معلولی با وضع مزاجی افرادی دارد که خودکشی می‌کنند. شاید همراه با افزایش دمای هوا تب‌وتاب مردم هم بیش‌تر می‌شود و مزاج آتشین پیدا می‌کنند؟ اما شاید هم این رابطه علت و معلولی به دما یا وضع آب‌وهوا هیچ ربطی نداشته باشد. فرض مذکور می‌تواند همبستگی کاذب<sup>۴</sup> باشد - یعنی رابطه‌ای بین دو متغیر که درست به نظر می‌آید ولی در واقع به سبب عامل یا عوامل دیگری ایجاد شده است.

اگر با دقت بیش‌تری بنگریم معلوم می‌شود که اکثر مردم در بهار و تابستان زندگی اجتماعی

1. causation

2. correlation

3. variable

4. spurious correlation

فعال‌تر و شلوغ‌تری دارند تا در زمستان. افراد منزوی یا اندوهگین معمولاً وقتی سطح فعالیت و معاشرت دیگران افزایش پیدا می‌کند تنهایی و اندوه خود را با شدت بیشتری احساس و تجربه می‌کنند. از این رو است که شاید آن‌ها در بهار و تابستان بیش از پاییز و زمستان که آهنگ فعالیت اجتماعی آهسته‌تر می‌شود، به خودکشی گرایش پیدا می‌کنند.

### مکانیسم علی

بیرون‌کشیدن پیوندهای علت و معلولی مستتر در روابط همبستگی غالباً کار شاق و دشواری است. برای مثال، همبستگی نیرومندی بین میزان موفقیت تحصیلی و موفقیت شغلی در جوامع مدرن وجود دارد. هر قدر نمره‌های درسی افراد بهتر باشد، احتمالاً شغل پردرآمدتری پیدا می‌کنند. چگونه می‌توان این همبستگی را تبیین کرد؟ پژوهش‌ها معمولاً نشان می‌دهند که پاسخ این سؤال عمدتاً به نفس تجربه درسی ربطی ندارد؛ میزان موفقیت درسی بسیار تحت تأثیر نوع خانه و خانواده افراد است. بچه‌های خانواده‌های پولدارتری که والدین آن‌ها به درس و تحصیل آن‌ها علاقه زیادی دارند و کتاب‌های فراوانی در خانه آن‌ها پیدا می‌شود، احتمالاً بهتر از بچه‌هایی درس می‌خوانند که در خانه و خانواده آن‌ها چنین ویژگی‌هایی وجود ندارد. مکانیسم‌های علی در این جا عبارت‌اند از ایستارهای والدین نسبت به کودکان‌شان، همراه با امکانات آموزشی موجود در خانه.

پیوندهای علت و معلولی در جامعه‌شناسی را نباید بیش از حد به صورت روابط مکانیکی تلقی کرد. ایستارهای مردم و دلایل ذهنی آن‌ها برای کارهایی که انجام می‌دهند، جزو عوامل علی در روابط میان متغیرها در زندگی اجتماعی است.

### کنترل‌ها

در ارزیابی علت یا علت‌هایی که همبستگی معینی را تبیین می‌کنند، ما باید متغیرهای مستقل<sup>۱</sup> را از متغیرهای وابسته<sup>۲</sup> تمییز دهیم. متغیر مستقل، متغیری است که بر متغیر دیگری تأثیر می‌گذارد و متغیری که تأثیر می‌پذیرد، متغیر وابسته است. در مثال فوق، موفقیت تحصیلی متغیر مستقل است و درآمد شغلی متغیر وابسته. تمایز میان متغیر مستقل و وابسته حاکی از سمت و سوی رابطه علی مورد تحقیق ما است. عامل واحدی می‌تواند در یک مطالعه متغیر مستقل و در مطالعه دیگری متغیر وابسته باشد. این امر کاملاً بسته به این است که کدام فرآیندهای علت و معلولی باید مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند. اگر می‌خواهیم بینیم تفاوت درآمدهای ناشی از شغل چه تأثیری روی سبک‌های زندگی دارند، آن‌گاه درآمد شغلی متغیر مستقل خواهد بود نه وابسته. برای پی‌بردن به این‌که آیا همبستگی میان متغیرها واقعاً بیانگر پیوند علت و معلولی است یا

1. independent variable

2. dependent variable

خیر، معمولاً از روش‌های کنترل یا کنترل‌ها<sup>۱</sup> استفاده می‌کنند. مقصود از کنترل این است که برخی از متغیرها را ثابت نگه می‌داریم تا تأثیر سایر متغیرها را مشاهده کنیم. با این کار، می‌توانیم بین تبیین‌های مختلفی که برای همبستگی‌های مشاهده‌شده وجود دارد دوری کنیم، و روابط علی را از روابط غیرعلی جدا کنیم. برای مثال، پژوهشگرانی که دربارهٔ رشد کودک تحقیق می‌کنند ادعا کرده‌اند که بین محرومیت از مادر در دوران طفولیت و مشکلات جدی شخصیتی در دورهٔ بزرگسالی، پیوند علت و معلولی وجود دارد. چگونه می‌توانیم آزمون کنیم که آیا واقعاً رابطهٔ علت و معلولی بین محرومیت از مادر و اختلالات شخصیتی بعدی وجود دارد یا نه؟ برای این کار باید بکشیم سایر عوامل ممکن را که شاید این همبستگی را تبیین کنند، کنترل یا «از صحنه خارج» کنیم.

یکی از علل محرومیت از مادر، بستری شدن کودک در بیمارستان برای مدت طولانی است به نحوی که در این مدت کودک از والدین خود جدا بیفتد. اما آیا واقعاً دل بستگی به مادر است که اهمیت دارد؟ شاید اگر کودک در دورهٔ طفولیت خود عشق و توجه کسان دیگری را هم دریافت کند، بعدها شخصیت محکمی داشته باشد؟ برای کاویدن این پیوندهای ممکن علت و معلولی، ما مجبوریم به مقایسهٔ مواردی پردازیم که در آن‌ها از یک‌سو کودکان محروم از توجه و مراقبت مداوم هرکسی باشند و از سوی دیگر کودکانی که از مادر خود جدا افتاده‌اند اما محبت و توجه کس دیگری را دریافت می‌کنند. اگر گروه اول دچار مشکلات شخصیتی حادی شدند ولی گروه دوم چنین نشدند، این احتمال قوت می‌گیرد که وجود مهر و محبت مداوم از طرف هرکس که باشد اهمیت دارد، خواه مادر خواه غیرمادر. (در واقع هم به نظر می‌رسد کودکان تا وقتی که رابطهٔ محبت‌آمیز ثابتی با کسی که مراقب آن‌ها است داشته باشند - که لازم نیست حتماً خود مادر آن‌ها باشد - به طور طبیعی رشد می‌کنند.)

### شناسایی علت‌ها

برای تبیین هر رابطهٔ همبستگی معینی می‌توانیم به تعداد زیادی از علت‌های ممکن متوسل شویم. اما اصلاً چگونه می‌توانیم مطمئن باشیم که همهٔ آن‌ها را در نظر گرفته‌ایم و چیزی را جا نینداخته‌ایم؟ پاسخ این است که نمی‌توانیم مطمئن باشیم. اگر مجبور بودیم تأثیر احتمالی همهٔ علل و عواملی را آزمون کنیم که امکان تأثیر بالقوهٔ آن‌ها دور از تصور نیست، آن‌گاه هرگز نمی‌توانستیم هیچ پژوهش جامعه‌شناسانه‌ای را به نحو رضایت‌بخشی انجام دهیم و نتایج آن را تفسیر کنیم. شناسایی و تشخیص روابط علی معمولاً به هدایت پژوهش‌های پیشین در حوزهٔ مورد نظر انجام می‌گیرد. اگر پیشاپیش دربارهٔ مکانیسم‌های علی مستتر در همبستگی‌های مشاهده‌شده فکر معقولی نداشته باشیم، کشف پیوندهای علی واقعی برای ما بسیار دشوار خواهد شد. در این صورت نمی‌دانستیم که اصلاً چه چیزی را باید آزمون کنیم.

تاریخ طولانی مطالعه رابطه میان سیگارکشیدن و سرطان ریه مثال خوبی است که نشان می‌دهد حصول اطمینان درباره روابط علت و معلولی مستتر در همبستگی‌ها تا چه حد دشوار است. تحقیقات همیشه همبستگی بالایی بین این دو نشان داده‌اند. احتمال ابتلای سیگاری‌ها به سرطان ریه بیش از غیرسیگاری‌ها است، و این احتمال با افزایش مصرف سیگار بیش‌تر می‌شود. این همبستگی را می‌توان به صورت معکوس نیز بیان کرد. نسبت بالایی از کسانی که سرطان ریه دارند سیگاری‌اند، یا این‌که در گذشته مدت مدیدی سیگار کشیده‌اند. شمار مطالعاتی که این همبستگی‌ها را تأیید می‌کنند به قدری زیاد است که عموماً پذیرفته می‌شود که در این‌جا باید پیوند علت و معلولی برقرار باشد؛ اما مکانیسم‌های دقیق علت و معلولی تاکنون عمدتاً ناشناخته مانده‌اند.

هرقدر هم که در هر زمینه‌ای همبستگی‌های زیادی یافته شده باشند، باز هم همیشه شک و تردیدهایی درباره روابط ممکن علی برجا می‌ماند. همیشه می‌توان این روابط همبستگی را به صورت‌های دیگری هم تفسیر کرد. برای مثال، گفته می‌شود کسانی که مستعد ابتلا به سرطان ریه هستند، گرایش به کشیدن سیگار هم دارند. از این دیدگاه، سیگارکشیدن علت سرطان ریه نیست بلکه نوعی زمینه ساختاری زیست‌شناختی برای سیگارکشیدن و سرطان ریه وجود دارد.

## روش‌های پژوهش

اکنون اجازه دهید نگاهی به روش‌های پژوهش گوناگونی بیندازیم که جامعه‌شناسان در تحقیقات خود عموماً به کار می‌برند.

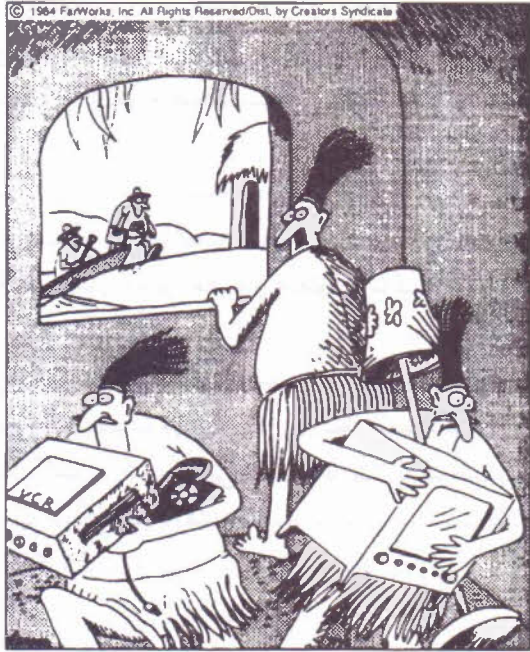
### قوم‌نگاری

قوم‌نگاری<sup>۱</sup> به معنای مطالعه بدون واسطه مردم و گروه‌ها در طول یک دوره زمانی است که با استفاده از روش مشاهده مشارکتی<sup>۲</sup> یا مصاحبه چیزهایی درباره رفتار اجتماعی آن مردم و گروه‌ها آموخته می‌شود. پژوهش قوم‌نگاری در پی پرده برداشتن از معنایی است که زیر سطح ظاهری کنش‌های اجتماعی نهفته‌اند؛ این کار از طریق شرکت مستقیم پژوهشگر در تعامل‌هایی انجام می‌گیرد که سازنده واقعیت اجتماعی برای گروه مورد مطالعه‌اند. جامعه‌شناسانی که به پژوهش قوم‌نگاری دست می‌زنند ممکن است به مدت چندین ماه یا حتی چندسال همراه با یک گروه، سازمان یا اجتماع کار یا زندگی کنند. پژوهشگر غالباً نقش فعالی در فعالیت‌های روزانه آن‌ها به عهده می‌گیرد، رویدادهایی را که در اطراف او رخ می‌دهند مشاهده می‌کند، و جویای توضیح و تبیینی برای تصمیم‌ها، کنش‌ها و رفتارها می‌شود.

1. ethnography

2. participant observation

پشت پرده



«انسان‌شناسا اومدن! انسان‌شناسا اومدن!»

این کاریکاتور بیانگر پاره‌ای از اشکالاتی است که به هنگام مطالعه سوز‌های خودآگاه بروز می‌کند.

یک قوم‌نگار نمی‌تواند فقط در یک اجتماع حضور داشته باشد. او باید حضور خود را برای اعضای اجتماع توضیح دهد و توجیه کند. اگر این پژوهشگر بخواهد به نتایج ارزشمندی دست یابد، باید بتواند همکاری اعضای اجتماع را جلب کند و در طول دوره تحقیق خود این تفاهم و همکاری را ادامه دهد. این فرآیند پذیرفته‌شدن در یک اجتماع ممکن است دشوار و طولانی شود، اما غالباً قوم‌نگاران می‌توانند روابط اعتمادآمیزی با اعضای این گروه‌ها برقرار کنند. گاهی اوقات پژوهشگر عملاً یکی از اعضای اجتماع «می‌شود»؛ در بعضی موارد نیز او به‌عنوان پژوهشگر پذیرفته می‌شود اما همچنان یک غریبه تلقی می‌شود.

تا مدت‌های مدید رسم بر این بود که در پژوهش‌های مبتنی بر مشاهده

مشارکتی هیچ توضیحی درباره مسائل و مشکلاتی که باید از پیش پا برداشته می‌شد، بیان نمی‌شد، اما اخیراً در یادداشت‌ها و خاطرات منتشرشده محققان میدانی در این باره صراحت بیش‌تری دیده می‌شود. به‌وفور پیش می‌آید که محقق باید با احساس تنهایی و غربت خویش کنار بیاید - انطباق‌یافتن با اجتماع یا متن و زمینه اجتماعی که فرد واقعاً به آن تعلق ندارد کار آسانی نیست. ممکن است پژوهشگر دائماً با یأس و ناکامی روبه‌رو شود چون اعضای گروه از صحبت‌های صادقانه درباره خودشان پرهیز می‌کنند؛ پرس‌وجوهای مستقیم شاید بعضی جاها با آغوش باز پذیرفته شود اما بعضی جاها نیز با سکوت سردی روبه‌رو شود. بعضی از انواع تحقیقات میدانی ممکن است حتی خطرناک هم باشند؛ برای مثال، پژوهشگری که در مورد دارودسته بزهکاران مطالعه می‌کند، شاید خبرچین پلیس محسوب شود یا شاید ناخواسته درگیر زودخورد با دارودسته‌های رقیب شود.

در تحقیقات سنتی قوم‌نگاری، اطلاعات چندانی درباره شخص مشاهده‌گر داده نمی‌شد، زیرا عقیده بر این بود که یک قوم‌نگار می‌تواند تصاویر و توصیف‌های عینی از چیزهای مورد مشاهده و مطالعه خویش ارائه دهد. حتی در پژوهش‌ها چسپایلند که در اوایل دهه ۱۹۸۰ نوشته شده، اطلاعات بسیار اندکی درباره خود وی و ماهیت رابطه او با افراد مورد مطالعه وی داده شده است. اما





در تحقیق میدانی، جامعه‌شناسان باید به اجتماعات مورد مطالعه خود نزدیک شوند، اما نه آن قدر نزدیک که دیدگاه مستقل و بیرونی خود را کاملاً از دست بدهند.

می‌کنند. همچنین شاید چیزهای بیش‌تری درباره فرآیندهای اجتماعی دخیل در وضعیت مورد مطالعه بیاموزیم. قوم‌نگاری را غالباً نوعی پژوهش کیفی<sup>۱</sup> قلمداد می‌کنند، زیرا با ادراکات ذهنی بیش از داده‌های عددی سروکار دارد. قوم‌نگاری در مقایسه با اکثر روش‌های پژوهشی دیگر، انعطاف‌پذیری بیش‌تری به پژوهشگر می‌دهد. پژوهشگر می‌تواند خود را با وضعیت‌های جدید و خلاف انتظار تطبیق دهد و هر مسیری را که مناسب‌تر بداند درپیش بگیرد.

اما تحقیق میدانی محدودیت‌های عمده‌ای نیز دارد. یکی این‌که فقط گروه‌ها یا اجتماعات نسبتاً کوچک را می‌توان مطالعه کرد. دیگر این‌که توانایی و مهارت پژوهشگر در جلب اعتماد افراد مورد مطالعه، اهمیت زیادی در این نوع تحقیق دارد. بدون چنین مهارتی، بعید است که تحقیق حتی سر

اخیراً قوم‌نگاران به سخن‌گفتن از خودشان و ماهیت رابطه‌شان با افراد مورد مطالعه گرایش روزافزونی نشان می‌دهند. برای مثال، گاهی این اطلاعات به منظور بررسی تأثیر نژاد، طبقه یا جنسیت محقق بر تحقیق، یا چگونگی مخدوش‌شدن گفت‌وگوی میان مشاهده‌گر و مشاهده‌شونده به دلیل تفاوت‌های موجود در قدرت، ارائه می‌شود.

#### امتیازها و محدودیت‌های قوم‌نگاری

قوم‌نگاری، اگر با موفقیت به انجام برسد، در مقایسه با اکثر روش‌های پژوهشی دیگر، اطلاعات غنی‌تری درباره زندگی اجتماعی به دست می‌دهد. وقتی ما دریابیم که دیدگاه درونی هر گروه معینی چیست و آن‌ها امور جهان را چگونه می‌بینند، احتمالاً بهتر می‌توانیم بفهمیم که چرا اعضای آن گروه به صورتی که می‌بینیم عمل

سوزنی به پیش برود. عکس این وضعیت نیز ممکن است. شاید پژوهشگر چنان با گروه مورد مطالعه خود یکی شود که بیش از حد به یک «عضو خودی» تبدیل شود و دیدگاه و چشم‌انداز مشاهده‌گر بیرونی را از دست بدهد.

### پیمایش

در تفسیر مطالعات قوم‌نگاری - و سایر شکل‌های پژوهش کیفی - معمولاً مسئله تعمیم<sup>۱</sup> پیش می‌آید. چون در قوم‌نگاری فقط تعداد اندکی از مردم مورد مطالعه قرار می‌گیرند، نمی‌توانیم مطمئن باشیم که آنچه در یک متن و زمینه اجتماعی یافته‌ایم در سایر متن و زمینه‌ها نیز صدق می‌کند، یا حتی معلوم نیست که اگر دو پژوهشگر متفاوت دست به مطالعه گروه واحدی بزنند به نتایج مشابهی برسند. این مسئله معمولاً در پژوهش‌های پیمایشی، که ماهیت کمیتی تری دارند، کم‌تر پیش می‌آید. هدف پیمایش‌ها<sup>۲</sup> گردآوری داده‌هایی است که بتوان آن‌ها را تجزیه و تحلیل آماری کرد تا الگوهای منظم و تکراری آشکار شوند. اگر ابزارها و روش‌های پیمایش به خوبی ساخته و پرداخته شده باشند، همبستگی‌های یافته‌شده در پیمایش را می‌توان به جمعیت بزرگ‌تری تعمیم داد. پژوهش قوم‌نگاری بهترین راه برای مطالعه ژرف برش‌های کوچک زندگی اجتماعی است؛ پژوهش پیمایشی معمولاً اطلاعاتی تولید می‌کند که ژرفا و جزئیات مشروح چندانی ندارند، اما معمولاً می‌توان آن‌ها را به حیطه بسیار وسیع تری نسبت داد.

### پرسشنامه

در پیمایش‌ها غالباً پرسشنامه<sup>۳</sup> ابزار اصلی گردآوری اطلاعات است. پرسشنامه‌ها را یا شخص پژوهشگر و از طریق مصاحبه با پاسخگویان پر می‌کند یا با پست یا پست الکترونیکی برای پاسخگویان فرستاده می‌شوند (که در این صورت به آن‌ها «پرسشنامه خودآجرا»<sup>۴</sup> می‌گویند). جامعه‌شناسان افراد مورد پیمایش یا مورد مطالعه را جمعیت<sup>۵</sup> می‌نامند. در بعضی پیمایش‌ها این جمعیت می‌تواند هزاران نفر را دربرگیرد.

در پیمایش‌ها از دو نوع پرسشنامه استفاده می‌شود. یکی پرسشنامه‌هایی که حاوی مجموعه پرسش‌های بسته‌ای است که فقط چند پاسخ ثابت به آن‌ها می‌توان داد - مثل «بله/خیر/نمی‌دانم» یا «به احتمال زیاد/احتمال دارد/به احتمال کم/اصلاً احتمال ندارد». چنین پیمایش‌هایی این مزیت را دارند که مقایسه و محاسبه پاسخ‌ها کار آسانی است چون فقط با تعداد اندکی از مقوله‌ها

1. generalization

2. Surveys

3. questionnaire

4. self-administered

5. population

سروکار داریم. از طرف دیگر، چون در این پیمایش‌ها برای بیان ریزه‌کاری‌ها و ظرایف عقاید یا بیان کلامی هیچ مجالی داده نمی‌شود، احتمالاً اطلاعات به دست آمده اگر گمراه‌کننده نباشند، دامنه تنگ و محدودی خواهند داشت.

نوع دوم پرسشنامه‌ها، پرسشنامه باز نامیده می‌شود. پاسخگویان مجال بیش‌تری برای بیان دیدگاه‌های خود با زبان و واژه‌های خودشان دارند؛ آن‌ها مجبور به انتخاب پاسخ‌های از پیش تعیین‌شده‌ای نیستند. پرسشنامه‌های باز نوعاً اطلاعات مشروح‌تری از پرسشنامه‌های بسته به دست می‌دهند. پژوهشگر می‌تواند با دنبال کردن پاسخ‌ها به سطوح ژرف‌تری از افکار و عقاید پاسخگویان نفوذ کند. اما از طرف دیگر، فقدان یکسان‌سازی پاسخ‌ها به این معناست که شاید مقایسه آماری پاسخ‌ها بسیار دشوارتر از پرسش‌های بسته باشد.

سؤال‌های پرسشنامه معمولاً به شکلی تدوین و تنظیم می‌شود که گروهی از مصاحبه‌گران بتوانند به شیوه‌ای از پیش تعیین‌شده و واحدی پرسش‌ها را مطرح و پاسخ‌ها را ثبت کنند. همه سؤال‌های پرسشنامه باید برای مصاحبه‌گران و مصاحبه‌شوندگان قابل درک باشند. در پیمایش‌های بزرگ ملی که مرتباً توسط اداره‌های حکومتی و سازمان‌های پژوهشی انجام می‌گیرد، همه مصاحبه‌ها در کل کشور کم‌وبیش به صورت هم‌زمان اجرا می‌شوند. اگر مصاحبه‌گران و تحلیل‌گران نتایج پیمایش مجبور بودند دائماً ابهام‌های موجود در پرسش‌ها یا پاسخ‌ها را با یکدیگر کنترل کنند، نمی‌توانستند کار خود را به خوبی پیش ببرند.

در طراحی پرسشنامه‌ها باید به ویژگی‌های پاسخگویان نیز توجه داشت. آیا آن‌ها متوجه نکته موردنظر پژوهشگر در هر سؤال معینی خواهند شد؟ آیا اطلاعات کافی برای دادن پاسخ‌های مطلوب دارند؟ آیا اصلاً پاسخ خواهند داد؟ سؤال‌های یک پرسشنامه ممکن است برای پاسخگویان غریب و نامأنوس باشد. برای نمونه، این سؤال که «وضعیت تأهل شما چگونه است؟» شاید برای بعضی‌ها دشوار و گیج‌کننده باشد. شاید بهتر باشد پرسیم «آیا شما مجردید یا متأهل یا بیوه یا طلاق داده/گرفته؟» در اکثر پیمایش‌ها پیش از اجرای پیمایش اصلی ابتدا مطالعات مقدماتی<sup>۱</sup> انجام می‌گیرد تا مسائلی که پژوهشگر قادر به پیش‌بینی آن‌ها نیست معلوم شود. مطالعه مقدماتی به معنای اجرای آزمایشی پرسشنامه روی گروه بسیار کوچکی از افراد است. بدین ترتیب می‌توان هر اشکال و معضلی را که در مطالعه مقدماتی شناسایی شده، پیش از اجرای پیمایش اصلی برطرف ساخت.

### نمونه‌گیری

جامعه‌شناسان غالباً به ویژگی‌های جمعیت‌های انبوه علاقه‌مندند - برای مثال، ایستارهای سیاسی کل جمعیت بریتانیا. مطالعه مستقیم همه این جمعیت امکان‌پذیر نیست، به همین دلیل در چنین

وضعیت‌هایی مطالعات پژوهشی توجه خود را روی نمونه‌گیری<sup>۱</sup>، یا انتخاب نسبت کوچکی از کل جمعیت، متمرکز می‌کنند. معمولاً می‌توان اطمینان داشت که نتایج به‌دست‌آمده از نمونه جمعیت، مادامی‌که با روش درستی انتخاب شده باشند، قابل تعمیم به کل جمعیت است. برای مثال، مطالعه فقط دو یا سه هزار نفر از رأی‌دهندگان می‌تواند تصویر بسیار دقیقی از ایستارها و مقاصد انتخاباتی کل جمعیت به‌دست دهد. اما برای دستیابی به چنین دقتی باید نمونه معرف<sup>۲</sup> داشته باشیم: گروه افراد مورد مطالعه باید نمونه‌نمایی کل جمعیت باشد. نمونه‌گیری پیچیده‌تر از آن است که ابتدا به‌نظر می‌رسد، و آماردانان قواعدی برای تعیین حجم و ماهیت درست نمونه‌ها تدوین کرده‌اند.

روش خصوصاً مهمی که معرف‌بودن نمونه را تضمین می‌کند نمونه‌گیری تصادفی<sup>۳</sup> است که در آن نمونه به‌نحوی انتخاب می‌شود که احتمال انتخاب شدن همه اعضای جمعیت با هم مساوی باشد. کامل‌ترین روش به‌دست‌آوردن نمونه تصادفی این است که به هر یک از اعضای جمعیت عددی بدهیم و سپس با استفاده از رایانه فهرستی تصادفی از آن‌ها تهیه کنیم و نمونه را از آن فهرست انتخاب کنیم - برای مثال با انتخاب هر دهمین عدد در رشته‌های تصادفی اعداد.

### مزیت‌ها و معایب پیمایش

پیمایش به چندین دلیل در پژوهش‌های جامعه‌شناختی کاربرد گسترده‌ای دارد. پاسخ‌های داده‌شده به پرسشنامه‌ها را آسان‌تر از داده‌های سایر روش‌های پژوهشی می‌توان کمی و تجزیه و تحلیل کرد؛ شمار انبوهی از مردم را می‌توان مورد مطالعه قرار داد؛ و اگر بودجه کافی در اختیار باشد، پژوهشگران می‌توانند مؤسسه‌های تخصصی تحقیق پیمایشی را برای جمع‌آوری پاسخ‌ها به‌کار بگیرند. سرمشق و الگوی این نوع پژوهش روش علمی است، چون پژوهشگران به کمک پیمایش می‌توانند درباره موضوع مطالعه خویش به سنج‌های آماری دست یابند.

در هر حال، بسیاری از جامعه‌شناسان جزو منتقدان و مخالفان روش پیمایشی هستند. استدلال آنان این است که می‌توان یافته‌هایی را که صحت آن‌ها، با توجه به ماهیت سست و توخالی اکثر پاسخ‌های پیمایشی، کاملاً مشکوک است با دقت ظاهری آراست. میزان پرسش‌های بی‌پاسخ‌گامی بسیار زیاد است، خصوصاً وقتی از پرسشنامه‌های پستی استفاده می‌شود. کم نیستند مطالعه‌هایی که نتایج آن‌ها بر مبنای پاسخ‌های نیمی از افراد نمونه منتشر می‌شود - هرچند معمولاً سعی می‌شود با کسانی که پاسخ ندهاند دوباره تماس گرفته شود یا کسان دیگری جایگزین آن‌ها شوند. ما درباره کسانی که به پیمایش‌ها پاسخ نمی‌دهند یا حاضر به مصاحبه نمی‌شوند، چیزی نمی‌دانیم.

1. sampling

2. representative sample

3. random sampling

«انتخاب مردم؟»

یکی از مشهورترین نمونه‌های اولیه پژوهش پیمایشی انتخاب مردم؟ بود که پل لازارسفلد و چندتن از همکاران وی در حدود نیم‌قرن پیش انجام دادند (Lazarsfeld et al., 1948). این مطالعه که تحقیقی درباره گرایش‌های انتخاباتی ساکنان اری‌کانتی در ایالت اوهایو در جریان مبارزه انتخاباتی ۱۹۴۰ برای ریاست جمهوری ایالات متحده بود، پیشگام استفاده از بعضی فنون اصلی پژوهش پیمایشی است که تا به امروز همچنان به کار می‌روند. این محققان برای آن‌که اندکی ژرف‌تر از یک پرسشنامه تنها موضوع را بکاوند، با هریک از اعضای نمونه رأی‌دهندگان در هفت نوبت مصاحبه کردند. هدف این بود که دلایل تغییر ایستارهای انتخاباتی ریشه‌یابی و درک شود.

این پژوهش با چند فرضیه مشخص آغاز شد. یکی از فرضیه‌ها این بود که روابط و رویدادهای نزدیک به رأی‌دهندگان بیش از امور جهان دورتر برگرایش‌ها و مقاصد انتخاباتی رأی‌دهندگان تأثیر می‌گذارد، و یافته‌ها نیز در کل همین فرضیه را تأیید می‌کرد. این پژوهشگران فنون سنجش و اندازه‌گیری پیچیده و کاملی برای تحلیل ایستارهای سیاسی طراحی کردند؛ کار آن‌ها سهم و نقش مهمی در تفکر نظری در این باره ایفا کرد. از میان مفاهیمی که در پی کار آن‌ها وارد متون این حوزه شد، می‌توان از «رهبران عقیدتی» و «جریان دومارحله‌ای ارتباط» نام برد. این مطالعه نشان داد که بعضی افراد - رهبران عقیدتی - معمولاً به عقاید سیاسی اطرافیان خود شکل می‌دهند. دیدگاه‌های مردم به صورت مستقیم شکل نمی‌گیرد بلکه فرآیندی دومارحله‌ای دارد. در مرحله نخست، رهبران عقیدتی در برابر رویدادهای سیاسی واکنش نشان می‌دهند؛ در مرحله دوم، این رهبران بر دیگران - بستگان، دوستان و همکاران - تأثیر می‌گذارند. دیدگاه‌هایی که رهبران عقیدتی بیان می‌کنند، از صافی روابط شخصی عبور می‌کند و بر واکنش‌ها و تصمیم‌های سایر افراد در قبال مباحث سیاسی روز تأثیر می‌گذارد.

آزمایش

برای تعریف آزمایش<sup>۱</sup> می‌توان گفت که آزمایش به معنای آزمون کردن یک فرضیه در شرایط کاملاً کنترل‌شده‌ای است که توسط محقق ترتیب داده می‌شود. از آزمایش غالباً در علوم طبیعی استفاده می‌شود چون مزیت‌های مهمی نسبت به سایر روش‌های پژوهشی دارد. در یک وضعیت آزمایشی، پژوهشگر می‌تواند همه شرایط مورد مطالعه خویش را به‌طور مستقیم کنترل کند. دامنه کاربرد روش آزمایشی در جامعه‌شناسی، نسبت به علوم طبیعی، بسیار محدود است. فقط گروه‌های کوچکی از مردم را می‌توان وارد یک محیط آزمایشگاهی کرد، و در چنین آزمایش‌هایی آن‌ها می‌دانند که تحت مطالعه‌اند و ممکن است رفتار طبیعی نداشته باشند. این‌گونه تغییر رفتار افراد را اثر هائورن<sup>۲</sup> می‌نامند. در دهه ۱۹۳۰، پژوهشگرانی که در مورد بازده کاری کارگران کارخانه هائورن، متعلق به شرکت وسترن الکتریک، مطالعه می‌کردند با شگفتی تمام دریافته‌اند که بازده کارگران با هر تغییری در

1. experiment

2. Hawthorne effect

اوضاع و شرایط آزمایشی (میزان نور، الگوهای استراحت، اندازه گروه‌های کار و غیره) همواره افزایش می‌یابد. این کارگران می‌دانستند که تحت نظر هستند و شتاب بیش‌تری به آهنگ عادی کار خویش می‌دادند.

با این حال، گاهی می‌توان در جامعه‌شناسی به‌نحو مفیدی از روش‌های آزمایشی استفاده کرد. آزمایش هوشمندانه فیلیپ زیمباردو، که زندانی ساختگی ایجاد کرد و به برخی از دانشجویان داوطلب نقش نگهبان و به برخی دیگر نقش زندانی داد، مثال خوبی از کاربرد آزمایش در جامعه‌شناسی است (Zimbardo 1972). هدف وی این بود که ببیند ایفای این نقش‌های متفاوت تا چه حد موجب تغییر ایستارها و رفتارهای دانشجویان می‌شود. نتایج این پژوهش برای محققان تکان‌دهنده بود. دانشجویانی که نقش نگهبان را برعهده داشتند به‌سرعت خلق و خوی آمرانه و مقتدرانه‌ای پیدا کردند؛ آن‌ها نسبت به زندانیان خصومتی واقعی بروز می‌دادند، مرتب به آن‌ها امر و نهی می‌کردند، ناسزا می‌گفتند و آن‌ها را به باد تمسخر می‌گرفتند. در مقابل، زندانیان آمیزه‌ای از بی‌تفاوتی و گردنکشی بروز می‌دادند که در میان زندانیان واقعی نیز به‌وفور دیده می‌شود. این آثار چنان مشهود بود و میزان تنش چنان بالا گرفت که این آزمایش به‌ناچار در همان مرحله ابتدایی متوقف شد. اما نتایج مهمی به‌دست آمد. زیمباردو نتیجه گرفت که طرز رفتار در زندان‌ها بیش‌تر تحت تأثیر نفس ماهیت و سرشت ساختار زندان است تا تحت تأثیر ویژگی‌های کسانی که آن‌جا هستند.

### تاریخچه زندگی

تاریخچه زندگی<sup>۱</sup>، برخلاف آزمایش، صرفاً مختص جامعه‌شناسی و سایر علوم اجتماعی است؛ این روش هیچ جایی در علوم طبیعی ندارد. تاریخچه زندگی مرکب از اطلاعات زندگینامه‌ای است که درباره افراد خاصی تألیف می‌شود. معمولاً به همان شیوه‌ای که خود این افراد به یاد می‌آورند. سایر روش‌های پژوهشی معمولاً به اندازه تاریخچه زندگی نمی‌توانند درباره تکرین عقاید و ایستارها در طول زمان اطلاعاتی فراهم سازند. مطالعه تاریخچه زندگی فقط به خاطره‌های مردم متکی نیست. منابعی مثل نامه‌ها، گزارش‌ها و روزنامه‌های هم‌روزگار نیز برای گسترش بخشیدن و کنترل اعتبار اطلاعات به‌دست‌آمده از افراد، معمولاً مورد استفاده قرار می‌گیرد. جامعه‌شناسان درباره ارزش روش تاریخچه زندگی دیدگاه‌های متفاوتی دارند: بعضی معتقدند که این روش برای تهیه اطلاعات مفید چندان قابل اتکا نیست، ولی بعضی هم معتقدند که با این روش بینش و بصیرتی به‌دست می‌آید که با هیچ روش دیگری مقدر نمی‌شود.

تاریخچه زندگی در چند مطالعه بسیار مهم با موفقیت به‌کار رفته است. یکی از این مطالعات

پراوازه اولیه دهقان لهستانی در اروپا و امریکا<sup>۱</sup> بود که توسط دبلیو. آی. توماس و فلوریان زنائیکی انجام شد و بین سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۲۰ در پنج جلد منتشر شد (Thomas and Znaniecki 1966). توماس و زنائیکی توانستند شرح و روایتی از تجربه مهاجرت به دست دهند که بدون استفاده از مصاحبه‌ها و نامه‌ها و مقاله‌های روزنامه‌ها هرگز به چنین سطحی از کمال و ظرافت نمی‌رسید.

### تحلیل تاریخی

داشتن نگرش تاریخی غالباً برای پژوهش‌های جامعه‌شناختی حیاتی و ضروری است. چون ما اغلب نیازمند چشم‌اندازی زمانی هستیم تا اطلاعاتی را که درباره مسئله معینی گردآوری کرده‌ایم، درک کنیم. جامعه‌شناسان غالباً خواهان کاوش مستقیم در رویدادهای گذشته‌اند. پاره‌ای از دوره‌های تاریخی را، در صورتی که هنوز بازماندگانی از آن دوره‌ها این سو و آن سو وجود داشته باشد، می‌توان به صورت مستقیم مطالعه کرد. مثل قضیه هولوکاست، که شمار زیادی از یهودیان و غیریهودیان در جریان جنگ جهانی دوم در اردوگاه‌های نازی‌ها کشته شدند. پژوهش در تاریخ شفاهی<sup>۲</sup> به معنای مصاحبه با مردم درباره رویدادهایی است که آن‌ها در مراحل پیشین زندگی خود شاهد آن بوده‌اند. این‌گونه پژوهش‌های مستقیم فقط می‌تواند به اندازه طول عمر افراد به عقب بازگردد، اما اسناد و اطلاعات قدیمی تری که ثبت و ضبط شده‌اند نیز به عنوان منابع تاریخی و جامعه‌شناختی اهمیت فزاینده‌ای کسب می‌کنند. در سایر موارد، جامعه‌شناسان برای پژوهش تاریخی درباره دوره‌های پیشین به استفاده از اسناد و مدارک مکتوب متکی هستند که اغلب در مجموعه‌های ویژه کتابخانه‌ها یا آرشیوهای ملی نگهداری می‌شود.

نمونه جالبی از پژوهش اسنادی<sup>۳</sup> درباره یک موضوع تاریخی، مطالعه آنتونی اشورث جامعه‌شناس درباره جنگ در سنگرها در جریان جنگ جهانی اول است (Ashworth 1980). اشورث در پی تحلیل این نکته بود که برای مردانی که مجبور بودند زیر آتش بی‌وقفه جنگ‌افزارهای دشمن طاقت بیاورند و هفته‌ها در چند وجب جا چسبیده به هم باقی بمانند، زندگی کردن چگونه چیزی است. او از اسناد و مدارک گوناگونی استفاده کرد: منابع رسمی تاریخ جنگ که درباره تقسیم‌بندی‌های نظامی و نبردهای آن روزگار مطالبی نوشته بودند، نشریات رسمی آن دوره، یادداشت‌هایی که تک‌تک سربازها به صورت غیررسمی برای خود نگه داشته بودند، و گزارش‌های شخصی افراد درباره تجربیات زمان جنگ. اشورث با استفاده از این مواد و مصالح گوناگون توانست توصیف مفصل و مشروحی درباره زندگی در سنگرها به عمل بیاورد. او پی برد که اکثر سربازها خودشان تصمیم می‌گرفتند که چه هنگام و چه مقدار درگیر نزاع با دشمن شوند و غالباً فرمان مافوق خود را نشنیده می‌گرفتند. برای مثال، در ایام کریسمس،

1. *The Polish Peasant in Europe and America* 2. oral history  
3. documentary research

30-11-40  
 710000 Pl. 2. 1. 33. 17  
 Mrs. F. C. Lambson  
 R. 71 m. c.  
 B. E. H.

Dear Mum & Dad,

Many thanks for your  
 letter, the envelope contained  
 much of interest. I am sorry  
 that you have been so long  
 whether I am well or no. - I  
 am very fit indeed, but I do  
 look I tell you it can't  
 be I write.

We have had some of  
 such in & I almost forgot what  
 green fields look like. It is  
 still very cold & although we had  
 one slight thaw it was very

at times that all these lovely tanks had been  
 filled from us, that we suddenly were lifted. We  
 will return to our own tanks because we know  
 more of Matilda and her whims than the 5th Br.  
 We ourselves know we know more, not only than  
 the 5th Br but any other battalion - can it  
 be that this is recognized now by the brass  
 hats?

We are going "up the line". This one fact  
 dominates our lives at the moment. Officers  
 apply for permission to proceed into Aitah to buy  
 shaving sticks, soap, razor blades, aspirin & all  
 kinds - have you one immediately  
 available we will require. QM stores, Field stores  
 are being compressed into a few crates, the  
 remainder put in stores. Inquell, always  
 hard working, looks as he has never done  
 before - we are all glad we are not the 9th-1.  
 27.11.41.

Our arrival in Egypt heralded the appearance  
 of many strange maladies among the officers  
 in particular "Mummy" whom illness of any  
 kind was quite strange went down - the  
 commonest complaint being "gypsy tumour".  
 None of us could explain what he put the  
 cause down to - all of us had the same  
 symptoms & pains. For a while we have never been  
 to Egypt, who have had a never experienced  
 gypsy tumour & I give you heading word of  
 what to expect. Mentally the effect is one of  
 sluggishness & lethargy. At the same time brought  
 a violent pain in the pit of the stomach almost

مطالب دست اولی مثل نامه‌ها و خاطرات می‌توانند بینش و بصیرت پرمایه‌ای نسبت به واقعیت‌های زمان یا مکان دیگری  
 به ارمغان بیاورند.

سربازان آلمانی و نیروهای متفقین خصومت‌ها را کنار می‌گذاشتند و نوعی آتش‌بس ناگفته بین  
 آن‌ها برقرار می‌شد، حتی در جایی بین آلمانی‌ها و متفقین مسابقه غیررسمی فوتبال برگزار شد.

### ترکیب پژوهش تطبیقی و تاریخی

پژوهش اشورت بر دوره زمانی نسبتاً کوتاهی متمرکز بود. برای بررسی مثالی از مطالعاتی که دوره  
 زمانی بسیار طولانی‌تری را مورد تحقیق قرار می‌دهند، و همچنین از تحلیل تطبیقی<sup>۱</sup> در متن و زمینه  
 تاریخی استفاده می‌کنند، می‌توانیم به تحقیق تدا اسکاکیل تحت عنوان دولت‌ها و انقلاب‌های  
 اجتماعی<sup>۲</sup> (Skocpol 1979) اشاره کنیم که یکی از مشهورترین مطالعات درباره تغییر اجتماعی است.  
 [خانم] اسکاکیل وظیفه جاه‌طلبانه‌ای برای خویش تعیین کرد: پروراندن نظریه‌ای در باب  
 خاستگاه‌ها و ماهیت انقلاب به‌نحوی که بر پایه مطالعه جامع و مفصل تجربی استوار باشد. او در

1. comparative analysis

2. State and Social Revolutions



سه متن و زمینه تاریخی متفاوت به ملاحظه انقلاب‌ها پرداخت: انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه، انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه (که کمونیست‌ها را به قدرت رساند و موجب تأسیس اتحاد شوروی شد تا این‌که سرانجام در ۱۹۹۱ این نظام منحل شد) و انقلاب ۱۹۴۹ در چین (که به ایجاد چین کمونیست منجر شد).

جامعه‌شناسانی که پژوهش تطبیقی و تاریخی را با هم ترکیب می‌کنند به تحقیقی مبادرت می‌کنند که تحلیل ثانوی<sup>۱</sup> نامیده می‌شود. آن‌ها اسناد و مدارک گوناگونی را مرور می‌کنند، مدارکی مثل اسناد رسمی و گزارش‌های تاریخی، تا بتوانند وجوه تشابه و تفاوت بین موارد تحقیق را شناسایی کنند. اسکاکیل با اتخاذ چنین رهیافتی توانست تبیین نیرومندی از تغییر و تحول انقلابی بیوراند، تبیینی که روی شرایط ساختاری و اجتماعی بنیادین تأکید می‌کرد. او نشان داد که انقلاب‌های اجتماعی عمدتاً به صورت ناخواسته و منظور نشده‌ای از راه می‌رسند. برای نمونه، پیش از انقلاب روسیه، گروه‌های سیاسی گوناگونی تلاش می‌کردند رژیم تزاری را سرنگون کنند، اما هیچ‌یک از آن‌ها - از جمله بلشویک‌ها که سرانجام به قدرت رسیدند - وقوع انقلاب را پیش‌بینی نمی‌کردند. سلسله‌ای از زدوخوردها و رویارویی‌ها موجب ظهور فرآیند دگرگونی اجتماعی شد، و این دگرگونی بسیار ریشه‌ای‌تر و افراطی‌تر از چیزی بود که همه انتظار داشتند.

#### مطالعه تغییر اجتماعی: پدیده جهانی شدن

برای مطالعه فرآیندهای کلان تغییر اجتماعی معمولاً ترکیبی از نگرش تطبیقی و تاریخی ضرورت پیدا می‌کند. برای مثال، به مطالعه پدیده جهانی شدن توجه کنید که یکی از مهم‌ترین مضامین مورد تأکید کتاب بوده است. تغییرات ملازم با جهانی شدن، دوره زمانی طولانی‌ای را می‌پوشانند و بر زندگی میلیون‌ها نفر از مردم تأثیر می‌گذارند. ما می‌توانیم جنبه‌های معینی از فرآیند جهانی شدن را با استفاده از فنون پژوهشی پیش‌گفته مورد مطالعه قرار دهیم. مشاهده مشارکتی، پیمایش و اطلاعات مربوط به تاریخچه زندگی افراد، به ما این امکان را می‌دهند که معنای تجربه جهانی شدن فزاینده را در گروه‌های مشخص و در متن و زمینه‌های اجتماعی معین، کشف کنیم. برای مثال، شاید به این مسئله علاقه‌مند باشیم که مردم چگونه خود را با بازاری جهانی وفق می‌دهند که تغییر دادن شغل در آن بسیار رایج‌تر از گذشته است. ولی ما به بررسی تاریخی و تطبیقی بسیار پرمادامه‌تری نیاز داریم تا کلیت فرآیندهای جهانی شدن را ترسیم کنیم. جهانی شدن، همچون همه فرآیندهای بزرگ تغییر، به وسیله آمیزه‌ای از پیامدهای عمدی و غیرعمدی به جلو رانده شده است. از این‌رو، همان‌طور که در فصل ۱۵ («رسانه‌های گروهی و

ارتباطات جمعی») تشریح شد، اینترنت به‌عنوان برنامه‌ای متولد شد که در وزارت دفاع ایالات متحده طراحی شده بود تا ارتباط میان بخش‌های مختلف وزارت دفاع را تسهیل کند. اما تأثیرهای بعدی اینترنت بسیار گسترده‌تر از چیزی بود که در ابتدا هر کسی می‌توانست درک کند یا قصد آن را داشته باشد.

### پژوهش در جهان واقعی: مسائل، دام‌ها، دوراهی‌ها

هرکس که پژوهش جامعه‌شناختی تازه‌ای را به انجام رسانده باشد، می‌تواند بر این واقعیت گواهی دهد که پژوهش در «جهان واقعی» سیمایی کاملاً متفاوت با روش‌های پژوهش تشریح‌شده در کتاب‌های درسی دارد! ممکن است پژوهشگر پس از آغاز مطالعه دریابد که ابزارهای پژوهشی که او از ابتدا برای تحقیق خود انتخاب کرده برای موضوع مطالعه او کارایی چندانی ندارند. در موارد دیگری، شاید دشواری‌های پیش‌بینی‌نشده‌ای برای دسترسی به جمعیت معینی، یا برای طراحی پرسشنامه کارسازی، پیش بیاید. پژوهش جامعه‌شناختی مستلزم انعطاف‌پذیری است؛ ترکیب کردن چندین روش در یک پژوهش واحد، و استفاده از هر روش برای تکمیل و کنترل روش‌های دیگر طی فرآیندی موسوم به مثلث‌بندی<sup>۱</sup>، کار تقریباً رایجی است.

برای پی‌بردن به چالش‌های موجود در آغاز و اجرا کردن پژوهش جامعه‌شناختی واقعی، می‌توانیم باز هم به سراغ مطالعه میشل دونه در زمینه جامعه‌شناسی زندگی شهری، و تحقیق او دربارهٔ دستفروشان و متکدیان خیابانی در نیویورک سیتی برویم (Duneier 1999).

### تحقیق دربارهٔ نژاد و فقر در فضاهای شهری

در دههٔ ۱۹۵۰، جین جیکوبز مطالعهٔ جامعه‌شناختی کلاسیکی دربارهٔ ماهیت زندگی شهری در شهرک گرینویچ نیویورک انجام داد (Jacobs 1961). این محله حکم آزمایشگاهی طبیعی را داشت که به او نشان می‌داد کنش‌های متقابل روزمره در پیاده‌روها چه نقش مهمی در حفظ انسجام این اجتماع دارد و درعین حال به غریبه‌ها نیز این امکان را می‌دهد که در مجاورت یکدیگر زندگی کنند.

چهار دهه بعد، میشل دونه می‌خواست بداند که از زمان مطالعهٔ جیکوبز به بعد، ماهیت زندگی در پیاده‌روهای شهرک گرینویچ چه تغییری کرده بود. این محله هنوز همان ویژگی سابق خود را داشت و محلهٔ هنرمندان پیشرو بود، اما جمعیت تازه‌ای هم به صنوف آن اضافه شده بود. گروهی از مردان فقیر و سیاه‌پوست و عمدتاً بی‌خانمان در خیابان‌های این محله جاخوش کرده بودند و از همین خیابان‌ها رزق و روزی خود را به دست می‌آوردند. همان‌طور که گفتیم، بعضی از آن‌ها

جدول ۲.۲۰ چهار روش اصلی مورد استفاده در پژوهش جامعه‌شناختی

روش پژوهش	نقاط قوت	محدودیت‌ها
قوم‌نگاری	در مقایسه با سایر روش‌ها معمولاً اطلاعات عمیق‌تر و مفصل‌تری به دست می‌دهد. قوم‌نگاری می‌تواند فهم کلی‌تری از فرآیندهای اجتماعی فراهم سازد.	فقط می‌توان در مطالعهٔ اجتماعات یا گروه‌های نسبتاً کوچک از آن استفاده کرد. یافته‌ها را فقط می‌توان به گروه‌ها یا اجتماعات مورد مطالعه اطلاق کرد؛ تعمیم‌دادن بر مبنای مطالعهٔ میدانی واحد، کار آسانی نیست.
پیمایش	امکان گردآوری داده‌های مربوط به شمار انبوهی از افراد را فراهم می‌سازد.	اطلاعات گردآوری‌شده شاید سطحی و ظاهری باشند؛ وقتی پرسشنامه‌ای کاملاً استانداردسازی شود، تفاوت‌های مهم میان دیدگاه‌های پاسخگویان، پوشیده می‌ماند. شاید پاسخ‌ها صادقانه و درست نباشند.
آزمایش	پژوهشگر می‌تواند تأثیر متغیرهای موردنظر را کنترل کند. تکرار آن برای پژوهشگران بعدی معمولاً آسان است.	بسیاری از جنبه‌های زندگی اجتماعی را نمی‌توان به آزمایشگاه آورد. پاسخ‌ها و واکنش‌های آزمایش‌شوندگان ممکن است تحت تأثیر وضعیت آزمایشی بوده باشد.
پژوهش اسنادی	می‌تواند منبعی برای اطلاعات عمیق و داده‌های مربوط به شمار انبوه مردم باشد که بسته به نوع اسناد مورد مطالعه است. غالباً هنگامی ضرورت پیدا می‌کند که یا مطالعهٔ کاملاً تاریخی در دست داشته باشیم یا مطالعهٔ ما ابعاد تاریخی نیز داشته باشد.	پژوهشگر متکی به منابع موجود است، منابعی که شاید ناقص باشند. شاید نتوان تعیین کرد که منابع موجود تا چه حد نشانگر روندهای واقعی‌اند - مثل بعضی از آمارهای رسمی.

دستفروش خیابانی بودند و در پیاده‌روها کتاب و مجله می‌فروختند؛ بعضی هم چیزهایی را می‌فروختند که از لابلاي زباله‌های این محله پیدا می‌کردند. بقیه متکدی بودند و از رهگذران گدایی می‌کردند.

جامعه‌شناس چگونه «مطالعه» کلیت زندگی خیابانی را آغاز می‌کند؟ دونیه در نخستین گام پژوهش خود با یکی از دستفروشان کتاب به نام حکیم حسن بابِ مراوده و آشنایی را باز کرد. دونیه مشتری پروپاقرص حکیم بود و دیده بود که مردم غالباً دور بساط او جمع می‌شوند و دربارهٔ کتاب‌ها و سیاست و فلسفه بحث می‌کنند. حکیم مثالی از «چهرهٔ مردمی» بود - پای ثابت زندگی پیاده‌رویی که با طیف وسیعی از مردم تماس دائمی دارد. دونیه معتقد بود که نقش حکیم در پیاده‌رو، و داستان تقریباً نامعمول زندگی او (شغل شرکتی خود را رها کرده بود تا در خیابان کتابفروشی کند) دریچهٔ مهمی به روی زندگی پیاده‌رویی در شهرک گرینویچ می‌گشاید.

با این‌که حکیم دربارهٔ موضوع تحقیق بودن خود تردیدهایی داشت، اما سرانجام پذیرفت که با دونیه همکاری کند و به او اجازه داد که دربارهٔ زندگی و کار او بنویسد. دونیه تحقیق میدانی قوم‌نگارانهٔ خود را انجام داد؛ او مدتی را صرف مشاهدهٔ حکیم در کنار بساط کتابفروشی‌اش کرد، و به گفت‌وگوی میان او و مشتریان و گفت‌وگوها و بحث‌های مشتریان با هم گوش سپرد، و شاهد بود که چگونه وجود کتاب می‌تواند موجب بحث و گفت‌وگو در پیاده‌رو شود. دونیه پس از دو سال مشاهده، نگارش پژوهش خود را به صورت دست‌نوشته‌ای دربارهٔ زندگی و فعالیت‌های روزانهٔ یک دستفروش خیابانی و کسانی که برای بحث دربارهٔ کتاب‌ها به سراغ او می‌آمدند، به اتمام رساند.

### بازاندیشی دربارهٔ کانون پژوهش

دست‌نوشتهٔ دونیه برای انتشار پذیرفته شد، اما او راضی نبود. دونیه دست‌نوشتهٔ خود را به حکیم داده بود و نظر او را در مورد آن جويا شده بود - فرآیندی که گاهی آن را «اعتباربخشی پاسخگو» می‌نامند - و یکی از اشاره‌های حکیم او را به فکر انداخته بود. حکیم معتقد بود که دست‌نوشتهٔ دونیه بیش از اندازه به او و بساط کتابفروشی‌اش پرداخته است. او احساس می‌کرد که کانون پژوهش دونیه آن قدر تنگ و محدود شده که سایر پویش‌های مهمی که در پیاده‌رو در جریان است از قلم افتاده‌اند - یعنی مورد حکیم به‌تنهایی برای نشان‌دادن پیچیدگی زندگی اجتماعی در خیابان کافی نیست.

دونیه گفته‌های حکیم را درست می‌دانست و روش ابتکاری و بدیعی برای پیش‌بردن برنامهٔ پژوهش پیشنهاد کرد. او از حکیم دعوت کرد تا همراه با او در سمیناری در دانشگاه کالیفرنیا شرکت کند و دونفری مشترکاً در این سمینار تدریس کنند تا به این ترتیب به تفصیل دربارهٔ جزئیات مطرح شده در دست‌نوشته بحث شود، و گروهی از دانشجویان نیز در این بحث شرکت کنند. در طول

سمینارهایی که دونه و حکیم «زندگی خیابانی و زندگی فکری در امریکای سیاه» را تدریس می‌کردند، کانون پژوهش دونه کامل‌تر شد. دونه دریافت که اتخاذ رهیافت وسیع‌تر و کلی‌تر نسبت به زندگی پیاده‌رویی می‌تواند برخی از محدودیت‌های پژوهش اولیه را برطرف کند. سؤال‌هایی که دانشجویان مطرح می‌کردند رهنمودهای مهمی در این زمینه به دست می‌داد: حکیم کتاب‌هایش را از کجا می‌آورد؟ متکدیان چه نقشی در پیاده‌رو داشتند؟ واکنش ساکنان سفیدپوست محله نسبت به این آدم‌ها چه بود؟ دونه با قراردادن تحقیق خویش در معرض نظر و قضاوت دیگران، توانست رهیافت تازه‌ای برای پژوهش خویش تدوین کند.

### «واردشدن» به‌عنوان مشاهده‌گر مشارکتی

وقتی دونه دوباره به پیاده‌روهای شهرک گرینویچ و بازگشت، دیگر فقط مشاهده‌گر نبود بلکه فعالانه در زندگی روزانه این پیاده‌روها مشارکت داشت. او به کمک حکیم توانست موافقت ماروین را که در خیابان مجاور محله می‌فروخت، جلب کند و در طول تابستان پای بساط مجله‌فروشی ماروین برای او کار کند. ماروین «حامی» حضور دونه در آن خیابان بود و او را به سایر مردانی که رزق و روزی خود را در این خیابان به چنگ می‌آوردند معرفی کرد و اعتماد آن‌ها را نسبت به پژوهش دونه جلب کرد. اما حتی با وجود پشتیبانی ماروین و حکیم، دونه به‌عنوان مشاهده‌گر مشارکتی باز هم با معضلات و چالش‌هایی روبه‌رو شد. فرآیند «واردشدن» به زندگی پیاده‌رو وقت و شکیبایی زیادی لازم داشت. دونه به‌عنوان یک مرد سفیدپوست بسیار فرهیخته و عضو قشر فوقانی طبقه متوسط، موقعیت اجتماعی بسیار متفاوتی با مردان سیاه‌پوست و فقیر و بدنامی داشت که کانون مطالعه او بودند. او می‌دانست که بی‌فایده است تا تلاش کند خود را یکی از آن‌ها «جا بزند» - حتی اگر تلاش می‌کرد که لباس و طرزگفتار خود را تغییر دهد، باز هم یکی از آن‌ها نمی‌شد. در عوض، او همه تلاش خود را وقف این کرد که کم‌کم روابط مبتنی بر احترام متقابل با این مردان پیاده‌روها برقرار کند. او بیش‌تر وقت خود را صرف شنیدن می‌کرد تا حرف‌زدن، و بیش‌تر به صحبت‌های غیررسمی با آن‌ها متکی بود تا به مصاحبه‌های «رسمی». دونه با موافقت این مردان همیشه ضبط‌صوت کوچکی را زیر میز مجله‌ها روشن نگه می‌داشت؛ این مردان کم‌کم با دستگاه ضبط‌صوت انس گرفتند و غالباً داوطلبانه آن را برای دونه راه می‌انداختند، مثلاً وقتی که او در کنار میز نبود یا در محله حضور نداشت.

حضور دونه به تدریج پذیرفته شد و در طول دو سال بعد او به یکی از چهره‌های ثابت پیاده‌رو تبدیل شد. با این‌که او بالاخره موفق شده بود «وارد میدان تحقیق شود» اما به‌خوبی می‌دانست که مدارا کردن با یک مشاهده‌گر مشارکتی لزوماً به معنای اعتماد کردن به او نیست. او می‌دانست که بعضی از مردان آن خیابان نسبت به انگیزه‌های پنهانی پژوهش او مظنون بودند و خیال می‌کردند او می‌خواهد با نوشتن کتابی درباره زندگی آن‌ها پول و پله‌ای به هم بزند. دیگران حسن‌نیت او را قبول داشتند اما او را خام و ساده‌لوح می‌دانستند که بنابراین «هدف» مشروعی برای بهره‌کشی بود. در

اوایل حضور دونه در این خیابان، متکدیان مرتباً به سراغ او می‌آمدند و از او تقاضای مبالغ ناچیز پول می‌کردند چون او را یک «غریبه پولدار» می‌پنداشتند. هرچند خود او هزینه تحقیق را برعهده داشت و پول زیادی برای خرج کردن در اختیار نداشت، اما نمی‌توانست به چنین درخواست‌هایی جواب رد بدهد. دونه احساس می‌کرد به دام افتاده است - چگونه می‌توانست قصد و نیت خود را به‌عنوان یک پژوهشگر و همچنین احترام عمیق خود را نسبت به مبارزه هرروزی آن‌ها برای کسب معاش به آن‌ها بفهماند بی‌آنکه هر روز مقدار زیادی پول خرد یا اسکناس بین آن‌ها پخش کند؟ او با دشواری و سختی فراوان بالاخره یاد گرفت که چگونه در مقابل تقاضای پول «نه» بگوید، اما با کمال میل هر کمک دیگری را که مقدور باشد، مثل دادن مشاوره‌های حقوقی یا کمک به آن‌ها در معامله با زمینداران در اختیارشان بگذارد. دونه دریافت که یکی از دشوارترین چالش‌هایی که به‌عنوان یک قوم‌نگار در یک اجتماع محروم پیش روی اوست این است که دریابد وقت مناسب برای دخالت کردن در زندگی این مردم، که بخش اصلی پژوهش او بود، چه هنگام است.

#### چاپ و انتشار قوم‌نگاری: گمنامی، جلب رضایت و روابط قدرت

همه پژوهش‌هایی که با انسان‌ها سروکار دارند می‌توانند مسائل اخلاقی ایجاد کنند. دونه درباره هدف پژوهش خویش و درباره هویت خویش به‌عنوان یک جامعه‌شناس با مردان این خیابان صادق بود، اما او باید نسبت به مسائل اخلاقی انتشار یافته‌های پژوهشی خود نیز دقت و وسواس به‌خرج می‌داد. نتایج منتشرشده مطالعات قوم‌نگاری ممکن است موجب آزردهی سوزهای این مطالعات شود، چون ممکن است آن‌ها به‌نحوی تصویر شده باشند که برایشان خوشایند نباشد یا شاید به این دلیل که ایستارها و رفتارهایی که آن‌ها ترجیح می‌دادند خصوصی و محرمانه بماند، برملا شده باشد. این مسئله در پژوهش دونه نیز معضل بالقوه‌ای به حساب می‌آمد: دست‌نوشته او به تفصیل و با شرح جزئیات به موضوعاتی مثل ادرارکردن در ملأعام، آزار و اذیت زنان عابر، اعتیاد به الکل و مواد مخدر، و تعارض با پلیس محلی پرداخته بود. افراد مورد مطالعه دونه اشخاصی آسیب‌پذیر و نسبتاً بی‌قدرت بودند؛ اگر این کتاب به چاپ می‌رسید، برای آن‌ها بسیار دشوار بود که به محتوا و مضامین آن «پاسخ دهند».

دونه برای انتشار یافته‌های خود در کتاب پیاده‌رو<sup>۱</sup> (Duneier 1999) از روش مورد علاقه بعضی از جامعه‌شناسان که نام و نشانی‌های افراد توصیف‌شده در اثر خویش را پوشیده نگه می‌دارند، فاصله گرفت. او معتقد بود که فاش‌گفتن هویت‌های واقعی افراد مورد مطالعه موجب ارتقای سطح علمی کار او و میزان مسئولیت‌پذیری آن خواهد شد. علاوه براین، طبق نظر دونه، مردان این پیاده‌رو پروای افشای هویت‌های خود را نداشتند؛ حتی بعضی از آن‌ها بدشان نمی‌آمد که حرف‌ها و عکس خود را در یک کتاب چاپ‌شده ببینند. با این حال، دونه برای اجرای قصد خود مبنی بر

## اصطلاحات آماری

در پژوهش‌های جامعه‌شناختی غالباً برای تحلیل نتایج پژوهش از فنون آماری استفاده می‌شود. برخی از این فنون و روش‌های آماری بسیار پیشرفته و پیچیده‌اند، اما درک فنی که بیش از بقیه کاربرد دارند، آسان‌تر است. فنی که بیش‌ترین کاربرد را در پژوهش‌های جامعه‌شناختی دارند عبارت‌اند از سنجه‌های گرایش به مرکز<sup>۱</sup> (روش‌های محاسبه مقادیر متوسط) و ضریب‌های همبستگی<sup>۲</sup> (سنجه‌های میزان رابطه‌ای که پیوسته بین یک متغیر با متغیر دیگر وجود دارد).

سه روش برای محاسبه مقادیر متوسط وجود دارد، که هر یک مزیت‌ها و نقص‌هایی دارند. برای مثال، میزان ثروت شخصی سیزده نفر (شامل تمام دارایی‌ها مثل خانه، اتومبیل، حساب‌های بانکی و سرمایه‌گذاری‌ها) را در نظر بگیرید. فرض کنید جمع دارایی‌های هر یک از آن‌ها به شرح زیر است:

۱. ۵۰۰ (صفر) پوند	۶. ۴۰,۰۰۰ پوند	۱۱. ۲۰۰,۰۰۰ پوند
۲. ۵,۰۰۰ پوند	۷. ۴۰,۰۰۰ پوند	۱۲. ۴۰۰,۰۰۰ پوند
۳. ۱۰,۰۰۰ پوند	۸. ۸۰,۰۰۰ پوند	۱۳. ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ پوند
۴. ۲۰,۰۰۰ پوند	۹. ۱۰۰,۰۰۰ پوند	
۵. ۴۰,۰۰۰ پوند	۱۰. ۱۵۰,۰۰۰ پوند	

میانگین<sup>۳</sup> یا همان مقدار متوسطی که می‌شناسیم مطابقت دارد، که در این‌جا با جمع‌زدن ثروت شخصی هر سیزده نفر و تقسیم‌کردن آن بر تعداد کل افراد، یعنی ۱۳، به دست می‌آید. جمع کل معادل ۱۱,۰۸۵,۰۰۰ پوند است که اگر آن را بر سیزده تقسیم کنیم به میانگین ۸۵۲,۶۹۲ پوند می‌رسیم. محاسبه میانگین اغلب مفید است زیرا براساس همه داده‌های موجود به دست می‌آید. اما در جاهایی که یک مورد، یا فقط چند مورد معده، تفاوت زیادی با اکثریت موارد داشته باشند، میانگین می‌تواند گمراه‌کننده باشد. در مثال بالا، میانگین در واقع سنجه چندان مناسبی برای گرایش به مرکز نیست چون وجود یک رقم بسیار بزرگ، یعنی ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ پوند، موجب مخدوش شدن همه داده‌های دیگر می‌شود. در نتیجه ممکن است میانگین این تصور را ایجاد کند که اکثر این افراد بسیار بیش از آنچه واقعیت دارد صاحب ثروت‌اند.

در چنین مواردی می‌توان یکی از دو سنجه دیگر گرایش به مرکز را به کار برد. نما<sup>۴</sup> عددی است که در مجموعه داده‌های معینی، دارای بالاترین فراوانی است. در مثال فوق، این عدد ۴۰,۰۰۰ پوند است. اشکال نما این است که کل توزیع داده‌ها، یعنی دامنه همه اعداد، را دربر نمی‌گیرد. موردی که بیش‌ترین فراوانی را در مجموعه اعداد معینی به خود اختصاص می‌دهد لزوماً معرف نحوه توزیع کل این اعداد نیست، و بنابراین شاید «مقدار متوسط» چندان مفیدی نباشد. در این مثال، اشکال در این است که رقم ۴۰,۰۰۰ پوند بیش از حد به حد پایین این اعداد نزدیک است.

1. central tendency

2. correlation coefficients

3. mean

4. mode

سومین سنجه گرایش به مرکز، میانه<sup>۱</sup> است، یعنی عددی که درست در وسط هر مجموعه‌ای از اعداد قرار می‌گیرد. در مثال ما، میانه همان عدد هفتم یعنی ۴۰,۰۰۰ پوند است. در این مثال تعداد ارقام فرد است. اگر تعداد زوج باشد - مثلاً میزان ثروت دوازده نفر را داشتیم - باید میانگین دو مورد وسطی یعنی اعداد ششم و هفتم را محاسبه می‌کردیم تا میانه به دست آید. میانه، همچون نما، هیچ تصویری از دامنه واقعی داده‌های مورد سنجش به ما نمی‌دهد.

گاهی ممکن است پژوهشگر از بیش از یک سنجه گرایش به مرکز استفاده کند تا تصویر گمراه‌کننده‌ای از مقدار متوسط داده‌ها به دست ندهد. اما پژوهشگران غالباً انحراف معیار<sup>۲</sup> داده‌های مورد نظر را محاسبه می‌کنند. انحراف معیار یکی از روش‌های محاسبه میزان پراکندگی<sup>۳</sup>، یا دامنه تغییرات مجموعه‌ای از اعداد است - که در این مثال از صفر تا ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ پوند تغییر می‌کند.

ضریب‌های همبستگی روش مفیدی برای بیان این مطلب‌اند که دو (یا چند) متغیر تا چه حد ارتباط و اتصال نزدیکی با یکدیگر دارند. هرگاه تغییرات دو متغیر کاملاً با هم هماهنگ باشد، یعنی کاملاً همبسته باشند، می‌توانیم از وجود همبستگی مثبت کامل سخن بگوییم - که به صورت ضریب همبستگی +۱ بیان می‌شود. در مواردی که هیچ رابطه و پیوندی بین دو متغیر یافت نمی‌شود (یعنی اصلاً هیچ ارتباط پایداری نداشته باشند) ضریب همبستگی صفر است. همبستگی منفی کامل که به صورت -۱ بیان می‌شود، هنگامی وجود دارد که رابطه دو متغیر با یکدیگر کاملاً معکوس است. همبستگی‌های کامل هرگز در علوم اجتماعی یافت نمی‌شود. همبستگی‌هایی که در سطح ۰/۶ یا بیش‌تر باشند، چه مثبت چه منفی، معمولاً نشانه وجود ارتباط قوی بین متغیرهای مورد تحلیل دانسته می‌شوند. چنین همبستگی‌های مثبتی ممکن است، مثلاً، بین طبقه اجتماعی فرد و رفتار انتخاباتی فرد یافت شود.

دست‌کشیدن از اصل گمنامی، دقت و وسواس زیادی به خرج داد تا مطمئن شود همه کسانی که در کتاب وی ذکری از آن‌ها رفته است به خوبی اطلاع دارند که چه چیزی درباره آن‌ها گفته شده است. او نسخه‌ای از دست‌نوشته نهایی را به اتاق هتلی نزدیک همان پیاده‌رو برد و از تک‌تک اشخاصی که در کتاب او یاد شده بودند، دعوت کرد که به آن‌جا بروند و همه مطالب مربوط به خویش را مرور کنند. در موارد زیادی، این کار بسیار دشوار بود. بیش‌تر این مردان به بحث و استدلال‌های موجود در کتاب چندان توجهی نداشتند و بیش‌تر به فکر قیافه خود در عکس‌ها بودند. دونه دریافت که تلاش‌های او برای «احترام‌گذاشتن» به این افراد و نشان‌دادن کتاب به آن‌ها غالباً نتیجه معکوس داشته و او حس کرده است که انگار برنامه و دستورالعمل دلخواه خود را به مجموعه مخاطبان بی‌میلی تحمیل می‌کند. هرچند که این کار مستلزم تلاش و تقلائی زیادی بود اما دونه معتقد بود که اگر بخواهد با این مردان خیابانی روراست باشد، چاره‌ای جز این ندارد.

1. median

2. standard deviation

3. degree of dispersal



دونیه در جریان پژوهش خویش کاملاً نسبت به تفاوت‌های نژادی، طبقاتی و منزلتی خودش با مردان پیاده‌رو واقف بود. با این حال، او حتی در دست‌نوشته‌های نهایی نیز می‌دید که نمی‌توان روابط قدرت میان خودش - مؤلف - و این مردان را که موضوع مطالعه او بودند، نادیده بگیرد. از نظر او اهمیت زیادی داشت که این مردان فرصتی برای پاسخ‌گفتن به پژوهش او داشته باشند، به همین جهت از حکیم دعوت کرد که پس‌گفتاری بر کتاب پیاده‌رو بنویسد. با این‌که یقیناً حکیم نمی‌توانست از طرف همه مردان آن محله سخن بگوید، اما او از همان آغاز کار در این پژوهش شرکت داشت و می‌توانست دیدگاهی متفاوت با دیدگاه پژوهشگر ارائه دهد.

دونیه همچنین از سنت دیرینه دانشوران سفیدپوستی که از کلام و تصویر سیاه‌پوستان فقیر به نفع مقاصد خویش استفاده می‌کردند، آگاه بود. برای دونیه اهمیت زیادی داشت که پژوهش او ادامه‌دهنده این نوع استثمار و بهره‌کشی علمی نباشد؛ او با برخی تدابیر حقوقی کاری کرد که با مردان سیاهی که در کتاب او یاد شده بودند، در عواید فروش کتاب شریک شود. دونیه می‌دانست که کنش‌ها و اعمال پژوهشگر اجتماعی نمی‌تواند منفک از متن و زمینه‌های تاریخی و فرهنگی بزرگ‌تری باشد که این کنش‌ها در آن رخ می‌دهد. او اصرار داشت که نقش او در مقام جامعه‌شناس باید در فائق آمدن بر تفکیک میان برخوردار و نابرخوردار در فضای شهری محل کار او سهمی داشته باشد - نه این‌که آن را تشدید کند.

### نتیجه: تأثیر و نفوذ جامعه‌شناسی

پژوهش جامعه‌شناختی اغلب مورد علاقه و توجه بسیاری از کسانی است که بیرون از اجتماع روشنفکری جامعه‌شناسان هستند، و نتایج این پژوهش‌ها نیز غالباً به صورت گسترده‌تری نشر و اشاعه می‌یابند. باید تأکید کرد که جامعه‌شناسی فقط مطالعه صرف جوامع مدرن نیست بلکه عنصر ضروری و مهمی در ادامه حیات این جوامع است. برای مثال، دگرگونی‌هایی را در نظر بگیرید که بر ازدواج، گرایش‌های جنسی و خانواده اثر می‌گذارند. در میان مردمی که در جامعه مدرن زندگی می‌کنند کم‌تر کسی پیدا می‌شود که هیچ چیز درباره این تغییر و تحولات نداند و این دانش و اطلاع عمومی نتیجه سرریز شدن و نشست‌کردن پژوهش‌های جامعه‌شناختی به پایین و بین مردم است. طرز تفکر و رفتار ما به شیوه پیچیده و پرطرفتی تحت تأثیر معرفت جامعه‌شناختی قرار می‌گیرد، و به این ترتیب خود عرصه کندوکاوهای جامعه‌شناختی را تغییر شکل می‌دهد.

نباید شگفت‌زده شویم که یافته‌های جامعه‌شناختی غالباً با باورهای عقل سلیمی متعارف همبستگی نزدیکی دارند. دلیل این امر آن نیست که جامعه‌شناسی به یافته‌هایی می‌رسد که خودمان از قبل می‌دانستیم؛ بلکه قضیه از این قرار است که پژوهش جامعه‌شناختی به‌طور مداوم بر دانش عقل سلیمی ما درباره ماهیت واقعی جامعه تأثیر می‌گذارد.

### خواندن جدول

به هنگام خواندن متون جامعه‌شناسی به‌وفور با جدول‌ها برخورد خواهید کرد. گاهی آن‌ها بسیار پیچیده به‌نظر می‌رسند، اما اگر از چند اصل اساسی زیر پیروی کنید، فهمیدن معنای آن‌ها آسان خواهد شد؛ اگر بیش‌تر تمرین کنید می‌توانید این کار را به صورت خودکار انجام دهید. تسلیم این وسوسه نشوید که جدول‌ها را نادیده بگیرید؛ جدول‌ها حاوی اطلاعات فشرده‌ای هستند که می‌توان آن‌ها را سریع‌تر از کلمات «فراغت کرد». اگر در خواندن جدول‌ها مهارت پیدا کنید، می‌توانید ارزیابی کنید که نتیجه‌گیری‌های نویسنده دربارهٔ مطالب مورد بحث واقعاً تا چه اندازه موجه‌اند.

۱. عنوان جدول را با دقت و به‌طور کامل بخوانید. عناوین بسیاری از جدول‌ها نسبتاً دراز و طولانی و نشان‌دهندهٔ تلاش پژوهشگر برای بیان درست و دقیق ماهیت اطلاعات مندرج در جدول است. عنوان جدولی که در این جا آورده‌ایم نخست موضوع جدول را بیان می‌کند، دوم این واقعیت را که در این جدول اطلاعاتی برای مقایسه ارائه شده، و سوم این واقعیت را که اطلاعات فقط برای تعداد محدودی از کشورها ارائه شده است.

۲. در گوشه و کنار [مخصوصاً زیر] جدول به دنبال توضیح یا یادداشت‌هایی دربارهٔ داده‌ها بگردید. در پایین جدول ما، یادداشتی در زیر ستون اصلی وجود دارد حاکی از این‌که داده‌های جدول فقط اتومبیل‌های دارای پروانه را دربرمی‌گیرد. این نکتهٔ مهمی است، چون ممکن است در بعضی کشورها نسبت اتومبیل‌های دارای پروانهٔ مالکیت رسمی کم‌تر از کشورهای دیگر باشد. این یادداشت‌ها ممکن است بیانگر چگونگی گردآوری اطلاعات باشند یا توضیح دهند که چرا اطلاعات به این شکل نمایش داده شده‌اند. اگر داده‌های جدول توسط خود پژوهشگر گردآوری نشده و برپایهٔ یافته‌هایی باشد که در اصل در جای دیگری گزارش شده‌اند، منبع جدول نیز داده خواهد شد. منبع جدول گاهی می‌تواند دال بر این باشد که اطلاعات جدول احتمالاً تا چه حد قابل اطمینان‌اند، و به‌علاوه نشان می‌دهد که برای یافتن داده‌های اصلی به کجا باید مراجعه کرد. در جدول ما، یادداشت مربوط به منبع نشان می‌دهد که داده‌ها از چند منبع گرفته شده‌اند.

۳. عناوین بالای ردیف‌ها و کنار ستون‌های جدول را بخوانید. این عناوین به شما می‌گویند که در هر ردیف و ستون چه نوع اطلاعاتی وجود دارد. به هنگام خواندن جدول، ضمن نگاه کردن به اعداد و ارقام، باید این عنوان‌ها را به‌خاطر داشت. در مثال ما عنوان‌های ستون سمت راست، نشانگر کشورهای موردنظرند و عنوان‌های بالای ردیف‌ها، سال‌های خاصی را نشان می‌دهند که میزان مالکیت اتومبیل برای آن داده شده است.

۴. واحدهای اندازه‌گیری یا شمارش را مشخص کنید؛ ارقام درون جدول ممکن است نشان‌دهندهٔ فراوانی یا تعداد موارد، درصدها، مقادیر متوسط یا سنجه‌های دیگر باشند. گاهی شاید بهتر باشد که اعداد را به‌صورتی درآوردید که برای شما مفیدتر است: برای مثال، اگر درصدها داده نشده باشد، شاید محاسبهٔ آن‌ها خالی از فایده نباشد.

۵. توجه کنید که از اطلاعات مندرج در جدول به چه نتیجه‌گیری‌هایی می‌توان رسید. اکثر جداول مورد شرح و بحث خود نویسندهٔ مطلب قرار می‌گیرند، و باید چیزهایی را که او می‌گوید مسلماً

جدول نمونه. مالکیت اتومبیل: مقایسه‌هایی بین چند کشور

تعداد اتومبیل‌ها به ازای هر ۱۰۰۰ فرد بزرگسال<sup>a</sup>

۱۹۷۱	۱۹۸۱	۱۹۸۴	۱۹۸۹	۱۹۹۳ به بعد	
۱۲	۷۸	۸۴	۹۸	—	برزیل
۱۹	۴۵	۵۶	۶۷	—	شیلی
۱۴۱	۲۰۲	۲۲۶	۲۲۸	—	ایرلند
۲۶۱	۳۴۸	۳۶۰	۴۷۵	۴۲۰	فرانسه
۳۰	۹۴	۱۱۶	۱۵۰	—	یونان
۲۱۰	۳۲۲	۳۵۹	۴۲۴	۵۰۰	ایتالیا
۱۰۰	۲۰۹	۲۰۷	۲۸۶	۳۰۰	ژاپن
۲۹۱	۳۴۸	۴۴۵	۴۴۵	۴۱۰	سوئد
۲۲۴	۳۱۷	۳۴۳	۳۶۶	۳۶۰	بریتانیا
۴۴۸	۵۳۶	۵۴۰	۶۰۷	۵۷۰	امریکا
۲۴۷	۳۸۵	۳۱۲	۴۷۹	۴۷۰ <sup>b</sup>	آلمان غربی

a: فقط شامل اتومبیل‌های دارای پروانه مالکیت.

b: آلمان متحد در ۱۹۹۳ مدنظر است.

منبع: International Road Federation, United Nations Annual Bulletin of Transport Statistics, reported in *Social Trends* (1987), p. 68; Statistical Office of the European Community, *Basic Statistics of the Community* (Luxembourg: European Union, 1991); data for 1993 or latest from *The Economist, Pocket World in Figures*, 1996.

به‌خاطر سپرد. اما شما هم باید از خودتان پرسید که چه مباحث و پرسش‌های دیگری از بطن این داده‌ها ممکن است بیرون بیاید.

در این جدول نمونه می‌توانیم چند روند جالب توجه ببینیم. نخست این‌که، میزان مالکیت اتومبیل تفاوت درخور توجهی بین کشورهای مختلف دارد: تعداد اتومبیل‌ها به‌ازای هر ۱۰۰۰ نفر در ایالات متحده تقریباً ده‌برابر بیش‌تر از شیلی است. دوم این‌که پیوند آشکاری بین مالکیت اتومبیل و سطح ثروت و رفاه یک کشور وجود دارد. درواقع، احتمالاً می‌توانستیم از میزان مالکیت اتومبیل به‌منزله معرف خامی برای رفاه و ثروت کشورها استفاده کنیم. سوم این‌که، تقریباً در همه کشورهای فوق، میزان مالکیت اتومبیل از ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۹ افزایش یافته است، هرچند در بعضی از کشورها میزان این افزایش بیش از بقیه است — که احتمالاً نشانگر تفاوت میان کشورها در دستیابی به رشد اقتصادی است. چهارم این‌که، این داده‌ها را باید در چشم‌انداز سیاسی وسیع‌تری نگریست. برای مثال، کاهش نسبی مالکیت اتومبیل در آلمان در سال ۱۹۹۳ بازتابی از فرآیند وحدت آلمان شرقی و غربی است.

پنجم این‌که باید به منابع داده‌ها نیز توجه کرد. به‌عنوان مثال، ارقام کوچک‌تر سال ۱۹۹۳ در مقایسه با ۱۹۸۹ برای بریتانیا، فرانسه، سوئد و ایالات متحده امریکا شاید تا حدی به‌علت تفاوت منابع جدول باشد. مطالعه و کار با داده‌ها مستلزم دقت و احتیاط است و چه بهتر که آمارهای مختلف با هم مقایسه و کنترل شوند.

### خلاصه مطالب

۱. جامعه‌شناسان برای تحقیق درباره زندگی اجتماعی، پرسش‌های جداگانه‌ای طرح می‌کنند و سعی می‌کنند با پژوهشی سیستماتیک به این پرسش‌ها پاسخ دهند. این پرسش‌ها ممکن است واقعی، تطبیقی، تکوینی یا نظری باشند.
۲. جامعه‌شناسی، از نظر بنیانگذارانش، یک علم است به این معنا که دارای روش‌های سیستماتیک تحقیق است و نظریه‌ها را در پرتو شواهد تجربی و استدلال منطقی ارزیابی می‌کند. اما جامعه‌شناسی را نمی‌توان مستقیماً از روی علوم طبیعی الگوبرداری کرد، چون مطالعه رفتار انسان از جهات اساسی با مطالعه جهان طبیعی تفاوت دارد.
۳. همه پژوهش‌ها با یک مسئله پژوهشی آغاز می‌شوند که مایه دغدغه خاطر یا کنجکاوی محقق می‌شود. مسائل پژوهشی ممکن است از شکاف‌های موجود در دانش فعلی یا بحث و جدل‌های نظری یا معضلات عملی در جهان اجتماعی نشئت بگیرند. برای بسط و پروراندن استراتژی‌های پژوهشی چندمرحله عمده و آشکار را می‌توان از هم تمییز داد - هرچند که این مراحل در پژوهش‌های واقعی به‌ندرت کاملاً و دقیقاً رعایت می‌شود.
۴. رابطه علی بین دو رویداد یا وضعیت رابطه‌ای است که در آن یکی از این رویدادها یا وضعیت‌ها موجب پیدایش دیگری می‌شود. این قضیه مسئله‌برانگیزتر از چیزی است که در وهله اول به نظر می‌رسد. علیت را باید از همبستگی تمییز داد، همبستگی به معنای وجود رابطه منظم بین دو متغیر است، متغیر نیز به معنای صفتی است که امکان مقایسه آن بین موارد مشاهده‌شده وجود دارد مثل سن، میزان جرم، درآمد و غیره. همچنین باید بین متغیرهای مستقل و متغیرهای وابسته‌ای که از آن‌ها تأثیر می‌پذیرند، تمایز بگذاریم. جامعه‌شناسان اغلب با استفاده از کنترل‌ها سعی می‌کنند سایر عوامل را ثابت نگه دارند و روابط علت و معلولی را جدا و مشخص کنند.
۵. روش‌های تحقیق به چگونگی انجام پژوهش مربوط می‌شود. در قوم‌نگاری، پژوهشگر مدت زمان درازی را با گروه یا اجتماع مورد مطالعه خویش سپری می‌کند. روش دوم موسوم به پژوهش پیمایشی، شامل ارسال یا اجرای پرسشنامه روی گروه نمونه‌ای از جمعیت‌های بزرگ‌تر است. در پژوهش‌های اسنادی از مطالب چاپ‌شده استفاده می‌شود، از آرشیوها تا سایر منابع، و اطلاعات مورد نیاز پژوهش از آن‌ها جمع‌آوری می‌شود. سایر روش‌ها عبارت‌اند از روش آزمایشی، استفاده از تاریخچه‌های زندگی، تحلیل تاریخی و پژوهش تطبیقی.
۶. هریک از روش‌های پژوهشی محدودیت‌های خاص خود را دارد. به همین دلیل، پژوهشگران غالباً دست به ترکیب دو یا چند روش در کار خویش می‌زنند و از هریک برای تکمیل و کنترل اطلاعات به‌دست‌آمده از

سایر روش‌ها، استفاده می‌کنند. این روش را مثلث‌بندی می‌نامند. بهترین نمونه‌هایی که از مطالعات جامعه‌شناختی سراغ داریم، ترکیبی از دیدگاه‌های تاریخی و تطبیقی هستند.

۷. پژوهش جامعه‌شناختی پژوهشگر را غالباً با بن‌بست‌های اخلاقی مواجه می‌کند. چنین مسائلی با هنگامی پیش می‌آید که سوژه‌های پژوهش توسط پژوهشگر فریب داده شوند، یا وقتی که انتشار یافته‌های تحقیق آثار و عواقبی برای زندگی یا عواطف افراد مورد مطالعه داشته باشد. هیچ راه کاملاً رضایت‌بخشی برای حل و فصل این مسائل وجود ندارد، اما همه پژوهشگران باید نسبت به این‌گونه مسائل اخلاقی آگاه و حساس باشند.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیش‌تر

۱. اگر اکثر برنامه‌های پژوهشی از مسائل پژوهشی آغاز می‌شوند، چه کسی تصمیم می‌گیرد که این مسائل چیستند؟
۲. چرا مشخص ساختن فرضیه‌هایی که بتوان آن‌ها را تأیید یا رد کرد تا این حد اهمیت دارد؟
۳. چرا روند فرآیند پژوهش به‌ندرت طبق برنامه پیش می‌رود؟
۴. پژوهشگر چگونه می‌تواند امکان خطا و/یا سوگیری را به حداقل برساند؟
۵. آیا بعضی از روش‌های پژوهش علمی‌تر از بقیه‌اند؟
۶. چرا تشخیص تمایز میان همبستگی و علیت تا این حد ضروری و حیاتی است؟

### برای مطالعه بیش‌تر

Martin Hammersley and Paul Atkinson, *Ethnography: Principles in Practice* (London: routledge, 1995).

Lee Harvey, Morag MacDonald and Anne Devany, *Doing Sociology* (London: Macmillan 1992).

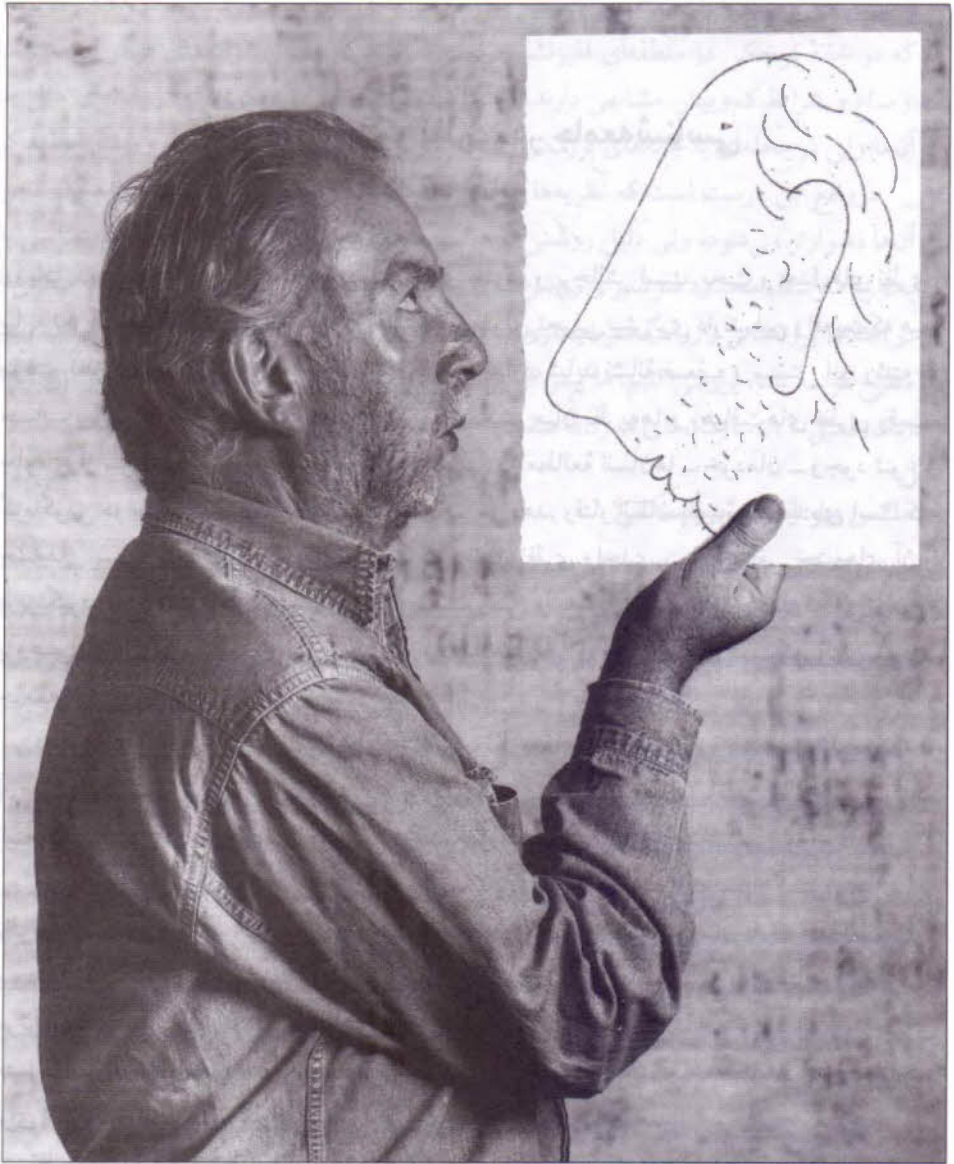
Charles Ragin, *Constructing Social Research: The Unity and Diversity of Method* (Thousand Oaks, Calif.: Pine Forge Press, 1994).

### نشانی‌های اینترنتی

- |   |  |
|---|--|
| <a href="http://www.bids.ac.uk">http://www.bids.ac.uk</a>                             | مخزن اطلاعات و خدمات داده‌ها                         |
| <a href="http://bubl.ac.uk/admin/purpose.htm">http://bubl.ac.uk/admin/purpose.htm</a> | BUBL - خدمات اطلاعات ملی برای اجتماع دانشگاهیان      |
| <a href="http://census.ac.uk">http://census.ac.uk</a>                                 | شاهراه اطلاعاتی سرشماری                              |
| <a href="http://www.irc.essex.ac.uk">http://www.irc.essex.ac.uk</a>                   | مؤسسه پژوهش اجتماعی و اقتصادی (ESRC) و دانشگاه ایسکس |
| <a href="http://www.mori.com">http://www.mori.com</a>                                 | پژوهش‌های بازار و افکار عمومی بین‌المللی (MORI)      |
| <a href="http://www.sosig.ac.uk">http://www.sosig.ac.uk</a>                           | شاهراه اطلاعاتی علوم اجتماعی                         |

## ۲۱ تفکر نظری در جامعه‌شناسی

- ۹۵۷ ..... ماکس وبر: اخلاق پروتستانی
- ۹۶۰ ..... دوراهی‌های نظری
- ۹۶۲ ..... دوراهی ۱: ساختار و کنش
- ۹۶۵ ..... دوراهی ۲: وفاق و تضاد
- ۹۶۷ ..... دوراهی ۳: مسئله جنسیت
- ۹۷۰ ..... دوراهی ۴: شکل‌گیری جهان مدرن
- ۹۷۳ ..... نظریه‌های جدیدتر
- ۹۷۳ ..... نظریه پست‌مدرنیستی
- ۹۷۴ ..... میشل فوکو
- ۹۷۶ ..... سایر دیدگاه‌ها
- ۹۷۷ ..... یورگن هابرماس: دموکراسی و حوزه عمومی
- ۹۷۸ ..... اولریش بک: جامعه مخاطره‌آمیز
- ۹۸۰ ..... مانوئل کاستلز: اقتصاد شبکه‌ای
- ۹۸۱ ..... آنتونی گیدنز: تأمل‌گری اجتماعی
- ۹۸۳ ..... نتیجه
- ۹۸۳ ..... خلاصه مطالب
- ۹۸۴ ..... پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر
- ۹۸۴ ..... برای مطالعه بیشتر



## فصل ۲۱: تفکر نظری در جامعه‌شناسی

ارزیابی دیدگاه‌های نظری در جامعه‌شناسی کاری سترگ و پرچالش است. بحث و جدل‌های نظری، بنا به تعریف، انتزاعی‌تر از مناقشه‌هایی است که محتوای تجربی بیش‌تری دارند. این واقعیت که هیچ موضع نظری واحدی بر کل جامعه‌شناسی سیطره ندارد، شاید نشانه ضعف و سستی این رشته به حساب بیاید. اما ابداً چنین نیست. برعکس، کشمکش میان نظریه‌ها و رهیافت‌های نظری رقیب، جلوه‌ای از سرزندگی و پویایی جامعه‌شناسی است. در مطالعه انسان‌ها - خودمان - وجود تنوع و گوناگونی در نظریه‌ها ما را از جزم‌اندیشی نجات می‌دهد. رفتار انسان پدیده پیچیده‌ای است که جنبه‌های بسیار متعددی دارد، و بعید است که دیدگاه نظری واحدی بتواند تمامی جنبه‌های آن را دربرگیرد. تنوع و گوناگونی در تفکر نظری، منبع غنی و پرمایه اندیشه‌هایی است که می‌توان در پژوهش‌ها از آن بهره گرفت، و نیز برانگیزنده استعداد‌های خلاق و نوآورانه‌ای است که برای پیشرفت جامعه‌شناسی بسیار ضروری‌اند.

در بسیاری از حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی، نظریه‌های بی‌شماری پروارنده شده‌اند. بعضی از آن‌ها با دقت بسیار زیادی تدوین شده‌اند، و حتی گاهی در قالب روابط ریاضی مطرح می‌شوند - البته این موضوع در سایر علوم اجتماعی (خصوصاً اقتصاد) بیش از جامعه‌شناسی رواج دارد. دسته‌ای از نظریه‌ها می‌کوشند چنان وسعتی به تبیین‌های خود بدهند که بسیار گسترده‌تر از سایر نظریه‌ها است، و عقاید مختلفی در این زمینه وجود دارد که برای جامعه‌شناسان تا چه حد مطلوب یا سودمند است که خود را مشغول تلاش‌های نظری بسیار کلان و پردامنه کنند. برای مثال، رابرت کی. مرتن، جامعه‌شناس آمریکایی، اصرار دارد که جامعه‌شناسان باید تمام توجه خود را روی چیزی متمرکز سازند که او نظریه‌های بُرد متوسط<sup>۱</sup> می‌نامد (Merton 1957). جامعه‌شناسان به‌جای تلاش برای خلق طرح‌های متکبرانه نظری، باید فروتنی بیش‌تری به خرج دهند.

نظریه‌های بُرد متوسط آن‌قدر محدود و مشخص‌اند که بتوان با پژوهش تجربی آن‌ها را مستقیماً آزمون کرد، و درعین حال به‌قدری کلی‌اند که طیفی از پدیده‌های مختلف را دربرگیرند. نظریه

1. theories of middle range



محرومیت نسبی یکی از این نوع نظریه‌ها به‌شمار می‌آید. طبق این نظریه، چگونگی ارزیابی مردم از اوضاع و شرایط زندگی‌شان، به این بستگی دارد که خود را با چه کسانی مقایسه می‌کنند. بنابراین، احساس محرومیت رابطه مستقیمی با سطح و درجه فقر مادی افراد ندارد (نک. صفحه ۴۴۸). خانواده‌ای که در خانه کوچکی در منطقه‌ای فقیرنشین زندگی می‌کند که همه خانواده‌های دیگر آن منطقه نیز اوضاع و شرایط کم‌وبیش مشابهی دارند، احتمالاً کم‌تر از خانواده دیگری که در خانه‌ای مثل خانه آن‌ها ولی در محله‌ای با خانه‌های بزرگ‌تر و مرفه‌تر زندگی می‌کند، احساس محرومیت خواهد کرد. در واقع این درست است که نظریه‌ها هر قدر فراخ‌دامنه‌تر و جاه‌طلبانه‌تر باشند، آزمون تجربی آن‌ها دشوارتر می‌شود، ولی دلیل روشنی در دست نیست که چرا تفکر نظری در جامعه‌شناسی باید به «برد متوسط» محدود شود. برای روشن شدن مطلب، بگذارید برای مثال نظریه‌ای را که ماکس وبر در اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری (Weber 1976؛ نخستین بار در ۵-۱۹۰۴ به چاپ رسید) مطرح کرده است، بررسی کنیم. ما پیش از این در فصل‌های قبلی نیز به این اثر پرآوازه اشاره کرده‌ایم (نک. فصل ۱۲ «سازمان‌های مدرن»، صفحه ۵۰۰، و فصل ۱۷ «دین» صفحات ۱-۷۸۰).

### ماکس وبر: اخلاق پروتستانی

وبر در اخلاق پروتستانی به مصاف مسئله‌ای بنیادی می‌رود: چرا سرمایه‌داری در غرب پدید آمد و هیچ‌جای دیگری پا نگرفت؟ به مدت حدود سیزده قرن پس از سقوط امپراتوری روم باستان، تمدن‌های دیگری در تاریخ جهان وجود داشتند که بسیار برجسته‌تر و مهم‌تر از تمدن غرب بودند. در واقع، اروپا منطقه نسبتاً بی‌اهمیتی بود، درحالی‌که چین، هند، و امپراتوری عثمانی در خاور نزدیک همگی قدرت‌های بزرگی به‌شمار می‌رفتند. خصوصاً چین از جهت سطح توسعه اقتصادی و فناوری، فرسنگ‌ها از غرب جلوتر بود. چه شد که از سده هفدهم به بعد موج عظیم پیشرفت اقتصادی در اروپا به راه افتاد؟

بنا به استدلال وبر، برای پاسخ‌گفتن به این پرسش ما باید نشان دهیم که چه چیزی وجه تمایز صنعت مدرن با انواع پیشین فعالیت اقتصادی است. میل به ثروت‌اندوزی در بسیاری از تمدن‌های مختلف دیده می‌شود و تبیین این امر چندان دشوار نیست: مردم ثروت را به دلیل آسایش، امنیت، قدرت و لذتی که به ارمغان می‌آورد، ارج نهاده‌اند. آن‌ها می‌خواهند از بند احتیاج آزاد باشند و با انباشتن ثروت، از آن برای آسایش خود استفاده می‌کنند.

طبق استدلال وبر، اگر به توسعه اقتصادی غرب بنگریم چیزی کاملاً متفاوتی می‌یابیم: ایستاری برای انباشتن ثروت که هیچ‌جای دیگری در تاریخ دیده نمی‌شود. این ایستار چیزی است که وبر آن را روحیه سرمایه‌داری<sup>۱</sup> می‌نامد - مجموعه باورها و ارزش‌هایی که نخستین تجار سرمایه‌دار و

صنعت‌پیشگان به آن‌ها اعتقاد داشتند. این افراد انگیزه نیرومندی برای انباشتن ثروت شخصی داشتند. اما، کاملاً برخلاف ثروتمندان در جاهای دیگر، آن‌ها نمی‌خواستند از ثروت‌های انباشته خویش برای دنبال کردن راه و رسم زندگی تجملی استفاده کنند. در واقع، روش زندگی آن‌ها مبتنی بر صرفه‌جویی و پارسامنتی بود؛ آن‌ها زندگی معتدل و آرامی داشتند و از تجلیات معمول ثروت و رفاه پرهیز می‌کردند. وبر می‌کوشید نشان دهد که درست همین آمیزه غریب و نامعمول صفات و خصایل، برای شروع توسعه اقتصادی در غرب ضرورت حیاتی داشت؛ چون این گروه‌ها، برخلاف ثروتمندان اعصار پیشین در سایر فرهنگ‌ها، ثروت خود را مصرف نمی‌کردند و در عوض، آن را دوباره سرمایه‌گذاری می‌کردند تا مؤسسه اقتصادی خود را هرچه بیشتر توسعه دهند.

جان کلام نظریه وبر این است که ایستارهای مندرج در روحیه سرمایه‌داری از دین نشئت گرفت. مسیحیت به‌طور کلی در حمایت از چنین نگرشی نقش داشت، اما نیروی محرک اصلی را آیین پروتستانی فراهم ساخت - خصوصاً شاخه‌ای از آیین پروتستانی که آیین پیوریتان<sup>۱</sup> نامیده می‌شود. اکثر سرمایه‌داران اولیه پیرو آیین پیوریتان، و بسیاری از آنان طرفدار دیدگاه‌های کالونیستی بودند. استدلال وبر این بود که پاره‌ای از آموزه‌های کالونیستی سرچشمه اصلی روحیه سرمایه‌داری بوده است. طبق یکی از این آموزه‌ها، آدمیان ابزارهای خداوند در دنیای زمینی‌اند، و قادر متعال چنین مقرر فرموده که در وظیفه‌ای<sup>۲</sup> - شغلی در خدمت عظمت هرچه بیشتر خداوند - مشغول کار شوند. دومین جنبه مهم آیین کالون مفهوم تقدیر محتوم<sup>۳</sup> بود که براساس آن از پیش مقدر شده که فقط بعضی از افراد در زمره «برگزیدگان» باشند - و پس از مرگ وارد بهشت شوند. در اصول عقاید اولیه کالون، هیچ‌یک از کارهایی که شخص در این جهان انجام می‌دهد نمی‌تواند این تقدیر را تغییر دهد که آیا او از زمره برگزیدگان خواهد بود یا خیر، چراکه این امر از پیش توسط خداوند مقدر شده است. اما این عقیده چنان اضطرابی در میان پیروان کالون برانگیخت که ناچار به صورتی تعدیل شد تا مؤمنان بتوانند بعضی از نشانه‌های این انتخاب را تشخیص دهند.

موفقیت کاری و حرفه‌ای در وظیفه دنیوی [شغل]، که با ثروت مادی مشخص می‌شود، به نشانه و علامت اصلی رستگاری و برگزیدگی تبدیل شد. انگیزه نیرومندی برای موفقیت اقتصادی در میان گروه‌هایی که تحت تأثیر این افکار بودند، پدید آمد. اما این انگیزه و تلاش با ضرورت زندگی مبتنی بر پرهیزگاری و صرفه‌جویی همراه بود. پیروان آیین پیوریتان تجمل را گناه می‌دانستند، بنابراین تمایل به انباشت ثروت به سبک زندگی ساده و بی‌تکلفی پیوند خورد.

پیشگامان اقتصادی اولیه هیچ نمی‌دانستند که به ایجاد چه تغییرات سترگی در جامعه کمک می‌کنند؛ محرک آن‌ها بیش از هر چیز دیگری انگیزه‌های دینی بود. سبک زندگی زاهدانه - یعنی

1. puritanism

2. vocation

3. predestination

همراه با پرهیزگاری و کف نفس - پیروان آیین پیوریتان بعداً به یکی از اجزای ذاتی تمدن مدرن تبدیل شد. به گفته وبر:

شخص پیوریتان می‌خواست براساس تکلیف کار کند؛ ولی ما مجبوریم کار کنیم. زیرا وقتی زهد و ریاضت‌گرایی از حجره صومعه‌ها بیرون آورده و وارد زندگی هرروزه شد، و کم‌کم بر اخلاق دنیوی تسلط یافت، نقش خویش را در بناساختن جهان شکوهمند نظم اقتصادی مدرن ایفا کرد... از هنگامی که ریاضت‌گرایی در پی تغییر شکل جهان و تحقق آرمان‌های خویش در جهان برآمد، کالاهای مادی چنان قدرت فزاینده و درنهایت توقف‌ناپذیری بر زندگی آدمیان یافته‌اند که در هیچ دوره‌ای از تاریخ سابقه نداشته است... فکر پایبندی به وظیفه در تکالیف دینی، همچون شیخ باورهای دینی مرده در زندگی ما این سو و آن سو می‌خزد. هرگاه نتوان انجام تکلیف را مستقیماً به بالاترین ارزش‌های معنوی و فرهنگی ربط داد، یا از طرف دیگر، وقتی که فقط اجبار اقتصادی قلمداد نشود، فرد معمولاً از هر کوششی برای توجیه آن یکسره دست می‌کشد. جست‌وجوی ثروت، در عرصه‌ای که به بالاترین رشد و توسعه خود رسیده، یعنی در ایالات متحده، معنای دینی و اخلاقی‌اش را از دست داده و به سمت پیوندیافتن با امیال صرفاً دنیوی می‌رود... (Weber 1976: 181-2)

نظریه وبر از جنبه‌های متعدد مورد انتقاد قرار گرفته است. برای مثال، برخی چنین استدلال کرده‌اند که نگرشی را که وبر «روحیه سرمایه‌داری» نامیده است، می‌توان در سده دوازدهم و مدت‌ها پیش از آن‌که هرگز نامی از کالونیسیم به گوش کسی رسیده باشد، در شهرهای تجاری قدیمی ایتالیا مشاهده کرد. دیگران ادعا کرده‌اند که مفهوم اساسی «کارکردن برحسب تکلیف» که وبر آن را به آیین پروتستانی نسبت می‌دهد، پیش از آن در عقاید کاتولیکی نیز وجود داشت. با وجود این، عناصر اصلی تحلیل وبر هنوز مورد قبول بسیاری از نویسندگان است. و نظریه‌ای که وی مطرح ساخته درست همانند نخستین باری که تدوین و معرفی شد، هنوز همچنان برجسته و روشنگر است. اگر این نظریه وبر معتبر باشد، تکامل اقتصادی و اجتماعی مدرن به‌طور قطع از چیزی تأثیر پذیرفته است که در نگاه اول کاملاً بعید می‌نماید - یعنی مجموعه‌ای از آرمان‌های دینی. نظریه وبر حائز چندین معیار مهم تفکر نظری در جامعه‌شناسی است.

۱. این نظریه ضدشهودی است - تفسیری به‌عمل می‌آورد که با آنچه عقل سلیم و باورهای معمول به ما می‌گویند فاصله دارد. بدین ترتیب، این نظریه دیدگاه تازه و بدیعی درباره موضوع مطالعه خود پدید می‌آورد. قبل از وبر اکثر مؤلفان توجهی به این امکان نداشتند که تصورات دینی در پیدایش سرمایه‌داری نقش اساسی داشته باشند.

۲. این نظریه مسئله‌ای را قابل درک می‌سازد که در غیر این صورت حیرت‌آور است: چرا کسی باید با صرفه‌جویی و ریاضت زندگی کند در حالی که تقلا‌ی زیادی برای انباشت ثروت می‌کند.
۳. این نظریه می‌تواند اوضاع و شرایطی را نیز روشن سازد که فراتر از چیزی است که در اصل برای شناخت آن مطرح شده بود. وبر اصرار داشت که او فقط سعی می‌کند خاستگاه سرمایه‌داری امروزی را بشناسد. با وجود این، منطقاً می‌توان پذیرفت که ارزش‌هایی مشابه آن‌چه آیین پیوریتان ترویج می‌کرد، ممکن است در سایر موقعیت‌های توسعه موفقیت‌آمیز سرمایه‌داری نیز وجود داشته باشد.
۴. نظریه خوب نظریه‌ای نیست که درست و معتبر از آب درآمده باشد. بلکه باید به لحاظ میزان تولید اندیشه‌های نو و برانگیختن مطالعات پژوهشی، سودمند باشد. نظریه وبر به‌طور قطع از این جهات بسیار موفق بوده و زمینه مساعدی برای بسیاری از پژوهش‌ها و تحلیل‌های نظری بعدی فراهم ساخته است.

### دوراهی‌های نظری

جروبحث درباره اخلاق پروتستانی امروز هم ادامه دارد، همان‌گونه که مناقشه بر سر سایر جنبه‌های کار وبر نیز ادامه دارد. اندیشه‌هایی که متفکران کلاسیک مطرح ساختند و همچنین دیدگاه‌های نظری بعدی که در فصل ۱ درباره آن‌ها بحث کردیم، همچنان مورد اختلاف نظر قرار دارند.

در این تعارض و برخورد دیدگاه‌های مختلف می‌توان چند دوراهی نظری اساسی را تشخیص داد که بعضی از آن‌ها به مسائل بسیار کلی درباره چگونگی تفسیر فعالیت‌های بشری و نهادهای اجتماعی مربوط می‌شوند. ما درباره چهار دوراهی از چنین دوراهی‌هایی بحث خواهیم کرد.

(۱) دوراهی اول به کنش انسانی و ساختار اجتماعی<sup>۱</sup> مربوط می‌شود. مسئله از این قرار است: ما تا چه حد انسان‌های کنشگر خلاق هستیم که شرایط زندگی خودمان را فعالانه کنترل می‌کنیم؟ یا این‌که اکثر کارهای ما نتیجه نیروهای اجتماعی کلی تری است که بیرون از اختیار ما هستند؟ این مسئله همیشه جامعه‌شناسان را به دو دسته تقسیم کرده، و هنوز هم چنین است. برای مثال، وبر و طرفداران مکتب کنش متقابل نمادین، بر مؤلفه‌های فعال و خلاق رفتار انسان تأکید دارند. رهیافت‌های دیگری مثل رهیافت دورکیم روی ماهیت جبری عوامل اجتماعی مؤثر بر کنش‌های ما تأکید می‌کنند.

(۲) دومین مسئله نظری به وجود وفاق و تضاد<sup>۲</sup> در جامعه مربوط می‌شود. همان‌طور که قبلاً دیده‌ایم، بعضی از دیدگاه‌های جامعه‌شناسی - از جمله کارکردگرایی - بر نظم و هماهنگی ذاتی جوامع بشری تأکید دارند. کسانی که این دیدگاه را می‌پذیرند، انسجام و وفاق را مشهودترین

ویژگی‌های جامعه می‌دانند، هر قدر هم که این ویژگی‌ها در طول زمان ممکن است تغییر کنند. از طرف دیگر، سایر جامعه‌شناسان بر فراگیر بودن تضاد اجتماعی انگشت می‌گذارند. آن‌ها جوامع را دستخوش تفرقه‌ها، تنش‌ها و ستیزها می‌بینند. از نظر آن‌ها، این ادعا که مردم اکثر مواقع گرایش به این دارند که آرام و دوستانه در کنار یکدیگر زندگی کنند، وهم و خطایی بیش نیست؛ حتی هنگامی که هیچ رویارویی و خصومت آشکار و صریحی وجود ندارد، باز هم شکاف‌های عمیقی بین منافع افراد و گروه‌ها وجود دارد که بالاخره در جایی به صورت درگیری و تضاد فاحش فوران خواهد کرد. (۳) سومین دوراهی نظری اساسی که در سنت‌های متعارف جامعه‌شناسی اصلاً مطرح نشده، اما نمی‌توان آن را نادیده گذاشت، این است که چگونه باید فهم رضایت‌بخش و متقاعدکننده‌ای از جنسیت<sup>۱</sup> را وارد تحلیل‌های جامعه‌شناختی کنیم. همهٔ چهره‌های اصلی تکوین نظریه‌های جامعه‌شناسی مرد بوده‌اند، و در نوشته‌های خویش نیز عملاً توجهی به این واقعیت نکرده‌اند که انسان‌ها موجوداتی جنسیتی‌اند (Sydie 1987). در آثار آن‌ها انسان‌ها به گونه‌ای ظاهر می‌شوند که انگار موجوداتی «خنثی» هستند - یعنی «کنشگرانی» انتزاعی، نه زنان و مردانی متمایز از یکدیگر. از آن‌جا که در جامعه‌شناسی سنگ‌بناهای اولیه‌ای در اختیار نداریم تا مسائل مربوط به جنسیت را براساس آن‌ها به تفکرات نظری جاقفاده‌تری مربوط سازیم، شاید در زمان حاضر از میان این چهار مسئله، مبرم‌ترین مسئلهٔ دشواری که ما را به مبارزه می‌طلبد همین مسئلهٔ جنسیت باشد.

یکی از مهم‌ترین دوراهی‌های نظری مربوط به مسئلهٔ جنسیت به قرار زیر است. آیا ما باید «جنسیت» را به‌عنوان مقوله‌ای عام و کلی وارد تفکر جامعه‌شناختی خود کنیم؟ یا، در عوض، باید برای تحلیل مسائل جنسیت آن‌ها را به عوامل جزئی‌تری تجزیه کنیم که بر رفتار زنان و مردان در متن و زمینه‌های مختلف تأثیر می‌گذارند؟ به بیان دیگر: آیا ویژگی‌هایی وجود دارند که در همهٔ فرهنگ‌ها زنان و مردان را به‌لحاظ هویت و رفتار اجتماعی از هم جدا کنند؟ یا این‌که تفاوت‌های جنسیتی همیشه باید براساس تفاوت‌های دیگری تبیین شوند که تقسیم‌بندی‌های درون جوامع را به وجود می‌آورند (مثل تقسیم‌بندی‌های طبقاتی)؟

(۴) مسئلهٔ چهارم به ویژگی‌های کلی رفتار انسان یا کلیهٔ جوامع چندان ربطی ندارد، بلکه به خصوصیات توسعهٔ اجتماعی مدرن<sup>۲</sup> مربوط می‌شود. در این جا سروکار ما با تعیین عوامل مؤثر بر پیدایش و ماهیت جوامع مدرن است. تفاوت میان رهیافت‌های مارکسیستی و غیرمارکسیستی خطوط اصلی این دوراهی را تشکیل می‌دهد. این دوراهی را می‌توان به صورت مسئلهٔ زیر مطرح کرد: دنیای مدرن را تا چه حد عوامل اقتصادی که مارکس تشخیص داده بود، شکل داده است - مخصوصاً مکانیسم‌های کسب‌وکار اقتصادی سرمایه‌داری؟ یا در عوض، سایر عوامل (مثل عوامل اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی) تا چه حد موجب شکل دادن به توسعهٔ اجتماعی در دورهٔ مدرن

بوده‌اند؟ اکنون می‌خواهیم، با قدری تفصیل بیش‌تر، ببینیم دربارهٔ این پرسش‌های بنیادی در نظریهٔ جامعه‌شناختی چه اندیشه‌های مختلفی پرورانده شده است.

### دوراهی ۱: ساختار و کنش

یکی از مضامین عمده‌ای که دورکیم، و بسیاری از جامعه‌شناسان دیگر پس از او دنبال می‌کنند، این است که جوامعی که ما اعضای آن‌ها هستیم قید و بند اجتماعی<sup>۱</sup> بر کنش‌های ما وارد می‌سازند. استدلال دورکیم این بود که جامعه بر فرد اولویت دارد. جامعه بسی فراتر از حاصل جمع سادهٔ کنش‌های فردی است؛ جامعه «استحکام» یا «انسجامی» دارد که قابل مقایسه با ساختارهای دنیای مادی است. شخصی را در نظر بگیرید که در اتاقی با چندین در ایستاده است. ساختار این اتاق موجب محدودیت دامنهٔ فعالیت‌های ممکن این شخص می‌شود. برای مثال، نحوهٔ قرارگرفتن دیوارها و درها، مسیرهای ورود و خروج را تعیین می‌کند. از نظر دورکیم ساختار اجتماعی نیز به همین سیاق فعالیت‌های ما را محدود می‌کند و حدود مرزهایی برای آن‌چه ما به‌عنوان فرد می‌توانیم انجام دهیم وضع می‌کند. این ساختار نسبت به ما «بیرونی» است، همان‌طور که دیوارهای اتاق بیرون از ما موجودیت دارند.

دورکیم این دیدگاه را در قطعهٔ مشهور زیر بدین نحو بیان می‌کند:

هنگامی که من وظایف خود را به‌عنوان برادر یا شوهر یا شهروند انجام می‌دهم و به تعهداتی که بر دوش گرفته‌ام پایبند می‌مانم، الزام‌هایی را به انجام می‌رسانم که در قانون یا در رسم و عرف تعریف و تعیین شده‌اند و بیرون از من و کنش‌های من هستند... به همین‌سان، مؤمنان هر دینی از همان هنگام تولدشان باورها و اعمال زندگی دینی خود را حی و حاضر و از پیش موجود می‌یابند؛ اگر این باورها و اعمال پیش از او وجود داشته‌اند پس در نتیجه بیرون از او هستند. نظام نشانه‌ها و علائمی که من برای بیان افکارم از آن‌ها استفاده می‌کنم، نظام پولی که به کمک آن بدهی‌هایم را می‌پردازم، اوراق بهاداری که در روابط تجاری‌ام از آن‌ها سود می‌جویم، کردوکارهایی که در حرفه‌ام درپیش می‌گیرم، و غیره - همگی مستقل از استفاده‌ای که من از آن‌ها می‌کنم عمل می‌کنند. اگر تک‌تک اعضای جامعه را به‌نوبت مورد ملاحظه قرار دهیم، این ملاحظات را می‌توان روی هریک از آن‌ها پیاده کرد (Durkheim 1982: 50-1).

اگرچه دیدگاهی که دورکیم بیانگر آن است طرفداران زیادی دارد، اما با انتقادهای شدیدی نیز مواجه شده است. منتقدان می‌پرسند، اگر جامعه ترکیبی از کنش‌های فردی متعدد نیست، پس

1. social constraint

«چيست». وقتی ما یک گروه را مطالعه می‌کنیم، یک هستی جمعی را مشاهده نمی‌کنیم بلکه فقط افرادی را می‌بینیم که به طرق گوناگون با هم تعامل دارند. «جامعه» فقط عبارت است از افراد زیادی که به شیوه‌های منظمی در ارتباط با یکدیگر رفتار می‌کنند. از نظر این مستقدان (که شامل اکثر جامعه‌شناسان ملهم از مکتب کنش متقابل نمادین می‌شوند) ما به عنوان موجودات انسانی دلایلی برای کارهای مان داریم، و ساکن دنیای اجتماعی مشحون از معناهای فرهنگی هستیم. پدیده‌های اجتماعی، از نظر اینان، دقیقاً همچون «اشیاء» نیستند، بلکه بستگی به معناهای نمادینی دارند که ما به کارهای خود می‌دهیم. ما مخلوقات جامعه نیستیم، بلکه خالق جامعه‌ایم.

### ارزیابی

بعید است که این مناقشه هرگز به‌طور کامل حل و فصل شود، چون از وقتی که متفکران مدرن شروع به تبیین نظام‌مند رفتار انسانی کردند، این مسئله پیوسته وجود داشته است. به علاوه، این بحثی است که فقط به جامعه‌شناسی محدود نمی‌شود، بلکه ذهن دانشمندان همه رشته‌های علوم اجتماعی را به خود مشغول داشته است. شما باید با توجه به مطالبی که در این کتاب خواندید، خودتان تصمیم بگیرید کدام موضع به حقیقت نزدیک‌تر است.

با وجود این، ممکن است در مورد تفاوت‌های میان این دو دیدگاه مبالغه شود. درحالی‌که هیچ‌یک از این دو دیدگاه نمی‌توانند کاملاً درست باشند، می‌توانیم نسبتاً به‌آسانی پیوندهایی میان آن‌ها ببینیم. نظریه دورکیم از بعضی لحاظ آشکارا معتبر است. نهادهای اجتماعی مقدم بر وجود هر فرد معینی هستند، هم‌چنین واضح است که این نهادها رفتار ما را تا حدی مقید و محدود می‌کنند. بدین ترتیب، مثلاً، نظام پولی انگلستان را من اختراع نکرده‌ام. هم‌چنین اگر بخواهم از کالاها و خدماتی بهره‌مند شوم که فقط با پول می‌توان آن‌ها را خرید، در مورد استفاده از این نظام پولی حق انتخاب ندارم. نظام پولی، همچون همه نهادهای رسمی دیگر، مستقل از تک‌تک افراد جامعه وجود دارد و فعالیت‌های هر فرد را مقید و محدود می‌کند.

از سوی دیگر، این تصور که جامعه «بیرون» از ما است، به همان معنایی که جهان فیزیکی بیرون از ما وجود دارد، خطای واضحی است. زیرا خواه انسان‌ها زنده باشند خواه نباشند، جهان مادی هم‌چنان وجود خواهد داشت، اما چنین سخنی درباره جامعه آشکارا مهمل خواهد بود. با این‌که جامعه بیرون از تک‌تک افراد است، بنا به تعریف نمی‌تواند بیرون از جمع همه افراد باشد.

علاوه بر این، اگرچه چیزی که دورکیم «واقعیت‌های اجتماعی» می‌نامد اعمال ما را محدود می‌کنند، اما اعمال ما را تعیین نمی‌کنند. من می‌توانم تصمیم بگیرم بدون استفاده از پول زندگی کنم حتی اگر گذران روزانه زندگی به‌غایت دشوار شود، به شرطی که به این کار سخت مصمم باشم. ما به‌عنوان انسان، واقعاً قدرت انتخاب داریم و صرفاً به‌صورت انفعالی به رویدادهای پیرامون مان واکنش نشان نمی‌دهیم. راه نیل به پیشرفت در پل زدن بر شکاف میان رهیافت‌های «ساختی» و

«کنشی»، تشخیص این واقعیت است که ما در جریان فعالیت‌های هرروزه خود ساخت اجتماعی را فعالانه می‌سازیم و بازسازی می‌کنیم. برای مثال، این واقعیت که من از نظام پولی استفاده می‌کنم، به میزان کمی، که ضروری هم هست، به ادامه وجود آن نظام کمک می‌کند. اگر روزی همه یا حتی اکثریت مردم، تصمیم بگیرند از پول استفاده نکنند، نظام پولی منحل می‌شود.



اروینگ گافمن.

همان‌طور که در فصل ۱ ذکر شد، اصطلاح سودمندی که با آن می‌توان این فرآیند ساختن و بازساختن فعالانه ساختار اجتماعی را تحلیل کرد، اصطلاح ساخت‌یابی<sup>۱</sup> است. این مفهوم را نگارنده (آنتونی گیدنز) در سال‌های اخیر وارد جامعه‌شناسی کرده است. «ساخت» و «کنش» ضرورتاً به یکدیگر

مربوط‌اند. جوامع، اجتماعات یا گروه‌ها فقط به شرطی دارای «ساختار» هستند که مردم به شیوه‌ای منظم و تکراری و نسبتاً قابل پیش‌بینی رفتار کنند. از طرف دیگر، «کنش» فقط به این دلیل امکان‌پذیر می‌شود که هریک از ما، در مقام افراد، صاحب میزان انبوهی از دانش و معرفتی باشیم که به لحاظ اجتماعی ساخت یافته باشد. بهترین راه توضیح این مطلب کمک‌گرفتن از مثال زبان است. زبان، برای آن‌که اصلاً وجود داشته باشد، باید به صورت اجتماعی ساخت یافته باشد - کاربرد زبان قواعد و خواصی دارد که همه سخنگویان آن زبان باید رعایت کنند. برای نمونه، چیزی که یک نفر در متن و زمینه معینی بر زبان می‌آورد، معنایی نخواهد داشت مگر این‌که از بعضی قواعد دستوری تبعیت کرده باشد. اما این کیفیات ساختاری زبان فقط به شرطی وجود خواهند داشت که فرد کاربران زبان در عمل از آن قواعد استفاده کنند. زبان به طور مداوم در جریان ساخت‌یابی است.

اروینگ گافمن<sup>۲</sup> و سایر نویسندگانی که درباره کنش متقابل اجتماعی می‌نویسند - و در فصل ۴ درباره آن‌ها بحث کردیم - کاملاً حق دارند که می‌گویند همه عوامل انسانی بسیار چیره‌دست و

1. structuration

2. Erving Goffman



مطلع‌اند. چستی ما در مقام انسان تا حد زیادی به دلیل پیروی ما از مجموعه پیچیده قواعد و قراردادهای است - برای مثال، همه آداب و رسوم که غریبه‌ها به هنگام عبور از خیابان در برخورد با یکدیگر رعایت می‌کنند. از طرف دیگر، وقتی ما این دانش و توانایی را در کنش‌های مان به کار می‌بندیم، به همان قواعد و قراردادهایی که از آن‌ها استفاده کرده‌ایم، نیرو و محتوا می‌بخشیم. فرآیند ساخت‌یابی همواره متضمن چیزی است که نگارنده این کتاب آن را «دوسویگی ساخت»<sup>۱</sup> می‌نامد. مقصود این است که همه کنش‌های اجتماعی نیازمند وجود ساختار هستند. اما در عین حال ساختار نیز نیازمند وجود کنش است، چون «ساخت» به وجود نظم و تکرار در رفتار انسان بستگی دارد.

### دوراهی ۲: وفاق و تضاد

برای مقایسه دیدگاه‌های *وفاقی* و *تضادی* نیز بهتر است بحث را با دورکیم شروع کنیم. دورکیم جامعه را مجموعه‌ای از بخش‌های وابسته به یکدیگر می‌داند. در واقع، برای اکثر متفکران کارکردگرا، جامعه کلیتی یکپارچه به‌شمار می‌آید که مرکب از ساختارهایی است که به گونه‌ای تنگاتنگ با هم سازگارند. این دیدگاه با تأکید دورکیم بر ماهیت محدودکننده و «بیرونی» وقایع اجتماعی انطباق زیادی دارد. اما در این‌جا از تمثیل دیوارهای یک ساختمان استفاده نمی‌شود بلکه تمثیل فیزیولوژی بدن مطرح است.

بدن از بخش‌های تخصیص‌داده‌شده گوناگونی (مثل مغز، قلب، ریه، کبد و غیره) تشکیل شده که هر یک از آن‌ها در حفظ و ادامه زندگی ارگانیسم نقش دارند. این اجزای مختلف بدن ضرورتاً هماهنگ با یکدیگر کار می‌کنند؛ اگر چنین نبود زندگی ارگانیسم به‌خطر می‌افتاد. از نظر دورکیم، در جامعه نیز همین وضعیت وجود دارد. برای آن‌که موجودیت جامعه در طول زمان تداوم داشته باشد، نهادهای تخصیص‌داده‌شده آن (مثل نظام سیاسی، دین، خانواده و نظام آموزشی) باید هماهنگ با یکدیگر کار کنند. بنابراین تداوم یک جامعه به تعاون و همکاری بستگی دارد، و این تعاون به‌نوبه خود مستلزم وفاق عمومی یا توافق اعضای جامعه درباره ارزش‌های اساسی است.

جامعه‌شناسانی که عمدتاً متوجه تضاد در جامعه‌اند، نگرش بسیار متفاوتی دارند. اگر تعبیر مارکس از تضاد طبقاتی را، برای مثال، در نظر بگیریم می‌توانیم مفروضات راهنمای این دسته از جامعه‌شناسان را به‌آسانی ترسیم کنیم. طبق نظر مارکس، جوامع به طبقه‌هایی تقسیم می‌شوند که از منابع و امکانات نابرابر برخوردارند. چون این نابرابری‌های فاحش وجود دارد، تفکیک و شکافی بین منافع نیز وجود دارد که از عناصر سازنده نظام اجتماعی هستند. این تضاد منافع بالاخره در جایی به صورت تغییر و تحول فعال بروز می‌کند. البته همه کسانی که تحت تأثیر این دیدگاه‌اند، به اندازه مارکس روی طبقات اجتماعی تأکید نمی‌کنند؛ تقسیم‌بندی‌های دیگری هم در ایجاد تضادهای

اجتماعی حائز اهمیت دانسته می‌شود. برای مثال، تفکیک میان گروه‌های قومی یا جناح‌های سیاسی. صرف‌نظر از این‌که روی تضاد میان چه گروه‌هایی بیش‌تر تأکید می‌شود، جامعه اساساً سرشار از تنش و تشنج دانسته می‌شود. حتی پایدارترین نظام اجتماعی نیز نشانگر تعادل شکننده گروه‌بندی‌های خصمانه است.

### ارزیابی

همان‌طور که در مورد ساخت و کنش دیدیم، به‌نظر نمی‌رسد که این بحث و جدل نظری را نیز بتوان به‌طور کامل به سرانجامی رساند. اما در این‌جا نیز تفاوت میان دیدگاه‌های مبتنی بر وفاق و تضاد بیش از آن‌چه واقعاً هست به‌نظر می‌رسد. این دو موضع به‌هیچ‌وجه سراپا ناهمخوان نیستند. همه جوامع احتمالاً دربردارنده نوعی توافق کلی درباره ارزش‌هایند، و همه جوامع قطعاً حاوی تضاد و تخاصم نیز هستند.

علاوه بر این، قاعده کلی تحلیل جامعه‌شناختی به ما حکم می‌کند که همیشه باید پیوندهای میان وفاق و تضاد را در متن نظام‌های اجتماعی بررسی کنیم. ارزش‌هایی که گروه‌های مختلف به آن اعتقاد دارند و اهدافی که اعضای این گروه‌ها دنبال می‌کنند، غالباً منعکس‌کننده آمیزه‌ای از منافع مشترک و متضاد است. برای نمونه، حتی در تصویری که مارکس از تضاد طبقاتی ارائه می‌دهد، طبقه‌های مختلف دارای بعضی منافع مشترک‌اند و درعین‌حال درگیر نبرد با یکدیگر نیز هستند. به این ترتیب، سرمایه‌داران متکی به نیروی کارگرانی هستند که باید در مؤسسه‌های آن‌ها کار کنند، درست همان‌طور که کارگران به سرمایه‌دارانی متکی هستند که باید فردای‌شان را تأمین کنند. در چنین اوضاع و شرایطی تضاد و تخاصم آشکار ادامه نمی‌یابد؛ بلکه گاهی منافع مشترک هر دو طرف بر تفاوت‌ها و تضادها می‌چربد، حال آن‌که در اوضاع و شرایط دیگری ممکن است عکس این مطلب درست باشد. یکی از مفاهیم سودمندی که به تحلیل روابط متقابل تضاد و وفاق کمک می‌کند، مفهوم ایدئولوژی<sup>۱</sup> است. ارزش‌ها و عقایدی که ضامن حفظ موقعیت گروه‌های قدرتمندتر به ضرر گروه‌های کم‌قدرت‌تر است. قدرت، ایدئولوژی و تضاد همیشه با یکدیگر پیوند تنگاتنگی دارند. بسیاری از تضادها بر سر قدرت است، و این به‌دلیل پاداش‌ها و امتیازهایی است که قدرت می‌تواند به ارمغان بیاورد. کسانی که قدرت را در دست دارند ممکن است برای حفظ سلطه خویش عمدتاً به نفوذ و تأثیر ایدئولوژی متکی باشند، اما معمولاً می‌توانند در مواقع لزوم به زور و خشونت نیز متوسل شوند. برای نمونه، در دوران فتودالی حکام اشراف‌سالار به پشتوانه این فکر حکومت می‌کردند که فقط اقلیتی از مردم «برای حکومت‌کردن زاده شده‌اند»، اما حکومت اشرافی علیه کسانی که جرئت مخالفت با قدرت آن‌ها را داشتند غالباً به خشونت نیز متوسل می‌شد.

## دوراهی ۳: مسئله جنسیت

مسائل و مباحث مربوط به جنسیت به‌ندرت در نوشته‌های چهره‌های اصلی بنیانگذاران جامعه‌شناسی مدرن جایی دارد. در چند سطر معدودی که آن‌ها به مسئله جنسیت اشاره گذرایی کرده‌اند، می‌توانیم دست‌کم خطوط کلی این دوراهی نظری اساسی را مشخص کنیم - حتی اگر در آثار آن‌ها چیزی نیابیم که برای حل این مسئله به ماکمک کند. بهترین راه برای توصیف این دوراهی، مقایسه مضمونی است که گاه و بیگاه در نوشته‌های دورکیم به چشم می‌خورد با مضمونی که در نوشته‌های مارکس دیده می‌شود. دورکیم در جریان بحث خویش درباره خودکشی، در جایی اشاره می‌کند که «مرد تقریباً به تمامی محصول جامعه» است درحالی‌که زن «به میزان بسیار بیش‌تری محصول طبیعت» است. او با بسط‌دادن به این ملاحظات خویش درباره مرد چنین می‌گوید: «ذوق و سلیقه‌ها، آرزوها و خلق‌و‌خوری او تا حد زیادی منشاء جمعی دارد، درحالی‌که زنان به‌صورت مستقیم‌تری تحت تأثیر ارگانیسم خویش هستند. بنابراین، نیازهای مردان کاملاً با نیازهای زنان متفاوت است...» (Durkheim 1952: 385). به عبارت دیگر، زنان و مردان هویت‌ها، سلیقه‌ها و گرایش‌های متفاوتی دارند، چون زنان کم‌تر از مردان اجتماعی می‌شوند و «به طبیعت نزدیک‌تر» هستند.

امروزه هیچ‌کس دیدگاهی را که بدین‌نحو بیان شده باشد نمی‌پذیرد. هویت مؤنث همان‌قدر با فرآیند اجتماعی‌شدن شکل می‌گیرد که هویت مذکر. اما اگر این داعیه دورکیم را قدری جرح و تعدیل کنیم، می‌تواند بیانگر یکی از دیدگاه‌های ممکن درباره شکل‌گیری و ماهیت جنسیت باشد. به این ترتیب که تفاوت‌های جنسیتی از اساس بر پایه تمایزهای زیست‌شناختی بین مردان و زنان استوارند. چنین دیدگاهی ضرورتاً به این معنا نیست که تفاوت‌های جنسیتی اکثراً مادرزادی‌اند؛ بلکه پیش‌فرض این دیدگاه آن است که هویت و موقعیت اجتماعی زنان عمدتاً به واسطه نقش آن‌ها در تولید مثل و تربیت کودک شکل می‌گیرد (همان‌گونه که نظر چوددوروف نیز همین بود؛ فصل ۵، «جنسیت و امیال جنسی» صفحه ۱۶۲). اگر این دیدگاه درست باشد، تفاوت‌های جنسیتی باید در همه جوامع ریشه‌های عمیقی داشته باشند. اختلاف قدرت میان زنان و مردان منعکس‌کننده این واقعیت است که زنان کودکان را به دنیا می‌آورند و از آن‌ها مراقبت می‌کنند درحالی‌که مردان در حوزه‌های «عمومی» سیاست، کار و جنگ فعال هستند.

دیدگاه مارکس کاملاً با این دیدگاه مغایر است. از نظر مارکس، تفاوت‌های جنسیتی در قدرت و منزلت عمدتاً بازتاب تقسیم‌بندی‌های دیگری است - که از نظر او به‌ویژه تقسیم‌بندی‌های طبقاتی اهمیت دارند. طبق نظر مارکس، در نخستین شکل‌های جامعه بشری نه تقسیم‌بندی‌های جنسیتی وجود داشت و نه تقسیم‌بندی‌های طبقاتی. سلطه مردان بر زنان فقط هنگامی پدیدار شد که تقسیم‌بندی‌های طبقاتی به‌وجود آمد. زنان شکلی از شکل‌های «مالکیت خصوصی» شدند که تحت تملک مردان بودند و این تملک از طریق نهاد ازدواج تحقق می‌یافت. هنگامی که تقسیم‌بندی‌های

طبقاتی از میان برداشته شوند، زنان نیز از بند اسارت آزاد خواهند شد. باز هم، کم‌تر کسی هست که امروز چنین تحلیلی را بپذیرد، اما اگر این تحلیل را قدری تعمیم دهیم بسیار معقول‌تر خواهد شد. طبقه تنها عاملی نیست که به تقسیم‌بندی‌های اجتماعی مؤثر بر رفتار زنان و مردان شکل می‌دهد. عوامل دیگری مثل قومیت و پیشینه فرهنگی نیز اهمیت دارند. برای نمونه، می‌توان استدلال کرد که زنان گروه‌های اقلیت (مثل سیاهان در ایالات متحده)



جودیت باتلر.

با مردان همان گروه اقلیت وجه اشتراک بیش‌تری دارند تا با زنان اکثریت (یعنی با زنان سفیدپوست). یا شاید زنان متعلق به فرهنگ خاصی (مثلاً فرهنگ کوچک شکار و گردآوری خوراکی) با مردان عضو همان فرهنگ ویژگی‌های مشترک بیش‌تری داشته باشند تا با زنان جوامع صنعتی.

ظهور جنبش زنان در دهه‌های اخیر موجب تحولات ریشه‌ای و قاطعی در جامعه‌شناسی و سایر رشته‌ها شده است. فمینیسم یورش گسترده‌ای علیه سوگیری مردانه‌ای که تصور می‌رود در روش‌شناسی و نظریه جامعه‌شناسی و هم در خود موضوع مطالعه جامعه‌شناسی وجود دارد، به‌راه انداخته است. نه فقط سیطره مردان بر جامعه‌شناسی به چالش کشیده شده، بلکه دعوتی به بازسازی تمام و کمال خود این رشته نیز وجود داشته است. هم از جهت پرسش‌هایی که هسته اصلی آن را می‌سازند و هم از جهت ارائه بحث‌هایی که درباره این پرسش‌ها به‌عمل می‌آید.

دیدگاه‌های فمینیستی در جامعه‌شناسی روی مرکزیت جنسیت در تحلیل جهان اجتماعی تأکید می‌کنند. با این‌که تنوع دیدگاه‌های فمینیستی موجب دشوار شدن هر نوع کلی‌گویی درباره این دیدگاه‌ها می‌شود، اما می‌توانیم با خیال آسوده بگوییم که اکثر فمینیست‌ها توافق دارند که معرفت یکسره به مسئله جنس و جنسیت مربوط می‌شود. چون زنان و مردان تجربه‌های متفاوتی دارند و جهان را از چشم‌اندازهای متفاوتی می‌نگرند، درک و تلقی خویش را از جهان به شیوه‌های یکسانی بر نمی‌سازند. فمینیست‌ها غالباً این اتهام را وارد می‌سازند که نظریه سنتی جامعه‌شناسی چشم بر ماهیت «جنسیتی» معرفت بسته و یا آن را انکار کرده است و در عوض، برداشت‌هایی از جهان اجتماعی مطرح ساخته که سراپا مذکر هستند. به گفته فمینیست‌ها، مردان به‌طور سنتی موقعیت‌های قدرت و اقتدار در جامعه را قبضه کرده و برای حفظ نقش ممتاز خود سرمایه‌گذاری‌هایی کرده‌اند. در چنین اوضاع و شرایطی، معرفت جنسیتی به نیرویی حیاتی برای



سوزان فالودی.

تداوم بخشیدن به نظم و ترتیب‌های اجتماعی موجود و مشروع ساختن سلطه مردان بدل می‌شود.

بعضی از نویسندگان فمینیست این استدلال را مطرح ساخته‌اند که فرض خطایی است که تصور کنیم «مردان» یا «زنان» گروه‌هایی هستند که هر یک منافع و ویژگی‌های خاص خود را دارند. چندتن از این نویسندگان، مثل جو دیت باتلر (Butler 1999) تحت تأثیر تفکر پست‌مدرن بوده‌اند، که در بخش بعد درباره آن بحث خواهیم کرد (صفحه ۹۷۳). طبق نظر باتلر، جنسیت مقوله ثابتی نیست بلکه سیال و انعطاف‌پذیر است و در آنچه مردم انجام می‌دهند تجلی می‌کند نه در آنچه هستند.

سوزان فالودی نیز مضامین مشابهی را پی گرفته است. فالودی در مطالعه اخیر خود درباره مردانگی (Faludi 1999) نشان می‌دهد که این تصور که مردان در همه حیطه‌ها مسلط‌اند، فقط یک داستان است. برعکس، امروزه در دنیایی که تصور می‌رود مردان مالک و گرداننده آن هستند، بحران مردانگی وجود دارد. گروه‌هایی از مردان هستند که هنوز اعتماد به نفس دارند و حس می‌کنند سررشته امور را در اختیار دارند؛ بسیاری دیگر هم هستند که به حاشیه رانده شده و فاقد عزت نفس‌اند. موفقیت‌هایی که دست‌کم بعضی از زنان کسب کرده‌اند یکی از دلایل این بحران است، اما تغییر و تحولاتی که در ماهیت کار به وجود آمده نیز بخش دیگری از این دلایل است. برای مثال، تأثیر فناوری اطلاعات موجب شده است که بسیاری از مردان غیرماهر برای نیازهای جامعه فعلی زائد باشند.

### ارزیابی

مسائل مرتبط با این سومین دوراهی نظری، اهمیت زیادی دارند و مستقیماً به چالش‌هایی مربوط می‌شوند که فمینیست‌ها در برابر جامعه‌شناسی نهاده‌اند. هیچ‌کس نمی‌تواند به‌طور جدی انکار کند که تحلیل‌های جامعه‌شناختی در گذشته تا اندازه زیادی یا زنان را نادیده گرفته یا چنان تبیین‌هایی از هویت و رفتار زنان ارائه کرده که به شدت نارسا و ناقص است. به‌رغم همه پژوهش‌های جدیدی که طی بیست سال گذشته درباره زنان در جامعه‌شناسی صورت پذیرفته است، هنوز حوزه‌های فراوانی

وجود دارند که در آن‌ها فعالیت‌ها و علاقه‌های زنان به قدر کافی مطالعه نشده‌اند. اما «وارد کردن مطالعه زنان به قلمرو جامعه‌شناسی» به تنهایی و به خودی خود با پرداختن به مسائل جنسیت یکسان نیست، زیرا جنسیت به روابط بین هویت و رفتار زنان و مردان مربوط می‌شود. فعلاً ناچاریم این مسئله را به صورت پرسشی باز باقی بگذاریم که آیا تا چه حد می‌توان تفاوت‌های جنسیتی را به وسیله مفاهیم جامعه‌شناختی دیگر (طبقه، قومیت، زمینه فرهنگی و غیره) روشن کرد، یا برعکس، تا چه حد لازم است که سایر تقسیم‌بندی‌های اجتماعی بر حسب جنسیت تبیین شوند. مسلماً برخی از وظایف عمده جامعه‌شناسی در زمینه تبیین مسائل، به حل این دوراهی بستگی زیادی خواهد داشت.

#### دوراهی ۴: شکل‌گیری جهان مدرن

##### دیدگاه مارکسیستی

آثار مارکس چالش‌نیرومندی در برابر تحلیل جامعه‌شناختی قرار می‌دهد، چالشی که نادیده گرفته نشده است. از دوران خود مارکس تا به امروز بسیاری از بحث‌های جامعه‌شناختی درباره اندیشه‌های مارکس بر پیدایش و توسعه جوامع مدرن متمرکز شده است. همان‌گونه که قبلاً گفته شد، از نظر مارکس جوامع امروزی جوامع سرمایه‌داری هستند. نیروی محرک تغییر اجتماعی در دوران کنونی، فشار در جهت دگرگونی دائمی اقتصادی است که جزء جدایی‌ناپذیر تولید سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری یک نظام اقتصادی است که به مراتب پویاتر از همه نظام‌های پیشین است. سرمایه‌داران برای فروختن کالاهای خود به مصرف‌کنندگان، با یکدیگر رقابت می‌کنند و شرکت‌های سرمایه‌داری برای این‌که بتوانند در بازار رقابت باقی بمانند، ناچارند کالاهای خود را تا جایی که ممکن است ارزان‌تر و مرغوب‌تر تولید کنند. این امر موجب نوآوری دائمی در فناوری می‌شود، زیرا افزودن بر بازده و بهره‌وری فناوری تولید در هر فرآیند تولیدی خاصی، یکی از روش‌هایی است که می‌توان با آن بر رقیبان پیشی گرفت.

همچنین انگیزه‌های نیرومندی برای جست‌وجوی بازارهای جدید برای فروش کالا، به دست آوردن مواد خام ارزان و استفاده از نیروی کار ارزان وجود دارد. بنابراین، از نظر مارکس، سرمایه‌داری نظام همواره رو به گسترشی است که در سراسر جهان راه خود را باز می‌کند و به پیش می‌رود. مارکس گسترش جهانی صنعت غرب را به همین نحو تبیین می‌کند.

تفسیر مارکس از تأثیر و نفوذ سرمایه‌داری طرفداران فراوانی یافته است، و مؤلفان بعدی تا حد زیادی تصویری را که خود مارکس ارائه کرده، پیراسته‌اند. از سوی دیگر، منتقدان بی‌شماری سعی کرده‌اند نظر مارکس را رد کنند و تحلیل‌های دیگری درباره عوامل مؤثر بر شکل‌گیری جهان مدرن ارائه کنند. عملاً همه می‌پذیرند که سرمایه‌داری نقش عمده‌ای در ایجاد جهان امروز ما ایفا کرده است. اما استدلال جامعه‌شناسان دیگر این است که اولاً مارکس درباره تأثیر عوامل صرفاً اقتصادی

مقایسه مارکس و وبر

<p>الف. کلیت دیدگاه مارکسیستی</p> <p>نیروی اصلی محرک توسعه اجتماعی مدرن، مکانیسم‌های اقتصادی سرمایه‌داری است.</p>	<p>ب. کلیت دیدگاه وبری</p> <p>نیروی اصلی محرک توسعه مدرن، عقلانی‌شدن تولید است.</p>
<p>جوامع مدرن به واسطه نابرابری‌های اقتصادی پاره‌پاره شده‌اند و این نابرابری‌ها ماهیت اساسی این جوامع را تشکیل می‌دهد.</p>	<p>طبقه فقط یکی از انواع نابرابری‌ها - مثل نابرابری‌های میان مردان و زنان - در جوامع مدرن است.</p>
<p>تفاوت‌های اساسی در برخورداری از قدرت مانند تفاوت‌هایی که بر موقعیت متفاوت مردان و زنان تأثیر می‌گذارد، نهایتاً از نابرابری‌های اقتصادی سرچشمه می‌گیرد.</p>	<p>قدرت اقتصادی را می‌توان از سایر منابع قدرت تفکیک کرد. برای مثال، نابرابری‌های میان زنان و مردان را نمی‌توان به لحاظ اقتصادی تبیین کرد.</p>
<p>جوامع مدرن به صورتی که امروز آن‌ها را می‌شناسیم (جوامع سرمایه‌داری) نوعی جامعه گذرا و انتقالی‌اند - می‌توان انتظار داشت که در آینده از بیخ‌وبین تجدید سازمان پیدا کنند. سرانجام نوعی سوسیالیسم جانشین سرمایه‌داری خواهد شد.</p>	<p>مسلماً عقلانی‌شدن در آینده در همه حوزه‌های زندگی اجتماعی پیشرفت بیش‌تری خواهد داشت. این نشان می‌دهد که چرا جوامعی مثل شوروی که ظاهراً سوسیالیست‌اند، به کشورهای غربی شباهت زیادی دارند. همه جوامع مدرن به شیوه‌های اساسی واحدی در سازماندهی اقتصادی و اجتماعی وابسته هستند.</p>
<p>گسترش نفوذ غرب به سراسر جهان اساساً نتیجه گرایش‌های توسعه‌طلبانه کسب‌وکار سرمایه‌داری است.</p>	<p>نفوذ جهانی غرب ناشی از تسلط آن بر منابع صنعتی همراه با قدرت برتر نظامی است.</p>

در ایجاد تغییر مبالغه کرده، ثانیاً نقش سرمایه‌داری در توسعه اجتماعی مدرن فرعی‌تر از چیزی است که او ادعا می‌کند. اکثر این نویسندگان همچنین نسبت به این اعتقاد مارکس که نظام سوسیالیستی سرانجام جانشین سرمایه‌داری خواهد شد، ابراز تردید کرده‌اند. به نظر می‌رسد که شک و تردیدهای آن‌ها با توجه به رویدادهای ۱۹۸۹ و پس از آن در اروپای شرقی، درست از آب درآمده باشد.

دیدگاه وبر

ماکس وبر یکی از نخستین و نیز یکی از تیزبین‌ترین منتقدان مارکس بود. در واقع، درباره آثار وبر گفته شده که می‌توان آن‌ها را کشمکش دائمی با «شیخ مارکس» دانست - یعنی با میراث فکری

به‌جامانده از مارکس. دیدگاهی که وبر در مقابل نظریهٔ مارکس طرح کرد امروز همچنان حائز اهمیت است. بنا بر نظر وبر، عوامل غیراقتصادی نقش اساسی در توسعهٔ اجتماعی مدرن داشته‌اند. در واقع، این استدلال یکی از محورهای اصلی اخلاق پروتستانی است. ارزش‌های دینی - خصوصاً ارزش‌های آیین پیوریتان - در پدید آمدن نگرش سرمایه‌داری اهمیت بنیادی داشته است. ظهور این نگرش، آن‌گونه که مارکس گمان می‌کرد، ناشی از تغییرات اقتصادی نبود.

درک وبر از ماهیت جوامع امروزی و دلایل گسترش شیوه‌های زندگی غربی در سراسر جهان، با برداشت مارکس تفاوت زیادی دارد. طبق نظر وبر، سرمایه‌داری، که روش خاصی برای سازماندهی کسب‌وکار اقتصادی است، تنها یکی از عوامل مهمی است که به توسعهٔ اجتماعی مدرن شکل داده‌اند. سنگ بنای مکانیسم‌های اقتصادی سرمایه‌داری، تأثیر علم و بوروکراسی است که از برخی جهات حتی بنیادی‌تر از این مکانیسم‌ها هستند. علم است که به فناوری امروز شکل می‌دهد - و احتمالاً در هر جامعهٔ سوسیالیستی آینده نیز همین نقش را خواهد داشت. بوروکراسی تنها شیوهٔ سازماندهی افراد انبوه و کسب حداکثر کارایی و بهره‌وری است و بنابراین به‌طور اجتناب‌ناپذیر همراه با رشد اقتصادی و سیاسی گسترش بیش‌تری پیدا می‌کند. وبر پیشرفت علم و فناوری مدرن و بوروکراسی را سرجمع عقلانی‌شدن<sup>۱</sup> می‌نامد. عقلانی‌شدن به‌معنای سازماندهی زندگی اجتماعی و اقتصادی براساس اصول کارایی و بهره‌وری، و برپایهٔ دانش فنی است.

### ارزیابی

کدام تفسیر دربارهٔ جوامع مدرن درست است؟ آن‌چه مارکس می‌گوید یا تفسیر وبر؟ در این باره نیز دانشمندان اختلاف‌نظر دارند. برخی از این اختلاف‌نظرها در کادر صفحهٔ قبل جمع‌بندی شده‌اند. (باید یادآوری کرد که در درون هریک از این اردوگاه‌ها نیز تفاوت‌هایی وجود دارد، بنابراین همهٔ نظریه‌پردازان هر طرف با همهٔ این موارد موافق نخواهند بود.)

تقابل میان دیدگاه‌های مارکسیستی و وبری در بسیاری از حوزه‌های جامعه‌شناسی دیده می‌شود. این اختلاف‌نظرها نه‌فقط بر چگونگی تحلیل ما از ماهیت جوامع صنعتی، بلکه بر دیدگاه ما دربارهٔ جوامع کم‌تر توسعه‌یافته نیز تأثیر می‌گذارند. به‌علاوه، این دو دیدگاه با مواضع سیاسی متفاوتی پیوند خورده‌اند. مؤلفان چپ‌گرا به‌طور کلی دیدگاه‌های ستون الف، و لیبرال‌ها و محافظه‌کاران دیدگاه‌های ستون ب را می‌پذیرند. اما عواملی که این دوراهی به آن‌ها مربوط می‌شود، بیش از عوامل مستتر در سایر دوراهی‌ها، ماهیت تجربی دارند. مطالعهٔ مسیرهای واقعی توسعهٔ جوامع مدرن و کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته به ما کمک می‌کند تا ببینیم الگوهای تغییر تا چه اندازه با این یا آن دیدگاه همخوانی دارند.



### نظریه‌های جدید تر

مباحث طرح‌شده در دوراهی ۴ هنوز هم اهمیت دارند، اما نظریه‌پردازان متأخر کوشیده‌اند از مارکس و وبر فزاینده‌تر بروند. با سقوط کمونیسم در اروپای شرقی در ۱۹۸۹، به نظر می‌رسد که مناسبت افکار و آرای مارکس برای دنیای معاصر کم‌تر از چیزی است که روزی عده‌ی زیادی به آن باور داشتند. در واقع، بسیاری از دانش‌پژوهان، از جمله بعضی که ابتدا مارکسیست بودند، اکنون مارکس را اصلاً قبول ندارند. آن‌ها معتقدند که تلاش مارکس برای یافتن الگوهای عام تاریخ ناگزیر محکوم به شکست بود. به زعم این اندیشمندان، که به جریان پست‌مدرنیسم تعلق دارند، جامعه‌شناسان باید از آن نوع نظریه‌هایی که مارکس و وبر در پی ساختن و پرداختن آن بودند - یعنی از تفسیرهای کلی و جامع تغییر اجتماعی - دست بشویند.

### نظریه‌ی پست‌مدرنیستی

طرفداران مفهوم پست‌مدرنیسم<sup>۱</sup> مدعی‌اند که متفکران کلاسیک جامعه‌شناسی از این ایده الهام گرفته بودند که تاریخ شکل و شمایل دارد - یعنی «رو به مقصدی دارد» و به ترقی و پیشرفت منجر می‌شود - و اکنون این ایده از اعتبار افتاده است. دیگر هیچ «روایت اعظم» یا فراروایت‌هایی<sup>۲</sup> - برداشت‌های سراسری و جامع درباره‌ی تاریخ و جامعه - وجود ندارد که معنا و مفهومی داشته باشند (Lyotard 1985). نه تنها هیچ مفهوم کلی پیشرفت و ترقی وجود ندارد که بتوان از آن دفاع کرد، چیزی به نام تاریخ هم وجود ندارد. تقدیر دنیای پست‌مدرن این نیست که به امیدهای مارکس جامعه عمل بپوشاند و دنیایی سوسیالیستی شود. در عوض، دنیایی است تحت سیطره‌ی رسانه‌های نوین که ما را از گذشته‌مان «بیرون می‌آورند». جامعه‌ی پست‌مدرن به‌غایت کثرت‌گرا و پرتنوع است. تصاویر از طریق فیلم‌ها و ویدئوها و برنامه‌های تلویزیونی و پایگاه‌های اینترنتی بی‌شماری گرد جهان به گردش درمی‌آیند. ما در معرض اندیشه‌ها و ارزش‌های بسیاری قرار می‌گیریم، اما این ارزش‌ها به تاریخ محل زندگی ما یا حتی تاریخچه‌های زندگی شخصی ما هیچ ربطی ندارند. همه چیز در جریان و سیلانی دائمی به نظر می‌رسد. همان‌طور که چندتن از نویسندگان بیان داشته‌اند:

دنیای ما در حال از نوساخته شدن است. تولید انبوه، مصرف انبوه، شهر بزرگ، دولت برادر کبیر<sup>۳</sup>، و دولت-ملت همه در حال افول‌اند: انعطاف‌پذیری، تنوع، تمایزیابی، تحرک، ارتباط، تمرکززدایی و بین‌المللی شدن در حال اوج‌گیری‌اند. در جریان این فرآیند

1. postmodernism

2. metanarratives

۳. اشاره‌ای به رمان ۱۹۸۴ نوشته جرج اورول - م.

هویت‌های خود ما، درک ما از خویشتن، و ذهنیت‌های ما نیز در حال دگرگون شدن است. ما در حال گذار و انتقال به دوران جدیدی هستیم (S. Hall et al., 1988).

یکی از نظریه‌پردازان مهم پست‌مدرنیته، نویسنده فرانسوی ژان بودریار است که در فصل ۱۵ («رسانه‌های گروهی و ارتباطات جمعی») با بخشی از کار او آشنا شدیم. بودریار همچنین معتقد است که رسانه‌های الکترونیکی رابطه ما را با گذشته‌مان نابود کرده و دنیایی آشوبناک و تهی آفریده‌اند. بودریار در سال‌های نخست فعالیت خویش به شدت تحت تأثیر مارکسیسم بود. با این حال، بنا به استدلال بودریار، گسترش ارتباطات الکترونیک و رسانه‌های گروهی موجب معکوس شدن این قضیه مارکسیستی شده است که نیروهای اقتصادی به جامعه شکل می‌دهند. در عوض، زندگی اجتماعی بیش از هر چیز تحت تأثیر نشانه‌ها و تصاویر است. در این‌جا بودریار از ساخت‌گرایی استفاده می‌کند و این فکر [فردینان دو] سوسور<sup>۱</sup> را به وام می‌گیرد که معناها از طریق پیوندهای میان واژه‌ها آفریده می‌شوند نه به وسیله واقعیت بیرونی.

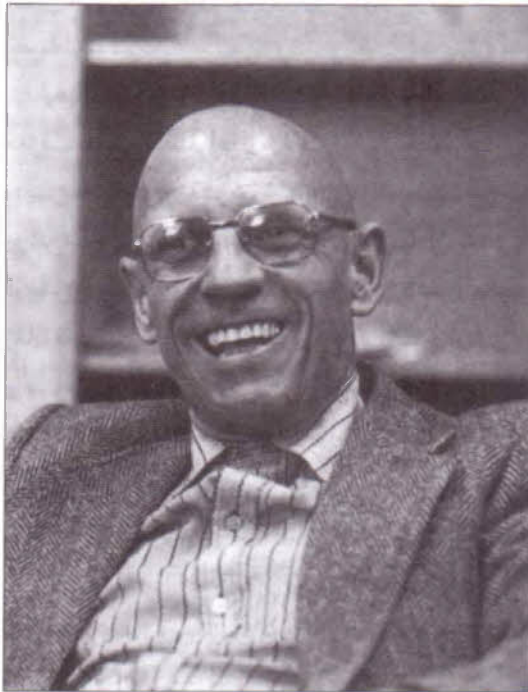
به گفته بودریار، در عصر حکومت رسانه‌ها معنا از طریق جریان تصاویر، مانند آنچه در برنامه‌های تلویزیونی می‌بینیم، خلق می‌شود. قسمت اعظم دنیای ما به نوعی جهان ساختگی تبدیل شده است که در آن ما به تصاویر رسانه‌ها واکنش نشان می‌دهیم نه به اشخاص یا مکان‌های واقعی. بنابراین هنگامی که دایانا، پرنسس ولز، در ۱۹۹۷ درگذشت موج عظیمی از اندوه و تأسف نه فقط در بریتانیا بلکه در همه‌جای جهان به راه افتاد. ولی آیا مردم برای شخصی واقعی سوگواری می‌کردند؟ جواب بودریار منفی است. پرنسس دایانا برای اکثر مردم فقط به واسطه رسانه‌ها موجودیت داشت. مرگ دایانا بیش‌تر شبیه رویدادی بود که در یکی از سریال‌های خانوادگی تلویزیون دیده می‌شود تا رویدادی واقعی که در زندگی خود افراد تجربه شود.

### میشل فوکو

با این‌که میشل فوکو<sup>۲</sup> (۱۹۲۶-۱۹۸۴) نمی‌خواست خود را پست‌مدرنیست بنامد، اما از تفکر پست‌مدرنیستی بهره زیادی گرفت. او در آثار خویش سعی داشت آن دسته از تحولات ادراکی را ترسیم کند که طرز فکر دنیای مدرن ما را از اعصار پیشین متمایز می‌سازند. فوکو در آثاری که درباره جنایت، بدن، دیوانگی و سکسوالیته نوشته، پیدایش نهادهای مدرنی مثل زندان‌ها، بیمارستان‌ها و مدارس را تحلیل می‌کند که نقش فزاینده‌ای در پایدن و کنترل توده‌ها دارند. او می‌خواست نشان دهد که افکار عصر روشنگری درباره آزادی فردی «سویه دیگری» هم دارند - سویه‌ای که به انضباط

1. Saussure

2. Michel Foucault



میشل فوکو.

و نظارت مربوط می‌شود. فوکو اندیشه‌های مهمی دربارهٔ رابطهٔ میان قدرت، ایدئولوژی و گفتمان<sup>۱</sup> در نظام‌های سازمانی مدرن مطرح کرد.

مطالعهٔ قدرت - افراد و گروه‌ها چگونه به اهداف خود، که در تضاد با اهداف دیگران است، دست می‌یابند - در جامعه‌شناسی اهمیت بنیادی دارد. از میان بنیانگذاران کلاسیک جامعه‌شناسی، مارکس و وبر تأکید خاصی بر قدرت داشتند؛ فوکو بعضی از خطوط فکری آن‌ها را دنبال کرد. گفتمان محور تفکر او دربارهٔ قدرت و کنترل در جامعه است. او از این اصطلاح برای اشاره به شیوه‌های سخن‌گفتن یا اندیشیدن دربارهٔ موضوع خاصی استفاده می‌کند که با مفروضات

مشترکی به هم پیوسته‌اند. برای مثال، فوکو نشان می‌دهد که از قرون وسطی تا زمان حاضر، گفتمان‌های دیوانگی چه دگرگونی فاحشی داشته‌اند. برای مثال، در قرون وسطی شخص بی‌عقل را معمولاً بی‌آزار می‌دانستند؛ حتی بعضی عقیده داشتند که شاید آن‌ها «عطیه» خاصی در درک امور داشته باشند. اما در جوامع مدرن، «دیوانگی» را گفتمان تخصصی پزشکی شکل می‌دهد که بر بیماری و معالجه تأکید می‌کند. این گفتمان پزشکی به وسیلهٔ شبکهٔ بسیار پیشرفته و پرنفوذ پزشکان، متخصصان درمانی، بیمارستان‌ها، انجمن‌های حرفه‌ای و نشریه‌های پزشکی پشتیبانی می‌شود و تداوم می‌یابد.

از نظر فوکو، دست قدرت از آستین گفتمان بیرون می‌آید تا به ایستارهای عامه در قبال پدیده‌هایی مثل جرم، دیوانگی یا سکسوالیته شکل دهد. گفتمان‌های تخصصی که صاحبان قدرت یا اقتدار برقرار می‌کنند غالباً فقط با گفتمان‌های تخصصی رقیب، به چالش خوانده می‌شوند. بدین ترتیب از گفتمان‌ها می‌توان به‌عنوان ابزار نیرومندی برای محدود ساختن شیوه‌های بدیل اندیشیدن یا سخن‌گفتن استفاده کرد. دانش به نیرویی برای کنترل تبدیل می‌شود. یکی از مضامین

اصلی همه نوشته‌های فوکو، شیوه پیوند خوردن قدرت و معرفت به فناوری‌های نظارت، اجبار و انضباط است.

رهیافت نوین و رادیکال فوکو به نظریه اجتماعی در تعارض با اجماع عمومی درباره ماهیت معرفت علمی است. این رویافت که مشخصه بسیاری از کارهای اولیه او است، تحت عنوان «دیرینه‌شناسی»<sup>۱</sup> فوکو شهرت یافته است. برخلاف سایر دانشمندان اجتماعی که برای روشن ساختن معنای امور نامأنوس از تشبیه آن به امور مأنوس استفاده می‌کنند، فوکو راه مخالف را درپیش می‌گیرد: روشن ساختن معنای امور آشنا و مأنوس با کاوش در گذشته. فوکو حمله بی‌امانی به زمان فعلی می‌کرد - به مفاهیم و عقاید و ساختارهای بدیهی پنداشته شده‌ای که درست به دلیل آشنا و مأنوس بودنشان نامرئی‌اند. برای مثال، او از این حقیقت پرده برداشت که مفهوم «سکسوالیته» همیشه وجود نداشته، بلکه در جریان توسعه اجتماعی خلق شده است. ملاحظات مشابهی را می‌توان درباره تلقی‌های مدرن امروزی‌مان از فعالیت بهنجار و کجرو، عقل و دیوانگی، و از این قبیل مطرح کرد. فوکو تلاش کرد مفروضات نهفته در پس عقاید و اعمال کنونی ما را برملا سازد و از رهگذر گذشته، زمان فعلی را مشهود و «مرئی» سازد. با این حال، از نظر فوکو، ما نمی‌توانیم نظریه‌هایی کلی و عام درباره جامعه، توسعه اجتماعی یا مدرنیته داشته باشیم؛ ما فقط می‌توانیم پاره‌هایی از آن‌ها را درک کنیم.

### سایر دیدگاه‌ها

بسیاری از متفکران دیگر نیز تحت تأثیر میشل فوکو قرار گرفته‌اند (نک. فصل ۱۲ صفحات ۵۰۷-۵۱۳). نظارت - ذخیره اطلاعات درباره مردم برای کنترل رفتار آن‌ها - پدیده همیشه حی و حاضر در جامعه‌ای است که رسانه‌های گروهی بر آن استیلا یافته‌اند. اکثر نظریه‌پردازان اجتماعی معاصر می‌پذیرند که فناوری اطلاعات و نظام‌های ارتباطات نوین، همراه با سایر تغییرات فناوری، دگرگونی‌های اجتماعی عمده‌ای برای همه ما به بار می‌آورند. با وجود این، اکثریت آن‌ها با اندیشه‌های اصلی پست‌مدرنیست‌ها و فوکو موافق نیستند. استدلال فوکو و پست‌مدرنیست‌ها این است که تلاش‌های ما برای فهم فرآیندهای عام و کلی جهان اجتماعی محکوم به شکست است، همان‌گونه که فکر تغییر دادن جهان و اصلاح آن راه به جایی نمی‌برد. اما نویسندگانی مثل مانوئل کاستلز (جامعه‌شناس اسپانیایی) و یورگن هابرماس و اولریش بک (متفکران آلمانی) همراه با نگارنده این کتاب (آنتونی گیدنز) مدعی‌اند که ما به اندازه هروقت دیگری به پروراندن نظریه‌هایی عام درباره جهان اجتماعی نیازمندیم و چنین نظریه‌هایی می‌توانند به ما کمک کنند که برای

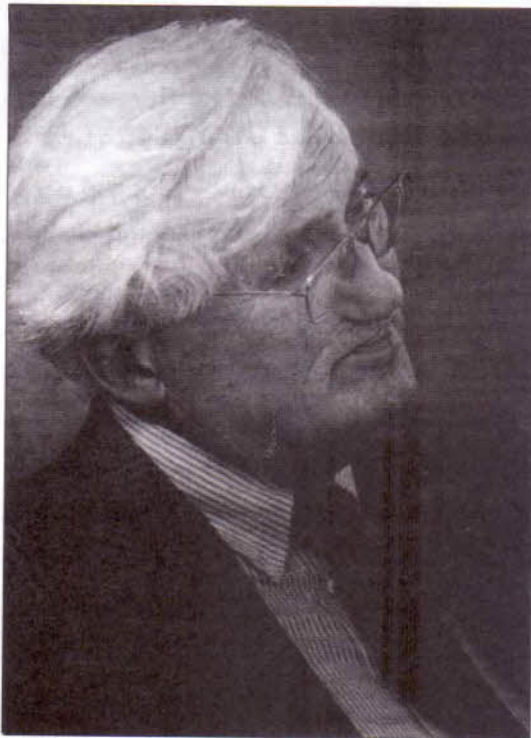
شکل دادن به جهان اجتماعی در جهت بهبود آن دست به اقدام بزنیم. رؤیاهای مارکس درباره جایگزینی سوسیالیسم به جای سرمایه‌داری مرده‌اند. اما برخی از ارزش‌های برانگیزنده طرح سوسیالیستی - مثل اجتماع انسانی، برابری و رسیدگی به ضعیفان و بیچارگان - هنوز کاملاً زنده‌اند.

### یورگن هابرماس: دموکراسی و حوزه عمومی

هابرماس<sup>۱</sup> تصدیق می‌کند که بسیاری از افکار مارکس منسوخ شده‌اند، و وبر را منبعی برای یافتن اندیشه‌های بدیل می‌داند؛ اما در عین حال معتقد است بعضی از اصول اساسی که الهام‌بخش نوشته‌های مارکس بوده‌اند، باید حفظ شوند. بدیلی برای سرمایه‌داری وجود ندارد، نباید هم وجود داشته باشد: سرمایه‌داری ثابت کرده که قادر است ثروت عظیمی ایجاد کند. با وجود این، بعضی از مسائل بنیادی که مارکس در اقتصاد سرمایه‌داری تشخیص داده بود هنوز با برجا هستند - مثل گرایش

به ایجاد رکود اقتصادی یا بحران‌ها. ما باید کنترل خویش را بر فرآیندهای اقتصادی از نو برقرار سازیم، فرآیندهایی که کنترل آن‌ها بر ما بیش از کنترل ما بر آن‌ها شده است.

یکی از راه‌های اصلی دستیابی به این کنترل هرچه فزون‌تر، به پیشنهاد هابرماس، احیای چیزی است که او «حوزه عمومی»<sup>۲</sup> می‌نامد. حوزه عمومی چهارچوب اساسی دموکراسی است. بنا به استدلال هابرماس، روال‌های دموکراتیک مرسوم، که شامل پارلمان و حزب است، شالوده کافی برای تصمیم‌گیری جمعی فراهم نمی‌سازند. ما می‌توانیم از طریق اصلاح روال‌های دموکراتیک و مشارکت پایدارتر کارگزاران اجتماع و سایر گروه‌های محلی، روح تازه‌ای در کالبد حوزه عمومی بدمیم. رسانه‌های مدرن



یورگن هابرماس.

1. Jürgen Habermas

2. public sphere

ارتباطات جمعی بعضی از آثار و نتایجی را که بودریار و دیگران گفته‌اند، واقعاً برجای می‌گذارند. اما در عین حال این رسانه‌ها می‌توانند در پیشبرد دموکراسی نیز نقش بسیار بنیادی داشته باشند. برای مثال، وقتی تلویزیون و روزنامه‌ها زیر سلطهٔ منافع تجاری باشند، نمی‌توانند کانونی برای بحث و گفت‌وگوی دموکراتیک باشند. اما رادیو و تلویزیون دولتی، همراه با اینترنت، امکانات متعددی برای گسترش بحث و گفت‌وگوی آزاد عرضه می‌کند.

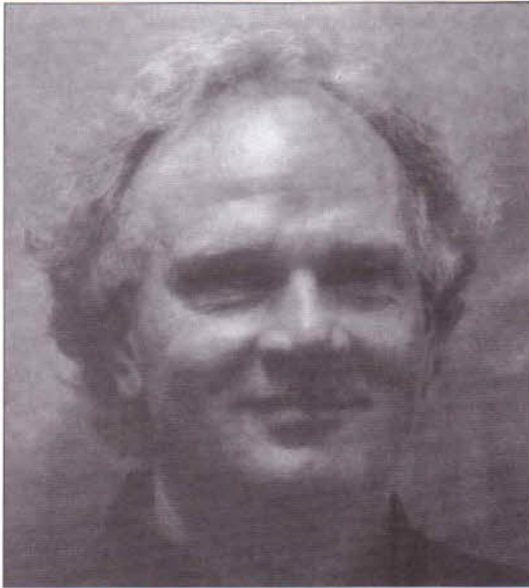
نویسندگان فمینیست هابرماس را مورد این انتقاد قرار داده‌اند که وی به پیوندهای میان جنسیت و دموکراسی توجه کافی نکرده است. به گفتهٔ منتقدان، غالباً دموکراسی را حیطه‌ای عمدتاً مردانه فرض کرده‌اند و هابرماس باید راه و روش‌هایی را مدنظر قرار دهد که از طریق آن‌ها دموکراسی معمولاً مانع مشارکت کامل زنان می‌شود. برای نمونه، فقط اقلیت کوچکی از اعضای اکثر پارلمان‌ها زن هستند. بسیاری از جریوت‌های سیاسی نیز معمولاً مسائل مورد علاقهٔ زنان را از قلم می‌اندازند. هابرماس در اثر عمدهٔ خویش، یعنی نظریهٔ کنش ارتباطی (Habermas 1986-8)، در واقع هیچ چیز دربارهٔ جنسیت نمی‌گوید. نانسی فریزر خاطر نشان می‌سازد که هابرماس در بحث دموکراسی خویش، با مفهوم شهروندی به گونه‌ای برخورد می‌کند که انگار به لحاظ جنسیتی مفهومی خنثی است. اما شهروندی نوعاً به شیوه‌هایی شکل گرفته که برای مردان بسیار مطلوب‌تر و مساعدتر است تا برای زنان. برای مثال، موقعیت زنان در خانواده هنوز هم تا حد زیادی فروتر از موقعیت مردان است. بنابراین، نابرابری در زندگی خانوادگی با دموکراسی عمومی ربط مستقیمی دارد.

### اولریش بک: جامعهٔ مخاطره‌آمیز

قبلاً در همین کتاب با اندیشه‌های اولریش بک آشنا شده‌ایم (فصل ۳، «دنیای در حال تغییر»). بک نیز مخالف پست‌مدرنیسم است. ما در دنیایی «فراسوی دنیای مدرن» زندگی نمی‌کنیم بلکه وارد مرحله‌ای می‌شویم که وی آن را «مدرنیتهٔ دوم» می‌نامد. مدرنیتهٔ دوم به این واقعیت اشاره می‌کند که نهادهای مدرن در حال جهانی شدن هستند، درحالی‌که زندگی هرروزهٔ ما از بند رسم و سنت آزاد می‌شود. جامعهٔ صنعتی قدیمی در حال ناپدید شدن است و جای خود را به «جامعهٔ مخاطره‌آمیز» می‌دهد. چیزی که به دیدهٔ پست‌مدرنیست‌ها آشوب یا فقدان الگو است، از نظر بک مخاطره یا عدم قطعیت است. مدیریت مخاطره خصوصیت اساسی نظم جهانی است.

مخاطره به چندین دلیل مرکزیت یافته است. با پیشرفت علم و فناوری، وضعیت‌های مخاطره‌آمیز نوینی به وجود آمده‌اند که با دوره‌های پیشین متفاوت‌اند. واضح است که علم و فناوری منافع بسیاری برای ما به ارمغان آورده‌اند، اما در عین حال مخاطره‌هایی نیز می‌آفرینند که سنجیدن ابعاد آن‌ها بسیار دشوار است. برای مثال، هیچ‌کس درست نمی‌داند که در تولید غذاهای اصلاح‌شدهٔ ژنتیکی چه مخاطره‌هایی ممکن است نهفته باشد.

بسیاری از تصمیم‌گیری‌های زندگی روزمره نیز لبریز از مخاطره است. مخاطره و مناسبات



اولریش بک.

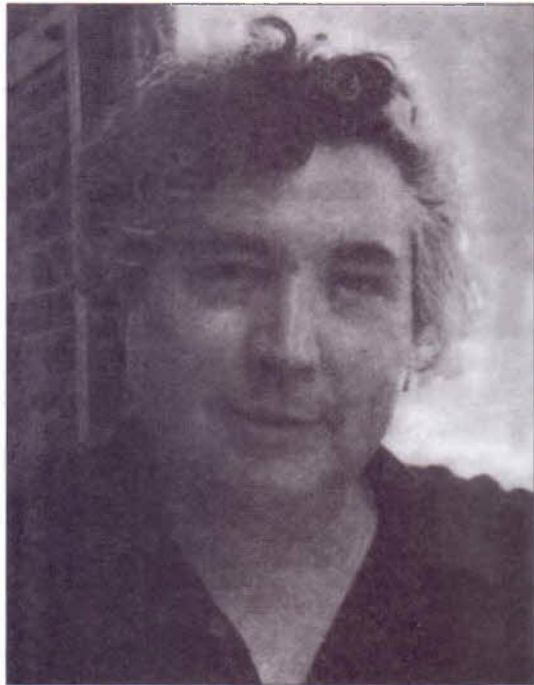
جنسیتی رابطه واقعاً نزدیکی با یکدیگر دارند. عدم قطعیت‌های نوین پرشماری وارد روابط میان دو جنس شده‌اند. برای مثال، قلمرو عشق و ازدواج را در نظر بگیرید. یک نسل پیش از این، در جوامع توسعه‌یافته، ازدواج فرآیند نسبتاً صاف و ساده‌ تحول و انتقال در زندگی بود. فرد از وضعیت مجرد به وضعیت تأهل انتقال می‌یافت و این وضعیت تقریباً دائمی دانسته می‌شد. امروز بسیاری از مردم با هم زندگی می‌کنند بی آن‌که ازدواج کرده باشند و نرخ‌های طلاق نیز بالا است. هرکس که به فکر ایجاد رابطه‌ای با شخص دیگری است باید این واقعیت‌ها را در نظر

بگیرد، و بنابراین درگیر محاسبهٔ بیم‌وامیدها یا مخاطره‌ها است. این شخص باید دربارهٔ احتمال تأمین خوشبختی و امنیت خویش در این پس‌زمینهٔ غیرقطعی، خود قضاوت کند. استدلال بک این نیست که دنیای معاصر مخاطره‌آمیزتر از دوره‌های پیشین است؛ بلکه ماهیت بیم و امیدهایی که ما باید با آن‌ها مصاف دهیم، در حال تغییر است. اکنون مخاطره دیگر کم‌تر از خطرهای یا بلاهای طبیعی سرچشمه می‌گیرد و بیش‌تر از ناحیهٔ عدم قطعیت‌هایی می‌آید که آفریدهٔ توسعهٔ اجتماعی ما و توسعهٔ علم و فناوری است.

بک با هابرماس موافق است که جامعهٔ نوین بر تلاش برای اصلاح سیاسی و اجتماعی خط بطلان نمی‌کشد. درست برعکس - شکل‌های تازه‌ای از مبارزه پدید می‌آید. ما شاهد ظهور عرصهٔ تازه‌ای هستیم که بک آن را «خرده‌سیاست»<sup>۱</sup> می‌نامد. این اصطلاح اشاره‌ای است به فعالیت‌ها و مبارزه‌های گروه‌ها و عاملانی که بیرون از مکانیسم‌های رسمی سیاست دموکراتیک عمل می‌کنند - مثل گروه‌های طرفدار محیط زیست، حقوق مصرف‌کننده، یا حقوق بشر. مسئولیت مدیریت مخاطره را نمی‌توان صرفاً به دوش سیاستمداران یا دانشمندان گذاشت: سایر گروه‌ها و شهروندان نیز باید وارد گود شوند. اما گروه‌ها و جنبش‌هایی که در عرصهٔ خرده‌سیاست شکل گرفته‌اند، می‌توانند بر مکانیسم‌های مرسوم سیاسی تأثیر شایانی بگذارند. برای مثال، مسئولیت حفظ محیط زیست، که

1. subpolitics

پیش از این قلمرو مبارزان طرفدار محیط زیست بود، اکنون به‌عنوان بخشی از چهارچوب سیاسی متعارف پذیرفته شده است.



مانوئل کاستلز.

### مانوئل کاستلز: اقتصاد شبکه‌ای

مانوئل کاستلز ابتدا به‌عنوان مارکسیست وارد حرفه دانشگاهی شد. او در مقام متخصص امور شهری، در پی این بود که از اندیشه‌های مارکس در مطالعات شهری استفاده کند. اما در سال‌های اخیر، او از مارکسیسم فاصله گرفته است. کاستلز، مانند بودریار، به تأثیر رسانه‌ها و فناوری‌های ارتباطی می‌پردازد. بنا به استدلال کاستلز، وجه مشخصه جامعه اطلاعاتی، ظهور شبکه‌ها و اقتصاد شبکه‌ای است. این

اقتصاد نوین که منکی به پیوندها و تماس‌هایی است که ارتباطات جهانی مقدور می‌سازند، به‌طور قطع سرمایه‌داری است. با این حال، اقتصاد سرمایه‌داری و جامعه سرمایه‌داری امروزی کاملاً با گذشته متفاوت است. گسترش سرمایه‌داری، آن‌طور که مارکس تصور می‌کرد، دیگر عمدتاً بر پایه طبقه کارگر یا تولید کالاها مادی استوار نیست. در عوض، ارتباطات راه دور و رایانه‌ها پایه و اساس تولیدند.

کاستلز درباره تأثیر این دگرگونی‌ها بر مناسبات جنسیتی توضیح زیادی نمی‌دهد، اما حرف‌های زیادی درباره تأثیر این دگرگونی‌ها بر هویت شخصی و زندگی روزمره دارد. در جامعه شبکه‌ای هویت شخصی به امری بسیار گشوده‌تر تبدیل می‌شود. ما هویت‌های مان را دیگر از گذشته اخذ نمی‌کنیم؛ ما ناچاریم هویت‌های مان را در جریان تعامل با دیگران فعالانه سر و شکل دهیم. این وضعیت مستقیماً روی حوزه خانواده و نیز به‌طور کلی‌تر روی ساخت‌یابی هویت‌های مذکر و مؤنث تأثیر می‌گذارد. زنان و مردان هویت‌های خود را دیگر از نقش‌های سنتی خود کسب نمی‌کنند. در گذشته بود که «جای» زنان در خانه و جای مردان «بیرون و در محیط کار» بود. این تفکیک اکنون فرو ریخته است.

کاستلز اقتصاد نوین جهانی را «توماسیون» می‌نامد - او هم مانند هابرماس معتقد است که ما



دیگر کنترل تمام و کمال دنیایی را که آفریده‌ایم، در اختیار نداریم. سخنان کاستلز در این مورد ظنین جمله‌هایی را دارد که یک قرن پیش و بر بیان کرده بود؛ و بر فکر می‌کرد که گسترش بوروکراسی همه را زندانی یک «ففس آهنین» خواهد کرد. به قول کاستلز «این کابوس بشریت که روزی ماشین‌ها عنان کنترل جهان را در دست خواهند گرفت، ظاهراً در آستانه واقعیت یافتن است - البته نه به صورت روبات‌هایی که شغل‌ها را از بین خواهند برد یا رایانه‌های حکومتی که زندگی ما را زیر نظر دارند، بلکه به صورت نظام الکترونیکی معاملات مالی» (Castells 2000:56).

با این حال، کاستلز رگ و ریشه مارکسیستی خود را یکسره فراموش نکرده است. او فکر می‌کند که شاید امکان دستیابی دوباره به کنترل مؤثر بازارهای جهانی وجود داشته باشد. این امر از طریق هیچ‌یک از انواع انقلاب میسر نخواهد شد، بلکه از طریق تلاش‌های جمعی سازمان‌های بین‌المللی و کشورهای امکان‌پذیر است که منافع مشترکی در کنترل سرمایه‌داری بین‌المللی دارند. کاستلز در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد که فناوری اطلاعات غالباً می‌تواند ابزاری برای قدرت‌بخشیدن به عاملان محلی و دمیدن جان تازه‌ای در کالبد اجتماع باشد. او، برای مثال، به مورد فنلاند اشاره می‌کند. فنلاند پیشرفته‌ترین جامعه اطلاعاتی در جهان است. همه مدارس این کشور به اینترنت دسترسی دارند و اکثر جمعیت سواد رایانه‌ای دارند. در عین حال، فنلاند دولت رفاه مستحکم و کارآمدی دارد که با مقتضیات اقتصاد نوین سازگار شده است.

### آنتونی گیدنز: تأمل‌گری اجتماعی

من نیز در نوشته‌های خویش، دیدگاهی نظری درباره تغییرهایی که در دنیای امروز رخ می‌دهند پرورانداده‌ام. ما امروز در دنیایی زندگی می‌کنیم که من آن را «دنیای لگام‌گسیخته»<sup>۱</sup> می‌نامم، دنیایی که وجه مشخصه آن مخاطره‌ها و عدم قطعیت‌های نوین است، از آن دست که اولریش بک تشخیص داده است. ولی باید مفهوم اعتماد<sup>۲</sup> را در کنار مفهوم مخاطره قرار دهیم. اعتماد به معنای اطمینانی است که به افراد یا نهادها داریم.

در دنیای دگرگونی‌های پرشتاب، شکل‌های سنتی اعتماد معمولاً رنگ می‌بازند. اعتماد به دیگران همیشه بر پایه اجتماع محلی شکل می‌گرفت؛ اما وقتی در یک جامعه جهانی شده‌تر زندگی می‌کنیم، زندگی ما تحت تأثیر کسانی است که هرگز ندیده و نشناخته‌ایم، کسانی که شاید در آن سوی جهان زندگی می‌کنند. اعتماد به معنای اطمینان داشتن به «نظام‌های انتزاعی»<sup>۳</sup> نیز هست - برای مثال ما ناچاریم به مؤسسه‌های نظارت بر مواد غذایی، سازمان تصفیه آب آشامیدنی یا بهره‌وری نظام‌های بانکی اطمینان کنیم. اعتماد و مخاطره پیوند تنگاتنگی با یکدیگر دارند. اگر بخواهیم به

1. runaway world

2. trust

3. abstract systems

مصاف مخاطره‌هایی برویم که ما را احاطه کرده‌اند و به‌نحو مؤثری در برابر آن‌ها واکنش نشان دهیم ناچاریم به این مؤسسه‌ها و نظام‌ها اطمینان کنیم.

زندگی کردن در عصر اطلاعات، از نظر من، به معنای افزایش تأمل‌گری<sup>۱</sup> اجتماعی است. تأمل‌گری اجتماعی به این واقعیت اشاره می‌کند که ما مجبوریم پیوسته و بی‌وقفه دربارهٔ اوضاع و شرایط زندگی مان فکر، یا تأمل، کنیم. در ایامی که جوامع به رسم و سنت بستگی بیش‌تری داشتند، مردم می‌توانستند از روش‌های مرسوم و ثابتی پیروی کنند که کارها را به شیوهٔ



آنتونی گیدنز.

غیرتأملی‌تری به انجام می‌رساند. بسیاری از جنبه‌های زندگی که برای نسل‌های پیشین به‌سادگی جزو بدیهیات به‌شمار می‌رفتند، برای ما موضوعاتی برای تصمیم‌گیری‌های آزادانه شده‌اند. برای مثال، به مدت چندین قرن مردم هیچ راه مؤثری برای محدودساختن ابعاد خانواده‌های‌شان نداشتند. با روش‌های مدرن پیشگیری از بارداری، و سایر فناوری‌های مربوط به تولیدمثل، والدین نه‌تنها می‌توانند به‌دلخواه تعیین کنند که چند فرزند می‌خواهند داشته باشند، بلکه می‌توانند جنس فرزندان‌شان را نیز انتخاب کنند. مسلماً، این امکانات جدید آکنده از مسائل اخلاقی تازه‌ای هم هستند.

ما کنترل آیندهٔ خویش را قطعاً از کف نداده‌ایم. در عصر جهانی، کشورها قسمتی از قدرت پیشین خویش را مسلماً از دست می‌دهند. برای نمونه، کشورها در مقایسه با گذشته نفوذ و تأثیر کم‌تری بر خط‌مشی اقتصادی خود دارند. با این‌حال، حکومت‌ها هنوز هم قدرت زیادی دارند. اگر کشورها به‌طور مشترک و با همکاری دست به عمل بزنند می‌توانند کنترل این دنیای لگام‌گسیخته را دوباره در دست بگیرند. گروه‌هایی که بک به آن‌ها اشاره می‌کند - عاملان و جنبش‌هایی که بیرون از چهارچوب رسمی سیاست عمل می‌کنند - می‌توانند نقش مهمی داشته باشند. اما آن‌ها جای سیاست دموکراتیک مرسوم را نخواهند گرفت. دموکراسی هنوز ضرورتی حیاتی است، چون گروه‌هایی که در عرصهٔ «خرده‌سیاست» فعالیت می‌کنند داعیه‌های ناهمسو و منافع متفاوتی دارند. برای مثال، این گروه‌ها شاید شامل کسانی باشند که فعالانه به طرفداری از مدارا و تسامح بیش‌تر با

1. reflexivity

سقط جنین مبارزه می‌کنند و نیز کسانی که عقیده‌ای کاملاً ضد آن‌ها دارند. حکومت دموکراتیک باید این داعیه‌ها و علائق متفاوت را ارزیابی کند و در قبال آن‌ها واکنش نشان دهد. دموکراسی نمی‌تواند فقط به حوزه عمومی، آن‌گونه که هابرماس تعریف می‌کند، محدود باشد. «دموکراسی عواطف» بالقوه‌ای نیز وجود دارد که در زندگی روزمره در حال ظهور است. دموکراسی عواطف به معنای پیدایش شکل‌هایی از زندگی خانوادگی است که در آن مردان و زنان به صورت برابر مشارکت می‌کنند. تقریباً همه شکل‌های خانواده سنتی بر پایه سلطه مردان بر زنان استوار بودند، و این امر معمولاً در قانون نیز ضمانت اجرا می‌یافت. برابری روزافزون میان دو جنس را نمی‌توان فقط به حق رأی محدود کرد؛ این برابری باید در برگیرنده حوزه شخصی و روابط صمیمانه نیز باشد. دموکراتیک‌سازی زندگی شخصی تا جایی پیش می‌رود که روابط و مناسبات بر پایه احترام متقابل، ارتباط و مدارا بنا شوند.

### نتیجه

شاید امروز ما در آستانه مرحله عمده نوینی از رشد و توسعه نظریه جامعه‌شناختی هستیم؟ اندیشه‌های متفکران کلاسیک - مارکس، دورکیم و وبر - در زمانی شکل گرفت که تغییرات عظیم اقتصادی و اجتماعی در جریان بود. ما هم در دوره‌ای از تغییر و تحولات زندگی می‌کنیم که احتمالاً همان قدر ژرف و عظیم‌اند - و با گستردگی بسیار بیش‌تری در سراسر جهان احساس می‌شوند. ما نیازمند پروراندن نظریه‌های تازه‌ای هستیم تا تحولات جدیدی را درک کنیم که امروز در حال دگرگون‌ساختن جوامع ما هستند. نظریه‌هایی که در این صفحات پایانی تحلیل کردیم، از مهم‌ترین دستاوردهای فعلی این تلاش به‌شمار می‌روند.

### خلاصه مطالب

۱. رهیافت‌های نظری گوناگونی در جامعه‌شناسی (و نیز در سایر علوم اجتماعی) یافت می‌شوند. دلیل این امر چندان غامض و گیج‌کننده نیست: مناقشه‌های نظری حتی در علوم طبیعی نیز به آسانی حل و فصل نمی‌شوند، و در جامعه‌شناسی ما با دشواری‌های خاصی روبه‌رو می‌شویم که ناشی از مسائل بفرنجی است که وقتی رفتارهای خودمان را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، پیش می‌آیند.
۲. نظریه وبر درباره تأثیر آیین پوریتان بر توسعه اقتصاد مدرن مثال مفیدی است که نشان می‌دهد چه چیزی موجب ارزشمند شدن یک نظریه می‌شود. افکار وبر همچنان محل نزاع است، اما نظریه او از چندین جهت عرصه‌های تازه‌ای گشود و پژوهش‌های بعدی فراوانی را برانگیخت.
۳. تعارض دیدگاه‌ها در جامعه‌شناسی، چند دوراهی نظری اساسی را پیش روی ما قرار می‌دهد. یکی از این دوراهی‌های مهم به این مربوط می‌شود که ما چگونه باید کنش انسانی را به ساختار اجتماعی ربط دهیم؟ آیا ما خالقان جامعه هستیم یا توسط جامعه خلق شده‌ایم؟ انتخاب از میان این دو گزینه آن قدر هم که در ابتدا به نظر می‌رسد، مغایر یکدیگر نیست و مسئله واقعی این است که چگونه این دو جنبه از زندگی اجتماعی را به یکدیگر مرتبط سازیم.

۴. دوراهی دوم مربوط به این است که آیا جوامع را باید هماهنگ و نظم‌دار تصویر کنیم یا باید تضاد دائمی را وجه مشخصه آن‌ها بدانیم. باز هم، این دو دیدگاه کاملاً متضاد نیستند، و ما باید نشان دهیم که تضاد و وفاق چگونه رابطه متقابل با یکدیگر دارند. مفاهیم ایدئولوژی و قدرت برای انجام این کار می‌توانند سودمند باشند.
۵. سومین دوراهی اساسی به مسئله جنسیت مربوط می‌شود، خصوصاً به این که آیا باید جنسیت را به صورت مقوله‌ای کلی وارد تفکر جامعه‌شناختی کنیم یا خیر. با این که مسئله مذکور در سنت‌های مرسوم جامعه‌شناسی مطرح نشده، نظریه پردازان فمینیست موجب تغییر افکار جامعه‌شناسان و نیز طرز تفکر جامعه‌شناسان در این باره شده‌اند.
۶. چهارمین کانون جزو بحث‌های مستمر در جامعه‌شناسی به تحلیل توسعه اجتماعی مدرن مربوط می‌شود. آیا فرآیندهای تغییر در جهان مدرن را عمدتاً توسعه اقتصادی سرمایه‌داری شکل داد یا عوامل دیگری مثل عوامل غیراقتصادی؟ موضعی که در این بحث اتخاذ می‌شوند تا اندازه‌ای تحت تأثیر عقاید و ایستارهای سیاسی جامعه‌شناسان مختلف هستند.
۷. جامعه‌شناسان متأخرتر سعی کرده‌اند در زمینه مباحث رشد و توسعه اجتماعی از مارکس و وبر فراتر بروند. متفکران پست‌مدرن منکر این هستند که ما می‌توانیم نظریه‌های عام و کلی درباره تاریخ یا جامعه بیروانیم. بودریار رسانه‌های الکترونیکی را نابودکننده رابطه ما با گذشته و آفریننده جهانی می‌داند که در آن معنا را جریان تصاویر خلق می‌کند نه واقعیت‌های ثابت و پایدار.
۸. نظریه پردازان دیگر منتقد پست‌مدرنیسم هستند و استدلال می‌کنند که ما هنوز هم می‌توانیم نظریه‌های کلی و جامعی درباره جهان اجتماعی بیروانیم، به طریقی که ما را قادر به مداخله برای بهبودبخشیدن به آن کند. این نظریه پردازان عبارت‌اند از هابرماس که «حوزه عمومی» یکی از مفاهیم اصلی او است؛ بک و «جامعه مخاطره‌آمیز»؛ کاستلز و «جامعه شبکه‌ای»؛ و گیدنز و مفهوم تأمل‌گری اجتماعی، و دلالت‌های آن برای روش زندگی و اندیشیدن به زندگی‌های مان.

### پرسش‌هایی برای تفکر بیشتر

۱. چرا جامعه‌شناسی تا این حد به تفکر نظری متکی است؟
۲. آیا کار وبر درباره اخلاق پروتستانی یک نظریه واحد است یا چند نظریه بُرد متوسط؟
۳. مطالعه زبان به ما چه چیزی درباره مطالعه جامعه می‌آموزد؟
۴. آیا مسئله جنسیت را می‌توان واقعاً وارد دیدگاه‌های نظری موجود کرد؟
۵. آیا دوراهی‌های گوناگون نظریه جامعه‌شناختی واقعاً آن قدر که به نظر می‌رسد دشوار و لاینحل هستند؟
۶. تحولات اخیر نظریه جامعه‌شناختی تا چه حد مدیون بصیرت‌های مارکس، وبر و دورکیم است؟

### برای مطالعه بیشتر

- Patrick Baert, *Social Theory in the Twentieth Century* (Cambridge: Polity, 1998).
- Anthony Giddens, *Capitalism and Modern Social Theory*, rev. edn (Cambridge: Cambridge University Press, 1992).
- David Harvey, *The Condition of Postmodernity* (Oxford: Blackwell, 1989).
- Charles Wright Mills, *The Sociological Imagination* (Harmondsworth: penguin, 1979).

## فرهنگ مفاهیم و اصطلاحات

- Absent father** پدرغایب  
پدری که به خاطر طلاق یا دلایل دیگری، تماس اندکی با فرزندان خود دارد، یا هیچ تماسی با آنها ندارد.
- Agrarian societies** جوامع زراعتی  
جوامعی که بر مبنای تولید کشاورزی (زراعت) معیشت خود را تأمین می‌کنند.
- Alienation** بیگانگی  
این احساس که توانایی‌های خود ما، در مقام انسان، به تسخیر و کنترل موجودات دیگری درآمده‌اند. مارکس ابتدا از این اصطلاح برای اشاره به فرافکنی قدرت‌های بشری به خدایان استفاده می‌کرد. اما سپس این اصطلاح را برای اشاره به این واقعیت به کار گرفت که کارگران کنترل وظایف کاری خود و محصولات کار خویش را از دست می‌دهند. فویرباخ از این اصطلاح برای اشاره به ساختن و پرداختن خدایان یا نیروهای آسمانی غیر از موجودات بشری به کار می‌برد.
- Absolute poverty** فقر مطلق  
فقری که برحسب حداقل ملزومات ضروری برای ادامه زندگی سالم، تعریف می‌شود.
- Achieved status** منزلت اکتسابی  
منزلت اجتماعی مبتنی بر تلاش فردی، نه بر مبنای صفاتی که به واسطه عوامل زیست‌شناختی به فرد نسبت داده می‌شود. برای مثال، «فارغ‌التحصیل دانشگاه»، «کارکشته»، یا «دکتر» نمونه‌هایی از منزلت اکتسابی‌اند.
- Agencies of socialization** عوامل اجتماعی شدن  
گروه‌ها یا متن و زمینه‌های اجتماعی که فرآیندهای اجتماعی شدن در آنها به وقوع می‌پیوندد. خانواده، گروه‌های هم‌آلان، مدارس، رسانه‌ها و محل کار، همگی عرصه‌هایی هستند که یادگیری فرهنگی در آنها رخ می‌دهد.
- Alternative medicine** طب بدیل  
این رهیافت به معالجه و پیشگیری از بیماری، که طب تکمیلی نیز نامیده می‌شود، دربرگیرنده طیف وسیعی از فنون شفابخش است که بیرون از حوزه روش‌های مرسوم پزشکی قرار می‌گیرند. طب بدیل یا تکمیلی، رهیافتی کلیت‌گرا به تندرستی دارد و به عناصر جسمی و روانی در سلامتی و آسایش افراد توجه می‌کند.
- Animism** روح‌باوری  
عقیده به این‌که رویدادهای جهان به واسطه فعالیت‌های ارواح به جریان می‌افتند.
- Agism** تعصب سنی  
تبعیض یا تعصب و پیش‌داوری علیه کسی به سبب سن و سال او.

**Anomie** بی‌هنجاری  
 دولتهای اقتدارطلب  
 نوعی از نظام‌های سیاسی که در آن‌ها منافع و نیازهای دولت مقدم بر نیازها و منافع شهروندان عادی است، و مشارکت مردمی در امور سیاسی یا به شدت محدود است و یا از اساس انکار می‌شود.

**Apartheid** آپارتاید  
 اقتدار  
 قدرت مشروعی که شخص یا گروهی بر شخص یا گروه دیگری دارد. مشروعیت عنصر ضروری مفهوم اقتدار است چون عامل اصلی در تمیز دادن اقتدار از مفهوم کلی تر قدرت است. قدرت را می‌توان با توسل به زور یا خشونت اعمال کرد. در مقابل، اقتدار به این بستگی دارد که زبردستان بپذیرند که مافوق‌های آن‌ها حق دارند امر و نهی یا رهبری کنند.

**Apocalypticism** عقاید آخرالزمانی  
 عقیده به آموزه‌های وحی‌گونه درباره رویدادهای نهایی تاریخ. جنبش‌های آخرالزمانی رخدادهای معینی در دنیای اجتماعی را نشانه حتمی بودن پایان جهان تعبیر می‌کنند.

**Ascribed status** منزلت انتسابی  
 ناحیه پشت [ صحنه ]  
 حیطه‌ای دور از عملکردهای «ناحیه جلو»، که بنا به تعریف اروینگ گافمن، افراد می‌توانند راحت باشند و به شیوه‌ای غیررسمی رفتار کنند.

**Assimilation** همانندگردی  
 تنوع زیستی  
 پذیرش یک گروه اقلیت توسط جمعیت اکثریت، و پذیرش ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگ حاکم از سوی گروه اقلیت.

**Asylum-seeker** پناهنده  
 Biodiversity  
 تنوع گونه‌های موجودات زنده.

**Authoritarian personality** شخصیت اقتدارطلب  
 Biomedical model of health  
 مدل سلامتی زیستی- پزشکی  
 مجموعه‌اصولی که زیربنای کردوکارها و نظام‌های پزشکی غربی است. مدل سلامتی زیستی-پزشکی، بیماری‌ها را به صورتی عینی و براساس وجود علائم قابل تشخیص تعریف می‌کند، و معتقد است که با معالجه‌های پزشکی مبتنی بر علم می‌توان سلامتی بدن را بازگرداند. بدن انسان به ماشینی تشبیه می‌شود که اگر خوب تعمیر شود، می‌تواند دوباره به کار بیفتد.

مجموعه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی معینی که شامل نگرشی بسته و بی‌مدارا و ناتوان از پذیرش ابهام و دوپهلویی است.

**Black feminism**

**فمینیسم سیاه**

شاخه‌ای از تفکر فمینیستی که بر محرومیت‌های چندگانه جنسیتی، طبقاتی و نژادی زنان غیرسفیدپوست انگشت می‌گذارد. فمینیست‌های سیاه قبول ندارند که همه زنان ظلم و ستم جنسیتی واحدی را به‌طور یکسان تجربه می‌کنند. بنا به استدلال آن‌ها، تحلیل‌های اولیه فمینیستی منعکس‌کننده علائق خاص زنان سفیدپوست طبقه متوسط بود.

**Bureaucracy**

**بوروکراسی**

سازمانی سلسله‌مراتبی که به شکل هرم اقتدار است. اصطلاح «بوروکراسی» را وبر بر سر زبان‌ها انداخت. به گفته وبر، بوروکراسی کارآمدترین نوع سازمان‌های بزرگ است. طبق استدلال وبر، هرقدر اندازه سازمان‌ها بزرگ‌تر شود، به‌ناچار خصوصیات بوروکراتیک بیش‌تر و بیش‌تری پیدا می‌کنند.

**Capital punishment**

**مجازات اعدام**

تعیین مجازات مرگ از سوی مسئولان حکومتی در مورد شخصی که جرمی مرتکب شده باشد. مجازات اعدام را عموماً تحت عنوان «مجازات مرگ» می‌شناسند.

**Capitalism**

**سرمایه‌داری**

نظام کسب و کار اقتصادی که مبتنی بر مبادله بازاری است. «سرمایه» به معنای هر دارایی و مایملکی مثل پول، مستغلات و ماشین‌آلات است که می‌توان از آن برای تولید کالاهایی برای فروش یا سرمایه‌گذاری در بازار به امید کسب سود، استفاده کرد. تقریباً همه جوامع صنعتی امروزی به‌لحاظ جهت‌گیری اقتصادی‌شان، سرمایه‌داری‌اند. نظام اقتصادی آن‌ها مبتنی بر تجارت آزاد و رقابت اقتصادی است.

**Capitalists**

**سرمایه‌داران**

کسانی که مالک شرکت‌ها، زمین، دستگاه‌ها یا سهام هستند و از این سرمایه‌ها برای تولید عواید اقتصادی بهره می‌گیرند.

**Carceral organizations**

**سازمان‌های حبسی**

این اصطلاح که به نوشته‌های میشل فوکو مربوط می‌شود به معنای سازمان‌هایی مثل زندان و آسایشگاه است که افراد را به‌لحاظ جسمی از دنیای بیرون جدا و برای مدت زیادی «مخفی» نگه می‌دارند.

**Caste**

**نظام کاستی**

شکلی از قشربندی [اجتماعی] که در آن موقعیت اجتماعی افراد از بدو تولد تثبیت می‌شود و نمی‌تواند تغییر کند. بین اعضای گروه‌های مختلف کاست‌ها تقریباً هیچ ازدواجی صورت نمی‌گیرد.

**Causal relationship**

**رابطه علی**

رابطه‌ای که در آن یک وضعیت (معلول) توسط وضعیت دیگری (علت) ایجاد می‌شود.

**Causation**

**علیت**

تأثیر علی یک عامل بر عاملی دیگر. عوامل علی در جامعه‌شناسی شامل دلایلی که افراد برای کارهای خود می‌آورند، و همچنین شامل عوامل بیرونی مؤثر بر رفتار آن‌ها می‌شود.

**Central tendency**

**سنجه‌های گرایش به مرکز**

روش‌های محاسبه مقادیر متوسط.

**Church**

**کلیسا**

هیئت بزرگی از کسانی که عضو سازمان دینی جاافتاده‌ای هستند. کلیساها معمولاً دارای ساختار رسمی و سلسله‌مراتبی از مقامات دینی‌اند. این

اصطلاح به معنای ساختمانی که مراسم دینی آن‌ها در آن برگزار می‌شود، نیز هست.

**Citizen** شهروند  
 هر عضو یک اجتماع سیاسی که به واسطهٔ این عضویت هم حقوق و هم وظایفی به او تعلق می‌گیرد.

**Civil inattention** بی‌اعتنایی مدنی  
 فرآیندی که طی آن افرادی که در محیط مادی و تعاملی واحدی قرار دارند چنان رفتاری بروز می‌دهند که حاکی از آن است که از حضور هم‌باخبرند، بی‌آن‌که خصومت یا صمیمیتی نشان دهند.

**Civil society** جامعهٔ مدنی  
 قلمرو فعالیت‌هایی که جایی میان دولت و بازار قرار می‌گیرند، مثل خانواده، مدارس، انجمن‌های اجتماع محلی و مؤسسه‌های غیراقتصادی. «جامعهٔ مدنی»، یا فرهنگ مدنی، عنصر حیاتی جوامع دموکراتیک سرزنده و پویا است.

**Class** طبقه  
 هرچند طبقه یکی از پرکاربردترین مفاهیم در جامعه‌شناسی است، اما هیچ توافق روشنی دربارهٔ بهترین تعریف برای این مفهوم وجود ندارد. از نظر مارکس، طبقه گروهی از مردم به‌شمار می‌آید که رابطهٔ مشترکی با ابزارهای تولید داشتند. و بر نیز طبقه را مقوله‌ای اقتصادی می‌دانست اما بر تعامل میان طبقه و منزلت اجتماعی و پیوندهای حزبی تأکید می‌کرد. در دورهٔ ما، بعضی از دانشمندان اجتماعی شغل را به‌منزلهٔ معرف طبقهٔ اجتماعی به‌کار برده‌اند، بعضی هم بر مالکیت سرمایه و سایر شکل‌های ثروت تأکید داشته‌اند و بعضی دیگر نیز انتخاب‌های سبک زندگی را مهم دانسته‌اند.

**Clock time** زمان ساعتی  
 زمانی که به وسیلهٔ ساعت اندازه‌گیری می‌شود. یعنی براساس ساعت و دقیقه و ثانیه بیان می‌شود. پیش از اختراع ساعت، تخمین‌زدن زمان براساس رخداد‌های جهان طبیعی صورت می‌گرفت، رخداد‌هایی مثل طلوع و غروب خورشید.

**Cohabitation** همبالینی  
 زندگی مشترک دو نفر که همراه با رابطهٔ جنسی است و تا حدی داوم دارد، بدون این‌که با هم ازدواج کرده باشند.

**Cold war** جنگ سرد  
 وضعیت نضاد و تعارض میان ایالات متحده و اتحاد شوروی، همراه با هم‌پیمانان آن‌ها، که از دههٔ ۱۹۴۰ تا ۱۹۹۰ وجود داشت. این وضعیت را «جنگ سرد» می‌نامیدند چون این دو طرف هرگز عملاً با یکدیگر برخورد نظامی نکردند.

**Collective consumption** مصرف جمعی  
 این مفهوم را مانوئل کاستلز برای اشاره به فرآیندهای مصرف کالاها و خدمات همگانی در شهرها به‌کار می‌برد، مثل خدمات حمل‌ونقل و امکانات تفریحی.

**Colonialism** استعمارگری  
 فرآیندی که طی آن کشورهای غربی نقاط دیگری از جهان را که دور از سرزمین‌های مادری خودشان بود، تحت حکومت خویش درآوردند.

**Communication** ارتباطات  
 انتقال اطلاعات از فرد یا گروهی به فرد یا گروه دیگری. ارتباطات شالودهٔ ضروری همهٔ تعامل‌های اجتماعی است. در موقعیت‌های رو در رو، ارتباطات از طریق کاربرد زبان انجام می‌گیرد، ولی درعین حال



سرنخ‌ها و نشانه‌های بدنی و حرکتی زیادی هم وجود دارد که افراد برای فهم گفته‌ها و اعمال دیگران دست به تعبیر و تفسیر آن‌ها می‌زنند. با پیدایش و توسعه کتابت و رسانه‌های الکترونیکی مثل رادیو، تلویزیون یا رایانه، ارتباطات از متن و زمینه‌های بی‌واسطه روابط مستقیم اجتماعی، منقصل شده است.

**Communism** کمونیسم

مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و عقاید سیاسی مرتبط با مارکس، که خصوصاً توسط لنین پروراند شده، و در چین، و اتحاد شوروی و اروپای شرقی، تا ۱۹۹۰ به صورت نهاد حکومتی درآمد.

**Comparative analysis** تحلیل تطبیقی

تحلیلی که بر مبنای مقایسه جامعه‌ها یا فرهنگ‌های متفاوت صورت بگیرد.

**Comparative questions** پرسش‌های تطبیقی

پرسش‌هایی که به انجام مقایسه‌هایی بین بخشی از یک جامعه با بخشی دیگر، یا مقایسه نمونه‌ها و شواهدی از جامعه‌های متفاوت، و با مقاصد پژوهشی یا نظری طرح می‌شوند.

**Complicit masculinity** مردانگی همدست

اصطلاحی که به نوشته‌های آر. دبلیو. کانل درباره سلسله‌مراتب جنسیتی در جامعه مربوط می‌شود. مظهر مردانگی همدست بسیاری از مردان جامعه‌اند که خودشان در قداوقاره مردانگی هژمونیک نیستند، اما از موقعیت مسلط مردانگی هژمونیک در نظام پدرسالاری نفع می‌برند.

**Compulsion of proximity** نیاز به مجاورت

نیازی که افراد به کنش‌های رو در روی متقابل با دیگران احساس می‌کنند.

**Conflict theories** نظریه تضاد

دیدگاهی جامعه‌شناختی که تنش‌ها، تقسیم‌بندی‌ها و منافع متضاد موجود در جوامع انسانی را کانون توجه خویش قرار می‌دهد. نظریه پردازان تضاد معتقدند که کمیابی و ارزشمندبودن امکانات و منابع در جامعه موجب تضاد می‌شود، چون گروه‌های مختلف برای دسترسی و کنترل این منابع با هم مبارزه می‌کنند. بسیاری از نظریه پردازان تضاد به شدت تحت تأثیر نوشته‌های مارکس بوده‌اند.

**Constitutional monarch** پادشاهی مشروطه

شاه یا ملکه‌ای که عمدتاً «مقام صوری» دارد و قدرت او توسط قانون محدود شده و قدرت واقعی در دست سایر رهبران سیاسی است.

**Contradictory class locations**

جایگاه‌های طبقاتی تناقض‌آمیز

موقعیت‌هایی در ساختار طبقاتی که خصوصاً شامل مشاغل یقه‌سفیدی دون‌پایه و فرعی است و ویژگی‌های مشترکی با موقعیت‌های طبقاتی بالاتر و پایین‌تر از خود دارد.

**Control theory** نظریه کنترل

نظریه‌ای که جرم را نتیجه عدم تعادل میان انگیزه‌های فعالیت تبهکارانه و کنترل‌های بازدارنده آن می‌داند. نظریه پردازان کنترل معتقدند که مجرمان موجوداتی عقلانی هستند که در جهت حداکثر ساختن منافع خود عمل خواهند کرد مگر این‌که از طریق کنترل‌های اجتماعی یا فیزیکی توان این کار از آن‌ها سلب شود.

**Controls** کنترل‌ها

روش‌های آزمایشی یا آماری برای ثابت نگه داشتن متغیرها به منظور مشاهده تأثیر علی سایر متغیرها.

**Conurbation** شهر خوشه‌ای  
خوشه‌ای از شهرها یا شهرک‌ها در یک محیط شهری به هم پیوسته.

**Conversation analysis** تحلیل گفت‌وگو  
مطالعه تجربی گفت‌وگوها با استفاده از فنون برگرفته از اتنومتدولوژی. در تحلیل گفت‌وگو به بررسی جزئیات جریان طبیعی گفت‌وگوها می‌پردازند تا اصول سازماندهی صحبت‌ها و نقش آن در تولید و بازتولید نظم اجتماعی بر ملا شود.

**Corporate crime** جرائم شرکتی  
جرم‌هایی که شرکت‌های بزرگ مرتکب آن می‌شوند. مثال‌های جرائم شرکتی عبارت‌اند از آلودگی، تبلیغات دروغ، نقض مقررات بهداشتی و سلامتی.

**Corporate culture** فرهنگ شرکتی  
شاخه‌ای از نظریه مدیریت که در پی افزایش بازده تولید و قدرت رقابت از طریق خلق فرهنگ سازمانی خاص و یگانه‌ای است که همه اعضای شرکت را دربرگیرد. تصور می‌رود که یک فرهنگ شرکتی پویا - که شامل رویدادها، مراسم و سنت‌های مربوط به شرکت است - موجب تقویت وفاداری کارکنان و انسجام گروهی می‌شود.

**Correlation** همبستگی  
رابطه منظمی بین دو متغیر که غالباً به زبان آماری بیان می‌شود. همبستگی می‌تواند مثبت یا منفی باشد. همبستگی مثبت بین دو متغیر به این معنا است که مقادیر بالای یک متغیر همیشه با مقادیر بالای متغیر دیگر همراه است. و همبستگی منفی به این معنا است که مقادیر بالای یک متغیر همیشه با مقادیر پایین متغیر دیگر همراه است.

**Correlation coefficient** ضریب همبستگی  
سنجه میزان یا شدت همبستگی بین دو متغیر.

**Cosmopolitan** جهان‌شهری  
این اصطلاح مردم یا جوامعی را توصیف می‌کند که در نتیجه تماس دائمی با ارزش‌ها و اندیشه‌های جدید، خصوصیات اجتماعی مشترک فراوانی دارند.

**Created environment** محیط مصنوعی  
جنبه‌هایی از دنیای فیزیکی که از کاربرد فناوری مشتق شده‌اند. شهرها جزو محیط‌های مصنوعی هستند که بناها و سازه‌هایی را دربرمی‌گیرند که توسط انسان‌ها و برای رفع نیازهای آن‌ها ساخته شده‌اند - مثل جاده‌ها، خطوط آهن، کارخانه‌ها، اداره‌ها، خانه‌های شخصی و سایر ساختمان‌ها.

**Crime** جرم  
هر عملی که قوانین وضع شده یک اقتدار سیاسی را نقض کند. هرچند ممکن است «مجرمان» را معمولاً بخش جدا و متمایزی از جمعیت به‌شمار آوریم، اما کم‌تر کسی پیدا می‌شود که در طول زندگی خویش به‌طریقی قانون‌شکنی نکرده باشد. با این‌که قوانین را مقامات دولتی تدوین و تقریر می‌کنند، اما خود این مقامات نیز در برخی زمینه‌ها مرتکب جرم می‌شوند.

**Criminology** جرم‌شناسی  
مطالعه شکل‌هایی از رفتار که در قوانین کیفری مشمول مجازات می‌شوند.

**Crisis of masculinity** بحران مردانگی  
عقیده به این‌که شکل‌های سنتی مردانگی به‌علت ترکیبی از عوامل معاصر، دچار تزلزل شده و مرحله حساسی به‌وجود آورده که در آن مردان به خویشتن و به نقش خود در جامعه اطمینانی ندارند.

**Cult** کیش

گروه‌بندی دینی جسته‌گریخته‌ای که افراد پیوند سنتی با آن دارند، و فاقد هرگونه ساختار پایدار و دائمی است. کیش‌ها، در اغلب موارد، گرداگرد رهبری که الهام‌بخش آن‌ها است شکل می‌گیرند.

**Cultural pluralism** کثرت‌گرایی فرهنگی

هم‌زیستی چندین خرده‌فرهنگ در یک جامعه معین، و تحت شرایط برابر.

**Cultural relativism** نسبی‌گرایی فرهنگی

قضاوت کردن درباره یک جامعه براساس ضوابط، معیارها، معناها و ارزش‌های همان جامعه.

**Cultural reproduction** بازتولید فرهنگی

انتقال ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی از یک نسل به نسل بعدی. بازتولید فرهنگی به مکانیسم‌هایی اطلاق می‌شود که موجب حفظ و استمرار تجربه فرهنگی در طول زمان می‌شوند. آموزش و پرورش مدرسه‌ای در جوامع مدرن از مکانیسم‌های اصلی بازتولید فرهنگی به‌شمار می‌رود که البته صرفاً از طریق تدریس مطالب درسی و آموزش‌های رسمی عمل نمی‌کند. بازتولید فرهنگی به شیوه‌ای عمیق‌تر و از طریق برنامه درسی پنهان - جنبه‌هایی از رفتار که افراد در مدرسه و به شیوه‌ای غیررسمی می‌آموزند - نیز رخ می‌دهد.

**Culture** فرهنگ

ارزش‌ها، مراسم و روش‌های زندگی مختص به گروهی معین. مفهوم فرهنگ، همچون مفهوم جامعه، در جامعه‌شناسی و سایر علوم اجتماعی (خصوصاً انسان‌شناسی) کاربرد بسیار گسترده‌ای دارد. فرهنگ یکی از متمایزترین خصوصیات روابط اجتماعی بشری است.

**Culture of poverty** فرهنگ فقر

این فرضیه که اسکار لوئیس آن را بر سر زبان‌ها انداخت، بیانگر این است که فقر محصول بی‌لیاقتی‌های فردی نیست، بلکه نتیجه جو اجتماعی و فرهنگی وسیع‌تری است که نسل‌های پی‌درپی فرزندان در آن اجتماعی می‌شوند. «فرهنگ فقر» به معنای ارزش‌ها، عقاید، سبک‌های زندگی، عادت‌ها و سنت‌هایی است که در میان مردمانی رواج دارد که در محرومیت مادی به‌سر می‌برند.

**Cybercrime** جرم رایانه‌ای

فعالیت‌های تبهکارانه به کمک شبکه‌های الکترونیک، یا با استفاده از فناوری‌های نوین اطلاعات. پول‌شویی الکترونیکی، دزدیدن هویت شخصی، تخریب‌گری الکترونیکی و پاییدن مکاتبه‌های الکترونیکی ازجمله جرائم رایانه‌ای نوظهور هستند.

**Cyberspace** فضای مجازی

شبکه‌های تعامل الکترونیکی میان افراد در پایانه‌های مختلف رایانه‌ای که مردم را در سطحی - یا بُعدی - به هم پیوند می‌دهد که مرزهای کشوری یا حضور فیزیکی، اهمیت و اثر خود را از دست می‌دهند.

**'Dark figure' of unrecorded crime**

«رقم تاریک» جرائم ثبت‌نشده

تخلف‌های مجرمانه‌ای که به‌وقوع پیوسته‌اند اما در آمارهای رسمی ثبت نشده‌اند. وجود «رقم تاریک» جرائم ثبت‌نشده به این معنا است که آمارهای رسمی جرم و جنایت فقط بخشی از کل نرخ جرم را منعکس می‌کنند.

**Debureaucratization** غیر بوروکراتیک‌شدن

افول سیطره بوروکراسی‌های ویری در جامعه مدرن، به‌منزله نمونه شکل سازمانی رایج.

**Decommodification**      غیرکالایی‌شدن

در زمینه تأمین و تدارک خدمات رفاهی، این اصطلاح به معنای میزان غیربازاری بودن خدمات رفاهی است. در یک نظام غیرکالایی، خدمات رفاهی مثل آموزش و پرورش یا بهداشت و درمان مشمول فرآیندهای بازار نمی‌شوند. در یک نظام کالایی، خدمات رفاهی همچون کالاها در بازار به فروش می‌رسند، مثل هر کالا یا خدمت دیگری.

**Deforestation**      جنگل‌زدایی

نابودی مناطق جنگلی که غالباً به علت چوب‌بری‌های تجاری است.

**Degree of dispersal**      میزان پراکنش

دامنه توزیع مجموعه‌ای از اعداد.

**Deinstitutionalization**      غیرنهادی‌شدن

فرآیند بازگرداندن افراد تحت مراقبت در آسایشگاه‌های دولتی به خانواده‌ها یا به سکونتگاه‌های مبتنی بر اجتماع محلی.

**Delinquent subcultures**      خرده‌فرهنگ‌های بزهکار

گروه‌هایی معمولاً مرکب از جوانان که ارزش‌های طبقه متوسط را قبول ندارند و هنجارهای بدیلی وضع می‌کنند که پذیرش و تأیید اعضا براساس آن‌ها صورت می‌گیرد. اعضای گروه‌های بزهکار غالباً مرتکب تخلف‌های عمدی می‌شوند و ناهمنوایی خود را بروز می‌دهند.

**Democracy**      دموکراسی

نظامی سیاسی تأمین‌کننده مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی که غالباً از طریق انتخاب نمایندگان برای دستگاه‌های حکومتی عمل می‌کند.

**Demographic transition**      انتقال جمعیتی

تفسیر و تعبیری از تغییرات جمعیتی که می‌گوید نسبت پایدار موالید به مرگ‌ومیرها هنگامی محقق می‌شود که سطح مشخصی از رفاه و رونق اقتصادی حاصل آمده باشد. طبق این تفسیر، در جوامع پیشاصنعتی تعادلی کلی میان موالید و مرگ‌ومیرها وجود داشت، چون افزایش جمعیت با کمبود مواد غذایی، بیماری یا جنگ مهار می‌شد. در مقابل، در جوامع مدرن تعادل جمعیتی به این دلیل برقرار می‌شود که خانواده‌ها، به انگیزه‌های اقتصادی، تعداد فرزندان خود را محدود می‌کنند.

**Demography**      جمعیت‌شناسی

مطالعه ویژگی‌های جمعیت‌های انسانی، از جمله حجم، ترکیب و پوشش‌های آن.

**Denomination**      مذهب

فرقه‌ای دینی که پویایی احیاگرانه خود را از دست داده، و به دستگاه نهادی‌شده‌ای تبدیل شده و پیروان پرشماری یافته است.

**Dependency culture**      فرهنگ وابستگی

اصطلاحی که چارلز موری آن را بر سر زبان‌ها انداخت و بیانگر افرادی است که به جای واردشدن در بازار کار به کمک‌های دولت رفاه اتکا دارند. فرهنگ وابستگی پیامد «دولت دایه‌وار» دانسته می‌شود که بلندپروازی فردی و توانایی مردم را برای کمک به خویش، در نطفه خفه می‌کند.

**Dependency ratio**      نسبت وابستگی

نسبت افراد واقع در سن وابستگی (کودکان و سالخورده‌گان) به افرادی که در سن فعالیت اقتصادی‌اند.

<p><b>Dependent variable</b> متغیر وابسته</p> <p>متغیر یا عاملی که از متغیر یا عامل دیگری (متغیر مستقل) تأثیر علی می‌پذیرد.</p>	<p><b>Diaspora</b> هجرت</p> <p>آوازه‌شدن یک جمعیت قومی از سرزمین مادری و حرکت آن‌ها به سوی مناطق بیگانه که غالباً تحمیلی یا در شرایط مصیبت‌بار صورت می‌گیرد.</p>
<p><b>Desertification</b> بیابان‌زایی</p> <p>افول شدید کیفیت خاک و زمین که به ایجاد اوضاع و شرایط بیابان‌مانند در نواحی وسیع منجر می‌شود.</p>	<p><b>Differential association</b> تفاوت هم‌نشینی</p> <p>تفسیری از چگونگی شکل‌گیری رفتار مجرمانه که ادوین اچ. ساترلند مطرح کرده است. به گفته او، رفتار مجرمانه در جریانی هم‌نشینی با کسانی آموخته می‌شود که مرتباً مرتکب جرم می‌شوند.</p>
<p><b>Developmental questions</b> پرسش‌های تکوینی</p> <p>پرسش‌هایی که جامعه‌شناسان به‌هنگام بررسی پیدایش و مسیر تحول و توسعه نهاد‌های اجتماعی از گذشته تا حال، مطرح می‌کنند.</p>	<p><b>Discourse</b> گفتمان</p> <p>چهارچوب تفکر در حوزه خاصی از زندگی اجتماعی. برای مثال، گفتمان جرم و جنایت به این معنا است که مردم یک جامعه چگونه درباره جرم حرف می‌زنند و فکر می‌کنند.</p>
<p><b>Deviance</b> کجروی</p> <p>شیوه‌های کنشی که با هنجارها یا ارزش‌های اکثریت اعضای گروه یا جامعه هم‌نوا نیست. آن‌چه «کجروی» به‌شمار می‌آید درست به‌اندازه هنجارها و ارزش‌هایی که موجب تمایز فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها از یکدیگر می‌شوند، بسیار متغیر و پرتنوع است. بسیاری از رفتارهایی که در متن و زمینه‌ای، یا از طرف گروهی، بسیار ستوده می‌شوند، از طرف دیگران بد و ناپسند دانسته می‌شوند.</p>	<p><b>Discrimination</b> تبعیض</p> <p>کلیه فعالیت‌هایی که اعضای گروه خاصی را از منابع و امکاناتی محروم می‌سازد که در دسترس سایر افراد و گروه‌ها است. تبعیض را نباید با تعصب اشتباه گرفت، هرچند که این دو معمولاً پیوند تنگاتنگی با هم دارند. اما ممکن است افرادی که تعصبی علیه دیگران دارند هیچ اقدام تبعیض‌آمیزی علیه آن‌ها انجام ندهند؛ و برعکس گاهی ممکن است مردم به شیوه تبعیض‌آمیزی عمل کنند بی‌آن‌که تعصبی علیه افراد مورد تبعیض داشته باشند.</p>
<p><b>Deviancy amplification</b> تشدید کجروی</p> <p>پیامدهای ناخواسته و منظورنشده‌ای که هنگامی به‌بار می‌آیند که با زدن برچسب کجرو به رفتار معینی، یک عامل کنترل عملاً میزان بیش‌تری از همان رفتار را تحریک و ایجاد می‌کند. برای مثال، واکنش‌های پلیس و رسانه‌ها و عموم مردم به کنش‌های کجروانه خیالی می‌تواند همان کجروی را «تشدید کند» و «چرخه‌ای از کجروی» به‌وجود آورد.</p>	<p><b>Displacement</b> جابه‌جایی</p> <p>منتقل کردن افکار و تصورات یا عواطف و احساسات از منبع اصلی آن‌ها به چیزی دیگر.</p>
<p><b>Deviant subculture</b> خرده‌فرهنگ کجرو</p> <p>خرده‌فرهنگی که ارزش‌های اعضای آن تفاوت زیادی با ارزش‌های اکثریت جامعه دارد.</p>	<p><b>Division of labour</b> تقسیم کار</p> <p>تقسیم‌شدن یک نظام تولید به وظایف کاری یا شغل‌های تخصصی که موجب وابستگی متقابل</p>

**Economical interdependence**

**وابستگی متقابل اقتصادی**

وابستگی متقابل اقتصادی حاصل تقسیم کار و تخصصی شدن است، یعنی هنگامی که خودکفایی پشت سر گذاشته می‌شود و افراد برای تولید اکثر کالاهاى لازم برای ادامه حیات خود به دیگران وابسته می‌شوند.

اقتصادی این شغل‌ها به یکدیگر می‌شود. همه جوامع دست‌کم شکل اولیه‌ای از تقسیم کار دارند که مخصوصاً بین وظایف مختص به مردان و زنان است. اما با توسعه صنعت‌گرایی، تقسیم کار بسیار پیچیده‌تر از همه انواع نظام‌های تولیدی پیشین شد. در دنیای مدرن، تقسیم کار ابعاد جهانی دارد.

**Economy**

**اقتصاد**

نظام تولید و مبادله که نیازهای مادی افراد جامعه معینی را تأمین می‌کند. نهادهای اقتصادی در همه انواع نظام‌های اجتماعی اهمیت کلیدی دارند. معمولاً آنچه در حوزه اقتصاد رخ می‌دهد بر سایر جنبه‌های زندگی اجتماعی تأثیر می‌گذارد. اقتصادهای مدرن با اقتصادهای سنتی تفاوت بسیار فاحشی دارند، زیرا اکثریت جمعیت آن‌ها دیگر به تولید کشاورزی نمی‌پردازند.

**Documentary research**

**پژوهش اسنادی**

پژوهش براساس شواهد و مدارک برگرفته از اسنادی مثل آرشیوها یا آمارهای رسمی.

**Doubling time**

**زمان مضاعف‌شدن**

زمان لازم برای دو برابر شدن حجم یک جمعیت معین.

**Dramaturgical model**

**مدل نمایشنامه‌ای**

رهیافتی به مطالعه کنش متقابل اجتماعی براساس استفاده از استعاره‌های تئاتری.

**Education**

**آموزش و پرورش**

انتقال دانش‌ها و معارف از یک نسل به نسل بعدی با استفاده از آموزش مستقیم. هرچند فرآیندهای آموزشی و پرورشی در همه جوامع وجود دارند، اما فقط در دوره مدرن است که آموزش و پرورش انبوه به صورت نظام مدرسه‌ای درآمده است - یعنی آموزش در محیط‌های آموزشی تخصصی که چندسال از زندگی افراد را دربرمی‌گیرد.

**Eco-efficiency**

**بازده بوم‌شناختی**

توسعه فناوری‌هایی که رشد اقتصادی به بار می‌آورند اما کم‌ترین لطمه را به محیط زیست می‌زنند.

**Ecological approach**

**رهیافت بوم‌شناختی**

نظریه‌ای درباره تحلیل مسائل شهری که بر توزیع «طبیعی» محله‌های شهر در مناطقی با ویژگی‌های متفاوت تأکید می‌کند.

**Elaborated code**

**رمزهای مشروح**

شکلی از گفتار که شامل کاربرد سنجیده و پخته واژه‌ها برای مشخص‌ساختن دقیق معناها است که با محیط‌های فرهنگی گوناگونی قابل انطباق باشد.

**Ecological modernization**

**نوسازی بوم‌شناختی**

رشد و توسعه اقتصادی با درپیش‌گرفتن سیاست‌های مساعد با محیط زیست. طرفداران نوسازی بوم‌شناختی معتقدند که توسعه صنعتی و حفاظت از محیط زیست با هم ناسازگار نیستند.

**Emigration**

**مهاجرت برون‌ریز**

حرکت مردم به بیرون از یک کشور برای سکونت در کشوری دیگر.

**Emotional intelligence**

**هوش عاطفی**

توانایی افراد در استفاده از عواطف خویش برای ایجاد کیفیاتی مثل همدردی، خویشتنداری، اشتیاق و ثبات قدم.

**Emphasized femininity**

**زنانگی مؤکد**

اصطلاحی در نوشته‌های آر. دبلیو. کانل دربارهٔ سلسله‌مراتب جنسیتی در جامعه. زنانگی مؤکد مکمل مهمی برای مردانگی هژمونیک است، زیرا در جهت تأمین نیازها و علائق مردان عمل می‌کند. بسیاری از تصویرهایی که در رسانه‌ها و تبلیغات از زنان ساخته می‌شود، تجسمی از زنانگی مؤکد است.

**Empirical investigation**

**تحقیق تجربی**

کندوکاو در واقعیت‌های اجتماعی در هر حوزه‌ای از مطالعهٔ جامعه‌شناختی.

**Encounter**

**مراوده**

هر ملاقاتی بین دو یا چند نفر در وضعیت کنش رو در روی مستقابل. زندگی روزمرهٔ ما را می‌توان مجموعه‌ای از مراوده‌های مختلف به‌شمار آورد که در طول زندگی روزانه اتفاق می‌افتند. در جوامع مدرن، بسیاری از مراوده‌هایی که با دیگران داریم شامل مراوده با غریبه‌ها است تا با کسانی که به‌خوبی می‌شناسیم.

**Environmental ecology**

**بوم‌شناسی زیست‌محیطی**

علاقه به حفظ سلامت و یکپارچگی محیط زیست فیزیکی در برابر تأثیر صنعت و فناوری مدرن.

**Epidemiology**

**شیوع‌شناسی**

مطالعهٔ توزیع و بروز بیماری‌ها و امراض در یک جمعیت.

**Estate**

**رده یا رسته**

شکلی از فشربندی اجتماعی که در آن نابرابری‌های میان‌گروه‌ها و افراد در قانون به تثبیت رسیده است.

**Ethical religions**

**ادیان اخلاقی**

ادیانی که به جای اعتقاد به موجودات فراطبیعی به جاذبهٔ اخلاقی یک «معلم بزرگ» (مثل بودا یا کنفوسیوس) متکی هستند.

**Ethnic cleansing**

**تمصیفهٔ قومی**

ایجاد سرزمین‌های قومی یکدست، از طریق کشتار جمعی سایر جمعیت‌های قومی.

**Ethnicity**

**قومیت**

مجموعه‌ای از ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی که اعضای گروه معینی را از دیگران متمایز می‌کند. گروه قومی گروهی است که اعضای آن آگاهی مشترکی از هویت فرهنگی خویش دارند که آن‌ها را از سایر گروه‌های پیرامون‌شان جدا می‌کند. تقریباً در همهٔ جوامع تفاوت‌های قومی به تفاوت در ثروت و ثروت مادی مربوط می‌شود. هرچا که تفاوت‌های قومی جنبهٔ نژادی هم داشته باشند، این تقسیم‌بندی‌ها پررنگ‌تر می‌شوند.

**Ethnie**

**قوم**

اصطلاحی که آنتونی اسمیت به‌کار برده و به معنای گروهی است که افکار مشابهی دربارهٔ نیای مشترک، هویت فرهنگی مشترک و تعلق به یک سرزمین مادری دارند.

**Ethnocentrism**

**قوم‌مداری**

درک همهٔ اندیشه‌ها یا اعمال فرهنگی دیگر براساس اندیشه‌ها و اعمال فرهنگ خودی. قضاوت‌های قوم‌مدارانه قادر به تشخیص خصوصیات حقیقی

فرهنگ‌های دیگر نیستند. فرد قوم‌مدار کسی است که نمی‌تواند، یا نمی‌خواهد، فرهنگ‌های دیگر را برحسب معیارها و ضوابط خود آن‌ها در نظر بگیرد.

کنش‌های بشری ربطی ندارند. خشکسالی‌ها، زمین‌لرزه‌ها، قحطی‌ها و توفان‌ها، مثال‌هایی از مخاطره‌های بیرونی‌اند.

**Ethnography** قوم‌نگاری  
مطالعه مستقیم مردم با استفاده از مشاهده مشارکتی یا مصاحبه.

**Factual questions** پرسش‌های واقعیتی  
پرسش‌هایی درباره موضوعات مربوط به واقعیت (نه موضوعات نظری یا اخلاقی).

**Ethnomethodology** اتنومتدولوژی  
مطالعه درباره این‌که مردم چگونه معنای حرف‌ها و کارهای دیگران را در جریان تعامل اجتماعی روزمره درک می‌کنند. اتنومتدولوژی با «روش‌های قومی» سروکار دارد، روش‌هایی که به وسیله آن‌ها آدمیان ارتباط‌های معنا دار میان خود را حفظ می‌کنند.

**Family** خانواده  
گروهی متشکل از افرادی که با پیوندهای خونی، ازدواج یا انتخاب شخصی به یکدیگر پیوسته‌اند، و واحدی اقتصادی تشکیل می‌دهند که اعضای بالغ آن مسئول بزرگ‌کردن کودکان هستند. همه جوامع شناخته‌شده دارای شکلی از نظام‌های خانواده هستند، هرچند که ماهیت روابط و مناسبات خانوادگی تنوع بسیار زیادی دارد. درحالی‌که در جوامع مدرن خانواده هسته‌ای شکل اصلی نظام خانواده است، اما طیف متنوعی از روابط خانواده گسترده نیز دیده می‌شود.

**Experiment** آزمایش  
یکی از روش‌های پژوهش که در آن می‌توان فرضیه‌ای را به شیوه سیستماتیک و کنترل‌شده‌ای آزمون کرد، خواه در یک وضعیت مصنوعی که پژوهشگر ایجاد کرده، خواه در یک محیط طبیعی.

**Feminist theories** نظریه‌های فمینیستی  
دیدگاه جامعه‌شناسانه‌ای که بر اهمیت جنسیت در تحلیل دنیای اجتماعی، و مخصوصاً بر یگانگی و منحصر به فرد بودن تجربه زنان تأکید می‌کند. نظریه فمینیستی شاخه‌های متعددی دارد، اما وجه مشترک همه آن‌ها تمایل به تبیین نابرابری‌های جنسیتی در جامعه و تلاش برای غلبه بر آن است.

**Exploitation** استثمار  
رابطه‌ای اجتماعی یا نهادی که در آن یک طرف با اتکا به عدم توازن قدرت، از طرف مقابل بهره‌کشی می‌کند.

**First world** جهان اول  
گروهی از دولت-ملت‌ها که دارای اقتصادهای صنعتی تکامل‌یافته‌ای هستند که مبتنی بر نظام تولید سرمایه‌دارانه است.

**Extended family** خانواده گسترده  
خانواده‌ای که اعضای آن فراتر از زن و شوهر و فرزندان آن‌ها است و اقوام نزدیک را نیز دربرمی‌گیرد، همه این افراد یا در یک خانوار زندگی می‌کنند یا در رابطه‌ای نزدیک و مستمر با یکدیگر.

**External risk** مخاطره بیرونی  
خطرهایی که از جهان طبیعی سرچشمه می‌گیرند و به



**Focused interaction** کنش متقابل کانونی

تعامل میان افرادی که درگیر فعلیتی مشترک یا گفت‌وگوی مستقیمی با یکدیگرند.

**Fordism** فوردیسم

سیستم تولیدی که هنری فورد پیشگام آن بود و شامل خط تولید متحرک، و پیوند دادن روش تولید انبوه به ایجاد بازارهای انبوه برای کالاهای تولیدی است - در مورد فورد، مخصوصاً می‌توان به اتومبیل مشهور فورد مدل تی اشاره کرد.

**Formal relations** روابط رسمی

روابطی که در گروه‌ها و سازمان‌ها وجود دارد و براساس هنجارها یا قواعد وضع شده از سوی نظام اقتدار «رسمی» تعریف می‌شود.

**Fortress Europe** دژ اروپا

این فکر که دولت‌های اروپایی به‌طور دسته‌جمعی در جهت بستن مرزهای‌شان عمل می‌کنند تا در برابر موج مهاجران سایر نقاط جهان که در پی سهم‌شدن در رفاه و سعادت اروپا هستند، از استانداردهای بالای زندگی در اروپا دفاع کنند.

**Front region** ناحیه جلو [محنه]

محیطی برای فعالیت اجتماعی که در آن افراد تلاش می‌کنند «اجرای» معینی را برای دیگران به نمایش بگذارند.

**Functional illiteracy** بی‌سوادی کارکردی

نداشتن سواد و مهارت‌های حساب‌کردن به‌اندازه‌ای که برای گذراندن امور زندگی روزمره لازم است.

**Functionalism** کارکردگرایی

دیدگاهی نظری که برپایه این فکر استوار است که

بهترین راه تبیین رویدادهای اجتماعی توجه به کارکردهایی است که انجام می‌دهند - یعنی نقشی که در تداوم حیات یک جامعه ایفا می‌کنند. همچنین، طبق این دیدگاه، جامعه نظام پیچیده‌ای است که بخش‌های گوناگون آن در ارتباط و هماهنگی با یکدیگر کار می‌کنند تا نیازهای نظام برآورده شود.

**Fundamentalism** بنیادگرایی

عقیده به بازگشتن به معناهای لفظی و صوری متون مقدس. بنیادگرایی ممکن است در واکنش به مدرنیزاسیون و عقلانی‌شدن مطرح شود، و روی پاسخ‌های مبتنی بر ایمان تأکید کند، و با استفاده از روش‌های سنتی از سنت دفاع کند.

**Genetically modified organisms**

ارگانیسم‌های اصلاح‌شده ژنتیکی (GMOs)

گیاهان یا بذرهایی که با دستکاری ژن‌های تشکیل‌دهنده آن‌ها تولید شده‌اند.

**Gender** جنسیت

توقعات اجتماعی نسبت به رفتارهایی که برای اعضای هر یک از دو جنس برآورده و مناسب تلقی می‌شود. جنسیت به خصوصیات جسمانی و تفاوت‌های فیزیکی مردان و زنان هیچ ربطی ندارد، بلکه به آن دسته از خصلت‌های مردانگی و زنانگی اطلاق می‌شود که به‌صورت اجتماعی شکل گرفته‌اند. مطالعه مناسبات جنسیتی به یکی از مهم‌ترین حوزه‌های جامعه‌شناسی در سال‌های اخیر تبدیل شده است، هرچند که برای مدت مدیدی به این موضوع چندان توجهی نمی‌شد.

**Gender inequality** نابرابری جنسیتی

تفاوت منزلت، قدرت و اعتبار بین زنان و مردان در گروه‌ها، اجتماعات و جوامع.

- Gender order** **نظم جنسیتی**  
اصطلاحی که به نوشته‌های آر. دبلیو. کانل مربوط است و به معنای الگوهای روابط قدرت میان انواع مردانگی‌ها و زنانگی‌های رایج در جامعه است.
- Gender regime** **نظام جنسیتی**  
منظومه روابط جنسیتی در یک محیط خاص مثل مدرسه، خانواده یا یک محله.
- Gender relations** **روابط جنسیتی**  
کنش‌های متقابل الگومندی میان زنان و مردان، به نحوی که الگوهای این روابط در جامعه شکل گرفته باشد.
- Gender socialization** **اجتماعی‌شدن جنسیتی**  
چگونگی ایجاد ویژگی‌های جنسیتی متفاوت در افراد در جریان فرآیندهای اجتماعی‌شدن.
- Genocide** **نسل‌کشی**  
معدوم‌ساختن منظم و برنامه‌ریزی‌شده یک گروه نژادی، سیاسی، یا فرهنگی.
- Genre** **ژانر**  
مفهومی که در مطالعات رسانه‌ای به کار می‌رود و به معنای نوع متمایزی از محصولات رسانه‌ای یا فرهنگی است. برای مثال، در دنیای تلویزیون می‌توان به ژانرهای متفاوتی اشاره کرد مثل سریال‌های خانوادگی، برنامه‌های طنز، برنامه‌های خیری، برنامه‌های ورزشی و نمایشی.
- Gentrification** **ارتقای سطح**  
فرآیند نوسازی شهری که در آن بناهای مسکونی قدیمی و رو به ویرانی توسط افراد مرفه و ثروتمندی که به آن ناحیه نقل مکان می‌کنند بازسازی و مرمت می‌شود.
- Germ theory of disease** **نظریه میکروبی بیماری**  
این فکر که بیماری به علت عامل قابل شناخت معینی ایجاد می‌شود که باید آن را شناسایی و معالجه کرد تا بدن انسان تندرستی خویش را بازیابد. نظریه میکروبی بیماری یکی از اصول اساسی مدل سلامتی زیستی-پزشکی است.
- Gerontology** **پیری‌شناسی**  
مطالعه فرآیند پیری و سالخوردگی و افراد سالخورده.
- Global Warming** **گرم‌شدن زمین**  
افزایش تدریجی دمای جو زمین. گرم‌شدن زمین یا «اثر گلخانه‌ای» هنگامی رخ می‌دهد که دی‌اکسیدکربن موجود در جو زمین پرتوهای خورشید را به دام می‌اندازد و زمین را گرم می‌کند. گرم‌شدن زمین آثار و عواقب بالقوه مهلک و ویرانگری دارد، مثل سیل، خشکسالی و سایر تغییرات آب‌وهوای جهان.
- Global city** **شهر جهانی**  
شهری مثل لندن، نیویورک یا توکیو که به مرکز سازماندهی اقتصاد نوین جهانی بدل شده است.
- Global village** **دهکده جهانی**  
این مفهوم به آثار نویسنده کانادایی مارشال مک لوهان مربوط است که گسترش ارتباطات الکترونیکی را عامل تبدیل شدن جهان به یک اجتماع کوچک می‌دانست. به این ترتیب، مردم مناطق مختلف و دوردست جهان رویدادهای خبری واحدی را از برنامه‌های تلویزیونی می‌بینند و دنبال می‌کنند.
- Globalisation** **جهانی‌شدن**  
افزایش وابستگی متقابل میان مردمان، مناطق و کشورهای مختلف جهان همراه با گسترش مناسبات اقتصادی و اجتماعی در پهنه گیتی.

- Government** حکومت  
اجرای پیوسته و منظم سیاست‌ها، تصمیم‌ها و امور دولتی از سوی مقامات و متصدیان یک دستگاه سیاسی. ما می‌توانیم از «حکومت» به معنای فرآیند حکومت‌کردن سخن بگوییم یا «حکومت» را به معنای مراجع و مقامات سیاسی بگیریم که بر اجرای سیاست‌های‌شان توسط متصدیان حکومتی نظارت دارند. با این‌که در گذشته تقریباً در رأس همه حکومت‌ها یک پادشاه یا امپراتور وجود داشت، در اکثر جوامع مدرن مقام‌های سیاسی را مردم انتخاب می‌کنند و متصدیان آن‌ها براساس تخصص و شایستگی‌های‌شان به کار گمارده می‌شوند.
- Hegemonic masculinity** مردانگی هژمونیک  
این اصطلاح که نخستین‌بار توسط آر. دبلیو. گانل معرفی شد، به معنای شکل غالب مردانگی در سلسله‌مراتب جنسیتی است. هرچند مردانگی هژمونیک سایر مردانگی‌ها و زنانگی‌ها را تحت فرمان خویش می‌گیرد اما ممکن است از طرف آن‌ها به چالش کشیده شود. در اکثر جوامع غربی امروزی، مردانگی هژمونیک به سفیدپوست بودن، ناهمجنس‌خواهی، ازدواج، اقتدار و صلابت جسمی مربوط می‌شود.
- Heterosexism** تعصب ناهمجنس‌گرایانه  
فرآیند دسته‌بندی و تبعیض علیه همجنس‌خواهان براساس تمایل جنسی‌شان.
- Heterosexuality** ناهمجنس‌خواهی  
جهت‌گیری فعالیت و احساسات جنسی به سمت افراد جنس مخالف.
- Hidden curriculum** برنامه‌ی درسی پنهان  
خصیلت‌های رفتاری یا ایستارهایی که در مدرسه آموخته می‌شوند اما در برنامه‌ی درسی رسمی آشکارا گنجانده نشده‌اند. برنامه‌ی درسی پنهان «دستورالعمل ناگفته» ای است که در درس و مدرسه مستتر است – مثل القای جنبه‌هایی از تفاوت‌های جنسیتی.
- High-trust systems** نظام‌های پراستعداد  
سازمان‌ها یا محیط‌های کاری که در آن‌ها به افراد اجازه داده می‌شود که خودمختاری و کنترل زیادی بر وظایف کاری خویش داشته باشند.
- Higher education** آموزش عالی  
آموزش در سطحی بالاتر از مدرسه در کالج یا دانشگاه‌ها.
- Greenhouse effect** اثر گلخانه‌ای  
وارد شدن گازهای گلخانه‌ای حافظ گرما به جو زمین. درحالی‌که اثر گلخانه‌ای «طبیعی» دمای زمین را در سطح مطبوع و مساعدی نگه می‌دارد، وارد شدن مقادیر انبوه گازهای گلخانه‌ای که ناشی از فعالیت‌های انسان است، مسبب گرم‌شدن زمین دانسته شده است.
- Group closure** انسداد گروه  
روش‌ها و ابزارهایی که یک گروه به کمک آن‌ها مرز روشن و آشکاری برای خویش ترسیم می‌کند و بدین ترتیب خود را از سایر گروه‌ها جدا می‌کند.
- Health transition** تحول سلامتی  
جایگزین شدن بیماری‌های مزمن غیر عفونی به جای بیماری‌های وخیم عفونی به مثابه علت اصلی مرگ‌ومیرها در جامعه. در جوامع صنعتی که تحول سلامتی در آن‌ها رخ داده، بیماری‌های عفونی مثل وی‌ا، سل و مالاریا عملاً ریشه‌کن شده و بیماری‌های مزمنی مثل سرطان و بیماری قلبی شایع‌ترین علت مرگ‌ومیر شده‌اند.

- Homeless** بی‌خانمان  
کسانی که جایی برای خوابیدن ندارند و یا در سکونتگاه‌های مجانی اقامت می‌کنند یا در اماکن عمومی که جای سکونت نیست می‌خوابند - مثل پارک‌ها یا ایستگاه‌های مترو.
- Homophobia** همجنس‌خواه هراسی  
ترس یا بیزاری غیرمنطقی از همجنس‌خواهان.
- Homosexual masculinity** مردانگی همجنس‌خواه  
در مدل روابط جنسیتی آر. دبلیو. کانل، مردانگی همجنس‌خواه مهر بدننامی می‌خورد و در قعر سلسله‌مراتب جنسیتی مردان قرار می‌گیرد. در نظم جنسیتی حاکم، همجنس‌خواهان در نقطهٔ مقابل «مرد واقعی» قرار می‌گیرند که در مردانگی هژمونیک تجسم می‌یابد.
- Homosexuality** همجنس‌خواهی  
جهت‌گیری فعالیت‌ها یا احساسات جنسی به سمت افراد همجنس.
- Human resource management** مدیریت منابع انسانی  
شاخه‌ای از نظریهٔ مدیریت که شور و شوق و تعهد کارکنان را عنصر ضروری قدرت رقابت اقتصادی تلقی می‌کند. رهیافت مدیریت منابع انسانی (HRM) در پی ایجاد این احساس در کارکنان است که آن‌ها در محصولات شرکت و در خود فرآیند کار سهیم‌اند.
- Hunting and gathering societies** جوامع مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک  
جوامعی که معیشت خود را از شکار حیوانات، ماهیگیری و گردآوری گیاهان خوراکی تأمین می‌کنند.
- Hyperreality** فراواقعیت  
مفهومی که به آثار نویسندهٔ فرانسوی ژان بودریار مربوط می‌شود. بنا به استدلال بودریار، اکنون در نتیجهٔ گسترش ارتباطات الکترونیکی دیگر هیچ «واقعیت» مستقل و جداگانه‌ای وجود ندارد که برنامه‌های تلویزیونی و سایر محصولات فرهنگی به آن اشاره کند. در عوض، چیزی را که ما «واقعیت» به‌شمار می‌آوریم، خود این ارتباطات می‌سازند. بنابراین چیزهایی که در گزارش‌های خبری گفته می‌شود نه فقط دربارهٔ سلسله رویدادهایی جداگانه است، بلکه خود این برنامه‌های خبری عملاً ماهیت این رویدادها را خلق و تعریف می‌کنند.
- Hypothesis** فرضیه  
فکر یا حدس صائب و کارشناسانه‌ای دربارهٔ امور واقع که به‌منزلهٔ مبنایی برای آزمون تجربی پیشنهاد می‌شود.
- Ideal type** تیپ ایده‌آل  
یک «نمونهٔ محض» که با تأکید بر ویژگی‌های خاص موضوع اجتماعی معینی به‌صورت یک مدل تحلیلی بر ساخته می‌شود و لزومی ندارد که جایی در واقعیت نیز وجود داشته باشد. این ویژگی‌ها جنبهٔ تعریفی دارند نه جنبهٔ آرمانی و مطلوب. برای مثال، می‌توان به تیپ ایده‌آل سازمان بوروکراتیک ماکس وبر اشاره کرد.
- Identity** هویت  
ویژگی‌های متمایز منش یک شخص یا گروه که به کیستی آن‌ها و چیستی آن‌چه برای آن‌ها معنادار است مربوط می‌شود. بعضی از منابع اصلی هویت عبارت‌اند از جنسیت، جهت‌گیری تمایل جنسی، ملیت یا قومیت، و طبقهٔ اجتماعی. یکی از نشانه‌های مهم هویت فرد، نام او است، نام‌گذاری برای هویت گروهی نیز اهمیت دارد.

**Ideology**

**ایدئولوژی**

افکار و عقاید مشترکی که در خدمت توجیه منافع گروه‌های حاکم است. ایدئولوژی‌ها در همه جوامعی که نابرابری‌های سیستماتیک و ریشه‌داری بین گروه‌ها وجود دارد، دیده می‌شوند. مفهوم ایدئولوژی پیوند نزدیکی با مفهوم قدرت دارد، چون دستگاه‌های ایدئولوژیک در خدمت مشروع‌ساختن اختلاف قدرت گروه‌ها در جامعه‌اند.

**Immigration**

**مهاجرت درون‌ریز**

حرکت مردم کشورهای دیگر به درون یک کشور به قصد اقامت.

**Impression management**

**مدیریت تصویر**

این مفهوم به اندیشه‌های اروینگ گافمن، جامعه‌شناس امریکایی، مربوط می‌شود. مردم تصویرها یا تأثراتی را که دیگران از آنها دارند «مدیریت» یا کنترل می‌کنند و بدین‌منظور به هنگام ملاقات یا برخورد با دیگران تصمیم می‌گیرند که چه چیزی را آشکار و چه چیزی را پنهان کنند.

**Independent variable**

**متغیر مستقل**

متغیر یا عاملی که تأثیر علی بر متغیر یا عامل دیگر (متغیر وابسته) دارد.

**Industrialization**

**[فرآیند] صنعتی‌شدن**

رشد و توسعه شکل‌های مدرن صنعت - کارخانه‌ها، ماشین‌آلات و فرآیندهای تولید انبوه. صنعتی‌شدن یکی از مجموعه فرآیندهای اصلی مؤثر بر دنیای اجتماعی در طول دو قرن گذشته بوده است. جوامعی که صنعتی شده‌اند ویژگی‌هایی کاملاً متفاوت با کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته دارند. برای نمونه، با پیشرفت فرآیند صنعتی‌شدن فقط نسبت کوچکی از جمعیت در بخش کشاورزی کار می‌کنند - و این

تفاوت بزرگی با کشورهای پیشاصنعتی به حساب می‌آید.

**Industrial Revolution**

**انقلاب صنعتی**

طیف وسیعی از دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی که با پیدایش شکل‌های مدرن صنعت همراه بودند. انقلاب صنعتی نقطه آغاز فرآیند صنعتی‌شدن بود.

**Industrial societies**

**جوامع صنعتی**

جوامعی که در آنها اکثریت وسیعی از نیروی کار در تولید صنعتی فعالیت دارند.

**Informal economy**

**اقتصاد غیررسمی**

معامله‌ها و قراردادهای اقتصادی که بیرون از حوزه اشتغال دستمزدی مرسوم انجام می‌گیرد.

**Informal relations**

**روابط غیررسمی**

روابطی که در گروه‌ها و سازمان‌ها وجود دارد و بر مبنای پیوندهای شخصی شکل می‌گیرد؛ درضمن به روش‌هایی نیز اطلاق می‌شود که با رویه‌های پذیرفته‌شده رسمی تفاوت دارد.

**Information poverty**

**فقر اطلاعاتی**

«فقرای اطلاعاتی» به کسانی گفته می‌شود که به فناوری اطلاعات، مثل رایانه‌ها، دسترسی چندانی ندارند.

**Institutional racism**

**نژادپرستی نهادی**

الگوهای تبعیض مبتنی بر قومیت که در نهاد‌های اجتماعی موجود به ساختار تبدیل شده‌اند.

**Intelligence**

**هوش**

سطح توانایی فکری، مخصوصاً هنگامی که با آزمون‌های IQ (ضریب هوش) اندازه‌گیری شود.

**Interactive vandalism** تخریب کنش متقابل  
نقض عمدی قواعد ضمنی صحبت کردن.

**Intergenerational mobility** تحرک بین‌نسلی  
حرکت رو به بالا یا رو به پایین در سلسله‌مراتب  
قشریندی اجتماعی از یک نسل تا نسل بعدی.

**Internet** اینترنت  
نظام جهانی اتصال میان رایانه‌ها که به مردم اجازه  
می‌دهد در شبکه جهان‌گستر (WWW) با تصاویر،  
صداها و متون مکتوب با یکدیگر ارتباط برقرار کنند  
و اطلاعات مورد نیاز خود را بیابند به نحوی که  
محدودیت‌های مکانی و زمانی و هزینه‌ای - و  
همچنین کنترل حکومت‌های ملی یا محلی - از میان  
برداشته می‌شود.

**Internet-based learning** یادگیری اینترنتی  
فعالیت آموزشی از طریق رسانه اینترنت.

**Intragenational mobility** تحرک درون‌نسلی  
حرکت رو به بالا یا رو به پایین در سلسله‌مراتب  
قشریندی اجتماعی طی زندگی حرفه‌ای شخص.

**Inverse care law** قانون تیمار وارونه  
عدم توازن میان نیازهای یک جمعیت به مراقبت‌های  
بهداشتی و درمانی، و منابع و امکانات قابل دسترس.  
قانون تیمار وارونه اشاره‌ای است به این واقعیت که  
معمولاً گروه‌هایی که در بدترین وضعیت سلامتی و  
بهداشتی قرار دارند در مناطقی زندگی می‌کنند که  
کم‌ترین منابع و امکانات بهداشتی و درمانی را دارند.

**Iron law of oligarchy** قانون آهنین الیگارشی  
اصطلاحی است که توسط شاگرد وبر، ربرتو میکلز،  
وضع شد و به این معنا است که سازمان‌های بزرگ

معمولاً به متمرکز ساختن قدرت در دست‌ان اقلیت  
معدودی گرایش دارند، و این امر دموکراسی را دشوار  
می‌سازد.

**IQ** [ضریب هوش] IQ  
علامت اختصاری برای ضریب هوش (Intelligence  
Quotient) که نمره‌ای است که از آزمون‌های مرکب  
از مسائل محاسباتی و مفهومی کسب می‌شود.

**Job insecurity** ناامنی شغلی  
احساس دغدغه و اضطرابی که کارکنان درباره ثبات  
موقعیت کاری خود و نقش خود در محیط کار تجربه  
می‌کنند.

**Kinship** خویشاوندی  
رابطه‌ای که افراد را به واسطه پیوندهای خونی،  
ازدواج یا انتخاب به هم مربوط می‌کند. روابط  
خویشاوندی، بنا به تعریف، با ازدواج و تشکیل  
خانواده پدید می‌آید، اما گستره‌ای بسیار فراتر از این  
نهادها دارد. با این‌که در اکثر جوامع مدرن الزام‌های  
اجتماعی چندانی وجود ندارد که روابط خویشاوندی  
به فراتر از خانواده بلافصل افراد گسترش یابد، در  
بسیاری از فرهنگ‌های دیگر خویشاوندی برای اکثر  
جنبه‌های زندگی اجتماعی اهمیت حیاتی دارد.

**Knowledge economy** اقتصاد معرفتی  
جامعه‌ای که دیگر عمدتاً بر پایه تولید کالاهای مادی  
استوار نیست بلکه به تولید معرفت متکی است.  
ظهور این جامعه به رشد و توسعه شالوده وسیع  
مصرف‌کنندگان ربط داشته است که سواد اطلاعاتی  
دارند و پیشرفت‌های جدید در زمینه رایانه‌ها،  
تفریحات و ارتباطات راه دور را بخشی از زندگی  
خویش ساخته‌اند.

**Labelling theory** نظریه برچسب‌زنی  
رهیافتی به مطالعهٔ کجروی که معتقد است مردم به این دلیل «کجرو» می‌شوند که مقامات سیاسی و دیگران برچسب‌های معینی به رفتار آن‌ها می‌چسبانند.

**Lateral mobility** تحرک افقی  
حرکت افراد از منطقه‌ای به منطقهٔ دیگر، چه در داخل یک کشور و چه در میان کشورها.

**Law** قانون  
قاعده‌ای برای رفتار که توسط یک مقام سیاسی وضع می‌شود و قدرت دولت پشتوانهٔ آن است.

**Legitimacy** مشروعیت  
هر نظم سیاسی معینی فقط به شرطی مشروعیت کسب می‌کند که اکثر افراد تحت حکومت معتبر بودن آن را تصدیق کنند.

**Lesbianism** همجنس‌خواهی زنان  
فعالیت‌ها یا دل بستگی‌های همجنس‌خواهانه میان زنان.

**Liberal democracy** دموکراسی لیبرال  
نظام دموکراسی مبتنی بر نهادهای پارلمانی، همراه با وجود نظام بازار آزاد در حیطهٔ تولید اقتصادی.

**Liberal feminism** فمینیسم لیبرال  
شکلی از نظریهٔ فمینیستی که معتقد است نابرابری جنسیتی به واسطهٔ دسترسی ناکافی زنان و دختران به حقوق مدنی و برخی منابع اجتماعی، مثل آموزش و اشتغال ایجاد می‌شود. فمینیست‌های لیبرال معمولاً راه‌حل این مسئله را در تغییر قوانین و تضمین حمایت از حقوق افراد، جست‌وجو می‌کنند.

**Life history** تاریخچهٔ زندگی  
مطالعهٔ کل زندگی فرد که غالباً براساس گزارش شخصی او و اسناد و مدارکی مثل نامه‌ها و خاطرات انجام می‌گیرد.

**Lifelong learning** یادگیری مادام‌العمر  
این اصطلاح بیانگر این فکر است که یادگیری و کسب مهارت‌ها باید در همهٔ مراحل زندگی فرد رخ دهد نه فقط در مراحل اولیهٔ زندگی و در نظام آموزش رسمی. برنامه‌های آموزش مستمر بزرگسالان، آموزش ضمن خدمت، فرصت‌های آموزش برپایهٔ اینترنت و «بانک‌های آموزشی» مبتنی بر اجتماع، همگی روش‌هایی هستند که افراد از طریق آن‌ها می‌توانند به یادگیری مادام‌العمر مبادرت کنند.

**Lifestyle choices** انتخاب‌های سبک زندگی  
تصمیم‌گیری‌های افراد دربارهٔ مصرف کالاها، خدمات و فرهنگ. بسیاری از جامعه‌شناسان انتخاب‌های سبک زندگی را بازتاب مهم موقعیت‌های طبقاتی دانسته‌اند.

**Literacy** سواد  
توانایی خواندن و نوشتن.

**Low-trust systems** نظام‌های کم‌اعتماد  
محیط کاری یا سازمانی که در آن به افراد در زمینهٔ وظایف کاری و کنترل آن مسئولیت اندکی داده می‌شود.

**Macrosociology** جامعه‌شناسی کلان  
مطالعهٔ گروه‌ها، سازمان‌ها یا نظام‌های اجتماعی بسیار بزرگ.

**Magic** جادو  
آداب و مراسمی که در تلاش برای تأثیر گذاشتن بر

**نشانه‌گرها**

**Markers**

ارواح یا موجودات فراطبیعی انجام می‌گیرد تا برخی از اهداف و مقاصد انسانی حاصل شود. در اکثر جوامع، جادو رابطهٔ پرتنش و خصومت‌آمیزی با دین دارد. جادو، برخلاف دین، بیش‌تر یک فعالیت «فردی» است که توسط یک ساحر یا شمن انجام می‌گیرد.

علائم یا روش‌های تشخیص هریک از اپیزودهای کنش متقابل کانونی از یکدیگر و همچنین از کنش متقابل غیرکانونی که در پس‌زمینه جریان دارد؛ گافمن این نشانه‌گرها را «پراترها» می‌نامید.

**ازدواج**

**Marriage**

**مرد نان‌آور**  
Male breadwinner  
در بسیاری از جوامع صنعتی، تا همین اواخر، نقش سنتی مرد این بود که از طریق اشتغال در بیرون از خانه معیشت خانوادهٔ خود را تأمین کند. «مدل مرد نان‌آور» همراه با تغییر الگوهای خانواده و رشد دائمی تعداد زنانی که وارد بازار کار می‌شوند، افول کرده است.

مناسبات جنسی میان دو فرد که به صورت اجتماعی به تصویب رسیده باشد. ازدواج تقریباً همیشه شامل دو نفر از جنس مخالف است، اما در بعضی فرهنگ‌ها با انواع ازدواج همجنس‌خواهانه نیز مدارا می‌شود. ازدواج معمولاً پایه و اساس خانوادهٔ فرزندزایی را تشکیل می‌دهد - یعنی انتظار می‌رود که زوج ازدواج - کرده فرزندان به دنیا بیاورند و بزرگ کنند. بسیاری از جوامع چندهمسری را مجاز می‌دانند که در آن یک فرد می‌تواند در آن واحد چند همسر داشته باشد.

**لکنت مردانه**  
Male inexpressiveness  
دشواری‌هایی که مردان برای ابراز احساسات خود به دیگران یا حرف‌زدن دربارهٔ احساسات خود با دیگران دارند.

**رسانه‌های گروهی**  
Mass media  
شکل‌هایی از ارتباطات، مثل روزنامه‌ها، مجله‌ها، رادیو و تلویزیون که برای دسترسی به مخاطبان انبوه طراحی شده‌اند.

**مالتوس‌گرایی**  
Malthusianism  
اندیشه‌ای که نخستین بار توسط توماس مالتوس دوقرن پیش مطرح شد که برطبق آن رشد جمعیت معمولاً از منابع موجود برای تأمین نیازهای جمعیت فراتر می‌رود. بنا به استدلال مالتوس، برای پیشگیری از رشد بیش از اندازهٔ جمعیت و اجتناب از فلاکت و گرسنگی در آینده، مردم باید تعداد آمیزش‌های جنسی خود را محدود کنند.

**تولید انبوه**  
Mass production  
تولید مقادیر انبوه کالاها با استفاده از قدرت ماشین. تولید انبوه یکی از نتایج انقلاب صنعتی بود.

**مخاطرهٔ صنعت**  
Manufactured risk  
خطرهایی که ناشی از تأثیر دانش و فناوری بشری بر جهان طبیعی هستند. گرم‌شدن زمین و غذاهای اصلاح‌شدهٔ ژنتیکی نمونه‌هایی از مخاطرهٔ مصنوع به‌شمار می‌آیند.

**منزلت اصلی**  
Master status  
منزلت یا منزلت‌هایی که به‌طور کلی بر سایر معرف‌های جایگاه اجتماعی اولویت دارند و موقعیت کلی شخص را در جامعه تعیین می‌کنند.

**تلقی مادی‌گرایانه از تاریخ**  
Materialist conception of history  
دیدگاهی که توسط مارکس پرورانده شد و برطبق آن



عوامل «مادی» یا اقتصادی نقش اساسی در تعیین تغییر تاریخی دارند.

**Maternal deprivation** محرومیت از مادر

فقدان رابطه پایدار و مهرآمیز بین کودک و مادرش در نخستین مراحل زندگی. طبق استدلال جان بولبی محرومیت از مادر می‌تواند در مراحل بعدی زندگی به بیماری ذهنی یا رفتار کجرو بینجامد.

**Mean** میانگین

یکی از سنجه‌های آماری گرایش به مرکز، یا مقدار متوسط، که با تقسیم‌کردن جمع کل بر تعداد موارد به دست می‌آید.

**Means of production** ابزار تولید

ابزارهایی که به وسیله آن‌ها تولید کالاها یا خدمات در یک جامعه انجام می‌گیرد که نه فقط فناوری، بلکه روابط اجتماعی میان تولیدکنندگان را نیز شامل می‌شود.

**Means-tested benefits**

مزایای مشروط به کنترل استطاعت

آن دسته از خدمات رفاهی که فقط در دسترس شهروندانی قرار می‌گیرد که نه فقط نیازمند آن هستند بلکه سطح درآمد و پس‌انداز آن‌ها نیز از حد معینی پایین‌تر است.

**Media imperialism** امپراتوری رسانه‌ها

شکلی از امپریالیسم که به کمک فناوری ارتباطات میسر می‌شود، و بنا به ادعای بعضی، موجب تشکیل امپراتوری فرهنگی‌ای شده است که در آن محتواهای رسانه‌ای ساخته‌شده در کشورهای صنعتی به ملل کم‌تر توسعه‌یافته‌ای تحمیل می‌شود که فاقد منابع کافی برای حفظ استقلال فرهنگی خویش هستند.

**Media regulation** نظارت بر رسانه‌ها

استفاده از ابزارهای قانونی برای کنترل مالکیت رسانه‌ها و محتوای ارتباطات رسانه‌ای.

**Median** میانه

عددی که در سلسله‌ای از اعداد درست در وسط قرار می‌گیرد - روشی برای محاسبه گرایش به مرکز که گاهی سودمندتر از محاسبه میانگین است.

**Medical gaze** نگاه خیره پزشکی

در پزشکی مدرن، به رهیافت منفصل و فارغ از ارزشی گفته می‌شود که متخصصان پزشکی به هنگام معاینه و معالجه بیمار درپیش می‌گیرند.

**Megacities** کلانشهرها

اصطلاح مورد علاقه مانوئل کاستلز برای توصیف فضاها یا شهری بزرگ و پرازدحام که نقاط اتصال اقتصاد جهانی هستند. پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۱۵، سی‌وشش «کلانشهر» با جمعیت‌های بیش از هشت میلیون نفر وجود خواهد داشت.

**Megalopolis** ابرشهر

«شهر همه شهرها»، اصطلاحی که در یونان باستان وضع شد و مقصود دولت-شهری بود که چنان ساخته شده بود که مایه رشک همه تمدن‌ها بود - اما در عصر مدرن برای اشاره به خوشه‌های شهری بسیار بزرگ یا بیش از حد بزرگ به کار می‌رود.

**Melting pot** کوره ذوب

بیانگر این فکر است که تفاوت‌های قومی می‌توانند در هم ترکیب شوند تا با استفاده از منابع فرهنگی گوناگون، الگوهای تازه‌ای از رفتار خلق شود.

**Meritocracy** شایسته‌سالاری

نظامی که در آن موقعیت‌های اجتماعی بر مبنای

شایستگی‌ها و موفقیت‌های افراد به آن‌ها اعطا می‌شود، نه بر مبنای معیارهای انتسابی مثل ثروت موروثی، جنس یا خاستگاه اجتماعی.

جسمانی یا فرهنگی، در جامعه معینی در اقلیت هستند و در وضعیت نابرابر با اکثریت به‌سر می‌برند. از جمله این گروه‌ها می‌توان به *اقلیت‌های قومی* اشاره کرد.

**Metanarratives** فراروایت‌ها

نظریه‌ها یا عقاید جامع و کلی درباره عملکرد جامعه و ماهیت تغییر اجتماعی. مارکسیسم و کارکردگرایی نمونه‌هایی از فراروایت‌هایی هستند که جامعه‌شناسان برای تبیین چگونگی گردش کار جهان از آن‌ها استفاده کرده‌اند. پست‌مدرنیست‌ها این «نظریه‌های کلان» را رد می‌کنند و چنین استدلال می‌کنند که شناسایی هرگونه حقایق بنیادی که زیربنای جامعه انسانی باشد، کاملاً غیرممکن است.

**Mode** نما

عددی که در مجموعه معینی از داده‌ها بیش‌ترین فراوانی را دارد. نما گاهی روش مفیدی برای نشان دادن گرایش به مرکز است.

**Microsociology** جامعه‌شناسی خرد

مطالعه رفتار انسان در وضعیت‌های کنش متقابل رودررو.

**Monarchy** پادشاهی

نظامی سیاسی که در رأس آن شخص واحدی قرار می‌گیرد که قدرت او نسل به نسل به اعضای خاندان او منتقل می‌شود.

**Middle class** طبقه متوسط

طبقه وسیع کسانی که در مشاغل بسیار متفاوتی کار می‌کنند، از کارکنان صنایع خدماتی تا معلمان مدارس و شاغلان در حرفه‌های مربوط به پزشکی. به دلیل گستردگی مشاغل حرفه‌ای، مدیریتی و اداری در جوامع پیشرفته، طبقه متوسط ممکن است اکثریت جمعیت کشورهای مثل بریتانیا را دربرگیرد.

**Monogamy** تک‌همسری

شکلی از ازدواج که در آن هریک از طرفین ازدواج مجاز به داشتن یک همسر در آن واحد هستند.

**Millenarianism** هزاره‌باوری

این عقیده در برخی از انواع جنبش‌های دینی وجود دارد و برطبق آن در آینده نزدیک تغییرات فاجعه‌آمیزی رخ خواهد داد که نشانه آغاز دوران جدید است.

**Monotheism** تک‌خدایی

عقیده به یک خدای واحد.

**Moral panic** هراس اخلاقی

اصطلاحی که استانلی کوهن بر سر زبان‌ها انداخت، و بیانگر واکنش افراطی ملهم از رسانه‌ها نسبت به گروه یا رفتار معینی است که علامت بی‌نظمی اجتماعی عمومی دانسته می‌شود. هراس‌های اخلاقی غالباً در مورد رویدادهایی بالا می‌گیرند که در واقع به لحاظ ماهیت عمل و تعداد افرادی که درگیر آن هستند، کاملاً جزئی و بی‌اهمیت است.

**Minority group** گروه اقلیت

گروهی از افرادی که به دلیل ویژگی‌های متمایز

**Multimedia** رسانه‌های چندگانه

ترکیب رسانه‌هایی که متفاوت با یکدیگر دانسته می‌شدند و هرکدام نیازمند فناوری متفاوتی بودند

(برای مثال، تصاویر و صداها) در یک رسانه واحد، مثل لوح‌های فشرده‌ای (سی دی رام) که به کمک رایانه باز می‌شوند.

**Nation-state** دولت ملت

نوع خاصی از دولت که مختص دنیای مدرن است و در آن حکومت دارای قدرت حاکمیت مستقل در سرزمینی با مرزهای معین و تعریف شده است و توده جمعیت، شهروندانی هستند که خود را بخشی از ملت واحدی می‌دانند. دولت-ملت‌ها رابطه تنگاتنگی با ظهور ملی‌گرایی دارند، هرچند که دبستگی‌های ملی‌گرایانه همیشه با مرزهای دولت‌های موجود امروزی تطبیق نمی‌کنند. دولت-ملت‌ها به مثابه بخشی از نظام نوظهور دولت-ملت‌ها شکل گرفتند که از اروپا سرچشمه گرفت اما در عصر کنونی در سراسر پهنه گیتی گسترش می‌یابد.

**Nationalism** ملی‌گرایی

مجموعه عقاید و نمادهایی که بیانگر تعلق به اجتماع ملی معین است.

**Nations without states** ملت‌های بدون دولت

مواردی که در آن اعضای یک ملت فاقد حاکمیت سیاسی مستقل بر سرزمینی هستند که آن‌جا را سرزمین خویش می‌دانند.

**New Age movement** جنبش عصر نو

اصطلاحی کلی برای توصیف طیف وسیع عقاید و اعمالی که متوجه معنویت درونی است. بی‌دینی، عرفان شرقی، جادوباوری، شکل‌های بدیل شفابخشی، و طالع‌بینی مثال‌هایی از فعالیت‌های «عصر نویی» هستند.

**New Labour** حزب نوین کارگر

اصلاحاتی که تونی بلر پس از رسیدن به رهبری حزب کارگر بریتانیا انجام داد، و از طریق این اصلاحات می‌خواست این حزب را در مسیر تازه‌ای بیندازد، خصوصاً در روزهای آغازین که موفق به لغو بند ۴ [اساسنامه] شد که حزب را متعهد به مالکیت عمومی صنایع می‌کرد.

**New Left Realism** واقع‌گرایی چپ نو

شاخه‌ای از جرم‌شناسی که در دهه ۱۹۸۰ و با کارهای یوک یانگ شهرت پیدا کرد، و قربانیان جرم و جنایت را کانون توجه قرار می‌داد و جرم‌شناسی را به مشارکت عملی در مسائل کنترل جرم و سیاست اجتماعی فرامی‌خواند.

**New criminology** جرم‌شناسی نو

شاخه‌ای از نظریه جرم‌شناسی که در دهه ۱۹۷۰ در بریتانیا رواج داشت و کجروی را انتخابی عمدی و دارای ماهیت سیاسی می‌دانست. استدلال جرم‌شناسان نو این بود که جرم و کجروی را فقط باید براساس قدرت و نابرابری در جامعه درک کرد.

**New man** مرد نوین

تصویری از مردانگی که در دهه ۱۹۸۰ در رسانه‌ها و تبلیغات ظاهر شد. «مرد نوین» نیرومند ولی مهربان و دلسوز تصویر می‌شد.

**New migration** مهاجرت نوین

این اصطلاح اشاره‌ای است به تغییر الگوهای مهاجرت در اروپا در سال‌های پس از ۱۹۸۹. «مهاجرت نوین» تحت تأثیر پایان جنگ سرد و برچیدن دیوار برلین، تعارض قومی طولانی‌مدت در یوگسلاوی سابق و فرآیند یکپارچگی اروپا بوده است و فعل و انفعال‌های میان «کشورهای مبدأ» و «کشورهای مقصد» سنتی را تغییر داده است.

- New racism** نژادپرستی نوین  
نگرش‌های نژادپرستانه‌ای که براساس تفاوت‌های فرهنگی یا دینی شکل می‌گیرند، نه تفاوت‌های زیست‌شناختی. به این نوع نگرش‌ها نژادپرستی فرهنگی نیز گفته می‌شود.
- New religious movements** جنبش‌های دینی نوین (NRMs)  
طیف وسیع گروه‌ها و فرقه‌ها و کیش‌های دینی و معنوی که در کنار ادیان مرسوم پدید آمده‌اند. جنبش‌های دینی نوین از گروه‌های معنوی و خودیاری متعلق به جنبش عصر نو، تا فرقه‌هایی بسته مثل هاری کریشنا را شامل می‌شود.
- New social movements** جنبش‌های اجتماعی نوین  
مجموعه‌ای از جنبش‌های اجتماعی که از دهه ۱۹۶۰ و در پاسخ به مخاطره‌های تازه‌ای که پیش‌روی جوامع بشری است، در جوامع غربی به‌پا خاسته‌اند. جنبش‌های اجتماعی نوینی مثل فمینیسم، محیط‌زیست‌گرایی، جنبش ضددهسته‌ای، اعتراض علیه غذاهای اصلاح‌شده ژنتیکی و تظاهرات ضدجهانی‌شدن، با جنبش‌های اجتماعی قدیمی از این جهت تفاوت دارند که مبارزه‌هایی تک‌موضوعی هستند که اهداف غیرمادی را دنبال می‌کنند و در پی جلب حمایت همه طبقات اجتماعی‌اند.
- Newly industrializing countries** کشورهای صنعتی نوپا  
اقتصادهای جهان سومی که طی دو یا سه دهه اخیر شروع به ایجاد شالوده صنعتی نیرومندی کرده‌اند، مثل برزیل و سنگاپور.
- Non-verbal communication** ارتباط غیرکلامی  
ارتباط بین افراد براساس حالات چهره یا اداهای بدنی، به‌جای استفاده از زبان.
- Norms** هنجارها  
قواعد رفتار که بازتاب یا تجسم ارزش‌های فرهنگی‌اند و نوع خاصی از رفتار را تجویز یا منع می‌کنند. هنجارها همیشه به نوعی ضمانت متکی هستند، از مخالفت‌های غیررسمی تا مجازات بدنی یا اعدام.
- Nuclear family** خانواده هسته‌ای  
گروه خانوادگی متشکل از مادر، پدر (یا یکی از آن‌ها) و فرزندان وابسته.
- Occupation** شغل  
هر شکلی از اشتغال دستمزدی که فرد به‌صورت مداوم در آن کار می‌کند.
- Occupational gender segregation** تفکیک جنسیتی مشاغل  
شیوه تجمع و تمرکز مردان و زنان در انواع متفاوتی از مشاغل که مبتنی است بر تلقی‌های رایج درباره کارهای شایسته «مرد» و «زن».
- Oral history** تاریخ شفاهی  
مصاحبه با مردم درباره رویدادهایی که در مراحل پیشین زندگی خود تجربه کرده یا شاهد آن بوده‌اند.
- Organization** سازمان  
گروه بزرگی از افراد که مجموعه روابط اقتداری مشخصی دارد. در جوامع صنعتی انواع زیادی از سازمان وجود دارند که بر اکثر جنبه‌های زندگی ما تأثیر می‌گذارند. با این‌که همه سازمان‌ها به‌معنای رسمی کلمه بوروکراتیک نیستند، پیوندهای بسیار نزدیکی بین رشد و توسعه سازمان‌ها و گرایش به بوروکراسی وجود دارد.
- Participant observation** مشاهده مشارکتی  
روش پژوهشی که کاربرد گسترده‌ای در جامعه‌شناسی

و انسان‌شناسی دارد و در آن پژوهشگر در فعالیت‌های گروه یا اجتماع مورد مطالعه شرکت می‌جوید.

**Participatory democracy** دموکراسی مشارکتی

نوعی نظام دموکراسی که در آن همه اعضای گروه یا اجتماع در تصمیم‌گیری‌های مهم مشارکت جمعی دارند.

**Party** حزب

گروهی متشکل از افرادی که با هم کار و فعالیت می‌کنند چون پیشینه‌ها، اهداف یا منافع مشترکی دارند. طبق نظر وبر، حزب یکی از عوامل شکل‌دهنده الگوهای قشربندی اجتماعی، در کنار طبقه و منزلت است.

**Pastoral societies** جوامع شبانی

جوامعی که معیشت خود را از راه پرورش حیوانات اهلی تأمین می‌کنند؛ این جوامع غالباً نیازمند کوچ‌کردن بین نواحی مختلف براساس تغییرات فصلی یا در جست‌وجوی علوفه تازه هستند.

**Patriarchy** پدرسالاری

سلطه مردان بر زنان. همه جوامعی که تا به حال شناخته شده‌اند، پدرسالاری بوده‌اند هرچند از نظر میزان و ماهیت قدرت مردان، در مقایسه با زنان، بین این جوامع تفاوت‌هایی وجود دارد. یکی از اهداف اساسی جنبش‌های زنان در جوامع مدرن، نبرد با نهادهای فعلی پدرسالارانه است.

**Personal space** فضای شخصی

فضا و فاصله‌ای فیزیکی که افراد بین خود و دیگران حفظ می‌کنند؛ انواع این فضا یا فاصله عبارت‌اند از فاصله صمیمانه برای روابط نزدیک، فاصله اجتماعی

برای ملاقات‌های رسمی و فاصله عمومی در برابر گروه مخاطبان.

**Personality stabilization** تثبیت شخصیت

طبق نظر کارکردگرایان، خانواده در حمایت و مساعدت عاطفی اعضای بزرگسال خود نقشی حیاتی دارد. ازدواج مردان و زنان بالغ، نظم و ترتیبی است که در آن شخصیت آن‌ها پشتیبانی می‌شود و سالم می‌ماند.

**Pilot studies** مطالعات مقدماتی

اجرای آزمایشی پژوهش‌های پیمایشی.

**Political party** حزب سیاسی

سازمانی که با هدف دستیابی به قدرت حکومت از طریق انتخابات، و توسل به این قدرت برای دنبال‌کردن برنامه خاصی تأسیس می‌شود.

**Politics** سیاست

روش‌های به‌کار بستن قدرت یا منازعه با قدرت برای تأثیرگذاری بر ماهیت و محتوای فعالیت‌های حکومتی. حوزه «امر سیاسی» شامل فعالیت‌های متصدیان حکومتی، و همچنین رقابت‌های میان منافع سایر گروه‌ها و افراد است.

**Polygamy** چندهمسری

شکلی از ازدواج که در آن یک شخص می‌تواند در آن واحد دو یا چند همسر داشته باشد.

**Polytheism** چندخدایی

اعتقاد به دو یا چند خدا.

**Population** جمعیت

در پژوهش‌های اجتماعی، به کسانی گفته می‌شود که موضوع مطالعه یا پیمایش‌اند.

**کارکنان چندمهارتی یا کاتالوگی Portfolio workers**  
کارکنانی که مهارت‌ها یا مدارک تحصیلی متنوعی دارند و بنابراین قادرند به راحتی از شغلی به شغلی بروند.

**اثبات‌گرایی Positivism**

در جامعه‌شناسی، به معنای این دیدگاه است که مطالعهٔ دنیای اجتماعی باید براساس اصول علوم طبیعی صورت پذیرد. جامعه‌شناسی اثبات‌گرا معتقد است که معرفت عینی از طریق مشاهدهٔ دقیق، مقایسه و آزمایش به دست می‌آید.

**پسافوردیسم Post-Fordism**

اصطلاحی کلی برای توصیف گذار از تولید انبوه صنعتی که با روش‌های فوردیستی مشخص می‌شد، به شکل‌های انعطاف‌پذیرتر تولید که حامی نوآوری است و در پی پاسخگویی به تقاضاهای بازار برای محصولات مورد علاقهٔ مشتریان است.

**پست‌مدرنیسم Postmodernism**

عقیده به این‌که جامعه تحت فرمان تاریخ یا فرآیند پیشرفت و ترقی حرکت نمی‌کند. جامعهٔ پست‌مدرن جامعه‌ای کثرت‌گرا و پرتنوع است که هیچ «فرازوایتی» هدایت‌کنندهٔ تغییر و تحول آن نیست.

**خط فقر Poverty line**

معیاری رسمی که حکومت‌ها بر مبنای آن، کسانی را که با کم‌تر از این سطح درآمد زندگی می‌کنند، به عنوان فقیر تعریف می‌کنند. بسیاری از دولت‌ها خط فقر را تعیین می‌کنند، اما در بریتانیا خط فقر تعیین نمی‌شود.

**قدرت Power**

توانایی افراد، یا اعضای یک گروه، در دستیابی به اهداف یا پیشبرد منافع خویش. قدرت جنبهٔ

همیشگی و فراگیر همهٔ روابط انسانی است. بسیاری از تضادها در جامعه ناشی از مبارزه بر سر قدرت‌اند، زیرا هر قدر فرد یا گروه قدرت بیشتری به چنگ آورد، پیش‌تر می‌تواند به خواسته‌های خود جامعهٔ عمل پیوشاند، و این همیشه به قیمت عدم دستیابی دیگران به خواسته‌های‌شان است.

**اصل احتیاط Precautionary principle**

این فرض که هرگاه ظن و تردید کافی دربارهٔ مخاطره‌های احتمالی روش‌های نوین وجود داشته باشد، بهتر است روش‌های فعلی را حفظ کنیم و آن‌ها را تغییر ندهیم.

**تعصب Prejudice**

داشتن پیشداوری‌هایی دربارهٔ یک فرد یا گروه، پیشداوری‌هایی که حتی به‌رغم اطلاعات تازه‌ای که آن‌ها را نفی می‌کند، باز هم در برابر تغییر ایستادگی می‌کنند. تعصب می‌تواند مثبت یا منفی باشد.

**کجروی اولیه Primary deviance**

در جامعه‌شناسی کجروی، به نخستین ارتکاب جرم یا کجروی، کجروی اولیه گفته می‌شود. از نظر ادوین لمرت، اعمالی که در سطح کجروی اولیه انجام می‌گیرند، در حاشیهٔ هویت شخصی فرد باقی می‌مانند. معمولاً فرآیندی رخ می‌دهد که این کجروی طبیعی و عادی جلوه می‌کند.

**اجتماعی‌شدن اولیه Primary socialization**

فرآیندی که طی آن کودکان هنجارهای فرهنگی جامعهٔ خود را یاد می‌گیرند. اجتماعی‌شدن اولیه عمدتاً در خانواده رخ می‌دهد.

**خصوصی‌سازی آموزش و پرورش Privatization of education**

خصوصی‌سازی آموزش و پرورش یا بخشی یا کل مسئولیت مدیریت و

اداره نظام‌های آموزش و پرورش دولتی از طرف حکومت به شرکت‌های خصوصی واگذار می‌شود.

**Profane** نامقدس  
آنچه به دنیای زمینی و هر روزی تعلق دارد.

**Prophets** پیامبران  
رهبران دینی که به واسطه تفسیر و تعبیر خویش از متون مقدس، گروه پیروان را بسیج می‌کنند.

**Prostitution** روسپیگری  
فروش خدمات جنسی.

**Psychopath** روان‌رنجور  
یکی از انواع شخصیت. چنین افرادی فاقد درک و توجه اخلاقی نسبت به دیگران هستند، درک و توجهی که اکثر افراد عادی از خود نشان می‌دهند.

**Public opinion** افکار عمومی  
دیدگاه‌هایی که اعضای اجتماع درباره مسائل روز دارند.

**Public sphere** حوزه عمومی  
این مفهوم به جامعه‌شناس آلمانی یورگن هابرماس مربوط می‌شود. حوزه عمومی عرصه بحث و گفت‌وگوی عمومی در جوامع مدرن است.

**Push and pull factors** عوامل رانش و کشش  
در مطالعات اولیه مهاجرت جهانی، عقیده بر این بود که نیروهای داخلی و خارجی بر الگوهای مهاجرت تأثیر دارند. «عوامل رانش» به پویش‌های داخلی کشور مبدأ اطلاق می‌شود، مثل بیکاری، جنگ، قحطی یا اختناق سیاسی. «عوامل کشش» بیانگر ویژگی‌های کشورهای مقصد است مثل بازار کار پررونق، تراکم جمعیتی کم‌تر و سطح بالای زندگی.

**Race** نژاد  
مجموعه‌ای از روابط اجتماعی که افراد و گروه‌ها را، بر مبنای خصوصیات زیست‌شناختی، از هم تمییز می‌دهد و خواص یا توانایی‌های گوناگونی به آن‌ها نسبت می‌دهد.

**Racialization** تقسیم‌بندی نژادی  
فرآیندی که طی آن تلقی‌های نژادی برای طبقه‌بندی افراد یا گروه‌ها به کار گرفته می‌شود. تمایزهای نژادی چیزی بیش از روش‌های توصیف تفاوت‌های بشری‌اند؛ تمایزهای نژادی عوامل مهمی در بازتولید الگوهای قدرت و نابرابری هستند.

**Racism** نژادپرستی  
نسبت‌دادن ویژگی‌های بیانگر برتری و فرادستی یا فرودستی به جمعیتی که ویژگی‌های جسمانی موروثی و مشترکی دارند. نژادپرستی شکل خاصی از تعصب است که متوجه تفاوت‌های فیزیکی بین مردم است. ایستارهای نژادپرستانه در دوره گسترش استعماری غرب تثبیت و تحکیم یافت، اما به نظر می‌رسد که بر پایه مکانیسم‌های تبعیض و تعصب، که در بسیاری از بخش‌های جوامع انسانی یافت می‌شوند، نیز استوار باشد.

**Radical feminism** فمینیسم رادیکال  
شکلی از نظریه فمینیستی که معتقد است نابرابری‌های جنسیتی نتیجه سلطه مردان در تمامی جنبه‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی است.

**Random sampling** نمونه‌گیری تصادفی  
در این روش نمونه‌گیری، نمونه به‌نحوی انتخاب می‌شود که همه اعضای جمعیت از احتمال مساوی برای انتخاب شدن برخوردار باشند.

**Rationalization** عقلانی‌شدن

مفهومی که ماکس وبر به کار می‌برد تا به فرآیندی اشاره کند که طی آن شیوه‌های دقیق محاسبه و سازماندهی، که شامل قواعد و رویه‌های انتزاعی است، به‌طور روزافزون بر دنیای اجتماعی سیطره می‌یابد.

**Recidivism** تکرار جرم

ارتکاب مجدد به جرم کسانی که قبلاً محکوم به ارتکاب جرم بوده‌اند.

**Reconstituted family** خانواده ترمیمی

خانواده‌ای که در آن دست‌کم یکی از طرفین دارای فرزند یا فرزندان از زندگی مشترک قبلی خود است، خواه در یک خانه زندگی کنند یا در محله نزدیک دیگری. خانواده‌های ترمیمی معمولاً «خانواده‌های ناتنی» نیز خوانده می‌شوند.

**Reflexivity** تأمل‌گری

این مفهوم بیانگر پیوندهای میان معرفت و زندگی اجتماعی است. دانش و معرفتی که درباره جامعه کسب می‌کنیم می‌تواند بر نحوه عمل ما در جامعه تأثیر بگذارد. برای نمونه، خواندن نتایج یک تحقیق پیمایشی درباره سطح بالای حمایت از یک حزب سیاسی ممکن است به حمایت شخص خواننده تحقیق از آن حزب منجر شود.

**Regionalization** منطقه‌بندی

تقسیم‌بندی‌های زمانی و مکانی که برای «ناحیه‌بندی» فعالیت‌ها در سطح کاملاً محلی و خانگی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ یا تقسیم‌بندی وسیع‌تر زندگی اجتماعی و اقتصادی به صورت منطقه‌ها یا ناحیه‌هایی که ممکن است در مقیاسی بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از تقسیم‌بندی‌های کشوری باشد.

**Relative poverty** فقر نسبی

تعریف فقر براساس سطح کلی زندگی در هر جامعه معین.

**Religion** دین

مجموعه عقایدی که اعضای یک اجتماع بدان پایبندند و شامل نمادهایی است که با ترس و احترام به آن‌ها نگریسته می‌شود و همچنین مراسم و تشریفات آئینی که اعضای اجتماع در آن شرکت می‌کنند. همه ادیان جهان لزوماً با عقیده به موجودات فراطبیعی مشخص نمی‌شوند. با این‌که تمیز دادن دین از جادو کار دشواری است، غالباً گفته می‌شود که جادو عملی است که به صورت فردی انجام می‌گیرد و دین به صورت مناسک و تشریفات جمعی به اجرا درمی‌آید.

**Representative democracy** دموکراسی نمایندگی

نظامی سیاسی که در آن تصمیم‌گیری‌های مهم و مؤثر بر اجتماع را نه همه اعضای آن اجتماع، بلکه کسانی اتخاذ می‌کنند که اعضای اجتماع به همین منظور انتخاب‌شان کرده‌اند.

**Representative sample** نمونه معرفت یا نمایا

نمونه‌ای از جمعیت بزرگ‌تری که به لحاظ آماری نوعاً شبیه همان جمعیت است.

**Research methods** روش‌های پژوهش

روش‌های گوناگون تحقیق که برای گردآوری اطلاعات تجربی (واقعی) مورد استفاده قرار می‌گیرند. در جامعه‌شناسی روش‌های پژوهش متعدد و متفاوتی وجود دارد، اما شاید پرکاربردترین روش‌ها شامل مطالعه میدانی (یا مشاهده مشارکتی) و پژوهش پیمایشی باشد. ترکیب کردن دو یا چند روش در یک برنامه پژوهشی واحد، به دلایل متعدد، اقدام سودمندی است.



**Resistant femininity**      زنانگی مقاوم

این اصطلاح به نوشته‌های آر. دبلیو. کانل درباره سلسله مراتب جنسیتی در جامعه مربوط می‌شود. زنانی که تجسم بخش زنانگی مقاوم‌اند از هنجارهای متعارف زنانگی در جامعه (مثل «زنانگی مؤکده») سرمی‌پیچند و هویت‌ها و سبک‌های زندگی آزادانه‌ای اختیار می‌کنند. برای مثال، فمینیسم و همجنس‌خواهی زنان شکل‌هایی از زنانگی مقاوم‌اند که تابع نقش مسلط مردانگی هژمونیک نیستند.

**Resource allocation**      تخصیص منابع

چگونگی تقسیم منابع مادی و اجتماعی بین گروه‌های اجتماعی یا سایر عناصر جامعه و نحوه به کارگیری این منابع از سوی آن‌ها.

**Response cries**      صداهای واکنشی

صداهای ظاهراً غیرارادی که برای مثال هنگام تعجب، انداختن ناغافل چیزی یا بیان لذت و خوشی، از افراد سر می‌زند و ممکن است بخشی از مدیریت کنترل‌شده جزئیات زندگی اجتماعی باشد که توسط اتنومتدولوژیست‌ها و تحلیل‌گران گفت‌وگو مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

**Restorative justice**      عدالت احیاگر

شاخه‌ای از عدالت جنایی که روش‌های کیفری را رد می‌کند و طرفدار محکومیت‌های مبتنی بر اجتماع است که در آن‌ها تلاش می‌شود آگاهی و اطلاع مجرمان از آثار و عواقب اعمال‌شان افزایش یابد.

**Restricted code**      رمزهای اختصاری

شیوه گفتاری که به درک و تلقی‌های فرهنگی بسیار گسترده‌ای متکی است، به نحوی که لزومی ندارد بسیاری از افکار و تصورات در قالب کلمات به زبان آورده شوند - و نمی‌شوند.

**Revolution**      انقلاب

فرآیند تغییر سیاسی که با بسیج توده‌ای در یک جنبش اجتماعی همراه است و با توسل به خشونت در سرنگونی نظام موجود کامیاب می‌شود و حکومت تازه‌ای تشکیل می‌دهد. انقلاب را باید از کودتا تمیز داد؛ زیرا انقلاب شامل جنبش توده‌ای و تغییر اساسی نظام سیاسی است. کودتا به معنی قبضه کردن قدرت با توسل به نیروی نظامی و به دست افرادی است که جانشین رهبران سیاسی موجود می‌شوند، اما نظام حکومتی دچار دگرگونی‌های اساسی نمی‌شود. انقلاب‌ها را می‌توان از شورش‌ها نیز متمایز ساخت، چرا که شورش به معنی مبارزه با اقتدار سیاسی موجود است، اما باز هم هدف آن تمویض اشخاصی است که در رأس امورند نه دگرگونی خود ساختار سیاسی.

**Risk society**      جامعه مخاطره‌آمیز

این مفهوم متعلق به اولریش بک، جامعه‌شناس آلمانی است. بنا به استدلال بک، جامعه صنعتی بیم و خطرهای تازه پرشماری خلق کرده است که در روزگارهای پیشین شناخته‌شده نبودند. مخاطره‌های مربوط به گرم‌شدن زمین مثالی از این خطرها هستند.

**Ritual**      مناسک

شیوه‌های تشریفاتی رفتارهایی که اعضای یک گروه یا اجتماع مرتباً در آن‌ها شرکت می‌کنند. دین یکی از متن و زمینه‌های اصلی اجرای مناسک است، اما دامنه رفتارهای مناسکی از حوزه دین بسیار فراتر می‌رود. اکثر گروه‌ها نوعی مناسک مختص به خود دارند.

**secondary deviance**      کجروی ثانوی

این مفهوم به جرم‌شناس امریکایی، ادوین لمرت، مربوط می‌شود. کجروی اولیه به نخستین عملی اطلاق می‌شود که هنجار یا قانونی را نقض می‌کند -

برای مثال، کشرفتن چیزی از یک مغازه. کجروی ثانوی هنگامی است که برجسبی به فرد مرتکب این عمل زده می‌شود، مثل وقتی که به شخص یادشده برجسب «دزد مغازه» زده می‌شود.

**Sacred** مقدس

هر چیزی که ایستارهای ترس و احترام را در میان مؤمنان هر دین معینی برانگیزد.

**Sampling** نمونه‌گیری

مطالعه بخشی از افراد یا مواردی که از جمعیت بزرگ‌تری گرفته می‌شوند و معرف کل آن جمعیت به‌شمار می‌آیند.

**Sanction** ضمانت

پاداش یا تنبیهی که تقویت‌کننده رفتارهای مورد پذیرش اجتماعی است.

**Scapgoating** سپر بلاکردن

مقصردانستن فرد یا گروهی به‌سبب خطاهایی که مسئولش نبوده‌اند.

**Science** علم

در علوم فیزیکی، به معنای مطالعه سیستماتیک دنیای مادی است. علم - و جامعه‌شناسی به‌مثابه فعالیت علمی - شامل گردآوری و تجزیه و تحلیل منظم داده‌های تجربی، همراه با بساختن نظریه‌ها و رهیافت‌های نظری است که آن داده‌ها را روشن یا تبیین می‌کنند. فعالیت علمی آمیزه‌ای است از آفریدن طرز تفکرهای تازه و جسورانه و آزمون دقیق و وسواس‌آمیز فرضیه‌ها و اندیشه‌ها. یکی از خصوصیات عمده‌ای که به تشخیص علم از سایر دستگاه‌های فکری (مثل دین یا فلسفه) کمک می‌کند، این فرض است که همه اندیشه‌های علمی پذیرای

انتقاد و بازنگری از سوی اعضای اجتماع علمی است.

**Second world** جهان دوم

جوامع صنعتی سابقاً کمونیستی اروپای شرقی و اتحاد شوروی.

**Sect** فرقه

نهیستی دینی که از دین سنتی مرسوم فاصله می‌گیرد.

**Secularization** دنیوی‌شدن

فرآیند افول تأثیر و نفوذ دین. با این‌که جوامع مدرن به‌صورت فزاینده‌ای دنیوی شده‌اند، تعیین حد و حدود دنیوی‌شدن کار پیچیده‌ای است. دنیوی‌شدن می‌تواند حاکی از میزان عضویت در سازمان‌های دینی باشد (مثل میزان حضور در کلیسا)، یا نفوذ اجتماعی و اقتصادی سازمان‌های دینی، و یا میزان اعتقاد مردم به باورهای دینی.

**Self-identity** خود-هویت‌یابی

فرآیند مستمر شکل‌گیری ضمیر نفس و تعریف هویت شخصی که از طریق آن تلقی یگانه و منحصر به‌فردی از خویش‌نمان و رابطه‌مان با دنیای پیرامونی صورت‌بندی می‌کنیم.

**Sex** جنس

تفاوت‌های کالبدی متمایزکننده زنان و مردان. جامعه‌شناسان غالباً روی تفاوت جنس و جنسیت انگشت می‌گذارند. جنس به خصوصیات فیزیکی بدن اطلاق می‌شود؛ جنسیت به معنای شکل‌هایی از رفتار است که به‌صورت اجتماعی یاد گرفته می‌شود. جنس یک فرد ممکن است با جنسیت او یکی نباشد. برای مثال، جنسیت انتقالی به کسی اطلاق می‌شود که به‌لحاظ فیزیکی مرد است اما گاهی در هیئت جنسیت زنانه ظاهر می‌شود.

**Sex tourism** گردشگری جنسی  
این اصطلاح برای توصیف مسافرت‌های بین‌المللی معطوف به روسپیگری به کار می‌رود. این نوع گردشگری در کشورهای خاور دور بیش از هر جای دیگری توسعه یافته است؛ مردان سایر کشورها گروه‌گروه به آنجا سفر می‌کنند تا از خدمات جنسی ارزان‌قیمت زنان و کودکان برخوردار شوند.

**Sexual harassment** آزار و اذیت جنسی  
رفتارها، اشاره‌ها یا دست‌درازی‌های جنسی تحمیلی، که حتی با وجود آشکارشدن بی‌میلی طرف مقابل باز هم ادامه می‌یابد.

**Sexuality** سکسوالیته  
اصطلاحی کلی که به معنای خصوصیات جنسی، و رفتار جنسی نوع بشر است.

**Shaman** شمن  
فردی که تصور می‌رود قدرت جادویی خاصی داشته باشد؛ طبیب ساحر یا جادوگر.

**Shared understanding** فهم مشترک  
مفروضات مشترکی که مردم در ذهن دارند و به آن‌ها اجازه می‌دهد که به شیوه منظمی با یکدیگر تعامل داشته باشند.

**Sick role** نقش بیمار  
اصطلاحی متعلق به جامعه‌شناس آمریکایی تالکوت پارسونز که توصیف‌کننده آن دسته از الگوهای رفتاری است که شخص بیمار اختیار می‌کند تا تأثیر پریشان‌کننده بیماری خود را بر دیگران به حداقل برساند.

**Simulacra** شبیه‌واره‌ها  
در دنیای فرااقمیتی که نویسنده فرانسوی ژان بودریار

از آن سخن می‌گوید، شبیه‌واره‌ها نسخه‌هایی از چیزهایی هستند که اصل ندارند. برای مثال، خانه‌ای را در نظر بگیرید که تقلیدی از سبک تئودوری (Tudor): از سبک‌های معماری در انگلستان قرون وسطی، است اما به ساختمان‌های تئودوری واقعی هیچ شباهتی ندارد.

**Slavery** بردگی  
شکلی از فشربندی اجتماعی که در آن بعضی افراد رسماً در مالکیت بعضی دیگر هستند و جزو دارایی‌های آن‌ها به‌شمار می‌آیند.

**Slips of the tongue** لغزش‌های زبان  
اشتباه در تلفظ کلمات، مثل وقتی که کسی به جای six بگوید sex. فروید معتقد بود که لغزش‌های زبان افشاکننده اضطراب‌ها یا عواطف پنهان است.

**Social action theories** نظریه‌های کنش اجتماعی  
دیدگاه جامعه‌شناسانه‌ای که معناها و مقاصد زیربنایی کنش انسان را کانون توجه قرار می‌دهد. نظریه‌های کنش اجتماعی باره و روش تفسیر فعالانه و خلاقانه جهان توسط انسان سروکار دارند، نه با نیروهای بیرونی هدایت‌کننده یا بازدارنده کنش انسان.

**Social change** تغییر اجتماعی  
دگرگونی ساختارهای اساسی یک گروه اجتماعی یا جامعه. تغییر اجتماعی پدیده‌ای همیشه‌حی و حاضر در زندگی اجتماعی بوده و هست، اما در دوره مدرن شدت و شتاب خاصی پیدا می‌کند. خاستگاه‌های جامعه‌شناسی مدرن را می‌توان در تلاش‌هایی سراغ گرفت که برای فهم تغییرات فاحشی به عمل آمد که جهان سنتی را دگرگون می‌ساخت و شکل‌های تازه‌ای از نظم اجتماعی ایجاد می‌کرد.

**Social constraint** قید و بند اجتماعی

این اصطلاح اشاره‌ای است به این واقعیت که گروه‌ها و جوامعی که ما بخشی از آن‌ها هستیم تأثیر مشروط‌کننده و مقیدکننده‌ای بر رفتار ما دارند. دورکیم قید و بند اجتماعی را یکی از خواص متمایز «واقعیت‌های اجتماعی» می‌داند.

**Social constructionism** برساخت‌گرایی اجتماعی

نظریه‌ای که واقعیت اجتماعی را آفریده‌کنش متقابل افراد و گروه‌ها می‌داند.

**Social exclusion** طرد اجتماعی

نتیجهٔ محرومیت‌های چندگانه‌ای که افراد یا گروه‌ها را از مشارکت کامل در زندگی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعهٔ خود بازمی‌دارد.

**Social facts** واقعیت‌های اجتماعی

طبق نظر امیل دورکیم، به جنبه‌هایی از زندگی اجتماعی گفته می‌شود که به کنش‌های ما به‌عنوان فرد شکل می‌دهند. دورکیم معتقد بود که واقعیت‌های اجتماعی را می‌توان به‌صورت علمی مطالعه کرد.

**Social group** گروه اجتماعی

جمعی از افراد که به شیوه‌های منظمی با یکدیگر تعامل دارند. گروه‌ها تنوع وسیعی دارند که از انجمن‌های بسیار کوچک تا سازمان‌ها یا جوامع بزرگ را دربرمی‌گیرد. صرف‌نظر از اندازه، ویژگی تعریف‌کنندهٔ گروه این است که اعضای آن احساس هویت مشترکی دارند. قسمت اعظم زندگی ما در تماس‌های گروهی سپری می‌شود؛ در جوامع مدرن، اکثر مردم عضو انواع بسیار مختلف گروه‌ها هستند.

**Social identity** هویت اجتماعی

ویژگی‌هایی که دیگران به یک فرد نسبت می‌دهند.

**Social interaction**

کنش متقابل اجتماعی / تعامل اجتماعی

هر شکلی از برخورد اجتماعی بین افراد. قسمت اعظم زندگی‌های ما از انواع کنش‌های متقابل اجتماعی ساخته می‌شود. کنش متقابل اجتماعی هم به وضعیت‌های رسمی و هم وضعیت‌های غیررسمی برخورد و مرادوهٔ بین مردم اطلاق می‌شود. نمونهٔ وضعیت رسمی کنش متقابل اجتماعی یک کلاس درس مدرسه‌ای است؛ و نمونهٔ کنش متقابل غیررسمی، دونفری هستند که در خیابان یا در مهمانی یکدیگر را ملاقات می‌کنند.

**Socialization** [فرآیند] اجتماعی‌شدن

فرآیندهای اجتماعی آگاهی‌یافتن کودکان به هنجارها و ارزش‌های اجتماعی و کسب درک متمایزی از خویشتن. با این‌که فرآیندهای اجتماعی‌شدن در دورهٔ طفولیت و کودکی اهمیت خاصی دارند، اما در سراسر زندگی آدمی تا اندازه‌ای همچنان ادامه پیدا می‌کنند. هیچ انسانی از واکنش‌های اطرافیان خود مصون و در امان نیست، و این واکنش‌ها در تمام مراحل زندگی آدمی، رفتار را تحت تأثیر قرار می‌دهند و جرح و تعدیل می‌کنند.

**Social mobility** تحرک اجتماعی

حرکت افراد یا گروه‌ها در میان موقعیت‌های اقتصادی-اجتماعی مختلف. تحرک عمودی به معنای حرکت رو به بالا یا رو به پایین در سلسله‌مراتب یک نظام قشربندی است. تحرک افقی به معنای حرکت و جابه‌جایی فیزیکی افراد یا گروه‌ها از منطقه‌ای به منطقهٔ دیگری است. جامعه‌شناسان به هنگام تحلیل تحرک عمودی به‌میزان تحرک مردم در طول زندگی حرفه‌ای و شغلی‌شان و میزان اختلاف موقعیت نهایی آن‌ها با موقعیت والدین‌شان توجه می‌کنند.

**Social movement** جنبش اجتماعی

گروه‌بندی بزرگی از کسانی که خواهان به انجام‌رساندن یا منع‌کردن یک فرآیند تغییر اجتماعی‌اند. جنبش‌های اجتماعی معمولاً در تضاد با سازمان‌هایی هستند که با اهداف و نگرش آن‌ها مخالف‌اند. با این حال، جنبش‌هایی که موفقیتی در کسب قدرت داشته‌اند، پس از نهادی‌شدن، می‌توانند به سازمان تبدیل شوند.

**Social role** نقش اجتماعی

رفتار مورد انتظار از فردی که موقعیت اجتماعی خاصی را اشغال می‌کند. مفهوم نقش اجتماعی در اصل از دنیای تئاتر گرفته شده، و به معنی نقش‌هایی است که بازیگران در یک نمایش صحنه‌ای ایفا می‌کنند. در هر جامعه‌ای، افراد چندین نقش اجتماعی مختلف را، براساس متن و زمینه‌های گوناگون فعالیت خویش، ایفا می‌کنند.

**Social stratification** قشربندی اجتماعی

وجود نابرابری‌های ساخت‌یافته بین گروه‌ها در جامعه که برحسب میزان دسترسی آن‌ها به مواهب و پاداش‌های مادی یا نمادین شکل می‌گیرد. با این‌که همه جوامع دارای برخی از شکل‌های قشربندی‌اند، فقط با توسعه نظام‌های مبتنی بر دولت است که تفاوت‌های وسیع ثروت و قدرت پدید می‌آید. متمایزترین شکل قشربندی در جوامع مدرن تقسیم‌بندی طبقاتی است.

**Social structure** ساخت اجتماعی

الگوهای کنش متقابل میان افراد یا گروه‌ها. زندگی اجتماعی به شیوه‌ای اتفاقی و باری به هر جهتی جریان نمی‌یابد. اکثر فعالیت‌های ما ساخت‌یافته‌اند؛ یعنی به‌صورتی منظم و تکراری سازماندهی شده‌اند. با این‌که تشبیه و مقایسه می‌تواند گمراه‌کننده باشد،

اما برای آسانی کار می‌توان ساخت اجتماعی یک جامعه را همچون تیر آهن‌هایی دانست که اساس یک ساختمان هستند و آن را سرپا نگه می‌دارند.

**Society** جامعه

مفهوم جامعه یکی از مهم‌ترین مفاهیم در میان همه اندیشه‌های جامعه‌شناختی است. جامعه نظام ساخت‌یافته روابط اجتماعی است که مردم را براساس یک فرهنگ مشترک به هم پیوند می‌دهد. بعضی از جوامع، مثل جوامع مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک، بسیار کوچک‌اند و از چند ده نفر تجاوز نمی‌کنند. بعضی از جوامع نیز بسیار بزرگ و شامل چندین میلیون نفر می‌شوند - جامعه مدرن چین بیش از یک میلیارد نفر جمعیت دارد.

**Sociological imagination** تخیل جامعه‌شناختی

به کارگیری تفکر خلاق برای پرسیدن و پاسخ‌دادن به سؤال‌های جامعه‌شناختی. تخیل جامعه‌شناختی مستلزم این است که فرد «در عالم تفکر» از روال‌های مانوس زندگی روزمره فاصله بگیرد.

**Sociology** جامعه‌شناسی

مطالعه گروه‌ها و جوامع انسانی با تأکید خاص بر تحلیل جهان صنعتی. جامعه‌شناسی یکی از مجموعه علوم اجتماعی است که این مجموعه علاوه بر جامعه‌شناسی شامل انسان‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی و جغرافیای انسانی است. تفکیک‌های میان علوم گوناگون اجتماعی چندان روشن و واضح نیست و همه آن‌ها در طیف مشترکی از علائق، مفاهیم و روش‌ها با هم سهیم‌اند.

**Sociology of deviance** جامعه‌شناسی کجروی

شاخه‌ای از جامعه‌شناسی که با مطالعه رفتار کجروانه و فهم این مسئله سروکار دارد که چرا بعضی از رفتارها کجروی دانسته می‌شوند.

**Sociology of the body** جامعه‌شناسی بدن  
شاخه‌ای از جامعه‌شناسی که کانون توجه آن بر چگونگی تأثیرپذیری بدن آدمی از عوامل اجتماعی است. برای نمونه، تندرستی و بیماری با عوامل اجتماعی و فرهنگی تعیین می‌شود.

**Sovereignty** حاکمیت  
حق حکومت و قدرت اول‌بودن برای یک پادشاه، رهبر یا حکومت در سرزمینی با مرزهای مشخص.

**Standard deviation** انحراف معیار  
روش‌ی برای محاسبهٔ پراکندگی دسته‌ای از ارقام.

**State** دولت  
دستگاهی سیاسی (نهادهای حکومتی به‌علاوهٔ اداره‌ها و متصدیان خدمات مدنی) که بر سرزمین معینی حکومت می‌کند و اقتداری متکی به قانون و توانایی کاربرد زور دارد. در همهٔ جوامع دولت وجود ندارد. فرهنگ‌های شکارگر و گردآورندهٔ خوراک، و جوامع زراعتی کوچک فاقد نهادهای دولتی‌اند. ظهور دولت نشانگر گذار و انتقال مهمی در تاریخ انسان است، زیرا تمرکز قدرت سیاسی در هیئت دولت آغازگر پریش‌های جدیدی در فرآیندهای تغییر اجتماعی است.

**Status** منزلت  
فخر و مباحات یا اعتبار اجتماعی که به یک شخص یا گروه خاص از طرف سایر اعضای یک جامعه اعطا می‌شود. گروه‌های منزلتی معمولاً سبک‌های زندگی متمایزی دارند - یعنی از الگوهای رفتاری جداگانه‌ای پیروی می‌کنند. منزلت می‌تواند منفی یا مثبت باشد. گروه‌های منزلتی «مطروده» کسانی هستند که با بی‌زاری و طرد اکثریت جمعیت مواجه می‌شوند.

**Stereotype** عقیدهٔ کلیشه‌ای  
تعریف و توصیف گروهی از مردم به‌صورتی خشک و ثابت.

**Stigma** داغ ننگ  
هر خصوصیت جسمی یا اجتماعی‌ای که موجب خواری و خفت پنداشته شود.

**Structuration** ساخت‌یابی  
فرآیند دوسویه‌ای که در آن با کنش‌های فردی‌مان به دنیای اجتماعی خود شکل می‌دهیم و جامعه نیز به ما دوباره شکل می‌دهد.

**Subculture** خوده‌فرهنگ  
هر بخشی از جمعیت که به‌واسطهٔ الگوی فرهنگی‌اش از جامعهٔ بزرگ‌تر قابل تشخیص است.

**Suburbanization** [فرآیند] حومه‌ای‌شدن  
رشد و گسترش حومه‌های شهری، یعنی نواحی بیرون از مناطق درون‌شهری که معمولاً خانه‌های کم‌ارتفاع و وسیع در آن‌ها دیده می‌شود.

**Surplus value** ارزش اضافی  
در نظریهٔ مارکسیستی، به‌معنی ارزش نیروی کار فرد است که پس از پرداخت هزینهٔ استخدام یک کارگر، «اضافه می‌آید».

**Surveillance** نظارت / پاییدن  
زیر نظرگرفتن فعالیت‌های بعضی از افراد یا گروه‌ها توسط دیگران به‌منظور حصول اطمینان از مطلوب‌بودن رفتارها.

**Surveillance society** جامعهٔ نظارتی  
جامعه‌ای که در آن افراد مرتباً زیرنظرند و

فعالیت‌های‌شان ثبت می‌شود. رواج دوربین‌های مداربسته در بزرگراه‌ها، خیابان‌ها و فروشگاه‌ها یکی از جنبه‌های گسترش نظارت است.

**Survey** **پیمایش**

روشی در پژوهش‌های جامعه‌شناختی که معمولاً شامل اجرای پرسشنامه روی جمعیت مورد مطالعه، و تحلیل آماری پاسخ‌های آن‌ها به منظور یافتن الگوها یا نظم‌های تکراری است.

**Sustainable development** **توسعه پایدار**

این فکر که رشد اقتصادی فقط باید تا جایی دنبال شود که منابع طبیعی امکان بازیافت داشته باشند نه این‌که ته بکشند، و تنوع زیستی حفظ شود و پاکی هوا و آب و خاک به خطر نیفتد.

**Symbol** **نماد**

چیزی که جانشین یا بازنمود چیز دیگری است - مثل پرچم که نمادی از یک ملت است.

تعامل‌گرایی نمادین / مکتب کنش متقابل نمادین

**Symbolic interactionism**

رهیافتی نظری در جامعه‌شناسی که توسط [جرج هربرت] مید پروراند شده و تأکید زیادی بر نقش نمادها و زبان به عنوان عناصر اصلی همه کنش‌های متقابل انسانی دارد.

**Talk** **صحبت**

انجام گفت‌وگوها یا مبادله‌های کلامی در جریان زندگی اجتماعی هر روزی. جامعه‌شناسان، خصوصاً اتنومتدولوژیست‌ها، به نحو فزاینده‌ای صحبت‌های معمولی را موضوعی برای مشاهده و بررسی دقیق دانسته‌اند.

**Target hardening** **دشوارسازی هدف**

روش‌ها و فنون ممانعت از جرم و جنایت که هدف آن‌ها هرچه دشوارتر ساختن ارتکاب جرم از طریق مداخله مستقیم در وضعیت‌های بالقوه وقوع جرائم است. برای مثال، در بعضی از مناطق وجود قفل‌های مرکزی برای اتومبیل‌ها اجباری شده تا جذابیت سرقت اتومبیل کاهش یابد.

**Taylorism** **تیلوریسم**

مجموعه افکار و ایده‌هایی که تحت عنوان «مدیریت علمی» نیز خوانده می‌شود و توسط فردریک وینسلو تیلور پروراند شده و مطابق با آن، از طریق تجزیه وظایف صنعتی به رشته‌هایی از عملیات ساده به‌دقت زمان‌بندی شده و کاملاً هماهنگ، می‌توان بهره‌وری را تا حد غیرقابل تصویری افزایش داد.

**Technology** **فناوری**

به‌کار بستن دانش و معرفت برای تولید و بهره‌گیری از دنیای مادی. فناوری شامل ساختن ابزارهای مادی (مثل ماشین‌آلات) است که در تعامل میان انسان و طبیعت به کار می‌روند.

**Telecommunications** **ارتباطات راه دور/مخابرات**

ردیبدل کردن اطلاعات، صداها یا تصاویر از راه دور و از طریق رسانه‌های تکنولوژیک.

**Thatcherism** **تاچریسم**

آموزه‌های منسوب به مارگارت تاچر، نخست‌وزیر سابق بریتانیا. این آموزه‌ها بر اهمیت اقتصاد بازار آزاد همراه با کاستن از قدرت و مسئولیت دولت و درعین حال حفظ نقش اصلی دولت در حکومت نیرومند ملی تأکید می‌کند.

**Theoretical questions** **پرسش‌های نظری**

پرسش‌هایی که جامعه‌شناسان هنگامی مطرح

می‌کنند که در پی تبیین طیف خاصی از رویدادهای مشاهده‌شده هستند. مطرح‌ساختن پرسش‌های نظری برای امکان‌پذیرساختن تممیم درباره ماهیت زندگی اجتماعی اهمیت ضروری دارد.

**Theory of broken windows**

نظریه پنجره‌های شکسته

طبق این نظریه میان ظاهر آشفته و بی‌نظم محله‌ها، مثل پنجره‌های شکسته یا خرابی، و وقوع جرائم پیوندی وجود دارد.

**Third age**

سن سوم

سال‌های اواخر زندگی که مردم هم از مسئولیت‌های والدی و هم از بازار کار آزاد می‌شوند. در جوامع معاصر، سن سوم طولانی‌تر از همیشه شده است و به سالخوردگان امکان می‌دهد که زندگی فعال و مستقلی داشته باشند.

**Third way politics**

سیاست راه سوم

فلسفه سیاسی حزب نوین کارگر که مورد حمایت سایر رهبران گروه‌های دموکراتیک میانه‌رو نیز هست. این فلسفه سیاسی در پی حفظ ارزش‌های سوسیالیسم است و در عین حال از خط‌مشی‌های بازار آزاد برای تولید ثروت و از میان‌برداشتن نابرابری اقتصادی حمایت می‌کند.

**Third world**

جهان سوم

جوامع کم‌تر توسعه‌یافته‌ای که در آن‌ها یا تولید صنعتی عملاً وجود ندارد یا فقط به اندازه محدودی توسعه یافته است. اکثریت جمعیت جهان در کشورهای جهان سوم زندگی می‌کنند.

**Time-space convergence** همگرایی زمان و مکان

حرکت در زمان غالباً با حرکت در مکان همراه است، به نحوی که هر یک را می‌توان براساس دیگری

سنجید، هم در سطح فعالیت‌های هر روزی و هم در سطح جهانی: همراه با افزایش سرعت حمل‌ونقل، فاصله‌ها «به‌لحاظ زمانی کوتاه‌تر» می‌شوند.

**Total institutions**

نهادهای تام

اصطلاحی که اروینگ گافمن بر سر زبان‌ها انداخته و مقصود از آن سازمان‌ها و نهادهایی مثل آسایشگاه‌ها، زندان‌ها و صومعه‌ها هستند که به ساکنان خود نوعی زندگی به شدت منضبط و باقاعده را تحمیل می‌کنند که کاملاً بریده از دنیای بیرون است.

**Totemism**

توتم‌پرستی

نوعی نظام عقاید دینی که گونه خاصی از حیوانات یا گیاهان را دارای صفات آسمانی می‌داند.

**Transnational corporations**

شرکت‌های فراملیتی (TNCs)

آن دسته از شرکت‌های اقتصادی و تجاری که در دو یا چند کشور استقرار یافته‌اند. حتی هنگامی که این شرکت‌ها پایگاه ملی مشخصی داشته باشند، باز هم متوجه بازارهای جهانی و سودهای جهانی‌اند.

**Triangulation**

مثلث‌بندی

استفاده از چندین روش پژوهش برای تولید داده‌هایی تجربی که پایایی آن‌ها بیش از هنگامی است که فقط با استفاده از یک روش به دست بیایند.

**Underclass**

زیرطبقه

طبقه‌ای از افرادی که درست در قعر نظام طبقاتی جای می‌گیرند، و غالباً مرکب از کسانی هستند که پیشینه‌های اقلیت قومی دارند.

**Unemployment**

بیکاری

نرخ بیکاری نشانگر نسبت افرادی است که «به‌لحاظ اقتصادی فعال» و آماده کار هستند اما نمی‌توانند کاری



پیدا کنند. کسی که «بیرون از کار» است لزوماً «بیکار» نیست. برای مثال، زنان خانه‌دار مزدی دریافت نمی‌کنند اما معمولاً سخت مشغول کارند.

**Unfocused interaction** کنش متقابل غیرکانونی  
کنش متقابلی که بین افراد حاضر در یک محیط رخ می‌دهد اما آن‌ها ارتباط مستقیم ندارند.

**Universal benefits** مزایای همگانی  
آن دسته از مزایای رفاهی که به یکسان در دسترس همه شهروندان است، صرف‌نظر از سطح درآمد یا پایگاه اقتصادی آن‌ها. برای مثال، دسترسی به خدمات بهداشتی و درمانی ملی در بریتانیا یک مزیت همگانی است چون همه بریتانیایی‌ها حق استفاده از آن را دارند.

**Upper class** طبقه بالا  
طبقه‌ای اجتماعی که مرکب از اعضای ثروتمندتر و مرفه‌تر جامعه است، خصوصاً کسانی که ثروت‌های موروثی دارند، مالک واحدهای بزرگ اقتصادی و تجاری هستند، یا دارایی و سهام زیادی دارند.

**Urban ecology** بوم‌شناسی شهری  
رهیافتی به مطالعه زندگی شهری که مبتنی است بر تمثیل نحوه سازگار شدن گیاهان و موجودات زنده با محیط زیست فیزیکی. طبق نظر نظریه‌پردازان بوم‌شناسی شهری، محله‌ها و نواحی گوناگون شهرها در نتیجه فرآیندهای طبیعی سازگاری بخشی از جمعیت شهری در جریان رقابت بر سر منابع شکل می‌گیرند.

**Urban recycling** بازیافت شهری  
ترمیم و تجهیز محله‌های رو به ویرانی از طریق تشویق به نوسازی ساختمان‌های کهنه و بناساختن ساختمان‌های جدید در زمین‌هایی که سابقاً توسعه

یافته بودند، به جای آن که شهر به طرف زمین‌های تازه گسترش بیابد.

**Urban renewal** نوسازی شهری  
احیای محله‌های رو به ویرانی با فرآیندهایی مثل بازایافت زمین و ساختمان‌های موجود، بهبودبخشیدن به محیط زیست شهری، تقویت مدیریت نواحی محلی و مشارکت شهروندان محلی، و استفاده از بودجه‌های دولتی هم برای نوسازی مناطق و هم برای جلب سرمایه‌های خصوصی بیشتر.

**Urbanism** شهرنشینی  
اصطلاحی که لوئیس ورت به کار می‌برد تا به ویژگی‌های متمایز زندگی اجتماعی شهری اشاره کند، مثلاً به غیرشخصی بودن آن.

**Urbanization** شهری‌شدن  
رشد و توسعه شهرها و شهرک‌ها.

**Values** ارزش‌ها  
اندیشه‌ها و تصوراتی که افراد یا گروه‌ها درباره آن‌چه مطلوب، پسندیده، خوب یا بد است دارند. ارزش‌های مختلف نشانگر جنبه‌های کلیدی و مهم تنوع و گوناگونی فرهنگ بشر هستند. ارزش‌های افراد به شدت تحت تأثیر فرهنگ خاصی است که دست بر قضا در آن زاده شده و زندگی می‌کنند.

**Variable** متغیر  
صفت یا بُعدی که اشیاء، افراد یا گروه‌ها را می‌توان به کمک آن دسته‌بندی کرد، مثل درآمد یا قد، و بدین ترتیب امکان مقایسه آن‌ها با چیزهای دیگر، یا در طول زمان، فراهم می‌آید.

**Vertical mobility**                      **تحرك عمودی**  
 حرکت رو به بالا یا رو به پایین در سلسله‌مراتب  
 موقعیت‌ها در یک نظام قشریندی اجتماعی.

**Victimization studies**                **مطالعه قربانیان**  
 پیمایشی که در پی آشکار ساختن نسبت قربانیان  
 جرائم در جمعیت در دوره معینی است. پیمایش  
 قربانیان می‌کوشد با توجه مستقیم به تجربه واقعی  
 مردم درباره جرم و جنایت، نقص «رقم تاریک جرائم  
 گزارش‌نشده» را برطرف کند.

**Welfare dependency**                **وابستگی رفاهی**  
 وضعیتی که در آن افرادی که با عواید رفاهی زندگی  
 می‌کنند، مثل کسانی که عواید دوره بیکاری دریافت  
 می‌کنند، این کمک‌ها را «روش زندگی» خود قلمداد  
 می‌کنند و دیگر کوششی برای یافتن شغل نمی‌کنند.

**Welfare state**                        **دولت رفاه**  
 نظامی سیاسی که طبیف و سیمی از مزایای رفاهی را  
 برای شهروندان خود تأمین می‌کند.

**White-collar crime**                **جرم یقه‌سفیدی**  
 فعالیت‌های مجرمانه کسانی که شغل‌های یقه‌سفیدی  
 یا حرفه‌ای دارند.

**Work**                                      **کار**  
 فعالیتی که به وسیله آن آدمیان با تغییر دادن جهان  
 طبیعی دست به تولید می‌زنند و ادامه حیات خود را  
 مقدور می‌سازند. کار فقط به اشتغال دستمزدی منحصر  
 نمی‌شود. در فرهنگ‌های سنتی، نظام پولی فقط نقش  
 فرعی و حاشیه‌ای داشت، و تعداد بسیار اندکی از مردم  
 دستمزد خود را به صورت پول دریافت می‌کردند. در

جوامع مدرن نیز بسیاری از اقسام کار، از جمله  
 خانه‌داری، با پرداخت دستمزد یا حقوق همراه نیستند.

**Working class**                        **طبقه کارگر**  
 طبقه اجتماعی مرکب از کسانی که مشاغل یقه‌آبی یا  
 یدی دارند.

**World-accommodating movements**  
**جنبش‌های جهان‌شکیب**  
 جنبشی دینی که بر اولویت زندگی دینی درونی و  
 خلوص معنوی بر علائق دنیوی تأکید می‌کند.

**World-affirming movements**  
**جنبش‌های جهان‌پذیر**  
 جنبشی دینی که خواهان تقویت توانایی پیروان  
 خویش در کسب موفقیت دنیوی است و به آن‌ها  
 کمک می‌کند که استعدادهای بشری خود را آزاد کنند.

**World-rejecting movements**  
**جنبش‌های جهان‌پرهیز**  
 جنبشی دینی که به شدت منتقد دنیای بیرون است و  
 از پیروان خود توقعات سنگینی دارد و ماهیتاً بسیار  
 انحصاری و بسته است.

**Zero tolerance policing**  
**سیاست‌های پلیسی عدم مدارا**  
 رهیافتی در کنترل و پیشگیری جرم که بر فرآیند  
 مستمر حفظ نظم به مثابه کلید کاستن از جرائم  
 سنگین تأکید می‌کند. سیاست‌های پلیسی عدم مدارا،  
 وقتی جرائم کوچک را هدف قرار می‌دهند، از اصول  
 زیربنای نظریه پنجره‌های شکسته پیروی می‌کنند.

## کتاب شناسی

- Abercrombie, Nicholas 1996: *Television and Society* (Cambridge: Polity).
- Adorno, Theodor W. et al. 1950: *The Authoritarian Personality* (New York: Harper and Row).
- Ahmed, Akbar S. and Hastings Donnan 1994: 'Islam in the age of postmodernity', in Akbar S. Ahmed and Hastings Donnan (eds), *Islam, Globalization and Postmodernity* (London: Routledge).
- Akintoye, Stephen 1976: *Emergent African States: Topics in Twentieth Century African History* (London: Longman).
- Albrow, Martin 1996: *The Global Age: State and Society beyond Modernity* (Cambridge: Polity).
- Aldridge, Alan 1987: 'In the absence of the minister: structures of subordination in the role of deaconess in the Church of England', *Sociology*, 21.
- Anderson, Elijah 1990: *Streetwise: Race, Class, and Change in an Urban Community* (Chicago: University of Chicago Press).
- Anderson, F. S. 1977: 'TV violence and viewer aggression: accumulation of study results 1956-1976', *Public Opinion Quarterly*, 41.
- Ashton, David N. 1986: *Unemployment under Capitalism: The Sociology of British and American Labour Markets* (London: Wheatsheaf).
- Ashworth, A. E. 1980: *Trench Warfare, 1914-1918* (London: Macmillan).
- Bahrami, Homa and Stuart Evans 1995: 'Flexible recycling and high-technology entrepreneurship', *California Management Review*, 22.
- Bamforth, Anne 1999: 'The restive season', *Guardian*, 15 December.
- Barker, Martin. 1981: *The New Racism: Conservatives and the Ideology of the Tribe* (Frederick, Md: University Publications of America).
- Baudrillard, Jean 1988: *Selected Writings* (Cambridge: Polity).
- Beck, Ulrich 1992: *Risk Society: Towards a New Modernity* (London: Sage).

- Beck, Ulrich 1995: *Ecological Politics in an Age of Risk* (Cambridge: Polity).
- Beck, Ulrich and Elisabeth Beck-Gernsheim 1995: *The Normal Chaos of Love* (Cambridge: Polity).
- Becker, Howard 1950: *Through Values to Social Interpretation* (Durham, N.C.: Duke University Press).
- Becker, Howard S. 1963: *Outsiders: Studies in the Sociology of Deviance* (New York: Free Press).
- Benn, Caroline and Clyde Chitty 1996: *Thirty Years On: Is Comprehensive Education Alive and Well or Struggling to Survive?* (London: David Fulton).
- Berger, Peter and Thomas Luckmann 1966: *The Social Construction of Reality: A Treatise in the Sociology of Knowledge* (Garden City, N.Y.: Doubleday).
- Bernstein, Basil 1975: *Class, Codes and Control* (3 vols, London: Routledge and Kegan Paul).
- Bertelson, David 1986: *Snowflakes and Snowdrifts: Individualism and Sexuality in America* (Lanham, Md: University Press of America).
- Berthoud, Richard 1999: 'Young Caribbean men and the labour market: a comparison with other ethnic groups' (York: YPS).
- Blackburn, Clare 1991: *Poverty and Health: Working with Families* (Milton Keynes: Oxford University Press).
- Blankenhorn, David 1995: *Fatherless America* (New York: Basic Books).
- Blau, Peter M. 1963: *The Dynamics of Bureaucracy* (Chicago: University of Chicago Press).
- Blau, Peter M. and Otis Dudley Duncan 1967: *The American Occupational Structure* (New York: Wiley).
- Blauner, Robert 1964: *Alienation and Freedom* (Chicago: University of Chicago Press).
- Boden, Deirdre and Harvey Molotch 1994: 'The compulsion of proximity', in Deirdre Boden and Roger Friedland (eds), *Nowhere: Space, Time, and Modernity* (Berkeley: University of California Press).
- Bogdanor, V. 1990: *Women at the Top* (London: Hansard).
- Bonney, Norman 1992: 'Theories of social class and gender', *Sociology Review*, 1.
- Borja, Jordi and Manuel Castells 1997: *Local and Global: The Management of Cities in the Information Age* (London: Earthscan).
- Bottomley, A. K. and K. Pease 1986: *Crime and Punishment: Interpreting the Data* (Milton Keynes: Open University Press).
- Bourdieu, Pierre 1986: *Distinction: A Social Critique of Judgements of Taste* (London: Routledge and Kegan Paul).

- Bourdieu, Pierre 1988: *Language and Symbolic Power* (Cambridge: Polity).
- Bourdieu, Pierre 1990: *The Logic of Practice* (Cambridge: Polity).
- Bourdieu, Pierre and Jean-Claude Passeron 1977: *Reproduction: In Education, Society and Culture* (London: Sage).
- Bowlby, John 1953: *Child Care and the Growth of Love* (Harmondsworth: Penguin).
- Boyer, Robert and Daniel Drache (eds) 1996: *States against Markets: The Limits of Globalization* (London: Routledge).
- Braverman, Harry 1974: *Labour and Monopoly Capital: The Degradation of Work in the Twentieth Century* (New York: Monthly Review Press).
- Breen, Richard and John H. Goldthorp 1999: 'Class inequality and meritocracy: a critique of Saunders and an alternative analysis', *British Journal of Sociology*, 50.
- Brennan, Teresa 1988: 'Controversial discussions and feminist debate', in Naomi Segal and Edward Timms (eds), *The Origins and Evolution of Psychoanalysis* (New Haven, Conn.: Yale University Press).
- Brewer, Rose M. 1993: 'Theorizing race, class and gender: the new scholarship of black feminist intellectuals and black women's labour', in Stanlie M. James and Abena P.A. Busia (eds), *Theorizing Black Feminisms: The Visionary Pragmatism of Black Women* (New York: Routledge).
- Browne, Ken and Ian Bottrill 1999: 'Our unequal, unhealthy nation', *Sociology Review*, 9.
- Brownmiller, Susan 1975: *Against our Will: Men, Women and Rape* (London: Secker and Warburg).
- Brubaker, Rogers 1998: 'Migrations of ethnic unmixing in the "New Europe"', *International Migration Review*, 32.
- Bruce, Steve 1996: *Religion in the Modern World: From Cathedrals to Cults* (Oxford: Oxford University Press).
- Brundtland Commission 1987: *Our Common Future* (New York: United Nations).
- Bull, Peter 1983: *Body Movement and Interpersonal Communication* (New York: Wiley).
- Burchell, Brendan J. et al. 1999: *Job Insecurity and Work Intensification: Flexibility and the Changing Boundaries of Work* (York: YPS).
- Burns, Thomas and G. M. Stalker 1966: *The Management of Innovation* (London: Tavistock).
- Butler, Judith 1999: *Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity* (London: Routledge).
- Butler, Tim and Mike Savage 1995: *Social Change and the Middle Classes* (London: UCL Press).

- Bynum, Caroline Walker, Steven Harrell and Paula Richman (eds) 1986: *Gender and Religion: On the Complexity of Symbols* (Boston, Mass.: Beacon).
- Byrne, Lavinia 1994: *Women at the Altar: The Ordination of Women in the Roman Catholic Church* (London: Mowbray).
- Campbell, Beatrix 1993: *Goliath: Britain's Dangerous Places* (London: Methuen).
- Capps, Walter H. 1990: *The New Religious Right: Piety, Patriotism, and Politics* (Columbia: University of South Carolina Press).
- Carswell, John 1985: *Government and the Universities in Britain: Progress and Performance 1960–1980* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Cashmore, E. Ellis 1987: *The Logic of Racism* (London: Allen and Unwin).
- Castells, Manuel 1977: *The Urban Question: A Marxist Approach* (London: Edward Arnold).
- Castells, Manuel 1983: *The City and the Grass Roots: A Cross-cultural Theory of Urban Social Movements* (London: Edward Arnold).
- Castells, Manuel 1996: *The Rise of the Network Society* (Oxford: Blackwell).
- Castells, Manuel 1997: *The Power of Identity* (Oxford: Blackwell).
- Castells, Manuel 1998: *End of Millennium* (Oxford: Blackwell).
- Castells, Manuel 2000: 'Information technology and global capitalism', in Will Hutton and Anthony Giddens (eds), *On the Edge: Living with Global Capitalism* (London: Cape).
- Castles, Stephen and Mark J. Miller 1993: *The Age of Migration: International Population Movements in the Modern World* (London: Macmillan).
- Chamberlain, Mary 1999: 'Brothers and sisters, uncles and aunts: a lateral perspective on Caribbean families', in E. B. Silva and Carol Smart (eds), *The New Family?* (London: Sage).
- Chambliss, William J. 1978: *On the Take: From Petty Crooks to Presidents* (Bloomington: Indiana University Press).
- Chapman, Karen 1986: *The Sociology of Schools* (London: Tavistock).
- Chodorow, Nancy 1978: *The Reproduction of Mothering* (Berkeley: University of California Press).
- Chodorow, Nancy 1988: *Psychoanalytic Theory and Feminism* (Cambridge: Polity).
- Church of England 1985: *Faith in the City: The Report of the Archbishop of Canterbury's Commission on Urban Priority Areas* (London: Christian Action).
- Cicourel, Aaron V. 1968: *The Social Organization of Juvenile Justice* (New York: Wiley).
- Cisneros, Henry G. (ed.) 1993: *Interwoven Destinies: Cities and the Nation* (New York: Norton).

- Clark, Terry Nichols and Vincent Hoffman-Martinot 1998: *The New Political Culture* (Boulder, Colo.: Westview).
- Clegg, Stewart 1990: *Modern Organizations: Organization Studies in the Postmodern World* (London: Sage).
- Cloward, R. and L. Ohlin 1960: *Delinquency and Opportunity* (New York: Free Press).
- Cohen, Albert 1955: *Delinquent Boys* (London: Free Press).
- Cohen, Robin 1994: *Frontiers of Identity: The British and the Others* (Harlow: Longman).
- Cohen, Robin 1997: *Global Diasporas: An Introduction* (London: UCL Press).
- Cohen, Stanley 1980: *Folk Devils and Moral Panics: The Creation of the Mods and Rockers* (Oxford: Martin Robertson).
- Cohen, Stanley and Laurie Taylor 1972: *Psychological Survival: The Experience of Long-Term Imprisonment* (Harmondsworth: Penguin).
- Cohn, Norman 1970a: *The Pursuit of the Millennium* (London: Paladin).
- Cohn, Norman 1970b: 'Mediaeval millenarianism', in Sylvia L. Thrupp (ed.), *Millennial Dreams in Action: Studies in Revolutionary Religious Movements* (New York: Schocken).
- Coleman, James S. 1987: 'Families and schools', *Educational Researcher*, 16.6.
- Collins, James and Jerry Porras 1994: *Built to Last* (New York: Century).
- Connell, R. W. 1987: *Gender and Power: Society, the Person and Sexual Politics* (Cambridge: Polity).
- Connell, R. W. 1995: *Masculinities* (Cambridge: Polity).
- Corbin, Juliet and Anselm Strauss 1985: 'Managing chronic illness at home: three lines of work', *Qualitative Sociology*, 8.
- Coward, Rosalind 1984: *Female Desire: Women's Sexuality Today* (London: Paladin).
- Cox, Oliver C. 1959: *Class, Caste and Race: A Study in Social Dynamics* (New York: Monthly Review Press).
- Cox, Peter R. 1976: *Demography* (5th edn, New York: Cambridge University Press).
- Creighton, Colin 1999: 'The rise and decline of the "male breadwinner family" in Britain', *Cambridge Journal of Economics*, 23.
- Crompton, Rosemary 1997: *Women and Work in Modern Britain* (Oxford: Oxford University Press).
- Crompton, Rosemary 1998: *Class and Stratification: An Introduction to Current Debates* (2nd edn, Cambridge: Polity)
- Crompton, Rosemary and Fiona Harris 1998: 'Explaining women's employment patterns: "orientations to work" revisited', *British Journal of Sociology*, 49.

- Crow, Graham and Michael Hardey 1992: 'Diversity and ambiguity among lone-parent households in modern Britain', in Catherine Marsh and Sara Arber (eds), *Families and Households: Divisions and Change* (London: Macmillan).
- Currie, David and Martin Siner 1999: 'The BBC: balancing public and commercial purpose', in *Public Purpose in Broadcasting: Funding the BBC* (Luton: University of Luton Press).
- Currie, Elliott 1998a: 'Crime and market society: lessons from the United States', in Paul Walton and Jock Young (eds), *The New Criminology Revisited* (London: Macmillan).
- Currie, Elliott 1998b: *Crime and Punishment in America* (New York: Henry Holt).
- Dahrendorf, Ralf 1959: *Class and Class Conflict in Industrial Society* (London: Routledge; first pub. 1957).
- Davie, Grace 1994: *Religion in Britain since 1945: Believing without Belonging* (Oxford: Blackwell).
- Davies, Bronwyn 1991: *Frogs and Snails and Feminist Tales* (Sydney: Allen and Unwin).
- Davis, Mike 1990: *City of Quartz: Excavating the Future in Los Angeles* (London: Vintage).
- Davis, Stanley M. 1988: *2001 Management: Managing the Future Now* (London: Simon and Schuster).
- Denney, David 1998: 'Anti-racism and the limits of equal opportunities policy in the criminal justice system', in Catherine Jones Finer and Mike Nellis (eds), *Crime and Social Exclusion* (Oxford: Blackwell).
- Dennis, Norman and George Erdos 1992: *Families with out Fatherhood* (London: IEA Health and Welfare Unit).
- Denver, David 1994: *Elections and Voting Behaviour in Britain* (2nd edn, Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf).
- DfEE (Department for Education and Employment) 1998: *Meeting the Childcare Challenge* (London: DfEE).
- De Witt, Karen 1994: 'Wave of suburban growth is being fed by minorities', *New York Times*, 15 August.
- Dobash, R. Emerson and Russell Dobash 1980: *Violence against Wives: A Case against the Patriarchy* (London: Open Books)
- Dobash, R. Emerson and Russell P. Dobash 1992: *Women, Violence and Social Change* (London: Routledge).
- Dore, Ronald 1973: *British Factory, Japanese Factory: The Origins of National Diversity in Industrial Relations* (London: Allen and Unwin).



- Doyal, Lesley 1995: *What Makes Women Sick: Gender and the Political Economy of Health* (London: Macmillan).
- DTI (Department of Trade and Industry) 2000: *Just around the Corner* (London: DTI)
- Duncan, Otis Dudley 1971: 'Observations on population', *New Physician*, 20 April.
- Duncombe, Jean and Dennis Marsden 1993: 'Love and intimacy: The gender division of emotion and "emotion work": a neglected aspect of sociological discussion of heterosexual relationships', *Sociology*, 27.
- Duneier, Mitchell 1999: *Sidewalk* (New York: Farrar, Straus and Giroux).
- Duneier, Mitchell and Harvey Molotch 1999: 'Talking city trouble: interactional vandalism, social inequality, and the "urban interaction problem"', *American Journal of Sociology*, 104.
- Durkheim, Émile 1952: *Suicide: A Study in Sociology* (London: Routledge and Kegan Paul; first pub. 1897).
- Durkheim, Émile 1976: *The Elementary Forms of the Religious Life* (London: Allen and Unwin; first pub. 1912).
- Durkheim, Émile 1982: *The Rules of Sociological Method* (London: Macmillan; first pub. 1895).
- Durkheim, Émile 1984: *The Division of Labour in Society* (London: Macmillan; first pub. 1893).
- Dyer, Clair 1999: 'Let's Stay Together', *Guardian*, 25 October.
- The Economist 1996: *The Pocket World in Figures* (London: Economist Publications).
- Ehrenreich, Barbara and John Ehrenreich 1979: 'The professional-managerial class', in Pat Walker (ed.), *Between Labour and Capital* (Hassocks: Harvester Press).
- Eibl-Eibesfeldt, I. 1973: 'The expressive behaviour of the deaf-and-blind born', in M. von Cranach and I. Vine (eds), *Social Communication and Movement* (New York: Academic Press).
- Ekman, Paul and W. V. Friesen 1978: *Facial Action Coding System* (New York: Consulting Psychologists Press).
- Eldridge, John (ed.) 1993: *Getting the Message: News, Truth and Power* (London: Routledge).
- Ell, Kathleen 1996: 'Social networks, social support and coping with serious illness: the family connection', *Social Science and Medicine*, 42.
- Elshtain, Jean Bethke 1987: *Women and War* (New York: Basic Books).
- Ennew, Judith 1986: *The Sexual Exploitation of Children* (Cambridge: Polity).

- Epstein, Debbie et al. 1998: *Failing Boys: Issues in Gender and Achievement* (Buckingham: Open University Press).
- Ericson, Richard and Kevin Haggerty 1999: *Policing the Risk Society* (Oxford: Clarendon).
- Erikson, Robert and John Goldthorp 1993: *The Constant Flux: A Study of Class Mobility in Industrial Societies* (Oxford: Clarendon Press).
- Esping-Andersen, Gøsta 1990: *The Three Worlds of Welfare Capitalism* (Cambridge: Polity).
- ESRC (Economic and Social Research Council) 1997: *Twenty-Something in the 1990s: Getting On, Getting By, Getting Nowhere*, research briefing (Swindon: ESRC).
- Estrich, Susan 1987: *Real Rape* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press).
- Evans, David J. 1992: 'Left realism and the spatial study of crime', in David J. Evans et al. (eds), *Crime, Policing and Place: Essays in Environment Criminology* (London: Routledge).
- Evans, Martin 2000: 'Poor show', *Guardian*, 6 March.
- Evans-Pritchard, E. E. 1956: *Nuer Religion* (Oxford: Oxford University Press).
- Eysenck, Hans 1964: *Crime and Personality* (London: Routledge and Kegan Paul).
- Faludi, Susan 1999: *Stiffed: The Betrayal of the Modern Man* (London: Chatto and Windus).
- Ferguson, Kathy E. 1984: *The Feminist Case against Bureaucracy* (Philadelphia: Temple University Press).
- Feuerbach, Ludwig 1957: *The Essence of Christianity* (New York: Harper and Row; first pub. 1841).
- Firestone, Shulamith 1971: *The Dialectic of Sex: The Case for Feminist Revolution* (London: Cape).
- Fischer, Claude S. 1984: *The Urban Experience* (2nd edn, New York: Harcourt Brace Jovanovich).
- Flowers, Ronald Barri 1987: *Women and Criminality: The Woman as Victim, Offender and Practitioner* (New York: Greenwood Press).
- Ford, Clellan S. and Frank A. Beach 1951: *Patterns of Sexual Behaviour* (New York: Harper and Row).
- Foucault, Michel 1970: *The Order of Things: An Archaeology of the Human Sciences* (London: Tavistock).
- Foucault, Michel 1978: *The History of Sexuality* (London: Penguin).
- Foucault, Michel 1979: *Discipline and Punish* (Harmondsworth: Penguin).
- France, Alan and Paul Wiles 1998: 'Dangerous futures: social exclusion and youth work in

- late modernity', in Catherine Jones Finer and Mike Nellis (eds), *Crime and Social Exclusion* (Oxford: Blackwell).
- Fraser, Nancy 1989: *Unruly Practices: Discourse and Gender in Contemporary Social Theory* (Cambridge: Polity).
- Fraser, Steven (ed.) 1995: *The Bell Curve Wars: Race, Intelligence and the Future of America* (New York: Basic Books).
- Freidson, Eliot 1970: *Profession of Medicine: A Study of the Sociology of Applied Knowledge* (New York: Dodd, Mead).
- Freud, Sigmund 1975: *The Psychopathology of Everyday Life* (Harmondsworth: Penguin).
- Friedlander, Daniel and Gary Burtless 1994: *Five Years After: The Long-Term Effects of Welfare-to-Work Programs* (New York: Russell Sage).
- Fukuyama, Francis 1989: 'The end of history?' *National Interest*, 16.
- Fukuyama, Francis 1997: *The End of Order* (London: Social Market Foundation).
- Gallie, Duncan 1994: 'Are the unemployed an underclass? Some evidence from the social change and economic life initiative', *Sociology*, 28.
- Gans, Herbert J. 1962: *The Urban Villagers: Group and Class in the Life of Italian-Americans* (2nd edn, New York: Free Press).
- Gardner, Carol Brooks 1995: *Passing By: Gender and Public Harassment* (Berkeley: University of California Press).
- Gardner, Howard 1993: *Multiple Intelligences: The Theory in Practice* (New York: Basic Books).
- Garfinkel, Harold 1963: 'A conception of, and experiments with, "trust" as a condition of stable concerted actions', in O. J. Harvey (ed.), *Motivation and Social Interaction* (New York: Ronald Press).
- Garfinkel, Harold 1984: *Studies in Ethnomethodology* (Oxford: Blackwell).
- Gavron, Hannah 1966: *The Captive Wife: Conflicts of Housebound Mothers* (London: Routledge and Kegan Paul).
- Gelis, Jacques 1991: *History of Childbirth: Fertility, Pregnancy, and Birth in Early Modern Europe* (Boston: Northeastern University Press).
- Gellner, Ernest 1983: *Nations and Nationalism* (Oxford: Blackwell).
- Gerbner, George et al. 1979: 'The demonstration of power: violence profile no. 10', *Journal of Communication*, 29.
- Gerbner, George et al. 1980: 'The "mainstreaming" of America: violence profile no. 11', *Journal of Communication*, 30.

- Gershuny, J. I. and I. D. Miles 1983: *The New Service Economy: The Transformation of Employment in Industrial Societies* (London: Frances Pinter).
- Gershuny, Jonathan et al. 1994: 'The domestic labour revolution: a process of lagged adaptation', in Michael Anderson, Frank Bechofer and Jonathan Gershuny (eds), *The Social and Political Economy of the Household* (Oxford: Oxford University Press).
- Gibbons, John H. 1990: *Trading Around the Clock: Global Securities Markets and Information Technology* (Washington DC: US Congress).
- Giddens, Anthony 1984: *The Constitution of Society* (Cambridge: Polity).
- Gillan, Audrey 1999: 'Shelter backs rethink on homeless', *Guardian*, 15 November.
- Ginn, Jay et al. 1996: 'Feminist fallacies: a reply to Hakim on women's employment', *British Journal of Sociology*, 47.
- Ginzburg, Carlo 1980: *The Cheese and the Worms* (London: Routledge and Kegan Paul).
- Gittings, Danny 1999: 'Mickey Mouse invasion', *Guardian*, 3 November.
- Giuffre, Patti A. and Christine L. Williams 1994: 'Boundary lines: labeling sexual harassment in restaurants', *Gender and Society*, 8.
- Glasgow Media Group 1976: *Bad News* (London: Routledge).
- Glass, David (ed.) 1954: *Social Mobility in Britain* (London: Routledge and Kegan Paul).
- Glueck, Sheldon W. and Eleanor Glueck 1956: *Physique and Delinquency* (New York: Harper and Row).
- Goffman, Erving 1968: *Asylums: Essays on the Social Situation of Mental Patients and Other Inmates* (Harmondsworth: Penguin).
- Goffman, Erving 1969: *The Presentation of Self in Everyday Life* (Harmondsworth: Penguin).
- Goffman, Erving 1971: *Relations in Public: Microstudies of the Public Order* (London: Allen Lane).
- Goffman, Erving 1974: *Frame Analysis* (New York: Harper and Row).
- Goffman, Erving 1981: *Forms of Talk* (Philadelphia: University of Pennsylvania Press).
- Goldstein, Paul J. 1979: *Prostitution and Drugs* (Lexington, Mass.: D. C. Heath).
- Goldthorpe, John H. 1983: 'Women and class analysis: in defence of the conventional view', *Sociology*, 17.
- Goldthorpe, John H. and Gordon Marshall 1992: 'The promising future of class analysis', *Sociology*, 26.
- Goldthorpe, John H. and Clive Payne 1986: 'Trends in intergenerational class mobility in England and Wales 1972-1983', *Sociology*, 20.

- Goldthorpe, John H. with Catriona Llewellyn and Clive Payne 1980: *Social Mobility and Class Structure in Modern Britain* (Oxford: Clarendon Press; 2nd edn 1987).
- Goldthorpe, John H. et al. 1968–9: *The Affluent Worker in the Class Structure* (3 vols, Cambridge: Cambridge University Press).
- Goleman, Daniel 1996: *Emotional Intelligence: Why It Can Matter More than IQ* (London: Bloomsbury).
- Goodhardt, G. J., A. S. C. Ehrenberg and M. A. Collins 1987: *The Television Audience* (2nd edn, London: Gower).
- Gorz, André 1982: *Farewell to the Working Class* (London: Pluto).
- Gottfredson, Michael R. and Travis Hirschi 1990: *A General Theory of Crime* (Stanford, Calif.: Stanford University Press).
- Gould, Stephen Jay 1995: 'Curveball', in Steven Fraser (ed.), *The Bell Curve Wars: Race, Intelligence and the Future of America* (New York: Basic Books).
- Grabosky, P. N. and Russell G. Smith 1998: *Crime in the Digital Age: Controlling Telecommunications and Cyberspace Illegality* (New Brunswick, N.J.: Transaction).
- Graef, Roger 1989: *Talking Blues* (London: Collins).
- Graham, Heather 1987: 'Women's smoking and family health', *Social Science and Medicine*, 25.
- Graham, Heather 1994: 'Gender and Class as dimensions of smoking behaviour in Britain: insights from a survey of mothers', *Social Science and Medicine*, 38.
- Greenblat, Cathy Stein 1983: 'A hit is a hit... or is it? Approval and tolerance of the use of physical force by spouses', in David Finkelhor et al. (eds), *The Dark Side of Families: Current Family Violence Research* (Beverly Hills, Calif.: Sage).
- Grint, Keith 1991: *The Sociology of Work* (Cambridge: Polity).
- Grusky, David B. and Robert M. Hauser 1984: 'Comparative social mobility revisited: models of convergence and divergence in 16 countries', *American Sociological Review*, 49.
- Guibernau, Montserrat 1999: *Nations without States: Political Communities in a Global Age* (Cambridge: Polity).
- Gunter, Barrie 1985: *Dimensions of Television Violence* (London: Gower).
- Habermas, Jürgen 1986–8: *The Theory of Communicative Action* (2 vols. Cambridge: Polity).
- Habermas, Jürgen 1989: *The Structural Transformation of the Public Sphere: An Inquiry into a Category of Bourgeois Society* (Cambridge: Polity).
- Hakim, Catherine 1995: 'Five feminist myths about women's employment', *British Journal of Sociology*, 46.

- Hakim, Catherine 1996: *Key Issues in Women's Work: Female Heterogeneity and the Polarisation of Women's Employment* (London: Athlone Press).
- Hakim, Catherine 1998: 'Hakim's response', *British Journal of Sociology*, 49.
- Hall, Edward T. 1959: *The Silent Language* (New York: Doubleday).
- Hall, Edward T. 1966: *The Hidden Dimension* (New York: Doubleday).
- Hall, Ruth, Selma James and Judith Kertesz 1984: *The Rapist Who Pays the Rent* (2nd edn, Bristol: Falling Wall Press).
- Hall, Stuart 1992: 'The question of cultural identity', in Stuart Hall, David Held and Tony McGrew (eds), *Modernity and its Futures* (Cambridge: Polity).
- Hall, Stuart et al. 1978: *Policing the Crisis: Mugging, the State, and Law and Order* (London: Macmillan).
- Hall, Stuart et al. 1982: *The Empire Strikes Back* (London: Hutchinson).
- Hall, Stuart et al. 1988: 'New times', *Marxism Today*, October.
- Handy, Charles 1994: *The Empty Raincoat: making Sense of the Future* (London: Hutchinson).
- Harker, Lisa 1996: 'The family-friendly Employer in Europe', in Suzan Lewis and Jeremy Jewis (eds), *The Work-Family Challenge: Rethinking Employment* (London: Sage).
- Harrison, Martin 1985: *TV News: Whose Bias?* (Hermitage: Policy Journals).
- Harrison, Paul 1983: *Inside the Inner City: Life under the Cutting Edge* (Harmondsworth: Penguin).
- Hartley-Brewer, Julia 1999: 'Gay couple will be legal parents', *Guardian*, 28 October.
- Harvey, David 1973: *Social Justice and the City* (Oxford: Blackwell).
- Harvey, David 1982: *The Limits to Capital* (Oxford: Blackwell).
- Harvey, David 1985: *Consciousness and the Urban Experience: Studies in the History and Theory of Capitalist Urbanization* (Oxford: Blackwell).
- Hawley, Amos H. 1950: *Human Ecology: A Theory of Community Structure* (New York: Ronald Press).
- Hawley, Amos 1968: 'Human ecology', *International Encyclopaedia of Social Science*, vol. 4 (Glencoe: Free Press).
- Heath, Anthony 1981: *Social Mobility* (London: Fontana).
- Hebdige, Dick 1997: *Cut 'n' Mix: Culture, Identity, and Caribbean Music* (London: Methuen).
- Heelas, Paul 1996: *The New Age Movement: The Celebration of the Self and the Sacralization of Modernity* (Oxford: Blackwell).

- Heidensohn, Frances 1985: *Women and Crime* (London: Macmillan).
- Held, David 1996: *Models of Democracy* (2nd edn, Cambridge: Polity).
- Held, David et al. 1999: *Global Transformations: Politics, Economics and Culture* (Cambridge: Polity).
- Henslin, James M. and Mae A. Briggs 1971: 'Dramaturgical desexualization: the sociology of the vaginal examination', in James M. Henslin (ed.), *Studies in the Sociology of Sex* (New York: Appleton-Century-Crofts).
- Henslin, James M. and Mae A. Briggs 1997: 'Behaviour in public places: the sociology of the vaginal examination,' in James M. Henslin (ed.), *Down to Earth Sociology: Introductory Readings* (9th edn, New York: Free Press).
- Heritage, John 1984: *Garfinkel and Ethnomethodology* (Cambridge: Polity).
- Herman, Edward 1998: 'Privatising public space', in Daya Kishan Thussu (ed.), *Electronic Empires: Global Media and Local Resistance* (London: Arnold).
- Herman, Edward S. and Robert W. McChesney 1997: *The Global Media: The New Missionaries of Global Capitalism* (London: Cassell).
- Herrnstein, Richard J. and Charles Murray 1994: *The Bell Curve: Intelligence and Class Structure in American Life* (New York: Free Press).
- Hills, John 1998: 'Does income mobility mean that we do not need to worry about poverty?' in A. B. Atkinson and John Hills (eds), *Exclusion, Employment and Opportunity* (London: Centre for the Analysis of Social Exclusion).
- Hirschi, Travis 1969: *Causes of Delinquency* (Berkeley: University of California Press).
- Hirst, Paul 1997: 'The global economy: myths and realities', *International Affairs*, 73.
- Hirst, Paul and Grahame Thompson 1999: *Globalization in Question: The International Economy and the Possibilities of Governance* (rev. edn, Cambridge: Polity).
- HMSO (Her Majesty's Stationery Office) 1992: *Social Trends 22* (London: HMSO).
- HMSO (Her Majesty's Stationery Office) 1999: *Social Trends 29* (London: HMSO).
- HMSO (Her Majesty's Stationery Office) 2000: *Social Trends 30* (London: HMSO).
- Hochschild, Arlie 1983: *The Managed Heart: Commercialization of Human Feeling* (Berkeley: University of California Press).
- Hochschild, Arlie 1989: *The Second Shift: Working Parents and the Revolution at Home* (New York: Viking).
- Hochschild, Arlie 1997: *The Time Bind* (New York: Metropolitan Books).
- Hodge, Robert and David Tripp 1986: *Children and Television: A Semiotic Approach* (Cambridge: Polity).

- hooks, bell 1997: *Bone Black: Memories of Girlhood* (London: Women's Press).
- Howarth, Catherine et al. 1999: *Monitoring Poverty and Social Exclusion 1999* (York: Joseph Rowntree Foundation).
- Hughes, Everett C. 1945: 'Dilemmas and contradictions of status', *American Journal of Sociology*, 50.
- Hughes, Gordon 1991: 'Taking crime seriously? A critical analysis of New Left Realism', *Sociology Review*, 1.
- Hugill, Barry 1996: 'Death of the comprehensives', *Observer*, 7 January.
- Huntington, Samuel 1993: 'One clash of civilizations?' *Foreign Affairs*, 72.3.
- Iganski, Paul and Geoff Payne 1999: 'Socio-economic restructuring and employment: the case of minority ethnic groups', *British Journal of Sociology*, 50.
- Illich, Ivan D. 1973: *Deschooling Society* (Harmondsworth: Penguin).
- Illich, Ivan 1976: *Limits to Medicine* (London: Marion Boyars).
- Innis, Harold A. 1950: *Empire and Communications* (Oxford: Oxford University Press).
- Innis, Harold A. 1951: *The Bias of Communication* (Toronto: Toronto University Press).
- IPPR (Institute for Public Policy Research) 1999: *Unsafe Streets: Street Homelessness and Crime* (London: IPPR).
- Iyer, Pico 1989: *Video Nights in Katmandu* (New York: Vintage).
- Jacobs, Jane 1961: *The Death and Life of Great American Cities* (New York: Vintage).
- Jahoda, Marie, Paul F. Lazarsfeld and Hans Zeisel 1972: *Marienthal: The Sociography of an Unemployed Community* (London: Tavistock; first pub. 1933).
- Janus, S. S. and D. H. Heid Bracey 1980: 'Runaways: pornography and prostitution', mimeo, New York.
- Jencks, Christopher 1994: *The Homeless* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press).
- Jenkins, Simon 1987: 'Eve versus the Adams of the Church', *Sunday Times*, 6 September.
- Jensen, Arthur 1967: 'How much can we boost IQ and scholastic achievement?' *Harvard Educational Review*, 29.
- Jensen, Arthur 1979: *Bias in Mental Testing* (New York: Free Press).
- Jobling, Ray 1988: 'The experience of psoriasis under treatment', in Michael Bury and Robert Anderson (eds), *Living with Chronic Illness: The Experience of Patients and their Families* (London: Unwin Hyman).
- Johnson, Richard 1991: 'A new road to serfdom? A critical history of the 1988 Act', in Education Group II, *Education Limited: Schooling, Training and the New Right in England since 1979* (London: Unwin Hyman).



- Jones, Gill 1997: 'Youth homelessness and the "underclass"', in Robert MacDonald (ed.), *Youth, the 'Underclass' and Social Exclusion* (London: Routledge).
- Jones, Trevor 1993: *Britain's Ethnic Minorities* (London: Policy Studies Institute).
- Joseph Rowntree Foundation 1995: Joseph Rowntree Foundation Inquiry into Income and Wealth (York: JRF).
- Joshi, Heather and Georgia Verropoulou 1999: *Maternal Employment and Child Outcomes* (London: Smith Institute).
- Jowell, Roger et al. (eds) 1996: *British Social Attitudes: The 13th Report* (Aldershot: Dartmouth).
- Judge, Ken 1995: 'Income distribution and life expectancy: a critical appraisal', *British Medical Journal*, 311.
- Kamin, Leon J. 1977: *The Science and Politics of IQ* (Harmondsworth: Penguin).
- Kanter, Rosabeth Moss 1977: *Men and Women of the Corporation* (New York: Basic Books).
- Kasarda, John D. and Morris Janowitz 1974: 'Community attachment in mass society', *American Sociological Review*, 39.
- Kautsky, Joseph 1982: *The Politics of Aristocratic Empires* (Chapel Hill: University of North Carolina Press).
- Kelling George L. and Catherine M. Coles 1997: *Fixing Broken Windows: Restoring Order and Reducing Crime in our Communities* (New York: Free Press).
- Kelly, Liz 1988: *Surviving Sexual Violence* (Cambridge: Polity).
- Kelly, Michael P. 1992: *Colitis* (London: Tavistock/ Routledge).
- Kelsey, Tim 1996: 'I want to live for ever', *Sunday Times News Review*, 7 January.
- Kepel, Gilles 1994: *The Revenge of God: The Resurgence of Islam, Christianity and Judaism in the Modern World* (Cambridge: Polity).
- Kingdom, John 1999: *Government and Politics in Britain* (rev. edn, Cambridge: Polity).
- Kinsey, Alfred C. et al. 1948: *Sexual Behaviour in the Human Male* (Philadelphia: W. B. Saunders).
- Kinsey, Alfred C. et al. 1953: *Sexual Behaviour in the Human Female* (Philadelphia: W. B. Saunders).
- Knorr-Cetina, Karen and Aaron V. Cicourel (eds) 1981: *Advances in Social Theory and Methodology: Towards an Interpretation of Micro-and Macro-Sociologies* (London: Routledge and Kegan Paul).
- Koser, Khalid and Helma Lutz 1998: 'The new migration in Europe: contexts, constructions

- and realities', in Khalid Koser and Helma Lutz (eds), *The New Migration in Europe: Social Constructions and Social Realities* (Basingstoke: Macmillan).
- Krupat, Edward 1985: *People in Cities: The Urban Environment and its Effects* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Kumar, Vinod 1993: *Poverty and Inequality in the UK and the Effects on Children* (London: National Children's Bureau).
- Laing, R. D. 1971: *Self and Others* (Harmondsworth: Penguin).
- Lantenari, Vittorio 1963: *The Religions of the Oppressed: A Study of Modern Messianic Cults* (New York: Knopf).
- Laumann, Edward O. et al. 1994: *The Social Organization of Sexuality: Sexual Practices in the United States* (Chicago: University of Chicago Press).
- Lazarsfeld, Paul F., Bernard Berelson and Hazel Gaudet 1948: *The People's Choice?* (New York: Columbia University Press).
- Lea, John and Jock Young 1984: *What Is To Be Done about Law and Order?* (London: Penguin).
- Leadbeater, Charles 1999: *Living on Thin Air: The New Economy* (London: Viking).
- Leisering, Lutz and Stephan Leibfried 1999: *Time and Poverty in Western Welfare States* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Lemert, Edwin 1972: *Human Deviance, Social Problems and Social Control* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall).
- Lewis, Oscar 1961: *The Children of Sanchez* (New York: Random House).
- Lewis, Suzan and Karen Taylor 1996: 'Evaluating the impact of family-friendly employer policies: a case study', in Suzan Lewis and Jeremy Lewis (eds), *The Work-Family Challenge: Rethinking Employment* (London: Sage).
- Lewontin, Richard C. 1995: 'Sex, lies and social science', *New York Review of Books*, 20 April.
- Lie, Suzanne S. and Virginia E. O'Leary 1990: *Storming the Tower: Women in the Academic World* (London: Kogan Page).
- Liebert, Robert M., Joyce N. Sprafkin and M.A.S. Davidson 1982: *The Early Window: Effects of Television on Children and Youth* (London: Pergamon Press).
- Lilley, Sarah-Jane et al.-1996: *British Social Attitudes and Northern Ireland Social Attitudes Surveys: Technical Report* (London: Social and Community Planning Research).
- Lim, Lin Lean 1998: *The Sex Sector: The Economic and Social Bases of Prostitution in Southeast Asia* (Geneva: International Labour Organization).

- Lipset, Seymour Martin and Reinhard Bendix 1959: *Social Mobility in Industrial Society* (Berkeley: University of California Press).
- Locke, John 2000: 'Can a sense of community flourish in cyberspace?' *Guardian*, 11 March.
- Logan, John R. and Harvey L. Molotch 1987: *Urban Fortunes: The Political Economy of Place* (Berkeley: University of California Press).
- Lorber, Judith 1994: *Paradoxes of Gender* (New Haven, Conn.: Yale University Press).
- Lull, James 1997: 'China turned on (revisited): television, reform and resistance', in Annabelle Sreberny-Mohammadi et al. (eds), *Media in Global Context: A Reader* (London: Arnold).
- Lynch, Finola 2000: 'Can mothers really have a career?' *Guardian*, 24 January.
- Lyon, Christina and Peter de Cruz 1993: *Child Abuse* (London: Family Law).
- Lyon, David 1994: *The Electronic Eye: The Rise of Surveillance Society* (Cambridge: Polity).
- Lyotard, Jean-François 1985: *The Postmodern Condition* (Minneapolis: University of Minnesota Press).
- Mac an Ghaill, Máirtín 1994: *The Making of Men: Masculinities, Sexualities and Schooling* (Buckingham: Open University Press).
- Macgregor, Susanne and Ben Pimlott 1991: 'Action and inaction in the cities', in Macgregor and Pimlott, *Tackling the Inner Cities: The 1980s Reviewed, Prospects for the 1990s* (Oxford: Clarendon Press).
- MacIntyre, Sally 1997: 'The Black Report and beyond: what are the issues?' *Social Science and Medicine*, 44.
- Mack, Joanna and Stewart Lansley 1985: *Poor Britain* (London: George Allen and Unwin).
- Mack, Joanna and Stewart Lansley 1992: *Breadline Britain 1990s: The Findings of the Television Series* (London: London Weekend Television).
- McKeown, Thomas 1979: *The Role of Medicine: Dream, Mirage or Nemesis?* (Oxford: Blackwell).
- McLuhan, Marshall 1964: *Understanding Media* (London: Routledge and Kegan Paul).
- Macpherson, Sir W. 1999: *The Stephen Lawrence Inquiry* (London: Stationery Office).
- Malinowski, Bronislaw 1982: *'Magic, Science and Religion', and Other Essays* (London: Souvenir Press).
- Malthus, Thomas 1776: *Essay on the Principle of Population* (New York: Norton; first pub. 1798).
- Marshall, Gordon and David Firth 1999: 'Social mobility and personal satisfaction: evidence from ten countries', *British Journal of Sociology*, 50.

- Marshall, Gordon et al. 1988: *Social Class in Modern Britain* (London: Hutchinson).
- Marshall, T. H. 1963: *Sociology at the Crossroads* (London: Heinemann).
- Marshall, T. H. 1973: *Class, Citizenship and Social Development* (Westport, Conn.: Greenwood).
- Martineau, Harriet 1962: *Society in America* (Garden City, N.Y.: Doubleday; first pub. 1837).
- Mason, Angela and Anya Palmer 1996: *Queer Bashing: A National Survey of Hate Crimes against Lesbian and Gay Men* (London: Stonewall).
- Mason, David 1995: *Race and Ethnicity in Modern Britain* (Oxford: Oxford University Press).
- Matthews, Roger and Jock Young (eds) 1986: *Confronting Crime* (London: Sage).
- Meadows, Donella H. et al. 1974: *The Limits to Growth: A Report for the Club of Rome's Project on the Predicament of Mankind* (2nd edn, New York: Universe Books).
- Meadows, Pamela (ed.) 1996: *The Future of Work: Contributions to the Debate* (York: YPS).
- Meek, James 2000: 'Nun quits over women priests', *Guardian*, 12 January.
- Merton, Robert K. 1957: *Social Theory and Social Structure* (rev. edn, Glencoe: Free Press).
- Michels, Roberto 1967: *Political Parties* (New York: Free Press; first pub. 1911).
- Middleton, Sue, Karl Ashworth and Ian Braithwaite 1997: *Small Fortunes: Spending on Children, Childhood Poverty and Parental Sacrifice* (York: Joseph Rowntree Foundation).
- Miles, Robert 1993: *Racism after 'Race Relations'* (London: Routledge).
- Miller, Patrick McC. and Martin Plant 1996: 'Drinking, smoking and illicit drug use among 15 and 16 year olds in the United Kingdom', *British Medical Journal*, 313.
- Mills, Charles 1997: *The Racial Contract* (Ithaca, N.Y.: Cornell University Press).
- Mills, C. Wright 1956: *The Power Elite* (Oxford: Oxford University Press).
- Mills, C. Wright 1970: *The Sociological Imagination* (Harmondsworth: Penguin).
- Milne, A. E. Hatzidimitradou and T. Harding 1999: *Later Lifestyles: A Survey by Help the Aged and Yours Magazine* (London: Help the Aged).
- Miner, Horace 1956: 'Body ritual among the Nacirema', *American Anthropologist*, 58.
- Mintzberg, Henry 1979: *The Structuring of Organizations* (Englewood Cliffs, N. J: Prentice Hall).
- Mirsky, Jonathan 1982: 'China and the one child family', *New Society*, 18 February.
- Mitchell, Juliet 1973: *Psychoanalysis and Feminism* (London: Allen Lane).

- Mitnick, Kevin 2000: 'They call me a criminal', *Guardian*, 22 February.
- Modood, Tariq 1991: 'The Indian economic success', *Policy and Politics*, 19.
- Modood, Tariq 1994: 'Political blackness and British Asians', *Sociology*, 28.
- Modood, Tariq et al. 1997: *Ethnic Minorities in Britain: Diversity and Disadvantage* (London: Policy Studies Institute).
- Mohammadi, Ali 1998: 'Electronic empires: an Islamic perspective', in Daya Kishan Thussu (ed.), *Electronic Empires: Global Media and Local Resistance*.
- Molnar, Alex 1996: *Giving Kids the Business: The Commercialization of America's Schools* (Boulder, Colo.: Westview).
- Molotch, Harvey and Deirdre Boden 1985: 'Talking social structure: discourse, dominance and the Watergate hearings', *American Sociological Review*, 50.
- Moore, R. 1995: *Ethnic Statistics and the 1991 Census* (London: Runnymede Trust).
- Morris, Lydia 1993: *Dangerous Classes: The Underclass and Social Citizenship* (London: Routledge).
- Moynihan, Daniel P. 1965: *The Negro Family: A Case for National Action* (Washington DC: US Government Printing Office).
- Mumford, Lewis 1973: *Interpretations and Forecasts* (London: Secker and Warburg).
- Muncie, John 1999: *Youth and Crime: A Critical Introduction* (London: Sage).
- Murdoch, Rupert 1994: 'The century of networking', *Eleventh Annual John Bonython Lecture*, Centre for Independent Studies, Australia.
- Murdock, George 1949: *Social Structure* (New York: Macmillan).
- Murray, Charles A. 1984: *Losing Ground: American Social Policy, 1950-1980* (New York: Basic Books).
- Murray, Charles 1990: *The Emerging British Underclass* (London: Institute of Economic Affairs).
- Nazroo, James 1995: 'Uncovering gender differences in the use of marital violence: the effect of methodology', *Sociology*, 29.
- Neale, Bren and Carole Smart 1997: 'Experiments with parenthood', *Sociology*, 31.
- Negroponte, Nicholas 1995: *Being Digital* (London: Hodder and Stoughton).
- Nettleton, Sarah 1995: *The Sociology of Health and Illness* (Cambridge: Polity).
- Neustatter, Angela 1999: 'Happy ever after', *Guardian*, 22 October.
- Noel, Gerard 1980: *The Anatomy of the Catholic Church* (London: Hodder and Stoughton).
- Oakley, Ann 1974: *The Sociology of Housework* (Oxford: Martin Robertson).

- Oakley, Ann 1984: *The Captured Womb: A History of the Medical Care of Pregnant Women* (Oxford: Blackwell).
- Oakley, Ann et al. 1994: 'Life stress, support and class inequality: explaining the health of women and children', *European Journal of Public Health*, 4.
- O'Brien, Margaret and Deborah Jones 1999: 'Children, parental employment and educational attainment: an English case study', *Cambridge Journal of Economics*, 23.
- Ohmae, Kenichi 1990: *The Borderless World: Power and Strategy in the Industrial Economy* (London: Collins).
- Ohmae, Kenichi 1995: *The End of the Nation State: The Rise of Regional Economies* (London: Free Press).
- Omi, Michael and Howard Winant 1994: *Racial Formation in the United States: From the 1960s to the 1990s* (2nd edn, New York: Routledge).
- Ouchi, William G. 1979: 'A conceptual framework for the design of organizational control mechanisms', *Management Science*, 25.
- Ouchi, William G. 1981: *Theory Z: How American Business Can Meet the Japanese Challenge* (Reading, Mass.: Addison-Wesley).
- Owen, D. 1992: *Ethnic Minorities in Britain: Settlement Patterns*, 1991 Census Statistical Paper no. 1, National Ethnic Minority Data Archive.
- Pahl, Jan 1989: *Money and Marriage* (Basingstoke: Macmillan).
- Park, Robert E. 1952: *Human Communities: The City and Human Ecology* (New York: Free Press).
- Parry, Noel and José Parry 1976: *The Rise of the Medical Profession* (London: Croom Helm).
- Parsons, Talcott 1952: *The Social System* (London: Tavistock).
- Parsons, Talcott and Robert F. Bales 1956: *Family: Socialization and Interaction Process* (London: Routledge and Kegan Paul).
- Pascoe, Eva 2000: 'Can a sense of community flourish in cyberspace?' *Guardian*, 11 March.
- Paul, Diana Y. 1985: *Women in Buddhism: Images of the Feminine in the Mahayana Tradition* (Berkeley: University of California Press).
- Pearce, Frank 1976: *Crimes of the Powerful: Marxism, Crime and Deviance* (London: Pluto Press).
- Peter G. Peterson 1999: *Gray Dawn: How the Coming Age Wave will Transform America—and the World* (New York: Random House).
- Phillips, Tim 1999: 'A single skill is not enough', *Guardian*, 28 October.

- Philo, Greg 1991: 'Seeing is believing', *Social Studies Review*, May.
- Phizacklea, Annie and Carol Wolkowitz 1995: *Homeworking Women: Gender, Racism and Class at Work* (London: Sage).
- Pierson, Christopher 1994: *Dismantling the Welfare State? Reagan, Thatcher and the Politics of Retrenchment* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Pilkington, Edward 1992: 'Hapless democratic experiment', *Guardian*, 28 January.
- Piore, Michael J. and Charles F. Sabel 1984: *The Second Industrial Divide: Possibilities for Prosperity* (New York: Basic Books).
- Plummer, Kenneth 1975: *Sexual Stigma: An Interactive Account* (London: Routledge and Kegan Paul).
- Pollak, Otto 1950: *The Criminality of Women* (Philadelphia: University of Pennsylvania Press).
- Pollert, Anna 1988: 'Dismantling flexibility', *Capital and Class*, no. 34.
- President's Commission on Organized Crime 1986: *Records of Hearings, June 24-26, 1985* (Washington DC: US Government Printing Office).
- Quah, Danny 1999: *The Weightless Economy in Economic Development* (London: Centre for Economic Performance).
- Rake, Katherine (ed.) 2000: *Women's Incomes over the Lifetime* (London: Stationery Office).
- Ratcliffe, Peter 1999: 'Housing inequality and "race": some critical reflections on the concept of "social exclusion"', *Ethnic and Racial Studies*, 22.
- Redman, Peter 1996: 'Empowering men to disempower themselves: heterosexual masculinities, HIV and the contradictions of anti-oppressive education', in Máirtín Mac an Ghaill (ed.), *Understanding Masculinities* (Buckingham: Open University Press).
- Reeves, Richard 1999: 'Relax, you're a good mum', *Guardian*, 10 October.
- Reid, Ivan et al. 1991: 'The education of the elite', in G. Walford (ed.), *Private Schooling: Tradition, Change and Diversity* (Oxford: Chapman).
- Reskin, Barbara and Irene Padavic 1994: *Women and Men at Work* (Thousand Oaks, Calif.: Pine Forge Press).
- Rex, John and Robert Moore 1967: *Race, Community and Conflict: A Study of Sparkbrook* (Oxford: Oxford University Press).
- Richardson, Diane and Hazel May 1999: 'Deserving victims? Sexual status and the social construction of violence', *Sociological Review*, 47.

- Riesman, David 1961: *The Lonely Crowd: A Study of the Changing American Character* (New Haven, Conn.: Yale University Press).
- Ritzer, George 1996: *The McDonaldization of Society: An Investigation into the Changing Character of Contemporary Social Life* (rev. edn, Thousand Oaks, Calif.: Pine Forge Press).
- Robbins, Thomas and Susan J. Palmer (eds) 1997: *Millennium, Messiahs, and Mayhem: Contemporary Apocalyptic Movements* (London: Routledge).
- Rosenau, James N. 1997: *Along the Domestic-Foreign Frontier: Exploring Governance in a Turbulent World* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Rosener, Judy B. 1997: *America's Competitive Secret: Women Managers* (New York: Oxford University Press).
- Rossi, Alice 1973: 'The first woman sociologist: Harriet Martineau', in *The Feminist Papers: From Adams to de Beauvoir* (New York: Columbia University Press).
- Rubin, Lilian 1990: *The Erotic Wars: What Happened to the Sexual Revolution?* (New York: Farrar).
- Rubin, Lillian B. 1994: *Families on the Fault Line* (New York: HarperCollins).
- Rutherford, Jonathan 1988: 'Who's that man', in Rowena Chapman and Jonathan Rutherford (eds), *Male Order: Unwrapping Masculinity* (London: Lawrence and Wishart).
- Rutherford, Jonathan and Rowena Chapman 1988: 'The forward march of men halted', in Rowena Chapman and Jonathan Rutherford (eds), *Male Order: Unwrapping Masculinity* (London: Lawrence and Wishart).
- Sabel, Charles F. 1982: *Work and Politics: The Division of Labour in Industry* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Saks, Mike (ed.) 1992: *Alternative Medicine in Britain* (Oxford: Clarendon Press).
- Sassen, Saskia 1991: *The Global City: New York, London, Tokyo* (Princeton: Princeton University Press).
- Sassen, Saskia 1998: *Globalization and its Discontents: Essays on the Mobility of People and Money* (New York: New Press).
- Saunders, Peter 1990: *Social Class and Stratification* (London: Routledge).
- Saunders, Peter 1996: *Unequal but Fair? A Study of Class Barriers in Britain* (London: IEA Health and Welfare Unit).
- Savage, Mike et al. 1992: *Property, Bureaucracy, and Culture: Middle Class Formation in Contemporary Britain* (London: Routledge).



- Sayers, Janet 1986: *Sexual Contradiction: Psychology, Psychoanalysis and Feminism* (London: Tavistock).
- Scarman, Leslie George 1982: *The Scarman Report* (Harmondsworth: Penguin).
- Schiller, Herbert I. 1989: *Culture Inc.: The Corporate Takeover of Public Expression* (New York: Oxford University Press).
- Schiller, Herbert I. 1991: 'Not yet the post imperialist era', *Critical Studies in Mass Communications*, 8.
- Schwarz, John and Thomas Volgy 1992: *The Forgotten Americans* (New York: Norton).
- Scott, John 1991: *Who Rules Britain?* (Cambridge: Polity, 1991).
- Scott, Sue and David Morgan 1993: 'Bodies in a social landscape', in Sue Scott and David Morgan (eds), *Body Matters: Essays on the Sociology of the Body* (London: Falmer Press).
- Scriven, Jeannie 1984: 'Women at work in Sweden', in Marilyn J. Davidson and Cary L. Cooper (eds), *Working Women: An International Survey* (New York: Wiley).
- Seidman, Steven 1997: *Difference Troubles: Queering Social Theory and Sexual Politics* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Sennett, Richard 1993: *The Conscience of the Eye: The Design and Social Life of Cities* (London: Faber and Faber).
- Sennett, Richard 1998: *The Corrosion of Character: The Personal Consequences of Work in the New Capitalism* (London: Norton).
- Seymour-Ure, Colin 1998: 'Leaders and Leading articles: characterization of John Major and Tony Blair in the editorials of the national daily press', in Ivor Crewe, Brian Gosschalk and John Bartle (eds), *Political Communications: Why Labour Won the General Election of 1997* (London: Frank Cass).
- Sharma, Ursula 1992: *Complementary Medicine Today: Practitioners and Patients* (London: Routledge).
- Sheldon, William A. 1949: *Varieties of Delinquent Youth* (New York: Harper).
- Skellington, Richard with Paulette Morris 1996: 'Race' in *Britain Today* (2nd edn, London: Sage).
- Skocpol, Theda 1979: *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia and China* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Slapper, Gary and Steve Tombs 1999: *Corporate Crime* (Essex: Longman).
- Smart, Carol and Bren Neale 1999: *Family Fragments?* (Cambridge: Polity).
- Smith, Donna 1990: *Stepmothering* (London: Harvester) social Exclusion Unit 1999: *Single Pregnancy* (London: HMSO).

- Solomos, John and Tim Rackett 1991: 'Policing and urban unrest: rotten constitution and policy response', in Ellis Cashmore and Eugene McLaughlin (eds), *Out of Order? Policing Black people* (London: Routledge).
- Sreberny-Mohammadi, Annabelle 1992: 'Media integration in the Third World', in B. Gronbeck et al. (eds), *Media, Consciousness and Culture* (London: Sage).
- Sreberny-Mohammadi, Annabelle et al. (eds) 1997: *Media in a Global Context: A Reader* (London: Arnold).
- Stanton, Elizabeth Cady 1885: *The Woman's Bible: The Original Feminist Attack on the Bible* (Edinburgh: Polygon Books; first pub. 1895).
- Stanworth, Michelle 1984: 'Women and class analysis: a reply to John Goldthorpe', *Sociology*, 18.
- Stark, Rodney and William Sims Bainbridge 1985: *The Future of Religion, Secularism, Revival, and Cult Formation* (Berkeley: University of California Press).
- Statham, June 1986: *Daughters and Sons: Experiences of Non-sexist Childraising* (Oxford: Blackwell).
- Stone, Jennie 2000: *Losing Perspective: Global Affairs in British Terrestrial Television 1989-1999* (London: International Broadcasting Trust).
- Straus, Murray A. and Richard J. Gelles 1986: 'Societal change and change in family violence from 1975 to 1985 as revealed by two national surveys', *Journal of Marriage and the Family*, 48.
- Sullivan, Andrew 1995: *Virtually Normal: An Argument about Homosexuality* (London: Picador).
- Sullivan, Oriel 1997: 'Time waits for no (wo)man: an investigation of the gendered experience of domestic time', *Sociology*, 31.
- Sutherland, Edwin H. 1949: *Principles of Criminology* (Chicago: Lippincott).
- Swann Committee 1985: *Education for All: Report of the Committee into the Education of Ethnic Minority Children* (London: HMSO).
- Sydie, R. A. 1987: *Natural Women, Cultured Men: A Feminist Perspective on Sociological Theory* (New York: Methuen).
- Taylor, Ian, Paul Walton and Jock Young 1973: *The New Criminology: For a Social Theory of Deviance* (London: Routledge and Kegan Paul).
- Thomas, W. I. and Florian Znaniecki 1966: *The Polish Peasant in Europe and America* (New York: Dover; first pub. in 5 vols 1918-20).
- Thompson, John B. 1990: *Ideology and Modern Culture* (Cambridge: Polity).

- Thompson, John B. 1995: *The Media and Modernity: A Social Theory of the Media* (Cambridge: Polity).
- Thompson, Warren S. 1929: 'Population', *American Journal of Sociology*, 34.
- Thussu, Daya Kishan 1999: 'Privatizing the airwaves: the impact of globalization on broadcasting in India', *Media, Culture and Society*, 21.
- Tizard, Barbara and Martin Hughes 1984: *Young Children Learning, Talking and Thinking at Home and at School* (London: Fontana).
- Tough, Joan 1976: *Listening to Children Talking* (London: Ward Lock Educational).
- Townsend, Peter 1979: *Poverty in the United Kingdom* (Harmondsworth: Penguin).
- Townsend, Peter et al. 1987: *Poverty and Labour in London* (London: Low Pay Unit).
- Trades Union Congress 2000: 'Qualifying for racism', TUC, London.
- Troeltsch, Ernst 1981: *The Social Teaching of the Christian Churches* (2 vols, Chicago: University of Chicago Press).
- UNDP (United Nations Development Programme) 1998: *Human Development Report* (Oxford: Oxford University Press).
- UNDP (United Nations Development Programme) 1999: *Human Development Report* (Oxford: Oxford University Press).
- Urban Task Force 1999: *Towards an Urban Renaissance*, final report of the Urban Task Force, chaired by Lord Rogers of Riverside (London: Department of the Environment, Transport and the Regions).
- Urry, John 1990: *The Tourist Gaze: Leisure and Travel in Contemporary Societies* (London: Sage).
- US Bureau of Justice 1998: *Capital Punishment 1997*, Statistics Bulletin (Washington DC: US Government Printing Office).
- van Gennep, Arnold 1977: *The Rites of Passage* (London: Routledge and Kegan Paul; first pub. 1908).
- Vidal, Denis 1998: 'When the gods drink milk! Empiricism and belief in contemporary Hinduism', *South Asia Research*, 18.
- Vogler, Carolyn and Jan Pahl 1994: 'Money, power and inequality in marriage', *Sociological Review*, 42.
- Wajcman, Judy 1998: *Managing like a Man: Women and Men in Corporate Management* (Cambridge: Polity).
- Walby, Sylvia A. 1986: 'Gender, class and stratification: toward a new approach', in Rosemary Crompton and Michael Mann (eds), *Gender and Stratification* (Oxford: Blackwell).

- Walby, Sylvia 1990: *Theorizing Patriarchy* (Oxford: Blackwell).
- Walker, Carol 1994: 'Managing poverty', *Sociology Review*, April.
- Walker, Nick 1995: 'Could you be fitness junkie?' *Independent*, 4 December.
- Wallis, Roy 1984: *The Elementary Forms of New Religious Life* (London: Routledge and Kegan Paul).
- Warde, Alan and Kevin Heatherington 1993: 'A changing domestic division of labour? Issues of measurement and interpretation', *Work, Employment and Society*, 7.
- Waterhouse Inquiry 2000: *Lost in Care*, report of the Tribunal of Inquiry into the Abuse of Children in Care..., chaired by Sir Ronald Waterhouse (London: Stationery Office).
- Webb, Rob and Hal Westergaard 1991: 'Social stratification, culture and education', *Sociology* 1.
- Weber, Max 1951: *The Religion of China* (New York: Free Press).
- Weber, Max 1952: *Ancient Judaism* (New York: Free Press).
- Weber, Max 1958: *The Religion of India* (New York: Free Press).
- Weber, Max 1963: *The Sociology of Religion* (Boston, Mass.: Beacon).
- Weber, Max 1976: *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism* (London: Allen and Unwin; first pub. 1904-5).
- Weeks, Jeffrey 1986: *Sexuality* (London: Methuen).
- Weeks, Jeffrey et al. 1999: 'Partners by choice: equality, power and commitment in non-heterosexual relationships', in Graham Allen (ed.), *The Sociology of the Family: A Reader* (Oxford: Blackwell).
- Weitzman, Lenore et al. 1972: 'Sexual socialization in picture books for preschool children', *American Journal of Sociology*, 77.
- Wells, John 1995: *Crime and Unemployment* (London Employment Policy Institute).
- Westergaard, John 1995: *Who Gets What? The Hardening of Class Inequality in the Late Twentieth Century* (Cambridge: Polity).
- White, Michael and Malcolm Trevor 1983: *Under Japanese Management: The Experience of British Workers* (London: Heinemann).
- Wilkins, Leslie T. 1964: *Social Deviance: Social Policy: Action and Research* (London: Tavistock).
- Wilkinson, Helen 1994: *No Turning Back* (London: Demos).
- Wilkinson, Helen and Geoff Mulgan 1995: *Freedom's Children: Work, Relationships and Politics for 18-34 year olds in Britain Today* (London: Demos).
- Wilkinson, Richard 1996: *Unhealthy Societies: The Afflictions of Inequality* (London: Routledge).

- Williams, Simon J. 1993: *Chronic Respiratory Illness* (London: Routledge).
- Willis, Paul 1977: *Learning to Labour: How Working Class Kids Get Working Class Jobs* (London: Saxon House).
- Willmott, Peter 1963: *The Evolution of a Community: A Study of Dagenham after Forty Years* (London: Routledge and Kegan Paul).
- Willott, Sara and Christine Griffin 1996: 'Men, masculinity and the challenge of long-term unemployment', in Máirtín Mac an Ghail (ed.), *Understanding Masculinities* (Buckingham: Open University Press).
- Wilson, Bryan 1982: *Religion in Sociological Perspective* (Oxford: Oxford University Press).
- Wilson, James Q. and George Kelling 1982: 'Broken windows', *Atlantic Monthly*, March.
- Wilson, Jamie 2000: 'One third of mothers forced out of full-time working', *Guardian*, 24 January.
- Wilson, William Julius 1978: *The Declining Significance of Race: Blacks and Changing American Institutions* (Chicago: University of Chicago Press).
- Wilson, William Julius 1999: 'When work disappears: new implication for race and urban poverty in the global economy', *Ethnic and Racial Studies*, 22.
- Wirth, Louis 1938: 'Urbanism as a way of life', *American Journal of Sociology*, 44.
- Wood, Stephen 1989: 'The transformation of work?', in Stephen Wood (ed.), *The Transformation of Work? Skills, Flexibility and the Labour Process* (London: Unwin Hyman).
- Woolgar, Steve and Dorothy Pawluch 1985: 'Ontological gerrymandering: the anatomy of social problems explanation', *Social Problems*, 32.
- World Bank 2000: *World Development Report* (New York: Oxford University Press).
- Worrall, Anne 1990: *Offending Women: Female Lawbreakers and the Criminal Justice System* (London: Routledge).
- Worsley, Peter 1970: *The Trumpet Shall Sound: A Study of 'Cargo' Cults in Melanesia* (London: Paladin).
- Wright, Erik Olin 1978: *Class, Crisis and the State* (London: New Left Books).
- Wright, Erik Olin 1985: *Classes* (London: Verso).
- Wright, Erik Olin 1997: *Class Counts: Comparative Studies in Class Analysis* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Wyatt, Edward 1999: 'Investors are seeing profits in nation's demand for education', *New York Times*, 4 November.
- Young, Jock 1998: 'Breaking windows: situating the new criminology', in Paul Walton and Jock Young (eds), *The New Criminology Revisited* (London: Macmillan).

- Young, Jock 1999: *The Exclusive Society: Social Exclusion, Crime and Difference in Late Modernity* (London: Sage).
- Young, Michael and Tom Schuller 1991: *Life after Work: The Arrival of the Ageless Society* (London: HarperCollins).
- Young, Michael and Peter Willmott 1973: *The Symmetrical Family: A Study of Work and Leisure in the London Region* (London: Routledge and Kegan Paul).
- Zammuner, Vanda Lucia 1987: 'Children's sex-role stereotypes: a cross-cultural analysis', in Phillip Shaver and Clyde Hendrick, *Sex and Gender* (London: Sage).
- Zeitlin, Irving 1984: *Ancient Judaism: Biblical Criticism from Max Weber to the Present* (Cambridge: Polity).
- Zeitlin, Irving 1988: *The Historical Jesus* (Cambridge: Polity).
- Zerubavel, Eviatar 1979: *Patterns of Time in Hospital Life* (Chicago: University of Chicago Press).
- Zerubavel, Eviatar 1982: 'The standardization of time: a sociohistorical perspective', *American Journal of Sociology*, 88.
- Zimbardo, Philip 1972: 'Pathology of imprisonment', *Society*, 9.
- Zubaida, Sami 1996: 'How successful is the Islamic Republic in Islamizing Iran?', in J. Beinon and J. Stork (eds), *Political Islam: Essays from the Middle East Report* (Berkeley: University of California Press).
- Zuboff, Shoshana 1988: *In the Age of the Smart Machine: The Future of Work and Power* (New York: Basic Books).

## نمایه

- آپارتاید، نظام ۶۴، ۲۰۲، ۳۵۸-۳۶۶، ۳۶۶  
 آدورنو، تئودور ۳۶۸، ۳۶۹  
 آرچر، دنیس ۸۶۴  
 آرژانتین ۶۲۸، رشد جمعیت در ~ ۸۷۵  
 آزادی ۱۱، ۴۵، ~ اندیشه ۴۸۰، ~ بیان ۴۸۰، ~  
 دین ۴۸۰، ~ شخصی ۴۸۰  
 آزار جنسی ۵۱۶-۵۲۰  
 آسیا/ آسیایی‌ها ۵۶، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۴۴، ۶۵۸، ۶۶۶،  
 ۸۵۲، ۸۷۹، بیره‌ای ~ ۵۷، ۸۵، جمعیت ~ ۵۴،  
 رشد جمعیت در ~ ۸۷۹، سینما ~ ۶۸۸، فقر  
 خاک در ~ ۸۹۳  
 آسیا-پاسیفیک ۵۶، ۸۷، بازار ~ ۸۵  
 آسیای جنوب شرقی ۳۴۱، ~ و گرم‌شدن زمین ۹۰۱  
 آسیای جنوبی ۵۶، ۷۳۱، ۸۱۳، ۸۲۸، جرم در ~  
 ۳۴۲، ~ و گرم‌شدن زمین ۹۰۱  
 آسیای شرقی ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۸۲۸  
 آسیای میانه ۴۹، ۸۱، ۶۱۳  
 «آسیب‌شناسی روانی زندگی روزمره» ۱۳۲  
 آشوبگاه طبیعی عشق ۲۵۹  
 آلاسکا/ آلاسکایی‌ها ۶۳، ۶۴  
 آلبانی/ آلبانیایی‌ها ۳۷۵، ۴۶۳، ~ و مهاجرت ۴۰۰  
 آلمان/ آلمانی‌ها ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۹۲، ۴۳۱، ۴۳۷، ۴۶۰،  
 ۴۸۱، ۶۲۴، ۷۱۰، ۹۰۹، ۹۴۰، ۹۵۲، آموزش عالی  
 ~ ۷۵۲، ~ و اینترنت ۶۸۱، روسپیگری در ~  
 ۱۹۸، ۲۰۰، سالخوردگان ~ ۲۳۹، سینما ~ ۶۸۸،  
 ~ شرقی ۵۵، ۶۱۵، فقر در ~ ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۳،  
 ~ و گرم‌شدن زمین ۹۰۲، ~ و مهاجران ۳۷۸،  
 ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۹۹، ۴۰۳
- آلمان غربی ۴۳۶، ۵۴۵، ~ و دین ۷۹۹، روسپیگری  
 کودکان در ~ ۱۹۸، ۲۰۱  
 آموزش عالی ۷۱۹-۷۲۶، ~ الکترونیکی ۷۲۶ -  
 ۷۲۹، ۷۶۱، ~ و جنسیت ۷۵۱، ۷۵۲، ~ و زنان  
 ۷۵۱، ۷۵۲، ~ و فقر اطلاعاتی ۷۳۰، ۷۳۱  
 آموزش و پرورش ۷۰۶-۷۶۱، ~ الکترونیکی ۷۰۹،  
 ~ و اینترنت ۷۰۶-۷۰۸، ~ و تلویزیون ۷۰۹، ~  
 و جنسیت ۷۰۸، ~ خصوصی ۷۳۲، ۷۳۳، ~  
 دولتی ۷۱۱، ~ و روزنامه‌ها ۷۰۹، ~ و سیاست  
 ۷۱۲-۷۱۴، ~ و صنعتی‌شدن ۷۰۹، ۷۱۰، ~ و  
 طبقه اجتماعی ۷۰۸، ~ و قومیت ۷۰۸، ~ مدرن  
 ۷۱۰، ۷۱۰، ۷۱۵  
 آموزش: ~ و اقتصاد ۷۴۰، ۷۴۱، ~ و اینترنت  
 ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۴۱، ۷۵۹، ~ بازتولید  
 فرهنگی ۷۴۱-۷۴۴، ~ و جنسیت ۷۴۶-۷۵۲، ~  
 و زنان ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۱، ~ و سرگرمی  
 ۷۳۷، ~ سیاهان ۷۵۳، ۷۵۴، ~ و طبقات ۷۴۶،  
 ۷۵۰، ~ و طرد اجتماعی ۷۵۳، ۷۵۴، ~ و فقر  
 ۷۳۷، ۷۵۳، ~ و فناوری نوین ارتباطات ۷۲۸ -  
 ۷۳۲، ۷۳۶، ۷۴۱، ~ و قومیت ۷۴۶، ۷۵۰، ۷۵۲،  
 ۷۵۳، ~ و کاربرد زبان ۷۳۸-۷۴۰، ۷۴۲، ~ مدرن  
 ۷۶۱، ~ و نابرابری‌های اجتماعی ۷۳۸-۷۴۰، ~  
 و نابرابری‌های جنسی ۷۶۲، ~ و نژادپرستی  
 ۷۳۷، ~ و هوش ۷۵۴-۷۵۷  
 آیزنک، هانس ۲۹۹  
 آیسنر، مایکل ۶۹۸  
 آینده‌کار ۵۵۷

اروپای شرقی ۲۱، ۵۵، ۶۹، ۸۰، ۸۵، ۳۹۹، ۴۰۳،  
 ۶۱۲-۶۱۵، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۹، ۶۴۶،  
 ۶۵۶، ۶۵۸، ۹۷۱، ۹۷۳، آلودگی آب در ~ ۸۹۱،  
 آلودگی هوا در ~ ۸۸۸، جرم در ~ ۳۴۱  
 اروپای غربی ۳۷، ۲۰۱، ۳۴۵، ۳۷۴، ۳۹۹، ۴۰۲،  
 ۴۶۳، ۵۵۳، ۶۰۷، ۶۱۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۴۱،  
 ۶۴۳، ۶۵۴  
 اروپای مرکزی ۳۷۲، ۳۹۹، ۴۰۳، ۶۱۲  
 اری، جان ۱۱۴  
 اریکسن، ریچارد ۳۲۳-۳۲۵  
 ازدواج ۲۸۶-۲۸۸، بدیل‌های ~ ۲۷۷-۲۷۹، ~ و  
 همبالینی ۲۸۸  
 اسپانیا/ اسپانیایی‌ها ۵۶، ۸۴، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۱۱  
 آموزش و پرورش ~ ۷۱۸، حزب کمونیست ~  
 ۶۲۴، ~ و مهاجرت ۳۹۹  
 اسپنسر، کریستوفر ۵۴۷  
 اسپینگ - اندرسن، گاستا ۴۸۰، ۴۸۱  
 استاکر، جی. ام. ۵۹۵، ۵۲۱  
 استانتن، الیزابت کدی ۷۸۶  
 استنمار ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۷  
 استرالیا/ استرالیایی‌ها ۵۵، ۶۴، ۶۹، ۹۸، ۶۰۶، ۶۰۷،  
 ۶۱۲، ۶۹۷، ۷۷۸، جمعیت ~ ۵۴، سالخوردگان  
 ~ ۳۲۹، مهاجران ~ ۳۷۸، ۳۸۴  
 استراو، جک ۳۶۳، ۳۹۷  
 استین، برین ۲۸۵  
 اسرائیل/ اسرائیلی‌ها ۶۲۵، ۶۴۰، ۷۷۳، آموزش عالی  
 ~ ۷۵۲  
 اسکات، جان ۴۲۳  
 اسکاتلند/ اسکاتلندی‌ها ۸۴، ۶۴۱-۶۴۳، ۷۱۰  
 ۹۰۷، حزب ملی ~ ۶۲۳، پارلمان ~ ۶۴۲،  
 کلیسای پرسبیتری ~ ۷۹۲، ۷۹۶  
 اسکارگیل، آرتور ۶۶۳  
 اسکاچل، ندا ۹۴۰، ۹۴۱  
 اسکاندیناوی/ اسکاندیناویایی ۴۲، ۴۸۱، ۴۲۶  
 اسلام/ مسلمانان ۴۰، ۶۱، ۳۷۵، ۶۹۶-۶۹۹، ۷۷۲-  
 ۷۷۵، ۷۸۰، ۷۸۴، ۷۸۷، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۶، ۸۰۰،  
 ۸۱۹، ~ در افریقای شرقی ۷۷۵، ~ در افریقای

آینده مشترک ما ۸۸۴  
 آیه‌های شیطانی ۸۱۵  
 ابرین، مارگارت ۵۷۷، ۵۷۸  
 اتحادیه اروپا ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۰۹،  
 ۴۲۶، ۴۶۳، ۴۶۴، ۵۷۶، ۵۸۵، ۶۲۵، آموزش و  
 پرورش ~ ۷۱۸، ~ و اقلیت‌های ملی ۶۴۳، ~ و  
 تلویزیون ۷۰۱، زیاله خانگی در ~ ۸۹۱، ~ و  
 مهاجران ۳۹۹-۴۰۳، ۴۰۵  
 اتریش ۵۹۰، ۶۲۵  
 اتنومندولوزی/ اتنومندولوزیک ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱،  
 ۱۵۰  
 اتوماسیون ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۵، ۹۸۰  
 اثبات‌گرایی/ پوزیتیویسم ۱۲، ۱۳، ۳۰۰  
 اجتماعی شدن: ~ اولیه ۴۴، ~ ثانویه ۴۴، کارگزاران  
 ~ ۴۴، ~ و فرهنگ ۴۲-۴۴  
 اخبار بد، اخبار بدتر، اخبار واقعاً بد ۶۶۲  
 اخبار جنگ و صلح ۶۶۲  
 اخبار جهان ۶۹۷  
 اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری ۷۸۰،  
 ۹۵۷-۹۶۰، ۹۷۲  
 اداره فدرال تحقیق و تفحص امریکا/ FBI ۳۴۴  
 ارتباط/ ارتباطات ۶۶۷، ~ جمعی ۹۴۲، ~ جهانی  
 ۷۷-۷۹، ۸۹، ~ غیرکلامی ۱۲۰-۱۲۴، ۱۳۵،  
 ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۶۸، ~ غیرمستقیم  
 ۱۴۷، ~ کلامی ۱۲۴-۱۲۶  
 اردن ۶۰۹، ۶۹۹  
 ارگانسیم‌های اصلاح‌شده ژنتیکی/ GMOs ۹۰۶  
 ارمنستان/ ارمنه: زلزله ~ ۸۳، مهاجرت ~ ۳۸۲،  
 نسل‌کشی ~ ۳۷۵، ۳۷۶  
 اروپا/ اروپایی‌ها: انقلاب‌های عظیم ~ ۱۱، بازار ~  
 ۸۵، توسعه اقتصادی ~ ۹۵۷، ۹۵۸، جامعه  
 کاتولیک ~ ۷۷۶، جمعیت ~ ۵۴، رشد جمعیت  
 در ~ ۸۷۴، ۸۷۸، رکود اقتصادی ~ ۸۶۳،  
 شرکت‌های ~ ۸۵، ~ قرون وسطا ۸۷۰، ~ و  
 گرم شدن زمین ۹۰۲، ۹۰۳، مستعمرات ~ ۶، منابع  
 طبیعی ~ ۸۹۲، موسیقی ~ ۴۱، مهاجران ~  
 ۶۲۵، نهضت کارگری در ~ ۱۸



۳۴۱، ~ و جنگ ۶۷، ~ خدماتی ۴۳۰، ~  
 رسمی ۸۵۳، رشد ~ ۵۷، ۶۷، ۸۸۲-۸۸۴، ۹۰۹،  
 ۹۱۲، رکود ~ ۶۷، ۹۷۷، روابط ~ ۶، زندگی ~  
 ۵۳۸-۶۰۰، ~ سنتی ۸۶۰، ~ شبکه‌ای ۹۸۰، ~  
 صنعتی ۷۰۹، ~ و طبقه ۴۲۹، ~ غیررسمی  
 ۸۵۳، ~ مدرن ۵۵۰، ۹۸۳، ~ معرفتی ۷۹، ۴۲۶،  
 ۵۴۴-۵۴۶، ۵۷۵، ۷۰۸، ۷۲۸، ۷۵۹، ۷۶۱، ۷۶۲،  
 ~ معرفتی نوین ۸۵۰، ~ نوین ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۴۱،  
 ۵۴۴، ۹۸۰، ۹۸۱، ~ نوین جهانی ۸۵۷-۸۶۰،  
 ۸۶۲، ۸۶۳، ۹۸۰، و ابستگی متقابل ~ ۵۵۰  
**اقلیت‌های قومی در بریتانیا: تنوع و محرومیت ۳۸۹**  
 اکمن، پل ۱۲۰-۱۲۲  
**اکونومیست ۵۹۷، ۶۸۶، ۷۱۶، ۷۴۷، ۷۹۹**  
 آگردی، اسکات ۷۹۸  
 الترابی، حسن ۸۱۳  
 الجزایر/ الجزایری‌ها ۵۵، ۵۶، ۱۰۳، ۴۳۱، ۴۶۳،  
 ۸۱۰، ۸۱۳، ~ و مهاجرت ۳۹۹  
 الدریج، جان ۶۶۴  
 الیری، ویرجینیا ۷۵۲  
 الیزابتی، دوره ۴۸۲  
**الیگارش/ قانون آهینن ۵۱۴، ۵۳۳**  
 امریکا، ایالات متحده/ امریکایی‌ها: ~ و آموزش  
 ۷۱۸، ۷۳۲، ۷۴۷، ۷۶۰، ۷۶۱، ~ و آموزش  
 الکترونیکی ۷۰۷، ۷۰۸، آموزش خصوصی ~  
 ۷۳۳-۷۳۶، آموزش دولتی ~ ۷۳۳، آموزش عالی  
 ~ ۷۲۱، ۷۲۴، ۷۵۲، آنتروپرنرها/ آموزشی ~  
 ۷۳۳-۷۳۶، احزاب ~ ۶۲۴، ~ و اقلیت‌های  
 قومی ۷۵۵، ۷۵۶، انقلاب ~ ۳۴۸، ~ و اینترنت  
 ۶۸۱، باپتیست‌های جنوب ~ ۷۹۸، بیکاری در ~  
 ۵۸۷، ۵۹۰، ~ و برده‌داری ۷۸۱، ۷۸۲، ~ و  
 تلویزیون ۶۵۴-۶۵۶، ۶۵۸، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۹،  
 ۷۰۰، جرم در ~ ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۰-۳۴۲، ۳۴۷،  
 ۳۴۸، جنبش حقوق مدنی در ~ ۶۳۵، ۷۸۲،  
 خانواده در ~ ۲۷۱-۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۳،  
 دولت رفاه ~ ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۷-۴۹۰، ~ و دین  
 ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۷-۸۰۰، ۸۰۲، رشد جمعیت در ~  
 ۸۷۴، ۸۷۸، روسپیگری کودکان در ~ ۱۹۸، زیر

شمالی ۷۷۵، ارکان ~ ۷۷۴، بنیادگرایی ~ ۸۰۰،  
 ۸۱۰-۸۱۵، ۸۱۸، ۸۱۹، ~ در پاکستان ۷۷۵، ~  
 در خاورمیانه ۷۷۵، ~ و غرب ۸۱۱-۸۱۵  
 اسلیر، گری ۳۳۷  
 اسمارت، کارول ۲۶۸، ۲۶۹  
 اسمیت، آدام ۵۵۰، ۵۵۱  
 اسمیت، آنتونی ۶۴۰  
 اسمیت، جان ۶۲۸  
 اسمیت، راسل ۳۴۲، ۳۴۴  
 اسمیت، بنو ۷۳۵  
 اشورث، آنتونی ۹۳۹، ۹۴۰  
 افریقا/ افریقایی‌ها ۶، ۴۸، ۴۹، ۵۶، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۴۴،  
 ۶۴۵، ۶۵۸، ۶۶۶، ۷۳۱، ۸۰۰، ۸۹۳، ~ و  
 گرم‌شدن زمین ۹۰۱، تولید قهوه در ~ ۶، جمعیت  
 ~ ۵۴، خشکسالی ~ ۸۳، رشد جمعیت در ~  
 ۸۷۹، سینما ~ ۶۸۸، فقر خاک در ~ ۸۹۳، کنگره  
 ملی ~ ۳۵۴-۳۵۶، مهاجرت ~ ۳۸۲  
 افریقای جنوب صحرا ۵۶، ~ و گرم‌شدن زمین ۹۰۱،  
 ۹۰۴، ۹۰۵  
 افریقای جنوبی ۶۴، ۸۲، ۹۵، ۲۰۲، ۳۱۳، ۳۵۴-  
 ۳۵۸، ۳۶۶، ۴۰۳، ~ و جنگل‌زدایی ۸۹۶، حزب  
 ملی ~ ۳۵۴، همجنس‌خواهی در ~ ۱۹۵  
 افریقای شمالی ۸۱۱، ۸۱۳، جرم در ~ ۳۴۲، منابع  
 طبیعی ~ ۸۹۲، ~ و مهاجرت ۳۹۹  
 افریقای غربی ۸۵۶، ~ و جنگل‌زدایی ۸۹۶، جرم در  
 ~ ۳۴۱، موسیقی ~ ۴۱  
 افریقای مرکزی: رشد جمعیت در ~ ۸۷۳  
 افغانستان ۴۰، ۹۸، ۸۱۰، ۸۱۳، زنان ~ ۴۰، ۴۲  
**افول اهمیت نژاد ۴۶۲**  
 اقتدارطلبی، نظام ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۳-۶۱۹، ۶۲۱،  
 ۶۲۲، ۶۳۴، ۶۴۷، ~ نرم‌خو ۶۱۳  
 اقتصاد: ~ اطلاعاتی ۵۷۰، ~ الکترونیکی ۸۵،  
 ۵۲۱، ۵۱۹، ~ بازار ۶۱۸، ~ بی‌وزن ۷۹، توسعه  
 ~ ۶، توسعه پایدار ~ ۸۸۳، ۸۸۴، ~ جهانی  
 ۵۷-۶۰، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۸۷، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸،  
 ۱۱۰، ۴۵۳، ۴۵۴، ۵۹۶، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۸، ۸۵۱،  
 ۸۵۲، ۸۵۷-۸۵۹، ۸۶۵، ۸۶۶، ~ جهانی نوین

۸۱۸، ۸۸۷، آتش‌سوزی‌های ~ ۹۸، فقر خاک در  
 ~ ۸۹۳، ~ و مهاجرت ۳۹۹  
 انسجام ۲۶، ~ اخلاقی ۱۵، ~ اجتماعی ۱۵، ۲۶،  
 ۱۶۴، ۲۲۰، ۴۶۱، ۷۸۲، ~ ارگانیکی ۱۵، ۱۶، ~  
 مکانیکی ۱۵، ۱۶  
 انقلاب صنعتی ۱۱، ۱۸، ۶۳۹، ۸۴۵، ~ و مهاجرت  
 ۳۸۳

انقلاب ۶۳۴، ~ تکنولوژیک ۸۴۵  
 انگلستان ۹۳، ۱۷۸، ۲۲۱، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۸،  
 ۳۳۲، ۳۴۵، ۳۵۷، ۴۶۴، ۷۱۰، ۷۱۸، ۹۶۳، زیاله  
 خانگی در ~ ۸۹۱، ~ و گرم‌شدن زمین ۹۰۰،  
 همجنس‌خواهی در ~ ۱۹۰  
 انگلستان، کلیسای/ کلیسای انگلیکان ۷۸۳، ۷۸۶،  
 ۷۸۷، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۶، ۷۹۸، ۸۰۹،  
 ۸۲۰، ۸۴۱، ۸۴۲

اورزاکا ۸۵۹، بیانیه ~ ۸۵  
 اوسانه، کنیچی ۸۸  
 اوکلی، آن ۲۲۱، ۵۷۲  
 اولین، لوید ای. ۳۰۳، ۳۰۴  
 اوماته، کنیچی ۶۴۵

اهریمنان قومی و هراس‌های اخلاقی ۳۰۷  
 ایستالیا/ ایستالیایی‌ها ۱۲۲، ۳۶۷، ۴۳۶، ۴۶۳، ۵۲۷،  
 ۵۲۸، ۷۹۸، ۸۰۷، ۸۵۰، ۸۵۹، ۸۸۲، ۹۵۹، جرم  
 در ~ ۳۴۲، حزب ائتلاف لومباردی ~ ۶۲۶،  
 حزب کمونیست ~ ۶۲۴، خانواده در ~ ۲۷۳،  
 روسپیگری در ~ ۲۰۰، ~ و دین ۷۹۱، سینما ~  
 ۶۸۸، ~ و مهاجرت ۳۹۹، ۴۰۰

ایران، جمهوری اسلامی ۶۴۳، ۶۹۳، ۶۹۹، ۸۱۰،  
 ۸۱۱، ۸۱۵، انقلاب ~ ۸۱۱، ۸۱۳، رشد جمعیت  
 در ~ ۸۷۴  
 ایرلند/ ایرلندی‌ها ۳۶۰، آموزش و پرورش ~ ۷۱۸،  
 دین در ~ ۷۹۶، ~ جنوبی ۷۹۶، ~ شمالی ۳۱۷،  
 ۳۱۹، ۴۱۴، ~ و مهاجرت ۳۸۳

ایگناسکی، پل ۳۹۰  
 ایلینج، ایوان ۲۲۸، ۷۴۰، ۷۴۲  
 ایمان در شهر ۸۴۱  
 ایسترن ۲۹۳، ۶۷۸-۶۸۴، ۶۹۱، ۶۹۲، ۷۰۱، ۷۰۲،

طبقه در ~ ۴۶۵، سرخپوستان ~ ۷۷۱، ۸۰۳،  
 ۸۰۷، سیاهان ~ ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۹۷، ۴۳۱،  
 ۴۵۶، ۴۶۲، ۴۶۳، ۷۵۵-۷۵۷، ۸۲۴، ۸۴۰، ۸۴۴،  
 ۹۶۹، سینما ~ ۶۸۸، ۶۸۹، شهرنشینی در ~  
 ۸۲۶، ~ و طرد اجتماعی ۴۷۷، طلاق در ~ ۲۷۰،  
 فرهنگ ~ ۶۹۴، فقر در ~ ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۶،  
 ۴۶۲-۴۶۴، ۴۷۷، ۴۹۰، ۴۹۲، ۸۲۴، ۸۲۵، قوانین  
 ~ ۲۹۲، کلیسای لوتری ~ ۷۹۸، کنگره ~ ۱۸۷،  
 ~ و گرم‌شدن زمین ۹۰۲، ~ و مبارزه حقوق مدنی  
 ۳۶۶، متدیسم در ~ ۷۹۸، مطبوعات ارزان ~  
 ۶۵۲، ۶۵۳، موسیقی ~ ۴۱، ۶۸۸، ~ و مهاجران  
 ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۸، ۴۰۵، ۴۵۶، ~ و  
 نژادپرستی ۳۵۷، ۳۹۶-۳۹۸، نظام اجتماعی ~  
 ۹۲۰، همجنس‌خواهی در ~ ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶،  
 ۲۸۱، یهودیان ~ ۷۹۸

امریکای بدون پدر ۲۷۱  
 امریکای جنوبی ۶، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۳۷۵، ۳۷۸، ۶۰۷،  
 ۶۶۶، ۸۰۰، ۸۲۸، تولید قهوه در ~ ۶، جرم در ~  
 ۳۴۱، ۳۴۲، جمعیت ~ ۵۴، ~ و جنگل‌زدایی  
 ۸۹۶، رشد جمعیت در ~ ۸۷۵

امریکای شمالی ۱۱، ۳۷، ۸۷، ۲۰۱، ۳۷۵، ۶۰۷،  
 ۶۸۱، ۷۰۷، ۸۰۷، ۸۱۸، ۸۵۴، ۸۶۱، ۹۰۶، بازار  
 ~ ۸۵، جمعیت ~ ۵۴، زیاله خانگی در ~ ۸۹۱،  
 کولاک‌های ~ ۹۸، منابع طبیعی ~ ۸۹۲  
 امریکای لاتین ۵۷، ۶۸۸، ۸۱۸، جرم در ~ ۳۴۹،  
 رشد جمعیت در ~ ۸۷۹، ~ و گرم‌شدن زمین  
 ۹۰۱، طوفان‌های ~ ۹۸

امریکای مرکزی: رشد جمعیت در ~ ۸۷۵،  
 طوفان‌های ~ ۸۳  
 انتخاب مردم؟ ۹۳۷  
 انتقام امپراتور ۳۷۱  
 انجمن مرم باکره مقدس ۷۸۸  
 انجیل زنان ۷۸۶  
 انحلال دولت رفاہ؟ ۴۸۷  
 اندرسن، اف. اس. ۶۵۸، ۶۶۱  
 اندرسن، ایلیجا ۱۲۴، ۱۳۵  
 اندونزی، اندونزیایی‌ها ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۵، ۸۱۵،

۷۰۶-۷۰۸، ۷۰۸، ۷۲۹، آموزش خصوصی ~  
 ۷۳۶، ۷۳۷، آموزش عالی ~ ۷۲۴-۷۲۶، ۷۵۲،  
 ۷۶۱، آموزش و پرورش ~ ۷۱۰-۷۲۱، ازدواج در  
 ~ ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۷-۲۷۹، اقتصاد ~ ۳۹۰،  
 ۳۹۲، اقلیت‌های قومی ~ ۳۸۶-۳۹۰، ۳۹۸-۳۹۹،  
 ۷۵۳، انتخابات ۱۹۹۷ ~ ۶۲۹، ۶۳۰، انتخابات  
 احزاب در ~ ۶۲۶، ۶۲۷، ~ و اینترنت ۶۸۱،  
 برده‌داری ~ ۴۱، بی‌خانمان‌های ~ ۴۷۴-۴۷۶،  
 ۴۷۹، بیکاری در ~ ۵۸۶-۵۸۹، ~ و تاجرسم  
 ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۴۷، ~ در تحریک اجتماعی ۴۳۸،  
 ۴۴۱، ~ و تلویزیون ۶۵۴-۶۵۷، ۶۶۲-۶۶۶،  
 ۷۰۱، جرم در ~ ۳۱۴-۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲،  
 ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۹۶، ۳۹۵،  
 ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۹، حزب لیبرال دموکرات ~ ۶۲۴،  
 حزب محافظه‌کار ~ ۶۲۴، حزب نوین کارگر ~  
 ۶۲۷-۶۳۳، ۶۴۷، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۳۶، خانواده در  
 ~ ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۸،  
 ۲۶۹، ۲۷۲-۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۸،  
 دانشگاه آزاد/ OU ~ ۷۰۶، ۷۲۷، ۷۲۸، دولت  
 رفاه در ~ ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۵-۴۸۷، ۴۸۹،  
 دولت‌کارگری نوین ~ ۴۸۸، ۴۸۹، ~ و دین  
 ۷۹۱، ۷۹۲-۷۹۲، ۸۰۰، ۸۰۲، رشد جمعیت در ~ ۸۷۲،  
 رکود اقتصادی ~ ۴۵۳، ۵۹۳، روسپیگری در ~  
 ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۸، ۲۰۰، روسپیگری کودکان در ~ ۱۹۸،  
 زباله‌خانگی در ~ ۸۹۱، زنان ~ ۵۷۴، ۵۸۰،  
 ۵۸۴، زنان شاغل ~ ۵۶۲-۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۸،  
 ۵۷۲، زندان‌های ~ ۵۱۰، زیر طبقه در ~ ۴۶۴،  
 ۴۶۵، سالخوردگان ~ ۲۳۸، ۲۳۹، سلامتی در ~  
 ۲۱۳، ۲۲۴، ~ و سیاست راه سوم ۶۳۱-۶۳۳،  
 ۶۴۷، سیاهان ~ ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۸۴،  
 ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۵-۳۹۸، سیک‌ها در ~  
 ۷۹۲، ۷۹۶، سینما ~ ۶۸۸، ~ و شایسته‌سالاری  
 ۴۴۰، ۴۴۱، شهرنشینی در ~ ۸۴۳، ۸۴۶-۸۴۸،  
 ~ و طرد اجتماعی ۴۷۰-۴۷۸، طلاق در ~ ۷،  
 ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۸-۲۷۰، فرهنگ ~ ۳۴،  
 ۳۶، فقر در ~ ۴۴۷، ۴۴۹-۴۵۸، ۴۶۷، ۴۶۸،  
 ۴۷۷، ۴۸۸-۴۹۰، قانون ملیت ~ ۳۸۴، ۳۸۵، کار

۹۴۲، ۹۷۴، ۹۷۸، ۹۸۱، ~ و آموزش ۷۲۶-۷۲۹،  
 ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۴۱، ~ و آموزش و پرورش ۷۰۶-  
 ۷۰۸، پیدایش ~ ۶۷۹-۶۸۱، تأثیر ~ ۶۸۱-۶۸۴،  
 ~ و موسیقی ۶۸۶  
 اینسن، هارولد ۶۶۷، ۶۶۹  
 ای‌یر، پیکو ۶۹۳  
 باتلر، جودیت ۹۶۹  
 بادن، دیردر ۱۴۹  
 بازار ۲۲، ~ جهانی ۵۷، ۵۷، ۸۴، ۸۵، ۸۹،  
 ۶۷۴، ۹۸۱  
 باسک، ایالت/ باسکی‌ها ۸۴، ۶۴۱، ۶۴۳، مجلس ~  
 ۶۴۲  
 باکر، تامی‌فی ۸۱۸  
 باکر، جیم ۸۱۸  
 بالکان، منطقه ۳۷۴، ۶۲۵، ۷۹۲  
 بانک جهانی ۵۶، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸  
 بایرز، استیون ۷۵۰  
 بت، سر مایکل ۷۵۲  
 بچمن، جان ۸۳۹  
 براون، مارگارت ۲۱۳، ۷۹۰  
 برده‌داری، نظام ۲۰، ۳۹، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۴۲  
 برزیل ۵۵-۵۷، ۳۱۳، ۸۱۸، جنگل‌های ~ ۴۸  
 برساخت اجتماعی واقعیت ۱۴۳  
 برساخت‌گرایی اجتماعی / برساخت‌گرایان اجتماعی  
 ۱۴۳، ۱۴۴  
 برگر، پیتر ۱۴۳  
 برگس، ارنست ۸۲۹، ۸۳۲  
 برلوسکونی، سیلیویو ۶۹۳  
 برلین: سقوط دیوار ~ ۸۲، ۳۹۹، ۶۷۹، ۶۹۵  
 برنز، تام ۵۰۵، ۵۲۱  
 برنشتین، بازیل ۷۳۸-۷۴۰، ۷۴۲، ۷۶۲  
 بروس، استیو ۷۹۹  
 بروتلند، جی. اچ. ۸۸۴  
 بریتانیا/ بریتانیایی‌ها: آزار کودکان در ~ ۲۸۴،  
 آلودگی هوا در ~ ۸۸۷، ۸۸۸، آموزش ~ ۷۳۲،  
 ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۶۰، ۷۶۱، ~ و آموزش الکترونیکی

- در - ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۴، ۵۸۵، کجروی در - ۲۹۵،  
کنگره اتحادیه‌های کارگری - ۳۹۲، ~ و گرم شدن  
زمین ۹۰۲، متدیست‌ها در - ۷۹۶، مجلس اعیان  
- ۳۳۲، مدارس پلی تکنیک - ۷۲۴، مدارس ملی  
- ۷۱۳، ۷۱۷، ~ و مسکن ۳۹۳-۳۹۵، مسلمانان  
- ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۰۶، مطبوعات - ۶۵۴، مورمون‌ها  
در - ۷۹۲، ۷۹۶، موسیقی - ۶۸۸، مهاجران  
۳۹، ۲۷۴-۲۷۷، ۲۸۱، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۷۳، ۳۷۴،  
۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۸-۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۵۶، ۸۴۰،  
۸۷۲، نامانی سفلی در - ۵۹۲-۵۹۵، ~ و  
نابرابری‌های ۴۴۱، ~ و نژادپرستی ۳۷۱، ۳۹۵  
- ۳۹۸، نظام اجتماعی - ۹۲۰، ~ و نظام حزبی  
۶۲۳، نظام فراگیر - ۷۱۴، ۷۱۵، نظام طبقاتی -  
۴۳۴، نوجوانان - ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۱، واحد طرد  
اجتماعی و - ۴۶۷، همبالینی در - ۲۷۷-۲۸۳،  
۲۷۹، همجنس‌خواهی در - ۱۹۵، ۲۸۱، هندوها  
در - ۷۹۲، یهودیان - ۷۹۶
- بریتانیای فقیر ۴۵۱  
بريستول ۸۴۴  
بریکستن ۸۴۴، ۸۴۵  
بریگز، می ۱۴۰  
برین، ریچارد ۴۴۰  
بریورمن، هری ۵۴۷-۵۴۹  
بک، اولریش ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۵۹-۲۶۲، ۸۹۷، ۹۷۶  
۹۷۸-۹۸۴  
بکر، هوارد ۳۰۵، ۷۸۳  
بک-گرنشایم، الیزابت ۲۵۹-۲۶۲  
بلانکت، دیوید ۷۲۸، ۷۳۶  
بلانکنهورن، دیوید ۲۷۱  
بلاو، پیتر ۵۰۱-۵۰۳، ۵۲۱  
بل، دانیل ۶۱۹  
بلو، تونی ۴۶۷، ۶۲۸-۶۳۰، ۶۳۳، ۷۱۶  
بلیژیک ۶۰۹، ۶۴۲، مهاجران - ۳۷۸، ۳۹۹  
همجنس‌خواهی در - ۱۹۵  
بلغارستان ۴۳۷، ۶۱۵، ۸۱۱  
بلو، پتر ۴۳۵، ۴۳۶  
بلونر، زابرت ۵۴۷، ۵۴۸
- بنتام، جرمی ۵۱۰  
بتتون، فروشگاه ۵۲۷، ۵۲۸  
بند زمان ۹۲  
بندیکس، راین‌هارد ۴۳۶  
بنگلادش/ بنگلادشی‌ها ۴۵۶، ~ و گرم شدن زمین  
۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۹۰۰، مهاجرت -  
بنیاد جوزف روتتری ۴۵۲، ۴۵۶، ۵۵۷، ۵۷۶، ۵۹۲  
بودا، آیین ۶۴۳، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۸۶، ۷۸۰، ۸۰۱  
بودا/ سیدارناگانوتا ۷۷۰، ۷۷۱  
بودریار، ژان ۶۶۴، ۶۶۶-۶۷۱، ۶۸۱، ۷۰۲، ۹۷۴،  
۹۷۸، ۹۸۰  
بورخا، یوری ۸۶۲  
بورديو، پی‌یر ۴۲۹، ۷۴۱، ۷۴۲  
بورژوازی ۴۲۷، ۴۲۸  
بوروکراسی بوروکراتیک ۲۲، ۲۴، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۸،  
۴۹۹-۵۰۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۰-۵۳۲، ۶۹۵، ۹۷۲  
۹۸۱، ~ و جنسیت ۵۱۵، ۵۳۳، ~ در جوامع  
مدرن ۵۰۰، ~ و دموکراسی ۵۱۳-۵۱۵، ۵۳۳،  
روابط رسمی - ۵۰۱-۵۰۳، روابط غیررسمی -  
۵۰۱-۵۰۳، ~ زدای ۵۰۵، ۵۲۹-۵۳۲، ۵۳۴، ~  
و زنان ۵۱۶-۵۱۸، ~ و سازمان ارگانیکی ۵۰۵،  
~ و سازمان مکانیکی ۵۰۵، ~ سنتی ۵۲۱، ۵۲۴،  
۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۰، سوءکارکردهای - ۵۰۴، ~ و  
فمینیسم ۵۱۵، ۵۱۶، ~ و کمونیسم ۵۱۵،  
گسترش - ۵۲۱، ~ مدرن ۵۳۳  
بوستن ۵۳۸، ۶۹۷، ۸۲۷، ۸۳۳، ۸۴۱  
بوسنی / بوسنیایی ۸۳، ۳۷۵، ۷۹۸، ۸۱۳، ۸۱۴  
بوش، جرج ۶۷۰، ۸۶۴  
بولبی، جان ۱۶۶  
بهداشت: مخاطره - ۹۶، ۹۹-۱۰۱  
بیچ، فرانک ۱۸۴  
بی‌خانمان ۴۷۶  
بی‌خانمان/ بی‌خانمان‌ها ۲۹۵، ۲۹۶  
بیرونگام ۳۸۴، ۷۴۴، ۸۶۳، مرکز مطالعات فرهنگی  
معاصر - ۳۰۸، ۳۷۱  
بیرن، لاورینا ۷۸۸، ۷۸۹  
بیست و چندساله‌های دهه ۱۹۹۰ ۴۳۹

- بیکاری ۵۸۶-۶۰۰، ~ اقلیت‌های قومی ۵۸۹، تجربه  
 ۵۹۰، ۵۹۱، ~ زنان ۵۸۸، ~ ساختاری ۵۸۸،  
 ~ گسسته ۵۸۸، ~ مداوم ۵۹۸، ~ مردان ۵۸۸،  
 ~ موقت ۵۸۸، ~ مهاجران ۵۸۹
- بیگانگی و آزادی ۵۴۷
- بیمار/ بیماری ۲۳۱-۲۳۷، ~ و تجربه زیستی ۲۳۶،  
 ۲۳۷، ~ و رژیم تندرستی ۲۳۷، نقش ~ ۲۳۳-  
 ۲۳۵
- پادشاهی، نظام ۶۰۹، ۶۲۰، ۶۴۷، ~ مشروطه ۶۰۹،  
 ۶۴۶
- پارادایم: ~ تندرستی ۲۳۱
- پارسونز، تالکوت ۲۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۵،  
 ۲۵۴، ۲۵۵
- پارک، رابرت ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۲
- پاریس ۱۱۵، ۳۴۲، ۴۶۳، ۵۲۶، ۶۶۸
- پاسبانی در جامعه مخاطره‌آمیز ۳۲۳
- پاکستان ۵۱، ۴۵۶، ۸۱۱، ~ و مهاجرت ۳۷۴، ۳۹۱،  
 ۳۹۳، ۳۹۶
- پالرت، آنا ۵۶۰
- پالک، اتو ۳۲۹
- پاول، اینک ۳۸۴
- پاولج، دوروثی ۱۴۴
- پایان نظم ۲۷۱
- پایان هزاره ۳۴۱
- پاین، جف ۳۹۰
- پدرسالاری ۱۴۴، ۱۶۷-۱۷۵، ۲۰۳، ۲۵۷، ۲۸۲، ~  
 خصوصی ۱۷۱
- پرتهال ۵۶، ۳۴۵، ۶۰۶، آموزش و پرورش ~ ۷۱۹
- پرو ۵۱، ۵۵، ۲۰۲، ۳۳۸
- پروتستان/ پروتستان‌ها/ پروتستان‌تیسیم ۳۶۷، ۴۱۴،  
 ۷۸۰، ۷۹۶، ۷۹۸، ۸۱۸، ۹۵۸، خودکشی در ~ ۱۷
- پریچارد، ادانس ۷۷۲
- پزشکی/ طب: ~ بدیل ۲۰۹-۲۱۲، ۲۲۵، ~  
 تکمیلی ۲۰۹، ~ و جامعه ۲۲۴-۲۳۱، ~ زندگی  
 ۲۳۰، ۲۳۱، ~ سنتی ۲۲۸، ~ سوزنی ۲۲۹، ~  
 مدرن ۲۲۶، ۲۲۸-۲۳۱
- پست‌مدرنیسم، نظریه ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۶، ۹۷۸، ۹۸۴
- پسران بزهکار ۳۰۳
- پلامر، کنت ۱۹۱
- پنتاکاستالیسم/ پنتکالیست‌ها ۸۰۵، ۸۱۸
- پنتاگون/ ستاد فرماندهی ارتش امریکا ۶۷۹، ۶۹۳
- پوراس، جری ۵۹۸
- پورتای، آرپاد ۹۰۷
- پیاده‌رو ۸۲۵، ۹۴۶، ۹۴۹
- پیترسن، پیتر ۲۳۹
- پیترسن، کریستوفر ۴۸۷
- پیمایش پانلی خانوارهای بریتانیایی / BHPS ۴۶۰،  
 ۴۶۱
- پیمایش ملی اقلیت‌های قومی در بریتانیا ۳۸۹
- پیمایش ناامنی شغلی و فشرده‌گی کار ۵۹۲-۵۹۴
- پیمایش نیروی کارگر/ LFS ۳۸۷
- پیمایش‌های جرم و جنایت بریتانیا/ BCS ۳۱۶،  
 ۳۱۷
- پیوره، میشل ۵۵۴
- پیوریتان، آیین ۹۵۸-۹۶۰، ۹۷۲، ۹۸۳
- تاو/ تاوئیسم ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۸۰
- تاچر، مارگارت ۲۱۶، ۳۲۰، ۳۸۶، ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۸۴،  
 ۴۸۷، ۶۲۷-۶۲۹، ۶۴۷، ۶۶۳، ۷۱۴، ۸۶۴
- تاچریسم ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۴۷
- تامبز، استیو ۳۳۷
- تامپسن، جان ۶۷۰-۶۷۳، ۷۰۲
- تامپسن، وارن، اس. ۸۷۸
- تاونسند، پیتر ۴۵۱
- تایلر، لوری ۵۰۷
- تایلند ۶۴۵، ۷۷۶، روسپیگری کودکان در ~ ۱۹۹،  
 گردشگری جنسی در ~ ۱۹۹
- تایم ۶۹۰
- تایمز ۶۵۴
- تایوان ۵۷، گردشگری جنسی در ~ ۱۹۹
- تیاهی منش شخصی ۵۹۶
- تبت/ تبتی‌ها ۶۴۳

- تبعیض نژادپرستی ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۴-۳۶۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۵
- تجارت: ~ آزاد ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۴۵۷، ~
- الکترونیکی ۱۴۷، ۲۹۲، ۵۲۵-۵۲۷، ۵۳۲، ۵۴۸
- ~ بین‌المللی ۶، ۳۷۸، ۵۲۹، ~ جهانی ۶، ۷۷، ۸۵، ۸۷-۸۹، ۹۳، ۱۰۲-۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۰، ۴۵۷
- ~ عادلانه ۶، ~ قهوه ۵، ۶، شبکه ~ ۵۲۸
- تحریک اجتماعی: ~ افقی ۴۳۵، ~ بلند دامنه ۴۲۶، ~ بین نسلی ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۳، ~ و جنسیت ۴۳۹-۴۴۱، ~ درون نسلی ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۳، ~ رو به بالا ۴۳۶، ۵۳۸، ~ رو به پایین ۴۳۵-۴۳۸، ~ کم‌دامنه ۴۶۱، ~ عمودی ۴۳۵، ~ و فقر ۴۵۹-۴۶۱، مفهوم ~ ۴۳۵-۴۳۷، ترکیه/ ترک‌ها ۳۷۲، ۳۷۶، ۴۴۳، ۴۳۱، ۴۳۴، ۶۹۷، ۸۱۱، ۸۱۳، زلزله ~ ۸۲، ۸۳، مهاجرت ~ ۳۷۹، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۳
- تروئلیج، ارنست ۷۸۲، ۷۸۳
- تریپ، دیوید ۶۶۱
- تسنز/ سنیان ۸۱۱
- تشیع/ شیعیان ۸۱۱-۸۱۳
- تضاد، نظریه ۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۴۱۷
- تعامل‌گرایان ۳۰۴، ~ نمادین ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۵
- تغییر اجتماعی ۲۰، ۶۰-۶۵، عوامل ~ ۶۱-۶۳
- تقریباً طبیعی ۱۹۶
- تقسیم‌کار در جامعه ۱۵
- تکوین جنسیت، نظریه ۱۶۱، ۱۶۲
- تلفن بین‌المللی ۶۷۵، ۶۷۶
- تلفن همراه ۶۷۶-۶۷۸، ۷۰۲
- تلویزیون ۶۵۴-۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۳، ۷۰۲، ۷۰۳، اخبار ~ ۶۶۱-۶۶۵، پخش عمومی برنامه ~ ۶۵۵، ۶۵۶، ~ و جرم ۶۵۸، ~ جهانی ۶۵۷، ۶۵۸، ~ کابلی ۶۵۵-۶۵۸، ۶۶۰، ۷۰۲، ۷۳۸، گسترش ~ ۶۹۴، ~ ماهواره‌ای ۶۵۵-۶۵۸، ۶۶۰، ۷۰۲، ~ و خانواده ۶۶۵، ۶۶۶، ~ و خشونت ۶۵۸-۶۶۱، ۶۶۴، ~ و زنان ۶۶۶، ~ و ژانر ۶۶۴-۶۶۷، ۶۷۳، ~ و کودکان ۶۵۸-۶۶۱
- تمرکززدایی ۵۲۸، ۵۴۹، ۵۵۴، ۷۰۱، ۹۷۴
- تونم/ تونم‌پرستی ۷۷۸، ۷۷۹، ۸۱۹
- تونو، اسقف اعظم دزموند ۳۵۵
- توزیع سلامتی ۲۱۳
- توسعه اجتماعی ۶، ۹۰۹، ~ مدرن ۱۶
- توکیو ۷۹، ۵۲۶، ۸۰۵، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۶
- تولید انعطاف‌پذیر/ تخصص انعطاف‌پذیر ۵۵۴، ۵۵۵
- تولید ناخالص ملی / GDP ۱۰۲، ۴۷۸
- توماس، دبلیو. آی. ۹۳۹
- تیزرد، باربارا ۷۳۹
- تیلور، فردریک وینسلو ۳۰۸، ۵۵۱
- تیلورسیم/ تیلورست ۵۴۸، ۵۵۰-۵۵۵، ۵۹۹، ۶۰۰
- تیمارستان‌ها ۵۰۶
- تیمورا، جزیره ۶۰۶، استقلال خواهی ~ ۶۰۶، ۶۰۸
- دموکراسی در ~ ۶۰۶، ۶۰۷، ~ شرقی ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۴۱، ~ غربی ۶۰۶
- ثبت طبقه اجتماعی کلی / RGSC ۴۱۷، ۴۱۸
- ثروت ملل ۵۵۰
- جامعه در امریکا ۲۳
- جامعه‌شناسی: ~ بدن ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۷، ~ خرد ۱۱۸-۱۲۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ~ کلان ۱۱۸-۱۲۰، ۱۳۴، ۱۵۰، ~ مدرن ۱۳
- جامعه: ~ و مخاطره ۱۰۰، ۱۰۱
- جرم/ جرائم ۱۵، ۲۹۲، ۲۹۴-۲۹۶، ۳۴۸-۳۵۱، ۹۲۰، ۹۲۸، ۹۷۵، ~ و آنومی ۳۰۰-۳۰۳، ~ و بحران مردانگی ۳۳۰، ۳۳۱، ~ و پلیس ۳۲۳-۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۲، تبیین روان‌شناختی ~ ۲۹۸-۳۰۰، تبیین زیست‌شناختی ~ ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۰۰، ~ و تلویزیون ۶۵۸، ~ و جنسیت ۳۲۷-۳۳۰، جوانان و ~ ۳۳۵، ۳۳۶، ~ و حراست ملی ۳۲۵-۳۲۷، ~ خشونت‌آمیز ۱۰، ~ و زنان ۳۵۰-۳۴۲، سازمان‌یافته ۳۴۰-۳۴۲، ~ شرکت‌ها ۳۲۷-۳۴۰، ~ و شهر ۸۴۴، ۸۴۸، ۸۶۵، ~ و طرد اجتماعی ۴۷۰، ۴۷۵-۴۷۸، ~ علیه همجنس‌خواهی ۳۳۳، ۳۳۴، عوامل ~ ۳۲۱، ۳۲۷، ~ و فقر ۳۴۸، ۳۵۱، ~ و فناوری اطلاعات ۳۴۲-۳۴۴، ~ قدرتمندان ۳۳۶، ~ و مجازات

۷۹۰، روابط — ط ~ ۱۷۳-۱۷۷، ۱۷۹، ~ و  
 زیست‌شناسی ۱۵۶-۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳،  
 ۱۶۵، ۱۶۶، ~ و سازمان‌ها ۵۱۵-۵۲۱، ~ و  
 سال‌خوردگی ۲۴۲، ~ و سلامتی ۲۱۳، ۲۱۷-  
 ۲۲۴، ۲۳۵، سلسله‌مراتب ~ ۱۷۵، ۱۷۶، ~ و  
 فرهنگ ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳-۱۶۹،  
 ۱۷۵، ~ و فقر ۴۵۸، ~ و فشربندی ۴۳۱-۴۳۴،  
 ~ و کار ۵۶۳-۵۶۶، ۵۶۹-۵۷۱، ~ و کودکان  
 ۱۵۸-۱۶۶، ۱۷۱-۱۷۳، گرایش ~ ۱۵۴-۲۰۴،  
 ۲۲۶، ۳۳۰، گرایش ~ انسانی ۱۸۱-۱۸۳، گرایش  
 ~ در غرب ۱۸۵-۱۸۸، محرومیت ~ ۳۰۳، ~  
 و مهاجرت ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۲، نابرابری ~ ۱۵۵-  
 ۱۵۷، ۱۶۳-۱۶۵، ۱۶۷-۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴-۱۷۷،  
 ۲۰۱، ۲۰۳، ۴۳۲، نظام ~ ۱۷۹، نظم ~ ۱۷۳-  
 ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، هنجارهای ~ ۱۸۴

جنکز، کریستوفر ۴۷۶

جنگ جهانی اول ۵۶۲، ۹۳۹

جنگ جهانی دوم ۹، ۵۶، ۶۷، ۸۵، ۹۲، ۱۸۷، ۲۷۰،  
 ۳۵۷، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۸۲-۴۹۳، ۴۸۴، ۵۶۲، ۵۸۷،  
 ۵۹۲، ۶۲۴، ۶۴۰، ۶۴۴، ۷۱۰، ۷۱۲، ۷۶۱، ۷۷۳،

۸۰۲، ۸۳۵، ۹۲۸، ۹۳۹

«جنگ خلیج اتفاق نیفتاده»، مقاله ۶۶۹

«جنگ خلیج نمی‌تواند اتفاق بیفتد»، مقاله ۶۶۹

جنگ سرد ۵۵، ۶۹، ۸۱، ۱۰۹، ۱۱۰، ۶۷۹، ۸۱۳،  
 پایان ~ ۴۰۵، ۶۹۵

جنگ‌های منحنی ناقوسی ۷۵۷

جنون گاوی / ورم مغزی اسفنجی شکل گاوی / BSE  
 ۱۰۰، ۹۹

«جواز نژادپرستی»، مقاله ۳۹۲

جوامع سنتی ۴۶، ۵۱-۵۴، ۵۶، ۶۱، ۶۳، ۱۴۷،  
 ۱۸۱، ۲۲۵، ۳۰۱، ۴۱۳، ۵۴۶، ۵۴۹، ۶۴۰، ۷۷۱،  
 ۸۳۵، ۸۶۶، ~ و خانواده ۲۵۲-۲۵۵، رشد  
 جمعیت در ~ ۸۷۵، ۸۷۸

جوامع صنعتی ۲۴، ۳۸، ۵۱-۵۴، ۶۹، ۱۶۵، ۱۷۱،  
 ۱۷۳، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۳۶، ۴۲۰، ۴۳۶، ۴۵۳، ۴۷۰،  
 ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۷۸-۴۸۰، ۴۸۲، ۵۳۱، ۵۹۱، ۶۳۹،  
 ۶۴۴، ۷۲۹، ۷۷۲، ۸۶۶، ~ و خانواده ۲۵۱، ۲۵۴،

۳۴۴-۳۴۸، ۳۵۱، ~ و مردان ۳۵۰، ~ و  
 مردانگی ۱۷۸، مقابله با ~ ۳۱۹-۳۲۴، ~ و مواد  
 مخدر ۳۳۸-۳۴۲، ~ و مهاجرت ۳۹۵، ۳۹۶،  
 ۴۰۵، ~ و نظریه برچسب‌زنی ۳۴۹، ۳۵۰، ~ و  
 نظریه کارکردگرایی ۳۴۹، ~ و نظم اجتماعی  
 ۳۴۸-۳۵۱، ~ یقه‌سفیدها ۳۳۶، ۳۳۷

جرم‌شناسی / جرم‌شناسان ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲،  
 ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ~ و  
 واقع‌گرایی چپ نو ۳۰۹، ۳۱۰

جرم‌شناسی نوین ۳۰۸، ۳۰۹

جستاری درباره اصل جمعیت ۸۷۰

جماعت تنها ۶۸۴

جمعیت ۱۰۲، انتقال ~ ۸۷۸، ۸۷۹، ۹۱۳، خطرات  
 رشد ~ ۸۷۱، ۸۷۲، رشد ~ ۱۰۲، ۲۲۶، ۸۷۰-  
 ۹۱۲، ۸۷۴-۸۸۰، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۹۲، ۸۹۳، ۹۱۳،

~ سال‌خوردگان ۲۳۸-۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ~ و  
 سلامتی ۲۳۰، ~ و فحطی ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۸۰، ~  
 و محیط زیست ۸۷۱

جمعیت‌شناسی ۸۷۲، ۸۷۳، ۹۱۳، ~ و سلامتی  
 ۲۲۵، ۲۲۶

جنبش‌های اجتماعی ۶۳۴، ~ بین‌المللی ۶۳۷، ~ و  
 جهانی شدن ۶۳۴-۶۳۹، ~ و فناوری اطلاعات  
 ۶۳۷-۶۳۹، ~ زنان ۶۳۴، ۶۳۵، ~ نوین ۶۳۵-  
 ۶۴۷، ۶۳۷

جنسن، آرتور ۷۵۵

جنسیت و قدرت ۱۷۳

جنسیت: ~ و آموزش ۷۴۶-۷۵۲، ~ و آموزش و  
 پرورش ۷۰۸، ~ و آموزش عالی ۷۵۱، ۷۵۲، ~  
 اجتماعی ۱۵۷-۱۶۰، ۱۶۳، الگوی ~ ۱۷۹،  
 ایستارها و ~ ۲۰۳، ۲۰۴، ~ بحران‌زا ۱۷۷،  
 برساختن اجتماعی ~ ۱۶۰-۱۶۳، ~ و  
 بوروکراسی ۵۱۵، ۵۳۳، تبعیض ~ ۱۶۷، ~ و  
 تحریک اجتماعی ۴۳۹-۴۴۱، تغییر ~ ۱۵۴،  
 ۱۵۵، تغییر نظم ~ ۱۷۶، ۱۷۷، تفاوت‌های ~  
 ۱۵۶، تقسیم کار ~ ۵۶۲، ~ و جرم ۳۲۷-۳۳۰،  
 ~ در جوامع مدرن ۱۵۵، ~ و جهانی شدن ۲۰۱،  
 ۴۰۲، ~ و دموکراسی ۹۷۸، ~ و دین ۷۸۲، ۷۸۵-

~ ۲۱، ۲۲، انقلاب ~ ۹۴۱، ثاؤ در ~ ۷۷۶،  
تلویزیون در ~ ۶۹۵، حزب کمونیست ~ ۶۹۵،  
خانواده در ~ ۲۵۱، رشد جمعیت در ~ ۸۷۵،  
۸۷۸، سیل‌های ~ ۹۸، طلاق در ~ ۲۵۱، ~  
فناوری اطلاعات ۶۲۱، مهاجرت ~ ۳۸۲، ۳۹۱

حاملگی مجردها ۴۶۷

حزب آزادی اینکانا/ TRC ۳۵۵، ۳۵۶

حزب سبز ۶۲۴، ۸۸۲، ۹۱۲

حقوق ۲۱، ~ اجتماعی ۴۸۰، ~ بشر ۶، ۸۳، ~

سیاسی ۴۸۰، ~ مدنی ۴۸۰

حکومت: ~ و سیاست ۶۰۶-۶۴۶

حلقه‌های کیفیت/ QCs ۵۵۵

خاتمی، محمد ۸۱۳

خانواده‌ها در مسیری غلط ۲۷۲

خانواده: ~ و اجتماعی شدن اولیه ۲۵۴، ارزش ~

۲۸۶، ~ و ازدواج ۲۵۱-۲۵۳، ۲۵۶-۲۶۰، ۲۷۰،

۲۷۱، ۲۸۶-۲۸۸، ~ و ازدواج مجدد ۲۶۵-۲۶۷،

۲۷۰، ~ انتخابی ۲۷۹، ~ و پدر غایب ۲۷۰ -

۲۷۳، ~ و تثبیت شخصیت ۲۵۴، ۲۵۵، ~

تـرمیمی ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۷-۲۷۰، ۲۸۸، ~

نک‌والدی ۲۶۳-۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵-۲۷۷،

۲۸۸، ۴۵۵، ۴۸۸، ۴۹۰، ~ تک‌همسری ۲۵۳، ~

و تلویزیون ۶۶۵، ۶۶۶، جامعه‌شناختی و ~

۲۵۹، ~ جنوب آسیا ۲۷۴-۲۷۶، ~ چندهمسری

۲۵۳، ۲۸۸، خشونت در ~ ۲۸۱-۲۸۳، ۲۸۸، ~

و خویشاوند ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۸۷، ~ و سلامتی

۲۲۵، ~ سنتی ۲۸۶، ۲۸۸، ۵۷۳، ۸۱۶، ۸۳۹، ~

و سوءاستفاده از کودکان ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ~

سیاهان ۲۷۶، ۲۷۷، سیاست حامی ~ ۵۸۰ -

۵۸۶، ~ عرفی ۲۵۵، ~ و فقر ۴۵۵، ~ و

فمینیست‌ها ۲۵۵-۲۵۹، ~ و کار ۵۷۵-۵۸۱، ~

کارکردگرایی ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۸۸، ~ و کودکان ۲۵۴-

۲۵۸، ۲۶۷-۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۸،

~ گسترده ۲۵۲، ۲۸۸، ~ متقارن ۲۵۸، ~ نانتی

۲۶۷، ۲۶۹، ~ و همجنس‌خواهی ۲۵۹، ۲۸۸، ~

هسته‌ای ۲۵۲-۲۵۵، ۲۷۰، ۲۸۸، ۸۱۰، ~

۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۳، زباله‌خانی در ~ ۸۹۱، طلاق  
در ~ ۲۶۲، ~ مدرن ۲۱، ۴۱۱، ۵۴۹، ۵۵۰،  
۵۶۱، ۶۴۰

جوامع مدرن ۲۴، ۲۹، ۴۶، ۵۱-۵۴، ۶۰، ۶۱، ۱۱۹،  
۱۴۷، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۳۵،

۲۳۶، ۳۰۱، ۳۳۰، ۴۱۴، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۵،

۴۳۹، ۴۷۷، ۵۰۰، ۵۰۹، ۵۱۳، ۴۳۹-۴۴۲، ۵۴۶،

۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۶۱، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۳۶، ۶۶۸،

۶۸۲، ۶۸۳، ۷۰۹، ۷۷۰، ۸۳۹، ۹۲۹، ۹۶۱، ۹۷۰،

۹۷۲، جنسیت در ~ ۱۵۵، ~ و خانواده ۲۵۴، ~

و سالخوردگی ۲۳۸، ۲۴۴، عوامل تغییر در ~ ۶۶،

۶۷، نظام اقتصادی ~ ۵۴۶-۵۵۰

جوامع ناسالم: رنج‌های نابرابری ۲۲۰

جوانان و جرم ۳۳۱

جولیانی، رودولف ۳۹۷، ۸۶۴

جونز، ترور ۷۵۲، ۷۵۳

جونز، دیورا ۵۷۷، ۵۷۸

جوهر مسیحیت ۷۷۷

جهان اول ۵۵، ۶۰، ۶۹، ۸۱، ۶۹۴

جهان دوم ۵۵، ۶۰، ۶۹، ۸۱، ۶۱۴

جهان سوم ۵۵، ۶۹، ۳۳۸، ۶۱۲، ۶۳۷، ۶۹۴

جهانی شدن ۷۵، ۷۶، ۴۷۹، ۵۲۵، ۵۲۷، ۸۵۷-۸۵۹،

۸۶۱، ابعاد ~ ۷۷، ~ و افراط‌گرایان ۸۸، تأثیر ~

۸۹-۹۵، ~ و دگرگونی‌گرایان ۸۸، ۸۹، ~ و

شک‌گرایان ۸۷، ~ و فرهنگ ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۵،

عوامل ~ ۷۷-۸۰، ~ و مخاطره ۹۵-۱۰۱، ۱۰۸،

مناقشه درباره ~ ۸۶، ۸۷، نابرابری‌های ~ ۱۰۱ -

۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰

جیکوبز، جین ۹۴۲

چچن ۶۴۱، جنگ ~ ۸۱۵

چک، جمهوری ۸۱، ۵۶۷، ۶۰۸، ۶۱۳، ~ و

مهاجرت ۴۰۰

چکسلواکی ۵۵، ۴۳۷، ۶۱۵

چودوروف، نانسی ۱۶۲، ۱۶۳، ۹۶۷

چین / چینی‌ها ۵۵، ۸۲، ۲۰۲، ۲۳۸، ۶۱۵، ۶۴۳،

۶۳۴، ۶۹۷، ۷۷۶، ۷۸۰، ۸۵۲، ۹۰۶، ۹۵۷، ادیان



۶۱۸، ۶۲۰، ۶۳۴، لیبرال ~ ۶۱۲-۶۱۴-۶۱۸  
 ۶۱۹، ۶۴۶، ~ مشارکتی ۶۱۰-۶۱۲-۶۴۶ ~  
 نمایندگی ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۲۳، ۶۴۶  
 دوبالزاک، اونوره ۴۹۹  
 دوتراسی، دستوت ۶۷۲  
 دوردارشان ۶۵۹-۶۶۱  
 دور، رونالد ۵۲۳  
 دورکیم، امیل ۱۳-۱۸، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۰۰-۳۰۳  
 ۳۰۳، ۵۴۷، ۵۵۰، ۶۳۹، ۶۷۰، ۸۱۹، ۹۲۲-۹۲۸، ۹۶۰، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۸۳  
 دوگینو، کنت ژوزف آرتور ۳۵۷، ۳۵۸  
 دوگورنی، موسیو ۴۹۹  
 دولت رفاه ۴۲۵، ۴۵۷، ۴۷۸-۴۹۲، سطح غیر  
 کالاوارگی ~ ۴۸۱، ~ مدرن ۴۸۲، ~ و نظام  
 سوسیالدموکراتیک ۴۸۱، ~ و نظام کالاواره  
 ۴۸۱، ~ و نظام لیبرال ۴۸۱، ~ و نظام محافظه کار  
 ۴۸۱-۴۸۴-۴۸۸  
 دولت: مفهوم ~ ۶۰۷-۶۰۹، ~ سستی ۶۰۸، ۶۰۸ ~  
 مدرن ۶۰۸، ۶۰۹  
 دولت-ملت ۵۴، ۵۶، ۶۹، ۸۱، ۸۴، ۱۰۹-۱۲۵،  
 ۲۲۶، ۵۲۶، ۶۰۸، ۶۲۰، ۶۳۷-۶۴۶، ۶۸۶، ۸۱۳،  
 ۸۵۶، ۸۶۱، ۸۶۲، ۹۷۴  
 دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی ۹۴۰  
 دولسینو، فرا ۸۰۷  
 دومین تقسیم صنعتی ۵۵۴  
 دونیه، میشل ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۶۰، ۹۴۲، ۹۴۴-۹۴۹  
 دویال، لسلی ۲۲۱  
 دهقان لهستانی در اروپا و امریکا ۹۳۹  
 دیالو، آمادو ۳۹۷  
 دیجیتالی‌بودن ۶۷۴  
 دیکتاتوری، حکومت ۵۱۴  
 دی‌کلرک، اف. دبلیو. ۳۵۴  
 دیلی تلگراف ۳۹۶  
 دین: ~ و ارتباطات ماهواره‌ای ۸۱۸، ~ و اصول  
 اخلاقی ۷۷۵، ۷۷۷، ۷۸۴، ۷۸۴، ۸۰۴، انواع ~ ۷۷۱-  
 ۷۷۶، بنیادگرایی ~ ۴۶، ۸۰۱، ۸۰۹-۸۱۹، تعریف  
 ~ ۷۶۸-۷۷۰، ~ و تغییر اجتماعی ۷۹۰-۸۰۱

هسته‌ای سنتی ۵۶۲، ~ همجنس‌والدی ۲۸۱  
 خاور دور ۵۴۴، ۷۷۶، جرم در ~ ۳۴۲، گردشگری  
 جنسی در ~ ۱۹۹  
 خاورمیانه ۶، ۴۹، ۵۱، ۱۴۱، ۳۷۲، ۴۴۲، ۶۹۹،  
 ۷۷۲، ۷۹۲، ۸۰۰، ۸۱۳، سینما ~ ۶۸۸، ~ و  
 گرم‌شدن زمین ۹۰۱، مصرف قهوه در ~ ۶، منابع  
 طبیعی ~ ۸۹۲  
 خاور نزدیک ۹۵۷، ادیان ~ ۲۲  
 خشونت ۳۴۰، ۳۴۹، ۹۶۶  
 خلیج فارس، جنگ ۸۳، ۶۶۹، ۶۹۹، ۸۰۹، ۸۱۵  
 خمینی، آیت‌الله ۸۱۲  
 خواب مصنوعی / هیپنوتیزم ۲۰۹  
 خودکشی ۱۸، ۹۲۸  
 خودکشی ۱۶-۱۸، ۹۶۷، ~ تقدیرگرایانه ۱۸، ~  
 خودخواهانه ۱۷، ~ دگرخواهانه ۱۸  
 خیابان‌های نامن ۴۷۵

دادخواست فمینیستی علیه بوروکراسی ۵۱۸  
 دارندورف، رالف ۲۷  
 داروین، چارلز ۱۲۱  
 دالی، ریچارد ۷۶۴  
 دانکن، اویتس دادلی ۴۳۵، ۴۳۶  
 دانمارک ۱۵۴، ۴۳۶، همجنس‌خواهی در ~ ۱۹۵  
 دانیر، میچل ۱۲۷-۱۳۰  
 دایانا، پرنسس ۸۲، ۹۷۴  
 درآمد زنان در طول دوره زندگی ۵۶۸  
 درک مادی‌گرایانه تاریخ ۲۰، ۲۱  
 دریافت پیام ۶۶۴  
 دگرجنس‌گرایی / دگرجنس‌خواه ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۲،  
 ۱۹۴-۱۹۶، ۳۳۴  
 دموکراسی ۲۴، ۴۹۱، ۴۹۹، ۶۱۰-۶۱۳، ۶۴۴، ۶۴۶،  
 ۶۴۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۹۶، ۷۰۰، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۸۳،  
 ~ و بوروکراسی ۵۳۳، پارادکس ~ ۶۱۹-۶۲۳،  
 ۶۳۶، تبیین ~ ۶۱۸، ۶۱۹، ~ و رسانه جهانی  
 ۶۹۴-۶۹۶، ~ صنعتی ۶۱۱، ~ عمومی ۹۷۸،  
 ~ عواطف ۹۸۳، ~ غربی ۶۲۰، ~ و فناوری  
 اطلاعات ۶۱۹، ۶۲۱-۶۲۳، گسترش ~ ۶۱۴-

۶۵۳، ۶۸۴-۶۸۷، ۶۹۹، ~ چنگدانه ۶۷۴، ~ و  
 دموکراسی ۶۹۴-۶۹۶، ~ و فناوری اطلاعات  
 ۵۶۲، ~ گروهی ۶۵۲-۷۰۱، ۹۴۱، ~ ماهواره‌ای  
 ۶۷۴، نظارت بر ~ ۶۹۹-۷۰۱، ~ نوین ۶۹۰  
 رشدی، سلمان ۸۱۵  
 رفاه ۴۴۶-۴۹۱، اصلاحات ~ ۴۸۸-۴۹۰، خدمات  
 ~ ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۶، ۴۹۱، ~ عمومی ۴۸۵،  
 ۴۹۳، وابستگی ~ ۴۸۴، ۴۸۶  
 رفتار جنسی ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹-۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۴،  
 ۲۲۶، آزادی ~ ۱۸۷، ۱۸۸، ~ و زیست‌شناسی  
 ۱۸۲، ۱۸۳، ~ طبیعی ۱۸۴، عوامل اجتماعی ~  
 ۱۸۳، ۱۸۴، ~ و مسیحیت ۱۸۵، ۱۸۶،  
 هنجارهای ~ ۱۸۴، ~ و فرهنگ ۱۸۴  
 رقص ارواح، کیش ۸۰۷، ۸۰۸  
 رواندا ۳۷۶، نسل‌کشی در ~ ۳۷۶  
 روابط اشتغال ۴۱۸  
 روزنامه‌های ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۶۲، ۶۷۳، ۷۰۲  
 روسپیگری ۱۹۶-۲۰۱، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۰، ~ امروز  
 ۱۹۷، ۱۹۸، ~ و ایدز ۱۹۹، پابندی شغلی و ~  
 ۱۹۷، ~ جهانی ۱۹۸، ۱۹۹، زمینه شغلی و ~  
 ۱۹۷، ~ زنان ۱۹۶-۲۰۱، ~ و صنعت‌گردشگری  
 ۱۹۹، ~ و فقر ۱۹۷، ~ کودکان ۱۹۸، ۱۹۹،  
 ۲۰۴، ~ مردان ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ~ مدرن ۱۹۶،  
 ~ و مهاجرت ۱۹۹  
 روسیه/ روس‌ها ۵۵، ۸۱، ۸۵، ۱۰۳، ۳۹۹، ۴۳۷،  
 ۵۶۷، ۶۱۳، ۶۴۱، ۸۵۹، آموزش و پرورش ~  
 ۷۸۱، انقلاب ~ ۹۴۱، جرم در ~ ۳۴۲،  
 روسپیگری در ~ ۲۰۰، فرهنگ ~ ۳۶، فقر خاک  
 در ~ ۸۹۳  
 روشنگری، عصر ۲۴، ۹۷۴  
 روم، امپراتوری ۵۱، ۷۷۳، ۹۵۷  
 ریتز، جرج ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲  
 ریچاردسن، دایان ۳۳۴  
 ریزمن، دیوید ۶۸۴  
 ریگان، رونالد ۳۲۰، ۴۵۳، ۴۸۴، ۴۸۷، ۸۱۶، ۸۶۴  
 زئیر/ کنگو فعلی ۵۶، ۳۷۶، ۶۴۴

~ و توتم‌پرستی ۷۷۱، ۷۷۲، ~ و جادو ۷۷۰،  
 جنبش عصر نو ~ ۸۰۳، ۸۰۴، جنبش هزاره‌ای ~  
 ۸۰۶-۸۰۹، ۸۲۰، جنبش‌های نوین ~ ۷۹۱،  
 ۷۹۶، ۸۰۰-۸۰۶، ۸۲۰، ~ و جنسیت ۷۸۲، ۷۸۵-  
 ۷۹۰، ~ جهانی ۷۸۰، ~ در جوامع سنتی ۷۷۱،  
 ۷۹۲، ~ در جوامع صنعتی ۷۷۲، ۷۸۲، ۷۹۱،  
 ۸۰۰، ۸۱۸، ~ در جوامع مدرن ۷۷۰، ۷۸۸، ۷۹۰،  
 ۸۰۴، ~ در خاورمیانه ۷۷۵، ۷۷۶، ~ و دورکیم  
 ۷۷۶، ۷۷۸-۷۸۲، ۷۸۵، ۷۹۰، ~ و روابط جنسی  
 ۱۸۵-۱۸۷، ~ و روح‌باوری ۷۷۱، ۷۷۲، ~ و  
 زنان ۷۸۵-۷۹۰، ۷۹۶، سازمان‌های ~ ۷۸۲-  
 ۷۹۱، ۷۸۵، ۷۹۶-۷۹۸، ۸۱۹، ~ و سرمایه‌داری  
 ۷۸۰، ~ سنتی ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۹۰، ۷۹۱، ۸۰۰،  
 ۸۰۱، ۸۰۵، ۸۱۰، ~ شرقی ۷۸۰، ~ و طبقه  
 متوسط ۸۰۲، عرفان‌گرایی ~ ۸۰۴، ~ و علم  
 ۷۶۶، ۷۶۷، فرقه‌های ~ ۷۸۳، ۷۸۴، ۸۰۱، ~ و  
 فرهنگ ۷۶۸، ۷۷۱، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۸، ۸۰۴، ۸۱۹  
 ~ و فمینیسم ۷۸۸، ۸۰۹، ~ و مارکس ۷۷۶-  
 ۷۸۱، ۷۹۰، ۸۱۹، ~ و فمینیسم ۷۸۸، ۸۰۹، ~ و  
 مارکس ۷۷۶-۷۸۱، ۷۹۰، ~ مدرن ۸۰۱، ~ و  
 مردان ۷۸۵-۷۹۰، ۷۹۶، مناسک ~ ۷۶۹، ۷۷۰،  
 ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۲، ۷۸۹، ~ و ویر ۷۷۶، ۷۸۰-  
 ۷۸۳، ۷۹۰، نظام‌های ~ ۲۲، نهاد ~ ۷۸۳-  
 ۷۸۵  
 دیویس، استانی ۵۲۸  
 دیویس، مایک ۸۶۰، ۸۶۱  
 رابرتز، اورال ۸۱۸  
 رابرتسن، پت ۸۱۸  
 رابین، لیلین ۱۸۸، ۲۷۲  
 راثرفورد، جانانان ۱۸۰، ۱۸۱  
 راجرز، لرد ۸۴۵  
 رایت، اریک اولین ۴۱۴-۴۱۷  
 رخنه‌گران رایانه‌ای ۲۹۲-۲۹۴  
 رسانه‌ها/ ارتباطات گروهی ۶۵۲-۷۰۱، ابرشرکت‌ها  
 ~ ۶۸۹-۶۹۲، ~ الکترونیکی ۹۷۴، ۹۸۴،  
 امپراتوری ~ ۶۹۲-۶۹۴، ~ و ایدئولوژی ۶۷۱-  
 ۶۷۳، ~ و جامعه مدرن ۶۷۰، ۶۷۱، ~ جهانی

زندگی روزمره ۱۱۵-۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۷،  
۱۲۹

زیستی- پزشکی، مدل ۲۲۴-۲۳۱، ۲۴۵، نقد ~  
۲۲۸-۲۳۰

زیمناردو، فیلیپ ۹۳۸

ژاپن / ژاپنی‌ها: اقتصاد ~ ۵۲۲، ~ و اینترنت ۶۸۱،

بوروکراسی در ~ ۵۲۲، ۵۲۳، جرم در ~ ۳۴۲،

دموکراسی در ~ ۵۲۲، سینما ~ ۶۸۸،

شرکت‌های ~ ۸۵، فرهنگ ~ ۳۶-۳۸

ژان پل دوم، پاپ ۷۸۸

ستول ۸۵۹، ۸۶۳، ۸۶۶

سائوپائولو ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۹، ۸۶۶

ساترلند، ادوین اچ. ۳۰۴، ۳۳۷

ساختار ۹۶۲-۹۶۴، ~ اجتماعی ۲۸

ساخته شدن مردان ۱۷۹

سازمان اجتماعی گرایش جنسی: کردها کارهای جنسی

در ایالات متحده ۱۸۸، ۱۹۳

سازمان بین‌المللی کار / ILO ۱۹۹، ۵۸۷

سازمان بخش کلمبیا / CBS ۶۵۵

سازمان تجارت جهانی / WTO ۸۸، ۱۰۳-۱۰۸،

۶۳۷، ۱۱۰

سازمان توسعه و همکاری اقتصادی / OECD ۴۴۷،

۶۷۵، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۱، ۸۵۳

سازمان خواروبار و کشاورزی / فائو ۸۸۰

سازمان کار جهانی / ILO ۱۹۹

سازمان ملل ۸۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۹۷، ۱۹۸، ۳۷۵،

۶۰۶، ۶۲۵، ۷۳۱، ۸۲۸، ۸۶۵، ۸۷۱، ۸۷۹، ۸۸۴،

۸۹۳

سازمان‌های چنددولتی / IGO ۸۲

سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی / INGO ۸۲

سازمان ۴۹۷، ۴۹۸، ~ ارگانیک ۵۰۵، پایدن در ~

۵۱۱-۵۱۳، ~ پست مدرن ۵۳، ۵۳۱، ~ و

جنسیت ۵۱۵-۵۲۱، ~ شبکه‌ای ۵۲۶-۵۲۸، ~

مدرن ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۵-۵۱۸،

۵۲۵، ۵۳۲، ۵۳۳، ~ مکانیکی ۵۰۵

سافیر، ویلیام ۳۹۷

زایوف، شوشانا ۵۴۹

زایاتستا، نهضت ۶۳۸، ۶۳۹

زراباول، اویاتار ۱۴۶

زمان هماهنگ جهانی / UTC ۱۴۶

زنان در محراب ۷۸۸

زنانگی ۱۷۲-۱۷۵، ۱۷۹، ۲۰۳، سلسله‌مراتب ~

۱۷۹، ~ فرودست ۱۷۵، ۱۷۶، ~ مقاومت پیشه

۱۷۶، ~ مؤکد ۱۷۶، ۱۷۷

زنان و مردان شرکت ۵۱۶

زنایکی، فلوریان ۹۳۹

زنان: ~ و آزار جنسی ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۰، ~ و

آموزش ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۱، ~ و آموزش

عالی ۷۲۱، ۷۲۴، ۷۵۱، ۷۵۲، ~ افغانی ۴۰، ۴۲،

~ و بوروکراسی ۵۱۶-۵۱۸، بهره‌کشی ~ ۲۰۳،

بیکاری ~ ۵۸۸، ~ و پزشکی مدرن ۲۲۹، ۲۳۰،

~ تغییر جنس خواه ۱۸۳، ~ و تلویزیون ۶۶۶، ~

و جرم ۳۲۷-۳۳۰، ۳۳۵، ۳۵۰، جنبش‌های

اجتماعی ~ ۶۳۴، ۶۳۵، ~ و خانواده ۲۵۴ -

۲۶۵، ۲۷۱-۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۸، ~ و خشونت

۲۸۲، ۲۸۳، ~ و خشونت جنسی ۳۳۱-۳۳۳،

خودکشی در ~ ۱۷، ~ دگرجنس خواه ۱۸۳، ~

دوجنسی ۱۸۳، ~ و دین ۷۸۵-۷۹۰، ۷۹۶، ۸۰۱،

روسپیگری و ~ ۱۹۶-۲۰۱، ~ زیر طبقه ۵۷۰،

۵۷۱، ~ سالخورده ۲۴۰، ۲۴۲، ~ و سلامتی

۲۱۷-۲۱۹، ۲۲۱، ~ شاغل ۹۲۴، ~ طبقه

متوسط ۴۴۰، ~ و فقر ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۷، ~ و کار

۵۴۲، ۵۴۳، ۵۶۳-۵۶۰، ۵۷۵، ۵۸۶-۵۷۸، ~ و

کار خانگی ۵۷۱-۵۷۵، ~ کارگر ۵۴۳، مدیریت

~ ۵۱۸-۵۲۱، ~ و مدیریت مالی ۵۷۴، ۵۷۵،

~ مردنما ۱۸۳، مشارکت سیاسی ~ ۶۲۳، ~ و

مهاجرت ۳۷۹، ۳۸۸، ۳۹۰-۳۹۲، ~ و

نابرابری‌های طبقاتی ۴۲۲-۴۳۴، ~ و نابرابری کار

۵۶۳-۵۷۱، ~ همجنس‌گرا/لیزبین ۱۷۶، ۱۸۳،

۱۹۲، ۱۹۳، ۲۷۹-۲۸۱، ۳۳۴، ~ و هنجارهای

جنسی ۱۸۴، نهضت ~ ۱۵۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۵۶۳

زنداد ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۳۳، بوروکراسی در ~ ۵۱۰،

۵۱۱، ~ مدرن ۵۰۸-۵۱۰

زندگی پس از کار؛ ظهور جامعه بی سن و سال ۲۴۴

- سالخوردگی / سالخوردگان ۲۴۵، ۲۴۶، آثار ~ ۲۴۰، ۲۴۱  
 آینه‌ده ~ ۲۴۳، ۲۴۴، جمعیت ~ ۲۳۸ -  
 ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ~ و جنسیت ۲۴۲، ~ و  
 جوامع مدرن ۲۳۸، ۲۴۴، ~ سلامتی ۲۳۸-۲۴۰،  
 ~ و طبقه ۲۴۲، ~ و فقر ۴۵۵، مسائل ~ ۲۴۱ -  
 ۲۴۳، ~ و نژاد ۲۴۲  
 سالیوان، اندرو ۱۹۶  
 سان ۶۹۷  
 ساندرز، پیت ۴۴۰  
 ساندی تایمز ۴۲۲  
 سانفرانسیسکو ۷۲۸، ۷۵۳، ۸۳۷، ۸۵۹  
 سرمایه ۴۱۰  
 سرمایه‌داری / سرمایه‌داران: ~ امروزی ۹۵۹، ۹۶۰،  
 ~ بین‌المللی ۹۸۱، توسعه ~ ۴۱۶، ~ جهانی  
 ۷۷، ۸۷، ~ شرکتی ۸۳۶، ~ صنعتی ۶۴، ۶۹،  
 ۲۵۷، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۶۶، ~ و کجروی ۳۰۸، ~  
 مالی ۴۲۳، ~ مدرن ۲۱، ۴۱۲، ~ و نژادپرستی  
 ۳۷۱، ~ نوین ۵۹۶  
 سفیدپوستان / سفیدان ۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸-۱۳۰،  
 ۱۳۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۵،  
 ۲۷۴ - ۲۷۴، ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۷۰، ۴۶۴  
 سکسوالیته ۹۷۴-۹۷۶  
 سلاح آخته ۷۷۹  
 سلامتی ۲۳۰، ۲۳۱، ~ و جنسیت ۲۱۳، ۲۱۷ -  
 ۲۲۴، ۲۳۵، ~ زیستی-پزشکی ۲۰۹-۲۱۲، ~  
 سالخوردگی ۲۳۸-۲۴۰، ~ و سن ۲۱۳، ~  
 شالوده اجتماعی ۲۱۲-۲۲۴، ~ و طبقه ۲۳۵، ~  
 و طبقه اجتماعی ۲۱۳-۲۱۷، ۲۲۲-۲۲۴، ~  
 عمومی ۲۲۶، عوامل اجتماعی ~ ۲۳۵، ~ و  
 فرهنگ ۲۳۵، نابرابری‌های ~ ۲۱۲-۲۱۷، ۲۲۰،  
 ۲۲۳، ۲۲۴، ~ و نژاد ۲۱۳، ۲۲۲-۲۲۴، ۲۳۵  
 سنت ۱۱، ۱۶، ۲۴، ۶۹۶، از هم پاشیدن ~ ۱۱  
 سنت، ریچارد ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۹۶، ۸۵۰  
 سنگاپور ۵۶، ۵۷، ۳۸۵، ۶۱۳، ۸۵۹، ۸۶۳  
 سوند / سوندی‌ها ۶۴، ۲۲۰، ۴۳۶، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۸۴،  
 ۵۸۵، ۶۰۹، ۶۲۴، آموزش عالی ~ ۷۲۱، ~ و  
 باران اسیدی ۸۸۹، ~ و دین ۷۹۹، روسپیگری در
- ~ ۲۰۰، نظام رفاهی در ~ ۴۷۸، همجنس‌خواهی  
 در ~ ۱۹۵، ~ و مهاجرت ۳۹۹  
 سوئیس ۴۳۶، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۷۵، ۶۸۰، ۷۱۰  
 مهاجران ~ ۳۷۸، ۳۹۹  
 سواگارت، جیمی ۸۱۸  
 سودان ۶۴۴، ۷۷۲، ۸۱۳، جبهه رستگاری ملی ~  
 ۸۱۳  
 سوریه ۶۴۳، ۸۱۰  
 سوسور، فردینان دو ۹۷۴  
 سوسیالیسم / سوسیالیست، نظام ۱۸، ۶۱۴، ۶۲۰،  
 ۶۲۹، ۶۳۲، ۶۴۷، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۷  
 سولوموس، جان ۳۷۱  
 سه جهان سرمایه‌داری رفاهی ۴۸۱  
 سیاست پلیسی در قبال بحران ۳۰۸  
 سیاست ۹، ۱۰، ۲۰، ~ و حکومت ۶۰۶-۶۴۶  
 سیاه‌پوستان / سیاهان ۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸-۱۳۰،  
 ۱۳۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۶۱،  
 ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۴۶۲، ۴۶۹، ~ و آموزش  
 ۷۵۳، ۷۵۴، خانواده ~ ۲۷۶، ۲۷۷، مهاجرت ~  
 ۳۸۳، ۳۸۴، هوش ~ ۷۵۶  
 سیبل، چارلز ۵۵۴  
 سیرز، جان ۱۶۳  
 سینسروس، هنری ۸۴۳  
 سیکورل، ارن ۱۴۳، ۱۴۴  
 سیلیکون ولی ۵۹۷، ۸۵۹، ۹۱۱  
 سیمپسون، ا. جی. ۶۶۹  
 سینما ۶۸۸، ۶۸۹، ۷۰۲، ۷۰۳  
 شاپرو، رابرت ۹۰۶، ۹۰۸، ۹۰۹  
 شبکه آریبا / ARPA / آژانس پروژه‌های پیشرفته  
 تحقیقاتی پنتاگون ۶۷۹  
 شبکه جهان‌گستر / www ۵۲۵، ۶۷۹-۶۸۱  
 شرکت پخش امریکا / ABC ۶۵۵  
 شرکت پخش ملی / NBC ۶۵۵  
 شرکت‌های فراملیتی / TNC ۷۷، ۸۴، ۸۵  
 شوروی، اتحاد ۲۱، ۴۰، ۵۵، ۶۹، ۸۵، ۳۱۳، ۳۹۹،  
 ۶۱۳ - ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۲۹، ۶۴۶، ۶۵۸، ۸۰۰

طلبان ۴۰، ۴۲، ۸۱۳  
 طبقاتی، نظام ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۴۲  
 طبقه، نظریه ۲۷، ۴۰۹-۴۱۱، ۴۱۴-۴۲۳، ۴۴۱، ۴۹۹، ۹۳۳، ۹۴۸، ۹۷۰، ~ و اقتصاد ۴۲۹، ~ بالا  
 ۴۲۱-۴۲۴، ~ بینایی ۴۱۸، ۴۲۴، ~ خدماتی  
 ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۴، ~ خطرناک ۴۶۲، زیر ~ ۴۳۱، ۴۶۱-۴۶۶، ۴۹۲، ~ و سبک زندگی ۴۲۹-۴۳۱، ~  
 و فرهنگ ۴۲۹، ~ و فقر ۴۵۸، ~ متوسط  
 ۴۲۴-۴۲۹، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۹، ۴۶۲  
 طبقه و تضاد طبقاتی در جامعه صنعتی ۲۷  
 طرد اجتماعی ۱۵، ۴۶۵-۴۷۸، ~ و آموزش ۷۵۳، ۷۵۴  
 اشکال ~ ۴۷۹-۴۷۸، ~ و بی‌خانمان‌ها  
 ۴۶۸، ۴۷۲-۴۷۶، ~ و جرم ۴۷۰-۴۷۵-۴۷۸، ~  
 و جوانان ۴۷۱، ۴۷۲، ~ و روستاییان ۴۷۲، ۴۷۳، ~  
 ~ و طرد اقتصادی ۴۶۶، ۴۶۷، ~ و طرد سیاسی  
 ۴۶۸، ~ و مسکن ۴۷۰، ۴۷۱، مفهوم ~ ۴۶۹  
 طلاق ۷، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲-۲۶۴، ۲۶۶-  
 ۲۷۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ~ توافق ۲۶۲  
 ظهور جامعه شبکه‌ای ۵۲۷  
 عبور: جنسیت و آزار عمومی ۱۱۹  
 عدالت: ~ اجتماعی ۳۴۹، ~ احیاگر ۳۴۶، ~  
 جهانی ۱۰۴-۱۰۸، ~ سخت‌گیر ۳۲۷، ۳۴۸  
 عراق ۶۱۳، ۶۴۳، ۸۱۱، ~ و مهاجرت ۴۰۰  
 عربستان سعودی ۶۰۸، ۶۱۳، ۶۹۹، ۷۷۴، ۸۱۱  
 عقلانی/عقلانیت ۱۱، ۲۴  
 عقل‌گرایی ۷۶۶، ۷۶۷، ~ مدرن ۷۶۶  
 علل بزهکاری ۳۱۱  
 علم/علم‌گرایی ۹۷۲، ~ اثباتی ۱۲، ۱۳، ~ تجربی  
 ۱۴، ~ و دین ۷۶۶، ۷۶۷  
 علی (ع)، امام ۱۱۱  
 عیسی مسیح، حضرت ۶۵، ۷۶۸، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۸۱،  
 ۷۸۶، ۷۸۵  
 فتودالیسم ۲۰، ۴۱۱، ۵۰۹، ۶۲۰، ۹۶۶، ~ اروپایی  
 ۴۰۸  
 فالودی، سوزان ۹۶۹  
 فالول، جری ۸۱۶، ۸۱۸

آلودگی آب در ~ ۸۹۱، آلودگی هوادر ~ ۸۸۸،  
 آموزش و پرورش ~ ۷۱۸، جرم در ~ ۳۴۱،  
 ۳۴۲، فروپاشی ~ ۸۰، ۸۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۰۶،  
 ۶۰۷، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۲۰  
 شور، تام ۲۴۳  
 شهر/شهرنشینی: ابر ~ ۸۲۶، ۸۲۷، اقلیت‌های  
 قومی ~ ۸۳۱، بازیافت ~ ۸۴۶-۸۵۰، بوم‌شناسی  
 ~ ۸۲۹-۸۳۳، ۸۳۸، ۸۶۶، بسی‌خانمان در ~  
 ۸۶۱، ۸۶۵، پراکندگی ~ ۸۵۷، ~ و تبعیض  
 نژادی ۸۳۶، ۸۴۰، تمایزیابی ~ ۸۳۱، تمرکززیابی  
 ~ ۸۵۷، توسعه ~ ۸۲۵، ۸۳۸-۸۴۱، ۸۵۱، ~ و  
 جرم ۷۴۴، ۸۴۸، ۸۶۵، ~ و جوامع صنعتی ۸۲۶،  
 ~ جوامع مدرن ۸۳۰، جهانی شدن ~ ۸۲۵، ۸۵۶-  
 ۸۶۱، ۸۶۵، ۸۶۶، ~ و روش زندگی ۸۲۲-۸۳۴،  
 رهیافت بوم‌شناختی ~ ۸۲۹-۸۳۲، ۸۳۷، ۸۳۸،  
 زوال ~ ۸۴۱-۸۴۳، زیست‌محیطی ~ ۸۶۱،  
 ۸۶۲، ~ سنتی ۸۵۷، کثرت‌گرایی ~ ۸۶۲، کلان  
 ~ ۸۵۱، ۸۵۲، ~ و طبقه متوسط ۸۴۰، ~ و  
 فرهنگ ۸۲۹، ۸۳۴، ~ و فقر ۸۴۴، ۸۵۱، ۸۵۳،  
 ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۹-۸۶۱، ۹۴۲-۹۴۴، ~ مجتمع  
 ۸۲۶، ~ و محیط زیست مصنوعی ۸۳۵-۸۳۸، ~  
 مدرن ۸۲۵-۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۳-۸۳۵، مدیریت ~  
 ۸۶۱-۸۶۳، ~ و معضلات محیط‌زیستی ۸۵۳-  
 ۸۵۵، مهاجرت داخلی ~ ۸۵۱-۸۵۴، نزاع ~  
 ۸۴۳، ۸۴۴، ~ و نژاد ۹۴۲-۹۴۴، ~ و نظام  
 جهانی ۸۶۴، نوزایی ~ ۸۴۵، ۸۴۶، نوسازی ~  
 ۸۴۴-۸۴۶، وابستگی متقابل ۸۳۱  
 شیکاگو، مکتب ۸۲۹-۸۳۴، ۸۳۶-۸۳۸، ۸۶۶  
 شیلر، هربرت ۶۹۳، ۶۹۴  
 صدام حسین ۶۱۳، ۶۷۰  
 صرب/صرب‌ها ۲۷۴، ۲۷۵، ۷۹۸، ۸۱۳  
 صنعت ۱۹، ۷۹، رشد ~ ۸۸۳، مخاطره ~ ۹۶، ۹۹،  
 ~ مدرن ۶۶، ۵۴۲  
 صنعت‌گرایی ۴۸، ۵۴۴، ۸۷۰، توسعه ~ ۱۱۸، ۴۱۶  
 صورت‌های ابتدایی زندگی دینی ۷۷۸  
 صورت‌های بنیادی زندگی نوین دینی ۸۰۲

مردانگی ۱۸۰، مفهوم ~ ۳۴-۳۸، ~ و  
 نژادپرستی ۳۷۱، نسبی‌گرایی ~ ۴۰، ~ و  
 نقش‌های اجتماعی ۴۴، ۴۵، ~ وابستگی ۴۵۷،  
 ۴۵۸، ۴۹۲، ~ و همجنس‌خواهی ۱۸۴، ۱۹۰،  
 همگونی ~ ۳۸، هنجارها و ~ ۳۵-۳۹، ۴۲، ~  
 و هویت ۴۵-۴۷، ۴۹۹

فربیب خورده: خیانت به مردان مدرن ۱۸۰

فریدان، بتی ۲۵۵

فریزره، نانسی ۹۷۸

فقر/ فقرا: ~ و آموزش ۷۲۷، ۷۵۳، ~ و اقلیت‌های

قومی ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۹۲، ~ و باروری ۴۶۷،

۴۶۸، ~ و بسی‌خانمان‌ها ۴۷۳، تبیین‌های ~

۴۵۶-۴۵۹، ~ و تحریک اجتماعی ۴۵۹-۴۶۱،

~ و جرم ۳۴۸، ۳۵۱، ~ و جنسیت ۴۵۸، ~ و

خانواده ۴۵۵، خط ~ ۴۴۸-۴۵۰، ۴۵۸، ~ و

روسپگیری ۱۹۷، ~ و سالخوردهگان ۴۵۵، ~ و

شغل ۴۵۸، ~ و شهر ۸۴۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۹-۸۶۱،

۸۶۱، ۹۴۲-۹۴۴، ~ و طبقه ۴۵۸، ~ و فرهنگ

۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۹۲، ~ و قومیت ۴۵۸،

لبه ~ ۴۵۰، ~ مطلق ۴۴۸، ~ و مهاجرت ۴۶۳،

۴۶۴، ~ نسبی ۴۴۸-۴۵۱

فلسفه اثباتی ۲۳

فمینیسم/ فمینیست: ~ و آموزش ۷۴۷، ۷۴۸، ~ و

بوروکراسی ۵۱۵، ۵۱۶، ~ و تقسیم کار خانگی

۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۸، ~ و خانواده ۲۵۵-۲۵۹، ۲۸۸،

~ و دین ۷۸۸، ۸۰۹، ~ رادیکال ۱۶۷-۱۷۱،

۱۹۳، ۲۰۳، ۵۱۶، ۵۱۸، ۸۰۹، ~ و روابط نابرابر

قدرت ۲۵۸، ~ سیاه ۱۶۷، ۱۷۱-۱۷۳، ۲۰۳، ~

لیبرال ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۳، ۲۰۳، ۵۱۶، ۵۱۸، ~ و

فعالیت‌های تیمارداری ۲۵۸، ۲۵۹

فناوری ارتباطات ۷۵، ۷۷-۷۹، ۸۲، ۹۳، ۱۴۷-۱۴۹،

~ نوین ۶۷۳-۶۸۴، ۷۰۲، ۷۰۸

فناوری اطلاعات/ IT: ~ و جرم ۳۴۲-۳۴۴، ~ و

جنبش‌های اجتماعی ۶۳۷-۶۳۹، ~ و دموکراسی

۶۱۹، ۶۲۱-۶۲۳، ~ رسانه‌ها ۶۵۲، گسترش ~

۲۹۲، ۸۲۵، ~ نوین ۸۵۷، ۹۶۷

فناوری نوین ۵۲۵-۵۲۷، ۵۴۸، ۶۷۵، ۶۸۵، ۷۵۹،

۷۶۲

فایرستن، شولامیت ۱۶۸

فرانسه/ فرانسوی‌ها: آموزش عالی ~ ۷۱۹، ۷۲۴،

انقلاب ~ ۱۱، ۱۲، ۹۴۱، حزب جمهوریخواه ~

۶۲۴، حزب کمونیست ~ ۶۲۴، خودکشی در ~

۱۷، ~ و دین ۷۹۹، ۷۹۹، رشد صنعت در ~ ۱۲،

روسپگیری در ~ ۲۰۰، سینما ~ ۶۸۸، ~ و

مهاجران ۳۷۸، ۳۹۹، همجنس‌خواهی در ~ ۱۹۵

فرانسسکن، راهبان ۸۰۶

فرانکفورت، مکتب ۶۶۸، ۶۷۰

فرث، دیوید ۴۳۶، ۴۳۷

فرد/ فردیت ۸، ۱۴، ۲۸، ۳۷، ۴۵، ۴۷

فردگرایی ۳۶، ۹۱-۹۳، ۲۷۴، ۲۷۴، ۶۹۶، ۷۰۱

فرگوسن، کنی ۵۱۸

فروید، زیگموند ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۳

فرهنگ: ~ اجتماعی شدن ۴۲-۴۴، ارزش‌های ~

۳۵-۳۹، ۴۲، امپراتوری ~ ۶۹۲، امپریالیسم ~

۹۵، برنامه‌ریزی ~ ۴۳، یاد ~ ۳۹، ~ پیشامدرن

۲۲۵، ۲۳۸، ~ نجاری ۱۷۹، ~ و تغییر اجتماعی

۶۰-۶۷، تفاوت‌های ~ ۹، تک ~ ۳۸، ~ و

تمدن‌های سنتی ۴۹-۵۱، ~ و تمدن‌های

غیرسنتی ۴۹-۵۱، تنوع ~ ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ~

نوسعه جهانی ۳۵، ۴۷، ۵۴-۶۰، ~ و جامعه ۲۹،

۳۴-۶۸، ~ و جنسیت ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱،

۱۶۲-۱۶۹، ۱۷۵، ~ و جهانی شدن ۸۹، ۹۰، ۹۴،

۹۵، ~ جوامع بدوی ۴۸، ~ جوامع دهقانی ۴۹،

~ جوامع شبانی ۴۹، ~ جوامع صنعتی ۵۱-۵۴،

~ جهانی ۹۵، چند ~ ۳۸، ۱۶۵، خرده ~ ۳۹،

داوران ~ ۱۸۰، ~ و دین ۷۶۸، ۷۷۱، ۷۷۹،

۷۸۰، ۷۸۸، ~ و رفتار جنسی ۱۸۴، ~

سرمایه‌داری مدرن ۶۶۸، ~ و سلامتی ۲۲۴،

۲۲۵، ۲۳۵، ~ سنتی ۱۶، ۱۱۹، ~ سیاسی نوین

۴۲۶، شوک ~ ۴۰، ~ و شهرنشینی ۸۲۹، ۸۳۴،

صنعت ~ ۶۶۸-۶۷۰، ۶۸۶، ~ و طبقه ۴۲۹، ~

عامه‌پسند ۶۹۳، ~ غربی ۴۸، ~ و فقر ۴۵۶،

۴۵۷، ۴۵۹، ۴۹۲، ~ فکری مدرن ۴، ~

قوم‌مداری ۲۹-۴۲، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۳،

۴۰۳، کثرت‌گرایی ~ ۳۷۴، ~ مادی ۴۷، ~ و

کار: الگوی ~ ۹۳، ~ بامزد ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۹۸-۶۰۰،  
 ~ بی‌مزد ۵۴۱، ۵۴۲، تقسیم ~ ۵۴۶-۵۵۰، ~  
 در جوامع مدرن ۵۴۲، ~ و جنسیت ۵۶۳-۵۶۶،  
 ۵۶۹-۵۷۱، ~ خانگی ۵۷۱-۵۷۵، ~ و خانواده  
 ۵۷۵-۵۸۱، دگرگون‌شدن ~ ۵۵۳، ~ و زنان  
 ۵۷۵-۵۷۸، ۵۸۶، ~ و فناوری ۵۴۷، مفهوم ~  
 ۵۴۰، ۵۴۱  
 کارکردگرایی / کارکردگرایان ۲۵-۲۸، ۳۰، ۴۴، ۱۵۷،  
 ۱۵۸، ۱۶۴-۱۶۶، ۱۶۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۸۸،  
 ۴۱۷، ۴۸۰، ۶۴۰، ۹۶۰  
 کارکشتگی: نژاد، طبقه، و تغییر در یک اجتماع شهری  
 ۱۳۴  
 کارگر، طبقه / کارگران / پروتاریا: اتحادیه ~ ۴۶،  
 انقلاب‌های ~ ۲۰، ۱۴، ۶۱۴، ~ شهری ۱۹، ~  
 صنعتی ۱۹، ~ غیرماهر ۵۴۲، ~ ماهر ۵۴۲، ~  
 مرفه ۴۲۷، ۴۲۸، ~ یقه‌آبی ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۹۲،  
 ۵۹۸، ~ یقه‌سفید ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۹۳  
 کار و سرمایه‌تک‌قطبی ۵۴۷  
 کاستلز، مانوئل ۳۴۱، ۵۲۷، ۶۳۸، ۸۳۵-۸۳۸، ۸۵۱،  
 ۸۵۲، ۸۵۹، ۸۶۲، ۸۶۶، ۹۷۶، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۴  
 کاستی، نظام / کاست‌ها ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۴۲، ۷۷۶،  
 کاسلز، استیون ۳۷۹  
 کالونیسیم، فرقه / کالونیسیت‌ها ۷۸۰، ۷۸۳، ۹۵۸، ۹۵۹  
 کالینز، جیمز ۵۹۸  
 کانادا / کانادایی‌ها ۳۲۴، ۵۱۴، ۶۰۸، ۶۱۲، ۶۴۲،  
 ۶۴۳، ۸۴۸، آموزش و پرورش ~ ۷۱۸، ~ و باران  
 اسیدی ۸۸۹، مهاجران ~ ۳۷۸، ۳۸۴  
 کانتر، رزابت موس ۵۱۶-۵۱۸  
 کانل، آر. دلبلیو. ۱۵۸، ۱۷۳-۱۷۷، ۱۷۹، ۳۳۰  
 کتاب سفید ۷۱۲، ۷۱۶، ۷۱۸  
 کتاب سیاه ۲۱۶، ۲۱۷  
 کجروی / کجروها ۲۹۲، ۲۹۴-۲۹۶، تبیین ~ ۲۹۷-  
 ۳۰۰، تبیین‌های خرده‌فرهنگی ~ ۲۹۵، ۳۰۳-  
 ۳۰۵، ۳۰۷، تشدید ~ ۳۰۷، جامعه‌شناسی ~  
 ۲۹۶، ۲۹۷، ~ شخصیت ۳۰۸، ~ و  
 زیست‌شناسی ۳۰۸، ~ و نظریهٔ برج‌ب‌زنی  
 ۳۰۵-۳۰۸، ۳۱۴، ~ و نظریهٔ پنجره‌های شکسته

فنلاند ۶۲۴، ۹۸۱، آموزش و پرورش ~ ۷۱۸  
 فورچون ۹۹۰  
 فورد، کله‌لان ۱۸۴  
 فورد، هنری ۵۵۱  
 فوردیسم ۵۵۰-۵۵۵، ۵۶۰، ۶۰۰، ۶۰۰، ۶۰۰، ۵۵۴،  
 ۵۵۶، ۵۶۰، ۵۷۵، ۶۰۰، ~ نو ۵۶۰  
 فوکو، میشل ۱۹۰، ۲۲۶، ۴۹۸، ۵۰۷-۵۱۳، ۵۲۱،  
 ۵۲۵، ۵۳۳، ۹۷۴  
 فوکویاما، فرانسیس ۲۷۱، ۶۲۰  
 فویرباخ، لودویگ ۷۷۷  
 فیشر، کلود ۸۳۳  
 فیلو، گرگ ۶۳، ۶۶۴  
 فیلیپین ۴۵۷، روسپیگری کودکان در ~ ۱۹۹،  
 گردشگری جنسی در ~ ۱۹۹  
 قانون مراحل سه‌گانه ۱۳  
 قدرت هویت ۶۳۸  
 قشریندی اجتماعی، نظام ۴۰۸  
 قشریندی، نظام ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲-۴۱۴، ۴۱۷، ۴۲۰،  
 ۴۳۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۸۷، ~ و تحریک اجتماعی  
 ۴۳۵-۴۴۱، ~ و جنسیت ۴۳۱-۴۳۴، ~ و حزب  
 ۴۱۳، ۴۱۴، ~ و مسکن ۴۷۰، ~ و منزلت ۴۱۳،  
 ۴۱۴  
 قوم / قومیت ۳۸، ۳۵۴-۴۰۵، ۴۶۳، ۹۷۰، ~ و  
 آموزش ۷۰۸، ۷۴۶، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۳، ادغام ~  
 ۳۷۳، ۳۷۴، اقلیت‌های ~ ۳۶۰-۳۶۵، انسداد ~  
 ۳۷۹، تبعیض ~ ۳۶۷-۳۶۹، تعارض ~ ۳۷۲-  
 ۳۷۶، ~ و فرهنگ ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۳،  
 ۴۰۳، ~ و فقر ۴۵۸، ~ مداری ۳۹-۴۲، ۳۶۹-  
 ۳۷۱، مهاجرت ~ ۳۷۲، ۳۷۳، نسل‌کشی ~  
 ۳۷۶، ۳۷۵  
 قوم‌نگاری / قوم‌نگاران ۹۳۱-۹۳۴، ۹۴۴، ۹۴۶-۹۴۹  
 کاتولیک / کاتولیسیسم / کاتولیک‌ها ۳۶۷، ۳۷۵،  
 ۴۱۴، ۸۰۹، ۸۱۸، ۹۵۹، خودکشی در ~ ۱۷  
 کارائیب، کشورهای / کارائیبی‌ها ۵۶، ۳۴۱، ۳۶۰، ~  
 و جنگل‌زدایی ۸۹۶، مهاجرت ~ ۳۸۲، ۳۹۱،  
 ۳۹۳

۹۶۴ ~ متقابل اجتماعی ۲۹، ۳۰، ۳۷، ۴۴-۴۶،  
 ۱۱۴-۱۵۱، ۱۵۷، ۲۳۷، ۶۸۲ ~ متقابل  
 الکترونیکی ۱۴۷-۱۴۹، ~ متقابل خرد ۱۳۴ ~  
 متقابل زندگی روزمره ۱۶۸، ~ متقابل عادی ۱۴۲،  
 ~ متقابل غیرکانونی / مرادده ۱۳۵-۱۳۷، ۱۳۹،  
 ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۰، ~ متقابل غیرمستقیم ۱۴۷،  
 ۱۴۹، ~ متقابل کانونی ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۰،  
 ~ متقابل مستقیم ۱۴۹، متقابل نمادین ۲۵، ۲۸،  
 ۲۹، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۶۰، ۹۶۳-۹۶۵، ~ متقابل  
 وضعیت‌مند ۱۴۵  
 کنفرانس هیئت امنا/ HMC ۷۱۳  
 کنفوسیوس، آیین ۷۶۹، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۸۱، ۸۱۹  
 کنفوسیوس / کونگ-فو-تسو ۷۷۶، ۷۷۰  
 کنگره اصول دین/ CDF ۷۸۸  
 کودکان: ~ و آموزش ۷۳۷، ۷۳۹، ۷۴۲، ۷۴۴-۷۴۶،  
 ~ و تلویزیون ۶۵۸-۶۶۱، ~ و جنسیت ۱۵۸-  
 ۱۶۶، ۱۷۱-۱۷۳، ~ و خانواده ۲۵۴-۲۵۸، ۲۶۷-  
 ۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ~ و خانواده  
 شاغل ۵۷۶-۵۸۷، روسپیگری ~ ۱۹۸، ۱۹۹،  
 ۲۰۴، ~ و سلامتی ۲۳۰، سوءاستفاده جنسی از  
 ~ ۲۸۲-۲۸۶، ۲۸۸، ~ طبقه کارگر ۷۳۸، ۷۳۹،  
 ۷۴۲، ۷۴۴، ۷۴۶-۷۵۰، ۷۴۶، ~ طبقه متوسط  
 ۷۳۸، ۷۳۹، ~ و فقر ۴۵۱-۴۵۹، هوش ~ ۷۵۶  
 کوریه، البوت ۴۷۷  
 کوزوو ۸۳، ۸۱۳، جنگ ~ ۳۷۵، ۶۲۵  
 کوهن، آلبرت ۳۰۳، ۳۰۴  
 کوهن، استانی ۳۰۷، ۵۰۷  
 کوهن، رابین ۳۸۲، ۴۰۲  
 کویت ۶۱۳، ۶۹۹  
 کیس، استیو ۶۹۱  
 کیسی، لوئیس ۴۷۶  
 کیم ایل سونگ ۶۴  
 کیم جونگ ایل ۶۴  
 کیناک، نیل ۶۲۸  
 کینز، جان مینارد ۵۸۷  
 کینزی، آلفرد ۱۸۶-۱۸۹، ۱۹۱-۱۹۳  
 کینگ، رادنی ۳۹۷

۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۵، نظریه تضاد ~ ۲۹۷، ۳۰۸-  
 ۳۱۰، نظریه کارکردگرا ~ ۲۹۷، ۳۰۳-۳۰۵، نظریه  
 کنترل ~ ۲۹۷، ۳۱۰-۳۱۴، نظریه کنش متقابل ~  
 ۲۹۷، ۳۰۴-۳۰۸، یادگیری ~ ۳۰۴  
 کرامپتن، رزماری ۵۶۷  
 کروبات، ادوارد ۸۳۴  
 کره ۷۷، ۶۴۵، ۷۷۶، جنگ ~ ۱۹۹، ~ شمالی ۶۴،  
 گردشگری جنسی در ~ ۱۹۹  
 کره جنوبی ۵۷، ۵۵۲، سینما ~ ۶۸۸  
 کشاورزی/ کشاورزان ۵۳، ۵۶، ۶۰، ۶۴، ۷۹، ۹۸،  
 ۱۰۷، ۵۰۹، ۵۴۲، ۸۲۸، ۸۸۰، ۸۸۱، فقر خاک در  
 ~ ۸۹۳، فناوری نوین در ~ ۹۰۶-۹۰۸  
 کشورهای در حال توسعه ۵۵، ۸۵، ۱۰۲-۱۰۴، ۱۰۷،  
 ۱۱۰، ۱۷۱، تجارت قهوه ~ ۶  
 کشورهای صنعتی نوپا/ NIC ۵۷-۶۰  
 کشورهای صنعتی ۵۶، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۲۳۰،  
 ~ و سلامتی ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۲  
 کلاتز، رونالد ۲۴۱  
 کنگ، استوارت ۵۲۹-۵۳۱  
 کلواراد، ریچارد ۳۰۳، ۳۰۴  
 کلیسای کانولیک رومی ۷۸۲، ۷۸۷-۷۹۰، ۷۹۲،  
 ۷۹۳، ۷۹۶، ۷۹۸، ۸۰۶  
 کلیسا: ~ الکترونیک ۸۱۷، ۸۱۸، ~ تثلیثی ۷۹۲،  
 ۷۹۶، ۸۰۰  
 کلینتون، بیل ۶۳۳، ۶۶۷، ۷۳۳  
 کمبریج، دانشگاه ۷۲۴، ۸۴۰  
 کمبل، بیاتریس ۱۷۸  
 کمونیسم/ کمونیست، نظام ۵۵، ۶۰۷، ۶۱۲، ۶۲۰،  
 ۸۰۰، ~ و انقلاب‌های مخملی ۶۱۵، ~ و  
 بوروکراسی ۵۱۵، جوامع ~ ۸۵، سقوط ~ ۶۲۹،  
 ۶۴۶، ۸۰۹، ۸۵۹، ۹۷۳، فروپاشی ~ ۵۵، ۸۰،  
 ۸۱، ۳۷۵، ۶۱۴-۶۱۸  
 کنت، اوگوست ۱۱-۱۴، ۱۸، ۲۶، ۳۰، ۳۰۰  
 کنش: ~ اجتماعی ۲۱، ۲۴، ۲۸، ~ اجتماعی خلاق  
 ۲۷، ~ ارتباطی ۹۷۸، ~ انسانی ۸، ~ فردی ۱۸،  
 ۲۲، ۲۹، ۹۶۲، ~ متقابل ۱۲۷-۱۳۰، ۱۴۵-  
 ۱۵۰، ۱۵۵، ۲۰۳، ۲۵۱، ۵۰۶، ۵۳۲، ۵۴۹، ۶۷۱، ۸۳۲،



- گاردنر، کارول بروکس ۱۱۹  
 گاردنر، هوارد ۷۵۷  
 گاردین ۶۳۸، ۶۹۱، ۷۵۲  
 گارفینکل، هرولد ۱۲۴-۱۲۷، ۱۵۰  
 گافمن، اروین ۵۰۶، ۵۰۷  
 گافمن، اروینگ ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۰-۱۳۲، ۱۳۴-۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۹، ۹۶۴  
 گالی، دانکن ۴۶۴  
 گاندی، ایندیرا ۶۶۰  
 گاندی، مهاتما ۶۵  
 گانزه، هربرت ۸۳۳  
 گرابسکی، پی. ان. ۳۴۲، ۳۴۴  
 گراهام، بیلی ۸۱۷، ۸۱۸  
 گراهام، هیتز ۲۲۱  
 گریف، راجر ۳۹۶  
 گریفین، کریستین ۱۷۸  
 گرینویچ، شهرک ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۶۰، ۹۴۲، ۹۴۴، ۹۴۵  
 گرینویچ، نصف النهار / GMT ۱۴۶  
 گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۹ ۱۰۲  
 گزارش توسعه انسانی برنامه توسعه سازمان ملل /  
 UNDP ۷۳۱، ۸۸۴، ۸۸۶، ۸۹۳  
 گلاس، دیوید ۴۳۸، ۴۴۰  
 گلاسکو ۴۷۵، ۸۶۳، رسانه‌های ~ ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۷۳  
 گلدتورپ، جان ۴۱۷-۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۸-۴۴۰  
 گلدشتاین، پل جی. ۱۹۷  
 گلزن، دانیل ۷۵۸  
 گلنز، ارنست ۶۳۹، ۶۴۰  
 گورباچف، میخائیل ۶۱۵  
 گورز، آندره ۵۹۸، ۵۹۹  
 گولد، استیون جی. ۷۵۷  
 گیتس، بیل ۷۰۱  
 گیل، ژیل ۸۱۷  
 گیلوری، پل ۳۷۱  
 گینه نو ۴۸، ۱۲۱، ۸۰۷  
 لئونارد، گراهام ۷۸۹، ۷۹۰  
 لائوتسه ۷۷۶  
 لارنس، استیون ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۹۷  
 لازارسفلد، پل ۹۳۷  
 لاکمن، تامس ۱۴۳  
 لامبروزو، چزاره ۲۹۷، ۲۹۸  
 لایف ۶۹۰  
 لبنان ۸۱۰، ۸۱۸  
 لس آنجلس ۳۹۷، ۶۶۹، ۸۴۳، ۷۵۹، ۷۶۰، ۸۶۱  
 لمبرت، ادوین ۳۰۶  
 لندن ۳۹، ۴۲، ۷۹، ۱۰۶، ۲۷۶، ۳۴۰، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۹۸، ۴۶۳، ۴۷۵، ۵۲۶، ۵۷۷، ۶۶۸، ۷۳۶، ۷۸۹، ۸۲۷، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۲، ۸۴۷، ۸۵۰، ۸۵۸  
 ۸۵۹، ۸۶۴، ۸۶۶، ~ شمالی ۸۴۴  
 لنزلی، استوارت ۴۵۱  
 لوئیس، اسکار ۴۵۶، ۴۵۷، ۸۳۳  
 لوپن، ژان-ماری ۶۲۶  
 لوریر، جویدیت ۱۸۳  
 لوس، هنری ۶۹۰  
 لوگزامبورگ: آموزش و پرورش ~ ۷۱۸  
 لول، جیمز ۶۹۵  
 لوین، آرتور ۷۳۶  
 لهستان / لهستانی‌ها ۸۱، ۱۰۲، ۴۳۷، ۶۱۳، ۶۱۵، ~  
 و باران اسیدی ۸۸۹: ~ و مهاجرت ۴۰۰  
 لیبرال، نظام ۴۹۱، ۶۰۹، ۶۲۶، ۶۴۷  
 لیپست، سیمور مارتین ۴۳۶  
 لیدبیتز، چارلز ۵۴۴  
 لی، سوزان ۷۵۲  
 مارتینو، هریت ۲۳  
 مارشال، تی. ایچ. ۴۸۰  
 مارکس، کارل ۱۸-۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۵۵، ۶۴، ۴۰۹-  
 ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۲۶، ۴۴۲، ۴۴۲، ۴۴۲، ۵۴۷، ۵۵۰، ۵۹۸  
 ۶۱۴، ۶۲۰، ۶۳۹، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۲، ۸۱۹، ۸۳۵،  
 ۹۲۱، ۹۶۵-۹۶۷، ۹۷۰-۹۷۳، ۹۷۵، ۹۷۷، ۹۸۰،  
 ۹۸۳، ۹۸۴  
 مارکسیست / مارکسیسم ۳۷۱، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۷،  
 ۹۶۱، ۹۷۰-۹۷۴، ۹۸۰، ۹۸۱، ~ دولت رفاه  
 ۴۸۰، نو ~ ۴۱۰

- مارلی، باب ۴۲  
 ماشرال، گوردون ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹  
 ماک، جوانا ۴۵۱  
 مالتوس، توماس ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۶، ۹۱۳  
 مالتوسی، مکتب ۸۷۰، ۸۷۱، ۹۱۳  
 مالچ، هاروی ۱۲۷-۱۳۰، ۱۴۹  
 مالزی ۵۶، ۳۸۵، ۶۱۵، ۶۲۱، ۶۹۹، ۸۱۵  
 مالیووسکی، برانیسلاو ۷۷۰  
 ماندلا، نلسون ۸۲، ۳۵۴، ۳۵۵  
 مانسی، جان ۳۳۵، ۳۳۶  
 متدیسم، فرقه / متدیست‌ها ۷۸۳، ۷۹۶، ۷۹۸  
 میجارستان / میجارها ۵۵، ۸۱، ۳۷۲، ۶۱۳، ۶۱۵  
 آموزش و پرورش ~ ۷۱۸  
 محدودیت‌های رشد ۸۸۲-۸۸۴  
 محمد (ص)، حضرت ۷۷۳، ۷۷۴، ۸۱۱  
 محمدی، علی ۶۹۶، ۶۹۸، ۶۹۹  
 محیط زیست: آلودگی ~ ۸۸۲-۸۸۴، ۸۸۷-۸۹۲، ۹۱۳  
 آینده ~ ۹۰۹-۹۱۲، اتمام منابع ~ ۸۹۲، ۸۹۳  
 اجلاس جهانی ~ ۹۰۲، ~ و اصلاح  
 ژنتیکی مواد غذایی ۹۰۵-۹۰۹، ۹۱۴، بازده  
 بوم‌شناختی ~ ۹۱۱، ۹۱۴، بحران ~ ۸۸۲، ~ و  
 بوم‌شناسی ۸۸۱، بیابان‌زایی ~ ۸۹۳، تخریب ~  
 ۶، ۶۱۹، توسعه پایدار ~ ۸۸۳، ۸۸۴، جنگل‌زدایی  
 ~ ۸۹۳-۸۹۷، ~ جهانی ۹۱۲، رشد جمعیت و ~  
 ۸۸۶، شبکه جهانی ~ ۸۲، ~ و صنعت مدرن  
 ۸۸۱، ~ طبیعی ۴، ~ و فقر ۸۸۴-۸۸۶، ~ و  
 فناوری اطلاعات ۸۹۷، ۹۰۶، ۹۰۹، ۹۱۱-۹۱۳، ~  
 و گرم‌شدن زمین ۸۹۷-۹۰۵، ۹۱۳، ۹۱۴، مخاطره  
 ~ ۹۰۶-۱۰۱، مصرف جهانی و ~ ۸۸۴-۸۸۶،  
 نوسازی بوم‌شناختی ~ ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۴  
 مدیریت عاطفه ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۷  
 مدیریت مثل یک مرد ۵۱۹  
 مدیریت، نظریه ۵۵۲، ~ تصویر ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱،  
 ~ زنان ۵۱۸-۵۲۱، ~ علمی ۵۵۱، ~ و فرهنگ  
 شرکتی ۵۲۴، ~ لحظه‌ای ۵۲۹، ۵۳۰، ~ مالی  
 ۵۷۴، ۵۷۵، ~ مردان ۵۱۸-۵۲۱، ~ منابع انسانی  
 ۵۲۴
- مرتز، رابرت ک. ۲۶، ۳۰۰-۳۰۴، ۵۰۳، ۵۰۴، ۹۵۶  
 مرداک، روپرت ۶۹۷-۶۹۹  
 مردانگی ۱۷۳  
 مردانگی ۱۷۲-۱۷۹، ۱۷۵، ۱۸۱، بحران ~ ۱۷۷ -  
 ۱۷۹، ۲۰۳، ۲۵۰، ۲۴۵، ۷۴۵، ۹۶۹، ~ و جرم ۱۷۸، ~  
 دگرجنس‌خواه ۱۹۵، دگرگونی ~ ۱۷۷، ۱۷۸،  
 سلسله‌مراتب ~ ۱۷۹، ~ سنتی ۱۷۸، شکل‌گیری  
 ~ ۱۷۹، ۱۸۰، ~ فرودست ۱۷۵، ۱۷۶، فرهنگ  
 ~ ۱۸۰، ~ ناهمجنس‌خواه ۱۷۹، ۱۹۴، ~  
 همزونیک ۱۷۵-۱۷۷، ۲۳۰، ~ همجنس‌گرا ۱۷۵،  
 ۱۷۶، ~ همدست ۱۷۵  
 مردان: ~ و اشتغال زنان ۴۳۲-۴۳۴، بیکاری ~  
 ۱۷۸، ۵۸۸، ~ تغییر جنس‌خواه ۱۸۳، ~ و جرم  
 ۳۲۷-۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۵۰، ~ و خانواده  
 ۲۵۴-۲۶۲، ۲۷۱-۲۷۳، ۲۷۸، خشونت ~ ۲۸۲،  
 ۲۸۳، ۲۸۸، ~ خودکشی در ~ ۱۷، ~  
 دگرجنس‌خواه ۱۸۳، ~ دوجنسی ۱۸۳، ~ و دین  
 ۷۸۵-۷۹۰، ۷۹۶، ۸۰۱، روسپیگری و ~ ۱۹۸،  
 ۲۰۱، ۲۰۴، ~ زن‌نما ۱۸۳، ~ سالخورده ۲۴۰،  
 ۲۴۲، ~ و سلامتی ۲۱۷-۲۱۹، ~ سنتی ۱۸۱،  
 ~ شاغل ۹۲۴، ~ طبقه کارگر ۱۷۸، ۵۴۲، کار ~  
 ۵۴۲، ۵۴۳، ~ مدرن ۱۸۰، مدیریت ~ ۵۱۸-  
 ۵۲۱، ~ و مهاجرت ۳۷۹، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۲،  
 ۳۹۵، ~ ناهمجنس‌گرا ۱۸۰، ~ نوین ۱۸۱، ~ و  
 هنجارهای جنسی ۱۸۴، ~ همجنس‌خواه ۱۷۷،  
 ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۰۸۳-۱۰۹۴، ۲۰۴، ۲۷۹-۲۸۱، ۳۳۴،  
 ۸۳۷  
 مرکز جهانی تجارت ۸۵۱، ۸۵۸  
 مسئله مراقبت از کودک ۵۷۰  
 مسکو ۵۲۸، ۵۵۹، ۸۶۶  
 مسیحیت / مسیحیان ۲۲، ۶۱، ۱۸۵، ۲۰۳، ۳۶۸،  
 ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۵، ۷۶۸، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۵-۷۸۸،  
 ۸۰۱، ۸۰۶-۸۰۸، ۸۱۹، ۹۵۸، ~ آسیای صغیر  
 ۷۷۳، ~ ارتدکس ۸۰۰، ~ ارتدکس شرقی ۷۷۳،  
 ۸۰۰، ~ و برده‌داری ۷۸۱، بنیادگرایی ~ ۷۹۸،  
 ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۵-۸۱۹، ~ پروتستان ۷۷۳،  
 جنبش راست نوین ~ ۸۱۶، ~ و رفتار جنسی

- مولگان، جف ۲۷۲  
 مونساتو، شرکت ۹۰۹-۹۰۶  
 موینیان، دانیل پاتریک ۲۷۶
- مهاجرت/ مهاجران: ~ استعماری ۳۷۸، ~  
 اقتصادی ۴۰۲، ۴۰۳، ~ امپراتوری ۳۸۲، ~ و  
 انقلاب صنعتی ۳۸۳، ~ بریتانیا ۲۷۴-۲۷۷، ۲۸۱،  
 ~ به بیرون ۳۷۷-۳۷۹، ~ به درون ۳۷۷-۳۷۹،  
 ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۰۵، ~ بین‌المللی ۳۷۲، ۸۶۵، ~  
 تجاری ۳۸۲، ~ و جرم ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۵، ~ و  
 جنسیت ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۲، ~ و جنگ ۶۲۵، ~ و  
 جنگ جهانی دوم ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۹۹، ۴۰۴، ~  
 جهانی ۳۸، ۷۶، ۸۹، ۹۴، ۳۵۶، ۳۷۶-۳۸۳، ۴۰۳،  
 ۴۰۵، ~ داخلی ۸۷۹، رفتار ~ ۳۸۳، ۳۸۴، ~ و  
 روسپیگری ۱۹۹، ~ روستاییان ۱۱، ۱۹، ~  
 سیاهان ۳۸۳، ۳۸۴، علل ~ ۳۷۶، ۳۷۷، ~ و  
 عوامل رانش ۳۷۸، ~ و عوامل کشش ۳۷۸، ~  
 غیرقانونی ۳۴۱، ۳۷۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۵، ~  
 فرهنگی ۳۸۲، ~ و فقر ۴۳۴، ۴۶۴، ~ قربانی  
 ۳۸۲، ~ و قومیت ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۲، ~ کارگران  
 میهمان ۳۷۸، ۳۷۹، ~ کارگری ۳۸۲، ۳۹۹، ~  
 کلاسیک ۳۷۸، ~ و مسکن ۳۹۳-۳۹۵، ۴۰۵، ~  
 و نژادپرستی ۳۸۶، ۳۹۶-۳۹۸، ~ نوین ۳۹۹،  
 ۴۰۰، ۴۰۵
- مهارت ۵۶۰، ۵۶۶، ۵۹۱، ~ چنگانه ۵۵۶، ۵۵۷، ~  
 شخصی ۵۵۷
- میانمار/ برمه ۱۰۸، ۶۱۳، ۶۱۵  
 میتنیک، کوین ۲۹۲-۲۹۴  
 میجر، جان ۶۲۸، ۶۳۰  
 مید، جرج هربرت ۲۸  
 میسن، جان ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۵  
 میکلز، ربرتو ۵۱۴  
 میلر، سوزان براون ۳۳۲  
 میلر، مارک ۳۷۹  
 میلز، سی رایت ۴، ۷، ۹  
 میلکن، مایکل ۷۳۵، ۷۳۶  
 میتزبرگ، هنری ۵۲۹  
 می هیزل ۳۳۴
- ۱۸۵، ۱۸۶، فرقه ~ ۷۸۳-۷۸۵، ~ کانولیک  
 رومی ۷۷۳، ~ و کلیساها ۷۸۲-۷۸۵، ~ در یونان  
 ۷۷
- مصر ۶۹۹، ۸۱۰، ۸۱۳، ~ باستان ۷۷۲، ~ و  
 گرم‌شدن زمین ۹۰۰  
 مطالعات نسلی / ESRC ۵۵۷، ۵۶۹، ۵۸۹  
 معاهده تجارت آزاد امریکای شمالی / NAFTA  
 ۶۳۸
- مک ان‌گیل، مارتین ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۷۴۴-۷۴۶  
 مک چسنی، رابرت ۶۹۴، ۶۹۶  
 مک‌زیک ۵۱، ۵۷، ۶۲۰، ۶۳۸، ۶۳۹، آموزش و  
 پرورش ~ ۷۱۸  
 مک‌زیکوسی ۴۲، ۸۵۴، آلودگی هوا در ~ ۸۸۸،  
 رشد جمعیت در ~ ۸۷۵  
 مک فرسن ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۹۷  
 مک لوهان، مارشال ۶۶۷، ۶۶۹، ۷۰۲  
 ملت در معرض خطر ۷۳۳  
 «ملت سالم‌تر ما» ۲۱۷  
 ملی‌گرایی ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۲، ۶۴۷، ~ و جامعه مدرن  
 ۶۳۹-۶۴۱، جنبش‌های ~ ۴۶، ۶۳۹-۶۴۶، ~ و  
 کشورهای در حال توسعه ۶۴۴، ۶۴۵، ~ و ملت  
 ۶۳۹
- منحنی ناقوسی: هوش و ساختار طبقاتی و زندگی  
 امریکایی ۷۵۵، ۷۵۷  
 منزلت ۱۳۸، ۱۴۰، ~ اصلی ۱۳۹، ~ اکتسابی ۱۳۹،  
 ~ انتسابی ۱۳۹، ~ و قشریندی ۴۱۳، ۴۱۴  
 مورداک، جرج ۱۶۵، ۲۵۳  
 مور، گوردون ۹۰۷  
 مورمون‌ها/ مورمونیسیم ۷۹۲، ۷۹۶، ۸۰۹  
 موری، چارلز ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۴، ۷۵۵-۷۵۷  
 موریس، لیدیا ۴۶۴، ۴۶۵  
 موزامبیک ۹۸، ۹۰۴، ۹۰۵، سیل‌های ~ ۸۳، ۹۸  
 موسی (ع)، حضرت ۷۶۸، ۷۷۴، ۷۷۷، ۷۸۶  
 موسیقی ۳۴، ۶۸۶، ۶۸۸-۶۹۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ~ بلوز  
 سیاهان ۴۱، ~ پاپ ۴۱، ~ جاز ۴۱، ~ رگا ۴۱،  
 ۴۲، ~ سکا ۴۱، ~ هاردراک ۴۱، ~ هیپ‌هاپ  
 ۴۱، ۴۲

- مؤسسه مطالعات خط‌مشی‌ها/ PSI ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۷
- نیوهم، جانین ۱۵۴، ۱۵۵
- نیویورک پست ۶۹۷
- نیویورک تایمز ۶۵۴
- نیویورک سیتی ۱۲۷، ۱۲۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۹۷، ۵۲۶، ۶۵۴، ۷۳۶، ۸۲۴، ۸۲۸، ۸۴۱، ۸۵۰، ۸۵۸-۸۶۰، ۹۴۲-۸۶۴
- واشنگتن‌دی‌سی ۱۰۶، ۱۴۶، ۸۲۷، ۸۴۱، ۸۶۴
- واکر، کارول ۴۸۶
- والبی، سیلویا ۱۶۹-۱۷۱
- والیس، روی ۸۰۲
- وایکمن، جودی ۵۱۹-۵۲۱
- وایومینگ، ایالت ۳۳۴
- ویر، ماکس ۲۱-۲۵، ۲۸، ۳۰، ۶۵، ۲۲۵، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲-۴۱۴، ۴۱۷، ۴۴۲، ۴۹۸-۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۱۲-۵۱۵، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۲۹-۵۳۳، ۶۳۹، ۶۷۰، ۸۱۰، ۸۱۹، ۹۵۷-۹۶۰، ۹۷۱-۹۷۵، ۹۸۳، ۹۸۴
- وجدان بیدار چشم‌ها ۸۵۰
- ورث، لوییس ۸۲۹، ۸۳۲-۸۳۴، ۸۶۶
- ورمونت، ایالت، همجنس‌خواهی در ~ ۱۹۵
- وسترگارد، جان ۴۲۰
- وقایع اجتماعی ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۴۴
- ولز، ناحیه ۹۳، ۲۸۵، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۸، ۳۳۲
- ۳۴۵، ۶۰۶، ۶۴۱، ۶۴۲، ۷۱۰، زباله‌خانی در ~ ۸۹۱، مجلس ~ ۶۴۲
- ون دام، ژان-کلود ۱۷۵
- ونزوئلا ۵۵، ۱۰۳، سیل‌های ~ ۹۸
- وودوارد، کریس ۷۱۶
- ولف، ویرجینیا ۲۴۴
- وولگار، استیو ۱۴۴
- ویات، جفری ۲۸۵
- ویتل، کریستوفر ۷۳۴، ۷۳۵
- ویتنام: جنگ ~ ۱۹۹، گردشگری جنسی در ~ ۱۹۹
- ویدال، دنیس ۷۶۷
- ویکتوریا، عصر ۱۷۱، ۱۸۵
- نام‌همجنس‌گرایی ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹
- نتلتون، سارا ۲۳۱
- نروز ۵۶۷، ۵۸۴، ۸۸۴، آموزش عالی ~ ۷۵۲
- همجنس‌خواهی در ~ ۱۹۵
- نژاد/ نژادپرستی: ~ و آموزش ۷۳۷، انواع ~ ۳۵۷
- تبین ~ ۳۶۷-۳۶۹، ~ چندگانه ۳۶۷، ~ رفنار ۳۶۶، ۳۶۸، ~ و تعصب ۳۶۴، ۳۶۵، ~ و زیست‌شناسی ۳۵۷-۳۵۹، ۳۶۶، ~ و سالخوردگی ۲۴۲، ~ و سرمایه‌داری ۳۷۱، ~ و سلامتی ۲۱۳، ۲۲۲-۲۲۴، ۲۳۵، ~ و شهر ۹۴۲-۹۴۴، ضد ~ ۳۸۴، ۳۸۶، ۶۲۶، ~ علمی ۳۵۷، ~ فرهنگی ۳۶۶، ۳۷۱، ~ قدیم ۳۶۶، ۳۶۷، گسترش ~ ۳۶۸، ~ و مارکسیست ۳۷۱، ~ مدرن ۳۵۷، ۳۶۶-۳۶۸، ~ و مهاجرت ۳۸۶، ۳۹۶-۳۹۸، ~ نهادی ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶
- نظام جهان‌گستر ۷۵، توسعه شبکه‌های ~ ۷۵
- نظام حزبی ۶۲۳-۶۲۵، ~ راست افراطی ۶۲۵، ۶۲۶
- نظام نشانه‌گذاری کنش چهره‌ای/ FACS ۱۲۰، ۱۲۲
- نظریه‌پردازی در باب پدرسالاری ۱۷۰
- نگروپونته، نیکولاس ۶۷۴
- نهاد‌های تام ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۲، ۸۰۴
- نیجریه ۵۵، ۵۶، ۶۴۴، ۶۴۵، ۸۱۰، ۸۱۵
- نیکسن، پرزیدنت ۱۳۱
- نیل، یرن ۲۶۸، ۲۶۹
- نیوتن، ایزاک ۱۳، ۶۵
- نیوزویک ۷۸۹
- نیوزیلند ۵۵، ۶۹، ۴۵۳، ۶۰۷، ۶۱۲، ۷۵۶، جمعیت ~ ۵۴

۳۴۹، روسپیگری در ~ ۱۹۸، ~ و گرم شدن زمین  
 ۹۰۰، ~ و مهاجرت ۳۹۹، همجنس‌خواهی در ~  
 ۱۹۵

همتادرمانگر / همتادرمانی / همیوپاتی ۲۰۸، ۲۰۹،  
 ۲۲۹

همجنس‌خواهی / همجنس‌خواهان ۱۷۵، ۱۷۶،  
 ۱۸۱، ۱۹۰-۱۹۶، ۲۲۶، ۳۶۲، ~ و ازدواج ۲۷۹،  
 ۲۸۰، ~ انزفافی ۱۹۱، ۱۹۲، ~ و ایدز ۱۹۴،  
 ۱۹۵، ایستارها و ~ ۱۹۴، ۱۹۵، ~ و خانواده  
 ۲۷۹-۲۸۱، خشونت علیه ~ ۲۳۳، ۲۳۴، ~ و  
 دین ۱۹۶، زنان ~ ۱۹۲، ۱۹۳، ~ شخصی شده  
 ۱۹۲، ~ و فرهنگ ۱۸۴، ۱۹۰، ~ و فرهنگ غرب  
 ۱۹۱-۱۹۳، ~ و فعالیت‌های مکرر ۱۹۲، قانون و  
 ~ ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰، کشتار ~ ۱۹۴، مردان ~  
 ۱۹۰-۱۹۴، ۲۰۴، نهضت آزادی ~ ۳۰۸، ~  
 هراسی ۱۹۴، ~ در یونان باستان ۱۸۴

هند غربی ۴۱، ~ و مهاجرت ۳۸۴

هندو، آیین / هندوها ۳۸، ۴۰۸، ۷۶۶، ۷۸۰، ۷۸۱،  
 ۷۸۴، ۷۹۲، ۸۰۰، ۸۰۱، مناسک ~ ۷۷۶، ۷۷۷،  
 هند / هندوستان / هندی‌ها ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۶۵، ۱۰۲،  
 ۲۳۸، ۲۷۴، ۲۹۵، ۳۳۷، ۶۱۲، ۶۴۱، ۶۴۴، ۶۵۹،  
 ۶۹۴، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۵۶، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۷۶، ۷۷۷،  
 ۷۸۰، ۸۰۰، ۸۱۱، ۹۵۷، آموزش عالی ~ ۷۲۱،  
 ۷۵۲، ادیان ~ ۲۲، اقتصاد ~ ۳۹۱، ۳۹۲، ~ و  
 تلویزیون ۶۵۹-۶۶۱، رشد جمعیت در ~ ۸۷۳،  
 سینما ~ ۶۸۸، مهاجرت ~ ۳۸۲-۳۸۴، ۳۸۶،  
 ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۶

هنسلین، جیمز ۱۴۰

هنگ‌کنگ ۳۴۱، ۳۸۵، ۶۶۰، ۶۹۳، ۶۹۷، ۸۵۱،  
 ۸۵۲، ۸۵۹، ۸۶۶، سینما ~ ۶۸۸  
 هوپارد، ال، ران ۸۰۳

هوش: ~ و آموزش ۷۵۴-۷۵۷، ~ ارتباطی ۷۵۸،  
 ۷۵۹، ~ و ژن ۷۵۵-۷۵۷، ~ سیاهان ۷۵۶،  
 ضریب ~ ۷۵۴-۷۵۸، ۷۶۲، ~ عاطفی ۷۵۸،  
 ۷۵۹

هوکس، بل ۱۷۱، ۱۷۲

هولوکاست، قضیه ۳۷۶، ۳۷۹

ویلس، برایان ۸۰۲

ویلسن، ویلیام جولیس ۴۶۲، ۴۶۳

ویلکینز، لسللی ۳۰۷

ویلکینسن، ریچارد ۲۲۰

ویلکینسن، هلن ۲۷۲

ویلموت، پیتر ۵۷۷

ویلوت، سارا ۱۷۸

ویلیس، پل ۷۴۲-۷۴۵، ۷۵۰

ویلیس، دیوید ۱۵۴، ۱۵۵

وینسلت، کیت ۹۴

هابرماس، یورگن ۶۶۸-۶۷۱، ۶۹۶، ۷۰۲، ۹۷۶،  
 ۹۸۰-۹۸۴

هاج، رابرت ۶۶۱

هاچسچایلد، ارلی ۹۲، ۵۷۳، ۹۱۸-۹۲۰، ۹۲۵،  
 ۹۲۷، ۹۳۲

هاروارد، دانشگاه ۷۲۱، ۷۵۸

هاروی، دیوید ۸۳۵-۸۳۸، ۸۶۶

هاری کریشنا، آیین ۲۹۵، ۸۰۱

هاکیم، کاترین ۵۶۷، ۵۶۸

حال، ادوارد تی. ۱۴۱

هانتینگتون، ساموئل ۸۱۳

هاوایی، ایالت: همجنس‌خواهی در ~ ۱۹۵

هاولی، ایمن ۸۳۱

هایدر، یورگ ۶۲۵

هایدنسن، فرانسیس ۳۲۹

هجرت‌های جهانی ۳۸۲

هرشی، تراویس ۳۱۱

هرکر، لیزا ۵۸۱

هرمن، ادوارد ۶۹۴، ۶۹۶

هرنشتاین، ریچارد جی. ۷۵۵-۷۵۷

هریس، فیونا ۵۶۷

هریسن، پل ۸۴۲، ۸۴۳

هریسن، مارتین ۶۶۳

هگری، کوین ۳۲۲-۳۲۵

هلد، دیوید ۶۱۱، ۶۱۴، ۶۸۵، ۶۸۷

هلند ۷۱۰، آموزش و پرورش ~ ۷۱۸، جرم در ~

- هویت: ~ اجتماعی ۴۵، ۴۶ ~ شخصی ۴۵، ۴۶  
 ~ فرهنگی ۴۵-۴۷، ۶۹۹، مفهوم ~ ۴۵ ~ ملی  
 ۴۵، ۶۴۶، منابع ~ ۴۵  
 هیتلر، آدولف ۶۵، ۳۵۷، ۶۲۵  
 هیگز، مارتینا ۲۸۵  
 هیلاس، پل ۸۰۳  
 هیلز، جان ۴۶۰، ۴۶۱  
 هیل، سر ماتیو ۳۳۲  
 هیوز، اورت ۸۳۳  
 هیوز، مارتین ۷۳۹  
 یادگیری فردی / PLA ۷۶۰  
 یادگیری مشقت ۷۵۰  
 بانگ، مایکل ۲۴۳، ۳۰۸  
 باهودا، ماری ۵۹۰  
 یواخیم اهل فیور، پدر روحانی ۸۰۶  
 یواخیم، مکتب ۸۰۶-۸۰۸  
 یورش به برج ۷۵۲  
 یورک، دانشگاه ۷۲۴  
 یوگسلاوی ۸۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۹۹، ۶۱۳، ۶۳۴، ۸۱۱،  
 ۸۱۳، نسل‌کشی در ~ ۳۷۶، ~ و مهاجرت ۴۰۰،  
 ۴۰۵  
 یونان ۸۱۱، ۸۸۱، ~ باستان ۱۸۴، ۶۱۰، ۷۶۸، ۸۲۶،  
 ~ و مهاجرت ۳۹۹  
 یهودیت / یهودیان ۳۸، ۳۷۵، ۶۴۰، ۶۴۱، ۷۷۲،  
 ۷۷۳، ۷۷۵، ۷۷۷، ۷۹۶، ۷۹۸، ۸۰۰، ۸۱۹، ۹۳۹  
 ~ آسیا ۷۷۳، ~ افریقای شمالی ۷۷۳، ~ اروپا  
 ۷۷۳، ~ باستان ۷۸۰، کشتار ~ ۳۷۶، مهاجرت  
 ~ ۳۸۲، ۳۸۳، ~ و نازی‌ها ۷۷۳